العلم علمان علم الابدان و علم الادیان

حسب الحکم ہر ہائنس جناب نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ عالیہ بھوپال دام اقبالہا و ملکہا

مجربات متیس

المعروف بہ

مفید المعالجین

از تالیفات جناب ارسطوی زمن ماہر علوم حکمت و فنون ڈاکٹری اسسٹنٹ سرجن عرف حکیم متیس صاحب

در مطبع مفید عام آگرہ بزیور طبع مزین گشتہ

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حکیم مطلقی که برای هر دردے درمانی آفرید باحاطه تحریر نگنجد و نیایش پیغمبر برحقی که نوشداروی بی‌دواتش مصداق شفاء لے
ما فی الصدور گردید بمیزان تحریر نسنجد [illegible] زلات حمد و نعت اولی است بر خاک [illegible] خفته [illegible] وجودی [illegible]
هر دردے میتوان گفتن – اما بعد بنده هیچمیرز و هیچمدان نفیس ژولیده بیان که پیش ازین بعهد آوارگی [illegible] تثلیث جمیس [illegible] نام داشت
و اید بقبول دعوت اسلام باسم محمد سلیمان خان علم شهرت برافراشت عرض مدعا اینکه [illegible] بر سامع
مذاق آشنایان فن طب مثبت مے شد که این کتاب درة الانتخاب مفید المعالجین و به تجربات نفیسی نام داده است از عمده
تالیفات جناب فضائل مآب بقراط زمان سقراط دوران مهر سپهر فلسفه و حکمت شمع بزم ریاضی و طبیعیات
و طبابت ثانی ابونصر و بوعلی سینا حکیم متقیں صاحب وسیلو اجداد مادری خاکسار است
مستغنی از توصیف ماست – همانا آوازه شهرتش آویزه گوش عالمهاست – مدت حیات خود
[illegible] با اقتدار کیاسے جهان ابهت و اقبال فرمانفرمای اقلیم حشمت و اجلال
[illegible]ست – زینت انجمن فهم و فراست و کیاست – جمشید جاه فریدون درگاه جناب نواب سعد
مرحومه جنت آرامگاه بسر برده و دولت گرانمایه اعزاز و استیاه [illegible] زافزون فراهم آورده – واقف علوم
[illegible] و عارف معارف انواع فنون – بالخصوص با فن طب مناسبتی خاص داشت – و تشخیص مرض و اسلوب چاره گری بذات وی

بیشتر عمر عزیز در تالیف کتب طبیه صرف کردم بضاعت ناپسودهٔ اغبیاء متاع تنگ هر دکان فراهم آوردم ــ گرچه دارم در دکان کالاے هر رنگے چه سود ✣ همنشین قحط خریدارست در دوران من ✣ اما پیش ازین که رسالهٔ مؤلفه رنگ طبع پذیرد ــ و تصنیف از تصانیف مؤلفه بحس شهرت عالم دلها گیرد ــ جان بجان آفرین سپردند ــ شاگردان و همنشینان بجا... ذخیره تجربات و معلومات مدت العمر شان بود چون مال یغما یگان یگان بخود بردند و ملک خویش شمردند ــ بدست شوخ نگاری دل بجایم افتادست ✣ که گوید چارهٔ خود کن چه اندوهی باز پس خواهم ــ قصه کوتاه عمر سامع در از این نامه نامی و صحیفه گرامی که جادهٔ پیمایان فن طب را خضر طریقت و دردمندان جهان را چاره گر شفیق است ــ از اتفاق حسنه در مطالعه و معمولات جناب کمالات انتساب طبیب باکمال عالج بیهال کثیر المناقب حکیم جهان صاحب گرگور خفتن دو بین حضرت مؤلف گرامی در جنت بود که از دستبرد یاران معصون مانده وراثتاً باین هیچمیرز رسید حصول این دولت علیا و نعمت عظمی را غنیمت بارده شمرده سپاسگزار منت یزدان گردیدم ــ ای خدا قربان احسانت شوم ✣ این چه احسانست قربانت شوم ✣ از آنجا که اشاعت اینچنین کتب بلحاظ رفاه عام و افادهٔ انام از قبیل واجبات است لاجرم بنظر کیمیا اثر حضور فیض گنجور ــ مهر سپهر شهریاری ــ شهریار مملکت مداری جمشید جاه ــ خورشید کلاه ــ انوشین سخا ــ حاتم عطا فریدون فر سکندر در ــ بانی آیین جهانبانی ــ ثانی صاحبقران ثانی ــ سایهٔ فضل الهی ــ جامع فضائل نامتناهی ــ حامی دین و ملت ــ ماحی شرک و بدعت ــ سلیمان مان ــ دارای آن ــ مظفر فر سکندر در ــ آبروے جهان اقبال ــ رنگ و بوے گلستان اجلال ــ مظهر شمائل برگزیده ــ منهل فضائل پسندیده ــ حق نیوش ــ عطا کوش ــ قدردان اهل کمال علیا حضرت ــ رفیع المنزلت ــ جناب مستطاب نواب **شاهجهان بیگم صاحبه** کرون آف انڈیا میں ولادر اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند رئیسه دار الاقبال بهوپال لازالت شموس اقبالها بازغة گذرانیدم و مستدعی طبع آن گردیدم از بس که همت والا نهمت سرکار نامدار ... فائضت خلق الله همواره مصروف ... بذات ملکوتی صفات آقای کامگار در بذل و سخاوایثار و عطا معروف ... ذات تنکخوار شرف پذیرا ... رزقی یافت سجدهٔ شکر بجناب الهی بجا آوردم ــ و این قطعه دعائیه ورد زبان کردم

قطعه

الهی تا گلستان جهانست ✣ بهار عمر آقا بےخزان ...
بود زیر نگینش هفت کشور ✣ الهی تا نے صاحبت ...
نشاط و عیش بادا سازگارش ✣ غم و کلفت نصیب ...
الهے تا بود نام ریاست ✣ برا و رنگ حک ...
همیشه در ازدیاد خواهش او ✣ الهی سعی و ...
الهی تا جهاد روزش کن ✣ همی گوید ...
دعا گوے بقای ذات سرکار ✣ ز جان ...

بیشتر و غرغره نمایند **علاج** فصد کنند و شربت عناب آلو تمر هندی بنفشه سکنجبین آب انارین گلاب کشک شعیر لعاب اسبغول تلیین نمایند مزوره کشنیز تر کاسنی کدو بجهت مرغ ماهی تازه ترشی تیج خورند از شیرینی و لحم وغیره پرهیز نمایند **اعلال صفراوی** صداع شقیقه ریشهای سوزنده در مثانه و قضیب و مقعد شقاق رو و لب اطراف و موجع اذن و معده و سن و سپرز و پهلو و قولنج خشونت زبان بحر تلخی و خشکی دهن و بینی و عطش و حمی یوم صفرت رو ورم دماغ ... تاریکی چشم بی هنگام ضعف عصب قلت اشتها عسر بول **علامات** صفرت وجه و عین و لسان و براز ضعف اشتها و التهاب قشعریره لذع نخس تلخی و خشکی دهن و بینی و کثرت عطش و قی سبز و زرد و بول نارنگ سرخ تیزی حاسه ها تیدی آواز سوزش دل لذع فم معده لاغری تن سرعت و عظم نبض استراحت از آب و هوای بارد گاه گاه سخن بیهوده گفتن و در خواب اشیای زرد و آتشی کرا به افتاب دیدن و خیالات زرد و شعله پیش چشم نمودن و اکثر این امراض در گرما بهم رسد که کباب قلیه شیرینی شیر لوم وغیره خورند و سفر دراز نمایند روزه دارند و کم خوابند و در آفتاب نشینند و جوانان بیشتر بیماری آیند چون آثار مذکوره پدید آیند دفع اعلال صفراوی **علاج** آلو تمر هندی سکنجبین گلاب بنفشه عناب انارین زرک اسبغول ماء الشعیر سکنجبین شربت غوره دهند آب بارد نوشند مزوره کشنیز تر کاهو خورند از اشیای حار یابس شیرین حریف پرهیز نمایند **اعلال بلغمی** صرع فالج لقوه سکته کابوس نسیان کسل قراقر بلغم دوار خراز انتشار شعر سرفه رطب ناگواری طعام وجع و ضعف گرده و مثانه و فتور ناف تباهی رنگ برص بهق ابیض وجع معده و سینه و ظهر و پا و زانو و نقرس ظلمت بصر ترشی لعاب دهن شغب لقوه سوزش مثانه بیاض بول ضیق النفس عشه حمی مواظبه چرت کند ثقل ... **علامات** بیاض و ورم وجه و بطو و لین نبض برودت ملمس سستی لحم اندام کسل ترشی چشیدن ضعف هضم قلت اشتها بلادت ذهن بیاض بول ثقل سر سبات کندی حواس عدم عطش ترشی حتی درد چشم در خواب اشیای سفید آب باران برق دیدن و اکثر این امراض در سرما و طفل پیر و بیشتر ناک و اکل شیر و ماست و جبن و ماهی تازه و شارب آب کثیر پدید آیند اگر بلغم شور بود عطش بکثرت بود و بشرب آب بارد ساکن گردد تشخیص ترشی ... باشد و از دوا که اندهش سرخ نگرد و درش و خلط اخلاط غالب بود و هر گاه که بعد طعام ... شود چون آثار مذکوره ظاهر شوند خوف لازم است **علاج** ایارج فیقرا مشک عنبر خورند مزوره ... زنجبیل کباب بی ... خورند اگر مرض ... شبت و عسل قی کنند اطریفل کبیر جوارش ... مصطکی وغیره ... دهند **اعلال سوداوی** ... وسواس ... جنون ... سرطان شقاق خشونت جلد جذام ... قوباء ... داء الثعلب سوداوی حمی ربع جنون ... ظلمت بصر عشا ... معده ... ل عظم طحال قولنج **علامات** ... تنگ یبوست پوست جوع کاذب گمانهای بد یا اسیدی ... کثرت غم سهر رقت فم معده ترشی ... عظم طحال ... آرزو غذای کثیر ... حزن هذیان کثرت کلام تنها ماندن ... غیظ و سواد خون کثرت فکر وسواس ... بول کدر سیاه و غلیظ ... و تخیل ... اشیای سیاه و مخوفه در خواب و اکثر این امراض در خزان ... و پیر ... لحوم ... عدس پیدا آیند و قتیکه علامات مذکوره ظاهر شوند خوف لازم **علاج** اعلال سوداوی ... ایارج لوغاذیا معجون مفرح عرق گاوزبان دهند بحمام برند مرق لحم ... سیب انار شیرین زعفران عسل ... غذای گرم و نرم ... خورند ... پرهیز **امتلاء** نادرست که پیدا شود و سوداد ابدان سفید رنگ ... **علامات باد** اگر در عضوی حس نبود یا درد باشد و از موضع بموضع انتقال کند ... باشد اختلاج آرد اگر در احشا بود **قراقر** ... و آثار درست آنست که اگر چه وجع صعب باشد اما در عضو گرانی نبود **علامات سده** امتلاء و ثقل در آن عضو و صفرت لون فرق در اماس و سده آنست که اماس در ابتدا با تب باشد و سده بغیر تب **علامات امتلاء** ثقل اعضا کسل حرکات حمرت تن انتفاخ عروق تمدد جلد امتلای نبض ضیق و حرارت بول قلت ... کلال بصر تخیل در خواب که قدرت بر برخاستن و رفتن و تکلم و حمل ثقیل ندارد و دیدن در خواب ... حرکات و عکس مذکورات دلالت بر رقت اخلاط دارند **فائده** صاحب دماغ گرم را از هوای گرم و حرارت آفتاب و آتش صداع خیزد و روی و چشم سرخ و عروق چشم ...

و شعر اول سرخ بود و پس بسواد میل کند و زود اصلاح گردد و فضله دماغ زرد و خواب سبک و زیرک باشد صاحب دماغ سرد را کثرت زکام و نزله و بیاض چشم و عروق آن باریک
و گرانی خواب و زردی و سفیدی موی و حرکت چشم بطی و بعسر گشاید و از اغذیه و ادویه و هوای بارد ضرر یابد صاحب دماغ خشک را قلت زکام و نزله و قوت حواس و صفای مجری
بینی از فضله و سهر و فهم و موی مجعد بود و زود اصلاح شود صاحب دماغ تر را کثرت زکام و سیلان رطوبت بینی و کندی حواس و نسیان و دیر فهم باشد و از رای و غرابت زود بگردد و موی تیز
مجعد نبود و دیر سوید و دیر اصلاح شود صاحب دماغ حار یابس را اسباب تیزی حواس و صفای مجری بینی و سبکی خواب و حمرت یا گندم گونی وجه و لاغری بدن … بگردد و موی سیاه و جعد
و زود اصلاح شود صاحب دماغ حار رطب را کندی حواس و کثرت مخاط و تازگی و درخشندگی لون و کندی … عروق چشم … هر موانع … گرانی و شوریدگی خواب و از
حمام و باد جنوب و اغذیه گرم ایذا یابد و مدام مستعد امراض سر بود پس اگر حرارت غالب بود آثار او و اگر رطوبت غالب باشد آثار شقش غالب بود صاحب دماغ بارد یابس را
حواس کند بود و وجه … سیاه … و از اغذیه و اشربه و هوای بارد ضرر رسد و در جوانی حواس تیز بود و احتمال سختی نکند و بیکار باشد و زود پیر گردد و موی ضعیف
و زرد باشد و زود سفید شوند صاحب دماغ بارد رطب را کسل و کندی و نوم سبات کثرت زکام و نزله و بد دل بود باید دانست که امراض سر به پنج سبب پیدا شوند یکی از آماس و تفرق
اتصال و غشا … دماغ چون … در سرسام و غیره دوم از اجتماع خلط یا بخار … چون مالیخولیا و نسیان و غیره سوم از اجتماع رطوبت در تجاویف مجاری دماغ چون کابوس
صرع و غیره چهارم از اجتماع رطوبت در اعصاب چون فالج رعشه و غیره پنجم صداع

فصل اول در صداع **قول جوان کو** … **و میدیسینا** صداع …

حاسه لمس غشاست بسبب قرب حرکت و آنی اعضا که در سر هستند صداع دو گونه است یکی آنکه درون قحف باشد و درین چون دست بر سر گذارند وجع نمی افزاید و آزار
که در درد دم ذکر شد هیچ نباشد پس درین نوع ادویه یا کوبه دهند دوم آنکه بیرون قحف بود و در جلد سر و درین قسم چون دست بر سر گذارند درد افزاید و گاهی لحم منتفخ بود
از قحف برآمده نماید یا در سر ورم بود یا بسبب قلع مو باشد و درین نوع ضماد و طلا بر بندند **بدانند** که درون قحف مغز و شرائین … اعصاب هستند پس اگر وجع در شرائین
باشد ضربان بود و اگر وجع در … بود ثقل سر پیدا باشد و اگر وجع در عصب و پتکی بود باشد در چشم اگر در جفت سوم عصب بود در تکلم و ذائقه و … اگر در جفت
چهارم باشد در شامه اگر در جفت پنجم بود در سامعه اگر در جفت ششم باشد در فم معده نقص و ضرر پیدا باشد و وجع در مغز نمی شود چرا که جسم او بی حس است **انتباه** اگر فضله ماده در دماغ
از سعوط زود و کثیر می برآید بعد از عروض ضعف خلاف مسهل که بدن ضعیف میگردد و ماده در دماغ کم می برآید لیکن استعمال سعوط و غرغره بعد تنقیه ماده از حقنه و
و غیره باید تا بی آفت بود مگر آنکه مرض مهلک باشد چون سکته و غیره که درینجا مهلت نیست و سعوط هم در بعضی مثال مسهل عمل میکند درین صورت تکرار و افزودن مقدار
لازم و حبس ماده در دماغی بغیر تنقیه روا نیست که مودی بفساد میگردد و ادویه منقیه سر وقت شب … باید تا … چون ولیت … ماده
کما ینبغی نماید **فائده** در صداع اشد اگر حمی محرقه بود و بول سفید آید بد است و زوال صداع شدید دفعة بغیر تدبیر بد است دلیل … نقصان … باشد
در صداع اشد بد است و صداع شدید … غفلت از وجع آثار تولد سرسام باشد **قول جالینوس** صداعی که از حرارت و برودت بود اشد باشد بنسبت
آنکه از یبوست شود و از رطوبت کمتر شود چرا که رطوبت بذات خود موجب الم نیست **فائده جامعه** صداع از کثرت تکلم و اغذیه و ادویه … دماغ و فکر
و غیره پرهیز نماید و … و بعضی … و لبن و … مضر دماغ اند شیخ … اصحاب صداع آرد و تجویز اطفال الطیب اکمل شهد … کند … عدس … ثابت
کرسنه عدس باقلا … پیاز زعفران بادنجان مضر سر و مولد صداع اند … در صداع مضر ترین اشیا است مگر بشرکت معده نافع و اغذیه حامضه نیز مضر اند مگر
در شرکت معده اغذیه حامضه که تقویت و دباغت معده و منع انصباب صفرا کنند مضایقه ندارد و در صداع حار حمامی اطلیه … نگذارند و در صداع محدثات

بی ضرورت قوی بعمل نیارند اگر احیاناً بعمل آید منفذ دو حواس را بند نموده طبیخ بابونه یا اکلیل بر سر ریزند تا انفتاح مسام کنند و قدری نرم مرهم دهند تا دفع مضرت نماید و در صداع
که بسبب ریاح خارجی باشد تقطیر دوا از ان طرف کنند که ریح از ان سو داخل گشته و وقتیکه در صداع مزمن اراده استعمال اضمده و اطلیه نمایند اول حلق موی کنند بعده دلک با فوج
یعنی با صوف سازند تا اثر دوا بوجه تمام نفوذ نماید و خلط سرکه با ضماد درین وقت نفوذ تمام نماید و در اکثر اقسام صداع تلیین مناسب باهلیله مربی و آمله مربی انفع الا آنکه
از یبوست ساذجه باشد که در ان تلیین نباید بلکه ترطیب بادهان نافع و در مادی بعد تنقیه و در ساذج بغیر تنقیه تبدیل هوا و غذا و مزاج و تقلیل اکل و شرب و سکون جمیع اسباب نافع
وغیر ضروری لازم و در شرکت معده حار شرب آب ناشتا نافع و در مادی کوشش نمایند که ماده سوی اسفل منجذب شود اگرچه حقنه حاره قویه باشد و هر صداع که با نزله باشد در ان
تبرید و تدهین سر نکنند و صداعیکه در سر انتقال کند و از تبرید تسکین یابد در وی فصد و حجامت ضرور است و شرب خمر رقیق ممزوج بصداع حار کثیر النفع و شرب خمر غیر ممزوج
بهترین علاج اکثر اقسام صداع است **قول جوان کوردو** تنقیه خاص نمایند تا ماده ریزش نکند و مریض از مواضع بارد که در وی گلهای خوشبو وغیره نباشند دارند تقلیل
غذا اکثر خواب نمایند و اضمده و غذا بر جبهه نگذارند بلکه بر صدغ و گرد سر نهند تا منع صعود ابخره سوی دماغ کند نافع بود و وقتیکه آغاز صداع میشد بول اسفید میگردید بسبب صعود
صفرا سوی سر و بعد زوال صداع بول رنگین میشد بسبب رجوع صفرا باسفل [illegible] افیون [illegible] از سنگ مرمر خمیر بر یک دو درم گلاب حل کرده خرقه آلوده کرده بر جبهه
گذاشت و خرقه دیگر در مرق سنگ سرخ تر نموده گرد گلو و صدغ و جبهه و سر و دور اکلیلی نهاد صحت یافت و نسبت ثعلب بر سر نهادن و پیچ بار تنگ و گلو بستن و برگ
گیاه مقدس کوفته بر صدغ ضماد کردن نافع **قول عسکری** گاهی در صداع اشد لغته بحة الصوت عارض میگردد باید که نطول آب گرم کنند و سر و در گوش چکانند
در ساعت بتکلم آید **فائده در ذکر صداع بارد** اگر ساذج باشد بتقدم قیام در برف و آب یا هوای بارد و اکل مبردات و میل رجیع بعقب و استلذاذ بهوای حاره آفتاب
و نار و پوشیدن سر و حالتی شبیه بخبط و بطلان حواس برد لمس [illegible] **علاج** روغن سوسن روغن یاسمین و روغن مرزنجوش و روغن سداب بگرم بر سر مالند
اگر برد قوی بود قدری فرفیون نیز و عاقرقرحا یا قنبیل یا سبوس گندم با نمک باریک یا نان و خرقه کرده گرم نموده بر سر کماد کنند اگر بگرم [illegible] بر سر ریزند اگر ساکن نشود
در حمام گرم بر سر بند طبیخ بنفشه اکلیل الملک و اسطوخودوس بابونه مرزنجوش سعتر شیح ارمنی نطول نمایند و انکباب سازند یا همین نرگس سوسن مشک عنبر عود وغیره بوئیدن و حب الغار
کبابه با آب سداب و گلاب ضماد کنند خاکستر بسرکه طلا نمایند و دارچینی قرنفل بر جبهه مالند و صندل کشیف بر جبهه [illegible] طبیخ بنفشه سپستان خطمی انجیر تخم کتان تخمین
تلیین نمایند تقلیل غذا سازند مرغ و کبک تیهو گوسفند نخود آب [illegible] و دارچینی خردل خورانند اشیای [illegible] سرد پرهیزند **قول جوان کوردو**
کندر بر صدغ طلا کنند برگ اشترغاز بپوست بیخ درخت جوز سائیده بشربت در حبوب بسته یکدرم وقت شب بعد چهار ساعت از غذا دهند چند بار بفاصله سه روز
[illegible] مرزنجوش بقدری سمه که سائیده با زبل حمام [illegible] خسته خرخ آمیخته یا خسته خرخ تازه با آب سائیده بر جبهه و صدغ طلا کنند زبل بقر تازه کند بسرکه تند سائیده ضماد
نمایند تخم کرفس با انیسون بگوشت [illegible] در سر سایند دارچینی جوزبویا عود سائیده فتیله ساخته در منخرین نهند فرفیون بسرکه تند سوده بر صدغ و دور اکلیلی طلا سازند فلفل
مسحوقه بروغن زیتون آمیخته بر صدغ گذارند اگر وجع باقی ماند روغن گل و فلفل سیاه شش دانه در شیشه ضبط کرده برگ اشترغاز مرزنجوش برگ سکبینج همه تازه هر یک
سه اوقیه کوفته انداخته در حمام مریا بجوشانند چون مائیت خشک شود روغن برآرند و دیگر سم این روغن بروغن کهربا باسکر و بلوط آمیخته بر صدغ و جبهه سر طلا کنند مدام
سر بکلاه پوشیده دارند قرنفل جوزبویا مرزنجوش سائیده بر سر پاشند و کلاه پوشند خرقه بروغن [illegible] گرم نموده کماد کنند و بالایش [illegible] بیخ
[illegible] سائیده باشند اگر کافی نبود دانه ثوم شش عدد روغن گل ده درم جوشانده بر جبهه و یافوخ مالند [illegible] بسرکه گلابی طلا نمایند اگر بلغمی بود تقدم

اغذیه بارد رطب ثقل سر وچشم سبات نسیان سیلان آب از دهن و بینی برد لمس غلیظ و بیاض [illegible] و بطوء نبض خفت وجع انتفاع باشیای حار و اضرار از بارد و اکثر به پیر
و بلغمین و اهل راحت افتد اگر در تدبیر درنگ کنند بکوری و فالج و لقوه و سکته ادا کند و در ابتدا اسهل العلاج و چون مزمن شود عسر العلاج باشد **علاج** ماء الاصول یا طبیخ اصل
سوس بادیان بنجکاسنی عنب الثعلب گلقند دهند روز چهارم آخرش با ایارج فیقرا دو مثقال اطریفل صغیر مثقالی آمیخته دهند و بالایش [illegible] آنکه [illegible] نوشند و تنقیه
بحب صبر و حب ایارج حب اصطمخیقون کنند و نقد نمایند خردل با نکامه یا بسکنجبین آمیخته غرغره سازند یا بصعتر خردل عاقرقرحا مرزنجوش عسل غرغره کنند بعد تنقیه بطبیخ بابونه
مرزنجوش پودینه شبت اکلیل سداب انکباب کنند و اشویه نمایند روغن سداب روغن بابونه روغن قسط روغن مرزنجوش روغن یاسمین بر سر مالند و در بینی و گوش چکانند
فرفیون بروغن بابونه یا گل آمیخته پیش سر مالند مشک عنبر غالیه بویند بسباسه بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند چند فرفیون با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند تا عطسه آید
اگر ساکن نشود بر سر دو جانب گردن داغ دهند و داغ بر صدغ و میان سر و پس سر بالای مغاک گردن مفید نخود آب بشیره قرطم و دیگر اغذیه که در سافج گذشت خورند—

قول جوان کوه [illegible] اول تنقیه بلغم بحب ایارج قرص حنظل وغیره مکرر کنند بعده برنوک پاپیس گوش کاستیکو نهند تا جراحت شود و ماده برآید یا بالای [illegible] کلیلی
داغ دهند که تا عظم رسد برای صداع بود که کهنه انفع و بعضی قریب [illegible] و بعضی بر باز و نوشته زنی بسبب حبس طمث صداع اشد داشت از داغ باز و صحت یافت **دیگر** اگر
وجع در مؤخر سر متصل قمحدوه باشد بدانند که بسبب بلغم است آب ترب و سکنجبین یا طبیخ شبت قی کنند تا معده پاک شود و بعده اهلیله مربی یا آمله مربی خورند [illegible] سائیده
دهند زراوند گرد مسحوق در عسل آمیخته خورند زنجبیل بروغن خیری آمیخته بر سر مالند اگر زعفران افزایند بهتر زعفران زنجبیل نبات هر یک دو دانگ [illegible] بقدر مثقالی سائیده
آمیخته در بینی چکانند [illegible] بقدر [illegible] مسحوق بر سر مالند اگر امتلائی بود و مزمن باشد تنقیه کرده نبات نیم درم زعفران شش دانه [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible] کرده
باقی روغن را گداخته آمیزند و هر روز نیم درم در هر دو منخرین چکانند تا هفته اگر امتلائی نباشد اول تا هفته شیر گاو نیم رطل نشاسته خشخاش [illegible] بقدر هر یک چهار مثقال
مغز بادام ده عدد مثل حریره پخته خورند پس ادویه مذکوره در منخرین چکانند **دیگر** اگر مزمن بود بیضه باشد یا صداع دوار بود [illegible]
بر تمام سر گذارند [illegible] آبله کرده اخراج ماده نموده صحت دهد **دیگر** بطبیخ سنا ترید بنفشه بادیان اصل سوس سپستان گلقند تلیین کرده بعد روغن [illegible] آمیخته یا حضض چند
[illegible] سعوط کنند صبر زعفران افیون طلا نمایند **نفوخ دفلی** مزیل صداع و شقیقه و صرع منقی دماغ برگ دفلی سرخ برگ دفلی سفید برابر خشک کرده سائیده
در بینی دمند **دیگر** تخم [illegible] خشک آب سوده سعوط کنند یا سائیده نفوخ نمایند **سعوط** مزیل صداع ریحی بلغمی [illegible] مشک زهره گاو هر یک [illegible] صبر نیم سحق کرده قدر نصف
عدس بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا شیر زن سائیده سعوط کنند **دیگر** [illegible] ربع سائیده یا مشک کافور زعفران سائیده یا [illegible]
[illegible] سائیده یا شکر درم شیر زن [illegible] آب برگ تنبول یا شیر [illegible] آب شبانه سوده یا موسیائی حبه با آب [illegible]
آمیخته سعوط کنند **دیگر** شونیز [illegible] در سرکه [illegible] سائیده روغن گل آمیخته سعوط کنند [illegible] **دیگر** روغن یاسمین یا روغن [illegible] بنفشه یا روغن مرزنجوش سعوط کنند **دیگر** فلفل [illegible] بقدر [illegible] درم
سائیده سعوط کنند مزیل انواع صداع و شقیقه **دیگر** فلفل عدد [illegible] سائیده [illegible] در بینی چکانند ساعتی همچنان [illegible]
[illegible] کنند [illegible] **دیگر** زعفران نیم درم افیون [illegible] هر یک [illegible] قرنفل چهار عدد [illegible] سائیده ضماد کنند [illegible]
دیگر سعوط اطفال الطیب سعوط کنند **دیگر** چند یا عاقرقرحا یا شونیز یا قسط یا بندق هندی قدر فلفل سعوط کنند **دیگر** مصطکی بروغن زنبق آمیخته سعوط کنند **دیگر** بطبیخ [illegible] سعوط کنند **دیگر**
آب برگ [illegible] یا تخم [illegible] آب [illegible] سوده سعوط کنند **دیگر** [illegible] خشک کرده مثقال آب سلق یا آب مرزنجوش حل کرده گرم [illegible] زهره گاو [illegible] سعوط کنند [illegible] **دیگر** زعفران [illegible]

یا بر سوده قدری شکر آمیخته سعوط کنند مزلیه باهی **دیگر** تخم سپستان نیم روغن گاو سه سائیده سعوط کنند مزلیه یحیی هم **دیگر** نمک ارمنی شونیز هر یک دو درم آب سائیده و روغن گاو آمیخته سعوط کنند **انکباب** آب دریا جوشانده یا آجر تفته در خمر انداخته انکباب بسر و **طلا** زعفران بسرکه سائیده یا مر بسرکه و دهن ورد سائیده یا افیون بروغن یاسمین یا بروغن سوسن سائیده یا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ درخت خروع بآب شسته بیخ ماهی سائیده یا فلفل گرد زکالی سائیده یا خسته خوخ آب سائیده یا دارچینی زعفران انیسون کافور هر یک یک مثقال بسرکه سائیده یا مرزنجوش حنا سائیده یا سقمونیا بروغن بادام آمیخته یا مغز تخم بروغن آمیخته یا مینک بگلاب سوده یا نار بحری بگلاب سوده یا سقمونیا قدر عدس بروغن گل و سرکه سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند **دیگر** بالون بآب سائیده بر جبهه طلا کنند مزلیه مزمن **دیگر** روغن خیری بر سر و صدغ مالند **دیگر** آب اکلیل بروغن گل یا کشنیز آمیخته بر سر مالند **دیگر** بوره ارمنی دو گوگرد زرد یک آب سائیده یا تخم سائیده یا افیون بآب سائیده یا آرد چوب آک بسرکه آمیخته یا چوب سا گون بآب بارد سوده یا ترنج بسرکه سائیده یا تخم خروع بآب سوده یا صبر بآب سوده یا جند سائیده یا لادن سائیده طلا کنند **دیگر** حب ملوک بآب سوده طلا کنند **دیگر** روغن مرزنجوش مالند **دیگر** افیون نیم روغن کنجد سه آب شش جوشانده طلا کنند و برگ خروع و پنبه گرم کرده بندد **ضماد** صرف بل حمام بری سائیده یا بابونه نرانده سائیده یا برگ پنبه تر کوفته یا زنجبیل قند سیاه یا گرم سائیده یا بیخ خروع زنجبیل بآب سائیده یا کتیرا بیخ خروع سائیده یا بیخ خروع قسط دار شیشعان فلفل گرد سائیده یا توده به آرد جو سائیده یا مرزنجوش اکلیل و زوفا بابونه شونیز برابر بآب مرزنجوش سائیده یا بوره ارمنی نوشادر هر یک یک شونیز چهار سائیده و روغن یاسمین آمیخته یا برگ داودی کوفته یا صندل انزروت برابر سائیده بیاض بیض آمیخته یا سداب بروغن گل و سرکه سائیده یا اسپغول بروغن بنفشه آمیخته یا برگ و گل ارکاین کوفته یا بنفشه سائیده یا جوز بوا سائیده یا حماما سائیده یا کوکنار سائیده یا ابر سا بسرکه سائیده یا پوست بیاد ترنج مغز ساق گاو آمیخته یا آرد گندم یا نمک آمیخته یا آرد گندم بابونه آمیخته یا پوست نارنج بکمر سائیده یا گل محکن سائیده یا مصطکی ضماد کنند **دیگر** پوست بیخ ارهر سرخ زنجبیل سائیده بر کف پا ضماد کنند **دیگر** کبابه بگلاب سائیده میان سر مالد سکون ساعت **دیگر** گوگرد حب الغار چند برابر سائیده و دهن ورد آمیخته بر خرقه کشیده بر جبهه نهند **دیگر** زعفران افیون صمغ عربی زنجبیل هم قبل بآب حل کرده بر کاغذ نهاده گذارند **دیگر** صدف تر بسرکه سوده بر بناگوش مالند **دیگر** هر دو پا بدهن بقدر حب کرده در طشت گرم آب نهند و برگ سپستان گل نیب بآب سائیده بر جبهه ضماد نمایند مزلیه مزمن **بخور** جند یا انیسون یا میعه سائله یا عظم کلب یا ایسا بخور کنند **نفوخ** قرنفل صبر وج نوشادر سائیده نفوخ کنند **دیگر** دار شیشعان یا زنجبیل یا فلفل گرد کوفته بویند **دیگر** عاقرقرحا زیر دندان گیرند **دیگر** بیه تمساح قطور نمایند **دیگر** حجر الحیه مخطط یا شبه بر سر آویزند **دیگر** حجر القیشور مثل سنگ یا بکف یا مالند **دیگر** بوره الصمغ بر سر بندند **دیگر** چرم شتر زخود دارند **دیگر** ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند **دیگر** مغز ران ارنب بروغن تر انکبیلو آمیخته بر جبهه ضماد کنند **دیگر** او کوانتیه صندین بر خرقه کشیده بر جبهه بچسپانند **دیگر** طلای صداعی یا طلای زعفرونی یا طلای کلا گذارند **دیگر** شخصی صداع مزمن داشت و به غیشد صبر بآب طلا کرد و بر بناگوش مالید و فتیله آلوده در گوش نهاده به شد شخصی اصداع اشد بود میان سر زند یا فوج علق مر کرده ضفدع سکم شگافته بست چون حرارت ضفدع کم شد دیگر بست بدستور پنج بار صحت یافت **دیگر** ریش قدر فلفل در پنبه پیچیده در گوش نهند مزلیه مزمن **دیگر** خمر بر سر تطول کنند **دیگر** قاقله سائیده در بینی دمند **دیگر** غالیه بویند **دیگر** دار شیشعان قند سیاه شونیز مل حب بسته هند **دیگر** زرنباد قند سیاه حب بسته خوابیده چند روز **دیگر** طبیخ حسل دواء قیه نوشند سی روز مزلیه مزمن **دیگر** اسیر ترید تو تیای سبز بگلاب دهند **دیگر** زیره سفید دو درم دهند **دیگر** طبیخ چای نوشند **دیگر** از اول حمل تا اول سرطان اصل سوس شکر هر یک درم بادیان نیم درم هر روز خورند در همه سال علت طاری نشود و موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و حمیات کهنه گردد **دیگر** سنگ ارابع بطبیخ شکاعی سوده یا ورد دوا وش عرق انتر غاره و ساعت ترک ده نهار نوشند چند روز **دیگر** عصارة انگشت هشت یا نه مرتبه گرفته تا یکماه بطبیخ زوفا نوشند **دیگر** حب کوتر اکو تا کول ان بنجیکه ورد و آر گفته شود استعمال کنند

دیگر قرص نیوروانت یا حب آدری اس تیکولا و یا عصاره الکائبس یا سیفدت بنبید یکتا یا آسین سبا سبا سه یا قلونیا دهند **دیگر** عرق ادمیراویل و نے آنالابا

نیم قاشق سعوط کرده چوبی در دهن گرفته دهن بز بر گشاده دارند تا ماده برآید **دیگر** اطریفل غاریقون و حب بنفشه و حب بسفائج و حب جالینوس و دبید الورد و دواء المسک

مروشربت حرمل و قرص بنفشه و معجون مسطد و معجون ترمس و عرق تنباکو مفید **نفوخ حنظله** مزیل صداع بارد و شقیقه و نزدل و دیگر امراض بارده مزمنه جشیم گندم بشیر عشر

کرده صبح بالا آید ترکمرده بهانه خشک نموده سائیده قدری نفوخ کنند **پاشویه** مزیل صداع بارد گل خطمی بابونه اکلیل و فاعنب الثعلب حاشا خردل تمام ملح عجین

سبوس گندم با آب جوشانده پاشویه کنند اگر عرشه یا چوبچینی افزایند بهتر **پاشویه** مزیل انواع صداع بنفشه گل خطمی هر یک سی درم سبوس گندم پانزده درم آب چهار من

جوشانیده چهارم بروو پاشویه کنند **مرهم دلیتکا تو ریو** زراریح سحوقه یک افیون دو مصطکی چهار درم بر آتش نرم مرهم ساخته بر خرقه کشیده گذارند **حب صبر** صبر

هشت ربسوس دو تربد یک مصطکی نیم صبر با آب بادیان آب کاسنی عرق گلاب ترکرده ادویه بگر آمیخته حبوب بیدند شربت مثقالی بگلاب یا آب گرم

منقی دماغ مزیل صداع قراله و برای رفع قبض وقت شب بعد یکساعت از غذا دهند **حب ایارج** ایارج فیقرا درم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم افتیمون ثلث درم سقمونیا

نیم دانگ مقل یکدانگ با آب کرفس حب بندند یک شربت ست مزیل سبات که از برودت و رطوبت باشد **حب اصطمیخیقون** ایارج فیقرا صبر هر یکی سی هلیله زرد افتیمون

بسفائج سقمونیا هر یک پانزده شحم حنظل و سنا مقل هر یک شش با آب بادیان حبوب بندند شربتی سه چهار درهم با آب انیسون منقی سر از اخلاط ثلثه **حب بسفائج** ایارج فیقرا

ده بسفائج دو اسطوخودوس افتیمون هر یک دو نیم شحم حنظل شش تربد هشت سقمونیا یکنیم با آب حبوب سازند شربتی دو نیم درم منقی دماغ و معده از بلغم و سودا **حب بنفشه** گل

بنفشه دو درم تربد درم رب سوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا نیم دانگ با آب حبوب بندند شربتی یک تا سه درم منقی فضول بلغمی صفراوی از دماغ مزیل صداع و شقیقه

و درد گوش و چشم **حب جالینوس** مصطکی افسنتین سقمونیا شحم حنظل برابر حبوب بندند شربتی درم مزیل صداع و فضول رویا زائل مزید **بطبیخ و شربت حرمل**

حرمل مدقوق رطل آب انگور یا خمر سی رطل جوشانند چهارم ماند صاف کنند و هر روز پانزده مثقال نوشند تا یکماه برای صداع مزمن و صرع و ضیق النفس و سرفه رطوبی و جنون

و استسقا و نسیان نافع و برای اعاده حمل زنان که بسبب حامله نشوند بعد نشو ندسه و تر نوشند تخلف نکند **روغن ترنج** قشر ترنج شش عدد روغن کنجد دو رطل انداخته دارند

بعد سه شبانروز قشر برآرند همان قدر دیگر اندازند تا محلل مزیل امراض بارده عصبانی و لرزه و لسع هوام و بید دهد و علل سوداوی و طیب عرق **اطریفل غاریقون** هر

هلیله بلیله آمله هر یک پنج غاریقون دو دهن لوز بسیت عسل صد و پنج طیار کرده بعد چهل روز بکار برند شربتی هیچ پنج درم با آب گرم مزیل امراض بلغمی سر معده **دبید الورد**

معنی دبید آنست که هر جزوی مضاف الیه لفظ دبید است اکثر وزن باشد از اجزاء دیگر اسارون سنبل مصطکی زعفران طباشیر داچینی اذخر قسط شیرین عصاره غافث تخم

کشوث فو لک مغسول تخم کرفس کاسنی زراوند طویل قرنفل حب بلسان عود بلسان میل عود و ساوی گلسرخ برابر به سه عسل سه چند اگر تمین خواهند قرنفل موقوف کنند و

زنجبیل سنا افزایند شربتی دو درم برای اسهال چهار مثقال برای انواع صداع و دوی و طنین و ضعف معده و کبد و انواع استسقا و تحلیل اورام و صلابات و منع صعود ابخره

بسر نافع گرم و راول و سیر و دین بهتر **ضماد فرسطالیون** راتینج سه موم ده زیت چهل گداخته علی الحمام دو آمیزند برای منع انصباب ماده بچشم بر صدغ و جبهت و جاع

و اورام اندرونی آنجا نهند **دواء المسک مر** مصطکی زعفران عود مشک هر یک یکنیم قرنفل افسنتین بادرنجبویه نفتیمون مشک هر یک یک زرنباد درونج هر یک دو

مروارید کهربا بسد ابریشم هر یک سه صبر بیست چهار عسل قدر حاجت شربتی یک تا دو درم با آب گرم برای خفقان و صداع ریحی امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی و صرع

و فالج و لقوه و حمی ربع و ریاح معده و اوجاع آن نافع محلل نفخ و ریاح منقی معده **قرص بنفشه** بنفشه دو درم تربد درم رب سوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ یکشربتی ست ماشی ۱۵

وصداع وشقیقه و دوار و ظلمت بصر نافع مسهل صفرا و بلغم **معجون ترمس** فلفل ابیض تربد الیخ هر یک پنج زعفران افیون هر یک دو فرفیون اشق سانج عاقرقرحا لوبیا
بیخ لفاح سداب سلیخه سنبل تخم کرفس هر یک شش عود بلسان سه عسل قدر حاجت شربتی دو ثلث درمی برای صداع وقت شب دهند **معجون قسط** انیسون تخم کرفس
مراسارون هر یک دوازده اذخر سیزده و نیم زراوند ده قسط سلیخه ریوند هر یک هفت و نیم زعفران دو عسل سه چند شربتی تا مثقالی و قوتش تا دو سال باقی برای صداع وشقیقه
و نزلات و اوجاع صدر و ضعف معده و امراض بارده و تحلیل ریاح و تفتیح سده نافع بماء العسل خورند **عرق تنباکو** تنباکو زرد اگر تر باشد یک چهار یک من تبریزی اگر
خشک بود سه چهار یک من نانخواه سعتر هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل جاشا اظفار الطیب هر یک ده مثقال آب چهار من تبریزی یک شبان روز تر کرده کشند شربتی پنج
مثقال صبح شام مزلق قولنج ریحی و بلغمی و فالج و لقوه و استرخا و استسقا و صداع بلغمی و مفاصل و رعشه محلل ریاح معده و ماده فاسده رحم مفتح سده جگر و باساریقا و رحم هاضم
مشتهی **غالیه** سک اصلی مشک عنبر سیاه و مشک سائیده عنبر بروغن بان یا روغن نیلوفر حل کرده آمیخته قدری کافور سائیده آمیزند ملین اورام صلبه قطور ش بروغن بان
مزیل وجع اذن شمّ او بیهوش آرنده مصروع و مسکوت مسکن صداع بارد و وجع رحم بارد مفتح قلب حمول ش برای اورام صلبه و بلغمیه رحم و ادرار حیض و اختناق رحم و سیلان رحم و تنقیه
رحم و اعاده رحم برای قبول حمل نافع و اگر قدری بخور حل کرده نوشند بزودی سکر آرد **غالیه** عنبر درم بروغن بان یا بعطر گلاب حل کرده عود دو درم صندل سه درم گلاب
سوده آمیخته بطور عطر بکار برند مقوی دل و دماغ **غالیه** عنبر دو مشک چهار عود دشانزده صندل بیست یک عنبر بگلاب گرم گداخته ادویه سائیده آمیخته قرص سازند
فایده در ذکر صداع رطوبت دماغی تقدم مداومت حمام و آب و اشیای مرطبه **علاج** طبیخ بابونه وغیره نیمگرم بر سر ریزند مشک دهنیه بویند شربت انگلاعرق
گاوزبان عسل به تخم ریحان دهند در حمام آیند و آب کمتر ریزند و عرق گشنیز گیرند مرغ وغیره بریان با بازیچاره خورند **قول جوان کورود** انیمو تبو دیا فرسکو کیک اسکرد لیو
بعرق انیستار دهند چهاد روز و آب تقالیم بچند قطره و ربینی چکانند تا ماده برآید خشخاش گشنیز گلسرخ طبیخ و دسائیده خرقه آلوده گرم گرم بر صدغ و جبهه نهند چون سرد شود
تبدیل نمایند نکرر و فتیله بر سر چه ستوه آلوده در منخرین نهند **فایده در ذکر صداع یبوست دماغی** تقدم جوع و سهر و فکر و غضب و سفر در باد های گرم و سمی و اکل اشیای
مجففه سبکی سر یبوست بینی قلت آب دهن سهر لاغری علامه **علاج** آب ترب شیره خرفه لعاب بهدانه لعاب اسپغول دهند روغن بادام روغن کدو روغن بنفشه روغن نیلوفر
در بینی چکانند و بر کف پا و مقعد و قاف مالند تمام آب شیرین نمایند اگر بر سر ریزند آرد جو آرد گندم و روغن بادام شاسفید برسر طلا سازند ما اللحم مرق مرغ اسفاناخ کدو خیار سفرت
بیض نیمبرشت خورند **فایده در ذکر صداع باد غلیظ دماغی** تقدم اکل اغذیه غلیظه دیر هضم انتقال وجع و وجع بی ثقل و تمدد و در اصل کاسه چشم و دوی طنین بدیان
خیالات پیش چشم **علاج** حب ایارج حب قوقیا دهند شونیز مرزنجوش عود چند مشک بویند روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانند بادیان بخور کنند روغن بابونه و
روغن شبت سه قطره در بینی و گوش چکانند سداب مرزنجوش بویند فلفل چند عطسه آرند طبیخ برنجاسف بابونه صعتر مرزنجوش اکلیل بادیان نطول نمایند آب
مرزنجوش سعوط کنند حب کنند ش زعفران فلفل ابیض مشک با آب مرزنجوش حل کرده و بینی چکانند لحم مرغ به نخود زیره دارچینی قرطم پخته خورند و از اشیای بادانگیز پرهیزند
فایده در ذکر صداع سوداوی تقدم اکل اغذیه سوداوی چون عدس بادنجان کرنب لحم بقر لحم آهو وغیره ثقل و یبوست سر تیرگی لون سهر وقت و بطوء
نبض جفاف تن بیوست چشم و بینی فکر فاسده وسوسه رقت و بیاض لون اگر ماده خام باشد چه بعد نضج بول سیاه و غلیظ می بود **علاج** طبیخ بسفایج اسطوخودوس
گاوزبان بادرنجبویه افتیمون سویز آلو تمر هندی دهند چون ماده نضج یابد تنقیه بایارجات و طبیخ افتیمون نمایند و باصلاح مزاج کوشند بعد تنقیه شربت اسطوخودوس چهار
مثقال بشیره کاسنی بادیان دهند پنج روز بعده شربت مذکور هفت مثقال بشیره مذکور تا دوازده روز دهند پس حب شفا هر روز قدر نخود خورانند بعد تنقیه بطبیخ بابونه

اکلیل صعتر برگ سلق سبوس یا بطبیخ بنفشه نیلوفر سوسن بابونه بنجبویه بابونه قرنفل نطول کنند بابونه اکلیل مرزنجوش سائیده روغن گل آمیخته ضماد نمایند نرگس عنبر
مشک بویند روغن بابونه و سوسن و مرزنجوش و بنفشه و نیلوفر و گل و نرگس آمیخته بمالند و در بینی و گوش چکانند روغن زعفران روغن شبت روغن بادام تلخ روغن
اترج روغن غار سفید حمام کنند هوای خانه معتدل سازند نخود آب بیضه نیم برشت مرغ تیهو دراج عصافیر ماش مقشر با کامه و انارین خورند چون ساعتی گذرد جوارشات
معتدل مفرح برای تجوید هضم خورند و بعد اکل اضطجاع بر پهلوی چپ لازم دانند و ترک ریاضت واجب اگر سوء طبیعی باشند برای تبدیل هر چه قلیل الحرارت باشد بکار دارند
و اگر احتراقی بود دست از تسخین کشند و بارد رطب تبدیل نمایند **فائده در ذکر صداع حار** اگر ساذج باشد تقدم جلوس در مقام گرم و آفتاب و نزد آتش تکلم با آواز
بلند غضب اکل و شم اشیای حاره تاخیر غذا از وقت معتاد حرارت جلد سر و بول و براز عدم ثقل یبوست چشم و بینی تغیر حواس غلبه عطش سهر دوی تمدد در سر اعتدال
بول رقت و کم رنگی براز انتفاع با شیای بارد **علاج** در مواضع بارد رطب که بصندل بنفشه کافور گلاب آراسته بود دارند صندل گلاب کافور سیب کشنیز تر بنفشه
سرکه بویند اگر ساکن نشود گلاب سرد کرده بر سر ریزند شربت لیمو شربت انارین شربت تمر هندی اسبغول آب غوره آب آلو شیرخشت دهند دوغ مبرد نوشند اسبغول بعرق
کاسنی عرق نیلوفر دهند ماش مقشر تریز کاسنی کدو اسفناج کشنیز تر مرغ گوسفند جوان خورند اگر حرارت کثیر بود کشک شعیر دهند اسبغول آرد جو یا تراشه کدو خیار
بر سر ضماد کنند خسته هلیله زرد بگلاب سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند کاسنی کشنیز آب خیار گلاب روغن خشخاش بر سر مالند بطبیخ خطمی خبازی بنفشه نیلوفر سبوس
پاشویه نمایند روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو شیر زنان در بینی چکانند صندل آب کشنیز روغن گل گلاب یکجا کرده قدری سرکه آمیخته بر مقدم سر یافوخ طلا کنند
اما بر موخر نگذارند که ضرر دارد اگر وجع اشد بود اندکی افیون افزایند و بر صدغ هم گذارند و از اشیای و اغذیه حاره پرهیز ند **بدانند** که در عمل ادویه موضعیه شدیدالبرد
آنگاه رخصتست که ابخره کمتر باشند چه اگر ابخره کثیر بوند باعث تبرید احتقان ابخره و عدم تحلیل آن میگردد و موجب آفت میشود کذا در شافی خصی و صبی کثرت تبرید
منع است تا که حاجت قوی نیفتد بکار نبرند و سرکه را کار نفرمایند خاصه بر موخر سر **قول جوان کورو** گلسرخ آرد جو برگ بید بیاض بیض شیر زن سرکه گلابی
سائیده ضماد کنند سرکه گلاب بگلخه نمایند لادن افیونی چهار دانه سرکه گلابی او نس آب عنب الثعلب عرق گلاب قدر حاجت آمیخته خرقه آلوده بر جبهه نهند شجر بارتنگ
بشیر زن سائیده بر جبهه طلا سازند صبر دو درم زرد با قلاتش درم بدهن ورد و سرکه گلابی آمیخته بر صدغ ضماد کنند اثمد یا مقناطیس بر صدغ جانب وجع بندند اگر کافی نبود
دم ریض جوان صفراوی باشد روغن و تیر بولو چند قطره آب آمیخته نوشانند شخصی از چند سال صداع حار و فلغمونی چشم داشت و به نشست آب بارد تمام روز سر را
و نانیکا سر ب در او کوانیتو زرا دو آمیخته بر سر گذاشت صحت یافت اگر زن را بسبب شرکت رحم یا کبد یا بسبب مشی در آفتاب یا پوشیدن سر پدید آید سکنجبین
شش او نس دهند اگر کافی نبود روغن گل ادنفا سیو چهار سرکه گلابی یک آمیخته بر سر لند نان خام آب گرم حل کرده یا خراطین بسرکه گلابی سائیده طلا نمایند او کوانتیو لا را
بر صدغ و جبهه گذارند اگر کفایت نکنند و غلبه خون شریانی نماید فصد شریان صدغ یا رگ پس گوش کنند اگر کافی نبود کلاه از جلد ابدر و ساخته آب چشمه تر نموده تا دو ساعت
بر سر نهند باقی همه روز کلاه کاغذ بر سر دارند **قول ارزانی** قرص انزروت با آب کشنیز طلا کنند یا صندل حضض و قدری کافور با آب خیار و کدو و کاهو و کشنیز عرق
گلاب روغن گل طلا سازند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت عناب دهند آب کاهو آب خرفه آب بید بر سر ریزند روغنهای بارد مالند و مخدرات بکار نبرند که موت
غلت بصر و دیگر آفاتست و باشد که هلاک سازد **قرص انزروت** انزروت اقاقیا حضض گلسرخ نیلوفر مامیثا تخم کاهو بلعاب اسبغول قرص سازند اگر
دموی باشد تقدم اکل لحوم و حلوا و اشربه حاره ثقل سر و کاسه چشم انتفاخ و حرکت عروق شیرینی دهن حمرت وجه و عین ثقل اعضا و خمیازه جوشش دانها

خشونت حلق عظم و امتلای نبض حمرت و غلظ بول تهیج وجه واجفان کثرت اغماض وجع معه ضربان در مقدم سر مایل بجبهه **علاج** اکحل یا قیفال زنند اگر ممکن بود ما بین شانه
یا پس سر حجامت کنند و رگ جبهه و پس سر کشایند اگر ساکن نشود صافن زنند و بر ساق حجامت کنند و محاجم ناری کشند بعد فصد آب تمر هندی آب انارین آب لیمو تنها یا بقند
دهند و تلیین بطبیخ عناب سپستان شاهتره آلو تمر هندی هلیلها شیرخشت کنند شربت عناب شربت نیلوفر دهند عدس ماش مقشر اسفاناخ کشنیز آلو تمر هندی آب غوره
آب انار ترش خورند اگر وجع شدید بود مرغ یا گوسفند جوان دهند اگر سعال یا درشتی حلق باشد گرد ترشی نگردند و بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و طبیخ بنفشه عناب بهدانه بادیان
پرسیاوشان بقند دهند و حب شیاف خورند و بعد تنقیه آرد جو تحلب آب بید و قدری سرکه آمیخته یا صندل گلاب آب کشنیز و قدری سرکه طلا کنند آب کاهو آب خرفه آب
کدو روغن گل شیر زن آمیخته نشوق کنند آب کاهو آب خیار آب کشنیز روغن گل و قدری سرکه لخلخه سازند **قول صاحب برء الساعة** قیفال زده محجمه ما بین
شانه نهند افیون بویانند و قدری بر صدغ مالند عناب ده دانه شب تر کرده صباح صاف نموده شربت نیلوفر دو نیم مثقال آمیخته نوشند و قدری کشنیز خورند
قول جوان کورو و قیفال و در زن صافن زنند اگر سود ندهد هشت عدد علق بر صدغین چسپانند و بر هر دو شانه محجمه با شرط گذارند اگر وجع در همه سر باشد اول
فصد پای پس فصد دست کنند و فصد شریان عقب گوش انفع طفلی صداع داشت از فصد شریان صدغ صحت یافت اگر از خون رقیق جوش خورده باشد روغن تیرهولو
دهند اگر از خون غلیظ لزج بود پای در آب گرم نهند روح نمک ارمنی هشت دانه مرق مرغ پیخ اوس آمیخته دهند و طبیخ چای بنگرم شب و روز استعمال نمایند اگر صفراوی باشد
تقدم سفر در گرما و روزه داشتن در هوای گرم و بیدار ماندن و اکل ادویه و اغذیه گرم حرارت ملمس یبوست بینی و دهن صفرت وجه و سهر عطش تلخی دهن هزال سرعت
نبض خیالات زرد پیش چشم کرب و درشتی زبان سرعت غضب شدت وجع صفرت و سفیدی بول یا حمرت بول و وجع در وسط سر و انتفاع از اشیای بارد **علاج** اول
برای تسکین آب تمر هندی آب انارین آب لیمو سکنجبین دهند پس تنقیه بنقوع هلیله تمر هندی گل سرخ آلو کاسنی کنند یا هلیله زرد و کابلی آلو عناب اصل سوس تمر هندی
سپستان جوشانده شیرخشت خیارشنبر آمیخته دهند بعد فراغ عرق کاسنی گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان بقند و اسغول دهند و مبالغه در تبرید و ترطیب زیاده
از دموی کنند اگر ضرورت بود فصد هم نمایند بعد تنقیه از صندل گلاب آب کشنیز و قدری کافور لخلخه سازند طبیخ خطمی بنفشه سوس پاشویه کنند و اطلیه وغیره که در دموی
گذشت بکار برند غذا هم بدستور روغن کدو در بینی چکانند اگر وجع اشد بود از روت یک صندل دو افیون نیم آب کاهو یا گلاب بر صدغ مالند و افیون کافور
هر یک طسوجی بروغن نیلوفر حل کرده یک دو قطره در بینی چکانند و تا که تنقیه تام نشود ضمده نگذارند که جذب ماده بدماغ مینماید **قول جوان کورو** وکین تیلیو
ماشه در چهار اونس عرق اشتر غار تر کرده یا الکو اهنید یکتا دهند چند بار اگر صحت نشود ضماد لوز المر وگذارند در روز دو بار اگر وجع باقی ماند حب سکبینج دهند و بعد چهار ساعت
مرق مرغ نوشانند بدستور تا هفته **دیگر** بعد تنقیه خرفه بشیر یا دهن ورد و خل خمر تر کرده بر سر نهند نمک سنگ بدهن بنفسج آمیخته بر کف پا مالند گل نیلوفر بویند طبیخ خشخاش نطول
کنند خیار بسرکه تر کرده تمر هندی زرک انار ترش فالسه خورند **دیگر** بعد تنقیه قرص زعفران بسرکه و گلاب سوده بر صدغ طلا کنند مسکن اگر معه حمی باشد تلیین بهلیله
زرد آلو تمر هندی آب انارین عناب سپستان اصل سوس بنفشه ترنجبین خیارشنبر شکر وغیره کنند و رب هلیله انفع و از اطلیه قابضه پرهیزند اگر معه غشی باشد قی نمایند و در
خانه بارد بر فرش برگ بید مهرگ کرم آب پاشیده نشانند اگر ابخره کثیر در سر باشند روغن بابونه بکار برند و از مبردات صرف پرهیزند **دیگر** حب ایارج مرکب یا حب صبر دهند
دیگر الیسی منٹ صداعی بر جبهه و صدغ ضماد کنند **دیگر** خرقه در ایبی تنا سیفالیکو ریفورماد و یا در ایبی تنا سیفالیکو مینور یا در ایبی تنا سیفالیکو یا یتوریا در ایبی تنا فرونٹالیس
ترکرده بر جبهه گذارند **دیگر** خمر درو کامپل بر جبهه و صدغ مالند **دیگر** فلفل گرد قدری در امیا پاسٹر و یا کیلانو آمیخته بر صدغ چسپانند **دیگر** سعوط اطفا الطیب سعوط

کنند **دیگر** نقوع صبر نهند **دیگر** آب لیمو نیم گرم چند قطره در گوش چکانند **دیگر** برگ کدو بر سر نهند چون گرم شود تبدیل نمایند **طلا** گل حنا بسرکه سائیده یا صندل و قدری کافور
بگلاب سوده یا روغن گل بسرکه آمیخته یا صندل سرخ با آب سوده یا یخ خروع بسرکه سوده یا صندل روغن گل سرکه آب کشنیز آمیخته یا انزروت بسرکه سائیده یا فاوز
با آب کشنیز سوده یا افیون بدهن ورد حل کرده یا تخم کاهو بروغن گل سائیده یا عرق گلاب آب کشنیز سرکه آمیخته یا آب برگ کاهو آب کشنیز آب برگ بارتنگ شیر زن
روغن گل آمیخته بر جبهه طلا کنند **دیگر** فتیله قدر سرطان باشد خمیر گندم بسرکه انگوری سحق و حل کرده دارند بعد یکشبانروز قدری ازین بسرکه و گلاب حل نموده بر جبهه
و صدغ طلا کنند مسکن ضربان **دیگر** صندلین انزروت هر یک یک افیون نیم آب کشنیز یا آب کاسنی طلا کنند مزلیه شمسی **دیگر** بعد حلق مو کشنیز بگلاب سائیده طلا
کنند و بعد ساعتی دور نمایند **ضماد** برگ خطمی کوفته یا برگ خرفه آرد جو سائیده یا خشخاش بسرکه سائیده یا برگ انگور سائیده یا اسپغول بگلاب سوده یا مامیثا
عنب الثعلب برگ کرنب سائیده یا سمسم بدهن ورد سائیده ضماد کنند **دیگر** زعفران نیم درم ناخواه افیون هر یک و نیم درم خسته تمر هندی ده درم قرنفل چهار عدد
تخم باتوره بیست عدد جوز بویه بریان عدد سائیده ضماد کنند مزلیه نزله هم **دیگر** اسپغول با آب و دهن ورد لت کرده یا قدری سرکه انگوری جوشانده بر سر گذارند
مسکن **دیگر** راد خشب التین بسرکه بر صدغ و جبهه ضماد کنند برای صداع عقب نفاسی انفع **دیگر** فلفل گرد با لعاب اسپغول آمیخته خرقه تر کرده بر جبهه نهند **دیگر** کنجد
سیاه بسرکه سائیده گرم کرده یا لیمو کاغذی دو پاره نموده گرم ساخته کماد کنند مسکن **دیگر** روغن چراغ که از سوختن باقی مانده یا بهارنگی بدهن سمسم آمیخته در سر اندازند
مزلیه صداع که کسبی و وارد **دیگر** بدیاک اصل سوس صندل سنبل کنول گٹه هر یک درم روغن کنجد شانزده درم آب آمله دو رطل روغن ساخته بر سر مالند مزلیه مزمن
تخلخه صندلین با آب خیارین آب ترب آب کشنیز بید مشک حل کرده تخلخه کنند **سعوط** دهن ورد لبن نسا آمیخته سر کرده سعوط کنند مزلیه شمسی **دیگر** کافور دو جو
با آب کاهو سائیده یا شیر زن یا روغن بنفشه روغن گل آمیخته یا آب کومه سعوط کنند **دیگر** طباشیر نشاسته هر یک دو افیون نشاسته هر یک یک قیراط حبوب بندند و یک حب
بروغن بنفشه یا بشیر زن سوده سعوط کنند **دیگر** مروارید سحوقه سعوط کنند مسکن فوری **دیگر** سرکه با آب کشنیز آمیخته نوشند **دیگر** سر هدهد یا تاج هدهد بر صدغ آویزند
مسکن **نقوع صبر** آب کاسنی سبز جوشانده که ثمن آب ماند در کنند و در آن یک وقیه صبر انداخته یک روز یا زیاده در آفتاب نهند پس بدارند و وقیه ازین آب بنهند اگر امراض
سفلی یار بود کثیرا یک درم افزایند **رب هلیله** هلیله زرد صد عدد شکسته در آب در شیشه تر کرده هفت روز در آفتاب نهند پس آب برارند و آب دیگر انداخته بدستور
کنند تا که در هلیله طعم نماند پس آبها را یکجا کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود حبوب بندند سه درم او اسهال تام کند اگر قدری سقمونیا افزایند قوی باشد از تربد و غیره
بدستور سازند **قرص زعفران و قرص ابو علی** زعفران هفت مر دو قلقطار پنج عصاره حصرم قلقدیس صمغ هر یک یکنیم شب هشت شراب عفص قرص سازند
روغن گل مرکب القوی طلا و تخلخه او بسرکه مانع صداع رادع بخار دماغی ورد تازه مصفی بروغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب نهند چون سفید شوند برارند و دیگر
اندازند بدستور هفت بار **تبرید** برای حمی صداعی کاسنی خیارین هر یک دو نیم درم لعاب اسپغول یک نیم درم شربت نیلوفر شربت حماض هر یک شش درم عرق بید مشک
قدری سائیده صاف کرده نوشند **یا شوربه** مزلیه صداع اشد و سهر و قرانیطس و غیره برگ کنار نیم طل گل بنفشه نیلوفر هر یک دو درم گل خطمی عنب الثعلب هر یک
سه درم آرد جو چهار درم در آب جوشانده یا شوربه کنند اگر تبرید زیاده خواهند برگ خرفه اسفناخ برگ کاهو کلکره تراشیده افزایند **فایده در ذکر صداع بخار**
گرم دماغی سبب مداومت خمر و ادویه و اغذیه حاره و ابخره اخلاط حاره است ازدیاد او بعد اغذیه و اشربه گرم **علاج** حقنه کنند آب گرم بر سر ریزند و پا
در و گذارند شربت لیمو آب انار دهند روغن گل بر سر مالند بنفشه ترسیب به بویند مرغ کشمیر تر اسفناخ ترب انار خورند خواب نفع **فایده در ذکر صداع**

صفراوی شرکت معدی غثیان تلخی دهن قی تلخ صفرت چشم تشنگی پیچش معده وسکون بقی صفراوی **علاج** بسکنجبین وآب گرم قی کنند مسهل صفرا
دهند بعد تسکین حرارت سر ومعده وتقویت هردو اعضا کوشند نان گندم بآب انار یا بشربت انار منعنع خورند رب به رب غوره رب انار سیب مفید طباشیر گلسرخ
گل ارمنی سائیده برب غوره آمیخته دهند اطلیه مناسبه بندند **فائده در ذکر صداع بلغمی لنج معدی** تقدم تخمه جشای ترش باد ونفخ معده قی بلغمی کثرت
لعاب غشی تهوع وازقی راحت یافتن **علاج** بطبیخ شبت فجل اصل السوس سکنجبین عسلی قی کنند وبرای اسهال حب ایارج دهند بعد تنقیه برای تقویت معده جوارشات
گرم دهند واطلیه مناسبه بکار برند **فائده در ذکر صداع سوداوی معدی** حرقت معده کثرت اشتها خفت بقی **علاج** برای نضج طبیخ افتیمون
دهند بعد نضج تنقیه بمسهلات یا منقیات سودا نمایند شربت افتیمون دهند اطلیه مناسبه گذارند واین حب برای اخراج سودا انفع هلیله سیاه بسفایج اسطوخودوس
افتیمون لاجورد مغسول سقمونیای مشوی هریک قدر مناسب گرفته بآب بادرنجبویه حبوب بسته دهند **فائده در ذکر صداع بادی معدی** وجع در یافوخ تمدد وجع
معده وسکون صداع بسکون وجع معده انتقال وجع وضربان یافتن از اغذیه نفاخ **باشد** که وجع شرکت معدی از تارک سر ابتدا نماید **علاج** تنقیه بایارج فیقرا کرده تقویت معده بانیسون کمون
مصطگی گلقند سازند کمونی دهند روغن مصطگی روغن خروع بر معده مالند اطلیه مقوی گذارند روغن آس روغن بادام بر سر مالند اطراف بندند ودر آب گرم گذارند
هریسه کباب خورند **ایارج فیقرا** سنبل دارچینی سلیخه حب بلسان عود بلسان اسارون مصطگی زعفران مساوی صبر دو یا سه چند همه عسل دو چند همه شربتی دو یا پنج درم
منقی فضول دماغی وطبقات معدی مزیله فالج ولقوه واسترخا وثقل زبان ووجع مفاصل وقی قولنجی وجهت حل قولنج نافع **فائده در ذکر صداع ضعف
معدی** وقت خلوی معده وبعد بیدار شدن از خواب شب ازدیاد کند **علاج** نان بآب غوره یا آب انارین یا آب سماق ترکرده هر صباح خورند چند لقمه اگر ضعف
مع البرد باشد اندکی انیسون کمون تا نخواه زعفران عود قرنفل سائیده افزایند اگر هر هفته یکبار مصطگی یکمثقالی شکر دو مثقال وقت خواب خورند هم معده را قوت
دهد وطبع نرم سازد وتنقیه معده ودماغ نماید اگر معده گرم باشد کاهو شیره خرفه دهند **فائده در ذکر صداع شرکت کبدی** وجع جانب راست سر تقدم
آفت در کبد **علاج** آب انار آب آلو آب غوره آب کاسنی آب سرد دهند نان بسرکه خورند باقی تدبیر کبد کنند **فائده در ذکر صداع طحالی** وجع طرف چپ سر
ضعف والم در سپرز **علاج** نان بسرکه کبر وعرق لیمو دینه ترکرده خورند تدبیر سپرز نمایند **فائده در ذکر صداع شرکت اطرافی** احساس تصاعد ابخره مثل
رفتار مور رجا از ان موضع بدماغ **علاج** اگر از قدمین وساقین بود صافن زنند بر ساق محجمه نهند تنقیه بحب اصطمخیقون نمایند وتقویت سر کنند ووقت صداع پایها
از بن ران تا کف پا بندند وروغن خیری برکف پا مالند اگر از یدین باشد حب اصطمخیقون دهند وبرای تنقیه نفس عضو بر مبادر حرکات بخار حجامت نمایند ووقت صداع
بازوها بندند **فائده در ذکر صداع شرکت رحمی وکلیه وحجاب حاجز ومراق وصلب وغیره**
پس در رحمی قلت حیض ووجع در وسط مقدم سر ودر کلیتی وجع در قمحدوه ودر حجابی وجع در وسط سر مائل بقدام ودر مراقی وجع در قدام نزدیک ناصیه
ودر صلبی وجع در موخر سر این اخبار باشد **علاج** دریافت سبب کرده تقویت وتنقیه ان عضو کنند **فائده در ذکر صداع ضعف دماغی** کدورت حواس ظهور
آفت در افعال دماغیه چنانچه فکر وتخیل وتذکر وهیجان وجع بادنی سبب چنانچه از استماع اصوات وشمیدن روایح غیر قویه وعند هضم غذا **علاج** تقویت دماغ
کنند بلحم ماکیان وتیهو ونخود ونخچه نیم برشت زعفران دارچینی گلاب مطیب ساخته خورند شربت فواکه شربت صندل دهند روغن گل گلاب قدری سرکه بر سر مالند قرص
بگلاب طلا کنند سیب عنبر گلاب بویند اگر بسبب سوء المزاج ساذج باشد تبدیل مزاج کنند اگر بسبب سوء مزاج مادی بود تنقیه بر تقویت مقدم دارند **سفوف مقوی**

دماغ مغز لوز مغز جوز مغز فستق مغز فندق هر یک ده گاوزبان بنفشه کشنیز گل سرخ هر یک پنج شکر برابر همه شربتی پنج درم صباح حریره مزیله صداع ضعف
دماغ مغز بادام ده عدد خشخاش یک نیم درم مشک سه دانه نبات شش درم مانند حریره پخته خورند اگر زعفران ربع درم افزایند بهتر حریره که همین اثر کند سبوس
گندم نیم رطل شب بآب تر کرده شیره برآورده بپزند بعده مغز بادام مقشر بیست عدد خشخاش نشاسته هر یک قدری نبات بیست درم آب ساییده افزایند چون پخته
شود گلاب دوازده درم هیل یک نیم درم زعفران ابکر و بلوط مشک سه دانه آمیزند و بپزند که مثل حریره شود اگر حاجت باشد کشنیز تخم کاهو مغز تخم کدو شیره برآورده افزایند
فائده در ذکر صداع قوت حس دماغی سرعت انفعال از ادنی محسوسی سلامتی افعال دماغ ذکای حس **علاج** بهت مکدر که چون حس ادراک در روس شعیر پخته
و هریسه گندم بقر خورند اما اگر هاضمه ضعیف باشد برا کل بقول بارده چون برگ کاهو برگ خرفه کشنیز قناعت نمایند اگر زین مقصود نه برآید و حاجت بمخدرات آید شربت خشخاش
و مثل آن دهند باشد که بفلونیا حاجت افتد تخم کاهو شیره خشخاش افیون بزر البنج قشر آب لفاح طلا کنند لیکن تا که ضرورت قوی نباشد مخدرات طلا نسازند و افراط
در آن نکنند اگر از استعمالش نقص در حواس و غیره افتد فوراً آب گرم بمقدار کثیر بر سر ریزند **فائده در ذکر صداع عقب خوابی** تنقیه خلط غالب کرده ضماد سرکه تر کرده
بر جبهه و صدغ نهند و نهادن ضماد چوب انجیر بسرکه و بی سرکه مفید **فائده در ذکر صداع و دوی** تولد دود در دماغ نادر است و محل تولدش مقدم دماغ باشد شیخ
الرئیس گفته که در نواحی سر قریب حجب دماغ نیز متولد میشوند سبب او کثرت اجتماع ماده غلیظه عفن است در سیاح چکه اشد در دماغ نتن بینی دوی طنین و از دیاد وجع وقت
حرکت سر **علاج** تنقیه دماغ بحب اسطوخودوس ایارج فیقرا آب برگ شفتالو آب ... توت طبیخ افسنتین جل کهوده در بینی چکانند و بکر حلتیت آمیخته بمنقیات دماغ
خوراند پس اگر نتن بینی باقی ماند اصلاح آن بدانچه در نتن الف گفته شود نمایند **قول شیخ** اول خون بر سعوط کنند تا دود از بینی ... رجوع کنند پس کاهی بول ساده
سعوط کنند تا کشته شده برآیند **قول لازرد** بعد تنقیه بدن و دماغ ... نشوق نمایند **قول جوان کورو** و نحل تخم تر کرده نوشند روغن کتابه در
گوش چکانند بخور تنباکو در بینی رسانند **فائده در ذکر صداع خوابی و خفه نیز گویند و بیسی هم خوانند** بعد استفراغ کثیر چون قی و اسهال و فصد و ادرار
و حیض و نفاس و لو اسیر و بعد بیداری مفرط و پس غم و پس کثرت نزله و زکام و رعاف و باشد که بسبب جوع مفرط نیز پدید آید **علاج** اغذیه مرطبه بدیل الکیموس چون کشک شعیر
ماکیان فربه مرق مرغ ماء اللحم که از لحم گردن بزغاله شیر خواره سازند و حریره نشاسته و روغن بادام خورند روغن بادام و روغن کدو مغز قلم گاو پیه مرغ بر سر و بدن مالند روغن نیلوفر
روغن کدو روغن بادام در بینی مالند آب گرم انکباب کنند دلک نمایند اطراف بندند و در آب گرم گذارند **قول عسکری** مداومت سب صبر مختنق احقر که مسمی بحب نشاست انفع
فائده در ذکر صداع عقب جماعی و این بسه گونه است یکی بسبب کثرت استفراغ منی و ابهر از جنس خوابیست تقدم افراط جماع هزال و ضعف تن **علاج** شیر گاو دنو
روغن بنفشه در بینی چکانند غسل بآب شیرین نیمگرم کنند صفرت بیض نیمبرشت ماهی جوان اغذیه مرطبه خورند ثعلب ششقاقل بهمنین بعسل آمیخته هر روز دو مثقال دهند اگر محرور
بود رب به رب سیب دهند باقی تدبیر خوابی نمایند دوم بسبب ارتفاع ابخره چرا که حرکت جماع مهیج ابخره است امتلای تن و آثار غلبه اخلاط ثقل سر نتن بدن **علاج** تنقیه
خلط غالب کنند پس تقویت دماغ نمایند طبیخ آس بابونه گل سرخ بر سر ریزند سیب ببویند روغن گل گلاب قدری سرکه بر سر مالند لحم بط و غیره خورند سوم بسبب ضعف
اعصاب که بسبب جماع دماغ متالم شود و ضعف حرکات لرزیدن بدن بعد جماع و در یابد علیل که دماغ منقبض و متشنج میگردد و باشد که بسکته یا موت کشد **علاج** برای
تقویت سر چند برو غن قسط آمیخته بر سر مالند لحم چون مصالحه مطیب کرده خورند و اغذیه مطیبه دهند و روائح طیبه ببویند **فائده در ذکر صداع ورم دماغی** اگر
بسبب ورم اغشیه دماغ باشد آن را سرسام گویند تدبیر سرسام کنند اگر بسبب ریح غشای ... مسهل قیء و پوست سر ... **علاج** زوال سبب و تدبیر ورم نمایند **فائده در ذکر**

صداع حمائی وقت عروض تب عارض و وقت زوالش زائل گردد **علاج** اگر بسبب حرارت حمی گرمی در دل حاصل شود و ابخره متوجه سر شده صداع آرد ضعف
دماغ بیاض بول سرکه نیم دهن درد و یک گلاب دو آمیخته پیش سر گذارند اگر هوا گرم بود یا سرد و اگر هوا سرد باشد با آب نیمگرم پایها مالند صندل گلاب آب خرفه آب بارتنگ
بر سر طلا کنند اگر سهر باشد شیر زن بر سر دوشند اگر بسبب حرارت حمی از اخلاط ردی معده ابخره بدماغ صعود کرده صداع آرد خفقان غشی با گرم سکنجبین قی کنند تلیین طبع
نمایند تقویت معده بگلقند و آب تمر هندی سازند اگر ماده در همه تن باشد ثقل سر و اعضا وجع بود با تنقیه خلط غالب کنند اگر بسبب ضعف نفس سر بود صندل سپید بگلاب
طلا کنند عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق بید مشک گلاب بقند دهند سرکه گلاب آمیخته بویند پای در آب گرم گذارند مغز ماش مقشر کشنیز تر آب غوره سماق خورند بیخ خرفه با مغز تخم
ضماد سازند باقی در هر چهار تجویز رفع حمی حسب سبب نمایند **قول جوان کورو** و حب فواده دهند سپیو لطیف تمکارمنی یا عرق او نکریا بو یانند **فائده در**
ذکر صداع بحرانی و این در امراض حاره عفنه اکثر شود و وقوع آن روز بحران و باشد که بول سفید و رقیق بود **علاج** اگر غثی و دوار باشد بسکنجبین و آب گرم یا طبیخ
اصل السوس سلق اصل الخیار قی کنند اگر قراقر و نفخ و سوزش در شکم و کرب باشد بنقوع آلو تمر هندی عناب سپستان مویز منقی خشت گلقند شربت ورد تلیین کنند و حقنه
و شافه مناسبه بعمل آرند اگر حمرت و شعاع و خیالات زرد یا سرخ پیش چشم نماید تدبیر رعاف آور کنند بخیری در پشت بینی را بخراشند و سرکه بر سنگ یا خشت گرم ریخته بخار آن در بینی
کشند و اشیای سرخ پیش چشم دارند اگر مطلب بر آید بهتر الا فوتیج بری او خرا بخره کنند ش ماییده زهره گاو سرشته فتیله آلوده در بینی نهند اگر درد کلیه و زیر اضلاع پشت ثقل
محسوس شود برای ادرار شیره تخم خربزه شیره تخم خیار بسکنجبین یا بشربت بنفشه آمیخته دهند **فائده در ذکر صداع ضربی سقطی** تقدم آن **علاج** اگر بکسر و انشقاق
نه انجامید و بترسند که از شدت وجع ورم پیدا خواهد شد و مانعی نبود فوراً قیفال یا اکحل زنند و برای تسکین و تقویت مواطراف آس گل ارمنی آرد جو آرد عدس مامیثا حضض اقاقیا
صندل با آب بارتنگ و دهن ورد ضماد سازند و روغن گل انفع اشیاست گرم کرده مالند اگر قدری سرکه بر روغن گل آمیزند بهتر اما آنوقت که وجع اشد بود و تلیین طبع بحقنه لینه
و طبیخ عناب خیار شنبر کنند اگر سهر بود روغن بنفشه بادام در بینی و کف دست و پا مالند مغز تخم کدو خورند اگر ورم حمی و حمرت بود صندل تخم خرفه زعفران گل ارمنی با آب
عنب الثعلب طلا کنند اگر ورم و وجع نرود انار شیرین معه پوست در خمر پخته ضماد سازند اگر اختلاط عقل معه حمی پدید آید ورم در دماغ بود ظرفا پوست انار جو سرو
دقاق کندر گلسرخ ضماد کنند آرد جو گل خیره برگ بید روغن گل طلا سازند بنفشه گل سرخ سیب به بویند مغز ساق گوسفند مغز سر مرغ آب انار خورند اسطوخودوس آب یا
بشراب عسل دهند زعفران مومیائی کندر هر یک رم معفرت بیض دو عدد ضماد سازند مورد مرزنجوش نام برگ کرنب ضماد کنند و بعلاج سرسام توجه نمایند اگر
بانشقاق غشا محلل قحف انجامد تبدیل سوء مزاج کرده تدبیر جراحت بمراهم کنند اگر شقاق در غشا داخلی قحف بود یا در جوهر دماغ تدبیرش عسیر و باخطر است بدستور کنند
اگر بکسر انجامد تدبیرش از کسر جوئند **فائده در ذکر صداع سده خلط غلیظ** تقدم راحت و سکون و کثرت اکل و ترک ریاضت و ترک استحمام و امتلاء و ثقل و تمدد
وجه و سر بغیر حمی **علاج** طبیخ زوفا حاشا بسفایج افتیمون نوشند پس برای تنقیه ایارجات و شبیارات دهند **فائده در ذکر صداع شمی** یعنی بسبب شمیدن بوهای
اشیای گرم معطره یا منتنه چنانچه مشک و مثل آن و مرو جلتیت و مانند آن و بوی مزابل و حیوانات متعفنه **علاج** اگر از طیبات حاره باشد کافور بنفشه نیلوفر سیب کشنیز
بویند روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن بادام روغن کدو استنشاق نمایند و مالند و اگر از اشیای حار منتن باشد نیلوفر بنفشه صندل بادرنگ کشنیز تر بویند اگر بسبب بوی
مزابل باشد در حمام رفته آب گرم بر سر ریزند فتیله بگلاب و سرکه آلوده در بینی نهند پس در همه تقویت سر کوشند **فائده در ذکر صداع حرارت نواحی دماغی** از دنیا
وجع بحرکت و سکونش بسکون و احساس بوی بد با وجود عدم آن **علاج** تنقیه بحب ایارج و حب اسطوخودوس کنند از میوه های خام پرهیزند **فائده در ذکر صداع**

تزعزعی یعنی حرکت دماغی واین بدو سبب میشود یکی آنکه خط و لذت عظیم که دماغ را بحرکت می آرند دوم از وصول صدمه ضربه و سقطه پس بدین اسباب مذکوره در بعض اجزای
دماغ تفرق افتد و وضع بعض اجزا متغیر شود و از جانبی متمدد و از جانبی مسترخی گردد و باشد که از شدت تزعزع بعض اغشیه گسسته شود و بعض اجزای دماغ متصدع گردد و
درین صورت لایرجی ان یعیش العلیل تقدم اسباب مذکوره تمدد اعصاب و عروق و سدر و نسیان و باشد که سکته افتد و گاه بود که همه بوها بیک رایحه مشموم گردد **علاج** باسلیق
یا اکحل زنند و تلیین طبع اگر حمی یار بود بخیارشنبر و شیره کاسنی و حقنه لینه نمایند الا اجتنب توقایا و حقنه حاره نمایند بعد تنقیه اگر حمی و ورم نباشد صندل و فوفل گل ارمنی
زراوند طحلب آرد جو آرد باقلا ضماد کنند و اگر نبود گلنار پوست انار گلسرخ آس قصب الذریره شب یمانی ضماد سازند روغن گل روغن بنفشه شیر زن و قدری حضض
حل کرده در بینی و گوش چکانند سطبیات بویانند صندل گلاب بر سر مالند شیر زن بر سر دوشند روغن بادام روغن کدو در بینی چکانند حضض بدهن ورد بر سر مالند
اسطوخودوس دو درم گلاب دهند **فائده در ذکر صداع خمری** تقدم شرب خمر ثقل سر و بدن تهوع غشی اندوه وسواس و باشد که ولوع لسان پدید آید و سببش
علاج سکنجبین بطبیخ شبت نوشیده قی کنند مکرر پس برای تلیین در محروری سقمونیا با آب انارین آمیخته یا شیرخشت با آب آلو تمرهندی گلاب آمیخته دهند و در مبرود ایارج
فیقرا به سقمونیا تقویت داده دهند اگر از قی و اسهال نفع نشود و تهوع و غثی مشتد گردد قدری طعام نرم خورند و بعد ساعتی قی کنند بعده شربت انارین شربت سیب شربت
شربت غوره شربت صندل با آب سرد آمیخته دهند اگر حرارت باشد بود و غیره خرفه چهار عرق به قند دهند پس در ابتدا برای تقویت سر سرکه و روغن گل گلاب بر سر طلا کنند
و در انتها روغن بابونه روغن سوسن نیمگرم بر سر مالند و حیله نمایند که خواب آید مرغ بیضه نیمبرشت کرنب با آب زرک سماق خورند و اگر حرقت درون باشد دوغ ترش دهند
قدم در آب سرد گذارند یا پیها مالند نمک بدهن بنفشه آمیخته بر کف پا مالند و اگر نیمگرم گذارند آب نیمگرم بر سر ریزند لیموی تراشیده کماد کنند لطبیخ بنفشه بابونه نمک پاشویه کنند
فائده در ذکر صداع بیضی و خودی سبب این شش اند یکی ابخره غلیظه اخلاط صنعه دوم در زیر غشا مجلله قحف یا در زیر غشای که داخله قحف و محیطه دماغ محتبس
شوند دوم اخلاط ردی در تجاویف گردند سوم بلغم و بلغمو بین نفس دماغ چهارم حمره دماغ پنجم ورم بارد اجزای اندرونی سر ششم ریح غلیظه که در اغشیه مذکوره بند گردد و جمعیت
که در همه سر میشود و باد فی سبب چون حرکت خفیف و شرب خمر و اکل مبخرات و وصول مسخنات و استماع اصوات تمدد پدید آید و مریض از روشنی متنفر باشد تاریکی و
تنهائی و راحت و سکون دوست دارد و وقت شدت وجع چشم کشودن نتواند و احساس کند که زده میشود به مطرقه یا گمان برد که سر او شق خواهد شد پس اگر سبب در حجاب
داخلی بود احساس وجع و تمدد از اصول چشم نماید اگر سبب در حجاب خارج باشد تمدد در وجه پدید آید و لون وجه متغیر گردد و چون دست بر سر نهند الم فزاید پس از تغیر لون
وجه استدلال بر نوعیت خلط کرده تدبیرش کنند و این صداع مقدمه نزول آب بود **علاج** حسب خلط تنقیه کرده تقویت سر نمایند پس در دم فصد کنند اگر مانع بود حجامت
نمایند آب انارین دهند و در سودا شربت افتیمون دهند عرق گاوزبان قند آمیخته همراه تخم ریحان نوشند و در صفرا آب تمرهندی و چهار شربت دهند اگر ماده غلیظ باشد
و باسهال دفع نشود حلق مو کرده فرفیون بوره سداب حرمل خردل با آب مرزنجوش یا گلاب نیمگرم طلا سازند اگر حرارت آرد بیاض بیض بدهن ورد آمیخته گذارند **دیگر**
فاونیا و می قدر فلفل دهند و بشیر زن طلا نمایند **دیگر** افیون زعفران دم الاخوین صمغ عربی برابر به بیاض بیض آمیخته بر قرطاس طلا کرده بر جبهه و سر گذارند **دیگر** حب
اوری آس بنکوالا دهند و بشیر زن سوده سعوط نمایند **قول عسکری** هر هفته برای اسهال دهن خروع دو یا سه مثقال بنقوع خیارشنبر دهند و دواء المسک مرخورند
شخصی را معجون سهل مخترع خود مداومت کنانیدم صحت یافت **قول شیخ** بیضه چون طول کشد استحاله میکند بسوء مزاج بارد اگرچه از سبب حار باشد پس درین وقت
سعوط مومیائی بدهن بنفشه عاجل النفع است دواء المسک بشیر زن سعوط کنند که مسخن و محلل قوی و مسکن وجع باشد سبکه مانع نوم بود **اطریفل سنا** مزیله صداع و تنقیه

و امراض دماغی و معدی هلیله کابلی سنا آمله هر یک شش درم روغن بقر سه درم عسل نیم رطل **اطریفل ملین** مزیل صداع مزمن و امراض دماغی و وجع گوش و معده و دوا
اهلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده مصطکی بادیان اسطوخودوس سقمونیا هر یک پنج عسل سه چند شربتی دو مثقال **اطریفل وردی** برای انواع صداع
و امراض چشم النفع هر سه هلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس هر یک دو کشنیز ده ترنجبین هشت عسل دو یا سه چند همه سائیده بدهن لوز چرب کرده بعسل آمیزند شربتی دو تا
شش مثقال **حب** برای صداع و بیضه و شقیقه مجرب صبر قصب الذریره هر یک یک جو زبویه دو زیره سفید تخم کرفس هر یک سه ماشه آب کنند تش چهار ده حب
صبح شام یک یک با آب دهند **فایده در ذکر صداع که از ماده بانگریانیکو شود** شدت وجع ثقل سر **علاج** ادویه جاذبه چون مرچ اریدسبد چشم سرطان
بمرق یا با آب چشمه دهند تا جذب حمو صنت ماده مذکور کند ارکا لوانتی فیدبل سه درم آب یک کانار حل کرده پنج اونس دهند چند بار بفاصله شش شش ساعت که جاذب
قویست اگر استعمال این نکند کین کمینه دهند **فایده در ذکر صداع استعمال سیمابی** چنانچه بنان برای تصفیه و صبر سکیو رو غیره ادویه سیمابی ضماد سکنند **علاج**
خوری از ذهب ساخته بر سر نهند و نق ذهب شش عدد و عرق بادرق یا خمر ۲ کرده تمام روز نوشانند **فایده در ذکر صداع جمرتی** غلبه وجع و شب
و سکون آن در روز **علاج** مرکوریو بیسی بیتا دو چهار دانه عصاره الکانتس اسکر ویلیو آمیخته دهند نقیع چوب سیسون برگ اشتر غار سه سرانکساب بسانند مرق بنیدم
دراد کوانتیو صداع آمیخته بجلد کشیده بالای صدغ و در اکلیلی نهند **قول جوان گور نو** اگر صداع بشرکت اعضای پیرین بود و اعضا بالای بالمس اگر غرض
دموی بود فصد یا پنج شش زالو کنند بعده قیفال و شفیه یا کتانیه و گره مرتین شهرستال و حیرتو یکدرم اگر کافی نبود عصاره غار یقون نیم درم که الوسیل نیم اسکاریه
دهند با باریح فیقرا حقنه نمایند اگر این هم کفایت نکند برادة حدید شش درم و درم سنا پنج شش درم آب دو وقاد شیا تر وزی ترکرده جوشانند چون ثلث ماند سنا و انس اخذ تم
اسطوخودوس هر یک درم قرص غاریقون دو درم انداخته جوشی داده فرود گرفته دهن بند کنند بعد یک روز صاف نموده صبح و پنج اونس این با العسل یک اونس آمیخته
نوشانند یا نزده بیست روز وقت استعمال این بر سر و جبهه و صدغ روغن هیدر و سکو مالند اگر از اطلیه و غیره صحت نشود مقویات بر معده ضماد سازند بعد غذا دو یا رودا
یا گوانفسیا نو کشنیزی دهند تا منع صعود بخره نماید مگر کشنیز در سرکه ترسانند که مزیله خواص اوست اگر صداع اشد بود و کسی بی دوا به نشود سبب او صعود ابخره از عرق یا رحم
است که در غشای اندرونی نادرو ز برگشته باید که حجامت کنند یا داغ بر سه سر نهند شخصی از چهار سال صداع داشت ورم یا نند و مل در گلو پیدا شد علاج ورم کردند بعد
بعد هشت روز باز صداع عود نمود دانستند که بسبب ورم است ادویه بر ورم گذاشتند چون منفجر شد تا چهار ماه سائل داشتند صحت یافت شخصی بسبب نزول ماده از دماغ
در گلو ورم و ثقل و غیره داشت هر چند علاج کرد سود نداد صداع بدرجه شد که قریب مرگ رسید و بصر باطل گردید تنقیه ماده مکرر کردند جگر گوسفند بریان تا سه ماه خورانیدند
و رطوبت که وقت کباب از جگر بر آمد در چشم چکانیدند و طبیخ کمافیطوس نوشانیدند صحت یافت **فصل دوم در شقیقه** و جعیست که در یک شق سر در طول عود
بسبب قلت ماده و ماده این مرض اکثر در شرایین بود و سبب او یا ابخره است که از اعضا صاعد گشته در شق جمع شوند یا اخلاط یا ریاح لزوم وجع در یک شق مهر بان خرا
و وقتیکه شرایین ساید است منضغط کنند بنوعیکه از جنبیدن باز مانند وجع ساکن گردد **بدانند** که شقیقه بنسبت بصداع چشم را مضرتر است خصوص که عادی شود و نوبت کاه
شقیقه بارد در شب تا دو پاس غلبه میکند **علاج** مطابق صداع بحسب خلط تنقیه و تعدیل کنند در دموی فصد کنند رگ جبهه و بینی زنند و در صفراوی فصد کنند و تنقیه صفرا
کنند اطریفل کشنیزی خورند کافور افیون هر یک دو جو آب سائیده سعوط کنند دهن بقر سه لبن نساء و نشکر یک آمیخته قدری در بینی چکانند نیلوفر بنفشه برگ خطمی
کاهو گل سرخ در آب جوشانده نطول بر آن موضع کنند تخم کاهو پوست بیخ لفاح افیون و غیره طلا نمایند و در بلغمی تنقیه با یارجات کرده مترودیطوس مداومت نمایند

بطبیخ بابونه شیح صعتر شبت نطول سازند بابونه اکلیل شبت حلبه کتان ضماد کنند حنا با آب نمک آمیخته یا صمغ سداب بهی پوست بیخ کبر عنصل فرفیون بشراب
ریحانی طلا سازند و عند حاجت لازوق بر شراین صدغ گذارند اگر ساکن نشود تخم کاهو مر افیون کتیرا بزر البنج بگلاب طلا کنند و حتی المقدور در عمل مخدرات دلیری
ننمایند و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد بنگرند آن دو رگ را که بر صدغ و خلف اذن واقع اند پس هر که از آنها سخت جهنده و منتفخ باشد و از نهادن اصبع بران وجع باستد
قطع کنند و قدری خون برآورده داغ دهند تا خون بند شود و قطع رگهای پس گوش منع تناسل میکند لازوق صمغ عربی دوده زعفران مر دم الاخوین افیون هر یک
یک به بیاض بیض آمیخته بر کاغذ نهاده بر شراین صدغ چسپانند **معجون** مزیل صداع و شقیقه بادیان سنا قرنفل بسباسه انیسون هر یک یک زعفران ربع مثقال ؟ هر
نیم مثقال شکر بعسل آمیزند شربتی سه درم **دیگر** بلوط با آب سوده دهند چهل روز **دیگر** بزر ؟ تا سه روز خورند **دیگر** لبن بقر دو رطل آب چهار رطل تمر چهار عدد جوشانند
چون آب بسوزد سرد کرده نوشند **دیگر** نارجیل با شکر خورند **دیگر** اطریفل کشنیزی سه درم ایارج فیقرا دو درم آمیخته وقت شب خورند **دیگر** سنگ اربعه با آب سوده نوشند
دیگر غرغره ؟ دهند **دیگر** حب بنفشه قرص بنفشه معجون قسط مفرح جالینوس اطریفل سنا نافع **معجون** مزیل شقیقه و صداع مزمن غاریقون اسطوخودوس هر یک
ایارج فیقرا سه نمک هندی سقمونیا تخم حنظل انیسون مصطکی هلیله زرد بلیله آمله هر یک پنج عسل سه چند شربتی سه تا شش درم **مفرح جالینوس** آمله
هفت روز بشیر و سه روز در گلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه هر یک بیست هر سه صندل پوست بیخ بادیان سنبل هر یک ده کشنیز بهمن سفید دارچینی طباشیر پوست
ترنج ابریشم مقرض کهربا هر یک پنج مروارید بسد هر یک سه طلا محلول نقره محلول یاقوت زمرد هر یک دو شربت سیب شربت ریباس شربت نارین هر یک شصت
و چهار رطل یار کنند و این را طولا ماخس یعنی جبار القلب نیز گویند برای خفقان حاره و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و امراض سوداویه و حمی و
عطش و قطع خون و نکایات سموم نافع سرد و سموم و خشک در اول **قول شیخ** بیخ قثاء الحمار را سنتین در آب و زیت بر آتش مهرا کرده بطرف الم نطول کنند و ثفلش
ضماد سازند مزیله مزمن و گفته اگر مزمن بود خردل بخمر ریحانی ضماد نمایند و گفته در حمام رفته بخمر انکباب کرده روغن فستق سعوط نمایند **دیگر** نمک ارمنی با آب
برابر سائیده قدری آب آمیخته جانب وجع بویند گل یاسمین شم کنند **دیگر** فلفل گرد سائیده یا دار شیشعان نیم درم نانخواه مشک یک دانگ دو دانه عنبر هیزده دانه قرنفل
هفت عدد سائیده یا تنباکو سائیده بویند **دیگر** ؟ سائیده مثل ناس بویند **دیگر** نفوخ حنظل نفخ کنند **دیگر** فلفل گرد یک ؟ سائیده یا برگ ؟ عدد فلفل گرد
نیم عدد سائیده یا برنج دو نیم عدد فلفل گرد چهار عدد کافور حبه سائیده یا فلفل گرد زنجبیل قرنفل قند سیاه هر یک سه با آب سائیده یا فلفل گرد بشیر گاو سوده
یا بیخ و برگ مرزنجوش بشیر زن سوده یا زبل ماکیان بقدری فلفل گرد سوده یا مومیائی بروغن بنفشه یا روغن بادام حل کرده در بینی قطور کنند **دیگر** آب ورق سنبر عسل
برابر آمیخته سه قطره در بینی چکانند و بآفتاب کنند **دیگر** برگ ؟ روغن چرب کرده گرم نموده آبش یک قطره در بینی چکانند **دیگر** نوشادر نیم درم قرنفل کلاه دو عدد آب پیاز حل کرده قطره در بینی چکانند مزیل مزمن **دیگر** زهره
خر به روغن بنفشه در گوش مخالف چکانند **دیگر** آب بلوط مقشر قطره یا آب برگ آس شش قطره یا آب برگ سرس قطور کنند **دیگر** زعفران بیخ خروع برابر با آب سائیده یا آب برگ ؟ یا وج فلفل گرد
فلفل دراز زنجبیل با آب سائیده یا بسباسه بهمن ؟ سائیده یا روغن بادام با آب مرزنجوش آمیخته یا پوست فندق هندی سوده یا گوگرد سائیده یا عاقرقرحا سائیده
یا زهره بط بروغن بنفشه آمیخته یا آب گل دوپهریه جانب وجع سعوط کنند **دیگر** قرنفل فلفل گرد برگ تنبول یا برگ ترب یا برگ ترنج هر یک دو نیم عدد با آب سائیده قبل
از طلوع آفتاب سعوط کنند **دیگر** زنجبیل دو سرخ زعفران سرخ روغن گاو نیم درم آمیخته در خرقه نموده گرم کرده در منخرین چکانند یا آب پوست ترنج تازه سه قطره یا مغز سر
چغد به روغن بنفشه آمیخته در گوش یا منخره جانب وجع چکانند **دیگر** ؟ با آب سوده صبحی دو قطره یا آب برگ تالتره پنج قطره یا آب برگ نازبو پنج قطره در منخره بالعکس

چکانند **دیگر** کاه کتا معتیم عدد فلفل گرد سوده سه قطره در منخر بالعکس چکانند و بالایش حلوای گرم خورند **دیگر** زهره گرگ بروغن سعوط کنند مزیله مزمن **دیگر** فلفل بروغن بادام
سعوط نماید **دیگر** روغن سرشف در گوش چکانند و سعوط کنند **دیگر** تنباکو بروغن زرد بریان کرده یا نمک سنگ بشیر زن سیاه سوده یا فلفل کافور نبات بآب سائیده یا
آب بصل سعوط کنند **دیگر** سندروس یا عنبر یا کاغذ یا عظم سگ بخور کنند **دیگر** هوانسه در فتیله کاغذ تر کرده از طرفی سوخته از طرف دیگر دودش بطرف درد کشند **دیگر**
فلفل گرد در سوزن سفته بر شعله چراغ سوزند و دودش استنشاق کنند **دیگر** مغز خشخاش بر کاغذ مالند چون کاغذ سرخ شود فتیله کرده از طرفی سوزند و از طرف دوم
دودش جانب وجع کشند اگر ذرهٔ هم بسر بود در زهر در منخرین کشند **دیگر** مرزنجوش بابونه هر یک ده درم تمام قسط اکلیل هر یک پنج درم سائیده بلعاب حلبه آمیخته کماد کنند
برای ریاح غلیظه و اوجاع شدیده در شقیقه انفع **دیگر** در چوب عشر ثقب کرده از طرفی سوزند و از جانب دوم دود تیغ بینی کشند **دیگر** سعوط اسارون و جوط شقیقه سعوط کنند یا طلای
شقیقه طلا کنند **دیگر** شحم حنظل کباب حنا اشق بسرکه آمیخته یا زعفران بآب ورک یا بگلاب سائیده یا فرکند ربه بیاض بیض سائیده یا کاسنی بگلاب سائیده یا تیج جینی سوده
یا کندر برگ لیمو بشراب بسا سائیده گرم کرده طلا کنند **دیگر** صمغ عربی دو کافور یک تخم کاهو صندل سفید بزر البنج هر یک سه بسرکه و آب لیمو سائیده بر کاغذ طلا کرده
یا صمغ عربی مثقالی افیون دانگی زعفران نیم دانگ بگلاب سائیده بر کاغذ طلا کرده بر صدغ چسپانند **دیگر** حب بلوک بآب سوده طلا کنند و آب نوسانند اگر ورم آرد
بیخ چوبلائی کوفته ضماد کنند **دیگر** پوست درونی بقیه سائیده یا زعفران عدس سائیده یا زنجبیل بیخ خروع صندل سرخ بآب سائیده یا زبل حمام بآب پخته یا صندل
سرخ مصطکی قته هر یک یک درم الاخوین بکنیم افیون نیم سائیده یا برگ حنا سائیده ضماد کنند **دیگر** نرگس فلفل گرد هر یک دوازده عدد بآب سائیده بر قرطاس طلا
نموده بر صدغ چسپانند یا چشم طلا سازند **دیگر** نانخواه بیخ خروع بآب سائیده بر جبهه طلا کنند مزیل شقیقه باتب **دیگر** عدس تراشیده تخم ترکرده یا آهک زرنیخ هر یک
پنج درم سنگ بصری اشد هر یک ده درم گلاب رطل جوشانند تصفیه نمایند صاف کرده بعد یکبر و زینبه آلوده بر سر نهند **دیگر** ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند **دیگر** بادام
یا عنبر طلا سازند **دیگر** آب بیخ ستاد بر روغن کنجد روغن ساخته یا آب وبهوره نانخواه هر یک پنج روغن تلخ پانزده روغن ساخته مالند **دیگر** حرمل چهار درم دهن
سمسم رطل جوشانده در آفتاب یا نیز در آتش مالند **دیگر** حبرک گوش آدم یا گل کچال ضماد کنند **دیگر** لبلبیخ اسن ... کنند **دیگر** خرمهره محرق عدد
فلفل گرد چهار عدد سائیده در منخرین جانب الم القوح کنند **دیگر** شعر آدم آویزند یا غیط سر آدم رشته هفت تار بسته یا سرعش ابو سیده بر ریسمان بسته بر سر بندند **دیگر** زنجبیل قند سیاه
کهنه بآب کنائی سائیده اندکی سعوط کنند **دیگر** تخم برگ سرو یسفر هند **دیگر** تند کچل بآب سوده بر کاغذ سفید طلا کرده فتیله ساخته سوزند و دودش در بینی کشند **دیگر** انفوخ ... بینی ...

فصل سوم در عصابه جیست که دائر پیدا آید در سوء مزاج ساده آنحل تقدم اسباب سوء مزاج حاره وقت طلوع آفتاب شروع کنند تا دو پهر غلبه نماید پس تخفیف گردد **علاج** تفتیح
مسام کوشند کافور بدهن ورد حل کرده در بینی چکانند در تصاعد ابخره از تن مریض بر رو افتاده ماند و جبهه تشنج باشد و افتتاح جفن و حرکت عین متعذر گردد و اکثر بعد وصول
هوای شمالی و غسل بآب بارد پدید آید **علاج** بخیری خشک درون بینی جراشند تا رعاف شود و اگر نشود قیفال زنند کافور بسرکه آمیخته بویانند اطراف مالند ماء الشعیر در قرده از یه
و شکر ساخته دهند **فصل چهارم در حکه سر** مرضیست که دماغ خارش کند بغیر وجع و بفشردن سر و نطول آب گرم لذت یابد **علاج** در تبرید و ترطیب کوشند چرا که ماده این
ابخره صفراویست ماء الجبن بیاب لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت خشخاش آب ترنز آب کدو شیر زن بشکر آش جو کاهو اسفناج دهند گر کافی نبود مسهل صفرا دهند اگر خون
غالب باشد فصد نمایند باقی تدبیر برای طبیب **فصل پنجم در زکام و نزله** اگر ماده از دماغ سوی بینی آید زکام و اگر بطرف حلق و سینه وغیره ریزد نزله گویند سبب آن اگر دماغ
رطوبت کثیر در دماغ است که دماغ هضم آن نتواند و ناهضم دفع کند **فائده** مشترک که در اقسام زکام حار باشد یا بارد باید که در حار تا سه روز سوای آش جو هیچ طعام و شراب

دهند عناب سپستان خشخاش بنفشه بکار برند و بنضج ماده کوشند و از لحم پرهیز ند و بماش مقشر اسفاناخ حریره سبوس گندم نشاسته کتیرا روغن بادام شکر اقتصار کنند
اگر ماده کثیر و احتیاج باشد فصد کنند الا بعد سه روز نسا بیند و بپشت نخوابند و روی بر بالش نهاده خسپند و بالش پست دارند تا ماده براه بینی برآید و بسینه نریزد و اگر جنس زکام
گرم باشد سر پوشیده دارند و از هوای سرد و شمالی پرهیزند و اگرچه عطش بود آب بارد ننوشند و خواب کمتر نمایند و در روز و بعد امتلاء نخوابند و حمام در ابتدا مضر و در آخر
مفید اما اگر ماده رقیق و اندک باشد در ابتدا نیز مناسب کسی را که زکام بسیار افتد در حال صحت حمام کند و خرق آنکه مفید است و هوای سر تراشیدن و سر خارانیدن و زود زود
شانه کردن نزله را باز دارد **قول جوان کورو و نزکوم** را باید که کتیرا اونس اپرسا کتیرا هر یک دو نیم درم اصل سوس سه درم حب بسته بلام و در دهن دارد و وقت
خواب کشنیز مدبر کتیرا خشخاش نان بالنگو تخم عشبه نبات برابر سائیده یک قاشق خورده بالائش آب ننوشند و داده بپنجه ماده **قول ترتنقیه استعمال** نمایند که ضرر دارد و از
شرب آب سرد و گرم پرهیز و چار مواد خامی و مضر سینه و گرم غریب و مرقق ماده است پس باید که آب قلیل البرد وقت نهار نوشند و دو بار در روز غذا خورد و ترک اکل شب نماید
و اجابت نهار آنکه ساعتی نگذرد و نخوابند و ترک خواب سازد کند **قول بقراط** اگر ماده نزله سوی قصبه ریه ریزد و به نفث و نیخ نگردد و به بپیند زیر پیدا میکند و تلج
و آب بارد و غیره مواد نزله اند و غیرت ممکن است که اعتقاد است بنزله کند سبب تسخین دماغ زیاده از تطیب **فائده در ذکر زکام حار سافج** تقدم حلو بسن و در آفتاب
دخانه گرم بنزد و آتش و شم مشک و زعفران و غیره و اکل اغذیه و اشربه گرم و مالیدن روغن ادهان گرم حکه و حرقت بینی و حرقت چشم حرقت در وقت ماده و ادرار زکام
از تب غلظی و مرتب و قواری پس زدن مرکبات و علاج این بفرمان بنفشه عناب سپستان بیخ خطمی تخم خطمی خیار تخم خیار شست آنکه نیمه آب بکنند حمام کنند
شربت بنفشه شربت نیلوفر و شربت الشعیر سپستان خشخاش دهند و نزله سینه بشیر و جز ماش مقشر خورند و روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن
کدو استنشاق کنند صندل گلسرخ کافور گلاب ... صندل شکر بالکافور ... مثلث سپر آنچه تخمیر کنند اگر ماده بحلق ریزد و حبس شود دهند شربت خشخاش
دهند و بطبیخ عدس پوست انار پوست خشخاش غرغره کنند **قول جوان کورو** و اگر سبب ماده گرم حاد رقیقه شده گاوزبان شاهتره برگ کاسنی نهایت
بارتنگ گلهای مفرح هر یک مثقال مغز تخم کدو مغز تخم تربز بسفایج هر یک اونس تخم افتیمون کاسنی هر یک دو درم اصل سوس مثقال تر جیل غاریقون هر یک نیم اونس
آلو دوازده عدد عناب ده عدد اونس در ظرف سفالی کرده چهار رطل آب جوشانند تا آتش نرم چون آب یک نیم رطل باند صاف کنند ... شکر حسب ضرورت آمیخته
شربت سازند و ریوند مصطگی نیم اونس صره بسته انداخته دارند ... و نیم اونس بدهند بعد چند روز از استعمال قبض نمایند ... شربت ... دهند کاجی که از سه
جزو بیخ و یکجز کتیرا ساخته باشند بشربت خشخاش آمیخته دهند ... **فائده در ذکر زکام بارد سافج** تقدیم وصول هوا یا آب بارد بر سر و دیگر اسباب
بارده مذکوره گرانی سر ثقل حواس و کسل خروج رطوبت غلیظ سفید کبود از بینی و حلق عدم تغیر لون وجه و چشم اگر تب آید و دانه آن مانع باید **علاج** خرقه یا ارزن یا نمک
بانان گرم کرده بر سر کماد کنند و بحمام روند و بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل مرزنجوش شبت انکباب سر نمایند اگر مرض شدید بحرارت بر سر ریزند و بخمر آتش زده انکباب سازند
شونیز بریان یا انیسون بریان یا جند بیدستر لادن عود قسط شونیز بسرکه تر کرده تبخیر نمایند طبیخ انجیر مویز بادیان پرسیاوشان لقند یا عسل **نوشند** تخم کتان بریان با عسل
لعوق کنند مشک عنبر بویند گلقند عسلی زنجبیل پرورده دهند مرغ تیهو عصافیر عدس شلغم نخود آب حریره سبوس بعسل دهند اگر خورند اگر آب از بینی کثیر رود انیسون
عنبر و غیره بخور کنند اگر قبض باشد گلقند و گلاب دهند اگر قبض نبود حب صبر دهند ماء العسل شربت بنفشه عسلی نوشند و دو قرطاس کنند زعفران در دهن کشند اگر
کثرت عطسه بنجد آب بادروج در بینی چکانند تا فرونشیند و تنباکو بویند و از جوز بویا مصطگی ... سبب حب بسته در دهن دارند و آبش بلع کنند

کشنیز مدبر نیم کوفته جوز بویه قرنفل یابس هر یک سه درم اصل السوس مصطکی هر یک درم گلقند ده درم آب حب بسته سه درم دهند که با سعوط بنجیر گندم آمیخته گرم کرده بر سر ضماد کنند و برای منع سیلان سبوس گندم زنجبیل بادیان انیسون نمک سائیده در خریطه کرده بر سر بندند و از آب طعام باز دارند و خفتن ندهند یک شبانه روز به گردد **قول عسکری** تعریق بحمام و شمس باطل میکند نزله را و انفع از فصد است و اگر حکه و عطسه بفرط بود حجمه کلان ناری بر فقره از فقرات عنق نهند ساکن شود فوراً و اگر نزله مزمن بود زعفران افیون مامیران جوز بویه ماقیثا صمغ عربی حضض صندلین عدس ماش شنبر هر یک یک سهم حنا هر یک پنج سائیده بر بیاض بیض شیافت ساخته بآب گلاب سوده وقت شب بر سر طلا کنند و صبح بحمام روند **فائده** گاهی بسبب نزله بارده حالتی پدید آید که تاب هوای بارد نماند حتی که در گرما هم لباس سرمائی پوشند باید یکدانه اذراج نا سفته را با ریک سائیده چهار حصه نموده یکی را دور کنند و باقی را سه روز با آب خورند بعده دانه دیگر بدستور سه روز دیگر دهند در شش روز به گردد **فائده در ذکر زکام دموی** حمرت وجه وچشم ثقل سر کدورت حواس شیرینی دهن مائل بوی بد خروج رطوبت مائل بسرخی از بینی ظهور حکه و دغدغه در لهات و عمور دگوشت **علاج** قیفال زنند حجامت کنند بشربت بنفشه وغیره تلیین نمایند ماء الشعیر نوشند اگر تغلیظ مطلوب باشد شربت عناب شربت خشخاش دهند اگر بسبب استعمال مغلظات یا بسبب ماده از سیلان باز ماند و حاجت بسیلان بود بطبیخ بابونه مرزنجوش اکلیل وغیره انکباب کنند سنبل عود سندروس وغیره تبخیر نمایند غذا بدستور حار ساذج دهند **فائده در ذکر زکام صفراوی** صداع سوزش سر و چشم سیلان اشک تلخی لهات عطش خروج رطوبت رقیق زرد و سوزان از بینی صفرت وجه حرارت ملمس کرب **علاج** خیار شنبر ترنجبین بماء الفواکه آمیخته دهند شربت سپستان نوشند بطبیخ بنفشه خطمی برگ کاهو کنار انکباب کنند بگلاب کشک شعیر غرغره نمایند اگر ماده رقیق بود شربت خشخاش دهند که مغلظ و منضج ست و گاه بود که حاجت بسیلان باقی باشد و از دادن شربت خشخاش ماده محتبس گردد و سده در منفذ افتد و مضرت دهد شکر طبرزد و قرطاس عنبر کنجد تبخیر کنند تا افتتاح سده و دفع ابخره و تقویت دماغ کند سرکه بر سنگ گرم انداخته یا سبوس بسرکه گرم تر کرده یا شعیر مقشر را بآب ترش تر نموده گرم ساخته بخارش بدماغ رسانند غذا ماء الشعیر و اسفناج و سوربا مزوره حار گفته شد دهند ماء الشعیر بدهن لوز و شربت نبات و گلاب و آب انار رومی پخته دهند نقوع کشنیز مفید **فائده در ذکر زکام بلغمی** و این اسلم انواع است زیرا که هر مرض که مزاج ماده او مناسب مزاج عضو ماؤف بود کم خطر باشد و دلالت بر ضعف سبب کند ثقل سر و حواس رطوبت دهن نزول طعم دهن غلظ و سائل مخاط عوارض خواب وقت اکل غذا زبان گزیده شود و تغیر در فصاحت کلام پدید آید بسبب احتباس بلغم لزج در خیشوم **علاج** بطبیخ زوفا اصل السوس انجیر گلقند عسلی ترنجبین تلیین کنند عوض آب جلاب نوشند حریره از سبوس مغز بادام عسل ساخته خورند اگر حاجت بتنضیج افتد بطبیخ بابونه شبت اکلیل تبعیوم صعتر انکباب کنند اگر سده افتد و ماده فرو نریزد شکر سرخ کاغذ سنبل حب الملوک سندروس کندر معه قسط تبخیر کنند **فائده در ذکر زکام سوداوی** و این کمتر افتد از همه بدست یبوست چشم و بینی ثقل سر صداع عفونت دهن مثل شئی سوخته و وقت بوئیدن اشیا بوی دود و عفونت یابد **علاج** بطبیخ بنفشه برگ خطمی برگ کاهو برگ کدو انکباب کنند و بر مقدم سر نطول نمایند ماء الشعیر مغز خشخاش پخته و حریره از شکر نشاسته روغن بادام ساخته خورند اگر سده افتد شکر معه سندروس تبخیر کنند **فائده در ذکر نزله رطوبت دماغی** که دماغ بسبب برودت یا حرارت جذب و از اعضا کند و هضم آن نتواند اگر بسبب حرارت بود یبوست اطراف لهیب و حکه در دماغ استراحت بهوای بارد و حال مریض شبیه بمد قوق و این اکثر منجر بسل میشود و گاهی ورم دماغ سقوط لهات امراض صدر و معده آرد **علاج** مداومت بشربت خشخاش کنند حب صبر مثقالی وقت خواب بهند کتیرا صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی هر یک دو درم خشخاش سبوس هر یک یکنیم درم قند دو نس بگلاب قرص ساخته در دهن دارند بشیر زن سعوط کنند کهربا مصطکی حب بلبه جوز بویه صندلین گلنار هر یک یک کلسرخ کندر هر یک نیم کوفته در خریطه کرده بر سر بندند صفرت بیض حبابه عدد شکر مثل آن با آب آمیخته بر آتش نرم پخته خورند مغز بادام سه عدد دو نس مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خربزه تخم کاهو خشخاش هر یک دو نس با آب شیره کشیده با ماء الشعیر بکرطل آمیخته نزاید هر صبح ده روز خورند سم هم اگر بسبب برودت باشد آثار آن **علاج** برای تحقیق ماده کماده غیره کرده در

بار دیگر گذشت بکار برند ماء العسل طبیخ زوفا نوشند کندر فلفل سائیده قدری بعسل آمیخته یا قرص ماء العسل آمیخته دهند که مقوی مجفف دماغ مصفی صوتست و بادهان گیرند تمر هندی تر کنند بچه کبوتر صفرت بیض نان گندم بعسل و دهن لوز خورند سویق گندم آب نخته شیرین بمعده دهند **انتباه** اگر بتدابیر نیز نشود سه و زن برای تنقیه حب صبر دهند بعده بطریق قوبت نهند تا پانزده روز حب صبر خورانند و قوبت تا یکسال سائل دارند **طریق قوبت** اشخار آهک مطفی برابر قدر نخود حبوب بسته بر هر عضو که خواهند نهند و بالایش قرصی از آرد گندم ساخته محکم بندند بعد هشت پاس کشایند که داغ کرده باشد پس حبی از شمع ساخته بمرهم سبز آلوده همانجا بندند چند روز تا جای نخود در عضو نماید بعده نخود سفید در وی بسته باشند که تازه میدارد تا هر قدر که خواهند این از داغ آتشی بهترست چه از داغ آتشی رطوبات سوی دماغ جذب میشوند صرع و سکته می آرد و باشد که هلاک شود **قول زرارانی** در علاج این مرض مهلت نه نمایند که اگر نزله نضج نشود و زائل نگردد و باعث امراض کثیر میشود و در هر مواضع که ریزد در آن مرضی که مخصوص بآن موضع ست چون امراض چشم و گوش و بینی و خناق وجع الکلب و ذرب و سحج و ذات الجنب و اسهال دماغی و قولنج وغیره پدید آرد و باشد که قوت دافعه دماغ ضعیف یا منافذ منسد شده باشد ماده در دماغ ماند پس اگر در تجویف و منفذ دماغ بود و کثیر باشد سکته و کمتر بود صرع آرد و اگر در عروق دماغ بود و اندک باشد صداع و اگر کثیر بود و محرق گشته مالیخولیا آرد و اگر در گوهر دماغ یا غشای دماغ باشد سرسام و سبات و نسیان آرد و اگر در عروق سر و دماغ بود دوار و سدر آرد لهذا تا که ماده در دماغ باشد نزله ابتدا نکنند و اگر بند شود تدبیر افتتاح نمایند چنانچه گفته شد **قول جوان کورد** دماغ چون همه تن خود میکشد مثال شجر که آب از زمین جذب مینماید برای حفظ خود پس اگر سر قوی بود و خون صالح بود در نیجا نضج جید باید و بهمه جسم تبدیل شود و فضلات که از دماغ ضعیف و خون بد باشد نضج جید نیابد بفضله مبدل گردد و طبع آن را دفع سازد پس اگر در اعصاب ریزد فالج سکته رعشه تشنج وغیره اگر سوی چشم ریزد بطلان بصر و ال الی غیره اگر جانب گوش ریزد طنین طرش وغیره اگر سوی گلو ریزد خناق وغیره اگر سوی قصبه ریه ریزد بحت صوت اگر سوی ریه ریزد سرفه ضیق ذات الصدر اگر سوی معده و امعا ریزد اسهال اگر سوی قضیب صفن مقعد ریزد حکه آنها یا خلغمونی یا قوبا وغیره آرد و سوی فک و لسان و دست و پهلو و پشت و قطن و ورک و پای نیز میریزد و وجع مفاصل وغیره می آرد اگر سوی عضلات ریزد هلاک کند **قول جوان کورد** اگر زکام قوی بود تمر هندی مصطکی کهربا برگ کتم هر یک نیم صمغ چلغوزه موم زرد هر یک یک تر ستین بر آتش گداخته ادویه سائیده آمیخته بر سر نهند برای انصباب نزله و صداع النفع ترنجمشک عود فودنج پوست ترنج هر یک درم سائیده خمر نیم اوقس آمیخته بر سر ضماد کنند اگر نفع نشود بیخ خطمی شش اوقس عناب سه اوقس بقدری آب بر آتش نرم پزند پس در کهرل سحق کرده فشرند و لعاب که بر آید در و شکر آمیزند و بدار چینی قرنفل زعفران مطیب ساخته هر روز شش درم دهند اگر کافی نبود رگ زیر زبان زنند بعده روغن بادام یه کلیه و مبه هر یک اوقس روغن جوز بویه نیم اوقس صفرت بیض عدد آمیخته بسینه و معده طلا نموده بر و کاغذ چسپانند اگر کافی نبود بر وسط سر بالوکا مجمعه شرط گذارند یا بر درز اکلیلی داغ دهند که تا تحت رسد برای سرفه اشد وقی الدم و ضیق النفع غیر صمغ صنوبر مصطکی قرنفل سائیده بر سینه طلا کنند اگر نزله و سرفه کم نشود و خون از دهن آید و ضیق شود اذان الفار سائیده سعوط کنند در هفته دو بار که مخرج بلغم منقی سر مزیله نزله و سرفه ست **قول جالینوس** اگر ماده در درز جمع شود و ثقب بر سر کنند و برا ده یه نهند تا ماده از و ترشح نماید و داغ در اعضای متصله دهند تا بسبب قرب اخراج ماده قرار واقعی شود طفلی که نزله اشد داشت وقتیکه بلغم میریخت بنزع میرسید چون داغ بر نوکا و کتف دادند صحت یافت شخصی مهزول اشد سرفه داشت خون از دهن می انداخت آنرا وجع مفاصل پدید آید داغ بر سر دادند صحت یافت شخصی از چهار سال نزله شدید داشت و غلطیدن نمی توانست بعد تنقیه داغ بر درز اکلیلی دادند صحت شد اگر کسی گوید که عظم سر صلبست ماده از دماغ چگونه خود بر آید پس بدانند که عظم سخت نیست بلکه جرم عظم مسامدار و صافست پس وقتیکه داغ تا عظم رسد خروج ماده بآسانی میشود و طبع خود آن را سوی داغ دفع مینماید و داغ در نزله که از دماغ سوی سینه ریزد بارد باشد یا حار نفع و وقت داغ احتیاط کنند چه اگر قریب درز دهند ماده سوی دماغ آمدن نمی تواند و اگر بر درز دهند باحتیاط دهند یا نقصان

در میانی که وسیس ست اذیت نرسد و باعث صداع و تشنج گشته هلاک نسازد و اگر بعصبی عصب اذیت رسد و تشنج آرد همه آنرا قطع باید کرد و اگر نزله باشد با حرقت و وجع سینه بود
لعاب بهدانه بعرق گل لاله برآورده دو قاشق بشربت بنفشه شیرین کرده دهند بفاصله سه ساعت طبیخ بحکاسنی بشکر شیرین کرده دهند و در روز چند بار مصفی و مفتح
صوت اگر آواز نکشاید و حرقت نبود رب السوس کتیرا نبات هر یک دو درم مرکی درم حب بسته در دهن دارند اگر نفع نشود دو سبب خیال کنند یا کثرت خون که گاهی
فصد نکرده که از آن آواز صاف گردد یا بسبب آتشک که سرفه پدید آید و آواز بند گردد پس باید که طبیخ چوب حیات عشبه چوب چینی وغیره معالجه کنند تا صحت شود
و اگر نزله بر سینه یا ریه افتد بر سینه و نشیب قوه داغ دهند لیکن اول ادویه دهند اگر نفع نشود داغ بعمل آرند تخصیصاً از چهار ماه وجع صدر و سرفه و عدم اشتها داشت و از دوا
صحت نمیشد بر موضع وجع داغ داد و ندبه گردید که در یا سفید در گلو بندند که بلجم ملتصق باند مرلیه نزله که از سر بحلق و دندان و سینه افتد ضرس نیرین قنفذ در گلو بیاوند گفته اگر نزله
بشدت بر ریه یا قلب ریزد فصد دست کنند حقنه نمایند فی النفع الیسنی بهود اکو ابنیه یکینا النفع تخصیصاً از هشت ماه نزله و سرفه خام داشت و قریب مرگ رسید سه روز کعین
تیلیو بعده پانزده روز حب کورو یا داو نا صحت شد اگر از کثرت خون باشد فصد کنند حقنه نمایند برای تنقیه شیر خشت سه اولس دهند حب کورو یا ناخورند وقت استعمال
اپیهاگهونگهه مسحوق یک عدد صفرت بیض نخته که با مصطکی گل سرشوی هر یک درم سائیده آمیخته خرقه کتان آلوده بر سر گذارند و بعد بیست ساعت تبدیل کنند
اگر مریض ضعیف باشد برای تقویت نالا داس ... سومیه روز ... دهند **شربت بنفشه** بنفشه ده طل آب ده رطل جوشانند چهار رطل باند صاف کرده قند یک نیم رطل آمیخته
قوام سازند برای صداع حار و رمد و وجع کلیه و حمی و سرفه و ذات الریه و ذات الجنب و ذات الصدر نافع مدر بول ملین سینه تسکین مسکن جوش خون **شربت خشخاش** کوکنار
کلان مع تخم صد عدد و پوست را کوفته تخم را سائیده در پنج رطل آب باران جوشانده صاف کرده سه رطل قند قوام کنند شربتی تا بیست مثقال برای صداع و سرسام و ریش
سینه و ریه و منع نزلات حاره نافع منوم معدل اخلاط محرقه مسکن حرارت مزاج و وجع سینه و سهر اگر بشربت ورد مکرر آمیخته بعد فصد و استفراغ دم کثیر دهند ضعف دور کنند
شربت عناب عناب رطل آب پنج رطل جوشانند نصفی باند قند دو رطل آمیخته قوام کنند برای سرفه و وجع سینه و ماشرا و آبله و غلبه خون نافع **شربت فرسیادر**
مرلیه نزله و سرفه گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب هر یک شش درم اصل السوس بادیان گلسرخ تخم خطمی هر یک سه درم مویز بیست پنج عدد نبات دو رطل
حب افیون ممسک نا مرلیه زکام و نزله مصطکی فلفل گرد عود دارچینی هر یک یک جند نیم زعفران سه پوست ترنج دو عصاره افیون برابر همه بگلاب حبوب
بندند **حب مومیائی** مقوی دماغ ممسک مرلیه زکام و نزله مرکی یک مصطکی خولنجان بهمنین هر یک دو قرنفل دارچینی حسن لبه صمغ عربی عود رب السوس هر یک سه
ابریشم مقرض چهار مومیائی میعه سائله هر یک شش سائیده بدهن لوز چرب کرده بآب کوکنار قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی صبح و شام **حب نزله** مزکوم را در ایام صحت
استعمال او انفع صبر تربد رب السوس برابر حبوب بندند شربتی دو درم وقت خواب **حب** مرلیه نزله و زکام زعفران جند هر یک یک رب السوس دارچینی افیون هر یک
صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج قدر فلفل حبوب بنوند شربتی تا دو حب **حافظ الصحت** برای نزله وغیره انفع و رساننده بعمر طبعی قلقل دارچینی بادیان جوز بوا
هر یک شش مشک دو مصطکی دوازده کندر ... جوز ماثل چهل و هفت سائیده بعسل سرشته دارند شربتی قدر نخود و در نسخه مشک بیست جوز ماثل شش نوشته و باقی همه یک یک
نوشته که بدهن لعبان چرب کرده بعسل آمیزند **عرق** مرلیه نزله و سل مانع فی مقوی معده قاقله چهار پودینه دو کوکنار نیم رطل عرق کشند شربتی تا بیست پنج تا پنجاه درم
غرغره مرلیه نزله و زکام صندلین هر یک دو درم اقاقیا گلنار تخم خرفه گلسرخ هر یک سه درم عدس سماق خشخاش هر یک چهار درم کوکنار پنجدرم آب دو رطل جوشانند
نصفی باند صاف کرده گلاب بیست درم آمیخته هر روز ربع رطل غرغره کنند **سعوط** مانع نزله تنباکو درم زعفران ربع درم قاقله هفت عدد سائیده اندکی بوبند سعوط نفتی

دماغ بخورند و رطوبت کثیر گل خطمی سه عدد بروغن مالیده و بینی چکانند حب برای نزله بارد و صداع افیون دوازده دانه چینی شش عدد زعفران سه قرنفل کلنجان آب صمغ قدری بخورد حب بقدر

نخود یک تا دو حب **سعوط اطفار الطیب** قرنفل چهار عدد زعفران اظفار الطیب هر یک ربع درم دهن البقر دو درم ساییده گرم کرده سرد نموده سعوط کنند **قرص**

نزلات خشخاش ده درم الاخوین انزروت سفید صمغ عربی نشاسته مصطگی صبر سک رامک کثیرا اقاقیا خولنجان هر یک یک افیون زعفران هر یک نیم آب طبیخ مورد

قرص ساخته بسایه خشک کنند مانع انصباب نزله از سر باعضای سفلی **ادویه مقویه دماغ** مروارید یاقوت اسپند زعفران آمله کشمش بلادر نارجیل فندق بادام انگور زنجبیل سعد

سنبل بهمن قرنفل کندر کشنیز نانخواه فلفل سلیخه شیر پیش مشک و راج حمام وغیره یاسمین عنبر مشک بویند روغن گل بالند عود بخور کنند طبیخ بابونه نطول و انکباب نمایند عود

مشک خورند کنجد سیاه و بقدر سیاه خورند یا **استحمام کشیدن** آب آهن برای کام حار و ظلمت بصر که نفع آن بسیار است بود انفع و بعضی گویند که اشتها آرد و نفع

سده را انفع و هر کیش آنست که وقت صباح آهسته آهسته کشند و زیاده از نیم درم کشند و بیرون می باید که بر بهار کشند تا سر و آب بحرارت مقاومت کند و در سرما

که باد و باران بود و ایام سرد بود ضرر کند که مزاج بود و اگر ضرورت شود آب فاتر کشد **ادویه منقیه دماغ** آب بصل یا آب شقایق یا مرزنجوش یا

عصاره کرنب سعوط کنند زعفران زنجبیل فلفل عود سفر بادام ساییده با قدری آمیخته سعوط کنند اشق آب بلکره غرغره نمایند عنبر یا خردل بخور کنند کندش در

خرقه بسته بویند زنجبیل مصطکی مضغ نمایند سنبل خورند **ادویه محلله ریاح و مفتح سده دماغ** یاسمین بری یا بهار بویند مرزنجوش سعوط کنند مفتح روغن بان

قرص بلچرادت **دماغ ادویه** آهن بیاکو یا حب ایارج فیقرا یا حب سفیدا یا حب صبر یا عنبر یا شربت حنظل یا شربت کنجد یا خمیره بیل یا عصاره افیون یا عرق ادیگه یا عرق

انتی گل اتل یا عرق نرگس یا ... ستیا ستیس ... دیگر حب نرگسی در دهن دارند لعاب اندازند دیگر حب کوکنار تا وقت شب قیلولی زنند و دهند

دیگر روغن مصطکی مالند دیگر ... تا ... مقوی دماغ که سبب جریان منی ضعیف شود دیگر بخور کافور ... بخور نرگس

... بخور سازند دیگر سعوط ... دیگر طبیخ ... نوشند دیگر ... دهند دیگر روغن ...

بویند دیگر مشک ... فلفل کندش گل لوبان برابر ساییده ... دیگر ... نوشانند هر یک ... زنجبیل

... ساییده ... بویند دیگر ... بسایه خشک کرده ... دیگر ...

... ساییده ... زعفران ربع درم قرنفل هشت عدد ساییده با زعفران یک قرنفل ... هر یک ... افیون ... ساییده بویند ...

دیگر ... یک درم فلفل ... افیون ... ساییده بویند دیگر روغن نرگس ... دیگر ...

... دیگر چوب کتان یا اظفار الطیب ... بخور کنند

دیگر ... یا آب ... قرنفل ... دیگر ... ساییده

... دیگر ... افیون زعفران ساییده ... سعوط کنند دیگر ... گل یاسمین ...

... آب ... دیگر مشک ... دیگر ...

قرنفل ... دیگر مغز بادام ... ساییده ... چکانند ... دیگر ...

ساییده ... دیگر افیون ...

بر یافوخ نهاده رفاده خرقه گذاشته کلاه پوشند دیگر قرص نزلات بیاض بیضه سوده بر سایه کاغذ که بشکل در هم لوند سوز نهاز ده طلا کرده بر سر دو صدغ و یافوخ بچسبانند
دیگر پنبه بشیر مقشر در بالش پر کرده زیر سر نهند دیگر عاقرقرحا نفوخ نمایند دیگر عصاره ملح سعوط کنند دیگر وقت خواب کعب پا را روغن کنجد چرب کرده با آتش گرم
نمایند دیگر فقط کوزیره دندان گیرند و لعاب بیرون اندازند یا دارو بالند دیگر مصطکی عاقرقرحا برابر کوفته صره بسته یا چیپاد یان زیر دندان گیرند و لعاب بیرون اندازند
دیگر زیل اشتر پوسیده برو لقب بغیر کرده در راه اندازند اول کسی که پا بر آن نهد مرض بر او انتقال کند و این صحت یابد دیگر نبات وقت خواب در دهن گرفته خوابند
دیگر آب شلیمه دو سه دام از سنجرقون نوشند دیگر اگر نبات نخود بریان مقشر و عدام همراه بصل بریان مقشر خورند دیگر عصاره اکلیل الملک بنیت یا نمرتبه دهند
دیگر قاقله دو درم قرنفل نیم درم بادا وچینی یا جوز بویه درم نا بگرم خورند است و دیگر شربت خشخاش یکنیم شربت نیلوفر سه آب یا گلاب نیم درم آمیخته نوشند دیگر شربت
زوفا شربت خشخاش یکنیم آب سه درم آمیخته نوشند دیگر زنجبیل گل و ماده کوکنار هر یک تا تا آب نیم رطل جوشانند چون چهارم ماند قند سیاه قدری آمیخته گرم گرم رطل رطل هر دو
نوشند صبح شام سه روز وزرد ترشی پرهیز کند دیگر مغز حب القلقل نبات برابر سائیده صبح شام خورد از ترشی بادی پرهیزد **فصل ششم در سرسام و هذیان** ورمیست
که در نفس دماغ یا در حجابین که مسمی بصلب و لین اند پدید آید و موی اقرانیطس صفراوی را اقرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و سوداوی را نامی ندارد **قول بعضی**
عضو لین و صلب قبول ورم و تمدد میکنند **قول شیخ** هر چه قبول غذا و نمو کند قابل ورم باشد و بخصوصیت عضو لین چون دماغ و صلب چون عظم قابل ورم بوند بدا
که ورم در حجاب ها از صفرا یا خون صفراوی اکثر شود و از بلغم و سودا کمتر چرا که ماده غلیظ در جسم صلب حجاب نفوذ کردن نتواند خلاف جوهر دماغ که از هر ماده متورم میگردد ولیکن
اگر ماده مخالف مزاج وی بود و نفوذ و اگر مشاکل مزاجش باشد پدید نیاید پس حقیقی و غیر حقیقی میباشد حقیقی آنکه با ورم باشد و غیر حقیقی اختلاط عقل است که در حمیات حاده اوجاع
عصبیه پدید می آید **فائده** ورم که در جوهر دماغ پدید آید بدباشد بر حجاب ورم کشند اگر حجاب ورم کند امید خلاص بود چرا که بقای مرض تا این مدت دلیل بر قوت طبع و عدم رداءت
ماده باشد اگر دوین مرض ثقل در نواحی سر و رقبه و سینه ملازم ماند پس تشنج و تی زنگاری و رقت بول پدید آید تا ساعت بمیرد اگر قوت قوی بود یک دو روز مهلت دهد و پیدا
ازین مرض خلاص کمتر باشد و بحران اکثر بعرق یا رعاف و گاهی بجنون یا سبر شود بدانند که رقت بول ثقل سر شدت سهر قبض طبع سفر از روشنی در حمیات
حاده آثار حدوث سرسام باشد **علامات** اگر ورم در نفس دماغ بود نبض عظیم موجی ثقل و وجع در قعر چشم اگر در غشای صلب حس باطن متحمت باشد نبض صلب منشاری
احساس وجع در نفس جمجمه اگر در غشای لین با مرحیه برد ماغ باشد نبض صلب موجی وجع صعب اگر ورم مشتمل دماغ و غشیه دماغ بود دلالت العلیل اگر ورم در مقدم دماغ
باشد چشم کشاده و دارد دو دست بهوا چنبانند گویا مگس میراند یا می گیرد و اگر ورم در میانه سر باشد سخن بیهوده گوید اول اندک اندک بعد زیاده شود و تمیز باطل گردد و اگر ورم در
مؤخر دماغ باشد هر چه گوید فراموش نماید اگر ورم در همه اجزای دماغ باشد همه این علامات ظاهر بوند **قول جوان کوروه** سرسام دو نوع است شرکی و خاص شرکی آنکه در
حمی محرقه یا حمی با درم صدری و ذات الجنب و ورم کبد و غیره پدید آید و این در وقت شدت و غلبه آن مرض شدت میکنند و وقت تسکین آن ساکن میگردد و خاص آنکه
فقط از ورم دماغ یا ورم غشای دماغ شود و این اسم یک حال نیست با حمی او را پیایم گردد **فائده** جمله وقتیکه در سرسام اختلاط عقل ابتدا کند و مانعی نباشد بلا تامل قیفال زنند و اگر ماده شدید
التحیه بوی از آن بود پس بکحل یا باسلیق زنند و لخلخ و مرطب و اصلاح نمایند و اصابع صاحب مرض محکم بندند و اگر قوت و حال مقتضی باشد بعد قیفال رگ جبهه کشایند و خانه
معتدل الهوا و خالی از نقش و صور و نشیانی براق و روشنی سازند و شمومات بارده چون نیلوفر کافور و غیره در مسکن دارند و مردم ظریف و حسین شفیق جلیس سازند و اگر مشهور باشد
سخن لطیف ملائم گویند و از احساس سخت بر حذر کنند و بعد تدبیر بشیره تخم کاهو شربت خشخاش نوشند و ضمه و راول و ثالث مفید و در رابع مضر بود و اگر کنند خون کمتر گیرند

تا قوت بحال باشد بلکه بحجامت اکتفا نمایند چه اگر قوت باقی باشد بحران شود و الا بدیر باشد نیفتد و بعد فصد حقنه نرم نمایند و جذب ماده از دلک قدمین و یا شوربه و نجه سازند
و آب شدید البرد اگر ورم در حجاب حاجز باشد علامت آنست اگر مریض بسبب فقدان عقل بول نکند تمریخ مثانه بزیت نیم گرم نمایند و نطولات بکار برند **فائده** قبل از استحکام
فصد کنند اگر احتمال نبود حجامت ساقین نمایند پس پای آب نیم گرم که تلیین سازند اگر مستحکم بود و خون نبرآرند و مبالغه در شربت ترتیب و نافع نمایند آب گرم یا شوربه سازند نخل بدین
آمیخته سرد نموده خرقه آلوده گلاب آب کشنیز یا روغن بنفشه افزوده بر سر و سینه گذارند تا تقویت دماغ و منع ابخره مقصد باشد تا بید مطبوخ بابونه بنفشه نیلوفر شعیر مقشر کوکنار تخم
کاهو بیخ لفاح بر سر نطول کنند خرقه چهار ته بسرکه گلاب و روغن گل یا روغن بنفشه آلوده بر جبهه و قفا و سینه نهند بعد فصد و تلیین صندلین املتاس آب کشنیز کافور تخم کاهو
طلا نمایند و گاهی جهت تقویت سرکه هم افزایند صندلین برگ خطمی نیلوفر هر یک دو درم کافور سه جو سحق کرده گلاب آمیخته و ظرف ضیق الفم نموده آتش نهند و بخارش به بینی رسانند
لبن نشا آب کاهو آمیخته بر جبهه نهند چهار تخم بارد کلان گلاب هر یک روغن خشخاش دو درم نیلوفر چهار روغن یا الشعیر بطل شیره برآورده نوشانند اگر خود بسبب ضعف بدن
شیر زن یا نیز بر سر دوشند و بعد سکون حمی یا سعفت بعض شیر شسته ماهی کوچک و ماچ خورانند اگر عادی شرب خمر بود در مرض از هفته گذشته خمر سفید رقیق ممزوج با آب کشنیز
نوشانند تا حفظ قوت کند اگر حرارت و جهه و عین زیاده باشد از درون بینی خون برآرند **قول جوان گورد** و غذا اندک دهند مثل ماء الشعیر و غیره و هندوانه و چهار
کم شود دارند تا اگر ایذا رسد عرق گشایند تا قدرسی از نشتی رسد و در غانه نوشیار ندارند که بوی آب اکثر ضرر دارد و حقنه قوی بعمل نیارند **انتباه** شناخت غشی که واقع شده
یا میشود واجب چرا که درین مرض حال افاقت بحال غشی مشتبه میگردد و دلیل برغشی گرفته میشود از حال نبض مثلاً اگر نبض مرتعش و منخفض و مختلف بلا انتظام باشد بدانند
که غشی میافتد **فائده در ذکر سرسام دموی** تب لازم ثقل سر صداع سرخی چشم و درد صدر هذیان مع الضحک اختلاط عقل انقباض نفس سرخی و خشونت زبان سیلان اشک
تنفر از روشنی عظم نبض مائل بامتلا سرخی و یا سرخی زبان مائل بسیاهی خروج خون از بینی و گاهی خیال آنکه چیزی بر جامه است و میل بچیدن آن کنند و سیلان اشک دمیدمت
اگر از یک چشم باشد **علاج** در ابتدا یعنی در سه روز از شروع مرض قیفال یا اکحل زنند و خون حسب قوت گیرند لیکن خیال دارند تا غشی نیفتد اگر بسبب ضعف تخمیر نمی
حجامت بر ساقین و ما بین دو شانه نمایند رگ سر بینی جبهه زنند و تلیین بحقنه لینه یا شیافه سازند اگر قبول نکنند تمر هندی آلو عناب نیلوفر بنفشه خیار شنبر ترنجبین
تلیین کنند و از روز اول تا سوم شربت نیم آب آلو آب تمر هندی آب غوره شیره کاسنی دهند و باشد بمقشر عدس اسفاناخ کدو اندک کشنیز تر کشک شعیر و یا ماء الشعیر غذا کنند
بعد سوم شربت عناب شربت نیلوفر دهند و روغن گل گلاب قدری سرکه نیم گرم کرده بر جبهه مالند یا خرقه تر کرده بر سر نهند و دو سه قطره در بینی چکانند صندل آب کشنیز گلاب
آب کدو آب خیار روغن گل و قدری سرکه ضماد سازند و برنگ کدو و تر بنفشه نیلوفر بویند و بر شب تمر هندی آلو بخارا آب سرد آب ترکرده صبح صاف نموده شکر
سرخ بیست درم آمیخته نوشند و وقت خواب آبتقوی دو درم شکر هفت درم آب انار و شیره یادام دو شیانگاه با آب گرم مطبوخ بابونه بنفشه گل خطمی سبوس گندم برگ کدو
سرکه یا شوربه کنند سعد اطراف نمایند نجه بر ساق و کف پا گذارند صندل گلاب بر سر مالند و میانه روز شربت ازنبات گلاب بید مشک دهند اگر سهر باشد قدری شربت
خشخاش توان داد و در فصد و تلیین اهمال نکنند و در اخراج خون افراط نمایند **فائده** اگر مریض چیزی غذا نخورد تا طبیعت بسبب قوت خون با وجود عدم اغتذا در وقت
مرض قادر باند و تشنگی صحت میکند مریض باغ خورد حمام نمایند تحدید کثیر و بهند و از تعب و ضعف حرکت کثیر پرهیزند **شربت نانخواه** آب نانخواه کشنیز شاهتره چون نصفی بماند
زیره دو درم کوفته و قند ده آمیخته قوام کنند مقوی دماغ مسکن عطش مزیل صداع حار **شربت نیلوفر** نیلوفر رطل گلاب دو رطل آب سه چهار رطل جوشانند تا نیم رطل بماند
صاف کرده قند دو رطل آمیخته قوام سازند برای صداع حار و سرسام و حمی صفراوی و عطش و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه نافع تلیین طبع اکثار ش ضعف باه

قول خوان گورو ویرودی قصد یا یخ مرتبه کنند و بالای ورید اکلیلی حجامت مع شرط نمایند بعده طبیخ دی یولی انیتا نوشانند اگر شیره بادام افزایند بهتر
سال پرونیلا یا نیتر دو یا یزد هنگو یا یزده دانه بطبیخ دی یولی انیتا یا بشیره بادام آمیخته دهند خرقه در ابی تیادی یولی انیتا تر کرده در روزی چند بار بر سر نهند اگر کافی نبود
و حرارت در سر و مرض بشدت باشد آب برگ نیرا والی شیر زن برابر نیم گرم کرده خرقه آلوده بر سر نهند و وقتیکه در مرض خفت شود و بیمار بخواب رود خرقه بردارند تا
بیمار غش نشود **فایده در ذکر سرسام صفراوی** شدت تب سرخی و صداع سخت یبوست چشم و بینی و صفرت و حمرت چشم و زبان تلخی دهان کثرت عطش و هذیان
و غضب و سوء خلق فساد عقل و اضطراب و سرعت نبض حمرت بول خواب مضطرب تنفر از روشنی **علاج** بفصد و تبرید آب عناب سپستان و ترنجبین و شیرخشت تسکین کنند
آب انار ترش آب کدو آب تربز گلاب نوشند ماء الشعیر خورند اسپغول دو درم بعرق کاسنی عرق گاوزبان قند آمیخته دهند سرکه و روغن گل با پوست کدو و پوست خیار عنب الثعلب
بر سر نهند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر بر سر و بینی [illegible] بطبیخ بنفشه نیلوفر و کدو خطمی نطول کنند اگر سهر مفرط باشد تخم کاهو کوکنار قدری بابونه در نطول افزایند
تخم کاهو افیون کافور بر جبهه طلا سازند شربت خشخاش یا شیره خشخاش شیره تخم کاهو با قند شیرین کرده دهند خرقه بدهن ورد و گلاب قدری سرکه آلوده بر سر و جبهه
و سینه نهند کافور قدری با سرکه و گلاب آمیخته در که تر کرده بر شکم گذارند و وقت شب تا ثالث مقعد و بینی [illegible] روغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه بسازند [illegible]
در بینی چکانند ماء الشعیر پنج قاشق لعاب اسبغول چهار مثقال روغن گل پنج مثقال با [illegible] آمیخته حقنه کنند اگر غشی و قی پیدا آید بند نکنند اگر افراط نماید رب
رب به رب غوره شربت انار شربت لیمو دهند اگر اسهال شود و ضعف [illegible] قرص طباشیر شربت انار شربت غوره دهند وقتی که در مرض تسکین یافت مرغ با آش متقشر
فتوق تمرهندی داده خورند اگر [illegible] باشد [illegible] لیمو سازند [illegible] افراط [illegible] ترطیب [illegible] **قول عسکری**
تدبیر مثل حمی و صداع صفراوی [illegible] رگ جبهه رگ تارک و رگ شقیقه زنند [illegible] کشایند [illegible] خون کثیر [illegible]
قلیل [illegible] تمرهندی [illegible] شربت [illegible] ماء الشعیر [illegible] تمرهندی [illegible] اگر [illegible]
یک مرتبه غذا دهند بهتر **قول خوان گورو** [illegible] شیره خطمی کاهو [illegible] آمیخته [illegible]
حقنه کنند اگر حرارت باشد [illegible] **فایده در ذکر سرسام سوداوی** هذیان فزع خوف گریه
یبوست [illegible] **علاج** [illegible] طبیخ گاوزبان بسفایج [illegible]
[illegible] شیر [illegible] بسیار ترش نباشد [illegible] مغز تخم کدو مغز تخم [illegible]
نیلوفر بنفشه شیر زن بر سر [illegible] بابونه بنفشه [illegible] گل سرخ برگ خشخاش برگ [illegible] نطول نمایند شیر زن بر سر [illegible] روغن کدو روغن بنفشه روغن بادام
روغن بابونه بر سر [illegible] **فایده در ذکر سرسام بلغمی** [illegible] کثرت اکل شرب میوه های تر [illegible]
[illegible] ثقل حواس [illegible] نسیان [illegible] حرکت [illegible] قلت عطش [illegible] نفس [illegible]
عظیم [illegible] **علاج** طبیخ
بادیان [illegible] بعد نضج [illegible] حقنه [illegible]
نمایند [illegible] روغن گل گلاب بر سر طلا کنند [illegible] اطریفل [illegible] بتهارسد [illegible]

آب تمام یا با آب مرزنجوش و قدری سرکه عنصل و زیت ضماد سازند و چون مرض با نحطاط افتد به کندش چند فلفل تا کو عطسه آرند و بخواب مستغرق نگذارند وگاهی
مواد منتقیه گیرند روغن چند روغن عاقرقرحا بر جبهه و مفاصل مالند مشک عنبر عود و فرفیون مرزنجوش بویانند عسل سرکه بر لب و زبان مالند اگر مرض دیر کشد
و طبیعت غالب بود قی نمایند و غراغر با ایارج کنند و بعد حلق موی سر نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهند و در مواضع خوش هوا و وسیع که روشن بود دارند و چون در به تبدیل
آرد نخود و آب از تخم عصافیر و کباب که در دو دارچینی زنجبیل زعفران بود خورند و اگر شیره سبوس گندم بعسل یا قند غذا کنند و قدری خمر ریحانی بعد غذا مفید و حمام نافع
آب گرم که بر سر ریزند و از ترشی و اشیای بارده بپرهیزند **قول ابن سرافیون** تعطیس بشحم حنظل در لیثرغس است **قول یوسف بغدادی** شربت خربق
ابیض مفید **قول مسیحی** بعد تنقیه دلک ساقین و حلیین به سرکه عنصل نافع **فایده در ذکر شقاقلوس که نوعی از سرسام است** و رسیت که از دم غلیظ
در تجاویف و شرائین دماغ پدید آید و صعب ترین اصناف است در سه روز هلاک سازد و اگر از این گذرد امید خلاص باشد تا که در ابتدا بود فالغرانیا گویند و چون عوارض
مشتد شوند و حس باطل گردد شقاقلوس نامند **علاج** تا که سه روز نگذرد دست در علاج نیندازند مر بعد تجویز سرسام دموی کنند و اشربه و اغذیه مناسبه دهند
فایده در ذکر قلغمونی که نوعی از سرسام است و رسیت که در نفس دماغ از دم عفن پدید آید حمرت چشم و درد به شدت و ضجیج گویا تیغ بر گاه فرو باشد اگر از عشی پدید آید چشمها نیز تر و نبض
میل کند که پشت آن نباید خلاف عادت نفخ در شکم **علاج** وقتیکه چهار روز گذرد تدبیر سرسام دموی و صفراوی کنند **فایده در ذکر ماشرا که نوعی از سرسام است** و رسیت که
از خون حاد مختلطه به صفرا که در اجزا و حجب مغز و جبهه انف عیون پدید آید باشد که ورم آفریده و در اجزاء داخلیه سر و دماغ و حجب داخلیه حمرت تعدی گردد و باشد که ورم فرو آید تا سینه و باز
رسد شدت وجع و عیون از شدت تمدد خیال کنند که پاره میشود و گاهی غشی نیز پدید آید **علاج** مبالغه در فصد کنند باقی تدبیر سرسام دموی نمایند و این بدترین اقسام است **فایده در ذکر حمره که**
نوعی از سرسام است و رسیت که از خون صفراوی یا صفرای صرف در نفس دماغ پدید آید شدت تب کرب آن دو صفرت چهره و ملمس حمی حاده مریض بنالد که در سر آتش افروخته است
کثرت عطش **علاج** قیفال رگ جبهه رگ سر بینی عروق زبان که در بالا و زیر زبان اند گشایند یک یا دو و توقف یا بی توقف و بعد فصد تدبیر سرسام دموی صفراوی کنند
و ماء الشعیر اقتصار ورزند **قول فولس** سبب این مرض امتلای سر دماغ و غشای اوست کثرت حرارت جبهه قلت خواب یبوست چشم حمی محرقه بعد ازان تمدد شرائین صدغ و اکثر در سابع
بگشایند قیفال در روز دوم و سوم بزنند اگر غلبه صفرا باشد فصد پای بهتر باشد که انفع از فصد وقت ابتدا است پس رگ پیشانی کشایند پس پا و پلپیکا زنند که امراض سر [illegible] اگر کافی نبود در کتف و نوکا شرط
زنند علق عقب گوش و گرد هم سر قریب [illegible] بچسپانند شیره وغیره که مسکن حرارت و منوم بود بکار برند اگر بسبب حمل وغیره فصد یا کردن نتوانند لیکن
از فصد دست باز نمانند **قول جوان کوره** و اگر سرسام سمی باشد و خواب نیاید شیره بادام با ماء الشعیر بر آورده شربت لاله شیرین کرده بدهند اگر کافی نبود
گل سرخ بزر البنج کشنیز خشخاش شعیر هر یک مشتی آب سه کاسه جوشانده خرقه تر کرده نیمگرم بر سر نهند در روز دو بار و بعد دو ساعت خرقه شیر تر کرده گذارند بر کاهو
بزر البنج کشنیز تر مستقر کنند بقدری شیره [illegible] عدد بیاض بیض بیاشامد بر کف پا ضماد کنند شخصی هذیان داشت خرقه [illegible] چیده با آب تر کرده و سرکه یک من بر ده
چهار [illegible] نافت اگر کافی نبود دلادر افیونی دو دو دانه چهار چهار روز بدهند شخصی را تا هفت روز خواب نیامد خواست که خود را هلاک کند از دادن
لادن [illegible] فایده یافت دیگر [illegible] بیماری [illegible] کرده بر سر نهند و چند بار [illegible] بیماری برسام مرکب ضماد
سازند دیگر طبیخ [illegible] خطاف دهند دیگر [illegible] شربت عناب دهند دیگر [illegible] بیهوش بود [illegible] بلعاب بهی اسپغول و آب درخت بید سر
سوده و در [illegible] آید دیگر [illegible] ساخته از ظرفی پخته سر [illegible] تمام بر سر بندند و یکپاس دارند

اگر باز حاجت شود تکرار کنند فرزلیه غشی هم دیگر آرد جو آرد مونگ هر یک سه توله شیر زن سرکه انگوری آب برگ کشنیز هر یک دو توله دهن ورد شش یا شیاف
بیض عدد سه سرشته نان ساخته از ظرف جام که بر سر بندند شیر زن مالیده بر یافوخ گذارند دیگر اگر یبوست و سواد زبان پدید آید اول موی طرسب بر اصبع پیچیده از آن
اصبع زبان را صاف کنند بعده زیره سفید ادرک فلفل گرد نمک سنگ هر یک قدری با آب سائیده بر زبان مالند طفلی را انبیست و تپی بود بعده هذیان اختلاط
عقل پدید آید و در خواب و حنوت نقصے بود و تپی هم خفیف بود هیچ تدبیر سود نکرد گل بابونه گل بنفشه تخم کشنیز هر یک نیم درم با آب جوش کرده نطول کردند نفع شد
دیگر بابونه ابهر که بر جبهه ضماد کنند فرزلیه سرسام دیگر شکم مرغ یا حمام بر سر مریض بشگافند تا خونش بر سر افتد پس گرم گرم بر سر بندند چون سرد شود دور کنند دیگر
حجر الحیه مخلوط آویزند **معجون اسبغول** اسبغول را آب بیهدانه با تر کرده جوشانند کف گیرند چون کف سیاه و صاف کرده دوشاب انگوری قدر حاجت داخل نموده قوام
ساخته کتیرا مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز بیهدانه مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر نشاسته صندل سفید تخم خطمی تخم خبازی هر یک جزوی سائیده آمیزند برای سرسام امراض
حاره و سرفه و جفاف و خشونت حلق و بحت الصوت و حرقت البول نافع **فصل هفتم در سدر و دوار** سدر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شوند و مهیا
بسقوط شود و ثقل عظیم در سر و طنین در گوش پدید آید و باشد که بزوال عقل انجامد و دوار آنست که آدمی خود را و همه اشیا را تخیل کند که در دور است پس نبود که ثابت ماند
ایستاده باشد یا نشسته بلکه بجنبد و کثرت و قلت و لزوم و سرعت مفارقت این حالت بسبب کمی بیشی سبب است و سبب بخار و ابخره غلیظه اند که در دماغ بند
بند شوند و مخرجی نیابند و لازم است دوی گرانی سمع تاریکی چشم صداع و خیالی شبیه بمردم نیست پس اگر از ماده دماغی باشد دائم بود و اگر از عضو دیگر تصاعد کرده
دائم نباشد بلکه بنوبت باشد و تشکی این مرض مزمن شود خاصه در پیری خوف صرع یا سکته باشد و باشد که چون صداع زائل شود دوار افتد و بالعکس **اسباب** اگر دوار
بحرانی بود و در امراض پدید آید تدبیر نکنند که مقدمه بحران است و صاحب این مرض را لازم که از اشیای بادانگیز و خمر و ماهی شور و بادنجان و لحم قدید و عدس و آب انگور و
جماع و بیداری شب و دیدن جسم دوار یا تک و آب روان و اشیای گردنده بپرهیزند و آتش بپرهیزد و عوض ناقه کم دوش سکن کند غذا کم خورد و مشی نماید و در خانه تنگ ننشیند
و تنها نماند بلکه یک قطعه نان بجوش گلابی تر کرده بخورد یا بینه یکتا یا دبار دیا نیکو سود دارد و یا سیب خورده و مغز سر عصافیر و مغز سرگاو آمیخته غذا نماید و ماء العسل که در
بهنگام سعت تر بود نوشد و عوض آب نبات نیلوفر یکدانه سنبل یا سبعد یا بگل زوفا یا پنج برگ ریحان ساعتی قبل از شرب تر کرده باشند نوشد و بعد غذا تا که سه ساعت نگذرد
خواب نکند و مریض دماغ را لازم که سخن کم کند و آواز نرم گوید **فائده** سبب دوار آنست که روح اندر تجاویف و گذرها و عروق دماغ بسببی بجنبد و بگردد و دوران کند
پس خیال چنان نماید که عالم میگردد اما سبب جنبیدن و گشتن آن یا اخلاط رقیقه بارد یا حار در بطون دماغ یا در عروق مستقر گردد و خلط را کو بسببی متحرک شود پس روح نیز حرکت
غیر طبیعیه بمتابعت می نماید پس دوار پیدا آید یا ریاح غلیظ در آنجا گرد آید و بسبب از حرکت ریح روح دوار افتد یا اخلاط غلیظه در عروق دماغ مستقر شود و بدان سبب
روح بمسالک طبیعی نافذ شدن نتواند و بجا بسته باز گردد و دوران زند و دوار افتد یا آنکه اخلاط یا ریاح در دماغ راسخ نباشند مگر از اعضای دیگر بسوی دماغ تصاعد کنند و
باعث دوار گردند **فائده** در ذکر دوا ر دموی نفسی دماغی حمرت و جه و چشم و امتلای عروق جبهه و شقیقه و بسرعت رفع شدن دوار **علاج** قیفال و رگ
پس گوش و رگ سرکشاینده و حجامت بر سر یا پس سر یا بر ساق نهند بر سر یا پس حقنه گذارند اگر حاجت شود بطبیخ هلیله تلیین کنند سکنجبین شربت عناب لعاب
اسبغول و هندبا شوربای مرغ گوسفند آب انار آب غوره کشنیز خورند و از اغذیه گرم پرهیز کنند بطبیخ گلسرخ و بابونه و سبوس گندم یا شوربا کنند صندل گلاب طلا کنند روغن
گل روغن مورد و سرکه بر سر مالند باقی تدبیر قیفال و موی نمایند **فائده** در ذکر دوار صفراوی نفسی دماغی صفرت لون تلخی دهن و سرعت مرض نقصان بیداری

ز ده و گشادن دوار علاج طبیخ شاهتره هلیله فلوس خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت آمیخته تلیین کنند آب انار آب خرفه آب تمرهندی سکنجبین شربت لیمو و بند خشخاش

مغز فندق کشنیز مویز منقی اسبغول با شکر و آب انار ترش و آب غوره و هندبا البقل کشنیزی و شربت مویز و ماء الجبن مفید سیب به مرغ تمرهندی غوره خورند بنفشه صندل

بویند باقی تدبیر صداع صفراوی کنند طبیخ هلیله هلیله زرد ده درم تمرهندی سی درم شاهتره هفت درم آلو بیست عدد سپستان پنجاه عدد و آب چهار رطل جوشانند

تا به نیم رطل رسد صاف کرده شیرخشت سی درم آمیخته نوشند امراض صفراوی باغی دماغ را به تنقیه رفع سازد و مویز نیز نافع جهت امراض چشم مجرب مفید **قول**

عسکری در حار تنقیه معجون حیات یا حب نزل تا الیف اختیار کنند اگر مزمن باشد آب کاسنی رطل ... آمیخته و آفتاب نهند چون غلیظ شود حب ساخته دهند

خطمی آرد باقلا اسبغول هر یک یک جزو ... روغن آمیزند و بر سر ضماد کنند خطمی شعیر مقشر بنفشه هر یک کفی نخاله دو کف در آب جوشانند و انکباب نطول یا شموم کنند

قول جالینوس ... اگر بسبب حرارت سر باشد سرکه و روغن گل یا روغن بنفشه آمیخته خرقه آلوده بر سر نهند اگر کافی نبود بالای ... یا بر همه سر ...

... تا اخراج ماده کنند آخر الامر فصد شریان ... اگر فقط امتلا باشد طبیخ ... چوب ... حیات مداومت کنند ...

دماغ نافع ... **فائده** در ذکر دوا **لیعنی نفس** ما غی ... عطش ... چون گرمی بسر رسد دار ...

علاج تنقیه ... قوقایا ... حقنه حاده نمایند ... مفید ... آب ... تخمیل کمون ...

غالیه مشک عنبر نرگس یاسمین ... روغن بلسان سعوط کنند ... زعفران ... آب مرزنجوش روغن بنفشه ...

... آب ... طبیخ ... اکلیل الملک ... باقی تدبیر صداع ...

قول عسکری در بارد تنقیه معجون ... اختیار کرده ... مرزنجوش ... کنند ... غرغره نمایند

... مشک ... روغن ... سعوط سازند حب **قوقایا** ... هر یک ...

... **قول جالینوس**

... باغی بالعسل ... مرزنجوش ... تنقیه ... اگر کافی نبود ...

... وقت خواب ... روغن ... سعوط ...

... بهشت قطره طبیخ ... عود صلیب ... مرزنجوش ... روغن ...

تنقیه ... مرزنجوش ... اگر کافی نبود ...

... سنبل ریحان ... ضماد سازند **فائده** در ذکر دوار سوداوی **نقرس** باغی ... کثرت فکر ...

... **علاج** تنقیه سودا کنند روغن ... روغن بابونه ... باقی تدبیر صداع سوداوی نمایند **روغن بابونه** آب بابونه ... روغن

... صداع ... بجره باشد ... سام ...

فائده در ذکر دوار ... **نقرس** باغی کثرت ... عدم تفل ... بر سر آمدن ... بر زمین افتادن

... **علاج** اگر غلبه خون باشد ... تلیین نمایند و اگر غلبه صفرا باشد طبیخ هلیله ... کشنیز قند ... هر روز نیم مثقال خورند

روغن گل گلاب سرکه [illegible] باشد [illegible] اگذشت [illegible] فایده در ذکر دوا [illegible] ثقل [illegible]

ثقل و دیگر آثار خلط بارد علاج تنقیه بلغم بحب [illegible] مطبوخ [illegible] اکلیل [illegible] کنند و آنکباب [illegible] و نخود آب [illegible] خورند قول

عسکری اگر از [illegible] اکلیل [illegible] آنکباب کنند و آنچه در [illegible] بارد گذشت

بعمل آرند فایده در ذکر دوا [illegible] صفراوی معده [illegible] خفقان [illegible]

[illegible] علاج [illegible] الجبن [illegible]

آب انار [illegible] قول جوان [illegible]

شربت [illegible]

گلاب [illegible] فایده در ذکر دوا [illegible] بلغمی معدی [illegible]

نفخ سیلان آب دهن [illegible] علاج [illegible]

برای تقویت معده [illegible] قول جوان [illegible]

[illegible] گلابی [illegible]

جوشی [illegible]

اطریفل صغیر [illegible]

[illegible]

[illegible] حالی [illegible]

[illegible] نفخ کنند

[illegible]

[illegible] چهار سال [illegible] سال باقی میماند فایده

در ذکر دوا [illegible] معدی [illegible] علاج [illegible]

گذشت [illegible] فایده در ذکر دوا [illegible] بارد معدی [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد فایده در ذکر دوا [illegible] و غیره [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] اگر [illegible]

دمائل بمقعر باشد مسهل و اگر میل بمحدب دارد مدرات دهند اگر ماده در دل باشد سقوط قوت حتی که از پهلو به پهلو گردیدن عسر باشد و عرق سرد آید تنقیه کرده شربت
سیب و مفرحات و یاقوتی قرمزی دهند اگر ماده در سپرز بود رگ اسیلم چپ زنند و اضمده محلله بر سپرز گذارند و بعلاج هر عضو ماؤف متوجه گردند و اگر ماده در ودجین باشد
فصد عروق مذکوره کنند و بعد تنقیه خواه ماده درین اعضا باشد یا غیظ در عروق اگر دوار زائل گردد فبها و الا تفحص کنند تا مسلک ماده که کدام رگ است و آن از انتفاخ
و شدت ضربان وی ظاهر شود پس اگر عروق صدغین یا خلف اذنین متحقق شوند هر که از آن منتفخ باشد قطع کرده داغ دهند و اگر ودجین باشد از قطع و داغ دست کوتاه
دارند روغن گل و قدری سرکه بر سر گذارند بر ساق و پس سر حجامت نمایند **فائده** در ذکر **دوار شرکتی رحمی و کلیی و مثانی و ساقی و فخذی و رجلی و مراقی**
اول آفت در آن عضو افتد پس دوار شود و احساس نماید که چیزی از ین اعضا متحرک شده صاعد میگردد و احتباس طمث و اختناق الرحم اکثر باعث دوار میشوند ماده رحم
و مثانه و کلیه و مراق اکثر گرم میباشد و ماده رجلین سرد **علاج** اصلاح عضو ماؤف کنند جذب ماده بطرف مخالف سر بفصد و اسهال حقنه و دلک و غیره نمایند و تقویت
دماغ و سر کنند تا قبول ماده ننماید اطریفل انفع **فائده** در ذکر **دوار ضربی سقطی** تقدم آن **علاج** تدبیر سقطه ضربه و فصد و داغ سقطی نمایند حجامت کنند
تلیین سازند بطبیخ بنفشه یا بابونه یا شونیز نمایند موم و روغن بر آتش نهند اسفیداج و قدری مرداسنگ آمیز نمایند با آب خطمی آب خبازی چند بار تسقیه داده بر خرقه کشیده
بر سر نهند **فائده** در **دوار شمسی** تقدم سبب **علاج** اگر ماده در تن باشد تنقیه کنند بعده روغن گل سرکه بر سر مالند روغن بنفشه یا بادام در بینی چکانند نخلخه سازند
نمایند شیره تخم خیار بقدری کشنیز و قند خورند **فائده** در **دوار ضعف قلبی** سقوط قوت **علاج** تقویت قلب بشربت حماض شربت سیب شربت صندل
شربت لیمو مفرحات کنند اغذیه لطیفه خورند **فائده** در **دوار عقب فساد هضمی یا غثی** تقدم آن **علاج** اگر حرارت و حمرت وجه باشد قی کنند جوارش عود
جوارش مصطگی گلقند دهند **فائده** در **دوار تاخر غذائی** تقدم سبب **علاج** قبل طلوع آفتاب شربت لیمو یا شربت سیب یا شربت صندل یا سیب یا نان بریده
انار یا آب غوره آلوده دهند سیب بخورند انتباه دوار دائم اگر مستمر شود منجر بسکته میگردد پس بزودی تنقیه بایارج و حب شبیار نمایند و ماده را بطرف مخالف کشند
فائده اگر دوار دفع نشود بر پایک گردن داغ دهند اگر شرائین عقب گوش منتفخ بوند و از مالش آنها تسکین شود فصد آنها کنند که حاصل النفع است یا عفص گلنار
صبر اقاقیا افیون بسرکه حل کرده بر آنها طلا نمایند **قول جوان کورو** و اگر سبب تصاعد ابخره یا ماده زبون باشد ثقل سر صداع طنین نسیان ضعف بصر فقدان
حاسه شم **علاج** محاجم بلا شرط بر ساقین گذارند و دمی زیر پاش کنند و کیه محکم ببندند حقنه حاده نمایند نمک سنگ لسکر و ایارج فیقرا آمیخته شافه سازند اگر کافی نبود
فصد پا نمایند تا بتبرید و تسکین اعضا بادبرائی استر داو روح گلاب بر چهره پاشند یا لای نان گرم واجبی سحوقه عرق گل نارنج پاشیده بویانند اگر سبب شرکت رحم
باشد کثرت آروغ و ریاح قلت یا احتباس طمث و جز آن **علاج** حب سکبینج باشد دهند چند بار بایفا سلاکید و ذبیحه تنقیه ازین حب فصد پا کنند پس بحمام ابس شوند
تنور برابر ساتیده بهر روز یک درهم اسطوخودوس نخود آب کدر و کرفس یا تخم نیم اوقیه زعفران پنج حبه باشد آمیخته عسل یا تکرنیم قاشق افزوده دهند بیست چهار روز
آکنحج طمث تحلل صلابت طحال مزیله شهوت ملین و خفقان و امراض سرست اگر امتلاء رحم بود و اسهال قرار داقعی نشود و انجیر چهار درم نخاع بقدر سه درم آقیول سحوق
زنجبیل برکه انجیره بنگه معروف سعوقه حسب حاجت آمیخته اشیاف آلوده شافه ساخته در رحم نهند اگر سبب شرکت سپرز و احتباس خون اد اسپر باشد صلابت و وجع مراق سوی
چپ و قلت خروج خون بود **علاج** فصد یا کنند تنقیه حب سبیو نمایند علق سه چهار عدد بر موضع بواسیر گذارند یا داغ دهند شخصی را اعتیاد خون مذکور دوار پیدا شد و بدا
صحت نیافت تا سالی حج کرده گردید اگر سبب بحران باشد تقدم آن **علاج** سنا و قس ترنجبین نیم اوقیه عشبه یک نیم اوقیه قرص غار یقون سه قرص تخبیل کشنیز

هر یک درم برگ اشنه غار چهار درم فلفل اسکر و یلو خمر چهار کاه او یک شبانه روز تر کرده صاف نموده صبح شام قبل از غذا نیم رطل دهند اگر بسبب حبس باد معتاد چون فوقت
شود مثل اسهال عرق وغیره باشد تقدم سبب علاج تدبیر آنها کنند و بافتاح کوشند **قول صاحب نوشیکه** دوار مرضیست که سر گردد و بیخودانه بر زمین
افتد پس اگر صرف قیاس بگردد دوار گویند اگر بصر هم تاریک شود سدر نامند و سبب او بخره ماده است که محتوی بطون دماغ گشته روح حیوانی را بگردش آرند و بدانسبب
اجزای قریبه او نیز بگردش آیند و همه اشیا گردنده نمایند و گفته دوار که باطفال و جوانان افتد نسبت بمشایخ سهل العلاج است و دوار که بسبب پیری باشد بیشتر و دوا
خاص نسبت بمشایخ عسر تر است و دوار عارضی اکثر بغیر تدبیر زائل میگردد اگر وقت شدت عوارض علاج کنند و زائل نگردد و بدانند که دوا اقوی در مواضع عمیق است
و دوار که بغتة بافراط شود منجر بصرع و فالج میگردد **علاج** نمک بسرکه آمیخته بر اعضای سفلین و کف پا مالش کنند نمک قدری در دهن دارند روغن [illegible] بر صدغ و موضع
نبض و کف پا مالند آب ساق سیاه بر صدغ طلا کنند حقنه حاده نمایند اگر بسبب برد باشد سرکه در عنبر یا مشک [illegible] بویانید اگر بسبب حرارت بود سرکه گلاب یا برادۀ صندل
شم کنانند اگر بسبب جوع باشد نان بخمر یا نیمبرشت مرغ یا بکیلات یا بشیره دهند اگر از خون باشد و نیاز فصد است و در مشایخ فصد پا نمایند اگر از امتلای معده باشد
الکو [illegible] یکتا سه اونس دهند اگر با وجود خوبی کیلوس انجره از معده تصاعد کنند و دوار آرند خمر ایمیتیک یا کلین [illegible] یا تارتر ایمیتک یا [illegible] دهند تا تنقیه تام
شود و تقیی درین مرض بسبب اخراج ماده از دهن و عدم تصاعد انجره بدماغ بهتر از مسهل است اگر مقیی نگیرد سفوف کورنا [illegible] یا ریتا چیلا یا [illegible] یا کریدیا یا [illegible]
اورتیو یا این حب دهند حب صبر دو ماسکو و [illegible] ریتا چیلا یا دو دانه و یا کریدیا [illegible] دو هشت دانه [illegible] حب سازند و هر روز حقنه یا شیافه از ایارج یا نمکسنگ
نمایند و مکرر عمل دارند و بعد تنقیه برای تقویت معده روح انیسون یا الیکسر ویتریالیس چهار قطره بکیلات آمیخته صبح و شام دهند و بالای طعام یک پیاله طبیخ چای نوشند
و شوره هر ساعت نوشند [illegible] در دهن دارند و [illegible] دارچینی یا عرق ادرک یا یک تا شش [illegible] آمیخته دهند خمر مطیبه النفع اگر بسبب حبس طمث باشد فصد پا
مکرر کنند اگر فقط بسبب خون دماغی باشد اول فصد [illegible] یا بعد شعر البدن [illegible] تیفال [illegible] کنند و داغ بر صدغ مفید اگر
بسبب اذیت سر باشد بعد تنقیه [illegible] درم یا ریتا چیلا یا دو دانه و یا کریدیا [illegible] شش دانه دهند بعده [illegible] داغ نمایند کالومیل [illegible]
یا بر تارک سر گذارند و اخراج ماده از دهن [illegible] بسعوطات و غرغرها سازند اگر مزمن باشد روغن سداب روغن خار [illegible] روغن جند بیدستر بر [illegible] مالند و طبیخ بویا
وران گل سرخ خمر ابیض یا طبیخ زوفا برگ اشنه غار مرزنجوش [illegible] خمر ابیض سر شویند اگر کافی نبود فصد شریان عقب گوش کنند اگر بشرکت اعضای [illegible]
کیسه سپرز رحم وغیره باشد بعد تنقیه داغ [illegible] اگر بسبب ترشی معده باشد [illegible] عرق آلو بالو یا عرق [illegible] دهند [illegible] همین قدر نیشاسته
به پنج ساعت از طعام [illegible] مذکور [illegible] شش قطره [illegible]
عرق عود صلیب دهند [illegible]
صبح شش قطره طبیخ [illegible] یا عرق عود صلیب دهند [illegible] دیگر [illegible] طاوس [illegible]
گرفته [illegible] دیگر [illegible] نیم اونس [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] دیگر [illegible]
آب [illegible] نوشند طبیخ چای [illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible] آب آلو بالو [illegible] آب مرزنجوش دو ساعت [illegible]

نوشند بیست روز دیگر بعد تنقیه حب کوتر اکوتا کوراں چهار اسکرو پلو دهند یا نزده سی روز و درین ایام کما فیطوس یا زوفا نیم اونس در آب جوشانده عوض آب ساده
نوشند دراج و بچه مرغ و ماکیان خورند و از لحم بقر و غیره تا شش ماه و از خمر تا حیات پرهیزند دیگر حب کوتزا اکستی [illegible] و تیر بتون و حب [illegible] و حب صبری
و با اسمو کالو لیکو و نین توراکا ستوری و یا مشک و روغن کهربا و سفوف ایپی لپ تیکو و دیگی و سفوف [illegible] و سنقیا [illegible] انتمونیو و عصارة الکاتیس
و عرق خلاف و عرق شنگرف و معجون دواء الانفع دیگر سعوط سدری یا سعوط [illegible] اتالا ابو یانند دیگر کرد کا زینی یا نقره [illegible] پنج دانه یل
طاوس [illegible] دانه آمیخته دهند چند روز زایل [illegible] مرد و زایل باده برای زن دیگر کرو کا [illegible] شش دانه [illegible] دهند [illegible] روز دیگر معجون گرگدن نیم درم دهند
چند روز اگر مرض بسبب صعود ابخره از اعضای زیرین باشد و یا اگر فقط از سر بود و یا از دماغ [illegible] شخصی از دو سال [illegible] بود [illegible] از دواغ باز صحت یافت
دیگر سنگ ریزه که از شکم بچه خطاف [illegible] گرفته باشند سه عدد بر ساعد چپ یا گلو بندند دیگر دود الحجر سائیده بر سر مالند دیگر بلور بسد کهربا در گلو بندند دیگر
قضیب ثعلب بر سر بندند دیگر کلاه برگ دیو دار بر سر پوشند دیگر ناخن پای چپ گرگدن بر بازو یا گلو بندند که بر سینه باشد یا در انگشتری طلا نصب کرده در اصابع
درست کنند دیگر مفرح جالینوس و شربت بنفشه سفید شربت خشخاش و حریره خشخاش نافع دیگر دانه کشنیز یک درم [illegible] چند روز و از روغن گنجد پرهیزند
دیگر صندل سفید ده مثقال بگلاب [illegible] نوشند [illegible] تا پنج [illegible] مرض صفراوی دیگر حب بلسان کشنیز تخم شاهتره هر یک یک [illegible] تخم خشخاش مصطکی
هر یک ثلث سائیده بعسل آمیزند شربتی [illegible] مثقال دیگر صندل سفید بگلاب سوده [illegible] عسل [illegible] نبات [illegible] آمیخته نوشند مرض صفراوی و حرارت سینه
و معده و دماغ دیگر هر صبح [illegible] بیست عدد خورند [illegible] هر شب مغز فندق هفت عدد [illegible] بیست عدد خورند دیگر زعفران [illegible]
مغز فندق بعسل آمیخته هر شب خورند دیگر کشنیز [illegible] هلیله زرد هر یک دو درم در آب جوشانده نوشند تا هفته مرض سوداوی و صفراوی دیگر [illegible] فلفلات
بیست بعسل حبوب بندند شربتی نیم درم صبح و شام مرض بلغمی و ریحی دیگر زرد چوب شکر هر یک [illegible] درم [illegible] بیست [illegible] آمیخته صبح خورند [illegible]
مرض انواع دوار دیگر کشنیز شکر برابر سائیده دو نیم مثقال شربت [illegible] آب بارد [illegible] دیگر کشنیز مقشر [illegible] منقی قدر فلفل حبوب بسته [illegible]
خواب [illegible] خورند دیگر حب خولنجان نوشند دیگر فندق هندی قدر فلفل سوده سعوط کنند دیگر عرق [illegible] آب آمیخته بر سر مالند دیگر فلفل گرد
چند عدد در گلو بندند دیگر [illegible] سیاه [illegible] سفوف [illegible]
بسد چشم سرطان مروارید هر یک درم [illegible] شربت ابریشم [illegible]
ثلث رطل گلاب [illegible] ابریشم [illegible] نیم رطل [illegible]
ساخته نبات [illegible] آمیخته قوام کنند [illegible] مشک نیم مثقال [illegible] تخم [illegible] سائیده [illegible]
بعرق گاوزبان [illegible] مصطکی [illegible]
تخم کرفس انیسون [illegible] زعفران [illegible] مشک [illegible] بعسل آمیزند شربتی دو مثقال
[illegible] مصطکی [illegible] مثقال گلاب سی درم قند دو رطل قوام کرده مصطکی سائیده آمیزند
[illegible] شربت لیمو آب لیمو دو رطل [illegible] آمیخته قوام کنند [illegible]

مقوی معده **شربت سیب** لفاح از پوست و تخم پاک کرده در هاون سنگی کوفته آبش بگیرند یک رطل جوشانند تا یک رطل باند قند یک نیم رطل آمیخته قوام کنند یا آب
سیب میخوش یک رطل قند نیم رطل قوام سازند مقوی دل و فم معده و نفس مفرح مسکن قی و قیام مزیل اسهال و خفقان **شربت صندل** صندل سفید
بیست مثقال گلاب یک رطل یک شبانروز تر کرده گلاب برآرند و صندل را در آب جوشانند تا قوت او تمام برآید و آب قدر مناسب با صاف کرده و گلاب آمیخته
قند دو رطل انداخته قوام کنند مقوی دل و کبد حار و معده مزیل خفقان حار و اسهال **حب شفا** صبر سه هلیله زرد گل سرخ مصطکی تباشیر یکی سقمونیا حب
بندند شربتی یک تا سه مثقال مقوی بصر مزیل صداع و وجع معده و ظلمت بصر **فصل هشتم در سبات** خواب بسیار طویل غیر طبیعی که بعسر بیدار شود **قول توجیه**
سبب خواب طبیعی یا غیر طبیعی سکون و ضعف روح حیوانی است **فائده فرق در غشی و سبات** در سبات نبض قوی بحال طبیعی بود و لون بحال خود باشد
یا بسبزی گراید و در غشی نبض ضعیف و صلب باشد و لون زرد گردد **فرق در سکته و سبات** در سبات صاحب او را بجهد بیدار توان کرد و حواس اگرچه کند
باشد لیکن اندکی برجا بود خلاف مسکوت که حس حرکت و غیره جمله باطل میگردد **فائده** در تعلیل دماغی آب یا ده خوردن و بدان مضمضه کردن بسیار نافع و اگر در علاج
این مرض درنگ کنند بکشد **فائده در تدبیر** جمله مریض را در خانه روشن دارند چند بیدستر و فلفل بسرکه آمیخته بویانند اگر به لیسه غسل سیل کنند روغن کهربا بر صدغ
و الف بالنداسیر توشانج گوزن انفع تریاق کهنه که در او افیون نباشد با آب یا طبیخ عود صلیب یا طبیخ کتم حل کرده بکام چسپانند خردل عاقرقرحا بسرکه و عسل جوشانند
پخته قدری چند آمیخته دهند سرکه انفع دلک اطراف و وضع کاو سنگیدی [illegible] یا بخرد و بغیر بشرط [illegible] و حلبه [illegible] یا طبیخ کرنب سلق آمیخته حقنه کنند
یا خمر امیلکوچ ادنس یا کما انیسیکا قوی شش اونس حقنه سازند کنگشک اسکر و بلو ایاج دو درم قرص حنظل ده دانه و باگر بید دوازده دانه شیافه سازند و سد اطراف
اگرچه مفید است لیکن بسبب ربط اعضا و اورده فشرده می‌شوند و گردش خون از آن مفقود گردد و با عضای بالا رسیده باعث اذیت سر می‌شود
لهذا انفع است سرکه بویند و بر بهیما النشجه یا بین کتفین نهند افسنتین ضماد کنند **فائده در قول سبات** سوء مزاج بارد دماغی تقدم
و نزول سرما بسر و اکل مخدرات سبکی خواب نبض صلب متفاوت تهیج وجه و لون بدن مائل به تیرگی و کبودی و بیاض و سفیدی وجه زبان **علاج** تریاق اربعه
مثرودیطوس دوالمسک دهند طبیخ سداب و بابونج جامد تنطول کنند جند قسط بروغن بان آمیخته با انبه جند مفصل مویزج عاقرقرحا بسرکه آمیخته
ضماد کنند خردل عاقرقرحا صمغ سداب بگلاب سائیده بر سر طلا کنند عنصل بسرکه کهنه بر ساق ضماد نمایند و بکنند شش حب عطسه آرند و سر
کنند بجوهر بخورشی مشک جند بویند ساقین و رجلین بالنمک مرغ با آب نخود و روغن جوز خردل پخته یا نخود آب کباب عصافیر بدار چینی
خولنجان خردل خورند و از اشیای بارد پرهیز کنند **قول عسکری** تعریق سر با دهان حاره قطیس بخند با فلفل یا کندا گویا شونیز را
سرکه عنصل و تضمید سر با ثقیل و سرکه و تکمید سر بنمک ملح و موی نکسه حاوی [illegible] سفید و شراب [illegible] تریاق فاروق و [illegible] اگر اکل مخدره باعث بود [illegible]
مناسب آن دهند **قول توجیه** اگر سبب افیون یا دیگر مخدرات باشد بر وی قی دهند تا قی شود و [illegible] اجزا دهند و مسهلات نمایند و دلک و ربط
اطراف و وضع محاجم بر پاها نه بعد تنقیه برای اخراج ماده محبوسه [illegible] دنبه گرم گرم بر سر نهند چون سرد شود طبیخ گرم [illegible] حب الغار
کنایه تر کرده باز گذارند کبوتر یا مرغ یا بچه سگ نو زائیده شکم شگافته بر سر نهند چون سرد شود دیگر گذارند **تریاق اربعه** حنظل یا ترز [illegible] حب الغار مرکی [illegible]
آمیزند شربتی مثقال با آب گرم قریب النفع **تریاق کبیر** مجلل [illegible] مصلح جگر [illegible] فضلات مزیل امراض بارده و جهت لسع عقرب

وحیوانات سمی وعسر ولادت وصرع وخفقان فواد نافع **فایده در ذکر سبات رطوبتی خام** مقدم مانعی گرانی خواب حتی که بجهد بیدار کنند ثقل سر احساس
گرانی در حرکت اجفان وعیون کسل نسیان تهیج وبیاض زبان ووجه وچشم نبض موجی سیلان رطوبت از بینی وآلودگی زبان برطوبت لزجه **علاج** قی کنند حقنه حاده
نمایند تنقیه بحب اسطوخودوس سازند اغذیه زود هضم یابس قلایا خورند واز میوه تر پرهیز کنند روغن قسط روغن فرفیون روغن جندبیدستر مالند بطبیخ بابونه سداب انکباب کنند
عطسه آرند مریض را بخشم آورند فلفل ابیض در منخرین مالند جندبیدستر فلفل مشک عنصل بویند ووقت غلبه مرض موی سر کنند اطراف ودیگر مواضع که بدرد آیند بندند گیرند
وگاهی بدلاغ حاجت افتد آنچه در صداع وسرسام بلغمی گذشت بکار برند **فایده در ذکر سبات سهری** عدم قدرت برخواب اگر گاهی بخواب رود زود بیدار
گردد ودرخواب سخن بسیار گوید وتشنه گردد ومیل بآب نماید فکر فاسد غیر صحیح ودلتنگی حمرت وجه صداع **علاج** اکحل قیفال زنند پس بر ساق حجامت کنند
کشایند بروغن گل سرکه گلاب نطول نخلخه سازند بطبیخ بابونه خیری یا شوبه سازند بخواب باش مقشر مغز قدری بهتم خورند باقی تدبیر سرسام دموی کنند **قول** قر
قیفال زده بعده بتوقف دو ساعت انو بنید که مابین ابهام وسبابه است خون برارند اگر بسبب حبس نفاس وخون بواسیر وغیره باشد فصد دست وپای
نمایند بر کتف وقفا شرط زنند یا دو شاخ مع شرط بر کتف ویک بر قفا نهند ومحجمه با شرط بر قمحدوه نهادن انفع وفصد انف مفید ووضع علق عقب گوش بر
شریان صدغ وگرد به سر پیچ سود نافع وبعد فصد بهمان روز مسهل دهند وتوقف نسازند که مضرت خصوص در سکته وداون کنین تبلیه واکونیت یکجا
اسپنکیو تارتر واسپنکیو انفع **فایده در ذکر سبات حمائی** اکثر در حمی بلغمیه بحران رطبه ردیه مساعد گشته باعث شاین میشوند در حمی **علاج** تدبیر حمی کنند
روغن گل گلاب سرکه برسر گذارند یا شوبه کنند کف پا با مالند خیری ورشته اطراف بندند عطسه آرند عظیم با جهر دو درم عرق بادیان بهر یک شش دانگ سایند
دهند تا هفته **فایده در ذکر سبات تحلیلی روحی** تقدم رنج وریاضت وحرکت عنیفه واستفراغ مفرط وامثال آن بدیع بینند **علاج** مرق کباب
کباب خورند مفرح وروا المسک دهند پس مقوی بار الحم گلاب وآب سیب آمیخته مفرح دهند طباشیر سرشته شربت سیب یا شربت انار آمیخته
دهند صندل گلاب بر سینه مالند سر را روغن بار الحم شراب آمیخته وشربت بادام با سیب یا شربت انگور دهند غشی تیمم نمایند **فایده در**
ذکر سبات ضربی وشرکت معدی وشرکت اطرافی وشرکت صدری وجنب ورحم وشرکت دودی تقدم ضربه آفت
ورم معده **علاج** تدبیر مرض وصلاح وتنقیه عضو یا ذکر کرده بتقویت سر کوشند **قول نوشیله** اگر بسبب کثرت اکل وشرب وخمر باشد بر مروی ادویه مقیئه دهند
اگر لغلبه شحم حنظل دو درم با سقمونیا نیم اوس سکر و با سکر بلو چند دوا با عسل آمیخته دهند **قول جوان کورد** اگر بسبب شرکت معده
باشد پیاسا ... با شکنین تلیه وشربت یا سال جیم بیر ده درم اسپادنس بطبیخ ریحان یا شش ماشه عرق دهند شخصی تدبیر صحت یافت از داون
کنین تلیه وپرولو بیست با تیر واسپنکیو اوقیه آب که ده ... عرق حنظل ... عادت اگر بسبب تلخی نوشیدن گردد فاکاها
منضج ... دو درم یا ... اوس ترکیب ساعت نموده شربت بیر سکو دوا دوش آمیخته دهند اگر اسیم کرید قرص فیروزه دو درم عرق دهند
وانعکاس ... باشد بسبب نفس دم با شقیقال زنند اگر مریض قوی بود مکرر فصد کنند محجمه مع شرط بر قحدوه گذارند گرهی کشایند اگر بسبب غلبه بلغم بود یا
مریض پیر باشد یا بسبب کثرت فصد شود بطبیخ چای یک پیاله بتوقف دو دو ساعت دهند تنقلو بونی ... اعضاء دوس با شافی قدر ضرور ... بلغم
اوس شحم حنظل نیم درم ونشادر دو ساعت کرده عصاره کرنب یا عصاره سلق چهار اوس یا پنج نیم ... قدر آمیخته حقنه کنند برای منع صعود ابخره ماش

ساقین بسوی زیر نمایند روغن گل سرکه برابر چند بیدرفم آمیخته بر همه تن مانند اقبرهم اولش بروغن لوبادران آمیخته خرقه سخین آلوده بر همه تن مالش کنند تا عطسه شود
و مسام بگشاید و ستکو بر پا ننشد اگر این صحت نشود و چهار شیر را با من بگیتهانند و سدب بریان کنم مرزنجوش چد و احب لعاد در آب سرکه که مساوی بود پخته
سعات کرده چند آمیخته بر سر طلا کنند اگر کافی نبود سرق سحز فی ضماد سازند اگر این هم کفایت نکند شونیز یا قرقرحا فربیون از ان الفار سائیده بوابند تا اخراج بلغم نماید
واگر اینها را بسرکه تند سائیده چند قطره در بینی و گوش چکانند بر سر انفع باشد و بینی مریض سوخته بخور دهند و بادش بسرکه چند آمیخته بر طلا سازند خیار زی چند کیف
پا گذارند و ... گرم انداخته بوابند چند عصاره کرفس سرکه تند بر سر ضماد کنند چند بیست ... آمیخته دهند عسل خردل بسرکه تند سائیده بالا
ساق بسوی بیرون طلا نمایند و ... تا دیر کنند یا بر سر خروک زنده گذارند خفاش زیر بالین نهند روغن چند روغن فربیون بر سر و کالا مانند چند تر کرده تخم غوره
کنند ... سعوط نمایند ... سکنجبین بخور سازند ... ساعتی ... در سر کرده بوابند و مریض را در ... رشن
مالش نگهدارند ساعت بساعت مالش با پاها نمایند و شاخها کشند **فائده** ... نافع ... و حب غاریقون طبیخ قهوه و چای بدوا چند یک پیاله
بوقت در دو ساعت دهند و ... سفید روشن که ... چشم ... وقت شب شمع روشن ... سفید ... گردن ... گره کنند روغن
که با ... کافور ... سرکه گلاب ... بر سعوط ... دهند ... ساخته ... ساخته ... و کف پا ... و
دو ساعت گذارند ... دهند ... با گوشت ... مرغ فروج ... حمام ... خورند ... آبی ... پرهیز ... عوض آن طبیخ دا
با طبیخ ... حیات ... طعام یک پیاله چای یا قهوه ... الاز چای ... قهوه پرهیز ... مرغ فروج قناعت کنند دیگر روغن ... آب
سداب سرکه هر یک ... روغن ... سوخته هر یک ... درهم ساخته ... دیگر روغن ... روغن فربیون ... سر ... و دماغ و ادن
... سفید دیگر ... طبیخ چای ... قهوه آمیخته دهند ... نوشند و در گوش و بینی
چکانند دیگر ... قرقرحا ... سعوط کنند دیگر ... سائیده نفوخ نمایند دیگر ... قرقرحا ... سرخ
... **فائده** ... دیگر ... سائیده خورند
دیگر ... خشک ... چشم ... زیر بالین نهند دیگر ... سرکه آمیخته ...
... در چشم کشند دیگر ... دیگر ... بینی ... نفوخ نماید دیگر ...
یا ... چشم خفاش ... زیر بالین ... دیگر ... خواب ... دیگر ... دیگر ...
... دیگر چشم ... دیگر ... چشم ... دیگر ... گوش ... سرکه دار
آن را خواب نماید **قول حکیم** ... **فصل نهم** در سهر یعنی بیداری و ... حرکت ... سبب
وصول ... دماغ ... فکر ... مالیخولیا ... اگر
صاحب سهر ... **فائده** ... مریض ... تاریک ... گلاب ... وقت شب ... سر ...
... سر ... مرغ ... زعفران افیون ... آمیخته ... تخم کاهو ...

خشخاش و دیگر آب جوش [illegible] قوام کرده خورند روغن شبت بویند روغن کدو روغن بنفشه بادام نشوق کنند حمام معتدل نمایند **فائده در ذکر**
شهر سوی [illegible] یابس [illegible] عطش یبوست چشم و بینی و زبان و دهن حرارت ملمس سر و اندوه طول سهر سوزش چشم طنین **علاج** شربت
خشخاش [illegible] روغن بادام روغن گل روغن کدو بر سر مالند شیر زن بر سر دوشند بطبیخ بنفشه برگ کاهو برگ کشنیز نیلوفر کوکنار شعیر بیخ
کاسنی [illegible] نطول کنند [illegible] بنفشه نیلوفر بویند آب کشنیز آب برگ کاهو شیرهٔ خشخاش روغن نیلوفر لخلخه سازند روغن کدو شیر زن در گوش
و بینی چکانند [illegible] بادام [illegible] کنند کاهو بادرنگ کدو اسفناج کشنیز تر خیار شیرهٔ خشخاش ماش مقشر مرغ گوسفند بچه کبوتر مار اللحم خورند و بعد هضم غذا آب
شیرین نیم گرم حمام نمایند [illegible] آب نوشند در هوای معتدل رطب دارند آسایش دهند و شنیدن سماع خوش آواز و آواز آب روان و درختان نافع و از اشیای
پوست [illegible] بالش [illegible] کوکنار و بید برای خواب کردن مفید و نیز کلاه بر سر از این پوشیدن نافع و در غلغله از این هر دو ساخته باشند بر جبهه مالیدن
انفع و اگر قدری افیون [illegible] روغن [illegible] **قول صاحب فونسکه** بطبیخ برگ کاهو برگ بید کشنیز تر کوکنار بزر البنج بابونه اکلیل حمام کنند بزر البنج کشنیز تر
[illegible] کرده نیم گرم نطول [illegible] شیر نیم گرم با آب کاهو تر کرده بر جبهه بندند مرهم الاباستر و مرهم لولیا برابر روغن بیدیار تولیفو سیوی حصه آمیخته بر جبهه و صدغ
گذارند مرهم الاباستر و چهار درم روغن بزر البنج [illegible] روغن شبت مقطر [illegible] عصارهٔ افیون نیم اسکروپل آمیخته با آب کاهو آب بزر البنج خشخاش نیلوفر آمیخته بر جبهه
گذارند شحم تازه بچه گاو یا شحم گوزن یا لبن خوک یا کف شیر که وقت جوش بر آید بر جبهه و صدغ وقت خواب مالند [illegible] پیه ارنب مغز گوش خر قدر یا قلا بر جبهه
و صدغ مالند خون بچه خروس [illegible] گرم مالند صبح بطبیخ کاهو بزر البنج نیلوفر کشنیز سبز پاشویه کنند و بدین گذارند و وقت شب قبل از غذا نیز پاشویه سازند لادن
افیونی دو دانه بر روغن [illegible] آمیخته فتیله کتان آلوده در بینی نهند و لادن مذکور دو دانه [illegible] آمیخته نوشند مرهم سومنی فیرو بر جبهه و صدغ مالند **روغن بیدیار**
تولیفو روغن سیاه [illegible] گل بید هر یک دو اونس گل خشخاش سفید نیم مشت جوشانند که روغن باند **مرهم سومنی فیرو** روغن بیدیار
تولیفو دو اونس روغن بنفشه روغن نیلوفر هر یک اونس مرهم لولیا سه اونس مرهم الاباستر و یکنیم اونس افیون زعفران هر یک چهار درخم مرهم سازند و برای خوشبو
مشک و عنبر افزایند **فائده در ذکر سهر رطوبت و رقیه دماغی** تری بینی حیرت چشم قلت ثقل در سر و مریض بسرعت جهنده از خواب بیدار گردد **علاج**
طبیخ بادیان [illegible] گل قند دهند بعد تنقیه با ایارج و حب شبیار تنقیه کنند سمک رضراضی با کیلان فربه بغاله اسفناج کدو ماش مقشر نخود خورند دوا
اشیای [illegible] نطول کنند روغن گل روغن بابونه روغن بادام مالند و مداومت بحمام و غراغر نمایند روغن شبت بویند بطبیخ شبت نطول
کنند روغن [illegible] زعفران [illegible] **فائده در سهر حدت خونی** ظهور حکه و خلد جسم **علاج** نهر البدن [illegible] ابهام و سبابه
[illegible] شیر بز یا گاو یا خر و میند اگر شیر گاو باشد یک رطل و اگر دیگر باشد دو رطل ادویه مجوفه جاذبه یکدرم آمیخته صبحی دهند پس
[illegible] ساعت [illegible] وقت شب هنگام خواب لادن افیونی دو دانه بسد اسکروپل شیرهٔ تخم بادرنگ شیرهٔ تخم خیار شیرهٔ تخم تربز شیر رطل شکر قدر ضرور
آمیخته دهند اگر شیر [illegible] کاهو [illegible] نیلوفر [illegible] کوکنار الفاح بشیر جوشانده لادن افیونی نیم دانه آمیخته حقنه کنند **ادویه مجوفه جاذبه** بسد بلور چشم
مرجان مروارید [illegible] **فائده در سهر صفراوی سوداوی** آثار آن **علاج** تنقیه آنها کرده ترطیب کوشند **فائده در سهر**
حماقی [illegible] **علاج** تدبیر حمی کنند لخلخه نمایند روغن کاهو روغن خشخاش بر صدغ و جبهه مالند سایخه یک افیون زعفران هر یک نیم درهم در آمیخته بینی بمالند

فائده در سهر اکل اطعمهٔ مبخره تقدم آن **علاج** تبدیل غذا کنند ایارج فیقرا حب شبیار دهند **فائده** در سهر غمی و المی و امتلائی وجود سبب
علاج تدبیر هر یک بحسب سبب کنند **فائده** در سهر پیری سبب او یبوست دماغ است و عسر العلاج **علاج** وقت شب مطبوخ بابونه اکلیل الملک شبت نطول
کنند روغن بابونه نشوق کنند و بطعام قدری کاهو یا تخم کاهو اندازند و ادویه حار رطب بکار برند **فائده** در سهر شرکت معدی تقدم مرض
و آثار معده **علاج** برای تنقیهٔ معده اگر امید قوی سه اونس یا کمتر تیل پست [illegible] دو اونس ترکیب داده دهند شربت اوریجینج اونس یا سفوف کوریا
چلنبو درم دهند دو روز و وقت شب برای تنویم حب سفیو کلورودین یا اسکوردیون [illegible] شربت خشخاش سفید و شیره [illegible] شربت خشخاش
او نس نوشند اگر کافی نبود لادن افیونی صاف و دانه شربت خشخاش و شیرهٔ تخم [illegible] آمیخته دهند لادن افیونی [illegible] دانه و بعد تنقیه چند چکلات یا عرق
دارچینی یا اسپرت دارچینی یا اسپرت [illegible] شش قطره در چکلات یا عرق انداخته دهند عنبر دو دانه بعرق یا چکلات آمیخته صبح شام چند روز دهند و از چای و قهوه پرهیز کنند که مولد
دو در ضعف هاضمه [illegible] مقویات و مخدرات ندهند که منجر بسکته و غیره میشوند اگر سبب خامی معده باشد استعمال [illegible] نمایند اگر سبب کمی خمیر معدی باشد و سبب آن کثرت حرارت جسانی و [illegible]
و ماء الجبن و آب زن آب سرد [illegible] کنند اگر کمی خمیر بسبب ضعف ترشح خمیر کننده معدی باشد اسپرت و تیا بمثل [illegible] عرق مرغ یا آب آمیخته دهند و ادویه مقویه بکار برند **فائده**
در حیله های منومه وقت شب اطراف را بقوت بمالند و تکیه بیشتر نهند چراغ روشن مقابل نهند جماعت کثیر گرد او نشینند و حکایات کنند چندانکه خواب آید اطراف را کشاده چراغ برداشته [illegible]
برخاسته روند و چیزی آواز کنند و نغمه مناسبه کنند [illegible] یا مانند خواب آور **دیگر** شکم او را به تشکافته خرقه کهنه صاف پر نموده دارند بعد یک شب بعده خرقه برآورده خشک
کرده سوزند پس یاد خرقه مذکور بکسیه شیر زنان یا شراب آمیخته در نافت نهند منوم تا که بر دارند **دیگر** چشم خفاش در خود دارند **دیگر** چشم سرطان وقت پنهان شدن آفتاب
دیگر چراغی روشن گرفته ذرباره بعضه چون کسی برسد بهیچ کس نگوید جواب این چراغ همانجا گذاشته باید **دیگر** ضرس میت زیر سر نهند که او ندانند و خاک قبر
بر روی نائم پاشند تا که بر دارند بیدار نشود **دیگر** چشم ... که بند بود زیر سر نهند هر دو چشم در آب اندازند تا که اسب شود بند بست خواب آرد و آنکه بطانی باشد کشاده است
بیداری آرد **دیگر** دندان خرس بالین نهند **دیگر** دندان شبا [illegible] عظم بال [illegible] زیر سر نائم نهند تا که بر دارند بیدار نشود **دیگر** هر دو گوش ارنب یا تحفه [illegible]
شب زیر بالین نهند که او نداند **دیگر** تخم کاهو تخم شقائق بزر البنج اسود چند جوز ماثل افیون فرفیون صمغ توت کوفته با آب یا تمیر آمیخته در حقه که کنار انداخته سر
نموده در زبل اسب دفن کنند بعد هفته برآرند و قدری از این بعود آمیخته بر آتش نهند و دود آن به که رسد خواب برد و غلبه نماید و در نسخه جای تخم کاهو حبوق و جای حقه کوکنار
حقه نحاس نوشته **دوا** اسپرت [illegible] لیا [illegible] استیلیولو [illegible] سما افیونی و شربت خشخاش و شربت [illegible] عصاره افیون و لادن افیونی هر
حنظل و لعوق یا با و پرپیهو معجون سورنجان در قرص طباشیر ملین ماء الاجاص **دیگر** روغن [illegible] بصمغ مالند [illegible] افرنبا ضماد کنند **دیگر** برگ کوکنار
کاو سبستان تخم آمیخته یا روغن زعفران یا روغن تخم کدو یا روغن شیلم یا روغن لبوب سبعه بر سر و صدغ مالند **دیگر** مطبوخ کشنیز کاهو یا مطبوخ زعفران یا مطبوخ برگ
خشخاش اطول کنند **دیگر** گل نیلوفر با زعفران یا سپرد [illegible] یا خشخاش بو دادن بویند **دیگر** گل بنفشه یا خشخاش اسود یا تخم خیارین بر سر ضماد کنند **دیگر** شبنم
یا قبیب بشیر ساییده بر کف پا ضماد نمایند **دیگر** نیلوفر تخم کاهو یک نیج کوکنار سه صندل دو نیم آب کاهو ساییده بصدغ و جبهه طلا کنند **دیگر** تخم کاهو افیون
لفاح بزر البنج برابر مطبوخ خشخاش ساییده بر جبهه گذارند **دیگر** زعفران تخم کاهو بزر البنج افیون خشخاش برابر آب ساییده بر جبهه طلا کنند **دیگر** کافور دو جو با آب کاهو
آمیخته یا روغن بنفشه یا روغن لبوب سبعه سعوط کنند **دیگر** قیب در خریطه پر کرده زیر سر نهند **دیگر** خرقه مطبوخ بنفشه تر کرده بر سر گذارند و اسفنج به روغن بنفشه

ترکرده بر مقعد نهند **دیگر** زهره گرگ قدری بانبیذ یا بخمر آمیخته دهند نوم آرد و شرب سرکه مزیل اثر اوست **دیگر** گوگرد سوده با شیره آب ترکرده بنوشند و ثفلش بر
یافوخ گذارند **دیگر** مغز گوش خرگوش با نبیذ یا بخمر دهند نوم آرد و شرب سرکه مزیل اثر اوست **دیگر** عظم آدم سائیده در بینی زن نفوخ کنند منوم است **قرص طباشیر**
ملین گلسرخ ترنجبین هر یک پنج نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر هر یک دو ترنجبین را به آب حل کرده صاف نموده ادویه آمیخته قرص سازند و بسایه خشک کنند شربتی
مثقالی برای حمیات حاده و محرقه و ملتهبه صفراویه و دمویه و خشونت و حرارت سینه و ریه والتهاب و عطش و سهر مفرط نافع قوتش تا دو سال باقی ماند **اللبخ** خروس تخ(؟)
قطعه کباب هفت قطعه در دیگ نقره کباب نیم برشت کرده بعده یک آب بیس(؟) و دو آب خشک نگردد پس گلاب عرق گاوزبان عرق دارچینی هر یک یک من تبریز انداخته کشند
بعده گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک دو مثقال هیل زنبانه(؟) اصل سوس تخم کرفس جوزبویه قرنفل زرنباد گل غافث صندل سفید هر یک مثقالی انداخته بعد یک شیشه باز رو(؟)
مکرر کنند عنبر مشک هر یک چهار دانگ به دهن شیشه بندند برای ضعف خفقان بارد و ضیق نفس نافع **فصل دهم در سبات سهری و سهر سباتی** مرکبات(؟)
که اگر بخواب رود بعسر بیدار گردد و اگر بیدار شود بخواب نرود سبب او ترکیب صفرا و بلغمست که در مقدم دماغ جمع گردد پس اگر صفرا غالب بود سهر سباتی گویند
سهر و هذیان و اختلاط عقل و صغر و ضعف و تواتر نبض و طرف بیداری غالب بر خواب باشد و غنودن با خواب نیاید و اگر بلغم غالب بود سبات سهری نامند و ثقل و کسل
اطراف و کاهلی و در جواب سوال و هذیان شود که در خواب است و خواب شدید لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود و چشم کشاید و باز بند سازد با طرف خواب غالب بر بیداری بود **فائده**
گاهی بندرت هر دو ماده مساوی بود درین صورت زمان خواب طبیعی و زمان بیداری نا طبیعی برابر بود و کذا دیگر آثار **انتباه** اگر مریض بر پشت افتاده ماند و اکل و شرب
فراموش کند و هنگام شرب آب با نفس بهم گیرد که قدری آب در قصبه ریه آید و سرفه آرد و باقی آب از بینی بر آید و دست گاه باشد که بول بر اندازد و ضیق نفس پیدا آید
و با اختناق رحم ماند فرق آنست که درین مرض لون و جبه متغیر گردد و مریض بر سخن گفتن و جواب او تکلیف آید و در اختناق رحم عکس این **علاج** اگر ممکن باشد اول فصد
کنند و بساق حجامت نمایند خاصه که عروق بر آیده و لون و جبه بر افروخته باشد پس بنگرند اگر بلغم غالبست تنقیه با یارجات و غاریقون و تربد و غیره نمایند اگر صفرا غالبست
بطبیخ اهلیله سقمونیا خیار شنبر سازند بالجمله تدبیر قرانیطس خالص و لیثرغس مرکب ساخته حسب قلت و کثرت خلطین کاهیده و افزوده بکار دارند بعد تنقیه تبدیل مزاج باطلیه
و شمومات و نطولات و غیره حسب اجب(؟) سازند ماش مقشر مرق مرغ خورند اگر دو روز غذا ندهند بهتر اگر بسبب امتلای طعام بود و معلوم شود که طعام غلیظ بسیار خورده اول
قی کنانند و غذا نه دهند و اگر بسبب کثرت شرب خمر باشد تا رفع مستی تدبیر نکنند بعده بتدبیر رفع خمار پردازند **قول لازرد ریسر**(؟) اول دهن ورد گلاب سرکه گرم کرده بر
رگ(؟) حقنه حاده کنند باشد بینمایند پس ایارجات دهند چون دو کم شود بطبیخ صاشا(؟) یونه صعتر با جو زغرغره کنند چند فرفیون فلفل سائیده بویند پس اگر صفرا دفع شود و بلغم
ماند چند جرعه از فرفیون و غیره دافع بلغم و اگر بلغم دفع شود و صفرا ماند شیر العبه(؟) و غیره بکار دارند و گاهی رعایت هر دو دیگر تدبیر کنند در جمله ادویه **فصل یازدهم در**
نسیان طعام بدین در صحت دلالت بر جود(؟) کند و کشنیز تر بسبب ترش و کثرت نوم و ادمان مسکرات سفر ذهن حفظ **انتباه** نسیان عبارتست از وقوع
فساد در ذکر یا فکر یا تخیل **قول جوان کورده**(؟) حافظه خزانه متخیله که بمثابت خزانه است هر خیال که در آنجا بود در محل آن باطن موخر دماغ است سبب جودت حافظه
سه اند اول آنکه مرد در اصل خلقت مدور باشد دوم آنکه روح کثیر و شفاف بود سوم آنکه دماغ در حرارت و یبوست معتدل باشد **فائده در بیان فساد ذکر**
درین همه جا سلامت بود هر چه بیند یا هر چه شنود درست بیند و شنود اما زود فراموش کند اگر بسبب غلبه برودت و رطوبت بر موخر دماغ که محل حفظ است باشد کثرت خواب
ثقل و بلادت و رطوبت انم(؟) از دهن و بینی کسل نرمی گفتار تقدم اکل میوه و بقول بارده رطبه دیدن آن کثرت **علاج** تنقیه دماغ با یارج فیقرا و حقنه حاده کنند

بلبلیج خردل شونیز عاقرقرحا عسل غرغره کنند یا جندبیدستر یا فلفل خردل شونیز عطسه آرند مشک عنبر جوزبوا بسباسه قرنفل بوینه جند مرزنجوش ابتدا شونیز جندبیدستر عرق
بادام در بینی چکانند بعد تنقیه جندبیدستر خردل سداب بسرکه در روغن سوسن آمیخته یا خردل فرفیون سداب جندبیدستر ضماد کنند قدری جندبیدستر روغن سوسن سرکه بر سر مالند بطبیخ
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نیز و بطبیخ اکلیل الملک بابونه و شبت حمام و انکباب نمایند ساقین محکم بندند زنجبیل فلفلین وج سعد مفرد یا مرکب بلقیند یا بعسل آمیخته خورند کندر وج مربی نارجیل
مربی زنجبیل مربی اللفح سرکه عنصل سکنجبین عنصلی مفید معاجین حاره که در آن ابا در وج باشد نافع مرق بچه مرغ کباب تیهو بچه کبوتر نخود آب بجز دل خورند خمر کهنه قدری نوشند
قول جوان کورو شربت زوفا شربت کتم شربت اسطوخودوس هر یک دو دانگ بطبیخ همین هر سه ادویه مذکوره آمیخته دو بار در روز دهند تا پنج روز و شب
استعمال این حقنه نرم نمایند تا ماده تلیین یابد پس مسهل از قرطم افتیمون [illegible] اغاریقون تربد [illegible] طیار نموده دهند و سه بار بعده پانزده یا بیست [illegible]
حب ایارج مقوی غاریقون یا ایارج یا حب پیه دهند و بعد تنقیه سعوطات بعمل آرند و حب شبیار در دهن دارند و بعد تنقیه تام تخم ابیض که درو کرفس مرزنجوش [illegible]
دارچینی اشترغار قرنفل جوزبوا مرزنجوش نیز سرو حب صنوبر و صعتر و اشق و نیز انیسون و دهن انیسون مالند پس طلا کنند و بالای آن کلاه از نباتات مقویه دماغ طیار کرده [illegible]
کنند بر کرسیست دانه فلفل سه دانه یا قوتی مرغ نیم اسکر پلو آمیخته یک ماه وقت خواب دهند عنبر درم عود نیم درم شربت زوفا حب لسته چهار مرغ وقت خواب [illegible]
آنچنان که مرق نمایند کلیه دنبه بریان کرده خورند حاشا در پنج گیتم زوفا مشک اشنع هر یک سه جوزبوا دارچینی هر یک نیم جند نیم سائیده بشکر مقوم آمیزند شربتی [illegible]
اسکر پلو یک نیم اوقیه طبیخ یا عرق بادرنجبویه اگر این معجون اعسل [illegible] شکر آمیخته مثال خسته خرما شافه ساخته چهل روز در منخرین نهند انفع بحکم [illegible]
ناکیان گوسفند خورند و حوض آب طبیخ بادرنجبویه نوشند دار الخول و تره و میوه رطب و ماهی پرهیزند اگر کافی نبود عاقرقرحا حاشا خولنجان زنجبیل قرنفل ارتنگ
خردل هر یک دو درم کوفته در ظرف زجاجی نموده آب چشمه شش رطل انداخته بند کرده جوش دهند بعده عسل یک قاشق خمر قدری آمیخته بنوشانند چون [illegible]
آمیخته آب بگیرد و صاف نموده در آن مرزنگوش غرغره سازند جند بیدستر زنجبیل فلفل هر یک نیم درم حاشا قرنفل هر یک اسکر پلو جوزبوا دو اسکر پلو
کوفته در خرقه کتان بسته خمر شش رطل انداخته یک شبان روز تر دارند پس یک پیاله تا پنج شش روز نوشند و آفتاب نشین کنند اگر موسم سرما باشد نزد آتش
نشینند و سر پوشیده دارند و وقت شب باعتدال مانند بادرنجبویه برگ سلیخه هر یک نیم سائیده روغن کنجد و قاشق آمیخته سعوط کنند پس جصه بر روغن زرد تازه
بی نمک همراه چهار قاشق خمر تازه صبح نموده عرق گاؤزبان عرق ریحان عرق سداب عرق بادیان هر یک و قاشق آمیخته بر آتش نرم نیمگرم دهند و آفتاب نشینند پس گردن
ماليده و صعتر مالند جند بیدستر و پونه بیست پنج جوز هر یک دو درم سائیده بشکر ادویه آمیخته صبح شام سعوط کنند و کلیه در دو چهار هر شب اسطوخودوس بادرنجبویه چکانیده با
همه شب بسرا انکباب دهند تا التیس سه پاس قطره بعرق بادرنجبویه دهند و صعتر و او کالا مانند آب مرزه ناکیان یک قاشق بمرق آمیخته دهند [illegible]
دو بار بر شریان صبح و سر مالند روغن کنند بقدر سیر و صعتر و قند طلا کنند خمر کدر که و در قرنفل جوزبوا دار فلفل اسطوخودوس هر یک دو دانگ کرده [illegible]
مالند و بعد تنقیه تام در ترناک المنور بادران ریحان اسطوخودوس مرزنجوش حاشا اشترغار زوفا بادرنجبویه جوشانده صاف کرده کهربا کندر مسحوق آمیخته بر سر نطول
کنند اگر کافی نبود معجون بلادر دهند بسباسه کبابه قرنفل هر یک شش درم نمک سنگ زنجبیل نمک تاتار و کمون انیسون نانخواه تخم کرفس سنبل دو تو هر یک نیم اوقیه
مرزا ریه هر یک دو درم سائیده یک درم تخم یا بمرق دهند اگر در ماه اول روزی دو بار صبح شام و در ماه دوم یکبار وقت صبح و در ماه سوم سه بار در هفت روز و در ماه چهارم
دو بار در هفته بدستور استعمال کنند برای بی اعتدالی برودت حرارت و رطوبت و یبوست دماغ انفع جوزبوا قرنفل کبابه هیل دارچینی مصطکی زنجبیل هر یک سه

اودنس فلفل دار فلفل صبر عود اصل سوس هر یک نیم اوقیه سائیده بقدری خمر ابیض حبوب بسته در پیتورت پر نموده با آتش نرم بچکانند و در شیشه دارند برای نسیان
و امراض بارده و صرع نافع مفتح سده و درونی و بیرونی یک قاشق دهند و برای قروح و جراحت خرقه تر کرده نهند و جهت نقرس و طنین و ثقل لسان و وجع الاسنان نافع و کثیر النفع
کرد [illegible] آرزینیق دهند زبان بقبا سائیده دهند اگر ادویه کافی نبوند بر دو رسمی طرف راست داغ دهند اگر این هم کفایت نکند بر دو رزامی داغ دهند اگر بسبب غلبه برد و یبس بر موخر
دماغ باشد و این نوع نسبت با دلی کمتر افتد سهر دائم جفاف بینی و دهن غصه عسر التکلم و باشد که حالتی عارض شود که گویا گلو ایش خفه میکنند باید سر شیر گرم بسوی عقب میکشند بلادت
و رعونت مثال بران وقوع نسیان بتدریج و تقدم شرب خمر و اکل میوه و نباتات حاره و سن شباب و محروری مزاج و تقدم حمی محرقه و حمی دق دلالت نماید علاج سعوط شیر [illegible] مغز ساق
گاو و روغن بادام و روغن بابونه [illegible] مالند طبیخ بابونه کتان بنفشه اکلیل نطول کنند اسفیداج از تخم ماکیان و بچه طیور و بره ساخته و با اللحم و اغذیه گرم و تر خورند **قول**
لازم در **بیر** تدبیر مالیخولیا نماید یا الحجین نوشند ایارج فیقرا با افتیمون دهند حب اکلاع بقدر سعوط کنند روغن کنجد بر سر مالند طبیخ گندم شعیر نطول سازند تخم مرغ جدی خورند
خمر ابیض رقیق عتیق نوشند و خمر ریحانی النفع **قول جوان گور و** [illegible] مقوی مرطب دماغ دهند تخم بقر تخم بز تخم سلحفات تخم ضفدع شیره بادام در زنده [illegible] روغن گل و روغن
بنفشه بر سر مالند طبیخ کاهو و برگ البنج گل سرخ نطول سازند تا آب بارد یا بشیر آب زن کنند و تنقیه درین مضر شمارند **فائده در بیان فساد فکر** درین [illegible] آید و فکر
باشد یا بر تفکر شئی یا قدرت نبود و اخیه تفکر کنند یاد نماند و اگرچه این از قسم نسیان نیست لیکن مجازا در ذیل نسیان شمرده شد جمهور [illegible]
دماغ یا سببها باشد حمق گویند و آنچه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند سبب او یا برودت و رطوبت که بر وسط دماغ که مرکز جنبش [illegible] است [illegible]
بحرارت مستولی شود و [illegible] روح [illegible] چرا که روح از اوسط دماغ [illegible] حرکت [illegible]
و همین حرکت مسمی بتفکر است [illegible] غالب شود یا برودت مستولی شود یا حرارت مفرط غالب [illegible] بسبب حرارت روح نفسانی مشوش گردد و باعث
فساد فکر شود و عدم تفکر کسل [illegible] اگر غلبه برودت و رطوبت بود ثقل در وسط سر احساس کنند و اگر یبس یبوست و اگر حرارت حرارت در یابد **علاج** حسب سبب آنچه در فساد
ذکر گذشت موافق آن بکار برند و وضع اطلیه و مروخات مناسبه بر وسط دماغ که موضع [illegible] نمایند فلفلمین وج دارچینی قرفه سنبل الطیب هر یک پنج مثقال جوز بویه دو
مثقال عنبر [illegible] مشک [illegible] شربتی مثقالی **فائده در بیان فساد تخیل** یعنی ضعف و نقص یا بطلان در تخیل پدید آید اختلاف فعل
تخیل آنست که حس مشترک [illegible] نقص تخیل آنست که [illegible]
و کذا ضبط صور محسوسه و آثار بطلان تخیل آنست که [illegible] فراموش [illegible]
باید فراموش نماید که چه گفتم و کذا هر چیز که ببیند چون از نظر غائب شود فراموش سازد و موضع خیال البطن مقدم است این اکثر از یبوست شود و **علاج** با آنچه در فساد ذکر گذشت
تدبیرش کنند و وضع اطلیه و مروخات و نطولات به مقدم سر کنند **فائده** نوعیست از فساد تخیله که خیال کند چیزی را که موجود نباشد یا ببیند چیزی را که وجود ندارد در خارج
مثلا تصور صورتی که نصفش انسان و نصفی فرس است یا اثبات کند آدم را که [illegible] این از بطلان و نقصان نیست بلکه از قبیل تشویش است
سبب او سوء مزاج [illegible] **علاج** [illegible]
برای تبدیل مزاج شربت بنفشه شربت نیلوفر عرق بیدمشک گلاب یا آب بادآمیخته نوشند و اطلیه و ادهان و نطولات که در سرسام صفراوی گذشت بکار برند بر مقدم سر و [illegible]
طبیخ [illegible] این فساد تخیل در حمیات حاره پیدا آید باید که بصندل گلاب گشنیز تر و قدری سرکه خلخله کنند شیر زنان به سر دوشند

روغن بنفشه یا بادام یا روغن کدو در بینی مالند و مطبوخ بابونه و بنفشه نیز استعمال نمایند و مرق مرغ و جوجه خورند **قول جوان کوهرو** و اگر نسیان بسبب قلت یا نقصان باشد [illegible]
تا ماده تحلیل نماید و اگر بسبب وصول ضربه بر سر بود و شش ماه گذشته باشد گرم گرم با مرغ یا کبوتر یا بچه سگ شکم شکافته بر سر نهند مدتی اگر مفید نشوند ضماد مجرب گذارند و اگر بسبب استعمال سمیات
یا سموم [illegible] شود [illegible] و تریاق و دیگر ادویه مزیل سم دهند و گفته ادویه که برای تقویت حافظه بر سر ضماد کنند ظرف است گذارند و معجون بلادر یا تریاق [illegible] اگر [illegible]
مگر آنکه گرم بود و عمل کرده نهند و معجون بلادر و [illegible] نخورند که باعث حمی میگردد و اگر ضرور بود گلقند نیم اونس آمیخته در هفته یکبار دهند و اگر دماغ از کثرت عرق ضعیف شده باشد
مرزنجوش و غیره بر سر ضماد کنند **خمیره سیحانی** [illegible] خوب و حب شسته در روغن شمع گداخته آلوده چند بار بخورند و دهند پس عصیر عنب مصفی و صد رطل شکر سفید [illegible]
کنند اجده قرنفل دارچینی بسباسه جوز بویه هر یک سه درم کوفته در صره بسته اندازند و ابیه چهل روز بکار برند اگر بجای شکر عسل کنند بهتر **دیگر معجون فستقی** معجون [illegible]
نسیانی [illegible] و حب نسیانی مفید **دیگر** [illegible] مصفی قیمه کرده پخته خورند [illegible] مغز بادام فندق [illegible] مفید **دیگر** جدوار هلیله کابلی [illegible]
ملح اندرانی دهند **دیگر** مصطکی [illegible] دارچینی درم [illegible] عسل [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** مویز [illegible] **دیگر** کندر [illegible]
هلیله سیاه هر یک [illegible] **دیگر** وج [illegible]
چهل روز [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]

فصل دوازدهم در مالیخولیا تغیر افکار و گمانهای فاسد است بفساد و ترس و اکثر بسودا وین عارض شود سبب کلی این مرض عروق آفت دماغست که بدان سبب
انفعال قوتهای دماغی باطل یا ناقص گردد بسبب ضعف قوت سبب اسباب جزئیه یا سودا است یا مره سودا یعنی سودای طبیعی **فائده** این مرض [illegible] سبب او
ارتفاع ابخره سوداویت سوی دماغ که باعث الم دماغ شوند پس فزع غم وحشت افکار فاسده پدید آید پس بعضی را وهم مرگ افتد [illegible] و بعضی را وهم شود [illegible]
زنی را این وهم شد طبیبی آن را [illegible]
[illegible]
قول روفس بعض صاحب این مرض را حالی پدید آید که گاه گاه از حال ماضی و مستقبل خبر دهد و درست آید و گفته حذر کنید در علت سودا [illegible]
بعضی اعضا پس [illegible] بفالج و صرع و اگر [illegible] باشد باید که تقویت عضو ضعیف نمایند و گفته آنها را که مالیخولیا در فصل ربیع برانگیخته شود بدانند که فساد در
دماغ نیست مگر در عروق [illegible] خون سوداویست که دران فصل بحرکت می آید و بدماغ میرسد و گفته این مرض بمردان اکثر افتد و بزنان کمتر [illegible]
و خصیان را نادر افتد و با اطفال کمتر و مشایخ و مهزول اکثر شود بسبب یبوست مزاج و گفته صاحب طبائع فاضله اکثر مستعد مالیخولیا اند چه طبع ایشان سریع الحرکه و کثیر الفکر میباشند
و گفته صاحب این مرض را از طبیب مخالفت بود و از و بگریزد **قول جالینوس** اگر درین مرض دوالی یا خون بواسیر پدید آید خلاصی یابد و گفته اگر صاحب این مرض

استسقا پدید آید از مالیخولیا بهم **فائده** صاحب این مرض را اکثر ضعف قلب میباشد و گاهی ضعف یا حرارت مزاج قلب باعث این مرض شود بسبب آنکه بخره که در رگ از
روح حیوانی بدماغ رسند پس طبیب را لازم که بفربهی گوشت و وقتیکه فربهی پدید آید از مرض خلاص یابد و نیز از تقویت قلب معده بقدر حرارت و برودت غافل نباشد
و در علاج این مرض درنگ نکنند که در ابتدا اسهل و در انتها اشکل العلاج است خمر ابیض رقیق نوشند حمام قبل از غذا نمایند پس اگر بهم رسد نیز از اغذیه چرب خورند و از اندوه
و هرچه یبوست آرد پرهیز کنند و در تنویم کوشند و سر چرب کنند و اسهال زنند و خون کمتر گیرند و در ترطیب و تقویت کوشند و خاطرش خوش دارند و بوهای خوش معتدل و میوهای
خوب و اطعمه لطیف و لباس و فرش پاکیزه نمایند و ادهان طلیه چون روغن بادام روغن کدو روغن بنفشه بر تن مالند ماء الجبن و طبیخ افتیمون دهند حقنه نرم که در و پایچه بره
و فلوس خیار شنبر باشد نمایند افتیمون نه درم با ماء العسل یا بماء الجبن دهند که برای اخراج سودا انفع است و تا بین استفراغات شربت فستین دهند و اگر ماده در دماغ متمکن شده باشد
در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم ترطیب از نطولات و ادهان حاره سوم تقویت قلب حسب مزاج و اگر عروق سر ممتلی و سودا دموی بود عمل کنند بناء در ماه
حال بفصد واجب اگر آنجا که خوف سقوط قوت یا غلبه یبس یا ماده قلیله نهاد در دماغ باشد نباید و در هر جانب سر که ثقل دریابند از همان جانب باسلیق زنند و نزد کثرت غموم
ماده اگر محتاج بفصد باسلیقین میشوند در سر استفراغ ماده بحبوب ایارج کبار کنند اگر ضعف معده بود و دران ماده سوخته علامت باشد قی کنانند اگر بسبب ورم حار در رأس
باشد تدبیر ورم حار او نمایند و وضع محاجم مع شرط بر مراق انفع و استفراغ بضرورت باید کرد و درین مرض استفراغ ماده به قوی التسخین نکنند که بسبب تراق و هم چنانیا دارد
علامات مجمله مالیخولیا که همه بدن از غره سودا یا سودای طبیعی ممتلی گردد و غیر سر پس انجره سوی سر متصاعد گشته باعث مرض شوند نیز از تقدم اکل
ادویه و اغذیه مولده سودا و تعب و صلابت و اختلاف نبض میل لون بسواد و بول مائل بسیاهی یا بعد نضج بول اسمانی بود **فائده در ذکر مالیخولیا که از سودای**
دموی شود اختلاط ذهن خنده حمرت وجه و چشم امتلای عروق عظم و سرعت نبض لون مائل بحمرت تقدم سن شباب حبس خون عادت و تدابیر مسخنه مرطبه **علاج** اکحل یا باسلیق
قیفال زنند عرق جبهه گشایند بر ساق یا میان دو شانه حجامت کنند اگر حبس طمث باشد صافن یا ابض گشایند بعد فصد طبیخ از بنفشه نیلوفر گاوزبان هر یک سه درم عناب
هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم نوشند چند روز بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون سازند شربت افتیمون شربت بنفشه دهند بعد تنقیه اشربه و اغذیه و فواکه
مرطبه دهند حمام مرطب نمایند شیر بر سر دوشند طبیخ نیلوفر بنفشه برگ کاهو شعیر پوست خشخاش کشنیز آبزن کنند روغن بنفشه و غیره کدو سعوط کنند و بر بدن مالند فراریج
ماکیان قلیه بماء الحصرم و آب صفرت بیض نیم برشت زرد و آب طبیخ هندی انگور سیب خربزه خیار سبز و دوغ کاهو اطعمه شیرین حب بادام خورند و از بادنجان کرنب
عدس باقلا گوشت گاو و اشیای شور و کثرت خمر و حموضات پرهیز کنند اگر سهر باشد پنبه بدهن بنفشه تر کرده بر جبهه بندند و آبزن مذکوره نطول بر سر نمایند اطریفل صغیر دو مثقال دهند
در هفته دو بار **قول صاحب ذخیره** اکحل دو قدری خون بر آرند اغذیه مناسب دهند و بعد هفته باز اکحل زنند و خون قدر قوت بر آرند الا بدو سه بار اگر دانند که بخار تو
در دماغ محکم گشته رگ جبهه گشایند و یک هفته آسایش داده ماء الجبن با افتیمون دهند **قول سکندر** اگر ابتدای مرض بحال باشد دست از دوا ندارند بلکه بدستور عمل آرند
چه وقتیکه در بالید و دیر تر پدید آید و معجون نجاح انفع اگر مریض ضعیف باشد افتیمون حلیله سیاه هر یک درم شکر چهار درم سفوف کرده بماء الجبن دهند و دیگر دوا نیست
شربت افتیمون افتیمون بنفشه گل سرخ هر یک دو بادیان ایک گاوزبان چهار بادرنجبویه سه قند سی مثقال شربت سازند چهار شربتی است **فائده در ذکر**
مالیخولیا سودای صفراوی کثرت عطش و غضب قلت سکون نگریستن باشند سای اضطراب حرارت و یبوست ملمس اختری صفرت لون فریاد جنون و تنها
ماندن حدت نبض سرعت کلام و این کثر شود **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله کنند ماء الجبن دهند شربت بنفشه شربت نیلوفر تمر هندی آلو ترنجبین شیرخشت نافع و بعد تنقیه

اطلیه و نطول و تمریخ و حمام و اغذیه مرطبه بکار برند شمع بدهن لوز گداخته در تن مالند پس آب گرم غسل کنند خرقه به روغن گل گلاب صندل آلوده پیش سر گذارند روغن کدو و روغن
بادام و روغن نیلوفر بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند کافور بویند خصوصا که قلب گرم باشد ماش مقشر اسفناج کدو سفرجل بقدر بعض خورند اگر سهر باشد خشخاش در ماء الشعیر
جوشانده بر سر ریزند شربت خشخاش دهند باید که اضمده و نطولات معتدل بکار برند چه اشیای شدید البرد مغلظ ماده اند و کثرت محلله گرم باعث تحلیل ماده لطیف و ابقای
غلیظ اند **فائده در ذکر مالیخولیا سوداوی سوداوی** وهم و فکر فاسد گریه خیالات بد حب وحدت ضعف تن سوادلون **علاج** اگر غلبه خون بود فصد کنند
مگر اگر مانع بود حجامت نمایند اگر غلبه خون نباشد طبیخ گاوزبان بنفشه نیلوفر هر یک سه درم گلقند ده مثقال تخم بالنگو دو درم دهند چند روز بعد نضج بطبیخ افتیمون و ایارجات
تنقیه کنند بتدریج و بعد تنقیه ماء الجبن دهند و اغذیه مرطبه و اشربه و حمام شیرین و تمریخ و تعطیل در ترطیب کوشند و تقویت دماغ و دل نمایند پس اگر محروری باشد گلسرخ
صندل سفید هر یک دو طباشیر تخم خرفه ریوند بادرنجبویه گل ارمنی عود گاوزبان کشنیز قرنفل زرک هر یک یک که تا باهم ابریشم سوخته هر یک نیم سائیده بشربت سیب
آمیزند و یک مثقال بعرق گاوزبان دهند و تدبیر خفقان گرم نمایند روغن بنفشه روغن کدو در بینی و اطراف مالند مرغ گوسفند از این خورند اگر سردی باشد و
و در تن حرارت نباشد برای تقویت دل دواء المسک حلو و انوشدارو و تریاق کبیر دهند اگر عقل بحال نیاید حب لاجورد دهند **قول عسکری** اول فصد کنند پس
مسهل دهند و در ایام راحت اطریفل صغیر به ثلث آن افتیمون و سدس ایارج فیقرا آمیخته دهند و ماء الجبن سفید یا نمک هندی افتیمون هلیله سیاه و شکر دهند چند روز و در امراض سوداوی
عسر البرء بطئ النضج می بوند پس در نضج مبالغه نمایند و نضج یافته را مسهل برند و باقی خام را نضج دهند و آنچه درین باب نافع است ایارج لوغاذیا و شنا و ریطوس کبیر و طبیخ افتیمون
و حب افتیمون و اطریفل افتیمون و حب صبر و شربت سوداوی است **قول رازی** شخصی گاهی می خندید و گاهی گریه میکرد از دیوار سکندری در افتیدن او توهم سخت پدید آمده بود و ند
فرمودم که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندان برآرند که رنگش بگردد و در ماهی دو بار طبیخ افتیمون دهند و آن شب که صبحا طبیخ خواهند داد افتیمون مسحوق سه درم به مویز منقی
مدقوق آمیخته دهند و صبح طبیخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر مالند و اضمده طلیه بر ناشتن گذارند و دل او خوش دارند چون کردند صحت یافت **قول اسکندر رومی** وقتیکه بدن
صاحب مالیخولیا قروح حمره بسیار شد بهبود او قریب باشد **قول ثابت** نیست چیزی در ترطیب بالغ از شرب شیر سفید ماء **قول سرافیون** فصد در مالیخولیا
وسیع زنند تا خون غلیظ بر آید **قول ابن ماسویه** سوی شهوت درین مرض بد است چه مالیخولیا از یبوست می باشد که خوردن زیاده میکنند **قول محمد زکریا** نیست
چیزی رساتر در علاج این مرض از شغل اضطراری یا خوف عظیم و سفر و شکار و سرود **فائده در ذکر مالیخولیا سوداوی یعنی** کسل سکون قلت حرارت لمس ثقل سر
سبات عظیم ضیق نفس رطوبت منخرین سیلان لعاب **علاج** منضج بلغم دهند بعد نضج حب اسطوخیقون و غیره تنقیه نمایند و درین قی بهتر از مسهلات و شربت افسنتین و طبیخ افتیمون
در نضج و رفع بلغم عجیب و معجون نجاح نافع و مداومت حمام نمایند اما عرق نکنند تا قریب آرد روغن نارد و روغن سیب روغن بادام روغن گل و روغن بابونه بر سر و بدن مالند و هر صبح
فندق هندی قیراطی مشک قدری و روغن زرد تازه آمیخته سعوط کنند و بعد به هفته لاجورد و افتیمون هر یک مثقالی بماء الجبن دهند بچه مرغ بچه میش یکساله تیهو بچه کبوتر ماهی کوچک
بحکم جدی نخود آب صعتر بقدر بعض کاهو سرق شیره قرطم مغز بادام و روغن انجیر زبیب سفید کشمش پسته بادام خورند و از لحم قدید و بقر و جبن عتیق و اشیای حریف و تعب و بیخوابی و جوع
و وحدت پرهیز کنند و حمام بعد اکل غذای لطیف که هضم شده باشد نمایند و بعد تنقیه تام از تقویت دل و معده غافل نباشند پس مفرحات یاقوتی و دواء المسک و معجون یاقوت
بکار برند **طبیخ افتیمون** بنا هفت درم گلسرخ چهار درم افتیمون هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم بسفایج بادیان اصل السوس هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان
شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان مویز هر یک سی عدد آب سه رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده گلقند ده درم مغز فلوس بدهن لوز چرب

حب لاجورد نافع سودا و بلغم سوخته و صفرای سوخته و امراض سوداوی و مالیخولیا و برای دوا وسط و دوا قوی درست بیست نکشته نوشند کرده حل درم ده پانزده هر یک ترنجبین کرده
لاجورد مغسول سه قیراط انیسون سقمونیای مشوی هر یک دو غاریقون پنج افتیمون بسفایج هر یک چهار قیراط سرشته با آب کرفس حبوب سازند شربتی یک تا سه درم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **دواء المسک حلو و حار** مروارید کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج هر یک مثقالی بهمنین سنبل قاقله قرنفل ساذج اشنه
هر یک درمی چند مشک زنجبیل دارفلفل فلفل هر یک نیم درم عسل دو یا سه چند شربتی تا مثقالی بعد چهل روز بلکه بعد شش ماه بکار برند مقوی دل و معده و محسن لون و مزیل خفقان و صرع
و فالج و لقوه و ضیق نفس و مسکن بعد امراض سوداوی و بادهای زنان حامله **شربت سودا** تمر هندی آلو هر یک پنج مثقال افتیمون سنا هر یک چهار مثقال بنفشه
شاهتره هر یک سه مثقال شیرخشت خمیره بنفشه هر یک ده مثقال ادویه را جوشانده صاف کرده شیرخشت خمیره بنفشه آمیخته نوشند اگر شیرخشت نباشد مغز فلوس کنند
منضج سودا و صفرا و بلغم و اخلاط مختلفه **طبیخ سودا** افتیمون پنج درم سنا هفت درم بنفشه هلیله کابلی هر یک سه درم بسفایج بادیان بیخ بادیان کاسنی هر یک سه مثقال
عناب بیست عدد آلو پنج عدد سپستان سی عدد ترنجبین هژده مثقال مغز فلوس دوازده مثقال روغن بادام مثقالی طلیا کرده نوشند اگر بعض ازین ادویه مضاعف سازند
جایز است عمل متوسط این ده مجلس است و در آخر بلغم غلیظ منضج و سودای بارد اگر در عمل قصور کند مرق مرغ بغیر نمک نوشانند برای جذام هم نفع **فائده در ذکر**
مالیخولیا که مراق سودا افتاد در سر متمکن باشد و این بدترین اقسام است و در اکثر مردم دقیق الفکر که لیل و نهار در حل مسائل نامفهوم مصروف باشند عارض گردد
تقدم سهر و فکر مفرط و سر برهنه در آفتاب گشتن و اکل اشیای حاره خشک دماغ چون بصل و توم و گندنا و غوچشم صنوبر و علامت اختلاف نبض رقت و صفای بول سرخی روی
لاغر بودن با آنکه جسم معتدل اللحم باشد دوام فکر و وسواس و عدم اطاعت مریض بر شی واحد نگریستن **علاج** اگر امتلای خون باشد قیفال زنند اگر خون سیاه برآید تا که رنگش
تغیر نیابد بر آرند که ضعف خواهد افتاد بند کنند و اگر سیاه مائل بسرخی برآید قدر اعتدال گیرند و اگر سرخ صاف برآید بدانند که ماده مخصوص دماغ محصور است و در بدن منبسط
نگشته پس عوض قیفال رگ جبهه زنند و فصد صافن اولی از قیفال است آنجا که استفراغ مع اماله مطلوب باشد خاصه در زنان اگر حبس طمث سبب بوده بعد فصد حسب غلبه
و نوعیت ماده جهت تنقیه مطبوخات و حبوب که در خوردن آن خطا بوده دهند لیکن تا ترطیب دماغ خاطر نکرده باشند مسهل ندهند که از ذبول سهولت نخواهد آمد و تدبیر ترطیب آنست
که اسفیدباجات اشکنه کیان فربه و مرغ فربه و ماهی تازه رقیق و فالوده نشاسته و شیرینی ها و روغن بادام ساخته خورانند و تمریخ سر به روغنهای مرطب نمایند
و شیر تری و منقی و ترطیب است طبیخ شعیر مقشر بنفشه برگ کاهو نیلوفر نطول کنند بنفشه مغز تخم کدو ترنجبین و نیلوفر بر سر ضماد سازند شیر و روغن بادام
شیرین مالند مواضع سرد و تر ساکن بایند با دیگ طبیب گلاب بوئیدن خواب کثیر کنند و از ریاضت و افکار و جماع و غیره پرهیز نمایند و بعد تنقیه بار دیگر ترطیب کنند **فائده**
در ذکر مالیخولیای مراقی سبب او سودای سوخته است اگر در معده باشد اکثر مرض با دو قعر معده و آن را اگر و ساریقا بود و اگر در طحال باشد و مرض یا سده
آن آید و اگر در مراق بود بسبب حرارت باطن سوخته شود و بخار آن بالا رود به دماغ گشته متعفن ظلمانی را تا کثیف سازند و فزع و غم آرند و ضعف جگر و ضعف معده گردد
باشد و منع مواد آن بجانب سوی دماغ تصاعد کرده محدث مرض گردد علامت آن کثرت جشاء و باشد که بسبب غلظ باد آرغ نیاید و کثرت اکل و در بدن کمتر رسد و منع حقیقت
و تمدد و سده معده و مراق ظاهر شود و سینه تنگی کند کثرت لعاب دهن نفخ شکم بیشتر باشد و جای غذا به هم آید از غذا کاذب نفخ خود حرارت نفس ثقل مراق و جذب باد سوی بالا
کرب و احساس تصاعد بخار بسوی نگاه پس اگر سبب طحال بود باوجود آثار مذکوره عظم طحال گواهی دهد و اگر معده باشد آثار و رم معده از قی و مرارت دهن و غیره گواه باشد و اگر سده
ماساریقا باشد علامات او از ذوب بگواه بود و اگر آثار این اعضا پدید نیاید بدانند که ماده و نفس مراق است تا اینکه اگر ورم فاحش شود و انفعال معده سالم ماند **علاج** در جمله سهر

بر چهل روز نا کم بیش باسلیق زنند بشرطیکه خون غالب باشد و مانعی قوی نبود بقدر قوت خون برآرند اگر حرارت یار بود نیلوفر کاسنی عنب الثعلب گاوزبان بادیان جوشانده
به ترنجبین نبات شیرین کرده دهند شربت بنفشه شربت خشخاش شربت نیلوفر یا ماء الشعیر ماش مقشر مغز بادام خورند و اگر حرارت نباشد برای تقویت احشا فقط گلقند عسلی دهند و نخود
مرغ و صفرت بیض و دیگر اغذیه سریع الهضم قلیل الفضول خورند بشرطیکه در عضوی ورم نباشد اگر ماده در معده یا ماساریقا یا مراق باشد وقت حاجت بالتین مغز فلوس خیار چنبر
بادرنجبویه گاوزبان افتیمون افسنتین آمیخته دهند و افسنتین و شربت افسنتین در مراق انفع اگر ماده در طحال باشد فقط مسهل قوی دهند زیرا که از مسهل ضعیف ماده طحال مستفرغ نمیگردد
و ماده که در معده یا مراق یا ماساریقا بود فقط فصد کنند و بمسهل نپردازند مگر عند حاجت چنانچه ببینند که ماده عفن خواهد شد یا در تمام بدن منتشر خواهد گردید ما قی درین مرض سخت مضر
لیکن کسی را که قی با سانی آید و ماده در فضای معده باشد شاید **فائده** اگر ماده بالا و هم در مراق بود روغن گل روغن سنبل روغن مصطکی نیم گرم بر فم معده مالند و ضماد گرم
کماد کنند و تکمید رطب از تکمید یابس انفع و بر هر عضو که ماده باشد تنقیه و تقویت باید کرد **انتباه** اگر غلبه سودا بود افتیمون ده درم حجر ارمنی عدد تخم شبت سه مثقال نمک هندی
یک نیم درم آب سه رطل جوشانند نصفی بماند صاف کرده عسل هفت مثقال آمیخته نیم گرم نوشند پس قی کنند و سه روز آسایش دهند و نخود آب خورند روز چهارم شربت افتیمون
حب ایارج دهند و فصد باسلیق و اسیلم از دست چپ در مرض طحال انفع و اطلیه بر سپرز گذارند و اصلاح مزاج جگر نمایند اگر بسبب حرارت سودا اکثیر در معده تولد شود طبیخ تمر هندی
آلو سنا کاسنی بادیان شیرخشت دهند شربت بزوری آب انار آب کاسنی مداومت نمایند در مراقی ترک استفراغ کنند دوا نخورند مگر وقت ضرورت و بر مرغ و گوسفند صفرت بیض
اقتصار نمایند و در هر چهل روز باسلیق زنند گلقند خورند و طبیخ بابونه شبت افسنتین حب الغار روغن سوسن بر مراق و طحال نطول کنند زیره تخم کرفس کمون نانخواه کنند ضماد کنند
تا ادویه ماندن دور کنند تخم قو پوشت ندو محجمه ناری بر مراق و طحال گذارند و فصد اسیلم انفع اگر حاجت دوا شود افتیمون افسنتین هر یک ده مثقال گاوزبان چهار مثقال
بادرنجبویه سه مثقال مغز فلوس هفت مثقال طلا کرده نوشند **فائده** اگر این مرض عقب تب شود وسواس گویند اگر سرما بر سر ریزند شیر بز بر سر دوشند و پنبه تر کرده بر سر
نهند کاسنی کاهو خیار خورند تخم ریحان قیق نوشند رگ جبهه زنند خواب و سکون انفع مداومت اکل سنا مفید **دوا** مفرح جالینوس انوشدارو لولوی جوارش شاهی اطریفل اسطوخودوس
تریاق الذهب حب اسطوخودوس یا روغن ملوب بسیار مفید **دیگر** تین لوراسفوری یا ایارج تیرتولادو یا حب صرعی یا حب مرکو ریا تبس یا حب لاجورد یا حب بارسیان یا حب
حنظل یا دیاکرید یا دیامشک یا دیا ازرق یا تنکو مسانه یا سفوف سنا یا سفوف کاجیتکی یا پیپتا نویا شربت افتیمون یا شربت بزوری یا شربت سیبی یا شربت سیب سودی
توتیانا یا قرص فیوردوانت یا قفلو سر مفرح زنگ یا لادن یا معجون کونسرواد ی سا دوی یا دیا کا نولیکو یا طبیخ مسیا انکولیکا یا معجون نکارنوا کستبو یا معجون لانی تیا یا یاقوتی
کورنیال یا اخلی قرمز یا یاقوتی مروارید دهند **دیگر** روغن مغز سر بوم سعوط نمایند مرض مالیخولیا **دیگر** چند شب متواتر دو مسهل قوطب جنوبی نظر کنند بگرد **دیگر** لحم ابل خورند **دیگر** لاجورد
ده درم مصطکی دهند **دیگر** افتیمون مویز جوشانده یا بماء الجبن نیز نوشند برای مالیخولیا ادمان خمری مفید **دیگر** افتیمون مسحوق شش مثقال بدو اوقیه سکنجبین و آب
دهند مخرج سودای خالص **دیگر** افتیمون ده درم لبن البقر نیم رطل تر کرده سکنجبین دو اوقیه آمیخته نوشند مرلیه توحش هم **دیگر** افتیمون مویز اصل سوس بنفشه گل گاوزبان
بادرنجبویه جوشانده نوشند مرلیه شربت تمری **دیگر** تان مرغ خروس خشک کرده سائیده دهند **دیگر** سنگ ربعه بعرق گاوزبان یا عرق بادرنجبویه سوده یا تر کرده نوشند
دیگر پیه مرغ بر سر مالند **دیگر** جو نیم مهره بقدر یک اگر حمی باشد بعرق گاوزبان یا طبیخ سا دهد **دیگر** معجون ترمس قدر باقلا وقت شب خورد **دیگر** نخود به شیر تر کرده مقشر نموده خشک
ساخته شش اوقیه برنج مصفی دو اوقیه گندم و شنیه در شیر بدستور طیار کرده هر یک سه اوقیه مغز بادام برنج اوقیه خشخاش نان خمیری هر یک چهار اوقیه نبات یک سیر سائیده
قدر چهار اوقیه در شیر پخته خورند مقوی دماغ و کنید چشم **دیگر** خرما خشک کرده یا بریان نموده سرد دم دو ساخته اندکی دهند برای مالیخولیا و غیره امراض سودای مفید

قول جالینوس در مراقی اسلم از جانب علت زند گفته غلبه مراق عقب تخمه میگیرد دو عظیم در مطحولین **عرق** برای امراض سوداوی سر و تقویت معده مفید کشنیز
یک نیم رطل گل سرخ در اونس اسطوخودوس سی و دو مثقال هلیله زرد دو رطل مویز گاوزبان هر یک ربع رطل هلیله سیاه نیم رطل چهار شبانروز تر کرده هفت آثار کشند
اطریفل زمانی هر سه هلیله سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال تربد کشنیز هر یک بیست مثقال بلیله آمله نیلوفر دو طباشیر هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا هر یک سه
مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه سائیده بروغن چرب کرده دارند عناب سپستان هر یک صد عدد گل بنفشه ده مثقال در آب جوشانده صاف نموده با عسل و صد مثقال
آمیخته قوام ساخته ادویه آمیزند شربتی جهت ادهست یک برای سهال چهار مثقال مزیل اقسام مالیخولیا خصوص مراق و قولنج و صداع مانع صعود ابخره مداومت او قاطع نزله بجمیع
امزجه موافق **اطریفل مزیل انواع مالیخولیا** هر سه هلیله بلیله آمله هر یک چهار ابریشم مقرض سه شاهتره لاجورد مغسول هر یک ده گل گاوزبان بادرنجبویه اسطوخودوس
بسفایج هر یک یک مصطگی ده کشنیز بیست عسل سه چند اول سنا را که بیست بود در آب جوشانده بجنبه عسل آمیخته قوام کنند بعد ادویه سائیده بدهن لوز چرب کرده آمیزند
شربتی سه درم **خمیره عنبر** مقوی دل و دماغ مفرح مداومت او مزیل مالیخولیا و خفقان گاوزبان گل گاوزبان کشنیز ابریشم مقرض بهمن سفید صندل سفید تخم بالنگو تخم کشک هر یک ده درم
آب چهار رطل تر کرده جوشانند سوم حصه باند صاف نموده نبات دو رطل آمیخته قوام کنند و در آخر قوام عنبر یک درم آمیزند ورق ذهب ورق فضه هر یک یک نیم درم افزایند و حل
کنند شربتی دو تا سه درم **خمیره ابریشم** مقوی دل و اعضای رئیسه مزیل خفقان بارد و توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و بادیه سیر ابریشم مقرض سه صد مثقال آب
دو من یکشبانروز سه مثقال تر کرده جوشانند سوم حصه باند صاف نموده گل گاوزبان بیست پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال آب ساده سه رطل جوشانند سوم حصه باند صاف کرده
هر دو آمیخته نبات سه صد مثقال افزوده قوام ساخته عنبر ورق ذهب هر یک یک نیم مثقال ورق فضه مروارید مصطگی هر یک دو مثقال آمیزند و در ظرف چینی دارند
خمیره یاقوت مزیل وسواس سوداوی و خفقان و ضعف قلب و مالیخولیا آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود عرق بیدمشک گلاب هر یک صد مثقال عرق گاوزبان عرق
صندل هر یک پنجاه مثقال نبات چهار رطل جوشانده کف دور کرده بقوام آورده تیز زنند که سفید گردد پس یاقوت سرخ ده مثقال لاجورد مغسول زهرمهره هر یک دو مثقال
عنبر مثقال آمیخته در ظرف چینی دارند و بعد چهار روز بکار برند **دواء المسک معتدل** مقوی دل و معده و دماغ و کبد محلل ابخره سوداوی مانع صعود آنها بدماغ مزیل خفقان
سوداوی مالیخولیای مراقی و خبث نفس و وسواس سوداوی مروارید کهربا ابریشم مقرض گل سرخ دارچینی بهمنین درونج زعفران هر یک دو درم مصطگی اشنه هیل هر یک یک درم
صندلین طباشیر کشنیز آمله گاوزبان بسه تخم خرفه مقشر ورق فضه هر یک سه درم زرک منقی پنج درم عود بادرنجبویه هر یک یک نیم درم عنبر مشک هر یک چهار دانگ سیب شیرین
نبات عسل هر یک برابر همه طیار کرده بعد چهل روز بکار برند شربتی مثقالی **معجون مزیل مالیخولیای مراقی** هلیله سیاه گاوزبان آمله بادرنجبویه گلسرخ بهمنین کشنیز برابر سیب
آمیزند شربتی سه درم **یاقوتی روحانی** مفرح دل و کبد مزیل مالیخولیا و امراض سوداوی مشک نیم مروارید بسد کهربا یاقوت عقیق لعل ورق طلا ورق نقره عنبر زعفران
کافور فرنجمشک گاوزبان درونج هر یک یک طباشیر صندلین زرنباد بادرنجبویه قرنفل سازج ابریشم مقرض عود پوست ترنج هر یک دو قند عسل سفید هر یک پنجاه طیار کنند
انوشدارو لولوی گلسرخ تخم خرفه هر یک چهار مروارید بسد کهربا هر یک دو طباشیر سازج پوست بیرون پسته پوست ترنج فادزهر معدنی صندل سفید گل ارمنی
مغسول ابریشم مقرض هر یک سه سعد سنبل هر یک یک نیم زرک منقی هفت عنبر طلا محلول هر یک نیم ورق نقره زعفران هر یک یک شیر آمله هفتاد و پنج درم فانید سنجری
نبات عسل هر یک برابر همه آمله کابلی یکشبانروز بشیر گاو تر کرده شسته مع زرک در نه رطل آب جوشانند سه رطل ماند صاف کرده نبات عسل آمیخته قوام نموده ادویه
آمیزند شربتی یک تا دو مثقال مقوی اعضای رئیسه و معده مطیب دهن مشتهی مزیل امراض سوداوی و خفقان و مالیخولیای مراقی و کثیر الفوائد **جوارش شاهی**

آمله مربی هلیله مربی منقی از خسته هر یک هفتاد و پنج زرک منقی چهل و پنج عرق بید مشک گلاب هر یک پانصد بزند که مهرا شود مالیده صاف نموده شربت انارین
هر یک بیست و پنج نبات دوصد و پنجاه شربت نارنج شربت به شربت لیمو شربت آلو هر یک چهل و پنج سکنجبین سی آمیخته قوام نموده ابریشم مقرض ورق طلا ورق
نقره مروارید هر یک سه عنبر دو گل گاوزبان گل سرخ هر یک پنج آمیزند شربتی دو درم مقوی قلب و معده مفرح مزیل مالیخولیای مراقی **عرق چوبچینی عرق قندی**
یکنیم من شاه جهانی دارچینی چوبچینی هر یک ربع سیر شاه جهانی دانه هیل زرنباد قلب آمیخته شقاقل خولنجان هر یک ثمن سیر شاه جهانی مصطکی عود زعفران
هر یک ده درم ترکرده بکشند عنبر سه و نیم درم بر دهن نیچه بندند مقوی باه و برای وسواس و اصحاب سوداو مالیخولیای مراقی نافع **عرق قندی** خوش مزه
خوش نشاط بی خمار و برای اقسام مالیخولیا نافع پوست درخت مغیلان شصت بیست رطل قند سیاه هشتاد رطل آب چهار مشک در خم کرده در زمین پر از
زبل اسپ دفن کنند چون جوش خورده نشیند سی آثار کشند بسباسه جوزبویه دارچینی هیل خس هر یک سه درم صندل شش درم گل سرخ دو داوش قرنفل
یکنیم درم انداخته بعد یک شبانروز دوازده آثار کشند اگر عطر گلاب درم در بهبکه اندازند بهتر و بعد چند روز بکار برند **خمیره ابریشم** ابریشم خام مقراض تیجا مثقال عرق
گلاب چهار رطل بید مشک دو رطل سه شبانه روز ترکرده باتش نرم جوشانده صاف نموده نبات دو رطل عسل رطل آمیخته قوام کرده عنبر چهار مثقال ورق
طلا سه مثقال ورق نقره مصطگی کهربا بسد هر یک مثقالی ابریشم گل گاوزبان طباشیر گل سرخ صندل سفید عود مروارید مشک هر یک دو مثقال آمیزند **عرق** منقی
معده مزیل قبض و برای وسواس و مالیخولیا و بواسیر و شقاق اطراف و جذام و جرب و حکه و کلف و غیره نافع افتیمون دو آثار کشمش نیم رطل خمر بیست یک رطل کشند
ماء اللحم مقوی قلب و دماغ مزیل خفقان بارد و مالیخولیا لحم بز فربه دو من تبریزی مرغ جوان فربه هفت قطعه گلاب یک من تبریزی عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک
نیم من تبریزی دارچینی ده مثقال صندل بیست مثقال هیل قرنفل عود مصطگی نارمشک هر یک پنج مثقال عنبر نیم مثقال **قول** جوان کوا دو مرضی بسبب
وسواس پس آنچه تصور کند مطابق آن بظهور آید چنانچه زنی آب نوشید بعد شرب خیال کرد که مسهل نوشیدم پس از همان آب اسهال و قی چند بار شد شخصی حمی غب
و تلخی دهن و امتلای معده داشت تجویز مسهل نمودند آن را تصور مسهل شد و بغیر مسهل قی و اسهال شروع گردید شخصی حمی محرقه و هذیان داشت خیال شد که یک
حوض بیست و در آن چشمه آب در همان خیال در آن چشمه غسل کرد و صحت یافت از آن وقت اطبا هم درین حمی بغسل کردن امر نمودند صحت شد شخصی صداع اشد بسبب
اکل توت داشت و گمان مرض مرد چون سرش شگافتند سنگی مثال توت از میان سرش بر آمد زنی حامله در آئینه شکسته صورت طفل دو سر دید زنی شوهر خود هم
بود موشی بر بازوی زن سوار شد زن دهشت خورد چون حامله شد طفل زائید بر بازوی طفل صورت موش بود شخصی تصویر خوبصورت دید و بزوجه خود صحبت کرد و خیال
تصویر داشت طفل شبیه آن تصویر پیدا شد زنی حامله مصروع را دید طفل مع صرع تولد شد زنی در خواب دید که مردی بلند بالا می آید و در دست او سنگیست پس
آن مرد سنگ بر سینه زن زد از ضرب سنگ بیدار شد از همان وقت وجع پیدا شد و موضع مذکور سیاه گردید و غانغرایا پدید آمد **علاج** در معالجه احتیاط کنند
مسهل سوداء دهند که مرض سوداویست شخصی گفت که عظم من مانند شمع نرم شده اند طبیب جواب داد که بسبب حرارتست بشرب آب بارد مداومت کن آن کرد
و مسهل سوداء داد صحت شد **قول جالینوس** مرارة الدیتا ربدهن آسم آمیخته بر بدن طلا کنند مزیل تخیله **فصل سیزدهم در مانیا** یعنی جنون سبعی و جنون
هائج نیز گویند صاحب او مانند سباع باشد هر چه یابد بشکند و بدرد و مدام قصد کند که در هر دم افتد و نظر او بنظر آدمیان نماند بلکه مشابه دو دکان باشد سبب او بخار صفرا
سوخته یا بخره سوداء محرقه است که در دماغ گرد آید و سوداوی نزال مثل لون بسواد فکر خامشی و اگر سخن آید چندان گوید که سامع را خلاص ممکن نبود و چون

بغضب آید و دیر زود نشیند و گاهی گریه و هرب از مردم و گاهی قصد هلاک خود کند در صفراوی کثرت اضطراب سرعت شرارت و سرعت زوال شر و غم و قلق سهر و حسن فطنت
اختلاط عقل کثرت کلام و هزال تن شبیه بمدقوق عدم حمی **علاج** بعد نضج و ترطیب حسب سبب تنقیه کنند و بعد تنقیه نیز دست از ترطیب باز نه دارند و داروغذا برای
تقویت دل بمفرحات مناسبه و اغذیه دافعه نمایند فصد کنند و خون اندک اندک چند بار برارند و برای تبرید و ترطیب ماء الشعیر و روغن بادام مرغ کدو و اسفاناخ کشنیز
ماش مقشر آب انار تمر هندی غوره خورند اگر قبض بود آب تمر هندی آب آلو شربت نیلوفر دهند چون تلیین شود این مسهل دهند سنا پنج مثقال اسطوخودوس هلیله سیاه
هر یک سه مثقال بنفشه گل سرخ عنب الثعلب هر یک مثقالی افتیمون ده مثقال تمر هندی پانزده مثقال مویز چهل عدد جوشانده شیر خشت بیست مثقال آمیخته
نوشند اگر شرب دوا عسر باشد حقنه کنند شیر زنان بر سر دوشند و پیش سر گذارند روغن بنفشه بادام روغن کدو در بینی و اطراف مالند دوا و یه سوم چون شربت خشخاش
دهند و اگر سهر و جنون غالب باشد فصد کنند و ترسانند تا دوا خورد شخصی بزرگ را مانیا پدید آمد دانستند که غرور و حمق هر دو دارد و سه چهار کس را امر کردند که آن را
دشنام دهند چون چنین کردند در بیست روز صحت شد **قول جوان کور و** ماده مرض یا فقط در دماغ باشد و این مدام بر یک حال بود و یا از دیگر اعضا صاعد
گشته و این بر یک حال نماند و تصاعد آن عضو ظاهر بود **علامات** اگر بسبب خون محترقه باشد خنده و گاهی مثال مردم صحیح باشد و باندک سبب فوراً عود مرض
مرض پدید آید اگر بسبب صفرای سوخته باشد کثرت کلام هزال اگر بسبب سودای سوخته بود خاموشی گریه هرب از مردم اگر بشرکت معده بود قی طعام بدی هضم اگر
بسبب شرکت رحم باشد قلت طمث اگر بشرکت حرارت کبد بود آثار آن ظاهر شوند اگر بشرکت مراق باشد وجع و صلابت و نفخ در شکم و مراق اگر بسبب غم غصه فکر و عشق
شرب خمر باشد چرا که اینها معلی و مسخن جوان اند تقدم آن **علاج** در دموی خاص باشد یا شرکتی حقنه کنند دوا و فصد نمایند بتکرار شخصی را در عرصه سه ماه چهل فصد
کردند اول بیست فصد دست و پا پس بیست فصد جبهه و سر و عقب گوش و دست نمودند آخر فصد شریان صدغ کردند بعد از ان اغذیه مولده خون صالحه دادند
صحت شد باید که اول فصد جبین و ارسال علق ده دوازده بار تشفاریق نموده پس خرقه در ایی تیادی بولی انیتا تر کرده بر سر و زن اکلیلے نهند و برای نضج باده طبیخ
گاوزبان بادرنجبویه شاهتره چهار اونس شربت کاموبیرو دو اونس آمیخته دهند و بعد نضج جهت تنقیه مربای گل گاوزبان شش درم سنا افتیمون بادرنجبویه هر یک
دو درم خربق اسود دو اسکروپلو طبیخ آلو شعیر تر کرده صاف نموده شربت پرسیکو دو اونس مغز فلوس چهار درم آمیخته دهند چهار پنج بار بفاصله روزها و بعد تنقیه
آبزن آب شیرین نگاه دارند و یک نیم ساعت در دو توقف کنند تا باعث رفع ابخره و یبوست شود و تری پدید آید و آبزن باید که هشتاد بلکه یکصد و بیست بار
کنند و بعد چهل آبزن این پنج سنا دو درم افتیمون درم خربق اسود اسکروپلو جوشانده صاف نموده داده باشند تا ماده تمامه برآید و در صفراوی مسهل
صفرا و هندکین بیلیو انفنی و غیره فصد آنچه در دموی گذشت بکار برند و در سوداوی مسهل سودا دهند کین تیلیو مفید و موافق آن تدبیر کنند و در شرکت رحم منفتحات طمث دهند
مقویات رحم مثل سازند در حرارت کبدی آبزن آب شیرین کرده اطلیه مبرده گذارند سال بر پنیل دو اسکروپلو سال ستوز بیست دانه مروارید درم لادن هشت دانه
عرق کاهو دو رطل آمیخته بفاصله هشت هشت ساعت یک پیاله دهند در شرکت مراقی ارسال علق کنند حقنه نمایند و در غشقی فکری غیره مسکنات حرارت دهند
تفریح کوشند و بعد فصد دوا دهند چون مارنسیتر بولیه مارنسیتر لعوهر وارید حب انتی فیبر ژل و غیره دهند در شرکت معدی کین تیلیو پانزده دانه اسپدا دنس عرق
بادرنجبویه یا طبیخ اناغانس انگلش سرخ بود دهند و قاوانتی مونیا انفع شخصی از شش ماه گرفتار بود از کوابیند کیا صحت یافت **فائده** اگر مریض دوا نخورد
سفوف الاجورد بنیک مثل مانجبین پری یا تمر هندی طبیخ بادرنجبویه یا طبیخ اناغانس دهند در هفته دو بار اسیر تیوا ربود دو اونس پنج شش بار بفاصله کم دهند

دهند بعده ضماد سر دنبه بر سر گذارند و بعد ساعتی تبدیل نموده بر شش دنبه که گرم باشد بزر البنج مسحوقه پاشیده بر سر نهند چند روز زنی بکسی و داصحت نیافت
بهار بار بار رسال علوق کرده ششش دنبه بطور مذکور در روزی چهار بار هر دفعه تازه تا هفته نهادند صحت یافت و سوق بلا امیت داده بهر روز بمرق مرغ که در وگل گاوزبان
بادرنجبویه جوش بود دهند تین توراخون آدم تین توراگل هو فاریقون دهند که وگل از نیتی تاریستر بود مروارید کین تا السین یا انفع اگر بعد تنقیه دوبه مذکور کافی نشوند خون
پس گوش خز خشک کرده ناسیده یکدرم بیخ اوس طبیخ گل هو فاریقون دهند هر روز رگ پس گوش خزده خرقه کتان بخونش ترکرده بسایه که آفتاب نه بیند خشک
کرده دارند و وقت حاجت باز خرقه مذکور در طبیخ گل هو فاریقون تر نموده مالیده نوشانند تا ده روز اگر کافی نباشد انثیین مریض در آب کثیر البرد نهند و بزودی
خرقه کتان در عرق بار تنگ که در نفود درم نمک سرب آمیخته بود ترکرده بر انثیین پیچیده بر دور از اکلیل مجمره مع شرط گذارند یا داغ بشکل صلیب دهند شخصی
بکسی دوا صحت نیافت چون فصد شریان صدغ کردند به گردید طفلی شش ساله از چهار ماه بدین مرض گرفتار بود بکسی دوا آرام نشد کین تبلیه بیست دانه با آب
چشمه دو روز دادند پس فصد باسلیق نمودند بعده چهار بار قیفال دست زدند من بعد برای تنقیه پنج دفعه بفاصله ایام سفوف لاجورد دادند پس یک مجمره مع شرط بر دور
اکلیل چند دفعه نهادند داز خون صاف کرده تخم سلخفات کوفته برگ کاهو بزر البنج بادرنجبویه شیر بیاضن بیضه آمیخته بر همه سر ضماد کردند تا نه روز پس کرد کی
از زمینی دادند صحت شد انتباه اگر مریض بسبب فصد وغیره یا بسبب مرض لاغر بود وضعیف ماء الجبن ساده دهند و وقت استعمال ماء الجبن بعد هر شش
روز ناشتا دو درم افتیمون در شربت دنبی دواونس داده باشند و اغذیه پاره در طب چون تخم سلخفات تخم تر فروج ضفدع خورانند آبزن آب شیرین کنند برگ
کاهو برگ بزر البنج کشنیز سبز بادرنجبویه برابر تخم بقر تازه برابر همه سائیده بر سر ضماد کنند اگر کافی نبود گلاب هشت اونس افیون زعفران هر یک اسکروپل سائیده خرقه
آلوده بر سر بندند اگر کفایت نکند سر دنبه عدد آب شش کانا و تر اندجون شش رطل بامدغر ریله برابر برگ خطمی بنفشه گل سرخ لوبادران کوکنار اندازند چون ترکرده
بر سر نهند وقتیکه سر دشود دیگر گذارند اگر اینهم کافی نبود آرد ترمس با آب کشنیز آب شبت خمیر کرده نان ساخته در روغن بریان ساخته بر سنبل مسحوقه پاشند چون
میل بسردی نماید بر سر بندند یک بوزر چند بار تکرار سازند اگر خواب نیاید لادن افیونی سه دانه شربت خشخاش یک قاشق آمیخته وقت شب دهند در هفته
سه بار اگر ملس سر گرم باشد آب باره و نطول کنند شخصی سر بتنور گرم نهاده همه شب می خفت بسبب نفوذ حرارت تا نیا پدید آمد چند بار فصد کردم آب بارد بر سر
ریختم ضماد بر سر گذاشتم صحت شد داز شیرینی و خمر پرهیز باید اگر نتوانند قدری خمر ممزوج با آب دهند و در تنویم و ترغیب دماغ کوشند و هوای خانه بگل سرخ
بنفشه مشک عنبر مطیب دارند بگنز زنان را نشاید و دیگر بالبنج با بونه کوکنار نطول کنند و دیگر زهره روباه سعوط نمایند و دیگر حجر القمر با آب فوقا سعوط کنند دیگر توت
ملاهمق بندق هندی یا جگر تمساح بخور سازند و دیگر تخم سنجاب خورند مزیل جنون و امراض سوداوی و دیگر سنگ سنگدان مرغ بر صاحب جنون آویزند
دیگر جگر خرچنگ دو درم با دو شیر دو درم هر صبح دهند دو هفته مزیل دیوانگی و دیگر انگشتری از سم حمار الوحش ساخته در انگشت کنند مزیل جنون و دیگر قاقله سائیده
نفوخ نمایند و دیگر شربت شگوفه قطن بیست درم نوشند مزیل وسواس هم دیگر زهره تمساح بخور کنند و دیگر خون کفتار نوشند دیگر حجر الدیک حجر القمر دهند
و دیگر ریاد نمیدرم زعفران قدری بمرق مرغ دهند و دیگر مغز سر خرپسه که دهند و دیگر جگر خر مشوی یا خام مسحوق یکدانگ بسرکه دهند سه روز در روزی سه بار
دیگر معجون ترمس قدر دو ثلث درم وقت شب دهند دیگر شربت حرمل سفید **فصل چهارم در داء الکلب** نوعی از ما نیاست و از دم
محترقه شود غضب مختلط بلعب دخوف از عکس یا آب لایدین چنانکه بعادت کلابست بسوی حلق دگاهی از مردم کناره گیرد و بصحرا رود و گاهی آثار قرحه در ساق پدید آید

اگر مریض کسی را گزد بقتل رساند مانند سگ دیوانه لهذا این اسم مسمی شد **علاج** فصد کنند مسهل دهند روغن کدو در بینی مالند باد رنگ سیب بویند اشربه
اغذیه بارد رطب دهند و سبزه و آب روان مسکن سازند **فصل پانزدهم در صبار** یعنی جنون مفرط و چنان ماند که گویا مانیا یا قرانیطس مرکبست
سهر مفرط خواب مضطرب تواتر النفس اضطراب حمرت و صفرت و گرانی چشم و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده وحشت جواب غیر مطابق سوال وقت حدت
درشتی زبان و یبوست دهن و تشنگی بسیار گاه دن مع تشنج یا تشنج رفت بول گاهی بند شود و دست اندر زنهار زنند اما از بیعقلی هیچ نگویند و باشد که بر اندامها لرزه افتند
علاج بهر جذب ماده از سر و منع تصاعد ابخره هر چه در سرسام صفراوی گذشت بکار برند لیکن در ترطیب بیشتر کوشند اطراف بندند بیضهٔ مرغ نیمبرشت
خورند اسطوخودوس نوشند **فصل شانزدهم در قطرب** قطرب جانوریست خرد که بر آب حرکت زود زود و مختلف بلا انتظام میکند و غوطه میزند چون
صاحب مرض بحرکات مختلف متحرک میباشد بدین اسم مسمی شده و گفته اند که قطرب ذیب اموط یعنی گرگ رزینده موراگویند پس چون صاحب مرض بر مردم حمله
میکند و هیئت چارپایان میگردد و مثال گرگان آواز میدهد بدین نام نامیده شد و علت الذیب نیز گویند ماده این مرض خون سوداویست فساد عقل اندوه
هرب از مردم یبوست دهن غور عینین شدت عبوس و یکجا بیش از یکساعت قرار نگیرد و دائم متردد و بیهوده گردان باشد و از مردم گمان بد کند که در قصد هلاک من اند
و بدان سبب روز را نه در مقابر و ویرانها ماند و شبانگاه بیرون آید و بعضی صاحب این مرض نیز سند ابالغایت ترشرو و متاسف و زرد رنگ یابس الزبان مفرط
الحرارت میباشند و باشد که بر مردم حمله کنند و در صحرا مانند بهائم بهر چهار پا گردند و بدین سبب در هر دو ساقین خراش و قرحه عسر الاندمال پدید آید **علاج** اگر
واجب دانند فصد تکرار کنند نضج ماده کرده بطبیخ افتیمون و غیره تنقیه نمایند بعد تنقیه برای تعدیل مزاج نطولات وادهان و اغذیه و دیگر تدابیر سرد و رطب بکار
برند و بهر انقطاع فکر بتکلیف خواب تند و حیله دافع افکار بعمل آرند روغن بنفشه یا بادام در بینی و اطراف مالند پنبه بروغن بنفشه و لبن نسا آلوده بر سر نهند و در
بینی چکانند حمام بآب شیرین نمایند بطبیخ بنفشه تنها یا مع بابونه اکلیل نطول بر سر کنند مرغ گوسفند کدو و اسفناخ ماهی تازه روغن بادام مسکه گاو خورانند اگر بحبس
یک پیاله نقیه دهند تا هفته اگر ایذا بمردم رساند به بستن و زدن از آن باز دارند اگر سهر بود منومات بکار برند مثروذیطوس تریاق کبیر انفع شمس خورانند
اگر مشتری کند میان سر داغ دهند و چند روز سائل دارند تا چرک کثیر برود قول **شیخ** اگر هیچ علاج سود ندهد باید که بر روی وی زنند و بر تارک سر داغ دهند
فائده اختلاط عقل و هذیان قسمی از مالیخولیاست که تغیر در افعال فکریه پدید آید نه ابطال سبب او یا مره سودا یا سودای صفراوی یا سودای دموی یا
مره صفرا یا بلغم عفن حار است که در بطن اوسط دماغ که محل فکرست جمع شود یا حرارت یبوست ساذج که در دماغ افتد یا آنکه مبدای علت در دماغ نبود مگر معده
مراق رحم و غیره باشد علامات و علاجات این در مالیخولیا مذکورست حسب سبب کنند یا آنکه ابخره حاره از همه تن منبعث شده اختلاط آرند چنانچه در حمیات
لازمه لتقدم حمی و تدبیرش تدبیر حمی است و این مرض نمیشود مگر از حرارت **فصل هفدهم در حمق و رعونت** یعنی نقصان یا بطلان افعال فکریه
اینهم نوعی از مالیخولیاست صاحب این مرض کارهای بیحاصل مانند کودکان کنند و تجسس در اشیای متعارف آسان و سلیم باشد در غایت بیهوده اگر سبب او
برد تنها یا مع الیبس باشد که در بطن اوسط دماغ که محل فکر است حادث شود شهر یبوست بینی و بحمام و نطول آب گرم نفع یافتن و تقدم اسباب برودیس
علاج برای تسخین و ترطیب بلحم ماکیان فربه اسفیدباج بدارچینی خولنجان و فالوده شیرین بروغن بادام نخود آب با دویه گرم خورند حمام نمایند آب گرم بر سر ریزند
روغن بنفشه بادام روغن خیری روغن بابونه روغن سداب بر سر مالند بابونه بنفشه بروغن خیری یا بروغن گل بر میان سر گذارند بار بار گرم کماد کنند بطبیخ حنا پس

رطب نطول کنند بحب افیتمون تنقیه سازند از امتلاء پرهیزند قول جوان کور و و باده این مرض در بطن مقدم و مؤخر دماغ می باشد و مولودی و مزمن و آنکه در پیری شود
لاعلاج بود اگر فقط از برد بود خواب باعتدال و خروج رطوبت قدر اعتدال از دهن و بینی تلئین طبع کنند مرزنجوش سنبل ریحان اسطوخودوس تخم ابیض سائیده
چند درم آمیخته بر سر ضماد کنند بعده روغن جوزبویه روغن چند بالسمو او بینتیکا روغن لهسیانه و کرالوه و کو بر سر مالند و در راه حمام قاخته و نبه نان خوب بخته خورند و عوض
آب ریحان درم یا درنجبویه نیم درم در آب جوشانده نوشند و اگر برد مع الیبس بود قلت خواب بیوست دهن و بینی اغذیه حار رطب دهند ضماد سر و نبه بر سر گذارند اگر
سبب او بلغم باشد که در بطن مذکور جمع آید کثرت خواب سیلان آب از دهن و بینی باقی علامات نسیان بلغمی علاج آنچه در نسیان گذشت بکار برند قول جوان کور و و
طبیخ زوفا اسطوخودوس برگ کتم جاشا عسل دهند و وقت شب سبوس گندم مقشی با آب چهار بار شسته در آب قدری نمک سنگ و دو سه اونس روغن بنفشه آمیخته
حقنه کنند و باز صبح طبیخ مذکور دهند و وقت شب به نیم رطل طبیخ خطمی انجره بنفشه و کنجشک قدری نمک سنگ و سه اونس روغن بنفشه آمیخته حقنه کنند و باز صبح طبیخ
نوشانند و وقت شب بروغن و آب و نمک و عسل حقنه نمایند و باز صبح طبیخ مذکور دهند و وقت شب به نیم رطل طبیخ برگ کاسنی برگ سرس گاوزبان گل بنفشه
مغز فلوس عسل هر یک اونس مثیر یاد و درم آمیخته حقنه نمایند بعده بادرنجبویه سنا بسفایج هر یک دو درم انیسون نیم درم جوشانده صاف کرده معجون ورد
دبا فلینی سانو هر یک دو درم شربت ورد دو اونس آمیخته دهند تا دو روز روز سوم حب کوچیا یا ایارج یا جیو دهند دو سه دفعه بتفاوت پس بادرنجبویه زوفا
ریحان جوشانده صاف کرده قرص غاریقون افتیمون هر یک درم خربق اسود نیم درم سنا دو درم تر کرده صاف نموده شربت سوکو وی ریوبر کوسه
اونس آمیخته دهند حب لاجورد چند بار بفاصله خورند و بعد تنقیه معجون بلادر انفع سعد زعفران مرکند فلفل سفید هر یک اسکروپل تخم آس ترنجبین عود قدر
حاجت سائیده بدیا عنبر آمیخته دهند آب سرس سکه هر یک نیم رطل بر آتش نرم نهند چون مائیت جذب شود روغن لوبادران روغن گل روغن [illegible]
قدر حاجت آمیخته در سر مالند روزی دو بار مغز سر خر بریان کرده با سرکه آمیخته خورانند و ادویه مقویه سخنه دماغ ضماد کنند و سر را از برد نگاه دارند و از بقولات پرهیز
اگر بسبب قلت طمث باشد فصد کنند از سباق علاج نمایند ادرار حیض دهند اگر بسبب ضربه یا امراض صعب یا قلت خواب باشد تدبیر آنها کنند **فصل نهم**
در عشق عشقه نوعی از لبلاب است و بر هر درخت که بپیچد آنرا خشک سازد و این مرض نیز صاحب خود را خشک می کند لهذا باین اسم مسمی شده و بسبب سوداوی
دموی می شود و چون مستحکم گردد از لوازم غم و حب و وحدت و سکوت مشابه بمالیخولیا میشود و از تصور حسن خوب پدید می آید مدام خاموش و سرنگون باشد و هر چه بشنود
یا به بیند فراموش کند کثرت حرکت و غور رفتگی و پیوست عینین شدت هزال تن پیوست بینی و وقت نگریستن حیران نماید گو یا پیوسته بجانب چیزی لذیذ می نگرد و از غایت حیرت
تفرقه دم حب و حدت تکلم تبسم و تباره بچشم تنفس صعد بخصوص اگر محبوب را بیند یا نام او شنود ضعف نبض بلا انتظام خصوص وقتیکه یاد معشوق یا نام او گذرد پس
اگر سخن وصل بود نشاط و نبض عظیم لین متفاوت و اگر سخن فراق باشد حزن و نبض صغیر ضعیف متفاوت گردد **علاج** در ترطیب کوشند نوعی که در مالیخولیا
گذشت غذا و دوا و جهد در زوال آن اندیشه کوشند باین وجه که باستماع نغمه خوش آواز و از مزامیر و اغانی و احادیث و حکایات و مانند آن هر چه مناسب
طبع و موجب اشتغال وی باشد مصروف دارند و از جانب معشوق قبائح مفهای نفرت افزا نقل کنند بنحویکه در غرض مند ندانند و اگر میسر بود متاهل گردانند و بوصال
معشوق کوشند که جماع در ازاله عشق خاصه اگر با محبوب باشد اثر تمام دارد و بیکار نه گذارند که بیکاری مزید فکر است و اگر قوت بیند بچیزهای مناسبه تنقیه
نمایند اگر ضعف باشد حفظ صحت نمایند شربت صندل شربت سیب عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب بقند شیرین کرده همراه اسپغول

وتخم ریحان دهند حمام شیرین نمایند کدو و انار و خیار حریره مرق مرغ خورند و بکارهای بزرگ و صید و سفر مشغول دارند روغن کدو و روغن بنفشه در بینی و
اطراف مالند شربت دینار در تجربه عجیب جماع در عشق موافق تر است خلاف مالیخولیا که آنجا حذر گاه گاه آنهم بشرط توقان مجوز نیست اکل حرمل مزیل عشق است دیگر
حجر السلوان نوشند دیگر رخام مقبره که تاریخ میت بران نوشته بود سوده دهند و جائیکه اشتر ماده تمرغ کرده باشد تمرغ کنانند که مزیل عشق است دیگر
نیل قدر دو جو سوده نوشانند دیگر عظم العلوق آویزند دیگر کنه شتر آویزند یا بر آستین بندند که او تد اند دیگر چشم راست گرگ در گلو آویزند دیگر آویختن
سپرز زاغ مهیج عشق است حب افتیمون افتیمون ده غاریقون بسفایج هر یک پنج شحم حنظل دو نیم ملح نفطی قرنفل هر یک یک حب بندند شربتی دو درم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی مفید **فصل نوزدهم در کابوس** در خواب خیال کنند که چیزی گران بر سینه افتاده او را می فشارد و پس نفس تنگی کند و طاقت
جنبش و آواز دادن نماند مگر کسی گه گاه وقت خفه کنند آواز دهد و چون این خیال از وی بگذرد و بیدار گردد و این مقدمه صرع یا سکته یا مانیا میگردد و این را ضاغط
وخانق نیز گویند سبب او ارتفاع ابخره غلیظه است که بمقدم دماغ رفته جرم دماغ را بفشارند یا نفسه وقت خواب برو شدید بسر رسد و بدان سبب منافذ دماغ منقبض
و مسالک روح مسدود گردند و کابوس افتد فائده اگر سبب ابخره دم باشد سبات حمرت وجه و چشم و بدن و در خواب سرخی تخیل کردن علاج قیفال
یا اکحل زنند اگر مانعی بود و پس سر یا بر ساق حجامت کنند تلیین با آب تمر هندی آلو نمایند تقویت معده بشربت سیب کنند سکنجبین آب انار یا آب غوره دهند
صندل گلاب بر سر طلا کنند مرغ خورند تقلیل غذا نمایند مرققات خون بکار برند **قول قرشیه** فصد کنند اگر کافی نبود دو بار داغ دهند طبیخ بادرنجبویه
نوشند فروج و نیم بیضه نیم برشت خورند اگر سبب ابخره بلغم باشد کندی حواس کسل کثرت آب دهن و بینی استرخای تن و در خواب آب و اشیای رطب و سفید بینند
علاج قی کنند تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقیا نمایند گلقند پنج مثقال [illegible] گلاب [illegible] طبیخ عود گل سرخ نوشند غرغره عطوسات سعوطات ملطفه
بکار برند تدبیر صداع و دوار بلغمی نمایند یا بالنداغذیه حار یابس دهند اگر کافی نبود داغ دهند اگر سبب ابخره سودا باشد فکر و همّ غور چشم و در خواب تاریکی
و اشیای سیاه بینند علاج [illegible] با شربت افتیمون ماءالجبن تنقیه نمایند [illegible] دهند اغذیه حار رطب سریع الهضم خورانند [illegible] باشد که ابخره ضعف السبب
رقت و لطافت باعث کابوس [illegible] اگر سبب [illegible] باشد تقدم آن و عدم آثار دیگران علاج روغن [illegible] روغن مصطکی روغن اذخر روغن
زعفران نیم گرم بر سر مالند خردل چند قطره در بینی [illegible] کنند **قول قرشیه** اگر سبب ریح باشد در خواب اشیای هوائی [illegible] بینند طبیخ
طبیخ قهوه و غیره [illegible] دهند [illegible] شب زعفران بعرق بادرنجبویه وقت خواب دهند دیگر ریوند با آب سوده مابین دو شانه طفل
طلا کنند و پوست جبهه خرس بر طفل بندند دیگر کهربا سفید یا دندان سگ زنده یا دندان دراج یا دندان موش یا دندان خوک کوهی یا زبل فاخته یا [illegible] یا
[illegible] یا چشم راست گرگ [illegible] یا ناخن گرگ یا دندان اسپ یا شب یمانی یا زاج یا [illegible] الجمعا زیر بالین نهند دیگر دندان تنها یا مردم زنده
بر بازوی چپ بندند دیگر دندان خوک ماهی آویزند دیگر زبان [illegible] بمسک بر طفل بندند [illegible] دیگر تخم الدجاج سرخ بندند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] خواب خوش بیند دیگر [illegible] **فصل بیستم در ثقل الراس** اگر غلبه خون بود و ثقل پیش سر نماید قیفال یا رگ جبهه زنند اگر ثقل
عقب سر بود رگ [illegible] تنقیه سازند **فصل بیست و یکم در صرع** صرع را [illegible] گویند سبب او سده غیر تامه است
که در بطون دماغ خصوصا بطن مقدم [illegible] مجاری اعصاب محرکه روح نفسانی افتد پس روح مذکور بمجری طبیعی در اعضا نافذ نشود و آدمی بیهوش افتد

اعصاب متشنج گردند بسبب ورم یا ابخرهٔ مادهٔ دماغیست فقط یا آنکه از اعضای دیگر متصاعد گردد باعث سده شوند یا لسع حیوان سمی یا قوت حس دماغی و اکثر از بلغم و
وگاهی از خون غلیظ و کمتر از سودا افتد و اگر شود عسر العلاج باشد **قول صاحب ذخیره** اگر صرع متواتر شود و نوبت او بسبب تردد از تب باشد یکشنبه باشد که
مصروع را مثل حمی ربع مانند از صرع رهائی یابد و باشد که در آغاز حمیات لرزه سخت شود و لیس تب گرم گردد و عرق کثیر آید و صرع ساکن شود یا زائل گردد و باشد که مصروع
مفلوج شود و از صرع برهد **قول وفس** اگر بر سر و جبهه مصروع برص پدید آید از صرع برهد **قول بقراط** مادهٔ صرع اگر در دماغ باشد عسر البرء بود و اگر در عضو دیگر سهل العلاج
گفته و قتیکه بیست و پنج سال برین مرض گذرد هرگز نرود و گفته اگر صبیان را کثرت مخاط شود و بر سر قروح افتد صرع برود **فائده در بیان جامع النفع** که در همه
اصناف بکار برند وقت نوبت جند باب حل کرده در بینی و لب و دندان مالند روغن کهربا سعوط و بخور کنند و بر جبهه و صدغ مالند و هشت قطره بعرق مرزنجوش
یا نیشکر دهند و کندر و حبه ... جند و سداب بدقوقین یا پر از پنبه در دهن نهند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند گل خیره و سرخ بمصروع بخور دهند تریاق کبیر بسرکه آمیخته بر
دندان مالند فاخته زنده پر دور کرده بر ناف بندند عرق واجبینی عرق عاقرقرحا بدانکه یا بعسل آمیخته در حلق ریزند حسن لبه عنبر مشک و روغن جندبیدستر روغن کهربا آمیخته
بر جبهه و صدغ طلا کنند اگر روغن قرنفل افزایند بهتر جگر خرگوش خشک کرده سائیده یا شونیز یا شحم حنظل یا جند یا فرفیون یا زنجبیل سائیده در بینی دمند کاغذ بخور آن
ساس یا خون ضفدع آلوده دود آن در بینی رسانند یا عود صلیب بخور کنند زبل حمام بسرکه و اظفار مالند سنگی که از دماغ اشتر برآید با آب سوده سعوط کنند **قول اسکندر**
وقت صرع اندام مریض بر شکل طبیعی دارند از زیر کرم با نمک گرم بر سر نهند اگر تشنج والتوای اندام پدید آید روغن تازه با آب نیم گرم آمیخته مالند و راست کنند تا این
سر بادبان گرم نمایند وادویه گرم کوفته در خرقه ... کرده بر سر بندند **قول رازی** انگزه چند سائیده بسکنجبین عنصلی آمیخته در حلق ریزند کندش خربق شحم حنظل عصارهٔ
قثاء الحمار فلفل سائیده در بینی مالند عود صلیب سائیده در بینی دمند عود صلیب تازه بر بازو بندند سداب بویانند عاقرقرحا مسحوق در بینی دمند اگر عطسه آید امید
صحت باشد الا و بعد افاقت انضج و تنقیه ماده با ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون کنند و برای منع صعود ابخره اطریفل کشنیزی دهند و برای تقویت دماغ مثرودیطوس
و دواء المسک حلو بکار برند تریاق اربعه ... معجون سیسالیوس نافع ... کباب مرغ نخود ... که در دواء ... کشنیز بود و خوردن گل لحم قنفذ فربه صرع را ... است
وانتقال از شهر بشهری که هوایش گرم و خشک باشد مصروع را مفید است استعمال خربق درین مرض انفع تخصیص اینکه مرض بشدت بود و اطبا از علاجش مایوس شده
آخر استعمال خربق کنانیده صحت شد و مصروع را باید که از اشیای شیرین و ترش و لبنیات و میوهٔ تر و ماهی و مرغابی و گوشت غلیظ الطعم چربی غلیظ و لحم جانوران بزرگ ... و کثرت تخم
و ترب و ثوم و بصل و باقلا و عدس و فلفل و خردل و تره ها و کاهو و کشنیز و گندنا و خمر و اشیای بارد و حمام و بیخوابی مفرط و خواب روز و خواب بر امتلاء و خشم و غضب
و غم و آواز برق و رعد و آختن بسیار و دویدن و کثرت خواندن و کثرت جماع و سرمای سرد و گرمای گرم و نشستن در صبا و در مقام بلند و دیدن اشیای سریع الحرکت
و براق و گردان و روشنی بوی گوگرد و قیر و قطران و دیدن آب روان و آتش و جلوس در ماهتاب و دخان و اشیای منتنه و پنیر و زیتون و کثرت اکل و ماهی و جگر بپرهیزد و مرغ
فروج فاخته کبوتر خورد و طبیخ عود صلیب یا طبیخ چوبچینی نوشد و بعد اکل تا سه ساعت نگذرد بخواب نرود و لیموی ... و دارچینی کرد یا انیسون در غذا کنند **فائده**
اگر کسی ... گذارند اگر ازینهم نفع ندهد از سوزن طلا در قفا ثقب کنند و رشته را همانجا گذارند و هر روز رشته را حرکت دهند تا مادهٔ
از آن راه برآید منزلیه صرع ... **فائده** در ذکر صرع بلغمی خام دماغی که دورت و کندی حواس ثقل سر کثرت مخاط و آب دهن و وقت مرض کف در دهن آید
ترهل بدن کسل بیاض بول نسیان سبات و زوال عقل صداع برد دماغ و تراکم النوم غلبه کند علاج چند روز انیسون بادیان هر یک مثقالی با درنجبویه دو مثقال

گلقند هفت مثقال انجیر چهار عدد طبیخ کرده دهند بعده هلیله زرد پنج مثقال هلیله کابلی اسطوخودوس هر یک سه مثقال سقاقیا ایرسا هر یک دو مثقال گل سرخ
بنفشه افتیمون بادیان ترید هر یک مثقالی جوشانده شیرخشت سیزده مثقال آمیخته نیمگرم دهند گلقند عسلی خورند پس تنقیه بحب قوقیا و حب ایارج مقوی لغاریقون
و حب اصطمخیقون و معجون سیاالیوس کنند حقنه نمایند بعده تنقیه جند فلفل سائیده در بینی دمند کنندش سداب عود صلیب بویند اطراف از اعلی با سفل مالند پس
بسته در طبیخ بابونه بنفشه اکلیل گذارند محجمه بر ساق نهند مالش سر از اعلی سوی اسفل نمایند ماش مقشر عصافیر مرغ نخود بدار چینی انیسون خورند و وقت صبح ریاضت معتدل
کنند و از اشیای مضره و غیره که در فائده مجمله گفته شد پرهیزند شیر عشر برگ [illegible] با ابالند و فلفل مسحوقه باشید برگ عشر [illegible] تا چهل روز متواتر و آب نرسانند ماء العسل نوشند
معجون بلادری انفع **قول ابن سرافیون** شحم حنظل دو دانگ مثرودیطوس نیم مثقال آمیخته دهند معجون عاقرقرحا هر صبح یک کفچه خورانند **قول جوان** کور ود
مالش و طلین کنند با ایارج فیقرا حقنه نمایند چون با قاقت آید طبیخ زوفا برگ کتم بعسل گلابی دهند بعد نضج ماده سنا دو درم قرص غاریقون درم در طبیخ نیمگرم [illegible]
کافدیوس برگ کتم ترکرده صاف نموده شربت [illegible] چهار اوقیه آمیخته دهند برای تنقیه دو سه روز پس ایارج فیقرا دو درم پانزده بیست روز بتفاوت دهند
و خرقه یا دکوا [illegible] آلوده بر سر نهند و بعد تنقیه تا [illegible] مع شرط بر درز اکلیلی گذارند یا کاوستیکو بطور صلیب بالای درز اکلیلی یا بر همه سر نهند تا یکماه سائل دارند
علامات صرع دماغی زبان زرد و رگ زیر زبان سبز باشد هر وقت تنگی دل و خشم اندک پیدا آید و سر گران گردد و وقت قرب نوبت ثقل زبان پیدا آید
خواب شوریده بیند فراموشی و ترس عارض گردد و کف در دهن آید اندیشهای فاسد بود و بصیر بود ناحق بخشم آید **قول صاحب فونسیکه** بالسمو کهربا
بالسمو سدابی نمک لطیف شاخ گوزن اسپر [illegible] روز چند بار بویانند و صبح برگ سالوا برگ کتم مرزنجوش تخم ابیض و عرق کتم سائیده صاف نموده
نیمگرم کرده سعوط کنند بعده فتیله کتانی [illegible] بآب ساق یا آب برگ کتم یا آب کلم یا خمیر کرده در آبهای مذکور آمیخته آلوده در بینی نهند مصطکی درم عاقرقرحا نیم درم
و خرقه کتان [illegible] بسته [illegible] با قشر [illegible] کنند تا رطوبت مستخرج گردد بر عضد ولو کا داغ دهند کاوستیکو یا محجمه مع شرط بر درز اکلیلی نهند حمام
کمیتی نمایند [illegible] کنند پس برای استرداد قوت دماغ برگ سالوا مرزنجوش برگ کتم اسطوخودوس گل سرخ [illegible] کهربا تخم عود صلیب انیسون کندر مصطکی
حسن لبه سائیده در کلاه بانات سرخ پنبه پر کرده بر سر پوشند استنشاق کنند مصطکی هر یک دو دانگ تخم عود صلیب جوزبویه هر یک نیم درم [illegible] هر یک درم
میعه سائله قدر حاجت مرهم ساخته بر خرقه سرخ کشیده بر درز اکلیلی گذارند یا کهربا سفید کندر مصطکی لادن هر یک یک نیم درم مقل [illegible] هر یک [illegible] دو
درم عنبر اشهب [illegible] دانه مشک سه دانه تخم عود صلیب نیم درم روغن جوزبویه قدر حاجت مرهم ساخته بکار برند **معجون سیاالیوس** عاقرقرحا اسطوخودوس
سیاالیوس هر یک دو [illegible] نانخواه [illegible] حب بلسان [illegible] سائیده با سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی [illegible] مثقالی **معجون عاقرقرحا** عاقرقرحا
[illegible] یک عسل دو آمیزند **فائده** در صرع سودائی دماغی خفقان اختلاج قلب [illegible] دهن [illegible] آید تقدم ظنون
کاذب و تخیل افکار فاسد کثرت وسواس پس اگر سودا با وجود تمکن در دماغ در همه بدن منتشر گردد و هزال کثرت است [illegible] و این قسم [illegible] بد است **علاج** اکحل زنند
منضج سودا دهند بعد نضج حقنه طبیخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند بعد تنقیه عرق گاوزبان بید مشک گلاب بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان دهند یا [illegible]
نوشانند عنبر صندل گلاب بید گلاب [illegible] باشند مرغ اسفناج و اسفیدبایات و قیمه از فراریج ماکیان فربه [illegible] ساخته خورند و از مضرات پرهیزند **قول**
ابن سرافیون شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم دانگ مثرودیطوس نیم درم آمیخته دهند **قول ثابت** معجون انجبار مثقالی سکنجبین عنصلی یا طبیخ زوفا

دهند **فائده** در صرع دموی دماغی خون ساده بندرت باعث صرع میشود اما خون سوداوی و بلغمی باعث اینست امتلای در دماغ حرکت وقت مرض یا شروع آن عادت شود **علاج** اکحل و صافن زنند اگر مانع بود حجامت ساقین نمایند و بعد چند روز رگ زیر زبان زنند و بر قفا حجامت کنند و تدبیر عادت آورند شربت لیمو شربت سکنجبین آب انار شیرین آب زرک دهند صندل گلاب بوئیدن روغن گل و گلاب و قدری سرکه بر سر ریزند مرغ آب غوره سیب خورند و از مغلظات پرهیزند اگر ماده با وجود تمکن در دماغ در همه تن باشد امتلای تن پیدا باشد اول قیفال زنند و بقدر قوت خون برآرند و یک هفته آسایش داده تنقیه بطبیخ هلیله کنند اگر باز حاجت بود صافن زنند و بر ساقین یا پس سر یا بر میان کتفین حجامت کنند و تقویت دل و دماغ پردازند و یک هفته آسایش داده باز باستفراغ مشغول شوند تا ماده بالتمام مستاصل گردد **قول صاحب نوشیکه** فصد مکرر کنند و بعد فصد بطبیخ برگ سالوا برگ کتم لو بادران شکر طبرزد ایارج فیقرا نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر مجرور باشد بادویه مناسبه آن عمل نمایند و بعد تنقیه سفوف ایپی لیپ تیکو یک اسکرو پلو تا یکماه دهند **فائده** در صرع صفراوی دماغی و این نادر افتد و ام الصبیان که باطفال افتد ازین قبیل ست اختلاط عقل کرب و سرخی رو و چشم و وقت نوبت التهاب شدید باشد و قی آید و صرع زود بگشاید و تشنج نباشد اگر باشد اندک لکثرت لطافتها **علاج** شراب آلو تمر هندی با آب سرد دهند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند شربت سیب شربت لیمو آب انارین دهند قرص طباشیر با عرق کاسنی بطبیخ بنفشه نخاله یا بشویه نمایند شیر زن بر سر دوشند شمومات معطرات باطلیه سرد و مرطب بکار برند اگر در اعضا تشنج افتد روغن با آب تیکا آمیخته وقت نوبت هم بعد آن بر بدن مالند **علامات** دماغی لزوم وجع مختلف در سر و سدر و دوار و نقصان عقل اگرچه صرع بگشاید **فائده** در صرع شرکت معدی امتلاء معده و لذع و وجع معده خصوص وقت جوع و هنگام قرب نوبت انتفاخ مراق و خفقان و تمدد و اختلاج و وحشت حالتی که گویا خفه کرده پدید آید و باشد که طرز دود و غبار بود که برای او آسانی بیرون آید و بعد قی صرع ساکن شود و امتلاء و تخمه باعث ازدیاد صرع گردد و قبل از نوبت گیر یا تا دیر یا بار گرسنگی کثرت کمیت خلط باشد اگر از حرارت خلط باعث بود اکثر وقت جوع افتد و غشی و وجع معده و خفقان و اختلاج لب سرخی حرکت بطور عضو مایل بقدر ... **علاج** اگر ساده حجب کند اکحل یا باسلیق زنند ... استفراغ کلیست تنقیه ... نمایند تربد ایارج دو درم دهند ... در معده ... سکنجبین عسلی با آب ... امیخته نوشند ... گلقند ... عسلی ترکنند پس ترتیب خورند و سکنجبین با آب لوبیا آمیخته نوشند و برای صفرا آب تخم شبت آب تخم خربزه آب تخم خیارین قدری نمک ... آمیخته نوشند ... کنند تا قی شود و بعد تنقیه برای تقویت معده دبلغمی گلقند مصطکی آمیخته خورند ... گرم دهند گل سرخ ... با گلاب یا تخم ساییده بر معده ضماد کنند مطبخات ... مناسب ... خورند ... سوداوی صندل گلاب ضماد کنند گلقند دهند ... بادام خورند در صفراوی ... برگ کاهو ... آب انار ترکرده انفع و مسهل حسب ماده دهند **فائده** اگر بسبب ... بر اخلاط بود ... صرع ... قول حوان کورده بعد چهار روز تا ... تا قص ... درم ... کاذریوس دهند ... ایارج فیقرا دو درم چند شش دانه آمیخته پانزده بیست روز ... **قول صاحب فوشیکه** اگوا ... یا بسیال وتیر ... درم ... مرق یا بعرق مناسب دهند ...

دیاکریدیسولقورا دو چهار سرخ بشیره بزوری بارده دهند مرکوریوشیرین ده دانه دیاکرید یا ابلیلیو پنج دانه دهند **قول فونسیکه** اکثر بسبب حموضت وحدت
که در معده یا خون یا بلغم سیاست غشای معده وغشای دماغ اذیت می یابند پس صرع می افتد باید که ادویه مجوفه جاذبه دهند تا بجذب حدت ماده کنند
مرقین یا دنگل ارمنی گل سفید ناخن کرگدن زبل طاوس [illegible] و مثانه خرمع بول در تنور بریان کرده انفع سفوف جاذبه مجوفه یک ماشه مکرر
یا نیمدرم همراه عرق عود صلیب یا عرق آلو بالو صبح دهند و وقت شام بعد پنج ساعت غذای دوپهر دهند یا سفوف مذکور بروغن کافور چسب بسته لادن افیون
نیم دانه آمیخته دهند بعده اگر بسبب زوال گردش خون یا بلغم باشد بعد فصد یک قطره اسپرت آهن یا اسپرت شاخ گوزن یا اسپرت نمک ارمنی یا اسپرت کهربا
یا بیست قطره نمک خلاف یا سه دانه استرالکو عنبر یا طبیخ [illegible] یا طبیخ فوذنج آمیخته دهند **فائده در صرع شرکت رحمی** احتباس طمث و دیگر آثار آن و بعد
یا قبل صرع خون آید و حامله را اکثر شود و بعد زادن رفع گردد علاج با عقاقیر حیض پردازند **قول جوان کوردو** ماء الخل نیم رطل دهند نحو سم خر یا ناخن کرگدن
بر رحم سایند نمک سنگ در دهن رحم نهند که مانع انقباض عضلات است و وقت شروع عوارض ساق یا از سوی درون لقوبت مالند [illegible] نزد گوش آواز بلند گیرند
حقنه قوی چون طبیخ نبات خردل صحرائی یا الکوهل [illegible] آمیخته نمایند اگر قریب سکته باشد [illegible] **قول اولس** حامله را صرع بود چون امید
از صرع خلاص یافت پس وقت حمل دوا نه دهند **فائده در صرع شرکت اوعیه منی** تقدم ترک جماع مدتی احساس ثقل و وجع در زهار و بین ان گردد و
پشت علاج جماع کنانند و دلک ساقین نمایند فصد کنند اگر [illegible] طبیخ الکوسیاه آمیخته دهند **فائده در صرع شرکت**
اطرافی احساس صعود ابخره مثل باد سرد سوی دماغ و وقت نوبت [illegible] اند و بر اشک نماید و رنگ روی سیاه گردد و اصابع دست و پا منقلب
شوند و در دیگر اعضا تمدد افتد و نزد نوبت فازه و خمیازه بسیار آید علاج با فوق العضو قبل از صرع بندند محکم تا اذیت رسد و یا آتش گرمی سانند یا عاقرقرحا
شیطرج انگره و فرفیون و روغن باسان گرم کرده بر العضو ضماد نمایند روغن بابونه و آب گرم آمیخته عضو ماووف را در آن غرق دارند و آب را سرد شدن ندهند بعد
افاقت تنقیه بلغم بمدرات کنند سکنجبین عنصلی شربت اسطوخودوس نوشند سداب مشک عنبر بویند روغن قرنفل و غیره بر سر مالند و بعد تنقیه خردل چند فلفل
بعسل آمیخته بر آن عضو ضماد کنند یا سداب فلفل خردل هر یک دو فرفیون یک عسل بلادر بقدر حاجت آمیخته بر عضو گذارند و نیز مجموع روغن سداب روغن قسط مالند
مثرودیطوس تریاق اربعه خورانند اگر منقلب بر آید [illegible] الاعسل بلادر خردل حمام [illegible] بر العضو ضماد کنند تا قرحه افتد و مدت سائل دارند و طریق اندمال آن شدن قرحه
و داغ آنست که قطعه سرب مربوط باشد یا با شنجار داغ دهند صرع کباب خورند از مضرات بپرهیزند **قول صاحب فونسیکه** خرقه با اسپرت خمر گرم کرده
بر اینجا مالند تا [illegible] شخصی [illegible] بسبب نقشی افتاده و صرع شد و تا [illegible] سال ماند بر موضع مرض [illegible] قدری
تریاق با اسپرت خمر آمیخته بست صحت شد **فائده در صرع شرکت مراقی** در مراقی ترشی آروغ و نفخ شکم سوزش و اضطراب در مراق خروج
غذا غیر منهضم در قی و در طحال [illegible] **فائده در صرع شرکت**
دیدانی تقدم امراض اشیای فاسده مولده کرم خروج کرم در قی و اسهال حکه بینی [illegible] اسنان ثقل گلو بدی آواز کثرت لعاب سرعت هیجان کثرت اشتها
وجع بطن علاج حنظل مر [illegible] تربد [illegible] صبر [illegible] پودینه [illegible] بر ناف و عانه ضماد کنند و [illegible] دهند و قبل غذا ایام
تلخ پنج عدد خورانند و بعد غذا [illegible] دهند باقی تدبیر حیات کنند **فائده در صرع شرکت کبدی** اگر بسبب حرارت کبد باشد یا بسبب سده بود یا

بسبب بلغم آثار حرارت و سده و سردی از اسباب مرض که بدظاهر است **علاج** تدبیر تسکین حرارت کبد و تبدیل برودت و افتتاح سده با نچه در باب سابق آید نمایند **فائده** در صرع
شرکت قلبی و کلیه و مثانی و معائی قول جوان کور و در قلبی امتلای ورید از خون و در کلیه و مثانه ثقل یا بعد یا وقت مرض ثقل باید و در معائی بد باید
و تصدیع در آن عضو باشد **علاج** اول فصد یا کنند بعده خیسانده سبحیات بسفایج عود صلیب هر یک نیم اونس آب ده کاسنی جوشانند مصفی نمایند اگر یا شیر نمایند کاسه در فایده یک
درم انداخته نوشند بکیلی دیگر مشدو سنا افتیمون هر یک چهار درم انداخته جوشانیده قرص غاریقون دو درم یا قبیعی سالو نیم اونس انداخته که و در دارند بس مالیده صاف
کرده چهار حصه کنند و در هر حصه شربت سنی دو اونس آمیخته هر روز نوشند بعده حب سورنجان وغیره که منضج ماده مفاصل وغیره باشند شب بر روز تفاوت دهند
و بر بالای عضو ماوف داغ دهند اگر تاب داغ ندارد کاوستیکو گذارند آب چشمه چهار کاسه عود صلیب ترنجبین سبحیات هر یک دو درم جوشانده در هر شربت عسل یک اونس
آمیخته دهند برای صرع که از عضو اسفلی باشد انفع **فائده** در صرع **شرکت عصبی** انتیس بارپیو دیکو یک یا چند درم آب آلو سیاه یا شیر خام دهند **فائده** شخصی
جوان را صرع بود آن از افراط اجتنب پدید آمد فصد نمود و ندا ز هر دو صحت یافت مصروع را بالای جبهه زخم رسید خون کثیر برآمد از صرع رهائی یافت **فائده** در صرع **شرکت**
لسعی اکثر از لسع عقرب و زنبور افتد **علاج** بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانده بنوشند یک مثقال تریاق اربعه آمیخته باقی تدبیر لسع بینند **فائده** در صرع
قوت حس دماغی شخصی احس دماغ تیز بود و بدان سبب کیفیت ردیه زود دریافته بوخت رنجور گردد و خود را منقبض سازد پس تشنج و صرع پدید آید تا رنج آثار صداع
حس و غلبیت **علاج** اطعمه لزجه چون کله پاچه لحم گوساله ماهی تازه خورند و در غذا تخم خشخاش تخم کاهو اندازند شربت خشخاش نوشند **فائده** در صرع **تشنجی**
یعنی تشنج تابع صرع است و درین صرع تابع تشنج بود یعنی اول تشنج پس صرع افتد داین بدترین اقسام است **علاج** ماده فاعل این مرض بلغم یا سوداست حسب ماده
بدانچه در باب وی آید پردازند **فائده** در صرع که آنرا صبیانی گویند و آن را ام الصبیان و ریح الصبیان و فزع الصبیان و ام الشیاطین و فادون نیز گویند
و صرع اقسیا و ابرقسیا نیز گویند **قول** رازی ام الصبیان صرعیست که مع حمای گرم محرقه پیدا آید و بول سفید باشد و بعضے گویند صرعیست که یکبود کات افتد
قول صاحب مفتاح ام الصبیان صرع مطلق را گویند چون این مرض اکثر بصبیان افتد بدین نام مسمی شده **فائده** بعضے گویند که صرع صبیان را علاج نکنند
که وقت بلوغ بسبب تحلیل گردیدن رطوبت دماغ که باعث این مرض است از خود زائل میگردد لیکن طبیبکه سوی تدبیر نهد و اما اگر حاذق در تنقیه آن رطوبت جهد کند
میشاید چیزی که در خور وی باشد و ظاهر است که تا وقت بلوغ طفل را در مرض داشتن خلاف عقلست لیکن قدری توقف ضرور چه بسا باشد که آن رطوبت
واجب التنقیه در رحم یا بعد ولادت بسبب ورم و قروح قلب پذیرفته باشد و اندکی باقیمانده که باعث مرض گشته و اندک مدت بسبب حرارت مزاج که لازمه
سن بلوغست تحلیل پذیرد و مرض دفع گردد و بعضے جهال صرع صبیانی را مرض صفراوی میدانند و تدبیرش باستعمال مبردات میسازند خطاست پس لازم که اگر
آثار صفرا یابند تدبیر صفرا و اگر علامات بلغم بینند علاج بلغمی نمایند و تدبیر هر دو در معالجه اطفال گفته خواهد شد **فائده** در ذکر ادویه صرع **قول جوان کور** و
ادویه که مصروع را دهند بعد تنقیه تام بادیان دوا عاقرقرحا اسطوخودوس قسط هر یک دو درم قرص غاریقون ترنج درم کرویا تخم شبت عود صلیب را و دیگر
هر یک دو نیم درم تخم سپند عنصل هر یک چهار دو اونس قوام کرده آمیزند شربتی دو نیم درم و دیگر روغن عود بلسان هر جنس قطره بچهار اونس طبیخ حما د بعیسا
یا طبیخ زوفا دهند و دیگر نعت آدم که بفصحت مرده باشد چهار سم حمار دو دبق تخم عود صلیب که در تناقص النور گرفته باشند هر یک نیم بسایند شربتی یک نیم درم
دیگر گهر باسفید کند ذکر سکبینج مقل هر یک نیم درم عود صلیب نر لادن هر یک یک نیم درم دبق دو درم عنبر دو سرخ مشک یک سرخ روغن جوز بویا

قطره آمیخته بر جلد گرگ کشیده برو کیابه مسحوقه پاشیده بر یافوخ چسپانند مقوی دماغ مخرج ابخره براه مسام دیگر خون خطاف در ظرف سفال نو نهند چون خشک
شود سائیده یک اسکرو پلو بطبیخ آلو بالو یا بطبیخ سداب دهند دیگر بیخ کما فریوس مسحوقه یک قاشق عسل تا دوازده روز دهند پس جواهر مهره یا دیگر جاذب
و مقوی دل دهند دیگر زبل طاوس نیم درم در تناقص النور یا بفاصله یک روز دهند دیگر جگر گرگ بطبیخ سداب یا بطبیخ اسطوخودوس دهند دیگر عرق نان خواه
اوتس دهند دیگر آب سداب یک قاشق عسل نصف آن دهند دیگر عاقرقرحا بسفایج هر یک شش درم تخم سداب دو قوبیل هر یک نیم اوقیه زعفران فلفل ابیض هر یک درم بسایند شربت
درم با ماء العسل اگر از ادویه مذکور صحت نشود عرق بر سر نطول کنند دیگر سم پای است خر مسحوقه درم بکار اوتس عرق اسطوخودوس دهند نه روز دیگر معجون گرگدن
دهند دیگر در طبیخ بید گیاه درم بوریا نهند دیگر آلو بیاس دهند دیگر دود دنبالو در گوش رسانند مفتح شود دیگر ناخن گرگدن بخور نمایند دیگر جلد بالای
قفا گرگ یا بیخ عود صلیب تر در تناقص النور وقتی که آفتاب در برج اسد باشد گرفته در گلو یا کتف یا شکم بندند دیگر سنگ که از شکم بچه خطاف در تزاید النور
برآورده باشند در بازو یا گلو بندند دیگر ناخن گرگدن یا سم پای راست خر در بازوی چپ بندند دیگر سنگ نیفری تبکا که سبز میباشد در گلو بندند دیگر سلخ
ماری که از اسبع او خون از مسامها جاری میشود در گلو آویزند که بلای صدر راند دیگر بچه سنگ در بستر مریض دارند مرض در وانتقال کند دیگر فاخته زنده
بر سینه و ناف و شکم تا ربع ساعت دارند دیگر حلقه از سم خر ساخته در بازو یا انگشت بنصر پوشند که خواص مثل ناخن گرگدن دارد بدانند از ظرف شرب
آب مصروع پرهیز ند و از قرب مصروع پرهیزند که مرض انتقالیست قول صاحب ذخیره که زبل طاوس که برای صرع دهند باید که زبل نر برای مرد
و زبل ماده برای زن گیرند دیگر بیخ و تخم عود صلیب تر در بوق ناخن گرگدن تحفت آدم که مدفون نباشد زبل طاوس طلیار هر که خواهند یک درم بطبیخ مرزنجوش
عود صلیب برگ کتم آلو بالو تا هلال بدر دهند و زبل سا ... زبل گرگ زبل آدم نیز مفید دیگر لعاب دهن بچه اسپ که بعد تولد برآید گرفته خشک کرده سائیده
دهند و جگر ارنب جگر گرگ انثیین خوک انثیین سمور نیز انفع قول صاحب اسیو انثیین سمور یک انثیین خوک صحرائی و شکر شش بسایند شربتی یک تا سه درم بعرق
برگ کتم دوازده روز دهند دیگر یای مستقیم یا جگر گرگ خشک کرده سائیده یک درم بعرق اسطوخودوس در تناقص النور دهند و پوست شکم گرگ بر شکم بندند دیگر
قحف آدم درم بعرق عود صلیب دهند بچه را که مریض نالند دیگر زهره بچه شیرخوار سگ سیاه برآورده بعرق عود صلیب دهند زهره بچه نر برای مرد و ماده برای
زن اگر زهره مذکور نبود چند خون آدم آمیخته دهند انفع باشد دیگر تخم ... موش ... خشک کرده سائیده بعرق عود صلیب دهند دیگر خون خطاف طلیار ... درم
بطفل ترنج سرخ بطبیخ بیخ عود صلیب سیاه یا بطبیخ آلو بالو دهند دیگر خون خطاف طلیار دو اوتس سرکه اوتس آمیخته دهند دیگر در مواضع که موی ها باشد از آنجا
مثال کند ریافته میشود آنرا سائیده بعرق عود صلیب دهند دیگر دل خطاف بسیار خشک کرده سائیده یا بچه بسیار که برنیاورده باشد در یاد مارسوگرفته
در تنور خشک کرده سائیده نیم اسکرو پلو یا درم بطبیخ چینیا یا بطبیخ عود صلیب دهند دیگر در ماه بایو ... ولیو یا نعمت السقوقوک چهل عدد گرفته و جگر آنها برآرند
و آب بکند و در برگ کاهو فیلکیه سوزن ... اوده دو ماده ... گل ... کرده با آتش نرم سوزانند بعده باحتیاط که چیزی با او نیاید از برگها برآرند پس سائیده ترنج
سفید کرده یک حصه ... با ربع ... دقیقه ... سرطان ... شب بعد دو ساعت طعام شب دهند چون ... تا که هر یک حصه خورده شوند تا دو ساعت قبل و بعد
اوده ... اکل و شرب باز دارند ... کرده سائیده نیم یا یک درم سه روز قبل از قمر تا سه ماه دهند دیگر زیر درخت دو ... تا شنا
زکانی ... یا ... که ... سائیده یک درم بعرق عود صلیب دهند دیگر شیمه بچه نرد در تنور خشک کرده سائیده دهند

دیگر خون مصروع بر آورده چهار درم نوشانند و بالایش پیزوار تیکو دو یا فیتکو دهند تا ماده اخراج کند دیگر اسپر تیو خون آدم بیست قطره بعرق لائقه دهند
دیگر خون خره خون مرغ سیاه و خون صنور از عقب گوش بر آورده دهند دیگر عظم سر یا تاج مرغ سیاه یا عظم سر خوک یا سم اشتر یا سم خر که نرم باشد خشک کرده سائیده
یک درم دهند دیگر چند سه دانه بعرق آلو بالو دهند دیگر خطاف مذبوح در تنور خشک کرده سائیده دهند معجون امبی ایپ تیکو گلقند گل اسطوخودوس گلقند
گل گتهم گلقند گل عود صلیب هر یک دو اونس مربای پوست ترنج نیم اونس خطاف بچه شسته در تنور خشک کرده سائیده پنج عدد پنج عود صلیب سیاه که در بدر
گرفته باشند تخم عود صلیب بهمه مروارید شاخ گوزن طباشیر آتش فاد زهر یاقوتی قرمز حبیبت یاقوتی قرمز هر یک دو ماخن کرگدن دبق و یا مشک شیرین دیا تریا صندل هر یک نیم درم
تخم آدم که بغیر مرض مرده و دفن نکرده باشند دو درم شربت عود صلیب قدر حاجت معجون سازند لطفل دو ساله نیم و بکلان یک نیم و بجوان سه درم با بعرق دهند
تا دو ماه عرق خطاف بیکاس که از خانه بر آمده باشد هر یک شش عدد و بچه پوتیار چهار عدد قطعه قطعه کرده در انبیق نهاده خمر ابیض پنج رطل پنج سا سفراز یا پنج بونو
عود صلیب در بدر وقتیکه شمس در اسد باشد گرفته گل سوسن گل اسطوخودوس سالو اسنبل سوفاریقون هر یک دو مشت سداب حماض هر یک دو کف و لیمو سه عدد
انداخته بعد سه روز در حمام ماریا چکانند و در شیشه بند کرده دارند شربتی یک تا دو اونس عرق گل اسطوخودوس گل سوسن سنبل هر یک چهار مشت ثمر شش کاناد
تر کرده بعد شش روز در حمام آب چکانند و دبق خون خطاف طبایاسر هر یک اونس دیا مشک شیرین تخم ترنج هر یک چهار درم سداب مشتی تر کرده باز چکانند عرق
رونیا پلیسو بچه خطاف نود عدد چند اونس سداب دو مشت خمر ابیض سه رطل چکانند و دو اونس همراه معجون غیره ادویه مذکوره دهند لوزنات انفخارنب
دو درم تخم عود صلیب سیاه چهار درم دبق قحفت آدم هر یک پنج درم خون خطاف نیم درم انیسون و اپیصنی قرنفل هر یک نیم درم سپید کاب اسکر و یلو لیشکر و عرق
عود صلیب لوزه سازند لطفل دو وبجوان سه درم سه ساعت قبل از طعام دهند بیست روز معجون عاقرقرحا اسطوخودوس قسط هر یک ده درم غاریقون
پنج درم کرد یا تخم شبت زراوند گرد انگزه هر یک دو و نیم درم آب عنصل عسل هر یک چهار ده اونس با آتش نرم قوام کرده ادویه آمیزند شربتی سه درم صبحی دیگر
صابون نیم درم بلبن بقر نزاینده سه اونس صبحی دهند چند روز دیگر اسپر تیو توتیای سبز یک اسپر تیو تار تره سه عرق بزباکال کافوری چهار بیست سه ونزه تر کرده لطفل
نیم بجوان یک درم دهند دیگر نمک کهربا روغن کهربا روغن تار تره دو اسپر تیو آهن اسپر تیو کبریت تیز اکهربا تین تو اچند اسپر تیو قحف آدم نمک لطیف قحف آدم
اسپر تیو نمک شیرین اسپر تیو شوره شیرین اسپر تیو نمک امنی قلو نمک امنی هر که باشد لطفل چهار و بجوان شش قطره دهند که مفتح و مخرج ماده منجمده بلغمیه بون وش النفع
وغیره و شیرین کننده اند دیگر تین تورابرا با چهار یا شانزده قطره بطبیخ پنج عود صلیب دهند چند روز دیگر شنگرف کانی شنگرف سرمی ادر وفولیمیانی مرکوریو سلا
دیگر پنج تخم عود صلیب طبایار در بدر گرفته وقتیکه آفتاب در حمل واسد باشد در گلو بندند دیگر ناخن کرگدن در گلو یا نصر بندند دیگر جر بازنده در گلو بندند دیگر خطاف شگافته بر سر بندند
دیگر صبر قدری آویزند که بلغم متعفن ماند دیگر زمرد در گلو یا اصبع بندند دیگر اگر کافی نبوند زیبق خورانند و بالند تا اخراج لعاب شود دیگر بعد فصد نکرده واسهال بر بنیاد
جلاپا دیاگرید وغیره سفوف ایبی لیپ تیکو دو اسکر دیا پا صبحی بعرق عود صلیب دهند و وقت شام حب هیر کوتی یک اسکر و پلو دهند تا یکماه اگر طفل باشد حب سفوف
نصفی دهند اگر مرض نو بود حب تو قف یکروز و سفوف هر روز دهند و اگر کهنه بود سفوف و حب در هفته سه بار بعمل آرند تا یکماه دیگر سفوف صرعی ولی کو
نیتا سفوف صرعی اسقورد بون سفوف رحمی سفوف ایپی پیفیکو سفالیکا سفوف با تیر امیڈیکا سفوف انتی یلیپ تیکو دیا اولیبانو دیا مشک آدر یو فرا کو
الیشیر کافوری السین سیالکهر با السبن ہمیا نارنجی اسپر تیو شاخ گوزن لطیف اسپر تیو روغنی اسپر تیو نمک امنی مرسیال اسپر تیو ابریشم اسپر تیو ہستیر یکو

بالسمو کهربا بالسمو صرعی تین تور اکوڈال تین تورا یرانا تین تورادی انتیموتیو تریاق دیاتیرارون حب انتی سپلیپٹیکو حب صرعی حب کونترا کوتا کوڈال حب کونترا اکتیشیر
حب دهونیر ساسس سبنا بری انتیموتیو سه که عنصلے سکنجبین عنصلے شربت پیونیا شربت تریوسس شربت تا باکو عرق دار چینی مرکب عرق خطاف عرق تشنگرت
عرق هستریکا عرق صرعی لانزی عرق آدریوحصاۃ الکاپس کرو کوآرنیتی کرد کوادری فلورنمک ارثی تار تاریزا داس الادن هر که باشد دهند دیگر عوصاۃ
الکاپس بطوریکه دانند هست نه مرتبه داده تا یکماه تبیخ زوفا نوشانند غالیه بینند دیگر حب کونترا کوتا کوڈال بهچکه درد وا رگذشت استعمال کنند دیگر روغن
کهربا بهچکه در فالج آید استعمال نمایند دیگر عرق تخم یا عظم سر آدم دهند شخصے را در روزی دو بار صرع میشد از ین صحت یافت دیگر ابریشم در سعوط یا پرالتیر کاتر کرده دهینی
سند و سعوط ادهی تالا با نافع دیگر حب کافور دو سه حب بعد یک یک گهری دهند دیگر تریاق الذهب یک مثقال بخل عتیق دهند دیگر اسطوخودوس گشنیز هریک یک سیاه خون مرغ زهره مرغ
زهرتیں حجر البقر هریک هفت نماریقون پنج رماد سم خر چهار زمرد عنبر مشک هریک نیم مثقال محلول مقوم بگلاب معجون سازند شربتی مثقالی بطبیخ زبیب دیگر آبنوس
ابادر حبوب حسب چهل روز استعمال کنند **فائده** اطالت وبیکی زمان صرع حسب سبب است مثلاً اگر ماده خفیف و سبب ضعیف باشد بهما د صحت باشد واگر
ماده کثیر و سبب قوی باشد در اندک مدت صرع افتد چون کشاید زیاده از نیم یا یک ساعت فرصت نه دهد و باز ظهور نماید و صرعی که بدین افراط بود نجات از وی
محالست **فائده** شخصے را که عمرش از شصت سال تجاوز کرده بود صرع پدید آمد شیر شتر مداومت نمود صحت یافت دیگر معجون نستقی معجون نماریقون مفرح جالینوس
[illegible] المسک هرتیاو ریطیوس حب اسکندری حب اسطوخودوس شربت حرمل شربت اسطوخودوس شربت افسنتین این همه مفید اند دیگر بعد تنقیه دماغ راسویا جگر
خربیان صبحی خورند دیگر بیربهوٹی در قند سیاه پیچیده یا تبوبر سیاه یکرنگ در قند سیاه پیچیده یا انفحه ارنب بری بمسکه آمیخته یا پوست بیخ عشر سائیده یا عظم آدم
سوخته سائیده یا زمرد سائیده یا شاخ کرگدن سوده یا انگزد نیم مثقال سائیده یا خولنجان سائیده یا قلقلد از نیم درم سائیده یا زرنباد یا زراوند گرد درم سائیده
بعسل آمیخته یا ابهل درم سکنجبین آمیخته یا قیصوم سائیده بعسل سرشته یا سم خر سوخته نیم مثقال سائیده یا عظم آدم سوخته شش درم لبن البقر دو رطل آمیخته یا شاخ گوزن
سوهان کرده بخمر آمیخته یا سم یا پی گاومیش سوخته یک مثقال سائیده یا زهره گرگ و دانگ مشک قدری آمیخته یا دماغ گرگ یک قیراط بشیر آمیخته دهند دیگر جدوار
چند قدر عدس بروغن بادرین آمیخته یا عظم شتر نیت سوده برسر مالند دیگر بادگل اسطوخودوس مداومت کند مریض صرع با سهال دیگر پوست اسپغول خشک کرده سائیده چهار
درم بآب گرم دهند چهل روز دیگر تخم موشک پران یا تخم اسپغول سوخته خورانند دیگر عرق فلفل سرخ بطور عرق بادیان کشیده شش هفت توله دهند دیگر [illegible]
شب در آب ترکرده صبح خورند تا هفته دیگر نرگس هفت عدد تا نخود یک کف آمیخته یا نرگس هفت عدد حبه سفید فلفل گرد هریک عدد بآب سائیده دهند تا هفته
[illegible] صرع سه ساله دیگر ارکل تخم بدهاتخم قنفذ سفید دیگر سم استر یا سم خر وحشی سوخته سائیده بعد تنقیه ده چهل روز دیگر بچه چشم ناکشوده زاغ در ظرفی سوخته دو ماشه
دهد دیگر پر دل لقوس بریان کرده هفت قطعه نموده در هفت یکشنبه دهد دیگر روز یکشنبه آتش مرده تا بر پرانده بیار و در عقب نه بیند و اندک اندک چند روز
خورانند دیگر مشک خورد بوید دیگر روز یکشنبه گوش خر یا گوش ارنب بریده پنبه بخون تر کرده دارد و وقت حاجت پنبه بآب تر نمود و در حلق ریزد دیگر دل
موشک پران گرم گرم بلع کنند دیگر شحم حنظل مغز انگلت زنجبیل هر یک سه فلفل یک آمیخته قدر کنار هر روز خورد دیگر حب شفا قدر نخود وقت شب دهند
دیگر اهلیله کابلی تربد زنجبیل [illegible] صلیب هر یک سه اسطوخودوس یک اهلیله سیاه آمله هر یک شش دارچینی چهار [illegible] عسل سه چند آمیخته بعد چهار [illegible]
دهند دیگر کندر سه چند برابر قند [illegible] حب بسته دهند مریض صرع اطفال دیگر مرکزی خشک دو درم جاوشیر درم سائیده هر صبح دهند تا دو هفته دیگر جو [illegible] اسود دو مثقال

بماء العسل یا مغز سر راسو بسرکه یا مغز سر خر بسرکه یا فیروزه بعسل یا اشق بعسل یا بزر سپند نیم درم بسرکه یا حجر الفرس درم بسرکه یا زراوند یک ربع درم با ماء العسل یا زهره دوغ انگی بسکنجبین
عنصلی یا جواهر مهره ماشه بعرق چند دهند دیگر طبیخ چای یا خون سلحفات یا فاوانیا با آب سوده یا حجر القمر سوده یا دیودار سائیده یا جگر کبک یک مثقال یا خون گوش ارنب
یا خون ذئب مثقالی دهند دیگر طبیخ حب البلسان دو اوقیه نوشانند تا یکماه دیگر وج بدو چند وزن آن بقر جهل روز دفن داشته سه درم خورند مزیل سکته و فالج هم دیگر بسفایج سه
مثقال جوشانده بسکنجبین آمیخته نوشند دیگر اهلیله کابلی ایارج فیقرا اغاریقون برابر بعسل حبوب بندند شربت نیم مثقال عجیب دیگر حب البلسان صد درم سه وزن در بول بقر اشقر
ترکرده در آفتاب خشک نموده با اهل وج هر یک پنجاه درم جاوشیر ده درم در بول بقر اشقر یک شبانروز ترکرده بقوت مالیده صاف نموده درین بول باز حب البلسان مذکور
وج و اهل دیگر انداخته و نشاسته کرده چهل روز در خانه بدارند و هر روز یکمرتبه حرکت دهند و هرچه از بول کم شود دیگر ریزند پس خشک سازند و هر روز ازین ادویه سه درم
با آب گرم دهند تا هفته دیگر وقت نوبت کنجایی با آب سوده قدری سعوط کنند دیگر زهره خر با روغن آجر یا زهره سلحفات یا خون سنگ پشت یا کوکر حبه بروغن
سداب حل کرده یا حب الغار قدر نخودی با آب سوده یا کندش فلفل با آب سوده یا فندق هندی با آب سوده یا دماغ مرغ پریا حجر البقر قدر عدس با آب سلق سعوط یا خون خرگوش یا خون
یا خون طمث یا عرق بنا گوش فیل مست یا بول آهو نر یا جگر آمیخته یا جند بید ستر سائیده یا تخم ملیا با آب سائیده یا دماغ هدهد بروغن کنجد و سرکه سائیده
یا زهره گرگ یا سیاس بول اسپ سیاه سائیده یا نرگس بیخ دور کرده هفت عدد با آب سائیده یا بید یا پیل بول آدم سوده یا شونیز بروغن بنفشه سائیده یا موسیائی
قدر حبه با آب مرزنجوش سائیده یا آب جند قوقا یا آب مرزنجوش یا آب سداب یا زهره قنفذ یا دهنج با آب سداب سوده سعوط کنند دیگر مغز سر خرگوش خشک کرده یکماشه
سائیده در بینی دمند سه روز دیگر فلفل گرد درم و زهره [illegible] مثقال ترکرده خشک نموده چهار عدد سائیده یا زهره ماهی [illegible] یا مرزنجوش گاوزبان هر یک یک نیم درم خشک کرده سائیده
شنگرف سه دانه آمیخته یا ملح طبرزد [illegible] بر درخت عشر بود خشک کرده همه فلفل گرد آمیخته سائیده یا [illegible] سائیده یا [illegible] سفید برابر سائیده یا خردل
سائیده یا کرم بینی شتر خشک کرده سائیده یا فلفل گرد نیم [illegible] در کدوی تلخ ترکرده شش ماه دارند بعده یک عدد سائیده در بینی نفوخ کنند دیگر عفص با آب سوده
وقت شروع در منخرین چکانند بیشتر سه چهار بار دیگر عنصل [illegible] آب عسل ابیض یا سیاه سوده وقت صرع چکانند بیشتر سه بار دیگر زهره گرگ در چشم کشند مزیل ام الصبیان
دیگر [illegible] خر بخور کنند دیگر مرارة [illegible] بروغن بنفشه سعوط کنند و در گوش چکانند مزیل ام الصبیان دیگر [illegible] دیگر در آب سرد غوطه دهند اگر خواهند نمک هم آمیزند
دیگر فتیله کاغذ از طرفی سوزند دود از دیگر طرف در دو گوش در بینی رسانند دیگر [illegible] بروغن [illegible] کرده و فلفل سرخ مسحوقه پاشند فوراً به شود دیگر آب سداب در بینی اندازند
دیگر سعوط جوز القی داده بخور زبل [illegible] دهند دیگر حب شفا با آب سوده وقت صرع در بینی چکانند دیگر فلفل گرد [illegible] گوسپند [illegible] کرده با سایه خشک نموده
دارند وقت حاجت سائیده نفوخ کنند هفت نوبت دیگر نفوخ [illegible] در بینی دمند دیگر شیر [illegible] وقت مرض در منخرین چکانند فوراً به شود دیگر مغز تخم مهوه
زعفران نبات برابر با آب سائیده وقت مرض سه چهار قطره در بینی قطور کنند یا مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل گرد دو نیم عدد سائیده نفوخ نمایند دیگر دهنج خشک
سائیده نفوخ کنند سه بار دیگر تخم [illegible] یا جگر [illegible] یا قنه یا عظم [illegible] یا [illegible] یا اظفار [illegible] بخور کنند دیگر [illegible] فلفل گرد با آب کامه حل کرده قدری عرق گاوزبان آمیخته
در منخرین چکانند دیگر کرم سبز که بر درخت عشر میباشد و برو نقطها می‌بود [illegible] در خرقه گرفته سعوط کنند دیگر اگر حالت [illegible] مصروع کنند صرع برود دیگر وقت
آمدن صرع اگر میسر باشد اول هفت بار در گوش راست [illegible] هفت مرتبه در گوش چپ [illegible] بدمد و [illegible] دعا گفته صحت شود و اگر زن باشد
اول در گوش چپ پس در راست گوید دیگر [illegible] چپ [illegible] ناخن یا پنجه در پوست آهو کرده یا [illegible] دندان گرگ یا زبان یا پوست گرگ یا سلحفات

یا عظم گرگ یا پوست گوساله یا پوست ابل یا سر موش دشتی یا بیخ کرفس یا بسد یا حجر الدجاج آسمانگونی یا عظم فیل یا موی سگ سیاه یا دندان مشیمین ثعلب یا خاک جائیکه خوک در آنجا غلطیده یا بول کرده باشد گرفته یا دندان موش یا دنبال موش یا در فندق ثقب نموده زیبق پر کرده ثقب بلک بند ساخته در گلو بندند **دیگر** قطعه جلد جبهه خر بر سر بندد و هر سال نو کنند **دیگر** پای [illegible] است بهر ساق یا بندد **دیگر** نیش عقرب ناخن سگ ناخن باخه در پوست استر کرده بندد **دیگر** حلقه سم راست خر یا از سم حمار الوحش ساخته در خنصر چپ دارد و هر سال نو کنند **دیگر** سنگ سفید از سنگریزه چه فعلات در تزاید النور گرفته در پوست گوساله که وقت تولد بدنش بر زمین نرسیده کرده بر بازو یا گلو بندد نزلیه نرسد هم **دیگر** اظفار الطیب بر بازوی چپ بندد **دیگر** میل طلائی مدام در چشم مصروع کشند **دیگر** بر پوست سگ مدام نشانند **دیگر** جاوشیر قدری بشیر سگ حل کرده بطفل دهند **دیگر** بر جا بجا خر مدام خوابد **دیگر** زبل فاخته بر طفل آویزد مزلیه صرع که شب آید **دیگر** اصابع الصفر بالتمام در خانه آویزد که نزد هر که در و ماند از صرع ایمن باشد **دیگر** دندان مشیمین گرگ در پوشش کرده نزد خود دارد **دیگر** حلقه از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ کنند **دیگر** حجر القیشور مثل سنگ پا بر کف پا مالد **دیگر** زعفران تره بر سر بندد **دیگر** انگشتری ذهب در دست کند **دیگر** ناخن پای چپ کرگدن بر بازوی چپ بندد یا در گلو آویزد یا در انگشتری طلا نصب کرده در دست کند یا در گوش نهند **دیگر** سم جبهه گورخر بر بازو یا بر سر بندد **دیگر** یاقوت یا حجر جرادی یا هر دو چشم گرگ یا لب بالای موش کور آویزند **دیگر** موی یا پوست اسد بر گردن طفل قبل از بلوغ بندند یا کلاه از پوست او ساخته مدام بر سر مصروع دارند **دیگر** عظم که از زبل گرگ برآید یا جگر خر خشک کرده و نیز آویزند **دیگر** بهوچ پتر قدری به بیست و یکعدد فلفل گرد حب بسته وقت مرض در بینی ناسش بدند فوراً صحت شود **حب کافور** کافوری حبه انگرد شصت حبه خرمهره باره شش قطره آب سمع سی حب بندند **حب اسطوخودوس** هلیله زرد هلیله کابلی هر یک پنج تربد هفت نیم صبر شش اسطوخودوس غاریقون افتیمون بسفایج هر یک سه شحم حنظل یک نیم فلفل فودنج جبلی هر یک یک بروغن بادام چرب کرده حبوب بندند شربتی سه درم بآب گرم مزلیه صداع و مالیخولیا و داء الثعلب و امراض سوداوی و بلغمی **اطریفل اسطوخودوس** هر سه هلیله بلیله آمله سنا تربد بسفایج اسطوخودوس مصطکی افتیمون مویز کشمش هر یک پنج دهن لوز بیست پنج عسل سه چند بعد چهل روز بکار برند شربتی چهار مثقال منقی دماغ و معده از اخلاط غلیظه مزلیه امراض بلغمی و سوداوی و صرع و مالیخولیا و بهق و برص و رطوبات ملاومت او مانع شیب **شربت اسطوخودوس** بسفایج خراشیده گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم اسطوخودوس ده درم آب رطل جوشانند تصفیه نمایند صاف کرده بنیم رطل نبات قوام کنند شربتی یک اوقیه برای صمم و سدد دماغی نافع

فصل بیست و دوم در سکته مرضیست که حس و حرکت جمیع اعضا سوای تنفس باطل گردد و مریض برپشت افتاده باشد و گاه بود که حرکت تنفس هم محسوس نشود و بمرده ماند پس باید که پاره پشم یا پنبه ندف زده یا پر باریک پیش بینی نهند اگر پشم و غیره متحرک شوند زنده باشد یا ظرفی سبک پر آب بر سینه نهند و ملاحظه کنند اگر حرکت در آب محسوس شود زنده یا آئینه صاف نزد بینی دارند اگر غبار گیرد زنده یا چشمش در روشنی کشایند و نظر کنند اگر حدقه روشن و بر رونق خود بود یا در سیاهی چشم صورت ناظر منعکس شود زنده یا در مواضع تاریک چراغ روشن کرده مقابل چشم دارند اگر عکس آن در چشم ظاهر شود زنده باشد یا اصبع در دبر کنند که درون دبر بجانب خلف [illegible] نیست که تا ابقای حیات متحرک باشد یا گاه [illegible] گذارند اگر در عرصه سی ساعت آگاه نکند مرده باشد در سکته تا دو روز بلکه هفتاد و دو ساعت دفن نکنند تا وقتیکه جسد تعفن پذیرد محتاج باستدلال نباشد **فائده** سبب این مرض سده تامه است که یکبارگی در جمیع بطون ثلاثه دماغ افتد و انسداد مسالک گذر روح نفسانی نماید و سبب سده دو اند خارجی و داخلی خارجی چنانچه ضربه جسم که به سر رسد و دماغ منقبض گردد و باعث انسداد مجاری گذر روح نماید یا بسبب حرارت آفتاب و آتش ماده بگداز و در بطون دماغ آید و موجب سد مجاری گردد

یا بسبب بردی مفرط خون و ماده انجماد پذیرد و سد مجری گذر روح نماید آماس داخلی چون کثرت خون یا بلغم که در بطون دماغ پر شود یا ریاح و ابخره غلیظه یا سمیه که باعث
انسداد مجری گذر روح شوند و گاهی بسبب استرخای لیفات وریدی و شریانی و ورم دماغ که مانع گردش خون و گذر روح شوند پدید می آید **قول بقراط**
السکتة اذا کانت قویة لم یبرء و اما اذا کانت ضعیفة لم یسهل برءها و آثار قوی و ضعیف دشواری و آسانی تنفس است و ظهور کف در دهن
آثار عجز قوت باشد و اگر مرض صعب بود نه کف آرد و نه خرخر کند و شربت که در حلق ریزند از بینی بر آید زود بمیرد و اگر دفعةً صداع شود پس سکته افتد و تنفس با خرخر
باشد و چشم فرو نشیند در هفته بمیرد و اگر در همه تن اختلاج افتد پس سکته پدید آید زود بمیرد **قول جوان کورو** و اگر حس حرکت و تنفس برود و مثل مرده شود لا علاج
باشد و اگر حس و حرکت باطل شود و تنفس بتفحص تام معلوم گردد قلیل البرء بود و اگر حرکت تنفس قدری بغیر تفحص ظاهر باشد قابل علاج بود و اگر حرکت تنفس بحال اصلی
باشد زود به گردد **انتباه** عظم عروق ضربان شرائین ظهور صداع بغیر حمی دوار کدورت حواس حسی اطراف ثقل سر طنین کسل حرکات خیرگی چشم اختلاج اندام صریر الاسنان
امتلای عروق عنق برد اطراف بول زنگاری سیاه آثار تولد سکته باشد **فائده** سکوت را لازم که در روز و بعد غذا خواب نکند اگر تواند بعد ساعتی از اکل غذا
زمانی بر پهلوی راست خواب نماید و از کثرت اکل و خمر و غیره پرهیز و اغذیه سریع الهضم خورد و در مضغ مبالغه نماید و در مواضع تنگ که آتش افروخته باشد خواب
نکنند بدانند در علاج این اطبا را اختلاف است بعضی فصد بهتر میدانند و بعضی مضر نوشته پس اگر مرض دموی باشد و مانع نبود فصد کنند و اگر ماده دیگر بود تنقیه
آن نمایند اگر بطفل شود بدانند که در باعث او رطوبت است و اگر در پیر پدید آید بدانند که بسبب کثرت ماده بلغمیست و اگر در جوان بسبب کثرت فصدها و شرب آب و خمر و غیرها
پدید آید پس فصد درین سکته ضرور نباشد **فائده** در **سکته بلغمی** ترهل بدن بیاض لون کثرت نزاق رطوبت بینی اما غلظ بول و خرخر آثار صعبی مرض باشد تقدم
اکل بقول بلغم افزا و سکون در مواضع نمناک و مشی در سرما و عدم تنقیه بلغم و تقلیل ریاضت و مریض پیر **علاج** وقت مرض اول جذب ماده بشیافه و حقنه کنند
پس برای تسخین دماغ توجه نمایند و گاه باشد که قبل از جذب ماده تسخین سر حاجت افتد پس برای تسخین مشک قرنفل سداب بویانند و کندش فلفل چند سائیده
در بینی دمند بطبیخ بابونه و پودینه نمام عاقرقرحا اشنه نطول کنند چند خردل اسپرک سائیده بر سر طلا کنند بعد حلق شعر و نمد یا کلاه نمد گرم کرده بر سر پوشند و تخته آهن
یا آجر گرم کرده بران گذارند و در تسخین مؤخر سر بیشتر کوشند روغن فرفیون و روغن سداب و روغن سوسن بشمع آمیخته یا خردل فرفیون عاقرقرحا بدهن ورد یا دهن
سوسن آمیخته بر سر و مهرهای پشت و عنق مالند قرنفل عود بسباسه جوزبویه کوفته گرم کرده بر مواضع مذکورین بندند یا بروغن آمیخته مالند زهره کلنگ با آب مرزنجوش
آمیخته در بینی چکانند پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده در حلق گردانند تا قی آید و اگر نیاید نیز خالی از نفع نباشد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا معجون
بلادر یا انگذان یا جند یا سکبینج بماء العسل حل کرده در حلق ریزند یا طبیخ بادیان انیسون کمون گلقند عسلی در حلق اندازند و چوبی وقت مرض در دهن دارند تا دهن
کشاده ماند و بعد اخراج ماده کثیف در حمام گرم بی آب برند و زمانی بدارند وقتیکه بافاقت آید تا روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم تنقیه بحب ایارج و غیره نمایند مکرر در هفته
یک یا دو بار حسب قوت و تا بیست چهار روز همین تدبیر ملازم باشند بعده هر صبح روغن خروع بماء الاصول دهند تریاق اربعه دهند انیسون مصطکی بعسل
آمیخته خورانند خردل بسکنجبین آمیخته غرغره نمایند اطریفل کبیر مثقالی بماء الاصول دهند مرغ عصافیر کباب کبوتر نخود آب باده یه گرم خورند ماء العسل که در
قرنفل جوزبویه دارچینی فلفل و قدری مشک بود نوشند اگر درین قسم آثار غلبه خون نیز ظاهر باشد فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **فائده** اکثر است که چون
سکته بلغمی کشاید بلقوه و فالج منتقل گردد و کذا اکثر است که ماده فالج بسکته انجامد **قول جوان کورو** و جلایا دو درم یا تارترو امیتیکو شش دانه یا حمر انتیمونی

دو اونس یا خمر که در وقرص حنظل تر بود سه اونس دهند تا خواب یا کشند مالش ساقین نزد و رسوی اسفل نمایند فتیله با سیر تو نمک ارمنی تر کرده در بینی نهند در
چهار چهار ساعت روغن کهربا سفید روح شاخ گوزن انفع گوگرد بخور کنند تین تو آتنیا کو که در روح خمر طلیا کرده باشند به رم و هند حقنه مزلیه سکته نمایند خرقه
در خمر تند تر کرده بر سر نهند و بخرقه آتش دهند تا خمر مشتعل شود و بسبب حرارت ماده منجمده تحلیل پذیرد و چون شعله بایستد روغن کهربا گرم کرده بر سر و نوکا ماالند بالای
درز اکلیلی و تجدده داغ دهند قول تیکولا و برابر داغ هر دو دست علاج دیگر نیست تا به آهنی گرم کرده بر سر نهند تا موها بسوزند جاذ در خمر تند آلوده بر همه تن پیچیده
آتش دهند که شعله گیرد اگر مریض طلب آب کند عرق اونکز یا نیم اونس بنوشانند قدری گوگرد بروغن حب الغار روغن سداب بر آتش گداخته فرو گرفته اندکی روغن جند
آمیخته بر فقار مالش کنند در خریطه موئین جوز بویه کهربا ریحان مسحوق به یکرده گرم نموده چند قطره روغن کهربا پاشیده بر سر نهند و بعد حلق شعر فرفیون خردل شیطرج
تخم انجره برابر بسر که بیراند ضماد کنند بعد تنقیه بمسهل حقنه شونیز شیلم هر یک بیست دانه فرفیون شش دانه اذان الفار قدری سائیده سعوط کنند که در ربع ساعت
نیم کانا و آب و بلغم اخراج بنماید بعده بالای تحفت ستر طاننند و بر بدر محاجم ناری گذارند و فتیله در دو ریدوی عنق منتفخ نشود فصد کرده قدر ضرور خون بر آورده توتیای
سبز سائیده پاشند بالسمو سکته بر صدغ و جبهه و بینی و گوش و سر طلا کنند عرق دارچینی درم طبیخ سکته چهار اونس آمیخته دهند و بدن بخرقه بپوشند تا عرق آید خمر سکته
یک قاشق صبح دو پهر شام بعرق اشترغار قبل از غذا دهند تا یک ماه عنبر مشک اسیر تو شاخ گوزن هر یک شش دانه روغن کهربا شش قطره بعرق سنبل دهند
در شروع باد و فزاید نور که سکته از دیاد کند نمک زیتون بیست دانه نمک دو لا تیل کهربا شش دانه بسه اونس عرق اشترغار که در شیشه چکانیده باشند آمیخته دهند دو
ایام تناقص النور کهربا سفید سه درم عود صلیب نر و باره دوانزایاده هیل هر یک درم گل زوفا دوازده عدد خردل نیم اونس سائیده بدو دانس مربای گل اسطوخودوس
آمیخته شش باشه نهار دهند و بعد تنقیه تا م آبزن با آب گرم نمایند تا چهل روز طبیخ چای استعمال کنند روغن کهربا یا روح خمر که در و چند جوز بویه چکانیده باشند
در بیخ زبان و منخرین مالند و در گوش و بینی چکانند العشبه و تا نیم درم یک پیاله مروق بنوشانند بیست روز و مالش هم نمایند وقت مرض ماهی مرلقین در طبیخ شدید اکثر
برگ حب الغار اسطوخودوس سنبل ریحان مرزنجوش ساعتی دارند و سر و شدن ندهند باز آرند حس مرقق ماده گردش دهنده روح مانع صعود ابخره است قول
رازی انگزد و سکته انفع قدر باقلا انجره حل کرده دهند صبح شام حب برای سکته سبات فالج انفع در هفته دو بار دهند کبابه جوز بویه قرنفل هر یک دو
اونس چند اسکر ولموآب ریحان حبوب بندند شربتی درمی اگر عنبر اونس افزایند قوی گردد اطریفل کبیر بلیله کابلی بلیله سیاه بلیله آمله فلفلین هر یک شش
مثقال زنجبیل بهمنین تودرین لسان العصافیر حب القلقل گشنیز مقشر شکر طبرزد خشخاش هر یک دو درم روغن بادام چهار درم عسل منزوع الرغوه سه چند بعد سه ماه
استعمال کنند مقوی معده و امعاء و مثانه و حواس و اعصاب مسمن بدن مسخن معده محسن لون منقی خون و ذهن مزید حدت فهم و ذکا هاضم مانع صعود ابخره معده
بدماغ معین باه مزیل نسیان و بلادت و اعلال بارده رطبه دماغی و سرعت پیری و بواسیر ریحی و استرخاء و رطوبت معده مفتح سده و در غیر سرما استعمال نکنند مگر عند
ضرور **فائده** در سکته دموی حمرت لون وجه مائل بکبودی مشابه لون کسی که گلویش خفه کنند عرق جبهه انتفاخ و داجین نفس بغیر خرخره حرارت ملمس سرخی
چشم امتلای عروق عین تقدم اکل اغذیه خون افزا و احتباس خون حیض و بواسیر و مزاج دموی و سن شباب **علاج** فوراً قیفال هر دو دست زنند اگر مناسب
و واجب دانند و داجین نیز زنند و خون حسب قوت گیرند حجامت ساقین کنند و بعد فصد سده و دلک اطراف کنند حقنه معتدل نمایند سر بعد روغن گل و روغن
روغن بابونه سرکه یا روغن گل کافور معتدل و قدری سرکه بر سر نهند اگر تنقیه معتدل کنند تا ماده باقی مستفرغ شود بعد فصد رگ سر بینی انفع چون بهوش

آید مغز خیار شنبر با آب انار مَیْن یا با آب تمر هندی حل کرده دهند سکنجبین گلقند که در وعود مصطکی باشد در آخر مناسب در تلطیف تبرید کوشند و بر جلاب و کشکاب قصار
ورزند و بتدریج تیهو و دراج مرغ دهند **قول جوان کوررو** وقیفال زده هر دو رگ سر کشایند پنج شش بار در اندک عرصه **قول** زراکوت زن سکوته حبس
حیض داشت رگ سر و عرق جبهه هشت ساعت چهار بار کشادند صحت یافت و فصد رگ گاو دشتر این صنع انفع **فائده** اگر ماده سودا یا صفرا باشد علامت
علاج آن از ذیل صرع جویند **فائده** در سکته ورم دماغی و این دفعةً نمی افتد اول اعراض قرانیطس یا لیثرغس پدید آید پس سکته افتد و اگر بسبب ضربه سقطه باشد
تقدم آن گواهی دهد علاج آثار سرسام و برسام فی‌ما حسب حمی تدبیر قرانیطس یا لیثرغس کنند و اگر بسبب ضربه بود به تدبیرش رجوع نمایند **قول جوان کوررو** و اگر از
شرکت معده بسبب خامی ماده سددی باشد غثی و دوار وغیره پیدا باشد **علاج** کنین تلیو یا شیره برق آمیخته دهند شخصی سکوت حرکت نبض و تنفس نداشت سال
و تیر تیولو داد ندقی کثیر کرد و روغن دارچینی به کنین تا السپین سیا آمیخته در بینی و گوش چند قطره چکانیدند و بر سر کار و ستیکه فراسیج نهادند و بر قحف حجامت کردند چشم
بکشاد و تنفس کرد در روز دویم استی نوواداند اخراج ماده شد و سخن کرد در روز سوم سال و تیر تیولو روز چهارم اتیمونیو دادند صحت یافت اگر بسبب کمی گردش خون
باشد بسبب کثرت خون یا استعمال مخدرات یا برد منجمده **علاج** ادویه مرقق ملطف مسیل خون چون نمک لطیف کهربا اسپرت و شاخ گوزن اسپرت نمک ارسنی عصاره
عنبر بیک قاشق عرق دارچینی آمیخته دهند نمک زیتون انفع و از اشیای ترش مخدر چون افیون خمر روغن گوگرد روغن توتیای سبز وغیره پرهیزند که منجمد خون
وغیره اند اگر بسبب حرارت آتش یا دود یا انجره خمر یا شعاع آفتاب باشد **علاج** آب سرد پاشند آب بارد آبزن کنند هوای سرد نمایند مالش ساق باهستگی
و نرمی کنند اگر بسبب شعاع آفتاب بود کوزه ماءتیس دهند اگر بسبب سم باشد تدبیرش نمایند **فائده در ادویه** طلای سکته بر پشت و کف پا نهند سعوط ایولیلیکا بویند و بر ستیع مالند
حقنه ایولیلیکا نمایند **دیگر** اسپرت نمک بعرق مناسب دهند **دیگر** روغن کهربا بطوریکه در فالج آید استعمال کنند **دیگر** طبیخ چای نوشند **دیگر** میستور اسپهلبه ایتشر کافوری اسپین سیا
کهربا السپین بانرنجی اسپرت و شاخ گوزن اسپرت روغنی اسپرت نمک ارمنی مسیل اسپرت کمفر اسپرت شم اسپرت مستر کو باسمو ایولیکا تین در اکورا تین تو راجند تین تو را پایا تین
تو داتیمونیو حب انتی ملیب یکا حب طین لوز تیا نا روغن انیسی سنفیا بری اتیمونیو سفوف صرعی اتقودیون شربت پونیا شربت بیوسی عرق اونکریا عرق دارچینی مرکب عرق ادویه عرق
ادویه عرق هیدرو تیکا قرص خار یقون قرص حنظل کرده کوفتن زیتی فلد نمک ملحی نمک و لاتیل هر که مناسب باشد دهند **دیگر** ماش سیاه به مقدار کثیر در آب پزند چون مهرا شود از نصفی هفت سیره
قدر انار بندند و بر یافوخ جبهه عنق کلاه سینه ظهر کجا کنند آبیسه ساعت بعده از ماشر باقی تا کفیم باپس بر اعضای مذکوره مالش نمایند و هر چهار طرف بقیر
آتش دارند و در بستر قطنی پوشند تا عرق آید اگر بکشاد فیها الادهان اعنی بر یافوخ دهند **دیگر** ثوم شامی اوقیه حلبه شونیز هر یک نیم اوقیه جند بیدستر سائیده فلفلین
هر یک سه درم زبیب سه چند همه در پیورت کرده مقطر کنند برای سکته و امراض دماغی انفع **دیگر** جواهر مهره ماشه بعرق چند دهند **دیگر** نیل آسمان برابر
قدر فلفل حبوب بندند اگر بیهوش باشند آب ادرک سوده بر بن دندان و کام و حلق بمالند چون بهوش آید حب دهند و **دیگر** دیودار سائیده نوشند
دیگر غالیه بویند **دیگر** قرنفل نفوخ کنند **دیگر** اطریفل الطیب بخور نمایند **دیگر** فلفلمویه یا مشک سائیده بویند **دیگر** قرنفل مشک بر یافوخ طلا کنند **دیگر** گوگرد
قدر عدس با آب مرزنجوش یا آب سلق یا دهن لوز سعوط کنند در ساعت کشاید **دیگر** موی سر تراشیده کتاب بسیار زده بیش بول آدم سوده بمالند
بهوش آید **فائده** طبیبی مسکوت را بچوبی بیست ضرب محکم زد و بعد زمانی ده ضرب دیگر زد نبض بحرکت آمد همچنین ده ده ضرب می زد تا بجنبید و بفریاد آمد
ضرب زدن موقوف نمود مسکوت بنشست و از جمیع تا الیه و طعام طلب کرد **فصل بیست سوم در جمود** که آن را مخصوص بدرکه و قاطوخس نیز گویند

مرضیست که دفعةً افتد و مریض بی حس و حرکت و تنفس گردد و بهر شکلیکه باشد استاده یا نشسته یا خفته یا در صنعت بر همان شکل بماند سبب او سوداست که در بطن
مؤخر دماغ بند شود **فائده** فرق در جمود و سبات آنست که در سبات نفس بحال باشد و نبض لین باشد و سخن کند اما بتکلف گوید و چشمهایش بند باشد و در جمود
عکس این و از سکته و جمود آنست که در حلق مجمود هیچ چیز نرود خلاف مسکوت و مسکوت بر پشت افتاده باشد خلاف مجمود و از سرسام بارد و جمود آنست که در جمود
تب نباشد و در سرسام تب بود و بدان حد نرسد که بموتی ماند **علاج** وقت مرض شیافهٔ گرم یا حقنهٔ حادهٔ مخرجهٔ سودا کنند چند بادزنجبیل بروغن خیری یا روغن سداب
یا روغن مرزنجوش یا روغن بادام آمیخته بر سر مالند بابونه و زوفا و اکلیل شبت بسرکه و عسل بر مؤخر سر ضماد کنند چون بهوش آید منضج سودا دهند بعد نضج برای تنقیه
از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و افتیمون نمک هندی حب ساخته یا از افتیمون غاریقون بسفایج اسطوخودوس طبیخ ساخته دهند و اشربه و اغذیه گرم بکار برند
و پس سر موم روغن چرب دارند چون مرض بانحطاط افتد گلقند عسلی دهند و عوض آب ماء العسل نوشانند اگر بسبب استفراغ یا حدت حقنه سهر پیدا آید روغن
بنفشه نیم گرم بر سر مالند و بطبیخ بابونه شبت اکلیل کلسرخ تخم کاهو کوکنار نطول کنند اگر غلبه خون باشد قیفال زنند بر ساقین حجامت نمایند اما خون اندک
برآرند **فصل بست چهارم در فالج و استرخا** یعنی حرکت و حس عضو ماؤف ناقص یا باطل گردد و باشد که حس بر جا بود و فقط حرکت باطل گردد بهر آنکه
آفت فقط در آلهٔ حرکت افتاده نه در آلهٔ حس و باشد که سبب در شعبه از شعبهای عصب افتد و عضوی که بآن شعبه تعلق دارد مسترخی گردد و باقی همه اندام
بسلامت باشد مثلاً حنجره یا مثانه یا معای مستقیم یا اصابع یا جزوی از اجزای اعضا مسترخی گردد و باقی همه بدن سالم بود و باشد که سبب در اعصاب نخاعی
و دماغی یک شق باشد پس نیمه بدن در طول از سر تا پا مسترخی گردد و این استرخا را فالج گویند و باشد که سبب فقط در اعصاب نخاعی یک شق بود پس
نیمه تن مسترخی گردد و اعضای سر سالم باشند و باشد که پوست رو خدر شود چرا که اعصاب حس روی از نخاع رسته است و باشد که سبب در اعصاب نخاعی
هر دو شق باشد پس همه تن غیر سر مسترخی گردد **فائده** سبب استرخا سده است یا گسستن و بریده شدن عصب که مانع نفوذ روح گردد و **بدانند** که
سبب سده یا ضغط و سده عضویست یا رطوبت غلیظ لزج که در عصاب افتد یا ورم که در نخاع یا اعصاب پدید آید یا سقطه ضربه یا زوال مهرهای عنق یا پشت
از موضع خود یا انقباض عصب بسبب برد و کشف و غیره یا خلع عضوی از مفصل **قول صاحب فونسکیه** این مرض عام و خاص میباشد عام آنکه در همه
جسم بود و خاص آنکه در یک اعضا باشد سبب او قلت وصول روح نفسانی بدان عضو است بسبب انسداد مسالک اعصاب از بلغم یا رطوبت حلّ
یا سودا یا ابخره ادویه مارکوتیکو یا ریاح یا خون یا وصول هوا و آب اشیای بارد یا خواص او کوتا یا کثرت شرب خمر و جماع یا جراحت و قطع عصب و خلع و استرخای فقار
یا ورم صلب یا سقطه یا قلت غذا و نیز شخصی که زیبق مدتی در دست وارد و استعمال مالش آن کند فالج و رعشه پیدا میشود و نیز بسبب سمیات پدید آید شخصی از موضع
افتاد و فوراً اسفل اصابع دست مفلوج شد شخصی آب یخ نوشید و شخصی بعد اکل میوه آب بارد نوشید گلو و زبان مفلوج گردید شخصی مدتی بر سنگ سرد نشست استرخای
مثانه و معای مستقیم پدید آمد و بول و براز بغیر اراده میکرد شخصی مدتی در آب سرد قیام کرد و شخصی برای صاف کردن چاه در چاه رفت مفلوج گردید شخصی تا چند بار
مدام در یک دست چیزی میداشت مفلوج گردید شخصی اضماده بر سر گذاشت استرخای جفن و شخصی را زوال ابصار پدید آمد بعضی را درین مرض اسهال پدید می آید بسبب
بند شدن شفتین نیز شخصی حمای محرقه عطش سه روز اندام استرخای اعصاب است حتی که حرکت کردن نمیتوانست و اشتها نبود شخصی آمد که بسبب جیره است
معرقات دادند و شیر بز تا چهار ماه نوشانیدند عصب تر شدند و حرکت کرد و مگر در امتلائی و ریگی ضرر دارد **قول حوان کورد** و اگر مرض فقط در اجزای سر بود

بدانند که فقط ماده در دماغ یا جای سلینت اعصاب است واگر فقط اعضای زیرین سر متألم بوند بدانند که ماده صرف در نخاع است واگر هم اجزای راس و هم اعضای زیرین
راس متألم باشند بدانند که ماده در دماغ و هم در نخاع است **فائده** اگر آفت در جفت دومی عصب بود حرکت چشم واگر در جفت سومی باشد حرکت ابرو واگر
در جفت پنجمی باشد حرکت زبان باطل گردد فقط آفت در اعصاب دماغی باشد واگر فالج فقط در اطراف و رخسار بود بدانند که آفت در عصب نخاعی است و دماغ
سالم پس اگر آفت در عضلهٔ عنقین باشد که از عصب فقار اول رسد حرکت لب اگر آفت در فقرهٔ پنجم بود حرکت دست واگر آفت در فقار مشترکه عظم عجز باشد حرکت
پا واگر آفت در عصب که میان عجز است بود حرکت مقعد یا مثانه یا قضیب نقصان پذیرد پس لازم که دریافت اینها کرده بمعالجه پردازند و دوا به عضو مخصوص
علت گذارند **انتباه** اگر آفت در هر دو قسم اعصاب یعنی حسی و محرکی باشد حس و حرکت هر دو باطل شود واگر در واحد بود یکی از ان چنانچه از عصب دو تا که مجوفات
چشم است اگر آن را آفت رسد ابصار باطل گردد و جفت دوم عصب دماغی که باعث حرکت چشم است اگر باو آفت رسد چشم از انقباض و انبساط باز ماند و جفت سوم
و چهارم عصب دماغی که باعث حس زبان اند اگر دران آفت بود حس ذائقه باطل گردد و جفت هفتم عصب دماغی که باعث حرکت زبان است اگر درو آفت رسد
حرکت زبان باطل گردد **بدانند** اعصاب یک قسم اند پس عصبی که در موضع حس رسد فعل حس و آنکه در جای حرکت رسد فعل حرکت مینماید **قول جالینوس**
اگر مفلوج را گفتار مستوی بود علت در نخاع باشد واگر کلام او مضطرب باشد علت در دماغ بود و دماغی عسر البرء و نخاعی سهل البرء است و گفته امراض بلغمی چون
فالج و رعشه و صرع وغیره اگر در اطفال پدید آیند زائل نشود از انها ادراک اگر تدبیر نیکو نکنند و گفته هر که خواهد که از فالج امین باشد تا که تشکم او سبک شود و خواب نماید و گفته
فالجی که بسبب قطع عصب و خلع فقار یا ورم و سر پدید آید لا علاج باشد **قول ابقراط** اگر مرض بسبب روح و حرارت اندک باشد به نگردد و فالجی که در جوان فربه شود
امید صحت دارد و فالجی که بسبب ریاح و ابخره شود زود به گردد **قول صاحب فونسکه** اگر لون عضو مفلوج بهیئت اصلی باشد زود به گردد واگر عضو
مفلوج متشنج و خشک گردد علاج نپذیرد و هر قدر که عضو مفلوج اقرب دماغ بود همان قدر عسر البرء باشد و فالج اپسیلوپر و فالج اپسیور بنسبت فالج لیزی میتا
سهل الزوال اند اگر با فالج لیزی میتا حمی پدید آید و آسانی زائل شود چرا که حرارت حمی منضج و مرقق ماده غلیظه است **قول ابقراط** کسی که سکته خیزد و بند شود کلام او
بغیار نمیرد واگر امتداد کشد نیز نمیرد ولیکن اگر حمی با استطلاق بطن پدید آید و اشود زبان وفرد گردد و سکار از بند شدن کلام نجات و گفته اکثر فالج از
چهل تا شصت سالگی افتد و اکثر در زمستان و شهرهای جنوبی پدید آید و در بهار نیز **انتباه** وقتیکه بول طفل سبز گردد آثار تولد فالج یا تشنج باشد و اکثر در فالج بول
سفید بود و باشد که سرخ شود و گاه باشد که نیمه تن گرم گردد و نیمه دیگر سرد باشد و نبض هر دو دست مخالف یکدیگر بود **فائده** فالج که از ماده بارد بلغمی افتد دفعة
پدید آید واگر از ماده حار یابس شود بتدریج **انتباه** اگر حس و حرکت هر دو باطل گردد فالج لیزی میتا واگر یکی از اینها زائل شود و یکی باقی ماند فالج پاستارو یا فالج
خوانند و فالجی که به تشنج یار باشد آن را اسپیو گویند **فائده در ذکر فالج بلغمی** بطلان حس و حرکت شقی از تن خفقه سباحتی و کدورت و غلظت و خامی بول
تقدم کثرت اکل **علاج** تا که چهار روز یا که چهار ده روز نگذرند دوا ندهند چرا که مفلوج بر خطر است که نجات نمیرد خاصه اگر مرض صعب باشد لیکن اگر
مناسب دانند نرم بعمل آرند و درین ایام بر نخود آب مرغ یا کبوتر که در روغن دارچینی کمدون زنجبیل بود قناعت نمایند واگر در مزاج حرارت یابند بر ماء العسل اکتفا
سازند و ترک شرب آب کنند بعد چهار نهار بادیان بادرنجبویه هر یک دو درم انیسون درم گلسرخ مثقالی جوشانده گلقند عسلی هفت مثقال آمیخته دهند
یا طبیخ انیسون تخم شبت نانخواه قردمانا تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر اصل السوس گلقند عسلی دهند تریاق کبیر دهند یا مثرودیطوس طبیخ نانخواه

تخم شبت سداب قردمانا دهند چون هفته گذرد و اثر نضج در بول ظاهر گردد تربد صبر هر یک درم حب النیل نیم درم نمک هندی ربع درم شحم حنظل دانگی آب
کرفس حب بسته صبح دهند با آب گرم مکیثر بتست روز دوم مرق مرغ یا کبوتر بچه که در و نخود و تخم شبت خولنجان دارچینی باشد خورند پس هر روز گلقند عسلی هفت مثقال
بماء الاصول دهند من بعد مسهل قوی چون حب منتن حب شیطرج تنقیه نمایند و مقی نیز مفید است و بطبیخ پودینه صعتر افسنتین مرزنجوش صبر قند آلکامه غرغره نمایند
عاد شیر مرجنبد فلفلین فرفیون برسائیده ببول شتر یا بسرکه شبان روز تر کرده صاف نموده یکقطره در بینی چکانند و مصطکی خردل قرنفل وج فودنج تخم انجره مضغ
کنند و بر حنک مالند تا رطوبت لزجه از دهن برآید و سر پاک شود یا صابون با آب سلق گداخته در دهن دارند شحم حنظل بسرکه آمیخته مضمضه نمایند بعده بماء العسل
مضمضه سازند تا در دهن حرقت پیدا نگردد و کندش فلفل عاقرقرحا زنجبیل نوشادر دارچینی مرزنجوش خربق ابیض مشک مفرد یا مرکب نیم یا یک دانق سعوط کنند
و بعد تنقیه روغن خروع روغن ناردین روغن قسط روغن شبت روغن سداب روغن شونیز بر پس سر و پشت و گردن و بندها مالند و در آبزن طبیخ بابونه قیصوم پودینه
آرند و بخرقه اعضا را مالند که سرخ شود بار مالش روغنها کنند و گاه گاه چند عاقرقرحا نیز در روغن آمیزند بوره نمک سیاه در حمام مالند چند فلفل گرد سائیده بزیت
یا دهن ورد آمیخته مالند وج بیست زنجبیل کمون هر یک هفت عسل یکصد بست آمیخته هر روز مثقالی دهند سکبینج یا جاوشیر قدر باقلا بماء العسل دهند اگر نکرد صبح
شام بماء العسل دهند زود نفع بخشند نان بعسل آلوده خورند اگر قوت ضعیف بود عصافیر تیهو دراج تدرو بچه مرغ بریان کرده بزیره و دارچینی خورند نخود آب از لحم
کباب حمام ارنب ساخته دهند اگر زنجبیل خردل افزایند بهتر انجیر فستق مویز گاه گاه خورند و محجمه ناری بر سر عضلات نهادن و در حمام یابس آهک گرم
و آب گوگرد و آب دریا نشستن و ریاضت کردن و گرسنه ماندن و صیحه زدن و با بکاسه و خردل غرغره کردن همه مفید اند و از کثرت اکل و جلوس در آب گرم
و نطول آن و شرب آب بارد و اغذیه غلیظ و رطب ماهی تازه و شیر و پنیر و جغرات و خمر و سرکه و حموضات پرهیزند اگر صحت نشود ایارج جالینوس در فصل معتدل
دهند **قول محمد زکریا** هر هفته بحب قوقیا استفراغ کنند و هر روز جوارش بلادر دهند و روغن قسط مالند **قول صاحب ذخیره** انگوزه قدر باقلا دهند دلک
کنند قی در اول و آخر انفع **قول عسکری** بعد نضج ماده تنقیه بایارجات قویه نمایند و هر شب فلفل چند برابر نیم مثقال خورند بماء الاصول سکنجبین عنصلی
نوشند و بعد تنقیه ادهان گرم مالند ریاضت کنند و در اول نان بعسل و در آخر نخود آب یا قلیه با ادویه حاره خورند و خوردن معجون مالیدن روغن خرالطیب انفع
قول ابن زهر ایارج فیقرا هر صباح یک مثقال دهند و هر روز یک دانق افزایند تا پنج مثقال رسد یا هر روز ایارج مثقالی فلفل گرد نیم مثقال آمیخته دهند
و آب ندهند و هر شب چند فلفل برابر نیم مثقال دهند و تخم سند آتش زده یا بطبیخ ادویه گرم انکباب کنند که عرق آید پس تریاق کبیر یا مثرودیطوس دهند و خوابانند
بدستور در هفته دو بار و چرم ارنب بر عضو مسترخی پیچند و بعد تنقیه ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه برگ اترج اکلیل سداب قیصوم برگ خطمی برگ فنجنکشت برابر چند
قدری در آب کثیر جوشانند نصفی باند زیت اندازند و هنوز که گرم باشد آبزن سازند اگر اسطوخودوس تمام یا درنجبویه افزایند بهتر و گفته نهان روز که پدید آید تریاق یا کنا
یک اسکرویلو دهند و وقت شام در طبیخ چای قرنفل سه عدد بادیان ختائی نیم درم زعفران نیم اسکرویلو افزوده نوشانند جوز بویه در دهن نهند تنباکو بویانند
و عوض آب طبیخ قرنفل و قدری زعفران نوشانند و وقت شب آبزن یا الیتیکا نموده صبح مالش سفوف یا روغن جوز بویه کنند و ابریشم در سعوط یا الیتیکا تر کرده در بینی
نهند **قول جنین** صبح فلفل گرد و زراوند گرد برابر یکدرم دهند **قول جوان کور** و ماء العسل عسل گلابی شربتا اسطوخودوس هر یک نیم اوقیه طبیخ زوفا
تخم چهار اوقیه آمیخته دهند چهار روز بعده حب کوچیا حب فنید اهریک دو اسکرویلو مصطکی قرص حنظل هر یک چهار دانه باب ریحان حب بسته همراه طبیخ اسطوخودوس

زده فاکتم قرطم غاریقون کمافیطوس که در دو دیا فیقی سالتو یا معجون ورد دو نیم اوقیه بوده دهند پس مالش عضو مفلوج نمایند بعده تا شش روز صبح شام طبیخ معرق
دهند و طبیخ انبرو سیو انفع صبحی دهند بیست روز در ریحان مرزنجوش اسطوخودوس کمافیطوس سرس سنبل دونا پرشا دکتم ایرسا هر یک مشتی خرد و کانا دیا آتش نرم
جوشانده از فقار تا عجز انکباب دهند یکماه با حتیاط که هوا نرسد و ادکوانیتو فالجی بر فقار و اعضای مفلوجه بالیده بخرقه تشمین که بدو سنبل گرم کرده باشند
پوشند حسن لبه خمر تسند سه یک نیم رطل سائیده بر آتش نرم گداخته صاف نموده اسپرتو بهروزه یک رطل آمیخته هشت روز در زبل اسپ دفن دارند پس در حمام طریا
چکانند و بر فقار و غیره مالش نمایند اگر کافی نبود مرباى اسطوخودوس هشت توله مرباى بیخ اسیل اوقیه مرباى گل ریحان مغز سر ارنب بریان هر یک نیم اوقیه مرباى
زنجبیل دو درم دیامشک شیرین جوزبوا هر یک درم تخم عود صلیب داسکرویلو سائیده بعسل عنصلی آمیزند شربتی دو درم بعرق کمافیطوس تا یکماه بتوقف یکروز دهند
اگر کافی نبود مرق افعی ده دوازده روز دهند کباب خورند جو بحیات پنج اوقیه کشمش اوقیه وفا برگ ریحان بادرنجبویه هر یک نیم مشت اصل سوس دو درم انیسون
خولنجان هر یک درم آب پنج کانا بیست ساعت تر کرده جوشانده عوض آب نوشانند اگر مریض مفلس باشد گوگرد دو رطل ابقر رطل یا زنده عدد در آب کثیر جوشانده
و وقت جوش ریحان مرزنجوش سرس کمافیطوس اسطوخودوس هر یک دو مشت انداخته آبزن کنند یا نمک دو رطل زاج رطل سرس نیم رطل گوگرد یک چهار یک
کمافیطوس سه اوقیه جوشانده آبزن کنند افتیمون یا فرنتیکو نیم درم یا اورودیا فرنتیکو هشت دانه بطبیخ جوبحیات ابوت کرفس آمیخته دهند تا ماده را سیال کرده
بعرق دفع کند اگر کافی نبود بر نوکا و زر اکلیلی داغ دهند اگر تاب داغ ندارد خمیر کهنه نیم اوقیه کهربا سه درم جوزبویه دو اسکرویلو دینه فرنفل هر یک اسکرویلو
جند نیم اسکرویلو بروح خمر سائیده بر خرقه گسترده بالای یافوخ گذارند پنج شش روز تبدیل کرده باشند باید که اول خرقه خشن بقوت مالند پس روغن فورمیکاس
مرکب تدهین نمایند بعده گذارند شخصی مایوس العلاج بود مرزنجوش کتم و ناپرشا و سنبل بدو کانا در شیر جوشانده انکباب کردند و بر همه نخاع روغن فورمیکاس مرکب
مالیدند و دو با حقنه نمودند صحت یافت تدهین بروغن سک انفع برگ سبز ریحان چهار اوقیه سائیده به کلیه ایل روغن خراطین هر یک دو اوقیه آمیخته مالند
اگر فالج در دهن یا زبان یا سر باشد ادویه منقیه دماغ دهند پس تا یکماه شب و روز خمر ساانت نوشند و هیڈر و پ تیکو مفید اگر کافی نبود بالا نوکا و ستیکو گذارند
و دو سه ماه سائل دارند سطکی عاقرقرحا جوزبویه در دهن دارند روغن کهربا بوئیده و بر زبان مالند در روزی چهار بار دو فتیله آب فشا را به آلوده در بینی نهند فصد
زیر زبان نمایند خمر تسند سیم کانا و سنبل چهار درم کهربا درم بسباسه جند هر یک نیم درم در ظرف سفالی کرده بر آتش نرم جوشانده لمحه لمحه غرغره کنند مرلیه فالج زبان
شخصی را افقط مرض در اصابع ماند ریحان بروغن بهروزه آمیخته جوشانده مالیدند و شش دانه اورودیا فرنتیکو به نیم اوقیه اکوا تریاکال دادند صحت یافت
شخصی را فالج از غصه پدید آمده بکسی دوا انفع نشد انگزد و اسکرویلو جند سنبل هر یک دو سرخ آمیخته دادند و بعرق یا آب خوشه عنب آبزن کردند صحت شد
و آبزن بطبیخ گل مهوه و آب گوگرد انفع **قول طماس** اگر فالج بلغمی بکسی حبه نرد و مالش زیبق کنند تا آنرا سیال کنند اگر عضو مفلوج لاغر و سرد و ثقیل گردد پس سبب
مفقود شدن گردش خونست باید که فلوسنگیج راحت دو لاتیل دهند تا آنرا سیال کرده گردش دهد اگر ماده در معده ممتلی باشد تنقیه کنند شخصی از شش ماه فالج
داشت و سخن نمیکرد و بکسی دوا سود نشد کاین تیلیه بیست دانه دادند در سه روز دست حرکت کرد پس دو دفعه دیگر دادند صحت شد و سخن کرد اگر مریض متواتر استعمال
این نکند یک یا دو دفعه جلاب دو درم با سفوف کورنا بینبو دو اسکرویلو دهند یا حقنه نمایند روز دوم اسطوخودوس سه درم افتیمون حاشا هر یک دو
درم بادیان دارچینی کرویا عاقرقرحا هر یک درم آب پنج رطل در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند صاف کرده عسل دوازده اوقیه فلفل دار فلفل دارچینی قصب الذریره

سنبل قرنفل قسط هر یک اسکردیلو آمیخته ورکیمیم دونش این سه اونس طبیخ ریحان شکلطراشیع آمیخته دهند وبعد نضج ماده ده دوازده بار بتفاوت ایارج یا چیو چهار

اسکردیلو دهند **قول صاحب فونسیکه** برای تنقیه جلاپا دو درم دیاکریدیا ریسلیو ده دانه آمیخته یا ریزینا جلاپا نیم اسکردیلو دیاکریدیه چهار سرخ بشیره مغز تخم تربز

وشیره مغز تخم خیار دهند سفوف یا چیو انفع مرکوریوشیرین چهار سرخ دیاکریدیه ده دانه دهند وادویه مقیه سرمتی انفع نکرر دهند ودر فالج ایسپور یا دوسه وزمتواتر حسب

کثرت ماده وقوت مریض دهند سوای ازین مطبوخ وحبوب که در تشنج ریحی آیند درانها بجای جندبیدستر روغن کهربا یا نمک لطیف شاخ گوزن یا اسپرت آهن یا روغن مقطر

مرزنجوش یا السبن ساجیند آمیخته دهند تا از لطافت خود با عصاب نافذ گشته روح نفسانی را روان سازند بعد تنقیه بآب معدن گوگردیا بآب ادویه مناسبه حمام

کنند وسرس وغیره ادویه در خمر یا آب جوشانده انکباب کنند چون عرق آید بخرقه گرم نشف کرده نیم ساعت در بستر پوشیده دارند این روغن گربه گرم کرده مالش نموده

بجند بیدستر با پابجلد گربه بپیچند **روغن گربه** سنور خانگی عدد از سر جلد امعا وغیره پاک کرده روزی در اسپرت و خمر تر دارند صبحی سداب قرنفل حب الغار اسطوخودوس

سنبل پر کرده بسیخ بسته بآتش نرم بریان کنند روغنی که چکد گیرند **دیگر** مرزنجوش برگ سرس سائیده در ظرف گلی کرده دهن بند نموده در تنور پخته آتش فشرده

هموزن شحم بقر آمیخته سائیده مالند **روغن لطا لطا** کهنه فربه عدد خفه کرده از امعا وغیره پاک نموده بحمر شسته قرنفل اسطوخودوس سنبل هر یک اونس

پیه گربه دشتی یک نیم اونس مر کندر هر یک چهار درم جند فرفیون هر یک یک نیم درم خراطین سی عدد در سرکه تر کرده بسیخ بریان کنند وزیر او ظرفی پر از سرکه سائیده

نهند وروغن که چکد بعد سرد شدن برآرند در شیشه کنند ومالش نمایند **دیگر** پیه بچه سگ سرخ یا روغن که در روباه یا بچه سگ پخته باشند مالند مقل شش درم فرفیون

سکبینج هر یک چهار درم در آب سداب حل کرده جند سه درم موم دو اونس زیت ده درم مرهم ساخته بکار برند روباه در آب مهر گرده پیه او گرفته مالند پیه آدم پیه خرس

پیه فیل پیه افعی پیه گربه کوهی انفع روغن هوفاریقون روغن سوسن روغن لوبادران روغن حب الغار روغن روباه روغن جند روغن فرفیون روغن فرابیح روغن مقطر

کبابه روغن بهروزه روغن موم روغن سنبل روغن جوزبویه روغن کهربا روغن آجر مفید مالند لیکن باید که شحوم داد بان ومراهم چند قطره روح خمر آمیخته بکار برند

که روغن بسبب چربیت سد مسامات **قول سینیر تو** روغن جار یا السن خصوص مقطر بغیر اختلاط پیه وغیره نمالند تا باد و ترا عصاب خشک گشته صلابت نیارد

دیگر عرق اونکیا یا اسپرت خمر مالیده خرقه بدیها تر کرده بندند اسطوخودوس مرزنجوش کبابه سنبل پوست نارنج کوفته خمر انداخته روزی بر باد گرم داشته خرقه تر نموده

بندند **عرق ارمی تریکا** اسطوخودوس ناردین سنبل گل مرزنجوش گل کتم گل کبابه هر یک دشتی برگ زیتون دو مشت سورنجان چهار درم جوزبویه دو درم قرنفل درم

کوفته در یک رطل خمر چهار ساعت تر کرده چکانند **دیگر** بالسمو ایزیل بالسمو سدابی مالند **دیگر** مرزنجوش اسطوخودوس هر یک دشتی ناردین عود بلسان زعفران مم الاخوین

کندر مومیائی سکبینج مقل معطکی صمغ عربی میعه سائله خصی لبان هر یک دو نیم درم سائیده قند پنج اونس آمیخته در انبیق کرده چکانند اول آب پس روغن بعده

مثل عسل غلیظ برآید واین بالسمو است برا استرخا و ضعف عصب نافع **دیگر** از حب الغار یا اکلیل یا کندر و فرفیون و روغن آجر مرهم ساخته بر فقار نهند **دیگر** دونیفیکا

چسبانند چون موضع سرخ شود انجره سبز سائیده گذارند **دیگر** بعد تنقیه تا لم اسپرت لطیف شاخ گوزن و نمک شاخ گوزن اسپرت کهربا اسپرت آهن اسپرت نمک امنی السین ساجیند چهار

قطره بطبیخ چای یا قهوه یا حیکلات صبحی دهند چند روز که لطف مفتح سدد مسیل روح اند **دیگر** تین تو را پر انا یا بالسنو بیزو تیو که مرکب از روح خمر و نمک شاخ گوزن

و روغن بساسه است انکار افعی عنبر دو سه دانه در چیکلات ایا پای دهند تا یکسال که مرقوی تحلیل مقوی دماغ و روح و قلب است خصوص در مشایخ و اصدود یا

زنشکیو ده مرکوریو انفع که محرج لعاب است فائده در جیش او بسیار نفع در نگ دارند مع خصی و سنبلطیو رکو هی که بعد تر فاخته مغز حجم گوش بریان کشمش جوز بادام حلغوزه

شیرینی بقیه نانخواه زربال تا آب انیسون یا بادیان طیار کرده خورانند طبیخ انیسون در اریحیقی نوشانند و وقت شب غذا کم دهند و در روز ریاضت کنند و از لحم خوک و ذنب
ماهی برنج میوه تر خمر لبنیات پرهیز نمایند در مواضع سکون کبوتر دارند **قول ابن ماسویه** بسیار دیدیم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد **قول رازی** اگر فصل
و سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت نماید و مریض قوی البدن احمر اللون جوان بود آغاز علاج از فصد کنند که خون مرکب همه اخلاط است و چون ماده کمتر شود و سبکی پدید
آید مگر آنجا که بلغم صرف بود و آثار تدکو نباشند و برای تقلیل رطوبت فصد کردن خواهند باید که یکساعت قبل از فصد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا سنجرنیا یا انقردیا مجم
کهنه با ماء العسل حل کرده دهند پس فصد نمایند **قول البیتار** عصاره الکائبس نیم درم سورنجان هشت دانه آمیخته دهند هشت یا ده روز بتفاوت پس تا یکماه
در هفته دو بار و بعد تنقیه تمام حبوب حیات چهار درم حب الغار دو درم تخم شش رطل روغن زیتی ترکرده در حمام ارایا نیم ساعت جوشانند بر بها فی نموده صبح و شام یک یک
او انس دهند و مداومت کنند روغن که با هشت قطره صبحی با طبیخ مرزنجوش سنبل کتم دهند یا شکر و بر منخرین و صدغ و یافوخ مالند و یک قطره بر مجمر انداخته تبخر نمایند
روغن تارتر روغن سنبل روغن بلسان روغن اندور بنوس روغن فرفیون روغن دی الس روغن نور میکاس مرکب روغن کاجوپیس روغن خرطین روغن صابون
باسمو یار البتیکا اوکوانیتو یار لیتیکا اوکوانیتو یارا لیزیا یا السد واسین سبا ارنجی آسیر تیو روغنی آسیر تیو نمک ارمنی مرسال آسیر تیو کمیز آسیر تیو اربشیم اسیر تیو سمتیر یکو
باسمو یار البتیکو تین تورا یرا تاتین تورا انیتمو نیو تین تورا یا را البتیکا تارتر و اد سوال حب حنظل حب صرعی روغن یا را البتیکا سینا بری شربت پیونیا شربت بزنبوس شربت
حنظل عرق ادرو عرق مستر بکا دق اسید روبیکا فلو نمک ارمنی قرص غاریقون کمرو کوارتیتی لیکور مرکی عرق ما طبیخ ابروزیه معجون یا پا الیزیا معجون یا را البتیکا
معجون اما کاروینا تمک دوالاتیل هر که مناسب داند دهند **قول صاحب ذخیره** اگر فقط حنجره و مری مفلوج بود و بلع عسر گردد باید که محجمه زیر زنخ نهند بعده
چند سکنجبین طلا کنند و اگر زبان مفلوج گردد محجمه زیر زنخ گذارند و بجزدل غرغره سازند و اگر مثانه و مستقیمه مفلوج شود و بول و براز بندگردد یا بغیر اراده برآید پس روغن سداب
یا روغن قثاء الحمار چند قطره انگزه چهار و شیر آمیخته حقنه کنند و در احلیل چکانند و بر مثانه و بر ان مالند و برای مستقیمه آب نمک و شحم حنظل حقنه کنند و در آب کوگرد نشانند
و اگر پیرانه خواست برآید بقبض جوز سرو و غیره حقنه سازند **ماء العسل** عسل یک آب شش جوشانند که نصفی ماند مقوی معده مشتهی مدر بول ملین طبع مسکن وجع سینه
و کبد مجلی قرحه امراض بارده چون فالج لقوه مفاصل وغیره و استعمال آن در محروری بکسی که درم احشا دارد روا نیست **ماء الاصول** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان
هر یک ده پوست بیخ کبر بیخ کرفس انیسون بادیان بیخ اذخر هر یک چهار اسارون حب بلسان هر یک دو حنطیانا سلیخه هر یک دو نیم عود بلسان بوزیدان حب ال
هر یک سه مویز منقی بیست درم آب چهار رطل جوشانند نصفی ماند صاف کنند شربتی سی مثقال برای لقوه و صرع و امراض بلغمی و سوداوی مفید مفتت حصات مفتح
سده کبد فرحه استسقا و وجع مفاصل **حب شیطرج** فلفلین عاقرقرحا هر یک یک زنجبیل خردل ابیض شیطرج هندی هر یک دو فانید چهار ترید ده صبر بیست
باب کلم حب بندند شربتی تا سه درم با آب گرم برای فالج و لقوه و وجع عصب و مفاصل نافع مجرب است **روغن قسط** قسط ده فرفیون فلفل گرد هر یک عاقرقرحا چهار
چند دو نیم خمر کهنه صد زیت پنجاه ادویه را کوفته سوای فرفیون و چند یک شب ترکرده جوشانند نصفی ماند صاف نموده روغن آمیخته نیز چون روغن ماند فرفیون در گرفته
چند فرفیون آمیزند مقوی عصب حافظ سیاهی موی فالج و لقوه و برای معده و جگر بارد نافع **روغن شونیز** شونیز بیست لب لوز مرسی سائیده کشند
برای فالج و لقوه و تشنج نافع **روغن سداب** آب سداب تر سه روغن کنجد یک روغن سازند یا برگ تازه سداب در روغن انداخته چهار روز در آفتاب نهند
پس صاف کنند یا برگ سداب یابس یک آب چهار روغن ده طیار کنند برای صداع و صرع بارد و وجع کمر و درد مثانه و کلیه و ساقین و گوش مفید مدر حیض

وبول محلل ریح طلا، قطور، احقنا، نثر ا ایارج جالینوس شحم حنظل غاریقون عنصل مشوی سقمونیا مشوی خربق اسود فرفیون ہوفاریقون ہریک شانزدہ بسفایج
کمادریوس افتیمون سلیخہ ہریک ہفت سکبینج مرزراوند گرد زراوند طویل ہر سہ فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون ہریک چہار عسل سہ چند شربتی چہار مثقال
برای صرع ومالیخولیا وسکتہ وفالج ورعشہ ولقوہ وتشنج وصداع وشقیقہ ودوار وصمم ووجع گوش ومثانہ وگردہ ونقرس ومفاصل وعرق النسا وعسر نفس وداء الحیہ
وداء الثعلب ودر پستیہای کہن وبد واسترخای مثانہ وسلسل بول وامراض بلغمی وسوداوی نافع منقی اخلاط لزجہ بدر حیض مسہل بی مشقت واز ایارج لوغاذیا درہمہ
افعال قویست **فائدہ** در فالج خون سوختہ سوداوی تقدم تدابیر حسن مخفف تقلص عضو حمرت بول وچشم ووجہ امتلای عروق **علاج** اگر کثرت خون
باشد فصد مکرر کنند بعدہ مداومت بشرودیطوس نمایند واگر حرارت ویبس غالب بود ماء الشعیر کاسنی سکنجبین دہند مرق مرغ اسفاناخ آب انارین خورند روغن گل وقدری
سرکہ گرم کردہ برسر مالند زنی را فالج شد وصبغ بول وغلبہ یبس داشت شربت آلو آب تمر ہندی دادند وموسم گرما بود در آب سرد آوردند مزاج او بحال آمد چون
ہوا سرد شد بادویہ گرم علاج کردند صحت یافت **قول صاحب نورنسیکہ** اگر امتلای خون باشد فصد کنند **قول حیوان کورو** واگر حمی باشد ومریض جوان
قوی بود فصد نمایند **فائدہ** در فالج ورم نخاعی لزوم حمی تمدد اعصاب وجع پس درجار بکثرت باشد ودیار دکتر **علاج** درجار فصد کنند ودر ابتدا قول صندل
اقاقیا مامیثا وغیرہ با آب عنب الثعلب ضماد کنند ودر تزاید آرد جو با آب کشنیز وروغن گل آمیختہ گذارند ودر انتہا تا انحطاط بابونہ برگ سلق بروغن گل وموم آمیختہ بر
موضع ورم ضماد سازند لیکن بر عضو مسترخی نگذارند ودربارد حب الغار میعہ یابسہ مرزنجوش مرو زعفران جندبیدستر بروغن قسط وموم آمیختہ یا اکلیل بنفشہ ہریک سہ مثقال
جاوشیر مقل ہریک دو درم مغز قلم گاو پیہ مرغ ہریک ہفت مثقال موم دو مثقال صموغ ابہرگہ گداختہ موم پیہ بر آتش نرم کردہ ادویہ آمیختہ ضماد کنند **فائدہ** در
فالج ضربہ وسقطی تقدم آن **علاج** اگر دفعۃً بعد وصول ضربہ پیدا آید لا علاج واگر بعد چند روز شود فصد کنند مسہل دہند مرجاوشیر جند فرفیون بموم و
روغن گل آمیختہ بموضع ضرب ضماد سازند حلبہ مغز بیدانجیر پیہ بط موم دہن ہر دو گذارند اگر نفع نشود علاج عسر باشد **فائدہ** در فالج خلعی وجود آن **علاج** رد فکاک
کنند وتدبیر خلع نمایند وفالج کہ بسبب قطع وفسخ عصب شود لا علاج باشد **فائدہ** اگر سوء مزاج ساذج سبب فالج باشد آثارش ظاہر است وتدبیرش تبدیل مزاج
عضو است **قول محمد زکریا** مفلوجی دیدم کہ سبب مرضش روزہ داشتن وحرارت بسیار بود وآن را ایارج فیقرا بتدریج عظیم رسید پس گرمابہ بردند وتدابیر مرطب
کردند شفا یافت **فائدہ** در فالج بحرانی کہ بعض اعضا رفع نمایند واین اکثر در قولنج میشود **علاج** روغن نرگس روغن سوسن روغن ناردین روغن خروع
مالند یا بابونہ اکلیل مرزنجوش با آب کاسنی آمیختہ مالند روغن نارجیل خورند مالند روغن شبت ودو روغن بنفشہ یک آمیختہ مالند [illegible] حنا رسانیدہ سہ وزن طلا کنند
منقا [illegible] ہفت درم با آب بادیان آمیختہ روغن گل مثقالی افزودہ چند روز دہند یا ترنجبین بیست درم در شش قاشق گلاب حل کردہ نوشند مرغ نخود وشبت [illegible]
قول حیوان کورو واگر در فالج قولنج پدید آید مغز سر خرگوش دو سہ عدد آب برگ ریحان آب برگ کمافیطوس آب بیخ حب الغار ہریک سہ درم زنجبیل دار فلفل
ہریک اسکور ملیوقند مغسول آب کمافیطوس سہ اوقیہ شکر قدر حاجت معجون ساختہ قدر حاجت دہند **فائدہ** در فالج صبی این بتدریج افتد بعسر بہ یابد تقدم
تشنج [illegible] تعب وسوداوی وجوع وحمی حادہ این لا علاج است اگر صبی یا جوان باشد نادرست کہ بگردد **علاج** برای ترطیب شیر تازہ ماء الشعیر لعاب بہدانہ شربت
بنفشہ دہند بعد تسکین پوست دوشیہ [illegible] حارہ وادہان گرم بکار برند وحب فرفیون تنقیہ نمایند وبعد تنقیہ [illegible] عضلہ عضو مفلوج گذارند پس روغن
فرفیون وروغن قسط روغن بابونہ مالند عاقرقرحا میویزج خردل فلفلین ہریک درم فرفیون جند ہریک دو درم بہ روغن غار روغن بابونہ ضماد کنند تا تسخین

عصب نماید **حب فرفیون** فرفیون غاریقون مقل سکبینج شحم حنظل هریک یک صبر دو صموغ بآب گندنا حل کرده ادویه آمیخته حب بندند شربتی بضعیف یک

وبقوی دو درم برای رعشه وفالج وبرص وامراض بلغمی مفید **قول صاحب فونسیکه** هر روز بلبن بقر حقنه کنند یا بمرق مرغ که در خطمی بنفشه طبیخ بود یا بیاض بیض

دو عدد وشربت ورد یا شکر سفید یک قاشق آمیخته حقنه سازند بشیره مغز تخم بزر مغز تخم خیار حقنه کنند اگر خواهند مغز فلوس خیار شنبر یک قاشق با شکر افزایند وقت

صباح شیر خر رطل بسد یا مرواهید یا بلور یا چشم سرطان طلیا ریک نیم اسکرو پلو آمیخته دهند تا چهار ساعت از اکل وشرب باز مانند سه چهار ماه بکار برند وماء الجبن بری

مرق فروج که در وی گاوزبان کاسنی شعیر بنفشه جوشیده بود انفع واگر با ماء الجبن همراه ادویه جاذبه یا بسیت دانه نمک افعی دهند مفید تر باشد حمام بآبهای و ان وآب نیمگرم نافع

وقتیکه اعتدال مزاج پدید آید بآب گوگرد آبزن کنند **فائده در ذکر ادویه** بندق هندی قدر فلفل یا دواء الجامع بآب مرزنجوش یا روغن جوز سعوطا کنند **دیگر**

طبیخ دیودار نوشند وبر بلد دب نشینند لحم ارنب خورند **دیگر** ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند **دیگر** تریاق فاروق قدر بندقه تا چهار روز دهند **دیگر** حلوای خروع

دواء المسک مر شربت عسل عرق تنباکو جوارش خسروی حب اسکندری حب عشره معجون فستقی مفید **دیگر** بیربهٹی عدد یا دو در کرده در برگ تنبول نهاده خورند **دیگر** اشق

بعسل یا سداب هر روز یک درم یا روغن آجر یک نیم مثقال یا روغن کندش چهار سرخ در برگ تنبول یا فاوزنکید و سرخ تخم سوده دهند **دیگر** طبیخ عشر نزیت طلا کنند

زرنباد بعسل ضماد نمایند **دیگر** مغز اسد بروغن کنجد گداخته یا روغن ترنج یا روغن عقرب یا روغن حبة الخضرا یا روغن گل دراوی یا روغن دارچینی یا روغن مرزنجوش یا

روغن فاوزنا یا روغن افعی یا روغن تخم کونچه یا روغن یاسمین یا خون کبوتر گرم گرم بمالند **دیگر** ثوم مصفی نیم رطل لبن بقر چهار رطل بپزند چون غلیظ شود ثوم برآورده

بیک رطل عسل آمیخته کفچه زنند که یک جسم شود پنج یا ده درم خورند **دیگر** ثوم مصفی نیم رطل کوفته انگزه فلفلین نمک سنگ نمک سیاه برابر آمیخته یک یا دو درم خورند **دیگر** طبیخ

پوست بیخ خروع تا دو ماه نوشند مزیله وجع ظهر وکمر هم **دیگر** مالکنگنی تخم دهتوره شونیز موسلی سیاه تخم کونچه حبه سفید هریک درم روغن کنجد سی درم جوشیده بمالند **دیگر** پوست

درخت سرس خشک سائیده بندند **دیگر** بلادر نیم درم یا چلغوزه بعسل آمیخته سه درم یا فلفلدراز نیم درم یا تریاق نیم درم بعسل آمیخته دهند **دیگر** روغن تخم کرفس سه درم

دهند **دیگر** جاوشیر بروغن آمیخته بمالند **دیگر** عاقرقرحا یا فلفل غربیت بریان نموده بمالند **دیگر** کندش مسحوق صر دبسته بویند **دیگر** مالکنگنی هیزده دانه گوگرد دو دانه

در ظرف نکیه زریا و هفت ثقب بوند نهاده بند کرده روغن بکشند مزیله صرع وامراض سر وزبان هم **دیگر** جند بیدستر چهار دانه فلفل سه دانه تخم کرفس اسکرو پلو بطبیخ اسطوخودوس

دهند **دیگر** فلفلین تخم کرفس ملخ کابلی دیودار نمک سنگ شیطرج هلیله زرد بادیان هریک ده هلیله کابلی صد قند سیاه برابر همه حبوب بندند شربتی سه درم صبحی چهار وزده هند

دیگر وج فاد انجبیل کموان برابر بیائیده بموزن عسل آمیزند شربتی دو درم **دیگر** برگ داودی برگ سیب هریک یک رطل دو تخم جوز مائل نیم قدر کتان صحرائی حبوب بندند

وهر روز حبی دهند **دیگر** ادرالتی بریان کرده هشتم حصه خورند تا چهل فتیچر وزیاده یکحصه دیگر افزایند چنانچه در یک سال یک عدد معتاد شود مزیله امراض سحی بیچیر ترجیح نه

حب صبر سبیت هلیله زرد دو خردل سه نمک هندی شیطرج زنجبیل شحم حنظل هریک دو فلفلین قند هریک یک آب کرنب حب بندند شربتی مثقالی **حب** اذاراقی مدبر

پنج حنظل فلفل هریک دو درم شکر مقوم نیم رطل قند فلفل حبوب بندند مزیله امراض ریحی وبلغمی مزمنه **حب** سم الفار طلا نیم یک دوکته سفید چهار آب زنجبیل سلب قدر

حبه حبوب سازند شربتی صبح شام یک یک حب تا هفته ورد روم شربت قند نوشند ونمک نغیر نمک خورند قی واسهال خواهد شد **حب** دار فلفل تخم قد سه نانخواه کباب

ملح عجین برابر بآب نبات النصیر وشیر عشر چند بار تنقیه کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی صبح شام یک یک حب **انکباب** زنجبیل ثوم هریک چهار مثقال کوفته

برگ بکاین برگ فنجنکشت هریک نیم رطل آب چهار رطل جوشانند تصفیه یابند در جای محفوظ انکباب کنند **سعوط** صبر شونیز بوره ارمنی برابر بآب سلق سائیده در بینی

روغن زیبق در آفتاب بگذارند روغن ساخته نیم رطل روغن کنجد نیم رطل روغن ده درم تاتوره سیاه هر یک ده درم برگ تاتوره سیاه حبه بقشر برگ کنیر سفید پوست بیخ کنیر روغن پوست همچنین برای لقوه بعد مضی چهار وزن بچکانند
تخم تاتوره زهر هیلیه هر یک یک روغن کنجد بیست روغن بر آتش نهند چون سرخ شود فرود گرفته ادویه اندازند و از چوب یا آهن حل کرده بکار برند و آب نرسانند مرزنگوش عشبه هم
روغن خراطین خراطین زنده مغسول بخمر روغن زرد هر یک رطل بال کنگنی نیم رطل شیر چهار رطل بپزند چون روغن ماند صاف کنند شربتی مثقالی برای فالج و لقوه و
رعشه وغیره انفع روغن خراطین خراطین زنده دو رطل در ظرف گلی کرده سبوس تا نخواه برابرها باشند تا گل از شکم آنها برآید یک یک را برداشته در ظرف دیگر کنند و با
سبوس مذکور باشند بعده رسه بار پس بدو رطل روغن زرد بریان کنند و روغن صاف نموده دارند و وقت حاجت آرد نخود بریان با روغن مذکور سرشته قدر کنار صحرائی
حبوب بسته هر روز حبی دهند برای فالج و استرخا و رعشه و لقوه و تشنج رطب انفع ضماد دقیق فته سکبینج جاوشیر هر یک یک اونس فرفیون دو درم موم زرد سه درم مرهم ساخته
گداز نند برای فالج و استرخا انفع روغن جند جند فته فرفیون حسن لبه قسط دارچینی زعفران حب بلسان زنبیل هر یک دو درم زرنباد مرزا فلفل آبهل عاقرقرحا هر
یک و نیم درم زیت دو رطل خمر انگوری یا دوآتشه یک ربع رطل تا روغن ساز ند برای عشه و فالج وغیره انفع روغن سگ سگ سرخ سه ورلبسته دارند و تشنج
نخوانند پس خفه کرده کشند و ریزه ریزه نموده کوفته روغن کنجد شانزده رطل عقرب صد عدد زعفران مشک هر یک یک اونس پیه خوک پیه خر هر یک نیم رطل موم شنگرفی
رطل روغن گل ربع رطل مصطکی دو اونس انداخته بر آتش نهند چون خوب بریان شود صاف کرده بکار برند اگر اول سگ و عقرب اپخته صاف نموده پس دیگر ادویه
آمیزند بهتر برای استرخا و فالج و رعشه و تشنج و تمدد و کزاز نافع موم شنگرفی موم و شنگرف نیم آمیزند روغن سگ سگ بند بیتو ریزه ریزه کرده در شانزده رطل
روغن و هشت رطل آب بپزند چون مهرا شود و عقرب زنده صد عدد در ظرف مسی کرده بر آتش نهند چون بمیرند در روغن انداخته پیش دیگدان فن نمایند بعده چهل روز
برآورده خراطین مغسول بخمر دو رطل برگ هوفاریقون برگ خطمی برگ اروسه هر یک مشتی زعفران اونس انداخته بپزند چون مهرا شوند صاف نموده روغن را از خرقه
که بخمر مکرر تر بود صاف کنند از آب پس مرهم الکریبا هشت اونس مغز ساق خوک مغز ساق خر هر یک رطل روغن کهربا نیم رطل و در نسخه میعه سائله پیه قاز پیه مرغ هر یک
ربع رطل نیز نوشته آمیخته بر آتش نهند چون بجوش آید مصطکی چهار اونس موم شنگرف هشت اونس علک البطم سه اونس اندازند و نیم ساعت جوشانده سرد کنند
و چند روز در آفتاب نهند پس بکار برند اتفاقی از اول شخصی تشنج از یازده سال در دست داشت و دست بحدی خشک شده بود که فقط پوست و عظم بود در استعمال
ده روز اثر فربهی پدید آمد و در استعمال چند روز دیگر دست مثال دست دیگر گردید روغن شفا سنبل اشنه قرنفل خربق اسود خربق ابیض قسط شیرین قسط
تلخ دارچینی سداب افسنتین مصطکی پودینه مرزنجوش فنجنکشت شیطرج شونیز شهدانج تخم جوز ماثل بادرنجبویه فرنجمشک کندش زنجبیل نانخواه خردل حرمل انیسون
حلبه تخم شبت بادیان دارشیشعان ریوند بابونه اکلیل عود بیخ بنفشه هر یک یک مقل میعه سائله اشق سکبینج هر یک دو آب بهنگره آب مندی آب فنجنکشت آب بان
آب کتائی هر یک هشت روغن خسروع روغن کنجد روغن کتان روغن بالنگنی روغن نارجیل روغن گل روغن زیت هر یک ده شایش را کوفته با آبها و ادهان
بپزند چون روغن ماند صاف کرده صموغ بخمر حل نموده انداخته بر آتش نهند چون روغن ماند بکار برند برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه انفع محلل ورم بارده یعنی
و بلغمی چون استسقا و مانند آن روغن حرمل حرمل کوفته یک آب ده دو شبانروز تر کرده جوشانند نصفی ماند صاف نموده روغن کنجد دو انداخته روغن سازند
روغن عجائب عسو خشک شده را به سازد فته یا پس مصطکی زیبق هر یک پنج درم توتیای سبز نیم اسکر و بلور روغن کنجد بیست درم هر سه ادویه سائیده
زیبق اندازند و سحق کنند پس از روغن کنجد درم ریزند و حل کنند همین قسم هر روز روغن کنجد درم انداخته حل سازند تا تمام وزن روغن بخم همه روغن انداخته سه وزن دیگر علتها نیند

پس هر روز صد بار یا کم زیاده مالیده به پنبه بپیچند و از هوا احتیاط دارند تا دو ماه و هر قدر که زیاده مالش نمایند زود اثر کند **روغن احمر** روغن مالکنگنی و روغن خروع روغن
کنجد روغن سرشف زیت هر یک ده رطل آب برگ عنب الثعلب آب برگ بهنگره آب برگ عشر آب برگ بڑه آب برگ کٹائی آب برگ بادروج آب برگ منڈی آب
برگ باهل آب برگ فیخنکشت آب برگ ستاور آب برگ کاکنج هر یک رطل بپزند چون روغن ماند برگ سداب بارنج اکلیل پودینه گل خطمی گل سرخ هر یک ده درم انداخته
جوش داده صاف نموده خردل حلبه انیسون بادیان تخم کرفس حب بلسان عین الدیک شونیز مویزج قردمانا نانخواه تخم بیاز تخم اسپست تخم گندنا تخم ترب تخم شبت هر یک
پنجدرم سعد سنبل عود بلسان بابونه بیخ بنفشه صندل سرخ برگ اکول اذخر بسفایج پیوند کندش هر یک پانزده درم سکبینج مصطکی جاوشیر مرکند رقعلب قنه موم مغز فندق
مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم خربزه لسان العصافیر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین دم الاخوین هر یک چهار مثقال انداخته زلانده صاف نموده جند فرفیون قرنفل قاقله دارچینی
جوزبویه بسباسه مشک زعفران عطر کرنه هر یک دو درم آمیزند برای فالج واسترخا و رعشه و مفاصل بی بدیل است **روغن زاغ** زاغ سیاه صحرائی عدد ذبح کرده روغن کنجد
ده یا بیست رطل برگ خروع برگ عشر برگ سهجنه برگ زقوم خاردار برگ تاتوره سیاه برگ ابکاین هر یک ده درم در دیگ مسی کرده دهن آن را در ماش بند نموده سنگی گران
بر و نهاده بر آتش نهند دو پاس پس صاف کرده در شیشه نمایند برای لقوه و فالج نافع **روغن بیر و باد** ثعلب زنده اطراف بسته در آب جوشان که شانزده رطل بود انداخته
و آتش دهند چون مهرا شود مالیده صاف کرده قلفلمونیه جوزبویه مالکنگنی سداب انگزه هر یک ربع رطل افیون سه درم تخم تاتوره دو رطل لوبیت خروع یکنیم رطل کوفته یک
من آب دیگر بپزند چون پانزده آثار آب ماند صاف کرده با آب اول آمیخته آب تاتوره دهن سم هر یک ده رطل انداخته با آتش نرم روغن سازند برای فالج و اوجاع
بلغمی و ریحی نافع **روغن بلادر** سنبل هیل وج شیطرج راسن جوز القی بلادر فلفلین ایرسا بادیان قسط تلیخ بوزیدان زرنباد درونج هر یک سه درم آب شیر سه درم روغن کنجد
پنجاه درم روغن سازند محلل ریاح مزیل فالج و لقوه و استرخا و امراض عصب و علل بارده **روغن مبارک** شونیز حلبه برابر کوفته در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون
گرم شود قدری قدری زیت اندازند تا سه چند خود جذب کند پس در قرع معکوس یا در شکنجه کشند مزیل فالج و لقوه و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و هیج یا قطور او
مزیل کری و ثقل سامعه دیگر ونز جها او مزیل امراض رحم **روغن موم** شمع دو رطل نمک شور شش رطل در دیگ کرده با طور گلاب کشند مثل عرق بر آید
عریان شده مالش کنند و ساعتی با پارچه بپوشند مزیل فالج و هر قسم باد **روغن مرکب** نانخواه بشیر پیش که دوا صبح بالا آید سه بار تر و خشک کرده دو رطل
لب لوز حسن لبه هر یک بیست هشت مثقال ترکار تیلیه گوگرد آمله سار هر یک بیست چهار مثقال جوزبویه دارچینی هر یک بیست مثقال کته سفید دوازده
مثقال بسباسه چهار درم زعفران تخم الفار هر یک ده درم صفرت بیض هشتاد عدد ادویه سائیده بصفرت آمیخته در دیگچه نهاده میان دیگچه ظرفی آویزند و بالای
دهن دیگچه سرپوش گذاشته بند کرده در سرپوش آب پر سازند و زیر دیگچه آتش نرم کنند چون آب گرم شود تبدیل نمایند تا که همه بچکد شربتی یک تا چهار قطره مزیل
فالج و لقوه و امراض بحیی مشتهی به **روغن اریکیتی** دارچینی یک روغن کنجد شش و هفته در آفتاب داشته یکرهزده صاف کنند **روغن کندش** کندش دو رطل کنجد
مالکنگنی هر یک نیم رطل باند چوبه کشند **حلوای خروع** مغز حب خروع شکر هر یک یک شیر چهار رطل حلوا سازند **حب عشره** فلفل دار فلفل شیر آمله هلیله سیاه بلیله
سعد نانخواه فلفل ابیض هر یک دو صبر ده تا آب عنب الثعلب حبوب بندند شربتی دو نیم درم و در نسخه زنجبیل مصطکی دارچینی سنبل سلیخه اسارون فلفلین شیر آمله
سعد هر یک دو صبر بیست نوشته تا آب کرفس حب سازند مزیل مفاصل و نقرس و فالج و رعشه و لقوه و امراض بارده بلغمیه دماغی و عصبی **دواء الجامع** سنبل
زعفران عاقرقرحا قاقله خربق ابیض تخم البنج ابیض هر یک یک اشنه و عسل شانزده شربتی یک سرخ یا قدر حمصه برای برد معده بطبیخ کمون دهند و جهت غوص

بمانند عفران گرد آن طلا نمایند **معجون فستقی** اسطوخودوس کندر هر یک هفت شونیز مصطکی فلفل ابیض دارچینی هر یک چهار صبر زراوند غاریقون فستق
سکبینج هر یک سه مشک عنبر هر یک ثمن بعسل آمیزند شربتی مثقالی اگر طبیعت یابوه باشد عدس نیم بجبین عاج هر یک هفت افزایند واگر خواهند که موی سر سفید نشوند
هلیله هاو برادہ آهن افزایند قوتش تا هفت سال باقی ماند برای فالج ولقوه ورعشه وصرع ونسیان نافع **معجون اذاراقی** اذاراقی در شیر ترکنند بعد یکشبانروز
تبدیل شیر کنند بدستور هفت روز پس شیر تازه برآتش نرم جوشانند وعند جوش آنها را در صره بسته معلق آویزند چون شیر جذب شود برآورده شسته قشر وغیره
دور کرده بسوهن باریک کنند فلفل ابیض فلفل اسود دارچینی جوزبویه بسباسه عود بلسان عفران زنجبیل عود قرنفل سعد آمله سنبل قاقله حب السود صندل
سفید فلفل دراز بادیان هر یک درم اذاراقی طیار بیست درم عسل سه چند شربتی نیم تا مثقالی مزیله فالج ولقوه ورعشه واختلاج **معجون اذاراقی** اذاراقی طیار
شش هلیله سیاه آمله هر یک پنج گل گاوزبان زرنباد کتیرا اسطوخودوس مغز هلیله زنارجیل شقاقل هر یک سه هیل دو صندل سفید قرنفل هر یک یک عسل
سه چند شربتی تا دو مثقال مزیله فالج واسترخا ووجع مفاصل وعرق النسا وسلس البول وامراض بارده قاطع عادت افیون **معجون ثوم** مزیله فالج ولقوه
ورعشه وصرع وسکته ونسیان وامراض بارده وضیق نفس وسرفه رطب والکنت زبان وفساد آواز محلل ریاح مفتح سدد مقوی معده وکبد مشتهی افزوده حرارت غریزی
وبرای احتباس حیض وبول وتحسین لون وبرانگیختن باد بالوسین وبهق وبرص وبلغم خام وامراض مقعد ورحم واختناق رحم مفید جوان کننده پیر حافظ طبع اکل او
درشتا مستغنی بیاز دوازپوشش مضر جوان ومحرور مصلح سکنجبین شربت عناب گرم ودر سموم خشک واول قوتش تا چهار سال باقی شربتی تا دو مثقال ثوم مقشر مصفی
بقوق رطل شیر تازه یکنیم رطل جوشانند چون شیر جذب شود عسل یکنیم رطل انداخته قوام کرده زنجبیل فلفلین قرنفل دارچینی کبابه جوزبویه عاقرقرحا خولنجان
هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقالی روغن گل دو مثقال آمیزند وبعضی چنین نوشته سیر مصفی رطل لبن بقر دو رطل پزند چون مهرا شود عسل یکنیم رطل وهمین بقدری درم
انداز ند وآمیخته فرو گرفته قرنفل جوزبویه بسباسه قاقلتین دارچینی مصطکی فلفل گرد هلیله کابلی زنجبیل هر یک ده درم عود زعفران هر یک پنج درم آمیزند واگر خواهند روغن او
خواهند قبل از آنکه عسل آمیزند سیر را به روغن جوشانده روغن گیرند پس عسل اندازند مالش روغن او مزیله اذیت سر باد شقاق عقب وآثار طلا لایق
بر قضیب مهیج باه **ثنادریطوس** ریوند یکنیم عود بلسان فرفیون مر سه فلفل جندبیدستر حب بلسان نقاح اذخر حنا هر یک دو زعفران دارچینی مصطکی وج روغن
بلسان هر یک سه سنبل سه نیم کمازریوس قسط افتیمون هر یک چهار اسارون سلیخه سقمونیا هر یک هشت صبر بازده غاریقون بیست عسل سه چند سائیده بروغن خیری
کرده بعسل آمیزند شربتی چهار مثقال مزیله فالج ولقوه ورعشه وصرع وصداع مزمن ووجع معده وکبد وطحال وبرص وتاریکی چشم وامراض بارده رطبه مدر بول
وحیض مفتت حصات مسهل مشقت **جوگراج گوگل** فلفلین بهنگره هر یک نه زنجبیل قسط تلخ دیودار اهیل عاقرقرحا فلفلمویه زرنباد هر یک شش تج ابل چند هر یک دو
شیطرج کبابه کاسنی هر یک سه پوست بیخ عقل ابیض مقل را کوفته بدین ادویه بسرشته بانگه بندکه نرم شود پس ادویه کوفته اندک اندک آمیزند که یکذات شود شربتی سه درم
برای فالج ولقوه نافع ماء السکر قائم مقام ماء العسل ودراز حیاء زبان گرم حاجت امراض بارده دهند ومفلوج وملقوه اگر عوض آب برین قناعت کنند بهتر خاصه
که نفس حار محرور می باشد وبرای تلیین سینه وطبع انفع شکر سفید رطل آب سه رطل پزند وکف بردارند تا بقوام جلاب آید اگر مراد از استعمال او تبرید بود وبرای
امراض حاره مستعمل شد کم رطل لعاب اسبغول افزوده قوام سازند واین برای صداع حار وتسکین عطش وتلیین طبع واطفای حرارت مفید واگر لعاب اسبغول در گلاب
وعرق بیدمشک تر کنند انفع وبدل او معده مفید باشد وماء السکر را جلاب نیز گویند پس اگر جوش ندهند جلاب خام نامند **عرق خوشبو** مزیله فالج ولقوه وامراض

باروده دماغی دارچینی ورد ابیض هر یک هشت رطل جوزبویه بسباسه هر یک چهار رطل فوفل عود هر یک رطل برگ تنبول سفید پانصد عدد زعفران دوازده درم عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند هفت صراحی و شبان روز تر داشته کشند و عرق از عطر جدا کنند شربتی پنج مثقال و همین قدر بشام واگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی کنند **مربای نارجیل** نزلهٔ فالج مقوی باه مغز نارجیل مقشر سه وزن در آب ترکنند پس در عسل و آب بالمناصفه بزنند تا آب برود و بعده در عسل تنها جوشانده افاویه معروفه انداخته دارند **مربای وج** مقوی حفظ مسهل سعفه و بلغم نزلهٔ فالج و لقوه و صرع و وجع معده و قولنج ریحی و صلابت سپرز و مغص وج فربه کرم ناخورده سه وزن در آب ترکرده در ریگ دفن کنند و آب بروپاشند چند روز چون نرم شود بعس و آب جوشانند تا نیم پخت گردد و برآورده عسل انداخته جوشانده دارند و بعد چهل روز بکار برند **تریاق فاروق کبیر** قرص اسقیل چهل و هشت قرص افعی قرص اندروخون فلفل اسود افیون هر یک بست و چهار درم چینی گل سرخ تخم شلجم بری سقوردیون غاریقون ایرسا رب سوس دهن بلسان هر یک دوازده زعفران زنجبیل ج زوارند طویل فطراسالیون فو قنج اسطوخودوس فراسیون قسط فلفل ابیض دار فلفل سنبل ناشیع کنند فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه جعده حب البلسان الفار سنبل هر یک شش یعنی تخم کرفس حرف سیسالیوس ناخواه کمافیطوس کمادریوس عصارهٔ لحیة التیس سازج قسطیلس ناردین جنطیانا رازیانج گل مختوم قالقدیس محرق حماما وج هوفاریقون حب بلسان صمغ عربی قردمانا انیسون فودنج فوسواقاقیا سکبینج هر یک چهار درم قنه قطر الیهود جند بیدستر جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل هر یک دو درم باید که تخم ورگ و چوب و شگوفه و تخم و قرص را جدا جدا سائیده وزن کنند و صمغ را در ثبیذ رسارات زنیکو حل کرده سه شبانروز در خمر ریحانی یا مثلث خیسانند تا خوب حل گردد و شراب و روغن بلسان را بعد از قوام عسل بر آتش نرم آمیزند و سرد سازند و ادویه را بسانده مخصوص بازند و عسل دو چند ادویه بقوام آورده کف گرفته بدو وزن ادویه مثلث یا خمر ریحانی یا مطبوخ عتیق ریحانی افزوده آمیزند پس ادویه را بسه اندکی آفتاب و عسل ریزند بعده بمحلول اوکفچه معجون سازی ابروغن بلسان چرب کنند و سر روزنه خاکستر گرم گذاشته تا دو بیست مرتبه بهم زده گذارند و روی آن را بخرقه نرم بپوشند تا چهل روز و بعضی بعد از چهار روز بهم میزنند تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد باره سرپوش بردارند و یکروز بگذارند روز دیگر مستحکم کنند و اوتا سی سال قوی الحرارت مانند سن جوانی و تا شصت سال مانند سن کهول و بعده مثال سن پیری و اثرا و مانند سائر معاجینست و تا شانزده ماه از ساختن نگذرند استعمال نمایند و اگر بعد هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر و باید که حائض و غیره بس ظرف او ننماید فتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق یاد زهر جمیع سموم مقوی جمیع اعضا مانع عفونت اخلاط و دافع آن منقی و جاذب محلل منضج چنین امتحان شخصی دوای مسهل مثل محموده دهند و در حین عمل تریاق قدر باقلا خورانند اگر در حال منع عمل او کند خوب یا حیوان یابس المزاج را تریاق دهند بعده از افعی گزانند اگر سم افعی اثر نکند خوب یا خروس را دوای قتال داده تریاق دهند اگر نمیرد خوب یا تریاق در دهن مار کنند اگر مار بمیرد خوب یا قدری در خون جامد ریزند اگر آن را سیال کند خوب یا قدری در شیر ریزند اگر شیر بسته گردد خوب و باید که تا سی سال آن را در مداوی سموم از نیم مثقالی دهند و از سی تا شصت سال از یک تا مثقال حسب قوت و شدت سم دهند و تا که سی سال نگذرد در امراض استعمال نمایند و اگر کنند بقدر اقل **قرص افعی** بعد از تحویل آفتاب بحمل افعی را به دام صید کرده بلا فاصله ایام بعده سر و دم ش بریسمان بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار اصبع از سر و دم بیک ضرب قطع نموده از احشا و پوست پاک ساخته بآب شویند و بقدری شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالی جوشانند چون مهرا شود عظمها را دور کرده گوشت ابریع آن نان میده در هاون سنگ بچوب کوبند چون یکسان شود دست بروغن بلسان یا زیت عتیق چرب کرده قدر مثقالی قرصها سازند و بر روی زمین خشک کرده در شیشه دارند

و باید که افعی قوی الحرکت و باریک گردن بود و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است گرم خشک در اول سوم ملطف مبهی مقوی حرارت غریزی پادزهر سموم
و جهت بقایای جذام و دفع و تحلیل خلط محترقه بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقی و بعد شش ماه استعمال کنند **قرص اسقیل** عنصل مشوی بخمیر گرفته هموزنش آرد
کرسنه آمیخته بشراب یا مثلث سرشته و دست بروغن گل چرب کرده اقراص بندند برای سموم در بول و ضیق نفس و جبر کسیر و استسقا نافع **قرص اندروخون**
مصطکی دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده فو هر یک دو فقاح اذخر زعفران هر یک دوازده دارچینی مرمکی هر یک بیست چهار افیون
بیست سنبل شانزده بشراب نبیذ یا شراب عسل یا جمهوری اقراص بندند برای لسع هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای ... ضعف کبد و استسقا و تفتیح
سده نافع **فصل بیست پنجم** در خدر مرضیست که حس لمس باطل یا ناقص گردد **قول جالینوس** بردیست خارج از طبع که مانع عضو شود از حس بسبب
منع نفوذ روح نفسانی در اعصاب **فائده** خدر قوی بفالج و فالج ضعیف بخدر منجر گردد و اکثرست که قولنج و گاهی اختناق الرحم نیز بفالج منحل شود و کثرت خدر
مقدمه فالج یا سکته یا تشنج یا صرع باشد اگر خدر در عضوی پدید آید و باستفراغ زائل نگردد پس خدر دوار افتد بیم سکته دارد و باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام
بارد بخدر دامنه خا اگر آید **انتباه** اگر سبب خدر امتلا باشد و ماده در دماغ بود حس حرکت همه تن باطل میگردد و همان روز مریض هلاک میگردد و باشد که آفت در
نخاع بود پس بطلان حس حرکت باندازه سبب در همه تن یا در نیمه پدید آید و حس اندامهای سر سلامت باشد و باشد که سبب در یک شاخ عصب بود پس آفت
در یک عضو که بدان عصب پیوسته است پدید آید احساس حرکت شبیه بمورچه و چون سوزن نمالند احساس خلش آن نشود سبب این مرض عدم نفوذ قوت حساسه
در آن عضو است **فائده** اگر سبب ضغط عصب باشد چنانچه بعدی بر کرسی ... جلوس کنند بدان سبب آن عضو خدر شود یا بسبب خلع و کسر در اندام عضو خدر گردد
تقدم آن **علاج** بازاله سبب کوشند مثلا اگر سبب ربط یا جلوس بر یک هیئت باشد ربط گشایند و تبدیل هیئت جلوس کنند و عضو را آهستگی مالند و اگر سبب کسر
خلع باشد برد و جبر کوشند چنانچه در اینجا گفته شود اگر سبب ماده غلیظ بلغم در عصب سده افتد یا سبب ماده لطیف عصب مسترخی و منطبق گردد و ... تن کسل کند
جواس **علاج** گل نیلوفر شصت درم سه و که شاهتره عنب الثعلب مغز ... هر یک ده درم ... سیاه ... ترکرده عرق کشند شربتی بیست درم
... عسل غذا نان گندم ... نخود ... آب ... **علاج** ... حقنه ... گلقند عسلی ...
گرم ... روغن قسط و غیره ... گفته ... آب ... نیز ... تدبیر فالج بلغمی کنند اگر سبب
کثرت خون باشد ... فصد ... تقلیل غذا نمایند ... طبیخ ...
... روغن گل ... غالب باشد ... اگر سبب غلظ عصب باشد از وصول ...
... غلظ و صلابت عصب و انتفاع باشیای حاره **علاج** روغن ... روغن فرفیون مالند اگر ... نطول نمایند ... گرم
بکار برند ... اعضا ... اگر سبب غلبه یبس باشد که باعث سده مسالک روح گردد آثارش مانند تشنج یابس بود و چون روغن مالند ... خشک گردد
علاج ترطیب باغذیه ... حمام شیرین نمایند روغن بادام مالند باقی تدبیر تشنج یابس سازند **قول جالینوس** گاه باشد که یابس المزاج ادویه گرم خورد
... دست ... اصابع ... پدید آید و بتدریج باندامهای دیگر متعدی گردد و خدر که در حمیات محرقه و حاده بسبب تحلیل رطوبات اصلی در دست
و پا پدید آید ازین قبیل است اگر سبب خون سوداوی باشد و آن مقدمه جذام بود **علاج** اصلاح خون و تدبیر جذام کنند اگر سبب اکل سم بارد چون افیون یا

سم هار چون بیش یا از لسع جانوری سمی مار چون عقرب یا جانور چون افعی پدید آید تقدم آن **علاج** تریاق کبیر دهند و حسب سم تدبیرش کنند اگر بسبب ضعف
قوت حیوانی باشد و این در حال غشی و مرگ افتد ادویه بلادر کندسیاه هر یک نیم هلیله سیاه تخم کرفس شونیز شیطرج بابچی هر یک سه توله سائیده یک نیم درم بعرق
لا انقه دهند و بالایش سرشیر ربع رطل خورند پرهیز ترشی نمایا ادویه دو چند گرفته در آب یا در خمر بیست چهار رطل عرق کشیده نوشند مرتبه خدر و فالج و ضعف باه
دیگر جدوار عود هر یک تنک عود صلیب برگ فرنجمشک دارچینی سلیخه سنبل هر یک دو درم زرنباد مصطکی بوزیدان ابریشم مقرض گاوزبان تخم
بادرنجبویه چهیل هر یک سه درم بهمن جهار بهمنین شش نبات برابر همه سائیده یک نیم درم بعرق و شربت مناسب دهند **سفوف بابچی** بابچی بلادر برابر
سائیده هر صبح شش درم دهند تا شش ماه و بجز مونگ بی نمک چیزی نخورند مرتبه بعون الله مسعود دیگر حنظل نوعیکه در برص گفته شود استعمال نمایند
دیگر جوابر مهره ماشه بعرق چند دهند دیگر ارشق بعسل آمیخته خورند دیگر زرنیخ طبقی یک نیم درم فلفل گرد چهار درم سه وزن حل کرده قدر حبه در برگ تنبول نهاده
دهند دیگر پوست انار عفص یاسمین برابر سائیده یک کف آب وقت شب دهند دیگر بلادر خورند دیگر تریاق الذهب دهند و تدبیری کنند که حمی آید دیگر
زهره گاو هموزن روغن کنجد آمیخته دهند دیگر انگذ و سکبینج هر یک نیم درم دهند چند روز دیگر روغن اشملیثی خورند و مالند دیگر فلفل خورند و بزیت بریان
کرده مالند دیگر عنبر خورند و بروغن بان آمیخته مالند دیگر عاقرقرحا بزیت بریان کرده یا روغن بهروزه یا روغن ماربا جوبه زبل خوک یا بسر مرآب بودینه
سائیده مالند دیگر حب الملوک خردل ببول طفل طلا کنند سه هفته دیگر اکلیلا سائیده ضماد کنند دیگر خردل بحجر یا ببول شتر جوشانده نطول کنند دیگر زرنیخ ابلق
جوز سرو و غیره شسته سفوف زرنیخ پاشند دیگر اسپغول سنکها هولی هر یک درم کهرل کرده در زهره گوسفند سرخ یا سیاه پرکنند چون خشک
شود بشیر گوسفند سائیده بر جز فته کنند بیده برعضو و مخدر چسپانند دیگر زبیب بیش هر یک یک فلفل جهار تخم دهتوره سیاه هشت دانه بیخ بیش سائیده یا
دیگر ادویه آمیخته بشیره برگ عشر حل کرده طلا کنند دیگر اگر عضو قابل شرط بود شرط کنند ده توتیای سبز نوشادر با آب لیمو طلا کنند **فصل بیست ششم در**
لقوه مرضیست که در عضلات روی و چشم افتد و چشم دابرو و پوست جبهه و لبها کوز گردد و لبها با هم چنانچه باید نه پیوندد و آدمی از کشیدن نفس عاجز شود و نفخه
که زند راست بر نیاید و پلکها با هم منطبق نشود و اینهمه تشنجیست که علت در یک شق باشد و این اکثر است اما گاه باشد که مرض در هر دو شق بود و پس شعبهای هر دو
جانب مریض باشند در این وقت کجی در رو ظاهر نشود اما در انطباق اجفان فتور می افتد و دیگر آثار مذکوره بکثرت پیدا شوند و دو قسمست تشنجی و استرخائی **فایده**
آثار پدید آمدن این مرض آنست که اول در عظام روی وجع پدید آید و حس پوست صورت زائل گردد و اختلاج در تمیره واقع شود و لقوه که جانب چپ افتد عسر تر باشد **قول**
ارزانی در لقوه تشنجی مورد ماده شق غیر مایل است و شق مایل صحیح اما در استرخائی گاهی جانب صحیح مایل بود و جانب غیر صحیح مورد علت گاهی عکس این **قول**
شارح اسباب دریافت این بدو وجهست یکی آنکه بطلان یا نقصان حس آنجانب و اختلاج آن شق گواهی دهد دوم آنکه چون شق علیل را بهیأت راست کنند و بر
شکل طبعی آرند شق دوم بی تکلف بهیأت اصلی آید **قول بعضی** چشم جانبی که تواند پوشید بدانند که مرض بهمان جانبست اما در تشنجی عکس این باشد
قول جالینوس طبیب اصبع بر زبان مریض نهد تا زبان فرو رود و پس در کام او نظر کند پس غشای کام جانبی که مسترخی و آویخته و متغیر اللون و بی حرکت
نماید و جانب دیگر بر حال خویش بود حکم کنند که لقوه استرخائی ست در همان شق و اگر غشای کام بر حال خود باشد و دیگر آثار تشنجی که گفته خواهند شد پیدا بود حکم کنند
که لقوه تشنجیست و ایضا در استرخائی پلک قطعا حرکت نمیکند و در تشنجی اگر علیل جهد کند حرکت پیدا نماید اما پلک و هم منطبق نتواند شد **فائده** گاه باشد که

ماده لقوه مختلف القوام بود پس آنچه رقیق است استرخا آرد و غلیظ تشنج و درین صورت شقی سرخی و شقی متشنج گردد و در یک آثار استرخا و در دوم آثار تشنج پیدا باشد
قول محمد زکریا هر که مستعد لقوه باشد از حجامت اندر لقوه افتد **قول رازی** شخصی بیضهٔ مرغ خورد پس حجامت کرد همان روز لقوه افتاد پس وزی که بقیه
خورند حجامت نمایند **قول محمد زکریا** شخصی حجامت کرد و بعد از آن گرسنگی کشید لقوه پدید آمد و گفته اکثر دیدم که اول لقوه پدید آمد پس سکته افتاد و گفته چون
دو ماه گذرند و به نشود و بعسر زائل گردد و اگر شش ماه گذرند به نشود و گفته در لقوه تا چهار روز خطر است که هلاک گردد یا سکته افتد چون گذرند ازین خطر برآید **فائده**
مجمله مریض را در خانهٔ تاریک برند و آئینهٔ چینی پیش او نهند و امر کنند که در آن نظر کند مدام تا بتکلف دیدن هیئت اندام راست گردد مدام جوز بویه در دهن دارد
لحم روباه یا لحم کفتار یا لحم گاو کوهی بریانده کوفته بروغن آمیخته بر سر گردن و کله نهند حاشا صعتر و فودینهٔ دشتی با سرکه جوشانده مدام بدین سرکه ابرو و جبهه شویند
و در بینی چکانند خردل با سرکه سائیده طلا نمایند مرزنجوش حرمل قیصوم سداب با سرکه بآتش گرم جوشانده انکباب کنند **قول محمد زکریا** مریض را پیوسته در جای
تاریک دارند و لحم و میوه تر هرگز نه دهند و هر صباح غرغره کنند پس غذا خورد و نیز هر هفته وقت صباح بیست یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گرم کرده در بینی
از آنجانب که چشم بر هم تواند نهاد بتفاریق چکانند و از جانب دیگر شش قطره پس بطبیخ بابونه صعتر و پودینه دشتی انکباب دهند و بگلیم بپوشند تا عرق کثیر آید
پس عرق پاک کرده سر و روی بخرقه درشت مالند که سرخ شود پس روغنهای مذکور گرم کرده بر سر و پس گردن و صدغ و روی مالند و یک ساعت توقف داده باز انکباب
دهند و روغن مالند بدستور در روزی دو بار پس باز بعد هفت روز دیگر و دیگر همچنین کرده باشند **قول محمد زکریا** طعام نه دهند تا تن گرم شود و عروق تهی گردد
و بطبیخ مذکوره انکباب کرده روغن قسط و روغن سداب و روغن جوز و روغن حبة الخضرا بر سر و عنق مالند اگر تب آید باک ندارند **قول جالینوس** فلفل مثل
غبار سحق کرده بروغن آمیخته طلا کنند قرنفل مضغ نمایند عوض آب ماء العسل نوشند محجمه بر پس گردن نهند و همچنین مهرهای عنق و عضلات کوشند و سعوطات
و غرغرها بعمل آرند اگر از سعوط الم به دماغ رسد روغن بنفشه و شیر تازه بقدری شکر در بینی چکانند و بر مقدم سر نهند **فائده در ذکر لقوه تشنجی** پوست جبهه شق
علیل صلب و بسوی بالا کشیده شود بنوعی که غضون جبهه ناپدید گردد و در پوست سر یا ناحیه عنق تشنج پدید آید و حاسه‌ها بر حال خود بوده کندی در حواس نبود
و آب از دهن کمتر آید و پوشیدن چشم جانب شق سلیم عسر گردد و صداع بیشتر بود و سبب تشنجی سه اند یکی آنکه رطوبت غلیظ بارد از دماغ در عضلات این اعضا ریزد و ممتلی
سازد و باعث تشنج شود **علاج** آنچه در لقوه استرخائی آمد بکار برند و خرقه با نگرم تر کرده و مثانات به روغن ها پر نموده کماد کنند و به روغنهای نیم گرم تدهین کنند دوم آنکه
عضله عنق آماس کند و خناق آرد و بدان سبب اوتار و عضلات رو کشیده گردد و این نوع لقوه در لب‌ها پدید آید تقدم ورم **علاج** بتدبیر ورم عضله و خناق پردازند سوم آنکه
یبوست غلبه کند و دماغ و نخاع و اعصاب بریان شوند و لقوه پدید آید و این در آخر امراض گرم و حمیات محرقه و نزد مرگ پدید آید و باشد که استفراغات مفرط نیز سبب
ازدیاد یبوست باعث لقوه تشنجی گردد و تقدم آنها **علاج** روغن بادام و روغن بنفشه بر سر مالند و روغن کدو و روغن بنفشه در بینی چکانند حمام مرطب نمایند نخود آب
خورند و مزوج نوشند و از اغذیه ساریان و حرکات متعبه پرهیز ند و آنچه در تشنج یابس آید بکار برند خرقه با نگرم تر کرده و مثانه به روغن پر نموده کماد کنند **قول**
جوان کور و واده به سر و مرطب چون شیر خر و مرق مرغ و مرق سلعفات شیره بهدانه بادام سفید و تخم خشخاش و تخم کدو دهند و آب شیرین آبزن کنند **فائده** اگر در آخر سرسام
پدید آید مهلک بود **فائده در ذکر لقوه استرخائی** سبب رطوبت رقیقه است که از دماغ در اعصاب عضلات روی فرود آید و اندام سست و مجری روح مسدود گردد پس لقوه
افتد و لقوه تشنجی اکثر و استرخائی کمتر افتد کوژه دهن سرخی گردد و پوست جبهه و روی نرم بود و لب یک طرف درین آن سست فرود آمده باشد چنانکه لب بالای لوی نرسد

واشک سائل بود و حاسه ها کند باشد خصوص فی الفقه علاج تا که چهار بلکه هفت روز نگذرد ادویه قویه ندهند و ماء الاصول که در سکنجبین بزوری یا سکنجبین عنصلی یا گلقند
عسلی آمیخته باشند بکار دارند و نخود آب بزیت و مانند آن خورند هر چند که از آب و طعام باز دارند بهتر و ماء العسل بکار برند و از غراغر و عطوسات نیز دست کشیده دارند
و هر روز گلقند عسلی سه درم انیسون مصطکی هر یک نه درم بگلاب یا بماء العسل دهند مشت مطکی نمایند مرق عدس یا نیز بروغن جوز خورند و اگر طبع یابس بود و آثار مقدمه
سکته پیدا باشد روز دوم حقنه نرم بکار برند بلکه همان وقت بحقنه نیز یا بمسهل قوی استفراغ نمایند اگرچه روز اول باشد الا وقتیکه ماده نضیج یابد و ایام مذکوره
گذرند حب ایارج یا حب شبیار و غیره که در قرابادین گذشت تنقیه کنند برفق و بعد تنقیه تام مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کرفس حب الغار ترش زنجبیل جوشانده
سکنجبین عنصلی آمیخته یا ایارج فیقرا بماء العسل آمیخته یا زنجبیل عاقرقرحا بماء العسل آمیخته غرغره کنند صعتر سداب عاقرقرحا حرمل بابونه اکلیل مرزنجوش جوشانده نطول
کنند و بطبیخ صعتر بابونه یا بطبیخ خردل بسرکه روی شویند و هم انکباب نمایند غالیه فلفل جندبیدستر روغن سداب آمیخته جانب روی مسترخی مالند و حج نمایند سندروس
بخور نمایند و شحم ارنب پخته بر سر ضماد کنند صبر حضض هر یک چهار زعفران یک طلا سازند عاقرقرحا یا هلیله سیاه در دهن دارند چوب گز بود و کنند جند سکبینج جاوشیر
سقل بویند و تا که چهل روز نگذرد سعوطها بکار نبرند زهره کلنگ با آب اصل سوس تازه یا بشیر زنان آمیخته یا زهره باشق زهره گرگ زهره شبوط با آب مرزنجوش دار
سلق آمیخته در بینی چکانند اگر آب مرزنجوش دو درم سکبینج دانگ سائیده زیت نیم درم آمیخته در بینی چکانند در پنج روز رفع سازد و از اغذیه و اشربه و اهویه بارده
بپرهیزند **قول صاحب ذخیره** بعد نضج چهار روز ایارج فیقرا استفراغی وقت شب دهند و بعد هفته حقنه حاده نمایند و گفته که در تشنج اول تلیین عضلات کنند
پس بتحلیل ماده پردازند **قول جوان کورد** و دیا پرونس و یا کاتولیکو هر یک پنج درم بطبیخ ادویه مناسبه آمیخته نزد وی حقنه کنند و بعد یک نیم ساعت سفوف
کورنا چینو دو نیم اسکروپلو یا قرص قینو ره دو انت دو نیم درم بمرق مرغ حل کرده دهند اگر مریض قوی جسم و جوان باشد و دموی بود عروق همه تن کشایند و اگر زرد
بود و ماده اندک یا امتلای خون باشد بتدریج خون برآیند بادیان ریحان اسطوخودوس هر یک دو درم آب چشمه نیم کانا در جوشانده صاف کرده در چهار اونس
ایرب ماء العسل یکنیم اونس آمیخته دهند بعده قرص غاریقون یک نیم درم و یا کاتولیکو نیم اونس در طبیخ ادویه مناسبه سرتر کرده دهند سه روز بفاصله و بعد دو روز
ایارج مفرد و قرص غاریقون هر یک دو اسکروپلو حب ساخته وقت شب دهند ایارج یا حبو انفع و حب فیتیده و حب کوچیو هر یک اسکروپلو جند نیم اسکروپلو
حب ساخته دهند چهار یا پنج بار اگر کافی نبود حب فرفیون دهند و غذا بعد تنقیه تام نان بچهار عدد جوز خورانند بشرطیکه حمی و حرارت کبد نباشد و بعد تنقیه تام مالا
سر و نوکا و اعضای ماؤفه روغن فرفیون روغن جند روغن سداب روغن سوسن هر یک اونس و کوانیتو اکانوا دکوانیتو انطیا مرکب هر یک نیم اونس موم قدری
آمیخته بمالند صبحی بعد دو سه ایام بث دو امشک شیرین دو اونس مربای وج اونس مربای گل اسطوخودوس تریاق ماکنا هر یک سه درم خولنجان فلفل دارچینی قصب الذریره
هر یک درم سائیده بشربت اسطوخودوس آمیزند و دو درم اسبه اونس طبیخ برگ ریحان برگ کتم یا طبیخ مامیران دهند تقلیل غذا نمایند فاخته دراج بسکویت با تخ نان
پخته خورند و عوض آب چوبچینیات یا برگ ریحان دو درم در سه کانا در آب جوشانده نوشند و مدام در آئینه چینی نظر دارند حلبه کتان روغن زرد بیضه نخاع بقر
روغن بادام آمیخته جوز بویه نیم عدد افزوده بالای فقار بمالند و بعد تنقیه شاخها بالای نوکا کشند اگر صحت نشود فصد زیر زبان نمایند یا داغ بالای نوکا یا پس
گوش دهند اگر دهن راست کج شود داغ جانب چپ اگر جانب چپ کج شود سوی راست گذارند **قول فونسیکه** بخمرستند آتش زده انکباب کنند خردل بسرکه سائیده
بر صدغ طلا نمایند کبابه اصل سوس عاقرقرحا هر یک چهار درم حاشا قصب الذریره اسطوخودوس هر یک مثقی در آب و خمر پخته سکنجبین عنصلی چهار اونس آمیخته غرغره

کند اول داغ ذراسیج بر قحف مع شانه داده یعنی نیتو خراطینی گذارند روغن کهربا باشش قطره بعرق دارچینی آمیخته بر سر و انها مالند نمک ارمنی خردل عاقرقرحا فلفل
کشنیز سائیده بزبان مالند حب سعوبری لینگو از زیر زبان نهند او کوانیتو سین سیکربید و در دهن دارند طلای القوه بزبان گذارند الیشبر قسط یا روغن سنبل یا
روغن تخم شلجم مالند عرق اوریو یا معجون پارالیکا دهند روغن عنبر روغن فرفیون روغن عاقرقرحا در بینی چکانند غالیه روغن بان مالند و طرف علت بسته دارند فاوس
در دهن دارند و روغن او مالند طبیخ زعفران عوض آب نوشند دوا افیون یک زعفران دو زرنباد پنج ضماد کنند دیگر زهره سور یا شونیز یا بید وق هندی یا مشک
بروغن فستق یا فرفیون قدر عدس بشیر زن یا روغن تخم ترب یا جند بماء العسل یا دواء الجامع بآب مرزنجوش سعوط کنند دیگر عنبر خورند و بخور کنند دیگر حجر البقر قدر
عدس بآب بادیان دهند دیگر روغن ترنج یا روغن بلادر یا روغن مبارک مالند دیگر زبل حمام یا بس شکر برابر دو درم بآب گرم دهند دیگر پوست درخت سهجنه
ده توله پنج حلبه قند سیاه هر یک بیست پنج تخم کتوی گندم پنجاه تانک لبن بقر سه طل روغن قدری پخته خورند فریله وجع ظهر هم دیگر روغن کنش چهار سرخ در برگ تنبول
دهند دیگر تریاق کبیر مثقالی دهند چهلروزه و سعوط هم نمایند دیگر ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند دیگر زبان آرد ماش از طرفی پخته ببرف خام روغن خروع
یا روغن کنجد که عاقرقرحا در و ممزوج باشد مالیده بر پس عنق و هر دو کله بندند دیگر جوارش خسروی حب اسکندری حب عشره دوا المسک مرعرق تبنا کوتنا در لیطوس
جوگراج گوگل روغن مرکب تریاق خوشبو مرباوج معجون افراقی معجون لوتوم معجون مفرح القلوب همه مفید اندر **روغن عاقرقرحا** عاقرقرحا یک آب سی جوشانند چون
دو باند صاف کرده زیت دو آمیخته روغن سازند **جوارش سقت** زنجبیل دارچینی آمله بسفایج جوزبوا هر یک دو نیم درم فلفل قاقله هر یک سه درم سقمونیا تربد هر
یک پنج درم نبات نو درم سائیده بعسل آمیزند شربتی برای گوارش دو وجهت اسهال شش درم فریلیه لقوه و فالج و قولنج و ریاح معده و بواسیر و وجع ظهر و تاسره وقی

فصل بیست هفتم در تشنج یعنی متحرک شدن عضلات سوی مبدای خود بسبب وصول آفت در عصب و بدان سبب عضو نیز بجانبی کشیده گردد و بسرعت فراز
هم نیاید بشرطیکه سبب قوی باشد الا اگر سبب قوی نباشد بزودی بغیر تدبیر سوی خود راجع میگردد چنانچه در تثاوب مشهود است و کذا در صرع **قول صاحب نفیسیه**
تشنج عام و خاص میباشد عام آنکه در همه جسم بود و سبب او در دماغ یا نخاع میباشد پس اگر در دماغ بود با وجود تشنج همه جسم عضلات وجه هم کشیده گردند و اگر در نخاع باشد
عضلات متحرکه روح و راس متشنج گردند پس اگر عضلات طرف پیشین اس کشیده شوند سر سوی صدر مایل شود و این را امیبروستونوس گویند و اگر عضلات سوی پسین
کشیده شوند سر سوی پشت میل کند و این را اوپیستوتونوس نامند و اگر عضلات جانبین مساوی کشیده شوند سر راست ماند و این را تتانوس خوانند خاص آنکه عضوی از جسم
متشنج گردد پس اگر عضله چشم کشیده شوند استرابیسمو گویند و اگر عضله وجه و یک فک بطرفی کشیده شوند ترسمو نامند و اگر عضله وجه و هر دو فک بهر دو طرف کشیده شوند
ریزوساردونیکو خوانند و اگر عضله رخ کشیده شود ساردونی آسیتی نامند و بریانسمو نیز گویند و تشنج ریحی که اکثر وقت دراز کردن پا مع وجع پدید می آید و باز زائل میگردد کالانجرا
گویند **قول جالینوس** در مشایخ نسبت بطفل عسر العلاج است و تشنج ریحی بزودی زائل میگردد و ظهور تشنج در طفل نوزائیده بد است تشنج که در اعضای قریبه
دماغ یا صدر و اضلاع افتد بد است و در چهار روز بکشد اگر بگذرد امید نجات **فائده** در اطفال بسبب غلبه تری مزاج و ضعف دماغ اکثر افتد و تشنج که بعد جراحت
شود آثار مرگ بود و هر که در تشنج میرد تا یک ساعت بدنش گرم میماند اگر بسبب حمیات گرم و امراض طویل افتد و رنگ رو بگردد و در خواب بترسد و چشم احول
و زبان سیاه و پوست جبهه و سر کشیده شود و دندان خاید و بول او سرخ پس سفید شود و عروق صدغ ضربان کنند و طبع خشک گردد کمتر علاج پذیرد و اگر
تب بدان گرمی و مرض بدان درازی نباشد علاج پذیر بود و کسی را که تب مع قشعریره افتد و بول کم کند و چشم تاریک شود و از سر عرق آمدن گیرد آثار حدوث

تشنج باشد بسبب دبیله احشا اگر بصاحب تشنج تب آید از تشنج رهائی یابد و تدبیر حمی آورا نیست که انگزه چند مساوی نیم مثقال دهند **قول بقراط** اگر اول تشنج پس تب آید
بهتر از انست که عکس این بود و حمی ربع بهتر و آنرا که سبب تشنج بحران خناقی یا سرسامی باشد اول ضیق نفس افزاید و چشم زرد و زرد شوند و احول شود و دندان خاید و گردن
کوژ گردد و پس تشنج افتد **فائده در ذکر تشنج ریحی** چنانچه بوقت تمطی و تثاوب یا وقت دراز نمودن پای پیدا می آید و این بفقه پدید آید و باسرعت از خود و بمالیدن و راست
کردن زائل گردد **علاج** اگر از خود زائل نگردد روغنهای محلله مرطبه مالند بخرقه گرم کماد کنند روغن سوفاریقون روغن لوبا دران روغن غار مالند لادن دو دانه بعرق
اونکز یا آمیخته مالش کنند پیه دباه یا پیه سگ ماده بیک دانه فلفل و خمر آمیخته بر آتش نهند چون خمر جذب گردد مالند **فائده در ذکر تشنج امتلائی** اگر بسبب امتلای
بلغم در اعصاب باشد دفعةً افتد ثقل کسل خصوص عند حرکت تمدد جلد نبض عریض غلظ اول سیلان لون ترهل لحم بر ولمس عدم عطش کثرت خواب سستی اعصاب
تقدم تدابیر بلغم افزا **علاج** گلقند عسلی یا ماء الاصول دهند بعد نضج ماده یا ایارج فیقرا و حب منتن وغیره تنقیه سازند بتدریج دو دفعات تا ماده هم مستفرغ گردد و هم قوت
برجا ماند و هر خروج یا ماء الاصول دهند حقنه نمایند گلقند عسلی مداومت سازند اگر بعد حقنه یا حب سچیش در امعا شود شیر یا روغن گاو حقنه کنند بعد تنقیه تریاق
اربعه و طبیخ شبت زیره انیسون قند دهند روغن قسط روغن سداب روغن فرفیون روغن یاسمین مالند و گاه گاه قدری چند عاقرقرحا در روغن با افزایند و طبیخ
بابونه بنفشه لوبادران یا طبیخ شبت بابونه اکلیل جبل قسط یا طبیخ روباه و ضبع آبزن کنند و هم عضو در روغن نهند و بحمام آینده اما آب نریزند غذا اگر قوت قوی باشد
قدری نان بماء العسل یا نخود آب بجز دل کنند و اگر ضعیف باشد لحم کباب لحم تیهو لحم عصافیر یا ماء اللحم با ادویه گرم و روغن جوز سازند و از اغذیه غلیظه پرهیزند باقی تدبیر
فالج بلغمی نمایند **قول جوان کورد** حقنه حاده نمایند اگر پیر باشد سال و تیرلولو درم طبیخ زوفا یا ماء العسل یک نیم اونس دهند و بار دیگر بعد تنقیه تام چند چهار دانه
فاقل سه دانه تخم کرفس اسکرویلو سائیده بشش اونس طبیخ اسطوخودوس دهند اگر صحت نشود باز برای تنقیه دو سه بار کین تیلد بیست دانه یا الوا بیند یکتا دیپوا دوا
سه اونس بدو اونس خمر ابیض دهند و بر همه فقار از ابتدای عنق تا قطن روغن کونو ولیتر بود مالند و آب معدن گوگرد بر سر نطول کنند اگر بهم نرسد طبیخ گوگرد زوفا
مرزنجوش اسطوخودوس برگ کتم لوبادران نطول و آبزن نمایند بعده بپشم که دود سنبل داده باشند بپوشند اگر کافی نبود در روغن سنور مالند و در ایام مالش
بفاصله یک روز ایارج یا حب فیقرا هر یک سه ماشه چند سه دانه حب بسته دهند چند بار و گاهی تریاق کهنه چهار سرخ روغن چوب فیلیا سه پنج قطره دهند و بر
صدغ و نوکا روغن کونو ولیتر بود مالند بچه سگ پر چه پر پیه کرده سه عدد خراطین دو شست پنج خطمی سه اونس برگ ریحان برگ کتم مرزنجوش کما فیطوس هر یک
مثقی خمر سه کالاناد بیرانده آبزن کنند بعده چند قطره روغن کهربا روغن دباه آمیخته مالند و بخرقه که دود سنبل و برگ ریحان داده باشند بپوشند یا روغن
کهربا یا روغن قرنفل آب قاتشر ابر پوست و نبه کرباگرم مالیده بر سر نهند عرق خطاف که همراه سداب و چند در حمام مار را چکانیده باشند دو دو قاشق صبحی دهند
دو وقت استعمال این روغن سوسن سفید روغن خراطین روغن دباه هر یک دو دو روغن چند نیم آمیخته گرم کرده بر همه تن مالند اگر کافی نبود قسطوریون دقیق کما دریوس
گل هوفاریقون همراه ماکلیان جوشانند وقتیکه مهرا گردد مرقش نوشانند چند روز پنج عود صلیب تر قرنفل بسباسه هر یک یک درم حب الغار سه درم اسطوخودوس
گل ریحان دیامشک شیرین پنج یا عنبر هر یک نیم اسکردیلو سائیده دو اکسریلو همراه سه اونس آب آلو بالو یا عود صلیب دهند و عوض آب طبیخ عشبه چوبچینی تحفت آدم که
دفن نکرده باشند نوشند بعد تنقیه تام بخم کره در روغن عاقرقرحا اسطوخودوس ریحان سنبل و نیم عدد جوز بویه تر بود مضمضه نمایند کلاه از مرزنجوش ریحان
سنبل جوز بویه اسطوخودوس ساخته بر سر پوشند جوزبویه دو عاقرقرحا یک نیم مصطگی سه بموم آمیخته ضماد سازند اسیر تو سه پر وزه بر فقار و ناف و نوکا و عضو ماؤف

مالند وچند قطره نوشند روغن چوب فیلزهرج ده قطره تریاق ماکنا سداب هریک دو درم آمیخته یک سکره ویلو دهند فلفل ابیض چند تخم کرفس سائیده بعسل آمیخته دهند عصاره چند بروج خمر برآورده همراه سه قاشق آب ریحان دهند اگر مزمن باشد روغن توفاریقون مالند دراج خورند واز خمر وجماع واشیای شور وترش وبارد ورطب ولزج وسوداوی پرهیزند **قول صاحب فونسیکه** بزودی به جلاپا یارزینا جلاپا یا داکریدیا پر اسیلیو یا سفوف گورنا چینوتنقیه کنند مکرر اگر کافی نبود برای تنقیه دماغ شربت سعد دهند بدو دانه چند آمیخته اگر عمل کم کند دیافینی سانو چهار درم در شربت افزایند حب انگز وحب غاریقون حب کوچیا همه یک درم هشت دانه دیاکریدیوسولفورادو دو دانه چند آمیخته متواتر دهند صبر مغسول بگلاب درم ریزینا جلاپا ده دانه دیاکریدیوسولفورادو شش دانه حب سازند یک شربت دو روز که مسهل نباشد بلینیکتا نیم اونس یا ایارج وشکر در طبیخ سلق مرزنجوش قنطوریون آمیخته حقنه کنند وبعد تنقیه حمام کبریتی متواتر نمایند لیس جلد روباه یا جلد سگ یا جلد گربه بندند اگر آب گوگرد بهم نرسد مرزنجوش نودنج مشکطرامشیع اسطوخودوس برگ لحیة التیس برگ کما فیطوس حب الغار برگ کتم هریک دو مشت کبابه سه مشت گوگرد سه رطل آب چهار گالن جوشانده حمام کنند یا بچه بقر چهار عدد روباه عدد بچه سگ دو عدد یا معای بقر زاینده تا بیست روز حمام کنند یا بطبیخ سنبل حمام کرده نشف آب نموده روغن بهروزه روغن کهربا برابر آمیخته مالند اگر بهم نرسد روغن روباه روغن خراطین روغن حب الغار مالند دوزبل فرس عضو ماؤفه نهند پانزده بیست روز جگر گرگ جگر دنبه جگر بقر گرم گرم بندند مرغ کبوتر بچه سگ بچه گربه چاک کرده بندند روغن بط بر فقارها وعضو ماؤفه مالیده چرم دنبه گرم گرم بندند چون سرد شود بروغن شبت روغن غار چرب کرده گرم نموده باز بندند روغن بط شش اونس روغن جوزبویه روغن موم هریک شش درم آمیخته مالند روغن افعی روغن جند هریک چهار درم مرهم البطی اونس میعه سائله یک نیم اونس آمیخته مالند روغن موم روغن بهروزه روغن لوبادران اسپرتو نمک انفع مالند مرهم مارسیاتوم مرهم البطی روغن غار روغن خراطین روغن لوبادران روغن کرم زبل اسپ روغن شبت روغن روباه آمیخته مالند روغن خراطین روغن روباه روغن سوسن هریک دو اونس روغن آجر روغن بهروزه هریک چهار درم پیه آدم ا اونس آمیخته مالند وجلد آدم بندند اگر وجع باشد بود دوای مسکنه ملینه چون روغن بنفشه روغن لوبادران روغن سوسن هریک یک نیم روغن بادام روغن بنتشکلی روغن گل هریک یک آمیخته مالند اگر کافی نبود طبیخ خطمی ایرسا هریک شش اونس گل خطمی بنفشه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس هریک دو مشت کتان حلبه هریک دوازده اونس در آب پخته آبزن کنند وعضو ماؤفه در وی نهند روغن خراطین روغن روباه اسپرتو بهروزه بخم آمیخته گرم کرده مالند برای اخراج رطوبت دماغی سعوطات وادویه عطسه آور که در دوار ودسبات گفته شد بکار برند بتقویت دماغ کوشند واگر تشنج در کسی عضو بیه باشد مسربالشتی که پراز برگ کتم مرزنجوش اسطوخودوس بود دارند بعده اسپرتو شاخ گوزن اسپرتو قحف آدم اسپرتو جوهر حلیه اسپرتو آهن اسپرتو تار تر واسپرتو نمک امتی اسپرتو خطاف اسپرتو خون آدم عرق تریاکال موج یاده قطره بعرق عود صلیب یا عرق مرزنجوش صبحی دهند چند روز اگر کافی نبود مقی دهند بعده سفوف انتی پازنیو دکو یا اولیو کرنکیزو ودنج خراطین مسحوق تارتر دو تیر لولا دو دهند پس انتی پازنیو یکیده در کبریت دوا دو مرتبی باشد دهند شنگرف کافی انفع وکبریت دو ادو مرتبی آنست که از ریکوا وروح نمک ارسنی حلیا نموده باشد **سفوف انتی پازنیو** دیکو شنگرف درم مارسیتر دو پر آنا نیم درم قحف آدم کهربا هریک یک نیم درم خطاف محرق خراطین بسد مروارید هریک دو اسکرو پلو شکر طبرزد سه درم شربتی نیم درم صبحی بعرق عود صلیب یا عرق خطاف دهند اگر یک دانه لادن افیونی افزایند بهتر مرغ جانوران کوهی سیب جوز کشمش انجیر بادام چلغوزه مربا پوست ترنج شیرینی بیضه یا نیمرو ن خورند طبیخ حبوبیات عوض آب نوشند واز شب وجانوران آبی ومیوه تر ولبنیات پرهیزند روغن بط بطافرنزا ماعا وغیره پاک کرده

عدد بچه گربه دو سه روزه عدد دیرچه پرچه کرده مع امعاء و غیره لبط در لبط پر کرده اشق مقل هر یک اوقیه مرحند جوز بویه قرنفل هر یک دو درم مرزنجوش مشتی اسطوخودوس
دو مشت چلیکی دنبه روغن گاو هر یک چهار اوقیه نیز ریسا ساخته بسیخ بسته بر آتش نرم بریان کنند روغن که اول بر آید دور نمایند و روغن دوم که با آب مخلوط آید بگیرند—
حب منتن سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل حرمل صبر تربد هلیله زرد انزروت برابر انزروت با آب حل کرده ادویه آمیخته حب بندند شربتی دو درم در ظلمت
مزمنه فالج و لقوه و قولنج و وجع مفاصل و نقرس و ظهر و ریاح غلیظه و بلغم خام **فائده** در تشنج دموی سببش ورم عضلات است … در لیفات عصب
وجود ورم ثقل حمرت و دیگر آثار دم **علاج** فصد کنند خون کمتر گیرند و تدبیر اورام عصب و استرخای ورمی نمایند **فائده** اگر حمی مطبقه تشنج آرد بود تقلیل خون ضرور است
پس باید که یک دفعه نگیرند بلکه بدفعات بملاحظه تمام چرا که فصد درین مرض مضر است **قول جوان کوردو** اگر مریض قوی دموی باشد فصد کنند **قول صاحب**
فونسیکه اگر غلبه دم باشد و مریض دموی محرور باشد فصد کنند اگر نکنند بسبب انقباض عضل و عصب خون در راس از گردش باز ماند و سکته آرد … از تشنج
عضلات پسین عنق مسکوت گشته بمرد اگر کافی نبود حجامت مع شرط قریب عضو ماؤفه نهند مثلا اگر تشنج در سر و عضد باشد بر کتف و گلو و اگر در رجلین باشد بر قطن و سرین
نهند و اگر در وجه و زبان باشد فصد دست و ورید اربیه نمایند اگر کافی نبود رگ زیر زبان زنند و زیر زنخ علق چسپانند اگر اینهم کافی نبود برای تنقیه دماغ شربت سعد
دهند **شربت سعد** سعد پیچ راسن برگ کتم بادرنجبویه مویز مرزنجوش اصل سوس هر یک چهار درم سنا صفی با سیر تیوخر تر کرده ده اوقیه بسفایج شهدانج هر یک
اوقیه غاریقون سورنجان هر یک سه درم زنجبیل قرنفل بادیان هر یک درم اسطوخودوس دو مشت سنبل شتی در آب جوشانند چون هیزده اوقیه ماند صاف
کرده شکر چهار اوقیه دارچینی دو درم آمیزند و هر دفعه پنج اوقیه بدو دوانه چند دهند **فائده** در **تشنج صفراوی** این بندرت افتد سببش ورم عضلات است
بدستور دموی ضربان حرقت صفرت و دیگر آثار صفرا **علاج** تنقیه صفرا کنند سکنجبین آب انار آب تمرهندی دهند مرق مرغ بسماق غوره خورند و تدبیر اورام
اعصاب و استرخای ورمی نمایند **فائده** در **تشنج سوداوی** سببش امتلای عصب از سودا است تقدم آثار سودا **علاج** منضج سودا دهند بعد نضج تنقیه
سودا نمایند و بعد تنقیه روغنهای مناسبه بمالند **فائده** در **تشنج یبسی** و استفراغی نیز گویند هزال عضو متشنج و چون روغن مالند بر روی خشک گردد و این تشنج
افتد تقدم استفراغات عنیفه چون رعاف حیض بواسیر جراحت مسهل قی و غیره و تعب بیخوابی دائم و جوع کثیر و حرکت قوی و غم و امراض حاده و حمی محرقه که اندک
اندک ضعیف سازند و این از امتلائی بدتر است و دیر … علاج پذیرد و در جوان نادر ست که به شود **علاج** ترطیب کوشند اگر حمی بود ماء الشعیر که در و عناب
سپستان بود دهند لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب انار … روغن کدو روغن بادام مقشر شیر زن بروغن بادام یا روغن کدو آمیخته در بینی چکانند تغسیل
سر و بدن بطبیخ بنفشه بابونه نیلوفر خطمی کدو شعیر مقشر کنند اگر حمی نباشد شیر خر شیر بز شیر زن همانوقت دوشیده دهند شربت نیلوفر شربت بنفشه لعاب بهدانه
آمیخته نوشند بشیر نطول کنند لعاب اسپغول بروغن بنفشه یا بادام آمیخته بر سر مالند یا بچه بره و بزغاله اسفناج مرغ روغن بادام حسوی سبوس گندم و شکر سفید
خورند و در آبزن آیند و قیروطی مرطب بمالند بر عضو متشنج و بطبیخ بنفشه تخم کاهو برگ خطمی شعیر مقشر کدو برگ بید نیلوفر نطول کنند بنفشه خطمی آرد جو بلعاب اسپغول و روغن
کدو ضماد کنند و اینچه در دق آید مناسب اگر مریض طفل باشد شربت و غیره بمرضعه دهند روغن ضماد و غیره در طفل بعمل آرند اگر حمی باشد شربت شیره اکلی یا بچه
نماید و کذا در دق … و مرضعه نیز احتیاط واجب **قیروطی** مغز ساق گاو پیه با کیان موم سفید روغن بنفشه گداخته فرو گرفته شیر زن آمیزند **قول فونسیکه** شیر خر
ماء الشعیر شیره … باره انتیه سپرده مرطبه دهند حمام شیرین باره نمایند و بعد حمام روغن با طبیخ پاچه و مغز … روغن بنفشه بمالند حقنه سپرده نمایند و شیر

درین النفع التدابیر است و فروج زیرجه بقر ماهی آب شیرین کاهو کاسنی خرفه کدو خیار آلو شفتالو گلقند مربای کدو مربای به مربای آلو مربای کاهو مربای شفتالو
خورند و از دنبه و جانوران کوهی پرهیز نند **فائده** در تشنج حمائی تقدم حمی گرم سبب او سیلان ماده ابخره تیست در اعصاب **علاج** دلک عضو نمایند و روغنهای
مناسبه مالند قی اسهال نمایند و این اسهل است **فائده** در تشنج که بسبب **قطع عضله یا عصب** افتد اگر تمام قطع گردد استرخا و اگر چیزی علاقه باقی ماند
تشنج پدید آید تقدم وقوع قطع **علاج** آنچه در اورام و تفرق اتصال عصب گفته شود بکار برند **قول جوان کورو** و اگر بسبب او وصول نشتر وقت فصد بعصب
باشد یا غیر آن باید که کلیه دنبه خام سائیده به پیه کلیه دنبه آمیخته بر موضع ماؤف بندند یا در زبل گرم اسپ نهند تا ده روز هر روز دو ساعت **قول صاحب
فونسیکه** کبوتر شکم شگافته بندند روغن کونیو یا بالسمو اسطوخودوس یا بالسمو هو فاریقون مالند **فائده** در تشنج که بسبب او وصول ماده حاد لاذع
بعصب باشد بلهوی جع لاذع چنانکه در ان عضو **علاج** استفراغ ماده کنند و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان غیر نمایند **فائده** در تشنج لسع عقرب
رتیلا و شرب افیون بیخ شوکران و غیره تقدم لسع و در شرب برد شدید **علاج** آنچه در علاج لسع و شرب سموم آید موافق آن تدبیر کنند و روغنها مالند
فائده در تشنج که بسبب وصول برد شدید بعصب شود خارجی بود یا داخلی تقدم جلوس در آب یا برف یا هوای سرد و اکل مبردات **علاج**
ادهان و نطولات و ضمادات حاره بکار برند و آنچه در دفع ضرر سرما گفته شود بکار برند **فائده** در تشنج که بسبب **قی زنگاری شود** که بسبب ماده سمیه لذع
فم معده نماید و معده منقبض گردد پس هر عضوی که متصل عصب است تشنج افتد **علاج** تنقیه معده کنند اگر قی باشد مسکنات دهند و برای تقویت معده
هرچه در باب قی آید بکار برند و قی زنگاری تنها مهلک است چه جای آنکه مودی به تشنج گردد و مالیدن ادهان مناسبه مفید و اگر بسبب مرور صفرا بر فم معده باشد
تنقیه صفرا کنند و آنچه در معده آید مناسب آن بکار برند **فائده** در تشنج که بسبب **غلت معده باشد** چنانچه در هیضه مرئیست که گاهی عضله ساق
و ساعد متشنج میشوند **علاج** بدان کوشند که غذا از معده بر آید و پاک گردد و بر اطراف مالش و روغن کنند **قول صاحب فونسیکه** اگر ماده حاده ترش باعث
تشنج باشد مروارید چشم سرطان بسد هر یک دو درم قحف آدم یا دخراطین هر یک درم لادن افیونی بیست دانه اسپغول تنکار منقی قدر حاجت حب بندند
شربتی اسکرویلو یا درم با آب عود صلیب یا با آب مرزنجوش یا با آب برگ خروع دهند و سی فتیله چهار پاره در آبهای مذکور غسل کنند و وقت استعمال این در تشنج باید
که بسد یا مروارید یا یلو بدو اسکرویلو دهند **فائده** در تشنج **دیدانی** سبب او آنست که امعا از لذع و اذیت دیدان منقبض شوند و عصب که مشارکت آن
بدیگر عضو است آن عضو متشنج گردد یا ابخره از دیدان سوی دماغ صعود کنند و باعث مرض گردند خروج کرم از امعا احیاناً و دیگر آثار آن **علاج** بتدبیر اخراج و
قتل دیدان کوشند و روغن مناسبه بر عضو متشنج مالند **فائده** در تشنج ضربی تقدم ضربه **علاج** اگر مریض دموی بود فصد کنند و اگر مرطوبی باشد مسهل دهند
بکرباد و بیه الانقه بعده با آب شیرین که در برگ ریحان مرزنجوش برگ کتم و برناپ و شاد برگ سرس برگ کمافیطوس سنبل جوشانیده بود و مغز بادام ریشه خطمی مرق
دنبه مرق خراطین آمیخته نیم رطل مغز حب خروع افزوده آبزن کنند و آب گرم تر باید **فائده** اگر بسبب شرکت علت جم یا مثانه یا اوعیه منی و دیگر اعضای عصبی باشد آثار
و علاج او از آنجا جویند **قول جوان کورو** داغ بر فقره اولیین فقار برای تشنج ایمپرو سنوتونو و تشنج منتالو سبیع ملیست و گفته سیماب در این مرض نه هند اگرچه بسبب
جمره باشد مگر عشمیه جویدات وغیره بکار برند و آبزن آب بارد نماید لیکن اگر موسم گرما و مریض جوان قوی جسم باشد مضائقه ندارد لیکن بعد آبزن بارد
مرهم اللطیا تا مرهم مارسیا تا انو یا مرهم کریبا بر دغن چند آمیخته مالش کنند **قول لازور** بیرفاوز نسوده یک یا دو نمبر دهند حب کونتر اکونیا کو ال نهیجید در

دوار گذشت بعمل آرند جواہر مہرہ ماشہ بعرق جند دبیدانشیم سیاہ کشیز بندی فراخ در عنق بندند و بہ ساعت آن را بروغن گرم کردہ تر کنند خبر سنگ گرم
انداختہ انکباب نمایند و در ریگ نشانند تخم ستنا آتش زدہ انکباب سازند روغن مرغابی مالند و بالایش حریر مشک گرما گرم پیچیند گاو ذبح کردہ شکم گرم گرم عضو متشنج را در آن نہند
یا شکم او شگافتہ عضو را در آن نہند یا بسمو کرپاتین ثور اکاستوری تریاق و یا تیزاردون حب‌ہای علاج عرق بستر لکھا [illegible] کہ خواہند دہند روغن جند بیدستر
روغن جند مرکب روغن بہروزہ روغن خمر روغن قسط روغن سیسون روغن غوک روغن خروع روغن جوز کہنہ انفع مالند و اکوانیتو الطلیا ضماد سازند روغن
مرغابی برگ ریحان مشتی مقل سکبینج ہر یک یک اونس جوزبویہ بسباسہ قرنفل ہر یک نیم اونس سائیدہ بروغن خیری [illegible] چرب کردہ در شکم مرغابی [illegible] پر نمودہ
دوختہ بر تنور نہند و روغن کہ چکد گیرند برای امراض باردہ رطبہ انفع **دوا ہا** مغز حب الخروع عدد خورند و ہر روز یک عدد افزایند چون ہفت رسد پس ہر
روز یک یک کم نمایند دیگر دار فلفل یا لگنگی ہر یک شش تیج پل موسلی سیاہ ہر یک پانزدہ رتی جوت ستا نزدہ مغز [illegible] قند فلفل [illegible] حب بندند اول یک
روز دوم دو روز سوم سہ حب دہند و تا ہفتہ بر ہمین اکتفا نمایند نان گندم روغن برنج ساٹھی دال مونگ خورند از ترشی بادی پرہیزند دیگر خطمی تخم [illegible] شاندہ
یا خون سلحفات نوشند دیگر سداب ہر روز درم خورند دیگر انگزہ قدر کرسنہ عسل چہار اوقیہ آمیختہ دہند دیگر افتیمون ۵ درم لبن [illegible] تر کردہ
دوا اوقیہ آمیختہ نوشانند دیگر روغن جوز یا روغن جند سعوط کنند دیگر روغن خروع روغن گل داؤدی روغن مصطکی روغن [illegible] مالند دیگر مغز [illegible] مالند
شمع کہ در و شبت نمک باشد آمیختہ نمایند دیگر پا پنجہ گاؤ بجوشانند چون مہرا شود فرو گرفتہ روغن کہ از و بر آید گیرند و قدری نمک و شمع آمیختہ بر آتش نہند کہ روغن بماند
مالند دیگر نمک قدری بشیر میش آمیختہ گرم کردہ یا ثوم مقشر بروغن خردل آمیختہ یا بید [illegible] بروغن گل سعدہ یا زعفران بآب سائیدہ گرم کردہ یا انجدہ بروغن
کنجد آمیختہ گرم کردہ یا عاقرقرحا زیت آمیختہ یا پیہ خوک مالند **عرق مرغ** مرغ سیاہ بجفنہ کشتہ ہمچنان بقدری آب در دیگ سنگی بر آتش نرم ہمہ شب پزانند کہ مہرا
شدہ آب گردد صاف کردہ نوشانند مزیل تشنج در یک روز **روغن لبوب** سبعہ مغز فندق مغز فستق مغز بادام مغز جوز کنجی [illegible] مغز تخم کدو مغز جلغوزہ
کوفتہ گرم کردہ در شکنجہ کشند مزیل تشنج یابس و مالیخولیا و سہر سعوطاً و شرباً و طلاءً **روغن خمر** خمر تند دہن بقدر شش آثار نہند کہ روغن بماند باز ہمان قدر روغن
انداختہ پزند مزیلہ خدر سہر **روغن سیسون** برگ درخت سیسم ربع رطل کتان مدقوق شش درم شب در آب تر کردہ صبح سائیدہ در ہمان آب لعاب آوردہ
روغن کتان یا روغن کنجد شیر رطل آمیختہ پزند چون آب قریب بذہاب رسد خمر تند ربع رطل انداختہ فرو گیرند و [illegible] مسحوق چہار درم آمیزند و باز بر آتش نہند
تا رطوبت جذب گردد اگر خواہند موم چہار درم افزایند برای تشنج امتلائی و جرحی انفع بدانند کہ قسمیست از تشنج کہ آن را با گیر گویند و در زمین سردسیر در زنان آنہا
و کسی کہ گوشت [illegible] برای پوشیدن زیور لقب لکنانند و در مجروح اکثر افتد و در اکثر مہلکست **علاج** مشک سہ سرخ زعفران دو نیم اسکروپل [illegible] در دہن بگذارند مع
جوز بویہ چہار اسکروپل بسباسہ دو اسکروپل قرنفل ربع درم آب رطل نیم پزند نصفی ماند صاف کردہ نوشانند قرنفل دو زعفران یک بسباسہ سہ جند چہار سرخ
سائیدہ در برگ تنبول بمصالح نہادہ دہند روغنہای مناسبہ بالند از برودت پرہیزند **فصل بیست و ہشتم در تمدد و کزاز** تمدد عبارتست از تشنج ممتد
عصب از ہر دو جانب ازینست کہ عضو متمدد راست میماند بجانبی نمیگردد و این از تشنج بدتست بسبب عدم احتمال تعب و بروز چہارم بحران میکند تا شدن بحران خطرست
قول بقراط در چہار روز میکشد اگر تجاوز نماید امید برء باشد **فائدہ** تمدد و کزاز واحدست لیکن گاہی کزاز را اطلاق میکنند بر تشنجی کہ ابتدا از عضلات فوق و
ممتد سازد آن را بقدام یا بخلف یا بہر دو جہت و گاہی اطلاق میکنند بر تمددی کہ سبب انجماد رطوبت در عصب بود و برین تقدیر تمدد عامست و کزاز خاص

انتصاب و وقتیکه عضلات فقار و ظهر صلب شوند و اختلاج در همه اندام و ثقل در زبان پدید آید و آب هر چه شربت بعسر فرو برده شود و حکه در همه تن ظاهر گردد
و هر چند خارند از خاریدن لذت نیابد مقدمه کزاز بود و آثار که بعد وقوع عارض شوند این هستند که رو و چشم مریض بخنوق مانند یعنی رو و چشم با برخاسته بود
و باشد که چشم زرد و زند و این همه وقتیست که کزاز باقدام او بود و باشد که لون وجه سیاه و سبز نماید و این وقتیست که امتلای دماغ و عروق سر بدان حد رسد که
منافذ را بند سازد و گاه باشد که تمدد در عضلات وجه افتد و مریض خندان نماید و باشد که تمدد در عضلات مثانه افتد و بول بند گردد و یا سلس البول پدید آید
یا چنان متمدد سازد که هر رگی بگشاید و بول الدم پدید آید و باشد که معای مستقیم و عضله مقعد نوعی متمدد گردد که ثقل بازنتواند داشت و باشد که بعضی را
بسبب سردی و فسردگی قولنج افتد و درین صورت اکثر بول مثل آب دکفک باشد و گاه باشد که اعصاب عضلات بکشیدگی پیچیده گردند چنانکه مریض از
جامه خواب بیرون افتد باشد که انواع کزاز از جهت خیالی و صحیح باین کیفیت خالی هم باشد و امتداد در عضله و تشنج در عصب می افتد پس آغاز تشنج با حرکت
عضله باشد و در آغاز کزاز عضلات کشیده شود و درست ماند **فائده** چونکه اسباب و علامات این و تشنج واحد است برای تطویل نذکر آن نپرداخت لیکن در
علاج این بسبب تشنج مبادرت کنند چرا که این قاتلست انقباض و خناق خصوص اگر سبب قوی باشد **فائده** گاه باشد که شخصی چیزی گران بردارد یا بر زمین سخت
بجهد و بدان سبب عضلات کوفته یا کشیده گردد و یک ساعت یا زیاده بران شکل بماند و هر چه ازین اقسام افتد از قسم تمدد می شمارند و این اسهل باشد

علاج حسب هر سبب چنانچه در تشنج گفته شد مطابق آن تدبیرش کنند و چون این مرض اکثر از سردی و افسردگی می افتد اضمده و ادهان که میل بگرمی و تری
داشته باشند بکار برند اگر عرق کنند نشفت کنند و بر بدن خشک شدن ندهند و در استلائی حجمه ناری بر عضلات گذارند آرد نخود بریان بروغن خراطین
قدر زنبق صحرائی حب بسته دهند روغن گوگرد مالند و در وتشانند یا در روغن کنجد که نیم گرم باشد سلخ الحیه و روغن خروع جوشانده یا روغن مبارک یا پیه گوخر یا پیه شیر
یا پیه ضبع یا پیه خرس یا پیه گاو کوهی یا روغن سداب بمالند و جاوشیر انگژد [illegible] شیر و روغن بادام لعاب بهدانه و غیره دهند شیر بر عضله دوشند
آبزن نموده روغن بنفشه بادام بمالند پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو و روغن [illegible] روغن کنجد موم زرد ضماد کنند حلبه کتان کنجد شیر پخته بندند پیه مرغ پیه بز مغز
ساق گاو گداخته نشاسته آمیخته ضماد نمایند اگر حاجت بود بهتر تخجین یا بمغز فلوس و شربت بنفشه و دهن لوز تلیین فرمایند باقی تدبیر هر قسم از تشنج جویند

فصل بیست نهم در رعشه و آن حرکتیست غیر ارادی در اعضا که حرکت بارادہ دارند پدید می آید و اکثر در دست و سر افتد و در دیگر اعضا کمتر **فرق**
در اختلاج و رعشه آنست که حرکات اختلاج همه جا افتد عضو ساکن باشد یا متحرک بخلاف رعشه که در حالت سکون ظاهر نشود و مراد از سکون ساکن بودن عضو
بر مستقر سکون بی اعتماد کردن و رعشه نیز می افتد **فائده** رعشه که سوی حی پیدا شود و رعشه که در پیری پدید آید یا کم باشد عسر البرء بود و رعشه که از یبوست اعصاب
شود لا علاج باشد قول شیخ [illegible] **فائده** در رعشه که از ضعف قوت محرکه افتد
و این [illegible] مریض [illegible] جماع [illegible] اعراض نفسانیه [illegible] بادشاه [illegible] عظیم
[illegible] وقت قرب جماع افتد ازین قبیلست
علاج اگر عقب امراض پدید آید بعد ازاله سبب بتقویت [illegible] دماغ کوشند و اگر بسبب کثرت جماع شود تقویت اعصاب نمایند و ترک جماع کنند و [illegible] تدبیر
کنند اگر از اعراض نفسانیه افتد بدلجوئی و امیدواری [illegible] هر چه لائق آن بود تسکین از ان حاصل شود [illegible] اگر عند قرب جماع افتد تنقیه خلط [illegible] نمایند

قول جوان کور و و اگر بسبب مرض دراز یا کثرت استفراغات باشد اغذیه لطیفه سریع الهضم دهند صفرت بیض نیمبرشت لحم دنبه نان در حکلات ترکرده
خورند اگر بسبب کثرت جماع باشد برگ سبز درونا پرشا دسائیده گلاب آمیخته آبزن کنند **فائده** در رعشه که بسبب ضعف آله حرکت افتد اگر سبب او
امتلا و ناگواری طعام و ترک ریاضت باشد که بدان سبب اخلاط غلیظه لزجه در عصب سده آیند و باعث رعشه شوند تقدم اکل اشیای بارد رطب کسل
و ثقل اعضا کدورت حواس **علاج** اول ماء الاصول دهند چون ماده نضج یابد حب شبیطرج دهند بعده بایارجات تنقیه برفق و تدریج نمایند ایارج فیقرا اسطوخودوس
هر یک درهم بماء العسل دهند بر جوع و عطش صبر نمایند ریاضت کنند بآب گوگرد غسل سازند مرق مرغ عصافیر خورند و از اغذیه جید پرهیزند روغن قسط روغن زنبق
مالند بطبیخ ضبع و ارنب آبزن کنند رطبه بنها دسازند دلک عضو نمایند **قول جوان کور و** در بلغمی عسل گلابی بطبیخ زوفا برگ تمر اشترغاز آمیخته دهند بعده سیبو یا
جلاپا دو درم یا حب کوکیا یا حب کورویا چهار شکر و بلود دهند دوازده بار بتفاوت یا معجون لوکیسادوانوس پنج مثقال و قعه دهند یا حب یا عاقرقرحا دارچینی
هر یک دو درم قرص حنظل سه درم ایارج فیقرا اسکبینج هر یک اوقیه حبوب بسته یک درم دهند چند بار بفاصله اگر رفع نشود قرنفل جوزبویه بسباسه جدوار خولنجان
پوست ترنج ریحان بهیل عود کبابه دارچینی مرکی ناردین حاشا فرنجمشک اسطوخودوس کمافیطوس هر یک درم کوفته در ظرفی کرده خمر نیم کاباداندا اختیه بند
نموده دارند بعد چهار روز در آفتاب شیشه کرده در حمام آب چکانند و نهار دو سه درم دهند اگر کافی نبود بآب گوگرد یا بآب خوشه عنب ابیل آبزن سازند اگر کافی
نباشد طبیخ حبوبات و غیره بنوشانند آخر فصد و مسهل نموده ریحان کمافیطوس در بول آدم جوش کرده همه روز بدین آب شویند چند طلا کنند و خورانند عرق
اونکزیا دهند مرزنجوش اسطوخودوس برگ ریحان برگ سنبل برنجاسف کمافیطوس در خمر رنگین بریاد گرم ترکرده صاف نموده نوشند و عصب را
شویند روغن که در دو قثاء الحمار و یک درم چند جوش دهند قنطوریون کمافیطوس یک حب بسته دهند تا دو ماه بتفاوت حمام صحرائی مغز سر ارنب بریان
تا چهل روز غذا نمایند اگر نباشد مرق مرغ پیر که درو انیسون ریحان اسفاناخ پخته باشند و کباب که درو ریحان بود خورند دارچینی درم ریحان چهار درم
مروارید دو درم مربای اسطوخودوس که شربت زوفا طیار کرده باشند قدر ضرور آب سه کانا ده جوشانده صاف کرده عوض آب نوشند و از ترشی و آب برف
و نان سبک و میوات پرهیزند **قول** لارزوری روغن کنجد نیم سکره بلود در برگ تنبول نهاده خورند فاوزد و سرخ پنجم سوده نوشند اسطوخودوس یا سداب
هر روز یک درم دهند مومیائی نیم دانگ بطبیخ صعتر نوشند روغن سداب نیم اوقیه در حمام نوشند روغن دارچینی روغن خیارطین نوشند روغن آجر یا روغن
دارچینی یا روغن مرزنجوش یا روغن مصطکی یا روغن بلسان یا روغن زیت یا پیه اسد یا مغز اسد یا پیه گورخر یا پیه ضبع یا پیه گاو کوهی یا روغن سنبل یا روغن
جندبادستر طلای رعشه گذارند و دیگر جوارش خسروی حب اسکندری شربت عسل عرق تنباکو حب عشره تناد ریطوس دواء العقرب معجون اذراقی معجون اقم معجون
مفرح القلوب همه مفید دهند **قول صاحب ذخیره** اگر سبب تشنه وارند ریاضت کنانند استفراغ رطوبت نمایند و گفته برای رعشه سر اسطوخودوس ایارج
فیقرا هر یک درهم باشد دهند یا اسطوخودوس یک و نیم درم بماء العسل دهند بعد دوازده روز حب یک و نیم درم دهند انفع باشد اگر بسبب مزاج
بارد که بعصب افتد باشد تقدم که بهیران افتد از تحلیل مزاج بارد باشد و نیز رعشه که از فرط شرب آب بغایت سرد یا از شرب آب در غیر وقت
یعنی ناشتا یا بعد ریاضت و حمام باشد که تسکین مهمی باشد اقتدار ازین قبیل باشد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ انیسون بادیان دهند جوارش مصطکی جوارش عود بقدر
ماء العسل خورند و اعضا را القوت مالند بعده بروغن قسط روغن جندبادستر دهن کنند و بطبیخ ضبع و ارنب آبزن سازند اگر بسبب کثرت شرب خمر باشد تقدم آن و

اینهم از قسم سوء مزاج بارد است چرا که کثرت او مُضرّ عصب بود **علاج** بتدریج ترک خمر نمایند روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید بقدری خل خمر آمیخته بر سر
مالند مغز سر ارنب عدس کرنب و همه آنچه مغلظ خون باشد خورند **قول جوان کوروو** برگ سبز دونا پرشاد سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر بسبب غلبه
یبوست باشد تقدیم اسباب مجففه و هزال عضو مرتعش و عضلۀ شاهد وی است و چون روغن مالند بزودی خشک گردد **علاج** در ترطیب کوشند بدانچه در تشنج یابس
گذشت و بشیر خر یا شیر بیار الجبن زبد مداومت سازند **فائده** در رعشه که از **ضعف قوت** و هم از **ضعف آله** افتد سبب او و متاذی شدن عصبست
از اسباب خارجیه یا داخلیه خارجی چون وصول برد شدید و لسع جانور سمی و زخم و سوختن عضو و داخلی چون خلط بغایت گرم یا سرد در موضعی گرد آید و عصب
را متاذی سازد و وجود آفت و ظهور اعراض اسباب موذیه **علاج** در وصول برد روغن زیت و روغن جند روغن عاقرقرحا انگزد آمیخته مالند در احراق بیاض
بیض لعاب اسپغول و غنهای بارد طلا کنند در لسع و زخم تدبیر آنها نمایند در وصول خلطی حسب آن تنقیه سازند **قول جوان کوروو** اگر بسبب ماده سمی بود
بیزوار تیکو یا مینک یا آبیکه در وی سنگ اسپین ترکرده باشد دهند اگر بسبب استعمال سیماب باشد ورق طلا هفت عدد بمرق مرغ دهند تا یکماه و روغن گوگرد
بمرق مرغ یا بآب آمیخته نوشند برگ سبز دونا پرشاد سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر بسبب احتباس حیض باشد مدرات دهند اگر بسبب حمی بود که در وی مدرات کثیر استعمال کرده
کف پا بر شکم سنگ گذارند و بدست امتزاج مالش کف پا کنانند **حب اسکندری** شحم حنظل سقمونیا خربق اسود مقل هر یک یک قیراط فربیون نطرون هر یک نیم ... حب سازند
شربتی درم تا یکدرم **جوارش خسروی** جوارش عنبر قاقلتین بسباسه مصطکی سنبل عنبر هر یک دو درم زنجبیل دارفلفل هر یک ده درم ... قرفه بزرالبنج ابیض افیون
مشک هر یک درم قرنفل زعفران هر یک ده درم جوزبویه ده عدد روغن بلسان شش درم خمر ریحانی یکنیم من عسل سه چند ادویه افیون بخمر حل کرده عسل آمیخته
قوام نموده عنبر بروغن بر آتش نرم گداخته بعسل آمیزند پس ادویه سحوقه و بعد همه مشک اندازند و بعد شش ماه بکار برند شربتی درم مقوی معده و باه مزکی عقل مزید حفظ
و فهم مزیل تری معده و فالج و لقوه و رعشه و برد کلیه **شربت عسل** عسل رطل آب باران شش رطل بپزند و کف دور کنند پس فلفل ابیض زنجبیل قرفه خولنجان
قرنفل مصطکی هر یک مثقالی سرمه سا سحق کرده صره بسته اندازند و بر حقله مالند چون بقوام آید سرد نموده دارند **فصل سیم در اختلاج** حرکت غیر ارادیست
که پدید آید در موضعی از بدن چون قلب معده کبد طحال رحم عضلات عروق اعصاب و غیره سبب او باد غلیظ بخاریست که از استحاله رطوبت غلیظ حاصل شود
و بسبب غلظ خود و نیز بسبب مانع بودن لحم که بالای وی است بر آمدن نتواند و طبع بدفع او کوشد و عضو مختلج شود **بدانکه** در عضو لین چون دماغ و صلب چون عظم اختلاج
نمی افتد و از اعراض نفسیه چون خشم شادی و غیره نیز اختلاج پدید می آید **بدانکه** اختلاج دائم منذر بفالج شود و اختلاج لب و وجه و ابرو و چشم دائم منذر بلقوه و اختلاج فم
معده و عضلات شکم بمالیخولیای مراقی و صرع و اختلاج سپرز بر پهلو یا بورم حجاب نواحی سینه و اختلاج همه تن دلالت بر تشنج و سکته کند و اختلاج لب گاهی مقدمۀ قی
باشد و در ابتدای لقوه و صرع اکثر افتد **علاج** اول از شرب آب یخ و کثرت خمر و اکل اطعمه بادی و بخار انگیز و بر امتلا و وقت شب خوردن پرهیز کنند پس موضع را بخرقه خشن
مالند و بنمک گرم یا بارزن گرم تکمید کنند و حمام نمایند و بروغن قسط روغن نرجس روغن جند روغن فرفیون روغن جوز روغن بابونه روغن خیری تدهین سازند
بودینه مرزنجوش کبر که پخته طلا کنند بعده بقدری نمک و روغن گل نیمگرم حرب سازند و هر صباح انیسون مصطکی یا بادیان بگلقند عسل دهند ماء الاصول نوشند
زعفران با آب سوده طلا کنند روغن خردل روغن ترنج روغن سداب مالند روغن خراطین خورند تریاق کبیر دهند نخود آب مرق عصافیر کبوتر پخته بصعتر دارچینی کرد یا
کمون پخته خورند آب دریا گرم دهند و در مثانه پر ساخته تکمید نمایند اگر بدین تدابیر زائل نگردد مسهل سکبر که در فالج ذکر یافته دهند **قول محمد زکریا** اول بخرقۀ درشت

مالند پس روغن جوز طلا سازند به شود حب مزیلۂ اختلاج و امراض بارده دارچینی جوزبویہ بسباسہ قرنفل عود صلیب ہریک یک حب الغار دو آب نانخواه
قدر نخود حبوب بندند شربتی دو حب بعرق نانخواه و عرق صعتر که ہریک چہار اوقیہ باشد **فصل سی یکم در تشنج** او اوالتوانیز گویند سببش کثرت اکل و شرب
و قلت ریاضت است کہ بدان سبب تن ممتلی شود و باد ابخره در عضلات جمع شوند و کسل و ثقل کشیدگی عروق و عضلات اختلاج آرند **علاج** بزودی قدری خون
برآرند و تقلیل صفرا نمایند و در اکثر امر محرورین را شربت و غسل با آب سرد نفع کثیر دہد و کذا کشنیز خشک دو مثقال قند ہفت مثقال سفوف کرده خوردن و اگر مبرودی
بود و ماده باد و بخار بیشتر و غلیظ باشد وج سائیده بقند یا مربای وج دهند و گرفتن عروق ساقی مزیل این مرض است چرا که این عروق گذر روح اند چون بگیرند روح
جمع شود و وقتیکه کشایند روح دفعۃ حملہ آرد و ابخره را که رو بدماغ نهاده تحلیل کند و طریق گرفتن عروق مذکوره حمامیان و مزینان میدانند لیکن باید که چون بگیرند زود تر
از آنکہ مردم طاقت حبس نفس داشته باشد فرو گذارند الا خطر بزرگ باشد **فصل سی دوم در مرض بی نام** قسمی از مرض غشی است که بسبب ابخره سر یا دیگر اعضاء
دماغ که مجری روح است بند شود و بدان سبب منخرین بخته گردند و سوزند و پس عنق بسته گردد و جنبیدن نتوانند گویا کسی گرفته و وجع کثیر آرد اگر مدتی بماند بکشد و در بلاد بنگاله
مردم کثیر از این مرض میرند **علاج** منقیات قویہ دماغ حسب مزاج بکار برند و توم مقشر چرک نی قلیان برابر نمک سنگ آہک ہریک قدری کوفته در شیاف روزی سہ چہار بار در منخرین چسپانند
تا سه روز صحت شود **باب دوم در امراض چشم** چشم از اعضای شریفه است و از غشا و عصب و عضله و ورید و شرائین مرکب است و سہ رطوبت و ہفت طبقہ دارد **بدانکه**
مزاج خاصہ چشم حار رطب است اگر چنین نباشد خاصہ بود و آثار گرمی مزاجش آنکہ سریع الحرکت و لونش مائل بسرخی و عروقش ظاہر و ملمس او گرم باشد و آثار سردی عکس این
آثار تری مزاجش آنکه چشم بزرگ کثیر الرمص و الاشک باشد آثار خشکی آنکه کوچک و فرو رفته بود و رمص و اشک نباشد و عروقش باریک بود بدانکه گرمی و تری چشم
ازرق کمتر از دیگر الوان بود و گرمی و تری چشم سیاه بیشتر از دیگر لونها باشد لهذا درین نزول الماء و دیگر علت که سببش کثرت بخار باشد بیشتر افتد و چشم شهلا معتدل
بود و مزاج چشم صبیان حار رطب باشد اما حرارت کمتر رطوبت بیشتر و مزاج چشم جوان نیز حار رطب است لیکن حرارت بیشتر رطوبت کمتر مزاج چشم کهول بارد یابس باشد و
حرارت در چشم مردان نسبت زنان بیشتر بود بدانکه چشمیکه خطوط باریک و اشیای دور و نزدیک با آسانی بیند و از دیدن اشیای روشن هرب کند آثار اعتدال و قوت
مزاج باشد و عکس این عکس و آنکه از دور دشوار و از نزدیک نیک بیند روح بصر او لطیف صاف و اندک بود و اگر عکس این بیند روح بصر او کثیر و تیره باشد **فائده**
طالب و حافظ صحت چشم را لازم که از فرط نظر بجسم شفاف سفید که باعث انتشار نور بصر است و کثرت نظر بخطوط و نقوش دقیقه که موجب صرف نور کثیر است
و از کثرت بکا که چشم را قابل قبول ماده میگرداند و از جلوس کثیر نزد آتش و آفتاب که باعث نشف رطوبات است و از وصول ماده قویه بچشم که سبب تکاثف عین
و احتقان روح بصر است و از نگریستن بسوی چیزی که مدتی بهمان نظر قائم ماند و پلک نزند که موجب ضعف بصر است مثال شخصیکه متصل کاری کند و دران ضمن
آسایش ننماید ضرورة ضعف پدید می آید و از وصول دود و غبار که باعث سیلان اشک و سیلان اشک موجب ضعف بصر است پرهیز و لیکن سیلان اشک اگر
از دوا باشد مضائقه ندارد بلکه با وجود دفع رطوبت حفظ صحت چشم میکند نیز سوای از این از ملاقات هوای گرم و سرد مفرط و دیدن اشیای روشن و درخشان که
ضو را در چشم غالب آید مثال آئینه که مقابل آفتاب بود و کثرت بر پشت خفتن و خواب بر امتلاء و اطعمه و اشربه غلیظ دیر هضم و مبخره گرم و تیز چون ثوم و بصل گندنا
بادروج زیتون شبت و غیره و کثرت اکل نمک و فرط جماع و کثرت فصد و حجامت و کثرت بیداری و طعام شب و اکل مسکرات و شکر مفرط و خمر و مضرت معده پرهیز در
و قبض طبع روا ندارد اما دیدن نقوش و خطوط باریک که گاه گاه بسبیل ریاضت بود مفید است اما نافعات چشم باید که سر را در آب شیرین و صاف فرو برده

چشم درد و کشاید و سرمه و توتیا بآب بادیان آب مرزنجوش پرورده در چشم کشند که محد بصر و مقوی چشم است و برود رمان و آب بادیان بشکر کشیدن مفید **بدانکه** چون
چشم از اعضای رطبه است واکثر ضعف او از رطوبات می شود پس احیانا اکحال یابسه و ادویه جالیه استعمال نموده باشد تا حفظ صحت و منع نزلات کند و حضض بآب
در هر ماه سه یا بعد هر دو روز قطور کند که مانع ماده از چشم است **بدانکه** حفظ صحت چشم بدریافت مزاج چشم است پس اگر مزاج چشم یابس بود روغن بادام روغن بنفشه
روغن کدو سعوط کنند و کحل مناسب بکار دارد و اگر حار باشد اول بگلاب یا آب کشنیز یا بنقوع آمله مکرر شوید پس کحل بکار برد و اگر رطب باشد بگلاب و سماق شسته
کحل کشد اگر ضعف و الم از هوای بارد بچشم رسد در تفاح مصفی از تخم گلاب پر نموده بر باد گرم پخته دو حصه کرده نیم گرم بر پشت چشم نهاده رفاده نرم بسته خواید اگر رمد
پدید آید در موسم گرما صبر یا ممیران گرد چشم طلا کنند بیاض بیض بقاشق قضی لت کرده کفش در چشم چکانند مغز فستق مضغ کرده بر پنبه کهنه مغسول نهاده بر پشت چشم
نهند و در سرما در ابصل ثقب نموده قدری قند پر کرده بر باد گرم پخته صاف ساخته قشر و چند قطره در چشم چکانند و باقی ابصل بر پشت چشم بندند **فائده** اگر وقت
خواب هر روز یک بار در سعوط کنند چشم هیچ علل علیل نگردد و اگر یک اسبوع متواتر هر روز یک درم سفوف آمله بقدری عسل آمیخته بلع نماید قوت بصر افزاید **بدانکه**
تفاوت بصر از دو سبب است یکی بسبب روح باصره پس اگر روح بصر غلیظ و کثیر باشد در روز و از نزدیک بصر قوی بود و عکس این عکس و اگر روح باصره رقیق و کثیر بود
در روز و شب و قرب و بعد بصر قوی بود و اگر روح باصره رقیق و اندک بود در دور و نزدیک نیک نه بیند و اگر غلیظ و اندک بود بصر در همه حال ضعیف باشد دوم بسبب
اختلاف وضع جلیدیه و بیضیه پس اگر جلیدیه نزدیک رو و فرو شده باشد بصر ضعیف بود خاصة از نزدیک و اگر جلیدیه کلان و برون آمده باشد بصر قوی باشد خاصة از
دور و اگر متوسط درین دو امر بود بصر هم متوسط باشد **بدانکه** الوان چشم پنج اند سیاه و میش میان سیاه و میش کبود و سبز پس اگر جلیدیه خرد و غائر و فرو شده با
بیضیه بسیار کلان و غلیظ بود یا هر دو رطوبت بغور فرو رفته باشند یا عنبیه بغایت سیاه بود درین صورت مقله سیاه نماید و اگر جلیدیه کلان و تنک برون آمده باشد
یا بیضیه اندک و غلیظ بود یا عنبیه در سیاهی و سفیدی متوسط باشد مقله میش و اشهل نماید و اگر جلیدیه یا بیضیه درین حال متوسط بوند مقله میان سیاه و میش نماید
و اگر جلیدیه و بیضیه هر دو بیرون آمده یا هر دو بسیار تنک باشند یا عنبیه سفید و صاف بود مقله سبز یا کبود نماید **فائده** اگرچه باعتبار اسباب جزئیه سائر اقسام امراض
چشم را علاج مخصوص جدا گانه باعتبار اصول منحصر بچهار جنس باشد پس اول اجمالا گفته میشود بعده مرض هر طبقه و هر رطوبت بیان نموده خواهد شد **اول** سوء
مزاج ساده پس اگر حار باشد آب عنب الثعلب آب کاسنی آب کاهو گلاب بیاض بیض و غیره بکار برند و در بارد مشک ممیران حج فلفل و غیره و در رطب توتیا اقلیمیا
و غیره و در یابس لبن شیر و بادام بیاض بیض لعاب اسپغول و غیره بعمل آرند و اغذیه و اشربه حسب سبب رعایت مرعی دارند **دوم** سوء مزاج با ماده استفراغ ماده کنند و استفراغ
ماده چشم بر هفت وجه است یکی آنکه طعام و شراب کم و نیک دهند دوم اگر تن ممتلی باشد اول تنقیه خلط بد سازند سوم تنقیه دماغ نمایند و حجامت کنند و قیفال
و شوق و سرکشایند چهارم اخراج ماده از بینی بسعوط سازند اگرچه استعمال عطوسات در تنقیه چشم اسرع است اما تا که تنقیه تن نکرده باشند بکار نبرند که ضرر دارد پنجم رگ
گوشه چشم کشایند و درین هم تقدم تنقیه شرط است ششم باشیای مدمعه ماده را از چشم فرو پالایند و درین هم تقدم تنقیه بسوی است هفتم تنقیه عضوی که ماده از ان بچشم
آید سازند **سوم** تفرق اتصال تدبیر این بادویه که تری کمتر کنند و پوست کثیر نیارد و سوزاننده نباشد چون سرمه زعفران توتیا اسفیداج شادنج صبر و غیره نمایند
چراکه هر دوا که مزاجش بمزاج چشم سخت مانند باشد چشم را زیان دارد هر چه اندکی مخالف بود و ازین نوع که گفته شد باشد مفید بود پس دوای تری فزا مضر باشد و هر
دوا که قدری تری کم کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضو که قوت یابد قبول ماده نماید و سلامت ماند و این اصل بزرگست در اکثر علاج چشم **چهارم** زوال

هیئت چشم و آفت که در ترکیب اجزای او افتد و تدبیر اصلاح هیئت و زوال آفت بعضی بفصد و استفراغ و بعضی بانواع حیلها بود و به باب و رجای این گفته آید **فائده** تا که
از حال طبقات و رطوبات و عصبهٔ مجوفه و امراضیکه بهر واحد میشود اصالةً و شرکاً اطلاع نباشد جرأت بعلاج چشم نکنند که مقدمهٔ چشم نازکست از ادویهٔ عینیه آنچه که اجرب
التدبیر است تا که مدبر نمایند و داخل مرکب نسازند و هرچه در چشم استعمال کنند بعد تنقیه باید و وقت کشیدن ادویه نزول و مانند آن مریض را بر پشت غلطانند پس کشند و
در علل اجفان ادویه کشیده پلک پوشیده بر همان وجه خوابانند و در دمعه بر پا استاده کشند و پلک نپوشند و در محرور کحل حار وقت صباح و شب بکار برند و اگر کحل حار
و مریض مبرود بود در آخر روز کشند و اگر هر دو مبرود باشند در وسط روز و بهترین اوقات برای اتخاذ شیافات ابتدای ربیع است و جهت ذرورات ربیع و اول
خریف **قانون علاج چشم** اگر وجع آماس یا ریو و ماده در همه تن باشد اول حسب ماده تنقیه عام کنند پس تنقیه چشم نمایند و قبل از تنقیه دوا در چشم نیندازند اگر صداع هم
یار بود اول بتسکین او کوشند الا رنج افزاید و تدبیر هر سبب تفصیل گفته آید اما در اینجا نیز اجمالاً گفته میشود مثلاً اگر رطوبت غلیظ یا بلغم باشد تنقیه عام بمسهلات مناسبه
کرده بحب صبر حب ایارج حب قوقیا تنقیه دماغ نمایند پس برای تنقیه باقی سعوطات بکار برند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه شویند و چون تن پاک شود و ماده
ادویه موافقه در چشم کشند حمام نمایند اگر رطوبت رقیق بخون یا بصفرا آمیخته باشد اول فصد کنند پس مسهل دهند بعده ماده را از سر فرو کشند و اگر ماده ریحی باشد حمام سود
دارد و اگر خون باشد بفصد قناعت نمایند گاه باشد که خون اغلظ بود و عروق چشم از وی ممتلی گشته اگرچه فصد کنند اما امتلای عروق نرود درین وقت حمام کنند و
بعد حمام غذای لطیف خورند و ایارج فیقرا صبر قوقایا فرو برند شیاف احمر کشند ضماد محلل نهند و قدری خمر صرف عقب حمام نوشند گاه باشد که در چشم در مرض ظاهر
لیکن ماده مدام بچشم آید و نفع علاج ظاهر نگردد ملاحظه کنند که ماده از بیرون قحف می آید یا از درون اگر از بیرون قحف آید حمرت چه در چشم حرارت
پیدا باشد باید که عروق سر کشایند شریان صدغ برند و داغ دهند اضمده تقویه گذارند و اگر از درون قحف آید کثرت عطسه و دغدغه و حکه بینی ظاهر بود باید که تنقیه دماغ بفصد و
مسهل وغیره نمایند و هرچه در سبل آید مفید اگر در رمد تدابیر صواب کنند و رمد بر حال خود ماند باید که از تدبیر صواب نگردند چه ممکنست که ماده اغلظ بود پس مدتی دراز باید
تا آن ماده لطیف شود و تحلیل پذیرد **فائده** اگر چشم کثیر الوجع باشد میل نیندازند بلکه ادویه بشیر آمیخته چکانند اگر دوای تیز در چشم کشند و حاجت تکرار باشد تعجیل نکنند بلکه
مصابرت نمایند تا چشم از اذیت کرت اول استراحت یابد پس باز کشند و اگر در چشم آشوب از غبار و دود وغیره پدید آید ادویه قوی بکار نبرند بگلاب شویند و یک قطره
آب غوره چکانند یا صبر بگلاب یا آب کشنیز حل نموده یا حضض و فوفل و صندل بامیثا بر چشم طلا کنند و از اغذیه قوی و حرکات پرهیزند **انتباه** اطبای فرنگ در امراض چشم داغ
بر فقره عنق و هر دو بازو پسند کرده اند و در منع نزول بشرطیکه در ابتدا باشد در آن تفتیح سده که در عصب نوری افتد بعید نیست و منقی دماغ از ماده لزجه مستفرغ چشم از خلط مرارت است
و برای سبل و ضعف بصر انفع و اختیاری و اضطراری میباشد اضطراری آنکه وقت حاجت برای مرض چشم نمایند اختیاری آنکه در وقت صحت برای حفظ صحت
چشم و قوت بصر کنند پس همه را واجب که بعد چهل سال بعمل آرند و این باب مشتمل بر چند فصلست **فصل اول در امراض طبقه ملتحمه** و آن حجابیست
مشتعف غلیظ الجرم که مقابله مستحرک میباشد و ملوست از لحم سفید چرب و از شاخهای غشای صلب که بالای قحف زیر پوست سر و جبهت ناشی شده پیش چشم منطبق
گشته همه اجزای چشم را پوشیده غیر قرنیه که گرداگرد او استوار شده و التحام پذیرفته است این طبقه سفیدی چشم گویند **قول جوان** کورو غشائیست باریک سفید که
ناشی شود از قحف و این فصل مشتمل بر چند نوعست **نوع اول در رمد** یعنی ورم ملتحمه **فائده** رمد اگر در چشم واحد پدید آید در چشم دیگر نیز پیدا خواهد گردید باید که
تدبیر هر دو چشم کنند و رمد با تپ نادر باشد و اگر باشد خاصه در کبار رمد زود زائل گردد و آنرا که با تپ رمد صعب پدید آید تا آفت بزرگ باشد **انتباه** اگر رمد

با قرحه یا ربود اول تدبیر رمد پس تدبیر قرحه نمایند و عکس عکس اگر جرب با دمعه یا ربود تدبیر جرب مقدم دارند و اگر سبل با قرحه یا ربود اول تدبیر قرحه نمایند اگر قرحه قرنیه
با جرب یا ربود تدبیر جرب مقدم دارند اگر در چشم واحد حاجت بکشط ظفره و بداغ غرب شود داغ مقدم دارند اگر در دیبج انتشار ناق یا ربود تدبیر دیبج مقدم دارند بدانند
که رمص دلالت بر نضج ماده رمد میکند پس اگر بعد رمص خفت در مرض افتد زود به گردد و آثار نضج باشد الا عکس و آب چشم تا که رقیق بود دلالت بر ابتدای
مرض کند وقتیکه لزوجت آرد دلیل ابتدای نضج باشد بدانکه عمده تدابیر در رمد امالهٔ جذب ماده سوی اسفل است و وقت شدت وجع چشم را بطبیخ بنفشه کوکنار نیلوفر
گل سرخ شویند **قول جالینوس** طبع نرم داشتن و تنقیه کردن اصل بزرگ در علاج رمد است و گفته هیچ چیز انفع از گذاشتن حجامه بر میان سر نیست خاصه بعد تنقیه
فائده در رمد دموی کثرت ورم و نفخ و تمدد و چرک حمرت عین امتلای عروق ضربان صدغ دمعه ورم و انقلاب جفن حمرت بول عظم نبض سرخی و جه ثقل تن قلت
وجع **علاج** قیفال جانب وجع زنند اگر در هر دو چشم بود قیفال هر دو دست زنند اگر بالغی بود بر قفا حجامت کنند علق بر جبهه چسپانند بعد فصد بطبیخ هلیله یا آب
آلو تمرهندی شاهتره ترنجبین شیرخشت تلیین کنند صبر با آب کاسنی حل کرده دهند حب صبر حب قوقیا نافع شربت بنفشه با آب انار شیره خرفه لعاب اسپغول دهند رق
مرغ نخود آب خورند و از حموضت پرهیز ند کشنیز بقند دهند و بعد تنقیه تام اگر وجع والتهاب باشد بیاض بیض لعاب اسپغول شب و روز چکانند چون خلش ساکن شود شیر
زن یا لعاب بهدانه گلاب یا شیره بیاض بیض آمیخته چکانند شیاف ابیض بشیر زن سوده چکانند و در خانه کم روشن دارند و خرقه کبود یا سیاه برد آویزند و برای تقویت
چشم و ردع ماده حضض صندل اقاقیا عنب الثعلب گلسرخ با آب کشنیز بر پشت چشم طلا نمایند صندل گلاب بر سر مالند و در ابتدا آب بچشم نرسانند که مضر کثیر است صفرت
بیض بدهن ورد آمیخته گرم کرده طلا کنند وقتیکه مرض تحلیل یابد و قدری حمرت باقی ماند صفرت بیض مسلوق زعفران و عسل سرشته ضماد سازند اگر وجع اشد باشد
انزروت مربی بشیر زن سوده یا نبات سوده پاشند زعفران کافور گل سرخ صندل سرخ شیاف ماميثا بلعاب اسپغول طلا کنند اگر تخفیف نشود شیاف ابیض کافوری
کشند اگر حمرت و دمعه باقی ماند ذرور اصفر پاشند برگ کشنیز بر چشم بستن و لعاب حلبه تخم کتان چکانیدن برای نضج ماده انفع و در آخر صفرت بیض آرد جو گل بنفشه بابونه ضماد
کنند و مرغ تیهو گوسفند خورند و از حلویات و تکلم با آواز و جماع و خمر و غیره پرهیزند **شیاف ابیض** اسفیداج کتیرا صمغ عربی هر یک نشاسته یک بلعاب اسپغول یا بیاض بیض
شیاف سازند اگر افیون ربع افزایند ابیض افیونی و اگر انزروت مربی دو زیاده کنند ابیض انزروتی و اگر کندر نیم افزایند ابیض کندری گویند برای امراض حاره
و تحلیل و ردع اورام مفید افیونی مخدر مسکن وجع صعب انزروتی قوی تر از ساده عزلیه رمص کندری برای قروح چشم مستعمل **ذرور اصفر** انزروت مربی ده صبر زعفران
حضض هر یک دو سحق کنند برای رمد رطوبی و کمنه المده نافع **قول صاحب فونسیکه** مریض را در موضع تاریک که هوایش معتدل و صاف از دود و غبار باشد
دارند و هر دو چشم بسته دارند و خرقه کبود یا سیاه یا سبز که بولیر یو ترکرده بر چشم نهند و رگ نهر البدن قیفال محاذی چشم ماؤفه زنند اگر بسبب حبس حیض خون بواسیر بود
صافن محاذی زنند و علق بمقعد برای بواسیری گذارند و در شش ساعت قریب یک کاسه خون بر آرند **قول لمیند الثو** اول فصد یا بعده فصد دست کنند چه اکثر
که از فصد یا صحت شود و حاجت بفصد دست نیفتد و در ابتدا بر ودی یا شویه با آب گرم کنند و بعد فصد شاخها از نیر شروع نموده تا نوکا و کتف بسانند و در یخاستر طازنند
و مالش اعضای زیرین نمایند و بعد فصد مسهل صعفرا دهند تا اخراج ماده باقی کند را ونداً یک تیعار رم سنا دو درم خوشانده انیسون قدری تر کرده تمرهندی سه درم گلهای
سفرج تر و رباره قدر حاجت انداخته بعد چهار پاس مالیده صاف نموده شربت رینج یا شربت بر سکود و اونس آمیخته دهند زرنیخا جلاپا سیزده دانه دیا گرید سولفورا
ده نیم اسکرد پلو همراه چهار اونس شیرخم تخم خیارین دهند اگر کافی نبود مجمه مع شرط بر نوکا و عقب گوش و کتف نهند و بر صدغین و عقب گوش علق گذارند و رگ گوشه چشم

والف وجبهه زنند وفصد شریان صدغ مفید باید که قدر شش اونس خون برآورده مرهم انزروت کندر گل ارمنی جلد ارنب صبر به بیاض بیضه حل کرده
بر شریان مذکور نهند تا حبس دم نماید اگر خواهند عوض فصد علق بر شریان صدغ بچسپانند اگر رفع نشود کاوستیکو بر نوکا وعقب گوش نهند
و مدتی سائل دارند اگر مرض مزمن باشد داغ عضد انفع و اگر بشرکت اعضای سفلی باشد داغ در پا محاذی مرض نهند اگر کافی نبود داغ دیگر در عضد دهند پس اگر یک داغ
دهند جانب مرض باید داد و اگر دو دهند یکی در دست محاذی مرض و دویم در پای مخالف علت دهند و برای اخراج ماده چشم از راه انف سعوط کنند پوست بیخ بادیان صحیحه
خایند یا برگ حب النغار برگ تخم عاقرقرحا هر یک نیم درم مصطکی درم کوفته بخرقه کتان بسته صبح تا نیم ساعت مضغ کنند تا آب کثیر از دهن برآید اگر بتدابیر مذکور رفع
نشود و بسبب حمره باشد پایه یا ماده سوش جمری بود تدبیر حمره نمایند و تا که سه روز نگذرد دوا در چشم نیندازند اگر وجع اشد بود بعد تنقیه کوکنار کتان در شیر زن جوشانده
چکانند اگر حرقت کثیر بود لبن الکلاب یا بعرق بارتنگ آمیخته یا بیاض بیضه لت کرده یا بیاض بیضه بشیر زن آمیخته چون منجمد شود فشرده چکانند تفاح
بریان کرده بشیر سائیده یا لعاب اسپغول بشیر برآورده مغز نان تر نموده بر چشم ضماد کنند یا پیه بهم لقیر باز گرم گرم خام بندند اگر کافی نبود شیاف ابیض افیونی درم لبن
اونس حل کرده چکانند لیکن تا که ضرورت قوی نبود مخدرات بکار نبرند اگر وجع اشد و حرقت و حمرت باشد گلاب عرق بادیان هر یک چهار درم شیر زن دو اونس شیاف ابیض
افیونی درم بیاض بیضه عدد آمیخته چکانند سال سنور نوبسیت و انه گلاب یا شیر دو اونس آمیخته چکانند لعاب بهدانه گلاب برآورده یک اونس روغن بهرب چهار سرخ کافور چهار
دانه بیاض بیضه عدد آمیخته طلا کنند بیاض بیضه عدد زاج قدری لت کنند که مثل مرهم شود بر خرقه کشیده گرم گرم بر چشم گذارند بعد ده ساعت تبدیل نمایند اگر بسبب
ترکب ماده ترش با خون بود شدت وجع ضربان عدم نفع از ادویه مذکور بعرق بارتنگ یا گلاب شش اونس مروارید درم آمیخته بعد چهار ساعت بیخته چند دفعه چشم را
شویند و در ابتداء بر جبهه و صدغ آرد جو نان آب انجیر دو سرشته یا نشا گندم سبز که سائیده ضماد کنند یا گل ارمنی دم الاخوین کندر مصطکی هر یک درم سرکه گلابی چهار درم
بیاض بیضه عدد آمیخته یا گل ارمنی بلعاب اسپغول لعاب بهدانه که بگلاب برآورده باشند آمیخته خرقه آلوده بر جبهه نهند و هر ساعت تبدیل نمایند تا منع انصباب ماده
بچشم کند بعد یک روز از ظهور مرض لعاب تخم خطمی کتان حلبه بعرق مامیران برآورده چکانند لعاب اسپغول بگلاب برآورده دو اونس عرق بادیان اونس سنگ بصری
درم آمیخته یا حلبه بعرق بارتنگ جوشانده چکانند چون و کمی آرد ادویه محلله مسکنه بکار برند عرق بادیان عرق مامیران انزروت مدبر بشیر زن سنگ بصری هر یک نیم درم
آمیخته یا عرق مامیران چهار درم عرق بادیان اونس توتیای سبز سفید نیم درم بر آتش نرم گداخته صاف کرده یا توتیای سبز سنگ بصری هر یک درم کافور سکرد ویلو گلاب
سه اونس دو ساعت تر داشته قطره در چشم بچکانند اگر حرقت آرد بگلاب شویند قرص کولاریس نیم درم عرق بادیان یا عرق مامیران سه اونس حل کرده در چشم چکانند خرقه
کتان سوزند و ظرفی کرده بند سازند و رطوبت که برآید بلعاب دهن طفل آمیخته در چشم چکانند مرهم اوپتالمیکو نوسو بر خرقه کتان کشیده بر پشت چشم یا پاق چسپانند
و دو بستر پوشیده شوند و صبحی بعرق بادیان بهم شویند سنگ بصری سحق کرده بر که مغسول بگلاب باشد آمیخته بکار برند کین تیلیو بعرق بادیان یا عرق مامیران یا آب
چشمه تر کرده چکانند بقیه جوشانده دو حصه کرده بر چشم بندند چند دفعه اگر کافی نبود حمام آب نیم گرم کنند بسد یا مروارید نیم درم همراه ماء الجبن بری یا حماری دهند سه چهار
ماه و تا وقتیکه حمام و لبن عمل آرند وقت شب مرهم اوپتالمیکو چسپانند و در ابتدا نان برق فروج یا مرغ تر کرده خورند تا از مضغ اذیت بچشم نرسد و بعد فصد مرغ نیم بریان بقر ماهی بحری
برگ کاسنی شلجم کدو برگ خرفه برگ کاهو آلو شفتالو خورند و از اغذیه باد انگیز شور حلو خمر وغیره پرهیز کنند لیکن اگر شارب باشد قدری شخصی را دادن باید صحت نشد چون خمر
نوشید خون غلیظ بلغمی که پیدا شده بود ترقیق پذیرفت و تحلیل رفت صحت یافت و تا که یک ماه بر صحت نگذرد حموضات نخورند **قرص کولاریس** انزروت بشیر زن چهار

ساعت تر کرده خشک کنند سه بار دو درم صبر مغسول بگلاب هفت بار درم زعفران هشت دانه بعرق مامیران قرص سازند **مرهم اوپتالمیکو نوسونگبصری**
تیار چهار درم پاکینیم اونس کافور درم زنگار چهار سرخ سائیده روغن گاو یا روغن نبز خام یک اونس گلاب نیم اونس بر آتش نرم جوشش داده فرو گرفته ادویه آمیزند
مصفی بصر مزیل حکه و حمرت و حدت و رمد وغیره **مرهم اوپتالمیکو** روغن زرد مغسول بگلاب چهار درم منگیصری نیم درم کافور پنج دانه آمیزند **مرهم اوپتالمیکو**
روغن نبز مغسول بگلاب چهار اونس سنگبصری ا اونس زنگار اسکرویلو کافور کنیم اسکرویلو مرهم سازند مسکن وجع مزیل حرقت و ریزش **قول جوان کورود** فصد دست
کنند اگر بسبب خناق یا حبس طمث و بواسیر باشد فصد پا نمایند مغز نان بشیر زن تر کرده سیب بریان صفرت بیض سلوق در گلاب سائیده کاهو نیم درم زعفران
دو سرخ آمیخته ضماد کنند لحم بقر خام کوفته بگلاب تر کرده بر چشم نهند اگر مع حکه جفن و چشم باشد تنقیه بطبیخ کورویال که در و غاریقون باشد کرده حب سیبو یا مرکوریو کالو میلا نو
دهند بعد تنقیه گلاب خم ابیض هر یک اونس صبر درم آمیخته گرم کرده ملکها را شویند سنگبصری دراو کوانیتو روزاد و آمیخته طلا کنند کندر به بیاض بیض آمیخته بر خرقه کشیده
بر صدغ و جبهه نهند خم مکرر چکانند بعد تنقیه شش بار بتفاوت مرکوریو که بروغن گوگرد دلیا کرده باشند چهار دانه دهند و بعد تنقیه تام دو داغ عقب هر دو گوش دهند
اگر کافی نبود یک داغ در قفا دهند اگر بسبب وجع بصر کم گردد شیاف ابیض نیم درم گلاب سه اونس حل کرده چکانند اگر کافی نبود رگ زیر زبان زنند و بالای سر کاوستیکو
ذراریح یا کاوستیکو صابون نهند بعد تنقیه تام هر روز اکلیل مجمیه مع شهد طلا کنند اعاده بصر کنند **فائده در رمد صفراوی** ورم و انتفاخ و تمدد و رمص و دمعه نسبت
دموی کمتر بود و وجع و خله و التهاب بیشتر باشد و سیلان زیاده بود و اشک تیز آید **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله که در رمد موی گذشت کنند یا ماء الشعیر شیره خرفه آب کدو آب
انار آب تمر هندی نوشند بعد تنقیه اسپغول با آب کاسنی آب کشنیز گلاب قدری سرکه بر چشم ضماد نمایند برگ خرفه برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ کشنیز ضماد کنند
لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیر زن سفیدی بیضه در چشم چکانند پس شیاف کافوری کشند اگر وجع باشد بود قدری افیون افزایند لیکن تا ضرورت قوی نبود مخدرات بکار نبرند
اگر بعد تنقیه چیزی باقی ماند شیاف ابیض بشیر یا بیاض بیض نیم پخته چکانند صفرت بیض با روغن گل آمیخته بر چشم نهاده محکم بندند وقتیکه وجع و ورم ساکن شود شیاف احمر لین
کشند پس مداومت حمام کنند **قول شیخ** اگر مصلحت باشد قیفال از هر دو جانب بزنند اگر امتلای عروق کثیر بود حجامت نیز رواست لیکن [illegible] بیاض بیض عصاره
لسان الحمل مفرد یا مرکب قطور کنند حماض اترج و آب غوره ابتدا نافع **شیاف احمر لین** صمغ عربی کتیرا اسارنج هر یک یک درم [illegible] الاخوین زعفران هر یک نیم طلا کنند
جهت بقایای رمد نافع **شیاف کافوری** اسفیداج کتیرا صمغ عربی هر یک چهار ربع النصف یک کافور نیم شیاف سازند برای رمد حار نافع **قول صاحب [illegible]**
غیر از فصد آنچه در رمد موی گفته شد بکار برند **قول جوان کورود** تنقیه کرده زاج قدری بگلاب و بیاض بیض آمیخته چکانند یا خرقه آلوده نهند چند بار لحم بقر یا سلحفات عدد
در کهرل سنگی حل کرده گلاب دو اونس آمیخته صاف نموده کمین تلیو درم آمیخته چند قطره در روز چکانند اگر کافی نبود کولیر یونیتو زنو یک قطره ساعت بساعت چکانند
اگر وجع و ورم باشد بود بیاض بیض تازه بیست عدد در ظرف سفالی چهار ساعت دارند بعده سنگجراحت درم آمیخته برابرو و پلک طلا کنند و دو سه قطره چکانند
فائده در رمد بلغمی کثرت انتفاخ و ثقل و چرک و اشک قلت حمرت و حرارت التصاق جفن وقت خواب **علاج** بعد نضج تنقیه بحب ایارج وغیره کنند مرغ گوسفند
بریان خورند و بهر ردع و تحلیل سه چهار مثقال مرداسنگ یا زعفران بگلاب بر جبهه و پلک ضماد کنند و برای نضج و تحلیل لعاب حلبه مغسول لعاب کتان در چشم ریزند و چون دو سه
روز گذرد و وقت انتها گذرد در روایت بعض در چشم بریانند گلاب اطریفل خورند تمام نمایند بگلاب گرم چشم شویند شاذنج کشته شیاف برالیوم به بیاض
بیض یا بشیر زن سوده چکانند وقتیکه صمد و حمرت رفع شود و ادویه در چشم نکشند مگر توتیا مغسول و بعد تنقیه برای نضج بابونه اکلیل آرد جو ضماد کنند لحم بز یا ماهی کم هنوز

گرم باشد بر چشم بندند **قول جوان کور** دو عرق گل مورد و دو اونس الاجور در سه دانه آمیخته دو قطره چکانند بفاصلهٔ یک یک ساعت و بالای چشم مالند
قول صاحب فونسیکه بریزینا جلا یا دو دیا کرید سولفورا دو دو صیر گلابی تنقیه کنند برگ نرم سبی در آب جوشانده چشم را شویند چند بار یا آب مورد **ذرور**
ابیض انزروت مدبر چهار نشاسته یک سحق کنند برای الصاق اجفان وکثرت چرک قدری نبات افزایند **طریق غسل حلبه** حلبه دو پاس در آب شیرین تر کرده
دارند پس آب دور کنند و آب دیگر بیست چند حلبه باشد انداخته جوشانند که نصفی ماند پس این لعاب بکار برند **شیاف برالیوم** شیاف با میثا انزروت مدبر هر یک
هشت زعفران دو کتیرا یک افیون نیم آب باران شیاف سازند مسکن ضربان رادع ماده **فائده در رمد سوداوی** رمد یابس نیز گویند یبوست و ثقل چشم کمودت
لون عین خانه اطالت رمد سرخی جفن و باشد که بندرت در ملتحمه نیز سرخی پدید آید واکثر مع الصداع بود خاصه که مزاج علیل سوداوی و دماغش خشک باشد **علاج** ترطیب
دماغ با غذیه مرطبه تبدیل الکیموس کنند ماء الشعیر نوشند بطبیخ بنفشه نیلوفر برگ خطمی کدو جو بر مقدم سر نطول کنند و بهمین انکباب سازند حمام نمایند روغن بنفشه و روغن
بادام روغن کدو شیر تازه در بینی چکانند و بر اطراف مالند لعاب بهدانه در چشم چکانند یا بابونه بنفشه کتان بروغن نیلوفر بر چشم ضماد سازند شیاف دینار چون کحل کنند
بعد حصول ترطیب تنقیه بطبیخ افتیمون سازند لعاب حلبه لعاب کتان صفرت بیض بر چشم نهند و در آخر شیاف احمر حاد کشند دخان کندر با آب دهن صائم کحل نمایند بطبیخ تکمه
گل انکباب کنند برگ خرنوع ضماد سازند اگر وجع اشتد باشد از ادویه تند پرهیز ند و با آب گرم نطول بر سر کنند و بطبیخ بنفشه انکباب نمایند خمر انگوری قدری نوشانند
شیاف دینار چون اسفیداج اقلیمیا هر یک ده کتیرا انزروت هر یک یک نیم افیون نشاسته هر یک یک با آب باران شیاف سازند برای رمد مزمن سوداوی
و حمرت و وجع چشم و دمعه نافع **شیاف احمر حاد** شادنج مغسول شش صمغ عربی پنج مس سوخته زاج سوخته زنگار هر یک دو صبر مر افیون زعفران هر یک نیم شیاف
سازند برای سبل و ظفره و سلاق نافع **فائده در رمد ریحی** تمدد چشم عدم ثقل و اشک انتقال وجع و گاه باشد که بسبب وجع حمرت پدید آید شدت وجع قبل از
جوشیدن **علاج** گلقند گلاب دهند بطبیخ بابونه بنفشه نیلوفر گل خیر و انکباب نمایند حمام کنند طبیخ اکلیل مرزنجوش بابونه بر چشم ریزند یا پنبه آلوده نهند سبوس و
جاورس کماد سازند برگ بادرنجبویه ضماد سازند نرگس یاسمین مشک بویند اگر مع حرارت و حمرت باشد فصد کنند **فائده در رمد که بسبب وصول دود و گرمی**
آفتاب و آتش و دیدن چیز بسیار روشن افتد و این اکثر بغیر تدبیر زائل میگردد چون سبب زائل شود حرقت و حمرت اندک و سیلان اشک **علاج** اگر
دو چهار روز گذرند و از خود زائل نشود با وجود قطع سبب باقی ماند فصد کنند و بطبیخ بلیله آلو خیار شنبر ترنجبین تلیین سازند شیاف ابیض کشند در شمس افیون بویند و طلا کنند
و در تاریکی بلیله کابلی کحل سازند **فائده در رمد که بسبب سرما و دیدن برف افتد** تقدم سبب **علاج** شلجم زوفا اکلیل بابونه برگ ثوم یا قشر ثوم در آب
جوشانده انکباب کنند سنگ آسیا یا نحاس گرم کرده خمر برو پاشند و بخارش انکباب نمایند تفاح پزانده گرم گرم بر چشم بندند بطبیخ کاه انکباب نمایند **فائده**
در رمد که ورد سنج گویند بسبب انفتاح دهن رگهای متصله ملتحمه است که از آن خون بر ملتحمه ریزد و ملتحمه متورم گردد بحدی که سیاهی پوشیده گاه باشد
که خون بر اجفان ریزد پس پلک جفن با هم رسد و سبب ریزش خون ورم نماید و گشودن چشم عسیر گردد و گاه باشد که خون هم بر ملتحمه و هم بر جفن ریزد و هر دو متورم گردند
پس اگر در بزرگان افتد نفخ گویند و اگر در صبیان شود ورد سنج خوانند و بیشتر در کودکان اکثر افتد و گاهی تورم جفن بدان حد میرسد که پلک برهم زدن نتواند چشم توان
دید و گاه باشد که پلک از درون ابلق افتد خون کثیر برآید و گاه باشد که بثور در پلک پدید آید **علاج** قیفال زنند اگر بالغ بود علق گذارند و عقب سر کتفین
حجامت کنند و بعد اخراج خون بطبیخ هلیله تلیین نمایند بدفعات و اغذیه لطیفه دهند و از روز اول تا چهارم فقط شیر زن در چشم چکانند پوست بیرون بیضه

عدس حضض شحم انار پوست انار برگ کاسنی تخم کاسنی صفر دیا مرکب بروغن گل آمیخته بر چشم ضماد کنند بعد روز چهارم ذرور ملکایا بشیر زن یا بلعاب اسپغول
سرشته بر پشت پلک نهند بعد هفته ذرور اصفر شیاف احمر لین بکار برند و اگر پلک ریش گردد و انفتاح چشم متعذر گردد و تدابیر مذکور سود ندهد ذرور اغبر پاشند بر پلک
نوعی که بحدقه نرسد و ذرور چشم انفع اگر در آخر علت پلک بخارد پلک را بگردانند و بشیاف احمر لین آهسته آهسته خارند شیاف ابیض بشیر سوده کشته آب
کشنیز اکلیل صفرت بیض و قدری زعفران و اندکی منزنان آمیخته طلا کنند سپیده بیضه یا مرغ بصفرت بیض آمیخته بر خرقه کتان نهاده بر چشم نهند اشیای مخدره تا
تا خواب آید **ذرور ملکایا** انزروت مدبر بشیر خر نشاسته صمغ عربی نبات برابر سحق کنند برای درد و ابتدای آن نافع **ذرور اغبر** توتیای کرمانی مغسول هند
سوخته هر یک ده نبات پنج سحق کنند **فائده** نوعیست از ورم که ... شدت پوست چشم و ضربان باشد و عدم سرخی و آماس لیکن پوست سرخ چنان نماید
که سوخته است **علاج** ترطیب دماغ و چشم کوشند و منع تقاعد ابخره بدماغ نمایند یا دهن کدو کشنیز ترسیب بویند و روغن کدو روغن بادام مالند **فائده**
رمدی که درو خوف التصاق جفن باشد باید که بعد تنقیه و تبدیل شیاف ابیض ذرور ابیض در چشم استعمال کنند و بعد هضم دوا در چشم و پاک شدن چشم از دوا
میل بروغن گل آلوده در چشم کشند و بر چشم رفاده موترب و مدور بندند تا از التصاق محفوظ ماند **قول جالینوس** رمدی که در زمستان در مبرودین شود صعب باشد
و بدیر به گردد **قول صاحب نوشیکه** اگر صداع باشد بر مدبار بود و تا دیر ماند بصر کم گردد **قول لارزو** ... سینی کو نیر عصاره کاکس دهند روغن ...
قرص مدی قرص کنند ... در چشم کشند عرق ... عرق ... در چشم چکانند ... توتیای ...
درون و بیرون چشم طلا کنند خرقه بلعاب اسپغول لعاب حلبه که بگلاب برآورده باشند آلوده بر چشم نهند تخم تفاح که در بادیه باشند ... لعاب اسپغول لعاب بهدانه
بگلاب برآورده هر یک ... شده بر چشم ضماد کنند یا تخم تفاح به بیاض بیض و شیر زن سرشته گذارند یا بیاض بیض زاج سحق ... حل کنند که مثل مرهم شود
بر خرقه کشیده بر چشم گذارند که برای رمد و حرقت و دیگر امراض چشم انفع است عرق سبز چکانند دو قطره مرهم توتیا بر چشم گذارند **عرق سبز** برای رمد و درد و بیاض و
دمعه و سبل و جرب و حکه چشم انفع دهن بقر و نمک سنگ یک در ظرف مس کرده خمر که چهار اصبع بالا آید انداخته هر روز بهم زنند بعد هفته که خمر سبز گردد صاف
نمایند **مرهم توتیا** مزیل وجع و حرقت چشم توتیا در غوره پرورده یکدرم ... کافور درم زنگار دوازده گندم توتیا و کافور را یکجا سحق کرده ...
پرانده خمر و گرفته توتیا آمیز تا سه زنگار آمیزند چون سرد شود در ظرف چینی نهند مرهم مزیل ورم و حکه چشم ... باشد حضض ... هر یک نیم شمع
یک روغن کنجد دو گداخته ادویه آمیخته بآب عنب الثعلب پنج شش بار بشویند پس اول چشم را بآب گرم ... وقدری زاج حل بود شسته مرهم مذکور گذارند در روز
دو سه بار و از ترشی بادی پرهیز نمایند **دوا** برای رمد و درد و سبل و جرب بیاض و ظفره و دمعه انفع کحل بصر زاج سه درم افیون درم ... گرم نهند چون گدازد
صبر مر هر یک چهار ... حضض نیم درم آمیزند ... از جوش باستد مامیران پنج ماشه برگ ... برگ ... توتیا هر یک نیم درم لوده
زردچوب هر یک سه ماشه انداخته بدسته آهن بآب لیمو یا سرکه انگوری یا آب انار ترش سحق کنند یکجا شوند در ظرف آهنی دارند و به بیاض بیض یا آب
بادیان بر چشم طلا کنند **دیگر** پوست انار کندر بآب سائیده گرم کرده بر صدغ و جبهه و گرد چشم طلا نمایند مزیل وجع چشم و جبهه و دمعه **دیگر** عروق الصفر هلیله
افیون هر یک یک زاج لوده هر یک دو بآب سائیده بر چشم طلا کنند مزیل انواع رمد **دیگر** بیاض بیض بگلاب آمیخته در چشم چکانند مسکن وجع و حرقت اجفان
مزیله خیرک و ورم حار **دیگر** حضض یا د سفید هر یک پنج درم قرنفل صندل داوده سوخته زاج سوخته هر یک ۵ درم توتیای سبز سوخته ربع اسکه ... افیون نیم درم

آب برگ گوی آب تر هندی آب برگ نیب آب برگ هر یک پنج درم زاج سوخته افیون قرنفل کشند و طلا کنند بر چشم سوده با آب شبانه بندند شیاف باشند کرده تحمه و امچور با آبکی
صحرائی هر یک نیم رطل در ظرف آهنی بچوب نیب حل کرده شیاف بندند و آب شبانه سوده طلا کنند و کشند گل ارمنی ده هلیله سیاه زاج هر یک پنج افیون یک نیم در ظرف آهنی
با آب لیمو حل کرده شیاف بسته با آب سوده کشند برگ پنبه به روغن جوشانده بر پشت چشم بندند و دیگر هلیله سیاه سه توله بوزن مربای بنفشه آمیخته قدری به روغن بادام ازو دوده
خورند مجرب و دیگر صفرت بیض ساوق به روغن سمسم آمیخته بر چشم ضماد کنند مجرب وجع و دیگر سماق بگلاب جوشانده یا صمغ عربی بگلاب حل کرده یا مر بشیر زن
حل نموده یا افیون بشیر حل کرده یا بول مریض یک غسل دو گرم کرده یا آب برگ … یا آب تر … یا آب کدو در چشم چکانند و دیگر سداب تازه جوشانده ضماد کنند مجرب
دیگر برگ خرفه تازه جوشانده ضماد کنند مجرب … و دیگر افیون زاج هر یک قدری مغز نبات … آمیخته بسته بر چشم گردانند و چکانند و دیگر زاج بر تابه گرم نهند چون
جوش کند افیون قدری اندازند چون زاج پخته گردد بهمان تابه آب لیمو انداخته بدست … صلایه کرده گرد چشم طلا نمایند مجرب جهت اطفال و دیگر کاه صنوبر …
مجرب … تا لبستان سازند انزروت سفید دو نیم درم … شیرین دو … اسکر و … شکر طبرزد نیم درم … زعفران نیم دانگ … اسکر و … دانگ
در آب جوشانند که مهرا شود صاف کرده صبح شام در چشم چکانند و دیگر مجرب … پنج مثقال … گوسفند قدری در دیگ … کرده بند نموده بر
آتش نهند که تمام پوست او سوخته شود بیرون آورده صاف نموده توتیای کرمانی پنج مثقال هر دو را سحق کرده در چشم کشند و دیگر دم الاخوین گل ارمنی کندر
هر یک درم عود گلسرخ گلنار هر یک … بیاض بیض سائیده در چشم کشند و دیگر برگ اروسه بندند و دیگر افیون زعفران بشیر زن ضماد کنند و دیگر دوده زاج
زرد چوب مرداسنگ کمون کوکنار هر یک دو باشه افیون توتیای سبز هر یک قدر نخود و آب کوکنار سحق کرده حب بسته آب سوده نیم گرم نموده گرد چشم طلا کنند دیگر
زرد چوبه … سازند و دیگر زرد چوبه … مسحوق به روغن سمسم آمیخته طلا کنند مجرب … کنند و دیگر مغز … طلا کنند مسکن درد وجع و ورم
دیگر مغز تخم کدو ضماد کنند مسکن وجع دیگر سکنجبین با آب و … بگلاب سرشته طلا کنند محلل ورم و مسکن الم و دیگر گل سرخ پوست انار شیرین عدس مقشر با آب پخته و
… آمیخته ضماد نمایند مسکن … و دیگر زهره … کشند در چشم بینند و دیگر مرارة البقر در گوش چکانند مسکن در ساعت و دیگر بول آدم کشند و دیگر چشم
… سرطان … بندند و دیگر نمک قدر نخود چند بار گرد چشم گردانیده در جای … سر اندازند و دیگر مگس زنده عدد … بسته در
ابتدا … مسکن وجع و ورم و دیگر غنچه انار که قدر نخود باشد هفت عدد ناشتا خورد سی سال از رمد ایمن ماند و بعضی نوشته که صبح وقت طلوع آفتاب
یک عدد از … جدا کرده بلع کند و دست نرساند تا یکسال ایمن ماند و دیگر بزرمان صغار صبح قبل طلوع آفتاب روز یکشنبه هفت عدد بلع کند هفت سال از رمد
ایمن ماند … هر قدر که … بهمان قدر سال ایمن ماند و دیگر هرکه پنج سرخ … آنرا یاد کنده با خود دارد از رمد ایمن ماند و دیگر زهره موش کلان با پوست او بر چشم
… نهند مسکن و دیگر کتان … با آب سوده یا شادنج بشیر زن سوده یا … بگلاب یا آب سوده یا … ثعلب یا خون خفاش یا آب اروسه یا هلیله بعسل سوده در چشم کشند
دیگر … یا حضض یا کثیرا یا لاجورد یا مروارید مثل سرمه کحل کنند و دیگر عصارة الکاکنج هشت روز تفاوت دهند اگر از شدت وجع نابینا گردد نیم درم
عصاره … افیون و سه دانه آمیخته دهند و دیگر ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند حب بنفشه قرص بنفشه مفید و دیگر ماء هلیله سیاه با آب سوده یا هلیله زرد یا طین
مغیره با آب سوده یا انزروت به بیاض بیض یا بشیر زن یا بشیر بز سوده یا زعفران ربع درم صفرت بیض … کرده یا هلیله کابلی بگلاب سوده یا هلیله زرد سنگ بصری
برابر با آب یا گلاب سوده یا پاره با آب سوده یا حضض با آب سوده یا اشنه با آب سوده یا اسفیداج بسرکه در روغن گل آمیخته یا حضض افیون برابر به بیاض بیض آمیخته

یا حضض بلیله زرد زاج زرد چوب هریک سه افیون یک بآب سائیده بر چشم و گرد آن طلا کنند دیگر سنگ بصری سحوق در چشم پر کنند مزیل جرب هم دیگر توتیای پاک یک
سحق کرده کشند مزیل جرب یعنی روهه فرو عفص سبز همین اثر کند دیگر زیره سفید تخم شبت زاج برابر سائیده بمغز نبات الصبر آمیخته صره بسته هر ساعت بر چشم نهند دو وقت
شب بر چشم بسته بخوابد مزیل انواع رمد در سه روز و در نسخه جای شبت لوده است دیگر زعفران ربع نبات خمر هر یک یک سائیده آمیخته دارند و بعد یک روز سه قطره
چکانند دیگر بیاض بیض عدد شیر زن ده درم لت کرده خرقه آلوده بر چشم بندند دیگر در ابتدا آب برگ تنبول چند قطره چکانند دیگر برگ داودی سائیده قرص
بسته یا پنبه کهنه بر چشم بندند دیگر زاج بریان ربع درم سائیده بربع رطل آب آمیخته دارند بعد دو نیم ساعت خرقه آلوده بر چشم نهند دیگر لوده زیره زاج زرد چوب سائیده
صره بسته بآب کوکنار تر کرده بر چشم گردانند دیگر قرنفل زاج لوده افیون برابر کوفته صره بسته بآب تر کرده بر چشم گردانند و دو قطره چکانند زود به شود دیگر صفرت
بیض زعفران افیون آمیخته بر پنبه نهاده بر چشم بندند دیگر خرمهره سحوقه حضض کوکنار بیاض بیض آب برگ لیمو در ظرف آهنی دو ساعت حل کرده در روز سه بار
بر چشم طلا کنند در ساعت رفع وجع کنند دیگر برگ نکرونده بالیده در صره بسته صبحی دو سه قطره در چشم چکانند مزیل رمد مزمن دموی و صفراوی دیگر کوکنار در صره
بسته بآب تر نموده هر لحظه بر چشم گردانند مزیل رمد دموی و صفراوی دیگر در ابتدا اهلیله سیاه عدد کافور شش دانه زعفران سه دانه بگلاب سوده گرد چشم طلا کنند
مزیل وجع صفراوی در ساعت دیگر زنجبیل برگ نیب برابر سائیده گرم کرده بر چشم طلا کنند مزیل رمد بلغمی دیگر روغن زرد هفت بار بآب شسته زاج بریان آمیخته
بر پلک مالند دیگر زاج تنها تر یا آهنی بآب بدسته آهن حل کرده کشند دیگر زاج روغن زرد برابر روغن در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گرم شود زاج
اندازند و فتیله سوخته شود و بدسته آهن سحق کرده طلا کنند مزیل وجع و حمرت دیگر اصل سوس با یک سوده پنبه آلوده بر پلک نهند مزیل حمرت دیگر افیون زاج
هر یک ماشه برگ نیب دو نیم عدد آب لیمو نیم عدد در ظرف آهنی حل کرده بکار برند دیگر عرق گوگرد بآب آمیخته در چشم کشند مزیل حرقت دیگر پنیر تر بر چشم بندند
مزیل رمد گرم دیگر برای رمد سیل گرم بلیله کابلی مانند غبار سحق کرده موم سفید روغن گل گداخته اندازند پس در هاون کرده قدری آب غوره ریخته حل کرده
بکار برند دیگر کباب یا حلوا یا صفرت بیض مسلوق نیم گرم بندند مسکن وجع دیگر زنجبیل صندل سرخ زرنبا و بلیله زرد برابر بگلاب سائیده بر چشم طلا کنند و قدری
در چشم کشند دیگر زرد چوب زاج لوده هر یک یک نیم درم قرنفل عدد آب تمر هندی که زرگران در آن نقره و زر میالایند آمیخته صره بسته هر لحظه بر چشم گردانند
و قطره در چشم چکانند مزیل وجع و حمرت در ساعت دیگر شقایق بنفشه بگلاب طلا نمایند مزیل وجع و ورم دیگر زیره سفید دار چینی لوده زاج حضض بلیله زرد بلیله
آمله هر یک سه افیون دو کوفته قدری بمغز نبات الصبر آمیخته صره بسته بآب سرد یا گلاب تر نموده هر لحظه بر چشم نهند دیگر زاج بریان سه درم حضض شش درم
نیم درم قرنفل چهار عدد در ظرف آهنی سائیده روغن زرد انداخته دو ساعت حل کرده در چشم یا لفذیان گندم مرغن نشکر خورند وقت ساختن مردم ناپاک را آمدن
ندهند دیگر زاج کوکنار حضض برابر کوفته صره بسته بآب تر نموده هر ساعت بر چشم گردانند دیگر ترب پزانده خورند مسکن درد مزمن دیگر برگ مغیلان کوفته ببندند
ورم و درد کنند مزیل رمد دموی دیگر حنا بآب خمیر کرده بر مقعد ببندند دیگر آب برگ نرم تمر هندی افیون زاج حل کرده در چشم کشند دیگر برگ نرم تمر هندی چند عدد
قرنفل در ظرف کانسی سائیده کشند دیگر آب لیمو تنها یا بقدری زاج یا سی آمیخته گرم کرده در گوش چکانند دیگر مغز که و یا مغز تخم تربز ضماد کنند مزیل رمد دیگر
دو د کنند کشند دیگر صفرت بیض مسلوق زعفران روغن گل آمیخته ضماد کنند دیگر گل سرخ حلبه در آب جوشانده یا انار شیرین بر آتش پخته ضماد کنند دیگر فوفل
سوده بجنبه بر چشم طلا کنند نافع التهاب باشد دیگر در ابتدا پنبه پشیمینه عشر که زیر درخت بباشد تر کرده به ناخن ابهام پای مخالف ببندند اگر در هر دو باشد

در هر دو دیگر زاج عروق الصفر لوده افیون برابر با آب لیمو سحق کرده گرم نموده گرد چشم طلا کنند برای رمد شدید نافع دیگر کوکنار شش افیون زاج هر یک یک کوفته
صره بسته با آب تر کرده بر چشم نهند و چکانند دیگر حضض شش زعفران زاج زنجبیل زردچوب هر یک سه هلیله زرد ده به بیاض بیض سحق کرده طلا کنند دیگر لوده زاج آهنی
بلدی هر یک شش ماشه مردار سنگ سه ماشه برگ نیب دو و نیم عدد در کراهی آهنی کرده دهن بقر انداخته بر آتش بریان نموده فرو گرفته افیون دو ماشه انداخته با آهن
سحق بلیغ نموده گرد چشم طلا کنند و در نسخه های برگ نیب برگ بادروج نوشته و زنگار نیست دیگر سرب هر دو دست مالند که دست سیاه شوند سواد آن بقدری
بیاض بیض آمیخته در چشم کشند در علت حمرت و جرب دیگر آب گل یاسمین یک قطره چکانند در علت رمد و رمد حار دیگر برگ قطن در روغن جوشانده بر پشت چشم بندند دیگر برگ
انار بگلاب سائیده بر چشم بندند دیگر لوده زاج مردار سنگ زردچوب زیره سفید هر یک تا تک افیون شش دانه توتیای سبز ده دانه فلفل چهار عدد سائیده در لته بسته
با آب ساده یا آب کوکنار تر کرده بر چشم گردانند دیگر زردچوب افیون هر یک نیم زاج یک مغز نبات العصیر(?) شش سائیده صره بسته در ظرف مسی گرم کرده
چشم گردانند و چکانند در علت وجع و ورم و دمعه و نیز بوست دیگر سپید گندم لوده روغن گل هر یک چهار درم چهار غلوله ساخته سفالی بر آتش نرم نهند و غلوله بر
گذارند چون گرم شود نرم کرده بر چشم نهند وقتیکه سرد گردد دیگر گذارند در علت وجع در ساعت دیگر لوده شش هلیله سه آب سائیده پنبه تر کرده بر پشت
چشم نهاده بندند در همه نوع نافع دیگر روغن زعفران حضض برابر بخون خروس آمیخته کشند دیگر لادن دو قطره چکانند در علت حمرت **شیاف زیتون** برای جرب
و دمعه و سلاق و امراض چشم نافع برای رمد با آب یا شیر زن سوده گرد چشم طلا کنند زیتون سرب سنگ بصری حضض دار فلفل هر یک یک کافور ربع بگلاب شیاف
سازند **حب سرخ** که در آخر رمد و سبل و تحلیل ماده نافع زنجبیل صمغ عربی هر یک یک افیون چهار طین مغیره شانزده اگر ورم باشد با آب کشنیز و اگر نزول ماده به چشم بود
با آب کوکنار حبوب بندند و آب های مذکور سوده بر چشم طلا کنند **حب سبز** همین نفع دهد زاج دو درم افیون درم حضض چهار درم برگ نیب بیست عدد زعفران
نیم اسکار(?) سائیده در ظرف آهنی بدسته آهن بقدری آب سحق کنند پس بر آتش نهند که آب جذب شود حب ها بندند گاهی صبر در هم افزایند و در نسخه زاج و برگ نیب بیست
و زعفران دو درم نوشته و نوشته که با آب سحق کرده حبوب بندند **نوع دوم در طرفه** نقطه سرخ یا کبود است که بر ملتحمه پدید آید با وجع یا بغیر وجع سبب و ضربه و سقطه یا امتلا
و تمدد یا جوشش خون یا سعه قوی و حرکت عنیف چون قی و نواختن نی بقوت و حبس نفس و غیره است که بدان سبب بعض عرق بشگافد و خون آمده زیر ملتحمه ایستد
و در اطفال اکثر بسبب گریدن در آفتاب و کثرت بکا و غیره پدید می آید اگر سبب آن ضعیف باشد در اندک زمان از خود زائل میگردد بغیر علاج و اگر قوی باشد محتاج علاج
قول صاحب قونسیکه(?) اگرچه این مرض اذیت نمیدهد لیکن تدبیر ضروریست باشد که خون منجمد گشته عسر آرد و سرخ نسبت بسیاه سهل البرء بود علاج قیفال
بطبیخ اهلیله تنقیه کنند اگر سقمونیا بمرد آرد و مسازند بهتر حقنه انفع شیر العیه(?) مناسب نیمگرم چکانند نیز به بیاض بیض سفرجل(?) آلوده بر چشم نهاده بندند در نایند تا مستلقی
بخسپد و همین تدبیر لازم باشند تا که وجع ساکن گردد پس تا که در ابتدا است خون بال کبوتر چکانند و اگر به روغن گل آمیخته طین مغیره طین قیمولیا یا بگرم حل کرده در خون
مذکور آمیزند بهتر چون مرض بانحطاط افتد برای تحلیل کندر و اشق زعفران در خون مذکور آمیزند اگر تحلیل بیشتر مطلوب باشد زنجبیل زرد و ریخ(?) سرخ در خون مذکور آمیخته
و چشم کشند و برگ عنب الثعلب پنیر تازه و قدری نمک سنگ بر چشم ضماد کنند بطبیخ سعتر و فاکما دسنایند **فائده** در علاج این و رنگ کنند باشد که خون
متحجر گردد پس تحلیل نرود و گاه باشد که اجزای مجاوره آن عفن شود و قرحه آرد **قول لارزوبسیر(?)** فصد کرده شیر زن بیاض بیض چکانند در ابتدا خون بال
بگل ارمنی و در آخر بلعاب حلبه آمیخته چکانند اگر تحلیل شود فبها الا نانخواه با آب ترب چکانند صفرت بیض عدس زعفران قدری نانخواه به روغن گل ضماد کنند

سرخ مرکند زعفران برابر شیاف ساخته کشند آب کشنیز یا بگلاب و طبیخ سرکه گلاب انکباب نمایند بخور زبل بقر با کندر چشم را مند صبح زبل با حاید آتش چکانند

زنج بریان بگلاب آمیخته پنبه آلوده وقت شب بندند بسد شیرزن سوده با آب دهن صائم یا خون بار یا زهره مار در چشم کشند و قوقل کحل کنند او پوست ترب و تیزه و قدری

زبل حمام سائیده با موی برگ عنب الثعلب صبر نمک سنگ سرکه سائیده یا اکلیل دم الاخوین ایرسا زعفران عدس مقشر بروغن گل و سفیدی بیضه آمیخته پیشانی

چشم ضماد کنند و در انتها کندر بشیر زن چکانند اگر زرده و پنبه بطبیخ بابونه اکلیل آلوده گرم ضماد کنند و انکباب نمایند طبیخ حلبه نیم گرم چکانند **قول صاحب نفیسیکه**

اگر ثقل باشد تدبیر نکنند که از خود تحلیل میباید اگر زرد و عرق بادیان نیم گرم سه اسپرغول و تخم خرفه نمک قدری آمیخته چشم را شویند آب ترب با میران آب بادیان الفع اگر مریض

جوان بود و غلبه خون باشد فصد کنند اگر خون ممتلی و بی نبود فصد یا نمایند پس اگر وجع و جوش چشم باشد خون بال خطاف گرم گرم چکانند و آب ترب یا عرق

بادیان نیم گرم شویند اگر کافی نبود آب ترب دو دانگ نبات اسکر و ملح اسکر و ملح آمیخته نیم گرم یک قطره چکانند چند بار گرمان ضماد کنند و انکباب آرش دهند عسل طبیخ

او بادوان یا آب ترب آب فستق آمیخته گرم نموده یا زعفران صبر هر یک اسکر و ملح قاشق عسل دو قاشق آمیخته یا ترب دانه سیر تخم خرفه ترکرده قدری کافور

آمیخته با عرق بادیان یا طبیخ زوفا یا عرق او نگر یا یک آمیخته یک قطره چکانند چند بار زوفا در خرقه کتان بسته در آب جوشانده خرقه تر نموده گرم گرم بر ظفره نهند

بجر دهادن از حدت خون با سرخ خواهد گردید **قول جوان کورو** اگر ظفره بزرگ باشد بزودی فصد کرده دم الاخوین بگلاب آمیخته چکانند و اگر چه دانشمند فصد نکنند بلکه تلیلیا

بسد بعرق بارتنگ آمیخته چکانند اگر کافی نبود خون بال مرغ چکانند اسفیداج بسد نبات با ترب آمیخته قطور کنند سیخ فاشرا تازه سائیده بالای چشم نهاده بندند کمون مضغ کرده بزبان لیسند **نوع**

سوم ظفره زیادتی عصبانیست که بر ملتحمه پدید آید اکثر از ماق اکبر ابتدا کند وگاهی از ماق اصغر یا از هر دو جانب مبتدی شود گاهی اندکی فرو نی پذیرفته متوقف

گردد وگاهی همی افزاید حتی که بر قرنیه متجاوز گردد و ناظره را در پوشد **فائده** اگر ضعیف و تنگ باشد و سفید و نرم بود زود به گردد و بدوا رفع شود و اگر سطبر و

کهنه بود و سرخ و صلب بود از افزودن باز ماند و به گردد و اگر زمان طویل گذرد کلان شده منع بصر نماید و ناخنه سطبر را غیر از قطع علاج نیست چهار قسمت

یکی آنکه رقیق بود از جانب بینی یا لیسار فوق یا تحت ناشی شود بدون آنکه بدایت او مخصوص بموق بود چون نهانی معین جز وصیت ندارد و ناخنه مشابه سبل میباشد

فرق از سبل آنست که سبل از اطراف همه چشم ناشی میشود و با ستدارت تمامی انجا میرود ایضا جسم ظفره از انجا که ناشی میشود اگنده میباشد تا تمیح و طرف ثانی وی

متسع و منبسط می بود مانند فروع خلاف سبل که در اصل و فرع وی امتیاز نباشد **علاج** قیفال زنند حجامت کنند تنقیه بایارج نمایند بعد تنقیه شیاف دینار جوت

شیاف احمر لین یا سلیقون کشند کندر مسحوق در آب گرم ساعتی داشته صاف نموده چکانند و استعمال انها بعد حمام و تلیین ظفره کنند تا اثر دوا کما ینبغی شود

ایرسا مسحوق یا زنج محرق باشند حنا با آب خمیر کرده قرص ساخته سه ساعت بر کوزه گلی بر آب چسپانند پس بر چشم ماوف بسته خوابند صبح بردارند تا که رفع شود کندر بشیر

زن سوده چکانند زاج سوخته نبات برابر سائیده بقوخ کنند حبوب که با آب سوده کشند اگر رفع نشود ادویه قوی چون زنگار و تنکار زاج سرخ نوشادر نمک سنگ بکار برند

باسلیقون اقلیمیای فضه پنج مس سوخته دو نیم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده فلفلین هر یک نیم مثقال سرمه سایند برای ظلمت البصر و دمعه و سبل و جرب

و ظفره و شترناق و ابتدای نزول نافع **روشنائی کبیر** شادنج مثقالی زعفران صبر سنبل قرنفل هر یک نیم مثقال اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی

زنگار دارفلفل هر یک درم فلفل گردکنت دو یا زنجبیل هر یک دو درم آمله نوشادر هر یک ربع درم مثل سرمه سایند **قول جوان کورو** تنقیه کرده بطبیخ خطمی

خبازی حلبه انکباب کنند اگر کافی نبود مار العسل که در و کندر ذکر تر بود در چشم چکانند گلاب سلوونس کین تلیلیو سه ماشه ترکرده توتیای سبز دانه آمیخته یا عرق بادیان

سه اونس نمک زنجار شکر یک یک درم آمیخته چکانند دیگر اشترغار مع نسی شش عدد بلیله پس سائیده فشرده آبش چکانند و یک یا دو قطع کنند اگر چه مزمن باشد
مروارید درم [illegible] چهار دانه گلاب سه اونس آمیخته یک قطره چکانند در روز چند بار پیه زنب بیک قطره عسل گلابی حل کنند که مثل مرهم شود در چشم
کشند [illegible] سائیده در چشم پر کنند و بعد پانزده یا بیست ساعت از چشم بر آرند آبله کرده رفع کند بغیر اذیت و چون ظفره بهفت عدد
روغن زرد تازه آب برگ [illegible] چکانند تا آبله وغیره صحت گردد اگر قرحه افتد لیکور نبات چکانند توتیا و درم نسیر دو درم مروارید سنگ بصری نبات هر یک
دو اسکروپل [illegible] یا چهار اسکروپل [illegible] گندم کحل سازند [illegible] آدم آب انگور [illegible] سوده طلا کنند چه از آب سوده کشند نمک زاج باشند قطور
ظفره یا عرق [illegible] یا کولیریو ظفره چکانند دوم آنکه از ماق اکبر مبتدی میشود و بکناره قرنیه رسیده غلیظ گردد و بایستد و این نوع اکثر اینجا
تجاوز نمیکند لهذا گفته اند تا که خوف تعدی او بر حدقه تیقن نشود علاج نکنند و باد فی اذیت که دار و صابر باشند چرا که استعمال ادویه قوی التحلیل مضعف بصر است لیکن
اگر دانند که بر حدقه متعدی میشود تدبیرش کنند علاج لیکن طبع نمایند اطریفل خورند تقلیل غذا نمایند بلکل نخود آب مرق مرغ ماش مقشر قناعت کنند و تشنائی
کشند آنچه در اول گذشت بکار برند [illegible] سوم آنکه حدقه را پوشیده منع بصر کند علاج [illegible] ظفره را بمنقاش [illegible] از ملتحمه جدا کنند پس تحت ظفره
سمت آرند [illegible] باقی [illegible] بناخن [illegible] وقت قطع احتیاط کنند
تا لحم ماق بریده نگردد [illegible] لازم عادت گردد و باشد که رطوبت بیضیه سائل شود و چشم کور گردد و باشد که ظفره سپید عصبانی صلب میباشد و لحم سرخ و نرم
و باشد که ظفره هم سرخ بود لیکن سرخی [illegible] بعد قطع نمک زیره نمائید و آبش چکانند تا داغ شود پس صفرت بیض بدهن ورد آمیخته بر پشت چشم نهند
و فرمایند که حدقه را هر وقت جنبانند تا [illegible] ملتحمه ملتصق نگردد روز دیگر گشاده باز نمک زیره خائیده چکانند و بعد روز سوم باسلیقون و تشنائی کشند تا بیخ آن را
پاک کند و باشد که ظفره را بالتمام کشط توان کرد و درین صورت هر چه که کشط توان کرد ببرند باقی را باسلیقون وغیره تدارک نمایند **فائده** اگر ظفره بملتحمه پیوسته
نباشد و جدا بود بآسانی از [illegible] برداشته [illegible] باشد باید که موضعی از جوانب ظفره قطع کنند تا براه آن درون آلهٔ ظفره را از ملتحمه جدا کنند حل
شود پس [illegible] قطع نمایند چهارم آنکه [illegible] ملتحمه [illegible] در حجاب
که محیط چشم است یعنی طبقهٔ صلبیه [illegible] قطع صلبیه
پیدا میکند که از ادویات [illegible] سنگ صندل سرخ پلاس پاپڑه برابر آب شیاف ساخته کشند دیگر گل یاسمین مصفی [illegible] نبات
سائیده یا نبات سنگ بصری توتیای [illegible] زاج [illegible] برابر سائیده و در نسخه [illegible] فلفل [illegible] زعفران نبات سائیده کشند دیگر چشم [illegible] سوخته یا کف
دریا سائیده یا سقمونیا سائیده یا [illegible] کحل کنند دیگر آبله را آب شیرین ترکرده صاف [illegible] یا خون بال حمام یا زراق صائم یا زهرهٔ زاغ یا خون کهنه سگ
یا خون فاخته یا حلبیج حلبیه چکانند دیگر [illegible] در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گدازد آب سرمق اندک اندک ریزند و قتیکه خاکستر شده سفید گردد
میل [illegible] کنند [illegible] مزیل سبل [illegible] ظفره و دمعه و حکه و سلاق دیگر بلادر سوخته عدد زاج دو حصه آب لیمو دو عدد در ظرف آهنی حل کرده
بظرف چینی نهند و آب لیمو ترکرده [illegible] تا آب برآید مزیل ظفره و بیاض و ابتدای نزول مقوی بصر دیگر روغن حب قطن درم کف دریا
دو دانگ آمیخته کشند مزیل بیاض سبل [illegible] دیگر مامیران مشک ناخن فیل بگلاب سوده یا هلیله سیاه آب سوده یا چرک گوش آدم بعسل آمیخته یا کف دریا

با آب سرد سوده یا مغز تخم کدو با آب سوده یا پنج کتائی بزرگ با آب لیمو سوده یا دیاد بشیر زن سوده یا زبل فار با آب سوده یا کمون بعرق گوگرد سائیده یا
دماغ خطاف بعسل آمیخته یا خون آدم کشند دیگر مغز تخم کدوی تلخ بروغن کنجد سوده وقت خواب کشند دیگر آب انار ترش مع قشر بعسل آمیخته کشند منقی چشم
از مادهٔ غلیظه دیگر بیخ گلاب بشیر زن که اول بسیار سائیده باشند سوده کشند تا هفته دیگر زردچوب عدد نمک هندی قدری در لیموی شیرین پر کرده بعد
یکشبانروز برآورده در لیموی دیگر بقدری نمک پر کنند بدستور هفت بار و هر بار زردچوبه را بسایه خشک سازند پس سائیده در چشم کشند مقوی بصر و برای
ظفره و بیاض نافع دیگر از نوشادر میل ساخته گرد ظفره را اندک اندک حرکت دهند در روز دو سه بار در چند روز مفید **نوع چهارم در سبل** غشاییست که
عروق چشم از خون غلیظ و ابخره کثیف سرخ و ممتلی گردند و حکه کنند **فائده** اگر ماده در عروق باطن ملتحمه که از داخل قحف و دیده اندر آید و بدان سبب عروق
ممتلی و سرخ شوند در ظاهر قرنیه غباری همچو ابر سرخ پدید آید و در دماغ حرقت ضربان باشد و قعر چشم درد کند و عطسه رنج دهد و اگر در عروق ظاهر ملتحمه که از خارج
قحف ناشی شده اند جمع آید و عروق سرخ و ممتلی نمایند باشد که بر ظاهر قرنیه نیز غشائی مانند دود پدید آید و هر دو رخساره سرخ گردند و در هر دو ابرو حرارت و درد
لازم باشند و صدغ ضربان کند و چون پلک سوی خویش کشند چنان نماید که عروق سبل از روی ملتحمه بر میخیزند و درین هر دو مریض سوی آفتاب و چراغ نتواند دید
بدانند که سبل دو گونه است رطب و یابس رطب آنکه اشک بالاید و پلک تر باشد چراکه ماده این در عروق باطنه است و یابس آنکه سوای ظلمه و غشا و غیره سیلان
دمع و ترطیب اجفان و ضربان تحجر عیون نباشد و یبوست درین نوع بسبب غلظ ماده است نه از ذهاب رطوبت پس در رطب علاج بقطع نتوان کرد چراکه عروق مذکور
در باطن ملتحمه اند و تعلق آنها بصناره غیر ممکن **علاج** اگر رقیق و غیر مزمن باشد قیفال صافن زنند در هر ماه یکبار و خون اندک اندک گیرند و در هر ماه دو بار
بطبیخ هلیله یا بطبیخ افتیمون یا با ایارج فیقرا یا حب قوقایا تنقیه کنند عرق جبهه و ماقین زنند و غراغره نمایند بعد تنقیه حجامت نقره تحتی لازم دارند و باسلیقون و غیره در چشم
کشند بشرطیکه مانعی نباشد و در استعمال اکحال رقت و غلظت ماده نیز نگاه دارند اگر یابس باشد قبل از کحل و بعد وی بحمام روند اگر در سبل درد گرم پدید آید هرگز
دوای سرد در چشم استعمال نکنند اگرچه رمد حار باشد و فقط بر استفراغ و جذب ماده قناعت ورزند و صفرت بیض در چشم نهند و نزد رفع غمر کشند و بر شادنه عدسی مغسول اقتصار
نمایند تا که مدت اکل نگردد و ادویه تیز و حاد ندو چیزی که مدو سبل را مفید باشد چون شیاف سماق بکار برند و در آخر شیاف احمر لین کشند بلیله کابلی سوده موم
دهن بقر گداخته آمیخته قدری آب غوره انداخته کهرل کرده با اندمرغ تیهو یا غالگوسفند نخود ماش مقشر اسفاناخ خورند و از امتلا و اغذیه مبخر غلیظ چون عدس و
باقلا و گوشت حم بقر و ماهی و البان و بادنجان و عسل و کند و شیرینی پرهیز نمایند و از غبار و دود و کثرت تکلم و سر نگون کردن و نعره زدن و بر قفا خفتن و بفروغ آتش نگریستن منع
سازند و بالین مریض بلند دارند و اگر غلیظ و مزمن باشد و حدقه را در گیرد و منع بصر کند و انتفاخ عروق چشم بشدت باشد و بدوا رفع نگردد دستکاری کنند بعد
تنقیه و طریق قطع آنست که رشتهای ابریشم کثیر المقدار بسوزن باریک زیر این عروق بر آرند پس هر دو کناره رشته گرفته بالا کشند تا همه عروق بر خاسته شوند
یا بصناره عروق را بر دارند و بعیکه مناسب حال باشد پس بمقراض قطع کنند پس ببینند اگر رگی باقی باشد آنرا نیز بر داشته ببرند تا شعبه از وی نماند پس بعد قطع نمک
کمون خائیده چکانند و فرمایند تا هر ساعت چشم گرداند تا پلک ملتصق نگردد پس پنبه بصفرت بیض و روغن گل آلوده بر پشت چشم نهاده رفاده نهاده عصابه بندند
روز دوم گشاده بطبیخ گل سرخ چشم را شویند و میل بروغن گل چرب کرده در چشم گردانند اگر پلک بملتحمه چسپیده باشد شگافته باز آب زیره نمک چکانند تا سه روز
خواه پلک بر ملتحمه رسته یا نرسته بعد سه روز باسلیقون و غیره کشند تا از بیخ پاک گردد و اگر مدتها ناسور پدید آید بتدبیر آن پردازند بعده باز بعلاج سبل مشغول شوند

شیاف سماق سماق را بآب صاف تر کرده ترشی او بستانند و صاف کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود شیاف سازند **شیاف اسود** صمغ عربی اقاقیا مغسول هر یک چهار درم نشاسته مرکی افیون هر یک نیم آب باران شیاف بندند **شیاف اخضر** صمغ عربی اسفیداج اشق هر یک یک زنگار نشاسته هر یک نیم شیاف سازند اگر نشادر نباشد بقناطیس محرق مغسول بدل او نمایند برای سلاق و حکه و سبل و بیاض و غشاوه نافع **کحل عشبه** عشبه کف دریا توتیای سبز هر یک اسکر و پلوسنگ بصری نیم درم قند سفید دو درم سحق کنند مثل سبل و غشاوه و غیره **فائده** نوعیست از سبل که اکثر عقب مدکرم بسبب استعمال مبردات سرخی ملتحمه بغیر ورم پدید آید و بر سطح وی عروق سرخ ممتلی ظاهر شوند و الم اندک باشد و اشک یا لا بد علاج فصد کنند تلیین نمایند پس اگر حدت زیاده از غلظت باشد شیاف ابیض بکار برند و الا شیاف احمر لین و شیاف و غیره **قول عسکری** شخصی سبل داشت چشم بسال کهنه بود و بصر داشت از هیچ سعوط باشید چند روز سبل بریده شد و ملتحمه قرحه ظاهر گردید پس شیاف احمر لین بکار برد صحت یافت شخصی بسبب نزله حمرت چشم و غیره داشت فصد و استفراغ نمودند آخر بلیله سیاه صغیر روز اول یک بلع کرد و هر روز یک عدد افزود تا به صد رسید پس هر روز یک یک کم کرد و از ترشی و غیره پرهیز کرد صحت یافت **قول جالینوس** تقویت مانع کنند و از ادهان و ضمده و غیره پرهیز کنند **قول لارزوریر** بعد فصد و تلیین سبل با کیان که سفید بود آب او حل کرده صاف نموده در ظرف نهاده و بسر پوش مسی پوشیده در سایه دارند چون مانند زنگار شود کشند و حجامت بر نقره عنق اسرع الاثر است شیاف خونو شیاف کولار پس شیاف سمالی شیاف ازروتی کولیریوا و تیالسکو در چشم کشند او کوانیتو کوجنیر که چشم طلا نمایند طلا و تیالمیکو بر خرقه کشیده بر چشم گذارند عرق او تیالمیکو کولیریو سیر و لیمو عرق او تیالمیکا میکائیل در چشم چکانند **ادویات** افیون را بآب برگ سرس در ظرف مسی کرده بدسته مسی حل کنند که سیاه شود کشند مثل سبل مزمن و دمعه و سلاق و ورد و جرب اگر دهن تقریبا بدسته حل کرده کشند همین نفع دارد دیگر آب برگ نیب آب برگ لکاین آب برگ سرس آب برگ تمر هندی در ظرف کاسی کرده بدسته مسی حل کنند چون غلیظ شود شیاف بسته بآب سوده کشند دیگر آب گل سرخ دو درم توتیای سبز سوخته زنگار سوخته هر یک سه درم دار فلفل نیم درم نبات و نمک شیاف ساخته بر چشم طلا کنند دیگر دار فلفل را بیست عدد صبحی بلع کنند چند روز قرنفل پنبه ماق بالفعل دیگر خندق هندی بآب شابه سوده با دانائخ خطاف بعسل آمیخته بادیت عتیق کشند دیگر جوز بوا قرنفل سائیده با سنج خفاش سوخته در ظرف کانسی سحق کرده یا انیسون سائیده یا پیل سنگ بسری براه سائیده یا نلخ اخیه بفلفل مسی سوخته سائیده کحل کنند زمرد جو چند خسته خرما زنجبیل قرنفل هموار به نمک سنگ بلور زاج تنها تنها سائیده کحل کنند دیگر برگ نرم تمر هندی نیم پخته در برگ خرمی نهاده خرقه پیچیده گل حکمت کرده در آتش نهند چون پخته شود بر آورده خرقه دور نموده آب گشیده داده دو مثقال خمیره زرد و عدد انداخته سه ساعت حل نموده صبح و شام گرد چشم طلا سازند مثل سبل مزمن دیگر برگ نیب دو عدد و گل تلبان باهم در ظرف مسی بسوده قرار حبست از قصب سوده کشند دیگر تخم سپیض تازه بسر که تند جوشانده دو سه روز دارند پس آنرا سائیده کشند مثل بیاض هم دیگر برگ سرس برگ نیب برگ تمر هندی زاج زرد چوبه افیون هر یک نیم درم سائیده صره بسته در آب تر دارند و بر پلکها و بر چشم گردانند و بچکانند دیگر براده نحاس جدول اد هم نشا و برز تر کنند چون بشکل زنگار گردد کحل سازند اگر حرارت باشد لعوق اد و یه حادّه بکار نبرند شیاف اسود لعل آرند دیگر افیون با بسلق سعوط کنند دیگر فلوس مسی در شکم جرب بازنده نهاده و ارنده تا که یا خشک گردد بر آرند سوده کشند دیگر نوشادر زاج سوخته برابر سحق کرده کشند مثل سبل و غشاوه و بیاض بنا و سب زطوبات **نوع پنجم** در **انتفاخ** ملتحمه عقب رمد مزمن و جدری اکثر افتد اگر بسبب ریح باشد دفعة افتد حرقت ماق چنانچه از لسع مگس ظاهر میشود و عدم ثقل رنگ او سفید باشد اما اگر حرقت قلیل و اندکی حکه خالی نباشد و اکثر در تابستان و مشائخ افتد **علاج** تا سه روز تدبیر نکنند چرا که اکثر

[illegible] زائل میگردد اگر نزد و تدبیر تلطیف کنند بآب گرم چشم را بشویند اگر بسرکه آمیزند بهتر اگر در ابتدا باشد شیاف ابیض و اصغر بکار برند صبر شیاف
[illegible] افیون فلفل بر پشت چشم ضماد کنند صبر حضض زعفران با آب عنب الثعلب حل کرده طلا نمایند هر شب اطریفل خورند صبح ایارج فیقرا [illegible] آرد باقلا [illegible] کحل کنند اگر بسبب
بلغم باشد [illegible] لون برد ملمس ثقل و چون بدست غمز کنند مدتی منغمز ماند علاج تنقیه با ایارج نمایند و [illegible] آب گرم [illegible] غرغره کنند بعد تنقیه بنفشه
بابونه [illegible] ضماد نمایند و بطبیخ انیسون روشوند حمام نمایند شیاف احمر لین کشند اگر به تحلیل شود قطره آب صبر چکانند تدبیر بلغمی کنند اگر بسبب رطوبت مائی باشد
[illegible] غمز فوراً بحال آید علاج تنقیه با ایارج کرده شیاف دینارجون کشند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش [illegible] نمایند آرد کرسنه آرد جو صبر بابونه
اکلیل [illegible] ضماد کنند باقی تدبیر بلغمی نمایند اگر بسبب سودا باشد صلابت تمدد کمودت لون بود باشد که انتفاخ تا ابرو و رخسار متعدی شود علاج بعد نضج [illegible]
تنقیه [illegible] نمایند و بعد تنقیه شیاف احمر لین و اصغر کشند و اطلیه و اضمده ورم سوداوی بکار برند اگر بسبب باد بود رقیق باشد حکه و حرقت نبود علاج
[illegible] بآب گرم و گلاب بشویند اگر انتفاخ باقی ماند عدس مقشر بسرکه و گلاب پخته ضماد سازند نوع ششم در جسا الملتحمه صلابت بغیر ورم است که در
ملتحمه [illegible] حرکت چشم با حکه بود و ملتحمه سرخ و خشک با وجع باشد چون از خواب برخیزد بعسر گشاید و گاه باشد که در ماق قدری رمص خشک گرد آید
[illegible] بعد تنقیه [illegible] حمام نمایند بآب گرم [illegible] سازند [illegible] بآب گرم تر کرده بر چشم نهند آب گرم در چشم چکانند روغن کنجد تازه
[illegible] کدو روغن بنفشه [illegible] روغن گل [illegible] چکانند و هر شب بیاض [illegible] روغن گل یا پیه بط آمیخته بر پشت چشم نهند
[illegible] موم روغن گل آمیخته بر چشم طلا کنند بطبیخ بنفشه گل خطمی چشم را شویند بطبیخ حلبه بنفشه اکلیل الملک [illegible] سازند لعاب حلبه لعاب کتان شیر زنان در چشم
چکانند [illegible] ترطیب بدن [illegible] باسلیقون شیاف احمر لین روشنائی کشند نوع هفتم در حکه [illegible] و غلیظ شور [illegible] شور می شکد حمرت ملتحمه و
[illegible] شدن حکه یابد [illegible] گردد علاج رگ جهارک زنند تنقیه نمایند صبح حمام کنند [illegible] ریزند اغذیه مرطب خورند کاسنی تر کوفته روغن گل
[illegible] بر چشم نهند نشاسته بیاض بیضه گلاب طلا نمایند اگر به نشود عدس مقشر سماق گل سرخ [illegible] پخته ضماد کنند شیاف سماق برود حصرم کشند
[illegible] بآب حل کرده در چشم چکانند دیگر موی آدم سوخته سرکه آمیخته بر چشم طلا کنند دیگر تخم اسفاناخ نبات برابر سائیده یا صبر سائیده یا فلفل
سائیده یا [illegible] سائیده یا بورق سائیده یا اشق سائیده یا جوز بوا سائیده یا حضض سائیده یا ابریشم سوخته سائیده یا اثمد حضض سماق سائیده در چشم کشند دیگر
[illegible] آبنوس با آب سوده شیاف [illegible] شیر زنان سوده کنند بعسل آمیخته دماغ خطاطیف بعسل آمیخته عسل با [illegible] آمیخته با آب پوست ترنج یا روغن زیتون
در چشم [illegible] پوست [illegible] سوده سیاهی او در چشم کشند دیگر آبنوس محرق مغسول کحل کنند دیگر توتیای هندی [illegible] بشیر زنان سحق کرده چکانند دیگر
[illegible] تر گردد چشم بالدغ [illegible] حکه چشم و انتشار هدب نوع هشتم در [illegible] شور [illegible] پیدا آید و
گاه باشد [illegible] خرد کثیر العدد [illegible] شوند گاه باشد که این مرض [illegible] اگر [illegible] سرخ و اگر بلغمی باشد سفید بود و در انتهای
[illegible] اکثر [illegible] فرق از مو سرخ آنست که [illegible] قول شیخ اگر [illegible]
بود سفید و اگر ملتحمه باشد سرخ بود علاج [illegible] قیفال زنند [illegible] افتیمون تنقیه نمایند [illegible] شیاف ابیض [illegible] شیاف احمر لین
کشند و قفیکه [illegible] باسلیقون غیره بکار برند اگر [illegible] شیاف ابیض بکار برند چون [illegible] شیاف [illegible] کنند [illegible] آرند

گاه باشد که ماده سبک باشد و چون افاده بگلاب ترکرده بندند زائل گردد بغیر شفقت چشم تسامح است برای است و جیب برجیب بندند **شیاف کندر** اشق انزروت هر یک
سحق کنند زرده زعفران دو با آب حلبه شیاف سازند **نوع نهم در توته ملتحمه** که عبارت است از نرم اندکی سرخ که اکثر در ماق افتد و عروق سرخ از ماق بدو پیوسته باشند بشکل ناخنه
علاج قیفال زنند و مسهل بدفعات دهند بعد تنقیه تام بصناره گرفته بردارند و مهت زیر عروق که از ماق بدو پیوسته اند در آرند و کشط کنند و برآرند زیره نمک خاییده
بچکانند چند بار و صفرت بیض بر چشم گذارند بعد روغن پس با بلیقون و غیره کشند و زاجات اکال توته اند **نوع دهم در کمنه ملتحمه** سبب آن ابخره سوداویت
که متراکم شده زیر طبقه گرد آیند و فربه شوند پس بچشم حالی شبیه بمد یابس پدید آید و بینه ضعیف شود و مبصر چنان نماید که … ابر دود دست و رنگ طبقه ملتحمه کدر
متغیر شود و در حرکت چشم ثقل و بطو پدید آید و مریض چنان پندارد که چشمش از وضع اصلی بزرگ شده و حکه چشم لازم باشد و چون آب گرم شویند خفت در حکه
پدید آید **علاج** تنقیه با ایارجات و طبیخ افتیمون کنند غرغره نمایند و در کمنه کشند طبیخ حلبه بابونه اکلیل تکمید سازند **نوع یازدهم در دبیله ملتحمه** قرنیه دبیله
قرحه بزرگ را گویند سبب آن انصباب صفرا یا خون است کثرت سیلان چرک و رطوبت از چشم در صفراوی شدت وجع عطش تلهب … در دموی ثقل … حمرت
وجه عظم عروق **علاج** فصد کنند تنقیه صفرا نمایند تقلیل غذا سازند و باصلاح مزاج کوشند و حیله کنند که خواب آید و در ابتدا اشیاف ابیض افیونی و در انتها شیاف
ابار بکار برند **شیاف ابار** اثمد اقلیمیای ذهب کثیرا صمغ عربی مس سوخته سرب سوخته هر یک چهار افیون نیم با آب باران شیاف سازند برای قرحه و
سوز سرخ نافع مسکن حرارت مدمل جفن **نوع دوازدهم در لحم زائد ملتحمه** که عبارت است صلب که در یکی از ماق یا بر تمامی ملتحمه پدید آید و مانع ابصار شود و اکثر عقب
اخراج قرحه رسد شدید قطع … قطع ظفره پدید آید **علاج** فصد کنند مسهل دهند تقویت چشم و دماغ نمایند پس اگر نرم و اندک باشد با دویه حاده که در … ظفره گفته شد
زائل گردد و الا بحدید قطع کرده نمک زیره خاییده بچکانند کحل زاج قبل و بعد قطع انفع … **نوع سیزدهم در استرخاء عضله ملتحمه** سبب … بلغمیه
و رطوبت … پس اگر در عضله جانب ماق افتد میل چشم سوی … شود و برابر نتواند دید و اگر در عضله که بالا است افتد میل چشم بزیر شود و بالا نتواند دید و اگر در عضله
که بزیر است افتد میل چشم بالا گردد و … حرکت نتواند کرد و اگر در دو عضله که معوج اند افتد چشم سست شود و اگر … سبب … باز ماند
علاج تنقیه رطوبت کنند صفرت بیض کباب خورند و از اشیای مرطب بپرهیزند و از فلفل ساذج کحل نمایند اقاقیا … طلا سازند **نوع چهاردهم در تشنج عضلات**
ملتحمه آثارش ضد استرخاست **علاج** با ایارج فیقرا حب شبیار حب قوقیا تنقیه کنند و در یابس مرطبات دهند شیر زن در چشم چکانند روغن گل روغن کدو روغن
بنفشه سعوط نمایند **نوع پانزدهم در غلظ ملتحمه** یعنی سطبری ملتحمه سبب آن انصباب ماده غلیظ است ثقل چشم مع وجع اندک **علاج** تنقیه بلغم و سودا کرده شیاف
احمر لین و شیاف … کشند اغذیه سبک خورند **نوع شانزدهم در بثور ملتحمه** سبب انصباب ماده غلیظ بر ملتحمه و … خرد سفید مائل بحمرت و کبودی مع
الم و حرقت و دمعه و گاهی بغیر الم و غیره **علاج** اخراج خلط غالب و تلطیف غذا کنند رفاده از سرب بر چشم بندند بر پشت خوابند بالش بلند زیر سر نهند با فلا کنند
گل سرخ به بیاض بیض ضماد کنند اگر جراحت شود شیاف انزروتی بکار برند پاره پشم به بیاض بیض و قدری دهن گل آلوده بر پشت چشم نهند اقاقیا ذرور کنند

فصل دوم در امراض طبقه قرنیه

مشتمل بر چند نوع و این طبقه ایست صلب شفاف مانند شاخ سفید که بغایت تنگ باشد از اطراف صلبیه ناشی شده بر
طبقات و رطوبات که ماتحتها است برای حفظ آنها وقایه گشته لهذا او سبحانه تعالی آن را چهار تو آفریده تا اگر در یک تو آفت رسد سلامتی در دیگر اجزای
چشم که ماتحت او است محفوظ مانند و اجزای این طبقه که محاذی حدقه است سخت ترین اجزای ویست برای اتمام حفظ چنانکه از این جا بگاه قرنیه با ملتحمه پیوسته است بالاکثر

چیزی دیگر ندارد که در رسیدن آفات خارجی پناه باشد و مثال این طبقه برطوبت جلیدیه همچون مثال آبگینه قندیلست بروشنی سراج که با وجود حفظ در میدهد نور
بانه نمیشود از شفافی خود **نوع اول** در **خشونت و درشتی و یبس قرنیه** و سبب این سه اندیا علتی است که در قرنیه شود و رطوبت که خلل عنبیه را مملو میدارد
منعدم شود پس در سطح قرنیه اختلاف افتد یا آنکه خلط تیز شور بر قرنیه ریزد و بسبب حرافت و ملوحت سطح آن را بخراشد یا آنکه بسبب استعمال ادویه حاده مثل کاه مزاج
قرنیه مبدل گردد و هرگاه که باشد مریض وقت پوشیدن و کشادن چشم دریابد که پلک بالای چیزی درشت میگذرد و بسبب این اذیت اشک بیرون آید و از ظاهر
یبوست مرئی گردد **علاج** برای تبدیل مزاج مرطبات بکار برند اگر ماده شور باعث بود مغز فلوس ترنجبین با بنفشه حل کرده دهند شیاف الابیض بشیر بنفشه آمیخته در چشم کشند
و برای املاس قرنیه لعاب بهدانه بروغن بنفشه در چشم چکانند خون بچه کبوتر یا خون رگ زیر بال کبوتر بچکانند چشم در آب گرم کشایند شیر زن چکانند **نوع دوم** در
نتو قرنیه سبب او ماده غلیظ است که زیر قرنیه آید و بواسطه انضغاط و از علاج در طبقه متکون شود باید **علاج** تنقیه بدن از غلبه الخلط کنند بعده برای تنقیه نفس عضو
ذرور اصفر شیاف احمر کشند و بآبهای گرم [illegible] شویند و بسبب انکباب دهند **نوع سوم** در **شقاق قرنیه** باشد که [illegible] شکافته شود و [illegible] تحت وی بیرون نماید
و عنبیه بحال خود ماند فرق از بثور آنست که لون نتو قرنیه سفید باشد و در سفیدی چشم سرخی و ضربان نبود و صداع باشد و [illegible] نگردد و بثور منعکس
این **علاج** اگر نو باشد بیاض بیض خام [illegible] کرده چکانند [illegible] گل سرخ [illegible] اسکره [illegible] ضماد کنند [illegible] رسانند صفوت
بیض در دهن [illegible] آمیخته بر چشم گذارند و چشم را محکم بندند تا نتو [illegible] صبر توتیای مدبر انزروت [illegible] زعفران [illegible] شیاف [illegible] اشیاف ساخته کشند برای
تفرق اتصال نافع **نوع چهارم** در **موسرج** سبب او ضربه یا جراحت یا بثور یا قرحه است که بقرنیه رسد و [illegible] قرنیه شکافته و عنبیه از تحت وی
بیرون آید پس اگر قدر سر مو باشد راس النمل و اگر بقدر مگس بود راس الذبابی و اگر ازین کلان بود عنبی و اگر ازین زیاده باشد حتی که تا پلک رسد و منع انطباق
کند تفاحی گویند و وقتیکه تقادم [illegible] شود [illegible] اجزای محترقه قرنیه ملتحم گردد مسماری نامند و تولولی [illegible] فرق از راس النمل و بثور آنست که موسرج همرنگ
عنبیه باشد و گرد [illegible] سفید [illegible] محسوس گردد و سیاهی چشم [illegible] کج گردد و [illegible] قبل از نتو [illegible] بثور که از [illegible] ماده بود **علاج**
قبل از آنکه لبهای قرنیه محترقه غلیظ گردد [illegible] اشیای قابض که خشونت نداشته باشند چون شادنج مغسول [illegible] محرق [illegible]
وغیره در چشم کشند تا منع ازدیاد [illegible] **اکسیرین** سرمه شادنج [illegible] کنند [illegible] رجعت نتو آنست که [illegible] غلیظ [illegible]
چشم [illegible] نهاده ببندند و اگر حاجت باشد قطعه سرب بوزن [illegible] درم برپشت [illegible] نهاده ببندند و اگر عوض این [illegible] ببندند بهتر باشد
اما وقتیکه لبهای شکاف درشت گردد علاج ممکن نباشد [illegible] قرنی [illegible] تا شکل چشم قبیح [illegible]
[illegible] **قول جوان** [illegible]
چون [illegible] محرق [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] چشم باطل گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]

وغیره نمایند اگر بسبب ضربه بود ادویه مدمله کشند بیاض بیض بروغن گل لت کرده بر چشم طلا کنند خون بال کبوتر یا مرغ چکانند بعده عروق تقویت قرنیه دقطور تقویت قرنیه
چکانند چشم را بآب باران بشویند روغن نیلوفر شیر زنان در بینی چکانند کولیر تقویت قرنیه کشند روغن بنفشه مقطر چکانند [illegible] تقویت قرنیه بر چشم ضماد سازند تقلیل غذا کنند
بر قفا خوابند اگر خوف ازدیاد نتو باشد حجامت بر قفا نهند تنقیه خلط لزجه سازند و شیاف کشند آرد باقلا کندر بیاض بیض ضماد سازند تریاق کبیر [illegible] روز
آب برگ مورد چکانده پنبه هفت ساله نهاده بر فاده محکم بندند و از جماع و آواز قوی و عطسه پرهیزند طریق بستن آنست که از نیم تا ده درم سرب موافق مقدار چشم چیزی
سازند و در وسط آن ثقب کنند نیز اندکی پنبه نهاده آن را بر پنبه گذاشته بندند تا نتو فرو نشیند و نظر از ثقب است بیرون آید چشم از حرکت ممتنع باشد دیگر برگ
علیق ضماد کنند برای نتو عنبیه نافع دیگر فیروزه کشند برای نتو حدقه مفید دیگر [illegible] در ظرف [illegible] بقدری آب داده کشند دیگر آب برگ [illegible] کشند
برای نتوی عنبیه مفید دیگر خسته خرما سوخته با [illegible] سائیده کشند برای نتو [illegible] نافع **نوع پنجم در بثور قرنیه** سببش ماده است که [illegible] پس سطح
ظاهری قرنیه منتشر نماید اگر ماده شیرین و اندک باشد وجع کمتر بود و اگر ماده کثیر و رقیق و حاد بود وجع بشدت باشد و خطر بود **قول صاحب تذکره** اگر بثر زیر قشر اول با
سیاه و اگر زیر قشر ثانی بود در بیاض و سواد متوسط باشد و اگر زیر قشر ثالث باشد سفید نماید **فائده** بثوری که بظاهر قرنیه بود و محاذی ثقبه نباشد اسلم است چرا که قشر ظاهری
قرنیه بنسبت بقشور دیگر که تحت وی است سخت تر است قبول خرق نمیکند خلاف دیگر قشور که نرم اند قبول خرق بنمایند و بثوری بر هر قشری که باشد و محاذی ثقبه بود درست
چرا که بعد اندمال منع بصارت میکند و ایضا بثوری که در قشر غیر ظاهری افتد بعد خرق باعث نتو عنبیه میگردند **علاج** فصد کنند اخراج خلط کنند علق گرد چشم چسپانند تخم بیضه
مرغ یا کبوتر بر سر محاذی بثور بندند لبن نسا چکانند اقاقیا یا اسفیدکحل کنند انزروت مربی بلبن [illegible] آمیخته چکانند و در ابتدا شیاف ابیض کنند [illegible] در انحطاط شیاف
احمر لین شیاف موفالیا کشند چون منفجر شود و چرک بر آید تدبیر قرحه نمایند [illegible] **شیاف موفالیا** اقلیمیای [illegible] توبال نحاس صمغ عربی یک
دو درم سنبل افیون زعفران ساذج هر یک درم فلفل ابیض شش قیراط تخم شیاف سازند برای ظلمت ماده تجربه داد [illegible] و قروح قرنیه و جرب [illegible] اکثر امراض
نافع **نوع ششم در سبل قرنیه** سببش ماده سوداوی صفراوی است که در طبقه افتد و کثرت شود و شدت وجع [illegible] عروق چشم لون بر سرخ مائل بسیاهی و کمی
نفس شدید تا صدغین خاصه عند حرکت [illegible] صداع سهر زوال آن زود [illegible] شدت [illegible] بدن آتش و آفتاب **علاج** اگرچه بنشیند اما از تدبیری که مسکن
الم و موقف مرض باشد دست باز ندارند تا آفات عظیم نیاید پس باید که فصد کنند بقدر قوت خون بر آرند و طبع را بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی نرم دارند و وقتیکه غلبه
ماده و شدت وجع رو نماید شیاف ابیض به بیاض بیض سوده چکانند برگ خطمی برگ خیار [illegible] برگ عنب الثعلب بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند اغذیه سبک خورند
خون کبوتر چکانند و حمام کنند و کشند کثیر الصفرت بیض آمیخته یا اندکی اکلیل کثیرا بشیر زن و بیاض بیض آمیخته بر چشم گذارند چون وجع ساکن شود توتیا نشاسته هر یک
یک مروارید ناسفته نیم یک دو گل مختوم مامیران هر یک نیم سائیده کشند و ادویه حاد هرگز بکار نبرند **نوع هفتم در کمنه قرنیه** سببش یا قرحه قرنیه است که منفجر
شود و مندمل گردد و ریم همانجا بند ماند یا آنکه بمدت شدید افتد و ماده تحلیل نپذیرد و ریم گردد و در همانجا ایستد یا آنکه صداع اشد پدید آید و طبع ماده آن را بدینجانب
فرستد و در آنجا ساکن شده ریم گردد پس اگر ماده اندک باشد از آنجا مثال ظفره نماید و اگر بسیار و منبسط باشد همه سیاهی چشم را مشتمل گردد [illegible] **علاج** تنقیه
با یارج فیقرا و حب قوقیا کنند پس برای نضج و تحلیل ذرور اصفر بشیر زن یا بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان آمیخته چکانند بطبیخ حلبه اکلیل هر ساعت تکمید کنند
مرقشیثا و فضه اقلیمیا فضه سحق کرده در چشم بر کنند حلبه مشوی شعیر مقشر زعفران انزروت هر یک درم نبات پنج درم آب عنب الثعلب لبن نسا بر آتش [illegible]

کرده نهند چون خوب پخته شود در چشم چکانند و خرقه آلوده نهند فرفیون سکبینج یا مر صبر زعفران سائیده کشند اما اگر از ین تدابیر تحلیل نپذیرد قرنیه را از طرف اکلیل بمبضعی که برای اینکار مخصوص است بشگافند اما شق عمیق نکنند تا آسیب نرسد پس مهت در آورده مده را بیرون آرند پس بعلاج قرحه چشم رجوع نمایند اما تا که حاجت قوی نباشد و ماده منبع ابصار نماید دست ازین کشیده دارند **قول جالینوس** بحالی علاج این بدین نوع میکرد که بر کرسی می نشست و سر مریض را بمیان دو ران گرفته بسیار حرکت میداد و مده از موضع خود فرود می آمد **نوع هشتم در ورم قرنیه** درد موی ثقل وجع ضربان انتفاخ تمدد حکه و گاهی ملتحمه نیز بسبب مجاورت سرخ گردد **علاج** قیفال زنند حقنه نمایند باب آلو تمر هندی عناب سپستان بنفشه خطمی شیر خشت تلیین کنند و بعد تنقیه شیاف ابیض با آب کشنیز کشند و صفراوی کثرت سوزش **لذع علاج** تنقیه صفرا کرده العیه بارده چکانند برگ کاسنی شحم انار دهن وزد ضماد سازند و بلغمی ثقل استرخای چشم **علاج** تنقیه بلغم کنند روغن مصطکی سعوط نمایند مر زعفران شونیز بریان سائیده بعینه در سوداوی ثقل تمدد خیالات فاسده **علاج** تنقیه سودا کنند روغن کدو روغن بنفشه شیر زن سعوط نمایند و بر سر مالند اشیای حار رطب قطور کنند **نوع نهم در غلظ قرنیه** سبب او ماده غلیظ است اگر در یک چشم باشد چشم ماؤف از چشم دیگر بزرگ نماید مع تمدد **علاج** تنقیه بدن و دماغ از بلغم و سودا کنند اطعمه لطیفه خورند شیاف احمر لین و شیاف روشنائی کشند **نوع دهم در رطوبت قرنیه** سبب او انصباب رطوبت غلیظست در وی خروج رطوبت ائم از منخرین تری چشم کدورت بصر گویا که در دود یا شبنم می نگرد و ظهور چیزی مانند ابر در قرنیه بغیر تکدر در حدقه **علاج** حب ایارج حسب قوت تنقیه کنند تخمیر دل عاقرقرحا عسل غرغره سازند اطریفل کشنیزی خورند و بعد تنقیه زهره طیور کحل کنند آب سداب آب پودینه چکانند اسارون اشق عسل کشند و روشنائی مفید و از اغذیه رطوبت افزا پرهیزند شیاف مرارات کشند **نوع یازدهم در بیاض** سفیدیست که بر قرنیه افتد پس اگر رقیق و بر ظاهر قرنیه بود ابر غمام سحاب نامند و اگر غلیظ و در عمق قرنیه باشد بیاض نامند سبب او یا وصول قرحه است که بالسبب چشم مدتی بند ماند و ماده که در ان بود تحلیل نیابد پس اگر چه قرحه به گردد اما بیاض باقی باشد و این بالتمام بتدبیر زائل میگردد و اثری مقدار قرحه باقی میماند آری که در تدبیر ش خطا افتد و بسبب غلظ ماده و عدم تحلیل بیاض آرد یا صداع و شقیقه مولم که مدام چشم بند ماند و ماده که از حرکت انطباقی و انفتاحی تحلیل می یافت تحلیل نیابد و جمع گشته بیاض آرد **قول جالینوس** سبب او قرحه و بثره است و آنرا که بعد صداع افتد تغیر لون قرنیه گویند **قول صاحب فونسیکه** اکثر از ضربه و دمعه افتد که بسبب استعمال ادویه بارده ماده منجمد میشود یا بسبب کثرت محللات ماده رقیقه تحلیل پذیرد و غلیظ باقیماند و رنگ آنرا مائل بسفیدی سازد و مزاحم بصر شود یا بسبب قرحه که شفافی قرنیه زائل گشته سفید صلب گردد و در اطفال سهل البرء و در جوانان عسر البرء و در پیران عدیم البرء است **علاج** اگر سبب باقی بود اول بازاله آن کوشند الا اینکه این مرض فی ذاته بفصد و اسهال حاجت ندارد اما اگر ترسند که بسبب استعمال ادویه نیز حرارت افزاید و ماده حدت کند پس درین حال فصد مسهل صواب باشد اما بعد زوال سبب اگر بیاض خفیف باشد عصاره شقائق عصاره فنطاریون بعسل آمیخته چکانند بعد حمام یا انکباب یا آب گرم آب بادیان عسل برابر در ظرف روئین آمیخته کشند صبحی شخصی قدری نمک یا نبات بر زبان نهد یا زنجبیل رطب خاید چون زبان درشت گردد بزبان بیاض لیسد بول طفل غیر محتلم و عسل در ظرف مسی جوشانده یا آب آهن عبائم یا خون فاخته یا آبنوس بگلاب سوده یا نبات بشیر زن آمیخته یا خون مرغ یا خون هدهد چکانند بیاض بیض در آفتاب خشک کرده سائیده یا حیات که از شکم آدم بر آید خشک کرده سائیده یا موی آدم سوخته سائیده یا نجیر البقر سائیده یا بلور سائیده یا انزروت سائیده یا مامیران سائیده یا صمغ عربی شکر سفید سائیده یا عود سائیده کشند و اگر غلیظ باشد بعد حمام و انکباب شیاف اخضر روشنائی کشند مروارید اثمد زعفران برابر سائیده یا کف دریا یا بوره نبات برابر سائیده یا انفحه ارنب و قدری مشک سائیده یا قشر بیض مکلس شکر طبرزد برابر سائیده

یا آشق سائیده یا سافج سائیده یا زبل الفار سائیده یا وج سائیده یا زعفران آب لیمو هفت بار تر و خشک کرده سائیده یا زنجبیل نمک سنگ زاج برابر سائیده یا قشر
بیض بسرکه تر خشک کرده سائیده یا نوشادر سائیده یا سرب محرق مغسول دو بوره ارمنی کف دریا هر یک یک سائیده ذرور کنند خون حیض بکر یا
فضله اولین طفل که بعد تولد برآید کشند سک العشر کشند نمک ارمنی بعسل آمیخته یا زهره گاو بعسل آمیخته یا زهره آدم یا زهره باز یا زهره باشه یا شیر درخت بڑه یا
زاج بگلاب سوده یا بیخ کبر بسرکه سوده یا اصل سوس بآب سوده یا موسلی سفید بسرکه سوده یا زرنباد بآب سوده یا آب ترب یا زهره سگ یا زهره تمساح یا زبل خطاف
یا زهره قنفذ یا زبل تمساح کشند **قول** لاهندو رسیر لیکو رمرکی عرق بیاضی عرق مقوی عرق قاطعی عرق بادیانی عرق اوپتالمیا کهپتا نو چکانند شیاف زاج شیاف
توتیا میبدر امیدیکا منیشوا کولیریو تیجرجی کولیریو ایستریننجی کولیریو بائیجی کشند بطبیخ سیکا نرہری انکباب کنند کالومیل یک گرانو نبات قدری سحق کرده در انبوبه نهاده
دمند زاج توتیای سبز بآب سائیده آب صاف بفتیله برآورده در شیشه دارند و قطور کنند جگر یا مغز یا زبل خطاف خشک کرده سائیده تنها یا بعسل آمیخته کشند
عسل نیم اونس بیچهار اونس طبیخ قنفذ زعفران شعیر کند صبر انزروت زاج آمیخته چشم را شویند آمله بدقوق در آب سه ساعت تر داشته فشرده آمله دیگر اندازند بدستور
سه بار پس قطور کنند انزروت مدبر بگلاب صبر مغسول بیاض بیض مرغی توتیا هر یک یک نبات دو بلعاب کتیرا و گلاب آمیخته چکانند ناخن فیل دندان خوک زاج نیمه
بریان نیمه خام حضض اثمد مغز تخم کهرنی برابر شیاف ساخته کشند پنبه بآب برگ نیب سه بار تر و خشک کرده فتیله ساخته بروغن کنجد افروزند و دودش کشند مقوی
بصر هم زهره مرغ در ظرف نقرئی داشته مدام کشند زاج زرد چوب سائیده ذرور کنند فک اسفل خوک مکلس نبات برابر شاف قدری ذرور نمایند اگر بعد جدری افتد قشر
آبله جدری خشک کرده بآب سوده کشند **عرق** مرلیه بیاض ظفره توتیای سبز زاج گل ارمنی الفقر فلفل هر یک سه درم زنگار کافور هر یک یک نیم درم سائیده در شیشه
کرده آب شیرین یک آثار انداخته تا هفته در آفتاب نهند پس در کاغذ فرنگی صاف کرده یک قطره قطور کرده باشند **قول شیخ** اکتحال بزبل خفاش عجیب
قول جالینوس سندروس بزهره مرغ قطور کنند اگر زرد و دکاری نماید **قول جوان** کورو و زبل طفل سوخته کین تیلیو کف دریا عسل برابر آمیخته در چشم کشند
عسل سوخته کحل سازند بهرگ مامیران زهره بز هر یک دو نس عسل یک نیم اونس در ظرف مسی جوشانده نبات دو درم کف دریا درم سنگ بصری تیا نیم درم آمیخته یک قطره
چکانند در روز چند بار زهره خرگوش بیک قطره عسل آمیخته کشند شحم هنشیه بهار که در سنگ ... وئیده باشد قبضه بسته در ظرفی نهند که بته ظرف نرسد پس در آفتاب گذارند و آبیکه
از و چکد در چشم کشند یک ماه اگر بکسی وا نشود بر جلین داغ دهند آب لیمو یک قاشق آب ساده دو قاشق مروارید نیم درم آمیخته هر لحظه چهار قطره چکانند جهل ... حصاف
سازند ربا د براز طفل کشند زهره ماکیان بعسل جوش کرده باسر کتند چکانند دانه ثوم قطع کرده از یک قطعه بیاض ظفره را دو سه بار در یک روز بمالند روز دوم بدستور
کنند تا بیست و زرفع شود مروارید نبات کف دریا برابر سائیده کشند یک ماه صبحی چند عدد برگ اذان الفار مضغ کرده هوای دهن بچشم مریض رسانند و از زبان لیسند
هر لحظه بدستور ده روز کنند زبل حربا کحل سازند **قول صاحب** قولنسیکه بعد رفع سبب اول کاوستیکو بر پس گوش و داغ بر عضد نهند پس تنقیه بفصد و مسهل و محرک
رطوبت از دهن کرده تدبیر زوال بیاض نمایند پس اگر رقیق و نو باشد بجای طبیخ بیخ خطمی بیخ خبازی حب الغار مامیران بادیان لو بادران اکلیل حلبه کتان بوساطت
انبوبه در چشم رسانند و بیاره چه گرم نشف عرق کرده سفوف استریزینی بآب مامیران یا آب بادیان آمیخته در روز چند دفعه کشند و بعد انکباب مذکور تین لورا
اسمیر الدا سه قطره چکانند در روز چند بار اگر حدت از ادویه پدید آید بشیر ننگیرم شویند بادیان یا سداب یا حب الغار خائیده بنجارش در چشم دمند و بزبان لیسند نبات با آب
مامیران یا آب بادیان آمیخته چکانند اگر صاحب مرض مزمن باشد سر خطاف در ظرف برنجی کرده در تنور بریان نموده تنها یا آب بادیان و عسل آمیخته کشند سر گربه

در ظرف گلی سوخته کحل کنند گل اسطوخودوس چندانکه خواهند در ظرف شیشه کرده بند نموده در آفتاب نهند و رطوبت که برآید در چشم کشند عرق عسل عرق بادیان آمیخته
چکانند البقر دو اسکر و بلو عرق بادیان دو اوقیه آمیخته قطور کنند عسل شیر زن برابر زعفران قدری آمیخته چکانند یا سمو پیر و یک قطره آب بادیان آمیخته یا زبل طفل
سوخته بعرق بادیان یا آب تنها آمیخته چکانند نبات سنگبصری هر یک نیم درم کف دریا اسکر و بلو سائیده تنها یا بعسل یا بگلاب یا بعرق بادیان آمیخته بکار برند رطوبتی که وقت
سوختن از چوب بید برآید یا دهنی که وقت سوختن از خرقه کتان برآید گرفته کشند پیه ارنب نبات بعسل گلابی آمیخته یا دهن البقر مغسول بآب مامیران یک اوقیه سنگبصری
تیار نیم درم شاخ گوزن طباشیر دو اسکر و بلو آمیخته کشند بیاض بیض پخته بشکر سائیده در شبنم نهند و ظرف را کج دارند و رطوبت که برآید کشند **سفوف استرزینتی**
کف دریا دو بهنگ کالا میناز نمک ارمنی هر یک نیم سحق کنند **عرق آسمانی** نمک ارمنی در گلاب چندان که حدت او بزبان نرسد حل کرده در ظرف برنجی نموده
دو سه روز دارند که رنگ آسمانی گردد **عرق** مزیله بیاض و دمعه و رید مقوی بصر عرق مامیران عرق بادیان هر یک چهار اوقیه کین تیلیو دو درم آمیخته دو روز
بر نار گرم دارند پس دو قطره چکانند در روز سه بار **دیگر** میلیپلیس بیخ اشتر غار تازه سائیده فشرده کشند **دیگر** شاخ گوزن طباشیر درم انزروت مغسول بآب مامیران
کف دریا هر یک نیم درم زراوند طویل اسکر و بلو نبات دو درم سائیده یا نمک آبگینه نبات هر یک سنگبصری یک سائیده کشند **دیگر** آب قنطوریون دقیق
بعسل آمیخته کشند **دیگر** صبر غاریقون هر یک نیم درم سائیده صره بسته در آب بادیان یا آب مامیران تر کرده صبح شام چشم را شویند **دیگر** زهره بز برگ مامیران
هر یک چهار درم عسل یک نیم اوقیه جوشانده سنگبصری نیم درم کف دریا یا زبل طفل سوخته هر یک دو اسکر و بلو آمیخته چکانند مقوی بصر هم **دیگر** زهره گاو زهره مرغ
زهره دراج زهره بط زهره ارنب زهره افعی زهره اشتر تنها یا بسفوف استرزینتی یا بعرق بادیان یا بعسل یا بزبل آدم آمیخته کشند **دیگر** آب سداب آب غافث
آب سنبل آب انار ترش چکانند **دیگر** سنگی که از مثانه یا کلیه حیوان برآید سوخته شسته کشند **دیگر** عسل سفید مع زنبور خانه رطل بادیان بیتون مامیران هر یک مثقال
نبات دو اوقیه در یک نوع مرا کشیده چکانند اگر کافی نبود آب بیخ ابهل چکانند یا نزده روز گلنار اقاقیا صمغ عربی هر یک درم سرمه عفص هر یک سه درم در آب جوشانده
چکانند مرغ بقر بیضه و طیور کوهی خورند و از ماهی و کاهو و غیره پرهیزند **فصل سوم در امراض طبقه عنبیه** مشتمل بر چند نوع و این طبقه غلیظ الجرم است و در وسط او
مقابل جلیدیه ثقبیست مانند ثقب که در انگور چون از شاخش جدا کنند پیدا شد برای نفوذ روح رنگش نزد جالینوس آسمانی و نزد ارسطو سیاه است و ظاهر این طبقه
صلبست چرا که مماس قرنیه است ازین سو و باطنش نرم و ذو خمل و خشونت و ثقبست مانند اسفنج و ازین سو به بیضیه متصلست و نفع خمل وی سه است یکی آنکه چون آب
نازل شود قادح آن را بدستکاری زیر خمل پنهان کند و خمل آن آب را باز دارد و مقابل ثقبه آمدن ندهد بشرطیکه مانع نباشد دوم آنکه ماده که بر چشم ریزد در خمل بماند و بر ثقبه
رسیدن نتواند سوم آنکه بیضیه که مماس این طرفست بسبب خمل بر جای خود متوقف باشد و سائل نگردد **نوع اول در امتلای عنبیه** سببش امتلای عنبیه است
گاه باشد که از شدت امتلا بحدی رسد که قریب انشقاق رسد و گاه باشد که بسبب زیادتی حجم متورم نماید و فرق آنست که در ورم وجع و حمرت باشد و درین نبود ضعف
بصر تیرگی یک چشم اگر امتلا در چشم واحد باشد یا آنکه در هر دو بود و در یکی زیاده باشد و احساس حالتی شبیه تمدد در چشم **علاج** بحبوب و ایارجات دماغ را تنقیه کنند
و از اطعمه غلیظه رطبه پرهیزند و بعد تنقیه چیزیکه جذب و تحلیل رطوبت کند چون آب بادیان عسل انگور فلفل سکبینج اشق و غیره در چشم کشند **نوع دوم در زوال**
عنبیه و این بدو سبب پیدا شد یکی آنکه درین طبقه یا در طبقات مجاوره ورم پدید آید و بدان سبب طبقه مذکور از موضع خود زائل شود ثقل و وجع چشم دمعه و سبب
زوال ثقبه از محاذات جلیدیه هر چیز غیر مستقیم نماید و بسبب جحوظ مقله و عظم مقدار چشم که و سم و جسب میکند یا یک بهم نه پیوندد و ایضاً در چشم چنان نماید که گویا قرنیه دو حصه

است یکی بر حالت خود همچنان صاف شفاف و دیگری مکدر پس اگر زوال بجانب یمین بود ظاهر میشود که کدورت در نصف یسار و عکس این عکس **علاج** مسهل مناسبه
دهند و اگر واجب دانند فصد نمایند و بعد تنقیه برای جذب و تحلیل ماده چشم ادویه که در امتلای عنبیه گفته شد در چشم کشند و از خارج نیز برای زوال خودی قدر خانهٔ
چشم از سرب سازند و در وسط ثقب کنند پس خود در رفاده پیچیده بنهجیکه ثقب مفتوح ماند پس آن را بر چشم بندند تا آن عظم اصلاح پذیرد و چون مریض مدتی از ثقب نگاه
کند چشم بصلاح آید و بر شکل طبعی گراید دوم آنکه قرنیه نتو پذیرد و بدین سبب عنبیه از موضع خود زوال گیرد و این در نتو قرنیه گفته شد **نوع سوم در اتساع و انتشار**
بعضی اتساع را گشاده شدن عصبه مجوفه و انتشار را باتساع ثقبه عنبیه مقرر کرده و بعضی عکس این اما جمهور بر آنند که اتساع مرض و انتشار عرض است حق است چه هرگاه
که دهن عصبه مجوفه از نهاد اصلی خود که آن بودن جوف و بیست بمقداری که سوزن باریک توان درآمد گشاده تر گردد یا ثقبه عنبیه از مقدار خود فراخ گردد لازم است
که در نور محصوره پراگندگی افتد **فائده** اگر عصبه از اتساع محفوظ ماند و فقط ثقبه متسع گردد اما اتساع ثقبه تا اکلیل که حد فاصل است مابین ملتحمه و قرنیه نرسیده بصر بالکل
باطل نمیگردد مگر وقتیکه اتساع در عصبه باشد یا فراخی ثقبه عنبیه تا اکلیل رسد بصر بالکل زائل میگردد و فرق در اتساع عصبه و اتساع ثقبه که تا اکلیل رسد آنست که در اتساع عصبه
پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا می باشد و در اتساع ثقبه پراگندگی نور در اجزای چشم ظاهر میگردد بحدیکه اگر شخصی که صاحب درایت نباشد سوی چنین چشم نظر کند پندارد
که تمام چشم سیاه گشته است و نانمودن نور در اجزای چشم در اتساع ثقبه برای آنست که نور بالتمام از ثقبه بیرون می آید بعده منتشر میگردد و انتشار که بسبب تفرق اتصال
شبکیه افتد در انهم بصر بالکل زائل میگردد و در امراض شبکیه گفته خواهد شد اما فرق در انتشار شبکیه و انتشار عصبه آنست که انتشار شبکیه دفعةً افتد و عصبه بتدریج **فائده در**
ذکر اتساع عصبه و این اکثر عقب صداع صعب امتلای شدید یا عقب سرسام یا ماشرا پدید آید بسبب اخلاط غلیظه یا ابخره حاده غلیظه اند که در عصبه آیند و آن را
در عرض کشند و متسع سازند و نادر باشد که باتساع عصبه قصور در ثقبه نیفتد و از آنکه وصول اثر دوا تا عصبه متعذر و اصلاح بید غیر ممکن لهذا شارح الاصلیة فی بیرته
علاج اگرچه لا علاج است تاهم آنچه در ابتدای نزول الماء بکار آید بکار دارند **فائده در ذکر اتساع ثقبه عنبیه** اگر بسبب ضربه یا لطمه که بر چشم افتد باشد تقدم
آن و این سهل العلاج است **علاج** قیفال زنند بر قفا و ساقین حجامت کنند حقنه نرم نمایند و از قی و حرکت و اطعمه غلیظه و جماع و خواب بر پشت و سینه و دیدن
اشیای روشن پرهیزند شیر زن لعاب بهدانه در چشم چکانند آب بارد یا گلاب و شوینه خون بچه کبوتر قطره کنند صفرت بیض بدهن ورد و قدری خمر انگوری
آمیخته پنبه آلوده بر چشم نهاده بندند و بر پشت خوابند صفرت بیض آب کشنیز روغن گل لت کرده پنبه آلوده بر چشم نهند آرد باقلا بنفشه خطمی بصفرت بیض ضماد سازند
صندل شیاف مامیثا حضض گل ارمنی بر سر طلا نمایند باقلا بابونه خطمی آب کاسنی یا گلاب ضماد کنند وقتیکه ورم زائل شود در روشنائی بالیقون کشند پنبه کهنه
بیست ساله گرم کرده بر چشم بسته دارند مسهل قوی جائز ندارند اگر بسبب ماده غلیظ یا ابخره حاده غلیظه که در عروق عنبیه که متشنج است در آید و ثقبه را متسع
سازد و این اکثر عقب صداع شدید و سرسام و ماشرا می افتد و درین ایمن نباشند که باتساع عصبه می انجامد **علاج** اول ازاله امراض سابقه نمایند و بمسهلات قویه
و حسب قوت قیا تنقیه دماغ نمایند حجامت کنند رگ ماق زنند بعد تنقیه شیاف مرارات کشند تا بصر مابقی را محفوظ دارد و لحم بریان خورند اگر عصبه متسع شود یا اتساع ثقبه تا
اکلیل رسد بصر بالکل زائل گردد و چون چنین باشد تدبیرش نمایند **شیاف مرارات** زهره کلنگ زهره شبوط زهره تیس زهره باز زهره عقاب زهره کبک
همه خشک ده درم تخم حنظل سکبینج فرفیون هر یک درم با آب بادیان شیاف سازند برای انتشار در ابتدای نزول نافع اگر بسبب رطوبت بیضیه باشد که در کمیت افزاید
و مزاحمت بعنبیه سازد و متحرک گرداند بسوی اتساع و علاج این نوع از رطوبت بیضیه جویند و بیشتر زنان و صبیان افتد رگ ماق زنند رگ تنقیه بر بندند حجامت

قفا کنند تنقیه بحب قوقایا کنند شیاف مرارات کشند آب شور بسرکه آمیخته به سر ریزند تدبیر نزول نمایند **قول جوان کورو** واگر اتساع بسبب ضربه یا انصباب ماده
باشد فصد کنند مسهل دهند مکرر زنان مع سپوس پخته خورند گلاب آب مورد بیاض بیض لت کرده در چشم چکانند خرقه آلوده بر جبهه و چشم نهند بعد تنقیه نمک سنگ یا گل
گاوزبان کحل نمایند پس حبوب منقیه سر شش بار بفاصله دهند بعد تنقیه تام نظر فی آب سمندر رهبه و در چشمها کشاده دارند که مفید است اگر بسبب ورم عنبیه باشد
آثار و علاج آن از ورم قرنیه و دیگر طبقات جویند اگر بسبب یبوست عنبیه باشد تهدم صوم دائم و سهر مفرط و استفراغات قوی هزال چشم و عند جوع اشتداد کند
علاج آنچه در ضعف بصر سوء مزاج حار ساذج گفته شود بکار برند **فائده** انتشار که بسبب تفرق اتصال شبکیه شود دفعةً افتد لا علاج له **عرق** گل سرخ مشک هر یک
دو اسکر و بلیور زعفران کندر سنبل زردچوب هر یک نیم اونس اقاقیا توتیا غوره عاج محرق هر یک نیم اسکر و بلیو سائیده در صره دارائی بسته در سه اونس گلاب
تر نموده در شکنجه آبش افشرده دو سه قطره در چشم چکانند و بالایش پنبه کهنه گرم کرده بندند **دیگر** سنگ بصری تخم حنظل هر یک درم توتیای سبز ده دانه کحل کنند مزیله
انتشار **دیگر** نوشادر صمغ عربی هر یک نیم درم تخم حنظل یک نیم درم توتیای سبز زهره بز هر یک دو درم سائیده مدام کشند مزیل انتشار **نوع چهارم در ضیق ثقبه عنبیه**
دو گونه است یکی آنکه در اصل آفرینش تنگ باشد و این طبعی و پسندیده است چرا که نور بصر جمع باشد و بدان سبب بینائی افزاید دوم عارضی و این ناپسندیده باشد
چرا که ضعف بصر می آرد اگر سبب او غلبه رطوبت بود که بدان سبب عنبیه سترخی گردد و ثقب او تنگ شود مثال غربال که چون با آب تر کنند ثقبهای او فراهم آیند
تقدم تدابیر رطوبت افزا و دیگر آثار رطوبت **علاج** تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند اطریفل خورند طبیخ افاویه به سر ریزند و مالش سر بزور کنند تقلیل غذا نمایند
شیاف زعفران کشند **شیاف زعفران** اشق زنگار زعفران هر یک یک اخلاط زعفران چهار شیاف بندند و در نسخه جالینوس نیز یک نوشته
اخلاط زعفران شیاف مامیثا گل سرخ صبر مر نشاسته صمغ عربی برابر بسایند اگر بسبب غلبه یبوست باشد هزال چشم و یبوست آن و تقدم تدابیر مجففه **علاج**
شیر زنان بر سر دوشند و بان مرطب در گوش و بینی چکانند روغن کدو بشیر زنان آمیخته بر سر مالند آب برگ خرفه آب برگ کاهو لعاب اسپغول بر سر ریزند اغذیه چرب نرم خورند
حمام با آب شیرین کنند در آب صاف یکدم چشم کشایند زعفران قدری بشیر زنان آمیخته در چشم چکانند و بهر چند باده سر و زبان مالیدن گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلا کردن
و نگاه کردن در آب صاف یکدم نشستن سخت موافق باشد **قول جوان کورو** و آبزن با آب گرم کنند زرده تخم مرغ نیم برشت سلحفات خورند تنها یا شیر خر نوشند اگر بسبب قلت
عنبیه باشد که در عنبیه از وی باز افتد و بدان سبب خشک گردد و این بمشایخ و عقب سرسام اکثر افتد چشم کوچک گردد و آثار یبوست پیدا گردد تدابیر مقدم گواهی دهد و مریض شکل
و رنگ کسی و شی نه بیند مگر بسایه مانند نقوش نماید **علاج** مستور ضیق که از غلبه یبوست شود نمایند و این عسر العلاج است اگر بسبب کیموس صلب غلیظ باشد که در ثقبه گرد آید و بند شود
بسبب ثقبه مرئی نگردد **علاج** استفراغ و تنقیه دماغ کنند مع مراعات ترطیب تا کیموس صلب قابل برآوردن ساز و اگر بسبب ورم باشد تمدد سر و چشم **علاج** تنقیه کنند
طبیخ بابونه بنفشه خیره بر سر ریزند اغذیه موافقه خورند **نوع پنجم در نزول الماء** رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد ما بین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه
و بحسب انسداد اجزای ثقبه فساد در بصر کنند مثلا اگر تمام ثقبه را در گیرد بصر تمامه زائل گردد و اگر بعضی جانبی و بعضی خالی باشد از جهت مکشوف توان دید گاه باشد که
ما بین گرد ثقبه را در گیرد و وسط خالی باشد پس هر چیزی را که بتعمیق نگرد وسط آن چیز دیده شود بدون اطراف آن و گاه باشد که وسط ثقبه در گیرد و حوالی او مکشوف باشد
در حالت بالمواجهه اشیا دیده نشود لیکن با انقلاب حدقه نمایان گردد بمحاذات جهت مکشوف ثقبه مرئیات و گاه باشد که رطوبت مذکور رقیق باشد و رقیق
اگر چه ثقبه را بپوشد لیکن بسبب رقت مانع ابصار اجسام قوی الانوار چون آفتاب و چراغ نتواند شد اما آنهم مع الضعف و این از رقیق منتشر گویند **قول احمد فرج** نزول

سه گونه است یکی آنکه رطوبت مذکور میان عنبیه و عنکبوتیه بایستد و بصر باطل شود و کدورت در حدقه ظاهر گردد و این لاعلاج باشد دوم آنکه مابین قرنیه و عنبیه متوقف گردد
چنانکه گفته شد سوم آنکه در عصبه مجوفه فرود آید و درین نوع در حدقه هیچ کدورت نمی نماید و اگر نماید اندک و آثارش در سده عصبه گفته آید و این را ماء الاسود گویند و لاعلاج است
فائده اسباب این مرض شش اند یکی آنکه ضربه بر سر رسد و دماغ بجنبش آید و قدری از رطوبت که در بطون دماغ بند اند جاری گشته در عصبه مجوفه دفع شود و سوی
چشم فرود آید و گاه باشد که در عصبه بماند و این سده عصبیه است نه نزول الماء و گاه باشد که از عصبه بر آمده در ثقبه بطریقی که ضبط یافت متوقف گردد و هذا هو الماء و گاه باشد
که هم اندر عصبه بماند و هم در ثقبه آید و سده عصبیه با نزول الماء مرکب شود و سده و نزول ضربی دفعة افتد دوم آنکه بدن از کیموسات غلیظه ممتلی گردد و ابخره از آن جدا گشته
در ثقبه حاصل آید بتدریج و چون اجزای ناریه ازین جدا گردد و برودت غلبه کند صورت ابخره بصورت رطوبت غلیظ مستحیل گردد و منع ابصار نماید سوم آنکه صداع صعب
مزمن لاحق شود و اخلاط را بجوشش آرد و اعضا را ضعیف سازد و پس قدری از رطوبات فاسده سوی چشم فرود آید از شرائین و از عصبه مجوفه چهارم آنکه قی مفرط شود
و بسبب اتساع مجاری و حرکات مضطربه اخلاط قدری از رطوبت سوی چشم مائل شود و این هم دفعة افتد پنجم آنکه سرمای صعب برد مزاج باعث این مرض شود ششم آنکه
روح باصره ضعیف گردد و این به پیران و کسی که امراض دراز کشیده عارض شود **فائده** تحقیق هر سبب از تقدم وی ظاهر است و آنکه بمجاورت افتد از علامات فارقه مستغنی
است اما آنکه بتدریج افتد بیان آثار بدایت آن واجب تا قبل از استحکام تدارک کرده شود آثار ابتدای نزول آنست که خیالات مانند پشه و شعاع و غیره پیش نظر همی نماید
و گاهی این تخیلات مقدمه نزول نباشد مگر از سبب دیگر که در فصل تخیلات مذکور شود و آثار تخیل مائی آنست که اکثر در یک چشم می افتد و با وجود آن در طبقات و رطوبات
آفت نباشد چنانچه در خیالات گفته شود و اگر در هر دو چشم واقع شود در بدایت تفاوت داشته باشد یعنی در هر دو معاً نیفتد بلکه در یکی چون عارض شود بعد
زمانی در چشم دیگر واقع گردد و در یک چشم بیشتر و در دیگر کمتر باشد و در تخیلات بخاری معده هیچ تفاوت نکند و کدورت چشم مدام بتدریج در ترقی باشد و اشیای بخار نشان
دقی سود ندهد و استعمال ایارج و حبوب مسهله تا که ماده را استیصال نسازد نفع نبخشد و رنگ حدقه خالی از تغیر بود و بعد از چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه
نگذرد که ابطال بصر نماید اما چون از شش ماه گذشت از آفت مامون ماند پس طبیب را واجب است که خیال نزول را از خیال ذکاء الحس و بخار البدنی و اندمال قروح القرنیه
بشناسد و کدورت و بیاض کدورت کمنه و سائر کدورات که از آفات طبقات و رطوبات واقع میکند و هر یک بجایش مضبوط است امتیاز نماید تا بغلط نیفتد و خیالات
اندمال قروح قرنی بر یک حال راسخ باشند بغیر کمی و زیادتی **علاج** تا که در ابتدا است برای تنقیه سر حبوب یا ایارجات وقت شب دهند و اول نضج ماده نموده و در استعمال
منضج مسهل رعایت مزاج و قوت علیل واجب تا بسبب کثرت ادویه حاره مضرتی دیگر عائد نگردد و اگر قوت قوی بود اسهال متواتر کنند الا در هفته یکبار ایارج فیقرا بطبیخ افتیمون
دهند و اغذیه یابسه چون کباب تذرو و مرغ تیهو و قلیه خشک مطجنه نان خشکار بدارچینی و صعتر آمیخته و زنجبیل مربا بادیان آنکامه خورند و از اغذیه رطوبت افزا و غلیظه و آب
و مرق و اسکنه و کاهو و ثوم و بصل و عدس و کرنب و ماهی و لحم بقر و لحم نمکسود و فصد و حجامت پرهیزند و بعد تنقیه تام شیاف مرارات با سلیقون و غیره کشند و آب بادیان خشک
کرده سائیده کشند و سلیخه مسحوقه و زهره آهو سرشته خشک کرده سائیده با آب بادیان شیاف ساخته کشند و زرد الکتم سرمه ساکرده کشند و مجیب آب بصل العنصل یا انگور و عسل
یا سرطان محرق بعسل کشند و شونیز مرزنجوش یا آملین بویند و روغن مرزنجوش بر سر مالند و عطوسات اگرچه مفید اند لیکن خالی از خطر هم نبود چرا که بسبب حرکت عنیفه خود
بعید نیست که آب را زود فرود آمدن مدد دهند لیکن آنجا که غلبه اخلاط نبود و تنقیه حسب خواهش شده باشد مضائقه ندارد و رگ گوش کشادن انفع اگر سود ندهد و
با وجود تدابیر مذکوره آب فرود آید بلا تامل شریان صدغ را با آله آهنی که برای این کار مخصوص است داغ دهند بغیر تدابیر مذکوره مستعمل باشند و از فصد و جماع و مضغ مضغات

و باغ پرهیز دارند اما اگر جوان محرور مزاج کثیر الدم باشد میتوانند که بقصد اجازت دهند اما وقتیکه آب تمام نازل گردد و بعد حمله باطل شود قدح کنند اما اول بنگرند که قابلیت
دارد یا ندارد و با سدهٔ عصبهٔ مجوفه مرکب است یا نه اگر قابلیت قدح دارد و بغیر سده عصبه باشد قدح کنند و اگر قابلیت دارد و با سدهٔ عصبه باشد اول افتتاح سده کنند
بعده قدح نمایند و اگر قابل قدح نباشد اول بحسن تدبیر قابل قدح کرده قدح نمایند **فایده** آب که قابل قدح باشد سفید صاف معتدل الرقت باشد و چون بیمار
عطسه زند روشنی مستطیل شعاع مانند حس کند که از چشم می برآید و چون چشم ماؤف را ملند پراگندگی در اجزای آب محسوس گردد و دیگر دریافت این بچند وجه است یکی آنکه
بعد نزول تمام لونش مانند هوا صافی و نیکو باشد و کبودی آهن یا سرب دارد و آثار نزول تمام آنست که مریض را در آفتاب نشانند و فرمایند تا چشم بند کند و طبیب پلک
آنرا باصبع فشرده و بهر سو گرداند پس فرماید تا چشم کشاید و بنگرد اگر آب اندکی پهن شود و بتدریج بر شکل خود باز آید تمام فرود آمده و قابل قدح است و اگر پهن نشود و سفید
همچون گچ و یخ باشد قدح نپذیرد دوم آنکه فرمایند تا چشم را که قدح خواهند کرد کشاده دارد و چشم دوم را بندند پس اگر حدقهٔ چشم مفتوحه فراخ تر شود قدح پذیرد الا لا سوم آنکه
روشنی آفتاب و چراغ همی بیند قدح پذیرد الا لا چهارم آنکه فرمایند تا چشم بکشاید پس پنبه بر چشم او نهاده بر پنبه بقوت دم دهند بعده بزودی پنبه بردارند اگر آب بجنبد و لون
او نیکو باشد قدح پذیرد الا لا پنجم آنکه مریض را مقابل آفتاب ایستاده کرده فرمایند که نظر سوی طبیب قائم دارد پس طبیب ابهام خود بر جفن اعلی مریض نهد و زود بردارد
پس اگر آب حرکت کرد قابل قدح باشد الا لا اما آب که قابل قدح نبود یکی غمامی است شبیه با بر سیاه که متحرک نشود دوم زیبقی و این مستدیر مشابه بزیبق میباشد و حرکت
مینماید سوم گچی و این مانند قطعه گچ باشد و حرکت نکند و چون چشم را پوشند و کشایند هیچ تغیر در آب نیفتد چهارم آسمانگونی و حرکت نکند و باشد که بحدت خود رطوبت
بیضیه را نیز فاسد سازد پنجم منتشر رقیق و درین مریض می تواند دید دیدن ضعیف و این تا که اعتدال نگیرد قدح نپذیرد ششم زجاجی هفتم ابیض بردی هشتم اخضر نهم
دهم ازرق یازدهم احمر و هی دوازدهم اسود **اما** تدابیر که غیر قابلیه را قابل قدح سازند اینها اند تلطیف و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه مرطبه و جماع و اکل شب و شراب
و استحمام و اشیای مبخره پرهیزند و کحل های ملطفه چون شیافات مرارات وغیره همی کشند و این تدابیر برای سایر اجناس است مگر در رقیق منتشر مغلظات دهند و ماهی
خورانند تا بقوام معتدل آید و ماهی را خاصیتی است که به حدوث آب و غلظ آن یاری میدهد لهذا هرگاه اطبا میخواهند که آب زود تر جمع شود مریض را ماهی میخورانند
فایده قدح وقتی کنند که همه آب نازل گردد و هیچ مرضی نشود حتی که فرق شب و روز هم تواند نمود و در امتلای تن و در محاکات تمام صداع و سرفه داشته باشد قدح
نکنند پس اول تنقیه تن و رفع امراض کرده بقدح پردازند و در روزیکه ابر و باد نبود و هوای معتدل شمالی باشد قدح نمایند و اغذیه لطیفه و اندک خورد و از غصه و جماع
و خمر پرهیزد **طریق قدح** آنست که مریض را در هوا نیم روشن سایه دار بنشانند بر بالش نرم و بفرمایند تا زانوها بسینه نهد و دستها بر ساق بهم گذارد و خود را گرد کند
و کحال مقابل وی بر کرسی نشیند تا از مریض بلند تر باشد و اگر چشم دوم سالم بود آن را بر فاده معتدل و عصابه محکم بندد تا حرکت نکند چه چشم دومی را بحرکت میارد
پس شخصی را فرمایند تا پس پشت مریض نشیند و سر او بدست گیرد و نگاه دارد پس کحال بدست خود پلک بالای بردارد و چشم تمام بکشاید و مریض را گوید که نظر بطبیب
کند بنحویکه میل دیده سوی ماق باشد پس کحال دنبال مهت بر موضعی که قدح خواهند کرد نهاده نشان کند برای سه کار یکی آنکه صنبر بمایه بر در آزماید دوم آنکه بنگرد
تا نشان برابر ثقبهٔ عنبیه است یا نه چرا که سر مهت بر گوشه چشم باید که سوی گوش است و برابر ثقبه باید و فرو تر نشاید سوم آنکه اگر اول نشان نکنند میتواند که سر مهت
از سوی ملتحمه بلغزد پس اگر چشم راست بود مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ بود بدست راست گیرد و سر مهت که تیز است بر موضع نشان کرده بنهد و بقوت تمام
غمز کند تا ملتحمه شگافته شود و معلوم شود که بموضع کشاده در آمد و درین وقت از اصابع دست دوم پلکهای چشم و چشم را نگاه دارد تا مریض چشم گردانیدن نتواند اگر

ملتحمه بسبب نرمی خود از میل شگافته نشود باید که بموضع مدور الراس اول آن جا را بشگافند پس میل درآرند هرچونکه باشد بعد گذرانیدن میل نگاه کنند تا میل
از پس قرنیه بیند و میل را برابر ثقبه آرند اگر مقدار نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر زیاده گذرد موضع قدح ریش گردد پس بن میل برین با بهام افگنند بر نشان آنکه کسی از
کار برآساید و مریض را بشارت دهند تا قوی دل شود و باشد که درین وقت بیمار را قی آید لهذا باید که دران روز هیچ نخورد و اگر غثیان آغاز دو اندکی شربت غوره یا شربت
انار دهند تا ساکن گردد و برای تسکین وجع چشم پنبه پاکیزه بر چشم نهند و بدین باهستگی دمند یا دهن نزدیک چشم برند و دم برکشند مقصود ازینها آسایش چشم است
پس چون وجع کم شود و غشی فرو نشیند باهستگی میل را بگردانند تا از پس قرنیه بینند که سر میل بالای آنست پس دنبال میل را اندکی برافرازند و آب را بمیل
فرو نشانند آهسته آهسته تا که آب فرو نشیند و خمل عنبیه آن را کشد پس میل را زمانی همچنان دارند و بعد از آنکه از تمکن آب خاطر جمع شود سر میل را از روی ثقبه کناره
کنند و بزودی بیرون نیارند تا اگر باز آب عود کند باز فرو نشانند چه اگر بزودی میل برآرند آب عود کند بسبب کشیدن و آوردن میل و وجع فزاید و باشد که خمل عنبیه لزج باشد و بدین سبب
جذب آب بعسر نماید یا آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد و بعسر فرو نشیند و همگی او میل نکند بموضعی که باید پس در نشیبت میل را همچنان دارند و بتیزی میل بر گوشه چشم قوت کنند تا اندکی
خون برآید پس آب را با آن خون فرو نشانند و باشد که بغیر قصد طبیب اندکی خون برآید باک نکنند چه آب را با آن خون فرو نشانند تا قوت خون آب را در خمل بسوزد و نیست کند و مریض را
فرمایند که آب دهن بکشش و حلق فرو برد تا آب بدین حرکت فرو سویل کند و وقتیکه آب فرو نشیند میل را باهستگی پیچیده بیرون آرند و سفیدی بیضه بدهن و روغن آمیخته
بر پشت چشم نهند نمک کمون خائیده آبش چکانند هر دو چشم محکم ببندند و اگر بر گوشه چشم خون بند دنمک مسحوق گذاشته ببندند و در مواضع تاریک بر پشت خسپد و هیچ حرکت
نکند و باشاره سخن گوید و از سرفه و عطسه بپرهیزد و برصدغین چیزی سرد مخدر ضماد کنند تا صداع نیارد و اگر عطسه آید بینی را بدست بمالد تا فرو نشیند اگر سرفه شود قدری
جلاب و روغن بادام نوشد و بمرق تا مرغ قناعت کنند و مضغ کسی چیزی ننماید و روز دوم گشاده رفاده و پنبه بر دارند و پنبه بگلاب ترکرده باهستگی شویند و هیچ اعتماد
از دست بر چشم نکنند و چشم را نگشایند و باز پنبه بیاض بیض ترکرده بر پشت چشم نهاده رفاده و عصابه ببندند تا اگر تا سه روز نگشایند بهتر و مریض را راست بخوابانند
و گرد اگرد بالش نهند و آسوده ماند و هیچ حرکت نکند و مقنعه سیاه بر رو آویخته دارند اگر شادنج مغسول با سرمه کشند روا باشد اگر بعد دو سه روز آب عود کند و آماس
گرم تولد نکرده باز میل برند چرا که درین عرصه شگاف ملتحمه ملتحم نگشته باشد اگر بموضع قدح لحم فرودین برآید آنرا بناخن گیرند یا بمقراض تیز ببرند و خون نمایند و میل
التیست از مس سرخ که یک طرفش تیز است و سه پهلو دارد **فائده** بعضی اطبا آب را از چشم بیرون می آرند باین طور که فرود سو قرنیه بشگافند و میل که برای اینکار
مخصوص است بیرون می آرند اما درین خطر عظیمست چه اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بیرون کشد لهذا متعرض بیان این نشدم **طبیخ قنطوریون** قنطوریون
دقیق تربد سفید هر یک سه درم بسفایج هفت درم مویز منقی بیست درم آب صد پنجاه درم جوشانند سوم حصه صاف کنند و نوشند **معجون** در ابتدا هلیله کابلی انگوزه زنجبیل
بادیان برابر بعسل آمیزند صبح مثقالی خورند **فائده** اگر بسبب ضربه باشد تنقیه بحب ایارج و غیره کنند و قدح درین سود ندارد چرا که دائم در ترشح است **قول جالینوس**
کور و واول چند روز عسل بکار دارد پس بطبیخ زوفا بادیان برگ کتم آمیخته دهند بعده برای تنقیه حب سکبینج کوبر حب لوسی یا نوره هر یک و اسکولیو دهند چند بار
بتفاوت دهند و اسهال تنقیه و وقتیکه ماده نضج یابد و لائق قدح شود قدح کنند اگر اقبال نکند بمالش سعی کنند که ازین مزمن غلیظ دفع میگردد اگر قابل قدح نباشد بحب ایارج
تنقیه کرده هر روز صبح تا نیم ساعت تا سه ماه شانه از جبهه تا قوکا نمایند بعده برگ اذان الفار یا بادیان و عسل خائیده هوای دهن بچشم دمند و چشم را بزبان بلیسند
چند بار اگر صحت نشود بحب سکبینج یا حب قوقایا بیست هفت بار تنقیه کرده کاو سیکو را پیچ عقب گوش گذارند و چهار پنج ماه سائل دارند آرد با آب حاشا بادیان

کتم مامیران سداب خمیر کرده نان پزانده از تنور برآورده در دو ظرف مصفی نهاده بپوشند و آبیکه ازو برآید گرفته چند قطره در چشم چکانند آب کیلاس چهار اونس نمک
سرب چهار سرخ کرده ک مینا لوروان درم ترکرده چند قطره چکانند پانزده روز خمر سه اونس کافور درم آب بادیان دو اونس سنگ بصری طباشیر چهار اسکروپل زنجبیل
نیم درم عسل چهار اونس در ظرف مسی آمیخته نه روز بسایه داشته صاف نموده در شیشه نهند تا یک ماه قطور کنند اگر کافی نبود آب بادیان آب مامیران هر یک سه اونس
در ظرف سفالی نهاده دو بار سنگ پیرتیس درین سوده عسل نیم اونس سکبینج دو درم آمیخته بفاصله سه ساعت سه قطره چکانند زهره ارنب آب مامیران و یک قطره
عسل آمیخته کشند زهره افعی به نبات سائیده در ابتدا کشند بیا ارنب بعسل گلابی آمیخته کشند زهره بعسل برابر در ظرف مسی جوشانده سکبینج نیم درم آمیخته یک قطره
چکانند عرق مامیران سه اونس آب آهک که بعد بیست روز صاف کرده باشند یک اونس در ظرف مسی کرده نمک ارمنی یک اسکروپل آمیزند و یک قطره بفاصله سه ساعت
چکانند اگر کافی نبود بالای نوکا داغ دهند و تا دو ماه مرق افعی بیادیان پخته نوشند اگر افعی نباشد میلیپدیس پنج عدد کوفته خمر ابیض دو اونس انداخته روز دوم صاف
نموده نهار نوشند روز دوم ده عدد بدستور طیار کرده دهند و هر روز پنج عدد افزایند تا که بچهل هشت عدد رسد بعد تنقیه بادیان انیسون هر یک دو اونس حاشا سه
درم سائیده بشکر مقوم آمیخته از آتش فرو گرفته بسباسه درم عنبر یک نیم درم آمیزند و مداومت نمایند مقوی دماغ و بصر در حب شمع عوض جوز بویه بادیان کرده دهن دارند
و ضفع کنند عقب هر دو گوش یا بالای نوکا داغ کنند مستکی گذارند رطوبت چشم مرغ قطور کنند بیضه در آب پخته صفرت دور نموده قدری توتیا نبات زهره ماکیان پیساخته
بریسمان بسته در ظرفی نهاده عرق گلاب عرق مامیران هر یک دو اونس ریزند و بعد سه روز فشرده در روزی چهار بار قطور کنند عسل سطوخودوس مصفی زنجبیل
قرنفل نمک هر یک نیم اونس سائیده آمیخته قدر خردل کحل کنند و گفته اگر در هر دو چشم بود اول در یک چشم قدح نمایند و بعد قدح دو داغ بر جلبین دهند و معجون
چند هر روز نیم درم خورند و گفته پس گوش بر اصل اذن از ذراریح خردل فرفیون خمیر داغ دهند که در امراض چشم انفع است و درین صداع شدید میباشد باید که داغ بر صدغ دهند
و داغ بر بازو انفع **قول لارز** ورسیر برگ تنبول یک قبضه ریق یک نیم درم سحق کنند که ریق ناپدید گردد پس بر سر پنج جا نشتر زنند پس این اما الند که مخرج رطوبت کثیر
در نزول دیگر درست حب الغار مقشر پنج درم صمغ عربی نیم درم بول طفل شیاف ساخته کشند حلبه اونس صبر نیم اونس زعفران نیم درهم آب بادیان بر پشت چشم
طلا کنند اگر رفع نشود و مستحکم گردد مرهم دنیکا توریه بر قفا نهند و فونت بر قفا و اذن انفع اگر کافی نبود مرهم دنیکا توریه بر همه سر گذارند شیاف نزدلی کولیریوسیکو در
چشم کشند خرقه بعرق کوزه بوزانتی ترکرده بر چشم نهند توتیای سبز نیم درم در آتش سرخ کرده در نیم رطل گلاب سرد کنند چند بار پس گلاب را قطور نمایند **ضماد** که در
ابتدای نزول و منع نزلات انفع عقل سردی و تری دماغ و ضعف او بر عضو یکی باده در و باشد بو و جع بود انفع عنبر لادن حاد شیر کندر میعه سائله میعه یابسه بیگا و هر یک
دو درم قند با آب پخته آنقدر که امیلا استر گردد بر آتش نرم طیار کرده بر یافوخ گذارند **دیگر** کلاقویست تنه مفسول صد با تخم انگوری ال معم کافوری هر یک سه اونس
بر آتش گداخته مومیائی انسانی یک نیم اونس آمیخته بیست چهار ساعت در خم انگوری دارند پس برآورده در ظرف نقره نهند **دیگر** در ابتدا پوست اتار کنند مغیره بر صدغ
طلا کنند یا بر کاغذ نهاده چسپانند و باطریفل کشنیزی مداومت کنند تنباکو بو بینداغ دهند **دیگر** عرق گوگرد سه دانه گلاب سه بیست چهار دانه در ظرف مسی آمیخته
بفاصله نفاسی در چشم کشند همان وقت تحلیل کند **دیگر** کندش قدر عدس بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند منقی دماغ و هد قه شخصی را هیچ مرض نیشد در سعوط
دو عدد با کواکب مرگی گشتند **دیگر** آب شقایق یا زهره اسد یا دماغ مرغ بشیر زن آمیخته یا زهره گرگ یا زهره تیس بگلاب آمیخته یا مر آب بادیان آب یود نیه سوده
یا کافور بهیم سیعی نی بشیر زن سوده یا زهره باز بعسل آمیخته یا مغز سر خفاش بعسل آمیخته یا وج لسبر که سوده یا زهره کفتار بعسل آمیخته یا دماغ خطاف بعسل آمیخته یا زهره کبک

زیت برابر آمیخته یا زهره سلحفات خشک کرده بعسل آمیخته یا شیر انجیر یا زهره باشه یا روغن بلسان یا زهره عقاب یا زهره حمام یا زهره نسر یا خون نسر یا زهره تذرو یا خون تذرو و یا زهره
کلنگ یا زهره مرغ یا زهره حمار وحشی یا زهره نمر کشند دیگر مدام نظر بچشم گوخر دارند دیگر سرکه آس کشیده سوزند و در روغن که چکد در چشم کشند مزیله یا سوده
هم دیگر اثمد اینقدر قلعی سوخته هر یک شش فلفل یک نمک سنگ نیم سائیده کحل کنند دیگر سلخ الحیه فلفل در بصل پر کرده گل حکمت نموده در آتش پخته بر آورده با آب
لیمو یا ساده سوده کشند دیگر زیت کهنه کشند و بسر میل چشم را بسیار مالند برابر قدحست دیگر مشک سائیده یا سر خفاش سوخته در ظرف کانسی سحق کرده یا جاوشیر
سائیده یا سکبینج سائیده یا عقرب بحری سوخته سائیده یا دباغ سمندر بسرمه سائیده کحل کنند شیاف خربق ابیض فلفل ابیض پنج انزروت یک با آب تربه شیاف
سازند شیاف صحیح یاسمین ده درم شنگجرف یا ده سفیداج هر یک ربع درم مامیران دوازده دانه قرنفل عدد شیاف سازند شیاف انگزه انگزه درم در خرقه بسته
یک عدد حراره بقر مالند که حل شود در روغن بلسان درم آمیخته شیاف سازند شیاف انگزه انگزه خربق ابیض هر یک سکبینج سه بعسل شیاف سازند دیگر عروق الصبغ
در تمر حنظل نهاده دارند و فتیله خشک شود بر آورده کحل کنند دیگر زهره ضبع روغن اقحوان برابر سوزند در ظرف مسی داشته پس در هر ماه دو بار طلا کنند دیگر پوست
سنگدان حباری بهموزن نمک سنگ سحق کرده کحل کنند دیگر عصاره بادیان زهره علیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب دارند پس کشند دیگر مغز خسته هلیله بعسل
در [illegible] دو دبرگ نیب داده باشند عجیب نیست که فلوس مسی پر دو نصب بود و هفت روز سحق کرده کشند دیگر برگ سرخس حنا بهم ضماد کنند دیگر حجر البقر در عدس
با آب سلق سوده یا زهره خروس سعوط کنند دیگر نبق جبلی نوشند دیگر افتیمون با آب برگ حنا دهند دیگر اصل سوس ار فلفل طباشیر نمک سنگ هر یک یک
[illegible] هلیله کابلی [illegible] سائیده بدهن بقر چرب کرده بعسل آمیزند شربتی دو مثقال **فصل چهارم در امراض عصبیه مجوفه** مشتمل بر دو نوع
نوع اول در التماع عصبه وعلامت وعلاجش در التماع ثقبه عنبیه گفته شد **نوع دوم** در سده عصبه مجوفه فرق در سده و ورم آنست که ورم از
ثقل والم در چشم خالی نباشد و در سده نبود ایضاً ورم منافی بالکل باطل نکند خلاف سده و ضغطه که بصر بالکل باطل میسازد و ورم و ضغطه عصبه در ضمن امراض
طبقات و رطوبات مشروحاً مذکور است اما تدبیر سده در اینجا نیز گفته میشود اما فرق در نزول که سده عصبه باشد یا غیر سده عصبیه آنست که غیر باید تعلیل را تا
یک چشم تا بکنند پس در چشم دوم نظر کنند اگر ثقبه عنبیه فراخ تر شود سده در عصب نباشد اگر فراخ نشود آثار سده بود علامت سده آنکه آب هیچ نباشد و چشم سالم نماید
و با وجود این بصارت چشم بالکل باطل گردد **علاج** حب قوقایا و ایارج فیقرا تنقیه دماغ کنند رگ ماق زنند علق بر صدغ چسپانند محجمه بر ساق نهند مادام اسهل
تقدیم کشند **فصل پنجم در امراض رطوبت بیضیه** رطوبتیست صاف نرم مشابه بسفیدی بیضه نفع خلقتا و بیشتر وی جلیدیه آنست که ضوء قویه بتدریج بر جلیدیه
رسد و بدان سبب جلیدیه را اذیت نرسد و از اضوای قویه و هوای گرم محفوظ ماند مشتمل بر چند نوع **نوع اول** در ازدیاد حجم بیضیه اگرچه افزونی اندک بود اما بسبب
نقصان شفافیت در انطباع اشباح جلیدیه و در برآمدن شعاع بصر حائل می شود فتور می افتد اگر زیاده باشد بصر بالکل باطل میگردد مریض وقتیکه بسوی چیزها نگرد پیش چشم خیال
کند که در یا استاده است و وقت نگریستن سده و عقب خواب ضعف بصر غالب باشد و در نیمه روز و وقت جوع کمتر بود و مریض اشیای بعیدة النسبت بقریبه خوبتر بیند
علاج تنقیه بدن کنند بدیده بایارج و حب قوقایا و غیره تنقیه دماغ نمایند عسل ایارج با بکامه آمیخته گرم کرده غرغره کنند مرغ تیهو نخود آب خورند اغذیه اشربه ملطفه
بکار برند **نوع دوم در نقصان رطوبت بیضیه** اگر اندکی بود ضعف در بصر و اگر بسیار باشد ابطال در بصر افتد چون مریض بسوی چیزها بنگرد پیش چشم خیال کند
که گویا مغاک واقع است **قول شارح اسباب** اگر اجتماع در جمیع اجزای رطوبت باشد بصر بالکل باطل گردد و اگر اجتماع در همه نبود مگر در بعض یک موضع

و در هر چیز کوه یعنی قطعهٔ تاریکی همی بیند و اگر اجتماع در همه نبود و نیز در یک موضع نباشد اما در چند موضع پس حسب اختلاف در هر چیز کوه‌ها مشاهده نماید و این حال عند کدورت بیضیه نیز عارض میشود چنانچه در نزول گفته شد اما اجتماع بغیر یبوست نمیشود و پس کوچکی چشم و در خواب معتاد آفت افتادن از لوازم اجتماع اجزای این رطوبت است و بدین فرق توان کرد **علاج** ترطیب دماغ و فربهی کوشند اغذیهٔ جیده بره نیم‌برشت غالبه ماهی خورند حمام مرطب نمایند شیر زنان بیاض بیض در بینی چکانند بنفشه نیلوفر بویند روغن بادام روغن کدو وغیره بر سر مالند **نوع سوم در کدورت بیضیه** اگر اندک باشد اشیای بعیده مرئی نگردند و قریبه نیز چنانکه باید دیده نشوند و اگر بشدت باشد و عام بود دفعه بالتمام زایل گردد و اگر عام نبود مگر در بعض اجزا پس اگر اوسط رطوبت که مقابل ثقبهٔ عنبیه است مکدر شود قدر ثقبه یا زیاده از قدر ثقبه درین وقت هم بصر بالکل زایل میشود و اگر کمتر از مقدار ثقبه باشد چنانچه حوالی ثقبه دایره مانند بحالت خود بود درین حالت هر چیز مظلم الوسط بنماید و اگر وسط حقیقی رطوبت بحال باشد و گرداگرد کدر شود درین وقت اجسام کثیره دیده میشود دیگر علیحده علیحده یکی بعد دیگری و اگر کدورت در اجزای رطوبت متفرق بود درین حال مریض پیش روی خود پشه مگس وغیره تخیل میکند فرق از نزول آنست که الوان ما مختلف می بود و بتدریج کدورت در بصر می افزاید تا که همه آب نازل گردد خلاف کدورت که اکثر سفید رنگ میباشد و اگرچه مدت دراز گذشته بهمان حال ثابت باشد **علاج** تدبیر تلطیف کنند و همه آنچه در ابتدای نزول گذشت بکار برند **قول جوان** کور رود و بعد تنقیه تین توراکل گاوزبان که بخمر طیار کرده باشند در چشم چکانند **فصل ششم در امراض طبقهٔ عنکبوتیه** و این طبقه از کنارهٔ شبکیه رسته است و شاخهای باریک از طبقهٔ مشیمیه درین طبقه آمیخته و طبقهٔ مذکور میان رطوبت جلیدیه و بیضیه حاجز است و بغایت رقیق الجرم است و نفع رقت آنکه مانع بصارت نشود زیرا که عنکبوتیه نصف ظاهر جلیدیه را پوشیده است اگر کثیف الجرم بودی منع بصارت کردی **نوع اول در ورم عنکبوتیه** ظاهر آفت در بصر و ضعف آن و اگر طبقات دیگر در ورم مشارکت کنند بصر منضغط گردد و مریض استادگی پانسبت پیش روی بیند و چنان دریابد که پلکها باسفل کشیده میگردند **علاج** استفراغ ماده کنند و تحلیل ورم نمایند حسب ماده **نوع دوم در تشنج و تقلص عنکبوتیه** بصر ضعیف شود و چشم اختلاج نماید و مریض دریابد که در چشم خاری خلد یا چیزی چشم را میکشد و بصر در حالت جوع و روشنی و وقت تمیز نقصان پذیرد و عقب غذا و در مواضع سایه‌دار و عند شب قوت پذیرد **علاج** در آبزن شیر دختر روغن بنفشه روغن کدو در بینی چکانند بطبیخ بنفشه برگ خطمی برگ کدو برگ کنجد انکباب کنند و تدابیر مرطبه بکار برند و در امتلائی ایارجات دهند غرغره مجففه نمایند بعد تنقیه بالیقون و شیافی وغیره کشند **فصل هفتم در امراض رطوبت جلیدیه** و این رطوبت اشرف اجزای چشم است چراکه تعلق حقیقی بصارت بدوست و باقی همه خادم وی‌اند لهذا در وسط واقع گشته تا در پناه باشد رطوبت جابجا صیانت گردد مانند ژاله و مقدم او پهنا و منفرطح است و مؤخر او طویل و دراز نفع منفرطح قدامش آنکه وقوع اشباح را موقع بزرگ باشد و مرئی خورد نیز نصیبی وافر بود و فایدهٔ طول مؤخرش آنکه اشباح در عصبهٔ مجوفه بهنجام اندر شود **نوع اول در جفاف جلیدیه** درین مرض یبوست بدان درجه نباشد که موجب خشونت شود لهذا آثار خشونت هیچ نمی باشند مگر همین قدر که در انطباع اشباح فتوری افتد **علاج** اگر در همه تن یبوست واقع شود از کثرت صوم یا کثرت استفراغ ترطیب مزاج بدن کنند بتوسیع اغذیه و اشربه و مروخات و حمام و از ریاضت و جوع و جماع و محللات پرهیزند و اگر یبوست فقط در چشم باشد بسبب سفر در گرما و ملاقات گرد و غبار در آن برای ترطیب دماغ و چشم لعبه و البان در بینی چکانند بنفشه نیلوفر بویند ادهان مرطبه بر سر و جبهه مالند تدابیر مرطبه بکار برند **نوع دوم در خشونت جلیدیه** این رطوبت خشن نمیگردد تا که اول در عصبهٔ مجوفه خشونت نیفتد زیرا که عصبهٔ مذکور محتوی بر جلیدیه است و سبب خشونت عصبه آنست که خلط لزج یا غلیظ حریف بالنسبه از بطون دماغ سوی عصبه مترشح شود و بلغم و حرقت اول اشک آرد پس بواسطهٔ نقصان رطوبت در عصبه خشونت پدید آید و خشونت عصبه بر خشونت جلیدیه

گرایید و این عصبه در اصل خلقت نرم و صاف مخلوق شده است برای دو سبب یکی آنکه اشکال و صور و الوان بسهولت منطبع شوند دوم آنکه نور که از این عصبه
سوی جلیدیه می آید بی تغیر و تعسر همی برآید متصلاً مستقیماً آثار خشونت جلیدیه ضعف در بصر پدید آید و چون حدقه گردانند خشونت دریابد و گاه باشد که عنکبوتیه
بسبب این متفرق شود و بشکافد از مدت ماده و این لاعلاج بود علاج تنقیه سر باشیای متوسط الحرارت چون افسنتین گل سرخ صبر مصطکی کنند و برای تعدیل
مزاج و رفع خشونت اغذیه موافقه خورند روغن بنفشه شیر زن بیاض بیض در بینی چکانند ضماد به روغن گل و گلاب ترکرده بر چشم نهند **نوع سوم در تغیر**
هیئت جلیدیه و این را انضغاط گویند اول در عنبیه یا در طبقات چشم ورم پدید آید و بسبب ضیق مکان که ورم واجب میکند جلیدیه بالتمام یا بعض اجزائش بحسب
حسب مجاورت ورم منضغط شود و بعض اجزایش بر بعض منضم شود پس مریض از این ضغط آگاهی یابد احساس وجع شدید ضاغط در جلیدیه نماید و نتواند که چشم را
حرکت دهد و چشم پر اشک و پر چرک بود **علاج** تدبیر ورم چشم کنند چنانچه در رمد گفته شد **نوع چهارم در تغیر وضع جلیدیه** اگر رطوبت بخلف مائل شود یعنی
بغور رود سببش نقص رطوبت زجاجیه یا عدم وصول غذا بر جلیدیه است بواسطه وقوع سده در شبکیه **علاج** آثار و تدبیر این از زجاجیه که بدو غذا نرسد بینند
اگر رطوبت مذکور بقدام مائل شود اگر سبب و چنانچه در جحوظ زجاجیه گفته شد باشد آثار و تدبیرش بدستور اوست و اگر سببش استرخای عضلات که حافظ علائق
و بند باشد چشم برون نماید و خاصه اینست که بزرگی هیچ ندارد بخلاف جحوظ زجاجی تدبیر این همین جا در نوع جحوظ نوشته میشود و اگر رطوبت مذکور بیمین یا بیسار یا بفوق
یا باسفل باشد پس اگر مائل بیمین یا بیسار است هر چیز عرض تر نماید از آنکه هست و اگر باعلی و اسفل میل کند هر چیز که بیند دو نماید و این را حول گویند و در نوع آینده گفته
شود **نوع پنجم در حول** وقتیکه جلیدیه بفوق یا اسفل مائل شود حول افتد و اگر بیمین و یسار میل کند حول پدید نیاید چرا که دو عصبه مجوفه هر دو چشم را از مجمع النور تجاویف
نمی افتد بدانند که از پس دماغ دو عصب ستة دانیش دماغ دو فرو نی بیرون آمده که آن را حلمة الثدی گویند و حس شم بهمین هر دو فرو نیست و از همسایگی عصبین برآمده
میان بینی از آنست که این عصب را مجوف گویند و جوفش بدین مقدار است که سوزنی باریک در و تواند گذشت و این عصب که از راست سته بجانب چپ فرود آمده
و عصب چپ بجانب راست و هر دو بیکدیگر رسیده بهم پیوسته اند چنانکه جوف هر دو کشاده شده یکی گشته و فراخی پذیرفته و این تجویف را مجمع النور گویند پس اعصاب
مذکور بعد فراهم شدن یکدیگر از هم جدا گشته دو شاخ گردیده اند پس آنچه از راست آمده بود سوی چشم راست و آنکه از چپ آمده بود سوی چشم چپ برگشته براست و چپ
رسیدند و گرد رطوبت جلیدیه که موضع بصر است گرد آمدند و نفع مجمع النور آنست که هر دو چشم را یک خزانه باشد تا یک صورت دو ننماید پس سبب حول فتور شکل تجویف
مجمع النور است بسبب امالهٔ اعصاب که بهم پیوسته **فائده** حول دو قسمست یکی مولودی این لاعلاج باشد دوم آنکه بعد تولد افتد اگر باطفال شود تدبیرش در صرع
اطفال گفته شود و اگر بجوانان افتد سبب او سه اند یکی تشنج عضله محرکه مقله پس اگر یابس باشد عقب امراض حاده و قرانیطس پدید آید و اگر امتلائی باشد آثار
تشنج امتلائی پیدا بود **علاج** در یابس ترطیب بمبلولات و ادهان وغیره که در تشنج یابس گفته شد کنند شیر زن در چشم چکانند و در امتلائی ایارجات غراغر وغیره
که در تشنج امتلائی گذشت بکار برند **قول صاحب فونسیکه** در امتلائی بحب بنفشه ایارج فیقرا تنقیه کنند غراغر عطوسات منقیه بلغم بکار برند حمام کنند عصاره
بگلاب گرد چشم ضماد سازند دخان سندروس که در چراغ بدهن ورد گرفته باشند بقدری مشک عنبر آمیخته در چشم کشند و در یابس شیر روغن بادام دهند گرم
بر سر ریزند روغن کدو و روغن بادام در بینی چکانند و بر سر مالند ریه گوسفند کوفته آتش فشرده اثمد بدان پرورده کشند دوم استرخای عضله علامت و علاجش در فالج
گفته شد سوم ریاح غلیظه عسر التحلیل که بسبب حرکات مختلفه بطبقات و رطوبات را از موضع بلغزاند و بجهتی مائل سازد اختلاج چشم و باشد که اشک مائل باشد علاج آن

تنقیه رطوبات مولده ریاح ایارجات و حبوبات دهند آب برگ تمر تکمید نمایند مامیران آب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده باشد و از آنجا باز بجانب دماغ آید یعنی
و اسهال تنقیه معده فرمایند جوارشات گرم بکسره بادو دهند **قول جوان کورو** و اگر بجانب فوق یا اسفل مایل شود یک چیز دو نماید اگر بیمین یا یسار میل کند بجانبی
عریض مرئی شوند اگر بسوی درون مایل شود از نزدیک چنان مرئی شود چنانکه از دور و اگر در عمق عصب مجوف پیچیده رسد وقتیکه اشیا قریب چشم آیند مرئی شوند و اگر قریب
حدقه مایل شود اشیای دور خوب نظر آید خلاف نزدیک **نوع ششم در تغیر لون جلیدیه** حسب لون خلط غالب سرخ یا زرد یا سفید یا سیاه پس مریض هر چیز
بهمان رنگ بیند **علاج** تنقیه خلط غالب کنند و تقویت سر باطریفل و ادهان مناسبه نمایند روشنائی کحل الجواهر کشند **قول جوان کورو** و تنقیه بکمین تنقیه
کرده تین توراکی گاوزبان که تخم ساخته باشند چنانکه **کحل الجواهر** اثمد ده توتیای هندی سپید لاجورد مغسول سارنج مرتشیشا ذهبی توبال مس فیروزه
اقلیمیای ذهبی مامیران ورق فضه فلفل ابیض دار فلفل شادنج مغسول یا مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار یاقوت لعل زمرد زبرجد مروارید ورق ذهب
عقیق دار فلفل هر یک دو سرطان بحری ششن زعفران سه هر یک گرد دانست ما بر کرده سحق کنند مقوی بصر و طبقات چشم و اجفان حافظ صحت چشم و بر اعشی شادوه
دو سه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع **کحل الجواهر** مروارید یاقوت فیروزه لعل لاجورد بسد هر یک یک اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی توتیا اثمد ودع کف دریا
سر سفید هر یک ده مامیران مغز تخم بلیله اصل سوس خشخاش دار فلفل هر یک سه مشک نیم سحق کنند مقوی مجلی بصر نافع رطوبت حتی که ابتدای نزول را
نفع دهد و از استعمال او امراض چشم مصئون باشد **نوع هفتم در عظم و صغر رطوبت جلیدیه** سبب عظم کثرت رطوبت و سبب صغر یبوست و تحلیل رطوبت
پس در کبر نور بصر کدر شود و اشیای خرد نماید و در صغر بصر قوی گردد و اشیا بزرگ نماید **علاج** در کبر تدبیر جحوظ زجاجیه کنند و در صغر تدبیری که برای عدم وصول غذا
بزجاجیه نوشته شود بکار برند **نوع هشتم در جحوظ العین** یعنی بیرون آمدن چشم اگر سبب او ریح یا خلط باشد که در اجزای چشم آید و مقله ممتلی شده بیرون گراید
[illegible] جحوظ عظم حجم چشم پیدا شود و اگر خلطی بود ثقل نیز **علاج** حسب ماده سببه تنقیه بفصد حجامت مسهل حقنه کنند بعد تنقیه شیاف سماق کشند **شیاف سماق**
سماق در آب جوشانند صاف کرده آب را بپزند که بقوام آید اسفیداج ششن کافور کتیرا یک آب مقوم سرشته شیاف بندند اگر سبب تمام غلظا باشد چون خناق
صداع [illegible] باشد وجود یا تقدم سبب احساس تمدید نکه چشم را بسوی خارج دفع میکند و اگر ماده نیز در انتفاع
معاون بود عظم در چشم پیدا باشد **علاج** ازاله سبب بفصد حقنه مسهل کرده قطعه اسفنج یا خرقه بآب سرد [illegible] بر قاده نهاده بر چشم محکم بندند و بر قفا خوابانند محجمه بر قفا
گذارند پوست انار اقاقیا حضض عصاره لحیة التیس عصاره مامیثا صبر بر چشم ضماد کنند باقلا کندر گلسرخ اقاقیا بیاض بیض نهند بطبیخ گلنار برگ خشخاش برگ
زیتون سرد شود و [illegible] شوید تقلیل غذا کنند و از عطسه و صیحه و غیره پرهیز کنند **قول جوان کورو** و محجمه [illegible] گاو عقب سر بالا از گردن نهند [illegible]
سوده برابرو دگر و چشم طلا کنند اگر سبب استرخای عضله حافظه مقله [illegible] باشد عدم عظم چشم و عدم شدت تمدد و گره حدقه باقلق بود یعنی بحرکات مضطربه
غیر اختیاری متحرک شود و بسبب استرخای اربطه حافظه **علاج** ایارجات کبار دهند و غرغره [illegible] مشموم [illegible] که در استرخای سر گذشت بکار برند و بعد تنقیه جسته
تمر هندی سوخته گلسرخ گلنار کندر سنبل بر چشم ضماد کنند **فصل هشتم در امراض رطوبت زجاجیه** رطوبتیست [illegible] غلیظ القوام سفید مایل بقدری
سرخی مانند آبگینه گداخته و این رطوبت بر نصف مؤخر جلیدیه تا آنجا که عظم دایره جلیدیه است مشتمل گشته تا ابلاغ غذا بجلیدیه بتوسط وی باشد و امراض این
اصعب امراض چشم است از وجه علاج بهر تعذر وصول اثر دوا خارجی بود یا داخلی و بسبب تعذر اطلاع بر مرض این رطوبت **نوع اول در عدم وصول**

تغذیهٔ بر زجاجیه بسبب عدم وصول غذا و آن یا آنکه در عروق که مجاری غذاست سده افتد یا آنکه در عروق مذکوره یبوست واقع شود بسبب کثرت سهر و
استفراغات وغیره آثارش آنکه مریض گردانیدن حدقه نتواند و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده و بروشنی آفتاب چشم گشادن نتواند و بر دو چشم رمد رود
و اشک در چشم نماید مگر آنچه از سده بود در انجا گاه باشد که بسبب امتلای عروق در چشم اشک همی آید بغیر ترتیب و گاه باشد که منفجر گردد و در هر دو گوش
چیزی شبیه بجاده نماید و طعم دهن بی مزه گردد و دموع و انفجار چیزی در گوش و تغیر طعم دهن از خواص غذاست که سببش سده باشد خلاف آنکه سببش یبوست
بود که با جفاف و غور عیون می باشد **علاج** اگر سبب عدم غذا سده بود حسب ماده در اسهال و افتتاح سده کوشند مثلا اگر ماده بارد بود شربت دینار بطبیخ
بادیان بخیار دیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث دهند و اگر ماده حار بود سکنجبین ساده بطبیخ کاسنی اصل السوس عنب الثعلب شاهتره مویز دهند و سده از ماده حار
نادر افتد برگ خطمی برگ خبازی بسفیدی بیضه و روغن گل بر چشم ضماد کنند شیاف ابیض بشیر زن در چشم کشند و روغن بنفشه در بینی چکانند و اگر سبب عدم غذا
یبوست باشد بترطیب کوشند اغذیهٔ لطیفه خورند شیر زن بر سر دوشند و روغنهای مرطب در بینی ریزند و بر سر مالند **قول جوان کور** و بعد تنقیه تین تورا
گل گاوزبان در چشم چکانند **نوع دوم در عظم العین و جحوظ العین نیز گویند** چشم بغیر ورم بزرگ شود و در حرکت چشم بطو افتد و مریض پندارد که چشم سوی خارج
مندفع میگردد و سبب این دو اند یا آنکه عروق مجاری غذای این رطوبت وسیع گردند پس غذا همان قدر رسد و رطوبت مذکوره سیل و تر شده از جای خود بالضرور
بخارج مندفع گردد و اکثر وقت صیحه غضب طلق و غیره عارض شود و این امتلائیست خروج اشک غلیظ قدری اثر یا آنکه طبقاتی که حوالی این رطوبتست
بسبب کثرت غذا فربه گردند چنانکه در زنان پدید می آید عند احتباس طمث بسبب حمل باشد یا بدون آن و این قسم اخیر از امراض شدیده نیست **علاج** برای تنقیه
فصد و حجامت کنند و برای تنقیه عام مسهل حقنه بکار برند پس برای تنقیه چشم هلیله و اطریفل آب بصل آب بادیان آب کرفس شیاف سماق در چشم کشند و تقلیل غذا انفع
معالجاتست **فصل نهم در امراض شبکیه** طبقه مذکوره از اطراف عصبه مجوفه ناشی شده بر زجاجیه و جلیدیه از ماورای آنها مشتمل گشته تا آن حد که ما بین جلیدیه و بیضیه
واقعست و در امراض چشم ملتحمه صفت تر نزد اعلال این طبقه نیست بدو سبب یکی آنکه وصول قوت دوا تا این موضع متعسر خواه از داخل خواه از خارج دوم آنکه
طبقه مذکوره ذکی الحس است و عروق و شرایین کثیره دارد لهذا ماده هم کثیر می رسد و درد هم بیشتر می باید و حال آنکه جلیدیه قریب است و عصبه مجوفه که مجرای روح و نور
در وست متصل واقع شده امین نتوان بود که آفت این طبقه بجلیدیه و عصبه مجوفه متعدی گردد **نوع اول در یرقان چشم مع اشک** قید اشک بهر
آنست که یرقان بغیر سیلان اشک بود بسبب تلون ملتحمه است فقط خلاف آنکه ماده وی در شبکیه باشد که ماده بو و سبب او صفراست که قدری بر شبکیه ریزد و شبکیه
آن را بسوی جلیدیه فرستد و از آنجا بر طبقات دیگر منتشر شود و همه را متلون گرداند و با اشک بیرون آید **علاج** اگر حاجت باشد اول قیفال زنند پس بطبیخ هلیله
تنقیه کنند بعد تنقیه شیاف ابیض بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و لعاب اسپغول با آب کاسنی با بیاض بیضه و روغن گل بر چشم ضماد کنند چون حدت و لذع تسکین پذیرد بطبیخ
بنفشه خطمی بابونه اکلیل الملک انکباب کنند **نوع دوم در سده اورده شبکیه** پس بسبب سده این وصول غذا بجلیدیه و زجاجیه منقطع میگردد چراکه اول غذا از
مشیمیه بشبکیه میرسد پس از شبکیه بجلیدیه و زجاجیه ظهور الم در چشم عدم تری چشم غور و یبوست عینین **علاج** فصد کنند و با مسهلین در افتتاح سده سکنجبین بزوری
وغیره دهند و چون سده بگشاید چشم باصلاح آید برای ازاله یبوست مرطبات در چشم چکانند و در ترطیب بدن کوشند اما قبل از افتتاح سده ترطیب نفع ندهد
بلکه گاه باشد که بسبب ازدیاد امتلاء عروق ضرر عظیم آرد **نوع سوم در صداع حدقه و شقیقه عین** مرضیست که در چشم ضربان و وجع مستقل

پدید آید گاهی لازم باشد و گاهی نه همچون شقیقه اگر سبب او سده عروق متصله شبکیه باشد که خون در انجا بند شود و ابخره ردیه از وی جدا شود پس طبع برای
دفع آن شریانها را بحرکت آرد حرکت عنیف و هو الضربان **علاج** حب ایارج دهند و علق بر صدغها چسپانند تا آنکه خون گرم شود و ابخره از وی جدا شود ضربان
آرد بدستور مذکور **علاج** برای تسکین حرارت مبردات بکار برند اگر ممکن باشد خون نیز کشند تا آنکه فضله در شرائین گرد آید و قدری از ان بشبکیه سد و صداع صدقه
آرد و اگر ماده بسیار باشد شقیقه سهم آرد **علاج** آنچه در شقیقه سرگذشت بعینه تدبیر اینست یعنی رگ زنند اگر مناسب بود مسهل دهند و نیز شریان صدغ یا پس
گوش نمایند و در علاج درنگ نکنند در تبر مبادرت نمایند تا آفت عظیم مودی نگردد **قطور مسکن** وجع فرو نشاند حرارت رادع ماده آب عصی الراعی شیاف ابیض و ماميثا حضض
یا صندل سفید شیر زنان آمیخته جوشانند و روغن گل انداخته در چشم چکانند اگر ضربان بشدت باشد لزاق الصدغین بر صدغها گذارند **لزاق الصدغین** کا
تخم کاهو هر یک دو درم حضض سه افیون نیم درم سائیده بلعاب اسپغول سرشته بر دو خرقه که مقدار درم بوند طلا نموده بر صدغها چسپانند تا خشک شود
نوع چهارم در انتشار النور فی جمیع اجزاء العین بسبب تفرق اتصال طبقه مذکور است پس نور که در وی محصور است در همه اجزای چشم منتشر گردد
و بطلوبات مختلط شود پس بصارت دفعةً معدوم گردد و این لا علاج است **فصل دوم در امراض طبقه مشیمیه** و این طبقه از اطراف غشای رقیق ناشی
از ام رده و شرائین بافته شده و چون طبقه مذکور کثیر العروق است در منفذ غذای دیگر طبقات و رطوبات امراض موضعی در وی بیشتر افتد و بدان سبب که طبقه
فاسد گردد چرا که شبکیه غذا از مشیمیه اخذ میکند و شبکیه خود گرفته باقی را اسراف کرده بر زجاجیه میرساند همین وجه زجاجیه و جلیدیه پس اگر در مشیمیه فسادی باشد غذا
از انجا آید نیز فاسد بود و بسا باشد که مشیمیه متورم شود و بدان سبب عصبه مجوفه منضغط گردد و پس در بصر ضعف پدید آید علامت علت این طبقه آنست که در عمق چشم
یعنی اقطار وی حمرت باشد و در عمق چشم بجایگاه مشیمیه الم محسوس شود **علاج** فصد کنند و بر مواضع مناسبه حجامت مع شرط گذارند و با شیای ملائم تلیین کنند آب برگ اسپغول
آب برگ بادرنگ آب برگ عنب الثعلب خوب جوش کرده حضض واندکی شیاف ابیض آمیخته در چشم چکانند بهار خرما کوفته بلعاب اسپغول و قدری سرکه و روغن
گل سرشته بر چشم ضماد کنند **فصل یازدهم در امراض طبقه صلبیه** طبقه مذکور از اطراف غشای صلب دماغ که بعصبه مجوفه متصل است ناشی شده **نوع
اول در ورم صلبیه** ماست که ورم خاص در همان طبقه بود یا بشارکت دیگر طبقات افتد و جمله علامت ورم این طبقه آنست که چشم بیرون آمده نماید
و در عمق چشم الم محسوس شود و از بهر ماده که باشد در دموی تمدد حکه و در سک نشود که حکه در کدام موضع است **علاج** تیفال زنند روغن کنجد شکر سرخ بطبیخ بنفشه
نیلوفر خطمی عناب سپستان شعیر نکوفته آمیخته حقنه کنند ترنجبین بطبیخ عناب سپستان آلو نیلوفر خطمی کشنیز آمیخته نوشند و چون ماده از انصباب بایستد و سر از ماده
پاک گردد شیاف ابیض افیون بطبیخ کشنیز عنب الثعلب حل کرده در چشم چکانند در صفراوی احتراق لهیب **علاج** ترنجبین و غیره که در دموی گذشت نوشند
و پس از تنقیه شعیر مقشر بهدانه چشمیزج نیمکوفته در ظرفی خرده نهاده آب شیرین اندازند پس در دیگی آب پر کرده ظرف دوا در زیر نهند و زیر دیگ آتش کنند تا اثر
دوا کما ینبغی برآید پس ظرف دوا از دیگ برآرند و درین آب ادویه اندکی انزروت آمیزند و صاف کرده در چشم چکانند و اگر اطراف کاسنی کوفته روغن گل آمیخته
بر چشم ضماد کنند در بلغمی ثقل استرخای پلک **علاج** بعد نضج و تنقیه ماده روغن معتدله آب زنیان و مشک در بینی چکانند و شونیز بریان زعفران سائیده جوبینه از لو
نازل شود و دماغ پاک گردد **فائده** گاه باشد که ماده صداع بیضیه در حجاب اعلی دماغ که مسمی بما تحسس است جمع آید و بسبب اتصال که فیما بین صلبیه و ما تحسس
است در صلبیه آفت پدید آید علامت این آنست که باوجود احساس الم در عمق چشم و حجوظ آن سرخی در چشم ظاهر نباشد عدم سرخی بهر آنست که ماده در چشم نیست

تدبیرش از ضماد بعضی خواهند **نوع دوم در یبوست صلبیه** احساس وجع در عمق چشم و چنان نماید که چشم به پس کشیده میشود **علاج** برای ترطیب اغذیه
اشربه لطیفه دهند شیر بر سر دوشند و در بینی چکانند روغن بنفشه در بینی ریزند و چشم بسته دارند تا از حرکت و ملاقات هوا خشکی نیفزاید **نوع سوم در التواء ملتحمه**
این را دو سبب است یا مصادفت و ملاقات شمائم بچشم یا سخت بستن چشم مریض در هر دو چشم حالتی شبیه بالتواء عین الی احد الجوانب احساس کند و منشأ آن
در جهتی که مائل شده است چشم از آن جهت الم و تمدد حس نماید **علاج** ترطیب مزاج کوشند اکثر با نطولات استعمالات ... سعوطات قطورات افاده ترطیب ...
که از شمائم عارض شده ظاهر است برای دفع یبوست اما در ثانی که سبب او ربط شدید است آن است که بواسطه ارخاء تلیین طبقات و رطوبات بحالت طبیعی
باز آیند **نوع چهارم در استرخای صلبیه** بسبب سوء مزاج رطب است که در صلبیه واقع شود و سابق بود یا بادی مرض پیدا کند که چشمها از سوی اسفل
خواهند برآمد و باشد که بسبب ضعف و استرخای اعصاب محرکه چشم نظر کردن بر سقف متعسر بود پس اگر با ماده باشد عدم الم شاید دلالت بر مادیت ...
الم حسب ماده لازم اوست **علاج** بعد نضج تنقیه بدن و دماغ بحبوب و ایارجات مناسبه کنند پس برای تنقیه نفس ... غرغره موافقه کنند مصطکی ...
مرکب کرده همی خایند و مطنجنات و قلایا و لحم طیور و بهر چه ناشف باشد خورند و در مادی خون باشد یا بلغم اول فصد کنند پس ... مسهل بکار برند نفع ...
ظاهر است اما در بلغمی اگر مزاج و قوت و سن و فصل مساعد بود نیز فصد عظیم النفع است چه اگر خون مرکب الاخلاط است بلغم نیز بیرون می شود حال آنکه ...
تن مستلزم **قول شارح اسباب** علمای اطبا در ابتدای فالج امر بتقدیم فصد کرده اند بهر آنکه بسبب خروج خون عروق وسعت پذیرند پس چون تنقیه
بدوا کنند بسبب وسعت عروق تحریک ماده اخراج آن با آسانی باشد **فصل دوازدهم** در امراض روح باصره مشتمل بر چند نوع **نوع اول در ضعف بصر**
مثلا هر چیز را چنانچه هست نتواند دید یا از مسافت بعیده که باصره بسالم تا آنجا کار میکند نتواند دریافت اگر چه از قریب کما هو مطلع شود یا چیزی بزرگ را خرد و خرد را بزرگ
و سبز را سیاه و سیاه را سبز و دراز را کوتاه و کوتاه را دراز و راست را معوج و معوج را راست ملاحظه کند در سوء مزاج بلغمی اشکال غلیظ مقدار ... از چشم بالا ...
ماق قدری حکه کرده آید ... از جانب اصلی بزرگ نماید و وجع و حمرت نباشد و عقب اکل و تخمه ضعف ابصار ... کدورت ... **علاج** ...
و حب ایارج تنقیه کنند غرغره مناسبه نمایند و ج مصطکی خایند اطریفل کبیر اطریفل صغیر دهند و بعد تنقیه با سلیقون ... کشند در سوء مزاج بارد ساده
بطوء حرکت چشم نقص حجم چشم لان البرد یجمد الرطوبات و یقبض الاجزاء و ضعف بصر **علاج** حمام ... نخود آب ...
بان روغن یاسمین روغن بابونه بر سر مالند در بینی چکانند ... فلفل عطسه آرند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل ... مرزنجوش انکباب کنند و ج دار چینی ...
برگ خیار ... بر چشم بندند شیاف اخضر شیاف احمر کشند **شیاف اصفر** هلیله زرد توتیای هندی هر یک پنج فلفل ابیض صمغ عربی هر یک ...
یک با آب بادیان شیاف سازند بابتدای نزول و ظلمت نافع در کثرت رطوبت دمعه کثرت خواب سیلان رطوبت از بینی و بعد اکل اغذیه و اشربه رطبه افزاید
علاج ایارج دهند با طریفل صغیر گلقند عسلی مداومت کنند جوارشات تنقیه معده بکار برند قلایا مطنجنات خورند زنجبیل و ج ایارج فیقرا ... مقوم آب
بادیان آمیخته هر روز قدر فندق خورند **قول جوان کوروو** بعد تنقیه آب معدن گوگرد یا طبیخ گوگرد یا طبیخ مرزنجوش ریحان ...
کتم سنبل بر سر ریزند در سوء مزاج حار بادی انتفاخ حمرت حرارت چشم **علاج** اگر غلبه خون باشد فصد کنند الا طبیخ هلیله ملینین نمایند بعد تنقیه ...
کشند آب انار ترش جوشانند نصفی باند عشر او عسل آمیخته بیست روز در آفتاب دارند پس در چشم کشند و از اشیای شور تیز منجر پرهیز ند در سوء مزاج حار

سازج بازال نمود عینین قلت آب چشم و بینی و وقت جوع و عقب اسهال و وقت گرمی ضعف در بصر افزاید و بعد اکل و نوم ضعف بصر کم گردد و از دور دیدن نتوانند
علاج روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو روغن نیلوفر بر سر و صدغ و کف دست و پا بمالند و در بینی چکانند شیر زن آب کاهو روغن بادام در چشم کشند حمام آب
شیرین کنند و آب شیرین بچشم کشایند اغذیه مرطبه چون اسفناخ کدو کشک شعیر خورند آب گرم نطول و انکباب کنند خمر ممزوج با آب کثیر نوشند اشیای مرطبه خورده یا خمر
لطیف نوشیده در حمام روند اما عرق نکنند **قول جوان کورو** واگر بعد امراض مزمنه پدید آید روغن گل روغن بنفشه بر سر مالند خرقه بشیر خر تر کرده بر سر نهند ما الجبن
نوشند بشیر خر تا چهار ماه مداومت کنند در شرکت معدی که ابخره غلیظه از آن صاعد شده موجب ضعف شوند وقت امتلا ظاهر شود و وقت جوع زائل گردد **علاج**
اگر امتلا باشد تنقیه معده کنند الا بجوارشات مناسبه تقویت معده نمایند **قول جوان کورو** و کین تیلیو یا آتروپا میتیکو دهند در ضعف حرارت غریزی که بدان سبب
در اصلاح رطوبات فضلیه نقص افتد و ابخره افزاید و در مزاج دماغ و قوت حساسه ضعف واقع گردد و این نوع مخصوص بمشائخ است **علاج** اگرچه این لاعلاجست چراکه
اعاده معدوم ممکن نیست لیکن تا نیفزاید دست از تدبیر باز ندارند بدین بحب ایارج تنقیه کنند و اصلاح غذا نمایند بعد تنقیه گاهی شادنج زبد البحر هلیله زرد در چشم کشند تا
جلای چشم و تنقیه آن نماید و گاهی توتیا سرمه کشند تا قوت دهد کحل الجواهر روشنائی کحل کنند عینک پیش چشم نهند **قول جوان کورو** و معجون مقوی بصر
دهند جگر بز جگر خوک خورند جگر بط انفع چوب سبز زیتون بر آتش نهند آبی که چکد گرفته هموزن زهره گاو آمیخته در چشم چکانند سنگ ربعه مسحوقه بنخاع بقر آمیخته گرم نموده
یا خون جگر خطاف بر پلک طلا کنند آب بادیان نیم رطل آب مامیران آب عفص هر یک ده اونس مامیران یا توم هندی یک مشت سنگیصری طباشیر شش درم در شیشه کرده
در حمام آب مقطر نموده در چشم کشند مامیران سبز یک مشت بادیان قدری خمر ابیض آب مساوی بزاینده صاف نموده کافور نیم درم آمیخته بر چشم طلا کنند کین تیلیو
درهم مروارید نیم درم آب بادیان دو نیم اونس آمیخته هر ساعت سه قطره در چشم چکانند در تکدر رطوبت بیضیه و تکدر این سه سبب است یا آنکه سودا بر بدن غالب شود
و ابخره آن بدماغ رسیده برطوبت مذکور رسد و آن را مکدر سازد یا آنکه جماع مفرط کرده شود و بدان سبب یبوست در دماغ افتد و بتبع وی چشم نیز خشک گردد و بیضیه
متکاثف شود و اشراق از وی زائل گردد اگر جفاف اندک باشد چنان نظر آید که گویا غشای سیاه بر چشم پوشیده است و اگر بسیار باشد هیچ مرئی نشود یا آنکه در ماکول
مشروب سوء تدبیر رود و بواسطه سوء هضم و قصور نضج رطوبات در بدن پیدا گردد و بیضیه را مکدر سازد مریض پیش چشم پرده سیاه مشاهده کند و نظر سوی آسمان
نسبت بزمین بیشتر دارد و اگر فرط جماع سبب باشد تقدم آن **علاج** تنقیه سودا بطبیخ افتیمون مقوی بغاریقون کنند اصلاح مزاج و غذا نمایند و از مفرطات پرهیزند در جماعی
ترک جماع و سایر مستفرغات کنند و ترطیب نمایند در تکدر جلیدیه سبب او ماده سوداست که در جلیدیه آید جلیدیه مکدر همی شود تا یکبارگی چشم سیاه گردد و هیچ شیئی
که محسوسات بروی منطبع نگردد و با وجود این اثر نزول و انتشار هیچ نبود و چون تنقیه سودا کنند رطوبت روشن ظلمت کم گردد **علاج** تنقیه سودا کنند روغن
بادام بر سر بر قدمها و بینی و پس گوش مالند لحم مرغ تیهو کبک ماهی خورند و از اغذیه غلیظه و تعب جماع پرهیزند و در خطوط باریک و سبزه و آب روان نظر کنند
در ضیق و انضغاط عصبه مجوفه بیشتر از قدر خود خرد نماید و سبب انضغاط سده یا ورم یا جفاف فرق در ضعف البصر که از ضیق ثقبه عنبیه است یا از ضیق عصبه آنست که در ضیق ثقبه
عنبیه اگر باشد بقدر خود بنماید خلاف ضیق عصبه که در آن خرد مرئی میشود **علاج** اگر سبب ضغط یبوست بود ترطیب کوشند و اگر باعث آن رطوبت باشد تخفیف و تنشیف آن ازند عالست که
ولادت بدان او بهمت شده باشد یا نه اگر با او رست اجب میکند ستر خاذ عصب بدانسبب بعض اجزااش بعض منطبق میگردد و مجری عصب بالکل بند میگردد و عمی اجب میکند چنانچه در زرد
گفته شد اگر ... عصب باشد با اعضای مجاوره حداث ضیق در مجری عصب نماید و تدبیر سده عصبه و ضیق اول نیز گفته شد **قول جوان کورو**

بطلان بصر اگر بسبب ضیق عصبه باشد و مریض جوان جسیم دموی بود قیفال و رگ جبهه زنند عقب گوش علق گذارند پس بادویهٔ تازه کننده و تحلیل دهنده مرهم و مزلقه ذاتمونی و غیره
پردازند اگر بسبب جمره و حبس خون بواسیر و حیض باشد عروق را کشایند و اگر مریض پیر یا ضعیف یا مرطوبی باشد اسطوخودوس کتم بادیان فوه جوشانده صاف
کرده عسل گلابی آمیخته دهند و بعد تلیین فوه کشمش بادیان عشبه هر یک اونس مرزنجوش کتم مامیران بادرنجبویه هر یک مثقال تربد قرص غاریقون هر یک سه درم
زنجبیل قرنفل هر یک نیم اسکروپل اسطوخودوس سنبل هر یک اسکروپل و سانتیم اونس جوشانده صاف کنند پنج شربت سازند هر شربتی شربت عبّی دوا و نیم آمیخته
دهند بعده شش روز تبفاوت وقت شب حب لوبیس حب کوجیا هر یک دو نیم اسکروپل و حب بسته دهند یکشربت اگر مناسب دانند پانزده بیست روز دهند
تا چهار ماه جگر بز جگر دنبه نیم بریان خورانند و رطوبت که از جگر برآید چشم کشند دوش گردند بعده تنقیه بالای در زا کلیلی یا نیتار این صمغ داغ دهند و جگر بز یا
جگر گوسفند یا جگر مرغ یا جگر بط یا جگر فیل مرغ بریان نموده خورند در روز دو بار و عوض آب طبیخ بادیان فو نوشند ترمس مع پوست غذا سازند چند روز آرد آب
انیسون بادیان خمیر کرده نان پخته خورند شلجم بلحم پخته تناول سازند و بعد غذا کشنیز مسحوق نیم اونس بادیان دو درم مامیران فو هر یک سه درم جوز بویه نیم درم
شکر برابر همه آمیخته دهند و ریاضت بهار و بعد غذا کنند اگر ریاضت کردن نتوانند بهار مالش چلین نمایند و بر فرش مشی کشند شاخهای خالی یا بین کتفین
قریب گردن کشند و یک شاخ مع شرط بالای قمحدوه گذارند کاوستیکه قریب سیوم مهره یا ارم فقار عنق نهند فوراً نفع دهد و بعد داغ دو سه ماه سائل دارند ریحان
مرزنجوش سنبل اسطوخودوس زوفا بادیان جوشانده انکباب بسر دهند عسل مقوم کف دور کرده آب بادیان آمیخته قطور سازند و فو یا بادیان مدام در دهن دارند
مضغ کنند شخصی صداع داشت قریب بود که چشمهایش بیرون آیند و دو جه گرم بود با آنکه مرغ غره کرد صحت یافت لحم خوک پیر چهار اونس صفحه یا یک مدوده در ظرف
خزف مسی نهند و قدری نمک سنگ اندازند پس خمر ابیض آنقدر که بالا آید ریزند بعد ده روز آب صاف بر آرند و در روزی دو سه بار قطور کنند چند روز در رطوبت
غلیظ شفاف که مابین بصر و مبصرات حائل شود و درین صورت چیزی خرد از مسافت که نه بغایت قریب بود و نه بغایت بعید بزرگ نماید آن است که ستاره‌ها در ایام
سرما بسبب غلظت هوا بزرگ مینمایند و خطوط از زیر بلور صاف کلان محسوس میگردند برای این در ضعف بصر توسل به عینک گرفته اند **علاج** برای تنقیه
معده و سر ایارجات دهند با سلیقون و غیره کشند در قلت و رقت روح باصره نوعیکه وقت صحت از مسافت بعیده مرئی میشد دران ضعف و فتور افتد
اما از نزدیک هیچ فتور نباشد و این عسر البصر است **علاج** لحم بره لحم بزغاله ماکیان فربه خورند روغن نیلوفر روغن کدو بر سر مالند و تغلیظ کوشند نوعیکه مناسب
دانند در اختلاط انجره بروح باصره از مکان بعیده بهتر از موضع قریبه نماید **علاج** تنقیه با ایارج کنند از اشیای مرطوبات احتراز نمایند و روشنائی کشند **فائده**
مداومت اکل شلجم خام و پخته ضعف چشم و بصر را بحال می آرد و خوردن دارچینی و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن روغن بنفشه در بینی چکانیدن آب بادروج
در چشم انداختن مزید بصیرت و روغن بنفشه روغن نیلوفر بر کف پا مالیدن و بحمام رفتن سر بحار آب گرم داشتن چشم در آب صاف کشادن و در بستان آب
روان نظر کردن مفید **قول** لارنرو برسب کو نفو تانیو امعجون ضعف بصری معجون کونسروادی ساؤدی دهند شیاف دهنه فرنگی بگلاب حل کرده
عرق بیضه عرق اوپیا المیکو عرق ربفر یزانتی در چشم چکانند شیاف دمعی کشند بیضه در آب جوشانده زردی دور کرده توتیای سبز نبات برابر پر نموده بریسمان
بسته در گلاب چهار روز نهند پس قدری افشرده بگیرند و در چشم کشند **کحل** مقوی بصر مروارید مغسول مامیران اثمد مغسول قرنفل زعفران هر یک یک نیم مثقال
بوره ارمنی دو مثقال مشک طسوجی **کحل** مروارید مقوی و محد بصر مروارید مامیران هر یک یک نیم مثقال مشک قیراطی **کحل** مقوی بصر مجلی اثمد مسحوقه مغسول

یا آب باران چند بار سنگ بصری مغسول با آب باران چند بار اقلیمیا مغسول هر یک ۲ وانده ۵ درم مرقشیشا مغسول ۵ درم بسد مروارید هر یک ۲ درم سانج زعفران هر یک
درم کافور ثلث درم مشک ۲ دانق با آب باران در سنگ سماق حل کنند صبح و شام در چشم کشند **کحل** فلفل پنج زعفران قاقله هر یک چهار کافور نیم کحل کنند **کحل** سرب گداخته
بیست یکبار در روغن کنجد سرد نموده سوهان کرده بهموزن آن فلفل سائیده کحل کنند **کحل** توتیا هاروی مامیران هر یک ده درم نشاسته چشمیزج اهلیل زبد البحر هر یک دو نیم درم
رتن جوت تخم لحیة التیس هر یک یک مثقال سرب بیست درم قرنفل دو درم اسکر دیلو کحل سازند مزیل ضعف بصر و بیاض **کحل** اشنه دوازده اونس سنگ بصری سه درم مروارید شش
درم مامیران یک نیم درم بسد چهار درم همه را چهار روز با آب هلیله و چهار روز بگلاب حل کنند وقتیکه با نیست خشک شود و ورق طلا درم انداخته روزی سحق کرده در چشم کشند
باید که در امتلاد دسکه استعمال نکنند مقوی بصر **کحل** دهنج فرنگ مروارید توتیا فیروزه مامیران برابر کحل کنند **کحل** اشنه سنگ بصری جست کشته هر یک دو مروارید یک بگلاب کهرل
کرده خشک نموده کحل کنند **کحل** سنگ بصری با آب لیمو که بالا آید تر کنند چون جذب گردد دیگر آب لیمو اندازند تا که آب چهل لیمو جذب گردد و پس سحق کرده کحل کنند
کحل عقرب محرق یک زبل الفار نیم کحل کنند **کحل** توتیا پنج درم گل سرخ تازه پنجاه عدد فلفل گرد عدد سائیده خشک کرده کحل کنند **دیگر** حضض سائیده آبنوس سائیده
بادیان سائیده فلفل گرد سائیده عقرب سوخته سائیده کعب بقر سوخته سائیده مامیران سائیده مرقشیشا سائیده مروارید سائیده مر سائیده سانج سائیده
سکبینج سائیده سر خطاف سوخته سائیده ابریشم سوخته سائیده پودینه سوخته سائیده شاخ گوزن سوخته سائیده صبر سائیده سلیخه سائیده زمرد سائیده قصب الذریره
سائیده جند سائیده خسته تمر سائیده زال سائیده دهنج سائیده دم الاخوین سائیده قفه [?] سائیده نمک سنگ زردچوب سائیده دارچینی سائیده ذهب سائیده گوگرد سائیده
سم حمار الوحش سوخته سائیده زبل طوطه سائیده پوست ترب خشک کرده سائیده مفرد مفرد کحل کنند **دیگر** خرخره [?] محرق [?] سحق کرده اثمد القدری مشک سحق کرده ابقر
نیم رطل رومی ۹ درم سحق کرده سرب ابقر هر یک دو فلفل دار فلفل هر یک نیم سحق کرده کحل کنند **عرق** مزیل ضعف بصر و غشا و سبل [?] و دیگر امراض مزمنه
آب بادیان چهار اونس آب سداب دو اونس آب گل خطمی دو نیم اونس صبر درم توتیا سبز قند سفید هر یک دو اسکر دیلو دود چراغ که بر طبق مسی گرفته باشند اسکر دیلو
زنجبیل دارچینی هر یک نیم اسکر دیلو زهره ماهی روهو یا زهره گاو دو درم آمیخته جوش خفیف داده صاف نموده در شیشه دارند دو سه قطره چکانند **شیاف** مغز
خسته هلیله مغز خسته بلیله آمله دارچینی سنگ بصری فلفلین اصل سوس بگلاب شیاف بندند وقت حاجت با آب سوده کشند مقوی بصر مزیل [?] **شیاف** تخم کهرنی یازده عدد
زیره سفید بیست عدد برگ نیب سه نیم عدد با آب شبانه شیاف بندند مجلی بصر مزیل بیاض **شیاف** مرمکی فلفل هر یک چهار صمغ یک شیاف سازند و با آب سوده کشند
شیاف یاقوت مروارید قرنفل در جوز بویه پخته هر یک یک عاقرقرحا در شیر پخته سه برابر بیاض بیض سحق کرده شیاف بندند و بشیر زن سوده کشند **شیاف** سنگ بصری
بیست یکبار در گلاب سرد کرده سرمه سفید کف دریا اصل سوس هلیله زرد فلفل ابیض هر یک دو درم زعفران دو درم کهربا مامیران هر یک نیم درم عرق گلاب بقدر [?]
سحق کرده شیاف بندند و قدر برنج با آب شبانه در ظرف چینی سوده کشند مزیل جمیع امراض چشم غیر نزول **شیاف** هلیله زرد به بیاض بیض حل کرده شیاف بندند و
بگلاب سوده کشند و بر پلک طلا کنند **دیگر** روغن بلسان یا زعفران بشیر زن یا بگلاب سوده یا جدوار با آب سوده یا پیه ماهی بعسل آمیخته یا آب انار آب بادیان
زهره گاو عسل برابر آمیخته یا زهره بوم یا زهره ضبع یا زهره عقاب دو دانگ خطاف کحل کنند زهره نسر هفت بار کشند زهره نر کشند یا آب انارین در ظرف مسی قوام کرده
یا نمک ارمنی بعسل آمیخته یا زهره دب با آب بادیان و عسل آمیخته یا زهره اسد یا زهره کبک یا آب مرزنجوش یا آب شاهتره یا بول آدم یا زهره گرگ یا کندر بعسل آمیخته
یا آب ترب یا بول ارنب یا خون بز بمسکه گاو آمیخته یا هلیله بگلاب [?] یا آب بصل بعسل آمیخته یا زهره آهو با آب بادیان آمیخته یا زهره فاخته بعسل آمیخته یا انگزد بعسل

آمیخته یا شادنه بگلاب سوده یا آب سداب یا زیت عتیق یا مرّ بآب بادیان یا بطبیخ زعفران آمیخته در چشم کشند دیگر آب انار ترش نصفی در جوش خشک گردد نیم اوّل عسل
آمیخته شبانروز در آفتاب دارند پس کشند دیگر آب انار ترش و آب انار شیرین جدا جدا در شیشه کرده در آفتاب گذارند بعد یکماه صاف کرده بهم آمیزند پس بر هر رطل
این صبر فلفل دار فلفل نوشادر هر یک یک درم سحق کرده آمیزند و در چشم کشند مقوی مزید بصر دیگر ذباب یابس بسرمه آمیخته کشند منبت هدب باهم دیگر زهره ارنب بنبات
شیاف ساخته کشند دیگر از صبح در گوش نهند و فتیله نم گیرد و قدری چرک بردارد در چشم کشند در یک یا دو هفته بینائی کامل شود و برای نزول الماء نافع دیگر پنبه
در چراغ سوزند دودش کشند دیگر خرقه بآب بهنگره سه بار تر و بسایه خشک کرده فتیله ساخته بدهن بقر سوزند دودش در سفال گرفته بسرگین گاو آمیخته در چشم کشند
دیگر لبن بقر کثیر المقدار جوشانند نصفی ماند و سبو کرده مار سیاه عدد عقرب چهار عدد انداخته بیست یکروز بند دارند پس [illegible] دور کرده از شیر روغن کشند بعده
یک خروس را قدری سقمونیا خورانند تا شکم براند روز دوم مسکه مذکور در آرد آمیخته دهند و هر زبل که اندو حاصل شود بدارند وقت حاجت در چشم کشند ظلمت
رفع شود بلکه حدقه ترقیده به گردد دیگر میلها مس خالص مصفی در آتش گرم کرده در یک رطل بول بز سیاه که در وی عسل ده درم بلیله بلیله آمله مسحوقه هر یک یکدرم
آمیخته بود سرد کنند و میلها مدام در چشم کشند مزیل بیاض هم دیگر سداب بشیر زن بر سر ضماد کنند دیگر میل زر کشند دیگر خاتم شادنج پوشند دیگر بشیر و روغن
بنفشه سعوط کنند **قول جالینوس** دیدن الوان کبود در صحت و الوان سیاه در مرض نافع دیگر بادیان نبات هر یک دو درم سائیده وقت خواب خورند
و مداومت نمایند از ضعف بصر ایمن مانند دیگر آمله بسایه خشک کرده یکهفته در لبن بقر تر داشته خشک نموده سائیده هر روز یکدرم بعسل آمیخته خورند تا هفته دیگر
حب جالینوس دهند دیگر خطاف خشک کرده سائیده یک مثقال خورند دیگر آمله قند برابر سائیده هر روز پنجدرم بآب گرم یا هلیله شکر برابر سائیده یکدرم
بآب گرم دهند دیگر برم ڈنڈی پنجدرم فلفل بیست عدد شب در یک پیاله آب تر کرده صبح سائیده بخته نوشند دو هفته و نان گندم و نخود بی نمک بروغن
خورند مزیل جمره هم دیگر شیر زن نوشند دیگر برگ ترب خورند **معجون** سعد سنبل قرنفل دارچینی حب بلسان دارفلفل فلفل ابیض سلیخه اسارون قصب الذریره
سعد مور و قرنفه زنجبیل قاقله برابر عسل چند شربتی تا دو مثقال مقوی باه و برای ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر نافع **نوع دوم در ذهاب بصر فی قبوس**
این را دو سبب است یکی آنکه در مواضع تاریک مدت دراز نشینند و بروشنی ننگرند و ابخره غلیظه رطوبات که بروشنی تحلیل میرفتند تحلیل نگردند و بصر کثیف نور غلیظ گردد
وگاه باشد که بسبب اجتماع فضول رطوبت بیضیه غلیظ و مکدر گردد و منع بصر نماید دوم آنکه مدتی در جای تاریک نشینند و دفعةً در روشنی بیرون آید و بدین سبب نور که جوهر آن
روشنیست بقوت منفع نشود و بواسطه قوت اندفاع تفقه انتشاع گیرد و نور منتشر گردد و نیز روشنی آفتاب سلب نور بصر که ضعیف باشد مینماید **علاج** اگر تکدر نور سیاه
مجری یا سوداویه باشد باسلیقون و شیاف مرارات کشند و اغذیه و معاجین ملطفه خورند اگر دفعه برآمدن سبب باشد برقع آسمانگون بر روی آویزند و بروشنی
آفتاب ننگرند و بر براده اسرب مدام نظر دارند و غذا کنند ترک اکل شب نمایند و از سهر و جماع پرهیزند بآب گرم کماد کنند انزروت مدبر با میران اثمد برابر آب بادیان
چند روز پرورده کحل سازند بطبیخ عقد های کاه انکباب کنند **نوع سوم در شمور** نوعی از ضعف بصر است که بسبب نگریستن مدتی سوی برف یا بروشنی غالب پدید
آید و گاه باشد که بصر بالکل باطل گردد و گاهی اشیای بعیده را نتوانند دید و هر رنگی که بینند تخیل کنند که بروی سپیدیست **قول شیخ** دیدن اشیای سفید و اضواء
لامعه بشدت روح باصره را متفرق میسازد چنانکه نور آفتاب نور چراغ را معطل میگرداند پس مدتی که بران نظر کنند در روح این کیفیت راسخ میگردد و اگر چه از نگریستن آن
باز میمانند **علاج** خرقه سیاه بر چهره آویزند جامه سیاه پوشند چیزی از موی سیاه بافیده بر چشم بندند تا بسبب سواد نور را جمع دارد و بسبب ثقبها از دیدن اشیا مانع

نبایدو شیر در چشم دوشند اگر بسبب نگریستن سوی برف باشد بادام تلخ کوفته بر چشم ضماد کنند و بآب گرم تکمید سازند **نوع چهارم در بغض العین من الشعاع**
بدو گونه است یکی آنکه روح گرم و مشتعل گردد و پس از حرارت و روشنی شعاع اشتعال و رقت وی بیفزاید لهذا نور بصر از دیدن وی تنفر نماید و این مانند تقرانطیس گردد و از
اسباب مد و سبل غلیظ و جرب جفن هیچ نباشد **علاج** به تبرید و ترطیب کوشند و در تدبیر مهلت نکنند تا مودی بآفت عظیم نگردد دوم سبل غلیظ جرب جفن سبب این باشد
تقدم آن **علاج** تدبیرش حسب مرض کنند **نوع پنجم در جهر** یعنی در روز روشن مرئی نشود و در شب و در روزیکه ابر باشد می تواند دید سبب او رقت و قلت روح است
و از آنکه حرارت آفتاب آنرا تحلیل میکند در روز بصر زائل میگردد و وقت شب و ابر بواسطه برد روح باصره جمع میگردد و بصر بحال می آید بعضی گویند که ماده حاد در دماغ حاصل شود
و از حدت خود دماغ را فاسد سازد و پس حرارت روز در گرمی وی می افزاید پس بصر باطل میگردد **علاج** شیر زن و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام در بینی چکانند در آب
شیرین سر و چشم کشایند آب انار ترش لقند لعاب اسپغول شربت بنفشه سکنجبین بشیره خرفه دهند روغن بنفشه صندل گلاب بر سر مالند زیره گل نیلوفر بآب جگر حل کرده شیاف
سازند و اغذیه غلیظه مولده خون غلیظ چون هریسه لحم گاو و پاچه نخود آب کشنیز کاهو آب انار زرک خورند **نوع ششم در خفش** در روز روشن بصر ضعیف شود و وقت
غروب و در روز ابر هیچ فتور در بصر نبود و گاه باشد که سبب تضعیف بود و لیراگرچه روز روشن باشد اما در سایه بتواند دید اما در شعاع بصر ضعیف گردد سبب این آنست که طبقه
قرنیه و عنبیه در اصل خلقت رقیق باشد یا رطوبت بیضیه در آفرینش کمتر بود و این مولودی باشد و لا علاج **علاج** برای تسوید جفن و طبقات تا چشم با رنگ سیاه قوت دهد
دخان روغن بنفشه در چشم کشند بعضی گفته خفش آنست که بضعف باصره تری در اجفان پدید آید و این از تدبیر توان کرد **علاج** تنقیه تن کرده تنقیه سر نمایند و بعد
تنقیه توتیای هندی اثمد خاکستر برگ آس خاکستر گلنار در چشم کشند **نوع هفتم در عشاوه** وقت شب بصر باطل گردد بحدیکه ستارها نتواند دید و گاهی در روزیکه هوا ابر بود
نیز نتواند دید و مردم سیاه چشم و بزرگ چشم بیشتر افتد سبب او غلظ روح باصره و یا رطوبت بیضیه است پس در روز بسبب لطافت و حرارت هوا غلظ آن تلطیف می پذیرد
و بصر بحال خود می باشد و در شب بسبب سردی و تری هوا غلیظ زیاده میشود و بصر ضعیف میگردد و این را سه سبب است یکی آنکه روح باصره از ابتدا غلیظ و مائی باشد
یا معدی غلیظ شود دماغی یا بر یک حال قائم باشد و معدی وقت خالی معده خفت پذیرد و وقت امتلا زیاده گردد دوم آنکه رطوبت کثیر در چشم حاصل شود و بدان سبب
رطوبت بیضیه غلیظ گردد سوم آنکه پیوسته در آفتاب بودن اتفاق افتد و از نور آفتاب لطافت باصره تحلیل پذیرد و غلیظ باقی ماند **علاج** اگر تنقیه مطلوب باشد
حب ایارج دهند حقنه حاده نمایند غرغره کنند بفلفل کندش چند صبر عطسه آرند آب بار کتای خرد سعوط کنند کم بریان کباب قلیه جگر بز و اغذیه لطیفه خورند و از اغذیه
غلیظه و اکل شب پرهیز کنند و بعد هضم قدری خمر انگوری کهنه نوشند بطبیخ بادیان شبت یا بوته قیصوم مرزنجوش نمام سداب انکباب کنند جگر تیس اقدری بادیان و
دار فلفل در آب پزند و سر بر بخارات داروا نند و در غذا انگزد خردل فودنج صعتر انجدان اندازند جگر تیس یا جگر گاو بر آتش نهند دار فلفل یا بادیان کوفته بر جگر نهند تا اثر
جگر و ادویه جذب شود پس ادویه را سائیده در چشم کشند **قول شارح اسباب** دار فلفل را در جگر تیس خلانیده بریان کنند و آبیکه چکید گرفته یا نمک سنگ
دار فلفل در جگر بز کار زده مالیده بر آتش نهند و آبیکه بر آید گرفته بآب بادیان بعسل آمیخته چکانند و ساعتی چشم بند دارند روغن بلسان اقدری افیون آمیخته
یا دار فلفل بعسل آمیخته یا فلفل گرد و نفل بلعاب دهن آمیخته یا فلفل کرسف بآب دهن انفس سوده یا آبنوس بآب سوده یا صابون نبات برابر آب سوده یا برگ گوش گوسفند بعسل آمیخته
یا دار فلفل بجعفرات سوده یا عرق کوکر و لعاب دهن برابر آمیخته یا زهره گوسفند بآب جدوار آمیخته یا زهره زاغ اسپر آمیخته یا زبل عصافیر
بآب حل کرده یا آب گندنا بول طفل برابر آمیخته یا زهره کرکس بعسل آمیخته کشند و شیاف مرارات کشند اگر غلبه خون باشد قیفال عرق جبهه عرق ماق بزنند

بر جاهک گردن حجامت کنند و اگر سبب او بودن در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین بکار برند **قول جوان کور** و بعد تنقیه رطوبت که وقت کباب از جگر
بز بر آید کشند و تا سه ماه جگر بز جگر مرغابی جگر مرغ خورند تین تو را گل گاوزبان بتخم طیار کرده چکانند **ادویه** صبحی دهن بقر پشه و رم فلفل گرد اسکر و بلو آمیخته نوشند
دیگر آرد با آب برگ سرس سرشته نان پخته خورند **دیگر** شب یکشنبه یا حب در برگ تنبول نهاده خورانند **دیگر** کندش یکدانگ بروغن بنفشه آمیخته یا طباشیر
قدر عدس بروغن بنفشه سعوط کنند **دیگر** زهره ایل زهره عصافیر زهره ذئب زهره ماهی روهو خون کبوتر خون خر آب نرگس خون خفاش زهره فاخته مغز سر کلنک
زهره کلنگ خون جغد زهره جغد مغز ساق یوزه مفرد در چشم کشند **دیگر** سند بحیل اشبیر عنم سوده کشند **دیگر** آب گشنیز آب سداب سرکه جوشانند نصفی ماند دو سه
قطره چکانند **دیگر** سر کبوتر مع مو سوخته مروارید مشک برابر سائیده کحل کنند **دیگر** نمک سائیده یا ابقر سائیده یا جگر زاغ سائیده یا گل کسوندی سائیده یا در فلفل سائیده کشند
دیگر صابون لاهتی در هر شب شنبه با آب برگ تنبول یا آب بل هسپ یا با آب ساده سوده کشند **دیگر** مغز حب زهره زیبیت و زرتر داشته خشک کرده
سائیده کشند **دیگر** زهره ارنب هفت شب متواتر کشند **دیگر** فلفلین قنبیل برابر کحل کنند **دیگر** دود پر طاؤس در چشم رسانند **دیگر** سرکه عسل هر یک یک
شیر زن سه در ظرف مسی از مس حل کنند چون سیاه و غلیظ شود کشند مزیل غشاوه مقوی بصر **دیگر** سند روس بر جگر بز پاشیده کباب کنند و رطوبت که چکید کشند
دیگر خون کبوتر خشک کرده سائیده کشند مزیل ظلمت و غشاوه ظفره **فصل سیزدهم در امراض ماق** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در حکه و حرقت**
ماق سببش انصباب ماده حاده مالحست در ماق **علاج** برگ کاسنی بروغن گل ضماد کنند برود حصرم کشند اگر بهمین مطلب بر آید فبها الا اماده مت حماکنند
مزورات و نطولات و اغذیه و اشربه مرطبه دهند بزغاله حلوان مویز انجیر خورند تا مدت ماده ساکن شود و ماده بر اخراج مهیا گردد پس اگر رطوبت مالحه دموی بود
فصد کنند و اگر دیگر باشد حسب آن تنقیه نمایند با بلیقون کشند شیر گرم بر سر مالند صبر حضض آب پوست ترنج قشر البیض الکلس کشند بیاض بیض نشاسته بگلاب
آمیخته بر چشم گذارند **نوع دوم در غده** لحمی زائد است که در ماق پدید آید و بدان سبب فضله که بر مص و اشک بیرون میشد در ماق ماند و آخر غرب گردد گاه باشد
که از غایت عظم منع ابصار کند **علاج** تنقیه تن از خلط غالب کنند بعد تنقیه شیاف زنگار نهند اگر فانی شد فبها الا بالطو قطع ظفره مقطوع سازند بعد قطع ذرور اصفر
پاشند تا ما بقی را بخورد و زردی بیضه بروغن گل آمیخته طلا کنند تا رفع اذیت قطع نماید پس مرهم مندمل کنند با بلیقون دشنائی کشند سر لفعی سوخته سنبل زعفران
دار فلفل هر یک یک عروق الصفر مامیران هر یک نیم سحق کرده وقت خواب کحل نمایند بسد سوخته انزروت شادنج صدف سوخته مردار سنگ مغسول قرنفل نشا
زبل لفار گوگرد ذرور کنند آب انار ترش چکانند **شیاف زنگار** زنگار اسفیداج صمغ عربی برابر با آب سداب شیاف سازند مزیل غرب سبل **نوع سوم در**
غرب و ریست که در ماق اکبر پدید آید و فتیکه سر کند غرب گویند گاه باشد که سوی بینی سر کند و از منفذیکه میان چشم و بینیست ریم از بینی بیرون آید و گاه باشد که در پوست پلک
بکشاید و غضروف پلک را تباه کند و چون اصبع بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار باشد که عظم را فاسد گرداند و نوعیست که سر نکند و با درد بود و بمشارکت آن چشم مدام درد مند باشد
و گاه باشد که از امتلای ائمه چشم نیز فساد پدید آید **علاج** تنقیه از منضج و مسهل دهند تنقیه دماغ کنند تلطیف غذا سازند برای تقویت معده گلقند انیسون اطریفل صغیر دهند و بعد تنقیه تام
لحم فاسد را اگر غائر نباشد و از پلکها جدا بود با آهن قطع سازند و اگر غائر و بپلک متصل باشد بمرهم زنگار قطع نمایند و بعد قطع لحم فاسد تصفیه ریم از بینه شیاف غرب با آب سوده
قطره چکانند و بخواب روند بعده دو قطره دیگر بریزند تا هفته و اگر سود ندهد داغ دهند و بعد داغ مرهم اسفیداج گذارند **طریق داغ** آنکه مدور را الرس در آتش سرخ کرده بر لحم فاسد گذارند تا
تا که لحم فاسد تمام سوخته شود و وسخ خشک گردد یا قمعی از مس سازند که یک طرف آن که هموار باشد بر محل ناصور نهند و از طرف دوم قمع سرب یا آبگینه گداخته

ریزند و چندان صبر کنند که داغ بوجه احسن گردد و این بهتر است چرا که از موضع مخصوصه تجاوز نمی کند و وقت داغ خمیر بر برف سرد کرده یا خرقه بآب بارد تر نموده
بر چشم نهند تا حرارت بچشم نرسد **شیاف غرب** کند رصبر انزروت دم الاخوین گلنار سرمه زاج هر یک یک زنگار ربع بگلاب شیاف سازند و در نسخه صبر کندر انزروت هر یک یک درم
گلنار سرمه زاج دم الاخوین هر یک چهار درم زنگار نیم درم زنگار نهند انگشت **مرهم زنگار** شنگرف مر کندر اشق محلول بآب سداب و سرکه هفت زیت چهل و هشت با آتش نرم گداخته زنگار چهار
انزروت سه اتینج دو سائیده آمیزند تخفیف قروح عتیقه اکل لحم زائد و مزیل عفونات اباده فاسده منبت لحم مستعمل اند **مرهم باسلیقون** مرهم سفیداج موم یک روغن گل چهار گداخته اسفیداج قدری که در گداخته شده باشد
سحق کرده بیاض بیض قدری آمیزند اگر کافور افزایند قوی گردد برای قروح حاره و آبله که آن را شکافته باشند و جمره و بثور ملتهبه و انبات لحم و حرق النار و آب گرم
و روغن گرم نافع و نصیف و امرجه حاره بکار برند **فائده** تا که ورم سرنه کرده برای ردع مایشا زعفران صبر صدف سوخته هر که باشد بآب برگ کاسنی طلا کنند
با ش خائیده بر غرب نهند اگر باز نگردد و گرسنه مسحوقه بعسل سرشته یا کندر بزبل کبوتر آمیخته یا زاج سکبینج بسرکه ضماد کنند که نضج داده منفجر کند بعد تصفیه مر مورد سائیده
بر کنند تا خشک سازد و زنگار سائیده فتیله کرده نهند حلزون صبر مر برابر سائیده طلا کنند برگ سداب بآب سائیده فتیله ساخته نهند آب سماق یا لبن چکانند باید
اول فشرده از ریم پاک کرده تخم انگوری قابض شسته پس دوا نهند اگر ماده اندک بود و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا گرد آید پس فشرده شسته
دوا گذارند **فائده** اگر سر غرب بسته گردد و ریم برآید تخم مرو سائیده بخر آمیخته یا تخم مرو بشیر زن یا شیر خر پزانده قدری عفران آمیخته بر غرب نهند تا بکشاید و صواب
آنست که میل تا انتهای غرب در آرند پس منبه بدوا آلوده بر میل پیچیده فرو نهند و چشم بعصابه بندند و ساکن نشینند و چون کار از دوا گذرد بدستکاری و داغ رجوع
نمایند **قول لازوردی** تنقیه بفصد و مسهل کرده در ابتدا آرد جو بآب برگ خطمی پخته یا آرد جو یا چوب زرد بسرکه پخته ضماد کنند اگر تحلیل نشود و جمع گراید برگ خطمی
پزانده سائیده آرد گندم مسکه آمیخته ضماد کنند چون به نضج رسد بنشتر شگافته فتیله بمرهم زنگار آلوده نهند خرقه به بیاض بیض گلاب آلوده نهند چون ورم رفع شود و جبر
مر توتیا انا کنند زاج انزروت سائیده بعسل گلابی یا بشربت ورد آمیخته فتیله آلوده نهند و یا الائش کرده مرهم سفید گذارند تا صاف و خشک گردد اگر نه و تدبیر
ناصور کنند اگر عظم فاسد گشته باشد تیز اشفند تا پاک شود پس شادنه مغسول مرصبر زاج انزروت پوست کندر سائیده بر کنند یا داغ دهند مرکور دو پیسی بتیا دو رخ
از فتیله رسانند اگر مریض اقبال داغ نکند روغن توتیای سبز یک قطره چکانند و بالایش خرقه به بیاض بیض آلوده گذارند تا که عفونت از عظم دور شود پس بشربت ورد
صاف کرده تدبیر انبات و تجفیف نمایند طلای غربی گذارند زنج بول طفل سائیده خشک کرده پر کنند آب آهک مصفی چکانند عسل صبر هر یک دو اونس عروق الصفر
یک نیم درم مرکی اونس آب دو رطل بیزند تصفی یا ند صاف کرده اسفنج آلوده نهند خر مهره خرد مسحوقه دو درم صبر کندر هر یک نیم اونس دم الاخوین اسفیداج هر یک
سه درم اشق محلول بسرکه مغیره هر یک یک نیم درم زرد چوب دو اسکر بلو موم قند هر یک سه اونس مرهم ساخته گذارند سادزیان کلاب بلعاب به آمیخته نهند اگر نشود
همین نهج داغ دهند که تا انتها رسد عسل بر آتش نهند چون قریب حب بستن رسد قدری مرج آمیخته فتیلها قدر بهر غرب ساخته از ریم پاک نموده نهند و بعضی نار
خوانند و بر شعیر که در زبل و درست برآید بگیرند و با هموزن برگ نیم کرایل سائیده در غرب کنند زود به سازد عروق الصفر یک تا نخواه سه سائیده با لندو دوای
چینی انفع **دوای چینی** چینی مسحوق بآب برگ نیب سه بار تر و خشک کرده پر کنند یا آب برگ نیب حل کرده بر کاسه سفال آلیا رسیده طلا نموده در سایه خشک
سازند و باز بآب برگ نیب حل کرده خشک کنند سه بار پس سائیده بکار برند اگر خواهند بموم و روغن مرهم سازند مزیل غرب صبر هم **قول یولس** از ریم پاک کرده
بخمر شسته خمر انگوری چکانند پس بعد برگ سداب بآب انار سائیده فتیله ساخته نهند و ساعتی چشم را بعصابه بسته دارند **قول جوان** کور و دوا و سبحانه تعالی

در هر ماق غدودی پیدا کرده و دو عظم که زیر او ست سوی بینی ثقب نموده تا رطوبت که از دماغ بر ماق ریزد از ین ثقب در بینی آید و فتیله ثقب از بلغم و ماده غلیظه
بند گردد در ماق ورم آرد و چون نضج یافته مبدل بریم شود غرب آرد پس اگر ماده بشرکت معده باشد تلخی دهن عدم اشتهاء و ثقل معده کنین تنقیه دو سه بار بقفاء نکیره زرد
دهند یا تارترد امیتیکو شش دانه یا مسهل دیگر دهند و اگر بسبب امتلای خون در عروق یا دماغ باشد آثار آن فصد دست کنند اگر حبس بواسیر یا حیض بود فصد پای کنند
ارکوا امیتو ریپیه کو ریکو نهند و طلائیه مفتحه نگذارند که آخر ناصور شود اگر کافی نبود اسفنج بطبیخ گرم ادویه محلله تر کرده نهند چند بار اگر تحلیل نشود الوت بنجم تند یا بعرق
اونکز یا سوده طلا کنند اگر رو بنضج نهند امیلا استر دو یا کیلا انو مینو ر گذارند اگر کافی نبود تریاق یا کتا ضماد کنند بعد فصد و مسهل فتیله از پوست نارنج یا برگ کتم
یا تنبا کو ساخته در ثقب نهند آب برگ سلق یا تنباکو سائیده یا فرفیون سائیده یا اذان الفار سائیده سعوط کنند اگر بنضج رسد عدس پوست از عسل پزانده ضماد
کنند و بعد اخراج ریم لیکور توتیا چند قطره چکانند اگر بسبب سوء مزاج حار احشا باشد خروج ماده بحدت و سوزش اگر اندک اندک از ماق ماده رقیق بر آید عسر العلاج
بود باید که داغ دهند پس اگر بسبب حبس حیض یا بواسیر باشد در پا سوی درون داغ دهند اگر از ماده سر بود بر بازو داغ دهند اگر یکسال گذرد و صحت نشود بر سر بالای
نوکا داغ دهند اگر به نشود گردنا صور حلقه مانند روغن طلا طلا کنند بفاصله سه روز و حلقه باید که بسیار باریک بود و الا غموض آرد و اگر مریض تن بکافتن اقبال نکند
مرکوریو پریسی پیتا دو سرخ هشت زاج سوخته چهار درام کو امیتو ادویه آمیخته ضماد کنند اگر تا عظم رسد و آن را فاسد سازد تنقیه ماده کنند او کو امیتو یا پا یلما یا تریاق
ماکنا گذارند اگر بزرگ و با درد چیع و حمی باشد بزودی فصد کنند بار تنگ بنمک سائیده طلا کنند اگر از ین صحت نشود زجاج باریک سحق کرده مالند یا داغ دهند
قول محمد زکریا اصبع بر ماق نهند اگر ریم آید داغ صواب باشد **ادویه** تا که زرد اب نشده دماغ را آب بارکتا فی خرد پاک کنند و بعد ریم غیر از داغ علاج نیست
دیگر اگر انصباب ماده دماغی باشد پوست انار گلنار اقاقیا عفص جوز سرو زاج گل ارمنی هر یک درم قند سه درم شمع ابیض چهار اونس مرهم ساخته بر جبهه گذارند
دیگر قحف آدم یا عظم گربه بروغن کتان سوده چکانند **دیگر** عنب الثعلب سائیده بمغز نان آمیخته ضماد کنند مفید **دیگر** پر سیاوشان خائیده یا اخته روس خائیده یا برگ
زیتون سائیده یا برگ اناهر سائیده یا زنج بآب کشنیز سائیده یا کندر بزبل حمام آمیخته یا زاج محرق بسرکه آمیخته یا مرتک سه صمغ عربی یک جزو کاو آمیخته یا املہ بآب با رنگ
سائیده یا زبل ذباب دو فلفل گرد یک بآب سائیده ضماد کنند **دیگر** موی ارنب سوخته یا زبل حمام سائیده یا برگ آس سائیده یا بونه سائیده یا گل کبر سائیده
یا عظم آدم بوسیده صبر سائیده یا مغز جوز سائیده از مده پاک کرده پر سازند **دیگر** سلخ الحیه سوخته بعسل آمیخته نهند مفید مجفف **دیگر** اگر زود چرک نکند تخم حنظل
ضماد کنند در روز دو بار چون بچرک آید تخم حنظل سائیده پر کنند **دیگر** آب غوره چکانند **دیگر** روغن جوز مالند **دیگر** بول آدم قطور کنند **دیگر** املیله اسود عظم سنور طلا کنند
و چکانند **دیگر** برگ تمر هندی بآب جوشانده قدری زاج آمیخته چشم را شویند مرلیه کرم **دیگر** مغز شتر خشک کرده بعسل آمیخته فتیله آلوده یا افیون توتیای سبز بوی
مار سیاه برابر در ظرف گلی نو نهاده گل حکمت کرده خشک نموده در آتش سوخته بر آورده بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبل زباز زبل گاومیش که بسیار خورد باشد
بر خرقه کشیده چسپانند **دیگر** چوب خربق اسود تر کرده بعد یک شبانه روز بر آرند ماده بر آورده پاک کند **دیگر** مرهم توتیا بارونی گذارند چون پاک شود عظم زانوی است
شتر در شش درم روغن گاو سوخته دور کرده موم سفید و نیم درم مرد سنج درم انداخته حلکرده نهند کندش سه درم تنباکو یک نیم درم فلفل دو نیم سکر ویلو سائیده بوسیند اگر به
نشود عظم زانوی شتر بآب شبانه سوده فتیله آلوده نهند **فصل چهار دهم در امراض متفرقه چشم** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در سل العین** یعنی در
هزال چشم و ضعف بصر لازم اینست گاه باشد که مقله بغایت لاغر شود و قریب باشد که پلکها بران منضم گردند گاه باشد که بسبب غلبه یبس و زوال صفای بصر

بالکل معطل گردد اگر بمتابعت شود سبب او نقص رطوبات است و این اکثر افتد **علاج** اگرچه تدارک این عسر است و استرداد رطوبت اصلیه کمتر متوقع اما تا ازدیاد نپذیرد بهر حال
توجه بترطیب واجب دانند و احتراز از مجففات لازم اگر بجوانان شود و اگر در یک چشم باشد و نادرست که در هر دو بود چرا که سبب این نقص رطوبات اصلیه نیست و
بجوانان کمتر افتد سبب او کثرت استفراغات یا عدم وصول غذا مدتی طویل چنانچه در بعض ناقهین یافته شده عروق مشیمیه یا شبکیه که بدان سبب غذا برطوبات نرسد
یا ضعف قوای چشم که عاجز شوند از اغتذا چنانچه عارض میشود از استعمال مخدرات زیرا که شئ مخدر بسبب برد مجمد قوت غاذیه را فرو میمیراند **قول جالینوس**
بعض اطبا برای دفع وجع چشم افیون وغیره مخدرات مدت ابکار داشتند پس بعضی را ذبول البصر و بعضی را سل العین پیدا آمد **علاج** اگر بسبب سده باشد در استفراغ
و تفتیح سده کوشند پس بترطیب بدن و سر متوجه گردند و اگر سده نبود فقط در ترطیب مبالغه نمایند **نوع دوم در حرقت چشم** اگر از ماده گرم باشد **علاج** تنقیه
کنند اگر ساده باشد توتیا بعوره پرورده کشند برگ کاسنی بهی در ضماد کنند کافور کشند **نوع سوم در تغیر لون عین** بغیر سده و شرناق وغیره **علاج** خون بال کبوتر
چکانند کندر زعفران صفرت بیض شیر زن خمر آمیخته خرقه آلوده بر چشم نهند اگر زرد باشد بخار سرکه رسانند اگر سفید بود که گرد حدقه پیدا آید بعد تنقیه بادیان مورد
حلبه بامیران در آب جوشانده خرقه تر کرده بر چشم نهند پنج شانه اونس برگ خطمی برگ مورد هر یک کفی حلبه بامیران هر یک درمی آب سرشته نان پخته شگافته بخارش
بچشم رسانند زهره دراج کشند اگر حرارت آرد آب بادیان چکانند اگر آب بادیان آمیخته کشند حدت نیارد غاریقون صبر صره بسته در آب تر کرده آتش چکانند تخم خربزه باریک
سائیده کشند و در وقت دیگر آب بادیان دو سه قطره چکانند **نوع چهارم در حکه عین** سبب او فضله شوریست و گاهی از کثرت حکه پلک ریش گردد **علاج** رگ جبهه زنند
مسهل دهند در حمام روند آب نیمگرم بر سر ریزند تلطیف تدبیر کنند وقت خواب برگ کاسنی روغن گل بر چشم گذارند نشاسته به بیاض بیض گلاب آمیخته بر چشم نهند اگر به
نشود عدس مقشر سماق گل سرخ شحم انار بمثلث جوشانده ضماد کنند شیاف سماق کشند **دوا** موی آدم سوخته بمرداسنگ آمیخته بر چشم طلا کنند **دیگر** آب بصل یا صمغ
عربی با آب حل کرده در چشم چکانند **دیگر** آب بصل توتیا برابر آمیخته یا آبنوس با آب سوده یا شادنه بشیر زن سوده یا کندر بعسل آمیخته یا دماغ خطاف بعسل آمیخته یا آب بصل
بعسل آمیخته یا آب پوست ترنج یا روغن زیتون در چشم کشند **دیگر** تخم اسفناخ نبات برابر سائیده یا صبر سائیده یا قرنفل سائیده یا عفص سائیده یا بلور سائیده یا
اشق سائیده یا جوزبویه سائیده یا حضض سائیده یا ابریشم محرق سائیده یا اثمد حضض سماق سائیده کحل کنند **نوع پنجم در دمعه** یعنی مدام چشم از اشک تر باشد
و از بثره و درشتی جفن و شعر منقلب هیچ نباشد گاهی بدان حد رسد که اشک دائم سائل بود و گاهی بسبب فرط بعض الاحداق و سلاق وغیره پیدا آید و گاهی محدث
تآکل و انتشار الاهداب گردد **قول صاحب فونسیکه** در گوشه چشم غده برای جذب و نگهداشتن رطوبت که از دماغ و وریدی چشم رسد مخلوق اند تا اشک بغیر
اراده بیرون آید و چشم از حرارت و حرکت دائمی خود سلب و خشک نگردد **فائده** اگر مولودی بود لاعلاج اگر بسبب نقص دستکاری یعنی قطع بدین ظفره یا لحم ماق هم بریده
گردد این هم لاعلاج است اگر همه یا زیاده بریده گردد هرگز دوا نپذیرد و اگر اندکی بریده شود تدبیرش کنند **علاج** ذرور اصفر شیاف زعفران کشند صبر کندر مامیثا و
هر چه منبت لحم و قابض عضو و مجفف رطوبت باشد بکار برند **شیاف زعفران** زعفران سنبل هر یک دو درم عفص سه درم دارفلفل درم نوشادر نیم درم فلفل
ابیض یکنیم دانگ کافور نیم دانگ بگلاب شیاف بندند **قول جوان کور** و وایست انار پلیله زرد بگلاب بزانده سنگچراحت آمیخته یا سماق انجبار کندر مصطکی
هم بعرق بار تنگ بزانده بر چشم و جبهه طلا کنند اگر بسبب امتلای سر و چشم از ماده باشد و قوت ماسکه و هاضمه ضعیف بود **علاج** حب ایارج تنقیه کنند ایارج فیقرا
متقالی چند شب دهند اطریفل صغیر سه روز متواتر خورند پس ترک کنند و باز سه روز خورند حب شبیار در هفته یا ماهی یکبار دهند بر نهار مداومت حمام کنند مرغ فربه عصافیر

برغاله نخود آب خورند اگر واجب نماید فصد کنند ورد اصفر کشند بسد هلیله زرد هر یک دو فلفل دار فلفل هر یک نیم کحل کنند اثمد مدام کشند یا کامه گلاب غرغره سازند اگر در گرما زیاده شود هلیله دو نیم درم بنفشه سه مثقال حب بسته شربت قند دهند تو تیای هندی مغسول کشند اگر بسبب حرارت مزاج چشم و دماغ باشد سرعت و تواتر حرکت چشم امتلای عروق چشم و سرخی آن التهاب گرم تیق حرقت دماغ **علاج** اگر مادی باشد تنقیه کنند بعد تنقیه شادنج مغسول توتیا مغسول اقلیمیا هر یک [illegible] بسد هر یک نیم درم مامیثا صبر هر یک یک نیم دانگ سائیده کشند توتیای مسحوق چند شب در شبنم نهند [illegible] [illegible] سائیده کشند تخم کاهو بر جبهه ضماد کنند خشخاش بر جبهه طلا نمایند و برگ تازه ضماد کنند مروارید [illegible] اگر ساده بود [illegible] تنقیه [illegible] **قول صاحب قرابادین** [illegible]

[illegible] بعده شیرزنان بسوخ و عقب گوش علق چسپانند و بر نوک و عقب گوش [illegible] مندگل زنگار [illegible] هر یک [illegible] آمیخته بر خرقه کشیده بر صدغ نهند و وقتیکه خشک شود تر سازند یا زنگ یا میرو یا گل سرخ یا هلیله [illegible] آب نیم رطل جوشانده صاف کرده زاج نیم درم آمیخته چشم را شویند اگر حرقت و حکه باشد مروارید بسد چشم سرطان بلور تباشیر سال سفید توتیا هر یک [illegible] گلاب عرق [illegible] هر یک [illegible] [illegible] چشم را شویند مروارید بگلاب تر کرده بعد چند ساعت پخته خرقه بدهن گلاب تر نموده بر چشم نهند چند بار پس برای تقویت چشم و تخفیف [illegible] نیم درم عرق بادیان یا خمر ابیض یا آب ساده نیم رطل آمیخته چشم را شویند یا برگ نرم سیب قبل از طلوع آفتاب گرفته سایه خشک نموده بیک رطل خمر ابیض جوشانیده صاف نموده چشم را شویند [illegible] بعده نوشند فروج خورند حمام آب بیمگر دم نمایند **قول جوان کور** [illegible] آب باید ده صد بار نماید روغن گل و افاسیه [illegible] اگر مع حکه باشد مروارید بسد یا بسال سفید نوده دانه لعاب اسپغول بگلاب برآورده او فیس آمیخته طلا کنند و در چشم کشند اگر مع حرقت چشم باشد سنگ بصری مربرد درم تک سرب سنگ [illegible] هر یک [illegible] و نیم [illegible] آمیخته [illegible] دو ساعت در چشم [illegible] کنند و ابطبیخ نباتات مبرد [illegible] اگر بسبب برودت مزاج چشم و دماغ باشد آثارش ضد حار ثقل تن کثرت خواب عدم عطش بیاض بول سیلان آب از دهن بینی **علاج** اگر مادی باشد تنقیه کرده فلفل گرد نمک هندی هر یک یک دار فلفل [illegible] سرمه چند همه کحل سازند یا سلیقون [illegible] کشند [illegible] هر یک یک نیم درم [illegible] حاجت آمیخته بر صدغ و جبهه ضماد کنند توتیا ده هلیله زرد سه دار فلفل دو صبر یک کحل سازند هلیله زرد بحجم گیرفته [illegible] [illegible] یک دانق آمیخته کحل سازند اگر ساده بود تنقیه ضرورنیست **قول صاحب** [illegible] [illegible] نماید کند [illegible] درم [illegible] آمیخته خرقه آلوده بر صدغ نهند کحل [illegible] کشند **قول جوان کور** [illegible] شربت اسطوخودوس شربت دینار [illegible] افسنتین یا بادیان برگ کتم آمیخته دهند چند روز پس تنقیه بحب ایارج حب غاریقون کنند و بر سر عرق [illegible] ساق [illegible] غاریقون جوش بود طلا کنند بعده داغ [illegible] قرنفل بادیان عود سائیده گذارند وقتیکه ماده مستخرج گردد برد زنگ کلیلی داغ دهند تا که تحفیف [illegible] سائل دارند اگر تاب داغ ندارد فرفیون بحجم آمیخته بر سر گذارند بعد یک روز بردارند و برگ کرنب به روغن زرد چرب کرده بر [illegible] آمیخته بسرکه پخته بر پشت چشم طلا کنند بگلاب که در وی کندر سوخته سرد کرده باشند چشم را شویند [illegible] صبر دو [illegible] جوشانده [illegible] اگر بسبب نقص [illegible] استعمال حاده یا از زوال سیلان چشم بحرقه در پشت یا حمیات حاده باشد **علاج** [illegible] مامیثا هر یک [illegible] شیاف ساخته یا هلیله زرد [illegible] هر یک یک نمک هندی نیم دار فلفل دو آب سماق شیاف ساخته کشند که نسبت [illegible] اگر مزاج [illegible] بود تر کرده [illegible]

اگر حرارت غالب بود شادنه مغسول توتیای مغسول هر یک یک مروارید بسد هر یک نیم شیاف ماميثا صبر هر یک ربع آب سماق یا گلاب شیاف ساخته کشند
و در هفته دو بار حلق موی راس کرده حجامت کنند غبار آسیا کند رکزنارنج طلا سازند اگر بسبب ضعف عضله چشم باشد چشم بیرون آمده نماید **علاج** برود حصرم و شنانی
با سلیقون کشند سماق بگلاب تر کرده چکانند **قول صاحب فونسیکه** اگر بسبب ضعف غدد باشد مدام چشم پر آب ماند و اشک سائل نبود مگر وقتیکه بافراط
رسد عسل و مرکه سداب یابس هر یک یک جوشانده صاف کرده بر جفن وغیره طلا کنند کندر ذکر صبر قدری با آب و صمغ حل ساخته چکانند شوینه صبر بعرق بارتنگ جوشانده
یا سنگبصری مدبر دو درم در خرقه کتان بسته بخمر تر کرده یا صبر سنگبصری مدبر قشر بیض مسحوق هر یک درم در خرقه سفت بسته به نیم کاسه خمر ابیض یا عرق بادیان تر نموده
بر چشم طلا کنند هلیله زرد چهار درم خمر ابیض شش رطل در ظرف سفالی روزی تر کرده جوش سبک داده عرق بادیان عرق گلاب هر یک ده اونس سنگبصری مغسول گلاب چهار
درم انداخته در آفتاب نهند و چند بار جنبانیده صاف کرده بکار برند مقوی چشم جاذب رطوبت لیعرق [illegible] کرده [illegible] صرف زعفران [illegible] گلاب است چشم را شویند
چند بار و صاف نکنند و از هوا و غبار پرهیزند و اگر حمرت باشد توما دران در عرق بارتنگ جوشانده بکار برند و برای حکه چشم مرهم [illegible] بر جفن و ماق بمالند ـ
قول جوان کورو و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و بعده حب کوچیا دوا اسکرو [illegible] دهند چهار بار بتفاوت اگر کافی نبود شیاف ابیض افیونی
بعرق بارتنگ یا بعرق مورد حل کرده یا آب بصل ده اونس بر آتش نرم قوام عسل نموده کند مسحوق دو درم آمیخته بر چشم طلا کنند اگر ماده با فراط از دماغ ریزد
بهدانه سماق در عرق بارتنگ جوشانده خرقه تر نموده بر جبهه و صدغ گذارند **قول صاحب فونسیکه** اگر ماده از عروق درونی [illegible] آید کثرت دمعه [illegible]
بینی وجع در اجزای درونی سر تنقیه کرده بعده دو سه روز حلق شعر کرده بر پس سر یا عنق حجامت کنند کندش یک گل [illegible] نیم سائیده عطوس نمایند [illegible]
تعدیل و تقویت دماغ سازند و ملک سر بعد حلق موکنند سازج ماميران هلیله زرد بسد بار بکحل کنند و اگر از عروق بیرونی [illegible] آید امتلای رگ جبهه و [illegible]
و از ضماد قابض راحت یافتن قلت وجع و وقت شانه کشی [illegible] شدن درد اضمده قابضه بر سر نهند چشم را بخمر انگوری شسته صبر کشند برگ [illegible]
بر چشم نهند زاج بخمر آمیخته اسفنج آلوده بر چشم گذارند **قول جوان کورو** و اگر بسبب دخول دود و غبار آب بصل خردل وغیره یا شعاع آفتاب هوای تیز بر چشم
باشد ترک و تبدیل آن کنند اگر بسبب [illegible] وغیره چشم باشد توتیای سبز سفید چهار سرخ عرق گل سرس سه اونس آمیخته هر ساعت قطره در چشم چکانند [illegible]
کوهین وقت شب بر پشت چشم طلا کنند برگ زیتون بعرق بارتنگ جوشانده زاج محرق نیک [illegible] آمیخته چشم را شویند چند بار بابلیج سماق شویند **قول**
جوان کورو و اکثر از برودت و رطوبت میشود باید که تقلیل شرب آب کنند اغذیه یابسه خورند از خمر پرهیزند حب شمع در دهن دارند اگر کافی نبود بینی را شسته
فتیله از پوست نارنج یا برگ کتم یا تینا کو ساخته در بینی نهند و بخور کنند از آله ذهبی بر قشر و غدد ماق داغ دهند اگر چشم سبز [illegible] ممتلی نمایند سعوط وغیره بکار برند
که ماده دیگر رجوع خواهد کرد **قول الارزور** بیر قطور دمعی عرق خمری چکانند قرص دمعی [illegible] آب سه رطل حل کرده چکانند و شویند بعرق توتیا عرق صبر عرق [illegible]
چشم را شویند شیاف ریق کشند قدری خل در لبنی مینت دمعی افزوده بر جبهه ضماد کنند **فائده** نوعیست از دمعه که در هر اندک مدت قطرات اشک متقاطر
شود و منقطع گردد سبب آنست که ملک بالا قدری غلظت پذیرد و در باطن یا یک نوعی پدید آید پس وقتیکه آن [illegible] سد [illegible] اشک بیرون آید
و وقت امتلای بدن از ماده دیری معده از طعام و شراب و بیداری ازدیاد پذیرد و وقت خلو [illegible] و اعتدال نوم خفت [illegible] نماید اما اگر غلاظ جفن اندک [illegible] خفیف باشد
چنانکه موجب [illegible] اشک [illegible] نمی آید **علاج** تنقیه بدن کنند تقلیل غذا [illegible] نمایند و از اغذیه غلیظ [illegible] پرهیزند ماميثا در زعفران [illegible] ضماد سازند

تکمید کنند و بعد تنقیه با سلیقون شیاف احمر کشند دوا سنگبصری سه درم فلفل شش عدد در ظرف روئین با بول چند روز سحق کرده کشند برای دمعه و حکه

و تکدر مزمنه و دیگر امراض چشم مفید دیگر زعفران بشیر زن کشند یا بر پلک ضماد کنند دیگر فندق هندی با آب شبانه سوده آبنوس با آب سوده پنج خروع با هلیله زرد

بشیر زن یا شیر گوسفند سوده یا آملیه زرد با گلاب سوده یا دندان ماهی اسپ با آب سوده شادنه با گلاب یا شیر زن سوده آبنوس [illegible] با [illegible] آب سوده

سمندر با بول [illegible] سوده کنند بعسل آمیخته کتیل بعسل آمیخته زهره سلحفات خشک کرده بعسل آمیخته زهره مرغ زهره ارنب در چشم کشند دیگر فلفل مقشر [illegible]

بعسل حب بسته بعسل یا آب گرم سوده کشند برای دمعه و نزول و بیاض و دیگر امراض چشم دیگر چرک گوش در روز دو سه بار کشند دیگر خسته خرما سوخته بعسل آمیخته

کشند دیگر بادیان سائیده سرطان سوخته سائیده زنگال پنج عشر سائیده فلفل سائیده ابریشم سوخته سائیده هلیله سائیده [illegible] سائیده [illegible] سوخته

سائیده حضض سائیده قرنفل سائیده فیروزه سائیده مشک سائیده زعفران سائیده عفص سائیده قسطین سائیده [illegible] سائیده [illegible] سائیده

کحل کنند دیگر دار فلفل و زهره ارنب تر و خشک نموده سائیده قشر بیض چهار عدد فلفل هشت عدد سائیده کشند دیگر [illegible] سوده [illegible]

[illegible] سوزد که دو دوش [illegible] در چشم کشند دیگر اثمد سه درم سنگ بصری یک نیم درم قرنفل دانه فلفل هر یک شانزده عدد بگلاب شیاف بندند و با آب سوده کشند

رافع حکه هم دیگر هلیله سیاه با آب سوده کشند برای حرقت و حمرت هم دیگر آب نبات العنب یک قطره چکانند و خوابند دیگر عفص [illegible] هر یک [illegible] سائیده با آب

بهنگره آمیخته پنبه بیست یکبار بدین تر و خشک نموده فتیله ساخته بروغن افروخته دود دوش گیرند و مدام کشند دیگر برگ [illegible] کوفته تمام شب بر چشم بندند دیگر

هلیله زرد چهار درم آب دو رطل جوشانده صاف نموده سنگ جراحت در مر آمیخته چشم را شویند دیگر زبل خفاش با آب سوده در منخر [illegible] چکانند دیگر [illegible]

به بیاض بیض بر شقیقه طلا کنند دیگر زعفران دارچینی افیون جوز سرو صمغ عربی برابر بگلاب سائیده گرم کرده طلا کنند دیگر آب انار ترش رطل جوشانند [illegible]

ماند حضض مامیثا زعفران صبر هر یک مثقالی مشک دانگی در شیشه کرده چهل روز دارند پس بکار برند دیگر کف دریا اقلیمیای فضه هر یک ده مثقال ملح اندرانی

اسفیداج سازج دار فلفل سنبل هر یک [illegible] دو نمک هندی قرنفل [illegible] هر یک یک صبر عصاره مامیثا مس سوخته هر یک پنج هلیله زرد چهار مامیران نمک [illegible]

زرد چوب هر یک سه کحل سازند برای دمعه و سبل و ظفره و نزول و ضعف بصر **نوع ششم در قذی** یعنی افتادن چیزی در چشم اگر چیزی در چشم افتد قطعاً

چشم را نمالند که اگر درشت باشد در چشم فرو رود علاج با آب گرم شویند شیر زن چکانند پس اگر دود و غبار است بهمین تدبیر زائل شود الا پلک بگردانند و در

چشم و پیچ پلک نگاه کنند اگر محسوس شود بسر میل بردارند یا پنبه بر و نهند و ساعتی دارند تا قذی از این پنبه باو آویزد پس دفعه پنبه بردارند تا همراه او برآید و اگر

غائص بود و بدین تدبیر بر نیاید نشاسته مسحوقه در چشم ریزند و زمانی دارند تا در نشاسته آویزد و از موضع خود جدا گردد پس به پنبه بردارند بسا باشد که قذی

نامعلوم بود و چون خرقه کتان بسر اصبع پیچند و درون پلک گردانند بیرون آید و اگر چیزی درشت چون ریزه سر خوشه گندم یا جو یا ریزه شیشه و مانند آن در چشم

افتد و تشبث کند آن را با آلتی که مخصوص باین کار است گرفته یا بهر حیله که بر آمدنش ممکن باشد بر آرند پس شیر زن یا بیاض بیض چکانند تا از مضرت ایمن باشد و اگر

جانور باشد که خرد تر از دقیقه می بود و چون در چشم افتد بحدقه می آویزد و تشبث میکند و بدان سبب الم شدید و لذع و سرخی چشم پدید می آید باید که گل سر شوی

سحق کرده در چشم پر کنند و یکساعت چشم بسته دارند تا آن حیوان بطین در آویزد پس بخرقه یا پنبه بیرون آرند یا اول چشم را با آب گرم تکمید کنند تا مسترخی گردد

پس با نبوبه ذو الاضلاع در چشم بقوت دمند تا از موضع جدا شود پس از میل بخارند نرمی تا تشبث او اصلا نماند پس بیرون آرند قول خان کور و دیگر

گاه در چشم افتد کهربا در چشم نهند اگر آهن باشد مقناطیس گذارند دیگر سلخ الحیه بر چشم بندند آنچه در چشم افتاده باشد برآید **نوع هفتم در زرقت** زرقت
اصلی اصفت سبب است یکی کثرت روح باصره دوم صفای نورانیت سوم عظم جلیدیه چهارم نتو جلیدیه پنجم قلت رطوبت بیضیه ششم صفای بیضیه
هفتم قلت سواد عنبیه اما زرقت حادثه اسبب است یکی نتو رطوبت جلیدیه خواه سبب نتو او افزونی زجاجیه باشد یا ورم طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه و ظاهر است
که چون زجاجیه زیاده شود یا در طبقات مذکوره ورم افتد جلیدیه منضغط میگردد و بیرون سو میگراید و بدان سبب رنگ عدقه ازرق بنماید علامت و علاج اسباب
مذکوره در امراض طبقات و رطوبات ذکر کرده شد حسب احتیاج از آنجا تفحص نمایند اما نیکوترین تدبیر برای زرقت که سبب او نتو جلیدیه و سبب نتو زیادتی زجاجیه
باشد آنست که اگر مزاج سرد باشد روغن بادام تلخ روغن بید انجیر روغن نارد در بینی چکانند شادنج و فلفل زنجبیل بدالیحر هلیله زرد در چشم کشند و اگر مزاج گرم بود
روغن بارد و صمغ عربی در بینی چکانند سرمه توتیا طباشیر در چشم کشند روغن گل در بینی چکانیدن در حال نیز در باره نافع دانند تغیر لون عنبیه بسبب رطوبت غلیظ
و برین دلالت میکند حال صبیان که اکثر اطفال قبل از نهوض و رسیدن بلوغ بسبب خامی و غلبه رطوبات ازرق چشم میباشند و چون بالغ میگردند و حرارت
قوی میشود بسبب تحلیل و نضج رطوبت سیاه چشم میگردند **علاج** بایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس تنقیه کنند بعد از تنقیه دماغ نمایند مسخنات عطسه آرند مقابل
گرم و هند زعفران سائیده در چشم کشند روغن زعفران برای تسوید زرقه از هر سبب که باشد عجیب کند میل در روغن حنظل سرب فرو برده در چشم کشیدن
سوم آنکه رطوبات پخته که باعث صبغ است تحلیل رود و زرقت پدید آید مثال نباتات که چون خشکی گراید سفیدی در آن نمایان میگردد و اکثر بیماران بعد امراض
طویله پدید آید **علاج** هر وجه که ممکن باشد بترطیب کوشند و افندق هندی سوخته بزیت آمیخته بر یافوخ گذارند و در چشم کشند دیگر رب حنظل با آب عنب الثعلب
یا آب پوست انار کشند دیگر شیر دختر گرم با آب قشر جوز در چشم چکانند دیگر سرمه دو درم زیت دو درم مروارید زعفران هر یک درم مشک کافور هر یک دانگ
کحل کنند دیگر سرمه سه درم دو درم زیت دو درم عفص اقاقیا هر یک درم مشک دانگی کحل سازند این دوا اطفال را بکار برند که در جوانان **نوع هشتم**
در ضربه عین اگر ضربه بر چشم افتد و حمرت پدید آید **علاج** فصد کنند و بنقوعات خفیفه و ماء الفواکه تلیین نمایند اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد تنقیه
بیاض و صفرت بیض بروغن گل آمیخته بر چشم نهند و چون وجع ساکن و حمرت دفع گردد اما کبودی باقی ماند کشنیز و سنگ پلپل زرنیخ طلا کنند تا کبودی
رفع شود و اگر از شمشیر یا سنگ تفرق اتصال پیوسته فصد و اسهال کنند و صفرت بیاض بیض مانند اگر خون بسته باشد از خون پاک کرده شادنه مغسول
بقدری کافور سائیده پاشیده محکم بندند و اگر خون نه بر آمده توتیا بر ویزی کنند و هر اندک مدت فصد و سهل بکار برند تا ماده گسسته شود و بعلاج قرحه
رجوع نمایند **قول الارزق** پیر بیضه دوازده عدد در آب پخته صفرت دور نموده هر کنند صبر اسفوت هر یک درم صمغ عربی دو درم سکر زعفران اسکر دیلو
سفید یک نیم اسکا پیلو پر کرده بریسمان بسته در ظرف شیشه ... در دیگ ... باشد تنکه بالای آب ماند زیر دیگ آتش
کنند و در دیگ بند سازند چند ساعت بر آرند آب که ... در چشم کشند طلا نمایند برای ... الفنع بادیان درم هلیله درم سرمه دو درم
سنگ بصری چهار درم خون بچه کبوتر او تر عرق گلاب آب مرزه ... آمیخته قطور کنند و طلا سازند نقوعی برای ضربه و دمعه انفع انار تخم پخته ضماد
کنند تیچ ... کنند ... آب ... طلا کنند آرد ماش ... سائیده ... گرم در چشم طلا کنند ... و حمرت که از ضربه باشد صبر بعسل ضماد
نمایند کبودی چشم که از ضربه باشد دفع شود مر آب ... طلا کنند ... خون بسته در چشم فلفل بعسل ... کنند ... دی گرد چشم سکنجبین یا لسید کشند ... تا قرحه چشم

نوع نهم در قروح عین قرحه که در ملتحمه و قرنیه و عنبیه افتد بنظر می آید و علامات مخصوصه دارد و مگر آنکه در طبقات دیگر افتد که در نظر نمی آید و علامات مخصوصه ندارد مگر وقتیکه ریم طبقات بالائی را شگافته و از رطوبات نافذ گشته بظاهر آید آن وقت معلوم میگردد و مگر در ابتدا فقط وجع باشد و غیره میباشد و طبیب میداند که ریم هست **فائده** باعث قرحه اخلاط حاره محرقه لذاعه است که در طبقات آمده تفرق اتصال آرند پس شدت نخس و ضربان و وجع و کثرت دموع از از لوازم قرحه سائر طبقات است اما آثار قرحه ملتحمه آنست که در بیاض چشم نقطه سرخ پدید آید و اگر سرخی در همه سفیدی عام باشد اما موضع مخصوص سرخ تر از دیگر اجزای وی نماید و وجع و ضربان و غیره هم باشد و قرحه ملتحمه اگر غائر بود دبیله گویند و آثار قرحه عنبیه آنست که مقابل سیاهی چشم نقطه سرخ متشنج بعروق سرخ پدید آید پس اگر این ماده کثیر در وی باشد قرنیه را بشگافد اگر از کثرت و حرارت خالی بود تحلیل می پذیرد و بلا خرق و آثار قرحه قرنیه آنست که در سیاهی چشم سفیدی پدید آید و وجع و ضربان در همه میباشد **فائده** قرحه که بر ظاهر قرنیه افتد چهار گونه است یکی آنکه بر ظاهر سیاهی نقطه وسیع پدید آید مانند دخان دوم آنکه نسبت باول عمیق تر بود و موضع بسیار فرا نگیرد سوم آنکه بر کناره قرنیه پدید آید و قدری از ملتحمه فرا گیرد چهارم آنکه بر سیاهی چشم مانند شعر و صوف سفید پدید آید اما قرحه که بر باطن قرنیه افتد سه گونه است یکی آنکه عمیق و صاف لون بود و در خروج بگاورس ماند و خشکریشه کمتر آرد دوم آنکه نسبت باول فراختر باشد و در عمق کمتر سوم آنکه چرک بسیار کند و خشک ریشه کثیر آرد و اگر مدت دراز گردد و رطوبات چشم از وی پالاید و نزد بعضی دبیله همین است و نوعیست از قرحه ساده غریبه که ازین انواع خارج است و او آنست که عروق بسیار دارد و در هر موضعی از چشم که بر آید شعبها و عروقها متشنج پدید آیند بمثال شبکیه و این قرحه اکثر طبقات را فرا هم میگیرد و منتقل میگردد و دبیله و لا یفلح العین سهنا ومید لهرا این شبکیه است **فائده** سالمترین قروح آنست که بر ملتحمه بود و قلق و دمعه کمتر دارد و نیز بعض بر تغمیض چشم قادر بود و عکس این بدتر خاصه اگر در حدقه مقابل مردمک باشد **علاج** درنگ نکنند قیفال زنند قدر قوت خون بر آرند و در هر هفته قیفال زنند قدری خون بر آورده باشند پس بطبیخ اهلیله و مسهل صفرا تنقیه کنند بدفعات اگر قرحه قریب بماق اکبر باشد وقت خواب بر نوعی خوابند که آن طرف بلند ماند تا ریم در ماق جمع نشود و آنرا فاسد نسازند و اگر قرحه قریب بماق اصغر بود چنان خوابند که این گوشه بر بالین ماند تا ریم بر آید و از آنجا و از بلند دوی و عطسه و اغذیه غلیظه پرهیز نمایند اگر قرحه قوی بود با وجع و ماده گرم و سوزان باشد شیاف ابیض بشیر زنان یا به بیاض بیض حل کرده چکانند شیر تنها نیز مفید است اگر قرحه زود بخته نشود لعاب حلبه مغسول لعاب کتان مغسول آب اکلیل چکانند وقتیکه ریم ظاهر شود و برای جلا و تصفیه شیاف آبار در زرور را به ترت بکار دارند اگر ریم غلیظ باشد و بدین سبب متفرغ نگردد آب حلبه مغسول و عسل بکار برند تا رقیق گردد و باسانی بر آید چون قرحه پاک گردد شیاف ابیض کندری و غیره که ملحم باشند بکار دارند وقتیکه قرحه پر شود شیاف احمر لین کشند اگر اثر قرحه باقی ماند آنچه برای ذهاب آثار قرحه جدری مخصوص است استعمال نمایند و اگر قرحه بلند شود و مو سرج گردد ادویه که قابض و مقوی باشند و در شتی نیفزایند بکار برند **قول الرازی** پیر بعد فصد و تنقیه باراجبن و همچنین اغذیه لطیفه خورند مجمره بر یاد نهند اطراف بندند و مالند اگر چون سائل باشد شاذنه کشند نشاسته انزروت هر یک دو کنند یا کف دریا نیم سائیده یا توتیا محرق و دع محرق مغسول بر قرحه پاشند **فائده** اگر بفصد و مسهل وجع و خله ساکن نشود امید برء نباشد **قول جوان** کوره ولیکن نبات چکانند و وا زعفران یا صبر لیسم مرتجعین طلا کنند **دیگر** پوست خربزه بز البنج برگ زنسوان بر چشم بر چهره ضماد کنند **دیگر** آب بعض بعسل یا شیاف آب کلاب یا خون کبوتر چکانند **دیگر** زاج ماميران بادیان صره بسته بطبیخ سرد گل سرخ ترکرده بر چشم مالند **دیگر** آبنوس با آب سوده کشند **دیگر** اثمد حضض سماق کحل کنند **دیگر** زرد چوب صبر مرمکی یک جزو انگوری ... عسل چهار اول زرد چوب در خمر ریزند پس صبر مر بعده عسل انداخته در خرقه باریک

بسته بر چشم بانند **دیگر** عسل سرخ دو صبر یک مرزعفران هر یک نیم درم آب یک نیم رطل جوشانند نصفی بماند بکار برند مرطبه زخم چشم **دیگر** آب تمر جو که گشنیز سبز
تازه **دیگر** اگر خار یا زجاج در چشم خلد بیاض بیض لت کرده نیم اونس قنه مغسول بگلاب دو درم زعفران **شش** گندم آمیخته چشم را بشویند و خرقه آلوده نهند

نوع دهم در خیالات اگر سبب او قوت روح باصره باشد که ذرات خرد که در هوا موجود اند و بدیگران مرئی نمیشوند احساس کند و کذا ابخره غذائی اندرون
باصره و سائر حواس قوی بوند و از اکل اغذیه غلیظه مکدره خیال کمتر گردد **علاج** اگرچه این مرض نیست اما برای دفع تشویش اغذیه و اشربه مغلظه بکار برند اگر سبب او
ظهور آثار جدری در قرنیه یا سدیا پرده ملتحمه باشد تقدم اسباب مدتی ثابت باشد و آفت دیگر نباشد **علاج** تدبیر هر سبب که باشد نمایند اگر سبب او آفت رطوبت بیضیه باشد
یعنی سوء مزاج بارد رطب در رطوبت مذکور افتد یا حرارت کثیر لاحق او گردد یا برودت یبوست ملکثف و مزیل شفافیت رطوبت بیضیه گردد و درین تقدم اسباب
گواهی دهد مثلاً اول مدتی گرم یا بهی مبرد و مرطب یا مسخن یا مجفف اتفاق افتد چنانچه در امراض رطوبات گفته شد و قرنیه صاف باشد و اثر خشونت بر قرنیه نبود
و خیال ثابت باشد از دیاد و نقصان نپذیرد **علاج** آنچه در امراض رطوبات و طبقات گفته شد از آنجا مطابق هر سبب برگزینند **فائده** اگر سبب او تصاعد ابخره
از بدن یا معده یا دماغ یا اغذیه مبخره یا بحران یا قی یا غضب و غیره باشد و این خیال بسرعت زائل شود خاصه اگر لطیف سریع الزوال باشد تقدم اسباب موجبه
و در یک چشم نباشد بلکه در هر دو و بر یک حال ثابت نبود گاهی زیاده گاهی کم پس اگر سودا باشد که در شرائین حاصل گردد و ابخره او مرتفع شده بروح آمیزند
سیاه و دود بیش نظر نمایند و چون بلند تر گردند منشعب شوند **علاج** تنقیه سودا بطبیخ افتیمون و غیره کنند اگر رفع نشوند بشیر یا ماء الجبن یا شیر ابن پس گوش داغ دهند بعد داغ شیر تنقیه
سودا غافل نباشند اگر خون گرم باشد که در شرائین حاصل شود ضعف سر گاه گاه شرار آتش و سرخ متخیل شوند **علاج** فصد کنند خون کثیر بر آرند و بعد فصد
باشیای مصفیه خون تلیین طبع نمایند و از لحم و شیرینی و کثرت اکل پرهیزند و درین قسم در علاج مهلت نکنند باشد که خون در تجویف دماغ افتد و سکته آرد اگر سبب او
بلغم شیرین صاف باشد که در معده گرد آید پس در مقدم دماغ یا در حوالی چشم جمع گردد پس وقتیکه آدمی عطسه زند یا چشم را بمالد در آن ماده حرکت افتد و بخارات سفید
که فرو می آیند و بالا میروند متخیل گردند تا که از جنبش عطسه و حرک عین ماند **علاج** قی کنند و تنقیه بحب ایارج و ایارج فیقرا نمایند غرغره منقیه کنند و برای تقویت معده
مصطکی انیسون بگلقند دهند اطریفلات بکار برند گوشت ماکیان به نخود دارچینی پخته و دیگر اغذیه لطیفه خورند **قول جوان** کور و کین تیلید بیست انه یا کوانبید بختیا
سه اونس یا ایارج جالینوس یا ایارج با حبوب نجاح شده دهند انیسون مامیران وفا مشکطرا مشیع سداب تخبیل کیتم هیل فلفل دارچینی کمون هر یکی درم عسل نبات هر یک قدر حاجت
سائیده آمیزند و یکدرم خورند عرق نان نوشند کرو ک میتا اور و ن بعرق مامیران آمیخته در چشم چکانند عرق آتا غانس که گل سرخ دارد قطور کنند اگر سبب او
کدورت اجزای بیضیه از جانب پهلو باشد نه از وسط پس تخیل کند که شخصی ایستاده است و باشد بگمان آنکه نفس الامر است ملتفت آنجانب شود و این خیال لازم
میباشد تا که کدورت رطوبت زائل نگردد **علاج** تنقیه ماده و اصلاح غذا نمایند شیاف مرارات با سلیقون روشنائی کشند اگر مادی نباشد فقط تعدیل کافیست
اگر سبب او وصول ماده در دماغ باشد و بسبب چیزی از آن بر طبقات ریزد وقتاً بعد وقتاً پس در وقت ریزش آن تخیل کند آنرا که چیزی در خارج از محل بلند پیش روی
می افتد و باشد که از این خیال نا گهانی بترسد و استدلال بر غلط موجب از رنگ خیال توان کرد **علاج** حسب ماده و حال مریض بفصد و اسهال و قی تنقیه کنند
و بعد تنقیه برای منع انصباب ماده بر چشم شربت خشخاش دهند اگر ترسند که قبض ماده آفت دیگر خواهد آورد شربت ندهند و بعطوسات اخراج ماده از مجری بینی بدق
نمایند **فائده** نوعیست که شی را بعد از مسافت بعید اشیای کثیره نماید سبب آنست که شظایای رطوبت مابین بصر حائل گردد و هر شظیه حسب قدر خویش از

جرم مبصر در پوشد و بسبب فرج و خلل که فیما بین شظایا است یک چیز بسیار نماید **علاج** تنقیه سر و معده کنند و از مغلظات و جماع و کثرت اکل پرهیز نمایند
قول جوان کور و مرض خیالات تا سی سال میماند تلیین طبع کنند تا هر روز دو سه اجابت شده باشند و سعوطات بکار برند شخصی که ضعف بصر و دماغ
دارد خمر که در وی مامیران و برگ گل مامیران کتم اسطوخودوس بادیان دواوتس ترکرده مقطر نموده باشند همراه طعام نوشیدن مداومت کند و بعد تنقیه تام برگ
تنباکو مرزنجوش قرص غاریقون مامیران بادیان فو سائیده سعوط کنند وقتیکه ماده بنضج رسد عوض آب طبیخ سالسافراز یا تا شش ماه نوشند بر پس گوش در اصل
اذن از ذراریح خردل فرفیون همیره داغ دهند که در امراض چشم انفعست **فصل پانزدهم در امراض پلک** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در کمنه جفن** سببش
ابخره غلیظ است که در پلک و طبقات محتبس شوند ثقل جفن و چون از خواب بیدار شود در یابد که در هر دو چشم ریگ است و موضع آن سفید نماید و ضعف بصر آرد
و حکه پدید آید که ساکن نگردد مگر بآب گرم **علاج** بحب بنفشه ایارج فیقرا تنقیه کنند اغذیه لطیفه خورند هر صباح حمام نمایند بعد تنقیه شیاف احمرلین شیاف ابیض
کندری کشند و بظاهر پلک شیاف زعفران یا شیاف اسود طلا نمایند آب حلبه شیر زن آمیخته چکانند لعاب کتان لعاب حلبه لعاب تخم خطمی لعاب تخم خبازی لعاب اسبغول
برابر جوش کرده قطور کنند صفرت بیض بدهن ورد وقت خواب بر چشم بندند **و** انزروت مدبر سائیده یا شادنه سائیده در چشم کشند **دیگر** برگ مرزنجوش
یابس بعسل آمیخته بر کمنه نهند **دیگر** نانخواه بعسل یا کمون آب ترب یا پوست ترب بعسل یا زوفا آب پخته ضماد کنند **نوع دوم در جرب الاجفان** و چهار
گونه است یکی آنکه زیاده شود در باطن پلک قدری خشونت مع حمرت و حکه پدید آید پس اشک همی بر آید و این اجرب منبسط گویند و اکثر بعد سدگرم بسبب استعمال
مبردات مفرطه پدید آید **علاج** قیفال زنند اگر مانعی بود بر قفا حجامت کنند منقوع هلیله و شاهتره طبیخ نمایند بعد تنقیه روشنائی یا سلیقون شیاف احمرلین در چشم کشند
اگر غلیظ و سخت باشد و بتدبیر مذکور زائل نگردد بعد تنقیه سر پلک را گردانیده بر باطن پلک بر موضع مرض شرط خفیف زنند و بعد شرط آن موضع را بسیل یا
شیاف احمر حاد بخراشند تا خون بسیار رود و خشونت زائل گردد و جرم پلک برقت اصلی عائد گردد و پس گلاب و قدری سرکه بدان بخار رسانند تا تسکین الم
و منع التصاق کند و تا که کار از تنقیه و غیره میسر شود دست از شرط و خراشیدن کشیده دارند الا عند ضرورت و مداومت حمام کنند اطریفل کشنیزی دهند شادنه
کشند مرغ نخود ماش مقشر خورند دوم آنکه از ابخره ماده حاده عفنه در باطن پلک اشیای خرد و سفید سر بر آیند و باشد که ماده ابخره مذکور بسبب احتقان بکیفیت
مالحه متکیف شوند و این را جرب حصفی گویند و از نشان این است که پوست رقیق از روی آنها متقشر شود و چون اوان نپذیرد و در علاج مهلت رود دمعه پدید آید
و در مقله فساد متعدی شود و سبل آرد **علاج** قیفال زنند تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند اغذیه لطیفه خورند و چون این نوع در سطح غشا میباشد و در غور پلک عمق ندارد
باید که حک و خراشیدن درین روا ندارند که خرق صفاق و فساد جفن می آرد و استعمال شیافات حاد قبل از تنقیه درین منع است و بعد تنقیه سر خالی از ضرر
نیست پس هرگاه که استعمال شیاف حاد اتفاق افتد بسبب ضرورت باید که عقب وی برود نفسجی بکار برند تا تسکین حرارت کند **برود نفسجی** گل بنفشه کشنیز
بریان صمغ عربی کتیرا هر یک یک نشاسته سه سائیده بسرکه سرشته بسایه خشک نموده سائیده باز بسرکه سرشته خشک کنند بدستور پنج بار پس سحق کرده
دارند سوم آنکه از خون محترقه در باطن پلک دانها همچو دانهای انجیر پدید آید و بعض بر بعض ملتصق بود و تستدیر الاسافل و محدود الراس باشد و این را تینی گویند
و از هر دو نوع سابقه بد است **علاج** فصد دست و جبهه و ماق کنند تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند بتکرار و بعد تنقیه تام شیاف احمر حاد کشند چند روز و زنگار طبرزد
یا کف دریا یا بموضع مدور الراس با آهستگی بخراشند تا پلک بر هیئت اصلی آید بعد حک شیاف آبار شیاف ابیض کحل کنند تا تسکین حرارت دانها و قرحه کنند

یا بعد خراشیدن کمون نمک خائیده آبش چکانند و بعد سه روز شادنه مغسول کشند ذرور اصفر ذرور اغبر شیاف احمر لین انفع و حمام مفید اغذیه لطیفه سبک خورند
چهارم آنکه سودای عفنه باعث این شود لونش سیاه بود و خشکریشه پیدا باشد و این از همه بد است و عسر البرء خاصه اگر مزمن بود **علاج** تنقیه تن از سودا کنند
فصد و حجامت نمایند پس تنقیه دماغ بحب ایارج و غراغر سازند تدبیر تلطیف کنند هر صباح حمام نمایند اگر سود ندهد بعد تنقیه تمام بقبند یا برگ انجیر یا آهن بخراشند
و قوانین سابقه که برای تدارک حک ثبت شده مرعی دارند **ذرور ابیض** اقلیمیای فضه صبر اسفیداج هر یک دو افیون ده نشاسته سی کتیرا بیست صمغ عربی
چهل گل سفید شصت آب بادیان پرورده ذرور کنند برای ابتدای مد نافع **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله کشنیز برابر سائیده بروغن چرب کرده بدو
سه چند عسل یا قند مقوم آمیزند شربتی دو تا پنج درم مقوی معده مزیل صداع و رمد و وجع اذن که از ابخره باشد **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله هر یک
کشنیز پنج قند مقوم بگلاب و بید مشک سه چند برای غشی و خفقان گرم و ضعف دماغ و اطفای ابخره نافع **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله گل سرخ
خشخاش گاوزبان هر یک پنج کشنیز چهل پنج درم نبات ده چند ترنجبین یکچند نبات و ترنجبین را قوام کرده مشک یک ربع اسکر و بلو زعفران بعد رم بگلاب سائیده
آمیخته پس ادویه دیگر سائیده بروغن بادام چرب کرده آمیزند شربتی شش درم بعرق گاوزبان مقوی دل و دماغ مزیل خفقان مانع صعود ابخره از معده و مراق
دوا البقر کشند مزیل جرب جفن چشم و انتشار هدب و حمرت پوست جفن **دیگر** حضض یا زبد البحر یا قشر بیض محرق کشند و از ادویه مفرده که در حکه چشم گذشت
بکار برند **دیگر** عفص سبز ذرور کنند و ساعت پلک گیند وانیده دارند **دیگر** تخم سرمق نبات برابر سائیده کشند **دیگر** اقاقیا صمغ عربی شیاف ساخته موضع
جرب را خراشند **دیگر** صبر مراشق قلقطار محرق آبنوس محرق آب پوست ترنج زهره مرغ همه مفید اند **دیگر** آب غوره جوشانند نصفی ماند در آفتاب نهند که خشک
شود پس مطبوخ مسمی بآب سوده کشند **نوع سوم در جسا و غلظ جفن** سبب وی ابخره غلیظه است که در باطن پلک گرد آیند و در افتتاح و تغمیض پلک عسر معلوم
شود و وجع و حمرت پیدا بود و این را جسا گویند و این گاهی در یک گاهی در هر دو جفن باشد و غلظ آنست که در باطن پلک غلظ پدید آید و توهم شود که جرب است
و چون پلک منقلب سازند هیچ ظاهر نماید و غلظ مخصوص بر پلک بالا است و در ایجاب جسا ابخره غلیظه یابس میباشند و در احداث غلظ مائل برطوبت معها
از لذع و سبب این ابخره یا حرکت مشی و غیره است که بدان سبب مسام کشایند و عرق آید و از وصول هوای بارد دفعةً یا بخار نزیر پوست بند گردد یا آنکه در حالت
نوم بسبب عدم تحلیل ابخره کثرت پذیرند و سوی سر صعود کرده در پیچانند گردند خاصه در شبهای سرما یا آنکه ماده جرب که اجزای لطیفه آن تحلیل رود و کثیفه غیر لذاعه
باقی ماند و باعث غلظ شود یا آنکه ماده رمد بسبب اطلیه بارده غلیظ گردد و باعث این شود **علاج** نضج ماده کرده بمطبوخ افتیمون تنقیه کنند و برای تلیین موضع و
تحلیل ماده بمطبوخ بابونه اکلیل بنفشه برگ خطمی انکباب کنند و جفن را بدست مالند که ممد تحلیل است حمام نمایند شیاف احمر کشند لاجورد حجر ارمنی خسته تمر محرق
عفص کحل کنند اخضر بر پلک نهند آب لعیبه بیض یا بادنجان سبز لعاب تخم خطمی لعاب تخم خبازی لعاب حلبه لعاب اسپغول در چشم چکانند بنفشه بشیر زن پخته یا بادام
خائیده ضماد کنند اغذیه لطیفه خورند **فائده** نوعیست از جسا که آن را یبوست العین گویند و این حکه بلا ماده میباشد و درین حاجت تنقیه نیست فقط ترطیب
کافیست **علاج** بآب گرم تکمید نمایند بمطبوخ اشیای مرطبه تطول کنند ادهان مرطبه بر سر مالند **قول الرازی** اگر جفن غلیظ و سرخ باشد و آب کثیر رود و تشرب
بنفشه آب تمر هندی شیر خشت ترنجبین تلیین کنند اغذیه سبک خورند عدس مقشر شحم انار مثلث جوشانده روغن گل آمیخته وقت خواب بر پشت چشم ضماد کنند بعد
تنقیه باسلیقون کشند سه بخار آب گرم نهند و آنگرم چشم کشایند روغن گرم بر سر مالند بنفشه پخته ضماد کنند زیت عتیق کشند **نوع چهارم در برد رطوبتی**

غلیظ است که در پلک گرد آید و منجمد گردد مانند تگرگ سفید گردد باشد و اکثر بظاهر جفن افتد و گاهی رجوع کند و گاهی حک آرد و بحکاک استلذاذ یابد و گاهی بغیر وجع
بود **علاج** لعاب حلبه لعاب کتان چکانند اشق قنه راتینج صمغ البطم بسرکه و عکر الزیت گداخته ضماد نمایند اگر ازین تحلیل نپذیرد بمبضع در عرض پلک بشگافند
و بمیل بیرون آرند چرا که در عضو متشبث نیست بلکه جداست و بعد اخراج ذرور صفر پاشند و اگر در باطن جفن بود پلک را گردانیده از پهنا شگافته برآرند و چشم
بآب گرم بشویند **دوا** از سیب بیدانه دو پاره نموده گرم کرده نهند مغز نان بعسل آمیخته ضماد کنند میعه سائله و روغن بلسان و مرهم آمیخته گذارند **دیگر** ذباب سر [illegible]
یا روغن بلسان یا اسیر قیروطی شمع مالند **دیگر** زوفا و ال مغیره حضض بآب کوکنار طلا کنند بعد نطول نضیج زکال و لیا رخام کهنه بآب سوده طلا نمایند اگر سرعت نضج مطلوب
باشد زرد چوب قرنفل بآب سوده یا خانه زنبور طلا کنند **دیگر** بر چاهک گردن یا زیر زنخ حجامت کنند یا علق گذارند **دیگر** ودع بآب سوده یا ذال بهر سوده
یا سکنجبین بسرکه سوده یا انزروت زعفران بگلاب سوده طلا کنند **دیگر** مر کندر هر یک درم موم نیم درم لادن دو دانگ زاج یک نیم دانگ بوره ارمنی نیم درم روغن
سوسن یا زیت آمیخته گذارند و در نسخه مر کندر هر یک دو درم لادن زاج بوره ارمنی هر یک نیم درم موم یک درم است **دیگر** زاج بموم آمیخته ضماد کنند **دیگر** مرده سنگ یکدانگ
قنه چهار دانگ آمیخته ضماد کنند مرهم شعیره هم **دیگر** هلیله زرد شبانه بآب زر بگلاب تر کرده چکانند **دیگر** سندروس بآب سوده یا قرنفل بآب سوده یا مشک زعفران بآب سوده
یا قرنفل مویز بآب سائیده طلا کنند مرهم بثور جفن **نوع پنجم در تحجر** ماده او اغلظ سوداویست که در جفن متحجر گردد **علاج** قیفال از جانب علت زنند پس تنقیه بحب
قوقایا حب ایارج نمایند پس تا هفته بآب گرم مالند اسفنج آلوده نهند روغن بنفشه موم مغز عظم گوساله آمیخته طلا کنند اگر تحلیل نشود مرهم داخلیون نهند اگر ازینهم نرود
پلک بگردانند و آن موضع را بآلهٔ آهنی که مدور الراس باشد بشگافند و بناخن بفشرند تا بیرون آید و اگر از عود برترسند کناره جرح را بمقراض برگیرند تا التحام بپذیرد
پذیرد و ماده بالاید و عضو پاک گردد و بعد اخراج نمک کمون سائیده پاشند **فائده** اگر بسبب ورم باریح باشد بعد تنقیه عسل صبر هر یک هشت و نیم درم مر چیا
درم جوز سرو عفص هر یک دو درم زعفران درمی آب سه رطل جوشانند نصفی باند بیخته اسفنج تر کرده گرم گرم وقت شب بر چشم گذاشته بخوابند بدستور چند شب
اگر تحلیل نشود اسپیلاسترونا کیلا نو گذارند **نوع ششم در شعیره** و رمیست دراز شبیه بشعیر که در کناره جفن پدید آید گر هم رنگ پلک بود ماده او فضله غلیظ محترق
دمویست و اگر رنگش سرخ باشد و نرم بود ماده او در اکثر خون خالص باشد و این را عروس خوانند **علاج** فصد کنند تنقیه دماغ نمایند تقلیل غذا سازند ترک
اکل شب نمایند و در ابتدا صبر حضض مامیثا گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و چون از ابتدا گذرد شمع گرم یا مرهم داخلیون یا مرهم کبین گذارند نان گرم چند بار نهند
پر مگس دور کرده مالند اگر بتدابیر مذکور تحلیل نیابد شعیره را از بیخ بر کنند و بناخن یا بمقراض بردارند و ساعتی خون رفتن دهند پس ذرور صفر پاشند **دوا** اسپل
بشمع گداخته آلوده بر شعیره نهند گرم گرم چند بار **دیگر** خون کبوتر چکانند **دیگر** آرد جو بقنه آمیخته ضماد کنند **دیگر** اشق بسرکه یا سکنجبین بسرکه یا صبر بآب کشنیز طلا
نمایند **نوع هفتم در کدکد** و رمیست صلب که در جفن پدید آید سرخش تیز بود و چون پخته شود مده بر آید **علاج** تنقیه و تقلیل غذا و غیره بدستور شعیره کنند
موم روغن مالند بآب گرم بشویند شیافات احمر لین کشند اگر کافی نبود مرهم داخلیون گذارند یا بوته اکلیل حضض زعفران ضماد کنند اگر صلب بود برگ خرفه
بروغن بنفشه ضماد نمایند اگر مده جمع نشده صندل گل مختوم و اگر جمع گشته اشق بآب کشنیز و موم روغن گذارند اگر رفع نشود بدستور شعیره قطع کرده ذرور صفر
پاشند **نوع هشتم در توته پلک** لحمیست زائد سرخ مائل بسواد نرم مانند توت که اکثر در باطن پلک اسفل متعلق باشد و گاهی در پلک اعلی پدید آید و گاهی
باشد که خون از وی روان گردد و سبب او خون فاسد محترقست **علاج** فصد کنند مسهل دهند از اطعمه گرم بخارانگیز پرهیز کنند سفوف کشنیز دهند بعد تنقیه آن ا

بعصاره بردارند و بمقراض قطع نمایند از بیخ تا عود نکند بعد قطع نمک کوفته خائیده آلش چکانند صفرت بیض بدهن ورد آمیخته نهند و اگر استیصال ممکن نبود بعد
قطع جفن بیرون کشند و بر توته مابقی ادویه حاده چون زراوند زنگار زاج مرتک کندر نوشادر شیاف اخضر و شنائی نیز ندو ده ساعت دارند تا آن موضع
سیاه گردد پس دوا جدا سازند و چند بار بشیر تازه شویند تا چشم آسایش یابد بعضی گویند که بغیر قطع ادویه مذکور بکار برند و بشاکه و آهن بخارند و ذرور صفر
بشیاف احمر گذارند و همچنان کنند تا که مستاصل گردد **دوا** از زاج با قلقطار و رسن ذرور کنند برگ مورد سوخته زیره سفید زبل موش بسد محرق ایرسا ملح اندرانی
آب انار ترش انفع **نوع نهم در سلعه پلک** جسمیست زائد جدا از پوست و گوشت و غشای خریطه مانند دارد **علاج** تنقیه کنند آرد جو بابونه خطمی مقل اشق
لعاب کتان قنه انجره ایرسا مرهم داخلیون نهند و دلک اطراف نمایند از مولدات بلغم پرهیزند اگر دفع نشود پوست پلک بر فوق از پهنا بشگافند تا سر مقطع بغشای
سلعه رسد پس آن را مع غشا بالتمام بیرون آرند اگر قدری باقی ماند ادویه حاده بروغن گاو آمیخته گذارند تا باقی مانده را برآرد و اگر بغشای سلعه جرح رسد و رطوبتی از وی
برآید علاج عسر گردد و سلعه معاودت نماید **نوع دهم ثولول پلک** سبب ماده سوداویست **علاج** تنقیه سودا کرده علاج ازین چنانکه ممکن بود ببرند و بر مالند
شونیز نمک بسرکه طلا کنند زبیب بیدانه دو پاره کرده بمالند تا بر بغشیم محکم ببندند و هر روز سخت تر کنند تا خشک شده بیفتد اگر تحلیل نشود و منقاش گرفته بر
بناخنگیر قطع کنند و زمانی خون رفتن دهند پس زاج پاشند **نوع یازدهم در شری پلک** پلک خارد و چون خارند ورم کند و بدان ماند که زنبور یا حیوانی
دیگر گزیده سبب او غلبه خون یا صفرا یا بلغم است در دموی حمرت ورم تمدد در صفراوی قلت ورم کثرت لذع در بلغمی بیاض ورم و قلت لذع **علاج** تنقیه
بفصد و مسهل حسب ماده کرده اصلاح غذا کنند شادنه کشند چشم بآب غوره شویند شیاف احمر لین کشند پس در دموی و صفراوی بطبیخ گل بنفشه برگ کاسنی
نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول کنند نشاسته مصفی آرد جو دهن ورد شیر زن بیاض بیض حضض صندل آب کاسنی و در صفراوی آب حی العالم آب خرفه
آب کدو طلا کنند و در بلغمی بآب گرم و سرکه کماد نمایند و بطبیخ بابونه اکلیل گل بنفشه نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول سازند **نوع دوازدهم در نمله پلک**
بثور سرخ سوزان قلیل الورم و ریش شده پهن گردد و مژگان بریزد و بلکه بدان ماند که می ترقد و سرخ باشد سبب صفرای محترقه است **علاج** تنقیه صفرا و تسکین ماده کنند پس
شیاف مامیثا زعفران کندر حضض طلا کنند شیاف احمر لین کشند بنفشه اکلیل برگ کاسنی برگ کاهو جوشانده نطول کنند حجر ارمنی لاجورد شادنج کشند از اغذیه مولده صفرا
پرهیزند **نوع سیزدهم در سعفه پلک** در بن مژگان بثور پیدا آید و باشد که ریش شود و ریم کند و مژگان بریزد پس در عفونت سوء انگشت اغبر باشد و در عفونت بلغم سفید بود
علاج تنقیه کرده شیاف احمر حاد و شنائی یا باسلیقون کشند پوست ساق از زن سوخته یا کاغذ سوخته بروغن گل آمیخته طلا کنند اگر کهنه بود بنشتر زنند یا بشکر خارند چنانچه در جرب گفته
شد و از اغذیه حریفه و شیرین پرهیزند **نوع چهاردهم در شترناق** جسمیست شحمی که در پلک بالا پیدا شود ثقیل گرداند و پلک بالا مسترخی گردد و بعسر کشاید و چشم مدام تر باشد و روی
آفتاب دیدن نتواند و اگر بیند اشک آید و عطسه افتد و چون اصبع سبابه و وسطی از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند در میان هر دو اصبع فرونی پدید آید و از آنکه در حجر
شبیه است حرکت نمیکند بخلاف سلعه فرق از سلعه همین است بصاحب کلام بفرزانه مطلوبین اکثر افتد **علاج** برای تنقیه فصد کنند حجامت نمایند قرص بنفشه دهند مزوره طبیخ
افتیمون [illegible] از اغذیه غلیظه پرهیزند حمام لازم دانند بطبیخ اکلیل بابونه و غیره محللات تکمید کنند بعد تنقیه باسلیقون کشند شب حضض شیاف مامیثا اقاقیا مر بسد و قدری زعفران [illegible]
طلا کنند و [illegible] اگر بدین دفع نشود باید که [illegible] پلک بشگافند و [illegible] باید که بشحم رسد اما از وی تجاوز نکند الا آفات عظیم پدید آید چون شق بطور [illegible] نیست
کرده شود و شحم پدید آید از خرقه کتان [illegible] باهستگی [illegible] چپ گردانند و جنبانند تا بالتمام بیرون آید پس خرقه بسرکه و گلاب تر کرده بر شق گذارند اگر قدری باقی مانده باشد

نمک سائیده بروپاشند تا باقی را بخورد چه اگر باقی ماند وجع اشد و ورم حار آرد و موضع شق صلب گردد و از گشادن مانع آید و اگرچه بسکاری نوعی که باید کرده شود لیکن از آنکه شحمیه که جزو
پلک است برآورده میشود و پوست در جفن عارض میگردد و پس چنانچه باید منطبق نمیگردد و لهذا حتی الامکان بسکاری نکنند **قول علی بن عیسی** شخصی را شتراق پدید آمد تا در روز اغبر و
دود و صفر گذشتم اقاقیا صبر حضض مامیثا سماق و کندر زعفران با آب مورد تر ضماد کردم صحت یافت **دوا** در نظر فنکیا اقرذ آب در و باشد گرفته دو بار با آب شسته بساید خشک نموده
کشند و بگلاب شویند عدس خورند و روغن بلسان بر زیل طلا کنند **نوع پانزدهم در عقده پلک** سبب او رطوبت غلیظ سوداویست که از سر
بر پلک ریزد و در انجا متحجر گردد بر پلک بالا اکثر افتد و سه گونه است یکی آنکه مانند سلعه متحرک باشد **علاج** اگر غائر نبود پوست بالای عقده در عرض شگافند و کنارهای
شق بسنانات گرفته از روی عقده کشند و جدا سازند پس غشای که بالای عقده محیط است چون مرئی شود آن را باهستگی کشند تا مع عقده بیرون آید باحتیاط تمام
و اگر عقده غائر بود پلک را سوی خارج گردانند و باطن پلک را از بالای عقده بنهجیکه گفته شد شگافند و بر آرند بعده کمون خائیده آب چکانند و حفظ بدارند تا التصاق
نیفتد دوم آنکه سخت باشد و حرکت نکند **علاج** بآب گرم نطول کنند انکباب نمایند قیروطی گذارند چون نرم شود مرهم داخلیون لعاب حلبه لعاب کتان بکار
برند اگر تحلیل نیابد و اگذارند و باهن و ادویه حاد کار نفرمایند زیرا که در قطع وی غیر تعذیب فائده متصور نیست و باشد که ورم عظیم خطر آرد و بعضی گفته که بعد
تشبث شقیه تمام عقده را بمقراض بردارند و زمانی شایسته خون بند نکنند تا بعضو دیگر میل نماید و پلک از ورم ایمن باشد سوم آنکه در سطح جلد منبسط بود و عروق او در عضو
نماید و رنگش مانند توت سرخ یا مانند بادنجان باشد **علاج** در مدتی اندک استفراغ لازم دارند تا ماده کثرت نگیرد و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و درین کسبی نوع
باهن نیز دارند که استیصال او متعذر است و ایضا قبول التحام نمیکند **نوع شانزدهم در جراحت و قرحه پلک** سبب او یا اسباب خارجیه است یا
ورم حار که جمع شده متقرحه گردد **علاج** اول عدس پوست انار پوست پسته بسرکه پخته ضماد کنند بعد سقوط خشکریشه زعفران بصفرت بیض آمیخته یا بشیاف
کندر مرکب ساخته استعمال نمایند **فائده** اگر از آنها رسد فورا الیها دوزند و از غبار و روغن نگاه دارند اگر قدری پوست رفته باشد نه دوزند که بهم نشره دارد
بلکه انزروت صبر بکار دارند اگر کهنه شود و پوست بر آید قدری مرهم زنگار گذارند اگر قدری گوشت هم بریده باشد مرهم از صبر انزروت قشور کندر زعفران
دم الاخوین روغن گل ساخته گذارند اگر با جرح صداع باشد فصد و اسهال کنند اگر سبب او ورم پلک باشد که رقیق نشده اول فصد و مسهل کرده تدبیر قرحه
نمایند اگر بعد به شدن تشنج پدید آید پیه بط پیه ماکیان مالند اگر استرخا شود دود و صنوبر آب مرزنجوش مالند و مدام بآب نیم گرم شویند **نوع هفدهم در تهیج و انتفاخ
جفن** و علیست یعنی که در پلک پدید آید مانند ورم لیس لونش سفید مائل بسرخی یا کبودی باشد **علاج** اگر سبب سوء ضعف احشا باشد چنانچه در سوء القنیه
وغیره لونش هم رنگ بدن بود و ثقل نباشد تقویت احشا کنند اگر سبب کثرت بلغم بود لونش سفید و مع ثقل بود تنقیه بلغم کنند اطریفل کبیر خورند صبر بسرکه طلا
نمایند سرکه با آب گرم آمیخته پلک را شویند اسفنج تر کرده نهند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل کماد کنند برگ خطمی یا برگ خروع ضماد سازند اگر سبب خون باشد
لونش سرخ بود و قیفال زنند شیاف مامیثا صندل بآب کاسنی طلا سازند **نوع هیجدهم در زرقت و خضرت جفن** بسبب خرق عنیف و عقب
فصد ماق و زائیدن اکثر افتد یا از خون که بر پلک ریزد **علاج** اگر جراحت باقی بود و مانعی نباشد فصد کنند و مسهل دهند مرداسنگ صندل بگلاب سوده
طلا کنند تا جراحت زائل شود و رنگ فلفل بآب سوده یا سفال نو بآب برهم سوده یا تخم ترب بآب سوده طلا کنند نمک بآب آمیخته گرم کرده پنبه آلوده نهند
و بنمک مسحوق تکماد کنند **نوع نوزدهم در انتشار الجفن** گاه باشد که چون رمد عارض شود در پلک انتشار پدید آید گاه بدان حد رسد که پلک

برداشته نشود و سبب این وقوع استرخاست در عضلات **علاج** اول تنقیه بدن کنند اگر حاجت باشد بعلاج رمد کوشند حسب سبب و تعلیکه مدامل شود
و استرخا باقی بود عروق داخلی بینی کشایند صبر اقاقیا مامیثا زعفران بآب مورد تر سرشته یا صبر درم اقاقیا دو درم مامیثا افیون هر یک چهار دانگ زعفران
دو دانگ بآب مورد تر بر پلک و ابرو و جبهه ضماد کنند شونیز زعفران کوفته صره بسته بویند روشنائی با سلیقون کشند اگر بتدابیر پلک بر موضع نقص منطبق نشود
تشمیر کنند باید که پلک را از ماق اکبر تا اصغر دو تخته چوب که بسیار سبک باشند ببندند پس حسب قلت و کثرت استرخا یعنی در موضع که استرخا بیشتر بود از انجا
بیشتر و در جائیکه کمتر باشد از ان موضع کمتر پلک بمقراض ببرند و بعد قطع سه چهار جا بدوزند و ذرور اصفر پاشند نمک زیره خائیده آبش در چشم چکانند و
سوم یا چهارم رشته بمقراض بریده برآرند و مرهم بکار دارند **فائده** اگر بطور فالج و لقوه باشد بیانش در انجا کرده شد و گاه باشد که وقت فصد رگ جبهه
بسبب خطا و ترکه پلک ابر داشته میدارد از طرفی بریده شود و بدین سبب پلک مسترخی گردد کما وقع لاندروباخس حین فصد بنت الملک قائم الملک بقطع
یده

نوع بیستم در التصاق الجفن

گاه باشد که التصاق در یک گوشه بود گاهی در هر دو گوشه و گاه باشد که هر دو پلک از کنار تا کنار دیگر ملتصق گردد
و گاه بود که پلک بملتحمه یا قرنیه یا بهر دو ملتصق شود سبب وی یا بد بست که بسبب شدت ورم و وجع وغیره مدتی چشم منطبق ماند پس پلک بپلک و ملتزق گردد
یا در چشم یا پلک قرحه افتد و مدتی چشم بند ماند و بدین سبب موضع جراحت ملتصق گردد یا سبل یا ناخنه را برداشته و آنجا را بنمک و زیره چنانچه باید داغ نکرده رعایت
کرده بعد لقط کشط لازمست بجا نیاورده بدین سبب التصاق لاحق گردد **علاج** اگر پلک کشاده بود میل اندر کنند و پلک را بردارند و موضع بهم رشته را
بمبضع یا صناره از هم جدا کنند و اگر بملتحمه یا حدقه رسته باشند باهستگی و احتیاط ببرند تا پلک بسیار کشیده نشود چه بیم است که قرنیه یا پلک برآید و چشم از جا برخاسته
شود و اگر هر دو پلک بهم پیوسته و میل اندر نرود پلک را بصناره اندکی بردارند باهستگی پس باله بکشایند یا پلک را از جانب ماق اصغر از انجا که پلک دوم ملتصق
شده بشگافند آن قدر که میل در آید پس میل درآورده پلک را بردارند و از مقراض جدا سازند هر چونکه باشد بعد افتتاح زیره نمک خائیده بچکانند پنبه کهنه
بروغن ورد چرب کرده مابین هر دو پلک گذارند تا بهم نچسپید و صفرت بیض بروغن ورد سرشته بر پشت چشم نهند و بعضا به سبک بندند و چشم را حرکت داده
باشند تا باز نچسپد روز دوم کشاده باز زیره نمک خائیده بچکانند زردی بیضه و روغن گل بکار برند بدستور سه روز و در روز چهارم شیاف ابیض بحاجت کشند
اگر درین عرصه چشم ورم کند فصد و مسهل هر که مناسب اند بکار برند بعد تنقیه اطلیه گذارند تا ورم زائل گردد و گاهی حاجت شود که تا ده روز میل اندر کنند
روزانه هم مرهم اسفیداج ذرور توبال بکار برند تا جرح به گردد اگر بیاض افتد تدبیرش کنند پس تقویت بصر کوشند اگر بسبب آب چشم ملتصق شود
انزروت نبات هر یک چهار زبد البحر یک سائیده بکار برند ذرور اطلاق

نوع بیست یکم در شتره

یعنی کوتاهی پلک و اکثر پلک بالا متقلص میشود
و پلک اسفل منقلب میگردد بخارج پس بحسب تقلص تمام یا جزئی یا بعض وی نتواند پوشید چه در خواب چه در بیداری و این مرض را ارنبه نیز گویند چه
ارنب هر گاه که خواب چشم او وا باشد بعضی گویند اگر پلک زیرین برگردد شتره و اگر جفن بالا ارنبه نامند **فائده** اگر مادرزادی باشد یعنی در اصل خلقت پلک ناقص
مخلوق گردد لاعلاجست **اسباب** اگر بسبب بریدن پلک یا غده یا انبات لحم زائد یا از سوء خیاطت یا سوء تدبیر در لقط باشد تقدم آنها **علاج** اگر از قطع پلک
و سوء خیاطه باشد باید که پلک را از موضع که ملتحم شده بشگافند و بگذارند تا سیل شود و چشم را بپوشند و فیمابین شق مرهم منبت لحم فتیله آلوده نهند تا هر دو لب شق
بهم نه پیوندد و میان وی لحم بروید و اگر غده یا لحم زائد سبب باشد باید که آن را بدو یا به صناره بگیرند و بردارند پس بمقراض ببرند پس دوای حاد گذارند تا بانه

لحم روید و بر چونکه باشد تدابیر مذکور خالی از تعذر نیستند اگر سبب او منقلب باندن پلک سوی خارج بعد لقط سبل باشد بنگرند اگر ملتحمه بپلک بعد اندمال ملتزق
گشته و بدان سبب در جفن تشنج وانقلاب باقیست بتدبیریکه در التصاق ذکر یافته تدارک کنند و پلک را از ملتحمه بطوریکه گذشت جدا سازند اگر چیزی عقد مانند
پیدا شده باشد لعاب حلبه لعاب کتان مرهم داخلیون بکار برند اگر تحلیل نپذیرد با آهن تیز قطع سازند اگر سبب او ضربه یا قرحه باشد که بسر یا جبهه رسد و غشاء
مجلله تحت متاذی و متشنج گردد و بسبب اتصال در پلک بالا نیز تشنج پدید آید و نحو آن **علاج** حسب مشاهده تدارک آن کوشند اگر سبب تشنج عضله بردارنده پلک
باشد **علاج** اگر دفعةً افتد و ثقل تمدد در پلک باشد تدبیر تشنج امتلائی کنند و اگر بتدریج افتد و پلک لاغر باشد تدبیر تشنج یابس سازند تا آنچه سبب باشد و اشتهاء مرخات
و نطولات مرطبه و تضمید به بنفشه خطمی شیر زن و تدهین سر بروغن بنفشه روغن کدو در امتلائی هم در یبسی مفید **نوع بیست دوم در سلاق یعنی کنارهای**
پلک سطبر و سرخ گردد و ماده این حریف یا مالحه است پس حکه لازم اوست اگر بدتی گذرد و تدارک نکنند مژگان بریزند و منابت اهداب ریش گردد و فساد ذی
در چشم نیز تعدی کند و گاهی بسبب عظم پلک تبر قدد خون برآید **علاج** اگر نوع خفیف باشد یعنی پلک و گوشه های چشم بخارد و حمرت اندک بود بیمار القوابکه تلیین کنند سماق
بگلاب تر کرده صاف نموده چکانند خرقه آلوده نهند و وقت شب برگ خرفه برگ کاسنی با روغن گل بر پلک ضماد کنند یا بیاض بیض بدهن ورد آمیخته خرقه آلوده
گذارند و هر صباح حمام نمایند اگر مزمن و غلیظ و کثیر الحمرت باشد قیفال زنند و جبهه کشانید بر ساق حجامت کنند بطبیخ هلیله غاریقون سر را دکرده تنقیه نمایند
و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند با آب گرم کسا دو اکباب سازند تخم انار عدس مقشر بنفسج ضماد کنند اگر زمان او بدرجه کمال رسد و دمعه و انتثار هدب و قرحه
جفن پدید آید باید که بعد تنقیه و التزام پرهیز شیاف احمر شیاف ابیض هر دو یکجا با آب بادیان سوده بعمل آرند **فائده** در دموی شدت الم حمرت و این اکثر شق گردد
و خون کثیر برآید فصد کنند اگر نافع بود میان دو شانه و پس سر حجامت کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند اگر طفل باشد فصد و اصلاح غذای مرضعه کنند صفرت بیض بدهن ورد
بر چشم نهند تا سه روز شیر زن تنها یا با شیاف ابیض در چشم چکانند برگ کشنیز اکلیل بقدری زعفران و صفرت بیض آمیخته با آرد جو عدس پوست انار گل سرخ پزانده
دهن بقر یا روغن گل آمیخته بر چشم ضماد کنند پیه خصرس صفرت بیض طلا کنند تا که سه روز نگذرد چیزی در چشم نیندازند روز چهارم ذرور ابیض بعده ذرور اصفر
پاشند در صفراوی حرقت حکه صفرت لون تنقیه صفرا کنند اصلاح غذا نمایند گل سرخ عدس پوست انار برابر بشیر زنان بر چشم ضماد کنند شیاف احمر لین شیاف
اخضر کشند در رطوبت شور حکه تنقیه بلغم کنند سماق بگلاب تر کرده چکانند تخم انار ضماد سازند یا گل سرخ عدس مقشر بگلاب پخته با بیاض بیض بدهن ورد آمیخته ضماد سازند
و به روز حمام نمایند شیاف سماق کشند پلک را بقند خره اشنه حضض اقاقیا زاج سائیده پاشند اطریفل دهند نخود آب خورند **انتباه** سلاق دو گونه است
یکی آنکه کنار پلک سرخ و درشت گردد و این کمتر به شود باید که قیفال بکرر زنند دوم آنکه سخر ریختن و خاریدن چیزی دیگر نباشد باید که بسعود آب بارگشائی تنقیه
دماغ کنند پس به بخار آب گرم دارند مداومت حمام نمایند اگر عقب مدید پدید آید شادنه زعفران با آب بادیان ضماد سازند **دوا** توتیای سبز سنگ بصری ابرگاه
حل کرده خشک نموده بگلاب سوده کشند **دیگر** فلفل گرد یا عفص سائیده در چشم پر کنند و سه ساعت بسته دارند مزیل جرب جفن **دیگر** علق مصفی از خون
ظرف آهنی کرده بر آتش نهند و حرکت ده باشند تا سوخته نگردد و ماهیت خشک شود پس بقدری دهن بقر آمیخته کشند **دیگر** سماق او قیه آب نیم رطل
جوشانده خرقه تر کرده بر چشم نهند **دیگر** مغز بادام بشیر زن ساده ضماد کنند **دیگر** تخم کرفس به بیاض بیض طلا نمایند **دیگر** روغن عقرب مالند **دیگر** هلیله زرد یکدو
شبانه روز با آب تر کرده یا صمغ بگلاب حل نموده چکانند **دیگر** مر کنند بعسل یا شادنه بشیر زن یا زیت عتیق یا حماض اترج کشند **دیگر** ابریشم سوخته صبر سافج

جندبیدستر روس صدف زبد القوازیز زعفران لاجورد عفص مرداسنگ مفرداً کحل کنند **نوع بیست سوم در ثقل اجفان** یعنی بطوء حرکت در انفتاح
سبب او یا ضعف و سقوط قوت است چنانچه در امراض خصوصاً دق یا غلظ ماده چنانچه در شترناق و گاهی در ابتدای مرض پیدا شود **علاج** موافق هر سبب تدبیر
کنند **نوع بیست چهارم در خدر پلک** سبب او خلط ردیست که بر عصب حس ریزد یا زخم که بعصب رسد **علاج** در بادی تدبیر استرخا کنند و زخمی
لاعلاج است **نوع بیست پنجم در اختلاج جفن** اگر بادی بود تنقیه کنند و آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند دلک چشم نمایند آب گرم نطول کنند تحمیل توتیا
صمغ عربی هریک درم قرنفل دو درم مامیران فلفل دارفلفل هریک دو دانگ شیاف ساخته آب سوده طلا کنند سنبل قسط مصطکی بروغن خردل و روغن جند
آمیخته یا دارشیشعان جوزبویه بروغن یاسمین آمیخته یا زعفران بسباسه آب سائیده مالند زرنباد وج سعد زراوند خولنجان جاوشیر طلا کنند **نوع بیست ششم**
در شعر زاید و شعر منقلب اگر مو بر موضع منبت خود باشد اما سرش درون چشم منقلب بود آن را شعر منقلب گویند و اگر مو در باطن پلک فروتر از منبت
مژه روید آن را شعر زائد گویند هر چونکه باشد مو بمقابله جلد واشاب آید و چشم ضعیف شود و قبول ماده کند و سبل دمعه حکه حمرت پدید آید اما سبب موی زائد رطوبت عفنه
است که در پلک نزدیک مژه جمع شود اما موی منقلب اگر سر او سوی خارج منقلب باشد بمقابله جلد و بچشم ضرر نرسد لیکن از آنکه بر حدقه میل نماید مریض بر جاها
اشیا خطوط سیاه احساس میکند **علاج** تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا غیره و غرغره کنند پس اگر محرور باشد هر صباح هلیله در دهن دارد و مزد و اگر مبرود بود مصطکی
قرنفل خاید جوزبویه در دهن دارد و مزد عنبر بوید و شنائی با هلیلیقون شیاف احمر لین شیاف اخضر کشند بعد نتف مو نوشادر یا خون ضفدع کبود یا خون کیک سگ یا خون
کنه سگ یا خون هدهد یا پیه مار یا بول یوز یا زهره هدهد یا خون خر یا خون سام یا بول قرد یا خون کرم سرخ یا خون دب یا زهره سگ یا زهره دب یا زهره عصافیر
یا موی شتر سوخته یا نوم کوفته یا پیه مرغ سوخته یا دوده پیه یا رنگ دریا یا لعاب سغول یا خون خفاش بدهن بقر آمیخته یا ماهی شبش چیدن روغن کنجد بریان کرده یا خون یربوع یا ماده
علو سرکه تند آمیخته یا افیون بخون سلحفات آمیخته یا زبل سنور انیون کافور آب سوده یا آبنوس آب سوده یا بیخ سداب کوفته بر آنجا گذارند روغن در ظرف سفال آب
ندیده سوخته [illegible] بعد نتف مو باشند **قول جالینوس** بعد نتف صدف خرد سوخته سائیده بقطران سرشته طلا کنند تا زنبور آید **قول صاحب ذخیره**
بعد تنقیه غرغره کنند و هر صباح اطریفل صغیر خورند هلیله دائم در دهن دارند بعده ادویه کشند دیگر سه چه علاج کنند **اول آنکه** صمغ یا کثیرا یا مصطکی یا راتینج گداخته
با صبع که بدهینا آلوده باشند مو فرو پیچ را آلوده بموی طبعی چسپانند و چندان نگهدارند که خشک شود و این جائیکه مو زیاده از چهار عدد نباشند توان کرد -
دوم آنکه پلک گردانند و موی فزونی را بکنند و در چشم زیر پلک خمیر سپرده نهند پس سوزن طلا بآتش سرخ کرده برین موی کنده داغ دهند و هر بار زیاده
از دو مو داغ ندهند و بعد داغ بیاض بیض بدهن ورد آمیخته نهند چون الم رفع شود داغ دیگر دهند **سوم آنکه** پلک چشم بدو اصبع یا بمنقاره اندکی بردارند
و دو تخته صاف سبک باندازه پلک تراشند و هر قدر که از پلک بریدن منظور باشد میان هر دو تخته کنند و سر هر دو تخته محکم بندند تا غذا بدو نرسد در عرصه ده
روز یا کم یا زیاده مرده شده بیفتد و اثر جراحت پدید نیاید اگر کسی اقبال دستکاری نکند آهک آب ندیده نوره آب صابون هریک دو استار یک سائیده
با آب صابون سرشته اگر عوض آب صابون آب خاکستر یا بول طفل کنند بهتر پس بمیل بدین آلوده بجائیکه مطلوب باشد نهند بعد ساعتی چون ورم کنند
و افزایش پدید آید دور کنند و ساعتی آسایش داده باز نهند بدستور تا که ریش شود پس بگذارند تا سیاه گردد و خشکریشه کند پس دو واشویند و موم روغن
طلا سازند تا خشکریشه بیفتد و اگر حاجت شود مرهم اسفیداج طلا کنند **نوع بیست هفتم در انتشار الاهداب** یعنی ریختن مژه اگر سبب او اختلاط صفرا

یا سوء انغذای این موضع باشد آثار آنها حرقت و حکه **علاج** حسب خلط تنقیه کنند تعدیل مزاج نمایند بعده بنبت الهدب چون لاجورد و حجر ارمنی خسته خرما سوخته دخان کندر قشور صنوبر سنبل شادنه مغسول کحل کنند اگر سبب ا ضعف جاذبه پلک باشد و بدانسبب غذا نرسد و این عقب سرسام و حمیات حادّه افتد **علاج** تدبیری کنند که قوت جاذبه را قوی کند و برای ترتیب سن اشربه و اغذیه جید الکیموس خورند و مرطبات بکار برند شیر تازه انفع ترک استفراغ نمایند و از جماع و ریاضت پرهیزند باسلیقون و شنائی کشند اگر سبب ا کثرت رطوبت باشد که درین موضع گرد آید آثار بلغم **علاج** تنقیه بلغم بایارجات و حبوب کنند تقلیل غذا کنند یا ضعت مفرط نمایند خواب کمتر کنند از فواکه رطبه و بقول پرهیزند باسلیقون شیاف احمر شیاف اخضر کشند اگر سبب ا عدم وصول غذا بسبب انسداد مسام باشد اگر سبب انسداد ماده غلیظ بلغمی یا سودا یا خون فاسد یا صفرای غیر طبیعی مخلوط برطوبت بود که در مسام بچسپید و این از جنس داء الثعلب بود پس آثار آنها از نون پلک ظاهر گردد خصوص بعد مالیدن پلک **علاج** آثار هر یک دریافته حسب خلط تنقیه کنند و بعد تنقیه اطلیه که در داء الثعلب حسب هر نوع مرقوم است طلا نمایند بعد زوال سبب وحصول تعدیل منبتات مژه کحل کنند اگر انسداد مسام بسبب اندمال جدری یا جرح یا حرق النار باشد لا علاج له **علاج** بنگرند اگر پوست پلک سوخته نشده و مسام باقیست گل ارمنی عنصل محرق هر یک یک شانج پیچ کحل کنند **فائده** چون موی بر چشم ابر بینائی یاری میدهند لهذا تدبیر انتشار موی ابرو درین ضمن نوشته شد باید که اصبع بپیه بط یا روغن زیت یا دیگر روغن چرب کرده برابر زیر تقویت مالند چون سیاه شود طلا کنند حجر الیهود بخون خفاش آمیخته بالند بسه و دو حصه م توتیای کرمانی مغسول ده هلیله زرد زنجبیل عروق الصفر هر یک پنج مامیران و فلفل هر یک سه نمک هندی یک سائیده بیست و زد در آغوره پرورده خشک نموده باز سائیده بکار برند فرزلیه جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره **دوا** آب زبل اسپ بعسل آمیخته یا پیه آذرا مالند دیگر سلخ الحیه در زیت انداخته چهل روز در آفتاب داشته سائیده یا زبل الفار محرق بعسل آمیخته یا خراطین بسرکه چهل روز تر کرده سائیده طلا کنند دیگر زبل باز خشک کرده سائیده یا مگس سر دور کرده سوخته سائیده یا زبل ارنب سوخته سائیده یا دوده مر یا دوی زبل الفار زبل زنبور برابر سائیده یا خسته خرما سوخته سنار دین و سائیده یا فلفل اثمد هر یک درهم سنبل سه درهم زعفران صباص محرق مغسول هر یک یک نیم دانگ سائیده کحل کنند دیگر تخم کدو تلخ سائیده کشند دیگر اگر مع آکل باشد انار خام کبیر مه اگر ده ضماد کنند

نوع بیست هشتم در بیاض الاهداب سبب ا رطوبت لزجه است **علاج** تنقیه بهلیله کابلی تربد ایارج کنند با اطریفل مداومت کنند ملیه کباب خورند از شیر ماهی وغیره پرهیزند و شنائی کشند انواع عطوسات مسخنه بکار برند برگ شقایق و زیت یا پیه خرس سائیده یا حلزون سوخته به پیه خرس یا پیه بز سائیده یا فندق هندی سوخته به پیه مرغ یا به پیه بط سائیده یا به پیه خرس سائیده بر مژگان طلا کنند و اگر خلقی باشد سبب ا نقصان حرارت غریزی **علاج** خضاب کنند

نوع بیست نهم در قمل اجفان سبب ا رطوبت عفنه بلغمیست که طبع آن را سوی جلد دفع کند **فائده** رطوبت فضلی باشد خواه صالح هرگاه که حرارت غریزی یا غریبی در وی تصرف کند آن رطوبت صلاحیت حیات پیدا نماید و چون صلاحیت حیات پیدا شد از مبدء فیاض معنی حیات در وی احیا نماید **علاج** ماء الاصول دهند چون ماده نضج یابد تنقیه بحب صبر حب قوقایا حب ایارج طبیخ افتیمون کنند ایارج فیقرا عسل آب کامه آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه آب شور یا آب سلق یا بسرکه عنصل یا بطبیخ شبت نمک چشم را شویند بعده مر زراوند طویل بهم آمیخته بمیل طلا کنند یا بوره سائیده پلک گردانیده پاشند گوگرد و زیت طلا کنند صبر کشند شیاف زیبق کشیدن مفید روشنائی کشند زاج یک ابقر نیم بروغن آمیخته بر بن مژگان مالند نیل در زیبق گذارند بعد زمانی بر آورده پاک کرده در چشم کشند مرغ کبک بزغاله خورند و از اغذیه غلیظه کثیر الفضول پرهیزند

باب سوم در امراض

گوش مشتمل بر چند فصل **فائده** گوش عضویست غضروفی مرکب از لحم و عصب حساسه نفع او آنست که هوای متموجه در وی جمع شود و در ثقب عظم حجری نفوذ کند
و چون مصادم عصبه گردد که در صماخ مفروش است وقوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل آید **بدانند** که فاضل ترین حواس ظاهری سمعست زیرا که تعلم علم
وقدرت نطق که صفت کامله انسانیست موقوف بر وست تا نشنوند نیاموزند از ینجاست که کر مادرزاد گنگ میباشد پس احتیاط آن ضرور باید که وی از هوای
سرد و گرم و دخول آب و تراب و هوام محفوظ دارند و از کثرت کلام و سماع آواز قوی و قرات باواز بلند و قی و حرکت عنیفه و حمام و تخمه و نوم بر امتلا و سکر متوالی و اکل
مبخرات پرهیز نند و طبع نرم دارند و از چرک پاک سازند و در هفته یکبار وقت شب برای تصفیه چرک دو قطره روغن بادام تلخ یا روغن زنبق چکانند که حافظ صحتست
و برای حفظ از بثور و قرحه هر هفته شیاف مامیثا بسرکه سوده چکانند و هر چه در گوش اندازند نیم گرم باید چه بارد بالفعل ضرر دارد اگرچه مرض حار باشد و وقت خواب
و هم در بیداری پنبه در گوش دارند یا آنها را بسته دارند تا از وصول هوای گرم و سرد و دخول هوام مصئون مانند و در امراض مادی تا که تنقیه نشود دوا در گوش نیندازند
و امراض مادرزادی لا علاج اند و مزمن عسر البرء هرگاه که برای تسکین وجع افیون قطور کنند باید که بشیر حل کرده چکانند و با دهان بکار نبرند که بسبب غلظ دهن
خوفست که افیون در محل نچسپد و وجع افزاید بخلاف شیر که بسبب مائیت جالی و غسالست و مانع التصاق افیون و در ارخا و تسکین انفع از دهن و استعمال مخدرات
بیشتر نکنند که وقر می آرد و خاکستر افیون در تخفیف و تخدیر اقویست پس در وجع آنرا سوخته بکار برند و برای اصلاح افیون قدری جند آمیزند **فصل اول در وجع الاذن**
در ابخره ریاح حاره که در گوش ساکن شود وجع ناخس حمرت چشم و گوش دو دریابد که شعله آتش بیرون می آید از گوش سوی سر پیوسته لهذا پس اگر ماده در معده باشد
و از انجا صاعد میشود سوزش فم معده عطش و شرب آب بارد خفت وی نماید و چشم پر اشک باشد **علاج** اگر دانند باسلیق زنند و قدر حاجت خون برآرند و
تلیین بطبیخ هلیله کنند اغذیه مبرده مناسبه خورند شربت از خشخاش تخم کاهو کشنیز ساخته نوشند اطریفل صغیر سکنجبین آب غوره دهند کشنیز بقند سفوف کنند
روغن گل یک سرکه بزنند که روغن ماند در گوش چکانند شیاف مامیثا بروغن بادام و قدری سرکه کهنه آمیخته قطور کنند اگر وجع اشد باشد و بیم تشنج غشی اختلاط ذهن باشد
قدری افیون بشیر زن حل کرده چکانند صندل مامیثا بگلاب و آب کشنیز آب کاهو از بیرون طلا کنند اگر سبب این بخره حار مستی در ایام گرما باشد احساس لهیب
و حرارت در گوش و چشم و در روی کرب عطش یبوست بینی و از مضمضه آب بارد خفت پدید آید **علاج** روغن گل بسه چند سرکه پخته چکانند و خرقه آلوده بسرکه
بر گوش نهند و در تبرید و ترطیب دماغ با طلیه نطولات مروخات وغیره کوشند اگر سبب این بخره حار و صعود آب چشمه های گرم بر گوش باشد تقدم آن
سبکی سر وجع در وسط یا موخر سر و احساس حرارت شدید در گوش و سر **علاج** اگر واجب دانند فصد کنند ساقها ببندند کف پا مالند روغن بنفشه روغن نیلوفر
روغن تخم کدو در گوش و بینی چکانند و در ترطیب دماغ کوشند نیز با طلا اگر سبب این بخره حار وضع ادویه حاره باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند تلیین
نمایند و حشیا که بضماد ادویه وضعیه باشند طلا سازند و درین هر چهار قسم آب کاهو آب کشنیز آب عنب الثعلب و غیرها بارد چکانند اگر حرارت اشد بود
کافور بروغن بنفشه قطور کنند اگر وجع اشد بود شیاف ابیض افیونی بشیر زن سوده نیمگرم چکانند بیاض بیض آب کدو شیر زن اندازند آب تمر هندی آب آلو شربت
بنفشه شربت نیلوفر تلیین نمایند سکنجبین بشیره تخم خرفه دهند ماش مقشر عدس مقشر مرغ اسفاناخ کشنیز تمر هندی آب لیمو آب سماق خورند **فائده** اگر سبب در ریاح بارده
غلیظه باشد که در صماخ متمکن شود پس اگر از معده تصاعد کند غشی رطوبت دهن صداع نسبت بریاح کمتر باشد و از آب گرم بر سر ریختن خفت یابد **علاج** قی کنند
تنقیه بحب ایارج نمایند و گلقند بادیان انیسون جوارش عود تقویت معده نمایند روغن غار روغن سداب روغن بید انجیر در گوش چکانند اگر آب بصل و غیرها

مذکور نزلانده چکانند اقوی باشد اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند فرفیون بدین روغنها آمیزند و اگر ماده ریاح مذکور در سر باشد دوی طنین ثقل سر صداع **علاج**
تنقیه بحسب قوت قیا حب ایارج کنند غراغر نمایند بعد تنقیه روغن ترب روغن ناردین روغن قسط چکانند اگر سبب ریح بارده وصول سرما و بادهای سرد باشد تقدم آن
و احساس چیزی شبیه بحرکت باد در گوش **علاج** روغن های گرم مالند و چکانند بطبیخ شبت بابونه اکلیل مرزنجوش نمام قیصوم انطول کنند پنبه آلوده نهند بطبیخ
شلجم انکباب نمایند اگر سبب این ریختن آب بارد باشد تقدم آن وجع در موخر سر **علاج** روغنهای گرم بر موخر سر مالند و در گوش چکانند اگر سبب این وضع ادویه بارده
باشد تقدم آن **علاج** هر چند ضد آن دوا باشد بکار برند و درین هر پنج قسم بارد آب سداب آب بصل آب ثوم آب بابونه آب مرزنجوش آب بادیان روغن زیت
روغن بادام تلخ روغن سداب روغن یاسمین روغن بابونه روغن شحم حنظل چکانند اگر قوی خواهند روغن فرفیون روغن جندبیدستر بکار برند حمام گرم نمایند خمر کهنه نوشند
مرغ گوسفند لحوم بریان نخود آب بدارچینی زیره خورند بخار آب گرم بنی رسانند روغن بلسان روغن خراطین خمیر تند قطور کنند **روغن ترب** آب ترب سی روغن
گل یا روغن کنجد ده روغن سازند مزیله وجع گوش بارد محلله ریاح **روغن ناردین** قصب الذریره فرق غار سعد عود بلسان تلک سارنج برگ مورد
اذخر اسارون ایهل قرنفل نانخواه مرزنجوش ناردین برابر کوفته در خمر و آب روزی تر کرده جوشانند پس صاف کرده روغن کنجد آمیزند و بپزند که روغن بماند قطور او در بینی
مزیله صداع و شقیقه بارد و در گوش مسکن وجع آن و در احلیل برای امراض مثانه تدهین او مزیله اوجاع بارده و قولنج و مغص ریحی و ریاح غلیظه و نفخ احشا محسن
لون محسن جرم **فائده** درد موی حمرت وجه ثقل سر جبهه وقت سجود وجع گوش ضربان شدید **علاج** قیفال زنند اگر مانعی بود حجامت کنند آب فواکه یا طبیخ هلیله
تلیین نمایند اگر قوی خواهند حب صبر دهند روغن گل بسرکه پخته یا روغن بادام روغن کدو روغن بنفشه چکانند در صفراوی حرارت ملمس روی سر صداع و بهوای
بارد استراحت یابد پس اگر ساذج بود عدم ثقل اگر مادی باشد اندکی ثقل هم باشد و حرارت نسبت دموی بیشتر و ثقل کمتر بود و سهر **علاج** تنقیه بحب ایارج شربت و طبیخ
هلیله کنند و بعد تنقیه روغنهای سرد چکانند یا تیا آرد جو صندل کافور با آب گشنیز آب کاهو ضماد کنند در بلغمی عدم سوزش و حمرت و باشیای گرم بالفعل استراحت
یابد پس اگر مادی بود ثقل سر و گوش کثرت خواب تری منخرین **علاج** تنقیه بحبوب و ایارجات کنند بعد تنقیه روغن ترب روغن ناردین روغن قسط روغن زنبق
چکانند و بطبیخ بابونه شبت مرزنجوش عاقرقرحا کماد کنند و در ساذج حاجت تنقیه نیست **فائده** اگر سبب بثور یا دمل گوش باشد عدم سکون وجع **علاج**
لعاب حلبه لعاب کتان لعاب مرو بشیر زن آمیخته گرم کرده چکانند تا نضج یابد پیه مرغ یا پیه بط بدهن ورد آمیخته نیمگرم چکانند چند بار و بنفشه آرد جو گل خیرو بروغن
خیرو آمیخته نیمگرم کرده بر موضع ضماد کنند اگر سبب ضربه باشد **علاج** کندر سفید بشیر آمیخته چکانند **فائده** اگر سبب ورم گوش یا قروح گوش یا تولد دیدان یا
درآمدن هوام یا درآمدن آب در گوش باشد حسب سبب تدبیر آن کنند **قول الارزو** ربیر انکباب افسنتین دهند قطور کورد و قطور وجعی خمر ورد کامیل اکواد بردی
در گوش چکانند سال سنورلونهشت ذاته زیبق کشته بپیه دانه مرهم گلابی سه درم آمیخته فتیله آلوده نهند نمک با آب سوده در ظرف فضه گرم نموده چکانند افیون
با سپیدی تخم آمیخته یا لادن دو سه قطره چکانند وجع نانخواه زنجبیل کمون بادیان فلفل در ظرف سفالی جوشانده بخارش از نی رسانند و چند قطره چکانند اگر ورم
بود و ورم ظاهر نباشد لحم بقر بر آتش نهند و آبی که چکد چکانند **قطور وجعی** آب زهره شتر آب بصل برابر زعفران قدری آمیخته نیمگرم کرده بکار برند **دوا**
موی آدم سوخته بدهن ورد آمیخته یا جدوار بگلاب سوده گرم کرده یا حضض بشیر زن سوده یا آب ادرک عسل نمک سنگ روغن کنجد برابر گرم نموده یا نانخواه
بادیان ببول طفل جوشانده یا مر ببول گاو تر سوده یا آب برگ نازبو گرم کرده یا آب برگ سداب بعسل آمیخته گرم کرده یا آب برگ حنظل بروغن بادام تلخ آمیخته

یا روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن شبت یا زبل مگس بآب آمیخته گرم کرده یا حلبه بشیر زن لت کرده گرم نموده یا خرمهره محرق بآب لیمو آمیخته یا نانخواه ترکرده
بالیده صاف نموده یا ملح عجین بآب مهاود حل نموده یا مهاود بشیر زن یا بول طفل حل کرده یا زهره گاو بروغن بادام جوشانده یا توم بروغن کنجد بریان کرده
یا حضض بروغن گل جوشانده یا برگ نخنکشت بروغن زرد بریان کرده یا برگ نیب بروغن جوشانده قدری نمک آمیخته یا انزروت بشیر زن حل کرده یا
عسل درم شیر گاو دو درم گرم کرده یا افیون زعفران بگلاب آمیخته یا حب الغار بخمر کهنه سائیده یا روغن خسته شفتالو یا گندر بخمر جوشانده یا نمک بسرکه آمیخته یا
نسیج عنکبوت بروغن گل یا روغن سوسن جوشانده یا پیه قاز یا پیه مرغ یا پیه بط یا پیه تمساح یا ترب در آتش پخته آبش فشرده فلفل گرد آمیخته یا انیسون بروغن گل آمیخته
یا در ترب روغن گل پر نموده گرم کرده یا بیاض صفرت بیض بروغن گل آمیخته یا انگزد قدر عدس بشیر زن سوده یا زیت پخته یا وج بآب نمک سوده یا آب پوست
درخت سهجنه یا آب زبل خر یا آب زبل اسپ یا پیه دراج یا زهره آهو یا زهره ماهی روهو بزیت آمیخته یا در انار روغن گل پر کرده گرم نموده یا آب بصل آب ادرک آمیخته
یا عرق نیشکر یا آب برگ کدو یا برگ زردعشر بروغن گاو چرب کرده گرم نموده آبش فشرده یا زنجبیل عرق گوگرد شیر زن آمیخته یا بول آدم در پوست انار پر کرده گرم نموده
یا حنظل بزیت پخته یا ذراریح بزیت جوشانده یا پیه دنبه با ماء العسل آمیخته یا نمک اندرانی بشراب آمیخته یا بول بز یا آب برگ سکهدرسن یا آب برگ اهل یا آب گل حنیه
یا آب کریله یا تینا کو بروغن سرشف یا بروغن کتان یا بروغن کنجد سوخته یا تخم شبت ادرک بآب جوشانده یا خراطین بروغن گل جوشانده یا برنجاسف مرکی سرشم
بروغن سوسن جوشانده قدری جندبیدستر آمیخته یا تنکار حرمل زنجبیل هریک دو درم بآب قرص بسته بیک رطل روغن سرشف سوخته صاف کرده یا روغن عقرب یا خون
اسپ یا روغن بلسان هر که مناسب سبب باشد در گوش چکانند **دیگر** اگر ضربان باشد بود بیم تشنج باشد روغن گاو کهنه گرم کرده چکانند و بخار طبیخ بنفشه نیلوفر بقمع
رسانند **دیگر** برگ نانخواه کوفته گرم کرده بر گوش ضماد کنند **دیگر** انار شیرین بخمر پخته کوفته ضماد نمایند فرزیله ورم هم **دیگر** آب بصل سرکه قدری افیون آمیخته گرم
کرده چکانند مسکن اقسام وجع فوراً **دیگر** صبر مکینیم روغن کنجد سرشته گرم کرده حل نموده چکانند **دیگر** بطبیخ برگ نیب انکباب کنند **دیگر** بادروج در گوش نهند
دیگر دل عصفور گرم گرم در گوش نهند **دیگر** نمک سوده یا زاج سوده قدری در گوش ریزند و بالایش آب لیمو چکانند **دیگر** عظم سر آدم بر بنا گوش آویزند **دیگر** حب بنفشه اطریفل ملین دهند

فصل دوم در ورم گوش در همار شدت وجع و ضربان ثقل جبهه تمدد بسبب حمرت وجه پس اگر در ثقبه و اعضای خارج از ثقبه باشد بحس بصر نماید
و وجع بشدت نبود و این نسبت بورم که درون ثقبه باشد کم خطر است **علاج** از ادعات پرهیزند ماده بوضع محاجم وغیره بموضع ورم منجذب سازند بعد دو
روز برگ کرنب بروغن زرد کهنه پخته بر ورم ضماد کنند تا تحلیل کند اگر در ابتدا وجع باشد بود خرقه بآب بنگ گرم تر کرده نهند [illegible]
سمع نیز مستور گردد و این تا که بنضج گراید صعب و شدید الخطر بود و وجع مفرط آرد حتی که بغشی و اختلاط عقل و سرسام انجامد و باشد که در هفت روز بکشد خاصه
اگر در بعض جوانان باشد ثقل سمع وجع باشد در قعر گوش و باشد که بسبب ضعف دماغ و ضعف باسکه سائر اعضای سر اشک سائل شود و از بینی رطوبت بر آید و در این
تب لازم باشد خلاف اول که در وی تپ نباشد مگر حمی لیم و ورم حار دموی است یا صفراوی **علاج** قیفال زنند حجامت کنند اگر حاجت مسهل بود
طبیخ هلیله مسهل صفرا دهند شیافات ابیض در گوش چکانند و بآب کشنیز آب کاسنی آب عنب الثعلب طلا نمایند شیر از ثدی دوشند بیاض بیض چکانند آب
پوست کدو بروغن گل آمیخته چکانند آب عنب الثعلب آب کشنیز آب برگ کاسنی آب برگ خرفه بآرد جو بیرون گوش ضماد کنند اگر وجع ساکن نشود در وقت
نیلوفر روغن بنفشه روغن گل روغن بادام تلخ چکانند اگر تسکین نیابد لعاب حلبه لعاب کتان لعاب مرو قطور سازند تا نضج یابد در انار خام قدری گلنار زاج

نوشادر گل سرخ پر کرده بخمیر گرفته در آتش نخته آتش چکانند آرد جو آرد باقلا هر یک یک نیلوفر بابونه اکلیل بنفشه گل خیرو هر یک نیم آب عنب الثعلب روغن بادام یا
روغن گل نیم گرم ضماد کنند آرد جو آرد باقلا آرد عدس مقشر بروغن گل سرکه آب پخته بر خرقه کشیده گرد گوش گذارند اگر ورم سر کند و ریم آید روغن بادام شیر زن
چکانند مرهم مردار سنگ بکار برند انزروت بشیر زن آمیخته یا امپلاستر و کابوچین بدهن ورد گداخته یا مر کندر بعسل آمیخته چکانند فتیله بعسل آلوده بانزروت
مسحوقه آغشته در گوش نهند اگر بدبو منتن بر آید و دیر کشد قدری خبث الحدید مسحوقه بسرکه سحق کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود در گوش ریزند یا فتیله بمرهم
مصری یا با دکو انیتوا زیت سیا کو آلوده نهند مرهم از یب سیا کو بسرکه حل کرده چکانند اگر طفل باشد مرزنجوش سداب بسرکه و روغن خیری پخته چکانند **مرهم
مردار سنگ** مردار سنگ ۵ زیت سی بزنند و حرکت ده باشند چون غلیظ شود و قت انزروت کندر دم الاخوین زفت یابس هر یک ۲ آمیزند و بپزند که غلیظ شود
برای انبات لحم عجیب **مرهم مصری** زنگار سرکه عسل برابر بپزند که بقوام آید **فائده** ورم بارد در اجزای خارجیه گوش باید در صماخ یا هم در خارج و هم در صماخ
میباشد و هر چونکه باشد عصبه سمع را اگزندی نیست چرا که غشای مذکور بغایت صلبست ماده بلغم غلیظ ممکن نیست که درین غشا نافذ گردد و ثقل تمدد قلت وجع و از
اشیای گرم استراحت **علاج** تنقیه بایارجات و حبوب غرغره کنند روغن شبت روغن ترب روغن فرفیون چکانند آرد حلبه بابونه اکلیل الملک شحم و زیت گداخته
آمیخته یا بابونه بنفشه اکلیل گرم کرده ضماد کنند اگر سوداوی باشد بدستور بلغمی تدارک کنند و از آنکه این ورم صلب میباشد و تمیین معاونت کنند با ضماد پیه
بط یا روغن گداخته نهند پیه بط پیه مرغ هر یک نیم گداخته زبل گوسفند مسحوقه یک آمیخته ضماد کنند **روغن فرفیون** قسط ده کندش چهل جند بیدستر پنج بودینه
کوهی دوازده عاقرقرحا هفت موبیزج سه خمر چهار صد جوشانند بهار رم مانند روغن خیری پنجاه آمیزند چون روغن ماند فرفیون دو روغن هر دو آمیخته جوشی داده
فرو گیرند برای فالج و استرخا و اوجاع بارده نافع **دوا** برگ بادروج برگ تور سته خروع کوفته قدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد کنند برای ورم پس گوش و زیر بغل
انفع و مفجر **دیگر** صبر بآب بصل آمیخته گرم کرده خرقه آلوده نهند **دیگر** شهدانج در روغن گاو انداخته بر آتش نهند چون سوخته سیاه شوند صاف کرده دو سه قطره
چکانند مسکن وجع مجفف قرحه **دیگر** برگ سیب یابس را ال برابر سوزند و دودش در گوش رسانند مسکن وجع فوراً مفجر ورم **دیگر** مقل فوفل هر یک یک
زنجبیل نیم با آب گشنیز قرص بسته با آب سوده گرد گوش طلا کنند **فصل سوم در قرحه گوش** تقدم ورم و بثور سیلان چرک **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کنند پس
اگر نو بود اول پینه کهنه بماء العسل آلوده در گوش نهند روغن گل شیر زن چکانند پس از ریم پاک کرده مرهم ابیض بروغن گل آمیخته چکانند فتیله بعسل آلوده بانزروت
مسحوقه یا صبر مر کندر دم الاخوین آغشته نهند اگر مزمن و پر چرک بود فتیله بعسل آلوده زنگار پاشیده نهند زهره گاو بقدری سرکه و عسل آمیخته گرم کرده یا ملح
اندرانی بشیر زن یا ملح عجین با آب مهاد را آمیخته چکانند مرهم مصری مرهم باسلیقون مرهم احمر سرکه خبث الحدید بکار برند اگر سیلان چرک کثیر بود نمک مسحوق اندازند
اگر الم قرحه اذیت دهد و تسکین مطلوب شود خاکستر افیون قدری حنا آمیخته بکار برند **قول لارزور** سبب سیلان رطوبت گوش که مزمن باشد یا ماده است
که دماغ دفع مینماید یا ناصور پس اگر از ماده دماغ بود گاهی مده و گاهی آب بر آید تنقیه سر کنند و دفع ماده سوی حنک نمایند و اگر از ناصور باشد مرهم کادیه بکار برند
پس مراهم منبت نهند و در حیله ازال ما ایاده سوی بینی و دهن مسعوطات و غراغر باید کرد قطور قرحی قطور طینی تین توراوی آهن با العسل چکانند اکو انیتو
زنگار بکار برند مغزنان رطل بشیر پخته صفرتها بیض ۶ و عدد روغن گل دو دانس زرد چوب اسکر دلو آمیخته ضماد کنند سکنجبین عنصلی شست زراوند گرد بوسفا
انار عفص هر یک نیم اونس خمر ربع رطل آب نیم رطل جوشانده چند قطره چکانند انزروت اسکر دلو فنه مرکی هر یک درم سائیده قرص بسته بر مجمر نهند دودش

در گوش ریسانند مرهم وجع و صمم هم را استعمال عشبه مفید اگر ریم سائل بود بول آدم در پوست انار پر کرده پخته چکانند روغن بادام تلخ نیم مصطکی یک روغن
خیری دو بر آتش نهند چون مصطکی گداخته آمیزد در شیشه کنند و صبح شام سه سه قطره چکانند بطبیخ برگ نیب برگ عنب الثعلب انکباب کنند و چکانند پس عسل با آب
برگ نیب آمیخته گرم کرده اندازند اگر شوره خرد درون گوش باشد زاج باکف دریا سائیده ریزند و بالایش چند قطره آب لیمو چکانند اگر منفجر شود برگ عشر گرم کرده
فشرده آبش چکانند چون پاک شود و وجع بود روغن ترب چکانند **قول صاحب قبریه** اگر بظاهر گوش بود حسب علامات تدبیر کنند اگر در باطن باشد تنقیه و
تقویت کنند و دوا نیندازند و از اشیای منفظ باد انگیز و هوای بد پرهیز نمایند و در صماخ نهند اگر ریم بستن چرک باشد روغن بادام تلخ چکانند اگر مزمن شود فتیله بعسل و
انزروت آلوده نهند شیاف ابیض یا میتا بسرکه و بیاض بیض سوده چکانند اگر وجع و نتن باشد روغن مرکی چکانند اگر عفن بود قطران تنها یا بروغن آمیخته قطور کنند
چون صاف شود مرهم سفید و غیره بکار برند و اغذیه جید الکیموس خورند و میل ماده بتعطیس و غراغر سوی انف سازند اگر بخاریج منفذ بود بماء الخل یا بماء العسل یا
بسکنجبین یا بخمر یا بطبیخ مورد گل سرخ عسل شویند یا خرقه آلوده نهند اگر مرتی نشود چکانند مکرر چون پاک شود زاج سوخته نفوخ کنند فتیله بعسل سرکه آلوده بندد و
حابسه ملوث ساخته در گوش نهند اگر زرداب سائل بود بند نکنند مگر وقتیکه افراط کند و برای تنقیه آب برگ زیتون بعسل مرکی روغن گل آمیخته چکانند و اگر قرحه
جدید دو اخل عفن بود زاج سوخته مرکی بمرهم آمیخته بعسل سرشته قطور کنند آب غوره بعسل شیاف ما میثا بسرکه صبر مرکی بعسل مرهم سفید مرهم بازلیکون شراب آمیخته
چکانند فتیله بمیل جهت بعسل آلوده در ذرور منضجه محلله گردانیده در گوش نهند اگر وجع بسبب قرحه بود صبر زعفران بروغن گل حل کرده اندازند اگر خواهند
افیون افزایند عفص سوخته خسته بلیله بروغن خطمی دور در روغن کتان مفید اگر قرحه بسیار غائره و عفن و فاسد بود آثار او اتساع منفذ سوست وگاهی عظم از لحم معرا
شده زرداب وان گردد قطران بعسل یا زهره غراب بشیر زن یا زهره سلحفات بشیر زن آمیخته چکانند و بعد تنقیه قرحه قرنا نا نطرون عسل فتیله ساخته یا توبال
نحاس زرنیخ عسل سرکه فتیله نهند خبث الحدید مکرر بریان کرده بعسل بزیند چون قوام گیرد چکانند زنگار توبال نحاس هر یک چهار آب گندنا عسل مصفی
هر یک ده آمیخته بکار برند مصفی قرحه وسخه اگر جدید باشد فتیله بزهره گاو تر کرده نهند پوست انار ببول طفل جوشانده چکانند مرهم مصری انفع اگر خشکریشه بود
و مده بسته باشد و وجع اشد بود دهن ورد چکانند اگر سیلان چرک طول کشد ماهی شور در آب پخته چکانند چون خشکریشه ساقط گردد ادویه منبت بکار برند سفیداج
پنجیرم کوکرد زرد افیون هر یک نیم درم بسرکه آمیخته چکانند برای سیلان زرداب حلکه گوش انفع **دوا** شیر زن عسل در پوست انار پر کرده گرم نموده چکانند مرهم
قرحه و نتن **دیگر** آب بعسل چکانند **دیگر** اگر نو باشد زاج سوخته مر عسل سرکه آمیخته چکانند **دیگر** قشر بیض محرق خرمهره محرق سائیده بعد اخراج ریم بادویه دیگر
نفوخ کنند **دیگر** زنگار بریان سائیده در گوش ریزند بالایش آب لیمو چکانند مرهم ریم و نتن **دیگر** عفص بخمر کهنه سوده یا پوست انار بسرکه جوشانده یا زبل
بشیر زن آمیخته یا کف دریا با آب برگ نیب سوده یا برگ نیب سائیده قرص بسته در روغن بقر سوخته یا آب برگ سکهدرسن گرم کرده یا طبیخ اشترغار
بهره یا آب انگور یا آب برگ بلس یا روغن بلسان یا خمر بعسل آمیخته یا خسته بلیله عفص سوخته روغن کتان آمیخته چکانند **دیگر** زاج زرد بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** دود تنباکو از قمع رسانند
دیگر چوبه یا چلکدشتی طلا کنند **دیگر** لوده سائیده ریزند **دیگر** برگ نیب سائیده نفوخ کنند **فصل چهارم در سیلان خون از گوش و حمود آن** اگر
بحرانی باشد بند نکنند مگر وقتیکه افراط کند و خوف غشی باشد و این اکثر در روزهای بحران افتد و در مرض خفت پدید آید **علاج** اگر از امتلای دم باشد که از ان
رگی درون گوش بشگافد یا بسبب ضربه دهن رگ بگشاید اول فصد کنند و خون کثیر برآرند اگر بسبب ضربه بود خون اندک گیرند پس اشیای حابسه دم مع

رعایت حرارت و برودت مزاج در گوش ریزند مثلا اگر تب باشد و حرارت بود عفص بسرکه جوشانده قدری کافور آمیخته یا اقاقیا یا مامیثا با آب برگ بارتنگ آب برگ خرفه آمیخته یا انار میخوش در سرکه پخته آبش فشرده چکانند عفص بشیر زن سوده قطور کنند و اگر حرارت نبود آب گندنا بسرکه جوشانده چکانند اگر معتدل خواهند قدری کافور آمیزند اگر بسبب لسع حیه زرافه باشد از خواص انیست که چون گرد از همه منافذ خون روان گردد اول ازاله مضرت لسع کنند پس حابسات چکانند **قول صاحب جبر** اقاقیا یعرق بارتنگ آمیخته یا عفص پوست انار بسرکه جوشانده قطور کنند **فائده** اگر خون در گوش منجمد باشد آب گندنا خل خمر جوشانده یا انفحه ارنب بخل حل کرده یا آب بادروج چکانند **فصل پنجم در ورم و جراحت بن گوش** و این بدو دلیست چرا که در عضو غددی شدید الحس متصل بدماغ که بسرعت قبول فساد میکنند واقع گشته و اکثر بسرسام و اختلاط عقل مؤدی گردد و باشد که از شدت الم هلاک کنند و اسلم ترین اورام که درین موضع افتد آنست که بر سبیل بحران نیک باشد پس در دموی حمرت ثقل وجع ممتد لازم و در صفراوی وجع لذع سوزش عدم ثقل و در بلغمی نرمی ورم ثقل قلت حمرت و در سوداوی صلابت ورم قلت وجع **علاج** حسب ماده بفصد اول تنقیه کنند و بعد تنقیه تخم شبت بابونه کتان بروغن گل و شمع آمیخته نیم گرم ضماد کنند برگ کرنب بروغن زرد پخته نهند و در بحرانی بجذب ماده کوشند تا ماده کثیف بهمین سو منجذب گردد و از محجمه نهادن و فرزدن و اضمده محلله گذاشتن بهر حیله که ممکن باشد اگر ماده اول بارد باشد خرقه با آب گرم ترکرده نهند تا وجع ساکن گردد اگر تحلیل نشود و میل بجمع کند ادویه منضجه گذارند اما درین موضع اشیای بارد و رادع هرگز بکار نبرند چه خوفست که ماده سوی دماغ برگردد و آفت آرد اما اگر ورم سوداوی باشد در ابتدا ادویه سرد چون مرهم کافوری آب عنب الثعلب بکار توان بست چرا که سودا بسبب غلظ خود منجذب بدماغ نمی نماید **فائده** اگر دمل زیر نرمه گوش شود و ظاهر نباشد برگ توت برگ نیب هر یک شش بصل ایض سه ملح عجین یکنیم سائیده ضماد کنند تا نضج یابد اگر از خود شگافد بهتر الا باهن شگاف وسیع کرده روغن سرشف بیست یک موم زرد سه گداخته سنگ البصری آرد ماش سیاه هر یک شش انداخته حل کرده گذارند اگر به نشود روغن گل نیم رطل گرم کرده رتن جوت سه درم اندازند چون سرخ شود موم شش درم توتیای سبز سه دانه اندازند پس روغن زیت سه درم آمیزند و بکار برند فتیله الجم رو یده روغن سرشف ربع رطل سرنج دوازده درم در کراهی کرده بر آتش نهند و بچوب نیب حل کنند که بقوام آید بکار برند **دوا** مرهم خلیون گذارند محلل **دیگر** کتان با آب سنائیده یا حلبه یا قلا العسل آمیخته یا زبل نیر یا بقر بسرکه پخته یا برگ عنب الثعلب نمک سائیده یا سیغل بسرکه روغن گل آب بیازنده یا قردمانا فلفل گردا دارفلفل سائیده یا انجیر آرد گندم ضماد کنند **فصل ششم در قلاع الاذن** یعنی شقاق گوش و باطفال اکثر افتد **علاج** مابین دو شانه و بیخ گوش حجامت کنند یا علق گذارند و آن موضع را بشیر زن شسته مردار سنگ تفیل سائیده پاشند روده بول طفل یا آب طلا کنند روغن خردل روغن بلسان گذارند **فصل هفتم در دخول الماء فی الاذن** اگر آب در گوش آید دو روز گذرد ورم و وجع آرد اما ثقل سمع و وجع خفیف از همان وقت محسوس میشود **علاج** مریض کف دست خود بر ثقب همان گوش نهاده سر بهمان سمت مائل کرده بر یک پا بهمان جانب ایستاده جهد و عطسه آرد و بینی را بدست بند کنند تا قوت عطسه بدان جانب رود و بر دفع آب مدد کنند یا شخصی انبوبه در گوش نهاده بند کند و سر دیگر انبوبه در دهن گرفته مکد اگر نبر آید چوب شبت یا چوب بادیان قدری که سر چوب فته بیکطرف دود در ثقب گوش نهند و گرد اگرد او پنبه پر کنند تا هوا را مدخل نماند پس طرف دوم چوب اپنبه پیچند و بروغن پنبه را چرب کنند و افروزند وقتیکه حرارت در گوش کما ینبغی محسوس شود دفعة چوب را بیرون کشند و وقت این عمل مریض بر همان شق مضطجع باشد تا آب بسهولت برآید و اگر اندک باشد جذب و تحلیل گردد یا از اسفنج فتیله ساخته نهند و زمانی طویل بهمان جانب مضطجع باشند تا همه آب جذب

گردد **فائده** اگر درد از تولد کرده باشد پوست خشخاش بنفشه اکلیل بابونه خطمی کتان آرد جو بشیر زن پخته بر بن گوش ضماد کنند **دیگر** روغن بشیر زن آمیخته گرم
نموده یا آب بصل تنها یا به پیه بط آمیخته گرم کرده یا آب انارین در ظرف مسی جوشانند سوم بر دو دو قطره نیم گرم چکانند **فصل هشتم در دخول الحیوان فی**
الاذن چون مور و چیونه و جز آن یا پیه مانند آن احساس حرکت ہوام و غلبه وجع عند حرکت آن **علاج** سرکه تند یا آب ورق توت و طبیخ خربق چکانند صبر اندازند تا بکشد
پس فتیله بسریشم آلوده در گوش آرند تا ملتصق شده برآید اگر کیک در گوش رود نشیم خرگوش جمع کرده در گوش نهند نیز دوختی آید باقی آنچه در تولد کرم در گوش گفته شود
بکار برند **فصل نهم در تولد دیدان در گوش** سبب ماده عفنه یا قرحه مزمنه است احساس حکه و دغدغه و حرکت کرم و گاهی خروج کرم سفید که سرش سیاه بود
یا اغبر لون و مشابه مگس سگ **علاج** سرکه بوره سیر آمیخته یا آب افسنتین یا آب حنظل یا آب برگ شفتالو یا طبیخ برگ شفتالو یا آب برگ و بیخ معصفر یا آب ترب یا آب
صاتر یا آب بصل یا زهره بز یا آب پودینه یا روغن جسته شفتالو یا روغن بادام تلخ یا آب برگ قنب یا صبر با آب برگ خوخ آمیخته یا حنظل در آتش پخته آبش فشرده یا سقمونیا
قدری با آب پودینه یا سرکه آمیخته یا نوشادر بشیر زن آمیخته یا زراج با آب برگ خوخ آمیخته یا عسل خمر هر یک دو نس مر زعفران انقر هر یک درم حل کرده یا افسنتین در منتن
ترکی برابر جوشانده صاف کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته چکانند تا کرم کشته شوند پس فتیله بسریشم آلوده در گوش آرند تا چسپیده برآید یا کندش سائیده
در بینی دمند چون عطسه آید دهن و بینی بند کنند تا قوت عطسه سوی گوش متصرف شود و کرم بیرون افتد **دیگر** پلیم باریک سائیده در گوش اندازند بکشد **دیگر** انکباب
حنظل نموده فتیله بعسل عنصل آلوده نهند **دیگر** صبر دو درم عسل سه درم روغن گاو درم به بیاض بیضه آمیخته نیم گرم نموده پاره پشم آلوده در گوش نهند و بران جانب
تکیه سازند بعد ساعتی پشم برآرند کرم کثیر برآیند **فائده** اگر قرحه باشد اول اخراج دیدان و تصفیه قرحه کرده مدملات بکار برند **فصل دهم در دخول اشیای**
دیگر در گوش اگر دانه وغیره در گوش رود خرقه بر میل پیچید و چیزی چسپنده چون کندر سریشم مالیده در گوش کنند تا بدین چسپیده برآید یا معطسات بویانند
و وقت عطسه دهن و بینی بند کنند تا قوت عطسه سوی گوش افتد و برآید اگر کفایت نکند کدوی حجامت که سرش باریک بود بر صماخ نهاده بتدریج مکند اگر سیماب در گوش
افتد بر دو پای بر همان جانب گردانند برآید و اگر قدری بماند و تشنج اختلاط ثقل وجع آرد و باشد که بصرع و سکته انجامد روغن نیم گرم چکانند و سر بدان جانب گردانیده
بکندش وغیره عطسه آرند و وقت عطسه دهن و بینی بند کنند تا بقوت آن برآید **فصل یازدهم در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش** سبب دخرک قوی یا ضربه سقطه
است که بگوش رسد **علاج** فصد کنند تلیین نمایند صبر مر اقاقیا مغاث را تنیج حنا ضماد کنند طرف کتائل عضو اگر تماثل بسبین نشود هر دو جانب ضماد کنند و اگر از موضع
کسر خون مترشح گردد از صمغ البطم قنه زفت شمع پیه بط مرهم ساخته گذارند تا به گردد و این مرهم مخصوص باعضای غضروفیست چرا که غضروف عضو صلبست بهر اندمال
او دوای شدید التجفیف باید **فصل دوازدهم در انقلاع الاذن** یعنی برآمدن گوش از بیخ سبب ویا جذب قوی یا ورم یا ضاغط یا ریح ضاغط است **علاج**
بعد فصد و تسهیل گوش را بجایش باهستگی برند پیه فاده و عصابه محکم بندند و تا سه روز نکشایند تا که مستحکم گردد پس اگر وجع باقی بود پیه بط گداخته آب برگ خطمی آب برگ
اسبغول آب پوست کدو شوینده که مانند قیروطی گردد مالند **فصل سیزدهم در تنفر گوش از آواز قوی** سبب ضعف قوت نفسانی یا ضعف قوت سامعه است
علاج تقویت دماغ باغذیه لطیفه و مشمومات و مروخات وغیره کنند **فصل چهاردهم در حکة الاذن** سبب رطوبت بورقیه است **علاج** روغن جسته زردآلو
روغن بادام تلخ با آب افسنتین یا طبیخ افسنتین که آن را بسرکه جوشانده باشند آمیخته در گوش چکانند **فصل پانزدهم در طرش و وقر و صمم** طرش نقصان
سمع و وقر بطلان سمع و صمم فقدان تجویف عصب سماع را گویند **فائده** اگر مولودی بود ولا علاج چراکه یا قوت سمع از اصل خلقت منعدم باشد یا منفذ گوش نیافریده یا اگرچه منفذ

باشد لیکن بلحم پر بود و مستحکم گشته و این هر سه لادواست اما اگر تمام منفذ گشاده بود لیکن بظاهر منفذ غشائی پوشیده باشد تدبیر شق کنند و طرشی که بسبب ضعف
قوی و استیلای برودت و یبس در اعضای اصلیه افتد چنانچه شیخوخت نیز لادواست و طرشی که بسبب گسستن عصبه مفروشه صماخ از ضربه و سقطه افتد نیز لادواست لیکن
تنقیه و قطورات درین هر دو بکار برند تا نفع نماید **فائده** در گرانی گوش استفراغ تبخیر بتفاریق کنند تا قوت مانده بر نضج ماده وفا کند و قبل از تنقیه هیچ دوا در گوش
نچکانند و هر چه چکانند نیمگرم باید **انتباه** اگر صاحب طرش اسهال قوی افتد از طرش رهائی یابد و عکس این عکس **فائده** اگر بسبب بحران باشد چنانچه در انتهای
حمیات و امراض حاده اکثر و معتبر الیسر روند و باعث این شوند حرارت وصبه و سرخی دهن و دیگر آثار آن **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله قرص بنفشه و غیره کنند و جذب ماده
باسفل نمایند بعد تنقیه آب انار ترش در پوست انار مع قدری سرکه و روغن گل و اندکی کندر ریگ کرده بر آتش نهند چون غلیظ شود فرو آورده چند قطره چکانند اگر
بسبب سوء مزاج باشد که در آله سمع افتد پس در بارد وقت سرد و از اشیای بارد زیاده شود و در حار عکس این و التهاب لذع در گوش و حوالی آن پیدا بود و در
یابس تقدم جوع و تعب و بیداری و غیره و از ترطیب راحت یابد و چشم در دلاغر بود و در رطب از مجففات نفع و از مرطبات ضرر یابد **علاج** حسب سبب تبدیل
مزاج باشد به اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه کنند و در بارد روغن گل و روغن بادام تلخ چکانند اگر برد کثیر بود در روغن سداب و روغن شبت و روغن
بابونه قطور کنند با رزن گرم کماد نمایند یا طریفل مداومت کنند روغن حب الغار روغن افسنتین روغن سوسن مالند و چکانند و در حار روغن کدو روغن کاهو
روغن بادام روغن نیلوفر روغن بنفشه شیر زن آب گشنیز آب عنب الثعلب بر سر و گرد گوش مالند چند دانه انار شیرین در گوش فشرند اگر بادی باشد فصد
مقدم دارند اگر بسبب خلط غلیظ خام باشد تقدم تدابیر مبرده ثقل سر و وقت سجود ثقل زیاده تر گردد و از اشیای گرم سود و هد **علاج** بحب ایارج حب صبر حب قوقایا
تنقیه کنند خردل سکنجبین با ایکامه آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه روغن شبت روغن سداب در گوش چکانند اگر قدری جند افزایند بهتر زهره گاو یک قطره قطور کنند
بطبیخ بابونه شبت حب الغار زوفا عاقرقرحا مرزنجوش نمام ... گوش و عقب عنق کماد کنند سداب صعتر افسنتین سیر کرنب آب پخته بخار آن
بقمع در گوش رسانند اغذیه لطیفه خورند و از اشیای بلغم افزا پرهیزند اگر طفل باشد مرضعه سعتر نمک اندرانی خاید و یک قطره چکانند اگر بسبب باد غلیظ باشد
ندم وجع و ثقل **علاج** او روغن گل هر یک دو افسنتین یک سرکه نیم گلاب سه سائیده در شیشه کرده جنبانند سه قطره در حمام چکانند حلق شعر کرده سر بطبیخ
بابونه اکلیل صعتر بنفشه دارند و گوش بر و نهند تا عرق آید پس زراوند گرد و قسط افسنتین هر یک نیم درم فرفیون ربع مثقال به زهره گاو شیاف ساخته بشیر زن
و روغن بادام سوده نیمگرم چکانند و بر نهار حمام نمایند روغن ترب چکانند فتیله آلوده بجند و خردل غمسته در گوش نهند اگر بسبب شرکت دماغ باشد **علاج** تنقیه دماغ
حسب ماده کنند اگر بسبب شرکت معده بود **علاج** تنقیه با یارجات کنند و تقویت معده بجوارشات نمایند اگر بسبب سده صماخ بود پس اگر بسبب وسخ بود چون گوش
مقابل آفتاب کنند از حس بصر معلوم گردد **علاج** باله مخصوصه اخراج چرک کنند و وقت خواب روغن گل یا روغن بادام نیمگرم چند قطره چکانند و صباح گوش بر
بخار آب گرم نهند تا نرم شده از خود بر آید الا با آله بر آرند یا بوره ارمنی حرمل بسرکه سرشته فتیله کرده یا بورق انجیر سفید بعسل آمیخته فتیله ساخته در گوش نهند و بعد
سه روز بر آرند تا چرک کشیده اگر بسبب نبات لحم زائد یا ثؤلول باشد **علاج** اگر نمایان باشد بکار چوب گز ببرند و اگر غائر و درون باشد با آله دقیق بهر حیله که توانند
قطع کنند یا فتیله بمرهم زنگار آلوده نهند و بعد قطع قلقطار و غیره هر چه مانع اندمال بود گذارند و آنجا که قطع ممکن نه و میسر نشود نطرون آب گرم آمیخته مدام گوش
را شویند زرنیخ سرخ نطرون بسرکه سرشته آنجا نهند تا فزونی را بخورد پس **علاج** قرحه و اندمال پردازند اگر بسبب سده خلقی بود که منفذ گشاده نباشد اما غشای

برظاهر منفذ پوشیده از دیدن با صبع ظاهر شود و درین آواز بلند نتواند شنید **علاج** در غشا ثقب کنند تا منفذ پدید آید پس فتیله قلقدیس سوده آلوده نهند
و دران گوشت که منفذ بسته نگردد و اگر سبب سده ماده باشد **علاج** تنقیه کنند پس بطبیخ ریاحین لطیفه انکباب کرده بول طفل که در وی سه وزن حرمل سحق کرده
باشند چکانند یا شیاف حنظل بروغن بادام تلخ سوده اندازند **شیاف حنظل** شحم حنظل دو درم بورق سه درم جندبیدستر و عصاره افسنتین هر یک نیم درم
قسط ربع درم فرفیون دانق بمراره بقر شیاف سازند **قول شمعون** انزروت بخیر خردل بورق فتیله ساخته در گوش نهند بعد سه روز برآورده باواز شدید متواتر
در گوش او نداکنند پس انبوبه در گوش نهاده بدهن نفخ شدید نمایند تا سده وا شود **قول لارزی** در ثقل سمع انکباب و بناکری مفرد انکباب بناکری مرکب انکباب
بادیانی در گوش دهند روغن اولیودی الوس روغن جند مرکب روغن سوردیس عرق کرنیال قطور کورد و قطور طرشی قطور طیبی قطور دی نالا یا قطور جعی
روغن جند مقطر روغن بادیان مقطر روغن قرنفل مقطر در گوش چکانند نمک رمنی بشراب آمیخته فلفل ابیض مصطکی بروغن کنجد جوشانده نان تازه از تنور
برآورده پوست زیرین دور نموده سرکه انگوری یا خمر پاشیده فشرده آبش در گوش قطور کنند روغن کاغذ چکانند قضیب ثعلب بریده گرم گرم در گوش نهاده
بندند سه روز تا کشاید راس کرده خردل ضماد کنند گل سرخ تازه دو مشت اگر تازه نباشد یکمشت بگلاب قدری تر کرده روغن کنجد سه اوقیه انداخته بپزند چون
مائیت جذب شود آب ترب پنجدرم انداخته روغن بسازند وازینبه سه قطره چکانند **دوا** خون عصافیر لبن زن ابیض آمیخته یا خون گرگ بروغن جوز آمیخته یا آب سداب
بروغن شبت آمیخته یا پیه علیوا گرم کرده یا زهره سلحفات بروغن بابونه آمیخته یا اهل بدهن سمسم سوخته یا اهل بسرکه جوشانده یا مومیائی بدهن ورد یا پیه
خوک گداخته یا روغن ترنج یا زهره بز بسرکه جوشانده یا زبل حمام بسرکه آمیخته یا بیضه مورچه بآب بصل آمیخته یا بول گاو یا شیر گاو یا روغن مبارک یا آب زبل اسب
یا آب زبل شتر یا خون موش دشتی یا کف دریا سه فلفل بکنیم بشیر زن آمیخته یا آب بصل خمر هر یک دو روغن گل چهار روغن ساخته یا آب سداب عسل برابر
آمیخته یا زهره گوسفند بشیر یا آب ثوم جوشانده یا آب بیخ حنظل یا بول بچه سگ یا بول طفل یا بول بز یا نمک آب ترب آمیخته یا روغن عقرب یا آب بصل
یا خمر یا طبیخ اشتر غار یا بول شتر یا زعفران با آب ورک سوده یا انگزه قدر عدس بشیر زن یا زیت آمیخته گرم کرده یا مغز انسیه بدهن نبوق آمیخته یا فلفل با عسل
چهار آمیخته یا برگ عشر گرم کرده آبش فشرده تنها یا آب بصل آمیخته یا زهره ماهی یا مصطکی بروغن کنجد جوشانده یا بسد بروغن بلسان آمیخته یا زبل یا زهره رخمه بزیت
آمیخته یا روغن گل در پوست انار پخته یا ذراریح بزیت پخته یا زهره گاو و بشیر زن آمیخته یا جدجد بزیت پخته یا مورچه بزیت جوشانده یا پیه تمساح یا روغن خسته خوخ یا
آب عنصل یا پیه نسر یا روغن گل لاله یا آب نانخواه یا روغن آجر یا روغن بنداق یا روغن مرزنجوش یا پیه بوتیمار یا روغن سندروس یا حرمل با آب و زیت جوشانده یا
انیسون بدهن ورد پخته یا حب حب خشک کرده بدهن ورد آمیخته یا پیه خوک ماهی در جوف حنظل پر کرده گرم نموده یا چشم جیب قنفذ بزیت جوشانده یا زعفران آب بصل
آب زبل شتر آمیخته گرم کرده در گوش چکانند **دیگر** ماهی بام بر سیخ بریان کنند و روغن که برآید چکانند **دیگر** شبنم از بالای گندم نورسته از پنبه گرفته در
شیشی دارند دو قطره هر روز چکانند **دیگر** سلحفات در طشتی نهند و برظهر او یا جلد شی سوخته گذارند چون بسبب وصول حرارت بول کند گرفته در شیشه دارند پس از فلفل درین
بول سوده چند قطره چکانند چند روز مریض طرش سی ساله **دیگر** بهه عفصی بدهن یاسمین جوشانده چکانند و جان برد **دیگر** روغن ترب پنجدرم زعفران دانه برگ تنبول عدد فلفل گرد شش عدد
جوشانده قطره در بینی چکانند و هفته **دیگر** روغن نیلوفر سعوط کنند مریض طرش که بعد سرسام شود **دیگر** بیخ ترب تازه سه درم خربق سه دانه عاقرقرحا سی و شش دانه در خمر انداخته دهن بند کرده
بر آتش نهند چون نیم شود نیم گرم قطره قطره چکانند **دیگر** ادرک تراشیده مشک پنبه پیچیده یا کافور سائیده فتیله ساخته یا جدوار با ختم فتیله ساخته یا جند در گوش نهند **دیگر** تخم ترب با آب بصل آمیخته

در گوش نهند مسطرنوم یک پوتهیه هر یک پنج درم سائیده قرص بسته در بیست پنج درم روغن سرشف سوخته صاف کرده دو سه قطره چکانند مرلیکی مزمن
دیگر دود گوگرد در گوش رسانند **دیگر** زراوند گرد در مرو عسل یا شربت اسطوخودوس دهند چند روز **دیگر** زهره نسر چکانند مرلیه فرمین **فصل شانزدهم در**
دوی وطنین اگر آواز تیز تر و باریک تر بود طنین و اگر نرم تر و بزرگتر باشد دوی گویند **فائده** اگر در حمیات پدید آید تدبیر نکنند که آثار رفع حمی است **انتباه**
اگر بسبب ذکاوت حس سمع باشد وقت جوع و خلای شکم افزاید و به تناول مغلظات خفت پدید آید و ذکای دیگر حواس گواهی دهد **علاج** تدبیر این نکنند اگر اذیت
دهد روغن گل سرکه بریزند چون روغن باند قدری افیون آمیخته چکانند اگر اندکی جند و حب صنوبر افزایند بهتر اگر بسبب ضعف سامعه باشد و این مخصوص
بناقهین است **علاج** تعدیل مزاج کوشند و برای تقویت دماغ اغذیه عطره خورند و اشیای طیبه که حدت نداشته باشد ببویند و برای تقویت گوش روغن گل
یا روغن بادام بسرکه پخته چکانند بطبیخ بنفشه یا بابونه افسنتین سرکه انکباب کنند روغن مورد مالند چکانند اگر بسبب شدت یبس باشد وقت جوع زیاده شود و تقدم
فاقه **علاج** توسیع غذا کنند و تفاریق اسفاناخ خورند کدو و نخوداب فالوده از قند نشاسته روغن بادام ساخته خورند روغن گل بقدری سرکه آمیخته یا روغن
بنفشه و دیگر روغنهای مرطبه نیم گرم کرده چکانند و گاه گاه بهر تخدیر روغن بنج نیز در گوش چکانند اگر بسبب باد غلیظ که از ماده که در دماغ جمع شود باشد فقط
تمدد بغیر ثقل و راحت از حمام و خانه گرم **علاج** تنقیه دماغ کنند بعده در حمام روند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل انکباب کنند روغن مناسبه چکانند اگر بسبب ماده سرد
باشد که از سر سوی گوش ریزد ثقل سر و گوش تمدد دوام طنین **علاج** تنقیه دماغ بحسب تقاضا کنند بکرر اهیبر کنند عطسه آرند بعده تنقیه بطبیخ فوتنج مرزنجوش
بابونه افسنتین اکلیل صعتر انکباب کنند جند یا زعفران بروغن شبت یا روغن بابونه بر سر مالند چکانند یا فرفیون بروغن ترب یا بروغن بادام آمیخته یا بروغن حنا
آمیخته یا جند بروغن سداب یا بروغن بادام تلخ آمیخته یا روغن سوسن یا بروغن خیری قطور کنند مداومت حمام نمایند و از اطعمه غلیظه لتوم کراث بصل خردل خمر پرهیزند اگر بسبب
حرارت باشد تقدم اکل ادویه حاره و سهر **علاج** روغن کدو روغن بنفشه روغن بادام بر سر ریزند روغن گل سرکه آمیخته در گوش چکانند شیر زنان آب برگ
قطور کنند اگر بسبب ابخره گرم باشد چنانچه بعضی مریضان را در ابتدای نوبت تب می افتد **علاج** بتدبیر تب مشغول شوند اگر بسبب اکل اطعمه مبخره باشد و این [illegible]
علاج قطع سبب کنند و بتعدیل اخلاط کوشند اگر بسبب قرحه یا کرم گوش باشد تقدم آن **علاج** تدبیر آنها نمایند اگر بسبب مستی یا خفتن بعد طعام یا ضربه
باشد **علاج** تدبیر حسب هر یک کنند **فائده** طنین از دو حال بیرون نبود یکی آنکه متعلق بدماغ و گوش باشد فقط و این لازم بود دوم آنکه بمشارکت معده
و دیگر اندام افتد اما بشرکت معده اکثر بود و این لازم نباشد گاهی کم گاهی زیاده **قول لازرو هیر** طبیخ دهی لوبیا انیتا دهند طبیخ چای نوشند قطور
طبیخ روغن سوروس و روغن لوز مر عرق ادمبر ادیل دهی اتالا یا چکانند پنبه بعطر گلاب آلوده در گوش نهند خردل بانجیر فتیله ساخته در گوش گذارند
دوا خربق ابیض چند زعفران برابر سائیده بروغن حنا و سرکه آمیخته یا قرنفل سه درم مشک دانگی آب مرزنجوش آمیخته یا روغن مرزنجوش یا خرگوش یا بول [illegible]
یا در بصل روغن تپر کرده گرم نموده یا زهره گاو یک آب گندنا هفت روغن گل روغن خسته شفتالو هر یک دو با آتش نرم روغن ساخته افیون نیم آمیخته یا جند
سیاه در کوزه سفال سوخته بول گاو و بول خوک آمیخته یا آب بل اسپ یا نمک ارمنی بشراب آب آمیخته یا مورچه بزیت پخته یا انگژد بزیت پخته یا پیه یا
بره چند خمر آمیخته یا زیره به پیه مرغ آمیخته یا شحم حنظل بزیت جوشانده یا نمک بعسل آمیخته یا بول گاو نر که خصی نبود چکانند **دیگر** بل شتر بقدری زعفران
آب بصل ابیض سائیده فتیله آلوده نهند **دیگر** فلفل عدد به پنبه پیچیده در گوش نهند **دیگر** خرقه بسرکه گرم تر کرده بر گوش نهند **دیگر** آب بصل چکانند و بعد

ساعتی برآورده روغن گل سرکه گرم کرده ریزند **دیگر** دبید الورد دهند حریره **مزیله طنین** که از یبس دماغ باشد زنجبیل سه درم لب لوزینج درم نشاسته ده درم شکر خشخاش هریک هفت درم شیر گاو قدر ضرور پخته خورند تا ده هفته **روغن حنظل** آب حنظل ده روغن کنجد یک اگر حنظل تازه نبود شحم حنظل یک روغن چهار طیار کنند **مزیله دوی طنین** و گرم گوش و وجع الاسن و جوشش سر نافع بچکانند میرسد **باب چهارم در امراض بینی** مشتمل بر چند فصل **فائده** نیمه بالائی بینی عظم و نیمه زیرین غضروف است و مجرای بینی تا مصفات که آنرا عظم مشاش گویند گشاده است و اندر غشای دماغ برابر مصفات منفذیست که بو بآن منفذ بدماغ رسد و آن دو فرونی که از پیش دماغ بشکل سرهای ثدی بیرون آمده است و آنرا حلمه الثدی گویند بو بآن احس کند و ایضاً فضلات دماغ ازین منفذ بسوی خارج مندفع میشود و از هر سوراخ بینی دو منفذ دیگر بکام گشاده است جهت تنفس و استنشاق هوا و تصفیه آواز لهذا در زکام و نزله بسبب فرود آمدن رطوبات درین دو منفذ آواز گرفته میشود و منفعت بینی زینت وجه و حس بوبائی و تصفیه صوت است پس حافظ صحت بینی را باید که از اهویه حاره بارده و شم عفونات مسالخ و مقاتل و استعمال مفرحات و مخشنات و مسددات دماغ پرهیز دارد پس اگر دماغ یابس باشد بروغن کدو روغن بنفشه روغن نیلوفر ترطیب کند اگر خشکی شدید باشد لعاب بهدانه لعاب اسبغول مغز ساق گاو یا به پیه مرغ آمیخته طلا کند موم روغن گل پیه مرغ سعوط کند هر روز بکرات آب گرم نشوق نماید اگر رطوبت زیاده باشد بلیله زرد عفص سائیده به پیه مرغ آمیخته بکار برد اگر نتن آید بزر ورد بزر نسرین قرنفل قصب الذریره هریک درم عفص مر هریک نیم درم مشک حبه سائیده نفوخ کند اگر رعاف آید زاج نشاسته برابر نفوخ نماید **بدانند** که مزاج بینی ارطب از گوش و ایبس از چشم است پس چنانکه ادویه گوش مائل بخشکی و ادویه چشم مائل به تری بوند باید که ادویه بینی معتدل بینهما باشد — **انتباه** مریض را قیئ تسعیط دوای حاد دهن تر آب کنانند و بر پشت خوابانند و سر ش نگون دارند و فرمایند که سعوط را باستنشاق ببالا کشد تا فعل دوا کماحقه سرایت کند و خرقه بآب گرم تر کرده بر سر او نهند **فصل اول در سوء مزاج بینی** واین در بطن مقدم دماغ یا در زائدتین که آله بوبائیست واقع شود **قول رازی** و هذا هو الحق و درین قسم کلام متغیر نمیشود **فائده** در حار تقدم تدابیر حاره و احساس حرارت در مقدم سر و جبهه پس اگر مادیست رطوبات پخته از دماغ بیرون آید و در بارد تقدم تدابیر بارده و خروج رطوبات خام و قلیل المقدار از بینی پس اگر مادی باشد احساس ثقل در مقدم دماغ و این نوع اکثر الوقوع است و در رطب تقدم تدابیر مرطبه و دیگر آثار رطوبت ساذج باشد یا مادی اما ساذج رطب نادر الوقوع است و در یابس مادی این عقب سرسام گرم و امراض حاره مجففه واقع میشود و این کمتر بشود مگر آنکه مریض طفل بود و انیهم از جمله نوادر است **علاج** در ساذج حسب سبب تبدیل مزاج با شربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات وغیره کنند و در استعمال ادویه بیشتر عنایت بر مقدم دماغ مصروف دارند که موضع علت است و در مادی اول حسب ماده تنقیه کنند پس تبدیل پردازند و در حار ساده شربت نارنج دهند و روغن گل بآب حی العالم آمیخته یا روغن نیلوفر بگلاب آمیخته در بینی چکانند خرقه بصندل گلاب آغشته بر بینی نهند روغن کدو چکانند صندل گلاب گل بنفشه کافور نیلوفر بادرنگ بویند **فصل دویم در ورم بینی** باشد که ورم نرم عظیم الحجم مع عروق باریک در مجری بینی پیدا آید و در حس شامه نقص افتد و از خواص این ورم است که بعد از اضمحلال متی پیدا شود و عروق سرخ ممتلی باریک مانند پای ماهی در میان در خارج بینی پیدا آیند لهذا این را اسفاینج گویند و گاه باشد که متقرح شود و نزد آب از وی سائل گردد و گاه باشد که این ورم سرطانیه گردد و شکل بینی را فاسد کند آثار میل بسرطانیه آنست که ورم نسبت سابق سخت تر گردد و وجع از سابق قلت پذیرد و عروق آن موضع سبز و کشیده گردد و در باطن بینی تمدد محسوس شود **علاج** بحبوب و ایارجات تنقیه کنند حقنه مر زوفای طب عکا الزیت مرداسنج بلعاب حلبه لعاب کتان سرشته به ورم گذارند و تنکیه ورم شود بمبضع شرط زده خون بر آرند یا علق گذارند و اگر سرطانیه بود برای تنقیه معجون نجاح و طبیخ افتیمون امید دهند و تیرشکی

مدام نهاده دارند و آهن و ادویه اکّال بکار نبرند چه اگر متقرح شود اندمال متعسر باشد که از شدت الم مودی بورم حجاب دماغ گردد و هلاک کند **فائده** اگر ورم حار بود و حج اندک
حمرت وجه فصد کنند اگر مانع نبود حجامت نمایند آب آلو آب تمرهندی آب انارین شربت بنفشه شربت نیلوفر دهند کشک شعیر ماش مقشر اسفناج کشنیز آب غوره سرکه عرق
پودینه خورند آب بادرنگ بروغن گل و روغن کدو آمیخته در بینی چکانند صندل مغص گلاب آب خرفه بر جبهه طلا کنند **فصل سوم در خشم** یعنی ابطلان حس شامه
فائده خشم مولودی لاعلاج است سبب او انسداد مجریست بنوعیکه هوا با آله شم نتواند رسید اگر سبب او ماده غلیظ لزج باشد که از دماغ بمجری بینی فرود آید و در بینی شامل
لحم زائد و غده منعقد گردد و احساس ثقل در مقدم سر متصل بمنخرین و تکلم از بینی کند **علاج** ماء الاصول دهند و بعد نضج بحب ایارج حب قوقایا تنقیه کنند غسل مع الطبیخ
انجیر آمیخته غرغره نمایند بطبیخ بابونه مرزنجوش شیح انکباب کنند بعد انفتاح سده و جریان خلط آب سلق آب اذان الفار آب سداب آب پودینه در بینی چکانند **قول**
جوان کورو و عسر تنفس از بینی و عدم خروج ماده از انف تنقیه کرده تقویت دماغ کنند بطبیخ مرزنجوش سنبل ریحان کتم زوفا بادیان اشترغار انیسون انکباب
آبزن کنند اگر سبب او ماده غلیظ لزج باشد که در مصفات چسپید و مانع نفوذ هوا بداخل گردد در منخرین کشاده باشند با وجود انفتاح چیزی از بینی نه برآید و سخن
از بینی کند **علاج** نضج و تنقیه ماده کرده سرکه در بینی چکانند شونیز قوتیخ شحم حنظل بول شتر مفرد یا مرکب در بینی چکانند یا شونیز بزیت آمیخته سه قطره چکانند یا شونیز زهره
کلنگ شحم حنظل خربق اسود بابونه برابر سائیده ببول شتر اعرابی که بالا آید اندازند و در آفتاب نهند چون خشک شود قدر عدس شیافت بندند و یکی از ین بقدر ری
روغن مرزنجوش سعوط کنند و باید که وقت استعمال سعوط دهن پر آب کنند و سر سوی پشت نگون سازند پس واچکانند و فرمایند که نفس بالا کشند چندانکه تواند اگر از سعوط
وجع و حرقت پدید آید روغن بادام روغن کدو روغن گل چکانند آب گرم بر سر ریزند انکباب بر بخار خل کنند مرّتاً بعد مرّتاً و بطبیخ ادویه ملطفه انکباب نمایند کبوتر و غیره
بدارچینی زعفران خورند **فائده** مصفات عظمی است نرم متخلخل سوراخدار مانند اسفنج و این عظم بر وجه زائدتین شبیه بحلمة الثدی موضوع گشته نفع ثقبها آنست که
بمحل احساس رسد و فضول دماغیه مستفرغ شود و نفع منعطف پیچدار بودن ثقبها آنست که هوای مستنشقه دفعتاً بآله حس نرسد مگر اعتدال گرفته واصل شود و از برد هوا
بدماغ اذیت نرسد **قول جوان کورو** شربت زوفا شربت کتم شربت اسطوخودوس ماء العسل بطبیخ بادیان پرسیاوشان اشترغار حل کرده دهند بعد نضج بطبیخ کوریال
سنا غاریقون ترکرده صاف نموده شربت رمتی دیافیقی سالوا آمیخته دهند سه ذرپس حب سینی کونبر حب لوسی هشت نه مرتبه دهند بتفاوت بعد تنقیه آب سلق
صحرائی او نس آب مرزنجوش دو اونس روغن بادام دو درم آمیخته یا شونیز اونس بسرکه تند ترکرده خشک نموده سائیده بزیت کهنه آمیخته یا خل عنصلی دو قاشق چند
دو دوانه آمیخته یا آب مرزنجوش بیست دانه صبحی سعوط کنند و وقت سعوط دهن پر آب کرده سر مائل بپشت کرده سعوط گیرند مرزنجوش بکار دریزه ریزه کرده
سه اونس قرنفل بیست عدد و فرفیون سحوق نیم درم در ظرف گلی نو صنع نیم کانا و آب با آتش نرم جوشانند تا وقتیکه دوازده مرتبه دعی مریا خوانده شود پس فرو گرفته سرد کرده
صاف نموده صبحی یک اونس سعوط کنند و در دهن گردهه نهند و سر زیر دارند تا نیم ساعت که اخراج ماده گردد و فرنیه صداع و طنین و یرقان و نزول و ضعف
بصر و غیره هم **اگر سبب** مجری بینی که در اصل خلقت تنگ آفریده باشد و بدان سبب اندک چیزیکه از دماغ نازل شود سده مجری گردد و علامتش ظاهر است **علاج**
تنقیه دماغ کنند و برای حفظ دماغ تا ماده در و جمع نشود و در خیشوم نریزد باطریفلات مداومت کنند اگر سبب او ریح غلیظ باشد که در مجری بینی بند شود و منفذ
سالم بود چون مریض در بینی دم زند بصدیع بیرون آرد و یک سوراخ بینی مدام بند باشد **علاج** تنقیه دماغ کنند بعد تنقیه بفلفل کنند و عطسه آرند بطبیخ کرفس
خردل کمون شیح نانخواه قوتیخ انکباب نمایند فلفل ابیض خردل بروغن بادام تلخ آمیخته در بینی چکانند اگر سبب او ثؤلول یا سیلان یا ورم بینی یا سوء مزاج بینی باشد تدبیر

آن کنند **فائده** **قول** الازرور سیر بنجم که در وسنبل قرنفل سعه اشق سک باشد غرغره کنند قصب الذریره سعد سنبل نفوخ کنند بینی بنجم رشسته حب صبری بروغن
ناردین سوده از پر مرغ درون بینی ملا کنند سرکه تند به آهن یا سنگ تفته بیخته بخارش متواتر در بینی رسانند تخم توری صحرائی سائیده نفوخ کنند یا در خرقه بسته بویند
فلفل زنجبیل ستاور برابر بعول نر سائیده یا خردل بآب پودینه سائیده یا شونیز بعول خر سائیده یا سمندر بهل بآب حنا سائیده یا بول شتر اعرابی در آفتاب خشک
کرده بآب مرزنجوش یا بآب سلق آمیخته یا آب برگ یاسمین در بینی چکانند حرمل فلفل بروغن بادام سوده قطور کنند زعفران ربع درم دار شیشعان
نیم درم قرنفل پنج عدد مغز بادام دو عدد سمندر بهل عدد سائیده نفوخ کنند سبوس گندم شیر عشر تر کرده در حقه نهاده کشند مخرج کرم مزلیه بینی اگسند قوقه نیم درم
بقدری آب تر کنند بعد لحظه بالیده قطره قطره در بینی چکانند مزلیه بینی کند زرکندش القرح بخور نمایند آب بارکنائی سعوط کنند زعفران مصطکی سنبل برابر سائیده
صره بسته بویند تخم کرفس برنگ کابلی شنگرف بذر البنج زعفران برابر بطور تنباکو در چلم نهاده کشند دود از بینی بر آرند دارچینی درم هر روز خورند آمله قند سیاه
کهنه هر یک هشت درم آمیخته هر روز خورند **فائده** بینی مرضیست که اول حس شامه برود پس صداع و فرق در صوت پدید آید و در آخر غضروف بینی فرو نشیند
اگر بسبب نزله حاره باشد تنقیه بفصد و مسهل دقی کرده مغز تخم بلاس موج زاج سرخ کندش تنباکو برابر سائیده بویند اگر غضروف بینی فرو نشیند روغن قند روغن اصفر
کدوان دود سقف است روغن بلسان ابکار برند تازه تخم ریگ دو روغن کاهو روغن تخم کدو روغن تخم قرد به انفع استعمال خوکه بینی عشبه مسفید اگر بسبب حمره باشد
مسهل حبوب حمره دهند فلفل دار فلفل آمله هر یک یک قند سیاه هفت ساله سه قدر نبق دشتی حبوب بسته حبی در ملائی جغرات نهاده خورند و بالایش قدری
جغرات قند سیاه آمیخته دهند نان گندم قلیه خشک غذا سازند آب مطبوخ نوشند شخصی را بینی شد و از لسع کرم مهار رعاف و صداع پدید آمد آب برگ تلسی چند
قطره در بینی چکانیدند چند کرم زنده از بینی بر آمدند روز دوم و سوم باز چکانیدند چهل و پنج کرم افتادند و به گردید شخصی را حرمل مدقوق در آب جوشانده چکانیدند سه
روز همه کرم دفع شدند **دوا** انخوادشیر عشر تر کرده بسایه خشک نموده بدهن بقدر در بینی ضماد کنند **دیگر** برگ شریفه خشک کرده سائیده نفوخ کنند مزلیه بینس
و نتن انف و کرم **دیگر** نمک سنگ بشیر گوسفند سیاه حل کرده قطور کنند **دیگر** چوب فلی سوزند که سفید گردد پس در سبو بر آب اندازند چون راسب شود آب
صاف دور کنند و راسب را خشک ساخته سعوط کنند اگر در بینی جراحت باشد فرور نمایند **دیگر** اسفیداج سرکه انگوری عرق گلاب مثل مرهم کرده گذارند

فصل چهارم در حکة الانف سبب و اشتقاق هوای بارد است که اخلاط حریفه که در بطون دماغ مجتمع باشد و ابخره لذاعه آنها از بینی بیرون می آمد بسبب این هوا
در بینی بند شوند حرقت و لذع در بینی و دماغ آرند و اشک بیرون آید و باشد که ماده در دماغ نبود مگر از موضع دیگر تصاعد کند و نیچه گفته شد احداث حکه کند
علاج تنقیه خلط بمنقیات مناسبه کنند و تعدیل مزاج و بدن بمأکول مشروب نمایند بعد تنقیه صندل گلاب روغن گل کافور تحلخه سازند اگر ابخره از بدن
متصاعد شوند اطریفل کشنیزی دهند اگر سبب نزله و زکام حاد یا بثور یا مقدمه رعاف یا مقدمه جدری باشد زوالش بازاله سبب است حسب وی تدارک نمایند

فصل پنجم در بواسیر الانف یعنی لحم زائد که در بینی بر آید اگر سفید و بغیر وجع باشد سهل العلاج و اگر سرخ یا کبود با وجع بود عسر العلاج خاصه اگر زرداب
منتن از وی سائل باشد و این فزونی گاهی بدان حد رسد که قصبه بینی پر گردد و گاهی بدان درجه رسد که از بینی و حنک بیرون آید **علاج** اول فصد کنند بمواضع
مناسبه حجامت نمایند تنقیه بحب ایارج کنند و بعد تنقیه زنگار اشنان مر برابر مرهم ساخته فتیله آلوده در بینی نهند اگر بهمین فزونی منقلع و فانی گردد فبها الا
توبال نحاس قلقدیس زرنیخ سرخ بسرکه آمیخته فتیله آلوده بر فزونی نهند اگر ازین هم رفع نشود دستکاری کنند و این دستکاری دو گونه است یکی آنکه بآله انبوبه مانند که مخصوص

باین کار است و چاره آن آن است که سپید اند اهمی خراشند تا که متقرح شود دوم آنکه از موی اسپ رشته بافند ذوی العقود و سر این رشته در بینی آرند و بالا برند تا سقفه که برای
این کار است از حنک بیرون آورند پس این رشته را همی گردانند منشار مانند تا بسبب مرور او لحم زائد تمام متقرح گردد و بعد قطع عطسه آرند تا بیرون افتد چون فزونی
رفع شود مرهم زنگار با انبوبه رسانند تا باقی را بخورد پس مرهم اسفیداج بکار برند تا مندمل شود سوم آنکه مریض مقابل آفتاب بر کرسی نشیند و جراح سر بینی را
از دست چپ بگشاید و از دست راست بکارد باریک و تیز لحم افزونی را ببرد تا هیچ باقی نماند و اگر در عمق بینی چیزی زائد باقی باشد رشته شعر نکرده بعمل آرند
تا باقی منقطع گردد پس قلع بر انبوبه رصاصی خرقه پیچند و بالای خرقه ادویه اکاله مجففه طلا سازند و انبوبه را در بینی نهند **قول الارزه** در بیر تقیان نند
بینی کشایند بر قفا حجامت نمایند بعد فصد بحسب صبر حب ایارج حب قوقیا تنقیه نمایند بعد تنقیه فتیله را آب پودینه سرکه انگوری خمر ترکرده به پودینه بری سحوقه آغشته
یا پوست انار ترش سائیده بآب انار فتیله ساخته یا فتیله کتانی بخل خمر ترکرده در اشنان مسحوق بین آغشته یا قلقدیس قلقطار زنگار زرنیخ را برابر فتیله ساخته در بینی نهند
آب انار ترش پخته مع پوست افشرده خوشی داده در ظرفی نهند و از تفلش باریک سحق کرده فتیله ساخته بدین آب آلوده در بینی نهند در دو ماه صحت دهد اگر قدری
نوشادر زنگار آمیزند زود عمل کند اگر مزمن باشد زنگار زرنیخ زرد توتیای سبز زاج هر یک یک نیم اوقیه اشق شش درم سائیده بخل خمر ترکرده خشک کنند بدستور بار
پس مردار سنگ چهار اوقیه بدو اوقیه روغن سائیده بپزند و ادویه دیگر آمیزند پس اول آن را بچیزی خراشند تا رطوبت برآید بعده این مرهم گذارند اگر درون باشد
انبوبه فتیله آلوده نهند و اشیشعان زاج سبز فتیله ساخته نهند و معالجه باسور در ناقص الانف کنند گرداو با صنعتی روغن گل طلا نمایند تا از ضرر دوا ایمن باشند **فائده**
جوز سرو انجیر برابر فتیله ساخته نهند بعد سه چهار روز انار ترش تازه کوفته بر آنده قدری نوشادر آمیخته در ظرف مسی کرده یک ذره بدارند پس سائیده فتیله ساخته در بینی نهند
چند روز بعد ازین مرهم زنگار گذارند تا لاغر سازد پس مرهم الاخوین انزروت مردار سنگ بگلاب سرکه فتیله ساخته گذارند روغن گل گلاب لعاب حلبه قدری موم آمیخته
در بینی چکانند و بال حدید پوست انار ترش فتیله ساخته در بینی نهند چند شب اگر سر و بر بند یا رشته بندند تا خشک شده بیفتد و بعد قطع با آهن بسرکه گلاب شویند و خرقه
بر مرهم پیچیده بآب انار ترش یا بخل خمر یا آب پودینه ترکرده در قلقند قلقدیس قلقطار زاج زنگار که برابر باشند آغشته در بینی نهند تا منفذ بسته نگردد **دیگر** بول شتر
سیاه هر روز چهار درم نوشند **دیگر** با دغطم سرسگ قدری در بینی دمند بلدر وزن خشخاش بسرکه تر نموده خورد باقی از همه پرهیزد **قول صاحب قبر** بر فرفونیست زرم
سفید لی وجع و دو گونه است یکی آنکه لحم بعظم و غضروف ملتصق باشد دوم لحم در دماغ معلق بود و چهار سر دارد چون اندیاد پیر و از هر دو منخرین و هر دو ثقب گوش بدید
اما اکثر در بینی **علاج** قسم اول اشنان بآب سوده طلا کنند و بآله مخصوصه ببرند زنگار نوشادر سائیده خرقه آلوده نهند اگر نزدیک باشد طلا کنند زنگار عسل برابر فتیله آلوده گذارند
و فتیله ریش گشته پاک گردد قدری انزروت افزایند پس سفوف مندمله مندمل سازند اگر نو باشد نوشادر اشنان زنگار مومیائی برابر بعسل آمیخته طلا کنند اگر مزمن باشند بروغن
گاو چرب کرده پوست لحیة التیس سائیده نفوخ کنند انار کوفته بر آنده صاف کرده در ظرف مسی یکشب گذاشته فتیله آلوده در مرکی نوشادر گردانیده نهند و در قسم
دوم اگر نزدیک باشد بریسمان حلقه زده بیرون کشند اگر دور بود مریض سر راست غلطانیده اصبع با یک دراز بروغن کنجد چرب کرده بقوت در بینی کنند و دیگر دست
زیر کام دارند چون سوی حلق فرود آید بدست ستانند و اگر در شکم رود مضائقه ندارد و اگر بعد بیرون آمدن بغشی افتد و خون کثیر رود خطر نکنند بعد ساعتی بهوش آید و اگر بیرون
نیاید کمتر نیکو شود و قدری زنگار بروغن کنجد بمار محلول نوشادر حل کرده در گوش و بینی چکانند و انگنار لحم شیر و شیرینی بصل و ثوم پرهیزند **فصل ششم** در
فساد شم یعنی تغیر که در شامه افتد و این سه گونه است یکی آنکه روائح را بیک رائحه بو کند اگر سبب او سوء مزاج دماغ باشد که در مقدم دماغ افتد بدانکه سوء مزاج گرم خشک

اگر متغیر و مشوش شامه شود بوی نیک باشد یابد مدام همان دریابد و حال آنکه آن چیز موجود نباشد اما سوء مزاج سرد و تر تا که ضعیف اند سبب تغیر شامه تواند شد
لیکن چون قوی گردد ابطال شم کند و سبب خشم میگردد و آثار سوء مزاج اربعه در سوء مزاج بینی گفته شد **علاج** تبدیل مزاج کنند چنانکه گفته شد اگر سبب او
ماده ردی باشد که در مقدم دماغ حاصل شود و مشابه بوی خلط احساس کند پس اگر این ماده کثیر المقدار یا بکیفیت فاسده قویه متکیف باشد حس وی در شامه لازم
بود و اگر قلیل المقدار و ضعیف الکیفیت باشد بوی آن خلط محسوس نمیشود مگر آنگاه که انسان بشم اشیای خارجی قاصد گردد و شموم خارجی بهر رائحه که باشد اما شامه
درک رائحه همان ماده نماید پس اگر بو مثال فلفل و سنبل حس کند ماده حار و اگر بوی عفن مشموم گردد خلط عفن و اگر رائحه ندادت و تری مدرک شود ماده بارد
و اگر بوی ترش همی دریابد خلط سوداویست **علاج** تنقیه دماغ حسب ماده بحبوب و غرغر مناسب آن سازند دوم آنکه از یک چیز بوهای مختلفه شمیده شوند سبب او
ماده مختلفه است که در دماغ افتد **علاج** تنقیه دماغ و تعدیل مزاج نمایند سوم آنکه بعضی بوهای حس کند و بعضی نه پس اگر اشیای طیبه دریابد و بدبو را حس نکند سبب او
ماده عفنه است که در مقدم دماغ یا در آن دو فروایی که آله شم اند حاصل شود یا در اقصای بینی قرحه عفنه پدید آید و بمرور مدت شامه بدان الفت گیرد و از انفعال باز ماند پس
هرچه مضاد عفونت باشد محسوس شود و باشیای منتنه شامه منفعل نگردد **علاج** اول تنقیه دماغ کنند اگر قرحه باشد تدارک وی نمایند پس چیزهای مطیبه نیز چون مسک
کافور قرنفل و مثال آن مدام بویانند و در بینی چکانند اگر مشام اشیای منتنه حس کند و طیبه ادرک نکند سبب او ماده شیرین طبعی و موی بلغمیست که در موضع مذکور
حاصل آید و بدستور اول شامه از درک رائحه او باز ماند پس بالضرور چیزهای منتنه که ضد اوست محسوس شود و اشیای طیبه مدرک نگردد **علاج** تنقیه دماغ کرده
اشیای منتنه حار چون جند سکبینج مرچا و شیر کندش انگوزه بویانند و در بینی چکانند **قول شیخ** در شم طیبه جند و غیره اشیای منتن بویند و چکانند و در حس منتنه مسک
و غیره **قول صاحب اسباب علامات** اگر مستحکم نگشته بر قول شیخ عمل کنند و اگر متمکن و مستقر گشته بدستور سابقه بعمل آرند **فائده** شم تریاق کبیر بهمه حال
اصلاح شم مینماید و اکل آن در هفته یکبار نیز مفید است **انتباه** اگر در حمیات حاده بوی خوش چون مشک یا کافور یا گل همی آید مریض بدحال باشد مرگش
نزدیک بود **فصل هشتم در قرحه بینی** اگر رطب بود سبب او رطوبت فاسده اکاله است که از دماغ نازل شود **علاج** فیقال زنند بر نقره گردن حجامت کنند
تنقیه دماغ بحب بنفشه و غیره سازند بعد تنقیه مرهم از اسفیداج مردارسنگ خبث الفضه اسرب محرق روغن گل ساخته گذارند مرهم ابیض مرهم اسفیداج بکار برند **قول
صاحب فیر** آب صابون شسته سعد زعفران عفص هر یک کیان روغن گل آمیخته طلا کنند مرکب پیه گاو مغز ساق گاو روغن گل برابر سائیده
در بینی نهند فراهم آید **عرق برای جراحت بینی و گلو** زنگار کافور سنگ بصری اسفیداج هر یک درم گلاب آب بارتنگ آب چاه هر یک سه اونس آمیخته بصوف
آلوده نهند اگر یابس باشد سبب او اخلاط محرقه است و این اکثر پدید آید **علاج** روغن بادام تلخ روغن نیلوفر هر یک کیان پیه بط بالند مرهم ابیض قیروطی از موم زرد روغن
بادام روغن بنفشه مغز ساق گاو و لعاب اسپغول ساخته گذارند شمع مغز قلم گاو روغن بادام گداخته قدری کتیرا گل خیرو سائیده آمیخته در روز چند بار نهند و آب
گرم شویند روغن بادام سعوط کنند طلیه عفص پیه مرغ دهن و رد طلا نمایند **قول صاحب فیر** پیه ماکیان موم روغن گل گداخته فتیله آلوده نهند کتیرا
مسحوقه به پیه کیان یا پیه بط یا پیه بز آمیخته گذارند و بینی را مدام بروغن گل چرب دارند اگر خشکریشه غیر عفن پدید آید و دغدغه کنند چون جنبانند و کشند
ترا و جرح شود تنقیه کنند مرهم از اسفیداج قرنگ روغن گل ساخته وقت شب مالند صباح بلعاب شویند و بدست هرگز حرکت ندهند که تازه گردد اگر
عفن بود و بعفونت انجامد سبب او رطوبات خبیثه است **علاج** اول خربق ابیض حرف برابر سائیده نفوخ کنند پس کجل خمر شسته مرسائیده نفوخ نمایند تا جرک

بالتمام پاک گردد پس مجففات بکار برند **قول صاحب قبر** سفیداج توتیای سبز هر یک دو زنگار یک سائیده خمر انگوری شصت جوشانند سوم بماند
صاف کرده طلا کنند و شویند **قول لازر و بیر** روغن گوگرد مالند فلدفیون گذارند مرهم توتیا روغن بیضه در ظرف شیشه آمیخته بر آتش نهند پس گذارند زاج
توتیای سبز بآب حل کرده شویند مرهم مصفی گذارند اگر پاک نشود سم الفار دوازده گندم تکمه گل چهار اونس در آب جوشانند ازین آب شویند اگر از سینم تصفیه
نیابد مرکوریو پرسیبی پتیادو سرخ پاشند پس برای تخفیف ریش گل سرخ مسحوق نفوخ کنند کندر مصطگی حسن لبه بر مجمر انداخته بخورش رسانند و بخور شنگرف
یا زرنیخ در تجفیف اسرع دود چراغ که بر آهن گرفته باشند شنگرف برابر بموم مرهم ساخته نهند طلای مرکی او کو انیتو کار با تیکا گذارند غسل گلقند گوگرد آمله سار
زاج هر یک سه درم ابهل اسفیداج بارتنگ هر یک یک نیم درم سداب اسطوخودوس هر یک درم زنگار نیم درم آب سه لیبر جوشانده طلا کنند
شویند هر صبح بآب مضمضه خود یا بول سگ نشوق کنند تا هفته مزیله قرحه نو و کهنه بطبیخ پوست درخت سرس سیاه شویند مزیله ریش آب
سلق سعوط کنند صبر بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند دارچوبه بعسل آمیخته یا صبر بمغز تخم کدو آمیخته طلا کنند اگر قرحه عمیق باشد بخور شنگرف دهند سنبل قرنفل
عود ینه نفوخ کنند **فائده** اگر ناصور باشد برگ نرم درخت بره برگ نرم درخت پیپل برگ نرم درخت نیب هر یک ام سائیده قرص بسته بروغن گاو سوخته
صاف کرده روغن چکانند **فائده** اگر کرم پیدا آید ترب بتخم جوشانده یا آب برگ تنباکو در بینی چکانند خربق عطوس کنند از کاغذ فتیله ساخته سوزند و دود
در بینی کشند مخرج کرم دماغ انگزد بار دماش آمیخته نان نخته بسر بندند **فائده** گاهی بصاحب قرحه بینی حالتی پدید آید که هر چه خورد بسبب اتساع ثقب کام از بینی بر آید و گاه
اینحالت بغیر قرحه در آخر نزله پدید می آید باید که مادجوب ڈھاک یک درم بول میش جوان که زائیده نباشد آمیخته صبح دهند چهارده روز اگر بول میسر نشود
بآب تکمه گل دهند گهونگه سوخته دوازده آهن کشته هشت خبث الحدید کشته حضض هر یک چهار نبات بیست العسل قدر نخود حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب
فصل هشتم در بثور درون بینی سبب او بلغم یا سوداست که بسبب حرارت باطنی غلیظ و متحجر شود و مزاحم نفس و خروج مخاط گردد **علاج** تنقیه دماغ بحب
ایارج کرده موم روغن مالند بآب گرم استنشاق کنند اگر تحلیل نشود بشرط زنند مرهم اخضر نهند تا فانی شود پس مرهم سفید گذارند مردار سنگ شمع ابیض روغن گل گلاب
سرکه مرهم ساخته نهند اگر کهنه بود مردار سنگ زاج هر یک چهار سداب تازه دو برگ روغن مورد سائیده ضماد کنند و در علاج این درنگ نکنند که اکثر مودی بناصور گردد
قول لازر و بیر اگر بثور بر آید فتیله بسرکه آلوده نمک مسحوق آغشته یا فتیله از عسل ساخته در بینی نهند و بعد ساعتی عطسه آرند تا قشر بیفتد اگر نیفتد باز گذارند و عطسه
آرند تا که بیفتد پس مرزنجوش قلقند برابر نفوخ کنند و بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **فائده** اگر بثور بر بینی بر آید کافور زعفران هر یک نیم گل مختوم یک گل ارمنی
دو بگلاب و سرکه طلا کنند مردار سنگ تنها کافی **فائده** قسمی از بثور بینی که مع سوزش باشد پدید آید و آن را اهوه گویند بیخ کرونده در برگ تنبول نهاده خورند
کوکنار درم نمک نیم درم بآب دهند نوشادر سائیده ناس گیرند **فائده** قسمیست از بثور بینی که آن را ناکڑه گویند نمک سنگ سکار خام زاج خام زنگار سوخته برابر سائیده
مثل ناس بوسید چون از همه جانب التصاق بگذارد بسوزن سفته بیرون آرند بعده توتیای سبز رال زرد زنگار هر یک نیم اسفیداج یک نیم دهن بقر شش سائیده آمیخته
چند بار بآب شسته طلا کنند **مرهم مصفی** پوست انار مرزنجوش هر یک دو توتیای سبز کندر هر یک یک بموم و روغن مرهم سازند **فصل نهم در شقاق**
بینی سر بینی و منخرین ورم کند و باشد که بحوالی چشم رسد و مسدود پاک آماسد و سرخ گردد سبب او سوء مزاج یابس است **علاج** تعدیل مزاج کنند اغذیه لطیفه
خورند سنگ بصری مغز بادام عناب سائیده طلا کنند متواتر **فصل دهم در جفاف بینی** اگر بسبب حرارت باشد باشد که بتجفیف رطوبات کند چنانچه در حمی

محرقه علاج اشربه و اغذیه مبرد و مرطب دهند و روغنهای مبرد در بینی چکانند و اضمده و اطلیه بارد و رطب گذارند اگر بسبب یبوست باشد باشد که رطوبات را فانی سازد
چنانچه در دق علاج شیر در بینی و بر جبهه دوشند و روغنهای مرطبه چکانند و در ترطیب بدن کوشند اگر بسبب خلط غلیظ باشد که در خیشوم چسپیده و از هوای مستنشقه
خشک گردد و پس بسبب انسداد مجری رطوبات که از دماغ نزول کرده بینی را تر میداشتند از آمدن باز مانند و جفاف افتد علاج ادهان و لعبه در بینی چکانند مرطبات
نوشند تا ماده قابل خروج شود و پس بغراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات مستفرغ سازند **دوا** از برای یبوست و حکهٔ بینی و خون منجمد که از بینی بر آید زعفران بدهن بقر
آمیخته مغز عظم کرسالة در بینی مالند سعوط کنند **فصل یازدهم در رض الانف** یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر کوفت خفیف بود میلی اگنده در بینی در آرند و بلندی و
پستی آنرا راست کنند و از خارج نیز بدست اصلاح دهند تا بهیئت اصلی آید پس صبر مغاث اقاقیا مر آب بار تنگ سائیده بر کاغذ طلا کرده بالای بینی گذارند و اگر
کوفت اشد باشد و در غضروف شکست رسیده بزودی فصد کنند تا از ورم ایمن باشند و برای حفظ مزاج دماغ اطلیه و اضمده بارده بر سر گذارند تا مبادا برسام انجامد
بعد از ین میل در بینی آرند و شکل بینی راست کنند بتدریج و از خارج بدست اصلاح دهند تا بشکل اصلی آید پس انبوبه رصاص یا مس گیرند و بالایش خرقه پیچیده
بمقدار تجویف بینی و بر پارچه اقاقیا مغاث طلا کرده در بینی نهند و بعد نهادن انبوبه از خارج هیئت بینی بدست درست کرده ادویه که در کوفت خفیف گذشتند
از خارج نیز طلا سازند تا که به شود انبوبه در بینی نهاده دارند **دوا** اصبر یاش مرکی زعفران را با سک گل ارمنی خطمی آب طرفا سرشته طلا کنند و فتیله پنبه
آلوده در بینی نهند **فصل دوازدهم در دخول شی از خارج در بینی** خربق کندش جند خردل سائیده با انبوبه در بینی دمند و سوراخ دوم را که خالیست
و دهن را بند کنند تا وقت عطسه قوت عطسه بدان سو افتد و آن چیز بیرون آید عاقرقرحا سداب دشتی صبر نیز معطس اند روغن چکانند و بالندیس عطسه آرند تا بر آید و یا شد
که از مجری حلق بغیر تقدیع بر آید **فصل سیزدهم در عطاس** عطسه دماغ را چون سعالست مر ریه او سبب او خارجیست یا داخلی و اگر چه عطسه بواسطه دفع
موذی از دماغ موجب حفظ دیست اما از دیاد او باعث آفاتست **فائده** عطسه در ابتدای زکام و ابتدای حمیات و کسی که ماده کثیر در سینه او بود و بمرعوف
زنان دار و اما بکسیکه در سر او بخار یا باد یا ماده اندک باشد و بکسیکه در دماغ او ماده پخته بود نفع دهد لهذا در آخر زکام نیکست و دلیل قوت دماغ از انست که زن ز
مرگ عطسه نیاید زیرا که دماغ ضعیف شده باشد و زنان را وقت زادن و بیرون آمدن بچه و مشیمه یاری دهد **علاج** هرگاه که از حد تجاوز کند و حبس مطلوب شود
روغن گل و روغن بنفشه در بینی کشند آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوشها چکانند و بینا گوش مالند حسو نوشند بالش گرم زیر قفا نهند اطراف چشم
گوش کام مالند و نفر باید تا بر بستر غلطد و دیگر دست و پا بوئیده و فکر کنند مهمات مشغول شوند دهن باز کنند و در چیزی تا دیر نظر کنند عضلات بن گوش بروغن
مالند روغن بنفشه نیمگرم دو سه قطره در بینی چکانند و از دود و غبار و هرچه باعث بر عطسه شود پرهیز نمایند و روح انیسون بویند اگر بطفل شود ده گرده نزیا گرده گوسفند
کباب کنند و آبکه چکد در بینی طفل مالند و چکانند **فائده** در ادویه معطسه ورد بویند معطسه محرور چند کوفته بویند خردل قسط عاقرقرحا کندش فلفل شونیز زنجبیل
صبر نمک خربق ابیض مفرد یا مرکب سائیده نفوخ کنند **فصل چهاردهم در نتن انف** اگر بسبب قرحه عفنه بینی یا بواسیر عفنه بینی باشد تدبیر آنها گذشت
اگر بسبب تصاعد ابخره عفنه از نواحی سینه یا ریه یا معده باشد **علاج** تفحص کنند که از کدام عضو صاعد میشوند پس تنقیه آن عضو کنند و بعد تنقیه خمر ریحانی در بینی کشند
سنبل سعد عود سائیده نفوخ کنند یا بخمر ریحانی آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند اگر بسبب ماده عفنه که در دماغ یا متصل بینی گرد آید باشد **علاج** تنقیه دماغ بحب صبر
ایارج کنند خردل اسکنجبین بزوری آمیخته غرغره کنند بعده سنجر که در وگل سرخ سنبل قرنفل جوشانیده باشد غرغره سازند پس سنبل قرنفل سعد نسرین صبر مر اقاقیا

عفص مشک کافور منفرد یا مرکب سائیده نفوخ کنند یا فتیله آلوده نهند صدف سوخته با آب پودینه آمیخته یا سنبل سک قرنفل مشک بخور جوشانده قطور کنند
بینی را بخور ریحانی شسته بول شتر یا بول خر چکانند جوز بویه بسباسه قرنفل دارچینی هریک درم سائیده بعسل آمیخته خورند دار شیشعان بخمر جوش کرده یا مرآب پودینه
جوشانده یا آب دانه انار شیرین در دیگ مسی جوشانده چکانند عود بلسان سائیده نفوخ کنند **قول لارزو بیر** آنار بود در خمر جوش کرده یا قصب الذریره
در خمر پخته یا قصب الذریره یا نیم اوقیه انیسون گل سرخ اوقیه مرکی نیم درم در خمر پخته یا آب کدوی تلخ دو قطره در بینی چکانند خمر تو نوشند برگ قثاء خشک کرده سائیده بویند
بطبیخ شبت اکلیل بر سر و جبهه نطول کنند قصب الذریره سنبل بول شتر سعوط نمایند اگر یاده درد دماغ باشد میان سر داغ دهند **فصل یازدهم در رعاف**
اگر در حمیات حاره و تبهای گرم و در روز بحران شود بند نکنند اما هرگاه که مفرط شود و خوف سقوط قوت باشد حبس واجب اگر بسبب حدت خون باشد که
دهن عروق باریک درون بینی بگشاید آثار غلبه صفرا باشد و خون رقیق اندک اندک برآید و اگر بسبب کثرت دم بود و انتفاخ عروق حمرت لون **علاج** قبل از
سقوط قوت قیفال زنند باریک از محاذی منخر سائل الدم و خون بتدریج برآرند و بعضی برآنند که وسیع زنند اکحل هر دو دست زنند و آنقدر خون برآرند که غشی افتد
و بسبب تغلیظ قوام خون که غشی موجب میکند رعاف بند گردد لیکن تا که ضرورت قوی نیفتد و بتدابیر دیگر بند نگردد و این جرأت نکنند و بعد فصد شربت که شربت
عناب شربت ریباس نوشند برنج عدس خورند مرق مرغ با آب غوره آب انار آب سماق آب زرک خورند و مغز سر مرغ از همه غذا بهتر شیر جوشانند چون غلیظ
شود بقدری قند خورند تقلیل غذا نمایند آب بارد و مثلج نوشند و بر مقدم سر ریزند و در بینی کشند و در آن غوطه زنند کافور صندل گلاب بر سر و جبهه طلا
کنند عدس مقشر صندل خطمی ماميثا و قدری کافور و گچ با آب مورد بر یافوخ و جبهه ضماد کنند کافور با آب کشنیز سوده در بینی چکانند عفص نیم سوخته کشنیز کندر صبر
دم الاخوین زاج سائیده نفوخ کنند یا با آب بل خر یا بیاض بیض آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند نسج عنکبوت بدان آلوده بغبار الرحی آغشته در بینی نهند در حبس
اسرع قطور آب بل خر مجرب دانند که آب بادروج چکانیدن بالخاصیت حابس است و کذا آب پودینه و آب بل خر یا بندگی کافور بازوها و رانها و انثیین و ثدیین
بقوت مالند و محکم بندند سر بینی را محکم گیرند محجمه بر فقره پس سر نهند زیر ثدی جانب منخره سائل الدم محجمه بی شرط نهند اگر از هر دو منخر باشد زیر هر دو ثدی
گذارند یا مابین دو شانه گذارند حجامت کرده سر اشیف بالعکس کنند اگر از هر دو منخر باشد بر هر دو جانب حجامت نمایند اگر از جانب راست بود تعلیق محجمه
بر جگر و اگر از طرف چپ باشد بر سپرز کنند **قول جالینوس و ابن سرابیون** بستن دست از ابط شروع کرده تا کف بندند و بستن پا از بن ران
شروع نموده تا قدم بندند **قول رازی** دست را متصل به بغل و پا را متصل به بن ران بندند فقط اما اسفل آنها را همچنان گذارند تا خون که بدین سو منجذب شود
میل باسفل نماید و جا یابد و اگر تمام بسته باشد اماله ناقص شود که جا نا یافته باز گردد و با آفت قوی انجامد اگر بسبب شدت امتلای خون عروق و شرائین که در غشای
زیر دماغ واقع اند بگشاید رعاف آرند تقدم صداع باشد حمرت رو و چشم پس رعاف افتد اگر خون رقیق سرخ خالص گرم بدفق برآید بدانند که شریانیست و تقسیم
عقب امراض حاده و ضربه و سقطه که با نشقاق عروق انجامد و از لسع افعی نیز پدید می آید اما آنچه از لسع افعی شود نجات از و کمتر باشد **علاج** ادویه کاویه چون زاج
زنگار و غیره بکار برند تا باشد که بند شود زنگار بسرکه سوده اندک اندک قطور کنند فتیله بدان آلوده بزاج آغشته در بینی نهند قرطاس محرق نسج عنکبوت محرق با آب
کشنیز فتیله ساخته گذارند اسفیداج بر جبهه بندند اگر بسبب بحران باشد و ضرورت بحبس افتد **علاج** صبر یک کندر دو سائیده فتیله بسرکه تر کرده بدین آلوده نهند
فتیله بسرکه تر نموده بدم الاخوین صبر مر کندر انزروت آلوده گذارند زاج نشاسته سائیده نفوخ کنند **قول لارزو بیر** اگر بسبب انفجار عرق منخرین باشد در

ابتدا فصد کنند و در آخر حجامت نیز بر کاهل و اطراف گذارند خرقه بسرکه گلاب آلوده بر سر و جبهه نهند و از قشر بیض صبر کنند صمغ عربی نسج عنکبوت موی ارنب محرق
فتیله ساخته در بینی نهند گل ارمنی بیاض بیض سرکه بر سر ضماد کنند بسطبری دو اصبع آب سرد بر سر زنند سرکه در منخر سائل الدم یا در گوش آن جانب چکانند قرصی از
قنسه ساخته بر عظم بینی بندند چنانکه مساوی گردد اسفنج یا پنبه بمداد آلوده بر جبهه بندند و از صوف مداد آلوده فتیله ساخته در بینی نهند زاج عفص سبز با کمون سائیده
در بینی دمند زبل حمار یابس نفوخ کنند خونیکه بر آید سوخته در بینی دمند فوراً بند سازد صندل اقاقیا گل ارمنی آرد عدس گلنار کافور افیون بر سر و جبهه ضماد نمایند
زاج مردارسنگ اسفیداج نفوخ سازند شربت انار هر صبح دهند ماء و رشیره گلنار هر یک نیم درم کافور دو سرخ بآب سوده سعوط کنند آمله بآب بر سر ضماد سازند اغذیه
حامضه خورند و از خمر و اشیای حریفه و دیدن چیزهای سرخ پرهیزند **شربت** برای کسیکه عادی برعاف باشد تخم ریحان تخمه گل هر یک کفی آب طلی جوشانند
چهار اونس باند صاف کرده ریوند درم سنبل نیم اسکرویلو انداخته دارند بعد چهار پاس مالیده صاف نموده ریوند اسکرویلو شربت ورد دو اونس افزوده نوشند
و مداومت بشربت کدر کنند نیز دار تکیو سیزال سولاتین توادی اورو حب او دیستر زیتی شربت دانس از یدا شربت ر دبور انتیس دهی لوزتیا تا شربت مورد
شربت لیند عرق سیلیسی فلونیا پرسیکو قرص گلنار دهی لوزتیا تا طبیخ اثیتی دهر بنیتر بالادن لودو دیکو معجون خرفه دهی لوزتیا تا همه مفید هر که خواهند دهند
سفوف ادیستر زیتی یا سفوف تربوس و هند و به بیاض بیض لت کرده طلا نمایند طلای عاقی بر جبهه گذارند طلای صندلی طلای کافوری بر جگر نهند
خون که از بینی بر آید هیند نشود همون خون نوشانند سیتیلارو شو ورم شربت ورد یابس یا شربت مورد نیم اونس آمیخته دهند و بالائش طبیخ برگ ریحان تازه
چهار اونس بیاض بیض عدد عرق بارتنگ پنج اونس آمیخته نوشند صبح شام **قول صاحب قمر** تیشور کندر یا آذان الفار یا قشر بیض سوخته یا گرد
سرو یا زبل یا ضفدع سوخته یا خون فصد سوخته یا گل شقائق سائیده نفوخ کنند فتیله به بیاض بیض عرق بارتنگ آلوده نهند خرقه بآب انگل تر کرده بر
جبهه عنق نهند گذارند پارچه کتان پیچیده بآب تر دارند **قول جوان کورد** و از سرق صحرائی فتیله ساخته در بینی نهند آب و سرکه یکجا آمیخته بر پشت و قفا
مالش کنند اسفنج بسرکه تر کرده بر بال محرق مسحوق آلوده در بینی نهند زبل حمار سائیده خورانند و بخور سازند سنگ جراحت گل ارمنی سوده به بیاض بیض بر قحف و جبهه ضماد
کنند **قول رازی** یکسی تدبیر بند نشد از دست فصد کرده نیست ورم خون بر آورد در حال بند گردید **قول اکمل** قیفال هر دو دست زده گشتند نید
هر یک یک نیم درم صندل سفید گاوزبان هر یک درم شب با آب ترکرده صبح صاف نموده شربت انار آمیخته نوشانند ماده یا چکندشتی و قشر بیض محرق زنگار
سائیده نفوخ کنند اگر بند نشود مهره طباشیر کته سفید قاقیا سنگ جراحت برابر سائیده در بینی دمند ببول ببول برگ ببول برگ حنا آمله صندل برابر سائیده بر
یافوخ ضماد کنند اگر اینهم نفع نده صندل سفید تخم ریحان هر یک سه کافور یک با آب گشنیز سبز سائیده ضماد سازند عجیب **دوا** کاغذ سوخته صدف سوخته هر
دو قلعتول ریک سائیده یا افیون نیم زاج سوخته یک سائیده یا خون ضفدع خشک کرده سائیده یا دارای سرخ بخون مرغوب آلوده سوخته سائیده یا پشم شتر سوخته سائیده
یا عفص گلنار سائیده یا حضض بخرقه کتان سوخته سائیده یا سداب یابس سائیده یا کهربا سائیده یا زبل شتر خشک کرده سائیده یا پوست درخت پلپه
پوست درخت کچنال سائیده یا زبل حمام سوخته سائیده یا نمک سائیده یا زاج لک برابر سائیده یا برگ انجیر خشک کرده سائیده یا زاج زرد سائیده یا لاجورد سائیده یا پنج محروق بال طیور
سوخته سائیده یا زبل بقر سوخته سائیده نفوخ کنند **دیگر** کمون بسرکه سائیده فتیله آلوده یا آب انجره آب بارتنگ سرکه بیاض بیض لت کرده فتیله آلوده یا
فتیله به بیاض بیض آلوده بر قدری کافور مالیده در بینی نهند **دیگر** شاخ گوزن سوخته ببنج آلوده یا اسفنج بسرکه تر کرده کافور گل ارمنی فوده برابر سائیده یا تشنه

در بینی نهند **دیگر** قلقند با آب سوده یا هلیله گل معصفر انار ناپسیر با آب سائیده یا آب بل اسپ یا آب بل شتر یا آب انجیر دشتی یا آب خیار یا زبل بقر سوخته بسرکه انگوری آمیخته یا کافور قدر دو جو با آب برگ کاهو آب کشنیز سرکه سوده یا خون خر یا خون کبوتر یا کافور با آب بادروج سرکه سوده یا کافور گل مختوم با آب بل خر آمیخته چکانند **دیگر** سرگین با آب گداخته کاغذ آلوده یا آرد ماش با آب سرشته یا برنج و برگ کباثی خرد بسکه گاو سائیده یا آب برگ آس تازه بسرکه سائیده یا برگ سیب نا نخواه سائیده یا گیاه کلروند با سائیده بریا فوج ضماد کنند **دیگر** گل سرشوی قدری سرگین قدری سائیده با آب گرم آمیخته یا برگ کنار سائیده یا خشخاش بگلاب سائیده یا زبل بقر با آب پخته یا زبل خر بسرکه بر جبهه و سر ضماد کنند **دیگر** از خون مرعوف اسم مریض بر کاغذ یا بر خرقه نوشته پیش چشم مریض دارند **دیگر** تکان تازه درم نخود و بریان مقشر شش درم شیاف ساخته در بینی نهند و بر جبهه طلا کنند **دیگر** مصطکی درم بگلاب دهند **دیگر** آمله نه درم آب یک نیم یا و تر کنند چون نرم شوند نشره شکر نه درم آمیخته نوشند و ثفلش سائیده بر سر ضماد کنند **دیگر** آهن به آتش سرخ کرده در لبن بقر سرد کنند چون شیر گرم شود نوشند **دیگر** سرکه بزبل یا بس حمار پاشیده بویند **دیگر** خنصر بالعکس بندند **دیگر** نشاره قرن البقر بسرکه سوده دهند اگر از منخر چپ آید شاخ چپ گاو در راست راست اگر از هر دو آید هر دو شاخ **دیگر** آب برگ اروسه عسل برابر لعق کنند **دیگر** شاخ گوزن سوخته یک مثقال با آب سرد یا خون کبوتر خشک کرده قدری قلاوه دهند **دیگر** سنگ سنگدان حباری آویزند **دیگر** خون حمام بر جبهه طلا کنند **دیگر** خون مرغ خشک کرده نفوخ کنند **دیگر** ذنب الخیل سعوط نمایند **فائده** اگر حاجت بر عاف آوردن شود کندش معزنج فرفیون بزهره گاو شیاف ساخته در بینی نهند **باب پنجم در امراض لب و دهن و زبان و لثه و دندان** مشتمل بر چند فصل **فصل اول در امراض لب** و آن از عصب عضله بلحم و شرائین و اورده مرکب است نفع او ستر دهن و حفظ ممنوع و حبس لعاب و اعانت به تکلم و خوبی روست **نوع اول در شقاق و تقشر و جفاف لب** اسباب این هر سه و کذا علاج همانست که در شقاق زبان و تقشر آن و جفاف لسان گفته آید اما در ینجا نیز گفته میشود **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ خیارشنبر آب تمر هندی آب آلو شیرخشت ترنجبین شربت بنفشه کنند روغن بادام یا مغز قلم گاو یا بیاض بیض یا پیه مرغ یا پیه بط با شمع گداخته مالند و وقت شب نات و مقعد را بروغن گل یا روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر چرب دارند پیه مرغ یک روغن گل نیم گداخته کتیرا اسفیداج نشاسته عفص سائیده آمیخته در لب مالند و از هوا نگاه دارند و بعد هر طلا پوست بروفی بیضه بر لب چسپانند لعاب بهدانه لعاب خطمی لعاب کتان لعاب اسپغول لعاب کتیرا العاب بگو طلا نمایند روغن بنفشه پیه بط گداخته شاخ گوزن سوخته آمیخته مالند زبد خیار طلا کنند مغز تخم تربز بگلاب سائیده مغز بادام با آب سائیده مغز تخم کدو با آب سائیده برگ سیب بروغن گاو جوشانده کته بروغن گاو آمیخته مصطکی بروغن زرد جوشانده پستان با آب جوشانده مالند روغن گندم طلا کنند با شیر بز یا شیر اسپ ناخ کند به مرغ تخم بیض یا بچه خورند و از ثوم بصل خردل نمک تمر آهو لحم اسپ لحم بز و مولدات صفرا پرهیزند حافظ صحت دهن و زبان الازم که از فرط اشیای مخدر که مضعف و مبطل قوت ذوق اند و از اشیای حار یابر دو منفرط که موجب سوء مزاج اند و از اشیای مقرح که اکله آرند و از اشیای مرخی که مزیله فصاحت کلام اند پرهیزد **بدانکه** مضغ قرنفل احیاناً لعاب غلیظه از جرم زبان دفع کند و قوت تکلم قوی سازد و اگر رطوبت دهن کثیر باشد اقاقیا با آب حل کرده مضمضه کنند اگر ذوق باطل گردد نانخواه خاید **قول صاحب ذخیره** سکه مالند عفص بسرکه طلا کنند اگر کهنه بود مردار سنگ سافج عروق الصفر هر یک نیم درم سم زنجار محرق زعفران هر یک دو دانگ کافور دانگی موم درم دهن ورد و نیم درم مرهم ساخته گذارند **قول رازی** سعوط بروغن نمایند پنبه آلوده در ناف نهند **طبیخ خیارشنبر** بلیله زرد تمر هندی هر یک پانزده درم گل سرخ پنج درم بنفشه سه درم عناب

بیست درم عناب آلو هر یک بیست عدد آب سه رطل بریزند سومی بماند صاف کرده مغز فلوس بیست درم در صد درم آب مذکور آمیخته روغن بادام مثقالی
افزوده نوشته‌اند و در تقدیر اوزان حسب هر شخص مختار اند مخرج اخلاط محرقه دماغی و بدنی و صفرا **قول صاحب قبر** بریالعیبه طلا کرده کاغذ چسپانند
و از خنده و گرد و آب بارد و اشیای حار یابس شور ترش شیرین پرهیزند هر روز در وسط نهار بحمام فاتر روند آب نیم گرم ریزند صبر بروغن کنجد و آب لت کرده
مالند علک البطم یک بر چهار آمیخته طلا کنند لادن بروغن بلسان یا بروغن بان آمیخته گذارند **فائده** گاهی در کنج دهن رطوبت شور از سر فرود آید و
شقاق در و افتد و سفید و تر نماید **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کرده عفص بسرکه جوشانده مضمضه کنند و آب سماق آب انار ترش سوده طلا نمایند روغن
بادام روغن کدو و موم گداخته مالند **قول صاحب قبر** بریشییست خشک که در گوشه لب با حرقت پدید آید و گاهی از تعب آن ورم روی عارض شود و تکلم و مضغ
و افتتاح دهن عسر گردد و این مرض اکثر بدیگر انتقال کند سبب او خون محترق مخلوط بصفرا یا سودا است **علاج** آنچه در شقاق لب گفته شد بکار برند و پیه تازه
چرب دارند و این مرض را انعامه گویند **نوع دوم در سوء مزاج لب** در حار سوزش لب و استراحت از آب و هوای بارد **علاج** خرقه کتان آب برگ
کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز یا آب برگ کاسنی یا گلاب یا آب برگ بارتنگ یا آب برگ عصی الراعی ترکرده بر برف سرد نموده بر لب نهند اسبغول گلاب
ترکرده سرد نموده طلا کنند صندل سفید کافور گلاب سائیده گذارند و تر دارند و بارد از هوای بارد و وقت صباح لب کبود و پیچین گردد **علاج** مشک روغن بان یا عاقرقرحا بروغن
یاسمین یا جندبیدستر بروغن نرگس یا بروغن سوسن بر لب طلا کنند در یابس شقاق لب پیدا شدن قشر باریک **علاج** کتیرا روغن بادام لعاب اسبغول شکر و هند روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن
مغز تخم کدو بر لب مالند تدبیر شقاق لب کنند در رطب نرمی و استرخای لب و عدم یاری بتکلم **علاج** تدبیر لقوه کنند هر چند که سازوار است لیکن از تنقیه دست
باز ندارند **نوع سوم در بیاض لب** سبب او فساد خون است از اختلاط رطوبت بلغمیه خام **علاج** تنقیه بلغم کنند روغن ناردین روغن [illegible] روغن یاسمین
روغن زعفران در بینی چکانند از اغذیه غلیظه پرهیزند اگر مع تقشر بود تدبیر تقشر کنند **نوع چهارم در تقلص لب** یعنی برگشتن لب اگر از مواد بود سبب او
نقص ماده است **علاج** لب در هم کشیده را راست و سستی که یا بدا [illegible] راست ماند و این قسم تا که طفل و نشو است علاج می پذیرد اگر سبب تشنج امتلائی
باشد **علاج** تنقیه کنند روغنهای گرم مالند چنانچه در تشنج امتلائی ذکر یافته اگر سبب تشنج یابس باشد لا علاج **نوع پنجم در قروح لب** سبب او در اکثر تقطیع بثور
علاج تنقیه کرده مرهم اسفیداج نهند عفص مردار سنگ سائیده بقیروطی که از موم و روغن پسته شفتالو یا روغن گل ساخته باشند آمیخته طلا کنند **نوع ششم در**
بثور لب سبب او خون حاد مخلوط بصفرا است صحیح اشد حتی که از شدت الم [illegible] **علاج** قیفال زنند تنقیه صفرا بطبیخ [illegible] افتیمون نمایند [illegible]
گداخته قدری کافور آمیخته گذارند اگر جوشش قوی بود مرهم کافوری نهند پوست درونی بیضه چسپانند **قول** [illegible]
مصطفی گذارند تا ماده بر آید و برگ املی گرم کرده برگردن بندند چون نضج شود و ماده بر آید مرهم اسارون نهند **مرهم مصطفی** انزروت یک [illegible]
سائیده آمیخته بآب شویند **مرهم اسارون** اسارون سه حصه عفص یک سائیده بدهن بقر آمیخته در کڑاهی حل نمایند **نوع هفتم در ورم لب** [illegible]
ضربان حرارت حمرت لب **علاج** قیفال زده صندلین با آب کشنیز آب برگ کاسنی طلا کنند حضض آرد جو با [illegible] آب عنب الثعلب [illegible] گذارند در انتها مرهم
[illegible] از روغن بادام و موم و حضض ساخته باشند نهند و آب گرم بمبالغه شویند صفراوی سوزش صفرت لب **علاج** تنقیه صفرا کنند و اطلیه که [illegible]
گذشت گذارند در بلغمی قلت [illegible] بیاض لب **علاج** ایارج فیقرا ترید شحم حنظل تنقیه کنند بابونه [illegible] اکلیل الملک ضماد نمایند در سوداوی صلابت کمودت لب

علاج تنقیه سودا کنند بدانچه در سرطان مذکور است و ضماد خنک گذارند تا نیفزاید و از ضماد گرم محلّله بپرهیزند که تحلیل نمی پذیرد بلکه متقرح میگردد —
قول لارزو و بیر حسب ماده تنقیه کنند پس رگ موی چهار رگ نیز کشایند حضض بگلاب طلا کنند عدس و آب سوده نیم گرم گذارند نوفل گلنار گلسرخ جوز سرو
بسرکه گلاب طلا نمایند تقلیل غذا و ترک اکل شب کنند و از شیرینی و خمر بپرهیزند **دوا** آب هدبه فشرده یا خون کنه سگ یا خون کنه شتر مالند **دیگر** پنگ کابلی آمله
هلیله برابر سائیده بعسل آمیخته بر لب مالند مزلیه ورم و جوشش و شقاق **مرهم کافوری** شمع اسفیداج مرداسنگ هر یک پنج درم روغن گل بیست درم گداخته
ادویه آمیخته حل کنند چون سرد شود بیاض بیض عدد و کافور قدری آمیزند برای شقاق لب و مقعد و حرقت باسور و حرق النار نافع **نوع هشتم در بواسیر لب**
دو گونه است یکی آنکه غلظی کمد اللون قدر دانه انگور خرد در لب زیرین پدید آید و وسط آن غلظ متشقق بود و لب باوی منقلب بخارج باشد دوم آنکه مشابه توت
شامی در لب زیرین ظهور کند و درین وجع نمی باشد زیرا که مانند سرطان عضو را میمیرانند و ابطال حس میکنند و گاه باشد که بسبب کثرت ماده و استحکام فساد لب
بالا نیز تعدی کند بلکه بعضی اجزای دهان نیز در گیرد و سبب او خون سوخته است که از شعبه عروق بیرون آید و دریجا جمع گردد **علاج** قیفال و چهار رگ زنند
حجامت کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد تنقیه بنگرند اگر لون او سیاه باشد بر لب بمبضع شرط زنند یا علق چسپانند و بعد شرط سرکه مالند و اگر سرخ باشد شرط نزنند
و بعد تنقیه عدس بابونه اکلیل خطمی در آب پخته بصفرت بیض و پیه کلیان سرشته ضماد کنند مرداسنگ اسفیداج زعفران زاج خبث الحدید بروغن بادام و موم
مرهم ساخته گذارند مرداسنگ روغن مغز تخم کدو روغن بادام مغز قلم گاو سائیده پخته بصفرت بیض مثل مرهم ساخته نهند اگر مزمن بود و بتدابیر قلع نشود
لب را در طول بشگافند و کناره جراحت آنقدر که وقت خیاطت بهیئت اصلی تواند ماند ببرند از مواضع پس بدوزند و گل سرخ زعفران دم الاخوین ذرور کنند
تا خون بند شود پس مرهم ملحمه گذارند اگر قطع با آهن نکنند فلفل فیون بدهن بقر آمیخته گذارند تا بخورد **قول عسکری** بعد تنقیه ضماد محلله نهند سکه در
کهرل سربی سحق کنند که سیاه شود یا بیاض بیض گلاب در کهرل سرب سحق کنند که غلیظ و سیاه گردد یا زیبق بسرب جفت کرده به بیاض بیض و گلاب طلا
نمایند که سیاه و غلیظ شود پس بر بواسیر لب حنا زیره و ورم سوداوی طلا سازند **نوع نهم در اختلاج لب** اگر بشرکت فم معده باشد که ماده موذی بمعده
ریزد قلق غثی و این مقدمه قی بود و اگر بشرکت عصب دماغی باشد که ماده در دماغ گرد آید و این در ابتدای لقوه و صرع پدید آید **علاج** درین هر دو تنقیه معده
و دماغ کنند اگر بسبب تولد ریح غلیظ در لب باشد **علاج** مفتحات ریح مالند و باقی تدبیر در اختلاج مطلق ببینند اگر بسبب خون باشد که در عروق باریک لب
پر شود و مستحیل بریاح گردد و علامت خون ظاهر شود **علاج** قیفال و چهار رگ زنند تقلیل غذا نمایند محللات ضماد سازند و بتفتیح مسام لب کوشند
نوع دهم در آکله لب سببش ماده لذاعه آکال است و تدبیرش حسب آکله فم باید کرد **نوع یازدهم در استرخای لب** سببش رطوبت
علاج حب الملوک تنقیه کنند دم الاخوین کرسنه ایرسا سائیده بسکنجبین آمیخته مالند هلیله جوز بویه نوفل مدام در دهن دارند آتش بلع کنند مضمضه نمایند شعیر
بریان کشنیز بریان نوفل بریان بروغن گاو مروارید زیره برابر سائیده بر بن دندان پاشند و بخوابند نوفل حنا برابر سائیده هر شب مالند برگ تنبول حنا هلیله زرد
مفرد یا مرکب سائیده پاشند **فصل دوم در امراض دندان و لثه** طالب صحت دندان را رعایت چند چیز ضروریست **اول** تواتر از فساد طعام
و شراب در معده خواه بسبب غذای ردی خواه بسبب سوء تدبیر اکل بپرهیزد **دوم** آنکه بکثرت قی عادت نکند خصوص که ماده ترش باشد **سوم** آنکه اشیای
صلب بدندان نشکنند و آنچه دندان را کند کند از آن بپرهیزد **چهارم** آنکه اشیای چسپنده شیرین چون حلوا و سوهن و انجیر خشک و از حموضات وغیره بپرهیزد

پنجم آنکه اشیای سخت سرد و اشیای سخت گرم نخورد خاصه از پس یکدیگر **ششم** آنکه مدام دندان پاک دارد و هرچه در بن او ماند آن را بخلال پاک کند نوعیکه بلثه
و دندان آسیب نرسد **هفتم** آنکه از مضرات دندان چون کندنا جوز خرما وغیره پرهیز د **هشتم** آنکه هر صباح مسواک بچوب اراک و چوب زیتون سبز وغیره برفق
کند چه شدت گذرا و آب دندان را میبرد و رفتن آب آن را جهت قبول نوازل و ابخره صاعده معده مهیا می سازد و مسواک باعتدال مجلی دندان و مقوی
لثه است و آنچه برای حفظ صحت دندان اینست که وقت خواب محروری بروغن گل و مبرودی بروغن بان یا روغن مصطکی دندان را چرب کند و در هر ماه دو بار تخم
مضمضه کند در وسط اکل حلویات آب بارد ننوشد و اگر شیر خورد عقب او سکنجبین مضمضه سازد تا دفع فساد شیر از دندان کند و بعد طعام قدری فوفل خاید یا
آن را سائیده اندکی نمک آمیخته وقت غسل رو بر دندان مالد و سنونات مناسبه بکار دارد و اگر وجع باشد خطمی بسرکه جوشانده مضمضه کند بلیله مالد و در دهن دارد
فائده سر خرگوش سوخته سائیده مالیده نمک بشهد آمیخته بر دندان سودن در هر ماه دو بار مصلب لحم بن دندان و مخرج و منقی ماده بن دندان و حافظ صحت آنست
زنجبیل بسرکه تر کرده و قدری مر آمیخته مالیدن همین اثر کند و چون مزاج دندان خشک است برای حفظ صحت او ادویه نیز خشک باید و سردی و گرمی معتدل مگر آنکه مزاج سرد باشد
یا گرم حسب تقاضا ادویه یابسه بادویه گرم یا بادویه سرد آمیخته بکار برند **نوع اول در وجع اسن** در سوء مزاج حار ساذج حرارت و تسکین حمرت لثه بغیر ورم و راحت
از آب بارد **علاج** سرکه گلاب در دهن گیرند اگر وجع زیاده بود قدری کافور افزایند سماق برگ تیار کرمازج بعرق بارتنگ عرق گاوزبان جوشانده سرکه آمیخته در دهن گیرند اگر وجع
اشد بود قدری افیون نمک بسرکه آمیخته یا افیون بروغن گل آمیخته در دهن گیرند اسبغول بسرکه آمیخته بر دندان نهند و در غذا آب تمر هندی آب غوره آب سماق آب لیمون بکار کنند سوء مزاج بارد ساذج
از هوای بارد و شرب آب بارد پیدا آید و از آب گرم ساکن گردد **علاج** فلفل سحوق بعسل آمیخته در بیخ دندان مالند دندان گرم از زنان در دهن گیرند بطبیخ عاقرقرحا
پودینه سرکه مضمضه کنند عاقرقرحا زنجبیل سائیده بعسل آمیخته یا تریاق اربعه در بن دندان مالند اگر ساکن نشود با آهن داغ کنند جوزبویه برگ سداب در دهن
دارند بادام کلیا بخایند و در غذا ثوم زعفران ادویه گرم کنند **فائده** سوء مزاج رطب ساذج از موجعات نیست اما سوء مزاج یابس ساذج گاه باشد
که باعث وجع شود و آن را بمرطبات تدارک کنند در دموی ورم و سرخی لثه وجع ثقل **علاج** قیفال زنند و نیز حجامت نمایند یا علق گذارند
یا چهار رگ کشایند و چهار شربت بطبیخ خیارشنبر یا ایارج فیقرا تنقیه کنند و در ابتدا آب کشنیز آب عنب الثعلب آب بارتنگ در دهن دارند مضمضه
قابضه که در قلاع آید نمایند شراب قابض در دهن دارند فقاح اذخر آب جوشانده یا جوز سرو اصل بسرکه جوشانده در دهن گیرند اگر وجع اشد
بود افیون یک قیراط بروغن گل آمیخته پنبه آلوده در بیخ دندان نهند پنبه بگلاب آلوده گذارند در ضعف … زبان صفرت لثه سبکی وجع
علاج بطبیخ هلیله … در دگر آب تمر هندی تنقیه کنند آب کشنیز آب بارتنگ آب عنب الثعلب مضمضه کنند باید که آب منقع
نیک گرم نبود که زود اثر نفوذ نماید اگر ضربان است باشد عاقرقرحا و قدری کافور سائیده در بن دندان مالند و پنبه بدهن … تر کرده بر و نهند
یا بروغن گل آمیخته پنبه آلوده در بن دندان گیرند نمک بسرکه آمیخته مضمضه سازند اگر ساکن شود فبها الا بر بن دندان شرط زده
علق چسپانند صمغ سرس فلفل گرد کوفته زیر دندان نهند و بطبیخ تخم سرس مضمضه نمایند که اکثر اوجاع را مفید است فقاح کدو ماش مقشر
بالمر هندی آب لیمو آب غوره خورند و بلغمی سستی سفیدی بن دندان عدم ضربان و از وصول برد افزاید و از حرارت تسکین یابد و عقب تخمه
و کثرت اکل افتد **علاج** بحب ایارج حب صبر حب قوقایا حب منتن … تنقیه کنند عاقرقرحا صعتر سعد فوتنج بسرکه جوشانده یا خردل

بیخ مثقال عسل هفت مثقال آلکامه یک قاشق آب بیخ قاشق آمیخته گرم کرده یا حنظل بسرکه جوشانده مضمضه کنند عاقرقرحا بورق زنجبیل شیطرج فلفل خردل
سعد مفرد یا مرکب سائیده یا فلفل شش بوره ارمنی کمیله عاقرقرحا مویزج هریک یک سائیده یا قرنفل مصطکی سائیده در بن دندان مالند یا ایارج فیقرا در بیخ
دندان مالند تریاق اربعه یا تریاق اسنان یا فلونیا یا تریاق فاروق در بن دندان گذارند عاقرقرحا قدری با گلاب آمیخته در بیخ چکانند یا طبیخ جوز سرو
زنجبیل سرکه عسل مضمضه سازند نمک و جاورس گرم یا بخرقه تنها که سخت گرم باشد بر عظم کله کماد کنند باید که بعد اکل غذا تا چهار ساعت نه گذرد و کماد کنند
و بعد تکمید تا دو ساعت نرود غذا نخورند الا ضرر کند روغن که در وی بابونه بیخ حنظل جوشش بود نیم گرم در دهن دارند اگر ساکن نگردد تریاق الاسنان
قدری بروغن حل کرده بر بن دندان وجعه گذارند **تریاق الاسنان** انگزد فلفل میعه سائله زنجبیل افیون چند را بعسل آمیخته دارند
مویزج سه یا پنج عدد در پنبه پیچیده بسنگ کوفته بر دندان وجعه نهند یا سکر العشر یک قیراط در پنبه پیچیده نهند غالیه قطران قنفیل بر مجمر ریزند دودش رسانند
تقلیل غذا کنند اگر ساکن نشد فبها الا نزیت داغ دهند یا منقیات گذارند یا قلع نمایند افیون چند در گوش چکانند افیون بزر البنج بخل خمر آمیخته در دندان
مالند **طریق تقفت** اول دندانهای دیگر را بروغن چرب کنند پس توبال نحاس سائیده بشیر انجیر آمیخته پنبه تر کرده بر دندان وجعه نهند و ریا بغلیظ
و وجع متمدد و انتقال وجع **علاج** حب صبر حب بنفشه ایارج تنقیه کنند بادیان انیسون زیره هریک درم آب جوشانده مضمضه کنند صمغ البطم فلفل
زاج پوست بیخ کبر سائیده بعسل آمیخته بر دندان مالند مویز سیاه منقی بقدری کشنیز کوفته در دندان نهند با شیای کاسر باد مداومت کنند و از اشیای بلغم افزا
پرهیز نمایند در دوره تا اکل و ثقب دندان و وجود وجع در دندان کرم خورده **علاج** تخم گندنا بزر البنج تخم البصل برابر بموم یا پیه بز آمیخته یا تخم کرنب بزر البنج
بموم آمیخته بر مجمر ریزند و بتوسط قمع دودش رسانند تا بمیرند و بیفتند بخور تخم قرصعنه کتان گندم حنظل خردل عاقرقرحا سداب سم خر پوست نارجیل مقل
همین اثر کنند انگزد گرم کرده قتنه گرم کرده مورد سائیده بورق سائیده مصطکی سائیده مویز و فلفل کوفته شونیز بسرکه سائیده مر سائیده افیون سائیده
زرنیخ سائیده مویزج کوفته میعه کوفته فلفل نطرون سوخته بعسل آمیخته خردل تر کوفته جدا جدا در ثقب پر کنند تنکار بریان پر سازند زراوند گرد آب برگ
شفتالو آمیخته مضمضه کنند چون دل مرغ مالند رنگ کابلی مقشر در صره بسته زیر دندان نهند نوشادر افیون سائیده مالند و بالایش شمع گذارند چند بار برگ
یا بیخ یا بار یا گل یا شاخ کتائی در دهن دارند چوب درخت دفلی در انبوبه نصب کرده یک سر چوب بیرون دارند آتش دهند و سر انبوبه که طرف دو بیست بر ضرس
نهند تا دود به وی رسد و کرم برآید قسط بیخ عشر بطور تنها کوفته یا زیر دندان نهند نوشادر به پنبه پیچیده زیر دندان نهند مر زعفران عاقرقرحا افیون
کوفته بقطران آمیخته در ثقب پر کنند کافور در ثقب گذارند جاوشیر در ثقب نهند مسکن تخم مولسری سائیده پر نمایند قنب در مویز کرده یا پوست
کنار زیر دندان نهند **قول لارزوبنه** بروغن آجر دلک نمایند مر بالنده کرم خوردن باز دارد بطبیخ قاطعی انکباب کنند صبر درم کافور
نیم اسکرو بلو تیزاب چهار درم آمیخته پنبه آلوده گذارند قاتل کرم مسکن وجع اگر ثقب باشد و وجع اشتد بود فرفیون بقطران آمیخت یا روغن گوگرد
در ثقب چکانند قرنفل یا مصطکی یا سعد یا عاقرقرحا یا کندر یا افیون بشیر خر سرشته یا خربق اسود بعسل سرشته در جوفش نهند اگر سبب او ماده ردیه
بود که در بن دندان آید و دندان را فاسد کند و بسبب انکسار وجع پدید آید بغیر آنکه بجنبد یا چیزی از خارج در بیخ دندان آویزد **علاج** بالی
تسکین الم و منع ازدیاد تکسر عاقرقرحا افیون تشار کندر بشیر گاو سرشته گذارند اگر سود ندهد داغ دهند و در حرکت معدی وقت استلاء

شکم و تخمه و اکل شب زیاده شود **علاج** بحب صبر حب ایارج تنقیه کنند اطریفل کشنیز گلقند خورند قلیه نخود آب کشنیز دار چینی غذا سازند و از شیر و میوه پرهیز تقلیل
غذا کنند **فائده** اگر بسبب نزله ماده در بن دندان ریزد و ورم نماید تخم مرو سائیده بآب خمیر کرده در بن دندان مالیده شب همانطور خوابند تحلیل کند یا نفخ
داده ریم برآرد **دوا** اگر بسبب وجع السن ورم بر وجه پدید آید مسکه پیه مرغ ایرسا زرد چوب روغن بادام طلا کنند حسن لبه بسرکه ضماد سازند **قول جالینوس**
تریاق کبیر در گوش چکانند و بر دندان مالند افیون بزر البنج بعسل آمیخته قدری دهند **قول شمعون** نمک نخل آمیخته در دهن دارند مسکن **قول اندری**
حب زکامی دهند روغن کافور روغن صابون لیکور مرکی مالند بعرق ریال قیوردو دانت بغرغره مسکنه بغرغره مخدره مضمضه کنند پنبه بخمر ورد کاسپل تر کرده
زیر دندان نهند اوکوانیتو صداعی بر خرقه کشیده بر صدغ چسپانند زاج دو اونس دم الاخوین صندلین هر یک نیم اونس تا آب پزند نصفی ماند مضمضه کنند
مستحکم مز ملیه وجع که از نزله باشد پنبه بخمر تند تر کرده در گوش نهند البوت مسحوق بعرق اسطوخودوس سرشته بر دندان نهند و حل کرده مضمضه سازند نمک
سائیده سنون نمایند روغن کهربا بعرق بارتنگ یا آب غوره آمیخته مضمضه کنند شاخ گوزن مسحوق مصطگی برابر بخمر تند نزائده خشک کرده سائیده مالند مستحکم
هم سپه شنجرف [?] طلا کنند گل سرخ گل ارمنی حب الرشاد هر یک نیم سائیده بسرکه تر و خشک کرده افیون بخمر تر نموده سه مرتبه هر یک یک بموم و روغن خشخاش
مرهم ساخته بر موضع درد و زیر گوش و بنا گوش و قبضه دست که موضع دیدن نبض است مالند قطعه کلونیه زیر دندان وجعه نهند لینی منت صداعی قرص
مسکنه ضماد کنند روغن تنباکو مقطر مالند مز ملیه وجع السن و مفاصل منفت حصات قاطع حیات **فائده** اگر وجع در بن نباشد و در لثه بود بعد تنقیه دم الاخوین
سه درهم اگر تکی گل سرخ یا محرق جوز سرو زاج هر یک درم تنباکو سوخته سه اسکروپل سائیده بعسل آمیخته بر خرقه کشیده وقت شب بر دندان گذاشته
خوابند **دوا** عرق گوگرد در برگ تنبول انداخته خایند و ثفل او تمام شب زیر دندان وجعه دارند **دیگر** صمغ سرس فلفل کوفته یا قطعه جدوار یا قطعه تنبیل
یا قطعه نارجیل آسنه یا تخم مولسری یا برگ اترج کوفته یا برگ شفتالو کوفته یا بیخ کوبخه سیاه خشک کرده یا ادرک ورق کرده نمک پاشیده گرم نموده یا زرد چوب
با آب تر کرده گرم نموده یا بیخ کبر یا بیخ حنا یا کهربا مسحوق به پنبه پیچیده یا صفرت بیض مسلوق یا بیخ کتائی سائیده بعرق گوگرد حب بسته زیر دندان
واجعه نهند **سنون** بلادر سوخته توتیای سبز عاقرقرحا برابر سائیده یا نوشادر نقف داده سائیده یا دادی مصطگی برابر سائیده یا جدوار سائیده یا زرد چوب
سائیده یا جاوشیر سائیده یا آرال سائیده یا سندروس سائیده یا تکج سائیده یا اذخر سائیده یا ابج فلفل سائیده یا تنکار فلفل سائیده یا هلیله سائیده یا زاج
سندروس خرمهره محرق گل سرخ برابر سائیده یا عود سوخته سعد سوخته برابر سائیده یا زاج سوخته بسرکه تر و خشک نموده بموزن آن نمک آمیخته یا عفص سوخته بسرکه
سرد و خشک نموده سائیده یا تنباکو محرق نمک سائیده یا نارجیل دریائی سائیده یا کته کافور سائیده یا برگ کشنیز سائیده یا کافور بمصطگی آمیخته سائیده یا نوفل
سوخته تخم خرفه برابر سائیده یا عفص زاج هر یک یک توتیای سبز بریان نیم سائیده یا عفص زعفران قرنفل افیون عاقرقرحا فلفل توتیای سبز زاج کته
نوفل هلیله سیاه هیرا کسیس برابر سائیده سنون کنند **سنون** ملح عجین لود مثقال در دیگ سفالی کرده سرکه بالا آید انداخته بر آتش نهند چون سرکه خشک
شود همانقدر دیگر اندازند بدستور سه بار پس سائیده خسته تمر سوخته یک کف عفص سوخته دو عدد مصطگی سه درم آمیخته سنون کنند حافظ و مقوی
دندان **سنون** عاقرقرحا سه نمک سنگ یک سنون کنند و بالائش برگ تنبول خورند **سنون** نمک سنگ قسط هر یک یک زنجبیل کته سفید
مصطگی زیره سفید بریان فلفل کشنیز بریان کسیس هر یک نیم سنون کنند مسکن وجع مجلی **سنون** بلادر سوخته کرده بریان نموده باده دار فلفل هر یک

یک توتیای سبز بریان نیم سائیده و دو سرخ مالیده و دهن کشاده دارند که رطوبت برود و بعده برگ تنبول بر مصالح خایند و آب بیرون اندازند و بار دیگر
برگ تنبول خایند و آبش بلع کنند و تفلش تمام شب در دهن دارند و آب ننوشند و تنفس بر دستور تا هفته کنند مستحکم هم یا توتیای سبز مسحوق نیم درم
با نیم درم نشاسته یا شیره بر آتش نهند چون گرم شود در زیر دندان وجعه نهند یا آب گوجی یا شیر بز آمیخته در گوش چکانند مزیل وجع ضرس یا زنجبیل و قسط یا بنگ کابلی
کسیس کته هر یک پنجدرم توتیای سبز سوخته چهار اسکر ریلو سنون کنند مزیل وجع و ورم بن دندان و مستحکم یا تیتواج سیاه سنون کنند مزیل وجع جهت مضمضه
گل دهاوه با آب جوشانده یا تخم سرس با آب جوشانده یا پوست درخت مولسری با آب جوشانده یا لیمون با آب جوشانده یا گلنار با آب جوشانده یا شیر خر گرم
نموده یا بادآورد با آب جوشانده یا پوست بیل با آب جوشانده یا تدال با آب جوشانده یا بزرالبنج آب جوشانده یا پوست کنار صحرایی با آب جوشانده یا پوست
و برگ توت با آب جوشانده یا طرفا با آب جوشانده یا انجره با آب جوشانده یا جوز سرو با آب جوشانده یا بیخ سرس با آب جوشانده یا اذخر با آب جوشانده یا گلنار فلفل با آب جوشانده
یا برگ خیار بسرکه جوشانده یا زوفا بسرکه جوشانده یا صعتر زیره بسرکه جوشانده یا بیخ کبر بسرکه جوشانده یا شونیز بسرکه جوشانده یا بیخ حنظل بسرکه جوشانده یا شحم حنظل بسرکه جوشانده یا برگ
یاسمین با آب جوشانده یا بادیان بنگ کابلی با آب جوشانده یا بیخ خطمی با آب جوشانده یا افتیمون با آب جوشانده یا زیره با آب جوشانده یا اسگند با آب جوشانده یا برگ
یا بیخ فالسه با آب جوشانده یا نمک عسل بسرکه جوشانده یا سنگ الحیه بسرکه جوشانده یا عقص بسرکه جوشانده یا گل سرخ گلنار با آب جوشانده یا پوست انار با آب جوشانده
یا بابه با آب جوشانده یا پوست درخت بڑه پوست درخت پیپل با آب جوشانده یا پوست درخت ببول با آب جوشانده یا فلفل بسرکه جوشانده یا برگ و
شاخ و بیخ طرفا بسرکه جوشانده یا برگ سرو چوب گل با آب جوشانده یا حرمل بنگ کابلی برابر با آب جوشانده مضمضه کنند مضمضه روغن ترنج یا روغن
بادام یا روغن گل یا آب غوره مضمضه نماید مضمضه پوست ببول نه درم کوکنار دو عدد آب طل جوشانند تصفیه یا ند صاف کرده یا تخم کاهو درم خشخاش
بزرالبنج هر یک نیم درم بشیر یا آب جوشانده صاف کرده یا عرق بارتنگ گلاب برابر سرکه قدری آمیخته یا کوکنار چهار عنب الثعلب یک نیم عدس مقشر دو نیم
در آب جوشانده صاف کرده یا ازاخ دفلا ونس صندلین دم الاخوین هر یک نیم اونس عنب الثعلب درم جوشانده صاف نموده یا پوست انار کهنه سه درم
کته یک نیم درم گلنار چهار عدد آب طل جوشانده صاف کرده یا کته مردار سنگ برگ یاسمین برگ اروسه برگ تنبول جوشانده صاف کرده یا شحم حنظل
دو نیم درم حرمل پنجدرم بسرکه یا تخم جوشانده صاف کرده مضمضه کنند مضمضه ثوم پنج استار کند نیم مثقال برگ مورد کفی بسرکه پخته مضمضه کنند بعده
روغن بلسان گذارد مضمضه کنند ثوم برابر دیگر با سرکه و دو سر یا تخم جوشانده مضمضه کنند مضمضه برگ کهجور از مقراض ریزه کرده دوازده درم فلفل
سه درم در آب دو رطل جوشانند تا هشتم باند صاف کرده مضمضه کنند مزیل وجع و تحرک مضمضه برگ مهو نیم رطل آب سه رطل در ظرف گلی دهن بند کرده جوشانند
نیم رطل ماند مضمضه کنند و آب سرد تا شش ساعت نسازند بدستور سه روز مستحکم هم دیگر ضماد وسط الیون صبر گذارند دیگر انگزد یا خروع با خارج طلا کنند دیگر برگ خروع بروغن بادام
چرب کرده بندند دیگر شیطرج کوفته در دست مخالف دندان وجعه تا صبح دارند و بآن جهت تکیه کرده خوابند دیگر نیمه بروغن گل گرم کرده آلوده نهند دیگر بیقعلب در دهن گیرند مزیل دید
دیگر روغن حب دل مالند دیگر کسیس با آب لیمو آمیخته مالند دیگر خردل مسحوق بر بن دندان پاشند دیگر بلادر عدد بزرالبنج درم آمیخته خایند و لعاب بیرون اندازند و بابه سازند اگر درم شود
مداومت بشیر کنند دیگر فلفل در انگلوی برابر حب بسته وقت خواب در دهن نگاه داشته خوابند دیگر از ادراقی با آب سوده در گوش بالعکس دندان وجعه چکانند مسکن فوراً دیگر زنجبیل بسرکه و عسل
آمیخته یا جند افیون برابر سائیده بموم آمیخته یا افیون تنها در ثقب نهند دیگر کته سفید بیخ زاج عفص هر یک یک نیم با آب جوشانده مضمضه کنند یا زاج عفص دار فلفل پوست انار بلیله زرد برابر با آب جوشانده

مضمضه کنند روغن بخور و مزبله آبله زبان هم برگ سداب مویز سیاه سائیده بر دندان وجعه نهند مغز گاو کوهی سوخته تخم ترشته بر دندان وجعه نهند **دیگر** میران یا حج یا صمغ توت یا پنج کبر یا تخم صعتر یا دارچینی خایند **دیگر** بخور حرمل و هند **دیگر** بخور چوب چیره یا القضیب ثعلب خشک کرده مسواک کنند تحکیم هم **دیگر** بلور در گلو یا دندان ثنایای مردم زنده بر بازو چپ یا پنج کلیکج بر گردن یا برگ کلیکج بر بازوی چپ جانب دندان ماؤف یا دندان منفذ در گلو یا دندان سگ زنده در گلو یا دندان ارنب در گلو یا بر دندان وجعه نهند **عملی** که هرگز دندان درد نکند و زکام و نزله و لثه دامیه را نفع دهد باید که وقت تبرز هر دو پای خود از پاشنه برداشته بر اصابع نشسته تبرز کند و دندان خود را بر دندان دیگر بند و بسته دارد و بزور بدستور تبرز هر روز همین کند **دیگر** لعاب اسپغول دوازده صبر چهار افیون یک بخور تند سحق کرده خرقه دوته آلوده بر دندان ماؤف نهند مسکن هر قسم وجع **دیگر** علق بر بن دندان چسپاند مسکن فورا **دیگر** رگ زیر زبان زنند زیر نیز حجامت نماید اگر وجع شدید بود عاقرقرحا یا کافور سائیده گذارد اگر درد باشد آب برنج سرد کرده در دهن گیرد چون فاتر شود تبدیل نماید گاه باشد که از آب سرد اول وجع افزاید پس ساکن گردد **نوع دوم در ضرس** یعنی کندی دندان اگر بسبب اکل چیزها قابض عفص و بغایت ترش باشد تقدم آن **علاج** اگر گرم مزاج باشد برگ و ساق خرفه یا تخم خرفه برگ بادروج خایند بشیر خر یا بروغن گل مضمضه کنند کباب گرم در دندان گیرند اگر مبرود بود باشد مغز جوز مغز فندق مغز جوز هندی مغز بادام مغز فستق مغز خسته خوخ شمع زرد خایند نمک بر بن دندان مالند زیت تازه روغن بادام در دهن دارند حب الغار زراوند طویل بزیت آمیخته گرم کرده مالند علک البطم مضغ کنند صعتر بادروج نمک بعسل آمیخته مالند با بکامه عسل قدری ایارج غرغره کنند اگر بسبب اجتماع بلغم ترش یا سودا در فم معده باشد ترشی چشاد دهن و قی کثرت لعاب **علاج** تنقیه ماده با ایارج کنند قی نمایند تلطیف غذا نمایند بعد تنقیه آنچه اول مذکور شد گفته شد خایند و مالند اگر کافی نبود در روغن بلسان روغن ناردین روغن خردل روغن گل مالند غرغره کنند **نوع سوم در ذهاب الاسنان** یعنی دندان از ملاقات طعام و شراب سرد یا گرم متاذی شود و از مضغ اشیا عاجز آید اینهم از قسم ضرس است اگر بسبب دعروض سردی بدندان باشد و این اکثر افتد و گاه مقدمه وجع الاسنان بود برودت سفیدی لثه و از ملاقات اشیای بارد ایذا رسد **علاج** حب الغار زراوند طویل سائیده در بن دندان مالند نان گرم صفرت بیض مسلوق گرم گرم در دندان گیرند چون گرمی برود دو کرده دیگر گیرند چند بار و آن قدر گرم باید که وقت بدندان گرفتن اشک برآید عنصل مشوی کوفته بسرکه آمیخته گرم کرده بر دندان نهند طحال بریان کرده کوفته باز گرم کرده بر دندان کماد کنند خون تیس بریان کرده کوفته گرم نموده تکمید نمایند بعد تکمید مصطکی بروغن حل نموده گرم کرده در دهن گیرند روغن خردل گرم در دهن دارند روغن سوسن روغن بلسان روغن بان گرم مالند روغن بادام بفنیه عسل حلوا پخته گرم گرم خورند اگر مادی باشد تنقیه مقدم دارند اگر بسبب عروض حرارت بر دندان باشد و این کمتر افتد حرارت و حمرت لثه باشد که دندان نیز بسرخی گراید و از حصول اشیای گرم ضرر رسد **علاج** روغن گل صندل کافور آمیخته بر دندان مالند و در دهن گیرند برگ ساق تخم خرفه خایند **نوع چهارم در تاکل و تفتت و تثقب دندان** اگر بسبب رطوبت ردی باشد که در جرم دندان نفوذ کند و آن را فاسد سازد و در جرم دندان سیال خود بود در رنگ او کبیری یا زردی یا سیاهی گراید **علاج** حب ایارج و ایارج فیقرا تنقیه دماغ کنند در هر سال سه بار قیفال زنند اگر مانع بود حجامت نمایند تنقیه نادین سعد عفص عاقرقرحا صندل سنون کنند آس گلنار زاج بسرکه جوشانده یا آب ناردین آب کامه آمیخته مضمضه کنند سک مصطکی وانکی کافور سائیده یا عاقرقرحا یا ایارج یا قنه بسرکه کهنه آمیخته در ثقب پر کنند تا زیاده نشود و اگر تاکل و تثقب اندک بود بسوهن هموار سازند و باقی را داغ دهند بعد از بعد دهنیت و آب هزار خوش چرب سازند تا دیگر خورده نشود و اگر بسبب او فنای رطوبت اصلی باشد یعنی بسبب غلبه یبوست متشقق و متفتت گردند و این قسم بمشایخ و ناقهین و کسیکه بجمع متواتر کشیده یا تحلیل قوی و بدن افتاده عارض شود تقدم سبب یبوست و هزال دندان و این عسر العلاج است **علاج** ترطیب

با غذیه و اشربه مرطبه کنند یا مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین و لعاب اسپغول شیرین و روغن بنفشه روغن لوزات کرده بر دندان نهند و در دهن دارند کشک شعیر و قرع و اسفاناخ و خیار خورند اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد باشد آثار و علاج آن در وجع اسنان گفته شد اما در بارد زنجبیل در دهن دارند مصطکی خایند عاقرقرحا آب عنب الثعلب آمیخته مضمضه کنند و در حار کافور و نمک زیره نهند داغ دهند **نوع پنجم در حفره** چیزیست سفال مانند که بر اصول دندان بچسپد و متحجر گردد و نجیکه قلع آن عسر شود و رنگ حسب ماده سیاه یا سبز یا زرد باشد پس حسب لون بر نوعیت ماده استدلال کنند سبب او ابخره رطبه غلیظه است که اندک حرارت دارد و از معده متصاعد گردد با اصول دندان آویزد و گاهی بکثرت هوای طولانی دندان تمالند و سواک نمایند پدید آید **علاج** تنقیه حسب ماده کنند پس اگر حفر صلب باشد آله آهنی برفق بزدایند و اگر بغایت سخت بود دیکبارگی جدا سازند و بعد قلع سنونی که از نمک زبد البحر صدف سوخته شیح سوخته شاخ ایل سوخته سحیق آبگینه ساخته باشند بکار برند تا باقی را دور کنند و دیگر متحجر شدن ندهد اطریفل کشنیزی خورند آرد نخود کف دریا نمک صدف سوخته برابر سنون کنند بچوب اراک مسواک کنند عقیق زمرد و مروارید زراوند گرد مسحوق نیا و خطمی سفید سنون کنند تو تیای سبز سوخته نمک کشنیز برابر سنون سازند اصل پوست انار پوست بیخ کبر زبد البحر مسحوق نیا شعیر محرق ملح اندرانی برابر سنون سازند **نوع ششم در تغیر لون دندان** سبب او ماده ردیست که در جوهر دندان نفوذ کند و آن را برنگ خود متلون سازد تغیر آنکه حفر آرد پس اگر غلیظ بود و بتدریج و اگر رقیق باشد زود تغیر روی نماید پس زردی رنگ آثار صفرا و سیاهی و بادنجانی آثار سودا و سپیدی آثار بلغم باشد و سپیدی متعسر العلاجست زیرا که دندان نشکافد و ماده متحجر از وی سر بر زند **علاج** حسب ماده تنقیه بدن و دماغ بحبوب و غراغر کرده پس اگر لون دندان زرد باشد بآب کشنیز سرکه مضمضه کنند آرد عدس آرد جو خطمی صعتر بسرکه آمیخته بر دندان نهند و اگر سیاه بود پوست بیخ کبر افتیمون مصطکی اشنه افسنتین سائیده بروغن گل آمیخته گذارند فلفل چهار ماسه سارنج و جص سوخته هشت سنون سازند با کو سوخته زاج سوخته چهار دانگ چینی یک گلاب زیاده خرقه آلوده بر دندان نهند و اگر سپیدی باشد روغن مصطکی یا کیان شمع بروغن خیری گداخته قدری زرنیخ و انگور آمیخته نهند شاخ بز کوهی سوخته شیح سوخته کف دریا پوست هلیله سنون کنند مداومت بگلقند نمایند انفع اشیا درین دو سیاه آنست که حنظل منقی از تخم بسرکه جوشانده مضمضه کنند و اگر لون در جوهر سن نفوذ کرده زنگار بعسل آمیخته مالند **نوع هفتم در تحرک و جنبیدن و افتادن دندان** اگر بمشایخ شود لا علاجست اگر سبب او عدم وصول غذا ببدن موضع باشد هزال تن نحوعیدن و عدم الموتا کل و تعفن و استرخا و فساد در لثه و این بنا تهین یکو سیکه جوع متوالی کشند افتد **علاج** برای ترطیب تن و دماغ اغذیه اشربه مرطبه دهند شربت سیب شربت صندل نوشند روغن گل تیگرم در گوش چکانند روغن های مرطبه مالند سکون ورزند و بعد حصول ترطیب گل سرخ طباشیر عدس سک کرنارنج پوست انار سماق هلیله زرد زاج در بیخ دندان مالند و بر امتلا نخوابند و از اغذیه مجففه پرهیز ند اگر سبب او کثرت رطوبت باشد استرخای لثه بدین و دندان سیلان لعاب دهن و رعشه کوزه دهان وقت تکلم عظم دندان **علاج** بایارج فیقرا تنقیه کنند بطبیخ عاقرقرحا پوست بیخ کبر جنا سعد شبت ورد سنبل مضمضه کنند و سنبل فلفل هلیله سارنج سعد برابر سائیده سنون کنند و برف طلا نمایند در دهن دادارند تا رطوبت برآید زاج دو نمک یک سائیده یا مرزاج نوشادر شاسته برابر سائیده مالند و لعاب بیرون اندازند باقی تدبیر فالج کنند اگر سبب او ورم گرم لثه باشد و جود ورم شدت وجع ضربان **علاج** قیفال زنند حجامت کنند مسهل دهند بعد تنقیه در ابتدا طباشیر هلیله زرد گلنار سماق صندل گل سرخ بر لثه مالند آب برگ خرفه آب برگ بارتنگ مضمضه کنند در انحطاط با آب کشنیز روغن گل مضمضه سازند اگر سبب او استرخای لثه باشد بسبب قوع ضعف در لثه و سست

خون چنانچه در ناقه بدانکه رطوبت مرخیه سبب باشد سفیدی لثه و عدم آثار رطوبی **علاج** برای تولید خون لحم نرغاله لحم بره بچه مرغ فربه صفرت بیض خورند
سعد سنبل عود سوخته مصطکی ورد بر لثه مالند اگر سبب نقص لحم و تاکل لثه باشد بسبب انصباب ماده اکال آثار این ظاهرست **علاج** فصد کنند حجامت
نمایند علق گذارند مسهل دهند سماقیه بانیه خورند دار شیرینی لحم و اشیای خون افزا پرهیز نمایند بعد تنقیه زراوند گرد ایرسا دم الاخوین آرد کرسنه کند رسائیده بعسل
و سرکه عنصل آمیخته بر لثه گذارند اگر در لثه عفونت راه یافته باشد غلدفیون برهون لحم فاسد گذارند و بعد دور کردن لبه کرده مضمضه نمایند اگر سبب تحرک
ضربه باشد تقدم آن **علاج** مرنشاسته زاج گلنار سماق مالند و باشیای محکم دندان آنگاه دارند و بدست و زبان دندان را حرکت ندهند زاج سوخته فلفل
فوفل سوخته آمله بریان نمک سنگ برابر سائیده مالند اگر اصلاح نپذیرد با آهن گرم داغ دهند یا بسلسله زر یا نقره یا دندان دیگر بندند و بالای آن ادویه که
باعث استحکام گردد **سنون ابیض** عاقرقرحا مازو کزمازج سعد هر یک شش درم پوست انار عفص سبز گل سرخ قشور کندر مروارید بسد سفال چینی هر یک
سه مثقال ایرسا پنج درم شاخ گاو کوهی سوخته عاج سوخته طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا گشنیز بو داده عدس هر یک هفده مثقال زبد البحر نمک سنگ
صدف سوخته حلزون سوخته زاج هر یک یک نیم مثقال فلفل زنجبیل عود بلسان مصطکی هر یک مثقالی کافور دو دانگ بسایند مستحکم دندان و لحم بن دندان
مانع کرم خوردن و انصباب ماده از دماغ بر بن دندان محلی فرلیه لثه دامیه و نیز اگر ابریشم سر رشته بر دندان اجعه زنند مسکن الم و اگر به سرکه آمیخته مضمضه کنند مستحکم
دندان متحرک و بهترین سنونات **سنون کرسنه** منبت لحم بن دندان آرد کرسنه و بعسل سر رشته قرص بسته برآتش نهاده در تنور نهند که قریب بسوختن
رسد برآرند کندر دم الاخوین هر یک پنج ایرسا زراوند گرد هر یک دو بسایند **سنون** مسکن آلام منبت لحم مانع انصباب ماده مزیل لثه دامیه موافق اکثر امزجه
سعد طباشیر گل سرخ مورد گلنار فوفل کته کزمازج اقاقیا هر یک یک سماق سه بسایند **سنون** محلی مصفی دندان از نوشیم نمک سنگ صدف سوخته زراوند گرد
بیخ نی سوخته شعیر سوخته سفال چینی برابر بسایند **سنون** مقوی مسوطیب فم سعد سنبل ساذج قرنفل حماما گل سرخ زیره عود مصطکی نمک سوخته برابر بسایند
سنون مقوی مصفی مزیله نجر مصطکی گلنار کته فوفل سوخته هر یک سه درم عفص سوخته دو عدد سائیده مالند و برگ تنبول خورند **سنون** مصفی مستحکم
بسد گلنار حجر الاسفنج زاج سوخته عفص جوز سرو اقاقیا غالیه سعد زبد البحر نمک رومی نمک سنگ نمک زجاج قسط عود سنبل طباشیر مورد مصطکی قرنفل
برابر بسایند **سنون** مصفی مستحکم زاج محرق یک نیم درم توتیای سبز سوخته شش دانگ زنجبیل فلفل هر یک درم پا دزهر سنگ سنگجراحت عاقرقرحا مصطکی برنگ
کابلی کته هیل کبابه هر یک دو او نس سائیده مالند و بعد سه ساعت دهن شویند **سنون** طباشیر تکمه گل عفص سبز گلنار زرد یا سوخته اهل پوست انار هلیله زرد
برابر بسایند **سنون** سماق پوست انار خسته هلیله زرد نمک گل سرخ بلوط گلنار عفص کزمازج زاج برابر بسایند **سنون** پوست انار نیم کوفته چینی یک زاج توتیای سبز
هر یک دو هلیله سه چهار بسایند **سنون** مصطکی صمغ بلاس دم الاخوین حب الآس گاوزبان بیخ اذخر کته گل پسته گل دهاوه پوست درخت پسته فوفل عکسه
فوفل گل ببول هیرا کسیس زاج سوخته گلنار پوست انار عفص گل سپاری برابر بسایند **سنون** مائین خرد مائین کلان عفص هر یک یک نیم گلنار دو نیم سائیده
در انار ترش منقی یکرده در آتش نهند چون پخته شود ادویه برآرند سرب فوفل کهنه هر یک شش کوفته سائیده ادویه مذکور آمیزند و سحق کرده بکار برند —
سنون زاج بریان دم الاخوین قشر لوز محرق لک برابر بسایند **سنون** شاخ گوزن سوخته شش عفص بحیه التیس هر یک چهار گلنار هلیله سیاه پوست انار
زراوند گرد مصطکی هر یک دو زاج سوخته توتیای سبز سوخته هر دو مائین گل سرخ قاقله سعد هر یک یک بسایند **سنون مسی** مقوی لثه و دندان بقم

هلیله سیاه برادهٔ آهن دار فلفل فوه لوده مرقشیشا کسیس کهربا عفص مصطکی هر یک یک توتیای سبز سوخته نیم بسایند **سنون مسی** مستحکم مسود
مزیل بخر برادهٔ آهن صد توتیای سبز پانزده بآب تر و خشک کرده سائیده عفص بیست کته پنج هیرا کسیس مرقشیشا مصطکی هر یک چهار هیل دو بسایند **سنون**
مسی مطیب دهن مستحکم مسود برادهٔ آهن چهار درم عفص دو درم توتیای سبز درم مرقشیشا مثقالی مصطکی دانگی زعفران نیم دانگ عنبر دو سرخ بسایند
سنون مسی برادهٔ آهن صد عفص بیست توتیای سبز پانزده قاقله پنج مرقشیشا چهار بسایند **سنون مسی** برادهٔ آهن صد عفص بیست پنج توتیای سبز پانزده کسیس
هلیله سیاه مرقشیشا هر یک چهار بسایند **سنون مسی** برادهٔ آهن بیست درم عفص پنج درم توتیای سبز مرقشیشا هر یک مثقالی کته هیل هر یک قدری بسایند
سنون مسی شنگرف مرقشیشا توتیای سبز کسیس کته برنگ کابلی برابر بآب لیمو حل نموده خرقه تر کرده دارند وقت حاجت بر دندان مالید برگ تنبول
خورند رنگ مسی آرد و در نسخه برنگ نیست **سنون** حافظ صحت دندان و باد سوخته کزمازج سعد سنبل هر یک یک ملح اندرانی ربع **سنون** مانع تساقط
دندان متحرک سعیه التین مازج گلنار سک اقاقیا سائیده در بیخ دندان مالند **سنون** مقوی لثه انزروت طباشیر گل ارمنی کته برابر سنون سازند **سنون**
مقوی سن مطیب دهن مانع خروج خون هلیله بلیله آمله گل سرخ گلنار اقاقیا مازج قرظ طباشیر عاقرقرحا برابر سنون کنند **سنون مجلس حیران** توتیای سبز
چهار درم مرقشیشای ذهبی دو درم در ظرف آهنی بآب لیمو از چوبی که بر سر او فلوس مسی نصب بود سه روز حل کنند تا که آب لیمو کینه باو بیاب شود پس خرقه
آلوده خشک کرده دارند و وقت حاجت قدری ازین بر دندان مالند و برگ تنبول خورند رنگ مسی آرد **مجلس حیران** توتیای سبز سوخته مازج سوخته
کف دریا مصطکی کسیس کته هر یک دو مثقال مسک ربع سکرو پا سائیده وقت شب مالند مستحکم مزیل وجع اگر بعد برگ تنبول خورند رنگ سیاه شود و چون آب لیمو
مالند سفید گردد **مجلس حیران** سرمه سفید ده روز بگلاب حل کرده عفص هر یک بیست مرقشیشا گلاب هر یک ده بسایند بعده توتیای سبز ده هیل نیم
آمیزند وقت حاجت بر دندان مالند سفید اند چون برگ تنبول خورند سرخ گردند **قول لازوردی** سنون کوفته تا تیره سنون کوزه لوز ته سنون [illegible]
پیر تبو سنون مقویه سنون [illegible] سنون جاذبه سنون [illegible] سنون مستحکم [illegible] بعضا بغرغره [illegible]
لینی هیئت مسکنه [illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible]
جوشانده مضمضه نماید مستحکم دندان که از ضربه یا از انصباب رطوبت متحرک شده [illegible] مازج بآب جوشانده یا پوست درخت سرس نه درم آب دو رطل
جوشانده فوفل چکنی گل سرخ کته بجر یا بآب جوشانده مرزنجوش زیت جوشانده عاقرقرحا بآب [illegible] نده مصطکی بآب جوشانده مضمضه کنند [illegible] دیگر برگ انگور
یا برگ تنبول خایند مقوی **دیگر** بیخ عشر یا بچوب ببول یا بچوب پیلو مسواک [illegible] عرق نمک یا عرق گوگرد مالد **دیگر** انزروت بشیر یا بگلاب حل کرده
گرم نموده مالد مقوی دندان و لثه نبت لحم فوفل چکنی همین اثر دارد **دیگر** [illegible] بآب شسته خشک کرده بر لثه مالند **دیگر** نمک بعسل آمیخته مالند
دیگر سنگ مرمر سوخته نمک اندرانی سائیده گلنار سوخته پودینه سائیده [illegible] سوخته سائیده تیسد سائیده ملح اندرانی سائیده تخم ذتی سائیده سندرو
سائیده مالند **دیگر** کعب بقر سوخته سائیده مالند مزیل استرخای لثه [illegible] مصطکی خایند **نوع هشتم در تدبیر قلع دندان** اگر دندان درد کند
یا جنبش آید و دوا سود ندهد و یا افگندن او حاجت شود و بیخ او مستحکم باشد [illegible] بیخ آنرا سست کرده پس قلع کنند الا وجع اشتد آرد و تب و صداع و
درد چشم و دیگر اذیت پیدا آرد پس باید که اول لحم بن دندان را همبضع [illegible] ان سالم را بموم یا بخمیر گیرند و ادویه قالع بران سن نهند و بعد ساعتی دندان را

بکشند اگر آبسانی برآید فیها الا ارزد و دوم و سوم بدستور کنند ادویه قالعه پوست درخت توت عاقرقرحا سائیده بسرکه سرشته در آفتاب نهند چون
غلیظ شود بکار برند یا پوست توت پوست بیخ کبر پوست حنظل عاقرقرحا زرنیخ زرد عروق الصفر شبرم بیخ قثاء الحمار برابر سائیده بسرکه سرشته گذارند در روز چند بار
یا زرنیخ احمر بسرکه سرشته یا دردی سرکه یا شیر انجیر خام یا برگ انجیر سبز سائیده یا کندر بشیر درخت توت آمیخته گذارند دیگر کندر نشاسته بشیر توم یا بشیر عشر
حب بسته یا زیاد خراطین عاقرقرحا بسرکه حب بسته در دندان نهند دیگر عرق نمک امنی گذارند دیگر جدجد کوفته با شیر درخت بره یا جاوشیر آب بنگیره تر کرده نهند دیگر پیغوک سیر با
توت یا تیون بستاج مالند دیگر حنظل بزیت جوشانده یا بیخ حنظل بسرکه جوشانده یا عاقرقرحا بسرکه چهل روز تر کرده در ثقب دندان چکانند دیگر بیخ زوفا یا زیاد خراطین کنند دیگر دندان آدم
که بصحت مرده باشد آویزند **نوع نهم در تزیدالسن** و این دو گونه است یکی آنکه در حجم افزاید سبب او انصباب ماده در جرم دندان است اگر ماده گرم بود وجع
علاج فصد کنند مسهل دهند حسب حاجت طبیخ شیر خشخاش نوشند آب سماق گلاب مضمضه کنند جوز سرو عفص کزمازج بسرکه سرشته بر دندان نهند
اگر ماده بلغمی بود عدم وجع **علاج** حبوب ایارجات تنقیه دماغ کنند یا اشیای گرم خشک مضمضه نمایند ... خایند ثوم بروغن بریان کرده بر دندان
مالند سک آب شراب سائیده گذارند دوم آنکه در طول افزاید اگر دندانی در اصل خلقت نسبت بدیگر دندان سخت باشد پس بمرور ایام دندان دیگر سوده شوند اما او
همچنان باند و دراز نماید **علاج** سوهان صاف کنند تا برابر دندان دیگر شود اگر سبب ورم باشد که در اصل سن پدید آید و بدان سبب طول ظهور نماید بغیر انقلاع
علاج اگر واجب دانند فصد کنند مسهل دهند و در ابتدا آب عنب الثعلب آب گل سرخ تازه مضمضه کنند و در انتها محللات و اگر بسبب ورم مذکور دندان از بیخ
جدا شود و بدان سبب در طول زیاده نماید **علاج** اگر از عضلی که دندان را محکم میدارد جدا نشده و تعلق باقی بود باید که آن را بدست باز پس کنند تا بمحل خود نشیند
پس مصطکی سائیده پاشند تا آن را بر جا دارد و اگر بسلسله ذهب بربندند بهتر تا حصول استحکام تام و زاج و شاخ گوزن سوخته همی پاشند **نوع دهم در حکه**
اسنان سبب او یا شرب آب ملحی کبریتی نطرونی وغیره یا اکل اغذیه حریفه است که بدان سبب ماده لذاع حریف پیدا شود و قدری سوی اصول دندان آید احساس
حکه و بیخ دندان و مریض از بهم سائیدن دندان یا مضغ اشیا یک لحظه باز ماندن نتواند **علاج** بطبیخ افتیمون حب ایارج تنقیه کنند و از اغذیه حریفه مالحه و تلخ و
ردیه پرهیزند سکنجبین عنصلی بسرکه و گلاب آمیخته یا بیخ حماض بسرکه جوشانده مضمضه نمایند **نوع یازدهم در صریرالاسنان** یعنی بر هم سائیدن دندان در
خواب سبب او ضعف عضلات فکین است و باطفال اکثر افتد و وقت بلوغ زائل گردد و در ابتدای سکته و صرع و فالج و از تولد حیات در شکم و وقت ناقص
نیز پدید آید **علاج** تنقیه با ایارجات کنند غرغره نمایند روغن قسط روغن عقرب روغن زعفران بر عنق مالند **نوع دوازدهم در دخل ضرس** برگ نیب برگ بکاین برگ
برنا برگ فنجنگشت برابر جوشانده انکباب دهند و بآنش مضمضه کنند و برگها بندند اگر سوسی در دن سرکند بهتر آنکه در خناق آیند نمایند چون صاف شود روغن
قند روغن اصفر دو دستقفی روغن بلسان طلا کنند و اگر سوسی بیرون سر کند بغیر قلع سن به نگردد و اگر دخل بیرون باشد و سوسی درون سر نماید چارپاره کرده
برگ نیب بندند مرهم مناسب گذارند اگر به نگردد روغن کنجد و اونس موم سه درم گداخته مردار سنگ چهار اسکره نیلوتوتیا بی شیر ربع درهم رال سه درم آمیخته
گذارند و اگر سوسی درون سر کند بدستور درونی تدبیر کنند **فصل سوم در امراض لثه** متضمن بر چند نوع **نوع اول در ورم لثه** درد و
وجع ضربان حمرت لثه **علاج** قیفال و چهار رگ زنند حجامت نمایند رگ زیر زبان کشایند اگر ساکن نشود بطبیخ هلیله یا ماء الفواکه چهار شربت تنقیه کنند طبیخ
عدس گلنار گشنیز آس صندل سرخ نوفل سماق مضمضه کنند یا آب برگ عنب الثعلب آب نارنگ آب برگ خرفه در دهن دارند سماق بگلاب تر کرده ...

نمود مضمضه نمایند اگر ورم دفع نشود و ماده متحجر در لثه نماید و تحلیل نیابد شگافند بمبضع پس تدبیر جراحت کنند یا برای انفجار تخم ریحان یا تخم مرو تخم [illegible]
سائیده یا اسپغول کاغذ سائیده پاشند مرغ بسهال زنک غوره خورند در صفراوی قلت ورم شدت وجع و حرقت و انتفاخ یا شیاف [illegible]
نیب ابسانیه خشک کرده نمک سنگ فلفل برابر سائیده مالند یا دارفلفل زاج کته هر یک یک توتیای سبز نیم خرمهره سوخته فوفل سوخته هر یک [illegible]
وقت خواب مالیده برگ تنبول خورده خوابند مزلیه ورم لثه و وجع السن **علاج** بطبیخ هلیله تنقیه کنند اگر واجب دانند فصد یا اسهال مقدم دارند [illegible]
شرط زنند و بعد تنقیه شربت لیموی آب تمر هندی آب نارین دهند آس عنب الثعلب پنج ابسر که جوش کرده مضمضه نمایند برگ یاسمین جوش کرده مضمضه نمایند
و بلغمی سفیدی ورم سرد ملمس **علاج** تنقیه بلغم کنند بعد تنقیه عسل بالذریت بماء العسل آمیخته مضمضه کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش [illegible]
قول لارزور بیر بطبیخ نخود یا بشیره گرم مضمضه سازند دیگر سماق مقشر آب چهار رطل پزند مضمضه کنند اگر خواهند غلو نیاید [illegible]
بحمر یا آب سل کرده مضمضه کنند اگر به نشود روغن تخبیل مالند و بعد [illegible] التطبیخ انجره آمیخته مضمضه کنند و طلا نمایند دیگر [illegible] سوخته
چهار درم جوشانده خرقه آلوده [illegible] وغیره دیگر بطبیخ پوست درخت [illegible] مضمضه کنند [illegible] دیگر [illegible]
سازند مزلیه ورم و جوشش لثه که از اکل بسیار شود **نوع دوم در لثه دامیه** یعنی سیلان خون از لثه سبب ضعف قوت غاذیه لثه است **علاج** آن [illegible]
سوخته طباشیر سماق قرط عفص سائیده مالند در دو رشبی پاشند [illegible] زاج در ظرف سفال کرده بر آتش نهند که بجوش آید [illegible]
بردود فرو گیرند که خشک شود و یک [illegible] سرخ بکلیم نمک و سحق کنند اگر بسبب غلبه خون باشد و قوت غذائیه لثه بحال خود بود و وجود آثار غلبه خون **علاج** فصد کنند
تقلیل غذا نمایند ببرودات مضمضه نمایند **قول لارزور بیر** گل ارمنی گل مختوم طین ابیض دم الاخوین [illegible] آمیخته بر لثه گذارند یا بین کته فوفل نیم
سوخته هر یک هشت مرداسنگ یک سنون سازند صمغ عربی مدام [illegible] نماید سنون مستحکم سنون جاذبه سنون [illegible] آمیخته مضمضه کنند نمک سنگ
عود سوخته زاج سوخته سائیده قصب سوخته سائیده قطن سوخته سائیده پوست درخت جامن سائیده نمک سنگ سائیده مالند و بطبیخ پوست درخت [illegible]
مضمضه کنند عرق زاج برای قرحه و استرخا و ریزش خون لثه و انبات لحم انفع و مضمضه منقوع کته برای جراحت [illegible] در لثه و دهن [illegible] لثه دامیه مفید
حرارت پزانده یا صلایه کرده یا طبیخ نموده سه بار در روز تا [illegible] آرند که برای ریزش خون لثه و دندانست [illegible]
پراتاتین [illegible] روغن کرباد روغن تارتر و سفوف [illegible] معجون [illegible] همه مفید اند **نوع سوم در**
قرحه و جراحت لثه اگر بغیر ورم و بی عفونت باشد قرحه ساذج گویند و الا قرحه خبیثه نامند **علاج** آنچه در قلاع گفته شود تدبیر آن کنند لیکن اگر قرحه کوچک
و کثیر الرطوبت باشد ادویه تیز و قوی التجفیف بکار برند و در عکس عکس و اگر قرحه عفن گشته باشد تدبیر اکله نمایند بعد رفع لحم فاسد عفص مرد و رکنند [illegible]
پوست انار ترش زاج سماق برابر سائیده پاشند و جوش کرده مضمضه کنند نخود سیاه سائیده بعسل آمیخته مالند عاقرقرحا ذرور کنند اگر مزمن باشد عفص در [illegible]
قیفال زنند حجامت کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند پس فلدفیون بر لثه گذارند بعد رفع دوا برگ مورد که جوشانده مضمضه کنند و بعد مضمضه روغن گل مالند [illegible]
لحم فاسد و بطبیخ سماق عفص پوست انار جوز سرو گلاب مضمضه سازند مرهم اسفیداج مرهم مرداسنگ گذارند اگر بدوا نرود داغ دهند یعنی [illegible]
و در روغن که بغایت گرم کرده باشند تر کرده بر لحم فاسد گذارند تا بسوزد اگر بوی باقی ماند گل سرخ عود کافور پوست ترنج در دهن دارند صندل سعد گل سرخ سنون

کنند مرغ بزغاله سماق غوره زرک انار خورند واز حلوا ولحم آهو ماهی کاهو شیر پرهیزند گلنار زاج عفص سائیده پاشند و بعرق بادرنگ جوشانده مضمضه کنند
کاغذ سوخته سائیده کبابه سائیده سعد قشر ثمر قطن سوخته سائیده ذرور کنند برای قرحه ساعیه وعفنه و متاکله انفع گل ارمنی گل مختوم پاشند مانع تعفن **فلدفیون**
آهک آب ندیده یک زرنیخ زرد قلی اقاقیا هر یک نیم بار اول سائیده در آفتاب نهند چون غلیظ شود قرص بسته در جای محفوظ از تری دارند آکل لحم فاسد
قروح و نواصیر مصلح عفونت لثه و دهن وهمه تن **فلدفیون** زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ القر زاج عفص برابر قرص سازند **فلدفیون** زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ اقاقیا
ذراریح هر یک یک آهک آب ندیده چهار سائیده خل خمر ریخته در آفتاب نهند چون خشک شود دیگر ریزند بدستور سه بار پس قرص سازند و در نسخه جای اقاقیا
نوشادر است **بار اول** آهک آب ندیده قلی برابر سائیده آب شش چند انداخته دارند و هر روز سه بار حرکت دهند و بعد سه روز آب صاف بگیرند **نوع**
چهارم در تآکل لثه عبارت از قرحه عتیقه است که انبوبه باشند در لحم نفوذ کرده باشد و زرد آب از وی سیالاید **علاج** بفلدفیون یا بمرکور یا بوریسی بتیا
دو سرخ پاک کرده کزمازج عاقرقرحا هر یک هشت هلیله زرد پوست زعفران گلنار مامیران هر یک چهار گل سرخ کبابه نوشادر قلی کف دریا هر یک دو کافور یک
ذرور کنند اگر وجع آرد روغن گل روغن مصطکی بمالند عاقرقرحا مصطکی کزمازج بسرکه آمیخته مضمضه سازند مرغ تیهو ماش مقشر خورند از حلوا انجیر پرهیزند اگر زود داغ
دهند نوعیکه در قرحه گذشت باقی تدبیر آکله کنند **نوع پنجم** در آکله لثه قرحه عفنه ساعیه است **علاج** باسلیق یا باسلیم زنند تنقیه بلغم و سودا نمایند مرهم زنگار گذارند
چون لحم فاسد برود انزروت گل سرخ دم الاخوین بسیاوشان برابر سائیده ذرور کنند و بعسل و روغن گاو شحم بیند اگر لثه عفن و سیاه گردد عرق گوگرد نهند
آکل لحم عفن منبت تازه کنند زرد او ندگرد دم الاخوین سرکه عنصلی عسل آمیخته بالند منبته لحم ابهل پوست بیخ کبر عاقرقرحا ایرسا کرسنه سعد سنون سازند منبته
لحم بسرکه عنصلی مضمضه کنند سنون کرسنه بالند **قول** لا ارزو ریبر در تاکل لحم بن دندان قیفال زنند بر پس قفا حجامت کنند اگر کهنه بود چهار رگ یا رگ
زیر زبان زنند پس حب صبر قرص بنفشه طبیخ اهلیله تنقیه نمایند سماق بگلاب تر کرده یا مورد بسرکه جوشانده مضمضه کنند ذرور شبی پاشند **نوع ششم** در استرخاء لثه
سبب اکثر تاکل شیر خیست خروج خون و علاج این دو تنگ نکنند که دندان می افتند **علاج** گل سرخ بلوط آس هر یک چهار خرنوب سماق عاقرقرحا هر یک
پنج سحق کرده ذرور کنند سماق گل سرخ بگلاب تر کرده گلنار بسرکه جوشانده زاج با آب و سرکه جوشانده عفص عسل و قدری نوشادر بسرکه جوشانده مضمضه کنند اگر سنون
آرد به روغن مصطکی مضمضه نمایند و برای حبس دم بلوط کندر مازج گلنار سماق مورد زاج ذرور کنند زرور ذرک کزمازج سازج سنون سازند بچوب اراک مسواک
نمایند خصی لبان مضغ کنند گاوزبان سوخته مالند **روغن مصطکی** مصطکی ده روغن کنجد پنجاه در شیشه کرده در دیگ پر آب آویزند و زیر دیگ آتش کنند
چون مصطکی بگدازد بر آرند مقوی معده مسترخیه و برای حبساوت و ورم معده و تلیین صلابت نافع **سنون** مزیل تعفن و فساد لثه منبت لحم مستحکم و مقوی
مبیض دندان بیخ بنفشه عاقرقرحا هر یک یک زاج گلنار گردسماق عفص هر یک دو سایند **نوع هفتم** در لحم زائد لثه اکثر در ضرس آخرین بعد ورم
گرم پدید آید مریض پندارد که در ضرس وی چیزی از ماکولات ملتصق گشته و بسا باشد که لثه دراز شود یا از دندان جدا گردد و چرک در وی جمع شود و ریم
بر آید **علاج** مزاج سنبر سائیده گذارند تا بزداید یا بناخنگیر قطع نمایند **فصل چهارم** درامراض زبان و دهن دهن مجری نخستین آله غذاست فائده
او ظاهر است اما زبان از شرائین و اورده و اعصاب و لحم سفید مؤلفست و سرخی وی از خون عروقست و در بیخ زبان قطعه لحم غدویست و لعاب دهن از ان
خیزد و زبان استرداد و تطعیم محتاجست اگر دو زبان دو شاخست لیکن چون در یک غلافست یکی مینماید و نفع زبان که کشاف از انسانست هویداست

نوع اول در ورم زبان در دموی حمرت و کمودت زبان وجع ممتد لعاب دهن **علاج** قیفال رگ زیر زبان زنند بعده شربت و طبیخ [illegible]
حب ایارج تنقیه نمایند اگر بسبب عظم ورم مجری مری بهم آید و شرب دوا نتوانند حقنه لینه نمایند بعد تنقیه در ابتدا آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب برگ
عنب الثعلب آب بارتنگ گلاب سماق غرغره سازند و در انتها آب کرنب آب کاکنج لعاب کتان غرغره کنند یا بطبیخ عدس پوست انار اصل السوس
شعیر مقشر غرغره سازند و در انحطاط بطبیخ بنفشه بابونه غرغره کنند آب انار میخوش آب ترنج سکنجبین دهند نخود آب کدو [illegible] سماق [illegible] خورند اگر
چرک دارد بطبیخ انجیر تخم مرو قدری روغن بنفشه آمیخته مضمضه کنند اگر ورم اندک بود جهت تلیین آب گرم روغن بادام [illegible] در دهن گیرند اگر [illegible] تازه
مسکه روغن گل مضمضه کنند آخر مرهم اسفیداج گذارند اگر ورم صلب بود بشیر خرما و العسل طبیخ حلبه انجیر یا بطبیخ کاهو [illegible] گل [illegible] پوست انار شربت [illegible] آمیخته
یا بلعاب اسپغول لعاب بهدانه مضمضه کنند نمک آب در دهن دارند یا قدری زنجبیل نمک سکنجبین عسلی آمیخته در دهن دارند [illegible] آب انار ترش
مفید و گاهی حاجت شود که علق بر زبان گذارند و حجامت بر شانه نمایند در صفراوی شدت وجع و حرقت و باشد که تمام زبان متبثر گردد [illegible]
علاج سوای فصد آنچه در دموی گذشت بکار برند اگر حاجت بفصد شود خون اندکی گیرند آب تمر هندی شربت لیمو شربت [illegible] دهند [illegible]
وجع نرمی ورم [illegible] زبان **علاج** حقنه قلیل الحدت کنند تنقیه بایارج نمایند بعد تنقیه ایارج با کامه آمیخته غرغره کنند ایارج بعسل آمیخته بر زبان مالند [illegible]
قروت نمک بسرکه آمیخته یا فلفل زنجبیل نمک سائیده بر زبان مالند مثرودیطوس سنجرنیا دهند [illegible] خورند در سوداوی سیاهی
و یبوست زبان و قلت لعاب صلابت ورم **علاج** بطبیخ افتیمون تنقیه کنند بعد تنقیه بطبیخ انجیر حلبه کتان روغن بنفشه عسل [illegible] مضمضه کنند آب برگ
کاهو آب برگ کاسنی آب برگ کشنیز یا شیر بز بروغن نیلوفر آمیخته مدام در دهن دارند تا از استعمال ادویه حاره حدت نیفزاید [illegible] شمع بروغن مغز
تخم کدو گداخته یا روغن سوسن [illegible] پیه مرغ در دهن مالند اگر غلظ ورم باقی بود بعسل مضمضه کنند [illegible] اگر ورم عظیم آن قدر
شود که دهن کشادن نتواند یا زبان در دهن نگنجد سبب این خون غلیظ سوداوی است فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند عرق گاوزبان آب آمیخته مضمضه سازند اگر
بسبب اکل افیون و فطر وغیره باشد تدبیرش از باب سموم جویند اگر بسبب سوء مزاج ساده باشد تدبیرش کنند **قول** جالینوس [illegible] از زبان ورم
کرده رگ زدن عادت داشت حب [illegible] دادم آب کوک در دهن او داشتم صحت یافت **قول** لارزوریه [illegible] مضمضه کرده پوست انار [illegible]
نمک [illegible] سائیده پاشند [illegible] بادیان سوخته مالند [illegible] دموی صفراوی بلغمی [illegible] تمر هندی [illegible] ورم انجیر [illegible]
مضمضه سازند [illegible] ورم صلب [illegible] سوخته [illegible] نافع حتی که [illegible] حلق را **نوع دوم در سوء مزاج زبان** در حار [illegible] حرارت
زبان **علاج** اگر امتلاء دم باشد فصد کنند آب بارتنگ سرکه گلاب مضمضه کنند روغن بنفشه روغن نیلوفر کافور آمیخته در دهن دارند شربت [illegible]
دهند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم تربز مغز تخم بادرنگ هر یک [illegible] نشاسته خشخاش هر یک یک حب بسته در دهن دارند [illegible] بیاض زبان **علاج** [illegible]
روغن مصطکی [illegible] حب بسته در دهن دارند [illegible] زبان [illegible] **علاج** [illegible]
بلعاب بهدانه لعاب اسپغول مضمضه کنند روغن بادام مالند در رطب کثرت لعاب **علاج** ساذج گلنار اقاقیا گلنار بسرکه آمیخته مضمضه کنند **نوع سوم در فساد و بطلان**
ذوق گاهی بطلان ذوق بدان حد رسد که در حرارت و برودت امتیاز نتوان کرد یعنی حس لمس زبان نیز فتور پذیرد و سبب او رطوبت که عصب [illegible]

دهن همفرورش است گرد آید و مسالک نفوذ قوت ذائقه مسدود گردد **علاج** ماء الاصول دهند بعد نضج بحب ایارج حب قوقایا تنقیه نمایند بطبیخ خردل
عاقرقرحا مویزج غرغره سازند اگر در مزاج حرارت باشد ماء الاصول و غیره موقوف دارند سکنجبین عنصلی ترنجبین دهند و در طبیخ سماق ریباس گل سرخ ترنجبین
یا ترنجبین با مری آمیخته غراغر سازند و فساد ذوق دو گونه است یکی آنکه طعمی از طعوم محسوس همیشود بی آنکه چیزی بچشند دوم آنکه هنگام ذوق اشیای طعمی بر خلاف
آن چیزی که می چشند محسوس گردد پس در اول قوت سبب و در ثانی ضعف سبب است زیرا که اگر سبب قوی است ذائقه مزه آن خلط را پیوسته همی یابد
و اگر ضعیف است حس طعم وی نمیتواند کرد مگر آنگاه که چیزی بچشند چرا که وقت چشیدن ذائقه مسدود میشود و بغیبت طبع و اثر آنکه ماده در اجزای وی است ادراک
طعم همان ماده مینماید مثلاً اگر صفرا باشد و قوی بود دهن همیشه تلخ ماند و اگر ضعیف بود وقتیکه چیزی چشند یا خورند هر چند که آن چیز شیرین بود تلخ نماید و قس علیها شیرینی
بر خون یا بلغم حلو و ترشی بر بلغم حامض یا سودا و نمکی بر بلغم شور دلالت کند **علاج** در دموی فصد کنند و سکنجبین و غیره غرغره کنند و در صفراوی تنقیه بجهار
شربت و غیره سازند و غراغر مناسبه نمایند و در بلغمی تنقیه بحب ایارج سازند با سکنجبین سرکه غرغره کنند و در سوداوی بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند غراغر مناسبه
کنند **نوع چهارم در ثقل زبان** یعنی در کلام تغیر افتد و ادای حروف تهجی چنانکه باید نتوانند اگر سببش سوء مزاج حار مفرد باشد که در عضلات زبان
افتد و رطوبات را خشک کند پس تشنج استفراغی لاحق شود و هزال و تشنج زبان بتقدم امراض حاده و حمیات محرقه **علاج** اگر چه ازاله این ممکن نیست مگر [illegible]
قوی نیابد اشیای مرطبه چون روغن بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو لعاب خطمی شیره تخم قرطم لعاب بهیدانه پاکیزه در دهن گیرند غرغره کنند و بر سر ریزند
بر زبان و گردن و بیخ گوش مالند بنفشه خطمی موم سفید روغن بنفشه ضماد کنند شیر خر شیر زن شیر بز روغن نیلوفر آب کشنیز آب عنب الثعلب روغن بنفشه
روغن بادام غرغره نمایند و آبهای مذکوره بر سر ریزند باید که نیم گرم کرده استعمال آرند اگر سببش فالج زبان باشد فقط بسبب کثرت رطوبت درین حالت دماغ بحال
باشد **علاج** تنقیه بایارج فیقرا و غیره کنند فلفل نوشادر خردل عاقرقرحا بوره نمک بر زبان بزور مالند و جوشانده غرغره کنند و بر مهره و منبه متصل به بیخ گوش
داغ دهند **قول صاحب ذخیره** بعد تنقیه بطبیخ دارشیشعان اذخر گل سرخ غرغره کنند اگر رطوبت غلیظ بود صعتر حاشا خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر
کندش سائیده مالند و با کامه آمیخته غرغره کنند اگر مانع تکلم شود فرفیون کندش سائیده مادام پس عنق ضماد کنند و بعنبر یا بلادن یا ایارج آمیخته حب بسته
در دهن دارند و لعاب بیرون اندازند کمون دو مثقال قرنفل یک مثقال دارفلفل ده عدد فلفل ده عدد شکر تیغال سائیده بعسل آمیزند
شربتی چهار درم و اگر طفل باشد نمک بعسل آمیخته بر زبان مالند اگر فالج زبان بشرکت دماغ باشد که در عوارض بلادت حرکات سیلان لعاب بود اگر استرخا
قوی بود تکلم کردن نتواند و اگر ضعیف باشد در سخن تغیر و لکنت پیدا بود **علاج** تنقیه دماغ از خلط غلیظ کنند با ماء العسل گلقند عسلی دهند خردل عسل سرکه
با کامه آمیخته صبحی غرغره کنند چند روز و بعد غرغره عاقرقرحا فلفل خردل برابر سائیده بر زبان مالند و مج خایند نوشادر زنجبیل فلفل عاقرقرحا خردل مویزج
صعتر نمک هندی بورق مرزنجوش شونیز جوشانده با عسل یا آب گرم آمیخته غرغره سازند محجمه ناری زیر زنخ نهند و باشد که بگشادن رگ زیر زبان حاجت آید
قول لارنر و بیر برای تنقیه سه نیم اونس ترید غاریقون هر یک دو درم و یا کید درم زنجبیل قرنفل هر یک نیم اسکروپل عود الصقر نمک هر یک
هفت گندم با آب برگ ریحان حب بندند و نیم تا یک درم دو ساعت قبل از غذا دهند آبنوس عشبه چوبچینی هر یک دو اونس آب چهار رطل شبانروز دری
بر ماد گرم تر کرده صاف نموده یک یا دو اونس بدهند و تعریق نمایند و عرق که اینها ترشح کرده باشند بعده مرهم کهربا بر قفا گذارند اگر ثقل زبان ثقل اعضا

دیگر هم یار بود تدبیر فالج هام کنند دهن خشوع بماء الاصول دهند و بکلام و حرکت ریاضت فرمایند اگر روز بروز افزاید غلبه کند رباط تحت زبان از حد
زیاده شده باید که آن را قطع کنند و زاج نبرد باشند قرص محلله در دهن دارند طلا ثقل لسانی الیمنی بینت یا الیسر الیمنی بینت محلله بر زبان مالند ایسلیو سرنجان عاقرقرحا
زنجبیل حمام خردل هر یک اوقیه جوز بویه خردل قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل هر یک نیم اوقیه سعد ساذج ایمیلا استر و ساخته بر گردن نهند ایسا اصل السوس
کبابه مخمر و آب بالمناصفه جوشانده سکنجبین عسلی اوقیه آمیخته غرغره کنند اگر عاقرقرحا خردل هر یک درم چند قدری افزایند بهتر بود سوس کتیمیدرم حب الغار و بیه
یک درم جوز بویه سنبل هر یک انگشت ولیوحب بسته مدام در دهن دارند عاقرقرحا بسرکه جوشانده مضمضه کنند سانج زیر زبان نهند دل و زبان بلبل گرم گرم بلع
کنند **هم کهربا** کندر مصطگی هر یک نیم درم قنه اسکنبیلو بروغن جوز بویه مرهم سازند اگر سبب آن رطوبت غلیظ باشد که در زبان گرد آید
محدث تشنج امتلائی شود بعسر حرکت کند حسب اراده اما حرکت وی بغیر اراده سوی اسفل بواسطه مقاومت و ثقل ماده ضرور نیست پس اگر تمدد سوی مبدأ بود
سطبری و کوتاهی زبان و اگر تمدد خلاف مبدا باشد درازی زبان شاهد بود **علاج** تنقیه دماغ بایارج فیقرا شحم حنظل کنند غرغره منقیه دماغ نمایند بعد تنقیه
بروغن شبت روغن بابونه غرغره سازند و بر قفا که منبت عصب محرکه زبانست بآبگرم نطول کنند تا تلیین عصب و ترطیب ماده نماید و باخراج مهیا سازد و روغن
خسته شفتالو بر زبان مالند و در دهن دارند بابونه اکلیل شبت حلبه مرزنجوش یابس بر پس عنق ضماد کنند و بطبیخ انجیر و روغن مرزنجوش روغن شبت روغن بابونه
آمیخته غرغره کنند و دهان بکوره مالند و از آرد حلبه بادیان عسل روغن سداب روغن جوز روغن حبة الخضراء طلا پخته بر مهره های عنق ضماد سازند اگر عقب سرسام
افتد سبب او دفع ماده است بر اعصاب بر سبیل بحران **علاج** اگر مزمن باشد علاج و اگر نو بود ملح اندرانی نوشادر بر زبان مالند تا ماده غلیظ را قطع کند
اگر سبب کوتاهی رباط زیر زبان باشد و این یا خلقی بود یا بعد اندمال قرحه پدید آید **علاج** رباط را در عرض از طرف زبان قطع کنند بمبضع آنقدر که زبان
از دهن برآید و باعلی حنک منقلب شده برسد و وقت قطع احتیاط نمایند که عمیق نشود چه اگر عمیق شود شریان گشاید و حبس خون متعسر گردد و بعد قطع زاج
مسحوقه و مثل آن و دیگر حابسات ذرور نمایند اگر بسبب ورم صلب زبان باشد تدبیر ورم کنند گاه باشد که بعد اندمال جراحت زبان در آنجا تعقد افتد
و بدان سبب ثقل زبان پدید آید **علاج** بتلیین صلابت و تحلیل العقده شحوم و ادهان بکار برند اگر سبب سقوط عصبه محرکه زبان باشد از ضربه و سقطه که بر مؤخر
دماغ افتد و این لا علاج است **نوع پنجم در عظم اللسان** و این را اولاغ اللسان نیز گویند گاه زبان چندان سطبر شود که در دهن نگنجد و از دهن بیرون آید سبب او
انصباب رطوبت از سوی زبانست **علاج** اگر حرارت پیدا باشد و رطوبت قشریه یا تبت خون بود اول فصد کنند مضمضه با آب بیمه یا آب ترنج یا آب انار
ترش آمیخته مالند اگر تسکین نشود نمک سائیده مالند و اگر حرارت نباشد و رطوبت بلغمیه بود بحب ... یا ایارج تنقیه کنند نمک ... فلفل بسرکه آمیخته مالند اگر ماده غلیظ
بود نوشادر بسرکه آمیخته مالند عصا فیرقلیه خورند **نوع ششم در استرخاء زبان** تدبیرا و در ثقل لسان گفته شد **نوع هفتم در تشنج زبان** تدبیر اینهم در ثقل زبان
گذشت امتلائی باشد یا استفراغی **نوع هشتم در ضفدع اللسان** غده ایست که زیر زبان پدید آید مشابه سر ضفدع و چون بزرگ شود منع تکلم کند
سبب او بلغم لزج یا خونست که لطیف او تحلیل رود و باقی صلب گردد **قول صاحب فیروزی**ست سفید مایل بسرخی و سبزی که زیر زبان پدید آید
علاج اگر خون غالب بود قیفال و رگ زیر زبان زنند الاسهل دهند بعد تنقیه صعتر و فا نمک پوست انار مالند زاج سوخته زنگار ایسام بسرکه آمیخته یا
زاج نمک صمغ عربی بطبیخ پوست انار آمیخته یا زاج سوخته سورنجان به بیاض بیض آمیخته یا فلفل نمک سائیده یا فقط نمک سوخته سائیده مالند طبیخ گلنار

زاج عفص در دهن دارند و در آخر نوشادر و زاج زنگار بسرکه آمیخته گذارند زاج سبز سوخته زیر زبان نهند و طلا کنند خردل بماء العسل آمیخته مضمضه سازند اگر تدابیر
سود ندهد باآهن قطع کنند و وقت قطع هر دو شرائین را که زیر زبان است بصناره گرفته بکسو برند تا بریده نشوند الا بسبب عدم حبس دم خوف هلاک دارد و بسرکه
و آب مضمضه نمایند آب گل خطمی آب خبازی خمر انگوری آمیخته در دهن گیرند و روغن گوگرد بگلاب آمیخته دو سه قطره در شگاف چکانند تا وجع زائل شود پس
تدارک جراحت کنند گاه باشد که زیر زبان غرفی نرم پدید آید و در رطوبت غلیظ پر باشد و چون شگافته آن رطوبت را برآرند بعد چندی باز پر گردد پس بدستور
تدبیر کنند اما تدبیر نیکو اینست که شگافته رطوبت برآورده پوست را که خانهٔ رطوبتست بمقراض ببرند با احتیاط مذکوره پس دوا نهند **قول صاحب فبریر**
سورنجان حلقوم مرغ سوخته بصفرت بیض آمیخته نهند زنگار نمک نوشادر بسرکه سائیده گذارند اگر تحلیل نشود رگ زیر زبان کشایند زیر زنخ شرط زنند عفص
نوشادر سائیده بر زبان بمالند چوکهار تنکار نوشادر سائیده باشند اگر فلفل زنگار افزایند بهتر زنجبیل فلفل دار فلفل زردچوب هر یک یک بر سفال بریان کرده
آهک ثلث آمیخته سائیده زیر زبان بمالند اگر بنشود و بزرگ گردد شگافته برآرند اگر سیاه و صلب باشد از قطع پرهیزند که منجر بزخم سرطانی گردد پس بنفشه برگ خطمی
شعیر بهرب عنب الثعلب قند جوشانده غرغره کنند سرب محرق سنگ بصری تیار ذرور نمایند و تدبیر سرطان کنند اگر کثرت ماده باشد اکحل زنند شربت گاوزبان شربت
ورد بعرق گاوزبان آمیخته نوشند و بدیا کاتولیکو شربت ورد تنقیه کنند نمک زاج بسرکه جوشانده شویند بعده نمک بریان دلک کنند پوست انار نمک سائیده
یا عفص گلنار نوشادر سائیده دلک کنند و وقت استعمال دوویه احتیاط دارند تا در حلق نرود مرق بچهٔ مرغ کم با کیان لحم گوسفند جوان نخود کشمش بادام غذا کنند
قول ڈاکٹر اگر زیر زبان دمل مانند آبله پدید آید برنگ کابلی هر دو بائین عفص نمک سنگ برابر بآب جوشانده مضمضه کنند اگر لحم فاسد افزاید لحم را از بیخ قطع کرده
برآرند اگر خون بند نشود با آلات سوخته رماد یا چکیدشتی آهک صدفی سنگ جراحت مصطکی پوست شغال سوخته پوست رب سوخته آب کوه هر که خواهند گذارند
چون خون بند نشود زاج خام توتیای سبز سوخته هر یک یک روغن زرد دوازده آمیخته بآب شسته بر جراحت نهند و مسهل مختصر بادہ جیره دهند که اکثر از آن تسکین
میشود و اگر در پهلوی زبان پدید آید و بدان سبب عقدی بیرون هم ظاهر گردد مصطکی طباشیر کته سوخته گاوزبان سوخته برابر سائیده در پهلوی زبان مالند
جدوار بآب عنب الثعلب سوده گرم کرده بر عقد بیرونی طلا نمایند **نوع نهم در شقاق زبان** اگر سبب او یبوست مفرط دماغ باشد تقدیم بخوابانیدن و آثار
یبوست دماغ **علاج** اسپغول بقدری شکر در دهن دارند ماء الشعیر لعاب بهدانه لعاب اسپغول با شکر نوشند یا بچه خورند از اشیای ترش تیز نمکین پرهیزند بدین حال
طلا کنند آب برگ عنب الثعلب شیرهٔ مغز کدو شیرهٔ تخم کشنیز لعاب اسپغول هر یک یک آمیخته مضمضه کنند قیروطی از روغن بنفشه ساخته بمالند روغن بادام روغن مغز
تخم کدو در بینی چکانند اگر سبب او ماده محرقه معده باشد که بخره از آن تصاعد کرده باعث این شوند جشای دودناک مزه دهن حسب مزه خلط و گاهی خروج آن خلط
در قی **علاج** تنقیه معده حسب ماده کنند سپستان در دهن دارند باقی اشیه مناسب بود از اول برگزینند اگر سبب اکل اشیای تلخ تیز ترش باشد تقدیم آن **علاج**
خون خطاف مالند صفرت بیضه نیم برشت مفید **نوع دهم در جفاف زبان** اگر بسبب حرارت یبوست باشد سعفت و خشونت زبان و دیگر آثار صفرا
و در حمیات محرقه شود **علاج** لعاب بهدانه آب نیلوفر شیره تخم کدو شیره تخم خرفه قدری شکر آمیخته در دهن دارند و بآب برگ خرفه آب تربز آب خیار بادرنگ مضمضه
کنند لعبه دهند اگر بسبب خلط لزج باشد که بر سطح زبان چسپید این در حقیقت یبوست نیست لزوجت غرویت آب دهن **علاج** چوب بید سکنجبین یا آب جریره و شکر ترکرده بطور مسواک بر زبان
مالند بغرغره یا بلیسته مضمضه کنند **نوع یازدهم در حرقت لسان** این از حرارت فم معده یا حرارت دماغ یا اکل اشیای تیز شور تلخ یا انصباب ماده بر زبان پدید می آید **علاج** در حیله صفوف آنست که شیره تخم خرفه

کشنیز تر لعاب اسپغول لعاب بہدانہ در دہن دارند و ہر لحظہ تجدید کنند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم بادام بر زبان مالند و اگر مادہ گرم بود بنقوعات
ملینہ و غرغرا اخراج آن کنند و حرقت زبان از حرارت معدہ اکثر می افتد اگر چنین باشد شرب مبردات ضروریست و کذا در آنچہ از حرارت دماغ بود **قول**
لازورد بیر اگر بسبب حرارت فم معدہ و دماغ باشد لعاب اسپغول کشکاب دہند پستان آلو در دہن دارند آب بارتنگ آب عنب الثعلب مضمضہ سازند روغن
گل در دہن دارند اگر بسبب حمی محرقہ بود تدبیر او کنند اگر بسبب ورم درون شکم باشد باسلیق زنند آب عنب الثعلب بشکر آب کاسنی بخیار شنبر دہند بغرغرہ یا بسترا
مضمضہ کنند **نوع دوازدہم در حکہ لسان** سبب او حصول مادہ حار محرقہ لذاعہ است در زبان از دماغ یا معدہ زبان سرخ شود و بسیار از خاریدن زبان
بدندان باز نماند و چون بآب گرم مضمضہ کنند خفت پدید آید **علاج** تنقیہ مادہ کردہ بآب گرم مضمضہ کنند پس شکر شیر آمیختہ مضمضہ نمایند بعدہ بسرکہ و روغن گل مضمضہ کنند طلیہ زروبند
و بر زبان مالند کہ در اخراج مادہ حارہ کہ در زبان باشد انفع است **نوع سیزدہم در تقشر زبان** وقتیکہ دہن یا کام بخرقہ مالد پوست باریک سفید جدا شود و وجع نکند
سبب او بخرہ گرم حاد است کہ از بدن تصاعد کنند و غشاء مجلل این اعضاء را خشک سازند **علاج** فصد کنند تنقیہ بطبیخ ہلیلہ سازند بطبیخ مورد گلنار گل سرخ سرکہ مضمضہ
نمایند روغن موم سپید مرغ برگ نعنع مالند مزیل خشونت **نوع چہاردہم در بثور الفم** یعنی دانہای خرد در دہن بر آیند سبب او خون مخلوط بقدری صفرا است
وجع اشد حتی کہ از مضغ اشیا باز ماند **علاج** فصد کنند تنقیہ بطبیخ ہلیلہ نمایند بطبیخ گل سرخ کشنیز عدس بخیکاسہ آب عصی الراعی آب برگ عنب الثعلب سرکہ مضمضہ
کنند **نوع پانزدہم در قلاع** جراحتیست کہ در دہن و زبان پدید آید و درو حرارت حمرت و غشاء دہن بر آید نماید **علاج** قیفال گہای زیر زنخ چہار رگ
کشایند حجامت کنند حلق و پس ہر دو گوش و قفا گذارند تنقیہ بطبیخ ہلیلہ کنند بعدہ تنقیہ گل سرخ سماق کشنیز عدس عنب الثعلب بسرکہ جوشانیدہ مضمضہ کنند گل سرخ
سماق طباشیر کشنیز عدس کافور سائیدہ بر قرحہ پاشند اگر قرحہ منتن بود نوشادر نمک زاج بسرکہ جوشانیدہ مضمضہ نمایند **قول لازورد بیر** بعد تنقیہ تام
قرص ورد پاشند سماق بگلاب آمیختہ یا آب برگ کشنیز عدس سرکہ جوشانیدہ یا آب برگ کاسنی یا آب برگ عنب الثعلب گل سرخ جوشانیدہ مضمضہ کنند نشاستہ
گل سرخ طباشیر عدس مقشر تخم خرفہ کشنیز سماق صندل سفید گلنار حنا برابر کافور قدری شکر برابر ہمہ سائیدہ مالند بعدہ قدری سرکہ گلاب در دہن
گیرند کثیرا نشاستہ طباشیر ہر یک یک قند سہ سائیدہ پاشند زاج نمک و قدری نوشادر بسرکہ آمیختہ مضمضہ سازند کشک شعیر
ماش مقشر مرغ خورند پوست انار بو مادران برگ مورد اکلیل گل سرخ گل بنفشہ ہر یک نیم اوقیہ آرد شعیر مقشر ہلیلہ ہر یک اوقیہ آب دہ رطل جوشانیدہ صاف کردہ
عسل سہ یا پنج اوقیہ کتہ نیم اوقیہ آمیختہ مضمضہ کنند اگر در حلق باشد غرغرہ نمایند برگ مورد و بادران گل شعیر مقشر پوست انار جوشانیدہ کتہ زاج عسل آمیختہ مضمضہ
غرغرہ نمایند **قرص ورد ابیض** کتہ زرنباد طباشیر قاقلہ گل سیوتی بزر البورد برابر کافور قدری بگلاب قرص سازند در صفراوی تلخی دہن صفرت لون حرقت
اندوہ باشد و این کمتر افتد لیکن ہیچ قسم قلاع نیست کہ صفرا در وی ممزوج نباشد **علاج** تنقیہ بطبیخ ہلیلہ یا آب تمر ہندی شربت بنفشہ نمایند طلیہ کشنیز صندل سفید
بزر البورد گل سرخ عدس طباشیر ذرور کنند و آنچہ در دموی گذشت بکار برند در رطوبت بالخیہ بلغمی بیاض لون قرحہ قلت وجع کثرت لعاب بسبب انتفاع غشائی دہن
بورم رخو ماند **علاج** حب صبر حب ایارج تنقیہ کنند بطبیخ مامیران ہلیلہ عاقرقرحا سرکہ مضمضہ سازند نمک بعسل آمیختہ یا حضض سائیدہ یا قند سائیدہ یا زاج سائیدہ
یا زاج سبز بعسل آمیختہ یا زاج بسرکہ حل کردہ یا سکنجبین عسلی مالند مامیثا ہلیلہ زرد طباشیر قاقلہ گلنار کبابہ عاقرقرحا زعفران سنبل سعد برابر سائیدہ پاشند عفص آرد جو
ضماد کنند مامیران گلنار قاقلہ سانج ذرور کنند یا بعسل آمیختہ مالند سکنجبین یا بکامہ آمیختہ یا طبیخ اکلیل کتان انجیر بقدری روغن خیری آمیختہ در دہن دارند قلیہ خورند

اگر عفن باشد قدری نگار زاج عفص گلنار بسرکه آمیخته غرغره نمایند اگر ازین حرقت پدید آید بلعاب اسپغول و روغن بادام مضمضه سازند و سنون دامی محرقه و این از همه
بهست چرا که منقضی با کله میگردد و سیاهی بان لهم بوست فرط حدت و لذع **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند مغز ساق گاو مالند بعده برگ حنا خایند عفص پوست
انار گلنار سماق کشنیز بسرکه جوشانده مضمضه نمایند سازج حنا اقاقیا ایرسا صعتر زعفران برابر ذرور کنند کزمازج عدس گل سرخ بسرکه جوشانده یا سماق
گل سرخ کشنیز گلنار مورد خرنوب جوشانده مضمضه کنند برگ زیتون اقاقیا هریک ده زاج قلقطار هریک دو سعد یکنیم اصل سوس چهار زعفران قدری سائیده
باشند عسل مویز نبیون کوفته آمیخته در دهن دارند **قول لارزوربیر** اگر اصلاح نپذیرد و بسیار عفن بود فلدفیون شش نوشادر اصل سوس مرکی هریک
یک ذرور کنند بعده بآب توت طبیخ سماق با اطراف زیتون طبیخ عدس گلنار گل سرخ کزمازج مضمضه سازند مرکوریو پیسی بیاد و سرخ برای تصفیه انفع بعد
تصفیه برگ حنا بگلاب جوشانده یا بآب انار ترش که مع شحم و پوست برآورده باشند گلاب آمیخته مضمضه کنند اگر سماق یا زرک یا کشنیز یا عدس مقشر یا صندل
سرخ یا فوفل درین آب جوشانند اقوی گردد اگر لعاب کثیر برآید حضض آب عنب الثعلب سرکه آمیخته مضمضه نمایند اگر از استعمال ادویه یبوست در دهن پدید
آید بروغن گل نیمگرم مضمضه کنند نشاسته کتیرا طباشیر شکر سائیده بر زبان نهند شعیر مقشر شش درم گل سرخ یک نیم درم آب یک نیم رطل جوشانده زاج
ربع درم عسل سه درم گلقند اونس [illegible] آمیخته صاف کرده دو بار در روز مضمضه کنند و بعد مضمضه بان انجرقه درشت
پاک کرده روغن تخم شلجم مالند **قول اندرسی** عسل گلابی سرکه مالند اگر صلابت باشد زاج آمیزند و دیگر حادث چنانچه با رتنگ نماقت وغیره قرص قلاعی
حب کچوند در دهن دارند عرق کوکرد یا عرق نمک یا عرق توتیا سبز یک عسل گلابی چهار آمیخته بر جام طلا کنند لعرق لیمن غرغره قلاعی غرغره توری غرغره جراحتی غرغره
قروحی غرغره لثه غرغره مستحکمه مضمضه کنند اگر بثور در تمام دهن بود اول فصد کنند پس سفوف مسهله سه بار بفاصله دهند بعده بغرغره قلاعی مضمضه سازند و چند روز
صحت شود **دوا** پوست ببول یک آب دوازده جوشانند سومی برود مضمضه کنند برای بثور و زخم دهن و زخم و حمرت گلو که از اکل نسبوت باشد نافع **دیگر** برگ
نیب جوشانده مضمضه کنند یا خرقه آلوده بنهند مرهم [illegible] **دیگر** لبلبه آمله برابر آب جوشانده یا برگ انجیر دو نیم عدد و اصل سوس دو نیم درم در آب جوشانده یا برگ [illegible]
ارهه یا دال ربهر در آب جوشانده یا حضض با آب لیمو آمیخته یا پوست درخت کچنال گلنار اقاقیا سماق در آب جوشانده یا با آب انار یا بطبیخ پوست درخت گوندی یا بطبیخ پوست درخت
کنار صحرائی یا بطبیخ گل [illegible] یا جوز سرو سنبل کزمازج گلنار پوست انار هریک ده درم در آب جوشانده مضمضه کنند **دیگر** عسل خالص در روز سه چهار بار
مالند اگرچه کهنه بود و به بود **قسم دوم** قلاع که در دهن و زبان مثل خار با شوند بهندی اچهر گویند فلفل دار فلفل کل [illegible] نوشادر آمله [illegible] سائیده
قدری بر زبان انداخته دهن بند کنند چون دهن پر لعاب گردد تا دیرگاه [illegible] اگر از مرض تا حلق باشد غرغره هم نمایند و اندکی از آن لعاب
فرو برند در روز سه بار به گرد یا بطبیخ برگ خیر یا بطبیخ عفص یا بطبیخ عدس یا بطبیخ حنا مضمضه کنند **دیگر** قاقله کته فوفل کشنیز سوخته زاج سوخته برابر سائیده یا پوست
انار و فانگ سنگ یا نوشادر برابر سائیده یا طباشیر کته کبابه سنگ جراحت قاقله اقر برابر سائیده یا برگ یا چوب بکاین سوخته سائیده یا گل سرخ [illegible] یا سرمه سائیده یا شاخ
گوزن سوخته سائیده یا عفص سوخته سائیده یا بلیله سوخته سائیده یا تخم خرفه سائیده یا کافور سائیده پاشند **دیگر** قسط کته توتیا سبز سوخته برابر سائیده ذرور کنند **دیگر**
روغن کافور با آب اطریلال یا پوست درخت گوندی پوست درخت نرمه پوست انار کته آب سائیده یا چوب کثهل قاقله با آب سائیده مالند **دیگر** برگ نیب سوخته
نیم درم فلفل گرد دو عدد سائیده مالند و لعاب اندازند در روز سه بار **دیگر** عفص آمله هریک عدد فوفل کهنی نیم عدد کته ربع درم پوست انار نیم درم زاج نیم [illegible]

چوب کٹھل یکنیم درم بآب بسائیده مالند و از خرقه شالو پاک کنند مراد از چوب کٹھل خیر بیست که حقه طور از درخت متمیز شود نه چوب درخت دیگر اگر قلاع در لهات
باشند آب آنقدر که در یک بیڑه خورند زر و چوب یک خام آب آنقدر که سه بار غرغره شود آمیخته غرغره نمایند سه وزر و وال خشک که خورند **دیگر** مسک مالند
دیگر کبابه یا مغز بادام یا بابونه یا برگ علیق خایند **دیگر** اثیر الملوک ذرور کنند **دیگر** آب انار خام مع قشر فشرده عسل برابر قوام کرده مالند مزیل قلاع ابیض اطفال
دیگر لیمو ترش تراشیده شکر پاشیده در شبنم نهاده صبحی بکنند **دیگر** بادروج صحرائی کوفته آب لیمو نبات دانه هیل آمیخته صبحی نوشند **دیگر** گل سرخ خرفه لیمو چند روز
خورند **اثیر الملوک** نشاسته پنج طباشیر عفص سماق منقی هر یک دو بزرالورد سه قاقله زعفران هر یک یک شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه هر یک چهار
کافور نیم سائیده در دهن و حلق پاشند مزیل قلاع و سقوط لهات و اورام حلق و بثور **سنون احمر** توتیای سبز یک مغره نه بسایند پس اگر جوشش و قروح زیاده
باشند توتیا بریان کرده الاخیر بریان اندازند اگر جوشش قروح نو باشد هر سه هلیله بلیله آمله هر یک مثقالی بگلاب و آب لیمو تر کرده صاف نموده قدری در پیاله
قهوه خوری گرفته اصبع بدین آب آلوده بسنون آغشته بر موضع علت مالند بعده سه بار دهان صبر کنند که آب از دهن برآید پس از ان بنقوع مذکور شویند
تا اثر سنون نماند بعده طباشیر سماق منقی گاوزبان سوخته کشنیز سک [illegible] دم الاخوین کته نوفل زراوند گرد گلنار برابر سائیده پاشند و اگر زبان تنها باشد
و حدت ماده فرو نشسته دانه شیشعان در نقوع مذکور افزایند و اگر قروح و بثور حمری در دهن باشند نقوع مذکور چوب چینی مثقالی زیاده کنند و بعد غسل دهن بنقوع
مذکور سنونی که موافق مزاج بود پاشند و اگر آکله و قروح خبیثه و قلاع در دهن باشد برگ حنا عاقرقرحا دارچینی مرکی کزمازج جعده هر یک مثقالی جدوار نمک
طبرزد هر یک [illegible] دو دانگ [illegible] در نقوع افزایند و بجای آب لیمو سرکه انگوری کنند و توتیا در سنون خام اندازند و بعد غسل دهن سنون مناسب پاشند اگر جوشش و قروح
در حلق و حنجره باشند و تا [illegible] بود کشنیز عدس مقشر گلنار کزمازج حنا هر سه هلیله بلیله آمله عفص هر یک مثقالی در گلاب و آب لیمو جوشانده صاف کرده سنون مذکور
یک باشه آمیخته غرغره کنند اگر [illegible] باشند ادویه مذکوره را به آب جوشانده سنون مذکور دو دانگ آمیخته غرغره کنند بعده سنون مناسب پاشند اگر قروح و بثور
حمری باشند کزمازج عاقرقرحا [illegible] بلیلج دانه شیشعان حنا چوب چینی هر سه هلیله بلیله آمله بزرالورد چوب صنوبر کبابه هر یک مثقالی جوشانده صاف نموده سنون
دو دانگ آمیخته غرغره سازند و اگر قروح عتیقه خبیثه [illegible] باشد هلیله جعده حنا هر یک مثقالی در خمر تر کرده یک پیاله قهوه خوری گرفته پر مرغ تر کرده بسنون
آلوده بر قرح گذارند و لحظه صبر کنند پس بنقوع مذکور شویند تا اثر سنون نماند بعده مرهم مناسب گذارند **نوع شانزدهم در آکله فم** قرحه ایست غائره خبیثه
کریه الرائحه که در اندک زمان بمواضع کثیر منتشر گردد و تمام دهن را در گیرد و باشد که تا مری و معده فرود آید سبب وی ماده عفن لذاع اکال است که از سر فرود آید
یا از بدن بالا گراید **علاج** فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد تنقیه بسرکه آب سماق آب حصرم گلاب مضمضه سازند پس زاج عاقرقرحا مامیران بلیله
سرکه جوش کرده مضمضه نمایند تا [illegible] باز ایستد بعده قلقدیون گذارند و ساعتی دارند تا لحم فاسد را فانی سازد پس بروغن گل و گلاب شویند و آنچه
در قلاع گذشت بکار برند و در تنقیه کفایت کنند و تنقیه خون نسبت بدیگر اخلاط مطلوب تر **دوا** کاغذ سوخته یا کبابه سائیده یا سعد سائیده یا اقاقیا
سائیده پاشند **دیگر** زهره ماهی مانند زاج سبز طلا کنند بشیر مضمضه نمایند **دیگر** ابقر نمک سیاه زاج هر یک دو درم سم الفار یک نیم درم عرق بارتنگ گلاب
هر یک چهار [illegible] جوشانند بنصفی باز به [illegible] گلاب آمیخته پنبه بر چوبی پیچیده بدین آلوده طلا کنند **دوای گلنار** صبر گلنار رگ [illegible] سوخته
پوست کدو سوخته کندر هر یک نیم توتیای کرمانی مغسول مرداسنگ مغسول اسفیداج مغسول هر یک یک سائیده بکار برند اگر آکله در دهن و حلق و کام باشد

در بنی نهاده دمند اول غرغره بآب نار مشک کرده واگر تلخی منبر رحمت دهد در آب نار مشک حل کرده غرغره و مضمضه کنند اگر برای سوزاک بکار برند افیون یک دانگ
افزایند و به بیاض بیض فتیله ساخته در احلیل نهند و برای آکله و قروح مثانه و احلیل و قروح خبیثه انفع **دیک بردیگ** زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ هر یک شش ماشه آب
ندیده پنج مرکی دو زنگار یک سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و بسایه خشک کنند و وقت حاجت سوده به بیرمغ چند بار طلا کنند مصالح آکله دهن جمیع اعضا
و قروح فاسده و ناصور آکل لحم زائد قاطع خون اعضا ظاهر باشند مجفف رطوبات طلا کنند و طلائیش بعسل قاطع آثار قوتش تا شش سال باقیماند **نوع هفدهم**
در سیلان لعاب دهن و حرارت و رطوبت معده و وقت خلوی شکم و تقلیل غذا زیاده شود و وقت سیری قلت پذیرد **علاج** بالیلق زنند آب
غوره آب انار دشت ونبرگ کاسنی بقدری نمک نمکوب کرده آبکامه آمیخته خورند مرغ با آب سماق غوره غذا سازند سویق شیر سویق حنطه دهند بطبیخ سماق عدس گل
سرخ گلنار برگ توت مضمضه کنند باطریفل صغیر مداومت نمایند در برودت و بلغم معده ضعف هضم ترشی دهن غلظ لعاب **علاج** ایارج خورده طبیخ تخم ترب
تخم شبت اصل سوس عسل نوشیده قی کنند اطریفلات کمونی فوتنجی خورند انیسون مصطکی زنگلفند دهند خردل دو قند نشسایده اندک اندک خورند مصطکی
خایند نهار آبکامه نوشند مرغ بریان خورند سویق گندم بقدری خردل دهند اگر طفل باشد اقاقیا بحمر حل کرده در دهن مالند گنجد بریان هر شب وقت خواب دهند
تا هفته و در رطوبت دماغی ثقل سر کدورت حواس و اکثر طفل را پیر شود **علاج** سبب غاریقون تنقیه کنند ایارج با آبکامه آمیخته غرغره نمایند قلیه نخود آب [illegible] زنجبیل خورند و البسیات [illegible]
و فواکه پرهیز [illegible] نمایند آب نعنع مضمضه کنند آرد گندم [illegible] بسنبل بعسل آمیخته مالند **قول جوان کورو** مصطکی دو درم طبیخ صندل [illegible] دهند اغذیه
بریان خورند تقلیل شرب آب نمایند و از نباتات و ماهی وغیره پرهیز **مکوفی** [illegible] پنجاه فلفل پانزده زنجبیل سداب هر یک بیست نمک اندرانی پنج عسل سه چند شربتی تا [illegible] مثقال
تا [illegible] معده و جوع الکلب حمیات بلغمی و سوداوی فواق امتلائی و بلغمی و فتق و قولنج ریحی نافع **حب غاریقون** غاریقون سه ترید پنج
[illegible] سوس یک شحم حنظل ایارج فیقرا انزروت هر یک دو آب بطبیخ کتان حب بندند شربتی یک تا دو درم برای علل بارده سینه و ریه نافع **جوارش**
حنین تخم کرفس تخم گندنا تخم شبت هر یک شش قرنفل مصطکی عود هر یک یک عسل سفید سه چند مقوی معده و گرده مطیب دهن مشتهی هاضم [illegible]
بلغم و باد بواسیر سردی و سیلان لعاب دهن قاتل کرم شکم منقی ریگ مثانه [illegible] درسالی یکهفته هر روز سه درم خورد محتاج بطبیب نشود و اگر [illegible] کنیز دارو همه را
خوش سازد **قول جوان کورو** لعاب دهن [illegible] اول ماده [illegible] هضم غذا چرا که اجزای لطیف ترش شور کثیر دارد اگر وقت اکل غذا
در مضغ مبالغه نمایند بسبب اختلاط لعاب کثیر زود هضم گردد و اگر آرد بقدری لعاب دهن سرشته نهند مانند خمیر سبک و منتفخ شود پس وقتیکه لعاب کم گردد
قلت اشتها پیدا آید و لعاب صرف خونیست که از لون طبعی خود برگشته و طعم او شور یا ترش یا شیرین میباشد سوای زمین برای تکلم و بلع و ذائقه و نرم داشتن
زبان و تر داشتن معده و دافعه شعری بکار آید و گفته سبب این مرض سستی [illegible] غدد مجری لعابست پس بطبیخ سماق عدس برگ زیتون غرغره کنند اگر بسبب استعمال
زیبق یا نمک افعی شود حبس نکنند که ضرر دارد اگر حبس ضرور شود جیره گرم بروغن گرم دهند اگر کافی نبود ریاد موش یکدرم دهند اگر بسبب اکل اغذیه رطوبت
افزا باشد تقلیل غذا کنند اغذیه یابسه خورند اگر بسبب انصباب ماده دماغی باشد تنقیه کنند گهونگهه سائیده کهربا کندر مصطکی مورد آمیخته خرقه آلوده بر سر نهند [illegible]
تبدیل نمایند اگر بسبب [illegible] امات باشد بطبیخ مورد جوز سرو برگ زیتون غرغره نمایند اگر بسبب قلعمونی دهن یا گلو باشد سال زنجبیل درم مرق مرغ
کدو و برگ کاهو برگ یا تنگ گل سرخ جوش بوده آمیخته غرغره کنند اگر بسبب رطوبت معده باشد گین تلیو یا پانزده دانه یا اکوا بیند یکتا سه [illegible] دهند چند بار

یا حب که از صبر مصطکی کندر ساخته باشند همراه آب که درو داذی الفار ذو درم چوب حیات یک نیم درم آب سه کا ناد جوش بود دهند اگر بشرکت معا بود چنانچه
در حیات طبیخ بادآورد یا حب بازیستر ایتیس دهند چند بار اگر بشرکت سپرز بود چنانچه در مالیخولیا و لثه دامیه اول علق گذارند بعده بازیستریو مروارید یا سستیریو
بسد نمک لطیف شاخ گوزن دهند اگر بسبب وجع السن باشد مسکنات وجع مالند اگر بوسیده بود وجع ساکن نشود روغن چوب فلفلنهج روغن کافور روغن
قرنفل روغن مرکی مالند اگر نفع نشود بر بازو داغ دهند شخصی از چهار سال وجع سن داشت و به نشد از داغ بازو صحت یافت اگر بسبب نزله باشد ادویه منجمده
دهند بنج یا پیچه دنبه کانجی بیخ حریره صمغ بسکوت خورند و بعد آن آب و خمر ننوشند اگر بسبب خون باشد که درو جمع شده منجمد گردد و باثیت از وجدا گشته
از دهن بر آید طبیخ چای یا نقوع زبل اسپ نوشند روغن مومیا بر سر ولوکا مالند ادویه جاذب مرقق بلطف گردش دهند خون نون اسپرتو شاخ
گوزن نمک اغنی اسپرتو کهربا اسپرتو شاخ آهو اسپرتو لطیف نمک ارمنی یازده بیست قطره بمرق دهند باید دانست که این مرض انتقالیست پس در موقع
که مریض باشد و تنگ بود در آنجا نروند و در آنجا اقامت نکنند **نوع هیژدهم در تبخیر الفم** اگر بسبب وصول حرارت غریبه در معده باشد وقت خلوی معده افزاید
و بعد اکل غذا الم گردد و یا شد که دندان سیاه شوند **علاج** نقوع زرد آلو هر صباح نوشند ماء الشعیر [illegible] شکر و خیار و آلو و شفتالو و ترنج خورند و وقت
صباح چیزی تناول نمایند تا حرارت مشتد نگردد پس اگر غلبه خون بود فصد کنند و بسیار شربت تنقیه نمایند آب تمر هندی آب آلو بیخ سرد کرده سکنجبین با آب
سرد آمیخته دهند هر شب اطریفل خورند غذا [illegible] سبب مرغ بسماق زرک غذا سازند گل سرخ صندل سفید سعد هر یک دو هلیله بلیله هر یک سه پوست
ترنج یک ربع طباشیر نیم بگلاب یا سرکه حب بسته در دهن دارند اگر غلبه صفرا باشد آب کاسنی نقوع تمر هندی آلو [illegible] شربت لیمو نوشند قرص کافور [illegible] دهند غذا [illegible] خورند
از اکل غذا ساکن نگردد و بغسل دهن قدری سکون ورزد **علاج** یا ایارج فیقرا حب صبر تنقیه کنند [illegible] یا آب افسنتین مفید ماهی شور خورده بطبیخ
شبت ادویا ترب یا آب ترب و عسل قی کنند و بعد تنقیه مربای زنجبیل خورند و اطریفل صغیر و گلنگبین و سکنجبین عسلی مداومت نمایند خمر قدری در هفته یک
دو بار دهند ماء العسل نوشند مصطکی خایند قرنفل مشک مصطکی کندر پوست ترنج بسباسه دارشیشعان عنبر معجون ساخته مداومت کنند [illegible] نمک هندی جوز بوا
عفص سنبل تا تلتین هر یک یک صبر [illegible] حب ساخته سه درم دهند فوفل قرنفل عاقرقرحا خولنجان هر یک چهار مشک یک [illegible] حب بسته در دهن دارند
مشک یک کافور دو گل لوبان چهار با آب قدر سرخ حب بسته صبح شام یک یک در دهن دارند تخم کرفس مداومت کنند کباب [illegible] طیور [illegible] دانچه
[illegible] باشد خورند آب کمتر نوشند و از ماهی شیر فواکه پرهیز نمایند [illegible] عفنه [illegible] بعقب سل پدید آید **علاج** برای تنقیه و تجفیف رطوبت [illegible] ایارج زنند
مسهل دهند تقویت [illegible] نمایند در رطوبت عفنه حاد که از سر بر عمور ریزد و آنرا عفن سازد چون [illegible] مضمضه کنند رطوبت [illegible] از عمور در دهن آید
و باوجود آن بخبر منقطع نشود **علاج** تنقیه بحب صبر حب ایارج کنند گلنار برگ مورد بسرکه و گلاب بپزند یا قرنفل سعد سک سنبل بگلاب جوشانده مضمضه کنند صندل
سعد یا حب مسک مدام در دهن دارند **حب مسک** فوفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر یک یک گل سرخ صندل هلیله هر یک دو طباشیر نیم مسک کافور
هر یک ربع با آب به و گلاب حبوب بندند در سور مزاج گرم عفن که در عمور افتد خروج خون [illegible] **علاج** [illegible] زنند طبیخ هلیله دهند گلنار آس بسرکه جوشانده
مضمضه نمایند اگر مستحکم شده یا قرحه گشته بتدبیر آکله رجوع کنند و حسب قوت و ضعف سبب ادویه بکار برند مثلا اگر سبب قوی و صدید کثیر باشد قلقدیون
و اگر سبب معتدل بود عفص طباشیر گل سرخ اقاقیا و اگر سبب ضعیف باشد آرد عدس ارزن بکار برند اول بسرکه مضمضه کنند پس ادویه مذکوره استعمال

نمایند در رطوبت ردی که در جرم دندان نافذ شود و آنرا متآکل و عفن سازد **علاج** اگر اجزای دندان بآفت بیشتر یا تمام فاسد بود قلع کنند و اگر بعض اجزا
فاسد بود آن را بسوهان یا بدیگر آله تراشند پس زر بالبحر نمک صدف سوخته بر دندان بمالند تا پاک گردد بعده عفص آس سعد مصطکی گل سرخ راتک سنون
کنند عاقرقرحا کزمازج سرکه جوشانده مضمضه کنند صندل گل سرخ سماق سازج سائیده بمالند و بمسواک پاک دارند روغن گل طلا کنند اگر بسبب آفت بینی باشد
علاج تنقیه دماغ کنند بگلاب سرکه شویند تدبیر حبس نزله نمایند تقویت دماغ سازند **قول لازوردی** اگر باده عفونت فقط در دهن بن دندان باشد اصلاح
سوء مزاج دهن کنند مضمضه مناسبه نمایند بروغن کنجد یا مضمضه سازند قیفال چهار رگ رگ زیر زبان زنند عنق تحجّی کنند حب مطیبه در دهن دارند مسواک
سنون مدام بکار برند نمک نوفل فلفل عسل سرکه آمیخته بمالند مصطکی کزمازج سازج سداب عاقرقرحا مدام خایند و بمالند اگر مزاج دهن سرد و ماده بلغمی بود قرنفل
پوست ترنج سداب سازج مصطکی عود کبابه جوزبویه قاقله زنجبیل سعد خایند اگر ماده اغلظ باشد صبر مر بر بن دندان بمالند جوارش ترنج جوارش ... سفوف
ارسطاطالیس بنوشند ارد و لولوی دهند **حب کهلوری** صندل سرخ نیم درم طباشیر هیل هر یک درم کتهه یک نیم درم سال ... ربع درم کافور ربع
اسکرو بلو حب بسته در دهن دارند مزلیه بوی فم هم **حب کهلوری** کتهه شش طباشیر دو صندل سفید یا ناسی هر یک یک کافور ... حب بندند **حب مطیبه**
سنبل قرنفل هر یک پنج درم کبابه قرنجمشک جوزبویه بسباسه قاقلتین خولنجان زنجبیل بادرنجبویه نوفل قرفه سازج پوست ترنج سعد هر یک ... درم مشک نیم ...
یا آب صمغ قند نخود حبوب بسته در دهن دارند **دوا** اندر در دهن دارند **دیگر** نوفل قرنجمشک خولنجان دارچینی برگ تنبول پوست ترنج قرنفل مصطکی بسباسه ...
مرکی کافور مفرد یا مرکب خایند رگ علیق مضغ کنند آب باران نوشند **دیگر** آب پودینه یا آب نمک یا بطبیخ تخم ترنج مضمضه کنند **دیگر** زگال سائیده یا ...
سوخته سائیده یا اتیر الملوک سنون نمایند فستق خورند **دیگر** عرق گوگرد ربع درم قند سیاه ... آمیخته دهند تا هفته ... برگ تنبول خورند **ادویهٔ مزیلهٔ**
بوی خم سعد کبابه زرنباد قسط ... خایند بلع نمایند شلجم مخلل خورند **ادویهٔ مزیلهٔ بوی ثوم و بصل** باقلا عدس ... سداب ... برگ ترنج
زرنباد یا دیان خایند و قدری بلع نمایند **نوع نوزدهم در ورم حنک** در خون ... حمرت کام مع وجع **علاج** فصد کنند بطبیخ اهلیله تنقیه نمایند پس بطبیخ
بطبیخ ورد مورد گلنار بیخ عنب الثعلب سرکه مضمضه کنند گل سرخ طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا صمغ عربی آرد عدس سائیده قدری کافور آمیخته ذرور کنند
و در انتها بطبیخ بابونه بنفشه تخم مرو مغز فلوس مضمضه سازند طبعی ترمی و سفیدی ... عدم وجع **علاج** بایارج تنقیه کنند کزمازج عاقرقرحا ... سوخته ...
نمایند **قول صاحب ذخیره** در ورم کام و نواحی حلق اول بفصد و اسهال اخراج ماده کنند پس جذب ماده باطراف ... ضماد ...
بعیده و ربط اطراف که مؤلم باشد نمایند و اخراج خون کثیر دفعةً خصوصاً که قوت ضعیف باشد نسازند بلکه بتفاریق تا روز سوم گیرند **باب ششم در امراض**
حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه حلق عبارت از فضائیست که ما بین مسلک غذا یعنی مری و مسلک هوا یعنی حنجره مشترک است لهات ... است ...
صنوبری شکل که بالای کام آویخته است و از شرایین و عفلات مرکب است ایضاً عصب کثیر دارد و نفع او تصفیه هوا است ... و نیز ... صدت ...
مرکب است از لحم و غشا و شرایین و اعصاب و دو طبقه است و از مقابل عظم خنجری برخاسته و این موضع را فم معده گویند و به نهایت ... نفع او ...
است برای مرور غذا به معده همچنین ما بأسفل معده پیوسته برای دفع فضله امعا مری از روده فراختر است و غشای ... قویتر زیرا که لقمه که ...
گذرد خام و غلیظ باشد و آنچه به روده گذرد پخته بود قصبهٔ ریه عضویست ... شکل مؤلف از غضروف کثیره و این غضاریف بعضی ... شکل دایره و بعضی ...

نیم دائره است و همه به هم ساخته است مرتبا مانند و هر غضروف با دیگری رباطی مربوط است فیما بین هر واحد فرجه ایست قلیل المقدار و بالای همه غشاء رباطی غشائی
مفروش است و اندرون او غشاء دیگر است صلب تر و وی تر از وی موضوع است و همچنانکه مری بمعده متصل است وی بشش اتصال دارد و فائده او تنفس است
یعنی جذب نسیم و دفع بخار و دهن قصبه ریه را حنجره گویند بدانکه حلقوم عبارتست از قصبه ریه و حنجره و حلق و سر آن را علصمه گویند حنجره عضویست غضروفی و آله
اتمام صوت و حصر نفس و مرکب است از سه غضروف یکی آنکه زیر زنخدان پیش حلقوم توان دید و باصبع توان یافت و این را درقی گویند و اصل او پهن و باریک است
است و وقت فراهم آمدن حنجره سر سوی مری دارد و بر سر او نشیند تا ماکولات بر پشت او گذرد دوم غضروفیست که گردن او نهاده برابر درقی و بگردن پیوسته
و این نام ندارد و وقت فراز آمدن حنجره سر بسوی بن زبان آرد سوم غضروفیست که در وقت بلع بر آن می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و لهذا این را کبی نامند طعام
شراب بر پشت وی گذرد تا بمری فرو گردد و هرگاه وقت اکل طعام شراب ناگاه سخن گفته شود یا حرکتی از نوع آید که کبی برداشته شود و حنجره بکشاید قدری از آن ماکول در حلقوم افتد
پس قوت دافعه مردم را بسرفه می آرد تا که آن چیز بیرون رود و پیش حنجره عضویست که آن را عظم لامی گویند چرا که بشکل حرف لام یونانی میماند و نفع این عظم آنست
که رباطها و عضلهای حنجره از وی رسته است و در جوف حنجره جسمیست مانند لسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان جسم است پیدا شود که درمیان
حنجره رطوبتیست تر و لزج که آن را تر میدارد و بیرون آمدن آواز بدین رطوبت است وقتیکه این رطوبت زائل شود آواز نه برآید تا که حلق تر نکنند چنانکه در حمی محرقه
و در هوای گرم بعضی اشخاص مشهود میگردد لوزتین دو پاره گوشت عصبیست که از دو طرف حلقوم متصل به بیخ زبان رسته است نفع او آنست که هوای استنشاق
را یکبارگی مندفع شدن نه دهد و بتدریج فرستد و این مشتمل بر چند فصل است **فصل اول در ورم لهات** درد موی حمرت و انتفاخ و التهاب لهات تیزی
دهن قلت وجع و ابتدا یا فتح در وقت بلع **علاج** قیفال زنند بمغز فلوس ترنجبین آب کاسنی آب عنب الثعلب تلیین نمایند رب توت یا بگلاب و سرکه یا ماء الجبن
یا آمله مربی و گلاب آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود رب پوست انار عفص عدس مورد سماق گلاب غرغره سازند گلسرخ صندل کافور سحق کرده بر کفچه میل نهاده بر لهات
گذارند و دلک کنند از آن شربت نارنج دهند کشک شعیر بدهن لوز خورند اگر قبض باشد آب آلو آب تمرهندی اگر لین باشد شربت لیمو رب سیب رب به
دهند مرغ بسماق و انار غذا سازند ورم صفراوی یبوست و تلخی دهن صفرت کام حرقت زبان شدت خله و التهاب عطش وجع نسبت بدموی زیاده باشد
علاج بنقوع تمرهندی شیرخشت یا بمطبوخ خیار شنبر و ترنجبین تلیین طبع نمایند آب برگ کاسنی آب عنب الثعلب رب توت آب کشنیز آب بارتنگ گلاب لعاب اسبغول لعاب
لعاب خطمی لعاب بهدانه مغز فلوس غرغره کنند یا بالتشیر روغن بادام شیره خرفه شربت خشخاش دهند ورم بلغمی نرمی و تهبج و سفیدی ورم قلت وجع عدم حرقت باشد
که لهات دراز شود و مثل دم موش **علاج** بحب قوقایا حب صبر تنقیه کنند و هر صباح گلقند عسلی خورند جز سکنجبین مربی آمیخته اگر خواهند قدری نوشادر او فزوده
غرغره کنند یا انجیر ده عدد مویز منقی سی عدد جوشانده مری آمیخته یا صبر با آب گرم حل نموده غرغره سازند عفص نوشادر نمک زاج سائیده بر لهات را بردارند
و دلک کنند چوب شبت بخور کنند دهن بر و گشاده دارند تا بخور آب بادویه گرم خورند ورم سوداوی صلابت ورم تیرگی لون کام و زبان و لهات ترشی دهن
علاج بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن سکنجبین افتیمونی تنقیه کنند مکرر پس رب توت لب خیار شنبر شیر تازه روغن بادام لعاب حلبه قدری نمک غرغره سازند یا رب
توت عاقرقرحا با کامه آمیخته غرغره نمایند اگر خوف آماس سرطانی باشد آب برگ کاهو آب کشنیز بادام در دهن دارند و غرغره کنند و اشیای گرم در دهن دارند تا ازینها
ایمن مانند آب گرم نوشند **فائده** اگر مزمن شود و صلب گردد انگزه و عسل آمیخته بر کام مالند **فصل دوم در استرخای لهات** یعنی لهات دراز شود

و باسفل فرود افتد بغیر ورم و مریض در یابد که چیزی در حلق معلق است و چون دهن کشاید و زبان بیرون آرد درازی او بدیگران هم مرئی شود و باشد که استرخا مفرط
شود تا آنکه آن را باصبع نه بر دارند لقمه فرو نرود و در ورم موی حمرت و حرارت زبان و کام و لهات **علاج** تیفال زنند اگر قبض باشد تلیین نمایند بسکنجبین غرغره کنند
یا بماء الجبن یا بحیض یا برب توت یا نمک با آب گرم آمیخته یا بطبیخ ورد و خرنوب و گلنار یا بعصاره لحیة التیس یا بطبیخ مورد و کزمازج و عفص و سماق غرغره کنند یا سائیده
نفوخ نمایند لهات را سوی خارج کشیده بالا بر دارند اگر از غرغره وجع پدید آید صمغ عربی کتیرا نشاسته بلعاب اسپغول یا لعاب بهدانه یا لعاب خطمی آمیخته
غرغره کنند و هر چه در ورم موی گفته شد بکار برند و تنقیه کثرت لعاب عدم حرارت و حمرت **علاج** بطبیخ زوفا ماء العسل آمیخته یا زاج مورد سائیده با آب شحم انار
آمیخته یا آب شحم انار گلاب خمر جوشانده غرغره کنند زیت بگلاب آمیخته یا سکنجبین عسلی غرغره سازند شاخ گوزن سوخته نوشادر قدری سائیده یا زاج گلنار سائیده
با تبویه دمند یا بر کفچه میل نهاده لهات را زان بردارند اقاقیا مغاث گل سرشو یا طین دود خورده یا گل ارمنی سریش سائیده بسرکه در مورد کشنیز جوش بوده سرشته
اسپغول مسلم آمیخته بعد حلق شعر بر یافوخ نهاده کنند یا که با سفید مصطکی بریان بعض آمیخته گذارند عفص گلنار نوشادر برابر سائیده بکفچه میل نهاده بر لهات
گذارند و بردارند اگر بیخ او باریک و سر غلیظ شود دو دوا سود ندهد زفت با آب گرم گداخته غرغره نمایند تا تحلیل گردد چون نرم شود و سنگ عفص بعصاره لحیة التیس
آمیخته یا آب شحم انار غرغره سازند اگر حمرت و حرارت در لهات پدید آید آب برگ عنب الثعلب آب برگ کشنیز غرغره نمایند و اگر هیچ دوا بر داشته نشود و بیخش
باریک و سرش بغایت غلیظ بود و سفید باشد یا دراز و بیخش باریک شکل ذنب الفار باشد و خوف بود که بسبب افتادنش بر حنجره اختناق پدید آید اول در هر دو
نوع تنقیه کنند پس اندر قطع نمایند و اگر بیشتر قطع کنند خون نایستد و در حلق و ریه برگردد و همان ساعت بمیرد و باشد که ورم صعب و خناق مهلک افتد پس
حتی المقدور در قطع جرأت نکنند هر که لهات او بریده شود سبب عطش نتواند کرد و دائم در سعال باشد و موجب بطلان صوت و مخارج بعض حروف باطل
گردد و بعد قطع سماق بسرکه گلاب جوشانده غرغره کنند گل مختوم با آب غوره آب عنب الثعلب آمیخته غرغره سازند گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی سائیده بر لهات
گذارند و از تکلم نیز منع نمایند **طریق قطع** مریض را مقابل آفتاب نشانند و دهن بکشایند چنانکه تواند پس جراح زبان آنرا باصبع فرو بخش کند و لهات
را به منقاره گیرد و هر قدر که زائد باشد بمقراض یا بمبضع ببرد و از زائد تجاوز ننماید و چیزی می افزاید نیز فرو نگذارد چرا که در استیصال خوف کثیر و در کمتر بریدن حرج
نی سود هست اما قطع با آهن از قطع بدوا است و در اندر چرا که اختیار است و در قطع بدوا تعیین محل مخصوص متعذر اما قطع بدوا چنان باشد که نوشادر انگزد سائیده
یا انگزد و زاج سائیده برانجا گذارند و مریض را پیش تکیه کرده نشانند و دهن کشاده دارند تا آب بیرون آید و دوا در حلق نرود و زاج در دهن داشتن نیز مفید است
در سه روز بیفتد **قول صاحب ذخیره** شخصی را دیدم که لهات فرو آمده وقت بلع آب در دهن لهات در حلق نرمی یافت منفرفلیس بشیر شتر حل کرده غرغره
کنانیدم در اندک مدت شفا یافت **قول لازرد** بیمار غرغره فائده ندهد روغن توتیا بر لهات بالند بطلاق [illegible] بر لهات گذارند دوا
عاقرقرحا به که جوشانده یا بماء الاصول یا آب [illegible] یا گلاب [illegible] یا آب انار خام غرغره کنند **دیگر** فلفل ابیض مرکی هر یک یک زاج عفص هر یک
دو سائیده با زاج [illegible] درم گلنار درم [illegible] سائیده با زاج [illegible] گلنار [illegible] زعفران دو کافور یک سائیده با گل [illegible] که سرخ شده باشد
مع یک عدد فلفل گرد سائیده بر کفچه میل نهاده بلهات گذارند و بر دارند فلفل گرد تنها سائیده پاشند و هر روز چند بار **فصل سوم در خناق**
و ذبحه و این حسب موضع بر چهار قسمت چنانچه هر یک جدا گفته شود **فائده** خناق عبارتست از آنکه در تنفس یا در بلع یا در هر دو امتناع یا عسر افتد

حسب قوت وضعف سبب وگاه باشد که سبب در حنجره بود ولیکن بسبب مجاورت در فعل قصبهٔ ریه نیز فتور افتد و اذیت بمجاورتی شود مگر عند عظم سبب بکر
هر عضوی که ماده آفت در وی باشد نقص فعل آن عضو نسبت بعضو مجاور بیشتر می باشد مثلاً آفت در آلهٔ تنفس باشد پس بعظم سبب بمری که آلهٔ غذا است
نیز اذیت رسد اما هر چند در تنفس و بلع تعسر خواهد بود ولیکن عسر تنفس نسبت بعسر بلع شدید باشد و کذا بالعکس مگر آنکه عظم سبب فعل مجاور را نیز باطل سازد که
درین حالت نقص فعل هر دو مساوی خواهد بود **فائده** وقتیکه ماده آماس تحلیل پذیرد یا سر کند ورم بیالاید و باوجود آن بیمار راحت نیابد و نبض موجی گردد
و سرفه پدید آید بدانند که ماده بریه رفت و منتقل بذات الریه گردید و اگر نبض صغیر و متفاوت شود و خفقان و غشی پدید آید و قوت ضعیف شود بدانند که ماده بنواحی
دل ریخت اگر وجع معده و غشی افتد بدانند که ماده بمعده فرود آمد اگر نبض تشنجی شود بدانند که ماده باعصاب رفت و تشنج خواهد افتاد و موت مخنوق اکثر به تشنج باشد
اگر بعد چهار روز ورم نرم شود دلیل بر نضج ماده دارد اگر حمرت بر سینه و گردن پدید آید و بازنا پدید گردد از دو حال بیرون نباشد یا آنکه ماده تحلیل یابد و یا استفراغ
مستفرغ شود و این امیدوار باشد و تنفس آسان بود یا آنکه ماده بباطن باز گردد و این بد باشد اگر مخنوق را کف در دهن آید امید نجات نباشد و گاه باشد که
با وجود ظهور کف امید نجات دارد و این آنگاه است که قوت و شهوت بر حال خود باشد اگر دهن مریض سبز در نماند چشم سیاه گردد فوراً بمیرد و صغر نبض بر دو طرف
سطبری سیاهی زبان آثار قرب مرگ باشد خناق که روز بحران در حمی گرم پدید آید مخوف باشد و هرگاه که یک تنفس بدو کرت یا تمام رسد و در تنفس سینه
و منخرین بجنبند خطیر باشد اگر پس عنق سفید یا سبز بود و در بغل و بن ران عرق سرد آید همان روز یا روز دیگر بمیرد و خناق که با ضیق نفس بود بد باشد وقتیکه
دهن مخنوق کشاده ماند و زبان بیرون آید و سبب آن نشود که ورم کجاست بد باشد **قول بقراط** اگر ورم به سوی بیرون پدید آید نیک است و خناق که
از انخلاع فقرهٔ عنق بقفرهٔ سقطه شود لاعلاج باشد **قول رازی** اگر با خناق حمی باشد و حرارت پدید آید تا مرگ باشد چه حمی محتاج به نفس کثیر و راه تنفس
بسبب خناق مسدود پس باعث سوء مزاج قلب گشته هلاک کند **علامات خناق مطلق** عسر نفس حمرت وجه کشاده ماندن دهن بیرون آمدن
زبان انتفاخ عیون و چهره ... گلو رفتن و باشد که آنچه رود از بینی بر آید و این اکثر با تب باشد و آواز ماند آواز کم بود و اگر زیاده گردد علاج ندارد و اگر خناق
دموی و صفراوی تنفس و بلع ممتنع شود بدانند که ورم در مری است یا آنکه ورم حنجره عظیم است **فائده** ادویه که درین مرض نوشته شد با تغرغر کنند نیم گرم باید
چه اگر سرد بوند با فجاجت ماده افتد و تحلیل نپذیرد و اگر گرم بوند بسبب حرارت حدت زیاده کنند و در مرض افزایند **قسم اول در خناق مطلق** یعنی ورم
در لوزتین و عضلات خارجی حلق که متصل بدهن و زبان اند پدید آید و چون دهن مریض کشاده زبان بیرون آورده بینند ورم مرئی شود و این قسم سالم تر است
در دموی حمرت وجه و چشم و زبان امتلای عروق سر و نواحی حلق شیرینی دهن وجع متمددی **علاج** اگر قوت ضعیف باشد قیفال هر دو دست زنند و خون
بتفاریق گیرند چنانکه هر ساعت پنج تا ده درم خون بر آرند تا غشی نیفتد بعده رگ زیر زبان و چهار رگ زنند خاصه که عروق زیر زبان ممتلی بوند و اگر ماده در حوالی
حلق محصور شود و شائبهٔ امتلاء در بدن نباشد بسبب قوی نبود فصد موقوف دارند و غذا باز گیرند که باز داشتن از غذا قائم مقام فصد است اما اگر قوت قوی باشد
و مشارکت تن نیز بود اکحل یا باسلیق بر قیفال مقدم دارند و یکبارگی چندان خون بر آرند که قریب غشی رسد پس در حال صحت گردد و هرچون که باشد اگر سبب
حبس خون بواسیر یا حیض باشد صافن بزنند و بر ساقین حجامت کنند و بعد فصد برای تلیین طبع آب خوا که در طبیخ خیار شنبر یا طبیخ بابونه خطمی شعیر ... روغن
بنفشه قند حقنه کنند تا ماده بأسفل میل نماید و بر مهره های پشت و زیر ذقن و کتف و میان چهار بند حجامت سازند بتکرار و بعد تنقیهٔ تام اگر التهاب بود سرکه

وگلاب آمیخته یا سکنجبین شربت عناب بطبیخ عدس تخم کاهو کاسنی کشنیز آمیخته یا رب توت یا به که در وی پوست بیرونی جوز تر کرده باشند آمیخته با آب عنب الثعلب
آب به بطبیخ عدس گل سرخ گلنار صندل فوفل آمیخته غرغره کنند و اگر التهاب نباشد بگلنار رب جوز غرغره سازد و اگر وجع اشد بود و پوست جوز بشیر آمیخته غرغره کنند
و قتیکه ورم بخارج ظهور نماید بمبضع شرط زنند تا خون از نفس عضو بر آید و چون ایام بزائد گذرند و نزد انتها که روز سوم و چهارم است رسد انجیر مویز حلبه تخم مرو کتان بشیر
تازه و آب خیار شنبر آمیخته یا انجیر مویز اصل السوس کالسیل جوشانده یا انجیر مویز مغز فلوس بماء العسل آمیخته یا خمیر گندم با ب انارین آمیخته یا مغز فلوس بشیر تازه آمیخته یا فودنج
بری بماء العسل جوشانده یا عدس مقشر و ردادیر سا برابر با آب جوشانده یا تخم مرو بشیر تازه آمیخته یا بشیر شکر روغن بادام مسکه آمیخته گرم کرده غرغره کنند روغن گل موم
گداخته پنبه کهنه باب تر کرده بدین آلوده گرد حلقوم نهند چون ورم نضج یابد و سرخی شود بدانند که پخته شد پس اگر از خود سر کند فبها الا اخردل با ماء العسل
آمیخته یا بوره انگزد زبل خطاف بشیر تازه در روغن های گرم آمیخته یا عفص زاج گلنار پوست انار در آب جوشانده غرغره نمایند تا منفجر گردد و اگر در انفجار تاخیر افتد
با صبع ورم را غمز کنند اگر ممکن باشد الا میل پنهان نشگافند تا ریم بیرون آید و تا که کار از دوا بر آید با آهن نپردازند چون بکشاید و ریم بر آید روغن گاو یا روغن بنفشه با آب
گرم آمیخته یا عسل بشیر تازه آمیخته غرغره کنند چون پاک شود کرنا رنج یک اپرسانیم جوشانده غرغره نمایند اگر از غرغره قوی درشتی و وجع پدید آید بلعاب اسبغول
لعاب خطمی روغن بادام و روغن بنفشه یا بشیر و روغن گل غرغره کنند و اگر التهاب باقی ماند سنگ سفید راسوده عظم تا سه روز چیزی بگلو فرو برند پس و قتیکه زبل
سفید بر آید گرفته خشک کرده سائیده با آب تنار الحمار و مانند آن از بیرون طلا کنند و در ابتدا ماء الشعیر که همراه عدس پخته باشند قناعت نمایند و بعد سر کردن
حریره از آب سبوس گندم روغن بادام شکر ساخته خورند مرق مرغ اسفاناخ کشنیز سماق در ابتدا و در آخر نخود آب و از فواکه توت غوره به سیب ترش خورند و از
لحوم و اشیای چرب بپرهیزند **قول صاحب ذخیره** اگر ورم در حوالی غلصمه باشد قبل از آنکه از ابتدا گذرد فصد کنند الا بیم است که ماده بحلق فرود آید و
مرض صعبتر گردد **قول لازروبیر** کافور شیافات مامیثا حضض افیون صبر با آب کشنیز آب نارنج آب عنب الثعلب سرکه آمیخته یا وجع بسرکه سوده یار ماد
خطاف از بیرون طلا کنند برگ خطمی گل خطمی تخم خطمی بگلاب بزانده گرم گرم ضماد نمایند در روز سه بار آشیانه خطاف بعسل آمیخته یا افتیمون تازه سائیده گرم
کرده ضماد سازند آشیانه خطاف عدد برگ خطمی برگ شانه هر یک کفی برگ سرس نیم اونس آرد حلبه کتان هر یک سه درم مسکه اونس بپزند چون غلیظ
شود ضماد نمایند در نضج بیدیل اصل السوس کشمش هر یک اونس خرما شش عدد تخم شانه بهدانه هر یک دو درم سکنجبین عسلی بزانده صاف کرده در دهن دارند
و اعلس ضماد کنند منضج منفجر بلا اذیت اگر از شدت مرض گلو بسته شد حقنه قوی کنند محجمه مع شرط بر فقرات ظهر و عنق گذارند تحت ذقن حجامت نمایند اصل السوس
در دهن دارند عسل یک سرکه نیم آب گرم شش آمیخته هر لحظه غرغره کنند **قول جوان کورو** و بعد فصد عرق بارتنگ عرق بابونه گلاب هر یک رطل رب توت
دو اونس سال بزیل سه درم آمیخته غرغره کنند مکرر یا عرق بارتنگ گلاب طبیخ خطمی هر یک نیم رطل عسل گلابی یک نیم اونس نبات اونس زاج سوخته نیم اونس کرمویه
تازه دو درم آمیخته جوش یک داده صاف نموده یا عرق بارتنگ نیم کاسه سرکه تند چهار اونس خردل دو درم نبات دو اونس آمیخته یا بول طفل نو زائیده غرغره
کنند روغن بادام که در وی سلخ الحیة تر کرده بر گلو مالند و بعد فصد عرق زبل بقر چهار اونس صبح شام دو ساعت قبل از غذا دهند زبل حیض مرغ دو اسکروپل با آب آمیخته
دهند در روز دو بار یا بعسل آمیخته بگلو طلا کنند بچه مرغ آلو بنفشه خطمی برگ کاهو مغز کدو و در آبیکه سبوس گندم درو شسته باشند جوشانده صاف کرده در هشت
اونس این مغز فلوس اونس بانیتن بیض ده عدد آمیخته وقت شب حقنه کنند زنی بسبب حبس حیض خناق داشت و آب که از می بکرد و از بینی می بر آمد فصد پا کردند

آرام نشد پس فصد دست کردند اول چهار روز دوم سه روز سوم دو بار کردند صحت یافت زنی بسبب خناق قریب مرگ بود و هیچ از دهن فرو نمی رفت فصد دست
کردند و بعد سه ساعت باز فصد نمودند بعد چهار ساعت باز فصد کردند همچنین در عرصه سی ساعت هشت فصد نمودند صحت شد شخصی بسبب خناق عسر بلع و عسر تکلم
داشت بیست و پنج لیمو به نمک آلوده در دهن نهاد و آبش قدری قدری بلع کرد صحت یافت زنی بسبب خناق عسر بلع وغیره داشت بر عنق و زبان حجامت نمودند
در دو ساعت به شد **قول جوان کورد** و داغ آتشی بر ورید لشونیکا که زیر زبان است دهند **قول حکما** بعد دوازده فصد رگ لشونیکا کشایند
قول جالینوس برای تنقیه مغز فلوس مغز تمر هندی بطبیخ کوریال آمیخته دهند یا سال او لیکیستی شش درم آب چشمه یک کاناد حل کرده در دو ساعت نوشند
و وقت استعمال اینها بروغن بادام غرغره کنند پشم ارنب بر حلق بندند کتان حلبه انجیر برگ خطمی بیخ خطمی یا بذر سائیده بروغن بادام سپید خوک اوکو اینیتو دی انطیا
آمیخته یا مرهم خانه خطاف ریحان برابر در دوص یا در آب کرفس سحق کرده یا مرزنجوش اریسا روغن بنفشه سائیده یا نان گرم آب کرفس عسل تریاق ماکنا سائیده
ضماد کنند سفوف پخته بیند بر سیاوشان دو درم بیخ خطمی انجیر هر یک سه درم غاریقون دو نیم درم آب سه رطل خمر ابیض نیم رطل جوشانده یا رما چند بار بآب آمیخته
غرغره نمایند که منفجر اند اگر منفجر نشود با صبح غم کنند که بستگان دریا آید دهند پس ریحان ضماد سازند و چوب کشوث بآب تر کرده عوض آب نوشانند به که قصبه
گرگ نوشند آنرا اختناق نشود اگر شود زود به گردد گل سرخ شعیر با نمک جوشانده قدری تریاق ماکنا آمیخته صوف یا خرقه آلوده بر ورم گذارند اگر اندکی خلطی
باشد در همین طبیخ قدری شربت ورد یا عسل گلابی افزایند اگر ورم مائل بسیاهی بود در طبیخ مذکور او کواتیا ازیب باکو آمیخته بکار برند و تریاق مذکور در عمل آرند
چرا که درین افعیست برای گلو انفع باشد خمر ابیض رطل عسل دو نیم اوقیه در ظرف سفالی باتش نرم جوشانده زاج خام سه درم زنگار دو اسکردیلو آمیخته جوشی
داده فرو گیرند چون سرد شود هوز نشش گلاب آمیخته خرقه آلوده بر ورم نهند و غرغره کنند اگر لون ورم سیاه شود بگلاب نیامیزند و تنها بکار برند هر چند که تحلیل شود
و روبصحت آرد گلاب افزوده باشند شعیر مقشر مشتی تخم ترنج بیست چهار عدد بیخ ستار عدد آب تمش کاناد بزند سوسمی مانند مغز تمر هندی تازه اوقیه آمیخته صاف
کرده نوشند اگر در ورم آثار سمی ظاهر شود نبید و ادینکو وردیانو دهند بتجه خطاف عدد ریحان یکنیم اوقیه بیخ خطمی دوازده درم انجیر تمر هر یک چهار عدد در آب
مهرا کرده سائیده روغن بنفشه سه اوقیه آرد گندم کتان حلبه بوما دران هر یک شش درم مغز سیر سوخته چند درم زعفران دو درم صفرت بیض عدد آمیخته نیم گرم بر گلو
ضماد کنند برای خناق که آنچه بلع کنند از بینی برآید انفع گلاب سرکه گلابی برابر آمیخته مدام دست خساره نیفض وغیره دانشویند بگلاب سماق یا پوست جوز سبز غرغره
کنند و بعد سه روز بر بشیه خطمی انجیر حلبه کتان ماء العسل غرغره سازند منضج منفجر اصل سوس انجیر خردل ماء العسل جوشانده نمک سنگ سه درم آمیخته غرغره کنند قطعه سکبر
یا سر مار در گلو بندند که بحکم بالخصوص باشد از چوب بید حلقه ساخته یا پیدرا بوزیو او دی انتیال در گلو بندند حلقه از چوب خروع ساخته در گلو نزد شریان ساعد بندند
اگر بسبب خناق آنچه بلع کنند از بینی برآید و تکلم از بینی کند امید حیات نباشد فصد و رید دومی عنق کنند و بر هر دو بازو داغ دهند آخر در گلو زیر غضروف پنجمی حنجره که
موضع او در پیچ نیست سه یا چهار شگاف کنند تا هوا دخل یابد پس علاج ورم نمایند بعضی بر آنند که زخم شریان لاعلاج است نباید شگافت لیکن درینجا امر لاچار است
چرا که تنفس نمی تواند پس بسبب شگاف دخل هوا خواهد شد و بر چند کس تجربه گردید که آخر صحت یافتند **فائده** در دهن مختنق کره ارند تا دهن وا ماند و هوا
اندر رسد و در مرض گلو بالین بلند زیر سر نهند و خواب کمتر کنند تدارد دموی و صفراوی نسبت بلغمی سوداوی احتیاط کثیر واجب که در ساعت می کشد
خناق اسبب انصباب ماده باشد و نیست نسبت بآنکه ماده او همینجا پیدا گردد **قول صاحب قبریه** خناق بر چهار وجه است یکی آنکه ورم بر عضله که

حلق پیدا باشد دوم آنکه ورم در عضله درونی بود و درین چون دهن وا کنند هر دو جانب یا یکطرف یا پایین لهات مری شود و از خارج زیر فک اسفل میان گلو
از دست محسوس گردد سوم آنکه ورم در حلقوم پیدا آید و درین بلع عسر باشد چهارم در قصبهٔ ریه واقع شود و درین عسر نفس و حمی و لرزه و صداع بود و تف از دهن
انداختن نتواند و چون بر پشت خواباند پندارد که هر دو چشم از جای خود بر می آیند و در بینی حرف زنند نبض سریع قلق بود در جلیدین بهق باشد و این آثار ردی اند
علاج در دو موی بالش عضدین و عنق از عقب ساقین کنند کحل یا قیفال زنند متواتر در یک روز اگر حبس حیض باشد صافن کشایند پس فصد دست کنند بعد فصد
پرین رگ زیر زبان کشایند و مغز فلوس آب گل سرخ روغن بنفشه قند سیاه حقنه کنند اگر تحری خواهند بطبیخ قنطوریون دقیق زیاد ند سلق حقنه نمایند بعد استفراغات
یا مین کیفین و عقب عنق حجامت نهند و وقت غذا حجامت بغیر آتش بر نقره گذارند تا غذا خورده شود و بعد ازین بر روغن بادام کرده بر پشت نهند و قدم در آب گرم نهند پس عرق کاسنی
عرق بادرنگ با اشیر ب توت آمیخته غرغره نمایند روغن بر بنفشه روغن بصل روغن حب الطین روغن بادام هر یک ادرس موم قدر حاجت گداخته بر خرقه کشیده بالای ورم
گذارند خانه خطاطف پنج شانه هر یک دو وزن انجیر پنج عدد بر بنفشه اذان الفار گل سرخ هر یک مشتی در آب نیم پخته سائیده بر خرقه کشیده نهند بعوق خطاطف
مفید بود و فاخا شادیان جوشانده در آفتاب لولا کرده بجایش بمحل ورم و سینه رسانند اگر میل بتنفیخ کند آلو پنج شانه جوشانده صاف کرده یا اصل سوس ایسا
هر یک اوس خرباشش عدد انجیر چهار عدد سبوس گندم در آب نیم پخته صاف کرده عسل یک تا شق آمیخته یا خیار شنبر آلو کتان جاسه برابر در آب جوشانده صاف
کرده شیر گاو قدری افزوده غرغره سازند برگ خطمی پنج خطمی شانه کتان حالیه انجیر در آب پخته سائیده بمغز نان پیه خوک آمیخته ضماد کنند اگر منفجر نگردد مبضع بر سر میل
آهنی بسته در قاشق نقره نهاده در دهن فرو برند چون نزد ورم رسد نشتر بر داشته برفق بر ورم گذارند چون منفجر شود بر روی مرخوق بپایین کنند تا ریم
در حلق فرو نرود و همت بیان دارند که ورم بعد از گشایند و اگر ورم بخارج باشد بعد تنفیج شگافته مثل دمل علاج کنند و اگر اندرون شگافد بماء الشعیر
گلقند غرغره کنند تا صاف گردد پس گلنار گل سرخ شعیر گلقند در آب جوشانده صاف ده غرغره نمایند تا پوست بر آرد **قول** الحکم قیفال و مغز فلوس
شش درم شیر گاو رطل گرم کرده یا برگ توت کوکنار مسلم هر یک چهار عدد رطل سه درم عدس مسلم شش درم آب چهار رطل نصفی خشک کرده غرغره کنند اگر
نفع نشود سبوس گندم نمک سنگ هر یک یک نیم درم گل خطمی زوفا هر یک سه درم آب شش رطل سومی خشک کرده غرغره سازند اگر منفجر شود فبها الا لعوق
از تخم ترب نانخواه هر یک یک نیم درم نوشادر نیم درم سه کنند یا رطل جوشانده غرغره کنند بعد انفجار اگر حاجت باشد خطمی گل خطمی گل بنفشه سپستان عناب
هر یک سه درم آب دریا دو رطل کوفته شبانروزی تر داشته روغن کنجد انداخته بپزند چون روغن ماند صاف کرده بر زخم طلا کنند و اگر حاجت نباشد کوکنار
دو عدد سبوس گندم گل خطمی گلنار هر یک یک نیم درم در آب جوشانده غرغره نمایند تا خشک گردد و در صغار اوی کثرت عطش بپوست تاتی صمغ لاوغ شهر
حرقت اندرو حمی و تضییق النفس نسبت بدموی کمتر بسبب قلت حجم ورم **علاج** فصد کنند و آب تمر هندی آب آلو آب انار ین مغز فلوس شربت بنفشه شیر خشت تلیین
کنند اگر تلیین نتواند حقنه کنند بعد تنقیه در ابتدا اسبغول لعاب گلاب یا سکنجبین رب توت آب بادرنگ غرغره نمایند بطبیخ عدس کاسنی رب توت غرغره سازند روغن
در قصبه مالند بعد سه روز در دوم سوم بادی محلله که در دموی گذشت غرغره فرمایند و درین حاجت تحلیل کمتر و به تبرید بیشتر است امثال ماء الشعیر لعاب بهی آب تربز
شیره خرفه باندکی شکر نوشند آب بادرنگ گلاب هر یک دو آب عنب الثعلب یک روغن گل نیم آمیخته غرغره نمایند رب توت روغن بادام موم آمیخته از
خارج طلا کنند چون مرض بآخر رسد خیارشنبر بطبیخ سبوس گندم آمیخته غرغره سازند و اگر خواهند که ماده بخارج منجذب شود ذرق نطرون خردل سداب

برای بیرون حلق ضماد سازند و انفع تدابیر وضع محاجم است زیر ذقن و بلغمی قلت وجع شوری دهن تهیج رو و چشم کثرت لعاب بیاض ورم عدم حرقت و عسر
بلع بسبب کبر حجم ورم **علاج** بحب ایارج حب قوقایا ایارج فیقرا حقنه حاده تنقیه کنند بعد تنقیه عسل مربی آمیخته یا خردل مویزج عاقرقرحا سکنجبین عنصلی
آب ترب آمیخته یا آب بادیان آب قشر جوز آمیخته یا فلفل پودینه بماء العسل آمیخته یا خردل ده درم بماء العسل رطل آمیخته یا آب ترب بطبیخ انجیر آمیخته یا
خردل نوشادر عاقرقرحا فلفل فودنج نطرون بماء العسل آمیخته غرغره کنند اما در ابتدا رب توت و آبکامه و در انتها که نضج آرد عاقرقرحا مویزج بطبیخ انجیر
آمیخته غرغره نمایند اشق بآب حل نموده غرغره کنند در بلغمی و سوداوی انفع بوره انگزد نوشادر ساییده در حلق دمند اگر قلت سعوط باشد رگ زیر زبان
زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم گذارند اگر ضرور باشد عسل بلادر بر حلق طلا نمایند تا ریش گردد و زرد آب بر آید چون ورم کشاید و بسبب استعمال مسخنات
خشونت در حلق پدید آید شیر تازه بروغن تازه آمیخته غرغره کنند و موم سفید بروغن سوسن گداخته بیرون حلق طلا نمایند اگر مریض جوان باشد و بلغم ذی حرارت
بود و حال مریض مقتضی باشد اکحل یا قیفال زنند سپر که بماء العسل آمیخته رماد خطاف بشیر آمیخته غرغره کنند دواء الخطاطیف قدر عدس بر خناق گذارند
در سه چهار بار تحلیل کند و برای انواع خناق و در همه وقت مفید است شیره سبوس گندم تخم مرو نبات نخود آب صعتر بیض نیمبرشت غذا سازند
دواء الخطاطیف تخم کرفس انیسون نانخواه اذخر حب بلسان دارچینی مرمکی زراوند طویل اصل السوس سلیخه راج زعفران هر یک ده درم گل سرخ بیست درم قسط
رماد خطاطیف هر یک سی درم نشاسته سنبل هر یک پنج درم عفص کبیر ده عدد ساییده بعسل آمیزند **قول جوان گور** و اگر سبب عظم اصول حلق بود قلب
از اکل قند و غیره باشد و بدان سبب غشی عرق سرد پدید آید فلفل تخم حلبه آمیخته دهند طبیخ حاشا نوشانند زبل کیان پس که بابونه چند عسل آمیخته یا تریاق بعسل
آمیخته دهند **قول صاحب قبر** حیوز سرو مصطکی بماء العسل جوشانده صاف کرده رب توت افزوده تا دو روز غرغره کنند بعده سکنجبین بطبیخ مویز انجیر حلبه کتان
آمیخته یا عسل بطبیخ برگ خطمی برنجاسف حلبه انجیر آمیخته غرغره نمایند وقتیکه ماده بسرفه خروج کند شربت سنبل عسل گلابی آمیخته لعوق کنند غرغره گلنار نمایند مرق
عدس مغز نان و حسو آرد نخود و زرده مرغ و بیضه نیمبرشت غذا کنند خطاف عمده کباب کرده تخم انگوری خوطه داده خورند و هوای خانه معتدل موافق نگاه
دارند بالش زیر سر قدری بلند نهند و بر پشت خسپند سر افعی در گردن آویزند و سوداوی صلابت ورم عفوصت بالوحت یبوست دهن کمودت وجه شدت تمدد
در موضع ورم و بتدریج پدید آید و این نادر افتد چراکه در اکثر خون سوداوی از انتقال آماس گرم تولد شود و آماس گرم در این موضع چندان مهلت نمیدهد که تحلیل یابد و ماده او
غلیظ گشته بسوداویت گراید **علاج** باسلیق و صافن زنند بر ساق حجامت کنند و با ایارج فیقرا طبیخ افتیمون حقنه متوسط تنقیه نمایند بطبیخ انجیر قشور جوز
لعاب حلبه آبکامه خیارشنبر با جلاب گرم و ماء العسل و میفخج یا بطبیخ اکلیل بابونه کتان حلبه یا بشیر تازه غرغره کنند حلبه کتان شبت بابونه برگ کرنب تخم کرنب
مرزنجوش کوفته پرانده بروغن نرگس پیه بط روغن گل آمیخته یا حلبه کتان گل خیری بر خارج حلق ضماد سازند **قول** لارز و ربیرا گر ورم در عضلات درون
بود و ظاهر نباشد بدبو و خاصه که از شدت غور در حلق نیز آثار از ورم ننماید درین صورت بعد تنقیه جذب ماده بخارج کنند چنانچه در صفراوی گفته شد از محاجم
و ضماد و اگر سر دهد و بسبب استعمال مسخنات خشونت در حلق پدید آید برگ چای بشیر جوشانده یا بابونه مادران بشیر جوشانده یا بطبیخ اصل سوس ذوفا یا بطبیخ
انجیر کشمش کتان غرغره کنند اگر بلع آب نیز عسر بود زیر فقرات عنق و ظهر محجمه گذارند تا اتساع مجری گردد و اگر نشود انبوبه باریک از نقره ساخته در حلق فرستند
و بتوسط وی آب و غذا و دوا در حلق ریزند و چون فصد کنند هر دفعه ده درم خون بر آرند تا که سبب صدمه شدتی دیگر مرض مضر است و اگر زبان سیاه و مدد گردد

ونفس بند شود چوب حیات یا آب سوده طلا کنند سفوف رتیه ولیتوو در دهن دارند ولعاب فرو برند طلای خناقی لیتی میت فونسیکه ضماد کنند روغن کافور
مالند بغرغرهٔ خناقی غرغرهٔ مسکنه غرغرهٔ مبرده غرغرهٔ مخدره غرغرهٔ فونسیکه تغرغر کنند بطبیخ ابوت غرغره کنند و نوشند و بسرکه سائیده ضماد سازند و بعد سه روز گل
سرخ نیم درم گلقند سه درم همراه ابوت در غرغره افزایند اگر یبوست در حلق پدید آید گلقند شش درم برگ توت شعیر هر یک سه درم بارتنگ یک نیم درم گل سرخ
در سال برنیل اسکر و بلوچوشانده غرغره کنند روغن ترا نکیلو طلا سازند اگر در حلق جراحت عفنه شود گلین گلین خورانند و بطبیخ او غرغره کنند زبل طفل که غذا
لطیف خورد خشک کرده سائیده نفوخ نمایند و بعسل آمیخته ضماد سازند محلل قویست شربت خمر دهند سکنجبین عنصلی سرکه عنصلی معجون کوپیزوادی ساده
مفید **دوا** زبل آدم سوخته سائیده یا شنم زلیه سرطان حلق **دیگر** شعیر عدس هر یک سه کوکنار یک گلقند شش جوشانده یا مغز فلوس بشیره سبوس گندم
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ کاسنی یا آب کشنیز آمیخته یا شعیر سه درم عنب الثعلب یک نیم درم ابوت نیم درم گلقند شش درم آب و نیم رطل جوشانده یا اصل سوس کته
آماله برابر جوشانده یا برگ توت برگ کوبهی جوشانده سال بر نیل آمیخته یا لبن البقر جوشانده ملائی دور کرده مغز فلوس آمیخته یا صندل سرخ با آب کشنیز سوده یا زبل
گرگ بعسل آمیخته یا زهرهٔ گاو بعسل آمیخته یا خبز کلب رب توت آمیخته یا بطبیخ عفص یا بطبیخ عدس یا بشیر زبا یا آب حفض غرغره کنند **دیگر** مغز فلوس آب انجیر
و شیر آمیخته غرغره کنند نخبر و درانتها محلل **دیگر** بس با چوبی معروفست به وسه عدد فلفل سوده یا بید انجیر کشنیز یا آب عنب الثعلب سوده یا تیندوی ختائی سوده یا شاخ
کدوی سرخ بسرکه سوده یا پوست درخت جیت جدوار با آب سوده یا زهرهٔ گاو بعسل آمیخته یا الیت بخبر سوده یا نبیر بعسل و خمر آمیخته یا بیخ انگور صحرائی و چند دانه
فلفل بسرکه سوده یا زهره سلحفات یا ده به یا لاجورد یا نوشادر یا سرطان بحری طلا کنند **دیگر** کافور نیم درم قاقله زعفران هر یک درم طباشیر سماق عفص هر یک
دو درم بزرالورد سه درم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه هر یک چهار درم حاشا پنج درم سائیده در حلق دمند زلیه ورم حلق و سقوط لهات و نخر و قلاع **دیگر** شکم ضفدع
شگافته گرم گرم بندند پنبه کهنه بهین کرده گرم ساخته مکرر گذارند زلیه خناق صعب **دیگر** باد خطاف بیرون حلق لطوخ کنند زلیه ورم **دیگر** سلحفات مقابل دهن
مخنوق دارند تا هوای دهن او بموضع خناق رسد محلل **دیگر** صمغ لیمو نمک بلع کنند **دیگر** ریسمانی که از وی مار سیاه را خفه کرده باشند در گلو بندند **دیگر** پنبه با آب
برگ مهتوره آلوده بر آتش چوب سیسون گرم کرده در گلو بندند **دیگر** وال نخود بسرکه تند سائیده ضماد کنند زلیه ورم صلب **دیگر** زبل سگ بسایه خشک کرده
سائیده بعسل آمیخته یا برگ سوسن سائیده یا خراطین سائیده ضماد کنند **دیگر** پوست بیخ سنجنه و قدری فلفل سائیده گرم کرده ضماد کنند و بیا پیکه شتی سوخته کما
نمایند سه روز زلیه ورم و وجع **دیگر** بیاض بیض عدد کافور قدر نخود و گلاب ده درم سائیده بر خرقه کشیده بر حلق چسپانند **دیگر** بعد تنقیه غرغره بعدس مسلم بزرالبنج
عفص سنبه هر یک یک نیم درم کوکنار مسلم شش درم آب جوشانده غرغره کنند اگر هیجان مرض باشد زاج افزایند **دیگر** بیخ بیدانجیر یا بیخ ستیانا سی قدری با آب
سوده خورند و همراه فلفل سائیده گرم کرده ضماد نمایند و قدری در دهن دارند و آبش بلع کنند **دیگر** ریشه برگردن آویزند **دیگر** معجون نیسو و ثلث درمی
با آب دهند اگر حمی نباشد لطلا ممزوج دهند **قول لارزوربیر** ورم ست که زیر زنخ پدید آید و آنرا اکلهر گویند اسفنج کاغذ فرنگی هر یک دو ادنس هر دو را سوخته
در چهار رطل خمر انگوری سفید رقیق که قدری ترش بود آمیخته هر روز دو ادنس نوشند روغن آجر بمالند در اندک ایام صحت شود **قسم دوم در خناق**
کلبی چونکه این مرض سگان را بیشتر افتد صاحبش نیز مانند سگ بفتح دهن و دلع لسان محتاج میگردد بدین نام خوانند اگر سبب او ورم درونی عضلات
حلق باشد ذبین ورم مری نمیشود و نه در اجزای دهن نه خارج حلق و بدترین خناق است دهن گشاده ماند و زبان بیرون آید و تنفس عسر باشد **علاج** فصد

وتلیین وجذب ماده بسوی خارج چنانچه در قسم اول گفته شد بکار برند اگر سبب زوال فقره بسوی درون باشد سبب او ضربه یا سقطه یا ورم عضلات فقار یا ورم
عضلهٔ مستبطنهٔ مری یا ورم عضلهٔ داخلهٔ حنجره یا ورم عضله‌ای بین مری وحنجره یا تشنج امتلائی باشد یا یبسی یا باد غلیظ یا ماده حادثه که در مفصل فقار آید یا رطوبت
مزلقه است واین باطفال اکثر افتد بجهت نرمی اعصاب وامتلای ادمغهٔ ایشان پس در موضع مهره مغاک افتد وحلقوم بیرون خیزد وهرچه بدو رسد درد کند
ومریض سر برداشتن وچپ وراست نگریستن ودهن کشادن نتواند اگر مهرهٔ اول ودوم زائل شده همان روز بمیرد واگر مهره دیگر باشد واین بسلامت باشد
ممکنست که چون مهرهٔ زائله را بجایش برند خناق بکشاید بشرطیکه نخاع افسرده نباشد **علاج** اگر سبب زوال ضربه یا سقطه یا تشنج امتلائی یا ورم یا ماده حاده بود
بلا تمهل فصد کنند وبحقنه یا مطبوخ مناسب تلیین نمایند ودر ورم غرغره مذکوره نمایند وباشد که بدو طرف گردن حجامت کنند واگر سبب باد غلیظ یا رطوبت
مزلقه باشد اسهال کفایت کند وبفصد حاجت نباشد مگر بضرورت واگر سبب تشنج یابس باشد تا حصول ترطیب کار باآخر رسد ونجات از وی متوقع نباشد
وبعد از انکه سبب زائل شود بر فقار متوجه شوند خواه باصبع خواه باآله که باین کار مخصوص است پس اندرو بر نهاد طبعی آمدن مغاث مرداقتیا صبر مر بلعاب
اسبغول بران فقره ضماد سازند وباشد که بدون رد فقره ضماد بر مغاک مهره نهند آن را کشند وبهیئت اصلی آرد پس تا که از دو امهره کشیده شود داغ هال
اصبع وآله در حلق روا نباشد **قول طبری** طفلی را فقرهٔ عنق زائل شد قابله پوست پاره که بقیر اندوده بود در آفتاب افگند چون نرم شد وتیز گداخت
آنرا بر عنق طفل نهاد همین که خشک شد فقره بجا آمد واگر محجمه نهاده بقوت مکند فقره را منجذب سازد ودر ورمی اگر ممکن بود ورم را میل نهان تبسکافند
هرگاه که چهار روز گذرند ودست وپا خدر نشود وحس او باطل نگردد امید خلاصی توان داشت لیکن گردن کوز بماند چپ وراست گردیدن نتواند وروغن
بادام وروغن خراطین بمالند پس احوط آنست که بعد از چهار روز حقنه وغیره بکار برند چه در اکثر بکمتر از چهارم هلاک میسازد واگر تدابیر مذکوره سود ندهند وبسبب
عدم تنفس امید حیات نباشد سر مریض به پس باز کنند وپوست حلق بنشتر بردارند واز حلق جدا سازند وباباطی که میان دو حلقهٔ قصبه باشد بشگافند تا
مریض دم بر زند واز هلاک ایمن باشد پس بتدبیر مهره وآماس بپردازند بعده شگاف را بدوزند نوعیکه بغشا وغضروف آسیب نرسد اما اگر در رباطها نیز ورم افتاده
باشد دست ازین باز دارند **قسم سوم ذبحه** ورمیست که عضلات هر دو جانب حلقوم وعضله که بر دهن مری وحلقوم است وبطانهٔ مری بیابد
از خون گرم غلیظ سخن گفتن نتواند وچشم بیرون خیزد ولعاب سائل شود وچیزی در دهن فرو نرود واگر در بلع جهد کنند از بینی برآید وگاه باشد که بجهد تمام چیزی
قلیل فرو برده شود اگر ماده ورم از داخل بظاهر رجوع کند بخارج حلق ازین گوش تا گوش دیگر طوق هلالی پدید آید واین آثار نیکست **علاج** فصد کنند
وبمراعاتیکه در خناق مطلق ومور گفته شد خون برآرند وبحقنه مطفئ الحرارت طبع بگشایند والی یوم التنفیح گاهی فصد کنند ودو یا سه بار رم خون حسب حال
بگیرند وگاهی تلیین نمایند تا معه بقای قوت مقصد حاصل آید واگر چیزی فرو بردن ممکن بود ماء الشعیر اندک اندک همین دهند وبعد نقاء بدن ادویه جاذبه چون
قسط بوره جندگوکرد بر خارج حلق ضماد نمایند تا ماده بظاهر منجذب شود ودیگر تدابیر بتفصیل گفته شد حسب حال بکار برند واگر بلع ممکن نباشد بر مهره دوم عنق
محجمه نهند تا منفذ اندکی متسع گردد پس تا که محجمه موضوع است چیزی رقیق القوام فرو بردن ممکن باشد **قول رازی** در ابدال تقلیل اللحم اگر خناق صعب افتد صواب دید
من آنست که فصد موقوف دارند ودر خانه سرد بنشانند واستعمال غرغره نمایند تا که خناق بکشاید ممکنست که بدین تدبیر آدمی تا بیست روز بی آنکه بخورد زیست
در خناق اگرچه قوی بود درین مدت البته میکشاید وظاهر است که خانه سرد مانع تحلیل وجوع وعطش است ودر ابدال ما تحلیل خون بدن کافیست خلاف آنکه

اینچنین بیمار را فصد کنند وخون برآرند که درین صورت مهلکه بی تناول غذا تا سه روز زیستن متعذر است **دوا** برگ خروع تازه جوشانده ضماد کنند **دیگر** بندال بعسل یا بزیت طلا نمایند محلله او رام حنجره **دیگر** پوست دفلی بآب سائیده ضماد کنند در باردنافع **قسم چهارم در خناق که سبب او ورم اعضا مذکوره نباشد** واین کمتر افتد سبب او یا استرخای عضله است که حنجره را میکشاید و بدان سبب نفس بر او نیاید یا در عضله اندرونی حنجره یبوست مفرط افتد و بدان سبب از جذب هوا باز ماند و نفس تنگ شود اگرچه مجری کشاده باشد یا ورم ریه یا ریم که در ریه یا در فضای سینه متولد شود موجب اختناق گردد یا در معده و امعا کرم کثیر متولد شوند و بدان سبب تنفس عسر گردد یا در معده و رودهای باریک زغیره خون بنفیسر دو آفت در تنفس آرد یا دوای که بالخاصیت خناق آور بود چون سماروغ و دیگر زهرها خورده شود یا استحکام پی در پی باعث خناق گردد پس در استرخای عضله آ ورم در جذب هوا تا در نبود و در یبوست عضله تقدم اسباب یبوست افزا گواهی دهد واگر ورم ریه و اجتماع مده و تولد دیدان و فسردن خون سبب باشد هر یک در موضع او مرقوم است واگر اکل سماروغ و استحکام سبب باشد محتاج بعلامت نیست **علاج** در ازالهٔ سبب کوشند و آنچه سبب او حمام متوالی باشد شربت لیمو شربت نارنج دهند و استرخای حنجره بفصل علیحده گفته آید **فصل چهارم در بثور حلق ومری وقصبهٔ ریه** بثور در مری بیشتر و در قصبهٔ ریه کمتر پدید آید اگر بر فم مری باشد وقت مرور طعام درشت یا ترش تیز الم افزاید واگر بر حلق و حنجره باشد از مرور غذا الم نیفزاید مگر از تکلم و از دود و غبار و مضغ متالم شود و نیز در آواز تغیر افتد پس در هر موضع که بثور باشد لزوم وجع و حرقت در انجا ضروریست **علاج** باسلیق یا اکحل زنند و آب نواکه یا بخیار شنبر تلیین نمایند و از شیره تخم خشخاش و روغن بادام یا روغن بنفشه حریره ساخته نوشند و وقت شب لعاب اسغول تنگیدم نوشند و اغذیه رقیقه خورند و از اطعمه خشک و ترش و تیز پرهیز نمایند اگر تفتیح حاجت آید بتدبیر تفتیح خناق پردازند و چون نخته شود و ریم آید غراغر که بعد انفجار خناق بکار آیند بعمل آرند سرکه قدری بآب گرم آمیخته جرعه جرعه نوشند غرغره کنند تا پاک گردد اگر از حدت سرکه الم رسد روغن گل یا روغن بنفشه یا لعاب کتان غرغره کنند و چون پاک شود موم سفید و روغن بادام گداخته تنها یا باسفیداج آمیخته جرعه جرعه تنگیدم نوشند یا مرهم اسفیداج یا مرهم کافوری باسفیداج بعض آمیخته جرعه جرعه نوشند غرغره کنند و از بنفشه کتیرا و عرق تخم خیار و صمغ عربی یا لعاب بهیدانه حب ساخته در دهن دارند **در علاج بثور حلق** درنگ نکنند که عسرتر باشد **فصل پنجم در تعلق علق فی الحلق** بسا باشد که در آب علق خرد باشد و بغفلت مردم نوشند و آن بکام یا حلق یا زبان یا مری آویزد و گاه باشد که بقصبهٔ ریه رود و آویزد و گاهی از کام بجانب بینی بر آید مریض مقعد مرتقیا گردد و باشد که خون قی یا در نفث آید اگر در مری باشد و زمان طویل گذرد و جثهٔ او فربه گردد باندوه آرد و اگر بقصبهٔ ریه باشد تا که بر آید سرفه و عسرت یکدم ندهد و اگر در بینی باشد ثقل مقدم سر مجری بینی پدید آید **علاج** مقابل آفتاب دهن کشایند اگر مرئی شود بمنقاش باریک سر او بگیرند و زمانی ضاغط باشند تا از عضو تعلق بگذارد پس باهستگی بیرون کشند چه اگر بقوت کشند سرش منقطع شده همانجا ماند و ورم آرد و باشد که بسوی معده افتد و قذف دم و تنج آرد و اگر اول قبل از اخراج بسرکه و نمک یا بسرکه و انگوزه غرغره کنند تا سست گردد بهتر و اگر دور باشد و مرئی نشود بسرکه و نمک یا بسرکه و انگوزه یا خردل و سرکه یا بسرکه و عنصل یا بآب بصل غرغره کنند شونیز خردل سائیده یا فلفل نانخواه سائیده نفوخ کنند اگر بدین تدابیر بر آید گل سیاه در خریطه پر کرده در دهن پر کنند جاکه باشد سوی گل میل نماید پس بر آرند یا در حمام آیند و بعد زمانی که عطش غلبه کند پارهٔ یخ یا طحلب در دهن گیرند یا آب بارد در دهن مضمضه کنند چون نماید بمنقاش گرفته بر آرند اگر خون بر آید نشاسته دم الاخوین گل ارمنی در دهن پاشند گلنار کندر دم الاخوین فرو کنند بطبیخ سماق پوست انار گلنار غرغره کنند تخم خرفه در آفتاب نشینند تا حرارت منتشر شود

پس کوزه آب سرد بر لب نهند و دهن کشاده دارند اگر جدا شده بمعده رود و فوراً قی کنند یا مسهل دهند اگر دفع شد فبها والا شیخ قسیوم افسنتین شونیز قسط
برنگ کابلی ترمس سرخس هر یک دو درم بسرکه جوشانده دهند تا کشته برآرد اگر از کام سوی بینی رود شونیز قثاء الحمار خربق بسرکه جوشانده در بینی چکانند
و بدانچه برای غراغر گفته شد سعوط کنند فلفل یا نخواه سائیده نفوخ سازند **قول لازروبر** غذا شکم سیر خورده در حمام روند چون عطش پدید آید آب سرد در دهن گیرند
چون گرم شود تبدیل آب نمایند یا دو روز گرسنه داشته طعام شور خورانده دوانند و در گلو قطره آب چکانند و آب یکدم ظرفی پر کرده بر دهن باز دارند و آب بگیر
از بالا اندازند تا علق از انجا دویده سوی آب آید اگر بعد دفع او جراحت ماند بلعاب اسپغول غرغره کنند نمک در دهن دارند و آتش بلع کنند حماض اترج بسرکه جوشانده
نیم سکرجه نوشند نوشادر قدری با آب سداب آمیخته با سرکه انگوری نوشند زبان آهو خشک کرده یا چوب گز یا گوگرد مجمر بریزند و بتوسط قمع دود در حلق رسانند
فوراً برآید **قول صاحب فونسیکه** ثوم خورند یا بالعسل نوشند و نس نوشند مرده برآید برگ شفتالو و مغز تخم شفتالو افسنتین قنطوریون پودینه کوهی ترمس ایارج فیقرا
صبر غاریقون اشیای حامضه بکار برند یا زاج نمک ارمنی بسرکه آمیخته یا زراوند بسرکه جوشانده یا تنباکو بسرکه جوشانده یا بغرغره بطبیخ نانخواه یا بآب برگ تنبول غرغره
کنند **قول جوان کورووبرگ** تنباکو سائیده در حلق دمند بخور ساس سازند عظم آدم در گلو بندند که علق متصق مانده برآید غذای شور خورانده
تا بیست ساعت آب ندهند چون عطش غلبه کند بر ظرف پر آب دهن کشاده دارند و آب از دو از آفتاب در ان ظرف ریزند تا از استماع آواز آب علق گذشته سوی
آب آید **قول صاحب فونسیکه** اگر کرم دیگر در گلو رود یا در معده پیدا شود شیر نوشانده مقیات دهند تا قی برآید و نیز گرسنه مانده روز دوم ظرفی پر از شیر
گرم در آفتاب نهاده بر دهن کشاده نشینند که دهن قریب شیر باشد برآید یا روزی گرسنه ماند روز دوم حب العسل ساخته بلع کنند تا کرم بسبب جوع در او آویزد
پس سرکه نوشند و ... برآید آنچه در علاج گفته شد بکار برند **فصل ششم در نشستن خار و عظم و ماندن طعام در گلو و بلع الابره**
اگر آنچه نرم و لاغر نده باشد نشست بر قفا و ... زنند یا آب نوشند تا فرو رود اگر کار از آن برنیاید قی کنند نوعی که ممکن باشد و اگر درشت باشد چون خار و عظم و غیره
پس اگر مرئی شود یا شب و غیره گرفته برآرند و اگر فرو رود دست بر گردن و پشت زنند و جرعه آب دهند چند بار اگر برنیاید در حمام روند و چند بار روغن بادام یا روغن
گل یا روغن کنجد جرعه جرعه دهند بعده لقمه بزرگ خورده قی کنند اگر فرو رود یا برآید فبها والا فتیله سوراخدار از سرب ساخته در گلو فرو کنند تا در ثقب برود پس کشیده
برآرند یا قطعه لحم یا چرم بشته [illegible] استوار بسته بلع کنند پس بسبب کشند چند بار تا در لحم چسپیده برآید یا قطعه اسفنج بسته بلع کنند پس آب نوشانند تا اسفنج
منفتح شود پس دفعةً کشند تا همراه اسفنج برآید یا گلو را بدست مالند تا فرو رود یا برآید و بند و نفس گیرند اگر برنیاید فتیله از موم یا سرب ساخته در حلق کنند تا
فرو رود تا که برآوردن ممکن باشد و بمعده نشاید افگند که بیم خراش معده و ... و اگر آنچه بدقی باشد باندونه فرو رود و نه برآید و عسر باشد حرف درهم
هر روز با آب گرم دهند چند روز و مستعمل ما العسل شوند و ماء الشعیر بروغن کتان آمیخته یا روغن بادام یا مرق حرب یا لعبه نوشند و آرد جو نیز بیت آنگرم آمیخته
یا کاتایلار نامخر ... بیرون حلق ضماد کنند شربت بنفشه بطبیخ منجر آمیخته چند دفعه دهند بطبیخ انجیر غرغره کنند تا که برآید و اگر بعد برآمدن حلق خراشیده گردد با لعبه
بارده غرغره کنند و حسوهای مناسبه و العبه حرعه جرعه نوشند اگر وجع غالب باشد و ممتلا گواهی دهد فصد کنند تا آماس تولد نکند و العبه بکار برند و اشیای قی لعابیه
نخیه جاد خورند **دیگر** مغز مرو سائیده در دهن دارند خار ماهی برآید **فائده** اگر سوزن فرو برده باشد مقناطیس مسحوق درهم بیک قاشق خمر انگوری آمیخته تا ...
نوشند چون نیم ساعت بگذرد سنا پنج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک و نیم درم سپستان سی عدد بیک پیاله آب جوشانده نصفی ماند صاف کرده شیر خشت

پانزده مثقال آمیخته نوشند و بشیاف مدد کنند چون عمل دوا آخر شود تخم ریحان بشربت قند گلاب بهند و غذا نخود آب کنند **فصل هفتم در انطباق مری** یعنی بهم پیوستن مری سبب او رطوبت کثیر است که در عضله باطن مری که مری را بمقدار معینه کشاده میدارد و بهم پیوستن نمیدهد بریزد و آن عضله را استرخی سازد پس مری بهم پیوندد و عضله از کار خود که ریلیج اشیای خفیفه مائعه یا می میداد باز ایستد پس شی رقیق سبک فرو نرود و خلاف لقمه بزرگ و ثقیل که بفراغت فرو رود و این عسر البرء است چرا که زوال استرخای این عضله کثیر الرطوبت که گذر طعام و شراب است و نخجره که پر از رطوبت و هم نسبت مجاورت دارد ممکن نبود مگر آنکه مریض طفل باشد که درین هنگام بسبب ازدیاد قوت و توفیر حرارت غریزی تحلیل آن رطوبت توقع دارد **علاج** با ایارجات و غرغره ها تنقیه کنند پس انیسون سنبل کندر مصطکی جوشانده بنام نوشند زیرنخ مجمر برای نمشید یا شهزاده چند سکنجبین و مانند آن طلا سازند **فصل هشتم در استرخای حنجره** سبب او انصباب رطوبت بر وعدم جذب هوا است **علاج** آنچه در انطباق مری گذشت بعمل آرند **فصل نهم در حکاک مری** سبب او ماده غلیظ محرق حریف است که در معده گرد آید و بخره از آن سوی مری بر آید و در دهن مری حکه ظاهر شود چنانکه مریض برای خاریدن اینجا از تنحنح و غیره باز نتواند ماند **علاج** برای تنقیه معده سکنجبین بابلیخ تخم ترب او بیاشت آمیخته نوشند و قی کنند و سکنجبین عنصلی با سرکه کهنه غرغره نمایند و شیر تازه شکر آمیخته جرعه جرعه نوشند و شربت گز انفع **فصل دهم در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه** اختلاج آنست که در کلام بجلدی واقع شود و ساعت بساعت و دائم نباشد چرا که سبب او ریح غلیظ است چون تحلیل یافت کلام بحالت اصلی باز می آید تا وقتیکه باز بسبب مزاحمت نماید و ارتعاش آنست که کلام مرتعش و لرزان او بود و این دائم باشد چرا که سبب او رطوبت بلغمیت که در عضله حنجره و لیفهای عضلات باید و از آنکه ماده بلغم مانند ریح سریع التحلیل نیست پس تا تباهی ماده بر کیفیت تیره میباشد **علاج** حسب سبب آنچه در اختلاج و رعشه در امراض سر گذشت بکار برند و در بنیا غرغره و لعوقات مناسبه انفع بود و ترخصات بایارج مانند با عاقر قرحا غرغره ... نیز مفید است تحلیل عسل سوس سائیده بعسل آمیخته غرغره کنند **فصل یازدهم در تدبیر غریق الماء** چون برآید و بیهوش بود دستها و پا آویزند تا همه آب از شکم برآید بعده فلفل زنجبیل بسرکه جوشانده صاف کرده در حلق ریزند چون بهوش آید حسوا آرد نخود و شیر ساخته دهند چند روز و خمر مفید و اگر غریق را تنفس نمانده باشد نفخ نمایند

قول جوان کورو باید که سرنگون آویزند تا آب از شکم برآید پس بستر گرم پوشند و بالای جامه الشدی حب بر قطعه نان گرم بر تن بالیده بندند مالش همه بدن کنند و دوای مقوی دهند **بدانند** اگر آب داخل اندرون بینی غریق بر آید زنده غرق شده اگر آب نیاید مرده در آب انداخته چرا که حرکت میت ... و غیره نمیگردد و دخول آب و هوا منقطع شود و بعد سه چهار روز که مرده از آب بیرون می آید سبب او آنست که ... سادگی عفونت پذیرد و ریح کثیر پیدا گردد و بدن را سبک سازد مثل خمیر آرد پس بالای آب می آید و نیز زن غریقه را که زن سوی زیر و پشت سوی بالا باشد سبب او آنست که سینه و شکم زن نشسته پشت وزنی میباشد سوای این طبع مادام میخواهد که ستر را پوشیده دارد **فصل دوازدهم در تدبیر مخنوق الحلق** یعنی کسی که گلو فشار کشته گردید اگر بیهوش باشد تا نفس باقی بود فوراً گشاده کنند پس بنگرند اگر در دهن کف نباشد فصال زنند ... اگر گرم ... کنند و اگر کف پیدا باشد دست بعلاج نکنند و توقع حیات ندارند و ظهور زبد مخنوق بورم از همین قبیل باید داشت **قول جوان کورو** ... بیرقند و فلفل یا انجره سائیده با سرکه تند آمیخته در دهن ریزند و روغن گرم در روز چند دفعه بر گلو مالند و بالاپوش پشم که بخور مشک و عود داده باشند بندند و نیم بریان آب فشرده صفرت بیض نیم خیت در عدد آمیخته خورانند **فصل سیزدهم در عسر البلع** سبب او یا ضیق مجری مری است بسبب خناق و انطباق الم

وایضاً گفته شد یا بضعف قوت چنانچه در امراض حادّه یا ورم و یا کرم یا سوء مزاج ساده که در مری افتد **فائده** اگر بسبب سوء مزاج باشد بتدریج افتد و آثار
ورم وغیره نباشند و آماس گرم خالی از تب و عطش نباشد و بارد بغیر تب بود و چون ورم صلب شود وجع افزاید و گاه گاه لرزه گیرد و پس بکشاید و ریم برآید و تب زائل گردد
و اگر بسبب ضعف قوت باشد عسر العلاج و آثار مرگ بود **انتباه** بلع بدو قوت تمام شود یکی جاذبهٔ طبیعی که در مری و معده هست دوم دافعهٔ ارادیه که در عضل هست
پس وقتیکه مزاج مری بسبب سوء مزاج ثانیه از اعتدال بگردد قوت جاذبه ضعیف گردد و بلع عسر گردد و هرچه خورد بمدت طویل از مری در معده گذرد و مریض حس
توقف و مرور آن دریابد و درین نوع وجع و تهیج نباشد بخلاف ورم وغیره که مع وجع بوند پس در حار غلبهٔ عطش و شرب آب نفع یابد و در بارد عکس این و در رطب
کثرت آب دهن و در یابس ضد این و اگر مرکب بود آثار هر دو مزاج ظاهر بود **علاج** در حار شربت تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه لعاب اسبغول آمیخته نوشند شربت
خشخاش لعاب بهدانه جرعه جرعه دهند آب برگ کاسنی آب برگ کشنیز آب برگ کاهو غرغره نمایند صندل کافور با آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کشنیز بابین کتفین
طلا کنند موم روغن بنفشه گداخته در کتف و سینه بمالند مرق مرغ بسماق و غوره خورند در بارد شربت [illegible] بطبیخ انیسون مصطکی سنبل آمیخته نوشند ماء العسل
دهند بطبیخ بادیان دارچینی شبت غرغره کنند انیسون فستق [illegible] مصطکی سنبل دارچینی چند بابین کتفین طلا سازند روغن خیری روغن ترب روغن قسط روغن مشک
روغن بلسان بمالند کمونی نخود آب با دارچینی خورند در رطب شربت حب الآس نوشند انیسون مصطکی گلقند [illegible] اطریفل خورند مصطکی قرنفل خایند بطبیخ
سمنین گل سرخ هلیله اسبغول [illegible] غرغره کنند روغن ناردین روغن زیتون در کتفین بمالند [illegible] بریان با کامه [illegible] وغیره خورند در یابس
شربت نیلوفر شربت بنفشه لعاب اسبغول لعاب بهدانه شیرهٔ [illegible] دهند و بشیر غرغره کنند مغز تخم کدو مغز بادام بنفشه تخم خطمی سائیده بلعاب تخم مرو با کتیرا آمیخته
بابین کتفین طلا کنند روغن بنفشه روغن مغز تخم کدو روغن [illegible] پیه مرغ پیه بط مسکه بر کتف و سینه بمالند مرق ماکیان [illegible] اسفناج بیض نیم برشت حریره آرد و روغن
بادام خورند اگر بسبب ضعف قوت باشد **علاج** تقویت کنند روغن بنفشه موم بمالند اگر بسبب ورم و خناق و انطباق مری کرم باشد حسب آن تدبیر نمایند **قول**
بوعلی شخصی را عسر بلع پدید آمد [illegible] گرفته شد چنانچه در خناق [illegible] افتاد کرمهای بزرگ بسیار برآمدند و عسر بلع زائل شد **قول جوان**
کوره و اگر بسبب خناق [illegible] باشد [illegible] **علاج** فصد کنند [illegible] آب انجیر آمیخته غرغره کنند اگر آرام نشود فصد ورید دومی
عنق نمایند اگر بسبب استرخای [illegible] مری [illegible] باشد اشیای صلب چون نان [illegible] نسبت باشیای رقیقه چون مرق وغیره بآسانی بلع شوند چرا که برای بلع نرم عضله
مری را تنگ شدن ضرور و این بسبب استرخا تنگ شدن نمی تواند **علاج** بحب ایارج تنقیه کنند مکر سنبل اسطوخودوس ریحان تخم ترگرده صاف نموده یا بطبیخ
خردل غرغره کنند بفاصلهٔ چهار ساعت و عاقرقرحا در دهن دارند اگر کافی نبود مقیئات دهند و بدان غرغره نمایند شاخهای زرنیخ کشند ادویهٔ کوانیتو که در [illegible] سکنجبین
باشد طلا کنند اگر بسبب حمی محرقه یا حمی باشد یبوست زبان و حلق کثرت عطش **علاج** بشیر غرغره کنند روغن بادام بی آتش مسکه لعاب حلبه لعاب کتان
گلقند نوشند شیر خر یا شیر بز رطل تا شش ماه دهند ادویهٔ کوانیتور وزاد و دیامیلا ستر و دکر یا شیر زن هر یک دو اونس روغن بنفشه روغن بادام مسکه اوکوانیتور [illegible]
ولعاب بهدانه لعاب اسبغول بگلاب برآورده هر یک اونس مرهم ساخته نیم گرم ضماد کنند در روز چند بار زوفا رطب پیه مرغ پیه بط پیه کلنگ نخاع بقر هر یک
نیم اونس لعاب پیشته خطمی لعاب کتان هر یک شش درم روغن نیلوفر دو اونس زعفران دوازده دانه موم قدری مرهم سازند اول بطبیخ شعیر غرغره کنند بعده
بفوق مالش مرهم مذکور بر حلق نمایند پنج شش بار و طبیخ شعیر بمرق مرغ نوشند اگر بسبب ورم یا تحجر یا صلابت باشد که درو بالفم معده پدید آید شناخت این عسر است

دارد آثار گذشته هیچ نباشد و مریض از غذا التصدیه باید پس اگر غذا از دهن در مری نرود بدانند که ورم وغیره در دهن بالای مری است اگر غذا از دهن در مری رود
و تا صدر رسد و از آنجا در معده نرود بدانند که صلابت وغیره در فم معده است شخصی بعد شش ماه ازین مرض هلاک شد تشریح نمودند سه اصبع بالای فم معده صلابت
بود و شخصی را مجری غذا از دهن تا معده سخت بود **علاج** مرهم سیکوتا چند روز بر گلو یا فم معده گذارند آب جوز یک قاشق نمک سنگ چهار دانه آمیخته نوشند
اگر بسبب تولد غشا یا دمل یا جراحت باشد که در لحم یا غضروف مری پیدا شود یا تشنج باعث باشد **علاج** اگر صلب بود روغن اسپارمو یا روغن سنگ یا روغن
سنور یا روغن کهربا یا غوق اونکز یا طلا کنند اگر در گلو چیزی نماید و بدانند که آن دمل یا تمست که فراهم بلع شده کین تیلیو دهند تا ماده را بقی برآرد و منفجر سازد شخصی
از دو سال عسر بلع داشت روزی باسهال غشائی انداخت و همان وقت عسر بلع رفع شد شخصی بسبب دمل از بلع آب عاجز بود هر روز دو عدد صفرت بیض
بشیر آمیخته حقنه کردند بیست روز بغیر اکل ازین حقنه زنده ماند اگر بسبب ریاح بود که در گلو پیدا شود کثرت آروغ و قراقر شکم **علاج** ابوت مسحوق نیم درم پنج
شش روز دهند کتان بطبیخ افسنتین بودینه بو مادران اکلیل کمون انیسون حب الغار بادیان سائیده بر معده و مراق ضماد کنند بعده سنبل بروغن ناردین آمیخته
مالند اگر کافی نبود مجمره ناری بر معده نهند و اگر در عسر بلع اشتها و برودت و حرارت و وجع و عطش هیچ نباشد مگر کثرت ریح بود و از ضماد و ادویه آرام نگردد
بدانند که ریح در گلو و دیافراگما و مراق و ورید مراقی و شعری وغیره محتبس است اگر چنین باشد از حرکت حمام است الکوا اسپار صبح شام نوشند بعده بل اگر ماده در مری
و در ورید یا معده باشد اشتها قوی صلابت بر اندر ماده منجمد شده اگر دیش با زبانه مانع تنفس و بلع گردد **علاج** حب انتاسید یا چشم سرطان یا سید مروارید دهند
شخصی از سیاه دملی مانند فاخته داشت وجع و ورم و حمی هیچ نبود و سوای مرق و آب چیزی فرو نمیرفت کین تیلیو بمرق آمیخته دادند ماده بقی برآمد صحت یافت
اگر ماده با نکزیا نیکو زیاده شود و بماده چرب آمیخته در امعا فساد آرد و ابخره و ریاح افزاید تشنج فالج آرد و عسر نفس قراقر نفخ پیدا کند **علاج** برای تحلیل و تفتیح و تسکین
اسپرتیو شاخ گوزن بیست دانه با آب آمیخته دهند حب انتاسید النفع روز دوم اسپرتیو نمک امنی دوازده قطره بمرق مرغ دهند بر موضع که انجماد ماده معلوم شود
گنزنا یا دروج افسنتین حب الغار هر یک مشتی بروغن بو مادران بریان کرده سائیده ضماد کنند اگر کافی نبود امپلاستر و دیا کیلا نو امپلاستر و دیا بالما هر یک اونس
مرهم دی کوما کارا تا یکنیم اونس آمیخته بر جلد گرگ کشیده چسپانند شخصی دمل و ورم صلب از حنجره تا معده داشت طبیخ پنج ذنب الخیل پنج اونس انتمونیو دیا فرتیکو چهار
سرج آمیخته دادند بفاصله شش شش ساعت آرام شد شخصی بتغیر ورم و وجع وغیره آنچه می خورد فوراً می انداخت جائیکه ماده محسوس میشد مرهم سیکوتا گذاشتند و چشم
مرغ آبی که در روغن و تیزاب مخلوط بود آلوده در حلق بفاصله چهار چهار ساعت گردانیدند و بخور کهربا بتوسط قمع رسانیدند صحت یافت **فایده** اگر غذای
صلب بلع نشود و نرم فرو رود بدانند که ورم یا دمل یا صلابت در حنجره وغیره است و اگر عکس این باشد بدانند که استرخا یا تشنج در گلو و حنجره است

فصل چهاردهم در ورم مری

در حارتب گرم شدت عطش ظاهر وجع با بین کتفین خصوص وقت بلع طعام **علاج** اکحل یا باسلیق زنند و در ابتدا شربت توت
شربت فواکه شیره تخم خرفه آب انار آمیخته جرعه جرعه نوشند مندل گلاب آب آس با بین کتفین طلا کنند چون بانتها رسد و روع نگردد شربت بنفشه شربت
کاکنج منقی فلوس با الشعیر آمیخته نوشند آرد جو یا بو خطمی گل بنفشه آب عنب الثعلب روغن گل با بین کتفین ضماد کنند اگر سرکند شیره بادام یا روغن بادام نوشند
جریره از نشاسته آرد گندم روغن بادام قند ساخته خورند و از اشیای گرم پرهیز نمایند و از ثقل قات وجع و نبض آب باره ایذا یابد عسر بلع **علاج** شربت
بنفشه با ماء العسل دهند طبیخ شبت بابونه اکلیل کتان ماء العسل آمیخته جرعه جرعه نوشند و همین ادویه با بین کتفین ضماد کنند روغن زنبق روغن بابونه روغن زیت مالند

نخود آب زیره شبت وغیره خورند **فصل پانزدهم در قرحه مری** سبب او یا بثور و ورم است که منفجر شود یا خلط گرم که بر مری ریزد و آنرا متقرح سازد پس هرگاه چیزی ترش یا تیز یا شور خورند اگرچه قلیل المقدار باشد وجع پدید آید خلاف طعام که چرب و تفه باشد اگرچه لقمه بزرگ خورند وجع پدید نیاید پس فرق در ورم و قرحه مری از همین است که در ورم عارض میشود الم بکمیت طعام و در قرحه بکیفیتش پس لقمه کلان هرچند نرم باشد واجب میکند وجع در ورم مری و در قرحه عکس این فرق در قرحه مری و معده آنست که وجع در قرحه مری ما بین کتفین و در معده ی شکم باشد **علاج** تبرید و طلی از روغن گل و موم سفید ساخته بر هم بعض از زردی بیضه اسفیداج روغن گل طلا نموده جرعه جرعه نوشند صمغ عربی کتیرا بروغن بادام آمیخته در دهن دارند باقی تدبیر قروح حلق نمایند **فصل شانزدهم در تفرق اتصال مری** گاهی خون آید در موضع تفرق درد کند تقدم جراحت یا ضربه یا سقطه یا امتلای عروق شاهد باشد **علاج** صمغ عربی نشاسته گل ارمنی سائیده قدری قدری بلع کنند صفرت بیض نیم برشت خورند باقی تدبیر نفث الدم بینند **فصل هفدهم در فساد صوت** مزاج حنجره که فاعل آوازست معتدلست در تری و خشکی و هرگاه از اعتدال برگردد آواز متغیر یا باطل شود و حسب بعد وی از اعتدال ما تغیر و بطلان آواز اکثر از آن باشد که مزاج وی در تری از اعتدال بیرون شود بدانکه حنجره را بسرنا مانند کرده اند بهر آنکه سرنا چون تر گردد بهر دو لب او بهم آید و آواز ندهد و اگر سخت خشک شود لبهای او کشاده ماند و آواز ندهد **فائده** حدت آواز از ضیق قصبه ریه باشد و ضیق قصبه ریه از برودت و وسعت قصبه از حرارت و صفای آواز از یبوست ریه و کدورت آواز از رطوبت ریه باشد **قسم اول در تغیر و بطلان آواز** که سبب او تری یا یبوست حنجره باشد در تری حنجره تقدم تناول اطعمه و اشربه تری فزا و سکون در مواضع رطبه آواز باریک مانند آواز بچه سگ نو زاده لرزان بهنگام برآید **علاج** توم کنند ناخورند طبیخ حلبه نوشند شاخهای ترکرنب خایند آتش فرزند عود تخبیل العود انگور بر صبح دهند در یبوست حنجره تقدم اکل اطعمه یابسه و سکون در هوای خشک و فضول گرد و غبار و دود در حلق و بیخوابی کثرت تکلم و آواز چون آواز کلنگ برآید **علاج** لعاب اسپغول بشکر سنگیده کرده مرق مرغ فربه طبیخ اسفناج خبازی صفرت بیض نیم برشت دهند حمام بآب شیرین نمایند انار شیرین بخمیر پیچیده در رماد گرم نهند چون پخته شود برآرند و سر او بردارند و میان آن بجنبانند و جلاب پخته و قدری روغن بادام در انار اندازند و بهم آمیزند و بتدریج تجرع نمایند اگر تب وغیره نباشد شیر تازه تنها یا بشکر و مسکه دهند **فائده** تغیر آواز حسب سبب باشد اگر سبب قوی است باطل گردد والا تغیر پدید آید **قسم دوم در بحة الصوت** یعنی گرفتگی آواز و در انصباب نزله گرم بحلق احساس خشونت و لذع و دغدغه در حلق **علاج** شربت خشخاش دهند طبیخ گلنار عناب تخم کاهو تخم خرفه عدس گل سرخ قدری نشاسته و صمغ آمیخته غرغره کنند و اطلیه و نطولات مغلظه بر سر استعمال نمایند تا منع ریختن نماید در سوء مزاج گرم ساذج حنجره و این اکثر در حمی گرم اتفاق احساس خشونت در آن عدم نفس **علاج** ماء الشعیر حریره از نشاسته روغن بادام مرق اسفناج خبازی دهند و بهم غرغره بدینها کنند در سوء مزاج بارد ساذج حنجره در سرما وقت وزیدن باد شمال پدید آید و عدم نفس تقدم اکل اشیای بارد **علاج** فلفل انگزد خردل زعفران برابر بعسل مقوم آمیزند قدر بندقه هر صبح دهند فلفل گرد خردل زعفران قرنفل سنبل بسباسه دارچینی هریک دو صمغ عربی چهار نبات سی حبوب بسته یا مزعفران فلفل مثلث حب بسته با مغز بادام کتان بریان منقح حب صنوبر کبار هریک دو بادیان انیسون صمغ عربی رب سوس هریک یک قندوده بعرق بادیان حب بسته مدام در دهن دارند و آب بلع کنند نخود آب صفرت بیض نیم برشت حریره سبوس گندم یا آرد باقلا یا آرد کتان عسل روغن بادام ساخته خورند در سوء مزاج رطب حنجره و قصبه ریه استرخای حنجره اما این استرخا بدان حد نمیرسد که در صوت رعشه آرد یا بطلان آواز کند مگر بمقدار

باشد که گرفتگی در آواز و احساس ثقل بغیر خشونت و الم در حنجره **علاج** انیسون بادیان ایرسا هر یک نیم مثقال جوشانده با عسل ده مثقال عاقرقرحا قدری آمیخته
غرغره کنند زنجبیل بعسل پرورده شونیز بعسل آمیخته خورند تخم کرفس تخم بادیان ایرسا اصل السوس جوشانده جرعه جرعه نوشند علاج جهت صنوبر کبار رب السوس
سائیده بعسل آمیخته لیسند انجیر در آب جوشانده نوشند کبابه خایند مویز فستق به نبات تنقل کنند صبر یک دانگ در سفیده بیضه نیمبرشت دهند قاقله یا سنبل خورند
اگر رطوبت کثیر بود و خرخره در کلام افتد بطبیخ خردل غرغره کنند فلفل بعسل حب بسته در دهن دارند اگر فلفل خردل برابر بعسل آمیخته قدر نخود یک یا دو
وقت دهند در سوء مزاج یابس حنجره و قصبه آواز صاف بود اما صغیر و تیز باشد مع گرفتگی و در حنجره وجع و خشونت احساس شود و بسبب تفرق اتصال که بحرکت
واجب میکند و این نوع اکثر از ملاقات دود و غبار پدید آید **علاج** روغن بادام روغن بنفشه لعاب اسپغول [illegible] جرعه جرعه دهند شیره [illegible] گندم [illegible] یا مسکه
تازه به نبات خورند مرغ فربه [illegible] بیض نیمبرشت حریره از نشاسته ماء الشعیر ساخته دهند و تبرید شدید [illegible] **علاج** حمام آب نیمگرم کنند صفرت بیض نیمبرشت
و حریره از نشاسته شیر روغن بادام ساخته مرق اسفناج خورند و از مغز تخم خیارین مغز بادام تخم خطمی کتیرا مغز بهدانه لعاب اسپغول لعوق ساخته دهند صمغ عربی
کتیرا نشاسته مغز تخم کدو [illegible] بنفشه لعاب اسپغول قرص ساخته در دهن دارند و در حرکات قویه و تعب باشد اکثر بسبب این ماده سوی حنجره نزول نماید و حادث
بحت صوت و ورم و الم گردد **علاج** اگر چنین باشد فصد کنند تلیین نمایند و بعلاج خناق رجوع سازند و اکل اشیای حریفه **علاج** شیره تخم خرفه [illegible] ترک
آب انار نبات دهند زبیب منقی در روغن بادام تر کنند چون نرم شود صبح و شام ده یا بیست عدد خورند **قسم سوم در صوت مرتعش** و این از ارتعاشی و
اختلاجی میباشد ارتعاشی اکثر بود و اختلاجی گاهی باشد و گاهی نه **علاج** ایارج [illegible] یا بطبیخ افتیمون آمیخته دهند حقنه تیز نمایند ایارج فیقرا مویزج بانگاه
آمیخته غرغره کنند چند عاقرقرحا حب الفیل [illegible] با لعاب سکنجبین [illegible] در دهن دارند [illegible] کبابه خردل خورند و از بانگ کردن و تکلم
و خشم و دویدن و بسیار رفتن و دستها جنبانیدن پرهیز نمایند مدام [illegible] خوابند تخته سرب ثقیل قدر طاقت بر سینه او نهاده بتکلف سخن کنانند [illegible] در
روز چند بار نمایند **قسم چهارم در صوت دقیق** سبب ضعف و بی قوتی و ماندگی و انواع استفراغ و جماع کثیر و مرضهای سخت بود و آواز باریک مثال آواز زنان خصیان
و کودکان شود **علاج** حمام معتدل نمایند صفرت بیض نیمبرشت ماء اللحم وغیره خورند اگر سوء مزاج باشد تدبیر آن در بحت صوت ببینند **قسم پنجم در صوت**
کدر یعنی آواز تیره سبب رطوبت غلیظ است **علاج** [illegible] کنند کشتی نمایند [illegible] **قول**
لارزوریر [illegible] حب [illegible] جوارش [illegible] بعد [illegible] اگر آواز از حلق [illegible] حلق [illegible] کرده [illegible] شرط زنند
بعده [illegible] باشند پس [illegible] حلبه آب برگ تنبول [illegible] قرص ساخته [illegible] روز [illegible] فلفل شکر برابر [illegible] حب بسته یا خردل
فلفل برابر بعسل حب بسته یا فلفل [illegible] ساخته [illegible] حب بسته [illegible] اصل السوس جوشانده [illegible] قوام نموده [illegible] آمیخته
حبوب بسته در دهن دارند و آبش بلع کنند **و دیگر** [illegible] آب گرم آمیخته یا انگور آب آمیخته یا خولنجان [illegible] جوشانده [illegible] شکر آمیخته گرم کرده نوشند
و دیگر چند نخود بریان [illegible] حب [illegible] موبز منقی [illegible] حب بسته [illegible] روز و سه در شب دهند **و دیگر** صمغ عربی یا مرکی یا بهدانه
یا خولنجان یا رب السوس در دهن دارند **و دیگر** اصل السوس خایند و آبش فرو برند **و دیگر** ترب بعسل خورانند فرمایند بحت الصوت که از صیاح باشد در ساعت
و دیگر بطبیخ برگ توت یا شیر گوسفند غرغره کنند **و دیگر** گل چراغ در برگ تنبول خورانند [illegible] گلو که از اکل سرخ افتاده باشد بکشاید **و دیگر** [illegible] معتبر [illegible]

سائیده بعسل آمیخته یا زنجبیل رطب سه درم قند سیاه کهنه پنجدرم آمیخته یا مغز خسته اهلیله دار فلفل نمک سنگ برابر بعسل آمیخته یا مغز بادام بشکر آمیخته دهند
چند روز **دیگر** مهره محرق که سفید شده باشد فلفل عاقرقرحا برابر سائیده دو درم بآب گرم صبح دهند و تا سه ساعت آب و طعام نخورند در هفته صحت شود
دیگر بعسل پخته صبح خورند مفتح صوت مزیل بلغم و ریاح **دیگر** انگزه نمک هر یک دو درم در قطعه زنجبیل رطب پر کرده ثقب بند نموده بخمیر گرفته در آتش نهند چون
خمیر پخته شود بر آرند و سه حصه کرده هر روز یک حصه خورند مصفی صوت **دیگر** بیخ تقند سیاه پخته وقت خواب شکم سیر خورند و بعد زمانی دو قاشق آب گرم نوشیده خواب
و عقب این آب بارد ننوشند باهتور سه شب **دیگر** ضمه و مشقال شکر چهار مثقال لشیر و شد ده روز **دیگر** تخم ریحان آب هند **دیگر** آب برگ کرم اسبیل آمیخته با کتیرا
آمیخته لعوق کنند و در دهن دارند **لعوق انجیر** انجیر بیست عدد خرما ده عدد حلبه پنجدرم آب یک نیم رطل جوشانده صاف کرده بعسل با قوام مقوم لعوق کنند مصفی
و مفتح صوت **لعوق انگزه** انگزه ده زعفران بیست عسل مقوم سی آمیخته مدام در دهن دارند مزیل بحت صوت رطوبی **لعوق حلبه** کتان ده حلبه لب لوز
مقشر هر یک چهار کتیرا اصل السوس مغز چلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یک ده سائیده بشکر منعقد آمیزند مزیل بحت الصوت **لعوق حب القطن** مغز
پنبه دانه مغز چلغوزه هر یک بیست حلبه کتان بریان هر یک ده سائیده بعسل آمیزند مقوی باه و برای گرده و مثانه و بحت صوت و رطوبت حنجره مفید
لعوق خیار شنبر مغز فلوس پنجاه مثقال بآب گرم حل کرده صاف نموده کتیرا صمغ عربی بادام مقشر هر یک پنج درم لب لوز مقشر نبات سفید
هر یک ده درم سائیده آمیخته روغن بادام پنج مثقال افزایند شربتی ده درم برای ذات الجنب و ذات الریه و اورام حلق و بحت صوت نافع **لعوق
زنجبیل** زنجبیل صد درم در شیر تازه تر کنند و هر روز تبدیل شیر نمایند تا نرم و پرورده شود پس آن را نرم کوبیده دار فلفل پنجاه درم زعفران بیست پنج
درم نشاسته صد و هفتاد درم سائیده عسل یا شکر طبرزد سه چند قوام نموده آمیزند شربتی تا یک قاشق مقوی باه و برای ضیق النفس و بحت صوت بلغمی نافع **دحمرتا**
یعنی دوای موجب استمرار طعام یا منحدر کننده فضول بادوار یا فرد د آرنده حیض و تنفس ریاح گرم و در دوم خشک نزد صاحب مفرح مصلح سکنجبین
قوتش تا یکسال باقی شربتی مثقالی نوع التجفیف نافع اسهال بادوار فضول و بول و حیض محلل ریاح غلیظ احشا و قولنج و اوجاع مقعد و مثانه و کبد و طحال
و بید و اوجاع رحم و سعال رطب حمی ربع و لقوه و ضیق نفس و بحت صوت و یرقان سددی و استرخای معده و اخراج حب القرع پنجاه و ریوند زراوند گرد زراوند طویل
هر یک بیست مصطکی سنبل حب بلسان زعفران اکلیل الملک لبان دار فلفل هر یک ده افیون زنجبیل قسط تلخ سلیخه قرنفل جوز بوا اصل گل سرخ سعد شونیز هر یک
شش زرنباد درونج هر یک چهار عسل سه چند بعد شش ماه استعمال کنند فصل هیز دهم در ذکر ادویه مفیده صوت و **دیگر فوائد** آن دیا قلاموغیه
کتان خرما چلغوزه انجیر حلبه مغز بادام شکر ماء العسل میپخته صمغ عربی سپستان دار فلفل انگزه بارزد مر کندر رعناک اطم رانیج لبنی سرکه عنصل مغز تخم کدو
مغز تخم خیار بادرنگ و مانند آن **فائده** منفع ادویه در امراض مری با بیخ تلطیف و در امراض قصبه ریه در میان سینه کنند چرا که مری سوی ظهر و قصبه ریه
طرف صدر است و در اضمده ادویه معطله افزایند و ادویه مشروبه در مرض مری جرعه جرعه نوشند و در دهن دارند **قول جوان کورود** مری نایست
طویل مدور در از انتهای زبان تا معده موقع او میان فقرات فقار و قصبه ریه پیش عصبی غشائیست برای انبساط و انقباض و میان او غشای باریکتر
است که لیفات است میدان تا جذب آب و غذا کند و بیرون آن غشائیست که لیفات کج میدارد برای جذب آب و غذا و وصول هوا بدل قصبه
ریه از زیر در شش آخر شود و از بالا در دهن بحنجره بالائی مسمی بحنجره گردد و در پهلوی حنجره دو غدد اند تا از رطوبت آنها تر و تازه ماند و از سوای نفس خشک

نگردد **باب هفتم در امراض ریه و صدر** مشتمل بر چند فصل **فائده** ریه عضویست نرم متخلخل مرکب از لحم و غضاریف قصبه و سعت شرایین و وریدی
و شعب ورید شریانی و غشا و غشای مذکور مجموع ریه کشیده و ریه دو بخش است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده و طرف ایسر
به دو شعبه و جرم ریه بی حس است لیکن بواسطه غشا اندکی حس دارد و مجموعه ریه گرد قلب بر آمده و نفع ریه آنست که جذب هوا کند و آنرا مناسب مزاج قلب نموده بتوسط
شرایین وریدی که مابین قلب و ریه است بدل رساند و ترویح روح نماید و بخار دخانی را بدفع نفس بیرون کند لهذا آنرا امداد الحیات گویند و نفع امداد هوا استنشاق
حیوان نیست که بعضی زعم نموده اند که هوا روح میگردد بلکه همچنان که آب مرکب غذاست مرکب روح هواست اگر مدد هوا نباشد روح در همه تن نتواند رسید
زیرا که تعدیل قوام روح بنسیم حاصل آید اما فضای سینه به دو بخش است تا اگر یکی را آفت رسد بخش دوم بسلامت باشد و تنفس که موجب حیاتست فرو نماند
و میان هر دو بخش غشای حائلست و فیما بین دو بخش هیچ راه نیست بهر آنکه این غشا منفذی ندارد و مری و ریه و دیگر آلات که در فضای سینه است
بدین غشا بیکدیگر ربط دارند و حجب سینه در ذات الجنب گفته شوند **قول جوان کور** و ریه آله تنفس است و برای حفظ حیات و جذب هوا خلق گشته
جسمش اسفنجی و لقصبه ریه پیوسته فعل او اخراج فضله است که در وی پیدا شود یا از جای دیگر آید پس وقتیکه در فعل فتور افتد امراض پیدا آرد و اثبات جذب هوا
نمودن بدین ثبوت میگردد که اگر ریه طفل که مرده تولد گردد در آب اندازند در آب میگردد چرا که اوعیه مشتی او بهوای تنفس نگشته و اگر ریه طفل که بعد تولد
مرده باشد در آب اندازند طافی میماند چرا که اوعیه مذکور بهوای تنفس پر گشته پس بعد مرگ هم قدری هوا در وی میماند و آنرا سبب شدن نمیدهد **فائده**
اگر مزاج ریه گرمتر از مزاج طبیعی او باشد فراخی سینه آواز قوی عظم نفس استراحت از هوا و آب بارد و اگر سردتر بود عسر نفس و ضد آثار حار و سرفه و ریو اکثر شود
و اگر تر باشد نرمی آواز نفس بخرخر تهیج جفن ترهل لحم و جه و آواز بلند کردن نتواند اگر چه قوت قوی بود و اگر خشک تر باشد درشتی آواز و باشد که نفس تنگ شود
بدانند که آلات نفس حنجره است و قصبه ریه و حجب سینه و عضلات که در اینها واقع اند و حرکت نفس مثال حرکت نبض است اما حرکت نبض طبیعی محضست و حرکت نفس طبیعی است اما
مردم را نیز اختیار است اگر خواهد دراز تر یا کوتاه تر و غیره آن گیرد مگر در نبض این تصرف نتوان کرد و نفع نفس و نبض یکی است و سبب تغیر نفس لحوق آفت
در ریه و سینه است و آفت اینها یا فقط در اینها افتد یا بشرکت اندام دیگر و آنچه خاصه باینها باشد چهار است یا سوء مزاج ساذج بود یا مادی یا آماس یا سده
یا تفرق اتصال علامات سوء مزاج ساذج آنست که مزاج ریه و صدر گرمتر یا سردتر یا ترتر یا خشک تر از آن گردد که باید و آثار سوء مزاج مادی آنست که ماده گرم
یا سرد در آن گرد آید پس ورم نیز گرم باشد یا سرد و ظاهر گردد و آثار سده آنست که مجری منقبض باشد و سبب سده گرد آمدن بلغم یا ریم یا خونست در قصبه ریه
و در فضای صدر و آثار تفرق اتصال آنست که در سینه یا ریه ریش افتد یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از خارج جراحت رسد و هر آفت که سینه یا ریه افتد خالی از
سرفه نباشد یا آفت شرکتی یا بشرکت دماغ چنانچه در صرع سکته یا بشرکت نخاع چنانچه در استرخا و تشنج یا بشرکت دل چنانچه در سوء مزاج قلب یا دیگر آفت قلب
یا بشرکت احشا چنانچه در سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال که در معده کبد رحم و غیره پیدا آید یا بشرکت تخمه و امتلای تن و این در نوبت باشد **فائده** گاه باشد
که بسبب سستی عضلات سینه تنفس بگردد و این کسی را باشد که مرض دراز کشیده و از ان مرض لاغر شده و هنوز قوت نیافته **فصل اول در تنفس**
ناطبیعی سبب آنکه تنفس ساختند فاعل و حاجت و فاعل قوت حیوانیست و آله حنجره و حلق و ریه و عضلات سینه و عضلات مابین اضلاع و حاجت نسیم
تازه و اخراج هوای گرم پس تا آلات همه بر حال خود باشند نفس طبیعی بود و وقتیکه یکی ازین بر گردد ناطبیعی باشد و ناطبیعی چند گونه است **عظیم**

که عند تنفس سینه و ریه برای جذب هوا فراخ تر گردد و سبب این سه اند یا قوت قوت یا آفت نبودن آله یا کثرت حاجت پس اگر حاجت باخراج هوای گرم زیاده باشد حرکت انقباض و اگر بجذب حرکت انبساط قوی تر باشد پس اگر حرکت انبساط ضعیف و حرکت انقباض قوی بود بدانند که حرارت غریزی ضعیف و حرارت غریبه قوی است **صغیر** ضد عظیم و اسباب او هم ضد آن و گاه باشد که بسبب آفت آله تنفس حرکت تمام نکند و صغیر گردد و گاه گاه اندر میانه بسبب حاجت قوت و درد باز کوشد و عظیم شود و گاه نفس تنگ شود و به تنگی صغیر گردد پس وقتیکه نفس صغیر متفاوت گردد آثار ابطال حرارت غریزی باشد و اگر بصغر متواتر گردد آثار الم آله باشد **شدید** و این عظیم شدید باشد برای دفع هوای گرم و جذب بارد سبب او کثرت حاجت و سلامتی قوت و عدم آفت آله است **شاهق** یعنی بلند نوعی از عظیم است که با عظیمی سریع و شدید باشد و درین نیمه فروسوی سینه حرکت کند بغیر حرکت حجاب و عضلات سبب او کثرت حاجت بهوا است و در حمیات دائمی اکثر افتد **طویل** یعنی حرکت انبساط برای جذب هوای کثیر درازتر باشد **قصیر** ضد طویل و وقتیکه نفس قصیر متواتر شود آثار آفت آله بود و اگر متفاوت گردد آثار ابطال حرارت غریزی باشد **سریع** یعنی حرکت انبساط و انقباض کوتاه باشد سبب او کثرت حاجت بدفع هوای گرم و جذب هوای سرد است یا الم و آفت و ضعف آله پس اگر حرکت انبساط قوی بود بجذب نسیم و اگر حرکت انقباض قوی باشد حاجت بدفع هوای گرم بیشتر است **بطی** ضد سریع اسبابش ضد او و گاه باشد که بسبب الم بطی گردد **متواتر** سبب او کثرت حاجت بود و گاهی سبب او آفت آله بود و این نفس باعث تخفیف به اذیت آله باشد **متضاعف و مختلف** یعنی حرکت انبساط یا انقباض به دو حرکت تمام شود مثال نفس اطفال که وقت گریه گیرند اینرا النفس البکائی نیز گویند سبب او کثرت حاجت بجذب هوا است چه هوا که به یک حرکت انبساط جذب شده کافی نبود یا بسبب آفت آله که بدان سبب آنقدر هوا که بدان حاجت است بیکبار نتوان کشید و این در ورم کبد و ورم سپرز و تشنج اکثر افتد و در علل حاده بد باشد و نفس مختلف باشد نقیض مختلف او و اسبابش نیز مانند آن **بارد** سبب او برد دل و ابطال حرارت غریزیست **منخری** یعنی وقت تنفس منخرین حرکت کنند سبب او ضعف قوت یا تنگی مجری تنفس از خناق یا ماده باشد **منتن** آثار عفونت سینه باشد **عسر و ضیق** سبب او آفت آله یا وصول ماده غلیظ در مجری باشد و گاه باشد که مسهل با نقیه حاده بعمل آید و اسهال نشود و ماده بجذب و بدان سبب نفس عسر گردد و گاه باشد که در ذات الجنب فصد کنند و خون چندانکه باید بر نیاید و خون بسبب فصد بحرکت آید و بسوزد و باعث عسر نفس گردد و نوعیست از نفس ناطبیعی که آنرا انتقاص الحجاب گویند و اسباب و علاج این در ذیل ربو گفته شد **علاج انواع نفس ناطبیعی** را که بسبب کثرت حرارت و زیادتی حاجت باشد بدستور علاج انتقاص الحجاب تدبیر کنند و هوای خانه و مواضع خواب سرد و تر دارند و آنرا که بسبب سردی تری خلط غلیظ یا رقیق باشد بدستور علاج ضیق النفس معالجه نمایند و بهیر و دهی اقاتید بشیر تازه مفید و اگر ماده ریحی باشد فانید با آب بادیان انفع و اگر بسبب ضعف عضلات سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین بمالند و اگر ماده در عضلات افتاده باشد تشنج سداب و تخم سپستان هر یک یک مثقال بادام تلخ فانید هر یک دو قدر بخور حبوب بسته هر صباح چهار یا شش حبه بهند و عقب او سکنجبین عنصلی نوشانند و لعوق کرنب انفع **لعوق کرنب** برگ کرنب پخته آتش فشرده بعسل یا فانید آمیخته قوام کنند **فصل دوم در ربو و نفس الانتصاب و انتقاص الحجاب** یعنی نفس با نفس که در گیرد و این مرض در جوانان عسر باشد و در پیران عسر تر بلکه زائل نگردد **فائده** صاحب اسباب ربو و ضیق نفس و بهر را واحد میدانند بعضی برآنند عسر نفس که بسبب امتلای شرائین ریه باشد دون اقسام قصبه آن را ربو و بهر گویند و اگر بسبب امتلای اقسام قصبه باشد نفس الانتصاب خوانند و بعضی ربو را امتلای اقسام قصبه ریه و بهر را امتلای شرائین ریه

اطلاق کنند اما نفس الانتصاب اصعب از ربو است **انتباه** ربو نفس متواتر بود مانند کسی که دویده باشد و ضیق نفس و بهر گرفتگی منافذ تنفس و عسر نفوذ هوا بود و نفس انتصاب آنست که نفس بفراغت زدن نتواند مگر وقتیکه سر راست کند و میل لبس نماید و محتاج نشستن و برخاستن باشد بوقت تنفس و این از هر دو بدتر است **فائده** ربو که بغیر سعال بود بدتر است و قلیل البرء و گاه باشد که در خواب مخنوق بود و بمیرد و آنکه با سعال بود امیدوارتر است لیکن گاهی باستسقای لحمی ادا مینماید و باشد که ربو بذات الریه بازگردد و باشد که امراض ریه بامراض کبد میل نماید **تنبیه** اگر آفت در عضلات باسطه باشد آواز ضعیف بود و اگر در عضلات قابضه بود آواز گرفته باشد ثقل سینه آثار ماده در ریه است سوزش خله سینه آثار بودن ماده در عضلات و غشیه باشد خروج رطوبت بآسانی آثار بودن ماده در قصبه ریه است خروج ماده بعسر بسیار و شدید آثار بودن ماده در قعر ریه است و گاه آثار بودن ماده در دیافراغما است حمرت وجه آثار بودن ماده در ریه بود و اگر ماده در فضای سینه ریخته باشد چون مریض از پهلو به پهلو دیگر گردد از ثقل ماده آگاهی یابد و سرفه کمتر بود اما بدیه شود **بدانکه** گرد آمدن ماده بریه از سه وجه است یا نزله که از سر فرود آید و این ناگاه افتد یا آنکه بسبب تحلل ریه از مواضع ریخته شود و این بتدریج پدید آید یا آنکه مزاج ریه سرد باشد و رطوبت در و تولد کرده و درین تهیج وجه و آثار مزاج تر ریه پیدا بود **فائده جلیله** صاحب ربو را باید که بعد غذا تا دو ساعت بلکه زیاده بگذرد آب ننوشد و تقلیل شرب آب کند و اگر برب العسل قناعت نماید بهتر و عقب طعام و در روز نخود آب اگر نخم عادی بود رقیق سیحانی قدری نوشد و مالیدن سینه و پهلو بدست و خرقه مفید و اگر کف دریا لطرون خشک سائیده مالند بهتر و اگر از مالش خشک ماندگی پدید آید قدری دهن یاسمین و دهن خیری مالند و هر وقت که سینه را مالند بملائم مالند و بتدریج مالش قوی نمایند و ریاضت مفید شروع باهستگی کنند و بتدریج قوی تر نمایند و غذا بعد ریاضت خورند و طبع بملائم وا دارند خوردن ماهی شور و کبر شور قبل از غذا طبع را نرم میدارد و از اغذیه و ادویه مدره بپرهیزند تا ماده غلیظ نگردد و هوای بارد ریه را مضر است و اگر در سینه حرارت بود یا حمی باشد تلیین بدین کنند بنفشه رب سوس هر یکدرم غاریقون کمنیم دانگ کتیرا نیم دانگ حب بندند یک شربت است و غاریقون و افتیمون درین مرض عظیم النفع اند و از ادویه قوی که درین مرض وقت صعوبت بدان حاجت افتد زرنیخ و زاج است که حب کرده بماء العسل دهند یا بزرده بیضه نیم برشت اگر دوای معتدله مطلوب شود کمون سائیده بسرکه آمیخته دهند و اگر صاحب بهر النفس فربه بود و خناق شود بوره چهار درم حرمل دو درم سائیده پنج اوقیه ماء العسل دهند حال نیک شود گوگرد زرنیخ هر دو کوفته به پیه گرده بز قرص ساخته بر مجمر ریزند و دود آن بدهن گیرند یا بطور تمباکو دود کشند که برای قطع بلغم بهتر باشد و از حموضات سرکه درین مرض توان داد خاصه اگر حرارت در بدن پیدا باشد **فائده** گاهی بسبب اجتماع مده در صدر از مجاورت ورم ذات الریه و ذات الصدر ضیق النفس پدید می آید تدبیر این دفع مده است یا درار و اگر غشی افتد نترسند و معجون ... و فاهرون سه چهار درم دهند و بالایش خمیره بنفشه با آب آمیخته نوشند **قول قدما** افیون بزر البنج بیروج بزر قطونا دهند که مجفف ماده اند مگر وقتیکه غرض منع نوازل حار باشد جائز **قول حذاق** رگ زیر زبان کشودن و اسیلم دست چپ زدن مفید **فائده** اگر ربو خلقی بود یعنی در اصل آفرینش سینه تنگ باشد و بدان سبب آلات نفس منبسط نتوانند شد و لا تدارک لها اگر بسبب بلغم غلیظ ریه باشد که قصبه ریه را بسازد خرخره سینه خروج بلغم بعسر و تنگی نفس بیمار زبان مانند سگ برآرد و خاصه وقت حرکت چون دراز خواید ضیق افزاید نفس شدید متواتر مثال کسی که بشتابی شتما کند و اگر درین بلغم بسرفه بر آید و برودی تدارک کرده نشود یا در خواب مختنق شده بمیرد یا باستسقای لحمی مبتلا گردد **علاج** اشیای ملطف محلل چون شربت زوفا سکنجبین عنصلی و لعوقهای گرم دهند و هرچه دهند شدید التسخین نباشد چرا که رقیق فانی شود و غلیظ باقی ماند و در خروج نفث عصیان کنند و تا که کار از مفرد بر آید بمرکب

تبرد انند انجیر حلبه بادیان ایرسا زوفا آب جوشانند سوم مانند صاف کرده بعسل قوام نموده عنصل بریان قدری زعفران سائیده آمیخته لعوق کنند طبیخ انجیر
بنفشه عناب سپستان گاوزبان بقند دهند بعد نضج ماده طبیخ تخم ترب تخم شبت ایرسا سکنجبین یا عسل آمیخته نوشند و قی کنند و ایارج فیقرا و حب غاریقون اسهال کنند
و حبوب گرم مدام در دهن دارند ریه ثعلب یا ریه حمار خشک کرده سائیده دو درم بعسل آمیخته همراه طبیخ مویز دهند مرغ تیهو روباه ارنب لب صبر نخود آب بدارچینی
خولنجان ابکامه خورند و از شیر و ماهی و فواکه و غیره پرهیز نمایند رب سوس فلفل شکر برابر حب بسته مدام در دهن دارند سکنجبین عنصلی یا سکنجبین بزوری یا زوفا یا شونیز
بعسل آمیخته دهند ایارج فیقرا انفع عنصل مشوی قدر لوز بلع کنند زراوند گرد دو درم هر صبح بپخته یا آب گرم دهند سکبینج درم با آب سداب آمیخته دهند اگر ماده
در عروق ریه بود اول باسلیق یا ابطی یا اسیلم چپ زنند پس ادویه دیگر بکار برند و اگر در مرض حرارت باشد ابتدا بالفصد کنند معجون زوفا همراه طبیخ زوفا دهند تا هفته
بعده تجرد ول تخم ترب سکنجبین عسلی یا بجز ریق قی کنند و بحقنه حاده و حبها تنقیه نمایند و باز تا هفته استعمال معجون زوفا نمایند پس قی و تلیین بکار برند بدستور
تا که صحت شود و ضماد بول اسپ قنه قسط فستق بزر البنج مصطکی زراوند گرد مر قسط سلیخه زعفران گوگرد مقل یا مرکب تبخیر کنند دود در دهن کشند و مالش
سینه و غیره که در فالج گفته شد بعمل آرند **حب مسهله** غاریقون سیزده شحم حنظل سه حب بندند شربتی دو درم **بدانند** که این مرض هرچند متبوع
اشتداد میکند پس در ایام صحت از فکر وی غافل نباشند و سررشته پرهیز از دست نه دهند و گاهی قی و گاهی اسهال بعمل آرند معاجین گرم بلغم دائما بکار برند
و آنجا که ماده از سر فرود آید بمنع نزله کوشند بدانچه در آنجا مذکور است پس تنقیه ریه متوجه گردند بتدریج و اگر در ریه یا با سعال بسند کنند بهتر اما آنجا که ماده از
سینه یا عضو دیگر بریه اندک اندک ریزد یا در ریه متولد گردد قی انفع پس باید که بعد اسهال قی بدفعات نمایند تا ماده بالتمام مستاصل گردد **قول**
صاحب ذخیره بعد تنقیه بمسهل قی پیوسته نمودن سود دارد **قول جالینوس** وقتیکه در صدر و ریه اخلاط خام بود عطسه آوردن بدار
چینی نفع بنماید و بعد نضج مدبر اخراج میدهد **قول ایلاقی** هر روز زراوند گرد سه عدد طبیخ بنفشه دهند عاقرقرحا علک الانباط بقند حب بسته
در دهن دارند **قول جوان کور** ده روز تنقیه کنند بعده اشق نیم اونس خرزهره یک اونس عرق زوفا سه اونس حل کرده دهند شلجم دوباره و آب جوشانده
پس سائیده فشرند و بروغن گاو و نبات لعوق ساخته دهند بهیدانه ختمی بنفشه آلو انجیر مویز کشمش جوشانده صاف کرده دو یا سه اونس روغن بنفشه
سه درم شکر سفید آمیخته کنند سه دفعه بعده پنج شش بار فصد اسیلم و باسلیق نمایند اگر از فصد مانعی بود ارسال علق کنند طبیخ اطریلال زوفا پرسیاوشان
کشمش دو دو قاشق بفاصله چهار چهار ساعت داده باشند و بعد نضج ماده کشمش سه اونس اصل السوس دارچینی هر یک سه درم انیسون یک درم
برگ فراسیون اطریلال زوفا حاشا هر یک ده درم زعفران درم انجیر خرما هر یک شش عدد عناب دوازده عدد سناسیبو هر یک اونس ماء العسل دو گالون
روز بی تر کرده جوش سبک داده شیر خشت پنج اونس آمیخته دهند مخرج ماده اگر صحت نشود پنج شش مرتبه دوا السیب دهند بتفاوت اگر کافی نبود حب سالیدیس
پانزده بیست روز دهند اگر اینهم کافی نبود کین تلیو بیست دانه دهند سه روز اگر اینهم صحت نشود الیشبر پوریتا بیس دوازده دانه برق یا نجم دهند روغن
بادام بی آتش یک قاشق بشربت بنفشه یا بشربت ورد آمیخته دهند **قول هارتمانو** ماده که از سر ریزد رقیق او از قصبه ریه در شش رود و در عروق
و اوعیه دموی ششی و همه اجزای او پر گردد مانع نفوذ هوا شود و غلیظ او از مری در معده رود و حرارت طبیعی آن را نضج دادن نتواند پس ابخره
از و صعود کنند و یا فراغمار منضغط سازند و سبب عسر النفس گردد پس برای اخراج چنین ماده مانند کین تلیو و اکوا بیند یکتا چیزی دیگر نیست شربت زوفا

سه قاشق صبح دهند وعقب او عرق زیل بقر که در نیم کاثا او چند نیم درم مخلوط بود نوشند بیست روز تا لا واس ایرسا مدام در دهن دارند شربت عنصل
یا شربت تنباکو دواولنس دهند یا العسل که بطبیخ شعیر ساخته باشند چهار اولنس نوشند اسطوخودوس تجربه چوشانده ازین ماء العسل ساخته دو اونس دهند شخصی از چند سال
رابود اشت وقریب مرگ رسید اشق دو درم دارچینی چهار سرخ ماء العسل دو اولنس آمیخته داوند دو روز عرق انتی ورد تیکا دو پانزده روز حب کونترا ازنا
دادند وبر پشت دوجا کاوستیک وذاریح گذاشتند اخراج ماده شد وصحت یافت اگر مرض مزمن وصعب بود اول تنقیه کنند بعده مغز چلغوزه صحرائی نیم درم ونیم رطل
مرق ماکیان یا بطبیخ زوفا ساخته باشند آمیخته دهند وبر سینه ودرز اکلیلی داغ دهند سید ایل شخصی قریب مرگ بود وبر تمام سینه او هشت محجمه ای گذاشتند
وبر پشت شخصی دیگر ده محجمه تاری نهادند صحت یافتند فائده تا که تنقیه نشود داغ ندهند وقت شدت مرض تا پانزده ساعت از اکل وشرب باز مانند
اگر مرض نوشند تقلیل غذای شب کنند وبعد غذا نیز دو دی نخوابند وآب کمتر نوشند بلکه عوض آب چوب حیات دو درم آب هشت کانا دروزی ترکرده جوشانده
چهار درم مربو عسل یک قاشق آمیخته جوشی خفیف داده استعمال کنند تا شش ماه واز دود وفلزات وجماع وحرکت عنیفه وزیچ وتخم خوک وحیوانات آبی وشیافه
ترش ونمکین وبقولات وادهان پرهیز ند وگربه نزدیک ندارند که مولد ربو است ثمر ایجنس اندکی نوشند شیره چلغوزه شیره بادام شیره تخم گندم انجیر عناب
عنب غذا کنند انجیر با آتش گرم کرده قدری اصل سوس آمیخته خورند **قول** لارز وربو شربت تنباکو ده قاشق نوشانده فی کاثا نند بعده عرق دارچینی
یا گلاب دهند برای انواع ضیق النفس قند اولنس جاوشیر دو اولنس گل گوگرد یک اسکروپل قدر فلفل حب بسته سه سه حب دهند روغن بادام شخص قند ده
آمیخته در دهن دارند واندک اندک بلع کنند گل لوبان دارچینی گل گوگرد مروارید زعفران مشک برابر قدر فلفل حب بسته یک یا سه حب دهند گل
تنها نیز النفع توتیا سبز یک صبر مرقرنفل هر یک ده قدر فلفل حب بندند صبح شام یک یک دهند اسقیل مسحوق نیم اشق یک زنجبیل صابون
هر یک یک نیم به نبات مقوته حبوب قدر نخود حب بندند شربتی یک تا پنج حب صبح شام برای بلغم غلیظ منجمد در سینه انفع ونسخه صابون نلیست رتیغلب گرفته
نمود در برگ فاشرا بگیرند وفا دهند شربتی یک اسکروپل تا درم حب تمار دیقون حب کونترا ازنا دی فونیکا حب مرقه حب ترایه حب گاوزبان حب عفران
مروارید حب انتی تیرنیکا حب صرعی حب لونیا حب میعه باتیا حب ریکاردو مورتو شربت تا کو شربت خره شربت توت شربت اسقیل شربت انگلی شربت گلاب او
اودو دیا ترا کاکاتا سرد یاترا کاکا تا مرکب گرم دیالیبس دیا مشک دیا مرکریا نوسکنجبین عنصلی سفوف کوکیتیو ونیو سپال طبیخ دیستیو عرق سلیسی عرق سید نیکا
اکوادی کال عرق بیندیکتا مرکب قرص انتی ارما تیکو قرص بیتو رائیس دی لوتیا العرق یا بادیز عرق عنصل عرق چلغوزه لعوق کوبلیس لعوق ریشه خطمی لعوق المستراز
تیزیکو طبیخ بیتو رال طبیخ خفیفی معجون توسی معجون تیریکا معجون جنطیانا ماریستر یوکیر تیا یهم مفید اند حسب حال هر که مناسب انند دهند روغن ریشیلی انتی یک
قاشق نوشند چند روز عسل به زبان مالیده سفوف انتی تیزیکا بلع کنند قرص سیقالیکا حب بیتو رائیس در دهن دارند او کوانیتو بیتو رال بر صدر ضماد کنند اگر ذو
ده یا بیست گرانو حب بسته دهند فاو زشربت وفا وعرق بادیان دهند **قول** پیدرو تدبیر ربو بدو گونه کنند یکی آنکه وقتیکه مرض حاضر بود دوم آنکه ممتلی
باشد فصد کنند وقدری خون برآرند مسهل دهند وبرای این شربت تنباکو دو اولنس نوشانند قند او نس اشق دو اسکروپل عرق گوگرد یا گل گوگرد اسکروپل چهار حب بسته یک یک
در چهار یا پنج دهند اگر مریض قوی باشد بر فقره عنق دو شکا تو ریو گذارند وحجامت شانها کنند سا تها مالند دوم اگر حاضر نباشد اول تدبیر کامرباید نمایند
واگر ریه از اخلاط غلیظه غلیظ شده باشد صبر ایرشق هر یک نیم اونس زعفران نیم اسکروپل گل گوگرد نیم درم بشربت ورد حب ساخته یک درم قبل از غذا دهند

ایرسا نیم اوقیه پوست ترنج پوست انار هر یک یک نیم درم تخم زعفران هر یک درم زبیب بیدانه سه درم حسن لبه دو درم تخم تند و رو ترد اشته فشرده صاف
کرده و درین خمر قند آمیخته آتش دهند و جوشانند و قتیکه شعله از خود سرد شود عرق گوگرد سه قطره آمیخته دهند گل گوگرد بقدری مسکه آمیخته در دهن دارند و
اندک اندک بلع کنند تا سه روز و در غذا زعفران اندازند گل لوبان نیم با یک برنج در برگ تنبول دهند مرغ بیرون بریج کرده پاک نموده ایرسا نیم اوقیه انیسون تخم
شبت اصل السوس کشمش هر یک سه درم کوفته در شکم پر کرده دوخته همراه پانزده کیلو آب پزانند نصفی باند مالیده صاف کرده در هفت اوقیه ماء العسل یک اوقیه
آمیخته صبح دهند اگر ثقل در شکم باشد سنا دو درم افزایند آب مرزنجوش نیم اوقیه زعفران نیم اسکروپلو آمیخته دهند میعه دو اوقیه گل لوبان گل گوگرد
هر یک دو درم آمیخته یک اسکروپلو تا درم در روز دو بار دهند مشک نیم زعفران دو قرنفل چهار جوزبویا شش افیون هشت بعسل کف گرفته آمیخته
صبح شام ربع درم دهد هر چهار دندان شیلین سفوف اسود با آب سوده دهند سه وزن سنگ اسپین لعرق سنا و ریا روغن آجر یک دو مثقال بشربت زوفا یا عرق
گوگرد سه قطره بطبیخ مناسب دهند بادیان چای مصطکی هیل هر یک نیم درم خولنجان دو نیم اسکروپلو دارچینی نیم اسکروپلو قرنفل چهار عدد دارفلفل و عدد
نبات شش درم آب دو رطل نیم چهار درم ماند صاف کرده جرعه جرعه نوشند ناجیل بحری دهند عصارة الکائبس دوازده روز داده بعده عرق زبل
البقر چهار اوقیه دهند و بالایش شربت زوفا دو قاشق نوشند ضفدع خرد که بر درخت عشر باشد گرفته در دهنش براق کرده گذارند بلغم بر چوبی پیچیده در جای مطبخ
نهند و قتیکه خشک گردد مریض به شود بقیه در بول مریض بزانده در مواضع مورچها نهند تا بخورند مریض به گردد در امتلای ریه و صدر از ابخرهٔ قلبی عظم نفس
تواتر و عظم نفس اندوه و خفقان غلبه عطش استراحت بهوای سرد و آب اگر تدارک نکنند منجر بورم ریه گردد پس استسقا آرد **علاج** باسلیق چپ زنند و تسکین
حرارت قلب بشربت سیب شربت صندل شربت خوا که شربت بنفشه شیرهٔ خرفه آب کدو کنند طبیخ عناب سپستان پرسیاوشان گاوزبان بهدانه تخم خیرو بقند دهند
مفرح بارد خورند تنقیه بماء الجبن و ایارج که [illegible] مسهول باشد نمایند اطراف مالند در آب گرم گذارند نقل بهوای معتدل نمایند ماء الشعیر دهند مرق مرغ
ماش مقشر اسفناج کشنیز تر کدو خورند شیر شتر نوشند در سوء مزاج گرم ساذج ریه تقدم هوای گرم و اکل اغذیه حاره **علاج** تعدیل بمبردات [illegible] نمایند
وانچه در سعال سوء مزاجی آمد بکار برند کشک شعیر لعاب بهدانه شیره کاسنی با زرد یا بقند دهند **قول جوان کورود** در مواضع بارده دارند تیز انا بستر طیار کرده دهند اگر
بسبب ماده گرم صفراوی بود روغن گوگرد با آب آمیخته دهند در [illegible] عضلات صدر و ضعف حرارت غریزی نرمی نبض نفس بکانفس انتصاب و اخراج هوا را
دوست تا از استنشاق آن دارد **علاج** طبیخ حلبه بعسل تجرع کنند روغن سوسن روغن نرگس روغن بابونه بر سینه مالند شونیز بعسل و روغن شبت ضماد نمایند باقی
تدبیر فالج و ربو بلغمی کنند در [illegible] ریه و این اکثر در آخر دق پدید آید عطش باریکی صوت عدم نفث هزال و باکل مرطبات نفع یافتن **علاج** ماء الشعیر شربت
بنفشه آب انار شیر خر شیر زن بقند دهند العبه و عصارات و لعوقات رطوبت افزا بکار برند لعاب بهدانه لعاب اسبغول آب ترب آب کدو بنفشه تازه
بر سینه طلا کنند روغن بنفشه روغن گل موم گداخته بر سینه مالند طبیخ بنفشه خیار خطمی نیلوفر آبزن کنند حریره سبوس ماش مقشر اسفناج کدو بر روغن بادام خورند
اگر چه بناشند مرغ دهند **قول جوان کورود** اگر کسیکه نزد آتش نشیند چون آهنگر و غیره پدید آید شیر خر نوشانند صفرت بیض و عدد در روغن بادام بی آتش
نیم اوقیه زعفران شش دانه آمیخته دهند مشک سه دانه شربت بنفشه یا شربت الطیا اوقیه آمیخته دهند تا یکماه مسکه عسل تازه هر یک نیم اوقیه زعفران
هشت دانه آمیخته دهند مسکه گداخته یک قاشق وقت شب دو ساعت قبل از غذا دهند در برد ریه تقدم استنشاق هوای بارد شرب آب سرد اکل اشیای بارده

این بیماران اکثر افتد و در ابتدا اندک بود و آخر محکم گردد **علاج** طبیخ حلبه نوشند جاوشیر نیم درم تخم حل کرده دهند قسط با آب سوده بر سینه طلا کنند روغن
بابونه روغن قسط مالند کبوتر کبک صفرت بیض نیمبرشت خورند **طبیخ حلبه** حلبه پنج درم بنفشه دو درم بادیان درم مویز منقی عدد جوشانده بقند شیرین کرده
هر روز چهل مثقال نوشند **قول جوان کورو** در خانه گرم دارند شربت زوفا دهند و عوض آب انجیر شش عدد زعفران قدری جوشانده نوشند و گوشت
الطیایا مرهم بارسیا تا ئویا روغن فیل بر سینه مالند و بعد بالش از هوا احتیاط نمایند در باد غلیظ که در منافذ تنفس آید تقدم اکل اشیای نفاخه عدم نقل در سینه
سرفه بلغم بلغم و اشتبدا داو باغذیه نفاخه شربت بزوری ایارج فیقرا با آب بادیان دهند جاوشیر درم با آب سداب حل کرده نوشند انوشدارو معجون فلاسفه
سنجبینا دهم تا انفع روغن سداب روغن بابونه روغن شبت روغن مرزنجوش شمع گداخته بر سینه و پهلوها مالند **قول جوان کورو** الیشر روغن بیدانجیر دوازده
قطره با نیم درم دهند روغن حب الغار روغن سنبل بر صدر مالند **شربت بزوری** کاسنی بادیان مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم قرطم هر یک شش درم بیخ
بیخ کاسنی گل نافت تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه گاوزبان هر یک چهار درم مویز بیست درم آب پنج رطل روزی تر کرده جوشانند دو رطل باند صاف
نموده قند دو رطل آمیخته قوام کنند شربتی ده درم مدر بول و حیض مفتت حصات مفتح سده کبد و طحال مزیل یرقان و حمی کهنه **انوشدارو** گل سرخ شش درم سعد
پنج درم قرنفل مصطکی سنبل سادرون هر یک سه درم زنجبیل بسباسه جوز بویه قاقلتین زعفران قرفه هر یک دو درم آمله مقشر قند عسل هر یک رطل آمله را در شیر گاو
اگر خشک بود یک شبانروز و اگر تر باشد سه روز تر کنند پس با آب شسته پاک کرده در نه رطل آب بپزند چون مهرا شوند در غربال آهنی یا مسی قلعی دار ریخته قند
عسل آمیخته قوام نموده ادویه آمیزند و در ظرف چینی دارند شربتی یک تا سه درم مقوی دماغ و اعضای رئیسه محسن لون مطیب نکهت و عرق و مشتهی طعام و مانش ثقل
منبسط مزیل خفقان و تفرج و سوء القنیه و در امراض و تقویت … حافظ سیاهی مو در انصباب ماده کثیر بفضای سینه **علاج** تدبیر استسقا کنند در بحران انکه در امراض
حاده و بحران پیدا آید **علاج** تدبیر آن مرض کنند **فائده** اگر سبب ورم ریه یا ورم حجاب حاجز و حجاب منصف صدر و حجاب مستبطن اضلاع کبد و طحال باشد
اول در عضوی از این اعضا ورم افتد پس او پدید آید و علاج هر یک بجایش مذکور است بدان رجوع کنند **قول جوان کورو** و اگر سبب سکون هوای باقی
در ریه باشد یا قوی قرمز … اسپیدان … دهند و مواضع سکون عطریات دارند مطیبات بخور کنند اگر سبب صعود دود
یا بخره زیبق باشد و لیسان کننده طلا اکثر پدید آید ورق طلا هفت عدد بعرق حل کرده دهند و طیبات بخور کنند **قول منول** شخصی از اکل زیبق عسر نفس
جمع مفاصل پدید آید … ورقهای طلا … آمیخته داد صحت شد **قول دومنیک** شخصی را از دود زیبق و دیگر فلزات ربو و
صداع و دوار پدید آمد ورق طلا داد صحت یافت اگر سبب ورم صلب ریه یا پرده منفکسه باشد کثرت غرغره شربت تنباکو شربت کشوث باسمو کبرتی دهند
تنباکو در حقه کشند اگر سبب تولد سنگ در ریه باشد سرفه باشد که … گاهی دری سنگ برآید صحت شود … همراه … سحوق
مشک … خون … اگر سبب … حیض باشد فصد باکنند حب مفتحه حیض … دهند و در حبس خون بواسیر فصد باکنند و ارسال
علق نمایند چند بار اگر سبب … طبیخ عشبه نوشانند تا نفع گردد و اگر صحت نشود … کهنه با اقش کنند اگر سبب سده باشد
فصد زیر زبان نمایند اگر سبب غلظه و عدم گردش خون باشد طبیخ چای … فصد کنند اگر سبب ورم ریه یا کبد و غیره باشد فصد کنند اگر سبب جراحت
با نیزه که بر ضلع صدر رسیده باشد تدبیر آن کنند **قول جالینوس** اگر ضیق النفس بطفل شود آن را اول … روغن عقرب بر قضیب مالند

تا بول بفراغت شود و رهائی یابد **فائده** نفس الانتصاب صعب از ربو است و مریض پهلو بر زمین نهادن نتواند و تا راست ننشیند یا بر پا نایستد و گردن راست
ندارد و بیالا ممتد نسازد تنفس نتواند کرد و سبب او ماده غلیظ یا ورم مجری نفس یا استرخای عضلات سینه است و علامت و علاج او مانند ربو است **فائده** تقلص
حجاب که نوعی از تنفس غیر طبیعیست سبب او سوء مزاج گرم خشک مفرط است که بدین سبب غشا مستبطنه سینه و پهلوها منقبض شود یعنی بهم آید و بسوی بالا کشیده گردد
حمی لازم عسر حرکات زبان از دهن بیرون کردن نتواند و چشم بیرون خاسته باشد و کتف بر افراشته باشد و نتواند سرفید و اگر بسرفه بیهوش شود و نفس در حلق گیرد
و باشد که عقل بشورد و سخن بیهوشانه گوید چرا که غشای دماغی بغشای سینه شرکت دارد و نبض صلب بود **علاج** صبحی کشکاب که در وکدو و آب تربز پخته باشند شربت
بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو آمیخته دهند بنفشه تازه مغز کدو لعاب اسپغول آب تربز بر سینه و پهلو ضماد کنند بطبیخ بنفشه خطمی نیلوفر آبزن کنند کدو اسفناج
ماش مقشر بشنیه [?] نیم برشت تربز انار روغن بادام حریره سوس لقند خورند بنفشه خطمی بموم روغن بر سینه طلا کنند روغن بادام در مفصلها مالند شربت دینار [?] عرق گاوزبان گلاب
بقند شربت کرده همراه تخم ریحان دهند **فائده** گاهی مضیق النفس منقطع شود حتی که تنفس ظاهر نگردد الا بحرکت منخرین و گاهی نفس بالکل منقطع شود و زنده بود
و تنفس از مسام گیرد مثال هوام که ماه‌ها در بطن ارض دارند در سرما تنفس نگیرند و این بسبب کثرت برودت قلب شود و کمتر است که علاج پذیرد **علاج** آنچه در ربو یادگذشت
بکار دارند و داد دهند [?] این حال را مائل بحدت باید انجیر زرد و شونیز بعسل ضماد کنند روغن شبت و روغن شونیز روغن سداب بر صدر مالند و از اغذیه رطب پرهیزند
کشته مرجان که برای ربو و سرفه انفع است بستد در ظرف چینی کرده آب لیمو که بالا آید اندازند و بدارند چون آب خشک شود دیگر ریزند وقتیکه سفید گردد
در ظرف گلی کرده آب لیمو دیگر ریخته بند نموده در پاچک دشتی نهاده آتش دهند که سوخته سفید گردد **کشته زیبق** که برای ربو انفع و اگر سه درم نحاس مذاب
سه دانه این اندازند ذهب گردد قنفذ گرفته بر عرق هر دو پایش که نزد کعب میباشند مبضع زنند و قدر ده پانزده درم خون گیرند پس زیبق سه درم در پیاله گلی
نهاده بر آتش نرم پاچک دشتی نهند و اندک اندک این خون اندازند و تا سه ساعت آتش دهند برنگ سفید و بعضی سیاه هم میگردد پس بمریض دهند در سه چهار روز
به گردد و فربه شود **دوا** بهدانه اصل السوس هر یک دو نیم ماشه دیلو زوفا بنفشه پرسیاوشان هر یک نیم درم نبات سفید شش درم آب رطل جوشانده یا زرازند کرده
کاکره سینگی مرکی هر یک نیم درم برگ چای سه درم نبات سه درم در آب جوشانده یا برگ سداب ثابت در آب جوشانده یا انجیر سفید ده درم آب جوشانده صاف کرده روغن
بادام قند هر یک درم آمیخته یا خل مدقوق ده درم آب چهل درم جوشانده صاف کرده عسل سی درم روغن کنجد بیست درم آمیخته یا اصل السوس انیسون بسفایج
جوشانده نوشند **دیگر** فلفل گرد ده درم آب سه رطل نرید سوم ماند نبات ده درم اندازند وقتیکه سه پیاله قهوه خوری ماند نوشند کباب خورند **دیگر** مرق جوشانده
بطور قهوه بیست یکروز نوشند و برگش بی نمک پخته هر قدر که توانند خورند **دیگر** زعفران نیم اکر [?] و فلفل چهار عدد ساییده چهار درم آب برگ ریحان یا آب
برگ بادروج آمیخته نوشند **دیگر** لعاب دهن اسپ مرده یا بادیا چکدشتی نخمر بند آمیخته یا پا دفلوس بر طاؤس یک رخام نخمر بند آمیخته یا عسل بطبیخ گلنار آمیخته یا زوفا
انجیر سداب با آب جوشانده یا بول طفل یا روغن بلسان یا زبل اللقلق با آب آمیخته یا طبیخ برگ اروسه یا طبیخ اکلیل یا شیرخر یا طبیخ چای یا طبیخ حاشا بالعسل آمیخته یا
حجر المحک نخمر سوده نوشند **دیگر** پرسیاوشان سه درم اشق اصل السوس هر یک دو درم آب نیم رطل جوشانده نوشند **دیگر** بادرنجبویه مشتی آب سه کاسه جوشانده
صاف کرده حب انتا سید [?] نیم درم آمیخته نوشند **دیگر** دم و ناخن رگ ماهی هندی بریده در تعویذ فضه کرده یا در خرقه بسته در گلوی طفل بندند مزیل ضیق
دیگر فلفل گرد عدد بلع کنند و هر روز یک عدد افزایند تا بصد رسد پس بدستور یک یک کم نمایند تا که یک عدد ماند **دیگر** سنبل درم با مرقد ره [?] و نخود دیا ریوند

درم یا مغز حب قطن هفت درم یا مومیائی درمی یا صبر بعسل یا شونیز مسحوق دو درم بعسل یا عظم یا لحم حمام صحرائی سوخته قدر دو حبه ببرگ تنبول یا جگر گرگ یا جگر
بچه سگ ده روزه بخم شسته خشک کرده یکدرم یا ریوند یا تنباکو یک رخام بعسل یا بهمن سفید نیمدرم یا دارچینی یا زعفران یا کندر یا نسیج عنکبوت بقند سیاه
پیچیده یا ریه قنفذ خشک کرده سائیده یا اخوان یا کهربا یا ریوند چینی که مع بر سوخته باشند یکدو ماشه یا تخم انجره بعسل یا مغز چلغوزه بعسل یا حب الکتان
بعسل یا موی آدم سوخته یا اشق بماء الشعیر یا برنج که در … نهند و سرخ گردد دو عدد در برگ تنبول یا پتهر کاجی نیم برنج در برگ تنبول یا … نیمدرم به بیضه
نیمبرشت یا خردل بعسل یا … بعسل یا سمند … یا گوگرد نیم مثقال بصفرت بیض نیمبرشت یا کندر نیمدرم با صمغ یا کتان بصفرت بیض نیمبرشت یا برگ
بان سرو سوخته یکسرخ در برگ تنبول یا اهیل بعسل یا اتیج نیم مثقال بطبیخ سبوس گندم یا بصفرت بیض نیمبرشت دهند **دیگر** بیدانه اصل سوس هر یک
یک نیمدرم کوکنار مع تخم خشخاش عدد قند سفید دوازده درم معجون ساخته یک نیمدرم دهند **دیگر** بیضه مرغ سیاه عدد روغن بادام بر آتش نیمبرشت قطره آمیخته
دهند … **دیگر** نانخواه نیم … نمک سیاه پنج درم در چوب قوم … کرده سه شبانروز در سایه دارند پس سوزند و ربع درم بعسل یا برگ تنبول دهند **دیگر** جوز ماثل تر
از تخم پاک کرده نمک نانخواه مسحوق پر نموده سوخته نمک بر آرند و یک رخام دهند **دیگر** بیش درم قند سیاه اونس آمیخته سه دانه دهند **دیگر** کتان چهار درم
فلفل … و … بعسل آمیخته وقت شب دهند **دیگر** جوزالقی ربع درم دهند اگر قی خواهند یکدرم دهند و اگر قدری … عدد فلفل با آب سائیده بطفل دهند …
از سینه بر آرد **دیگر** گاورس بریان سائیده بشیر … سه بار تر و بسایه خشک نموده قدر یک سرخ در برگ تنبول دهند **دیگر** تنباکو بعسل آمیخته هر روز چهار …
دهند **دیگر** … **دیگر** مراره … بقند سیاه پیچیده فرو برند تا هفته و نان گندم بی نمک خورند و از جماع پرهیزند **دیگر** مراره …
کنند و کباب … خورند مریض ضیق در یکروز **دیگر** … بریان … چند عسل آمیخته … صبح وقت خواب لیسند مریض ضیق در سه روز **دیگر** زاج سه درم در ظرف
کرده بر آتش نهند چون گداخته … فلفل درم اندازند چون زاج سوخته شود فرو گرفته سائیده ربع درم ببرگ تنبول دهند **دیگر** شیر زقوم دو نیمدرم به آرد خمیر
کرده بریان کنند پس اول سه روز غذای نرم خورانند روز چهارم … چون شش هفت مجلس شود برنج بجغرات خورند روز دوم نصفی دیگر
هم دهند و بعد سه روز برنج … حمام و دیگر اغذیه … تا هفته و از اشیای بادی پرهیزند مریض ضیق مزمن **دیگر** اسبغول یک کف صبح شام آب … در یک
ماه تخفیف و در چهار ماه بالکل رفع گردد … احتیاط یک یا دو سال خورند مریض ضیق بیست ساله **دیگر** توتیای سبز ربع درم بقند سیاه پیچیده فرو برند تا …
آب … نوشند تا سه روز قی و اسهال … خواهد شد صابر باشند اگر مضطرب سازد … برنج بروغن … دهند مریض ضیق بیست ساله **دیگر** … انیسون
دو درم … **دیگر** گندم شیر زقوم سه شبانروز تر کرده بریان نموده قدر حاجت دهند **دیگر** … کلان …
… نمک … کرده … ساخته آتش دهند چون سوخته شود دهند **دیگر** … فلفل …
درهم … حرکت دهند تا که همه … سائیده آمیز … بعسل دهند **دیگر** … سوخته قدر
از … گلاب آمیخته دهند **دیگر** … نموده بموزن عسل کف گرفته در ظرف سنگ یا سفال که نصفی خالی ماند کرده … دهن بند ساخته
… و از مضرات … پرهیزند
دیگر گندم در ظرف گلی … سوخته آمیخته سائیده … بحسب مزاج دهند بعده

هر روز یک حبه افزایند در هر هفته رفع شود و اگر پنجاه روز خورند باز عود ننماید **دیگر** مغز نبات الصبر بیست رطل نانخواه نیم رطل در سبوی نو تو بتو نهاده بند کرده هشت
پاس آتش دهند پس سرد کرده نانخواه برآرند و بسایه خشک نموده ربع درم دهند مزلیهٔ زمن **دیگر** حب قطن ربع رطل نمک شور نیم رطل نوشادر دو نیم درم در پیالهٔ
گلی نمک و قطن ته بته نهند و در وسط او نوشادر گذارند پس پیالهٔ دیگر بر او نهاده هفت ته گل حکمت داده در بیست آثار پاچک دشتی در حفره نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند
و ربع یا نیم درم در برگ تنبول صبحی دهند **دیگر** نبات الصبر پارچه پارچه کرده ده رطل در دیگ گلی آب ندیده نهند و بالایش نمک شور رطل نانخواه نیم رطل دار فلفل سه درم
نهاده بار دماش بند نموده پنج پاس آتش دهند که خاکستر گردد ربع درم نهار دهند و روغن کثیر خورند از ترشی و شیرینی پرهیز نمایند **دیگر** انیسون نرسکافته زراوند نطرون
کمون پاشیده خشک کرده یک مثقال با آب گرم دهند **دیگر** خون حباری سه مثقال نجم دهند **دیگر** سکر العشر ده درم با آب گرم تا یک ماه دهند **دیگر** [?]
ماشه بعرق ایرسا و عرق سنبل شربت زوفا دهند **دیگر** ریوند یا کاکراسینگی در دهن دارند **دیگر** پوست سبز درخت هنگوٹ سه رطل چوب کهنهٔ کریل ریزه کرده
چهار رطل جوز بویه دو عدد قرنفل دو نیم درم در سبو که زیر او ثقب باشد پر کرده دهن بند نموده و بوته خرد زیر ثقب نصب نموده در زمین حفری کنده سبو را در آن
نهند تا بوته در حفره آید پس خوب وصل بند نموده پاچک دشتی مانند آوه کلال چیده آتش دهند چون سرد شود بوته جدا کرده گیرند و روغن که در بوته باشد قدر یک سرخ
در برگ تنبول داده باشند **دیگر** ملخی زرد و سبز که بر درخت عشر بود یازده عدد در ظرف گلی کرده گل حکمت نموده در ده رطل پاچک دشتی نهاده آتش دهند
چون سرد شود برآرند و سائیده قدر برنج در برگ تنبول دهند **دیگر** قرنفل سه درم و تخم حنظل پر کرده بظرف گلی نهاده دهن بند نموده و آتش نهند که خاکستر
شود قدر یک ماشه ببرگ تنبول دهند **دیگر** در دیگ گلی نمک شور پر نموده در میان آتش حمام نداوج مع بیه نهاده بند کرده آتش دهند که بسوزد پس یک ماشه دهند
دیگر زرد چوبه مسحوق بشیر عشر تر و خشک نموده یک یا هشت سرخ دهند و نان مرغن خورند **دیگر** گانجه و تنباکو آمیخته سوزند راوش قدر برنج ببرگ تنبول
دهند **دیگر** درخت جوز ماثل خشک کرده یا زرد چوب یا چرچره در چلم نهاده بطور تنباکو کشند **دیگر** رال یا اتیچ در چلم نهاده بطور تنباکو کشند روز اول یک
روز دوم سوم سه بار **دیگر** دخمر تا شربت حرمل بعرق زنجبیل بعرق ایرسا حب صنوبر قرص اسقیل بلادر اللحم حب هندی حب کته حب تنکار [?]
انفع **حب** تخم جوز ماثل مصطکی ریوند کتیرا برابر قدر ماش حبوب بسته جبی هند **حب** دار فلفل [?] قدر نخود حبوب بسته صبح شام جبی دهند **حب** [?]
اصل سوس و بشربت پرسیاوشان حبوب بسته در دهن دارند **حب** صبر فلفل بآب ادرک قدر فلفل حب بسته صبحی جبی دهند **حب** کتیرا ربع اصل سوس
نیم لعاب بهدانه یک نشاسته یک نیم نبات چهار حب بسته در دهن دارند **حب** توتیای سبز و تنکار یک آب برگ ترب قدر نخود حبوب بسته یک یا زیاده
با آب دهند قی مخرج بلغم حنجره و فم معده مزلیهٔ ضیق **حب** زنجبیل تنکار انگوزه نمک سنگ برابر آب برگ سنجنه قدر نخود حبوب بسته صبح شام جبی دهند **حب** صبر
دوازده هلیله زرد ریوند هر یک شش درم هیارز عفران عاقرقرحا فلفل زنجبیل هر یک سه بآب ادرک قدر فلفل حبوب بسته جبی هند **دیگر** تخم جوز ماثل فلفل زنجبیل تلتین
حصی لبه هر یک یک دارچینی بهارنگی هر یک دو بسایند شربتی ربع درم **دیگر** روغن مغز تخم نکاس بطور بیتال جبتر کشیده چهل روز در شعیر دفن دارند پس هر روز قدر سه
دانه روغن با برگ تنبول خورند **دیگر** نمک سنگ ده درم در آبخوره گلی کرده شیر عشر ریخته دهن بند نموده گل حکمت ساخته خشک کرده در سه آثار پاچک دشتی نهاده آتش دهند
بعد سرد شدن برآرند شربتی سه تا هشت دانه **حب** قرنفل تنکار تنباکو برابر آب ورک حب قدر نخود بسته جبی دهند **حب بلیش** ریوند بلیش اسود صمغ عربی هر یک دو زنجبیل سه قدر
هر شف حبوب بندند و حب صبح دو و شام دهند و بشیر خواره ربع یا نصف حب دهند مزلیهٔ ضیق و سرفهٔ بلغمی **حب بلیش** بلیش سه نیم درم فلفل چهار درم تنکار [?] قرنفل

داچینی عاقرقرحا زعفران هیل هر یک ربع درم جوزبویه عدد با آب ادرک قدر فلفل حبوب بندد حبی در برگ تنبول دهند مزیل سدّه بلغمی و قولنج ریحی امراض بارده
و عرق سرد **حب بیش** بیش دو نیم درم شیر چهار رطل سه ساعت جوشانده بعده در آب همین جهت نموده تنکار بریان عاقرقرحا هر یک و نیم درم شنگرف هفت
نیم درم فلفل دارفلفل هر یک مثقال با آب ادرک قدر مونگ حبوب بسته حبی دهند مزیل سرفه کهنه و ضیق **حب شفا** تخم جوز ماثل سه ریوند دو صمغ عربی زنجبیل
هر یک یک قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مزیل امراض بارده و حاره و صداع نو و کهنه حار یا بارد و حمیات مزمنه و نائبه قبل از نوبت دهند مسکن وجع قولنج مزیل
تشنج بدن بریا بندند جوانی مداومت اهمیه طبیعی سازد قاطع عادت افیون حافظ صحت **حب انزروت** عاقرقرحا دو غاریقون تربد هر یک دوازده
ایارج فیقرا اصل السوس شحم حنظل هر یک هشت انزروت سفید ثلثه با آب حبوب سازند شربتی دو تا چهار درم منقی بلغم از اعضای صدر و سر مزیل عسر نفس
عرق توام توام مصفی مقوی بانزده آثار و کهنی مسحوق یک نیم پاو آب ده آثار خمیر کرده هشت روز در زمین دفن داشته عرق کشند شربتی نیم درم مزیل ضیق
نفس مقوی باه مشتهی مقوی جمیع اعضا باز آینده جوانی تریاق امراض بارده **عرق بلادر** بلادر یک من سر دو در کرده لبن البقر شش من بتدریج جوشانند چون
یک من شیر جذب شود فرود آورده خشک کرده جغرات شوینده بعده شیر تازه چهار من قند سیاه کهنه دوازده من آب قدر حاجت گل دهاوه ده سیر در خم مستعمل اندازند
و بعد جوش قرنفل جوزبویه بسباسه دارچینی خولنجان کبابه هیل زعفران انداخته بعد ده سه روز عرق کشند یا مقطر کنند برای برص جذام و جمره و ناصور و قولنج و استسقا
و بیضه ضیق النفس و پوست اطراف و وجع مفاصل نافع **لعوق حب صنوبر** مغز حلغوزه کتیرا صمغ عربی کتان بریان ایرسا با عسل سه چند شربتی ده درم
منقی سینه و ریه از اخلاط غلیظه و مدر مزیل ضیق و سایر امراض بارده سوداویه بلغمیه صدر و ریه **لعوق سلحفات** رماد سلحفات ده فلفل یک عسل آمیزند و
صبح شام یک ملعقه خورند **لعوق اهیل** اهیل سه قد یک من لبن البقر نیم پخته کرده بعسل مقوام آمیزند مزیل ربو بلغمی تا هفته متواتر دهند **بخور** مزیل ربو و سرفه بلغمی
مرقشیثا سلیخه زعفران برابر بخیر قرص ساخته بر مجمر نهند و دود به دهن کشند **بخور** مزیل ربو و ساعت زراوند مدحرج مسحوق بقدر بیضه بقر آمیخته قدر درم قرص
ساخته یکی بخور کنند **شربت زوفا** مغز زوفا نیم رطل با آب گرم روزی ترکرده جوشانند سوم پالند صاف کرده عسل رطل نبات چهار رطل آمیخته قوام
کنند مزیل ضیق و سرفه **شربت نرگس** پیاز نرگس تازه ربع رطل با آب گرم روزی ترکرده با آتش نرم جوشانند صاف نموده قند یا عسل رطل آمیخته قوام
کنند مزیل ربو و غیره **اطریفل فراسیون** عناب هر یک بیست عدد فراسیون اصل سوس زوفا اسطوخودوس گل بنفشه هر یک نیم مثقال مویز
منقی بیست پنج مثقال آب دو من روزی ترکرده صاف کرده عسل صد مثقال سفید فی آمیخته قوام نموده بلیله هلیله کابلی بلیله آمله اسطوخودوس هر یک
پنج مثقال بادیان کشنیز خشخاش هر یک ده نیم مثقال صبر فلفل درم سائیده پانزده مثقال روغن بادام چرب نموده بعسل سرشند و بعد چهل روز استعمال کنند
شربتی مثقالی وقت خواب با آب گرم برای نفخ تلیین طبع و ربو بلغمی نافع **قول جوان کورو** ورق همراه طلا برای ضیق النفع شیر زن شیرخوار مفید
مضیق کرده مرغ شود **فصل سوم در ضیق الصدر** اعضای منفسله که مخصوص بنفس اند متحرک شدن نتوانند و در انبساط عصیان ورزند
قول جوان کورو و لاغر و خشک شدن لحم پشت است اگر بسبب کثرت جماع باشد عدم حمی و با وجود اکل غذا اعتیاد لاغر بود احساس صعود انجره مثل
رقبانه در قت و حسب بول و براز **علاج** بنوره می تنقیه مقعی این کاهین نماید بعده شیر خر دهند و با جمله شیر گاو نوشانند
تا فربهی آرد اگر بسبب کثرت ریاضت یا حمل بار گران باشد و وجع شدید در پشت و سینه **علاج** ترک سبب کنند شیر خر نوشند اغذیه لطیفه خورند اگر بسبب

کثرت خون باشد که در نخاع ریخته بند شود و حرارت طبیعی را فاسد کند امتلای عروق لون جلد مائل بسیاهی **علاج** فصد کنند و دیگر تدابیر مناسبه نمایند اگر بسبب
انصباب ماده دیگر در نخاع باشد **علاج** ادویه که در نزله که از سر بعضوی ریزد نافع بود بکار برند اگر کافی نباشد بر فقرات داغ دهند پنج خط داغ در هر یک بند اگر بسیار
لاغر بود و تاب داغ ندارد خرقه بخمر تند گرم تر کرده برپای گذارند اگر این هم نشود ده عدد محجمه ناری بر بالای پشت سوی زیر دو اصبع نهند طفلی چنین بالامرض گرفتار
داشت بیضه مرغ در بول خود جوشانده در حنا به موریچه ها نهادند چون موریچه بیضه را خوردند صحت شد **فصل چهارم در سعال** حرکتی به ریه و دیگر آلات تنفس است
برای دفع ایذا و الم از خود **فائده** اگر نفث رقیق باشد دلالت بر ابتدای نضج کند و اگر در رقت و غلظ معتدل بود و سفید باشد تا آن نضج دارد و اگر غلیظ لزج بود و زرد یا
سیاه یا متغیر بود دلالت بر حرارت دارد نه بر نضج اگر بسبب سوء مزاج گرم ساذج ریه باشد حرارت ریه و عطش و [illegible] در سینه و سرفه یابس [illegible] حرارت افزا
و از برودت تسکین یابد و تقدم جلوس در هوای گرم و اکل اطعمه حاره و شرب گرم و شم عطریات گرم **علاج** ماء الشعیر لعاب اسپغول شربت بنفشه شربت نیلوفر لعوق خشخاش [illegible]
شیرخشت در دهن دارند چون حل شود دیگر نهند قرص [illegible] پنج مثقال رب سوس چهار کتیرا [illegible] مقشر بنفشه صمغ عربی هر یک دو قیراط با لعاب [illegible] حب بسته در دهن دارند
صندل کافور تراشه کدو آب برگ کشنیز آب برگ کاهو گلاب بر سینه طلا کنند قیروطی خضر بر سینه مالند اگر یبس غالب بود غذا [illegible] سپستان
بماء الشعیر جوشانده روغن بادام آمیخته حقنه کنند لعوق لعابات دهند خرقه بقیروطی آلوده بر سینه نهند صندل بنفشه نیلوفر کافور [illegible] سپستان
در دهن دارند انار شیرین [illegible] کدو ماش مقشر روغن بادام حریره آرد گندم شیر بشکر خورند اگر حرارت حمی بود و صفرت [illegible] نیمبرشت مرغ دهند **قیروطی**
اخضر موم سفید بروغن گل یا روغن بنفشه یا روغن بادام گداخته آب خیار آب کدو آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ کشنیز کف مال کنند
شربت بنفشه مرکب بنفشه تازه رطل تخم خطمی بهدانه صمغ عربی هر یک ده درم آب چهار رطل [illegible] تر کرده [illegible] بجوشانند تا [illegible] نبات دو رطل
آمیخته قوام کنند شربتی هفت درم مزیل سرفه و شوصه **لعوق خشخاش** خشخاش [illegible] کتیرا صمغ عربی هر یک چهار مغز تخم کدو مغز بهدانه هر یک
سائیده بقند مقوم آمیزند برای نزلات حار رقیق و خشونت حلق و سرفه نافع **لعوق لعابات** لعاب اسپغول لعاب بهدانه هر یک [illegible] قاشق آب انار شیرین
آب خیار آب خرفه هر یک ده و نیم قاشق کتیرا صمغ عربی بنفشه مغز بادام هر یک سه مثقال خشخاش شش مثقال قند سی مثقال لعوق سازند برای سرفه حار یابس مفید
اگر سوء مزاج مادی باشد یعنی خون صفراوی در ریه حاصل آید عطش و حرارت نبض حمرت چهره عدم نفث و گاهی نفث قدری با سرفه آید **علاج** باسلیق زنند و [illegible]
مناسبه تلیین سازند پس آنچه در ساذج گذشت بکار برند و اگر در کبد حرارت باشد تسکین حرارت کبد نمایند **قول جوان کور** [illegible] بعد فصد آب برگ کاسنی نوشند
[illegible] وقت شب قبل از غذا یا در آب گرم گذارند اگر با سرفه خون آید شعیر مقشر چهار [illegible] آب سه کانا جوشانند چون قدری ماند آب دو [illegible]
و دو کانا آب دیگر اندازند چون [illegible] ماند مالیده صاف نموده در شیشه نهند [illegible] نیم رطل این قدری شکر یا شربت [illegible] آمیخته صبح و وقت شب بعد پنج ساعت
از غذا دهند تا پانزده روز اگر کافی نبود حب رب سوس دهند و تنقیه [illegible] کنند اگر بسبب انصباب ماده رقیق گرم از سر به ریه باشد احساس تیزی
که حلق میریزد و تقدم زکام گرم حرارت دماغ لذع و حرقت در غلصمه و قصبه لزوم سرفه بی نفث و وقت شب عقب خواب اشتداد کند و این [illegible]
اگر بزودی تدارک نکنند مزمن شود و احداث سل نماید **علاج** برای منع نزله شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار خشخاش مغز یا قلا برگ آس تخم کاهو گل سرخ یا
بطبیخ گل سرخ دو خرنوب و نیم عدس غرغره نمایند اگر غلبه خون بود و مانع نباشد فصد کنند حقنه نرم نمایند و بر قفا [illegible] عناب بیست عدد [illegible] سپستان

سی عدد انجیر ده عدد بنفشه ده مثقال ایرسا سه مثقال قند شصت مثقال شربت ساخته یک قاشق با آب آمیخته دهند طبیخ زوفا نوشند و بعد سه ساعت
ماء الشعیر بقند دهند اگر قبض بود طبیخ عناب سپستان هریک سی عدد بنفشه ایرسا هریک دو و نیم درم گاوزبان چهار درم مغز فلوس هفت مثقال ترنجبین بیست
مثقال آمیخته دهند کتیرا صمغ عربی مغز بهدانه هریک یک خشخاش یکنیم ایرسا دو قند ده حب بسته یا نشاسته کتیرا مغز بادام نبات خشخاش کوکنار صمغ عربی
گل ارمنی برابر بلعاب اسپغول حب بسته مدام در دهن دارند خشخاش خورند خمر نوشند گلاب بویند و بعد حلق راس گل ارمنی گل مختوم با آب بارتنگ
بر سر طلا کنند روغن بید که در و کوکنار مع تخم جوش بود بر سر مالند حلوا بروغن بادام حریره سبوس قند عدس مقشر بیض قلیه مرغ اسفناج کدو خورند
بخور سندروس قند زعفران در بینی رسانند یا خل بر سنگ گرم انداخته پیش بینی دارند شربت بنفشه با آب انارین دهند اگر اشتداد کند در حمام
روند حلق شعر کرده بخرقه درشت سر را بقوت مالند تا پوست سر منضغط شود پس نقاطات را ادنی مندمل شدن ندهند تا ماده بدین سو برآید
یا خردل با آب انجیر طلا سازند تا آبله آرد یا میان سر داغ دهند تا ماده بریه نریزد و منجر بسل نگردد **قول جوان کورو** و برگ تنباکو مقمع کنند
تا قی شود اکوا بیند یکتا یا کین تیلیو دهند اگر کثرت خون باشد فصد نمایند حقنه کنند شیر خشت سه اونس دهند حب کوردی انا خورند و گهونگهه کهربا
مصطکی گل سرشوی هریک درم یک عدد صفرت بیض سلوق آمیخته خرقه کتان آلوده بر یافوخ نهند بعد بست ساعت تبدیل کنند شخصی در تابش
آفتاب برای سیر رفت ماده سر گداخته بر ریه ریخت و شخصی از هشت ماه سرفه بسبب نزله داشت و قریب مرگ رسیده سه اونس کین تیلیو دادند پانزده قرص
حب کوردی انا خورانیدند صحت شد اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج ریه باشد صاصیت لون و سینه قلت عطش و انتفاع از هوای گرم و تقدم آن
جلوس در هوای بارد و اکل اشیای بارده **علاج** اگر از امور خارجیه چون حصول هوای سرد و برف و شرب آب بارد باشد ازاله سبب کنند پس حتی الامکان
حبس دم کنند که فوراً ریه را گرم میکند و اگر امور بدنی باشد چون استفراغات مفرط و مانند آن طبیخ انجیر مویز اصل سوس گلقند عسلی آمیخته دهند و از بادیان
خردل بریان کتان حلبه حب صنوبر فستق بادام کتیرا آلو قند لعوق کنند عوض آب ماء العسل نوشند انجیر با پیس بادام خورند روغن نرگس روغن یاسمین موم روغن
در سینه مالند اگر فرس بود مرهم سعیه بعسل آمیخته اندکی در دهن دارند سکبینج روغن بلسان هریکدرم آمیخته دهند لحم ارنب طیور بری مرغ گوسفند نخود آب بادیه گرم حریره
گندم بقند روغن بادام خورند و از اشیای بارده و هوای سرد پرهیزند اگر بسبب نزول ماده بارد از سر بریه باشد تقدم زکام و ثقل سینه احساس برود در صدد خروج ماده
لزج بسرفه باشد **علاج** برای نضج ماده طبیخ زوفای کبیر یا طبیخ انجیر حلبه اصل سوس زوفا عسل دهند اگر در سینه حرارت باشد ایرسا سپستان شعیر مقشر جوشانده
ترنجبین روغن بادام آمیخته دهند نخود نیمکوفته کشک شعیر قدری بادیان جوشانده نوشند لحم مرغ طیور بری غیره بدار چینی فلفل خورند عوض آب ماء العسل نوشند زوفا پودینه
ایرسا خردل قردمانا فلفل تخم انجره انیسون برابر بعسل آمیخته دهند که منقی سینه و منضج ماده غلیظه است ب سوس پنج فلفل قردمانا مغز بادام هریک دو دانگ زنجبیل بعسل
حب بسته دهند که منقی ماده غلیظه است اگر سرفه بشب رنج دهد مرسیعه کنند برابر افیون قدری حب بسته وقت شب در دهن دارند بادیان رب سوس هریک دو
مغز بادام سه کتان فلفل هریک چهار نبات پانزده بلعاب بهدانه حب ساخته مدام در دهن دارند **طبیخ زوفای کبیر** انجیر زرد ده عدد تمر مویز حلبه زوفا اصل سوس
هریک ده درم ایرسا پنج کرفس حنیادیان تخم کرفس بادیان تخم انجره فوتنج فراسیون هریک پنج درم پرسیاوشان هفت درم آب سه رطل جوشانند سومی
ماند صاف کنند شربتی سه اوقیه برای سرفه کثیر الرطوبت و ربو و اخلاط غلیظه سینه و نفث الدم انفع **قول جوان کورو** و اگر ماده کثیر بود فصد کنند

پس ادویه منضجه دهند اگر رقیق باشد کالنجبین پنج پنج بعد هشت هشت ساعت دهند شربت گل لاله شربت کودیون انفع و برای تنقیه شست سه لونس با دق مرغ
آمیخته یا شربت او ریو با طبیخ پیتو رال دهند و بعد تنقیه مازریون گرده همراه نبات مازریون کو بابهم اه طبیخ صندل رود دهند چند روز اگر بسبب رطوبت ریه و سینه باشد و این مستسقی
و مرطوبین افتد کثرت خروج بلغم بسرفه خرخره سینه خاصه در خواب و بعد انتباه و استفراغ بلغم در علاج **علاج** برای نضج باده طبیخ زوفا دهند بعده تنقیه
بحقن و اسهالی نمایند بعد تنقیه زراوند گرد و فلفل مغز بادام و دارچینی بسباسه خردل هر یک توصل جهل آمیخته یک یا دو مثقال دهند اگر سرفه باشد …
توم باشد حب میعه در دهن دارند حمام و عرق و ریاضت قبل از غذا کنند کباب قلیه یا به نخود آب خورند از مرق چرب و فواکه و غیره پرهیزند اگر ماده از سر یا اشنا
در ریه گرد آید روغن حب صنوبر یا روغن بادام با مربای بنفشه انجیر خرما مویز خورند شمع روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته بر سینه مالند و دود کندر میعه در دهن
گیرند معجون سعال قدر جوز خورند شربت زوفا نوشند کبوتر دراج خورند **حب میعه** مرکند میعه هر یک یک افیون اندکی قدر نخود حبوب بندند شربتی تا دو حب
اگر زعفران و روغن بلسان هر یک نیم افزایند قوی تر گردد **حب میعه از جالینوس** سوس و میعه یک زعفران افیون هر یک نیم تخم انگوری قدر نخود
حبوب بندند و گاهی کندر نیم می افزایند و گاهی مویز منقی حب می بندند **معجون سعال** مغز حلغوزه سه مغز فستق پنج لب لوز مقشر کتان هر یک ده
فانید برابر همه طلیا کنند **قول جوان کور** رووشکر نیم رطل خمر تند رطل با آتش نرم جوشانده یک قاشق بفرق دو دو ساعت داده باشند توم
بریه گرده و … سائیده برکف یا ضماد کنند اگر کافی نبود طبیخ انیسون زوفا کشمش دهند حاشا با العسل جوشانده نوشند بعده قرص غاریقون یکدرم
دهند اگر بسبب یبوست و حرارت ریه باشد وقت حرکت و جوع عطش افزاید و حمام مرطب و اکل مرطبات تسکین یابد ضیق نفس عدم نفث نزال سرعت و تواتر نفس عطش و گاهی حمی هم باشد اگر
مشتد شود حرارت غالب گردد و بدق می انجامد و درین مرض سرفه … ضیق غرض **علاج** شربت خشخاش ماء الشعیر کدو عناب سپستان بنفشه روغن بادام باشد ماء الشعیر شربت بنفشه
لعاب اسبغول گلاب آب خیار بقند دهند حب سعال در دهن دارند قیروطی از روغن بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو موم سفید کتیرا ساخته بر سینه مالند ناف مقعد قدمین روغن بادام چرب دارند شیر
بیگم غسل کنند در آب زن مرطب نشینند در آب مشروب کتیرا بهدانه انداز صمغ عربی با آب گداخته روغن بادام آمیخته بپزند چون غلیظ شود لعوق کنند روغن
بادام بلعاب اسبغول آمیخته دهند حریره از سبوس و روغن بادام قند و فالوده از خشخاش روغن بادام قند ساخته شیر برنج و شسیده مرغ فربه فروج با یخه گوسفند …
قطف خیار قثا مرغ صفرت بیض نیم بخت خورند اگر حمی باشد فصد کنند و لحوم ندهند اگر بسبب یبوست صفرا باشد عظم نفس و ضیق حرارت عطش خروج بلغم زرد
علاج فصد کنند شربت نارنج شربت بنفشه خمیره بنفشه لعوق لعابات کشک شعیر لعاب اسبغول بقند دهند صندل بعرق بید مشک بر سینه طلا کنند موم
بروغن مغز تخم کدو روغن بادام گداخته بر صدر مالند حریره سبوس خورند اگر یبوست بسبب سودا باشد سواد کمودت بلغم و دیگر آثار سودا **علاج** تنقیه سودا
کنند حریره سبوس بقند ساخته دهند نخود آب لحم مرغ و گوسفند خورند اگر بسبب خشونت ریه باشد از وصول دود و غبار سیحه قوی **علاج** حسو و لعوقات
مرطبه دهند حبوب مرطبه در دهن دارند دهان مرطبه تجرع کنند و در گلو مالند و ناف و مقعد چرب کنند باقی تدبیر سوء مزاج حار یابس نمایند اگر بسبب حرارت
متقنبه ریه باشد که بعد حمی شود حرارت اندوه و تسکین به هوای بارد **علاج** فصد کنند عناب سپستان بنفشه قند شربت کرده دهند شربت خشخاش شربت
بنفشه نوشند کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام حب بسته در دهن دارند لعاب بهدانه دهند مرغ اسفناج خورند و از اغذیه ترش شور … کثرت تکلم و غذا
پرهیزند اگر بسبب برودت یبس … ریه باشد در سرما اکثر شود و از حمام و اشیای گرم و آب گرم ساکن شود **علاج** انجیر مویز سپستان اریسا قند شربت کرده

کتیرا صمغ عربی الوکتان مقلو هر یک دو قند هشت حب بسته در دهن دارند حریره سبوس لهم حمام کبک نخود آب بدارچینی فستق انجیر خورند خمر شیرین نوشند از آب و اشیای بارده پرهیز کنند اگر بسبب برودت رطوبت قصبه ریه باشد کثرت لعاب بحت صوت احساس خشونت **علاج** بطبیخ بادیان انیسون عسل یا بطبیخ اسیا عسل غرغره کنند حریره سبوس عسل روغن بادام دهند مربای زنجبیل خورند اگر مزمن شود ماء الاصول دهند فندق بقند و عسل یا شونیز بعسل لعوق کنند نخود آب حمام کبک بادویه گرم خورند اگر بسبب جراحت یا ورم قصبه ریه یا صدر باشد یا ورم حجاب سینه و حجابیکه میان دل و ریه است یا ورم کبد و طحال یا ورم حلقوم باشد و این همه در نفث الدم و سل و ذات الصدر و ذات الریه و ذات الجنب و برسام و ذات الکبد و ورم طحال گفته شوند و ورم حلقوم و خناق گذشت اگر بسبب شورش باشد سببش خون صفراویست سرعت نبض حرارت بول و نفع از سرد **علاج** فیفال زنند حجامت کنند تنقیه صفرا آب تمرهندی آلو شیرخشت مغز فلوس نمایند شربت زوفا شربت بنفشه دهند کتیرا صمغ عربی لعاب بهدانه لعاب خطمی نبات لعوق کنند لعاب اسغول بقند دهند حریره از سبوس گندم قند روغن بادام ساخته صفرت بیض نیمبرشت خورند و از آب سرد و اشیای ترش پرهیز ند باقی تدبیر شور حلق کنند اگر بسبب شرکت معده باشد اشتداد سرفه وقت امتلاء و سکونش عند خلو **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال کنند شربت زوفا شربت بنفشه دهند **شربت زوفا** بادیان تخم کرفس هر یک پنج درم مویز سی درم زوفا هفت درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل سوس ایرسا هر یک سه درم پرسیاوشان شش درم انجیر ده عدد گلقند رطل نبات دو رطل طبخا کنند شربتی ده تا یازده درم مزیله ضیق و سرفه ملین سینه منضج بلغم غلیظ مجاری نفس **فائده** در سعال یابس با بین کفین جائیکه دست مریض رسد چهار تیغ علق گذارند و خون حسب قوت گیرند و بعد دو سه روز فلفل گرد زرد چوب بعسل آمیخته دهند یا زرد چوب در آتش پخته بنمک خورند **انتباه** در هر سرفه که بلغم غلیظ پخته دفع همیشود در اندک ایام بند نکنند بلکه شربت زوفا شربت بنفشه دهند تا دفع شود و چون بینند که ماده کم شد حب سعال دهند اگر غلبه خون باشد و احتمال زنند تا منجر بسل و ذات الریه نگردد و ماده سرفه هر چند که بلغم باشد کمتر است که آن بلغم بی حدت بود پس اصلاح او بشربتهاء و عرقها چون نیلوفر و غیره نمایند و در سرفه شدید اطراف بقوت انفع و اگر دادن مسهل ضرور بود طبیخ مسهله دهند **قول جالینوس** اگر نفث غلیظ بر آید بفقوع زوفا تلطیف کنند اگر رقیق بر آید به نشاسته و صمغ تغلیظ نمایند اگر بر نج بر آید سکنجبین و اشیای حریفه اصلاح او سازند و اگر کثیر بر آید حتی که باعث ضعف شود تنقیه تن بمسهل کنند اگر بسیر فه دغدغه در قصبه ریه باشد بدانند که ماده از دماغ میریزد و اگر مع نفث بود بدانند که ماده منصب بقیقست و کسی که سعال از تکلم یا اقتلاع دهن غلبه کند بدانند که مرض از داخل نیست بلکه بسبب خشونت قصبه ریه یا برودت است که باو رسیده و گفته اگر مریض را از چیز منوم ثقل سینه و ضیق نفس پیدا آید و اگر چیزی برای تنقیه دهند سرفه افزاید پس باید که اشیای منوم مانع سعال را با اشیای ملطفه و مخرجه ماده با آسانی مرکب کرده بکار برند **قول یهودی** اگر سرفه باشد بود بجدی که قی کند باید که محجمه بر فقره دوم زیر عنق نهند و شیر دهند ساکن شود **قول ثابت** اکل انجیر یابس و بادام مزیله سعال مزمن است اغذیه ترش مانع عفص شور مضر سعال اند **قول لارزوربیر** روغن تخم شلجم دو یا چهار درم دهند اوکو انیته هیوکتا ئیس بر صدر ضماد کنند فرسنديک گیلاس آتش دهند چون شعله یابد قدری نمک آمیخته نوشند که مزیله سرفه مزمنست تخته نبات برابر اصل سوس قدری که حب بسته شود آمیخته قدری نیق صحرائی حب بسته صبح شام یک یک طبیخ بانسه دهند نمک تنباکو یکسرخ در برگ تنبول دهند طبیخ چای نوشند بیرو اتیکو مینرال سدلار باکسمو کیهتی بهروزی حب وغیره سابقس حب چیپکاس نیکراس حب صبری حب بنتوه ائیس حب دمی ایسترا کی حب باراتوسی دیامشک شربت زوفا شربت اصل سوس شربت دمی الاروغه

شربت ذی اوذیکا شربت الطلی شربت خشخاش عرق بینیکا مرکب عرق سلیسے عرق ہیدر وتیکا عصارۃ الکابس یا عصارہ افیون فلوریزوین قرص حنظل
لعوق سرفہ لعوق سافو ہیشتری نالادس ذی ویناس طبیخ توسی طبیخ ذی تالا یا مرق توسی بار العسل مفردا ہمہ مفید اند ہر کہ مناسب حال باشد دہند **قول**
جوان کورو شخصے از سہ سال سرفہ داشت تار تروامیتیکوشش دانہ دادند در قی یک ریزہ سنگ برآمد و صحت شد شخصے عظم بلع کرد از ہمان وقت سرفہ
پیدا شد چون عظم برآمد صحت یافت **دوا** تریاق کبیر یک ترسہ بعسل دہند **دیگر** معجون ترمس دو ثلث درمی بخمر ممزوج در اول شب دہند **دیگر** دوا را الجامع
یک سرخ بعرق بادیان نیم گرم وقت خواب دہند **دیگر** روغن بلسان دہند **دیگر** شربت فرفاویس و حب الآس لعوق حب صنوبر لعوق زوفا لعوق خشخاش انفع
دیگر کاکر اسینگے یا دار چینی یا صمغ عربی یا صمغ چینی در دہن دارند **دیگر** کتیرا بعسل آمیختہ در دہن دارند **دیگر** حرف بعسل آمیختہ یا خردل بعسل آمیختہ یا بذر بنج
بخمر آمیختہ یا فلفل زنجبیل حمار برابر سائیدہ یا کتان بریان چند بعسل آمیختہ یا نقل درم دہند **دیگر** فل نوشند **دیگر** مصطگی خورند **دیگر** قصب الذریرہ بر مجمر ریختہ دود
در حلق کشند **دیگر** گاوزبان بہار العسل جوشاندہ یا گندم مقشر در آب جوشاندہ یا پرسیاوشان اصل سوس ہر یک درم نشاستہ ربع درم پرسیا اسکر و بلو عسل
درم جوشاندہ یا پوست ببول قند سیاہ ہر یک نیم رطل یا نانخواہ نمک ہر یک دہ درم جوشاندہ یا اصل سوس بنفشہ بہدانہ ہر یک دو درم ہیل خمیرہ بنفشہ یا خمیرہ
خشخاش ہر یک نیم درم قرنفل سہ عدد نبات پنج درم آب نیم رطل جوشاندہ یا پرسیاوشان دو اسکر و بلو زوفا ربع درم اصل سوس نیم درم خبہ درم نبات دو درم
آب بیست درم جوشاندہ یا اصل سوس پرسیاوشان ہر یک نیم درم زوفا دار چینی ہر یک یک نیم ماشہ بہدانہ ربع درم نبات دو نیم درم جوشاندہ یا پرسیا
خولنجان ہر یک ربع درم بیخ خطمی اصل سوس پرسیاوشان ہر یک درم زوفا نیم درم زعفران دو دانہ قرنفل سہ عدد عسل دو نیم درم آب نیم رطل جوشاندہ
یا بنفشہ بہدانہ پرسیاوشان ہر یک نیم درم اصل سوس درم کشمش دو درم آب نیم رطل جوشاندہ یا پوست درخت کنار سہ روز تر کردہ خشک نمودہ دہ درم فلفل بزر
جوشاندہ صاف نمودہ نوشند **دیگر** برگ نورستہ عشر یا برگ تنبول مع مصالحہ در موسم سرما روز اول یک وزر دوم یک نیم خورند و ہر روز نیم برگ افزایند تا بہ برگ
رسد پس تا چہل روز سہ برگ خوردہ باشند و از ترشی بادی و شیرینی پرہیزند مزیلہ سرفہ و ضیق **دیگر** شلجم در خرقہ پیچیدہ گل حکمت کردہ در تنور پختہ آبش فشردہ تنہا
یا بہ نبات نیم گرم نوشند **دیگر** گل عشر ناشگفتہ درم نانخواہ قند سیاہ ہر یک نیم درم سائیدہ آمیختہ بسایہ خشک کردہ نہار یک کف دہند مزیلہ سرفہ و قولنج
ریحی و امراض سینہ و شکم **دیگر** بار کٹائی ریزہ ریزہ کردہ بنمک آلودہ خورند مزیلہ سرفہ کہنہ و بلغم سینہ لعقی **دیگر** ماہی صغیر چہار ادونس نمک دوازدہ درم شخار سہ درم
در سبو کردہ گل حکمت نمودہ سوزند شربتی دو تا چہار حبہ **دیگر** نمک سنگ ہر قدر کہ خواہند بدستہ قرنفل بروغن گاو بریان کنند و قدری ازین نمک در دہن دارند
فوراً نفع دہد **دیگر** پوست بیخ ابراہیتا مع پانزدہ عدد فلفل گرد سائیدہ با آب گرم دہند **دیگر** بار کسوندی بریان کردہ خورند مزیلہ سرفہ یابس **دیگر** نمک ار دو سہ درم
کتیرا صمغ عربی اصل سوس ہر یک درم سائیدہ دہند **دیگر** طبیخ آلو نوشند **دیگر** افیون قدر کرسنہ خورند **دیگر** ریواد محرق بعسل آمیختہ ربع یا سہ درم دہند **دیگر**
نبات بمسکہ گاو آمیختہ چہاردہ روز خورند **دیگر** دار چوبہ دو عسل شش آمیختہ سہ درم صبح شام دہند **دیگر** انگزد بعصفرت بیض آمیختہ خورند **دیگر** تربہ پختہ خورند مزیلہ فرمن
حب ماقرحا فلفل پوست انار تخم کرنس برگ بانسہ بیخ کٹائی پوست ببول نمک سنگ قلی مع عجین ہر یک یک افیون نیم آب ادرک قدر نخود حبوب بستہ
در دہن دارند و آب بلع کنند مزیلہ سرفہ بارد رطب **حب** گل عشر تازہ ناشگفتہ فلفل برابر قدر نخود حبوب بستہ صبح شام دو دو دہند اگر نمک سنگ افزایند بہتر
مشتہی ہم **حب** مر از فلفل گل ارمنی ہر یک سہ کتان خشخاش سیاہ ہر یک پنج کتیرا صمغ عربی ہر یک چہار نشاستہ برگ ارد سہ رب سوس مغز بادام مغز بہدانہ ہر یک

شش افیون یک نبات دوازده قدر نبق صحرائی حبوب بسته در دهن دارند حب بزرالبنج ابیض خشخاش ابیض تخم کاهو ب سوس نشاسته صمغ عربی مصطکی
ریوند کثیرا هر یک مثقالی زعفران چهار اسکروپلو افیون دو ونیم درم قدر نخود کابلی حبوب بندند صبح شام دو حب بعرق بادیان دهند مزمنه انواع سرفه حب
فلفلین زنجبیل عاقرقرحا تنکار شوری افیون برابر بآب حبوب بندند برای طفل قدر جاورس و برای بزرگ قدر ماش حب صبر دوازده ریوند شش هلیله کابلی
هر یک چهار زعفران عاقرقرحا قرنفل زنجبیل هر یک سه بآب ادرک قدر فلفل حبوب بندند شربتی دو حب و طفل یک مزمنه ضیق هم حب نشاسته چهار افیون
یک بآب قدر فلفل حب بندند برای امراض صدر و دماغ انفع حب نشاسته صمغ عربی افیون رب سوس خشخاش برابر بلعاب بهدانه قدر نخود حبوب بندند
مزمنه سرفه اطفال که از شدت او قی کنند و شب بعسر خواب آید حب مویز منقی نبات هر یک شش فلفلین هر یک یک قدر کنار صحرائی حب بسته صبح شام در دهن
نهند یا حبی صبح و حبی وقت دوپهر و حبی وقت شام بعد غذا خورند و خوابند و بعد آن آب ننوشند مزمنه سرفه بلغمی حب جواکهار یک فلفل دو دار فلفل سه
انار دانه چهار قدر نخود حبوب بسته صبح شام در دهن دارند اگر عوض انار دانه پوست انار یا هلیله کنند بهتر حب صدف محرق بآب ادرک قدر نخود حبوب بسته دهند
حب اشنخار فلفل نخود بریان مقشر برابر بآب ادرک حبوب بندند حب آمله دار فلفل زنجبیل برابر بالعسل قدر نبق حبوب بسته صبح شام دهند حب اصل سوس
زعفران صمغ عربی نبات برابر مشک قدری بشکر مقوم قدر نخود حبوب بسته در دهن دارند حب اشنخار اشنخار نمک سنگ سنبل فلفل دار فلفل برابر قدر فلفل
حبوب بندند شربتی یک تا سه حب در برگ تنبول مزمنه سرفه مزمن حب اشنخار اشنخار فلفل نخود بریان پوست انار زنجبیل هر یک دو نمک سنگ یک
بآب ادرک حبوب بندند حب افیون رب سوس صمغ عربی هر یک پنج مثقال نبات ده مثقال سائیده افیون بیست حبه بآب حل کرده آمیخته حبوب قدر دوازده حبه
بندند در دهن دارند برای سرفه یابس که بلغم غلیظ شود دوا ایذا التیر باشد انفع حب سعال نشاسته یک صمغ عربی دو رب سوس سه فلفل شش آب نبات الصبر
شش ساعت حل کرده قدر نبق دشتی حبوب بسته صبح شام یک یک در دهن دارند مزمنه سرفه بلغمی در سه روز حب برگ نرم ارو سه پنج فلفل یک نیم نمک سنگ
یک قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک خورد حب زاج یک آب ادرک چهار قدر نخود حب بسته صبح شام یک یک دهد مزمنه بوم طبیخ پنج گٹائی
برآورده قطعه قطعه کرده بهشت رطل آب جوشانند چون یک پیاله ماند صاف کرده نوشند سه روز پنج بال زاغ در پارچه پشم رنگین بسته در دست مسعول بندند شود
حب سعال طباشیر صمغ عربی رب سوس کثیرا گل بنفشه دار چینی نشاسته مغز بهدانه یا مویز منقی هر یک یک نبات چهار بعرق گاوزبان حب سازند اگر زکام
باشد افیون یک افزایند حب سعال رب سوس پنج فلفل قرنفل مغز بادام انگزه هر یک دو بماء العسل حبوب بندند مزمنه سرفه که مانع خواب باشد حب تنکار
تنکار بریان تنکار خام هر یک یک فلفل دو بآب نبات الصبر قدر نخود حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب صبح مزمنه سرفه بلغمی حب تنکار تنکار خام تنکار بریان
فلفل هر یک یک رب سوس مغز بهدانه هر یک دو بآب نبات الصبر شش ساعت حل کرده قدر نخود حبوب بندند در روز سه حب و در شب سه حب یکی بعد
دیگری در دهن نهند و طفل را یک حب بشیر مرضعه دهند حب تنکار دار فلفل در خرقه پیچیده زیر رماد گرم ساعتی گذاشته برآورده بدست مالند که اجزا
او جدا شوند دانه مذکور تنکار بریان خولنجان هر یک سه عاقرقرحا یک نیم فلفل گرد شش بآب نبات الصبر چهار روز حل کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی تا
دو حب مزمنه سرفه قدیم بلغمی و طفل را حب تنباکو دار فلفل تنباکو سوختنی هر یک یک مویز منقی ده قدر فلفل حبوب بندند صبح شام یک یک دهند
مزمنه سرفه بلغمی حب تنباکو تنباکو سوخته گلاب هر یک سه ربع رطل شب تر کرده صبح سائیده حبوب بندند بعده فلفل جوز بویا هر یک ده درم زعفران

قاقلتین هر یک پنج درم بسباسه دو و نیم درم مشک دو درم عنبر نیم درم حبوب مذکوره ادویه را بسایند و بقدر ماش حبوب بندند و همراه برگ تنبول خورده
باشند مزیل سرفه و ضیق و نزله و وجع اعضا و شکم و جگر و امراض بارده بلغمی و سوداوی مقوی باه مشتهی هاضم **حب هندی** جوا کهار یکنیم فلفل سه
دار فلفل شش انار دانه زرد آلو سیاه بیست چهار حب بندند مزیل ضیق و سرفه باشد که غذا القی برآید و بدوا نشود **حب الصمغ** کثیرا افیون تربد
هر یک سه اصل السوس شحم حنظل ایارج فیقرا انزروت هر یک ده در آب حبوب بندند شربتی مثقالی بماء العسل مزیل سرفه کهنه و ربو و امراض سینه **حب**
کته دارچینی قرنفل قلفل پوست هلیله هر یک یک کته سفید چهار بلیلج پوست بدل حب بسته در دهن دارند مزیل سرفه بلغمی و ضیق **حب** دو مشک
یکنیم عنبر سه کهربا بسد هر یک شش لب لوز مقشر نشاسته عود مروارید یاقوت هر یک ده رب السوس صمغ عربی بیخ بنفشه نبات افیون هر یک بیست چهار
بگلاب قدر نخود حبوب بندند مزیل سرفه و نزله مقوی اعضای رئیسه و باه و معده و ممسک مزیل سرفه تر و خشک که از هوای عفنه بعد نزله زود که دق
آرد و ضعیف ساخته باعث هلاک اطفال و بزرگ نماید اصل السوس و نیم درم کوکنار سپستان سی عدد با آب سه رطل شب تر کرده صبح چهار درم مانده صاف
نموده نشاسته دو درم شکر ده درم آمیخته مثل حریره پخته زنجبیل دو درم انداخته نوشند تا سه روز گوگرد آمله سار ربع رطل بول گاو اندک
اندک انداخته تا یک صد و هشت ساعت حل کرده حبوب بسته در شیشه آتشی نگاه دارند شربتی دو برگ تنبول هر دو وقت دهند و از ترشی و بادی
پرهیز برای سرفه و ضیق **انفع طبیخ مسهله** عناب سپستان هر یک سی عدد اصل السوس ده درم آب سه رطل جوشانند سومی ماند بنفشه ده درم انداخته جوش
داده فرود گرفته ترنجبین بیست درم مغز فلوس ده درم آمیخته دهند اگر خواهند وقت جوش تربد یک پاسه درم گاوزبان دو درم افزایند **طبیخ اصل السوس**
اصل السوس شش اوقیه کشمش یکنیم اوقیه آب شش رطل بپزند سومی برود صاف نموده بکار برند **الیشبر افیونی** افیون زعفران هر یک اسکر و بلو کافور شش اسکر و بلو
خمر چهار بار هفتاد دو اوقیه تر کرده صاف کنند شربتی بیست تا چهل قطره برای سرفه مفید باشد **بخور** زرآوند صبر هر یک برابر بیخ
برابر تخم آمیخته بادق ساخته بخور دهند و دود بفم کشند **قرص خشخاش** خشخاش مغز تخم کدو مغز تخم خیار
بزرالبنج هر یک سی کثیرا صمغ عربی نشاسته هر یک ده و بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی سه درم **شربت خشخاش** برای سرفه حاره و ضیق النفس و سیلان و نفث
زرد و رقیق و سدع یابس و نزله نافع **دیاقوذا** خشخاش سفید تخم ده عدد گل بنفشه نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان هر یک سه مثقال اصل السوس
پنج مثقال سپستان عناب هر یک ده عدد جوشانده صاف کرده نبات پنجاه مثقال قوام کنند شربتی ده درم برای امراض صدر و ریه نافع **سفوف**
هندی نبات سی رطباشیر شانزده دارچینی هشت دار فلفل چهار شربتی یک تا دو درم و بعضی قاقلتین دو افزوده مقوی معده مشتهی و برای حمیات خفی و سرفه
مزمن مفید **شربت ترنجبین** و **شربت مبارک** دوا الهند عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد اصل السوس خشخاش ابیض خمیره بنفشه روغن بادام
هر یک دو درم حب الآس کثیرا هر یک پنج درم شعیر مقشر پانزده درم تخم خطمی سفید هفت درم پرسیاوشان سه درم ترنجبین نود درم آب یکی بشب تر کرده جوشانند سومی ماند
صاف کرده ترنجبین خمیره بنفشه آمیخته باز صاف نموده بآتش نرم قوام کنند وقت قوام روغن آمیزند و بعد قوام سرد کرده در شیشه کنند شربتی صبح شام چهار درم
بماء الشعیر برای سعال و سرفه و نفث الدم و نفث المده و قبض طبع نافع **شربت عنب** عنب شیرین آب نشسته شیره گرفته بپزند سومی ماند نبات بپزند
شیره خام آمیخته قوام کنند و کهنه برای سرفه و نهش هوام مفید **شربت اعجاز** عناب بیست عدد سپستان شصت عدد تخم خطمی تخم خبازی اصل السوس

گل بنفشه نیلوفر هر یک هفت درم بهدانه پنجدرم برگ اروسه رطل جوشانده صاف کرده نبات دو رطل آمیخته قوام نموده کتیرا صمغ عربی هر یک سه درم سائیده آمیزند مزیل انواع سرفه یابس و رطب و حمی دق **جوارش جالینوس** سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد زنجبیل مورد فلفل دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون قصب الذریره زعفران هر یک دو مثقال ده قند برابر همه عسل دو چند ادویه شربتی دو تا سه مثقال قبل یا بعد غذا مقوی اعضا و باه مطیب دهن کاسر ریاح مزیل کثرت بول که از برد مثانه باشد و سعال بلغمی و بواسیر و نقرس و قوباء و بهق و حصات حافظ سیاهی مو و اگر بیست روز مداومت کنند از امراض مذکوره ایمن باشند **لعوق ایرسا لعوق زوفا** ایرسا زوفا هر یک بیست درم آب سه رطل بزند سوم باند صاف کرده بیک رطل قند قوام کنند شربتی ده درم صبح شام منقی صدر و ریه از اخلاط فاسده و برای امراض بلغمی سینه و سرفه کهنه و ضیق نفس نافع **لعوق بادام** مغز بادام مغز تخم کدو هر یک پنج صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس هر یک ده نبات بیست سائیده بروغن بادام چرب کرده بجلاب آمیزند برای سرفه و خشونت حلق و حنجره نافع **لعوق توم** توم سیر منقی رطل روغن گاو نیم من بپزند چون مهرا شود بیک من عسل قوام کنند شربتی تا پنجدرم تریاق سموم بارده مقوی باه محمر لون مزیل سرفه بلغمی **مربای بادام** مغز بادام مقشر بعسل جوشانده دارند بعد چهل روز عسل دیگر انداخته جوشی داده دارند مزیل سرفه و خشونت سینه **معجون زوفا معجون زراوند** زراوند مدحرج سوس زوفا پرسیاوشان هر یک ده ایرسا تخم انجره قردمانا دار فلفل زراوند گرد حرف مغز بادام تلخ هر یک پنج عسل دو چند همه شربتی تا دو نیم درم بطبیخ زوفا و در نسخه حرف نیست و قردمانا فلفل هر یک دو نوشته باقی بدستور مزیل ضیق و سرفه بلغمی مخرج اخلاط غلیظه و مده سینه **فصل پنجم در نفث الدم** اگر از لثه و عمور آید به بزاق آمیخته بغیر سرفه برآید **علاج** بطبیخ آس گلنار عفص مازج یا سماق آب انار آب غوره گلاب مضمضه کنند اگر در ین موضع جرح باشد کندر دم الاخوین قرور نمایند کزمازج بلوط بگلاب جوشانده مضمضه سازند و در دهن دارند اگر بسبب علق باشد تدبیرش گفته شد **قول جوان کورو** شخصی را نفث الدم بود هیچ تدبیر کرده نسود بگرد تنباکو مسحوق در دهن انداختند و دوا آرد با قلا سائیده داوند علق آدم مرده در گلو بستند و تدبیر اخراج علق نمودند چون علق برآمد نفث الدم رفع گردید اگر از لهات و کام آید بواسطه نزول از سر حمرت و حرقت و جه با ریق بیش حشیم و خفت سر از خروج آن و قبل خروج ثقل در سر پیدا باشد و به تنحنح برآید و درین خطر نیست **علاج** قیفال زنند و بس شرابین کتفین حجامت کنند بطبیخ کزمازج پوست انار عصاره لحیة التیس برگ آس یا برب به رب غوره آب توت آب انار آب ریباس آب سماق آب بارتنگ آب برگ خرفه غرغره کنند گل ارمنی صندل بگلاب سرکه بر سر طلا نمایند اما اگر کثرت خون نباشد فصد موقوف دارند فقط دیگر تدبیر ایکار برند اگر از حنجره و قصبه ریه آید سبب او وقوع ضربه یا سقطه بر سینه و سر گردن یا سرفه شدید یا صیحه قوی یا قی مفرط یا زحیر عنیف یا غضب مفرط که بدین اسباب بعض عروق حنجره و قصبه انصداع و انقطاع پدید آید پس اگر از حنجره آید خون ساب باشد و اندک و به تنحنح برآید بغیر سرفه و اگر از قصبه آید خون اندک کفناک با وجع و با سرفه و اندک تنحنح برآید و جراحت قصبه اگر در غشای غضروفی و عصبی باشد عسر العلاج بود **علاج** قیفال زنند و اغرا مذکوره نمایند صمغ عربی چهار کتیرا دو نیم گل ارمنی پنج بلعاب بهدانه قرص بسته در دهن دارند اگر حرارت باشد کشک شعیر آب بارتنگ آب خرفه کدو لعاب اسپغول طلبا شیر گل ارمنی وغیره دهند **تقلیل غذا** نمایند مرغ صفرت بیض اسفناج وغیره خورند و از صیحه و کثرت تکلم پرهیزند **قول جوان کورو** فصد کنند ریوند قرص کهربا هر یک نیم درم شربت ورد یا بسد و اوش آمیخته دهند جوز ورد ابطارس ریوند هر یک نیم درم با بیض نیم خام دو عدد آمیخته دهند ذنب الخیل نیم درم بعرق بارتنگ دهند بیاض بیض بسینه و نسبت مالیده بالاش ریل البقر سحوقه پاشیده بندند و کو انیتو ما بسه بر صدر و ظهر و موقع ضربه نهاد کنند چند بار اگر بسبب اکل اغذیه گرم باشد ادویه مبرده منجمده دهند با بیضه بقر خورند تا چهار ماه اگر از ریه آید سبب او یا ضربه یا سقطه یا صیحه قوی یا سوء مزاج گرم یا سوء مزاج سرد که بسبب قبض

بعض عروق را بشگافد یا ماده صفراوی حاد مالح که بر ریه ریزد و عروق آن را متآکل سازد خروج خون احمر ناصع کف‌دار بغیر وجع بسرفه پس اگر از لحم ریه آید کم و رقیق
بود اگرچه بسرفه باشد بود اما درد نه کند و اگر از تآکل عروق باشد تیز و قلیل الحمرت بود و در ابتدا اندک اندک آید پس روز بروز حسب ازدیاد تآکل افزاید و اگر از شگافتن
عروق باشد شدید الحمرت قلیل الزبد بود و دفعةً بر آید و اگر بسبب حدت دم و تیزی باشد تقدم تب و اسباب تیز کننده خون چون اکل اشیای مالحه حاره گواه باشد و اگر از تیزی
خون ریه ریش گشته باشد خون با ریم و قشور بر آید و اگر بسبب امتلاء و عاء از خون باشد خون کثیر بر آید و از خروج خون راحت یابد و آثار امتلاء پیدا بود و اگر بسبب ورم دموی باشد
قلیل بر آید و آثار ذات الریه پیدا بود **علاج** برای تقلیل و اماله باسلیق زنند و اگر صافن مقدم دارند بهتر قرص نفث الدم بشیر خرفه دهند اگر اعظم باشد هر دو وقت شربت
استجار دهند بازو و ران را بهابندند محاجم بر ساق نهند تنقیه خلط غالب بحقنه و مشروبات نمایند تعدیل مزاج کنند اطراف را لنخواب نمایند خل ممزوج با آب در انف شانند
بعد سه ساعت قرص کهربا با آب برگ بادروج یا با آب خرفه دهند اگر ضرورت باشد وقت شام نیز دهند و هر ساعت صمغ عربی کتیرا دهند گل مختوم گل سرخ بسد بهر یک
دو درم سائیده بشربت قابضه دهند پنج شربتیست خون جدی که با نجاد رسیده باشد خل هر یک نیم اوقیه آمیخته نهار دهند سه روز کنند رب الشعیر یا رب الآس دهند
پس اقاقیا مازو کندر گلنار صمغ عربی گل ارمنی افیون برابر بر سینه طلا کنند فالوده یا پیچه سفرجل بعض شیر خوب جوشیده دوغ گاو و صمغ عربی خورند سیب به
عناب تازه مورد دهند باقی تدبیر اکل و شرب حسب سل نمایند اما اگر سوء مزاج بارد سبب باشد تعدیل باشیای گرم تر که در ربو گذشت کنند پس حبس دم باشیای
که بالفعل ذکر شدند نمایند اگر ترقیدگی عرق از باد غلیظ باشد که در عروق آید فصد نکنند و شد و دلک اطراف نمایند پس ادویه که کاسر ریاح و به کنند شقاق باشد
بکار برند چون فلونیا سنجرینیا و حب تا تریاق کبیر و بعد کسر ریاح قوابضات استعمال سازند اگر بسبب انشقاق رگ رطوبت رقیق باشد که از سر یا دیگر مواضع بر ریه و صدر
ریزد اول ماده را بدلک و غیره کنند پس قابض مجفف رطوبت سخن ریه چون مصطکی تخم کمون بریان بودینه کوهی حب قلقدیس زعفران دهند و بعده
سنجرینیا تریاق فلونیا فارسی اندک اندک خورانند و آخر علاک کمون اقاقیا عصاره لحیة التیس حب قلقدیس ضماد کنند اگر تدرع سا مزاج دهند بریان
کرده خورند اگر بسبب ورم ریه باشد تدبیرش تدبیر ذات الریه است و از قوابض پرهیز لازم اگر از سینه آید بسبب انفجار عروق وی خون فسرده بسرفه باشد بر آید و اندک
باشد و در موضع جرح وجع باشد و عند استلقا سرفه و وجع افزاید **علاج** باسلیق زنند قرص نفث الدم دهند و تدابیر مذکور نمایند و این کم خطر است و زود به شود
شخصی از نه ماه نفث الدم داشت اسلیم هر دو دست بفاصله بر زکشاد و قرص طین خورد صحت شد **قول جالینوس** جوانی را از سرمای مفرط عروق ریه
و صدر بشگافت آن را روز اول فصد کردم و دلک اطراف کنانیدم غذا سود دادم و بر سینه ضماد تفسیا نهاده سه ساعت گذاشتم روز دوم کشکاب و اسفیدباج
لحم بط دادم چون مزاج باعتدال آمد و از ورم ایمن گشت تریاق کهنه بتدریج بشیر خر دادم پس دارچینی سنبل سلیخه سعد قسط کندر زعفران مصطکی مر زراوند که این همه
مائل بگرمی اند و سخت قابض نیستند در یک جزء این ربع جزء ادویه بارد قابض چون گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کتیرا نشاسته کهربا بسد زاج بریان گل سرخ
گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته آمیخته بکار بردم صحت یافت **فائده** اگر از مری و معده یا از جگر یا سپرز آید بقی بغیر سرفه آید و در عضوی از ین اعضا آفت پیدا بود
و این را قی الدم گفته شود **فائده** صاحب نفث الدم را از حرکات و ریاضات و تکلم بسیار و آواز بلند و خشم و جماع و دیدن اشیای سرخ و حرارت آفتاب و اشیای
مالحه حریفه حاده و صبر و کرفس و کنجد و خربزه و پنیر کهنه و عسل و حلویات پرهیز لازم و غذا اگر تسکین حرارت حاجت بیشتر بود سماق غوره زرک انار دانه ترشی ترنج سرکه
حماض یا یخنی پخته دهند اگر تب نباشد و اگر تب باشد مغز بادام و مسکه و اگر حرارت قوی نبود پنیر تازه بی نمک شیر جوشیده یا پیچه حسو گاورس صفرت بیضه نیم

لحم تیهو دراج کبک ماهی تازه دهند **فائده** در ادویه که بهمه انواع نفث الدم مفید اند نشاسته مغسول دو مثقالی بآب بادروج یا بارتنگ آمیخته نوشند برگ خرفه خورند
آب خیار انفع شاخ گوزن سوخته و آب نعنع مفید شکوفه گشنیز سه درم بآب سرد صبح شام دهند انفع بسد طین شاموس مفید اگر ترسند که خون در ریه منجمد نشود و زوال
آن خون آید سرکه بآب آمیخته نوشند تا کسی را که سرفه سخت بود نشاید و اگر خون بسته شود و سرفه بسیار نباشد سرکه و گلاب غرغره کنند و قدری نوشند حاشا با آب
رماد چوب انجیر دادن دستعر العبس انفع باقی تدبیر در جمود دم قی معده آید **قرص نفث الدم** کند گلنار دم الاخوین هر یک سه نیم درم کهربا پنج درم شادنج
گل مختوم هر یک ده درم زاج دو نیم درم دار چینی دو درم افیون دو دانگ قرص سازند شربتی دو تا چهار درم **شربت انجبار** بیخ انجبار هفت صندلین
هر یک پنج اقاقیا دو مثقال قند رطل شربت سازند مقوی معده و جگر حاره مزیل اسهال الدم و سیلان خون **قول صاحب ذخیره** اگر کسی را خون آید و باستد
و بعد مدتی باز آمدن شروع کند آثار آنست که ریش شد و خطرناک باشد و بسا باشد که خون از گلو آید و آماس جگر و سپرز زائل گردد و اگر خون گلو با تب بود خطر است
قول اقراطا اگر نفث الدم بغیر ورم ریه باشد خلاصی یابد و اگر مع ورم بود خلاص نشود اما تدبیر قرحه کنند تا چندی زنده ماند **قول صاحب ذخیره** طریق
حبس خون به چهار وجه است یکی بفصد پس اگر مانع نبود و خون از سینه و ریه باشد باسلیق زنند و اگر از کام و لهات بود قیفال کشایند و اگر از معده و کبد باشد
اکحل زنند و کسی را که این مرض اکثر افتد هر گاه که در تن ثقل بینند و سینه تنگ باشد بر دو وجه اول صافن پس باسلیق زنند و خون تفاریق بر آرند دوم بالای
پس اطراف بندند مالند حجامه بر ساقین گذارند صافن یا بعضی شنیده حقنه کنند سوم از اعتدال آوردن مزاج عضو پس از حرکات و غیره مضرات که گفته شد پرهیز کنند
و اغذیه موافقه دهند چهارم بادویه قابضه حابسه پس نظر کنند که از کدام جای آید اگر از ریه بود اول فصد و امالۀ ماده و اعتدال مزاج کنند بعده گل مختوم بآب
بارتنگ کهربا با آب برگ خرفه گل ارمنی با آب عصی الراعی دهند و در آب مشروبه صمغ عربی طباشیر گل ارمنی نشاسته تر کنند برگ بارتنگ برگ خطمی آرد جو گلاب
بر سینه ضماد کنند اگر بسبب نزله گرم باشد فصد و اماله و غیره کرده قرص گلنار قرص کهربا رب به دهند اگر کافی نبود بعد حلق شعر راس زیر بل حمام و غیره بر سر ضماد
کنند اگر ماده کثیر بود حب قوقایا دهند خاصه بعد فصد اگر بسبب انفتاح عرق از کثرت خون باشد باسلیق زنند و خون تفاریق دو سه دفعه بر آرند عدس مقشر
خورند یا نان با آب سرد تر کرده خورند برگ خرفه خایند آبش بلع کنند اگر قوت بینند بطبیخ هلیله تلیین نمایند و راست نشینند و ادویه قابضه اگر حمی نباشد نجیر انگوری
الا شربت به شربت مورد دهند و بر سینه ضماد کنند اگر بسبب ورم ریه باشد تدبیر ذات الریه نمایند **ادویه قابضه** گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کثیرا نشاسته
کهربا بسد زاج سوخته گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته مفرد یا مرکب دو درم با آب مناسب دهند زاج بصفرت بیضه نیم برشت انفع **قول جوان کوردو**
قیفال زنند و خون اندک اندک و چند بار گیرند تا ضعف نیارد اگر بسبب حیض باشد فصد صافن کنند علق بر مقعد گذارند و روغن تیر چند قطره بعرق
خرفه آمیخته نوشانند اگر کافی نبود عصاره انجبره سه اونس سنگجراحت طباشیر نیم درم آمیخته یا عصاره بارتنگ چهار اونس قرص کهربا درم سنگجراحت نیم درم
آمیخته یا استیلا [illegible] دهند اگر خون عفنه مخلوط با ماده برآید قیفال چهار یا شش اونس زنند بعده ریوند دو درم جوشانده صاف کرده شربت ورد
دو اونس آمیخته دهند و بعد تنقیه برای تسکین حرارت خون عرق بارتنگ نیم رطل تخمهای به یکعدد دو ساعت تر کرده صاف نموده صمغ بهی یکعدد بیاض
بیضه انداخته [illegible] سنگجراحت هر یک آمیخته دهند دوازده روز شعیر مقشر نیم رطل آب شش کاسه تا آب جذب شود شعیر را بسنگ سائیده
بیزند پس بچه مرغ عدد دراج نیم عدد در مرق اینها شعیر مسحوق مذکور سه اونس آمیخته تا نیم ساعت پخته صبح بهمین غذا نمایند تا یک ماه دیگر هیچ نخورند

اگر خواهند قدری گلقند دهند اگر خون رقیق و کم سرخ بر آید طبیخ حالبسه پنج اونس شربت ورد اونس آمیخته دهند هشت روز و کاهی برنج یا بچه دنبه یا بچه بقر
شعیر برنج در شعیر پخته خورند طبیخ کتیرا و دو قاشق سنگجراحت مدبر نیم اسکرو پلو گلقند کهنه قدری آمیخته بفاصله شش شش ساعت دهند شربت ورد یا بس اونس
یا فن بیض نیم اونس سنگجراحت طیار یک نیم درم نشاسته دو درم کندر ذکر درم آمیخته دو قاشق دهند آب برگ کاهو سرکه براتشین باالندا و کوا نیتو حالبسه بر صدر نهند گذارند
اگر کافی نبود ابلیکتو اریو گلشکری دهند روغن کهربا شش قطره شربت ورد دو اونس آمیخته دهند تا یک ماه اگر ماده رقیقه حاده از سر در ریه ریزد دو دوق آن اسکاف
و دع مسحوق بخمیر و سفرت بنفش آمیخته کهربا کندر سرکه افزوده بالای فرق اکلیلی ضماد کنند و داغ بر درز مذکور دهند اگر نتوانند بر هر دو بازو داغ دهند اگر بسبب حرارت
کبد خون بجوش خورد و حدت پذیرفته انفتاح عرق نماید شعیر مقشر دو اونس آب دو کانا در ظرف سفالی بپزند نصفی باند بچه مرغ در آن اندازند چون آب
یک رطل ماند شعیر بر آورده سائیده در عرق مذکور آمیخته صاف نموده نشاسته نیم اونس افزوده مثال حریره پخته خورند کافور یکدانه در ضماد مبرد آمیخته بر سینه
گذارند اگر کافی نبود برگ ریحان سبز مشتی سائیده در سه رطل عرق بادرنگ تر کرده صاف نموده با ستیلار دشوو درم شربت مورد یا شربت ورد یا بس یک
اونس آمیخته دهند صبح شام سه ساعت قبل از غذا هشت روز اگر خون کثیر آید و سبب او حرارت باشد آب برف دهند کاهو خام خورند دیگر هیچ ندهند طباشیر
سوخته یا کافور با سرکه و آب آمیخته دهند خرقه تر کرده بر کبد گذارند کلم بحری یا میرت هر یک نیم اونس جوشانده نوشند طبیخ حی العالم و ذنب الخیل نوشند فصد
اکحل کنند بعده رگ زیر زبان کشایند تلمین طبع بر یونگ کنند با ستیلار و شو درم شربت ورد یا شربت مورد نیم اونس عرق بادرنگ پنج اونس آمیخته دهند دوده
سبز دو نوشند فصد نمایند ریوند درم بنهار تا یک ماه دهند خرقه کتان بطبیخ حالبسه مصطکی یا السمو کوبی و قدری قیر نفل کنند آلوده بر سینه نهند ده روز
اگر ماده سینه لزج و غلیظ بر آید عسل روغن زرد تازه هر یک دو اونس نبات نیم اونس قند سفید بعرق اطریلال دو درم تخم انجره چهار اسکرو پلو آمیخته
دهند اگر بسبب ضیق بود بچه مرغ شعیر مقشر در دو کانا آب بپزند چون یک رطل ماند برگ سبز ریحان سه درم در آن یک شب خیسانده اندازند و جوشی داده سائیده صاف
نموده مروارید اسکرو پلو آمیخته دهند شعیر مقشر چهار اونس جو بجیات سه درم آب هشت کانا و روزی تر کرده در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند صاف نموده
عسل گلابی اونس آمیخته جوشی سبک داده فرو گیرند و عوض آب نوشند تا پنج ماه چون صاف شود و گاه طلیا کنند بهتر انفع بوم زنده سوخته رماد در عرق
مرغ یا با آب آمیخته دهند **فائده** تاکرا دویه کوله دهند اعضده ابکار بر بد محنت مکثر کنند از آسایش نمایند و اترشد اطراف بپرهیزند خرقه آب بارد تر کرده بر سینه نهند گذارند
مگر بر انثیین گذارند **قول** لارزو رهیر اگر مرض مزمن و مریض ضعیف باشد کین کوینا دهند و گفته که علامت ساقین و کم انواع نفث الدم را انفع بیاض
بیض لت کرده دو درم نشاسته سه درم گلقند اونس آمیخته دهند روغن کهربا سه قطره با آب تکمه گل نوشند زود بند گفته صمغ مصطکی هر یک درم لعوق
کتیرا لعاب صمغ عربی هر یک دو درم گلقند حب بسته در دهن دارند آلبش طبخ کنند بیاض بیض عدد گلاب هر یک دو درم آمیخته دهند اگر نشاسته دو درم
افزایند بهتر بسد گل ارمنی گل مختوم مغره کهربا برابر آب تکمه گل حب ساخته دو یا سه درم دهند تخم حماض کندر هر یک سه درم گلنار سماق صندل سفید هر یک
چهار زاج کهربا اقاقیا هر یک یک آب سماق و گلاب قرص ساخته یک مثقال بشیره تخم خرفه بیان دهند قرص کافور سفید پوست درخت سفیدار نازه ده درم با آب
سائیده نوشانند انفع صندل سفید اقاقیا سک املج گلاب مورد سرکه بر سینه ضماد کنند روغن گل بالیده گل مختوم سائیده یا شند قرص گل بشیره مغز
بادام مغز تخم خربزه مغز تخم ترب مغز تخم خیارین دهند اگر آب انار افزایند بهتر و گفته اگر قوت ضعیف شده باشد بمتردولیطوس و تریاق کبیر حاجت افتد یا قوتی تازه

یاقوتی معتدل حسب حاجت دهند فالوده خورند و گفته اگر بسبب ناسور معده و انخراق کبد باشد شربت انجبار دهند و دوای سریشم ماهی مفید بود ارسوخته
باب خرفه نافع باقی تدبیر آنها کنند و گفته روغن بلسان برازیل برای نفث الدم و نفث المدة مزمن انفع یا ستیلاروبتو یا سموکبریتی یا سموبهرونی تین تورادی
و تیر پیولو حب ادیستر نری سفوف ادیستر نری سکنجبین ساده شربت اسپغول شربت البطی مفرد شربت ماستی کینو شربت بسد شربت ورس سیکاس عرق سیلسنی
طبیخ برانکو فلونیا پیرسیکو قرص امتیک قرص کهربا معجون میکالیت معجون خرفه یاقوتی مالوکریستی روغن طلادون مانوئیل مانیتیکادی جونیو نمک سالونرو نیز مفید اند
هرکه مناسب داند بکار برند و گفته برای رجوع ماده از ریه فصد جانب مخالف کنند و قدری خون از رگ پا نیز برآرند اگر خون بواسیر بند باشد بر مقعد علق گذارند بعده محجمه
مع شرط با بین کتفین نهند و محجمه بی شرط زیر اضلاع گذارند و اطراف بندند تا دفع ماده بملینات نمایند هلیله نیم درم ریوند درم تمرهندی اوقیه طبیخ اقماع ورد تر کرده
صاف نموده ریوند نیم درم شربت ورد اوقیه آمیخته دهند و برای حبس نم عرق گل ارمنی گل مختوم بسد سرخ بسد سفید هر یک نیم درم سنگ جراحت درم گلقند نیم اوقیه
به یا ضم بعض که بگلاب لت کرده باشند آمیخته باشند لعوق کنند و در روز چهار بار یک یک قاشق دهند گلقند که از ورد یابس ساخته باشند قرص کهربا قرص گل مختوم
هر یک نیم درم مروارید اسکروپله گلقند برابر همه آمیخته قبل از غذا یک قاشق دهند آب برگ خرفه رطل نبات هشت اوقیه شربت کرده نوشند تین تورا بسد نافع
توتیای محرق آب خرفه یا دم الاخوین نیم درم با آب اقماع ورد یا بسد مروارید هر یک نیم درم صمغ عربی کتیرا هر یک دو درم بمرق آمیخته با شربت خشخاش شربت
خرفه هر یک سه درم گل مختوم نیم درم عرق خرفه آب اقماع ورد هر یک نیم اوقیه آمیخته یا سنگ جراحت چهار اسکروپله با آب انار دهند بعده ادویه ملینه صدر و مسدد دهن
عروق چون صمغ عربی کتیرا شربت ورد یابس یا شربت به دهند و گفته درین مرض حفظ کبد لازم داند پس برای رفع حرارت و گلاب آب اقماع ورد آب کاسنی
هر یک چهار سرکه گلابی یک آمیخته خرقه آلوده بر کبد نهند دهن ورد بر کمر و ظهر بر عنق مالند و وقت غلبه مرض شربت خرفه بماء الشعیر آمیخته یا کشنیز آب جوشانده دهند و بعد
رفع مرض از حرکات و اشیای مضره پرهیز نمایند هر وقت قرص مروارید قرص گل ارمنی خورند و در هر سال چهار بار مسهل دهند و در هر هفته یکبار ریوند دهند و با دهن
داغ داده سائل دارند انفع و ماء الجبن نری آهن تاب مفید فا و شربت انجبار و عرق بارتنگ المعبه مناسبه دهند کندر درم سفرجل بفض نیم پخت عدد آمیخته
دهند شعیر مبیت عدد شب در آب تر کرده صبحی شعیر مذکور مع چهار عدد فلفل بهمین آب سائیده نوشند و از خضرات و ترشی پرهیز نمایند برگ بانسه مسحوق یک نیم درم
بعسل آمیخته دهند اگر تر باشند کوفته آبش سه درم عسل یک نیم درم آمیخته نوشند غنچه انار ناشگفته دو عدد با آب سائیده نبات شش درم آمیخته نوشند
کشنیز یابس دو درم با آب بارتنگ دهند گلوی تیخ دو نیم درم برگ بانسه چهار درم آب چهار سکوره جوشانند چهار درم باز صاف کرده دار فلفل ربع درم عسل درم
آمیخته نوشند مزیله حمی و سرفه و حرقت صدر و خون که بسرفه آید برگ اروسه کشمش هر یک سه درم هلیله درم نبات چهار درم جوشانند یا برگ اروسه پنج درم
عسل دو نیم درم جوشانده نوشند برگ نرم انگور خشک کرده کندر کتیرا سائیده بیک پیاله آب برگ خرفه آمیخته دهند بیخ سوسن یا تخم گندنا یا برگ گندنا
در گلو آویزند قرص انجبار دهند یاقوت یا زمرد یک نیم درم با آب گرم دهند چند روز و بشرب آب باران مداومت کنند حضض نیم درم دهند لیسانه خورند آب
پودینه سرکه آمیخته نوشند تخم تمرهندی مقشر درم دهند آرد گندم با آب پخته لعوق کنند برای خون که از سینه آید نافع راج قدری بسرکه سوده پنبه آلوده بر سینه نهند
چند بار خون که از فصد بسبب ضربه منقطع رود باز دارد و گفته اگر خون در سینه منجمد گردد او شیکراتو دهند حقنه نمایند **او شیکراتو** تند یک لیبرا آب تا رتیش هشت
اوقیه سرکه انگوری چهار اوقیه شربت سازند مقوی معده مفتح سده مزیله صفرا شربتی سه اوقیه نیم گرم کرده دهند **خمیره بسد** بسد کهربا طباشیر هر یک

یک نیم درم صندل سفید شش درم گلاب ربع رطل قند رطل طبا کرده ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی یک تا سه درم فرزانفت الدم وقی الدم ونزف الدم
و اسهال دموی و صفراوی و خفقان حار و ضعف قلب **قرص بسد** بسد کهربا شادنج هر یک یک نیم درم دم الاخوین رب سوس بادیان نشاسته هر یک دو
صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار قرص سازند شربتی سه درم مزیل قی الدم ونفث الدم که عقب سعال پدید آید **دوا** معجون ترمس قدر باقلا بسرکه کهنه ممزوج
دهند **دیگر** تریاق کبیر چهار دانگ بروغن گاو و آب دهند شربت ترنجبین انفع **دیگر** شیر خر یا عرق گلاب نیم گرم نوشند ریوند در دهن دارند حجر لبنی سوده دهند **دیگر**
آب برگ اروسه بعسل آمیخته یا بیخ بادآورد یک درم سائیده یا شادنج یکدانگ با آب انارین آمیخته یا زرورد دو درم با آب دهند **دیگر** تنبیا تنکر ا بعرق بارتنگ
بر صدر ضماد کنند پوست انار سوخته بعسل آمیخته بر سینه و معده گذارند **قول لارزه** اگر نفث الدم از انفتاح افواه شرائین باشد قاتل بود و
گفته اگر نفث الدم مزمن شود نفث المده آرد

فصل ششم در ذات الریه

یعنی ورم شش سبب او یا نزول نزله حار بریه است یا آنکه خناق بگشاید
و ماده او بریه آید یا آنکه ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد و گاه باشد که بعد از نزله یا انتقال ماده بلغم یا خون در ریه گرد آید و آماس آرد اما اکثر از نزله افتد
فائده انتقال ماده بریه بد است چرا که ریه عضو شریف و متصل بدلست و ماده که در وی ریزد تا پخته نگردد منقطع نشود و بهتری در وی پدید نیاید و مرض او عسر باشد
و باکثر علل منجر میگردد پس گاهی ماده از حجاب اغشیه ریزد و ذات الجنب آرد و گاهی در بازو و ساعدین و مرفق از جانب انسی تا بسر انگشت خدر پدید آید و گاهی
بجانب دل میل کند و غشی و خفقان آرد و گاهی سوی دماغ مائل شود و سرسام آرد و این کمتر افتد و گاهی رطوبت در ریه گرد آید و مثال مستسقی گردد و گاهی ماده
ذات الریه بتحلیل دفع گردد و گاهی تحلیل نشود و جمع شده متقیح گردد و سر کند و ریم این ناهموار سفید یا تیره مانند دردی نمر باشد و گاهی از ماده آنچه لطیف باشد تحلیل
گردد و ما بقی صلب شود و گاهی خراج گردد و گاه باشد که ذات الریه بعض حمره افتد و مهلت علاج ندهد چرا که ماده حار و بدل نزدیکست و اثر بارد دوا شربا و طلاء درین
جایگاه بسبب بعد مسالک و حائل بودن عظم سینه و اغشیه و عضلات کمتر رسد و اگر رسد اثر خنکی او چندان نماند که با حرارت حمره برابری کند و نفع رعاف درین
مرض نسبت بذات الجنب کمتر است و ماده این مرض اکثر بلغم یا خون باشد و صفرا کمتر **قول جوان کوروه** سبب او یا خون جوشش خورده یا بلغم است که در ریه
ریزد یا هوای کثیر البرد که تنگ کند و فسرده ماده را یا شرب استعمال خمر که تسخین احشا و ریه و انتشار خون کند یا ریاضت عنیفه که دفعةً تسخین احشا نماید یا کثرت اکل شربه
که بسبب خاصیت احداث بلغم کند و بخون آمیخته در ریه رفته احداث حرارت کند یا نزله یا ماده خناق که در ریه ریزد **قول صاحب ذخیره** در ذات الریه تهیج روی و
چشم و حرکت چشم آهسته و گرانتر بود از عادت و اکثر خاصه وقت شب چشم خواب آلوده نماید و گفته اگر از جنس حمره باشد مع ضیق نفس و حرارت سینه بود و ثقل کمتر باشد
و گفته اگر صلب گردد ضیق نفس افزاید سرفه یابس متواتر بود و حرارت کمتر باشد و گفته گاهی در ذات الریه سنگ پیدا شود **قول بولس** چهار عدد سنگ قدر
خسکدانه بسرفه شد بر آمدند و سرفه ساکن شد و مرض بسل منتقل گردید و در سل مرد **قول اسکندر** سنگی بزرگ همچون سنگ مثانه بسرفه افتاد و سرفه ساکن شد
قول صاحب ذخیره اگر ماده در قصبه ریه باشد قلت وجع و پشت تب نرم حکه اندام تیزی صوت و گاه باشد که بر ریه بثور بر آیند آثار او ثقل سینه سوزش
حرارت عظیم ضیق سرعت تواتر نفس و گفته آثار دفع ذات الریه بتحلیل آنست که بسرفه اندک رطوبتی پخته بر آید بی تصدیع و راحت یابد و روز بروز بهتر شود و آثار ریم
کردن آنست که تب لازم باشد و نفث پخته بر آید و در سعالیق ریه وجع تمدد پدید آید پس اگر قوت قوی بود زود پخته گشاید و ریم بر آید و بتدریج پاک گردد
و اگر قوت ضعیف بود و پخته نشود عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و اگر آب دهن شیرین شود آثار نضج و ریم باشد و قتیکه ریم گردد کشاده خواهد شد

ضیق نفس و ثقل سینه و وجع و حمی افزاید پس ورنگیه سرکند نیک بلرزاند و بگشاید و اگر آماس سر کند بوی می هن تیز همچون بوی ماهی شود و بسرفه نهی اندک بر آید اگر در چهل
روز پاک نشود مرض دراز گردد و شبیه با ورم نماید اگر ریم بول بر آید امید سلامت باشد و گفته اند انتقال بذات الجنب آنست که ضیق کمتر شود و درد پهلو یا خله پدید آید
و اگر بسل باز گردد و تازگی لون وجه برود و مدام سر اصابع گرم باشد و آثار سل پیدا بود **قول جالینوس** استطلاق بطن در ذات الریه و ذات الجنب بد است
و دلیل موت قوت طبیعی و گفته اگر در ریه سوء مزاج حار باشد آرزوی آب و هوای بارد کثیر بود و اگر مدتی ماند حمی آرد و اگر سوء مزاج بارد باشد عکس آن و ریه از ماده بلغم پر گردد
و گفته اگر با اطراف ابهام با وجع ریه خضرت ظاهر گردد و در جبهه بثور سرخ پدید آید و شبیه بدم ازوی تراود و در ابتدای وجع عطاس بسیار افتد مریض روز چهارم بمیرد
و گفته کسب نمیکند دل از هیچ عضو سوء مزاج را زودتر چنانکه کسب میکند از ریه پس گرم میشود دل بسخونت او و سرد میگردد از برودت آن و گفته مانع نفث الدم قرحه است
پس اگر در ریه بود نمیرد و اسهال و اگر در سینه باشد متلحم میگردد و اگرچه مزمن بود **قول رازی** از قرحه ریه خلاص شود و اگر اورا خراج پدید آید و گفته مستحکم ندیدم از ذات الریه
یکی را که خلاص یافت و اطفال امیدوارتر باشند بصحت نسبت بدیگران و گفته قرحه ریه تا که تازه است ملتحم میشود و چون کهنه شد خشک میگردد و از استعمال مثرودیطوس
تریاق اروسیا اتاناسیا و گفته قرحه چون کهنه شود شیر خر ازان لا ینفعست **قول بقراط** اگر صاحب نفث الدم را داغ کنند و ریم سفید پاک بر آید سالم و اگر منتن
بر آید هالک باشد و گفته کسی که نفث الدم باشد پس نفث مده گردد و قرحه ریه آرد پس مدام نفث بر آید و وقتیکه نفث منقطع گردد بمیرد و گفته کسی که وجع ریه باشد
و تابع او شود سرسام بد بود و گفته کسی که قرحه ریه باشد و نفث او چون بسوزند بوی بد دهد و مویش بریزد بمیرد و گفته که قرحه ریه در اثنای هژده دوازده سال بود تا سی
و پنج سالگی و گفته ورم قدمین با وجع ریه نیک است و اگر در ذات الریه نزد قدمین سوی اسفل خراجات بر آید و ریم کرده ناسور شوند از مرض خلاص یابد همچنین در
ذات الریه قوی و پرخطر اگر در سر دو یا مریض خراج بر آیند نیکست و افضل آنکه بعد از تغیر نفث و انتقال آواز حمرت بنفسج بر آیند **قول ابن زکریا** انتقال نفث از حالت
اول سرخ باشد یا زرد یا غیر آن سوی تفتیح دلیل سلامتست **فائده** در دریافتن ورم که بکدام جانبست نظر کنند که در کدام رخسار کدام جانب سرخ تر میشود
و ثقل بکدام جانب سینه محسوس میگردد هر طرف که باشد ورم در همان جانب ریه بود سوای این اگر ورم در ایمن ریه بود مریض چون بر پهلوی راست خوابد نفث
و رطوبت افزونتر آید و اگر در ایسر ریه بود وقت خفتن بر پهلوی چپ رطوبت نفث زیاده آید و آثار ورم معالیق ریه آنست که نزد ترقوه الم محسوس شود **قول
صاحب فیر** فصد کنند یا حجامت جانب چپ بر دو نیم پهلو بالاتر نمایند اگر به نشود روز یکشنبه در پای راست از سر ران تا زانو ریسمان سطبر تو بر تو بندند
محکم چون پس زانو رسند گره داده مریض را استاده کنند و بر ساق شش اصبع از زانو فروتر از جانب بیرون پدید آید یک شبر و بعرض چهار اصبع کلک کشیر زنند
خون حسب قوت گرفته کشایند بدستور تا هفت یکشنبه کنند و کچری خورانند و ادویه مناسبه نهند **فائده** اگر بسبب ماده حار بود چون خون صفرا بلغم عفن شود
حمی صعب لازم و ضیق نفس اشد ثقل سینه و وجع تمدد ما بین کتفین و خله در ترقوه و زیر کتف حمرت وجه و چشم گویا که رنگ کرده اند خاصة وقت غلبه تب و تهیج وجه و چشم
یبوست زبان عطش مفرط و باشد که بر زبان رطوبت لزج ملتزق بود و نبض عظیم موجی لین عسر خواب بر قفا سرفه نفث زبدی گاهی سفید گاهی رنگین و در آخر زبان
سیاه یا سرخ گردد پس در صفراوی شدت عطش و ضربان حرارت اشد باشد و ثقل کمتر بود و در بلغم شور حرارت کمتر از حرارت خون و صفرا بود و ثقل بیشتر و رطوبت
لزج بر زبان فزونتر و آرزو و استنشاق هوای بارد در هر سه میشود اما آنچه در صفراوی بود در دیگر نباشد و در آنکه از جنس حمره بود ضیق نفس زیاده و ثقل کمتر باشد
و درون سینه حرارت عظیم بود **علاج** بالیون زنند خاصة اگر ورم معالیق ریه آماس باشد و بطبیخ عناب سپستان نیلوفر خطمی بنفشه مغز فلوس ترنجبین تلیین کنند

حقنه کنند و ضماد نمایند و دوا بهای صندل آرد جو آب برگ خرفه و قدری روغن بنفشه بر سینه ضماد کنند و چون از ابتدا گذرد بابونه اکلیل خطمی بنفشه آرد جو روغن بابونه ضماد
نمایند اگر ورم موی بود اول دو ماش از محاذی ورم زنند و بعد فصد از اکحل زنند و خون باندازه قوت برآرند مثلا اگر قوت مساعدت نماید فصل بر سه ورزگ زنند و در
ابتدا اگر فصد کنند باسلیق مخالف ورم بود و آخر باسلیق محاذی ورم کشایند و بعد فصد بر سینه حجامت کنند تا ماده باقی را بیرون کشد **قول جالینوس**
اگر می‌اشد و هم در معالجه ریه و در نفس شش باشد فصد کنند و مسهل ندهند و اگر وجع سوی پهلو باشد مسهل دهند و اگر مصلحت چنان بینند که هم فصد
و هم مسهل بکار برند اعتماد بر مشاهده طبیب باشد و در انچه از نزله است فصد قیفال نیز مفید است و در جمله از شربه که ماده غلیظ کنند چون ماء قوزاده شیا که در ان
تخفیف باشد چون آب کاسنی نشاید داد و دوا لیف را از آب سرد پرهیز باید کرد مگر آنکه از عفونت حمره باشد و اشربه نوازند و چون ماء العسل جلاب گشنکاب حسب حال
موافقت و در همه انواع ذات الریه و ذات الجنب بهم کنند تا صدر از رطوبت پاک گردد و آنکه بسبب تب تشنگی خشک حاجت افتد شاید دو اینده نیز
فزاینده چون آب خیار آب خربزه آب تربزاب کدو سکنجبین عسلی که بسیار ترش نباشد دهند و چونکه بادهای شکم و انجره ثقل شده سانند شاید ملین که کاسر ریح بوند دهند
هیچ گاه معده و امعا از ممتلی نگذارند و اگر نفس متواتر شود لعاب اسپغول رشیق نبات جرعه جرعه دهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو با نطول نمایند و چون گنند
و ماده چنانکه بایست نضج نگردد و در تنقیه مده بدانچه در نفث الدم آید کوشند و سبا باشد که ورم ریه قبل از آنکه نضج تام یابد از اسباب خارجی چون خشم قوی حرکت
عنیف قی و غیره بگشاید و خون صرف یا مده خام بیرون می‌آید پس بدوی فصد کنند و بعلاج نفث الدم رجوع نمایند **قول صاحب ذخیره** چون بادیه امیل
نضج نهد آرد جو خرما انجیر خطمی بابونه اکلیل الملک ختمی سفید شیرین پخته ضماد کنند و چون دانسته که امروز خواهد شگافت نیل حام الطرون ضماد نمایند و مریض را بپهلوی دیگر
ورم خوابانند و ماء العسل دهند لعوق حب صنوبر لیسانند بخور لبنی در دهن کشند حب قوقایا وقت شب در دهن دارند انگشت دیگر حل کرده یا خردل بماء العسل
آمیخته دهند که منفجر اند چون دبیله بکشاید و ریم برآمدن گیرد و بهار سکلی باید بهد کنند تا ریم پاک شود پس تدبیر سل کنند **انتباه** در ورم موی بعد فصد و غیره شربت
بنفشه شربت نیلوفر ماء الشعیر لعاب اسپغول روغن بادام دهند کشک شعیر کشک گندم اسفاناخ بقول بارده بروغن بادام خورند و آخر مرغ نخود آب دهند
و در صفراوی تمر هندی آلو بگلاب شیر خشت یا شربت بنفشه شربت نیلوفر عرق گلاب گلقند یا آب کاسنی مغز فلوس شیر خشت تلیین کنند آب انار شیرین دهند
اگر استیلای خون بود فصد کنند روغن بادام روغن نیلوفر موم کافوری بر سینه مالند **قول جوان کورد** و علامت ذات الریه شش اند اول حمی اشد بسبب
تشنج ریه و قرب او بدل دوم عسر و تعذر نفس چرا که بسبب حرارت ریه قلب نیز گرم شود پس آنقدر هوا که برای تازه کردن هر دو عشاء در کار است جذب کردن نتوانند
پس بسبب عسر ضغط نفس گردد سوم وجع دل بسبب استیلای خون چون جوشش خون در اوردها و شرائین ریه و پهلو چهارم وجع سینه تا کتف و ترقوه و همه اجزا صدر
که ریه در و نهاده است اگر ورم سوی است بود وجع سلیه یا الاطراف است بود و اگر ورم هر دو جانب باشد تمام سینه گران نماید ششم ثقل سینه بسبب جوشش
ریه ششم سرفه گاهی خشک گاهی مع نفث و خون و دیگر آثار صحیح اینست که رخساره سرخ بود و غلطیدن و تنفس نتواند ایستاده خواه نشسته چون بر سینه
غلط نفس با آسانی گیرد علاج اگر نبض عیبی بود فصد کنند علق بر مقعد گذارند حقنه امیزاد و نمایند شاخهای خالی کشند بر پهلو و صدر بنهند
شربت گل لاله شربت بنفشه شربت عناب دهند شربت منضج ماده مخرجه نفث انفع دو قاشق بفاصله یک یک ساعت دهند اگر حمی و عطش کثیر و نفث الدم باشد
تین تو ادکیب یک یا در بفاصله چهار چهار ساعت دهند و هر شب شربت گل لاله دو اونس سال بر نیل چهار سرخ آمیخته بنگام کرده یکبار وقت نیم شب بگیرد

علی الصباح دہند کہ مفتح مسام مخرج نفث و عرق است غذا مرق نیم باکیان یا یکعدد فروج پختہ کنند و عوض آب شعیر مقشر دو اونس آب چشمہ چہار کاتا دجوشانند چہارم
باند صاف کردہ سبوس گندم یک مشت انداختہ جوشی دادہ صاف نمودہ نوشند اگر کافی نبود خون بزطیار یا مشک یا قضیب آہو مسحوقہ یا ہشت دانہ انتیمونیو
دیا فرتیکو یا شربت بنفشہ یا گلقند آمیختہ دہند دو دفعہ اگر نفع نشود حب میعہ دہند اگر کافی نبود دبدانند کہ در ریہ حمرہ پیدا شد پس بر صدر و ظہر کا دستیکو گذارند اگر کفایت
نکند ادویہ مدرہ دہند **قول اطبا** در ذات الریہ و ذات الجنب سرفہ و ضیق وغیرہ امالہ مادہ با درار بول نمایند **انتباہ** درین و در ذات الجنب کسی چیز مسہل
انتیمونیو دیا فرتیکو نیست چراکہ جاذب مادہ ترشح و معرق است بعد تنقیہ دہند و بعد استعمال دو یا سہ بیخ و برگ خطمی نرانندہ سائیدہ حلبہ کتان ہر یک اونس
اوکوا نیتو پیتو رال دو اونس روغن بادام بی آتش حسب ضرورت یعنی ملینت طیار کردہ بر ظہر گذارند کہ مزیل وجع و آسان کنندہ نفث است و حقنہ حادہ و مسہل قوی
ضرر دارد و مگر کین تیلیو نفع پس اگر مریض قوی و مرض در ابتدا بود کین تیلیو بیست دانہ بمرق مرغ یا اکوا بینیدیکتا دو اونس یا تارترو امتیکو شش دانہ دہند **فائدہ**
در بعضی کثرت لعاب عدم حمرت وجہ ضیق نفس اشتداد قلت حرارت سینہ تب خفیف ثقل سرفہ لین نفث سفید ترہل وجہ دگاہ باشد کہ رطوبت در ریہ گرد آید حال
بمستسقی ماند **علاج** در ابتدا چنانچہ علاج آماس گرم است تلیین و تفصید و ادعات کنند تا باشد کہ مادہ رجوع شود و چون چند روز گذرند و حمی ساکن شود و مرض منقضی
با نحطاط افتد طبیخ زوفا انجیر حلبہ نوشند ماء العسل دہند کشک شعیر کشک گندم شیرہ سبوس آب با قلا العسل و روغن بادام خورند اگر قبض باشد بنفشہ دو نیم درم مویز
پنجاہ عدد اصل سوس سہ درم انجیر پنج عدد جوشاندہ مغز فلوس ہفت مثقال آمیختہ دہند روغن بادام افزودہ اگر طبع نرم باشد شربت مورد رب بہ آب انار
شیرین دہند **شربت مورد** حب الآس تازہ عفص ہر یک رطل کوفتہ تا ہفتہ تر دارند پس جوشاندہ صاف کردہ قند دو رطل آمیختہ قوام کنند اگر خواہند
بغیر عفص طیار کنند حابس اسہال و نزف الدم مزیلہ سرفہ و امراض صدر **قول جوان کورو و** شکر با آب گرم آمیختہ دہند و فاہ سیاوشان اطریلال ماء العسل جوشاندہ
نوشند پس کین تیلیو دہند **فائدہ** اگر ورم صلب باشد سبب او یا ورم گرم است کہ مادہ لطیف او تحلیل رود و مابقی متحجر گردد و درین عسر ضیق نفس زیادہ شود و سرفہ
متواتر آید و حرارت کمتر گردد یا مادہ سودا یا بلغم غلیظ باشد ہر چونکہ بود ضیق نفس بمرور ایام افزاید و سرفہ بی نفث باشد و در سینہ حرارت نبود و انجذاب ہوا عسر
باشد و چون دیر ماند علاج نپذیرد و گاہ باشد کہ سنگ تولد کند **علاج** لعاب کتان لعاب خطمی روغن بادام شیر زن نوشند ماء العسل دہند حریرہ آرد نخود آرد
گندم خورند روغن بنفشہ موم سفید لعاب خطمی لعاب حلبہ لعاب کتان پیہ مرغ بر سینہ ضماد کنند **فائدہ** وقتیکہ ورم سر کند حسو آرد باقلا کرسنہ نخود خندروس
عسل ساختہ دہند ماء العسل نوشند لعوق کرنب لعوق اسقیل سفید شیر خر نافع وگاہی برای تخدیر کوکنار شہد انیج در لعوقہای مذکورہ افزایند و چون مادہ تمام پختہ
شود و حاجت بکشادن افتد و دو لعبی در گلو کشند و مریض را بر کرسی نشاندن تکیہ نگاہ داشتن و کرسی جنبانیدن بسختی و ماہی شور خوردن وایارج فیقرا حب خنظل
حب کردہ در دہن داشتن مفید و بعضی بعد غذا قی میفرمایند تا بحرکت قی بکشاید لیکن درین خطر است باشد کہ پیش از عقد بکشاید و مادہ دفعۃً حرکت کند و خناق آرد
و چون سر کند ریم برآمدن شروع نماید و مریض خفت یابد بہر تنقیہ سینہ انچہ در سرفہ تر و ضیق نفس مذکور است و در نفث المدہ آید بکار برند و گاہ باشد کہ ریم سنگ ریزہ و در بول
و براز دفع گردد **دوا** انماریقون دو درم دہند **دیگر** تخم انجرہ بعسل لعوق کنند مزیلہ ورم گرم **دیگر** بیخ ریوند سودہ با سمند پہل و سنج بول گاو یا شربت
شفا دہند **فصل ہفتم نفث المدہ** سبب او یا ذات الریہ یا ذات الجنب است کہ متقیح شود یا قرحہ ریہ است و این را سل گویند یا دبیلہ معدہ کہ سر کند یا ورم
حنجرہ یا ورم حلق یا ورم دیگر اجزای بدن کہ متقیح شود و سر کند چنانچہ در خناق وغیرہ و این ہمہ در جای خود مسطور اند یا آماس است کہ در سینہ افتد و متقیح شود

وبا وجود عطش و مزاج حرارت قوی نباشد خروج ریم غلیظ اسبرفه شدید و تقدم نزلات سینه و وجع صدر **علاج** زوفا انجیر خشخاش اصل السوس پرسیاوشان بباده جوشانده نوشند
زوفای تر قند آرد کرسنه حلبه تخم انجره پرسیاوشان بروغن بابونه روغن غاریه یا کیان عسل سرشته بر سینه ضماد کنند و دو میه زراوند کندر زرنیخ در حلق کشند
چون تلطیف حاصل شود کتان مغز حب صنوبر مغز حب قطن رب السوس حلبه یا عسل حب بسته در دهن دارند تا پاک کند **فائده** هر ورم که در صدر یا ریه پیدا شود چون بسینه
افتد و تقیح شده منفجر گردد پس لازم که درین وقت از قابضات پرهیزند و بتلیین اعضا و تلطیف مده و تنظیف حمی مصروف باشند تا که آن عضو بالتمام پاک شود پس
باندمال بپردازند و اگر چنین نکنند مده در فضای صدر یا در ریه غیره ماند و آنها را عفن سازد و هلاک کند **فصل هشتم در سل** نزد اطبا عبارت از قرحه ریه است
قول قرشی هو قرحة فی الریة مع الدق **قول صاحب کامل** هو قرحة فی الریة والصدر **قول علامه** مده است که در صدر و ریه افتد و مجتمع گردد و معنی سل
هزال است چونکه هزال خاصه این علت است بدین اسم مسمی شده **فائده** بعضے باشند که مدام رطوبات لزج از دماغ ایشان بجانب ریه آید و مجری نفس ممتلی گردد و ضیق نفس
و سرفه صعب متولد شود و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر گردد و اگرچه این مرض ربو است و ریه از ریش پاکست اما خداوندان این علت را هم مسلول گویند
اما سل غیر حقیقی و فرق ازین و از سل حقیقی آنست که درین حمی نباشد و سوای رطوبت خام چیزی دیگر بنفث نیاید خلاف سل حقیقی که حمی دق لازم ویست و خروج مده بنفث فرق در رطوبت
و مده آنست که مده منتن باشد و چون در آب اندازند بعد زمانی راسب گردد و اگر بر آتش سوزند بوی بچو بوی استخوان سوخته دهد خلاف بلغم که راسب نشود و بر آب طافی
ماند و در سوختن بوی بد ندهد **قول جالینوس** نوعیست که آن را آکلة الریه گویند صاحب مرض جرم ریه را هر روز بنفث می برآرد تا که نصف ریه خالی میگردد
پس وقتیکه بنصف دیگر نوبت میرسد میمیرد و گفته اگر بر فلکین مریض دانه قدر باقلا پدید آید بعد پنجاه و دو روز بمیرد و اگر بر سر ابهام مریض سبزی پدید آید و تورم
سرخ بر جبهه و از وی زرد آب برآید بعد چهار روز بمیرد و اگر بر میانه سر مانند دانه باقلا بر آید و لون او سیاه و بوجع باشد و سبات باشد بعد چهل ساعت یا چهل روز
بمیرد و گفته سل اشد آن باشد که در و نفث خام یکبارگی تمام بر آید و گفته ندیدم کسی که از سل خلاص یافت و گفته دیدم شخصی را که نفث او شبیه بمده می برآمد و حمیت
حریفت بود مثل مده و هر روز زیاده می انداخت و جسد او میگداخت آخر نفث او قیحی گردید و تب قوی آمد و بعد چهار ماه نفث او با خون قیح بهم رسانید و بمرد
قول بنارق مسلول را اگر بعد ضعف قوت نفث از آمدن باز ماند مختنق شود و بمیرد **قول طماس** بلغم شور که از سر سوی ریه منحدر شود مورث سل
میگردد و بغایت ردائت **قول رازی** وقتیکه لازم شود از نفث مده حمی ضعیفه و هزال تن البته در سل می افتد و گفته ظن مردم اینست که از سعال مزمن
غلیظ المادة در سل میشود ولیکن غلطست لا طول سعال در وقتیکه حرارت برانگیخته گردد میشود و بغیر حرارت هرگز نمیشود و چه خلق کثیر را دیدم که مدام سعال و ربو داشتند
و سالهای کثیر نفث غلیظ سفید می برآمد تا آخر عمر و سل نیفتاد آنها را **فائده** هرگاه که صاحب نزله و سرفه و ذات الریه را سرفه خون و ریم آمدن گیرد و حمی لازم
و کاهش تن و حمرت وجه پدید آید و عقب غذا و وقت شب تب ظاهر تر گردد بدانند که مسلول شده و گاه باشد که تب سل با تبهای دیگر چون ربع و خمسه و شطر الغب
نائبه مرکب شود و بدترین تبها که با این مرکب شود خمس است پس ربع پس شطر الغب پس نائبه چرا که ماده این تبها غلیظ سوداویست و علاج آن بعلاج این
هیچ نزدیکی ندارد **انتباه** اگر مریض قوی و نفث ابیض و اشتها و بلغم در سینه و عطش اندک باشد علاج پذیر است و ریش قصبه ریه لا علاج بود و ریش که لغشای
درونی قصبه و لحم ریه باشد ممکنست که درست شود **تنبیه** وقتیکه مسلول بمیرد باید که برادر یا همشیره مریض نزد او نیاید چرا که بسبب واحدیت خون مرض
در ایشان تعدی خواهد کرد **فائده** کسیکه صدر او تنگ و کتفها از لحم برهنه و برآمده باشند و کسیکه عنق او طویل و حنجره برآمده و نمایان بود و کسی که از دماغ

او ماده کثیر سوی صدر و ریه ریزد و کسیکه نفث الدم دارد قریب است که سل آرد و در نزد هر که از این هر دو یکی باشد هم نزد او نادرست که آن اصل پیدا آید **استسقاء**
علاج این در ابتدا مستعسر و بعده محال و بعضی گویند که درست شدن ریش ریه ممکن نیست اما اگرچه کمتر علاج می پذیرد لیکن دست از تدبیر نیک باز ندارند تا زمانی
مهلت بود و باشد که از جوانی تا به کهولت کشد **قول بوعلی** زنی دیدم که بیست و نه سال و کسری اندرین علت ماند و این مرض در شهرهای سرد و فصل زمستان بیشتر
افتد و در اکثر از هیژده تا چهل سال سن پیدا آید و آنچه باطفال افتد امیدوارتر بعلاج باشد **فائده** سبب عسر برء این سه اند یکی آنکه عضوی که در وی قرحه باشد محتاج
سوی نقاء و هضم است و در نقای ریه سرفه ضروری است چراکه ریه پاک نمیشود مگر بسعال و سعال زخم را می گشاید و میفزاید و منع هضم میکند دوم آنکه عضوی که در وی قرحه بود
محتاج بسکون است تا زخم اندمال پذیرد و در ریه قرار نیست بسبب احتیاج تنفس سوم آنکه اندمال قرحه محتاج به یبوست است و از ریه رطوبت رفع نمیشود بسبب قبول
رطوبت از فضای اعضا که گذرگاه اوست و با وصف این اثر ادویه پاک کننده زخم بسبب بعد مسالک بادنی نمیرسد الا بقوت کمتر و نیز نمیرسد تا شده و اسر سوی او الا
باختلاط ادویه حاره لطیفه که از لطافت خود بریه برسد و این چنین ادویه مزید حرارت اند و سل خالی از حمی نمی باشد پس اگر مجففات دهند سرفه و درشتی افزاید و ریم از آمدن
باز ماند و اگر ادویه تر و نرم دهند ریش درست نشود و تازه ماند و اگر دواهای سرد دهند قوت وی بدانجا نرسد و اگر گرم دهند تب افزاید **قول جالینوس** حرکت عضو
جراحت را از درست شدن باز میدارد چراکه حجاب سینه نیز دائم متحرک است و جراحت او بمیگردد و گفته سبب جراحت انفتاح یا انصداع عرق است پس تا که
با آماس نینجامد و ریم نکند درست گردد و اگر با آماس و ریم انجامد یا سبب او ورم یا حدت ماده بود درست نگردد **فائده** سبب سل یا نزله تیز است که از سر بریه ریزد
و آن را ریش سازد و یا ذات الریه که ریش گردد یا ماده ذات الجنب و غیره پخته شود و برای خروج از سرفه در ریه گذرد و آن را ریش سازد یا سعال اشد و مانند آن
یا ضربه و صدمه که بدان سبب سرگها بگشاید و خون از گلو برآمدن گیرد و آن را ریش سازد لیکن اکثر از نزله تیز افتد **علامات سل** تب نرم لازم مانند دق
و اشتداد او بعد غذا است و جهت هزال تن خروج ماده بسرفه و گاهی وقت شب یا دیگر وقت عرق آید و چون کاهش تن بنهایت رسد ناخن برگردد و موی بریزد
و وقتیکه ضعف غالب شود و شکم را قرار نماند و سر اضلاع نیز میل سازد و عطش افزاید و میل بغذا نباشد و عظم گلو برآید و در آخر اگر خون نیاید زیاده از چهار روز مهلت
ندهد و اگر خون در آخر زیاده از مقدار آید دلیل قرب موت باشد و اگر در آخر ورم شود صحت ممکن نبود و وقت قرب موت شکم روان میگردد و پوست جبهه کشیده و در آخر
پشت پا ورم مینماید و چون کار با آخر رسد حلقهای قصبه ریه بریم آمدن گیرد و خلطی که می برآید غلیظ تر گردد و پس از آمدن بایستد درین حال زیاده از چهار روز
مهلت ندهد و اکثر بخناق بمیرد و باشد که در آخر سرفه صعب پدید آید و خونناب آمدن گیرد و پس اگر تدبیر سرفه و حبس دم کنند خون در ریه ماند و بکشد و اگر بند نمایند خون
برآید تا که هلاک شود **فائده** علاج این عسر است چراکه تدبیر تب و ریش ضد یکدیگر اند بهر آنکه تدبیر این تب باشیای بارد و رطب و معالجه این ریش باشیای مجفف و سخن
باشیاء اگر تدبیر تب کنند ریش و اگر تدبیر ریش نمایند تب افزاید پس صواب آنست که اول تبرید و تسکین حمی کنند بعد تدبیر قرحه پردازند یا ادویه قرحه با ادویه حمی آمیخته
دهند یا یکروز معالجه حمی و یکروز تدبیر ریش سازند یا وقت صبح تدبیر ریش و وقت شام تدبیر حمی کنند یا هر که غالب باشد بتدبیر او رجوع کنند و این برای کسیست که
مرض او در ابتدا است نه وقتیکه ریه در هم گردد و بگشاید و درست نشود ولیکن اگر تدابیر درست سازند از فزودن باز ماند و جزوی دیگر از ریه تباه نگردد پس صواب آنست
روز نخست که خون از گلو برآید بدانند که از ریه است و در حال قبل از آنکه ورم کند بعلاج مشغول شوند **قول جالینوس** کسی را که خون از گلو برآمد و آن از ریه
بود روز نخست او را یافتیم علاج کردیم شفا یافتند و هر که را روز نخست نیافتیم حال او مختلف بود **علاج** در ابتدا از جانبی که وجع محسوس شود باسلیق زنند و خون

اندک اندک بجنبد دفعه بر آرند تا خون از ریه حوالی او کشیده شود و شده و دلک اطراف نمایند و از حرکات باز دارند اگر مانعی بود حجامت کنند و اگر چیزی از سر
بریه همی افتد قیفال نیز کشایند ماء الشعیر سرطانی دهند و باقی تدبیر مطفی حرارت ازوی اخذ کنند و با وجود آن هر چه مجلی و منقی مده و صدر و مسکن سعال باشد
بلا لذع اختیار نمایند اگر حمی عفنه با رنبا باشد شیر خر یا شیر زن نوشیدن انفع و بعد از ان که جرح ورم آرد و ریم کند مجلیات و منقیات دهند و اگر قوت ضعیف باشد
و رکشکاب سرطانی یا جیره و بزغاله توان بخت و اگر طبع نرم و بحبس حاجت آید شربت مورد دهند و در کشکاب مورد اندازند شیره خرفه رب به دهند سویق شعیر
ماش مقشر تهیه و دراج خورند اگر سرفه شدید بود در کشکاب تخم کاهو بزند شربت خشخاش دهند ماء الشعیر به بهدانه مویز پخته انفع اگر قوت قوی بود حریره از آرد باقلا نخود
سبوس گندم عسل روغن بادام ساخته دهند و اگر طبع قبض باشد مطبوخ مویز سپستان عناب بنفشه مغز فلوس ترنجبین تلیین کنند جلاب دهند لحم جدی لحم حلوان شیر خواره با
سرطان فراریج بیضه نیمرشت حریره نشاسته شکر روغن بادام خورند و برای تنقیه ریه تربد ابیض نیم مثقال صبر مغسول با آب باران رب سوس هر یک درم حب ساخته
دهند یک شربت است و اگر تب عفنی با رنبا باشد شیر زن یا ترشی نوشانند اگر سهم رسد شیر خر یا شیر بز یا شیر اسب فی الحال دوشیده دهند و نان بشیر تر کرده یا بعسل خورند
و اگر ممکن بود عوض آب شیر نوشانند و بهترین آب درین آب بارانست و اگر حاجت غذا زیاده بود کم طبع دهند حمام معتدل نمایند و گاهی خمر رقیق ممزوج بعرق گاوزبان
دهند بشرطیکه حمی نباشد تا حفظ قوت کند و از خشخاش بنفشه صمغ عربی کتیرا لعاب بهدانه حبوب ساخته دهند گل مختوم یا گل ارمنی کهربا نشاسته گل سرخ هر یک
سه درم سرطان محرق ده درم داحیینی دو درم سائیده دهند که جالبینوس است خشخاش ابیض کتیرا هر یک ده درم خشخاش سیاه بهدانه تخم خطمی هر یک پانزده درم
صمغ عربی پنجدرم آب باران هفت رطل تر کرده بپزند تا نصفی بماند صاف کرده عسل مصفی هر یک رطل لعاب اسپغول قانید هر یک نیم رطل آمیخته جوشانند که منعقد
گردد صبح شام و وقت خواب بماء الشعیر دهند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک پنج تخم خرفه پرسیاوشان گل سرخ هر یک چهار کتیرا نشاسته طباشیر سرطان محرق هر یک دو درم حب
ساخته مثقالی دهند و اگر سینه خشک باشد و تشنج کند باقلا مقشر پانزده درم نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک پنجدرم خشخاش
سفید ده درم لب لوز مقشر بیست درم سائیده بدهن لوز لعوق سازند و اگر سرفه شدید و مانع خواب باشد شربت خشخاش ساده وقت خواب دهند یا جمیعه نامی زله
سوهی ریه کنند و اگر ماده غلیظ بغیر حرارت از ریه یا صدر ظاهر شود شربت زوفا دهند طلاهای لطیف بر صدر گذارند مرکی کند ریه را و نذر شیخ برابر جب بسته سوزند
و پیش بینی دارند و از جماع و تعب و حرکت و دود و اشیای حاره پرهیز نمایند بنفشه نیلوفر خلاف وغیره در خانه دارند و هوای بیع و هوای خانه که در و آب و گلاب پاشیده
باشند نافع **فائده** اگر بغیر حمی باشد بلغم لزج سفید بسرفه خشک بر آید شربت زوفا دهند انجیر هفت عدد عناب سپستان هر یک سی عدد مویز هفتاد عدد زوفا
پنج مثقال ایرسا مثقال قند نیم رطل شربت ساخته در هفته نوشند حلبه صمغ عربی کتیرا هر یک دو کتا پنج مغز حب قطن ایرسا هر یک سه بنفشه ده آب جوشانده
صاف کرده قند بیست آمیخته قوام کرده هر وقت قدری در دهن دارند مطبوخ پرسیاوشان زوفا انجیر زرد مویز نوشند آب ترب یک عسل سه بپزند چون غلیظ شود
لعوق کنند مر اقاقیا هر یک یک سندروس کلیم صبر دو جوز السرو سه بروغن گل بر سینه طلا کنند آب کرنب بعسل جوشانده نوشند آرد گندم یا نشاسته سه درم آرد حلبه
درم بعسل و روغن بادام حریره ساخته خورند **قول مانقی** بعضی اوقات نان میده بشیر آمیخته یا رشته یا چاورس یا برنج بشیر پخته خورند منقی ریش از ریم منبت لحم تازه
قول احمد فرخ چون تپ شیر بزنین دهند غذای دیگر نه دهند چون نفع ظاهر شود سه هفته باید داد و اگر طبع اجابت نکند نمک هندی دو دانگ نشاسته نیم درم
در شیر آمیخته دهند و شیر بز را باید که اول قدری آب آمیخته سنگ تاب کنند تا پخته شود و آب از وی برود پس دهند که بهتر از شیر مطبوخ است اگر سرفه صعب باشد

کثیرا با شیر دهند و اگر قبض مطلوب بود طراثیث با شیر دهند و اگر در معده ضعف باشد شیر زیره و کرویا دهند اگر حبس افتد قرص طین با شربت مورد دهند آرد نخود به شیر تازه
حسو سازند اگر در اثنای شیر خوردن تب آید شیر باز دارند و قرص کافور بکار برند و اگر با تب قبض شکم مطلوب بود دوغ گاو مسکه جدا کرده دهند و ترکیب دادن شیر و دوغ
در دق آید **قول ابن ماسویه** تخم قنقد برای سل انفع **قول عسکری** هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور یا حب طباشیر با شیره خرفه دهند و بعد دو ساعت
دوای سرشیم ماهی نوشانند و وقت شب روغن بلسان با زبل قدر نخود دهند صحت شود **حب طباشیر** طباشیر هر سه صندل هر یک یک گل ارمنی دو کاسنی چهار کافور
نیم بلعاب اسبغول حب بندند شربتی متقالی **دوای سرشیم ماهی** سرشیم که از مثانه ماهی ساخته باشند درم آب شیرین نیم گرم ربع رطل حل کرده نبات گلاب
هر یک ده درم آمیخته نوشند **قول صاحب ذخیره** قبل از ورم فصد کنند اطراف بندند سرکه ممزوج با آب دهند قرص کهربا با شربت مورد قرص بسد بد و ص دهند
و روز نخست غذا ندهند و بر کشکاب قناعت نمایند تا چهار روز و اگر ضعیف باشد حسو از آرد جو آرد نخود آرد باقلا روغن بادام شکر ساخته یا اندکی نان بماء العسل یا بیضه
نیم سخت دهند و سینه بروغن گل چرب کنند و اگر سرما باشد بروغن ناردین روغن مصطکی و اگر رطوبت از دماغ بریه ریزد اول تنقیه بفصد و مسهل کرده ادویه منقیه و منبت
دهند و تدبیر نزله نمایند و اگر در سینه یبوست باشد و آواز گرفته بود هر صبح یک اوقیه آب بارتنگ بیک متقال روغن بنفشه روغن مغز تخم کدو دهند و بعد سه ساعت
کشکاب سرطانی و وقت خواب صمغ عربی گل ارمنی بلعاب اسبغول یا بلعاب بهدانه یا آب باران دهند و اگر یبوست اندام غالب شود شیر و دوغ دهند و اگر ریش
کهنه باشد و رطوبت در ریه کثیر قدری بارزد بعسل دهند **قول بوعلی** گلقند تازه چندانکه تواند خورد و هم با نان زنی را سل شد و مایوس گردید بگلقند فقط علاج
کردم شفا یافت و فربه گردید و غذا دراج تیهو عصافیر ماهی بریان یا بچه دادم و آب باران نوشانیدم و اگر حرارت پدید آید کشکاب سرطانی دهند **قول الارزوریه**
بشربت بسد لعاب بهدانه مربای به شربت صندل زرد گلقند کهنه سه چهار سال مداومت کنند بلور قدر دانق سوده نوشند قند مربه یکدرم کهربا سکر ولیو بلعاب
کثیرا قرص ساخته لطوبتنا کو در حلیم نهاده دو دوش کشند صمغ عربی کثیرا هر یک درم شب بگلاب تر کرده روغن گل یک نیم اونس مسکه نیم اونس کافور سکر ولیو سال برنج
دو درم آمیخته شیر خر یا شیر بز افزوده بر سینه ضماد کنند سفوف ذی بابی دو درم بشربت خشخاش و غیره دهند جواهر مهره ماشه بعرق کافور دهند لعوق سلحفات صبح شام
یک ملعقه خورند چند روس غذا سازند مینا بگلاب سوده نهار همراه شربت برگ گشوث دهند چند روز یا استیلا رو شود بطوریکه در نفث الدم گذشت دهند روغن تیر و
کدو مرتبه فولاد در حیکانیده باشند نیم درم پنج اونس شیر زن آمیخته دهند یک ماه برای بثور سینه انفع **شربت صندل زرد** آب خطمی آب حماض هر یک
چهار رطل صندل زرد مدقوق سه اونس در دیگ تر کرده دیگ را در بابونه تا بنهاده سه ساعت آتش داده برآرند شربتی سه اونس صبح بقدری آب یا شربت آمیخته
دهند چهل روز **قول سیدیرود** علاج این سه چیز مطلوب اندکی تنقیه زخم پس شیر خشت و اونس مرق مرغ آمیخته یا مغز فلوس اونس اصل السوس سکر ولیو آمیخته گاه گاه
دهند دوم مداومت زیاده ساده پس در نقره گرم کردن یا ساعد فونت دهند سوم تقویت تن پس شیر زن نوشانند یا شیر خر که غذای او شعیر و غیره باشد و دوشیده فورا نوشانند و شروع
از سه چهار اونس کنند و بتدریج تا ده اونس رسانند و اگر در معده زبونی باشد شیر خشت هشت اونس گلقند اونس بشیر آمیخته دهند و بعد شرب شیر چند قدم مشی کنند تا هضم گردد
و بعد شرب شیر خواب نکنند و تا که اشتها نشود عقب او چیزی دیگر نخورند و نان خمیری نبیت تر کرده دهند بگرد خصوص که از یکسال نگذشته باشد خشخاش
ابیض ده درم هر سه تخم بارد کلان هر یک شش درم تخم خرفه تخم خطمی بهدانه هر یک پنجدرم صمغ عربی کثیرا نشاسته طباشیر رب السوس هر یک سه درم قند برابر همه سایده
یکدرم بشربت خشخاش دهند روغن بادام یکقطره تقطیر آمیخته خورند برای تصفیه ریه شربت صندل زرد دهند و برای تخفیف زخم کندر درم مرجان لیمیه هر یک نیم درم

که با کشنیز هر یک اسکر و بلو بلعاب کتیرا قرص ساخته به مجمر ریخته دود رش به توسط قمع کشند حسن لبه مصطکی مرمفرد یا مرکب بر فرش گسترند و در آب سرد و به گلقند یا شعیر یا اصل السوس یا کتیرا به انداز ند اگر قدری چوب چینی افزایند بهتر گل ارمنی یک مثقال یا مومیایی کوهی دو درم دهند شیر گاومیش نوشند **دوا** که برای قرحهٔ ریه انفع چرا که تلطیف و تجفیف و قبض و تلیین بیشتر دارد حماما و اصیبنی هر یک چهار زعفران یک کندر رب سوس کتیرا هر یک پنج درم شش **دیگر** صمغ البطم تنها یا بعسل لعوق کنند **دیگر** مر با آب نوشند **دیگر** قطران مثقالی نهار دهند **دیگر** سنگ جراحت نیم یا یک دانگ درم با شیر خر دهند **دیگر** برگ کرونده که در دیوار چاه روئیده باشد ده درم فلفل هفت عدد با آب سائیده دهند چند روز **دیگر** آب دوب با طباشیر چای نوشند **دیگر** راتینج نیم مثقال بصفرت بیض نیم برشت دهند **دیگر** دوا الحکیم وقت شب با نیم گرم دهند **دیگر** طین حکمت بشربت خشخاش یا شربت ترنجبین دهند **دیگر** رال یا راتینج در حقنه کشند **دیگر** زبل البقر بخور سازند **طین حکمت** انگشت طین حرسک گل خطمی موی سر مقرض برابر سائیده با آب سرشته قرص ساخته دارند **قرص شادنج** شادنج مغسول خرفه مقشر کشنیز خشخاش سفید گل سرخ گل ارمنی مغسول طباشیر طین رومی برابر بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی مثقالی با شیره تخم خرفه برای سل و دق و قطع سیلان خون از اعضای باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و حمیات موی و سرفه نافع **قرص خشخاش** زعفران نیم رب سوس نشاسته کتیرا هر یک دو خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک سه گل سرخ صمغ هر یک چهار طباشیر پنج با آب قرص سازند شربتی تا دو نیم درم بشربت خشخاش فرایند برای سینه و ریه **لعوق طباشیر** نبات شصت مثقال عسل صد و بیست مثقال قوام کرده طباشیر چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز چلغوزه ریل صمغ عربی هر یک هفت درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم روغن بادام شیرین سائیده حیرب کرده آمیزند شربتی شش درم اگر حرارت زیاده باشد عوض عسل ترنجبین کنند و کافور درم افزایند برای سرفه و سل و حمیات حاده با سرفه انفع **لعوق خشخاش** کوکنار نیم رطل آب دو رطل بپزند تصفیه مانند صاف کرده قند رطل آمیخته قوام نموده رب سوس مغز تخم کدو مغز بادام هر یک پنج درم آمیزند شربتی ده درم برای سل و قرحهٔ امعاء و سرفه بلغمی و نفث الدم **اسطوخودوس صغیر** سلیخه ربع فرفیون عاقرقرحا زعفران هر یک سه گوگرد اقاقیا فلفل سنبل حماما هر یک دو افیون چهار بعسل آمیزند شربتی تا یک مثقال برای سل و وجع شکم و رحم و قولنج و حمی مختلطه و ربع **شربت حلبه** حلبه سی درم مویز تمر هندی هر یک ده درم انجیر پانزده عدد عسل شربت سازند برای وجع مزمن سینه و نفث المده و قرحهٔ صدر **مربای کدو** کدوی تازه خراشیده پاره کرده مغز بش دور نموده با آب و عسل جوشانده قوام آرند برای سینه و ریه و مثانه انفع **قول جوان کورد** و فصد مکرر کنند کین تبلید دهند اگر کافی نبود شربت منضج مخرج ماده دهند یا شربت انزروت فاطریالان زعفران ساخته دهند یا انجیر مسکه هر یک وانس نبات بگنیم اوس نشاسته دو درم شربت ساخته بفاصله چهار چهار ساعت یک قاشق دهند رشتن با آب شیر شش با آب شسته درم فوه اصل سوس هر یک چهار سرخ آمیخته دهند منضج مخرج ماده براه بول زبل اسپ تازه بعسل عنصلی آمیخته بر سینه ضماد کنند منضج ماده اگر بسبب ماده حاره بود این ها بکار نبرند بلکه شربت گل لاله استعمال کنند یا از شعیر تخم کاهو خشخاش کتیرا بیخ خطمی بیدانه شربت ساخته مروارید آمیخته دهند تا ماده اگر نضج ماده مطلوب بود و مریض ضعیف الطبع کم ماده باشد غلطیده دارند و اگر اخراج نفث نخواهند جانب سالم و بعد تنقیه تا شیر خر که حرارت و رفع نشده و باشد یعنی دو شسته نیم رطل نوشند و مداومت کنند و اگر شیر زن بهم رسد انفع اگر کافی نبود میان سوم یا چهارم پهلو جائیکه ماده معلوم شود کاوستیکو نهند **انلتا** و اگر مرض جانب چپ بود داغ مضر بود چرا که قریب بدل است و داغ که دهند باید که تا سینه رسد مارالعسل با ب جو ساخته مدام بگیرم نوشند و بعد تنقیه تام کاوستیکو بر صدر نهند یا شگاف کنند اگر بسبب ریزش دماغی باشد برابر درز اکلیلی کاوستیکو نهند یا داغ دهند و بر درز نهند و داغ چنان دهند که کم سوخته تا قحف رسد و بعده شگاف

احتیاط کنند تا زخم صاف گردد و برای تصفیه ماميران برگ کشوث هر یک نیم اونس آب چشمه سه کاناد در ظرف گلی جوشانده صاف کرده قند نیم اونس ربع ساعت
درین آب تر داشته همین آب نوشند پس اگر طبع دفع ماده باسهال کند برای مد دشیرخشت بعرق مرغ حل کرده شربت بنفشه قرص غاریقون و مانند آن دهند و اگر
بنفث دفع نماید شربت زوفا شربت سیب شربت عناب شربت اصل سوس شربت برگ کشوث شربت اطریلال دهند و اگر ببول دفع سازد طبیخ هلیون بزری
برگ ماميران یا طبیخ نخود بیخ کرفس کاکنج همراه چشم سرطان و خسته بلیگری مسحوق دهند اصل سوس بیست دانه ترمنتین درم حب بسته دهند اگر کافی نبود قرص حنظل اسکویلو
ماء العسل سه اونس دوازده ساعت تر کرده صاف نموده دهند سه چهار دفعه بفاصله یکروز **قول بقراط** اگر از شگاف یا داغ ماده سفید بر آید نیک اگر سرخ سبز
وغیره برآید بد است **فائده** اگر بسبب شدت نزله و کثرت نفث معلوم شود که در ریه زخم شد باکیان یا بچه مرغ همراه نباتات بالسامیکا و دولیمنی را که خواص کردن دمل
و زخم دارند چون نبات کشوث ریحان ماميران فیب الخیل و یک اسکرو پلو صندل زرد پخته دهند اگر حمی نباشد جو بحیات انفع لحم بچه ارنب پخته خورند تا دمل سوزمندمل
زخم هم باکیان لحم سرطان لحم سلحفات همراه صبر شعیر دو سه ماه خورند لحم خوک یکساله یا یه کاناد برگ کشوث برگ اطریلال هر یک دو مشت گلقند مربای گل گاوزبان
هر یک یک نیم اونس عرق نبات کشوث پانزده اونس عرق کشیده یا قوتی مالو کرستی چندانکه شیرین شود آمیخته دو اونس دهند دمل **قول جوان کورد**
اگر شیر زن دهند باید که زن جوان صالح المزاج باشد و غذا لطیف خورد و از زادن دو ماه نگذشته باشد و اگر شیر خر دهند باید که جوان بود و آنرا کاه لطیف و شعیر کاهو
نباتات بارده خورانند و ماء الشعیر نوشانند و بعضی وزنان بشیر تر کرده دهند تا زایل کم کند و شیرش قوی باشد پس دوشیده فوراً نوشند و از پنج اونس شروع نمایند
و هر روز نیم اونس افزایند تا بیک رطل رسد و بعد شرب تا که چهار ساعت نگذرد غذا ندهند تا شیر هضم یابد و از معده بگذرد و فاسد نگردد و اگر در یک رطل شیر خر حب صینی
نیم اونس جوشانده دهند برای حمی دق و دمل ریه که از زاده شود حادث شود انفع اگر کسی شیر خر نخورد یا ازین نفع نشود برگ ماميران و دو مصطفی هر یک مثقال یا حب بزنی
یک نیم رطل جوشانند نصفی بماند صاف نموده مغز تخم کدو سه درم مغز چلغوزه تازه دو درم سائیده آمیزند و به نبات شیرین کرده تا چهل روز دهند یا شعیر مقشر چهار
اونس آب چهار کاناد جوشانند چون چهار درم بماند صاف کرده در یک رطل این مغز بادام اندکی شیره برآورده قدری صمغ عربی آمیخته حریره ساخته دهند تا پنجاه
روز یا در شکم مرغ گلقند مربای گل گاوزبان و نیم درم صندل سفید بریان کرده بزند و درم قرص مروارید نیم درم آمیخته دهند پنجاه روز که برای ضیق دمهزول انفع است اگر
نفع نشود آرد برنج یا آرد شعیر بشیر حریره پخته بگلقند یا بشکر شیرین کرده دو بار در روز دهند و آرد مذکور بشیر پخته بر صدر و ظهر ضماد کنند اگر ازینهم نفع ندهد پوست بید
بسایه خشک کرده درم گلقند کهنه دو اونس آمیخته صبح دهند و همین قدر بشام تا پانزده روز و طبیخ پوست بید تا سه ماه نوشانند برای قروح ریه درونی و بیرونی و جراحت
ریه انفع جو بحیات فقط العسل برای جراحت ریه مفید سوس گندم پوست چوب اسطوخودوس نسیج عنکبوت پوست ثان برابر باسم الفار هر مکی قند سفید مصطکی
برابر در یکجا انداخته تنقیه کنند برای جراحت ریه نافع ترقی در رحم دمل داشت از دواصحت نشد جو بحیات دو درم در پنج کاناد آب جوشانده نوشانید ند صحت یافت
اگر استعمال این گلقند گل گوگرد اونس به نبات سحق کرده گلقند کهنه یک رطل آمیخته هر روز صبح شام نیم اونس دهند یا آب که در وگل گوگرد جوش بود دهند تا دو ماه
فائده دیگر البان بسبب کثرت دهنیت که میدارند و غلیظ دیر هضم اند در حمیات دق وغیره منع اند سوای شیر خر که از دهنیت معرا و زود هضم است **قول
جوان کورد** ... بالخیل سائیده نوشانند یا دود آن رسانند **فصل نهم در احتقان المدة فی الصدر** سبب او ورم ریه یا ذات الجنب
وغیره است که منفجر شود و ریم او در فضای سینه یعنی در موضعیکه مابین ریه و صدر است جمع شود و بسبب غلظ خود و نه در ریه رود و نه بمعده ریزد تقدم ورم

این اعضا ثقل سینه و سرفه یا بس ضیق النفس حمی دق حال شبیه بمسلول حرارت سوزش سینه و چون فضای سینه دو بخش است گاه باشد که در هر دو جانب افتد یا در یک جانب پس اگر ریم در هر دو جانب افتد وجع لهیب تمدد هر دو جانب باشد و الا جانبی که بود یا مریض بر پهلو خسپید و باز بر پهلوی دوم پس در جهتی که ثقل و تمدد محسوس شود موضع مده همان جهت باشد یا خرقه کتان ترکرده بر صدر نهند از هر جانب که خشک شدن آغاز کند محل مده همانست **علاج** روغن بادام کتیرا شکر طبرزد یا طبیخ انجیر زوفا پستان اصل سوس پر سیاوشان مویز آمیخته نوشند چون تلطیف پذیرد هر چه نفث را بآسانی برآرد دهند و ایضاً مدرات دهند تا باشد که بادرار دفع کند و چون در بول میل کند مدرات بول و اگر در براز میل کند مسهل دهند و اگر در هر دو جانب مائل شود گاهی مدر گاهی مسهل دهند یا چیزی که هم مدر و هم مسهل باشد دهند **فائده** اگر مده تلطیف پذیرفته بر ریه ریزد و بآسانی بنفث بر آید و خفت رو نماید یا بجانب جگر ریزد و ببول و براز بر آید از دو حال بیرون نبود یا خناق افتد و بیمار بمیرد و آثار و غلبه ضیق نفس و عدم خروج مده بنفث یا سل پدید آید و جرم ریه متآکل گردد و آثار او آن است که بعد سرکردن ورم چهل روز گذرد و ریم پاک نگردد **انتباه** اگر بتدابیر مقصد حاصل نشود و مده سوی ریه نریزد بآله آهنی باریک در سینه آنجا که محل مده باشد داغ دهند تا ریم اندک اندک بر سبیل ترشح از عظم سینه همی بر آید **فائده** آنجا که ماده ببول و براز آمدن گیرد واجبست که دست از ملطفات و مرخات باز دارند و هر چه مسدد و مغلظ بود بگذارند و این بهر آنست که ریم بفراغت بر آید و در عضوی نایستد و آفت نیارد **فصل دهم در استسقای سینه** سبب او ماده است که در ریه جذب شده و ریه نضج آن نتوانست پس رقیق گشته اندک اندک در قعر ریزد و باعث این مرض گردد یا آبله که در ریه افتد و منفجر شود و ماده او در صدر ریزد یا فساد جگر و مراق و سپرز که سخت شوند و فعل بد کنند و رطوبت کثیر پیدا نماید پس آن رطوبت در سینه افتد و باعث این گردد و استسقای صدر لاعلاج است تهیج وجه و اطراف و بر پهلو خوابیدن نتواند اگر بر پهلو گردد بر سینه ثقل آب معلوم گردد و اگر خسپد سر بسیار بلند دارد و نشسته ماند و وقت شب نسبت از روز ضیق اشتداد کند **علاج** تنقیه رطوبت کنند تدبیر مانع تولید رطوبت سازند مدرات دهند تا ببول بر آید کرموتار تر و درم بلور طباشیر اسکر و بلور بهار او انس طبیخ هلیون تربی برگ ماميران آمیخته دهند مخرج ماده و استعمال هلیون تربی با غافث دارند و بعضی میان سوم یا چهارم اضلاع شگاف نمایند و بعضی بخور ادویه مجففه سید هند داغ آتشی دهند و مندل بسازند و در استسقا که از ورم خرد و صلب ریه شود مالش مرهم سیمابی کنند و در استسقای سینه مسهل ندهند اما ادویه خفیف منفج سدد بعده مقوی قدری نرم چون ادرویا فرنتیکو دهند **قول بیدر** و برای تعریق طبیخ جو بحیات عشبه تا بیست پنج روز دهند مرکوریو دو سی گل لوبان انفع نونت مفید باقی تدبیر استسقا **ادویه منقیه صدر و ریه از فضول** طبیخ حلبه یا طبیخ انجیر زوفا با شکر نوشند حرمل العسل آمیخته یا زراوند بعسل آمیخته یا کتان بعسل آمیخته لعوق کنند سنبل دهند فلفل در طعام کنند **فصل یازدهم در جمود الصدر** و برد الصدر نیز گویند یعنی عضلات سینه و حجاب بهاد ریه سرد شود و کثیف گردد و نوعی از تمدد در آنها پدید آید و بدان سبب سینه منبسط و منقبض شدن نتواند چنانچه باید و ناچار نفس با انتصاب بر آید سبب او وصول برد بهت بصدر چون ملاقات هوای سرد و برف و شرب آب سخت سرد و غوطه زدن در ان تقدم سبب و برد سینه **علاج** جند بید ستر و روغن قسط روغن سوسن آمیخته بر صدر مالند با آب طبیخ ادویه گرم نطول کنند سداب صعتر خوتنج انگزد افسنتین جند بعسل و روغن بر سینه ضماد کنند انگزد قدری بخمر کهنه آمیخته نوشانند حسو های مناسبه با لحم عذا کنند با آب گرم و طبیخ حشایش گرم تکمید کنند و در علاج مهلت نمایند گاه باشد که دفعتاً بکشد **فائده** گاه باشد که اکل افیون و وصول دخان اسرب باعث این شود مضادات استعمال کنند و تکمید رطب بطبیخ حشایش گرم نمایند مالیدن روغن سوسن و افیون و قسط در اسرب مفید

فصل دوازدهم در استرخا و اعوجاج غضروف خنجری و آن قسمی از عظم نرم است موضع او آخر صدر پیوسته بعظم قص مانند سپر که برای حفظ
فم معده بکار آید سبب این مرض ضربه یا سقطه یا ریاضت یا حمل بار گران یا سرفه باشد یا اکل اشیای بارد رطب یا ماده رقیقست که در وی جمع گردد پس اگر بسوی فم معده
مائل شود دهن آنرا تنگ کند و مانع دخول غذا گردد و وجع و عدم اشتها و غشی هم لازم آرد و اگر بسوی ریه یا فراغ مائل شود ضیق نفس لازم آرد و اگر بسوی کبد میل نماید منع
گذر صفرا کند و یرقان آرد **علامتش** سرفه یابس و قی لازم و قلت اشتها و حمی و قی و سیح و فواق آرد و ضیق نفس یرقان و غیره **قول مارو زا** وقتیکه حیوان
در تندرستی بصحت نبود بدانند که غضروف مذکور مسترخی گشته **قول اکوت** از افتادن این قی ضعف معده آرد و دق و غیره پدید آید **قول مار تولینو**
اگر بسوی زیر مائل شود پس در مردم کلان باعث اذیت معده و کبد که زیر او ست شود و در اطفال موجب هلاک گردد **قول بوریکیتو** سه زنان را این مرض
دیدم و در مردان هم میشود و وجع آنجا و عسر نفس و اختلاج و غشی و کسی را که این بفتد یاد و تو گردد پس تا که استاده نشود یا سر بر دارد تنفس نتواند **قول زیلیری** شکست
عام علامتش عدم تصدیع نرمی همه تن و هزال و وجع معده و قی و عسر نفس فاستید **قول ریولانو** اگر باندرون خم شود تنگ کند و ایذا دهد کبد را و هزال آرد و اگر
بطفل شود بکشد و در مردم کلان تا که بجا نیاید موجب قی گردد **قول بارتیو** اگر بسوی درون دو تو شود معده را فشرد و وجع دائم و سوء هضم و قی و فواق آرد و تا که
برداشته نشود صحت نگردد **قول اوریبانو** اگر تندرست اقلت خواب فواق آرد و عسر نفس هزال ضعف معده حتی که آنچه خورد قی کند پدید آید و رنگ تبنی
مثال مرده گردد دراز دوا صحت نگردد و غضروف مذکور را بر دارند صحت شود **قول رودریکو** وقتیکه هر دو قص غضروف جائیکه سینه
یا اضلاع آخر شوند تصدیعه یابند و مسترخی شوند یا اندرون روند موجب نقاهت و کمی اشتها شود باید که از دست برداشته ادویه قابضه گذارند **علاج**
باید که اکوا ابیند بحجامه ورزد و بهند پس بر نهار تا سه روز حب ابسیتو یا تنکو یا دیا دودا نو برق مرغ دهند و غضروف را برداشته قند عسل برابر بخرقه کشیده بر و کنند ردد
فلفل یاب سائیده یا شیده بالای فم معده گذارند یا سموکوی یک قطره بروغن یودینه آمیخته یا روغن حنه یا النذا اسپلاستر و دیا سولفو گذارند و طریق برداشتن
آنست که مریض را بر پشت غلطانند و انگشتان هر دو دست سبک بر فم معده گذارند و هر دو بازو بزور فشرند تا تصدیعه یابد و بعد حجامه ضماد مقوی گذارند **فصل سیزدهم در**
ذات الجنب و ذات الصدر و ذات العرض و شوصه و خانقه و غیره ورمیست که در اغشیه اضلاع و حجب سینه و عضلات مابین اضلاع افتد
و در فصل خریف و زمستان و باد سرد شمالی اکثر پدید آید و پیران را اکثر شود و مهلک بود و اگر حامله را شود بکشد **فائده** این ورم یا تحلیل زائل شود یا
ریم کند یا صلب گردد لیکن نادرست که صلب شود و بکشاید پس اگر روز نخست نفث خام رقیق آمدن گیرد بدانند که روز چهارم نضج شود و بعد هفته از چهارم پاک
گردد و اگر روز نخست آمدن نگیرد لیکن قبل از چهارم تا چهارم شروع نماید روز هفتم نضجه شود و بعد چهارده روز از هفتم پاک گردد و اگر درین مدت پاک نشود ریم
کند و اگر در چهارده ریم پاک نگردد سل پیدا نماید اگر تا هفتم نضجه نشود یا هیچ نفث بر آید بدانند که در چهل یا شصت روز خواهد پخت پس قوت تا این وقت وفا کند و اکثر
بمیرد لیکن اگر قوت قوی و شهوت معتدل و خواب و تنفس و بول همه خوب باشند علت دراز شود و باخر ریم کند و مدت او و وی پاک شدن چهارده تا بیست روز
و مدت وی چهل یا شصت روز باشد اما در باشد که تا این مدت قوت وفا کند آثار ریم کردن آنست که وجع و تب افزونتر گردد و قوت ضعیف تر و زبان درشت
و دهن خشک و اشتها باطل گردد و سهر با این پدید آید و ثقل در پهلو و بعد ریم کردن وجع و تب ساکن گردد و ثقل در پهلو فزاید و نزد انفجار نبض عریض شود
و تب سخت بلرزه آید و بکشاید و هر چند که تب گرم تر باشد زودتر نضجه و منفجر شود پس اگر اعراض مذکور بعد سستی گی آثار نفث بول و غیره پدید آیند اندیشه نکنند که دلیل

ریم کردن باشد آنچه نه بسبب ریم کردن بود عقب وی خفت ننماید بل قریب بمیرد **انتباه** بدترین الوان نفث نفث سیاه است خاصه که منتن بود و بعده شدید الصفرت و نیکوترین
نفث احمر ناصع است و درین بد آنست که تأخیر نماید تا هفتم اگر نفث احمر ناصع بود روز چهارم شروع بآمدن کند آخر آسان باشد و بحران وی در هفتم افتد و در روز
یازدهم و از چهاردهم تأخیر نشود و اگر نفث شدید الصفرت یا اسود بود و زبان نیز و پیوسته ماند و حمی منقطع نشود و حرارت تا هفتم کشد مخوف باشد خروج نفث با آسانی
بسرفه آثار سلامت و زود گذشتن مرض باشد نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره که اندک بود و دیر برآید بد باشد خرخره در اول غیر مخوف و در آخر مخوف است اگر نفس
با این تنگ شود علامت قرب موت باشد خاصه وقتیکه موضع پهلو سیاه گردد و اگر در سینه خرخره افتد و لون وجع سرخ گردد و چشمها برآیند هالک باشد بول سرخ و
تیره آثار شدت حرارت دماغ و رداءت حال مریض باشد براز بسیار زرد و منتن ردیست برد اطراف یا گرمی تب رجوع وجع سوی ظهر و استرخاء و وقت خفتن
جانب ورم بد است اسهال در اول مفید و در آخر آثار ضعف جگر و قرب موت بود خاصه که تنگی نفس و حمی و تاسه بدان زائل نگردد و اختلاج حوالی شراسیف آثار حرکت
ماده سوی دماغ و تولد سرسام و اختلاط عقل بود و بازگشتن ذات الجنب سوی درون بغیر زوال حمی و ظهور نفث تام آثار قرب موت باشد ذات الجنب اگر بفصد
و نفث و اسهال زائل نگردد و با وجود آن قوت قوی بود آثار سلامت باشد ریم کند و بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف بود آثار بد زود بکشد و گاه باشد که
ورم بکشاید و ریم در فضای سینه افتد و مریض گمان صحت برد و چندی حال او نیکو بود پس بتدریج بدتر شود و اگر ریم کثیر و قوت ضعیف بود هلاک گردد و در ذات الجنب اگر
تمدد در پهلو فزاید و تواتر نفس پدید آید و قوت ضعیف بود آثار غشی باشد و اگر تواتر اندک بود آثار سبات و تشنج یا دیر نضج باشد **قول یهودی** اگر بذات الجنب
غشی اشد پدید آید مهلک است **قول بقراط** کسی که ذات الجنب یا ذات الریه بود و آنرا اختلاف از رطوبت معده شود بد است و گفته کسانیکه شکم آنها
بالطبع نرم بود آنها را ذات الجنب و ذات الریه و حمی ملتهبه و امراض حاده نشوند و گفته اگر صاحب ذات الجنب بجانب مرض خفتن تواند دلیل قلت مرض باشد
و عکس آن بعکس و گفته کسانی را که قیح افتد و بعد انفجار ریم برآید و حمی مفارقت کند و اشتها پدید آید سالم مانند و گفته نقل ذات الجنب بذات الریه باشد چه دلالت
بر کثرت ورم و اخلاط دارد و گفته بعد زوال مرض مریض از شمس و سرخ و دخان و اشیای شور و تلخ و غیره پرهیز لازم چه عکس آن مهلک است و گفته اگر نفث
سفید و لزج مستدیر بود نیک نباشد که دلالت بر بلغم محرق کند و گفته اگر از خروج نفث خفت در وجع نشود بد است و عکس آن نیک باید که اگر ورم در مثانه پیدا شود
یا اسفنج تر نموده تکمید نمایند **قول جالینوس** کسی که ذات الجنب شود و نفث در چهارده روز پاک نگردد کارش بنضج افتد و اگر در چهل روز از ابتدای
خروج نفث پاک نگردد منجر بسل شود **قول ارزانی** اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تام بوده باشد ساکن شوند باید دانست که ماده بطریق بول یا
اسهال دفع خواهد شد پس اگر در بول و براز ظاهر نشود پس نظر کنند اگر در عضلات شکم و شراسیف حرارت و ثقل باشد بدانند که در بن ران یا بر ساق
آماس و جراحت خواهد کرد و اگر تنگی نفس و کرب زیاده بود و در پستانها و ترقوه حرارت و ثقل پدید آید بدانند که ماده ببالا میل کرده و آماس خراج در پس
گوش خواهد آورد پس اگر ماده تیز باشد و ازین آثار چیزی پدید نیاید و دماغ از خود آنرا دفع نسازد سرسام و اعراض او پدید آرد و هلاک کند و اگر دماغ قوی
باشد و آن را از خود دفع کند به تشنج باز گردد و گاه باشد که بسبب کثرت ماده و ضعف قوت ماده مذکور در مجری تنفس بماند و خناق آرد و گاه باشد که بدل آید
و خفقان غشی پیدا کند **فائده** ماده ذات الجنب چون بکشاید از سه حال بیرون نباشد یا در عضوی آید و از آن بگذرد و پاک شود و یا در آن عضو که آید
علتی دیگر تولد کند یا بظاهر و مواضع خالی میل کند و آماس و جراحت تولد نماید **انتباه** بسا باشد که ماده تیزتر و کثیرتر بود و قبل از آنکه پخته شود طبع

از ببیطا قیتی آن را دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکت قی و خشم و غیره و این نوع دفع که قبل از نضج افتد ستوده نباشد
بلکه با خطر بود **فائده** بسا باشد که در جگر ورم گرم افتد و معالیق او کشیده شود و وجع بحجاب مؤدی گردد و بدان سبب نفس تنگ شود و پندارند که ذات الجنب
است چرا که در ذات الجنب سرفه و ضیق نفس و تب میباشد و هم در ورم جگر پس فرق آنست که لون صاحب ذات الکبد زرد و بدرنگ بود و گاه گاه بسرفه و در پهلوی
راست ثقل دائم ماند و زبان سیاه و بول غلیظ باشد و وجع خلنده نبود پس اگر ورم جانب بیرون کبد باشد بدست نهادن معلوم گردد و اگر جانب درون
زیر بود نفس تمام کشیدن عسر بود و بدان ماند که چیزی گران در پهلو آویخته است یا فرمایند علیل را که نفس کشد تا که تواند پس پرسند که تحت شراسیف هم ثقل
محسوس میشود یا نه اگر شود مرض کبد باشد **فائده** ذات الجنب که بطرف چپ باشد بسبب قرب دل تب او گرمتر و خطرناکتر و اعراض او صعبتر بود لیکن بسبب
قرب حرارت قلب امیدوارتر باشد که زود پخته شود و به تحلیل پاک گردد و آنکه بطرف راست بود بسبب بعد از قلب تب و اعراض او نرمتر بود اما نضج و تحلیل آن
بدیر باشد اما فرق در ذات الجنب و ذات الریه آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و وجع و ضیق نفس نسبت بذات الجنب زیاده باشد و دیگر آثار ذات الریه
پیدا بود **فائده** فرق در سرسام و برسام آنست که در سرسام اول اختلاط ذهن پدید می آید بعده عوارضات دیگر بر تبع وی روی مینماید چون عطش قلق و غیره
و ایضاً در اول تنفس بدم زدن طبعی میبود پس متواتر میگردد و هم از ابتدا چشم سرخ میگردد و عروق او ممتلی میگردد و سیاهی چشم ببالا کشیده میگردد
و نبض عظیم میباشد خلاف برسام که درو در ابتدا تب و غشی و سوء تنفس پدید می آید و حال چشم بسلامت میباشد بعده دیگر اعراض که مخصوص
بسرسام است روی مینماید **فائده** نوعیست از ذات الجنب که درو نفس و نفث هر دو آسان باشد لیکن وجعی مثل ضرب چوب سوی پشت بازو بود
و بول بخون و ریم آمیخته باشد و خلاص ازین کمتر بود [illegible] پنجم یا هفتم کشد و اندک باشد که تا چهارده روز کشد و اکثر است که اگر از هفتم گذرد بسلامت باشد و نوعیست
که مابین کتفین سرخ شود و کتفها گرم باشد و مریض نشسته ماندن نتواند پس اگر شکم او گرم شود و اجابت کنند زود میرد و اگر از هفتم گذرد و نفث گونا گون آید
نجات متوقع شود مگر تا سه روز دیگر ایمن نتوان بود و نوعیست که تمدد و وجع مع ضربان از ترقوه تا ساق بود و بول صاف باشد و نفث نبود بدتر است سرسام آرد
اگر از هفتم گذرد برهد **فائده جلیله** قول جالینوس اگر کثرت حرارت در بدن باشد یا موسم گرما بود فصد کنند چرا که من تا دهم فصد کردم و بر قول کسانیکه
بعد چهارم فصد منع کرده گوش نکردم و سودمند یافتم و گفته اگر با شوصه حمی قوی بود فصد کنند و از مسهل پرهیزند اگرچه در فصد نسبت بمسهل نفع کمتر است اما در فصد
خطر نیست و در مسهل خطر است خصوص وقتیکه طبیب از طبع علیل عارف نباشد که چه مقدار دوا لایق است اه **قول بقراط** اگر در جنب صاحب این مرض نتو یا
حمرت ظاهر شود و مس ید وجع نماید محجمه بر موضع الم نهاده مص کنند و خردل انجیر ضماد سازند تا قرحه شود و در آخر علت ماء العسل رقیق نوشانند تا موضع را از مده
بشوید و پاک کند و گفته اگر نفث از آمدن باز ماند و خرخره آرد خردل زوفا حرف با آب و عسل جوشانده صاف کرده دهند **قول سکندر** چون فصد کنند
و تن پاک شود محجمه بر موضع وجع گذارند که اسرع الاثر است و محتاج بعلاج دیگر نمیشود **قول شمعون** اگر نفث المده بعسر آید نطولات و ضمادات کثیر بکار برند
قول ثابت حجامت بر فقار ظهر مابین کتفین قائم مقام فصد است درین مرض اگر مانعی بود خردل ضماد کنند که جذب ماده سوی خارج مینماید و از نضج باز
میدارد **قول ابن سرافیون** وقتیکه در سینه مده افتد و زیاده از آن بود که بنفث برآید وقت انتقال از پهلو به پهلوی دیگر آواز حرکت ریم مسموع
شود باید که بکاوی باریک در سینه ثقب کرده ریم برآرند پس علاج قرحه کنند تا به گردد **قول رازی** بعد شروع آمدن نفث شربت خشخاش ندهند

که ثقل می افزاید و مانع خروج نفث میشود لیکن در ابتدا دهند تا تغلیظ ماده و منع انصباب کند و وقت خوف نضج خردل ضماد کنند تا جذب ماده سوی خارج
کنند و حجامت درین مرض معین بر نفث است باید که بعد استفراغ و ظهور نضج نمایند وقتیکه مرض بسیار جا دو قوت ساقط نباشد و وضع محاجم در جمیع خراجات که در جوف
باشند انفع که جذب ماده سوی خارج مینماید و کماد تحلیل وجع خواه در اضلاع اعالی بود خواه اسافل میکنند و فصد تحلیل وجع اعالی مینماید و اگر از تکمید وجع رو
بکمی نیارد مبالغه در تطویل او ننمایند که تخفیف در ریه می آرد و ماده را جمع میسازد [illegible] بال عظیم است که ریح دانسته دوا المسک و اشیای حاره نهند
و اینها مهلک اند **قول رازی** اگر از ضماد و تکمید وجع فرو ننشیند بلکه افزاید بدانند که تن ممتلی است باز فصد کنند و چون فصد کرده و خون حسب حاجت
برآورده و مسهل داده و با وجود اینها مرض ساکن نشود و آثار ریم کردن باشد پس فصد نکنند که قوت ضعیف شود و ورم خام ماند و رنج افزاید و نیز بی آنکه فصد
کرده شود ماده پخته گردد و نفث نیک پدید آید و قوت ضعیف باشد فصد نباید کرد اما اگر حاجت باستفراغ باشد حقنه روا است و اگر قوت بر جا بود و بعد
فصد غشی افتد یا نفس تنگ گردد بدانند که ماده علت کم نشده پس درین صورت حقنه لازم و لیبا باشد که بهر روز یک یا دو بار طبع اجابت کند و از فصد مستغنی
سازد و چون ببینند که ماده پخته شد جهد کنند تا قبل از ریم شدن نفث پاک گردد آنگه کشکاب رقیق با شکر و مسکه بعسل خوردن و بر پهلو خوابیدن بر نفث یاری
میدهد و سینه و پهلو را پاک میسازد و این ضماد منضج ماده و مسکن وجع است بنفشه خطمی بابونه هر یک یک ارسا و آرد جو آرد باقلا هر یک یک نیم موم و
روغن بنفشه و روغن سوسن یا نرگس ضماد کنند اگر تحلیل زیاده مطلوب بود کتان افزایند و میبختج سرشته گذارند و اگر حرارت زیاده بود عوض کتان و میبختج برگ
نیلوفر و قرع تازه نمایند **قول صاحب ذخیره** اگر سبب ورم بلغم صرف یا سودا صرف باشد بی آنکه حدت کسب کند یا با خون مرکب شود فصد نکنند و بجای آب
ماء العسل دهند سکنجبین عسلی ممزوج بآب گرم وقت صبح دهند که ملطف ماده غلیظ است و مرق کبسلق و شبت و نخود پخته باشند و حسو که از حلبه مغسول و آرد باقلا
ساخته باشند خوردن و روغن بادام تجرع کردن همه مفید اند اگر ماده اغلظ تر باشد و نفس تنگ شود و نفث باز ایستد خردل و فاسائیده سه درم بماء العسل
گرم دهند و گاهی ضیق نفس بدان حاجت افکند که بمقدار وزن یک باقلا زنگار بعسل آمیخته دهند یا انگزد قدر باقلا بسکنجبین عسلی و آبگرم دهند در و فرو نشاند
اگر بسبب زنگار و غیره لذع در حلق و معده پدید آید بیضه نیم برشت دهند روغن بادام گرم کرده تجرع نمایند تا رنج دفع سازد و در اصناف ذات الجنب غیره از دود
و باد و جلوس در آفتاب و کثرت اکل و آب سرد و جماع و هر چه قابض باشد پرهیزند **قول عسکری** در ابتدا اگر امتلا بود باسلیق از جانب وجع زنند و چون
ببیند دو زیر علت گذرند فصد از جانب مخالف کنند اگر وجع اشد باشد اول التسکین وجع باطلیه بارده مسکنه نمایند پس فصد سازند و فصد وقتی کنند
که وجع و تنفس سوی عالی اضلاع بود و اگر سوی اسفل باشد طبیخ مسهله دهند و تا چهار روز از ابتدا ماء الشعیر خورند و چون نفث شروع با آمدن کند سپستان
عناب بیب سفید بنفشه اصل السوس انجیر روغن بادام و ماء الشعیر افزایند برای تسهیل نفث و اگر نفث بعسر برآید شربت زوفا دهند و اگر ضعف بود خبز بحیض
و شکر خورند و حقنه نرم از بنفشه حلبه کتان خطمی نمایند روغن کنجد نمایند و شمع مصفی روغن بنفشه کتیرا ترکیب کنند با بابونه آرد جو بیخ خطمی بنفشه اصل السوس روغن
کنجد ضماد سازند و در ابتدا حریره از آب سبوس گندم نمایند روغن بادام و در آخر با قلا فروج روغن بادام خورند جلاب شربت بنفشه مفید اگر سهر باشد
شربت خشخاش بهتر **قسم اول در ذات الجنب خالص** یعنی ورم غشای مستبطنه اضلاع یا ورم حجابی که میان آلات غذا و آلات نفس فاصل است
خواه در شق ایسر بود یا در ایمن یا در هر دو شق اگر در هر دو شق باشد آنرا خانقه گویند لزوم حمی ضیق نفس سرفه نبض منشاری وجع ناخس زیر اضلاع و ماده

این مرض اکثر صفرای خالص یا خون گرم صفراوی باشد از منیست که در مبلغمین و کسانی که از اجتنای ترش باشد این علت نشود و گاه باشد که بلغم شور عفن شود و در بین غشاء ورم آرد و نادرست که سودا در بدن گرم شود و این مرض آرد اما خون خالص و بلغم خالص سوای خالص سبب این علت نتوانند شد تب دموی تمدد ثقل تحت اضلاع حمرت وجه عظم نبض با اکثر نشانهای شدت ضیق سرخی نفث **علاج** در ابتدا باسلیق مخالف زنند و بعد سوم باز باسلیق مقابل کشایند و در بین فصد دوم تا که خون سیاه برآید برآمدن دهند اگر قوت بینند والا حسب حال برآرند و بعد فصد اگر مناسب دانند برای تلئین طبیع عناب آلو هر یک بیست عدد سپستان سی عدد گاوزبان بنفشه هر یک سه مثقال اریسا گل خیرو هر یک دو نیم درم مغز فلوس سیزده مثقال شیرخشت هیزده مثقال طبیخ کرده دهند اگر تب فرو یابس باشد و در چهارم حمی ساکن شود پرسیاوشان اریسا هر یک دو درم بنفشه سه درم انجیر ده عدد سپستان عناب هر یک بیست عدد قند پنجدرم جوشانده دهند و بعد چهارم و فراغ از فصد و مسهل شربت بنفشه شربت نیلوفر ممزوج با آب دهند و آب بارد مطلق ننوشند الا وقتیکه اضطرار باشد و سکنجبین در شتای فاتر و در صیف بارد دهند و عوض آب جلاب قیق نوشند و برای نضج و تسهیل نفث شربت زوفا دهند مسکه بعسل یا بقند لیسند و اگر بلغم غلیظ و بعسر برآید عناب بیست عدد انجیر ده عدد پرسیاوشان تخم خطمی اریسا هر یک دو نیم درم کشک شعیر حلبه هر یک پنج مثقال قند شصت مثقال شربت ساخته دهند چند روز رب السوس کتیرا لب لوز مقشر بادیان صمغ عربی برابر بعسل مقوم و روغن بادام آمیخته بطور لعوق یک دو مثقال دهند شمع بروغن بادام گداخته مالند و در آخر بیه مرغ مغز ساق گاو لعاب بهدانه لعاب کتان افزایند و اگر حرارت کم بود عوض روغن بادام روغن سوسن یا روغن نرگس کنند و اگر حرارت کثیر بود عوض کتان نیلوفر صندل کنند اگر وجع اندک بود آرد جو و ریشه بزرگ کرده تکمید کنند روغن گل بابونه بگرم مالند بنفشه آرد جو خطمی با آب گرم و روغن بابونه ضماد سازند اگر سرفه ایذا دهد کتیرا ترنجبین یا حب السعال در دهن دارند انار شیرین عناب ترمویز بادام خورند اگر طبع نرم بود شربت مورد دهند اگر در پهلو ورم با حمرت پدید آید محجمه نهند یا خردل انجیر ضماد کنند تا جراحت کند و در حمام برند و برفق مالند و اطراف با آب گرم شویند و در ابتدا ماء الشعیر و حریره از قند و روغن بادام خورند بعد مرغ ماش مقشر اسفناج بسفرت بند نیم برشت سکه قند به نان خورند **قول صاحب ذخیره** روز اول باسلیق مخالف زنند و اگر یک شبانروز گذشته باسلیق مقابل کشایند و چندان خون برآرند که لون خون بگردد و اگر مریض ضعیف بود بدو سه بار برآرند اگر عطش باشد آب ترنج سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و اسفنج با آب گرم تر کرده کماد کنند آرد جو اکلیل کوکنار ضماد سازند در صفراوی شدت وجع و تحس تب تیزتر و بدرغب مشتد شود و در وقت مغفرت نفث سرعت و تواتر نبض عطش مهیست زبان **علاج** در ابتدا از دست محاذی وجع رگ زنند و بعد فصد تلئین به حقنه دموی کنند حقنه نرم نمایند و برای تطفیه حرارت شربت بنفشه شربت نیلوفر لعاب بهدانه لعاب اسبغول دهند و از حموضات هر چه محدث سرفه باشد پرهیزند و برای تسکین عطش آب خرفه تربز و غیره دهند که مانع نضج از نفث برآمدن ندهند بیش بهتر آنست که شربت زوفا و مثل آن دهند و نفع این بعد تنقیه بیشتر است و اگر قبل تنقیه دهند باعث مزید نضج شوند و آب بارد ننوشند که مضرت عوض او بر جلاب قناعت کنند و اگر عطش رنج دهد آب تربز سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و بعد تنقیه هر صباح شربت بنفشه جلاب قیق روغن بادام دهند روغن بنفشه آب حی العالم در پهلو مالند اگر غلبه سهر باشد شربت خشخاش دهند بعد تسکین حمام کنند و بر کشکاب قناعت و رزند اگر کشکاب عناب سپستان بنفشه پزند و روغن بادام شکر دهند بهتر باشد مقشر عدس مقشر کدو اسفناج بروغن بادام خورند و بعد تسکین مرغ نخود دهند و از مضرت که اول در فائده گفته شد پرهیزند که نکس این مهلکست باقی تدابیر منضجه منقیه از ذات الریه بگیرند در سوداوی شدت و کثرت تخس

ولذع و تمدد و یبوست دهن و قوت تب بد و رابع یبوست و درشتی و سواد زبان و نفث دیر ظاهر شود و بعسر آید و رنگش سیاه یا کمد باشد و این قسم بسبب غلظ ماده و بطوء نضج اکثر مهلک باشد **علاج** فصد کنند حقنه نرم نمایند تلیین طبع کنند شربت افتیمون دهند حمام نمایند مرق مرغ به نخود پخته حریره سبوس بروغن بادام خورند برگ کرنب بنفشه بابونه تخم خطمی مرهم ضماد کنند و بآب گرم تکمید نمایند و تغمیر نقل وجع قلت نخس خفت تب عدم التهاب بیاض نفث و این از همه اسلم است چراکه حدت کمتر دارد و زود نضج می یابد و این قسم و سوداوی کمتر می افتد **علاج** فصد کنند تنقیه بلغم نمایند حقنه کنند شربت زوفا دهند ماء الشعیر که در وی قدری نخود و انیسون پخته باشند نوشند عناب پستان معویز هر یک سی عدد انجیر هفت عدد ایرسا دو درم پرسیاوشان دو درم قند سی درم شربت کنند چهار تخم شربت روغن بادام شمع گداخته به پهلو مالند و در حمام برده بابونه اکلیل بادیان بروغن گل یا روغن یاسمین ضماد کنند اگر ماده غلیظ بود و نفث از آمدن باز ماند و نفس تنگی کنند زوفا خردل العسل دهند حریره از آرد گندم یا زرت بروغن و عسل یا قند ساخته دهند بعده مرق مرغ که در وی کرنب سلق نخود و حلبه باشد و لحم کباب تیهو مرغ خورند و جابجای آب ماء العسل نوشند و هر بامداد آب گرم جرعه جرعه نوشید نافع **فائده** اگر ورم در عضلات ما بین قرینه پدید آید آنرا ذات الجنب خالص عضلی گویند و این مبتلا اند که از خون خالص صرف نیز افتد نخس و منشاریت نبض درین بنسبت ذات الجنب خالص کمتر بود عدم نفث وجود ضیق و باشد که ورم بزرگ شود و بظاهر نمایان گردد و بمس بدالم یابد و باشد که سوی خارج منفجر گردد **علاج** آنچه در خالص گفته شد حسب سبب بکار برند **فائده** اگر غشای مستبطنه اضلاع همگی متورم شود چنانچه در اول گفته شد آنرا خانقه گویند درین استنشاق هوا متعذر بود و به هیچ شکل خوابیدن نتواند و چون سرفه آید از شدت الم بیهوش شود **علاج** هرچه در ذات الجنب خالص گفته شد بکار برند و فصد از هر دو دست لازم شمارند و کسی جهه حرکت نکنند **فائده** اگر باد غلیظ در نواحی جنب آید و فیما بین الصفاقین محتبس بند نشود و احداث وجع نماید این را ذات الجنب غیر حقیقی گویند یعنی بغیر ورم و حقیقی آنکه با ورم باشد **علاج** انسمه مسخنه گذارند تنقیه بلغم نمایند فصد نیز نفع دارد بخروج الریح مع الدم **قول جوان کورد** و اگر بسبب ریاح باشد انتقال وجع بسبوس گندم یا بیا ورس کماد کنند بومادران شبیر پخته ضماد نمایند روغن کارمینا تیوا مالند برگ کرنب نیم پخته کرده بندند اگر بروغن چرب کرده کمون مسحوق پاشیده بندند انفع

قسم دوم در ذات الجنب غیر خالص

و آن را ذات الجنب مخالط نیز گویند و وی آنست که عضلات واقعه فیما بین اضلاع بیابا سند یا غشای که اضلاع را از خارج پوشیده است ورم نماید **فائده** در سینه چهارده ضلع است از هر جانب هفت و مابین هر دو جانب عضله ایست که انبساط و انقباض سینه بدان عضلات حاصل میشود پس اینها همگی دوازده عضله است که مابین اضلاع واقع گشته و همچنانکه غشای مستبطنه اضلاع است غشای دیگر مستظهر آنهاست پس آماسی که درین عضلات یا در غشای مستظهره واقع شود بذات الجنب غیر خالص مسمی است چنانچه آماس غشای مستبطنه و آماس حجاب فاصل بخالص مسمی است و اسباب غیر خالص همانست که در خالص گفته شد غیر ورم عضلی که از خون صرف نیز افتد پس اگر ورم در عضله باشد نخس کمتر باشد نسبت بذات الجنب و عدم نفث و وجود ضیق نفس و چون ورم بزرگ شود بظاهر نماید و بمس وجع کند و باشد که سوی خارج منفجر گردد و اگر ورم در غشا باشد آنچه در ورم عضلی گفته شد موجود بود اما نخس و منشاریت نبض بنسبت بعضلی بیشتر باشد و ضیق کمتر باقی آثار حسب نوعیت ماده همانست که در خالص گفته شد **علاج** هرچه در خالص از فصد و اسهال وغیره گفته شد حسب سبب بکار برند اما درین انتفاع با ضمده بنسبت بخالص بیشتر است جهت قرب وصول اثر دوا وگاه باشد چون غیر خالص عضلی چون ورم بظاهر نماید و از خود منفجر نگردد موضع ورم شرط زنند تا ریم بر آید و عضو پاک گردد **قسم سوم در شوصه** و رمیست که در حجاب که بر باطن اضلاع خلقت است پدید آید مریض حرکت کردن

نتواند و هیچ وجه من الوجوه نتواند خفت و وجع این سوی پشت بزیر شانه باز دهد و وجع ذات الجنب بالشراسیف و ضیق نفس بنسبت ذات الجنب کمتر بود و باشد که ورم
این بظاهر نماید و باشد که پخته شود و بظاهر سر کند و باشد که حاجت بنضج و شگافتن آید اسباب علامات این همانست که در ذات الجنب گفته شد
علاج حقنه کنند و از اضمده محلله وغیره پرهیزند و دران کوشند که ماده بظاهر جلد مستفرغ شود پس باید که محجمه ناری نهند یا وضع محاجم فرمایند بعده خردل انجیر ضماد سازند
تا متقرح شود و ریم بالا آید و باقی تدبیر همانست که در ذات الجنب گذشت اما اگر ضرورت قوی بود فصد باسلیق باید کرد اما استعمال حقنه از مسهل درین بهتر است
چرا که وی از غلیان دور است و بسبب قرب سریع الاثر خاصة که حاد نبود خلاف مسهل که ماده را بحرکت می آرد شاید که از مقدار کم بود و ماده را بحرکت آرد
اما اخراج آن نتواند و ماده بطرف دل افتد و آفت آرد و اگر از مقدار زیاده باشد پس کثرت استفراغ نیز خالی از ضرر نیست اما حقنه بهتر از فصد درین برای آنست
که فصد ماده سفلی را باعلی میکشد و باشد که از ماده مقصود چیزی بر نیاید و بسبب خروج خون در نضج ماده درنگ افتد اما آنجا که حقنه بسبب عدم رواج بکار
نتوان بست از استعمال ادویه ملینه مشروبه باز ندارند و منع اضمده برای آنست که بسبب جلد و غشا و عضلات و عظم وصول اثر دوا متعسر باشد اما اگر وجع بشدت بود
برای تسکین ضماد شوصه نهند و اگر باد کرنب پیه مرغ پیه بز مغز قلم گاو درین افزاید بهتر **ضماد شوصه** گل بنفشه بابونه تخم شبت کتان حلبه آرد جو گل خطمی سبوس گندم
سائیده با آب پخته روغن کنجد آمیخته ضماد کنند **قسم چهارم در ذات الصدر و ذات العرض** در سینه حجابیست که از زیر استخوان القص که آخر آن عضروفیست
بدو شق شقی از طرف پستان و شقی از جانب سینه و این هر دو تا ملتقی الترقوتین رسیده اند و در انجا بهم پیوسته فی الحقیقت این دو غشا است که بدین وضع قسمت
یافته پس اگر شقی که بجانب پشت موضوع بر فقار است بیالاید ذات العرض خوانند و آثار این آنست که وجع با بین الکتفین بشدت باشد و بر صلب خسپیدن نتواند
و چپ و راست نگریستن عسر باشد و چون سرفه آید قلق افزاید و اگر ورم جانب سینه باشد ذات الصدر نامند از معده تا ترقوه حجره وجع ناخس پدید آید و بر سینه خسپیدن
و بر قدمگاه نگریستن و سر بر داشتن ممکن نباشد اما بر پهلو و صلب تواند خوابید اسباب علامات این حسب ماده همانست که در ذات الجنب گذشت **علاج** هر چه در ذات الجنب
گفته شد حسب سبب بکار برند اما اضمده در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض بر بین الکتفین نهند **قسم پنجم** در برسام و آن ورم حجابیست که در حجاب که مابین معده
و کبد حائلست پدید آید و این حجابیست که با حجاب حاجز که مابین آلات غذا و آلات نفس است اتصال دارد و این حجاب حاجز را دیافراغما گویند زوال عقل مثل سرسام
مفرط بغیر نفث تب شدید وسواس حرارت شراسیف وجع ناخس سوزان است عسر نفس کشیدن مراق سوی بالا و قذف و ترشح متفرق نباشد و اگر قوت تمام
افتد از شدت وجع غشی افتد و وسواس گاهی کم گاهی زیاده گردد و عطش غالب باشد **علاج** باسلیق و ابطی زنند بر ساقین حجامت کنند تلیین بحقنه نرم
کنند بابونه بنفشه خطمی آرد جو باقلا کتان با آب گرم ضماد کنند ماء الشعیر نوشانند گاوزبان سه مثقال بادرنجبویه کاسنی هر یک دو نیم درم پرسیاوشان دو درم
عناب پانزده عدد قند بیست مثقال شربت ساخته بنوشانند روغن زعفران بر سر بمالند و در بینی چکانند باقی تدبیر ذات الجنب مرعی کنند
قول جوان کورو و پلیورا غشائیست رقیق صلب گسترده میان همه سینه و صلب تر است از طرف پشت بنسبت پیش لهذا ذات الجنب صدری شدید
میباشد جسمش از سوی حدب خشن و از مقعر صاف و نزد حاشیه او رباطی است که اضلاع را با فقار بندد و اورده از وریدی سینی کوزرکی و از شاخهای ضلاعی بستد و شرایین
از شریان بالکناه اعصاب از جفت ششمی بستد و غشائی کو همه اجزای سینه را ملبوس شده حفظ می نماید از قرب اعضا التصدیع نیابد پس وقتیکه درین غشا ورم شود ذات الجنب پدید آید
وجع حاد سرفه یابس عسر تنفس حمی حاده نبض صلب اگر ورم در غشای اندرونی باشد چون مریض بر پهلوی جانب وجع غلطد آرام یابد و اگر جانب صحیح

نقطه وجع افزاید واین را ذات الجنب ایشیتیه گویند واگر ورم در عضلات اضلاعی بیرونی بود بوزن نفس بر پهلوی جانب وجع نقطه وجع افزاید واین را
ذات الجنب اوباستاره گویند پس اگر وجع بسوی بالا میل کند تا ترقوه وعنق رسد عسر باشد بسبب قرب دل ودماغ واگر بسوی زیر میل کند تا مراق رسد کم
عسر است بسبب بعد از اعضای رئیسه **علاج** در دو سوی فصد دست محاذی کنند بلکه اگر حبس خون بواسیر وغیره باشد فصد پا کنند و شربت مناسب دهند تا
حفظ ماده حاده نماید وآن را بنفث اخراج کند اگر ماده خام بود شربت از اطریلال(?) زوفا پرسیاوشان کشمش نبات ساخته دهند ودوا [illegible] انفع
مشک یک اسکره ملیونه بنیه طبل عرق گل لاله یا سپستان اونس عرق اشترغار دهند اگر ماده رطوبی باشد شربت از پرسیاوشان اصل السوس حاشا بود چند نبات و چند
عسل ساخته دهند اگر نضج نیابد پرسیاوشان سپستان هر یک سه اونس حاشا یک نیم درم شربت ساخته مروارید دو درم آمیخته دو قاشق بعد دو دو ساعت دهند
منضج نضیج ماده حاده مسکن جوشش ماده سینه واگر ماده حاد و رقیق بود شربت گل لاله چهار اونس اسپد دو درم آمیخته دهند بعد فصد و استعمال اینها مغز
سیب بریان عدد بشیر زن و مسکه و صفرت بیض خام آمیخته ضماد کنند بعد از آن بشیر پخته مغز نان آمیخته صفرت بیض خام افزوده ضماد نمایند اگر کافی نبود
او کوانیتو الطیا یکنیم اونس روغن بادام تلخ(?) نیم اونس آمیخته مالند و بالایش کمون مسحوقه پاشیده بخرقه گرم بپوشند اگر از فصد وغیره نفع نشود روغن کدو مالند اگر
انهم نفع نکرد عرق انتی ملیونیکا یک پیاله خورد بعد شش شش ساعت دهند اگر انهم کافی نبود بدانند که ماده کثیر صفراوی در موضع وجع است پس بعد تنقیه حجمه
یا نشتر بر موضع وجع نهند یا داغ دهند در صفراوی کیدیج تیلیو یا اکو ابیندیکا دهند و فصد و اشربه مذکوره بکار برند که مضر اند دندان خوک کوبی مسحوق درم بطبیخ اشترغار
یا بطبیخ گل لاله چهار اونس دهند اگر ذات الجنب مع اسهال بود فصد نکنند بلکه اول تدبیر حبس اسهال نمایند نیز اگر شدت وجع صلابت حلق بود کیدیج تیلیو بیست
دانه بطبیخ اشترغار حل کرده دادند صحت شد شخصی کبی دو صحت نیافت بچهار اونس اکو ابیندیکا حقنه کردند تی آمد به گردید اگر وجع و سرفه بسیار باشد ماء الشعیر
شربت بنفشه دهند و از برودت آب بارد و حموضات و نمک و خمر و حلویات پرهیزند تا که سده وز نگذرند اطلیه بکار برند مگر عند شدت وجع **فائده** گاهی خون
چندان غلیظ می برآید که به نشتر ودر ظرفیکه می گیرند نمی چسپد و هیچ مایعیت نمی دارد پس درین وقت ادویه ترش ندهند که منجمد شده از گردش باز خواهد ماند بلکه
ادویه جاذب مرقق گردش دهنده خون دادویه مخفف الکالیکو دهند تا غذب ترشی خون نمایند و از انجماد باز دارند **ادویه مجوف الکالیکو** مانند [illegible]
بسدکه با چشم سرطان حب انتی فیبریل وغیره **قول لاترور** بعد فصد شربت درد بشیره خشخاش دهند و بر موضع ورم روغن بادام با سکایا پیه مرغ مانند
خشخاش سفید ضماد کنند قند سکه عسل آمیخته در دهن دارند واندک اندک بلع کنند و چون ماده برسیم مرگردد وا نفث بسبب کثرت پاک نگردد خشخاشه سه اونس
انجیر ده عدد کشمش اونس در آب جوشانده صاف کرده آرد گندم کتان حلبه هر یک اونس روغن بادام قند سکه هر یک دو اونس آمیخته پزانده بر موضعی که
بده باشد ضماد کنند چهار تخم بادکلان خشخاشه حلبه کشمش هر یک اونس انیسون درم پرسیاوشان کفی آب طل جوشانده صاف کرده قند افزوده بر آتش بند
پس فرو گرفته ریوند درم زیاده کرده قدر حاجت نوشند انجیر روغن بادام تلخ(?) آتش هر یک اونس مسکه قند هر یک دو اونس نشاسته دو درم آمیخته دانه
دقدر حاجت دهند آرد حلبه در قند مغسول بماء الشعیر آمیخته تا یک درم دهند وج فوه فرفسط شیرین ریوند زراوند طویل مفرد یا مرکب یک یا دو درم با آب
گرم دهند بر روغن سوسن یا پیه روغن بان آمیخته از خارج تدهین نمایند اگر تحلیل نرود و زیر عظم پهلو داغ شگافته ریم برآید اگر ریم سفید بود نیک واگر سیاه و
منتن باشد بد بود وگاهی حاجت شود که بدام انبوبه فتیله در ثقب داغ دارند تا ریم از وی برآمده باشد و گفته در ذات الجنب که بر ریم رسیده باشد اکل ما

یک مہرہ عظم ماغ کہ مابین عظم ساق وران باشد مہرہ میباشد عجیب است و در ریحی تدہین بروغن یاسمین و ضماد با زرنب مفید و گفتہ شخصے افصد دست
جانب وجع کردند و یک رطل خون گرفتند نفع نکرد بلکہ مرض افزود ہمان وقت فصد دست مخالف نمودند نیم رطل خون بر آوردہ گل لالہ نیم درم اصل سوس
درم جوشاندہ دادند صحت شد و گفتہ باسمہ کاتولیکوہ ہفت قطرہ بعرق مرغ دہند صنیر تخم برانمی نزایدہ ضماد کردہ بالایش برگ عشر گرم نمودہ بندند تین تورا
گل لالہ شربت خرفہ یا شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر دہند روغن کہربا بعرق بادیان یا آبوت بطبیخ کوکنار یا بماء الشعیر یا اشئین گرگ خشک کردہ یک مثقال
باب ترہ تیزک یا ہنگ اربعہ بعرق آبوت سودہ یا بچہار اونس عرق بو مادران ترکردہ یا مرقین دو درم بماء العسل یا حب انتاسیدا بماء الشعیر یا قضیب السب
دریائی درم بطبیخ گل لالہ یا دندان اندرونی فیل بآب سودہ یا تریاق کبیر یک ترسہ بعسل دہند روغن بادام نوشند و گفتہ حب بلیوریتیکو میستورادات اجنبی
سفوف بلیوریتیکا سفوف پوموکہیرسیتا نودی لوزیتا سفوف انتی بلیوریتیکو سفوف انتی بلیوریتیکا دی فونسیکا سفوف انتی بلیوریتیکا دی لتوبا لیبنسا
سفوف دی فونسیکا شربت زوفا شربت اصل سوس عرق الاشتاتیوا امیواسانو بلیوریتیکو فلونیا روماتا طبیخ بیتورال طبیخ بلیوریتیکو طبیخ انتی بلیوریتیکو
لوزتیانا این ہمہ مفید اند دہند روغن انتی بلیوریتیکو اکوانیتو الطیا بالتہ طلای ذات الجنبی گذارند روغن ترانکیلو اونس بعرق مرغ آمیختہ حقنہ کنند
قضیب گوزن نیم درم بطبیخ گل لالہ صبح شام قبل از غذا دہند چہار روز نان گرم از تنور بر آوردہ پوست دور کردہ گرم گرم بندند **دوا** دوار الجامع قدر
حمص اگر وجع جانب ایمن باشد بطبیخ کمون و اگر سوی ایسر باشد بآب بیخ کرفس دہند دیگر اصل سوس بنفشہ ہر یک دہ کیتہ تخم خطمی بادیان ہر یک سہ
بلعاب کتان لعاب اسپغول قرص بستہ دو درم دہند **دیگر** تخم انجرہ سکنجبین یا مویز نیم درم بہ بنفشہ نیم برشت یا تخم حرف بعسل یا جواہر مہرہ باشہ بشربت بنفشہ
بعرق بنفشہ یا آرجیل نبات برابر دو مثقال سائیدہ یا کتان بریان سہ درم سائیدہ یا بادیان درم سائیدہ یا عود سائیدہ دہند **دیگر** قدری باقین بقر دور
نمودہ بونسہ مسحوقہ درم ترکردہ یا زبل اسپ آب لیمو یا آب سادہ ترکردہ صاف نمودہ یا حلبہ و نیز جوشاندہ صاف کردہ نوشند **دیگر** روغن کتان
تازہ چہار اونس یا روغن نسرین نوشند **دیگر** ثوم خورند **دیگر** عظم سلحفات آب سودہ طلا کنند **دیگر** آرد باسفرت بیض آمیختہ یا فلفل بقند آمیختہ یا زبل حمام
بخمیر آرد آمیختہ یا سکنجبین یا موسیائی ضماد کنند **دیگر** حنا شمع ابیض و دہن ورد آمیختہ لطوخ کنند **دیگر** حرمی کہ در دانگور جی آید بندند **دیگر** بیخ عشر چہار
درم قلی درم بول طفل سودہ طلا کنند و ضماد نمایند یا در آفتاب نشینند **دیگر** روغن سداب یا روغن نرگس مالند **شربت شقائق** گل شقائق بیست
مثقال بآب جوشاندہ صاف کردہ قند چہل مثقال آمیختہ قوام کنند شربتی الطفل نیم و بمرضعہ دو مثقال **شربت شفا** نیلوفر عناب سپستان برابر
بآب جوشاندہ صاف کردہ بسہ چند قند قوام کنند شربتی دہ درم برای ذات الجنب و ذات الریہ و وجع سینہ و حمیات دموی و صفراوی نافع۔

باب ہشتم

در امراض قلب

دوی مرکبست از گوشت و عصب و غشا و غضروف و لیفات و عروق شرایانی از وی رستہ جرم او سخت و غلیظ غضروف او قوی تر از دیگر غضروفات
غشای او سخت تر از دیگر غشیہ و ایضاً غشای او از وی جداست و بہم ملتصق نیست تا آسیب بوی نرسد شکلش صنوبری قاعدہ او

که عبارت از طرف بزرگ و آگنده طرف بالا است و شرائین ازین طرف رسته و رباطها که آنرا بمنزلهٔ قرار میدارد بدین طرف پیوسته و غضروفی نیز اندرین
سمت است بهر آنکه بنیاد وی است و نفع غضروف آنست که بنیاد وی استوار باشد و در قلب دو بطن اندکی بجانب چپ است دوم طرف چپ با بطن این فراخترا ایسر
است و مملو از خون کثیر و روح قلیل و در بطن ایسر روح کثیر خون قلیل است و خون بطن ایمن غلیظ تر است چرا که لحم قلب صلب است غذای او خون غلیظ باید و خون بطن
ایسر رقیق تر است و بروح آمیخته با سبب سختی و عا بیرون نیاید و روح بتحلیل خرج نشود و مابین البطنین تجویفیست در هر دو بطن اندرین تجویف کشاده است
پس گویا سه تجویفست و دو رگ که عبارت از ایمن و ایسر باشد و یکی خرد که فیما بین هر دو است و این اوسط گویند و منفذ خوانند و در میان دل مجاریست که از وی
خون غذا بریه میرسد و هم از ریه هوا بدل منجذب میگردد و دو طرف قاعدهٔ او دو پاره لحم عصبی رسته است همچنین دو با دگیر بشکل دو گوش و سمی باذن القلب و هنگام
دل حرکت انقباضی کند این هر دو گوش فراهم آیند و چون حرکت انبساطی نماید پهن شوند و راست گردند تا نسیم هوا بیشتر جذب کرده و از آنکه دل عضو رئیس و منبع
حرارت غریزی و معدن روح حیوانیست حکیم مطلق در میان فضای سینه که محکم ترین مواضع در تن انسانست وضع فرموده و سرّ دیگر قدرتی عجیب پس وارد بر
آنست که اگر حرارت دل با حرارت کبد متفق شدی حرارت در یک شب بدن غالب آمدی و ثانی از حرارت عارضی بودی و بدان سبب آفات افزودی
سوای ازین سردی سودای طحال اعتدال نگرفتی **فائده** حیوانیکه دل او بزرگتر بود دلیرتر و قوی تر باشد بشرطیکه حرارت نیز بیشتر داشته باشد **انتباه** اگر مزاج
دل گرم باشد عظم و سرعت و تواتر نبض و نفس شجاع و نشاط و اگر کثیر الحرارت باشد متهور و زود خشم و پهن سینه و کثیر موی حوالی صدر و اگر با فراخی سینه سر خرد
باشد آثار کثرت گرمی دلست و تنگی سینه یا بزرگی سر آثار درست بود بر حرارت و اگر سر و صدر هر دو خورد یکی بود اعتماد بر آثار دیگر باید کرد و اگر دل گرم با
همه تن گرم بود مگر که مزاج کبد سرد باشد و یا دل برابری کند تن گرم شود و اگر مزاج دل سرد بود نفس صغیر متفاوت بدل کسلان عدم مو بر سینه سردی تن مگر
که کبد گرم باشد تن سرد نه بود و اگر مزاج دل خشک باشد صلابت نبض و مردی آهسته باشد و آهستگی اگر وقتی خشم گیرد بعسر ساکن شود و لجوج باشد و همه تن خشک
بود و اگر تری کبد بخشکی دل برابری نکند و اگر مزاج دل تر باشد نبض نرم بود و زود خشم گیرد و زود ساکن گردد و تن نرم بود و اگر خشکی کبد با تری او برابری نکند و اگر مزاج
دل گرم خشک باشد صلابت عظم سرعت تواتر نبض و نفس کثرت مو بر سینه سبک کار لجوج باشد و زود خشم گیرد و دیر ساکن گردد و اگر سینه پهن باشد مع گرمی
خشکی دل نفس در عظم سرعت تواتر از حد بیرون باشد اگر مزاج دل گرم و تر بود عظم نبض و نفس قلت مو بر سینه سبک کار بود و زود خشم گیرد و دیر ساکن شود
و اگر مزاج دل سرد و تر بود لین نبض بد دل کسلان عدم مو بر سینه و اگر مزاج دل سرد و خشک باشد صغر صلابت نبض اعتدال نفس عدم مو بر سینه کم نشاط کینه دارد
و کسل بدان حد نباشد که بمزاج سرد و تر بود و سختی سکبار باشد بدانکه دل عضو رئیس مطلق و اشرف مخلوق است در علاج او تساهل نکنند و زود تر بتدبیر و
بپردازند و تنقیح فرمایند که مرض وی مهلک است یا مشارکی پس حسب آن تدارک کنند در فصد و جمیع استفراغات افراط ننمایند تا موجب سقوط قوت و هلاک
نگردد سوای ازین در تبرید افراط نکنند بلکه اگر بدادن ادویه بارده حاجت آید ادویه حار مخصوصه قلب آمیخته دهند سوای ازین هر دوا که بکار دارند مبدل مزاج باشد
یا مستفرغ آنرا با دویه که مقوی روح و مخصوص بقلب باشد مرکب کرده دهند لهذا اقراص کافور را که برای سوء مزاج گرم دل وضع کرده اند بی زعفران نیست و
هر چه برای استفراغ وضع نموده بغیر گاوزبان یا چیزی که مانند او باشد نیست حافظ صحت قلب را باید که از استنشاق روائح غیر مطبوعه و اکل منجرات سوداء
و خیالات متوحشه پرهیز د و برای تقویت قلب عنبر و ورق طلا هر یک دو مصطکی عود هر یک چهار عسل سی شش تیار کرده مثقالی خورد و اگر یاقوت مروارید

هریک سه نبات سی گلاب صندل افزاید بهتر و صفرت بیفل شربت الالحم آب انار غذا سازد و اگر گاهی بسبب اکل اغذیه سوداوی خوفی در دل راه یابد مروارید
ورق طلا ورق نقره هریک حبه شربت قند و گلاب عرق گاوزبان خورد و این باب متضمن بر چند فصلست **فصل اول در سوء مزاج قلب**
اگر مستحکم شود عسر البرء در حار عظم نفس سرعت و تواتر و عظم نبض حرارت سینه غلبه عطش اندوه کرب سوزش و بهوای سرد راحت یافتن و بدن لاغر شود زیرا که
سوء مزاج دل در جمیع بدن سرایت مینماید سبب او کثرت غصه فکر توقف در حمام و هوای گرم و تشنه ماندن در هوای گرم و غیره **علاج** اگر حرارت قوی بود
قرص کافور مثقالی با آب سیب هند و بدیگر مبردات اطفای آن نمایند و در استعمال مبردات قبض و لین طبع ملحوظ دارند مثلا اگر طبع قبض بود آب تمر هندی
آب الو سکنجبین بگلاب دهند و اگر نرم باشد شربت لیمو شربت نارنج شربت سیب شربت صندل شربت انار شیره خرفه مربای سیب مربای به دهند اگر حمی نباشد
لبن اتن یعنی بقر شیر بز دوغ گاو که روغن از وی برآورده باشند طباشیر دهند گلسرخ طباشیر هریک چهار کشنیز دو بسد مروارید کهربا هریک یک کافور
نیم ساییده نیم مثقال بعرق گاوزبان شربت صندل دهند و در مواضع خوش هوا که در و برگ بید و آب پاشیده باشند دارند و اشیای بارد عطر بویا
صندل کافور بگلاب یا آب جو کافور با آب به سینه طلا کنند روغن گل روغن بادام موم گداخته با آب خیار آب برگ خرفه سرشته بر سینه مالند پیراهن بصندل و گلاب آغشته
بپوشانند آب انار میخوش لعاب اسپغول گل ارمنی طباشیر وقت خواب دهند مرغ اسفناخ نان بشربت صندل شربت به شربت سیب گلاب ترکرده خورند
اگر حمی بود کشک شعیر ماش مقشر آب انار آب غوره آب لیمو دهند و از غصه و غم و سهر و جماع و مولدات حرارت پرهیزند و اگر ضعف در معده باشد رعایت
وی ضروری شناسند و همگی عنایت بران مصروف دارند که از اشتداد حرارت بثره یا ورم در دل پدید نیاید و اگر اینچنین خوف باشد افیون یا تخم خشک زعفران
هریک دو جو لفاح ربع درم ساییده بشربت صندل دهند و اگر مریض ضعیف شود در آب نیمگرم آرند بعده مسکه یا روغن بادام مالند **فائده** اگر مادی باشد
اول تنقیه ماده کنند پس در موی باسلیق زنند اگر مانعی بود ما بین کتفین حجامت کنند و در صفراوی اگر حمی باشد آب آلو آب تمر هندی گلاب شیرخشت مغز
فلوس و اگر حمی نباشد بطبیخ هلیله تنقیه کنند اگر مریض ضعیف باشد و تاب مسهل ندارد حقنه نرم نمایند شربت بنفشه شربت نیلوفر آب تمر هندی دهند بعد تنقیه انچه
گفته شد عمل آرند **انتباه** گاه باشد که از تبرید نفعی حاصل نشود و حال آنکه سبب حرارت ست و طبیب جاهل مضطر گردد و نمیداند که عدم انتفاع از قلت
تبرید ست خانه آتش گرفته را اندکی آب سودمند نبود پس باید که در مقدار افزاید و بدفعات دهد و افراط هم نکند تا آفت دیگر نیارد **شربت انار**
آب انار چهار اوقیه نبات رطل قوام کنند اگر قوی خواهند آب انار زیاده کنند مقوی دل و کبد مسکن عطش و برای سرفه و آلام سینه نافع **قرص کافور** طباشیر سفید
مغز تخم خیارین کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید هریک و کافور نیم با آب سیب قرص سازند شربتی تا دو مثقال برای خفقان حار و تب نافع در بارد
صغر و بطوء نبض ضعف نفس فزع ترس جبن قلت عطش سردی لمس کاهلی و قوت بدن بکاهد و دو رنگ و برودت در صاحبیت گراید و از چیزهای گرم نفع یابد
علاج دواء المسک حار مفرح گرم جوارش مصطکی دهند شربت گاوزبان شربت بادرنجبویه شربت عود که در و مشک زعفران سنبل عنبر گل سرخ باشد بنوشند قرنفل
مشک کبابه قاقلتین مبیه جوشانده دهند نفع کهربا هریک چهار بسد هیل هریک دونیم قرنفل دو بعسل آمیخته مثقالی خورند عسل و گلاب عرق گاوزبان هریک
یک شراب چهار جوشانند بآتش نرم و وقت جوش عود قرنفل سنبل زعفران هریک قدری در خرقه بسته اندازند و از بین ماء العسل چهار یا هفت توله دهند روغن ناردین
روغن بابونه روغن گل بر سینه مالند سنبل صعد چینی قرنفل گل سرخ با آب مرزنجوش آب بادرنجبویه آب شاهسفرم سرشته یا سنبل قسط اهل سعد دارچینی

قرنفل تخم آب سیب آب به بر سینه ضماد کنند موم روغن بر سینه مالند تخم کبک مرغ عصفور کبوتر بدارچینی زیره عود زعفران معطر کرده حلوای تسلی مزعفر صفرت بعض
نخود آب خورند و از آب و اشیای بارد بپرهیزند اگر بادی باشد تنقیه بلغم کنند اول در یابس صلابت و صغر و تواتر نبض شهر فه یابس هزال با هزال این قسم از هزال
سوء مزاج حار کمتر باشد و از خواص این قسمست که مریض از امور نفسانیه زود منفعل نشود و بعد انفعال زمانی طویل متاثر باشد **علاج** ماء الشعیر روغن بادام قند آمیخته دهند
لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرق گاوزبان بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان نوشند قیروطی خفیف بر سینه مالند کدو اسفناخ خورند و اگر حمی نبود شیر مفید جریره از آرد
گندم روغن بادام قند ساخته بخورند و در آخر آنچه باقی تدبیر دق کنند و در رطب لین و بطوء و اختلاف نبض و از امور نفسیه زود متاثر شود و زود زائل شود اثر او **علاج**
تلطیف و تقلیل غذا کنند و در غذا ادویه گرم مجففه چون قرنفل زعفران غیره کنند سکنجبین عسلی شربت انار منعنع دهند ریاضت معتدل حمام سخن نمایند تخم ریان
نخود آب خورند اگر لعاب بس کثیر بود حب صبر و ایارج تنقیه نمایند **فصل دوم در خفقان** یعنی حرکت اختلاجی دل افتد بسبب صدمه اذیت بدو **قاعده** خفقان
دائم منذر باشد بمرگ فجاه مبادرت بفصد و ملینات کنند **قول رازی** کسی را که خفقان گرم بنوبت باشد در سن دون خمسین بمیرد و بسن شیخوخت نرسد **قول محمد
زکریا** صاحبان خفقان گرم را دیدم که همه کمتر از پنجاه سالگی مردند و کسی به پیری نرسید **قول رازی** اگر صاحب خفقان گرم از بلاد حاره به بلاد بارد نقل کند
شفا یابد و اگر رفتن نتواند از تعب و حبس نفس و حمام بپرهیزد **قول بولس** تجربه آنکه گرم و مشی فوق و پوشیدن تمر اسیف بصوف نرم مسکن خفقان حوالست در سوء مزاج ساذج
قلب آنچه در سوء مزاج آن گفته شد بکار برند در کثرت دم تمدد و انتفاخ عروق عظم نبض انصباغ و غلظ بول کسل عضما حرارت و ثقل در نواحی سینه و گاهی حمی پدید
آید و از جماع نفع یابد بتقدم زمان و سن و تدابیر گذشته **علاج** باسلیق چپ زنند اگر نافع بود و اول بر ساق ابن ماین کیتقین حجامت کنند قرص کافور با رب به دهند شربت
سیب شربت صندل شربت لیمو شربت بنفشه شربت نارنج شربت نیلوفر آب انار آب تمر هندی آب آلو لعاب بهدانه و دوا المسک بارد یا قوتی بارد دهند
صندل کشنیز گل سرخ کافور بگلاب ضماد کنند عرق گلاب عرق صندل در قیروطی اخضر افزوده بر سینه مالند کعک سحوق ده درم رب تمر طل ترکرده هر روز خورند
خمر ابیض رقیق ممزوج بآب نوشند و اگر حرارت بر مزاج غالب بود تدابیر بارده که در صفراوی گفته شود بکار برند و اگر قوت ضعیف باشد اغذیه و اشربه بارده
حرارت غریزی را زیان دارد باید که قدری کبابه قاقله قرنفل سائیده در اغذیه و اشربه آمیزند و مزورات بی گوشت خورند جماع که متعب نباشد انفع **قول
جالینوس** شخصی را هر سال میشد سه سال فصد کردم سال چهارم قبل از آنکه شود فصد نمودم باز عود نکرد **قول صاحب ذخیره** در امتلای دم
باسلیق راست و در امتلای ریح باسلیق چپ زنند و چونکه اکثر ادویه مسهله مضر قلب اند باید که وقت استعمال آنها ادویه قلبیه تریاقیه یار کنند تا تقویت دل
نمایند و بهم اثر دوا رسانند **قول جوان کورود** فصد را کامل کنند تقلیل غذا نمایند در صفراوی اند ده سه شدت عطش کرب وغیره و این کمتر افتد **علاج** تنقیه
بطبیخ هلیله شربت بنفشه آب تمر هندی کنند و اگر مناسب دانند قدری خون از باسلیق بر آرند صندل سفید بگلاب سوده کافور آمیخته پیراهن آغشته پوشند و هر وقت
قدری گلاب بر پیراهن بر موضع سینه پاشند قرص کافور دهند گل سرخ طباشیر هر یک درم کشنیز دو درم کافور نیم دانگ سائیده یک درم با آب سیب دهند
آب انار ترش آب آلو آب تمر هندی آب ترشی ترنج آب غوره هر یک ده قند پنجاه شربت کرده بکار برند اگر تب نباشد دوغ مفید ماهی تازه بسرکه پخته خورند مرغ
بسماق زرک غوره نارنج نافع و تحویل بهوای بارد بهترین تدابیر ست و اگر از شدت حرارت خوف ورم شود برای این آنچه در دموی گفته شد دهند و تدبیر این
و دموی واحدست مگر آنکه اخراج خون کثیر در دموی و افراط تبرید در صفراوی ضرورست در بلغمی و این اکثر از رطوبت که در غشای دل بسته شود پدید آید تضییق نفس

لین نبض و حالتی شبیه بغشی حین حرکت و مریض در یابد که دل در آب افتاده است **علاج** تنقیه بحب ایارج حب اصطمخیقون هر دو آمیخته یا بحب قوقایا ایارج فیقرا آمیخته کنند و اگر رطوبت کثیر بود ایارج لوغاذیا و تناد ریطوس موافق بود و آن اکثر آسان آید سکنجبین بطبیخ تخم ترب شبت ایرسا آمیخته نیمگرم و هند و قی کنند و بعد تنقیه دوالمسک ۴ دواء المسک حار مفرح یاقوتی حار انوشدارو و شربت سیب دهند مصطکی پوست ترنج کبابه عود دارچینی سنبل قرنفل جوزبویه بسباسه قاقلتین سک هر یک دو مثقال نیم قرص ساخته یک مثقال بخمر ریحانی دهند بسبسیل هر یک شش که با نعنع هر یک پانزده قرنفل نه سائیده دو درم بخمر دهند گل گاوزبان یک درم و پنج زرنباد هر یک چهار سائیده در هر روزه سه بار بخمر ریحانی دهند گاوزبان بخمر قوی تر کرده خمر ریحانی ماء العسل مع افاویه نوشند و در غذا فرنجمشک یا درونج نعنع گاوزبان اندازند نخود آب کباب مرغ عصافیر حمام بدارچینی قرنفل کمون خورند ماء اللحم دهند ریاضت نمایند مشک عنبر عود بویند غالیه صندل و اشیاء مطیبه بر سینه مالند پیراهن بصندل مشک گلاب آغشته بپوشند قسط سنبل سعد دارچینی سک بآب مورد و خمر ریحانی بر دل ضماد سازند **قول جوان کورو** و اگر بسبب کثرت اجتماع آب در پیرکاردیو باشد یا بسبب تعفن رطوبت که در پیری کاردیو برای تر داشتن قلب بیماند تا از حرکت دائمی خود خشک نگردد باشد عدم حمی و عدم برد و عدم مرض در کسی اعضا چو بجیات دو درم برگ بادرنجبویه بیست چهار عدد آب سه کاسه در ظرف گلی جوشانند چون نیمه کاسه ماند صاف کرده همه روز نوشند نان گرم از تنور بر آورده بخمر ابیض تر کرده دارچینی عنبر مسحوقه پاشیده یا خرقه حریر سرخ رنگ بعرق گلاب خمر تر کرده و بارو تیکو روزادو کهربا مسحوقه پاشیده بر قلب بندند سیب پاکیان عدد بگلاب یک ساعت کف مال کرده آب دور نموده عرق دارچینی بیست قطره عنبر مشک هر یک چند دانه روغن بابونه یک قطره آمیخته بر ثدی چپ ضماد کنند مقوی قوت روحانی شربت ولیبو سه اونس هند ریوند الوت هر یک نیم درم خمر سه اونس تر کرده نوشند بادرنجبویه سبز سائیده خمر ابیض پاشیده بر قلب ضماد کنند عظم که در قلب گوزن یافته شود بر قلب آویزند گل گوبهی گل گاوزبان گل بادرنجبویه یا گل اسطوخودوس هر یک دو درم پوست ترنج قرنفل عود هر یک درم بسد مروارید مرقیین هر یک نیم درم کهربا چهار اسکرولیو عظم قلب آهو دو اسکرولیو زعفران چهار سرخ مشک سه دانه معجون ساخته یک اسکرولیو بعرق بادرنجبویه دهند روغن اولیو اسپا به دو کرا نو دو گوبه قلب با لند در سوداوی صلابت نبض غم ترس وحشت فساد فکر و حالتی شبیه بمالیخولیا و تپیدن دل هر لحظه **علاج** انچه برای مالیخولیا سوداوی مذکور شد از فصد و غیره بعینه تدبیر اینست و در تقویت دل اعانت نمودن اما اگر سوداوی بلغمی باشد اول برای تنقیه این حب دهند تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یک ایارج فیقرا یک نیم عود نیم حب بندند شربتی دو تا سه درم و اگر سوداوی صفراوی باشد تربد افتیمون سنا شاهتره هر یک سه هلیله زرد چهار و نیم صبر شش مصطکی لاجورد مغسول گل سرخ هر یک یک با آب سیب حب بسته دو نیم درم دهند و اگر سوداوی محض باشد تنقیه بحب شبیار طبیخ افتیمون کنند اگر قوت ضعیف بود ماء الجبن سکنجبین افتیمونی دهند شربت سیب مفید حمام آب نیمگرم کنند مرغ فربه خورند و در ضعف قلبی سبب خروج خون کثیر یا منی کثیر یا استفراغ اخلاط دیگر یا افراط یا سوء تدبیر اکل شرب **علاج** ازاله سبب کنند اگر سبب خروج خون باشد ماء اللحم دهند صفرت بیض خورند مثلث قدسی بعرق گاوزبان گلاب آمیخته نوشند اغذیه صالحه خورند مفرحات تقویت دل نمایند شربت سیب شربت صندل بعرق گاوزبان دهند گاوزبان ابریشم زرنباد برابر سائیده یک مثقال با شربت [illegible] دهند و در ابتدا و [illegible] و آخر یا [illegible] دهند اگر سبب [illegible] صفراوی مفرط بود یا عقب مرض پیدا آید شربت انار منعنع کشک شعیر [illegible] دهند خرقه بگلاب صندل کافور آلوده بر سینه نهند و نزد کاه قوت حس قلبی زائل [illegible] که دل [illegible] شود و متاثر شود [illegible] کیفیت [illegible] خفقان [illegible]

حس بدان درجه میرسد که از استخراج غذا و اخلاط و شرب آب یارد ایذا یابد بتپید با وجود این بدن افعال و قوت بسلامت بود و نبض عظیم قوی باشد علاج
هریسه کله خورند و با ادویه قلبیه و طیوبات مناسبه حسب حرارت و برودت تقویت دل نمایند مفرح یاقوتی دهند گاوزبان محرق نیم مثقال بشربت لیمو دهند
قرنفل چند عدد سائیده در بیست مثقال شیر تازه آمیخته بر ناهار خورند صندل عنبر بویند عود و غالیه بخور کنند در شرکت دماغی و کبدی معدی و معائی و رحمی
و حجابی و شستی و بدنی و لسعی تدبیر آنها حسب سبب چنانچه در جایش آید کنند و تقویت دل نمایند و از بحث غشی بینند **قول جوان کور و** و اگر بسبب
ریاح بود که در اجزای قلب آید زعفران تریاق ماکنا مجرب تند بر قلب ضماد کنند قلب خوک یا قلب دنبه جوشانده قرنفل جعد و خلانیده بریان کرده خورند مومیائی
انسانی که بصحت مرده باشد یک یا دو درم بسه اونس عرق بادرنجبویه یا بطبیخ دارچینی آمیخته دهند تخم قلب گوزن خشک کرده سائیده بسه اونس عرق بادرنجبویه
کرده در قرع انبیق شیشه بچکانیده باشند دهند عرق گاوزبان پنج اونس شربت گاوزبان اونس عرق دارچینی دو درم مروارید نیم درم ورق طلا اسکرو بلو آمیخته دهند عرق تمبار
مقطر نوشند قلب دنبه دو عدد نیم بریان کرده آتش فشرده دهند زنی خفقان سببی دهشت حقنه کاری نتیو اگر دم ستانها های خالی یا شرطی بر مراق و شدی چپ گذاشتم
صحت شد اگر بسبب ورم پیکاردیو باشد سرعت تواتر نبض و نفس حمی **علاج** فصد بکار کنند و خون اندک اندک گیرند صندلین و یامر کتیان و بگلاب و سرکه گلابی آمیخته
بر قلب ضماد کنند عرق بارتنگ عرق گاوزبان هر یک دو اونس خمر ابیض گلاب هر یک اونس عرق گل نارنج چهار درم جوز بویه هشت دانه قرنفل دارچینی
پوست ترنج هر یک نیم درم زعفران پنج دانه مشک عنبر هر یک سه دانه سائیده آمیخته ابریشم یا خرقه سرخ آلوده بر قلب گذارند و در روز چند بار در خمر گرم نهند
اگر بسبب سده اعضای شرکت قلب باشد قرص فیوره دانت دو درم بعرق دهند دو بار بعده تا چند روز زنگ فولاد نیم اسکرو پل یا تین تدر انفولاد شانزده قطره
به هشت اونس مرق مرغ که روی نچکاسته ساده بر سیاه شان جوشش بود آمیخته نوشند اگر بسبب حیات بود وقت خلوی پدید آید اشقز یا بزر العرد
سائیده دهند باقی تدبیر حیات کنند اگر بسبب انجماد دم از کسی ترشی باشد ادویه محوف الکالیکو دهند اگر بسبب سم یا همی یا غسیم یا ریاضت یا غم یا خمر یا حمام
گرم یا حمی یا شرکت معده یا جگر یا رحم یا بواسیر وغیره باشد ازاله سبب و تقویت دل نمایند **قول لارنه** و بریسر ضیست که حرکت انبساطی و انقباضی
قلب از اعتدال برده گاهی چنان حرکت کند که گویا اضلاع شکسته میشوند سبب فکر یا ریاست که در خریطه قلب آید یا حبس خون بوسیر طمث که بخره آن
سوی قلب صاعد شوند یا عدم وصول بر دبقلب یا قلت روح که بسبب بیداری مفرط و جوع کم گردد **علاج** دفع سبب کنند شربت گاوزبان مربای بادروج قرنفل
و یا عنبر مربای گل نارنج عرق گاوزبان عرق دارچینی دهند گل سرخ دو درم گل دنده سجرائی درم بیست ترنج قرنفل دارچینی بسباسه هر یک نیم درم عنبر
اسکرو بلو مشک عنبر هر یک شش گنده در دو ارنی باریک صره بسته بگلاب تر نموده بر قلب بندند گل سرخ نیم اونس روغن دارچینی روغن قرنفل هر یک
شش قطره مشک عنبر هر یک چهار دانه سائیده بر قلب ضماد کنند اگر ضرورت باشد حقنه نمایند فصد کنند حجامه بغیر شرط بر قلب گذارند تفاح معصفی از قشر و تخم
در پیاله چینی کرده عرق بید مشک انداخته و شبنم نهند وقت نیم شب برخاسته سیب خورند و عرق نوشند و بپهلوی چپ خوابند بدستور سه شب نمایند
سفوف مل مروارید ورق طلا ورق نقره هر یک سه دانه بشربت عرق گاوزبان گذاشته هند زعفران کهربا عنبر هر یک درم زولنجان بهیل گل سرخ هر یک
سه درم دارچینی بسد پنج گل لسان العصافیر صندلین عود هر یک دو درم قرنفل دو نیم درم ورق طلا بیست عدد گلاب رطل قند عسل هر یک نیم رطل
معجون ساخته دهند خمیره تمان دو درم مشک پنج اسکرو بلو عود یک نیم درم میعه ابیه سه درم سائیده در ظرفی کرده بر خمر که چهار اصبع بالا آید انداخته بآتش نهند

وبعد سه ساعت فرو گیرند و هر روز یک قاشق نوشند قلب بزسی عدد ده بار بآب شسته پرچه پرچه نموده در گلاب تر کنند و در شیشه گلحکمتی معه قدری قرنفل
پر نموده دهن بند ساخته در تنور نهند و بعد سه ساعت بر آرند و دو قاشق دهند گرده بز کباب کرده خورند بسیار بشیر دهند صد قدح خشکی زنده را در دیگ گلی بند کرده
سوزند و بادش در صره دارائی سبز پیچیده در گلو آویزند که بر قلب باشد ریوند بآب سوده مابین کتفین بطول یک وجب طلا کنند جواهر مهره ماشه بعرق بید
مشک عرق گاوزبان خمر انگوری دهند و گفته تنقیه تن کرده تقویت دل نمایند اگر مرض حار بود مفرحات معتدله چون مروارید بسد دهند اگر مریض ضعیف باشد
در اغذیه یاقوتی جسیت و عرق دار چینی آمیزند لحم بز حلوان مصفی از شحم بزاینده کوفته آبش فشرده نوشند ران بز حلوان بزند چون نیم پخته شود از کارد زده کوفته
آبش نوشند و درین آب خمر دار چینی قند آمیخته مثل حریره پخته دهند و گفته چند مردم از خفقان و تشنج مردند چون تشریح کردند گرمی در پشت پیدا شده بود بعد ازین
بدیگر کسان زیبق بآب سیر و آب اطریلال تر کرده صاف نموده و زیبق کشته بمربای اطریلال آمیخته دادند و اسفنتین باد آورد و سرکه بر قلب ضماد کردند صحت یافتند
و گفته بعد تنقیه فاوزبشربت گاوزبان و عرق گاوزبان دهند طبیخ البوت نوشند فرلیه ریحی و سوداوی و گفته دواء المسک شیرین بیسوی سفوف ابریسم
سفوف کوریکیتو ادنیو ربرسال معجون امیری و دردیا آرد و ماتیکو گلابی مفرد دیا آرد و ماتیکو گلابی شربت ابریشم شربت عنبر شربت مروارید یا اللحم این همه مفید اند
حسب حال دهند یا پارچه درای تیاکوروبال صندلی تر کرده بر قلب نهند **قول بغدادی** گاوزبان دو درم گل ارمنی درم شکر دهند **دوا** دواء الجامع قدر
حمص بطبیخ کمون دهند **دیگر** شربت زرک خمیره عنبر خمیره ابریشم خمیره یاقوت مفید یاقوتی روحانی نافع **دیگر** دل فاخته تازه خام بصندل و قند آمیخته دهند
یا بلع کنند **دیگر** مروارید دو دانگ یا ریوند درم یا زرنباد درم یا سنبل درم یا اقلیمیای ذهبی یک قیراط یا زهره باشه نیم درم یا مغز سر فاخته بقدری مشک آمیخته
یا کعب بقر سوخته یا دماغ باشه یا جگر بط یا پوست سنگدان حباری یا پوست سنگدان مرغ یا حجر الخطاف یا حجر القمر یا حجر السلوان دهند **دیگر** کندر مثقالی بآب
جوشانده یا آب آهن تاب یا آب نقره تاب یا آب طلا تاب یا گلاب سرد نوشند **دیگر** لحم زاغ پخته یا دل فاخته پخته یا مغز آهو خورند **دیگر** گل خطمی که در درخت
باشد برو نظر کنند فرلیه وهم مفرح **دیگر** کهربا با خود دارند یاقوت آویزند از طلا بشکل هلیله ساخته مدام در دهن دارند **دیگر** خس بگلاب تر کرده بویند **دیگر** شب یمانی که شفاف
بارد نوشند **دیگر** مروارید دو مثقال طباشیر کاوقدری نبات آمیخته یا شربت شگوفه قطن بیست درم یا جم جم ملینیم مثقال بگلاب بازیاد نیم درم زعفران قدری بعرق
مرغ یا جدوار نیم درم بگلاب یا مروارید درم شیر بز پنج درم آمیخته یا هلیله کابلی نبات هر یک دو درم بآب سائیده یا شربت گاوزبان هشت مثقال بگلاب آمیخته
یا شربت صندل چهار مثقال گلاب دوازده مثقال آمیخته یا املی سی عدد دانه بر آورده بگلاب سائیده یا گوکرمول دو درم سنبل حب بسته دهند **دیگر** آمله گشنیز هر یک
یک نیم درم شب بآب تر کرده بهوا دارند صبح مالیده صاف نموده به نبات شیرین کرده یا کشنیز آمله هر یک نیم درم صندل سفید ربع درم نبات یک نیم درم آب
نیم رطل شب تر کرده صبح صاف نموده نبات و قدری گلاب آمیخته یا برگ سیسون پنج درم شب بآب تر کرده در شبنم نهند صبح صاف نموده شربت گاوزبان پنج درم
آمیخته یا زیره سفید کوفته شب بآب تر کرده صبح شیره بر آورده نبات پنج درم آمیخته نوشند **دیگر** برگ گوبهی کوفته فشرده نبات آمیخته چند قطره گلاب انداخته هر صبح یک
پیاله نوشند مقوی دل و جگر فرلیه صفرا و خفقان سوداوی **دیگر** عرق قندی ربع رطل در کاسه چینی کرده آتش دهند که شعله گیرد پس گلاب نبات هر یک چهار ده
درم انداخته قاشق زنند تا شعله بند شود چون سرد شود نوشند و بعد دو ساعت غذا خورند فرلیه خفقان و ضعف دل و مالیخولیای مراقی و نقاهت **دیگر**
گزر در تنور نهند چون خوب پخته شود پوست دور کرده پرچه نموده غلط دو رساخته همه شب در شبنم نهند صبح گلاب و قدری بید مشک انداخته نبات مسحوقه

پاشیده روز اول یک وزر دوم دو روز سوم سه عدد بدستور خورند اگر موافق آید از نیم افزایند مقوی دل هم **دیگر** سماق زیره سفید هر یک یک نبات دو سائیده یک نیم درم دهند **دیگر** نبات پنج درم گلاب ده درم در ظرف فضه کرده بر آتش نهند نصفی ماند صاف کرده نوشند مقوی دل هم **دیگر** گاوزبان پنج درم قرنفل چهار سکر ده گلاب بیست یک اوقیه در ظرف فضه جوشانند نصفی ماند صاف کرده در شیشه نهند صبح شام پنج درم نوشند و بعد دو ساعت قدری شیر گاو تازه نوشند **دیگر** طباشیر اصل سوس هر یک سه ست گلو نبات هر یک شش هیل یک نیم صندل سرخ دو نیم سائیده دو نیم درم بشیره کاسنی دهند **دیگر** صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده گاوزبان گل سیوتی گل سرخ هیل شب مروارید برابر نبات برابر همه سائیده یک نیم تا سه درم همراه دوازده درم شربت انار دهند **دیگر** افتیمون ده درم شیر تازه نیم رطل تر کرده سکنجبین پانزده مثقال آمیخته نوشند تا هفته مزیل خفقان و مالیخولیا و توحش **ماء اللحم** بره یک ساله مصفی از پیه و غیره ورق ورق کرده در آب شیرین بزند که یکبار یا آب گردد و آب غلیظ شود پس در قرع انبیق عرق کشند اگر تقویت زیاده مراد باشد پس ادویه مزاج حار سیب به جواد و بیاره عطره و در مزاج بارد پوست ترنج و ادویه حاره لطیفه طبیخ دهند پس تقطیر نمایند غذائیست لطیف مقوی دل و روح حیوانی نفسانی طبیعی مزید خون مزیل ضعف که از امراض مزمنه و مسهل و نزف دم و فصد و جماع و مثل آن بهم رسد و در سرعت تقویت هیچ چیز با وی نمیرسد مگر آنکه بقدری خمر ممزوج باشد **ماء اللحم** مرغ بزرگ یعنی کلنگ ذبح کرده از پوست و شحم پاک نموده سیخچه ساخته در دیگ کرده ورق گل ورق نارنج ورق لیمو صندلین قرنفل هیل دارچینی بر سر آن نموده عرق کشند هر صباح دو قاشق نوشند مقوی دل مزیل خفقان **ماء اللحم** حلوان عدد مرغ دو عدد قرنفل پنج درم دارچینی مصطکی صندل سفید هر یک پنج مثقال عود دو نیم مثقال گاوزبان گل گاوزبان کشنیز مقشر هیل هر یک دو اوقیه مشک عنبر هر یک دو نیم سکر و ملو گلاب هفت شیشه عرق بیدمشک پنج شیشه کشند **ماء اللحم** لحم حلوان مصفی دو رطل دارچینی عود هیل گل سرخ تودریین کشنیز کبابه سنبل هر یک دو نیم سکر و ملو گل گاوزبان یکنیم سکر و ملو آب به عرق بیدمشک هر یک نیم رطل آب قدر حاجت ادویه کوفته بر لحم پاشیده شب دارند صبح عرق کشند شربتی ده تا پنجاه درم **ماء اللحم** گاوزبان بادرنجبویه گل گاوزبان تودریین سنین شقاقل هیل اشنه سنبل اظفار الطیب هر یک ده و نیم مثقال برگ ریحان سبز تخم بادروج کاسنی پوست ترنج صندلین هر یک ده درم عرق بیدمشک عرق نیلوفر گلاب هر یک شش سیر شب تر کرده کشند اگر عرق تنها کم باشند زیاده کنند پس لحم حلوان فربه مصفی لحم مرغ فربه لحم دراج هر یک شش سیر لحم تدرو لحم کبک هر یک نیم سیر انداخته مکرر کشند عنبر مشک هر یک یکنیم درم زعفران دو نیم درم در سبکه انداز ند شربتی یک تا دو اوقیه مقوی دل و دماغ مسمن **عرق سیوتی** دارچینی بیست درم جوز بویه بسباسه هر یک ده درم برگ تنبول صد عدد گل سیوتی دو رطل زعفران مثقالی عرق کشند خوشبو مقوی دل معتدل دماغ بارد **عرق بیدمشک** گل کیتکی عدد دو دیگ کرده عرق گلاب سه شیشه صندل سفید ده درم مشک چهار سکر و ملو انداخته کشند **سکنجبین افتیمونی** افتیمون گاوزبان قرنجمشک هر یک ده درم سرکه پنجاه درم افتیمون بصره بسته شب تر دارند صباح جوشانده صاف کرده قند رطل آمیخته قوام کنند برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **مفرح یاقوتی معتدل** کهربا مروارید بسد ابریشم سفید محرق گل گاوزبان بهمن سفید کشنیز گل سرخ پوست ترنج تخم خرفه هر یک دو کافور یک بعسل هلیله آمیزند شربتی دو درم مقوی دل منشط مزیل وسواس **مفرح یاقوتی مائل بسرد** مروارید بسد زعفران مصطکی دارچینی گاوزبان ابریشم مقرض پوست ترنج کهربا بهمن سفید زرنباد اشنه مغز تخم کدو اظفار الطیب زرک تخم خرفه قرنجمشک طباشیر مغز تخم خیارین هر یک چهار درم صندل سفید عود درونج گل سرخ هر یک شش درم قاقله عنبر ورق طلا ورق نقره کافور گل مختوم کشنیز لاجورد گل ارمنی قرفه سنبل نارمشک هر یک دو درم تخم بادرنجبویه یاقوت سرخ لعل هر یک دو نیم درم مشک مثقالی

شربت حماض رطل آمیزند شربتی مثقالی تام النفع از جمیع مفرحات و درامراض مختلفه واکثر اعلال دل ورحم وبهق واسهال نافع **مفرح یاقوتی نائل سحر**
گاوزبان بادرنجبویه بهمنین تخم فرنجمشک هریک چهار ده درم دارچینی کشنیز طباشیر کهربا بسد عود ابریشم خام مروارید قرنفل زرنب هریک چهار درم زعفران دو
درم زرنباد درونج کبابه قاقله صندل سفید هریک شش درم ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ مشک هریک مثقالی آمله منقی دو خم ترنج خشک کرده بعسل
درم گل سرخ دو درم عسل هلیله رطل قند مقوم بآب سیب و گلاب در رطل آمیزند شربتی یک تا دو مثقال **مفرح حار ساده** بسباسه جوزبویه قاقلتین هریک
یکنیم سعد زرنباد قرنفل مصطکی سنبل اسارون زرنب زعفران هریک سه عود چهار و نیم عسل هفتاد شربتی نیم مثقال ابرق گاوزبان و شربت سیب مقوی
دل و دماغ و معده مزیل خفقان **مفرح بارد ساده** طباشیر یک گل سرخ یک نیم کشنیز مقشر سه شربت سیب شیرین برابر همه شربتی مثقالی بشربت سیب مزیل
خفقان که با حمی بود **مفرح ملوکی** بادرنجبویه آمله تخم ریحان ترنج قرنفل هریک چهار درم هلیله کابلی خرفه مقشر تخم کدو هریک دو درم یاقوت سرخ بسد مروارید کهربا
هریک مثقالی عنبر مشک هریک ربع درم سائیده روغن پسته بادام تخم ترنج چرب کرده بشربت سیب شیرین سرشته در ظروف چینی دارند برای تقویت معده
و خفقان و وحشت و سائر امراض سوداوی نافع **مفرح شیخ** ... شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان برگ تنبول هریک دو درم بهمنین هریک چند درم لاجورد
گل مختوم طباشیر زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد هریک سه درم هلیله کابلی ابریشم صندل سفید پوست بیرون پسته بهیل هریک دو درم مروارید بسد کهربا
ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ هریک درم عود نیم مثقال قند سفید ده چند در آب سیب شیرین آب انار آب نرنج ترنج یا آب لیمو آب زرشک گلاب
شربت ریباس هریک بیست درم قوام کرده آمیزند شربتی تا دو درم قوتش تا چهار سال باقی ماند از بهترین مفرحات موافق جمیع امزجه کاسر سورت
حدت خون مزیل اخلاط فاسده و تلطیف اعمال نسل و بیلادت و ترجیح و اقسام کرم معده و امعاء مالیخولیا و خفقان و وسواس سرسام و صرع و جنون و ضعف
قلب منقی خون مقوی حواس و اعضای رئیسه سیاه و ... مانع خفقان ... سمی عجیب القدر جلیل المقدار ... صحت ... اطلاء ...
نفث ... گیرند ... معجون **مفرح** ... بهمن ... سنبل ... پسته جوزبویه ... خولنجان ... مثقال ...
بادرنجبویه گاوزبان هریک سه درم مصطکی زرنب پوست ترنج درونج زرنباد صندل سفید حب القلقل تخم انیسون بسباسه هلیله سیاه ابوتیمان زعفران
عود کهربا بسد مروارید هریک دو درم سنبل گل سرخ هریک چهار درم ماهی دریان ... هریک نیم درم ... مثقالی مشک نیم مثقال ورق طلا ورق
نقره هریک پنجاه عدد قند عسل ... شربتی مثقالی مقوی اعضای رئیسه معده ... **معجون مفرح القلوب** سعد ... سط
سنبل ... ابریشم ... عود ... زعفران ... قرنفل کبابه
... بادرنجبویه ... قاقله
هریک ده درم ... شربتی یک تا دو درم مقوی حافظه و روح و مثانه و باه و تقصیب و هضم
و دل و دماغ ... مفرح سدد معده و کبد ... مفرح دل ... مزیل ... گرده و تقسیب
... ووسواس و جنون و صرع ... و نسیان و صداع و شقیقه و فرس ... جذام ... زکام
... سلس البول ... ونزف و ... کثرت عرق و ...

ظهر و سینه و پهلو در ساعت و برای امراض سپرز و وجع همه اندام و مفاصل و عرق النسا و نقرس و بهق و برص نافع مداومت او برای امراض بلغمی و سوداوی مفید

مفرح یاقوتی مائل بحر مقوی دل و دماغ و معده و اشتها و معین هضم و اشتها دهد یاقوت سرخ مروارید کهربا ساذج کافور مشک ورق طلا هر یک یک

گاوزبان صندل سفید طباشیر بادرنجبویه کشنیز عنبر هر یک سه صندل سرخ مصطکی فرنجمشک درونج تخم خرفه کاسنی زرنباد عود مثقال ابریشم بیست

سنج ورق نقره هر یک دو گل سرخ زعفران هر یک چهار عصاره زرشک شیره آمله هر یک هشت عسل قند [illegible]

ابریشم سرخ یک لیبر آب خوبانی گلاب هر یک یک نیم رطل تر کرده بجوشانند چون رنگ آب قرمزی شود فرو گیرند صاف کرده [illegible]

اونس آمیخته قوام نموده عود صندل زرد دارچینی هر یک شش درم ورق طلا درم [illegible] مروارید هر یک دو درم [illegible] **معجون**

دیارودانو صندل دو نیم درم گل سرخ پنج مثقال سیل منخر چهار تخم بادرنجبویه [illegible] مصطکی [illegible] سنبل عود هر یک [illegible] مشک عنبر هر یک ده دانه

کافور سه دانه قند گلاب قدر حاجت برای خفقان حاره پیران نافع **معجون طلا** عنبر مروارید یاقوت زمرد هر یک مثقال ورق طلا مثقال عسل درم

آب سیب شیرین آب انار شیرین نبات هر یک ربع رطل گلاب نیم رطل عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر یک رطل طیار کنند نشاط مقوی دل معده [illegible]

مزیل خفقان و غشی **معجون طلا** عنبر مشک مروارید هر یک سه نیم درم یاقوت رمانی اصل زمرد هر یک پنج درم ورق طلا شش درم [illegible] آب سیب

شیرین آب انار شیرین هر یک ده درم نبات رطل زعفران دو نیم درم عسل [illegible] عرق بیدمشک یک مینا گلاب یک نیم [illegible] طیار کنند شربتی [illegible] مثقال

معجون طلا ورق طلا پنج درم عنبر چهار درم مشک درم نبات رطل عسل [illegible] آب سیب شیرین بیست درم گلاب یک نیم [illegible] شربتی نیم تا دو مثقال

معجون طلا عود عنبر هر یک مثقال مشک نیم مثقال سنبل هر یک هفت و نیم درم ورق طلا ورق نقره هر یک پانزده عدد بدستور طیار کنند [illegible]

که مزاج گیرد استعمال کنند شربتی تا دو درم **معجون نقره** مشک ربع درم عنبر درم ابریشم سه درم ورق نقره [illegible] آب سیب شیرین [illegible] رطل قند [illegible] گلاب

رطل [illegible] چهار عدد طیار کنند مقوی دل و باه مفرح و [illegible] و برای خفقان و غشی نافع **معجون صندل** صندل سفید آب سیب [illegible]

سی درم آب بهی آب انار ترش هر یک نیم رطل قند رطل قوام کنند پس صندل [illegible] گذرانیده [illegible] طباشیر [illegible] عود زعفران هر یک

درم آمیزند و در ظرف شیشه یا چینی دارند شربتی دو تا چهار درم مزیل خفقان **شربت دارچینی** عرق دارچینی [illegible] گل [illegible] گلاب هر یک

شش اونس قند قوام کرده [illegible] مزیل خفقان [illegible] **شربت گاوزبان عنبری** گاوزبان [illegible] گلاب [illegible] رطل [illegible] تر کرده بجوشانند

سومی بار صاف نموده [illegible] آب صاف [illegible] رطل قند قوام کنند اگر زعفران و مصطکی [illegible] مثقال سائیده [illegible] عرق

گلاب عرق بیدمشک [illegible] تر کرده داخل کنند قوی تر گردد اگر [illegible] اقوی خواهند زعفران مصطکی آمیخته [illegible]

عرق بیدمشک هر یک بیست درم گلاب ده درم [illegible] آمیزند مقوی دل و معده **شربت ابریشم** ابریشم زرد خام چهار اونس آب شش رطل [illegible]

تر کرده بجوشانند سومی بار صاف نموده بادرنجبویه مثقالی [illegible] آب [illegible] بجوشانند صاف نموده آمیخته قند [illegible] مثقال عسل [illegible] مثقال [illegible] قوام

کرده بیزند تا سفید شود ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو نیم درم فرنجمشک مثقالی مروارید کهربا [illegible] عنبر مشک [illegible] صندل سفید عود مصطکی

هر یک نیم مثقال گلاب هشت رطل بدستور طیار کنند شربتی یک نیم تا سه درم **شربت گاوزبان** گاوزبان بادرنجبویه هر یک نیم رطل آب بیست

رطل جوشانند نصفے باند صاف کردہ عرق بیدمشک گلاب ہر یک چہار شیشہ قند سہ رطل آمیختہ قوام کردہ مشک عنبر ہر یک نیم درم کافور درم زعفران دو درم بگلاب سائیدہ آمیزند شربتی دو تا دہ درم بگلاب یا آب بارد واگر از گاؤزبان و بادرنجبویہ عرق کشیدہ قوام کنند لطیف باشد مقوی دل **شربت اسطوخودوس** دہ درم آب رطل لت کردہ لعاب برآوردہ قند یک نیم رطل آمیختہ قوام کنند مزیل خفقان صفراوی و سعال حار یابس و خشونت قصبۂ ریہ **شربت صندل ترش** برادۂ صندل سفید پنجاہ درم سرکۂ آب غورہ ہر یک سی و دو درم آب قدری وزنی ترکردہ جوشانند نصفی باند صاف نمودہ قند دو رطل آمیختہ قوام کنند مسکن سوزش دل مزیل حمی محرقہ **شربت بادرنجبویہ** آب بادرنجبویہ قند برابر قوام کنند اگر تازہ بہم نرسد بادرنجبویہ خشک پنجاہ مثقال در آب جوشاندہ صاف کردہ بیک من قند قوام نمایند برای امراض باردۂ سوداویہ دماغی و سدد دماغ و خفقان باردہ و سوء مزاج بارد سوداوی قلب نافع **شربت مشک** قند عسل ہر یک یک من آب باران دو من قوام کردہ فرود گرفتہ مشک مثقالی زعفران پنج درم آمیزند مقوی معدہ و اعضای رئیسہ موافق پیران مخرج بلغم معدہ مزیل امراض باردۂ قلبی **شربت عود** مقوی دل و دماغ ہاضم مطیب دہن قشر اترج دہ درم عود ہفت درم زنجبیل قاقلہ ساذج فرنجمشک دار فلفل ہر یک دو نیم درم قرنفل مصطکی سنبل جوزبویہ ہر یک دو درم کوفتہ جدا جدا صرہ بستہ سہ من گلاب جوشانند و مالیدہ باشند چون نصفی باند صاف کردہ بدہ من عسل و یک من قند قوام نمودہ مشک عنبر زعفران ہر یک مثقالی آمیزند شربتی تا پنج درم **شربت قرنفل** قند یک من شاہجہانی قرنفل بیست سیر شاہجہانی خولنجان و سیر شاہی آب سہ من وزنی ترکردہ قند آمیختہ درخم اندازند و بعد دہ روز صاف نمودہ زعفران نیم سیر شاہی سائیدہ اندازند و بعد سہ روز در شیشہ کردہ دارند شربتی دہ درم مقوی دل و دماغ و باہ مفرح منشط ہاضم مزیل سودا **عرق عنبر** دو درم مشک عود غرقی ہر یک درم حسن لبہ سہ درم در خمرکہ چہار اصبع بالا آید سہ ساعت بر بادگرم تر دارند پس در ریتورت کردہ نصفے کشند شربتی چہار قطرہ بیک فنجان شربت دارچینی مبہی مقوی اعضای رئیسہ **قرص عنبر** صندلین دو نیم درم صمغ عربی کتیرا مرقین ہر یک دو اسکرویلو سنبل مصطکی ہیل قرنفل زعفران انیسون دارچینی ریوند اصل سوس زرنباد تخم ریحان تخم خرفہ تخم کاہو مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزہ مغز تخم ترنج عنبر مروارید ہر یک اسکرویلو عود غرقی سہ اسکرویلو قند گل سرخ ہر یک اونس بادیان کافور ہر یک نیم اسکرویلو قرص سازند شربتی تا مثقالی برای خفقان حار ولسیب امراض قلب و کبد و دق و دیگر حمیات نافع **قرص مشک** مصطکی قرنفل دارچینی عود سنبل سک جوزبویہ کبابہ قاقلتین پوست ترنج ہر یک دو درم مشک نیم درم تخم ریحان قرص سازند شربتی مثقالی برای خفقان باردہ و غشی و وجع بارد معدہ نافع مقوی دل و معدہ و کبد **دیامرکریتانو بارد** مغز چہار تخم بارد کلان ہر یک شش درم مہرہ تخم خرفہ خشخاش گل سرخ نیلوفر صندلین عود گل گاؤزبان بسد سرخ بسد سفید ہر یک دو نیم درم مروارید چہار درم قند سیزدہ اونس گلاب یک نیم رطل معجون سازند برای ضعف دل حار و وجع سینہ نافع **یاقوتی معتدل** یاقوت مروارید کہربا صندل سفید گل گاؤزبان بادرنجبویہ نانخواہ تخم خرفہ طباشیر گل سرخ زعفران عنبر ورق نقرہ ہر یک یک لعل مرجان ابریشم صندل سرخ بہمن سفید مصطکی مشک ورق طلا دارچینی ہیل ہر یک نیم کشنیز مغز تخم بادرنگ ہر یک دو نبات بیست پنج عسل بیدمشک ہر یک پنجاہ عرق گلاب صد **یاقوتی حار** زعفران زرنباد عود ہر یک سہ کہ با طباشیر آملہ ہر یک شش بادرنجبویہ ہشت ساذج دارچینی ہر یک چہار تخم بادرنجبویہ تخم گل سرخ دہ مشک عنبر ورق طلا ورق نقرہ حجر ارمنی مغسول یاقوت سنبل سلیخہ قاقلتین مرجان ہر یک یک در ونج اسطوخودوس تمام مروارید ہر یک دو گندر دو نیم عسل سہ چند بدستور طیار کنند و عنبر بروغن بادام حل کردہ آمیزند **یاقوتی قرمز** قرمز معقوق دو اونس ابریشم مقرض چہار اونس ہر دو را در دو نیم رطل گلاب جدا جدا یک روز تر دارند پس جوشاندہ صاف کردہ آب

سیب عرق بنفشه هریک رطل قند هیزده اوقیه آمیخته قوام نموده وقت قرب قوام عنبر چهار درم مشک سکر و لیلو بقدری نبات سائیده آمیزند چون سرد شود
هر سه صندل گل سرخ مرقیثین و بادرنجبویه یاقوت زمرد نیلم بسد سرخ بسد سفید هریک درم تخم حماض مروارید لاجورد هریک دو درم دارچینی عود هریک شش
درم ورق طلا ورق نقره هریک نیم درم آمیزند شربتی مثقالی مزید حفظ مقوی حواس و معده و کبد مشتهی مفتح سدد مصفی منور لون حافظ جنین از اسقاط
مزیل خفقان و مالیخولیا و بواسیر و صرع و لکنت اطفال و اسهال معوی و طحالی و استسقاء و حمره و جذام و طاعون و حمی وبائی و امراض مزمنه و سل و سرفه و
خیالات مولده از سودا **یاقوتی حار** یاقوت سرخ بسد کهربا لاجورد بهمن سرخ بادروج سنبل ساذج گل ارمنی هریک دو یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید
مروارید عقیق سفید پوست بیرون پسته گل مختوم دارچینی بهمن سفید عنبر ورق طلا ورق نقره هریک چهار لعل فیروزه یشب ابریشم مقرض قرنفل بادرنجبویه
دارچینی تخم بادرنجبویه کبابه قاقله گل نیلوفر صندلین هریک یک نیم عود درونج تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر هریک پنج آمله هلیله
زرد هریک ده عصاره زرک پانزده مثقال آب حماض رطل آب سیب شیرین آب به شیرین گلاب هریک دو رطل عرق بیدمشک قند هریک چهار رطل قند
بعد قهما گداخته آب فواکه آمیخته قوام کنند و در آخر آب حماض آمیزند شربتی نیم تا درم مفتشط محسن لون مقوی دل و دماغ و جگر و معده و گرده مزیل خفقان و ریاح
سودا و وسواس **یاقوتی بارد** یاقوت سرخ کهربا مروارید هریک دو و ربع درم مغز تخم کدو تخم خرفه کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان صندل سفید هریک
پنج مثقال طباشیر دو و نیم مثقال ابریشم مقرض عنبر ورق نقره هریک یک و ربع مثقال ورق طلا مثقالی نبات صد و پنجاه مثقال شربت سیب شیرین عسل یک هر
بیست و پنج مثقال عرق بیدمشک عرق گلاب هریک پنجاه مثقال طلیا کنند شربت مثقالی مقوی دل و اعضای رئیسه مزیل خفقان **یاقوتی معتدل**
مقوی اعضای رئیسه و معده و کلیه و ظهر و باه مفتشط مزید منی مزیل خفقان و تحیر و میرودین سفید یاقوت رمانی لعل بسد محرق مروارید کهربا یشب ابریشم طباشیر
سفید صندل سفید گل سرخ بادرنجبویه ساذج لسان العصافیر دارچینی کبابه بوزیدان ورق نقره هریک یک بهمنین تودریین ثعلب شقاقل هریک دو تخم
هلیون مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هریک سه زعفران عنبر ورق طلا هریک نیم رب سیب رب آب انار شیرین هریک بیست عسل هلیله قند هریک پنجاه طلیا
کرده بعد چهل روز استعمال کنند شربتی تا دو درم و تنتنه زهر ذنب هریک زیاده و بجای عسل هلیله عسل مصفی انداخته برای تقویت دماغ و منع
صعود ابخره سوداویه بدماغ و مالیخولیا و صرع اسطوخودوس هلیله کابلی هریک یک مشک نیم افزایند و در محرورین برای منع صعود ابخره صفراویه بقلب و دماغ
خرفه مقشر مغز تخم کدو هریک سه زیاده سازند **یاقوتی** یاقوت رمانی مثقالی طلای گداخته در بوته که مرداسنگ بران مالیده باشند تا در شکستن مانند زجاج
شود و مهیا سحق گردد دو دو دانق نقره بدستور مزوج بقلعی کرده یک دانگ یشب عقیق هریک درمی همه انجمر ریحانی سحق کنند تا مهیا شود و می باشند این
جمله یک جزء غاریقون افتیمون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنجوش هریک نیم جزء حجر ارمنی لاجورد زرنباد ملح نفطی درونج بهمنین لسان العصافیر هریک سه جزء بادروج
و حماما ساذج دارچینی صعتر حاشا زوفا کمون هریک ربع جزء حجر الیهود شیطرج مشیع مرمکی قطراسالیون تخم کرفس کندر زعفران فلفل سفید هریک سدس جزء دندان
فیل ثلث جزء کوفته بیخته یا حجار سحوقه سحق نموده بدو چند عسل هلیله آمیزند و در ظرف چینی دارند برای امراض سوداوی و وسواس و توحش و مالیخولیا و جنون و خفقان
و ضعف دل و قلع امراض مزمنه که بعلاج دیگر نجات نشود و امراض دماغ و معده و کبد و طحال و قولنج عجیب بسا باشد که با وجاع مفاصل و حمیات مزمنه مفید بود
دواء المسک بارد طباشیر مصطکی هریک سه گل سرخ گاوزبان بسد کهربا صمغ عربی صندل سفید کشنیز هریک دو کافور مروارید کثیرا مشک هریک یک

قند چهار چند همه گلاب قدر حاجت طلا کنند شربتی دو درم **دواء المسک بارد** طباشیر گل سرخ کشنیز گاوزبان کهربا سبد هر یک یک درم مروارید نیم مشک یک نیم قند
سی آب سیب ترش طلا کنند مقوی همه اعضا مزیل خفقان حار **دواء المسک حامض** مروارید نیم درم گل سرخ گل گاوزبان کشنیز مقشر طباشیر کهربا سبد سوخته
هر یک درم مشک دو دانگ قند آب سیب ترش هر یک حسب قدر مقوی اعضای رئیسه و قوی موافق ناقهین مزیل خفقان حاری **دواء المسک حامض**
عنبری مروارید کهربا گل سرخ صندل سفید ابریشم کشنیز گل گاوزبان تخم خرفه هر یک سه مثقال عنبر مشک هر یک دو دانگ شربت ریباس قند هر یک دو چند همه
بعضے ورق نقره نیم مثقال ورق طلا یک دانگ افزوده **دواء المسک حامض عنبری کافوری** کافور دو دانگ در نسخه مذکور افزایند **دواء المسک**
حامض کافوری عوض عنبر در نسخه موصوف کافور کنند **دواء المسک بارد** گل سرخ ابریشم مروارید کهربا کشنیز طباشیر هر یک دو درم سبد ورق نقره عنبر
هر یک نیم درم مشک ربع درم صندل تخم کاهو گل گاوزبان زرک هر یک مثقالی شربت سیب شیرین قند سفید هر یک نیم رطل بغدادی - **خمیرہ مروارید** مروارید
نیم درم لسان گل سرخ گل بنفشہ نیلوفر هر یک سه درم عود صندلین شکر طبرزد بشیع مغز تخم تربز کاسنی مرقین هر یک دو درم سبد مشک هر یک چهار درم عنبر ورق طلا
هر یک نیم درم قند سه چند همه **خمیرہ مروارید** طباشیر مروارید صندل سفید بهمن سفید ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال مشک نیم مثقال قند عرق بید مشک گلاب
هر یک دو نیم رطل عسل بیست پنج مثقال عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک یک نیم دانگ قند گداخته عسل آمیخته کف دور نموده عرقها انداخته بقوام آورده بعده
پس ادویه آمیزند شربتی یک تا دو نیم درم **یاقوتی مختار** مروارید بسد کهربا گل گاوزبان درونج زعفران تخم بالنگو هر یک درم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه
قرنفل سازج عود خام ابریشم پوست ترنج هر یک دو درم یاقوت سه درم ورق طلا ورق نقره عنبر مشک هر یک نیم درم قند شربت فواکه هر یک صد درم عسل
دو بست مثقال گلاب پنجاه مثقال **یاقوتی لولوئی** مقوی اعضای شریفه هاضم یاقوت بسد یشب عنبر ورق طلا ورق نقره ریوند دانه هیل اسارون
سعد صندل سفید تخم بادرنجبویه پوست ترنج سازج درونج قرنفل دارچینی اذخر هر یک دو درم مروارید ابریشم کهربا طباشیر گل سرخ سنبل عود هر یک سه مصطکی زعفران
هر یک پنج زرک هفت شیر آمله شصت مشک نیم عسل تابت بالمناصفه سه چند **خمیرہ مروارید** ابریشم گل گاوزبان عود صندل سفید بسد هر یک درم مصطکی
کهربا هر یک یک و نیم درم مروارید یاقوت نیم درم مسحوق بگلاب هر یک دو درم ورق نقره چهار درم شربت سیب شیرین سی و دو درم عرق گاوزبان
عرق بید مشک گلاب قند هر یک نیم رطل طلا کنند **خمیرہ گاوزبان** گاوزبان پنج مثقال گل گاوزبان پنج مثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال صندل
سفید گل سرخ ابریشم سنبل هر یک یک نیم مثقال گلاب آب هر یک رطل تر کرده جوشانده صاف نموده قند رطل آمیخته قوام کرده کف دور نموده زعفران
دو درم مشک نیم درم کافور یک دانگ آمیزند شربتی دو تا سه درم با عرق بید مشک گلاب مقوی دل و دماغ و معده مزیل خفقان و غشی **خمیرہ صندل** قند رطل گلاب
و عرق بید مشک قوام کرده چندانکه خوب سفید شود صندل سفید گلاب سوده پنج مثقال آمیزند اگر خواهند عنبر مثقالی مشک نیم مثقال بقند سوده آمیزند
شربتی پنج وار ساده دو درم **خمیرہ صندل حامض کافوری** صندل سفید سوهان کرده سی درم در کیسه کتان بسته عرق نیلوفر عرق بید مشک گلاب
هر یک نیم رطل انداخته روزی تر کرده صبح آب سه رطل انداخته بعد یک گلی نموده جوشانند کیسه اما ندیا باشند تصفیه نموده صاف ساخته آب شیرین آب به ترش هر یک رطل
قند سه رطل آمیخته قوام خمیره نموده و ذرگرفته صندل سفید طباشیر هر یک ده درم کهربا مروارید هر یک دو درم کافور نیم مثقال آمیخته در ظرف چینی دارند شربتی ده
درم شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه عرق بید مشک مزیل التهاب معده و دل و جگر و حمی محرقه و دق **خمیرہ مطیب** قند یک من گلاب رطل قوام کرده فوفل

دکهنی هیل بسباسه نانخواه قرنفل هریک دو نیم درم سائیده اول عنبر نیم مثقال پس ادویه دیگر آمیزند شربتی سه مثقال مقوی دل و دماغ و معده مفرح مطیب نکهت
جواهر مهره عنبر مشک هریک درم مروارید زهر مهره هریک چهار درم وزنی بگلاب سحق کرده حبوب بندند شربتی چهار سرخ بعرق بادیان و عسل مقوی معده و دل
و برای اعلال بارده عجیب **جواهر مهره** لعل یاقوت سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد زمرد زبرجد مروارید بسد یشب سفید عقیق لاجورد مومیائی مصطکی زعفران
مشک ورق نقره هریک درم جدوار نیم درم نارجیل بحری عنبر ورق طلا هریک دو درم حجر الیهود شش درم بگلاب سحق کرده قدر جوز بویه غلوله سازند و بسنگ
غوری جلاد هند شربتی شش تا ده وار ده گندم بشربت قند و گلاب مقوی اعضای رئیسه باه و حرارت غریزی و روح مشتهی برای خفقان امراض قلب حمیات
و دق و سل انفع و در تقویت بی بدل حتی که اگر بیر خورد بقوت جوانی رسد و در نسخه حجر الیهود شش درم مروارید بسد لاجورد یاقوت کبود یاقوت زرد یاقوت سرخ
زمرد یشب عقیق مصطکی ورق نقره هریک دو درم جدوار نارجیل بحری عنبر مشک مومیائی ورق طلا هریک درم نوشته بگلاب سحق کرده قدر نیم جوز
بندند و بسنگ غوری مهره کنند تا صاف و براق گردد پس ورق طلا چسپانند شربتی دو سرخ تا دانگی **جواهر مهره** مشک ورق نقره ورق طلا هریک
ربع عنبر مومیائی زمرد هریک نیم کهربا ابریشم سوخته مروارید یاقوت سرخ حجر الیهود هریک یک و یاد عاج محرق یشب بسد سفید هریک دو نارجیل بحری چهار
جدا جدا سائیده سحق بلیغ نموده عنبر مشک آمیخته غلوله کرده مهره نموده ورقها چسپانند و بعد تجفیف جلاد هند شربتی دانگی بگلاب مقوی دل و دماغ و روح
و باه و باصره تریاق سموم مزیل خفقان و حزن جنون و بواسیر و حمی بائی و حصبه و جدری امراض رحم محلل صلابات معین حبل **سفوف** دارچینی ده درم
زنجبیل اوفس قرنفل نیم اوفس بسباسه خولنجان جوز بویه هریکدو درم مشک نیم اسکروبیلو شربتی نیم تا ده اسکروبیلو اگر زن هند بغیر مشک سازند مقوی دل و دماغ مفرح مزیل ریاح و سوداء **سفوف**
مروارید کهربا ابریشم هریک چهار دانگ درونج بسباسه رازیانه مصطکی انیسون زرنباد هریک مثقالی قند نه مثقال شربتی تا سه درم مقوی دل و دماغ مفرح مزیل
علل بارده حافظ صحت **سفوف مروارید** هلیله کابلی گاوزبان بهمنین هریک بیست درم ونج مصطکی گل سرخ بادرنجبویه تخم ریحان تخم بالنگو هریک ده حجر
ارمنی مغسول ابریشم مقرض هریک شش یاقوت سرخ بسد مروارید ورق طلا ورق نقره هریک دو نیم سائیده در شیشه نهند مزیل امراض دماغی و قلبی و خفقان
و وسواس **تریاق الذهب** مروارید مسحوق بده چند آب ترنج در شیشه کرده دهن بموم بند نموده در آب گرم نهند سه هفته پس مروارید مذکور ده صبر هفت
سقمونیا پنج افتیمون دارچینی قصب الذریره هریک دو لاجورد قرنفل عود سنبل سرخ صمغ عربی کتیرا هریک سه آب قند نخود حبوب بندند اگر تفریح و قوت باه
زیاده خواهند ورق طلا افزایند و اگر فاد زهر زیاده کنند اقوی و برای سموم مفید شود شربتی مثقالی برای خفقان بعرق گاوزبان و جهت حصاة با آب کرفس
و برای بواسیر بشربت عناب دهند و جهت یرقان یک قیراط بعرق بهار حل کرده سعوط نمایند فورا رفع شود و برای صرع با عرق عنبر و جهت طاعون یک قیراط
بروغن بنفشه بکار برند و برای جذام که تقرح نرسیده باشد مداومت کنند و جهت تحلیل بشیر اسپ حل کرده سعوط کنند و بعد طهر یک ... برای مالیخولیا و استسقاء
عسر بول نافع **جوارش** آب انارین قند هریک دو رطل آب نعنع سرکه گلاب هریک هفت درم سنبل مصطکی هریک دو درم قاقله پوست بیرون پسته پوست ترنج
هریک درم هیل دو نیم اسکروبیلو مقوی معده و کبد مشتهی **جوارش صندلین** مروارید بسد طباشیر تخم خرفه مقشر لو لو کشنیز بریان پوست بیرون پسته هریک دو
درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده ده درم صندل سرخ بگلاب سوده پنج درم مصطکی زعفران هریک درم مشک نیم درم آب تش ترنج پنجاه درم گلاب
ده درم قند دو رطل قوام کرده آخر آب ترنج اندازند چون بقوام آید فرو گرفته ادویه آمیزند شربتی سه تا پنج درم مقوی دل و دماغ مزیل خفقان و اسهال صفراوی

جوارش لولو مروارید ورق نقره طباشیر صندل سفید هریک یک ثعلب دو عنبر مشک هریک نیم گلاب بهی مربای سیب با به همه قند دو چند همه شربتی
یکنیم مثقال **جوارش کافور** زنجبیل دارچینی فلفلین قرفه ساذج سنبل جوزبویه صندلین عود بلسان هیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد
طباشیر عود هریک سه و نیم کافور مشک هریک یک نیم قند لوذ قوام کرده ادویه آمیزند مزیل خفقان و ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ **جوارش تفاح** آب
سیب شیرین مصفی از قشر و تخم دو نیم رطل قند عسل هریک رطل قوام کرده دارچینی بادرنجبویه قرنفل مصطکی هریک درم گاوزبان عود هریک دو درم سائیده
آمیزند شربتی پنج درم مقوی معده و کبد مزیل خفقان و باصحاب سودا نافع **جوارش تفاح** سیب شیرین مصفی رطل عسل کف گرفته نبات هریک نیم رطل بید مشک
عرق گلاب هریک ربع رطل یکجا کرده بپزند که یکذات شده بقوام آید فرو گرفته عنبر چهار دانگ صیرفی آمیزند بعده عود قرنفل زنجبیل دارچینی جوزبویه ساذج زعفران هریک
دو نیم مثقال صیرفی مشک چهار دانگ صیرفی سائیده آمیزند شربتی یک تا دو درم **جوارش آمله** شیر آمله بیست مثقال مصطکی بیست بیرون پسته
پوست ترنج زرک منقی عود هریک سه درم سنبل دو درم عنبر مثقالی قند یکنیم من مقوی دل و معده و کبد مفرح مشتهی مزیل برد معده و خفقان بارد **جوارش آمله**
آمله شیر پرورده چهار اونس کشنیز یک نیم درم گل سرخ صندل سوخته هریک درم مصطکی طباشیر عود هیل سماق هریک دو نیم سکر با آب لیمو دوازده درم قند
رطل مقوی مشتهی خوش طعم و برای اسهال و باسیر انفع **بخور** مقوی دل و دماغ و کبد معطر کننده مجلس عنبر دو صندل سفید عود قند هریک پنج عود صندل بگلاب
سوده باقی ادویه آمیخته فتیله ساخته دارند و وقت حاجت بخور کنند و در نسخه جای عنبر حسن لبه است **گلقند گل گاوزبان** گل گاوزبان تازه رطل قند دو رطل
طلا کنند اگر تازه بهم نرسد خشک او بگلاب تر کرده طلا کنند مقوی دل و دماغ مزیل مادهٔ سودا **مربای سیب** سیب مصفی از قشر و تخم با آب جوشانند چون
نیم پخت شود بقند قوام کنند مقوی دل و معده **مربای به** به بزرگ مصفی از پوست و تخم چهار پاره کرده در یک جز عسل و چهار جز آب جوشانند پس سرد کرده روز
دوم بعسل تنها جوشانده دارند **مربای ترنج** قشر ترنج با آب بپزند چون نیم پخت شود برآورده فشرده عسل انداخته جوشانند که بقوام آید یا عوض عسل قند کنند
مفرح مقوی دل و معده **مربای اننناس** اننناس از پوست بالائی و عظم میانه پاک کرده مغز میانه را ورق ورق کرده اول عظم درونی را که برآورده اند
پارچه طولانی بریده در پاتیله گسترند و بالایش ورقهای مذکور نهند و آب اندازند و سرپوش نهاده بآرد بند کرده بآتش نرم جوشانند تا وقتی که گداز شوند برآرند و
بقدری گلاب عنبر مشک معطر نموده در قوام قند انداخته چند جوش دهند تا شیره درون ورقها سرایت کند پس بدارند اگر خواهند ترشی(?) لیمو وقت قوام قند اندازند
مفرح مقوی دل مزیل خفقان **فصل سوم در غشی** یعنی ابطال قوت حس حرکت ارادی بسبب ضعف دل ایذا بدل **فائده** اگر اسباب خفقان قوی باشد
غشی آید و اگر قوی تر بود بکشد **انتباه** سبب غشی یا تحلیل روح یا احتقان و جمود روح حیوانیست باعث تحلیل استفراغ مفرط یا فرح مفرط یا لذت مفرط یا وجع مفرط
یا شرب سموم حاره بود و موجب احتقان روح امتلای غیر طاقت از شرب خمر یا امتلای عروق یا غم مفرط یا ترس مفرط یا شرب سموم بارده یا وصول ابخره دخانیه کیفیات سمیه
یا سوء مزاج ساده که در دل افتد یا ورم قلب یا آفت عضو مشارکی باشد و غشی که در ابتدای حمیات افتد از قبیل امتلائیست مگر آنکه در ابتدای تب غب افتد یا در
که سبب او آماس باطن باشد پیدا یا از جنس استفراغی بود **فائده** دل قوت بهمه تن میرساند وقتیکه کمی سبب از آن باز ماند غشی افتد و سبب عدم وصول
قوت از دل چهار اند یا قلت روح یا انتشار روح یا سوء مزاج دل یا اختلاط بد و باعث انتشار روح این چیزهاند چون کثرت خروج خون و اسهال و کثرت ادرار
بول و عرق و کثرت حمام و بیداری و کثرت جماع و شدت مرض امعا(?) یا گرده یا دندان یا فرح مفرط یا از کثرت خون همه تن اطراف راجع میگردد و گاهی هلاک

سازد **علامات خاصه همه قسم** صفرت لون برد اطراف ضعف نفس صغر نبض و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی بود چشم باز نتوانند کرد و عرق سرد
بر صدغ و عنق و صدر **علامات مختصه** اگر بسبب امتلای عروق بود نبض قوی ممتلی اگر بسبب تحلیل روح باشد نبض صغیر ضعیف بطی بود و اگر بسبب سده
شریان وریدی و ابهر باشد غشی شدید افتد و سببی دیگر ظاهر نشود و چنانچه ضعف قوت حیوانی یا جلوس طویل در حمام یا صاحب ضعف معده بخلو حمام نماید
یا دکاکی حس دل پس بدانند که در شریان وریدی یا ابهر سده افتاده و اگر از قوت حس دل باشد بغیر سبب قوی پدید آید و بعلاج قوی نه زائل گردد و ضعیف باشد و انجا از
مشارکت افتد چنانچه از شرکت دماغ و جگر و فم معده و حجاب و ریه و امعا و رحم و حمی وغیره تقدم آفت آن عضو گواهی دهد **فائده** آثار توارد غشی اول نبض صغیر
میل کند و رنگ روی بگردد و حرکت چشم ضعیف شود و خیالات پیش چشم آید اطراف سرد گردد و داند که عرق سرد آید پس غشی افتد **قول بقراط** هر که را غشی شدید
مکرر بار بار افتد و سببی ظاهر نباشد فجاءة بمیرد و اگر لون وجه سبز گردد و سر و گردن افگند و راست داشتن نتواند در حال بمیرد و غشی قوی لا علاج بود **انتباه** اگر قبل از
غشی کرب و غشی پدید آید بسبب معده باشد و علاج پذیر و اگر از اسباب آثار شرکت اعضا و از اسباب سابقه بدیه هیچ ظاهر نباشد بدانند که از دل برخاسته
و زود بمیرد و اگر کسی را در فصد غشی افتد بغیر آنکه خون کثیر بر آید و عادی بفصد بود گاهی غشی در فصد نشده بدانند که در تن او ماده است و معده ضعیف **علاج** همین
که آثار حدوث غش پدید آیند بتدارک کوشند پس در وقت نوبت اگر محرور بود کافور صندل گلاب خیارین قدری مشک نخلخه کرده بویانند یا تنها تنها و
گلاب یا آب سرد کرده در حلق ریزند و بر سینه و رو زنند شراب رقیق با اللحم قدری در حلق چکانند آب سرد بر رو زنند و بعد افاقت پیراهن صندل پوشند
و غذای مناسبه و دوغ مبرد خورند و اگر مبرودی بود مشک عنبر ریحان و اطعمه که در وی هیل قرنفل دارچینی زعفران وغیره باشد بویانند و دواء المسک یا لک مسوح
مشک بخمر نیم گرم آمیخته در حلق ریزند روغن ناردین روغن مصطکی بر فم معده مالند اگر صاحب غشی بروزه باشد یا بسببی دیگر گرسنه بود خمر نه دهند که در خلوی شکم تشنج و
اختلاط عقل می آرد مگر اندکی با اللحم باید داد و اگر بسبب اسهال مفرط یا خروج خون کثیر باشد آب سرد گلاب بر سینه نریزند مگر کباب گرم یا بوی مرغ بریان که گرم باشد
یا بوی بیه که بر مجمر ریخته باشند بویانند روغن گرم بر فم معده مالند و ماء اللحم بقدری خمر رقیق آمیخته در حلق ریزند و اگر غشی از بس صعب افتد قدری سک المسک
با آب به و ماء اللحم آمیخته در حلق ریزند چون بهوش آید ماء اللحم قدری دهند و طین نیشاپوری که بوی کافور پرورده باشند مزند اگر بسبب کثرت عرق باشد برگ
مورد گلاب آب سرد بر اطراف بالند ماء اللحم دهند خرقه بگلاب تر کرده بر قلب نهند شربت لیمو دهند روغن گل روغن مصطکی روغن مورد بر تن مالند برگ مورد
برگ گل بر فرش گسترند و بن و دست تا بسر که گلاب تر دارند اگر در غشی یا قبل غشی فواق غشی پدید آید بوی طعام در روا رند و جهد کنند تا قی شود پر مرغ در حلق
گردانند و با آواز بلند چون آواز بوق وغیره که منبت طبع و محرک روح و حرارت اند بیدار سازند و معطسات بویانند تا عطسه آید اگر بیدار نشود و عطسه نیاید امید
نبود و اگر بسبب وجع قولنج وغیره باشد فلونیا دهند اگر بسبب لسع حیوان سمی یا اکل سم باشد تریاق فادزهر دهند اگر بسبب اعراض نفسانی باشد عطر موافق مزاج
بویانند اطراف بگلاب و آب سرد مالند و بدن گرم دارند و بر فم معده روغن مالند زبان بینی بند کنند و بآهستگی دلک نمایند گلاب یا ماء اللحم در حلق ریزند **فائده**
جهد کنند تا قی افتد که در اکثر انواع غشی سود دارد و مگر در غشی کثرت عرق مضر بود اطراف مالیدن گرم داشتن و بیدار داشتن و از تکلم منع نمودن و روغن گرم
بر فم معده مالیدن مفید اگر در حالت غشی از اشربه سرد و سردی سد تسخین احتیاط نمایند فلا علی دهند اگر در فصد یا بعد فصد غشی افتد بسبب ضعف معده و غلبه
صفرا باید که قبل فصد شربت انار رب سیب آب لیمو دهند اگر توم باشد توم انگور و اشترغار بویانند تدبیر او کنند اگر بسبب ورم باطن باشد که

بانسبب دیگر شروع نوبت تپ غشی افتد باید که بمجرد احساس آن تپ اطراف محکم بندند و مالند و باشیای گرم تکمید نمایند تا ماده بظاهر منجذب شود و از خواب باز
دارند اگر باعث وی تپ محرقه وغیره باشد حسب او تدارک کنند اگر بسبب قلت اکل باشد صفرت بیض نیم بخت قند خمر دارچینی هر یک قدری حریره پخته دهند اگر
بسبب کثرت عمل مسهل باشد تریاق کبیر افیون هر یک دو گندم بقدری خمر آمیخته دهند روغن مرزنجوش یا مرکه گلابی بر شکم مالند صفرت بیض سه عدد بشیر
آهن تاب حل کرده حقنه کنند اگر بسبب کثرت خون یا روح یا وجع باشد فصد کنند اما در غیر وقت نوبت تحقیق سبب کرده حسب وی تدبیرش کنند مثلا در
استفراغی احتباس و در امتلائی استفراغ و در سوء مزاجی تعدیل **قول الارزوربیر** وقت غشی آب بارد و گلاب بر و زنند و مشک عنبر گلاب عطریات حسب
مزاج و سبب پیش دارند مار اللحم خمر مطیبه دوالمسک مفرح یاقوتی رب به رب سیب دهند باطن قدم ثلج یا آب شوره دلک کنند محجمه بر معده و کبد گذارند اطراف
مالند و حرکت دهند و زنانی بینی گرفته دارند تسخین اطراف و فم معده بادهان حاره نمایند مروحه ترویح کنند مشک در بینی دمند نام او با آواز بلند گیرند فلفل سوده
در بینی دمند عرق دارچینی یا عرق دیگر تند باشد در دهن کنند تا آن بسیار گرم بینی او چسپانند و منخرین بند سازند اصابع گرفته بزور فشرند و مو کنند دلک نمایند اگر
افاقت نشود نزد گوش قرنا یا بوق نوازند الا زنیم افاقت نشود در موضعی که اثر آن بیج دستوها خلانند و در لغل دبیس را نها و کف پا با دغدغه کنند اگر کفایت نکند زکف پا داغ دهند بعد افاقت
حسب سبب تدبیر کنند **قول پدیرو** اگر دندان بهم پیوندند و قریب مرگ رسد باید که دو دندان پیشین قلع کرده بیه بطا گرم نموده در حلق چکانند یا لادن لمحه بعد
لمحه دهند یا فاوزسوده دهند بالای جبهه جابجا ستن موبک کلاک ده قدری فاوزسائیده باشند بهوش آید خردل معوط کنند بودینه او باشند تا دمید زم عقران
قدری به مرق مرغ دهند اطراف در خمر گرم طلیه نهند و پوشیده دارند اگر نبض ساقط شود مشک سه گرین یا اسکوبلو دهند سنگ ربعه سه اونس در آب آلو یا لو
یا ثلج مرزنجوش دو ساعت تر داشته تا شستی گلاس سوده نوشند بیت روز و گفته اگر بسبب سم باشد ایتیکوداده تریاق کبیر دهند روغن زرد یا مرق
ماکیان فربه نوشانند اگر بسبب ورم اذن القلب باشد و این بسبب حمیات و امراض حاره که در باطن ده میشوند احساس ثقل و تدر و در سر معده در یه و صدر صفرت
عین وجه و ورم اجفان و حالتی شبیه بغشی ترک ریاضت کنند صندل گلاب وغیره بر سینه طلا نمایند فلفل سرخ در کف پا مالند مرلیه غشی که در تمی شود خردل سیده
گندم هر یک نیم رطل بقدری که مانند لیی پخته بجز دقه نهاده بر سر دو کف پا بندند مرلیه غشی و صداع که در امراض پیدا آید و در نسخه جاتی خردل نوم است و
گفته الیشیر پدیر تیا یه الیشیر سنکیتیس السمن سا بلعیه فی السین سا باریحی السین سا بسا سه آسیر تر و غنی آسیر یا نیسون بیرد اتیکوتیس تولد از چینی
تیس تولا بنفشه تین تولا اکوال تین تولا و روتین تولا زعفران معجون اتریج معجون لانی تیا دیامشک شیرین تیا دو الو یقو بر ما دو دا امر کیتا نوحار دیا
تیاسما مال دیار دیا تیکو کلانی کلان دیار دما تیکو میانه شربت قشر ترنج شربت قرمز شربت حماض خمیره یال عرق تیا یاق عرق اذکر یا عصاره عفران
قرص ... تیا مالیا مسکا نا یسمی قرص دیار دوا نو عرق نعتری انیق عرق ایری انیق عرق کو دیال دی اوز تیا نا آسیر لیو کو نی دیا دو دیا اکنا میتا تیس خمر کلام
دی اوزتیا نا یاقوتی مقویه یاقوتی قرمزیا قوتی مروارید یاقوتی کا ردیامیس یاقوتی کوردیال یاقوتی جسیت ایهنه مفید اند حسب حاجت دهند خرقه تر آب
تیاکوردیال کا ذبانی ترکرده بر قلب نهند قرص سیفالیکو قرص بتیو رامیس در دهن نهند و گفته غاقنقد سوخته ابریشم مشک هر یک درم و رق طلا نیم
قد غلفل حبوب بسته یک یا پنج حب بیک پیاله گلاب دهند مرلیه غشی عام که بسبب ضعف قلب شود **قول جوان کوردو** اگر دفعة قوت وحواس
زائل شوند و عرق سرد آید مهلک باشد و غشی که از شرب آب کثیر البرودت مهلک بود و غشی که در وحواس بحال بوند و عرق سرد نیاید و غشی که بسبب فصد

وحقنه و ریاضت شود و غشی که بحول افتد کم عسرت اگر نمک سنگ در دهن نهند آرام گردد تخصیصاً آب کثیر البرد نوشید بغشی افتاد یا بیش از یک ساعت در حمام گرم یا
آبگرم نهاد صحت یافت **علاج** اگر بسبب احتباس خون در روح دل قلب باشد مریض دموی فصد کنند بعد که برزنهند مالش بدن نمایند اگر بسبب تحلیل روح باشد تقدیم
استفراغات چون فصد حیض بواسیر گافتن و ریا یا اخراج ماده مثل استسقا و غیره مرق دراج خمر صفرت بیض دهند برگ بادرنجبویه گرم کرده خمر تر بند یا شیده بر قلب بندند یاقوتی جسیمت مروارید سپید بود
قاشق عرق دارچینی یا عرق قرنفل آمیخته دهند اگر بسبب کثرت اسهال بود طبعی باشد یا مسهل مرهم کوند یا اسکوت سحوق رب به خمر نگین صندلین مورد
آمیخته بر معده وضلع شکم ضماد کنند تریاق یا کنا نیمد رم لادن افیونی دو دانه دهند اگر بسبب فاستیولود بر هر چیزی که طبع رغبت کند خورانند اگر بسبب ضعف روح باشد
خمر نوشند بوئیدن باشند صفرت بیض تخم شکر دارچینی عنبر آمیخته دهند صفرت بیض بمرق مرغ دو قاشق خمر خوب آمیخته یا شیره بادام صفرت بیض خمر گلاب هر یک قاشق
حریره ساخته دهند یا آرنده روح مزید قوت زنی پیر طفل زائیده بهوش شده بالش کشاده خمر نوشاندم بهوش آمد اگر بسبب جوع و تاخیر غذا از وقت معتاد
شود تقویت معده کنند و در دو دو ساعت غذا دهند اگر بسبب کثرت غذا بود تقلیل غذا کنند اغذیه لطیفه دهند اگر بسبب اکل سم باشد قی کنانند و تدبیر سم
نمایند اگر بسبب لذع بود و حرقت و غیره در گلو شکم معده پدید آید شیره یا روغن بادام یا آب در مطبوخ طیار یاده [illegible] روغن تازه و یک پیاله مرق مرغ آمیخته دهند
بینک ستادر کوردیال [illegible] بفاصله شش شش ساعت نیم رطل دهند اگر بسبب کثرت عرق باشد تمام بدن را با آب سرد شویند و هوا انتشار [illegible] آب سرد
نمایند اگر کافی نبود قطعه [illegible] نیم کیت تخم نگین ترکرده دارچینی مسحوق یا شیده بر معده [illegible] گرم [illegible] دوباره کرده تخم و گلاب ترنموده
عنبر مشک یا شیده بویانند اگر بسبب فصد بود که از کثرت خروج خون بغشی افتد یا وقت فصد عادی بغشی باشد باید که فصد کرده غلطانند و وقت فصد آب سرد
یا نمک در دهن دارند تا منع تصاعد ابخره صفراوی نماید و کسی که بسبب ضعف معده وقت فصد بغشی افتد باید که آنرا دو ساعت قبل از فصد نیم یا یک پیاله
مرق مرغ نوشانند پس فصد کنند و آنرا که وقت فصد معتاد بغشی باشد باید که وقت فصد پیش از وقت [illegible] خون اندک اندک چند بار برآرند اگر در غشی
حمی پدید آید فصد کنند و پاشیدن آب سرد در غشی کثرت عرق مفید و در حبس [illegible] بالیدن در غشی حبسی نافع و در تحلیلی [illegible] طلا کردن سرکه تند
بر منخرین و صدغ و سر برای غشی انفع اگر بسبب حیات یا کثرت وجع یا کثرت فرح و غم و غیره شود حسب سبب تدارک کنند و تقویت قلب نمایند **فائده** غم
فرح اگرچه باعث غشی اند اما فعل دیگر هم مینمایند چنانچه زنی بسبب احتباس بول قریب مرگ بود دفعتاً خبر خوش شنید بسبب فرح مفرط عروق مفتوح شدند
و سنگ بزرگ باسانی برآمد صحت یافت زنی بسبب حصات وجع اشتد [illegible] در خانه همسایه آتش افتاد دهشت خورد بسبب ترس عروق منقبض شدند
سنگی بزرگ برآمده گردید **انتباه** امراض امتلائی که قلب [illegible] باشد که منفذ تنفس [illegible] بعضی بخارهای غلیظ بود که از عضو دیگر بدو رسد سبب
برای سده امتلائی باسلیق راست زنند و جهت بخارهای [illegible] جیب کشایند **ذکر ادویه مخصوصه بقلب** یاقوت فیروزه طلا نقره گاوزبان درونج جدوار
مشک عنبر زرنباد ابریشم زعفران [illegible] قرنفل عود بادرنجبویه تخم بادرنجبویه شاهسفرم تخم شاهسفرم برگ ترنج پوست ترنج قاقله کبابه ساذج [illegible] دارچینی [illegible] سنبل سعد
نعنع **دیگر** مروارید کهربا بسد کافور صندل طباشیر گل [illegible] سیب کشنیز [illegible] خشک ترشه **دیگر** انار سیب امرود [illegible] صفرت بیض خورند غالیه بوینده عنبر
آویزند فیروزه [illegible] **دوا** عرق گوگرد آب لیمو برابر آمیخته در چشم کشند فوراً بهوش آید **دیگر** دل
دراج ساییده [illegible] خمر یا عرق بادرنجبویه دهند مریض ضعف قلب **دیگر** لعاب دهن اسپ در چشم کشند بهوش آید **دیگر** مومیائی بگلاب بر سینه طلا کنند

دیگر اطفاء الطبیب بخور نمایند **دیگر** طباشیر بروغن بادام دهند و آب بارد نوشند مزیل غشی صفراوی **دیگر** مشک بقدری آب آمیخته در حلق ریزند مزیل غشی
که بعد اسهال شود شرب و طلای مفرح مقوی مزیل خفقان سوداوی و توحش مصلح کبد **دیگر** اطریفل صغیر خمیره گاوزبان نوشدارو لولوی قرص مشک
سعوط طلا انفع **قرص** برای غشی است و نفخ معده و اوجاع باطنه و هیضه و ذرب و قروح امعاء و امراض طحال کسی که طعام قی کند انفع انیسون شش فسنتین
دارچینی مصطکی هریک چهار جند افیون هریک دو آب قرص سازند شربتی مثقالی برای غشی سکنجبین ساده و جهت نفخ معده سیمه و برای اسهال با آب بارد
و جهت قی با آب گرم و جهت اوجاع باطنه بخور و برای هیضه با آب نیم گرم و جهت قروح امعاء مطبوخ مورد و برای امراض طحال سکنجبین ساده دهند **لادن** افیون ده درهم خمر چهار
باره اوس ده سوز ترد هشته بیز بند شربتی سی تا چهل قطره **فصل چهارم در علت دخانیه** پندارد که گویا دود از دل سوی بالا می آید و چون بسیار شود
غشی و وسوسه و فکر آرد سبب او احتراق اخلاط است **علاج** تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و اصلاح خلط با غذیه محموده نمایند اگر مریض را اسهال سیاه یا مختلف
الوان یا رعاف افتد یا خون بواسیر جاری شود صحت یابد **فصل پنجم در ورم اذن القلب** این مرض عقب امراض حاده و حمیات مزمنه پدید می آید احساس
ثقل در سینه و ریه متصل بفم معده حالت شبیه بغشی صفرت وجه تهیج چشم و فتور در حرکت انبساطی قلب و تقدم امراض مذکوره چراکه بسبب امراض گرم روح حرارت غریزی
تحلیل رود و قوت دل ضعیف گردد پس دفع فضول بردفق طبع نتواند کرد و بالضرور فضله در دل جمع شود پس دل که از غشا و گوشت خود اشرف است طبع آنرا
بیرون دفع کند و درین غشا یا گوشت او ورم پدید آید حسب میل ماده و این ورم سرد می باشد چراکه ورم گرم اگر در دل باشد یا در ریه مهلت نمی دهد و فوراً می کشد
و ورم که در گوشه دل افتد اگرچه سرد بود نیز مهلک لیکن اگر در گوشه دل نباشد و بزودی تدارک کنند علاج پذیرد الا مریض روز بروز لاغر شود تا که بمیرد **قول**
جالینوس بوزینه داشتم که روز بروز لاغر می شد چون آنرا ذبح کرده شکم شگافتم در غلاف دل ورم صلب یافتم و گفته مرغی داشتم آن هم روز بروز لاغر می شد
چون ذبح کردم در دل او غلظ یافتم **فائده** ورم که در دو گوش دل افتد نسبت بدانچه در غلاف شود بدتر است و صاحب وی در اکثر امور بیهوش می باشد
و آفت وی قوی تر می بود چراکه این دو گوش مجری جذب نسیم و خروج بخار است چون درین ورم افتد وصول نسیم بدل و خروج بخار از وی بر مجری طبیعی نباشد
پس فساد افتد و هلاک نزدیک بود خلاف ورم غشا که در وی غشی اشد نمی بود و مجری جذب و خروج هوا گشاده می باشد مدتی مهلت می دهد **بدانکه** دل احتمال جراحت
و قرحه و بثور ندارد و جراحت که بتجویف دل گذرد فوراً بکشد و اگر نگذرد یک دو روز هلاک کند **قول جالینوس** اگر بثور بر گوشه دل برآید و خون سیاه
از بینی سائل شود بمیرد و آثار او وجع سر شدید است و گفته اگر جلد دل متخرق شود بمیرد **قول رازی** مفاجا بتا نزدهم و خراج که در دل شود اکثر افتد و دلالت
میکند بر آن بسبب حرارت زیاده از انچه می افتد در سائر اعضا و می باشد عظم نفس و قلت نبض پس وقتیکه این علامات ببینند و با او غشی بود دوا تا آن او گویند که این
خواهد مرد و **علاج** او خطر است باسلیق زنند و اگر بعضی شریان از شرایین قلب را فصد کنند انفع و داغ دهند و مداومت نیلوفر و بنفشه یا کافور صندل آب کشنیز بر سینه او
دارند و ثلج نوشند و دوا نفع شدید البرودت مسکن سازند تا شد که صحت شود **علاج** مطبوخ بابونه اکلیل تخم خطمی پرسیاوشان سبوس گندم بر سینه و فم معده طلا
کنند بابونه اکلیل تمام کتان برگ خطمی برگ کرنب زعفران ضماد نمایند و تقویت دل کوشند و دوا و اغذیه دواء المسک و لیه عصاره افیون سه دانه
آمیخته با روغن کهربا ده قطره شکسته دهند روغن مذکور بمنخرین چکانند مزیل وجع قلب **فصل ششم در قذف القلب** مریض دریابد که گویا دل
از سینه بیرون می آید قذف سبب او سوء مزاج دموی یا صفراوی است که بدل افتد وقت مرض دفع او سبب ماده موجبه تغیر در الوان وجه پدید آید بحمرت یا صفرت

وغیره **علاج** حسب سبب تنقیه بفصد یا مسهل کنند اصلاح غذا نمایند تقویت قلب بمفرحات سازند مداومت گلاب عرق بیدمشک شربت صندل مفید **فصل هفتم در احتواء الرطوبت علی القلب** مریض پندارد که دل در آب شنا می کند و مع ذلک حرکت اختلاجی هم می کند سبب او گرد آمدن و بند شدن رطوبت در غشای محیطه دل است **علاج** برای تحلیل و اخراج رطوبت ایارجات کبار و مانند آن دهند ریاضت نمایند مثل گل سرخ زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند و دخشم آورند که برای تسخین دل و تحلیل رطوبت اسرعست **فائده** باشد که این رطوبت بسبب حرارت نامعتدله خشک شده بدل چسپید و آثار انقباض و از انبساط طبعی باز دارد و درین وقت تخلف در نفس و غضب و رطوبع عارض میشود باید که اول ملینات و مرطبات برسد تا لند چون یبوست رفع شود بنهجی که مذکور شد استفراغ رطوبت کنند و تقویت دل نمایند **فصل هفتم در جذب القلب** مریض یابد که دل زیر منجذب شود سبب او خلطیست که در معالیق که بدان حاصل شود و بدان سبب معالیق مذکور متمدد و منجذب شوند و از آنکه دل مشارک کبد است بانجذاب معالیق وی در دل نیز جذب افتد و باشد که از آلم خفیف حالتی شبیه غشی پدید آید **علاج** نوعیت خلط از لون مریض و غیر آن دریافته تنقیه آن خلط کنند اصلاح غذا نمایند **فصل هشتم در ضغط القلب** احساس کند که دل فشرده میشود پس غشی افتد و لعاب کثیر از دهن برآید سبب او سودای قلیل است که بر دل مترشح گردد **علاج** تنقیه معجون نجاح و غیره کنند و در تعدیل مزاج کوشند تقویت دل بمفرحات مناسب کنند اصلاح غذا نمایند تریاق کبیر انفع **معجون نجاح** هلیله کابلی هلیله آمله هلیله سیاه هر یک ده بسفایج تربد افتیمون اسطوخودوس هر یک پنج عسل دو چند همه شربتی جهت ادامت دو تا سه و برای ملینین پنج یا هفت مثقال مزیل مالیخولیا و صرع و امراض دماغی و قولنج و اختناق الرحم مسهل سودا و بلغم غلیظ مصفی خون از سودا **فصل نهم در تفتت القلب** در یابد که دل مجروح است و از شدت الم بیهوش افتد و یا بفوراً بیهوش آید بسبب ضعف سبب سرعت زوال آن و وقت ظهور این حالات تشنج در وجه افتد و الم در بدن بمواضع مختلفه پدید آید و عرق کثیر شود و این مرض کسی که مبتلا باسهال صفراوی مبتلا باشد پدید آید **علاج** در منع سبب کوشند اگر چه تنقیه صفرا باشد و بهر اصلاح خون اغذیه لطیفه جید الکیموس چون کبک تیهو دراج تا ان باکنیزه بحموضات اصلاح داده خورند تا صفرا تولد نکند و اشربه مقویه قلبیه نوشند و اگر بسبب نزله باشد بعد تنقیه فضول حاده اگر حاجت بود شربت خشخاش بکار برند تا منع انصباب نزله کند

باب نهم

در امراض معده

مشتمل بر چند فصل بدانکه معده جسمیست مستدیر الهیئت مرکب از لحم عصب عروق شرائین و منقسم به جزست مری فم معده قعر معده اما مری از اقصی دهن ابتدا کرده تا مقطع عظام القص رسیده است و بیانش کرده شد اما فم معده محل او انتهای مری است و از لحم عاریست کثیر الحس و بعضی آن را فواد گویند اما قعر معده موضع او بالای ناف است و درینجا لحم کثیر است برای هضم غذا بوجه اکمل و معده دو طبقه است داخلی آن عصبانی است بهر حس و خارجی آن لحمانی برای هضم و تکون حرارت و مراد از آنکه در قعر معده لحم کثیر است نه آنست که در طبقه باطنیه منقعره گوشت است بلکه آنست که در طبقه خارجیه این موضع لحم بیشتر است نسبت بدیگر اجزای وی و لیفات طبقه درونی بعضی دراز است و بعضی عرض تا جذب و امساک حاصل آید و لیفات طبقات بیرونی آنهاست تا دفع فضله نماید و شاخی از عصب

حس [illegible] معده اندر آمده است و در وی گسترده تا بدان آن حس نقصان غذا زودتر بدو رسد و حکیم مطلق دیگر اجزای معده را و هیچ اندام دیگر را حس نداده است بهر آنکه اگر همه اندام حس گرسنگی چنانکه فم معده می یافتی مردم روزه دار همه روز رنجور بودی و همه اندام گرسنگان بخارش و سوزش در آمدی کسی طاقت آن نداشتی که یک نوبت طعام او باز پس افتد پدا آید کیلوس در معده میشود پس خلاصهٔ آن بتوسط عروق باریک که در قعر معده و جگر پیوسته اند سوی کبد منجذب میگردد و فضله سوی اثنا عشر که بوسط قعر معده واقع است مندفع میگردد و از آنکه خواهش غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیه سایر اعضا است او را عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت جمیع اعضا است لهذا رعایت او ضروریست در علاج هر مرض و بعضی بر آنند که غذای معده طعامیست که هضم میکند لیکن غلط است چرا که درین طبخ چیزی حاصل نمیشود که قابل غذائیت باشد بلکه غذای او خونیست که از فوهات عروق بران مترشح میگردد **قول جوان**

کورنو و عضویست عشائی برای نضج غذا و تبدیل او بکیلوس که از وخون میشود مخلوق گشته و بمری پیوسته و زیر دیافراگما میان جگر و سپرز نهاده و یک دهن سوی بالا برای دخول غذا و یک دهن جانب زیر برای خروج فضله دارد و وی مرکب بسه غشاست یکی بالائی که قطعهٔ از پیری کار ینویست دوم اندرونی که صلب تر و عصبی اند و پر از همه اقسام لیفات برای حرکت انقباض و انبساط و جذب و اخراج غشای بالای حکمیست برای مدد حرارت معده لیفات کج کثیر دارد و دوم کبست از عروق پر تاکه از ان کیلوس بجگر رسد و وریدا از کاو انیز آمده اند تا غذای خود از معده گیرند و شرائین از ماکنا و وریدهای جفت شیشمی نیز آمده اند و دیگر اوعیه از سپرز زیر معده آمده اند برای آوردن ماده ترش در معده جهت اشتهای طعام و هضم غذا و معده بسبب اعصاب از دماغ و بسبب بد از کبد و بسبب شرائین از دل و بسبب پرتیونا تتوز البدن بسبب من برین خود از امعا شرکت میدارد **قول جالینوس** نضج غذا از حرارت معده است **قول صاحب فوانیکه** فعل نضج بر ترشی معد یست بطوریکه ترشی آرد را خمیر میسازد پس اگر ترشی در معده نبودی صرف از حرارت معده غذا تحلیل نیافتی و بسبب غلط بود یدالاکتباس نافذ نگشتی و اثبات ترشی از ینکه بعد یک دو ساعت از اکل غذا آید ثابت میگردد پس لازم که در مضغ غذا مبالغه کنند تا بلعاب که خمیر کننده اوست کثیر آمیزد و بآسانی نضج یابد **انتباه** اگر معده گرم باشد هضم غذا زیاده از خواهش بود و اغذیه دیر گوار زود هضم گردد و اطعمهٔ زود هضم درین بسوزد و دود ناک شود و باشد که صداع آرد و اگر معتدل بود آرزو غذا زیاده از هضم باشد و طعام ترش شود و چون ترش آید و غذای ترش آرزو کند و از و تخمه گردد و اگر سرد باشد قلت عطش و اشیای تر آرزو کند و اگر خشک باشد کثرت عطش با اندکی آب کافی بود و اگر تر بود تشنگی کم کند و غذای خشک آرزو نماید و کثرت و ریان دارد و فرق در مزاج اصلی و عارضی آنست که صاحب مزاج اصلی اشیا مانند مزاج خود آرزو کند و عارضی مخالف مزاج مگر که عرق کارها آید و مزاج مانند مثال یعنی گرددو که آن وقت اشیا مانند مزاج آرزو نماید **فائده** معده عضویست مشارک فساد وی مستلزم فساد جمیع اعضا پس در باب وی اهتمام لازم و عند عروض آفت بان زودتر بتدارک پردازند و مهما امکن از امتلا و سوء ترتیب در اکل و بعد اکل بپرهیزند و غذا خوشبو زود گوارتر از غیر خوشبو است و دوای خوشبو نافع تر از غیر خوشبو لهذا در ادویه موضعیه معدی و کبدی اختلاط ادویه طیبه واجب و چون فساد در غذا احساس شود و هنوز در معده باشد بهتر از قی نیست و ابتدا انحدار از معده ملینات دهند و هنوز تا که اشتها منتعب ظاهر نشود مبادرت باکل نکنند و گرفتن نبض از نفس معده بجا آم
[illegible] داند و ادویه که برای تقویت معده دهند جز پیش دارند تا در معده دیر ماند و مؤثر بود و این در معاجین است خلاف سفوف که در وی سحق بلیغ اولی و اگر ضعف در فم معده بود دوای سفوفی بعد غذا دهند تا زمانی طویل با علای معده ملاقی باشد چه در خلو زود منحدر میگردد **فصل اول در**

سوء مزاج معده حار ساذج عطش و یبوست دهن و قلت اشتها و اشتهای خالی و فاسد شدن غذای لطیفه گرم در معده علامت غذای غلیظ و بارد که بهتر
گوارد و تقدم اکل اغذیه و اشربه و ادویه گرم و جلوس در هوای گرم **علاج** شربت لیمو شربت انار شربت غوره رب سیب رب به شیره تخم خرفه دوغ گاو دهند اگر
حرارت قوی بود قرص کافور بشربت مذکوره دهند قریص که بلحم گاو و پخته باشند و بلبون گاو و حصرمیه و سماقیه خورند و اگر ضعف باشد لحم طیور بچه مرغ رمانیه زرشکیه
خورند و در طعام کشنیز تر کوک کدو خیار کنند و بالای غذا آب سرد نوشند تا آنکه روی ترنج برگ خرفه برگ کاهو صندل یا طحلب و قدری کافور یا گل سرخ صندل
گلاب آب کشنیز بر معده ضماد کنند آب بارد در مثانه گاو کرده بر معده نهند و تا که کام بمشروبات برآید اضمده شدید البرد بر معده نهند تا سردی ضماد جگر
و جگر را سرد نکند و اگر گمان وصول برد با نهار سد کادهای گرم و روغن های گرم بکار برند و اگر بسوء مزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام شیر خر دهند آبزن
نمایند روغن بنفشه بمالند در سوء مزاج صفراوی تلخی دهن غشی خروج صفرا بقی یا براز یا ببول و بعد اکل غذا اشتهای دواکت تیز بود آید بوجش غلبه عطش
فائده اگر طبقات معده ماده را تشرب کرده آنرا وی قی و تهوع باشد لیکن هیچ برنیاید و در بول و براز اثر ماده نباشد و اگر ماده در طبقات معده تشرب
نگشته اثر ماده در بول و براز ظاهر بود و قی و تهوع ساکن نشود و اگر قی و تهوع بدور و نوبت باشد بدانند که ماده از عضوی دیگر در معده می ریزد و اگر قی و
تهوع دائم بود بدانند که در معده متولد میشود و عطش که لازم می ماده باشد بآب سرد ساکن گردد و عطش که از شوری ماده بود بآب گرم ساکن شود **علاج** نظر کنند
تا ماده معدیست یا از عضو دیگر می آید و طبقات معده آن را تشرب کرده یا هنوز در فضای او جمع است پس اگر میول ماده عضو دیگر باشد تنقیه آن عضو کنند
و در تقویت معده کوشند تا قبول او نماید و آنجا که ماده در فضای معده باشد قی یا اسهال کفایت کند اما اگر ماده مائل بقعر معده بود و نفع قی افزونتر
پس سکنجبین با آب گرم آمیخته نوشند و قی کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و بعد تنقیه نسخه مناسب از سوء مزاج حار ساذج اخذ نمایند و نیز باشد که معده پاک
بود و ماده را قبول نکند اما در وقت جوع قبول ماده نماید و این کسانی باشند که اگر وقت جوع غذا دیر تر یابند بیهوش گردند باید وقت خشم معده قبول ماده کند
باید که ایشان را اشتهی شربت لیمو شربت غوره شربت انار شربت ترنج دهند اطعمه ترش خورانند و قبل از آنکه معده طلب غذا کند و ماده بجنبش آید طعام دهند و اگر طبقات
تشرب ماده کرده باشد ایارج فیقرا بطبیخ هلیله آمیخته دهند یا افسنتین دو مثقال گل سرخ چهار درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته صبر نیم مثقال افزوده دهند
و کسی که از تشرب بدطعم کاره باشد آن را گلقند دو هستاه دهند و عقب آن بیست پنج درم سکنجبین بلیانند و تا دو ساعت آب ندهند تا معده پاک گردد و آنجا که
ماده از جگر بمعده می آید در همه امتلای صفرا باشد تنقیه با لجبن یا حب صبر نمایند و گلقند و آب لیمو تقویت معده نمایند و برای تقویت کبد طباشیر و ربوند بگلقند
دهند مرغ افوره لیمو خورند و اگر فصل و سال و قوت وغیره مساعدت نماید با سلیق زنند پس ما الجبن بکار برند در سوء مزاج حار رطب که با ماده رطوبی باشد شهای
طعام با اعتدال بود لعاب کثیر از دهن آید غثیان وقت خلوی معده یعنی جوع و غشی نیز دید و هرچه خورد متغیر بعفونت شود و باشد که قی رطوبی آید **علاج** آب
شبت و سکنجبین بدهی قی کنند چون معده پاک شود مربای هلیله گلقند با طباشیر دهند و جوارشات و غیر آن هرچه مجفف بود اما مسخن نباشد بکار برند۔
در سوء مزاج حار یابس بلا ماده شدت عطش و یبوست زبان و قلت بول بود پس پس **علاج** شیر گاو و ماء الشعیر حسو رقیق از آرد جو و روغن بادام شکر ساخته نوشند
و بر معده اشیای سرد مرطبه ضماداً و اتهیاناً نطول بکار برند و اگر متمکن شود و ازالهٔ آن ممکن نیست مگر بترتیب هم تن پس باید که حمام و آبزن و ادهان مرطبه بکار دارند
و اغذیه مرطبه خورند در سوء مزاج حار رطب بلا ماده مدام غذا متغیر شود و آب دهن سائل گردد و ابخره بسر متصاعد شوند **علاج** بهر تبرید و تجفیف اطریفلات

ایکار برند و در دیگر تدابیر همین رعایت مرعی دارند در سوء مزاج بارد ساذج ضعف هضم کثرت خواهش طعام و غذا از معده سوی امعا بدیر فرو آید و هرچه خورد ترش
گردد و جشای ترش آید و براز نرم منتفخ مثل زبل بقر آید و باشیای گرم نفع یابد **علاج** کمونی جوارش عود جوارش عنبر سکنجبین عسلی زنجبیل پرورده گلقند
بانیسون تحکم قرص دهند اگر در سرما و هوای بارد پدید آید دوا‌المسک اطریفل کبیر دهند مرق مرغ نخوداب بلحم کباب عصافیر بدارچینی قرنفل کشنیز کمون خورند و روغن
مصطکی روغن سوسن روغن قسط بر معده مالند سنبل قرفه عود قرنفل صبر افسنتین هر یک دو نیم زعفران یک نیم با آب به بر معده ضماد کنند در روز دو سه بار
طفل فربه یا گربه سیاه در کنار گیرند تا معده را گرم کند در سوء مزاج بارد یابس ساذج آثار بارد ساذج و آثار یابس ساذج بهم پدید شوند این عسر است چرا که دفع برد و یبس ممکن نیست
مگر به تسخین و ترطیب پس تسخین یبوست افزاید و ترطیب معاون برودت **علاج** ماءالشعیر بقدری عسل کف گرفته آمیخته خورند شربت گاوزبان شربت انار شیرین
شربت زوفا نوشند قیروطی از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته بر معده مالند شیر خر شیر بز بالعسل صاف و مرغ فربه و شوربای گندم نیز خورند در سوء
مزاج بارد با ماده کثرت اشتها ضعف هضم کثرت نفخ سوزش معده خصوصاً وقت جوع ترشی و یبوست دهن عظم طحال قلت عطش و گاهی سوداوی قی آید چنان
ترش باشد که دندان را کند کند **علاج** مسهل سودا دهند و بعد تنقیه باشربه و اغذیه و ادهان موافقه تبدیل مزاج کنند اگر سودا غلیظ تر بود بحمام مرطب مداومت کنند
و تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند حب غاریقون انفع دلحم مرغ نخوداب با آب سماق آب انار دارچینی خورند روغن مصطکی روغن ناردین بر معده مالند شیر خر شیر بز بعسل
دهند دقی درین قسم مفید نیست چرا که ماده سودا غلیظ دراسب است چنانچه باید بقی نمی بر آید اما اگر بقی عادی بود سکنجبین با آب شبت آب ترب آمیخته نوشند و قی کنند
در بارد رطب ساذج بیاض و ترهل بدن کسل حرکات نمی برآید باقی آثار بارد ساذج در رطب ساذج **علاج** قلایا و مطنجنات متوبله خورند کمونی فلافلی قرص گل
جوارش عود زنجبیل مربا دهند روغن قسط روغن ناردین روغن سنبل بر معده مالند در بارد رطب با ماده بلغم قلت خواهش طعام عدم عطش نفخ شکم جشای حامض
بیاض لون ترهل بدن رغبت باغذیه تیز و حریف کثرت خواب و لعاب دهن **علاج** ماءالاصول سکنجبین عسلی آب بادیان آب کرفس دهند و بعد سکنجبین عسلی آب شبت
آب ترب قی کنند اگر عادت بقی نبود یا مانع باشد بعد نضج با ایارج فیقرا تنقیه کنند یا تربد زنجبیل پنج قند پانزده سائیده سه درم دهند و بعد تنقیه بقرص ورد شربت
پودینه یا مصطکی انیسون گلقند یا مربای هلیله مربای زنجبیل تقویت معده کنند و بجوارش عود و جوارش عنبر کمونی تبدیل مزاج سازند مصطکی خاینده گل سرخ دو
فلفل یک تخم شبت کمون هر یک نیم سائیده نیم یا یک درم دهند مرغ کبوتر عصافیر بریان خورند در رطب ساذج قلت عطش کثرت لعاب سرعت انحدار طعام
از معده با معاء و باشیای یابس نفع و برطب ضرر **علاج** برای تبدیل مزاج اطریفل صغیر قرص ورد دهند و دیگر تدابیر حسب حاجت بکار برند در یابس
ساذج یبوست زبان با فراط هزال تن و نفع باغذیه رطب و به یابس ضرر **علاج** ماءالشعیر نوشند اشیای مرطبه خورند و مالند و نطول کنند و اگر در معده تب دق
مستحکم شده حمام مرطب و غیره بعمل آرند **سکنجبین عسلی** آب چهار عسل دو سرکه یک یا کم زیاده قوام کنند و کف گرفته باشند شربتی ده تا سی درم **قرص ورد**
مصطکی گل سرخ هر یک ده کهربا پودینه عود هر یک یک قرنفل یک نیم قرص سازند شربتی درم

فصل دوم در وجع معده اگر بسبب سوء مزاج معده باشد
ساذج بود یا مادی اما ساذج کمتر افتد لهذا بعضی ساذج را در اسباب وجع معده نشمرده اند و آنکه صفرا و سودا اذی لذع است ازینها اکثر افتد و باشد که از
خلط دیگر نیز افتد چرا که هر خلط ردی که در معده گرد آید بسبب کیفیت ردیه خود احداث وجع مینماید و اسباب و آثار و تدبیر در سوء مزاج معده گفته شد از انجا
بر گیرند اما درینجا نیز بعضی گفته میشود پس در حار ساذج تسکین وجع بالکل مبدلات مزاج عدم نفع از ادویه مرطبه بلکه گاهی ازدیاد آن عدم خروج ماده در براز

رقت صفای بول **علاج** محیض لقرآب غوره آب حماض اترج نوشند یا طباشیر بگلقند بگلاب دهند صندل کافور بگلاب ضماد کنند واج کباب گوشت قابضه خورند
قول جوان کورود عدم ثقل کثرت وجع مغرنان اشتهاء یزد آب یخ که هر دو برابر بود تر کرده بر معده نهند در بار و سانج قلت اشتها کسل بلادت **علاج**
اگر احتمال دارد سماق با لح ترب قی کنند بعده اطریفل صغیر حسب صبر تنقیه نمایند دهن خروع بحار الاصول دهند تریاق کبیر عتیق سنجر منیا بیمیه شرو دیطوس لطیف
مصطکی دهند حب مصطکی قرص ورد هر یک سه که با نعنع عود مر با جوز هر یک دو سا ئیده دو درم سنجر ریحانی عتیق دهند شربت افسنتین عسلی کمونی فلافلی
زنجبیل مربا هلیله مربا انفع نخود آب لحم تخم مرغ وعصافیر خورند با العسل با فاویه نوشند عود و نعنع مشک وغن سوسن بر معده مالند و ضماد کنند بروغن بان روغن
قسط روغن قسط روغن زنبق تدهین نمایند تخم کرفس بادیان کرویا کمون هر یک کفی سداب تر نعنع برگ کرفس تر هر یک ده درم خبث الحدید مسحوق اوقیه آب ده
رطل انداخته دو روز دارند بعده ثلث رطل از ین نوشند و هر روز افزایند تا بیک رطل رسد و بعد چهار ساعت غذی دجاج کباب لحم نرم صفرت بیض خورند
و اگر محرور بود با شد خبث الحدید یا اطریفل در آب تر کرده یا خبث الحدید تنها در خمر تر کرده نوشند از نخل و بقول و لحم قدید مالح پرهیز د چون طعام در معده
نماند وجع غلبه کند مصطکی یک دانق عسل ملعقه صفرت بیض عدد آمیخته در قشر بیض کرده در دیگ نهاده پزانده خورند بستور سه وزیا کمون فلافل سداب
اندکی بسرکه یا با آب کامه آمیخته بنان خورند **قول جوان کورود** سوء هضم ترشی جشا نفخ وجع معده ثقل روغن افسنتین روغن حب الغار بر معده مالند
ظرفی گرم پایه یا گرم نهند بخرقه کتان پوشند تشیم العسل آلوده بر مصطکی زنجبیل خولنجان حوتیه پاشیده بر معده بندند اوکو انیتو کونفور تا تیو بر معده گذارند
اگر کافی نبود فلفل چهار عدد دهند یا زنجبیل نیم درم کشمش ده دانه آب کاناد و زطرف گلی جوشانند چون رطلی خشک شود صاف نموده و رسانند این چنین تا یک
قاشق آمیخته نهار دهند در رطب و یابس وایل ینبعث و نگه دیرطول زمان و رطب استسقا و یابس فی ذبول می آرد در رطب قلت عطش کثرت بزاق در یابس عطش
دائم حمی فی بول تن و این بعسر میر د و اگر مع الحرارت باشد اعسر تر **علاج** در رطب ایارج فیقرا حب صبر حب المحمقون دهند یا اصول شراب عسل نوشند یا اطریفل
صغیر مداومت کنند اغذیه حریفه قلایا نخود یا بزور افاویه خورند در یابس لعاب اسپغول تمر رقیق با الشعیر یا السکر لبن اتن تبرید و ترطیب کنند مداومت حمام
نمایند آبزن کنند تدهین با دهان مواقفه سازند بچه مرغ ماهی خورد یا بچه جدی قرلیص خورند باقی تدبیر سوء قوت و سلول کنند **قول رازی** اگر یبوست
اندک بود و غشیت ما اگر کثیر بود العبته عسر البرء است چه معده اسهجون معده مشایخ میگردد و اهند پس استمرار غذا حاجت باید تا و شی باشد لیس تن الاذ میگردد
و گفته اگر یبوست مع البرد بود تدبیر پس کنند اطعمه قابضه بعسل کف گرفته ساخته خورند رفت گرم بر معده طلا نمایند و قبل از سر دشدن تمر زیق ریزند دبقر بانند
که صبی حسن اللحم را در آغوش گرفته خواب نمایند اگر نباشد سگ یا گربه فربه در بر گرفته خوابد و گفته اگر وجع از رطوبت و یبوست بود تکمید ضرر دارد **قول ایلیوس**
در رطب ایارج فیقرا انفع لیکن اگر وجع بسبب سوء مزاج حار یا بس یا بارد یا بس بود ضرر دارد و گفته اگر معده ضعیف باشد که با پنج گل سرخ دو نیم اقاقیا
مغسول سنبل جوز سرو هر یک یکنیم زعفران یک آب با تنگ قرص ساخته چهار درم بگلاب شکاری دهند اگر حرارت و ورم صدری بود بآب دهند یا آب عنب الثعلب
آب بارتنگ دهند لادن مصطکی اقاقیا جوز سرو ثمره طرفا شراب قابض دگلاب ضماد نمایند در ضعف صفراوی و سوداوی پس اگر ضعف از کید معده ریزد وقت
خلوی آن تلخی دهن غلبه عطش التهاب غلظ بول لذع معده اشتداد وجع در خلو و سکونش بعد اکل غذا و اشیای حار ایذا یافتن پس اگر مع غشی باشد بنا تند
که سوی فم معده ریخته والا در فعر **علاج** سکنجبین و سماق تازه و ماء الشعیر قی کنند اگر قی نیاید طبیخ ده دو درم ایارج فیقرا آمیخته بسکنجبین سرشته خورند

وعقب او طبیخ افسنتین یا اجاص تمر هندی شاهتره مویز نوشانند و تنقیه صفرا بطبیخ هلیله نمایند گلقند دهند و در تعدیل جگر کوشند اگر ایذا اشد بود و حدس آب
کنند باسلیق یا اسیلم ایمین زنند هلیله زرد سقمونیا یا مشوی ملح هندی سکنجبین دهند و اج بچه مرغ جدی شیرخواره با انار دانه آب حصرم و مانند آن پخته خورند سکنجبین
شکری آب انار مزاب آلو نعنع شمش نوشند قشر ترنج بقلة الحمقا برگ بید طحلب صندل سفید کافور گلاب آمیخته یا مغز نان بشیر پخته صفرت بیض آمیخته یا نان
بسیر که تر کرده بر معده ضماد نمایند مغز خیار قثا ریان اجاص خوخ و هرچه تبرید و اطفای صفرا کند خورند **قول رازی** ندیدم هیچ چیز در امراض معدی صفراوی
با ایارج فیقرا بطبیخ افسنتین **قول جالینوس** وجع اشد که بسبب انصباب مراره باشد مهلکست بسبب کثرت حس فم معده و قرب او بدل و گفته اگر کسی خواهد
که معده او خالی شود از اخلاط پس بگیرد افسنتین پنج درم گل سرخ بیست درم آب دو رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده بشکر یا بصبر خورد و اگر سودا وقت خلو
از سپرز بر معده ریزد حرقت فم معده و بعد اکل غذا ساکن شود **علاج** قی کنند طبیخ افتیمون معجون نجاح دهند شیر خر شیر زن شیر گاو ماء الجبن آنها انفع اگر اذیت
بسیار بود باسلیق دست چپ کشایند و بتقویت معده کوشند **قول جوان کور** وجع صفراوی کین تلیه یا اکوابید یکتا دهند و بعد قی قطعه نان با آب انار ترش
تر کرده خورانند و اگر وجع مع حمی بود اول فصد کنند پس کین تلیه دهند و طبیخ کوردیال هلیله زرد دو درم ریوند درم تر کرده صاف نموده شربت ورد دو اونس آمیخته
نوشند سه چهار بار بتفاوت اگر صفرا از جگر بر معده ریزد مجمره بر کبد گذارند و اگر اوعیه صفرا زیاده از مقدار کشاده شود و بدان سبب صفرای کثیر امعا وغیره ریزد
وجع آرد ادویه مقویه نفیقه اوعیه چون ماء الجبن همراه پانزده دانه نمک فولاد دهند بتفاوت و اگر بشرکت سپرز بود حب انندیاس حب شاهتره حب لاجورد دهند
و بعضی قلت عطش اشتداد وجع عند امتلا و اکل اشیای بارده **علاج** آب تفاح با شربت سکنجبین عسلی یا تخم ترب تخم شبت جوز القی سکنجبین عسلی قی کنند یا ایارج
فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه دهن خروع بماء الاصول دهند اگر احتمال روغن ندارد عوض روغن خروع روغن بادام کنند مصطکی انیسون بگلقند عسلی دهند با ایکا
خردل غرغره سازند روغن مصطکی بر معده بمالند مرسیا جوارش عنبر مفید طنجه قلا یا تداول وا بازیه خورند **جوارش عنبر** قاقلتین بسباسه دارچینی هر یک
چهار دار فلفل زنجبیل هر یک ده اشته مصطکی عنبر هر یک دو قرنفل قرفه زعفران هر یک دو و نیم جوزبوا پنج مشک یک بعسل آمیزند شربتی مثقالی جهت
معده و سوء هضم و خفقان و وجع رحم و پیران مفید و در نسخه بسباسه قاقلتین دارچینی هر یک دو مثقال زنجبیل دار فلفل مصطکی عنبر زعفران قرنفل قرفه هر یک
مثقالی طباشیر سانج پوست ترنج هر یک نیم مثقال جوزبویه دو نیم مثقال مروارید یک مثقال و یکنیم دانگ عسل صد و بیست مثقال نوشته شربتی مثقالی شخصی بمدت چهار
سال قی داشت و بغایت ضعیف گشته که طاقت قیام و قعود نداشت و بهفتاد سالگی رسیده بود و کسی دوا انفع منید ازین جهت یافت و قوی شد و قادر بر ازاله کار
گردید **قول جوان کور** وجع نمک و تیزیولو یا و تیزیولو بر انگور درم چهار قاشق مرق مرغ یا یک اونس خمر بیض آمیخته دهند و بعد تنقیه خمر بکار بر معده بمالیده
دارچینی منبه توقه یا لوت سحوقه یا دیا ردما تیکو روزا دو پاشند در باد غلیظ معدی کثرت جشا فواق تمدد شراسیف و شکم و وقتیکه غذا از فم معده گذشته بقعر
رود در جانب چپ بالای سپرز وجع پدید آید و چون بران موضع غمز کنند قراقر کند **فائده** سبب تولد باد در معده یا اکل لوبیا عدس امرود سیب بادرنگ بقول
جغرات وغیره یا سوء ترتیب در اکل شرب یا ضعف حرارت غریزیست و گاه باشد که طعام یا دوای گرم لطیف کننده خورده شود و رطوبت که در معده باشد
بتحلیل شروع نماید و بدان سبب باد تولد کند و گاه باشد که چون معده از غذا خالی شود و در معده رطوبت غلیظ بود پس طبع بتحلیل آن رطوبت پردازد و انچه که در
فضای معده و روده بود بحرکت آید و باد تولد کنند و این قسم باد باکل غذا ساکن گردد و گاه باشد که مرض سپرز و کثرت سودا سبب تولد ریاح باشد **بدانکه**

و در اصحاب مالیخولیای مراقی ریح کثیر متولد شود و سبب مرض مراق در اکثر سوء مزاج گرم معده باشد و ابخره انگیزد و بعضی از مراقی باشند که عقب غذا در معدهٔ ایشان
وجع افتد و چون غذا منحدر شود وجع زائل گردد و این کسانی بوند که معدهٔ ایشان ضعیف شده باشد و بعضی از مراقی بوند که چون غذا خورند بعد چند ساعت وجع
معده پدید آید و ساکن نگردد مگر بقی ترش فرق در نفخ سوداوی مراقی و نفخ که از اغذیه تری فراشود آنست که نفخ مراقی غلیظ بود و طبع یابس باشد و لیکن بعد هضم غذا
در حوالی سپرز وجع پدید آید و در نفخ اغذیه تری قراقر بهم رسد نرمی پوست طبع عجیب بود و چون دست بر شکم مالند و آواز کند انتباه بسیار باشد که چیزی بارد خلط رقیق و مائی
شوریلتمی را افزود آرامد و از تحلیل باز دارد و بدان سبب ریاح ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است همچنین بسیار باشد که اشیای گرم تحلیل و کسر ابخره نماید و گمان افتد که
مزاج سرد است و گرمی نفع داده حال عکس آن باشد پس طبیب را واجب که آثار دیگر جویده بر آن اعتماد نماید و بر چنین منافع کاذبه فریفته نگردد که آخر ضرر دارد-

علاج بسبوس نمک ارزن کاورس گرم کرده کماد کنند محجمهٔ ناری بر شکم و نات نهند مسکن فوراً کمونی گلقند بعرق بادیان گلاب دهند کمون کرویا انیسون
خایند آبش بلع کنند وقت خلوی معده ریاضت نمایند و از اغذیه تری فرا پرهیزند و در غذا دارچینی کرویا اثوم سعتر انگدان سازند و بر معده و شکم روغن گرم
مالند اگر باد غلیظ بود اول حقنه حاد کنند بعده محللات دهند چه اگر بغیر تنقیه چیزی مسخن محلل دهند ماده را بحرکت آرد و درد افزاید اگر سبب اکل غذای نفخ باشد
قی انفع و برای ریح مراقی تنقیه ماده کنند تقویت معده نمایند و فصد اسیلم و باسلیق چپ انفع **قول لا رزه بیر** روغن قرنفل سه قطره بخمر آمیخته حقنه کنند پنج شاخ
نیم اوقیه گل سرخ مرزنجوش بومادران هر یک مشتی آب دو لیبره انداخته قدری خمر اندازند چون قریب به نیمه رسد گلاب سرکه آمیخته صاف نموده خرقه آلوده بر معده نهند
روغن سداب مالیده کمون بسبل ضماد کنند اگر حرقه باشد مقی خفیف دهند یا مصطکی یک مثقال خورند شخصی را وجع ریحی پدید آمد سه اوقیه طبیخ بومادران
دادند صحت شد **قول جالینوس** اگر وجع از سده یا ریح غلیظ یا وصول برد بمعده باشد خمر رقیق نوشیده خوابد چون بیدار شود وجع نباشد **قول جوان کورو**
حقنه کارمینا تیوا نمایند زراوند نیم درم بده قاشق خمر آمیخته دهند اگر کافی نبود وابوت اسکر دیلو بدو قاشق خمر دهند اگر از نیم کافی نبود بر شکم محجمهٔ ناری بزرگ دهن نهند
و کثرت اکل غذای یا اکل غذای ردی الکیفیت کیفیت لذاعه حاره تقدم آن **علاج** قی کنند تا غذا بیرون آید پس اگر سبب کثرت اکل باشد روز دیگر غذا ندهند
پس اندک اندک خورانند تا ثقل نیارد و اگر سبب غذای ردی الکیفیت باشد اغذیه صالحه مناسب حال دهند و ضعف معدی وجع بعد اکل غذا هیجان کند
و ساکن نشود مگر بقی و یا اسهال **علاج** مقویات معده دهند و اگر سبب ضعف اجتماع ماده باشد تنقیه مقدم دارند بحب ایارج حب غاریقون تنقیه نمایند پس
بتقویت معده کوشند انیسون تخم کرفس هر یک پنج افسنتین ده سلیخه بیست فلفل چند افیون هر یک دو نیم قرص ساخته یا چند سنبل سلیخه قسط زعفران
هر یک دو نیم انیسون بزرالبنج میعه تخم کرفس هر یک دو و بعسل قرص ساخته یکدرم بگلاب یا بعرق بادیان دهند **قول جوان کورو** و کبوتر بر معده نهند یا
پرچه لحم خام بقدر نیم تخت کرده بخمر تر نموده دارچینی سحوق پاشیده بندند سنگدان مرغ نیمدرم در خمر مطبوخ حل کرده دهند افسنتین مشتی پوست ترنج نیم اوقیه خمر ابیض
سه رطل چهار ساعت تر کرده صاف نموده گلاب رطل مصطکی دو درم دارچینی درم قند قدر حاجت آمیخته با آتش نرم قوام ساخته صبح شام دو دو اونس دهند کمون مدبر
مقلو دو درم دارچینی زنجبیل هر یک نیمدرم سنگدان مرغ نیم اونس ساییده شکر مقوم آمیزند و سه درم دهند اگر کافی نبود بدانند که سبب مراقست پس بر بهر دو یا دلاغ
دهند اگر کفایت نکند حب کورو دیا تا چهار اسکر دیلو صبحی دهند چند یا بتفاوت اگر گیرد صفرت بیض عدد عسل یک قاشق مصطکی اسکر و پلو در پوست بیضه کرده
پزانند که نرم ماند و دهند مسکن وجع مانع قی است محجمهٔ ناری وسیع الفم بر شکم نهند گلقند شش درم و یا اره دماتیکو روزا دو اسکر دیلو کند زنگر اسکر و یا بو آمیخته دو درم دهند

اگر کافی نبود سناسه درم آلو مادران کند زد که هر یک درم آب رطل جوشانده صاف کرده و چهار اونس این شربت آلو مادران شربت بابونه هر یک چهار درم آمیخته

دهند دو روز روغن بادام بی آتش شیره تخم ترنج هر یک چهار اونس آمیخته دهند برای وجع معده و شکم انفع اگر کسی ضعف معده و کمی هضم یا جشای ترش یا

بارد یا قراقر باشد بدانند که بسبب قلت حرارت است خمر دهند انیسون جوز بویه دارچینی زنجبیل پوست ترنج و غیره بکار برند در روم وقت معده تدبیر ش از انها

جویند در قوت حس معده از اتخمه طعام و شرب آب بارد و وقت ریختن سودا بر معده برای تنبیه اشتها و غیر آن از ادنی سبب پدید آید و این احود تر خوبی

افعال معده توان شناخت علاج آب کرکنار قدری نوشند کلیه یا بیخه خورند تا تغلیظ روح و تخدیر عضو کند و کرم معده آثار آن علاج برنگ کابلی مقشر دو نیم درم

در منه ترکی مثقالی بکلقند دهند تدبیر حیات نماید **قول جوان کوروو** اشنه زیر الورد یا م کو یا شیرین آب یا و دینه برگ سنفتالو مسحوق دهند و گفته اگر

بشرکت ماده وریدیا جگر شود و حیا ینه و رحمی پدید آید فصد کنند اگر بشرکت دماغ باشد آثار ش پیدا بود حب ایقارینا دهند اگر بشرکت رحم باشد حب ایارج دهند یا حقنه

آنها نمایند اگر بسبب حبس و صلابت فضله باشد و کرم و تازه تر و کتیرم درم مرق مرغ نیم رطل آمیخته دهند بشت روز و گفته اگر وجع معده باشد بحدی باشد حتی که

دست نهادن نتواند و بسیار ضعیف بود برگ تحته التیس بدو کانا دآب در ظرف گلی بزنند که برگها سیاه گردد پس آرد گندم بطبیخ مذکور سرشته قرصی ساخته

بر معده نهند بیست چهار ساعت تسکین وجع معده داشت اسهال پدید آمد بیست و گذشته آخر قرص باغی دو اونس آب دو کانا د جوشانند چون یک رطل ماند

صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه روغن زرد تازه شکر هر یک سه اونس آمیخته جوشی خفیف داده نهار دادند تا هشت روز اخراج ماده بآسانی نمود و

صحت شد اگر صحت نشود و سنگ سفید مثل گل سرخ قی اندازد بدانند که سبب وجع همین بود پس شیر خشت یک نیم اونس بروغن تخم شلجم آمیخته دهند و قرص

سبب وجع معده برگ سیده قطعه سنگ بر آن هر قریب گوله بیستول القی انداخت آنها را در آب انداختند گل نشد و نرم مثال موم بود چون هلاک شدند شکم

کی شگافتند سنگی مثال سنگ آب قطعه قی بر آمد پس کسی که بسبب سنگ بود روز بروز لاغر خواهد گردید تشخیص امر دشوار گفته اند که وجع معده میگردید و از ماهی

و غیره چیز میگردید و اخرد و صحت نمیشد بعد بازو داغ دادند صحت یافت شخصی از هشت ماه وجع شکم داشت بدو انفع میشد و زنی اشتر کرده خانه او

درمان صحت یافت و گفته کسی که ضعف معده پدید آید چیزی بخورد و قی کند باید که ضماد مقوی بر او گذارند چرا که معده از پشت نسبت بصدر اقرب است —

آنچه گاه گاه باشد که وجع معده یا هیجان شود و تشنج آرد گاه باشد که خواب کند بسبب تقیه قوی پس وجع المعده تحمل نکنند و تدبیر لکسیر دارند ——

قول جالینوس ... ساعت سکن ... جاع نفع میدهد ...

... سکن وجع است تخم آب ... زنجبیل ...

... **قول** ... الاکسیر ...

... تفصیل ... اکسیر ...

آمیخته دهند ... سود و آهنگ ... ساییده ضماد کنند **دیگر** نان از آرد ماش

بآب ادرک تا خواهد از طرف پخته از جانب معده بر شکم بندند ... قولنج ... دیگر معجون ... **دیگر** نان در دیوس

معجون ... **دیگر** ... گلاب ... معده آویزند ... **دیگر** ... آب لیمو ... تا خورند

آهن برآنگداز دو **دیگر** عنبر دانگی سائیده نوشند سه روز **دیگر** بیخ بادآورد یکدرم با دارچینی دهند **دیگر** روغن بادام با گلاب نیمگرم یا روغن خردل یا جدوار بجای آب
یا دارشیشعان در مطبوخ آب جوشانده شکر آمیخته یا بسفایج سه مثقال جوشانده ترنجبین آمیخته نوشند **دیگر** انگزد و سکار و سعتر زنجبیل فلفل هر یک نیم درم سه حب بسته
هر حب بعد سه ساعت دهند **دیگر** سنا چهارده درم هر سه هلیله بلیله سازج شیطرج دارفلفل هر یک پنجدرم فلفل دارچینی زنجبیل هر یک دو نیم درم انار دانه بیست
پنجدرم هر پنج نمک یک نیم اوقیه بسایند شربتی یک نیم تا سه درم مزلیه امراض بارده **دیگر** نانخواه هلیله زرد نمک سونچر برابر سائیده سه درم با آب گرم دهند برگ خرفه تر
خشک بطور تا گوشت مزلیه وجع شکم هم **عرق گزر** آب گزر ده رطل زبیب بیدانه تمر هر یک نیم رطل دارچینی قرنفل هر یک پنجدرم کوفته بعد تر کرده بخیسانند
روز دیگر در انبیق بر صاف نموده بکار برند شربتی یک قاشق صبح مشتهی هم **عرق تنبول** گل سرخ گاوزبان پودینه برگ تنبول هر یک نیم رطل نانخواه
صعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل هیل هر یک ربع رطل گلاب چهار شیشه عرق بیدمشک آب باران هر یک دو شیشه شب تر کرده صبح هفت آثار کشند مزلیه
وجع معده و شکم و قولنج ریحی و دیگر اوجاع ریحی **دوای هلیله** هلیله سیاه بلیله آمله کمون فلفل دارفلفل دارچینی شقاقل بیخ اسارون خولنجان برابر سائیده بآب بیخ بقر
جرب کرده بدو چند قند یا عسل مقوم آمیزند شربتی قدر بندق یا عفص صحیح مزلیه ورم شکم و وجع معده و خاصره مقطع بلغم گدازنده و مخرج حصاة **سفوف** نانخواه
نانخواه تخم کرفس بادیان برابر قند ربع هر سه شربتی مثقالی مزلیه ریاح و وجع معده و سپرز **شربت عنبر** عسل سفید یکمن آب باران نیسان دو من بپزند و کف
گیرند چون بقوام آید زعفران عنبر هر یک مثقالی آمیزند شربتی پنجدرم موافق پیران و برای وجع معده و اعصاب و ضعف قلب و خفقان نافع **شربت
سنبل** سنبل بیست درم آب چهار رطل بپزند نصفی باند صاف کرده قند یا عسل چهار رطل آمیخته قوام کنند مزلیه وجع معده و کبد و طحال و حمیات مزمنه
معجون بن هیل گل سرخ فلفل دارفلفل دارچینی زراوند طویل اسارون هر یک دو مثقال زرنباد فودنج انیسون هر یک یک مثقال نیم عسل منزوع الرغوه قند
برابر ادویه آمیزند شربتی دو نیم درم برای وجع الفواد و تقلب النفس که از برد باشد نافع مقوی معده **حب تکار** تکار دو سه ماشه نو فلفل دراز دو برابر الفج دو نیم درم
نبات الصبر قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سه حب شب مزلیه وجع معده و گرانی شکم مداومت و مخرج باد و دافع زردی **شکم کماد** مزلیه وجع ریحی معده نمک سنگ
سبوس گندم هر یک سه ده نانخواه پنج سائیده صره بسته گرم کرده کماد کنند **فصل سوم در وجع فم معده** چون انقلاب قریبست بدل از نحو که بفم او اعتداد اعصاب بسیار
از و منفصل میگیرد و پس عوام در وجع این وجع دل فرق کردن نمی توانند لهذا این را وجع القلب و وجع الفواد نیز نامند سبب او یا سوء مزاج گرمست که بفم معده افتد
یا اخلاط مراری که عند جوع اشد و عند ابتدای تناول طعام بهتر نیز نمود و وجع اشد در فم معده بردارد اطراف غشی سرد عرق بیک فاقت نشود موذی بهلاک گردد
علاج تا که قابل علاج بود دراله سبب کوشند بدانچه در وجع معده و سوء مزاج وی گذشت سازج بود یا بادی **قول لاکتر** ور بیکر سکنجبین با آب گرم قی
کنند با آب تمر هندی آلو گلقند شربت بزوری شربت دینار تلیین نمایند حقنه کنند انیسون پنج هیل دارچینی زنجبیل گل سرخ کاسنی هر یک دو نیم ربع چهار
قند برابر همه سائیده یکدرم دهند مرغ نخود آب خورند اگر سبب بارد باشد خرقه ابریشمی گرم کرده کماد نمایند روغن بلسان قرص فیورو وانت دهند تا ذ بطبیخ
گلقند گلاب دهند اول پای در آب گرم نهند تا جذب ماده کنند پس اکوابینه یکتا دهند اگر تکیه مروارید نیمایه ضنیه چهار تخم بارد کلان و طبیخ بهدانه دهند
اگر از این آرام نشود لادن فیوقی سه دانه بمرق مرغ یا بشیر آمیخته دهند یا ادویه جاذبه یک درم همراه یک پیاله آب جنبید دهند زبادی نیم درم زعفران قدری بمرق
مرغ دهند سدف محرق درم دهند دواء القرنفل نافع آبیکه در و آهن آتشین آدم شسته باشند نوشانند روغن خروع دو مثقال دهند مزلیه باد **قول جوانگور و**

اگر بسبب بلغم ترش یا دیگر مادهٔ خام باشد البوت بیست دانه بدو قاشق خمر یا بمرق مرغ آمیخته دهند روغن لو مادران و اوس اوکوانیتو یا نیادی فلور اوس در ظرفی کرده گرم نموده صفرت بیض سه عدد لت نموده پنبه بدین آلوده در روغن مذکور اندازند چون جوش خورد و قریب انجماد رسد فرو گرفته لو مادران مسحوقه بر وی پاشیده نیم گرم بر موضع وجع بندند تا دوازده ساعت مسکن دل و راج سائیده بسه اوس خمر یا بمرق باد رنجبویه دهند بچه پسک زنده بر معده نهند تا وجع در وی انتقال کند **فصل چهارم در ضعف هضم و سوء هضم و تخمه** اگر سبب ضعیف بود ضعف هضم و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم ضعف هضم آنست که غذا چنانچه باید از معده بگذرد اما زمانی طویل از عادت در معده ماند و آثار او آنست که بعد اکل غذا زمانی طویل ثقل و تمدد محسوس شود در آروغ بوی طعام و غذا آید و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر است پس هرگاه که در هضم قصور افتد بدانند که آفت در قعر معده است فساد هضم آنست که غذا هضم جید نشود و شراسیف متمدد گردد و غشی و حرقت معده رنج دهد و بر انگنده آید و آروغ نا طبیعی آید پس اگر فساد بسبب حرارت باشد بوی آروغ دودناک یا مثل بوی ماهی غیره باشد و اگر بسبب فساد برودت باشد آروغ ترش بود و تخمه آنست که غذا همچنان در معده ماند و هضم نشود پس یا متحدر نشود یا مستطلق گردد با فراط و باشد که فاسد شود و مستحیل گردد بجوهر غریب با اسباب هر سه احد است **فائده** اگر سبب سوء مزاج ساذج بود یا مادی پس اگر ساذج بود معده سبک باشد و در قی هیچ جوهر غریب بر نیاید که بر وجود ماده دلالت کند و در مادی معده گران باشد و در قی جوهر غریب بر آید اگرچه غذا جید یا ردی خورده باشد و ساذج نسبت بمادی عسر البرء است چرا که حدوث مادی از مجاورت حسمیت مر هاضمه را و اخراج و رفع وی جسم آسان است خصوصاً از معده و الساذج لیس کذلک زیرا که تبدیل مزاج مهلت طلبیست **علاج** در ساذج تبدیل و در مادی تنقیه کنند و باقی آثار و علاج این قسم در وجع معده گفته شد از انجا بر گزینند **انتباه** اگر غذا در معده کمتر از دوازده ساعت یا بیشتر از بیست دو ساعت بماند سستی نباشد و هضم غذا بقعر معده و خواهش غذا بفم معده تعلق دارد چرا که قعرش لحمی و فمش عصبی است و بدترین ضعف آنست که در نسج الیاف معده افتد **فائده** اگر جرم معده ضعیف شود و این عقب قی مفرط و آخر امراض مزمنه پدید آید ضعف هضم قلت اشتها هزال لین طبع و عدم آثار سوء مزاج و آماس و اگر طعام لطیف و قلیل المقدار خورد قدری ثقل آرد اما اگر سبب قوی باشد هیچ طعام هضم نشود و غذای نیک و ترتیب ستوده هرگز سود ندهد **علاج** هرچه قابض و خوشبو باشد چون جوارش عود و معجون جوزی اطریفل کبیر اطریفل صغیر بمیه شربت مورد دهند پوست سنگدان مرغ نیم مثقال با اطریفل یا شربت مورد یا بمیه آمیخته یا شب نیمه زم معجون جوزی آمیخته خورند و لحم مرغ و دراج تیهو بادیه چینی زعفران کمون سماق آب انار آب لیمو فستق غذا کنند سنبل سعد اذخر مصطکی آب به یا مصطکی گلنار هر یک چهار افسنتین عنبه هر یک دو و نیم گل سرخ شش و نیم قرنفل سنبل سعد هر یک دو بگلاب یا شراب بر معده ضماد کنند روغن نار دین روغن مصطکی بر معده مالند **جوارش جوزی و معجون جوزی** جوز بویه کبابه صینی هر یک ده درم نانخواه زعفران هر یک پنج درم خولنجان اعظم رطل عسل ده چند همه شربتی تا دو مثقال مقوی معده و باه منشط مشتهی هاضم **فائده** اگر سبب اورد از ت غذا یا سوء تدبیر در اکل و شرب یا امور وارده باشد اما رداءت طعام دو گونه است بکیفیت یا بکمیت پس بکیفیت چنانچه لبن حامض و سمک تازه کنی نفسه سریع القبول اند مر فساد را و بهم جاموش و غیره که بسبب غلظ بطی القبول اند مر اصلاح را و عسل که بسبب شدت حرارت فاسد میگردد و قرع که بسبب کثرت برودت فساد می پذیرد و غذای بدبو نامرغوب طبع پس غذا که طبع بر وی مرغوب نشود و از و تنفر نماید فاسد میگردد جهت نا مشتمل شدن معده بر وی و بکمیت مثلاً غذا زیاده از انکه باید خورده شود و معده از هضم او عاجز آید پس طعام غیر منهضم منحدر گردد و باشد که قوت ماسکه قوی بود و غذا زمانی در معده دارد و حرارت غریب در وی متصرف شود و آنرا فاسد سازد یا طعام کمتر از انکه باید خورده شود

و از حرارت معده سوخته گردد و این در کسی که معده او قوی الحرارت بود و ماکول چیزی لطیف و بغایت قلیل باشد پدید آید و حرارت بکمیت نسبت بحرارت
که از کیفیت باشد قلیل المضرتست اما سوء تدبیر در اکل و شرب آنست که یا غذای غلیظ قبل از لطیف خورند پس لطیف که سریع الهضمست منحدر شدن نتواند و همانجا
طافی ماند و بسبب طول مکث فاسد گردد و آن غلیظ سماع را نیز بسبب اختلاط فاسد کند یا آنکه وقت امتلاء طعام طعام دیگر خورده شود یا آنکه وقت اشتغال طبع
بهضم غذا آب یا مانند آن هرچه مطفی حرارت هاضمه بود و فاصل بین غذا و جرم معده شود نوشیده گردد یا آنکه اول غذای قابض خورند و عقب آن چیزی لین
و این لین بر قابض غالب آید و آنرا قبل از هضم بلغزاند لیکن گاه باشد که آن قابض قوی بود و از قوت لین بلغزد و تا استکمال نضج آن غذا لین را هم باز دارد و هضم
نیک افتد اما امور وارده آنست که بعد اکل غذا اتفاق افتد چنانچه حرکت عنیف و جماع متعب و غیره و بیداری مفرط بر اغذیه عسر الانهضام و خواب مفرط بر
اغذیه سریع التغیر **بدانکه** حرکت خفیفه قبل از استقرار غذا در قعر معده اعانت میدهد بر هضم زیرا که فرو می نشاند غذا را در قعر معده خاصةً که ماکول از جنس غیر سیاله
باشد خلاف حرکت عنیف که قبل از هضم مفسد هضمست زیرا که آنرا نا منهضم منحدر میسازد لیکن چون هضم تام شده باشد و انحدار مطلوب شود حرکت عنیفه از آنکه
دافعه را قوت میدهد معین باشد **علاج** چون بدانند که هضم فاسد شده و هنوز غذا در معده هست بزودی سکنجبین بالطبیخ تخم شبت یا پودینه ترب آمیخته دهند
و قی کنانند تا سوی امعا منحدر نشود و کیلوس فاسد بجگر منجذب نگردد و اگر غذا سوی امعا منحدر شده باشد گلقند جوارش شهریاران معجون تمری دهند تا باسهال
دفع نماید بعده مصطگی گلقند کمونی قرص عود دهند و از غذا باز دارند اگر نتوانند قدری غذا اندراج تیهو عصافیر بیضه نیمبرشت بدارچینی پودینه زعفران سرکه دهند
و ایضاً بعد تنقیه ریاضت کنند حمام نمایند آب گرم بر معده ریزند و اطراف در آب سرد نهند دلک برفق کنند محبوب و انیسون مصطگی بقند خورند جوارش
عود جوارش عنبر شربت لیمو مفید **قول رازی** فلفل سه درم صعتر بیفش پنج درم سکوبه کرده خمر قدری آبکامه پنج قطره انداخته نزد آتش نهند چون
نیم پخته شود بنوشند که سریع الهضم و مقویست اما اگر فساد غذا بسبب قلت غذا باشد باصلاح مزاج معده کوشند و غذای وافر دهند **فائده** در معده چهار قوت
جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و استکمال فعل معده موقوف بر صحت اینهاست پس وقتیکه درین قوی فتور افتد حسب سبب که در یک قوت باشد یا در بیشتر و ضعیف
بود یا قوی نقص یا بطلان در معده راه یابد **فائده** قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی مدد دهد و آثار ضعیفی او آنست که غذا از فم معده بدیر
گذرد و ثقل در سینه محسوس شود و باشد که کرب و خفقان و سدر و دوار پدید آید و گاه باشد که غشی و قی افتد **علاج** شربت لیمو شربت فواکه شربت سیب شربت
صندل میبه دهند مرغ تیهو کبک عصافیر بدارچینی زیره زعفران خورند و بعد غذا ریاضت برفق نمایند و بر پهلوی راست خوابند و اطراف مالند **فائده**
قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد مدد دهد و آفت این قوت آنست که معده بر غذا مشتمل نشود و اگر شود ضعیف و گاه باشد که در معده حرکت خفقانی و ارتعاشی
پدید آید چرا که معده از غذا رنجور شود و خواهد که غذا فرو گذرد اگرچه اندک باشد و بسا باشد که مریض از ارتعاش آگاهی نیابد و هرگاه که آن ارتعاش غالب گردد تمام
اندام با وی ارتعاش کند و سبب ضعف این قوت یا ماده گرمست یا سوء مزاج گرم ساذج لیکن ساذج نادر باشد یا ماده سرد و نفاخ ایندو که در معده باشد و غذا را ازو
بلغزاند یا ریش و بثور که چون غذا بدو رسد رنجور شود و اگرچه اندک شود و خواهد که ازو باز دارد و آثار ضعف ماسکه آنست که مریض پندارد که اگر حرکت خواهم کرد غذا که
خورده ام بقی خواهد بر آمد و سبب این یا رطوبتست در فم معده یا ضعف جرم معده و هر غذا که خورد زود از معده یا امعا فرود آید پس آثار رطوبت فم معده آنست که
اگرچه غذا اندک خورده باشد پندارد که از حرکت باز خواهد گشت و آثار ضعف جرم معده آنست که تا طعام مستحیل نشود این حال پدید نیاید و آثار ماده گرم و سوء مزاج

در سوء مزاج گفته شد و آثار ریش و بثور در اینجا گفته خواهد شد **علاج** اگر سبب او مادهٔ گرم باشد اول تنقیهٔ آن برفق کنند بعده سیب سیب به شربت لیمو
شربت مورد دهند کشکاب گاورس برنج عدس مقشر آب غوره آب انار ترش خورند طباشیر کهربا گلنار قرظ طراثیث بدوغ گاو آهن تاب دهند صندل طباشیر
گلنار گل سرخ برگ مورد به سیب بر معده ضماد کنند و اگر سوء مزاج گرم ساذج باشد حاجت تنقیه نیست باقی تدبیر همین است که گفته شد اگر سبب او رطوبت مزلقه
باشد اول تنقیه بقی و اسهال کنند با ایارج فیقرا و بعد تنقیه جوارش جوزی اطریفل صغیر مبیه شربت مورد دهند سک عود گلنار گل سرخ قرنفل بر معده ضماد کنند
کبک تذرو دراج تیهو مرغ بریان بزیره کرده یا نخود آب خورند **فائده** قوت هاضمه اگرمی و تری معتدل مدد دهد و آثار و علاج این در ابتدای این فصل گفته شد
اما چیزی در اینجا نیز گفته میشود **بدانکه** سوء مزاج سرد یا گرم مادی یا ساذج نسبت بسوء مزاج رطب مضرت قوی دارد در هضم لیکن سوء مزاج یابس بد بود و بدلو
ادا کند و تر با ستسقا و حال **غذای** نامنهضم از دو بیرون نباشد یا همچنان ناهضم بر آید و بدن از او بهره نرسد و لاغری و قوت گردد یا به ازحال بگردد
و تباه شود و تن ازوی غذا یابد پس اگر این تقصیر در هضم دوم یا سوم افتد امراض بد چون برص بهق سرطان استسقا حکه جرب نمله حمره و غیره پیدا آرد
علاج در سوء مزاج مادی تنقیه و در ساذج تبدیل کنند چنانچه گفته شد و در یابد جوارش عود اطریفل صغیر دهند یاسمین صندلین عود مصطکی سنبل ضماد کنند
روغن مصطکی مالند اطعمهٔ گرم زود هضم خورند و در حار سکنجبین سفرجلی شربت انار دهند غذا آب غوره آب سماق آب انار ترش سازند **قول جالینوس**
زنجبیل مسحوق و هم وزن سکنجبین سفرجلی یکمن آمیخته بکار برند همهٔ امراض معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و خواب بر دست چپ زیر سر نهادن خواب بر دست راست بر زود معده را اتخا
می کند **فائده** قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد مدد میدهد علامت ضعف دافعه آنست که غذا دیر در معده ماند و جشای بوی طعام یافته شود و نفخ و لذع پیدا
باشد **علاج** بار الفواکه سکنجبین با جبن آب کاسنی آب بادیان مغز فلوس هند هلیله پرورده خورند ماش مقشر اسفاناج آلو تمر هندی آب و روغن بادام غذا کنند بر معده
ماست تر ... ضماد کنند که قوت هاضمه ... دیگر ... **معجون اهیل** اهیل سنبل هریک ده گل سرخ سقمونیا ... زنجبیل قرنفل بنفشه اهیل
هریک یک مثقال روغن بادام عسل ... در تقوی معده ... **فائده** اگر سبب غلبه حرارت بر معده باشد کثرت عطش جشای دخانی
بوی حمی **علاج** اول بآب گرم با آش شعیر سکنجبین قی کنند بعده ایارج فیقرا طبیخ هلیله شاهتره افتیمون دهند و التفات کثیر بقی نکنند که باعث ازدیاد حرارت معده شود
ماده بر نخواهد گردید و بعد تنقیه گلقند سکنجبین سفرجلی سفوف کشنیز آب انار میخوش ... دهند یا ممسک ... پرهیز حصرمیه یا سیه تفاحیه قرص بچه مرغ خورند اگر
خلفه یار باشد رب سیب رب حماض دهند و اگر نحافت باشد شیر ماء الشعیر خس خبازی قرع خیار تخم جدی سمک صغار خورند و هر روز قبل و بعد غذا حمام
و آبزن کنند بعد آن خمر رقیق نوشند اگر التهاب شد بود تدبیر دق نمایند اگر سبب غلبه برد بر معده باشد جشاء ترش عدم عطش حمی خروج غذا بغیر استحاله کثیره
علاج بطبیخ ترب ثبت خود نیم ملح با سکنجبین و عسل عنصلی قی کنند بعده ایارج حب صبر مصطکی دهند بعد از ین اگر لغو باشد قرص ورد و طبیخ نانخواه کمون دهند
و اگر در عن بود فلافلی کمونی جوارش سفرجلی جوارش کندری شراب افسنتین دهند پس برای تقویت معده عود مصطکی اطریفل صغیر مداومت کنند تقلیل غذا سازند
قلایا مطبخات مبزره عصافیر خورند خمر عتیق قدری نوشند تخم کرفس بادیان انیسون کمون نانخواه انگدان کرویا کاشم کبریه فلفل دار فلفل جینی سعد سنبل
کنند جوزبویه سعد ... هریک مثقال خبث الحدید مثقال ... نیم ... نصف ... کرده ... نوشند تا سه هفته و از مفردات و فواکه ...
... سنبل سعد اذخر افسنتین قصب الذریره مصطکی کمون تخم عتیق آب به بر معده ضماد کنند روغن ناردین گرم کرده مالند اگر خلفه یار باشد آب آهن تاب

نوشتند جوارش خوزی خورند طرا نیث مورد ہر یک سہ حب مان بریان دہ سعد دو قاقلہ مصطکی ہر یک یک سائیدہ دو درم حب بہ دہند اگر مع قراقر و ریاح
باشد حب الرمان بریان سی مورد یازدہ سعد قصب الذریرہ کمون مدبر مشک طرا نیث مقل مصطکی ہر یک نیم قرنفل چہار سائیدہ سہ درم ہمراہ میبختج عتیق دہند
سکنجبین سفرجلی ہر بہ ترش قند ہر یک چہار خل خمر یک قوام کنند مقوی معدہ حار **سفوف کشنیز** طباشیر سماق ہر یک سہ کشنیز پنج گل سرخ دہ
شربتی دو درم **قول جالینوس** کسی کہ سینہ او از اکل طعام کثیر الغذا انشراح نیابد و اشتہا کم شود و اگر خورد غثی افتد و کسی چیزی طبع رغبت نکند مگر بچیز حار
و حریف و چون آنرا خورد غثی تہوع نفخ تمدد در معدہ پیدا آید و ہیچ چیز راحت نیابد مگر بچیشیا و در بعضی وقت تمدد در معدہ فاسد گردد بدانند کہ بلغم لزج در معدہ او
جمع شدہ باید کہ بہ ترب سکنجبین قی کند تا خلاص شود **قول رازی** گاہی میباشد ہمو صفت درجستا از حرارت و علاج میکنم آنرا بہ تبرید لیکن تفحص باید کرد از
علامات دیگر **قول لازرویر** فود نج نہری سماق ہر یک چہار دار فلفل دو ملح عجین یک سائیدہ مثقالی دہند اگر انار دانہ ہشت افزایند بہتر و مداومت
اکل بیضہ نیمبرشت کنند روغن گوگرد عرق گوگرد دہند فقرہ تشش درم ہفت بار ذہب چہار نیم درم پنج بار آہن چہار اونس نہ بار آتش تفتہ در ہیزدہ اونس گلاب
سرد کنند از ین یک نیم اونس از ین گلاب نوشتند کہ برای ہمہ امراض معدی انفعست و آین معجون دہند کہ دیا انیسون لب لو مقلو لب سنوبر مقلو فلفل ہر یک چہار
قشر اترج مصطکی عود ہر یک زعفران سداب سعد تلخ خبث الحدید مدبر ہر یک یک سائیدہ عسل چہار چند ادویہ آب نعنع نصف ادویہ آب سیب آب لیمو آب مورد
ہر یک ربع ادویہ عسل با آبہا آمیختہ بپزند چون نزدیک بانعقاد آید بمشک گلاب خوشبو کنند چون بقوام رسد فرو گرفتہ ادویہ آمیزند شربتی تا دو مثقال تا شش
ماہ بیست سال باقی **قول اہیل** زنجبیل مسحوق نیم اونس خمر چہار بار یا برانڈی پنج اونس روزی تر کردہ بپزند شربتی یک تا دو درم مزیل سوء ہضم و ضعف
ادویہ مقویہ معدہ آملہ انار دانہ ہلیلہ سماق انار بہ طباشیر گل سرخ اذخر پوست ترنج جوزبویہ سعد دارچینی زرنباد سلیخہ سانج قرنفل قاقلہ سنبل کندر
کرویا مصطکی عود نعنع شکر طبرزد **دوا** جوارش جاوید جوارش زنجبیل حب ترش روغن مرکب عرق کدر معجون ثوم معجون تخمی معجون بقراط معجون
مفرح القلوب مفرح مسیحی ہمہ مفید اند **حب** بلادر نیم رطل عسل دو نیم رطل سوختہ قند سیاہ نیم رطل آمیختہ قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مشتہی مصفی خون از ریاح
بادی بپرہیزند **حب** نانخواہ چہار کمون زیرہ سفید ہر یک دو نمک سیاہ یک بروغن زرد قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مزیلہ ضعف ہضم **حب** ادرک
بیست درم قرنفل ہلیلہ زرد نمک سیاہ نکار ہر یک پنج درم نانخواہ نیم رطل بادیان ربع رطل آب برگ سہنجنہ قدر نخود دشتی حبوب بستہ صبحی حبی دہند
حب نمک ہاضم جوا کہار نمک بسا سہ نمک دارچینی نمک کبابہ ہر یک دو ہیل شانزدہ آب لیمو دہ ساعت حل کردہ حبوب بندند شربتی سہ سرخ
دیگر چوب چینی نیم درم با آب برگ تنبول صبح و شام بیست یک روز دہند مقوی مزیلہ ریاح **دیگر** پوست درخت سال در آب جوشاندہ ہر روز یک پیالہ نوشند
مقوی معدہ بدن **دیگر** بسباسہ یا جوزبویہ یا پودینہ یا پوست ترنج یا گندنا یا بصل مخلل یا فستق یا دارچینی یا ہیل یا دار فلفل یا پوست لیمو خشک کردہ بسرکہ
پروردہ ہمراہ غذا خورند آب گرم نوشند **دیگر** عرق گوگرد چہار سرخ بشیرہ نیلوفر یا بشیرہ کسوندی آمیختہ نہار دہند مشہی مزیلہ فساد ہضم **دیگر** نوشادر با آب
لیمو صبحی دہند **دیگر** کبابہ دو دانگ سکنجبین دہند **دیگر** شنگرف پنجدرم آب ادرک چہار دہ رطل جوشانند چون آب جذب شود قدر پنج در برگ تنبول دہند
مشہی **دیگر** زنجبیل فلفل نمک سنگ ہر یک یک انگشت نیم با آب سہنجنہ حب بندند مشہی ہاضم مزیلہ وجع **دیگر** خردل سفید دو درم دارچینی درم بسرکہ جوش
ساختہ وقت حاجت بسرکہ تر نمودہ مغز نان دو درم آمیزند مقوی مشہی **دیگر** نان گرم بروغن سیاہ چرب کردہ کمون انیسون دارچینی مسحوق پاشیدہ بر معدہ بندند

وطبیخ خولنجان نوشند **دیگر** پوست انار سه مثقال دارچینی بسباسه هر یک ربع مثقال بر معده ضماد کنند مقوی مانع اسهال **دیگر** افسنتین سداب پودینه
بسباسه ضماد کنند **دیگر** لادن بدهن ورد طلا نمایند **دیگر** معده گرگ بر معده بندند زمرد نگین سازند مقوی معده **سفوف** هلیله آمله شیطرج زنجبیل دار فلفل فلفل
نمک سنگ برابر سائیده یک نیم درم وقت شب بآب گرم دهند **سفوف** کشنیز مقشر شش کمون پودینه کباب هر یک دو انیسون نمک سنگ هر یک سه
انار دانه دوازده سائیده تا یک درم دهند **سفوف** قرنفل دارچینی مصطگی اسارون برابر سائیده دو مثقال دهند مشتهی **سفوف** هلیله بلیله آمله زنجبیل
دار فلفل فلفل کمون بادیان نانخواه دارچینی قرنفل قاقله شیطرج وج فلفلمویه کف دریا نمک جو نمک نخود نمک سنگ نمک طعام نمک سیاه برابر بسایند
شربتی تا مثقالی قبل و بعد غذا خورند مشتهی **سفوف** قولنج ریحی مزیل قراقر و نفخ و سوء هضم **سفوف** زنجبیل نانخواه بادیان فلفل نیم بریان دار فلفل فلفلمویه هیل زیره سفید
هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله آمله انگوزه بریان انار دانه ترش نمک سیاه نمک شور نمک طعام نمک چوڑی تنکار بریان بسایند شربتی یک نیم تا سه درم
سفوف جاروب معده سنا هلیله زرد بلیله بادیان زنجبیل نمک سیاه برابر شربتی یک نیم درم **دیگر** پوست ترنج بادیان نعنع هر یک یک نیم
درم بعرق بادیان جوشانده دهند **سفوف سنگدان** پوست سنگدان مرغ سیزده بادیان خطائی انیسون پوست بیرون پسته کهربا تخم فرنجمشک
خولنجان هر یک ده قند برابر همه شربتی درم بآب بارد یا بعرق بادیان گلاب **سفوف ملح سلیمانی** مزیل ربو و تخمه و وجع معده و اوجاع مفاصل و
جزان محد بصر مذهب نسیان و کلف و بهق مسخن کلیه محرک جماع مکثر منی مزید شوق سوء زنان دافع سم رافع هم قائم مقام تریاق بل اجود از آن و در صفت
وی تا مستعمل جهت حدت بصر دو دانگ نهار و برای باه همراه بیضه نیمبرشت و جهت هضم و اشتها همراه غذا دهند و برای اوجاع واطلا عسل بر موضع درد
مالیده بر وی پاشند نمک سنگ چهار رطل بریان کرده در آوند سفال نهاده بند نموده در تنور گرم نهند چون سرد شود بر آرند ملح هندی ناخ اندرانی نوشادر
هر یک شش اوقیه تخم کرفس بیست درم فلفل اسود پانزده درم فلفل ابیض دوازده درم اذخر یازده درم افتیمون سنبل انگوزه کمون هر یک شش درم دارچینی
کاشم زنجبیل لب قرطم انیسون آمل سعد هر یک چهار درم سائیده آمیخته در ظرف چینی سبز یا سفال سبز نهاده بند کرده در شعیر دفن کنند هر چه کهنه
شود بهتر **سفوف ارسطاطالیس** قرفه عود سافج اسارون هیل مصطگی هلیله کابلی فرنجمشک نارمشک کمون دارچینی اشنه قرنفل فلفل
زنجبیل حب الزلم جوزبویه کافور قاقله هر یک یک نبات شش چند همه شربتی یک تا سه درم بآب سرد نهار و بعد غذا دهند هاضم مقوی
دل مطیب دهن مفرح قاطع بخار و عرق فاسد مهیج اشتها و باه مزیل ریاح غلیظه و ذرب و تباهی معده و صفرت و بد دود و سواس و نسیان **سفوف نمک** نمک طعام
رطل زنجبیل نوشادر فلفل نعنع هر یک دو اوقیه فلفل ابیض سه اوقیه انیسون تخم جرجیر نانخواه اسنبل هر یک اوقیه تخم کرفس تربد نیم اوقیه شربتی دو مثقال بآب گرم مشتهی و دافع وجع
معده و سنگ و مفاصل و بهر امراض که از امتلا باشد نافع **سهاک** سعد سعد کوفی سفید کمون بادیان کشنیز تخم شبت نیم تالا و قرنفل بسباسه صندل سفید پوده هیل عود
هر یک دو مثقال فلفلین زنجبیل هر یک سیزده مثقال دهن البقر زنجبیل هر یک شصت و چهار مثقال شکر نه رطل شیر گاو ده رطل زنجبیل را سائیده بشیر بپزند چون غلیظ شود
روغن انداخته کفچه زنند پس شکر قدری آب گداخته اندازند و مثال سلوا پخته ادویه سائیده آمیزند شربتی تا چهار مثقال هاضم مشتهی مقوی دل مزیل اقسام باد و بواسیر
زنان **ماء اللحم** مقوی عضا تیس فراخ جهار عدد نعنع سه درم مصطگی گل گاوزبان هر یک پنج درم گاوزبان هیل هر یک ده درم عناب پانزده درم عود یک نیم درم
عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک ده رطل عرق کاسنی رطل کشند **جوارش بسباسه** بسباسه قرنفل هیل زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هر یک فلفل

یک نیم قرنفل دو قاقلہ پنج قند بیست بعسل آمیزند شربتی مثقالی مزیل سوء ہضم و برد معدہ و ریاح غلیظہ و بواسیر **جوارش شکر** قاقلتین قرنفل دارچینی
کبابہ زنجبیل دارفلفل فلفل زعفران ہر یک یک عود فلفل گرد ہر یک نیم قند پنجاہ قوام کردہ آمیزند مسخن معدہ مقوی ہاضم مزیل بلغم و رطوبت **حب کبریت**
گوگرد مغسول فلفل ہر یک پنج نمک ہندی نیم بآب لیمو قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سہ حب مشتہی ہاضم ناشف رطوبت فضلاے معدہ مزیل ریح و قوبا
و امراض بلغمی **شربت نانخواہ** نانخواہ رطل قند سیاہ کہنہ ہفت رطل آب قدر ضرور در ظرفی گلی کردہ یک ہفتہ در جای گرم نہند پس جوشاندہ صاف
نمودہ قوام کنند شربتی تا دہ درم ہاضم مزیل برد معدہ و قراقر و نفخ شکم **جوارش** مقوی معدہ و کبد کہربا مروارید بسد ابریشم ورق نقرہ گل سرخ صندل سفید کاسنی
دارچینی ہر یک درم گل گاؤزبان کشنیز زرک ہر یک یک نیم درم بہمن سفید پوست ترنج مصطکی ہر یک نیم درم کافور ربع درم مویز پانزدہ درم نبات سی درم طلا کنند
خمر افسنتین افسنتین دارچینی گل سرخ بسفایج خولنجان ریوند ہر یک دو اونس کبابہ دارفلفل قصب الذریرہ جند ہر یک سہ و نیم درم عاقرقرحا اسطوخودوس زنجبیل
حب الغار عود مصطکی ہر یک دو درم بسباسہ جوزبویہ قرنفل قاقلتین نعنع ہر یک یک نیم درم پوست ترنج عنبر مشک ہر یک درم برگ تنبول پختہ صد و پنجاہ عدد
خمر تند ہشت رطل در ظرف چینی دہ روز تر کردہ عرق کشند شربتی یک نیم درم بہ کباب مقوی دماغ و معدہ برای ضیق النفس و سرفہ بلغمی و زکام و نزلہ و امراض
باردہ و حصات انفع **خمر مصطکی** مصطکی دہ مثقال بسباسہ پنج مثقال قرنفل دو و نیم مثقال دارچینی یک نیم درم خمر کشمشی دہ اونس شب تر کردہ صبح شش اونس کشند
و باز در ثفل او خمر کشمشی دہ اونس خمر سہ آتشہ پنج اونس انداختہ در ظرف چینی کردہ دہن بند نمودہ روزی در آفتاب داشتہ باز چکانند اول ضعیف است شربتی اول
نیم تا یک نیم شربتی دو درم یک تا سہ درم بعد حمی برای تقویت معدہ و تحلیل ریاح دہند **خمر صبر** صبر زعفران ہر یک پنج درم در شیشہ آتشی کردہ خمر کہنہ اصبع بالا آید انداختہ
یک تا نہ روز در زبل اسپ دارند پس بکار برند شربتی چہار قطرہ مقوی معدہ **عرق نانخواہ** دارچینی نانخواہ ہر یک نہ درم گاؤزبان رطل آب پنج و نیم رطل روزی
تر کردہ نصفی کشند مفرح ہاضم **عرق ہیل** ہیل بہ قوت نیم رطل گلاب یک نیم رطل آب سہ رطل شب تر کردہ صبح یک نیم رطل کشند پس ہر قدر کہ بر آید دیگر کشند
عرق تنبول گاؤزبان قرنفل سنبل بادیان سعد ساذج نعنع دارچینی گل سرخ خولنجان ہر یک پنج درم نانخواہ دہ درم برگ تنبول بیست پنج عدد گلاب رطل کشند
ہاضم مقوی اعضای رئیسہ مزیل ریاح و نفخ معدہ **عرق ساذج** بدستور عرقہا کشند مثال عرق دارچینی میباشد مقوی ہاضم مصلح مزاج سوداوی **عرق دارچینی**
چہار رطل جوز چینی نانخواہ کما دریوس بادرنجبویہ گاؤزبان ہر یک دو رطل قرنفل عود بادیان ہر یک رطل تخم کرفس خولنجان انیسون زنجبیل ہر یک نیم رطل آب
دو من سہ روزی تر کردہ کشند شربتی پنج درم بعد غذا مقوی دل و دماغ مزیل نفخ **ماء اللحم** مشک نیم مثقال مصطکی عنبر ہر یک مثقالی زرنباد عود کبابہ اشنہ ہیل
بہمنین شقاقل ساذج بادرنجبویہ دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گل سرخ قاقلہ دارفلفل پوست ترنج ابریشم صندل سفید سعد قرفہ کشنیز گل گاؤزبان انیسون
درونج پوست بیرون پستہ ہر یک سہ و نیم درم حلوان یک راس دراج پنج قطعہ تدرو بیست قطعہ تیہو بیست شش قطعہ بچہ مرغ چہار قطعہ روغن بقر سہ رطل بدستور
طلا کنند مقوی معدہ و باہ **ماء اللحم** نخود کابلی رطل لحم نر چلوان دہ رطل مرغ یک قطعہ گاؤزبان ربع رطل صندل سفید سیزدہ درم مویز ہیل کشنیز خشک ہلیلہ زرد
اسطوخودوس بہمنین مو سلیئین شقاقل ہر یک شش درم زعفران مصطکی ہر یک یک نیم درم دو رطل کشند ماء اللحم قاقلہ گل سرخ نعنع صندلین عود ہر یک پنج
رطل اذخر سعد زرنباد بسباسہ مصطکی انیسون زعفران ہر یک شش درم پوست ترنج سنبل دارچینی بہمنین درونج شقاقل ہر یک دوازدہ درم ساذج پوست
بیرون پستہ ہر یک سیزدہ درم ہیل کشنیز شعیر مقشر ابریشم مغزنان ہر یک نیم رطل قرنفل جوزبویہ ہر یک سہ و نیم درم جدوار نہ درم مربای آملہ مربای ہلیلہ

شربت انار ترش هر یک رطل مربای سیب مربای به شربت انار شیرین هر یک یک نیم رطل زبیب بیدانه عرق گاودی عرق گاوزبان هر یک چهار رطل عنبر سه
درم مشک دو درم لبن بقر دوازده رطل مدیا یکصد و بیست رطل صفرت بیض هشتاد عدد لحم مرغ جوان دو قطعه دراج هشت قطعه تیهو شانزده قطعه حلوان
فربه یکساله دو راس بپزند و کشند پس ورق طلا سه درم ورق نقره شش درم حل کرده آمیزند مقوی ناقهین و معده و اعضای رئیسه و مغذی بدن و مشتهی و مسکر
جوارش آب انار آب لیمو آب پودینه آب لیمو عرق کدو عرق گاوزبان عرق بهار هر یک ربع رطل شیره آمله مربای چهار قند رطل قوام کرده مروارید شب
زهر مهره درونج عقربی هیل عود مصطکی زرنباد زعفران ورق نقره هر یک سه درم صندل سفید کشنیز طباشیر هر یک چهار درم کافور ورق طلا هر یک نیم درم قرنفل
بسباسه جوزبویه فلفل دارفلفل هر یک ربع درم آمیزند شربتی نیم تا درم مقوی معده و قلب **جوارش** مربای سیب مربای به مربای هلیله مربای آمله
هر یک پانزده درم هلیله خورد [illegible] نیم درم عرق گاودی عرق گلاب هر یک دو رطل بپزند نصفی ماند صاف کرده بیک رطل قند قوام نموده آب انار نیم رطل آمیزند بعد
بقوام رسد فرو گرفته مروارید شب فیروزه عقیق زعفران عود هر یک دو درم طباشیر گل سرخ گل گاوزبان پوست بیرون پسته ریوند سوس کشنیز زرک سماق هر یک
دو درم مصطکی پوست ترنج هیل هر یک یک نیم درم قرنفل دارچینی هر یک نیم درم مشک کافور هر یک یک دانگ عنبر نیم مثقال دیلو آمیزند شربتی درم **جوارش** مربای آمله مربای هلیله مربای سیب
هر یک ربع رطل گلقند نیم رطل هیل [illegible] زرک هر یک چهار درم بسباسه قرنفل دارچینی زعفران مصطکی طباشیر هر یک دو درم عود صندل هر یک شش درم
قند گلاب هر یک ربع رطل [illegible] **جوارش** مربای آمله مربای به مربای هلیله هر یک ربع رطل عرق کدو دو رطل عرق گاوزبان رطل عرق الثعلب نیم رطل
بهم آورده صاف نموده شیرین [illegible] دو رطل آمیخته قوام کرده مروارید کهربا یاقوت سرخ عود درونج زعفران هر یک دو درم زرک صندل سفید طباشیر
هیل پوست بیرون پسته پوست ترنج سماق هر یک چهار درم قرنفل درم ورق طلا چهارده عدد ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی دو درم **جوارش**
قند آب انار هر یک رطل آب پودینه گلاب هر یک ربع رطل قوام کرده سنبل مصطکی هر یک چهار درم قاقله پوست ترنج هر یک [illegible] درم پوست بیرون پسته
ده درم آمیزند شربتی دو [illegible] درم **جوارش** گلقند رطل مربای هلیله هفت عدد آلو مویز هر یک پانزده عدد صندل سفید تخم کاسنی گاوزبان شاهتره بادرنجبویه
هر یک هفت درم کاسنی نیلوفر هر یک هفت درم عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک رطل جوشانده صاف کرده قوام نموده عود مصطکی هر یک [illegible] درم زرک سماق گل
گاوزبان هیل هر یک دو درم زعفران یک درم ورق نقره یک [illegible] آمیزند شربتی درم **فصل پنجم در تخمه** آنست که غذا در معده نامنهضم ماند و فاسد
گردد پس اگر چه لطیف بود تبخیر و فساد مختلط با اسهال دفع شود و گاه باشد که قی شود و اما از غشی خالی نباشد و از جمله امراض حاده است و خطیر و اکثر افراط اسهال
به تخمه رسد که نبض ساقط و اطراف سرد میگردد و تشنج و عطش شدید پیدا آید [illegible] می برآید باید که ترسند و انکار کنند اگر رنگ و تنفس حال
باشد و سستی [illegible] اگر [illegible] اکل [illegible] آید و ملایم باشد اما اگر جوانان و پیران افتد پر خطر بود خاصه که قوی تن
و سخت گوشت باشند **فائده** بعضی باشند که ایشان همیشه بسیار افتد و بدن آنها زیاده میباید گردد و بعضی باشند که همیشه افتادن عادت ندارند و اگر ایشان را
افتد پر خطر باشد [illegible] اگر در زمستان افتد [illegible] عطش است و در مرض عطش [illegible] و مبتلایان تخمه [illegible] که در خریف افتد بد بود و اگر اسهال
آبگون و سیلان باشد و بآن نفع نبود بد است و اگر دندان و لب سیاه شوند و عقل بیجا نبود امید حیات نباشد **قول ابن سرافیون** خردسالی را هیضه
افتاده و دق کشید و فی الحال بود و مراق خبانید که گویا سوی فوق منجذب شده است و نبض ضعیف و خفی شد و بدن سرد گردید چند روز بعده اندک اندک

انتعاش یافت ونبض قوی شد بدانکه سبب این مرض سوء هضم وفساد غذاست کرب غشی خفقان وجع بطن لذع مری خروج اخلاط مائیه صغر نبض تمدد انف
تغیر لون وجه شبیه بموتی برد اطراف عرق سرد تشنج ساقین ویدین قی واسهال واکثر بعد غذا از اکل فواکه رطبه چون بطیخ وغیره پیدا می آید **فائده** اگر غذا بسبب
حرارت معده یا از رداءت کیفیت خود فاسد شده بصفراویت گراید غشی شدت عطش قی تلخ صفراوی و باشد که وجع معده وامعا پیدا آید واز شدت وجع
قلق افزاید ونبض باریک شود واطراف سرد گردد و باشد که غشی افتد ونبض ساقط شود و باشد که هلاک گردد **علاج** سکنجبین با گرم کثیر آمیخته نوشانند تا قی بفراغت
آید ومعده صاف گردد واگر اسهال ضعیف وقی قوی باشد قدری محموده بآب تمرهندی یا آب کاسنی دهند وحقنه کنند واگر از کثرت قی واسهال ضعف
غالب شود وماده فاسده پاک گشته آب انار میخوش شربت انار شربت لیمو رب به رب سیب شربت مورد آب اطراف ورد دهند اگر عطش غالب بود طباشیر مسحوق
دو درم بآب انار ترش آمیخته یا آب سرکه در وگل سرخ تازه یا طباشیر تر بود جرعه جرعه نوشند اگر این را هم بقی انداز و کعک مسحوق یا خبز مجفف در تنور یا سویق
حب الرمان در آب به یا سیب یا آب انار ترش آمیزند که غلیظ شود واندک اندک مزه صندل گلنار گل سرخ برگ مورد به سیب بریان گلاب قدری کافور آمیخته یا صندل
زرک گلنار با آب به آمیخته یا سیب بحیته التیس سماق خیار دیست انار گل سرخ آرد جو صندل کافور سک بر معده ضماد کنند آب به آب سیب گلاب مورد تر
صندل کافور زعفران لادن بر فم معده طلا نمایند ویا بل رباد شاخ تر سبز که تکه طلا نمایند خرقه بگلاب تر کرده بر شکم نهند دلک اطراف کنند بازو وپا در انها
بندند آب بارد بر ساقین وقدمین ریزند اگر ضعف غالب بود بر حیات آب انار کرده ماء اللحم مرغ دهند عنبر لادن صندل قدری زعفران بر معده
طلا کنند مرغ بسماق غوره لیمو قدری خورانند وحیله کنند که خواب آید گلاب آب کشنیز بخلطه سازند اگر عرق سرد آغاز کند واطراف سرد شود وخواق افتد اطراف
آب سرد زنند گل ارمنی بسرکه وآب مورد آمیخته سرد کرده بر اطلا کنند وخرقه آلوده کرده بر نهند سرد دارند اگر قی واسهال ساکن نشود محجمه بر معده گذارند اگر اسهال
از حد در گذرد خشخاش در آب پخته نشاسته بریان بدین آب آمیخته حقنه کنند واگر غشی افتد عقد نمایند دست وسر وگوش ومینی مالند وموی صدغ کنند ماء اللحم شراب مشک
در حلق چکانند اگر تشنج اطراف پدید آید خرقه بروغن بادام تر یا گرم تر کرده بر معده نهند وبر مفاصل بروغن بنفشه گداخته آب خطمی قیروطی کرده بر پس گردن مبداء اعصاب
وبر عضلات مالند وآب که دهند بغایت سرد نباید وصاحب هیضه را از سبب که باشد هیچ حرکت نشاید کرد وچیزی که بغذا ماند نشاید خورد تا عنده ورخفته
باید بود که هیچ علاج در این مرض به از خفته ماندن ناخوردن نیست وبعد سکون هیضه تا که قوت آید غذا کمتر ولطیف باید داد **فائده** اگر سبب او تغیر طعام به برودت
وبلغمیت باشد ظهور بلغم در قی واسهال ترشی قی سیلان آب دهن **علاج** طبیخ عود وانیسون کمون سنبل مصطکی نوشند روزه دارند بآب ترب سکنجبین عسلی
قی کنند ایارج فیقرا حب ترید دهند تا که معده وامعا پاک نشود وقوت قوی باشد در حبس نکوشند وچون حبس مطلوب شود میبه دهند قرص عود قرص اسن
انفع اطراف بالند بندند وزعفران مشک عود بآب به بر معده ضماد کنند حمام نمایند قدری خمر نوشند روغن سوسن بر اطراف مالند ودست به درین سیته چهار عود ذره
مشک ربع عسل سیت آمیخته مثقالی دهند تقلیل غذا کنند نخود آب تمام آهو بادیه گرم قدری خورند ما تدبیر اول گفته شد **قرص راسن** آبابه
قرنفل سنبل عود هر یک یک افیون اسن هر یک نیم بلعاب اسبغول قرص بسته نیم مثقال دهند **فائده** اگر سبب غلبه سودا باشد تقدم تخمه چند روز قبل از
وقوع هیضه کثرت نفخ باد در شکم در ابتدا هیضه وجع وپیچش در ناف پدید آید ترشی دهن اسهال مفرط بود قی کمتر باشد **علاج** ماء العسل گرم کرده نوشند
تا قی واسهال آرد یا بطبیخ افتیمون تنقیه کنند وبعد تنقیه قرص عود کمونی دهند روغن مصطکی بر معده مالند اطراف بندند مالند گرم دارند شکم بچیزی گرم تو بندند

حمام نمایند باقی در اول ذکر شده بعد رفع مرض غذای سریع الهضم چون تیهو با آب انار ترش قدری خورند و بتدریج حسب قوت افزایند و اگر وجع و لذع در معده
پدید آید اسپغول بشربت انار دهند **قرص عود** مصطکی سنبل هر یک نیم قرنفل کبابه هر یک یک عود چهار قند هفت قرص سازند شربتی دو درم —
قول ابن سرابیون کسی که معده او ملتهب و گرم نباشد آب گرم نوشد صحت شود و اگر معده او ملتهب بود خبز در خمر قوی قابض خوشبو یا در آب به یا آب انار
ترکرده اندک اندک خورد و مجمره یا اشربه بر معده و مابین کتفین نهند و آب مسکن باشد گل سرخ بنفشه گل مورد گل خلاف نیلوفر سیب در مسکن نهند گهواره سرد و
آواز نهوش مفید و اگر غشی افتد قرص مشک ماء اللحم که از لحم جدی حلوان آب انار آب به خمر ساخته باشند دهند بچه مرغ کباب کرده بعضو او شگافند که بویش رسد
کند مضغ کنند و بلع نمایند چون قی ساکن شود خوابند و خمر نوشند تفاح غبیرا زعرور کمثری سفرجل دهند و چون اسهال بند شود در روز دوم یا سوم چیزی که
مقوی بود اندک اندک دهند و فرمایند که سوی عادت خود آهسته آهسته اعاده نماید و اغذیه سماک چون مصوص طیور و کباب که آب انار و سماق بر او
ریخته باشند و بیضه بسرکه پخته بر او انار دانه یا سماق پاشیده و یا جهای جگر و شحم گرده بریان نموده خورد **قول ثابت بن قره** زعفران در
اغذیه صاحب هیضه نیندازند که غشی و قی می آرد و گفته اگر قی حامض باشد بیمسک اندک اندک دهند مسح اطراف بدهن حار که در وی ملح آمیخته بود کنند
طیوبات حاره چون زعفران ابسیب مشک عود بر معده و مفاصل مالند زیرباج بروغن بادام و توابل پخته یا قطعه لحم آهو یا خرگوش یا بز کوهی بریان
کرده سرکه حب الآس توابل انداخته خورند **قول بقراط** کسی که شکم او نرم بود و آن را حمام مفید است چرا که جذب ماده سوی سطح جلد میکند پس قیام منقطع
میگردد **قول الانزوبیر** اگر هیضه قوی بود و هیچ تدبیر اصلاح نپذیرد هر دو پای مریض یکجا کرده در وسط پاشنه برابر عظم روزنی بسیخ آهنی در آتش سرخ
کرده داغ دهند تا بیک مرتبه در هر دو پاشنه داغ شود پس نمک سحوق بران پر کرده از چیزی که مانند دره باشد چند ضربه وی زنند اگرچه بیهوش بود فوراً
بهوش آید و اگر ضعیف باشد آجر گرم در خرقه پیچیده بر کف پا کما کنند حتی که حرارت او محسوس شود و قطعه آهن بآتش تفته بقدری فاصله نزد یافوخ
دارند و آب لیمو بر آهن ریزند چنانچه قطره قطره آب از آهن جدا گشته بر یافوخ افتد اگرچه بیهوش بود بهوش آید و گفته اگر از کثرت قی و اسهال ضعیف گردد
عرق مشک دهند صفت بیقی نیم تحیت دو عدد و سرکه تند آمیخته دهند عرق گوگرد چهار سرخ برگ تنبول دهند نارجیل دریایی یا فاوریا جدوار قدر دو جو
بآب سوده نوشانند حب می فاوس مفید **عرق مشک** مشک دو اسکرو بلو قند صمغ عربی هر یک رم سائیده گلاب شش اونس اندک اندک آمیخته حل کرده اند
شربتی یک تا یک نیم اونس **دوا** پودینه بادیان هر یک دو درم فلفل درم قند چهار درم جوشانده یا انیسون ربع درم زیره سفید دو نیم اسکرو بلو سیل عود
هر یک نیم درم پودینه درم قند پنج درم جوشانده صاف نموده مصطکی نیم درم آمیخته یا قشر سیل سه یا شش درم آب جوشانده صاف کرده یا لبن بقر ربع رطل
آب لیمو پنج عدد آمیخته یا بول آدم یا خمر نوشند **دیگر** ایلوه خشک بر دندان دارند **دیگر** جوز بویه بعسل آمیخته یا بندق هندی دو درم یا کتل یک یا دو ماشه
دهند **دیگر** مورچه سرخ یا سیاه بدو دانگ مصطکی و عسل سائیده دهند **دیگر** کسیره خام یا پخته خورند **دیگر** زرنباد بآب سوده یا جوشانده نوشند **دیگر**
مرکب کاتبان دهند فوراً بند کند **دیگر** بادخوره کسیو و بول آدم آمیخته دهند اگرچه بیهوش بود بهوش آید **دیگر** آب سه قدر نخود حب بسته و عود الصفر
سحوق قلقطار سائیده دو حب بلع کنند و روغن کنجد بر تن مالد صحت شود **دیگر** پنج عشر فلفل گرد برابر آب آورک قدر فلفل حب بسته جبی در مرلیه هیضه مفرط
اگرچه بنزع رسیده باشد **دیگر** جوارش زنجبیل عرق بلاد حب تنباکو مفید **حب زهر کاوک** توم مقشر تا هفته در روغن تر داشته گوگرد مغسول انگذ بریان

بروغن قاقلین تحلیل نمره سفید نمک سنگ با آب لیمو قدری فلفل یا نخود حبوب بندند شتهی مرزنجوش سفیده و غیره **دواء القرنفل** قرنفل در سیب غرس کنند که سرش بیرون باشد و چند روز بگذارند پس برآورند و بدهند که مقوی معده مرزنجوش سفیده و وجع الفؤاد است و اگر آن سیب قدری بطفل دهند عیب قی نماید —

فصل ششم در نقصان و بطلان اشتها اگر سبب ضعیف باشد نقصان و اگر قوی بود بطلان پدید آید **بدانکه** شهوت صادق آنست که اعضا گرسنه شوند و درخواست غذا از عروق کنند بطور امتصاص عروق از معده تقاضا کنند پس طبع با مر حکیم مطلق سودا را بفم معده فرستد پس فم معده از عفونت و حموضت سودا متأثر گردد و امتصاص عروق و اجزاء بهم جمع آید و طبع طلب غذا نماید تا از وی این قوت برپا ماند و گرسنگی را نسبتی بهمین است **قول رفس** غلبه حرارت بر معده مبطل اشتها و غلبه برودت مهیج اشتها است چنانچه مریست که اگر بهم مبطل و آب سرد مهیج اشتها است و شتا و باد شمال و سفرجل سرد و ثلج نیز مهیج اشتها اند **قول ثابت** شهوت طعام از جوع معتدل قوت می یابد و وقتیکه جوع قوی شود باطل میگردد چراکه در اول جوع سودا از طحال بر معده میریزد و بعد از آن سبب اجزای معده جمع میشوند برای جذب پس وقتیکه طول کشد و از اعتدال تجاوز نماید صفرا کثیر در معده میریزد پس بسبب حرارت آن حموضت سودا غالب نمیشود و معده را سست میسازد و بدان سبب قوت جاذبه او ضعیف میگردد **قول جوان کوروو** در مواضع بلند وسیع هبوب باد دائم بشدت می بود لهذا نمک ترش کثیر همراه تنفس منجذب میگردد و در خون می آمیزد و بسبب کثرت جذب اشتها می کثیر پدید می آید خلاف مواضع پست و تنگ که سکان این مواضع اشتها کمتر می بود و همچنان در بهار و موسم گرما بسبب شدت تموز آفتاب هوا تند میگردد و نمک ترش چنانکه باید منجذب نمیشود اشتها قلت می پذیرد و در سرما می افزاید چراکه در این ایام حمامات نمی باشند **بدانکه** بطلان اشتها در امراض مزمنه خصوص که با قروح معا بود ردیست چراکه بر موت قوت شهوانی دلالت ورد می ترآن باشد که مریض خواهش غذا کند و چون پیش آرند متنفر شود و گوید که این بوی خوب ندارد **قول بقراط** بعد هفته معده قبول غذا نمیکند و معای صائم خشک میگردد و تنفر از غذا پدید می آید و هیچ خورده نمیشود و می میرد مگر شخصی که پیر بود و بلغم کثیر دارد و نیز جوان که ممتلی از بلغم بود و خمیر ترش اندک دارد و جسم او صلب و مسام تنگ بود یا ورید ماساریقا بسبب سده جذب کیلوس نماید یا معده مسترخی باشد یا بسبب سوء مزاج جذب رطوبت نماید یا جسم صلب تر گردد که تحلیل ماده نتواند یا ماده رقیق کثیر بود که از حرارت محفوظ دارد می تواند که دوازده چهارده روز بغیر اکل زنده مانند چراکه طبع تمامیت را که در نفست جذب کرده غذا میدهد **قول جالینوس** شخصی که بسبب ضعف اشتها هیچ نخورد و غذا بزبان ضماد کنند تا قوت برپا ماند **قول جوان کوروو** مریض این مرض هر چیز که رغبت کند و لائق باشد دهند تا قوت گیرد و وقتیکه مرض اشد بود و هرچه خورد فرو نرود و قی کند و ضعیف گردد در این وقت هرچه رغبت کند و لائق نباشد توانند مثل لاهوکا سنی سبز ناشپاتی لیمو شیرین گلگته زبان و شیر ماهی پخته لحم بریان بیضه نیم برشت و غیره دهند و مرق از همه بهتر است بطوریکه شود و توانند تا قوت گیرد و اگر کسی هیچ نخورد حقنه نوتری تنوا کنند تری بغیر اکل تا شش هفته این حقنه زنده ماند **فائده** سکنجبین سفرجلی سیب ساده سیب مطلیه شربت لیمو شربت انار ترش منعنع مربای عنصلی کبر مخلل نعنع مخلل زبیب مخلل بصل مخلل ثوم مخلل تفاح مخلل کمثری مخلل به مخلل سماق مخلل زنجبیل مخلل ابیض ملح سماک ملح تبق زعرور اینهمه مثبت اشتها اند **بدانکه** زعفران و روغن کثیر مسقط اشتها اند و تخم ترتیزک در ابطال اشتها موثر است **فائده** اگر سبب او سوء مزاج حار فم معده باشد پس فم معده و قوای معده ضعیف گردند و بسبب حرارت ماده رقیق شده در وی جمع شود و بواسطه ضعف دافعه مندفع نگردد و امتلای او باعث سقوط شهوت گردد از آنست که جنوب و صیف شدید الاسقاط است مر شهوت را بخلاف شمال و شتا که اشتها می آرد بسبب

که قبض و تکثیف معده است آروغ دخانی کثرت عطش و از اغذیه گرم بالفعل طبع اکراه کند و بشرب آب بارد رغبت نماید **علاج** تعدیل مزاج بمبردات بالفعل
کنند و باقی تدبیر در سوء مزاج و وجع معده ببینند **قول لارزوریبر** بچه مرغ بآب انار ترش نعنع سماک تازه خل ممزوج بآب جغرات نعنع مخلل آلکامه خورند جوارش
لولو و یاقوت صندل دهند هر سه صندل بسد کشنیز گل سرخ هر یک درم روغن گل روغن تخم کدو سرکه گلابی هر یک دو اونس موم قدری آمیخته بر معده گذارند **قول جوان**
کورو و فصد کنند بعده تیزاب سرد یا برنج سرد کرده دهند اسپغول تیما بر معده گذارند اگر کافی نبوند نقوع ورد هر روز تازه تیار کرده دهند اگر اینهم کافی نبود ضماد
تخم بقله بر پشت گذارند **فائده** اگر بسبب سوء مزاج بارد باشد که در جمیع اجزای معده افتد و بجاورت او کبد نیز سرد گردد قوای معده و کبد ضعیف گردند و اشتها
باطل گردد و اگر مختص ببلغم معده بود شهوت کلبی آرد آثار و علاج او از سوء مزاج معده جویند **قول لارزوریبر** بچه مرغ شبت سداب فاویه آلکامه سنجبیل و لفافه
کرده و تخم سیر نعنع کزبره کرویا پخته کرده باشند خورند اگر احساس بلغم در معده شود عسل گلابی ماء العسل دهند ریوند قدری در ترنجبین آمیخته خورند یا ایارج فیقرا
دهند **قول جوان کورو و** این ماده اشتها چنانکه برد و مزید اشتهاست ترشی آروغ عدم عطش و حمی کین تبلید دهند پس توتیای سبز سفید یا حب ایارج دهند
یا قلعی ... نماید بعد برگ استین ... بوره ... بیه تازه هر یک مشقی و رکهرا سنگی همراه چند قطره سرکه سائیده آبش افشرده بر ... خبز کعک مسحوق هر یک
... در رنگ کان کرده بر آتش نرم نهند دن آمیزند فرو گرفته بر خرقه کشیده دارچینی مسحوق پاشیده گرم گرم بر معده گذارند و بعد چهار پاس تبدیل نموده روغن
مصطکی گرم نموده مالند و بر وزنجبیل انیسون مسحوق پاشند **فائده** اگر بسبب حصول خلط مراری یا مایحه در معده باشد لذع معده غثی قی خواهش کثیر بشرب
آب بارد ... جسب ماده تلخ یا شور بود **علاج** تنقیه معده حسب ماده بقی و اسهال کنند و تدبیر سوء مزاج حار نمایند **فائده قول جوان کورو و**
... یکجا ... بعده ... روغن ... لولو با روغن کبریت بمرق یا با آب آمیخته تمام روز نوشانند **فائده** اگر بسبب اجتماع بلغم کثیر
در معده باشد عدم عطش و لذع رغبت بأکل اشیای گرم بالفعل و چون آنرا خورد الم و نفخ غثی تمدد پدید آید و آرام نیابد مگر بآروغ **علاج** عسل و قدری نمک طبرزد
... خردل ... آمیخته نوشانند بعده حصول تلطیف و نضج نمک هندی سکنجبین عسلی با طبیخ ترب شبت ... سوس آمیخته نیم گرم دهند و مدد کنند تا قی آید اگر
قی ممکن نباشد مسهل دهند چنانچه در سوء مزاج معده گفته شد و بعد تنقیه معاجین مقویه دهند تا بار قبول ماده نکند **قول جوان کورو و** سال و تیر لولو
درم یا دو تیر لولو بر انکو یک پیاله مرق حل کرده دهند اگر نگیرد دو یا فتی ساز و دو درم پیچ اونس طبیخ افسنتین و قنطوریون آمیخته دهند و بعد تنقیه برگ نعافت افسنتین
قنطوریون هر یک مشقی آب پنج رطل جوشانده صاف نموده قند سه اونس آمیخته نهار نیم رطل نوشند هفت روز **فائده** اگر بسبب اجتماع ماده عفن در معده باشد
که طبع بدفع وی مشغول شود و از جذب غذا باز ماند و بدان سبب اشتها نشود و غثی تقلب نفس و نتن بوی دهن و براز و اگر ماده در جوف معده محصور بود و طبقات
معده تشرب او نکرده یا اگر در طبقات باشد و با کل غذای کثیف باوی آمیزد و لیتواند که ماده مذکور در قی نیز بر آید **علاج** تنقیه بقی و مسهل کنند بعده برای تقویت
دواء المسک و جوارش عود بکار برند **فائده** اگر بسبب امتلای تن از اخلاط خام بلغمی بود که بدان سبب تن از غذا مستغنی باشد چنانچه خرس و غیره حیوانات در ایام
سرما مدتی از غذا باز میمانند همین سبب که بدن آنها از خلط خام پر میباشد تقدم طول راحت و عدم تعب مشقت و اکل اطعمه فواکه غلیظه فجه و امتلای تن
علاج حمام کنند مالش بدن نمایند حرکت و ریاضت کنند غذا کمتر دهند **فائده** اگر بسبب درشتی جلد و تسدید مسام باشد که بدان سبب تحلیل کمتر افتد
و طبع متوجه بتحلیل بود و اعضا در خواست غذا نکنند درشتی جلد قلت عرق و اگر مدتی غذا ندهند طلب غذا نکنند و از خلوی معده رنج نیابد **علاج** بحمام

رونده ریاضت قوی کنند مالش بدن نمایند بطبیخ حشایش مفتحه مرخیه آبزن کنند آرد جو ابوره بر بدن مالند بادهان حاره مفتحه تدهین سازند **فائده** اگر بسبب ضعف کبد
یا بسبب سده کبد ماساریقا باشد که بدانسبب کیلوس بجگر منجذب نگردد و همچنان در معده ماند و معده تقاضای غذا نکند بدن روز بروز لاغر شود اسهال گاهی
سفید گاهی زرد گاهی سبز آید با وجود عدم مطعمات پس اگر کیلوس همچنان از معده سوی امعا فرود آید براز سفید بود و اگر چیزی از کیلوس بماساریقا آید و در آن
متوقف شده بجگر نافذ نگشته باز پس گردد براز سبز باشد اما زردی بسبب اختلاط صفرا باشد **علاج** در ازاله ضعف کبد و تفتیح سده کوشند بانچه در جگر
آید و آنکه از سده افتد تدارک او آسانست خلاف ضعف کبدی که بآفات قویه می انجامد هر چونکه باشد مهمل در علاج نکنند که نارسیدن غذا باعضا باعث
هلاکست **قول الارزو ریبیر** ریاضت کنند حمام نمایند هر صباح یک پیاله خمر کهنه نوشند و در غذا دارچینی فلفل کنند زنجبیل پرورده مربای ترنج
سکنجبین بزوری مثرودیطوس تریاق انفع **فائده** اگر بسبب سده منفذ که بین سپرز و فم معده است باشد که بسبب آن سودا بمعده نریزد چرا که سودا بمعده نریزد و رطوبات
لزجه را که بر سطح او ملتصق میماند نزداید و دغدغه نکند اشتها پدید نیاید هر چند که عروق درخواست غذا کنند اما معده تقاضا نکند عدم اشتها اما طعام
معتاد که بوقت خورده شود هضم نیک شود چرا که معده و هاضمه سلامتست و سپرز بزرگ گردد و هر گاه که چیزی ترش بدغدغه قابض خورده شود اشتها پدید آید
علاج تخم کرفس بادیان تخم سداب نانخواه توم مخلل انجیر مخلل شلجم مخلل سکنجبین بزوری هندبایارج فیقرا ایقدری افیتمون نافع انگور سفید غذا زیرباج غوره یا
و اگر نافع نبود سکنجبین عسلی نمک الطبیخ تخم ترب شبت جرجیر آمیخته نوشند و قی کنند باقی انچه در عظم طحال آید بکار برند **فائده** اگر بسبب ابطال حس فم معده باشد
سبب ابطال حس وصول آفت بعصبست که از دماغ بمعده آمده است پس اگرچه سودا ریزد لذع او در نیابد و اشتها پدید نیاید و دیگر افعال معده سالم باشد
و هر چند که اشیای ترش قابض یا چیزهای حریفه خورند هیچ آگهی نیابد و فرق درین و در آنکه از سده منفذ ما بین طحال و معدی افتد همین است که در آن بواسطه
برجا بودن حس اکل ترشی اشتهامی آرد و باشیای حریفه متاذی میگردد **علاج** بمعاجین و ادهان و روائح موافقه تقویت دماغ کنند اضمده گرم موافقه بر
معده نهند و از مضرات دماغ پرهیز نمایند و اگر سبب آفت عصب ماده باشد اول تنقیه دماغ بایارج فیقرا حب قوقایا و غیره کنند پس بتعدیل پردازند باستعمال مقویات
و اگر سبب آفت عصب سوء مزاج ساده بود حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست **بدانکه** این قسم از همه انواع عسر العلاجست چرا که ساذج بود یا مادی چون
فقط تعدیل و یا تنقیه شق مخصوص غیر ممکنست پس هر گاه تنقیه کنند یا تعدیل نمایند مزاج همه تن مبدل شود و ماده صالح غیر مقصود نیز مستفرغ گردد و ظاهر
است که تا این عصب پاک شود و مزاج او مبدل گردد بدن بضعف و ذبول گراید بسبب استفراغ ماده صالحه بالجمله بهر حال تقویت دماغ همی کنند
و در مادی گاه گاه به تنقیه دماغ نیز کوشند برفق و تقاریق **قول جوان کورو** و اگر بسبب ضعف یا قلت حرارت معده بود از برد اندا باید عنبر
کرمیوه تارتره هر یک دو دانه پنج ترس طلیار شش دانه نهار دهند تا پنج روز اگر کافی نبود فوفل نیم اونس گل کتم کبابه بادیان دارچینی جوزبویه هر یک دو
درم سائیده نیم درم بده قاشق عرق یا خمر دهند اگر بسبب خمیر ترش معدی باشد عدم اشتها و هضم روغن و تیر یلو یا روغن کبریت در بهشتی که مریض نوشد
آمیخته دهند بالسم پرودیا تا چهار پنج قطره عرق ماکیان هشت یا ده قاشق آمیخته یک دو ساعت قبل از طعام دو بهر دهند مغز نان سه اونس سرکه تند
تر کرده سائیده پخته هموزنش رب به آمیخته اسفنتین پودینه مورد هر یک درم قرنفل دارچینی جوزبویه هر یک اسکروپلو روغن مصطکی نیم اونس آمیخته تمام
بر معده ضماد کنند مکرر بفاصله دوازده ساعت و اگر بسبب ضعف باشد تقدم کثرت فصد و ریاضت قوی جسمی یا روحی عدم ثقل و امتلاء معده کبوتر زند

شگافته بر معده نهند و بر قطعه لحم البقر یا بر سینه ماکیان که نیم پخت بود خمر پاشیده دارچینی مسحوق و یا اردها تیکو رونزا دو انداخته بر معده نهند و بر ماکیان بریان
عرق دارچینی وغیره پاشیده یا بریان گرم تنوری خمر ریخته یا بر لحم بریان عنبر مشک پاشیده بویانند لیکن بریان نباید چرا که حرمان شایی عطر خصوص عنبر مشک
بر عکس آن در پس ضرر دهد اگر بسبب درازی مرض باشد و این بدست اول قی کنانند اگرچه چیزی بر آید بعده سکنجبین سفرجلی یا میبه شربت انار منعنع دهند گل سرخ
ده سماق دو قاقله یک سائیده دو درم خورند اگر بسبب خواص سمی باشد دویه بیزوار تیکیه و ضد سم دهند **فائده** بسبب قلت خون و ترک خمر معتاد و غم و هم
و تولد حیات نیز بدید می آید و از تنفر چنانچه در هنگام کثرت مگس و انا غذیه مستکره نیز حادث میشود رفع سبب کنند **انتباه** گاه باشد که اشتها ساقط شود و چون
قدری غذا خورند پدید آید و این از دو وجه است یا آنکه قوت از ورود غذا متنبه شود و مادر تنبه قوت انتعاش قوت جاذبه است یا آنکه غذا آوارد ضد کیفیت
مسقطه باشد از ینجاست که در معده گرم آب سرد باعث اشتها و هضم طعام میگردد **تنبیه** نوعیست که چون غذا حاضر نباشد اشتها موجود بود و عند حضور غذا
اشتها برود و هر چند غذا غیر مستکره باشد و سبب این ضعف قوت جاذبه است **قول ثابت** کرسنه مسحوق دو مثقال با آب ناشتا نوشند و هند شلجم مخلل خورند بچه
مرغ کباب کرده در حضور مریض شگافند و بر بخار او انکباب کنند و اطعمه طیبه بویانند که اینهمه مشتهیه اشتها اند **قول جالینوس** قومی از خلل شهوت شکوه کردند
فرمودم که مدت دراز طعام نگذارید چون بعمل آوردند اشتها خوب بهم رسید پس حال اینها مثل حال نوست که هرگاه کسی از خواب غرق نباید و آنرا از خواب
منع کنند خواب مستغرق می آید **قول بولس** در باب شهوت را که مزمن بود حرکات سفر و غسل با آب گرم انفع **قول ابن ماسویه** اگر ضعف اشتها و ضعف
هضم از حرارت و برودت نباشد سبب او ضعف جرم معده است که مثال خرقه کهنه گشته و درین عقب طعام قراقر کثیر پدید می آید اطریفل صغیر یا خبث الحدید
استعمال کنند و ادویه قابضه ضماد نمایند و گفته کسی را که اشتها کم باشد نباید که زعفران در طعام کنند **قول لازوربیر** معجون عنبر دهند شربت مرزنجوش
او نس بها نوشند چند روز مربای ترنج مربای جوز مربای بهدانه مداومت نمایند پوست سنگدان مرغ بگلاب شسته خشک کرده سائیده دارچینی آمیخته
قرص ساخته دهند که مقوی معده و حابس اسهال معدیست و در غذا چاشنی نمک و نمک فودنج اندازند تخم انگور مطبوخ انیسون دارچینی کشنیز قند آمیخته دهند یا انار
انگور تا معده بندد شربت به شربت نانخواه با ترنج هر یک ده اونس عرق دارچینی اونس روغن گاو گرد دوازده قطره آمیخته هر صبح یک فنجان نوشند یا دارچینی
مدقوق دو اونس خمر تند رطل ترکنند قند شش اونس گلاب سه رطل جدا تر نمایند و حرکت ده باشند بعد سه روز هر دو را آمیزند و هر صبح دو فنجان نوشند شرب
عروق دارچینی انفع یا مصطکی سه اونس خولنجان اونس خمر نیم رطل ترکرده عرق کشند و یک فنجان نوشند و بعد تنقیه قدری بارزد و زراوند گرد خورد
در امراض معدی انفع **قول پارا سیلسی** روغن بلسان سه یا هشت قطره بقند یا بمرق مرغ یا به بیضه آمیخته دهند و مداومت نمایند مقوی فلفل گرد
تخم
مالش کنند روغن سنبل روغن بودینه روغن قرنفل روغن جوزبویه روغن بسباسه خورند و بر معده و سینه مالند قصب الذریره خولنجان هر یک سه درم مصطکی
قرنفل هر یک دو درم جوزبویه عدد پوست ترنج نیم اونس انیسون یکنیم درم کوفته در خرقه دارای سرخ نموده بر معده نهند کشنیز مقشر درم قصب الذریره
پنج مثقال پوست نارنج یا دارشیشعان یکنیم درم خمر براندی شش اونس آمیخته بعد ساعتی آب گرم پنجاه و چهار اونس اندازند بعد دو روز بیز ند شربتی یک
نیم اونس دو بار در روز دهند مقوی تن و مزید اشتها **قول پیدر** والیشه سینکونس السبن سه یا افسنتین اسپرتو سفور ه اسپرتو نیشون بیزوار تیکو منرال
سولاتین اسپرتو زعفران تریاق دیا تیر ردان حب صبر حب کا چونده حب ری تریوس اوکو مدان حب بی انتی مولر حب انتی سپد و حب تریوس حب ابو ماتیکو

جالیاکو‌نی دیا و ختم کلاریتا تخم وردکا سیل خمر ایمیریال دیاتراکاکانتا کرم دیا عنبر دیا رودانو دیا مارنی قابض روغن دارچینی روغن نارنج روغن جوزبوا
سفوف ستادی لونتیانا سفوف کونترا آنور تو سفوف دیریسیتو سفوف ایستوماتیکو سفوف بندیکیا سفوف ایپی سفیکو سفوف کونفورتاتیو سفوف
ایستوماتیکو دی ماتیانا سفوف کاربینا تیوا سرکه گلابی دیا آروماتیکو گلابی کالان شربت خمر شربت کلارادی او دو شربت مارسیلو شربت قشر نارنج شربت
معروه شربت تمر هندی شربت روبا بنس انزیدا شربت اسید شربت شاهتره مرکب شربت اورتیلا مایور شربت وزاس سیکاس شربت وبورنتیس دی
لونتیانا طبیخ دیریسیتیو عرق اونکزیا عرق استوماتیکو عرق دارچینی بانیولودی لونتیانا عرق مصطکی عرق تخمی قرص ایمیک قرص فنیور و وانت دیا کوری
دیاماکنا بیناتیس معجون ترنج معجون لاقی تیا معجون استوماتیکو معجون نسیانی معجون دیسیو معجون یخی یا معجون شتی معجون اناکاردینا معجون کونسیروادی
ساودی معجون ایمیری وزنگ تارته دنمک کواکولا دیاقوتی ماتوکریستی اینهمه مفید اند حسب حاجت دهند روغن مصطکی روغن مشک روغن ایستوماکال فستقین ان
بر معده مالند منک با آب معده دو ساعت قبل از غذا دهند **دوا** جوارش کافور جوارش تفاح جوارش مسیح حب عود حب بنباکو خمیره عنبر خمیره گاوزبان ولسک دارا
معتدل روغن مرکب مربای سیب مربای به مربای ترنج مفرح جارسادة معجون مفرح القلوب معجون طلا معجون ماوکی معجون جلالی انفع **اندوا** اسعد هفت عدد
سائیده بر هفت قطعه سفال آب ندیده ضماد کرده در آتش تفته یکی از ان تمام دهند مشتهی مرباید امتلا و ثقل معده **دیگر** جدوار انگاب معده یکدانگ بقند
شیرین کرده یا تخم سداب درم سائیده با گرد یا متقالی سائیده صبح دهند مقوی **دیگر** فستق قبل و بعد غذا بقند خورند **دیگر** سنگدان مرغ خورند
دیگر شب بر معده آویزند **دیگر** نمک سنگ نوشادر برابر در سبو نهاده سبوی دیگر بر دهان بر وگذاشته بند کرده بر دیگدان نهند و زیر سبوی دیگر تا یک ساعت
آتش نرم دهند چون سرد شود کشایند آنچه در سبوی زیرین باشد مشتهی مرباید ربع رتی … غیره ربع درم دهند آنچه در سبوی بالا چسپید مربا نطفره وغیره بحل کنند
سفوف قاقله دارچینی بادیان مصطکی قند برابر سائیده یکدرم و بطفل ربع درم دهند مشتهی **سفوف** جوزبویه عدد فلفل پنج درم بیش نیم درم سائیده
یک نیم ماسه دانه دهند مشتهی باضم حلل ریاح ونفخ **سفوف** آمله نانخواه زنجبیل فلفل فلفلمویه قرفه قاقله کمون قرنفل برابر قند ده چندانهمه سائیده تا یک کف
صبح دهند مشتهی مربای … **سفوف** کهربا مروارید کهربا ابریشم مقرض هر یک چهار دانگ درونج دارچینی بسباسه بادیان مصطکی انیسون زرنباد
هر یک مثقالی قند مثقال سائیده دو یا سه درم مقوی اعضای … مفرح حافظ صحت مرباید علال بادیه **حب** عاقرقرحا زنجبیل فلفل فلفلمویه هر یک
کبابه مکار بیان بیش … هر یک دو شیشه یک آب بهنگره قدر ماش حبوب بندند دو حب در برگ تنبول دهند مشتهی مربای ریاح **حب** … هلیله هر یک
سه درم گل سرخ مصطکی هر یک دو درم قاقله عود صندل زرد کبابه هر یک درم ترید هفت درم ریوند نیم اوقیه همه را با آب افسنتین حبوب بندند شربتی
یک تا چهار درم مقوی منقی معده ودماغ از فضلا … **حب** ترش زنجبیل ستوه دو رطل سائیده در آب انداخته روزی ترداند صبح آب دور کنند بعد
هفت باربس نمک سنگ سحوق ربع رطل اندازند و آب لیمو که دو اصبع بالا آید انداخته دارند تا که خشک شود چشند اگر نمک کم باشد قدر دو درم دیگر
اندازند و همان قدر آب لیمو انداخته دارند تا که جذب شود اگر نمک کم نباشد فقط آب لیمو اندازند بدستور چهار مرتبه کنند مرتبه چهارم چون قریب بخشکی رسد
قدر نخود حبوب بندند مقوی معده باضم **حب قیصر** نانخواه کمون انیسون هلیله سیاه پنج نفلفل هر یک یک مصطکی سه صبر هشت آب برگ ترنج حبوب بندند شربتی
تا دو دانگ مقوی منقی معده از رطوبات و اگر هر روز بعد غذا یکیا خورند اخراج رطوبت لزجه کنند و ضعف نیارد **معجون لولو** مغز تخم ترنج مغز تخم … مغز

تخم خربزه مغز تخم خیار تخم باقلا خشخاش صندلین قسط شیرین عود گل سرخ گل گاوزبان هر یک یک بسد سرخ بسد سفید هر یک سه مروارید چهار بقند مقوم
آمیزند شربتی تا دو درم مقوی معده مشتهی و برای خفقان شرکت معدی انفع **معجون زنجبیل** زنجبیل شش درم دارچینی دو درم جوزبویه درم قرنفل دو
اسکر دیلو بسباسه اسکر دیلو قند شانزده اونس بگلاب قوام کرده ادویه آمیزند مقوی هضم قاطع بلغم **مستهی هاضم** آب لیمو آب ادرک آب نبات القصب قند سیاه
هر یک ربع رطل آب ثوم نمک سنگ تنکار بریان هر یک پنج درم انگزد و دو نیم اسکر دیلو جواکهار دو مثقال سائیده یکجا کرده دوازده روز در آفتاب نهند پس
بکار برند شربتی دو و نیم تا پنج اسکر دیلو **دیگر** نگلسرخ نانخواه کمون قاقله قرنفل زرک مویز فلفل دارفلفل ادرک هر یک یک آلو تمرهندی املج آب امل بید هر یک چهار
شکر سرکه نمک سنگ هر یک سه فلفل سرخ دو سائیده لعوق سازد وقت خواب یا اکل طعام دو نیم اسکر دیلو خورد **دیگر** آب لیمو آب ادرک هر یک رطل
نمک سنگ نمک طعام نمک شور هر یک ربع رطل همه را در شیشه کرده دارند شربتی چهار درم **معجون نانخواه** نانخواه تخم گزر زنجبیل هر یک ده بنجکرفس
پنج مصطکی ده نیم عود دو عاقرقرحا یکنیم زعفران بسفایج هر یک یک عسل سه چند شربتی سه درم مقوی معده و گرده و جگر و باه منقی ریگ کلیه و مثانه کاسر ریاح
مطیب دهن مشتهی قاتل کرم شکم مفتح سدد مزیل بلغم و بدهضمی سیلان لعاب اگر هر سال یک هفته خورند هر مراد که از شهوت خواهند بر آید **معجون بقراط**
انیسون تخم گزر تخم شبت تخم کرفس هر یک ده زرورد دو مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود هر یک یک عسل یا قند سه چند شربتی دو نیم درم مقوی
معده و جگر و باه مشتهی مسکن وجع معده و دندان محلل ریاح مختلفه قاطع بلغم خام **شربت فودنج** آب انار ترش یک آب پودینه نیم قند یک نیم قوام کنند
برای ضعف شهوت حار انفع **شربت قشر ترنج** پوست ترنج پخته یک نیم رطل گلاب یکنیم قسط پزند سوم ماند صاف کرده عسل قدر حاجت آمیخته قوام
کنند مقوی معده **شربت قشر ترنج مرکب** پوست ترنج ده درم زنجبیل ساذج قاقله فرنجمشک دارفلفل هر یک دو نیم درم قرنفل مصطکی جوزبویه سنبل
هر یک دو درم عود هفت درم کوفته در کیسه فراخ بسته در شش رطل گلاب جوشانده صاف نموده عسل شش رطل قند دو رطل آمیخته قوام نموده
مشک زعفران هر یک مثقال آمیزند شربتی سه تا پنج درم مقوی معده هاضم مطیب دهن و جهت پیران و ضعیفان و ضعیف المعده انفع
عرق گوگرد گوگرد مسحوقه در پنبه نهاده در کٹوری آهنی خرد نهند و کٹوری بر سه پایه آهنی گذارند و سه پایه در رکابی چینی نهند و پیاله چینی بالای کٹوری بفاصله
دو اصبع آویزند پس در پنبه گوگرد دست آتش دهند یا گوگرد گداخته ریسمان آلوده فتیلها قدر چهار اصبع ساخته در کٹوری نهند و آتش دهند از دو دوا محترز باشند دود
در پیاله خواهد چسپید و عرق در رکابی خواهد افتاد یا در خرقه سفت که یک درعه باشد گوگرد مسحوقه گسترده خرقه را بپیچند و فتیله محکم سازند و بر فتیله رشته پیچیده و از
آرد قرصی ساخته در وسط طبق چینی نهند و از هر طرف چسپانند و فتیله را در میان قرص استاده نمایند و طبق را به چهار پایه چوبی گذارند و زیر او چیزی دیگر نهند
و بالای طبق سرپوش آویزند و گرد او چیزی دیگر نهند تا هوا نرسد پس فتیله را آتش دهند تا عرق از لبهای سرپوش در ظرف دیگر چکد بعد سرد شدن بر آرند
مفرح اعضا شدید النفوذ ملطف جالی مفتح مقوی باه هاضم مشتهی محلل ریاح مسکن عطش مبردین و مرطوبین اگر قرنفل یا جوزبویه یا دارچینی درین تر کرده خشک
نموده دهند برای فالج و تشنج و لقوه و وجع معده و امراض بلغمی و سوداوی و آروغ و نفث الدم و جذام مفید بود و مالیدنش بر دندان مزیل لحم فاسد بن دندان
و کثافات آن و وجع السن لیکن باحتیاط گذارند تا بدندان سالم نرسد طلایش تنها یا بروغن دیگر مزیل برص و بهق و جرب سوزنده بواسیر استعمال او در افشره
عرق گل قاطع بلغم **عرق بیدمشک** مسکن صفرا مقوی معده مسکن وجع کمر و ظهر و آب برای امتلاء و وجع شکم نافع شربتی پانزده تا سی قطره بچهار چند آب آمیخته

در روز دو سه بار دهند اگر خواهند قدری قند آمیز نماید که در ایام سرما و رطوبت هوا در جای سرد بر آرند الا هیچ نه بر آید **انوشدارو لولوئی** طباشیر ابریشم مقرض مصطکی سنبل زعفران گل سرخ مروارید کهربا هر یک چهار یاقوت ریوند اسارون سعد عود اذخر صندل سفید پوست ترنج بسد یشب درونج تخم بادرنجبویه هیل زرک بیدانه عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک دو قند عسل بالمناصفه دو چند همه مقوی اعضای رئیسه و باه مشتهی مزیل ضعف معده و بدن و نقاهت

انوشدارو لولوئی کهربا مروارید طباشیر زعفران عود اذخر گل سرخ هر یک نه مثقال بسد سه مثقال یشب فلفل هیل سافج سعد هر یک شش مثقال مشک چهار مثقال عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک شانزده مثقال ابریشم مقرض بیست چهار مثقال آمله دو نیم رطل عسل قند بالمناصفه سه چند همه —

انوشدارو لولوئی مروارید کهربا ابریشم مقرض طباشیر زعفران قرنفل عود مصطکی گل سرخ سنبل هر یک سه درم یاقوت سرخ بسد یشب دارچینی عنبر مشک ورق طلا ورق نقره ریوند صندل سفید نار دین هر یک پنج درم سعد هیل اسارون زرک بیدانه تخم بادرنجبویه پوست ترنج سافج درونج هر یک دو درم آمله نیم رطل قند یا عسل رطل **جوارش عود** مصلح معده مشتهی عود پنج درم پوست ترنج دو درم مصطکی مثقالی نبات مقوم بگلاب سه رطل

شاه جوارش مقوی معده مشتهی مقطع بلغم زنجبیل تودریین بهمنین قرنفل گل سرخ مصطکی سنبل بسباسه جوزبویه بلیله تخم شلجم هر یک چهار درم بادیان هیل دارچینی دارفلفل هر یک سه درم عود پنج درم سک مشک مثقالی زعفران یک نیم مثقال عنبر نیم مثقال عسل کف گرفته سه چند شربتی یک تا دو درم

جوارش ترنج پوست ترنج سی جوزبویه قرنفل قاقلتین قرفه قاقلین خولنجان زنجبیل هر یک یک مشک نیم بعسل آمیزند شربتی دو درم مقوی معده مفرح مشتهی مطیب دهن **جوارش جاوید** جوزبویه بسباسه دارچینی قرنفل هیل سعد سنبل آمله برابر قند عسل مقوم قدر ضرورت شربتی دو درم مقوی معده هاضم مزید حفظ مصفی لون مطیب دهن مزیل بواسیر **جوارش زنجبیل** زنجبیل بیست درم صمغ عربی هیل هر یک پنج درم بسباسه هیل دو درم زعفران دو درم جوزبویه عدد قند رطل و در نسخه جای بسباسه نشاسته است هاضم حابس اسهال کاسر ریاح غلیظه محلل رطوبات مزیل ضعف معده و امعا و هیضه و امراض بلغمی

فصل هفتم در وحم و فساد شهوت نیز گویند **قول شارح** شهوت اطعمه ردی الکیفیت را وحم گویند و شهوت ردیه غیر ماکول را چون گل و زغال و گچ و اسفیداج و سفال و غیره را فساد شهوت خوانند سبب اجتماع خلط ردیست در خمل معده پس طبع مشتاق میشود بچیزی که ضد او باشد تا آنرا دفع نماید چون گل و انگشت وغیره چه اینها کیفیت ناشفه ضد خلط ردی دارند و زنان حوامل را از ابتدای حمل تا ماه سوم اکثر می افتد بسبب اجتماع فضول طمثی در معده چراکه حیض در وقت حمل بند میگردد و برای تغذیه جنین چون جنین اندرین مدت ضعیف میباشد همه آنرا غذا کردن نمیتواند پس قدری ازان در معده میریزد و چون وی رطوبتی سیاله است طبع خواهش چیزی کند آنرا جذب و خشک کند میباید و بعد سه ماه زائل میگردد بسبب قوت و کبر جنین که غذا کثیر میکند و جذب مینماید و بعضی ازان بقی دفع میگردد و دواشیکه باقی میماند طبع آنرا نضج داده غذای جنین میسازد تحلیل می برد و طول ایام برای تدارک تقلیل غذای حامله در حمل ذکور نسبت بحمل اناث کمتر پدید می آید چه ذکر بسبب قوت حرارت جذب غذای کثیر میکند و آنرا بالکل تحلیل میبرد و بسا باشد که بدن زن از ماده فاسد پاک باشد و جنین قوی بود و اکل طعام کثیر المقدار ولا یترتیب اتفاق نیفتد پس بدان سبب هیچ آرزوی باطل پدید نیاید و غشی و قی رنج ندهد **فائده** وقتیکه حیض در ایام حمل بند شود اجود آن غذای جنین میگردد و دوانچه دون آن باشد سوی ثدی رجوع مینماید برای پیدایش شیر و آنکه ردیست در تن باقی ماند تا وقت ولادت برازلاق جنین مدد کند پس قدری ازین در معده میریزد و مشتاق باشیای منشفه میباید **علاج** اگر بلغم در سر معده باشد به تخم ترب تخم شبت نمک عسل

سکنجبین قی کنند در هر ماه یک دو بار و گاه گاه با ایارج فیقرا و حب صبر ملین تن نمایند و بعد تنقیه پوست هلیله بلوط هلیله سیاه آمله هر یک سه انیسون دو
مویز ده عسل سه چند آمیخته نیم یا یک مثقال دهند و قاقلتین کبابه بسباسه هر یک یک قند چهار سائیده یک مثقال با آب نیم گرم دهند تخم کرفس مربا العسل نوشند
یا دارچینی العسل خورند مصطگی قبل و بعد غذا خایند تقویت معده بشربت به و شربت سیب و معاجین مقویه نمایند مرغ نخود آب کباب کباب حمام بدارچینی فلفل بسباسه
زیره خورند پسته شور نخود و نمکین کشمش تنقل نمایند پوست بالای بلوط پنج درم صبر مامیثا هر یک شش درم قند دو درم تخ اذخر چهار درم آب چهار رطل بپزند
نصف ماند صاف کرده در سه روز نوشند کمون نانخواه مصطگی برابر صبحی خایند و آب بلع کنند و بعد غذا نیز زیرباج لحم مرغ و دراج ماء اللحم توابل و ابازیر
و نان خشکار خورند پوست بلوط انیسون هر یک سه درم مویز هفت درم هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم خبث الحدید مدبر کرده ده درم خرما کهنه آب هر یک هشت
اوقیه بپزند نصفی ماند صاف کرده ناشتا در چند روز نوشند و در علاج تاخیر نکنند که اکل این اشیا مفسد تن و منجر به استسقاست و اگر ماده شور و تیز در معده باشد
شدت عطش تلخی و شوری دهن گواهی دهد بسکنجبین و آب گرم مکرر قی کنند و با ایارج فیقرا تنقیه نمایند و شربت سیب شربت صندل تقویت معده سازند
و مبالغه باکل اشیای حاره نکنند **فائده اگر بحامله باشد** از قی و اسهال پرهیز نکنند لیکن اگر قی بآسانی آید تدبیر نمایند تا گاه گاه قی کنند و تنقیه معده بگلنگبین نمایند
بعده برای تقویت معده قرص عود و میبه شربت سیب شربت انار و غیره دهند لحم مرغ دراج ترغاله بریان بقدری سیر و خردل باعتدال خورند عظم بچه
کبوتر عظم بچه مرغ عظم دراج عظم تیهو بریان بآب کدو و نمک و فلفل آمیخته باشند تر کرده یا تخم آهو قدید بنمک و نانخواه آلوده خایند و آبش بلع کنند مصطگی
انیسون نانخواه زیره مضغ کنند و آبش فرو برند مرغ اسفناخ سیب به انار غوره خورند کمون انیسون هر یک چهار سعد و نیم نعنع هلیله بلیله آمله هر یک پنج
قند برابر همه سائیده دو درم با آب بارد دهند کبوتر بریان ناهار خورند و بعد طعام پسته شور مویز زبیب بیدانه طباشیر بادام شور تنقل کنند و عوض گل
نشاسته بریان خورند کمون به که جوشانده بسایه خشک کرده سائیده دهند چند روز گل قند خورانند یا آب با تخم تر کرده نوشانند **قرص عود** عود قشر
پوست ترنج هر یک پنج قرنفل مصطگی هر یک سه قاقله سنبل بسباسه هر یک دو زعفران جوزبویه زنجبیل دار فلفل هر یک یک قند برابر همه قرص سازند
شربتی تا دو درم مقوی مشتهی هاضم **جوارش مسمم** تخم مقشر ده درم زرنباد تخم کرفس نانخواه کمون هر یک دو درم کندر زنجبیل فلفلین دارچینی قاقله
هر یک سه درم قند یک نیم رطل بگلاب قوام کرده ادویه آمیزند مقوی معده مشتهی محسن لون فزاینده شهوت روئیه زنان حامله

فصل هشتم در جوع الکلب

مرضیست که اشتهای طعام مفرط شود و هرچند که غذا کثیر المقدار خورد و شکم پر گردد اما جوع کم نشود و سیری حاصل نیاید **فائده** اگر سبب او سوء مزاج بارد
غیر مفرط باشد که بفم معده افتد و آن را جمع و منقبض کند و قوت دهد و اشتها آرد و ازدیاد اشتها در بلدان بارده و زمان بارده بهمین سبب می باشد
چرا که هوای بارده بر قبض و جمع و قوت معده مخصوص اند و ازین قبیل است که اکثر مردم نزد موت گرسنه میشوند و طعام میخواهند **بدانکه** اگر سوء مزاج بارد مفرط
بود یا در جمیع اجزای معده عام باشد ابطال شهوت می آرد و اگر با وجود حدوث سوء مزاج بارد غیر مفرط بر فم معده مزاج سایر اعضا گرم باشد مرض قوی تر بود بجهت
کثرت تحلیل و درخواست اعضا مر غذا را علامت او آنست که آثار سوء مزاج بارد معده که گفته شد پیدا بود قلت عطش کثرت براز غیر منهضم مگر آنجا که با وجود
برد فم معده سایر اعضا گرم باشد و مشتاق غذا که درین صورت ثقل کثیر میشود **علاج** جوارش جوزی فنجنوش دهند کمونی دواء المسک مر تریاق کبیر
انفع مصطگی انیسون نانخواه کمون مدام نمایند دراج بدارچینی و غیره خورند سنبل قرنفل جوزبویه گل سرخ بر معده ضماد کنند خمر شیرین بخیر فی سم دهند اگر طبع

بود معجون کندر دهند اگر مادی باشد قی کنند و حب ایارج حب قوقایا تنقیه کنند پس تدبیر مذکور نمایند و اگر با وجود سوء مزاج مزاج دیگر اعضای تن گرم باشد و بدان سبب غذا سوی اعضای دیگر جذب گردد و در معده لبث نماید تدبیرش آنست که هریسه فالوده و چرب دهند تا زود از معده نرود و برای حفظ طبع تا از حدوث هیضه ایمن باشند اطریفل صغیر جوارش انارشکات جوارش خوزی دهند **فائده** اگر سبب او انصباب سودای کثیر بر فم معده باشد قلت عطش ترشی آروغ بزاکثیر غیرمتعفن نزال وظهور لذع و حرقت وقت خلو در فم معده و رفع سوزش بعد اکل غذا **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون یا ماءالاصول کنند و اگر مانع نباشد باسلیق یا اسیلم چپ زنند اضمده سخنه بر طحال گذارند معجونه ناری بر سپرز نهند و بر سپرز داغ دهند تقویت معده باطریفل نمایند یا دیگر تعجیل هفت پرسیاوشان پنج بگلاب بر معده ضماد کنند مرق مرغ فربه و بزغاله و بره و اطعمه چرب سفیدت بیض بادرنجبویه خولنجان عود خورند **فائده** اگر سبب او سوء مزاج گرم باشد که در معده و جمیع اعضای تن افتد چه اگر تنها در فم معده بود ی آرزوی غذا ضعیف گشتی و این بر دو گونه است یکی آنکه سوء مزاج قوت ماسکه همه اعضا را ضعیف کند و مسام بکشاید پس غذا که باندام رسد زود تحلیل پذیرد و حاجت بتغذیه باقی ماند دوم آنکه سوء مزاج بر اندام غالب شود و مدام آن رطوبت را که اعضا از آن غذا می باید خرج میکند و بدین سبب قوت جاذبه اندامها مقتضی بر جذب باشد و مص بعد مص بفم معده منتهی گردد و این علت پیدا آید و آنچه بسبب کثرت استفراغ و آنچه بسبب تخلخل تن و آنکه بسبب کثرت تحلیل عارض شود هم ازین قسم باشد **انتباه** اگر سبب تخلخل بدن یا کثرت استفراغ باشد لیکن از سوء مزاج گرم اندامها معرا بود و اسهل باشد خلاف آنکه حرارت باطنی یا خارجی با این یار باشد که درین صورت اصعب بود جهت جمع سببین تقدم اسباب حاره متخلخله سلامتی هضم قلت براز از مقدار ماکول غلبه عطش خصوص که در تن حرارت باشد و کاهیدن بدن روز بروز با وجود کثرت اکل خاصه اگر سوء مزاج تنها سبب باشد یا مع دیگر اسباب تخلخل و بسا باشد که طبع قبض ماند و از کثرت فضله و طول لبث وی در معده ثقل محسوس شود و اسباب که تخلخل آرد حرارت هواست و بیداری و جماع مفرط و غضب و جوع مفرط و استحمام متواتر و حرکات عنیفه **علاج** اگر تخلخل تن مع احتراق و دهن تلخ باشد از حرکت و ریاضت باز دارند و برای اطفای حرارت و انسداد مسام شربت سیب ترش شربت غوره شربت انار شربت لیمو رب به دهند حماض سماقیه قلیه خیار صفرت بیض نیم بخت وغیره با آب سماق و غوره خورند و در مواضع سرد دارند در آب سرد نشانند روغن مورد موم گداخته آب بکف مال کرده بر همه تن مالند و اغذیه کثیرالغذا چون مصوص که از لحم بره سازند تقاریق اندک اندک دهند گلنار گل سرخ صندل بر معده ضماد کنند روغن مصطکی بمعده مالند اطریفل دهند و اگر بغیر حرارت باشد اغذیه بطئ النفوذ چون بطون گاو هریسه کله پاچه فالودجات دهند و باقی تدبیر مسدده باطنه و خارجه که در مع الحرارت گفته شد حسب حاجت برگزینند **تنبیه** اگر درین قسم طبع خود بخود بکشاید بغیر مسهل آثار صحتست چرا که بر استغنای اعضا گواهی دهد و آروغ ترش نیز آن انکیست که دلیل لبث غذا در معده دارد بدانکه عروض آرزوی طعام کثیر تا قه حمیات متطاوله را نیز ازین قبیل است از اطعمه شور و تیز پرهیز لازم **فائده** اگر سبب او بلغم باشد که از دماغ بفم معده ریزد و در آنجا از حرارت ضعیفه معده ترش گردد و بسبب ترشی لذع فم معده نماید و این مرض آرد تقدم نزله ترشی جشا قلت عطش بزاکثیر القدر رطوبت دار بود و هرچه خورد بسا باشد که بقی دفع گردد و از میل الطعام غالب گردد **علاج** اول منع نزله کنند تا مدد سبب گسسته گردد و بعده ایارج فیقرا حب صبر تنقیه مکرر کنند مرغ فربه مرق چرب لحم اطحم کباب بادرنجبویه کمون فلفل خورند کمونی دهند خمر صرف نوشند اگر طبع نرم بود معجون خوزی دهند **فائده** اگر سبب کرمها در معده و امعا باشد که هرچه در آن کرمان جذب نمایند و معده خالی ماند و اعضا طالب غذا بود

وشهوت موجود آثار و علاج از فصل حیات ببیند **جوارش خوذی** و **معجون خوذی** حب الآس بیست پنج دانه مویزده خرنوب نبطی گلنار کزمازج کندر نانخواه هر یکی پنج بعسل آمیزند شربتی سه درم برای ملاست معده نافع **قول رازی** وقتیکه در معده کیموس حامض محتبس شود جذب غذای کثیر مینماید چرا که آن لذع فم معده میکند و بدان سبب در وی تکاثف و انقباض پدید می آید و آن جوهر معده را سخت و جمع میسازد پس شی کثیر جذب میکند —

قول جالینوس شخصی چون گرسنه میشد بصرع می افتاد دانستم که بسبب کثرت حس معده است فرمودم که بتوقف دو دو ساعت در روز خبز خمیری تنها خورد و خمر سفید عتیق نوشد و هر سال شربتی از ایارج فیقرا گیرد خلاص یافت لیکن وقتیکه شکم او خالی میشد در معده تشنیه بردی یافت و تا بیست سال بدین حال زیست **قول الارزوری** شخصی را پیه گاو یا روغن بادام دادم و غذای دیگر ندادم در پنج روز صحت یافت و گفته تریاق کبیر قدر بندقه بخمر ممزوج با آب دهند که برای شهوت کلبی و لقرمی و مغشی انفع است عنبر شش گندم به بیضه نیم بخت دادن بیدل **فصل نهم در جوع البقر** بولیموس نیز گویند تعریف آنست که تمام اعضا محتاج غذا باشند اما معده از غذا متنفر بود و از تنفر او اشتها پدید نیاید پس مرض مذکور ضد جوع است مگر اطلاق جوع بخواهش اعضا است برای غذا و سوء مزاج بارد مفرط که در جمیع اجزای فم معده افتد پس قوت حس و قوت جذب آن را باطل سازد پس بلع یک لقمه هم نتواند چرا که بلع بغیر معاونت جاذبه طبعی صورت نه بندد و او خود باطل شده و از انکه قوت حس نیز باطل میگردد و از امتصاص عروق و لذع سودا فم معده متنبه نمیشود تا اشتها پدید آید پس آنکه به سفر در برف مانده بگذشته جوع الکلب می آرد و وقتیکه مفرط گردد جوع البقر پدید شود و اکثر کسی را افتد که در سرما کثیر سفر کنند و سرما زده گردند خصوصا کسی که قبل ازین گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا ورزیده باشند ضعف و سقوط قوت نزول تن بطلان اشتها و در آخر فم معده نسبت ببدن و لمس سرد تر نماید بسبب غلبه برد و مقهوریت حرارت غریزی و غشی نیز لازم است بسبب تحلیل روح و فقدان غذا و تاذیت دل از مشارکت معده **علاج** وقت غشی آب سرد بر رو زنند عطریات عود عنبر گلاب صندل بویانند اطراف بندند مالند فشرند موی ناصیه بنا گوش کنند سکاک عود گل سرخ سنبل مصطکی بخمر یا گلاب بر معده ضماد کنند چون افاقت آید طعام با خبز بخمر گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج آب سیب کرده خورانند نخود آب بچه مرغ بعود دارچینی قرنفل کوفته بید مشک ساخته و بعد اطعمه لطیفه خورند و تبدیل مزاج به تریاق سنجرنیا جوارش بزور نمایند اشیای گرم بر معده ضماد سازند اگر بسبب بلغم غلیظ لزج باشد که بر فم معده حاوی شود پس اشتها منع وی کند و چونکه بلغم مذکور بر جرم معده ملتصق باشد از لذع سودا و امتصاص عروق متنبه نشود پس جوع ظاهر نگردد یا آنکه خلط رقیق بلغمی یا غیر آن در جرم معده نافذ شود و در لیف ها منتشر گردد و بدان سبب جاذبه ضعیف گردد و اشتها باطل و آثار اینها و علاج همانست که در سوء مزاج معده ذکر یافت با غشی وقوع لازمه هر دو است و ظهور غشی در اصناف این مرض واجب **علاج** وقت غشی تدابیر مذکوره بکار برند و وقت افاقت تنقیه معده بچیزی که مناسب ماده مسببه باشد نمایند و تقویت کوشند و بلغمی را سکنجبین دو تنقیه بملاحظه قوت نمایند اگر قوت مساعد نباشد تنقیه موقوف دارند لهذا این اشکال گفته اند چرا که معده تنقیه طلبست و ضعف قوت و غشی مانع تنقیه **فصل دهم در جوع المغشی** سبب او ضعف فم معده است مع وقوع تحلیل کثیر که از حرارت که در ان در جمیع تن افتد پس معده از امتصاص عروق برنجد و دل بسبب مشارکت از اذیت وی متاذی گردد و غشی افتد شدت عطش پس طبع سقوط قوت و دیگر آثار سوء مزاج گرم معده عدم صبر بر جوع و چون در غذا دیر شود غشی افتد **علاج** وقت غشی آنچه در جوع البقر گذشت بکار برند و بعد افاقت خبز با آب نا محروق آب سیب تر کرده سکنجبین شربت زرک شربت سیب شربت تمرهندی شربت لیمو شربت نارنج آب سیب آب به

بیخ سرد کرده دهند برنج مرق ماهیچه میش که بسیار لزج باشد تا سه روز خورند و همین که دغدغه جوع پدید آید چیزی خورند تا خیر نکنند و زودتر بعلاج کوشند
الا بسرع کشد **فصل یازدهم در عطش مفرط** اگر بسبب اجتماع بلغم شور یا بلغم عفصی یا سوداء احتراقی در معده باشد و این را عطش کاذب گویند
چرا که صادق آنست که طبع طلب آب از احتیاج بدن و اعضا برطوبت نماید و درین طبع طلب آب برای آن مینماید تا بمعاونت رطوبت ماده غلیظه را از بر آید
لهذا کاذب گویند هرچند آب سرد نوشد عطش ساکن نشود و حسب ماده طعم دهن ترش یا شور باشد و غثی و کرب رنج دهد و باشد که در قی بلغم آید و چون مریض خود را
از شرب آب باز دارد یا بخوابد عطش ساکن شود علاج سکنجبین با آب گرم نوشند و قی کنند و حب صبر حب ایارج تنقیه نمایند آب باران آب گرم نوشند و تو م نعسیل(?) خورند مرغ بریان
نخود آب زیره باج شکر و روغن بادام غذا سازند و از اغذیه غلیظه و فواکه پرهیزند اگر بسبب حرارت و حرارت با یبوست یا حرارت و یبوست که در معده افتد چنانچه در حمی پدید
می آید یا آنکه حرارت در سینه و ریه یا در دل پدید آید و بدانسبب عطش غلبه کند علامت و علاج سوء مزاج معده و سینه ریه و دل گفته شد حسب سبب از آنجا
برگزینند و اگر بسبب ورم کبد یا سوء مزاج کبد یا سده کبد یا سوء مزاج گرم گرده باشد آثار و علاج این در آنجا گفته شود تدبیر آن کنند اگر بسبب شرب خمر کهنه یا
شرب آب شور یا اکل اغذیه گرم بالفعل باشد علاج ماء الشعیر لعاب اسپغول لعاب بهدانه ماء القرع ماء الخیار آب تربز شیره خرفه رب سیب بخوش رب آلو رب
غوره رب انگور آمیخته بر برف سرد کرده دهند و دوغ نوشند اغذیه بارده خورند و اگر بینند که در خون حرارت شدید افتاده و از اینها اطفا نیابد فصد کنند خاصه
که سن و فصل و عادت موافق باشد اگر بسبب مفرط اسهال از مسهل باشد علاج شربت لیمو شربت نارنج لعاب بهدانه لعاب اسپغول دهند حب مسیه(?) سویق
کعک با آب انار خورند در حمام معتدل که گرم نباشد برند چون در جلد نرمی معلوم شود روغن بنفشه بادام تدهین کنند و هرچه مجفف محلل باشد چه در غذا
و شرب و چه در امور بدنیه از آن پرهیزند اگر بسبب اکل فرفیون باشد یا آنکه سم افعی خورده و در تاثی(?) با وجود کثرت عطش بول بند میگردد و یک لحظه از شرب
آب باز ماندن نتوانند و هرچند که آب نوشد شکم نفخ کند و این اکثر مهلک بود علاج شیر گاو روغن گاو روغن بنفشه ماء الشعیر آب خیار آب کدو آب تربز هرچه مرطب
بود نوشانند خورانند و برای تقویت دل و دفع نکایت سم مفرح بارد دهند اگر بسبب اکل ماهی تازه و هریسه و کله پاچه وغیره اغذیه غلیظه باشد علاج در تقطیع
و تلطیف کوشند بدانچه در عطش کاذب در ابتدای همین فصل گفته شد شربت سکنجبین با آب گرم انفع تدابیرست و این قسم از شرب آب بارد بدفعات از خود بتغیر تدبیر
دیگر زائل میگردد اگر بسبب اکل برف و یخ پدید آید چرا که برف اگرچه بالفعل سرد است اما بالقوه گرم است زیرا که مرکبست از اجزاء دخانیه پس چون در بدن
گردد بسبب تسخین بدن برودت عارضی می زائل میگردد و بتسخین معاودت مینماید و عطش می آرد علاج شربت لیمو سکنجبین دهند اگر گرم جرعه جرعه نوشند زنجبیل
پرورده مربای هلیله مربای آمله شربت نارنج خورند اگر بسبب سوء مزاج حار یابس باشد اندوه یبوست لب و دهن و حلق و مری علاج شربت لیمو سکنجبین شیره
خرفه آب تمر هندی آب انار آب آلو دهند آب سرد نوشند اگر یبس غالب بود ماء الشعیر آب تربز آب کدو آب خیار دهند شربت نارنج بلعاب اسپغول یا شربت
شربت بنفشه بلعاب بهدانه و آب انار شیرین دهند قرص کافور مفید آب برگ خرفه آب غوره ماء الشعیر آمیخته سرد کرده بر سینه نهند چون گرم شود تبدیل نمایند
بروغن بادام غرغره کنند خرقه بصندل گلاب روغن بادام آلوده بر سینه نهند از مغز تخم خیار صمغ عربی کتیرا حب بسته یا فضه یا قوت در دهن دارند بچه مرغ
قرع اسفاناخ کشک شعیر سمک صغار گوسفند بزغاله آب تمر هندی آلو زرک سماق خورند خواب بسیار کنند که مرطب عمق بدنست و اگر در تن ماده باشد بطبیخ
نرم اخراج آن نمایند اگر بسبب انصباب صفرا بمعده باشد لذع اندوه قی تلخ خفقان تلخی دهن علاج قی کنند شربت لیمو شربت نارنج شیره خرفه دهند اغذیه بارد خورند

اگر بسبب حرارت قلب وریه باشد کرب و لهیب تواتر نبض و نفس کثرت عطش و تسکین آن از هوای سرد بیشتر از شرب آب **علاج** در مواضع خوش هوا مسکن
کنند خرقه بصندل گل سرخ کافور گلاب آلوده بر معده نهند بنفشه نیلوفر بویند آب تربز آب خیار شربت صندل شربت سیب دواء المسک بارد خمیره بعض
ممزوج با آب بارد دهند اگر اسهال بود قرص کافور آب تفاح ماست گاو دهند اگر بسبب حرارت آفتاب و آتش و باد گرم و سموم طویل باشد **علاج**
اطراف در آب بارد نهند روغن گل گلاب بر سر مالند تمر هندی قدری در دهن دارند **قول لارزوریر** اگر عطش مفرط بود در حمام روند و بطبیخ بیخ
شانه برگ خطمی غسل کنند بعده مغز ساق بز بر پشت مالند مغز تخم خیار مغز تخم قثا تخم کاهو ترنجبین اصل السوس برابر بلعاب بهدانه یا بلعاب
اسپغول حب بسته در دهن دارند نان سوخته در آب تر کرده آب صاف گرفته یا بیخ نارنج قطعه کرده در آب تر نموده یا طبیخ اصل السوس نوشند سفوف
کوزه اسیدی اوانس آب چهار رطل روزی تر کرده صاف نموده نوشند **قول ابن سرافیون** قومی آب یکی افعی در و مرده بود نوشیدند عطش غلبه کرده
و بشرب آب سیر نمیشدند آخر مردند شخصی حمی محرقه داشت و از شرب آب بارد سیر نمیشد آخر هلاک گردید **قول رازی** چون عطش طول کشد بدن خشک شود
و بند بول بلکه بموت انجامد و گفته اطبای جاهل چون در مریض بول سفید می بینند شیای گرم میدهند پس زرد و بدق میکشد **دوا** تمر هندی ده درم
در آب جوشانده قدری شکر آمیخته یا اسپغول ده درم اصل السوس سحوقه ربع درم لعاب برآورده یا برگ نیب کوفته تباک آمیخته غلوله کرده در آتش نفخته
در آب سرد ساخته یا صندل سفید زیره سفید کشنیز انار دانه هر یک درم آب نیم رطل بزند نصفی ماند صاف کرده قدری نبات آمیخته یا تخم مویز درم
با آب سائیده بخته اندکی گلاب آمیخته یا تخم الدیک با آب تر کرده یا برگ پودینه تازه در آب انداخته نوشند **دیگر** زبان زاغ خشک کرده سائیده خورند
دیگر طبیخ آمله نوشند **دیگر** انیسون یا ثوم خورند **دیگر** پنیر خام یا تخم الدیک در دهن دارند **دیگر** نارجیل تبری یک قیراط با آب انار دهند **دیگر** حقنه
نیم درم نوشند **دیگر** مفرح یا لینوس سفید **دواء المسک بارد** گل سرخ طباشیر کشنیز ابریشم مقرض گل گاوزبان مروارید کهربا زرک بیدانه بسد تخم خرفه صندل
سفید هر یک پنج فوفل گل ارمنی مغسول هر یک سه نشاسته عنبر ورق نقره هر یک دو ورق طلا مشک هر یک یک قند یکصد و هیژده آب انارین آب سیب هر یک نود
عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه قوام کرده ادویه آمیزند اگر یاقوت در دوا افزایند بهتر و اگر حرارت زیاده بود مشک نیندازند **دواء العنبر** با صندل برای نافع
خفقان و غشی حار مقوی دل دماغ و جگر گرم **دواء المسک بارد مختصر** کهربا طباشیر گل سرخ گاوزبان تخم خرفه هر یک پنج کشنیز البسد مروارید صندل سفید
ابریشم مقرض هر یک سه دارچینی مشک هر یک یک آمله مقشر هفت زعفران نیم قند و چند همه شربتی تا دو درم **دواء المسک بارد کافوری** نسخه او
بعینه نسخه دواء المسک حار است عنبر نیست کرده بجای صندل طباشیر و بجای عنبر کافور و بجای شربت سیب شربت سیب شیرین است **قرص مطفی حرارت**
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار تخم کاهو مقشر تخم خرفه مقشر هر یک یک رب السوس نیم با آب برگ خرفه و لعاب اسپغول قرص بندند قدر باقلا مسکن عطش
منضج بلغم لیکن ... و بول مفید **فصل دوازدهم** در بطلان عطش سبب او غلبه برودت رطوبت بدن یا بطلان حس معده **علاج** آنچه در وجع معده بارد گذشت
بکار برند **قول ابقراط** قلت عطش در مرض بسبب کثرت نزول فضول باشد **فصل سیزدهم** در ورم معده ورم موی صفراوی اکثر افتد و بلغمی و سوداوی کمتر **قول جالینوس**
ورم معده ... اگر ... **فائده** اگر ورم در جمیع اجزاء معده بود اعراض صعب تر باشند و خوفناک تر بود و ورم اگر بجانب قدام معده بود بلمس بیرونی دریافته میگردد آنگاه که مریض
بر پشت خسپد اگر بجانب خلف معده باشد ... **فائده** ورم موی صفراوی جمیع معده التهاب حمی قی تب لازم عطش شدید کرب قی سقوط اشتها سرخی

یا زردی زبان بر و اطراف تلخی دهن صفرت و جه پس حسب ماده آثار هر دو دلالت کند بر آن مثلاً ثقل و حمرت بر خون و افراط عطش و حرقت و صفرت
بر صفرا و کذا دیگر اعراض و ورم دموی را فلغمونی گویند **علاج** اول موی بود یا صفروی باسلیق زنند مگر در صفراوی خون اندک گیرند اگر مانع بود یا بین
کتفین محجمه نهند اگر ورم متخلف بود بالای معده و اگر تقدم باشد بر کلیتین حجامت کنند و بعد اخراج خون قرص طباشیر شربت بنفشه شربت نیلوفر آب انار بی
آب غوره آب کاسنی شیره کاسنی آب عنب الثعلب گلاب دهند و اگر طبع قبض بود عنب الثعلب و نیم درم کاسنی مثقالی گل سرخ یک نیم مثقال تمر هندی ده مثقال
جوشانده مغز فلوس نه درم شیرخشت یازده درم آمیخته دهند اگر قدری هلیله افزایند بهتر مغز فلوس با آب کاسنی دهند و حقنه نرم نمایند و از اغذیه بر ماء الشعیر اقتصار ورزند
الا قدری قطف قرع ماش مقشر بروغن بادام خورند و اگر قوت ضعیف بود و صفرت بیفتد آمیخته آب جلاب یا رب انار یا رب حماض آمیخته نوشند و از مسهل
قوی و قی پرهیز لازم تا موجب ازدیاد ورم نگردد یا هفته بیست و چهار شربت کنند گلقند گلاب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان دهند اگر عطش اشتد باشد آب
تربز آب آلو آب تمر هندی رب ریباس رب انارین دهند اگر طبع نرم بود شربت لیمو دهند مصطکی عود هر یک درم انیسون دو درم سائیده بگلقند و گلاب بر چهار روز
خورند و چون هفته گذرد و حرارت باقی ماند قرص گل آب عنب الثعلب آب کرفس آب کاسنی آب بادیان دهند ماش ابلاب خورند سکنجبین نوشند خصوص
وقتیکه رسوب بول ظاهر شود و در ابتدا ادویه رادعه ذی عطره قابضه چون صندل مثلاً آب بستان افروز مانند آن بر موضع ورم ضماد کنند مثلاً اگر ورم بمقدم
بود بر معده و اگر بتخلف باشد بر گرده گاه گذارند و بعد سوم آرد جو خطمی زرور بگلاب آب کاسنی ضماد نمایند و در انتهار وقتیکه رو بانحطاط آرد اشیای مرخی
محلل چون خطمی حلبه کتان بابونه زرور سنبل سعد آرد جو ضماد کنند یا در ابتدا پوست کدو بنفشه آرد جو عنب الثعلب با آب بارتنگ ضماد کنند و بعد سوم
گل سرخ اکلیل بابونه سنبل صندل بگلاب ضماد کنند و بعد انتها بابونه اکلیل سنبل بیخ خطمی فوفل صندل سرخ زعفران افزایند و اگر تحلیل نیابد و رو بجمع نهد
آثار او آنست که وجع و ضربان و حمی افزاید درین وقت از فصد و مسهل پرهیزند تا در تنضیج توقف نیفتد و ضماد منضجه نهند حلبه تخم مرو بادام تلخ بروغن خروع ضماد کنند
یا حرشف و حلبه با انجیر زرد تخم مرو بیست سائیده بشیر تازه نرانده قدری روغن کنجد یا روغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند وقتیکه نضج تمام یابد آثار او سکون وجع و بست
پس بتدبیر انفجار و تنقیه و اندمال پردازند چنانچه در دبیله گفته آید **قول یهودی** از قی و مسهل پرهیزند که ضرر دارد و اگر ضرورت افتد اسهال بصبر یا سکنجبین نمایند
اما قی هرگز روا ندارند **قول اهرن** انفع اشیا برای اسهال در ورم گرم معده آب هندبا و لب خیار شنبر و اندکی افسنتین است و اگر ضرورت شود یک دانق صبر
با یک درم هلیله دهند و گفته درین هر روز تب بنوبت می آید مثل حمی بلغمیه و فرق آنست که حمی بلغمی منافض بود و این نافض نبود دیگر **قول جالینوس** شمع صبر
مصطکی که هر یک هشت درم روغن گل هفت درم نیم زیت یک نیم گداخته ادویه آمیخته ضماد کنند که کل اورام معده را نافع است لیکن در ضعیف دهن ورد و دهن سنبل
کنند اگر معده ضعیف بود آب غوره با یک مثقال افسنتین در ضماد افزایند **قول لارزو ریز** متغزان بصفرت بعض سائیده قدری زعفران افزوده
ضماد کنند یا نان از تنور بر آورده دو پاره کرده سرکه پاشیده بر معده بندند آب لعاب دران آب نیلوفر گرم کرده خرقه آلوده بر معده نهند لعاب بهدانه نوشند
و گفته اگر تحلیل نرود و حاجت بنضج افتد قنه مغسول با آب مرزنجوش هر روز دو سه دفعه دهند که در تنضیج نظیر ندارد و گوید بیخ حماض هر یک دو دانگ
گل کاسنی گل خطمی گل خبازی هر یک کفی تخم کاهو خشخاش هر یک سه درم گل بنفشه نیلوفر هر یک دو درم آب یک نیم رطل نرانده قدری سرکه گلابی افزوده
معده را بروغن بنفشه یا بروغن گل چرب کرده ضماد کنند **قول رازی** فصد کنند و تا که ممکن باشد تبرید نمایند و اگر مانعی بود تدبیر نضج کنند پس برای

نضج آب حلبه آب خسک روغن بادام روغن خروع نوشانند و بر معده خوابند با آب فاتر حمام کنند انجیر بابونه افسنتین ضماد نمایند صبر با آب کاسنی دهند در بعضی
تب نرم لازم کثرت لعاب لین ورم سقوط اشتها انتفاخ معده بغیر صلابت سفیدی زبان تشنج و حیا صاحبیت بسبب اجتماع رطوبت در معده است بوقوع فساد
در هضم و ترک ریاضت **علاج** روغن بادام دو درم بیک پیاله عرق بادیان گلاب آب کرفس دهند ماء الاصول نوشند تریاق اربعه یا مثرودیطوس
بگلاب خورند تقلیل غذا نمایند بی خواب باشد کی قلقل دارچینی کرده یا قناعت کنند اگر تب نباشد مرق مرغ که در وی سلق کرنب پخته باشند دهند و عوض
آب بر عرق بادیان ماء العسل اقتصار کنند روغن گل سرکه آمیخته یا روغن مصطکی روغن سنبل بر معده مالند رب داود چوب انگور سعد اذخر سنبل سرکه نمک گرم
ضماد کنند مقل مصطکی کتیرا کندر افسنتین هر یک دو اکلیل هفت حلبه پنج خطمی بابونه تخم شبت کتان هر یک پنج بنفشه مرعنبر لادن هر یک شش صبر چهار
زعفران سه پیه مرغ مغز ساق گاو هر یک نوزده شمع نه صموغ و زعفران بگلاب حل کرده پیه موم بر روغن گل گداخته ادویه سائیده آمیخته بر معده ضماد کنند
اگر تحلیل نشود مغز فلوس بطبیخ زوفا آمیخته یا بنقیع صبر یا بحب صبر تنقیه نمایند و از قی پرهیزند **قول لازوری** روغن خروع روغن سداب روغن جوز بر معده
مالند روغن قرنفل پنج قطره بنجر دهند زیره یا شند و طلا کنند اذخر نوشند ضماد سازند مصطکی خورند ورم سوداوی صلابت ورم خبث نفس افکار فاسد
تغیر لون یبوست تن تب نرم و اکثر انتقالی باشد یعنی بعد ورم گرم شود و گاهی ابتدا افتد **علاج** اگر در مزاج گرمی بود بادیان تخم کرفس افتیمون هر یک مثقالی
جوشانده قند آمیخته دهند چند روز اگر قبض بود مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یک مثقال افزایند و اگر حرارت نبود روغن خروع ماء الاصول دهند
و بعد نضج تام تنقیه با ایارجات کبار کنند شیشتر انفع حلبه سنبل میعه کتان بابونه لب قرطم مقل افسنتین زعفران آب کرنب پیه کیان مغز ساق گاو ذرتیت
شمع آمیخته ضماد کنند بنفشه پنج درم سنبل سعد گل سرخ هر یک سه درم مصطکی دو درم حلبه هفت درم بلعاب کتان ضماد کنند و گاهی ادویه ملینه محلله چون پیه مرغ
مغز ساق گاو میعه سائله پیه بقر بابونه اکلیل افزایند بنفشه بابونه آرد جو خطمی هر یک ده گل سرخ پنج سنبل مصطکی هر یک سه سعد اذخر قصب الذریره با هر یک دو حلبه
بیست بلعاب کتان ضماد کنند اول بر روغن سنبل چرب کرده چهار ساعت قبل از طعام بعد هضم غذا نهند مقل تخم کرنب هر یک چهار اشق سنبل مومی هر یک
مصطکی دو روغن ناردین یا روغن گل پانزده صموغ بگلاب حل کرده موم بر روغن گداخته ادویه آمیخته گذارند و باید که قبل چهار ساعت از غذا و بعد چهار ساعت
از طعام ضماد کنند و عوض آب جلاب یا ماء العسل نوشند و اگر ورم مزمن شود قرص سنبل بمثلث دهند تریاق اربعه خورند زعفران مصطکی موم اکلیل سنبل
مقل روغن گل یا روغن کنجد ضماد کنند و گفته اند که در ورم صلب اگر سه وزن روغن بید انجیر سه مثقال بطبیخ ناشتنبر یا بماء الاصول دهند نفع عجیب رسد
قرص سنبل فقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه زعفران قسط مر انیسون فلفل هر یک یک مصطکی مقل هر یک دو لوشق نیم
قرص سازند شربتی مثقالی برای ورم معده و کبد نافع **روغن سنبل** سنبل پنج درم مصطکی قسط اذخر قصب الذریره سعد هر یک مثقالی روغن بان
رطل یکجا کرده در آفتاب نهند بعد هفته صاف کرده ادویه دیگر بوزن مسطور اندازند بدستور سه بار پس بکار برند

فصل چهاردهم در دبیله معده

دبیله آن را گویند که در باطن عضو موضعی متحلل شود و در آنجا ماده ورم گرد آید و نضج یابد و مده گردد و از ورم گرم اکثر افتد و این اخراج نیز گویند هزال تن
حمی عطش صلابت معده قی اسهال قلت بول و قتیکه با این حال وجع معده بر اطراف پدید آید بد بود **علاج** اگر صلب بود تخم مرو حلبه خسک برابر بشیر
پخته روغن گل یا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند چون نضج تمام شود و اگر از خود نشگافد فیها الا شیاء تازه آنگاه مرم نوشانند مویز انجیر خورند قدری خردل کوفته دهند پس ست

بر دبیله نهند و باهستگی فرو کنند یا نان گرم بر معده بندند و فرمایند که بر بستر گرم بر شکم خوابد تا در انفجار یاری دهد و آثار انفجار آنست که قشعریره و نافض پدید
افتد و ورم فرو نشیند و در قی و اسهال مده خون بر آید و باکل اشیای ترش و تیز وجع افزاید و ما بین کتفین یا زیادت از ورم معده مده دیابد پس بعد انفجار شدن
ماء السکر یا ماء العسل نیم گرم دهند و اگر حاجت آید صبر با آب کاسنی و ایارج فیقرا دهند تا ریم تمامه پاک گردد و درینوقت بر ماء الشعیر آب سبوس صفرت بیضه نیم‌بند
قناعت نمایند و در آخر مرق مرغ بشبت حلبه پخته دهند و قتیکه از ریم پاک گردد کندر و دم الاخوین کهربا گل ارمنی گل سرخ برابر بریش پاشیده اندک اندک دهند
راتینج دو درم روغن گل سه درم آمیخته لعوق کنند **قول لازرو بیر** چون منفجر شود برای تصفیه سکنجبین عسلی روغن کدو یا ماء الشعیر گلقند دهند و طبیخ مدام ورم
دارند و بعد تصفیه گل مختوم گل ارمنی ابسنه مغسول بگلاب هر یک درم دم الاخوین صمغ عربی کتیرا هر یک نیم درم خشخاش سفید خشخاش سیاه کندر انزروت هر یک
اسکه و بلو گلقند نیم اونس آمیخته هر روز یکدرم دهند کالمعجون روغن بلسان بازیل قدری دادن بدستور **قول یهودی** وقتیکه پاک شود محیض بقدر
شربت به شربت انار و غیره دهند و قلونیا و قرص کهربا و رب میوه‌های قابضه انفع **قول ابن زین** وقتیکه ورم معده متقیح شود و مریض از قی خون افتد
کمتر است که نجات یابد و آثار آن دوام نتن دهن و وجع در معده است پس اگر وجع پس نقار باشد در مری بود و اگر از اکل اشیای حامض و حریف متاذی
شود و لذع دریابد در فم معده باشد و گفته علاج او اینست که ایارج فیقرا اندک اندک خورند ماء العسل رقیق نوشند صبر انزروت اصل سوس برابر سائیده دهند
قول رازی مستغنی نیست کسی از اوجاع معده که بد از طبیب عالم که مشاهده کند حال هر درد او علاج نماید **فصل پانزدهم در قرحه و بثور معده**
باکل اشیای ترش و تیز وجع افزاید و در قی و اسهال ریم بر آید و پوست همچنین آید وجع ترش غثیان پس اگر در فم معده باشد زیر مثانک سینه وجع باشد و گاه گاه برد
اطراف غشی پدید آید و پوست قرحه در قی بر آید و نفس تنگی کند و اگر در قعر معده باشد وجع بعد استقرار غذا در معده افزاید و در بالای ناف بود اما از وجع
فم معده کمتر باشد و پوست قرحه در براز بر آید و اگر در فم و هم در قعر باشد آثار هر دو پیدا بود فرق در قرحه قعر معده و قرحه امعا از موضع وجع ظاهر است که
وجع معده بالای ناف و در امعا زیر ناف بود و پوست قرحه امعا اکثر براز بر آید باریک باشد فرق از قرحه مری و قرحه فم معده آنست که در قرحه مری در
وجع ما بین کتفین باشد **علاج** اگر بثور متقرح نگشته فصد کنند بعد و آنچه در اورام مذکور شد برای منع انصباب ماده بکار برند و بهر ایکار دوغ گاو سیاه بقدری
طباشیر و گل سرخ و تخم حماض نوشیدن مفید است و اگر بثور متقیح شده و قرحه تازه باشد یا کهنه اگر مانع نبود و غلبه خون باشد فصد کنند و برای تصفیه جلاب
یا ماء العسل دهند و بعد تصفیه ادویه مدمله چون قرص کهربا برب قابضه آمیخته دهند و هنگام استعمال مدملات از تنقیه غافل نباشند بلکه گاهی ملین دهند
پس برای تلیین مغز فلوس بشیره کاسنی بهترین اشیاست و تا که قرحه بسیار کهنه نباشد تنقیه با یارج نتوان کرد چرا که منقیات قویه مزید قرحه اند و اگر طبع نرم بود
قرص طباشیر قابض و رب میوه‌های قابض و لیست شعیر مفید و هر چه در قرحه و بثور مری گفته شد تدبیر اینست **فصل شانزدهم در نفخه** یعنی ورم شدن
شکم و معده سبب او یا سوء مزاج بارد معده است یا اکل غذا کثیر یا اکل غذای کثیر الرطوبت یا اکل اغذیه نفاخه و غیره یا آنکه ماده بلغمی یا سوداوی یا صفراوی
محتبسه در معده گرد آید و باعث نفخه شود **علاج** آثار و تدبیر این از سوء مزاج معده و ضعف هضم حسب سبب برگزینند هیل در گلاب جوشانده نوشانند
فصل هفتدهم در جشاء و تمطی و تثاوب و ریاح معده جشاء آنست که آوازی وقت بر آمدن باد معده از دهن موجود گیرد و طبیعی و ناطبیعی
باشد طبیعی آنست که باعتدال باشد و باد قلیل که در معده گرد آمده باشد در روی بر آید و بدانسبب تمدد معده زوال گیرد و هضم نیک افتد و ازین جمله است آنچه از

شرب آب با متصاص و اکل مشکر و اکل طعام بتعجیل روی میدهد چرا که درین صورت هوا همراه آب طعام بسبیل تبدرق و جذب فرو میشود و در حلق و فم معده
جمع میگردد و پس طبع آن را از طریق دهن که اقرب است دفع مینماید و به تبع وی بادهای معده نیز بسند دفع میگردد اما غیر طبیعی اسباب او همانست که در نفخه گفته شد
و این چون اکثر شود و فساد هضم آرد و باشد که با ستسقای طبلی می انجامد تا و آب آنست که ابخره غیر منهضمه صاعد شوند و در عضلات فک و شفت گرد آیند و بواسطه
برد و تکاثف محل و قلت تحلیل غلظ کسب کنند و چونکه غلیظ اند مجرد دفع طبع منفعل نگردند ناچار استعانت از قوت ارادیه طلب کنند و بالضرور دهن بکشاید تمطی سببش او
نیز ابخره است مگر مخصوص بسر نیست بلکه در سایر عضلات بدن عام باشد **فائده** تولد ریح از رطوبت کثیر که در ان حرارت قلیل متعلق شود و تا در بقاء و ست
آن نباشد می بود لیکن حرارت قوی تغیر و تلطیف غذا مینماید لهذا ریح از وی متولد نمیشود دیگر برد قوی تلطیف و تحلیل غذا نمی تواند پس اگر اغذیه مولد ریاح باشند
ریح مفرط پیدا شود و الا اندک که بدو سه آروغ تحلیل یابد **علاج** در هر سه بتنقیه و تقویت معده و تجوید هضم کوشند و گلقند با دیان گلاب عسل قوتنجی و مانند
آن انفع باشند که افسنتین سنبل رومی آبنوس اذخر تخم کرفس شبت کرویا کمون سنبل دارفلفل مشک جلاب توم اهیمه دافع ریح و نفخ معده اند مصطکی بعسل آمیخته و
ناشتا بسر که خوردن و ناشتا زیت طلا نمودن انفع **فائده** جشاء حامض گاهی بحدی افتد که غذا یکبارگی خارج گردد و ازین سوء هضم و وجع معده پدید
می آید سبب او کیلوس فاسد است که در معده بند شود یا فساد مزاج **علاج** قی کنند و برای تبدیل مزاج انیسون مصطکی قرنفل گلقند آمیخته همراه طبیخ کرویا صعتر
سداب نعنع دهند اگر سبب برد مزاج و ضعف حرارت غریزی باشد تقویت معده بگلقند کنند بادیان مثقالی ریوند [?] عنب الثعلب تخم خیره هر یک و نیم درم
انیسون تخم کرفس هر یک درم گل سرخ پوست بیخ بادیان هر یک دو درم قند سی مثقال شربت ساخته در سه وزن دهند و قبل از طعام تخم کهنه ده درم نوشند
و در غذا با زیره اندازند اگر سبب اغذیه رطبه باشد تقلیل غذا کنند مرغ کبوتر نخود آب بزیره دارچینی خورند و دو دینه شش درم قرنفل ده عدد فلفل چهل عدد
جوشانده بطور قهوه نوشند بلع اسود نیم کوفته در حقنه نوبانند تا کوشش و حبس نفس کنند اگر سبب بلغم باشد تنقیه بقی و حب صبر کنند مصطکی انیسون گلقند
خورند یا نخود انیسون تخم کرفس هر یک دو زرنباد قرنفل بسباسه هر یک یک قند نه سائیده یک یا دو نیم درم بگلاب و عرق بادیان یا بماء العسل دهند مربلیه
نفع است کمون بادیان تخم کرفس کرویا انیسون فطراسالیون کاشم بر معده ضماد کنند اگر برد ورم معده باشد سداب شونیز حب الغار افزایند و اگر نفخ مع
الورم باشد ازین ادویه پرهیزند و اشیای قلیل التسخین چون شبت بشحم البط و شحم دجاج پخته خورند اگر مع وجع باشد بوزیرا وند گرد تخم شبت یا نخود تخم سداب بودینه
دهند اگر وجع اشد تر باشد بانزن کماد کنند تریاق کمونی فلافلی فودنجی دهند طبیخ انیسون صعتر مصطکی نوشند اگر سبب حرارت معده باشد جشای سوخته
عطش اندوه **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله شربت ورد [illegible] آب تمرهندی آب آلو آب انار کنند اگر اندوه قوی بود شیره خرفه با آب لیمو دهند مرغ بسماق غوره
خورند اگر از سودا باشد ترشی جشا سودا و بر از کثرت قراقر **علاج** کمون بادیان تخم کرفس کاسنی و طبیخ افتیمون افزوده دهند و بعد تنقیه جعده بابونه شبت
سداب مرزنجوش دو تو تخم کرفس بسر که پخته کماد کنند کمونی مثرودیطوس تریاق کبیر دهند حب الغراب ترید تخم کرفس برابر قدر جاورس حبوب بسته وقت شب چهار دهند
مرلیه نفخ شکم **قول** [illegible] کمون [illegible] چاورس گرم کرده کماد کنند و نیم درم [illegible] یا تریاق کبیر نیم دانگ بآب زیره یا عرق گاوزبان چهار سرخ
بدو سرخ روغن خروع آمیخته یا عرق گاوزبان دو چهار سرخ با شیره تخم خیار یا شیره کسوندی آمیخته دهند و از ترشی بادی پرهیزند **قول جالینوس** اگر ریح در جوف
سکونت گیرد نفخ و اگر متحرک بود قراقر آرد فودنجی دهند که انفعست **فصل هیزدهم در قی و غثی و تهوع و انقلاب نفس** قی حرکت معده است که

بدان آنچه در معده باشد بطریق قی از دهن برآید تهوع نیز حرکت معده است مانند قی لیکن هیچ چیز بر نیاید غثی حالتیست که بر قی و تهوع باعث باشد تقلب نفس غثی لازم را گویند ولزوم و عدم لزوم او حسب موضع ماده است مثلاً اگر ماده در معده متولد شود غثی لازم باشد و اگر از عضو دیگر ریزد گاهی باشد و گاهی نباشد و میتواند که از عضو دیگر ریزد یا بواسطه تشرب طبقات فم معده آن ماده را غثی دائم باشد **فائده** قی سیاه و کبود و منتن مهلکست و سبب این حالات یعنی قی غثی وغیره اخلاط فاسد یا طعام ردی الکیفیت است که معده را ایذا دهد یا اخلاط و طعام که بکثرت و کمیت بر معده گران آید پس حرکتی ازین حرکات و نماید پس اگر ماده در جوف معده بود قی و اگر راسخ در طبقات غامض باشد تهوع و اگر مائل بفم معده بود غثی آرد و از جمله اسباب این حالت اشیای مقیه و اکل نکس و اغذیه مکروهه و سموم قاذورات و استکراه طبع نیز باشد **انتباه** در صفرا که در معده پیدا شود عطش التهاب معده اندوه تلخی دهن خروج صفرا بقی **علاج** برای تنقیه معده قی و اسهال و حقنه نرم هر که اسهل و انسب مزاج بود بکار برند پس برای قی سکنجبین با آب گرم نوشانند و قی کنند و برای اسهال شربت ورد مکرر مقوی بصبر و سقمونیا یا طبیخ هلیله و ایارج فیقرا مقوی بسقمونیا دهند و برای حقنه بطبیخ سپستان عناب بنفشه خطمی خشک یا ماء الشعیر شکر و روغن کنجد آمیخته حقنه کنند و از خطمی بوره قند شیاف ساخته بردارند **بدانکه** اگر ماده بقعر معده مائل بود و طبقات تشرب آن نکرده اسهال و حقنه سود دارد و اما قی در اخراج ماده معده هر چونکه باشد مفید است خاصه که ماده مائل بفم معده بود و بعد تنقیه اگر قدری ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود بتعدیل کوشند از اغذیه و اشربه مناسبه شربت سیب شربت به مقوی بصندل عود گلاب شربت انار بعرق بیدمشک شربت غوره شربت ریباس گلاب شربت لیمو شربت نارنج رب آلو رب تمر هندی رب انار هر که خواهند دهند طباشیر دو درم با آب انار ترش یا آب سیب ترش دهند اگر طبع نرم بود رب به رب سیب حامض اترج دهند انار دانه ترش بیست درم مصطکی درم آب رطل پزند نصفی ماند صاف کرده سک عود هر یک درم آمیخته نوشند اگر بسیار گرم نشود پوست فستق در آب جوشانده نوشند اگر سک افزایند بهتر و اگر مریض قوی بود و وصول ماده در معده از عضو دیگر باشد بطبیخ هلیله تنقیه کنند حقنه نمایند یا باسلیق زنند تا قوت مرار منکسر شود صندل گل سرخ مورد عود لادن کافور زعفران مشک سیب به بر معده ضماد کنند و اگر دیر ماند و در معده ایذا باشد رب به شربت انار منعنع یا گل سرخ طباشیر آب سیب هندوانه مجمد بر شکم نزد ناف نهند و اگر یافت نشود مجمد دیگر بابین کتفین گذارند اطراف بندند و مالند و حیله کنند که خواب آید مرق مرغ مرغ بریان با آب غوره سماقیه حصرمیه تفاحیه حماضیه مانیه انبرباریسیه مقوی بعود و گلاب خورند و اگر حاجت بغذای قوی بود و حمی نباشد لحم دراج دهند و در تازه اطراف آس صندل سک املک کافور لادن آب سوس آب سیب آب به آب کمثری بر معده ضماد کنند طباشیر گل سرخ در آب مشروبه اندازند سویق حنطه سویق شعیر کعک نان که در تنور خشک کرده باشند خورند گل سرخ پنج سماق سه طباشیر دو سک یک کافور ربع سائیده دو درم با آب انار ترش یا آب به دهند زرک بیدانه انار دانه ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر یک یک طباشیر غوره سرخ هر یک نیم سائیده سه مثقال با آب به آب انار دهند در بلغم معدی نفخ قراقر کثرت لعاب پس اگر بلغم شور بود شوری قی و عطش اما العطش صفراوی نرسد و صبر بر عطش سود دهد و اگر بلغم شیرین باشد شیرینی قی و اگر بلغم ترش باشد ترشی قی و درین هر دو عطش نباشد اما ترشی بلغم از قصور هضم بود **علاج** اگر ماده مائل بفم باشد بطبیخ شبت سکنجبین عسلی یا بطبیخ تخم ترب خردل نمک عسل یا بطبیخ شبت فودنج ملح یا بطبیخ تخم ترب شبت عسل یا آب گرم عسل زیت قی کنند و اگر ماده در قعر بود بحب ایارج یا بحب صبر یا با ایارج فیقرا تنقیه کنند و بعد تنقیه شربت انار منعنع مطیب بقرنفل زرد درم با هلیله مربا بی زنجبیل جوارش عود جوارش مصطکی دواء المسک حلو جوارش عنبر دواء المسک مر مربه رب سیب خمر ریحانی دهند سک قصب الذریره سنبل زعفران مصطکی عود قرنفل

جوز بویا افسنتین هیل تخم ریحانی بر معده ضماد کنند اگر طبع قبض بود حقنه یا شافه نمایند صوم ریاضت نافع مرغ تیهو کبک که در و نعنع سنبل قرنفل دارچینی
جوز بویه خولنجان باشد خورند و از اغذیه غلیظه بلغم افزا پرهیز ند و کسیکه بسبب تهوع طاقت امساک غذا ندارد کمون سماق رب انار منعنع دهند شیر مطبوخ در ظرف
حدید یا مطفی الآهن نوشند صبر یا حب صبر حسب ضرورت همراه شیر مذکور دهند و کسی که مدام هرچه خورد قی کند آنرا غذا الثمرات دهند و گزیره در طعام کنند عسل خورند
ترک حرکت بعد غذا نمایند شربت انار مز نوشند مصطکی سنبل عود هر یک چهار درم کوفته در سه رطل خمر انداخته بکار برند شونیز نانخواه مصطکی عود کندر پوست
بیخ فستق برابر سایده عسل مقوم بطبیخ آمله آمیخته بکار دارند قصب الطراف کرم رامک حصرم سماق گلنار عفص بر معده ضماد کنند اگر حرارت کثیر بود کندر سنبل وغیره
در ضماد افزایند گل سرخ پنج زرک بیدانه چهار نعنع پوست بیرون پسته مصطکی عود سنبل قرفه فرنجمشک قرنفل کمون مدبر هر یک ده سایده دو مثقال سکنجبین
سفرجلی دو مثقال آن دهند که مسکن قی بلغمی و سوداویست عود قرنفل مصطکی پودینه برابر سایده یکدرم به درم گلقند دهند **قول نیازرق** غثیان
از ملوحت بلغم پیدا شود و حموضی سوداوی معده ترشی دهن عدم عطش نفخ قراقر در معده و سپرز خروج سودا در قی که از زمین جوشد و مگس نزد او نیاید **علاج**
برای جذب ماده حقنه بالکل بحدت نمایند و هرچه برای تنقیه و تقویت دبلغمی گفته شد بکار برند و بازاله آفت سپرز متوجه شوند و قرص ایلاوس النفع و قبل از
تنقیه از اشیای قابضه پرهیز نمایند دن اشنه اکلیل برگ مورد تخم قابض بر معده و سپرز ضماد کنند مرغ بریان خورند اگر سبب انصباب ماده از جگر یا زهره
یا سپرز باشد وجود آفت در آن عضو و بعد قی استراحت یافتن تا که دیگر ریخته شود و دیگر آثار حسب ماده منصبه پیدا بود **علاج** حسب ماده تنقیه و تعدیل آن عضو
ماوف کنند و قی در جایگاه او نوشته شد با سلیق زدن النفع و بعد تنقیه آن عضو تقویت معده بآب میوها و بوهای عطره قابضه وغیره کنند تا قبول ماده نماید
اگر ماده از همه تن بمعده ریزد و این در حمیات اکثر افتد به تبع حمی پدید آید و بزوال آن زائل گردد **علاج** تنقیه تمام بدن کنند مع رعایت حمی اگر بسبب
فساد غذا باشد که غذا زیاده خورده یا طعام ردی الکیفیت بود یا سوء ترتیب در اکل افتاده تقدم آن **علاج** تنقیه بقی کنند پس تقویت معده نمایند و غمز
کف پا مالند خرقه گرم بر شکم و اضلاع گذارند اطراف زیت چرب سازند حمام نمایند اگر بسبب سوء مزاج معده باشد و بدان سبب ضعف در معده افتد آثار
و علاج سوء مزاج گفته شد **فائده** غشی و قی که از ضعف معده افتد آب اشربت لیمو نوشیدن و مصطکی خائیدن مفید بود و در بحرانی در ایام باحوری پدید
آید و در امراض حاده اکثر افتد اگر باسانی آید و غلبه نباشد نیکست و اگر غلبه بود و زنگاری کراثی باشد بد که دلالت بر ماده بد دارد **علاج** بند نکنند بلکه باشیای
مناسبه مدد دهند تا معده پاک گردد پس اگر تب باشد شربت نیلوفر تسکین نمایند و در قی بی تب شربت انار منعنع اگر بسبب کرم معده باشد آثار و علاج در باب امعا
بینند **قول نیازرق** کسی که طعام قی کند و آثار برودت ظاهر بود تخم کرفس دارچینی هر یک شش انیسون مصطکی هر یک چهار درم فلفل جندبیدستر افیون هر یک دو
قرص ساخته یک مثقال و اگر طفل باشد نیم مثقال بآب بارد دهند و برای وجع معده همراه دوا وقیه شراب قابض دهند و بعد استعمال این قرص ایارج فیقرا دهند تا استفراغ
درد کنند لیکن قبل از قرص ایارج ندهند **قول جالینوس** ایارج فیقرا و همه اوجاع معده النفع است بارها تجربه آورده کسانیکه طعام قی میکردند ازین
خلاص یافته و گفته کسی که احتمال اکل صبر ندارد و آنرا خیار شنبر بآب هندبا یا آب بیخ کرفس یخنی با دیان تخم کرفس بادیان دهند و اگر احتمال صبر دارد صبر با آب
هندبا یا آب اصول حل کرده دهند و گاهی ایارج را با طریفل آمیخته خورانند و بعد رعایت قبض قرص ورد یا گلقند آب انار یا کندر سماق کمون دهند و گفته
که صاحب ضعف معده را غشی و تقلب نفس می افتد باید که آنها را قبل از طعام اشیای مزلقه خورانند و بعد طعام خبز با قابضه دهند تا طبع اطلاق نماید

وغثی و قی نیفتد و بعد اکل طعام شیٔ معتدل برفق کند تا غذا بقعر معدہ نزول نماید **قول رازی** طعام کثیر معدہ را بکرب آرد پس معدہ مضطر شود جہت دفع او و سوء اعضای ضعیفہ دفع نماید و گفتہ بعضے را چنان میشود کہ ہرگاہ چیزی خورند قی نمایند و سبب این ضعف فم معدہ است کہ بر قبض طعام قادر نباشد چنانچہ اسفل معدہ قبض میکند و گاہی بسبب رطوبت بود کہ در فم معدہ بند شود و رطوبت دری قلیل بود و یا کثیر غثی می آرد و اگر چیزی خورند حرارت و لہیب و عطش یافتہ شود پس اگر بسبب حرارت بود انار سفرجل قواکہ قابضہ سماق غبیرا بزرالورد بزرالبنج دہند و اگر بسبب برودت باشد ایارج فیقرا دہند کہ در ساعت خلاص مینماید و گفتہ شخصی بود چون چیزی میخورد بعد دہ ساعت یا کمتر وجع معدہ پیدا میشد و قتیکہ چیزی مانند گلی کہ از سرکہ سیجوشتی میکرد وجع ساکن میگردید بہمین حال بیست سال گذشتند دانستم کہ بسبب برد فم معدہ است شمر صرف ادم تسخین معدہ بضمادات نمودم اغذیہ گرم کہ دور از ترش شدن بود دادم چون سطنجبین عسل خوراندم لیکن اندک صحت شد و گفتہ این سفوف حابس قی بلغمی مقوی معدہ است پوست ترنج گل سرخ قرنجمشک ہریک یک قرنفل ہیل جوز بویہ سعد نعنع ہریک چہار مصطگی سنبل کندر سک ہریک پنج عود ہفت حب الآس پانزدہ قند دو چند ہمہ شربتی ہفت تا دہ درم **قول شاپور ہندی** قثا دشتی خورد یعنی کچری قند ہریک درم سائیدہ دہند **قول قفقور ہندی** طین قشقہ یعنی کوپی چندن بخمیر گرفتہ در تنور پختہ سرد کردہ سائیدہ یکدرم بعسل دہند **قول عماد الدین محمود** ہلیلہ زرد درم بعسل دہند آب نقرہ تاب یا چراغ گلی کہ چرب باشد بآتش تفتہ در آب سرد نمودہ یا نخواہ سوختہ در آب انداختہ نوشند صندل سفید کشنیز ہریک چہار افیون یک بگلاب بر معدہ ضماد کنند **قول لانزوربیر** اول بدہن مسہم تکرم قی کنند و بعدہ تنقیہ گل سرخ غنچہ انار ہریک دو مصطگی بسد ہریک نیم صندل زرد دو سائیدہ دو درم دہند عجیب آب انار ترش شش اونس آب پودینہ دو اونس قند قدری بر آتش نہند صندل زرد گل سرخ ہریک درم صرہ بستہ اندازند چون بقوام آید طباشیر قدری آمیختہ دہند کشتہ تبیت روغن بلسان سہ قطرہ بہ بیضہ نیمبرشت یا بنبات آمیختہ یا نارجیل دریائی بآب سودہ یا فاوزہر بآب سودہ یا خنک بآب سودہ یا فاوزہر بشربت انار منعنع آمیختہ یا انار دانہ فودنج ہریک دو درم مصطگی نیم درم سائیدہ بآب دہند نمک شور یا نزدہ حبہ آب یکنیم یا دو اونس گداختہ آب لیمو یکنیم اونس آمیختہ فوراً نوشند یا آب لیمو یک نیم اونس آب سادہ نہ اسکرو پلو فند قدری در ظرف دیگر آمیختہ اول آب نمک مذکور پس این نوشند کہ حابس قی و معرقست کافور در بینی مالند اسفنج بسرکہ گرم تر کردہ بر معدہ نہند و قبکاک وسرکہ آلودہ برگردن پیچید سر و دو دست در آب دارند مرزنگین سازند نان بسرکہ تر کردہ مصطگی مسحوق پاشیدہ بر معدہ بندند خمیر آرد مرزنجوش قشر ترنج بآب پودینہ سائیدہ یا مرزنجوش فودنج حماض برابر بسرکہ سائیدہ بر معدہ ضماد کنند آب آہن تاب نوشند و از اشیای گرم مرغن اچار آفتاب یا ہتاب پرہیز ندو بعد رفع قی جوارشات و مقویات معدہ بکار برند و گفتہ اگر مادہ از ہمہ تن یا از عضوی بمعدہ آید و باعث قی شود تنقیہ بدن کنند پس تقویت معدہ نمایند اطراف مالند و در آب گرم نہند و گفتہ اگر قی زود زود آید و مادہ سخت گرم باشد اطراف در آب بارد نہند و طلای خنک بر معدہ گذارند **قول اندری** تین تورا داپرچینی حب مرجانی حب صندلی حب می اتالا یا دیار ودا انور بفیو رما دو دیا ارہ ماتیکو گلابی کلان سرکہ گلابی سفوف کوہی کیتوا ونیو ریاس شربت شربت رومانس ازید اسربت اورتیلا ما ئیو رطبیخ چنائی طبیخ کونفورتا نیو دعرق مصطگی یا عصارہ افیون قرص کالیا موسکا نامیسوی لادن لو و دیکو اینہمہ مفید اند ہر کہ مناسب انند دہند روغن مصطگی بر معدہ مالند او کوانیتو اسپنی تنکیو لورتیا ادکوانیتوا یوسین تبدو بر معدہ ضماد کنند **قول جوان کورو** وقت قی قعر معدہ سوی بالا میل مینماید پس فم بالای او کشادہ و فم زیرین او کہ بواب گویند بند میگردد و دومی حرکت میکند عکس حرکت طبعی

پس قی میشود بدانکه وقت قی غشای بیرونی مری فقط حرکت مینماید و اثنای بلع غشای بیرونی و درونی مری هر دو بحرکت می آیند لهذا قی عسر و بلع
آسان میباشد **فائده** اگر در قی فقط غذا آید بغیر اختلاط ماده یا فقط ماده بود بغیر آمیزش غذا و اندک آید و مریض بی آرام باشد کین تیلیو پانزده دانه یا اکوا بینڈ یکتا
سه اونس یا خمر امپی تیکو یکنیم اونس یا دتیر یولو پرانکو یک اسکروپلو دهند و اگر ماده صفرا باشد کین تیلیو دهند اگر مقئی نگیرد در طبیخ کور ڈیال ریوند چهار اسکروپلو سنبل
چهار دانه جوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته دهند تا اخراج ماده نماید بعد تنقیه لادن افیونی سه انه دهند ضماد مبرد بر ضلع جگر و غیره نهند شعیر مقشر
نیم اونس بجگاسنی اونس صندل زرد درم گل سرخ مرزنجوش هر یک مشتی در ظرف سفالی جوشانده صاف کرده ریوند یک نیم درم گلقند شش اونس ترکرده صاف نموده دهند سه
شربت در هر شربت روغن دتیر یولو هشت قطره آمیزند اگر ماده نباشد و فقط سوء مزاج کبد و احشا بود اسلیم دست است دو سه بار زنند پس اسپی تیماریرائی عرق
سوهی است گذارند اگر کافی نبود آب برف نوشانند و گفته اگر بسبب کثرت قی هر چه خورد اندازد و قریب مرگ رسد حب مزلیه قی دو اسکروپلو دهند شش تر وز اگر کافی
نبود روغن دتیر یولو هفت قطره در عرق یا آب آمیخته دهند اگر کفایت نکند پیه چنان با آب انار ترش ترکرده در روز دو سه بار دهند اگر اینهم کافی نشود صبحی لوزار دو
ما تیکو روز دو یکدرم دهند ضماد کوتفور ناتیو در برناف و معده گذارند در روز دو بار و اگر بسبب بلغم باشد دتیر یولو پرانکو دهند اگر نگیرد حقنه کنند اگر اقبال
نماید در طبیخ کور ڈیال دیاکاتولیکو چهار درم سنا دو درم قرص غاریقون درم ترکرده صاف نموده دهند بعد تنقیه مصطکی کندر هر یک اسکروپلو بعصیر نعنع عدد
آمیخته دهند **قول بقراط** اگر ثقل معده و تلخی یا بیمزگی دهن باشد و از قی خفت شود بدانند که از امتلای معده است پس در صفرا کین تیلیو و در بلغم دتیر یولو
دهند و اگر ثقل و غیره نباشد و از قی خفت نشود و با وجود این حمرت باشد بدانند که از امتلای عروق است فصد تکرار کنند و اگر معده ضعیف بود و هضم نباشد
و ثقل معده و غیره نبود تقویت معده کنند هم از خارج و هم از داخل و فصد و مسهل بکار نبرند **قول جوان کورو** و اگر کسی بغیر وجع معده وحمی هر چه خورد قی
کند ضماد حب الغار بر معده گذارند و دو اونس خمر مطیبه که در و زنجبیل شش دانه سنبل چهار دانه ترکرده باشند نوشانند و هر چه بر معده برای تقویت نهند گرم
کرده گذارند و مرق و اغذیه نرم ندهند بلکه کباب و غیره خورانند و بالای غذا تا سه ساعت نگذرد آب ننوشند و تا چهار روز طحال خوک پخته خورانند کین کین
نیم درم بدو اونس خمر نوشانند عرق پودینه دو اونس دهند نمک افسنتین اسکروپلو بیک قاشق آب لیمو آمیخته نوشند تریاق با کنا مغز نان تخم طلیه سائیده بمعده
ضماد کنند و گفته سبب قی همیشه صفرا نیست بلکه بلغم خام است که بسبب برودت معده نضج نیابد و سبز گردد پس درین فصد و مسهل ضرر دارد دمگرا دوبه مجوفه الکالیکو دهند
و گفته سبب قی سیاه خلط ترش پانکریاتیکو است که بصفرای خالص در اثنا عشر آمیزد و سیاه گردد چنانچه اگر خلط مراره گوسفند را بروغن کبریت یا بروغن
دتیر یولو آمیخته در آفتاب نهند فوراً سیاه شود و امتحان ترشی پانکریاتیکو آنست که این قی را در ظرف فلزی نهند سیاه شود و این مهلک است باید که روغن بادام
سه اونس شکر دو اونس در مرق مرغ نیمگرم آمیخته حقنه کنند تا اخراج ماده طبیعی شود بعده به شیر خر دو رطل یکبار نوشانند اگر مقئی ضرور بود اکوا بینڈ یکتا سه اونس دهند
قول بقراط خربق ابیض یا ایستی بیو دهند پس آسیلم زنند اگر معلوم شود که بسبب پرستار سال علق فرمایند آخر برای تبرید احشا و شیرین کردن ماده
بالرجبن یا شیر خر بمقدار کثیر نوشانند چند بار و اغذیه سرد و سریع الهضم چون بچه مرغ سلحفات بچه اندک روزه بقر گاوزبان کاسنی سبز دهند و از نمک خمر جبن
حموضات پرهیزند و اگر شیر خر چهار رطل بیک یا دو بار بتفاوت نیم ساعت نوشانند اسهال کند و حدت ماده و حرارت احشا نفع سازد و از ضمده ادهان
پرهیزند که حبس چنین ماده ضرر دارد آبزن اگر مر انفع بلور تیار مفید **دوا** مصطکی صبحی خایند **دیگر** پوست نارجیل هندی بآب سوده یا پوست نارنج خشک

کرده سائیده یکنیم درم بآب گرم یا عود مصطکی هریک نیم درم شربت انار یک شش درم آمیخته یا پودینه پنج درم سائیده یا فلفل نمک سنگ برابر سائیده
یا رماد برگ درخت بڑ لطفل نیم و بجوان یک یک سکر و یا بعسل آمیخته یا رماد یا پر طاوس و حسیه بعسل آمیخته یا قاقیع پوست سائیده بآب تارین یا کہربا نیم درم بگلاب
یا زیره مسحوق بآب بارد یا آب برگ جامن بعسل آمیخته یا رماد ریش نارجیل نیم یا یک سکر و یا بعسل آمیخته دهند **دیگر** برگ انار بر فم معده ضماد کنند **دیگر** عروق الصفر
سه عدد سوخته در نیم رطل آب سرد کنند و دهن ظرف بند نمایند تا بخار بر نیاید پس ازین آب دو یا چهار درم نوشند حابس قی بلغمی **دیگر** قرنفل چهار عدد گلاب ده درم
جوشانده قرنفل دور کرده دو سه بار نوشند **دیگر** مغز تخم نیلوفر در آبی که ریگ گرم در و سرد کرده باشند تر نموده یا انگشت چوب درخت نیب در آب سرد کرده یا انگشت
چوب درخت پیپل در آب سرد کرده یا ثاث سوخته در آب سرد کرده یا خزف تفته در آب سرد نموده یا گل ارمنی تفته در آب تر کرده یا خرقه سبز ابریشمی سوخته در آب سرد نموده
یا رماد یا چکد شتی در آب تر کرده آب صاف نوشانند **دیگر** فوفل سپکه گاو سوده دهند و برنج ساٹھی در آب تر کرده نوشانند مزیل قی شرب خمری **دیگر** سماق
درم کمون دو درم سائیده یک نیم درم بآب بارد دهند مزیل قی دائم که آب و طعام در معده نماند **دیگر** نارنگ درم بآب بارد دهند مزیل قی صفراوی **دیگر** بیضه
مسلوق یا بادنجان در نمک آب جوشانده خورند **دیگر** کنول گکری نمار خورند آب انگور نوشند گل خوشبو بویند **دیگر** قرنفل با آمله یا پسته یا جوز بویه دهند
دیگر بادیان بآب سرد نوشند مسکن غثی که در حمی شود **دیگر** پوست بیرون پسته بآب جوشانده نوشند **دیگر** سلق خورند **دیگر** املیله دوازده عدد آب شش رطل
بپزند سومی ماند صاف کرده در دو دو اونس این عسل اونس آمیخته نوشند تا پانزده روز **دیگر** سنگجراحت اسکر ویلو یا قند سیاه آمیخته دهند حابس قی **دیگر** مردارسنگ
بآب انار شیرین آب انار ترش بیست و یکبار تصفیه کرده دارند و وقت حاجت قدری یک سرخ در تباشه دهند برای قی صفراوی غیره و اسهال خون انفع **دیگر**
فلفل یک نیم درم قند ده درم سائیده آب لیمو دو توله آمیخته در دو دفعه نوشند مزیل قی صفراوی **دیگر** کرنجوه کوفته بآب بارد دهند مزیل قی کنه هیچ دوا از رود
دیگر زرنباد گرم ناخورده سائیده قدر نبق حب بسته یک یا دو حب همراه گلاب یا آب بلح کنند **سکنجبین** شکر در دیگ مستوی کنند بعده سرکه آنقدر که
سخت ترش باشد و شکر را بپوشد ریزند و بر آتش نرم بلکه بر باد گرم نهند تا شکر بغیر غلیان گداز و کف که آید بردارند پس آب که دو اصبع بالا آید انداخته بتدریج
بقوام آرند **شربت ورد ساده** گل سرخ تازه دو رطل آب ده رطل بپزند چون خوب جوشد طعم و لون او بر آید صاف کرده سه رطل آب قند دو رطل
آمیخته قوام کنند اگر قوی خواهند قند برابر آب کنند مزیل حمی و غم و عطش مبرد مجفف موقد معده مقوی قلب مسکن حرقت اشتعال ملین طبع و چون تلیین وی بعصرا
بالآخر قبض می آرد و از آنکه عمل او بعصر است آب یا دوا اعانت مید بهر اسهال **شربت ورد مکرر** ورد تازه دو نیم رطل آب دوازده رطل بپزند چون دو رطل
سوزد صاف کرده دو رطل ورد دیگر اندازند و بپزند که یک نیم رطل آب دیگر بسوزد باز صاف نموده یک نیم رطل گل دیگر اندازند و بپزند چون یکنیم رطل آب دیگر کم شود
صاف کرده ورد دیگر یک رطل انداخته بپزند چون یک نیم رطل دیگر کم شود باز صاف کرده نیم رطل گل دیگر اندازند چون یک نیم رطل دیگر آب بسوزد و چهار
رطل ماند صاف کرده قند شش رطل آمیخته قوام کنند شربتی چهار اوقیه بآب سرد و خاصه شربت ورد است که هرچون بعد او آب سرد نوشند خوبتر عمل کند تا که
در معده باشد برای اسهال صفرا و بلغم و تسکین حرقت معده و تبرید و احتراقات و حب حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و صفرای سوخته و ضعف
معده دگر کرده و حمی غیر خالص و مرکبه نافع **شربت انار منعنع** آب انار ترش چهار رطل نعنع تازه دو دسته عود آمله مصطکی هریک دو درم پوست بیرون
پسته پنج درم سوای مصطکی کوفته همه را با آب انار جوشانند تا نصفی ماند صاف کرده بدو رطل قند قوام نموده مصطکی سائیده آمیزند مقوی معده مزیل قی صفراوی

شربت زرشک زرشک منقی نیم رطل عناب بزرگ شصت عدد گل سرخ ده درم آب دو رطل بپزند نصفی بماند صاف کرده بیک رطل قند قوام کنند برای امراض
دموی و باشرا نافع **شربت مروارید** آب زرشک آب سیب شیرین هر یک سه صد درم آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه درم بثلث وزن قند قوام کرده
مروارید محلول بآب ترنج شش درم آمیزند برای لسع افعی و کرب و خفقان و غشی و انبعاث اشتها انفع یا و زهر سموم و در اکثر امراض قائم مقام تریاق کبیر
جوارش عود طباشیر سفید بیل مصطکی هر یک دو و نیم درم عود غرقی نه درم آب ترنج نیم رطل قند دو رطل طیار کنند **قرص ایلاوس** تخم کرفس انیسون
هر یک پانزده افسنتین ده سلیخه بیست مرفلفل افیون جند هر یک دو و نیم قرص سازند شربتی تا دو درم **فصل نوزدهم در قی الدم** اگر بسبب انشقاق و
انفتاح رگی از رگهای مری یا معده باشد سبب انشقاق ضربه یا ماده حاده یا کثرت خون است و سبب سستی و تری عروق اکثر تری مزاج و نیز یبوست میباشد وجود
آفت در مری یا در معده وجع معده و اگر در مری وجع ما بین کتفین بود **علاج** اگر امتلای خون بود باسلیق یا اکحل زنند و قدر کمین خون برآرند و اگر کثرت خون
نباشد اندک اندک بدفعات گیرند اطراف بندند محجمه بر ساقین نهند حقنه نمایند تا اماله ماده شود و شربت انجبار شربت انار شربت به شربت لیمو شربت سیب قرص گلنار
قرص طباشیر کافوری یا قرص کهربا با آب بارتنگ سماق یا بشیرهٔ خرفه دهند گلنار عفص گل سرخ کهربا گل ارمنی صمغ عربی هر یک یک افیون نیم سائیده نیم درم
دهند گل ارمنی صمغ عربی گلنار دم الاخوین کندر برابر سائیده قدر حاجت بده درم آب به و غیره دهند گل ارمنی با آب به ترش مفید بلوط خرنوب سماق
خورند مویز مع دانه تناول نمایند پس اگر آفت در معده باشد یکدفعه خورند و اگر در مری بود دوا اندک اندک در دهن گیرند و بتدریج فرو برند بسبیل ستلطف گلنار
صمغ عربی بلوط خرنوب با آب به بر معده ضماد کنند ماش مقشر یا پیچه گوسفند بسماق صمغ عربی کهربا خورند سماقیه حصرمیه ریباسیه انفع و از غذای شور و تیز پرهیز نمایند
و این جستم خطیر است اگر بسبب وصول آفت بکبد یا بطحال یا بسپر باشد که از آنجا خون در معده آید و بقی برآید وجود آفت و تباهی در آن عضو گواه بود پس اگر خون
بد بو بود از جگر باشد و در ذوسنطاریا کبدی اکثر افتد و اکثر مهلک باشد اگر مع ذوسنطاریا یا باشد و اگر سیاه و غلیظ و ترش باشد از سپرز بود و اگر از سپرز بود تقدم غم
و گاه گاه از دهن منخرین نیز ظاهر شود **علاج** در فصد درنگ نکنند و بمراعات که اول گفته شد خون برآرند و اماله ماده بجانب مخالف سازند و تدبیر عضو آفت
پردازند و در کبدی قرص ریوند شربت انجبار شربت زرشک آب انار ریوند صندل زرک آرد جو آب کاسنی برکبد ضماد کنند باقی تدبیر از علاج جویند و کذا و
هر عضو که محل آفت بود کوشند بطریقی که در علاج آن بضبط یافته و گاه بود که چون محجمه یا شرط یا بغیر شرط بر جگر یا سپرز نهند و استلا قوی شود قی الدم که از عضو باشد
باز دارد **فائده** اگر بسبب قروح و تاکل معده باشد آثار و علاج او در قرحه معده گفته شد و نیز ریم و قشور در قی آید مع خون **فائده** اگر سقطه ضربه بر سینه رسد
و قی الدم پدید آید بر تشقق عروق گواه باشد باید که فصد کنند و بعد فصد ماش مغاث اقاقیا گل ارمنی صبر با آب مورد بر موضع ضرب طلا نمایند قرص کهربا بشقاق
بشیرهٔ تخم خرفه بیان دهند و باشد که بفصد حاجت نیفتد **فائده** اگر بسبب انفتاح عروق سستی و تری آن باشد بسبب تری مزاج و استعمال اطعمهٔ تری آور
باید که فلونیا فارسی سنجرنیا دحمرثا دهند و اگر حاجت آید فصد نیز کنند **فائده** اگر بسبب انفتاح یبوست باشد در ترطیب کوشند شربا طلاء تا تغییر مزاج
میسر آید اتفاق افتد انکار نفر نمایند مگر اگر دانند که یبوست مادیست **فائده** بعضی باشند که بقی الدم بنوبت معتاد بوند و از خروجش نفع یابند پس اگر یادوار باشد
بند نکنند مگر وقتیکه موجب ضعف و اشتداد میگردد **قول بقراط** قی الدم که بغیر حمی باشد نیک است و عکس آن بد **نکته** چون در قی الدم فصد کنند و از
خروج خون مریض راحت یابد بند نکنند و بطریقیکه اول گفته شد برآرند **انتباه** اگر بسبب اکل ادویه گرم باشد خمیر یک شیر دو آمیخته اندک اندک نوشانند

عفص اقاقیا گل سرخ گل ارمنی وقدری افیون با آب مورد بر معدہ طلا کنند مرغ بسماق زرک تا خورند **قول لازوردیر** تین تورا بیماقی تیس شربت روزانس سیکاس طبیخ گل لالہ فلونیا پیرسیکو دہند ریوند درم تا ہفتہ خورند عفص گلنار ہر یک دو درم افیون قیراطی سائیدہ با آب بارتنگ آمیختہ بر روز اندک اندک خورند وقت صحت خون بزغالہ سرکہ تند ہر یک رطل جوش خفیف دادہ سہ روز نہار نوشند عجیب آب برگ انگور آب برگ بارتنگ آب برگ عصی الراعی آب برگ بادروج آب برگ وشاخ خرفہ نوشیدن نافع **قرص طباشیر کافوری** طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر یک دو گل سرخ رب سوس ہر یک شش مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفہ ہر یک چہار کافور یک زعفران نیم بلعاب اسپغول قرص بندند شربتی تا دو درم برای اسہال قوی و نفث الدم وکرب وعطش وسل ودق وخفقان حار وحمیات حادہ نافع **قرص کہربا** کہربا بسد تخم خرفہ صمغ عربی کشنیز ہر یک پنج تخم حماض شاخ ایل سوختہ قشر بیض سوختہ ودع سوختہ گل مختوم گلنار سک ہر یک سہ بزرالبنج ابیض اک منقی کتیرا نشاستہ ہر یک دو مصطگی مقلو زعفران افیون ہر یک یک قرص بندند شربتی مثقالی برای اسہال الدم ونزف الدم جمیع اعضا نافع **قرص گلنار** گلنار گل ارمنی صمغ عربی سلیخہ ہر یک چہار گل سرخ اقاقیا ہر یک سہ کتیرا دو با آب گلنار قرص سازند شربتی مثقالی مزیلہ اسہال مزمن **قرص ریوند** ریوند صمغ عربی ہر یک پنج لک مغسول دو نیم تخم کرفس یک گل ارمنی چہار انیسون دو با آب بارتنگ یا آب زرک قرص سازند شربتی نیم مثقال **فصل بیستم در جمود دم ولبن در معدہ** غشی عرق سرد و باشد کہ نافض قوی افتد بہ جہت حرارت از خطا بر سوی دل باز گردانند واین ردیست **علاج** سکنجبین بطبیخ تخم شبت یا پودینہ آمیختہ نوشند گرم گرم وقی کنند انفحہ ارنب نیم درم بطبیخ برشیاسفت آمیختہ دہند خل نوشند و شربت شیر نیز خل خوشست کہ در تحلیل بند و آب پودینہ دو قاشق تمام دو درم یا نمک آمیختہ نوشند پودینہ خشک پنج درم خورند شیر بستہ کشتا باید اگر قدری با آب نعنع وسکنجبین آمیختہ نوشند خل شیر بستہ را چوب انجیر با آب آمیختہ دارند چون اسب شود آب صاف گیرند ورماد دیگر اندازند بہ توچند بار پس آن آب کو نوشند تا شیر منعقد قم سائیدہ با آب گرم دہند تا شیر جامد بگدازد جاوشیر طبیخ تخم کرفس با عسل آمیختہ نوشند چون بگدازد پس با عسل قی کنند **قول جالینوس** اگر خون یا شیر در معدہ وامعا مثانہ سینہ منجمد شود ردیست خصوص در سینہ ویل انسب غشی خفقان وفواق تشنج اختناق ضیق نفس پدید آید باید کہ انفحہ جدی یا تریاق طین قدر بندقہ با آب گرم دہند خرالدیک اگر بطبیخ انجیر نافع **قول بنارزق** چیزی بہتر از تریاق طین نیست **قول لازوردیر** اشیا ملطفہ سکنجبین بزوری دہند تا پاک کند بعدہ دوغ آہن تابیدہ وانہ اشیا قابضہ پرہیز ندہند **تریاق طین** گل مختوم چہار انفحہ ارنب سہ انفحہ آہو جنطیانا تخم سداب برگی زراوند گرد مر انگزد ہر یک دو بعسل وخل آمیزند و معجون سازند **فصل بیست ویکم در فواق** حرکت طبقہ داخلیہ معدہ است بفواق بہ تبع حرکت فم معدہ و چونکہ فم معدہ بفم معدہ حرکت مینماید بفواق پیچیدہ شدہ **فائدہ** فواق کہ در امراض حادہ پدید آید یا در مجروح پدید است بلکہ مہلک و نیز آنکہ بسبب برد وضعف طبع باشد مہلک بود واگر با او اسہال باشد مخوف بود اگر با غشی یا لیسر غس یا تشنج باشد بد است اگر بسبب مادہ حادہ حریفہ یا اکل غذا یا دوای حار الکیفیت باشد تقدم اسباب بوجہہ چون قی زرد سبز سیاہ اتفاق افتادن یا دوای حریف چون فلافلی وغیرہ یا غذای حار الکیفیت خوردن انجا کہ مادہ تیز سبب بود شدت عطش وسائر علامات کہ لزوم وی است پیدا باشد وعامست کہ مادہ مذکور در معدہ پیدا شود یا از جگر وغیرہ بروی ریزد **علاج** اول سکنجبین وآب گرم قی کنند لعاب اسپغول روغن بادام سکہ روغن گل روغن بنفشہ گلاب آمیختہ ببرف سرد کردہ نوشند ماءالشعیر بروغن بادام آمیختہ سرد کردہ نان با آب بارد یا آب انار شیرین آغشتہ یا مرق اسفاناخ کدو خیار خورند اگر طبع نرم بود بیست شعیر نشکرہ دہند مرق انجا درس صمغ پیہ ملیا کردہ خورند آب کدو آب خیار لعاب بہدانہ روغن تخم کدو مفید صندل گل سرخ بگلاب یا آرد جو خطمی اسپغول

آب عنب الثعلب و روغن گل بر معده ضماد کنند اگر حمی نبود مرغ صفرت بیض نیم برشت تا آب انار آب غوره خورند و بسیار باشد که آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن
و مسکه در طعام کردن از دیگر تدابیر مستغنی سازد و اگر ساکن نشود و بلیله زرد ایارج فیقرا با شکر دو درم دهند اصابع دست و پا بندند **قول جوان گورو** و آب زنان
آب بارد شیرین کنند شیر تازه رطل نهار نوشند کرمیو تیز تا آب گرم روغن بادام فی آتش مرق مرغ آمیخته دهند حب کوتر افیون نافع و گفته خمر ای تکیو
یا کین تیلیو یا زده دانه بچهار اونس مرق مرغ آمیخته نوشانند تا قی شود روز دوم با ایارج فیقرا حقنه کنند اگر کافی نبود حب ایارج درم دهند سه چهار مرتبه تفاوت
اگر اینهم کافی نبود کالومیل یا نو اسکر و لیو دیا گرید با راسیلیو شش دانه لادن افیونی دو دانه حب ساخته دهند و بعد تنقیه نان گرم بخم کرده دو اچینی بود بینه فسنتین
تر بود آغشته بر معده نهند خمیر جیش که در وی زنجبیل چهار سرخ تر بود نوشند کبوتر زنده شکم شگافته یا پیاز دو کرده در روز چند بار بر معده نهند خمر بسیار گرم بر معده
مالیده بر بود یا رو ماتیکو رو زاد یا چند مسحوق باشند ضماد حب الغار بر معده نهند روغن بادام فی آتش چهار اونس یا کرمیو تیز تا گرم دو نیم درم بسبد طیار یا جشتم
سرطان آمیخته بود دهند برای فواق کا از حدت دوا بود نافع و گفته اگر بسبب مادهٔ ترش بود حب کوتر افیون سه درم لادن افیونی شش دانه آب سه رطل آمیخته
چهار اونس بعد پنج پنج ساعت دهند حب جاذبه دو اسکر و لیو مرق مرغ بتوقف پنج پنج ساعت دهند و گفته اگر بسبب فالغمونی دماغ باشد هذیان حمرت عین
فصد کنند روغن گل و نقاسیو تنها یا اتسیر مطبوخ کاهو آمیخته مالند و بر در زا کلیلی یا معده شرط زنند که برای فواق مهلک انفع است و گفته اگر بسبب خواص می باشد
تقدم حمی یا عدم ثقل در عادم نفع بقی آب سنگ پاین بعد سه سه ساعت دهند برداتیکو سفید برگ شبت غار بیست چهار عدد آب یک گالن در ظرف گلی جوشانند
تا نیم ماند و بیز داتیکو مرلیچی سکی نیم اونس آمیخته پنج اونس بعد چهار چهار ساعت دهند تریاق با کنار بر روغن یا تیو آمیخته بر معده مالند اگر بسبب احتباس
رحم خلیط در فم معده یا طبقات معده یا در مری باشد قی و اسهال تقدم اکل اطعمه نفاخه و عقب تخمه پدید آید و مشایخ اکثر افتد و با طفال نیز بسبب شرب
شیر آید **علاج** خمر قدری نوشند سداب نمکی مثلث یا تخم دهند تریاق اربعه آب پودینه یا بورق بعسل دهند مصطکی زنجبیل کمون نعنع خورند مضغ کنند و بر عطش
سینه نمایند دهان گرم عطر در فم معده مالند اغذیه لطیفه خورند و از مغلظات و نفاخات پرهیز نمایند و آروغ آورده ان کوشند **قول جوان گورو** طبیخ قودنج
شفتالو نوشند بطبیخ جاشا پودینه افسنتین برگ غار آبزن کنند نان گرم تنوری به روغن بومادران که در وی کمون جوش بود تر کرده بر معده نهند مجمر بخار پست ساعت
تا پنج ساعت بر معده نهند و گفته اگر بسبب بند شدن رگ جگر باشد که ریح فرو شدن نتواند بر روغن زرد و روغن بنفشه حقنه کنند بعده دیافیقون سیانوذ
اگر بسبب تولد رطوبت کثیره در معده باشد ثقل معده کثرت آب دهن قلت عطش فساد هضم **علاج** بطبیخ تخم ترب سکنجبین نمک قی کنند با ایارجات تنقیه نمایند
تخم کرفس دو قوله کمون زنجبیل انیسون سنبل سداو نذکر دو مرچ چند خورند جوارش کمونی یا عنصلی فرزیت آمیخته ضماد کنند مصطکی خایند فلافلی دار چینی و قدری
جند بیدستر با عسل آمیخته جرعه جرعه و معجون کمونی تریاق اربعه تریاق کبیر نافع قسط زعفران گل سرخ مصطکی هر یک نصف چهار اسارون یک افیون نیم مثقال
اسطوخودوس قرص ساخته نیم درم دهند سداب با عسل یا چند نیم درم سرکه یا اسارون درم عسل آمیخته آب گرم دهند تخم کرفس معده کمون برابر سائیده مثقالی
دهند حمام نمایند چند بیت آمیخته بشکم مالند نخود آب تخم حمام سرکه و ادویه گرم دهند **قول ثابت** تخم نمام دو درم کمون درم تخم سرف دهند و بخوابند پس
شکم او را تکمید کنند در روزی غذا ندهند پس حمام برند و اغذیه یا بسه چون قلایا کباب مطجنات خورانند اگر کفایت کرد فبها والا گلکند پنج راسن فودنج سداب
هر یک سه صعتر تکمیم قرص بسته مثقالی آب کمون دهند **قول لارزو ربیر** چند درم آب نعنع یک یاد و قاشق آمیخته دهند قرنفل و دهن دارند تخم

شبت سه درم خرنوب شامی ونمس ترکرده یک وقاشق دهند تخم بادرنجبویه بستانی چند سه درم مرکی سه ونمس صندل نیم افسنتین مصطکی دو درم بجوشاند درم آب او ویته صاف ساخته یکدرم
سماع ... بانفسه ... شبت ... نارد کرده جوزبوا قرنفل چند سرکیدرم دو درم بر معده ضماد کنند سد با دیان هر یک دو نیم درم آب یک پیاله
جوشانده بنبات شیرین کرده یا کمون دو درم ... جوشانده با طبیخ حبوبات یا طبیخ دارچینی یا طبیخ مصطکی بنوشند بسا نیم درم سنا کوه دو درم در حقنه کرده
ازینها برآرند شکسته بخته درمقابل خود معده آورند ... در چشم کشند قول جوان کور و هو یادان اکلیل شبت حاشا فودنج بخم ابیض جوشانده تخم قره
صره بسته بر معده کما دکنند اگر سماکی ... چهار دانه آب لیمو نیم قاشق دهند اگر کافی نبود حب ایارج یا ایارج یا جیوسه چهار مرتبه بفاصله یکروز دهند و کمین تحلیل
و امتلای انفع شبت نیم درم در آب جوشانده صاف کرده ... اولس بنوشند و بعد تنقیه چند دو درم مصطکی سه درم ... روغن بیدبر کی داوس ... آتش نیم
بزند و بر معده مالند مصطکی قرنفل عود دارچینی جوزبوا هر یک درم اذخر سنبل هر یک دو درم تخم ... کان جوشانده خرقه آلوده بر معده گذارند آخر لادن افیونی دو دانه
دهند اگر بروده آبزن با آب شیرین کنند اگر سبب کثرت اکل غذا باشد تقدم آن و بسا باشد که ترک ریاضت معتاده و حمام باعث این شود علاج بر بودی آب گرم نوشیده
قی کنند تقلیل غذا نمایند و در تجویدهضم کوشند اگر ترک ریاضت سبب باشد ریاضت کنند اگر سبب سوء مزاج بارد معده باشد قلت عطش رغبت با شیای گرم دیگر
آثار سوء مزاج بارد معده و بیان و کودکان که مرض دراز کشیده اکثر افتد بسبب ضعف حرارت ایشان علاج برای تسخین معده تخم کرفس و کمون
و غیره ادویه که در طول گذشت خورند و ... قول جوان کور و آبزن با آب گوگرد کنند
تریاق ... سنگ هر یک ... حب بندند چهار سکره بلیوه دهند صبح انجدان یک
اسکره بلیوه اگر سبب ... تریاق ... اکنا هر یک سکره بلیو با نیم درم مرق
مرغ با نخود ابیض دهند اگر مع الوجع بود تخم شبت نیم درم ... اولس جوشانده دهند ... ترکرده بر معده نهند قرنفل
... روغن انیسون ... قاشق مرق ... طبیخ ... زعفران گل سرخ سنبل هر یک دو سکره بلیوه لادن افیونی سکره بلیوه
معجون ... سکره بلیوه دهند بدانند که انفع تدابیر ... حرکت عنیفه است چون خلط شدید ... قوی و جمیع اعراض نفسیه و ایضا
... نفس مصابرت بر عطش مفید اگر سبب ... معده ... حاد اگر ... علاج بالیدن ... آب کاسنی آب عنب الثعلب دهند شربت
... انفع ... قول جوان کور و ... بشیره ... سکره بلیوه ... ضماد کنند ...
با آب انار ترش یا شربت لیمو یا ... دهند شربت بزوری کاسنی ... درم گل سرخ پانزده
درم تخم کشوث ریوند ... بسته هر یک پنج درم شب در آب ترکرده صبح با آتش نرم جوشانده صاف نموده بدو رطل قند قوام کنند شربتی ده تا پانزده درم
برای سدهٔ ماساریقا و جگر و احشا و ورم احشا نافع مدر بول ملین طبع و سکنجبین و شیره خیارین مزیل یرقان و حرارت کبد و معده و شربت عناب مزیل حصبه و جدری حمیات
دموی و صفراوی اگر سبب ورم معده باشد آثار و علاج او در ورم معده جویند قول جوان کور و فصد کنند ... دهند اگر کافی نبود لادن افیونی
سه دانه دهند اگر سبب ... باشد که در معده افتد و این عقب استفراغ مفرط و حمی طویل و جوع مفرط افتد و ردیست چراکه از افنای رطوبات معده و یافت و
اعصاب او میشود پس اگر حدیث العهد بود و استفراغ قوی نافتاده باشد تدارک توان کرد و اگر بعید العهد بود و استفراغ قوی افتاده مهلک است چراکه ذوبان ...

اعضای داخلیه راه یافته و در قوی ضعف تمام ظاهر گشته پس تدارک آن از زمان طویل باید و مریض تا این مدت نباید **علاج** شیر تازه ماء الشعیر آب کدو شکر آب انار
شیرین لعاب اسپغول لعاب بهدانه روغن بادام حریره سبوس هندبا ماء اللحم دراج بچه مرغ مرق مرغ بیضه نیمبرشت به نعنع لحم جدی خورند لبن بقر در ظرفی کرده از چوب
بگردانند و کف که آید ده مثقال شیره مغز تخم کدو ترنجبین هر یک دو مثقال آمیخته دهند و بان مطیبه بو بینند روغن بنفشه نشوق کنند آرد جو گل خیرو اسپغول آب
عنب الثعلب و روغن گل بر معده ضماد کنند و بر مهرهای عنق که مبدا اعصاب است محجمه نهند خمر رقیق نوشند روغن گل که از روغن بادام ساخته باشند بر معده مالند و بهر
حیله که شود خوابانند اگر صحت نشود شیر بز نوشانند و قی کنانند دم بدم زعفران هیل هر یک درم طباشیر مصطکی هر یک نیم درم در مغز کله بچه آمیخته خورانند خمر ساده
بمرق تدرو آمیخته نوشانند مربای ترنج همراه مصطکی طباشیر دهند **قول جوان کورو** در مرق ماکیان یا مرق بچه مرغ یا مرق دراج یا مرق دنبه خمر رم
یک قاشق صفرت بیض دو عدد یا لعاب بهدانه دو دانگ آمیخته دهند آبزن آب شیرین کنند شیر بز و حریره که از صمغ و شیر و روغن بادام ساخته باشند خورند دل
گوسفند بریده دراز کرده چند بار بآب شویند پس بگلاب شسته در ظرف سفالی نو مع سه عدد قرنفل نهند و دهن ظرف بند کرده بر تنور گذارند و بعد شش ساعت
کشایند و آبیکه ازو برآید نوشانند اگر کافی نبود صفرت بیض خمر بیض عنبر دارچینی شکر آمیخته دهند و گفته اگر بسبب استرخای غضروف خنجری یا اعوجاج کسی عظم
پهلوی قریبه معده باشد تدبیر برداشتن و دفع استرخا کنند چنانچه در باب امراض صدر در استرخای غضروف خنجری گفته شد و سگ تر دم مریض بر معده دارند یا در
آب گرم نهند **قول بقراط** اگر درین مرض عطاس افتد فواق برود **قول رازی** عطسه آوردن و حبس نفس کردن مریض را نافع است و بستن دهن و بینی مانع
تا نفس نگیرد انفع اما خطر دارد **قول لارزو ریبر** بهر حیله که دانند ترسانند که سریع الاثر است و گفته که دست در بغل داشته بویانند محجمه ناری بر پشت محاذی
فم معده گذارند سینه و اطراف و اصابع دست و پا محکم بندند بچه کبوتر یا بچه مرغ زنده یا لحم بزغاله که هنوز گرم باشد بندند صحت شود و گفته در انواع فواق مقی دهند اگر
نگیرد مسهل نرم دهند و ادویه معطسه بویانند روغن کهربا یک قطره سعوط کنند و بر ناف مالند روغن گوگرد در روغن ترمنتین دهند عجیب کین کین انفع زیره سفید بسد
هر یک اسکندر ولیلادن نیم دانه به روغن لیمان حبوب ساخته دهند دو تا بیست حب کافور دو سه حب بعد یک یک گهری دهند آویند یک یا دو درم دهند مرلیه جار هیرا پس
بلغم بقدری جغرات آمیخته دهند برای امتلائی نافع و اگر یبسی باشد مسکه روغن بادام دهند مسکه با غن بیض بر معده مالند خرقه با مغز نان بشیر تر کرده بر معده بندند
و گفته میستو را فواق شربت ادرتیلا مایبو حب تریاقی حب خولنجانی حب دی فونسیکه حب شبتی حب فواق همه مفید اند حب سبب دهند **لادن** افیون آب هر یک
نیم طل حل کرده تمام شب ارند صباح مالیده در دو سه خرقه صاف نموده در پیاله چینی کرده پیاله را در دیگ که پر از ریگ باشد نهاده آتش نرم دهند تا قوام
معجون شود پس چند اونس زعفران نیم اونس آمیخته قدر بندق حبوب بسته دارند شربتی یک تا دو دانه **دوا** عود سوخته بعسل آمیخته یا کهربا بعسل یا مسکه ده درم قند پنج درم
آمیخته یا رادیر طاوس پر با دیساس برابر یک درم بعسل آمیخته دهند **دیگر** یخ بادنجبویه تا از زمین کنده با آب لیمو سوده یا مغز خسته انبه با آب سوده دهند **دیگر** مومیائی
یک حبه با آب کرفس دهند **دیگر** دارچینی مصطکی جوشانده نوشند **دیگر** فلفل بیست پنج عدد بادیان دو نیم درم کاسنی پنج درم با آب سائیده نوشند **دیگر** کنگنی
مغز برابر سائیده نیم یا یک درم بعسل آمیخته دهند فوراً نفع دهد **دیگر** کمون خایند **دیگر** مصطکی آب بودینه دهند **دیگر** مغز کنول گٹه الطفل نیم تا یک بجوان چهار عدد
بقدری مشک و هیل آمیخته دهند **دیگر** شونیز دو نیم اسکدولیو سائیده مسکه پنج درم آمیخته دهند بعد زمانی غذا خورند **دیگر** آب سرد نوشند **دیگر** معجون کل الریاح
بعرق سانف دهند مربای هلیله خورند **دیگر** زبل ذباب بشیر زنان سوده در بینی چکانند **دیگر** نسرین با آب سائیده دهند **دیگر** بندق در گلو آویزند **دیگر** سبوس

نانخواه یا قرنفل یا مهاو یا قسط یا انگزد یا سبوس گندم یا سبوس ارهر یا برگ قصب یا لوبیا یا ماش سیاه یا فلفل گرد یا ملح اسود تکیه گرفته در حقه نو نهاده بطور تنباکو کشند و دود آن بینی برآرند برای ریحی و امتلائی و بارد نافع **فصل بیست دوم در انقلاب معده** هر چه خورد بعد هضم بقی برآید سبب او خراش است که در اثنا عشری یا در صائم افتد پس وقتیکه غذا هضم یافته در معای مذکور آید معا بسبب خراش از آن لذع دریابد و آن را سوی معده باز پس نماید و معده نیز آن را مکروه داشته بقی مندفع سازد و فرق از ایلاوس آنست که درین آنچه بقی برآید از نتن و زبلیت پاک باشد و در ایلاوس زبلی و منتن باشد چرا که در وقت مکث طویل نموده و صفوت کیلوس امعا سارایقا بجود کشیده و ایضاً خروج پوست باریک در قی و اشتداد حرقت و وجع در حوالی ناف از اکل اشیای ترش و تیز بر انقلاب معده گواهی دهد **علاج** شربت لیمو شربت انار منعنع مصطگی کنند دهند و آنچه در سحج گفته آید بکار برند **فصل بیست سوم در قلق معده** مریض از غایت اضطراب چنان باشد که گویا در خاکستر گرم است و از شکلی بشکلی همیگردد و پر غم و اندوه بود و باشد که با وجود این غشی باقی یا تهوع افتد اگر سبب او صفرا باشد که در معده تولد شود یا از جگر ریزد آثار او در فصل قی بینید و این اکثر افتد **علاج** سکنجبین با آب گرم خورده قی کنند آب خیار شربت به شربت سیب دهند شربت لیمو شربت نارنج شیره تخم خرفه آب انار بن هندیست جو و قدری طباشیر بگلاب آمیخته خورند صندل کافور پوست کدوی تر بگلاب بر معده ضماد نمایند باقی تدبیر در قی بینید اگر سبب او ماده بارد و تکیف بکیفیت ردیه چون بلوحت حموضت بورقیه عفونت باشد که در معده گرد آید آثار او در قی بلغمی سوداوی گفته شد در آنجا بینید **علاج** سکنجبین عسلی بطبیخ شبت نوشیده قی کنند بعده شربت افسنتین آب بادیان بکار برند و باقی تدبیر از قی جویند **فصل بیست چهارم در اختلاج معده** یعنی حرکت خفقان مانند در معده عارض شود سبب او اگر ماده گرم باشد در باشد که در معده تولد شود یا از جگر ریزد پس اگر این حرکت در فم معده یا در اجزای اعلی معده بود باشد که غشی و خفقان پیدا شود و غشی و تهوع و رنج دهد آثار و علاج این بدستور قلق معده است در آنجا بینید و اگر سبب کرم امعا باشد قبض طبع و وجع امعا و غدغدهٔ معده و تقلب نفس و سیلان لعاب دهن در خواب **علاج** حقنه کنند مسهل دهند و بعد رفع قبض بقتل و اخراج دیدان کوشند اگر سبب کثرت جماع باشد **علاج** ترک آن کنند با آب گرم غسل نمایند طیوبات بالند **فصل بیست پنجم در حرقت معده** سبب او یا اکل اغذیه غلیظه چون نان فطیر و فواکه خام است که در معده منحدر نشود و بر سر معده ماند و از حرارت معده ترش گردد یا رطوبت خام که در فم معده بند شود و از حرارت ترش گردد یا سودای کثیر که از طحال بر معده ریزد و احداث حرقت نماید پس آنچه از اکل مخلطات و احتقان رطوبت افتد در اکل تقدم متناول آنها و در دیگر بعد اکل طعام حرقت ساکن گردد **علاج** اگر از اغذیه غلیظه و رطوبت باشد عسل نمک بطبیخ تخم ترب شبت آمیخته نوشند قی کنند و کمون سیاه بریان و مطنجنات بر مصالح خورند و معاجین مقویه تجویز هضم نمایند اگر سبب سودا باشد اسیلم یا باسلیق چپ زنند پس سکنجبین بزوری نوشند و هلیله مربا آمله مربا دهند و اغذیه مناسبه خورند **فصل بیست ششم در حکاک و دغدغه معده** اگر سبب او انصباب ماده حریف لذاع از عضوی بر معده باشد آثار انصباب و آفت آن عضو گواهی دهد و غذا منهضم برآید بقی یا اسهال **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ شاهتره کنند آب شاهتره بماء الجبن دهند و تقویت معده کنند اگر سبب او بثور باشد که در سطح داخلی معده عارض شود غذا نامنهضم بقی یا اسهال برآید و باقی آثار بثور معده پیدا باشد **علاج** قرص طباشیر که در وی زعفران نبود دهند سفوف حب الرمان سفوف لق الامعای مفید باقی تدبیر از ذرب بثوری و بثور معده جویند **فصل بیست هفتم در استرخای معده و تهلهل نسیج معده** سبب استرخا تر شدن معده است از فضول رطوبی پس اگر نفس معده مسترخی شود و بدان سبب آفت لیفها است گردد سینه مریض بلند تر شود و پشت فرو رود و فساد هضم پدید آید و اگر اربطه معده که معده بدانها با اعضا مربوط است

مسترخی گردند بدانسبب بعض اجزای معده بر بعض دیگر فراهم افتد پس اگر استرخا در رباطی که مابین ترقوه و معده است افتد معده میل بأسفل نماید
و بسبب ثقل وی اعضای علیه نیز فرو سو منجذب شوند و در موضع ناف ثقل محسوس گردد و اگر در رباطی که بین الصلب و المعده است افتد معده بقدام میل کند
و ثقل در شکم محسوس گردد و اگر در رباطی که بین المعده و اعضای یمین است افتد معده بجانب چپ میل کند و بتبع وی در اعضا که بجانب یمین اویند و متصل واقع
کشیدگی پدید آید و اگر در اربطه آسیر افتد بدستور امین پیدا کند **علاج** هرچه در فالج و استرخا گفته شد بعمل آرند و از ادویه هرچه خوشبو و قابض باشد برگزینند و از اغذیه
هرچه سریع الهضم و مائل بقبض و جفاف بود اختیار نمایند **فائده** سبب تهلهل نسیج معده سوء تدبیر مفرط و اوجاع اشد و تعب و محنت عنیفه است که از قی شدید
و اسهال ضربه بر معده رسد و این مرضیست که جمیع افعال معده باطل شود و هیچ مرض معده بدتر ازین نیست که آفت او سست گردد پس طعام هرگز نگوارد
و غذای نیک و ترتیب دهد سود نه دهد و غالباً لطعام بر آید و باشد که قبض بحدی رسد که بغیر حقنه و مسهل نگشاید و از آثار سوء مزاج و آماس هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف
و مراق لاغر گردد و اشتها ضعیف و هرچه خورد بر معده ثقل آرد **علاج** شربت مورد اطریفل کبیر اطریفل صغیر جوارش عود و غیره هرچه قابض خوشبو باشد
بکار برند و دهن مصطکی و مثل آن بر معده مالند دراج تیهو و هرچه سبک سریع الهضم بود خورند **فائده** پوست سنگدان مرغ نیم مثقال با اطریفل یا بهی میبه یا شربت
مورد آمیخته دهند شب بر معده آویزند و سائیده بچیزی مناسب آمیخته خورند و هرچه تهلهل نسیج را مفید است استرخا را نیز سود دارد **فصل بیست هشتم**
در تشنج معده چنانچه تشنج امتلائی و استفراغی در دیگر اعضا می افتد گاهی در اجزای عصبیه معده یا در اربطه و نیز عارض میگردد پس اگر در نفس معده بود معده
بر طعام محتوی نشود و بدانسبب غذا غیر منهضم بر آید و اگر گاهی محتوی شود احتوای ضعیفه پس بعض غذا منهضم و بعض غیر منهضم بر آید و اگر در اربطه افتد آثاری که به تشنج رباط
هر جهت مخصوص است ظاهر باشد مثلاً اگر در ان رباط بود که معده را بفقار بسته است طعام در معده نایستد و بجبر داکل در امعا منحدر گردد و مریض بیمین یا به یسار مائل بوده
اگر در ان رباط باشد که رابط است بین الترقوتین و معده بیمار دوتا شود یعنی منحنی و پشت راست نتواند کرد **علاج** هرچه در تشنج امتلائی و استفراغی گذشت حسب
سبب بکار برند **فصل بیست نهم در صلابت معده** اگر بسبب انصباب سوداء در معده باشد پس در فم معده یا در اجزای دیگر صلابت پدید آید اما اکثر در فم
معده افتد و رباق عینین هیچ پدید آید و براق کثیر بر آید و باشد که بسبب کبر حجم مری شود و مریض بر شکم تکیه کردن نتواند و هنگام سجود متألم شود و باشد که از بلع لقمه
الم یابد **علاج** اگر مزاج گرم و بول رنگین باشد سلیخ زنند ترک اکل لحم کنند عنب الثعلب بابونه بنفشه آرد جو خطمی اکلیل اصل سوس موم سفید دهن بنفشه سرشته ضماد
نمایند اگر مزاج سرد و بول سفید باشد مغز فلوس عسل دهن کنجد بطبیخ افتیمون بسفایج اصل سوس بیخ خطمی لب قرطم آمیخته حقنه کنند بنفشه بابونه سنبل اذخر حلبه حب البان
مقل بادام تلخ لعاب کتان دهن بان موم پاکیان سرشته ضماد سازند گاه باشد که بسبب صلابت سپرز در اجزای معده که متصل بسپرز است سختی پدید آید در نیصورت
تدبیر طحال باید کرد که اصل آفت همانست اگر بسبب انصباب مواد امتلائی در عضلات پدید آید فرق آنست که صلابت معده مستدیر پیدا شود در عرض و صلابت عضلات
مستطیل باشد و از یکجانب غلیظ و بطرف آخر دقیق بهیون ذنب الفار سوی زیر موضع معده از غضروف خنجری تا ناف است و عضلات چهار و جنبکی در عرض شکم و یکی در طول و دو ته دیگر
پس از موضع صلابت فرق توانکرد سوای زیرا که اگر صلابت ظاهر شود و فعل معده سالم باشد بدانند که آفت در عضلات است و اگر فعل معده آفت بود بدانند که سختی در معده است **علاج** اگر
مزاج گرم بود برای تنقیه طبیخ شاهتره تمر هندی مغز فلوس تخبین و هند بنفشه گل سرخ بابونه اکلیل بیخ خطمی موم سفید دهن گل ضماد کنند و باشد که بفصد باسلیق حاجت آید و اگر مزاج سرد بود
طبیخ افتیمون غاریقون دهند شوق مقل حندبا با بیخ کرفس زعفران با لعاب حلبه و دهن زیت شحم عتیق ضماد کنند و کذا تدبیر تلطیف و تغذیه رعایت حرارت و برودت عیار **فصل سی ام در صغر معده**

از خرد سالی هرگاه که غذا بیشتر خورد هضم نشود اگرچه لطیف بود و اگر کمتر خورد نیک هضم گردد و اگرچه غلیظ باشد و این حالت مدام باشد و ضعف جثه بران گواهی دهد **علاج** غذای قلیل الکمیت
کثیر الغذائیت خورند و این برای صغر مخلوقیست و اگر بسبب تورم اعضای مجاوره باشد ازاله ورم از عضو ماؤف کنند مع رعایت تقویت معده **طبیخ شاهتره**
هر سه هلیله بلیله آمله هر یک پنج درم بنفشه شاهتره هر یک هفت درم سنا چهار درم نیلوفر مامیران هر یک درم گاوزبان افتیمون گل سرخ هر یک سه درم بادیان تخم کرفس
کاسنی بسفایج اسطوخودوس نعنع هر یک دو درم عناب آلو هر یک بیست عدد کاسنی سبز دسته جوشانده صاف نموده مغز فلوس مغز تمر هندی هر یک پانزده درم ترنجبین
سی درم آمیخته نوشند یک شربت بیست قوتی المخرج ماده مختلفه منقی سر و تن از اخلاط محترقه و غیر محترقه مزیلهٔ جرب **فصل سی یکم در تلخی دهن** یعنی هرچه خورد یا نوشد
تلخ نماید سبب اکثرت صفرا است در معده **علاج** بزودی کین تیلیو بیست دانه بدو قاشق مرق آمیخته یا اگوا بینه یکتا دیولادوا وتس دهند و فصد نکنند اگرچه حمی
باشد طبیخ کوزیان بیروا تیکو ساده یا بیروا تیکو ورم آب تازه یک گلاس آمیخته دهند اگر بسبب تلخی طعم دهن نوشند طبیخ مذکور تمر هندی چهار درم افزایند و ضماد مبرد بر پهلوی راست
و ضلع جگر گذارند نارنج ترش صبحی خورند طبیخ کیلاس نوشند پنج کلم بحری نیم اونس در آب جوشانده سه چهار ماه نوشند و از مرق مع مجرب لحوم و اشیای گرم و خمر و شیرینی
پرهیز نند شخصی تلخی دهن بکثرت داشت و چند بار صفراتی کرد رگ سالواتیوا چند بار از دست راست کشادند سال بنیل اسکرو پلو به تیزاب مبرد دادند و وقت شب حقنه
اسیزادو نمودند شب دوم شیر خرد و گلاب یک آمیخته حقنه نمودند ضماد مبرد بر کبد نهادند آب برف شربت لیمو به برف سرد کرده دادند با فرصت نشد آخر بر پهلو ها شیر
طلا کردند لمحه بعد لمحه تلخی دهن و حمی صحت یافت شخصی از کسی و صحت نیافت آخر از ماه مایئو تا جون یک پیاله شبنم نوشیدن گرفت به گردید **فصل سی دوم در ذرب و خلفه**
اما ذرب اسهال معدیست که طعام دران هضم شود و قبل از انکه همه بدن را از وی بهره رسد مستطلق گردد و بالاتصال و کثیر الرطوبت بود اما خلفه آنست که طعام بر
سبیل معتاد در معده نایستد و استطلاق در وگاهی بسرعت بود وگاهی ببطو و گاهی بدفعات کثیر و گاهی بدفعات قلیل و گاهی منهضم و گاهی فاسد و سبب هر دو
واحدست اگر بسبب سوء مزاج بارد رطب ساذج معدی باشد ترشی جشا عدم عطش و حرقت و عدم خروج بلغم بقی و اسهال و چون طعام خورد بسرعت بیرون آید اندکی متغیر شده **علاج** کمونی
فلافلی جوارش عود جوارش جوزی دهند روغن مصطکی بر معده مالند کمون شونیز عفص برابر بجمر آمیخته بر خرقه کشیده بر معده شکم نهند یا کمون و قدری بسرکه ترکرده مشوی
کندر عفص آمیخته بر خرقه کشیده دود عود داده بر شکم نهند یا سعد کندر گلنار جوز السرو اقاقیا بجمر طلا نمایند تیهو کباب و غیره خورند باقی تدبیر در سوء مزاج بارد ساذج معده
بینند اقاقیا بشربت مورد یا بجمر دهند نانخواه کندر گلنار برابر بمویز مع تخم سائیده دو سه مثقال خورند جاورس به به گوسفند سماق دراج زیرباج بروغن جوز دار چینی
خولنجان زنجبیل غذا کنند اگر حاجت تو به شود عصا فیر طیهو ر دهند سنگدانه مرغ شحم بریان کرده برگ سماق پاشیده خورند در اغذیه بادیان نعنع شبت اندازند که مدر
بول و برای انواع خلفه انفع اند و اگر حاجت بحمام شود اول خبز بخمر ترکرده خورانند و اگر قراقر و ریاح باشد کمون کرویا کشنیز بلوط بسرکه پرورده بریان نموده برگ سماق
سویق نبق گلنار قشر حب الآس کندر برابر قرص بسته قدر حاجت بجمر دهند **قول لارزوریر** مصطکی پوست ترنج بسد کشنیز دهند گلقند کهنه شش اونس تریاق
کبیر شش درم حلوای به برابر همه آمیخته هر صبح نیم اونس دهند اگر بسبب اجتماع بلغم در معده باشد قلت عطش ترشی جشا کثرت لعاب خروج بلغم براز و غذا اکثر متغیر
شود **علاج** سلق خردل سماک مالح خورده بطبیخ شبت نمک عسل قی کنند اگر کافی نبود صبر تربد هر یک درم شحم حنظل ملح هندی هر یک ربع درم حب بسته دهند و باز
قی نمایند بعده مثرودیطوس بجمر ریحانی دهند سکنجبین عنصلی جوارش خوزی امروسیا شراب افسنتین غندیقون مفید سعد مصطکی لادن قصب الذریره اذخر عود
سک جوز بویه قرنفل افسنتین با آب مورد آب مرزنجوش آب نمام سیسوبر بمانند آن بر معده ضماد کنند عصفور طیب بورق اترج نمام خورند **قول لارزوریر**

حب قابضه حب تریاق سفوف منقبضه سفوف جاذبه سفوف حابسه شربت کشنیز می‌دهند اگر بسبب رطوبت لزجه باشد که بر سطح معده چسپیده و حمل آن را بر سازد پس
بسبب امتلای حمل و ضعف ماسکه غذا در معده نایستد و بجهت دور درد سوی امعا منحدر گردد و تغیر نایافته خارج شود که بعد اکل حرکت اتفاق افتد که حرکت یاری میدهد
بر انحدار و بسیار باشد که مریض دریابد که طعام از معده یکبارگی سوی امعا افتاده **علاج** جوارش کندر رب به شربت مورد دهند عود زعفران هر یک درم سعد بلوط
مورد هر یک دو درم با آب نعنع آب به بر معده ضماد کنند انفحه ارنب نیم درم کندر دو درم عفص نه درم سائیده چهار نوبت دهند تخم ریباس حب الآس محرق بلوط کشنیز انفحه
سماق خرنوب کمون مدبر تخم کرفس نان یابس کندر نانخواه برابر سائیده قریب ده درم در روز چند بار دهند و از آب گرم پرهیزند **قول لارزوبیرنج**
سنبل افلن بارزد پوست ترنج هر یک دو اوقیه مرزنجوش اقماع ورد پودینه هر یک کفی جوز بویه قرنفل دارچینی گل سرخ هر یک نیم اوقیه جوکوب کرده در دو
خریطه سر بسته در آب آهن تاب انداخته بر آتش نهند چون گرم شود بر معده نهند وقتیکه سرد گردد صره دوم نهند کندر پنج پوست انار ترش بسد گل لاله هر یک چهار
جوز بویه بریان دو نیم زباد محرق سه گل ارمنی نشاسته باسی افیون هر یک دو سائیده یک درم دهند آب چشمه یاد وصی در رطل سرکه رطل در ظرف سفالی کرده
برگ بارتنگ جوز سرو هر یک چهار درم گل سرخ گلنار استین پودینه هر یک مشتی انداخته بپزند نصفی بماند آنگاه آب کنند بعده روغن گل یا روغن مصطکی مالند یعنی
منیو کور داوراتی بر شکم ضماد سازند طبیخ کوکنار تاثیروا نوشند شربت انار تیز یا دی لوز تیا دهند روغن بلسان یا روغن پودینه یا روغن ترکم بالیده سفوف منقبضه پاشند
جوارش کندر کندر قند هر یک شصت فلفلین هر یک ده زرنبیل خولنجان هر یک ده قرنفل جوزبویه سیل هر یک پنج مشک نیم بعسل آمیزند شربتی
درم ها ضم سحج معده مرلیه اسهال بلغمی و اگر بسبب مره صفرا باشد التهاب عطش وجع لذع در بطن و مقعد خروج صفرا براز و عقب حمیات حاره و عقب اکل اغذیه
وادویه گرم و شرب خمر صرف پدید آید و باشد که به تب تیز یا بود **علاج** تا که قوت ببینند هرگز بند نکنند بلکه مدد دهند تا ماده بتمامه برآید پس اگر اندک اندک آید آب انار
بقند یا شربت در دکر یا هلیله زرد قند دهند تا بر اخراج مدد دهد وقتیکه بسبب اخراج خلط صالحه ضعف و غشی پدید آید تدبیر حبس نمایند قرص حماض قرص طباشیر
قابض به بیخ هنگ تاب یا آهن تاب یا رب انار دهند شربت مورد شربت لیمو سفید طباشیر گل سرخ هر یک درم با آب حصرم آب بیاس یا طباشیر گل ارمنی با آب به
یا مورد بخم سیب پوست انار هر یک دو نیم درم عفص درم سائیده برب به رب سیب آمیخته چند دفعه دهند مورد بدرد خل طلا کنند صندلین فوفل گل سرخ
عفص اقاقیا گل ارمنی ساک آمک بگلاب آب مورد بر معده ضماد نمایند آرد جو بریان صمغ عربی طباشیر برابر رب سیب یا انار دهند دوغ آهن تاب نوشند
مرق مرغ که در وی سیب پخته باشند بچه مرغ سماقیه چاورسه با آب حصرم و زیت خورند طباشیر سه درم صمغ عربی درم همراه چهل درم ماء الشعیر دهند قرص طباشیر دو درم
بیک وقیه آب یا ماء الشعیر دهند اگر منقطع نشود و کرب آرد است مسطفی بجدید یک نیم رطل کعک سحوق یا خبز مجفف در تنور پنج درم آمیخته دهند اگر قوی تر خواهند طباشیر
گل سرخ گل ارمنی صمغ عربی گلنار کهربا پنج درم اقراص انار دانه زبیب سیاه مدقوق که بر خل یا آب حصرم یا آب انار ترش باشیده باشند بچه مرغ بریان برنج پخته
بسیه گرده بزر چاورس مقشر مدقوق پخته بخل و روغن بادام یا بیضه نیم برشت مسلوق بخل خورند و در غذا ملح اندازی اندازند و از لحم و دسومات پرهیزند مگر دسومت
لحم بقر کا گران را در مرق داخل کرده با کعک خورند دوغ و دهد بعده آب سرد نوشند و اگر طفل باشد تدبیر مرضعه کنند طباشیر دو دانق سک دانق الطفل دهند
قول لارزوبیرنج تنیب دیا دنیم درم طبیخ گل لاله قبل از غذا صبح شام دهند چهار روز حب انتاسید انشش درم کتیرا نیم درم عرق خرفه سه کانا دآمیخته دهند
پانزده روز با بستیلا کوشتر اس کاما اس کرده دو دو ماسکه بلو شربت در دیالس اونس آمیخته دهند و بالایش عرق خرفه یا عرق بارتنگ نیم رطل نوشند صبح شام

چهار ساعت قبل از غذا تا هفته و گفته سفوف قابضه سفوف اویسٹر زیتی میستورا کوردیال شربت ہاشتی کینو شربت مورد مرکب شربت نیلوفر فلونیا رومانا
فلونیا ریکوار ماکنا قرص زرک قرص گلنار طبیخ دمی استو ریا طبیخ انتی دربنیتر یا معجون خرفه معجون قابضه یا قیقولی مانو کرسیتی این همه مفید اند دهند بخور مورد می
دود کنند او کو آمیتوالیستی نیکو بر معده نهند اگر بسبب انصباب سودای کثیر از سپرز بر فم معده باشد کثرت اشتها احساس لذع و حموضت بر سر معده دائم و تسکین نشود مگر از
اکل غذا و شرب قدری روغن **علاج** باسلیق یا اسلیم حب پانزنند طبیخ افتیمون یا بماربهن تنقیه نمایند محجمه ناری بر طحال گذارند و بخرقه خشن دائم طحال را مالند
و بمسخنات قابضه تکمید بر طحال کنند افتیمون دو درم با آب بارد دهند و بالایش مرق جریب نوشانند اگر کافی نباشد حب ارمان بریان پنج یمن سرخ بریان زرنباد
کهربا هر یک دو تخم ریحان تف داده ناکوفته سه آمیخته سه درم با شربت مورد دهند کباب جگر بز خورند علی الصباح قبل از آنکه سودا بر فم معده ریزد و گرسنگی آرد
حسو از شکر روغن بادام سپیدگرده بز ساخته کوشند اگر بسبب بثور یا قرحه طبقهٔ داخلیه معده باشد واین را زلق المعده نیز گویند بثره دهن بسبب اتصال سطحی و
یا سطح معده حرارت و یبوست و بخر دهن و ظهور وجع و حرقت در معده بعد اکل غذا خاصة که غذا ذی حدت ملوحت حموضت باشد لیس موضعی که ثقل طعام
محسوس شود لذع و حرقت نیز همانجا بود و هر چونکه غذا بقعر فرو نشیند وجع نیز فرو سو گراید تا آنکه آن غذا بتمامه بر آید تغیر نا گرفته یا بعض تغیر یافته حسب ثابت به
کثرت بثور و قروح و بر آمدن صدید و قشور نیز در اسهال ضرور نیست خصوص در بثور متقرحه **علاج** در ابتدا باسلیق زنند اگر مانع نبود بر ساقین حجامت کنند
بطبیخ هلیله تنقیه نمایند قرص طباشیر که در وی زعفران نباشد سفوف لق الامعا بتوری دهند اسپغول بریان با شربت مورد یا لعاب اسپغول بقدری روغن گل دهند
دوغ نوشند اسپغول تخم ریحان بارتنگ کنوچه بر سفال بریان کرده قدری بگرم سرد ریزند و بهم زنند تا منعقد شود پس قدری روغن گل انداخته نوشند
برنج جو مقشر عدس در آب جوشانند پس آب اول دور کرده با آب دیگر پخته بمسکه خورند اگر بکعک جاورس به پیه بز سماق زرک خورند اگر کافی نبود قرص طباشیر
ممسک با آب انار مز یا آب به دهند عود گل سرخ گلنار صندل سفید عفص را با آب یا گل ارمنی مورد اقاقیا لادن فوفل بر معده طلا کنند اگر بسبب نزله باشد
که از سر بمعده ریزد و طبع آن را دفع کند پس غذا نیز فساد پذیرفته بتبع ماده با سهال منزلق گردد واین را اسهال دماغی گویند واین اگر مزمن شود فساد مزاج معده و
قصور هضم و ضعف قوت آرد پس امداد مینماید ذبول و موت آرد تا این آنست که بعد خواب طویل اسهال افتد متواتر و چون ماده منصبه پاک گردد اسهال باز ایستد
تا زمانیکه باز ماده نزله در معده گرد آید و دیگر آثار نزله حسب سبب پیدا باشد مثلاً اگر ماده نزله صفراوی باشد غدغدهٔ حلق و خشکی مری و فم معده و تلخی دهن عطش و ظهور لذع حرقت در دماغ
و معده و اگر بلغمی بود طعم دهن تفه و بدبو و غلیظ آب دهن اگر سوداوی باشد ترشی دهن ثقل سر و آمدن بوی از دماغ همچو بوی آهن و اگر خون باشد سرخی چشم ثقل حواس
شیرینی طعم مائل بشوری و بدبوی **علاج** حسب حال تنقیه دماغ بفصد حجامت اسهال نمایند و بعد تنقیه برای اصلاح مزاج دماغ شمومات عطوسات ضمادات نطولات
مناسبه که در دماغ ذکر یافته بکار برند و برای جذب ماده سوی مخالف حلق موی سر کنند و بر وی خردل مشک ضماد نمایند و قدمین و ساقین را بروغن و نمک بمالند
و بطبیخ بابونه اکلیل پاشویه نمایند و چون دماغ پاک گردد برای منع انصباب نزله بر معده گلنار کتیره صمغ عربی عصاره لحیة التیس زعفران شربت خشخاش آمیخته دهند شیاف عفص گلنار عصاره لحیة التیس
سماق اقاقیا لعوق سازند گل سرخ صمغ عربی خشخاش رب سوس نشاسته کتیرا زعفران تخم کاهو قرص سازند که در منع نزله مفید است و مریض را فرمایند که از خفتن بر قفا و از نهادن سر بر بالین
بلند پرهیز کنند و بر روی خوابد و سر چنان دارد که نسبت ببدن فروتر باشد تا همه ماده از راه بینی بر آید و به جنک نگراید **بدانکه** درین بحبس اسهال هرگز نکوشند
و همگی عنایت در تخفیف و تنقیه دماغ و منع نزله مصروف دارند **قول رازی** دوستی بدین مرض مبتلا بود و مرض مزمن گشته و هیچ دوا سود نمی یافت هر وقت

بمن شکوه میکرد چون بر سبب واقف نمی شدم تدبیر کفایت نمیکرد بعد از روزهای بسیار دیدم که متواتر چند بار برای غائط رفت و عقب آن ماندی طویل بعافیت
ماند پرسیدم که ترا بعد خواب همین حالت روی میدهد گفت بلی دانستم که نزله گرم از سر فرود می آید فرمودم که حلق شعر راس کرده خردل فرفیون برتارک طلا کنن
همچنان کرد اسهال منقطع شد **قول کاسیار** اگر ماده نزله گرم باشد تدبیر نزله گرم کنند فصد حجامت نمایند تنقیه بطبیخ هلیله یا بصبر گل سرخ کتیرا زعفران نمایند
شربت خشخاش دهند صندل گل سرخ اقاقیا کوکنار حضض گلاب بر سر طلا کنند یا شوید و دلک قدمین نمایند و وقت افراط اسهال گل ارمنی اقاقیا صندل
هر یک دو نیم سماق مورد هر یک پنج عفص یک بگلاب بر معده طلا کنند و هر صباح که از خواب برخیزند قی نمایند اگر ماده در فم معده بود دلبقی و اگر در قعر او باشد
باسهال پاک کنند و بعد تنقیه بمنع نزله و تقویت دماغ کوشند بر سر شانه کنند و پیش سر خارند و بخرقه درشت مالند عطسه آرند ضمده مقویه دماغ بر سر گذارند اطراف
بندند و هر شب وقت خواب قرص خشخاش دهند و بعد شش مقشر کشنیز گلاب یا بطبیخ عدس و برد اصل سوس و قدری زعفران سکنجبین آمیخته غرغره کنند و بروغن بادام و روغن
خشخاش تدهین سر نمایند خل بویند روغن گل بسرکه آمیخته بر سر ریزند که مقوی سر و محلل فضول محتبسه است ریاضت کنند که محلل ماده دماغ و مولد خلط نیک است
خس کاسنی خورند اگر تب نباشد مرغ و تقلیل غذا نمایند اگر ضعف آرد میبه باراللحم کعک دهند خمر ممزوج بآب نوشند اگر مرطوبی بود آب ممزوج سکنجبین عسلی نوشند
و تا که عطش صادق نشود آب ندهند که مضعف ماغست و از اغذیه غلیظه و بقول نافخه و حبوب طلبه و نمک پرهیزند اگر ماده منصبه بارد بود تدبیر نزله بارد کنند تنقیه
بحب صبر نمایند بر عطش حبه کنند سر بخرقه خشن مالند و بصابون شویند خردل رنجیر بر سر طلا کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش شبت انکباب سازند کباب سنبل
زعفران بماء العسل جوشانده قدری مشک آمیخته یا میبه یا ایارج سکنجبین آکامه آمیخته غرغره کنند موی سر زود زود تراشند و بعد حلق شعر زهره گاو بسرکه آمیخته
بر سر مالند و بعد ساعتی بآب سلق سرکه و قدری نمک شویند روغن گل بآب پودینه و سنبل آمیخته یا روغن جند یا روغن فرفیون بر سر مالند صبر حضض برابر بآب
سلق طلا کنند کنش کوفته بویند شونیز بریان در خرقه بسته پیش بینی دارند لادن قسط کندر بر مجمر ریزند و دود ش در بینی رسانند لاک ساقین دریا شویه کنند تقویت
معده بسفوف پودینه وغیره نمایند مرغ عصافیر دراج تیهو جگر حمل بریان حب صنوبر خورند **سفوف نعنع** پودینه عود مصطکی قرنفل برابر بیابند شربتی دو درم گفته
اگر بسبب انصباب دوا بمعده باشد امتلای تن و احساس چیزی که از بدن بمعده میریزد پس اگر قوت قوی باشد و طبع دفع ماده میکند بگذارند تا ماده
فاسد دفع گردد و اگر حبس مطلوب شود صفرت بیفشرند بسماق و قدری عفص سورد گلنار حب الرمان محمص خورند کاسنی بسرکه جوشانده دهند اگر بعد اسهال
قبض طبع و ضعف باشد بحکم عصافیر اقتصار ورزند اگر بسبب سوء تدبیر اکل شرب باشد چنانچه در فصل ضعف هضم گفته شد یا شرب شیر یا آب کثیر بالای طعام یا حرکت
عنیف قدم آن شئی آروغ قراقر **علاج** تقلب معاد روی کنند چه در غذا و چه در ترتیب چنانچه در فساد هضم گفته شد تقلیل غذا کنند ریاضت نمایند اطراف مالند مستوی
نانخواه مصطکی سفوف کنند جوارش عود جوارش سک دهند صفرت بیض مسلوق مطیبه بدارچینی کرویا کمون نانخواه خردل خورند خمر صرف قابض نوشند بحمام نه
تا عرق آید چون عوارض زائل شوند بتدریج بعادت رجوع نمایند **جوارش سک** مصطکی قرنفل زنجبیل فلفلین قسط جوزبویه هیل سک برابر بعسل سرشته نمایند
جوارش عود قاقله کبابه مصطکی سنبل اذخر بسباسه اشنه جوزبویه قرنفل سلیخه عود اظفار الطیب ورد گل نسرین دارشیشعان سانج سعد زنجبیل فرنجمشک زعفران
برابر بعسل آمیزند اگر بسبب امتلای بدن عروق و قلت تحلیل باشد مریض پر گوشت و پر قوت باشد و آرزوی طعام نبود فضله منهضم کثیر الرطوبت و کثیر المقدار بیند
و ترک ریاضت معتاده و آسودگی گواهی دهد **علاج** فصد کنند تقلیل غذا نمایند هش تن کنند حمام معرق نمایند روزه دارند ریاضت کنند سواری اسپ نمایند اگر

بسبب ضعف کبد باشد که جذب کیلوس نکند بدن روز بروز بکاهد عروق بدنی خالی از عروق نماید و لون بدن بسفیدی یا زردی گراید و براز سفید شبیه
بماء الکشک یا سبز برآید تهییج اجفان و اصابع رجلین **علاج** جوارش مصطکی فودنجی کندری فنجنوش شراب خبثی دهند ماء اللحم با فاویه توابل تیار کرده و عصافیر
و آب زبیب مدقوق مع عجم که بعجم وا افاویه پخته باشد خورند باقی تدبیر در ضعف کبد بینید **فنجنوش** هلیله کابلی بلیله آمله فلفلین زنجبیل کمون تخم شبت تخم کرفس
تخم گندنا تخم جرجیر تخم شلجم تخم گزر افلحه گل سرخ سلیخه سعد دارچینی قرنفل جوزبویه هر یک یک بسباسه قاقلتین عود مشک هر یک دو حب الرشاد ابیض سی
خبث الحدید مدبر بسرکه برابر همه عسل دو یا سه چند همه شربتی دو درم بعد شش ماه **شراب خبثی** هلیله کابلی بلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج نانخواه قسط سعد
سنبل اذخر قصب الذریره مصطکی هر یک دو خبث الحدید مدبر بسرکه پانزده سائیده بآب نیشکر آمیزند **جوارش عود ترش** آب حماض اترج آب سیب
ترش هر یک رطل عرق گلاب قند عسل هر یک نیم رطل قوام کرده کف دور کرده عود ده درم بادرنجبویه دو نیم درم زعفران دارچینی مصطکی هر یک درم سائیده
آمیزند شربتی دو درم **سفوف عود** که با گل سرخ هر یک پنج درم عود دو درم زرک ده درم آمله طباشیر هر یک سه درم سنبل درم زعفران کافور هر یک دو
دانگ شربتی مثقالی بشربت انار ترش **سفوف عود** عود سانج دارچینی زرنباد مصطکی قرنفل هر یک یک کشنیز قاقلتین کمون هر یک دو طباشیر سه
نبات سی شربتی یکنیم تا دو مثقال وقت صبح بقدری گلاب **معجون احمر** هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده سلیخه دارچینی قرنفل قرفه زعفران خولنجان
سعد سنبل قسط بحری بسد مصطکی گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین هر یک سه بوزیدان بهمنین تودری سرخ جوزبویه بسباسه سیلا لسان العصافیر ساذج شیطرج
عروق قنبیل گل سرخ زرنباد حب البان عود زرنباد انجره فرنجمشک بزر سنا مرسل کهربا هر یک پنج مغز جوز مغز فستق مغز فندق مغز چلغوزه هر یک بیست سائیده
بعسل آمیزند شربتی سه درم مقوی و سخن کبد محسن لون هاضم مزیل ریاح **معجون میعه** جند افیون اسارون میعه درونج بزرالبنج کندر مساوی بعسل آمیزند شربتی
دو درم **فائده** نوعیست از اسهال معدی که بدور افتد و آن را اسهال دوری و دور البطن گویند اسهال بدور معلومه پدید آید بشرطیکه در کمیت غذا یا در حرقت اکل
غذا که معین باشد فرق نیفتد زیرا که اگر درین فرق افتد بر ادوار معینه نمی ماند سبب و تفصیله است که در عضوی از احشا چون امعا و بطون دماغ و قعر معده و کبد و سپرز
یا در عضو کثیر چون عروق و فضای جمع همی آید بتدریج مانند ماده حمیات دائره پس وقتیکه آن عضو ممتلی شود مندفع شود از آن سوی معاء مستفرغ گردد و استدلال بر نوعیت
ماده از لون اسهال ظهور ادوار توان کرد مثلاً اگر بدور غب افتد و سند باشد از صفرا و اگر بدور ربع افتد و سیاه باشد از سودا و اگر بدور نائبه بلغمیه یعنی هر روز افتد
و سفید باشد از بلغم و اگر دور واحدی معلوم نباشد و وجع در عضوی لازم بود و هنگام حبس طبع وجع غلبه کند از خون باشد پس در عضوی که اول وجع و ثقل پیدا آید
و عقب آن طبع مطلق شود و بعد اطلاق خفت در وجع رو نماید بدانند که محل آفت همان عضو است و این نوع در حمیات دائره روز نوبت نیز افتد در بعضی لکنه بسبب
دفع طبع ماده را **علاج** تنقیه بدن حسب ماده بفصد و حقنه حاده و حبوب قویه نمایند و از ضعف و لاغری مریض نترسند خاصة اگر ماده در معده نبود و در عضو
دیگر باشد پس از تنقیه تقویت عضو ماؤف کنند و درین قسم قابضات هرگز بکار نبرند خاصة قبل از تنقیه الا آفت عظیم آرد و اگر بسبب سده ماساریقا باشد اگر تام
نبود بدن بتدریج لاغر شود و اگر سده تام باشد ضعف و هزال زود پدید آید و در هضم غذا هیچ فتور نبود چرا که معده سالمست اما اگر سده تام باشد براز بمقدار
غذای ماکوله بکیم و کاست برآید و اگر تام نباشد براز بنسبت بماکول کمتر برآید حسب نفوذ صفوت کیلوس سوی کبد **تنبیه** نوعی از سده هست که بادوار آید
و درین سده در محدب کبد میباشد فقط پس صفوت کیلوس نافذ میشود و جمع میگردد و چون بسبب سده محدب سوی اعضا رفتن نمی تواند بازگشته باسهال دفع

میگردد تا ممتلی شدن عروق مرهٔ ثانیه هیچ اثر اسهال نمی باشد و این را قیام و سحج گویند اما اگر سده در مقعر کبد نزدیک باب باشد درین صورت اصلا از کیلوس
سوی جگر نافذ نمیشود تا اسهال بادوار آید بلکه صفوت وی مع براز بهیجان می برآید تا رسده محدب کبد آنست که تحت ضلع ایمن ثقل دریابد و هزال و نحافت
و فساد لون پدید آید **علاج** در تفتیح سده کوشند بدانچه در سدهٔ کبد گفته آید **قول لارزوبیر** ریوند درم هلیله زرد نیم درم صندل زرد اسکرو یلو در آب
اقماع ورد جوشانده صاف کرده دهند اگر قوی خواهند ریوند مسحوق نیم درم شربت ورد یکاونس افزایند و گفته اسهال که بسبب ضعف کبد باشد غسالی بود
باید که مقویات کبد دهند مسهل بکار نبرند مگر هلیله و ریوند که مقوی کبد اند ریوند اسکرو یلو گلقند نیم اونس آمیخته دهند چند روز بنجکاسنی کشنیز بریان گل سرخ هر یک
اونس گل برگ کاسنی برگ گوبهی برگ حماض اقماع ورد هر یک کفی مرزنجوش نیم کف صندل سرخ یک نیم درم عاج محرق چهار اسکرو یلو آب و رطل نیم ربند نصفی ماند
صاف کرده شربت حماض دو اونس آمیخته صبحی تا شش روز نوشند که برای انواع اسهال نافع است تخم حماض درم تخم گوبهی تخم خرفه کشنیز بریان هر یک اسکرو یلو
در آب موافق جوشانده صبحی نوشند گل سرخ درم مرقین کتیرا بریان پوست سنگدان مرغ هر یک نیم اسکرو یلو سائیده دهند صندلین فوفل گلاب بر کبد طلا نمایند
مویز منقی شربت بسد تمک بسد دهند بسد سحوق بگلاب طلا سازند و خورند برنج شعیر غذا سازند یا اول بریوند هلیله گلقند تلئین کنند پس برای دفع ماده امی تیکو
دهند شعیر دو مشت سبوس گندم گل سرخ هر یک مشتی اصل سوس کشنیز هر یک اونس در آب پزند چون یک رطل ماند صاف کرده قند اونس صفرت بیض دو عدد
آمیخته حقنه کنند آب دو حصه دو جزو سرکه آهن تاب یکجز برگ مورد تخم مورد هر یک کفی جوز السرو هفت عدد جوشانند نصفی ماند خرقه تر کرده بر شکم کماد کنند مغز
نان بسرکه آهن تاب تر نموده سه اونس مصطکی دو درم الانوبن هر یک دو درم شراب مرزنجوش آمیخته ضماد سازند اگر در مزاج حرارت کثیر نباشد مصطکی دو درم
آب سه لیبر جوشی داده عوض آب مدام نوشند و اگر حرارت کثیر بود و ایام گرما باشد آب سرد یا شربت خرفه دهند اگر بسبب مادهٔ حاده باشد در آب گرم نشانند
بشیر آهن تاب حقنه کنند شربت به شربت گاوزبان بقدری تمک بسد دهند کندر مصطکی گل مختوم مومیائی سنگجراحت قرص کهربا هر یک گل ارمنی سه
سائیده دو اسکرو یلو آب دهند گلقند گل ارمنی هر یک نیم اونس مربای به درم آمیخته دهند ریوند دو بار لعرق بارتنگ تر کرده پس سه بار بگلاب شسته خشک
کرده سائیده دهند کهربا درم بصفرت بیض آمیخته دهند اگر مرض اشد باشد تریاق کبیر برق مرغ یا برق کله پاچه آمیخته یا بخون کسی جانور حقنه سازند صمغ کتا
نیم تا دو درم سائیده بآب یا بدوغ آمیخته دهند حابس همه انواع اسهال فوراً انقوع کته انفع **نقوع کته** کته مسحوق ده یا پنج مثقال دار چینی نیم درم آب گرم
هفت یا پانزده اونس تر کرده بعد یکساعت بخته قند یک یا یک نیم اونس آمیزند و بعد یکساعت نیم یا یک نیم اونس دهند برای اسهال و ذرب انفع اگر جوز بویه
مسحوقه نیم درم عصارهٔ افیون پنجاه قطره افزایند قوی تر شود اگر بسبب ضعف ماسکه معده باشد سبب وی یا ماده اکالست که عند خلفه بر معده ریزد و سطح آنرا بخراشد یا ورم
گرم چون فلغمونی و حمره که در معده افتد و جرم آنرا بسوزد و خشونت آن را برآید یا اکل سموم حاره چون فرفیون لبن شبرم دفلی وغیره که بحدت خود حمل آن را
بخراشد خروج غذا بهضم و براز خالی از صدید و رطوبت و نتن بود و لذع و وجع و مغص هیچ نباشد **علاج** اگر سبب باقی بود در ازاله سبب کوشند بدانچه در
مقام هر یک مذکور است و بعد دفع سبب سماق ورد و طباشیر دهند فوفل صندل پوست انار حضض عصارهٔ لحیة التیس بآب آس آب کرنب آب به بر معده
ضماد کنند لپت شعیر سیب به خورند بروغن بادام و حسو از شیر و سمید ساخته نوشند یا مرق لحوم خفیفه چون کبک تیهو دراج اغتذا نمایند و بعد اکل تا دیر بر پهلو
راست خوابیده باشند و هیچ حرکت نکنند اگر ذرب بسبب شرب ادویه مسهله باشد **علاج** اگر حرارت بود اسبغول بریان بروغن گل چرب کرده دهند و اگر حرارت

نباشد و نوع سرد کرده نوشته اند یا حب الرشاد سه درم بقدری دوغ که توان نوشید چون تناشند چون منعقد شود خورند که فوراً حبس میکند گل ارمنی صمغ عربی به دوغ
نافع اگر سحج افتاده باشد و مرهم الاخوین بدهن البقر آمیخته حقنه کنند اگر نفع نه دهد تدبیر سحج نمایند **قول رازی** وقتیکه از اکل سقمونیا اسهال بافراط شود پس
برآید بلغم بدانکه مرغلیظ شد و چون خون آید علاجش عسر است و تدارک او بقوابض بود و بستن افواه عروق **قول ابن سرافیون** اسهال چهار گونه است
یکی آنکه ذرب گویند سبب او آنست که انسان غذای معهوده خورد و آن شروع بهضم شود و او بر وی ... تا کیلوس سوی آن نها جاری نگردد و بالایش
غذای دیگر خورده شود و پس غذای اول انفوذ سوی اورده ممکن نباشد و معده آنرا سوی امعا فرستد و بدان سبب اطلاق پدید آید **علاج** بند نکنند که ضرر
دارد و بلکه گاهی بر اخراج مدد دهند که بعد اخراج از خود بند گردد و ازین اسهال مریض ضعیف نمیگردد و بلکه فرحت و قوت می یابد لیکن اگر طول کشد و شروع در ضعف
نماید بدانچه در ذرب استرخا و برد معدی گذشت بند کنند دوم را ماوة البطن نامند سبب او احتباس کیموس در اعضاست پس اعضا از اشتمال بر اغذیه قاصر
در آن بازمیماند و آن سوی معده منعکس میگردد و اختلاف می افتد و این مزمن میگردد و چیزی قلیل می برآید و مریض تدریجاً ضعیف میشود و درین حمی نیز می باشد
علاج بند نکنند بلکه در تلطیف کیموس کوشند پس اگر حرارت باشد آب سکنجبین بزوری با روغن بادام دهند زیرباج فروج خورند و اگر حرارت نباشد ماء العسل دهند نخود آب
روغن بادام خورند چون اسهال و نکلی آرد ادویه مجففه چون گل ارمنی گلنار کهربا دهند سوم را ادوار خوانند سبب او ضعف قوت کبد و آلات هضم است پس
چیزی که لطیف است جذب میگردد و باقی اندک اندک جمع میشود پس وقتیکه امتلا باستطیع دفع آن میشود اسهال می افتد و درین مریض سبب وزیا کم زیاده بصحت
می ماند و باز اسهال می افتد در سه روز بعض دو هفته تا آنچه جمع شده است برآید پس باز صحت میگردد و همچنین دوام را می دارد **علاج** اول اصلاح حال معده
و کبد کنند اغذیه صالحه دهند و نیز در نوبت تنقیه بمسهل کنند ایارج فیقرا طبیخ ایارج طبیخ افتیمون جوارش سفرجلی اطریفل کبیر نافع و بعد تنقیه هر صباح ریاضت کنند و کار
و حمام نمایند و آنچه در نوع چهارم آید بکار برند چهارم را فرس نامند سبب و انضمام افواه معده و امعا است که ازین غذا سوی کبد سیر و دست سبب ورم حار
پس غذا رفتن نمی تواند و درین مریض ضعیف تر میگردد و مراتب بمقدار غذای ... کم از مقدار باشد **علاج** افتتاح سده بحقنه حاده کنند پس اغذیه
و ادویه مفتحه مسالک و مقوی و مسمن دهند چون نخود آب بروغن جوز پخته و کرفس نعنع نام انداخته خورانند ... نوشانند ماء العسل زعفران سکنجبین عسلی
سکنجبین بزوری دهند **جوارش سفرجلی** سفرجل بیه که و آب بزند چون مهرا شود مالیده صاف نموده بعسل قوام کنند بعده فلفل زنجبیل نانخواه سنبل قرنفل قرفه
قاقله مصطکی هر یک یک کند نیم ساییده آمیزند **قول جالینوس** گوید که تکلم نرم باشد باید که اکل اغذیه مختلفه و کثیره نماید بلکه غذای واحد قلیل المقدار
یک مرتبه خورد و گفته اسباب اسهال سه اند اشیای لاذعه ضعف عروق و سعت افواه آن **قول بنارزق** خلفه که بسبب تخمه می باشد علاج آن
تقلیل غذا و استعمال جوارش سفرجلیست **قول مسیحی** همه مخدرات در آخر اسهال می آرند و لابد است از آن نزد امر غلیظ **قول محمد بن زکریا** قانون
علاج اسهال ادویه عفصه و مخدره و مدره است اگر حرارت باشد مدرات کمتر باید و گفته که لقمه در حبس اسهال تکم بعدیست بکید ... دهند اگر کافی نبود دودانق
الانیجد و متدریج دهند تا قولنج نیارد و گفته اگر در اسهال اشیای دهی برآید عقب امراض باغیه آن و ازخروجش ضعف نبود بند نکنند اگر بندکنند حمیات و ورم جگر
واستسقا آرد و گفته علاج اسهال مزمن فلونیا فارسیست اگر تب نبود **قول صاحب ذخیره** اصل در علاج اسهال مراعات اعضای رئیسه است پس اول دماغ
از ماده پاک کنند و تقویت آن نمایند دوم تقویت دل کنند سوم رعایت کبد دارند چهارم رعایت معده کنند و تقویت دهند و از امتلا باز دارند و گرا

دروی ماده باشد تنقیه آن نمایند چه اگر رعایت این اندام کرده شود و ماده گسسته گردد و علاج عضو ماؤف آسان بود و گاه باشد که دوا ندادن بهترین علاج باشد و باشد که دوا دادن سبب درازی مرض باشد در اسهال پس لازم که تقویت اندام مذکوره و امعا و حرارت غریزی کنند و اغذیه کثیر القوت قلیل الفضله چون صفرت بیض نیمبرشت ماء اللحم دهند و ادویه هم نقوع کرده دهند و جرم آنها بکار نبرند و سماع خوش و حکایات عجیب و سیر باغ وغیره و عطریات مفید **قول حکیم علی گیلانی** شخصی را اسهال تا یکسال کشید و بزلق الامعا رسید و هر روز زیاده از ده مرتبه اطلاق میشد اطبا ادویه و مسهلات قویه دادند لیکن صحت نشد مایوس گشتند هر روز کمتر از دانگ تریاق کبیر بگلاب دادم تا یک مثقال خورد صحت شد و ماء الشعیر و مرغ برای اکل و عرق کاسنی عرق بیدمشک برای شرب دادم شفا یافت و طبیخ قیصوم انفع و گفته کم است که اسهال بغیر شرکت کبد باشد پس همین که حدت و احتراق یابند شیره تخم خیارین خمیره بنفشه دهند و بجای غذا آب ترنج و آب [illegible] و شیرین خورند و موضع کبد را به روغن بادام کافور آمیخته چرب دارند و وقتیکه حدت کم شود قوابض دهند و صحت شود و گفته که در اسهال خون و صفرا و سودای سوخته که شدید باشد و پیچش و حمی هم بود و بول گرفته و سوزان آید ریوند منقالی بنقوع ملیله دهند که چند مجلس می‌آید و بعده تریاق کبیر قدری دهند و یا قوتی بارد و معجون لبوب بارد دهند تا دفع حدت کند و بول براند و قوت حاصل آید و چون کم شود بار تلیین شکم به بنفشه پوست خطمی گلقند کنند و بار سفوف قابض دهند و گفته در اول اسهال اگر گمان شود که بشرکت کبد است که با صندل هندی صندلین زرک عنب الثعلب برگ سیب برگ به یا آب اینها کشیده تناول کنند آنچه که فورا با شیره جگر گذارند **قول جوان کورو** و خلفه ذرب سه گونه است **اول لینتریا** یعنی غذای غیر منهضم برآید سببش ضعف ماسکه معده است بسبب سوء ترکیب اکل غذا کمیت یا کیفیت یا فساد هوا یا حدت ماده یا اکل اشیای سمی یا کشیدن کسی مرض دراز باید که در تدبیر درنگ نکنند و حسب سبب تدبیرش کنند تقویت معده نمایند **دوم سیلی اکا** یعنی غذا اندک هضم یافته مانند مرق بغیر فساد و تغیر نتن برآید سببش سده است که در مراقی و شعری و کبد و سپرز افتد و بدین سبب کیلوس بدینها منجذب نگردد و با اسهال برآید و بدن روز بروز لاغر شود یا بسبب ضعف جذب کیلوس [illegible] دلیل آن را با اسهال دفع نماید پس [illegible] سفید [illegible] ضعف کبدی غسالی باشد باید که تدبیر افتتاح سده و دفع ضعف کبد و تقویت معده کنند حسب سبب **سوم کوئی کو یاتیوا** یعنی مثال روغن گداخته برآید کثرت عطش و مریض در عرصه قلیل لاغر گردد چراکه شحم بلکه همه جسم گداخته می‌برآید سببش حمی یا حرقه یا دق یا ضیق یا فلغمونی درونی است باید که ادویه مقوی دهند مبرد چون بزر و [illegible] دهند تمین تو را اسپغول مرغ آمیخته نوشند [illegible] بر معده و شکم و همه جا دهند [illegible] باکر [illegible] تا حقنه کنند اغذیه مبرد خورند اگر حرقت درونی معدوم شود باز [illegible] سبوس جو شانده صاف کرده با [illegible] آمیخته حقنه نمایند اگر [illegible] شود چشم سرطان [illegible] آمیخته نوشند و حقنه هم کنند [illegible] آب [illegible] رطل [illegible] ربع رطل صاف کرده نوشند و [illegible] آب [illegible] انداخته [illegible] ربع رطل صاف کرده وقت شام نوشند [illegible] ضعف معده و پیچ شکم دهند **دیگر** پوست سنگدان مرغ و نفل هر یک ده درم سائیده سه حصه کرده در سه روز دهند [illegible] اگر تاب چندین خوراک ندارد نه حصه نموده در نه روز دهند یا قدر ماش حبوب بسته صبح شام یک یک دهند **دیگر** عرق گوگرد [illegible] روغن گاو [illegible] آمیخته دهند تا هفته **دیگر** لسان العصافیر [illegible] گل [illegible] پوست انار [illegible] سائیده [illegible] دهند [illegible] بجغرات خورند **دیگر** [illegible] دهند **دیگر** خرمهره محرق [illegible] درم [illegible] سنگ [illegible] دهند [illegible] بجغرات خورند **دیگر** شیر میش ربع رطل آب لیمو [illegible] انداخته در حال نوشند **دیگر** حب الرمان [illegible] رطل [illegible] زیره سفید

هر یک ده درم تربد کمون سماق هلیله زرد بلیله هر یک پنج درم نمک سنگ دوازده و نیم درم جریش بسایند شربتی سه درم مقوی معده و امعا مزیل اسهال دیگر عنبر مشک هر یک نیم رتی سنگجراحت هیل هر یک یک بسد پنج گلاب و حبوب بسته یک اکثر و بلو صبح شام دهند دیگر لسان العصافیر تلخ گل خاده موچرس زنجبیل هر یک سه قنب بریان یک سائیده دو سکر و بلو آب دهند تا هفته و دال تور خشکه خورند مزیل وذرب مزمن و اسهال سوداوی صفراوی و بلغمی دیگر بیضه مرغ در آب پخته مقشر کرده صد مرتبت در نمود سنگ بصری سحوقه پر کنند و بر سیخ بسته همراه لحم بقر و آب پزند چون لحم گداز دبر آرند و نیم درم خورند مزیل ذرب اگر غشی آرد و خواهند که غشی نیارد سنگ بصری طباشیر پودینه انار دانه مصطکی برابر سائیده مثقالی دهند۔

باب دهم

در امراض کبد

مشتمل بر چند فصل **بدانکه** کبد عضویست رئیس معدن روح طبیعی و منبت اوردہ و کیلوس در جگر خون میشود لیکن در ماساریقا هم تغیر در کیلوس پدید می آید چرا که ماساریقا از قوت جگر **فائده** جگر لحمیست سرخ مانند خون بسته و مرکبست از لحم و اورده و شرائین و در ذات خود حس ندارد اما غشای عصبانی که مجلل وحافظ شکل ویست کثیر الحس است و بر جگر فزونیها اند مانند اصابع که بدان گرد معده مشتمل شده است چنانکه کسی چیزی با اصابع دگیرد و این فزونیها را زوائد گویند و این زوائد در بعضی چهار و در بعضی پنج و در بعضی دو باشند و بر زائده بزرگتر زهره موضوعست و موضع کبد جانب یمینست و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی گشته و محدب او بربا طهای قویه باضلاع خلف مرتبطست و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقعر رگی رسته که آنرا باب گویند بعضے ازان در تمامی جگر پراگنده شده و بعضے بیرون آمده و بمعده و امعا پیوسته و این شعب مستحرضه بماساریقا مسمی است و آله جذب غذا همین است و غذا از معده و امعا بدین ها منجذب گشته در عروق مستبطنه که در جرم جگر متفرقست می آید چنانکه همه اجزای کیلوس را با همه اجزای جگر ملاقات می افتد نه آنکه در جگر تجویفی فراخست مانند معده که کیلوس در وجمع شود و مثل تشرب جگر از صفوت کیلوس چون تشرب اسفنجست آب را و ایضا از محدب جگر رگی رسته که آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرقست و باقی سوی بیرون آمده دو شاخ گشته یکی ازان صاعد شده باعلی بدن منشعب گشته و دومی هابط شده باسفل بدن متفرق گشته و کیلوس که در جگر خون میشود ازین شاخها در همه تن نفوذ مینماید و این اجوف اصل اورده است و از اصل دو شاخ وهمی که ذکر یافته دو شاخ دیگر برآمده است بسوی کلیتین جهت برآمدن آب و این دو شاخ را طالعین گویند و در جانب مقعر کبد که بالای باب است منفذیست سوی زهره برای اندفاع صفرا که کف خونست و هم از جانب مقعر منفذی دیگر بسوی سپرزست جهت اخراج سودا که دردی خونست و ایضا از جگر رگی بدل رسیده جهت افاده و استفاده و گروهی برآنند که این رگ از دل رسته و بجگر پیوسته بهر حال که باشد پیوستگی دل با جگر بواسطه این رگست اما غشای جگر با غشای دل اتصال دارد هر چند در نفس معده عصبی نیست لیکن عصبی باریک از معده بجگر پیوسته است و ازانکه آن عصب بغایت باریکست معده را از شرکت جگر بیماری کمتر می افتد مگر بسبب الم قوی که در جگر پدید آید آن زمان میتواند که معده نیز بمشارکت برنج آید **بدانکه** اگر مزاج کبد گرم باشد

فراخی آورده کثرت تولد صفرا و زود گرمی خون و همه تن اگر دل سرد باد وی برابری نکند و در سن کهولت سودا تولد نماید و بر شکم خاصه بر سینه است موی بسیار باشد
و بر فضول مندفعه یبوست غالب بود و از اغذیه گرم متضرر شود و اگر مزاج کبد سرد باشد تنگی و باریکی آورده کثرت رطوبت در وی و سردی خون و همه تن اگر دل گرم
باو برابری نکند و عدم موی شکم و از اغذیه و آب بارد ضرر یابد اگر مزاج کبد خشک باشد صلابت آورده قلت و غلظت خون یبوست تن کم رونقی بشره ضعف
پوست نرمه شکم اگر مزاج کبد تر بود تری آورده کثرت و رقت خون تری اندام اگر خشکی دل باو برابری نکند نضارت بشره غلظ و جسامت پوست نرمه شکم کثرت
و رطوبت فضول مندفعه اگر مزاج کبد حار یابس بود کثرت موی شکم قلت و غلظ خون کثرت تولد صفرا و در کهولت تولد سودا فراخی و صلابت آورده و اندام اگر مزاج کبد
گرم تر باشد کثرت خون غلظ عروق و موی شکم سختی کم بود و اندام گرم تر و کیموسات بد تولد کنند و مریض باشد و هرگاه گرمی بر تری غلبه کند تولد کیموس بد کمتر باشد
اگر مزاج کبد سرد تر باشد گرد شکم و جگر موی نبود و آورده باریک و خون برطوبت آمیخته باشد اندام سرد بود اگر حرارت دل غلبه نکند اگر مزاج کبد سرد خشک باشد خون اندک پیدا
شود و آنچه در جگر سرد تر گفته شد پیدا باشد **بدانکه** حرارت دل برودت جگر و برودت قلب بحرارت کبد برابری میکند لیکن تری دل با خشکی جگر برابری نمینماید **بدانکه** چون هضم
ثانی در کبد است و شروع این هضم از ماساریقا پس هرگاه که در کبد فسادی لاحق شود و توزیع اخلاط هضم آن کما ینبغی نگردد عضو و همه تن پیدا آید و بمشارکت وی
در معده نیز خلل می افتد لهذا اعتنا در امر جگر بغایت اهم آمده و از آنکه سپرز خادم جگر است چراکه سودا را از وی بخود میکشد و کذا زهره زیراکه صفرا از آن مندفع میگردد
پس اصلاح حال اینها نیز لازم تا افساد عام نکشد و چونکه کبد عضو رئیس و نازک است هیچ دوای قوی التحلیل بر وی ننهند خلاف سپرز که بران مضائقه ندارد دوادیه که بر کبد نهند
در خلوی معده باید نهاد و در استعمال اغذیه مراعات ترتیب دارند و اگر آفتی لاحق شود بزودی تدارک فرمایند چراکه صحت وی موجب صحت همه تن است **قول ابن سینا**
ادخال طعام بر طعام و سوء ترتیب آن مضارترین اشیا است بکبد و شرب آب دفعة بر نهار خصوص بعد حمام و ریاضت مودی به برد کبد میگردد اگر ضرر شود خمر آمیخته نوشند
و لزوجات مضر کبد اند **قول قرشی** وقت غلبه عطش از کوزه ضیق الفم اندکی آب علی سبیل المص نوشند و مبالغه در تبرید کبد ننمایند که مودی باستسقا میگردد و تسخین
که منجر بذبول میشود و بهترین وقت اکل دوا آنست که طعام از معده بکبد گذشته و هضم وی پذیرفته و فضول زود جدا گشته باشد تا مانع نفوذ دوا نگردد و هرگاه که ماده در
حدبه کبد باشد مسهل و چون در مقعر بود مدر دادن خطا است و دوا بکبد سهل التبلیغ کنند تا اثر او بکبد رسد و به سده که میان کبد و مراره یا در مراره و امعا باشد بسبب التحام
و ثآلیل توقع بهتری ندارند و در سده که میان مراره و امعا باشد براز سفید بود بخلاف آنکه در کبد و مراره بود و احتیاط دارند تا از تدبیر مرطبه کبد ضعیف نگردد و از مبرده قابضه
سده نیفتد و شراب شیرین یا پخته و اغذیه غلیظه مضر کبد اند کاسنی و راوند چینی اذخر زعفران پسته فندق مویز زرک انار ناشته جوز بویه نافت حب بلسان قرنفل کشوث
مصطکی ریوند مفید و مقوی کبد اند کعب بقر یا گاو میش سوخته سه مثقال العسل یا سکنجبین دادن مقوی کبد است **قول ثابت بن قره** کاسنی در همه امراض
کبد مفید اگر حرارت غالب بود با سکنجبین و اگر کم باشد بخمر انگوری صاف سفید دهند **بدانکه** جگر مردم نسبت به تن از جگر دیگر حیوانات بزرگ می باشد و کبر و صغر
اصابع آثار بزرگی و خردی کبد است حمرت و بیاض و تازگی لون جبه آثار صحت و قوت جگر است و زردی آثار گرمی و رصاصی آثار سردی و تیرگی آثار سردی
و خشکی کبد باشد فربهی شحمی آثار گرمی تری فربهی لحمی آثار سردی تری لاغری آثار گرمی کبد باشد سطبری و ظهور عروق آثار گرمی و بزرگی باریکی و پوشیدگی عروق
آثار سردی و خردی کبد است **فائده** حافظ صحت کبد را باید از معدلات سودا و مسددات کبد و اغذیه گرم پرهیز و اگر مزاج کبد گرم باشد لحم بز غاله یخنیه مرغ مربا
کدو مربای ترنج مربای تمر هندی مربای آلو غذا کنند جوارش زرشک جوارش انار جوارش غوره جوارش فواکه شربت صندل سکنجبین ساده سکنجبین مائی سکنجبین

سفرجلی شربت لیمو عرق کاسنی بکار دارد اگر مزاج کبد بارد و لحم مرغ لحم تره بدارچینی خورد چه مرغ بالخاصیت مقوی و حافظ کبد است و مویز منقل کند واز بادرنگ
خیار تربز کاهو پرهیز د اگر ضرورتا خورده شود تدارکش بزیره و دارچینی قرنفل نماید اگر مزاجش یابس باشد ماء الشعیر لحم بزغاله بچه مرغ پخته قلیه کدو مرق چرب
مسکه حلوا کدو مربی از نشاسته تخم کدو ساخته خورد حمام مرطب نماید از تعب و خشم و صوم و بیخوابی و جماع خصوص در هوای حار یابس پرهیزد اگر مزاج کبد رطب
باشد لحم گوسفند دوساله تیهو کبک فراریج مرغ کباب نان تنوری بریان مغز فستق مویز حلوای عسلی جوارش دارچینی بکار دارد اگر سده در کبد باشد مفتحات دهد
قاقله سکنجبین جدوار سکنجبین مفتح سده اند گل سرخ مفتح سده حار یابس است زنجبیل مفتح سده بارد رطب **فصل اول در سوء مزاج کبد** در حار عطش مفرط
تلخی دهن یبوست زبان قلت اشتها قبض شکم سرعت نبض حمرت بول صفرت وجه تب حرارت لمس موضع جگر پس اگر حرارت اشد بود خون را سوخته باعث
مالیخولیا دق جرب و غیره گردد و ثفل مثل دُرد خمر دلالت بر احتراق خون نماید و مثل غساله لحم بر ضعف کبد و سیاه بر عفونت کبد کند **علاج** آب کاسنی آب
انار ین شیره تخم خیارین لعاب اسپغول شربت صندل شربت لیمو سکنجبین دهند اگر حرارت شدید بود آب سرد ناشتا نوشند قرص زرشک قرص کافور با آب کدو
آب تربز صبحی خورند بعده ماء الشعیر کدو در کاسنی زرشک طبیخ بود نوشند اگر حرارت اشد بود دوغ سرد ماء الشعیر سرطانی طباشیر بشیره خرفه یا آب تمرهندی آب کدو دهند
اگر سده باشد شربت دینار سکنجبین بزوری خیارشنبر آب کاسنی دهند اگر طبع نرم بود قرص طباشیر شربت حماض رب به رب سیب دهند و طعامیکه در و قبض بود دهند
که مضرت خاصه اگر سده هم بود مگر زرشک و آب انار دهند که بجگر مفید اند اگر طبع نرم بود و بغذای قابض حاجت باشد ماش و برنج بریان بزرشک و سماق و آب انار
و اگر طبع قبض بود مزورات بزرگ تمرهندی و غیره پخته دهند و از لحم پرهیزند و عند ضرورت لحم مرغ یا حلوان دهند آرد جو عدس فوفل صندل گل سرخ آب کدو آب خیار
یا صندلین گل سرخ هر یک دو فوفل مامیثا هر یک یکنیم آرد جو ده کافور قدری آب عنب الثعلب و قدری سرکه بر کبد ضماد کنند گل سرخ چهار صندلین دو کافور قدری
بگلاب آمیخته خرقه آلوده بر کبد نهند در بارد تهیج و جه قلت عطش فساد لون و جه بیاض لب و زبان و بول نطو نبض سفیدی و کمی براز گاهی نرم و گاهی خشک و در آخر مثل خونابه آید و گاه بود
که در اول همچون صدید رقیق بر آید پس غلیظ و سیاه گردد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ بادیان عنب الثعلب آمیخته هر صبح نوشند انیسون بگلقند دهند تا ناسیا دوا الکرکم اطریفل معجون
فلاسفه بطبیخ زوفا دهند جگر گرگ دو دانگی ریوند دو دانگ گلقند پنجدرم آمیخته چند روز دهند یا جگر گرگ درم با آب کاسنی دهند شیر شتر مفید تقلیل غذا نمایند از اغذیه سرد
بارد پرهیزند مرغ دراج تیهو کبک عصافیر بدارچینی کمون فلفل خولنجان آبکامه نخود پخته حلوا از عسل روغن بادام مویز فستق ساخته خورند ماء اللحم نوشند افسنتین سنبل
اذخر قسط سلیخه گل سرخ زعفران بروغن سوسن روغن ناردین آمیخته یا مر سنبل مصطکی زعفران تخم آمیخته ضماد کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش بر کبد نطول کنند
دو ثفل طبیخ صندل سنبل آمیخته ضماد نمایند **قرص ریوند** ریوند ده سنبل مصطکی عصاره غافث افسنتین بادیان انیسون هر یک دو قرص سازند شربتی مثقال
بسکنجبین عسلی برای سوء مزاج بارد جگر و سوء لون ابیض مترهل ولین بطن انتفاخ اجفان و اطراف و فساد سحنه که بعد حمیات طویله پدید آید نافع **دواء الکرکم صغیر**
زعفران سنبل سلیخه هر یک دو نقاح اذخر قسط دارچینی هر یک یک سائیده روزی بتخم انگوری تر کرده روز دیگر بعسل آمیزند شربتی مثقالی بماء العسل مفتح سدد مقوی
گرده و مثانه مدر بول و برای امراض جگر و سپرز که از برد باشد و استسقا که از ورم جگر و سپرز بود نافع در رطب تهیج وجه و اجفان کثرت لعاب و خواب کندی حس
بیاض لون سوء هضم نرمی براز تری زبان عدم عطش ترهل لحم سر آسیف **علاج** بادیان اصل سوس تخم کرفس گلقند جوشانده نوشند انیسون مصطکی بگلقند دهند
اطریفل کبیر دوا الکرکم جوارشات گرم بکار برند ریاضت کنند تقلیل غذا نمایند حمام نهار کنند کبک تیهو دراج بدارچینی قرنفل مصطکی زعفران خورند

خمر کهنه نوشند و در تخفیف افراط نکنند تا ذبول نکشد در یابس یبوست دهن و زبان عطش صلابت قلت خون هزال کمی براز **علاج** آب انار ترش آب تربز
آب خیار لعاب اسپغول لعاب بهدانه شربت نیلوفر شربت خشخاش شیرهٔ خرفه شیر قند مسکه دهند مغز سر حلوان کشک شعیر کدو برگ خطمی برگ کاهو اسفناخ
لحم مرغ نیمبرشت ماهی تازه صفرت بیض روغن بادام و حریره سبوس خورند و از روغن بنفشه روغن کدو روغن بادام موم آب برگ کاسنی آب برگ خرفه قیروطی ساخته
بر کبد بمالند و در ترطیب افراط نکنند تا بسوء القنیه و استسقا نکشد در دموی ثقل اعضا شیرینی یا شوری دهن **علاج** باسلیق یا ابطی زنند اگر مانعی بود حجامت نمایند
تلیین بطبیخ هلیله خیارشنبر کنند نقوع تمرهندی آلو ترنجبین بقند دهند اطریفل صغیر خورند تقلیل غذا نمایند یا آب کاسنی آب عنب الثعلب مغز فلوس تلیین کنند شربت
عناب سکنجبین آب انار ترش دهند باقی هرچه در سوء مزاج حار ساده گذشت بکار دارند در صفراوی حرارت یبوست تلخی دهن صفرت لون قی زرد سبز اسهال صفراوی
تب **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله مغز فلوس کنند اگر تسکین نیابد هلیله زرد ده لک مغسول گل سرخ طباشیر هر یک پنج ریوند سه انیسون بادیان هر یک یک سائیده
سه درم بشیر شتر یا شیر خر دهند اگر حرارت قوی بود دوغ گاو نوشند قرص طباشیر رب به شربت مورد دهند شیر زن شیر گاو مفید باقی هرچه در سوء مزاج حار
ساده گذشت بکار برند در بلغمی برد ملمس بیاض غلظ بول قی بلغمی رصاصیت لون تهبج چشم و اطراف لین طبع ثقل جانب راست **علاج** ماء الاصول دهند
تنقیه بحب صبر ایارج فیقرا وغیره کنند اطریفل کبیر دهند مرغ عصافیر خورند و هرچه در سوء مزاج بارد ساده گذشت بکار برند و مبالغه در دفع ماده نمایند تا ذبول نینجامد
اگر اسهال مفرط بود حب ورق تخم ریحان صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب تر نموده دهند در سوداوی هزال عطش ترس فکر فاسد **علاج** ماء الاصول دهند
بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون یا ایارج تنقیه کنند روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن سوسن روغن بادام هر که باشد ده درم موم دو درم گداخته قیروطی
ساخته بمالند و بعد حمام بروغن بادام تدهین کنند دواء المسک دهند صفرت بیض نیمبرشت بشکر و دارچینی نان بشراب کهنه یا ماء العسل تر کرده ماء اللحم بدارچینی خورند

فصل دوم در ضعف کبد صاحب ضعف کبد را کبود و صاحب ضعف و وجع کبد را کباد گویند سبب او یا سوء مزاج ساده یا مادی است که
در کبد افتد و آثار و علاج این گفته شد یا صغر کبد یا حصات کبد یا سده کبد یا ورم و شق کبد است و این ها گفته شوند آثار و علاج آنها از آنجا جویند یا آنکه در اعضا
مجاور کبد چون معده و مراره و سپرز و رحم و سینه و گرده آفتی پدید آید و بشرکت او در کبد ضعف افتد مثلا در معده فساد افتد از آنجا کیلوس ناستوده بجگر
رود و قوای جگر از هضم او عاجز آیند و بدان سبب میل بضعف نماید و کذا هرگاه در مراره فساد افتد و صفرا را از جگر جذب نماید چنانچه باید چون صفرا
از کبد بفرغ خود نبر آید ضعف در قوای کبد پدید آید همچنان در طحال و رحم و دیگر اعضا که عند وقوع فساد فیهم نصیبه خود از جگر نمی ستانند و این معنی بضعف
وی میگراید و حسب قوت و ضعف سبب ضعف در قوای اربعه کبد یا در بعض وی پدید می آید **بدانکه** جاذبه و هاضمه اکثر از سردی و تری ضعیف شود و ماسکه
از تری و دافعه از خشکی **اما آثار** ضعف کبد از هر سبب که باشد آنست که براز مثل غساله لحم بود بدن لاغر شود اشتها برود یا کم گردد و وجع نرم ممتد بجانب
راست وقت نفوذ غذا سوی جگر پدید آید و رنگ رو و بدن بسبزی یا سفیدی یا زردی یا کمدی گراید و تهبج در وجه پدید آید **اما آثار** ضعف جاذبه براز
سفید نرم کثیر المقدار بود و بدن لاغر شود پس اگر هنوز بول منصبغ و بر قوام معتدل بود بدانند که فقط آفت در جاذبه است و دیگر قوای سالم خاصة اگر معده صحیح
باشد اما اگر رنگ و قوام بول بر حال خود نبود بدانند که آفت بهاضمه نیز تجاوز کرده خاصة که معده نیز آفت داشته باشد **اما آثار** ضعف هاضمه تبدل لون
تهبج وجه فساد لون غسالیت براز بیاض بول رقت خون یعنی خون در فصد رقیق بر آید **اما آثار** ضعف ماسکه ثقل خفی که عند منجذب شدن کیلوس سوی جگر احساس شود

در جگر دراندک زمان زائل شود و بمقدار بایست که در هنگام صحت تا اتمام نضج مدرک میشد نیاید وانچه در ضعف هاضمه گفته شد پیدا باشد **اما آثار** ضعف دافعه بول و براز کم رنگ واندک برآید بدن مترهل بود و رنگ چنان نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است بسفیدی و شکم قبض باشد و خون فصد مخلوط بسودا و صفرا مائیت باشد و اشتها برمراد نبود واین اکثر باستسقا یا قولنج یا یرقان مودی شود و باشد که حرب و قوبا و غیره آرد **اما آثار** شرکتی آنست که آفت آن عضو گواه باشد انچه از شرکت سینه وآلهٔ تنفس بود سرفهٔ خشک سوء تنفس پیدا بود واگر بشرکت مراره سپرز باشد یرقان زرد یا سیاه پیدا باشد اگر بشرکت رحم بود احتباس یا ادرار حیض گواهی دهد اگر بشرکت معده باشد ناگواری طعام و دیگر آثار آن پیدا باشد واگر بشرکت کلیه بود زردی وجه مائل به بیاض و دیگر آثار کلیه پیدا باشد **علاج** در شرکتی تدبیر آن عضو کنند بدانچه مخصوص بوی است مراعات کبد نیز لازم دانند و تدبیر سوء مزاج گفته شد و تدبیر سده وغیره گفته خواهد شد در اینجا ببینند **معجون مقوی روح کبدی** قرنفل فوفل زنجبیل سنبل دارچینی قاقلتین دارفلفل جوزبوا شیطرج اسارون العصافیر خولنجان قرنجمشک مروارید صندل سفید زرآوند گرد سلیخه گل سرخ یاقوت بهمنین هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست ترنج سه درم هلیله درم عنبر زعفران هر یک یکنیم درم مشک نیم درم عسل سه چند شربتی یک تا دو درم **فائده** ازانکه ضعف کبد اکثر از برودت و رطوبت می افتد لهذا گفته اند که علاج ضعف جگر بچیزهای گرم که خوشبو و قابض باشند چون دارچینی فقاح اذخر مر زعفران مانند آن کنند کلا و طلاء حب الرمان همراه موبز مع تخم کوفته بدارچینی وغیره خوشبو ساخته خوردن مفید جگر گرگ خشک کرده کوفته قدر یک کفچه بشراب دهند بالخاصیت نفع دارد **فائده** در ضعف هاضمه تریاق اربعه سنجرینیا دهند صبر گلنار هر یک دو پوست انار چهار رالادن مورد هر یک سه بگلاب بر کبد ضماد و سازند دارچینی بسباسه جوزبوا سنبل سعد مصطکی نانخواه طلا کنند وخورند موبز مدقوق مع تخم النفع و در ضعف جاذبه دارچینی زعفران وغیره نافع و کباب تیهو مرغ بآب غوره خورند افسنتین مصطکی گل سرخ بآب مورد آمیخته بر کبد ضماد کنند و از تفتیح سده غافل نباشند و در ضعف ماسکه جوارش جوزی رُب به دهند وادویهٔ قابضه مطیبه زیاده و چاره کمتر بکار برند عود زیره بآب سیب ضماد کنند و در ضعف دافعه ماء الجبن سکنجبین هلیله پرورده دهند اسیلم زنند لحوم سبک صفرت بیض بدارچینی فلفل زنجبیل خورند

فصل سوم در سده کبد سبب او یا باریکی عروق کبد است در اصل خلقت که بادنی سبب سده وهی شود یا ورم که در جگر افتد یا مادهٔ غلیظ لزج است که پیدا شود و این اکثر الوقوع است **بدانکه** حرکت بعد طعام خاصة که غلیظ لزج شیرین بود و حمام و شرب شراب بعد غذا از موجبات سده کبد است وکذا شرب آبهای بد و اکل اشیای فاسده چون گل گچ انگشت و چیزهای قابض چون زعرور وغیره باعث سده اند **علامات** یکی آنکه در موضع کبد ثقل نماید خاصة که سده در محدب بود و سده در محدب نسبت بمقعر کمتر افتد دوم تب نباشد اگر در ابتدا است و چون مزمن شود یا بسبب ورم بود تب نیز باشد سوم عدم وجع و اینهم وقتیست که سده کم بود و ورم نباشد چهارم اسهال غسالی بهنجم براز بسیار و کثیر الرطوبت بود اگر سده در مقعر باشد وگاه باشد که در حد به هم براز نرم آید ششم بول رقیق و قلیل آید اگر سده در محدب بود **بدانکه** از لوازم سده کبد است که خون در بدن صاحبش کم بود و لون مائل بزردی باشد و لباسات که ضیق نفس پدید آید از مشارکت کبد با عضای تنفس و آنجا که سبب و ضیق عروق باشد کثرت وقوع سده بادنی مخالفت از صغر سن با گواهی دهد **علاج** دهن خروع بماء الاصول دهند پس اگر در محدب بود و مزاج گرم باشد خیارین کاسنی تخم کشوث پرسیاوشان دهند آب بارتنگ آب حی العالم با سکنجبین آمیخته یا آب کاسنی با سکنجبین دهند اگر مزاج سرد بود سکنجبین عسلی یا سکنجبین بزوری بطبیخ اسارون سلیخه افتیمون تخم کرفس بادیان انیسون آمیخته دهند شربت دینار قرصه

قرص لک و دواء الکرکم دهند و اگر در مقعر باشد و مزاج گرم بود بآب فواکه و ریوند یا بآب کاسنی مغز فلوس تلیین کنند و بادویه لینه حقنه نمایند و اگر مزاج سرد بود
بطبیخ بادیان کاسنی اذخر تخم کرفس بیخ کبر شربت افسنتین تلیین کنند حقنه حاره نمایند و در غذا نیز رعایت حرارت برودت مزاج مرعی دارند در محدب بود یا در مقعر
مثلاً عند حرارت زیرباجات بی مصالح بسرکه و روغن بادام پخته دهند و عند برودت زیرباجات بمصالح گرم خورند و آب نخود که برگ کاسنی قدری سرکه پخته باشند
و نیز لحم عصافیر سفید و در اضمده نیز رعایت مزاج نمایند جعده افسنتین زراوند بیخ کرفس بآب کاسنی ضماد کنند مرکند اشق زعفران انیسون روغن گل روغن ناردین بیه
مرغ بیه بط بر کبد ضماد نمایند بعد نضج ماده ایارج فیقرا اشقالی ریوند نمک هندی هر یک نیم درم با طبیخ افتیمون یا الجبن دهند و بعد اسهال معجون جنطیانا دهند
فائده اگر سده بسبب اکل اشیای قابض بود دبشیر شکر حریره روغن بادام مرق مرغ فربه قلیه کدو انار دانه دهند اگر بسبب ضیق عروق باشد اشیای مفتح دهند
شربت بزوری بقدری ریوند حب ریوند دهند و از مغلظات و موجبات سده پرهیزند اگر بسبب ورم باشد تدبیر ورم کبد کنند فرق در ورم و سده آنست که در
سده ثقل بیشتر بود و در ورم وجع افزون باشد خاصةً در ورم گرم و ایضاً تب از لوازم ورم است اگرچه بمبتدی بود خلاف سده که چون مزمن شود و در وی عفونت افتد
آن وقت تب آرد **فائده در ذکر سده ماساریقا** احساس ثقل و تمدد غائر در موضع مقعر کبد و براز کیلوسی هزال ضعف بدن از آثار سده کبد و ورم
و ضعف معده هیچ نباشد هرچه برای سده مقعر کبد مخصوص است بکار برند مع رعایت مزاج و در جمله سده چه در کبد و چه در ماساریقا اول مفتحات و مقطعات پس
مسهلات دهند **قول محمد زکریا** در سده کبد ملطفات چون کبر قسط غافث لوز مر غاریقون فستق سکنجبین عنصلی بکار برند **قول لازورد** بیر بطبیخ اشیای محلله
مفتحه چون گل خطمی گل خیری گل خبازی بابونه اکلیل و غیره آبزن کنند اگر سده قوی بود صبر محلول بآب گندنا نیم اونس نوشادر کانی محلول بسرکه سه درم غاریقون
ریوند هر یک دو درم نمک تاتر دو درم نمک مرزنجوش نمک کبر هر یک نیم درم زعفران قدری بشربت قرص ساخته صبح شام نیم درم قبل از غذا دهند سنا نیم اونس آب سرد هشت اونس شب تر کرده صبح صاف
نموده تاتر دو نیم درم آمیخته نوشند پانزده روز اگر روغن گوگرد پانزده قطره افزایند قوی شود مفتح انواع سده فولاد یا خبث الحدید برده اونس پوست درونی درخت گز نیم اونس دار چینی
سه درم آب حماض آب مرزنجوش هر یک نیم رطل خمر انگوری رطل اگر قندی باشد چهار اونس قند یک نیم رطل یکجا کرده بپزند که بقوام رسد شربتی یک یا
دو اونس صبحی اگر تلیین بطن خواهند سه اونس این در یک رطل آبکه در و سنا سه درم ریوند درم شب تر کرده باشند آمیخته دهند قند سفید مقوم تخم فولادی شش
اونس تخم گز تخم گندنا هر یک اونس دار چینی عسل هر یک نیم اونس سائیده آمیزند شربتی سه درم تا نیم اونس و عوض آب گز یا نقیع سنبل نوشند معجون مفرح القلوب
شاد ریطوس شربت سنبل دهند **حب غاریقون** ریوند عصاره غافث هر یک دو غاریقون نه قند پانزده حبوب بندند شربتی درم مفتح سده ملین طبع
و برای استسقاء امراض کبد نافع **سنجرینیا** جند بیدستر دارچینی افیون اسارون فو مو دو قو هر یک یک فلفلین قسط قنه هر یک شش زعفران نیم عسل سه چند همه قند بعسل
آمیخته ادویه آمیزند و بعد شش ماه بکار برند شربتی ربع تا دو مثقال مسخن معده مفتح سده جگر محلل صلابت احشا مسکن وجع معده و درد دندان و تآکل دندان
مزیل ریاح غلیظه و تخمه و قولنج و عسر بول که بسبب برد و بلغم و مخاطیت بول باشد **قرص لک** لک مغسول فوه تخم کرفس عنب الثعلب هر یک ده بادیان انیسون
دو قو هر یک دو نیم تخم کشوث کاسنی هر یک چهار قرص بندند شربتی مثقالی مفتح سده مزیل استسقای لحمی **معجون جنطیانا** جنطیانا فلفل هر یک ده قسط
سانج سنبل ریوند هر یک نه عسل سه چند شربتی دو درم بآب سداب مفتح سده مزیل صلابت کبد و سپرز و وجع معده و کلیه و مثانه **معجون بادمهرج** حرمل
دار فلفل عاقرقرحا دو قو هر یک چهار زرنباد درونج حب بلسان سنبل قطف شونیز زعفران ابان فرفیون هر یک مصطکی سعد هر یک سه قسط سلیخه زنجبیل

فلفل ابیض بزرالبنج مروارید هریک یک گل سرخ کیلنیم قرنفل هریک نیم درم بعسل کف گرفته آمیزند شربتی متقالی مفتح سده کبد مخرج ریاح غلیظه معده و امعا
مزیل برد رحم و استرخاء اعصاب و حمیات سوداوی و بلغمی **خمر فولادی** فولاد مدبر ده اونس خمر انگوری سه اونس در ظرف شیشه محکم کرده در آفتاب نهند و کف
گرفته باشند چون چند جوش خورد فرو گرفته خمر صاف بر آرند **خمر فولادی** براده فولاد چهار اونس دارچینی نیم اونس خمر انگوری شیرین هشت رطل در شیشه کرده
سه روز بجای سرد دارند پس صاف کنند مصفی خون مرقق غلظ دلزوجت اخلاط مجفف و مصفی زخم **حب فولاد** برای سده کبد انفع غاریقون سه جزء سنا اوند
برابر سائیده بخمر فولادی مقوم سرشته حبوب سازند صبحی یک درم دهند بعده غذا خورند و بعد اکل حبوب چند قدم مشی برفق نمایند تا زود از معده بکبد رسد

فصل چهارم در نفخه کبد سبب او باد است که در اجزای جگر یا در غشای کبد یا در هر دو جمع آید ظهور درد تمددی زیر قبرغه است بغیر ثقل و درد جنه غیر فاحش
ظهور نماید دا ختلاف عشم متدا انفع غالب کبد دچون دست بر و نهند و اعتماد کنند قراقر نماید قراقر آثار بودن باد در کبد است و احساس تمدد آثار بودن باد در غشا است
و ایضاً در غشای چون دست بر و مالند یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد **علاج** کمونی دواء الکرکم قرص بزوری شربت دینار دواء المسک دهند بر ناهار حمام نمایند دلک
بدن باعتدال کنند و عوض آب بعرق بادیان عرق کاسنی گلاب مداومت سازند دبناب گاو زبان و ماء الجبن گرم کماد کنند خمر ممزوج بعرق کاسنی نوشند قلایا و کباب
پر مصالح خورند اگر وجع مائل بامعا باشد اول مسهل دهند بعده محللات گذارند اگر سوی شراسیف و حجاب یا بخلف مائل بود مدرات دهند و رعایت مزاج در همه حال
مرعی دارند **معجون بوند** بیخ انجدان ریوند چینی بادیان تخم کرفس انیسون نانخواه شهد انیج برابر بعسل آمیزند شربتی متقالی بماء العسل مزیل ریح معده و کبد و ورم رحم

فصل پنجم در وجع کبد سبب او یا سوء مزاج کبد یا سده کبد یا نفخ کبد یا ورم کبد یا شق کبد یا حصاة است آثار و علاج اینها بموضع هریک آید اما انچه بعد از آن وجع
شرب آب بارد بر ناهار یا عقب ریاضت قویه و حمام باشد این است قوله الکبد گویند اگر زود تدبیر کنند زود زائل گردد و اگر در علاج غفلت نمایند باستسقا یا ورم جگر
انجامد تقدم آن **علاج** خرقه یا اسفنج تر کرده بر کبد نهند سنبل مصطکی ضماد نمایند آب گرم نطول کنند **قلما** ماده وجع کبد اگر بسبب حرارت باشد سدد از ماده
ادویه گرم است که بدان سبب کبد گرم شود وانفعل شود که تمیز دم صافی است باز ماند و کیموسات محترقه گداخته دران بماند و تقطیع کبد پس کم شود که بدان در عروق و بدن ما
و در جوف او مرار غلیظ عفن ظاهر شود و تقیح مراری و بطلان اشتها و عطش شدید و حمی قوی بالغ او گردد و در ابتدا سوزش و عطش بود بعده صفرت لون
صبغ ابول پدید می آید **علاج** عوض آب ماء الشعیر نوشند آب تربز لعاب اسپغول بشکر یا طباشیر سکنجبین آب بارد یا آب کدو آب کاسنی آب خیار آب
آب خرفه دهند اگر طبع قبض بود تمر هندی آلو قند ملین کنند آب بارد صبحی نوشند سفناخ بقلة الحمقا قطف خس ماهی لوزینه مسلوق عدسیه خورند اگر حاجت
تقویت باشد مرغ دراج سماک صغار شدید البیاض دهند و از خمر و غیره اشیای گرم پرهیزند گل سرخ ده صندل پنج بنفشه خطمی هریک سه کافور زعفران هریک نیم
شمع دهن ورد قدر حاجت آمیخته یا بقلة الحمقا بدهن ورد یا اسپغول بآب بارد تر کرده روغن گل آمیخته یا آرد جو موم لعاب اسپغول آب هندبا آب عنب الثعلب
بر کبد ضماد کنند و اگر با وجود تدابیر مذکوره سهم بادی بسبب حرارت در کبد پدید آید تدارک او عسر باشد رمان تفاح میخوش عنب سفید قیق الجرم مرمر و بر جمد کشته بی عروق
انیاص مفید لیکن اگر ورم در کبد بود اکثار اینها نکنند که بسبب اشیای قابضه حامضه مجاری و عروق تنگ شوند و ورم افزاید اگر سبب وجع باشد که از ان کبد از
حال طبیعی تغیر یابد و بجذب کیلوس از معده یا بر تغیر او حاله آن قادر نباشد پس چون مدتی برین گذرد اسهال پدید آید و آخر بسبب فساد اخلاط حمی ظاهر شود
و تهیج وجه و اجفان و ورم اطراف بیاض لون و شفت **علاج** ایارج فیقرا غاریقون بطبیخ آمله بلیله سیاه هلیله کابلی افسنتین برگ غافث انیسون الک ریوند

زبیب اسفایج قند دهند بعده پوست بیخ کبر ایرسا بیخ اذخر ملک ریوند مصطکی فوه حلبه مویز در آب جوشانده صاف کرده در سه اوقیه آن دهن لوزین سه درم
آمیخته دهند یا دهن لوزین همراه سه اوقیه طبیخ حلبه دهند در هر سه روز طبیخ مذکور نوشانند اگر هر روز زیاده از یک مجلس طبع اجابت کرده باشد بقرص لک قرص
ریوند قرص افسنتین تقویت کبد کنند اگر قوی تر خواهند دوا الکرکم اثاناسیا دهند اگر خواهند که تقویت بغیر تسخین حاصل آید گل سرخ یا سنبل سه درم افسنتین دو درم بعسل آمیخته
دهند ترمس جعده فوه تخم کرفس انیسون ایرسا سنبل فراسیون لوز مر اکلیل بابونه گل سرخ ضماد کنند **قول جالینوس** این دوا در امراض کبد و کبودی
سعد بلیست زبیب منزوع العجم بیست پنج زعفران قصب الذریره دار شیشعان هر یک ده مقل الیهود اذخر هر یک دو نیم دار چینی یک سلیخه سنبل هر یک نیم مر مکی
صمغ البطم هر یک چهار عسل شانزده مقل بخمر حل کرده ادویه سائیده بدستور معجون طلیا کنند شربتی مثقالی و در نسخه آن زعفران یک قصب الذریره نیم سنبل سه نوشته
باقی بدستور و گفته مصطکی مر کندر بخمر حل کرده سنبل سعد اذخر قصب الذریره زعفران سائیده آمیخته ضماد کنند و صبر منقوع بخمر با ماء اللحم مطبخه توابل دار چینی قرنفل
زبیب خورند و از اغذیه بارد و غلیظ پرهیزند اگر وجع بسبب ریاح غلیظ باشد تمدد و تحت ضلع ایمن بعد هضم غذا و چون بدست غمز کنند وجع ساکن شود و قراقر گردد —
علاج خمر تند ممزوج بقدری آب نوشند نان صعتری بعض با کامه خردل توم خورند دوا المسک دهند سجاورس کماد کنند از فواکه و بقول وغیره پرهیزند اگر
بسبب ضربه سقطه باشد **علاج** اگر حرارت و التهاب بود باسلیق حب زنند ریوند گل مختوم هر یک نیم درم و مند ریوند گلنار زاج دم الاخوین برابر سائیده مثقالی
رب به دهند گل ارمنی بلعاب اسبغول دهند سفرجل مصفی از قشر و تخم سه عدد در سرکه و آب مهرا کرده سائیده گل سرخ پنج استار آمیخته روغن گل گلاب صندل
کعک هر یک ده درم افزوده پس سوسن آمیخته بر کبد ضماد کنند و اگر حرارت و التهاب نباشد ریوند فوه هر یک دو نیم دار چینی دو سائیده یکدرم بشربت بنفشه
دهند سه روز و مورد عود حب الغار زعفران مر مصطکی شمع دهن زنبق آمیخته یا عود زعفران حب الغار مقل مصطکی سنبل برابر بروغن سوسن یا بروغن موم
بر کبد ضماد کنند **قول رازی** اگر بسبب سقطه ضربه وجع باین شراسیف ایمن پدید آید بدانند که کبد او از موضع خود زائل شده باید که مریض را ایستاده کرده
فرمایند که نفس کند خود را بجنبد جنبیدنی شدید یا دیگری بجنباند تا کبد بجای خود آید **فائده** وجع و ورم کبد موی بود یا بلغمی و مزمن شود و گاهی در صحت
نشود بر موضع کبد سه جا داغ دهند **دوا** معجون مرس و ثلث درمی گلقند دهند **دیگر** حب غافث دهند **دیگر** افسنتین بنوعیکه در ریاح گذشت خورانند بزر البنج
ضماد و بخور نمایند **دیگر** اشتجار نمک سنگ فلفل برابر سائیده دو درم صبح شام با آب دهند **دیگر** بیخ کبر بسرکه یا بخمر جوشانده یا طبیخ وج یا گلاب گرم کرده نوشند
دیگر اشنه یا غاریقون یا تخم ترب یا اظفار الطیب خورند **دیگر** تاقله دو درم سکنجبین یا ترمس درم سکنجبین یا جگر اسد بخمر یا پنیر بوتیمار بعسل و قدری بوره با دانه
رب دانگی سکنجبین یا بعسل و فلفل حب ضعف نیم درم **دیگر** جگر موش خورند **دیگر** افسنتین بموم و روغن حنا بر جگر و خاصره ضماد کنند مزلیه وجع هر دو جا **قرص**
فوه دوازده پوست بیخ کبر ایرسا زراوند طویل هر یک یک سکنجبین قرص سازند شربتی دو درم بطبیخ افسنتین یا طبیخ انیسون برای وجع کبد جسارت طحال و
حمیات مزمنه نافع **ادویه و اغذیه نافعه کبد و منقیه آن** هندبا با انواع وجع کبد و امراض جگر انفع در حار سکنجبین و در بارد تخم رازیانج رقیق دهند کبد
ذیب برای اوجاع کبد مفید و چهار مثقال با آب کاسنی یا سکنجبین و در بارد تخم شیرین دهند اکل خس بسرکه سکنجبین حماض اترج و آب نانخواه و زرک برا
جگر گرم انفع زبیب کشمش برای بارد مفید تمر هندی کشوث مفتح سده اند و مقوی جگر ریوند تخم کرفس دو قوتر دانا انیسون بریان مرقنه قسط نفع روغن بلسان
روغن جوز اسارون شده اشتقال سکنجبین هند که مفتح سده کبد برای امراض جگر مفید اند اما منقیه در حار سنا دو نیم درم با اوقیه سکنجبین دهند آب لبلاب

سه اوقیه نوشند آب لبلاب جوشانده روغن بادام آمیخته دهند و در بار دوم ماذریون سه درم لبلاب دو اوقیه جلاب دهند **فائده** تشخیص از محل جگر و وجع میشد و معده
میرسید و بیقرار میساخت و شبانروزی بهمین حال میگذشت و در هفته دو سه بار میشد تنقیه بقصد قی اسهال کردند نفع نشد آخر بقیه منع عمد آب بعسل عسل نعنع
علبه هر یک پنج درم آمیخته خورد و نان گندم و قلیه لحم بز غذا کرد در چند روز صحت یافت **قول ابن زین** هر چه معده و وجع آن را نفع دهد جگر و وجع آن را نیز سود
دارد **قول رازی** وقتیکه وجع کند کبد و از استسقا ترسند پس منع نمایند از حمام **قول ابن سرافیون** علاج کبد باد و یکنند که تبرید و تسخین او قوی
و ظاهر نباشد مگر بچیزی ملائم چه تبرید قوی باستسقا و تسخین بذبول میکشد و علاج عسر میگردد **قول ابقراط** اگر وجع کبد حمی پدید آید وجع زائل شود و گفته
کسی اگر وجع کبد پدید آید و در پیش سر حلکه صعب و در قفا بثورات قدر باقلا بر آید و اصابع یا ورم کند پیش از روز پنجم قبل از طلوع آفتاب بمیرد

فصل ششم

در ورم کبد ورد موی تب عطش ثقل و وجع و حرقت در موضع کبد ذهاب شهوت ظهور ورم تحت شراسیف حمرت چهره و زبان سرخه یابس فواق اگر ورم قوی
و عظیم باشد و این آثار مشترک اند در حدبی و مقعری اما خاص پس در مقعری قی صفراوی غشی بر اطراف قبض شکم اگر بدن قوی بود و جذب غذا نماید
و ورم بدان بزرگی نبود که مجاری را بند سازد و کیلوس را از نفوذ باز دارد و لیکن اگر قوت ضعیف بود و جذب غذا نتواند و ورم عظیم باشد که مجاری گند کیلوس
بند سازد شکم نرم بود و این رویست بلکه مهلک و در حدبی شدت سعال ضیق نفس حبس بول ظهور ورم هلالی در موضع کبد کشیدگی ترقوه سوی اسفل و اگر
ورم در مقعر و هم در محدب بود کار عسر باشد و اعراض هر دو روی نماید بدانکه فواق ذهاب شهوت و وجع اینهمه گاه در ورم محدبی میشود و در مقعری علی ما
اگر سعال ضیق نفس احتباس بول در ورم مقعری پدید آید بدان درجه نباشد که در حدبی بود **علاج** باسلیق یا اکحل راست زنند و بچند دفعه حسب قوت
خون بر آرند و برین جگر حجامت کنند یا علق گذارند و در اخراج دم تاخیر نمایند پس در ابتدا چهار درم آب کاسنی آب عنب الثعلب آب بادرنگ سکنجبین دهند
بعده مغز فلوس هفت مثقال در پنج قاشق آبهای مذکوره آمیخته نوشند و برای تقویت کبد سکنجبین با آب خرفه آمیخته چند قطره روغن بادام افزوده
دهند اگر ورم در مقعر بود مغز فلوس با آب کاسنی وغیره دهند و اگر در محدب باشد سفوف مدر دهند و در ابتدا آب برگ کاسنی آب عنب الثعلب آب برگ
کشنیز برگ زر تراشه کدو یا صندلین گلاب آب بادرنگ روغن گل موم ضماد کنند اگر منضج سده باشد کافور نیز افزایند و بعد چهار مرا بابونه آرد جو گل خیرو اکلیل
افزایند و بعد انتهاء در انحطاط قوابض کم و محللات زیاده کنند یا روغن گل صندل مصطکی بابونه آرد جو اکلیل ضماد نمایند حقنه کنند و اگر طبع نرم بود تخم حماض
طباشیر گل سرخ زرشک هر یک پنج ریوند [illegible] هر یک یک زعفران نیم قرص ساخته مثقالی آب [illegible] آب انار دهند و در ابتدا کشک شعیر و گاهی حریره حنطه خورند
اگر ضعیف باشد مرغ با آب انار آب غوره دهند و اشیای بارد کمتر دهند تا ورم در صلب منجر باستسقا نگردد **سفوف مدر** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک
پنج تخم کشوث کاسنی تخم کرفس هر یک سه بادیان بیخ سوسن انیسون هر یک دو ورق منقی چهار سنبل زعفران قسط افتیمون مصطکی هر یک یک رنگ نیم کافور
ربع ریوند یک ربع بسایند شربتی یک تا سه درم با آب کاسنی یا آب بادیان **فائده** رادع کثیف ننهند که ورم را صلب میسازد و محلل نیز ضرر
دارد پس رادع و محلل آمیخته گذارند و آب میوه های قابض چون سیب به انار نخورند که مضیق دهن عروق اند پس ورم می افزاید و قبض روا ندارند که موجب ازدیاد
الم میشود **انتباه** وقتیکه ورم بزرگ شود بر پهلو خفتن نتواند مگر بر قفا و اگر بزرگتر بود بر قفا هم نتواند خفت و انواع ورم کبد آخر باستسقا منجر میگردد **قول ابقراط**
هرگاه که براز غلیظ و سیاه بود بدانند که در جگر ورم گرم عظیم است و هرگاه که آثار سده و ورم ظاهر نباشد و براز رقیق کیلوسی بود و هضم معده ضعیف باشد و تمدد

و ثقل در درون شکم بود و تب نرم آید بدانند که ورم گرم در ماساریقاست و حال ورم گرم از سه بیرون نباشد یا تحلیل شود یا پخته و ببلیه گردد یا صلب شود
بحران ورم حدبی و عضلات شکم یا برعاف یا بعرق یا ببول و بحران ورم مقعری بعرق یا باسهال یا بقی باشد **قول شیخ** شخصی که میان معده و کبد
صلابت دریافت از ورم باشد یا سده وغیره باید که غذا و دوا ماء الشعیر سازد و ابتدا از قلیل کند و بتدریج افزاید و استفراغ و فصد نکند چه سده مانع وصول
کیلوس بطرف کبد است و درین صورت بدل ما یتحلل چنانچه باید نخواهد شد و موجب اضمحلال و هلاک مریض خواهد گشت در صفراوی صفرت چشم و زبان و براز
نارنجیت بول سرعت نبض قی صفراوی شدت التهاب و قلق عطش مفرط سرفه خفیف فواق بطلان اشتها تبتر زبان و در آخر زبان سیاه گردد **علاج** کاسنی
اصل سوس جوشانده سکنجبین آمیخته نوشند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت آلو سکنجبین بزوری و شربت دینار تمر هندی با ترنجبین دهند و اگر ورم در مقعر بود
تنقیه بمغز فلوس با آب عنب الثعلب آب لبلاب آب کرفس یا بمغز فلوس آب نواکه کنند و اگر ورم محدب بود از مسهل دست کشند و مدرات دهند با قبض روا ندند
که مضرت بیش اگر قبض باشد برای رفع او حقنه نرم و مطبوخ خفیفه کافیست و اگر طبع خود بخود نرم شود و حاجت قبض باشد قرص که در دموی گذشت دهند
اگر التهاب کثیر بود سکنجبین با آب کاسنی یا صندل آب یا آب تنگ دهند اگر تندرست شود و قدری کافور افزایند و بعد زوال آن در مرض سماق خورند ماء الشعیر نوشند
که مبرد و محلل بلا لذع است برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ خس بقلة الحمقا قرع خیار بطیخ زرقی غذا کنند ماء الشعیر غلیظ بقدری خل و دهن لوز و کدیره خورند و
اگر حرارت حمی ساکن نشود یا تب باقیمانده قرص زرشک دهند و سکنجبین ساده که در وقت قوام گلاب انداخته باشند دهند و اگر حرارت اندک بود سکنجبین بزوری دهند
و در ابتدا آرد جو صندل گلاب آب کاسنی برگ ضماد کنند اگر ضرورت بود قدری کافور افزایند یا خرقه آلوده نهند و در وسط گل سرخ گل بنفشه صندل هر یک
چهار کافور زعفران هر یک نیم سائیده روغن گل آب خیار آب کدو یا آب تربز آب بقلة الحمقا آمیخته سویق عدس اکلیل الملک سحوقه دوازده و نیم افزوده ضماد کنند در
صیف سرد و در شتا گرم و اگر تدابیر مذکوره صحت نشود و شروع بنضج نماید آثار او ضماد از نخس است انجیر آب جو فودنج ورق حمام ورق ضماد کنند انجیر و فانجارا لشعیر
یا بماء العسل پخته و بند یا گریده از اسفل برآید بماء العسل حلابات تنقیه کنند و اگر اسهال آید قی کنند بدانچه در باب آن گذشت و در آخر بعد اطفای حرارت
اگر ورم در محدب بود مدرات قویه چون ... موفوره و قوفقاح اذخر و مانند آن دهند و اگر ورم مقعر باشد مسهلات قویه چون صبر غاریقون هلیله زرد
دهند و اگر بسوی مثانه میل کند شیره تخم خربزه تخم خیار وغیره دهند و استعمال نکنند چیزی که اطلاق بشدت کند و نه چیزی که شکم ببندد و بعد علاج واجب
شیر شتر دهند و اگر خراج در غشای کبد باشد و بعد انفجار ماده در حجاب کند و آب استسقا میماند باید که از جانب ... کنند تا مده سائل شود پس تدبیر
جراحت کنند **فائده** اگر ورم مع اسهال باشد قرص حماض دهند و قبل و بعد آن سویق شعیر خورانند سفرجل گل سرخ در آب پخته سائیده ضماد کنند اگر
حرارت کمتر بود قدری خمیر ... افزایند یا مویز منقی بخم ترکرده و جوشانند که قوامش برآید این خمیر افزایند اگر قویتر خواهند گل مختوم کشنیز سنبل زعفران
زیاده کنند و شراب سفرجل ساده که عسل ساخته باشند انفع و اگر ورم صلب و متحجر شود سفنتین حب البان اسارون سنبل زعفران مصطکی حب الفقد نمام قسط
وغیره ملطفه و مفتحه سدد بکار برند و برای تقویت کبد روغن ناردین و دهن مصطکی برگ ... و قشر بانتنگ طلیخ ترمس بکار برند و اکلیل الملک ... تا خوانند و
ضماد کنند **قرص زرشک** بادیان یک مغز تخم خیار مغز تخم کدو کاسنی تخم خرفه هر یک سه عصارهٔ زرشک ده طباشیر گل سرخ هر یک پانزده قرص سازند اگر
حاجت باطفا زیاده باشد کافور افزایند اگر تقویت کبد خواهند لک بیفزایند اگر سعال بود صمغ عربی کتیرا نشاسته ... باد کنند **قرص حماض**

تخم حماض گل سرخ طباشیر زرک هریک ده ماشه ریوند هریک یک زعفران نیم آب بیاس قرص سازند شربتی مثقالی در تعجیل قلت عطش سیاهی و جه و زبان
وبراز ترهل رو وی واسترخای عضلات روی کثرت ثقل خفت تب کمی وجع اما وجع اگر با فراط بود مهلک باشد **علاج** اگر در مقعد بود حقنه کنند ایارج فیقرا
درم غاریقون نیم درم حب ساخته وقت خواب دهند وصباح قرص افسنتین یا قرص ریوند بطبیخ هلیله دهند یا قرص ریوند بسکنجبین بزوری مالا اصول دهند و اگر در معده بود
سکنجبین بزوری گرم بطبیخ تخم کرفس انیسون بادیان بیخ کاسنی نانخواه آمیخته دهند و بعد تنقیه از گل سرخ انیسون تخم کرفس فقاح اذخر مصطکی سنبل اسارون
لک منقی ریوند قوه زعفران قرص ساخته دهند مشک زعفران برابر بروغن سوسن بر جگر طلا کنند تیهو دراج نخود بزیت مری وکمون دو دار چینی پخته خورند
اما قبل از تنقیه سوای نخود آب یا نخود ماش یا شیره بادام چیزی دیگر نخورند در سوداوی ظهور صلابت زیر سر دنده های پهلو هزال فساد لون درشتی زبان شدت
ثقل عدم وجع و تب اگر طول کشد منجر باستسقا شود **علاج** طبیخ بادیان کاسنی تخم کرفس گاوزبان وغیره بقند دهند چون ماده نضج یابد برای تنقیه ماء الاصول
سکنجبین بزوری سکنجبین عنصلی یا معجون نجاح بطبیخ افتیمون سنا بالنگو اصل سوس گاوزبان کاسنی قند یا سکنجبین بزوری وطبیخ افتیمون یا ایارج فیقرا انیسون نمک نفطی
ملح هندی عصاره غافث حب ساخته دهند انجیر پانزده عدد عناب بیست عدد پوست بیخ کرفس سه درم بادیان انیسون هریک دو درم حلبه خشک هریک پنج درم
مویز منقی سی درم قند شصت چهار درم شربت ساخته یک قاشق این باب حل کرده قدری روغن بادام روغن خروع افزوده نوشند بعده ایارج فیقرا بآب
کاسنی آب عنب الثعلب دهند ماء الجبن بسکنجبین مفید و اگر حرارت نبود سفوف هلیله بیک پیاله شیر شتر دهند و باشد که بفصد حاجت آید نفع وی بزودی پدید آید
و بعد تنقیه دواء اللک کم اثانا سیا وغیره دهند نخود آب کبک تیهو اسفیدباج بحم ضان بکرفس بادیان چرچیر پخته خورند ماء العسل شراب صاف نوشند و در دو اغذا
مراعات حرارت مزاج مرعی دارند سنبل صندل مغز ساق گاو پیه مرغ یا پیه بط یا آرد حلبه کرنب انجیر مقل اشق اکلیل سداب صندل سنبل موم سفید روغن بهم آمیخته
یا میعه بسته یک مطبوخ حنطه تا هریک ده درم مر نه درم صبر سه درم اشق جاوشیر هریک هفت درم شحم اوز شحم حنظل مغز ساق گاو مغز ساق شتر هریک بیست درم
شحم نیم رطل صمغ عربی سه درم حل شود و حل نموده شحوم با روغن ناردین یا بروغن سوسن یا بروغن نرگس گداخته باقی ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند **سکنجبین بزوری**
تخم کرفس بادیان تخم کشوث انیسون هریک پنجدرم کاسنی ده درم سرکه یکنیم رطل آب دو دا ادویه را روزی تر کرده بآتش نرم بپزند چون قدری آب کم شود صاف نموده
پنج رطل قند قوام کنند کف بردارند مفتح سده جگر و سپرز مقوی معده مزیل حمیات مزمنه دائره و برد مزاج وجع مفاصل بلغمی **سفوف هلیله** هلیله کابلی هلیله
سیاه هریک چهار تخم کرفس انیسون بادیان هریک پنج بسایند شربتی سه درم برای سه درم جگر سپرز نافع **معجون سنبل** سنبل قسط تلخ فقاح اذخر قصب الذریره
مویز منقی هریک چهار زعفران مر انیسون فلفل هریک یک مقل دو سلیخه پنج مقل و مویز را در مثلث جوشانده همه را بعسل کف گرفته بسرشند برای صلابت کبد
و معده نافع گرم خشک دار دار **قول لارنز وبیرآر** گندم روغن گل هریک سه صندل سرخ دو آب کاسنی ضماد کنند برای ورم و دبیلہ کبد انفع اگر منفجر
شود آثار ش تنفر از طعام و قی است پس اگر تب باشد شیره تخم خیارین تخم خربزه نیلوفر دهند و اگر تب نباشد شربت از زوفا بیخ کرفس بادیان انیسون قند ساخته
دهند **دوا** مومیائی نیم درم یا کم زیاده بقند سیاه آمیخته دهند بول بز هر روز یک سیر نوشند خردل بشیر گاو سائیده ضماد کنند مزیله ورم بارد کبد **دیگر** اشق
بسرکه سائیده ضماد کنند مزیله صلابت کبد **دیگر** گل سرخ جوشانده ضماد نمایند مزیله ورم گرم مراق **دیگر** بول شتر نوشند مزیله ورم کبد **دیگر** شیر شتر بدهن
خروع یا بدهن لوز مر نوشند مزیله ورم صلب احشا **دیگر** حب البان دو درم بسرکه دهند مزیله صلابت جگر و سپرز **دیگر** آبیکه آهن تفتیده در وی کشته باشند

نوشند و دیگر تریاق کبیر یک یا دو دانگ و اگر کهنه باشد مثقالی با دویه مخصوصه دهند **فائده** در ضربان سقطه **علاج** فصد کنند گل ارمنی درم لعاب
اسبغول دهند ریوند فوه هر یک نه دانگ دار صینی هفت سائیده یک درم شربت بنفشه دهند ریوند گل سرخ حب الآس خوردانه سفید نخود قشر ریوند هر یک سه
مومیائی [illegible] مومیائی بروغن بنفشه یا بروغن سوسن یا بروغن دیگر گداخته ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند عود زعفران حب الغار سنبل مقل مصطکی برابر بروغن سوسن یا بروغن
موم آمیخته ضماد کنند **فائده در ذکر ورم عضلات شکم** و این ورم اکثر مشتبه بورم کبدی می باشد بدانکه عضلات شکم چهار زوج است یک زوج در طول
شکم از غضروف خنجری تا عظم عانه امتداد یافته زوج دوم در عرض کشیده گشته و دو زوج باقی مورب واقع اند بنوعی که یکی بر دیگری بتقاطع صلیبی متقاطع
شده است از سر شوف تا عانه و از خاصره تا غضروف خنجری پس هرگاه که ورم درین عضله مورب که جانب کبد است افتد مشتبه بورم کبدی می باشد فرق آنست
که ورم کبد هلالی باشد و چنان نمایان نبود و اگر در مقعر بود و ورم صلبی هم اگر مریض فربه باشد نمایان نگردد و دیگر آثار ورم کبد که گفته شد هیچ نباشد خلاف
ورم عضلی [illegible] و عضله مستطیل یا عریض یا مورب بود یک طرف او غلیظ و طرف ثانی دقیق همچون دم موش باشد و هرگز هلالی شکل نبود و اکثر نمایان باشد و از
آثار ورم کبد هیچ نباشد **علاج** در ابتدا فصد کنند مسهل دهند ادویه رادع ضماد نمایند و نزد انتها محلله صرف گذارند و اگر ماده ریم جمع نهد و ریم شود و انتظار
[illegible] شده و بزودی با آهن بشگافند زیرا که در تمهل خوف است که بطول کشد عضله و صفاق را هم تاکل [illegible] متعفن سازد و باشد که بجانب درون منفجر شود و باعث
اذیت رساند **قول** [illegible] ورم صلب کبد [illegible] عسر البرء است و اگر مع اسهال باشد زود بکشد **قول بقراط** کسی را که در کبد خراج باشد
و [illegible] پدید [illegible] است و گفته کسی را [illegible] ریم افتد داغ دهند پس اگر ریم از داغ سفید و پاک بر آید امید صحت باشد و اگر شبیه بآب زیتون بر آید
بمیرد **قول ابن زکریا** بقراط را حکم [illegible] نیکو نیست بلکه دران خطر است و گفته که ورم صلب کبد را [illegible] و گفته تجربه زود در جگر می افتد خصوص کسی که
اطعمه غلیظه خورد و گفته کسی را که جگر [illegible] شود بمیرد و گفته که خمر شیرین غلیظ و عسل مضر جگر و طحال اند و گفته کسی را احتقان بجگر خود خواهد در حالت طبیعی وقتیکه نقل
[illegible] شود پس [illegible] عسل در اول طعام و ترک نمک تا که [illegible] رفع گردد **قول اهرن** بعد نضج ورم کبد اگر خون قیح یا چیزی شبیه آن نهایا عقب
[illegible] چیزی شبیه [illegible] سیاه برابر بر آید پس از خروجش مریض ضعیف نمیشود بلکه قوت می یابد و گفته ورم صلبی تحلیل نمیشود با دویه مدره و مقعری بسهله
ملینه لیکن باید که بعد نضج ورم [illegible] آن در اول [illegible] بکار برند و گفته ورم کبد سوداوی نمیشود و نیز ورم کبد چون [illegible] گردد **قول ابن ماسویه**
وقتیکه ورم کبد بطول کشد [illegible] استسقا **قول رازی** اگر [illegible] ورم کبد [illegible] بول پدید آید بدانند که ورم عظیم است که از وی آب نفوذ می یابد و گفته اگر
در جگر [illegible] باشد [illegible] چیزی غلیظ سیاه [illegible] بر آید بدانند که آن ورم کبد است که عفن گشته پس بمیرد و اگر سیاه [illegible] نباشد و از خروجش ضعف پدید
نیاید بهتر باشد و گفته اگر [illegible] جگر [illegible] پس سوی طحال انتقال کند نیک است و عکس این بد **فصل هفتم در دبیله کبد** و این اکثر عقب ورم گرم افتد چنانچه علامات
اکثر عقب ورم [illegible] پیدا آید [illegible] که درچنین موضع بود و انتقال بیرون نباشد یا تحلیل یابد [illegible] اکثر اصحاب [illegible] شود یا ریم جمع آرد و دبیله گردد و آثار تحلیل آنست
که اعراض [illegible] شوند [illegible] آثار صلابت است و آثار جمع و دبیله شدن آنست که [illegible] مشتد شوند [illegible] قشعریره پدید آید
[illegible] پشت و پهلو [illegible] خفقان [illegible] شود و چون نضج تام یابد همه عوارض تخفیف [illegible] آنست که [illegible] قشعریره و ریدن افتد و ماده [illegible] باید [illegible] در جگر اگر
[illegible] نمایند ماده کبد که آید [illegible] بیرون نباشد یا اسهال منقطع شود یا قی [illegible] و این اکثر در ورم مقعری افتد یا بادرار منقطع شود و این وقتیست که ورم در

محدب باشد و بناحیه کلیه سر کند یا میل نماید بجانب فضای جوفی که مابین ثرب و امعاست و آب استسقا در انجا جمع میشود و در نضوت در اول بول رقیق اتری از
ریم پدید نمی آید مگر آنجا که بعضی ازین ماده سوی این موضع هم گراید اگر ریم سفید در بول آید آثار نضج ماده باشد و اگر مثل دُرد بود آثار قصور نضج بود **علاج** چون ببینند
که ماده رو بجمع می نهد تبرید و تنقیه و فصد کنند حجامت نمایند تلیین طبع کنند و ادعیات گذارند تا باشد که ماده مستفرغ شود و از جمع باز ماند اگر تدابیر سود ندهد یا بسبب تا نفی
نتوان کرد و ماده جمع شود ضماد منضجه گذارند تا زود پخته شود و چون پخته شود سر کند شربت قند گلاب سکنجبین با ماء الشعیر عسل یا شیره تخم خیارین تخم خربزه شربت خشخاش
شربت عناب شربت نیلوفر با طبیخ زوفا بیخ کرفس بیخ بادیان بادیان انیسون قند حسب بودن و نابودن حرارت و تب حال بیمار دهند تا ماده را دفع کند عضو
پاک گردد و بعد دو ساعت ازین مصطکی گل ارمنی کاسنی هر یک یک کندر … تین گل سرخ طباشیر هر یک … و سائیده دو درم آب کاسنی آب کرفس با عسل
سکنجبین آمیخته دهند تا اندمال کند و برای تقویت و قبض کبد صندل بارتنگ مصطکی ریوند لک ضماد کنند و برای حفظ قوت اشیای ذی عطریه قبض چون
عود زعفران و مانند آن از اشربه و اطلیه و ادهان و اذقه استعمال نمایند حریره مغز بادام روغن بادام شکر و صفرت بیض نیمبرشت و لحم طیور و شیر تازه بقند غذا کنند
فائده اگر ماده سوی امعا میل کند مسهل خفیف و اگر سوی کلیه و مثانه مائل شود مدرات دهند و اگر بفضای جوفی رو نهد تدبیر استسقای زقی کنند و هیچ صعب آب
واغشم **قول جوان کور رو** … تازه بقدر موضع کبد بالد چون سرد شود دوم بار از طبیخ آویزند و فتیکه خشک گردد … ودبایه کبد صحت شود بیخ ذیت خیل
سائیده نوشانند و بخورش در انجا رسانند **فصل هشتم در بثور و سلع کبد** و این نادر الوقوع است حرقت و سوزش در کبد و باقی هرچه در سوء مزاج گرم گفته شد
پدید آید و باشد که بر جای آن موضع بثور پدید آید و باشد که تا فشل و قشعریره افتد **علاج** آنچه در سوء مزاج حار مادی از فصد و اسهال و ادرار و تبرید گزارش یافت بکار برند
قول الارزو … اسکر و … لالقه دهند **فصل نهم در حقیقة الکبد** … که جگر متبد بحرکت اختلاجی و این هم نادر الوقوع است
سبب او سده است در کبد مریض در یابد که جگر می جهد و کسی میدهد در جگر و بعد لحظه این حال زائل گردد و وقت زوال تصاعد ابخره سوی سر محسوس شود و باشد
که الم و تمددی در کبد پدید آید و باشد که جبه عرق کند **علاج** سکنجبین بزوری که در و ماء الرازیانج زعفران ریوند باشد دهند و برای تنقیه از خرکشوث اقحوان شاهتره افسنتین
غافث بکار برند و آنچه در سده گذشت حسب حاجت استعمال کنند **فصل دهم در حصات الکبد** لزوم وجع و خلش در جگر و وقت وصول صفوت کیلوس در جگر
تی عارض شود و گاهی در بعض اجزای کبد صلابت محسوس شود و هر موضع الحصات و هر گاه با سلیق ایمن و سیع زنند زیر چون چیزی شبیه برمل باشد **علاج** اول مقیات
حصات دهند بعده مدرات نوشانند تا پاک گردد هرچه در حصاة کلیه آید **فصل یازدهم در صغر کبد** در بعضی مردم بسبب جگر خرد باشد چنانچه ممکنست که قدر
کلیه بود پس هر گاه که غذا زیاده از معتاد خورد صفوت کیلوس در آن نگنجد و احداث الام نماید و بدین سبب قوی یا ضعیف شبع دوم هضم مختل گردد و باشد که بدین سبب در اختلاف
انجامد ثقل و باد و سده و نفخ در کبد اکثر پدید آید و غذا اگرچه معتدل المقدار خورد گرانی آرد و ضعف بدن و کوتاهی اصابع و باریکی عروق در اصل خلقت بران
گواهی دهد **علاج** اغذیه قلیل الحجم کثیر الغذا سریع النفوذ چون صفرت بیض نیمبرشت مرغ کباب بره اندک اندک بچند کرت خورند و هرچه مدر و مسهل و منقی جگر و ملطف
محلل باشد چون سکنجبین بزوری با ماء الاصول ایارج فیقرا بکار همی برند **فصل دوازدهم در قیام کبدی** اگر قیح بود بسبب انفجار دبیله کبد است و در دبیله گفته شد
اگر غسالی بود بسبب ضعف کبد است و اینهم گفته شد **قول بوعلی** اسهال غسالی از اکل هو زائل گردد بغیر تدبیر دیگر اگر دموی باشد این یا از استسقاط یا کبدی
گویند سبب او یا حبس خون معتاد است چون عاف طمث بواسیر که در جگر گرد آید و کبد آن را سوی امعا دفع نماید یا آنکه عضوی کلان چون دست یا قطع گردد و خون

که بتغذیه او میرسید جگر باز پس شود و کبد آن را با معا دفع نماید و این اسهال بعد طول زمان قلت می پذیرد بدانکه ربط شدید مانع مدید اعضای مذکوره را
در منع نفوذ غذا و احداث ذوسنطاریا بمنزله قطع آنست یا آنکه ورم گرم کبد یا کثرت امتلا یا ضربه قویه باعث تفرق اتصال کبد شود و بدان سبب خون
چنانچه باید سوی اعضا منقسم نشود و بسبیل ترشح از باب سوی امعا فرود آید علامت قیام که سبب او امتلای خون در کبد باشد بدون وقوع تفرق آنست که
خون دفعةً برآید قدر کثیر در اوقات متباعد باشد و تقدم امتلا و حبس معتاد گواهی دهد و ثقل و الم در نواحی جگر پیدا بود و از وجع امعا و برآمدن خون مختلط براز
هیچ نباشد و هرچه از جگر آید و هر چند که بگذرد بویش زیاده گردد و هرچه از تفرق اتصال آید به قرات نبود و تقدم اسباب موجبه بران گواهی دهد **علاج** آنچه امتلائی
بود تا که ضعف پدید نیاید بحبس وی نکوشند مبادا که ماده بطرف دل و دماغ ریزد پس صواب آنست که قبل از ظهور ضعف فصد کنند و اگر ضعف پدید آمده باشد اماله ماده بطرف
دیگر بربط شدید اطراف تدئین انثیین نمایند و اگر مصلحت بینند در یوقت هم اماله بفصد کنند لیکن خون از مقداری که باسهال می برآید کمتر گیرند چون بینند که خون
قوی حدتست و روده را خواهد خراشید در حال باستفراغ و اماله کوشند و پس از آنکه استفراغ و اماله کرده باشند و اسهال باقی بود قرص که با شیره تخم خرفه آب بارتنگ دهند
قرص طباشیر رب به شربت انجبار دهند گل ارمنی گل مختوم طباشیر مفید و تقلیل غذا نمایند خاصةً در ابتدا اگر بسبب تفرق اتصال بود اول ازاله سبب کنند پس قرص کهربا بعض
باشد دهند **قول لازوردیه** پاستیلا کوتر آس کامارس کورو و یکدرم شربت ورد یا آس چهار درم آمیخته دهند و بالایش کیفیا نیم درم بیخ انجبار دو درم آب چشمه
ده کانا در ظرف گلی نیم ساعت جوشانده فرو گرفته و بهن بنکرده از ندو بعد چهار ساعت بخیته نیم رطل نوشند بدستور صبح شام تا هفته گوکنار بریان درم گل ارمنی طباشیر
هر یک مثقالی رب به و لعاب بارتنگ دهند طبیخ چای نوشند **قول بقراط** در دوست طلا یا قیتیکه دانه مانند حمص عقب گوش برآید عطش غلبه کند تا وده ازده
روز نماند گفته که ... ازفواق اختلاط عقل ... آثار مرگ است اگر بسبب کثرت صفرا و ضعف قوت دافعه باشد حرارت و حرقت کبد دالة وقت خلو معده
افتد بعد اکل غذا ساکن گردد و دیگر آثار سوء مزاج گرم جگر پیدا باشد و خاصةً اسهال کبدیست که از آثار سحج امعا خالی بود **علاج** بند نکنند که باعث هلاک میشود
پس اول تنقیه جگر و تعدیل مزاج کبد کنند چنانچه در سوء مزاج گذشت ماء الشعیر شربت انار شربت عناب دهند و بعد تنقیه تعدیل اگر اسهال باقی ماند شربت خشخاش
شربت انجبار طبیخ ... دهند **قول لازوردیه** پاستیلا کوتر آس کامارس بطوریکه در ذوسنطاریا گفته شد دهند لیکن بطبیخ عوض بیخ انجبار صندل سرخ کنند و یکدرم
برگ عاقت افزایند **قول جوان کورو** و فصد کنند آب شیرین نیمگرم مایل به درشتی بار آبزن کنند و هر بار قریب دو ساعت در وی نشینند اگر سدیدی باشد
یعنی مثل زردآب سبب او احتراق خونست در جگر و مانع اوست احتراق دیگر اخلاط آثار این مثل صفراویست و گاه باشد که جگر سوخته شود و پاره لحم سیاه
باسهال افتد گمان شود که سوداست فرق آنست که جگری سیاه منتن و غلیظ باشد سودای رقیق و غیر منتن بود **علاج** صندل گلاب بر دل و جگر نهند و تبدیل هوا
کنند تا از احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نگردد و تدبیر سلیم راست و دن مفید باقی هرچه در صفراوی گذشت بکار برند و این انتیبیج بند کنند شیره خرفه قرص کافور
قرص طباشیر دهند حریره از پیه گوسفند صمغ عربی نشاسته شیره بادام تف داده ساخته خورند اگر غازی باشد یعنی مشابه درد سبب او یا انفجار دبیله است قبل از نضج
یا انفتاح سده کبدیست یا احتراق صفرا که در کیموس افتد چنانچه از عطش شدید بکسی که محروری بود در گرما سفر کند و عطش کشد شود **علاج** حسب سبب تدارک کنند
و در حبس مبادرت نکنند تا که خوف ضعف شدید نه بینند و هرچه در صفراوی گذشت بکار برند چون لوبیه مفید و بعد هضم غذا قدری خمر و مثلث نافع و مالیدن
اطراف بخرقه درشت سود مند کباب جگر بزو مویز و حاورس مقشر خورند اگر عطش باشد شربت خرفه شربت خشخاش ماء الشعیر آب بادصعی هند صندل گلاب

برجگر نهند **معجون پودینه** نعنع سداب کرویا فلفلین نانخواه کاشم زنجبیل دار چینی برابر بعسل آمیزند شربتی دو درم با تخم کاسنی آب **فائده** قیام صفراوی صدیدی خاثر سی چون **مزمن** شود اکثر بسحج امعا منجر میشود و آثار او آنست که گاهی ماده مذکوره بخون مختلط برآید و گاهی نامختلط و گاهی عقب قیام راحت پدید آید و گاهی از شدت الم که مرور ماده بر جراحت امعا و اجب کند قریب بغشی رسد باید که با وجود مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد برای سحج امعا نیز اشیای مغری هند چنانچه اسبغول بارتنگ تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر هر یک یک گل ارمنی یک نیم نشاسته صمغ عربی هر یک دو سوای اسبغول همه را سائیده آمیخته دو درم از این با آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته دهند **فائده** گاهی در قیام کبدی خراطه یعنی و مثال آن می برآید و گمان میشود که از امعاست باید که تامل کنند و ترک تدبیر اسهال کبدی نمایند **فرق در ذوسنطاریا کبدی و معائی** یکی آنکه در کبدی سحج نمی باشد مگر بندرت گاهی در نواحی کبد وجع خفیف پدید آید خلاف معوی که وجع شدید لازم اوست اگر با سحج باشد دوم در کبدی اکثر خون با دوا می آید خاصة اگر بسبب تفرق اتصال نباشد خلاف معوی که در آن بغیر ادوار و بغیر سکون آید سوم در کبدی بدن روز بروز میکاهد و نحافت می فزاید خلاف معوی که در آن وقتیکه مفرط و مزمن شود هزال پدید آید چهارم کبدی منتن نمیباشد خلاف معوی که منتن نمی بود مگر آنگاه که در امعا آکل افتد پنجم در کبدی از اول تا آخر مرض خون مجنس می آید یا غسالی و باشد که اول غسالی آید پس دردی هر چونکه باشد خراطه درین نمی بود مگر آن وقت که مزمن شود و از طول مدت سطح امعا نیز خراشیده شود درین صورت خون کبد بخراطه معا مختلط آید خلاف معوی سحجی که در اول مراز ظاهر میشود و بعد چندی روز خراطه و خراده بعد خون و اجسام غشائیه پس قیح و چرک گاه باشد که در معوی هم از ابتدا خون محض آید بسبب افتتاح دهن عروق معا از شدت امتلای خون لیکن این خون کثیر المقدار نمی آید مگر اندک اندک می برآید چنانچه توهم میگردد و بر جهال که خون بواسیر است و هلیس مینا **قول جوان کور رو** و اسهال کبدی اگر غسالی بود بسبب ضعف کبد است تین تورا گالی بشش اونس صبح شام دهند ضماد مهر دبر کبد نهند جگر بط بریان بنجمر کاسکار مر تر کرده خورانند گلقند دو اونس صندل سرخ پنج انجبار هر یک یک درم پوست نارنج دو درم مصطگی چهار درم طب سکانادر بآتش نرم جوشانده بدام نوشند و گفته ذوسنطاریا بغیر اسهال دموی کبدی بسبب حبس خون بواسیر وغیره یا امتلای خوان پدید می آید فصد ضیق کشایند و خون بچند بار برآرند اگر حبس حیض وغیره باشد رگ پا زنند اگر بسبب ترک ریاضت وغیره بود ریاضت نمایند تقلیل غذا کنند و گفته اگر بسبب حمره باشد تقدم حمره و اورام متعاین و وقت شب اسهال غلبه کند و این تا حیات مانده کین تمیلوده بار بتفاوت یکروز دهند و بعد سه روز هشت مرتبه فرق یکروز مر کور یلیا در دهند باقی تدبیر حمره نمایند **فصل سیزدهم در سوء القنیه** یعنی فساد مزاج کبد و این مقدمه استسقاست سبب او ضعف و سوء مزاج کبد است یا از فساد و ضعف معده افتد تهبج اطراف و وجه و جفن بیاض لون مائل بزردی کثرت نفخ و قراقر و باشد که تمام بدن آماسد و مانند خمیر گردد و گاه باشد که بن دندان متشنج شود و لب جراحت کند و حال خواب و بیداری از مجری طبیعی مختلف باشد اجابت طبع غیر معتاد بود یعنی گاهی طبع قبض و گاهی نرم و گاهی بعد اکل زود تقاضا کند و گاهی بعد از دیر و گاهی براز خشک آید و گاهی تر **قول جوان کور رو** سبب او آنست که بسبب فساد مزاج کبد خون نضج جید نیابد پس آن خون که غذای اعضا شود و رم آرد پس اگر خون مذکور کثیر البلغم بود سفیدی لون و اگر کثیر الصفرا بود زردی و اگر کثیر السودا باشد اسمری بود یا بسبب کثرت نزف دم بفصد رعاف وغیره چرا که بسبب کثرت اخراج طبع ضعیف شود و در جیدی خون نقص افتد و خون خام مع الرطوبت پیدا شود و باعث این مرض گردد یا بسبب قلت خروج معتاد چون خون بواسیر حیض اسهال عرق وغیره که این ماده بهمراه خون در وریدها پر شده در همه تن منتشر شود و احداث ورم نماید یا بسبب قلت ریاضت پدید آید

قول محمد زکریا اسهال غسالی از کبد باشد و نقوع و ها آنرا دهند با کزبره گل سرخ طباشیر لک سک سه بپرهیز از اشیای شود اگر نباشد با وجمی اشیای سخنه چون
سنبل سعد فلفل و چیزی که تفتیح سده کند آمیزند **قول عسکری** دواء الکرکم سعد سلیخه سنبل دهند و دراج بدارچینی قرنفل زعفران مصطکی انار سفرجل خورند اضمده
قابضه مطلیه مقویه بکار برند و از اغذیه بطی الهضم بپرهیزند **فائده** در اسهال الدم کبدی زرک لک غیره دهند کبد ذیب بزیت پخته خورند **علاج** اول تدبیری
که منع تولد فضول کند نمایند سکنجبین بزوری دهند تقویت کبد نمایند و با ایارج فیقرا تنقیه مکرر کنند اگر ماده غلیظ لزج باشد مسهل قوی مطلوب شود غاریقون
ریوند صبر حنظل بسفایج سقمونیا حسب قوت ماده دهند عرق مفید شربت دینار شربت افسنتین شربت ورد انفع اشیاست و تدبیر این و استسقا واحد است اما
چون سبب این ضعیف است ادویه نیز سخت قوی بکار نبرند و مسهل تفاریق نمایند و در مسهل ادویه مطیبه چون عود مصطکی سنبل برای تقویت معده داخل کنند
که ملاک امر در ینجا تقویت معده است خاصةً اگر معده هم ضعیف باشد و بعد تنقیه مدرات و مفتحات دهند و عوض آب عرق کاسنی عرق بادیان نوشند
حمام با آب بورقی آتشی آب شور نمایند دراج کباب تیهو نخود آب زیرباج بدارچینی قرنفل مصطکی زعفران زیره خردل خورند انار سیب مفید و از
اغذیه نفاخه لزجه و آب سرد و غسل با آب شیرین بپرهیزند و ریاضت مشی نمایند دواء الکرکم دواء اللک دهند و چون مستحکم شود و بیم استسقا باشد شیر شتر نوشانند سکنجبین
یک تا دو دانگ بول زبد دهند اگر غایت صفرا باشد هلیله هم افزایند سلیخه سنبل دارچینی بوره زرد و تدکره بگلاب سائیده بر کبد طلا کنند روغن شبت روغن مصطکی
روغن سوسن بر معده مالند و در تدبیر درنگ ننمایند که منجر باستسقا میگردد **فائده** از اخراج خون احتیاط دارند تا ضرورت نباشد زنهار مرتکب آن نگردند لیکن اگر
حبس حیض غیره باشد و آثار امتلای خون در مزاج و فصل گواهی دهد و ضرورت افتد اول مسهل خفیف از ایارج فیقرا طبیخ افتیمون طبیخ افسنتین دهند پس فصد کنند
اما آنکه حیض بدادن مدرات کشاید و بواسیر باضمده مخصوصه او کشاید و بفصد حاجت نیاید صواب باشد بالجمله فصد باحتیاط تمام باید کرد که اخراج خون بضرورت درین
مرض مزید سبب باعث ضعف و آفات **قول جوان گورو** اگر سبب بلغم باشد مرکوریو سولمیا دو یا مرکوریو پیسی پیا دو سفید بروغن کبریت آمیخته یا خمیره در ده قرص
حنظل تربود دهند اگر از سودا باشد عصاره خربق اسود یا الوا بیند یکتا یا اکین تیلیو دهند اگر از سده باشد الوا بیند یکتا دو یا دهند قرص فیور دو نت
دو سه مرتبه بکار برند بعده فولاد مفتح و دواء ونس نه پنج گیا او سه درم کهربا بسد هر یکدو نیم درم دارچینی دو درم عنبر درم سائیده بچهند قند آمیخته صبحی تا بیست وزن دهند اگر
بسبب حبس حیض یا بواسیر عرق باشد مدرات اسهال دهند اگر از قلت ریاضت بود ریاضت کنند اگر بسبب امتلاء خون حیض و غیره باشد ادویه مقویه دهند و گفته که در تدبیر
درنگ نکنند الا عسر گردد ریوند هلیله هر یک نیم درم در ظرف گلی جوشانده عوض آب نوشند اغذیه بریان خورند ریگ خشک مالند بول طفل حقنه نمایند تنقیه مکرر کنند
قول لازوریر تریاق الذهب یک قیراط بعرق بهار سعوط کنند در یکروز رفع کند ایپی تیمادی فیکادو بر کبد نهند و گفته السین سب یا کهربا اتیمونیو دیا فرتیکو
انتیمونیو ارسیال تین توراگلابی حب و ادیوس حب کونترا هیٹر و بیزا حب فولادی یو پیریو حب مفتح خمر ایسپیرال سفوف دی جلاپا سفوف دمبراول سکنجبین عسلی
مرکب شربت مرجان طبیخ ایپاتیکا لوتیا نا معجون دی فونسیکه معجون استسقا معجون مفتحه روغن با بوره ناسیتر لوم مرواریده همه مفید اند هر که مناسب داند دهند طبیخ
افسنتین افسنتین بادیان انیسون اسارون تخم کرفس بیخ او خیرا بر حسب حاجت گرفته جوشانده نوشند مفتح سده مدر بول مزیل حمیات کهنه **دواء اللک**
لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر ترمس حب الغار جاشیر فلفل هر یکدرم ریوند پانزده بعسل آمیزند شربتی درم با آب گرم مزیل صلابت کبد و معده و طحال و استسقا و برد
سده مفتح سده مدر بول مفتت حصاة مهزل بدن **شربت اصول** مویز منقی چهل درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی هر یک

سی درم کاسنی بادیان تخم کرفس هریک بیست درم پوست بیخ کبر پانزده درم اذخر سلیخه اسارون سنبل هریک ده درم انجیر بیست عدد قند دو رطل شربت سازند
شربتی پانزده تا بیست درم منضج اخلاط غلیظه مفتح سدد کاسر ریاح مدر فضلات مزیل سوء القنیه و استسقا **شربت بزوری بارد** تخم خربزه تخم خیار تخم
بادرنگ کاسنی هریک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم آب پنج رطل بپزند نصفی بماند صاف کرده بسه رطل قند قوام کنند شربتی هفت تا ده مثقال مفتح سدد
مسکن عطش مدر بول مزیل سوء القنیه و استسقا **شربت بزوری حار** پوست بیخ کاسنی سی درم کاسنی پوست بیخ بادیان هریک بیست درم تخم کرفس پوست
بیخ کرفس بادیان هریک ده درم تخم کشوث درکتان بسته پنج درم قند سه رطل قوام کنند برای معده و کبد انفع **شربت بزوری معتدل** کاسنی تخم خیارزه
تخم خیار بادرنگ تخم خربزه بیخ بادیان هریک دو نیم درم بیخ کاسنی پنج درم قند نیم رطل شربت سازند **فصل چهاردهم در استسقا** و آن سه گونه است اگر ماده
در اعضای ظاهری یعنی در خلل و فرج لحم در آید لحمی گویند و اگر در اعضای باطنی یعنی در فضای شکم که مشتمل بر احشا است آید زقی و طبلی گویند **فائده** در ذکر
لحمی ترهل و انتفاخ همه تن مثل خمیر چون باصبع غمز کنند اثر غمز ماند و با وجود ترهل بدن سر و لو اول پایین شکم بعده روی و دست و دیگر مواضع ورم میگیرد
سبب کلی لحمی ضعف قوی کبد و برد مزاج جگر است و اسباب سابقه یعنی جزئیه ضعف و برد کبد کثیر اندیا زفت دم مفرط یا حبس خون معتاد و یا شرب آب شدید البرد عقب
حمام و حرکات مفرط بدنیه نفسانیه یا آفت اعضای مجاوره چون سپرز معده ریه گرده رحم که سبب ضعف جگر انجامد یا سوء مزاج گرم جمیع بدن یا غص و حیض و وجع
یا آفت حجاب یا استسقا افکند و این هر سه همه بعد ذکر نوع استسقا کرایند اگر بسبب ضعف و برد جگر باشد بیاض یا صفرت لون لین طبع انتفاخ بدن تشنگی و هن بیاض و رقت بول
نبض موجی لین عریض **علاج** انچه در سوء مزاج بارد کبد گفته شد بکار برند تنقیه با ایارج فیقرا یا حب یونکنند با کامه سکنجبین خردل عسل غرغره کنند تریاق اربعه
مثقالی بماء الاصول یا دواء الکرکم بماء الاصول یا فرفیون نیم درم اول شترده قاشق آمیخته دهند کلکلانج نانخواه انیسون هریک مثقالی جوشانده نوشند
و بعد تعدیل برای نشف و تخفیف رطوبات ادویه ناشفه ضماد نمایند و تدبیر تعریق و اندفان نمایند و بعد دو ساعت از غذا قدری خمر عتیق صاف دهند
که مدر بول حافظ قوت مزید حرارت غریزی است خبث الحدید مدبر مشور کنند تخم قابض ترکرده قبل و بعد طعام دهند و اکل تریاق کبیر قدر نخود و ریاضت
وجوع و صبر بر عطش مفید جند بیدستر زعفران هریک دو دانق بیک اوقیه طبیخ صبر یا ابهل سه درم بیک اوقیه طبیخ ابهل یا نانخواه دو درم بیک اوقیه طبیخ تخم کرفس دهند که مدر اند بلیله سیاه غاریقون
تربد هریک ۵ زنجبیل چهار ملح هندی دو بعسل آمیخته یک یا دو درم دهند دواء الدار صینی انفع خصوصا تنکیه در تبرید رطوبت کثیر باشد چرا که مدر است غذا عصافیر
تیهو بریان بدار صینی زعفران و غیره یا مرق مرغ که در و نخود و کمون و دار صینی وغیره باشد یا نان یابس که در آرد و انیسون باشد خورند و از اغذیه و آب بارد بپرهیزند
اگر نتوانند آب جوشانده سرد کرده در کوزه تنگ الفم نموده بطور مص نوشند **ضماد** که مجفف است حلبه جو حمام صحرائی اکلیل الملک شحم عتیق آمیخته بر همه بدن گذارند
ضماد زبل بقر زبل بز یا دجوب رز نطرون بسرکه ضماد کنند اگر تجفیف زیاده خواهند گوگرد افزایند این هر سه مفید است در لحمی همه تن و در زقی بر شکم و در طبلی
بر اطراف گذارند **ضماد** اشق پانزده درم صبر مقل هریک بیست درم بسرکه و خمر ریحانی حل کرده زعفران قردمانا هریک ده درم زراوند کندش کندر
هریک هشت درم گلنار سه درم سائیده شمع رطل بروغن ناردین گداخته آمیخته بر کبد و شکم ضماد کنند اگر ورم در کبد باشد شحم اوز شحم بقر افزایند **ضماد**
زبل ماعز عتیق آرد جو آرد جاورس آمیخته یا گوگرد بورق سائیده یا زبل بقر صحرائی کوفته بمثل و ربع آن آرد کرسنه آمیخته ببول و سرکه یا ببول بزانده ضماد
کنند که مجفف رطوبت و مسخن کبد است **طریق التعریق** بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته یا نمک بپیه گاو نر آمیخته یا زرد و نمک طویل زراوند گرد بروغن

بان روغن غار آمیخته یا با روغن سلیخه قصب الذریره بروغن سوسن آمیخته بر همه بدن بمالند که معرق اند **طریق اندفان** مریض را دراز خوابانند و بر بدنش
ریگ گرم ریزند تا که همه بدن غیر از سر پوشیده گردد و گرمی ریگ باعتدال باید تا بپوست ضرر نرساند **بدانکه** برای تخفیف آمدن در حمام تا عرق آید بغیر
استعمال آب مفید و عرق که آید بمجرد آن خشک کنند همچنان پشت سوی آفتاب کرده نشستن و در تنور گرم یا در آب چشمه گوگرد در آمدن و در آب دریا بدن نشستن
سود دارد و نمک را با آب حل کرده چند روز در آفتاب نهند قائم مقام آب دریا بود **کاکلانج** فقاح اذخر سنبل اسارون فطراسالیون هر یک سه غافث لک
ریوند هر یک یکنیم کاسنی تخم خیار هر یک چهار بسایند شربتی مثقالی برای استسقا و سوء مزاج کبد و طحال انفع **حب ریوند** ریوند مقل هر یک نیم درم غاریقون
درم تربد دو درم انیسون دانگی زراوند دو دانگ حب بندند و شربتیست **قول الارزوبیر** معجون یارالیتیکا چهار درم با بن طبیخ ایرسا پتهوڑی هر یک ده
درم آب شش اونس جوشانده بنصف باند صاف کرده صبح شام چهار ساعت قبل از غذا دهند قنطوریون نیم اسکر و بلو بول طفل نیم رطل جوشانده یا حقنه
یارالیکا حقنه نمایند او کوانیتو جاذبه گذارند و اسپرتیو طوطیای سنبر لطیف لعرق بادیان دهند و گفته اسپرتیو شوره شیرین اسپرتیو نمک تین تو ایراتا
تین توادی یا تیس سینای سیاتین تو را سوا پیری تیوتارتر و لاشاتیوتارتره و سو تو ویل تارتره و تیر بولاد و حب فولادی حب شیرخشتی مفید اند دهند و گفته گل سرخ
انیسون سنبل مرزنجوش هر یک یک راوند ده لوز مر نیم شربت و در حب بسته یک یا دو درم دهند شربت گل سوسن سه اونس شیرخشت یکنیم اونس دادن و انگم
محرق بتخم خوردن مفید و گفته اگر حاجت بحقنه شود خمیران کتند بوذیم اونس در آب نزانده بول طفل چهار اونس روغن خروع نیم اونس عسل اونس آمیخته
صاف کرده حقنه کنند اگر بسبب سوء مزاج کبد حار باشد که بدان سبب غذا هضم نیک نیابد و خون فاسد تخلل گوشت در آید و نفخ و تهیج در بدن آرد شدت عطش
حمرت بول تلخی دهن قی زرد هزال متغیر شدن ورم نغیر **علاج** اول ازاله حرارت بدانچه در سوء مزاج گرم گذشت کنند بعده بتدبیر استسقا که اسهال و ادرار و
تعریق و تخفیف است پردازند لیکن اشیای شدید التسخین بکار نبرند پس برای اسهال صفرا طبیخ هلیله شربت ورد و دیگر شربت بنفشه با آب کاسنی کنند شیر شتر بشکر دهند
اگر سرفه باشد شربت زوفا مفید بدوست شربت بزوری آب طبیخ عنب الثعلب کنند انار خورند مرغ گوشت نیم نخود پخته بسماق غذا کنند هر گاه که طراوت ورم
گیرد احتراز تبرید لازم و قناعت بر غذا اولی **قول بوعلی** زنی استسقا داشت و بسیار ضعیف شد انار زیاده از حد خورد شفا یافت **قول ساهر** بسیار
دیدم که آب ترب و سکنجبین خلاص یافتند و شیر شتر انفع اشیاست جای آب و طعام دهند لیکن سخت محرور می انشاید و بهترین وقت شیر دادن نهارست و وقت
صبح همان وقت دوشیده کف دور نموده نوشانند و قدری ریاضت باهستگی کنانند و گفته شخصی را استسقا بود و تب هم آمدی قرص زرشک آب کاسنی
وغیره دادم سود نکرد و آخر شیر شتر بشکر العشر دادم نفع تمام کرد و گفته شیر شتر ندهند مگر پس از آنکه مرض محکم شده باشد **قول ثابت** مستسقی را حمی پدید آمد شیر خر
بشکر دادم نفع یافت **قول بقراط** هر استسقا که بسبب مرض گرم شود ردیست چرا که باقی نمیماند بحم درویش هلاک میشود **قول جالینوس** حمی با استسقا
بمنزله ذات الجنب و نزف الدم است چه هر دو متضاد اند نزف الدم محتاج بحبس و ذات الجنب محتاج بخروج و آسانی نفث همچنین اگر علاج تب کنند ضعف کبد افزاید
و اگر برای تقویت کبد چیزهای گرم دهند تب افزاید **قول جوان کور** دو شیر خر دادو دیا باره دهند شخصی بسبب حرارت احشا استسقا داشت فصد کردند
دوازده بار صحت یافت زنی بسبب حرارت احشا استسقا مع وجع شکم تلخی دهن قلت اشتها داشت بکسی دوا نشد اکوا بید یکیا دوا ونس داده قی شد خفت
ظاهر گردید دو روز دیگر دادم صفرای کثیر برآمد پس شیر خر نیم رطل نوشانیدم و هر روز یک اونس افزودم تا بیک رطل رسید پنجاه روز دادم صحت شد زنی بسبب

کثرت شرب خمر و حرارت احشا استسقای طبلی داشت و تنفس و غلطیدن نمیتوانست شیر خر چهار وزن داد صحت شد اگر کسی شیر خر نخورد بنوشد عرق گل سرس چهار تولہ
عرق نخنگشت دو وانس انیسون سکر و بلو آمیخته صبحی دهند تا یکماه **فائده در ذکر استسقای زقی** یعنی آب در احشا خواه مابین صفاق و ثرب خواه مابین
ثرب و امعا جمع شود اما مابین ثرب و امعا اکثر جمع گردد سبب و اصل این کثرت رطوبت در بدن و گرد آمدن وی بدین موضع اما اسباب بقیه بسیار است یا آنکه واقعه جگر
و جاذبه گرده هر دو یا یکی از اینها ضعیف شود بسبب ورم و غیره پس مائیت از خون جدا نشود و بدن قبول آن ننماید چون کثیر شود بهمین بدین موضع میل نماید و بند
گردد یا کثرت شرب آب یا آنکه در رطوبات بدن گدازش افتد و مجاری معتاده بند باشند از آماس و غیره پس این رطوبت بدین محل ریزش نماید و سبب استسقا گردد گرانی
و بزرگی شکم صقالیته و ترنجیدگی پوست شکم و چون مس کنند چنان نماید که گویا خیک پر آبست و چون دست بر شکم زنند یا از پهلو به پهلو گردد حرکت جنبش آب مسموع شود
و باشد که در اطراف و پشت چشم و انثیین و قضیب ورم پدید آید و چون مزمن شود سرفه و ضیق النفس روی نماید و چون بدست غمز کنند فوراً بحال خود آید و اثر غمز
نماند اگر بسبب سوء مزاج بارد بود عدم عطش بیاض لون و بول احساس سردی **علاج** تنقیه تن از فضول و رطوبات نمایند تقلیل غذا و صبر بر عطش کنند قی
و ادرار و افتتاح مسام بسته و عروق نمایند ریاضت عطسه مفید سکنجبین بزوری با آب نعنع دهند شربت اصول نافع تنقیه بحب غاریقون کنند شافه حقنه از
مسهل انفع خصوص که طبع ضعیف بود و بعد تنقیه تریاق اربعه شیر شتر دهند و دار الکرکم و دوا اللک شربت بزوری آب ترب آب برگ کاسنی بول شتر مفید و برای
ادرار اسارون بادیان نانخواه تخم کرفس سنبل وج ایدوینه بلیون کاکنج از این جمله طبیخ ساخته دهند تا مائیت ببول دفع شود و در فضا جمع نگردد و تجدید دوا
کرده باشند تا طبع به یک چیز الفت نگیرد یا برای ادرار فلفل زنجبیل سعد یک یک مثقالی مصطکی دو مثقال قند پنج مثقال باریک سائیده بعرق مرغ دهند زیرباج تیهو مرغ بچه
مرغ فربه یا بازیر گرم پخته خورند نان یابس که بعرق بادیان آب کرفس نانخواه پخته باشند و نخود آب بزیت دهن فستق دهن لوز نافع بعده ارمنی ایرسا قردمانا معدنیج هر
یک تخم کرنب هفت زبل بز پنجاه آرد جو زبل البقر هر یک شصت با آب بادیان آب کاسنی ضماد کنند زبل و بول طفل ضماد نمایند نطرون نمک هر دو بریان
کرده بر شکم پاشند روغن ناردین نمک مالند جلوس در آفتاب و غیره ضماد که در حمی گذشت بعمل آرند **قول لارزو بیرتوم** مصطفی درم کالو میل دو گرانو حب
بندند در روزی دو بار دهند زبل بز کهنه زبل آهو زبل بقر آرد جو آرد جاورس ضماد کنند سال پروئیل یا سال و تیر بولو بچهار چند آب آمیخته گرم کرده خرقه آلوده
بر شکم نهند یا خرقه با آب آهک آغشته گذارند که ناشف رطوبتست چون خرقه بردارند بروغن بابونه روغن مرزنجوش تدهین کنند اگر ورم بر پشت پا زیاده باشد
بر آجر تفته خمر یا خل انداخته بخارش رسانند و اگر برداشت کند بیکف پا بندند و عوض آب عرق کاسنی عرق بادیان دهند تقلیل غذا نمایند و از حبوبات چیزی
ندهند و گفته حب یوندی حب مارسیال حب مرکوریائیس حب دی اپوکا سفوف کاچتیکو کبیرستیا نو سفوف کاچتیکو مفرد سفوف دی لیمیری سفوف زیر بستیو
دی تریبوس سولوتیو سفوف محلله سفوف کونفوزتاتیوا انیتمو تیو مارسیال شربت عسل عرق زیبرا وی سین سکرید و عرق آنتی هیدروتیکا عرق استسقائی عرق
مارسیال عرق هیدروتیکا عصاره فولاد عصاره الکائیس سفوف انتی اوتیکوس قرص حنظل کرو کوماریتیس ابیری انتی کرو کوسولفوراتوس قلو سنگیراحت
مارسیترلو کبرتیتی معجون ابیری انتی لقوع استسقائی این همه مفید اند هر که خواهند دهند و ایمپلاستر دی الیور کا ایمپلاستر و دیا کیلا نو ایمپلاستر و میلیلوت
او کوانیتو کا چتیکا او کوانیتو هیدروتیکا او کوانیتو صندلین دی لورتیانا او کوانیتو دی جونیپر بکبد گذارند و گفته که سال سنور نوشش گندم نجم ابیض وهند
برادۀ فولاد نیم سیر در آتش تفته در چهار رطل خمر ابیض سرد کنند چند بار پس صاف نموده نیم تا یک اونس بدوا دنس عرق کاسنی دهند که برای سده کبد و طحال و رحم و

باسلیقون و امراض معدی انفع است برگ مرزنجوش دوازده اوقیه قطعه قطعه کرده کوبند چون باریک شوند شکر سفید سی وشش اوقیه آمیخته قصب الذریره
دو اوقیه گل سرخ اوقیه آمیزند شربتی پنج درم و در نسخه جای قصب الذریره اذخر است مشتهی مزیل ورم و استسقا و گفته اگر سود ندهد بزل کنند و بعد اخراج آب اگر
مریض ضعیف گردد کمین کمین دهند **قول جوان کورود** چند ماه ترک آب کنند و عوض آب عصاره کاسنی سه اوقیه سنبل فوه هر یک پنج دانه آمیخته دهند
ریوند اسارون و آب دو کاناه جوشانده صاف کرده نیم رطل وقت دو پهر و نیم رطل شب دهند کلم بحری اوقیه کشمش کرمیو تار تره هر یک نیم اوقیه دارچینی یکدرم
آب سه کاناه در ظرف گلی جوشانند سومی برود صاف کرده مدام نوشند کباب خورند و از اشیای طب و فواکه و شیرینی پرهیزند و بالای کبد مرهم صندلین
روغن فستقین و یک قطره سرکه گلابی آمیخته ضماد کنند و گفته شخصی را از شرط زدن صحت شد مگر شرط وقتی باید که مریض قوی بود و مرض کهنه نباشد لا اضرر
دارد و گفته آبزن کنند باید که سه اصبع زیر ناف سوی چپ کنند اگر زیر ناف ورم معلوم شود الا نمایند و گفته که بعد تنقیه آب گوگرد نوشند بر شکم داغ دهند
و در مغاک کتف تا گلو باشد نشسته در روز بل اسپ سیر کنند که گردن بیرون باند و بر سر کلاه پوشند بدستور چند روز **قول جالینوس** اگر حاجت بزل
شود دفعتها جمع کرده بیک دفعه خالی نسازند لیکن بزل وقتی جائز است که آب در شکم نزول کند و گفته ندیدم کسی را که در زرقی بزل کرده شفا یافت مگر یکی را
و این وقتیست که قوت قوی و صحیح باشد و گفته در زرقی اشنان سه درم دهند که همان هیدار میکند **قول ارکاغانس** تا به شقوبه هر روز همیشه
بران موضع زنند پس وقتیکه مقیم شود نزدیک عانه شرط زنند تا رطوبت سیلان کند **قول ابن سرابیون** تا که نه ساعت از روز نگذرد طعام نخورد زیرا که
بدین تدبیر آب تقلیل می پذیرد و گفته وقتی که در زرقی دوا افاده ندهد حدید محمی آرند اگر قوت و وقت مساعدت کند و بیک دفعه اخراج ماده ننمایند مگر اندک
اندک و نیکوترین دواها که در و سالم ماند مبزول جمعیت **قول رازی** در زمین حفری کنند و با آتش گرم نمایند پس مستسقی را در و نشانند که انفع از حمامست چرا که
بمی آرد چیزی را از تن که بر نمی آید از حمام و در حفره هم نمیشود چرا که جذب هوای باد دمینماید و قوت هم ساقط نمیگردد و گفته اگر چیزی دهند که مخرج آب باشد لیکن
مضر کبد بود پس واجب که با او اشیای نافع کبد چون افسنتین غافث هندبا عنب الثعلب سنبل ریوند و مانند آن آمیزند **قول لارزوریز** شخصی استسقا مع ضیق
نفس داشت علاج کرده و شیر شتر هم مداومت کرد اما به نشد مایوس گردید مردی دو سیر برگ بیلو کوفته آبش گرفته نوشانید اخراج ماده کرد و در چند روز به گردید
و در نسخه برگ نیلوفر نوشته **قول صاحب قبر** مرنوعی از دو بل بایست چون بیمار را استاده کنند با آهستگی تمام خود را راست کند تنقیه کنند اخمده گذارند
اگر به نشود بزل نمایند لیکن از وارثان او اجازت گرفته و قوت مریض دریافت نموده بزل کنند که خطر هم دارد **قول گوئیدو** اگر بسبب سوء مزاج طحال بود از
جانب چپ و اگر بسبب سوء مزاج کبد باشد از جانب راست بزل کنند و جانب بزل بخوابند **طریق بزل** مریض را بر کرسی تکیه داده راست نشانند و اسفل
بدن را اندکی تافته دارند اگر بر خاستن نتواند بر چارپائی نشینند و خادم برای محافظت عقب پشت علیل نشیند اگر حاجت افتد هر دو جانب تهیگاه آنرا استوار گیرد تا
آب بسهولت بر آید پس از ناف بعرض دو اصبع پائین و بعرض چهار اصبع دور از سیاه امتحان کنند که بقرع انامل معلوم گردد پس از هر طرفیکه پوست نازک
و تنک باشد سر سوزن را تا بنیاده جانب بالا گرفته خلانیده تافته برود و خادم آن را از پس قائم دارد و مریض بر الم صبر نماید و حرکت نکند تا سوزن بطرف
راست نرود و با حشا نرسد و آب زیاده از چهار رطل بر نیارند و هر روز سوزن از همون ثقب فرو برده همین قدر آب بر آرند و حین خروج آب برای حفظ قوت
سوراخ سوزن را باصبع بند کرده بر چه نان تنوری بریان تخمر تر کرده یا کباب جگر مرغ یا مقوی دیگر دهند و باز اصبع برداشته حسب حاجت آب بر آرند پس

سوزن را باهستگی برآورده خرقه به بیاض بیض آلوده نهند یا آرد سیم آرد عدس هر یک سه اونس با آب دوغ ضماد کنند آرد باقلا آرد عدس آرد سیم برنجاسف سبوس گندم هر یک چهار سکنجبین عسلی هفت آمیخته یا برنجاسف اکلیل تخم شبت مورد اسطوخودوس گل سرخ جوز سرو گلنار هر یک یک اونس آرد سیم سه اونس سبوس گندم دو اونس ماء العسل چهار اونس آب شنجار یا آب ماءچوب رز یا آب سرطان آمیخته یا گل سرخ گلنار جوز السرو هر یک یک اونس آرد باقلا نخل فندق زیل بزرقش اونس بوبادران جریش گندم هر یک دو اونس ماء العسل سه اونس بطبیخ برنجاسف یا کتیرا و خمر آمیخته ضماد کنند هر که از ینها خواهند تا وقت اخراج آب بکار دارند بعده ادویه جاذبه و مقویه به تمام شکم گذاشته بعصابه بچیند روغن گل روغن بوبادران روغن شبت روغن عفران روغن سنبل هر یک یک اونس موم نیم اونس گداخته اکلیل جوز السرو اذخر تخم شبت مورد قصب الذریره گلنار هر یک یک اونس سائیده آمیخته بکار برند **انتباه** داغ باین طور دهند که پوست اسعزد و بلحم رسد و ترشح آب گردد و گاه گاه بوبادران سداب اسطوخودوس سبوس گندم هر یک مثقال خربق اسود تربد هر یک دو درم جوشانده صاف کرده روغن سداب روغن ایرسا هر یک دو اونس نمک دو درم آمیخته حقنه کنند شربت مخرجه آب شربت جوارش دهند شربت اصول هر روز دو اونس نوشانند تقلیل اکل شرب نمایند واز اشیای رطبه و ماهی و بقر و گوسفند پرهیز نمایند کباب مرغ طیور صحرائی نخود آب نان شعیر که با آب بادیان خمیر کرده باشند خورند خمر انگوری طبیخ گزنطبیخ انجبار نوشند تا کمتر و حرکت و بیداری نمایند و تلیین طبع و ادرار بول کنند **نقشه سوزن بزل** باید که سوزنی مجوف از نقره بطول یک شبر سازند و زیر نوک از هر دو طرف ثقب جهت خروج آب دارند اگر بسبب حرارت کبد باشد شدت عطش صفرت وجه وعین حرقت مجری بول حمرت یا صفرت بول **علاج** سکنجبین بعرق کاسنی عرق عنب الثعلب دهند و بطبیخ هلیله یا بمغز فلوس در آب عنب الثعلب تنقیه نمایند و روز مسهل از غذا و آب باز دارند و اسهال دائم مضر بود و بعد مسهل جهت تقویت کبد شربت لیمو شربت سیب شربت صندل شربت زرک شربت انار دهند اگر ضعف غالب باشد انار کنجه خورند و بعد رفع حرارت کبد تدبیر استسقا کنند آب انار آب ترنج بسکنجبین دهند و تا که مستحکم نشود شیر شتر دهند کلکلانج نافع مرق مرغ بسر که و زرک خورند اگر بسبب ورم کبد باشد عارضه بود یا بر و آثار ورم پیدا باشند **علاج** تدبیر ورم حسب سبب کنند تبدیل مزاج بسکنجبین آب کاسنی شیره تخم خربزه نمایند اگر حرارت بود شیره تخم خرفه نقبند دهند گل سرخ غافت تخم کشوث تن سائیده بکید و ورم با آب انار دهند طباشیر زرک سکنجبین بزوری مفید اگر قبض باشد مغز فلوس بگلاب و قدری روغن بادام دهند تنقیه بحب ایارج نمایند مصطکی طبیخ انیسون تخم کرفس دهند بول بر آب عنب الثعلب هر یک سه استار گاه گاه دهند و بعد هر سه یا به ترنج روز قبل یا بعد طعام قی کردن مفید مرغ تیهو و آبکامه انار سماق غذا کنند **فائده**

در ذکر استسقای طبلی یعنی باد غلیظ در حجاب مذکور جمع شود و بقراط این را استسقای یابس نوشته اقل نسبت زقی کمتر بود و تمدد محسوس شود و شکم چنان نماید که گویا مشک را دم داده و چون دست بروزنند آواز طبل دهد و ناف بیرون آید و این نیز خود رزقی و صنفی نمیباشد سبب اوسوء مزاج حار کبد یا برودت و رطوبت معده است و صاحب اقسرائی گفته که سبب این فساد هضم معده است خواه از ضعف هضم معده باشد خواه از غلظ ماده غذائی و ظاهر است که چون غذا چنانچه باید در معده هضم نشود ناهضمه کبد از آن ناچیز می آید و بسبب قصور حرارت آن غذا مستحیل بریاح گردد و باشد که حرارت قویه معده یا کبد مولد ریاح شود زیرا که افراط حرارت نیز مضعف هضم است و ضعف هضم مولد ریاح **علاج** برای اخراج رطوبات غیر منهضمه منقیات دهند که ذکر یافته مع رعایت مزاج و تنقیه برفق و ملائمت کنند و چیزی که مسخن کبد بافراط باشد اختیار نکنند که سخونت کبد باعث تحجر و محدث عطش است خاصة در محرورین لهذا گفته اند که چون مسخنات استعمال کنند اشیای بارده بر کبد طلا نمایند تا از خوف تحجر ایمن باند و بعد تنقیه به تحلیل ریاح کوشند کندر زیره مصطکی خایند تا آروغ آید سنجر بینا جوارش عود

دواء الکرکم با ماء الاصول آب بادیان انیسون دهند و هر هفته اسطوخودوس سه درم طبخ بادیان دهند بجای درس نمک سبوس گندم ارزن کماد کنند هر روز دلک شکم کنند حتی که سرخ شود پس محجمه ناری گذارند ضماد که در کمی گذشت با اطراف گذارند سداب یابس بادیان حرمل تخم کرفس بوره شکر سرخ با آب سداب شافه خرد ساخته حمول کنند جوع کشند و از اغذیه نفاخه پرهیز کنند شیر شتر بول شتر آمیخته دهند سکنجبین عسلی عرق بادیان گلاب مداومت کنند مرغ کبک با ادویه گرم و خنزیر یابس که در دوا انیسون کرفس بود خورند آب انارین آب کرفس آب انیسون عرق بادیان گلاب دهند صندل سفید سکنجبین نافع و برای تقویت کبد قرص زرشک انار کمونی دهند مرغ نخود آب بعرق نعنع سرکه آب غوره خورند سنبل یک عود دو صندل سفید لادن هر یک سه گل سرخ هفت بگلاب طلا کنند و تنقیه با ایارج فیقرا حب سکبینج طبیخ هلیله تمر هندی آلو شیرخشت ترنجبین بو نمایند حسب آثار حرارت و برودت بکار برند و اگر ضعیف بود و تاب اسهال ندارد سکبینج دو درم به لبن لقاح دهند اگر طبع نرم باشد لک مغسول طباشیر تخم کشوث کاسنی هر یک دو گل سرخ سه سائیده یک یا دو درم دهند **بدانکه** طبیبی سهل العلاج است و کمی آکلم از زر ورقی بدترین اصناف است **حب سکبینج** آمله هر سه هلیله هر یک دوازده دارچینی زنجبیل هر یک سیزده فلفلین اسارون هر یک هشت مر تخم کرفس نانخواه وج سلیخه شیطرج حب بلسان هر یک پنج مصطکی چهل و یک غاریقون بیست شش شکر طبرزد هفتاد و هفت صبر سی و شش مقل سکبینج هر یک صموغ با آب گندنا حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی تا دو مثقال با آب نیم گرم وقت خواب برای استسقاء و فالج و لقوه و امراض بارده نافع **ضماد** که در اقسام استسقاء نفع دارد سنبل کرویا هر یک سه مقل اشق سعد عنبر لادن هر یک دو صبر مر کندر زرد هر یک دو نیم قسط سلیخه هر یک یک نیم راوند اکلیل گل سرخ هر یک سه نیم صموغ بگلاب حل کرده ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند **قول لازورد** **حب صابون** انگزد صابون برابر با آب صمغ حبوب بندند مزیل سوء هضم و قبض و استسقای طبلی **شیر انگزد** انگزد دو درم آب چهار اونس حل کنند شربتی نیم تا یک اونس **قول جوان کدرو** دوا آب نمک یازده قطره بطبیخ اصول مفتحه یا بعرق افسنتین آمیخته دهند مرکور لیوسدطیا دو بیست چهار دانه یا کریده دانه دهند **فائده** در ذکر استسقا که آن را **جبن گویند** و تبتی که در طبلی رطوبات و ریاح رقیقه تحلیل یابد و غلیظ باقی ماند پس صلابت افزاید آن را جبن گویند و آثار استحاله طبلی به جبن آنست که صلابت از آنچه که بود زیاده شود و حال جگر و مریض و هضم نیکو گردد و بدن غذا تمام نماید و قوت عود فرماید و بجز سختی شکم مکروهی دیگر پیدا نباشد **علاج** تا آب کبریت آب نطرون آبزن کنند بابونه اکلیل مرزنجوش صعتر تخم سداب جند نطرون خاکستر طرفا آب سداب بول شتر شکم ضماد کنند **فائده** در ذکر **استسقای شرکتی** اگر بسبب برد و ضعف معده باشد که بسبب نقص هضم کیلوس خام بجگر رود و جگر نیز چنانکه باید هضم آن نتواند پس همچنان با عضا منجذب شود و بسبب خامی جزو بدن نگردد و در خلل بحم ماند و باعث لحمی گردد **علاج** اول قی کنند گلقند انیسون دهند حب صطمخیقون تنقیه نمایند و برای تعدیل دواء الکرکم دهند پس تدبیر لحمی کنند اگر بسبب ضعف سپرز یا ورم او باشد که بدان سبب جذب سودا از کبد نکند و از کثرت سودا قوای کبد ضعیف و هضم آن باطل گردد و استسقا پدید آید تقدم آفت در سپرز **علاج** تنقیه سودا کنند تقویت سپرز نمایند پس بتدبیر لحمی پردازند اگر بسبب سردی ریه باشد که باعث ضعف کبد گردد و سرفه خشک و ایم و رم یا **علاج** شربت زوفا گلقند دهند و بعد اصلاح او بتقویت کبد و تدبیر استسقا پردازند اگر شرکت ماساریقا بود دلیل طبع خروج فضول از امعا **علاج** شربت بزوری آب انار دهند تقویت کبد کوشند اگر شرکت گرده باشد تقدم آفت آن **علاج** بتدبیر گرده پردازند و تقویت کبد و تدبیر لحمی کنند اگر بسبب حبس حیض و اختناق رحم باشد تقدم آن **علاج** تدبیر افتتاح کنند و تقویت کبد نمایند صافن زنند اگر بسبب حبس خون بواسیر یا کثرت خون بسبب عدم فصد باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند شربت

زرک شربت لیمو آب تمرهندی آب انار دهند بر موضع بواسیر علوق گذارند اگر بسبب کثرت خروج خون باشد **علاج** اغذیه اشربه مزیده خون چون مرغ سفیدی بیض
خمر میبه وغیره دهند اگر بسبب مغص و پیچش شود لازم است الم در نواحی ناف **علاج** اول سکنجبین مغص پس تدبیر استسقا کنند **قول بقراط** هر کرا مغص دائم بود و
بمسهل زائل نشود باستسقای طبلی انجامد اگر بسبب وجع ظهر بود لازم وجع دائم در پشت **علاج** تدبیر درد پشت کنند اگر بشرکت حجاب باشد ضیق نفس سرفه
علاج تدبیر حجاب کنند شربت بزوری که در و بنفشه زوفا پرسیاوشان بود دهند اگر بسبب سوء مزاج گرم همه تن باشد حمی حاده در او بسبب ضعف هضم **قول**
بقراط هر استسقا که بسبب مرض گرم شود ردیست **فائده** استسقا که از حرارت پیدا آید سببا و شرب خمر مفرط یا بعد غذا دو در حمام گرمست چراکه بسبب حرارت عرضیه
جگر جذب رطوبت معده قبل از هضم نماید و همچنان سوی عروق فرستد و استسقا پدید اید پس درین القول بقراط که علاج ضد در ضد است اشیای بارده بکار برند
انتباه اندرین همه اول ازاله سبب سابقه کنند بعده تدبیر سبب واصله که عبارت از برد و ضعف کبد است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت کنند و بعد تعدیل
کبد اضمده ناشفه و تعریق و اندفان وغیره بکار برند مع رعایت حرارت و برودت مزاج **قول جوان کور** و در بلغمی ادویه ملطفه دهند مقوی انفع و با نضج تنقیه
جلاپا یکینیم درم هر یک اونس معجون نوکیس آمیخته دهند دو بار کشمش اونس بیخ هلیون بری نجیکا ستی هر یک پنج درم کلاہ جری دوازده درم گل غافث قنطوریون دقیق افسنتین هر یک سه
درم انیسون سنبل هر یک اسکر و بلیو جوشانده در جوش اخیر سنا چهار درم هلیله زرد سه درم ریوند دو درم انداخته مالیده صاف کرده در پنج اونس این کرمیو تار تروئیت
نیم درم شربت ورد دو اونس آمیخته نوشند بعده حب فولادی تا بیست چهار روز وقت صبح دهند و بعد هر سه روز بول الطفل کانا دو ب کرفس باغی هر یک چهار
درم غاریقون سیبو هر یک سه درم حب الغار یکینیم درم کرویا درم کوفته جوشانند سوی برود صاف کرده در شش اونس این آب بیخ سوسن خام روغن سداب هر یک
دو اونس آب زیتون اونس اکوا بینه یکتا نشن درم آمیخته حقنه کنند شش هشت مرتبه اکیان پیر عد کشمش دو اونس قرطم اونس انیسون نیم درم سیبو چهار درم جوشانده
صاف نموده اکوا بینه یکتا اونس آمیخته نیم گرم حقنه کنند تنبا کو یک مشت یا درنجبویه نیم مشت خمر ابیض نیم کانا د جوشانده صاف کرده در شش اونس این عصاره
انجره سه اونس اکوا بینه یکتا اونس آمیخته نیم گرم حقنه کنند برای استسقای حمی انفع بول طفل تازه نیم رطل قنطوریون دقیق چهار سرخ آمیخته صبحی نوشند سه بول بز
بول بقر از بول طفل انفع و سه اونس کافیست سنبل درم جگر گرگ دو درم سائیده بشربت افسنتین یا شربت کاسنی بیست حب بسته پنج حب هند تا پانزده ونس
بطبیخ و دع خنگشت انکباب کنند تا عرق آید بعده روغن فاشرا وقت شب قبل از غذا وقت صبح مالش کنند تا نیم ساعت بعد ازین زبل مسحوقه آرد
ارزن گذارند و بر و خرقه در بول گرم تر کرده و دو سنبل واده بندند معجون استسقا نیم اونس صبحی یکبار دهند اگر کافی نبود خمر ابیض یک کانا د خاکستر کبابه
دو اونس تر کرده صاف نموده چهار اونس نهار دهند در مغاکی زبل اسپ پر کرده در نشینند اگر کافی نبود برگ اشترغار بول طفل جوشانده صاف نموده شکر چهار اونس روغن بنفشه دو اونس
آمیخته حقنه کنند چهار روز چون شکم نرم شود خمر ایمی تیکو دو اونس دو روز متواتر دهند پس دو روز میان داده باز دهند عرق انتی در دتیکا سه اونس نهار دهند
چهار پنج روز پس دو قعتیکه باده بالتمام مستخرج گردد سفوف هید رو پتیکو که از او ردو یا فرنتیکه و فولاد کور دبورانتی طیار کرده باشند نیم درم همراه سه اونس عرق کا
یا مرق مرغ دهند شخصی را بعد استعمال عرق انتی و ر دتیکا تا دو ماه غافث خورانیدند پس تا بیست روز نهار او ردو یا فرنتیکو بخورانند فولاد مفتح بیست انداختند
صحت شد شخصی را اول تارترو ایمی تیکو شش دانه دادند دو روز پس تا پنج روز عرق مذکور نوشانیدند بعده تا پانزده روز در خمر که در و یک اونس بیخ سوسن
تا بیست ساعت تر کرده بود ند دو اونس دادند صحت شد ناخن اطراف مستسقی بریده بالای پشت سرطان خلانیده سرطان را در آب گذارند صحت شود

عدد کرده گاو زبیره بریان خشک کرده سائیده سه درم دهند **فائده جلیله** که در همه اقسام بکار آید آنجا که تب و عطش مفرط بود اشیای گرم نیچ و جد بکار برند
درم نیچ قسم و بیخ کاسنی عنب الثعلب **کاسنی** پنج کاسنی قناعت کنند و بیو ماشش مغز بادام خورند و برای تسکین تشنگی هفت درم هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر گل سرخ هر یک سه درم مویز پانزده عدد آلو عناب هر یکده عدد سپستان بیست عدد تمر هندی هر یک ده درم طبیخ کرده دهند و بعد
تنقیه آب کاسنی سکنجبین دهند تا که حرارت زائل شود و انفع اشیا در هر سه غسل بآب کبریت و غیره است و عرق آوردن در حمام و نوشیدن شیر
شتر انفع خاصه که بعوض غذا و آب برآمین بسند کنند اول روز چهل درم دهند پس هر روز ده درم افزایند حسب برداشت طبع و شیر فی الحال دوشیده نوشند
و بیش از شیر چند روز تقلیل غذا نمایند و اگر یک یا دو روز هیچ نخورند بهتر و احتیاط دارند تا شیر در معده نه بندد پس باید که قبل و بعد آن چیزی که مانع انجماد بود
چون سکنجبین و غیره دهند **فائده** در هر سه نوع استسقاء و قصد امراندیکی علاج ورم و صلب احشا است اگر چه در شکم ریح و رم باشد و در تحلیل ماده کند جمع شده
پس در سه حال احتیاج است که ابتدا العلاج ورم موصوف کنند بدانچه در ورم کبد گذشت و اگر ورم نباشد تدبیر ذات مرض نمایند پس به بینند اگر اول عمر او قصد کنند و قدری
خون بسبب قوت برآرند و بعد فصد قی و اسهال نمایند اما قی در ابتدای این مرض و دوای نیز نفیست لیکن چون آخر چراکه اخلاط غلیظ و مرض مستحکم میگردد پس قی واجب باشد
و استعمال قی در ابتدا بدفعات کنند مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام اما مسهل پس هلیله زرد که بخورند از وی همراه دو ثلث رطل آب شاهتره و آب طرخشقوق
... بر کشیده او آب اسفناج رطب مخلوط باشد و از این اسهال کنند مرت بعد اخری آب ساکب با سه درم بار تا قیه سکنجبین باید داد و قیه بول شتر یا آب ریسا تازه جلاب
سکنجبین هر بار و قیه نوشیدن نافع و شرب لبن لقاح و همه نوع مفید اگر مع حرارت بود تنها یا با شکر نوشند و اگر مع برد باشد با کلانج باید و دو درم سکنجبیج دهند اگر طبع
قبض بود با دو سپیاله دهند و اگر نرم باشد جبت اسد ... قوق قرط ... اشیشه تخم کرفس هر یک چند درم دو ساعت در شیر تر کرده صاف نموده همراه دواء اللک
دهند و اگر ورم و احشا باشد ... یا دهن خیری یا دهن ... یا دهن سوسن یا روغن ناردین ... ضماد ... ایسه ... و ... مرو صفرت بعض
... کنند و گاهی با قوال کاکنج عنب الثعلب ... یا ... کشنیز ... فستق بندق ... سیب سفرجل تفاح ... کی خورند **قول رازی**
ناقه ... **قول جالینوس** ...
... بسنت ...
... صحت یافت و گفته انفع مسهل است ... اگر سکنجبیج ...
بار **قول ابن سرافیون** ... **قول ابن زکریا** ...
باید که ... **قول حکیم علی گیلانی** گاهی بسبب کثرت طوبت ... در اطراف ... تخم شبت
برگ ... کسب ضعف کبد باشد عجیب شخصی ... مثقال
شربت ... عنبر خورد ... و ضعف کبد
الخ ... شخصی ... افیون خورد ... سده عظیم ... جمریه
ورم صلب ... ضعیف گشتند و مشرف بر مرگ شدند ... صحت شد و گفته زنی را ورم شکم و حوالی معده

پیدا شد بنوعیکه نفس عسر گردید و بعد اینهمه نیافت نفعی شیر شتر خورده بعد شروع هر یک نیم رطل به آتش نرم نهادم چون غلیظ شد فرو گرفته تکلیف ناشتا ده هر یک ربع رطل

انفصتم چون مثل مرهم شد کف سی شیر شتر نیز بدید که شتم سپیده نیم رطل هر یک مرتبه بیکم ضماد کردم بعد نانی آب بانیز داده قاسی بر آمد و صحت شد اگر مستی شتر نباشد تنها بکار برند

قول رازی اگر استسقاء از بسیاری خوردن آب باشد **قول لاندور پیر** زنی استسقاء از حرارت داشت معجون خیارشنبر صحت یافت دهن کهربا بعرق ایرسا و بند

آب کلیان که بسبب کشیدن تنباکو زرد شده باشد نوشانند با داروی عرق و بول شتر طلوع صاف و حب فولادی مفتح نیز دهم این طبیخ کاسنی خیار بادیان هر یک درم بیخ کرفس

نیز درم بادیان عنب الثعلب هر یک ده درم آب رطل نیز نصفی باز صاف کرده دهند مفتح سده و براده آهن تاب تر کرده در جای سرد نهند تا که همه تنگ گردد و خشک کرده

بهموزن بار اماتیکو آمیخته دهند شربتی بیخ تا ده دانه یا وزن دو سه بار مخففی بدن ضعیف شده در استسقاء زقی قی بعد صحت مید هند آرد ترش تر دو سی تنگ از دفع میکنند

عصاره الکاکنج استعمال کنند و بعضی سیب شیرین کلید عرطنیه جوشانیده قناعت کنند و نیز هم تقطیر بهترو از حلویات پرهیز کند عسل آب بادرنگ آب نبات الصبر

برابر در آفتاب چهار روز دو اسپغول یک قاشق صبح و شام نوشانند و سیاه دو رطل براده آهن دو نیم رطل نغزنبات الصبر بیست رطل آب قدر ضرو بر باد گرم

چهل روز در آفتاب نهند شربتی یک دانه یا پلیله سیاه دو دانه هلیله مویز پرسیاوشان هر یک شش درم شکر چهار دانه سائیده هفت حصه کرده به آب گرم دو

مزلیه طبخ دو درم عرق و تلخ بیشتر **قول لاندور پیر** اگر بطلیس مستسقی داغ سیاه مثل سوخته آتش بر آید نمیرد **قول ابقراط** اگر اسهال

بغیر بعض قوی نوع بود پدید آید استسقاء زایل شود و گفته اگر و در تن مستسقی قرحه پدید آید پس تا بهانی بر از و نشود و گفته اگر در استسقاء اسهال ... باشد بیست

قول جالینوس اگر مستسقی سعال یا ضیق نفس بغیر تب و زکام پدید آید بد است بلکه هلاک و گفته اگر در قرح حاریاس پدید آید خطیر چرا که ... مزاج است ...

مرطوبی کم مصرت **قول ابن سرابیون** استسقاء که بسبب ورم و صلابت سپرز شود و صلابت باشد نسبت از آن اس کبد **قول اهرن** استسقاء حبست که

خلاصی از و عسرت مگر وقتیکه طبیب ماهر و از طبع مریض مطلع و فادم رفیق باشند پس اگر این همه مرتفق شوند امید خلاصی است اما دشمنی **قول ابن کریا**

اگر در استسقاء اول مرض باشد امید فلاح است و گفته که قرحه بن ندان و دهن بسبب بخره پدید آید آثار مرگ است و گاه بود که تمام بدن بسبب تباهی در دیش گردد و گفته

پاره گوشت از مریض فرود آید آثار مرگ بود و گفته اگر در بینی حکاک و در تن ترهل پدید آید روز دوم یا سوم بمیرد و گفته اگر مستسقی وجع مفاصل پدید آید و تب تیز بد باشد و ... بود و گفته اگر از

مستسقی بحالت طبعی بود سلیم باشد چرا که بر القای قوت و حرارت غریزی دلالت دارد و واحب ... صبر ... باشیره نبات الصبر قدر نخود وشتی حبوب بندند شربتی یک

تا حب مفتح سدد هم و در نسخه نوشته که بعسل حب بندند شربتی دو درم بعرق یا بشیره کاسنی مزلیه استسقاء بلغم حب مزلیه استسقاء بشرط مداومت دو عدد حتی اسهال

صبر دوازده ... ... سقمونیا سه عرق افسنتین نیم بشیره بادیان و عرق گاوزبان قدر ماش حبوب بندند و از سه حب شروع کرده به هفت حب مداومت کنند

نخود لب خورند عوض آب عرق نوشند حب تا نخواه بشیر ترقوم ... وزن تر کرده سائیده قدر نخود وشتی حبوب بندند شربتی جهی اسهال آرد اگر ... نشود ...

سر و نشانند حب صبع عربی حب الملوک هر یک ده ... دو نیم صبر ... انیسون ... هر یک چهار قدر فلفل حبوب بندند شربتی شش تا ...

با این طبیخ طرفا پنج درم آب طل جوشانیده صاف کرده دهند مزلیه ... و بعد اسهال ریوند درم در آب جوشانیده ... دهند و ...

حب برگ عشر سبز نیم رطل صبر عروق الصفر هر یک پنج درم سائیده قدر نخود وشتی حبوب بسته صبح شام جهی دهند بعرق بادیان ...

درد بهی بمرض استسقاء گرفتار شد شکم ورم کرده و همه اعضا خشک شد ناامید حیات بود روزی کریلها خورد صبحی دو سه اجابت شد ...

یافت همین غذا مقرر کرده هر روز اجابت میشدند در هفته شفای کامل شد و فربه گردید **دیگر** سر حنظل رطب تر اشیده از درون خالی نموده فلفل پر کرده در سایه آویزند چون خشک شود فلفل برآرند و هر روز بیست عدد خورند **دیگر** طبیخ پوست درخت چیته یا طبیخ گل جل نیب یا طبیخ مرزنجوش یا طبیخ اسطوخودوس یا طبیخ زوفا تخم یا طبیخ حنظل با آب دوب نوشند **دیگر** پوست اندرونی درخت نیم قردمانا برگ خنجکشت زردچوب بادیان تخم کرفس اسارون سنبل عنب الثعلب فوه صندل زرد تخم شاهتره کاسنی جوشانده صاف کرده نوشند **دیگر** سنا دو درم آب ربع رطل شب تر کرده صبح صاف نموده سال پرنیل درم آمیخته دهند چند روز **دیگر** مغز حب القطن ده یا بیست درم آب طل جوشانده صاف کرده شکر سرخ ده درم آمیخته دهند مرتیلهمی مرزنقی **دیگر** آب ترب هر روز ده درم نوشند **دیگر** برگ کروندہ مشتی هر روز با آب سائیده نوشند مرتیلهٔ اقسام استسقا و ورم دلوا سیر **دیگر** مرق خفاش با خمر آهن تاب نوشند **دیگر** بول بز نر هر روز سه اونس نوشند اگر زن باشد بول بز ماده **دیگر** برگ نیب ده درم فلفل چند عدد با آب سائیده نوشند تا هفته مرتیلهٔ استسقا و ورم همه اعضا **دیگر** اسقیل دو نیم حبه فلفل شش حبه اقیم نیم اسکر ویلو سائیده صبح شام بقدری آب آمیخته دهند و بعد سه چهار روز قدری اسقیل افزایند مرتیلهٔ استسقا که در همه تن متورم شود و بول بند گردد **دیگر** تنباکو یا یس سه درم مدیرا چهار رده نیم اونس هفت روز تر کرده بیز ند شربتی سی تا شصت قطره مدر بول مرتیلهٔ زقی **دیگر** غاریقون اسارون هر یک نیم درم بعسل آمیخته یا مقناطیس مسحوقه بعرق بادیان یا دار فلفل با آب برگ اروسه یا جگر گرگ دانگی بخمر یا با آب یا زهره گرگ دانگی بعسل یا آل بماء العسل یا سکر العشر یک اوقیه بشیر شتر یا زبل حمام یک یا سه درم بسکنجبین یا جدوار بسکنجبین بزوری یا کرویا سه درم بیک اوقیه زیت یا آب سوسن دو درم همراه سنبل یا زهره طاوس بسکنجبین و آب گرم یا داد چینی درم یا یو ند نیم یا مر دو درم یا یا دضفدع نیم درم یا موی آدم سوخته یا نیخ بادآورد یک درم یا زبل البقر سوخته مثقال یا جگر قنفذ خشک کرده دو درم یا تخم سرق سه هفته دهند **دیگر** اذخر یک نیم درم فلفل مثقالی دهند و در ابتدا بول آدم نوشند **دیگر** فلفل سرخ همراه آهن کشته دهند مرتیلهٔ زقی **دیگر** عظم جبه کفتار قدر یک نیم درم با آب سوده نوشانند برای زقی مجرب **دیگر** سنبل درم با آب دهند مرتیلهمی **دیگر** نمک ارمنی قدر نخود تقند سیاه پیچیده فرد برند هر دو وقت وار ترشی بادی پرهیز ند در چهار روز رفع شود **دیگر** غله منڈوا هر قدر که خواهند سائیده آب برگ کچنال سرشته نان پی نمک پخته بروغن کثیر خورند و بجای آب طبیخ یا عرق کچنال نوشند و غذا نیز در همین آب پزند و غسل و استنجا نیز بهمین آب کنند در هفته رفع شود **دیگر** عرق گوکر دربع درم برنڈی سه درم آمیخته دهند تا هفته **دیگر** ادرک قند سیاه هر یک درم خورد هر روز یک درم افزایند تا بیست روز مرتیلهٔ انواع اورام **دیگر** قنبیل مسحوقه دو درم عسل نه درم آمیخته دهند چند روز در هر سه نوع نافع **دیگر** قند سیاه چهل رطل پوست مغیلان ده رطل نبات الصفیه بسفنی ازخار چهار رطل هر سه بلیله جو چینی گل سرخ هر یک دو اونس سلیخه اسارون حب بلسان عود بلسان اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج افتیمون مصطکی انیسون چینی بادیان زعفران برگ ترنج برگ نارنج هر یک دوازده و نیم درم سنبل ناردشک کبابه قل دو قوفطر اسالیون هر یک چند درم کوفته در خم کرده آب اندازند و زبل اسپ دفن کنند چون جوش خورده منشیند صاف کرده در شیشه کنند و صبح شام چهار پیاله قهوه خوری نوشند اگر خواهند عرق کشند لیکن ضعیف باشد مرتیلهٔ امراض بلغمی و سوداوی ولزنه و علل بارده معده و جگر و انثیین و استسقا **دیگر** برگ عشر که پخته زرد شوند صد عدد گرفته آهک با آب حل کرده بر هر دو جانب یک یک برگ طلا نموده بر روی یکدیگر نهاده در سبو نهند و دهن بند نموده در یا چکدشتی نهاده آتش دهند که سوخته شوند بعد سرد شدن برآرند و برگ بالا و برگ زیرین دور کنند و برگهای وسط بگیرند و قدر یک یک سرخ خورانند بخمر یا دال مونگ کم روغن غذا کنند مرتیلهٔ استسقا **دیگر** بول بز نر هر روز چهل مثقال بسنبل

نوشند مزلیهٔ یحیی **دیگر** چراو مصفی از سر و اطراف دوازده عدد مورد مسحوق ده درم آمیخته دهند **دیگر** زهره دب انگی سکنجبین یا بل العسل و فلفل نوشند برای یحیی رقی انفع۔
دیگر زبل بقر در دیگ سنگی یا آهنی سکنجبین جوشانده نوشند مزلیهٔ جذام هم **سفوف** ترید نمک سیاه تخم شبت جوا کهار فلفلموبه هر یک نیم فلفلین تخم کرفس
سنا شیطرج هر یک یک نمک سنگ یکنیم زنجبیل ریوند هر یک دو بسایند **سفوف** ترید ریوند سورنجان سنا هر یک نیم درم زنجبیل خولنجان بسباسه انیسون
سنبل هر یک نیم اسکر دیلوگل سرخ اسکر دیلو قند دو درم سائیده دهند مزلیهٔ استسقا دلبلغم و سودا **سفوف** زنجبیل نیم درم ترید نیم درم قند دو درم سائیده
دهند **سفوف** برای استسقا که با سهال سرفه باشد اک مغسول عصارهٔ غافت انیسون ریوند اجینی جفت بلوط هر یک نیم مثقال بلیله سیاه مثقالی سائیده
بزیت چرب نموده هفت حصه کرده هر روز نهار یک حصه دهند **سفوف کرفس** کمون مدبر تخم کرفس بادیان انیسون سارون قسط ریوند هر یک ده سنبل
سه درم هر یک یکنیم بسایند شربتی درم کامل بآب ادر مزلیهٔ عظم بطن و نفخ معده در استسقای طبلی اگر تبیین آمد افزایند بهتر و سنبل که طبع قبض بود ثلث همه سنا آمیزند **دیگر** شربت
اصول شربت بزوری بارد معجون مفرح القلوب بید اور ده عرق تنباکو عرق بلاد قرص اقیل قرص سقیل قرص ا مدر د خون همه مفید اند **دیگر** مریض اربعا پائی بر بستر غلطانند
و خرقه به دعن که بنج یکم آلوده باشد تا پای مریض بسپاپیده باشند بدستور تا هشت روز بلا افاقه مخرج آب بول باید که تا هشت من روغن بخرج آرند **دیگر** تخم سیم
بیست عدد در ظرف نهاده بر دوا کنند تا بیست و هفت روز بس تخمها ادر پسیان هفته مانند نار ریگ او پوشند و قتیکه تخم خشک شوند صحت گردد **دیگر** چجه ایه
برشکم بندند جاذب آب **دیگر** همد که باری نیز گویند بر شکم بندند و آن سنگیست که بر آب ایستد و آثار جذب آب آنست که از اندازه زیاده گردد و چون در آفتاب نهند آب
از وی بر آید باز بندند چند بار **طلا** که در دفع اورام ظاهری عجیب است زنگار ربع شنگرف یک زاج دو کتهه چهار آب قرص سازند و بآب سوده طلا کنند **طلا** شنگرف
یک اهک آب ندیده دو سائیده بآب آمیخته طلا کنند مزلیهٔ درم بارد حتی سلعه **طلا** زرنیخ سرخ نمک سنگ برابر بروغن سرشف آمیخته طلا کنند برای هر قسم
ورم نافع **طلا** عظیم جبه کفتا بآب لیمو یا آب ساده سوده طلا کنند برای رقی نافع **طلا** زبل بز یا حجر التیشور طلا نمایند **ضماد** زبل بقر یا پس سرکه بز انده یا زبل
ماغر بول طفل بز انده یا انجیر همراه کرده با اصل آمیخته بر کبد ضماد کنند **طلا** جدوار بآب عنب الثعلب طلا کنند **ضماد** عنب الثعلب روغن دنبه آمیخته ضماد کنند
ورسه ورد برود **ضماد** آجبز زبل بقر آمیخته ضماد کنند مزلیهٔ یحیی و رقی **ضماد** زبل حمامه بسرکه یا گل ارمنی یا جاذون ضماد کنند **حقنه** شحم حنظل درم بول بز یا
بول گاو جوشانده یا آب آور د بول گاو جوشانده یا نانخواه بول جوشانده حقنه کنند **دیگر** شحم حنظل ابیض بر شکم بندند مجفف رطوبات و اگر بیخ او بسبندند در کشیب
همه رطوبات را تحلیل کند **قرص** زرک منقی دوازده تخم کشوث ریوند گل سرخ رب سوس اک مغسول هر یک شش تخم کرفس سه بآب قرص سازند شربتی مثقالی
بعرق کاسنی **قرص** زرد اصل سوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه فوه سنبل بادیان عروق الصفر تخم شاهتره تخم کرفس هر یک یکنیم کاسنی اهل هر یک
سه ریوند شش اسارون یک بآب عنب الثعلب قرص سازند شربتی یک تا چهار درم بشیرهٔ خیارین یا بعرق کاسنی عرق بادیان و در نسخه سعد رنباد زیره سفید
صندل سفید صندل زرد انیسون عود گل گاوزبان برادهٔ عاج طباشیر نیز نوشته و همه مساویست برای سدهٔ کبد و استسقای لحمی و یرقان و امراض
مراق مفید **جوارش اچینی** زنجبیل فلفل دار فلفل بسباسه جوزبویه قرنفل زعفران هر یک سه اجینی هفتاد پنج مشک یکنیم قند عسل هر یک صد شربتی
مثقالی مقوی معده هاضم مشتهی مزید باه مفتح سدد کبد مزلیهٔ سوء القینه و استسقا **دبید ایرسا** ایرسا بیست چهار فلفل بیست زنجبیل انجدان هر یک دوازده
نانخواه تخم کرفس هر یک هشت انیسون بادیان مصطکی هر یک چهار عسل سه چند شربتی مقدار عفصه بآب بلین شکم و برای رقی انفع **شربت افسنتین**

مصطکی سنبل قاقله دارچینی عود بلیل هر یک درم افسنتین پنجدرم آب سه رطل بزیند سوم بماند بقند قوام کنند برای فساد مزاج و صلابت سپرز و ضعف معده
نافع **شربت کشوث** پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک بیست بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس هر یک ده تخم کشوث پنج مثقال
آب سه رطل سه وزن ترکرده جوشانده صاف نموده بیک من قند قوام کنند شربتی تا دو اوقیه مفتح سدد کبد تقوی معده مزیل استسقا و وجع مفاصل
معجون مشک مشک دو سنبل ساذج سلیخه لک منقی هر یک چهار دارچینی زراوند گرد هر یک سه مر عود قرنفل هر یک یکنیم عسل کف گرفته سه چند شربتی
قدر باقلا مزیل ریاح مفتح سدد و برای ضعف کبد و معده نافع **معجون حافظ الاجساد** دارچینی جنجبیل هر یک پنج زعفران دوازده سنبل شش فو مو افیون
دو قوه مر روغن بلسان یا روغن زیت کهنه هر یک چهار رب سوس عصاره غافت جعده هر یک سه عسل آمیزند شربتی مثقالی برای سدد ماساریقا و جگر
و ضعف دید کبد و امراض معده و سوء القنیه نافع و دیگر خواص کثیر دارد **فصل پانزدهم در یرقان** و وی تغیر رنگست بزردی یا بسیاهی زرد از
صفرا سیاه از سودا باشد و ماده این اکثر بغیر عفونت میباشد **قول ابن سرافیون** یرقان اسود از کبد نیز میباشد پس اگر شدید السواد بود از طحال و اگر
قلیل السواد باشد از کبد است و این مرض صعبست اگر علاج نکنند مفاجا بمیرد **نوع اول در یرقان اصفر** بدانکه مراره کیسه ایست عصبی یک تو بر زوائد کبد
آویخته و در تن منفذی از مقعر کبد گشاده برای فتن صفرا از کبد بسوی مراره و منفذی دیگر از زهره با ثنا عشری گشاده است تا تخئی صفرا از تن منفذ با معا فرود آید
و طبع را بر دفع فضله متنبه کند و در اکثر مردم از این دو منفذ زیاده نیست اما در بعضی از زهره بقعر معده نیز منفذی باشد بزرگتر از آنکه بسوی امعاست و بدان سبب صفرا
در معده بیشتر آید و آن را اذیت رساند و آثار و تلخی دهنست دائم و سوء هضم و قی صفراوی اکثر افتادن **فائده** سبب وانصباب صفرای خالص مخلوط نسبت بجوف
در بدن و هر چند که درین مرض بول و کفک بول رنگین تر باشد دلیل سلامتی و قوت جگر و قوت دافعه باشد و گاه باشد که بول سفید بود و بسبب انتشار صفرا در بدن
و عدم نزول او بسوی بول و آنکه بسبب سوء مزاج باشد دفعةً افتد بغیر آنکه در کبد یا بدن المی بود و مراری نیز دفعةً پدید آید و سددی اندک اندک ظاهر شود پس
بکمال رسد اگر بسبب سوء مزاج گرم کبد باشد قی صفراوی کثرت صفرت بول یا سواد آن و کف زرد بالای بول تلخی دهن عطش صفرت وجه و عین عدم اشتها و اکثر
با حمی سونوخس یا ربع و باقی آثار سوء مزاج کبد پیدا باشد **علاج** آب انارین لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب ترب آب کدو آب خیار ماء الشعیر آب یا شیره کاسنی
ماء الشعیر سکنجبین قرص زرشک قرص کافور دهند و برای تنقیه طبیخ هلیله شیرخشت ترنجبین آب آلو آب تمر هندی رب بسقمونیا مغز فلوس بکار برند اگر از مسهل مانعی نبود
شربت بنفشه آب آلو آب تمر هندی عرق کاسنی گلاب دهند و بعد تنقیه با زبه تبرید کبد بپردازند صندل کافور گلاب یا آرد جو گل خیر و خرفه طحلب گل سرخ صندل
گلاب و قدری سرکه یا صندلین آرد جو گل سرخ روغن گل بر کبد ضماد کنند مرق مرغ لحم بزغاله بقول بارده قطف بروغن بادام آب انار آب غوره آب زرشک آب لیمو خورند
و اگر در کبد غلظ و نفخ نباشد ماهی شدید البیاض بریان کرده بسرکه ترنموده دهند و در آخر علت حمام نمایند **قرص زرشک** زرشک ده گل سرخ طباشیر هر یک
پنج تخم خرفه تخم خیارین کاسنی هر یک سه ریوند لک تخم کرفس هر یک یک سنبل نیم قرص سازند شربتی مثقالی با آب انار یا آب کاسنی برای امراض حار کبد و عطش
و حرارت و صفرت لون و فساد مزاج حار مفید **قول قرشی** آلو ده عدد رب تمر هندی ده درم مویز چهار درم زرشک مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر یک سه درم
آب شاهتره یک نیم رطل بپزند نصفی بماند صاف کرده مغز فلوس دوازده درم آمیخته غاریقون ریوند هر یک نیم درم سوده کرده نوشند اگر آب شاهتره نباشد شاهتره
هفت درم آب دو رطل بپزند سوم بماند صاف کرده بکار برند و بعد تنقیه با آب کاسنی آب عنب الثعلب سکنجبین ساده مداومت سازند **قول جوان کورو**

قیفال زنند اگر حبس خون حیض یا بواسیر باشد اول صافن پس قیفال کشایند آرد جو صندل آب کاسنی شیر زن طلا نمایند تبرید مفرح یا رب تمر هندی یا روغن کبریت
دهند پس دو سه بار اسیلم زنند یا علق بر مقعد گذارند اگر دو سه ماه گذرند فصد نکنند که استسقا آرد و اگر بسبب سوء مزاج گرم مراره باشد دفعةً بغیر سببی خارجی پدید آید
و در ابتدا بول سفید پس زرد بعده سیاه و در آخر غلیظ گردد حمی قلق تهوع خشونت زبان عدم ثقل در کبد فرق از سوء مزاج کبدی آنست که در کبدی اشتها
کم و عطش بسیار میباشد و بول از ابتدا سرخ بود و رنگ بدن بزردی گراید مگر رنگ رو میل بکمودت دارد و قی صفراوی سبز میدهد **علاج** شربت آلو شربت
انار بشیره کاسنی شیره لبلاب آمیخته دهند تنقیه بطبیخ هلیله زرد شاهتره افسنتین آلو کنند مرق مرغ بغوره زرک لیمو خورند اگر بسبب ورم مراره باشد تب نرم
لازم درشتی زبان تهوع عدم ثقل در نواحی کبد و اگر باشد اندکی باشد **علاج** تقلیل غذا کنند آب انار بشیره خرفه شیره خیارین سکنجبین دهند تنقیه بشربت بنفشه
خیارشنبر نمایند صندل گلاب بر کبد ضماد کنند مرغ بسرکه کشنیز خورند باقی تدبیر ورم کبد نمایند اگر بسبب سوء مزاج همه تن و عروق باشد حرارت بلمس قبض طبع سبب
براز حکه تمام بدن و ظهور بثور بر بدن قی صفرا عطش مفرط زردی بول و براز هزال و این اندک اندک پدید آید و گاه باشد که تب دقی نماید و اگر حرارت غالب
بود صفرا بسوزد و لون وجه زرد مائل بسیاهی گردد **علاج** اگر ساده بود تبرید کافیست اگر مادی بود فصد کنند و تنقیه بطبیخ هلیله و چهار شربت نمایند و بعد
تنقیه باز تبرید نمایند شربت سیب شربت صندل شربت بزوری آب انار تخم ریحان چهار عرق ماء الشعیر سرطانی آب تربز لعاب بهدانه شربت
بنفشه شربت نارنج دهند حمام نمایند بطبیخ بادرنگ کدو بنفشه خبازی گل خیرو گل نیلوفر آبزن کنند بعده روغن بادام روغن نیلوفر بر بدن بمالند ماهی سنگری
بسرکه پخته فراریج با آب غوره آب انار ترش خورند اگر حمی باشد بمزوره بنوماش کدو آب لیمو قناعت کنند اگر بسبب انسداد مسام باشد بسبب گشتن در هوا و نشستن
گرد و غبار بر بدن در سفر و اکثر در سرما و بوقت هبوب شمال پدید آید **علاج** حمام کنند بطبیخ بنفشه اکلیل بابونه گل خیرو آبزن نمایند و بطبیخ نخود سبوس گندم
غسل سازند اگر بسبب شدت حرارت هوا باشد که بدان سبب خون مستحیل بصفرا گردد قی تلخ عطش ضعف اشتها وجود الم در معده و اکثر با حمی غب و امیه
یا محرقه باشد و بکمودکان اکثر شود و بسبب نرمی بدن **علاج** در مواضع خوش هوا و سرد دارند آب انار آب سیب آب تربز آب کدو آب خیار شیره خرفه شیره کاسنی
شربت نارنج شربت زرک شربت لیمو دهند رانیه ریباسیه کشکیه خورانند اگر بسبب ورم کبد باشد آثار ورم کبد پیدا بوند **علاج** آنچه در ورم کبد گفته شد حسب
سبب بکار برند **قول جوان کورو** و اگر بسبب ورم صلب کبد یا طحال باشد صلابت ثقل وجع آن موضع گواهی دهد کین بلیو دهند یا لالیش شربت
کشمش و طبیخ سنجنه دهند او کوانیتو نیتوال ادنس او کوانیتو الطیا او کوانیتو ذکر یا هر یک نیم اونس اشق بسرکه گداخته پنجدرم سال سنو زنو سه درم آمیخته
بر کبد ضماد کنند تا کلیاً صحت شود و فصد نه نمایند که استسقا مهلک آرد اگر بسبب سده کبد باشد سفیدی بول و براز و باقی آثار سده کبد **علاج** اول نضج ماده
و تنقیه نموده تخم سرمق سه درم سائیده بسکنجبین و آب گرم خورده قی کنند قدر ده درم صفرت بیض نیمبخت ده عدد آمیخته خورند مفتح سده سلیخه درم تخم کهنه یا آب ترب
دهند و بدوانند ماده را با درار بر آرد و در آبزن برده بعد زمانی بوره درم آب ترب ده اوقیه خمر ریحانی ز اوقیه دهند در حال برود باقی تدبیر از سده کبد جویند اگر
بسبب لسع رتیلا و زنابیر و افاعی و دیگر هوام که سم آن گرم بود یا اکل سم حاد چون زهره پلنگ زهره افعی صدا الحدید باشد پس اگر بسبب لسع باشد دفعةً بعد
وقوع لسع پدید آید و اگر بسبب اکل سموم حاده باشد التهاب حمرت وجه بتن دهن عطش کرب مغص پیچش تقطیع اعضای باطنه پیدا باشد **علاج** آب انار لعاب اسبغول
شیره کاسنی شیره خرفه ماء الشعیر دهن لوز قرص طباشیر قرص کافور دهند مرغ با آب غوره خورند برگ گل صندل کشنیز اقاقیا دقدری کافور بگلاب بر کبد ضماد کنند

قی کنند تلیین نمایند بماء الجبن سفوف هلیله یا آب عنب الثعلب آب کاسنی شیرخشت خیارشنبر نمایند اگر مشاهده واجب کند باسلیق یا اکحل زنند تا سم را از نواحی دل وغیره
بکشد **قول ثابت** جالینوس ریقان لسع افعی را به تریاق کبیر علاج میکرد و صحت میشد اگر بسبب ضعف جرم مراره باشد و این بغیر شرکت کبد نمی افتد غشی
قی صفراوی عدم ثقل در جگر و آثار ضعف در جگر پیدا باشد **علاج** آنچه در ضعف کبد گفته شد بکار برند شربت بزوری دهند اگر بسبب سده مجری که مابین
کبد و مراره است و مسلک انجذاب صفرا از کبد بمراره است باشد تلخی دهن قی تلخ ثقل کبد اندکی بیاض براز بتدریج یعنی روز بروز رنگ براز کمتر شود و سفید گردد
و فرق از سده مجری که مابین مراره و امعا است آنست که دران براز دفعةً سفید میگردد و درین بتدریج **علاج** تنقیه صفرا بمسهلات مناسبه نمایند و بعد تنقیه
بتفتیح سده کوشند بمفتحات مناسبه مثلاً عند حرارت آب کاسنی آب عنب الثعلب سکنجبین و عند عدم حرارت آب کرنب آب کرفس آب بادیان سکنجبین بزوری
دهند مغز فلوس با آب کرنب حل کرده و روغن بادام افزوده نوشند یا اول فصد بعده شربت بزوری دهند بطبیخ خیارشنبر تنقیه صفرا نمایند قرطم مسحوق ده درم
ابن با قوی در آب آمیخته صاف کرده سقمونیا ربع درم حل کرده دهند بر سر عرق سه یا پنج درم سکنجبین دهند و بعد آن قی کنند که حرکت عنیفه مفتحه سده است
بعده آب کاسنی آب عنب الثعلب با اشنیه آب خیار آب تربز آب قرع آب کشوث مصفی سکنجبین عنصلی یا خیارشنبر حسب حال دهند اسهال بقرص بنفشه نمایند قرص
ترک دهند مرغ نخود آب کدو سلق کرنب ترب بد خورند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند تدبیر سده کبد کنند **سکنجبین عنصلی** عنصل بکارد چوبی یا زجاج
قطعه خرد خرد کرده نیم رطل خل عتیق یک رطل با آتش نرم بجوشانند تا مهرا گردد صاف نموده فی هر رطل سرکه قند یک نیم رطل انداخته با آتش نرم قوام کنند و کف بردارند برای
ضیق نفس و سرفه رطوبی و قطع اخلاط غلیظه و تفتیح سده و صلابت طحال مفید **قرص بنفشه** بنفشه ترید هر یک ده درم سوس پنج درم قرص سازند شربتی دو نیم درم
مرلیه قولنج اگر بسبب سده مجری که مابین مراره و امعا است جهت بر آمدن صفرا از مراره بامعا باشد براز دفعةً سفید شود و بعسر بر آید گاه باشد که قولنج آرد و قی نباشد
علاج آنچه بالا گفته شد در سده مجری مابین مراره و کبد بکار برند و حقنه حاده نمایند که درین اثر حقنه از ادویه مشروبه قوی است **قول جوان کورده**
در سده مجری مابین کبد و مراره بول بسیار زرد و اندک بر آید و در سده مجری مابین مراره و امعا براز صلب سفید مانند زبل سگ بر آید حقنه کنند کبن تلیین نیم اسکروپلو
همراه چهار اونس طبیخ برگ سبجنه دهند اگر گیر در ریوند درم شربت پیرسیکو یا شربت کاسنی سه اونس بطبیخ کوردیال آمیخته دهند خمر ابیض عرق کاسنی هر یک
دو نیم اونس ریوند دو نیم درم دارچینی دو سرخ قرص غاریقون دو اسکروپلو زنجبیل چهار دانه هشت ساعت تر کرده صاف نموده شیرخشت نه درم آمیخته دهند
پوست توت چهار درم بیخ کاسنی بیخ گاوزبان بیخ هلیون بری بیخ دوب هر یک مشتی قرطم شش درم سنا پنج درم ریوند دو نیم درم اذخر درم آب سه رطل با آتش نرم
جوشانده صاف نموده در پنج اونس این تارترو توتیا بیست انه آمیخته دهند اگر کافی نبود ماء الجبن خری یا بزی که در و برگ سبجنه تر باشد هشت یا نه اونس
دهند هلیل و ... روزی در هفته سنا دو درم ریوند درم دهند اگر کافی نبود خراطین مسحوقه دو اسکروپلو خمر سه اونس آمیخته دهند پانزده روز زبل بط در بهار گرفته در آفتاب
خشک نموده درم بطبیخ سبجنه دهند چهار اونس خمر که در رطل طبیخ بود بهار نوشند سنگی که از مراره اقر یافته شود سوده نیم درم خراطین مسحوقه اسکروپلو
همراه پنج اونس طبیخ برگ سبجنه یا طبیخ قنطوریون دهند روز و وقت شب برگ ترب یا هلیون خورند و چند قطره آب قثاء الحمار سعوط نمایند کشوث که در
سنگاره دیگ ... آب چشمه یکان دو ... جوشانده در شش اونس این خمر ابیض سه اونس تارترو توتیا نیم اسکروپلو آمیخته بعد هفته تا بیست روز دهند
تنقیه کرده بول ... وقتیکه بول بسبب حرارت خشک شود صحت یابد تنقیه کرده خرقه کتان تو بافته و ترنا قص النور

ببول مریض ترکرده درشبنم نهند صحت شود بعد تنقیه آرد ببول مریض که وقت صباح نماید سرشته حبوب ساخته بسگ یا گربه خورانند مرض درانها انتقال نماید و مریض
صحت یابد تنقیه کرده برزبل تازه اسپ بول کنند صحت یابد اگر کافی نبود شربت کشمش سه قاشق صبح شام بطبیخ سنجنه دهند ده دوازده روز اگر بسبب سده
این مجاری مذکورین انبات لحم یا ثؤلول باشد درین وقت هیچ دوا سود نمی دهد و مرض بحال ماند و این لاعلاج است چراکه قطع آن ممکن نیست اگر بسبب **قولنج بلغمی** باشد که بلغم لزج
بر سطح امعا چسپید و بدان سبب دهن مجری منصبه صفرا پوشیده گردد و پس صفرا در ان نریزد و در بدن کثرت پذیرد و یرقان آرد تدبیر قولنج بلغمی نمایند و از اصلاح
کبد نیز غافل نباشند اگر بسبب بحران باشد تقدم حمای صفراوی غشی تلخی دهن قبض طبع وجع احشا و حدوث یرقان در یوم بحران **علاج** برای مد طبع در آب گرم
نشانند در حمام برند سکنجبین تنها یا بشیرهٔ کاسنی نوشند روغن بابونه روغن شبت مالند اگر تب غب حصبه باشد شربت عناب دهند مزغ آب غوره آب انار
آب سماق خورند و بعلاج تب و حرارت کبد بپردازند و این سهل العلاج است **قول بولس** یرقان باحوری محتاج بعلاج نیست نگر بحمام و دلک اندک **قول رازی**
در یرقان باحوری جگر سلیم می باشد **قول ابن سرافیون** در بحرانی خفیف تدهین بروغن سوسن غمره کنند **قول ابن ماسویه** اگر بسبیل بحران باشد
علاج نکنند اگر طول کشد با ماء الجبن که بسکنجبین ساخته باشند بسقمونیا دهند آب حصرم آب ریباس آب انار نوشند فراریج قطعت مرغ ملوخیا خورند **قول شیخ
نجیب الدین سمرقندی** اگر نبض عظیم و عرق زرد باشد ابتدا بالفصد کنند پس دیگر تدابیر بکار دارند آش جو برنج ماش مقشر نخود آب فراریج بقله کاهو بقله حمقا
قرع بسرکه خورند اگر بسبب اکل اغذیه اشربهٔ مولدهٔ صفرا باشد غشی تلخی دهن حمرت بول قی صفرا **علاج** باسلیق یا باسلیم راست زنند حجامت نزد کبد نمایند رگ زیر
زبان زنند بطبیخ هلیله یا آلو تمر هندی بنفشه کاسنی یا با آب عنب الثعلب مغز فلوس تنقیه کنند قی نمایند انیسون چهار درم پرسیاوشان پنج درم قند سی و هشت
درم شربت ساخته سه روز دهند برگ سلق یا اس بقدر مستقیم سکنجبین عنصلی یا عسل دهند که مفتح سده اند حمام نمایند اگر به نشود مسهل و مفتحات قوی حسب حاجت
دهند **قول ابن ماسویه** برای تنقیه هلیله سیاه نه درم هلیله زرد مویز تمر هندی هر یک پانزده درم شاهتره هفت درم تمر گز ده درم آلو بیست عدد آب شش
رطل بپزند چون یک رطل ماند صاف کرده نیم رطل همراه یک درم ایارج فیقرا دهند یا افتیمون درم هلیله سیاه دو درم هلیله زرد سه درم ملح هندی یک دانق
سائیده همراه طبیخ دهند اگر حمی و حرارت نباشد برای تنقیه هلیله زرد شاهتره افسنتین عافث بیخ بادیان کشوث غاریقون صبر سقمونیا مفرد یا مرکب با سکنجبین
یا جلاب گرم دهند بعده قرص لک بماء الاصول دهند آب کرفس آب کاسنی آب بادیان مدام نوشند مرق لحم بقر بسرکه یا رائب
بقر خورند اگر بعد تنقیه صبر یا رائب خورند انفع اگر بی ماده باشد یا صفای و بیاض بول گواهی دهد فصد اسهال بکار نبرند حمام تمریخ و دیگر تدابیر بعمل آرند۔
قول جالینوس در یرقان که بغیر حمی بود مدرات بول نفع دهند و گفته یرقانی را نظر کردن در اشیای زرد نفع دارد چراکه صفرا بخارج تن جذب شده
تحلیل میگردد و گفته مرقون را در حجره بنشانند بعد تنقیه و خروس سفید را در ان حجره گذارند و در بند سازند و خروس پیر اگر دو مریض دو دانند تا مانده شود و از
دویدن باز ماند ذبح کرده شکم او شگافته انثیین مریض در و نهند و مریض انجرقه بنبه را بپوشند تا عرق کند و وقتیکه عرق خشک شود بتدریج گشاده بیرون آرند
فوراً صحت شود **قول اسکندر** دیدم یرقانی را که از استعمال توم صحت یافت **قول هرن** جالینوس وغیره علاج یرقان باشیای گرم منمود ند چراکه
هوای بلاد آنها غلیظ تر از بلاد ما بود و میگویند که یرقان از سده میباشد و آن گشاده نمی شود مگر از ادویهٔ حاره **قول ابن سرافیون** شحم حنظل برای یرقان
انفع چراکه مدر قویست **قول ابن زین** شرب عذره یا رائب مفید و غشی میکند از دوای یگه چنانست عسیر فهم **قول رازی** اگر سه هفته ماء الجبن نوشند

نفع بلیغ دهد **قول ابوعلی منصور** گاهی یرقان عقب حمی بلغمی پدید می آید چرا که کبد ضعیف و سرد میگردد و بر امساک و ضبط صفرا قادر نمی باشد پس صفرا
بخون منتشر میگردد علاج این نوع اکثر با آب بزورد و شراب کردم صحت شد **قول لارزو** بیخ سنفرخیار شنبر سه درم آب نیشکر دوازده درم آمیخته صاف کرده
نهار دهند شربت ورد مرکب رب آلو هر یک سه درم زعفران قدری آمیخته دهند چند روز هلیله زرد نیم اونس برگ پاپنج ماميران برگ نورسته مرزنجوش
قنطوریون دقیق هر یک کفی دارچینی زعفران هر یک نیم درم آب گرم هفت اونس تر کرده صبح صاف نموده نیم اونس قند آمیخته نوشند و بعد سه ساعت
غذا خورند روغن کهربا با آب کاهو یا عرق گاوزبان یا طبیخ مرزنجوش یا طبیخ سبل دهند طبیخ زبیر اصبح نوشند و بعد چهار ساعت غذا خورند نه روز اگر قدرے
باقی ماند نه روز دیگر دهند اول تنقیه سکنجبین تلیلو کرده طبیخ ریوند یا طبیخ سبل نوشند یا صفرت بیض دور کرده گلاب مع بیاضش بر نموده صبحی نوشند نه روز
مریض را در مواضع گرم یا در آفتاب بنشانند چون عطش غلبه کند طبیخ برگ چای گاوزبان افسنتین گرم گرم نوشانند بخرقه بپیچند بپوشند تا عرق آید طبیخ ابوت
نوشند حجر مراره بقر بیست دانه بنشش اونس طبیخ پنج سبل نهار تا پانزده روز دهند بعد تنقیه کنا آنور تا نه روز نهار همراه یک عدد بیاض بیض لت کرده آمیخته
دهند بعد تنقیه فادزهر سکنجبین نیبوری شربت دینار آب برگ کاسنی دهند ابریشم را بر قد مریض از سر تا پا پیموده مقرض نموده بیک تولہ بالنگو نهار آب سرد
دهند تا سه روز پنج حماص مسحوق شش درم خورده در آفتاب بنشینند چون حرارت مشتد شود بدوند چندانکه مانده شوند و عرق کثیر آید فوراً صحت شود همچنین اگر
دراطمین سوخته بعد تنقیه یک یا دو مثقال داده کنند فوراً نفع دهد خرقه کبود دوازده رطل خمر روزی تر کرده صبح شام یک پیاله نوشند نه روز و از ترشی ها
نمک تره پرهیز نمایند خام چهار سرخ در بتاشه نهاده نهار دهند اگر قوی باشد در سه روز و اگر کهنه بود در بیست یکروز رفع شود و اما سدی نباشد و گفته سبوس
بول مریض در شاخ دنبه تر کرده بجای مطبخ نهند یا بول مریض جوشانند وقتیکه خشک شود به گردد و گفته الیشتر سرو بیتاییس سیر تیو نمک تین تورادی یا تیس
سمپلی سیماحب شیر خشت سفوف یرقانی سفوف کورکیتو ادیوریساس شربت کین تبلیو عرق سیلیت عصاره فولاد طبیخ یرقانی نمک دیو تیسکیا این همه
مفیدند **قول طبری** آب برگ ترب ده درم شکر سرخ صبحی نوشند نفع شود **قول جالینوس** نمی باشد یرقان مگر از مرض جگر و گفته هر قدر که بول
مریض رنگین و کثیر باشد نیکست و اگر کم رنگ و اندک بود بد بود و اکثر باستسقا **قول ابقراط** کسی را که یرقان مع جساءت کبد شود بد است و گفته وقتیکه ظاهر
شود بعض یرقان و تخفیف در مرض نه گردد بلکه حالش تباه شود بد است و گفته کسی را که تب بود و آن را روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان
افتد نیک است بشرطیکه شراسیف ایمن او تحجر نشود و اگر شود بد باشد و گفته کسی را که یرقان باشد آزار ریاح برانگیخته نمی شود **قول ثابت**
اگر در حمی حاده قبل از روز هفتم یرقان پدید آید آثار شر است اگر مع اسهال باشد امید نجات است و آنچه در یوم بحران شود نیک
است دوا ترا اوندگرد دو درم بعسل یا زیره سفید مثقالے با آب یا آب اسفاناخ بشکر یا حجر الاسفنج دو دانگ بشراب یا جگر گرگ
دو دانگی سکنجبین یا ... بسر که یا دارچینی مع العسل یا گوگرد نیم مثقال العصفرت بیض نیمبخت یا عنصل مشوی دو درم سکنجبین یا ریوند نیم درم شیره کاسنی شیره
بادیان یا عظم ... محرق مثقالی بشراب دهند **دیگر** کاکنج هر روز مثقالی بلع کنند **دیگر** سیر مق پخته یا لحم آهو خورند **دیگر** مغز حب القلقل نیم درم شب در آب
تر کرده صبح شیره گرفته نمک سنگ ربع درم آمیخته نوشند سه چهار روز **دیگر** زبل الفار هفت عدد سائیده بقند سیاه حب بسته صبحی همراه آب فرو برند
سه روز کهچری یا نان گندم دال مونگ بغیر روغن خورد **دیگر** زیره سفید سه درم هر روز به نبات خورد تا هفته **دیگر** قشر تخم ... ده درم آب ربع رطل شب تر

کرده صبحی آب صاف نوشند **دیگر** حناده مثقال بآب ترکرده صاف نموده یا طبیخ برگ ر وسه یا طبیخ فوه یا روغن حبة الخضرا نوشند **دیگر** زبل طفل مثقالی با یخ
باد آورد دمی یا حضض نیم درم یا مغز کیکب مثقالی صندل نیم مثقال یا مامیران یا حجر الخطاف دهند **دیگر** کدوی تلخ سر بریده در آب ترکنند و تمام روز در آفتاب
وشب در شبنم نهند وصبح دو قطره در چشم چکانند وبعد ساعتی پوست هلیله قند سائیده یک کف خورند ودران روز خشکه بغرات غذا سازند **دیگر** پوست بیخ
حماض بخم جوشانده یا شوکران پنج درم فلفل چند عدد بآب سائیده بخته یا گل دیگدان آهنگر قدر فوفل آب رطل شب ترکرده صبح صاف نموده قند پانزده درم
آمیخته یا کاسنی برگ نرم بول هر یک دو نیم درم بآب سائیده قند شش درم آمیخته یا کلروندہ بآب سائیده شکر آمیخته دهند **دیگر** زبل سگ که غذای او
عظم باشد سائیده بعسل آمیخته هر روز سه درم دهند **دیگر** سنکهاهولی بعسل یا شکر دهند **دیگر** گل مغیلان قند برابر سه درم بآب بهند هفت روز و آب مرو
نیز کافی **دیگر** خربق اسود دو نیم درم برگ مغیلان ترکرده صبح سائیده بخته نوشند تا هفته **دیگر** کتیرا درم آب نیم رطل ترکرده صبحی خورند چند روز **دیگر**
برگ خروع یکنیم عدد همراه فلفل بآب سائیده بخته نوشند روز دوم دو برگ روز سوم دو نیم برگ روز چهارم سه برگ کنند و برهمین اکتفا نمایند
دیگر بسد محرق درم کتیرا دو دانگ دهند **دیگر** بسد دو دانگ شکر مثقالی عرق بهار پنج درم دهند تا هفته **دیگر** ریواس سوخته بهموزن کتیرا آمیخته دو ملعقه دهند
وهر روز حمام نمایند و بآب گرم غسل کنند **دیگر** بیخ خطاف کباب کرده مثقالی خورند مزیل یرقان وامراض طحال مفتح سدد مفتت حصات **دیگر** عود تلخ
نیم درم عسل درم دهند بیست روز **دیگر** خربق یکنیم تا سه درم حسب طبع شب در آب ترکرده صبح بسه درم **شکر** نوشند سه روز واز روغن و نان و
زردچوب وهمه مغلظات پرهیز **دیگر** بول صبی رطل نوشانند که امتداد **دیگر** برگ تازه چیستان جوشانده قدری نوشند واطراف شویند **دیگر** حجامت
کرده شیر عشر چهار قطره بروغن سر آمیخته مالند **دیگر** ثمر بندال سعفی از نخم شب در آب ترکرده صبحی سه چهار قطره سعوط کنند **دیگر** آب برگ کریله سعوط نمایند
دیگر حبه سفید یا مغز بندال سائیده بویند **دیگر** حنظل یا حجر الخطاف طلا کنند **دیگر** زهره گاو یا ... بانبند **دیگر** دحمتا دهند حب **نافث** عصاره نافث
دو دانگ سقمونیا غاریقون هر یک چهار دانگ صبر دو درم بآب برگ کاسنی حب بندند شربتی دو درم مفتح سدد منقی کبد مزیل جمیع حکم یرقان اصفر **دوای**
خیار پوست خیار بادرنگ پوست کاسنی جوشانده صاف نموده شکر بلیغ آمیخته صبحی یک رطل نوشند سه روز مزیل یرقان جمیع مثانه وحلیلی در تپ شدید
کردی خوف برسام باشد **شربت ریوند** بادیان کاسنی هر یک پانزده پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس تخم کشوث هر سه تخم هر یک پنج گاو زبان گل
سرخ هر یک ده درم جوشانده صاف کرده سکبین قند قوام نموده ریوند ده درم آمیزند مفتح سدد ... طبع مزیل یرقان حرارت کبد **ماء البقول** برگ
کاسنی برگ کشوث برگ عنب الثعلب کوفته آتش گرفته بآتش نرم بزند وکف دور کنند وبگذارند تا ثفل به نشیند آب صاف سی درم به بیست درم سکنجبین
نوشند مفتح سدد کبد وطحال **ماء العسل مرکب** بیخ کرفس بیخ بادیان برگ کرفس برگ بلیون هر یک دو اونس تخم کرفس بادیان هر یک ده درم آب شش رطل
بپزند سوم بر رود فرو گیرند ودر جای گرم روزی دارند پس صاف کرده عسل کف گرفته سه رطل آمیخته بآتش نرم قوام صلب نموده سرکه انگوری یک نیم رطل انداخته
بپزند چون بقوام آید فرو گیرند شربتی نیم تا یک اونس مفتح سدد جگر وسپرز گرده مرقق اخلاط غلیظه **فائده** اگر بعد رفع مرض صفرت چشم باقی ماند خل کهنه در حمام
نشوق کنند چند بار سکنجبین بطبیخ افسنتین آمیخته غرغره کنند شونیز شحم حنظل سائیده بویند یا بشیر آمیخته در بینی اندازند آب سلق بزیت جوشانده یا آب عنب الثعلب بخته
جوشانده در بینی چکانند شیر زن سرکه گلاب آب انار ترش آب کشنیز آب ترشی ترنج ماء القرع در چشم ریزند زبل ابیض کلب که عظم خورد بهموزن زعفران سحق کرده

در چشم کشند برگ لبلاب بزیت پزانند چون قوت او برآید صاف کرده یا دوغ بقر شیر زن برابر گرم کرده یا آب نعنع سعوط کنند چشم سرطان آویزند اگر در راست
باشد راست و اگر در چپ بود چپ و اگر در هر دو باشد هر دو و اگر کافی نبود و بدانند که ماده غلیظ تر است بحب ایارج و حب قوقایا دفع نمایند **نوع دوم در**
یرقان اسود سبب او انصباب سودا مخلوط بخون است در بدن اگر بسبب سده مجری که مابین کبد و سپرز است و از ان سودا از کبد بسپرز می آید باشد
یا سده مجری که مابین سپرز و فم معده است و از ان سودا از سپرز بر فم معده میریزد بود ظهور یرقان بتدریج پس اگر سده در مجری مابین کبد و سپرز باشد ثقل جانب
راست احساس شود و اشتها بتدریج ساقط گردد و اگر در مجری که مابین سپرز و معده است بود ثقل غلظ جانب چپ محسوس شود و اشتها دفعةً ساقط گردد
علاج اگر مانع نبود باسلیق یا اسیلم یا حبل الذراع چپ زنند چندبار اگر خون سیاه برآید برآمدن دهند و اگر سرخ باشد در حال بند کنند بعده بطبیخ افتیمون
تنقیه کنند یا افتیمون هفت درم بدو یا سه اوقیه سکنجبین آمیخته باب گرم دهند سه روز اگر غاریقون مثقالی افزایند قوی شود ما الجبن بسکنجبین بزوری نافع شربت
شیر شتر سفید آب کاسنی بسکنجبین نافع منقیات سودا دهند بعده اشیای مبدله مزاج و مقویه طحال چون بادیان آب برگ طرفا و ملعقه سکنجبین دهند اگر حرارت
التهاب باشد زبیب پنج استار گل سرخ ده درم طباشیر پنج درم در آب گرم روزی تر کرده صبحی چهار اوقیه نوشند تا هفته اگر حرارت نباشد پرسیاوشان
نوه نعنع برابر در آب جوشانده یک رطل نوشند و در آفتاب نشینند تا که التهاب و عطش پدید آید پس وقتیکه عرق آید رنگ تغیر یابد و بحال اصلی آید بطبیخ
پرسیاوشان آبزن و غسل کنند اگر اعیا شود بعده مسهل بلیله سیاه افتیمون غاریقون ملح اسود ملبن لقاح دهند اگر لبن بهم نرسد ما الجبن دهند و اگر بی ماده
باشد و غلظ در طحال نبود و آثارش صافی بول و برازست فصد و اسهال نکنند باقی تدابیر مذکوره بعمل آرند اگر در اسفل البطن قراقر نفخ باشد حقنه نرم که درو
قدری کمون کرویا نانخواه وغیره باشد نمایند غذا نخود آب بزغاله مرغ بسرکه کبر کنند و بعد فصد فاوز نشربت افتیمون یا سکنجبین افتیمونی دهند اگر بسبب حرارت
قویه باشد که در جگر افتد و خون را بسوزد خبث نفس غم وسواس بغیر سبب و دیگر آثار که مخصوص سوداوی مزاجیست پیدا باشد فرق در کبدی و ضعف طحالی آنست
که در کبدی سیاهی خفیف بود و لون حبایل بزردی باشد و براز زرد بود و آفت کبد و سلامتی سپرز گواهی دهد و در طحالی سیاهی شدید باشد و بول براز
سیاه بود و آفت طحال چون وجع و صلابت در چپ و سلامتی جگر گواهی دهد اما اگر شرکت کبد و سپرز بود آثار نیز مرکب بوند **علاج** باسلیق یا اسیلم زنند بطبیخ
افتیمون تنقیه کنند طبیخ افسنتین سکنجبین بزوری دهند و برای اصلاح جگر اشربه اغذیه اطلیه مبرده مناسبه بکار برند اگر بسبب ضعف جاذبه ماسکه طحال باشد
پس در ضعف جاذبه کدورت بیاض چشم سقوط اشتها و در ضعف ماسکه خروج سودا البق و اسهال **علاج** تقویت سپرز کنند بدانچه در انجا گفته آید اگر
بسبب ورم حار یا صلب طحال باشد آثار و علاج آن در انجا ببینند اگر بسبب بحران باشد عقب امراض طحال پدید آید و انزوقوع دهی خفت و راحت و تمام
علاج طبیع را یاری دهند بنوعیکه در یرقان زرد گفته شد اگر بسبب سوء مزاج بارد مفرط کبد باشد که بدان سبب خون درو درد ناک و سیاه گردد و این نادر
افتد آثار و علاج او در سوء مزاج بارد کبد ببینند **قول سکندر** در یرقان اسود خوفست که اکثر منجر باستسقا میگردد و اگر با حرارت شدید باشد **قول**
ابن التلاج یرقان اسود اصلا بعقبه نمی افتد و زرد اکثر دفعةً می شود **قول جوان کورو** و اسیلم راست زنند پس اطلیه مبرده گذارند اگر بسبب سده
بود تنقیه عام نموده ابیست و زحب فولادی دهند باقی تدبیر حسب سبب از طحال ببینند تا که علاج شود و طبیخ سپستان طبیخ اشترغار نوشند اگر حمی نبود ماکیان
همراه هلیون کرفس نخود سیاه پخته خورند و اگر حمی باشد ماکیان بگاوزبان یا برگ و بیخ کاسنی یا سپستان پخته خورند و از شیرینی پرهیزند اگر لون در جلد باقی ماند

لیتی و بزرینال مالند و گفته اگر زرد بسبب تولد سنگ در مراره باشد قی دائم قلت اشتها وجع معده هزال و عدم نفع از علاج و این لاعلاج است اگر مراره بشگافند و قی زرد کنند زرد و بمیرد شخصی ازین مرض مرد چون تشریح کردند سه سنگ یکی قدر خرما و دو دیگر مربع قدر فندق از مراره بر آمد شخصی را ریه و جلینه پر بداغهای سیاه و شخصی را ریه بریان مثل کباب بر آمد **فائده** اگر زرد و سیاه هر دو جمع آیند باید که از هر دو دست فصد کنند بفاصله و زردی را سی تنقیه الو بسیت عدد هلیله زرد پنجدرم هلیله سیاه چهار درم افسنتین پوست بیخ کبر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان افتیمون هر یک دو نیم درم تمر هندی سیر خشت هر یک بیست درم مغز فلوس ده درم تیار کرده صبحی دهند ماء الجبن بشربت بزوری نوشند آب ترب آب گز آب برگ بید آب عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب برگ کبر هر یک مقداری گرفته جوشانده مغز فلوس ده درم آمیخته دهند و آنجا که سودا غالب بود بتدبیر طحال و آنجا که صفرا غالب باشد بتدبیر کبد بیشتر توجه کنند **قول جوان کورو** متقدمین کبد را موضع تولد خون مقرر کرده اند اما موضع تولد خون قلب است چه وقتیکه غذا در معده میرسد تخمیر خمیر کنند که در معده است آمیخته احداث حرارت میکند پس طبخ یافته سبک گشته در جسم سفید مثال شیره آرد تبدیل می یابد و این اکیلوس گویند پس کیلوس از بواب در اثنا عشری گذرد و در آنجا نیز بمدد خلط بانکریاتیکو ترش و خلط صفرا طبخ یابد پس ماده غلیظ اند در خم ریزه ریزد و لطیف سبک آن بوریدشعری گذرد و از آنجا در اوعیه کیلوسی آید و از آنجا بمجاری تهور اسکو و از آنجا در وریدسو بکلادیا رسد و بخون آمیخته در قلب آید و از گردش ابطون قلب خون خالص گردد و از اینجا تقسیم یابد برهمه بدن بوسیله وریدها تا هر یک حسب اعضای خود غذای خود بگیرند

باب یازدهم

در امراض طحال

عضویست مرکب از لحم متخلخل و شرائین کثیر لونش کمد شبیه بلون جگر و جسمیست با غشای که محیط اوست حس کثیر دارد موضع او سوی چپ معده و اکثر او زیر معده و اندکی بظاهر نمایانست و از یک سر او منفذی دراز کشیده است و اندر قعر جگر گشاده و این اگر دن سپرز گویند و آله جذب سودا و دفع سودا از جگر همین است و این منفذ زیر منفذ زهره است و از باطن سپرز منفذی دیگر اندر معده گشاده تا لختی سودا ازین منفذ بمعده آید و فم معده را بسبب حموضت و عفونت خود بیدار و گرسنگی آرد طحال جای بودن مره سوداست و نفع وی جذب سوداست از جگر **قول جوان کورو** عضویست اسفنجی صاف شکلش مانند بشت پا موضع او سوی چپ و از سوی محدب با ضلاع و از جانب مقعر بمعده پیوسته جاذب فضله لنج سوداوی که تبدیل کند در نفخ دوم و جید آن را در قیق تا لائق غذا گردد و فقط غذای سپرز نگردد بلکه غذا اعضای دیگر نیز شود **قول اطبا** وقتیکه کبد بکسی سبب تبدیل بخون کردن نتواند درین آید و این تبدیل بخون نماید و فعل این رسانیدن سوداست بمعده برای انبعاث اشتها **فائده** ادویه که بر طحال نهند وقت خلو باید نهاد و آنچه برای تحلیل ورم و تلیین صلابت نهند زیاده از دو ساعت نگذارند پس دور کرده بطبیخ بابونه کرنب شویند **قول جوان کورو** در امراض سپرز خون نزنند که مرض لاعلاج میگردد اگر ضرور بود فصد دست چپ کنند و دوای مسهله شربت بود یا طبیخ باید که در وی ماء العسل یا ماده یا عنصل آمیزند و ادویه که بر سپرز نهند

باید که در سرکه آمیزند **تنبیه** حافظ صحت طحال را لازم که از اکل مولدات سودا و محرقات اخلاط چون عدس و بادنجان و ثوم و بصل و لحم قدید خر یا عسل پرهیز و از
حرکت بر امتلا و نعره زدن احتیاط نماید و اغذیه لطیف معتدل خورد و آنچه بکبد مناسبت باشد مناسب لاکاسنی که بسیار نافع است و اگر اندکی نفخ و وجع
محسوس شود تخم ترب دو درم سکنجبین یا تریاق اربعه بعرق بادیان خورد و زعفران که بسیار مقوی و حافظ است بیفزاید **فصل اول در سوء مزاج**
طحال در حار شدت عطش حرقت موضع طحال میل بول و براز بسرخی که بسیاهی زند صفرت کمودت لون **علاج** در مادی باسلیق یا اسیلم چپ زنند و آب
کاسنی آب عنب الثعلب دهند تنقیه بطبیخ هلیله و مغز فلوس یا بماء الجبن سکنجبین کنند ترنجبین تمر هندی دهند اگر حرارت غالب بود قرص طباشیر شربت
بزوری یا قرص کافور آب کاسنی آب عنب الثعلب دهند قرص زرشک نافع گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرپزه تخم خرفه تا مغسول ریوند هر یک یک مثقال
زعفران نیم درم کافور دانگے ساییده مثقالی بسکنجبین یا آب انار دهند اگر قبض باشد آب تمر هندی آلو دهند زرک آلو چه بنوا ش مغز بادام خورند آرد جو با
برگ طرفا سرکه آمیخته یا لبلاب بسرکه پخته آرد جو آمیخته یا سوس بسرکه پخته یا انجیر بسرکه پخته یا اسپغول بسرکه پخته ضماد کنند سر پا بسرکه سوده طلا نمایند اگر ساده
بود حاجت تنقیه نباشد فقط تعدیل کافیست در بارد سقوط اشتها عدم عطش کثرت قراقر و آروغ و آب دهن **علاج** سکنجبین عسلی شربت بزوری بالاصول یا تریاق
اربعه گلقند دهند طبیخ بادیان بیخ بادیان افتیمون گلقند نوشند افتیمون پوست بیخ کبر برابر چند عسل آمیخته سه یا پنج مثقال همراه آب بادیان آب ترب ناهار
دهند اگر طبع قبض باشد بطبیخ سناء مکی گشایند صمغ نخود آب بادیه گرم و سرکه کبر خورند و بطبیخ برگ سداب برگ گز بیخ کبر کشته سرکه بر طحال نطول کنند انجیر قسط
برگ سداب پوست بیخ کبر ثمر طرفا اسقولوقندریون بادام تلخ برگ غرب بسرکه ضماد نمایند مثلث بر ناهار نوشند در یابس صلابت طحال غلظ خون کمودت و
نحافت بدن **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش آب کدو آب خیار دهند شربت بنفشه بعرق گاؤزبان گلاب آمیخته همراه تخم ریحان دهند
بنوا ش فرو ج ماهی تازه قرع بادام و اغذیه مرطبه خورند مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه لعاب تخم مرو شیر زن دهن بنفشه بر سپرز ضماد کنند اگر مادی باشد
فصد باسلیق یا اسیلم مقدم دانند و بماء الجبن و طبیخ افتیمون تنقیه کنند در رطب ترهل بدن بیاض لون و میل بسرخی قلت عطش کثرت لعاب و گرانی موضع
سپرز **علاج** گل سرخ بیخ کبر ریوند سنبل تا مغسول برگ آب طرفا قرص ساخته دهند سکنجبین ونی نوشند نخود آب قلایا متوبه خورند بودینه بوره سداب ثمر
طرفا بسرکه کهنه ضماد کنند اگر تلیین حاجت آید حب افتیمون حب ایارج بکار برند در حار رطب احساس ثقل در پهلوی چپ عدم عطش و التهاب باشد کدر
بدن کمودت ترهل ظاهر شود **علاج** سکنجبین بزوری که در وی بیخ کبر باشد نوشند گل سرخ ثمر طرفا مغاث صندل آب طرفا و سرکه ضماد کنند باقی تدبیر از گرم مفرد
رطب مفرد مرکب سازند در حار یابس قحل بدن شدت عطش التهاب صفای سرخی بول حرارت دست یا **علاج** عرق گاؤزبان اسپغول بقند
دهند شربه اغذیه موافقه بکار برند برگ عصی الراعی برگ بارتنگ برگ عنب الثعلب برگ کدو اسپغول ضماد کنند و آنچه در حار مفرد و یابس مفرد گذشت بکار
برند در بارد رطب ثقل در موضع طحال لون وجه سفیدی مائل برصاصی **علاج** آنچه در بارد مفرد و رطب مفرد گذشت بکار برند تسخین
و تجفیف کوشند در بارد یابس چون این عارض سکینه جسامت و غلظ در سپرز تقسیم علیحده گفته شود و نیز از تدبیر بارد مفرد و یابس مفرد تدارک کنند
شربت بزوری هندی پوست بیخ کبر غاریقون بعسل ضماد کنند **فصل دوم در ورم طحال** و این اکثر صلب می باشد و ورم گرم کمتر افتد و اگر افتد دموی
بود و صفراوی کمتر و بلغمی نادر و آماس سپرز اکثر از سودا باشد چرا که ماده غلیظ و سنگین است آثار ورم او ثقل و وجع سوی چپ یافتن است و دست و ترقوه برآید گردم

قوی بود ونفس مضاعف شود همچون نفس اطفال وقت بکا وورم بحس لمس و بصر ظاهر شود وخون طحول رقیق باشد وگاه باشد که زانو ویا گرهها واطراف بینی
وگوش سرد باشد ودر سوداوی گاه بود که بر ساقین ریش وبثور برآید ولحم بن دندان خورده شود ودندان بریزد واکثر در طحول قی بعسر افتد وطبع خشک باشد
پس دوای قی ومسهل که دهند قوی تر باید **فائده** در دموی حرارت التهاب وثقل ووجع جانب یسیر وعطش وانقطاع نفس وسواد بول وحمی حاد ونوبت ربع
مشتد شود وگاه باشد که بر پوست موضع طحال حمرت پدید آید **علاج** باسلیق یا اسیلم یا حبل الذراع چپ زنند آب کاسنی آب دیبان بشکر دهند تنقیه بمغز
فلوس آب کاسنی آب عنب الثعلب یا بطبیخ هلیله کنند هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم شاهتره هفت درم ثمر طرفا حب کبر هر یک سه درم تخم کشوث
کاسنی هر یک یک نیم درم آلو تمر هندی قدر حاجت جوشانده صاف کرده همراه ایارج فیقرا و غاریقون دهند یا غاریقون با آب لبلاب یا غاریقون دو درم
سکنجبین دو اوقیه آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کرفس آب اطراف طرفا هر یک اوقیه دهند تخم کرفس عنب الثعلب هر یک درم پوست بیخ کبر یک نیم درم
جوشانده قند آمیخته نوشند قرص طباشیر قرص رگ (?) یا بطبیخ بنفشه انیسون گل سرخ پوست بیخ کبر دهند غاریقون درم سنبل عصاره غافث اکب (?) ریوند پوست
بیخ کبر مدبر بسرکه هر یک یک نیم درم طباشیر زرشک هر یک دو درم اصل سوس چهار درم گل سرخ پنج درم با آب اطراف طرفا قرص ساخته مثقالی بسکنجبین دهند
اگر حمی والتهاب بود قرع صغار خشک کرده سائیده دو درم بسکنجبین آمیخته یا تخم خرفه بسکنجبین یا آب کاسنی دهند آب تمر هندی شیره تخم خرفه مغز قلوس مفید
آرد جو برگ گز گل سرخ صندل اقاقیا شادنج یا بیخ کشنیز سبز حی العالم آب عنب الثعلب هر که بهم رسد بسرکه ضماد کنند اکلیل بابونه بسرکه پخته یا سعد بسرکه
پخته یا برگ طرفا کوفته بسرکه آمیخته ضماد کنند سم گوسفند بسرکه سوده گرم کرده یا زبل گوسفند یا کاه بسرکه آمیخته طلا نمایند مرغ تیهو کباب بنانخواه کبر
خورند و اگر حرارت قوی باشد مهزول با مسلوق قطف دهند از حلویات و اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و درین نوع تدابیر مرعی دارند که اکثر این مرض که به استسقا
ادا میکند **قول جوان کورو** ومریض بر پهلوی راست غلطیدن نتواند واگر ورم بزرگ بود بر پهلوی چپ هم نتواند غلطید فصد دست چپ کنند وچون
کمتر گیرد تکرار در فصد نکنند در صفراوی حرقت یسیر غلبه تب بود وغب ونفرت چشم وزبان همه تن مائل باشد به سیاهی وباشد که یرقان سود پدید آید
علاج تنقیه با آب تمر هندی آب آلو بطبیخ هلیله کنند قرص ریوند با آب کرفس آب کاسنی دهند تخم خرفه دو درم بسرکه یا سکنجبین دهند کاسنی چهار تخم خرفه مغز تخم خیار
مغز تخم کدو مغز تخم خربزه زرشک هر یک سه گل سرخ دو صمغ عربی طباشیر هر یک یک صندل نیم سائیده دو نیم درم بسکنجبین یا آب کاسنی دهند تا هفته
آرد جو خطمی با آب کاسنی سرکه ضماد کنند در بلغمی واین اتهیج طحال گویند کثرت حجم طحال قلت وجع ولین ورم عدم عطش سپیدی زبان وچشم ووجه تهیج عالیوق
چشم بصاصیت بول وبراز **علاج** تنقیه بحب قوقیا طبیخ هلیله که در وی تربد غاریقون افزوده باشند نمایند حقنه کنند وبعد تنقیه قرص کبر قرص فوده قرص
ایرسا سکنجبین بزر الاصول دهند پوست بیخ کبر افتیمون برابر العسل آمیخته دو درم دهند یا ایرسا برگ سداب زراوند طویل ریوند افسنتین سائیده یک یا دو مثقال
بسکنجبین یا با آب ترب دهند پرسیاوشان دو تخم فنجنکشت برابر سائیده بعسل یا سکنجبین عنصلی آمیخته دو درم دهند افتیمون بسفایج پوست بیخ کبر عروق الصفر
اشق اسقولوقندریون ایرسا ریوند بادام تلخ تخم فنجنکشت برگ سداب زراوند افسنتین قردمانا اسارون هر یک دو درم بسه اوقیه سکنجبین عنصلی دو اوقیه
آب ترب دهند که منقی طحال الند حرف یا شونیز دو درم بعسل دهند حجامه ناری بر طحال نهند طعام اندک وبتفاریق خورند و بر عطش صبر کنند وبجای آب خمر کهن
یا آب آهن تاب نوشند در ظرف چوب گز آب و طعام نوشند که مذیب طحال است با روغن نمک ضماد کنند روغن قسط روغن ناردین بالند چوزه یا بابل سرکه

جوشانده صاف کرده نوشند و ثفلش بر طحال ضماد کنند پوست بیخ کبر دوازده درم هفت ایرسا تخم شبت هر یک شش خردل دو سائیده بعسل آمیخته دو درم خورند و ضماد هم کنند سبوس تخم شبت بسرکه پخته یا مادچوب رزند بهمن زرد و سرکه آمیخته یا انجیر بسرکه پخته یا بوره سداب اکلیل بعسل و سرکه آمیخته ضماد کنند ماذریون برسه ما بیخ کبر بیخ بسرکه طلا کنند آهک آب ندیده عاقرقرحا ارج هر یک نیم پوست بیخ کبر یک سائیده بعسل و سرکه ضماد کنند قطع کاغذ قدر طحال گرفته طلیه نافعه بر کاغذ گذاشته خردل مسحوقه پاشیده بر طحال نهند و هر ضماد که نهند تا که برداشت کنند نهاده دارند بعده برداشته بطبیخ شبت و سبوس شویند و کباب مرغ تیهو کبک نخود آب خورند از اشیای باد انگیز رطوبت افزا پرهیزند **قرص ایرسا** ایرسا چهار سنبل اشق فلفل ابیض هر یک دو اشق بسرکه حل کرده قرص سازند شربتی دو درم سکنجبین مزیل صلابت طحال این قرص سه وزنجوک داده ذبح کردند سپرزا و گداخته بود **قول جالینوس** صلابت و ورم سپرز از رطوبت که از دماغ نازل شود اکثر افتد و از رطوبت که کمتر زیرا که رطوبت که از جگر آید مختلط بخون رقیق بود و چنین رطوبت تولد ورم سختی نکند مگر وقتیکه کثرت پذیرد و میل بغلظ نماید خلاف رطوبت دماغ که بارد غلیظ خام است ولائق تولد ورم و سختی دلیل آنکه رطوبت سر ورم طحال آرد آنست که از استعمال غرغره و باز داشتن رطوبت از نزول ورم سپرز زائل میگردد و در سوداوی انتفاخ شکم صلابت سپرز خروج آن از موضع چنانچه بحس بصر نماید انقطاع نفس یعنی یکبارگی کشیده نشود فساد هضم لین طبع هزال و وقت جوع راحت یافتن و وقت امتلا متضرر شدن ضربان رگها دو شریان که بدو طرف حلقوم است پدید آمدن **علاج** اگر مانعی نبود باسلیق یا اسیلم زنند سکنجبین بزوری دهند و بطبیخ افتیمون یا بماء الجبن و سفوف سودا تنقیه نمایند و بعد تنقیه قرص کبر دهند لک مغسول ریوند هر یک مثقالی افسنتین طباشیر هر یک دو درم زعفران نیم درم سائیده مثقالی سکنجبین دهند کبر مخلل انجیر مخلل خورند و اگر سه کف بول خود هر صباح نوشند و در کمتر از ده روز به گردد مرق بچه مرغ تیهو دراج بکر و یا دارچینی زعفران سلیخ خردل کبر سرکه خورند سداب پودینه بسرکه یا اشق بسرکه یا انجیر اشق قسط لوز مر بسرکه کهنه یا سبوس بسرکه جوشانده اشق آمیخته بر سپرز گذارند اگر صلابت باقی ماند و بضماد نرود داغ دهند اگر تاب داغ ندارد خردل پوست بیخ کبر انجیر بوره بسرکه کهنه طلا نمایند و آب گرم شویند و بانگذارند تا ریحی این **انفخه طحال** گویند سبب او برد طحال و کثرت سوداست که از ضعف هاضمه و دافعه پدید آید نرمی ورم تمدد موضع سپرز چون بدست غمز کنند قراقر کنند و آروغ پدید آید **علاج** انیسون بادیان گلقند دهند ماء الاصول سکنجبین بزوری گرم سکنجبین عنصلی آب بادیان دهند تخم سداب کمون نانخواه تخم کشت مفرد و مرکب نافع تخم کرفس کمون مدبر لبان مصطکی هلیله هر یک چهار ریوند دو سائیده یکدرم یا دو مثقال تفنند یا سکنجبین دهند شاث یا خمر رقیق نوشند بعطش بسر کنند و از آب سرد و اشیای باد انگیز پرهیزند سبوس نمک جاورس کماد کنند محجمه ناری نهند بوره پودینه سداب بسرکه و عسل ضماد کنند روغن گل بالیده سبوس بسرکه پخته نهند روغن بابونه روغن شبت مالیده سداب بسرکه پخته ضماد کنند و بالایش نمد گرم کرده بندند اشق بسرکه طلا کنند **قول ثابت بن قره** ثمر طرفا خایند ساعتی و آب بلع کنند و بعده نمک خورند بستور چند روز انجیر بسرکه پخته بوسق اکلیل سداب آمیخته یا بوبادران بسرکه پخته ضماد کنند طحال ثعلب یا سپرز خوک گرم گرم بندند اگر بطول انجامد پوست بیخ کبر کشت تر کرده یک سرخه از آن خورند و جانب چپ سه وزخود بندند و اگر علاج عسر باشد تربد هلیله سیاه ایارج فیقرا هر یک ده غاریقون برگ طرفا هر یک پنج انیسون اشق مقل هر یک سه ملح هندی دو حب ساخته ده درم همراه لبن لقاح یا بول دهند باید که علف ناقه بقله کرفس بقله رازیانه برگ غرب اطراف طرفا باشد سقیه انجیر حب الغار اکبر لفاح سیخوش زرک حصرم شلجم حنظل خردل برگ اثل حجر رسب فودنج سلق

فجل بسرکه و روغن بادام خورند بول معز بول غنم آنکه مانند آب باران نوشند و اشیای تلخ رمخت برای طحال انفع **قول جالینوس** پوست بیخ کبر بسکنجبین خوردن و ضماد کردن بعید نیست و بساست که از وی با غائط چیزی دموی خارج شود و وجع طحال ساکن گردد همان وقت و شراب همین اثر دارد ما ضعیفت و باید که طبع مطحول نرم دارند **قول اهرن** در اضمده طحال فقط ادویه یابسه بکار نبرند مگر آن را با اشیای رطبه مخلوط مثل حلبه انجیر موم شمع ادهان چه اگر تنها اشیای یابس گذارند یبوست و جمود در طحال آرد پس طحال بعد از اثر وی قبول نکند و خلاص از مرض نشود و گفته داغ بزرگ که در باطن ذراع ایسر است دهند که از دیگر ادویه نیکوست و گفته که در صلابت طحال فقط اکل ادویه کافی نیست بلکه ضماد هم بر آن گذاشت و گفته افضل علاج در طحال اینست که اگر مریض برداشت کند بول ابل با لبن ابل قدری که هضم تواند کرد دهند **قول ابن سرافیون** تریاق اربعه برای غلظ طحال که از حرارت نبود نیکوست و گفته اگر بسبب ریاح باشد ادویه قابضه زیاده و محلله کم در ضماد کنند و اگر ورم صلب باشد عکس آن نمایند **قول ابن زین** مطحول را در ظرف چوب طرفا طعام و شراب خورانند که در چهل روز سنگداز داگر نیز را بجای گاه برگ طرفا دهند و آب در ظرف چوب طرفا نوشانند چهل روز پس فرج کند طحال نخواهد بود **قول ابن زکریا** کسی را که وجع طحال بود بداوست اطریفل کنند نفع کرد و گفته شخصی را غلظ صلابت طحال پدید آمد کند رسی مقدار چهار درم دادم بعده چند روز افتیمون چهار پنج درم بروغن بادام چرب نموده با آب او قیه سکنجبین آمیخته دادم پس مسهل سودا خوراندم اسهال ماده سیاه هفت هشت مجلس کرد و صحت شد و گفته اگر علاج کنند ورم دیرپا اندو متحجر گردد بحجامت شرط زنند و فصد و داغ ایسر کنند و آن آله آهنی که پنج سر چون پنج انگشت ساخته باشند و بر سر مثل تکمه بود که چون بر طحال گذارند آن را احاطه که بر داشتش تفته داغ دهند مدتی سائل دارند صحت شود و گفته پوست درخت طرفا ده رطل آب بیست رطل بزنند چون آب رنگین شود صاف کرده عوض آب نوشند و برگ عشر بروغن چرب کرده بندند و جوا کهار ربع درم بعرق مرغ آمیخته دهند و اشق بروغن اذخر حل کرده مالند در سه روز صحت شود **قول قرشی** حنظل بر موضع طحال آویزند و چهار روز بسته شود **قول عماد الدین** افتیمون پوست بیخ کبر سائیده بعسل آمیخته پنج تا هفت درم فقط یا همراه ماء الاصول دهند **قول ارسطو** کبر مخلل سکنجبین که از خل کبر ساخته باشند انفع **قول رازی** انجیر بسرکه انگوری شب تر کرده صبح سه یا هفت عدد حسب قوت و سن خورند اگر وقت تر کردن نام خواهد دانگی انفرایند اقوی باشد خصوص در مبرودین **قول داؤد** آب بادیان آب عنب الثعلب هر یک دوازده درم همراه سکنجبین کبری یا سکنجبین بزوری دهند اگر ورم متحجر شود داتشیح در بول و برازظاهر گردد قرص کبر یا قرص کزمازج بشیر زره دهند **قرص کبر** پوست بیخ کبر پنج زراوند طویل دو تخم فنجنکشت فلفل هر یک شش اشق چهار اشق بسرکه انگوری حل کرده قرص سازند شربتی مثقالی برای ورم و صلابت طحال نافع **قرص کزمازج** کزمازج چهار فلفل ابیض سنبل اسارون اشق هر یک دو اشق بسرکه عنصلی حل کرده قرص سازند شربتی مثقالی بسکنجبین بزوری یا ساده برای امراض طحال مفید مداومت او در ازاله صلابت طحال **قول حکیم علی گیلانی** کاسنی دو درم ریوند گشوث گل سرخ هر یک درم آب جوشانده بشکر شیرین کرده بسرکه ترش نموده یک استار بشیره خیارین خورند برای طحال که با حرارت بود نافع **قول بوعلی** بعد مثقالی سکنجبین بزوری یا بماء الاصول دهند جگر روباه یا سپرز گورخر یا سپرز اسپ خشک کرده دو درم سکنجبین دهند خفاش مصفی خشک کرده سائیده یکدرم بشکر یا سکنجبین آمیخته دهند و بعد دادن ادویه تا که ممکن باشد از شرب آب باز مانند و گفته سداب بوسینه بسرکه پخته ضماد کنند قدر سپرز درین تر نموده گذارند اشق زبل گوسفند بسرکه ضماد کنند اگر هیچ تدبیر سود ندهد بر سپرز شرط زده خون برارند و داغ دهند و مدتی سائل دارند پس خشک سازند **قول لازوردیر** مطحول بدست خود طحال تیس بریده در

خانه آویزد که خشک شود طحال او بصلاح آید اگر نبی را تا چهل روز آب در ظرف گز نوشانند پس طحال او مطحول خورانند شفا یابد کعب تیس سکنجبین دادن مفید گفته
برگ سالوا تیوا دست چپ از آهن داغ دهند و دهن کبریت یا سرکه مقطر چند روز نوشند مفتح سد و خردل العسل آمیخته بر کاغذ گذاشته بر طحال نهند مزیل صلابت
اگر کبسی دوا نرود بر خنصر دست چپ مقابل ناخن بفتیله داغ دهند و بعد سه روز نخاع بر بر داغ نهند تا چرک سائل شود و مرض برود و بعده
پنبه بروغن و مرداسنگ آلوده گذارند تا خشک گردد اگر ورم سوی کبد باشد بر اصبع راست داغ دهند و گفته اگر صلابت جانب کبد بود بر اسلیم دست چپ و اگر
بطرف طحال باشد بر اسلیم دست راست مابین خنصر و بنصر از فتیله پارچه یا کاغذ یا آهن داغ دهند و سه روز نخاع بر نهند بعده پنبه کهنه آب پس بلعاب دهن
تر کرده نهند و چند روز بلکه سه ماه مترشح دارند و گفته عرق گوگرد سه دانه با آب آمیخته دهند و بتدریج تا سه سرخ رسانند یا تریاق کبیر قدر باقلا سکنجبین یا آبوت تخم
یا با آب یا عظلم آدم کهنه محرق سکنجبین یا کین کین یا عرق نمک سنگ هند و گفته بیخ باریک لیمو کاغذی سه درم دوغ گاو نیم رطل سائیده نوشند ملح دو مثقال
نهار خورده بالایش آب بار دنوشند تا هفته و حرکت کرده باشند براده خبث الحدید بشیر عشر تر کرده در سبو نموده گل حکمت ساخته در چهار رطل یا چکیده شتی نهاده آتش
دهند بستور تا بیست یکبار شربتی یک تا چهار سرخ در برگ تنبول اسپر توتیای سبز لعرق طرفا دهند زحل بزخشک کرده سائیده نیم یا دو درم آب ترب
یا بتخم دهند براده آهن در چهار رطل آب جوشانند سومی ماند صاف کرده نوشند گوگرد بسر که طلا کنند محلل نمد بسر که در وآهک انداخته باشند تر کرده گذارند
و گفته وقت غذا طحال را از دست چپ بزور گرفته دارد و طعام خورد مدام بهمین طور و گفته که اول وقت شب کالومیل دهند و وقت صباح جالاب دهند
و بعد دوازده پاس نقوع سیر دهند **نقوع سیر** توم مصفی بیست عدد صبر اولس سائیده خمر چهار باره یا برانڈی دو پونڈ آمیخته در شیشه کرده دو سه روز در آفتاب
نهند و حرکت ده باشند شربتی دو درم اگر از ین طبع نرم شود کمتر دهند الا روز بروز افزایند **قول صاحب قبر** اگر ورم سپرز کسی به نشود باید که روز
یکشنبه در پای چپ از سر ران تا زانو ریسمان سطبر تو بر تو محکم به پیچند چون بسر زانو رسند گره داده علیل را ایستاده کنند و بر ساق شش اصبع از زانو فروتر
از جانب بیرون بدرازی یک شبر و بعرض چهار اصبع کلک کثیر زنند و خون حسب قوت گرفته کشایند بدستور تا هفت یکشنبه کنند و کھچڑی خورند اگر نرود بیخ داغ بر سپرز
دهند اگر از نیم به نشود لاعلاج باشد و گفته عرق شوره نهار نوشند بیخ حنظل اسگند هر یک درم سائیده هر روز یک درم آب بانسه دهند جوا کهار نمک عشر هر یک
رطل خردل را آمیک هر یک دو رطل زنجبیل برنگ کابلی سعد کشنیز هلیله آمله نانخواه هر یک پنجدرم سائیده سه درم با آب دهند که مزیله ورم سپرز و جگر و ریه و قولنج
و استسقا است در سبوی گلی پنجاه و چهار عدد برگ عشر گسترده چوب زقوم تر چهار رطل بار کٹائی خرد پنجاه عدد بادنجان حنظل ترب هر یک پنج عدد نمک سنگ
نمک سونچر نمک دریا کچلون هر یک پنجدرم انداخته پنجاه و چهار عدد برگ دیگر بالایش گسترده بند نموده سوزند پس ماوند کور چهار رطل حرمل دو رطل
خردل رطل زنجبیل فلفل دار فلفل هلیله بلیله آمله شیطرج اشنان برنگ کابلی سعد قرفه خولنجان سافج نانخواه صعتر قلقلمویه زرنباد ناردان تخم کرفس اهیل هر یک
درم سائیده هر روز دو درم بشیر گاو خورند مزیله صلابت سپرز و استسقا و قولنج و هر علت که در شکم باشد اگر حرارت بود بدوغ گاو دهند **قول جوان کوسو**
اگر تجبر در سپرز پدید آید کشمش اصل سوس شاهتره پرسیاوشان جوشانده صاف کرده شربت گاوزبان آمیخته صبح شام دهند اگر مزمن بود مرکوریوس بلیماد و
بیست دانه معجون اشق سه درم آمیخته دهند بفاصله یک روز حب فولاد یکنیم درم دهند خرقه با آب آهک تر کرده بر سپرز نهند شش روز اگر کافی نبود اول
بسر که شسته مرهم اشق گذارند خرقه کبود دهبول مریض که در ورماه ط فاتر بود آلوده بر سپرز نهند **قول بقراط** هر چه مطحول طحال بود مهزل تن است و

عکس آن عکس و گفته کسی که اکثر حبسات و غلظ طحال باشد و آنرا اختلاف معا پدید آید نیکست اگر مطحول اختلاف دم افتد نیکست و اگر مطحول کشد پس استسقا یا زلق الامعا پدید خواهد شد و خواهد مرد و گفته اگر مریض از وجع طحال شکایت کند امید سلامت بود چرا که هنوز حس طحال باقیست و گفته اگر سپرز بزرگ شود دلالت بر کثرت خلط فاسد در تن دارد و اگر خرد باشد بر خلط نیک و گفته بول مطحول هر چند غلیظ و رنگین تر بود بهتر و آنچه در ثقل پراگنده باشد نیک تر و گفته اگر در بول مطحول که تپ دارد خون فسرده بیند تپ برود و گاه باشد که بحران آماس سپرز برعاف بود و گاه باشد که عقب گوش آماس صلب پدید آید و بعسر تحلیل شود و گاه باشد که ورم کبد بحران انتقالی کند و ورم سپرز آید و گاهی عکس این **قول ابن زکریا** مراد از مطحول کسیست که در طحال او صلابت مزمن بود **قول جالینوس** صلابت در طحال زود پدید می آید چرا که غذای او خون غلیظ است و گفته گاهی از عظم طحال مالیخولیا کثرت اشتها پدید می آید وقتیکه سودا را سوی معده میفرستد و گفته کسی که وجع طحال باشد و خون سرخ جاری شود و درد دست او قروح سفید و بیع جع ظاهر شوند در دو روز بمیرد و گفته مطحول اشتهای طعام و شراب قوی میباشد و قی و اسهال عسر **قول لارز و بیر** گاهی امراض سپرز موجب حمیات مختلفه گردد **دوا** اسطوخودوس سه درم یا قوه درم با سکنجبین یا تخم حماض دو درم با آب بارد یا تخم ترب دو درم بسرکه یا فلفل نیمدرم بسرکه یا کعب بقر محرق سه مثقال بسکنجبین یا مر نیمدرم به بیفتیمون یا زراوند گرد دو درم بعسل یا عصاره برگ سرو دو اوقیه بسکنجبین یا خردل دو درم ببول گاو یا اشق بسرکه یا کتان بعسل یا جگر گرگ با آب کرفس یا حجر اسلس درم بسرکه یا قیر وزه بعسل یا صمغ تاک بخمر یا کاغذ سوخته دو درم بسرکه یا مر ده شنجار نیمدرم با آب گرم یا ریوند درم یا زعفران نیمدرم دهند **دیگر** اسقولوقندریون بسکنجبین چهل روز دهند **دیگر** راال ربع درم بسکنجبین و آب پنج روز دهند **دیگر** حنا ده مثقال ترکرده یا برگ طرفا یا تخم جوشانده یا آب لیمو نوشند **دیگر** وج بعسل آمیخته هر روز یک ملعقه خورند **دیگر** زمین قند دو مثقال چهار قطعه کرده بروغن آلوده فرو برند تا دو هفته و از ترشی بادی پرهیز ند **دیگر** قند سیاه چهار رطل مزد به دو رطل یکشب در ظرف گلی نهند روز دوم مالیده صاف کرده هر روز بیست درم نوشند **دیگر** آب توم بیست درم نوشند و بالایش حریره از چهار درم روغن و سه درم قند سیاه و قدری آرد گندم پخته خورند مزیل ورم سپرز در یکروز **دیگر** شکر نیم رطل نوشند تا هفته و نان بی نمک خورند **دیگر** خمر قندی یا خمر مهوه نوشند مزیل ورم و سده و صلابت **دیگر** نانخواه هلیله زرد هر یک رطل خبث الحدید یکنیم رطل آب شیرین بیست چهار رطل در ظرفی کرده سه هفته در زبل دفن داشته بپخته صبح شام پنجدرم یا کم زیاده نوشند **دیگر** وج ربع رطل زنجبیل نیم رطل نانخواه دو نیم رطل کندش دو نیمدرم عاقرقرحا ده درم عرق کشیده صبح شام ده درم دهند مزیل ریح و نفخ و صلابت طحال **دیگر** روز یکشنبه ای که در نصف انجیر نهاده خورند **دیگر** مغز حب خروع پنجعدد کوفته ده بند پنج روز مزیل نفخ و صلابت **دیگر** لحم قنفذ خورند **دیگر** آب ادرک دو رطل دارچینی پنجدرم در شیشه کرده یک هفته در آفتاب نهند پس صاف کرده یک پیاله قهوه خوری نوشند و اگر آفتاب تیز نباشد دو هفته گذارند مزیل امراض بادی و بلغمی و طحال و در نسخه آب ادرک آب نبات العصیر عسل هر یک رطل دارچینی دو نیمدرم نوشته **دیگر** تنکار بریان یک خردل سه سائیده ربع درم دهند **دیگر** شنجار نیم یا یکنیم درم بقند سیاه کهنه آمیخته تا بیست روز دهند و از ترشی بادی پرهیزند **دیگر** جوز بویه خورند محلل ورم سپرز و احشا **دیگر** خردل زرچوبه هر یک بیست درم کوفته در بول بز ناز اد ترکرده بسایه خشک کرده هر روز نهار یکدرم دهند محلل **دیگر** خردل جواکهار هر یکدرم سائیده بیکرطل بول بز ناز اد آمیخته هر روز نوشند **دیگر** ابقر نیمدرم بروغن بپیچیده صبحی دهند تا هفته و نان مرغن خورند **دیگر** ترب بپرچه کرده بسرکه انگوری و نمک سنگ نهار خورند **دیگر** نمک سنگ شنجار تنکار نمک سیاه

نمک اندرانی زرد چوب جواکهار هر یک بیست درم انگزد دو درم سائیده شیر عشر روغن سرشف هر یک ۵ درم آمیخته بر صد عدد برگ عشر که خود بخود از درخت
جدا شده باشند هر دو طرف طلا نموده در دیگ گلی نهند و سرش بخمیر در گیرند و بالایش گل گذارند وقتیکه خشک شود در پا چکد شتی نهاده آتش قوی دهند چون سرد شود
برآرند و هر روز سه اصبع از آن بآب شبانه خورند و از ترشی شیرینی ماهی وغیره پرهیزند **حب** زنجبیل فلفلین دار فلفل جواکهار شیطرج قنبیل برابر بآب نبات الصبر
قدر نبق وشتی حبوب بسته صبح حبی دهند محلل صلابت **حب** تنکار بریان دو نیم درم قند سیاه پنج درم چهار ده حبوب بسته حبی دهند **حب** زنجبیل انگزد تنکار بریان
نمک سنگ برابر بآب سرشته قدر نبق حبوب بسته صبح شام حبی دهند **حب** تنکار بریان صبر هر یک شش درم قند سیاه چهار ده حب بسته هر روز حبی وقت شب بعد
یکساعت از غذا دهند و بالایش عرق بادیان یا گلاب نوشند اگر متواتر خوردن نتوانند یک دو روز میان داده دهند **حب اشخار** پلیله زرد زنجبیل شیطرج
اشخار تنکار بریان زیره سفید نمک سنگ برابر قند سیاه دو ساله دو چند همه حبوب بندند شربتی نیم تا یک درم مزیل صلابت **ضماد** رماد چوب رز بسرکه روغن گل
یا روغن سداب آمیخته یا بیخ حماض بسرکه پخته کوفته یا تخم ترب بسرکه سائیده گرم کرده یا فلفل بسرکه سائیده یا اشق بروغن آجر آمیخته یا تخم خرفه بعسل آمیخته یا زراوند
طویل بسرکه سائیده یا زیره بزیت آمیخته یا بیخ شبیو بسرکه سائیده یا زبل بز بسرکه یا یودینه بسرکه یا خردل بسرکه یا شیطرج بسرکه یا فلفلمویه بسرکه یا زبل زاغ بسرکه
یا زعفران بسرکه ضماد کنند **دیگر** آب یک عسل سه حق بلیغ کرده برخرقه کشیده بر سپرز گذارند و برو برگ خروع بندند وقتیکه در سه ده روز از خود جدا شود دیگر
گذارند در سه دفعه بگداز و پس اگر طفل باشد قنبیل نیم درم عسل دو نیم درم آمیخته دهند تا اسهال شود و اگر جوان باشد زیاده دهند **دیگر** سپرز روباه یا سپرز بز بر طحال
بندند **دیگر** نوشادر نیم درم بآب ترب دهند و کنجد ترب برابر سائیده گرم کرده ضماد کنند **دیگر** حلقه از آرد ساخته بر سپرز نهاده شیر عشر ریزند در روز دو سه بار
دیگر بیخ کرونده سائیده بر زمین نهند و بران غلطند همان وقت آرام دهد **دیگر** زوفا تر بروغن اشق ضماد کنند محلل صلابت در اندک عرصه **دیگر** رماد کعب بقر بسرکه
ضماد نمایند **دیگر** مغز بادام تلخ سداب اشق برابر بسرکه ضماد کنند اگر تحلیل نیابد و متحجر شود شرط زنند یا داغ دهند **دیگر** پوست درخت پلاس یا تخم پلاس دو رطل آب ۵ رطل حل
کرده دارند چون آب صاف شود آب صاف گرفته در شیشه نهند و آب مذکور هر روز ربع یا نیم رطل نوشند در هفته عظم و نفخ سپرز برود **فائده** اگر وجع در سپرز باشد برگ
لبلاب تازه ضماد کنند و شیر شتر نوشند شاخ گوزن سوخته کتیرا هر یک مثقالی دهند و دوا المسک یا جامع قدر نخود بآب سرد و یک قاشق سرکه دهند **قواجون**
کورووا اگر بسبب ریاح باشد که درد پیدا شود اکوابیند یکتا یا خمر ایمی تیکو دو دانس یا تارتر وامیتیکو شش دانه دهند بعده محللات ریاح دهند حقنه کار فرمایند
تیوا نمایند روغن کنجد سه اونس نخاع بقر آب بیخ فاشرا آب شوکران هر یک اونس روغن زرد تازه نیم اونس نیمه گرم چون باعث جذب شود استقولوفندریون
پوست طرفا قشر کبر تخم فنجنکشت هر یک دو درم سائیده آمیخته ضماد کنند اگر کافی نبود بر موضع طحال شرط زنند بشرطیکه فلغمونی و ریزش ماده در و نباشد **فصل**
سوم در نفخ طحال سبب ورم سپرز است که نپخته منفجر شود و این نادر باشد چراکه ورم سپرز اکثر هست که تحلیل شود یا صلب گردد و تقدم آماس و وجع ناخس مع
بول و خشخ و درد و اجسام غریبه در بول دلیل باشد که سوی معده منفجر شود و درد و جسم غریبه در قی دیدار بر آید **علاج** شیر شتر یا شیر خر بشیره کاسنی بادیان کشوث
خیار ین آمیخته دهند ماء العسل نوشند و اگر بعد نفخ صلابت باقی بود سعوط بسرکه پخته اشق آمیخته ضماد کنند و از قوابض پرهیزند **فصل چهارم در ضعف**
الطحال پس اگر قوت جاذبه ضعیف شود کدورت بیاض چشم سقوط اشتها میل لون بسیاهی دلیل باشد که یرقان اسود افتد و دیگر اعراض سوداوی
چون قوبا داء الفیل و دوالی و لیخولیا جذام بهق و برص اسود و اگر ماسکه ضعیف شود تکدر بیاض چشم قی اسهال سوداوی اگر هاضمه ضعیف کثرت اشتها اگر سودا

بمعده ریزد واگر با معا ریزد اسهال واگر بعضو دیگر ریزد ورم سوداوی پیدا کند اگر دافعه ضعیف شود ورم وعظم سپرز وانچه در ضعف جاذبه گفته شد پیدا بود **علاج** اضمده مقویه بر سپرز نهند ریاضت کنند حجامت بر سپرز گذارند بجز رقه در شت سپرز را المداین همه گفته شد تدبیر تقویت طحال است و دیگر آثار که بتبع ضعف پدید آیند حسب آن تدارک کنند افسنتین سنبل کرناج قردمانا فقاح اذخر بجکیر گل سرخ مقل بآب گرم طرفا یا آب برگ سداب و سرکه ضماد کنند مقوی طحال **فصل پنجم در سده طحال** سبب او اجتماع ماده غلیظه در سپرز است احساس ثقل در سپرز و عدم آثار ورم پس اگر در منفذ که سودا از جگر بسپرز میرود باشد ظهور یرقان و دیگر امراض سوداوی واگر در مجری که سودا از سپرز بمعده میرود باشد بطلان اشتها و ورم صلب در سپرز پدید آید **علاج** انچه در سده کبد گذشت بکار برند اما مفتحات قوی بعمل آرند بادیان نانخواه عنب الثعلب انیسون قند جوش کرده دهند ماء الاصول نوشند سکنجبین بزوری شربت بزوری قرص کبر حب ریوند دهند حجامت بر طحال نهند دلک کنند حرکت نمایند **قول جوان** کورو کین بلیلیا یازده دانه یا اترو امتیکو شش دانه دهند و بعد قی تا هفته طبیخ [illegible] بطارسن بلیون گاوزبان شاهتره اسقولوقندریون افتیمون سنا اترو نوشند بعده حب از اشق صبر با اترو زعفران ساخته دهند حب فولادی انفع سال سفر نوبهمی اشق آمیخته ضماد کنند و برگ رد ابطارسن تخم ابیض سحیه سائیده ضماد نمایند چند روز برگ افسنتین تازه برگ غافث بیخ فاشرا هر یک سه اوقیه سائیده بروغن کنجد بریان کنند و در سه اوقیه این روغن سرکه عنصلی چهار درم آمیخته لت کرده صبح شام تا دو ماه مالش کنند آب آهن تاب نوشند یا طرفا درم آب بیخ کاتا جوشانده صاف کرده نمک فولاد دو درم آمیخته نوشند تا سه ماه و آب ساده ندهند خردل بول طفل ذکر سائیده طلا کنند شش [illegible] اگر کافی نبود سپرز بقر گرم گرم بر سپرز نهند تا شش ساعت بعد در مواضع مطبخ گذارند که خشک شود فرمایند صلابت سپرز عسر البر سپرز حمار سحوق درم دهند و گفته تنقیه کرده حب فولادی که در دو سومی حصه خشیم سرطان آمیخته بود نهار بسبب یا سی روز دهند و گفته گاهی صلابت و سده سپرز از ماده ترش که خون را اینجا منجمد سازد میشود در اینجا حب فولادی بدستور مذکور دهند که با بلیون [illegible] خورانند برگ اسقولوقندریون بابا میران دو درم در آب جوشانده نوشند خمر [illegible] نوشند **فصل ششم در حصات طحال** ریگ اغبر یا سیاه در بول یا در خون فصد یا در خون بواسیر برآید و خلش در سپرز پیدا باشد و دیگر اعضای بول چون گرده مثانه و اعضای دیگر که در حصاة نیز تولد میشود چون کبد و غیره صحیح بوند **علاج** شیره کاسنی بادیان کشوث کاکنج تخم کرفس تخم بلیون تقند نوشند شربت بزوری دهند تنقیه کرده یوند نمایند انجیر
مخلل خورند انجیر بسرکه بر سپرز ضماد سازند و دیگر اطلیه اشربه اغذیه موافقه بکار برند

باب دوازدهم

در امراض امعا

وآن جسمیست عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و اورده و شرائین و حس کثیر دارد و جمله شش اند یکی اثنا عشر دوم صائم سوم دقیق واین هر سه اعلیا خوانند چرا که بالای دیگر امعاست و دقاق نیز گویند بهر آنکه جرم اینها باریک است چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم واین هر سه اسفلی گویند زیرا که پایین واقع اند و غلاظ نیز نامند چرا که جرم اینها غلیظ است **بدانکه** اثنا عشر بمعده پیوسته است وطول او دوازده اصبع مضموم با صبع صاحبش بود ولهذا بدین اسم مسمی شده و دهن این که بمعده پیوسته مسمی است به بواب همچنانکه مری برای جذب است این دهن برای دفع است ولیفات این امعا از دیگر وا اینها [illegible] دهن

این امعا نمیکشاید تا که دافعهٔ معده بعد هضم غذا بحرکت نیاید و بعد او صائمست و صائم از ان گویند که اکثر خالی میماند و خلو آن از دو سبب است یکی آنکه ماساریقا
درین کثیر اند و نزدیکتر بکبدست هرچه درو می آید صفوت آن بزودی سوی جگر منجذب میگردد دوم آنکه منفذ زهره درین گشاده است و صفرا که از زهره برای
غسل امعا از ثفل آید اول بر صائم آید و از آنکه هنوز تیزی او خالص است و برطوبات مخلوط نگشته آنچه درو می باشد زود دفع شده و این معا در وقت مرض
تنگتر شود و بعد او دقیق است و این از جملهٔ امعا باریکتر است و دراز و لفائف و پیچ کثیر دارد و نفع درازی و اعوجاج او آنست که ثفل درو دیر بماند و بدان سبب
صفوتی که درو می باشد ماساریقا بکشد بالاستقصا و طبع زود زود محتاج باکل غذا نشود و بعد او اعورست و اعور از ان گویند که از یک منفذ بیش ندارد و
آنچه درو از ین منفذ آید باز از همین منفذ باز پس میگردد و معای مذکور مانند کیسه است و بجانب راست بیشتر میل دارد و بسوی پشت کمتر و نفع اعوریت او آنست که
که فرو ریزی ثفل را خزانه باشد و بدین سبب انسان را هر ساعت حاجت بدفع براز نشود و نسبت این روده بروده های غلاظ همچون نسبت معده است با معای دقاق
زیرا که هرچه در معده تمام نگوارید باشد درینجا هضم یابد بحرارت دیگر اینجا جانب راست مائلترست تا از حرارت کبد آنچه در ویست نیکو پخته شود و در مرض فتق
اکثر همین معا در انثیین فرو می آید و بعد او قولونست و قولنج اکثر در همین افتد و این معا غلیظتر است و اول براست میل کرده پس بچپ برآمده و فرو سو مائل گشته و بیب
بهیئولهٔ ران چپ رسیده باز بسوی راست باز گشته و برابر مهرهٔ قطن شده فرو سو آمده مستقیم پیوسته و آنجا که بسوی چپ میگذرد نزدیک بسپرز تنگ میشود و
فراهم می آید از انست که در ورم سپرز ثفل و باد از معا بآسانی نمی برآید و حاجت می افتد که عند اخراج او پهلوی چپ را بدست بمالند تا در برآمدن یاری دهد
و منفعت او همانست که در اعور گفته شد و بعد او مستقیم است و مستقیم از ان گویند که از قولون تا دبر راست قائمست بغیر اعوجاج و این آخر همه امعاست و بر مهرهٔ
قطن اعتماد کرده و فراخی او نزدیک بفراخی معده است و بعضی لیفات او جاذبه و دافعه بیشتر و نفع جاذبه او آنست که از دیگر امعا جذب ثفل نماید و همسایه خود را یک
وار و خصوص قولون را و نفع فراخی او آنست که مخرج باشد و ثفل کثیر درو می جمع شدن تواند و ظاهرست که ثفل کثیر دفع کردن آسانترست از دفع ثفل اندک
چرا که چیزی بسیار بالطبع مثقل باشد بسبب کثرت حجم خلاف شی قلیل که خود فرو نیاید تا دافعه دفع نماید بلکه بسیار باشد که از دافعه نیز منفعل نگردد و لبقات مقداره
و اشتغال الطبیعة عن دفعه **انتباه** حافظ صحت امعا را لازم که گاهی شربت از نبات و تخم شربتی و تخم بالنگو و تخم ریحان و اسبغول ساخته نوشد تا خراش در
معده و پیچ نشود و کمون مقوی معاست نهایت **بدانکه** تا ثفل در اعور و قولون نیاید عفونت نمیگیرد و محل تولد کرم و دانه اعورست **قول جوان**
کورو و معا اوعیه ایست غشای طویل مدور مجوف که از دهن پائین معده شروع شده آخر شود تا بمقعد و برای وصول کیلوس بکبد و اخراج ثفل
بکار آیند و در آغشیهٔ کثیر نهاده اند تا دل و دماغ از فضله اذیت نیابند و پیچ در پیچ اند تا غذا یکبارگی مستخرج نگردد و دو غشا مرکبست تا قدرت زیاده دارد
برای فشردن فضله و حفاظت تا یکی از غشا اگر بشگافد غشای دوم سالم ماند و این آغشیه از غشای معدی منصلب و کم اند و امعا کثیر الحس هستند تا حدت
فضله احساس کنند و در معا مادهٔ لزج مثل بلغم میباشد تا رفع حدت صفرا نماید و مانع خراش معا گردد و هر دو غشا مرکب اند از لیفات منتکسه برای دفع
فضله که درو آید و وریدها از یوت تا سمی ماراقی در امعا آیند و در دقاق بسیار و در غلاظ کم و شریان از شاخ ماکنا و عصب از جفت ششمی در امعا رسند
و امعا شش اند اول اثنا عشر که از معده پیدا شود و نیز تا فقار رسد دوم صائم و درین وریدهای ماراقی بسیار اند که جذب کیلوس کنند و موضع این
در شکم نافست سوم دقاق و درین وریدهای ماراقی کثیر و بزرگ اند و موضع این زیر نافست و این هر سه ادقاق گویند چهارم اعور و این هم اعد دارد

وبعضی گویند که در وهن ... ولیکن چندان قرینه که تکیه شاید ... این موی است قریب باچین است و این عرض و یک وجب طول است تخمیناً
قولون و این از قریب اربیه است تا کلیه است رسیده زیر معده و کلیه چپ گذرد و از آنجا تا ورک رسد و درین فضله قدر قوت این می آید ششم
مستقیم چراکه همیشه راست میماند و از قولون پیدا شده تا مقعد آخر شده و این هر سه را غلاظ گویند **فائده** امعا عصبی اشرف از رحم است لهذا امالهٔ ماده
امعا سوی رحم تجویز شده و در امراض او مهلت نکنند که چون مزمن شود علاج دیر پذیرد و مزاجش مانند مزاج معده است و هرچه مقوی معده بود مقوی امعا است
انتباه علاج اسهال یا بقابضات و مغلظات کرده میشود و بسا است که محتاج بمعرقات شوند و گاهی علاج کرده میشود بمدرات و معرقات و موسعات
مسام و مقیئات که تحریک ماده سوی خلاف مینمایند و تقدیم انفع الاشیا است و حمام [illegible] که توسیع مسام کند و وضع محاجم بر شکم مدت چهار ساعت حابس
اسهال است و گاهی حبس اسهال باسهال کنند و فتیکه سبب و انصباب ماده بر معده و امعا باشد چون بدانند که قروح امعا عفن و ساعیت است با الغسل حقنه
کنند مکرر تا از وسخ پاک شود پس بآب نمک حقنه نمایند بعده جهت اندمال گل مختوم بآب بارتنگ آمیخته حقنه کنند و شافه که برای قولنج سازند باید که در طول
بقدر شش اصبع مضموم مریض بود تا در مستقیم باستقامت قرار رسد و اثر او بقولون که محل قولنج است سرایت کند بخلاف دیگر شیافات که برای وجع ورک و عرق النسا
وغیره سازند و شیافات گرم بسیار استعمال نکنند که محدث بواسیر است و بعد استعمال شافه بروغن گل صفرت بیض یا بروغن بادام یا بسکه تدهین مبرز لازم تا از
آفت محفوظ باشد و برای دفع قبض شافه از خردل سرف سازند اگر کافی نبود شکر سرخ قوام کنند و عند عقد قدری نمک آمیخته شافه سازند اگر انهم کفایت نکنند زبل الفار
افزایند و تا که کار از دوای لین کشاید بقوی نپردازند و آنجا که یبوست در امعا غالب بود و نفس نیز یابس آید مسکه بر برف منجمد کرده شافه کنند و در شافهای
گرم جهت ماده بلغمی قوی ترین صمغ او ... ریشیده بردارند ... عسل بر آتش معقود کردن قوی العمل قلیل الحدت میگردد و شافه منجمد را یک
طرف رشته محکم بندند و سر رشته بیرون ... تا بعد حصول مطلب بیرون توان کشید چه اگر یکدو ساعت بماند خود تمام ... چسپیده ...
و استعمال مخدرات تا که ضرورت قوی نبود نمایند خاصه در مزاج ضعیف و شرب مخدرات آن وقت روا است که حمول او سود نکند و حمول در آنگاه جایز است
که طلای او تسکین وجع نماید **فصل اول در زلق الامعا** ضیست که طعام در امعا نماند و زود بیرون آید **قول بقراط** کسی اکه زلق الامعا
بود و پس جشبای حامض پدید آید نیکست و گفته قرشی درین مرض بد باشد در بثور سطح درونی امعا سبب او کثرت ورود صفرا است بمعا غلبه عطش تلخی دهن
یبوست زبان لذع مقعد وقت خروج براز احساس سوزش و وجع در امعا و تسکین آن ساعتی از شرب آب سرد و خروج غذا غیر منهضم یا اندکی منهضم یافته
و هر چونکه باشد باز رداب رقیق آید و وقت مرور بر روده احداث وجع نماید **علاج** فصد کنند تنقیه صفرا نمایند حقنه نکنند اگر ماده کثیر بود قی آسان آید قی کنند کشک شعیر کشک
برنج کشک عدس روغن بادام آمیخته دهند صمغ عربی نشاسته کتیرا لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت خشخاش شربت مورد شربت انار سفوف طباشیر
دهند گل سرخ طباشیر تخم حماض هر یک درم سائیده بآب انار یا بدوغ آهن یا سنگ تابه دهند سفوف طین به نیم پایه دوغ بز دهند و از ترشی خالص
پرهیزند تا حرقت نیفزاید جاورس مقشر بریان مرغ یا بچه سماق و آب انار خورند طحلب آرد جو گلنار گل سرخ صندل پوست انار بآب سیب ترش آب مورد بر
شکم ضماد کنند موم بدهن ورد دهن لوز گداخته مالند **سفوف طباشیر** طباشیر انار دانه بو داده صمغ عربی کتیرا مصطکی مورد گل سرخ گل ارمنی برابر
شربتی مثقالی بشربت سیب ترش یا به برای اسهال مفید **سفوف طین** گل ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ برابر شربتی مثقالی حقنه ...

نخود برنج پوست خشخاش تخم خطمی تخم مرو جوشانده صاف کرده روغن گل صمغ عربی نشاسته آمیخته حقنه کنند و بر ناف سطح بیرونی امعا لذع و دغدغه در احشا وجع مختلف یعنی گاهی فوق ناف و گاهی تحت ناف و گاهی در پهلو و خروج غذا غیر منهضم تغیر صدید مع وجع **علاج** فصد کنند طباشیر یا شیره کاسنی شیره خرفه لعاب بهدانه آب لف گریم دهند مزوره با آب غوره ترش کرده خورند حلب تراشه کدو و آب برگ **بید** برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ حی العالم آرد جو بر احشا ضماد نمایند صندل گل سرخ با آب سیب آب به طلا سازند۔ در اجتماع رطوبت فاسده در معا خروج رطوبت با طعام غیر منهضم و قلت لبث غذا در امعا و این از ضعف ماسکه و هاضمه اکثر افتد **علاج** قی کنند و حب صبر ایارج فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه سفوف حب الرمان قرص گلنار دهند و آنچه در اسهال رطوبی **معدی** گذشت بکار برند سفوف سنگدان دهند یا قلایسر که جوشانده نوشند جوع کشند و بر عطش صبر نمایند کباب مرغ عصافیر کبک صفرت بیض بدا چینی کمون سماق زرک خورند اگر حمی بود تخم نه دهند اگر اسهال قوی بود جاورس ارزن مقشر بیپه بر غذا کنند۔ در سوء مزاج رطب ساده معا که بدان سبب جرم او سست و قوت ماسکه ضعیف شود آثار این مثل رطوبت فاسده اما درین با طعام هیچ رطوبت نمی برآید **علاج** قرص طباشیر قرص مورد و دیگر سفوف قابضه سفته دهند اسوقه و دیگر اغذیه موافقه که یابس باشد خورانند روغن گل گرد ناف و بر امعا مالند **قرص مورد** مورد سماق گلنار گل ارمنی نشاسته بریان بلوط هر یک ده پوست انار عفص هر یک پنج مثقال یک قرص سازند شربتی دو درم با آب سیب یا آب به حابس اسهال و قی۔ در انصباب صفرا بر امعا از دیگر اعضا۔ حدوث لذع و مقعد وقت براز و خروج صفراوی زرد گاهی مائل بکبودی و تیرگی همراه براز **علاج** قی کنند تنقیه بهلیله زرد نمایند و بعد تنقیه قرص طباشیر قابض قرص گلنار ربوب دهند جاورس ارزن مقشر بیپه گرده نزبا بچه گوسفند مرغ بسماق خورند اقاقیا گلنار پوست انار پوست بیرون پسته عفص برابر با آب برشکم ضماد کنند برنج تفت داده مویز مع تخم کوفته خورند اگر حمی بود لحم ندهند۔ در استرخای عصب که در امعا آمده است سبب او یا امتلای بلغم در نفس عصب یا وقوع سقطه و ضربه بر مبدای این عصب است آثار و علاج این همانست که در فالج گفته شد۔ در بلغمی و صفراوی۔ صفرت براز و خروج بلغم در وقت قراقر گاه باشد که غشی شود و این اکثر از اکل فواکه افتد **علاج** هلیله زرد حب الرشاد مورد سماق گلنار هر یک نیم غیر حب الرشاد همه را سائیده دو درم دهند با آب تنگ دو درم انیسون درم پوست انار دم الاخوین هر یک نیم درم سائیده نصفی بشربت لیمو یا آب دهند یا تا قبل از غذا خورند در مسهلی تقدم آن **علاج** چهار تخم تفت داده بروغن گل چرب کرده سه درم با آب سرد دهند اگر خواهند سفوف طین هم آمیزند حب الرشاد ده درم بروغن جوشانند تا بسته شود قدری روغن آمیخته دهند اگر پیچش شود تدبیر پیچ نمایند دم الاخوین مثقالی دهن بقر نه درم گلاب یک پیاله آمیخته قدری بیپه افزوده دو بار حقنه کنند **فائده** در هنگام از خروج غذا منهضم نه دانست که دوا نه ناگوار دیده برآید چرا که معده سالم است مگر آنکه در امعا نیز هضم می افتد پس بسبب بطلان یا نقصان هضم معائی حسب و برانه کیلوس بعینه توام معتدل می برآید **قول جوان کورود** حسب ماده و شرکت تدبیر کنند اخراج ماده موجبه نمایند کین تلیینه انفع اگر حمی بود فصد دست کنند مقوی دهند بلیله دو نیم درم آب سه کاناد جوشانده مدام نوشند مغز نان بهی یو دینه دارچینی سورنجان مصطکی بر معده و ناف ضماد کنند تشخیص بسبب اسهال تعایت ضعیف شد اغذیه خوب قلیل المقدار به توقف چهار چهار ساعت داد ندکنا د مقوی گرم گرم بفاصله چهار چهار ساعت بر معده و شکم نهادند صحت شد اگر کین تلیینه کافی نبود یا نگیر و ریوند دو درم بلیله زرد نیم اونس عرق بارتنگ کاناد روزی بجای گرم تر داشته آب صاف بگیرند و ادویه را خشک سازند و آب مذکور را جوش دهند که بیست اونس ماند و بجوش اخیر ادویه که خشک نموده بود ندا ندازند و هشت ساعت تر دارند پس صاف کرده در پنج اونس این شربت ورد

یک نیم اونس آمیخته دهند بدستور سه چهار روز ملین است و بعد تنقیه مقویات و قابضات استعمال کنند پنج نبطا فلن اونس برگ بارتنگ مشتی مورد سماق پوست
انار هر یک یک نیم درم کوفته در یک گالن آب جوشانده صاف نموده در شش اونس این کند دو درم صمغ عربی بعض عدد آمیخته حقنه کنند سه چهار روز روغن
هوفاریقون سه اونس عسل گلابی پیه گیرده نیز موم هر یک یک نیم اونس بر آتش نرم نهند چون گداز د فرو گیرند وقتی که قریب انعقاد رسد باز بر آتش نهند بدستور چهار
بار پس عمل نمایند صمغ عربی بعض بخته بسرکه گلابی حل کرده نهار دهند سه چهار روز اگر کافی نبود پنج پنج نان تخم زنگین تر کرده خورند دو سه وز پوست در دو نی
بلوط نشره است سحیق حب ساخته دهند پنج سلق بری دو اسکروپلو در موم آمیخته نهار تا پنج روز دهند در انواع اسهال مفید بعد تنقیه دهند قطعه لحم بقر بیخته در
نمطلبه (?) تر کرده دارچینی مسحوق و یا ارد باتیکو پاشیده بر معده بندند اگر بند نشود ضماد قابض بر معده و شکم گذارند برگ کرنب سبز خوب سائیده نمک شستی صابون
دو اونس آمیخته بر کف یا ضماد کنند — اگر از کبد بود سبب او کثرت صفرا و حدت ماده است ادویه مقویه قابضه ندهند ضماد مبرد بر کبد گذارند اگر بند نشود اسیلم است
دو سه دفعه زنند که برای اسهال صفراوی و دموی همه امراض که بسبب کبد شوند انفع اگر کافی نبود شیر خر انوشانند — اگر بسبب سوء مزاج حار باشد آب زن آب
شیرین کنند — شخصی از نه ماه اسهال داشت قی کنانیدند تا چهار ساعت در آب سمندر نشانیدند صحت شد حب یزبیتر یکائیس دهند و بعد تنقیه تین نور السباد (?)
دوازده یا بیست قطره بمرق مرغ آمیخته دهند و بر معده و شکم مالند **فائده** آب زن آب شیرین وقتیکه حمی بود و اعضای رئیسه ضعیف و ماده خام باشد کنند
الا ضرر دارد و بر سر آب کاهو یا روغن گل او تفاسیو ریزند اگر نزله بسبب حرارت دماغ بود آب زن همه تن نسازند بلکه بنفشه گل سرخ خطمی خشخاش کاهو جوشانده
بو ما دران شبت انیسون و غیره آمیخته بر سر ریزند و در اقسام اسهال لازم است که بعد تنقیه اضمده مقویه بر معده گذارند فستقین تازه یا پودینه سبز سائیده یا عصاره یهی
و صعتر تازه و قدری تریاق مالکنا آمیخته ضماد کنند روغن به و روغن مورد روغن افسنتین و غیره بر معده و شکم مالش نمایند که بسبب هئیت ملین اند — قطعه لحم بقر
بسد گل ارمنی گل مختوم و غیره پاشیده بر معده نگذارند که اثر نمیکند مگر از خوردن **قول ابن سرافیون** قی در اسهال مزمن نیکوست **قول تمیم هندی**
در اسهال بلغمی زنجبیل شیر گاو دشیانروزی تر کرده بدهن البقر بریان نموده سائیده قند بوزنش آمیخته دو یا چهار درم دهند **قول یسقوریدوس** در اسهال
بلغمی جوارش کندر مفید **قول الرازی** ورمیر (?) فادزهر آب سوده یا لعاب دهن کیبن کیبن سفید هلیله صندل سرخ کتان برابر سائیده دهند تا حبین بحری آب لیمو
سوده یک پیاله خرد دهند برای اسهال بلغمی و دموی انفع است نیم درم ببرق دراج دهند شش روز مزمله اسهال دو درم و ریح کالونیه آب لیمو یا آب ساده سوده
دهند و بر شکم طلا کنند و اسیر تیو توتیای سبز بعرق بارتنگ دهند و گفته اگر اسهال بعد آبستن افتد دادن افیون یکدانه یا کم زیاده مصطکی نیم اسکروپلو زنجبیل نیم درم
آمیخته دهند پوست انار پنج مثقال مصطکی نیم درم دارچینی نیم اسکروپلو سیاه نیم اسکروپلو ضماد کنند و گفته نقوع عفص دهند حابس اسهال بالیست (?) که بعد اسهال
بلغمی و اسهال دموی شود **نقوع عفص** عفص مسحوق چهار و نیم اسکروپلو آب گرم یک پونڈ چهار ساعت تر داشته بیزند شربتی یک تا یک نیم اونس **دوا حب**
پوست انار ترش عفص برابر سائیده بسرکه انگوری جوشانند که منعقد شود قدر فلفل حبوب بندند شربتی ده یا بیست حب با آب بارد **حب** سبوس نانخواه هشت
افیون یک با آب حبوب بندند و هر روز یکدرم یا کمتر دهند که ... روغن خورند حابس اسهال مزمن و زحیر **حب گل** توفل هلیله سیاه هر یک دوازده افیون یک
با آب لیمو قدر نخود حبوب بسته حبی دهند **حب سنگبصری** بیست یکبار در انگر سرخ کرده بجغرات گاوی سرد نموده افیون هر یک سه درم صمغ خسته انبه نه درم
جوز بویه سه عدد سائیده با آب حبوب بندند شربتی یک سرخ تا هفته دهند **حب** افیون ربع درم قند نیم درم خرما عدد با آب شست وسه حبوب بندند **حب** مونیز (?)

هفت عدد خسته انبه کهنه عدد افیون نیم اسکر و بلو هفت حب بسته هر روز حبی بدهند مجرب دیگر عفص کزمازج هر یک ۲ و افیون یک صمغ عربی ربع قدر فلفل حب
بندند و لطف یک بجوان ستاده حب ۲ هند حابس اسهال کبدی **سفوف** سنگبصری بآتش تفته اول در گلاب پس در جغرات بعده در آب لیمو پس در آب
برگ انار ده ده بار سرد کنند پس سحق بلیغ کرده هموزنش بسباسه آمیزند و ربع درم با آب ۲ هند و بتدریج تا درم رسانند و عقب وی چند لقمه مزعفر خورند تا هفته پس
دو سه روز برطبخ گذارند اگر حاجت باشد انارتا هفته دهند مزیل اسهال مزمن و ذرب **سفوف** دار فلفل قند هر یک سه درم سائیده هفت حصه کرده در
هفته دهند مزیل اسهال مزمنه مقوی معده **سفوف** مغز بیل موچرس مغز خسته انبه کهنه هر یک پنج درم جوزبویه عاقرقرحا افیون قدر نخود سائیده یک کف دهند
سفوف خسته انبه کهنه بادیان برابر سائیده شکر آمیزند دو دونیم درم دهند **سفوف** زیره سفید سائیده بشکر آمیخته دهند یا بریان کرده بجغرات دهند
مزیل پیچش بلغمی و اسهال دموی **سفوف** مغز بیل نیم موچرس گلنار مور در ال هر یک ربع سائیده یک نیم درم دهند و بالایش بهدانه ور بیخ خطمی مثقالی آب
نیم رطل جوشانده صاف کرده قند قدری آمیخته نوشند کهچری دال و برنج خورند **سفوف** خسته جامن سه درم شکر پانزده درم سائیده صبح شام تا سه روز
دهند **سفوف** ریوند کشنیز طباشیر هر یک یک زیره نیم سائیده نیم تا یک درم بعرق مناسب دهند **سفوف** هلیله سیاه یک کوکنار نیم بروغن زرد بریان
کرده سائیده شکر آمیزند و ربع یا یک نیم درم دهند **سفوف** افیون در جوزبویه پر کرده بخمیر گرفته بر ریگ گرم نهند چون بریان شود بر آرند پس جوزبویه
مذکور مع افیون یک هلیله سیاه هشت بسایند شربتی دو اسکرو بلو با آب صبح شام دهند مزیل اسهال ضعف الهضم **سفوف** نانخواه هلیله زیره سفید برابر جدا جدا
بریان کرده بسایند و هر روز پنج درم بجاست چکیده دهند مزیل اسهال و پیچش که بدوا نرود و برنج بجغرات خورند و آب گرم سرد کرده نوشند **سفوف** هلیله
سیاه خرد بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان نموده که سوخته نشود پس سائیده هموزنش شکر آمیزند و یکنیم درم با آب دهند و برنج بجغرات خورند مزیل پیچش بادام
وانجیره درم **سفوف** اسپغول بریان مسلم دو گل ارمنی سحوقه یک صمغ عربی بریان مسحوقه نیم آمیخته بروغن گل چرب کنند پس سه نیم درم با آب سرد دهند اگر حمی نباشد
بدوغ گاو آهن یا سنگ تاب ۲ هند **سفوف** قنب برای اسهال عجیب صمغ عربی بریان یک ۲ انگ مصطگی انار دانه بریان کشنیز بریان هر یک چهار دانگ
قنب بریان زنجبیل بریان هر یک نیم مثقال کوکنار بوداده یک ۲ ربع مثقال بسایند شربتی دو درم با آب بارد **دیگر** چهار اصبع زیر زانوی راست طرف وحشی
داغ دهند و بدنی سائل دارند حابس اسهال یابوس العلاج **دیگر** بیخ سر بهو که درم بجغرات دهند در حال بند کند **دیگر** پوست درونی درخت انبه شش درم
آبک نیم اسکر دیلو دوغ نیم رطل لت کرده فوراً نوشانند **دیگر** سعد دو درم عسل دو نیم درم آمیخته دهند بدستور تا هفته مزیل وجع شکم هم **دیگر** برگ گوبهی با آب سائیده نوشند
و برنج بروغن خورند **دیگر** بیخ خدوع بشیر گاو سائیده دهند تا هفته **دیگر** انار خام در گل گرفته زیر ماد گرم نهند چون پخته شود گل دور کرده آبش فشرده نوشند
دیگر صمغ عربی سه درم در آرد گندم نان پخته بدهن بقر چرب کرده خورانند **دیگر** دم الاخوین نیم درم بصفرت بیض نیم بخت دهند حابس شکم مزیل پیچ **دیگر** زمرد
سه قیراط دهند مزیل اسهال معائی و کبدی **دیگر** مامیثا ربع درم با آب یا قرفه یکنیم درم بماست یا شاخ گاو سوخته مثقالی بشراب یا مرنیم درم به بیضه نیمبخت یا
پوست سنگدان با آب سرد یا زرور دو درم با آب یا برگ گور یک مثقال با آب یا دوا از بجامع بطباشیر سورد یا تریاق کبیر نیم درم با آب سماق آب به یا افیون سه دانه
به نیم رطل لبن بقر یا کوکنار زنجبیل برابر با آب غساله برنج یا تخم ترب بریان یکنیم درم همچند عسل یا گل سرشوی بلعاب بهدانه یا حلبه مسحوقه پنج درم به ماست درم جغرات
یا خون ابل برشته مثقالی یا بیخ بادآورد یکدرم یا تخم لکاین یکدرم یا عظم قبرغه گوسفند سوخته یا حجر البقر با آب سوده یا حضض یا شه گل ارمنی نیم ماشه سائیده

یا کتہ افیون قرنفل برابر سائیده یا قند سیاه در کوکنار تر کرده سوخته سائیده نیم درم یا پوست انار مسحوق پانزده حبہ یا عفص مسحوق ده بیست حبہ یا عرق
گوگرد چهار سرخ نانخواه سه درم آمیخته یا عرق گوگرد بشیر گاو نوزائیده آمیخته یا جوارش زنجبیل یا جوارش طباشیر یا جوارش صندلین دهند دیگر برگ انجیر دشتی درم مانند غبار
سحق کرده بآب شبینه حل نموده صاف کرده نوشند جالس اسهال صفراوی و غیره دیگر خسته تمر هندی بریان ربع درم بحبوبات چکه دهند فرلیه اسهال پیچش و تپ
دیگر گل سرخ عفص هر یک شش بادیان و دارچینی یک گلقند سی آمیزند و یکدرم دهند دیگر مغز تخم عشر دهند فرلیه قی و پیچش دیگر جوز او بیخ سوده یک
پیاله خرد نوشند فرلیه اسهال بلغمی و دموی دیگر بیخ درخت بڑه تازه سائیده بآب غساله برنج و قند آمیخته دهند جالس اسهال الدم هم دیگر بادیان بجوان دو درم لطفل
دو اسکر و بلو بهیل بجوان اسکر و بلو و لطفل نیم اسکر و بلو گلقند او نس سائیده بدوا و نس آب آمیخته دهند فرلیه اسهال ضعف المعده دیگر پیه و خون ارنب دهند فرلیه
انواع اسهال و ذو سنطاریا دیگر زبل اسپ بآب حل کرده نوشند دیگر جغرات در خرقه بسته آویزند که تمام آب بچکد پس در آفتاب خشک کرده سائیده
یکنیم یا سه درم بآب بارد دهند چند روز و برنج بدال خورند جالس انواع اسهال دیگر فضه شش درم هفت بار ذهب پنج درم پنج بار آهن هفت درم نه بار در آتش
تفته در دو رطل گلاب سرد کنند پس هر روزه دوازده درم نوشند دیگر لحم القبر بسرکه پخته خورند دیگر افیون قدر کرسنه دهند حمول کنند دیگر کوکنار سائیده نیم درم صبح شام دهند
دیگر طبیخ ببول نوشند دیگر تیواج نیم مثقال نیلوفر مثقالی دهند دیگر خرمهره محرق درم عسل دو درم نمک سنگ قدری دهند و بالایش برنج بجغرات
خورند دیگر موچرس مرور پهلی برابر سائیده لطفل یک یا دو ماشه بمسکه آمیخته دهند برنج بملائی و جغرات خورند دیگر لفاح یک یا دو درم بدوغ دهند بانواع اسهال
حتی که اسهال الدم و بواسیر نافع **معجون قابض** در اسهال قوی بکار آید تخم خرفه بریان طباشیر گلنار گل مختوم تخم حماض هر یک چهار ماشه دانه سنبل مور
هر یک دو کندر یک افیون نیم بوزن عسل آمیزند اگر قوی تر خواهند صمغ عربی اقاقیا حضض اسبغول هر یک یک عصاره لحیۃ التیس کهربا ودع محرق هر یک دو اقماع
رمان تر قطونا بریان تخم ریحان بریان تخم مرو بریان بارتنگ بریان ریوند انفحه ارنب یا انفحه بزغاله هر یک سه آب برگ بارتنگ بیست معجون حیدرده عسل برابر دوا
افزایند شربتی نیم تا دو نیم درم **دهنیا یا چاک** فرلیه اسهال صفراوی و بلغمی و دموی و پیچش شکم و باهمی نیز توان داد کشنیز سعد زنجبیل نیتر بالا مغز بیل هر یک
شش درم کوفته سه حصه کرده یک حصه را شبی در دو رطل آب بپزند چهار درم بماند صاف کرده نوشند و ثقل را باز وقت شام جوشانده دهند و برنج تنها یا بدال
عدس و دال مونگ خورند اگر حمی نبود جغرات نیز گاه گاه همراه غذا دهند اگر سه روز کافی نبود سه روز دیگر دهند اگر اسهال قوی و مزمن باشند و بلکه سه هفته دهند
اگر حرارت و حمی بود یا اسهال الدم باشد زنجبیل موقوف کنند و برای حمی گلو افزایند و جهت اسهال الدم و بواسیر عوض زنجبیل گل دهاوه و لسان العصافیر کنند دیگر
پوست درخت انبه سائیده زیر ناف ضماد کنند فرلیه انواع اسهال دیگر پیه بز گداخته و بناف گذارند فوراً بند شود دیگر آمله با بکامه یا بدوغ ترش سائیده گرد
ناف حلقه مانند نهاده کنار ها بلند دارند و در وی شیره ادرک پر کنند بعد ساعتی تبدیل نمایند جالس اسهال مفرط فوراً دیگر کرفس سوده حمول کنند **قول**
بقراط کسانیکه شکم آنها در جوانی نرم بود در کبر سن خشک میشود و گفته کسیکه شکم او در جوانی نرم بود زود صحت یابد از کسیکه شکم او یابس باشد و در کبر سن صاحب شکم
نرم بعید میباشد از برء و گفته که اختلاف اسود هسر است و گفته اگر اسهال مثل آب بود بعده شود چون مرهم بد است و اگر باشد بائی رقیق پس شود غسالی بد است
و گفته اسهال سیاه منتن یا مثل دُرد بد است مگر که باشد در امراض سوداوی و گفته کسی را که مرض بلغمی باشد و آنرا اختلاف افتد خلاص یابد و گفته کسی را که
اسهال کهنه با سعال باشد به نمیشود و اگر دو سه روز دیگر با وی او ضربان پدید آید بهر گردد و کسی را که ضربان شدید در ساقها باشد و آنرا اختلاف افتد ضربان ساکن گردد

وگفته کسی که بول او بسیار شود و پیش از اختلاف نجات یابد و گفته اسهال که از آغاز سیاه باشد آثار انفجار ورم سرطانی و قرب موت بود و اسهال سیاه در آخر مرض
حاده آثار مرگ بود و اگر بعد از اعیا سالم و قوت باقی باشد خاصه که بویش ترش بود و زمین بجوشد و مگس گرد وی نگردد و اگر زمین نجوشد دفع فضلهٔ سوداوی امید شفا
بود و گفته اسهال پس از استسقا بد باشد خاصه استسقا که از ورم کبد بود و گفته اسهال که ناگاه پس از مرض پدید آید آثار قرب مرگ بود **قول صاحب**
کامل الصناعة اسهال که عقب دوای مسهل افتد اسلم و اسرع البرء است و اگر بعد مرض حاده متطاوله افتد قاتل باشد در اکثر **قول یهودی** اگر مبطون
نواق افتد بد است و بصاحب حمیٰ قاتل و گفته اگر اسهال بسبب ضعف ماسکه کبد باشد مثل ماء اللحم بود و اختلاف کبدی انبساست که یک دو روز بند شود تا کیلوس
جمع آید باز اختلاف شود **فائده** شخصی را اسهال شد و بدوا صحت نیافت و مرض ضعیف ساخت دو درم زرنباد بآب سوده خورد شفا یافت **فصل دوم**
در اسهال دموی و سحج و این دو نوع است **نوع اول در اسهال دموی که از افتتاح دهن عروق معا باشد** و این را ذوسنطاریای معوی
گویند - اگر سبب او افتتاح دهن عروق غلاظ باشد در هر قیام اول براز مختلط با خون برآید بعده غایط فقط آید و آثار بواسیر هیچ نباشد چون حکه و ثقل و وجع
مقعده و خروج خون بزرق و تقاطر قبل یا بعد براز غیر مختلط با غایط - و اگر سبب او افتتاح دهن عروق معای دقاق باشد - در هر قیام اول براز فقط برآید بعده
مختلط بخون و از آثار سحج چون وجع و مغص و خراطه هیچ نباشد و نیز از آثار قیام کبدی چون خروج خون بادوار متباعده و بودن خون غسالی یا خون محض وغیره که
از لوازم اوست و در ذوسنطاریای کبدی گفته شد هیچ پیدا نبود و فرق در ذوسنطاریای کبدی و معوی در اسهال کبدی گفته شد **علاج** اگر خون کثیر و قوت
مساعد باشد باسلیق زنند بعده رب سیب رب به قرص طباشیر قابض قرص کهربا شربت مورد شربت انجبار سفوف مقلیاثا دهند پوست انار گلنار گل ارمنی
برابر دو درم دهند گل ارمنی نیم درم بشربت مورد دهند و از غذا یک بلکه سه روز منع نمایند و بماء اللحم صفرت بیض لحم کبک قناعت کنند اگر نتوانند بچه گوسفند
صمغ یا شیده لحم تیهو بریان برب انار زرک سماق دهند انفحه ارنب از دانگی شروع کرده تا نیم درم رسانند مجمره سی بر شکم نهند و چهار ساعت نهاده دارند و اگر
سبب در معای غلاظ باشد گلنار گل سرخ بلوط هر یکدو درم جاورس مقشر کشک شعیر هر یک هفت درم جوشانده گل ارمنی دم الاخوین هر یک دو درم دهن ورد
هفت درم صفرت بیض ده عدد آمیخته یا گل ارمنی دم الاخوین دهن ورد صفرت بیض آب بارتنگ آمیخته حقنه کنند و دوای مخدر چون افیون استعمال نکنند که اسهال خطر
دارد خصوص کسی را که بغایت ضعیف بود و اگر ضرورت شود بتبدیل شیاف ابکار بر بندد و اگر بدین کار نبر آید و بشرب حاجت افتد تا که بچند و زعفران بیامیزند دهند **سفوف**
مقلیاثا اسبغول تخم خیره و تخم مرو تخم گل تخم حماض تخم خرفه تخم روف تخم کتان هر یکدو گل ارمنی طباشیر نشاسته صمغ عربی هر یک چهار کهربا یک تخمها بریان کنند
سوای اسبغول و مرو و تخم روف همه را سائیده بهم آمیزند شربتی سه درم بشربت مورد **نوع دوم در سحج** یعنی سطح امعا خراشیده شود و اسهال دم آرد **فائده**
اگر سحج در امعای علیا باشد وجع بالای ناف کرب غلبه عطش خروج خون و لزوجات شدید الاختلاط ببراز و قلت لبث دوا در امعا و خفت شدت اعراض حسب قرب
و بعد مکان سحج است از معده - و اگر در امعای سفلی باشد - وجع زیر ناف و خروج خون و خراطه قبل از براز و اگر ببراز مختلط برآید شدید الاختلاط نبود و گاه بود
که اول براز صرف بعده خون خراطه برآید مختلط یا نامختلط ببراز و تقدم خون و خراطه و تاخیر آن اختلاط و عدم اختلاط او ببراز بحسب وقوع سحج است در مواضع علو
یا سفل اجزای امعا - آثار خاصه سحج مستقیم آنست که باخون و خراطه و دسمه و شحم بسیار باشد و آثار سحج قولون و اعور آنست که باخون و خراطه و رطوبت لزج یا بود بغیر
دسمه **بدانکه** در سحج امعای علیا وجع شدید باشد و خراطه و قشر باریک مثل نخاله بود و این سحج بد تر است خاصه اگر در صائم بود زیرا که کثیر العروق و نزدیک تر

بکبد است واگر سحج در سفلی بود وجع بشدت نباشد و شحم غلیظ گاه گاه باشد و این اسلم است **قول جالینوس** اگر بعد وجع براز بمدت آید علت در دوام بود
واگر براز آمدنش قریب العهد بود در غلاظ وگفته اگر براز غیر مختلط بخراطه بود علت در معای قریبه بمقعد باشد واگر براز مختلط الوسط بود بخراطه علت در غلاظ بود
واگر شدید الاختلاط بود مرض در رقاق باشد **انتباه** اسهال صفراوی در یکهفته منجر بسحج میشود و در کمتر از دو هفته متقرح میسازد و آن را گاه گاه باشد که قرحه
غائر شود و معا را سوراخ کند و ثفل از راه سوراخ در شکم آید و جمع شود و باشد که از کثرت اجتماع عظم فاحش مانند استسقا در شکم پدید آید و این اکثر مهلک بود و دنیه خروج
چیزی شبیه به روغن از امعا دلیل هلاک بود و اسهال بلغمی در عرصه بیگاه احداث قرحه میکند و اسهال سوداوی در عرصه چهل روز یا زیاده موجب قرحه میگردد
قول جالینوس اگر امعا منخرق شود بمیرد **قول محمد** اگر در اختلاف مریض قطعه لحم از امعا برآید و قبل از اختلاف ثقل و تمدد در بطن باشد بدانند که امعا
او منخرق شد **قول بقراط** اگر قرحه در امعای اعفاج بود که غذا بعد مرور از معده به دو میرسد و اختلاف شبیه بالحم آید علامت موت است **فائده** اگر سبب انصباب
صفرا بود تقدم اسهال صفراوی و دیگر آثار صفرا وجع روده که سبب خطش در اول صفرا بخراطه مختلط برآید پس با خون خراطه ولزوجات **علاج** اگر صفرا در
انصباب بود اول برای انقطاع او آب غوره آب انگور آب انار آب سیب ترش آب به ترش دهند قرص سیه خورند واگر ماده در اعضای رئیسه باشد تنقیه آن مقدم
دارند باشیای مناسبه وتقویت آن عضو بیشتر کوشند حسب مزاج و بعد انقطاع سبب ... و لعاب بذر ریحان کرده و اشیای مغری دهند و حقنه حابسه نمایند
پس اگر سحج در امعای علیا بود مشروبات واگر در سفلی باشد حقنه سریع الاثر باشد پس اگر در امعای علیا بود و وجع در معده باشد تنقیه کنند اگر ضعف بود برای تقویت
دماغ مشک عنبر صندل یا رنگ و غیره بویند برای تقویت قلب شربت سیب شربت صندل مفرحات یاقوتی دهند بعد تقویت کبد معده نمایند اگر در معده غلطی باشد از بقیه اسهال دفع نمایند بسیار است که
سبب شفا ترک دوا بود وخاصه درین مرض حفظ قوت اعضا است خصوص قوت معده و امعا با غذیه کثیر القوت چون ماء اللحم وصفرت بیض نیمبرشت وغیره
باید که ادویه قابضه چون گلنار خرنوب مورد کزمازج وغیره کوفته صره بسته آب سیب یا آب به یا آب ساده جوشانند ولعاب بهدانه لعاب اسپغول آمیخته اندک
اندک نوشند و آواز خوش و سازهای ملائم و حکایات دلفریب و نظر در بساتین و جواهر و صورتهای خوش اسرع التاثیر است واگر سبب سحج باقی باشد اول باشیای
خفیفه چون مغز فلوس با آب کاسنی آب عنب الثعلب حل کرده اندکی زعفران و هلیله زرد آمیخته تنقیه کنند بعده رب به شربت لیمو سفوف مقلیاثا دهند اگر وابتدا
که اثر سحج ظاهر شود چهار درم صمغ عربی سائیده با آب بارد لت کنند که بقوام عسل آید خورند نفع کلی بخشد اگر وجع اشد در امعا بود چهار تخم هر یک درم با آب گرم لت
کرده روغن گل مثقالی آمیخته نوشند ریوند نیم درم با آب بادرنگ یا آب سیب ترش یا دوغ آهن تاب دهند عجیب است اگر عطش شدید بود شیره خرفه دهند سفوف
طین بشیر آهن تاب انفع اگر حمی باشد گل ارمنی صمغ عربی بماء الشعیر یا طباشیر رب به دهند واگر ممکن باشد دو یا سه چهار روز غذا ندهند بعده شیر تازه سنگ تاب یا
آهن تاب دهند پس خبز با سماق ترش تر کرده خورانند بعده قدری مرق لحم دجاج و بط به پیه میش طیار کرده دهند و مرق آن مفید واگر حمی نباشد کارع دهند
بقله حماض کرنب مسلوق نافع و لحوم مضر اند در سحج و اسهال دموی پس اگر ... بود لحم طیور مسک و پاچه بزغاله که با غوره آب لیمو ترش کرده باشند خورند دراج
عصافیر لحم بز ماده سیر که پخته دهند بیضه نیمبرشت پخته نشاسته بریان بشیر جریره ساخته مفید و از فواکه پرهیزند اگر خواهند سفرجل تفاح کمثری رمان حامض عنب کهنه
مع عجم نبق یا لیس دهند آب باران آب چشمه آب معدن نوشند اگر حمی حرارت نبود خمر قابض ممزوج بآب دهند اگر سحج در معای سفلی باشد شعیر مقشر برنج هر یک ده درم آب
کاسه جوشانند تصفیه نمایند اسفیداج کاغذ سوخته هر یک درم روغن گل دو درم صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر حرارت کثیر بود مورد خشخاش هر یک دو درم

سائیده بلعاب بارتنگ لعاب اسپغول آمیخته حقنه کنند چهار درم مقشر بیه گرده بریان سماق زرک لیمو خبز با آب غوره مرغ خورند برنج شعیر مقشر هر یک سی درم پیه
گرده بز نمک ده بیست درم گل سرخ ده درم آب سه رطل بپزند که شعیر مهرا شوند صاف کرده بیک رطل حقنه کنند اگر ادیب باشد دهن ورد نیم اوقیه افزایند
خرء الکلب ابیض بشیر حل کرده بپزند تنصیف یابد حقنه کنند شیر آبی که در او برنج پخته باشند آمیخته بپزند چون آب برود صمغ آمیخته حقنه کنند و هم خورند اسفنج بطبیخ مورد
بلوط عفص ترکرده بر مقعد کماد کنند تا حبس حقنه قوت دهد اگر سبب التصاق بلغم بالیه بورقی بر سطح امعا باشد و چون جدا شود همگی لزوجات وده را بکشد
و آن را منخرق سازد تقدم سهال بلغمی کثرت ریاح قراقر خروج براز با خراطه و خون و وجع ثقیل لازم غیر منتقل و اکثر بعد براز در کام افتد **علاج** تنقیه بشربت بزوری
هلیله سیاه مغز فلوس کنند بعده تخم ریحان بارتنگ تخم بادروج دهند شربت مورد مفید اگر قراقر باشد قرص گلنار دهند کمون کرده یا کشنیز بلوط همه بسرکه یکشب
ترکرده بریان نموده مثقالی بلعاب اسپغول دهند چاورس مقشر برنج بلوط جوشانده صفرت بیض دو عدد روغن گل دو نیم درم گل ارمنی اسفیداج کاغذ سوخته
دم الاخوین هر یک درم آمیخته حقنه کنند اگر وجع تیج قوی بود افیون قدر نیم نخود و قدری پیه بز افزایند - اگر سبب او سودای محترق لذاعه باشد پیچش دائمی شدت
کرب خروج سودا با خون و خراطه و براز و رنگ آن از سیاه شبیه بدُرد شراب باشد و درین گاه باشد که غشی افتد از شدت وجع و این سودا چون بر زمین رسد زمین
بجوش آید و مهلکست **علاج** بعد قطع سبب و منع انصباب تقویت سپرز کنند بدانچه در ضعف سپرز گذشت و از مولدات سودا پرهیزند بعده سفوف طین و برو
ملینه مناسبه دهند افیون قدری لشربت مورد یا قرص طباشیر بگلاب یا رب به دهند صمغ عربی گل ارمنی طباشیر اسپغول مقلو کهربا بشیره خرفه رُب به قدری
دهن ورد مفید مرغ برنج چاورس مقشر بسماق خورند تقلیل غذا نمایند و از ترشی منع کنند نشاسته صمغ عربی کثیرا گل ارمنی دم الاخوین سائیده بطبیخ ارز و صفرت
بیض آمیخته حقنه کنند - اگر سبب ثفل غلیظ خشن باشد - تقدم قبض شکم و اکل اشیای قابضه خروج ثفل یابس مختلط بخون **علاج** تلیین شکم بلعاب بهدانه لعاب
اسپغول شیره خیارین لعاب خطمی شربت بنفشه مغز فلوس کنند اما مسهل قوی ندهند و تا که امعا از ثفل مذکور بالتمام پاک نشود قابضات ندهند که مضرست بلکه مهلک
لیکن اگر امعا بالکل از ثفل یابس پاک شود و خون و خراطه همی آید قابضات استعمال توان کرد - اگر سبب او اکل ادویه چون زرنیخ نوشادر گچ و غیره باشد تقدم اکل
آن **علاج** قی کرده شیر تازه نوشند و حسو از نشاسته و مانند آن ساخته دهند - اگر سبب اکل ادویه مسهله باشد و این سهلست و در اکثر از چهار روز تجاوز نکند
اگر سوء تدبیر نرود **علاج** سفوف طین سفوف مقلیا دهند شیر آهن تاب دوغ ترش آهن تاب نوشند یا برنج خورند که انفع دواست **فائده جلیله** اسپغول تخم مرو
تخم ریحان تخم خرفه همه بریان صمغ عربی گل ارمنی برابر سه درم بشربت به ساده دهند اسپغول تخم خرفه تخم مرو بزرالورد بارتنگ تخم حماض تخم خطمی هر یک یک طباشیر
نشاسته صمغ عربی هر یک دو گل ارمنی هفت همه را بریان کرده پنج درم آب بارتنگ یا آب خرفه دهند اگر قوی تر خواهند قدری بزرالبنج یا افیون افزایند اگر حمی باشد
قرص طباشیر ممسک با آب حصرم آب تفاح دهند و وقت شب اسپغول دو درم با گل ارمنی و دهن ورد دهند قرص کهربا بطبیخ بیخ خطمی برای سحج و قرحه انفع ریوند
مفید برنج مغسول نشاسته بریان پخته او مقشر کوفته سویق شعیر در آب قدری شیر و خشخاش پخته خورند و این حب برای سحج انفعست حضض قنه افیون کندر
زعفران برابر بصفرت بیض قدر نخود حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب **قول رازی** نوعیست از اسهال الدم مثل دردی منتن که دردی زیت باشد و
مرار حاد که از سودا سوخته شده لیکن سودا با او نمی باشد چرا که چیزی که مثل دردست غلیظ و بدبو می بود و سودا رقیق می باشد و منتن نمی بود پس آن چه
که در کبد از حرارت و یبوست آن سوخته میگردد و اکثر در ابدان حار الامزجه که تعب بسیار کشند و در صیف و در کسی که احتمال بسیار کند علیل عطش بدید

می آید باید که مبردات قویه مدام بر کبد ضماد کنند آب پنج صبحی نوشند و مدام ماء الشعیر شربت خشخاش دهند و لک خفیف نمایند یدین را از بغل و حلیبین را از
پیغوله ران بندند که مبرد جگر و مقلل حدت کبد اند **قول لارزوریر** اسهال دموی از حدت اخلاط می باشد باید که مروارید ربع درم اسپغول درم آب دهند
یا ستیلا رو شود درم شربت سنجد اونس عرق خرفه که در و کتیرا نیم اسکروپلو جوش بوده آمیخته دهند قضیب اسپ دریائی درم بطبیخ کتیرا دهند قضیب گوزن نیم درم
بطبیخ گل لاله صبحی و وقت شب قبل از غذا دهند چهار روز منیک یا ابوت بعرق بارتنگ سوده دهند روغن مصطکی بر شکم مالند و گفته یا ستیلا کوترا اس
تین تورا و تیر یولو تین تورا گلابی تین تیج زردی و تین تیج راهیمائی تیس حب دیستر زینتی حب انتاسیداس سفوف دیستر زینتی سفوف کوترا آپورتو سفوف دیستی تیکیو
دیاپارتی قابض شربت هلیله شربت یا سیلو شربت رومانس ازیدا شربت مورد شربت لبه شربت دیورانتیس شربت روزاس سیکاس عرق تخمی عصارة
نوریتلا عصارة افیون قرص دیارودانو قرص طباشیر قرص کهربا کرد کیادیستر زینتی طبیخ سهلی طبیخ دیزنتیر یا طبیخ برانکو جالیادی کورنی دیاد و معجون تیسیکا
مار العسل مرکب نمک لبد نمک ساتورنو یا قوی جمینت دهند این همه مفید اند حسب سبب بکار برند و گفته در اسهال دموی کبدی گل ارمنی گل قبرسی گل
مختوم سفوف طین قرص طباشیر دهند و گفته گاهی تن گدازش گیرد و اسهال مثل زرداب آید و در کبد آفتی نباشد قرص طباشیر قرص کافور دهند صندل گلاب
بر کبد نهند تدبیر دق نمایند و گفته در سحج و اسهال الدم سفرجل از درون خالی کرده در دو ورق شمع ابیض پیچیده در باد گرم نهند پس اوراق دور نموده سفرجل
را خورند اگر در شکم سحج حمام در تها پر کرده کباب کرده خورند همین عمل کند کتیرا درم جوز بویه بسد هر یک نیم درم سائیده نصفی صبح نصفی شام همراه بیضه نیمبرشت دهند و در
نسخه جامی جوز بویه و بسد جو و نمک بریان نوشته روغن مصطکی روغن مرزنجوش بر شکم مالیده برگ مورد پوست انار گلنار اسهل کنند مصطکی گل ارمنی گل مختوم
هر که یا بشد سائیده پاشند گل ارمنی درم کندر نیم اونس مصطکی دم الاخوین مومیائی هر یک دو درم به بیاض بیض سرشته زیر ناف ضماد کنند نسیج عنکبوت سه اونس
به بیاض بیض سرشته بر ناف ضماد کردن در حبس خون و التحام قروح اقوی است و گفته اگر با سحج حرارت شدید بود خرقه با شیر آهن تاب تر کرده بر شکم نهند سبوس سرکه پخته
گذارند حقنه بشیر آهن تاب نمایند و گفته اگر بکسی وجه به نشود زریخ درم تم ورد آمیخته بر شکم نهند که برای سحج مزمن انفعست روغن بلسان چند قطره دادن
و نجون تازه بر یا دم حمام حقنه کردن عجیب حب احمر و قرص تر و رسفید و گفته اگر جرح بسبب سودا باشد بدست اول برای تنقیه تمرهندی نیم اونس هلیله دو درم در آب
جوشانده صاف کرده ریوند یکنیم درم صندل زرد نیم اسکروپلو انداخته جوشی داده صاف نموده شربت ورد اونس آمیخته دهند یا سنبل ده درم هلیله پنج درم زبیب
بیدانه دو اونس آب بیست چهار اونس جوشانند سومی برود صاف نموده قند هر درم دارچینی نیم درم آمیخته موافق طبع دهند و گاهی ایمی تیکو خفیفه بکار برند و باشربه
مناسبه صفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند و برای به کردن زخم پیه بز اونس بشیر آهن یا سنگ تاب آمیخته حقنه کنند یا پنج شانه بشیر جوشانده حقنه کنند که مصفی
زخم و مسکن جعیست اگر زمتین افزاید بهتر با ماء الشعیر ده اونس بیاض بیض لت کرده عدد صمغ عربی پیه بز هر یک نیم اونس دهن ورد دو اونس گل ارمنی کتیرا هر یک
درم آمیخته حقنه کنند و برای حبس اقاقیا دم الاخوین سنگجراحت گل ارمنی گل مختوم قرص کهربا هر یک دو درم در آب آمیخته حقنه کنند شیر با شیر گاو نوشند اگر حمی
نباشد شیر با آهن تاب سه اونس برگ بارتنگ گلقند هر یک اونس آمیخته دهند آرد جو مصفی به بیاض بیض سرشته در تنور بزانده ریزه کرده بشیر تر نموده هر روز
پنج قاشق دهند با ماء الشعیر بشکر دهند که این همه مصفی و مبرد اند پوست نارنج سیزده عدد آب هشت لیبر جوشانده نوشند وقتیکه شکم اندکی بند شود برای تقویت معده
شربت فودنج شربت مرزنجوش دهند بسکوت سه بار بسرکه تر و خشک کرده از وی حریره پخته خورند گل ارمنی بمرق مرغ آمیخته یا دم الاخوین دو نیم درم بصفرت بیض

آمیخته دهند **حب احمر** افیون پنج شنگرف دو نیم تکار بریان بگنیم قدر ماش حبوب بندند اگر اسهال شب زیاده شود بعسل و اگر بروز زیاده شود بآب لیمو حبت بنهند شربتی یک تا چهار حب بآب کوکنار مزلیه بواسیر و کثرت طمث و بدوغ مزلیه اسهال الدم و ذوسنطاریا و سحج اگرچه امید منقطع باشد **قرص نبر و ر** مورد انیسون بادیان نانخواه تخم کرفس نبر البنج ابیض دو دو هر یک ده افیون شش تخم ریحانی قرص سازند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی نیم درم بمائعات مناسبه برای اسهال و قروح امعا و قیام دم و مغص شدید و زحیر و ریاح بواسیر و خون بواسیر و نزف طمث متواتر و بیوقت و عدم هضم غذا در معده نافع **قول حکیم علی گیلانی** طفلی اول اول بسبب اکل ادویه مسهله اسهال دموی اشد پدید آمد بنیلوفر بنفشه خمیره بنفشه عناب لعاب بزور اربعه علاج کردم و گاهی که قابض میدادم آن زمرض اشتداد میکرد آخر بلعاب بزور اکتفا کردم و در آخر بزور را بریان کرده بلعاب میدادم غذا دوغ بقدری برنج بود شفا یافت و گفته افیونی را چون اسهال عارض شود اطبا از معالجه او عاجز میشوند و من چند علاج برای این تجویز کرده ام چنانچه زنی هر روز زیاده از پنج درم افیون میخورد آن را اسهال الدم پیدا شد و قبل از آن بچند سال تریاق کبیر بسیار بسبب خطای طبیب خورده بود چون تفحص حال کردم حدت و لذع اخلاط در تن یافتم شیره تخم خیارین با سبغول دادم در روز دو سه دفعه صحت یافت مردی هر روز زیاده از ده درم افیون میخورد آن را اسهال الدم پدید آمد چندی بر آن بگذشت و ضعیف شد و سوزش عطش عسر بول داشت شیره تخم خیارین و سبغول دو نوبت دادم تخفیف شد نوبت سوم قرص کافور درم از دو درم و در نوبت دیگر قرص مذکور دو درم کردم به گردید و روز اول علاج ثلث افیون معتاد کم کردم و بعد ثلث باقی امر برای خوردن دادم و بعد هفته فرمودم که بدستور سابق بخورد و افیونی که افیون هندی بخورد و آن را اسهال پدید آید با افیون مصری تدارک کنند و گفته مردی افیونی را اسهال مع زحیر مقعد بود و ورم نزد انفجار رسیده وقت فصد نبود و احتباس ثفل هم بود و ضعف و عطش کاذب داشت گاوزبان بادرنجبویه بنفشه پوست خطمی عناب جوشانده خمیره بنفشه قرص کافور بگلاب حل کرده بطبیخ مذکور دادم اگرچه چند قطعه معا اثنا عشر جدا شده ریخته بود اما عوارض رفع شدند جراحت پاک گردید و صحت یافت و گفته که اهلیله کابلی در ماد گرم نهند چون بریان شود پوست او هفت مثقال گرفته شب در آب تر کنند و صباح دو سه جوش داده باب دهند پس ابالیده صاف کرده نوشند رافع اسهال است که در وی ماده محترقه و صدید متکلف و خون فاسد باشد و گفته اگر بهدانه دو نیم درم بریان کرده لعاب برآورده تخم ریحان صندل هر یک مثقالی در وی انداخته دهند حابس اسهال معائیست غرض درین و در جمیع اسهال آنست که ملاحظه کنند که حدت و لذع در اخلاط است یا نه اگر باشد شیره خیارین عجیب النفع بود و الا معجون قابض و سفوف قابض دهند **قول ثابت بن قره** بعضی اطبا گل ارمنی یک رطل در سکره و نیم میخورانند اندک اندک و نفع میدهد و گفته شخصی را خون جاری شد و هیچ علاج فائده نکرد و دوائی که در وی صمغ سماق بود و شیر بود دادم غذا محیض کردم صحت یافت **قول رازی** گاهی در قرحه امعا آکله و قروح عفنه می افتد و قیح و مده می برآید سبب او حرارت مفرط است در وی و ضرورست درینجا از ادویه حاره محرقه که تخفیف کند و قائم مقام کی باشد و گفته حقنه از تیبیخ ننمایند الا وقت ضرورت و طول مرض **قول جالینوس** اگر قروح در غلاظ بود حاجت زیاده بحقنه نباشد و اگر در دقاق بود احتیاج بادویه می افتد بوجهین بسبب بعد آن از فم و مقعد و گفته در سحج غذا اندک دهند و خبز که آرد او بآب و سرکه خمیر بود و بیضه مسلوق بآب و خل و سماق خورند و گفته درین مرض حقنه باشیای لاذعه کنند چون وجع پدید آید شحم مغز و پیه بط و غیره با دام حقنه کنند و گفته شخصی را قروح امعا بود خبز بعسل میخورانید و آب در آن و نرکتر میداد بجهت تکثیر در غذا مینمود و روز دیگر حقنه بنمک آب نیمگرم میکرد پس از آن بدوای قوی لاذعه حقنه میساخت پس کسی که احتمال آن میکرد صحت مییافت و کسی که احتمال نمیداشت غش کرده میمرد **قول یهودی** بزور که بعناب

قروح امعا دهند باید که با آب بارد دهند **قول شاهر** حقنه زرنیخ نمایند مگر بعد از آنکه تمام خون رفته باشد و اختلاف بده باشد **قول ابن سرافیون** لائق نیست که بعلاج قروح مشغول شوند و از تدبیر اختلاف غافل باشند چرا که خطاست بلکه لازم که بسوی هر دو متوجه بوند **قول رازی** در اسهال الدم فرمن امتناع از طعام بد است و اگر مع حمی باشد بدتر **قول جوان کورو** و **سیح** اگر بسبب دم باشد فصد کنند اگر بسبب صفرا بود دکین تبلیو یا کو ابیند کتیرا دهند اگر گیر و شربت بوند طبیله بعد تنقیه نمایند اگر بسبب بلغم بود و بقوع غاریقون با ایارج کابلی شربت رد داوقس آمیخته دهند اگر بسبب سودا باشد و نقوع هلیله سیاه شربت رد دو اوقس آمیخته دهند و بعد تنقیه تام برای تصفیه قروح اگر در امعای علیا باشد ماء الشعیر تنها یا بماء العسل آمیخته یا شیر تازه گرم کرده دهند و بعد تنقیه طبیخ کته یا طبیخ شاخ گوزن مدام نوشند سیبو مدقوق روزی لبسر که تند تر کرده یکنیم یا دو اسکرپلو دهند سه چهار روز که حابس است از ماه آگستو تا ستمبر آهو را شکار کرده انثیین او بیاورده خشک کرده سائیده یکدرم تمرد سه چهار روز خون خرگوش یکدرم بمرق مرغ یا بطبیخ کتیرا دهند پنج شش دفعه اسلیم دست آست دو سه دفعه زنند ضماد مهره بطبیخ کبید گذارند همه روز دار چینی آرد باقلا و بلوط خورند بیفته نیمچت عدد کنند ز ذکر پوست بلوط هر یک نیمدرم آمیخته دهند و سه روز دو یا سه چهار روز که در کار او بستر نیستی دو درم بطبیخ کتیرا آمیخته مدام نوشند خوشه انگور یا پوست بلوط سائیده دهند و اگر در امعای سفلی بود طبیخ شعیر یک تشر رطل عسل گلابی یکنیم اوقس شکر سفید دو اوقس صفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند چند بار یا در طبیخ شعیر و سبوس غافث و بارتنگ شکر و صفرت بیض آمیخته حقنه کنند اگر ماده رطوبی و حاده باشد صفرت بیض دو عدد و شکر سفید دو اوقس بماء العسل آمیخته حقنه کنند اگر وجع باشد آب بارتنگ شکر هر یک دو اوقس صفرت بیض دو عدد یا شیر گاو یا شیر گوسفند آمیخته حقنه کنند و بعد تصفیه شعیر بریان کتیرا جوشانده صاف کرده دم الاخوین نیمدرم صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر ماده بلغمی باشد برنج بریان جوشانده صاف کرده ثلث رطل کنند جوز و هر یک درم شکر سفید بیشتی آمیخته حقنه کنند سماق لبسر که تند جوشانده انکباب بمقعد دهند طلا ایون لبسر که تر کرده بخور بمقعد رسانند روغن مصطکی که در وی قرنفل بود بر شکم مالند حی العالم سائیده بر کف پا و ضلع کبد ضماد کنند شخصی وجع شکم داشت تریاق کتاب شکم ضماد کرده و پدید نیز گرم گرم نهادند خرقه کتان خام بشیر و جوشانید آلوده گذاشتند و یک غلوله آرد گندم در پیه گوزن بریان کرده خورانیدند حقنه از بیاض بیض و عرق بارتنگ و شیر زن نمودند صحت شد اگر کافی نبود ماء الجبن بزی یا ماء الجبن بقری دو و آب آهک یک آمیخته در روز دو بار حقنه نمایند عرق دیر تیریکاس سه اوقس ماء الجبن بزی یا شیر او باشش اوقس آمیخته حقنه کنند آب برگ بارتنگ و مرغ و شکر سفید آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود حب بزر تیر یا چهار اسکرپلو دهند ده دوازده روز آخر آبزن آب بارد در وقت سرد کنند اگر بعد تنقیه حرارت و حدت امعا معلوم شود شیر جوشی خفیف داده دهند اگر کافی نبود مغز بسل لادن قیوی دهند و بعد تنقیه بر چه تخم تمیخت و خرطیبه تر کرده بر و صندلین دار چینی مسحوق پاشیده بر معده گذارند یهی سائیده پودینه افسنتین سکوت تخم طیبه تر کرده دار چینی مسحوق دیار و باتیکو رز اده و آمیخته بر معده گذارند خرقه کتان تخم طیبه که در وی گل سرخ مورد پودینه افسنتین پوست انار جوز سرو جوش بود آلوده گرم گرم بر معده و شکم نهند چون سرد شود تبدیل نمایند و سیاز عند اسریع الهضم و اندک خورند و بعد ساعتی از غذا آب نوشند اندک و در حقنه نمک و روغن نیندازند **قول جالینوس** اگر در اسهال دموی یا ثقیلی با تقی الدم رفته اطراف سرد شوند و لون چهره زرد گردد و شکم نفخ کند و نبض ساقط شود بدانند که چیزی از خون در شکم منعقد شد باید که تدبیر او کنند و گفته اسهال الدم اکثر از صفرا میباشد چرا که مرار او در امعا اکثر است پس **سیح** سکند آنرا **قرص** نزلیه انواع اسهال الدم گل سرخ شهدانج گلنار گل ارمنی سماق صمغ عربی افیون برابر بلعاب کتیرا و گلنار قرص سازند **قرص** کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حماض گل سرخ صندل سفید زرک بیدانه شاخ گوزن سوخته ودع سوخته مرجان کهربا برابر با آب قرص سازند شربتی یک

تا دو درم **قرص بسد** دارچینی نیم بسد صمغ عربی هر یک یک کندر گلنار اقاقیا هر یک چهار به بیاض بیض قرص سازند شربتی درم مزلیه اسهال الدم و قذف الدم
قرص حماض صمغ عربی نشاسته طباشیر هر یک دو گل سرخ تخم حماض هر یک پنج بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی مثقالی مزلیه اسهال الدم **قرص انجبار**
بیخ انجبار چهار گل سرخ صمغ عربی کهربا تخم خرفه هر یک سه گلنار گل ارمنی بسد نشاسته طباشیر رب سوس هر یک دو اقاقیا یک نیم بآب مورد قرص سازند
شربتی مثقالی مزلیه اسهال الدم و قی الدم و حیض **حب** حابس اسهال الدم افیون عفص کهربا برابر بآب صمغ حبوب بندند شربتی دو دانگ **سفوف** گل ارمنی
گل مختوم هر یک یک صمغ عربی کتیرا هر یک دو مغز سماق تخم حماض تخم خرفه هر یک سه گلنار گل سرخ گل بنفشه هر یک چهار مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش هر یک
پنج شربتی درم و دو دانگ بلتانی قرفه سائیده نیم درم بآب دهند **دیگر** موچرس مرو طین برابر سائیده لطفل ربع یا نیم درم بمسکه آمیخته دهند بیخ بلالی و جغرات
خورند **دیگر** قرص شادنج دهند **دیگر** شاخ گوزن سوخته کتیرا برابر سائیده دو نیم درم دهند **دیگر** خون ابل برشته مثقالی خورند **دیگر** سنگ جراحت درم بدوغ
گاو دهند **دیگر** حضض درم خورند **دیگر** بیخ گولر بآب سوده نوشند **دیگر** اتیس سعد نیتر بالا زنجبیل کشنیز مغز بیل تیواج برابر **کوفته** سه درم در ده رطل
آب بپزند بعد ربع رطل ماند صاف کرده نوشند **دیگر** ریوند نیم یا یک درم در آن قدر آب که در همه روز نوشند جوشانند و نوشند **دیگر** رال سفید یک تا یک نیم درم
بجغرات دهند مزلیه اسهال الدم و بواسیر و حیض **دیگر** از خر تخم جوشانند چون دو حصه خشک شود نوشند **دیگر** انجیر تازه انجبار که جوشانده یک پیاله خورد
نوشند **دیگر** بیخ یاول بآب سائیده غلوله بسته در خمیر گرفته در آتش نرانده آتش فشرده بعسل یا قند آمیخته دهند حابس اسهال دموی **حب** حابس انواع
اسهال دموی باشد یا غیر دموی ست پوست بیرون پسته ست مغز بیل ست حب الآس ست هیل ست پوست طباشیر هر یک دو گل ارمنی دم الاخوین
ستة ملکی هر یک یک نیم ست عفص ست انار خام ست پهلی ببول هر یک یک آب کوکنار خام مع تخم تیار حل کرده حبوب قدر ماش بندند شربتی دو حب **شخصی** را اسهال
مع پیچش و [illegible] معده و سوء هضم و نفع نشد زنجبیل دوازده دانه فلفل کوکنار هر یک دو آب شیره برآورده بآتش منعقد ساخته ربع
درم دادند دیگر روز نفع کرد و زنی اسهال داشت و امید حیات منقطع بود و زنی دیگر از چهار ماه اسهال الدم خونی داشت دو اسود تهی کرد افیون طباشیر سفید
گلنار اقاقیا گل سرخ مورد سماق بآب صمغ قدر نبق وشتی حب بسته یک حب داد صحت شد **دیگر** عنکبوت نیها و آن کرمیست که نیمه اندام او
ماهی و نیمه بصورت انسان ست آویزند حابس اسهال الدم و اگر قدری سوده دهند نفع کند **دیگر** بولو یا تمر هندی هر یک عدد دلت کرده دهند بیخ
بجغرات خورند مزلیه اسهال دموی و طفل اندک دهند **دیگر** ترپات کبیر نیم مثقال بآب سماق آب به دهند **دیگر** مرو نیم درم به بهفته نیم بست دهند **دیگر** پوست نارنج
یابس یک نیم درم بآب گرم دهند **دیگر** آمله قند برابر سائیده هر روز چند درم بآب گرم دهند **دیگر** بلیله بریان شکر سائیده نیم درم دهند مزلیه پیچش دموی
دیگر زنجبیل بادیان کوکنار برابر نیم بریان کرده سائیده یک درم بقند سیاه و روغن آمیخته دهند مزلیه پیچش دموی **دیگر** بیخ خطمی سه درم بهدانه دو نیم درم لعاب
برآورده دهن او ربع درم آمیخته نوشند مزلیه پیچش **دیگر** کشنیز زیره سفید بادیان هر یک دو نیم درم بآب سائیده یا شب تر کرده صبح سائیده پخته نوشند
مزلیه اسهال دموی و پیچش **دیگر** اقاقیا نیم یا دو درم دهند یا حقنه نمایند و ضماد کنند مزلیه سحج و اسهال الدم **دیگر** شمع بدهن ورد گداخته نوشند یا حقنه کنند
مدمل ریش روده **فصل سوم در اسهال المده** سبب وی ریاده ورم معاست که پخته سر کند یا سحج معاست که قرحه گردد و اکثر در امعای غلاظ افتد
و این اسلم باشد و در امعای دقاق کمتر افتد و اگر افتد مهلک بود خصوص در صائم **تقدم** ورم یا وجود سحج و دیگر آثار مختصه آنها و خروج ریم بیش از **علاج** او

برای جلا سماق ازرپوست انار عدس شعیر نیم کوفته جوشانده صاف نموده اندکی آب مطفی آمیخته حقنه کنند و اگر مدمن باشد و دلالت بر تاکل تعفن دارد
درین صورت آرد عدس شعیر جوشانده صاف کرده قرص زرنیخ نیم درم اگر تعفن اندک باشد آمیخته حقنه کنند اگر نتن زیاده بود دو قرص یک درم کنند و بعد تصفیه از چرک
صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ سوخته سائیده بشیره بارتنگ شیرهٔ خرفه آمیخته حقنه کنند اما باید که در ابتدا هرگز بکار نبرند و کذا اگر اسهال
دموی و صفراوی بود و باب لعل نیارند مگر وقتیکه ماده غلیظ و بلغم و انچه بر آید چرک باشد بکار برند اگر از استعمال او لذع شدید پدید آید بروغن گل حقنه کنند و اگر
لذع نیارد دگر حقنه کنند و اگر مریض تحمل کردن نتواند اول قدری مخدر دهند پس لعل آرند و عقب حقنهٔ زرنیخ گل ارمنی صمغ عربی بشیرهٔ خرفه آمیخته حقنه کنند
فائده شرب العسل و شربت نبات و ایارج فیقرا برای غسل قرحه و انبات لحم مفید چند بار نوشند و دوغ و شیر آهن یا سنگ تاب انفع و اگر حاجت بغذا
زیاده باشد آرد جو که با سبوس بود و شیره کشیده با شیر پخته نبات آمیخته دهند یا پیچهٔ گوسفند بصمغ عربی مفید و آنجا که سبب خروج مده تیج باشد و هنوز سبب تیج
منقطع نگشته باید که اول انقطاع سبب کنند بدانچه در موضع او مذکور است بعده در تلطف مده و قرحه رود و ده. توجه نمایند **قرص زرنیخ** زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر
یک سه اوقیه آهک آب ندیده نیم رطل قرطاس محرق اوقیه اقاقیا چهار اوقیه عصارهٔ لحیة التیس دو اوقیه سائیده بآب بارتنگ قرص ساخته و در سایه خشک کنند
رامک عفص سبز پوست انار شیرین زاج سیاه صمغ عربی کوفته بآب مورد قرص سازند **فصل چهارم در زحیر** و علت دجاجیه نیز گویند و آن حرکت مستقیمه
است برای دفع فضله بر سبیل اضطرار که در ترک او اختیار نباشد و بر نمی آید با او مگر رطوبت مخاطیه قلیل المقدار و باشد که مختلط بخون آید بوجع کثیر اگر بسبب ورم و...
شور لذاعه بر مستقیم باشد نفخ قراقر قلت عطش سوزش مقعد و خروج رطوبت مذکور با رطوبت مخاطیه **علاج** تخم ریحان اسپغول بشربت مورد دهند سفوف جوز با آب
نیم گرم خورند اگر تقاضا غالب بود و چیزی بر نیاید و الم باشد گوگرد بیه بز کوفته بخورش مقعد سازند روغن کتان بر مقعد مالیده در طبیخ بابونه بنفشه قیصوم گل سرخ
اکلیل مرزنجوش برگ کرنب شبت نشینند سعد انیسون هر یک مثقالی کوفته شیان و زباب ترکرده آتش مثلث آمیخته نوشند شیافه زحیر بردارند تخم کتان آب مورد
بروغن بابونه یا روغن ناردین آمیخته بر سر مقعد مالند حمام بر نهار نمایند بچه کبوتر مرغ عصافیر بریان نخود خورند **سفوف جوز** مغز جوز بریان سه ماشه و یک کندر
نیم شربتی چهار و نیم درم زلهٔ اسهال بلغمی **شافه زحیر** زعفران حضض افیون کندر برابر گل ارمنی صدف محرق اقاقیا گلنار برابر بآب بارتنگ یا آب خرفه
شافه سازند یا کندر مر زعفران تخم شبت برابر شافه کنند **قول جوان کورو** عسل گلابی نیم اوقیه بطبیخ بچهٔ مرغ و سبوس گندم که جیا یارشته باشند با ماء العسل
آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود مسهل که مقوی دل و مفرح باشد دهند اگر کفایت نکند سال و تیر بود در مرق مرغ سه اوقیه آمیخته دهند حلبه کتان بیخ خطمی بابونه
برگ کرنب هر یک مشتی جوشانده انکباب کنند و بهمین آبزن نمایند و اگر طفل یا ضعیف بود که نشستن نتواند خرقه آلوده بر مقعد گذارند اگر کافی نبود قنه مورد بخور نمایند
روغن معصفر قطرهٔ برق دنبه آمیخته حقنه کنند بخور کندر زال مصطکی بمقعد رسانند سبوس بخرقهٔ کتان بسته بسرکه و خمر که مساوی بود جوشانده بمقعد نهند چون
سرد شود دیگر گذارند اگر بسبب صفرا باشد سوزش مقعد و وجع عطش کرب استراحت تا بسر و خروج صفرا بخراطه و خون **علاج** یکدو روز از طعام باز دارند که
این علاج انواع زحیرات اسپغول بدهن لوز یا دهن ورد چرب کرده بشربت بیدانه دهند اگر حمی نبود به شیر سنگ تاب دهند کشک یا شیرهٔ آرد گندم گل ارمنی یا لعاب
بآب به یا بشیرهٔ خرفه دهند اگر وجع و حرارت اشد بود گل ارمنی اسفیداج شادنج بآب بارتنگ آب خرفه سفیدی بیض و قدری سرکه آمیخته حقنه کنند شافهٔ زحیر
و حمول زحیر بردارند و بطبیخ مورد عفص گلنار استنجا کنند و بطبیخ عدس سماق عنب الثعلب آبزن نمایند عدس گل سرخ بدهن ورد و زیر ناف طلا نمایند اگر

حرقت شدید در مقعد بود آنجا هم طلا سازند اسفنج بروغن مورد و روغن گل آلوده تکمید مقعد کنند گاهی سرکه نیز آمیزند صمغ عربی قدری بدو اوقیه آب خرفه یا لعاب بهدانه
لعاب بیخ خطمی هندی مورد پوست انار اقاقیا گلنار بماء الشعیر آمیخته حقنه کنند اگر مرض صعب باشد گل ارمنی افزایند کرنب مسلوق بدهن ورد و صفرت بیض آمیخته ضماد کنند
خبز بشیر تازه تر کرده مسوا ارزن جاورس ارز ساخته مرغ بسماق خورند **حمول** زحیر مزمن صمغ عربی اسفیداج بصفرت بیض و دهن ورد آمیخته خرقه آلوده
بردارند **قول جوان کورو** حقنه لاواتیوس حقنه کنند یا گلقند بشیر خر حل کرده حقنه نمایند. شخصی را وجع بشدت بود صمغ لیمو ترش در مقعد نهاد به شد
اگر کافی نبود اکوابیند یکتا سه اونس پاکین تلیلویبیت دانه بچهار اونس مرق مرغ حل کرده دهند اگر نگیرد شربت ریوند شربت هلیله سه چهار بار تنقیه کنند اگر
مریض جوان باشد باب بارد آبزن کنند بعد فصد بشیر خر یا بشیر بز زرقه نمایند در روز چند بار و فتیله به بیاض بیض و گلاب اسفیداج آلوده در مقعد نهند اگر بسبب
ورم گرم مستقیمه باشد احساس ثقل و وجع و ضربان در اسفل که موضع مستقیم است و باشد که از شدت ورم تب و عسر بول پدید آید **علاج** باسلیق زنند اگر مانعی بود
زیر کمر حجامت کنند قی نمایند تقلیل غذا سازند و اطفای خون باشیای مناسبه کنند بعد تسکین بریزش ماده بطبیخ خطمی خبازی حلبه کتان برگ کرنب بابونه بنفشه
آبزن حقنه کنند و بر مقعد و شکم نطول نمایند آب عنب الثعلب روغن گل طلا نمایند اگر حرارت باشد صندلین کافور آب کاسنی طلا کنند مردارسنگ بصفرت بیض
دهن ورد آمیخته بر مقعد گذارند بنفشه نیلوفر برگ کاکنج عنب الثعلب برگ اسپغول برابر باب پخته روغن نیلوفر یا روغن گل آمیخته بر مقعد ضماد کنند اگر تحلیل نشود و رو
بجمع نهد حلبه اکلیل برگ کرنب پخته بصل پخته سائیده قدری مقل آمیخته بر مقعد نهند تا بر نضج یاری دهد پس اگر از خود شگافد فبها الا شافه منفجره بردارند چون سر کند
تدبیر اسهال المده نمایند از تنقیه و اندمال باقی تدبیر ورم رود ده در قولنج آید **قول جوان کورو** فصد مکرر کنند حقنه آمیز دو نمایند اکوانیتو روز او دعیا اکوانیتو
گل لاله بر مقعد گذارند براده آهن گرم کرده بر و سرکه تند انداخته بخارش بمقعد رسانند. اگر بسبب حبس فضله یابس در امعای قاق باشد ثقل شکم دوام وجع و
مغص خروج ثفل یابس قلیل المقدار مع خراطه همچون نخود و تقدم اکل اغذیه یابسه **علاج** اخراج ثفل یابس بحقنه نرم یا شربت بنفشه شیرخشت تمرهندی مغز فلوس
روغن بادام کنند و باشد که شرب آب گرم تنها از دیگر تدابیر مستغنی سازد و چون وجع ساکن شود مرغ نخود آب خورند **فائده** گاه باشد که بسبب خروج رطوبت و خراطه
طبیب اسهال پندارد و حابسات دهد پس باعث هلاک مریض گردد پس تا که تحقیق سبب نکند از قابضات پرهیز لازم و این قسم از زحیر کاذب گویند و باقی را صادق
و شناخت این باین وجه است که اسپغول دو سه درم بمریض دهند اگر برابر برآید صادق و اگر در شکم مانده نه برآید کاذب **قول لازروبیر** اول تلیین طبع کنند
بعده در هر دو قسم اسپغول بریان بروغن گل چرب کرده دهند سبوس بسرکه پخته بر مقعد کماد کنند مصطکی در مکند دود اسکرو بلو برگ مورد کتیم ر اونس ورق گل
بخور بمقعد رسانند **قول جوان کورو** روغن زرد تازه اونس روغن بنفشه دو اونس شربت بنفشه سه اونس بطبیخ گاوزبان آلو خطمی انجره آمیخته حقنه کنند
چند بار. اگر بسبب وصول برودت مفرط بمقعد باشد تقدم جلوس بر سنگ سرد یا در آب یا در برف یا وصول هوای بارد و انتفاع از مواضع حار و آبگرم **علاج**
حب الرشاد بریان نانخواه دو درم صبحی باب گرم دهند حرف ابیض مقلو اسپغول مقلو اسهل مقلو هر یک دو کمون تخم گندنا تخم شبت تخم کرفس خشخاش نر
هر یک دو نیم افیون نیم سائیده دو درم دهند و لعبان دو دانق کافیست و آبزن و سبوس کماد کنند بر آجر گرم نشینند روغن گل روغن بابونه روغن قسط گرم
کرده مالند بطبیخ بابونه شبت عنب الثعلب اکلیل آبزن کنند حقنه زعفران کندر دم الاخوین هر یک یک سند دس افیون هر یک نیم سائیده بصفرت بیض شاف
ساخته بردارند زنجبیل یک یا دو درم بیک سکوره آب آمیخته پزند چون غلیظ شود قدری نمک افزوده حبوب بسته بروغن گل چرب نموده خورند در سه دو

صحت شود نخود بریان مقشر شکر برابر یک کف دهند یا بهی بردو یار سفید زنجبیل بادیان شعر سیل هر یک دو قند سه سائیده روز اول دو روز دوم سه روز سوم
چهار درم با آب دهند **قول جوان کوره** و حلبه بومادران پودینه کتان در خمر نگین نرانده و خریطه کتان پر کرده نیم گرم بر مقعد نشنند بطبیخ بومادران عود [illegible]
کنند اسفنج بخمر نگین [illegible] تر کرده دانیسون و [illegible] حلبه سعوط پاشیده بر مقعد نهند روغن بومادران و روغن سداب و روغن خطاطیف پالند اگر مقعد مستقیم به سبب خشونت ثفل
یابس یا بسبب جلوس بالای چیزی سخت چنانچه در سواری اذیت یابند و بدان سبب زحیر پیدا آید تقدم آن **علاج** قیروطی از موم و روغن بابونه مقل ساخته مالند
بروغن کنجد زیت حقنه کنند صفرت بیض بروغن گل آمیخته حمول نمایند اگر بسبب اکل حموضات و خلوی معده امعا باشد **علاج** جلاب خام صفرت بیض
نیم پخت صمغ عربی گل ارمنی دهند **قول جوان کوره** و اگر بسبب سنگ مثانه باشد آثار آن **علاج** مقی دهند و فصد کنند و نشین [illegible] در آبی مسعوط
نیم درم به نیم رطل طبیخ ابوت یا طبیخ [illegible] یا طبیخ کوکنار سرخ یا طبیخ بادروج [illegible] چهار چهار ساعت دهند اگر نشین [illegible] باشد [illegible] یک درم بقدر دهند اگر
نیفتد [illegible] اگر بسبب [illegible] می بود حس البصر و لمس معلوم شود **علاج** روغن گل با مغز بیض سفیداج آمیخته فتیله آلوده در مقعد نهند
برگ زیتون در [illegible] کتان پر کرده [illegible] بر مقعد نهند و بشیر زرقه نمایند اگر بسبب حرارت او عیه [illegible] تا شود حرقت بول حساس حرارت
در مقعد **علاج** نان گرم خام بر مقعد بندند حب [illegible] نیم درم سال پانزده دانه بشیره تخم خیارین مغز کیلاس شربت بنفشه دهند لادن افیون سه دانه دهند
مسکن وجع مدر بول [illegible] که بسبب خامیت سیاه رنگ برآید **فایده** [illegible] بر مقعد [illegible] که مستقیم عضله مقعد [illegible] حس [illegible] سرد
متضرر شوند و در زحیر [illegible] حقنه [illegible] در مقدار کم باید و از اشیای مالح و ترش پرهیز [illegible] تیز [illegible] **انتباه** تخصیص از زحیر شدید افتاد
وجیع دوا سود نکرد و تا که اثر خشخاش می بود آرام میماند و سه ماه از اغذیه حبوب باز داشتند و کباب یک لوه خورانیدند بتدریج تا هفت لوه رسانیدند و نانخواه
که در سه [illegible] می آمد همراه او میدادند و آب فالسه نیز گاه گاه صحت شد **قول الازور** زحیر پاتیلا کوتر اس کا [illegible] اسهال صفراوی
گذشته [illegible] قلعه [illegible] حب الرشاد [illegible] کمون سه مثقال سائیده [illegible] آمیخته
دهند [illegible] طبیخ پوست کنار [illegible] **دوا** [illegible] **دیگر** [illegible] **دیگر** [illegible] نانخواه
هر یک نیم درم دهند **دیگر** [illegible] **دیگر** عرق گوگر [illegible] چهار سرخ موچرس نیم درم قند سیاه دو درم آمیخته دهند **دیگر** زنجبیل بادیان نبات
هر یک [illegible] سائیده [illegible] مثقال [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] **معجون** [illegible] زنجبیل [illegible] انیسون تخم کرفس [illegible]
[illegible] هشت [illegible] بعد شش ماه [illegible] یک مثقال [illegible] **فصل پنجم**
در نفخ و قراقر امعا اگر بسبب اکل اغذیه نفاخه یا اغذیه ردی الکیفیت یا کثرت اکل باشد تقدم آن **علاج** تجوید غذا و تبدیل [illegible] کنند گلقند گلاب
دهند اگر بسبب برد امعا باشد که با وجود اکل اغذیه صالح در کمیت و کیفیت نیک هضم ناقص شود و نفخ آرد **علاج** تقلیل غذا کنند اغذیه لطیفه خورند
کمونی فلافلی دهند تریاق کبیر دو دانگ با آب زیره دهند اگر با ضعف هضم اسهال هم باشد جوارش خوزی دهند **فصل ششم در مغص یعنی وجع امعا**
قول بقراط اگر در شکم وجع بود و اطراف سرد شوند بد است و گفته اگر مغص در اسفل سره بود نرم آسان باشد و اگر در معای فوقانی بود سخت و شدید باشد

قول جالینوس مغص لذع امعا را گویند که بلا وجع بود **قول یهودی** خوب نیست که حبس ریح کنند که مورث استسقا و قولنج است و چون بطول انجامد
بر می‌گرداند و جمیع را سوی معده حتی که بیرون می‌آید از دهن و وجع جنبین می‌آرد و اگر سوی سر صعود کند ظلمت بصر آرد و اگر بر مفاصل ریزد وجع تشنج آرد. اگر بسبب احتباس
ریاح غلیظه در امعا باشد. نفخ و قراقر و تمدد و ثقل و تنگی [illegible] از خاصرتین تا سره و بطلان اشتها و بخروج باد نفع یافتن و سبب باد یا خلط خام یا ضعف حرارت
غریزی یا اکل اغذیه و فواکه بارده است **علاج** تنقیه بحب ایارج و حب سکبینج و جوارش شهریاران کنند و برای کسر و تحلیل ریاح شونیز خولنجان دارچینی زراوند طویل هر
یک نیم صعتر قرنفل دار فلفل هر یک یک کرویا [illegible] سائیده دو درم دهند انیسون حب بلسان هر یک یک تخم کرفس نانخواه زرنباد هر یک دو سائیده مثقالی
بعسل دهند انیسون تخم کرفس بادیان حب بلسان عود بلسان حب الغار زراوند برابر سائیده مثقالی بشربت مورد یا بعسل دهند یا دو دینار کوهی بسکنجبین دهند خمر ریحانی ممزوج
بعرق بادیان نوشند انیسون حب الرشاد سعد وج قردمانا تخم کرفس بادیان حب بلسان عود حب الغار زراوند قنطوریون مفرد یا مرکب بعسل دهند حب الغار زراوند
مضغ نمایند آبش بلع کنند و ثفلش بر سره ضماد سازند ثوم ربیب خورند سیر قوی صرف نوشند ماء العسل [illegible] آید فلفل دو درم صره بسته اندازند و قوام جلاب کرده
خورند نانخواه کمون کاشم کرویا صعتر شونیز هر یک کفی آب سه رطل بریزند و می‌مانند ساعت کرده در دو اوقیه این دهن [illegible] سه درم آمیخته دهند مریض را دو سه روز
گرسنه دارند چرا که این مرض بعد اکل هیجان مینماید اگرچه ساکن شده باشد اگر نتوانند با لحم مطیبه توابل اندک اندک دهند یا خبز منقوع بنبیذ هر روز پنج لقمه
دهند و از آب بارد پرهیز کنند و مدام بجاورس و ارزن تکمید نمایند و آبزن نشانند محجمه ناری بر موضع وجع نهند دلک کنند چون سرخ شود حقنه نیم درم روغن سداب
وغیره حل کرده تدهین نمایند اگر وجع باشد بود قدری فلونیا دهند. اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد کمونی معجون حب الغار دهند حقنه کاسر النفخ نمایند [illegible]
[illegible] کمون صعتر اسفیداج توابل قلایا [illegible] تولد ریاح [illegible] کمون [illegible] آب [illegible] ساعت از اشیای باد انگیز پرهیزند
معجون حب الغار [illegible] سکبینج چهار بادشیر سه نانخواه کمون کاشم شونیز صعتر کرویا فطراسالیون [illegible] فلفلین [illegible] حب الغار [illegible]
یک [illegible] حل کرده ادویه آمیخته بعسل [illegible] شربتی تا دو مثقال برای استسقای طبلی و قولنج ریحی [illegible] مفید
اگر بسبب [illegible] صفرا باشد. وجع لذع عطش [illegible] براز حرقت مقعد قلت ثقل در امعا **علاج** برای تسکین وجع سکنجبین آب گرم دهند و برای تنقیه صفرا سقمونیا
یک دانگ جلاب یا آب آلو آمیخته با مغز فلوس [illegible] ترنجبین آب عنب الثعلب آب کاسنی حل کرده دهند اگر تشنگی زیادت افزاید بعده اسپغول دو درم [illegible]
شرب نموده آب بارد یا آب انار [illegible] آب خیار [illegible] روغن گل خمیر انگوری ممزوج آب مفید اگر قبض بود آب انار شیرین [illegible] روغن بادام [illegible] ماء الشعیر
بروغن گل آمیخته با لعاب [illegible] شربت لیمو شربت [illegible] شربت [illegible] مفید [illegible]
[illegible] آب خیار [illegible] بنات [illegible] منقوع بگلاب خورند اگر وجع [illegible] آب بارد [illegible] اگر غلط [illegible]
[illegible] آب کاسنی شربت بنفشه دهند [illegible] بروغن بادام [illegible] حقنه لینه نمایند [illegible]
[illegible] مغز فلوس آمیخته روغن بادام [illegible] روغن بادام خورند و از اشیای [illegible]
[illegible] اگر بسبب سوء مزاج گرم ساده امعا باشد شدت لذع والتهاب عطش عدم ثقل عدم صفرت براز **علاج** اسپغول بگلاب لت کرده روغن گل
آب انار آمیخته دهند و آنچه در صفراوی گفته شد بغیر تنقیه بکار برند. اگر بسبب برودت بلغم بورقی مالح بر امعا باشد خروج بلغم براز لذع مقعد عند خروج کثرت ثقل

قلت عطش **علاج** سنا نیم درم بنفشه بسفایج بادیان کاسنی عنب الثعلب هر یک سه درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه ترنجبین دو درم مغز فلوس یازده درم
ترنجبین ده درم شکر سرخ نه درم طبخ کرده حقنه کنند اگر حقنه نکنند همین طبیخ نوشانند شیرخشت آب ... مفید احیاناً ایارج دهند روغن گل گرد ناف مالند
اگر بسبب التصاق بلغم غلیظ در امعا باشد کثرت ثقل لزوم وجع و کمی خروج بلغم لزج در براز احیاناً ... **علاج** اگر ماده در امعای علیا بود بطبیخ شبت
عسل و غیره قی کنند و اگر در امعای سفلی بود حقنه نمایند و مسهل بلغم در هر دو صورت مفید حب ایارج بطبیخ انیسون بادیان دهند و بعد تنقیه کمونی فلافلی سنجرینا حب
افاویه تریاق کبیر دهند ... انیسون بادیان عود بگلقند خورند یا نخواه دو درم حب بلسان دو درم آمیخته آب گرم ... [illegible]
قرصا نانخواه نوشند کل تخم ... [illegible] ... فلفل قرنفل کمون ... [illegible]
... **حب افاویه** ... **حب نارمشک** ... قرنفل زنجبیل دارچینی فلفلین نارمشک هر یک ... [illegible]
بعد غذا دهند اگر نیم مثقال دهند قولنج ... [illegible]
بسبب خلط غلیظ لزج پیدا آید اگر بسبب ... ثقل ... باشد آثار و در قولنج بینند **علاج** حقنه کنند مسهل دهند باقی تدبیر از قولنج ... حب افاویه دهند اگر بسبب ... در امعا باشد
آثار و علاج او از باب قولنج ظاهر شود و اگر بسبب حیات بود آثار و علاج او در فصل دیدان ... اگر بسبب ... **علاج** ... اگر اسهال ... تجویز
کنند قی کننده الاسهال شده اما بسبب ... روغن گل ... مسهل ثقل ... [illegible]
صورت از فصد چاره نباشد **دوا** روغن ... **دیگر** انیسون یک یا دو درم با آب گرم دهند ... **دیگر** ...
... آب گرم ... نیم درم ... دهند **دیگر** ... **دیگر** ... حقنه کنند گلاب ... گرم
نوشند انیسون خورند و النده حب ... زنجبیل قرنفل نارمشک فلفلین ... [illegible]
بات او ... **فصل هفتم** در حصر یعنی قبض ... **علاج** ... تخم کتان حلبه بادیان آلو و غیره روغن کتان ... آمیخته
حقنه کنند اگر قبض از ایام کثیر بود در هر ماه دو سه دفعه یک رطل روغن بادام حقنه کنند الوقند ... آب پخته یک ساعت قبل از غذا دهند ... تلو
... نوشند روغن بادام شیرخشت ... آمیخته دو ساعت قبل از غذا دهند طبیخ
کاسنی ... نوشانند ... شیرخشت هر یک ... قند ... آمیخته دهند ... مسهل ... دهند ... آب ... کنند ...
... صاف کرده مغز فلوس روغن بادام ... دهند ... گل سرخ گل گاوزبان تخم خطمی هر یک ... نیم درم
عنب الثعلب هر یک ... عناب هر یک شش دانه آلو بخارا ... شیرخشت ترنجبین گلقند هر یک نه درم قند ... درم نقوع کرده دهند و بعد نضج قرص ...
یک نیم درم ... درم شربت عناب یا شربت ... دهند و بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب نوشند ... یا شوله ... یا نخود آب
خورند ... درم عرق کاسنی دوازده درم عرق گاوزبان ... گلاب قند هر یک نه درم لعاب بهدانه شیره مغز تخم ... هر یک ... درم لعاب ... خطمی نیم درم ... دهند
... وقت شب هلیله ... با گلاب یا گلقند خورند و فردا بدستور مسهل دهند ... مسهل ... درم ... کنند عرق گاوزبان ... شربت
... ترنجبین ... آمیخته ... نوشند مسهل بی اذیت و خوش طعم معجون ... قدر ... کنند ... دهند شربت ...

شربت ترنجبین شربت ریوند لعوق انجیر نافع شخصے را سه روز اجابت نشد نفخ شکم وغیره داشت و بدوا نفع نشد علی الصباح خوشه عنب پخته دتان آرد جاورس
دار زن خورد طبع اجابت کرد چون مداومت نمود قبض رفع گردید شخصی در آب گرم یکساعت نشست طبع اجابت کرد شخصے تا شش ماه صبح وشام سیب دیا
داند آلو خورد قبض رفع گردید **قول جوان کور دو** شخصے که در سه روز یکدو بار طبع او اجابت کند بصحت باشد والا امراض کثیره چون صداع قلت اشتها التهاب قرحه
ریح جشا نقص هضم دوار مفاصل وغیره پدید آرد پس اگر بسبب اکل اغذیه مجففه باشد اغذیه رطب شیرین دهند اگر بسبب کثرت حرارت کبد و احشا باشد تقدم حمی
شدید اکل اشیای حار شرب خمر ریاضت مفرط جلوس مائی نزد آتش حقنه ملین میسر کنند و وقت شب دو بار تیرا نا دهند شیر کبد یا اند خطمی اسفناخ گاوزبان
وغیره بقول ملینه خورند اگر بسبب قلت صفرا بود که سوی امعا نریزد زهره مرغ یا زهره بقر اوقیه در حقنه ملین میسر داده آمیخته حقنه کنند اگر بسبب شیرینی بلغم
باشد که مدت صفرا را زائل کند کرمیوتا ترو سه درم سرکه تند دو اوقیه در حقنه افزایند عصاره برگ کرنب عصاره سلق بورهی نمک سنگ قند جزل
صحرائی طبیخ زیتون یا بول طفل آمیخته حقنه کنند اگر بسبب حرارت معا شود چنانچه در قولنج و هیضه یا بسبب فلغمونی ووجع مثانه ورحم فصد کنند و بشیره خطمی
بنفشه و غیره حقنه نمایند اگر بسبب استرخای عضله نورالبدن باشد در مرق مرغ فربه که در وکما فیطوس برگ ریحان پخته باشند گل گوگرد دو درم بالسموکوبی
یک قطره آمیخته حقنه کنند اگر بسبب برد امعا باشد در حقنه که در استرخای عضله گذشت عوض بالسموکوبی عرق ادنکر یا نیم اوقیه آمیخته حقنه کنند
اگر بسبب ریاح باشد چنانچه در مراق و قولنج ریحی در مرق مرغ پیر که در وبادروج انیسون پودینه جوش بوده ابوت نیم درم آمیخته حقنه کنند اگر بسبب کثرت
رطوبت باشد که لیقات امعا را مسترخی سازد مرق دراج که در و عشبه چوبچینی هر یک دو درم جوش بوده حقنه کنند و نوشند اگر مریض جوان و مرطوب بود بهروزه
دو دو اولمریاچ فیقرا حقنه کنند و یک درم بهروزه به بیضه نیمبرشت آمیخته حب بسته خورانند اگر بسبب فالج و غیره بود تدبیرش کنند اگر بسبب کج شدن از جای فتق
امعا باشد طبیخ زیبق نوشانند تا آن را راست کند و بجا آرد **فائده** صاحب اعتقال اگر میوتا ترو دو درم بیک رطل مرق مرغ که در و خطمی انجیر پخته باشند با نیم
رطل یا کمی آمیخته دهند سه یا یازده روز مغز نان گندم ریزه باشد مسکه گاو و شربت بنفشه یا روغن قند چرب کرده دهند تا بیست روز او کوا امیتو اعلیا روغن
بادام بیدانجیر بط و دهن بقر آمیخته بر شکم گذارند و روغن نیم اوقیه عسل گلابی ده اوقیه آمیخته حقنه کنند پنج شب متواتر صبر نمک سنگ زهره بقر آمیخته فتیله
کرده در مقعد نهند پنج قاز اسکماج خطمی انجیر تخم مفید پانزده بر شکم ضماد کنند تا سه قسم مشتی در ظرف مسی نهاده شیر بر رو بریزند و بعد یکروز بآتش نرم بجوشند
تا همه شیر جذب شود مثل علوا ساخته بر شکم بندند سه چهار روز برگ خطمی انجره بنفشه بادروج هر یک مشتی کتان صنبر تخم خطمی هر یک ده اوقیه آب شمس سه رطل
بزنند چون یک رطل ماند صاف کرده روغن بادام روغن کنجد روغن پسته روغن لیادان او کوا امیتو اعلیا هر یک یک نیم اوقیه او کوا امیتو کریاسیت یان
هر یک سه اوقیه پینه فلوس هر یک دو اوقیه موم زرد یا اوقیه هفت بیض سه حل کرده بر شکم ضماد کنند روزی دو بار نان مع سبوس پخته خورند
قول پدر و مرحبان بروغن کنجد خوب چرب کرده ناشتا خورند پنج شش روز اجابت پس بر بنا آب گرم ساعتی دارند که نرم شوند پس صبح دوپهر شام
بیست چهار عدد خورند چند روز انگیا آب بگرم بشکم دهند گاوزبان یازده برگ در آب ترکرده مدام نوشند گوگیزوا یک اوقیه نهار دهند بعد سه هفته
شخصے را بیست روز اعتقال داشت هرچند ادویه خورده تلیین نشد کف پایش خرا شیده بر غرش آب ساعتی مشتی گنانیدند و کف پا شخصی خرا شیده
در آب سرد داشتند طبع اجابت کرد **فائده** منضج برای آن میدهند تا وقت مسهل ماده باسانی برآید و خون محتاج نضج نیست لهذا در حمی دموی وزاول

فصد میکنند اما وقتیکه فساد خون بسبب اختلاط ماده دیگر باشد باید که حسب خلط منضج داده فصد کنند تا آن ماده همراه خون تمام برآید و صفراوی خالص در سه روز
و غیر خالص در پنج روز یا زیاده و بلغم در پنج یا نه روز و سودا در پانزده روز نضج می یابد لازم که منضجات را گرم کرده نوشند مگر که اشربه و نقوع برای صفرا دهند در صیف
سرد و در شتا قدری گرم کرده دهند **منضجه دم** عناب بنفشه کاسنی خیارین آلو تمرهندی نیلوفر زرک عرق بیدمشک **منضجه صفرا** بیخ کاسنی نیلوفر سنبل آلو
اصل سوس خطمی بنفشه عناب تمرهندی کاسنی بهدانه کشوث بستان افروز اسبغول شربت نارنج شربت بشربت توت **منضجه بلغم** بادیان بیخ بادیان دارچینی مویز
زنجبیل انیسون گاوزبان اصل سوس عود صلیب کتان تخم کرفس بیخ اذخر افسنتین زعفران عنب الثعلب وفا ایرسا گلقند قردمانا حلبه بادآورد صمغ عربی ایرسا و تین
انجیر سکنجبین عنصلی ماء العسل شربت اسطوخودوس **منضجه سودا** بادرنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج قرنفل بیخ کاسنی بیخ بادیان شاهتره اصل سوس انجیر کشمش اسطوخودوس
افتیمون لعاب مرو زرک برگ خطمی شربت بنفشه **مسهله صفرا** افسنتین صبر خربق اسود سقمونیا شحم حنظل غاریقون عصاره قثاء الحمار ریوند ایرسا ماهودانه قنطوریون
هلیله بسفایج آب انار آب نبق حلوا ماء الجبن آب کدو آب ترنج مغز فلوس ترنجبین شیرخشت آلو بنفشه گاوزبان ایرسا و شاه کشمش گل سرخ اسبغول قند تمرهندی -
مسهله بلغم سیعه سائله عاقرقرحا قثاء الحمار بخور مریم مقل توبال نحاس خروع تربد غاریقون سورنجان فرفیون سکبینج ماهیزهره مغز تخم قرطم زنجبیل انزروت قنطوریون
حب السمنه ایرسا شحم حنظل حب النیل حرمل بسفایج شونیز انگزد بصل ابیض انجره صابه سقمونیا جاوشیر ریوند عشبه **مسهله سودا** اخاشا ابهل افتیمون حجر ارمنی حنظل بسفایج
اسطوخودوس کشوث هلیله غافث فلفل ابیض توت مرق مرغ قرطم عشبه افتیمون سنا فودنج بری ملح عجین ملح اندرانی ملح هندی ملح نفطی نمک سیاه **مسهله جمیع**
اخلاط صبر حب النیل قنطوریون خربق اسود خربق ابیض ترمس بابونه مازریون شاهتره ملح هندی مغز بادام هندی **اغذیه دموی** زرک تمرهندی
اجاص انار اسفیدباج زیرباج **اغذیه صفراوی** مرق ماش اسفیدباج آش جو کشنیز سبز اسفناخ بادام آب لیمو زرک **اغذیه بلغمی** لحم مرغ قیمه نخود آب
با مصالح شیره قرطم **اغذیه سوداوی** زیرباج نخود آب قرطم مرق مرغ صفرت بیض بسفایج مرق لحم مجرب باشتی **شربت مسهل** بهترین مسهلات برای امراض
سوداوی بارده دماغی و معدی انفع گل سرخ سنا هر یک ده مثقال بنفشه بیست مثقال تربد افسنتین غاریقون هر یک پنج مثقال مصطکی تخم کشوث اسطوخودوس
هر یک سه مثقال سنبل دو مثقال سپستان عناب هر یک سی دانه آب پنج رطل تر کرده بپزند چهارم ماند صاف کرده شکر ترنجبین هر یک رطل آمیخته قوام کنند شربتی پنج تا ده
مثقال **شربت انار مسهل** آب انارین هر یک رطل تربد مدقوق ده اوقیه صره بسته جوشانند تا ثلث ماند و برآید پس صره برآرند و بیاب من قند قوام کرده سقمونیا
پنج درم صره بسته انداز ند و صره را مالند تا همه منحل شود پس یک درم زعفران مطلب سازند شربتی یک تا دو اوقیه **شربت ترنجبین مسهل** ترنجبین نقی چهار ده
درم با آب گرم حل کرده با آتش نرم قوام نموده سقمونیا قیراطی آمیخته دهند **سکنجبین مسهل** عسل سرکه تند هر یک رطل قوام کرده سقمونیا پنج درم صره بسته انداخته مالند و
چهار ساعت قبل از غذا چهار مثقال لیسند اسهال صفرا کند اگر بجای سقمونیا مغز قرطم ده درم سازند و بعد پختن وزن استعمال کنند اسهال بلغم نماید و اگر عوض قرطم افتیمون
کنند سودا را برآرد **شربت سنا** بهترین مسهلات معتدل مزاجان و حمی نیز دهند مسهل صفرا و بلغم و سودا و برای امراض دماغی مفید با وجود اسهال مقوی
قلب است و کریه الطعم نیست سنا بیست درم گل سرخ گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک پنج درم تخم خیارین شش درم کاسنی چهار درم عناب سی عدد آلو
پانزده دانه سپستان شصت دانه ترنجبین یا قند یک نیم رطل شربت سازند اگر عوض آب در عرق گلاب عرق نیلوفر عرق بیدمشک سازند بهتر **شربت ورد**
مکرر برگ گل ده استار در قدح چینی کرده گلاب مکرر ده من انداخته دو روز در آفتاب نهند پس بپزند چون ربع برود صاف کرده همان قدر گل دیگر

انداخته بپزند چون پنج من بماند صاف کرده همانقدر گل دیگر ریخته بپزند چون سه و نیم من بماند صاف کرده همان قدر گل دیگر انداخته بپزند چون دو من بماند صاف
کرده دیگر گل همانقدر انداخته بپزند چون یکمن بماند صاف کرده بیکمن قند قوام کنند چون کف آرد قدری بیاض بیض مخلوط بآب آمیزند تا کف جمع شود صاف نموده قوام
نمایند شربتی یک تا سه اوقیه بگلاب مبرد ببرف **شربت ورد هلیلجی** برای امراض و حمیات صفراوی بعد دو اسبوع دهند و جهت مفاصل حاره مجرب و مثل این
شربت مسهل کثیر النفع نیست پوست هلیله زرد پنجدرم گلاب رطل در ظرف چینی کرده سرش بپارچه صفیق بسته سه روز در آفتاب نهند پس بمالیده صاف نموده همان قدر
هلیله دیگر اندازند بدستور پنج بار پس صاف نموده شربت ورد مکرر یک ربع رطل آمیخته قوام کنند شربتی ده تا پانزده درم بآب بارد یا بآب برف **شربت ورد سنائی**
سنا سی درم آب یک نیم رطل بپزند سومی بماند صاف کرده شربت ورد مکرر یک نیم رطل آمیخته قوام کنند شربتی تا دو اوقیه بآب سرد و هر بار که آب سرد نوشند یک
مجلس اجابت شود مسهل بغایة مرة صفرا و مرة سودا و بلغم مخلوط بصفرای رقیق **شربت ورد یابس** بلین طبع گل سرخ خشک رطل آب چهار رطل در
دیگ سر بسته بپزند که بخار بر نیاید چون یک رطل بماند صاف کرده بیک رطل قند قوام کنند شربتی چهار تا شش اوقیه بآب بارد هر بار که آب سرد نوشند مجلس آرد **شربت
تربد** بغایت لطیف و مسهل بلغم تربد صد درم گلاب که یک اصبع بالا آید انداخته در شیشه نموده در آفتاب نهند و بعد سه روز آب صاف برآرند و دیگر آب
همان قدر انداخته بدستور کنند تا که در تربد هیچ طعم نماند پس دو رطل قند آمیخته قوام کنند شربتی دو تا سه اوقیه اگر خواهند که اخراج بلغم غلیظ خوبتر کند ترنجبین
بیست درم وقت ترکردن اندازند و اگر قوی العمل خواهند قدری سقمونیا وقت حاجت آمیخته دهند **شربت تربد** تربد رطل گلاب شش رطل بپزند سومی
بماند صاف کرده قند چهار رطل آمیخته قوام نموده سقمونیا دو درم زعفران درم آمیزند شربتی دو اوقیه **شربت هلیله** بلین طبع مزیل حمیات حاره و وجع
مفاصل هلیله زرد کلان صد عدد بآب شسته کوفته آب که دو اصبع بالا آید انداخته سه روز در آفتاب نهند پس آب صاف گرفته آب دیگر انداخته بدستور
کنند تا که در هلیله هیچ طعم نماند پس ترنجبین صد و پنجاه مثقال بآبهای مذکور آمیخته قوام نموده سقمونیا مثقالی آمیزند اگر حاجت نباشد سقمونیا موقوف سازند
شربت اجاص آلوی سیاه صد عدد تمر هندی یک چهار یک تربد گل بنفشه هر یک بیست درم تربد کوفته سه روز بسته همه ادویه پنج من آب بپزند یک من بماند
صاف کرده بیک من ترنجبین قوام نموده سقمونیا مثقالی آمیزند **معجون مسهل** مخرج اخلاط حاره محترقه و ماده جذام و حمیات مزیل عطش آلو تمر هندی هر یک نیم رطل
عناب سپستان مویز منقی هر یک چهار و نیم اوثس هلیله زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی تخم خبازی بادیان
صندل زرد هر یک پنجدرم جوشانده صاف کرده ترنجبین چهار و نیم اوثس قند یک ربع رطل آمیخته قوام کرده طباشیر صمغ عربی کتیرا سقمونیا نشاسته هر یک
پنج مثقال سائیده آمیزند اگر قوی خواهند ترنجبین دو چند ادویه و سقمونیا هفت مثقال کنند **معجون مسهل** مسهل رطوبات از مفاصل و بلغم از معده منقی
اعضا از اخلاط ایارج فیقرا افتیمون هر یک ده غاریقون پنج شحم حنظل یک نیم بعسل منزوع الرغوه آمیزند شربتی دو درم بآب گرم **معجون مسهل** مسهل بلغم و صفرا
مزیل قولنج شکر سفید ترنجبین منقی مغز فلوس هر یک پنجاه بنفشه لب لوز مقشر هر یک ده مصطکی رب السوس هر یک پنج تربد بیست بدستور طیار کنند شربتی چهار
تا ده درم **معجون طیب الرائحه** وغیر کریه الطعم تربد مدبر کنجد مقشر شکر سلیمانی برابر بعسل آمیزند شربتی پنجدرم **معجون حیات بخش** مخرج صفرا و بلغم و ریاح
مسهل لون مشتهی مزیل قولنج و وجع شکم قرنفل هیل زرنباد قند هر یک پنجدرم سنبل ده درم سنا چهل درم عسل رطل آمیزند شربتی سه درم یا کم زیاده بآب گرم وقت خواب
راتب مسهل صالح برای محرورین که از ادویه مسهله کریهه متنفر باشند سقمونیا مشوی در انگور آب انگور دو اوقیه حل کرده نوشند **لعوق مسهل** شیرخشت یا شیر خشت نه اوقیه

سقمونیا ربع درم حل کرده نوشند مسهل صفرا و اگر بجای سقمونیا قرطم کنند مسهل بلغم **لعوق انجیر** انجیر زرد در آب جوشانیده صاف کرده بقدر ربعی عسل قوام نموده عسل خیارشنبر افزوده بکار برند ملین **طبیخ** منضج محلل درم **طبیخ مسهل** اتقاح قطعه کرده ده عدد دارچینی درم سنا شش درم آب یکنیم رطل جوشی داده دارند وصباح صاف نموده نوشند **طبیخ** سنا یک یا دو مثقال بگلاب جوشانده دهند مسهل ملین اگر گلاب نباشد گل سرخ اندازند **طبیخ** پوست هنگوٹ پانزده درم هلیله عدد آب یک نیم رطل بپزند بچهارم باند صاف کرده نوشند مسهل ملین مزیل وجع و نفخ شکم **طبیخ** سنا چهل درم بسفایج دو درم تا ربع درم عرق کاسنی عرق گاوزبان هر یک ربع رطل شب تر کرده جوشانده صاف نموده شربت اوریو دو نیم اونس شربت ورد یکنیم اونس آمیخته اول قرص فیروزوانت دو درم افتیمون درم خورند پس این را نوشند **نقیع** سنا سه درم زنجبیل نیم درم اگر درم چهار اونس چهار ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا سه اونس **نقیع** کرمیوتار تر نیم درم آب پنج اونس حل کرده سنا چهار درم کشنیز درم انداخته دهن بند کرده دارند بعد یک گهڑی بپزند شربتی یکنیم تا سه اونس **نقیع** مغز تمر هندی اونس سنا درم کشنیز نیم درم مغز قرطم نیم اونس آب گرم هشت اونس در ظرف گلی نو دو ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا چهار اونس مسهل مزیل غشی و حرقت بدن **طبیخ** سنا بشیر یا بگلاب تر کرده صبح جوشانده دهند برای صبیان انفع اگر قند شیرین کنند بهتر **سفوف مسهل** سنا پنج ترید هلیله زرد زنجبیل دار فلفل هر یک سه نمک سنگ یک شربتی دو درم **سفوف سنا** سنا زنجبیل هلیله زرد نمک سیاه برابر شربتی دو یا سه درم با آب گرم مخرج اخلاط ثلثه مزیل وجع شکم و قولنج قاتل حیات **سفوف** سنا پنج درم انیسون مغز بادام شکر هر یک دو درم سه شربتیست وقت خواب دهند **سفوف** جلاپا یک کرمیوتار تر دو دبنا اند شربتی یک نیم درم **سفوف** انگزه بریان یک نمک سیاه دو زنجبیل چهار هلیله هشت بسایند شربتی یک تا دو درم ملین مزیل قولنج و وجع شکم **خل مسهل** خل پنج رطل سقمونیا مسحوقه پنج درم صره بسته اندازند و پنج روز بدارند پس یک ملعقه که چهار مثقال است قبل از طعام نوشند اخراج صفرا کند و اگر بجای سقمونیا ماهودانه ده درم نمایند اخراج بلغم سازد و اگر عوض ماهودانه افتیمون سی درم کنند اسهال سودا سازد **سفوف سنا** سنا و بادیان نیم قند دو نیم شربتی مثقالی بگلاب **حب** مزیل قبض سنا بنفشه هر یک دو انگی محموده ربع دانگ حب بسته بدهد درم شربت بنفشه دهند **سفوف مصطکی** در خلوی معده و امتلا خورند تا و تلئین مقوی معده و محلل فضلات غنت مصطکی یک شکر دو شربتی سه تا چهار درم اگر سه روز متوالی خورند از جمیع فضلات تن را پاک سازد **حب** مویز منقی مغز بادام پوست هلیله زرد سنا هر یک ده درم هفت حب بسته یک دو کند باقی را در سه روز صبح شام خورد بدستور در هر ماه سه روز مقوی هضم مزیل فضول از معده و امعا **حب حیات** مزیل قبض حماما جدوار مصطکی کبابه جوزبویه قرنفل ترید شیرخشت عود سنا غاریقون هر یک سه یوند بیست صبر بشربت ورد مکرر قدر نخود حبوب بندند و حب صبح دو شام دهند **حب مسهل** سنبل نیم اسطوخودوس اصل سوس انیسون بادیان هر یک درم ریوند دو درم ترید پنجدرم سنا شش درم بلعاب کتیرا حبوب بندند شربتی یک تا دو درم مخرج بلغم سینه و استسقا **حب مسهل** که در حمی صفراوی دهند گل سرخ طباشیر هر یک ده عصاره زرک چهار سقمونیا مشوی صندل هر یک نیم و ربع کافور قدری بآب کاسنی حب بندند شربتی دو درم **حب مسهل** که در حمی موی صفراوی دهند گل سرخ ده کتیرا رب سوس نشاسته هر یک دو ترید بیست صندل سفید پنج سقمونیا مشوی یکنیم کافور یک یا نیم **حب** حرارت شربتی درم **حب عصاره** جلاپا بیست حبه کالومیل چهارده حبه بآب صمغ حب بندند دو شربتیست **حب** مغز دند بد سه کته شش بآب صمغ قدر فلفل حبوب بندند شربتی تا هفت **حب** مسهل بی اذیت و بی مغص **حب** مغز حب الملوک در دوغ پخته صاف کرده زیبق گوگرد تنکار بریان فلفل برابر اول زیبق گوگرد سائیده پس دیگر

ادویه آمیخته با آب بهنگره قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی **حب** سنا اونس قرنفل سنبل اهلیله هلیله قند هر یکدرم صبل سه یا چهار حب بسته دهند **حب الملوک**
معصفی پنجدرم آمله بیست درم آب لیموی یکعدد کهرل کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی یک تا سه حب **دیگر** ریزنیا جلاپا ربع درم گلقند دردیا گلقند گل
شفتالو درم آمیخته دهند **دیگر** ریوند نیمدرم گلقند درم آمیخته بشربت ورد دهند **دیگر** سقمونیا پانزده حبه مغز بادام شش عدد قند چهار و نیم اسکروپلو سائیده
بید و اونس آب آمیزند شربتی نیم تا یک نیم اونس اگر باز حاجت شود بعد یک گهڑی سقمونیا یک کالومیل نیم سائیده یک اسکروپلو یا زیاده دهند **دیگر** ریوند
ملین بخطر است حتی که بحالت اطفال میدهند کسی اگر اسهال در معده خلل باشد ازین نفع میشود و امعا قوت می یابند شربتی از سفوف این یک اسکروپلو
است **دیگر** عصاره ریوند بضعیف شش و به قوی دوازده دانه قند درم آمیخته با آب گرم دهند مخرج صفرا و بلغم و اگر بلغم در سینه باشد بقی برآرد **دیگر**
شیرخشت مغز فلوس هر یک دو اونس شکر آمیخته دهند **دیگر** روغن حب الملوک دو سه قطره بشربت قند دهند سه چهار مجلس بفراغت آرد **دیگر** حب الملوک دو نیمدرم
قرنفل جوزبویه هر یک چهار اسکروپلو سائیده در پنج لیمو پر کنند چون خشک شود بجوان قدر نخود و بطفل برای فواته الریه قدر خردل دهند **دیگر** اگر کسی مسهل کار نیاید
تنباکو چهار یا پنج حبه دهند **ضماد مسلویه** اگر بر معده نهند قی و اگر بر ناف گذارند اسهال و اگر بر عانه چسپانند بول و حیض آرد به تنگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار
هر یک سه خربق ابیض مردارسنگ شمع ابیض پیه بز هر یک چهار زیت هشت شمع پیه گداخته ادویه آمیزند و بر کاغذ کشیده گذارند **ضماد** دانه دهن خروع و
موم زرد در روغن زیت و دو سوخ خانه نگس عسل موم روغن ساخته عصاره قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره گاو همه یا یکی یا دو از ینها آمیخته ضماد کنند
در کناش نوشته اگر محموم را طبع خشک باشد یا در شکم ورم سخت بود و بدین سبب طبع بند شود روغن تازه با آب نیم گرم لت کرده باهستگی در ناف و شکم
و پهلوها مالند طبع بگشاید ضماد زهره حمام آمیخته بر ناف ضماد کنند اسهال آرد چون کنند بند شود **ضماد** زهره بقر گرم کرده چند بار بشکم ضماد کنند
ضماد بیخ حنظل ببول گاو در سائیده ضماد کنند **ضماد** بادیان زهره الفار برابر با آب نیم گرم زیر ناف ضماد کرده برگ ترب یا برگ منبول بندند و تا یکنیم پاس
دارند مخرج همه اخلاط که در شکم باشد **طلاء** ازیبج با آب ساگون سائیده بر ناف مالند اسهال آرد **شافه** عسل اونس نیم زانده صبر درم آمیخته شافه کرده بردارند
شافه زهره الفار بروغن شافه کنند مزلق قبض **شافه** مغز تخم شش عدد با آب سائیده شافه ساخته در مقعد نهند اگر چه قبض یکسی دو انکشوده باشد بگشاید
شافه صابون بگلاب یا آب حل کرده پنبه آلوده در مقعد نهند **فصل هشتم در قولنج** مرضیست معوی که از او المی عسر طبع و باشد که هیچ برنیاید و اکثر در قولون
افتد و آنکه در امعای علیا افتد آنرا ایلاوس نامند **قول جالینوس** هر وجع که در بطن افتد اگر سوی خارج باشد اخف و اگر بدرست از عنار گفته قی متواتر عرق
سرد صعوبت وجع برد اطراف و زوال لون وجه ناکشودن قولنج تولد فواق و کزاز و اختلاط عقل آنها قریب موت بوده و گفته ظهور نشان و بثور قدر باقلا برابر و
و ریش شدن آنها آثار آنست که در وی روز بماند اگر در اول علت سبات بسیار بود و هلاک شود اگرچه تنفس باعتدال باشد اعتماد بران نبود **فرق** در قولنج بلغمی
و مغص آنست که وجع قولنج ثقیل باشد و طبع قبض بود و تقدم تخمه و زوال اشتها و اکل البقول و غیره گواه باشد خلاف مغص که در وی طبع قبض نبود و بلکه نرم باشد
و بعد ساعتی از شرب آب گرم وجع ساکن شود و وجع لذاع باشد **فرق** در قولنج و وجع کلیه آنست که وجع گرده از موضع خود تجاوز نکند و قدری میل به پشت دارد و بقی
تسکین یابد و قلت یا حبس بول و خروج ریگ در بول گواه باشد و احساس کند که در قطن جوال دوزی مرکوز است خلاف وجع قولنج که ممتد و منبسط باشد گاهی
بفوق گاهی بجوانب گاهی بخلف تا محاذی فقرات قطن و اکثر از اسفل بمین برخیزد زیرا که ابتدای قولون ازهمین جاست و بشدت می باشد حتی که بغشی و عرق

سرد موی میگردد و با اطلاق طبع تسکین می یابد **فرق** در وجع قولنج و وجع رحم آنست که وجع رحم باسفل مائل بسوی عانه می بود و حبس حیض و غیره گواه باشد
و وجع قولنج اکثر مابین خاصره و سره و عانه باشد **فرق** در وجع قولنج و وجع کبد و معده و طحال و دیدان از مواضع و دیگر اعراض آن ظاهر است بدانکه سقوط
اشتها و قی و نفخ و وجع ساقین از علامات خاصه قولنج است **فائده** بسا باشد که قولنج بدیگر امراض چون فالج و وجع مفاصل و وجع ظهر و بواسیر یا مالیخولیا و صرع و استسقا
منتقل گردد و بعضی گویند که قولنج از شخصی بشخصی انتقال کند مانند باد **ذکر ادویه که اکل آن بالخاصیت انواع قولنج را سود دارد** مرق هدهد
لحم هدهد خراطین بر آتش خشک کرده کژدم بریان شاخ گوزن سوخته بست خرما بیض ذیب بشراب یا ماء العسل آمیخته لیسانید عظم که از زبل ذیب برآید در پوست یوز
یا در پوست گوزن یا در پوست قوچ که گرگ آن را دریده باشد کرده در گلو آویزند یا در کمر بندند لیکن باید که برابر امعا باشد نفع عجیب دهد **انتباه** قولنج ذاتی و
عرضی می باشد **فائده در قولنج ذاتی** اگر بسبب بلغم غلیظ باشد که بثفل مختلط گشته در اعور و قولون بسته گردد وجع اشد بود اطراف و اسافل و قبل حدوث
قولنج سقوط اشتها و تخمه و اکل اطعمه غلیظه و خروج بلغم با ثفل و قلت براز پیدا شده باشد نفخ بطن کثرت یا دمیل باشیای شور و ترش و باشد که از شدت وجع
جگر گرم شود و عطش پدید آید و بول سرخ شود و مظنه شود که از حرارتست پس باید که نظر بر بول و عطش نکنند و عوارض دیگر جویند تا مغالطه نیفتد **علاج** اول تلیین
بشافه و حقنه کنند تا که کار از شافه بر آید بحقنه نپردازند تا که طبع گشوده نشود مسهل ندهند و کذا آبزن و ضماد و کماد بکار نبرند که خطر دارد و چون از شافه طبع بکشاید
جوارش سفرجلی جوارش شهریاران که سقوی سقمونیا تخم حنظل غاریقون بود دهند **حب مسهل بلغم** شبرم سکبینج برابر زعفران مصطکی هر یک قدری سکبینج بآب
گرم حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی نیم تا یک درم و بطفل دو دانگ اگر قی کند حب دیگر بار دهند تا که قبول کند **حب** شبرم شحم حنظل هر یک یک
سکبینج یک نیم زنجبیل جند فلفل مقل هر یک نیم حب بندند شربتی دو درم **حب** قوی از هر دو شبرم صبر هر یکده مقل یک سقمونیا دو نیم تربد ده شحم حنظل سه
حب بندند شربتی یک تا دو درم **حب** شحم حنظل سکبینج هر یکده سقمونیا سه و ثلث حب بندند شربتی مثقالی **حب** صبر چهل و پنج مقل سقمونیا هر یک نه انیسون
گل سرخ نمک هر یک هفت حب بندند شربتی یک یا دو درم سقمونیا دانگی بگلاب حل کرده نوشند معجون تمر هندی معجون راحت جوارش سقف سنجبیلا
مفید وقتیکه قولنج منحل شود یک شبانروز بلکه زیاده اگر تواند غذا ندهند که قائم مقام استفراغ است و بلغم را که بعد تنقیه باقی مانده تحلیل نماید مرق نخود آب که از مرغ
پیر کبک عصافیر لحم گوسفند جوان بادیان چینی زیره زنجبیل ادویه خردل اسفاناخ ساخته باشند خورند و بعد غذا جرعه آب کامه نوشند و شیره سبوس که در نانخواه
کرده یا شونیز باشد بروغن گاو انفع و تقلیل غذا لازم و بعد غذا حرکت و سواری معتدل نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان گلاب نوشند شونیز مویز
یا شونیز حب الغار ترمس برابر بزهره گاو بر ناف ضماد کنند چون غسل کنند بردارند شحم حنظل نیم درم سقمونیا یک نیم درم آب کرات بر شکم طلا کنند تخم کرفس نانخواه
حلبه جاورس گرم کرده صره بسته بر ناف نهند قدری جندبیدستر فرفیون بروغن شبت و روغن خردل آمیخته بر شکم مالند تا که خروج ثفل نشود بحمام نروند اگر ضرورت
شود بطبیخ برگ کرنب شبت اقحوان قیصوم بنفشه برنجاسف سداب آبزن کنند اگر وجع اشد و بیم هلاک بود فلونیا نیم درم دهند بعد سکون وجع ادویه مسهله بکار برند **قول**
ابن سراپیون تا که ضرورت قوی نشود دوای مخدر ندهند که مغلظ ماده و مزید مرض است و بعد دادن از تدارک آن غافل نباشند و آب گرم در سبوی گلی
که زیر او ثقب بود پر کرده بر شکم نهند تا همه آب بیرون رود یا آب گرم در مثانه تیز پر کرده تکمید نمایند چون سرد شود دیگر گذارند و گفته در قولنج بارد ادویه قوی الحرارت
ندهند بلکه ادویه لطیفه که بسیار گرم نبود چون بن خردع ماء الاصول دهند چرا که ادویه قوی الحرارت چون برطوبت آمیزند احداث ریاح نمایند و ریح وجع آرد و گفته

در قولنج غیر ورمی انیسون تخم کرفس هریک دو خرء الذیب سه تربد چهار سائیده دو درم دهند که انفعست **قول جالینوس** بسیار کس را دیدم که در قولنج عسری می
خرء الذیب خوردند و صحت یافتند و باز عود نکرد و گفته معای گرگ خشک کرده سائیده دهند عجیب و گفته اگر ریسمان صوف قدری قلادر فی شرکنند و بی را در
عروه بسیار بند که از آن روال بگذرد پس آن را بر موضع وجع بندند مشاهده عجیب بینند **قول رازی** نطرون دو ثلث اوقیه آب ذریت آمیخته حقنه کنند
که برای ایلاوس و اخراج بلغم غلیظ و ثفل یابس عجیب است **قول لارزوربیر** اگر بلغمی یا ریحی باشد همان وزن طبیخ حنظل حقنه کنند سه چهار بار یا دهان بر شکم مالند
معای گوسفند بچه تر کرده خشک نموده سائیده درم بخور دهند در حال بگشاید یا نانخواه درم بخور آمیخته دهند ترمنتین دو اونس فلفل دم الاخوین هریک درم آمیخته
بر شکم ضماد کنند مع تیه بر سره نهند طبیخ جو بحبات پنج شش روز نوشانند **قول جوان کوردو** خرامی تیکو دو اونس یا کوابید یکتا سه اونس یا کین تیلیو سیت
وانه چهار دانق مرق مرغ حل کرده دهند اگر کافی نبود سر دنبه سداب پودینه کاهو بومادران اکلیل جوشانده صاف کرده ایارج فیقرا یا دیافینی سالو
اونس عسل یک نیم اونس آمیخته حقنه کنند بدستور سه بار اگر آرام نشود مرق مرغ نیم رطل افسنتین یک دو زیا جوشانده صاف نموده صفرت بیض خام دو عدد قند اونس
ایارج فیقرا شش درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود مشکطرا مشیع سه اسکرو پلو طبیخ افسنتین نیم رطل آمیخته نوشانند اگر صحت نشود ترمنتین درم بصفرت بیض
نیم نیمبرشت آمیخته دهند اگر کافی نبود ماکیان پیر ابدوانند تا مانده شود پس شکم او شگافته پاک کرده بسفایج یک اونس نمک سنگ دو نیم درم و تخم شبت تربد
هریک دو درم و نطرون سفالی سه ماکیان پزند چون مهرا شود در آب قدر تشرب ماند صاف نموده دهند اگر وجع باقیماند دهمین مرق دیافینی سالو نشش درم افزایند
اگر کافی نبود داغ آتشی در کرت یا دهند اگر تاب داغ ندارد در آب سرد یا گرم تا یک ساعت یا بپاشند اگر انیم کافی نبود عصارة الکائیس نیم درم لادن افیونی
سه دانگ آمیخته دهند **فائده** اگر ادویه یا کوله صحت نشود یا هر چه دهند قی کند شحم حنظل تخم انجره لب قرطم هریک کف آب یک رطل بزند نصفی ماند صاف کرده
بورق دهن خروع هریک ده درم آمیخته حقنه کنند چون بند قها برآید یا حقنه نعنع اندرانی نیم درم آب دو درم آمیخته حقنه کنند زاج بورق مقلو بعسل
معقود آمیخته شیافه سازند تا که بیرون برآید حقنه کرده باشند و کسی را که این مرض تعاهد کند بادیان بسباسه یا بادیان تخم کرفس بهکیفس یا نانخواه خولنجان زنجبیل کرده یا کمون
هریک کف در آب پزند چون آب سرخ شود صاف کرده هر روز دو سه اوقیه این دهن خروع دو یا سه یا دو درم ایارج نیم درم آمیخته دهند یا آب لب قرطم سه اوقیه فانید
ده درم دهن خروع سه درم آمیخته دهند خمر کهنه ممزوج با آب کمون یا ماء العسل نوشند یا انجیر یکمن آب چهار من بزند سومی ماند چون نیم درم مصطکی درم دارچینی
یک نیم درم کوفته صبر انداز ند و جوشی داده سرد کرده هر روز یک رطل بدو دفعه نوشند جوز فستق انجیر فندق فانید مرق مرغ بشبت سداب لبلاب نمک
پخته خورند اگر کافی نبود ماء اللحم بتوابل و بر چه نان بخور تر کرده و اسفیدباجات حبوب که در وا انجیر کشمش بود و قلایا و طنجنات خورند وقتیکه امان یابد بتدریج انبساط
در غذا نماید مشی کنند و هر روز ده یا پانزده عدد تین منقوع بماء العسل یک ساعت قبل از غذا دهند اگر ضعیف شود شیر خر یا شیر شتر دهند حب **عجیب** ملین بطن
مسکن وجع ریوند ملیله زرد لب لوز مقشر هریک چهار انزروت و زعفران یک حب بندند شربتی قدر قوت **فلونیا** فلفل نانخواه سداب فوتنج کمون چند
حب الغار افیون بیخ بزر البنج هریک سه سقمونیا عسل برابر همه شربتی مثقالی ملین بطن مسکن وجع مفش ریاح جالب نوم **معجون تمری** تمر منقی
لب لوز سداب هریک شصت درم زنجبیل فلفل ابیض هریک بیست و درم سقمونیا ده درم عسل رطل تمر یک شبانروز بسرکه تر کرده کوفته ادویه سائیده
آمیزند شربتی بسته تا چهار درم مزیل قولنج **معجون احمر** فلفلین زنجبیل سداب کمون خولنجان قرفه هریک دو سقمونیا هفت ادعسل یکصد و چهل شربتی مثقالی

مفتح قولنج در ساعت **جوارش شهریاران** قرنفل قرفه دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل جوزبویه بسباسه قاقلتین حب بلسان زعفران هریک نیم درم سقمونیا شش تربد حب النیل هریک شانزده قند برابر همه بعسل آمیزند شربتی چهار تا هفت درم با آب گرم برای بردکبد و معده و قولنج و عسر بول مفید **اَلکامه** سپیده شعیر یا حنطه سی رطل با آب سرشته نان ساخته در تنور پخته نعنع مسحوق سی رطل آمیخته کوبند پس نمک بیست درم بادیان رطل شونیز ربع رطل آمیزند و در گرما بیست روز در آفتاب نهند و صبح شام حرکت دهند باشند و هر روز قدری آب بریاشند چون سیاه شود با آب حل کرده در ظرفی نهند تا دو هفته و هر دو وقت حرکت دهند و قتیکه جوش زند حرکت ندهند چون جوش فرونشیند آب صاف در ظرف دیگر گیرند و در ثفل آب دیگر ریخته و انداخته تا هفته در آفتاب نهند صبح شام حرکت دهند و آب صاف جدا کرده با اول آمیزند و باز دیگر آب انداخته تا هفته در آفتاب دارند صبح شام حرکت دهند پس صاف نموده هر سه آمیخته بکار برند مسخن معده و کبد ناشفت تهی معده قاطع لزوجات مانع اجتماع بلغم غلیظ در معده و امعا ملطف اغذیه غلیظه مشتهی ملین مطیب نکهت شربا و باآنک چند روز مهزل حقنه او مزلق قرحه امعا و وجع ورک لطول او رافع قرحه خبیثه و سعفه کلب کلب غرغره او جهت ورم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه موثر قطور او در چشم مانع بروز آب و اگر بروز کرده مزیل آن شربا رافع وجع الورک و عرق النسا لکن مجفف بدن و معطش مضر سینه ذی خشونت و بواسیر و اصحاب خارش مصلح العسل تخم شیر **شیاف** مفتح قولنج مسکن وجع ظهر جاوشیر بوره ارمنی مقل صابون زنجبیل نمک هندی سداب حرمل سقمونیا برابر قدر چهار اصبع شیاف سازند **شیاف** تخم حنظل یک مغز بادام تلخ دو سداب بادیان بنفشه ستا هریک سه شکر شیاف سازند **شیاف** قند سیاه کنند دوازده بر آتش نهند چون گداز دنمک سیاه مسحوق سه آمیخته شیاف ساخته بروغن زرد چرب کرده بردارند **شیاف** تخم کرفس تخم کتان تا جیر جیر شا دیورق صبر سکبینج شحم حنظل ملح اسود برابر شیاف سازند **شیاف** نیا تخم نیا سقمونی یک بنفشه دو خطمی بسفایج مغز فلوس شکر هریک دو شیاف سازند مفتح قولنج ملین طبع و در حمی تیز بکار آید و سریع الاثر است **شیاف** قولنج مفتح قولنج ... شحم حنظل مقل سکبینج هریک پنج شکر بوره ارمنی ده شیاف سازند **شیاف بنفشه** مفتح قولنج بنفشه پنج سقمونیا نمک هندی هریک دو بوره ارمنی تربد هریک سه فانید شش و نیم شیاف سازند **شیاف زبل** ملین طبع زبل الفار ملح عجین شکر سرخ برابر با آتش نرم معقود کرده شیاف ساخته بروغن کنجد چرب کرده بردارند **شیاف جند** ملین منقی امعا از بلغم سقمونیا یک شحم حنظل بوره نمک سیاه جند هریک یک نیم سکبینج جاوشیر مقل تربد اشق سوختج ابن انگژد هریک سه شیاف سازند **شیاف صابون** مخرج بلغم سقمونیا نیم زنجبیل مقل شحم حنظل جند هریک یک شونیز دو صابون بوره هریک سه شیاف سازند اگر قوی تر خواهند قدری تربد افزایند **حقنه** که نفع دارد کمون کتان حلبه قرطم هریک پنج مثقال سداب سنا بسفایج هریک مثقال برسیاوشان گل خیرو خبازی هریک چهار مثقال بادیان تخم شبت هریک دو مثقال انجیر ده عدد سپستان عناب هریک سی عدد برگ سلق دسته سبوس گندم کفی آب و نیم کاسه بپزند بنصفی ماند صاف کرده جند ربع مثقال جاوشیر نیم مثقال نمک هندی دو مثقال شیرخشت یا ترنجبین بیست مثقال دهن لوز دو نیم مثقال دهن بقر چهار و نیم مثقال آلکامه یک قاشق آمیخته نیم گرم حقنه کنند چند بار به بار به هفت مثقال **حقنه** که قولنج بلغمی وریحی را فوراً نفع دهد بوره یا نمک پنج مثقال روغن گاو هفت مثقال آب سداب یا با آب کرنب آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر یک قاشق آلکامه افزایند بهتر **حقنه مسهله لینه** انجیر پنج عدد سبوس گندم گل خطمی هریک کفی در خریطه بسته برگ سلق ده عدد آب دو رطل بپزند بنصفی ماند صاف کرده بوره مثقالی روغن کنجد او قیه آمیخته حقنه کنند **حقنه لینه** مفتح قولنج خفیف عناب بیست عدد سپستان چهل عدد انجیر پنج عدد و تخم خطمی سبوس گندم هریک کفی خسک شعیر بابونه بنفشه هریک ده درم جوشانده صاف کرده بوره ارمنی نیم درم شکر سرخ اوقیه روغن کنجد

یک نیم اوقیه آمیخته نیم گرم حقنه کنند **حقنه** برای قولنج بلغمی و وجع ظهر و ریاح غلیظه مفید حلبه برگ بابونه قنطوریون خشک گل خطمی هر یک کفی سبوس
برگ سلق برگ کرنب برگ سداب برگ شبت هر یک دسته انجیر سپستان عناب هر یک سی عدد مقل سکبینج جاوشیر هر یک سه درم لب قرطم بیست درم جوشانده
صاف کرده نمک هندی ده درم بوره ارمنی شحم حنظل هر یک نیم درم آبکامه شکر سرخ هر یک بیست درم آمیخته حقنه کنند **حقنه ملینه** که با وجود حمی
و برسام توان کرد بوره ارمنی درمی روغن بنفشه اوقیه آب سلق یک سکرجه آمیخته حقنه کنند **حقنه لینه** سرسام و جمیع امراض دماغی و حمیات را مفید عناب
سپستان شعیر مقشر گل بنفشه سبوس گندم خطمی اکلیل هر یک کفی انجیر پنج عدد آب سه رطل بپزند سوم ماند صاف کرده شکر سرخ آبکامه هر یک پنج درم روغن
بنفشه بادام روغن کنجد هر یک ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند دو بار اگر قوی خواهند مغز فلوس هفت درم افزایند **حقنه کاسر النفخ** سنا پنج مثقال
قنطوریون بابونه بادیان شبت تخم کرفس سداب هر یک سه مثقال تخم قرطم عنب الثعلب خبازی گل خیرو هر یک چهار مثقال عناب سپستان هر یک
بیست عدد انجیر ده عدد آب دو کاسه جوشانده صاف کرده شیرخشت هیژده مثقال مغز فلوس ده مثقال جاوشیر مثقالی جند نیم مثقال روغن بادام
یا زیت سه مثقال روغن گاو پنج مثقال آمیخته حقنه کنند هر بار به هفت قاشق نیم گرم اگر بسبب احتباس باد غلیظ در طبقات معا باشد تقدم اکل اغذیه نفاخه
شدید البرد و فواکه بارده و شرب آب سرد انتقال وجع و نایافتن آروغ بفراغت نفخ و قراقر و چون دست یا چیزی گرم بر شکم نهند وجع زیاده شود و بعد زمانی
تسکین پذیرد و گاه باشد که محل احتقان باد مرتفع شود بنحویکه مرئی شود و گاه باشد که براز نرم آید و منتفخ باشد مانند زبل البقر و چون در آب اندازند طافی ماند
و راسب نشود و آنکه با قراقر و انتقال بود و اسلم باشد **علاج** تلیین طبع بشافه و حقنه کاسر النفخ کنند بعده جوارش نارمشک جوارش هندی جوارش شهریاران
دهند کمونی سنجرینیا تریاق کبیر معجون حب الغار جوارش کند مفید کمون کرویا انیسون زنجبیل بادیان تخم کرفس گل سرخ عنب الثعلب سه مثقال جوشانده صاف کرده
دهن لوز دو درم آمیخته نوشند اگر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان افزایند بهتر حمام کنند سداب کمون نانخواه بوره برابر سائیده عسل آمیخته خرقه آلوده رشته در خرقه
بسته بر دارند و بعد تحلیله خرقه بر آرند و ضماد که در بلغمی گذشت بکار برند محجمه ناری نهند که مسکن وجع است اگر غشی باشد حب فادیه معجون احمد هندی بوره مقل
جاوشیر تخم سداب جند حنظل شکر سرخ مقوم آمیخته شافه ساخته بر دارند حقنه بادشکن نمایند اگر از شافه و حقنه باد بلغم بر آید و وجع باقی بود بدانند که برد در امعا افتاده
حقنه مسخن کنند و فرمایند که دوا را زمانی طویل در امعا دارند و اگر وجع اشد بود فلونیا قدر نخود دهند حقنه شافه مسکن مخدر بکار برند طبیخ انیسون کمون صعتر شبت مرزنجوش
جند بابونه آبزن کنند یا در مثانه گاو پر کرده بر ناف نهند لگاورس نمک کماد کنند فرفیون درم جند دو درم روغن سداب یا روغن شبت ده درم آمیخته یا غالیه بر ناف
مالند تعلیل غذا کنند عوض آب ماء العسل عرق بادیان گلاب نوشند مرق عصافیر مرق مرغ بیر بانیسون دارچینی بادیان شبت فلفل کرویا ثوم نمک پخته یا لحم
بقدری خبز با لبن خورند خمر رقیق کهنه قدری بر نهار نوشند **حقنه بادشکن** بابونه سداب تمام قیصوم مرزنجوش تخم کرفس بادیان انجیر نانخواه جوشانده عسل آمیخته
نیم گرم حقنه کنند **حقنه مسخن** بابونه اکلیل برنجاسف سداب نانخواه شونیز جوشانده زیت و قدری جند آمیخته حقنه کنند **حقنه مسکن وجع** سداب پنج مثقال
بزرالبنج دو مثقال جند نیم مثقال افیون ربع مثقال دهن بقرسی مثقال جوشانده صاف کرده حقنه کنند **شافه مسکن وجع منوم** که ماده را دریکر و نفخ
دهد جند مر سکبینج زعفران افیون برابر شافه سازند **حب** انگژد کنیم تنکار فلفل هر یک دو نمک سیاه چهار زنجبیل هشت با آب لیمو حبوب بندند شربتی اسکر و بلو
قول جوان کورو حقنه کا بیناتیو اکنند دو سه دفعه اگر کافی نبود روغن جوز خمر ابیض آمیخته حقنه نمایند طبیخ پودینه شش اونس نوشانند مرق مرغ چیا

اوقیه شیر تازه به بزرقطونا دوازده قطره یا یاسمین بنفشه فرفیون آمیخته دهند اگر مروارید با شد خمر دو اوقیه هشت دانه بلوط کرده آمیخته دهند مرق خروس پیر یا باکیان
کنند و یک مشت برگ بادروج جوش بود رطل روغن بادام دو اوقیه عسل کف گرفته کنیم اوقیه روغن بهروزه اوقیه صعتر بیخ خام عدد که میوه تازه
سه درم نمک سنگ آمیخته حقنه کنند و موضع وجع کوب کرده و چهار رکانا داب بزنانه چهار درم با نخود تخم قرطم نیم اوقیه کمون درم انجیر دوازده عدد کشمش شستی انداخته
نیم ساعت جوشانده صاف کرده در نیم رطل آن عسل گلابی اوقیه اکوا بیند یکجا دو درم روغن جوز روغن بنفشه هر یک دو اوقیه آمیخته سه چهار دفعه حقنه کنند
نیل افادرم عرق گل نانخواه دو اوقیه حل کرده دهند نیل اگر نفع نکند نیل خشک کرده سائیده سه درم بمرق دهند برگ شاهتوت بسایه خشک کرده
سائیده نیم درم دهند اگر کافی نبود خیار شنبر دو اوقیه یا اکو ابیند یکجا سه اوقیه دهند اگر این هم کافی نبود شیرخشت سه اوقیه روغن بادام مقشر چهار اوقیه دهند
اگر اینهم کفایت نکند و مریض پیر بود یا اشیای بارد بیحد خورده باشد خمر تند یک قاشق دهند کمی درم خمر یک قاشق آمیخته دهند طبیخ چای بنوشند
برگ سنا کوبیده کرده مالند طبیخ بادام چهار اوقیه ترنجبین حنظل بی دانه ترکرده صاف نموده شیرخشت روغن بادام مقشر هر یک دو اوقیه آمیخته سکنجبین
آمیخته دهند مجمر نار بی وسیع الفم بر ناف نهند خرقه کتان بطبیخ کارمینا تر کرده بر شکم گذارند بادروج تخم بید انجیر سائیده روغن عقرب نیل البقر تازه کوا
نیتوا اکریا آمیخته ضماد کنند آبگینه گرم بر شکم نهند غالیه قدری در ناف گذارند و بر شکم مالند روغن گوگرد دوازده قطره بمرق آمیخته دهند اگر بسبب انصباب
سودا باشد تنقیه حتما انتفاخ یکبارگی بنفرح شدید **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند یا کمون نوشند ادویه جدید است حب السود اکبر
آمیخته ضماد کنند اسفیدباجات دسمه بخورند حقنه شافه تدبیر گرد ریحی گفته شد بکار برند ضماد کیا دمعاجین اند که در تلغیم ذکر رفت بعمل آرند
قول رازی قولنج بسوداوی اکثر افتد که طبع ایشان به امراض ببیاشد و تدبیر آن در وقت تحت مرق چرب با شیر تبرید حمام تغیر بقیست و جزی
ترطیب کنند و در طلوعی فقط بسبب نفخ پدید می آید و تدبیر آن ترک بقول و فواکه است و در صفراوی بسبب حبس ثفل می افتد بسبب شدت حرارت و بغیر
نفخ میباشد و تدبیر این تبرید و ترطیب و قلت تغذیت اما در دموی مزاج نادرست که قولنج افتد۔ اگر بسبب ورم دموی معا باشد حمی حاد عطش آبدگی عروق
احساس ثقل و وجع و ضربان در موضع ورم و حدوث قولنج بتدریج و باشد که وجع عظیم بود و منفذ بول تنگ شود و بول بند شود **علاج** باسلیق یا اکحل
زنند از دست است و خون اندک اندک بدفعات برآرند اگر بول بند بود صافن هم زنند **قول ثابت** این ابسیار مرتبه بعمل آورده ام ادرار بول کرده طبیخ نرم
نموده هر روز برای ازلاق ثفل آب آلو مغز فلوس شیرخشت شربت بنفشه یا آب عنب الثعلب آب کاسنی آب کاهو آب انار مغز فلوس روغن بادام یا با شیر
روغن بادام مغز فلوس هند یک بلکه دو هفته اگر حاجت حقنه شود بابونه حلبه کتان جوشانده با ماء الشعیر آب عنب الثعلب مغز فلوس آمیخته نیم گرم حقنه کنند و اگر وجع
حرارت شدید بود و لذع حکه باشد عناب ده دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی سه درم جوشانده صاف کرده آب خیار آب کدو آب خبازی لعاب اسپغول شیره
هر یک پانزده درم روغن بنفشه یا روغن بادام ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر حاجت شافه بود از بنفشه سقمونیا شافه سازند انیسون تخم کرفس گل سرخ هر یک
مثقال بنفشه دو نیم درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته نوشند اگر قبض بود شیرخشت پانزده مثقال سقمونیا ربع مثقال افزایند تا که کار حقنه بر آید
بمسهل نپردازند و در ابتدا خرقه بگلاب سرکه آلوده بر موضع وجع نهند یا صندلین بگلاب سوده یا گل سرخ بیخ نوفل دو آرد جو مبیت ضماد کنند و چون سورت
ساکن شود و ایام تزاید گذرد بنفشه خطمی آرد جو بابونه موم روغن بابونه لعاب کتان آمیخته نیم گرم ضماد کنند اگر خواهند بجای روغن بابونه روغن بادام یا روغن بنفشه

یا روغن گاو آمیزند روغن بنفشه روغن بابونه نیمگرم کرده مالند بطبیخ ادویه محلله ملینه نطول کنند مرق مرغ تیهو و آب خورند **فائده** در علاج درنگ نمایند
که منجر بایلاوس میگردد - اگر بسبب ورم صفراوی امعا باشد اندوه سوزش شدت عطش قی مرارسی تلخی دهن وجع لذاع **علاج** سوای فصد انچه در دموی گذشت
بکار برند شربت بزوری شربت بنفشه شربت عود ویکر آب تمر هندی تعبند گلاب گلقند عرق بادیان سفید تخم خطمی تخم خبازی بهدانه در آب جوشانده صاف کرده
در سه اوقیه این فانید روغن بنفشه هر یک اوقیه آمیخته حقنه کنند اگر خرء الذبیب نبید ورم افزاید بهتر سقمونیا قدری بآب کاسنی خیارشنبر آمیخته دهند **قول علی بو**
در ورم حار شیر خر مغز فلوس روغن بادام حقنه کنند و کسی که معتاد بدین مرض باشد باید که چون ازین علت برآید تا که صحت تمام نشود باغذیه معتاده رجوع نماید خمیر
باب شکر و دهن لوز تر کرده خورد آلو در آب شکر تر کرده هر روز ده یا بیست عدد دو ساعت قبل از طعام خورد و انجیر سفید سی عدد مویز منقی بیست ورم بنفشه ده درم
آب چهار رطل نیم پانده صاف کرده در چهار اوقیه این مغز فلوس سه درم دهن لوز چهار درم آمیخته دهند یک بلکه دو هفته **قول لا ازرور بیر** حقنه ملینه مزلقه
عدت نماید آرد جو روغن کتان روغن لوبادران بر سره ضماد کنند آب کوبی آب کاسنی هر یک نیم رطل سرکه گلابی آب کاهو هر یک دو اونس آمیخته گرم کرده
خرقه آلوده بر کبد نهند چون خفت شود مسهل دهند اگر فالج شود سه چهار بار بطبیخ نیمگرم ادویه ملینه آبزن کنند روز دوم حقنه که در وی شیر روغن گل روغن بنفشه
مغز فلوس باشد نمایند روغن لوبادران روغن شبت مسکه بر شکم مالند و اکثر اوقات دوغ نوشانند و قدری خون نیز برآرند اگر از تدابیر مذکور صحت نشود زبل
اسپ اونس کتیرا دوازده اونس در آب خشخاش تر کرده خمیره قطره آمیخته قدری فشرده سه حصه نموده در سه وقت نوشانند و بر فقرات ظهر از اول فقره عنق تا
عصعص برای تقویت اعضا مالش روغن کنند تا از فالج محفوظ ماند اگر بسبب ورم بلغمی امعا باشد - واین نادر افتد سستی بدن ثقل امعا بلغمی عدم ترتب عطش
ولبیب **علاج** حقنه منقیه بلغم نمایند معجون ترید دهند انجیر پانزده عدد مویز سی عدد تخم خطمی انیسون تخم کرفس هر یک مثقالی بادیان و نیم درم بنفشه عنب الثعلب
هر یک سه مثقال قند چهل مثقال شربت سازند و هر روز در یک قاشق این مغز فلوس پنج مثقال روغن بادام مثقالی آمیخته دهند تا دو هفته قیصوم چهار شبت اذخر
هر یک پنج اکلیل هفت بابونه لیلا آمیخته ضماد کنند و از آب سرد و اغذیه غلیظه چون کدو خیار وغیره پرهیز نمایند باقی تدبیر قولنج بلغمی نمایند **معجون تربد جوارش**
هندی ترید شکر سرخ هر یک رطل سقمونیا هشت درم قاقلتین زنجبیل دارچینی قرنفل نانخواه شک ترنفل مصطکی فلفل هر یک چهار درم عسل قدر حاجت
شربتی دو درم مفتح قولنج مزیل بلغم و وجع الظهر و در نسخه ترید نبات هر یک صد سقمونیا ده باقی همه هر یک پنج نوشته اگر بسبب ورم سوداوی امعا باشد
تقدم فساد سپرز ثقل صلابت قلت وجع و عطش **علاج** بیه مرغ و دواهای و ادویه کاسر النفخ حقنه کنند و بطبیخ حشائش محلله ملینه آبزن نمایند طبیخ افتیمون
بدهند مرق حریب نوشند و ضماد که در ورم بلغمی گذشت گذارند - اگر بسبب قولنج التوای معا یعنی پیچ باشد یعنی فتق باشد والتواء از عوارض اکثر افتد سه گونه است یکی
آنکه امعا پیچ خورده و تعقد در وافتد دوم آنکه رباطها که امعا را بپشت مربوط میدارد گسسته شود سوم آنکه صفاق پاره شود و امعا موضع خود گذاشته
بدان سو گراید پس اگر این صفاق قریب اربتین باشد اعور در انثیین فرود آید و این را قرو گویند تقدم حرکت عنیفه یا جستن یا از موضع بلند افتادن یا چیزی
گران برداشتن یا ضربه سقطه دیر اثر آن فورا قولنج پدید آید و حال آنکه قبل از آن عادت قولنج نبود و درین وجع یکجا در یک حال ثابت بود خلاف ریحی در تنقل
که در ریحی وجع منتقل باشد و در تنقل بعض اوقات وجع غلبه کند و آنجا که موجب التوای فتق باشد تو مراق از موضع و عظم کیس انثیین گواهی دهد **علاج** بفصل
بر پشت خوابانند مستوی پس بر فوق شکم و خاصره آن را برو وجهی مناسب مالند تا امعا بجا آید اگر بسبب کند بعد از مالیدن شکم ساق آنرا بسمان محکم بندند و چهار کس

دست و پایش گرفته بردارند بنحیکه پشت او دو تو شود و شکم در قعر افتد پس همبرین شکل آن را بجنبانند بهر جانب تا امعا بوضع اصلی آید اگر ازین تدبیر بهم
بهیئت اصلی نیاید زیبق زنده مغسول یکیا وقیه یا دو وقیه نوشانند و فرمایند تا چند قدم گردد پس شکم او را بهر دو دست سخت بگیرند بنوعیکه میلان غمز از فوق بسفل
باشد و درین وقت باید که مریض ایستاده بود و غمز همی کنند و بتدریج غمز کرده فرود آیند تا زیبق فرود افتد و معا بجای خود میل نماید و بعد خروج زیبق از شکم مرق جوجه
دهند و تا چند روز همین مرق بسند کنند یا بریان اللحم و اغذیه دیگر ندهند و شرط است که قبل از دادن زیبق یک دو روز بیشتر همین مرق حسب غذا سازند نبید ریحانی آب
عنب الثعلب آب لسان الحمل لب خیار شنبر دهند حقنه لینه نمایند شافه قدر دو اصبع ساخته بماره بقر آلوده بدارند یکی بعد دیگری اگر ازین هم نشود بنادق سحر
بلع کنند یا در مقعد او مفتاح بفرستند و نفخ و مند و برآرند پس همان ساعت حقنه کنند **فائده** گاه باشد که زیبق مشروبه بعض بطن نبر آید و بدان سبب وجع و ثقل علیه
و بیمار مضطر گردد درین وقت مریض را سرنگون سازند بنحیکه پایش سوی آسمان باشد و زمانی بهمین وضع دارند تا که زیبق بتمامه از راه دهن برآید **فائده** اگر
بسبب فتق باشد تدبیرش بعد بجا آوردن معا بحیل مذکوره همانست که در فتق گفته آید و لبستن فاده مربع بر امعا بنحیکه آن را از جا رفتن ندهد ضرور
و نهادن ادویه قابض بر محل فتق و لبستن لازم روغن قسط بر فتق بر شکم مالند **قول بیدروا** اول قی کنند پس شافه اخراج ماده امعا نمایند بعده بستور کو
امعا را بجایش برند تا باسانی باز گردد و اگر باز گشتن عسر باشد اول بحمام برند و اگر مرکثیر المقدار بران ریزند پس بستور کنند و بدست فشارند تا بموضع خود
رود بندند و بر بستر خوابانند و بالش بلند زیر سر نهند و بالشی زیر سرین گذارند تا پشت دو تو ماند **قول لارزو** بعیر عوام این را بیجا شدن ناف گویند
و درین گاهی آثار قولنج و گاهی علامت زحیر و مغص و گاهی قلت اشتها و گاهی اسهال و خروج فضل غیر منهضم و ضعف قوت پدید می آید و چون اصبع بر موضع
سره نهند حرکتی زیر ناف محسوس شود باید که اول روغن سداب بر شکم برفق مالند بعده اگر معا از موضع خود فرود آمده باشد دست را از پائین شکم بالا فرستند
و بعکس عکس پس مریض را بنشانند و هر دو پایش دراز کنند و فرمایند که بهر دو دست هر دو پای خود نزدیک مرافق گیرد پس حکم کنند که از مابین هر دو پا زمین را
ببوسد و چند بار معا بجا آید و وجع رفع شود و تمیده که بسیار باریک باشد شش اونس کتیرا انشاسته هر یک نیم اونس و مطبوخ سه اونس گل ارمنی گل مختوم
دم الاخوین هر یک دو درم بیاض بیض ده عدد و آب برگ بقلة الحمقا یا شیره خرفه آمیخته بر شکم ضماد کنند موی سر مریض در مشت او دود نمایند چون القی یا سایده
در کف دست یا پا النه بیچ شانه که باریک باشد حلقه کرده در دست دارند یا بر بندند ناف بجای خود آید کندش نیم درم بدهن بقر و قند سیاه آمیخته یا کندش زنجبیل یا نخود
برابر ساییده پنج درم بقند سیاه کهنه حب بسته بروغن هندی کاغذی دو پاره کرده تخم برآورده قدری شنگار بریان ساییده زمانی بر آتش نرم داشته بکند
و ساقین بندند و گفته در التوائی زیبق دو اونس در بیضه مرغ که از صفرت و بیاض خالی بود انداخته در حلق مریض ریزند بنحیکه او نداند **قول بقراط**
کسی را که قولنج باشد و روده او کشیده شوند و فواق باقی یا ذهاب عقل پدید آید بد است **قول شمعون** اگر انسان بر بطن افتد و داخل شود مهره از
پشت او بسوی داخل پس ثقل بند میگردد و لباست که بعل هم محتبس شود و درین آن موضع مقعر میگردد باید که اصبع در دبر او کنند و مهره را بسوی خارج دفع نمایند
اگر بسبب یبوست و احتباس ثفل باشد یا والم و ثقل بمرتبه بود که گویا امعا می شگافد و خروج ثفل مثل بنادق و این را چند سبب اند **یکی** اکل اطعمه یابسه بالذات
چون گاورس برنج بلوط ذرت و غیره تقدم آن **علاج** طبیخ بنفشه بادیان سپستان بقند دهند حب ایارج یا مثقالی صبر بشیر یا بعسل دهند اگر وجع دائم بود تخم
خطمی کتان حلبه هر یک ۵ مثقال جوشانده صاف کرده مغز فلوس هفت مثقال آمیخته نوشند و حقنه نمایند شربت بنفشه یا طبیخ انجیر با ...

غذا دهند آب انجیر عناب اصل سوس مغز فلوس ترنجبین شیرخشت شربت بنفشه روغن بادام قند دهند و یا دو یه ملینه مرطبه چون بنفشه انجیر عناب ترنجبین روغن بادام قند وغیره حقنه کنند خبک سنگ و شنگ شاف کنند و مرغ با ماء الحمص و اسفیدباج مزورات بعض قطعت لبلاب بدهن لوز خورند و در ایام صحت انجیر بیست عدد آلوسی عدد زبیب پانزده درم اصل سوس بیست درم آب سه رطل بپزند و در دو ثلث رطل این مغز فلوس هشت درم آمیخته بدهن لوز افزوده نوشند تمر زبیب حلوا از نشاسته روغن فانید پخته خورند **دوم** قلت اکل غذا **علاج** اول اخراج ثفل از معا کنند گلقند گلاب دهند نخود آب اغذیه چرب خورند **سوم** حرارت امعا شدت عطش والتهاب هزال مراق و قبل از حدوث قولنج ثفل یابس منتن سیاه مائل بسرخی برمی آمده باشد و اگر بسبب حرارت امعا حرارت زهره باشد یبوست دهن پیدا بود و گاه گاه تب آید و باشد که یرقان روی نماید **علاج** اگر حرارت زهره سبب باشد و مانعی نبود فصد نماید والا حقنه کنند شافه بنفشه بردارند سقمونیا مغز فلوس بآب تمرهندی آلو آمیخته یا سقمونیا دانگی بآب کاسنی آمیخته دهند طبیخ هلیله نوشند بنفشه دو مثقال سنا پنج درم بادیان مثقالی عنب الثعلب سه مثقال جوشانده شیرخشت هیزده مثقال مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یکنیم مثقال آمیخته نوشند و بعد اسهال تخم ریحان بشربت قند گلاب دهند شربت بنفشه بلعاب اسبغول و شربت بزوری مفید اگر تسکین نیابد قرص بنفشه بشربت بنفشه یا معجون خیارشنبر دهند ماش مقشر نخود آب مرق اسفناج یا پیچه بروغن بادام و قدری شکر خورند **معجون خیارشنبر** قند عسل مغز فلوس هر یک صد بنفشه ترید روغن بادام یا روغن بقر هر یک چهل سقمونیا پانزده رب سوس سیزده نمک هندی هفت و نیم بادیان مصطکی انیسون هر یک پنج شربتی پنج تا ده درم مزلق قولنج حار و یبوست امعا و امراض صفراوی **قرص بنفشه** بنفشه ده کتیرا نشاسته ترنجبین هر یک پنج سقمونیا سه شربتی دو درم **چهارم** یبوست امعا عطش هزال مراق ابطن **علاج** حقنه چرب لعاب دار کنند شربت بنفشه روغن بادام دهند خمر شیرین نوشند اغذیه دسمه مرطبه خورند اگر لازم شود باشد قرص بنفشه یا سقمونیا با ترنجبین دهند **پنجم** کثرت در در بول اقدام اکل مدرات و ظهور قولنج عقب آن **علاج** شربت بنفشه مغز فلوس طبیخ انجیر دهند تخم ریحان مفید مرغ خرما مویز حلوا از نشاسته مسکه ساخته خورند **ششم** خروج مائیت از بدن بسبب هوای گرم و تعب و ریاضت و کثرت عرق و اسهال وغیره **علاج** اخراج ثفل کرده در مواضع سرد نشانند راحت دهند اغذیه چرب خورند قیروطی از موم سفید روغن گل روغن مورد و آب به ساخته بر بدن مالند **هفتم** زوال حس امعا بسبب شرب مخدرات یا سوء مزاج بارد مفرط امعا است و باشد که در امعا ناصور قرحه پیدا آید و از زوال حس اوگردد و قبض طبع قلت وجع و اگر چه اشیای گرم چون بوره نمک صابون بردارند معاودت کرده اذیت آن نکند و هر چه خورند نفخ شکم آرد **علاج** تنقیه با ایارج لوغاذیا ایارج فیقرا کنند شادریطوس سنجرینیا تریاق کبیر مثرودیطوس خمر ریحانی خمر عتیق دهن خروع بار الاصول دهند حقنه نمایند روغن قسط مالند اطلیه مقویه بر شکم و خاصره نهند روغن خروع که در وی فادزهر جوش کرده بوند بر شکم مالند و بالایش سنجرینیا اتاناسیا طلا کنند حمام نمایند مرق عصافیر فرخ حمام نوشند **ایارج لوغاذیا** سقمونیا عنصل مشوی غاریقون خربق اسود اشق اسقوردیون هر یک ده شحم حنظل ده افیتمون کما دریوس مقل صبر هر یک شش حاشا هوفاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود فلفل ابیض دارفلفل مر اوفربیون زعفران ایحیی اسفانج جندبیدستر قطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل حماما زنجبیل هر یک چهار جنطیانا اسطوخودوس هر یک سه ساییده به عسل منزوع آمیخته نهند و بعد شش ماه بکار برند شربتی پنج درم بآب گرم و عسل مزیل برص و بهق و جذام و قوبا و سعفه و شهوت کلبی باقی در همه افعال مانند ایارج جالینوس **هشتم** سده منفذ که بین زهره و امعا است سفیدی براز نفخ شکم ظهور یرقان **علاج** شربت بزوری دهند خردل با اکامه نوشند و تفتیح سده بدانچه در یرقان گفته شد نمایند **نهم** حیات ریحان و جع و غشی در خلو و باقی آثار آن **علاج** حب النیل نیم درم درمنه ترکی درم برگ کابلی دو و نیم درم بخر مایا مویز کوفته دهند با اکامه نهار

نوشند حقنه نمایند باقی تدبیر از دیدان جویند **قول جوان کوروو** گل ہو فاریقون اسکر و یلو خمرا بیض دو اونس حل کرده دہند پوست شیمبو صحرائی نیم درم طبیخ باد آورد چہار اونس دہند سہ چہار روز در تزاید النور **دہم** ضعف قولون عدم خروج براز بحقنه و شافه **علاج** برای تنقیه دہن خروع یماء الاصول یا ایارج فیقرا دہند طبیخ سلیخه دار چینی بسباسه جوز بویه سنبل اشته تخم کرفس بروغن بادام نوشند **علاج** سنجر بینا مثرو دیطوس دہند خمر قدری نوشند روغن ناردین روغن بابونه روغن سوسن روغن بان بر شکم مالند نخود آب زیرباج ممزوج بخمر ریحانی خورند مداومت حمام نمایند و از اشیای ترش قابض و آب بارد پرہیزند **قول زرانی** قولنج ثقلی از ہر سبب که باشد اول در کشادن طبع کوشند برای این آبکامه روغن بادام آمیخته گرم کرده نوشند مرق مرغ فربه مجرب خورند اگر حرارت یبوست در معا باشد بنفشه کاسنی عنب الثعلب قند ترنجبین نوشند شربت بنفشه لعاب بہدانه آب کدو شیره تخم خرفه ترنجبین دہند روغن بنفشه لعاب خطمی کتیرا بر شکم مالند عوض مرق حسوہای چرب خورند و بعد شرب اشیای مزلقه وحصول تلیین برثقل باید که مریض بر یک پا استاده آہسته آہسته بجہد تا ثقل بیرون آید و اگر از ین نکشاید روغن کنجد شکر سرخ آبکامه مغز فلوس بطبیخ برگ سلق بنفشه خطمی سپوس جو انجیر قرطم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و اگر حرارت یبوست در معا باشد بنفشه عنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه سپوس جو ہر یک ہفت درم عناب ہده دانه سپستان بیست دانه جوشانده صاف کرده ترنجبین لعاب اسپغول روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کنجد مغز فلوس ہر یک ده درم آمیخته حقنه کنند و بعد افتتاح طبع حسب ہر سبب تدارک کنند **قول جوان کوروو** آلو کشمش کتان خطمی بنفشه خطمی گاو زبان انجیره جوشانده صاف کرده روغن بنفشه سه اونس شربت بنفشه دو اونس آمیخته حقنه کنند و سه بار اگر اخراج فضله نشود روغن بادام دو اونس آتش چہار اونس یا شیر خشت دو اونس مرق مرغ سه اونس دہند اگر عوض شیر خشت مغز فلوس کنند بہتر اگر کافی نبود قرص حنظل نیم درم افسنتین یک درم یا انیسون ده دانه ده دانه قنطوریون درم مرق مرغ رطل جوشانده صاف کرده چہار اونس این روغن بادام آتش دو اونس شیر خشت یک نیم اونس آمیخته دہند اگر این ہم کافی نبود مغز بادام مسحوق رطل بادروج مدقوق نیم رطل در آب پزانده در ظرفی نہند و آب بارد آمیزند که نیم گرم گردد و این مریض را در و نشانند اگر در یک مرتبه آرام نگردد باز گرم کرده روغن سیاه یک کاناد آمیخته نشانند اگر کافی نبود زبل بقر تازه بیه گرده میش نر چہار عدد صفرت بیض آمیخته بر شکم ضماد کنند مغز فلوس ده دانه ده درم نمک سنگ دو درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود سرکه شکر ہر یک سه اونس آب شش اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ دو درم مرق ماکیان مجرب رطل شیر خشت یک نیم اونس آمیخته نوشانند تخم قرطم سه درم پزانده صاف کرده کریمور تارتر و چہار اسکر و یلو شیر خشت سه اونس آمیخته دہند و سه یا شش خصیه ابکسی وانفع نشد یک پیاله مرق ماکیان پیر که در و اسفاناج شش درم نمک سنگ دو درم شیر خشت دو اونس بود نوشانید ہمان روز صحت یافت روغن تخم شلجم سه اونس شیر خشت اونس دہند اگر بسبب گرد آمدن صفرا در جوف معا باشد و این نادر الوقوع است و علاج او از مغص صفراوی ببینند **قول جوان کوروو** اگر بسبب سوءالقنیه عطش سہر تلخی دہن و نفع بدوای بارد **علاج** بچه مرغ بنفشه خطمی آلو کاہو سپوس جو جوشانده صاف کرده مغز فلوس اونس شکر شربت بنفشه بیاض بیض قدر حاجت آمیخته حقنه کنند اگر وجع نرود برگ بنج مدقوق دو دو وزن با شیر رطل جوشانده صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه صفرت بیض دو عدد آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر از ین ہم تسکین نیابد فصد ارکا کنند اگر حبس حیض یا بواسیر یا اختناق باشد فصد پا نمایند اگر از فصد ہم آرام نشود بدانند که صفرای قیقیست آب بارد حقنه کنند اگر جوان محرور سی باشد ده بار ہم اندرون و ہم بیرون بکار برند خصی مغز کدو بر شکم ضماد کرده خصی نان گرم بشیر نرد عصاره بنج تر نموده ضماد نمود صحت یافتند شیر خر چہل روز نوشند و حقنه نمایند آب زبل بقر مرق مرغ ہر یک دو اونس آمیخته حقنه کنند آب ساده روغن بنفشه ہر یک چہار اونس الیقر نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود بدانند که بلغم زجاجیست و درین باز می بر آید لیکن

وجع نمیرود کی تا ابو دهند چند کس انجمرا دیدی تیکو علاج کردم فرزبل گرگ با معای مستقیمه گرگ خشک کرده سائیده یک درم دادم صحت شد پوست سنگدان
مرغ نیم درم تا چهار دانگ مرق یا بد و اوقیه خمر حل کرده دهند اونت مسحوق نیم درم دهند و گفته اگر بسبب حصات امعا باشد روغن بادام شش اوقیه سکبینج
سه درم مقل دو درم حنظل اوقیه آمیخته حقنه کنند و گفته شخصی قولنج شدید داشت پایش در طبیخ نیمگرم ببید نهادند صحت شد و گفته در قولنج فالجی و امراض عصبی قی لیفا
طبیخ عنب الثعلب چهار اوقیه دهند و وج غافث حرمل کلم بحری انفع و گفته در قولنج سقطه سگ زنده نزد مریض آرند تا بسبب حرارت سگ ریح تحلیل یابد و صحت شود
و گفته در اقسام قولنج از اکل غذا و شرب آب باز دارند و تا تنقیه نکنند مالش ننمایند چرا که ماده سیال گشته استسقا فالج صرع وغیره آرد مسهل قوی بهر طور که شود دهند
لادن افیون سه دانه دهند داغ در پا می نهند اگر بول سرخ باشد فصد کنند افسنتین سداب بادیان قدری نمک جوشانده حقنه نمایند انتفین اب که بصحت مرده
باشد درم نخود یا مرق مرغ آمیخته دهند برگ بنج بشیر نزاینده سائیده یا زبل حماریابس سائیده بروغن بوباد ران آمیخته بر شکم ضماد کنند زاد گلدم یعنی بلبل یک قاشق
بمرق دهند یا زبل گرگ انفع لبلاب احمر بندند سره طفل در هوا خشک کرده بر ناف بندند **قول رازی** مرق دهند در قولنج اطلاق می آرد و گفته بسیار کس مقعد دین
قولنج یاوید دیدم که چون بر جلد ذیب نشستن و خفتن و سواری نمودن اومت کردند و در کمر بستند و هر سال تبدیل جلد تازه نمودند شفا یافتند **قول ماسرجویه**
این حب ملین اطین هر یک قولنج و دیگر امراض ست هلیله سیاه بلیله آمله هر یک چهار تخم کرفس بادیان انیسون کردیانا نخواه صعتر حرمل شیطرج سورنجان ملح نفطی اشق مصطکی
هر یک یک درهم قاقله وج سنبل زعفران سلیخه هر یک نیم سکبینج سه تخم حنظل یکنیم فانید ترید هر یک هشت صبر دوازده با آب گندنا حبوب بندند شربتی دو نیم درم
قول الارزو صبر اگر مستحکم بود دوازده درم بنا شند زیت گرم کرده بر شکم بالند که افتتاح آن بینماید مجمه ناری بر سره نهند که برای قولنج و خلع امعا مفید است آب کرنش
نهند چون بجوش آید ربع او دهن سمسم اندازند وقتیکه جوش خورد فلفل گرد پانزده عدد ریزند بعده دو سه فنجان گرم گرم نوشند زبل الفار فلفل مر صبر برابر
سائیده بروغن کنجد تر زانده در شکنجه روغن کشیده بر موضع وجع بالند و برگ تنبول گرم کرده بندند که برای قولنج و وجع کلیه مفید است اگر ثفل آن گرم کرده بندند بهتر
یا سمو مرکب دو قطره بمرق مرغ دهند معای ذیب خشک کرده سائیده درم نخود یا بجلاب گرم دهند یا به گلاب سوده گرم کرده نوشند روغن کهربا اسکرو ملیو بمرق
مرغ یا نخود دهند و طلا کنند که برای اقسام قولنج نافعست زیت آب لت کنند تا خوب مختلط گردند شبت انداخته در دیگ آهنی تر ندچون شبت مهرا شود صاف کرده
نوشند که مفتح قولنجست حتی ایلاوس را و گفته اگر قولنج شدید باشد حاجت بحقنه مکرر میشود چنانچه شخصی را قولنج شدید شد سی بار حقنه کردند نجات نیافت
آخر شیرخشت دو اوقیه روغن بادام سه اوقیه بمرق مرغ آمیخته حقنه کردند صحت یافت ریه میش گرم گرم بر شکم بندند و گفته اگر ورمی باشد بشیر گاو شکر بیاض بیض
لعاب اسپغول یا بشیر و بادام ماء الشعیر مسکه یا بیخ خطمی خبازی مغز تخم تربز تخم کتان اسپغول گل سرخ نیلوفر حقنه کنند روغن بادام روغن بنفشه بر شکم
بالند لعاب تخم کتان لعاب حلبه لعاب بهدانه بیه مرغ بیه بط بر شکم ضماد کنند بطبیخ برگ خطمی و مانند آن آبزن نمایند و گفته کین کین دهند
روغن جوز بویه چهار درم یا یک اوقیه دهند برای قولنج ریحی و ضربی نافع روغن فندق همین اثر دارد تریاق دیابیتا لوروان ربع درم افیون دو دانه بعرق بادیان
دهند شیرخشت سه اوقیه قرص فیون دوانت ده درم مرق مرغ شش اوقیه یا شیرخشت سه اوقیه روغن بادام پنج اوقیه دهند خرقه در طلای وی ریزد آب گشنیز
بر شکم نهند عصاره افیون سی قطره دهن خروع یکنیم اوقیه آمیخته یک بار دهند حبه دهند مومیائی قیراطی با آب کمون آب کرویا یا اغراطین مجفف مسحوق درم
با آب گرم یا عنظم زبل ذیب بنخود سوده دهند دندان یا عنظم گرگ در پوست او یا در نقره گرفته یا زبل ذیب قدر با قلادر انبوبه نفسه کرده

مدام بر ناف بسته دارند ایمن مانند تریاق کبیر قدر بندقه بطبیخ بادیان کرفس عناب سپستان حل سوس دهن خروع دهند ایوت دهند ضماد کنند مزلیه ریحی سنگ ارلعب بعرق ابوت سوده یا در چهار اونس عرق بو مادران ترکرده نوشند زرد تخم مرغ بجز با بسر که دهند سرطان بحری درم نجم دهند کلونیه بنجم سوده نوشند قرص قیصر دوا دهند طبیخ چای نوشند سنیک آب لیمو سوده حقنه کنند اشق دو درم آب هشت اونس حل کرده نیم یا یک اونس در روزی سه چهار بار دهند مزلیه وجع سکم ریحی که بمسهل وغیره صحت نشود دندان اسپ دریائی بر شکم بندند مسکن وجع بطن فضله اول طفل که بعد ولادت برآید قدری بخل انگوری دهند منفتح قولنج عسر در حال عرق گوگرد دو بقدر هر یک نیم اسکر دیلو آمیخته یا عرق گوگرد نیم اسکر دیلو خشخاش سه درم آمیخته دهند تا هفته مزلیه ریحی عرق گوگرد نیم اسکر دیلو قرنفل پنجعد دهند چند روز مزلیه وجع ناف نمک ترب ربع درم در برگ تنبول نهاده دهند سره طفل بسایه خشک کرده بنجم سوده نوشند یا آن را بر سره نهند یا نگین سازند یا در انگشتری که نگین او زمرد باشد نهاده پوشند دست چپ ارنب نزد خود دارند عظلم سرگرگ در گلو یا کمر بندند بیخ بیخ در گلو آویزند اگر وجع باشد بو دهند شرط بر موضع وجع زده قدری بادروت مالند مسکن وجع فوراً اگر حامله را شود مقناطیس سه درم بر ناف بندند و گفته السین سبا نرجی السین سبا بسباسه اسپر تو لو بیای سنر لطیف شیرین یا السمو کاتو لیکو حب از لیکا حب انتی کو لیکار روغن نارنج روغن بادیان روغن بهروزه روغن قنه سفوف دی لو تیا سفوف کوریکیو سفوف کارمینا تیو اشربت الطی خمر و دکامیل عرق تانج عرق سلیستی فلو نیار و مانا فلونیا جار لیمورتی قرص ایمیک عصاره افیون عصاره الکائیس کرو گوا وری لادن معجون انا کار و نیا معجون مو عین همه مفید اند حسب حاجت دهند **دوا** حلوای حب الخروع دحم تا عرق تنبا کو عرق بلادر عرق تنبول مربای وج سفوف سنا هر که خواهند دهند **دیگر** تخم بروغن کتان جوشانده نوشند و مالند **دیگر** زهره گرگ داغی بعسل دهند **دیگر** صبر پایس سه یاده عدد بهموزن فلفل سائیده نوشند **دیگر** حاشا مسحوق بعسل دهند **دیگر** آرد دو تیه درم با آب قوم خمیر کرده نان پخته سه روز خورند و از هوا ترشی بادی پرهیز ند مزلیه ریحی **دیگر** پیه بط اوس گداخته با آب سداب عسل آمیخته نوشند مزلیه بارد **دیگر** ریوند درم دهند **دیگر** سر والیه قوق در آب جوشانده قدری نمک آمیخته دهند اگر چند روز مداومت کنند باز عود ننماید **دیگر** کنجاره کنجد سه درم با آب حل کرده نوشند مزلیه ریحی و ثفلی **دیگر** کرنجوه در خمیر گرفته در رماد گرم نهند چون خمیر سرخ شود بر آورده خمیر دور کرده مغز تش بر آورده ربع درم با آب گرم دهند مسکن فوراً یا مغز کرنجوه ربع درم قرنفل کوفته بعرق بادیان دهند مزلیه ریحی **دیگر** برگ پیل دو نیم عدد سائیده تقند دهند مسکن وجع سکم **دیگر** تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه برابر سائیده یک تانک دهند مزلیه وجع امعا بارد و ریحی **دیگر** نانخواه کمون انیسون هر یک مثقالی سائیده شیر شتر رطل گرم کرده دهند مزلیه قولنج مزمن **دیگر** دار فلفل بعسل دهند مزلیه آروغ **دیگر** لحم هدهد یا عقرب بریان خورند **دیگر** قرن ایل محرق مثقالی دهند مزلیه وجع فوراً **دیگر** تخم لبلاب سائیده با روغن کتان بشیر گاو آمیخته یا حرل بعسل آمیخته یا زبل مرغابی درم آب ربع رطل جوشانده یا زبل الفار بو مادران جوشانده یا دهن خروع ده درم بمرق مرغ یا بمرق مونگ آمیخته دهند **دیگر** کباب در سر با بجمر و در گرما با آب دهند مزلیه وجع مثانه هم **دیگر** خولنجان خورند **دیگر** ترکار بریان یا عروق الصفر بر بیه تبات الصبر پاشیده دهند منفتح همه سدد **دیگر** تنبا کو قدر نخود در برگ تنبول خائیده لعاب انداخته بلع کنند مزلیه قولنج و سرفه مزمن و بلغم سینه و معده و ریح مراقی و امراض بلغمی **دیگر** انتخار در ظرف گلی نهاده آب تیز انداخته بر آتش نهند چون خشک شود ربع یا یک درم دهند **دیگر** تمر هندی ربع رطل قند سیاه قدری آب آمیخته نوشند مزلیه قولنج و وجع سکم **حب** از فلفل زنجبیل هلیله بلیله آمله برنگ کابلی بلادر وج گلو ی عیطه مدبر برابر ببول گاو قدر حبه حبوب بندند برای اشتها یک وجهت قولنج دو و برای نزله هر اد غیره سه حب وجهت سمیات چهار حب با آب ادرک دهند **حب** ترکار بریان انگوزه بریان نمک سنگ برابر با آب سرشته حبوب بندند شربتی ربع یا یک درم در نسخه

زنجبیل بیست نمک نیم بیست شربتی هر دو وقت قدر کنار نوشته مزلقه ریحی **دیگر** خردل بروغن شبت بر ناف و تهیگاه ضماد کنند مزلقه مزمن **دیگر** بیخ عشر آب طلا نمایند
دیگر مغز حب الخروع بشیر گاو سائیده گرم کرده بندند مسکن وجع **دیگر** شاخ کرگدن در دست دارند **دیگر** هلیله زرد مدقوق مثل تنباکو کشند مزلقه وجع مفتح قبض
دیگر پنبه بروغن یاسمین گرم آلوده بر شکم نهند مزلقه وجع **دیگر** آرد ماش دو رطل جوز القی نمک طعام هر یک نیم رطل انگزه پنج درم خمیر کرده دو نان ساخته از طرفی پخته بر
شکم نهند چون سرد شود دیگر گذارند همچنان تا که وجع فرو نشیند **دیگر** ناف بعسل آلوده کتان سوخته پاشند **دیگر** برگ شبت تازه نمک سیاه گرم کرده ضماد کنند
مزلقه وجع ریحی و بلغمی **دیگر** توم گرم کرده بر ناف ضماد کنند **ادویه منقیه امعای دقاق** زبد عسل هر یک اوقیه هر روز لعق کنند **دیگر** حب البان مقشر دو درم یا
کرسنه درم بماء العسل یا صبر مثقالی بآب گرم یا تربد تا سه مثقال یا سقمونیا بآب گرم دهند **منقیه قولون و مستقیم** ملح اندرانی بوره ارمنی زهره گاو عصاره
قثاء الحمار شحم حنظل آبکامه طبیخ حلبه کتان برگ سداب لوز مر تخم ترب زیت انفحه مفرداً یا مرکباً فتیله سازند **جوارش نارمشک** نارمشک هیل قرفه هر یک هشت
سقمونیا دو دانگ زنجبیل فلفلین هر یک شش نبات چهل شربتی یک نیم تا دو درم ملین طبع مزلقه قولنج و نفخ **شربت انجیر** زرد فربه یک
من آب چهار من بجوشانند تا بنصف ماند صاف کرده به نیم من قند بجوشانند زنجبیل خولنجان هر یک درم کوفته صره بسته اندازند و هر ساعت مالند چون
بقوام آید صره دور کنند ملین طبع موافق پیران مزلقه ریاح و قولنج **شربت سلیخه** سلیخه بیست مثقال تخم کرفس سی مثقال افسنتین پنجاه مثقال آب چهار رطل بپزند
سوم باند صاف کرده بدو رطل قند قوام کنند شربتی ده تا پانزده درم مدر حیض کاسر ریاح غلیظه مقوی معده بارد رطب مفتح قولنج **چهار عرق** نانخواه بادیان صعتر اوجم
برابر شب تر کرده کشند موافق مبرودین محلل ریاح و برای اوجاع ریحی بارد معده و قولنج سفید **چهار عرق** عرق قندی یکباره پنج استار شاه جهانی نانخواه کمون کشنیز
هر یک دو و نیم استار شاهی بادیان سه استار شاهی تر کرده کشند **فائده در ذکر قولنج عرضی** یعنی شرکتی اگر بسبب ورم مثانه باشد عسر البول صلابت حمی الم در عانه
اگر بسبب ورم گرده باشد اسر البول الم در ظهر اگر بسبب ورم کبد و طحال و حجاب باشد آثار آنها اگر بسبب ورم رحم بود حبس حیض عقر **علاج** تدبیر هر یک حسب سبب از باب
آنها جویند **فائده در ذکر ایلاوس** که نوعی از قولنج است بدترین اقسام و خلاصی از و کمتر خصوص که در قی زبل آید و از بدن و از فوق بوی بد و موضع حدوث این
امعای علیا است این مرض گاه ابتدا افتد از اسبابی که در قولنج گفته شد و گاه باشد که قولنج منتقل شود با یلاوس وجع بالای ناف عدم خروج براز و عدم نفع حقنه از ورم
نوع وقی سبب او ورم یا تحجر ثفل یا لزوجت غلیظ است که در دقاق آید و سده آرد یا التوای امعا و غیره که در قولنج گفته شد **قول ابن زکریا** دیدم مردی که این
مرض داشت و حشا بدبو شد وقی زبل کرد پس صحت یافت و باز عود نکرد **قول بقراط** اگر تقطیر البول با یلاوس پدید آید روز هفتم بمیرد مگر که تب گرم آید و عرق بسیار
رود **علاج** چونکه اسباب این و قولنج واحد اند حسب سبب آنچه در آنجا گفته شد بکار برند و فصد در ابتدای این مرض نفع کلی دارد خاصة اگر خوف ورم بود یا ورم باشد لیکن
مانعی در فصد نبود و باقی تدبیر ملین تضمید و غیره برای طبیب است تا آنجا که دوا یا غذا نا ملائم سبب باشد نبود و قی بگرم بروغن کنجد یا روغن بادام آمیخته نوشند و قی کنند
تا آنچه شی برآید پس تلیین طبع نمایند **فائده** در ورم گرم در ابتدا اسهل و هند حقنه نمایند بالیق نزنند اگر مانع نبود و وقتیکه از همه تن بوی بد آید فصد واجب دانند برگ
عنب الثعلب برگ خطمی آرد جو بابونه اکلیل روغن بادام روغن گل یا صندل یا مثانه آرد جو گلاب بر موضع الم ضماد کنند کاکنج لبلاب هر یک و نیم درم عنب الثعلب چهار
درم جوشانده مغز فلوس خیار شنبر ده درم روغن بادام مثقالی قند ده درم آمیخته نوشند باقی تدبیر قولنج ورمی در ورم سرد حب صبر حب منتن دهن خروع ماء الاصول ایارج فیقرا
سقمونیا صبر بشیر آمیخته تاب دهند اگر قی بسیار افتد کمونی شربت پودینه معجون راحت دهند حقنه لینه نمایند شافه بردارند طبیخ بابونه اکلیل برگ کرنب شبت بنفشه خطمی

ایرسا سبوس آرزن کنند بابونه اکلیل تخم شبت بر شکم ضماد نمایند باقی در قولنج ببینند در التوائی تدبیرش کنند **قول ابن زکریا** در ایلاوس التوائی زیبق اوقیه
بلع کنند چراکه این آکال میشود تا که و انسکنج پیچ اول را وا باید که قبل و بعد مرق چرب نوشند **قول بقراط دیولس** زیبق مغسول همراه مسهل دهند
چراکه او حرکت میدهد روده را بالقوت تویه و برمیگرداند آن را از شکلی بشکلی **قول لارزو ریپر** صاحب ایلاوس را تا بیست چهار ساعت غذا ندهند بعده مرق بچه
مرغ یک بلکه دو هفته دهند و گفته گل خطمی او باداران شانه هر یک نیم اونس حلبه یک نیم اونس آب سه لیبر بزند تا نصفی ماند صاف کرده سکنجبین اونس روغن کتان چهار
اونس آمیخته حقنه کنند روز دوم منضج دهند پس مسهل یکبار بدهند و ادویه ملینه بر شکم نهند و در طبیخ گرم ادویه ملینه نشانند روغن بادام شربت خشخاش دهند و اگر در امعا
وجع و حرقت شدید بود و لعاب اسپغول اونس بشیر که در و شکر و قدری بیاض بیض مخلوط بود آمیخته حقنه کنند روغن گل روغن بنفشه بوما دران لعاب کتان لعاب بهدانه
بیه مرغ زیر ناف ضماد کنند **فصل نهم در حیات** سبب بلغم است که در امعا جمع شود و بسبب سوء هضم و اکل اغذیه بارده و میوه خام و لحوم میتة و شیر و حبوبات
پس عفن شود و کرم پیدا گردد و در کسی که مره صفرا یا مره سودا غالب بود پیدا نشوند چراکه این هر دو قاتل آنند **علامات کلی** قبض طبع یا اطلاق یا قلت جوع غشی تهیج
ناف خلو امعا ضعف نبض برد اطراف صریر الاسنان سیلان لعاب وقت خواب یبوست لب در روز و باشد که بسبب صعود ابخره سوی دماغ هذیان گوید و باشد که آواز
منقطع شود و گاهی عطش غلبه نماید حتی که با آب سیر نشود و باشد که از حرکات موذیه ابخره عفنه حیات عوارض شبیه بصرع چون سقوط و تشنج و التواء پدید آید و باشد که ابخره عفنه ایشان باعث تپ شود
و مضرتهای ایشان کثیر اند یکی آنکه هر غذا که وارد کنند کرمان بربایند و بخورند پس مریض لاغر ضعیف گردد و جوع الکلب پدید آید و لون زرد گردد و باشد که قولنج صرع خفقان آرند و مضرت ایشان وقت
خواب صعب باشد و رنج و ریاضت قوی ایشان را با اسهال دفع کند **قول بقراط** خروج کرم زنده وقت اختلاط در حمی حاده دلیل صحت و قوت طبع بود و خروج مرده
بدهست دلیل موت و خروج کرم بعضی در هر حال دلیل است که در معده اخلاط ردیه است و در خریف اکثر بسبب فساد اطعمه پدید آید **قول حنین** وقتیکه دوا برای اخراج
کرم دهند باید که بعد اکل حرکت شدید کنند پیاده یا سوار شده **قول لارزو ریپر** اگر دوا برای قتل حیات دهند باید که وقت شب چیزی شیرین خورانند
تا در معده جمع شوند پس صبح دوا دهند و گفته که قبل از شرب دوا سه روز هر صبح شیر نوشند روز چهارم منخرین بند نموده دوا البته تازه و سرکه انگوری آمیخته عند جوع شدید نوشند
فائده مریض را در حمام برند و زمانی طویل دارند چون بدن گرم شود و عطش غلبه نماید پاره برنج یا ظرفی تنگ پر آب شدید البرد بر شکم او نهند اگر حرکت و حس تو بالای ناف محسوس
شود حیات و اگر زیر ناف حب القرع باشد **فائده در ذکر حیات** و این دراز یک وجب بلکه یک ذراع بود و در امعای علیا پیدا شوند مغص ضعف نبض
برد اطراف سرفه یابس کسل صریر الاسنان احساس لذع و دغدغه در فم معده و ظهور حرکت تصاعد آنها سوی معده وقت جوع و خروج آن بعضی با براز احیاناً قلت
براز یبس طبع سرعت جوع انتفاخ بطن غشی صفرت لون کثرت لعاب یبوست لب در روز و تری آن در شب تنفر از غذا عسر افتتاح چشم و از حرکت آنها حالتی شبیه بصرع
علاج سه روز متواتر شیر تازه یک رطل نقبد(?) نوشند روز چهارم برنگ کابلی مقشر سرخس تربد قنبیل هر یک پنج ترمس قسط تلخ هر یک هفت شیح ده نمک هندی یک سائیده
سه درم تهار بشیر آمیخته وقت جوع منخرین بند کرده نوشند اگر دوا نوشد حقنه کنند سماق اقاقیا گل مختوم شراب بر شکم ضماد نمایند شحم حنظل یک نیم دانگ قنبیل نیم درم زهره
گاو شافه ساخته بردارند اگر حقنه شافه هم نکند مغز بادام تلخ قنبیل ترمس کرنب سرکه یا درمنه ترکی صبر قسط شونیز برابر با آب برگ شفتالو بر ناف و شکم نهند و اگر مزاج گرم بود
ادویه گرم ندهند آب کاسنی آب خرفه آب توت آب خرنوب سکنجبین آمیخته دهند کشنیز مثقالی هر روز با سکنجبین دهند سه روز آب برگ خوخ آب پوست درخت انار آب
پوست درخت توت انفع بیخ انار ترش جوشانده یا سماق در آب تر کرده نوشند قاتل کرم اند و بعد استفراغ الکامه چهار یا ده مثقال نوشیدن در استیصال ماده انفع

مطبوخ قابیه تتواتر گرم وآبکامه ترب خردل خورند وقبل از غذا بادام تلخ مغز جوز خورند وقدری آبکامه نوشند واز اشیای شیرین وچرب وغلیظ وپنیر وزنان فطیر وتخمه
پرهیز ندو دواکه محرور را انفع دهد حقناً شراب پوست درخت توت پوست درخت انار ترش روزی باب ترکرده در تنور نهند که پخته شود وصاف کرده آب برگ خوخ دو
قاشق آمیخته نوشند یا حقنه کنند **قول عسکری** قبل از دادن دوا ریاضت قوی کنند پس کباب خایند بعده دوا دهند پوست بیخ انار تازه چهار اونس آب سه
پونڈ ... بپزند بعد نیم گهڑی دوا دهند مخرج بقی واسهال عرق گوگرد ربع درم آب ادرک اسکر ولپو آمیخته دهند برگ خوخ سائیده یا شونیز لیسر که سائیده
بر شکم ضماد کنند مشکطرامشیع سه درمه صبر افسنتین سداب هر یک دو لبسر که کهنه وآب برگ خوخ بر ناف ضماد کنند شیح ارمنی برنگ کابلی افتیمون تربد غاریقون اصل
مفرد یا مرکب بماء العسل یا بآبکامه دهند قردمانا دو نیم درم لبه اوقیه آب شیح ارمنی مدقوق یا دهن خروع دو نیم درم بدوا اوقیه طبیخ پوست بیخ توت یا حب الرشاد
دو نیم درم پنج درم آب بقلة الحمقا یا زوفا دو نیم درم بعسل یا حاشا دو نیم درم بهیار اوقیه آب فودنج بری یا آب سداب سه اوقیه آب نعنع عسل هر یک اوقیه
آمیخته دهند وقت شب ایارج فیقرا با آب فرو برند نقوع انگره حقنه کنند آب برگ وگل شفتالو دوا اوقیه شکر نوشند بهیلی کونچ در نبات مقوم انداخته دارند چون نبات
بهیلی با منجمد شود برآرند وبکار دنبات منجمده را نهیلی جدا نموده در نبات باقی مانده آمیزند ویک درم خورانند قاتل ومخرج **نقوع انگزد** انگزد دو درم آب گرم ده
اونس ترکرده صاف کنند **قول لارنز و ریپر** شعیر برگ گل هر یک مثقالی اصل سوس کشمش هر یک نیم اونس آب طل بزند نصفی باند صاف کرده قند اونس صفرت بیض یا
مدد آمیخته حقنه کنند تا حیات سوی اسفل راجع شوند پس ریوند اونس صندل سرخ اسکر ولپو بیادو دوا اونس درآب ترکرده صاف کرده ریوند اسکر ولپو آمیخته دهند اگر
ایارج فیقرا آمیزند بهتر صبر درم ریوند اسکر ولپو افیون سه دانه بگلقند حب بسته دهند مخرج حیات دبا ومحرق زبیب بیدانه آمیخته با آب لیمو روغن بادام آمیخته یا صبر
با آب حل کرده قلعی گداخته پنج بار در ... سرد کرده دهند حنظل بروغن جوشانده یا شحم حنظل شش درم زهره گاو وقدری خمر آمیخته یا صبر زهره گاو هر یک دو درم روغن
مرزنجوش دوا اونس آمیخته بر شکم مالند بعده حقنه مخرجه نمایند صبر چندانکه تواند خورد واگر یکبار نتواند بتفاریق خورد کشته برآرد قلقند بطبیخ قسط تلخ یا بطبیخ مشکطرامشیع
آمیخته برای حیات بالای ناف وجهت حب القرع زیر ناف طلا کنند شونیز بطبیخ شحم حنظل ضماد نماید کشته باسهال برآرد و گفته الیشیر بروبرتیا ئیس اینیتی ...
السیمیا ... با السین سبا افسنتین ... تراویلیس حب بستوس وعنب ... صمایون ... ماکال افسنتین سرکه گلابی شربت کالد ... لوزتیانا
شربت حماض ... شربت لیمو طبیخ ... عصاره قولا ولیکو مرکی معجون کونسیروا ساودی نمک
... بادی جسیبت همه مناسب اند هر که ... خوردا دکو انیتو کو رووا دکو انیتو کونترادیمیس
... ضماد کنند گفته اند زیبق در اخراج دیدان عجیب است اما ... استعمال ... سفید سه درم در پیاله چینی کرده چند قطره آب اندازند
چون مخلوط شود زیبق دوا اسکر ولپو روغن بادام نیم اسکر ولپو آمیخته قدر قوت دهند ... زیبق دوا اونس آب ولیسر ... کرده دارند وازین آب خورده
باشند وتمکیه ... شود دیگر آب اندازند وآب ساده نوشند سوم آنکه زیبق شکر سرخ هر یک اسکر ولپو در پیاله چینی حل کنند تا که زیبق ناپدید شود پس چند قطره
روغن بادام آمیخته دهند با ... پوست درخت انار پنج درم آب یک نیم رطل بپزند ربع رطل بماند صاف کرده نوشند سه روز که مصلح رقبت **قول شاپور**
قنبیل ... درم هر روز دهند **قول عقور هندی** ... **قول ابقراط** سرکه بطعام مدام خورند **قول غاشا** ...
شونیز مسحوق نیم درم سرکه پانزده درم چندگاه وقت خواب خورند **قول جوان کور** ... سبب ... گفته شود وکیلوس که بسبب سده ورید شعری

ومراقی در جگر نامند نشو و در امعا مانند عفن گردد و کرم چهار قسم اند یکی مدور دراز که در دقاق پیدا شوند پس اگر سوی معده آیند فتق و غیره از دهن بر آیند و اگر سوی مقعد آیند
ببراز مستخرج شوند دوم عریض و پهن که در قولون پیدا شوند سوم پهن و دراز که در غلاظ تولد گردند چهارم باریک مثل رشته که در مستقیم پیدا گردند بحر حموضت بوی نفس حکه بینی
کثرت خواب و چشم وا خفتن گاهی جوع کثیر گاهی عدم اشتها و دیگر آثار اگر بسبب سده و ریه شعری و مراقی باشد هزال براز کیلوسی اسهال با وجود اکل اغذیه لطیفه پس اگر
در معده بوند وجع خله معده غشی وجع الفواد و گاهی کثرت جوع و گاهی بطلان آن و فتیکه وجع فواد و غشی بود زود بمیرد و اگر در دقاق بوند اسهال وجع و نفخ شکم و گاهی قی و تنخ
اگر در غلاظ بوند حکه مقعد زحیر و گفته کرم عریض و سرخ و سیاه نسبت بکرم سفید خرد ردیست **علاج** کدو تیلیو دهند جلاب یا شربت گل شفتالو شربت به دفاریقون آمیخته دهند
براز او دو مسحوقه درم در دهن گرفته بالایش طبیخ ریتق چهار اونس نوشند و بعد شش شش ساعت یک پیاله گیرند تا صبح و به شام نوشند چهار پنج روز اگر زمین برایند بدانند
که کرم نیستند و اگر هستند در مراق یا موضع دیگر اند که اثر این نمی سد پس سپوت اسکرو بلو بعسل گلابی آمیخته … گل گوگرد هر یک نیم اسکرو بلو آمیخته دهند یا دو درم
پودینه دشتی زعفران اسکرو بلو سائیده در نیم کاناد آب جوشانده صاف کرده در چهار اونس این آب لیموی نیم اونس آمیخته نهار نوشند سه چهار روز و از آرد ترمس سه اونس پودینه
مسحوقه دشتی شحم حنظل مر هر یک دو درم مراره تقر دو اونس دو تنوار اونس سرکه قدر حاجت آمیخته بر شکم و عانه ضماد کنند آب که در و بصل شب ترکرده باشند نوشند برگ
باد آور دشتی آب نیم کاناد جوشانده صاف نموده در نیم رطل این پانزده قطره عرق گوگرد آمیخته نهار نوشند سه چهار روز مرهم کالبا تو بصبر آمیخته ضماد کنند برگ شفتالو افسنتین
پودینه مرزنجوش سائیده چند قطره سرکه تند آمیخته بر ناف و عانه ضماد کنند سه چهار روز طبیخ دو بشش اونس روغن گوگرد قدری که ترش شود آمیخته بعد هشت
ساعت دهند سم تقر مسحوق درم پنج اونس طبیخ دو ب پودینه دهند شحم حنظل مر یکی بزهره گاو بر معده و ناف و عانه ضماد کنند آب لیمو دو اونس طبیخ پودینه سه اونس
زیت دو قاشق آمیخته نهار دهند مرهم اکریا دو اونس شحم حنظل سه درم … دو درم صبر یک نیم درم چهار اسکرو پل صبر که تند سائیده ضماد کنند … موش
نیم درم طبیخ دو ب آمیخته دهند ارکا نوامیسری … دهند … تلخ چون قنطوریون افسنتین پودینه زهره گاو حقنه کنند شیافه زهره گاو دوا بایر فتیله … نهند
اگر بسبب سده و ریه شعری و غده مراقی باشد تین تورا افوادی تار تا زیاده دهند و گفته تا که طفل شیر نوشد دو دندان … اغذیه …
نرم زود هضم دهند و استعمال ادویه برای این … بهتر و گفته اگر کرم دهی سبی ذات الجنب خناق پیدا شوند و علاج آن نکنند ببیر **فائده ذکر حب القرع** این قسم اند …
عریض همچون کدو دانه دوم مستدیر این هر دو در قولون اعور پیدا شوند و کثیر العدد باشند و اکثر خرلیطه بوند بدترین اقسام اند کثرت اشتها صفرت لون سیلان لعاب یبوست لب در …
و تری آن در شب خروج کرم با ثفل احیانا **علاج** … برای قتل و اخراج در حیات گفته شد هر چه قوی تر بود دهند … شرب دوا یا دو ساعت …
اکلا مه هر نهار نوشند وقت شب … بعض ادویه آمیخته دهند برگ نیب برنگ کابلی قنبیل هر یک دو درم بعسل آمیخته دهند شیر نوشیده کمون مسحوقه یک …
چهار روز نوشند آب پوست درخت جامن آب پوست درخت پلاس یک پیاله بعسل دو درم آمیخته نوشند چهار روز یک هفته تخم پلاس سائیده یا سفال مسحوقه دهند … دو نیم درم بعسل آمیخته نوشند
دو نیم درم بجعزات … آمیخته با خردل … عصفر هر یک دو نیم درم بجعزات آمیخته با صبر مرتریاق هر یک درم آب نارنج آمیخته دهند پنج انار … دوازده رطل …
سو می ماند صاف کرده صبر نیم درم آمیخته صبح نوشند دو روز … تخم کرنب دو درم با قاشق … پودینه یا نخود خام خورند ثوم بسرکه شب
ترکرده نهار خورند و شش ساعت گرسنه مانند در سوم بعد دهر تخم برنگ کابلی تر نموده بجوان بیست و بطفل ده یا پنج عدد و بلع کنانند شونیز بخور دهند و آب حنظل بر ناف
طلا نمایند و هوالنسه بیاض بیض بسرکه بر ناف و زهار طلا کنند از راه دهن بر آیند پنج پلاس سوده … سعد نجم جوشانده ده درم نوشند

شیدرم دهند قنبیل نانخواه فوفل حکیمی هریک چهار درم سائیده بجغرات آمیخته خورند اگر قی کوسل آر ذنتر سند وقتیکه کرم ها برآیند برنج بجغرات خورند یکبار کافیست گندم در سقیل بر کرده لعدسه روز برآورده پانزده عدد خورند در سه روز بپفتند زیره سفید بزهره گاو در شکم ضماد کنند **فائده در ذکر دیدان یعنی کرم** خرد شبیه بکرم که در سرگاه افتد و این در مستقیم پیدا شوند حکه و غدغه مقعد و ظهور آن ببراز و این با طفال اکثر افتد و زود به شود و در پیر کمتر و بدیر به شود و عسر باشند پس در تدبیر این درنگ نکنند که اگر مزمن شود دیعسر رود **علاج** حقنه منقیه امعا کنند پنبه بآب سداب و روغن خسته زرد آلو تلخ آلوده یا پنبه بآب برگ شفتالو که صبر در وحل بود آلوده یا پنبه بروغن زیت یا بروغن خسته خوخ یا بروغن آجر یا بآب برگ خوخ ترکرده حمول کنند فتیله بزهره گاو آلوده در مقعد نهند پنبه بآب پودینه یا بشونیز یا بشحم حنظل اغشته برداراند در منه ترکی شقالی صبر بید درم بآب برگ شفتالو برناف طلا کنند یا بونه کلیل درمنه برنجاسف هریک کفی سداب برگ شفتالو هریک ده درم برگ سلق یک دسته جوشانده صاف کرده شحم حنظل دانگی آمیخته حقنه کنند بآب پودینه آب برگ خوخ یا بالطبیخ شحم حنظل حقنه کنند آب بهنگره سیاه آب بهتوه سیاه آب برگ تنبول آمیخته فتیله آلوده بردارند سه روز در روز سه بار مخرج کرم **قول لارزو ریسیر** کرم خرد اکثر در اطفال پدید آیند لون چه گاه سرخ گاهی زرد شود و بینی خارند از دهن آب آید و دندان فاسد سیاه گردند قلاع پدید آید طفلی را قلاع پیدا شد یکسی و صحت نیافت آخر مرد چون تشریح کردند کرم کثیر برآمدند تمام معا را خورده بود دندانها وقت هرگاه که از تدبیر قلاع نجات نشود و علاج دیدان می پردازند و تدبیر اینست که خرمهره محرق قدری کشمش آمیخته دهند شحم حنظل بروغن کنجد بزانده یا بزهره گاو حل کرده بر ناف وگرد آن مالند روغن عجیب بر ناف و شکم مالند ورقسل و اخراج کرم سعید یل حنا قنبیل بورق برابر سائیده بر مقعد مالند حمول کنند مخرج **فائده** استعمال بدنه مرشیره کرفس ترمس کرتب بلح زیت فرطم لمون نانع نوند کرم اند و اکل اغذیه غلیظه و مرق دسمه شیر و پنیر تازه و طین و تخمه متواتر مولد آنها اند ادویه کرم معده گل مختوم تخم پا پوست انار سحوقه بآب گرم یا خردانج العسل یا پوست نارنج یا لبس یکنیم درم بآب گرم یا تریاق کبیر نیم مثقال العسل یا روغن آجر یک یا دو مثقال یا جوارش حنین دهند نخود شب در سرکه ترکرده خورند و در آن روز چیزی دیگر ندهند حب **جمال گوٹه** حب الملوک مدبر دو ترید مدبر درمنه برالور دهریک یک بروغن بادام چرب کرده قدر فلفل حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب غذا نخود آب اگر تلیین زیاده کند قدری گلاب یا دوغ گاو سرد کرده نوشند مسهل اخلاط غلیظه از اعماق تن مزیل کرم

باب سیزدهم

درامراض مقعد

بدانکه امراض مقعد عسر البرء اند بچند سبب یکی آنکه مقعد ممر است هر وقت ثفل بروی می ریزد و تحریک مینماید و موجب مزید الم میگردد دوم آنکه شدید الحس است پس اندک چیز سبب وجع میگردد و وجع جاذب ماده است سوم آنکه موضوع باسفل است لهذا انحدار فضول برو بآسانی میشود چهارم آنکه معکوس است نافذ از تحت بفوق مشکل میشود و چسپاندن ادویه بروی پنجم آنکه گشاد او وقت پس منافذ فضول کثیر شده و کثرت منافذ فضول باعث اطالت مرض است ششم آنکه از هوا مستور است پس فضول که در و گرد می آیند مستعد تعفن میگردند هفتم آنکه بسبب عدم سکون این عضو طبع نفع دوا را بوجه تمام ظاهر نمی سازد **فصل اول در بواسیر** و این دو گونه است دموی و ریحی **اما دموی** و آن آنست که زوائد بر سر عروق مقعد بسبب خون غلیظ سوداوی پدید آید و این هفت گونه است یکی آنکه سر مقعد منتفخ شود و چیزی از و

ترشح نکند و ایذا نرساند دوم آنکه شاخ و بیخها دارد و این را نخلی گویند سوم آنکه مدور مستعرض باشد مثل دانه انگور و این را عنبی گویند چهارم مدور شبیه بانجیر و این را تینی
مانند تخم صغیر و صلب مانند عدس و نخود و آنرا ثولولی گویند ششم دراز و صلب مثل خرما و این را تمری خوانند هفتم دراز و نرم مانند توت و این را توتی گویند و هر یک ازین
یا عمیا بود یا دامی و مع ذلک یا خارج سرخ بود یا داخل پس هر که داخل بود صعب العلاج است عمیا آنست که ثقب ندارد و هیچ از وی نیالاید و دامی آنکه ثقب دارد و زرداب
و خون از وی ترشح نماید و درین وجع اندک باشد و بدترین همه نخلیست پس تینی بعده آنچه بلند بود و سائل میل بزیر باشد پس ارده گاهی حبس بول و وجع شدید آرد و بدانکه حرقت و وجع اشد و لذع در باسور
آثار خون صفراوی و غلبه و کثرت ثقل و قلت لذع آثار خون غلیظ باشد پس اگر خون سرخ آید بدانند که خون صفراویست و اگر سیاه بود بدانند که خون غلیظست **قول**
ابن زکریا بواسیر را با انواع مختلفه دیدم و عجب تر آنکه مثل نفاخات که در بطون سمک میباشند ملاحظه کردم و گفته اگر خون سیاه غلیظ بر آید بند نکنند که خروج آن
نیکست و اگر رقیق سرخ باشد بند نمایند که سقوط قوت و استسقا و وجع مفاصل وغیره آرد بسبب کثرت خروج **قول بقراط** اگر خون بواسیر جاری بود و معتاد
باشد بند نکنند که مودی باستسقا شود و مگر وقت کثرت و گفته خراجات که در جانب مقعد بود آنرا بشگافند و استفراغ نفخ نکشند الا سوی داخل میل کند و ناصیر آرد
قول لوقا کثرت اکل لحم جرع بواسیر آرد **قول جالینوس** خروج این خون از علت ذات الجنب ذات الریه جنون جرب تقشر جلد توباء جذام سرطان
حمی ربع وغیره نمله هذیان ماینا صرع ضیق نفس وجع کلیه نقرس صلابت طحال حمی سمی امراض مراقی وغیره امان میدهد پس اگر در وقتیکه بند نمایند گردیدن کنند امراض
مذکوره آرد و هلاک سازد پس مدام اخراج آن بتنقیه بدن کرده باشد و ادویه مانعه نزف الدم بیارانند خفیفه مقرحه کاویه مجففه **قول یهودی** نزف دم بهر موضع
باشد اگر مانع او شود غشی خفقان فواق بمیرد **قول صاحب ذخیره** وقتیکه برزانوی صاحب بواسیر بثور سیاه بر آید بمیرد و زنده نماند **علاج** اگر غلبه دم باشد باسلیق
یا صافن یا بقض زنند ما بین ورکین حجامت کنند پس طبیخ هلیله دهند و باصلاح جگر و سپرز کوشند و اغذیه مولده خون صالح چون اسفیدباج کرده لحم ماکیان فربه
سازند نخوداب مرغ کباب سماق انار و صفرت بیض قلیه کنند با دهن بقر جوز لوز پسته فندق نارجیل حبة الخضرا صنوبر تین زبیب بصل شراب ریحانی شراب
دوشابی خورند و از اغذیه غلیظه سوداوی چون لحم بقر اسپ آهو شتر لحم قدید ماهی شور لحوم صید بادنجان عدس کرنب خرما پنیر ترب و باقی اغذیه حریفه آب بارد
پرهیزند و مدام طبع نرم دارند هلیله مربا آمله مربا اطریفل صغیر اطریفل مقل براتی کلینن خورند و اگر اسهال بود در آن وقت امساک حاجت باشد و بعد تنقیه و صلاح اگر وجع شدید
بود برگ کرنب جوشانده چون مهرا شود در روغن گل با صفرت بیض قدری افیون آمیخته ضماد کنند مرهم افیون [illegible] با دهن بقر پخته نیم گرم بر مقعد بندند گندنا
بدهن بقر پخته کوفته گذارند پیه کوهان شتر انفع بالسند حمول کنند صفرت بیض بدهن ورد آمیخته نهند تخم شبت اکلیل بنفشه خطمی خبازی کوفته بروغن گل و دهن بنفشه
آمیخته یا اکلیل الملک افیون زعفران کتان صفرت بیض پیه بط مقل میعه مغز ساق گاو ضماد کنند توم مقشر بدهن بقر بریان کرده در مقعد نهند و بروغن تمریخ نمایند تخم
گندنا تیخ کرده شونیز سرمل کندر مقل راتینج برابر قرص ساخته بخور کنند و اگر وجع نباشد و ایذا دهد چیزی که آن را خشک کند و بیزد و بکار برند پس برگ آس جوز سرو اقماع بادنجان
پوست بیخ کبر تخم حنظل مرسانج [illegible] مقل پوست انار خردل تعواج عروق الصفر عفص کندر راتینج حرمل بصل باد رصدف شاخ کرگدن شاخ گاو میش علق مقدویا مرکب بخور کنند
زمانی طویل زیت عتیق بمالند کندر مردم الاخوین سائیده پاشند پوست انار جفت بلوط کندر جوز سرو کوفته آب انگور جوشانده سائیده صبح شام گذارند و اگر ثآلیل
ممتلی و باد رد باشد و خون بند بود چیزی که دهن عروق کشاید و خون بر آرد بعمل آرند پس اول در آب گرم نشانند و دهن مغز خسته خوخ مغز ساق گاو پیه کوهان شتر
مالند تا نرمی پدید آید بعده پشم یا پنبه با آب بصل آب بخور مریم زهره گاو آلوده بردارند مقل قنه زبل حمام بخور کنند تخم حنظل سه درم مغز بادام چهار درم در شانه سازند

درپنج ساعت پنج شافه بر دارند تا بکشاید و بسیار باشد که بفیض مقعد سافین با بقص تورم زان گردد و باشد که تا تمین و در استفراغ بسند کنند و حاجت بمفتحات نیفتد در یخاپر تمین
طبیخ افتیمون هندی وقت بیک وقت استعمال مفتحات وجع شدت کند و ترسد که عضو ورم خواهد کرد یا قوت ساقط خواهد شد ادویه مسکنه وجع ضماد کنند و اگر خون بکثرت آید
و سرخ صاف رقیق باشد و ضعف نماید حابسات بکار برند لیکن اگر حرارت بشدت بود و خون ضعف نباشد و خون سیاه آید هرگز بند نکنند پس حب اقراص کهربا
برب سیب و حب مقل مسک معجون خبث الحدید سه شیافت کلی بردارند طبیخ عفص پوست انار مورد و برگ مورد اقاقیا لحیة التیس آبزن کنند یا پشم خرگوش یا نسیج عنکبوت
با آب بارتنگ یا آب ساده تر کرده بردارند سنگ اسفیداج آلوده بر مقعد نهند و بعضا به بندند اگر تدابیر مذکور در استیصال فروغ سود ندهند قطع نمایند که بهترین علاجهاست
و خوف هم دارد پس تا که ضرورت قوی نبود بقطع نپردازند و قطع با آهستگی باید پس اگر بدوا قطع خواهند باید که قلقدیون یا دیک برد یک ساییده بر نفس فروغ
نهند تا که سیاه شده بیفتد و کم تیره ظاهر شود و اگر تحمل وجع ندارد روغن سیاه ادویه گذارند تا که خشک و سیاه گردد پس برگ کرنب با آب پخته ساییده روغن بقدر
آمیخته گذارند تا بیفتد پس ... کنند داخل مقعد ... اول یکی را قطع کنند چون به شود دیگری را ببرند بدستور تا که یکی باقی ماند پس آن را بگذارند برای
خروج خون فاسد و بعد قطع مرهم اسفیداج ... شافی نقرسان گاو ... کوهان شتر کتیرا صمغ عربی ساخته گذارند اگر از ادویه حاده ورم پیدا آید روغن صفرت بیض
روغن ورد آمیخته ضماد کنند یا عدس مقشر ساییده یا مغز ... تخم ساییده زرده تازه آمیخته گذارند اگر از سقوط فروغ وجع شدید پیدا آید سرسم سوخته ...
کرده گذارند اگر قطع با آهن خواهند باید که اگر ظاهر باشد از ... گرفته با احتیاط قطع کنند تا ... صحیح که بدو پیوسته است قطع نگردد که وجع و ورم و دیگر آفات آرد
پس باید که قدری از بیخ گذاشته ... و اگر ... خشک شده بیفتد و بعد قطع تا که خون از خود تا یک ... بند نکنند که ... ضعف و اگر خون آید تا حدی
زنند و اگر افراط نماید و خون صالح باشد و ضعف ... اقاقیا یا غبار الرحی فرو کنند اگر از قطع ورم و وجع پدید آید مقل کوهان شتر و دکتنه نان با کیزه صفرت
بیض ... افیون ضماد نمایند و ... طبیخ خطمی کتان برگ کرنب آبزن کنند و بعد قطع طبع نرم دارند تا از وجع و ورم ایمن مانند **قول ابن زکریا**
بعد قطع در آب پوست انار نشانند تا از ورم مقعد ایمن مانند اگر ظاهر باشد بمجمره نهند تا بیرون آید پس قطع کنند اگر مریض قطع آهن قبول نکند باید که بیخ آن را با ابریشم
یا موی اسپ بندند و هر روز تنگ کنند و دارو ... نهند تا خشک شده بیفتد و ... ضرورت **قول رازی** اگر ... بود آن را
گرفته قطع کنند اگر عظیم بود و بیخ آن ... محتاج ... باشد **فایده** اگر بواسیر غائر بود و مقعد را بمجمره نهند تا ظاهر شود پس ...
دواء الاخوین کهربا زعفران اسفیداج افیون را ساییده بصفرت بیض شیافه ساخته ... آلوده بردارند **قول اهرن** زیت حرب کرده اشنان سبز ساییده یا
آهسته خشک شده بیفتد ... مسکن ... آب ... گرفته ... از سر و دم ... میان ... بسته ... شود از این دغن تدهین کنند
که ... سورنجان ... شیافه ساخته بردارند سقط **قول رازی** ... کنند سه روز
... **قول حکیم علی گیلانی** ... بهتر ... مقل آمیخته ... انواع اسهال ...
... بیخ ... کرده ... بندند و هر روز ... خورند ...
... شخصی بسبب ... خون بواسیر ...
... آب ... ساخته ساییده ...

خورند و مداومت کنند حابس در قرنیه و اسیر از بیخ شاخ گاومیش که در صحرا افتاده باشد و در ایام زمستان از و چیزی میرود آن را گرفته بسایه خشک کرده بهات سیاه بخور کنند
و گفته گاهی در مقعد ورم با حرارت پیدا می آید و اسهال خون می آرد باید که بابونه بنفشه اکلیل الملک کتان برگ خطمی گل سرخ کوفته بیزند که مثل خمیر شود و گرم گرم بندند
روزی سه بار **قول لارزور بیر** در ابتدا فصد کنند خون کثیر دو سه بار برآرند اطراف بندند حجامت بلا شرط بر سینه و اضلاع و میان شانه کنند و در بین شانه گذارند و باقی تدبیر بیخ
ریوند تمر هندی اهلیله دهند و برای حبس قرص کهربا با گل مختوم یا شربت حبوب بسته بیخ شام درم دهند تخم خنکشت برگ خنکشت عفص بلوط دو درم یا ثمره نبات سرخ
یا نبات سبز گرفته در سرکه پزند بالای مقعد بندند چون سرد شود دیگر گذارند و موی خرگوش یا بیخ عنکبوت سوخته به بیاض بیضه آمیخته ضماد کنند ریشش در خون
تازه که گرم باشد ترکرده بر مقعد بندند بخون گرم حقنه نمایند کذا مصطفی صبر گل ارمنی دم الاخوین هر یک نیم اوقیه آمله درم به بیاض بیضه یا آب بارتنگ
آمیخته ضماد کنند مصطکی صبر گل سرخ برگ مورد مازو هر یک نیم درم قرص کهربا درم سائیده بخور گیرند داغ عصفور بهار چند روز خورانند برگ بیلو بقدر درم
بآب سائیده نوشانند سرب محرق نه دانه دهند اگر بسبب ... شود خرقه را کوفته ترکرده بر مقعد بندند کبد ططحال هم سود گذارند آب آهن تاب نوشند چون خون
بند شود از اشیای حاره پرهیز نمایند و در هر سال سه بار خون گیرند مسهل خورند و پای فوفل دهند مصطکی دو وزن آب بار سیر ده لیبر وزنی ترکرده ضماد نموده
در شیشه دارند و ملاحم نوشند کتیرا سفید مرکی هر یک ... نیم وزن عود ... اسکو ... چهار وزن ... چهار ... صمغ عربی [illegible]
[illegible] آمیخته ... بر مقعد بندند گفته روغن کنار ... از خشک شده مفید تریاق ...
برگ عنب الثعلب ... گیاه ... بواسیر ... آید الفق گفته زعفران ... تخم ... مغز ...
ضماد کنند که ورم ... ... گفته طبیخ ... یا الورسیاس ... گذارند اگر ...
با شد نفع ... چهار ... روغن ... خرقه نهاده بندند و بخور
کنند ... گوشت ... آب سائیده ...
... آمیخته ... سیاه ... دندان اسپ یا ... بندند
یا ... آب ... ضماد نمایند ... گرمکن ... ساخته ... هر روز آب خورند ...
کاو ... کوفته قرص ساخته بندند سکن ... و سوزش ... که در بار ... باشد گرفته خشک کرده بخور کنند دفع شود و از حصص ... کشیده بر دارند و وقت برآرند
و بعد خلال ... نهند همه وقت ... داشته ... و اگر ... آرد ... از اصل ... دندان اسپ ... ساخته ... پوست ...
بجفرات گاو آمیخته خورند و دان ... و سوای ... دیگر نه دهند تمام شب بیدار دارند و روز دو ... بجفرات خورند پس هرچه خواهد دهند و در هر سال
نمایند رفع گردد عفص ... افیون نیم ... آمیخته گذارند ... آب ... کرده دارند بعده خلال ... آب شویند بجفت مرهم گذارند حضض مغز حب القطن
برگ یاسمین ... کابلی هر یک ... افیون ... دانه ... یاسمین ... مرهم ساخته ... کنند مرهم موم اوقیه آمیزند و گفته یا ... آب
لیمو مفید است سنگ ... طبیخ ... گرم ... محرق ... کنند ... اسهال ...
پنبه ... روغن ... آلوده گرم ... مسکن ... گفته ... کنند ... نیم مثقال ضماد کنند که ... مفید است

برگ نیب یا برگ بکاین سائیده گرم کرده ببندند ملین بواسیر دموی است آماه تنور به بیاض بیض ضماد کنند و گفته بر عظم بالای سرین که قطن گویند علق چسپانند هر سال
ابتدا شش ماه نفع کثیر دهد یقین که بواسیر دموی در استعمال چند بار بالکل رفع گردد اما ارسال علق بر مقعد منعت و گفته اند بین خنصر و بنصر دست چپ بر اسیلم داغ دهند که
قاطع خون بواسیر است اگر بزند اعلی دست چپ از بیخ ابهام شش اصبع مضموم جانب ساعد بعد یازدهم ماه روز چهارشنبه داغ دهند مزیله بواسیر دموی است که نشود
اما سالها از ماهی و ترشی وغیره پرهیزند **قول جوان گور و** این مرض کسی را شود که آن را از بعسر زور کردن آید و بزنان که وقت زائیدن زور کنند و بقیا
مراق و لثه دامیه و سوء القنیه نیز پدید آید چرا که درین ها خون کثیر پیدا میشود و در عروق بواسیر آمده دهن آنها کشاده می برآید و بنصوت ادویه قابضه ندهند و
همه روز طبیخ گل بنفشه که بروغن گوگرد ترش کرده باشند نوشند و دیگر اسباب این بسیار اند **علاج** اگر خون سیاه آید بند نکنند فصد دست نمایند الیتی نیوبا اکواینه یکتا
دهند که انفع تدبیر است اگر خون کثیر آید و از فصد وغیره نفع نشود شربت مورد شربت رز و بعرق خرفه یا بعرق بارتنگ دهند سنگجراحت بسد دم الاخوین لکلکتا کهنه آمیخته خورند
عسل بر مقعد مالیده قضیب بقر مسحوقه یا سند اگر خون کثیر رود کندر دم الاخوین گل ارمنی موی خرگوش سوخته برابر به بیاض بیض آمیخته طلا کنند نسج عنکبوت
بخور نمایند اگر کافی نبود عصاره بارتنگ رطل صمغ عربی نیم اوقیه دم الاخوین مصطکی هر یک یک نیم درم بر آتش نرم جوشانده صاف نموده شربت مورد شربت
ورد هر یک ده اوقیه سنگجراحت تیار بسد هر یک [illegible] درم صمغ دو بهر ده اوقیه دهند برنج یا پیچه بقر یا پیچه دنبه کاهی برنج که در طبیخ کتیرا پخته باشند خورند عوض
آب طبیخ انجبار یا طبیخ بنطافلن یا طبیخ کته یا طبیخ ذنب الخیل نوشند اگر ریزش خون مفرط بود سیحی که با نیم سکره و طبیخ کتیرا دهند بسد اوقیه دم الاخوین
سنگجراحت هر یک دو درم سائیده سی حصه کرده هر روز یکی به مرق مرغ یا طبیخ کتیرا دهند گز روشتی در کیسه کرده تا شش ماه نزد خود دارند بیخ شاهتره یا بیخ طالاگون
بر پشت بندند بیخ بابونه بر ورک بندند تا شش ماه بسته دارند طبیخ اذان الفار شربت [illegible] شربت از زبل تازه حمار طیار کرده نوشند اول طبیخ زیتون شوند بعده
او کوا انیتو الموریا گذارند در روز دو بار اگر در وقت باشد فتیله آلوده در مقعد نهند هشت روز آخر الامر بخور یا دهند یا بقایا آخرین ضماع غلیظ [illegible] داغ دهند قطعه
لحم اقر بر موضع بواسیر مالند چون خوب گرم شود ببندند تا که عفن شود صحت گردد و گفته اگر در دون باشد دوا که کنند برگ زیتون برگ خطمی گل سرخ تمام هر یک مشتی
آب چشمه سه کاناد ریت رطل جوشانده انکباب کنند بیخ شش [illegible] گلاب شیرزن افیون [illegible] فتیله آلوده در مقعد نهند مزیله وجع و تورم است
بواسیر در وقتی اگر کافی نبود شیر خر یا شیر بز حقنه کنند و گاهی بواسیر بسبب جگر یا امعا یا مره میشود در این [illegible] انفع چهار پنج [illegible] دهند روغن [illegible] حلقه از
عظم ماهی ساخته مدام در خنصر دارند اگر خون مثل آب گوشت آید بدانند که ماده حار و رقیق بخون آمیخته [illegible] شربت [illegible] تنقیه کنند و فصد نمایند که جگر ضعیف شود
و استسقا آرد اگر [illegible] الاعتدال شود و حاجت تلیین آید [illegible] بیقلوس نیم اوقیه [illegible] چهار اسکرو [illegible] مرغ که در کشمش پخته باشند
آمیخته دهند چهار روز و گفته وقتیکه وجع وغیره افزاید شیر خر تا دو ماه نوشانند برگ خطمی برگ [illegible] سائیده ضماد کنند اگر در بواسیر اسهال خون یا بلغم با کثرت خواب باشد برگ
خطمی برگ خبازی برگ بنفشه برگ بابونج هر یک دو مشت سبوس گندم سه مشت شعیر مقشر بو مادران شبت بیخ مازریون هر یک مشتی بهدانه شش درم شلجم حلبه هر یک ده اوقیه
[illegible] آب چهار [illegible] آب زن کنند چند روز زبل کلاب بروغن گل یا بروغن بنفشه آمیخته طلا کنند و گفته اگر بواسیر سرطانی بود [illegible]
طلا کنند روغن [illegible] لیمون چهار اوقیه گل [illegible] دو اوقیه بر آتش نرم جوش دهند صمغ بیش نیم اوقیه کافور [illegible] آمیخته طلا نمایند که برای بواسیر سرطانی
وغیره انفع است و گفته اگر بواسیر متقیح و با وجع صفراوی بود [illegible] فصد باسلیق کنند تا از سرطان و غانغرایا امین مانند و اگر افتتاح خون خواهند علق گذارند و از اشیاء

گرم شیرین غصه سواری اسپ تعریق پرهیزند **علاج** حجامت عصعص بهترین علاجست و خون که جاری شود در ابتدا بند نمایند مگر وقت افراط و ضعف
قوت مریض و اطبا نوشته اند که داغ مابین خنصر و بنصر نافع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه مفید بواسیر است و بعد داغ پنبه تر کرده از آب بران نهند که جاری
باشد **حب** تخم هارسنگهار نافع بواسیر بی نظیر است تخم هارسنگهار مقشر کرده که سفید رنگ می بر آید یک توله فلفل گرد سه ماشه کوفته بیخته حب بندند خوراک
سه ماشه باآب سرد **دیگر** زمین کند باآب جوشانده خشک کرده دو فلفل یک شیلطرج نیم سائیده یک درم بدوغ دهند و تا سه درم رسانند و مداومت کنند مزلیه
ریحی هم **دیگر** تخم ریحان دو نیم درم روغن زرد ده درم آمیخته صبحی دهند تا هفته و برنج بی نمک بشیر خورند **دیگر** زمین کند بیرجیره کرده بروغن زرد فرد برند و نان گندم
بی نمک بروغن خورند **دیگر** نبات تالکهانه مع برگ و شاخ و بیخ خشک کرده سائیده دو درم با آب نیم چند روز صباحی **دیگر** آمله سه درم جغرات نه درم آمیخته خورند نان
گندم کهچری مونگ غذا نمایند و زبان زاغ کلان سائیده طلا نمایند **دیگر** توتیای سبز زاج حضض برابر بآب کریله حب بسته بآب سوده طلا نمایند محلل **دیگر** برگ
شانه برگ عنب الثعلب سائیده شافه ساخته بردارند مزلیه وجع **دیگر** مغز تخم نیب حضض برابر سائیده ضماد کنند **دیگر** برگ نیب برگ توت برگ فنجنکشت برگ
تمر هندی هر یک ربع رطل برگ آبنوس نیم رطل جوشانده انکباب کنند و بآبش استنجا کنند و ثفلش سائیده بندند بدستور سه روز **دیگر** مقل خسته خرما محرق حضض
بدهن بقر آمیخته طلا کنند برای مسه که بیرون آیند نافع **دیگر** سم الفار یک بیخ جوز ماثل دو کف دریا شش تر البیخ هفت نمک سنگ نوزده سحق کرده بعد تبرز
قدری سرخ خشک گذارند تا هفته و از سواری و حرکت پرهیزند رفع شود **دیگر** عظم سر آدم دار چوبه هر یک درم سائیده هفت حصه کرده یکی بیندازند و باقی را
در سه روز صبح شام بخور گیرند و بعد بخور قدری از برگ کوکهینگره ساخته بر مقعد نهاده لنگوٹ بندند مسقط دانه در سه روز **دیگر** تخم توتیا خشک کرده همراه قنب
سائیده بخور کنند مسقط در سه روز **دیگر** شنگرف عظم فیل هر یک پنج درم سائیده هفت حصه کرده یکی بیندازند و باقی را در سه روز صبح شام بر آتش زبل فیل انداخته
در جای محفوظ از باد برهنه شده بخور گیرند و بعد دو ساعت بیرون آیند مجرب **دیگر** جراد زبل خفاش عاج ناخن شیر تخم ترنج مقل عظم زاغ اشق اذاراقی سندروس شکر
مقدار بخور کنند مجفف **دیگر** رال بخور نمایند مزلیه ریحی هم **دیگر** افیون بآب آمیخته چند بار بر باسور طلا نمایند **دیگر** تخم حنا بآب یا گلاب سائیده بر باسور نهاده لنگوٹ
بندند **دیگر** پیه موش مالند **دیگر** ضفدع کلان سوخته رمادش بگلاب طلا کنند مزلیه وجع جابس مو ربع درم رماد مذکور دهند **دیگر** گل بادنجان بسایه خشک کرده
سائیده مالند یا مقعد را چرب کرده اقماع مذکور پاشند رفع کند **دیگر** دهن بقر مالند مجفف **دیگر** صبر بآب گند نا طلا کنند چند بار مزیل **دیگر** تخم شبت بآب انداخته
بخته بر مقعد بندند دو روز بعده زاج ربع رطل در کاغذ سفید پیچیده در آتش بی دود نهند چون جوش خورده خشک شود سائیده دهن بقر نیم رطل آمیخته در ظرف سنگی دو سه
جغرات ... ساخته باشند انداخته بچوب نیب حل کنند و فتیله سرخ گرد و فتیله آلوده در مقعد نهند و لنگوٹ بندند از صبح تا شام و از شام تا صبح در هفته باسور گداخته بیفتد
دیگر حضض سرب بشیر گاو سوده یا روغن تخم نیب مالند **دیگر** ابقر قلمی نرم کرده بر باسور ضماد کنند و مقعد را ساعتی نزد آتش دارند بدستور چند روز مضمحل شده بیفتد **دیگر** خون
گرم شغال نشینند و پوست تازه او بر باسور بندند رفع کند **دیگر** بوره دو درم عظم کلب محرق مسحوق دو درم بشیر خر آمیخته مثل مرهم کرده بر خرقه کشیده بر مقعد بندند و وقت باز
کشاده بار بشیر آلوده گذارند مزیله بواسیر و بعد صحت حسب مقدور طعام نقرا خورانند **دیگر** عفص مسکه سوده طلا کنند مسکن وجع اگر حرقت بود در شیر گاو نمک نشانند **دیگر** مراره خر طلا کنند
مسقط **دیگر** دود الزبل تربت جوشانده یا دنباله بادنجان مغز بادام تلخ آمیخته یا مقل بقدری برنج آمیخته یا سنگدان خشو مترا برگ مورد یا پوست سنگ انشت یا گل سیوتی
ضماد کنند **دیگر** روغن ترب یا روغن گهونگچی یا روغن تخم ترنج یا روغن تخم تاتوره یا روغن عقرب یا روغن پسته خوخ یا روغن بیضه یا هدیه بروغن بریان کرده یا جیرک

بدن آدم یا حجر البقر یا جدوار یا کہ با بصبر طلا کنند دیگر تخم حرمل بروغن اریلسوه حمول کنند مفتح خون دیگر روغن آجر حمول کنند مفتح خون مسقط دانه دیگر بطبیخ پوست انار شوئید
دیگر زاج بریان نیم درم توتیای سبز ربع درم سائیده بر باسور طلا کنند دیگر حوب وهیرا بروغن گاو سوده بعروق کنقد دو دوش مالند دیگر بندال سحق کرده دو نیم درم در پنبه نهاده
نزد مقعد دارند تا زمانیکه بواسیر باسور بیرون آیند و در هفته عفونت گشته رفع گردند اگر قدری بر باسور گذارند ودو عمل کند اما وجع دو درم آرد دیگر سم الفار سحوق
بتیه خبر حوشانند وازدو دوش حتی باشد پس اول مجرب مقعد نهند تا باسور بیرون آیند پس قدر نیم نخود از سم الفار مذکور بر سر باسور یا جتیا طلا گذارند تا بجای دیگر نرسد بلکه
بر سر باسور رسد مذکور در گشته و پخش یا یک دست شده بغیر اذیت در دو سه هفته می افتد لیکن در استعمال این خطر است ضعیف البته تاب او نمی آرد و در این اثنا
تقویت دل و دماغ به تریاق و مفرح یاقوتی و دواء المسک غیره کرده باشند دیگر کرموش سوخته زبل عصافیر دو نیم عدد آمیخته بر باسور طلا کنند مجفف مسقط
دیگر عظام آدم فرو ساند دیگر بیخ سرهوکه سفید زنجبیل برابر بخور کنند پنجاه روز مزیل بیخ هم دیگر حی العالم سائیده بکف پا بندند حابس انواع دم دیگر بیخ آتاغانس
که گل سرخ دارد در دست بندند دیگر سنگی که حبس دم کند یا سنگ جراحت در گلو آویزند دیگر برگ و بیخ جرجیره یا پوست ارنب بندند دیگر بیخ مغیلان بر نفسه
گرفته کمر بندند دیگر آب حقه یا نقیع تنباکو یا طبیخ بیخ ام استنجا کنند دیگر شانه کرده ظهر و عانه را به دهن به روغن گل دهن نیلوفر روغن سرب چرب کنند
دیگر افیون به درم شیر انداخته پزند چون شیر جذب شود و افیون مانند برگ تنبول مصفی از عرق بیست بجعد در تابه گرم خشک کرده سائیده آمیخته قدر ربع درم
حبوب بندند و یکی در چلم بجای تنباکو نهاده در حقه بی آب کشند دو دوش فرو برند صبح شام تا هفته دیگر برگ سبز درخت انبه مالیده در چلم نهاده کشند مزیله
یکی هم قول لارزو ربیر حب احمرمین تورا و تیر مولوتین توراد ی اور دو یا مارنی قابض سفوف ایستی سکو سفوف زیستری تیو سفوف کوری کیتو شربت نیلوفر
قرص طباشیر قرص ایمیک کر و کو او ستیر زیتی معجون سکالیت طبیخ او لیستریتی دی الورتیانا همه مفید اند و هند لیتی منیتو دی المور یاس دی لوبی انتالیتی منیتو
بواسیری لیتی منیتو المور یا رکو انیتو المور یا او کو انیتو پارا المور یا او کو انیتو ریقیر برزانتی اسینه مفید اند گذارند دیگر بندال بدهن بقر حل کرده در دبر بیرون
طلا کنند دیگر توتیای سبز سوخته نیم روغن گاو بیخ حل کرده بر ثولول طلا کنند دیگر بصل ابیض بندال برابر سائیده ضماد کنند دیگر دم الاخوین درهم سه روز
خورد دیگر فوه یا آل سحوق سه درهم یک درم روغن زرد آمیخته سه روز خورد تا دوازده روز دیگر زهره خوک طلا کنند رفع شود دیگر مداومت جلوس بر پوست ببر
کنند **اما بواسیر بادی** آن بادیست غلیظ عسر التحلیل که پیدا میکند الم مثل قولنج و قراقر در شکم و از آنجا گاهی تا پشت و تهیگاه و جگر رسد و گاهی فرود آید
تا قضیب و انثیین و قطن و حوالی مقعد گاهی اسهال خون آرد و شکم قبض کند گاهی سوی اطراف میل کند و وقت نشستن و برخاستن آواز زانو و مفاصل آید سبب او سوداست که بر گرده
ریزد یا در وی پیدا شود و از حرارت گرده سخت یا غلیظ گردد و بسبب غلظ تحلیل نپذیرد و در نواحی گرده گردد و احداث آنچه گفته شد نماید اگرچه این مرض بمقعد
نسبتی ندارد زیرا که مبدای او کلیه و منصب و معاصرت لیکن بمشارکت لفظی که با باسور دارد در اینجا نوشته شد کسر اندام و وجع زانو و مفاصل عدم لذت اجماع ثقل
اندام بعد خواب و جماع عدم هضم طعام میل لون بزردی یا سبزی یا رصاصی یا سیاهی حکه بن مو و تبدیل لون آن و باشد که موی دبر اصلاع آرد **علاج** تنقیه بحب ایارج افتیمون
طبیخ افتیمون کنند بعده معاجین و جوارشات کاسر ریاح دهند تا اثر و دوازده و در گرده رسد زرنباد درونج هلیله سیاه شیطرج عاقرقرحا فلفل دار فلفل تخم گندنا
مقل برابر نوشادر قدری با آب مورد گند تا حبوب بندند دو درم دهند آب شبت شصت درم آب گندنا سی درم عسل روغن کنجد روغن حبة الخضرا هر یک پنجه درم
تند بیست درم جوشانده حقنه کنند و از سواری اسپ حمام دوام نمایند و از فواکه و لبن پرهیز ند و گاه باشد که فصد باسلیق نفع تمام دهد **قول جوان کور دو**

اگر خون نبر آید بحی گویند کین تیلیو دهند دو سه بار یا فصد کنند تطبیق برگ زیتون برگ خطمی بنفشه بزر البنج کوکنار که در وسومی حصه شیر بر باشد انکباب کنند برگ بنج مشته تخم کاهو خشخاش هر یک نیم اونس برگ بوما دران دوازده عدد بشیر بزیانده سائیده صفرت بیض دو عدد زعفران اسکر ولپو آمیخته ضماد کنند برگ علیق مشته آب کاناد در ظرف گلی جوشانده شکر چهار اونس آمیخته بدین شویند ابده او کوانیتو سربا وکوانیتو گل لاله برابر ساعتی حل کرده گذارند روغن ... وقت شب بالند آب که وقت کباب از لحم بقر چکیده طلا کنند روغن بیلیه پس بالند اگر ورم و وجع کثیر بود بصل در آتش پخته مسکه برابر بصل صفرت بیض عدد اسفیلج اسکر وپلو سائیده آمیخته ضماد کنند زعفرنیت بریان کرده موم قدری آمیخته طلا نمایند مدام بجبل خود شویند گلاب چهار اونس نشاسته نیم اونس بزیانند چون غلیظ شود اوکوانیتو سفید یک اونس عفران یکدرم سابن بیض سه عدد حل کرده در سه ساعت طلا کنند تطبیق عنب الثعلب شب ... مسوق ... خوک و یک عدد صفرت بیض آمیخته طلا کنند روغن چوب فیلزهرج طلا نمایند روغن کتان تطبیق دو قو آمیخته طلا کنند سیب عدد و گلاب پخته شیرزن مییلیه پس ... چهار عدد سائیده ... بالسمو سوا لقوری طلا نمایند سرب سوخته روغن گل بکهرل ... حل کرده طلا سازند تخم سوسن بزیانده مسکه تازه بیرغ آرد کتان حل نموده ضماد کنند فرزجه وجع ... طلا نمایند بابونه در مقعد نهند همیشه بهار در بستر دارند با نظر بند ... سیتو کونیسا بر کلیه و فقار گذارند بل حمام طلا سازند منفتح ... علق گذارند مرزنجوش و حرقت که بدوانند و داغ دریای دهند **قول لارز و ربیر** ... با سور بزرگ شوند ... مقعد را تنگ میسازند ... بغیر احساس خارج ... بسبب ضیق مجری بند باشند والم رسانند داین البواسیر بادی گویند حمر اسپریال یا تالاداس ... ویناس یا معجون لاانتایتوا یا معجون ... دهند خرقه کتان بزهر کا دالوده بر باسور نهند و تر دارند فتیله لطلای صبری آلوده در مقعد نهند تو لول را ... خرقه در ... منیتو بواسیری آلوده گذارند ... الوریا لیتی منیتو دی پولی اینیا طلای لوریا طلای بواسیری اوکوانیتو الوریا اوکوانیتو ... ه ... همه نفع باسور گذارند حب لبان کهنه سه ساله برگ نیب جوشانده انکباب کنند سکن وجع بخور المدیمی دود نمایند گل گوگرد یک باده اسکر ولپو بدو قاشق شیر یا عرق دهند ... کتیرا هر یک یک شکر سائیده یکدرم دهند و **اجوارش** جالینوس دهند **روغن کریله** برای بواسیر انفع کریله منقی از تخم چهار اونس روغن کتان یازده اونس در ... آفتاب ... کنند **دیگر** از زبل خوک روغن کشیده برباد غظم خوک آمیخته طلا کنند فرزجه بواصیر هم **دیگر** برگ کلر ... ده سائیده ضماد کنند **دیگر** تنباکو محرق ... کنجد آمیخته طلا نمایند **دیگر** ... سپیاض بیض آمیخته یا زبان سگ ... روغن کنجد سوخته زاج ربع درم آمیخته ضماد کنند **دیگر** آب عنصل صبر برابر آمیخته یا عسل بدهن بقر آمیخته یا کتیه هلیله زاج برابر سائیده یا پیه بشبیه عشر تر کرده یا روغن مغز بیدال یا روغن پوست ترنج یا روغن شبت یا عقرب بروغن کنجد سوخته یا ... بروغن سوخته بالند **دیگر** ... هر یک کته برابر آب تب یا آب برگ تنبول سوده بالند مسکن وجع **دیگر** برگ انجیر کوفته بالند همون برگ بندند منفتح بواسیر که بند باشد **دیگر** ... خرسه چهار بار طلا کنند **دیگر** بار کتانی خشک کرده یا تخ عشر یا پوست خرموش یا اجراد یا ... تخم حنظل خسته هلیله زرد ... برابر یا حل برگ نیب برگ ... برابر ... گوگرد ایرسا ... کرفس انجدان اشنان ... تخم خوک بزر البنج غظم آدم که بسیار کهنه باشد بخور نمایند **دیگر** مغز تخم ... سائیده بول مریض یا بول گوساله شافه ساخته بردارند سه روز **دیگر** زرد چوب دار هلد آب **ثوم** سوده بر وج ... مالیده در مقعد نهند **دیگر** غظم باخه در مقعد نهند فرزجه ... **دیگر** ... سجان بروغن کهنه گوسفند آمیخته پشم آلوده دو شب بردارند **دیگر** قضیب بقر ذرور کنند **دیگر** اول ثولول را آب گرم شسته روغن ... جبیل بالند ... اندک سوزه مرده ... ضماد کنند **دیگر** ... گرم کماد نمایند مسکن وجع **دیگر** آجر گرم ... خرقه پیچیده بر وی نشینند **دیگر** پوست ... یا پوست دب یا

یا پوست یوز نشینند و جلد شغال با خود دارند **دیگر** با آب گرم شسته پوست بیضه سائیده پاشند در سه روز برود **دیگر** بطوری نشینند که باسور برآیند ریش بزک
مشتی گرفته مالند در دو سه روز برود **دیگر** بطبیخ برگ خروع انکباب کنند **دیگر** ناخن فیل بندند **دیگر** بیخ کرونده را شب شنبه نوید داده صبح بستانند و بسایه خشک
کرده بریسمان هفت تار که دختر نارسیده رسیده باشد بسته در کمر بندند **دیگر** فوفل با آب سائیده بر خرقه نهاده بندند مزلیه باسور ریاحی وز **دیگر** مزلیه ریحی
و دموی گل خراطین خشک بعد فراغ از براز مالند و اندک توقف کرده آبدست نمایند پس گل مذکور با آب سوده طلا کنند چون خشک شود باز آبدست نمایند بدستور
تا هفته **دیگر** خمیره آتشه پنج آثار ریخته در طشتی کرده در و نشینند بعد سه ساعت بیرون آیند و چرم کهنه بر آتش یا چلپشتی انداخته بخورش تا یک گهڑی رسانند
روز دوم دو آثار خمر دیگر در همون خمر اول انداخته بدستور آبزن و بخور کنند بدستور تا هفته خشک شده بیفتند **دیگر** برگ جای قند هر یک بیست درم زعفران
ربع درم سائیده چهار حصه کرده هر روز یکی به یک نیم درم مسکه گاومیش آمیخته خورند غذا برنج کهچڑی بریان بمسکه گاو نماید مزلیه انواع بواسیر مجرب **دیگر** مرق ضفدع
تا بیست یکروز نوشد **دیگر** انگزد و نیم درم غلوله کرده نهار خورد سه روز **دیگر** نان گندم بجغرات خورد چند روز **دیگر** تیواج حضض لسان العصافیر تلخ حب البان برابر سائیده
یکدرم دهند نان بی نمک بروغن کنجد تا چهل روز خورند پس قدری نمک و لحم دهند **دیگر** پوست بیخ کلکرونده درم فلفل نیمدرم عسل پنجدرم با آب سائیده بنجیه نوشند تا هفته
دیگر فلفل صبر هر یک دو درم نمک سنگ درم آب چهار رطل بزند چهار کم مانده صاف کرده سه بار در روز یا پنج روز نوشند و در نسخه جای صبر توست **دیگر**
جوارش اسقف جوارش بسباسه مفید **دیگر** عسل و دهن البقر چند روز خورند بعده عروق الصفر بشیر زقوم هفت بار تر و خشک کرده با آب سوده طلا کنند چند روز
خشک شده بیفتد **دیگر** زهره گاو و عدد شکر دهند سه روز **دیگر** هلیله سیاه سنا هر یک ده شکر بیست سائیده پنجدرم وقت شب دهند مزلیه وجع و صلابت
دیگر خفاش کلان مصفی از پر وغیره بروغن سوخته حل کرده اندک اندک خورند **دیگر** گوکهی نر زنده بجغرات خورند در هفته بیفتد **دیگر** قنه دو درم با آب دهند سه بار **دیگر** برگ
کلکرونده بسایه خشک نموده سائیده سه درم عسل چهار درم آمیخته دهند هفت روز **دیگر** مفصل ترقوه داغ دهند محلل ریاح بواسیر **حب** هلیله زرد آمله هر یک پانزده مثقال دو
نانخواه سه قرن ایل محرق و ودع یا خرمهره کلان محرق هر یک یک حب بسته یکدرم وقت شب دهند و در نسخه مثقل بیست پنج و عوض شاخ وغیره بسد است -
حب هلیله سیاه با آب گندنا قدر نخود حبوب بسته سه حب صبح و دو بشام دهند طبیخ پوست مغیلان نوشند **حب** مغز تخم نیب با آب ترب حل کرده قدر نبق صحرائی
حبوب بسته صبح و شام چهل و هند تا بیست و روز ترشی نمک پرهیزند **حب** مزلیه دموی ریحی درون باشد یا بیرون حضض پنجدرم آب کلکرونده چهار رطل بزند چون
غلیظ شود قدر کنار صحرائی حبوب بسته صبح و شام یکیک دهند **حب** حضض با آب بیخ ترب سفید قدر نخود حبوب بسته صبح و شام یکیک دهند **اطریفل مقل ملین** هلیله
کابلی هلیله سیاه بلیله آمله افتیمون اسطوخودوس هر یک ده تربد هفت سائیده بدهن لوز چرب کرده مقل مغز فلوس هر یک سی مقل با آب گندنا حل نموده بعسل دو چند قوام کرده ادویه آمیزند برای بواسیر مفید
عرق حشمیزج حشمیزج پانزده سیر عدد دو سیر آب ده من سائیده جوشانند نصفی ماند در خم کرده قند سیاه کهنه پانزده سیر انداخته دفن کنند بعد نه روز که بستر قرنفل بسباسه جوزبویه هر یک
بیست درم خولنجان و نیمدرم عود پنجدرم انداخته کشند کاسر ریاح و برای بواسیر توصیه مفید **معجون مقل** هلیله کابلی بلیله آمله حرمل تخم گندنا تخم ریحان هر یک پنج مقل پنجاه مقل با آب
گندنا حل کرده بدو چند عسل آمیخته قوام کرده ادویه آمیزند برای بواسیر دو درم مقعد و کاسر ریاح و خون بواسیر مفید **فصل دوم در نواصیر** قرحه ایست غائر عسر البرء
که متصل بمقعد و تیغ شود و مدام چرک از وی برآید و نافذ وغیر نافذ میباشد شناخت نافذ آنست که باد براز از آن برآید و ایضاً چون میل در قرحه و اصبع در دبر کنند هر دو را
ملاقات شود اما اگر منفذ قرحه تنگ باشد و میل نتواند رفت و از ضیق مسلک براز نیز بدین جانب نتواند برآید پس در نافذ غیر نافذ شبهه می افتد پس باید که بنیه وغیره

در مقعد مریض نهند تا بر آمدن هوا از دخل نباشد پس فرمایند که حبس نفس کرده قوت با سفل کنند چنانچه برای خروج براز میکنند و اصبع بر قرحه دارند پس اگر خروج ریح

با صبع محسوس شود نافذ باشد الا لا یا آنکه شمع برده بر قرحه نهند و ظرف سفالی شمع چیزی سوزند بنوعی که دود در شمع اندر شود پس اگر دود در باطن خود حرارت آن آید

دود در یابد نافذ باشد الا غیر نافذ **قول ابن زکریا** آنکه قریب مقعد بود کم خطر و آنکه بعید باشد خطیر زیرا که منقطع میشود از آن عضله پس ممکن نمیباشد صاحب

او را حبس حدث **قول جالینوس** نوع اسیر گاهی از تنقیه بدن بچیزی که سائل شود از آن رطوبت ناسور مستغنی گردد **علاج** اگر نافذ باشد دست از علاج بدارند چه اکثر

اذیت تداوی می بدتر از نبودن نیست چرا که تدارک وی بدشوار است یا باد و یه اکاله در این هر دو خطر است یعنی مقتصر صمغ زیتون بحیل سحق کرده عفص از قدری آمیخته

فتیله آلوده نهند یا از جاوشیر فتیله تراشیده بروغن نارجیل چرب کرده نهند و بالایش مرهم زنگار آرد باقلا و اجابه آب روغن نارجیل ساخته گذارند و صبح شام که با و صبر خورند تا

خشک شود یا آهن یا دوای حاد قطع کرده مراهم ملتحمه بعمل آرند سرب محرق یا شند **قول حکیم علی گیلانی** اول بهم رسیدن ناسور شیافات هن اکر دوای حبی گذارند

زود به سازد و اگر غیر نافذ باشد اول قرحه را فشرده از زرداب پاک کرده بینند که میل میرود یا نه اگر زود شیافات غرب با آب سوده دو سه قطره چکانند صبح شام و وقت

قطور بیمار را بر پشت خوابانند و زیر سرین تکیه نهند تا افشرده شود و به همین هیئت بدارند تا که خشک شود و اگر میل تواند رفت باید که میلی باریکتر از ثقب با صوف گرفته تا بالا

پنبه پیچیده در آب صمغ تر نموده بسحیق شیاف مذکور آلوده در قرحه نهند یا ادویه شیاف مذکور بروغن بنفشه آمیخته مثل مرهم کرده گذارند و فتیله پاک شود بمرهم علاج نمایند

و بطبیخ برگ مورد معدلوست انار یا بوطا غیره آبزن کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند **قول ابن زکریا** خرقه بمیل پیچیده فرو برند و بجنبانند تا خون بر آید بگذارند روغن

دو هم بسبتو کنند تا سه روز اگر کهنه باشد زیاده از سه سوزن پس صبر فشور کنند مرارت ایسا آرد کرسنه بلوشیر مرالاخوین سائیده نفوخ کنند ملتحم شود **قول الازرق** ترزر

سبب این خون غلیظ سوداویست که در افواه عروق بواسیر داخل شود و لیکن انفتاح آن نتوانند بدان سبب تنگ کشیر رسد و آماس و ورم نماید و این مرض خطیر نیست لیکن

اکثر ناسور میگردد و علاج نمی پذیرد پس باید که برای باز داشتن خون بر هر دو گوش محجمه نهند پس بر ساقین گذارند و مسهل دهند مگر طبع مدام نرم دارند و برای ملینین برگ

کاهو گاوزبان برگ زرد خطمی هر یک شش ماشه اصل السوس تمر کشمش هر یک نیم اوقیه آب یک سیر خیسانیده جوشانند تا هشت اوقیه باند صاف کرده مغز فلوس سه درم شربت ورد

ادقیه آمیخته هر روز هر دو وقت دهند روغن بادام یا روغن خسته خوخ یا روغن مغز تخم ترب بر موضع وجع مالند و مغز بهی بریان آمیخته پنبه آلوده بنهند اگر وجع اشد

بود پنبه با فیون آلوده گذارند بقدر کهرل بسرکه حل کنند که سیاه شود و مالند آب خرقه عسل را بکهرل بسرکه حل کرده نهند یا تخم بنج پشیر زنان لت کرده گذارند و پنبه

بعرق گوگرد آلوده نهند که مزیل وجع و ورم و خونست مغز نان پشیر پخته صفرت بیض آمیخته ضماد کنند برگ تره تنکو کوفته بید انجیر بیض در روغن بخته مسکه آمیخته ضماد نمایند

ونار بیخ تقب کرده مغز آن بر آورده دهن و ورد ساخته بر روی گرم نهند چون گرم شود بر دارند ورم بیند تریه حلوان گرم گرم بندند حب نقل دهند روغن جوز مفید برای

افتتاح بواسیر بموضع او علق گذارند یا خرقه با آب بصل و قدری صبر آلوده صره ساخته بمقعد مالند تخم گزر یا تخم گندنا بر آتش میل تنتر انداخته بخور گیرند صبح شام تا هفته کعب

آهو سوخته بمالند پیه خرس طلا کنند برگ آرهو برگ بهنگره ملح عجین سائیده قرصی ساخته بر دهن زخم بندند و سه وزر فع کند اگر حجر غائر باشد و گفته اگر مزمن بود اول

موضع را بروغن چرب کرده عظم سینه سنور صحرائی مستطیلی آب سوده طلا کنند یا طبیخ ابلیله آمله آمیخته چکانند یا خرقه کشیده گذارند و بالایش برگ آلو در آب

جوشانده فشرده قرصی ساخته نهاده لنگوت بندند عظم زانوی شتر با آب سوده طلا کنند در هفته بسازد عظم آدم با آب صبر طلا نمایند مزیل مزمن خراطین بخون خرسائیده

یا خراطین خشک مسحوقه برهم مثبته آمیخته گذارند عظم خوک بروغن کنجد سوده پنبه آلوده نهند روغن زرد مغسول با آب صد بار دو رال یک توتیای سبز نیم آمیخته گذارند

شاخ نورسته خروع ورقیب نهند و گفته اند سکبینج و زعفران و قرص مصطفی آمیخته ضماد کنند اگر ناصور شود و ریم آید عظم گربه عظم خوک بآب سوده قدری سرنج و دهن بقر آمیخته
مثل مرهم کرده فتیله آلوده نهند و بالایش برگ بهنگره بآب سائیده قرص ساخته بندند نسیج عنکبوت به مخاط بینی آلوده بر ناصور نهند عظم گربه در پوست همون گربه پیچیده
در دیگی گل کرده دهن بند نموده بر آتش نهند چون خاکستر گردد به روغن کنجد آمیخته گذارند ستور اسود ذبح کرده سرش در زمین دفن کنند تا گوشت پوست برود پس
عظمش بآب سوده گذارند و دو به گرده **قول** ڈاکٹر اگر دهن متعدد باشند باید که یک دهن برای خروج ماده بگذارند و باقی را مندمل سازند روغن کنجد موم هر یک
یک تیم گداخته پیه خوک زرشنش رال و لایچی سه اندازند چون پخته شود فرو گرفته بول گاو نازا دو مشت گذارند سر موش کور هر یک عدد زبل خوک بیست یکدرم
پیه خوک شش درم حقه کهنه نارجیل دو عدد در روغن کنجد و رطل سوخته روغن صاف گرفته قطور کنند و گفته قسمیست که اول عقدی بر سرین پدید آید پس سلعتی [illegible]
یا یک چاره پاره کرده ماده برآورده به روغن کنجد [illegible] موم یک تیدرم گداخته راتینج گل ارمنی مردارسنگ توتیای سبز هر یک سه درم سائیده آمیخته بآتش نرم
قوام کرده گذارند و گفته قسمیست که آنرا بهگندر گویند و این بر نشستن پدید آید مع وجع و ورم و حمی بطبیخ برگ نیب برگ بکاین برگ بر نابرگ کوهی برگ جیت انکساب
کرده بر آن پاشند چون نرم شود به نشتر شگافته برگ نیب نمک بندند بعده دهن بقر بیست یک موم سفید شش گداخته سرنج شش زیره سفید شنگرف سنگجراحت
زنجار فلفل کته سفید نوفل کهنه هر یک سه توتیای سبز ربع سائیده آمیخته قوام مرهم کرده گذارند **دوا** عروق چینیج نوشند **دیگر** زنجبیل فلفل مغز کرنجوه حب الملوک
بلیله فلفل صوب یست یک تا ده حب [illegible] زمرلیکو اصیر قروح و ناصور و جبره **دیگر** تخم تمر هندی بآب سوده یا تخم [illegible] بآب سوده یا فلوس
[illegible] دهن بقر [illegible] نموده یا روغن سندروس طلا کنند **دیگر** سمندر سوخته عظم سر گربه بآب سوده فتیله آلوده یا زرنیخ زرد [illegible]
آمیخته فتیله آلوده یا تخم [illegible] روغن کتان [illegible] یا کوکنار سوخته دوازده توتیای سبز یک لعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبان [illegible] سوخته سائیده یا توتیا
سبز سائیده یا [illegible] عظم پوسیده برابر سائیده [illegible] **دیگر** تخم آدم با تخم قرو بندند مندمل **دیگر** دم حربا قدر دو اصبع بریده بخونش ترکرده نهند **دیگر** سنگ سفید [illegible]
باش چهار درم روغن سرشف هشت در کراهی مثل مرهم پخته بر خرقه کشیده چسپانند چون از خود بیفتد دیگر گذارند **دیگر** شمع ابیض وج محرق هر یک یک روغن کنجد چهار درم
کرده گذارند اگر وج غیر محرق آمیزند برای زخم کهنه مفید بود **دیگر** دهن خروع چهار گرم کرده صابون رقیق نموده یک انداز چون آمیزد فرو گرفته بکار برند برای
ناصور و قوام صبر [illegible] **دیگر** برگ نیل به روغن یا دهن چرب کرده گرم نموده بر خرقه نهاده بندند چند روز **دیگر** آب برگ خار داگونه چکانند **دیگر** مقل صبر
کندر سفید [illegible] هر یک دو نیم درم توتیای سبز ربع درم مقل با گرم گداخته ادویه آمیخته پارچه سفید ترکرده خشک نموده قدر حاجت بریده بآب تر کرده
چسپانند [illegible] ناصور [illegible] **دیگر** مردارسنگ گلنار زردچوب دم الاخوین زاج اثمد شاخ گوزن سوخته شمع ابیض هر یک یک زیت
چهار [illegible] **دیگر** زرد چوب مردارسنگ هر یکده موم بیست دهن زردینج آب قدری که ادویه را پوشد آمیخته بآتش نرم
[illegible] مثل مرهم شود [illegible] ناصور [illegible] **دیگر** گوگرد آمله سار ابقر کسیس زاج برابر عرق کشیده پنبه آلوده نهند و تنکیه زخم شود توتیای
محرق [illegible] زاج شمع برابر روغن [illegible] برابر همه آمیخته گذارند مرلیکو اصیر و ناصور و برص و سرطان **فصل سوم در ورم مقعد** در بسیار و این اکثر افتد و این یا ابتدا
پیدا آید یا عقب [illegible] استعمال ادویه حاره یا بعد حکه شقاق قروح قطع بواسیر عارض شود وجع التهاب تقطیر بول و تقدم اسباب مذکوره و ابتدا اکثر افتد **علاج** در ابتدا
[illegible] فصد [illegible] حجامت کنند نقوع آلو عناب قند نوشند تخم ریحان اسپغول با شربت بارده هند اغذیه مناسبه خورند مرهم اسفیداج گذارند بیاض بیض

روغن گل و ساذج اسرب محلول کرده بر ورم گذارند اگر وجع شدید بود قدری افیون افزایند و تنقیه نافع اگر ماده به تنقیه و اداء دفع نشود و ورم و وجع آرد به زودی التیام یافته و انتقال به نضج کنند
که ماده عائر نشود تا ناصور گردد و وقتی که حرارت ساکن شود اما وجع باقی بود و مقعد بیرون آمده باشد برگ سماق سائیده به دهن بقر پخته آرد حلبه آمیخته ضماد کنند ضماد برای ورم صلب مفید
اکلیل الملک خطمی مفید ... بنفشه عنب الثعلب برابر به روغن گل ... ضماد کنند ضماد برای ورم نرم زمان ... پخته صفرت بیض روغن گل آمیخته ضماد کنند عدس
گل سرخ برابر آب عنب الثعلب و روغن گل ضماد کنند ... علاج وی کنند باشد که بفصد حاجت آید مرهم محلله گذارند چون پخته شود بشگافند اگر ورم صلب بود
برای تلیین و تحلیل به بطبیخ صفرت بیض و دهن ورد و زفت طلا کنند اگر دبیله بود ... افزایند بطبیخ ادویه محلله آبزن کنند مرهم داخلیون مرهم باسلیقون صفرت
بیض و دهن ورد النافع مرهم داخلیون تخم خطمی اسبغول کتان حلبه تخم مرو هر یک پنج یا هفت درم شب تر کرده صبح لعاب غلیظ بگیرند مرداسنگ مسحوق بیست درم
زیت عتیق ... در آتش نرم نهند حرکت داده باشند تا مرداسنگ بسته نگردد و وقتی که سیاه شود از آتش فرود گرفته لعاب انداز ند و نیز چون غلیظ شود فرو گیرند
و بهم زنند تا بقوام آید و اگر قوی الاثر خواهند زفت و چوب زر هر یک ... در مرهم نیز جهت انفتاح ورم و اخراج و تسکین اوجاع و اورام حاره و تحلیل
خنازیر و صلابات و سلعه و تعقد عصب ... مفید مرهم باسلیقون شمع ابیض و زفت و راتینج هر یک ... زیت عتیق دوازده ... مرهم سازند اگر پیه خوک کمند و
افزایند سازند قوی التحلیل شود جهت انبات لحم و قروح ... والتحام جراحات رطبه و تحلیل ورم بارد و صلب مفید قول عسکری خرقه گرم ... بر مقعد نشیند
اگر از خرقه سرد راحت یابد ورم گرمست و عکس آن سرد پس در ورم گرم بعد فصد و حقنه ... روغن ورد و روغن ... آمیخته ضماد کنند
... سرد ... و اکلیل ... قاقیا اسفیداج مرکب برابر سائیده ذرور کنند آنجا
... قاقیا ... سماق هر یک ... ذرور نمایند آنگاه محرق
مغسول اسفیداج مرکب بصفرت بیض و دهن ورد مثل مرهم ساخته گذارند ... قول الازروی ورم بسبب ...
بود یا بغیر بواسیر یا بدیگر بابونه اکلیل تخم خطمی کتان حلبه بنفشه ... مقل ... آب حل کرده آمیزند بعده صفرت بیض ... افزوده بگرم ضماد کنند
صفرت بیض ... اگر ورم اندرون باشد ... اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند لعاب اسبغول لعاب حلبه مسکه تازه در کدل
مرهم حل کنند که سیاه شود ... برگ خرفه کوفته ضماد کنند ... صفرت بیض ... نشینند که مزیل وجع و ورم است ... تنه
با تنشیر ... قدری دهن ... صفرت بیض زعفران افیون افزوده ضماد کنند اگر ورم بیرون باشد و ... ضماد مذکور که ورد و بابونه اکلیل ...
گذارند و انتظار نضج تام نکشند ... بگشایند ... دواء ... روغن ... دیگر خطمی سداب جوشانده ... کما
کنند دیگر بصل ... بریان کرده بصفرت بیض ... گذارند مزیل وجع و ورم دیگر اسفیداج مرداسنگ ... آمیخته مالند دیگر رصاص
... روغن مورد ... دیگر حضض ... طلا نمایند دیگر عروق ... هفته مزیل وجع دیگر ... گرم شوند دیگر ... قاقیا ... بقر یا برگ
درخت ... دیگر ... ضماد کنند دیگر ... طلا نمایند دیگر بطبیخ ...
خطمی آبزن کنند دیگر ... سوخته ذرور نمایند دیگر ... بخور سازند دیگر زعفران حمول نمایند دیگر آب آهن تاب نوشند دیگر ... معجون مقل هند

فصل چهارم در قروح مقعد آنچه قوی التجفیف باشد چون ... سوخته ... اطراف ... سماق ... سائیده ذرور کنند مرهم اسود النافع

اگر وجع بشدت بود افیون مالند باقی تدبیر همانست که در قروح مطلق گفته آید **فصل پنجم در شقاق مقعد** یبوستی است که در سر مقعد افتد مانند شقاق که
در اطراف پدید آید اگر بسبب ورم گرم باشد و وجع حرقت **علاج** باسلیق زنند صافن یا بض کشایند بر قطن حجامت کنند اگر التهاب و حرارت باشد مرهم اسفیداج
مرهم کافوری نهند اگر حرارت و التهاب نباشد حب مقل دهند مرهم مقل گذارند آرد جو مغز ساق گاو ضماد کنند شمع سرخ بروغن سوسن یا شحم بط یا به پیه مرغ گداخته
کتیرا سحوق آمیخته گذارند روغن خیری روغن سوسن روغن خسته خوخ بمقل گداخته مالند اگر وجع باشد بطبیخ بابونه اکلیل آبزن کنند مغز بقر شمع هر یکده درم
دهن ورد چهل درم گداخته زفت پنج درم اسفیداج مرتک هر یک هفت درم آمیخته گذارند اگر سر ده برگ کرنب کوفته به پیه گاو و مقل آمیخته دود کنند اگر طبع قبض باشد
بشربت بنفشه مغز فلوس تلیین نمایند مرغ صفرت بیض خورند اگر کهنه باشد اول بخارند تا خون کثیر رود پس مرهم باسلیقون گذارند مرهم **مقل** شمع ابیض دهن
سمسم پیه بط مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر غیر ملح مقل بداید مقل را بلعاب کتان حل کرده باقی ادویه را گداخته آمیزند **قول لارزو ربیر** حضض طلا کنند صبر
بسجر حل کرده گذارند نخنگشت ضماد نمایند سکن وجع باشد شقاق و سخ دیوار حمام طلا سازند منبت لحم شقاق زناد سرطان العسل طلا کنند گل بنفشه ضماد نمایند روغن
حنظل مالند زهره میش طلا کنند مخ عظم شتر مالند سکن وجع شقاق افیون مخ ساق گوساله اهل کتیرا مقل سومیایی نشاسته آب کاسنی آب عنب الثعلب مر مکی
مصطکی پیه بط پیه مرغ روغن سوسن صاص محرق مرتک اسفیداج زعفران دهن ورد تنها یا بموم انفع اند برای شقاق و وجع اگر بسبب حرارت و یبوست که بمقعد پدید
آید باشد و این اکثر افتد **علاج** مرهم اسفیداج نهند و قیروطی از روغن گل اسفیداج مرداسنگ اقلیمیای فضه نشاسته غبار الرحی کتیرا لعاب خطمی لعاب اسپغول لعاب
بهدانه پیه بط موم سفید ساخته گذارند مرق چرب خورند اگر بسبب این حرارت و یبوست صفرا یا خون سوخته باشد سوزش و حرارت مقعد و دیگر آثار آن پیدا بود **علاج**
تنقیه بطبیخ بلیله طبیخ خیارشنبر کنند شربت بنفشه شربت نیلوفر گلاب شیره خرفه قند تخم اسپغول دهند مرهم قیروطی مذکور گذارند اگر بسبب خروج ثفل یابس باشد
تقدیم آن **علاج** برای اخراج ثفل شربت بنفشه گلقند عرق عنب الثعلب و غیره دهند اغذیه ملینه خورند مرهم مناسبه گذارند اگر بسبب بواسیر و امتلای عروق مقعد
از دم و کثرت اسهال باشد تقدیم آن **علاج** اول قطع سبب کنند از روغن گل مغز ساق گاو زفت اسفیداج مرداسنگ مرهم ساخته گذارند مرهم مقل مرهم کافور
نهند روغن خسته خوخ مالند اگر خون جاری باشد از شقاق و فصد کرده باشند بحبس دم حاجت آید قرص کهربا دهند بطبیخ عفص مورد گلنار پوست انار گل سرخ
جوز سرو ثمر طرفا آبزن کنند صدف سوخته نشار کنند غبار الرحی اثمد ساییده ذرور کنند **فایده** صاحب شقاق را از آب شدید البرد و اشیای قی می الحموضت و القبض
و قبض طبع احتراز لازم و هر صبح شربت بنفشه لعاب بهدانه نوشد و اغذیه ملینه خورد **دوا** اهلیله سیاه بشیر خر سوده طلا کنند چرک بدن آدم یا پوست سلحفات ضماد
نماید **فصل ششم در استرخای مقعد** خروج ثفل و باد بی اراده اگر بسبب او و سول برودت و رطوبت بعضله مقعد باشد و این اندک اندک پدید آید و ترهل
مقعد را تقدیم تا و سن بر سنگ یا در آب یا بر مواضع بارد رطب یا شرب آب سرد یا افراط و غیر آن **علاج** برای اخراج ماده آنچه در فالج گذشت بکار برند روغن قسط
بجند و فرفیون آمیخته مالند بر مقعد و مهره‌های زیرین پشت بطبیخ سنبل قسط تلخ جوز السرو و غیره آبزن کنند نخود آب خورند اگر بسبب وصول ضربه و سقطه بر پشت
و عضله یا قطع بواسیر باشد تقدم آن و دفعة پدید آید و این هر دو لا علاج اند اگر بسبب ورم مقعد باشد آثار و علاج ورم گفته شد **قول عسکری** سبب با د آسترخا
عضله اخلاط مقعد است و در اطفال و مشایخ و خصیان پدید آید و وقت تنحنح یا سعال یا آواز بلند برآید یا در پی تر یا ح دهند آبزن کنند ادهان گرم مالند اطعمه لطیفه
بنخرول فلفل کرمان خورند اطریفل خبث الحدید دهند بقول سمک لبان حبوب فواکه رطبه پرهیزند اگر کسی تدبیر سود ندهد سه داغ بشکل سه نقطه مثلث بر بند زیرین

دهند اطریفل خبث الحدید هلیله زرد بلیله آمله شیطرج تخم کرفس نانخواه صعتر سعد هر یک ده سنبل حماما هیل وج هر یک سه دار چینی چهار فلفل دار فلفل نانخواه ملح هندی هر یک پنج خردل پانزده نوشادر نیم خبث الحدید بدهن بقر چرب کرده بعسل مقدم آمیزند **فصل هفتم در خروج مقعد** اگر بسبب ورم باشد تقدیم

آن **علاج** تدبیر ورم حسب سبب کنند اگر بسبب ورم درون نرود بطبیخ بنفشه خطمی بابونه برگ کرنب شلجم کتان آبزن کنند و قیروطی از روغن شبت و روغن بابونه وموم ساخته بر مقعد مالند تا نرم شود و اندر رود یا بطبیخ بنفشه بابونه گل خیرو نطول کنند شمع بروغن بابونه روغن گداخته مالند و قابضات پاشند و چون اندر رود بطبیخ بلوط برگ مورد عفص بزرالورد گلنار استنجا کنند و فلفل سائیده ضماد نموده بندند یا عدس گل خطمی عنب الثعلب سماق بجوشانده انکباب کنند اسفیداج قلنار عفص اثمد اقاقیا برابر سائیده اول بروغن گل چرب کرده برو پاشند اگر سرد مزاج باشد دارچینی بلوط مازو بجوش عفص کمون بیخته یک شب تر کرده یا جوشانده صاف کرده مریض را در و نشانند روغن قسط مالند اگر بسبب استرخای عضله ممسکه مقعد از غلبه رطوبت باشد از وضعی کردن اندر رود و باز بآسانی بیرون آید **علاج** روغن گل بر مقعد مالند و اسفیداج عفص گلنار شبت سر مه پوست انار صدف سوخته اقاقیا لحیة التیس سائیده پاشند و رفاده نهاده بعصابه محکم بندند بطبیخ قابضات که در ورم گذشت آبزن کنند جند بیدستر فرفیون بروغن قسط روغن بابونه آمیخته مالند و حقنه کنند یا بطبیخ جوز سرو اقاقیا عفص بلوط آبزن کنند آب مورد آب بارتنگ طلا نمایند روغن قسط مالیده اسفیداج مورد کمون ا[illegible] مقل کندر سائیده پاشند عفص قشور کندر صدف سوخته سائیده بدهن گل آمیخته مالند تخم ریحان دو مثقال اصل السوس یک مثقال آمیخته نطول کنند و از حمام و لبنیات پرهیز نمایند اگر مقعد بیرون آمده جراحت شده باشد بزرالورد مردار سنگ سماق هر یک نیم مرکی دو سائیده بر موضع پاشند و چنانچه بر ده بندند روغن خشت خوخ مالند **قول عسکری** گزمازج عفص گل سرخ نوفل هر یک ده اهل چهار ازخر یک مرکی سماق هر یک نیم در آب جوشانده استنجا و آبزن کنند بعده اسفیداج اثمد هر یک سه درم اهل سه درم عفص پنج مثقال زاج نیم مثقال سائیده یا سم سوخته اندر گلنار بلوط اکتفا عفص کاغذ سوخته زاج سوخته ذرور کنند **قول لارزو بیر** خرقه بچه ایستی تیکو گرم تر کرده بر مقعد نهند مقعد را بمسکه نرم کرده اندرون رسانده او کوامیوجا بسه گذارند بزفونیتا سانوا ویستر زنجبی شسته اسفیداج عفص اثمد زاج برابر سائیده پاشند و زفونیتا سانوا ویستر زنجبی ساعتی نشانده بعده قند یا اصل الید عفص مصطکی سماق مرکی صبر گلنار برابر سائیده پاشند عفوفت قابضه دهند یا چهار درم بر مقعد نهند یا بطبیخ مرزه یا بطبیخ کته جوز سرو خرما استنجا کنند عظم آدمی سوده سائیده یا سرخ خرما سوخته سائیده یا مصطکی کندر اثمد گلنار بلوط جوز سرو پوست انار برابر سائیده یا پوست آهو سوخته سائیده یا پوست غربال کهنه سوخته سائیده پاشند و لنگوٹ بندند دندان مرده بخور سازند اثمد حمول نمایند بطبیخ پوست انار یا بطبیخ پوست ببول یا بطبیخ و بید آبزن کنند پوست ملحفات یا تخم گل مهندی یا پنجه جدهت یا اقاقیا یا عفص ضماد نمایند یا در سرگین بوسیده و پنبه پیچیده در مقعد نهند سپستان بروغن کنجد سوخته یا ثوم بروغن سوخته مالند بعد فراغ از غائط استنجا ببول کند پس با آب نمایند نمک با آب آمیخته شوئید را فع حکه هم نمک سنگ بر آتش نرم از دور گرم کرده خشت بر مقعد گذارند صفرت بیض تنها یا مصطکی بر پیچه نمد نهاده در مقعد نهند حجامت بند برین کمر و داغ مابین خنصر و بنصر دست چپ مفید **قول جوان کورو** در مقعد عضله ایست مسمی بعفین تیر برای حفظ فضلات تا بر از بغیر اراده بیرون نیاید و عضله دیگر اند پیوسته بمقعد مسمی بر تیر انیتس تا مستقیم از موضع خود بیرون نیاید پس اگر استرخا در عفین تیر شود براز بغیر اراده بر آید و اگر در تیر انیتس شود مقعد بیرون آید سبب و جلوس بر سنگ سرد یا در آب سرد یا استعمال اضمده سرد یا ماده بارد رطب است که در اعصاب مقعد ریزد یا ورم یا دسول ضربه یا نقاهت **علاج** اگر بسبب ضربه باشد لا علاج است اگر بسبب ورم بود تدبیر ورم کنند اگر بسبب ماده بارد رطب غیره بود فولاد و پوست انار جوز سرو سماق مورد تخم نرگین

جوشانده آبزن کنند چون میل بسردی کند بیرون آیند و بخرقه نشف کرده گلنار خسته خرما مورد کندر سائیده پاشند و لنگوٹ بندند و چند روز در بستر غلطیده مانند
کته مسحوقه در مرهم نگلین آمیخته مقعد را شویند و بالایش خسته تمر مسحوقه پاشند زال پوست انار کندر گلنار بخور کنند آخر الامر اخیر اعظم عجز قریب ضلع عظم عصعص شاخهای
بالی کشند بارچه چادر مرده مقعد را درون رسانند بآخرین فقار هر دو پهلو داغ دهند بعرق بارتنگ یا عرق مورد که بروغن و تیر بوتو بر کرده باشند شویند بخور شست
سدروغن مصطکی چهار ادنس جوشانده طلا کنند قشر بیض مسحوقه پاشند **فصل هشتم در حکه مقعد** اگر بسبب تولد دود در مستقیمه باشد آثار و علاج او گفته شد
قول الارزوبیر آب برگ تنباکو سبز روغن برابر بروغن ساخته مالند اگر درون باشد پنبه آلوده بردارند اگر تنباکو تر بهم نرسد خشک او آب جوشانده طلا
کنند اگر بسبب انصباب خون سوداوی لاذع بر مقعد باشد و این مقدمه بواسیر بود سوزش مقعد احساس **ثقل** و عدم آثار دیدان **علاج** باسلیق زنند یا بین الوركین
حجامت کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند اغذیه بارد رطب تفه خورند و از اطعمه سوداوی پرهیزند مقل بروغن خسته خوخ آمیخته مالند آب انار ترش بعسل یا صبر با آب
باران طلا سازند زوفا زاج پیه بط شافه ساخته بردارند اگر بسبب خلط مراری بورقی باشد خروج ماده مذکور براز مع زحیر **علاج** اگر از عضوی بمقعد میرسد تنقیه
بدن و آن عضو کوشند و اگر در نفس مقعد مختص بود تنقیه نفس کنند چنانچه در زحیر گفته شد قی النفع شافه مفید و باشد که بحجامت قطن حاجت آید بدانکه محجمه با شرط
بر عصعص نهادن مع سرکه روغن گل مالیدن حب الرمان بروغن خسته خوخ آمیخته صبر بخمر آمیخته موم بروغن گل گداخته طلا نمودن مفید اند **قول جوان کوروو**
حکه مقعد و قضیب و انثیین اگر بسبب بثور باشد کواپیند یکتا سه اونس پاکین تیلیو پانزده دانه سه چهار روز بتفاوت دهند بعده فصد کنند عرق بارتنگ عرق یا
گلاب هر کدام دو اونس شیاف ابیض افیونی درم زاج محرق اسکرو پلو سنگ بصری طباشیر نیم درم آمیخته در یک اونس این بیاض بیض لت کرده پانزده قطره افزایند
دو در روز دو سه دفعه ازین شویند و خرقه آلوده نهند برای بثور و جرب و خراش مقعد و قضیب و صفن و فرج انفع اگر صحت نشود او کوانیتو سنور لوگذارند اگر بسبب
ماده شوری باشد کواپیند یکتا دو اونس پاکین تیلیو دهند دو روز اگر خون بصفرا یا بماده شور آمیخته باشد بزودی فصد کنند شربت سیب شربت گاوزبان بمآء الشعیر
آمیخته دهند تنقیه ماده با دویه قویه چند بار نمایند طبیخ منقیه دهند و بعد تنقیه او کوانیتو سنور لو یا انتیکادی جو نبو طلا سازند بطبیخ عنب الثعلب یا بطبیخ اردسه یا کته بطبیخ
ذنب الخیل آمیخته یا زاج سوخته شش دانه بطبیخ بارتنگ که در و برگ زیتون یکشت جوش بود آمیخته شویند در روز دو بار بیاض بیض دو عدد زاج خام یک خام آمیخته طلا کنند
بطبیخ شیگر مسبوس شسته او کوانیتو سکیو طلا نمایند بطبیخ سرمق که شاخ سرخ دارد انکباب کنند تا بکیه از وجلد حیوانات می شویند شوید اول بطبیخ خطمی گل سرخ سبوس
شسته برنج یعنی پتیل مسحوقه پاشند مصفی بثور عرق نان خام تا دو ماه نوشند عرق بارتنگ شش اونس برگ زیتون شش عدد کوفته تر کنند بعده سکیو نیم اسکرو پلو آمیخته در
ظرف صاف جوشانند تصفیه نمایند ازین شویند و خرقه کتان آلوده نهند تین لو انفشته نها چند روز دهند اگر کافی نبود مار الجبن تر بی دوازده پانزده اونس دهند و بعد
هشت روز سنا و نیم درم دارچینی اسکرو پلو بمار الجبن تر نموده دهند و بعد تنقیه تا سه ماه شیر خر یک رطل دهند اگر کافی نبود بطبیخ خطمی سبوس برگ بلوط شویند بعده
لیتی بنیتو دی جلو سیپو ضماد کنند تا یک ماه و با بگرم آبزن کنند هشتاد بار و آب چاه که مدام سرد ماند برای غسل انفع انتیمونیو یا فرتیکوسی دانه مار الشعیر که از شعیر مع پوست
سازند چهار اونس دهند تا سه ماه برگ بادآورد چهار اونس آب دو کاناوه ظرف گلی جوشانند چهارم و صاف کرده شکر آمیخته شربت سازند تا سه روز در شبنم دارند بعده سه اونس صبح شام نوشند سی
چهل روز اگر شربت مذکور با آب برگ تازه او طیار کنند و بعرق مرغ و مار اللحم دهند انفع فرنگیه جرب بثور وغیره همه تن اگر در حکه مقعد حمرت قوبا سوزش وغیره ظاهر شود آب
لیمو یا صمغ لیمو سائیده کافور اسفیداج شکر آمیخته ازین شویند برای کشاده شدن دهن مقعد که معاینه نظر آید نیز انفع و عرق بارتنگ که در و زاج ترکرده باشند نیز مفید

اگر بسبب سنگ مثانه باشد کین تلیو بیست دانه بدو اونس خمر یا بچهار اونس آب چشمه ترکرده سه چهار دفعه دهند مفت اگر بسبب جمره باشد اشتداد حکه وقت شب و دیگر عوارض آن کین تلیو دو سه دفعه دهند و بعد تنقیه مرکوریو دوسی پنج شش بار بتفاوت همراه دو اونس شربت مازیستال کالیکو چهار اونس طبیخ کوریال دهند پس انیمی انتیمونیو دیا فرنیتکو اسکر دیلو همراه چهار پنج اونس طبیخ عشبه دهند تا یک ماه و بعرق سارنا شویند هفت درم رسکپور سحوقه دو اونس آب چشمه یک کاناد در ظرف سفالی کرده نیم ساعت جوش دهند پس فرو گیرند و وقتیکه سرد شود آب صاف برآرند و درین آب آب آهک مصفی چهار اونس آمیزند و از این آب شویند برای بثور کهنه عفنه انفع و رسکپور که مانند یک درم او بیک اونس او کوانیتو الطیا آمیخته مالند اگر ازین صحت نشود مرق افعی یک پیاله نوشیده در بستر عرق گیرند بعد یل اگر افعی نباشد از مار دیگر طیار کنند و مار چندانکه بزرگ بود بهتر مرکوریو سولیماد و انفع اگر بسبب جماع بحائض و غیره یا از کثرت جماع باشد بسفایج یک نیم اونس قرطم اونس خربق سه درم سنا شش درم بنفشه مشتی انیسون سکر و یلو آلوبیست چهار عدد آب چشمه سه طل روغن و تیر یو او درم شش ساعت تر داشته پس جوشی داده صاف نموده دهند بتفاوت و بعد تنقیه تین تو را ابسدیا تین تو را روزانه دهند سال سنو ر نو نکسی او کوانیتو آمیخته بر کبد ضماد سازند انفتاح کلم بحری پنج درم آب کاناد در ظرف گلی جوشانده نوشند تا سه ماه ربا در سرب مغسول بروغن زرد خام آمیخته خرقه کتان آلوده نهند فصد مسهل بکرر نمایند کاهو خام و پخته خورند نمک افعی پنج دانه یا لحم افعی نیم اسکر دیلو بمرق مرغ که مرباشد آمیخته دهند چهار روز انکباب کنند اول چند بار بعرق لائقه شویند بعده قرطاس محرق یا شبت سوخته قشر چلغوزه سوخته یا سنگ جراحت سائیده بپاشند زاج خام قدری به بیاض بیض آمیخته طلا کنند از اشیای حار مالح ترش شیرین دیرهضم روغن فلفل خمر و غیره پرهیز ند سگ نزد مریض مدام دارند تا لیقرص و در دلقل کند اگر حکه چند بار مکس کند و فصد و غیره کرده باشند اما به نشود درین وقت فقط استعمال مراهم کافیست و در مرض حکه خاریدن منع است زیرا که اگر ماده اندک بود آرام شود و اگر کثیر و غلیظ باشد مرض افزاید

باب چهاردهم

درامراض کُلیه

گرده دو اند یکی سوی راست و یکی سوی چپ و هر یکی بر باطن بر موضع خود که زیر پشت است استوار گشته و مرکبست از لحم و شحم و عروق و شرائین و بذاته حس ندارد اما غشائی که بر وی است کثیر الحس است و هر گرده بجگر ارتباط دارد بواسطه رگی که گروهی آن را عنق الکلیه گویند و نزد بعضی این دو رگ که هر یک میان جگر و گرده واقع است مسمی است ببطالعین گرده اول این رگ را از اجزای گرده میشمارند و گویند که از گرده برآمده بجگر رفته گرده ثانی گویند که این هر دو رگ از آن رگ بزرگ که از حدبه کبد رسته است ناشی شده اند و بگرده پیوسته بهر تقدیر آب که با خون آمیخته از جگر بیرون آید بگرده از همین رگ آید و آنکه جدا کردن آب از خون همین دو رگست و همچنانکه در گرده جاذبه است جهت جذب آب درین عروق نیز جاذبه است که از رگ بزرگ جگر آب را میکشند و بکلیه میفرستند همچنین از هر دو گرده رگی رسته

و بمثانه پیوسته و این عروق را ابرایج گویند یعنی موربها **بدانکه** شکل گرده چون نیم دائره است و پشت او محدب و لحم او سخت و آگنده است تا حرارت قیق دروی اثر نتواند کرد **فایده** بسا باشد که در امراض گرده بوی دهن ناخوش شود و باشد که مرض گرده با امراض دل و ریه و آلات تنفس مودی گردد و کل ذلک بمشارکت عنق الکلیه بالکبد **قول جوان کورو** و کلیه دو اند لقطن پیوسته هر یک بجانبی جسمش لحمی صلب است مرکب از دو ریدا و ل و دوم شاخ پنجم از وریدکاو او از اول ضلع آمده و دوم از شریان ماکنا دسی ونیتی که قریب فقارست و از عصب جفت ششمی موضع اینها زیر جگر و پرده منتکسه قریب میان فقار و گرده راست پائین تر است چرا که جگر که بالای اوست اعضای بزرگست و گرده چپ بالاتر است چرا که در پهلوی سپرز است و سپرز نسبت بکبد خرد است و بوریدکاو السبب وریدایمولژنیتی و بقطن و معده بوسیله پتونیه و بمثانه بوسیله اوریترا بدماغ بوسیله اعصاب و بدل بواسطه شرائین و بکبد بوسیله اورده تعلق دارد و برای اینکار آیند تا خون که درین گذرد همراه بول و عرق اخراج نیابد و دو برای آن هستند که اگر یکی بودی برای اخراج ماده رطوبی که کثیر است کافی نشدی فعل اینها جذب خونست از خلط رطوبی بورید ایمولژنیتی و فضل کثیر که همراه رطوبت در ینجا آید از راه اوریترا در مثانه اندازد پس اگر کلیه ضعیف بود یا ماده کثیر الغلظ باشد که در کلیه و اوریترا جسید بعسر اخراج یابد و باعث امراض گرده مثلاً اگر ماده خون بود فلغمونی و اگر شور باشد بثور لادغ و سوزاک و اگر سوداوی بود بسبب حرارت یا بخاصیت حجریت سنگ و ریگ تولد کند و اگر ماده در اوریترا منتشر شده باشد وجع کلیه آرد

فصل اول در سوء مزاج کلیه در حار ساذج سبب او ریاضت مفرط و اکل اغذیه و اشربه گرمست سرعت نبض کثرت عطش و بادحمرت یا صفرت بول مع حرقت و نتن احساس حرارت در موضع کلیه سرعت حاجت بول و عدم قدرت بر حفظ آن و ظهور رهنیت بالای بول و باشد که تب پدید آید و چون حرارت مفرط بود ذوبا بیطس آرد **علاج** شربت انار شربت زرک شربت خشخاش شربت صندل شربت نیلوفر لعاب اسپغول لعاب بهدانه شیره تخم خرفه شیره کاهو آب انار یا دوغ ترش آب بارد دهند کافور نفع اما در اکل افراط نکنند که مقطع باه است اقاقیا عصاره حیة العالم صندل گلنار با آب عصا الراعی یا آب برگ مورد آمیخته یا صندل بگلاب سائیده یا آرد جو اسپغول با آب کشنیز و قدری سرکه و دهن ورد آمیخته بر کبد ضماد کنند یا آب حیا آب خرفه آب عنب الثعلب و دهن گل حقنه کنند سفتاخ عدس غوره یتوماش کشکاب خورند و از اشیای مدر پرهیز کنند شربت غوره قرص طباشیر بدین نافع **قول ابن زین** شیره خشخاش اسپغول … بگلاب و دهن گل حقنه کنند در حار سوء مزاج مع وجع و ثقل در گرده و دیگر آثار غلبه خون و باشد که در نواحی پشت در موضع گرده حمرت پدید آید **علاج** … سلیق کنند و آنچه در ساذج گذشت بکار برند و در حار صفراوی سوزش و صفرت بول عطش و دیگر آثار صفرا **علاج** برای تنقیه مغز فلوس شیرخشت شربت بنفشه آب انار دهند و آنچه در حار ساذج گذشت بکار برند … سوء مزاج بارد تقدم شرب آب کثیر ناشتا یا بعد ریاضت اکل اغذیه و اشربه بارده وصول هوای سرد بیاض بول و وجع بر موضع گرده ضعف باه و عدم عطش و ضعف اشتها و اشتیاء **علاج** گلقند با عسل عرق بادیان گلاب گمونی آب گرم دهند فندق فستق حبة الخضرا بادام نارجیل بقند خورند و روغن فستق روغن … روغن جوز روغن قسط روغن ناردین روغن … روغن بادام تلخ روغن قرطم بر گرده مالند و هم بدینها حقنه نمایند و بمرق پاچه و کبوتر بچه حقنه کردن مفید فرفیون در روغن یاسمین آمیخته مالند و در امساک مفید و هم بریان عصافیر کبک تیهو حمام نخود آب لبلبل دارچینی توابل گرم خورند و از حموضات و فواکه بارده پرهیزند اگر … سقمونیا … اسهال مقعد … حسب توقعا یا دهند حقنه که در قولنج بلغمی گذشت نمایند باقی تدابیر مذکوره عمل آرند **قول ابن زین** تخم بقر دهن جوز روغن کنجد … لوز … سکنجبین … ثبت حلبه و شکر … آمیخته نیمگرم حقنه کنند

فصل دوم در هزال کلیه سبب او سوء مزاج حار کلیه یا جماع مفرط یا استفراغ مفرط یا ادرار بول یا اسهال یا نفث … دوام و … نحافت بدن ضعف باه لزوم وجع ملائم در پشت موخره و استدلال بر نوعیت سبب از تقدم آن سبب توان کرد

علاج اول زوال سبب کنند بعده اغذیه مسمنه مغز بادام مغز پسته مغز فندق نارجیل خشخاش بقند خورند بو فور نان گندم به پیه بط پیه مرغ پخته گرم گرم خورند
زنجبیل بادیان و قدری کشنیز خولنجان بگرده گوسفند و پیه مرغ و پیه بط پخته و پاچه و بیضه نیمبرشت و حلوا از خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار پخته خورند کله پیش
گندم نخود باقلا لوبیا پخته صاف کرده روغن لب قرطم روغن حبة الخضرا روغن کنجد مغز ساق پیش مغز ساق گاو آمیخته نیم گرم حقنه کنند یا مرق پخته چهار مغز روغن
و نبیه پیه گرده حقنه سازند و دوا التنجبین دهند **فصل سوم در ضعف کلیه** سبب او یا سوء مزاج کلیه یا هزال کلیه یا سستی جرم گرده و وسعت مجری او سبب کثرت
استعمال مدرات و افراط جماع و ضربه که بر کلیه رسد و کثرت مستی و رکس اسپ و کثرت نشستن و برخاستن و غیره که ماندگی و تعب آرد گاه گاه کمرگاه درد کند مخصوص وقت
استنجا و از پهلو گشتن و باه و حاجت بول کمتر باشد و بول غسالی آید و اگر زمانی دارند سوء ب کند و بر سر بول کف پدید آید **علاج** اگر سوء مزاج سبب باشد حسب حرارت
برودت بتعدیل کوشند در مادی تنقیه مقدم بر دفع ماده و نیکوترین منقیات فصد باسلیق است و قی خلاف مسهل و مدر که ضرر دارد اما اگر تنقیه کرده باشند و قدری
ماده در نفس عضو باقی بود شیافی مدر دفع تام دهد و کند مسهل تا ضرورت نباشد ندهند پس اگر ضعف با حرارت بود دم الاخوین گلنار گل ارمنی عصاره لحیة التیس صمغ
عربی سائیده بشیره بارتنگ دهند شربت لیمو شربت سیب شربت به قرص کهربا قرص گلنار دهند سرکه روغن گل بر پشت و کمر مالند صندل گل سرخ اقاقیا رامک آس سک با آب مورد ضماد
کنند گل سرخ صندل سفید خرنوب گرمودهریک سه پوست انار بلوط آرد جو شبت هریک چهار آب مورد تر یا رب به آمیخته بر جگر و کشیده بر گرده و شکم نهند بطبیخ
جوز سرو پوست انار گل سرخ آب سیب آبزن کنند اگر ضعف از برودت باشد شیافی گرم دهند چنانچه در سوء مزاج گفته شد اما در تسخین افراط نکنند که مزید ضعف را
نگر با اعتدال و اگر سبب او هزال کلیه باشد تدبیرش گذشت و اگر ضعیفی جرم و اتساع مجری سبب بود اول منع سبب پردازند بعده اغذیه مغریه قابضه خورند
سیب زعرور سنجد تفکه کنند حقنه که در هزال گفته شد نمایند معجون لبوب انفع چیزهاست از شیر میش و شیر شتر نیست خاصة اگر گل ارمنی بادوی آمیخته دهند و قلونیا
بشیر شتر انفع اطراف درخت انگور را ببرند و آبی که از و برآید گرفته قدری نمک انداخته نه روز دهند همه امراض کلیه ابرد رانیه که بداته موثر ساخته باشند کله پاچه بره نیم
پخته شیر برنج و سویق از شعیر حنطه ساخته خورند کباب تیهو گوسفند جوان صفرت بیض نخوداب عدس غوره سماق مفید و از جماع حمام ریاضت اشیای شور و تلخ پرهیز لازم
و اگر مزمن شود و ورم در اطراف پدید آید تدبیر استسقای لحمی کنند **فصل چهارم در ریح الکلیه** بادیست غلیظ که در نواحی گرده تولد شود از باده غلیظ وجع تمدد و حرارت
کمرگاه بغیر ثقل و بغیر آثار سنگ گرده و در خلوی شکم و وقت جوع وجع تمدد کمتر شود **علاج** آنچه مدر و محلل ماده باد بود بدهند باید التسخین نباشد نوشند و بدان حقنه کنند کرفس
شبت تخم سداب بابونه برگرده ضماد نمایند روغن قسط روغن زنبق روغن خیری روغن سداب مالند بنمک سبوس را تکمید کنند طبیخ بادیان سداب گل سرخ انیسون
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر قند یا عسل نوشند شربت بزوری مفید **فصل پنجم در وجع کلیه** سبب او یا سوء مزاج کلیه یا باد کلیه یا ورم کلیه یا حصات کلیه یا قرحه کلیه
است و آثار و علاج هر واحد در محل و مذکور است اما هرچه ملین و مسکن وجع بود نفع دارد انفع اشیا بهر این کار آبزن است خاصة که از طبیخ بابونه شبت خطمی برگ کرنب سازند
قول الارزه و بسیر وجع گرده گاهی تا جگر و گاهی تا انثیین رسد و ورم در رجلین پدید آید و پا پیاسر مانند عسر البول و حاجت بول پدید آید بول رقیق مائی گردد و جریان قلغمونی معلوم
شود چون تدبیر قلغمونی نمایند هیچ افزاید و قلغمونی با حمی باشد و اکثر از وجع سهال و اجرای بول شود باید که روغن گل روغن بادام روغن کتان بالیده شعیر حلبه کتان
روغن گل بشیر پخته ضماد کنند و فصد انفع مسهل اندکی فائده دارد مدر هیچ نه مگر بعد از وی با دبما ئت کنند و گفته تین تورا تبقری تیکاتین تورا پیرا تاتین تورا اسنو
حب صرعی روغن بادام روغن قنه روغن بهروزه شربت النطی مرکب عرق بیدرادی لوز تیانا لادن آنوریناریو خم ایسیریال از یستریو کبریت سال بردنیاد امنیه مفید

حسب سبب نهند خرقه به روغن بابونه تر کرده آلوده نهند اگر رطوبت المورییا طلا کنند طبیخ سپل ازان الفار آب لیمو دهند که برای حصات مثانه و تقطیر البول و ماده صلب نیز مفید
طبیخ ابوت شش اوقیه تا چند شش ساعت نهند مجرب وجع کلیه علاج گذشته مجرب کرده‌اند و گفته در وجع کلیه بالیق یا البطی یا اسلم تنشند برگرده نشینند آب گرم
آبزن سازند بعد شش گرم یا سبوس نمک یا بابونه کنند کماد سازند تا نخواه نیم درم اصل سوس پرسیاوشان هر یک یک نیم درم بادیان سه درم فقط شش درم جوشانده
دهند روغن لوبیان یا مانند طرفی وسیع قلعی دار بر آتش نهاده عرق بید مشک انداز چون گرم شود خرقه آلوده بر کلیه نهند چون سرد شود تبدیل نمایند تا که وجع برود صبر از زن
افیون بنجیس سائیده گرم کرده کماد کنند جوانگهار درم به عرق الالقه دهند روغن ترنج خورند و مانند روغن بادام تلخ مانند سنبل با آب سرد یا لوز م بخم نوشند مزلق بیخ تخم انجره سکنجبین
یا مرثیا درم به بیضه نیمبرشت یا سنگدان کلنگ دوده مع طبیخ نخود یا قرص دم یا معجون سرس دهند روغن بادام نوشند و دو اطلیل چکانند روغن سداب مانند مجر المحاک
نوشانند فاد زهر معدنی بر کلیه نهند **قول جوان کور و غشی** و گاهی بول بر طبع و گاهی قیق رنگین اندک گاهی غلیظ رنگدار گاهی قطره قطره بوجع و ضربان
گاهی بغیر وجع باشد و وجع از پشت شروع کرده در شکم منتشر گردد و گاهی تا پای آید و گاهی تا انثیین و از خروج سنگ و ریگ آرام نیابد **علاج** اخراج ماده و تعدیل
حرارت کنند خطمی بنفشه بادروج تخم خیار شش ... هر یک ... کلیه بقدر ... عدد جوشانده صاف کرده منقی فلوس ... روغن بنفشه شش اوقیه شکر
اوقیه صنفرت بیض عدد آمیخته سه دفعه حقنه سازند بیخ خطمی ده اوقیه بادروج اسفنتین بومادران هر یک مشتی بودینه نیم مشت با کیان نیم عدد جوشانده صاف نموده حسب
کرده دریکی ... اوقیه روغن بادام ده اوقیه آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود دور بدار کار نمکین تیلیو ببیست ... مرغ چهار اوقیه آمیخته ... داده نوشانند
اگر کافی نبود روغن بادام مربی آتش پنج اوقیه شیر خشت ده اوقیه آمیخته گرم کرده دهند اگر کفایت نکند روغن بادام خمر ابیض هر یک سه اوقیه السترین نیمبرشت شش قطره آب
لیمو عدد آمیخته بخاید ساعت چهار ساعت ... ساخته طبیخ بادروج آمیخته آبزن سازند و سیزده دوازده عدد گرفته پوست سبز ...
و پوست مذکور ... آب عنب الثعلب آب خرفه ... سقالی نهند و برابر همه روغن گل آمیخته بر آتش نرم تا بیت خشک سازند بعد سال ...
... آمیخته بر وضع کلیه ... حرقت بول ... نفع شناخت چند سبب شدن باشد آنست که یک قطره بر آتش انداز
آواز کند و شعله گیرد اگر کافی نبود و سنگ باشد بیخ خطمی پنج درم اصل سوس بیخ لیمون بیخ طرفا هر یک چهار درم بنفشه برگ خطمی حاشا هر یک مشتی کلیه بقدر عدد جوشانده
صاف کرده و شش اوقیه این روغن بنفشه شکر هر یک سه اوقیه روغن عقرب چهار درم روغن بهروز ده اوقیه آمیخته حقنه کنند مغز فلوس شش درم مغز ... چهار درم
روغن ... درم ... نیم درم ... ساخته بتفاوت دو روز دهند اگر کافی نبود مغز ... پوست ... شش درم خمر ابیض چهار اوقیه هشت ساعت
... نوشانند و گفته در امراض گرده ... نفع و از روغن ... و ماهی و غیره پرهیز لازم ... آب گرم آمیخته یک پیاله نهار نوشند تا سه روز برای
کلیه ... نفع اگر کافی نبود با آب ... آبزن کنند ساعتی در نشینند اگر قوی باشد یک نیم ساعت برگ غافث سه درم ... جوشانده صاف کرده ...
و تیر دو لوده درم آمیخته دهند سنگ ارنب ده ساعت در آب ... نوشانند بول مزلق وجع کلیه دگفته حقنه که برای وجع کلیه و قولنج و استسقا و در حامله بکار برند باید که آب اندک
باشد ... نهند تا قوت باتمام بر آید **قول بقراط** اگر صاحب وجع کلیه اخوان بواسیر جاری شود صحت یابد گفته کسی که وجع کلیه باشد و آن را
وجع صلب ... شود دلالت بر جمع فضول در آن موضع دارد و اگر ... در آن ... بود دلالت بر خراج ... نماید و گفته خراج گرده و مثانه عسر البرء است
... که ... سال ... باشد ... یافت از مرض گرده و گفته اوجاعی که عارض شود در قطن با حمی اگر آن ماده مرتفع شود

سوی فوق و ناحیهٔ حجاب حادث میشود و اختلاط ذهن پس اگر با وی کلی آثار روی باشد بدو اگر نیک باشد به شود و گفته اگر بول ... باشد دلالت
کند بر غلبهٔ حرارت کلیه که شحم آن را بگدازد و گفته بول زیتی که ناگاه برآید دلالت بر قیام مرض حرارت کلیه و مرض ... کلیه دارد و گفته حجاب و بول دلالت بر درد
گرده و طول مرض ندارد **فصل ششم در ورم کلیه** تب لازم و ثقل تمدد و وجع در گرده و اذیت از اکل اشیای شور و تیز پس اگر ورم در گرده ... باشد
وجع جانب است و بر پهلوی است خفتن آسان باشد و اگر در ایسر باشد وجع جانب چپ بود ... و اگر در هر دو باشد آثار هر دو پیدا بود و اگر ورم عظیم بود وجع
اندک باشد و اگر غشا خاصه نزد معالیق کلیه بود وجع اشد بود و پشت است کرده ... و عطسه ... نتواند و تقفا خفتن آسان بود و اگر در ناحیه که جانب امعا است
باشد وجع غایر بود و باشد که قولنج آرد و طبع قبض نماید و اگر در جهتی که با بین گرده و مثانه است باشد عسر البول آرد **فائده** گاه باشد که ورم بزرگ شود و وجع شدید آرد
و اذیت او به دماغ رسد و اختلاط عقل پدید آید و درین اول البول سفید بود و این زرد ناری بعده سرخ گردد و اگر بعد سفید باشد آثار آن بود که ورم صلب خواهد شد یا ریم
خواهد کرد و بول سفید غلیظ درین مرض بد است لیکن اگر رسوب نیک باشد آثار سلامت بود و تنبیه مریض در یابد که چیزی گران در شکم و گرده معلق است و رنج صعب شود
آثار آن بود که ... بول ... رسوب نیک ... باشد ... نیک ... زائل شود آثار انفجار باشد
قول بقراط ورم کلیه اگر شخصی را حادث افتد بعسر زائل شود و اگر مع وجع ظهر وی باشد ... سوی بالا آید و تغیر عقل آرند بد باشد و گفته در مرض گرده اگر بول
سیاه و زرد آید آثار غلبهٔ حرارت و گداختن پیه است و گفته سنگ سرخ رنگ و در گرده زرد پیدا شود خاصه که ورم گرم باشد و ورم گرده مخوف است و بر وی خلاص
نباشد و بدن گداخته شود و گاه گاه صحت شود و باید که ضماد کنند و حقنه نرم نمایند و از اشیای تیز پرهیز کنند و گفته ادویهٔ گرم تیز در ورم گرده و مثانه
ندهند که قرحه شود و صحت افزاید و گفته اگر ورم گرده و مثانه مزمن شود و بول کثیر و سفید و غلیظ و رسوب ناهموار باشد نکبت زود به شود و اگر بول همچنان صاف
باقی ماند علت مزمن شود و باشد که ریم گردد و ... شود و گفته اگر ... مثانه ... شود و وجع اشد باشد حرارت ... دلالت بر ورم کند و گفته وقتی که
ورم کند اگر سوی مثانه گردد و ریم سفید هموار باشد ... امید سلامت و اگر ریم و خون آمیخته بود بد است و اگر سوی امعا دفع گردد بد باشد و گاه باشد
که ریم سوی فضای شکم دفع کند و این بد است و شگافتن حاجت آید و گاه باشد که نضج نشود و سر نکند و انفجار حاجت آید اینهم بد است اختلاط ذهن و تب که بتبع این آماس بود بد است خاصه
اگر آثار بد باشد و گفته اگر بیمار بول قیح با باشد آثار مرض گرده و درازی مرض باشد **قول جالینوس** گرده احساس ورم گرم نمیکند که مائل باشد به تسفل وجع در وی
عصب نیست و گفته تحجر زود در گرده میشود خاصه اگر ورم گرم باشد **قول ابن ربن** ورم گرده چون کهنه و صلب گردد دفع نشود **قول ابن سرافیون**
ورم گرده که به نشود و طول کشد و بدن لاغر گردد چون بدین حال رسد بمیرد و رگ باریک شود و لحم ... بگدازد باید که ضماده و حقنهای نرم استعمال کنند تا استفراغ
ادرار کنند و گفته که علاج کلیه و مثانه بادویه لذاعه نکنند که زود لاغری آرد **قول ابن ماسویه** صاحب ورم گرده و مثانه بحمام نرود مگر بعد استفراغ
مده **قول ابن زکریا** در امراض گرده و تدبیر ... که مزید ورم و مولد صلابت است و گفته وقت اشتداد وجع در ورم حار گرده و مثانه مخدرات جائز است
که نفع میدهد به تسکین وجع و من علاج کردم درین حال با افیون و زعفران پس خوابید و وجع رفع گردید **فائده** در امراض گرده و مثانه اول بالین ... سبب و تنقیه و
تعدیل کوشند و قی درین مفید است ... ادرار بول ... حجامت ... انفع ... تناول ... آب ... حدوث سنگ است و حبس بول باعث حدوث آنست و عقب جماع
بول کردن ... سلس البول ... بول فی الفراش است جماع طویل ... انزال مورث آفات مجاری بول است آشامیدن آب چشمه معدن آهنی یا آب آهن تاب مقوی مثانه است و کذا

اکل اغذیه که در دیگ آهنی پزند و حموضات مضر مثانه اند **نکته** اگر در بول لزوجت و غرویت باشد از حصات ایمن باشند و بول سیاه که بغیر وجع و مرض باشد دلیل تولد سنگ بود خصوص در پیران و نیز امراض گرده منحل سوی بول غلیظ که در رسوب کثیر بود میگردد و سبب آنست که زیستن همیانی وجع گرده پیدا شود **فائده** اگر ورم دموی باشد وجع و ثقل و ظهور حمی مطبقه و عسر بول و بیراز عطش **علاج** باسلیق یا صافن زنند اگر دیرینه بود و با نبض کشایند شربت بنفشه بشیره تخم خیارین شیره تخم خرفه دهند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه کاسنی تخم خرفه خشخاش برابر قند برابر همه سائیده هر صبح دو نیم درم دهند و بالایش شربت بنفشه با آب سرد نوشند جلاب از عناب کاسنی عنب الثعلب نبات ساخته یا شربت بنفشه شربت خشخاش لعاب بهدانه لعاب اسپغول لعاب خطمی دهند ماء الشعیر که در وعناب سپستان خشخاش باشد خورند اگر قبض بود حقنه نمایند یا بمغز فلوس وغیره تلیین کنند و در ابتدا صندل مامیثا آرد جو یا صندل مغاث کاسنی با آب عنب الثعلب ضماد کنند آب کاسنی آب کشنیز روغن بنفشه روغن کدو موم قیروطی کرده طلا نمایند و چون هفته گذرد و تحلیل نگردد و ثقل و وجع افزاید و بول رقیق باشد بدانند که ماده جمع شده پخته میگردد باید که برای مدد نضج لعاب تخم خطمی لعاب کتان لعاب حلبه نوشند اکلیل خطمی حلبه کتان آرد جو با آب گرم و روغن کنجد آمیخته یا آرد گندم حلبه برگ کرنب برگ خطمی ابرسا شبت بابونه بروغن کنجد و عسل نیم گرم ضماد کنند با آب گرم یا طبیخ بنفشه خطمی اکلیل تخم شبت حلبه کتان تطول کنند و چون وجع و حمی ساکن شود و ثقل باقی ماند بدانند که پخته گردید پس اگر از خود نشگافد فیها الا ازیل حمام آرد کرسنه غبار الرحی با آب بصل آمیخته ضماد کنند بعد تفضید تحریک هند قطن را بقوت بیکه پوست محیطه بشگافد پس چون منفجر گردد و مده در بول آید شیره تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو بادیان بقند دهند یا شربت بنفشه شیر خر بشیره مذکور آمیخته نوشند پس وقتیکه بول صاف شود و ثقل برود آثار صفا و خروج مده تمام باشد گل ارمنی کتان بریان کاکنج خشخاش نشاسته قرص کاکنج دهند تا که قدری **ثقل** محسوس **شمع** زده هند اگر که ثقل نار موجود است و اگر خروج مده متمادی شود مغز چهار تخم بارد کلان هر یک ده درم خشخاش نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خبازی هر یک دو درم کاکنج پنجاه عدد سائیده سه درم بده درم شربت خشخاش دهند آش سماق عدس خورند بشرطیکه قبض نباشد و هنوز ماده مستحیل به ریم نگشته **قول عسکری** باسلیق زنند اگر مزمن بود یا مریض ضعیف باشد یا بنض صافن کشایند ماء الشعیر لبن بسا خورند اگر جمع شود و قیح نماید آنچه در قرحه آید بکار برند اگر مده ببول آید و بول کمتر از عادت بود باید که مدرات دهند الا خوف استسقا دارد **قول الارزه وریه** در ورم کلیه و مثانه در ابتدا مسهل ندهند مگر در انحطاط از شیر خشت مغز فلوس تمر هندی ریوند تلیین کنند و در فصد چندانکه تعجیل نمایند بهتر بسر که و روغن گل بسفیده مرغ لت کرده خرقه آلوده نهند یا صندل افزوده طلا کنند تخم خطمی کتان حلبه آب برگ خرفه ضماد نمایند شربت نیلوفر شربت کاهو لعاب اسپغول دهند آب کوهی آب کاهو آب برگ خرفه هر یک چهار اونس آب انار دو اونس شربت نیلوفر اونس آمیخته سه حصه کرده سه بار در یک روز دهند مغز حب صنوبر مغز بادام هر یک اونس تخم کاهو تخم حماض تخم خرفه خشخاش هر یک سه درم ماء الشعیر دو رطل سائیده پخته شربت نیلوفر اونس آمیخته سه حصه کرده سه بار در یک روز دهند اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند و بسبب حرارت اندکی کافور هم داخل کنند و در ورم این هر دو از ادرار غافل نباشند اگر بول بند شود باسلیق یا صافن زنند بر ورکین ساقین حجامت نمایند اگر ورم زائل نشود آرد جو با قلاماش سیاه طین مغره بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد کنند تا تحلیل کند یا جمع نموده منفجر سازد در صفراوی حمی محرقه شدت عطش قلت ثقل صفرت بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل سبوس برآید **علاج** باسلیق زنند تلیین بطبیخ هلیله یا شربت بنفشه شربت عناب مغز فلوس روغن بادام کنند ماء الشعیر آب انارین شیره خیارین دهند حقنه لعبه نمایند ضمده وغیره که در ورم دموی گذشت بکار برند در بلغمی احساس ثقل تمدد در کلیه و کمر عدم التهاب خفت وجع بطوء نبض بردمی بیاض بول تهیج وجه و چشم حمی نم نم باشد که در ورم بدان خصوص بکمرگاه ترهل پدید آید و مریض است ایستادن نتواند و از هوا و آب گرم راحت یابد **علاج** قی کنند جلاب از اصل السوس کاسنی بادیان قند دهند و بعد نضج تنقیه بگلقند عسلی شربت انجیر مغز فلوس عسل کنند تخم کرفس خشک انیسون پرسیاوشان

هلیون جوشانده گلقند عسلی آمیخته دهند بطبیخ بابونه اکلیل الملک شبت سداب اطراف کرنب حلبه خسک انجیر آبزن کنند و در همین طبیخ روغن کنجد بوره آمیخته حقنه کنند
اگر بول غلیظ بود چند شب وقت خواب ایارج فیقرا درم دهند و عقب او آب گرم چهار قاشق نوشند اگر کافی نبود نانخواه کمون هر یک نیم درم مصطکی درم شب دو درم
بگلاب حب بسته دهند که منقی تن از رسوب ماده ورم است و بعد تنقیه بابونه تمام برگ غار مرزنجوش بآب گرم یا بابونه شبت هر یک چهار حلبه کتان هر یک پنج تخم خطمی
تخم خبازی هر یک ده آب بادیان ضماد کنند روغن قسط روغن بابونه روغن خسک بر گرده مالند بعد ماش مغز بادام لحم طیور بریان نخود آب بپودینه کرفس کمون
خورند **قول لارزو ربیر** بابالاصول که در وی خسک مغز تخم خربزه پرسیاوشان جوش بود دهند بطبیخ بابونه اکلیل آبزن نمایند آب بابونه شبت ضماد سازند
و بسبوس نمک گل سرخ ضماد کنند بروغن قسط دلاک نمایند میعه سائله سیزده درم پیه قاز پیه مرغ پیه مرغابی هر یک بیست درم موم شنگرفی ده درم دهن بلسان شش درم
بر آتش گداخته صاف کرده بر خرقه کشیده گذارند که مزیل وجع ورم است و در نسخه میعه ربع اونس هر سه پیه هر یک نیم درم دهن ورد چهار اونس موم شنگرفی دو نیم درم
دهن بلسان یک نیم درم نوشته در سوداوی و این اکثر عقب ورم گرم و ورم بلغمی بسبب خطای طبیب پدید آید و باشد که ابتدا افتد سدت ثقل کمودت و رقت بول قلت
وجع ظهور خدر در حقوین و ورکین و ضعف ساقین و اکثر باستسقا انجامد در تشبث خم ماند و راست کردن نتواند و باشد که دق آرد و این عسر العلاج است **علاج** اگر مانعی
نبود باسلیق زنند تنقیه بطبیخ افتیمون شربت بنفشه مغز فلوس کنند حقنه نمایند و اگر قوت ضعیف بود ماء الجبن سکنجبین فتیمونی دهند اطریفل کبیر خورند بابونه اکلیل کتان حلبه
خطمی مقل اشق پیه خرس مغز ساق گاو آمیخته بر قطن و کمرگاه ضماد کنند روغن بابونه روغن قرطم روغن غار مالند و روغن قسط روغن شبت آبگرم کمید نمایند و بطبیخ بابونه
خسک کتان بنفشه اسفاناخ انجیر حلبه ثیلول و آبزن کنند برگ خطمی بدهن ورد پخته ضماد سازند و هر صباح تخم خطمی کتان حلبه ساییده بشیره تخم خیارین شیره تخم خربزه
قرص کاکنج بشربت بنفشه مفید ماء الشعیر شربت خشخاش نافع شیره سبوس بدهن لوز و نخود آب و قلیه اسفاناخ و مسکه عسل حسب کثرت و قلت حرارت غذا سازند

فصل هفتم در قرحه کلیه سبب او یا مرور خلط مرار است که جراحت آرد یا انفجار ورم یا سنگریزه خشن که خراش کند **قول ابن ماسویه** درد گرده منع میکند
از هضم طعام **قول ابن سرافیون** خروج ریم سفید بی نتن دلیل صحت پس اگر مده از راه مثانه دفع شود امر آسانست و اگر ریم جانب امعا و معا نفع عالی بود
عسر باشد و مرض مزمن گردد و اگر ریم در گرده ماند و بیرون نیاید باشد و سگالی کنند و قرحه کلیه بمرور ایام بهتر شود چراکه مدام رطوبت بدان میرسد اگر به گرده
لحمیست بایستی که زود به شود و قرحه مثانه نیز عسر البرء است چراکه مثانه عصبیست **قول جالینوس** اگر ورم گرده و مثانه ریم کند تعجیل کنند که زود
پاک گردد و اگر مزمن شود بعسر رود پس ماء العسل نوشند مدرات خورند چون ریم اندک شود بزودی منبات لحم چون کثیرا صمغ نشاسته و غیره دهند **قول ابن زکریا**
زرقه اسفیداج بحسل بالعبه در اندمال دخل عظیم دارد **قول اهرن** هر چه نفع میکند علل گرده را نفست علل مثانه را و کذا هر چه مفید مثانه بود نفع در گرده ا
وجع ظهر نکلیه خروج ریم و خون و پوست ببول وگاه بود که پوست سخت و آگنده و شبیه بقطعه لحم برآید پس اگر در غشای گرده بود وجع اشد و حرقت کثیر باشد و اگر در لحم گرده
باشد وجع کمتر و سوزش اندک بود و اگر نزدیک بمنفذ که بامین کبد و گرده است باشد وجع تا کتفین برآید و عطش غالب باشد و اگر بسمت مجری که میان گرده و مثانه
است باشد وجع تا الوگرا اید و اگر قرحه در احلیل بود وجع هما نجا باشد و مده قبل از بول برآید **فرق** و قرحه گرده و مثانه در قرحه گرده وجع از طرف پشت و بتحاوز نمیکند و بناصره نمیرسد
و سلس البول و خروج پوست سرخ و بودن بول شدید الانتنا و قلت نتن بول و عدم عسر بول نیز از خواص اوست خلاف قرحه مثانه که عسر بول و سفیدی
قشور و وجع عانه و نتن بول از لوازم آنست و ایضا مده ببول کمتر مختلط بود و وجع بشدت باشد **فرق** در آنکه چرک از اعضای عالیه است یا از گرده ظاهر است از

آفت عضو بالجمله هرچند که ریم از عضو بعید آید کثیر الاختلاط باشد بول **علاج** اول باشربه و اغذیه تعدیل اخلاط نمایند اگر بالغی بود و باسلیق از جانب الم زنند اگر در هر دو
بود هر دو کشایند و اگر در مجری باشد صافن زنند قی انفع مسهل قوی مضر اما اگر تلیین خفیف دهند شاید و بعد تنقیه و تعدیل مدرات دهند تا قرحه را پاک کند پس اگر حرارت
نباشد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان اذخر بادیان جوشانده بعسل دهند و اگر حرارت باشد شیرهٔ تخم خیارین تخم کتان تخم خربزه و غیره بعسل یا بقند دهند شیر خر بشکر
نافع و اگر قبل از پاک شدن چرک بسته شود بطبیخ خسک بابونه پرسیاوشان خبازی سوس آبزن کنند و با گرم برکر و گرده نطول نمایند تخم کرفس بادیان انیسون زوفا
هریک دو و کندر چهار سائیده دو درم بیست درم ماء العسل دهند اگر وجع اشتد بود قدری بزر البنج افیون لفاح در سفوف اندازند و کوکنار در آبزن زیاده سازند و روغن
گل بر گرده مالند و قتیکه قرحه پاک شود دم الاخوین گل ارمنی کاغذ سوخته کندر نشاسته کتیرا صمغ عربی تخم خیارین تخم خربزه کاسنی بادیان آمیخته دهند قرص کهربا
قرص کاکنج هر صبح مثقالی بدو مثقال شربت بنفشه یا شربت خشخاش دهند بنو ماش مغز بادام کباب تیهو عصافیر خورند و از اطعمه حریفه مالحه و شیرین و جماع و تعب پرهیزند
اگر طبع قبض باشد عنب الثعلب لبلاب هریک پنج بنفشه چهار ترنجبین ده مغز فلوس پانزده درم دهند اگر زم باشد نشاسته چهار کتیرا صمغ عربی کتان هریک دو گل ارمنی
یک سائیده یک یا دو درم شربت خشخاش دهند اگر باستفراغ حاجت شود قی کنند حقنه شافه بکار برند شیر خر شیر اسپ تنها یا با دویه مناسبه دهند که مسکن وجع مفید قرحه
است اگر مده کثیر بود ماء العسل دهند تنها یا بکدرم ایرسا و اگر حاجت تصفیه باشد شیر خر یا شیر بز یا شیر زن چهار یا پنج اوقیه باشیای مدمله چون کتیرا صمغ عربی کهربا بسد
و ادویه مدره گرم آمیخته دهند و بعد آن تا که شیر از معده نگذرد غذا نخورند **قول بوعلی** شیر اسپ درین مرض عجیب است اول برای تنقیه یم ادویه مدره بماء العسل
یا جلاب پخته دهند و زرق کنند **قول صاحب ذخیره** گاه باشد که قرحه گرده عسر شود و حاجت بتنگافتن آید و گفته که نفع شیر درین مرض عجیب است پس و را ابتدا
برای تنقیه قرحه شیر خر و در وسط مرض شیر بز هر صباح چهار اوقیه بسفوف و قرص مناسبه دهند و در آخر علت شیر گاو بشکر یا بعسل دهند و اگر مریض بسیار لاغر و اندام اصلی گرم
گشته باشد شیر زن نوشانند **سفوف** مغز تخم خیار خشخاش کتان کتیرا هریک یک نشاسته ده شربتی چهار درم بشیر **قرص** کتیرا مغز حب الصنوبر گل
سرخ هریک چهار نشاسته سه زعفران یک خشخاش هشت قرص سازند شربتی مثقالی بشیر بز **قرص کاکنج** کاکنج خشخاش مغز تخم بادرنگ ده گل ارمنی کندر صمغ دم الاخوین
هریک دو و نیم خشخاش مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ رب السوس نشاسته تخم کرفس کتیرا هریک دو افیون یک بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم برای بول الدم
و قروح کلیه و مثانه و سوزش مثانه مفید **قول رازی** در علاج این قرحه جهد بلیغ نمایند زیرا که اندمال او عسر است بچند سبب یکی آنکه گرده از معده دور است اثر
دوا بالتمام نتواند رسید دوم آنکه مجری بول است دوا در وی دیر نماند سوم آنکه فضلات گرم که موجب قرحه اند بتوسط بول مادام در وی میرسند چهارم آنکه جرم گرده سخت
و هرچه ریش صلب بود جراحت او دیر به شود پنجم آنکه گرده همیشه بکار خود است و سکون ندارد و اندمال با سکون لازم و لهذا قرحه مثانه نیز عسر البرء است باسبابی که گفته شد
بلکه دو سبب دیگر دارد یکی آنکه مثانه مدام از بول پر میباشد دوم آنکه عصبانیست و قرحه عضو عصبانی نسبت بقرحه لحمانی دیر مندمل میشود **قول الارزو بهیر**
در قرحه گرده و مثانه اول برای تنقیه مسهل خفیف چون مغز فلوس شیر خشت شربت بنفشه ... مسهل ... اصل السوس ... درم آمیخته دهند که این
ابطن منقی زخم و سنگ است و برای تصفیه قرحه دوغ نوشانند شیر بز یا ماء الشعیر که در وی اصل السوس ... آمیخته باشد دهند که مصفی و مدمل زخم است چون زخم پاک شود
دریم اندک آید گل ارمنی گل مختوم بسد هریک سه صمغ عربی کتیرا هریک ده بآب حماض قرص ساخته ... دهند یا گل ارمنی ... دو درم ... با دانس آمیخته
دهند که مصفی و مدمل است اگر زخم مزمن باشد آب زرا ... ندگر و اقند آمیخته یا صبر شیر تازه آمیخته ... یا ... حقنه کنند یا ... ماء الشعیر ... گرده

صاف نمودہ روغن بادام دو اونس عسل گلابی اونس آمیختہ حقنہ کنند و خرقۂ آلودہ بر موضع مرض نہند و گفتہ در سوزاک اول برای تنقیہ و تصفیہ مغز فلوس آب خرفہ
یا بطبیخ برگ نورستہ خطمی یا تمر ہندی دہند پنج شانہ اونس برگ خطمی شعیر مقشر نیلوفر ہر یک مشتی آب یکنیم لیبر بپزند چون یک لیبر ماند صاف کردہ مغز فلوس دہن و روغن یک
اونس آمیختہ حقنہ کنند سال پرونیلا درم ہمراہ عرق خرفہ یا گلاب و قند یا بسہ درم شیرۂ تخم خیارین دہند پنج شانہ اونس برگ خطمی مشتی اصل سوس نیم اونس بہدانہ درم
در عرق سادہ جوشانیدہ نوشند چند روز دوغ بزدہند اگر حمی نباشد شیر زیا شیر خر نوشند کہ مصفی و مسکن حرقت بر آید تعقیبہ پست شالی اندا...
حتی کہ حرارت انتقیب سوس شود بدستور سہ چہار بار شربت بنفشہ آب خطمی آمیختہ دہند بیاض بیض عدد در گلاب حل کردہ نیم آبخورہ نوشند روغن بہروزہ ...
چکانند مربای گل خطمی اونس صبحی خورند و بالایش آب خطمی نوشند و ہمین قدر شام گل ارمنی نشاستہ ہر یک ربع درم زراج بریان قلعی کشتہ ہر یک نیم سکرو بلو آمیختہ
دہند تنقیہ تیار باب ترب اصل سوس ہر یک چہار درم سنگجراحت دو درم حبوب بستہ دہند کہ مزیلہ پیست گل ارمنی درم گلاب شیر ہر یک اونس آمیختہ حقنہ
دہند تا ہفتہ و در نسخہ جای گلاب شیرۂ بارتنگ است و شیر میش سہ اونس نوشتہ کو لو نیا اونس مرکوریو دو سی و درم روغن بلسان سہ درم شربت الطی ...
ساختہ یک سکرو بلو وقت شب دہند کہ مزیلہ سوزاک مزمن مایوس العلاج ست کافور دو دانہ گل ارمنی یک ربع سکرو بلو طباشیر نیم سکرو بلو نمک ... یکدانہ
آمیختہ دہند یک شربت زاج سوختہ مصطکے ہر یک دو نیم سکرو بلو گل ارمنی نشاستہ ہر یک یکنیم درم شربت خشخاش حب بندند شش شربت گل ...
گل مختوم ہر یک درم سنگجراحت دو درم عرق بارتنگ سہ لیبر آمیختہ و شیشہ کنند و بعد سہ ساعت حرکت دادہ عرق مذکور دہ درم شربت نیلوفر ...
بودینہ تخم خشخاش تخم سداب ہر یک ... پنج بنفشہ ... ہمراہ روغن بلسان ہر یک ہشت درم شکر دو نیم لیبر آب بیست چہار رطل عرق کشیدہ نیم رطل ...
وقت دہند روغن بلسان ہشت قطرہ بمرق مرغ یا بیضہ یا قند دہند و بعرق بارتنگ یا گلاب آمیختہ زرقہ کنند و اگر قرحہ در احلیل باشد لعاب اسپغول ...
لعاب خطمی شیرۂ تخم خیارین شربت خشخاش شربت بنفشہ روغن گل دہند ... ارنشاستہ روغن بادام شکر خورند و از حرکت ... پرہیز ... اگر ...
حال بود فصد نمایند و گفتہ ... ادویہ ... حب ... تا سیدا ... گل ارمنی ... سوزاک ...
کو پکیبہ و یا یارتی قابض شربت الطلے شربت آستی نوزادی لوزیتانا طبیخ کولو ... یا عرق کولوریا ... کولوریا چاراج قرص زرک قرص طباشیر قرص کہربا قرص ...
کولوریا تمام پرونیلا ... مفید اند حسب حاجت دہند و گفتہ مصطکے یا کندر بہ بیاض بیض آمیختہ بعد تصفیہ ... دہند و گفتہ ... ہر کردہ دہند
سنا یک نیم درم انیسون چہار دانہ تا ... درم عرق گاوزبان چہار اونس جوشانیدہ صاف کردہ سال پرونیلا یک نیم درم شربت ... آمیختہ دہند
و شربت درجہ بدرجہ افزایند و در ہر ہفتہ دو بار مسہل دہند اگر بہ تنشو تنقیہ کردہ شیر خر یا شیر بز یک رطل سہ یا چہار بار نوشند و درین اثنا مسہل ہم ... داد
باشند اگر بسبب شیر قراقر پدید آید و طبع بفراغت اجابت نکند ترک شیر کنند و بیخ خطمی اصل سوس ہر یک چہار درم خطمی مع برگ و غیرہ بنفشہ ہر یک مشتی تخم خطمی
خشخاش بہدانہ ہر یک دو درم مربای بنفشہ اونس در مرغ ... کردہ بسہ رطل آب جوشانیدہ بجتہ درین شربت یا در شیر نیم درم ...
اولیو کنیز و بلور آمیختہ دہند ما را لجبن ... مفید اگر وجع باشد بطبیخ خطمی برگ سدر آبزن کردہ مرہم الطلی طلا نمایند و گفتہ ... گاہ ...
یا حب اتنا سید انیم سکرو بلو ہمراہ عرق کونفور یا دہند و در ابقای طوبت سال سنور لونیکا نہ تمام زاج دو دانہ قلعی کشتہ دوازدہ دانہ ... ہر روز عرق
دہند کہ مزیلہ حرقت کہنہ ست میدیکا مینیو زادرم بطبیخ بارتنگ آمیختہ یا کتہ یا ناسی کافور بعرق بارتنگ لعاب اسپغول آمیختہ تا ... درم ...

هریک یک نیم اونس آمیخته یا سنگ بصری نیم درم بشیر خر یا بشیر بز آمیخته یا سال سفوز انو دوازده دانه بگلاب د و اونس آمیخته یا توتیای سبز قند هریک د و درم یا الکبین بزری پنج اونس آمیخته یا زاج سوخته سنگ جراحت توتیای سبز هریک نیم درم بآب آمیخته یا شیاف انزروتی سه درم کافور اسکر و بلو عرق دوازده اونس حل کرده یا زبان سگ سوخته سنگ جراحت نیل توتیای سبز هریک دونیم سکر و بلو حضض سه درم سائیده لعاب اسبغول سه طل آمیخته یا بزر قطونا یا کونور یا یا بزرقه سوزاکی یا بعرق منیتو زادر روز چهار بار زرقه کنند و گفته در ابتدا بشیر خر یا بشیر بز زرقه کنند بعده مجففات چون پیدا امیدیکا منیتو زا زرقه سازند گل سرخ برگ مورد جوز سرو پوست انار هریک نیم درم آب نه اونس جوشانند نصفی ماند صاف کرده زاج خام دم الاخوین هریک نیم درم آمیخته در شیشه نهند در روز چهار بار زرقه نمایند اسفیداج افیون هریک نیم مثقال زیره سفید مثقالی توتیای سبز قدر نخود شب تر کرده صبح قبل از بول زرقه کنند بعده بول نمایند نیل تری قدری بآب حل کرده زرقه کنند و سه وز رفع کند قلعی کشته انزروت صمغ عربی نشاسته افیون دم الاخوین برابر شیاف سازند بشیر زن یا بآب سوده در احلیل چکانند و اگر آفت در مثانه بود زرقه سازند و در نسخه جای قلعی کندر است حضض اسبغول هریک شش درم آب یکنیم رطل شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده زرقه کنند توتیای سبز نیم اسکر و بلو مصطکی نیم درم آب آهک چهار اونس آمیخته یا هلیله بلیله آمله هریک پنج درم آب شش رطل شب تر کرده صبح صاف نموده زاج نیم درم توتیای سبز ربع درم آمیخته یا حضض شش درم آب نه اونس شب تر کرده صبح صاف نموده یا حضض سفیداج کتیرا طباشیر رال مغره لعاب اسبغول هریک درم زاج ربع درم سائیده بشیر بز آمیخته زرقه کنند در روز چهار بار و برنج شیر خورند توتیای سبز درم زاج دو درم آب ده رطل بزند چهار درم سوده صاف کرده در شیشه نهند و زرقه نمایند اگر ازین وجع پیدا آید و خون برآید بشیر زن زرقه کنند چون وجع رفع شود باز زرقه نمایند بلعاب دهن اسپ زرقه کنند تخم کوکنار بهمن سرخ سوخته صاف نموده فتیله ریسمان چهار اصبع آلوده در احلیل نهند بعد یک دو روز فتیله شش اصبع سازند و هفته به شود و گفته انجیر مغز بیل خرد هریک پنج درم سائیده بگلاب اکحال کرده خشک نموده شش سرخ هر روز دهند برنج بحیرات گاوی خورند مجرب حب سکپور دهند مجرب و گفته اول سه روز در ظرف گلی تر آب قضیب نهاده بول کنند روز چهارم بقراسیل زیره سفید ریوند برابر سائیده مثقالی با آب یا بشیر گاو دهند سه روز چون اشتها شود نان گندم بربع رطل روغن کنیز خورند تا دو را شود بعده قلعی کشته اسکر و بلو آب شیر گاو یا شیر بز هریک ربع آمیخته دهند سه روز و دوال برنج نان گندم خورند در نه روز رفع گردد خرمه کر ربع رطل لیمو چهار عدد قند یکنیم اونس بقدری آب سائیده آب لیمو و نکو خرمه آمیخته نوشند بدستور سه روز فرنی عرض من و گفته اگر بسبب غلبه سوزاک بر انثیین ورم پیدا آید و وقت بول وجع در ضربان شود باید که برگ انار برگ تنبنگشت برگ بکاین در آب پخته انکباب کنند چون آب سرد شود اسفیداج سه درم روغن گنجد که در وی برگ نیب سوخته باشند شش درم قوام مرهم کرده برگرده کشیده بر دل گذارند و بالایش برگهای مذکور گرم گرم بر خرقه چهار تو نهاده بندند اگر قابل خروج باشد بر آرد و الا تحلیل سازد و گفته اگر انثیین ورم کنند علق چسپانده خون بر آرند یا برگ تنبنگشت در خرقه پیچیده گرم کرده بندند و گفته مغز فلوس شش درم ریوند هلیله سیاه برگ مغیلان تخم خرفه آب ترب هریک سه درم سرمه مدبر ربع درم سائیده پخته تا هفته دهند و گفته شخصی قرحه مثانه داشت چهار روز بول او بند ماند جدوار سوده بر مثانه طلا کردند و قدری در احلیل چکانیدند در حال یکباره دو ریم روان شد و صحت یافت **قول جالینوس** با دویه قرحه آلات بول ادویه مدره آمیخته میباید تا بآنها رسانند و نفوذ کنند و گفته در اسال مده از کلیه جهد تمام باید کرد چه اگر مزمن گردد عسر البرء شود و این بخورانیدن دهن لوزین و گرم کردن آن میشود تا نضج یابد و منفجر شود چون باز گردد و حکه در مثانه پدید آید پس درین وقت ادویه مدره و ماء العسل دهند در التحام قرحه درنگ ننمایند و گفته چون بر آید خون بعد ریم دلالت بر تاکل قرحه دارد **قول جوان کورو** و پنج ذنب الخیل سائیده نوشانند و بخورش رسانند **دوا** اجهیجی سائیده نوشند و پخته خورند **دیگر** خسک کتان هریک دو نیم

مثقال تخم کشوث یک نیم درم آب دو رطل بزند نصفی باند صاف کرده عسل ۵ مثقال آمیخته یا طبیخ برگ ارد... یا لعاب برگ سیسون یا لعاب برگ گوندی
در آب بر آورده یا برگ سداسها اگن پنج درم شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده یا گل گزیل سه درم اگر خشک باشد درم گل لاله کمیتی درم اگر خشک بود نیم درم
وقت شب تر کرده صبح لت نموده قند آمیخته تا سه روز یا پنج موز پوست پنج فالسه تخم خیارزهی اصل سوس هر یک سه درم سوای اصل سوس همه را سائیده و از
اصل سوس لعاب بر آورده صبحی تا هفته یا هر سه صندل هر یک دو سرخ کاسنی کافور هر یک پنج سرخ قند شش درم با آب سائیده بیخته یا اصل سوس مرضوض دو
درم آب نیم رطل در ظرف گلی کرده خرقه بر دهن ظرف بسته در شبنم نهند صبحی مالیده صاف کرده تا سه روز یا طبیخ اصل سوس یا برگ نورسته [illegible] دو درم
با آب سائیده یا برگ فراشس دو درم با آب سائیده شکر آمیخته دو هفته یا برگ سن با آب سائیده یا کبابه [illegible] دو نیم درم آب شش اونس آمیخته [illegible] چند روز
یا تخم خیار البقر هر یک دو نیم درم تخم ساگون دو عدد با آب سائیده دو روز یا پوست درخت انبه پنجدرم شب در ظرف گلی تر کرده صبح [illegible] سه دانه آمیخته [illegible]
کرده یا شعیر بیخ هر یک شش کشنیز تر دو درم تر کرده صبح شکر آمیخته یا آب بیخ نیب یا سیده گندم مشتی آب یک پیاله حل کرده گذارند چون اسب شود صاف
نموده یا برگ ترب جوشانده نوشند چند روز و از اشیای گرم پرهیز **دیگر** برگ خار واژگونه اسپغول هر یک سه درم جدا جدا شب در آب تر کرده اول برگها
را سائیده نوشند بعده اسپغول غذا نان گندم کهچڑی دال ماش سبز **دیگر** روغن زیت یک قاشق نوشند تا هفته فرزلیه [illegible] **دیگر** تخم تاج خروس دو درم قند
درم قند سه درم سائیده با آب سرد خورد **دیگر** ابقر درم در نیم رطل جغرات گاو آمیخته خورد و بالایش نیم رطل جغرات دیگر نوشد و وقت [illegible] پنج پخته
به نیم رطل جغرات خورد تا هفته **دیگر** سنگهاهولی دو نیم درم فلفل چهار عدد سائیده بیخته نوشد چند روز فرزلیه در روسی دو جع قضیب **دیگر** آمله [illegible]
شب تر کرده صبح بیخته شکر آمیخته نوشند اگر پنبه دانه افزایند بهتر **دیگر** قشر بیخ انبه شکر هر یک پنجدرم آهک سه [illegible] نیم اسکر [illegible] تر کرده صبحی نوشند [illegible] **دیگر**
کشنیز بادیان هر یک دو نیم درم کوکنار نیم مثقال شب در ظرف گلی تر کرده صبح صاف نموده نوشند تا هفته پرهیز [illegible] سیلان منی [illegible] **دیگر** [illegible] کتیرا [illegible] هر یک
کبابه ست گلوی [illegible] تخم حسک بهدانه زیره سفید صندل سفید هر یک شش [illegible] چهار کافور دو قند برابر همه بسایند شربتی [illegible] وقت شب [illegible]
ساٹھی در [illegible] تر کرده باشند غذا نان گندم دال مونگ بقدری نمک سنگ روغن **حب** مغز تخم لکاین مغز تخم سرس مغز حب القطن هر یک سه درم سائیده با شیر [illegible]
تر کرده [illegible] بندند شربتی [illegible] **دیگر** گل نوفل یک گاب چهار حل کنند [illegible] **دیگر**
گلنار [illegible] فتیله کرده در احلیل نهند **دیگر** معجون اسپغول دهند **دیگر** [illegible] دو درم شکر [illegible] برگ نورسته [illegible]
کرده شکر خام برابر آمیخته بلسی شیر گاو صبحی تا هفته یا آجر صد ساله سائیده به لسی شیر گاو یا صمغ عربی یک دو درم [illegible] آمیخته یا کبابه [illegible]
گل ارمنی یک [illegible] کافور [illegible] سوخته درم [illegible] طبیخ بیخ خطمی یا قلعی کشته طباشیر کبابه هر یک ربع درم [illegible] سه عدد سائیده [illegible]
فقط هیزده دانه یا [illegible] آمیخته یا [illegible] سوخته نبات برابر سائیده نیم درم به لسی شیر [illegible] تخم خرفه برابر سائیده مثقالی [illegible] حسک یا برگ
خطمی [illegible] شیر گاو جوشانده یا برگ بادرنج کبابه هر یک درم سائیده [illegible] قرطاس [illegible] آب یک کاسه شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده تا دو هفته یا [illegible] درم
شیر [illegible] رطل آمیخته یا مغز فلوس [illegible] هر یک مثقالی آب [illegible] مومیائی [illegible] یا شیر خر [illegible]
بر آتش نهند چون گداز [illegible] آهنی حرکت داده باشند تا که همه خاکستر گردد سه دانه دهند **دیگر** مغز دال نخود مع پوست پنجدرم

آب نیاده در شب ترکرده صبح سائیده بخته نوشند و وقت عطش لسی شیر گاو دهند سه وزن **دیگر** زاج سه مغز ثمرة البقر دوازده سائیده صبحی یک کف دهند اگر وقت
بول وجع شود برگ نیب در آب جوشانده آب در آبخوره گلی کرده قضیب درو نهاده بول کنند و بیخ دوغ خورند در سه وزن به شود **دیگر** عرق گوگر دربع درم شیره تخم خشخاش
درم آمیخته دهند **دیگر** گندم ربع رطل تال مکهانه ده درم شب در انقدر آب که در شبانروز صرف شود تر کنند و وقت عطش همین آب نوشند چند روز مزلیه من **سفوف**
کشنیز گل ارمنی نشاسته طباشیر ریوند هر یک یک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک نیم شربتی دو نیم درم **سفوف** کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حماض گل ارمنی صندل سفید
زرک هر یک یک قلعی کشته مغز تخم خیارین خسک سنگهاڑه تال مکهانه هر یک سه شربتی مثقالی بشیره خیارین **سفوف** ریوند گل ارمنی کشنیز نشاسته تخم خرفه
طباشیر هر یک یک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه به یک دو شربتی دو درم بشیره کاسنی یا بشیره خرفه و قند **سفوف** طباشیر سنگجراحت هر یک دوازده خسک سلاجیت
کشنیز هر یک ده درم الاخوین گلنار زرورد هر یک شش کتیرا تخم صمغ عربی چهار گل ارمنی ابهل هر یک سه قند بیست چهار شربتی یک نیم درم همراه شیره خیارین مثقالی مغز
تخم کدو درمی شربت بزوری بار دشش درم **قرص دم** گل ارمنی گل مختوم طین فارسی صمغ عربی نشاسته بریان طباشیر سماق منقی گل سرخ صندل سفید
هر یک یک نیم گلنار تخم خرفه بریان آرد بلوط اقاقیا هر یک دو قرص سازند شربتی مثقالی با آب برگ بارتنگ و رب به شیرین **حب** سمندر پهل با آب لیمو قدر کنار
صحرائی حب بسته صبح شام یک یک خورده و بالایش لسی شیر گاو که شیر یک آب دو باشد نوشند و غذا خشکه و بهتی مونگ کنند با ین حبه که صبح پزند و بشام خورند و شام
پزند صبح خورند در هفته به شود **حب** خاکستر حب البان ده درم آمله موچرس هر یک نیم درم بقند سیاه حب بندند اگر حرقت باشد بدو چند شکر حب سازند شربتی دو نیم
پنج درم **حب** زردچوب آمله عسل هر یک پنج درم چهار حب بندند و یکی بینداز ند و باقی را در سه وز خورند **حب** عاقرقرحا خسک مقل قرنفل کافور افیون قند
سیاه هر یک دو نیم سکر و بلو بیست نه حب بندند یکی دور کنند و باقی را در چهارده روز بعرق لائقه خورند و آب نوشند نان گندم بغیر نمک بروغن کثیر غذا نمایند
دیگر در طبیخ نیمگرم یا سمین سفید تا نیم ساعت قضیب داشته همونجا بول کنند تکرار بسیار بود رکدو و خیار و تربز تراشیده قضیب نهاده بول کردن مفید **دیگر** روز یکشنبه قبل از
طلوع آفتاب برگ کتاره و نیم عدد گرفته بر ناف بندند **دیگر** برگ کرنهتی ده درم سائیده دهند و بعد چند ساعت لسی شیر گاو نوشند **دیگر** خمر بجغرات آمیخته دهند
بجغرات خورند **دیگر** بهدانه اوقیه قند دو اوقیه سائیده ده درم دهند و بالایش برگ سپستان تازه ده درم در نیم رطل آب مالیده بخته نوشند و از ترشی و بادی
و اغذیه گرم پرهیزند **دیگر** برگ ببول بسا پخته خشک کرده سائیده هموزن شکر آمیخته یک کف آب دهند مزلیه سوزاک و سیلان منی در سه وز **دیگر** ابقر قاقله هر یک شش درم
سائیده شش حصه کرده صبح شام در سه وز با آب دهند سوز چهارم بیخ سرخ پانزده درم با آب ترکرده نوشند سه وز و سه وز دیگر اغذیه بغیر نمک و ترشی خورند
دیگر قلعی کشته یک کباب چینی قند شش سائیده دو درم بده درم جغرات صبحی دهند از ترشی بادی پرهیزند مزلیه من **فصل هشتم در جرب الکلیه** سبب او
بثور صغار است که در گرده پیدا شود و منفجر گردد و تقدم اکل اشیای سخنه دم یا مولده صفرا و بلغم شور احساس وجع و حکه و نخس در گرده بر داطراف خروج پوست
باریک باذک ریم و خون ببول اگر بثور بر ظاهر گرده بود وجع شدید دائم و اگر در باطن بود در مجری بول وقت خروج بول وجع و سوزش زیاده شود و بعد
ساکن گردد و اگر در مجری قضیب باشد حکه در اصل قضیب و انثیین بین ران پدید آید اگر در علاج تعجیل کنند زود به شود الا بالعکس **علاج** باسلیق صافن
زنند بموضع کلیه حجامت نمایند تلیین بطبیخ شاهتره و آلو بخارا و سپستان ترنجبین تلیین کنند حقنه نرم نمایند قی بعد هر سه روز کرده باشند و بعد تنقیه بنادق بزور شربت خشخاش
شربت بنفشه شربت نیلوفر دهند گلاب نوشند خطمی بقله یمانیه اسفاناخ کشنیز ماش مقشر نخود آب حب بسماق غوره خورند آب آهن تاب نوشند در آب شور

آیند و قدری نوشند شیاف ابیض بروغن بادام سوده در احلیل چکانند **قول ابو الحسن ترنجی** مردی بدین علت سخت گرفتار بود آن را آب گوگرد بجوشش
وخوردن فرمودم در ده روز شفا یافت اگر آب گوگرد نباشد گوگرد مسحوق در شراب جوشانده بکار برند و گفته طبیبی آب دوص میداد صحت میشد کثیری از این مرض
افتاد ابونا هر فرمود که پنبه بآب دوص ترکرده در رحم نهد چون کرد صحت یافت **بنادق بزور** مغز تخم خربزه ده مغز تخم خیار پنج مغز تخم کدو تخم خرفه بزر البنج
ابیض تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش گل ارمنی تخم کرفس هریک دو سائیده بلعاب بهدانه یا بآب بنادق سازند شربتی سه درم بشیره بنفشه
خشخاش قند مزیل حرقت بول و قرحه و جرب کلیه و مثانه و عسر بول **فصل نهم در ذیابیطس** مرضیست که آب چنانچه نوشند همچنان براه بول در اندک
زمان برآید بلا اراده و همین فرقست درین و در سلس البول که بسبب سوء مزاج حار گاه باشد شدت عطش و سهر و شرب آب بول بلا تغیر و حرقت برآید بهزال تن
وچون مزمن شود جگر را ضعیف کند و دق آرد **علاج** باید زنند ماء الشعیر شیره خیارین شیره خرفه بلعاب اسپغول شربت انار ترش شربت غوره شربت لیمو شربت
حماض قرص کافور قرص طباشیر قرص ذیابیطس سفوف ذیابیطس دهند حب رمان ترش آلو سماق [illegible] دهن دارند صندل گلنار اقاقیا گل ارمنی پست جو
بآب کاهو یا رب سیب رب به بر قطن و گرده ضماد کنند خرفه بگلاب سرکه ترکرده یا گلاب آلوده یا اقاقیا آغشته [illegible] لعاب [illegible] بر قطن و کبد ضماد
کنند نیلوفر گل سرخ بنفشه برگ بید سفرجل تفاح بر بستر گسترده بر وی مستلقی خوابند کشکاب [illegible] تازه سیب ترنج حصرم [illegible] ترش که مسکن او دور
باشند و دیگر اغذیه بارده قابض خورند و جای آب ماء الشعیر یا لعاب اسپغول نوشند و از تعب جماع و اشیای حاره و مدره بول احتراز نمایند **قول صاحب ذخیره**
در آب بارد نشانند چندانکه سرما اثر کند و آب سرد بسیار دهند قی نمایند اگر مرض در ابتدا بود و قوت برجا باشد عرق آرند و دائم طبع نرم دارند [illegible]
کنند **قرص ذیابیطس** طباشیر رب السوس هریک ده تخم کاهو بیست تخم خرفه پانزده کشنیز گل سرخ گل ارمنی هریک پنج اقاقیا صندل [illegible] صمغ عربی گلنار
هریک دو کافور نیم قرص سازند شربتی سه درم بآب انار ترش یا گلاب **سفوف ذیابیطس** صمغ عربی گل رستی سماق منقی بلوط گلنار هریک پنج نشاسته کثیرا
تخم کاهو تخم خرفه هریک سه صندل سفید یک شربتی سه درم بآب انار ترش یا گلاب یا بشربت لیمو **سفوف** طباشیر چهار کشنیز سه خبث الحدید محرق بیست در سرکه
ترکرده خشک نموده بیست و شربتی تا مثقالی به پیه ساده یا بآب سرد **قول جالینوس** این علت کلیه امثال لق الامعاست و ده را لهذا این را لق الکلیه
نیز گویند **قول رازی** این مرض چون طول کشد بدن خشک شود و بد بول کشد حتی بموت و گفته اطبای جاهل چون بول سفید می بینند اشیای حار میدهند
و این خطاست و زود تر بدق میکشد **قول لارنده بیر** اگر مریض حرقت کثیر و رباید فصد کنند اگر قوت ببینند دیگر هم نمایند و بتفاریق دو سه بار مقی دهند
اگر مرض نو باشد بآبزن [illegible] یا بتیکا آبزن کنند و مداومت بسفوف اکشیلینتی و حب کوتنرا و یا بتیکادی یولی انتا کنند لعاب اسپغول بدهن [illegible] دهند کشنیز
سه روز بسرکه پرورده بریان نموده پنج صمغ عربی دو کافور نیم سائیده سه درم بآب بارد دهند آب غوره قرع ماء الشعیر خورند قرص طباشیر سفید اگر حاجت بسهل آید
مغز فلوس تمر هندی دهند شربت ورد بآب خرفه آمیخته نوشند گلقند چهار اونس گل ارمنی اسبغول هریک اونس آمیخته شش درم دهند شیر خر شتر میش
سنگ تاب نوشند آب حماض آب پوست انار قدری سرکه آمیخته بر کلیتین گذارند صندلین بسرکه و روغن گل بر گرده ضماد کنند دوغ گاو ترش نوشند گل ارمنی
صمغ عربی گلنار سماق هریک پنج نشاسته کثیرا تخم کاهو تخم خرفه هریک نیم صندل سفید یک سائیده یک یا دو درم بآب انار دهند اسپغول بماء القرع آمیخته دهند
دهن ورد بسرکه مالند سلاجیت سه درم بآب آمیخته دهند تا هفته گلوی مسحوق بشکر آمیخته هر صبح دو کف دهند و پا برهنه بر زمین نروند رافع بول گرم [illegible] بنشینند

و گفته گاه باشد که حرارت مزاج کلیه بسبب بلغم شور باشد باید که بحقنه نرم اخراج آن کنند پس قی نمایند که حرکت قی آنرا از گرده زائل میکند بعده به تبرید کوشند و گفته
سبب او سوء مزاج حار و ضعف کلیه است چه کلیه بسبب حرارت جذب رطوبات کند و بسبب ضعف نگهداشتن نتواند و نیز و دفع نماید و چون حاجت آب باقی ماند باز
جذب رطوبت کند حتی که رطوبت تمام بدن را پس بدن خشک شود و منجر بدق گردد **قول جوان کورود** سبب او ریاضت مفرط کثرت شرب خمر اکل
اشیای حار مشی سواری اسپ غیره و کثرت ماده صفراوی و شور رطوبیست که مزاج کلیه را مبدل سازند پس کلیه بسبب کثرت حرارت رطوبت همه تن را جذب کند
و سوی مثانه فرستد و مثانه حفظ چندین رطوبت نتواند و بسبب حدت رطوبت لحظه بلحظه حاجت بول شود و پس بسبب تقلیل رطوبت عطش افزاید و هزال پدید آید و رطوبت
غذا نیز جذب گردد **علاج** تنقیه ماده رطوبی و تسکین حرارت کبد و کلیه و احشا و تقویت و ربید سترخی و رفع خواص او کوشا نمایند فصد دست کنند و گاهی اسیلم
پشت دست است زنند و اگر مرض مزمن بود یا مریض ضعیف پیر باشد یا مرض دیگر نیز وار دکین تیلیو یا آرترو ایمتیکو دهند چند بار و کلیه بقدر بنفشه کاهو خطمی بارتنگ خرفه
بزر البنج جوشانده صاف کرده بیاض بیض و یک اونس رب فلوس آمیخته بر برف سرد کرده حقنه کنند و بشیر خرمبر حقنه نمایند اگر مقیی نگیرد مغز فلوس اونس و ریشش اونس و
تیزانا که در و هلیله زرد درم ترکرده باشند آمیخته دهند یا ریوند درم هلیله زرد دو اسکروپلو ماء الجبن شش اونس ترکرده شربت دردو اونس آمیخته دهند ایارج یا جیرا
انفع بعد تنقیه کین تیلیو شیر خر فی الحال دوشیده یک نیم رطل مازیستریو بسید اسکروپلو مرقین نیم درم آمیخته دهند تا دو ماه و بعد شرب کاهو خرفه گل سرخ بارتنگ
انجره با آب شیرین جوشانده صاف کرده سرد نموده آبزن کنند تا سه ماه بعده تین توار روزانه دو دو اونس بیاض بیض اونس بعرق بارتنگ آمیخته بر برف سرد نموده
نوشند رب فلوس سال سنو و لعاب بهدانه بر قطن و کبد و کلیه و فقار ضماد کنند برگ بارتنگ برگ بنج برگ مورد در دوص ترانده بر مواضع مذکور ضماد سازند و دو
بارتنگ بنج نیلوفر برگ کهرا ابهری سحق کرده بر مواضع مذکور ضماد نمایند و عوض آب طبیخ کتیرا طبیخ شاخ گوزن مازیستریو فولاد قابض یا انجبار دو درم در آب جوشانده
مستیریو ورتیر لیو ترشس کرده نوشانند جوش فی یا بطیس یکدرم نهار تا یک ماه دهند قرص ذیابیطس چهار اسکروپلو یک رطل دوغ میش یا دوغ گاو دهند
و لادن بستن بیست دانه گلقند کهنه یک قاشق آمیخته یک رطل طبیخ ذنب الخیل دهند تریاق ماکنا نیم درم طبیخ کتیرا حل نموده دهند مزیل عطش بسبد اسکروپلو
قلوه یا بیست دانه شیر خر رطل آمیخته دهند چهار روز نمک آنرا بول مریض طلیا کرده بسگ خورانند صحت شود آب چشمه ده رطل شعیر مقشر اونس شاخ گوزن دو درم
جوشانند چون دو رطل ماند صاف کرده مغز بادام اونس سحق کرده آمیخته دو حصه نموده صبح شام دهند عرق بارتنگ مقطر در انبیق شیشه سه اونس سرکه مقطر در
انبیق شیشه نیم اونس بسید طیار درم لادن افیونی دو دانه شربت خرفه اونس آمیخته در سه ساعت دو قاشق دهند آب آهک که در دو ماه صاف شده باشد نیم
اونس در روز دو بار دهند روغن مصطکی تریاق ماکنا بر معده مالند آب دوص یا آبی که در و برگ بارتنگ سحق کرده باشند آبزن نمایند در روز دو بار اگر کافی نبود
حب کوفته یا بیتکا درم هشت اونس طبیخ کتیرا دو یک اونس شربت رو یا بیک رطل شیر میش تازه دهند و همین قدر وقت شب قبل از خواب پوست بلوط گلنار اقاقیا
گل ارمنی سال سنو نو هر یک نیم اونس شربت و قدر حاجت آمیخته بر کلیه و پشت ضماد کنند عرق دوغ مقطر بانبیق شیشه نیم رطل گلقند یک قاشق مازیستریو بسید بیست
دانه دهند و گفته شیر خر و آب بارد و آبزن آب سرد انفع است غذا بینه پاچه و شیر بچه گاو و لحم میش لحم بچه بقر سیب کاهو برگ خرفه خربزه صمغ لحم کشف لحم ضفدع
مازیستریو بسید ماء الشعیر طبیخ کتیرا طلیا کرده خورند خواب بسیار نمایند و با سایش باشند و از اغذیه حاره گرم ترش بهی روغن زرد پنیر فلفل دارچینی و غیره که گرم طبیعت
باشند و از سواری اسپ جماع خمر پرهیزند اگر مریض پیر یا ضعیف المعده باشد و بغیر شرب خمر نماند خمر رنگین اندکی دهند اگر بسبب سوء مزاج بارد کلیه یا همه تن باشد

واین نادر افتد تقدم وصول برد وشرب آب بارد وغیره عدم حرارت گرعطش که ذیابیطس اگرچه بارد باشد خالی از عطش نبود مگر بعطش حار نمیرسد **علاج** مشروبطه بین
معجون ماسک البول خلافلی ودیگر معاجین گرم دهند گلقند عسلی گلاب آب نیمگرم دهند روغن قسط روغن سعد روغن جند روغن عاقرقرحا بر گرده ولیشت مالند وآب
گوگرد آبزن کنند جوز بیان العسل خورانند ادویه مقویه باه مبرودین دهند مرغ عصافیر لحم طیور مطنجنه قلیه خشک خورند اگر حاجت به تنقیه آید مطبخ تخم ترب سکنجبین علی
قی نمایند حقنه نرم نمایند **معجون ماسک البول** کندر بلوط سعد خولنجان قرفه عود برابر بعسل آمیزند شربتی دو نیم درم **معجون ماسک البول** اقاقیا
گلنار هر یک سه عدد دو نیم مندلین عدس تخم خرفه طباشیر تخم حماض صمغ عربی قصب الزریره هر یک درم کندر یک بعسل یا شکر مقوم آمیزند شربتی پنج مثقال سیلانی
وادرار بول بازدارد وخاصته در پیر **فصل دهم در حصاة ورمل کلیه** سبب مادی او رطوبت خام لزجست که حرارت غریبه آن را بمرور ایام متحجر گرداند پس
اگر ماده اغلظ باشد سنگ واگر بدان غلظ نبود ریگ تولد کند وگاه باشد که بندرت ریم وخون مولد سنگ شود وسبب فاعلی وحرارت قویه ایست که رطوبت غلیظه را
متحجر گرداند واکثر این علت موروثی باشد **بدانکه** سبب سنگ کیموس خام غلیظ لزجست که از اغذیه غلیظه چون لبنیات وبیضه وجبن وپایچه وحلویات وهریسه
وآب کدر ونبیذ غلیظ پیدا میشود پس این کیموس همراه بول سوی گرده ومثانه منحدر شود ودر ابتدا رمل وسنگ صغیر متولد میشود وچون زمان دراز گذرد واز علاج
غافل شوند بعض آن ببعض ملتصق شده بصلابت بهم رسانند **فائده** وقتیکه بول غلیظ رقیق شود آثار تولد سنگ باشد **قول روفس** بول سیاه که با وجع یا بعد وجع
ومرض آید خاصته در پیری آثار تولد سنگ گرده بود در اندک زمان واکثر در گرده ومثانه پیدا شود وگاهی تولدش در غیر هم **قول رازی** شخصی را در بول سنگریزه
بسیار بود ویکبار در بر از سنگ بزرگ برآمد وگفته در حوالی عنق جائی که موضع ختنه است ودر سلعه سنگ دیده ام **قول بولس** شخصی در ذات الریه سنگ بسیار نفث
ودر کبد وامعا ومفاصل نیز پیدا میشود **قول یهودی** در بول کسی که ملوحت بیشتر بود سنگ از آن بیشتر تولد کند **قول ابن زکریا** تجربه کردم در یافتم ملاحت
بول صبیان اکثر **قول اهرن** تولد سنگ در شباب در کلیه ودر طفولیت در مثانه اکثر باشد وریگ مثانه سفید وریگ گرده سرخ بود **قول الطبری** اگر
صاحب حصات بول رملی کند دلالت میکند که سنگ نرم متفرق است واز دوا بزود متفرق خواهد شد واگر بول شدید الصفا باشد دلالت دارد که سنگ اصلب است
قول جالینوس هرگاه بول طفل رقیق وتنیق وصاف برآید دلالت کند که دهن مثانه او تنگست واو مستعد است حصاة را بنسبت بدیگران **قول
رازی** در مثانه سنگ متعدد میباشد چنانچه از مثانه شخصی نه سنگ هر یک برابر فندق واز مثانه شخصی یک سنگ قدر بیضه مرغ برآمد وگفته اگر سنگ
متعدد باشند بد است واگر یکی باشد نیک **قول لارزوربیر** در حصات کلیه وجع کم وبول رقیق یا مخلوط بخون ورمل در بول میباشد وسنگ به گرده
که بود بپای همان طرف خدر میگردد وحصات کلیه اکثر به کهول وپیر وفربه وحصات مثانه اطفال وجوان ولاغر بیشتر افتد وزنان را سنگ مثانه نادر پدید آید
فائده در آثار سنگ کلیه غثی عسر بول قبض طبع ودر ابتدا بول کدر وغلیظ بعده صاف آید احساس وجع وثقل وتمدد در قطن ولیشت گویا چیزی در آنجا
معلقست خصوص در وقتیکه مریض برخیزد وچون امعا از ثقل پر گردد وجع کلیه افزاید وبول سرخ یا زرد ودر رمل مائل بسرخی باشد وگاه بود که الم گرده ممتد
شود تا انثیین که مقابل گرده مائوفه است وباشد که در پای همان جانب الم مع الخدر پدید آید واین مرض باطفال اکثر از فساد شیر مرضعه افتد ودر بعضی مردم
بنوائب متعینه بعد هفتها یا ماهها یا در سالی یکبار عارض گردد وفرق در سنگ وریگ از شدت وخفت اعراض وظهور ریگ در بول توان کرد **علاج** اول
قی کنند بعده مسهل ومدر که مناسب مزاج بود ودر بسیار گرم نباشد دهند اگر غلبه دم باشد فصد نمایند وبعد تنقیه مفتتات دهند وهرگاه که وجع غلبه کند وخون غالب

بود یا شلیق زنند اگر طبع قبض بود با دویه لینه دسمه مرخیه حقنه نمایند و آب حقنه اندک باید تا وجع نیفزاید و تطبیخ ادویه ملینه مجری و مسکنه وجع چون خسک بابونه کرنب
پرسیاوشان حلبه قرطم بیخ کبر حلبه برگ اسغول برگ خرفه بنفشه برگ کنجد آبزن کنند تا کمر و ثفل این بر قطن و خاصره و حالبین ضماد کنند و شرب مدرات وقتیکه مریض در آبزن بود وسیع الاثر است
و چون از آبزن برآید روغن خیری روغن بنفشه روغن شبت روغن خسک روغن بابونه روغن ترب بر پشت و کمر و گرده مالند حسب عایت مزاج و حرارت و برودت پس اگر ریگ بود
با دویه قویه حاجت نیست بتدابیر مذکوره زائل میگردد و اگر سنگ بود با دویه مفتته ریزه ریزه شده برآید یا خود بخود همچنان ثابت براه بول خارج گردد یا بحیله که جهت اخراج
او مخصوص است پس باید که چون از آبزن برآید قطن آنرا با دهان بالند و فرمایند تا مشی کند و سرین را بجنبانند بر یکپا جهد و از زینه فرود آید پس اگر بیرون آید فبها و اگر در مجری
که ما بین گرده و مثانه است بند ماند باید که فرود تر از آن موضع که سنگ محتبس است محکم ببندند و بعنف بکشند تا سنگ آنجا آمیخته بید اشته فرو تر از آن باز گذارند و همچنان کرده
باشند تا که سنگ در مثانه آید و اگر درین حالت جهت ارخا و نرمی مجری بلعاب تخم خطمی کتان حلبه روغن مغز قرطم آمیخته در امعا حقنه کنند و مغز فلوس بطبیخ خطمی حل کرده
روغن بادام آمیخته نوشانند بهتر است و چون در مثانه آید و از خود نبر آید و در مجری قضیب بند ماند قضیب را در آب گرم نشانند العیه و ادهان مناسبه که ذکر یافته در احلیل
چکانند تا آهسته آهسته قضیب از دست بقدام مالند تا که برآید و اگر درین وقت وجع غلبه کند فلونیای فارسی بشیر شاه هند آب ترب خمر ابیض طبیخ خلاف مفید
و اگر از مجری قضیب بهیچ حیله نبرآید و از شدت وجع و حبس بول خوف هلاک بود شگافته برآرند **قول بولس** وقتیکه سنگ در قضیب بند ماند و اراده شگافتن کنی
پس کش جلد را سوی کمره و ببند آنجا را عقب حجر و انیز برآلت ببند نیکو پس شگاف موضعی که در آنجا سنگ باشد در زیر قضیب نفع بستن عقب سنگ این است
که سنگ سوی مثانه راجع نگردد و شگاف بطول باید کرد و گفته در شگافتن صبیان امید زیاده است بسبب نرمی اعضا همچنان در بیرون آوردن حصات و آن تا چهارده
سالست **قول بقراط** ایام خاص در تولد حصات صبیان از سه تا دوازده سالست و از دوازده تا سیزده سال شدید الاحتمال میباشد شگافتن را -
قول رازی اطفال صغار اکثر در شگافتن میمیرند بسبب ضعف قوت و جوانان نیز بسبب اورام حاده که تابع شقست پس اوفق کسی است که از ده سال متجاوز
باشد و به بیست سال نرسیده و کهول زود خلاص میابند چرا که در اینها از شگافتن ورم پیدا نمیشود اما مشایخ خلاص نمیابند چه زخم آنها ملتحم نمیگردد و چون
سنگ برآید و مجری قضیب جرح شود باسلیق زنند تا از ورم ایمن باشند بعده ادویه منبته مجففه اکلاً و قطوراً بکار برند **فائده جلیله** هر روز آبزن کنند آب سرد
بر نهار و میان طعام گاه گاه ننوشند منع تولد حصات کنند و بر بستر کتان و ابریشمی خوابند حمام معتدل نمایند و وقت خلو ریاضت کنند تقویت معده تجوید هضم نمایند
و اغذیه لطیفه چون لحم کبک تیهو چوزه مرغ بزغاله بطور سفیدباج پخته و صفرت بیض نیمبرشت نان خشکار نخود و آب اسفاناخ کدو خیار را بکار آرند عنب سفید خربزه شیرین خورند
و از امتلا و اکل وقت شب و اطعمه غلیظه چون لبنیات و لحم شتر و گاو و میش و نان فطیر و جواری و هریسه و حلاوی لزجه و سبب شفتالو و زردآلو و غیره و تعب و جماع
مفرط پرهیز ند **ادویه سهله که درینجا بکار آیند** سپستان انجیر اصل سوس خطمی مغز فلوس ترنجبین **ادویه مدره** گرم تخم کرفس بادیان انیسون صعتر شونیز بلیون
برنجاسف نانخواه سداب وج سلیخه دارچینی حب بلسان کتان عنصل فستقین کرویا تخم شلجم فودنج نهری اسارون تخم خیارین خسک سیاه دانه تخم کدو کاکنج کاسنی تخم
ترب تخم خربزه ماء البطیخ ماء القرع سکنجبین **معتدل** پرسیاوشان فوه تخم خربزه یا بارد و حار بهم ضم کنند مدرات بر سبیل دوام بکار نبرند که ضرر دارد گاه گاه **ادویه مفتته**
خسک یهودیه فستقین بیخ بلسون بیخ غار بیخ کاکنج بادیان سداب بری تخم خیار حرشف پرسیاوشان گل سرخ از اینها سفوف یا قرص یا معجون ساخته دهند سکنجبین عنصلی
بادسر ناد عقرب با دارتیه انگدیه مسحوق مثل غبار انفع اند هرچونکه دانند خورانند و معجون حجر الیهود و نشبیره تخم خیارین تخم خربزه مفید **قول ابن سرافیون**

اگر سنگ در یک موضع متمکن بود وجع در یکجا باشد پس اضمده و مراهم گذارند و یا اشیای گرم و تر تکمید کنند تا استرخا کند و اگر سنگ متنقل بود وجع گاهی شدت کند
و گاهی ساکن شود پس ضماد مقوی محلل چون روغن سداب بابونه گذارند و گفته تبدیل ضماد کرده باشند تا موضع را سرد نسازد و یا همون اگر گرم کرده باز بگذارند و بر
موضع وجع محاجم نهند که زائل میکند حجر را بسرعت و گفته اگر شکم قبض بود بحقنه یا بادویه مسهله نرم کنند **قول جالینوس** صاحب حصات را باید که خاتم حدید
در انگشت دارد و موزه که در و مسامیر آهنی باشند در پا پوشد که این آهسته آهسته سنگ را می شکند و بر می آرد و بعد آن متولد نمیشود و گفته مجرب دوای [illegible] سنگ
گرده را **قول لارنزو بیر** اگر امتلای عروق بود باسلیق زنند و برای تسکین وجع روغن بادام روغن شبت روغن سداب روغن [illegible] پیه خوک تمریخ کنند
روغن خر الیین [illegible] پیه مرغ روغن بادام روغن سداب برابر آمیخته مالند و برای تفتت سکنجبین عنصلی یک یا سه درم دهند تخم شانه [illegible] آب دو لیبر بپزند نصفی مانند
تند چهار اونس آمیخته یا بیخ شانه یک نیم اونس شعیر مقشر آنچه اصل سوس شش درم آب ده لیبر بپزند نصفی باند سرد کرده بجای آب نوشانند [illegible] مرق
مرغ نخود سیاه روغن زرد برگ خطمی برگ شانه به روغن پخته خورند آب لیمو یک خمر انگوری دو آمیخته نوشند که مسکن وجع [illegible] شده سنگ [illegible] پوست سنگدان مرغ
زبل سفید ماکیان که رنگ ماکیان هم سفید باشد هر یک نیم اونس غشای اندرونی بیضه مرغ دو نیم اونس دوده خرد داچینی هر یک سه درم در نسخه هر یک چهار
اسکرو ملو است انیسون بادیان هر یک اونس سفوف سازند شربتی دو درم صحیح قشر بیض محرق مسحوق اونس یا قیمه اونس [illegible] درم [illegible] گل خطمی مربای
گل شانه دهند [illegible] برگ کرنب برگ شبت برنجاسف تخم [illegible] مغز قرطم زبل حمام آبزن کنند بعده روغن عقرب مالند و ثفل بر شانه ضماد کنند سنگدان مرغ [illegible]
خشک کرده سائیده بخور دهند و بر همه بدن صندل مالیده در صبا دنشیند یا ورزش کنند تا سنگ برآید و گفته زیبق دو درم در احلیل چکانند [illegible]
و همین طور دو ساعت بمانند ریزه شده برآید و گفته ارنب بری مع موسوخته [illegible] دو درم دهند مفتت روغن کهربا بعرق کرفس دهند [illegible]
[illegible] احلیل [illegible] برگ شانه تخم [illegible] هر یک اونس کتان حلبه هر یک نیم اونس آب نیم لیبر جوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته حقنه کنند
و گفته اگر مریض قوی باشد قدری خون از باسلیق برآرند و برای رفع مرض روغن سداب اونس روغن بادام دو اونس روغن بابونه دران نیم [illegible] آمیخته حقنه کنند
بعسل مرقوق به پیه خوک یا بروغن بادام یا بروغن شبت آمیخته بر موضع وجع ضماد کنند روغن عقرب دو اونس پیه مرغ روغن زنبق روغن بادام [illegible]
آمیخته بر موضع وجع گذارند اگر حاجت بمسهل شود مغز فلوس روغن بادام هر یک اونس دهند و امیتیکو خفیف مفید و برای افتتاح مجری از سنگ [illegible]
بیخ شانه پنج اونس آب [illegible] لیبر جوشانده قند نیم لیبر آمیخته شربت ساخته دهند بیخ شانه شعیر اصل سوس که گفته شد جوشانده عوض آب نوشند کثیرا [illegible]
کابلی گل خطمی بیخ شانه آمیخته دهند و اگر مرض اشد باشد بآب بارد آبزن کنند برای تفتت خمر انگوری آب لیمو هر یک دو اونس قند نیم اونس آمیخته نوشند تریاق [illegible]
آب کرفس دهند و گفته بز را در خانه پرورش کنند و علف او برگ شانه [illegible] سازند و بعد یکماه ذبح کرده از لحم او عرق چکانیده دهند و خون او گرفته خشک
کرده نیم یا یکدرم دهند چند روز مفتت اگر بعد ذبح فوراً مثانه او برآورده همانوقت خون مذکور [illegible] آمیخته نوشند [illegible]
و درین وقت روغن عقرب بر گرده و مثانه مالند عرق [illegible] یک یا دو اونس دهند [illegible] دو اونس [illegible] چهار اونس خمر [illegible] ساعت [illegible]
هر روز دو بار و گفته کسیکه بدین معتاد باشد یا بنیادی بود آن را در هر ماه مسهل دهند و ترمنتین [illegible] آب [illegible] نیم اونس بقند آمیخته خورند ترمنتین نیم
اونس مغز فلوس پنج درم اصل سوس دو درم آمیخته دهند عرق یا آب تنباکو ربع قاشق نوشند مسکه بقند آمیخته دهند که ملین و ملطف مجری بول است نهار [illegible]

هشت اونس نوشند و نیز تا یک ماه دهند اگر حرارت در کلیه باشد عرق کاهو عرق نیلوفر گلاب هر یک سه اونس سرکه گلابی دو اونس آمیخته نیم گرم کرده خرقهٔ آلوده بر کلیه نهند یا قطعهٔ سرب بندند زیل وراج دو درم با آب بادیه لیسی صبحی دهند سه وز ریگ شده همراه بول بر آید تمک تیر بشش دانه دهند و بر ناف نهند خسک مسحوق در ریوند که تصفی خالی مانده پر کرده عرق کشیده دهند **شربت مشا** فلفل اسود فلفل ابیض بزرالبنج ابیض هر یک بیست افیون ده زعفران پنج سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک یک عسل سه چند طیار کرده در شعیر سه ماه دفن کرده بکار برند شربتی ربع تا نیم درم برای زکام و نزله و ظلمت بصر و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و وسواس و قطرب و وحشت سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و نجر و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و مغص و وجع معده و کبد و ضعف و سده جگر و اقسام استسقا و هزال و کثرت عرق و نتن عرق و کسل و استرخا و اقسام اعیا و ضعف دل و خفقان و تقویت باه و اذابت بلغم و تفتت حصات و ادرار بول محتبس و احدار رمل و تعدیل سوء مزاج معده و دل و تجوید هضم و انبعاث اشتها و تسکین آلام داخلی و خارجی و منع تمطی و تثاؤب و سرعت انزال مفید ادمان او بعد انزال امن دهنده از مضار آن و در قلع حمیات عتیقه و نفس الانتصاب و سعال بارد و سل مفید فاد زهر جمیع سموم **فلونیای فارسی** فلفل ابیض بزرالبنج هر یک بیست افیون عاقرقرحا فرفیون هر یک ده زعفران پنج زنجبیل پنج مشک مروارید هر یک نیم چند یک بعسل کف گرفته آمیزند شربتی قدر نخود برای وجع کلیه و قولنج و کثرت حیض و سیلان رطوبت رحم مفید **طبیخ خطاف** خطاف مصفی از پر و غیره بروغن بادام بخته آب کرفس نداخته کشنیز دارچینی خولنجان آمیخته خورند نفعت

باب پانزدهم

درامراض مثانه

و آن کیسه ایست بلوطی شکل یعنی هر دو سر تیز و میان فراخ و دو طبقه است طبقهٔ باطنی عصبیست جهت احساس تیزی بول تا دافعه بحرکت آید و طبقهٔ خارجی صفاقیست برای حفظ تا طبقهٔ باطنه بسبب امتلا و ترنجیدگی پاریده نگردد و مثانه را گردنست سوی قبل که مجری و مخرج بول است و این عنق در مردان سه خم دارد و در زنان یک خم و از گرده سوی مثانه دو رگ که آن را حالبین گویند فرود آمده برای نزول آب از گرده بمثانه و چنان نیست که این دو رگ بمجرد پیوستن بمثانه است اندرون کشاده باشند بلکه در منفذ میان هر دو طبقه کشاده است تا در ازی مثانه آمده نزدیک منفذ مثانه که مخرج آبست یکی شده اندر طبقه اندرونی کشاده است و آب از گرده در مثانه بدین طریق داخل شود و منفعت مثانه جمع بولست و دفع او در وقت

فصل اول در ورم مثانه

بدانکه نامی اول بد باشد خاصةً اگر ورم دبیله شود و اگر در بول رسوب نیک پدید آید امید وار بود و اگر آثار دبیله این مانند دبیله گردد هست اگر دبیله در هفته کشاده نشود و یا آثار نضج پدید نیاید در هفته بمیرد **فائده** در حار دموی این ابتدا افتد یا بسبب خراش از سنگ یا بسبب سقطه ضربه پدید آید احساس وجع اشد و نخس و ثقل و انتفاخ در عانه حمی محرقه عطش بر داطراف هذیان سیاهی زبان حمرت وجه و چشم و بول بعسرت یا قطره آید یا مطلق بند گردد و بحسب عظم ورم و این عسر و حبس هنگام قیام تخفیف یابد بجهت سعت مجری و باشد که براز نیز بند گردد و اگر ورم بزرگ بود و تعقد معائنه نماید و حمرت بر عانه دلیل آنست که ورم مثانه مائل بقدام است **علاج** باسلیق زنند خون قدر قوت بر آرند اگر ورم ازابتدا گذرد و ما لیقن شده

ودر فصد مغز فلوس با آب عنب الثعلب دهند وحقنه نرم نمایند وجلاب از بنفشه کاسنی عناب شکر ترنجبین ساخته وکشکاب بشیرهٔ خشخاش شربت بنفشه وشیرهٔ تخم خرفه خیارین شربت
بنفشه وماء الشعیر بمغز فلوس قبل وبعد فصد بکار برند ودر ابتدا مدرات قویه ندهند واگر بول بند باشد شیره بهر سه تخم یعنی تخم قند ده درم هندبان بیاکیجد مقشر بشیر روغن بنفشه سرشته ضماد دهند
ودر ابتدا بطبیخ بنفشه خبازی خطمی کوکنار نطول آبزن کنند شلیجم برگ کرنب بابونه خسک ضماد سازند آرد جو بنفشه خطمی با آب کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند وبعد این تمام روغن بنفشه روغن بابونه
آمیخته بر عانه تدهین کنند تا رفع کثافت برد ضماد نمایند وچون هفته گذرد ومرض با نحطاط افتد بابونه کتان شبت آرد باقلا بمیفختج سرشته ضماد نمایند اگر تحلیل
فیها اگر وجمع آرد تدبیر نضج وانفجار وتنقیه بده واندمال بنوعیکه در ورم گرده گذشت بعمل آرند وتقطر دوا در احلیل بسبب قرب موضع نفع تام دهد شیر زن بادویهٔ مناسبه
آمیخته چکانند اگر وجع شدید بود کاهو کوفته بدانگی افیون دنیم دانگ زعفران وروغن بادام آمیخته ضماد سازند چون وجع ساکن شود بزردی بردارند وباشد که
نطول بشیر تسکین الم کند ورادعات صرف ضماد نمایند خصوص در دموی تا ماده را متحجر گردانند **تنبیه** صوف بروغن بنفشه گرم آلوده نهند یا بگرم بجا کنند بابونه گل خیرو
بنفشه آرد آب عنب الثعلب ضماد کنند وبعد هفته شلیجم برابر بابونه دهند یا زوفا جند بموم وروغن آمیخته ضماد کنند وبطبیخ حلبه کتان بابونه اذخر سنبل سعد نطول آبزن
کنند وثفل بر عانه ضماد نمایند لعاب اسپغول در احلیل چکانند برگ کنجد ترا کنجد بشیر سائیده ضماد نمایند مرغ ماش مقشر اسفاناخ بادام خورند در صفراوی شدت
وجع عطش حمی تلخی دهند **علاج** حقنه لین کنند ودر ابتدا آب عنب الثعلب آب حی العالم آب برگ کاسنی تراشه کدو صندلین بنفشه کاکنج آب بستان افروز ضماد کنند
وبعد ابتدا بابونه اکلیل وغیره افزایند باقی هرچه در دموی گذشت حسب حاجت بکار برند در بلغمی ثقل مثانه عسر بول ضعف ساقین **علاج** قی کنند حقنه حاده نمایند
بطبیخ مرزنجوش تمام بابونه برگ غار آبزن کنند شربت بزوری ومدرات گرم با ماء العسل ومغز فلوس دهند اگر بول بعسر آید تخم کرفس مغز تخم خربزه رب سوس قند
سائیده هر روز مثقالی دهند وعقب او سکنجبین یا شربت بنفشه با آب گرم نوشند ودر احلیل روغن وادویه گرم چکانند مرغ بریان کباب بزغاله خورند در سوداوی
صلب این ابتدا اکثر افتد اکثر عقب ورم گرم یا سقطه ضربه پدید آید عسر بول وبراز وتقدم اسباب موجبه ووقتیکه بزرگ شود محسوس گردد **علاج** جلاب از تخم
خیارین لبلاب افتیمون پرسیاوشان مغز فلوس روغن بادام ساخته دهند وحقنه نرم نمایند ودر ادرار مبالغه نکنند بلکه مع ادرار رعایت نضج وتلیین لازم دانند شاه
آب کرنب آب نخود نوشانند بطبیخ بابونه خطمی کتان حلبه قرطم خسک پرسیاوشان نطول آبزن کنند روغن غار روغن زنبق پیه ماکیان پیه بط بر عانه مالند بابونه کتان
اشق مقل بمغز ساق گاو روغن قسط روغن بابونه آمیخته ضماد کنند اگر مانع نبود دو باستعمال محلله بلیغه تلیین در ورم راه یافته باشد صافن یا باسلیق زنند ماء الجبن مغز
فلوس برای تلیین انفع تخم خیارین تخم قرصعنه تخم خبازی بپیه مرغ ضماد سازند **فصل دوم در قرحه مثانه** سبب او یا خلط مراری کال است که در مثانه
ریزد یا سنگریزه خشن که خراش آرد یا ورم که منفجر شود **قول بقراط** کسی که بول تیز باشد ومدتی ماند قرحه مثانه آرد وکسی که مثانه سوراخ شود ودر اکثر حال بمیرد
مگر که سوراخ بسیار خرد وکمی افتد دباز روید **قول ابن سرافیون** ورم گرم وقرحه مثانه اکثر در غلمان وجوانان وقت بروز موی زهار پدید آید وبهترین تدبیر در قرحه مثانه
خوردن شیر است **قول لارنه و ریبیر** اگر قرحه در مثانه افتد عسر است واگر در مجری بول باشد اسلم وگفته در ابتدا اگر وجع در عانه باشد یا در بول قشور سفید بر آید آثار
طول مرض باشد دفع وقرار قرعانه بدست **فائده** شدت وجع در عانه عسر وحرقت ونتن بول وظهور صفائح وسبوس در بول خروج چرک خون غیر مختلط به بول
علاج اول تعدیل وتنقیه ماده بدانچه در قرحه گرده گذشت نماید بعده برای تنقیه چرک مثانه ماء العسل ماء السکر وغیره منقیات قرحه که گذشت دهند وبعد
تصفیه قرحه قرص کهربا قرص کاکنج با شربت خشخاش دهند اگر وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زن سوده در احلیل چکانند اگر وجع شدید نباشد گل ارمنی شاخ گوزن

شاد بنج کند سفیداج بشیر زن آمیخته در مجری قضیب چکانند که برای التحام انفع است و اگر چرک کثیر باشد ماء العسل فقط در احلیل چکانند که جهت جلاء و تنقیه مفید است اگر ریم
کثیر تر باشد رماد چوب انجیر یا آرد بلوط یا رماد دمنه در آب آمیخته یک شبانروز دارند پس آب صاف او دو دو قطره در احلیل چکانند اگر سوزش شود شیر زن و روغن بادام و روغن گل
لعاب اسپغول شیره خرفه شیر بز چکانند اگر طبع نرم بود شربت مورد دهند اگر قبض باشد لبلاب وغیره دهند آب غوره ماء الشعیر ماء اللحم خورند اگر بدہ بلا خون آید در قرص صمغ
بابونه بیست افزوده دو درم بیک اوقیه شربت خشخاش دهند اگر با این نتوء و انتفاخ در انثیین شود آرد باقلا از بل اسپ مرزنش با آب خمیر کرده بر خرقه کشیده بر انثیین چسپانند
و چون که بردارند اول روغن نیم گرم بر وی ریزند تا نرم شود پس بردارند و اگر در مثانه لذع باشد شحم بط بر عانه ضماد کنند مغز تخم خیار بشیر زن حل کرده بیاض بیض و دهن ورد سفیداج
و قدری از عسل حسب تقاضای حال آمیخته در احلیل چکانند **قول ڈاکٹر** اگر سوزاک بسبب احتلام باشد کتان شش درم در آب رطل شب تر کرده صبح صاف نموده شکر خام
سه درم آمیخته نوشند چند روز و اگر بسبب جماع بزن مریضه این مرض باشد و وقت دخول دریابد که قضیب در ریم دگر رست اگر دانا است همان وقت جدا شود الا بدین مرض گرفتار
گردد پس اول برای ادرار کباب ابقر زانج زیره سفید هیل برابر سائیده یک نیم درم ملیسی که شیر گاو دو رطل آب هشت رطل باشد دهند و بعد هر بول لسی نوشند بعد چون صرف
شود برنج نان گندم دال مونگ مقشر خورند روز دیگر مندی تخم خیارین خسک هر یک یک نیم درم شب تر کرده صبح نوشند غذا بدستور بعده کثیرا تخم تال مکهانا برابر سائیده
یک کف به نیم رطل شیر گاو دهد اگر ریم سفید مائل بزردی آید مغز حب قطن تخم سرس مغز تخم کدو برابر بشیر درخت بڑ تر کرده قند کنار دشتی حب السنه صبحی به نیم رطل شیر
گاو دهند اگر ریم مائل بسرخی باشد کباب گل سرخ دارچینی سنگجراحت موسلی سفید اسگند برابر سائیده سه درم به نیم رطل شیر دهند تا پانزده روز اگر بسبب مباشرت حائض باشد
بهدانه دو نیم درم شکر و یلو شب تر کرده صبح صاف کرده شیر گاو دو نیم رطل آمیخته سنگ جراحت نیم درم سبوس اسپغول یک نیم درم سرد کرده نوشند بعده شش ساعت نان
دال مونگ خورند **دیگر** اگر سوزاک از کثرت بوس و کنار باشد که منی در مجری قضیب مانده زخم کند توتیای سبز خرمهره زرد نیل و لاچی مغره برابر سائیده نیم درم آب رطل
آمیخته در شیشه کرده حرکت کثیر داده زرقه کنند اما در زرقه دو ضرر اند یکی آنکه احلیل کشاده میگردد دوم آنکه گاهی آب زرقه سوی انثیین رفته قیله مائی می آرد مناسب که بکار برند
ادویه که در جماع بزن مریضه این مرض گفته شد بکار برند اگر از جماع طوائف خصوص که مرضعه باشد بود و سبب این دو اند یکی آنکه زنان بعد زائیدن اشیای گرم بکثرت میخورند
دوم آنکه شیر به طفل می نوشانند و کسب خود هم مینمایند پس از حرارت جسم و حرارت شیر و اشیای حاره با کواره بمرد ضرر میرساند لهذا تا وقتیکه زن شیر نوشاند و بعد زائیدن یکدو تا
حائض نشود لائق صحبت نباشد الا ضرر آرد **علاج** تخم بالنگو بهدانه خیارین تخم خرفه کاسنی بادیان قند هر یک یک نیم درم سائیده هر روز صبح شام یک یک درم به نیم رطل
شیر گاو دهند اگر نفع نشود شاخ بچه گاو در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ گلی نو نهاده روغن خروع پر کرده روشن کنند و دودش در سرپوش گلی خام گیرند صبح شام در
چشم کشند و از ترشی وغیره پرهیزند **فصل سوم در جرب مثانه** سوزش و نتن بول رسوب مثل سبوس و وجع اشد حکه مثانه ازال تن گاه بود که خون در بول
آید اگر جرب قبل از تقیح منفجر شود یا بثور مع التاکل باشد و خروج رطوبت مدیه یا صدیدیه بسبیل تقاطر **قول جالینوس** دیدم که در بول چیزی شبیه بشعر و طول
یک وجب زیاده از ان برآمد سببش کثرت لزوجت ماده است که منعقد میگردد و دران از حرارت **علاج** در اصلاح و تعدیل کوشند لعاب بهدانه لعاب اسپغول
همراه نشاسته صمغ عربی کتیرا دهند ماء الشعیر شیر و روغن بادام مرق چرب خورند لعاب بهدانه بشیر زن روغن بادام در قضیب چکانند و بدین زرقه نمایند یا بچه مرغ
نخود آب چرب بیضه نیمبرشت برنج بشیر شکر کشک گندم روغن بادام خورند آب آهن تاب نوشند شیاف ابیض روغن نیلوفر شیر در احلیل چکانند ماء العسل ماء الشعیر شیره
خرفه شربت بنفشه شربت خشخاش شیره خیارین دهند باسلیق زنند حجامت بر قطن کنند قی اسهال حسب حاجت نمایند اما قی فصد اسهال و ریحا چندان سود

ندارد خلاف جرب کلیه که در وی بغایت موثر است پس تا که کار باصلاح و تعدیل برآید به تنقیه نپردازند **فصل چهارم در جمود الدم فی المثانه** و این
عقب بول الدم یا عقب ضربه سقطه پدید آید غشی کرب صغر و سقوط نبض صغر نفس برد اطراف عرق سرد احساس ثقل تمدد در آلات بول عسر بول و باشد که
لرزه در بدن افتد و این قبلیت که سردی بر اعضای ظاهری استیلا نماید **علاج** سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری ماء چوب درخت انجیر یا انگور آمیخته دهند و اگر
برنجاسف تخم کرفس تخم ترب سداب بری در آب جوشانده سکنجبین مذکور آمیخته دهند نیز در اثر کند انفحه ارنب دانگی آب ماء چوب انگور حل کرده خورند و بر مثانه زنند
و در احلیل چکانند و بطبیخ حاشا اکلیل اذخر اقحوان بابونه پودینه سداب آبزن کنند ثفلش ضماد نمایند یا زمانی طویل در حمام نشینند و طبیخ مذکور بر مثانه ریزند و روغن بابونه
روغن ترب روغن شبت مالند فائده دارد و اگر بدین تدابیر نگدازد مدرات قویه و منقیات حصات دهند جگر خرخشک کرده و زهره سلحفات خوردن مذیب خونست
طبیخ نخود سیاه سداب نوشند و آب که در و رماد چوب گز و رماد چوب انجیر ترکرده باشند در احلیل چکانند اگر هیچ تدبیر سود ندهد خوف هلاک باشد بطریق حصات
شگافته خون منجمد را برآرند مرق مرغ به نخود سیاه و دارچینی پخته خورند **انتباه** مرکی کرویا قردمانا هر که باشد مثقالی با آب کرفس دهند حب بلسان دو درم با آب
گرم یا سکنجبین بزوری دهند و عوض آب سکنجبین بزوری با آب آمیخته نوشند بطبیخ پودینه ترب آبزن کنند اظفار الطیب دو درم باز راوند یا غاریقون مثقالی یا
سکبینج یا قنه یا جاوشیر نیم مثقال با آب گرم دهند بطبیخ لب قرطم رطبه آبزن کنند قردمانا مر قوه ابهل اشق حلتیت برابر اشق بسرکه حل کرده ادویه آمیخته بنادق سازند
و در روزی چهار بار بطبیخ بزور دهند اقاقیا گلنار سماق برگ ده ضماد کنند روغن یاسمین روغن سوسن روغن مرزنجوش بر مثانه مالند بطبیخ نیم گرم سداب نطول
کنند شیر تازه نوشند جگر سرطان دهند روغن انجیر نوشند طبیخ چوب انجیر یا آب ماء چوب رز در احلیل چکانند بابونه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب بلسان
هر یک درم اظفار الطیب دو درم جوشانده صاف کرده روغن بادام آمیخته نوشند **فصل پنجم در وجع مثانه** اگر بسبب سوء مزاج حار مثانه باشد و این اکثر
از کثرت اکل مدرات و اشیای گرم پدید آید عطش وجع و حرقت مثانه صفرت و حرقت بول **علاج** شربت بنفشه شربت خشخاش شیره تخم خرفه تخم خیارین تخم کدو تخم
کاهو کاسنی آمیخته یا بنادق بزور بارد و سکنجبین آب کدو دهند صندل فوفل آرد جو با آب کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو روغن
بنفشه مالند و در احلیل چکانند بطبیخ بنفشه نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب آبزن کنند قلیه اسفاناخ خیار صفرت بیض مرغ با آب انار خورند و از اغذیه گرم پرهیزند —
اگر بسبب سوء مزاج بارد مثانه باشد و این از اکل اغذیه و اشربه بارده و عقب ادویه شدید البرد چون کافور و غیره و عقب هبوب بارد پدید آید سفیدی بول —
علاج تخم کرفس بادیان انیسون تخم گزر پودینه سداب جوشانده شربت دینار آمیخته یا انیسون نانخواه اصل السوس جوشانده گلقند عسلی آمیخته نوشند
اطریفل صغیر تریاق کبیر معجون انجیر نافع روغن زنبق روغن قسط روغن فرفیون روغن سوسن روغن نرگس بر عانه مالند و در احلیل چکانند با آب گرم نطول کنند بطبیخ
بابونه قیصوم مرزنجوش بنفشه اکلیل آبزن کنند سداب برنجاسف شبت پودینه بقدری جند و حلتیت ضماد نمایند نخود آب بچه کبوتر بشیره قرطم زنجبیل دارچینی کمون
فلفل خورند اگر بسبب ریح باشد وجع تمدد بتغیر ثقل تقدم اکل اغذیه بادناک **علاج** سکنجبین بزوری یا ماء الاصول به دهن خروع دهند فرفیون جندبیدستر سداب به دهن خروع
آمیخته بر عانه مالند و در احلیل چکانند سداب پودینه شبت خبازی ضماد نمایند خمر کهنه نوشند کبوتر گوسفند خورند اگر بسبب بحران باشد وقوع وجع روز بحران
و ظهور ادرار بول **علاج** بمدرات یاری دهند طبیخ فرفیون نوشانند ثفل او ضماد کنند اگر بسبب ورم یا قرحه یا جرب مثانه باشد آثار و علاج او گفته شد حسب او
تجویز نمایند اگر بسبب حصات باشد انچه در حصات آید بکار برند **قول** الارزوی بسیر وجع مثانه در سرما و وقت وزیدن باد شمالی اکثر پدید آید شاخ گوزن

سوخته کتیرا برابر سائیده دو نیم درم با مومیائی طسوجی یا شکر و شیر دهند طبیخ جای نوشند انثیین بزنوعیکه در ربو گذشت دهند گل ڈھاک گرم کرده بندند روغن گل بر
زهار مالند و در احلیل چکانند انثیین فار آویزند خوشه سرواله سائیده ربع درم با شکر دهند انثیین یا قضیب خوک نیم درم مرق مرغ دهند مزلیه وجع کلیه هم حریره قرطم خورند
چند روز گردن و سنگدان مرغ خشک کرده سائیده دهند مخرج حصات هم **فصل ششم در خلع مثانه** یعنی بیجا شدن مثانه سبب او ضربه و سقطه است که بر ظهر رسد
پس اگر عضله متمدد شود حبس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله را دهد سلس البول **علاج** انثیین ارنب محرق بنجم ریحانی آمیخته یا حنجره خروس سوخته یا حنجره ارنب
سوخته باب گرم دهند غالیه طلا نمایند و اگر تمدد در عضله بود و مانع نباشد صافن زنند و اگر با خلع ورم یا دیگر مرض مثانه یار باشد اول بازاله مرض پس تدبیر خلع نمایند
فصل هفتم در انتفاخ مثانه هرچند ورم نیست لیکن بمشابه ورم میباشد سبب او یا اکل اغذیه باد انگیز است و درین انتفاخ منتقل بود و عدم ثقل یا تولد
رطوبت در مثانه و درین تمدد مع ثقل باشد و نفخ منتقل نبود **علاج** ماء الاصول تنها یا بقدری روغن خروع دهند چند روز بعده روغن خروع دو نیم درم بر سبیل
دوام خورند روغن زعفران مالند و خورند مشک انگزد چند غالیه بروغن سوسن روغن زنبق روغن بان روغن بابونه آمیخته بر ناف و عانه مالند و روغنهای
مذکور در احلیل چکانند سداب بودینه شبت حرمل چند ضماد کنند و از اشیای باد انگیز و مضعف اعصاب پرهیز ند اگر بول بعسر آید پوست خربزه خشک سائیده
بقند دهند و در آبزن آرند اگر بسبب غلبۂ رطوبت باشد قی متواتر کنند تریاق اربعه سنجرینیا مثرودیطوس دهند انجیر خورند **فصل هشتم در حصات مثانه**
سبب او همانست که در حصات کلیه گفته شد **قول رازی** هرچه میشکند سنگ گرده را شکسته مینماید سنگ مثانه را **قول ازرقی** سنگ مثانه در زنان نادر افتد
چرا که عنق مثانه ایشان فراختر است و از یک خم بیش ندارد لهذا ماده در و کمتر تکون نماید بیاض و رقت بول رسوب ریگی یا سفید وجع عانه غلبۂ نعوظ تواتر تقضیب
به یکبارگی و همچنان باز دفعةً سست شدن حکه و بیخ قضیب عسر خروج بول و بعد ریزانی از بول باز تقاضای بول پدید آمدن یا حبس و عسر بول و وجع مثانه انگاه
پدید آید که سنگ در دهن مثانه افتد و وقتیکه وجع در گرده و پیخوله ران بود پس ساکن گردد آثار فرود آمدن سنگ در مثانه باشد فرق در حصات کلیه و مثانه آنست
که رسوب کلیتی زرد یا سرخ و رسوب مثانه ریگی سفید باشد و خاصه سنگ مثانه آنست که چون مریض ابر پشت خوابانده هر دو پایش بردارند و آب
گرم بر مثانه ریزند بول بفراغت بسبب زوال سنگ از دهن مثانه **علاج** هرچه در حصات کلیه گذشت بکار برند هرچه قویتر باشد آبزن کرده روغن عقرب روغن
خسک روغن بابونه بر عانه مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند تریاق مثرودیطوس سنجرینیا معجون حجر الیهود دوید ا لسد دهند عقرب در ظرف آهنی کرده در تنور نهند
که بسیار گرم نباشد بعد شش ساعت برآورده نیم دانگ همراه آب که سه درم پرسیاوشان در وجوش بود دهند زجاج محرق دو دانگ یا خولنجان شونیز
هر یک درم همراه آب ترب یا بعسل یا با آب گرم دهند زجاج محرق زبل حمام کندش برابر یک درم با آب ترب دهند زبل حمام یک نیم درم کندش دو درم ذراریح نیم دانق
سائیده نیم درم با کتیرا بخم دهند اگر برد در مثانه غالب بود بروغن ناردین یا بروغن بلسان یا بروغن عقرب آب بادیان آب سلق یا آب سداب حقنه کنند طبیخ تخم
کرفس بادیان پرسیاوشان قند نوشند حجر الیهود با آب بادیان آب ترب آب کرفس آب خسک آب پودینه بری آب نخود سیاه دهند حب مفتت خورند اگر سنگ
در مجری قضیب ایستد و بخلد باب گرم نطول کنند حتی که سرخ شود پس روغن گرم چکانند و سوی خارج دلک کنند و مص نمایند که منزلق شده می برآید و اگر کلان
باشد شق کنند قضیب را در تحت و برآرند و در شق احتیاط کنند که بجرم مثانه نرسد چرا که عصبی بالیست التیام آن عسر باشد مگر عنق آنرا شگافته برآرند که لحمیست
و باسانی اندمال می پذیرد **قول صاحب مشارک** مبرد و مغز تخم خربزه کدو نانخواه سعد تخم کرفس تخم ترب مغز بادام تلخ برابر سائیده سه درم با طبیخ پرسیاوشان دهند

قول رازی اگر سنگ در گرده و مثانه باشد جو اکهار مثقالی رائب بقدر رطل آمیخته دهند غذا قیمه شوربا نمایند تا سه و زر روز چهار درم و شنج دو دانق اقراپیا و دراحلیل فتیله از زباد دهند مجرب **قول بوعلی** زبل حمام یا زبل مرغ دهند یا زبل حمام که علفت و تخم کتان باشد تنها بطبرزد برابر یکدرم با آب سرد دهند و بطفل نیم درم یا زبل حمام فلفل نمک برابر یکدرم بطبیخ شلغم شیع دهند چند روز **قول محمد زکریا** از رگ زدن وجع ساکن شد و سنگ باسانی برآمد **قول جالینوس** در طبیخ کرنب بنشانند و هر بار یک اوقیه تخم خربزه کوفته دهند و گفته فلفل هفتاد عدد کوفته هفت قرص سازند و در هفته خورند از سنگ پاک کند بوره ارمنی نیم درم بعسل آمیخته با آب ترب دهند در سه روز پاک سازد **قول ابن سرافیون** عصفور الغیر با ئل بسواد که برجنبید و موی زرد می باشند و ذنب او دائم حرکت میدهد و در صحرا او دار دو آنرا اصفر اغون گویند لحم آنرا نمک داده خشک کرده سائیده بشراب خورند که در تفتت حصات ابلغست —

قول ابن زین علاج حصات با شیای گرم نمایند که آن راگدازد لیکن از اشیای شدید الحرارت پرهیزند که سخت میکند آنرا **قول** **وفس** آب چشمه گوگرد مفتت حصاتست **قول لارزو ریز** میلی پدیس مسحوقه یک یا چهار سکر و بلوط نیم اونس نقوع نخود دو اونس آمیخته دو ساعت قبل از غذا دهند ضماد طین یا ارمنی مسحوقه بخمر دهند تخم ترب عقرب محرق هر یک درم نرگس مسحوق ربع درم قنه یا عرق بهروزه یا روغن بهروزه آمیخته همراه طبیخ سپل یا بطبیخ فوه یا بطبیخ نخود سیاه یا آب ترب دهند روغن عقرب خورند و مالند فولاد کشته دهند سنگ مثانه سیر رنگ ترمثانه آویزند قضیب اسپ دریائی سائیده درم بعرق لائقه دهند جو ابهره با شه آب لیمو یا خمر پنج درم دهند در ترب ثقب نموده تخم شلجم چهار درم پر کرده بخمیر گرفته زیر آتش پخته بعسل خورند بدستور سه و ذکر فس مع برگ و شاخ وغیره دو اونس قطعه قطعه کرده آب چشمه یک کاناد جوشانند سوم حصه ماند صاف کرده حب تا سید اچهار درم پوست درونی فندق درم سال پیل دو اکیل مع آمیخته نوشند بیست یا سی روز فاو زهر معدنی بر کلیه نهند مفتت آب لیمو در طبیخ جای آمیخته نوشند و گفته در حمام تیس ذبح کرده خونش بر عانه ریزند که عظیم المنفعت نهری در دیگ کرده سوخته دو درم تنها یا بشراب یا بطلا دهند مثانه کبش محرق بطلا دهند صمغ آلو نیم درم بشراب دهند و دوای مفتته که دهند در حمام یا آبزن و وقت غلبه مرض روغن خیری بر عانه خاصه و پشت مالش کنند بطبیخ کرنب وغیره آبزن نمایند حجر الیهود چهار درم با آب اترج عفنه یا آب گرم دهند زرد آلو افقار کنند یک نیم درم تخم یا لشیره خیارین کالبسه ضرفه دهند اسپرتیو توتیای سبز آب ترب دهند عرق گوگرد بطبیخ اصل السوس دهند جهلد و نرگس سوخته و دهند حجر الطین برابر سان خورند و گفته اسپرتیو شوره اسپرتیو زاج تین تورا یفری تریکا حب بنفری تریکا حب بهروزه حب بهروزه ریفوریا دو حب لیفوریا دو حب لیمو بلو ریلو ... روغن صابون روغن بادام تلخ سفوف مفتته خمر بوریکا تیو و شربت غافث عرق پیدیا مازیسترال عرق نوشادر خمر اسپیریال لادن افیونی لادن لو معجون کونسیر ادی بادی همه مفیداند دهند **دوا** آب بل تازه اسپ یا آب زبل تازه خر یا سعد یا مقل یا ریوند یکدرم یا نیم درم یا موی آدم سوخته یا طبیخ اکلیل یا طبیخ گل جای جوئی یا حجر البقر یا حجر النسر یا حجر الحیه یا حجر الخطاف یا حجر الحوت یا حجر لبنی یا روغن بلسان یا روغن آذر و نیم درم یا قضیب ایل مثقالی یا تب و بطل یا زیره سفید دو درم یا ارنب سوخته مثقال یا سنگ سنگدان مرغ یا پوست خربزه خشک دو درم یا دیودار سائیده یا دوای الهلیله یا جوارش جالینوس یا تنا دریطوس یا معجون نانخواه یا معجون مفرح القلوب دهند **دیگر** آب بیخ ترب ده درم سکنجبین یا کبابه دو دانگ سکنجبین یا صمغ انگور نجبه نیم اونس دو اونس بجهار اونس آب ترب یا شاه بعرق مناسبه یا زیادفشر بیض بخمر یا تخم خیار شیر یا بیخ درخت پیل بشیر گوسفند یا بدبن بقر یا مغز کرنجوه سه درم بشیر گاو و عسل یا بدون یا آب لیمو آب پیاز هر یک ده درم سنبل آب ترب یا تخم لیمون بعسل و روغن بلسان یا نمک آب یا زبل الفار بماء العسل یا حجر اسفنج دو دانگ بشراب یا خون مرغابی با آب یا مغز سرگربه با آب جنجه یا آجر درم آب

کرفس یا ریوند یا [illegible] با آب پرسیاوشان یا قیر [illegible] عسل یا زعفران [illegible] یا شب یمانی ابیض یا دوالمسک با آب سداب آب ترب یا تریاق کبیر چهار دانگ بطبیخ کرفس یا بادعقرب حک کاک حجرالیهود حجرالاسفنج هریک دو دانگ بخور یا بماء العسل یا عقرب سوخته نیم درم بطبیخ بخیاوبادیان یا تنکار نیم درم با آب سرد یا خون شغال یا سی درم تخم ابیض یا خون بط با آب نمک یا گل داودی خشک سائیده دو درم با آب گرم یا بادیان شاخ و برگ انگور [illegible] با آب برگ ترب یا با آب گرم دهند **دیگر** پتهر پهوڑی یک نیم درم با آب یا بعرق خشک یا بشیر [illegible] خیارین سائیده یا توقم حیه عدد جوشانده یا پنج حماض تخم جوشانده یا شکر سرخ ربع رطل آب سه رطل گداخته صاف کرده یا گل داود شتی ترکرده یا بادیان [illegible] جوشانده یا حنا ده مثقال ترکرده یا برگ خطمی شتی آب دو رطل جوشانده شکر [illegible] آمیخته نوشند **دیگر** یا گل ترب مداومت کنند تخم [illegible] با آب خطمی خورند **دیگر** روغن زرد تازه شکر هر یک چهار درم خورند طبیخ سنبل نوشند **دیگر** برگ نیم سه درم سائیده روغن سیاه شش درم آمیخته نوشند **دیگر** پوست بیرونی فندق باریک کوفته در آب جوشانند که آب غلیظ شود بدارند در یک فنجان صبح خورند مجرب **دیگر** زبل حمام سه درم دارچینی دو درم دهند **دیگر** مویز بجای تخم فلفل نهاده خورند و مداومت نمایند **دیگر** جواکهار روغن سیاه هر یک دو درم بریان کرده به شیر میش دهند و بالایش دوغ نوشند و ریسه در ریگ شده برود **دیگر** قرد مع تخم کوفته نشر ده آبش سیزده درم نوشند و پوست او بر عانه بندد **دیگر** گل و برگ و شاخ بوئی که آنرا بجز ونتی نیز گویند با آب سائیده همراه یک درم حجرالیهود دهند یا آب بوئی هر روز ده درم تا ده روز نوشند اگر تازه بهم نرسد خشک او ده درم شب در آب ترکرده صبح مالیده نوشند **دیگر** دانه توقم کلان پنج عدد و آب یک نیم رطل بپزند نیم رطل ماند صاف کرده نوشند ده روز **دیگر** آبانبه های پوسیده در شیشه کرده بیست [illegible] [illegible] آب [illegible] یک پیاله [illegible] نوشند [illegible] [illegible] صاف عجیب **دیگر** سه درم بادیان دو درم کوفته در چهار پیاله آب بپزند چهارم ماند صاف کرده نمک سنگ درم روغن ده درم آمیخته نوشند **دیگر** حباب [illegible] خشک نموده همراه دوازده مثقال [illegible] [illegible] متواتر دهند [illegible] حجرالیهود حجرالیهود [illegible] مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کاکنج هر یک پنج سائیده بعسل آمیزند شربتی [illegible] سه درم **روغن عقرب** [illegible] گرد سعد [illegible] [illegible] [illegible] ده عقرب زنده ده عدد انداخته [illegible]

[illegible] [illegible] **شربت بلوط** [illegible]

[illegible] [illegible] با آتش نرم بپزند پس صاف کرده [illegible] تخم خربزه [illegible] حجرالیهود [illegible] مغز تخم خیارین هر یک پنج درم [illegible] تخم خرفه [illegible] [illegible] **اقاقیا** هر یک [illegible] حجرالیهود [illegible] با آب [illegible] ده روز دهند [illegible] اسفیداج [illegible] [illegible] پرسیاوشان **روغن** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] کشاده [illegible] کرده آتش [illegible]

مرتبه چهارم باز گشاده برآرند هر دو آمیخته و سومت کرده آید از دست جدا نموده [illegible] دارند شربتی [illegible] درم [illegible] سرفه کهنه و [illegible] غلیظه معا و تقطیر

بول و قرحه مثانه و بیجا شدن رحم مفید منعقد مدر بول و حل مثانه محلله خون که در معده [illegible] منجمد شود **فصل** [illegible] در **رقت بول** اگر بسبب حرارت کبد

و غلبه صفرا باشد تقدم اکل ادویه و اغذیه گرم صمغ بول سوزش و رقت بول **علاج** لعاب [illegible] شیره تخم [illegible] شیره کاهو شربت خشخاش

شربت بنفشه بنا دق [illegible] شعیر شیره تخم خیارین روغن بادام دهند و وقت خواب [illegible] روغن گل [illegible] دهند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین

مغز تخم خربزه مغز بادام مقشر کتیرا نشاسته رب سوس گل ارمنی خشخاش [illegible] ساییده [illegible] شربت [illegible] اگر [illegible] افیون از زید و بیضه

نیمبرشت اسفناج مرغ نخود آب فالوده از نشاسته خشخاش مغز بادام روغن تخم کدو ساخته خورند [illegible] شدید الحلاوت جماع پرهیز نمایند شیاف

ابیض بشیر زن سوده روغن گل روغن بادام آمیخته در احلیل چکانند و در علاج [illegible] کنند [illegible] کفایت کند

[illegible] کنند تلیین نمایند با سلیخ زنند حجامت بر پشت نمایند **قول جوان کورد** و کین تلیوس چهار [illegible] ساعت [illegible]

هشت اونس [illegible] درم [illegible] سه درم [illegible] ساعت [illegible] مغز فلوس چهار درم شربت بنفشه [illegible] اونس آمیخته دهند [illegible] تخم خیارین

مغز [illegible] تازه [illegible] درم تخم کاهو [illegible] شربت [illegible] بنفشه [illegible] آمیخته [illegible]

طبیخ اصل السوس نیم رطل آمیخته صبحی دهند [illegible] روز شربت بنفشه و یک عدد بیاض بیضه [illegible] آمیخته [illegible]

اگر بسبب فقدان رطوبت که برای تعدیل بول و تغریه [illegible] بول منعقد باشد سبب [illegible] شرب [illegible] کثرت جماع و غیره است [illegible]

بدن عدم آثار حرارت و قروح **علاج** [illegible] شیاف ابیض بشیر زن در احلیل چکانند [illegible] و مغریات که گفته شد تناول نمایند **قول جوان کورد** [illegible]

[illegible] رطوبت کثرت جماع [illegible] استعمال [illegible] عرق [illegible] بنفشه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قول** [illegible] بول [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] **قول** [illegible] رقت بول [illegible] مثانه [illegible]

آمیخته [illegible] افیون [illegible] ساییده [illegible]

[illegible] قطعه قطعه کرده [illegible] تخم [illegible] شد [illegible] چهار عدد ساییده آمیخته

[illegible] شربت بنفشه [illegible] آمیخته [illegible]

قول جوان کورد و اگر بسبب [illegible] مثانه [illegible] بول [illegible]

[illegible] شیر [illegible] استعمال [illegible]

تا چهار روز و بعد پنج روز از شروع این مغز فلوس هفت درم در همین آمیخته دهند معجون که از مغز عناب اصل سوس مسحوق ساخته باشند چهار درم دو سه ساعت قبل از طعام
وقت شام دهند اگر کافی نبود حقنه مغسول آب خطمی که سفید گردد و یکدرم صفرت بیض تازه دو عدد مرق مرغ یک پیاله آمیخته صبح دهند ترنجبین مصفی یکنیم اونس کریمور تارتر
شش درم ریوند اصل سوس هر یک دو درم خرطین مسحوق دونیم درم حب بسته دو مثقال صبح دهند صبر مغسول سه بار بعرق بارتنگ نیم درم شیر بز شش اونس آمیخته دهند
برای قرحه کلیه و مثانه که کسی دوا نبود انفع تخم هوفاریقون بگلقند آمیخته دهند برای قرحه کلیه و مثانه مفید ترنجبین مغسول آب خطمی دو اونس فلوس سه اونس
اصل سوس دو درم آمیخته بفاصله یکروز دهند برای قرحه مثانه که مدام رسوب سائل بود انفع مروارید اسکرو بلو اصل سوس بیست دانه بشیر خر تازه آمیخته دهند سه چهار ماه
قرص کاکنج بعرق بارتنگ دهند طبیخ اصل سوس نوشند و نان هم درین تر کرده خورند کلیه بچه بز نر مصفی از شحم چهار عدد پرچه پرچه کرده در عرق کاکنج یا عرق مامیران
سه روز تر دارند و هر روز تبدیل عرق نمایند پس بر آتش نرم خشک سازند مثانه بز ماده مصفی از شحم دو سه عدد در عرق مذکور بدستور سه روز تر کرده بر آتش نرم خشک
ساخته هر دو را جدا جدا سایند کلیه مسحوق چهار درم مثانه مسحوق سه درم قرص کاکنج دو درم ذنب الخیل چهار اسکرو بلو گل ارمنی که بسفیده هر یک دو اسکرو بلو لب بزور الجبر
بارد کلان هر یک یکنیم درم دم الاخوین کندر ذکر صمغ آلو بالو هر یک اسکرو بلو سائیده بقند آمیخته حبوب بندند شربتی یک نیم تا دو درم برای قرحه کلیه و مثانه انفع اگر
کافی نبود سیماب قائم النار اسکرو بلو گل سرخ چهار درم اصل سوس بیست دانه آمیخته تا یک ماه استعمال کنند اگرچه بکسی دوا صحت نشده باشد به گردد و وقت
استعمال این سوای شیره بادام کطبیخ اصل سوس طیار کرده باشند آب دیگر ننوشند اگر بکسی وجه به نشود ماء الجبن هشت اونس آب آهک که در یک ماه صاف شده باشد
دو اونس آمیخته دهند تا یک ماه مجفف بثور مثانه اگر بسبب سنگ بود که باعث جرح شود خروج ریگ و رسوب در بول کین تلیبو پانزده دانه یا ادکو ابیند یکتا دو اونس
دهند دو روز پس اگر زیاده کثیر بود دو سه دفعه مسهل ریوندی دهند اگر کافی نبود بهر روز چهار اسکرو بلو مرکوریو سیلیها دو یک اسکرو بلو آمیخته دهند پنج شش دفعه بفاصله
یک روز و بعد تنقیه پنج کرفس بابونه بنجیادیان بنجکاسنی بنجکبر برگ بادروج برگ مامیران هر یک چهار درم کوفته در سه رطل خمر ابیض تر کرده صاف نموده چهار اونس
نهار دهند بادروج مامیران زبل بقر تازه هر یک مثقال روغن زرد تازه دو درم روغن عقرب درم سائیده بر ضلع مثانه و قضیب ضماد سازند مغز خسته خوبانی
مسحوقه اسکرو بلو مغز خسته خوبانی سه عدد سائیده به نیم رطل طبیخ اصل سوس دهند آب بابیر تیو و تیر تیولو ترش کرده نوشند اگر بسبب حرقت جگر و کلیه و هرتن
باشد سوزش جگر و غیره کین تلیبو بیست دانه دهند دو روز بعد فصد دست نمایند و رگ ضیق زنند پس سه وزن فصد از پشت کف دست است نمایند بعد دو روز
شش عدد علق بر موضع فصد چسپانند بعد دو روز برگ خطمی بنفشه هر یک مثقال آب سه رطل جوشانند چون دو رطل ماند صاف کرده پنج اونس این شربت بنفشه
اونس مخلوط نموده هر روز دو درم آمیخته هفت روز دهند پس برای اخراج ماده مغز فلوس اونس اصل سوس اسکرو بلو دیاپرودینس درم آمیخته همراه طبیخ سرد کنند دهند بعده
ضماد بر پشت و گرده و کلیه گذارند تا پیستر یولو بیست دانه بماء الشعیر که در پنج کلم بحری برگ عافت جوش بود آمیخته بشربت بنفشه یا شربت خشخاش شیرین کرده دهند
سی یا چهل روز و آب شیرین و یا طبیخ نباتات بارده نوشد یا صد بار آبزن کنند و بعد آبزن تین توار روزانه و یک رطل نوشانند اگر بسبب فلغمونی ورید باشد حمرت لون
سی عدد حل دیگر در شکم فصد دست کنند در آب گرم نشانند شیر بوقت چهار چهار ساعت بر پشت مالند شیره مغز خسته کیلاس دهند اگر بسبب بیخ گرده و مثانه
باشد خروج ریگ سوزش سرپان بر تحاسف مسحوق بمرق مرغ یا چهار اونس خمر دهند شش روز و طبیخ بر تحاسف قضیب و غیره را شویند ابوت مسحوق نیم درم به نیم رطل
مرق دهند اگر بسبب بلغم شده را در غیره شود که از دماغ یا اعضای دیگر وارد و ریزد و بول سفید مع رسوب کین تلیبو کرده هند پس برای اسهال غاریقون دو اسکرو بلو

دیافیقی سالوسه درم یا رالجبن خزی ترکرده صاف نموده شربت بنفشه دو نیم اوقیه آمیخته دهند تا بیست روز قند درم مغز فلوس چهار درم آمیخته دهند اگر بسبب

بلغم شور ماده شدید شود سوزش بول اصل سوس دو درم آب چشمه شش رطل در ظرف گلی جوشانده صاف نموده مغز بادام تخم خیارین هر یک چهل هشت

عدد سائیده شیره برآورده شربت بنفشه دو اوقیه سپید دو درم آمیخته دهند و آب دیگر ننوشند اگر کافی نبود بر بازو داغ دهند اگر بسببی نباشد و فقط سوزش بود بر پا

از ذراع داغ دهند و برای تبرید شیره تخم خیارین بیاض بیض شربت بنفشه آمیخته نوشانند اگر بسبب عدم جدا شدن ماده شور از طبخ معده باشد که همچنان بر اعضای

زیرین ریزد خروج ماده کثیر غلیظ مانند شیره آرد همراه بول کبین تبلیو هشت مراتب هند بتفاوت بعده حب معده تالیف پادری سانت دو وینک یک درم دهند اگر بسبب حریف

یا قویا یا بثور باشد که در مثانه پیدا شود و خارش قضیب سوزش بول رسوب مانند سبوس کبین تبلیو سه چهار بار دهند پس اگر مریض قوی بود رگ ارکادست جهار شش بار کشایند

بعده شیر خر یا شیره خیار بادام دو درم مغز خیارین در آبیکه در وی بیخ ذنب الخیل چهار درم جوشش بود برآورده دهند سه چهار ماه برای بثور کلیه و مثانه و ریه انفع اگر گیر در جو بیخ

تیدرم در آب جوشانند چون یک پیاله ماند صاف کرده شیرین نموده گرم گرم نهار دهند سه چهار ماه شیر گلکند شاهتره و قدری بیخ طرفا جوشانده صاف کرده کیر

مسحوقه اسکر و یلو آمیخته زرقه کنند اگر وجع و حرقت زیاده بود قضیب در شیر گرم نهند چند بار و آب شیرین آبزن کنند کلم بحری نیم اوقیه آب سه کاسه جوشانده بدام نوشند

خفاش در آب پزانده سائیده بر قضیب و غشای قضیب و غیره طلا کنند برای سوزاک و سوزش بول انفع **فصل دهم در عسر و اسر بول** اگر حبس مفرط بود

بحدیکه هیچ بر نیاید اسر گویند الا عسر **قول لارز و ربیر** اگر درین مرض بخش یا فواق پدید آید ردیست و اگر از دهن یا بینی مریض بوی بول آید لا علاج باشد -

قول جوان کورو و اگر بول تا هفت یا هشت روز بند ماند کشد اگر چه روز نهم یا دهم آید زیرا که درین عرصه ضرورست که بخون آمیزد و فساد آرد و گفته حبس بول

اگر مع وجع بود بد نیست و اگر بغیر وجع باشد بد است و حبس بول که بسبب گرده باشد در هفته میکشد چراکه ماده بول بخون آمیخته سوی قلب میرود و حبس بول از بسبب

مثانه بود تا ده روز هلاک نیست بسبب عدم اختلاط ماده بخون اگر بسبب ورم گرده یا ورم مثانه باشد آثار و علاج آن در اینجا گفته شد **قول جوان کورو** اگر ورم

بسبب مثانه بود کثرت وجع و حرارت در مثانه غلبه عطش قشعریره اگر بسبب ورم گرده باشد کثرت حمی عطش احساس حرارت در ثقل خصوص در موضع کلیه بول سفید

علاج در هر دو فصد دست مکرر کنند اگر ثقل معده یا تلخی دهن باشد کبین تبلیو پانزده دانه یا اکو ابیند یکا سه اوقیه دهند پس در مثانه بطبیخ خطمی بنفشه خبازی حقنه بطبیخ

حقنه کنند و در کلیه حقنه آمیزاد و نمایند اگر بسبب حصات باشد آثار و علاج اینهم در اینجا گفته شد **قول جوان کورو** و آثار آن پیدا بود **علاج** اول کبین تبلیو چند بار

دهند بعده فصد نمایند پس از دو هفته مدره دهند برگ شاهتوت بسایه خشک کرده پوست اندرونی فندق هر یک چهار درم باریک سائیده یک اسکروپلو بطبیخ

طبیخ بادسیج دهند برگ شاهتوت صحرائی سبز در آفتاب خشک کرده سائیده همراه طبیخ مامیران دهند سنگ نیفرتیکا که سبز رنگ باشد بر کلیه یا عانه بندند مریض

راست بر زمین نهند و زانوی چپ بالا دارد بول بآسانی بر آید و سنگ نیز سنگ ساره میاسا و رباه جولیو گرفته نیم درم دهند منفعت مدر قضیب اسپ رائی برای تفتت

و مشک برای اخراج حصات انفع لادن مفید بسبب تسکین وجع و در کلیه تیر یو لو برانکو دو اسکروپلو یا تر و ایمی تنکوشش دانه با آب یا مرق نخود غسل کرده دهند دو

دو درم با دو روز شش فصد نمایند بعده تا چهار روز عرق ایتی دروتیکا دهند و بعد تنقیه تام سپرتو تر نتین بیست قطره به مرق مرغ که در وی برگ مامیران یک منضج باشد

باغی اوقیه طبیخ بود آمیخته دهند مشک در مرتبش اوقیه آب که در وی بیخ هلیون بری نیم اوقیه طبیخ بود آمیخته دهند خون خرگوش خون تیر دلیا انفع با دو تیما با تا بکیه

در دو درم مامیران جوشش بود دهند نمک ارمنی بلور برابر در انبیق سوخته دو اسکروپلو بطبیخ مامیران دهند مفتح بول مفتت سنگ اگر کافی نبود در آبزن نشانده

آب لیمو دو اونس خمر ابیض چهار اونس آمیخته دهند اگر عوض خمر عرق مقطر زبل البقر سه اونس کنند بهتر که با سحوق یا جشیم سرطان اسکر ولیو بطبیخ مامیران دهند بیخ جرجیر
بحری نیم اونس کوفته بیک کاناد آب جوشانند چون سه رطل ماند صاف نموده در چهار اونس این جرجیر بحری سحوقه اسکر ولیو آمیخته دهند بیخ انجره بیخ بلیون بیخ کبر
باغی هر یک اونس کوفته خمر ابیض نیم کاناد انداخته بر ریگ گرم دو ساعت داشته صاف نموده در چهار اونس این حجر یهود نیم درم آمیخته دهند اگر کافی نبود با آبزن
کنند و وقت جلوس در وارنب سوخته مغز بیل سحوق هر یک نیم درم حب لغار شش دانه سائیده همراه چهار اونس عرق مقطر زبل البقر دو اونس خمر ابیض یک
اونس آب لیمو آمیخته چند بار دهند بوزه نرم که در دو شش ساعت دو قوتر کرده باشند استعمال نمایند خمر نرم که در دوازده بار بلور سرد کرده باشند نوشند مغز
خسته گیلاس بخمر نرم سائیده دهند بعد مقئی و فصد آبزن آب کبریتی نمایند و نوشند با میران مشتی آلو بالو دو اونس جوشانده مدام نوشند در هر هفته تاریخ ترش
مع تخم یک عدد خورند طبیخ برگ نعناع و بازبیستر یو بلو مدام استعمال نمایند **قول لارزو بیر** مریض را بر پشت خوابانده هر دو پایش برداشته حرکت دهند
حرکت قوی اگر بول کند بهتر الا میلی داخل کرده سنگ را از دهن مثانه دفع کنند اگر بسبب جمود خون و مده در مثانه باشد آثار و تدبیر آن نیز گذشت **قول جوان کورو**
خروج خون یا ماده غلیظ ببول **علاج** برگ کرفس برگ مرزنجوش جوشانده صاف کرده شکر سرکه هر یک تاشق آمیخته دهند روغن کتان پنج اونس نوشند در
کاسه سکنجبین یا طبیخ پرسیاوشان یا طبیخ بلیون تری آمیخته بازبیستر و کهربا یک اسکر ولیو افزوده دهند **قول لارزو بیر** پوست خربزه یا ابس سحوق دو درم دهند
یا آب کوکر و آبزن کنند **قول ابن سرافیون** حبس بول که بسبب انجماد ریم و خون باشد خلاص نمیشود مگر دیدم یکی را که خلاص یافت در انبات لحم زائد بمجری
بول و این اکثر عقب اندمال قرحه مجری بول پدید آید و گاه باشد که بدون قرحه لحم زائد خود بخود در مجری بول روید اگر در مجری که مابین گرده و مثانه است یا در منفذ که میان
گرده و گرده است باشد ثقل کمر و خالی مثانه از بول گواهی دهد و اگر در مجرای قضیب بود ثقل و صلابت مثانه و وجع عانه و تمدد پدید بود و اکثر آنست که این لحم زائد
[illegible] بول را تمام منع کند **بدانکه** لحم زائد که خود بخود روید بغیر قرح معرفت آن با تامل طلبست لهذا گفته اند که انبات که در مجری قضیب بود بقاناطیر توان [illegible]
و انبات که بالاتر از مثانه باشد معلوم نمیگردد مگر بعدم انتفاع از علاج دیگر **بدانند** مجری که از قضیب تا مثانه است آنرا مجری بول گویند حقیقة و مجری که از مثانه تا
گرده است آنرا نیز مجری بول خوانند مجازا **علاج** ازاله آن لحم ممکن نیست پس اگر در مجری قضیب بود باید که برای خروج بول قاناطیر کنند اما اگر ورم صعب باید بود قاناطیر
بکار نبرند که مزید الم خواهد گردید و در وقت عند احتباس تام در خوف هلاک مابین انثیین و مقعد بشگافند چنانچه برای اخراج حصات و در بین شگاف انبوبه گذارند تا
بول از بین راه برآمده باشد و مریض از هلاک ایمن ماند **قول جوان کورو** [illegible] یکجا دهند طبیخ الیت یا بادیان الحیه [illegible] نمایند **قول لارزو بیر**
انبوبه از نقره سازند که در احلیل تواند رفت و در بین انبوبه میلی که سراو تیز مثل نشتر باشد نهند پس انبوبه را در احلیل آرند تا که بلحم زائد رسد پس میل مذکور را بزور
انبوبه گذرانند تا در لحم زائد داخل شود پس میل را حرکت دهند تا لحم بریده شود و وقت بیرون آوردن اول میل پس انبوبه برآرند و اگر خوف انسداد باشد انبوبه بحالها
دارند و روغن [illegible] بر عانه مالند **طریق قاناطیر** از سرب یا نقره آلتی مجوف حسب طول قضیب علیل و سعت و ضیق احلیل سازند و در یک سر او ثقبها کنند
تا اگر یکی از آن از خون و ماده غلیظ بند گردد باقی مفتوح مانند برای خروج بول پس بگیرند صوف منظوم بخیوط و در وسط او رشته ابریشم قوی محکم بندند پس این صوف
در جوف انبوبه در آرند و بدیگر احکام صناعی مسدود گردانند بحیثیکه هوا داخل نماند پس انبوبه را از نرمی مستقیم بست در احلیل در آرند تا طول قضیب سانند
بعده رشته ابریشم را که یکسرش بصوف بسته و سر دیگر بیرونست دفعةً بقوت تمام کشند تا جهت ضرورت خلا بجبر خروج صوف بول بیرون آید و باید که قبل از

قاثاطیر آبزن کنند تا تلیین حاصل شود و اگر چیزی مانند مجمره بر سر وجود گذارند و بقوت تکمیل باشد که بول بیرون آید و این از اول اسهلست **فائده** اگر انبات با فوق مثانه
باشد هیچ حیله دیگر سود ندارد و مگر در طبیخ بنفشه بابونه خطمی خشک برگ کرنب کتان پر سیاوشان نمامی طویل نشانند چون از آبزن بر آرند ضماد به بنفشه خبازی بابونه اکلیل الملک
کرنب روغن خشک پیه مرغ پیه بط سرشته از مثانه تا کبد ضماد سازند یا شحم عجل روغن گل مقل شمع ضماد کنند تا باشد که بسبب ارخا و تلیین مجری وسعت پذیرد و اگر بسبب
استرخای عضله عاصر عنق مثانه باشد چون دست بر مثانه نهند و غمز کنند بول باسانی بر آید بادرار نه بتقاطر و زرق و حرکت ارادیه که بر دفع بول محسوس میشود در صحت باطل
گردد و حبس و دفع بول هیچ مقدور نباشد **علاج** مثرودیطوس تریاق کبیر معجون فلاسفه سنجرنیا دهند سعد سنبل سلیخه قرنفل بسباسه دارچینی برابر بعسل آمیخته خورند و ادویه مذکوره
در آب جوشانده قدری نوشند و بر مثانه نطول کنند روغن ناردین روغن قسط روغن سداب روغن سوسن روغن بیدانجیر بر مثانه مالند اگر اندکی جند فرفیون آمیزند بهتر

مثرودیطوس مر زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا علک البطم هر یک ده مثقال کندر دار فلفل عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیالیوس
کمافیطوس قنه راتینج دار فلفل جند عصاره لحیة التیس جاوشیر سافج میعه سائله هر یک هشت سلیخه فلفلین سورنجان جعده توم بری دوقو اکلیل جنطیانا حب بلسان
روغن بلسان قرص قوفیون مقل ازرق هر یک هفت تخم سداب شش اشق ناردین صمغ عربی فطراسالیون فردمانا افیون بادیان گل سرخ بنفشه مشکطرامشیع هر یک
پنج اقاقیا نافت سقنقور جوفاریقون هر یک چهار و نیم انیسون فوج فو سکبینج اساورن هر یک سه صموغ بسرکه یا بخمر کهنه پیشتر تر کرده ادویه سائیده بسه چند عسل آمیزند و بعد
شش ماه بکار برند شربتی تا یک مثقال برای جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و هم بعد تنقیه بما الاصول تا نیم مثقال هر روز سعوط کنند
تا چهل روز و طلا هم نمایند و برای اختناق رحم و جنین مرده قدر با قلا بطبیخ سداب مشکطرامشیع دهند برای لسع افعی تا دو مثقال بخمر و برای سم افیون فرفیون و ذراریح
تا مثقالی بده درم سرکه و برای لسع کلب کلب و غیره مثقالی همراه با سرطان نهری و برای لسع عقرب بقدر [illegible] بخمر و جهت لسع زنبور نیم مثقال بسرکه دهند و بسرکه
ضماد کنند و برای سرفه و وجع سینه و پهلو یک ترمس بعسل و برای نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب کمون و برای وجع کلیه قدر بندقه همراه خمر ممزوج با آب و برای لرزه
حمیات بارده تا نیم مثقال با آب گرم و جهت مثانه بقدری مقل ازرق و برای قولنج قدر بندقه بطبیخ بادیان اصل السوس عناب سپستان [illegible] و برای استسقا و امراض
کبد یک یا دو دانگ با ادویه مخصوصه و برای نفث الدم تا چهار دانگ بروغن گاو و آب به برای قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب سماق یا آب به و برای حصاة تا
چهار دانگ بطبیخ کرفس و برای اورام باطنی و عسر بول تا نیم مثقال بسکنجبین عنصلی و برای تحلیل [illegible] قدر با قلا بطبیخ افسنتین و برای سپرز قدر با قلا بسکنجبین و برای کرم معده
تا نیم مثقال بعسل و برای امراض بارده با ادویه مخصوصه آن دهند و جهت تحلیل سده و اورام صلبه [illegible] **قرص قوقیون** زعفران یک فراسیون دو و نیم دارصینی
مقل سلیخه اظفار الطیب ناردین اکلیل سعد حب الغار هر یک سه عود منقی چهار قصب الذریره مر کی اذخر هر یک دو [illegible] علک البطم چهار ده [illegible] بخمر ترکرده ادویه سحوقه
آمیخته قرص سازند اگر بسبب سده که از التصاق ماده لزج در مجری که از مثانه بقضیب می آید باشد احساس ثقل در عانه خروج بلغم خام در بول تقدم اکل اشیای لزجه و راحت
و سکون **علاج** قی نمایند حقنه کنند سکنجبین عنصلی شربت بزوری دهند انیسون تخم کرفس تخم شلجم تربچ دوقو سائیده بطبیخ شبت نوشند پوست سنگدان مرغ خشک کرده مثقالی
نمک هندی درمی سائیده با آب گرم دهند انگره دو دانگ بشیر خر نوشند آب کرفس آب ترب بروغن بادام آمیخته دهند بادیان انیسون کرفس نانخواه [illegible]
سه درم هر روز دهند زبل حمام یا زبل فار تیدرم بطبیخ شبت نوشند بطبیخ برگ نمام برگ غار مرزنجوش بابونه اکلیل شبت حلبه کرفس جرمل آبزن کنند روغن خشک
روغن شبت روغن عقرب بر عانه مالند و در احلیل چکانند بروغن بابونه روغن خیری تدهین قطن کنند زبل الفار یا زبل حمام صحرائی یا موسیائی بطبیخ شبت یا [illegible]

سوده در احلیل چکانند و ضماد که در حصاة گذشت گذارند و شرب مدرات در آبزن و تقطیر ادهان در احلیل متصل برآمدن از آبزن سریع الاثر است اگر بسبب انصباب
ماده حاده و صفرا بر مثانه باشد که از حدت خود رطوبت مثانه و مجری بول را بزدایند و از آنکه مرور بول باعث ازدیاد الم میشود طبع از خوف الم بر دفع او نگراید و بول بعسر آید و
این با سرنی انجامد و حرقت بول حرقت مجری قضیب تقدم یابد تا اکل اشیای گرم و خاصه انیست که اگر مریض بر وجع صبر کند بول بفراغت آید چرا که در اینجا مانع خروج بول
بجز الم التفاتی دافعه هیچ نیست علاج لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه شربت خشخاش شربت عناب روغن بادام روغن تخم کدو ماء الشعیر شیره خیارین
بقند دهند و از اشیای گرم و دوای ادرار پرهیزند لعاب اسپغول لعاب صمغ عربی یا شیاف ابیض بشیر زنان و قدری روغن بادام یا روغن کدو آمیخته در احلیل چکانند کافور
بآب سائیده در ناف نهند هو باش اسفناخ بروغن بادام حریره از سبوس نبات و روغن بادام ساخته خورند اگر ماده کثیر بود تنقیه مقدم دارند اگر بسبب دیر ماندن بول
در مثانه بجهت نوم یا شغل دیگر باشد که بدان سبب دافعه از کار خود باز ماند علاج شربت بزوری و مدرات غیر قویه دهند و در طبیخ کتان حلبه قرطم برگ کرنب خطمی نشانده
مثانه را بدست بغمز کنند تا بول برآید روغن قسط روغن بلسان بر عانه مالند ضماد ملینه گذارند خربزه شیرین تخم خربزه فستق بشکر خورند شیره سه تخم نوشند اگر بول بر نیاید
قاثاطیر کنند و امساس کار بر هرچه مانع بول باشد منع کنند **قول جوان کورو** موضع مثانه را برفق از دست مالند مشک بلاد و بروغن بادام تلخ تر کرده نهند
اگر بر آید با درد و یا درد آن اکلیل کتان خطمی خبازی برابر در خمر ابیض جوشانده انکباب دهند نطول کنند و ثفل او بندند و بعد بول ادویه قابضه مقویه ضماد نمایند
التیامات مثانه مسترخی نگردد اگر بسبب بثور یا قرحه مجری بول باشد تقدم آن و اگر مریض بر الم صبر کند بول بفراغت آید **علاج** آنچه در قرحه مثانه گذشت بکار برند
و برای تسکین و زوال الم افیون بزر البنج وغیره و برای تغریه و تلطیخ لعاب اسپغول و صمغ عربی در احلیل چکانیدن نفع اگر بسبب وصول ضربه یا سقطه بر مثانه باشد که باعث
ورم مثانه و یا تشنج و تقلص لیفات او گردد **علاج** اگر مودی بورم شود تدبیر ورم مثانه کنند و اگر منجر بتشنج یا مقتضی تهلهل شود بالیق زنند و روغن گل مالند و مرتو دیطوس
دهند بطبیخ بابونه بنفشه و بوی مادران اکلیل شبت سبوس گندم آبزن کنند بآب گرم نطول نمایند برگ خطمی بر مثانه ضماد کنند و در جمله حیله استفراغ بول ضروریست بقاثاطیر
یا بتدبیر دیگر و آنکه از سست شدن بافت الیاف مثانه باشد مخلصی از وی کمتر بود و اگر بسبب قبض و خشکی مجری بول باشد از حرارت شدید چنانچه در حمیات محرقه و
امراض ذوبانی پدید آید حدت و التهاب بول و نفع از مرطبات اگر بول اندک بود بعسر آید و اگر بسیار بود با آسانی خارج گردد **علاج** لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت
بنفشه روغن گل دهند ماء الشعیر اسفناخ کدو مغز بادام خورند روغن کدو روغن بنفشه بر مثانه مالند بطبیخ بنفشه خیری و بابونه نطول و آبزن کنند اگر بسبب تشنج مثانه
باشد از انصباب بلغم بر اعصاب آثار تشنج پیدا بود و گاهی اگر بول اندک برآید بسبیل زرق آید نه بادرار خلاف استرخا تدبیر تشنج کنند و اگر بسبب خلع مثانه باشد
تدبیر خلع مثانه کنند و اگر بسبب زوال فقره محاذی مثانه باشد تدبیرش در سلس البول بینند اگر بسبب ورم امعا یا ورم رحم یا ورم مقعد یا ورم مراق یا انحراف رحم یا
خروج رحم باشد آثار و علاج این اعضا باید جویند اگر بسبب ارتفاع انثیین باشد تدبیرش کنند **قول لازروبیر** بطبیخ خطمی و کتان آبزن کنند و در بیخ ابهام
مخالف داغ دهند که انثیین را بجای آرد و رفع وجع مینماید اگر بسبب ضعف حس مثانه باشد از وجع و حرقت بول احساس نکنند و چون بول نماید کثیر المقدار و سفید باشد
علاج اگر در تن امتلا یابند فصد فرمایند ماء الاصول بدهن خروع دهند سنجرنیا تریاق کبیر فلاسفه مثرودیطوس خورند سرطان سوخته دو درم بعسل دهند مغز تخم خربزه
شکر طبرزد بیست درم دهند عانه و مثانه بکشی آب بابونه دهند روغن یاسمین روغن سوسن روغن نرگس روغن زعفران روغن بلسان بمشک چند آمیخته مالند و در احلیل
چکانند برگ سپید ... اکلیل شبت برگ شبت ضماد کنند بطبیخ اقحوان کرنب مرزنجوش بنفشه بابونه تمام نزل حمام آبزن کنند ثفل او بر عانه ضماد سازند

اگر امر سہ شود آب نمک تر رقہ کنند اگر از ین بول الدم بایدہ پدید آید آب با چوب انجیر زرقہ سازند **روغن سوسن** گل سوسن مصفی از زردی ہی عدد بنجہ
حب بلسان قسط ہر یک دہ درم قرنفل قرفہ مصطکی ہر یک پنجدرم زعفران دو درم روغن کنجد یکنیم رطل کوفتہ در شیشہ کردہ نزد آفتاب در سایہ تا چہل روز دارند بکار
برند سختی کلیہ و مثانہ و برای بردو اختناق رحم سفید **روغن زعفران** زعفران پانزدہ درم قردمانا شش درم قصب الذریرہ پنجدرم مردہ درم روغن کنجد
سہ رطل تا یک ہفتہ تر کردہ ہر روز بہم زنند پس آب یکرطل اندختہ بپزند چون روغن ماند صاف نمایند منقی قروح مزلق خروج رحم و سہر فساد لون و جہ صلابت و
اوجاع رحم و معدہ **روغن خروع** مغز خروع بریان کردہ سائیدہ در **آب** جوشانند کف در ظرفی ہمیگیرند تا کہ ہمہ کفہا بر آیند و آب زرد بماند
پس کفہا را جوشانند تا روغن صاف بر آید یادر شکنجہ کشند برای اعلال باردہ دماغی و ورم سفل و انقلاب رحم و حبس بول و قولنج بلغمی و ریحی مفید مسہل بلغم مخرج
حب القرع منقی **اعصاب** از رطوبات لزجہ شربتی تا پنجدرم اگر بسبب ریاح غلیظہ باشد انتفاخ مثانہ **علاج** مدرات دہند و جوشاندہ سعد داربچینی حب بلسان اسن
کتان بلادر خرنوب پودینہ فستقین انیسون تخم کرفس کرویا نانخواہ تخم گزر تخم شلجم نخود سیاہ برابر عسل سہ چند آمیختہ دو درم دہند و ہمین خمر مع بیاء الاصول مفید باقی آنچہ
در ضعف مثانہ گفتہ شد بکار برند نخود آب کہ در وی شلجم گزر پختہ باشد خورانند **قول جوان کورد** و اگر حبس بول بسبب مثانہ بود و ورم صلابت وجع و سوزش مثانہ
و حاجت بول و چون نافہ مشک بلا و ہند بول بر آید اگر بسبب کلیہ باشد ثقل وجع در پہلو ہا و موضع کلیہ و از نہادن نافہ مشک بلا و بول کم **فائدہ** درد کمر
مثانی اگر بسبب تصدیع عضلہ باشد کہ از قطن و عظم عجز پیدا شدہ و فعل او جذب دفعہ بولست دفعتہً بول بند شود و ماہیض ہر یوم یا یادہ و دپر باشد یا و سہم یا لقوہ
یا فالج یا دل درد باشد کہ بسبب حبس بول تو اند کرد **علاج** کین تلیلہ یا کوابینہ یکتا دہند تنلیہ یا بایج فیقرا و نمک سنگ آلودہ در احلیل نہند حقنہ قوی نمایند
آنکہ بر قضیب و عظم عجز تدہین کنند اگر بسبب برد باشد یا لکسی اشیای سمی حاجت بول شود دیگر نبر آید تقدم کثرت جلوس در آب یا برسنگ **علاج** سال و تیز لولہ دو درم
دہند دو روز بعدہ دیافیتی سالو دو درم ریوند نیم درم آمیختہ دہند یا جلاپا دو درم دہند یا این نقوع کہ از ہمہ انفعست بیخ انجرہ دشتی آب نیم کانا دجوشانند تصفیہ نمایند
صاف کردہ در چہار اونس این سنا درم تر کنند و بعد چہار ساعت صاف نمودہ شربت رئی سہ اونس اکوابینہ یکتا دو درم آمیختہ دہند و بعد تنقیہ روغن عقرب
یا روغن زیت کہ در وی بادروج شبت ترب جوش بود بر ناف و مثانہ و پشت مالند اگر کافی نبود کاتا پلا ازنا زیل بقر ضماد کنند خرقہ بعرق ریاد آلودہ گرم گرم بر قضیب
و ضلع مثانہ نہند حب لغار نیم درم خمر ابیض سہ اونس آمیختہ دہند میلیپیدس یعنی ہشت عدد سائیدہ بخمر ابیض دہند اگر نکشاید بادروج حب لغار ترب ہر یک چہار
اونس در آب کثیر جوشاندہ آبزن کنند و وقت جلوس در آبزن تخم حرف نوہ ہر یک سہ درم آب یک کانا در ظرف گلی جوشانند صاف نمودہ در نیم رطل این
روغن بہروزہ درم یا روغن کہ بابیست قطرہ آمیختہ دہند اگر کافی نبود بیچہ مرغ عدد بیخ بلیون ترّی اونس صمغ چلغوزہ نیم اونس آب دو کانا جوشانند چون یکرطل
ماند صاف نمودہ دو دفعہ کردہ دہند مدر بول مفتت حصات و وقت استعمال این بنگیر فس بیخ آس ترّی بیخ بلیون ترّی بیخ خطمی ہر یک اونس برگ ترب برگ
بادروج ہر یک شش تی بادیان شبت قرطم زیتون ہر یک درم کوفتہ خمر ابیض پانزدہ درم یک کانا انداختہ جوشانند سومی بر دو صاف نمودہ در شش اونس این مسکہ
دو اونس عسل گلابی روغن کتان ہر یک اونس اکوابینہ یکتا شش درم روغن بہروزہ نیم اونس صفرت بیض عدد آمیختہ در روز دو بار حقنہ کنند اگر بسبب کثرت بلغم
شیرین بود کہ مانع حدت بول گردد و دفع نکند **علاج** سال و تیز لولہ چند مرتبہ دہند کاتا پلا ازنا زیل بقر بر عانہ گذارند خرقہ در عرق ریاد تر کردہ بر قضیب عانہ وغیرہ گذارند
اگر بسبب انتفاخ بواسیر بود کہ مجری مثانہ را منضغط سازد **علاج** کین تلیلہ دہند فصد دست کنند اگر بسبب حبس براز باشد کہ انضغاط مجری مثانہ نماید **علاج** بمنزلہ

و روغن بنفشه حقنه کنند اگر بسبب میلان رحم سوی زیر باشد که ضغط مجری مثانه کند علاج مقیٔ دهند و قابله دست بر رحم نهند تا سوی بالا میل سازد و بول بر آید **فائده** کسی که بحبس بول یا بحصات معتاد باید که مدام ماکیان یا دنبه همراه نخود و چنگلی فس کشمش پخته خورد و آب لیمو نوشد و از پنیر و روغن زرد و کثرت خواب قلت ریاضت وغیره پرهیز دو بر پشت نخوابد و نه پوشاک پوشیده که مولد حصات اند بیضه مرغ عدد خطمی یا درم کشمش قدر حاجت زعفران ماشه و بلو کمون نیم درم جوشانده صاف کرده در شش اونس این روغن بنفشه چهار اونس آمیخته نیم گرم حقنه کنند روغن عقرب چند قطره با دکوا انیتو الطیا آمیخته در دست گرفته با آتش گرم نموده از احلیل تا قضیب مالش کنند **فائده** در کلیه اگر بسبب برد بود که کلیه و ورید ایمولیثی اذیت یابند و از جذب باز مانند بول خام رقیق عدم عطش عدم حرارت و بول دفعةً بند نگردد و بتدریج و مریض بلغمی یا سوء مزاج بارد **علاج** کین تیلیو یا تیر پولو برانکو یا تار ترو امی تیکو دهند و در روز دو درم عرق انیسون در یک کاسه اونس نوشانند اگر نکشاید ترب مع برگ بیست چهار عدد یا درم رطل ریزه ریزه کرده در چهار سبوی آب جوشانده آبزن کنند و وقت جلوس در روغن ... هر یک نیم درم بخم ابیض آمیخته دهند اگر نکشاید باز آبزن نمایند و وقت آبزن مغز بادام تلخ دو اونس پوست ترب بیخ هلیون برگ بادروج هر یک اونس سائیده خمر ابیض یک گالن انداخته بعد یکروز صاف نموده در چهار اونس این شکر دو اونس اسپرت ... آب لیمو عدد آمیخته دو بار در روز دهند اگر کافی نبود اصل سوس مرضوض دو تولا بابونه یا دیان هر یک چهار درم چنگلی فس بیخ هلیون ... هر یک نیم اونس آب چشمه ده گالن جوشانند چون شش رطل ماند صاف کرده در شش اونس این آب لیمو اونس شکر قدری آمیخته صبح دهند و وقت شام نیز و وقت استعمال این نیلوفر ... روغن گنجد چهار اونس یا کرده روغن عقرب سه اونس آمیخته گرم گرم بر عانه و ناف و قضیب بمالند اگر کافی نبود بر حامله اشکم شگافته بچه بر آرند پس شکم بچه شگافته مثانه او بر آرند و بول که از و بر آید نوشانند بالصل عدد سائیده روغن عقرب روغن زرد تازه نیم اونس زعفران ... عدد ... سائیده آمیخته ضماد کنند اگر کافی نبود ... [illegible] بر کلیه نهند سنگ که از سر جعید یا از سر بچه ... بر آید سائیده دهند نقوع زبل اسپ چهار اونس بفاصله پنج پنج ساعت دهند اگر بسبب فالج باشد یا ول عدم احساس وجع و عدم حصول اثر دوا **علاج** و تیر پولو برانکو یا تار ترو امی تیکو دهند آبزن آب کبریت کنند نوشند در روز دو درم شش فصد نمایند اگر ضعیف یا پیر باشد در سه و نیم شش فصد کنند ... عرق انیسون ... دهند خرقه کتان ... بر کلیه مثانه نهند سنگ ... زیر ناف لنداک آب ... نیم رطل آب چشمه ... کالنا در ظرف گلی نهند و از چوب جنبانند بعد هشت روز آب صاف گرفته ... آب آمیخته جوشانند و مدام نوشند برای ... مثانه ... در آب آهک آمیخته ... کنند برای قرحه مثانه مفید خسته خوخ ... گرفته دهند **فائده** تا که تنقیه بفصد یا کیین تیلیو نکرده باشند مفتحات ندهند **قول** ... **قول جالینوس** علاج عام آنست ... **قول ابن زکریا** اگر انقطاع بول ... بسبب ورم حبس بول پدید آید تسکین وجع و ورم مشغول شوند و گفته اگر بول بند باشد و مثانه فارغ بود ... باشد ... که نفع کرد ... موجود نباشد یا بسبب ... تا از ان بول بر آید و علیل از هلاک برهد و گفته بسیار اند دیدم که بر آمد بول ... بر مثانه **قول صاحب منهاج** ناخواه مثقالی با آب سداب دهند که مدر بول است

قول لارزو ربیمیر در احتباس بول پوست قاقله با آب ترب سائیده بر عانه ضماد کنند قلت چهار درم با آب سائیده یا ریوند درم با آب ترب یا قشر بیض بروغن
سوخته نیم درم با آب دهند و گفته ارنب ابعد اند چون بانده شود ذبح کرده زهره او برآورده بچیزی آمیخته دهند که فوراً ادرار بول است و گفته با بلیق صافی زنند و گاه
حاجت میشود که در روزی چهار یا پنج مرتبه فصد نمایند و گفته مثانه را سوخته خشک کرده سائیده سه درم با آب گرم دهند شربت ترب سه اوقیه نوشند اصل سوس
تر نفتین آمیخته یا مغز حلغوزه تخم آمیخته دهند قشر بیض سوخته در آب بارد تر کرده یکشب بر باد گرم نهند پس نوشند روغن عقرب بر مثانه مالند زبل بقر تازه بریان
یا تخم ترب زبل عصافیر تخم خولانی برابر شکم بالای و ذرت بروغن پخته بر مثانه ضماد کنند و گفته شخصی را از شرب کثرت خمر بول بند گردید که بستان داد نفع نکرد چون
سرکه نوشانند بکشاد و گفته شخصی سه سال داشت طبیبی آزاد وائی که در افیون بود خورانید حبس بول پیدا آمد بدرات داد فائده نکرد آب ورک ادخر فتیله زباد آغشته
در احلیل نهادم واشد و گفته اگر بسبب حبس قریب مرگ به احلیل عدد علق بر شکم گذارند و زرد وم بیست ... سبب قوت و مثانه گوسفند سوخته سائیده تخم شیرین دهند
[illegible] ذبح کرده خونش بر [illegible] تا گرم نهند [illegible] ترب شش دانه دهند [illegible] گذارند سال [illegible] اسکر و بلو کبابه
بیست عدد سائیده با آب ترب یا بطیخ کباب دهند [illegible] تخم خربزه هر یک سه درم بادیان شش درم سیاه شان دو درم آب طل جوشانده صاف کرده سال
نیم درم آمیخته نوشند کاسنی [illegible] نیم درم تخم خربزه اسکر و بلو خشک سه درم آب طل جوشانده صاف کرده شربت [illegible] نوشند آب ترب [illegible] سال [illegible] نمک سنگ نیم درم [illegible]
ربع درم آمیخته دهند سنگ اربعه دو ساعت در آب تر کرده نوشند و بر ان بندند روغن بهروزه ده یا پنجاه قطره دهند بعرق مرزنجوش زنان [illegible] بیخ [illegible]
نیم مثقال سکنجبین عسلی دهند [illegible] هر یک اسکر و بلو حب بسته دهند و گفته کسی که عادی بانمرض باشد باید که سه روز متواتر کباب سیخ دوق در [illegible] حجرات حکیم [illegible] آمیخته خورد [illegible]
[illegible] نماید باز نشود و گفته [illegible] شاخ گوزن [illegible] سبز [illegible] نود [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] آب سائیده [illegible] نیم درم آب
سائیده یا حناء ده مثقال با آب تر کرده یا کاه یا پنج سه الی چهار درم آب [illegible] نصفی خشک کرده قند آمیخته یا بادیان تخم کرفس هر یک [illegible] نیم درم [illegible] صاف کرده
مغز تخم خربزه پنج مثقال در این شیره بر آورده قند آمیخته یا دهن خروع چند درم با آب گرم آمیخته یا کاه کودن سوخته آب آمیخته یا نکار نیم درم با آب آمیخته یا آب سکبینه دو درم
بشیر گاو آمیخته یا آب برگ ترب بیست چند درم ابقر نیم درم آمیخته یا [illegible] سپ تازه [illegible] یا آب انگور سفید یا شیر [illegible] یا بطیخ خطمی یا بطیخ [illegible] بطیخ خساب
یا بطیخ [illegible] سیاه شان یا بطیخ مرزنجوش یا آب [illegible] نیم طل با روغن بادام نوشند **دیگر** سفید تیل جوز بویه خورند **دیگر** ابقر ده درم با آب آمیخته دهند بعد ساعتی اگر حاجت
بود باز دهند **دیگر** تخم ساگوان عدد با آب سوده دهند دو ساعت بکشاید **دیگر** ریوند درم ابقر یا زاج یکنیم درم سائیده دو حصه کرده یک حصه بشیره خیارین یا طباشیر
بهدانه دهند **دیگر** ریوند ابقر حنا هر یک نیم درم سائیده [illegible] دو [illegible] مونگ [illegible] خورند **دیگر** کندش نیم اسکر و بلو بروغن بادام آمیخته دهند
و بالایش دوغ نوشند **دیگر** عرق گوگرد چهار سرخ دهن خروع دو سرخ آمیخته نمار دهند **دیگر** نخود حبس آمیخته یا سک چند درم دهن بقر دو درم آمیخته یا ورق
طلا دانگی بمغز تخم کدو آمیخته یا ابقر دو درم شکر آمیخته یا نیم درم [illegible] یا [illegible] چند درم یا تریفنجان با روغن [illegible] شربت ریوند یا شربت [illegible]
دهند **دیگر** لوز مر خورند دهن او در قبل حقنه کنند **دیگر** [illegible] بیخ نیلوفر بروغن گاو دهند دهن خروع بر مثانه مالند **دیگر** حجر الفسر نوشند و [illegible]
آویزند **دیگر** لیمو تراشیده تخم او بر آرند و ابقر در وی پر کنند و بر آتش نهند چون جوش بر آمد و گرد آن کماد کنند و اگر دو سرخ خورند مخرج سنگ مثانه **دیگر** زیبق

نیمه سوده در احلیل گذارند قوله کمشاید بشرطیکه ورم نباشد دیگر زهره کسی حیوان یا روغن بادام در احلیل چکانند دیگر نرگس محرق در احلیل نفوخ کنند دیگر بوره
ارمنی یا شاخ زعفران یا کافور یا قمل زنده در احلیل نهند دیگر نمک حمول کنند جراد زیر زن بخور نمایند دیگر سداب بزیت پخته یا فرفیون یا آب پخته
زیت آمیخته یا بطبیخ خرفه یا آب آب ندیده صره بسته گرم کرده بر عانه ضماد کنند دیگر مصطکی سکبینج هر یک دو درهم بقدر دوازده سائیده فتیله آلوده در احلیل نهند
دیگر بطبیخ قات انطول کنند دیگر گل بابونه چهار رطل ترب ده عدد برگ خطمی بیخ خطمی هر یک دو رطل آب هشتاد رطل بپزانند صاف کرده روغن کنجد چهار
رطل آمیخته یا زیت آب خام در آب جوشانده یا روغن کنجد نیم رطل طبیخ گل بابونه ده رطل آمیخته آبزن کنند و ساعتی در و نشینند دیگر چرک گوش گاومیش در ناف نهند
دیگر گل ڈهاک پخته یا برگ کلم برگ سلق بمسکه چرب کرده یا گل بابونه گل معصفر طحلب گرم کرده یا بصل ابیض پخته بر ناف و عانه بندند دیگر خلیه کره یا آب سائیده
بر ناف یا ضماد در مسطالیون بر مثانه نهند یا زبل گاومیش بر مثانه یا مغز خربزه بر زبل خربزه یا زبل فار زبل خفاش زبل حمام بادنجان بپزانند بشکم و عانه یا گل
بر ناف یا قوی بیخ بر مثانه نهند یا مغز فلوس بشکم و عانه ضماد کنند دیگر بیخ بادنجان بآب سوده یا مغز تخم خربزه سائیده یا آب کرنخوه سائیده گرد ناف یا فلفل با زنجبیل آب
سوده بر عانه طلا کنند یا روغن خروع در احلیل چکانند دیگر عسل بروغن بریان کرده بپشت مالند دیگر ابقر بر عانه نهاده آب بر وی پاشند ماء البزور ریسیون
بادیان تخم کرفس بیخ بادیان کرویا کمون تخم کشوث نانخواه هر یک مثقال بیخ فوه سنبل الطیب هر یک سه درهم مویز منقی بیست درهم انجیر زرد پنج عدد آب سیصد
بپزانند نصفی باند صاف کرده هر روز چهل درهم روغن خروع چهار درهم آمیخته نوشند در اخلاط غلیظه و برای عسر البول که بسبب اجتماع ماده غلیظه در مثانه باشد مفید
روغن قثوم و روغن ... مقشر یک فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث فلفل سداب هر یک ربع روغن زیت ... همه بپزند چون بثلث رسد صاف کرده
دارند ... تقطیر البول و تجربه چه مجرب اعاده باه با یوسیمین مسکین اگر در سرما استعمال کنند محتاج بدثار گردند

فصل یازدهم در تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول قول بقراط تقطیه در طرف در بیار در رحم ورم پیدا شود پس تابع اوست تقطیر البول حیتان
... تقطیر البول باشد تابع او بود قولنج پس سبب در هفته بکشد اگر تابع این نباشد حمی و میشود بول اگر بسبب اخلاط حاده باشد حدت
... اکثر از کثرت جماع و اکل اغذیه و ادویه گرم و تعب ریاضت در زمان گرم ... در جوان پدید می آید علاج در رنگ کنند
... در احلیل ... علاج ... تخم خیارین تخم کدو ... تخم خشخاش ... تخم کاهو ... شربت بنفشه شربت
... لعاب اسپغول ... روغن بادام هر یک ... آمیخته دهند ... کنند
... آب ... فروج مرغ ... حریف حامض ... اگر بسبب ضعف جرم مثانه یا برودت مثانه
ضعف قوت ماسکه باشد ... عدم حدت و عطش و تقدم تدبیر مبرده و گاهی بول بغیر اختیار بیرون آید ... علاج ... اطریفل
... آمیخته دهند اطریفل صغیر ... آمیخته بخورند هر شب حب محلب ... سداب مسحوق مثقالی یا کندر
مثقالی یا دارچینی نیم مثقال یا کندر با عسل سعد نانخواه ... هر یک ... آمیخته قدر بندقه یا جلبه مغسول خشک کرده سائیده بعسل آمیخته دو درم
وقت خواب خورند ... نوشند خمر عتیق دهند ... کمون ... سائیده دو درم یا شونیز سعد قند ... سائیده مثقالی یا قاقله سائیده
مثقالی یا سعد ... هر یک پنج مغز جوز ده سائیده بعسل آمیخته مثقالی دهند دهن خروع با ماء البزور یا خمر صرف آب بادیان نوشند سداب

بزیت پخته یا چند قرفیون بروغن آمیخته یا روغن قسط یا روغن بلسان بر مثانه مالند مومیائی بدهن زنبق یا بدهن لوز آمیخته در احلیل چکانند و درد و پیر بردارند
نخود و آب اسفیدباج یا دویه گرم قلایا مطبخات شیرهٔ قرطم توم بصل انگزد انجیر مویز تمر خورند و از حموضات وغیره پرهیزند **قول** جوان کور و و تنیدن درم
ریزینا جلا یا هشت دانه آمیخته دهند تفاوت یکروز اگر بسبب ورم یا حصات یا رطوبت لزجه یا جمود دم یا قروح یا جرب یا ذباب حبس مثانه وغیره که در عسر بول
گفته شد باشد آثار و علاج او از عسر بول جویند **قول** لا ارز و ربیر مثانه خوک کوهی نیم درم برق مرغ دهند بیست روز در ترب یا در طبیخ خشخاش تقضیب نهند
روغن مصطکی یا پیه بز گرم کرده بر زهار و ناف پر کنند یا انجبن گاوی بر ناف ترکنر یا الندزبل خر آب پخته ضماد کنند بخور رومی حبشی دهند داد یده درم خرسه اونس
آمیخته نوشند کهربای سفید خورند دو ثقه اسکرو پلو صفرت بعض عدد شیر بزیا با ادانجبن تهی هشت اونس دهند شیر خر یا شیر گوسفند نوشند تا یکماه عود خورند مغز سرگربه
با آب جرجیر دهند دعوبز بجای تخم فلفل نهاده خورند و مداومت نمایند **قول** جوان کور و و کین تبلیه دهند اگر کافی نبود مسهل بلیده دهند اگر کفایت نکند
قته مغسول بطبیخ خطمی اونس کر بیوتار تر و سه درم سورنجان سفید دو نیم درم یا کریه سولفورا دو پنج اسکرو پلو آمیخته هر روز دو درم دهند اگر باقی ماند بطبیخ برگ و بیخ
ترب آبزن کنند و وقت آبزن کرستال تارتر و چشم سرطان مغز خسته خوبانی هر یکدرم شربت بنفشه دو اونس آمیخته چهار حصه کرده یکحصه بچهار اونس خمر اسفیبن که
در و ترب تر بود یا شش اونس طبیخ انجره دهند طبیخ برگ خطمی شربت بنفشه ملازم شند مثانه خوک کوهی یا مثانه بز دو سه عدد بهوای آتش خشک کرده سائیده بعد تنقیه یا مکید رم همراه
چهار اونس طبیخ مثانه بقر دهند زبان بط و تخم خشک کرده سائیده دهند تقضیب خوک کوهی سائیده یکدرم دهند شش روز برگ قیصوم یا برگ سداب سداب در آب
پخته یا بخمر تر کرده بیست روز دهند اشتین خوک کوهی نیم درم برق مرغ دهند آب نقیع زبل نوشند اگر بتدابیر باقی ماند بدانند که ماده آتشکیست و بول نظر آید یا اش
سیماب نمایند اگر بسبب استعمال ذراریح باشد شیر کثیر نوشانند شیرهٔ تخم کاهو لعاب بهدانه لعاب خبازی بعرق خرفه برآورده شربت بنفشه آمیخته دهند بیاض بیض دو عدد
بشیر خر آمیخته حقنه کنند شربت بنفشه با آب گرم آمیخته دهند مرق مرغ که در خطمی بنفشه خشخاش سوس جوش بود نیم رطل بیاض بیض سه عدد شکر قاشق آمیخته حقنه
کنند طبیخ خطمی یا الیه بیاض بیض عدد شکر قاشق آمیخته نهار دهند بر نجاست نفع بیاض بیض بشیر خر آمیخته زرقه کنند یا اسموکوپی چهار تولد بطبیخ اصل سوس آمیخته نوشانند
چند ماه آب چشمه معدنی آهنی آب دوس نوشند **فائده** صاحب این مرض از اشیای صفرا انگیز و شور و روغن زرد و پنیر و خمر و جماع پرهیز لازم و صاحب حرقت
بول را باید که قضیب پوشیده دارد تا برد و برد نرسد که مضرت **فصل دوازدهم در سلس البول** یعنی بول بغیر اراده برآید **فائده** درین مرض و از یاد دارخود
بزناف و عانه و خاصره مالند **قول** لا ارز و ربیر سبب این ضعف ماسکه است پس اگر در بیداری شود عسر البرء نسبت بآنکه در خواب باشد گر شیخ شود لا علاج و مزمن
هم عسر البرء است اگر طفل باشد نزد بلوغ مانع آیند و اگر جوان باشد فرش پاکیزه گسترند تا از ملاحظه فرش بول نکند و گفته اگر در امراض مزمن پدید آید دلیل سقوط قوت
باشد اگر بسبب استرخای مثانه یا عضله محیطه مثانه از فرط برودت و رطوبت باشد بیاض بول عدم حرقت و دیگر آثار سوء مزاج بارد واین در آخر امراض بارده پدید آید
علاج هر صباح جوارش کنند یا اطریفل کبیر شقاقلی یا اطریفل صغیر یا ماسک البول یا معجون لبوب دهند کندر سعد خولنجان هر یکدرم عسل نود آمیخته دو مثقال خورند
خمر مثلث نوشند و تا که ممکن باشد آب بارد نه نوشند حب الخضرا مویز کنجد مقشر تخم ثعلب بریان دهند خرمای زینب بریان تخم نوشند کی کنند بابوط مصطکی سعد بلیله
سیاه تقند سفوف نمایند روغن سوسن روغن بابونه روغن شبت مشک جند آمیخته بر مثانه مالند تخم بریان قلایا متوبل خورند اگر مزمن باشد معجون کاکنج دهند
جوز سرو و عود عفص گلنار برگ کرده ضماد کنند آب گوگرد آبزن کنند بر شعشاتیم بایک ماشه خورند کنجد سیاه وقت خواب خورند و مداومت نمایند عفص سبز درم

با آب سائیده دهند کنجد سیاه ده تا نخواه پنج هر شب وقت خواب پنج درم خورند **معجون لبوب معتدل** مغز فندق مغز فستق مغز بادام مغز چلغوزه کنجد مقشر مغز تخم
خربزه خشخاش هر یک سه درم مغز تخم خیارین دو درم بوزیدان دارچینی بهمنین لسان العصافیر خولنجان هر یک درم قند پنج استار عسل نیم رطل آمیزند شربتی
پنج درم مزید بر این سخن کلیه **قول جوان گورو** واگر بسبب استرخای عضله اسفنیتر که فعل او انبساط و انقباض دهن مثانه است باشد از کثرت بلغم و این اکثر در
کهول و اطفال پدید آید برای نضج بلغم عسل گلابی او تس صبح شام دهند و بعد نضج مسهل بلغم که در و سنا درم قرص غاریقون چهار اسکرو بلو دیا فلفنی سالو
او تس بود دهند یا دیتر یلو برانگو درم بچهار او تس آب حل کرده دهند و بعد تنقیه تام کندر ذکر سه دانه صبح دهند بلوط مقشر بسرکه تر کرده سائیده دو درم کندر
مصطگی دارچینی هیل بسد عود هر یک درم سائیده بعسل آمیخته وقت شب دهند اگر کافی نبود جوزبسر و مومیا بر حب بسته یکدرم دهند بیست روز فو نج مسحوق ه اسکرو بلو
مرنیم اسکرو بلو خمر نگین دو اونس آمیخته وقت شب دهند هشت روز اگر بسبب استرخای پایرو مثانه یا فالج عام باشد کین پلیه یا دیتر یلو دهند اگر نگیرد سیبو
دو درم دیا فلفنی سالو چهار درم همراه طبیخ لائقه دهند اگر بسبب رطوبت دماغ باشد حب ایلیفا زیا دهند معرقات چون عشبه چوبچینی نوشانند و برا زو داغ
دهند و داغ در آخرین فقره فقار پشت نمایند آبزن آب کبریتی کنند مصطگی دو سه درم بطبیخ قیصوم آمیخته تا سه ماه مداومت کنند بروغن گرم تدهین قضیب و
گرد آن نمایند روغن آچیا روغن مورد که در و فرفیون یا جند بیدستر جوش بود مالند مرهم کوندر بسیار بر قضیب و قطن گذارند کندر مومیائی هر یک دانگ اسکرو بلو روغن
سوسن روغن جند هر یک اونس در طبیخ بابونه و اکلیل قنطوریون ریحان برگ سرو آمیخته حقنه کنند مربای بیخ اسپل دهند تاج یا حلقوم مرغ با مثانه بز یکدرم تخم
نگین دهند قضیب خوک درم مرق مرغ با بیدا وتس خمر مرغ دهند شش وزن تخم موش در تنور خشک کرده دو درم دهند هشت روز برای استرخا انفع
خورند خمر نگین قدری نوشند از فواکه پرهیز تا آب خشت تاب نوشند تین توا افولاد قابض در آب آمیخته نوشند انجبار دو درم آب سه کان تا جوشانده مدام
نوشند مورد پوست انار سماق تیر را ایشا مینا وادی دیتر یلو در دوص جوشانده آبزن کنند بیخ اسپل بودینه حاشا انجبار مورد جوزبسر و برابر در دوص
و خمر نگین جوشانده اسفنج آلوده بر مثانه نهند اگر کافی نبود قرص حابسه درم پنج اونس [illegible] دهند خشخاش مرغ خشک کرده بمرق یا آب دهند
قول لارزو پیر برای تنقیه ریوند شربت ورد یا ایارجات دهند و برای تقلیل رطوبت جوزبسر و مورد بریان عاج محرق بسد کهربا برابر نیم با یکید رقم [illegible] قبل از
غذا دهند و در نسخه جای عاج خولنجان است روغن سداب و روغن اقحوان مالند مغز سر ارنب در ظرف گلی کرده سوخته سائیده یا سرطان سوخته سائیده یا فندق بریان
یا خسته خرما مسحوق دهند قشر بیض محرق نیم درم بشیره خیارین نوشند پوست سنگدان مرغ یا گردن مرغ بر آتش بریان کرده یا تاج مرغ همراه آب خشت تافته
و آب تنگتاب نوشند غذا هم درین آب پزند [illegible]
بدوص جوشانده آبزن کنند خرقه آغشته نهند ابریشم مسحوق [illegible] نیم درم عسل نیم درم آمیخته دهند هفت روز و پس ابریشم نیم درم عسل درم کنند و بعد هفته ابریشم دو
نیم اسکرو بلو عسل بیخ اسکرو بلو نماید آرد گندم ده درم با آب بعس خمیر کرده نان پخته بغیر روغن خورند فوراً صحت شود انگشتین خوک سائیده نیم درم بمرق مرغ دهند
دو هفته کلیه ارنب خشک کرده تخم شبت هر یک یک عاقرقرحا تخم کرفس هر یک نیم سائیده دو نیم درم آب سرد دهند و گفته حب کین کینی حب یوندی مفید و گفته
مطبوخ افیون و شیره باد [illegible] قابض مقوی دهند و طبخ رائعرق وغیره طرف دیگر رجوع نمایند جوزبسر و عفص برگ مورد گلنار ریگ کرده بر مثانه ضماد سازند
دماغ بط با آب بادیان جوشانده بدیق نوشند شعر شتر بر ران چپ بندند زبل ارنب نیم با یک درم دهند شم خوک سوخته با روغن لسان یا طبیخ قشر انار دهند

سعد درم دهند کنجد سیاه نانخواه برابر بقند آمیخته دو نیم درم دهند قشر بیض بروغن گاو بریان کرده سائیده یکدرم دهند بسباسه خولنجان بیضهٔ نیمبخت [illegible]
گوسفند بریان نهار خورند سنگهاڑه نبات برابر سه درم بآب دهند **سفوف بلوط** بلوط پنجاه کندر سی کشنیز گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده سائیده صبح شام
سه درم دهند برگ نرم سپستان چند عدد با شکر سرخ آمیخته خورند مزلیه سلس البول که بسبب ضعف کلیه باشد در سه روز اگر بسبب زوال فقار که برابر مثانه است باشد
بسبب ضربه یا سقطه **علاج** اگر زوال سوی خارج باشد و رباط مثانه قطع گردد و آثار او نتوقفارست این لاعلاجست اما اگر رباط گسسته نگردد لیکن بسبب تمدد
اربطه که لازمهٔ زوال فقارست متاذی شود عضلهٔ عاصرهٔ مثانه تدبیرش رد فقارست و اگر زوال فقار سوی داخل بود تدبیر او جذب آنست ببعض محاجم یا تضمید [illegible]
وگاه باشد که زوال فقار باعث سلس البول شود اگر بسبب سوء مزاج گرم مثانه باشد حرارت مزاج صبغ بول و ضرر از اشیای حاره **علاج** قرص طباشیر دهند کشنیز که
تر کرده بریان نموده بلوط کهربا عدس مقشر هر یکدو درم قند پنج مثقال سفوف سازند آب برگ کاسنی نیم رطل بقند شیرین کرده دهند و هر چیز بارد قابض بود و آنچه
در دیابیطس گرم گذشت بکار برند **قول حیوان کورو** و فصد ارکا از دست است کنند پس بار [illegible] تا شیره [illegible] گذارند
معجون کهربا کهربا دو نیم درم هلیله کابلی هلیله سیاه کته مغسول هر یکدو نیم مثقال بلوط قشا کند هر یک چهار دانگ مورد شهدانج هر یک پنج مثقال سائیده مویز
منقی هفتاد و پنج مثقال در گلاب جوشانده صاف نموده به بیست مثقال عسل قوام کرده ادویه آمیزند شربتی [illegible] دو درم برای سلس البول و سیلان [illegible] ضعف
دل و دماغ و گرده و قرور منی و مذی و ودی مردان و زنان نافع اگر بسبب اتساع مجری گرده باشد بول [illegible] آید و تقطیر باقی ماند [illegible] لاغر شود
خصوص که بول خون آید **علاج** ادویهٔ قابضه چون گلشکری به عدس ماش برنج دهند صمغ عربی گل ارمنی خورند [illegible] جو سفرجل [illegible] کنند
امرلبن تفاح دهند لحم بقر هریسه مغلظات دم خورند و از حرکت تعب مدرات جماع پرهیزند اگر بسبب خلع مثانه باشد تدبیر او کنند اگر بسبب [illegible] چون [illegible]
وغیره یا بسبب اجتماع ثقل کثیر در امعا باشد که اینها انضغاط مثانه نمایند و از همین قبیل است که زنان را وقت حمل [illegible] **قول حیوان**
کورو و اگر بسبب ورم و انتفاخ بواسیر یا امعای مستقیمه باشد فصد کنند مقعد دهند اگر بسبب حمل باشد تدبیرش نکنند که بعد تولد طفل زائل میشود و اگر بسبب
استعمال مدرات چون خمر و خربزه وغیره باشد **علاج** ترک سبب کنند اگر باقی ماند باشیای موافقه تعدیل نمایند **قول ابن زکریا** سه جوز بریان کرده خوردن بول را
نگاه میدارد **فصل سیزدهم در بول فی الفراش** سبب او استرخای عضلهٔ مثانه است و باطفال اکثر شود بسبب رطوبت مزاج ایشان **علاج** از خواب بیدار
کرده بول کنانند گلقند عسلی دهند کمون مورد کندر هر یک یک عسل هشت آمیخته دو درم دهند فودنه [illegible] هر یک سه کندر یک سائیده بعسل آمیخته مثقال
دهند [illegible] ناشتا آب گرم خورانند و قبل از عشا [illegible] سه درم تخم ریحانی دهند یا تخم [illegible] زعفران دهند عود مصطکی [illegible] سفید [illegible]
ثور بر مثانه و تقضیب طلا سازند مشک و قدری فرفیون بروغن سوسن روغن بان و روغن ناردین آمیخته بر عانه و قطن مالند و از اکل شب آب [illegible] و اشیای بارده
باز دارند قلیهٔ خشک مطبخنه خورند و گاه باشد که بدانرود و چون ببلوغ رسد خود بخود زائل گردد و اگر از حرارت باشد حمرت بول حرقت احلیل **علاج** بلوط گل سرخ
گلنار با طباشیر صغیر آمیخته با آب بارده دهند سفوف بلوط مفید **قول لانزوریر** حنجرهٔ ارنب سوخته سائیده یک یا دو دانگ با آب نیمگرم دهند ریوند دو درم سنبل
مصطکی هر یک نیم اسکرویلیو قند ده اسکرویلیو بعرق بارتنگ یا در بیضه دهند لحم قنفذ ملح لحم ارنب خورند کنجد سیاه نه درم هر روز دهند مغز گوز خورند [illegible]
دو درم بعسل دهند موی شتر بر ران چپ طفل بندند و گفته داغ بر عظم که مابین مهره‌های پشت است داغ چهار بند گویند انفع و گفته روز شنبه دوشنبه [illegible] آرد گندم

بول مریض خمیر کرده نان سبوس بی نمک پخته بسگ خورانند به گردد **فصل چهاردهم در بول الدم** اگر بسبب انفتاح عرق گرده باشد اندک اندک اگر بسبب
انشقاق بود خون کثیر دفعةً برآید و خون از مثانه نمی آید چرا که در وعروق نیست که شق شود و نیز خون در وی قدر غذای او میرود و اگر بسبب انفتاح یا انشقاق
رگ گرده باشد خروج خون صاف بغیر وجع و ریم تقدم وصول ضربه و اکل اغذیه و ادویه تیز ذی سمیت وگاه باشد که بادوار آید همچون خون بواسیر و هنگام
حبس جهت امتلای عروق گرده وجع بجانب قطن محسوس شود و بعد از انکه خون روان گردد وجع کم شود تا که باز عروق پر شوند **علاج** باسلیق صافن زنند قرص
کهربا قرص نفث الدم قرص بول الدم قرص کاکنج شربت عناب شربت خشخاش دهند گل ارمنی صمغ عربی هر یک مثقالی با شربت سیب یا شاخ گوزن سوخته کتیرا
برابر دو مثقال با آب مورد یا آب بارد دهند پنج انجبار کهربا مورد هیا برد دو درم با آب دهند خمر که در وی خبث الحدید بسیار که تر بود نوشند صبر حضض گل ارمنی مر اقاقیا
بسرکه گلاب طلا نمایند گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی کتیرا گلنار گل سرخ شاخ گوزن سوخته اقاقیا عصاره لحیة التیس آب بارتنگ بر گرده ضماد کنند طبیخ مورد گل سرخ
گلنار عفص پوست انار آبزن کنند قی نمایند آب مورد گلاب لعاب اسپغول یا شاخ گاو سوخته شاخ گوزن سوخته بشیره تخم خرفه گلنار آمیخته در احلیل چکانند حجامت
بر عانه و خاصره کنند و از اشیای حار مالح حریف شیرین ترش حمام حرکات عنیفه جماع مشی سواری اسپ پرهیزند نخود ماش فروج کباب ماهی تازه بیضه نیمبرشت بکتیرا اقاقیا
بزرشک برنج بلبن فالوده بروغن بادام شکر خشکه بلبن شکر ترکرده زبد تازه مغسول مغز بادام بریان سماق خورند اگر حدت دم سبب باشد آب سرد بر مثانه ریزند
گل ارمنی اقاقیا گل سرخ حی العالم ضماد کنند و هرچه در ذیابیطس گرم گذشت بکار برند **فائده** اگر خون از اعضا بالای مثانه آید تقدم الم و سوزش و دغدغه
دران عضو باید که بالاتر از عضو منسوبه محجمه بغیر شرط نهند و اضمده قابضه گذارند **قول جوان کورو** و فصد دست کنند عرق بارتنگ نیم کلل شربت ورد
اونس با ستیلار و شود رم دهند هم گوند سیا دم الاخوین نمک سرب با عن بعض آمیخته بر کلیه ضماد کنند و گفته اگر بسبب حرارت و کثرت مشی سواری اسپ
ریاضت باشد رگ ارکا دست راست زنند کتیرا دو درم در عرق خرفه یا در طبیخ خرنیل که گل سفید دارد حل کرده دهند مانیتیکا دی چوب بر قطن و ضلع کلیه یا انند
اگر بسبب حدت و شوریت ماده باشد که در کلیه مثانه او تبرالذع کند سوزش بول مراقیف ... دهند پس سهل ... بعده پنج خطی پنج تیانه
اصل سوس هر یک چهار درم آب چشمه کانا د در ظرف گلی جوشانده صاف کرده در شش اونس ... دو درم شربت بنفشه قاشق آمیخته صبحی دهند ...
حب انتی فیبرئل دو نیم درم آب چشمه یک کانا د گرم کرده مدام نوشند ضماد مبرد بر کلیه گذارند مانیتیکا دی چوب دو درم مرهم گلابی ... مرهم صندلین آمیخته
ضماد نمایند آب نمک مقاد یا صدبار آبزن کنند آب سوس پنج اونس گلاب ... اونس ... آمیخته وقت شب حقنه کنند **قول صاحب ذخیره**
... ماهی ... گل مختوم ... یکدرم ... شربت ... نوشادر ... گل مختوم ... دهند ... شود
قول لانزوریه اول ... یک روز ... بعده ... لعاب اسپغول چهار اونس آمیخته باشند
دهند اگر ... باشند ... باسلیق زنند و قدری قدری خون ... بدن کنند اگر حدت اخلاط سبب بود ریوند نیم ... درم ...
نیم ... آمیخته ... فلوس ... تمر هندی شش درم گل ... نیم ... بقند ... کرده دهند و برای حبس ... عصاره ... بارتنگ
چهار اونس قند قدری آمیخته نوشند گل ارمنی درم ... شیره ... آمیخته دهند ... خواب ... دوا ... سنگ جراحت گل ارمنی گل مختوم
با آب یا ... آمیخته دهند و ... ساخته ... بندند ... گفته پوست سنگدان مرغ یابس ... مغسول یا ... گل سرخ عصاره

غافث هر یک شش درم مرواریه بسد هر یک چهار درم گلنار نیلوفر هر یک سه درم نمک سرب درم آمیخته نیم تا یک درم دهند که برای بول الدم مفید است مرهم صندلین بر کلیه ضماد کنند سنگ ریعه بعرق بارتنگ سوده نوشند قول ابوالحسن عجز از بیضه شترمرغ ساخته خورند و عقب او شراب قابض نوشند طبیب گفته بایر انسان خورانند به گرده اگر بسبب ضعف کلیه کبد باشد بول غسالی پس رنگ بسرخی ورقت و در کلیه میل به بیاض و غلظت باشد علاج انچه در ضعف گرده گفته گذشت بکار برند قول جوان کورو و تقویت گرده و کبد کنند و گفته اگر بسبب استرخای ورید کلیه باشد خون اندک مخلوط بغیر وجع بول مخلوط برآید کین تیلیو مکرر دهند فصد دست نمایند تین تورا ردزاد و نیم طل صبحی دهند و وقت شب حریره صمغ و کاغچی بریج نوشند اگر کافی نبود دیگر داخت طلیا اسکر و تیلیو یکنیم طل آمیخته دهند سال سفوف نود درم هم کوندسیا آمیخته بر قطن ضماد سازند کوالو خرگوش درم شربت بنفشه دو درم آمیخته دهند چهار روز اگر کافی نبود حب کوتراد یا بینگا درم سحبارا ونس طبیخ اصل سوس دهند هر دو وقت اگر بسبب اکل عروق اعضای بول بود تا اکل درین عروق نمیشود مگر بعد جراحت این اعضا دو درین خون مخلوط بریم و نتن اندک اندک تفاریق برآید علاج تدبیر قرحه کلیه شانه کنند گل ارمنی طلیا شیر کنند قرص کاکنج قرص طباشیر مسک دهند قول جوان کورو و اگر بسبب زخم یا تو ز کلیه باشد کثرت وجع و حرقت و رشت قریب کلیه غشی ضربان تضنیب عند بول خروج خون کثیر بول فصد دست کنند کین تیلیو یا تار تروامی تیکو دهند حقنه سرد نمایند شیر که در روز ریوند یک درم تر بود بر کلیه طلا سازند اگر کافی نبود ریوند اصل سوس هر یک اسکر و تیلیو بنیتین درم حب بسته دهند یکشیر تبیست ده روز گیرند طبیخ حی العالم نوع خرد نوشند تین تورا هو فاریقون دهند بزر البنج مسحوق نیم درم صمغ عربی کتیرا هر یک نیم درم نشاسته جبرات چهار درم سائیده دو درم همراه چهار درم شربت ... دهند قرص کاکنج دو اسکر و تیلیو همراه شربت خشخاش که گل سفید دارد دهند صندل سفید چوب چینی یکنیم آب سه کانا دجوشانده دهند اگر بسبب بثور مثانه یا اسفنیر باشد خون اندک بغیر اختلاط بول با وجع و سوزش برآید و منجمد شود و زیر بول نشیند فصد باسلیق کنند کین تیلیو اکوا بینه یکیاتار تروامی تیکو دهند پس زراوند گرد صبر هر یک ا ونس ترنتین دو اونس حب بسته پنج یا هفت باشه دهند تا یکماه قرص کهربا نیم درم شیر بز و آب بارتنگ حل کرده زرقه کنند عسل گلابی چهار درم بیاض الشعیر آمیخته یا آب آهک شیر بز هر یک دو اونس آمیخته زرقه کنند در روز دو سه با آب معدن آهنی آب ... نوشند طبیخ ذنب الخیل نوشند حب ایتامر التار نیم درم یک اونس گلقند کهنه آمیخته تا یکماه دهند اگر بسبب زخم او رتیرا باشد خروج خون قلیل ... اگر عصبیت یا اثر تغیر ... دو درم تر بود دهند و گفته اگر بسبب رمل و حصات باشد که جمع آید و نقص در پهلو و خروج ریگ در بول کین تیلیو عرق خطمی سه دو متواتر دهند بعده سنگ جراحت طلیا ... درم ماء الجبن دوازده اونس آمیخته دهند چهل روز هر پنج روز ریوند یکنیم درم متفرق فلوس چهار درم شربت ... یکنیم اونس آمیخته دهند بعد از ان ... دهند دو اسکر و تیلیو عرق بارتنگ پنج درم ورم دهند و آب ... درم آنزن کنند ... طالا بیوات مستی کوفته بیک کانا و آب جوشانده صاف کرده چهار اونس این آب یک اونس آمیخته دهند پنج شش روز برای وجع کلیه هم نافع قول لارز و ریبر اگر بسبب حصات بود اصل سوس تخم خرفه هر یک نیم درم کهربا دیا دهر یک ... برهمه سائیده همراه لعاب بهدانه که در طبیخ خطمی برآورده باشند دهند خیارین نبات هر یک سه درم خسک تخم خطمی هر یک یکنیم درم شیره برآورده بید انگبا نورهیج درم آمیخته دهند قول جوان کورو و اگر بسبب کثرت جماع باشد خروج خون بغیر وجع و اختلاط بول تعدیل حرارت کنند شیر خر دو ماه دهند و از نیم طل شروع کرده تدریج تا یک طل رسانند کتیرا فودینج در عرق خرفه جوشانده نوشند اگر بعد جماع خون آید سرکه تند یک پیاله خرد دهند تضنیب ورآب بارد نهند سفرت بیض با چه اسحاق انار خورند از مدرات پرهیزند و گفته اگر بسبب استعمال ذراریح باشد شیر دو روز چند بار نوشانند

بیاض بیضه بروغن گل و نفاسیولت کرده یا گل ارمنی بدو عدد بیاض بیضه لت کرده نوشانند مغز فلوس در حقنه آمیزد و آمیخته حقنه کنند و گفته اگر بسبب حبس خون بواسیر و حیض باشد فصد باسلیق و قیفال نمایند و فصد دست کنند علق گذارند و تدبیر آنها کنند **قول الارزوربیر** در بول الدم و بول سده و سوزش مزمن علق بالای زهار و زیر ناف گذارند خون کثیر بر آرند صافن زنند **قول جوان کورو** و اگر بسبب قرحه و زخم باشد احتیاط نمایند تا خون منجمد نگردد و دوا تو مرققه دهند و گفته از روغن زرده و اشیای چرب و سواری اسپ و بستر پشمین پرهیز ند یا بچه کانجی برنج عدس هر چه بارد و قابض بود خورند مانیتیکادی چونبو مرهم کوندیسا بیاض بیضه برابر بر کلیه ضماد کنند و یا کودیون درم بشربت گل لاله یا لادن افیونی دو دانه دهند مشک بلاوزرقه نمایند مفتح دهن مثانه مرکوریو و یا فرنتیکوفیشو استعمال کنند **قول بقراط** اگر بول خون گاه گاه آید و تب نباشد خطر نیست شخصی را شش سال ماند پس خلاص یافت **قرص بول الدم** کتیرا نشاسته مغز تخم خیار هر یک پنج گلنار دو شب نیم قرص سازند شربتی سه درم با آب بارتنگ و در نسخه جای شب سک یک نوشته **قرص بول الدم** کندر کتیرا هر یک دو زاج دم الاخوین گلنار صمغ عربی هر یک یک با آب خرفه قرص سازند **قرص صمغ** مغز تخم خربزه مغز تخم کدو هر یک بیست گل ارمنی کندر صمغ عربی دم الاخوین هر یک ده افیون سه تخم کرفس دو قرص سازند شربتی دو درم بیک اوقیه شربت خشخاش برای بول الدم و بول غلیظ که گستن و نشفند نافع **قرص گل** ارمنی گل قبرسی گلنار بسد هر یک سه کهربا یک نیم مغز تخم خیار تخم خرفه کتیرا نشاسته هر یک چهار با آب خرفه قرص بسته با آب بارتنگ دهند **قرص شب** زاج زیاد محرق گل ارمنی کتیرا گلنار تخم خرفه برابر با آب خرفه قرص سازند مزیل بول الدم و بواسیر **دوا** تخم سرالی سه درم لبن بقر رطل شب در قمر طبیخ نهاده صبح نوشند سه روز **دیگر** برگ فرید بوٹی پنجدرم با آب سائیده یا آب بیخ ترب گلاب هر یک پنجدرم آمیخته یا پوست درخت سنبهل با آب سائیده یا بیخ شانه به نبات شیرین کرده یا شیرش نوشند تا یکماه **دیگر** برگ سداسهاگن چند عدد در یک پیاله آب مالیده صاف کرده نوشند فوراً به شود -
دیگر ریوند دو درم با آب حب بسته بلع کنند و بالایش نبات سه درم شربت کرده نوشند بستور سه روز باریوند ربع درم بشربت نبات دهد هر روز بعد ازو ربع تا دو درم رسد پس تا هفته دیگر برین اکتفا نماید و برنج پشکر و روغن زرد خورد مزیل سوزاک هم **دیگر** جغرات گاوی در خرقه بندند چون آب چکد کبابه دو درم آمیخته خورد از ترشی بادی پرهیز د مزیل سوزاک هم - **دیگر** بیراسیس بهروزه برابر آمیخته ربع یا نیم درم دهد **دیگر** قرص هم دهند **دیگر** حجامت کعب نمایند **دیگر** برگ ترب به پیه چرب کرده بر زهار بندند و باهم پخته خورند

باب شانزدهم

در امراض مخصوصهٔ مردان

قضیب مرکبست از اعصاب شبیه رباطات که به عظم زهار رسته و مجوفست تا وقت خواهش ممتلی شود از ابخرهٔ غلیظه و در اصل قضیب غده ایست که منی مائی یعنی زائد الرطوبت ازوی متولد شود و این غیر منیست اگر وقتیکه این منی در کامیه طبیخ گیرد منی پیدا گردد و نفع منی مائی آنست که مدام اندک اندک در مجری قضیب

ریزد و آنرا بدبهنیت خود تدہین نماید تا وقت مرور منی و بول از حدت آنها متضرر نگردد و از نیست که بسبب فقدان منی های جمعیکه کثرت در جماع کنند با ایشان حرقت البول حادث میگردد و نفع تقضیب خروج بول و وصول منی بر جهست بدانکه از کبد و قلب و دماغ مجاری بانثیین رسیده اند پس از کبد خونیکه کسب قوت نامیه نموده است بانثیین میرسد پس انثیین از قلب و دماغ کسب حس و حرکت نموده آن خون را اسفیدی مثل منی میسازند پس بوقت تحریک لذت منی دران موضع گرم شده موجب لذع آن میگردد و درانوقت عروق که بآن موضع اتصال دارند جذب خون کثیر از کبد و جذب روح حیوانی از قلب مینمایند و بدان سبب تقضیب مرتفع میشود و محتاج برای دخول میگردد تا ماده راکه موجب لذع گشته دفع کند آنگاه بسبب احتکاک و حرکت حرارت غریزی که در قلبست مشتعل میگردد و تمام بدن را گرم میکند و ازین حرکت رطوبات که در جسد اند از موضع خود بحرکت می آیند و رطوبتی که در جوہر اعضای متشابه الاجزا چون عظام و اعصاب و لحم و شحم و عروق وغیره موجودست جذب نماید آنگاه ماده منی که در دماغ جمع شده از راه عروق که در خلف اذنین واقع اند نزول کند و به نخاع آید و از انجا بکلیتین رسد پس در جوف انثیین ریزد و از تقضیب بیرون آید و درین وقت لذتی عظیم محسوس شود و حرارت زائده بدن فرونشیند و این لذت باعث بر مباشرت گشته تا تکون یابد از ان حیوان بدانند که مجری بول غیر مجری منیست و درین خلقت زنان خلاف مردان باشند چه ثقب بول ایشان در ظاهر فرج بالای ثقب مجامعت بود و این موضع را باصطلاح عرب خندب نامند و آن جرم زائدیست که در عرب آن را ختنه میکنند پس بصورت نادان باشد که بول از سر آن میریزد لهذا اکثر میریزند چه از عدم وی اگر بول بریزد تمام سطح فرج را آلوده کند پس آنگاه خندب در زنان عرب دراز بود بلکه اکثر مانع دخول تقضیب شود لهذا ختنه در انجا معمولست اما مجری منی زنان در رنوک رحم ایشان بود و آن موضع را د ثقبیست بالای نشکل ثقب خرطوم فیل و ازین ثقب منی میریزد و انچه زیریست سر رحم ازان ثقب قبول نطفه کرده بخود کشد چه وقت وقوع توافق انزالین هر دو منی در جوف فرج جمع میگردد و از ثقب زیرین در رحم قرار گیرد و بعد قبول نطفه ثقب مذکور بند میگردد و مجری منی وا باشد و این ازین ظاهرست که زنان در وقت حمل بوقت جماع منزل میشوند بطوریکه قبل از حمل منزل میگشتند بلکه در دو ماه اول حمل شهوت ایشان بهیجان باشد و بسبب فرط لذت بیشتر منزل شوند اما در مردان ثقب در بیخ تقضیب واقع گشته بالای مجری بولست و راهی بکلیتین دارد و زیرین مجری منیست و راهی بانثیین دارد
فائده فعل خاصه تقضیب آنست که هرگاه حیوان تخیل قربت کند ماده ریحی دفعةً بحرکت آید و از مجری عروق که فیما بین تقضیب و در ذکر نزول کند و در اعصاب او آید و آن را مرتفع سازد و بر جماع قادر کند پس قوت انعاظ از قلبست چراکه روح حیوانی از قلب بسیار رسد و منی از دماغ و شهوت از کبد پس در بعضی که ماده ریحی غالبست و رطوبت اندک در انها او جود نعوظ دفع منی نشود و در انها که ماده ریحی اندک و رطوبت غالبست در انها بغیر نعوظ دفع منی گردد و در انها که هر دو اندکست نه نعوظ باشد و نه خروج منی بدانکه تقضیب مرکبست از اعصاب و اورده و شرائین و عضلات و خلل آن از رحم رباطست و اصل او رباطست که از عظم عانه رسته و اندرین رباط تجاویف بسیارست و در تقضیب سه مجریست یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری وذی و این هر سه مجاری در اصل او تمام دارند و بعده همین یک مجریست که تا حشفه آمده است و نعوظ او آنست که تجاویف رباط وی بریح ممتلی شود و شرائین او بروح و اورده او بخون و قوت بر قائمیتن وی از ویست و حس از عصب نخاعی و اصل آن از دماغ است و غذا از جگر آید و شهوت مباشرت بمشارکت جگر و گرده ظهور نماید و اصل همه دلست و حشفه کثیر الحس است تا آدمی از جماع لذت تمام یابد و فائده او یعنی تقضیب اظهرست که بی او تولد صورت نه بندد بدانکه انثیین مرکب اند از لحم سفید غددی و در وی منافذ کثیر اند و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصلست و غشائی بر و کشیده و منی در و جمع میشود و نضج می یابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین بسفیدی

میگردد چنانکه خون حیض و رشدی بشیر میگردد انثیین مردان بزرگ ظاهر و مستدیر بوند و انثیین زنان صغیر و پهن و در دو طرف فرج پنهان باشند و منافذها
که مانند موری از انثیین بر خاسته بختی فراخ‌تر شده است و بختی تنگتر گشته و دیگر باره فراخ‌تر شده چنانچه بختی تجویف پدید آمده و تنگتر شده است این منافذ را
اوعیه منی گویند و این اوعیه از نزدیک انثیین بر آمده بسوی عنق مثانه میل کرده و بقضیب اندر آمده است و مجری بول بالای اینست **فائده** اگر مزاج
انثیین گرم باشد کثیر الجماع کبیر الانثیین و القضیب باشد و موی زهار بسیار بود و فرزند نرینه بیشتر آرد و منی بسیار و سوزان و ملمس گرم باشد اگر سرد بود عکس
این اگر تر باشد کثرت منی ضعف نعوظ اگر خشک باشد منی غلیظ بود و نعوظ دیر شود لیکن وقتیکه شود قوی بود و اگر گرم و خشک باشد قلت و صفرت و غلظت
منی و زود بالغ شود و بر جماع حریص بود و فرزند بسیار باشد و موی زهار بسیار بود لیکن زود از کار باز ماند و اگر به خود الحاح کند سخت زیان دارد اگر گرم و تر باشد
کثرت و رقت منی کثیر الجماع و از جماع کمتر ضرر رسد و موی زهار باندازه باشد اگر سرد و تر بود دیر بالغ شود و بر جماع حریص نباشد منی رقیق بود زهار از مو خالی
باشد پسر کم و دختر بسیار زاید اگر سرد و خشک باشد قلت و غلظت منی و دیگر آثار خشک بدانکه صاحب بدان بارد رطب از جماع ضرر زیاده یابند و باه کم بود و
لون آنها مائل بسفیدی یا خضرت یا رصاصی بود و جلد نرم و عروق ضیق و خون قلیل غلیظ و منی رقیق باشد صاحب بدان بارد یابس بدن آنها شحمی بود جلد
و لحم نرم مفاصل خفی مهرهای باریک عروق قلیل الدم لون مفید یا شحمی منی بسیار رقیق شهوت جماع اندک باشد صاحب بدان حار رطب لون آنها سفید مائل بسرخی
لحم قوی عروق وسیع خون و منی بیشتر حرارت غریزی معتدل بود و شهوت بحسب کثرت و قلت شعر باشد و از جماع کمتر ضرر یابند و از ترک آن متاذی گردند و احتمال
جماع قویتر در آن کسان بود که در اسافل بدن آنها از عانه و فخذ موی کثیر بود و این دلالت بر حرارت مزاج انثیین و قضیب مینماید صاحب بدان حار یابس لون
آنها مائل بحمرت بود عروق وسیع و کثیر الدم باشند منی کثیر و اندکی غلیظ بود و مفاصل و اعصاب و اوتار آنها غلیظ باشند کثیر الشعر کثیر الشهوت زود نعوظ بوند
پس ضرر جماع در ایشان بقدر وسعت عروق و کثرت دم و لحم آنهاست **انتباه** جماع استفراغ طبیعیست خاصته که وقت حاجت و بر شهوت صادق اتفاق افتد
فضله تن از وی دفع شود و سبکی یابد و مستعد قبول غذا گردد و قوت افزاید و خیرگی چشم و صداع و دوار و مالیخولیا و وجع کلیه و آماس و ثقل و ریش قضیب و انثیین و بن
ران و وجع ظهر و امراض بلغمی و اختناق رحم اینهمه که بسبب احتقان منی باشد بر برد **قول جالینوس** دیدم کسانی را که کثیر المنی بودند و بسبب حیا جماع
باز ماندند پس سرد شد بدن آنها و عسر گردید حرکات بر آنها و واقع شد خراب حالی بی سبب عارض شد اعراض مالیخولیا و قلیل شد اشتها و هضم و گفته دیدم
شخصی را که ترک جماع کرده بعد جماعهای کثیره متواتره پس کم شد اشتهای حتی که اگر چیزی قلیل میخورد بعسر از معده میگذشت و اگر کثیر میخورد در ساعت قی مینمود و
لازم شد او را اعراض جنون چون باز جماع کرد بحالت اصلی عود نمود و گفته اکثار در جماع اگر قوت قوی بود منع میکند امراض بلغمی را و گفته کسی را که دیدن
او را فاسد بود جماع نفس را [illegible] چه تحلیل ابخره دخانی مینماید انیست که جماع مدد و قلع اخلاط میکند و منع مینماید آن را از خفقان و گفته دیدم بالتحقیق که تکاثف منی
و جماع آن و عفونت و مرت سد خفقان و ربو و ضیق نفس را **قول بولس** دیدم زنی را که چون مفقود شد از آن جماع برانگیخته شد بآن اختناق الرحم —
قول رازی بعضی اکثار در جماع میکنند و میخورند و هضم خوب میشود پس جوابش اینست که منافع در جماع اصحاب کثیر الدم و المنی را میباشد که حرارت آنها قوی بود
و خبر آنها اینست بدانند که مبالغه در جماع منطفی حرارت غریزی مضعف افعال قوای طبیعیه و حرکات و معده و کبد و اعضا و اعصاب صلبیه مسقط قوت
و نشاط و مفسد خون صاحبست **قول بقراط** مبالغه در جماع پیری آرد ذبول و سلع و رعشه و سنگ و ریگ گرده و مثانه و وجع مفاصل و وجع ورک و وجع پهلو

و قولنج پیچی آرد حرارت اعضا و رونق بشره و نور بصر ببرد و بعضی را ضرر رساند **قول جالینوس** حالات سابقه در ابدان نحیفه و امزجهٔ ضعیفه حار یابسه اکثر پدید آید و کسانیکه بدن ایشان دائم گرم ماند و عروق وسیع و پرخون دارند از افراط جماع کمتر متضرر شوند بلکه بتقلیل و ترک آن ضرر یابند و دوا ثقل یا اس و جع قطن قلت هاضمه اعیا یبوست اعضا ورم قضیب ورم انثیین فریسموس بهم رساند **قول رازی** از افراط جماع احتراز کنند زیرا که اکثر پیران را در هم شکند و جوانان را پیر سازد و فربه را لاغر و لاغر را فانی سازد و پس بغیر شبق و فرط شهوت بعمل نباید آورد **قول ارسطاطالیس** جماع که بدن ایشان بلرزد و بتپد و اطراف دائم سرد ماند و غور عینین و ضعف باشد و سینه تنگ و عروق ضیق بوند و خفقان یا دوار یا ضیق نفس دارند آنها را احتراز از جماع واجب و اگر ضرور شود بعد فراغ بزودی تقویت بدن و تولید منی کوشند و اگر اهتمال نمایند اکثر بدق کشند پس تا که حالت شبق نشود مرتکب این امر نشوند اما هرگاه که برغبت صادق جماع کنند بیرون آرد فضول ضاره را پس هرگاه که بسبب ضرورت و افراط این عمل بظهور آید باید که بعد آن بدن را گرم بپوشند و اندکی بخسپند پس برخیزند و قدری انگور شیرین و ماء اللحم و کباب مرغ و ماهی و صفرت بیض نیمبرشت بتوابل حاره خورند و باز بخوابند بخواب طویل **قول لارنروبیر** کسی که لذت از جماع بیشتر بود و آخر ادامی کند بسوئی شی متواتر که علاج آن نباشد و گفته که مشائخ و صاحب ابدان نحیفه و ضعیف الاعصاب و وجع مفاصل و غیره را احتراز از جماع لازم و اگر شهوت بیشتر بود اشیای مقلله آن دهند و گفته کسی که کثرت در جماع کند باید که از کثرت اخراج خون و تعب و تعریق در حمام پرهیز و تدابیر سخنه مرطبه یکشفه بدن بکار دارد چه جماع مبرد مجفف مضعف متخلخل بدنست پس لازم که در غذا و شراب و نوم و سکون و راحت افزاید و طیبوبات ادهان اکحال بکار دارد و هر چیزی که عارض شود یا مستعد بآن باشد قبل از وقوع باصلاح آن کوشد **قول صاحب تیسیره** افراط جماع مضر است چرا که غذا خام از کلیه و جگر و معده طلب کند و بدانسبب اول سده و ورم کبد پس یرقان و استسقا آرد و صداع و طنین و دوار و صرع و سکته و نسیان و فالج و رعشه و حمی محرقه و لقوه و ضعف اعصاب و خفقان و ضیق نفس و سرفه و سل و ذات الجنب و سده و ورم طحال و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کند و قوت حاسه و ساقین ضعیف سازد و وجع ظهر و زانو و گرده و مثانه آرد و اگر در تن خلط بد باشد در حال جماع فرا شاد رشت یا بد و بوی ناخوش از اندام آید و کسی که بعد جماع سر باید پدید آید و نفس تنگ گردد و خفقان شود و چشم بگورود داشته با برود و آنرا جماع نشاید کرد و افراط جماع در هزول بدق و سل و در سمین بامراض مذکوره سابقه داکند **قول بقراط** کسانیکه بسیار نشسته میباشند کثیر الجماع می بوند بسبب قلت تعب و گفته کثرت باه ناقص شعر حاجبین و شعر راس و اشعار عینین است و زیاده میکند لحیه و شعر سائر بدن را **قول جالینوس** کسی که از جماع لذت کثیر یابد بدن او سرد میشود بحدیکه فرو می نشیند حرارت غریزی بسبب افراط تحلیل از شدت لذت و گفته مردم فربه را شهوت باه کم است و قادر بر کثرت جماع نمی باشد و کسی که آتینه دارد قوت بر جماع بیشتر ندارد و طول ترک جماع موجب فراموشی نفس از جماع است چرا که احوال اعضای تناسل مثال ثدی شیر دار است که اگر طلب کند شیر کثیر آید و اگر ترک نماید کم گردد و همچنین منی و گفته سخونت ظهر معین بر باه است و برودت ظهر منقص آن و حبس منی عند انزال موجب ارخای انثیین است و گفته که باه در بلاد و فصول بارده زیاده میشود و حال زنان ضد اینست چه شهوت ایشان در اهویه و فصول حاره اشتداد میکند ــ

فائده بهترین اوقات برای جماع آنست که غذا از معده منحدر شده و هضم اول و ثانی استکمال پذیرفته و با واسطه هضم ثالثه رسیده باشد و اقل مدت آن بعد سه ساعت از غذا است پس وقتیکه شهوت صادق و داعیه منی ممتلی و قوتهای تن قوی و سالم باشد و آلت انتشار تمام پذیرفته بحدیکه گویا بغیر خیال جماع و رویت و ملاعبه و لمس و غیره جماع نماید در وقت هوای معتدل و بهترین اشکال جماع آنست که زن بر بستر نرم به پشت خفته باشد و مرد بالای او بود و سرین

و چند آنکه سر او بربالش بلند بود بردارد تاهم نطفه بجایگاه خود رسد وهم لذت بیشتر بود و درین صورت اگرچه قضیب کوتاه بود برحم میرسد و ظاهرست که تا سر آلت
برحم نرسد وسر آن را نگو بدزن را تسکین و انزال نمیشود و بدین اشکال علاقه نیست چه خروج منی عسرست و بقای آن در مثانه و احلیل آرد و باشد که قدری
در مجری ماند یا آب زن در احلیل رفته عفن شود و خلل آرد و حبس منی وقت خروج نمایند که قیله و فساد مزاج می آرد و جماع یکی از پهلو مورث عرق النسا و وجع کلیه
است و ایستاده جماع کردن مولد فتق و ضعف ساق است خصوص بزن طویل القامت و نشسته جماع نکند که منی بعسر می برآید و پیدا میکند وجع گرده و قطن و غیره
پس معاشر را باید که اشیای مطیبه برتن مالد و جامه پاک و عطرناک پوشد و منزل بروائح طیبه از ها معطر سازد و شمع کافوری افروزد و محبوبه را باید که خود را آراسته
نزد مرد آید و مرد وی را در پهلوی خود نشاند و دست در گردن او اندازد و حکایات محبت آمیز و روایات شهوت انگیز آغاز کند و دست بسینه و ران فرود آرد و در کنار
گیرد و جای شهوت بوسد و گزد و مالد و ناخن زند تا شهوت زن بحرکت آید و از مباشرت لذت یابد و از دائره شرم بیرون رود و منی او نزد فرود آید و چشم
او بسرخی کشد و باشد که نفس عظیم زند و چشم او منقلب شود و مرد او را بپای خود سخت گیرد و بالجمله چون شهوت زن بجوش آید پس سر قضیب ابر دهلیز فرج مالد
و بجنبد و بسیار حرکت دهد و زبان زن در دهن خود کشد پس قضیب از زیر فرو برد و بسرعت و شدت و بتدریج و ملائمت بیرون آرد و وقتیکه منی جنبش افتد
زن را در هم کشد و آب دهد و جماعی که چنین واقع شود موجب صحت وجود و ابقای نطفه و ظهور مولود باشد بدانکه عقب تخمه و ناگواری طعام و بر امتلا و جوع و
عطش و عقب تعب و رنج و غم و اندیشه و استفراغات قوی و مستی خمر و خواب دراز و ریاضت و حمام و عقب اول قی و در صیف و خریف و امراض بارده و
رد جماع نکنند که ضرر دارد و یابس المزاج را در گرما و سردی را در سرما پرهیز از جماع لازم و هر کس را در حالت کثرت گرسنگی و سرما یافته پرهیز از بن اسب و اگر
اتفاق افتد از پس گرم شدن یا سلامت تر از آن باشد که پس از سرما یافتن و جماع عقب تعب بر خلاف مرطوبی را کمتر ضرر دارد نسبت به یابس المزاج بدانکه پس از
جماع آب سرد و شربت سرد نباید خورد که استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا کشد و ایضا با آب سرد غسل نشاید کرد و از سرما و هوای سرد محفوظ باید ماند
زیراکه اگر سرما بمسام اندر شود حرارت غریزی را سرد کند و تن ضعیف سازد فائده استفراغ و اشتغال منی موجب ضعیفی زیاده از ضعف صدور خون است
که بفصد دفع شود لهذا البعضی در سالی یکبار و بعضی بعد شش ماه و بعضی بعد سه ماه و بعضی بعد سه روز حکم نموده که یکبار جماع نمایند و زیاده برین جائز ندانند
اندچراکه انفصال ماده منی از عروق بعد غذا بهفتاد و دو ساعت میشود و این مدت سه شبانه روزست چه خون مستحیل میشود بمنی در مدت سه روز لیکن حال همه
کس درین باب یکسان نیست بعضی باشند که هر روز را بازتوانند داشت و مع ذلک هیچ ضعف پدید نمی آید بلکه راحت و قوت می یابند پس اعتماد بر شهوت و
امتلای منی باید کرد پس کسی که درین کار حریص بود باید که ناظر حال خود باشد و وقتیکه پدید آید ملال و سستی اندام و قوای تولد کند و تنفس از حال طبیعی بگردد و از آن
بدتر شود خود را باز دارد و آسایش جوید الا در امراض مهلکه افتد انتباه هر جماع که بالحاح و حرکت بسیار کرده شود مضرست آخر ضعف باه می آرد و همچنین کس جماع
ممنوعست که باعث ضعف میشود بزن پیر بسبب قلت لذت و ازدیاد برودت و رطوبت فرج و رحم بزن صغیر نابالغ بجهت صدور اضطراب حرکات ناشایسته
و سیلان دم که موجب تنفرست و تنفر باعث ضعف باه اما با نعه باکره که گاه گاه بهم رسد حکم اکسیر دارد بزن حائض بسبب نجاست و ناپاکی و سماحت که قرحه و ساده
و حرقت بول و جمره آرد بزن بیمار بجهت مرض عارایا رودبزرگی که امراض متعدیه دارد چون جذام و برص و جمره و غیره بزن بدهیئت بسبب تنفر طبع بزنی که زیاده
از یکسال بجماع آن گذشته باشد و بسبب مدت فضول فاسده در رحم جمع شده باید که اول بحمولات منقیه دفع رطوبت کرده فرزجه مضیقه مطیبه بردارد—

بزن عاقر و سبب آن ظاهر است **قول** وفس جماع با غلمان مضعف قوی است زیراکه موافق نیست در حرارت و رطوبت مثل فرج و تعب بسیار میکشند در
خروج انزال مگر اینکه فاعل را شوق بسیار بود و منزل میشود بسهولت **قول صاحب موجز** هر که بزوجه خود ملاطفت بیشتر کند ایمن نباشد از آنکه فرزند او دختر
آید **فائده** اگر از کثرت جماع ضعف پدید آید از آن باز ایستند و تسمین و ترطیب و تفریح کوشند شیر گاو و شیر میش نوشند صفرت بیض نیمبرشت و حلوا [illegible]
مبهیه خورند اگر رعشه پدید آید تقویت دماغ بمشک و عنبر و طیوبات حاره و ادهان مناسبه نمایند روغن بابونه و روغن سعد و غیره بر بدن بمالند و جا و شیر نیم گرم با کندر
با آب مرزنجوش دهند چند روز اگر کافی نبود و کثرت رطوبت دریافت شود تنقیه اعصاب بشحم حنظل و قثاء الحمار [illegible] تخم انجره کنند و باقی در تدبیر رعشه [illegible]
و مضرت جماع در مردم ضعیف الاعصاب بیشتر میشود و اگر ضعف در بصر پدید آید تدهین دماغ کنند بروغن بنفشه و روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن گل در بینی
چکانند و آب شیرین حمام کنند چشم در آب شیرین کشایند گلاب در چشم چکانند [illegible] خورند و خواب زیاده نمایند تا رفع ضعف از جماع پرهیزند بعضی باشند که
بعد جماع بسبب صعود ابخره سوی سر آنها را صداع التهابی [illegible] پدید آید و این کسی باشند که [illegible] یا شرب خمر صرف جماع مینمایند باید که از این منع نمایند
و خمر ممزوج با آب نوشانند و برای تقویت سر عرق گلاب و روغن گل [illegible] سرکه انگوری [illegible] بویانند و گذارند غذا حامض قابض چون حصرم سماق [illegible]
دهند و [illegible] سعوط کنند کافور بویند و اگر بعد جماع ماندگی پدید آید باید که بعد فراغ خمر نوشند و بخوابند چون بیدار شوند ماء اللحم با صفرت بیض نیمبرشت خورند و با [illegible]
و گرمابه و حمام نمایند و بعضی باشند که اگر ترک جماع کنند اعراض مذکوره پدید آید و اگر افراط در جماع نمایند چشم بغور روند و سقوط قوت و بطلان اشتها و خفقان و
اعراض ردیه ظاهر گردد پس لازم است آنها را که جماع باعتدال کنند و مقللات منی خورند **فائده** هر که بعد از جماع چند لقمه حب شیرین خوردن معتاد سازد
از جماع مضرت نیابد و شرب شیر گاو گرم گرم و اکل صفرت بیض انفع اگر بعد جماع [illegible] تخم [illegible] بادنجان [illegible] سائیده قدر نخود حب بسته [illegible] خورد
یا تخم کنند تا دو درم بعسل آمیخته خورد یا قند سیاه چهار درم خورد یا قدری [illegible] میانی [illegible] غسل نموده بقوت اصلی باز آید و باید که بعد جماع آب گرم غسل کند
و اندام را نیک بمالد تا فضله از مسامات دفع شود و مفاصل قوت گیرد و نشاط پدید آید و روغن خوشبو وقت خواب [illegible] ساق و کف پا [illegible]
مالش کند از ضعف ایمن باشد **قول رازی** سوداویین [illegible] گرمی و تری فرا نمایند [illegible] کباب و زنجبیل و دارچینی و غیره [illegible] مقدار [illegible] دهند [illegible]
ترکرده و شیر عسل شکر سفید و اغذیه شوربا [illegible] پرهیز [illegible] گرم [illegible] بحمام روند [illegible] روغن یاسمین و روغن خیری بمالند [illegible]
مربای گزر مربای زنجبیل مربای اترج ماء اللحم صفرت بیض [illegible] دواء المسک [illegible] معتدل [illegible] الکباب [illegible] ماء اللحم [illegible]
مربای زنجبیل دهند [illegible] آب ماء العسل خمر کهنه نوشانند [illegible] کشک [illegible] دماغ تازه [illegible] مرغ فربه صفرت بیض [illegible] تازه انگور [illegible]
بشیر شیر پیشکه دهند و آب نیمگرم نشانند روغن بنفشه و روغن یاسمین بمالند از ریاضت تعب [illegible] اغذیه گرم پرهیزند [illegible] مقللات منی دهند اگر نخواهد برای تقویت
دماغ و دل دواء المسک دهند اغذیه [illegible] معتدل خورانند اگر دل و دماغ گرم بود اطریفل کبیر مفرح معتدل دهند صندل گلاب ببویند گفته کسی که بعد جماع
بدنش سرد شود با آب گرم و کسی که بدنش گرم شود با آب سرد حمام کند و گفته بعد جماع آب بارد ننوشد و کذا حمام تا که سرد نشود و گفته اگر بعد انزال [illegible] کند [illegible]
سستی عروق [illegible] و دیگر امراض پیدا شوند بدانکه اگر مرد و زن در توافق انزال موافق بوند فرزند پدید آید و الفت باشد و الا عکس [illegible] **فائده** [illegible]
بود و منی بقوت نیاید پس فرزند نشود و زن هم چنانکه باید لذت نیابد و از مرد نفرت نماید و اطاعت نکند با مزاج مرد گرم و تر بود [illegible] منزل گردد [illegible]

راغب پس مرد از وی جدا شود و شهوت و لذت او ناتمام ماند یا آلت مرد موافق آلت زن نباشد بدین سبب از یکدیگر لذت نیابند و خواهند که مفارقت کنند پس تدبیر حصول لذت و تفوافق انزال و تدبیر آلت مذکور نیست و آلت مرد شش یا نه یا دوازده اصبع مضموم میباشد و آنچه از شش اصبع کوتاه بود حکم عنّین دارد و آلت زن نیز بدستور دراز و دهن فرج تا زیر ناف میباشد **انتباه** جای شهوت زن پانزده روز جانب چپ و پانزده روز جانب راست میباشد اما جانب چپ هر روز در عضوی اول ماه در اصبع بزرگ پا دوم ماه در کف پا سوم کعب چهارم آئینهٔ زانو پنجم سرین ششم ناف هفتم سینه هشتم ثدی نهم بغل دهم گردن یازدهم رخساره دوازدهم لب زیرین سیزدهم چشم چهاردهم موی پیش سر پانزدهم ماه در تارک اما جانب راست هر روز در عضوی شانزدهم ماه در تارک هفدهم موی پیش سر هیژدهم چشم نوزدهم لب زیرین بیستم رخساره بیست و یکم گردن بیست و دوم بغل بیست و سوم ثدی بیست و چهارم سینه بیست و پنجم ناف بیست و ششم سرین بیست و هفتم آئینهٔ زانو بیست و هشتم کعب بیست و نهم کف پا سی ام ماه در اصبع بزرگ پا **بدانکه** اگر وقت عشرت شهوت در اصبع بزرگ پا یا کف پا یا کعب پا یا زانو یا سرین یا بغل یا سینه یا ناف بود آهسته اعضای مذکور را ناخن زنند و اگر در ثدی باشد سخت گیرند و مالند و گزند و اگر در لب و رخساره بود بوسه دهند و بدندان گیرند و اگر در چشم بود بوسند و اگر در پیش سر و تارک باشد موی آنجا گرفته آهسته آهسته کشند تا شهوت زن بحرکت آید **فائده** تنگی دهن آثار تنگی فراخی دهن آثار فراخی غلظ لب آثار فربهی کناره باریکی لب دلیل لاغری کناره سرخی لب آثار گرمی و خشکی سفیدی لب آثار سردی و تری فرجست و لب بالا کناره راست و لب زیرین کناره چپ خبر دهد حرارت لمس ضیق دهن سلامت ثدی آثار رغبت جماع و ضیق و حرارت فرج باشد کثرت موی پشت لب آثار کثرت موی عانه بود و پیوسته ابروان آثار خشکی فرج باشد بلندی بینی آثار عمق فرج بود چشم سیاه گویا که سرمه کشیده آثار تنگی فرجست درازی قامت و لاغری آثار زود انزال و کثیر الباه بود و عکس عکس برجستگی نوک ثدی آثار سرعت انزال باشد **قول** ارسطو بزرگی و فراخی لب آثار غلظت فرج بود و کثرت لحم پشت دست و پا آثار سطبری فرج باشد گردن مدور و عظیم دوش و همواری پشت آثار رغبت مرد بجماع وی بود و عظم و صلابت ساعد و ساق زن آثار کثرت شهوت بود و رقت لب آثار قلت جماع باشد بزرگی لب و افروختگی بشره آثار حریصی بر جماع بود

بدانکه زن چهار قسمند **اول پدمنی** و آن بلند بالا نرم اندام خوش خرام گرد رو دراز موی کشیده ابرو سیاه چشم بغایت سفیدی در نهایت شیرین سخن پسته دهن نرم آواز شرم خوش خو عرق او خوشبو نار پستان باریک میان پهن سرین پاکدامن بود و غذا خوب و اندک خورد میوه و برگ تنبول و شیرینی بسیار و جامه پاک و عطر پاک دوست دارد و مرد را نیازارد و وقت عشرت یاور کم مردلان الف سازد و مباشرت و مصیرت بود و بعضی گویند که منی سفید پوست شهوت دوست بغایت مهربان و پاکدامن پیوسته شاد و خوشدل و زیب و زینت مائل یا یک لب شیرین گفتار دندان چون دانه انار اگر شوهر او بسفر رود غمگین ماند و دهن او چون غنچه تر و عقد و سهانی چون گل نیلوفر باشد و از قصب دراز ریخ و از کوتاه راحت یابد و عمق فرج او چهار اصبع او بود **دوم چترنی** و آن میانه بالا بلندبینی دراز مو گرد رو پیوسته ابرو غنچه دهن سمین فرق خوشخرام شیرین کلام خوش گفتار نیک کردار در رفتار نازنین بسیار و در بدایت جماع جای شهوت او باندک رطوبت نماید و در آخر بخشکی گراید و موی اندام مرد دوست ندارد و بعضی گویند که چترنی سفید پوست بزرگ لب ساعد و ران نظر باز و در فربهی و لاغری میانه تنگ شکم کشاده سینه بزرگ پستان خرد دندان باشد غذا اندک خورد و جامه رنگین و پیرایه و جماع و سرود گفتن و بوسه دادن و سرود گفتن و شدن مالیدن و بر جای شهوت ناخن زدن دوست دارد اندام نهانی او گرم نرم بود و عمق فرج او شش اصبع باشد **سوم سنکهنی** فربه کوتاه قد بدخو مهر کینه دار همنی در رفتار فراخ گوش بزرگ سر پیوسته جناب با شوهر بدن او گرم نرم بسیار خشم بی شرم ساق او فربه موی ناک بی باک بود و بعضی گویند

که سنگهنی لاغر بلند قد دهن کلان بزرگ دندان کوتاه گردن دراز پستان پهن کمر پریشان دل روز و شب بمباشرت مائل باشد و بسیار گرید و بسیار خندد عمق
فرج او ده اصبع او باشد **چهارم هستنی** بغایت فربه کوتاه قد و گردن بزرگ سر و پستان گنده دهن میان درشت مو بد بوی شرم تری و تلخی دوست دارد مرد
بسیار آرد و مدام سر و سینه برهنه دارد و از مباشرت سیر نگردد و بیگانه را طالب و راغب بود اعتماد را نشاید تنها نباید و جز بآلت دراز لذت نیابد عمق فرج او دوازده
اصبع آن باشد **فائده** زنی که نرم آواز گرد رو پیوسته ابرو در لاغری و فربهی میانه دست و پا کوچک بود جای مخصوص او گرم و نرم با لذت و شهوت او قوی باشد
جماع باو مورث خفقان و ضعف کبد بود زنی که دراز بالا کشیده رو کشاده ابرو جعد مو باریک بینی فراخ پیشانی سفید فام فراخ کام خرد لب دندان باریک میان بود
بسیار حریص و تیز شهوت جای او نرم بود و زود فریفته گردد مباشرت باو مورث ضعف کبد و باسیر و صفرت رخسار است زنی که کوتاه بالا گرد رو کشاده ابرو کوتاه
گردن نرم اندام سرخ فام بزرگ دندان کلان سرین بود بغایت حریص و پارسا باشد جماع باو مورث ضعف است زنی که پهن بینی فراخ پیشانی کبود چشم پیوسته ابرو
گنده لب خرد دندان کوچک ذقن نارپستان نرم اندام باریک میان بود جای او نرم و گرم باشد و از جماع سیر نگردد مباشرت باو مورث صفرا و باسیر و بیاض و جرب
زنی که خوش قد تنگ چشم کشاده رو سیاه چشم باریک مو باشد با عفت و پارسا بود جماع باو بی مضرت است زنی که فربه و کوتاه قد سیاه چشم گرد رو بزرگ ابرو باریک
لب سیاه مو خرد دندان سبک روح نارپستان باشد جای او گرم و نرم بود صحبت او بی مضرت است زنی که سرخ و سفید دراز بالا پیوسته ابرو سیاه چشم باریک لب فراخ
سینه خرد پستان باشد با عفت بود جای او گرم و با لذت باشد جماع باو بی مضرت زنی که دراز بالا بغایت فربه گرد رو باریک لب فراخ سینه خرد پستان نرم اندام
باشد جای او گرم و خشک بود صحبت باو بی مضرت زنی که بغایت سفید بود موضع او سرد باشد جماع باو مورث عرق النسا زنی که میانه بالا دراز رو سیاه چشم خرد ذقن پیوسته
ابرو خوش آواز نرم اندام سرخ و سفید نارپستان گرد ساق باریک میان بود جای او گرم و نرم و با حلاوت باشد صحبت باو بی مضرت بود **فصل اول در ضعف**
باه استعمال این فصل مشروط بصحت اعضای رئیسه است **بدانکه** سداب ارزن کمون کرویا حرمل فوتنج شهدانج مرزنجوش جاورس عدس کاهو تقلیه الحمقا
تره کافور گلسرخ بیخ اسپغول قرع قهوه هندبا سرمق عنب الثعلب نیلوفر حموضات آب بارد مدرات بول مدرات عرق اینهمه منقص باه اند و کذا تخمه و جماع بزنان حائض
و پیر و غیره و کثرت حمام و رکس اسپ تعب و پا برهنه رفتن و بر سنگ نشستن و فصد کردن و فرج زنان دیدن و بوس و کنار کثیر کردن و همراه زن خفتن اینهمه مضعف باه اند
و جلق زدن و اغلام نمودن مر دراعی میسازد **بدانکه** تخم انجره انیسون زنجبیل بوزیدان زعفران قسط شیرین حرف لسان العصافیر کلیه سقنقور فلفل دار فلفل
تودری بهمنین سورنجان خولنجان دارچینی عاقرقرحا انگزد نانخواه شقاقل این همه نافع باه اند **قول رازی** بصل شلغم جرجیر کرات نعنع جزر حمص لوبین شفت
حلبه لوبیا حنطه لوز جوز فستق فندق حب صنوبر حب الزلم حب القلقل نارجیل حبة الخضرا کتان سمسم حب القطن شکر عسل ترنجبین عنب شیرین انجیر مویز تمر شیرین لبن
حلتیت دهن بقر لحم فروج روس هریسه بیض صفرت بیض بیضه عصافیر ماهی و بیان لبن حامض انثیین و جاج انثیین عجل انثیین حمار انثیین اسد کباب کرده یا مشوی
نموده یا پخته خورند اینهمه مولده منی اند قضیب یوز در وقت هیجان او گرفته خشک کرده سائیده قدری به بیضه نیمبرشت خورند عجیب **قول جالینوس**
بستن ظهر بمناطق نرم و گرم نعوظ می آرد الیته اگر مداومت کنند **بدانکه** در اغذیه و ادویه باهیه سه خصلت باید اول کثیر الغذا دوم مولد ریاح غلیظه سوم مهیج
اشتهال مباطیع منی مشاکلت داشته باشد پس اگر صفات مذکوره در فرد واحد یافته شوند اولی و بترکیب دیگر حاجت نیست الا بدو سه چیز دیگر ترکیب دهند
تا اوصاف ثلثه پدید آرد و چیزی که در وی هر سه صفات باشند نخود سفیدت بیض لوبیا شلغم گزر و مثل آنست و درین باب اعتماد زیاده بر غذا کنند نسبت با دویه

پس نخود با آب تر کرده هر صبح یک مشت خورند مبرودی بقدری زنجبیل و اگر بتخم ترکنند قوی بود و اگر مدام لحم عصافیر خورند و جای آب شیر نوشند پیوسته قوت
یابد **قول عسکری** اگر حس حرکت قضیب بر حال طبیعی بود و انتشار باطل نشده لیکن چنانکه باید نبود بدانند که نفخ بخاری که انتشار قضیب مینماید کم شده
یا منی قلت پذیرفته پس اگر منی بر حال خود بود بسیار برآید و الا کمتر و اگر بسبب قلت نفخ باشد بعد اکل اغذیه منفخه و امتلای بطن از ریاح انتشار شود -
قول رازی ضعف باه اگر از قلت منی بود انتشار قوی باشد مگر منی اندک برآید و اگر بسبب برودت جمود منی باشد شهوت باطل شود و منی قلیل و غلیظ
بعسر برآید و اگر از حرارت بود منی اندک و بآسانی برآید و گفته اگر قضیب مسترخی بود و انتشار عسر بود و حس حرکت برود و هزال در وی پدید آید پس در وی علت
بود از نوع فالج پس اگر خلقی بود یا مزمن باشد و قضیب لاغر گردد لا علاج باشد و این کسان هر چند که قصد کنند انعوظ نشود و اینها را عنین گویند -
بدانکه ضعف باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت جماع ضعیف شود دوم آنکه قضیب مسترخی گردد **نوع اول که از ضعف شهوت جماع باشد**
اگر سبب آن هزال و ضعف بدن باشد از قلت غذا نحافت تن ضعف قوت صفرت لون قلت غذا **علاج** اغذیه نیک کثیر خورند خواب بسیار نمایند به
ورزش و شغل … دارند و چندی ترک جماع نمایند و معجون لبوب نفع شربت سیب شربت گاوزبان بگلاب عرق بیدمشک دهند مثلث خمر ریحانی نوشند حمام
معتدل ریاضت باعتدال نمایند صفرت بیض نخود و کباب گوسفند جوان مرغ کبک قلیه گزر شلجم مصبل و ادویه گرم خورند اگر سبب او قلت منی باشد
قلت خروج منی پس اگر سبب یبوست و هزال آلات منی بود و غلظ منی و ازحام مرطب و استکثار اغذیه مرطبه و جلوس در آب نفع یافتن و تبلوی انزال و اگر سبب
برد آلات منی باشد شدت غلظ و جمود و برد منی و خروج او بعسر بحرکات بسیار و انتفاع از جوع و حرکات معتدله و ادویه مسخنه و هوای گرم و از این قبیلست که بعضی کسان را
بعد نزول انعوظ استکمال میگیرد و سبب حرارت موضع و حرکات اگر سبب حرارت آلات منی باشد غلظت و صفرت منی و سهولت خروج و انتفاع به برد و در انثیین عظم
و در رگهای قضیب برآمدگی پیدا بود اگر سبب رطوبت آلات منی باشد رقت منی بیاض و غلظ بول استرخای قضیب و آب مانند آن ضرر یافتن و بمجففات منتفع
شدن **علاج** اگر سبب یبوست … برهم دهند و بالایش ماهی تازه بریان بعسل خورند مداومت بحمام نمایند و … مصروف دارند روغن بنفشه روغن
بادام روغن مغز تخم کدو روغن گل بر … قضیب مالند مرغ بره صفرت بیض نخود آب … اسفناج خورند و از فکر پرهیزند اگر سبب برودت باشد
مربای زنجبیل مربای شقاقل مربای گزر … جوارش لبوب دواء المسک دواء الدار چینی التوشدارو و دواء الهلیلت دهند زهره گاو بعسل آمیخته یا بوره بعسل آمیخته
بر قضیب طلا کنند … شش … کوفته عاقرقرحا شش فرفیون چهار مشک نیم آمیخته مالند و چند دار فلفل انگزد بوره مفرد یا [illegible]
بروغن آمیخته در خاصره و قطن و کش ران و قضیب و انثیین مالند انگزد … صفرت بیض نیمبرشت آمیخته خورند قلیه بدارچینی انیسون کرویا زعفران کباب چون لحم
کبوتر بچه مرغ … گوسفند شلجم با … بعسل خورند خمر قدری نوشند اگر سبب حرارت باشد شربت لیمو شربت صندل شیره خرفه دوغ گاو شیر اسپ شیر گاو
شیره تخم … قدری زنجبیل آمیخته نوشند مربای گزر مربای شقاقل دهند روغن بنفشه روغن بادام بر انثیین مالند مرغ گوسفند نر غالب غذا
مرغ بزرگ … خیار اسفناج خورند و از تب و اغذیه و ادویه گرم پرهیزند اگر سبب رطوبت باشد اطریفل کبیر دواء المسک دهند و هر روز جلاب
… ساخته نوشند فرفیون شیطرج عاقرقرحا فلفلین سعد اهل را بسایند و بخمر و روغن قسط آمیخته بر قضیب
مالند بوره … بسایند و … شب بگذارند صباح بسایند خشک کرده بزهره گاو و عسل آمیخته بر قضیب و حوالی آن مالند قلایای مغز مرغ عصافیر

وراج بدار چینی خورند شیر نوشند واز مرطبات پرهیزند و گفته اند که مداومت باکل عصافیر کنند و عوض آب شیر نوشند منی افزاید نعوظ تمام آرد اگر بسبب ترکب برودت یا برودت رطوبت یا حرارت یبوست باشد آثار و علاج آن ترکیب بسائط ظاهر است **دواء الترنجبین** ترنجبین مصفی سی درم شیر تازه دو رطل پزند تا بقوام عسل آید شربتی ده درم برای ضعف باه که بسبب حرارت بود مفید **مربای زنجبیل** زنجبیل زیر ریگ نهند و هر روز آب بر دیا شند بعد بیست روز برآورده شسته با آب وعسل پزند که بقوام آید مزید باه مدر بول و برای حمی بلغمی و معده و گرده و مثانه بارد مفید شناخت او که از ترست یا از خشک باید که قدری از و مضغ کنند اگر حدت لذیذه و شیرین بود از ترو اگر حدت او مائل بتلخی بود از خشک باشد **قول اهرن** اذا کان منی ناقصا فان ذلک من الدماغ و اذا کان انتشار ضعیفا فذلک من القلب و اذا کان شهوته ضعیفا فذلک من الکبد والکلیة پس فاعل را باید که برای تقویت دماغ روغن بادام سعوط کند و لبوبات ادمغه خورد و برای تقویت قلب مثرودیطوس دواء المسک مفرحات بکار برد و برای تقویت کبد دواء الکرکم امروسیا انوشدارو عمل آرد و برای تقویت کلیه لبوبات بکار **دواء الحلتیت** انگزد عسل برابر آمیزند شربتی مثقالی بیک اوقیه خمر **دواء البصل** آب بصل یک عسل دو قوام کنند شربتی ده درم وقت خواب منعظ و مولد منی مقوی باه و بمبرودین مناسب **دواء البصل** آب بصل فانیذ هر یک یک لبن بقر دو پزند که غلیظ شود اعدال از اول شربتی ده درم **دواء الدارچینی** دارچینی مسحوق ده درم لبن بقر تازه رطل انداخته دارند بعد ساعتی نوشند بدفعات تا هفته منعظ و با مزجه بارده مفید **معجون لبوب** لب لوز مغز فندق مغز حب صنوبر نارجیل مقشر مغز حب قلقل حب الزلم حبة الخضرا هر یک سه زنجبیل دار فلفل نارمشک هر یک یک قند دو چند همه شربتی پنج درم مزید منی **مربای گزر** گزر کلان مصفی از عظم و پوست ریزه کرده در آب وعسل پزند چون مهرا شود برآرند و در عسل فقط انداخته جوشی داده فرو گیرند مقوی باه مصفی صوت منقی ریه مانع نوازل و سرفه **مربای شقاقل** شقاقل تازه شبانروزی در آب تر کرده تبدیل آب کنند سه بار پس مقشر کرده جوشانند چون نیم پخته شود در آب عسل انداخته باتش نرم پزند که بقوام آید بعد چهل روز بکار برند مقوی باه منعظ و برای مثانه مفید **دواء الخنک** خسک سحوقه در آب خسک ترسه شبانروز در آفتاب پرورند چند سه چند آب جذب شود پس خشک کرده هشت عاقرقرحا زنجبیل هر یک یک قند ده آمیزند شربتی سه درم بشیر تازه اگر محروری باشند زنجبیل عاقرقرحا نیندازند مقوی باه اگر بسبب سکون منی و نا کردن حرکت منی باشد یعنی انزال و لذت او ولذع و دغدغه که مهیج شهوت است مفقود گردد و این اکثر بکسی که افیون تنب کوکنار و غیره خورند افتد منی کثیر المقدار غلیظ افسرده برآید و نعوظ تمام نشود و انزال بعسر شود **علاج** زرعونی معجون لبوب معجون نزد مربای زنجبیل دهند خسک زنجبیل جوشانده شیر تازه روغن جوز آمیخته حقنه کنند یا حقنه گرم نمایند مغز حب القطن عاقرقرحا فنه پیه شیر روغن نارجیل آمیخته خرقه آلوده در مقعد نهند اغذیه گرم ماهیه خورند **زرعونی** تخم کرفس تخم گزر تخم شبت تخم شلجم بادیان نانخواه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ بجکفس مغز حب القلقل مغز حب الزلم مغز نارجیل تازه مغز چلغوزه هر یک ده بسباسه دارفلفل قرنفل فلفلمویه کبابه عاقرقرحا زنجبیل تخم جرجیر تخم اسپست تخم پیاز حب الرشاد تخم انجره تخم گندنا جوز بوا خولنجان گل قرفه دارفلفل هر یک چهار و نیم قرفه زعفران کندر مصطگی عود هر یک شش تخم هلیون بوزیدان بهمنین تودریین شقاقل لسان العصافیر هر یک هشت خصی الثعلب مشوی ثعلب تنفیسگا و مغز سر عصافیر زخسته خرما خشک مدبر هر یک بیست عنبر چهار مشک یک قند برابر همه عسل مثل مجموع شربتی بمحروری دو نیم درم با مبرودی پنج درم همراه نیم رطل شیر تازه و ده درم شکر و بمبرودی پنج درم همراه یک کاسه ماء العسل مزید منی مقوی باه و ظهر و کلیه در امر باه عجیب **زرعونی** تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر هر یک یک تخم انجره دو زنجبیل تخم شلجم تخم گزر تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا جوز بوا خولنجان دارچینی دارفلفل بوزیدان هر یک سه قند مقوم آمیزند شربتی یک تا دو مثقال

اگر سقنقور بهم نرسد عوض او دو چند ثعلب و قدری خردل کنند مقوی باه و اعضای ئیسه وگرده وکمر وآلات بول **معجون بزوری** تخم گزر تخم بصل تخم شلجم تخم ترب تخم بلیون تخم اسپست تخم جرجیر مغز حب القلقل مغز حب صنوبر مغز حب الزلم بوزیدان قسط شیرین زنجبیل قرفه تودریین لسان العصافیر شقاقل بهمنین دارفلفل تخم حرف انگزد یا بعسل آمیزند شربتی سه درم بیک اوقیه شیر تازه یا خمر نوشیرین و تقویت باه بی نظیر **حقنه گرم** انجیر ده عدد روغن کنجد روغن حبة الخضرا آب گندنا تخم ترب حلبه کتان هریک پنج مثقال تخم شبت سه مثقال بادیان دو مثقال جوشانده روغنهای کور و عسل ده مثقال آمیخته سه بار حقنه کنند اگر بسبب ترک جماع مدتی طویل باشد که بدانسبب طبع از تولید منی باز ایستد عدم لذت از جماع و احتلام کم شدن **علاج** کتابهای الفیه و حکایات که در آن باب نوشته اند مطالعه نمایند و رویت تسافد حیوانات و صور جمیله انفع و اغذیه باهیه چون صفرت بیض شیر شکر لحم حلوان کله پاچه ماهی تازه کبک بچه مرغ قلایا جوز بصل خورند روغن خیری روغن سوسن بموم و زهره گاو آمیخته یا عاقرقرحا بروغن حب القطن آمیخته بر قضیب و انثیین و عانه تدهین کنند اگر بسبب احتشام مفعوله یا کراهیت او باشد یا قبل از جماع خیال کند که بر آن قادر نخواهم شد یا وهم کند که کسی بسته است پس درین صورت باوجود کثرت منی و صحت آلات طبع رغبت بر جماع نکند **علاج** حیله های مناسبه دفع سبب کنند و بتقویت دل و دماغ و بدن کوشند مفرح یاقوتی انوشدارو و دواء المسک دهند گل سرخ گاوزبان هریک هشت تخم خرفه چهار و نیم ثعلب شقاقل بهمنین خولنجان تخم جوز تخم شلجم مغز تخم خربزه هریک یازده درم عسل چهار رطل آمیزند شربتی سه درم خولنجان ثعلب هریک یک قند ده آمیخته هر شب مثقالی دهند و دهان اطلیه مذکوره مالند کباب مرغ گوسفند یا دویه باهیه خورند **مفرح یاقوتی** مشک یک قرنفل زعفران ورق طلا ورق نقره هریک دو پوست بیرون پسته درونج صندلین زرنباد هریک سه مروارید لعل اسبد هریک چهار بهمنین کبابه ساذج دارچینی گل سرخ آمله هریک شش خولنجان ثعلب هریک هشت درم قند عسل هریکی دو نیم رطل شربتی یک تا دو مثقال **قول حکیم علی گیلانی** جوزبوا چینی چهار زعفران فلفل قرنفل یاقوت سرخ بسد کهربا زنجبیل مصطکی هریک یک بعسل کف گرفته آمیزند شربتی برای طبیب از ترشی بادی پرهیزند مقوی باه **فایده** گاه بود که بعضی کسان را باوجود مزاولت جماع بشخصی معین چون بدیگری اتفاق افتد شهوت نشود خاصه اگر باکره بود زیرا که هیبت بکارت در جوانان کار نا آزموده بحدیست که از خوف ازاله آن شهوت اصلی کم کنند پس اگر بتقاضای طبع شهوت نشود یا در اثنای کار فرو گردد یا باکره جهت تدافع پایداری ننماید باید که در دل اندیشه نکنند و خیالات نکشند که همین سبب اند بلکه دل را تسلی دهند که کار طبع همه وقت بر یک تیره نمیباشد اگر بسبب ضعف قلب باشد از تعب کثیر یا مرض طویل یا جوع مفرط و غیره لین و ضعف نعظ و بدیر سخت شدن قضیب و قلت خواهش جماع و عدم لذت از و و ظهور حالتی شبیه بغشی بعد جماع و آنجا که از حرارت بود ظهور عطش و خفقان نیز لازم این ضعف است و خاصه صاحب او ست که از شرم و اندیشه ازین کار باز ماند **علاج** حسب سبب تعدیل و تقویت دل کوشند مفرحات یاقوتیه دواء المسک شربت سیب عرق گاوزبان شربت صندل شربت حماض شربت لیمو عرق گلاب خمر دهند اغذیه لطیفه خورند و بسرود و نغمه مشغول دارند و معشوقه جمیله هم آغوش سازند اگر بسبب ضعف دماغ باشد مکدر حواس و بطوی حرکات قلت آرزوی جماع و عدم لذت از و استرخای قضیب پس در بارد عدم قدرت جماع در هوای سرد و تضرر از اشیای بارده و در رطب غلبه رطوبت و عدم قدرت جماع در حمام و در حار عدم قدرت جماع در هوای گرم و تضرر از اشیای حاره و در یابس هم یبوست چشم و بینی و تضرر از جماع و نفع از مرطبات **علاج** بتبدیل مزاج بدانچه مناسب بود کوشند اگر غلبه دم بود فصد کنند و اگر غلبه صفرا باشد طبیخ هلیله دهند و اگر غلبه بلغم بود حب قوقایا ایارج فیقرا دهند و در جمله برای تقویت دماغ معاجین مقویه و شمومات و اطلیه و غیره حسب حرارت و برودت بکار برند اگر بسبب ضعف معده یا ضعف کبد باشد که بدانسبب خون صالح

که تولید منی را میشاید کمتر پیدا گردد و قلت آرزوی طعام و جماع ضعف هضم و دیگر آثار ضعف و سوء مزاج آن عضو **علاج** در تقویت و اصلاح مزاج عضو یا وفق حسب
سبب کوشند اگر بسبب ضعف یا آفت دیگر کلیه باشد آثار و علاج او در انجا ببینند **نوع دوم در ضعف که بسبب استرخای قضیب باشد**
اگر بسبب ضعف و لاغری بدن باشد آثار و علاج او همانست که در نوع اول گفته شد **علاج** تودری همراه شربت قند عرق گاوزبان گلاب دهند نخود آب
کبک تیهو هریسه بره ایطا حلوای قند نشاسته خورند اگر بسبب ترک جماع زمانی طویل باشد و بالنسبت تقاصر و هزال در قضیب افتد و همین است که سائر اعضا که بعطلی
و ریاضتی که مخصوص بدان عضو است قوت می یابند و از ترک آن ضعیف میگردند **علاج** اول آب گرم بر قضیب ریزند بعده شیر میش زمانی طویل بتدریج بر قضیب و انثیین
او مالند پس رفت گذارند فرفیون عاقرقرحا طلا کنند اگر بسبب قلت تولد نفخ و ریح در اسفل بدن باشد بسبب برد یا حرارت یا یبوست مفرط سلامتی اعضا قوت بدن
عدم نفخ و از اغذیه نفاخه و عند تحمل نفع یافتن و منی کثیر برآمدن و این کسر انتشار بالکل باطل نشگردد بلکه اندک و ضعیف میباشد پس اگر از قلت حرارت و نقصان بلوغ
باشد بعد اکل و شرب خاصه که ماکول کثیر الحرارت نباشد انتشار قوت پذیرد و اگر عدم حرارت مانع نفخ بود و این اکثر افتد وقت جوع و خلو معده و حرکات مسخنه و استعمال
ادویه و اطلیه مسخنه انتشار قوت پذیرد **علاج** اگر بسبب فقدان رطوبت باشد استحمام و تمریخ و غیره بکار برند باقلا حمص شیر تازه بقدری دارچینی خورند و از ادویه باهیه
هرچه بسیار گرم نبود بعمل آرند و شدید الحرارت ندهند که یبوست آرد و یبوست مانع تولد نفخ است و آنچه از عدم حرارت باشد معاجین گرم و ادهان وغیره هرچه مناسب بود
استعمال کنند معجون فلاسفه دوا ارد دارچینی دهند صفرت بیض یا قلا شلجم گزر بصل نخود جرجیر عنب انجیر فستق لحم بره لحم مرغابی تیهو حمام خورند اگر بسبب انصباب ماده
بلغمی در اعصاب قضیب یا بسبب ایستادن در آب سرد زمانی طویل یا جلوس بر برف وغیره باشد و این از جنس فالج بود در رقت منی و سهولت خروج او بغیر انتشار و ضعف
حس و حرکت قضیب و در بروز ضعیف و لاغر گردد و ولد و وصول آب منی تقلص مجتمع نگردد یا کمتر شود و حسب نقصان و بطلان حس پس اگر مرض قوی و مزمن بود
و ضعف و هزال در قضیب بسیار گشته توقع علاج نباشد و این را عنین گویند اما اگر حدیث بود و سبب قوی نباشد و بوصول آب باز منقبض و مجتمع گردد و بسیار باریک
نبود دوا پذیر باشد **علاج** آنچه در فالج گفته شد بکار برند اما درینجا حقنه و حمولات و سعوطات مسخنه اثر تمام دارد فرفیون جند بیدستر فلفل با دهان حاره آمیخته
مالند اگر بلغمیت غالب بود و قضیب مائل بسترخی و غلیظ باشد ایارج سعد دار فلفل وج جوزبویا افزایند روغن قسط روغن زنبق روغن خیری مالند نخود آب شیره
خشکاش خورند **قول ڈاکٹر** اگر بسبب جلق باشد که موجب استرخای اعصاب و عروق شود برادۀ عاج برادۀ دندان ماهی هر یک سه درم قرنفل دو درم جوزبویه دو
عدد دیار زنگس عدد سائیده دو صره بسته در ربع رطل شیر میش انداخته بر آتش نهند چون گرم شود بر عانه و قضیب را نطول کنند تا که شیر جذب گردد پس برگ
تنبول گرم نموده بندند و آب نرسانند و صبح و شام معجون چلغوزه خورند تا چهل روز اگر نفع نشود بیخ کنیر سفید جوزبویا افیون هیل فلفل مویه هر یک یکنیم درم سائیده
روغن کنجد سه درم انداخته حل کنند که مثل مرهم شود ضماد کرده برگ تنبول گرم نموده بندند و معجون مذکور خورند اگر جریان هم باشد موصلی سفید اسگند گل دهاوه نخود
بریان زنجبیل تخم اسپغول تخم گزر تال مکهانه گل لیسه برابر شکر برابر همه سائیده سه درم با نیم رطل شیر گاو دهند معجون چلغوزه مغز چلغوزه خشخاش موصلین خولنجان
قرنفل بسباسه ثعلب بهمن بیلی ستاور تال مکهانه بیخ بند پر ڈنڈی قرنه هر یک ده درم کا کنج دو نیم درم سائیده به نیم رطل روغن البقر چرب کرده بیک رطل عسل
مقوم آمیزند شربتی درم اگر بسبب اغلام باشد و از این حرکت لائق صحبت زنان نمیانند اهل الغلمان هم گفتند شیر عشر هر یک ربع درم بقدری آب سائیده
ضماد نموده برگ تنبول گرم کرده بندند چون آبله آرد روغن گاو مغسول مالند اگر ضماد مذکور نکنند هیچ ماده حار طلیس هم این جوان خولنجان هر یک سه درم کوفته

در شیشه روغن کشیده یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندد و تا چهار روز از جماع پرهیز و اگر بسبب آنکه باشد که از طفولیت بدین مبتلا گشته اول برعانه
و قضیب و را نها کماد که در جلق گذشت نمایند بعده آرد نخود مقشر بیست یک درم میده گندم روغن گاو هر یک دو اونس بریان کرده مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه
مغز خوبانی مغز نارجیل هر یک هیزده درم ثعلب سه درم عنبر بهمنین دارچینی هر یک دو نیم اسگند و بلوشقاقل یکنیم درم زعفران عود هر یک نیم درم سائیده قند
گلاب هر یک چهار اونس عسل عرق کیوڑه هر یک [illegible] قوام کرده آمیزند و شش درم دهند اگر بسبب [illegible] هوای هر دو وقت نعوظ بقضیب باشد مغز نبات الصبر
آرد مونگ هر یک چهار اونس جدا جدا بقدری روغن زرد بریان کرده مغز پسته هر دو خشک تال مکهانه مغز بادام هر یک شش درم سائیده شکر سفید مقوم نیم رطل
آمیزند و شش درم دهند عاقرقرحا پوست بیخ کنیر سفید مالکنگنی قرفه تیشنا شنگرف روغن کنجد زرنیخ حبه سفید تخم ترب تخم شلجم بیربهوٹی کبابه پیپه شیر هر یک سه درم زنگ گاو عدد
کوفته آمیخته در شیشه روغن کشند و یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندند بیست یک روز اگر نفع نشود عاقرقرحا قرنفل خراطین جندبیدستر هر یک سه
درم بیربهوٹی مروارسنگ شنگرف منقی [illegible] هر یک چهار درم تیره ماهی [illegible] چهار عدد پیه گاو [illegible] نه درم موم خام شش درم حل کنند که مثل مرهم شود وقت شب
قدری ازین گرم کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند و آب نرسانند پوست بیخ ناتوره پوست بیخ کنیر سفید پوست بیخ عشر عاقرقرحا بیربهوٹی شیر گاو هر یک
سه درم سائیده آمیخته روغن کنجد شش درم انداخته بر آتش نهند چون سوزد صاف کرده طلا نمایند و برگ تنبول گرم نموده بندند و آب نرسانند و اگر بسبب
سوء ترکیب جماع باشد یعنی استاده [illegible] مغز بادام یازده عدد آب تازه سائیده عسل شش درم آمیخته نوشند بیست یک روز [illegible] کنجشک [illegible]
چهل عدد بروغن زرد بریان کرده عسل مقوم [illegible] حاجت انداخته دارد و وقت شب یکعدد [illegible] عدد بادام خورد نخود [illegible] اونس آب
نیم رطل شب ترکرده صبح آب صاف گرفته عسل شش درم آمیخته نوشند و وقت شب کتان [illegible] بریان نیم رطل سائیده [illegible] شکر [illegible] آمیخته سه درم نیم رطل
شیر خورد و تا چهار [illegible] پوست بیخ کنیر سفید مالکنگنی هر یک نیم درم تخم [illegible] عاقرقرحا [illegible] هر یک چهار درم کوفته روغن کنجد چهار اونس انداخته
سوخته صاف کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند [illegible] اگر بسبب کثرت جماع باشد [illegible] هر یک شش [illegible]
دارچینی قرنفل [illegible] شکر مقوم [illegible] سائیده آمیزند یکنیم درم دهند عاقرقرحا قرنفل بیربهوٹی [illegible] خراطین هر یک سه درم روغن کنجد نیم رطل
در ظرف گلی کرده [illegible]
بر قضیب طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندند اگر بسبب [illegible] باشد تالمکهانه اسبغول هر یک هیزده درم [illegible]
در چهل عدد [illegible] شیر گاو [illegible] جوش [illegible] چون شیر [illegible]
مع ادویه خورند [illegible]
بود و این [illegible] قضیب [illegible] باشد [illegible]
و حرکت [illegible] حرکت [illegible]
نخود بریان هر یک نیم درم سائیده بروغن گل چرب کرده [illegible] گرم شود بر عانه و [illegible] قضیب [illegible]
عاقرقرحا هر یک نیم درم قرنفل بیست عدد [illegible] گوسفند چهار اونس آمیخته ازین کبابی [illegible] و مقدار قضیب ساخته [illegible] قضیب [illegible] بندند

وآب نرسانند بپته شیر بال کنگنی عاقرقرحا بیهٔتی زنجبیل بسباسه اذاراقی سلیخه حسن لبه قرنفل زهر تلیلیه نیت زرنیخ سنقر دند برادهٔ عاج گوگرد آمله سا رتنگرتکانی مغز حب سفید خراطین جوزبویه پوست بیخ کنیر سفید بزرالبنج نانخواه تخم پیاز جرمل سم الفار مغز خرموع قرد مانا هریک سه درم صفرت بیض سفید دکوفته آمیخته در شیشه روغن کشند هر روز یک قطره طلا کن. برگ تنبول گرم نموده ببندند آن ساند تنغره الیعصیر مغز حب القطن میده گندم روغن زرد هر یکید و رطل جدا جدا بروغن بریان کرده شکر مقوم دو رطل آمیخته خسک سیزده درم مغز جلغوزه سه درم مغز بادام مغز پسته مغز جوز مغز نارجیل هریک نیم رطل سائیده آمیخته مثل حلوا ساخته هر روز ده اونس خورند و تا چهل روز از مباشرت پرهیز ند **قول جوان کور** روده شخصی از ضعف باه عاجز بود روزی برای غوق شدن بر دریا رفت در آنجا قسمی ماهی بود که نامش کایرا است ماهی کور دهن بکشاد آن شخص در دهن او بول کرد ماهی بدریا رفت و آن شخص لکار دنیاوی قائم گردید بر یا عتماد کسی نیست لهذا گفته میشود که اگر بخورند دندان مرده با عضای تناسل و هند باه آرد **حلوای بیضیه** صفرت بیض چهار عدد زعفران موچس هریک نیم سکه پلو شکر درم مشک دو حبه دهن بقدر دو اونس صفرت شکر روغن آمیخته بر آتش نرم نهند و انگشت حرکت دهند چون منعقد شود او بیه سائیده آمیزند و تشکیل روغن بر آید فرود گرفته کمی خورند بعد تا هفته **حلوای بیضیه** صفرت بیض بیست و دو عدد دهن بقدر قند هریک رطل مشک ربع درم زعفران درم گلاب ده درم صفرت الت کرده قند آمیزند بر آتش انگشت نهند و حرکت دهند و با شند و قتیکه روغن ظاهر شود اول زعفران پس مشک گلاب آمیخته فرود گیرند مولد خون صالح مزید منی مقوی قلب بدن ضعیف **حلوای بیضه** شیر دو رطل بپزند چون سوخته خشک شود و قند ربع رطل اندازند و قتیکه بقوام رسید صفرت بیض بیخ عدد مشک ... گلاب شش درم لت کرده اندازند چون بقوام کوهه رسد در پیاله گلی کرده پیاله را در دیگچه نهاده بر آتش انگر نهند و بر دهن دیگچه طبق مسی نهاده بالایش آتش گذارند چون پخته شود و سرخی پدید آید بر آرند شربتی چهار تا شش درم مقوی باه و گلیه **حلوای نخود** آرد نخود بریان ده رطل دهن بقدر سه رطل بریان کرده شکر شش رطل آمیزند پس مغز جلغوزه دو رطل مغز فستق رطل سائیده آمیخته فرود گرفته دارچینی عاقرقرحا قرنفل هریک پانزده درم آمیزند شربتی سه درم مقوی باه و مسک **حلوای گزر** گزر شیرین سیاه مصفی ده رطل ریزه کرده بلعبن بقدر پانزده برآورده بروغن زرد بریان نموده نبات رطل آمیخته دارچینی قرنفل تخم گزر عاقرقرحا دارچینی هریک شش درم زعفران سه درم آمیزند شربتی دوازده درم و عقب او شیر کند و هی تمر حوش بود و بجهند شیرین کرده نوشند مقوی باه و ظهر و گلیه مزید منی مصلب قضیب **حلوای گزر** گزر شیرین سرخ مصفی دو رطل تمر مغز مقشر رطل بشیر گاو پزند چون مهرا شود برآورده در هاون چوبی کوبند که با یک گردد میده گندم آرد نخود بریان هر یک پانزده درم بقدری روغن زرد بریان کرده قند دو رطل عسل رطل بآب حل کرده اندازند چون بقوام آید گزر ریزه انداخته دو سه جوش داده فرود گرفته مغز عصافیر چهل عدد اندازند بعد آلبوز لب فستق مغز جلغوزه مغز فندق نارجیل مقشر هریک ده درم خشخاش خسک مدبر ثعلب دارچینی زنجبیل خولنجان هریک سه درم زعفران مشک هریک درم آمیزند شربتی ده درم بر نیم رطل شیر گاو مقوی باه **حلوای فرنی** آرد ماش قند هریک رطل شیر گاو ده رطل آرد بشیر بپزند چون پخته شود قند آمیخته قوام نموده در ظرف چینی کشند خورند مقوی باه **حلوای زنجبیل** زنجبیل سحوقه دو رطل دهن گاو نیم رطل بریان کرده سرخ نموده روغن جدا ساخته فرود گرفته عسل گرم کرده چهار رطل انداخته حل کنند بعده زعفران درم عنبر مشک هریک ربع درم آمیزند شربتی هشت درم هر دو وقت مزید منی مشتهی محسن لون **حلوای سوهن** میده گندم پنج رطل سمنک ده اونس شیر گاو بیست و یک رطل روغن زرد چهار رطل شکر سپید دو رطل مغز بادام مغز پسته هریک نیم رطل گلاب ده قند هریک دو رطل جوز بویه چهار عدد اول سمنک را باندک اندک شیر حل کنند تا عقده نبندد پس میده بدستور انداخته حل کنند و بر آتش نهند و آهسته آهسته حرکت دهند و قتیکه میده

سمنک پاره شود شکر بیست چهار رطل انداخته با آتش نرم قوام نمایند و فتیله و بصلابت آرد شکر باقی در طباق گسترده چاشنی مذکور در و اندازند چون میل بسردی
آرد بدست خوب مالش نمایند تا همه یکجسم گردد بعده جوز بویه و غیره انداخته قرص سازند **حلوای سوهن** سمنک یک و ربع آثار شیر بیست و چهار آثار سمنک را
صره بسته در قدری شیر شیره کشند بعده میده نه آثار و شیر باقی انداخته خوب وجه آمیخته و بپزند چون غلیظ شود شکر ده آثار انداخته کفچه زنند چون بانند
حلوا گردد روغن زرد پنج یا شش آثار اندازند و کفچه زنند چون غلیظتر شود نصفی آنرا در ظرفی پهن انداخته هموزن شکر اندازند و قدری گلاب پاشند و بدست
محق سازند تا خوب آمیخته گردد پس میوه انداخته قرص سازند و این قسم نرم و سفید است و نصف را اندکی آتش زیاده داده بدستور میوه و گلاب آمیخته قرص سازند
و این قسم حبشیست **حلوای سوهن** سمنک یکنیم پاو میده گندم روغن زرد هر یک دونیم آثار شیر سی و دو آثار شکر شانزده آثار اول شیر و میده و سمنک
و روغن و ده آثار شکر یکجا کرده بپزند که مثل کهویه شود و از آتش فرود گرفته شکر باقی آمیزند که یکجسم شود پس میوه آمیخته قرص سازند **حلوای سوهن پپری** سمنک
رطل در آب ترکرده شیره برآورده میده گندم دونیم رطل اندک اندک آمیزند تا عقده نه بندد پس بر آتش نهند و حرکت دهه باشند تا غلیظ گشته باز رقیق گردد و جوشی دیگر
داده فرود گیرند و یک شب دارند صبح بر آتش نهند شکر مقوم هشت رطل اندازند و حرکت ده باشند و روغن زرد اندک اندک ریخته باشند تا که هشت رطل جذب شود
و تمتایه غایند و لائق انجماد گردد فرود گرفته منجمد سازند **حلوای سوهن پڑی** سمنک یک آثار آب شیرین دو آثار بدستور شیره برآورده میده چهار و ربع آثار
آب ده آثار آمیخته آتش دهند و کفچه زنند و قدر یک آثار روغن هم شامل نمایند تا که مثل حریره شود شکر ده آثار اندازند و با آتش نرم بپزند چون غلیظتر شود دلیچی
کاغذی یک تمیا و گرفته آب آنها اندازند و اندکی آتش داده فرود آرند و پنجمی حصهٔ آن را گرفته بر اوجاغ گذارند و آتش بسیار نرم دهند و کفچه بزنند و زود زود زنند
چون بپختگی آرد روغن گاو یک آثار انداخته کفچه زده باشند چون روغن جذب شود باز یک آثار اندازند و بدستور کنند چون این هم جذب شود دیگر یک آثار انداخته آتش
بالکل بند کنند و کفچه زده باشند تا که سفید و سخت گردد آنوقت قدری برداشته فتیله کرده ببینند اگر فوراً از وصول هوا سخت و شکننده شود آنوقت کسی ظرف
که بر اوجاغ گذارند تا حرارت آتش کمتر گردد بعده بروی میوه و گلاب اخل کرده قرص سازند و بر آتش تند هر گز نهند و باقیمانده را بدستور طیار کنند
حلوا مغز بادام مقشر رطل خشخاش میده گندم هر یک دو رطل مغز پسته نیم رطل از همه شیره برآورده روغن گاو نیم رطل قند رطل قوام کرده بطور حلوا بپزند چون طیار شود
مشک درم زعفران یک نیم درم بگلاب حل کرده آمیخته در ظرف چینی دارند شربتی پنج **مثقال** مقوی باه و دماغ **حلوا** روغن گاو قند شمع عربی هر یک
شش رطل بخبیل نیم رطل صمغ بهمن بریان کرده یکوقیه قند را قوام نموده ادویه سائیده آمیزند اگر خواهند مغز بادام حب السمنه مغز جوز و غیره افزایند شربتی ربع رطل
یا کم زیاده همراه نان مرغن مقوی باه شهی مزید سرفه دائمی اگر یکباره خورند شش باه قوت یابد **حلوا** میده گندم رطل روغن زرد دو رطل بریان کرده زعفران
درم گلاب اوقیه آب سه رطل حل کرده عسل سه رطل انداخته بپزند چون روغن باز دهد خشخاش کفی مغز پسته نارجیل مقشر هر یک بیست درم سائیده آمیخته در ظرف چینی گسترده
قدری قند بر رو پاشند مولد منی محرک باه مقوی کلیه **حلوا** ثمر نیم رطل تالمکهانه مغز نبات السیر شکر خام میده گندم لبن البقر هر یک دو رطل روغن زرد مغز بادام
مقشر مغز پسته حب السمنه نارجیل مقشر صمغ عربی هر یک پنج رطل دارچینی سه درم حلوا سازند **حلوا** اخسته تمر هندی مسحوق و هست لبن البقر شکر سفید خام صمغ عربی هر یک
رطل تال مکهانا پنج بند هر یک پنج رطل سه بند سوکه ده درم حلوا سازند و از تشنگی یا دهی شیرینی پرهیز مقوی **حلوا** اخسته تمر هندی صمغ پلاس نشاسته هر یک درم
نبات ده درم روغن زرد دوازده درم حلوا ساخته خورند یکشنبه بیست چهار وزن دهند مغلظ منی مقوی ظهر مزیل وجع کلیه و کمر **حلوا** مغز پسته مغز چلغوزه شش مثقال

تخم گزر برابر روغن عسل قدر حاجت حلوا ساخته خورند منعظ مقوی باه **حلوا** امیده گندم هشت درم روغن زرد نیم رطل بریان کرده صفرت بیض هفتاد عدد
اندازند چون پخته شود شکر چهل درم قوام کرده ریزند جوزبویه قرنفل عاقرقرحا موچرس حرمل تخم کونچه تخم اتجره هر یک سه درم مشک دو درم عنبر نیم درم سائیده
آمیزند چون شکل حلوا شود فرو گیرند هفت شربتیست مقوی باه از ترشی بادی پرهیزند **عجه** مقوی باه سمن بیضه مرغ ده عدد دهن بقر بیست درم قندسی درم
دارچینی نیم درم نیم برشت کرده خورند اگر مبرودی باشد بدل شکر عسل کنند **حریره** مقوی باه مغز بادام مقشر مغز فندق هر یک بیست عدد نشاسته شش و نیم درم
در آب شیره برآورده با آتش نرم پزانده قند قدر حاجت مسکه قدری وقت پختن اندازند و قبل از فرو گرفتن لعاب شقاقل بهمن سفید هر یک نیم درم آمیزند یا از هر سه
شیره برآورده همراه شیر پزند **پینڈی** مقوی باه و برای وجع کمر و وجع مفاصل در موسم سرما خورند امیده گندم روغن زرد هر یک ده و نیم درم رطل بریان کرده
مغز بادام مغز پسته هر یک ربع رطل نارجیل مقشر نیم رطل کوفته در روغن بریان کرده خسک دارچینی بسباسه جوزبویه گل پسته گل گاوزبان صمغ ڈهاک موچرس پاکهان بید هر دو
بائین گل سپاری تودریین هر یک درم قرنفل بهمین بهمنین کاکرسینگی قوه عفص فوفل هر یک نیم درم قاقله چهار درم سائیده شکر قدر نصف آمیخته پنڈیها بندند شربتی
ده تا پانزده درم **مربای شلجم** شلجم مقشر کرده در آب نمک سه روز در آب گندم سه روز گذارند پس اندکی جوش داده خشک کرده در قند مقوم اندازند —
مربای عصافیر تخم کرفس برنگ کابلی زنجبیل قرنفل بهمنین فلفلین عاقرقرحا عود دارچینی فلفلمویه کبابه برگ صندل هلیله زرد بسباسه جوزبویه بزرالبنج بهلیلین
تخم بصل تخم ترب زعفران ست لعبان هیل اسگند تالیسپتر هر یک دو درم ثعلب چوبچینی شنگرف قلعی کشته هر یک چهار درم جدوار موسیائی هر یکدرم سائیده در عصافیر
مصفی پر کرده بروغن زرد بریان نموده دران قدر عسل که پوشیده گردد انداخته بیست یکروز در جای گرم دارند اگر عسل خشک شود دیگر اندازند شربتی یکنیم تا سه درم
مربای عصافیر جوزبویه عصافیر نر هر یک بیست یکعدد در هر جوزبویه افیون سه دانه نهاده بند کرده در شکم عصافیر یک یک جوزبویه گذاشته دوخته در یک
رطل روغن گاو بریان کنند چون سرخ شود برآورده در عسل قدر ضرور اندازند و بعد هفته هر صبح یک عصفور خورند اگرچه عنین باشد مرد گردد **کباب** مقوی باه حتی اگر
اگر هفت روز خورد تاب نماند بچه مرغ کڑکناته که بانگ نکرده باشد هفت عدد جدا جدا بند کرده هر روز یک یک ساڈه خورانند تا هفته دو رهشت پاس یکپا آب
نوشانند سوای ازین دیگر خوردن ندهند روز هفتم یک بچه را ذبح کرده بدیگر بچها خورانند بدستور پنج بچه را پس هر دو بچه باقی را ذبح کرده بروغن زرد قرصها ساخته
بریان کنند و بدارند و هر روز یک قرص خورند اگر در عرصه هفته کسی ازان بانگ نماید همان وقت آنرا ذبح کرده بدیگران خورانند بعده ساڈه مابقی را بخورانند بعد
اتمام ایام کباب طیار کرده خورند **کهووه** حمهل ابیض کوفته بشیر تازه در روغن پزند چون غلیظ شود وقت خواب قدر جوز خورند و بالایش نبیذ زبیب یا خمر دوا وقیه
نوشند تا هفته **قلیه** زیبق شش درم آب نبات اصبع هشت روز کهرل کنند پس مار سیاه صحرائی دو عدد در دیگ گلی گلحکمتی نهاده سرپوش گذاشته بند کرده بر
اخگر نهند که خاکستر شوند بعد سرد شدن مار مذکور برآرند و زیبق انداخته حل کنند که ناپدید گردد پس هموزنش آرد گندم آمیخته بروغن زرد خمیر کرده بمرغ جوان
که کلنگ باشد خورانند و هر مدت که بخورد بعد اتمام دوا صبحی ذبح کرده بروغن زرد بریان نموده قدر قوت و هضم هر روز خورند و از ترشی و بادی و غسل جماع
پرهیزند مقوی بجید **بیضه** زیبق سه درم در بیضه مرغ ثقب کرده پر نموده با آرد ماش بند ساخته در آب پخته پوست دور کرده زیبق برآرند و بیضه را همراه
یکدرم قضیب گاو یا قضیب آهو سوهان کرده خورند بدستور چهل روز و بعد هر عشره تبدیل زیبق نمایند اگر قضیب نباشد تنها کافیست باید که در سرما مبرودی خورد
بیضه صفرت بیض ده عدد دهن بقر بیست درم شکر سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده خورند **بیضه** بچه مرغ که بجوانی نزدیک باشند ده عدد گرفته جدا جدا

دارند زیبق درم درآرد آمیخته هر دو را خورانند چهل روز پس هر دو را یکجا بند کنند تا جفت شوند و بیضه آرند آن بیضه‌ها را همچنان خام ناشتا بلع کنند مهیج باه —
بیضه بیضه مرغ نیم برشت پنج عدد و فلفل زنجبیل دارچینی تخم ترب تخم حرف هر یک نیم درم آمیخته خورند **بیضه** صفرت بیض مسلوق هفت عدد و بصل بریان شش عدد
نخود بریان عسل و دهن بقر هر یک دانگی آمیخته خورند تا هفته عنین را نافع **قلیه** زیبق دو نیم درم با آرد نخود بریان و نبات الصبر غلوله کرده بهفت سانڈه خورانند
تا هفته بعده هفت مرغ را سانڈه عدد زیبق دو نیم درم درآرد نخود غلوله کرده خورانند تا هفته پس یک مرغ را ذبح کرده بمرغهای دیگر خورانند تا که یک مرغ ماند پس
آن را بنجفه کشته پاک کرده خشک نموده بسایند و هر روز دو نیم درم خورند یا پاک کرده قلیه پخته قدری قدری خورند **قلیه** زیبق ربع درم در حلق بچه مرغ
انداخته عرق خنکبشت ریزند و بپوشند که بر نخیزد صبحی ذبح کرده بمصالح پخته خورند بدستور تا هفته بهمی **قلیه** انثیین گوزن بروغن بریان کرده خورند **قلیه**
زیبق ربع درم وقت شام حمام صحرائی را خورانند و صباح ذبح کرده قلیه پخته خورند تا هفته **قلیه** گل عباسی بلحم پخته خورند **قلیه** زرنیخ چهار اسکرویلو سائیده
با آرد سرشته بحمام صحرائی خورانند روز دوم همین قدر حمام دومی را خورانند روز سوم همین قدر حمام سومی را دهند پس روز چهارم حمام اولین را ذبح کرده پخته خورند
روز پنجم حمام دومی روز ششم حمام سومی را خورند بی‌نظیر **روغن** خراطین مصفی تازه رطل روغن گاو دو رطل بریان کرده صاف نموده بصل رطل انداخته بریان
کنند بعده در حلوا یا نان نخودی هر روز ده یا نزده درم خورند چند روز از کار رفته بحال آید **مربا** افیون چهار درم به بیست پنج عدد عصافیر خوراند ذبح کرده
بدو رطل روغن گاو بریان کرده همراه دو رطل عسل نزایند دارند و هر روز ده درم خورند ممسک هم **شیر** صبحی روغن زرد با طریفل خورند وقت شب زیبق
دو نیم درم بچهار رطل لبن بقر جوشانند چهار رطل ماند نوشند زیبق چند بار بکار می‌آید **بیضه** صفرت بیض سه عدد و ثعلب قضیب گاو هر یک نیم درم آمیخته
بر آتش نرم نهند چون نیم‌پخت شود خورند **شیر** پوست اشترغار کوفته پنج درم خرما چهار عدد شیر گاو یک یا دو رطل آب و یا چهار رطل جوشانند چون آب برود
صاف کرده نوشند مقوی بهی **شیر** قضیب گاو سیاه یا گوزن یا گاومیش سائیده درم بشیر گاو و قند یا به بیضه نیم‌پخت خورند **شیر** زیبق چهار درم بخرقه سفت
صره بسته در دو رطل شیر بنوعیکه صره میان شیر ماند آویخته خوب جوشانند پس فرو گرفته سرد نموده نوشند چهل روز و هر روز تجدید زیبق نمایند **شیر** شیر گاو دو رطل
قند پنج مثقال صفرت بیض دو عدد بسباسه نیم درم آمیخته جوشانده وقت خواب خورند و بالائش برگ تنبول خورند و از ترشی و بادی و جماع پرهیز نمایند **معجون** برای
کسی که از ازاله بکارت عاجز بود زنجبیل دارچینی ثعلب شقاقل لسان العصافیر جوزبویه زعفران مصطگی تخم هلیون ازفلفل گل سرخ بوزیدان بهمنین تخم گزر
هر یک دو نیم مشک عنبر هر یک یک و ربع حب قلقل سه قند بیست پنج عسل صد **معجون** بهمنین تودری سرخ خولنجان مصطگی دارچینی عاقرقرحا قرنفل
حسن لبه هر یک پنج درم لسان العصافیر قضیب گاو ثعلب شقاقل هر یک ده درم لب لوز هفت اونس عسل دو رطل **معجون** چوبچینی دو اونس زعفران عود
بهمنین انیسون سنبل مصطگی دارچینی اشنه وج سورنجان سافج قرنفل قاقله فلفلین بوزیدان شیطرج جند زنجبیل گل سرخ کمون جوزبویه خولنجان هر یک دو
نیم درم مشک نیم مثقال قند نیم رطل عسل سفید دو رطل شربتی دو درم مقوی باه و بصر مصفی دماغ مزیل وجع کمر باه **معجون** هر سه صندل هر یک دو عود مروارید و قرنفل
دارچینی بسباسه هر یک دو نیم جوزبویه عفص سبز حب الفیون برگ تنبول هر یک یکنیم زعفران مشک عنبر هر یک نیم قند در صد گلاب قدر حاجت مقوی ممسک
معجون مروارید سفید طلق کشته هر یک هفت هر سه صندل بهمنین هر یک چهار شقاقل پنج عنبر دو قند سه چند همه گلاب و صد شربتی تا مثقالی مقوی مزید منی
معجون محرک نعوظ و شبق مستحکم قضیب اگر نیم درم بصفرت بیض و آب پیاز سه روز متواتر خورند باه بنحوی آرد که صبر نباشد و اگر قدری از و بچهار دانگ مصطگی

یا کند آمیخته وقت شب مقنع کنند و بعد ساعتی بخوابند و پا بزمین نگذارند و پنبه درین وقت در گوش کنند و عطریات بویند هم در آن شب بغوطِ غریبه احساس کنند
واگر چهار مثقال بزن خورانند التذاذ بجماع نماید مجرب ست عاقرقرحا تخم انجره تخم بصل تخم گندنا ی رومی مغز حلغوزه روغن بادام روغن بطم خشخاش ابیض آسا هر یک
هفت درم فلفل ابیض روغن خسته زرد الو شیطرج گندنا مویز منقی هر یک ده درم هلیله انیسون زنجبیل قرنفل هر یک بیست هفت درم حرمل ابیض کمون بهمن خروع هر یک
دو درم قرفه زراوند طویل هر یک سه درم روغن گاو حبة الخضرا هر یک پنجاه و چهار درم فلفل شش درم دارفلفل چهار و نیم درم سنبل حب البان هر یک شش
مثقال مصطکی روغن کنجد هر یک سیزده و نیم درم مغز حب القطن فطراسالیون و قوه روغن نارجیل هر یک شش و نیم مثقال خروع نه مثقال فرفیون دو مثقال روغن
حب البان چهار درم و در نسخه جای حرمل خردل ابیض نوشته و در نسخه سنبل دو مثقال زراوند بیست درم نوشته ادهان را بیک رطل عسل در دیگ سنگی باتش نرم
قوام کرده ادویه مسحوقه آمیخته برهم زنند شربتی دو و نیم درم **معجون قرص افعی** جهت توالد و تناسل مجرب لغایت مبهی مقوی موافق مبرودین و پیران جافظ صحت
ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و تحسین لون و جه و تقویت هاضمه و رفع وحشت سوداوی مفید ثعلب دارچینی زنجبیل هر یک شش کبابه دارفلفل قرنفل
ابریشم مقشر انجدان بهمنین بزر شتر اعرابی تخم کرفس تخم بوزیدان ملیون تخم گندنا تخم شلجم تخم خیار قسط تخم جرجیر بوزیدان حب واحب صنوبر کبار حب صنوبر صغار تخم ترب خولنجان
قرفه تودریین بهمنین تخم گزر مغز حبة الخضرا حب القلقل لسان العصافیر عنصل مشوی حسک مربی عاقرقرحا خردل ورق طلا هر یک یک مغز بادام مغز پسته نارجیل مقشر
مغز فندق عنبر مشک ورق نقره هر یکدو زعفران دو قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته ده چند همه **معجون چوبچینی** مقوی باه و قوت نفسانی و طبیعی و اشتها
و برای اورام و وجع مفاصل نافع چوبچینی ورق کرده سی و پنج مثقال صیرفی عشبه بدم تیشه نجاری ریزه کرده هفت و نیم مثقال صیرفی گل گاوزبان بسفایج
بادرنجبویه هر یک پنج مثقال صیرفی مویز منقی پنجاه مثقال صیرفی آب دو من تبریزی در دیگ بزرگ کرده دهن بطبق سفالی و خمیر بند نموده گل حکمت ساخته سنگ
بزرگ بر سرش نهاده هیمه قلم بار یک دو من تبریزی اندک اندک سوزند تا تمام سوخته شوند فرو گرفته و صاف کرده قند عسل هر یک نیم من تبریزی آمیخته قوام کرده چوبچینی
هفده مثقال عنبر مثقالی دارچینی بهمنین شقاقل خولنجان هیل سورنجان هر یک پنج مثقال هلیله کابلی هفت و نیم مثقال آمیزند و صبح شام و دو دو مثقال با بن قهوه
و هند چوبچینی دو مثقال آب یک من بدستور مذکور بیک من هیمه مذکور طبخ نموده نصفی صبح نصفی شام دهند تا بیست یکروز **معجون عشره** برای باه بی نظیر نارجیل مقشر
فلفل دارفلفل دارچینی کبابه قرفه مصطکی زنجبیل قرنفل برابر عسل سه چند شربتی دو و نیم درم صبح شام **معجون منشط** مقوی باه و دل مفرح دارچینی بادرنجبویه هر یک
شش خولنجان دارفلفل پوست ترنج لسان العصافیر گاوزبان هر یک چهار قرنفل قرنجمشک جوزبوا بهمنین سادج زنجبیل دارفلفل سعد بسباسه هر یکدو نیم زعفران
نارجیل مقشر هر یک ده گل سرخ پنج لب لوز مقشر بیست روغن قنب پنجاه قند یا نصد شربتی نیم تا یکدرم **معجون منشط** گل نیلوفر هیل حب القطن صندل سفید
پوست ترنج هر یک یکنیم قرنفل لسان العصافیر هر یک یک زرنباد دارفلفل زعفران هر یک نیم موسلیین تخم کونچ پنج قرصعنه هر یک دو نیم مغز بادام مغز پسته هر یک سه
فلفل ربع روغن قنب پنجاه قند سه صد شربتی تا یک نیم درم **معجون منشط** مغز پسته مغز بادام هر یک سه اونس هیل سه درم پنج قرصعنه دو اونس جوزبویه دو اسکروپلو
زعفران چهار اسکروپلو کشنیز دو درم مشک نیم اسکروپلو کافور اسکروپلو روغن قنب پنج و نیم اونس قند شش رطل **معجون منشط** هیل دو درم زعفران بهمنین تودریین شقاقل لسان العصافیر هر یک
دو نیم درم قرنفل گل سرخ هر یکدرم عنبر ورق نقره هر یک نیم درم ورق طلا اسکروپلو مشک نیم اسکروپلو ثعلب شش درم کشنیز نیم درم مغز بادام دو اونس مغز جوز مغز پسته مغز حلغوزه هر یک
اونس روغن قنب پنج اونس گلاب ربع رطل قند دو رطل **معجون منشط** زعفران هیل قرنفل بسباسه هر یک دو نیم اسکروپلو پوست نارنج سادج دارچینی

فرنجمشک هریک یکنیم درم جوزبویه نیم درم مغز پسته تخم انجره تخم کونچه تودرئین هریک سه درم موصلی سفید ثعلب لسان العصافیر هریکی دو درم مغز بادام شش درم عنبر اسکر دیلو مشک ربع درم قند چهار چند همه روغن قنب بیست درم اگر روغن قرنفل افزایند خوش مزه گردد **معجون منشط موسم سرما** کافور نیم زعفران دو مشک دو نیم بسباسه سه جوزبویه شش مغز بادام روغن قنب هریک سی قند یکصد و بیست **معجون منشط موسم** **ما** جوزبویه ده درم بسباسه پنجدرم مشک نیم اونس بیخ لفاح زعفران هریک سه درم سقمونیا یک نیم درم کافور اسکر دیلو مغز بادام شش اونس روغن قنب دو نیم اونس قند رطل **سفوف خراطین** خراطین چهار قرفه بهمنین تودرئین کندر دارچینی تخم گزر زنجبیل هریک یکنیم کنجد مقشر یک فانیذ برابر همه شربتی سه تا پنجدرم به نیم رطل شیر گاو شخصی چهل سال درشبانروز چهل بار بول میکرد و بدین سبب شهوت باه نداشت و بدوا بنشد سفوف مذکور بشیر تازه استعمال کرد به شد **رساین گوگرد** گوگرد سند روسی مسحوق در ظرف آهنی بدهن بقر که او را پوشد گداخته از خرقه که بر سر کاسه پر لبن بقر بسته باشند صاف نمایند تا مصفا پیش داخل شیر گشته منعقد گردد پس خشک کرده سائیده هر روز دانگی همراه یک اوقیه لبن بقر صبحی دهند در مداومت بیست روز جرب بهق قوبا قروح رفع شوند و در دو ماه تعدیل حفظ صحت بجدی نماید که هرگز مزاج تغیر نگردد و مرض ظاهر نشود و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اقصی رسانند و در یکسال ضعف بنیه و پیری زائل کند و اگر هر روز دانگی یکدرم هلیلجات سائیده بروغن تخم بادنجان چرب نموده صبحی خورند و بعد چهار ساعت غذای لطیف و تا شش ماه مداومت نمایند موی سفید سیاه شوند و جذام فالج تشنج سل سرفه مزمن بواسیر رفع گردد و حدت بصر و سمع و حواس قوی تر شوند اما در استعمال رساین شرط است که اول تنقیه کنند و در ایام استعمال از حموضات و لبنیات و آنچه در وی حرارت غالب بود و از سیر بسیار و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی وغیره پرهیز ند الا باعث هلاک و امراض صعبه و مهلکه میگردد **دوا** قضیب آهو مصطکی هریک نیم درم ورق طلا دو عدد ورق نقره پنج عدد عسل شش درم آمیخته نهار همراه شیر تازه خورند **دیگر** جوزبویه قرنفل دارچینی عاقرقرحا طباشیر سیل ثعلب افیون هریک نیم درم تالمکهانه شش درم سائیده در نارجیل ثقب نموده پر کرده شیر درخت تره تازه پر سازند و سه روز دفن سازند روز چهارم اگر چیزی شیر جذب شود دیگر انداز ند و آرد گندم غلاف نموده بخرقه پیچیده و در ده رطل شیر گاو بآتش نرم تر یدچون نصفی ماند بر آرند و غلاف آرد جدا کرده بشیر آمیخته کهوه ساخته شکر آمیخته در چهار پنج روز حسب قوت خورند و نارجیل را مع ادویه سائیده حبوب بندند شربتی دو سه با برگ تنبول و از ترشی و بادی پرهیزند **دیگر** در وسط نارجیل مقشر ثقب نموده گوگرد زیبق هریک ده درم سائیده پر کرده بند ساخته در سبو شیر گاو پزند نصفی ماند بر آورده باز کرده اجزای درونی را دور سازند و نارجیل را بسایه خشک نموده هر روز یکنیم درم خورند بغیر زن تاب ندارد **دیگر** تخم گزر نیم درم عسل یکنیم درم صفرت بیضه نیمبرشت دو عدد آمیخته خورند تا هفته **دیگر** بیخ ڈهاک بر آتش گرم کرده کوفته شیره او سه درم دهن بقر شش درم آمیخته نوشند و بالایش برگ تنبول خورند یا شیر نوشند تا هفته از کار رفته بحال شود **دیگر** کرم پاتال بدبیرگ تنبول و قدری نوفل سائیده شش حب بسته هر روز حبی خورند شهوت رفته باز آید و از سر نوجوان گردد پاتال آنست که وقت کندن چاه وغیره غلوله گردیابند و میان آن کرم میباشد **دیگر** برگ گل مهندی سرخ بزاید خورند **دیگر** نخود مقشر صره بسته در شیشه که خمر حکید آویزند پس خشک کرده دارند وقتیکه خواهند دو سه نخود خورند و اگر سائیده در فرج زن مالند ضیق **دیگر** نخود مقشر بدو چند خمر تر کرده دهند **دیگر** نخود و قدری نمک و زنجبیل بخمر تر کرده دارند و شش نخود خورند **دیگر** گزر بریان خورند مزلیه رجع کم رهم **دیگر** مغز سر عصافیر نزد وقت هیجان گرفته یکنیم درم دارچینی قرنفل هریک دو نیم سکر دیلو آمیخته خورند بعد سه ساعت قوت عجیب آرد **دیگر** خسک کهانه قند هریک سه درم بلبن بقر چهار رطل گرم کرده بعد جماع خورند **دیگر** حب چینی تراشیده بلبن بقر تر زاید بسایه خشک کرده بعسل حلوا ساخته

خورند **دیگر** دار فلفل شکر هر یک دو رطل جوز بویه چهار و نیم درم خشخاش نه درم لبن البقر بیست رطل کهوه ساخته عسل برابر آمیخته هفت درم بشیر گاو خورند **شافه منعظ** شحم اسد یقته یا سوسنجان یا شحم حمار یا شحم ماکیان مغز حب القطن عاقرقرحا هر یک پنجدرم شافه ساخته بردارند **دیگر** بیخ بهٹ بیگن پنجدرم شیر دو رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده نوشند تا هفته مقوی **فائده** اگر کسی را شیر موافق نیاید باین سفوف یکبار برد موافق گردد فوفل بسباسه دار چینی قرنفل جوز بویه هیل ساقچ زعفران نارمشک هر یک پنج موسلین هر یک پنجاه شکر طبرزد برابر همه شش پنجدرم بایک رطل شیر پس بتدریج شیر هر قدر که خواهند افزایند **دیگر** کتان باب سائیده پخته نوشند دو هفته **دیگر** بچه کبوتر که تمام کلی برآورده باشد گرفته زیق پنجدرم خورانند و هر روز پنجدرم افزایند روز پنجم بچه را نوشانند ذبح کرده حلق و مقعد دوخته در آب جوشانند و فتیکه کلیها جدا شوند کلی ها را در شیشه پر کرده چوبه چکانند و یک قطره در برگ تنبول خورند عجیب **دیگر** دل خطاف بخمر دهند مزید باه **دیگر** انثیین گرگ بریان کرده خورند **دیگر** سوسمسم سر ماهی بهٹی عدد در قند پیچیده فرو برند تا هفته در هر سال اگر چه پیر شود قوت بحال ماند **دیگر** لسان العصافیر شانزده روز باب گرم تر کرده مقشر نموده و عسل کف گرفته بیست درم وزن دارند پس هر روز یکدرم خورند **ست لوبان** لوبان کوڑیه ریزه ریزه کرده در ظرف گلی نموده دهن به پیاله مسی یا برنجی یا آرد ماش بند ساخته زیر ظرف آتش نرم چوب پنبه کنند و پیاله را آب سرد پر نمایند و فتیکه آب گرم گردد تبدیل آب کنند هفت بار مرتبه هشتم پیاله از دیگ جدا کرده روغن که بته پیاله چسپیده باشد گرفته در ظرف چینی یا شیشه دارند وقت حاجت طلا نموده برگ تنبول بندند عجیب اگر قدر برنج یا شش دانه در برگ تنبول خورند انفع مسخن مطیب عرق مزیل وجع شکم و سرفه و در نسخه نوشته که در دیگ گلی کرده سرپوش بگمه دار گرفته تنکه او ریسمان آونگ مانند بسته در آونگ پیاله چینی نهند و بر دهن دیگ نهاده آرد یا گل بند نموده زیرا و فتیله لفافه دو اصبع روشن کرده نهند و فتیله چنان باید که در همه شب نیم رطل روغن بسوزد صبح سرپوش جدا کرده روغن از پیاله برآرند مزیل کثرت عرق و ضعف باه شربتی ربعدرم در برگ تنبول بشرطیکه محرور نباشد و موسم سرما بود و الا صرف طلا ها نی دکا فیست **دیگر** تخم ده یک شیر گاو ده برآتش یا به چشتی مثل لهو بسیار غلیظ کرده صبح شام نیم نیم دام بشکر خورند **دیگر** انثیین بزر قیمه کرده در ده رطل شیر گاو جوشانند نصفی ماند خشک بسایه خشک نموده هر روز شش درم کنجد و سه درم قند سفید خورند مزید منی و باه **دیگر** سکه لین البقر و بهمن سفید برابر بسایه و بلند و سوده بسازند و ملعقه خورند **دیگر** کندش ربعدرم بروغن بریان کرده باب یا شیر خورند ممنی **دیگر** عاقرقرحا تخم انجره فلفل هر یک پنج انگردان نیم دو قود دارچینی زنجبیل هر یک ده بعسل آمیزند شربتی سه درم **دیگر** تخم انجره بخمر دهند **دیگر** تخم جرجیر یکدرم کوفته خورد در شب اول باه افزاید **دیگر** تخم نرگس با قند برابر یک نیمدرم دهند **دیگر** اگر کسی را باه منقطع شده باشد چند شب متواتر در سهیل قطب جنوبی نظر کند باز آید **دیگر** دندان است تمساح یا خود دارد یا بر بازوی راست بندد حجر الدجاج سرخ بندد **قول پاراسلسی** اصل خصیة الکلب وعده از پوست بالائی صاف نموده در هاون سنگی یا نان آبی جو کوفته کرده در شیشه گلکحکتی انداخته خمر تند که بالا آید بریزند و شیشه دیگر بدهنش چسپانیده بند کرده چهل روز در رماد گرم نهند پس در شکنجه فشرده صاف نموده باز در شیشه کرده تا دو ماه در رماد گرم دارند پس آب سرخ صاف ته نشینیکه گرد نیاید در ظرف چینی برآرند و قدری مروارید بیده حل کنند و اندکی از روغن دارچینی و روغن جوز بویه روغن بسباسه روغن قرنفل و چند عدد ورق طلا آمیزند شربتی یک تا سه اسکر و پلو بشراب عنبری یا نبیذ زبیب عسلی مقوی قوی مزید روح حیوانی و نفسانی و طبیعی و منی مزیل مضرت جماع **دیگر** عرق گوگرد ربعدرم عسل درم آمیخته یا قرنفل نیمدرم شته تازه یا تخم انجره تخم کرفس بشیر گوسفند یا انفحه بزر قدر نخود با تخم دوانیدم

بخور دهند **دیگر** شربت گل عباسی یا عرق گل عباسی دهند **دیگر** اسگند ناگوری در ورم انثیین آید دهند و هفته مبهی مزید منی محمر لون مقوی حافظه **دیگر** کتان بقدری
فلفل و عسل خورند مبهی یا یوسین **دیگر** چوبه بیخ اشترغار تازه ربع درهم در برگ تنبول خورند مبهی ممسک **دیگر** قضیب ایل مسحوق بخور دهند نایب مناب سقنقور
دیگر در هر سال چند روز زیبق قدر حبه تا یکدانگ نوشند بتدریج و عقب او مرق نوشند حافظ صحت مقوی باه و هاضمه و بنیه **دیگر** فاوزبیست پیخد کوفته
به نیم رطل خمر یا نزده روز تر کرده وقت شام ربع درهم نوشند **دیگر** کنلکنی خمر تند هر یک نیم رطل تر کرده بسایه خشک نموده بدستور سه یا بیست بعد درم او در برگ
تنبول خورند **دیگر** دار فلفل یک لبن بقدر دو باتش نرم جذب شیر کرده بسایه خشک نموده سائیده هر روز یکدرم به شش درم نبات دهند **دیگر** نخود در آب تر کرده
صبح خورند و قدری عسل و درین آب آمیخته نوشند مبهی یا یوسین **دیگر** تمر در شیر تر کرده خورند و عقب او شیر نوشند **دیگر** عرق گل سنبهل بیست و دو درم نوشند
دیگر بیخ سنبهل که درختش هنوز خرد بود و گل نرسیده باشد ریزه ریزه کرده بسایه خشک نموده سائیده شکر همو زنش آمیخته هر روز چهار درم صبح شام خورند با شیر گاو
غذا نمایند و از ترشی پرهیزند اگر زعفران مشک افزایند بهتر مسمن مقوی بجد **دیگر** گل سنبهل ناشگفته در ظرفی کرده بر و عسل که بالا آید انداخته چهل روز دارند
پس هر روز یکدرم خورند **دیگر** قضیب سلحفات قدر دانق دهند منعظ بجد **دیگر** براده فولاد در ظرف چینی نهاده آب لیمو که بالا آید انداخته دارند و کفها که آیند
در ظرف دیگر گیرند و دیگر آب ریزند و کف ها گرفته باشند حتی که فولاد بالتمام کف گشته بر آید پس کفها را در ظرفی کرده در یکنیم رطل یا چکیدشتی نهاده آتش دهند
و بعد سرد شدن بر آرند اگر سفید بود فبها الا باز در همین قدر یا چکیدشتی گذاشته آتش دهند شربتی یک بیخ یا شش دانه در برگ تنبول عجیب **دیگر** جوارش چینین
جوارش خسروی جوارش زرچینی جوارش عنبر جوارش جالینوس جوارش لولو تریاق الذهب سفوف هندی شربت قرنفل شربت ایلیون عرق مسکر معجون
سعد معجون مفرح معجون ثوم معجون نانخواه معجون بقراط العرق ثوم العرق قطن العرق زنجبیل انوشدارو لولوئی حب عود حب تنباکو مربای زنجبیل همه مفید اند هر که خواهد
دهند **دیگر** السبن سبا فرودینکا السمن سباعنبری بالسمو اپوپلینکا حب مبهی دیا ساتریون و یادی لیمبری دیا اکنا میتاتیس دیا تربوپینتی دیا کوری سفوف
کونفور تاتیوا تالا داس کاروپائیس تالا داس دیوی نیکاتی معجون ایستا دانس معجون مبهی معجون مقوی معجون یا سیفیکا معجون مقویه معجون مبهیه معجون منشطه
معجون تالیسیکو معجون لیمبری دو زعرق کیر ردیون ہی یا تیانا جا لیادی کوری و یادو انفع هر که مناسب داند دهند **روغن فضه** مقوی باه براده فضه یکنیم درم
شیر درخت بڑه شیر عشر آب برگ کٹائی آب برگ تاتوره هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد آب برگ حنا شش درم تنکار درم نوشادر ابقر هر یک نیم درم اول
براده را بشیر بڑه پس بشیر عشر بعده آب لیمو تنکار آمیخته پس آب برگ کٹائی بعده با آب برگ تاتوره نوشادر ابقر آمیخته پس آب برگ حنا کهرل کرده حبوب بسته در چهار
رطل یا چکیدشتی چوبه گشتند شربتی دو بیخ در برگ تنبول **روغن ذهب** اقوی از وی براده ذهب یکنیم درم شیر زقوم سهلی را شیر زقوم مدار عرق کرده شیر بیش سیاه هر یک سیزده درم
آب لیمو یازده عدد نوشادر تنکار هر یک یکنیم درم شنجرف درم تر البیخ دو نیم اکر دلیوا اول براده را بشیر زقوم سهلی اریس بشیر زقوم مدار بعده با آب لیمو نوشادر تنکار آمیخته
پس بعرق کرده شنجرف آمیخته بعده بشیر بیش تر البیخ آمیخته کهرل نموده حب بسته در چهار و نیم رطل یا چکیدشتی چوبه گشتند **روغن زیبق** اقوی از هر دو زیبق سه درم
شیر انجیر شیر گل پابیدن شیر عشر آب برگ تاتوره هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد آب برگ تنبول سی عدد نوشادر ابقر تنکار هر یک یک نیم درم اول زیبق را بشیر انجیر
پس بشیر گل پابیدن بعده بشیر عشر پس با آب تاتوره نوشادر آمیخته بعده با آب لیمو پس با آب برگ تنبول تنکار ابقر آمیخته کهرل کرده حبوب بسته در چهار و نیم رطل یا چکیدشتی
چوبه گشتند **روغن حمص** **روغن باه** در تقویت باه بعد مل اگر بعسل معاجین یا بسیر طبیخ دهند منافع آن را تجدید توان کرد اگر شیوه بیز اخراج دهن کنند

در امراض بارده بغایت مؤثر بود بنخود و نیم کوفته در قدح مطین کرده بطور چوبچینی چکانند **عرق تنبول** قلیل الحرارت مقوی باه محمر لون مشتهی برگ تنبول پخته یکصد و بیست درم
و در نسخه صد عدد نوشته دارچینی سی درم بهمن ابیض بیست درم هیل جوزبویه تودری هر یک دوازده درم آب باران چهل رطل و در نسخه چهارده رطل نوشته ترکرده
قریب بیست رطل کشند **عرق چوبچینی** مقوی باه و همه اعضا مشتهی استعمال او در سرما بهتر قند سیاه بیست رطل آب گذر هشت رطل چوبچینی رطل گلاب
پنجم رطل قرنفل عود درونج زرنباد زرنب بسباسه بهمنین سقاقل قرفه بوزیدان خولنجان نارمشک سعد هر یک هفت درم صندل سفید بنفشه هر یک هفت و نیم درم کوفته
آب قدر حاجت انداخته شب ترکرده صبح مشک عنبر زعفران هر یک سه درم صره بسته در دهن نیچه آویخته عرق کشند شربتی دو تا چهار اونس تقید **عرق**
چوبچینی قوی تر از اول هیل قرنفل زرنباد سافج سنبل اشنه مصطکی بسباسه جوزبویه تخم خرفه صندل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین بوزیدان ثعلب
سعد اسارون نارمشک سلیخه خولنجان کبابه هر یک هفت درم چوبچینی گلقند هر یکده رطل قند هشت رطل چوبچینی [illegible] خراشیده ادویه کوفته آب قدر حاجت
انداخته در خم نهند تا که جوش خورده لاهن شود عرق کادی یا عرق گلاب دو شیشه انداخته مشک زعفران عنبر هر یک دو درم صره بسته آویخته عرق کشند
شربتی پنجدرم بعد دو ماه از ترشی بادی پرهیزند **عرق چوبچینی** مقوی باه و برای وجع ونقرس و مفاصل و باد آتشک و برودت مزاج نافع عرق قندی یک
آثار سیوچوبچینی یک سیر قرنفل پنج سیر هیل ثعلب هر یک دو سیر خولنجان سعد بسباسه نارمشک هر یک نیم سیر بید دار ربع سیر سناسه سیر انداخته بعد بیست یکروز
تقطیر نمایند اگر خواهند عنبر زعفران مشک صره بسته آویزند **عرق گل بید انجیر** اگر پنجدرم نوشته اند بهی بید مشک منی گل بید انجیر پنجاه درم بید انجیر تخم
کوچه تخم ترب تخم گزر حلبه نانخواه تخم کرفس هر یک ده درم بادیان تخم شبت هر یک ده مثقال بیخ سنبهل ده سیر نیم کوفته شب ترکرده ده عدد ده سیر کشند شربتی
بیست پنجدرم **عرق فرد به** فرد به پاره پاره کرده دو من قند سیاه آکسکین فوفل یکسیر اهلیله کابلی دو سیر گل دهاوی پنج سیر فلفلمویه زنجبیل فلفل گرد جوز
قرنفل برنگ کابلی مقشر هر یک سه سیر نیم کوفته بقیر [illegible] در زیر دفن کنند پس کشند **عرق فرد به** بشرط رنج فرد به را ستر تراشیده اندکی خالی کرده قند
سیاه یا نبات پرکنند بعد چند روز که جوش آمده فرو نشیند تخم حاصل شود عاقرقرحا خولنجان نارمشک هر یک قدر حاجت انداخته عرق کشند **عرق قرنفل**
مقوی دل و دماغ و باه و مفرح منشط [illegible] سودا قند سیاه آکسکین پوست ببول ده سیر آب پنج من [illegible] بعد ده روز که رسد کشند قرنفل بیست سیر شاهی
خولنجان دو سیر انداخته بعد یکشب باز [illegible] کشند زعفران نیم سیر شاهی بگلاب سوده صره بسته نهند **عرق عنبر** مقوی باه اگر پیر خورد و مداومت نماید قوت جوانی
آرد عود سعد هر یک بیست [illegible] درم سلیخه [illegible] سافج زرنباد سنبل مصطکی بسباسه جوزبویه قرفه گاوزبان بادرنجبویه انیسون فرنجمشک شکاعی شیح اسارون نارمشک
خولنجان کبابه هر یک رطل قاقله صندلین بوزیدان بهمنین هر یک نیم رطل گل سرخ قرنفل هر یک هفت اونس دارچینی هفت و نیم رطل چوبچینی گلقند هر یک پانزده
رطل مشک دو اونس قند سفید یک من گلاب هشت شیشه چوبچینی را ریزه کرده ادویه کوفته در خم نموده آب انداز چون لاهن تیار شود گلاب مذکور انداخته
عنبر شش و نیم درم مشک زعفران هر یک دو اونس صره بسته آویخته با آتش نرم عرق کشند شربتی سه تا نه اونس بعد دو ساعت بکار برند **عرق گل** سرخ تخم بادرنگ
فرنجمشک بسفایج غنچه ورد تخم شربتی هر یک ربع رطل گلهای بهار مربای آمله مربای هلیله مربای انناس عناب شاهتره هر یک رطل گل موتیا گل مولسری گل
گاوزبان گل بنفشه گاوزبان هر یک نیم رطل لیموی شیرین نارنج شیرین هر یک چهار رطل کشمش دو رطل گل نیلوفر بیست هشت عدد گل نسرین هشتاد عدد ناشپاتی
تودری صندلین ابریشم هر یک چهل درم دارچینی افتیمون بادرنجبویه [illegible] هر یک بیست درم [illegible] بیست عدد [illegible] هشت عدد [illegible] صد و بیست عدد

تدرو صد و شصت عدد تخوم را پزانده صاف کرده ادویه کوفته شب تر نموده صبحی عرق کشند **عرق گزر** مفرح منشط مقوی باه جزر رسیده مصفی اعظم
ده من تبرزد در آب پزند که مهرا شوند مالیده قند سیاه شش من تبرزد پوست ببول یکنیم من هلیله کابلی صد مثقال در خم کرده در زبل دفن کنند چون برسد صندل سفید
دارچینی گل سرخ گل گاوزبان پوست ترنج هر یک بیست و پنج مثقال انداخته کشند بعده سعد ساذج خوبچینی هر یک سی و هفت مثقال زنجبیل کندر هر یک نوزده
مثقال انداخته مکرر کنند مشک زعفران هر یک مثقالی عنبر دو و نیم مثقال در تنچه بندند **عرق جزر** بهمون نفعدار جزر مصفی ورق کرده سه من آب شش من
پزند چون مهرا شوند مالیده صاف کرده جوشانند چون سه من ماند در خم نموده قند سیاه کهنه یک من گل داوده سنبل هر یک سه سیر انداخته دفن کنند بعد هفته صاف
نموده خولنجان جوزبویه فلفلمویه زنجبیل هر یک ده درم قرنفل سعد هر یک شش درم نانخواه سی و شش درم انداخته بعد یک شبانروز کشند **عرق گزر**
آب جزر بیست من قند سیاه پنج من گل داوده پنج سیر پوست ببول ده سیر طیار کرده کشند **عرق نعنع** سرکه اعلی دو سیر نعنع دو دام بدستور عرق کشند
عرق مهوه آب ده من در خم کنند پس مهوه پنج من انداخته پوست ببول ریزه کرده اندازند و از قند چاشنی دهند چون برسد کشند **عرق خمر** مقوی باه
و اعضای رئیسه دارچینی آمله یابس تیرا عرابی گل سرخ گاوزبان زعفران تودریین هر یک هفت درم صندلین عود کاسنی هر یک چهارده درم شقاقل قاقلتین جوزبوا
قرنفل ثعلب بهمنین خسک بسباسه تخم خرفه هر یک سه و نیم درم مشک یکنیم درم کشمش دو رطل خمر مکرر یک من تر کرده کشند اگر خواهند لحم بزغاله ده رطل مهرا کرده
وقت کشیدن اندازند **عرق خمر** مقوی باه و دل هاضم خوش کیف بی خمار قند سیاه یکمن پوست ببول شانزده رطل در خم کرده آب اندازند چون لاهن
طیار شود هشتاد رطل کشند قرنفل سه درم سعد عود صندل سفید هر یک درم گاوزبان نیم رطل دارچینی پنج درم کوفته سه روز تر کرده مشک عنبر هر یک یک درم صره
بسته آویخته سی یا چهل رطل کشند پس قند یکنیم رطل انداخته دارند **عرق جاودانی** جوزبویه قرنفل قاقله سنبل آمله گل داوده هر یک بعر رطل دارچینی نیم رطل پوست
ببول دو رطل قند هشت رطل در خم کرده آب انداخته لاهن طیار کرده کشند **عرق قندی** خوش مزه خوشبو بی خمار فربه شهوت مقوی دل و دماغ و همه اعضا مطلب
عرق قند سیاه یک من پوست ببول شانزده رطل آب قدر ضرور لاهن طیار کرده سی آثار کشند بعده قرنفل پنج مثقال صندل سفید پنج درم دارچینی گاوزبان
هر یک ده درم عود سه درم قند دو رطل انداخته سه روز دارند روز چهارم صندل سفید شش و نیم درم عنبر درم مشک یک درم صره بسته آویخته ده یا چهارده آثار کشند
پس اگر موسم گل باشد ورد مصفی پنج آثار در پارچه گسترده بر روی خم مکرر که گرم باشد دو سه دفعه اندازند پس چند روز بدارند تا حدت او کم شود **عرق قندی**
معتدل قند سیاه یک من نبات نیم من پوست ببول پانزده سیر آب چهار مشک در خم کرده دهن بند کنند در گرما هفت و در سرما ده روز بدارند چون سه بد
ته داده سه چهار روز دیگر گذارند پس یکمن یا زیاده کشید صندلین هر یک سی درم دارچینی زعفران هر یک ده درم عود گاوزبان بسباسه بهمنین موصلی شقاقل
هر یک بیست درم طباشیر کاسنی اشنه هر یک پانزده درم خوبچینی نیم سیر قرنفل شش مثقال گلاب شش مینا عرق بید مشک سه مینا
انداخته بعد یک شبانروز مکرر کنند عنبر ده درم نکوفته صره بسته اندازند اگر لحم بزغاله یا بره جوان یک راس مرغ فربه پنج قطعه از عظم و پیه پاک کرده مع ادویه کوفته
وقت مکرر کردن اندازند خوبتر شود **عرق قندی** قند سیاه یک من ابرسه هلیله هر یک ده سیر بلیله آمله هر یک پنج سیر پوست ببول چهار سیر آب قدر ضرور طیار
کرده کشند گل سرخ دو سیر برگ خشک گل گاوزبان هر یک نیم سیر ابریشم خام پاو سیر دارچینی بهمنین طباشیر شقاقل خولنجان ثعلب هر یک هفده درم
انداخته مکرر کنند عنبر سه درم [illegible] در تنچه بندند **عرق قندی** بهترین عرقها منشط حافظ صحت قند سیاه پنج من نبات شش سیر پوست ببول سی و شش سیر آب قدر ضرور طیار کرده نیم

من کشیده صندل سفید بگلاب سوده یک سیر دارچینی پاؤ سیر قرنفل پنج سیر شاہی انداختہ بعد پنج روز تکرار کنند عنبر سہ درم قند نیم سیر سائیدہ آمیزند
عرق بی بو عرق قندی دو آتشہ عرق قندی یک آتشہ ہر یک نیم من نانخواہ دو سیر شب تر داشتہ کشند **عرق بی بو** عرق قندی شیر گاؤ برابر آمیختہ
کشند **عرق حنظلہ** مقوی منشط مزیل ریاح وتہیج موافق مبرودین گندم پاک یک من شاہجہانی کوفتہ در چہار من آب بپزند پس صاف کردہ قند سیاہ کہنہ دہ سیر
شاہجہانی انداختہ دفن کنند چون برسد صاف نمودہ قرنفل چہار درم جوزبویہ خولنجان قنب ہر یک پنجدرم سنبل نوفل ہر یک دہ درم برگ تنبول بیست
پنج عدد انداختہ بعد یک شبانروز کشند مشک نیم درم صرہ بستہ آویزند صبح شام دو دو اونس نوشند **عرق حیدری** قند سیاہ کہنہ دہ سیر قرنفل
بسباسہ تخم البنج کشنیز ہر یک یک سیر جوزبویہ دارچینی ہر یک دو سیر حب الغراب پاؤ سیر کباب پنج عدد حریر صندل سفید ہر یک نیم سیر آب قدر ضرور طیار
کردہ کشند عنبر مشک ہر یک چہار ماشہ کردہ ملو صرہ بستہ آویزند **عرق دوب** دوب شستہ خشک کردہ ریزہ نمودہ نیم من قند سیاہ کہنہ ہمین
بدستور لاہن طیار کردہ کشند پوست قنبیل پوست وقبض پوست ببول کثرت **عرق کوکنار** کوکنار بیست دو دام جوزبویہ قرنفل
ہر یک پنجدام بسباسہ نانخواہ بادیان ہر یک سہ دام دارچینی دو دام بدستور کشند **عرق شاہانہ** عرق قندی یک آتشہ دہ من آب گز پنج من مویز منقی دہ
سیر تر کردہ مالند کہ مضمحل شوند قرفہ دارچینی نارمشک سعد بہار نارنج ہر یک دو سیر قرنفل ہیل صندل سفید سادج سنبل ہر یک یک سیر گل سرخ پوست
نارنج اشنہ ہر یک یک سیر انداختہ ہفت روز در زبل دفن داشتہ کشند و وقت تقطیر صندل سفید سودہ پوست ترنج تازہ پوست نارنج تازہ ہر یک پنج مثقال قرنفل عنبر
مشک عود ہر یک مثقال دارچینی زعفران ہر یک سہ مثقال صرہ بستہ اندازند **عرق خمر** مقوی مہیج باہ قند سیاہ یکصد و شصت رطل مویز منقی چہل رطل
پوست ببول بیست چہار رطل پوست اشترغار پوست کنار صحرائی ہر یک چہار رطل در خم کنند بعد جوش عصفور تر پنجاہ عدد تیہو دراج ہر یک سی عدد بچہ
مرغ بیست عدد افزودہ کشند بعدہ جوجینی نیم آثار صندل سفید گل سرخ گاؤزبان ہر یک نیم پاؤ دارچینی سعد نیلوفر ہر یک دوازدہ درم ابریشم خام چہار
اونس قرنفل بادرنجبویہ ہر یک شش درم قاقلہ درونج ہر یک نہ درم تخم گزر تخم خربزہ ہر یک ہیژدہ درم شقاقل ثعلب ہر یک بیست یک درم لوزیدان
سورنجان ہر یک دو اونس طباشیر اونس عود سہ درم عنبر مشک ہر یک یکنیم درم گلاب بیست رطل آب جزر تازہ چہاردہ رطل انداختہ مکرر کشند
عرق خمر قسم اول قند سیاہ یک من پوست ببول بیست رطل آب گزر یا آب سادہ حسب ضرور لاہن طیار کردہ کشند بعدہ در مصفی ہفت ہشت
رطل صندل بیست درم انداختہ عنبر سہ درم مشک یکنیم درم صرہ آویختہ مکرر کشند **عرق خمر** خمر چہار پارہ ہشت رطل آب برگ گل سہ رطل انداختہ کشند
مرتبہ دوم باز آب برگ گل سہ رطل انداختہ کشند مرتبہ سوم برگ ورد مصفی یک رطل انداختہ عنبر عطر دارچینی ہر یک یکنیم درم مشک دو ... صرہ بستہ آویختہ کشند
و بعد چند روز ہشت تا بیست قطرہ بخمر یا بمرق آمیختہ دہند **عرق خمر** قند سیاہ یک من نبات بیست آثار پوست ببول پانزدہ آثار آب قدر ضرور لاہن طیار
کردہ انیسون تمر طل لوز مدقوق سنبل ہر یک رطل جوزبویہ بسباسہ خولنجان دارچینی قرنفل صندل کاسنی آملہ تخم بصل تخم گزر تخم ترب ستاور گاؤزبان
خشک شونیز ہر یک چہار رطل کوفتہ انداختہ روزی داشتہ کشند بعدہ لحم بزغالہ فربہ مصفی از عظم دو پیہ عدد مرغ مصفی از عظم دو پیہ دو عدد بدہن بقر
بریان کردہ گل سرخ دو رطل گل سیوتی دہ رطل انداختہ عنبر مشک زعفران ہر یک دو درم صرہ آویختہ مکرر کنند مبہی مشہی **عرق خمر** قند سیاہ یک من
پوست درخت مولسری پوست درخت سپستان پوست درخت انار پوست ببول ہر یک پنج رطل آب قدر ضرور لاہن طیار کردہ ہمین کشند ثعلب شقاقل

زرنباد بهمنین بادیان گاوزبان لسان العصافیر سعد گل سرخ اشنه صندل سفید سنبل خوبچینی خس بیخ بنفشه سلیخه دارچینی عاقرقرحا قرنفل جوزبویه بسباسه
هیل هریک ده درم خولنجان پانزده درم سایفج شش رطل شب ترکرده صبح شیر گاو چهار رطل نبات نیم رطل انداخته مشک نیم درم بسته آویخته هیزده آثار
کشند عرق خمر قاقله صندل هریک ربع رطل کشنیز قرنفل هریک ده درم دارچینی پنجدرم خمر بیست آثار ترکرده مشک بسباسه هریک نیم درم زعفران کافور
هریک ربع درم صره آویخته کشند عرق خمر گل گاوزبان بادرنجبویه نیلوفر اسطوخودوس بنفشه بادیان صندل هریک شانزده درم دارچینی ده درم
زعفران پنجدرم عنبر مشک هریک بعد درم خمر بیست هفت آثار عرق خمر مقوی باه مشتهی پودینه بابونه اسطوخودوس بادیان زیره سفیده پوست نارنج پوست
ترنج هریکده درم انیسون بیست درم کبابه پنجدرم بسباسه دارچینی خولنجان جدوار هریک سه درم خمر تند بیست پنج آثار روزی ترکرده کشند عرق خمر گل سرخ چهل درم
گاوزبان بنفشه نیلوفر اشنه دارچینی بادیان بیخ بابونه عروق بابونه دشتبویه هریک ده درم سنبل زرنباد اذخر اسارون هریک شش درم قرنفل چهار درم
خمر یک من ترکرده زعفران نیم درم مشک عنبر هریک ربع درم صندلین هریک بیست درم صره آویخته کشند عرق خمر مقوی باه بهی ملذذ مسک مشتهی
محمر لون قند سیاه بیست دو آثار پوست املیله ده رطل جغرات دو نیم من کشمش چهار رطل گل داوه ده رطل برادۀ آهن نه اونس لاهن طیار کرده سی آثار کشند
بعد دارچینی جوت قرنفل هیل دارچینی بسباسه سادج گل سرخ صندل سفید هریک ربع رطل جوزبویه زعفران هریک بیست درم مغز بادام ربع رطل کوفته سه روز
تر داشته شیرگاو سه رطل انداخته مشک دو درم صره آویخته سه رطل کشند شش ربع رطل عرق خمر مقوی دل و دماغ بی خمار و برای صداع انفع قند سیاه
یک من پوست ببول هفت آثار هلیله خس گل سرخ هریک آثار آمله رطل اصل السوس ربع رطل شیرگاو دو آثار عنبر درم عرق خمر مقوی باه مفرح خفقان
قند سیاه نگمن پوست ببول دوازده آثار آب چیکی لاهن طیار کرده سی آثار کشند روز پنج هیل بوزیدان هریکده درم بهمنین شقاقل خولنجان دارچینی
هریک اونس نبات شش اونس ابریشم خام یکنیم پاو گل گاوزبان گل سرخ هریک رطل گز پانزده رطل انداخته مکرر کنند عرق خمر مقوی و برای
امراض بلغمی سفید دارچینی هیل هریک یکنیم رطل صندل زرنباد برنگ کابلی هریک نه اونس تخم تاج خروس تخم انجره سعد هریک چهار و نیم اونس خمر نگمن
سه من ترکرده عنبر [illegible] درم مشک یکنیم درم صره آویخته [illegible] عرق خمر برگ ورد منقی ده آثار خمر سی آثار ده پانزده آثار کشند عرق خمر
جوزبویه پوست ترنج هریکدرم کشنیز قصب الذریره هریکدرم دارچینی یکنیم درم قرنفل نیم درم سنبل دو اونس خمر مکرر دوازده آثار کشند عرق خمر گز نگمن قند ده رطل پوست ببول دو رطل
لاهن طیار کرده کشند عرق خمر گل گاوزبان کشنیز پوست [illegible] سنبل هریک [illegible] گل سرخ بنفشه صندلین دارچینی بهمنین هریک یکنیم درم گل نیلوفر شش درم تخم حماض کاسنی
تخم خیارین هریکده درم زعفران نیم درم عنبر ربع درم نبات بیست رطل [illegible] چهار ده آثار کشند عرق خمر گل گاوزبان کشنیز سیاوشان پوست نارنج هریک سه درم گل سرخ گل
صندلین بهمنین تودرین هریک یکنیم درم گل نیلوفر شش درم [illegible] نبات بیست درم تخم حماض کاسنی تخم خیارین هریک دو درم خمر هشت آثار ترکرده زعفران نیم درم عنبر ربع درم صره آویخته نصف
کشند عرق خمر صندلین تودرین بهمنین گل سرخ هریک شش درم هیل اصل السوس زرنجوش قصب الذریره اسطوخودوس [illegible] نارنج پوست ترنج جوزبویه قرنفل شقاقل هریک سه درم گل
گاوزبان گل بنفشه انیسون بادیان تخم گزر هریک یکنیم درم خمر هشت آثار روزی ترکرده زعفران یکنیم درم عنبر نیم درم مشک ربع درم صره آویخته نصف کشند پس یاقوتی سرخ دوازده درم آمیزند اگر خواهند
تار و دراج و تیهو هریک ده عدد تخم حیوان دو رطل لعاب ده درم وقت کشیدن افزایند بعده ورق ذهب ده درم ورق فضه دوازده درم حل کرده آمیزند مقوی بهی عرق خمر صندل سفید گل نیلوفر هیل ستاور
گل سرخ هریک یکنیم اونس گل گاوزبان بنفشه صندل سرخ گاوزبان خس مصطکی بادیان کبابه پودینه تخم گل ده هریک شش درم موسلین تخم کاهو هریکده درم خسک تخم خیارین هریک سیزده درم نبات نه رطل

نبات نیم رطل خمیره بیست آثار بسته ترکرده شیره برشته رطل انداخته نصف کشند عرق خمیر گلاب خمیر بکر بر کدو رطل نصف کشیده مشک زعفران هر یک نیم درم عنبر بعده نبات هیزده درم آمیخته چند روز در آفتاب نهند عرق بهار
سنبل گاوزبان ساذج هر یک نیم رطل قاقله ثعلب هر یک بعر رطل بهمنین شقاقل زرنباد بهیل صندلین هر یک ده مثقال [illegible] گل [illegible] هر یک دو رطل [illegible] زعفران [illegible] بیست و هشت
کشند عرق مفرح عجیب ساده صندل زرد عود هر یک بیست درم بسباسه سعد اشنه زرنباد درونج ساذج حسن لبه هر یک پنج درم سنبل دارچینی سلیخه هر یک ده درم قرنفل
سیزده درم جوزبویه نارمشک کهوتله تخم بنفشه هر یک دو نیم درم ابهل سوگند کوکلا هر یک چهار [illegible] صندل سفید نیم رطل کوفته در آب ترکرده زعفران پنج درم
عنبر یک نیم درم مشک کافور نیم سیمی هر یک درم صره آویخته کشند عرق مسکر قند سیاه یک من پوست ببول دوازده آثار آب دو مشک لاهن طیار کرده
بیست آثار کشند گل گاوزبان نیم آثار بهمنین شقاقل خولنجان دارچینی هر یک سیزده مثقال ابریشم خام ربع آثار درونج بهیل بوزیدان هر یک شش و نیم درم
ثعلب بیست و شش مثقال گل سرخ یک آثار انداخته مکرر کشند عنبر سه درم بر دهن شیشه بندند مقوی باه و فرایه خفقان عرق تمر [illegible] خرما بکر بر کدو رطل نصف
کشند قرمز نیم درم نبات نیم رطل انداخته در آفتاب نهند تا رنگ بر آید ماء اللحم مقوی باه و بدن ناقهین امراض لحم بره فربه نیم من تیهو مرغ جوان و قطعه
دراج چهار قطعه تیهو هفت قطعه از عظم و پیه پاک کرده ورق نموده گل سرخ کشنیز طباشیر ملک مربی شقاقل بهمن سرخ دارچینی صندل سرخ ساذج هر یک مثقال
گل گاوزبان سه مثقال کوفته پاشیده یک شب دارند صباح آب حدادان گلاب عرق بیدمشک آب گزر آب سیب شیرین آب امرود آب انجیر زرد هر یک چهار سیر
تبریز انداخته در قرع انبیق کشند مشک زعفران هر یک دو ماشه بر دهن شیشه بندند هر صباح سه پیاله قهوه خوری نوشند ماء اللحم مقوی بدن ارواح و برای
غشی خوائی و حمی یوم استفراغی نافع لحم پشت بره شش ماهه فربه مصفی از عظم و پیه آب سیب شیرین آب انار شیرین گلاب انداخته کشند ماء اللحم مقوی باه حیوان
یک قطعه مرغ جوان دراج هر یک دو قطعه عصافیر هشت قطعه سنبل ساذج بهمنین بهیل دارچینی عود ثعلب شقاقل بوزیدان خولنجان خسک هر یک سیزده
درم قرنفل هفت درم گاوزبان اشنه هر یک بیست درم نخود سیاه عنبر مشک خرما هر یک دو درم سیب شیرین سی عدد جزر بیست رطل ماء اللحم مرغ [illegible]
هر یک بیست چهار رطل لحم کبوتر لحم عصافیر هر یک رطل لحم آهو خرما هر یک دو رطل دارچینی شقاقل ثعلب هر یک دوازده [illegible] بهمن سفید جوزبویه بسباسه هر یک دوازده
درم عنبر مشک هر یک یک نیم درم ماء اللحم مقوی باه و تقضیب و معده بارد لحم دراج لحم مرغ هر یک رطل لحم آهو دو رطل ورق کرده آب یا عرق مناسب [illegible]
قرنفل پوست بیرون بسته خولنجان بوزیدان جوزبویه بسباسه گل سرخ قرفه طباشیر فرنجمشک گل گاوزبان آمله بادرنجبویه درونج هر یک سه درم دارچینی خسک بهیل
پوست بیخ کشنیز تخم [illegible] صندل سفید تخم خرفه گاوزبان بهمنین تودریین هلیله کابلی مصطکی لسان العصافیر هر یک شش درم عود زعفران هر یک یک نیم درم مشک عنبر
هر یک نیم درم آب سیب آب به هر یک رطل عرق بادرنجبویه گلاب هر یک چهار رطل آب گزر بیست رطل آب ساده قدر ضرور ماء اللحم عظیم النفع مفرح نشاط مقوی
باه محسن و محمر لون و برای اوجاع مفاصل مزمن نافع قند سیاه یا مویز یا خرما بیست آثار شاهجهانی پوست ببول پنج سیر آب قدر ضرور لاهن طیار کرده عرق گلاب
هفده سیر عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر یک پنج سیر در دیگ کرده لحم بره یا لحم بزغاله شیرمست ده سیر مرغ فربه هفت قطعه کبوتر پرواز آمده پنج قطعه از عظم
و پیه پاک نموده ورق کرده کباب نیم برشت ساخته انداخته عرق کشند بعده چوبچینی هفتاد مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنجاه مثقال دارچینی سنبل
جوزبویه بسباسه قاقلتین صندلین بادیان ختائی بوزیدان کبابه عود صلیب اشنه شقاقل زرنب برگ فرنجمشک هر یک ده مثقال انداخته بعد یکشبانروز
کشند مشک عنبر هر یک چهار مثقال صره آویزند صبح شام قبل از طعام سه پیاله قهوه خوری نوشند ماء اللحم بوزیدان خولنجان بادرنجبویه کاکنج بیخ انجبار

نعنع پوست ترنج شیطرج سداب برگ فرنجمشک تخم خیارین قرطم شاهتره عناب براده چوب شیشم براده چوب آبنوس گل غافث سنبل اشنه سعد ساذج تخم پیاز تخم
شلجم تخم گزر بادیان صمغ ڈهاک کشنیز موسلی سفید مغز تخم خربزه فلفل هریک ربع رطل پوست بیرون پسته اسارون عاقرقرحا اقاقیا بابونه اکلیل فنجنکشت گلنار
ریوند ابریشم مقرض اسطوخودوس موسلی سیاه زنجبیل نانخواه بزرالبنج بسفایج هلیله زرد هریک دوازده و نیم درم منڈی رطل موسلئ سنبهل فلفلموییه هریک نیم رطل
خسک نیم و ربع رطل انیسون سه درم درونج گل ارمنی قسط مرکی دار فلفل هریک شش و نیم درم لحم تهیو لحم حمام دشتی لحم عصافیر هریک دو و نیم قطعه لحم دراج یک و
ربع قطعه لحم نر بز بیست پنج رطل لحم آهو لحم مرغ نارجیل هریک دو و نیم رطل بدستور معروف طیار کرده عرق کشیده بهمنین تودریین شقاقل گل گاؤزبان هیل جوزبویه
بسباسه صندلین قرنفل سماق اذخر زعفران هریک ربع رطل ثعلب گل سرخ هریک نیم رطل بیخ لفاح دوازده و نیم درم انیسون سه و نیم درم عرق کادی سه رطل آب
انار مزباد ام مغز پسته کشمش هریک ده رطل آب نیشکر لحم نر شیر مست مغز چلغوزه مغز جوز هریک پنج رطل عرق بید مشک لحم آهو لحم مرغ هریکدو نیم رطل لحم تهیو لحم عصافیر
لحم کبوتر صحرائی هریک دو و نیم قطعه دراج یک و ربع قطعه مشک عنبر هریک یک نیم درم عود سی و هشت درم دم الاخوین شش درم بدستور طیار کنند مشک عنبر در
نیچه بند نار شربتی چهار اونس **عرق خمر** کشنیز نیلوفر کاسنی خیارین هریک پنجدرم صندل سفید تخم کاهو تخم خرفه هریک سه درم گل سرخ مغز تخم کدو مغز
تخم تربز تخم حماض خس هریک یک نیم درم قند نیم رطل خمر شش رطل تر کرده شیر یک رطل انداخته کشند **عرق خمر** گل نیلوفر گل سرخ ستاور ہیل هریک دوازده درم
صندلین خسک تخم خیارین تخم فنجنکشت هریک سیزده درم بادیان مغز تخم کدو بنفشه خس پودینه هریک شش درم تخم کاهو پوست نارنج پوست ترنج هریک ده درم
انیسون تخم حماض هریک سه درم کشنیز شش اونس خمر بیست آثار **عرق خمر** صندل سفید گل نیلوفر ستاور بهمنین تودریین گل سرخ هریک دوازده درم خس گاؤزبان
پوست نارنج پوست ترنج هریک شش درم مصطکی شقاقل هریک سه درم دو سلئین هریک پنجدرم خسک بیست درم ساذج ہیل هریکده درم کشنیز قاقله هریک
رطل خمر بیست آثار **عرق خمر** مقوی باه مشتهی محسن لون آله منقی بادیان مقشر هریک ده رطل ساذج دو رطل شکر سفید چهل رطل لاهن طیار کرده حسن لبه مسحوق
چهار رطل پاشیده نصفی کشند شربتی ده درم **عرق خمر** موسم برسات دسر ماکمون ده درم خمر چهار رطل تر کرده شیر رطل آمیخته نصفی کشید قند دوازده درم آمیزند
مقوی معده هاضم مزیل ریاح و بلغم اگر عوض کمون انیسون کنند مقوی باه و هاضم اگر بادیان نمایند مقوی مشتهی مزیل ریاح اگر گل به سازند مقوی باه هاضم مزیل
ریاح و وجع کلیه **عرق خمر** پوست ترنج پنجدرم شکر رطل خمر مکرر چهار رطل آمیخته سه روز در آفتاب داشته بیزند هاضم مشتهی مقوی دل و دماغ و معده **عرق خمر** موسم
گرما خس پانزده درم خمر چهار رطل دو روز تر کرده شیر رطل آمیخته نصفی کشند پس قند دوازده یا سیزده درم آمیزند **عرق خمر** صندل سفید ده درم کشنیز پنجدرم خمر چهار رطل دو روز تر کرده
شیر رطل آمیخته نصفی کشید قند سیزده درم آمیزند **عرق خمر** مزیل ریاح و وجع شکم قرنفل عود گاؤزبان هریک سه درم ہیل گل سرخ هریک دوازده درم صندل سفید گلاب ده پنجدرم نعنع دارچینی
پوست ترنج طباشیر هریک شش درم گاؤزبان [illegible] درم خمر بیست پنج آثار تر کرده مشک [illegible] آویخته هشت یا چهارده آثار کشند **عرق خمر** قند سیاه یک من پوست کنار هشت آثار آب دو من تر کرده
بعد چهار روز لحم حلوان بیست آثار لحم مرغ ده آثار اندازند بعد خمیر شدن نمکین کشند بادیان یک رطل دارچینی گل سرخ صندل سرخ هریک نیم رطل جوزبویه بسباسه قرنفل هریک
بیست درم ہیل ساذج کبابه جدوار نانخواه صندل سفید هریک سه اونس عاقرقرحا موسلئین کشنیز پوست ترنج هریک شش درم تر کرده عرق بید مشک گلاب
هریک چهار رطل زعفران ده درم مشک کافور هریک درم عنبر یک نیم درم صره آویخته چهارده آثار کشند **عرق خمر** قند سیاه دو من آب سه من پوست
کنار هشت آثار گل دهاوا [illegible] هلیله بلیله آمله بڈنڈهی خسک ستاور منڈی نرکندی تخم انجره بهنگره کٹائی هریکدو رطل زنجبیل زرد چوب ادرک هریک

ہر یک نیم رطل نانخواہ رطل ترکردہ کشند بعدہ تدرو بیست عدد دراج تیہو ہر یکیدہ عدد مخم حلوان دہ آثار قرنفل دار چینی ہیل مصطکی سورنجان شقاقل ثعلب مصری شیر
ہر یکیدہ درم ترکردہ نبات شش آثار شیر گاو ہفت آثار انداختہ زعفران مشک ہر یک یکنیم درم عنبر نیم درم سہ رہ آونجتہ پانزدہ آثار کشند ورق طلا سہ درم ورق نقرہ
دوازدہ درم آمیزند شربتی بیست درم **عرق خمر** قند سیاہ یک من پنج کنا بیست رطل خشک موبز ہر یک چہار رطل ہر دو منڈی خس ہر یک دو رطل بنفشہ
چوبچینی سنبل گاوزبان بہیہ سائلہ باکہان بید ہشت برگ ہر یک نیم رطل موسلیین تخم گزرعاقرقرحا سمندر سوکہ بادیان بہمن ہر یک ششدرم عرق کشند بعدہ دار چینی
صندل سفید ہر یک نیم رطل طباشیر ہیل ہر یک ربع رطل بسباسہ جوزبویہ عود مصطکی قرنفل ہر یک ششدرم کشنیز بیست درم گلاب دہ رطل قند چہار رطل انداختہ
کافور دو نیم اسکر ولیو عنبر سہ درم مشک ششدرم زعفران یکنیمدرم صرہ آونجتہ ہشت یا شانزدہ آثار کشند شربتی چہار درم **عرق خمر** قند سیاہ بیست آثار آملہ کشمش
ہر یک دہ آثار گل دہ یک آثار عسل رطل آب یکمن طیار کنند **عرق خمر انگوری** تمر زبیب بیدانہ ہر یک نیم رطل خمر یکبارہ دو رطل ترکردہ بعد بیست روز مالیدہ
صاف نمودہ در شیشہ کنند **عرق خمر انگوری** کشمش موبز آب ددر بیہ پوست ببول در خم کنند چون بجوش آید مالیدہ صاف کردہ بکار برند **عرق خمر انگوری**
موبز دو رطل خمر یکبارہ دہ رطل در ظرف چینی کردہ دارند و بعد چہار روز مالند و بگذارند بدستور تا یکماہ بعد ہر چہار روز مالیدہ باشند پس تا سہ ماہ بعد ہر ہفتہ مالند
چون در ماہ سوم یا چہارم جوش خوردہ بوی مست آید صاف کردہ در ظرف دیگر کنند دو روز در آفتاب دارند پس باہستگی در ظرف دیگر گیرند تا دُرد نیاید **عرق
خمر انگوری** موبز سہ نیم رطل خمر یکبارہ دہ رطل بیست یکروز ترکردہ صاف نمودہ در شیشہ کنند **عرق خمر انگوری** خمر پنجاہ آثار گرفتہ عرق قریب یکمن کشند
موبز منقی پانزدہ آثار انداختہ بگذارند و بعد ہشت روز مالند و بدارند و در ہر ماہ دو بار حرکت دہند چون چہار ماہ گذرند و حلاوت در خمر پدید آید صاف کردہ بگذارند
تا دُرد راسب شود صاف و بگیرند و اگر در ثقل این خمر دہ رطل انداختہ شش رطل کشند خمر انگوری سفید گویند **عرق خمر انگوری** کشمش سرخ پنج رطل خمر یکرز نیم من
در شیشہ یا ظرف چینی کردہ چہل روز در آفتاب نہند بعدہ خمر تند یک آثار گرفتہ آتش زدہ اندازند و دہن بند کردہ چہار روز دارند پس صاف نمایند **عرق خمر
انگوری** موبز یکنیم رطل آب چہار رطل انداختہ دارند بعد چہار روز مالیدہ بگذارند پس بعد ہر ہفتہ مالیدہ باشند پس بعد اربعین صاف نمودہ دارند و بعد چند
روز آب صاف بگیرند و در شیشہ کردہ روح خمر ربع رطل انداختہ دہ روز در آفتاب دارند پس بکار برند **فائدہ** اگر زنجبیل یا فلفل وقت مکرر کردن اندازند تند بر آید
بدانکہ اگر از دادن سوختہ لاہن بجوش نیاید پوست کنار صحرائی یک آثار در یک من لاہن اندازند بجوش آید اگر در یکمن لاہن نیم رطل دار شیشعان انداختہ کشند
ہر کہ نوشد بمجرد شرب پیالہ دوم بیہوش گردد **ترکیب جدا کردن آب از خمر** زاج سودہ قدری اندازند ہمہ آب انجمند پس صاف کنند کاغذ بدستور
اسفنج از ہمہ بہتر شب در خمر اندازند اگر دُرد نہ نشیند خالص ہست اگر بالا بایستد آب ممزوج **طریق** رنگ خمر اگر سبز خواہند برگ شاہ دشتی بسایہ خشک کردہ صرہ بستہ
وقت کشیدن در نیچہ آویزند یا از قصب سبز پوست خراشیدہ بدستور کنند یا آب اسفناج آمیزند یا برادہ صندل سفید سہ ونس آب برگ لیمو ونس ترکردہ بسایہ خشک
نمودہ آب برگ گلاب آب برگ سیم ہر یک یک ونس انداختہ خشک کردہ دارند یکمن خمر را کافیست یا رنگ بانات سبز یا ابریشم سبز بقدری شمار قطع کردہ آمیزند و این از
ہمہ بہتر است اگر سرخ یا وردی خواہند قرمز اندازند یا صندل سرخ مدقوق بریان کردہ صرہ بستہ نہند یا شکر با آب قوام کنند کہ بسوختن رسد پس بخمر آمیزند یا رنگ ابریشم
برآوردہ آمیزند اگر زرد یا نارنجی خواہند زعفران اندازند اگر او دہ خواہند گذ ریختہ شیرین مائل بسیاہی از آب شستہ قشر او گرفتہ قدری خمر انداختہ جوشانیدہ آمیزند
سوای ازین ہر قسم رنگ ابریشم یا بانات وقت کشیدن در نیچہ آویزند ہمان رنگ شود **ادویہ زود مست کنندہ** زعفران یا اشنہ یا جوزبویہ بریان یا گل

چراغ بخمر آمیخته یا هدهد سوخته در خرقه بسته در خمر اندازند یا گنه گوش شاة سایه یا شعر او بخمر جوشانند هر که نوشد زود مست شود اگر خواهند که بهوش آید شبث یا بادیان جوشانده دهند یا سرکهٔ کهنه بگلاب یا آب آمیخته یا دوغ گاو بر برف سرد کرده دهند اگر حب الغراب بخمر آمیخته دهند مجنون گردد وقتیکه ترب خورانند بهوش آید اگر خمر در ظرف نقره نوشند زود مست سازد و اگر زهرهٔ ارنب بخمر آمیخته دهند بیهوش شود چون سرکه دهند بهوش آید **ادویه دیر مست کننده و مانع مستی** لوز مقشر بعد قبل از شرب خورند حب سفید بخمر سوده نوشند جوز بویه سوخته سائیده بخمر آمیخته دهند روغن سیاه قبل از شرب نوشند و شرب خمر در ظرف ذهب مانع مستیست اگر موی گرگ در گوشت ... نهند هرگز مست نشوند برگ غار بطوی گیرند که بینی سند بگوش نهند مست نشود ... بهوه با خود داشتن همین اثر دارد **ادویه مزیلهٔ مستی و خمار** بیه مرغ برروی مالند مزیل مستی بول شتر مست نوشند مزیل بیهوشی شربت آب لیمو آب ترنج آب انار مزیل خمار است شربت آب معور قبل از شرب خمر مانع خمار بود و بوئیدن زرد مفید **ادویه مزیلهٔ بوی خمر** خمر کشنیز سعد زرنباد بادیان مضغ کنند **ادویه متنفره** از خمر نان در بغل داشته سائیده یا دل بوتیمار یا دل گاو خشک کرده سائیده یا گل گندم یا سبالهٔ خشک کرده سائیده یا ترب در تنور خشک کرده سائیده یا آب انگور بوسیده یا خون زاغ یا بیضهٔ بوم بخمر آمیخته دهند آب ناشپاتی بوسیده یک یا دو وانس بخمر آمیخته یا جمیع اسد دانگی بخمر آمیخته یا ذباب یابس دانگی بخمر آمیخته دهند نان چهار روز در خمر تر داشته نوشانند وقت جوع چند روز نان بخمر آغشته خورند **عطر ارگجه** صندلین هر یک چهار و نیم استار اکسیر یک استار سنبل او خیس نیم سیر عود یک بهلولی زعفران جوزبویه عنبر هر یک توله لادن مشک عطر گلاب هر یک ده تولا عرق گلاب چهار استار بعد از کشیدن عرق عطر حاصل کنند **اکسیر که پایهٔ عطرهاست** سنبل اشنه پنج بنفشه هر یک نیم سیر پوست نارنج صندل سفید عود هر یک نیم پاو بهارنارنج دو استار گلاب چهار سیر صندل عود پنج بنفشه را بگلاب سوده باقی ادویه سائیده آمیخته اقراص سازند **فائده در اطلیهٔ مجلوق و مقویهٔ باه** آثار مجلوق آنست که در قضیب دو سه جا خط پدید آیند و از جائی فربه گردد وقت جماع دو تا شود و زود انزال گردد و دل مائل بشهوت نشود و بس کثیر شهوت گردد و زود فرو شود **ضماد** برای مجلوق بیربهوٹی عاقرقرحا حب سفید هر یک دو زهر میٹه تیلیه نیم تخم تند حل کنند که مثل مرهم شود و دو ختنه حشفه گذاشته ضماد نموده برگ تنبول بندند صبح با آب گرم شویند تا هفته **دیگر** چرک گوش آدم پنج خمر تند ده صد حل کنند که مثل مرهم شود در ظرف چینی نهند و حشفه گذاشته طلا کنند مست شده را بحال سازد **دیگر** قسط تلخ سرخ سنگ از زهر میٹه هر یک نیم بعرق یاسمین قرص بسته بروغن کنجد تازه چهل روز کهنه کرده یکیا سه با آتش نرم نهند چون سوخته شود صاف کرده حشفه گذاشته طلا کنند و برگ تنبول بندند سه روز مزیل سستی و جلوق **دیگر** پیه عصفور مسکه آمیخته بر هر دو کف پا مالند مقوی باه **دیگر** زیبق یک شمع چهار دهن البقر ده مرهم ساخته حمام مالند و ساعتی توقف کرده غسل کنند باه آرد **دیگر** بیخ کنیر سفید تخم بادنجان تخم شلجم تخم ترب تخم جوز ماثل نانخواه حب القلقل بال کنگنی افراقی پوست انار پوست بیخ سینبهل هر یک یک روغن کنجد صد بریان کنند نصفی ماند صاف کرده طلا کنند سستی مجلوق را مفید **دیگر** خرقه بلعاب بچه اسپ که همان وقت زائیده باشد تر کرده دارند وقت حاجت بلعاب دهن تر نموده بر قضیب پیچند بعد چند ساعت کشاده جماع کنند عجیب **دیگر** پشک دشتی بعسل آمیخته طلا کنند منعظ **دیگر** کوکنار عدد شب در آب تر کرده صبح بتخم کنیر سفید بپیچد و بآب کوسائیده طلا کنند صبح با آب گرم شویند منعظ **دیگر** دارچینی زهره گاو طلا کنند مقوی و منعظ **دیگر** زعفران پنج کافور روغن گاو بول خر سائیده طلا کرده برگ خروع بندند **دیگر** زبل حمام صحرائی دارچینی بیربهوٹی قرنفل هر یک ... در عسل ... وانس خمر نیم رطل در ظرف مسی بدسته که فلوس بر و نصب بود حل کنند وقتیکه جرده ... شود ضماد کنند **دیگر** گل ارمنی اسکر و پلاچ ... در مدت ... دو رطل بپزند که مثل کهوه شود ضماد کنند سه روز **دیگر** پیاز نرگس ... ده عدد روغن کنجد بیست درم سونج عاقرقرحا هر یک ... اسکر و بلبو

بریان کرده مشک شش دانه فرفیون نیم درم آمیخته طلا کنند برای مجلوق و مفلوج مفید دیگر پوست بیخ دودهی تخم انجره مغز هنگوت زیره گل کتائی عاقرقرحا قرنفل
مویزج جند فرفیون تخم سند حب البلسان بعسل سوده ضماد کرده برگ تنبول بندند برای مجلوق مفید دیگر مویزج پوست بیخ کبر سفید پیاز نرگس عاقرقرحا مغز حب القطن
هر یک یک نیم خراطین بیربهوٹی تخم ترب حبه سفید ریگ ماهی دت هر یک یک و ربع تخم تاتوره فرفیون بیش نمک نمک ارمنی حنظل پیه شیر روغن کنجد هر یک یک
افیون دارچینی قرنفل جند انگزد زرنیخ سرخ هر یک نیم روغن مال کنگنی سه سکه گاه بیستاج هر یک دوازده درم روغن حل کرده طلا کنند دیگر مومیائی بروغن خراطین
سحق کرده بقدری مشک خوشبو ساخته طلا کنند مقوی معظم دیگر بدهن قضیب و انثیین بدهن بلسان کنند دیگر زهره گاو و پیاز نرگس عاقرقرحا برابر سائیده وقت حاجت
طلا کنند دیگر بوره مشک هر یک نیم درم بعسل و روغن بلسان حل نموده بر قضیب و عانه و انثیین و مقعد بمالند دیگر تخم نرگس کاهلی سرشف هر یک دو درم دو ساعت بحجر حل کرده
بر خرقه کشیده بر قضیب بندند پس و پیش برابر سازد دیگر شکم حربا شگافته پاک کرده بر قضیب بندند دیگر کهیه سیاه سائیده ضماد کرده برگ تنبول نهاده بر
خرقه که بشیر عشر تر و خشک نموده باشند بندند و بالایش خرقه ساده بپیچند تا هفته مرد سازد دیگر از ذنب حمار در وقتی که با ماده جسته باشد سه طاق بگیرند بر ساق
هر که بندند در حال نعوظ آرد دیگر زعفران و بیخ گوش آدم عطر قنب هر یک یک پیه گرده خوک سه تا سی و دو ماس حل کرده طلا نموده برگ تنبول بندند مقوی
ممسک دیگر فلفل گوگرد زرد برابر بعسل طلا کنند بهمین مطلب دیگر [illegible] زرنیخ طبقی گوگرد آمله سار [illegible] تیلیه هر یک یک درم تنکار تیلیه نیم درم سائیده به [illegible]
صفرت بیض حل کرده قدر نخود حبوب بندند و حبی بروغن کنجد سوده دو ساعت و [illegible] گذاشته طلا نموده برگ تنبول بندند [illegible] تا بگرم شوید [illegible]
بادی بپرهیزند غذا مرغ خورند اگر آبله شود روغن زرد بمالند برای مجلوق انفع دیگر عاقرقرحا دارچینی تخم [illegible] بوره قرنفل قسط جوزبویه حبه سفید بسباسه تیلیه
هر یک یک پیه شیر یا پیه خوک سی تا دو ماس حل کرده در ظرف چینی نهند و بکار برند مزیل استرخای قضیب دیگر بیخ [illegible] آب [illegible] سوده طلا نموده بعد ساعتی
بشویند دیگر فرفیون [illegible] تخم شبت افلفل هر یک یک عاقرقرحا [illegible] روغن سوسن یا روغن [illegible] دیگر [illegible] هر یک [illegible] بسباسه [illegible]
[illegible] افلفل [illegible] عاقرقرحا [illegible] روغن سوسن [illegible] برگ تنبول نهاده بر قضیب بندند دیگر [illegible] زرنیخ سرخ تنکار گوگرد [illegible]
مصطکی هر یک [illegible] سائیده [illegible] حل کرده ضماد کنند [illegible]
دیگر پیاز نرگس عنصل تنه هر یک دو درم زیت چهار اوقیه آب قدری بزنند چون مهرا شود آب برده صاف کرده [illegible] عاقرقرحا تخم انجره هر یک
مثقالی عنبر نیم مثقال آمیخته بر قضیب و عانه و انثیین بمالند [illegible] اسفید دیگر افیون قرنفل عاقرقرحا جوزبویه [illegible] در ظرف آهنی حل کرده طلا
کنند عجب اسفید دیگر خون مرغ سیاه بول خرجوان برابر آمیخته [illegible] بر قضیب بمالند [illegible] خشک شود باز بمالند سه بار مجلوق [illegible] را
را بحال سازد دیگر پوست بیخ کبر سفید عاقرقرحا پیاز نرگس برابر سائیده طلا کنند [illegible] دیگر پوست بیخ کبر سفید غنچه کبیر [illegible] افیون هر یک نیم
تخم جوز ماثل اسگند هر یک سه آب کتائی خرد حب بسته بآب سوده بمالند مجلوق و مسترخی را نافع دیگر مغز حبه سفید [illegible] حمام صحرائی [illegible] سفید [illegible]
چهار [illegible] آب [illegible] کرده ضماد نموده برگ تنبول بندند و بعد شش ساعت [illegible] مجلوق [illegible] را نافع دیگر [illegible] تخم ترب [illegible]
یک پوتهیه هر یک ربع درم جند شش دانه [illegible] حل کرده ضماد کنند مجلوق و مسترخی و اجتماع عروق را نافع دیگر قرنفل جوزبویه ریگ ماهی عاقرقرحا
پوست بیخ عشر هر یک نیم مصطکی یک [illegible] چهار در ظرف آهنی سحق بلیغ کرده ضماد کنند بیست یکروز و آب نرسانند عجب اسفید حتی که ازاله بکارت هم

توانکرد و دیگر دهن ... سم ربع ... گرم کنند علق یک عدد یا یک انداز تا دو ... محفوظ مانند چون سوخته شوند تخم کونچه زبل خطاف هر یکدرم
حبه سرخ هر یک شش درم آمیخته حل کرده مالند هفت شب مزیل سستی و دیگر گل کنیر سفید یک سیر روغن گاو نیم سیر بریان کرده ... وزیک و سیخ در برگ تنبول
خورند و طلا هم نمایند دیگر عاقرقرحا دارفلفل افیون پوست بیخ کنیر سفید برابر سائیده ببول خرجوان یا واژده پاس حل کرده حشفه گذاشته ضماد نموده بر کنار خورند
بندند و آب نرسانند از کار رفته بحال شود دیگر خرقه بافته سفید در شیر عشر که یک اصبع بالا آید سه وزن ترکرده خشک نموده سه وزن در آب کنیر که نصفی از آب عشر
بود و سه وزن در آب حیامن که نصفی از آب کنیر بود تر و خشک نموده دارند و وقت ضرورت این خرقه در روغن کنجد هفت وزن ترکرده بر قضیب پیچند و بعد
ساعتی دور کرده جماع نمایند اگرچه مجلوق باشد از این بکارت تا دو شود دیگر مشک نیم فرفیون چند هر یک یک عاقرقرحا ده روغن زنبق یا روغن سوسن یا روغن
بلسان بیست حل کرده بر پشت و زهار و قضیب و انثیین مالند دیگر حبه سفید ده درم شیر میش چهار رطل سه وزن حل کرده چون شیر تمام طی باشد در ظرف چینی دارند
و سه وزن بر عانه و را با خوب مالش کنند مجلوق را بحال آرد دیگر خون تاج مرغ یا روغن خاو ندیا پیه قرد یا خون خفاش یا روغن بلسان یا بیضه نسر یا خرزل
بر روغن طلا کنند دیگر تخم انجره بعسل بر قضیب و بن ران ضماد نمایند دیگر زنبالایل سوخته انتشار بر عانه و قضیب و بن ران طلا کنند دیگر زهره عصفور عاقرقرحا
روغن زنبق بر قضیب و عانه و بن ران انثیین طلا کنند منعظ دیگر بیخ کندوری خشک کرده طلا کنند دیگر کافور تنکار هر یک ربع درم قرنفل دوازده
عدد فلفل شانزده عدد با آب حب بسته خشک کرده یکساعت قبل از حاجت با آب سوده طلا کنند که خشک شود مستحکم قضیب دیگر جوزبویه بسباسه فرفیون فلفل
عاقرقرحا هر یک یک روغن خراطین هفت سائیده طلا کنند دیگر از اراقی قرنفل موبزج حب الملوک عاقرقرحا بیش هر یک نیم ... هر یک نیم هفت وزن بجمر تند حل کرده
بسیار افزوده بیخ ورد دیگر حل نموده ضماد کنند مزیل کج و کاد مجابر و مستحکم قضیب منعظ دیگر زیبق نیم درم آب قرصعنه خرد دوازده درم حل کنند چون غلیظ شود
خرقه بافته کهنه قدری آلوده بروغن گاو حب نموده گرم کرده برگ تنبول نهاده بندند بدستور هفته و از ترشی و بادی جماع پرهیز نند دیگر جوزبویه بسباسه انشنه
چرک گوش آدم هر یک نیم به انثیین خوک شش غم بکر ... حل کنند چون غلیظ شود ضماد نمایند مجلوق را نافع دیگر بیخ کنیر سفید نخود درم مغز حبه سفید عاقرقرحا
زنجبیل بهمنی هر یک دو نیم درم شیر گاو ده رطل جوشانده جغرات ساخته روغن برآورده سرطان خراطین در روغن مذکور سوخته طلا کنند از کار رفته بحال شود
دیگر انگوزه نمک ارمنی برابر بعسل آمیخته بر قضیب و نواحی ذکر و قدم مالند منعظ دیگر بوره سرخ هفتاد عدد بروغن زنبق در شیشه کرده دهن بند نموده یکشب
در زبل گوسفند دفن داشته صاف نموده با فوق احلیل مالند مقوی منعظ دیگر دارچینی زعفران قرنفل خمر بکر برابر ضماد کنند دیگر بیضه عصفور یا بغیر بیرا در
خانه زنبور ... ماهی ... بروغن زنبق هر دو یک مرتبه بریان کرده افشرده فرفیون ربع درم آمیخته وقت عشرت از نیم به بر کف پا مالند هر چند که جماع
کنند آلت از کار نیاید و بیضه سند لیب هم ... آشرد دیگر زیبق دو درم عسل چهار درم ... حل کرده بر خرقه نهاده بر قضیب پیچند و قتیکه
منعوظ شود دور کرده جماع نمایند دیگر تخم ... درم علق عدد تنکار و نیم درم کافور قدری سائیده طلا کنند تا هفته مقوی بیحد دیگر ... العسل آمیخته ... منعظ دیگر لسان العصافیر
چهار درم لبن البقر نخود درم ... ضماد کنند چند شب جنسی را نافع دیگر ... روغن ... کرده بر قضیب ... دیگر مغز سر عصفور ... مالند
دیگر پیه ... وقت جماع مالند دیگر مغز دندان ... هر یک ده نیم درم ... نیم رطل حل کرده طلا نموده برگ تنبول بندند چون ... روغن مالند
برای مجلوق و مسترخی و معوج نافع دیگر زعفران با آب یا خمر سوده یا بیر بهتی بروغن بریان کرده یا زهره کباب بعسل آمیخته مالند دیگر مغز سر خفاش بر کف پا مالند

دیگر بیخ نرگس سه عدد یکشب بشیر تر کرده سائیده با دوغن حشفه ضماد کنند عنین را قائم کند دیگر عنفص پنجدرم روغن کنجد یا روغن نرگس یا روغن زنبق بیست درم
بریان کرده صاف نموده هفت شب متواتر بر کف پا مالند و یا بزمین نرسانند عجیب حتی که اعاده باه مایوسین کنند انکباب معظم مصلب منزلیه استرخا
برگ فنجنکشت برگ نیم برگ بکاین برگ بنایین جوشانده انکباب نهند و قضیب را مالیده باشند تا که رطوبت منتن بر آید و قتیکه طبیخ سرد شود بارچه پوشیده نگاهدارند
و یکدو ساعت هوا نرسانند بدستور چهار روز چنان شود که گفتن نیاید دیگر قطعه برگ زرنباد بر کمر انثیین بندند اعاده باه مایوسین کند دیگر سرج کفتار با خود
دارند مرد شود دیگر چشم تمساح بر پای راست یا قضیب ثعلب اسود یا پس بران یا قضیب سگ خشک کرده بر ران بندند مقوی دیگر زهره دب بر ران است
بندند هر چند که جماع کند مضرت نیابند دیگر شکم خفاش خرد نگاه قضیب درو نهاده بندند ساعتی قائم سازد دیگر زن بکشینه شاخ نرم فنجنکشت یا الی الوگرنه حلقه
ساخته در انگشت نهند من بعد زیبق سه درم خورند تا که حلقه در دست باشد زیبق از شکم بیرون نیاید و چون حلقه بر آرند فوراً از شکم بر آید و تا که زیبق در شکم باشد باه
آید دیگر زهره خروس جوان بالند مقوی منعظ دیگر مغز سر خر جوان هشت درم بروغن کنجد بریان کرده شیر عشر بر بهنی تنکار هر یک چهار درم آمیخته دوازده
پاس حل کرده بکار برند اگر بیش وسم الفار افزایند قوی شود برای عنین مجلوق انفع دیگر دندان راست تمساح در بازوی راست بندند دیگر مده پشت
خر دوان که قریب گرده او بود بر کمر آویزند دیگر سرشف پنجدرم زیبق دو نیم درم سائیده قرص ساخته بر یافوخ بندند بعد یکدو ساعت دور کرده جماع نمایند
عجیب دیگر نیل گورستان صد عدد زیت پنجدرم در شیشه کرده روغن کشند و سه هفته دارند پس طلا کنند منعظ مقوی عصب دیگر حب القطن بیست درم
در ظرفی کرده آنقدر روغن که بالا آید انداخته با آتش نرم پزند و وقت ضرورت بر کف پا و قضیب مالند مقوی هر گاه که نخواهند دور کنند دیگر لسان العصافیر
بقدری بسباسه سائیده طلا کنند منعظ دیگر برای مجلوق که سر و بیخ سطبر و از میان باریک گرد باید که اول دو علق بر سطبری سر قضیب حشفه گذاشته در
هر دو پهلو نهند و سه علق بر سطبری بیخ قضیب دو بهر پهلو و یک بالای بیخ گذارند و بعد یکروز میده مالکنگنی قرفه بسباسه جوزبویه قرنفل دارچینی هر یک
ربع درم دارچوبه نیم اسکر و بلو روغن گاو سیده گندم هر یک پنجدرم شکر دو نیم درم حلوا ساخته نیاندو بخرقه پیچیده بدستور تا هفته ضماد کنند یکسان گردد دیگر شیر
میش خرما قندی عرق نانخواه هر یکیده رطل جوشانده انکباب نهد و صبح بعرق بادیان شوید مقوی دیگر حبه سفید آب سوده طلا کنند و خرقه پیچند بعد ساعتی
نعوظ آرد دیگر خانه زنبور مثل سرمه سائیده سه یا شش دانه بعسل آمیخته طلا کنند در ساعتی قوت و امساک و سطبری آرد دیگر قرنفل بزیت پرانده طلا کنند
دیگر سم الفار شنگرف عاقرقرحا برابر دوازده پاس بخمر حل کرده حبوب بندند و وقت حاجت سوده طلا نموده برگ تنبول بندد اگر شور شوند روغن زرد مالند
دیگر مشک بخون تاج مرغ آمیخته طلا کنند سه روز و آب نرسانند عنین را اسحال سازد دیگر زیبق دو نیم مثقال آب لوثم آب ادرک هر یک ده درم کهرل کرده
خرقه قدسیٹی آلوده بر قضیب پیچند دیگر دارچینی کبابه قسط عاقرقرحا پوست نخلکییر سفید هر یک پنجدرم آب دو رطل شاب روز تر کرده پزند چهار درم ماند صاف نموده
روغن کنجد ربع رطل آمیخته روغن سازند و تا هفته مالند نشیب و فراز برابر سازد و از کار رفته بحال گردد دیگر پیاز نرگس عدد بجوب ق ورق کرده بشیر میش
حل ساخته معنا ث زراوند گرد و بیخ خراطین هر یک دو نیم مثقال آمیخته حل کنند که مثل مرهم شود مومیائی درم روغن یاسمین شش درم آمیخته ضماد کنند
مقوی مصلب دیگر جند مصطکی هر یک یک قسط بکنیم تخم ترب سه بیت بیست پنج سائیده ضماد کنند دیگر تیجبل دار فلفل فلفلموبه هر یک نیم مغز حبه سفید
عاقرقرحا هر یک یک بیش دو مغز کدوی تلخ چهار سائیده سه وزر غن کهل کرده قدر دو سرخ طلا نموده برگ تنبول بندند مقوی مجلوق دیگر شمع اسفید نیم

روغن نرگس پانزده گداخته فرفیون قنه هریکی ولسباسه یک عاقرقرحا دونیم دارفلفل جند تخم حرجیر هر یک یکنیم سائیده آمیخته سحق بلیغ نموده با دوهن حشفه طلا کرده برگ تنبول بندند مقوی مجلوق دیگر گل کنیر سیزده درم دارچینی زعفران جوزبویه هر یک سه درم قرنفل هشت عدد روغن کنجد نیم رطل چهل یا پس حل کرده بر خرقه کشیده بندند مقوی دیگر مغز دند عاقرقرحا چرک گوش آدم هر یک یکنیم درم سائیده قرصی بسته در دوازده درم روغن کتان انداخته بر آتش نهند و قتیکه رنگ قرص بادامی شود فرو گرفته روغن بگیرند یک یا دو سرخ طلا نموده برگ تنبول بندند یک یا دو هفته و از قرص کماد کنند برای مجلوق هم انفع دیگر دهن و در لبعر بصل نرگس ده عدد مغز دند پنج درم فرفیون چهار درم روغن بر آتش سرخ کرده بصل را سائیده قرص بسته اندازند چون از درون و برون سرخ مائل بسیاهی شود دور سازند و دند اندازند چون انیم سوخته شود دور نموده روغن را از آتش فرو گرفته فرفیون سائیده آمیزند و وقت شب ده سرخ طلا کرده برگ تنبول بندند دیگر برای انکسار قضیب مغاث صبر اقاقیا به بیاض بیض سرشته ضماد کنند چون راست شود حضض گلنار عفص بریان جوز سرو پوست انار برابر بلعاب اسغول ضماد سازند اگر قدری شیرمیش افزایند بهتر دیگر شحم اسد تنها یا بروغن گاو وقدری شک آمیخته یا تخم انجره آمیخته بر عانه و قضیب مالند دیگر حب الفیون حبه سفید شنگرف برابر بشیر میش سائیده ضماد کنند و در هفته به شود دیگر حبه سفید مال کنگنی تخم انجره بیخ کنیر سفید پپه خوک خراطین مغسول تخم خشخاش کرده هر یکده درم روغن کنجد پنجدرم کوفته آمیخته یا حبه سفید حسن لبه بوکهرمول پپه شیر هر یک شش درم کوفته آمیخته یا زهر بیٹه اذاراقی حبه سفید حب ملوک بیر بہٹی هر یکده درم بشیر گاو سائیده قدر نخود حبوب بسته بدهن تقر جرب نموده یا زرنیخ سرخ زرنیخ زرد گوگرد سفید کاسم الفار زرد هر یکده درم صفرت بیض ده عدد سائیده آمیخته یا دارچینی شش قرنفل جوزبویه لسباسه مصطکی عاقرقرحا حبه سفید اذاراقی مال کنگنی بیش سیاه افیون پوست بیخ کنیر سفید تخم کرفس هر یک سه کوفته بشیر میش تر کرده یا اذاراقی حبه سفید میٹهه بیر بہٹی برابر بشیر میش تر کرده یا قرنفل کبابه دارچینی گوگرد برابر آمیخته یا حبه سفید تخم ناتوره سیاه پوست بیخ کنیر سفید حب الغراب بزرالبنج برابر کوفته بروغن کنجد آمیخته چوبه کشند چوبه حبه سفید حبه سرخ مال کنگنی سم الفار عاقرقرحا گوگرد بیخ کنیر سفید تخم ناتوره کنجد سیاه اسگند هر یک دوازده درم کوفته چوبه کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند سه روز چوبه سرطان چهار عدد خراطین بنجکنیر سفید حبه سفید هر یک درم جوزبویه عاقرقرحا لسباسه هر یک پنجدرم کوفته در خم که بالا آید ترکرده بعد سه روز بر آرند و خم دیگر اندازند بدستور سه بار پس همه ادویه را در یتور ست کرده روغن کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند عجیب مجلوق را نافع چوبه مال کنگنی اذاراقی پوست بیخ کنیر سفید کنه خراطین ناخن فیل سرطان بیر بہٹی هر یک پنجدرم چوبه کشیده طلا کنند هفت روز چوبه حبه سفید پوست بیخ کنیر سفید انگرد افیون مال کنگنی تخم ناتوره جوزبویه زعفران عاقرقرحا بیر بہٹی خراطین هر یک چهار درم اذاراقی زهر تلیله هر یک دو درم روغن کنجد پنجدرم کوفته روزی ترکرده چوبه کشند و حشفه گذاشته طلا نموده برگ تنبول بندند چوبه سم الفار سه درم بخون خوک صحرائی حبوب بسته چوبه کشیده بر برگ تنبول طلا نموده بندند چند روز اگر سوزش آرد کافور چهل بدهن بقر مغسول آمیخته طلا کنند چوبه حبه سفید یا نخواه خراسانی مال کنگنی تخم دهتوره سیاه عسل برابر چوبه کشیده یک قطره بر برگ تنبول طلا کرده بندند چهارده روز پس و پیش برابر کنند و مصلب چوبه خفاش کلان سانڈه هر یک عدد قضیب گاو خراطین بیر بہٹی اذاراقی حبه سفید مقل تخم ناتوره مال کنگنی سم اسپ بیخ کنیر سفید بیخ یاسمین ارشیشعان جوزبویه بل حمام جند بیدستر پپه خوک هر یک شش درم چوبه کشیده طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته چوبه پپه جواسل پپه خوک مغز حب خروع گوگرد آمله سار بنجکنیر سفید عنکبوت احمر خراطین مصفی دارچینی عاج هر یک شش درم کنجد مال کنگنی مغز ماهی و جوپپه شیر خفاش عاقرقرحا لسباسه قرنفل بیضه مرغ کلان پایه شتر اعرابی زفت کبابه زعفران حبه سرخ حبه سفید هر یک سه درم مغز وندسه اونس مغز ماهی سونل مغز عصافیر زست لوبان هر یک یک نیم درم ریگ ماهی دو عدد روغن سانڈه عدد جوزبویه سه عدد روغن بیضه ده عدد جند درم

بهونپهلی دو نیم درم افیون دو درم سائیده با دهان آمیخته حبوب بسته چوبه کشند و دو سه تا طلا نموده برگ تنبول گرم کرده بندند هفت بار که چهل روز عنی و هیجان قوت را مفید
چوبه دارچینی خراطین سرطان علق بهونره آبی بیربهوٹی تخم ترب پوست بیخ کنیر سفید سم اسپ حب سفید چرک گوش آدم هر یک چهار درم بیش درم آب برگ یاسمین
آب بیخ کدر صحبی گرفته ادویه را سه بار تر و خشک کرده چوبه کشند و بعد چهار روز قدر قلیل طلا نمایند اگر بثور آرد روغن زرد مغسول مالند چوبه خراطین ده درم بیخ
کنیر تازه حب سفید تخم تاتوره ریگ ماهی هر یکده درم زهر تلیه عاقرقرحا خولنجان جوزبویه زنجبیل حمام تخم ترب تخم شلجم هر یکدرم جند بیدستر قرنفل هر یک نیم درم تخم تند
ترکرده چوبه کشند منعظ مصلب چوبه مرشیشا عاقرقرحا بیش فلفلمویه سم الفار قرنفل پوست بیخ انار پوست بیخ کنیر سفید بزرالبنج راج حب سفید زرنیخ سرخ جوزبویه
زیبق هر یک سه درم تخم خروع شش درم آب نبات الصبر سه روز ترکرده چوبه کشند و بعد شستشاه از برگ کاه قدری گرفته بر برگ زیر قضیب خطی کشیده برگ خروع
نهاده بر رشته خام بندند تا هفته برای عنی النفع چوبه دارچینی بسباسه جوزبویه حب سفید زهر تلیه عاقرقرحا قرنفل زعفران جند اذاراقی تخم قرصعنه کنجد سیاه شونیز
حب القطن دارفلفل عاج بزرالبنج هر یک سه بیخ کنیر سفید شش مال کنگنی بیخ تاتوره سیاه دوازده چوبه کشند برای عنی مفید چوبه بیربهوٹی سم الفار بیش زرنیخ زیبق جند
پوست بیخ کنیر سفید عاقرقرحا مغز دند شنگرف دارچینی چرک گوش آدم جوزبویه بسباسه دارچینی تخم ترب تخم سپاری تخم شلجم مغز خروع حب سفید زفت قرنفل زعفران زنجبیل حمام
صحرائی زنجبیل عصافیر تخم دهتوره تخم بادنجان هر یک سه درم خراطین علق کنجد سیاه حسن لبه هر یک شش درم مال کنگنی روغن موم یه خون انثیین حیسیاه هر یک
سیزده و نیم درم مشک نیم درم صفرت بیض بیضه آب کتائی خردشیر زقوم شیر عشر شیر درخت بڑه براده عاج هر یک بیست درم پیه شیر پیه خوک پیه ضفدع مغز سر عصافیر
مغز سر قردیه قردبیه خرس روغن چوب شیسم سیاه و سرسانڈه هر یک دوازده درم مرگ چڑی ده عدد سم اسپ جوان ده درم خمر تند رطل شیر میش یک ربع رطل حبوب بسته
کشند و قدری بر برگ تنبول طلا نموده بندند عجیب چوبه خراطین تازه پنجه رطل نمک ربع رطل انداخته روز دو نیم شسته در ظرفی نهاده دهن بند کرده آتش دهند
و روغن که بر آید بالند از ترشی و بادی پرهیز ند و رد و هفته عنی مرد شود چوبه مغز دند تخم تند و قدری مشک شب تر کرده صبح روغن کشیده بر حشفه طلا کنند وقت
جماع منعظ چوبه مغز نارجیل کهنه شنگرف هر یکده توم یک پوتهیه بیست شنگرف را بتوم آمیخته در مغز نارجیل کرده نارجیل را بسته اند و حبوب بسته چوبه کشند برای ضعف
باه یک بیخ همراه برگ تنبول خورند و طلا نمایند و جهت رعشه و فالج مالند چوبه ریگ ماهی هندی سه عدد بیخ کنیر سفید سنبل عقرب سیاه هر یک دوازده درم بیربهوٹی
زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش درم روغن سرشف آب چاه هر یک نیم رطل کوفته جوشانند چون پخته شوند سائیده چوبه کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند مرتبه استرخا
چوبه سم خرسه و نس حسن لبه پنج درم دوازده ساعت تخم تند حل کرده چوبه کشیده طلا نموده برگ تنبول بندند مرتبه استرخا چوبه مال کنگنی حب سرخ تخم تاتوره سیاه
عاقرقرحا هر یک شش درم روغن سرشف یکنیم درم شیر میش اونس کوفته چوبه کشند و یک دو حبه در برگ تنبول خورند و طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته —
چوبه اذاراقی سبز که نرم باشد رطل چوب جوار که بدهن سم تر کرده باشند ده درم پوست بنکلیه سفید ده درم خراطین پانزده درم کوفته چوبه کشند و قدر ماش در برگ تنبول خورند
و قدر نخود طلا نمایند مقوی مصلب چوبه برگ تنبول صد عدد خمر برانڈی یک بوتل شیر درخت بڑه نیم رطل پیه شیر شش درم زرنیخ طبقی گوگرد سبز هر یک دو نیم درم
بیش بیربهوٹی عاقرقرحا مال کنگنی بزرالبنج حب الغراب قسط حب سفید اسگند ناگوری زرنیخ سرخ جوزبویه هر یک نه درم سانڈه کلان خشک عدد تخم جوز ماثل رطل
ادویه را جدا جدا سائیده اول در آب برگ تنبول بعده در خمر لس در شیر بڑه تر و در سایه خشک کرده پیه آمیخته در پنجه رطل زنبق چوبه کشند اول رقیق برآید جدا
دارند که اقوی است طلا کنند **فصل دوم در معظمات و مصلبات و مغلظات قضیب و ملذذه و منزله للنسا** تا که بر ینجو است ممکنست که قضیب دراز شود

و اگر پس نمو گذشته غلظ و آگندگی تواند شد نه که درازی و حلق موی عانه مهیج باه و مغلظ قضیب است چرا که غذای شعر بعد حلق متصرف بغذای اعضا میگردد
و حلق خون و رطوبت را جذب میکند و تدابیر که موجب درازی و سطبری قضیب اند باعث سستی و نقصان باه هستند **فائده در ادویه معظمه** اول قضیب را
بآب گرم شسته بخرقه درشت چندان مالند که سرخ شود پس بروغن مورچه تدهین کنند تا مسام نماید و نگذارد که خون متجذبه تحلیل یابد و عقب آن فی الفور طلا کنند
تا انعقاد خون نماید و این عمل مکرر سازند تا عظم تمام آرد علق در نارجیل تر اندازند و قدری شیر در و ریزند در جای محفوظ گذارند تا که همه شیر و علق خشک گردد
پس علق را بر آورده سائیده بعد مالش و احمرار قضیب طلا کنند اول قضیب را مالند چون سرخ شود شیر میش که عفن و منتن شده باشد طلا کنند و بگذارند که
خشک شود بعد ساعتی مالیده دور کنند بدستور صبح شام نمایند اول قضیب را مالند که سرخ شود پس آب گرم ریزند بعده موم روغن مالند دو روز چند بار اول قضیب را
مالند چون سرخ شود خراطین بروغن کنجد سائیده ضماد کنند بعد شش ساعت بشیر یا آب گرم شویند بدستور سه روز مصلب مسمن قضیب را ساعتی در روغن سرشف
نهند بعده دو ساعت در آب قرصعنه خرد دارند مصلب دار فلفل حرمل تنکار بعسل ضماد کرده بشیر تازه بر شویند مطول مسمن مغز سر خر بدهن سمسم جوشانده طلا
کنند مسمن مصلب قرنفل افیون تخم تاتوره سیاه عاقرقرحا تخم کونچه بیش خردل بروغن زرد حل کرده ضماد نمایند مسمن مصلب کافور زنجبیل تنکار فلفلین برابر سائیده
مالند مطول مصلب علق یابس بدهن سمسم سائیده یا مغز حب القطن بروغن آمیخته مالند سرطان بیست عدد در روغن کنجد رطل بزایند مالند مصلب قیمه بز بر چوبی پیچیده
بر پستان بسته بریان کنند چون مصلب شود تراشیده خراطین یابس مسحوق تر کرده نیم گرم بر قضیب بندند و بعد هشت پاس دور کرده دیگر بندند سه روز پوست موش
دور کرده تا یک پاس بندند روغنی که بر آید طلا کنند مطول روغن یاسمین روغن قسط روغن چلغوزه روغن زنبق برابر در شیشه کرده چند روز در آفتاب داشته وقت نوم
بر قضیب و زهار و انثیین مالند مصلب منغظ علق بخفاش چسپانند و در خونش رفاده تر کرده دارند و هر صباح قضیب را مالیده رفاده را بشیر میش تر کرده بندند شب
بدارند و صباح کشاده بشیر میش شویند تا هفته اول بخرقه درشت مالند بعده برگ بادروج کوفته تا دیر مالش کنند و شب بگذارند بمرتبه غلیظ و سطبر سازد که زنان از دخول
عجز آرند تخم انجره بعسل یا زیت خام بروغن یاسمین ضماد کنند اول بخرقه درشت مالند که سرخ شود پس پوست گوسفند تازه گرم گرم بپیچند در روزی دو بار معظم
بار انگیز اگر پوست انار بروغن سرشف و آب بزایند متواتر بمالند قضیب را کوتاه سازد **فائده در ادویه ملذذه** عاقرقرحا سنبل بعسل یا کبابه دارچینی زنجبیل
بعسل یا پیه سفید تنکار بعسل یا پیه آهو بعسل یا پیه حمام زیت خام نمک سنگ برابر بعسل یا فلفل دار فلفل خولنجان دارچینی سنبل نمک برابر بعسل زنجبیل مربا یا سقمونیا بعسل
زنجبیل مربی یا قضیب گرگ بلعاب دهن و عسل یا گل نرگس یک نبات چهار بعسل زنجبیل مربی آمیخته طلا نموده جماع کند ملذذ انثیین سنور اسود بدهن یاسمین یا زهره بز
پیه بز خشک کرده بروغن یاسمین یا زهره زاغ بروغن گل یا موی سر زن که از شانه ریزند سوخته سائیده بعسل یا فلفلین کبابه عاقرقرحا دارچینی مشک بادیان سوخته
برابر بعسل مقوم یا خون خر سفید بعسل یا زهره ارنب تنها یا بمرتک و عسل یا زهره یا خون مرغ سفید بعسل مقوم آمیخته یا زهره گاو سیاه یا زهره گوسفند سیاه یا زهره هدهد
خشک کرده یا پیه قنفذ یا خون زاغ طلا کرده جماع کند ملذذ بحدی حتی که زن جز وی دیگری را نخواهد و کسی دیگر بروی قادر نگردد سرشف عسل هر یک سه درم گوگرد زرد دو
درم آمیخته قدری بر سر دوا بهام پای طلا نموده جماع نماید ملذذه نگردد و ملذذ انگزه یک روغن زنبق ده حل کرده بعد چهار روز طلا نموده جماع کند ملذذ زنجبیل
قرنفل هر یک یک عاقرقرحا نیم بآب سوده طلا کند چون خشک شود جماع نماید ملذذه عاقرقرحا و قدری مشک بخون ارنب آمیخته یا خون قنفذ بربری بر احلیل طلا نموده
جماع کند مطیع گردد و دیگری بر وی قادر نشود زهره مرغ بمرتک یا پیه مرغ طلا کرده جماع کند اما منزل نگردد و دیگری بروی قادر نشود کافور در احلیل نهد ملذذ انثیین

گرگ بدهن سیاه در آفتاب داشته یا زهرهٔ گرگ در روغن نرگس شش آمیخته طلا کرده جماع کند مطیع گردد تا که از آب سر و نشوید نعوذ و فرو نگردد عاقرقرحا
موبنج دارچینی برابر بعسل قدر نخود حبوب بسته حبی در دهن دارد آب او بر قضیب یا در فرج مالیده جماع کند بلذت کباب به تا نخواه دارچینی برابر بعسل حب بسته در دهن
دارد و لعاب طلا کرده جماع نماید عفص با آب سوده طلا کند چون خشک شود جماع نماید بادنجان در گل گرفته پخته پوست دور کرده آبش فشرده دار فلفل چند عدد
بکشبان روز ترکرده سائیده عسل آمیخته قدری بر سر قضیب مالیده جماع کند بیربهوٹی خراطین یابس سائیده قبل از جماع در فرج مالد پس جماع کند دیگر [illegible] انگور
زیبق کافور بلعاب دهن یا ببول خر سائیده مالد و قدری در احلیل نهاده برگ خروع بندد دراز و سخت کند که هر دو بیهوش شوند سکبینج مقل بهیدز نجبیل
زاج سوخته شیح بادیان کعب خنزیر محرق برابر آب بادیان طلا کرده بعد تجفیف جماع کنند در هر ماه یکبار بکار دارد بلذت کنیز زن مقوی جماع **فائده ادویه**
منزله للنساء کرسیکه در گره اطریلال بیاشد در برگ تنبول نهاده یا شیره [illegible] آهک در برگ تنبول نهاده یا کافور یک [illegible] در برگ تنبول نهاده خورانند یا تیجنج کافور ترکار هر یک
یک بعسل آمیخته یا تمر هندی قند آمیخته یا زنجبیل حمام نمک سنگ عسل آمیخته یا زهره عصافیر عسل آمیخته یا کافور ترکار تخم تاتوره برابر بعسل آمیخته یا آلوده تخم تاتوره
فلفل برابر بعسل آمیخته یا عسل روغن زرد آب برگ بارتنگ آمیخته یا حب الحب بعسل آمیخته **فائده در ذکر ادویه ممسکه** سفوف کوکنار نیم رطل
در آب یکشبان روز ترکرده مالیده صاف نموده تخم گذر نیم رطل در آب مذکور ترکنند وقتیکه همه آب جذب شود بسایه خشک کرده سائیده هموزنش شکر آمیزند و یک
کف صبح بشیر گاو دهند و اگر گرما باشد بلسی مقوی ممسک **دیگر** قند آب هر یک هشت رطل آب لیمو چهار عدد گل [illegible] رطل جوشانده پخته دارچینی بیخ [illegible]
هر یک بیست درم کوفته اندازند و در شیشه که سوم خالی ماند پر کرده در گرما نهند چون صاف شود بیزند **دیگر** جوز بویه عدد بر چراغ سوزند که انگشت گردد سه حصه
کرده یکی از آن سه گهڑی قبل از جماع خورند ممسک بهی **دیگر** لیموی کاغذی بریده تخم دور نموده افیون قدر [illegible] انداخته بر چراغ گرم نموده وقت [illegible] ممسک **دیگر** افیون [illegible] عاقرقرحا
و جوز بویه [illegible] کرده بر ریسمان بسته در یک رطل شیر بزاندده بر آرند و قدر نخود دهند **دیگر** یکپاره شکر [illegible] هر یک [illegible] درم بشیر گرم دهند ممسک و ساعت **دیگر** [illegible]
سه درم بشیر گاو دهند **دیگر** ثمر [illegible] درم درخت بڑ [illegible] شش درم شیر گاو هفت درم شکر ده درم خورند ممسک مغلظ منی **دیگر** عرق گوگر ربع درم عسل و [illegible] آمیخته دهند
دیگر تخم راسن یک عدد بلع کنند **دیگر** دار فلفل در بادنجان خلانیده گل حکمت کرده در آتش ساعتی نهاده بر آورده فلفل مذکور دارچینی هر یک نیم درم [illegible]
ربع درم بعسل ده حب بندند وقت جماع با آب دهن سوده بر قضیب طلا نمایند و بعد ساعتی جماع کنند ممسک منزله للنساء **دیگر** روغن عین الدیک بر کف پا مالید
ساعتی نزد آتش دارند ممسک **دیگر** حنظل رطب دو پاره کرده بهر دو کف پا مالند چندانکه مرارت او بدهن رسد پس جماع کنند تا خشک و آب سائیده بر
قضیب طلا نمایند **دیگر** روغن تخم جوز ماثل بطور چوبه کشیده بهر دو کف پا مالند چندانکه در جلد نفوذ کند پس جماع نمایند **دیگر** ضفدع تر را مقعد دوخته زیبق
نوشانند و دهن هم بدوزند پس بر قضیب بسته قصب استاده دفن کنند تا که موسم برشکال برو گذرد پس روغن کشند و بکار برند **دیگر** روغن حب قطن روغن
گوسفند بر قضیب مالند ممسک وقتیکه شویند زائل شود **دیگر** خراطین بروغن قرطم جوشانده بر کف پا مالند **دیگر** خون عصافیر تر با آرد ماش آمیخته بر کف
پا مالند یا حب بسته دارند و وقت حاجت بروغن یاسمین سوده بر کف پا ضماد کنند چون خشک شود جماع نمایند تا که پا بزمین نرساند منزل نشود **دیگر**
بیربهوٹی [illegible] درم روغن کنجد پنج درم بریان کرده بر کف پا مالند و بعد ساعتی جماع نمایند **دیگر** افیون مقل بشیر انجیر دشتی سرشته بر ناف گرد آن طلا کنند
دیگر بیخ کنیر سفید بسایه خشک کرده سائیده کوکنار که افیون از آن نگرفته باشند بآب ترکرده مالیده بیخ مذکور آمیخته قدر کنار حبوب بندند و وقت حاجت

بآب سوده حشفه گذشته طلا کنند چون خشک شود جماع نماید ممسک **دیگر** روز یکشنبه اول ماه زیر درخت بڑھ رفته سه بار بدست راست بگردد پس بدست چپ پای برهنه یکبار گردیده سه چوب از آن درخت بدست خود بُریده جفت پا پوشیده بخانه آید و پنبه از خانهٔ پنبه فروش بطلبد بطوریکه او نپرسد پس از آن هر سه چوب سه پایه ساخته در چراغ نو گلی روغن گل پُر کرده از آن پنبه فتیله ساخته روغن پُر نموده بر سه پایهٔ مذکور نهند و روبروی خود دارد و اینهمه در همان روز نماید تا که چراغ را گل نکند منزل نشود **دیگر** درخت قنب مع بیخ و برگ و تخم بسایه خشک کرده سائیده بشکر سرخ آمیخته اندکی خورد **دیگر** شونیز بزرالبنج هر یک سه افیون دو قدر نخود حبوب بندد شربتی یک تا دو حب **دیگر** ضفدع کلان گرفته مقعدش دوخته زیبق یک سیر شاهی خورانند و دهنش هم دوخته شش ماه در ایام سرما آویخته دارند زیبق منعقد خواهد شد برآورده در دهن دارند مانع انزال **دیگر** قطعه شاخ حبه سفید روز یکشنبه بُریده در چراغ افروزد و چشم بر چراغ دارد تا که سرد نکند منزل نگردد **دیگر** زیبق بر پنبه آمیخته فتیله کرده روشن کند **دیگر** بیر بهٹی بسایه خشک کرده شش عدد در پنبه سینبهل برابر برابر نهاده فتیله سازند و در چراغ گلی روغن کتان افروزند و نظر بر چراغ دارند منزل نشود و وقتیکه نظر بر چراغ نکنند بعد دیر منزل گردند **دیگر** بیر بهٹی گنجائی در پارچه فتیله کرده بدهن بقر روشن کرده بر سه پایه چوبه نر و چار پائی نهند تا که روشن باشد منزل نشود **دیگر** روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب که زاغ بانگ نکرده خطاف را ذبح کرده پای راست او تا زانو بریده دارند و وقت حاجت در کمر بندند تا که در کمر باشد منزل نشود **دیگر** زیبق شش دانه برگ نیب یا برگ لبلاب هفت عدد در دست گرفته چندان بمالند که زیبق و عرق برگها جذب گردد پس جماع نمایند تا که دست بآتش گرم نکنند منزل نگردد **دیگر** زهرهٔ زاغ خشک کرده بر ران چپ بسته جماع کند تا که جدا نماید منزل نشود **دیگر** روز یکشنبه اول ماه کور موش را بدست چپ بیک ضرب کشته انثیین او برآورده در تعویذ نقره کرده در کمر بندد تا که در کمر باشد انزال نشود یا شب یکشنبه انثیین کور موش گرفته انثیین راست بخرقه سرخ پیچیده در چرم سرخ بسته در کمر جانب راست بندند و انثیین چپ بخرقه و چرم سبز بسته در کمر جانب چپ بندد ممسک **دیگر** قضیب گرگ در کمر بندد **دیگر** روز یکشنبه بیخ عشر سفید گرفته در کمر بندد ممسک و اگر بر بازو بندد مزیل سحر و آسیب **دیگر** موی از دم اسپ و موی از دم خر گرفته در خسته کنار که روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب در صحرا از زیر شغال بدندان برآورده باشند ثقب کرده سفته در کمر بندد تا که پس پشت باشد انزال نشود و چون سوی ناف آرد منزل گردد **دیگر** انثیین قاز در چرم او کرده بر کمر بندند تا که بر کمر باشد منزل نشود و چون سوی شکم آرد منزل گردد **دیگر** روز یکشنبه زبان بوم گرفته یا بیخ کدوی تلخ در کسوف گرفته بکسی نگیر نماید و وقت کار بر کمر بندد منزل نشود و چون سوی شکم آرد منزل گردد **دیگر** روز اماوس بیخ کنیر سفید که بجانب شمال رفته استاده باشد کنده در کمر بندد **دیگر** انثیین ارنب در کمر بندد **دیگر** دم سگ وقتیکه جفت بود بُریده چهل روز دفن دارند تا بوسیده عظمها مانند عظم مذکور برشته بسته در حجره حقوه محتاج بندند و تماشا بینند **دیگر** روز یکشنبه اول ماه نیش عقرب بدست چپ بُریده در فوفل ثقب کرده نهند و ثقب را از بالا به لاک بند سازند و وقت جماع در دهن گیرند تا که در دهن باشد انزال نشود **دیگر** روز یکشنبه بیخ عنب الثعلب و نیش عقرب گرفته در شمع نهاده غلوله کرده وقت جماع در دهن نهند **دیگر** خولنجان یا بیخ راسن سفید در دهن گیرد **دیگر** بیخ کونچه قدر بند اصبع بُرید در دهن گیرد تا که نه برارد منزل نشود **قول**

لازور بیرتین تورا یا الیکا ربع رطل همراه خمر یک گهڑی قبل از جماع دهند چون نعوظ شود جماع نمایند عجیب حب ممسک حب افیونی حب عود دهند مرگی کافور هر یک یک افیون نیم حب بسته یکدرم دو ساعت قبل جماع بشیر دهند و بالایش اغذیه چرب خورند در شمر تا توره نخود در بر کرده دهن بند نموده در سرما بیست یکروز و در گرما ده روز دفن داشته برآرند پس معتادین را دو و غیر معتاد را یک نخود دهند و بیضه ثقب کرده حرمل مسحوق یکنیم درم انداخته خورند تجربه مقوی

مسک مزید منی اسپغول پنج درم لبن بقر رطل جوشانده دهند زعفران نیم درم در سیر شیر آمیخته دو ساعت قبل از جماع خورند در بیضه نقب کرده حرمل پنجاه و یک دانه هیل سیزده عدد و افیون قدر دو نخود در آن کرده یا آرد بند نموده در گل یا آرد گیرند و در آتش نهند چون پخته شود بیضه را برآورده چهار حصه کرده یک حصه بعد از طعام دهند و بالایش برگ تنبول خورند و از شرب آب باز مانند سه ساعت امساک آرد و اگر تمام خورند دوازده ساعت امساک نماید افیون دو درم در بصل پر کرده گل حکمت نموده در آتش پخته افیون برآرند و قدر قوت ازین افیون وقت حاجت خورند و بالایش شیر نوشند بغیر اکل نمک سنگ منزل نگردد روغن بلسان نیم مثقال تقند حب بسته خورد تا هفته ودع در ظرف گلی کرده دهن محکم بند نموده دوازده پاس آتش دهند پس یک سرخ خورند مزلیه هر قسم سرعت انزال و ضیق نفس حب الغراب بخم سوده سفر سر خفاش آمیخته بر کف پا و ساقین مالند مسک منعظ مصطکی نیم درم زیبق یک نیم درم روغن زرد چهار درم آمیخته طلا کنند مسک **ترکیب امساک** قبل از آنکه حاجت براز شود و بول کنند وقتیکه احتیاج براز بمرتبه کمال رسد به بیت الخلا روند و از خنصر و بنصر و وسطی بیخ قضیب ابطرف عانه چسپانند و همین طور نگاه دارند تا که از براز فارغ گردند بعده بگذارند اول چند روز بعد گذاشتن بیخ قضیب چند قطره بول خواهند آمد و بعد عمل چند روز قطره آمدن موقوف خواهد گردید و حاجت گرفتن بیخ نخواهد شد وقتیکه برین قادر شوند بعد فراغ از بیت الخلا مقعد را بزور اندرون کشیده باشند هر قدر که درین عمل کثرت کنند بهتر و بعضی گفته که پنجهزار مرتبه در روز این عمل باید کرد بهر حال چون این عمل بآن مرتبه رسد قادر است بر منزل شدن و نشدن و ترکیب اینست که در جماع شروع کنند و چون دانند که آب منی می برآید مقعد را بزور درون کشند و قضیب را بزور قائم دارد و ساکن باشند تا یک لمحه چون بینند که حرکت خروج منی ساکن شد و منی بمکان خود رفت باز شروع نماید مجرب و بی تخلف است ـ

فصل چهارم در کثرت درور منی و مذی و ودی مذی رطوبتیست که هنگام نعوظ بر سر قضیب آید و مجری او بالاتر از مجری منیست و هر چند که خروج این ضرر نمیدهد اما گاه باشد که بسیار برآید و در نعوظ فتور افتد پس تدارک او درین حال واجب است اما ودی رطوبتیست لزج شبیه منی که همراه بول می برآید و گاه باشد که بعد بول برآید مجری مذی و ودی واحد است و موضع این هر دو غده ایست که نزدیک عنق مثانه موضوع است اگر بسبب کثرت اکل مولدات منی و ترک جماع باشد کثرت خروج منی عند جماع و با وجود آن عدم ظهور ضعف اما آنجا که بدن در اصل خلقت ضعیف بود و اوعیه منی قوی باشد البته ضعف در بدن پیدا آید **علاج** جماع کنند اگر بدن قوی بود و تقلیل غذا نیز نماید یا سلیق زنند شربت غوره شربت زرک دهند عدس سرکه خورند و هر چه مقلل منی باشد حسب برودت و حرارت مزاج بکار برند اگر بسبب حدت منی باشد صفرت منی و حرقت آن عند خروج و باشد که حرقت بول آرد و تقدم دیگر اسباب حرارت انزا **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت عناب دهند گلنار تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی کشنیز اسپغول نیلوفر سفید آب بارو نوشند خس عدس مقشر خورند اگر بسبب استرخای اوعیه منی از برودت و رطوبت باشد رقت منی و خروج او بغیر نعوظ و دیگر آثار برودت **علاج** تخم فنجنگشت سعد پودینه گلنار زیره تخم سداب شهدانج میعه یابسه شونیز دهند کمونی بهمنین تودرین مفید غذیه گرم خورند اگر بسبب تشنج اوعیه منی باشد خروج منی بی نعوظ و سرعت و تواتر تقضیب **علاج** هر چه در تشنج گذشت بکار برند و روغن ها بر عانه و انثیین مالند اگر بسبب ضعف کلیه باشد که پیه او از شدت حرارت شهوت یا کثرت جماع گداخته سیلان کند و این منی نیست مگر شحم گداخته است که بشکل منی می آید بعد جماع چون بول کنند چیزی غلیظ سفید کثیر بغیر لذت برآید و عند انزال نیز منی کثیر ظاهر شود و همه آنچه در ضعف و سوء مزاج کلیه گذشت پیدا باشد و این بدترین انواع است و در مدت قلیل ضعیف میسازد **علاج** هر چه برای ضعف و سوء مزاج کلیه گفته شد بکار برند معجون لبوب سفید شربت لیمو یا شربت به ده مثقال یا گل ارمنی گلنار هر یک سه درم دهند گل سرخ گلنار هر یک یک انیسون و سائیده سه درم آب بارد دهند غوره سماق زرک بسبب آنار ترش خورند اگر بسبب استماع سخن جماع یا کثرت

فکر در جماع باشد که بدان سبب اعضای منی بحرکت آیند پس اگر حرکت ضعیف بود مذی و اگر قوی باشد منی سائل گردد و این بسبب کثرت منی یا ضعف ماسکهٔ عضو
منی یا حدت منی میباشد **علاج** از استماع سخن و فکر در جماع منع کنند اگر مجرد باشد متاهل گردانند و اگر منی کثیر بود جماع مفرط نمایند مقللات منی دهند اگر ماسکه
ضعیف بود ادویه مقویهٔ آن دهند روغن فرفیون وغیره بر عانه و قضیب مالند اگر حدت منی بود بتدبیر او کوشند **فائده** گاه باشد که سیلان منی از انزال
باسباب مذکوره پدید آید و گاهی بسبب استرخای فم رحم باید که حسب سبب چنانچه گذشت تدبیرش کنند اگر بسبب استرخای فم رحم باشد در آبزنات قابضه
نشانند مقویات نوشانند گاه گاه قی کنانند **قول ارکاغانس** حجامت کاهل و قطن و دو لک موضع حجامت بعد فراغ برای سیلان منی مفید است و گفته قرص تا
دو درم کوفته بیخته دهند و بخور تخم فنجنگشت رسانند **قول لارزور بیر** بودینه تخم فنجنگشت هریک نیم درم جوشانده صاف کرده چوبچینی مسحوقه نیم درم طلور
اسکر و بلو آمیخته دهند کندر مسحوقه دو درم با شیر گاو دهند همان روز بند کند بودینه تخم کاهو قلعی کشته بسد بلور هریک دو درم تخم فنجنگشت تخم سداب ایرسا هریک اسکر و بلو
نبات سه درم معجون قرص حبوب ساخته یکدرم دهند بسد مروارید طلق کشته صندل سرخ هریک چهار درم صندل سفید چهار و نیم درم فولاد قابض سه درم
ورق طلا ورق نقره هریک ربع درم عنبر نیم درم قند دوازده اونس گلاب شش اونس معجون ساخته یک یا دو درم دهند روغن بلسان نیم مثقال بقند حب ساخته خورند
تا هفته چوبچینی نیم درم با سکر و بلو بطبیخ بنفشه دهند آب لیمو ا اونس بمرق مرغ دهند تا هفته و گفته بیستورا حابسه سفوف کشنیزی سفوف کونترا و فلو و سفوف
دی ریبیر اسفوت دی الالا یا سفوف مرجانی هر چه ازین مناسب آنند دهند **سفوف** حابس مذی تخم سداب تخم فنجنگشت گلنار برابر سائیده دو درم
بسکنجبین دهند **سفوف** گوندی خسته تمرهندی مقشر هریک یک شکر دو سائیده پنج یا ده درم دهند **سفوف** گوندی سپستان برگ ببول هریک یک شکر
سه شربتی پنج تا ده درم بلسی **سفوف** پوست ڈهاک پوست مولسری پوست انجیر دشتی صمغ سینبهل صمغ ڈهاک صمغ انجیر دشتی صمغ ببول نخود بریان برابر شربتی
دو درم **سفوف** فوفلین هر دو مائین سلیخه حوب میده ال لنگنی موچرس گل پسته صمغ پلاس هریک یک شکر ده شربتی پنج درم **سفوف** پوست و بار و برگ و گل
و صمغ ببول بسایه خشک کرده سائیده هریک یک شکر پنج دهند **دیگر** نافع سیلان منی و مغلظ آن چینی گوندهون پهلی مساوی سائیده یکتوله با شیر گاو تا چهل روز بخورند

فصل پنجم در منی الدم سبب ضعف هاضمهٔ انثیین است **علاج** در تقویت کلیه و انثیین کوشند انثیین در روغن مصطکی نهند اگر باعث ضعف حرارت نبود

فصل ششم در کثرت شهوت اگر مع قوت تن و صحت مزاج باشد و کثرت جماع ضعف نیارد در کسر آن نکوشند اما وقتیکه با آفت انجامد و احداث
ضعف کند تدبیرش ضروریست اگر بسبب امتلای بدن و کثرت دم و منی باشد حمرت لون قوت تن قلت ضعف با وجود خروج منی باحتلام و جماع **علاج** فصد
کنند مسهل دهند تقلیل غذا کنند شربت لیمو شربت نیلوفر شربت نارنج تخم کاهو غوره سماق زرک تخم خرفه صندل طباشیر شهدانج بزرالبنج کشنیز بلوط گلنار عدس مقشر
گل سرخ کافور هر چه باشد مقلل منی بود دهند اقاقیا گل ارمنی طلا اثیث گلنار با آب مورد یا محلب کشنیز تر برگ بید بر پشت گرده ضماد نمایند و بر بستر کتان برگ بید برگ
نیلوفر گسترده بر پشت خوابند قطعه سرب بر گرده گاه بندند اگر بسبب حدت و حرارت منی باشد حرقت بول سرعت انزال و هنگام خروج منی لذع و حرقت پدید آید
و بعد خروج ضعف ظاهر شود **علاج** کدو خرفه کاهو شیر پنج خورند دوغ ترش نوشند شربت نیلوفر شربت عناب شیره خرفه کوکنار قنب دهند در آب سرد آیند ضماد
وغیره که اول گفته شد بکار برند اگر بسبب کثرت رطوبت باشد رقت و بیاض منی کثرت نفخ و با وجود ضعف بدن قلت دم شهوت غالب باشد **علاج** شونیز تخم
فنجنگشت انغوزه تخم سداب چوبچینی صعتر بخورش سداب دهند کموئی سفید دواج تیهو کبک خورند اگر بسبب قوت اعضای منی و سلامتی بدن باشد یا عضوی از اعضا آن

ضعیف بود و پس از کثرت جماع آن عضو متضرر شود و جود ضعف در عضوی از اعضای رئیسه ظاهر قوت در اعضای منویه پس اگر ضعف در دماغ باشد کلال حواس فساد فکر
وغیره پیدا بود و کذا دیگر آثار که بضعف هر عضو مخصوص است **علاج** اگر با قوت اعضای منی برودت و تفتح نباشد نیلوفر در آب کاهو ضماد کنند و آب نیلوفر نطول نمایند و در تغذیه اعضای
منی کوشند و ادویه مجففه بارده با ادویه باهیه آمیخته دهند اگر بسبب بثور یا قروح یا حکه اوعیه منی باشد چون جماع کنند شهوت افزاید و انزال بسرعت و لذت تمام شود و اگر چه
انزال شود اما شهوت قائم باشد و چون بثور متقرح شوند ظهور الم عقب انزال و خروج قشور و ریم در بول **علاج** فصد کنند و بطبیخ هلیله تنقیه نمایند شیره خرفه شیره
کاهو شیره خشخاش لعاب اسبغول بشربت بنفشه دهند و تقضیب در آب شدید البرودت نشانند اگر بسبب کثرت نفخ در بدن باشد چنانچه در اصحاب مراقیا شدت نعوظ
تقدم اکل اشیای نفاخه **علاج** اگر سبب نفخ قوت حرارت باشد شیره خرفه شیره کاهو شیره کاسنی آب ترنج رب به دهند اگر سبب او کثرت رطوبت باشد سکنجبین یا حب
ایارج یا حب محلل ریاح باشد دهند اگر سبب او کثرت سودا باشد باسلیق زنند طبیخ افتیمون دهند **قول جالینوس** خوردن نیلوفر و تدهین بروغن او قاطع باه است
قول رازی شخصی کافور شش مثقال خورد در عرصه کمتر از یازده روز باه بالکل منقطع گردید و شهوت طعام باقی بود مگر هاضمه نماند **قول** لارزوریز [?] زراج [?] بیان
نیم درم صبحی بشربت نبات دهند تخم کاهو دو درم با آب خرفه نوشند گلنار پنج تخم سداب سه تخم خرفه دو سائیده دو درم با آب خرفه دهند در درخت موز کاواک کرده فوفل نهند و بعد دو
هفته برآورده بزنان دهند شهوت او ببرد **فصل هفتم در کثرت احتلام** کثرت احتلام ضعف کثیر است نسبت بکثرت جماع آرد علاج این همانست که در ردو [?]
منی گذشت **علاج** قطعه سرب بر پشت محاذی کلیه بندند و بر فرش کتان برگ بید گل سرخ و برگ فنجنکشت بر پهلوی است خوابند از ابریشم و شتر مدام در پاسبانه دارند
و وقت خواب قرنفل سه عدد بلع کنند پرچه نان زیر بالین گذارند سنگ سنگدان مرغ نزد خود دارند و یکشنبه بیخ بهنگره که در قبر باشد گرفته بر خود بندند دندان ناب
آدم با خود دارند و زیر سر نهند تکیه چوب فنجنکشت زیر فرش نهند شب زیر جامه خواب گذارند سفوف سنگدان دهند و بر فرش حریر و ابریشم نخوابند و کذا بر پشت که
موجب حرارت کلیه و شهوت میگردد **فائده** گاه باشد که شخصی بطی الانزال ضعیف الشهوت محتلم بسیار شود و سبب آنکه منی او جامد باشد و عند نوم گرم شود و پس
وقتیکه منی گرم شود دفع او بر طبع لازم آید بسبب ازدیاد حجم بالذع او باید که ادویه [illegible] با جمود باز دارد **قول جالینوس** خفتن بر پهلوی
راست تقلیل احتلام کند و بر جانب دیگر زیاده میکند آن را خصوص استلقا بر فرش گرم **فصل هشتم در فریسموس** اسم لعبتی ست قائم الذکر کما هو دوم [?]
در عروسی بدو لعب کنند لهذا این مرض که مدام تقضیب در و قائم بود بدین اسم مسمی شده و این گاهی با آرزوی جماع و گاهی بغیر آرزوی باشد و گاه باشد که تقضیب و زبر و زور [?]
طول و عظم افزاید اگر زود تدارک نکنند ورم پیدا کند و بسبب شرکت دل و دماغ موجب هلاک گردد اگر سبب ریاح غلیظه بود که در مجری تقضیب آید و بسبب غلظ تحلیل
نشود پس اگر ریح در نفس تقضیب بود نعوظ مع الاختلاج بود و اگر در عروق و مجاری باشد نعوظ بغیر اختلاج بود **علاج** مقیات بلغم دهند تخم سداب کمون تخم کرفس
صعتر جمله بالعسل یا عنبی دو درم با ماء العسل دهند روغن سداب روغن سوسن روغن یاسمین بر تقضیب مالند و بر پشت و عانه نیز و اگر ادویه بارده چون گل سرخ و کشنیز
بزر البنج گلنار عدس تخم کاهو تخم خرفه کاسنی دهند منع تولد ریاح کند روغن گل آب کاسنی آب کاهو آب کشنیز صندل کافور افیون بر تقضیب طلا کنند و افراط
نمایند که موجب نقص حس و حرکت او میگردد مرغ با آب غوره نارنج سماق خورند اگر سبب ماده غلیظ بود **علاج** تنقیه بقی کرده روغن خیری بر تقضیب مالند بطبیخ بنفشه
نیلوفر خیری و شویند و از اغذیه مولده بلغم پرهیز کنند اگر بسبب کثرت منی در اوعیه باشد از ترک جماع **علاج** باسلیق زنند ماء الشعیر شیره خرفه آب انار آب بادرنگ
آب خیار سکنجبین شربت بنفشه دهند ماء الشعیر شیره خرفه آب نیلوفر روغن بنفشه کافور حقنه نمایند بنفشه بر پشت ضماد کنند برگ خرفه برگ کاهو عدس مقشر روغن

بادام سه که آب پخته ضماد سازند وانچه در کثرت شهوت گذشت حسب سبب بکار برند **قول جالینوس** جوانی را این مرض پدید آمد فصد کردم فرمودم طلی
از موم سفید روغن گل آب مهر ساخته طلا کردم به گردید دیگری را فصد کردم بیخ نیلوفر تخم فنجنگشت دادم بابونه ضماد کردم صحت شد و در آخر علت سداب
وتخم او نافع بود و گفته مسهل درین مرض ندهند که مزید مرضست بسبب نزول ماده سوی اسفل **قول رازی** درین مرض استفراغ باسهال و ادرار
نکنند مگر بفصد و قی **فصل نهم در ابنه** علت مشایخ نیز گویند مرضیست که جماع کنانیدن در دبر آرزو شود و بغیر او خیال حیزی در دبر تسکین نیابد سبب
او یا آنکه از صغر سن بمصاحبت حیزان مبتلای این گردد و عادت شود یا آنکه در بعضی مزاج انوثی غالب آید و بدین سبب آلت تناسل میل بباطن نماید و دلیل میلان آلت
ببطون آنست که بغایت صغیر القضیب و الانثیین باشد یا آنکه در معای مستقیم بسبب حصول بلغم شور حکه عظیم پدید آید و این اکثر پیران را شود و بسبب غلبه رطوبت
علاج انچه که بسبیل عادت و غلبه مزاج انوثی باشد بضرب و حبس و استهانت وغیره ازین فعل بازدارند و بعموم و افکار مبتلا سازند تا باشد که ازین کار باز مانند و
انچه از حصول بلغم در امعا باشد تنقیه ماده کنند و بالعبه مناسبه روغن بنفشه وغیره حقنه کنند **قول لازوردیه** بر جلد کفتار نشینند جدوار بسرکه بسایند
تا نباشد سوده بپنبه آلوده حمول کنند تخم شاهتره تخم آونیز و صبر کفنیم یا دو مثقال وقت خواب با آب بلع کنند شربت ورد ملینه درم دهند گل نیلوفر دو کشنیز دو نیم تخم خرفه
کاسنی هر یک سه گل سرخ پنج سائیده اسپغول ده آمیزند و دو سه درم همراه پنجدرم سرکه ممزوج آب دهند تخم انگور هم حقنه کنند **قول رازی** بر زمین
سرد چون کتان برگ گل برگ بید خوابانند و بر پارچه که بآب یخ سرد کرده باشند خوابیدن و صفحه سرب بر کمرگاه بستن سود دارد و گفته مردی بود چون بر جای
خواب خفتی این شهوت جنبیدی آنرا فرمودم که از یخ شیاف تراشیده بر دارد چون کرد آن شب ساکن خفت و ادویه مقلله منی مسقطه شهوت مفید فتیله شحم دب گداخته
آلوده بردارد و دوانه توم بزیت جوشانده سفید جلد تهیگاه کفتار سوخته بزیت طلا کنند یا حمول نماید **فصل دهم در غذیوط** مرضیست که چون جماع کند وقت
انزال براز نیز بغیر اراده برآید و مقعد حفظ او نتواند و اکثر کسانی را افتد که از جماع لذت تمام یابند و منی ایشان در غایت رقت و حدت بود و خون رقیق و اعصاب
سست دارد و اندک و فضلات ضعیف و طبع کثیف و لذت محسوسات لمسی بیشتر باشد و گاه باشد که زن را پیدا شود **علاج** تقویت دل و دماغ و اعصاب
کوشند و وقت جماع اول به بیت الخلا روند تا روده پاک شود و شکم خالی گردد پس صحبت کنند و قلایا بکمون کشنیز کباب تیهو بریان باندکی روغن پخته خورند
اقاقیا رامک گلنار صمغ عربی کندر شادنه ساخته عند جماع بردارند و مدام دایه روغن به روغن آمله روغن ناردین در مقعد مالند مرهم قابض بر مقعد گذارند و جماع
بر مرغوبه بارده الموضع مفید تخدیر نافع **فصل یازدهم در ورم انثیین و قضیب** اگر حار بود سببش خون یا صفرا است یا حبس منی عند جماع حمرة ورم
وجع حرارت لمس پس اگر دموی عظم حجم ورم ثقل و در صفراوی شدت التهاب اگر ورم در پوست انثیین باشد قات اعراض لمس معلوم گردد و اگر در نفس انثیین بود
شدت اعراض و تب و عطش جهت اتصال او بدل **علاج** باسلیق یا صافن زنند اگر بالغ بود و بر ساق دو پشت شرط زنند حجامه نهند قی نمایند آلو تمر هندی هر یک
عدد ترنجبین قند هر یک ده درم طیار کرده دهند تلیین بشیافه کنند یا شربت بنفشه مغز فلوس ترنجبین دهند خرقه بسرکه گلاب لعاب اسپغول آب کشنیز تر آب برگ
عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب کدو تر کرده بر انثیین نهند آرد جو عدس باقلا آب کشنیز تر آب عنب ضماد نمایند اگر وجع ضربان باشد برگ کاهو برگ خشخاش
یا عدس گلنار برگ گل پوست انار دهن مع سرو ضماد سازند بعد ابتدا آرد جو باقلا نخود اندکی زعفران در رادعات افزایند و بعد انتها بابونه اکلیل زرده
بیضه مرو و لعاب کتان حلبه برگ کرنب بماء العسل و مثلث ضماد کنند یا بابونه اکلیل تخم شبت به بیاض بیضه گذارند شعیر بناش لب لعوز خورند

پرهیز کنند و اگر ورم در یک انثیین بود فصد و حجامت از همان جانب نمایند و اگر در هر دو باشد از هر دو جانب اگر بسبب کثرت بلغم باشد بیاض لون ورم قلت وجع
نرمی لمس **علاج** بطبیخ تخم ترب شبت اصل سوس نمک قی کنند مکرر و طبیخ اصل سوس بادیان گلقند نوشند تنقیه بحب قوقیا نمایند نخود آب خورند آرد گندم
اکلیل کمون بابونه حلبه مقل موم روغن خیری و صفرت بیض مثلث یا آرد باقلا تخم کتان یا بعسل آمیخته ضماد نمایند صفرت بیض آرد گندم آمیخته یا اکلیل مویز منقی کمون آرد
باقلا بعسل و دهن سمسم آمیخته یا کمون کندر آرد باقلا زیت آمیخته یا بابونه اکلیل خطمی خسته خرما روغن بابونه ضماد کنند مشک بروغن خروع یا بروغن زنبق حل کرده
در احلیل چکانند اگر ماده غلیظ بود نفع تمام مرزنجوش در آب پخته نطول کنند و ثفل او ضماد نمایند زهره بقر بعسل آمیخته طلا سازند و در تحلیل افراط نکنند تا ماده صلب
نگردد و پس ادویه بروغن کنجد یا بصفرت بیض مرشته گذارند **مثلث** آب انگور جوشانند که ثلث ماند یا شیره انگور سه رطل آب یک رطل بزند که ثلث ماند و این شراب
مغسول نیز گویند اگر بسبب سودا باشد صلابت و کمودت ورم عدم وجع **علاج** مقیات سودا دهند طبیخ بادیان اصل سوس بالنگو گلقند عسلی نوشند مقل بابونه
اکلیل برگ کرنب مغز ساق گاو پیه مرغ پیه بط اشق میعه حلبه مثلث همه یا بعضی ضماد کنند سبوس گندم سائیده اشق بسکنجبین حل کرده آمیخته گرم نموده ضماد کنند چون
سرد شود دیگر گذارند آرد باقلا آرد نخود هر یک ده تخم فنجنکشت پنج مویز منقی پانزده شحم ایل شحم عجل شحم بط هر یک بیست شحوم گداخته ادویه سائیده بمویز مدقوق آمیخته قدری
روغن سوسن افزوده ضماد کنند یا باقلا حلبه بابونه سائیده به میبختج و شحم آمیخته یا تخم شبت نخود اکلیل بابونه بآب کرنب ضماد کنند پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو زیت مقل
بهم گداخته مالند و بعد حصول تلیین بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون تنقیه نمایند بعضی سلحفات بآب کشنیز سوده طلا کنند فرایند صلابت آرد نخود ضماد نمایند محلل ورم اگر بسبب
ریح باشد انتفاخ عضو بغیر حمرت و ثقل و بغیر حرارت و صلابت **علاج** کمونی دهند انگاره سبوس نمک کماد کنند اگر زائل نشود قی نمایند و آنچه در بلغمی گذشت
بکار برند **انتباه** گاه باشد که ماده ورم گرم انثیین بسبیل سعال سوی سینه انتقال کند و گاه باشد که پوست انثیین را بخورد و ساقط سازد و انثیین برهنه نمایند
و پوست دیگر سخت تر از اول پیدا شود **فائده** اگر ورم در انثیین راست باشد رگ پشت ابهام دست چپ کشایند و در گوش چپ سوراخ فراخ کنند یا به اسلیم دست
چپ داغ دهند و اگر در انثیین چپ باشد عکس آن اگر در هر دو بود هر دو عرق زنند و در هر دو گوش ثقب کنند یا بهر دو اسلیم داغ نهند **فائده** قریب بند دست از طرف ابهام جانبی که
ورم در ان انثیین است داغ کنند و رشته بعسل بلادر آلوده بر ساق پای مخالف پیچند و رشته دیگر در وسط بازوی مخالف بندند چون عسل بلادر خشک گردید رشته
بردارند و آهک بر و پاشند چون حکه در ان محل شود از نارجیل خراشیده روغن نارجیل مالند تا حکه رفع شود محلل ورم و صلابت در ساعت **قول**
جالینوس اگر ورم سفید باشد روغن نفط در مثانه چکانند و اگر سرخ بود توتیا بسرکه طلا سازند **قول رازی** مرا ورم در انثیین ایمن شد مداومت
بقی کردم رفع گردید پس هیچ چیز بهتر از قی نیست درین **قول لازوریس** از ضرب قدر انثیین متورم بوته سازند و در دو نفش مسکه حرب نمایند
و انثیین در و نهاده دارند مجرب و گفته بیخ ابهام مخالف ورم داغ دهند مسکن وجع شدید هم و گفته آهک در آب حل کرده گذارند چون صاف شود قشری بر
آب بندد و قشر مذکور گرفته بر ورم گذارند رفع شود و گفته دیارود انور لیفور ماد و طبیخ محلله طبیخ ریزد لیبتو انفع حسب سبب دهند آبزن بآبزن ریزه و لیتو کرده کاتاپلا
مسکنه یا کاتاپلازنا لیتو یا کاتاپلازنا انودینا یا کاتاپلازنا محالا یا کاتاپلازنا دی آتالا یا ایلیتی منتو فعی یا اوکوانتو ببلیس دی اتیکیتاس یا امپلاسترو دیاکیلا نوکذا
و گفته اول مقیی دهند بعده ریوند چوب مید مصطکی پنج ساٹھی لشبر زائده ضماد کنند و گفته اگر بسبب سوزاک باشد برگ شانه برگ بهنگره ریوند عنب الثعلب
سائیده ضماد کنند **دوا** در آب قنب انثیین نشنند **دیگر** برگ بعسل یا برگ خطمی جوشانده آبزن کنند و همون برگ بندند **دیگر** بطبیخ گل پیه شویند و ثفل او بندند

دیگر برگ کدم گرم کرده یا زبل البقر بنا بر نه مزلیه درم و ربع **دیگر** یا شش نمک پخته ببندند **دیگر** برگ بابونه بروغن گاو چرب کرده گرم نموده ببندند محلل **دیگر** موم نمک کوفته ساعتی کماد کرده ببندند **دیگر** شیر گاو نیم آثار جوشانند چون غلیظ شود کماد کرده ببندند **دیگر** گل تاتوره سیاه ببندند محلل **دیگر** برگ سپند گرم کرده ببندند **دیگر** زبل آهو بآب ضماد کنند مزیل وجع و ورم **دیگر** برگ انگور برگ فنجنکشت بروغن گاو سائیده یا پوست بیخ سوسن اشکر آمیخته یا برگ درمنه آرد گندم آمیخته یا آرد جو بسرکه پخته یا پوست درونی بیضه سائیده یا زیره نریت و عسل آمیخته یا زیره آرد باقلا موم و روغن آمیخته یا بیخ عروق الصفر پخته ضماد کنند و برگ تنبول ببندند **دیگر** زنجبیل نارجیل بحری برابر بآب سائیده گرم کرده یا اشق بسیار حل کرده طلا کنند **دیگر** خطمی آرد خسته خرما بسرکه ضماد کنند مزلیه ورم انثیین که از تدبیرش عاجز بوند **دیگر** روغن بیضه یا تلیخ حمای مش نر بار و روغن آجر یا روغن بادام گرم کرده مالند **دیگر** زنجبیل مغز حب قطن کنجد سیاه مغره برابر بول گاو پخته نیم گرم ضماد کنند در سه روز بعد **دیگر** مغز حب خروع بآب سائیده در ظرف نقره گرم نموده ضماد کنند در روز چهار بار مزلیه ورم ریحی **دیگر** برگ خطمی پخته بسرکه ضماد کنند مزلیه ورم گرم **دیگر** آرد جو باقلا عدس مقشر آرد ماش سیاه مغره برابر سائیده بدهن ورد چرب کرده بسرکه و آب سرشته پخته بر خرقه کشیده بر ورم انثیین یا هر جا که باشد چسپانند زود تحلیل کند **دیگر** حلبه کتان هر یکی دو نیم مثقال برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک پنج مثقال اکلیل یکدرم شیر بز رطل جوشانده انکباب کنند بعده گل ارمنی جدوار هلیله زرد کنند ربع یک ربع درم بیاض بیض عدد سائیده ضماد کنند مزلیه ورم تقیب و غیره **دیگر** برگ فنجنکشت سائیده مثل نان ساخته از طرفی پخته از طرف خام بر انثیین بندند مزلیه ورم و وجع **دیگر** موی زن چسپانده مغز حب القطن ببندند مزلیه ورم و وجع **دیگر** تخم ریحان بر قضیب و عانه ضماد کنند **دیگر** صبر دار چوبه برابر بدهن سمسم آمیخته گرم کرده ضماد کنند و برگ خروع ببندند برای کم و زیاده شدن انثیین مفید زعفران افیون طلا کردن همین اثر دارد **دیگر** مغز خروع به لبن البقر پخته ضماد کنند مزلیه ورم بارد بلغمی ریحی **دیگر** اصل سوس طلبا شیر بروغن سائیده طلا کنند مزلیه ورم قضیب که بسبب حرقت البول باشد **دیگر** مغز خسته انبه کهنه بآب سوده گرم کرده طلا کنند چون خشک شود دیگر کنانند مزلیه ورم و حرقت **دیگر** برگ اذاراقی مالند **دیگر** گنجائی زنجبیل هر یک درم پوست بیخ خروع ده درم سائیده بآب پخته ضماد کنند اگر حرقت پدید آید بآب شسته روغن کنجد مالند مزلیه درم در یک روز **دیگر** باقلا گل خطمی یا پودینه مویز یا مرزنجوش بزر البنج یا نمک سنگ جوز ماثل یا خبه یا برگ مورد ضماد کنند **دیگر** شیر زن بر انثیین و عانه طفل دوشند مزلیه وجع و ورم **دیگر** بهروزه شیع یا نوره در گلو آویزند **دیگر** سکنجبار درم شیر گاو دو رطل جوشانده نوشند دو هفته محلل ورم —

فصل دوازدهم در **عظم انثیین** بسبیل من بطریق ورم و این عظم بعظم تدبیر باید **علاج** بیخ افیون شوکران لفاح کوکنار حکاکه حجر المسن آب کشنیز ضماد کنند اگر گل ارمنی سرکه افزایند بهتر و حکاکه اسرب حکاکه حجر الرحی انفع و اگر ادویه مذکوره بتدبیر نوخیز کذارند بزرگ شدن ندید باقی آنچه در منع بزرگی ثدی آید بکار برند **دوا** فلفل زبل الفار برابر بول آدم سائیده ضماد کنند دو هفته دار فلفل موسلی سیاه برابر سائیده هر روز یک کف خورند **فصل سیزدهم** در **عاقونا** مسلیست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و اوعیه منی کشیده گردد بسبب ورم گرم و انعاظ شدید و نزدان ها در افتد باید که در علاج تاخیر نکنند تا از شدت تمدد و تخلع اوعیه منی بمیرد و هر گاه که تسکین تفجج کند و در اعضا تشنج افتد و عرق سرد آید دست از علاج کشند که نوید موت **علاج** باسلیق زنند و به ترنجبین شیر خشت مغز فلوس تلیین کنند بتدریج و ماء الشعیر آب خرفه آب عصی الراعی نوشند صندل اسفیداج گل ارمنی افیون گلاب آب کاهو آب کشنیز بر اعضای جماع طلا نمایند اگر کفایت کرد فبها والا بعد تنقیه و منع انصباب ماده محجمه بر شرم یا علق بر قضیب یا قطن یا بر ران گذارند اما قبل از تنقیه حجامت و ارسال علق بر قضیب منع است **فصل چهاردهم** در **وجع انثیین و قضیب** اگر بسبب سوء مزاج گرم باشد حرارت التهاب **علاج** آب کشنیز آب کاهو آب عنب الثعلب طلا کنند اگر وجع شدید و خوف غشی

و تشنج باشد افیون را فزایند و اگر حدت اشد بود کافور نیز زیاده کنند و اشربه و اغذیه بارده دهند اگر بسبب سوء مزاج سرد باشد وجع خفیف بود **علاج** پیه بط پیه مرغ روغن
خروع بجند و فرفیون آمیخته مالند زنجبیل و دارچینی بگلقند دهند نخود آب خورند اگر بسبب باد باشد انتقال وجع و تمدد بغیر ثقل **علاج** بابونه اکلیل ... سداب ضماد کنند جند بیدستر روغن
یاسمین و روغن سداب آمیخته مالند اگر بسبب ضربه و سقطه باشد **علاج** فصد کنند بنفشه کدو نیلوفر برگ خطمی عنب الثعلب و غیره ضماد کنند اگر بسبب ورم باشد تدبیرش گذشت **دوا**
روغن گل روغن بابونه مالند مرمکی مقل کندر برابر بآب سائیده طلا کنند برگ عشر گرم نموده بروغن زرد چرب نموده بندند **فصل پانزدهم در ارتفاع و صغر انثیین** ارتفاع آنکه بیضه از کیسه خود سوی عانه بر آید و باشد که از غایت ارتفاع میل بمراق نماید و از ظاهر تمامه غائب گردد و در بیضه عسر و تقطیر
بول و شدت وجع عند خروج بول عارض میگردد و اکثر حرکات متعذر میشود و خفت درین اعراض بحسب قلت ارتفاع است سببا و غلبه برد بر انثیین و ضعف ظهور
درد و هست و باشد که در آخر امراض حاده پدید آید و این آثار قرب موت بود و علاج نپذیرد و صغر آنست که مجتمع شود و منقبض شود و خرد گردد بغیر آنکه میل ببالا نماید
و این نیز از برودت افتد **علاج** برای ارخا و تسخین مداومت حمام کنند بطبیخ بابونه اکلیل کتان سبوس آبزن سازند زهره گاو زرانگر مرزنجوش حلبه اکلیل بابونه
روغن فرفیون با عسل طلا نمایند و ادویه باهیه در غذا اندازند و اگر بعد حمام محجمه بزرگ بر آنجا نهند و بآهستگی بمکند انثیین را فرود آرد و صغر انثیین را ارخا و تسخین
کافیست **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و از ظاهر بالکل مفقود گردد و اسباب و علاج او بدستور ارتفاع انثیین است **قول عسکری** اگر انثیین بغایت مرتفع
گردد مریض را هفت روز متواتر در آب گرم نشانند پس در احلیل انبوبه قصبه داخل کرده بدهن نفخ کنند نفخ شدید تا که حوالبان منتفخ گردد انثیین نزول نماید
فصل شانزدهم در دوالی و صلابت صفن دوالی آنست که عروق کثیر ملتوی دوالی مانند بر کیس انثیین پدید آید و صلابت آنست که
سختی و درشتی فقط در کیس انثیین ظاهر شود و این هر دو در انثیین چپ اکثر افتد **علاج** برای دوالی هر چه در دوالی پا گفته آید بکار برند و برای صلابت هر چه در ورم
صلب انثیین گذشت بعمل آرند و قی و تضمید ادویه محلله ملینه در هر دو نافع **قول صاحب فیروزه** عروق مذکوره را از بالا و پائین سخت بسته از میانه قطع نموده
مانند دیگر جراحت علاج کنند مرهم شنگرف نافع **فائده** گاه باشد که در صفن باد غلیظ بند شود و اختلاج متواتر آرد و گاه باشد که این تواتر و اختلاج در جرم انثیین
افتد و مشی متعذر گردد **فصل هفدهم در استرخای صفن** یعنی پوست انثیین فرو هشته شود و بیضه بحال خود ماند و گاهی بدرجه رسد که وقت برخاستن
زیر پا آید **علاج** عفص آس گل سرخ عدس گلنار کزمازج بلوط قسط ضماد کنند و بآب آنها نطول نمایند **دوا** بادنجان کلان خالی کرده زرنیخ مسحوق روغن کنجد
هر یک ده درم پر کرده بر آتش نهند چون جوشد فرو گرفته انثیین را تمام روز در وی دارند مریکه کسر انثیین و قضیب آگرینگرد و فرفیون را بدهن زند و بر بندد **فصل
هیژدهم در قروح قضیب و انثیین و نواحی آن** ریش این موضع ردیست و بزودی عفن و ساعی و بیرون میگردد و لهذا اهتمام در تدبیر او اشد المنوعات است
قول جالینوس قروح خبیثه قضیب و در شدید تر میباشد زیراکه بزودی عفن میشود از حرارت و رطوبت آن موضع چه آنجا مجاری فضول اند **علاج** اگر
قرحه تازه بود صبر مرداسنگ اقلیمیا مغسول بخور توتیا مروارید کندر سوخته نحاس سوخته شادنج گلنار ضماد و مرهمها ازو بکار برند و اگر مزمن بود کندر قرطاس محرق
پوست درخت سرو سوخته مر سوخته بعمل آرند کندر دم الاخوین شمع هر یک دو درم مرداسنگ صبر انزروت هر یک یکنیم درم روغن ورد پانزده درم مرهم ساخته گذارند اگر خنثی کله
باشد فلدفیون یا موی آدم سوخته صبر مر کندر دم الاخوین انزروت سائیده پاشند تا آنچه عفن باشد زائل گردد پس مراهم منبت گذارند اگر قرحه در درون قضیب باشد
سوزش و عسر بول و خروج خون و پوست ببول آنچه در قرحه تازه گفته شد هر چه ملائم تر بود از فتیله رسانند و باقی تدبیر از قرحه مثانه جویند انزروت دم الاخوین

هر یک یک اسفیداج دو درم مردارسنگ نیم روغن بنفشه یا بادام پنج موم سفید قدر حاجت مرهم سازند و بعد سرد شدن سفیدی بیضه آمیخته بکار برند **قول یهودی**
قروح این موضع را از شادنه صبر قرع محرق مرتک وغیره علاج باید کرد **قول رازی** اگر قرحه در فرج و قضیب و دبر باشد بغیر ورم باشیای مجففه چون قرطاس
محرق شب محرق قرع محرق علاج کنند و گفته شخصی را تمام جلد بیضه افتاد و برهنه شد و چیزی باقی نماند بصندل گل سرخ کافور حجر الس مخلوط باب عنب الثعلب علاج
کردم صحت یافت و غشا روئید **قول لارزو** بهر بول آدم که وقت شب نوم خورد صبحی گرفته دارند چند روز پس قروح انثیین را باین بول شویند زود به شود
و گفته یا ناسی بعرق بارتنگ آمیخته شویند مرکوریو به هم مناسبه آمیخته گذارند لیتی منیتودی پولی انیتا نهند بعرق قروحی عرق زنگاری عرق بارتنگی شویند **دوا**
مرتک سنگجراحت هر یکی درم کته دو درم توتیای سبز سوخته دو نخود فوفل سوخته دو عدد سائیده بروغن گاو مغسول آمیخته بکار برند **دیگر** زهره گاو نر مالند مزیله قرحه خبیثه
دیگر قنبیل بدهن سمسم آمیخته طلا کنند **دیگر** مردارسنگ دو درم دهن بقر نه درم بچوب نیب حل کنند چون سیاه شود طلا کنند **دیگر** روغن گل بشیر زن آمیخته
در قضیب چکانند مزیله حرقت **دیگر** تخم شبت سوخته یا سنگ بصری سائیده در ور کنند **فائده** اگر بسبب ختنه پوست حشفه زیاده بریده شود و خون بند نگردد
ناخن گیر گرم کرده داغ دهند بند گردد و اگر تمام پوست حشفه بریده باشد تخم کتان سائیده بر گرده کشیده چسپانند بند گردد **فصل نوزدهم در حکه قضیب**
و انثیین سبب او ماده حاد است که دینجا آید **علاج** باسلیق زنند و بر زانو و ساقین حجامت کنند بطبیخ هلیله شاهتره تلیین نمایند سماق غوره لیمو در غذا کنند
و از اطعمه گرم شور پرهیزند سرکه روغن گل بقدری مثل آب کرفس آمیخته طلا کنند آب گرم شویند بعده بیاض بیض طلا نمایند و اگر ماده غلیظ بود تدابیر مذکور سود
ندهد در باطن ران نزد بیخ حجامت کنند و بر قضیب یا انثیین علق گذارند و اطلیه که در جرب آید بکار برند **قول رازی** اگر در انثیین حکه و ترشح باشد اقاقیا
شیاف مامیثا هر یک چند درم اوشاه هر یک دانق زعفران نیم دانق اشنان برابر همه سائیده بروغن یاسمین آمیخته طلا کنند **فصل بستم در شقاق قضیب**
و این از سوء است آنچه **علاج** در شقاق مقعد گذشت بکار برند حنا کتیرا مردارسنگ توتیا شمع روغن گل صفرت بیض مرهم ساخته گذارند **فصل**
بیست و یکم در اعوجاج قضیب سبب او ماده غلیظ است که در عضله قضیب ملتصق شود و آنرا منجذب سازد یا ورم که در عضله افتد یا تشنج یا لین یا امتلای
که در عصب قضیب افتد پس اگر تشنج در العصب بود که از مثانه آمده میباشد معوج ببالا و اگر در العصب بود که از قطن آمده میباشد معوج بزیر و هر چونکه باشد ضرر
تعوج آنست که منی تقضیب مقابل فم رحم نباشد و منی بقعر رحم مندفق نشود **علاج** بعد زوال سبب برای تلیین موضع روغن سوسن روغن نرگس پیه بط پیه مرغ مغز
ساق گاو موم بر قضیب مالند و بطبیخ نیم گرم بابونه بنفشه اکلیل قضیب نشند و مکرر شویند و بعد حصول نرمی بدست اصلاح دهند تا راست شود **فصل بیست و دوم**
در سده مجری قضیب اگر بسبب ورم باشد حرقت و عسر بول **علاج** باسلیق زنند شربت بنفشه لعاب اسپغول شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین یا شربت خشخاش شیره تخم
دهند اسپغول بروغن بنفشه یا بادام بر قضیب ضماد کنند چون منفجر شود شیاف ابیض بشیر زن و روغن گل یا بادام حل کرده در احلیل چکانند اگر تسکین وجع مطلوب بود شیاف ابیض افیونی
بکار برند اگر بسبب التصاق خلط غلیظ لزج در مجری قضیب باشد عسر بول خروج خلط لزج ببول عدم حرقت **علاج** انیسون تخم کدو تخم کرفس تخم خربزه تخم هلیون ناخنه
آن هر چه میسر بود دهند و برای تلطیف آب حمص و شبت و کمون بزیت و شیره قرطم نوشند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش پودینه صعتر نانخواه بر قضیب نطول نمایند
وقدری روغن بی یا روغن بابونه در همین طبیخ آمیخته زرقه نمایند سکنجبین گلقند گلاب دهند اگر بسبب ثالیل مجری قضیب باشد عسر خروج بول عدم حرقت عدم خروج بلغم در بول و اگر نزدیک مخرج
بود محسوس بود **علاج** صمغ اسفیداج بروغن گل حل کرده چکانند اگر وجع قوی بود صاف نشوند اگر مانعی باشد حجامت نمایند **فصل بیست و سوم در ثالیل قضیب**

و نواحی آن بوره سوخته رماد خشب رز یا شونیز سرکه به بیضه مرغ طلا کنند اگر به نشود قطع کرده برای حبس دم زنگار پاشند و هر چه دفع سیلان آید بکار برند —

باب هفتدهم

در امراض صفاق و ثرب و مراق

پوشیده نماند که پوشش شکم از پوست و غشای خارجی که آنرا مراق گویند و عضله‌ها و دو غشای دیگر یکی از ین دو غشا داخلیست و مماس معده و روده و این غشا را ثرب گویند و ابلیس خوانند و غشای دوم که خارجیست و این غشا را صفاق نامند و باریطون خوانند جهت ممتد بودن او و مراوعیه و جوف او این غشا تا تهیگاه و بیغوله ران آمده است و در ینجا دو منفذ ساخته شد از هر سو یکی و فرود آمده است تا نزدیک هر دو انثیین و اینجا کشاده شده باز بیکدیگر پیوسته گردیده هر دو انثیین یک خریطه گشته حال پوشش شکم اینست که گفته شد **فصل اول در فتق و قیل** یعنی شگافته شدن غشا یا صفاق یا اتساع مجری تا که بالای انثیین است پس جسمی از ان نفوذ کند و در کیس انثیین آید یا در عانه بند شود و سبب او جستن یا صیحه قوی یا حمل بار گران یا جماع بر سیری یا قی عنیف یا احتباس ثفل و ریح در معده و غیره است که باعث انشقاق باریطون گردد پس اگر از محل ناف یا بر تر یا فروتر از ان باریده شود و پوست شکم سالم بود پس ثرب و امعا که تحت اوست درین شق آیده از موضع خود بر آید و پوست شکم آنجا را بسبب حجم خود بلند سازد و این افتق را مراق البطن گویند و اگر آن دو منفذ که در آخر باریطون پیدا آمده است یکی از ان یا هر دو کشاده شود یا باریطون ازینجا بشگافد و چیزی از فوق در کیس انثیین فرود آید آن را علی الاطلاق قیل گویند و این مخصوص بمردانست پس اگر نازل ثرب باشد قیله ثربی اگر روده باشد قیله معائی گویند و اگر ریح بود قیله ریحی و اگر آب باشد قیله مائی نامند و قیل را ادره و قر نیز گویند و اگر ماده غلیظ با نثیین فرود آید و غلظ و صلابت آرد قر و اللحمی گویند **بدانکه** فتق در اصطلاح اطبا عبارتست از اتساع آن دو مجری که بالای انثیین است و نزول چیزی در کیس یا شگافتن باریطون از هر جا که باشد پس اگر از حوالی ناف بشگافد فتق مراق البطن است و اگر در بیغوله ران کشاید و چیزی از بالا همین جا بند شود و با نثیین نگراید فتق اربیه و اگر با نثیین فرود آید قیل نیز خوانند پس قیل مسمی باشد از فتق و فتق اربیه و فتق مراق البطن بزنان بیشتر افتد و فتق اطفال را بسبب کثرت رطوبت مزاج و کثرت حرکات آنها و ضعف اغشیه اکثر پیدا آید **قول جالینوس** قیله ثرب و قیله معا مرض قوی و عسر است اگر چه حجم آن کم باشد و گفته بیضه یمینی قوی تر است از بیضه یساری و قیله اکثر در یساری شود و در یمینی کمتر و گاهی اتفاقاً بیضه یساری قوی تر از یمینی در خلقت بود و گفته اگر امساک منی کند در جماع و صعود کند بسیار رجال پیدا میکند ادره را **قول بقراط** فتق که در مراق افتد آنچه بالا تر از سره واقع شود مولمست **فائده در ذکر قیله امعا** و این اندک اندک پدید آید و بازگشتن آن بعسر باشد و وقتیکه مریض بر پشت تکیه کند و آن را بدست بالا کند بعسرت بموضع خود در رود و هنگام جوع قرار کند و وقتیکه غذای بادانگیز بدگوار خورد یا پیاده رفتن اتفاق افتد امعا در انثیین فرود آید و انثیین سخت نماید و درین وقت اگر باز برند بمشقت و تصدیع تمام باز گردد و باشد که عند عظم سبب وجعی مثل قولنج پدید آید و این اکثر بهلاکت کشد جهت عدم انحلال قولنج **بدانکه** ثرب که طافی امعاست نیز همراه معا فرود می آید و وقتیکه ثرب نیز شگافته گردد آنوقت روده فقط نزول می نماید بعدم حیلولة الثرب **علاج** مریض را بر پشت خوابانند و از دست

بر فتق و آهستگی باز گردانند اگر باز نگردد در آب گرم نشانند بعد خلوی شکم و روغن بابونه گرم کرده بمالند شبت پخته ضماد کنند تا انثیین نرم شوند پس از دست فتق بجای خویش
برند و مصطکی انزروت کندر اقاقیا مر دم الاخوین صبر جوز سرو برگ سرو گلنار اهل برگ گز حضض کزمازج بلوط پوست انار مورد عفص برگ گل اشراس همه یا
بعضی بآب مورد یا بسریشم ماهی که در آب عنب الثعلب گداخته باشند آمیخته ضماد کنند یا بر خرقه کشیده گذارند و بر فاده هموار محکم بندند و تا سه روز بسته دارند و باید
مریض مستلقی خفته ماند و بر اغذیه نرم قناعت کند و بعد سه روز فرمایند تا باهستگی برخیزد و بتدریج بمشی گراید و از اطعمه و فواکه بادانگیز چون باقلا لوبیا عدس امرود
سیب خیارین لبنیات حموضات بقولات و از جماع و نعره زدن و جستن بر امتلای معده و مشی و سواری اسپ تند و حرکت عنیفه و محرکات سرفه پرهیزند و مدام
طبع نرم دارند گموفی معجون کندر دهند قلایا سوبلیه سلخینه خورند و دائم آن موضع را بلجام که مخصوص باین کار است بسته دارند خصوص وقت حرکت و جماع و از شرب خمر باز
دارند **ضماد** که برای قیله معاء و فتق مراق البطن و فتق اربیه مفید است اشق کندر صبر مر هر یک درم کوفته روزی بسرکه تر کرده سحق نموده قدری اهل سحوق آمیخته
گذارند پس بیانیم رطل آب دو رطل جوشانده انکباب کنند و دیگر ضماد نمایند مرلیه وجع و قیله معاء در سه روز **فائده در قیله ثرب** آثار این همانست که در معاء
گفته شد اما قراقر کمتر **علاج** آنچه در قیله معاء گذشت بکار برند و آنجا که ثرب تنها نازل شود چندان خوف ندارد و انثیین بسیار سخت نمیگردد و قولنج نمی افتد **تنبیه** آنجا که
سبب قیله انفتاق و اتساع مجری باشد زودتر اصلاح می پذیرد بخلاف آنکه انشقاق صفاق موجب شود که التیام متعذر است درین صورت اثر اضمده مثل این
نیست که شق را منقبض و منضم سازد **فائده در قیله ریح** و این باسانی بجای خود رود مریض مستلقی بود یا غیر مستلقی و قراقر شدید دارد **علاج** ان موضع را
مدام بسته دارند گموفی معجون حب الغار معجون فلاسفه سنجرینیا دهند تخم کرفس انیسون حرمل مصطکی زعفران هر یک دو هلیله کابلی بلیله آمله هر یک سه سکبینج مقل
هر یک یکنیم نعنع قسط زرنباد درونج اسارون هر یک یک حب ساخته هر صبح مثقالی دهند کباب حمام صحرائی عصافیر بکمون یا نانخواه دارچینی خورند انیسون بادیان
تخم کرفس گلقند دهند سداب و فنجنکشت پودینه مرزنجوش شیح نانخواه ضماد کنند روغن قسط روغن زنبق روغن ناردین روغن شبت روغن بابونه روغن خیری
بمالند روغن زنبق هشت مثقال جند هر یک نیم آمیخته هر روز چند قطره در احلیل چکانند و هر چه در استسقای طبلی گذشت بکار برند و از اشیای بادانگیز و شرب آب
بارد خصوصا ناشتا و حرکات قویه پرهیزند و همانا مکن از جماع باز مانند و عند ضرورت تا که شکم از غذا خالی نگردد مرتکب می نشوند و هنگام جماع و حرکت اول بندی محکم بندند پس
مشغول شوند **قول ابن زکریا** قیصوم یک قبضه آب یکنیم رطل در دیگ کرده دهن بند نموده بپزند یک رطل ماند صبح نوشند و تا سه ساعت طعام نخورند سه یا
پس این تنگ میکند رقیق را روغن عقرب نوشتند مرلیه سحی حلبه دوازده درم تخم شبت نه درم آب شانزده رطل بپزند و دو رطل ماند صاف کرده نوشند و هفت
مصطکی درم قند دو درم سائیده هیچ استاده باب خورند و پرهیز نمایند افیون بقدری آب سائیده بر خرقه کشیده چسپانند روز سوم دور کرده دیگر نهند مرلیه
سحی **قول ڈاکٹر** شخصی گاهی برای سوزاک زرقه گیرد و چون بر پشت خسپد آب زرقه سوی عانه رفته قیام گیرد و بسبب حدت ادویه صفاق آنجا بشگافد تا شخصی
بعد اکل شرب زور کند یا بدود و بدان سبب صفاق بشگافد و معاء در انثیین نزول نماید لا علاجست باید که لنگوٹ یا کرہ انگریزی بسته دارند **قول صاحب**
قبر برید بیرایں مثل ادویه ما کنند **قول ڈاکٹر** در سحی فصد کنند مسهل دهند بعد تنقیه برگ شبت تخم شبت برگ یاسمین برگ تمر هندی برگ عنب الثعلب شاهتره
هر یک شش درم در آب جوشانده انکباب کنند بعده بقیه سلحفات چهار عدد بادیان یا نانخواه عنب الثعلب بل انفار هر یک سه درم بآب سائیده گرم کرده ضماد کنند
گل مهوه برگ فنجنکشت هر یک شش درم در آب جوشانده انکباب کرده ضماد مذکور گذارند و گفته که در معائی و ثربی اول معاء را بجایش برند پس آن موضع را

بخمر جاذب بشسته بخرقه پاک نموده پوست گوسفند نهاده رفاده مثلث بر گوشه ران گذاشته بسمانی محکم ببندند تا ثقب حجاب بند گردد و مریض بر پشت بخوابد
تا وقتیکه التیام یابد مستلقی دارند پس باهستگی برخیزد و از سواری اسب و حمل بار گران و جماع وغیره پرهیز دواین تدبیر وقتی سود دهد که ثقب تنگ بود و مرض نو باشد
واگر ثقب فراخ و مزمن باشد التیام آن متعذر [illegible] بازماند و اگر خواهند که بالکل صحت شود باید که گوشه را شگافته حجاب را بخیه زده تدبیر جراحت کنند
کباب خورند طبیخ بادیان کشنیز خر انگوری نوشند **فائده در قیلة مائی** عدم قرار و پوست انثیین [illegible] آبناک نماید و اندک مدت بسیار بزرگ گردد و چون
بجنبانند حرکت آب مسموع شود و چون در دست گیرند سنگین نماید و اگر خواهند نازل را بازگردانند [illegible] بازگردد و [illegible] **علاج** اگر
سبب قوی نبود و آب بسیار جمع نگشته برای نشف رطوبت هرچه در استسقای زقی گذشت بکار برند [illegible] شرب آب [illegible] معجون کندر و [illegible] بیان
گلقند خورند [illegible] انیسون [illegible] هندبا و چوب [illegible] آمیخته یا سعد [illegible] گل [illegible] کمون برگ [illegible] گوسفند [illegible] با آب [illegible]
یا سعد [illegible] آمیخته یا [illegible] آمیخته [illegible] پوست [illegible] آمیخته یا [illegible]
ضماد [illegible] سائیده ضماد کنند [illegible] و اگر [illegible] در آب [illegible] آبزن کنند [illegible] سائیده [illegible] نهاده ببندند
ضرر [illegible] واگر سبب قوی باشد آب کثیر سوای بزل و داغ نفع نکند **طریق بزل** بمبضع [illegible] کیسه را [illegible] گذاشته [illegible]
پس آب بیرون آرند یا [illegible] بطور یکه آب استسقای زقی می برآرند برآرند پس اگر آب کثیر بود یکبارگی برآرند تا غشی نیفتد مگر اندک اندک [illegible]
همی کوشند و چون آب بالتمام برآید داغ دهند تا دیگر نریزد چراکه بزل بیداغ اگرچه چندی فرصت میدهد اما باز مرض عائد میگردد **طریق داغ** چون آب
بالتمام برآید بمبضع [illegible] که تواند دورتر برند پس آله آهنی دقیق معقف که باین کار مخصوص است در آتش گرم کرده در موضع بزل آرند و میان کیسه گردانند
تا آنکه کیسه و باطن [illegible] شود و موضع [illegible] و تنگ گردد و دیگر آب جمع نشود و وقت داغ اهتمام تمام نمایند تا آله داغ بجرم بیضه [illegible]
قول صاحب قبر [illegible] در استسقا بکار آید پائین از درز [illegible] است و دورتر جائیکه رقیق باشد بدست باهستگی فرو برده دنبال سوزن
را بمیل [illegible] گردانیده باشند تا آب برآید پس تدبیر جرح پردازند **قول ڈاکٹر** سبب آن کثرت شرب آب [illegible] است یا آب نوشیده دویدن باید که
زده آب بالتمام برآورده چیزی [illegible] تا مندمل نگردد [illegible] مندمل سازند و برای منع نزول آب [illegible] زعفران فندق
هندی اصل السوس [illegible] تخم خطمی کتان [illegible] سائیده [illegible] و بالائی آن عسل [illegible] نوشند
فائده در قرو اللحمی [illegible] ماده غلیظ سودا [illegible] که بانثیین فرود آید صلابت و [illegible] فرق [illegible] و درم
[illegible] عضو نفوذ میکند خواه در کیس انثیین خواه در نفس انثیین [illegible] **علاج** [illegible] معجون [illegible]
مداومت کنند فرفیون [illegible] روغن یاسمین روغن بابونه آمیخته بمالند و [illegible] گلنار برگ مورد عفص [illegible] سرو [illegible]
ضماد نمایند و [illegible] گذشت بکار برند [illegible] سائیده گرم کرده ببندند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] **معجون کندر** کندر گلنار بلوط [illegible] کشنیز [illegible] کمون کرمانی [illegible] هلیله سیاه هلیله زرد بلیله آمله [illegible] عسل
[illegible] شربتی [illegible] **قول صاحب قبر** [illegible] مشروب نمایند مسهل و ضماد [illegible]

آیند بکار برند اگر نفع ندهد مرهم را یا سترده تا بیضه بریده ملاحظه کنند اگر انثیین سالم باشند از اطراف انثیین بهم حفنه یا یک کره بنظر آید آنجا نیز نشانده تا انکه ده مثل زخم علاج کنند و اگر انثیین
عفن و سخت باشد باید که از جانب عقب جائیکه انثیین مربوط است از آنجا انثیین را تا جائیکه عفن است بر بهره داغ کرده به بیاض بیض مثل جراحت علاج کنند اما این
تجویز در قسمیکه مریض بخواهش خود همه مخاطره قبول کند بعمل آرند الا بحیله نپردازند و این را اصلاح خصیه نیز گویند **فائده در فتق مراق البطن و فتق انثیه**
این اگرچه نمیشود ولیکن برای منع ازدیاد و تدبیر شش ضرور **علاج** آن موضع را دائم محکم بسته دارند و رفاده حسب محل مربع سازند یا مثلث و هرچه در معالجه فتق ریحی
گذشت بکار دارند و در جمیع اقسام فتق بعد اکل طعام بر پشت خوابند بلکه در حالت استلقا خورند و هنگام نشستن و برخاستن و رفتن بسدود الفتق باشند حرف
مسحوق به بیاض بیض آمیخته بر خرقه کشیده گذارند و تا که از خود نیفتد دور ننمایند و یکدرم حرف تخم دهند جوز السرو بسرکه و بیاض بیض آمیخته یا برگ و شاخ سرو جوشانیده
سائیده ضماد کنند یا شته یا جائیکه میان انثیین و مقعد است محکم کرده نشینند و برین مداومت نمایند جانور از ودع برآورده مانند بیضه برشته سائیده با تخم آمیخته نوشند
دو ظرف مسی نهاده گرم کنند و دسومت که برآید بر انثیین طلا کنند و تا پانزده روز حرکت ننمایند حنظل کلان دو عدد پاره کرده دهن سمسم آب هر یک
رطل با آتش نرم بپزند چون روغن ماند صاف کرده هر روز چهار یا پنج بار مالند مرهمیه فتق زرنباد درونج حلبه بابونه تخم شبت حرف برنگ کابلی بابچی کهنه بادیان
سائیده قدری آرد جو آمیخته با آب پخته نیمگرم زیرناف ضماد کنند بطبیخ ابهل چند بار شویند و خرقه آلوده نهند یا پیه بزجوب میده کنجد سیاه سائیده ضماد کنند سه روز
وج ضماد نمایند زر آل و خون دل سام ابرص بقدری مشک در احلیل چکانند و در طبیخ سام ابرص نشینند ذنب الخیل نوشند چند روز سنگ ربعه بر ناف بندند روغن دارچینی
مفید **کوٹ** کند مغاث صبر گل ارمنی پوست انار خوزبهر و بار حب ساخته سوده طلا کنند مرهمیه فتق و ادرام در شور **قول لارزوبیه** در اهل
دهند و سه چهار بار آبزن نموده نمک فولاد نیم سکه دلیو بچه مرغ که در وبیخ کاسنی اونس جوش بوده هشت اونس دهند تا چهل روز با نمک فولاد دو دو روز آب
هشت رطل جوشانده دهند مرهمیه سی و فتق مراق البطن و گفته در روزی دو بار آبزن با آبزن یا پرهیز نموده از خرقه یا پنبه گرم کماد کرده ماش کنند و گفته
اسپرتو نمک امونی مرسیال اسپرتو روغنی آوریه مزا کو انلیمونیه مرسیال حب لاجورد حب بارسیال حب حنظل حب هیدرو ریکا حب سولو تیبو حب ... جالاپ
حب آشتی سفوف کوزی کیتو شربت ... شربت ... سبب هند لیمی پیت فتقی ضماد نمایند و گفته اول بدهن ورد تدهین کنند تا انثیین
نرم شوند پس باهستگی جسم زائد را بجایش برده برگ تنباکو یا گل پلاس جوشانده انکباب نموده برگهای مذکور نهاده رفاده جار تو گذاشته بعصابه بندند
تخم کرفس انیسون هریکدرم خمرسند نیم رطل جوشانده نوشند روغن آجر مالند و گفته که برگ سبز تنباکو که بر قیله پائی بندند نجح یافته ایم **فائده جلیله در ذکر داغ**
مریض را بر پشت خوابانیده بر محل فتق نشان کنند پس نازل را بتدبیریکه گذشت بالا برند بعده بران نشان با آله آهنی حسب فتق داغ دهند و تا که داغ نگردد
حرکت نماید و اکثر بر پشت خوابیده مانند و بعضی عوض داغ آن موضع را شگافند و حجاب مفتوحه را دوخته مرهم بسیار نهند تا که پیوسته شود و سوای مرق
چیزی دیگر نمیدهند و از حرکت باز میدارند و بعضی گفته اگر در ابتدا اصبع هر دو پا را از جانب بالا بدر از سیخ گرم خوب داغ دهند مرض ... بعضی گویند
بلغ هر دو پا حاجت نیست ... کفایت میکنند بعضی گویند رگ ... ابهام ... بالای ... داغ کنند ... است
[illegible] ابتداء ... چون فربه شود ... خیاطت ... نیست ... شکم ... شگافتن آن
خالی از خطر نیست ... اگر نفع کرد فبها الا مضرت هم ندارد —

فصل دوم در نتو السره اگر بعد از ولادت بسبب سوء تدبیر که ناف سر بر آید **علاج** در همان ایام بر بط رفاده ومانند آن اصلاح دهند وچون محکم گردد اصلاح نپذیرد واگر سبب انشقاق صفاق این موضع باشد که از آن ثرب یا معا بر آید پس ناف بلند گردد ولون ناف شبیه بلون بدن باشد ونرم بود وبی وجع وعند غمز بداخل باز گردد وبا استحکام افزاید واگر ثرب نیز شگافته وفقط معا نزول کرده با وجع باشد خصوص بر امتلاء وچون باز گردانند قراقر کند **علاج** آنچه در فتق مراق البطن گذشت بکار برند اگر سبب اجتماع ریح در ناف باشد نرمی ملمس وانتفاخ از اشیاء بادناک و جوع وریاضت و احتراز از اشیای بادانگیزنده **علاج** تدبیر قیلة ریحی کنند اگر سبب اجتماع رطوبت در ناف باشد عدم وجع ولمس نرم زود رو باشد اگر به رنگ بدن بود امارقیت وضعف آن بسته باشد وجع حال باز نگردد وحسب امتلاء واجتماع رطوبت گنجایش جلد در ترقی وتزاید باشد **علاج** آنچه در قیلة مائی گذشت بکار برند اگر سبب وانبات لحم زائد زیر پوست ناف باشد واین سخت تر بود وکمی نپذیرد وتدبیری نکنند لانه یحتاج الی القطع وفیه خطر اگر سبب انتفاخ رگ متصل ناف باشد که چون نازه بر آمده زیر پوست محاذی ناف جمع گردد ولون تو بنفسجی یا سیاه بود **علاج** یا رسال علق خون از آن موضع بر آرند بعده ادویه قابضه مسدده فوهات عروق بکار برند جوز سرو چهار عدد آب نیم بند جوشانده صاف کرده افیون بیست بخیه در سائیده آمیخته بر خرقه کشیده بر ناف نهند یا بزده روز بمانند تو سره وشقاق —

باب هیزدهم

در امراض رحم

عضویست مؤلف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه گوهر او سفید ونرم وحس است تا از ثقل جنین رخ نشد و که لازم عظم جنین است رنجیده نشود ودو طبقه دارد طبقه درونی عروق کثیر اند دهنها دارد و مشابه خمل معده برای استمساک جنین واین طبقه دو تجویف دارد گویا دو کیسه است اما گردن او واحد است امتداد او بجهه بیک شکم صورت می بندد اما رحم دیگر حیوانات را تجاویف رحم بعدد پستانها باشد اکثر بچه بان عدد آرند چون سگ گربه وغیره واین طبقه از لیفهای جاذبه ماسکه ودافعه بافته است اما طبقه بیرونی بمنزله غلاف است مر طبقه درونی را جهت محافظت او واین را یک جوف است موضع رحم زیر مثانه بالای معاست ودرازی وی از نزد ناف تا منفذ فرج است ودرازی منفذ از شش اصبع کم وا زیاده زیاده نباشد از اسباب مجامعت وبسبب کثرت جماع نیز دراز گردد وعنق رحم همچون عضله است تو بر تو بر هم نهاده تا دراز تواند شد ورحم بالطبع بجذب منی شوق دارد از انست که وقت مجامعت مائل میشود بجانب فرج ورحم بتمامه بر شکل انثیین وقضیب است که بدرون منقلب گشته گردن او بجای قضیب وتن او بمثال کیس انثیین ان همچون انثیین مرد است لیکن بیضه مرد بزرگتر ومدور است واندکی میل بدرازی دارد وهر دو در یک کیسه است وبیضه زن کوچکست ومدور بپهنائی میل دارد وهر یک جدا در فرج بیضه موضوعست خارج از رحم وبر هر بیضه غشاء جداست واز یکدیگر فصل اند همچنان که در مردان میان انثیین وقضیب ... است مثل موری دارند آن را عنیعتی گویند زنان را همچنان نیست لیکن از آن مردان از خصیه بالا بر آمده است ودیگر در مثانه میل کرده ودر سر گرفته بمجری قضیب فرود آمده است واندر زنان این رگ از بیضه سوی نشنگاه میل کرده است تا منی از وی برحم اندر آید ونفع دیگر بیضه زنان آنست که وقت جماع سخت شوند وگردن رحم ثابت دارند تا انقطاع

درو منزرق شود **بدانکه** رحم زن نارسیده و دوشیزه کوچکتر باشد تا رسیده نشود و تجویف او تمام نگردد و پس از زائیدن وسیع تر شود و رحم در حالت علوق منضم
میباشد و در حالت ولادت فراخ تر میگردد و فضای طمثی در هنگام حمل غذای جنین میشود و در وقت رضاع مستحیل بشیر میگردد **انتباه** غشای تنگ که درمیان
فرج تنیده شده از عروق سخت دوشیزگی عبارت از وست و ازالهٔ بکارت مراد از خرق آنست و عصبی از دماغ برحم آمیخته است و بواسطهٔ او رحم شرکت بدماغ
دارد اما مشارکت قوی ندارد چراکه عصب مذکور در وی بیشتر نیست **تنبیه** حیض معتدل آنست که هر ماه یکبار افتد و آنکه کمتر یا بیشتر ازین باشد نا طبیعی و
باعث امراض بود **قول ثابت بن قره** وقت آمدن حیض از ده تا چهارده سال و ایستادن آن از سی و پنج تا شصت سال باشد و ایام آمدن
از دو تا هفت روز بود و مدت حیض طبیعی پس از چهارده سالگی باشد **قول جوان کوردو** رحم بیست غشائی مجسم صلب که عریض و منبسط شود در وقت
حمل و بار جنین بشکل او مانند شاخ حجامت و ذی حس است بسبب اعصاب و در ولیقات مفروش اند برای جذب منی و نگاه داشتن جنین و برای اخراج او
وقت ولادت و رحم از بیرون صاف است و از درون چین دار تا منی که در رود آنرا نگاه دارد موضع او زیر شکم در میان کاسهٔ زهار میان مثانه و معای مستقیم
تا از صلابت عظم تصدیع نیابد و پیش او عظم عانه است و پس او عظم قطن فعل او جذب منی و ساختن جنین است بسبب حرارت خود خمیر کرده منی او حفظ جنین
تا وقت ولادت و رحم بکبد بوساطت ورید و بدماغ و نخاع بوسیلهٔ اعصاب و بدل بوساطت شرائین و بمثانه و مستقیمه بوسیلهٔ رباط و بعظم عجز و عانه بسبب غشا
که از پیسه پیوسته آمده است شرکت دارد لهذا در امراض رحم صداع دوار صرع تشنج قلت اشتها وجع ظهر رعشه غشی برد اطراف خفقان امراض
مراقی ماتیا و غیره پدید می آیند **فصل اول در عقر** گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن قابل انعقاد نباشد و از اسباب دیگر مانع حمل هیچ نباشد
و عقر حقیقی همینست و تدبیر ان نیست اما ادویه که بالخاصیت در آبستن سودمند باشد که بحسب مشیت الهی سودمند آیند **امتحان عقر** که از مرد است یا از زن
باید که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هرکه آب طافی ماند و راسب نشود عقر از و باشد یا بول هر یکی جدا جدا بر بیخ درخت کاهو یا کدو می اندازند پس بول
هرکه آن درخت را خشک کند عقر از و باشد یا گندم شعیر باقلا هر یک هفت عدد گرفته در ظرف سفالی نهاده بران بول کرده باشند تا هفته و ظرف هر دو جدا
باید پس چون به نظرت هرکه نروید عقر از و باشد و این مخصوص همین عقر است که در منی خاصیت عدم تولید در اصل آفرینش افتاده باشد نه در دیگر عقور **دیگر** حلبه
سه هفته اول حیض حمول کنند [illegible] اگر دوانه شود که عقیم نیست الا عاقر [illegible] بعد بول بخور لادن رسانند اگر همان قسم باز بول آید قابل حمل
الا لابد **بدانکه** منی مولود سفید لزج براق باشد و مگس بروی ننشیند و بوی او مانند طلع و یاسمین بود **فائده** منی مستان شاربان خمر بسبب غلبهٔ رطوبت
بردی و منی پیران بسبب ضعف قوی و منی طفل که بحد بلوغ نرسیده باشد و منی شخصی که کثیر الجماع بود و بسبب غیر نضج مولد نیست و این اکثر است نه کلی و اگر احیاناً
متولد شود ولد ضعیف میباشد و گفته اند که تولد مرد بعد هفتاد سالگی و ماندن حمل زن بعد پنجاه سالگی منقطع میگردد و بعد ازین قلیل است و اگر باشد ولد در نهایت
ضعف بود یا تمام ساقط گردد **فائده** تا که مرد و زن را گوهر انزال بیکدفعه متحرک شده در صدف رحم هم آغوش نگردد مروارید آبدار موجود نشود پس اگر
منی مرد بر منی زن غالب آید پسر تولد گردد و عکس این دختر شود و تساوی خنثی و اگر منی مرد بسیار غالب نبود مگر اندکی پس فرزند که تولد شود در مردی تمام نباشد
و کار زنانه نماید و طبع زنان پیدا کند همچنین اگر منی زن بسیار غالب نبود مگر قدری پس دختر که تولد شود در انوثیت تمام نباشد ازینست که بعضی زنان هستند که کار
و طبع مردان دارند **بدانکه** تولد فرزند از آب مادر و پدر است لیکن بنیاد اندام فرزند بیشتر از آب مادر است و قوت مغیره و مصوره بیشتر در آب پدر پس مثال آب مادر

همچون شیر و مثال آب پد همچون انفحه بود یعنی هرگاه که قدری انفحه در شیر اندازند شیر بسته جغرات گردد همچنین وقتیکه هر دو منی بهم آمیزند اندام و صورت پدید آمدن گیرد **قول جالینوس** اگر بیرزند یا بگویند انثیین ایسر کنند بشتوکران ازان حیوان بچه متولد نشود و گفته اگر منقطع و بزرگ شود بیضه ایمن از غلبه ... ادراک

پس متولد شود ذکور ... در ایسر اناث و گفته اولاد مشائخ و غلمان اکثر اناث بود و اولاد شباب ذکور و گفته ذکور متولد شود از منی غلیظ **قول** ... هرزن

که زود حائض شود دلالت کند که مزاج او گرم است و متولد خواهد شد از و ذکور و گفته اگر قبل طهر بیضه چپ بسته جماع کند ذکور متولد شود **قول** ... برای

تحبیل نرینه علاج کند مرد و زن را بچیزی که تسخین نماید و جماع نکند درین مدت و آب کثیر ننوشد بلکه نوشد خمر اندک اندک چه اگر زیاده نوشد ترقیق منی نماید و سست

سازد و خمر نوشیده بر امتلاء و بر جوع بجماع نکند و حقنه مسخنه و مروخات بکار دارد در هر دو **قول رازی** اگر بیند که منی رقیق است باده ... آن کند پس جماع

نماید و گفته در وقتیکه زن را شهوت باشد اگر جماع واقع شود البته حمل گیرد **قول حارث** اگر خواهند که زن زود حامله شود آنرا فرمایند تا ...

در صحن خانه چند قدم راه رود تا رحم فرود آید و رجوع به پشت نماید آنگاه منی را در جهت فم رحم ریزد **قول بعضی** ... چون ... شب

پنجشنبه و شبهای آن جماع کنند یقینست که به پسر حامله شود همچنین اگر بعد طهر از روز اول تا پنجم جماع کند حامله به پسر گردد و بعد از پنجم تا هشتم به دختر و بعد از هشتم تا

یازدهم به پسر و بعد آن به خنثی **قول گروهی** چون زن از حیض پاک شده غسل کند و روی هر که بیند یا حامله تا از دن هر ... شخص ... باشد

یا وقت انزال هر شکلی آدم که بخیال آرد فرزند بهمان شکل و مشابهت پیدا شود **فائده در شناخت باکره** ... اگر ... کند باکره

نیست و اگر نکند باکره باشد یا تطرون صدف برابر سائیده و بینی دختر سعوط کنند اگر عطسه آرد باکره باشد الا یا تار ریسمانی بگردن آویخته هر دو جانب ...

آرند پس ریسمان مذکور را از عقب سر بر دو جانب جبهه برابر کنند اگر به بیمودن کم آید آثار بکارت و اگر فزاید آثار عدم آنست و سختی و بلندی ثدی آثار بکارت بود

فائده اگر سبب عقر سوء مزاج بارد رحم باشد که باعث بردی منی و خون گردد خون حیض بدیر و اندک آید و سرخ رقیق باشد و چون آید اگرچه اندک بود اما زمان

طویل منقطع شود و وقت جماع بر دهن رحم سرد نماید و موی عانه کمتر باشد اگر سوء مزاج در تمام تن عام باشد بیاض بول و ... دیگر آثار ... **علاج** اگر

ساده باشد دوا المسک ... تریاق اربعه مثرو دیطوس و دیگر معاجین گرم دهند زعفران حماما سنبل اکلیل هر یک ... هر یک یک ... صفرت

بیض مرغ یا پیه بط یا پیه ... هر یک دو ... روغن ناردین نیم آمیخته خرقه ... آلوده ... بر دارند ... هر روز ... تازه نمایند بعده جماع کنند ...

روغن ناردین بر قطن ... عانه مالند زرنیخ سرخ جوز سر و حب الغار مصطگی قسط ... کرده و ادویه آمیخته بخور رحم رسانند فرزجه ... بر دارند ...

را شویند ... بر رحم گذارند ... آب ... طبیخ ... چینی ... انجره ... اگر ... باشد ... گلقند

عسلی و غیره نوشند پس حب صبر و ایارجات تنقیه نمایند و حقنه ... فرزجه **حمل** ... ساذج ... شیر ... قسط

قند هر یک ... درم مشک عنبر هر یک ربع درم ... فرزجه ساخته بردارند زهره ... گرگ یا زهره خرگوش ربع درم ... روغن ناردین آمیخته یا انفحه ارنب ...

... آمیخته بعد حیض بردارند **قول عسکری** ... حب ... نقیه ... شحم ... بادیه ...

حلبه ... روغن ... شونیز مقل ... حب ... زراوند ... تانکه ... زنجبیل تخم

کرفس هر یک دو ... جند بیدستر ... تخم حنظل ترید قنطوریون سکبینج هر یک پنج حب ... اگر سبب سوء مزاج حار رحم باشد

که منی اسوزد و فاسد سازد حرارت غلظ و صفرت یا سواد حیض کثرت مو بر عانه و مرد وقت جماع فم رحم را گرم دریابد پس اگر حرارت در همه تن باشد هزال صفرت لون
پیدا بود **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت سیب شربت خشخاش شربت لیمو شربت صندل سکنجبین شیره تخم خرفه دهند صفرت بیض پیه مرغ پیه بط روغن بنفشه
فرزجه سازند پیه بط پیه مرغابی پیه کیان گداخته صمغ البطم آمیخته بردارند نخود آب زیرباج بزغاله مرغ و سفیدکدو اسفناج خورند اگر صفرا غالب باشد تنقیه او مقدم
دارند **قول عسکری** صافی زنند ماء الشعیر **قول** عنب الثعلب دهند مرهم اسفیداج حمول نمایند و گفته قند خرقه کبود خوبانی برابر کوفته قدر خسته خرما شافه
سازند و صبح شام یک یک بردارند تا هفته بعده لبساسه پائین خرد کوفته در خرقه باریک بسته بردارند چون حائض شود دو ماشه گشنیز شب در آب تر کرده صبح خورد تا
سه روز مجرب است اگر بسبب سوء مزاج یابس رحم باشد که تخفیف منی سازد قلت خروج حیض سخافت بدن یبوست فرج و وقت جماع مرد فم رحم را خشک دریابد **علاج**
شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش بعرق گلاب شیر تازه دهند مرق مرغ بزغاله ماهی تازه شیر فالوده اسفیدباج و سمه اسفناج خورند حمام نمایند روغن بنفشه
روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو روغن بادام پیه بط پیه مرغ بر مثانه و در فرج مالند مغز سر ایل یا مغز سر آهو یا مغز سر مرغ بشیر زن و لعاب بهدانه آمیخته خرقه آلوده فرزجه
سازند اگر بسبب سوء مزاج رطب رحم باشد که قوت ماسکه را ضعیف سازد و منی در وی نایستد سیلان رطوبت و اثم و مرد وقت جماع تری در رحم یابد و اگر حمل گیرد ساقط
شود و بیش از سه ماه قرار نگیرد **علاج** قی کنند یا ایارجات تنقیه نمایند و قلایا یا بازبیر گرم خورند و بطبیخ صعتر گلسرخ اذخر الطیب سنبل سک سلیخه حقنه رحم کنند تخم حنظل
انزروت تخم سنقیت سماق مر زعفران عود سائیده بعسل آمیخته صوف آلوده یا میعه یا لیسه زعفران سادج ناردین آمیخته فرزجه سازند و بعد فراغ از جماع زن را باید
که زمانی بر همان هیئت ماند تا منی در رحم قرار گیرد و در انها سهم فشرده دارد **قول عسکری** دهن خروع ماء الاصول دهند کندر کحل سک اقاقیا عفص حمول
کنند و بطبیخ سعد سنبل قسط نانخواه آبزن سازند غالیه مشک طیبات گرم بردارند اگر بسبب انصباب بلغم یا صفرا یا سودا بر رحم باشد پس خروج رطوبت در بلغمی سفید
در صفراوی زرد در سوداوی سیاه **علاج** حسب خلط تنقیه بدن کنند و برای تنقیه رحم حقنه نمایند پس برای تقویت رحم شیافات و ضمادات طیبه قابضه بکار
برند **قول بقراط** رحم مالکست بوهای خوش و دوست دارد آنرا و تنفر دارد از بوهای بد و دشمن اوست اگر بسبب سمن مفرط باشد ارتفاع و کثرت شکم ضیق
نفس وقت حرکت و باندک باد و براز که در شکم گرد آید متاذی شود و فرج تنگ باشد و اگر حمل گیرد وقت کبر جنین بسبب ضیق مکان ساقط گردد **علاج** فصد
کنند قی نمایند مسهل دهند حقنه حاده کنند تقلیل غذا سازند مداومت باطریفل صغیر کمونی دواء اللک کنند و باید که زن مفرط السمن بهیئت راکع جماع نمایند
قول بقراط زن مفرط السمن حامله نمیشود بسبب بند شدن فم رحم از شحم و علاج آن لاغر کردن است اگر بسبب هزال مفرط باشد **علاج** اغذیه و ادویه مسمنه
خورند و عت سکون ورزند باقی تدبیر در هزال ببینند اگر بسبب احتباس حیض یا ورم گرم رحم یا بواسیر رحم و صلابت یا قرحه در رحم باشد آثار و علاج این در اینجا ببینند اگر
بسبب تولد باد و غلبه باد در رحم باشد ما بین ناف و فرج نفخ دائم ماند و از اشیای بادانگیز ضرر یابد و اگر حمل گیرد قبل از آنکه بزرگ شود ساقط گردد و وقت جماع آواز
باد از فرج آید **علاج** ماء الاصول بدهن خروع دهند گلقند بگلاب عرق بادیان خورند زرنباد درونج جوزبویه قاقلتین قرنفل نانخواه تخم کرفس زنجبیل هر یک دو گرم
مدبر بیخ قند دو چند معجون ساخته مثقالی با آب گرم دهند اغذیه نفشه ریاح خورند و از اشیای بادانگیز پرهیز نمایند و املیه و ادهان و معاجین گرم و مجمرات و غیره
که در سوء مزاج بارد رحم گفته شد بکار برند و دهن خروع ماء الاصول وقتی دهند که حمل نباشد اگر بسبب ثالیل رحم باشد که موجب سده رحم و مانع وصول منی
برحم گردد **علاج** اگر ممکن بود ازاله سبب کنند الا فروگذارند چرا که تدبیر این با آهن یا با ادویه حاده اکاله است و فیها خطر اگر بسبب انحراف فم رحم از مقابل فرج باشد

وجع رحم وقت جماع وچون قابله باصبع تفحص کند دریابد که بکدام جهت مائلست باشد که زحیر افتد وبول باز بند گردد سبب او ورم صلب یا تکاثف وتقبض است
که در یک شق رحم افتد یا امتلا که در عروق یک شق وی پدید آید یا تمدد که در اربطه ولیفات یک طرف شود یا بسبب انصباب ماده غلیظه یا حمل بار گران یا جستن
یا فرغ وغیره **علاج** اگر سبب او امتلا وامتداد عروق باشد صافن از محاذی شق مائله زنند وبر ساقین حجامت کنند اگر حاجت آید وکحل زنند بعده حسب تکثیف (?) دهند
واگر تکاثف وتقبض صرف بغیر ماده باشد روغن کنجد بطبیخ بابونه شبت اکلیل مرزنجوش انجیر حلبه قرطم کتان آمیخته در رحم حقنه کنند روغن بابونه بیه بط بیه مرغ مالند
برگ کرنب پخته بروغن کنجد در پیسه کیان آمیخته صوف آلوده حمول نمایند حمام مرطب وآبزن کنند واگر انصباب رطوبت باعث باشد بسبب ایارج وغیره تنقیه
کنند وقتیکه سبب زائل شود ومیلان باقی بود قابله اصبع خود بقیروطی یا بشحوم آلوده آنرا راست کند تا دهن رحم مقابل فرج آید **قول عسکری** اگر بسبب ورم
یا بیجا شدن رحم باشد خبث الحدید بسیار کهنه سحق بلیغ کرده قدری در خرقه صره بسته بردارد واگر سبب او سرعت برخاستن زن بعد انزال یا حرکت عنیف و
ضربه وجستن باشد که بدان سبب منی قرار نگیرد یا بسبب الم نفسانی چون غضب شدید واندوه وخوف یا بسبب الم بدنی چون تب وجوع مفرط استفراغ خلط که بسبب او رودا ومعا در رحم ضعف
پدید آید یا بسبب کثرت جماع وحمام ودل حرارت پذیرد وجنین بحرکت آید وبیفتد **علاج** از اسباب مسقطه ومانعه استقرار نطفه پرهیزند وقبل از جماع گل سرخ صندل
عنبر وغیره بخور کنند که باعث حمل اند **فائده** اگر باعث عدم حمل ردائت مزاج منی مرد باشد پس در حرارت منی صفرت وقلت منی وسوزش عند خروج ودیگر
آثار حرارت ودر برودت منی بیاض ورقت منی ودیگر آثار برد **علاج** تعدیل مزاج باغذیه وادویه موافقه کنند اگر بسبب کوتاهی ناطکر (?) باشد که بدان سبب منی
برحم نرسد وبالا یا زیر رحم ریزد وسر قضیب سوی انثیین خم باشد وبول راست منزرق نشود بلکه مائل باسفل برآید **علاج** شحوم والعبة وادهان مالند تا نرمی پذیرد
پس کشند وراست کنند وبر چیزی مستقیم بهیئت مستقیم بندند تا که استقامت راسخ شود واگر سود ندهد از جانب مقوسه قطع کنند وبر چیزی مستوی گذاشته بندند وهمچنان دارند
تا که جراحت به شود واگر بسبب ورم انثیین یا بسبب انقطاع عروق عقب گوش باشد این لاعلاج اند **فائده در ادویه که بالخاصیت بر قبول**
حمل یاری دهند فاوزهر حیوانی بدوغ خورند معین بر حمل است **دیگر** پیه ارنب خورند دو ماه ورحم او خشک کرده بردارند و انفحه یا انثیین او بخور سوده تنور (?)
اگر از نر باشد پسر اگر از ماده بود دختر تولد شود **دیگر** انفحه ارنب ببرند بعد طهر بردارند پس قربت کنند **دیگر** قحف آدم کهنه که دفن نکرده باشند سائیده دو درم بلبن بقر
سه روز پس از حیض دهند بعده جماع کنند **دیگر** منی مرد بعد حیض سه روز نوشانند پسر واگر منی زن دهند دختر شود **دیگر** سمندر بهل عسد (?) دو درم سیاه دهاده (?)
بلع کنند ودر یک هفته حامله گردد **دیگر** بیخ کنائی (?) درم سائیده بشیر گاو دهد **دیگر** انثیین آوز بریان کرده خورد وهمان وقت نزد شوهر رود **دیگر** تخم تنج (?) بشیر گاو تر کرده
سائیده نهار بشیر گاو دهد سه روز **دیگر** زهره ذیب یا زهره دب نرقدر (?) باقلامی مصری بعد حیض دهد پسر واگر زهره ماده دهد دختر شود **دیگر** انثیین مرغ قبل از حیض سه روز
دهند **دیگر** شیر اسپ نوشانند نهجیکه او نداند پس جماع کنند **دیگر** ناخن هدهد سوخته بخمر آمیخته دهند **دیگر** بول فیل قبل یا بعد جماع دهند نهجیکه او نداند **دیگر** اگر زن حمل
نگیرد یا اگر حامله شود واسقاط گردد یا بچه اش از سرخ باده (?) بمیرند باید که صندل سرخ جشیمنج (?) قاقلتین هر یک یک کباب (?) فلفل هر یک ربع اصل السوس بکنیم برگ کوه (?) بکن
پوست درخت کچنال پوست درخت انار برگ حنا هر یک دو دادو (?) ویه خشک اکوفته بیخته وتر ا ابار یک سائیده یکجا کرده بآب قدر آمله حبوب بندند وبعد طهر
تا سه روز صبح وشام یک یک حب دهند ودرین سه روز نان گندم یا نخود بی نمک خورند بروغن گاو یا کلتهی بشیر گاو خورند بعد سه روز خوردن حب وپرهیز موقوف سازند تا پانزده روز
بعد پانزده روز باز حب مع پرهیز بدستور خورند سه روز باز موقوف سازند بدستور چند بار عمل آرند البته حامله شود وبرای سرخ باده (?) حبی مرضعه خورد وقدری نخود طفل دهد **دیگر** تا شک

بدهن بقر آمیخته بعد طهر سه روز دهند و برنج بلبن بقر که بچه او نرینه بود خورند و بعد فراغ جماع نمایند محبل به تیر شود **دیگر** اسگند یک یا دو درم قبل از شروع حیض دهند و برنج بشیر
خورند و بعد طهر جماع نمایند **دیگر** بیخ ارو سه آب سوده دهن بقر آمیخته بعد فراغ حیض دهند پس نزد شوهر رود **دیگر** مشک نیم درم قرنفل دو درم زعفران یک نیم درم جوز بوا
دو درم بسباسه دو نیم درم بقند سیاه ده حب بندند حبی بعد فراغ حیض قبل غسل و حبی بعد غسل و حبی بعد جماع دهند همین سه حب کافیست **دیگر** مشک شش دانگ افیون
جوزبویه زعفران هر یک ربع درم قسب نیم درم قند سیاه کهنه یک نیم درم فوفل گجراتی سه عدد قرنفل چهار عدد سائیده قدر کنار حبوب بسته بعد تنقیه حیض اول روز
شروع کنند و تا سه روز خورند **دیگر** اشقین قاز خشک کرده سائیده دهند و همان وقت قربت کنند **دیگر** سداب مسحوقه بشمع گداخته آمیخته در ارنب آلوده بخور کنند
دیگر جوزبویه کرنانج ناج بریان پوست انار هر یک مثقالی سائیده بآب شافه ساخته بعد طهر بردارند **دیگر** مرسیزده ایرسا چهار زبل ارنب دو فتیله ساخته بردارد
دیگر انفحه ارنب عنبر ناج قند هر یک سه دارچینی سه و نیم بگلاب فتیله ساخته بعد حیض سه روز بردارد پس نزد شوهر رود **دیگر** هلیله بلیله آمله صمغ عربی زهره گاو
آمیخته پنبه آلوده بردارد و بعد آن قربت کنند **دیگر** تخم گزر تخم ترب بادیان زنجبیل زرنباد برنگ کابلی دارچینی هر یک ده درم کوفته سه حصه کرده وقت صبح
یکی را بده رطل آب در ظرف گلی باتش نرم بپزند چون ربع رطل ماند قند سیاه کهنه هیزده مثقال آمیخته صاف کرده دهن بقر نیم درم انداخته نوشند و ثفل آن به
یک رطل ریخته بپزند چون ربع رطل ماند قند سیاه کهنه شش مثقال دهن بقر دو نیم درم آمیخته وقت شام نوشند بدستور سه روز و شروع این وقتی کنند که اتمام دوا
بروز طهر اتفاق افتد مثلا کسی را که شش روز حیض آید بعد سه روز آغاز شروع کنند و آن را که سه روز آید از روز اول شروع نماید و قس علی هذا و تا که حامله نشود از شی
بادی پرهیزد **دیگر** انگزد بدهن سمسم بعد حیض بردارد سه روز **دیگر** بنجاسفت چند روز حمول کنند و قدری بخور نوشد **دیگر** بسباسه جوزبویه صندل مائین خیرد عفص سعد سوخته
زعفران هر یک یک درم سائیده شب دو درم در مثقال آب نبیده نهاده بر آتش نهند چون گداز داد افیون ربع درم بر و نهند چون آنهم بگداز داد ادویه مسحوقه آمیخته شافه ساخته
بردارد و نزد شوهر رود **دیگر** بچه چشم ناکشوده سگ با آب مهرا کرده گندم نود مثقال انداخته بپزند چون آب جذب شود خشک کرده مرغ سیاه یکساله را در جای
تاریک با آن گندم تعلیف کنانند بعد اتمام گندم ذبح کرده کباب نموده عاقر را خورانند و دیگر غذا ندهند بدستور سه مرغ در سه روز دهند **دیگر** بخور حب بلسان یا
عود بلسان یا روغن بلسان بجرم رسانند و مراره ذیب یا مراره ارنب قدر دو دانق بدهن ناردین حمول نمایند و علک الانباط بشحم اوز گداخته بفم رحم و عانه طلا
نمایند و بعد طول زمان ملاعبه بسیار و شدت شهوت جماع کنند بدین وجه که ورکین نسا را بلند سازند و سر نشیب نمایند و چون بینند که در چشم و چهره زن آثار انزال
پدید آید پس تقدم کند انزال خود با انزال زن حامله شود **دیگر** بیخ لاله مثقالی قاقله بسباسه هر یک رمی زعفران نیم درم مشک سه قیراط سائیده سه حصه کرده یکی
بشیر اسپ آمیخته پنبه آلوده بردارد و سه ساعت دارد بدستور سه روز **دیگر** تحمت سگ سوخته زعفران مرمکی هر یک نیم درم مشک قیراطی بشیر خر آمیخته پنبه آلوده بردارد
دیگر لسان العصافیر زعفران بالعسل آمیخته یا پشم بمغز ساق شتر آمیخته سه روز یا انفحه ایل سه روز بعد طهر حمول کنند **دیگر** وج زعفران بشیر اسپ یا خبه العسل یا مغز
سر عصفور بشیر اسپ یا مرقین بشیر اسپ یا مشک یا زهره ارنب یا زبل یا زباد روغن بلسان یا زبل ارنب یا بیخ سورنج مکی یا دار شیشعان یا انفحه فیل یا فرفیون یکجا حمول
کنند **دیگر** ... **دیگر** طبیخ حرمل هر روز دو دانق ... نوشد زنی که از حمل باز مانده باشد حامله شود **دیگر** مغز ...
نوشد فرج ارنب بچه خورد **دیگر** زیره سفید ناخن فیل سائیده بدهن ... شافه ساخته بعد حیض بردارد و نزد شوهر رود **دیگر** از شروع یوم حیض یا نصفی آن ترک نمک
کنند و شیر برنج خورد و بعد غسل زیره سفید سه درم گوگرد آمله سار دو درم زنبیق درم سائیده سه حصه کرده هر روز ناهار بلبن بقر خورد و نزد شوهر رود **دیگر** مرقین ...

بمار العسل نهار بعد حیض نه روز متواتر خورد پس نزد شوهر رود دیا مرقتین و نیم درم تا نه روز بعد طهر بردارد پس نزد شوهر رود **دیگر** اگر زن حمل نگیرد یا اگر حامله شود اسقاط
گردد یا بچه اش از سر خباده بمیرد باید که صندل سرخ چشمیزج قاقلتین هر یک یک کبابه قلفل هر یک ربع اصل سوسن یک نیم برگ کوره و بگن پوست درخت
کچنال پوست درخت انار برگ حنا هر یک دو دا دو یه خشک را کوفته بیخته و تر را باریک سائیده یکجا کرده با آب قدر آماله حبوب بندند و بعد طهر تا سه روز صبح
شام یک یک حب هند و درین سه روز نان گندم با نخودی نمک خورند بروغن گاو یا کلتهی بشیر گاو خورند بعد سه روز خوردن حب و پرهیز موقوف سازند
تا پانزده روز بعد پانزده روز باز حب مع پرهیز بدستور خورند سه روز و باز موقوف سازند و بدستور چند بار عمل آرند البته حامله شود و برای سر خباده جیسی مر ضعف
خورده قدر نخود بطفل دهد **دیگر** مشک نیم سکر ویلهٔ یمبسه کهگاو آمیخته بعد طهر بردارد سه روز و سه چهار طهر حامله گردد **دیگر** بسباسه بعسل آمیخته بعد طهر فرزجه کنند
دیگر کرنجوه بشیر زن سوده حمول نماید **دیگر** زهره عصافیر زهره سگ سیاه زهره روباه ترشافه کند پس جماع نماید **دیگر** زهره کلنگ بمشک و زعفران
آمیخته فرزجه سازد **دیگر** تلخ دانه که در حنظله میرود سائیده صره بسته حمول کند که منقی رحم است پس محبلات بکار برد **دیگر** دو اول حمل [illegible] قدر
با قلانجم دهند حمل پسر و اگر زهره ماده دهند دختر شود **دیگر** پوست توری تلخ تازه دور کرده بآب سائیده بعد حیض سه روز در فرج مالد و شوید و صحبت کند
دختر شود **دیگر** قضیب کلب خشک کرده بران بندد **دیگر** زبان هدهد بران چپ بسته نزد شوهر رود و حامله به پسر شود **دیگر** محیله ذکر حیوان یک [illegible] گردد
و بماه دوم رسیده باشد تا سه روز عصاره دوپهریه نوشند عجیب ست [illegible] خوردن کافور **دیگر** برای زنیکه از زادن مانده باشد فوه تخم شبت برابر
سائیده بشکر و روغن حلوا پخته تا هشت روز خورد پس قربت کنند و از اشیای ترش و تند پرهیز د **قول ابن سرافیون** هر روز دو درم نشاسته علاج خورند
اگر چه عاقر بود حامله گردد **قول رازی** مر سنبل بخور کنند و صموغ که در حرارت قوی نبود چون مقل و مانند آن بردارد و چیزهای گرم خورد اعانت [illegible]
نماید و اگر برودت قوی بود تریاق خورد **قول لارزد و پیر** [illegible] مرق ماکیان [illegible] بیست روز لادن [illegible] مقناطیس دو درم میعه یا بسه یا سائله
غالیه هر یک نیم درم به قند آمیخته بر سره چسپانند و از صبح تا شام تشنه ماند پس نزد شوهر رود و حامله گردد و گفته تریاق الذهب بشیر اسپ حل کرده صوف آلوده بعد
طهر بردارد و گفته بسباسه و نیم اسکر ویلو بادران درم جوزبویه عدد سائیده سه حصه کرده [illegible] عدد [illegible] باروغن کنجد [illegible] گرم کند چون بسته
شود فرود آورده یک حصه آمیخته در خرقه تا باریک صره بسته موی سر زن پیچیده [illegible] تا سه روز
روز چهارم غسل کرده قدری افیون بفم رحم چسپانده نزد شوهر رود حمل گیرد اگر نگیرد بدستور [illegible] نماید یقین که [illegible] گردد [illegible] زن مرضیه
نباشد الا تدبیر دفع مرض کرده پس بعمل آرند و گفته اول برای تصفیه رحم نمک شور نمک هندی [illegible] برنگ کابلی [illegible] هر یک نیم درم [illegible] درم مغز تخم کدوی
تلخ عدد ماهی کهنه دو عدد سائیده شافه بطول دو اصبع مثل سیخ باریک برای نازکان و سطبر برای قوی مزاجان ساخته بردارند و جوز سرو پنجدرم پوست انار
ده درم قند سیاه پانزده درم برنگ کابلی درم گل بابونه دارچینی بوبادران هر یکدرم نیم سکر ویلو بادیان ده درم زنجبیل رطب سه درم جوشانده نوشند یا زعفران
یک نیم درم ابهل پوست جوز هر یک نیم رطل گل بابونه دارچینی سه تاب پنجدرم بوبادران بادیان هر یک ده درم جوشانده نوشند تا هشت روز بعده برای
اصلاح رحم افیون ربع درم زاج نیم درم زعفران نیم سکر ویلو بسباسه شش دانه صره بسته بردارد یا کچلون های کهنه برنگ کابلی افیون فرزجه سازد و در ایام طمث
برای حمل پوست درخت کهجور باردار پانزده درم با آب تر کرده صبح جوشانده صاف نموده شکر آمیخته سه روز نوشند پس برای حمل گل پسته پنج عدد برگ تنبول عدد

سائیده بردارد یا حب تر لوبیه تخم بالتوره هر یک دو عدد افیون ۲ و نیم اسکولوپو فرزجه سازد **فائده در علامات حمل** ضیق و یبوست فرج انضمام فم رحم
ظهور وجع خفیف میان ناف و فرج و بعد جماع تیرگی بول ترشی جشاء عدم خروج منی بعد جماع و تنفر و الم از جماع خاصة که حمل پسر بود انقطاع حیض کمودت بیاض چشم تیرگی
لون کلف سواد سر ثدی غثی کرب ثقل بدن صداع دوار خفقان عرق جبهه شهوت فاسده قلت اشتها کثرت عطش قشعریره بعد جماع و بعضی علامات چنان باشند
که فی الوقت مرد و زن دریابند مثلا بعد جماع قضیب خشک برآید و منی بیرون نیاید و زن لذت کثیر یابد و از جماع کاره شود و بعضی چنان بوند که حکیم داند مثلا
بول زن ازرق باشد و میان او مانند قطن منفوش رسوب بود و بعضی چنان بوند که همه خلائق دانند چون احتباس طمث و غیره اعراض **قول صاحب [illegible]**
زن ۲ فت قریب از شدت لذت احساس لرزه در تمام جسم نماید و دریابد که رحم کسی چیزی را جذب میکند پس برودی تنفر طبع و غثی و قی و اشتهای فاسد و صداع
و دوار و غیره عارض شود و گاهی غور عینین و نرمی اجفان و سبزی وریدهای زیر زبان ظاهر گردد و در بعضی حرقت گلو و سردی فقار و کشیدگی آورده و [illegible]
گلو و سبکی و سیاهی وریدهای سینه و صلابت و امتلاء و وجع ثدیین و حمرت لون حلمة الثدی پدید آید و هرگاه که چیزی ابرد یا احر با فراط نوشند احساس برودت
یا حرارت و برودی در سینه نماید و نیز هنگام شرب دریافت صدمه کند ترشی جشاء تغیر طبع یعنی بادنی سبب غش و ناخوش گردد و وجع قرب سره ثقل کلیتین و عانه
و همه جسم کسل حرکت قوت اشتها و در ابتدا نبض قوی و صلب و در آخر تند قصیر و نرم باشد **قول رودریکو** آثار مذکوره اعتماد کلی ندارند چه اکثر هرگاه که تا دو
ماه اخراج طمث نمیشود ثدی می افزاید و لبن بجوش می آید چون خون جاری میشود همه آثار زائل میگردند و این علت بزنان حادث میشود که از چهل سال خانه داری
ننموده باشند زنی را چهار ماه حبس حیض ماند و آثار مذکور ظاهر شدند آخر در ماه پنجم اخراج طمث شد و عوارض رفع گشتند زنی پنجاه و دو ساله را شکم و ثدی افزایش پذیر فتند
و دیگر آثار مذکوره حمل ظاهر شدند آخر حمل کاذب شد و بعلاج زائل گردید **قول بعضی** بول حامله با غمام میباشد و در بعضی دائما **قول بوعلی** بول
حامله که مانند خمر ناقص جوشیده و طبیخ نخود میباشد **قول بعضی** آثار مذکور در بول دیگران هم یافته میشوند مثلا بول بعضی نساء بول بعضی که دروی غمام
و ذرات دوانها که گاهی بالا شوند و گاهی زیر میباشند **قول جالینوس** بول سفید و زیادتی حمی آثار اسباب از حمل میدهد **قول [illegible]** بول حامله
گرم و با وجع می برآید **قول کاسپار** از بول امراض جگر و افسرده و مجاری بول بدریافت میرسد چرا که از اجزای مذکوره می برآید لیکن دریافت امراض
و حمل نمیشود و نه بول حامله که میباشد **فائده در شناخت که حامله است یا نه** اگر در حمل شک افتد باید که عسل پنج مثقال با آب سرد آمیخته نهار یا وقت
خواب نوشند و بعد او حرکت نکنند اگر مغص و پیچش در ناف افتد حامله باشد الا لا **قول جالینوس** شیر زن پسر که آمیخته دهند اگر وجع در شکم پدید آید حامله باشد
و اگر فصد باسلیق یا حجامت کنند اگر بیهوش شود حامله باشد **قول بقراط** از پهلوی پستان زن دو سه قطره خون برآورده در آب چشمه اندازند اگر خون آب
شود حامله باشد الا لا و گفته زن بر بستر دراز شده هر دو دست را از هر دو جانب بر شکم نهند اگر احساس حرکت مثال حرکت عنکبوت زیر دست نماید حامله باشد الا لا
اگر حمل اندک روزه باشد احساس حرکت سبک خواهد بود **قول بقراط** ابتدا باید تا روزه دارد و وقت شام قبل از افطار عود یا سنبل یا مشک یا کندر در
ظرفی مخفی که بوی بیرون نیاید نهند و ظرف را [illegible] زیر دامن نهند و فرج کنند پس اگر بوی آن در بینی دریابد حامله باشد الا لا و گفته روزه دار دو دانه ثوم حمول نماید پس اگر بوی ثوم از
باطن خود دریابد حامله باشد الا لا و گفته زراوند مدقوق بعسل آمیخته صوف که بود آلوده نهار بردارد و تا شش ساعت هیچ نخورد پس اگر در دهن طعمی دریابد حامله باشد
اگر طعم شیرین بود حمل پسر و اگر طعم تلخ باشد دختر و اگر احساس طعم نشود حامله نباشد و گفته زراوند گرد بزهره گاو بعد طهر حمول کنند پس اگر صبح طعم او دریابد حامله

گردد الا عاقر ابدی باشد **فائده در علامات حمل ذکور** خوبی وصفای لون کثرت نشاط صبغ بول در اکثر و رغبت باکل اشیای لطیفه کبر ثدی راست
حمرت حلمة الثدی قوت حرکت جنین در ماه سوم واحساس حرکت او جانب راست نتوی شکم خفت حرکت زن ونبض دست راست ممتلی متواتر باشد و هرگاه که ایستاده
شود و حرکت کردن خواهد اول پای راست بردارد و هرگاه که برخیزد یا بنشیند اعتماد بر دست راست نماید و حرکت چشم راست زود زود بود و در حمل اناث عکس این
فائده در آثار حمل اناث کدورت وزوال رونق لون بطوی حرکت عدم نتوی شکم بیاض بول در اکثر واحساس حرکت جنین در ماه چهارم سوی چپ کبر
ثدی الیسر سواد حلمة الثدی و رغبت باشیای ردیه **فائده** اگر وجع از کمر خیزد پس در شکم آید پسر و اگر وجع از ما بین ناف و فرج خیزد دختر پیدا شود و اگر کف دست حامله
سرخ املس صاف بود پسر و اگر مائل بسبزی باشد دختر بود شیر حامله نام زن گرفته در آب اندازند اگر راسب شود پسر اگر طافی ماند دختر بود عنکبوتی در پی کرده بدست
حامله دهند اگر عنکبوت سرخ و کبود گردد پسر و اگر زرد شود دختر بود و اگر زن حامله بجماع حریص بود دختر الا پسر باشد خرقه بعرق الصفر رنگ کرده قدری شیر حامله برو
اندازند اگر رنگ خرقه سرخ نماید پسر الا دختر **قول رازی** اگر عروق پای حامله سرخ بود پسر و اگر سیاه باشند دختر بود و گفته حامله را فرمایند تا استاده بول کند اگر
پای راست او تر شود پسر و اگر چپ تر گردد دختر بود مجرب **قول بقراط** اگر احساس ثقل عظیم در جانب راست و حرکت جنین بلند تر قریب معده نماید ذکر باشد چرا که بسبب
کثرت قوت باسانی بالای اجزای رحم رسیدن میتواند و عکس این انثی بود چرا که بسبب کثرت ضعف در عمق رحم میماند و احساس ثقل در مثانه مستقیم میگردد و نیز
سبب کثرت بول و زحیر پدید می آید و گفته ذکر جانب راست رحم میباشد و چون جذب حرارت از کبد بسبب قرب می نماید لهذا مزاج احر میبود و انثی طرف چپ رحم میباشد
قول جالینوس در ذکر ماده تخمی از انثیین راست و اجزای راست رحم بسبب کثرت حرارت جمع میگردد و در انثی عکس این **قول** [illegible] اگر زن حامله [illegible]
بود و بهق بر رخسار ندارد و لبن غلیظ باشد پسر زاید و عکس این دختر و گفته قطره لبن بر آئینه آهنی اندازند در گرما [illegible] اگر مثال مروارید منجمد شود ذکر و اگر
پهن او گسترده گردد انثی بود و گفته کرفس بر سر حامله افشانند بیخبر او نداند اگر ابتدا اول [illegible] آید پسر و اگر نام زن [illegible] دختر بود و گفته وقت خواب قدری نمک
بر حلمة الثدی طلا کنند اگر صبح خشک یابند ذکر و اگر رطب باشد دختر بود **قول ایسر** [illegible] گندم و شعیر در مواضع جدا جدا کشته به بول حامله نداشته باشند و پوشیده
دارند اگر اول گندم روید ذکر و اگر شعیر انثی باشد و گفته وقت جماع انثیین چپ ابریشم بسته [illegible] شود حامله پسر گردد و عکس این انثی و گفته اگر زن وقت جماع پای
راست خود را از [illegible] سفید [illegible] بسته کند حامله پسر شود و اگر پای چپ را [illegible] سیاه بندد دختر و گفته اگر [illegible] قبل از جماع [illegible] حامله
پسر گردد **فائده در تدبیر حبلی** وقتیکه زن بار گیرد باید که از جستن و دویدن و بار برداشتن و صیحه و حرکت مفرط و [illegible] امتلا و غضب و خوف و غم و فرح مفرط
خصوص در ماه اول و آخر و اشیای مدره طمث و بول و چیزهای حریف و تلخ و جماع و تعب طویل الزمان و شم رائحه قویه و اکل خل و اشیای شدید الحر و البرد و شرب آب سرد
و گرم بپرهیزد و حمام بر خود حرام دارد اما نزد قرب ولادت که درین وقت برای تسهیل ولادت نفعست و تدهین موی سر کثرت نماید که موجب نزله است و نزله مولد سعال و فرط
سعال مسقط جنین پس باید که ادویه مقویه دماغ چون [illegible] اسطوخودوس و غیره بروغن [illegible] گاه گاه تدهین سر کنند و اغذیه لطیفه چون لحم جدی دراج مرغ خورد اندک
اندک در روز چند بار و یکبار شکم سیر نخورد و در خواب و سکون افزاید و ما تحت شراسیف بخرقه نرم پوشیده دارد که اصابت برودت بر شکم حامله خوب نیست و بفصد و مسهل و قی
نیز دارد خصوص قبل از ماه چهارم و بعد ماه هفتم اگر بمسهل ضرورت شود برای تلیین بر [illegible] فلوس و غیره قناعت نماید و اگر اخراج دم لازم شود پس اگر بحجامت تسکین شود
بهتر الا فصد کرده اندک اندک خون بدفعات برآرند و حامله را فصد و حجامت و اسهال و قی هر چند در جمیع ایام منعست اما قبل از شروع ماه چهارم و بعد از ماه هفتم

شدید المنع باشد خصوص در شهر اول و تا منتصف بیست روز خصوص در هفته اول و تا سه روز از علوق هر چه مزعزع و جنبش آور جنین باشد حامله را از ارتکاب او حذر است
به آنکه اسقاط بسرعت مینماید در اکثر اما نهی از فصد بنا بر آنست که وی به ضعف اعضای رئیسه و موهن قوی او مزاحمت و این معنی لامحاله باعث حرکت جنین میشود و در اکثر
خصوص در ایامیکه تعلق او برحم قوی تر نباشد و ایام مذکوره از اول تکون تا سه ماه است و بعد هفتم تا وقت وضع چرا که تعلق جنین برحم مشابه بتعلق میوه است از شاخ پس
چنانکه میوه را از ابتدا تا وسط زمان استکمال تعلق کمتر میباشد حمل را نیز و وقتیکه میوه تحمل میگیرد تعلق او از شاخ کمتر میگردد و درین وقت باندک حرکت از شاخ جدا شده
می افتد همچنین حمل بعد ماه هفتم که زمان استکمال اوست تعلقیکه گرفته بود میگذارد پس درین وقت احتیاط واجب تر باشد خاصةً در ابتدای ماه هشتم چه در ابتدا بغایت
ضعیف التعلق می بود و در ماه هشتم بهر آنکه متولد در وی سلامت نمی ماند بهر آنکه جنین در ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام گشته بجهت طلب خروج بحرکت می آید پس اگر
صحیح المزاج و قوی الحواس است خرق اغشیه کرده می برآید و اگر بدان قوت نیست خرق نتواند کرد لیکن ازین حرکت و اضطراب خسته و متالم میگردد پس اگر بغایت ضعیف
و رنجور است در شکم می میرد و اگر مهلت یافت و بماه نهم رسید خستگی او زائل میشود و قوت میگیرد و با عافیت بوجود می آید و اگر بسببی از اسباب باز در ماه هشتم حرکت کند
و برآید خستگی این حرکت علاوه خستگی سابق میگردد و هوای خارجی نسبت باو بسیار غریب می باشد پس بالضرور هلاک میشود و بسرعت و بطوء هلاک حسب قرب و بعد
خروج و زیست از زمان حرکت که در ماه هفتم بوجود آمده بود پس اگر در آخر ماه هشتم زاید می تواند که بماند بسبب زوال خستگی و الم و آنچه عوام میگویند که اگر یک روز هم
باقی باشد و بزاید بمیرد این مسموع نباشد اما بعد هشتم نیز استعمال محرکات جنین که خلاف مقتضای طبع بود غیر مستحسن لیکن از آنکه جنین بمراد رسیده است اگر بمباشرت
محرکات متحرج شود مضرت کثیر ندارد **انتباه** بسا باشد که حامله را بفصد حاجت شود پس اگر غرض از فصد ضرورت حامله بود و ضرورت قوی باشد چون خناق
و مانند آن بلا تامل فصد باید کرد که حفظ حامله نسبت بحفظ جنین بیشتر مطلوب است لیکن احسن آنکه خون اندک و بتفاریق گیرند تا نفع حامله مع حفظ جنین حاصل آید
و اگر ضرورت قوی نباشد بتدابیر دیگر اصلاح خون کنند پس آنجا که از توقف در فصد ضرری محتمل مد نظر نباشد در ایام متوسط که از ماه چهارم تا هفتم است جنین را
برحم درین ایام تعلق مستحکم اجازت بفصد باید داد اما هر چونکه باشد باخراج خون کثیر رخصت نیست اما هرگاه غرض از فصد اصلاح حال جنین باشد و باید که
آن نفع مرتب بود فصد نیز مجوز است و این فصد اگر در ماه چهارم و پنجم اتفاق افتد بهتر تا تکون او از دم صالح همی شود و نفع مترصده بحصول انجامد زنی بود
که در ایام حمل آثار فساد خون در وی بروز میکرد و بعد وضع فرزند تا وقت ذی بثور و احمر البدن می بود و در کمتر از یکسال فوت میگردید چهار فرزندش همین سان
هلاک شدند آخر در ماه پنجم فصد وی کردند و خون قلیل المقدار گرفتند و باصلاح غذا و تصفیه دم پرداختند فرزندش صحیح و سالم ماند و ابقا یافت بعده دو فرزند دیگر تولد
شدند و در حال حمل بماه پنجم فصد میکردند آنها نیز حیات یافتند و اگر تب آید و بفصد حاجت افتد باید که قبل از چهار ماه و بعد هفت ماه ننمایند و در وسط این نیز با احتیاط
کنند اما نهی از حجامت بهر آنست که وی خون را سوی جلد میکشد و تقاضای طبع ارسال خون است جانب جنین جهت تغذیه و هر امر که بر وفق طبع نبود امن در آن
نبود و ایضاً بسا باشد که وضع محاجم از شدت الم شرط یا شدت امتصاص موجب غشی و غشی حامله را بدست و اکثر باسقاط کشد و کذا اگر در حجامت خون کثیر برآورده شود در
ضرر مشابه بفصد باشد بالجمله بی پس حاجت ارتکاب آن نشاید خصوص در ایام ممنوعه **تنبیه** حجامت اگرچه حامله را مضر است لیکن ضرر او در اکثر امزجه عقلاً و تجربةً
نسبت بفصد خیلی کمتر است لهذا مستحسن آنکه اگر تقلیل دم حامله را که اخراج خون آنها ضروریست بحجامت ممکن باشد بفصد نباید پرداخت و حکم خون زلو مانند
خون فصد نیست لیکن کسی را که مصابرت بر الم شرط نبود و از الم امتصاص زلو بیازاند هر ارسال علق بهتر است و گرنه حجامت افضل بهر آنکه خون زلو بسا باشد که بعد

قلع روان گردد و افراط کنند و این در حق حبلی ممنوع است خلاف حجامت که این خوف در آن کمتر است اما محاجم ناری که در غیر مواضع مخوفه وضع یابد و بی ایذا باشد
در هیچ حال باک ندارد و مواضع مخوفه که وضع محاجم در آنجا حامله را اصلا روا نیست کمرگاه و تحت الثدیین و زیر ناف و بالای معده و باطن فخذین قریب باربیه
تا رکبه است اما نهی از مسهل بهر آنست که رحم را با معا مشارکت و مجاورتست و از کثرت اختلاف و شدت تزحر که لازمه مسهلات قویه است ضعف در رحم نیز
می افتد و در آن خوفست که استمساک جنین نتواند کرد و ایضا هیچ دوای قوی الاسهال بی سمیت نیست و هرچه ذی سمیت است حامله را مباشرت آن منع باشد
لیکن اگر طبع قبض بود استعمال ملینه واو کثیر النفع است — زنی بود که بعد تولد دو فرزند چنان اتفاق افتاد که چون بماه ششم حمل او میرسید طبع قبض میشد و بماه
هفتم اسقاط میگردید همینسان سه حمل او افتاد پس در حمل چهارم بمجرد شروع ماه ششم منضج داده بمغز فلوس و دهن لوز تلیین کردند یکروز سه چهار بار اجابت
شد بعد هفته دو بار دیگر دادند قبض رفع شد و ماه هفتم سلامت گذشت و در ماه نهم بر وفق معتاد زائید لهذا باید که طبع حامله دائم ملینت باشد پس اگر باسفیدباجات
دسمه و دیگر اغذیه مناسبه حاصل آید فبها الا بشیرخشت و دیگر ادویه مناسبه کنند و مغز فلوس نیز مجوز بروغن بادام آمیخته تنها لیکه مشاربه محتاج بر چیز از شربت آن
نباشد چه بعضی مرده را تر بدپیچش نمیکند و مغز فلوس پیچش مینماید اگرچه دهن لوز کثیر آمیخته باشند بالجمله رعایت مزاج و عادت در هر امر واجب و دیگر ملینات که بحامله
دهند تمرهندیست مع گلنگبین و ترنجبین مع گلاب و نیکوترین اشیا که در اکثر امزجه اثر میکند و در خوردن نیز مناسب و آسان باشد آنست که ورد مصفی از زیره
سه درم یا زیاده شب در قدری گلاب ترکرده صبح با آب باریک بسایند تا حاجت صاف کردن نباشد پس به نبات شیرین کرده دهند که دو سه اجابت
بفراغت و بلا اذیت می آرد و مع ذلک حافظ جنین و مقوی اعضای باطنیست اگر گل تازه بهم رسد اقوی باشد اما از ملینات هرچه بحامله نتوان داد گل بنفشه
و خطمیست و جز آن هرچه مضعف قلب و معده و مزلق جنین باشد اما بنفشه از آن منعست که وی بال خوب نیست و در بعضی امزجه کرب می آرد لهذا در تشریح آن خوف
اسقاطست و خطمی از آن منعست که وی مرخیست و هرچه مرخی افواه رحم و مدر حیض بود باعث اسقاط میشود در اکثر خصوص مستعدان و ضعیف مزاجان **قول جوان
کورو** اگر ماده قتال بود و بینند که جنین یا حامله را هلاک خواهد کرد اگرچه اول یا وسط یا آخر حمل باشد مسهل دهند — زنی حامله سه ماهه را حمی ربع مع رعاف
پدید آمد هشت بار فصد کردند و در هر فصد کمی اشتها و تلخی دهن افزود ظاهر شد که غلبه صفراست اکوا امینیکتا دادند صحت یافت و باسانی زائید — زنی حامله چهار
ماهه را یرقان و حمی ربع پدید آمد اکوا امینیکتا صحت شد و باسانی زائید **مسهل که بحامله دهند** بسفایج مرضوض پنج درم مویز منقی چهار درم آب چشمه
نیم کاسه در ظرف گلی جوشانند تصفیه نمایند هلیله زرد دو درم گلقند چهار درم انیسون بیست دانه سنا دو درم انداخته دارند بعد شش ساعت صاف کرده نیم گرم
دهند روز دوم باز همین قدر دهند اما نهی از قی بهر آنست که قی را زلزلة البدن گویند و همه تن را بحرکت می آرد پس خوفست که جنین را نیز بلغزاند اما عند ضرورت مقیات
مناسبه ملائم توان پرداخت وقتی که حامله را از خود می آید اگر آسان و بغیر ایذا باشد بند نکنند که طبع ماده فاسد را دفع میکند مگر آنجا که افراط نماید یا خوف اسقاط باشد
زود بند باید کرد با شربه مناسبه و از اغذیه برخیز نقی و اسفیدباج و زیرباج و مانند آن که میل بقبض نداشته باشند اقتصار ورزند و از کثرت اکل و تخمه هراسان باشند
تا مبادا هیضه آرد که حامله را هیچ چیز بدتر از هیضه نیست و آن را که معتاد بخمر بود خمر ریحانی رقیق عتیق مناسب باشد **فائده** حامله را باید که ریاضت و مشی
معتدل کرده باشد تا فضول بتحلیل روند اما افراط در ریاضت نکند که مسقط است و از اشیای بادانگیز چون لوبیا نخود کبر ترمس کنجد کرفس وغیره پرهیز دو برای
حفظ جنین ادویه قلبیه چون مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و جوارش لولو و دوغ زرنباد حسب حرارت و برودت مزاج دهند گاه گاه اضمده تا لیفه مستحبه

عطره بر شکم نهند و اغذیه سبک چون تفاح مزّه به حلوا و انار و مویز خورند اما آنجا که رطوبت مزلقه کثیر بود و هو الاکثر لازم است که از مرق و اسفیدباج و فواکه و استحمام
پرهیز نمایند و قبض طبع خوب نیست چه امتلای امعا بمجاورت رحم جنین را اذیت میرساند پس اگر طبع قبض بود باشیای مناسبه تلیین کنند و برای دفع رطوبت مزلقه ابدا
تعریق حقنه اسهال مفید اما تا که کار از تعریق بر آید با دوا تیر دانند تا کار از حقنه نرم کشاید مسهل بکار نبرند و هرگاه ماه نهم شروع شود هر روز به تهار سه درم روغن
بادام دهند و از اشیای ترش و قابض و غلیظ پرهیز نمایند بحرمت زاید و اگر دیر یا دیر روز شیر گاو حسب تحمل دهند همین اثر دارد و هرگاه که ایام ولادت قریب رسد
استحمام کنند و طبیخ کرنب حلبه شبت کتان آبزن نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت روغن بابونه روغن کنجد مالند حلوای قند به روغن بادام و اغذیه چرب خورند تا اسهال
زاید **قول بقراط** حامله را از چهار تا هفت ماه علاج بآسانی توان کرد و در ما دون آن علاج آنها عسر است و گفته اگر در رحم حامله خراج سرخ بر آید بمیرد
فائده در تدبیر عوارض که بحامله پدید آید **تدبیر قی و غثیان** که مفرط نبود و چهار ماه نگذشته باشد بند نکنند چرا که ماده طمثیست که دفع میشود اما وقتی که خوف
ضعف شود یا از کثرت تهوع بیم الم جنین باشد یا ماه چهارم گذشته تسکین او لازم بدانچه برای قی و غثیان گفته شد و اگر غثیان بیخ دهد به تخم ترب تخم شبت قی
کنند و مداومت ریاضت معتدل چون مشی و سواری اندک و مالش اطراف نمایند ضماد مقویه معده بر معده نهند حب الرمان مع ورق نعنع در دهن گیرند
گل ارمنی سمید آمیخته لیسند مسکنات قی چون شربت انار نعنع شربت لیمو سرکه تعبیل خردل دهند و قرنفل قسط جوزبویه مصطکی عود مشک قاقله برابر قند سه چند
سائیده یک یا دو مثقال با آب به یا آب سیب ترش دهند و اگر قی بعد غذا شود پس از طعام اشیای مطیبه قابضه چون سفرجل مشوی که عند تشویه عود در وی
خلانیده باشند دهند **تدبیر شهوت فاسده** چون اکل گل و غیره و در حمل انثی اکثر میشود و اگر اندک باشد بگذارند که از خود بسبب کبر جنین دفع میگردد و در
اکثر تدبیر او در امراض معده گذشت **تدبیر اسهال** حقنهای قابضه نمایند **تدبیر خفقان** سبب او ماده است که در سر معده آمده بسبب و انبرکت او دل را اذیت
رسد و بیدمشک گلاب گرم یا آب گرم تنها یا گاوزبان قدری دارچینی در وی طبخ داده جرعه جرعه دهند ریاضت معتدل کنند شراب سیب العود ترنج نوشند
اگر سود ندهد بدانچه در خفقان گذشت بکار برند **تدبیر باد که در معده و امعا گردد** تقلیل غذا نمایند حرکت معتدل کنند و بالای طعام قدری کمونی
دهند کمون بادیان دانه هیل شیره بر آورده گرم کرده یا سفوف نموده بالای طعام دهند **تدبیر ورم لثت یا دهن** در سرکه یا آنکه سرکه یا عصفص
آب برگ کرنب یا صبر صندل فوفل آب عنب الثعلب یا طین قیمولیا نمک سرکه طلا کنند برگ کرنب پخته ضماد نمایند **تدبیر سقوط اشتها** اشیای
معتدل نمایند تخم ریحانی اندکی نوشند تراوند قبل و بعد غذا خورند کندر مصطکی خایند سفرجل انار اترج خورند و از اغذیه ردی پرهیز نند خردل اندکی دهند
آب اترج و روغن کنجد برابر روغن ساخته بر فم معده و در حم مالند سفرجل قصب الذریره سنبل و غیره مقویات معده تخم ریحانی بر معده ضماد کنند اشیای مشتهی
که در وی قبض مع حرارت خفیفه باشد خورانند و از اشیای شدید السودیت و حلاوت پرهیز نند **تدبیر حکه و جوشش درون بیرون فرج** گل
سرشوی لعاب حلبه طلا کنند گل سرشوی بدوغ و شیره عنب الثعلب و آب تربزه آب کاسنی هر که باشد حل کرده در نشینند و درون و بیرون فرج طلا نمایند
اگر زود از باطن ران تا حجم الیعانی قدری خون بر آرند لیکن ارسال علق منع است مرب با آب کاسنی سوده نیلوفر تخم کاهو آمیخته قدری گلاب افزوده در
فرج طلا کنند **تدبیر عضلات پشت و شکم** که بسبب ابتجره و ثقل جنین ممتلی و کشیده شوند و اعیا و ماندگی در آنها پدید آید باید که روغن گل مالند
زنبل تر آرد جو سرشته نان پخته در پارچه گرفته تکمید کنند بتدریج و تلطیف غذا نمایند عضلات کتف و بازو و پشت و گردن محکم بندند یا مالند **تدبیر خون**

حیض بطبیخ عدس پوست انار گلنار انجبار بلیله عفص سرکه آب زن کنند و ثفلش سائیده بر زهار ضماد نمایند اگر خون کشته آید قرص که بار دهند و تدبیر کثرت حیض نمایند سنگهای اشاست صمغ عربی کهربا هر یک یک مثقال شکر چهار سائیده یک کف دهند **فصل دوم در کثرت اسقاط** رنج اسقاط بیش از زنان باشد چرا که نا طبیعی است و اکثر در ماه اول یا دوم باشد و آنچه درین ماه افتد اکثر بسبب گرد آمدن باد در رحم بود و آنچه در دیگر افتد بسبب سوء مزاج بارد و کثرت رطوبت در فم رحم باشد **فائده در آثار اسقاط** شیر تراود و چشم و رو درد سرخ گردد و ثقل سر ماندگی بی سبب و وجع در درون چشم پدید آید خاصة اگر این آثار در تب پدید آیند و تب سخت باز آیند و اسقاط گردد و اول حیض آید پس بچه بیفتد **قول بقراط** اگر هر دو ثدی حامله ذبول یابد اسقاط گردد و گفته اگر توامان حامله بود و یک ثدی او خرد شود یک ولد او ساقط گردد پس اگر ثدی ایمن خرد شود ذکر و اگر ایسر انثی ساقط شود و گفته اگر شیر از ثدی حامله سیلان کند یا شیر قبل از وقت ظهور در اول آبستن ظاهر شود دلیل ضعف ولد باشد و گفته اگر حامله مریض شود در طمث پس ممکن نیست که صحیح باشد ولد او و دلیل ضعف او بود هنچنین حرکت نکردن بچه در شکم بوقت معتاد آثار ضعیفی ست و گفته اگر واقع شود حبلی را عارضه حاده علامت موت ست و گفته زن لاغر اگر حامله شود و پیش از وقت فربه گردد ساقط شود بطن او و گفته زنی که متوسط اللحم بود و اسقاط شود او را در دو سه ماه بغیر علت معروفه پس رحم او برطوبت مخاطی ممتلی باشد و گفته اگر حامله را زحیر افتد خوف اسقاط ست و گفته گاهی حبل بر حبل بسبب نیکو بند نشدن فم رحم واقع میشود اگر خون اندک اندک نمایان شود پس اول صورت نپذیرد و عفن شود و از رحم بر آید اگر برانگیخته شود با او حمی و تهیج در وجه و اعراض دیگر ساقط شود یکی از ان هر دو **قول رازی** ثدی حبلی را بفشارند در ماه اول اگر شیر بر آید بچه او ضعیف شود و اگر بعد چهار ماه بر آید ضعیف تر باشد و گفته حبلی احتراز کند از اسقاط در ماه ثامن زیرا که مخوف است در ان ماه اسقاط **قول ابن سرافیون** اگر رحم را وسعت باشد جنین تام بود و اگر ضیق باشد ناقص **قول جالینوس** اسقاط عارض میشود از وجع شدید و تخمه و ثقیله و کثرت جریان خون و شرب مسهل و غیره **فائده** اگر بسبب ضربه و سقطه یا بسبب اعراض نفسانی چون غم و غضب و فرط حزن و فرط طول یا کثرت تمام و فرط حرارت و برودت هوا و شم رائحه یا کولات که دل بدان مائل شود و خوردنش میسر نیاید و باشد که فرح مفرط بر سبیل ندرت باسقاط انجامد یا بسبب عوارض بدنیه چون امراض و فرط امتلا و تخمه و فرط غلو خواه از جوع خواه از استفراغ و فرط جماع یا بسبب سوء مزاج حار یا بارد در رحم یا فساد حال جنین مثلاً جنین ضعیف باشد یا بمیرد پس طبیعت آنرا دفع نماید و آثار سقم جنین کثرت سقام مادر ست و کثرت استفراغات و جریان حیض و درد و زشیر در اول حمل و از خاص ترین آثار ضعف ست که جنین حرکت نکند و اگر کند ضعیف تر نیز زنی را حمل شد تا چهار ماه حرکت جنین چنانچه بایدی یافت بعد وی عارضه ظاهری خود بخود جنین از حرکت باز ماند و شکم از بالیدگی فرو نشست بلکه از نشو و نما تیکه درین چهار ماه پیدا کرده بود روی بانخفاض نهاد بهمین حالت هشت ماه تمام شد ماه نهم بود که دفعة وجع در شکم پدید آمد بشدت و جنین بغتا بیچیده بیرون آمد چون غشا را متخرق کردند بچه از ان بر آوردند تام الخلقت بود و جمیع اعضا چنانچه باید طفل را که بماه نهم باید بکمال رسیده مگر روی و سر که در وی فتور راه یافته بود و تمام سر شلیده بود گویا عظم ندارد و در صفحه روی بجز دهن و دو ثقب خرد در بینی چیزی دیگر نمی نمود چشم و اقصای انف خبر آن و هر دو گوش و پیچ عنق رسته بود و گردن بغایت آگنده بود و جا بیگاه تنا یا سخت و نیش مانند سر بر کرده گویا دندانست و چون بر آمد نفس نداشت و درین مدت حمل مادر هیچ علتی نداشت **علاج** بزودی حسب سبب بازاله سبب کوشند باشیای موافقه آن اگر بسبب حبس حیض باشد که لازمه حمل است این چنان باشد که خون که زیاده از غذای جنین باشد و آنرا منزلق سازد **علاج** اخراج دم کنند و مدرات مناسبه دهند اگر بسبب کثرت هزال باشد و اعضای گرسنه بود چنانچه از غذای او بقیه نماند جهت حصول طمث که غذای جنین است پس جنین ضعیف شود و بیفتد **علاج** اغذیه مسمنه چون هریسه و عصیده دهن بقر شکر دهند روغن بنفشه روغن بادام مربند

وبعد غذا حمام معتدل کنند باقی تدبیر هزال نمایند اگر بسبب استرخای فم رحم از کثرت رطوبت باشد تهیج اجفان کثرت بزاق سیلان رطوبت رحم **علاج** مالاصول
شربت بزوری و هند بقی عادت نمایند قلایا متوبله پنج مزعفر بدار چینی خورند اگر حاجت آید بحبوب و ایارجات تنقیه نمایند و دوالمسک سنجر نیا مفید غالیه بروغن زعفران
روغن نبق آمیخته حقنه رحم نمایند اشنه سنبل هریک نیم زرنباد درونج هریک دو مروارید کهربا عود هریک سه و در نسخه انزرزنباد تا عود هریک یک نوشته ساییده
بسه چند عسل آمیزند شربتی مثقالی **جوارش لولو** مروارید عاقرقرحا هریک یک زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج وج قاقله جوزبویه بسباسه قرفه هریک دو
بهمنین فلفلین هریک سه زنجبیل مصطکی هریک چهار دارچینی پنج نبات برابر همه تا کنند شربتی یک ملعقه تخم مزوج مداومت کنند برای کسی که جنین ضعیف
همیشود و بعد ولادت نمیرید کسی که کثیر الاسقاط باشد و برای حبلی مفید بشرطیکه حرارت در مزاج غالب نبود اگر بسبب تمکن باد غلیظ در رحم باشد انتفاخ عانه و عده
و قراقر سوء هضم و متاذی شدن از اغذیه نفاخه **علاج** مالاصول دهند طبیخ بادیان انیسون تخم کرفس گلنگبین نوشند تخم کیکتهو تخمود اب بشیره قرطم خورند روغن نبق
روغن خیری روغن ناردین بر قطن و عانه و فرج مالند زرنباد درونج انگزد چند طباشیر عفص هریک یک زنجبیل نیم مشک ربع ساییده بعسل آمیزند شربتی مثقالی
تخم کرفس کمون مدبر شکر هریک ده نانخواه زنجبیل هریک چهار ساییده بعسل آمیزند و بعد ماه سوم از حمل هر روز مثقالی با آب فاتر دهند نارجیل بشکر خورند
فائده موجبات اسقاط در اکثر همانست که در عقر مذکور شد پس در تحصیل باقی مقاصد که تعلق باسقاط باشد بعقر رجوع نمایند **قول جوان کور و و**
کثرت وجع شکم و گاهی رجوع وجع تا عظم عجز و عانه ثقل ظهر کثرت سیلان گسل ظهور برد و قشعریره در روز چند بار صداع تا آخر ظنین آثار اسقاط است شکم که بلند بود فرو نشیند
و باریک تر آخر شود یا ثدی که فربه و صلب باشد و دفعة نرم و سست گردد یا لبن سیلان نماید یا خون صاف یا رطوبت از رحم بر آید آثار اسقاط باشد و ظهور خفقان
و غشی و عرق سرد آثار موت جنین بود شناخت حی و میت آنست که اگر مرده باشد شکم سرد بود و تا عانه منتفخ باشد و از وضع دست ایذا یابد و وجع بشدت بود
و وقت انتقال از پهلو بپهلو احساس نماید که چیزی ثقیل از این سو بآن سو افتاد و اگر شکم گرم بود و از میان بلند باشد و از وضع دست اذیت نیابد و وقت نقل از
پهلو بپهلو احساس ثقل نکند بداند که زنده است و گفته اگر بسبب ضربه سقطه یا اعراض نفسانی یا سرفه یا سواری اسپ یا ریاضت مفرط یا حمل بار گران یا
کثرت جماع یا کثرت حمام یا فرط حرارت و برودت یا سیلان رطوبت رحم یا کثرت استفراغات یا استعمال مسهل یا قلت غذا و صوم وغیره باشد باید که ترک و زوال
سبب کنند و مطابق آن تدبیر ش نمایند و اگر بسبب کثرت دم باشد فصد مکرر کنند و اغذیه مقلله دم دهند اگر بسبب ماده حاد صفراوی بود تنقیه بر بون ملینه نیست
و رد نمایند بعده شیر خر چند روز نوشانند لیموی شیرین سیب مدام خورند آبزن با آب شیرین نمایند اگر بسبب کثرت بلغم بود که موجب استرخای اربطه شود بغاریقون
و ظلم شربت رئی حب ایارج حب غاریقون تنقیه کنند غاریقون ایرسا بیه گرده گوزن انجره قرص حنظل شافه ساخته بردارند و برای تعریق عشبه چوبچینیات
انیسون یود یا فرنجمشک دهند که با حسن لبه دار چینی جوزبویه عود قیه حب ساخته بخور نمایند آخر آبزن کبریتی کنند اغذیه بریان خورند اگر بسبب صغر رحم باشد روغن بادام
روغن سوسن روغن خوک بر ضلع رحم از ابتدای ناف تا عانه مالش کنند چند ماه تا رحم وسیع شود و گفته اگر عادی اسقاط باشد و هر هفته سه مرتبه سفوف بسد
درم مبرق مرغ یا مبرق دراج یا تخم زنگین دهند پوست فندق سوخته درم مبرق دراج یا تخم زنگین دهند حب مزلیه اسقاط اسکر و بلو صبح شام دهند سنگ اجت کند ذکر
هریک نیم درم افسن مصطکی لادن هریک یا و نس حسن لبه سه درم سماق دو درم صمغ جلیغوزه چند انکه در سرشته شوند حل کرده بر خرقه کتان کشیده بر شکم و عانه گذارند
بتفاوت یک روز استحباب کشنیز کنند هریک دو درم جوز سرو صندل طراثیث بسد کهربا هریک درم لادن مصطکی هریک چهار درم ساییده روغن مصطکی

سوم مهره زده قدر حاجت آمیخته مثل مرهم کرده بر شکم گذارند حجر الاسس بر بازوی چپ یا بر کلیه بندند چوب بیلگری در گلو آویزند سنگ که در شکم و رحم آهو و غیره یابند در گلو بندند از جلد اسپ دریائی یا از جلد گرگ رشته ساخته بر شکم و عانه بندند عقیق سبز یا سنگ اربعه یا زمرد نگین در گلو آویزند که بر شکم باند ماهی ج و بیان نکسود با آب شیرین یا مرق مرغ یا مرق دراج در ماهی دو بار دهند که با نیم اسکرو پلیه بلیلج کبیر او نبطا فلنج هندتین تورا که بانفع زنی معتاد باسقاط بود چون دو ماه میگذشت قلت بول پدید آمدی چون احتباع بول گشتی شکم منتفخ شدی و مزاحم ماندن جنین گشتی آخر اسقاط گشتی در اعضای بدین شرط زده ماده بر آمد تا ایام معتاد رسید و صحت زائید زنی حامله هشت ماهه چندان متهیج مستسقی بود که تنفس نمیتوانست و تا ایام ولادت رسیدن محال مینمود بساقین شرط زدم رطوبت کثیر سیلان کرد در بیست چهار ساعت همه ماده تهیج بر آمد و بعد چند روز طفل بصحت زائید **قول الارنه و رسیر** بعضی زنان را عادت بود که در اول یا دوم یا سوم ماه اسقاط شود و این بسبب جمره باشد باید که در وقتیکه حمل نباشد باسلیق هر دو دست زنند مار الشعیر دهند زلال حمام با آب برنج نوشند اگر در پنجم یا ششم ماه اسقاط شود بسبب رطوبت غلیظ است باید که شافه نافعه بکار برند اگر در هفتم یا نهم ماه زاید بزید و گفته شوف کوفته الوده هند که برای منع اسقاط مفید است انثیین مرد زیرنان کرده زنان نذکو خورانند و جماع نماید اسقاط نشود و گفته زبان زاغ سیاه صحرائی که فرزندش زنده نماند خورانند حی مانند و گفته سنگ اربعه بر بازوی چپ بندند یاقوت کبود در گلو آویزند که بر شکم ماند صفحه مرسب بر تمام شکم مدام تا ماه نهم بسته دارند پوست ضبع ماده قدر یک وجب بر کمر بندند اگرچه عادی بود همین مانند ریسمان سیده بکر از تا کت تا اخن پایی حامله پیموده نه تا کنند و در و هفت قطعه پنج تا توره سیاه بسته در کمر بندد حافظ هفت قطعه پنج جدیده در ریسمان جدا جدا بسته یا کرنجوه بریسمان سرخ بسته یا بسد یا کهربا در گلو آویزند که بر شکم ماند حلقه از چرم اسپ دریائی کرده بر شکم بندد و کمر بند از چرم ذیب ساخته یا در طول در و پنج ثقب نموده بریسمان که حامله رسیده باشد سفته در تحت کمر بندد عقرب در طالع عقرب گرفته بپارچه بسته در کمر آویزند **ماء اللحم** برای حامله انفع مرغ جوان عدد تدرو چهار عدد و دراج دو عدد گاوزبان و احیینی ترنقل اهیل صندل سفید کشنیز مقشر پوست ترنج برگ ترنج پوست بیرون پسته بهمنین برشیم مقرض در و پنج مصطکی هر یک درم عنبر ربع درم گلاب عرق گاوزبان هر یک رطل **فصل سوم در عسر ولادت و اخراج مشیمه و جنین میت و تدبیر اسقاط و احتباس نفاس و غیره** اگر قبل از ولادت وجع در عانه و بطن پدید آید تا آسانی زائیدن باشد و اگر وجع در صلب پدید آید دلالت بعسر ولادت دارد و آدمان شم بوهای خوش عسر ولادت می آرد **قول بقراط** اگر بیفتد زن را وجع رحم و عسر ولادت پس عارض شود او را عطاس نیکست و گفته هر زنی را که قبل از خروج ولد خون جاری شود مخوف بود و گفته کثرت جماع بحبلی عارض میکند عسر ولادت و گفته حزن شدید و برد شدید عسر ولادت می آرد و گفته اگر غمگین شود زن از استماع خبر عسر میشود زائیدن بر و و گفته زن کلان سال را ولادت عسر بود بسبب ضعف قوت و گفته کثرت شرب آب یخ و آب شوره و جلوس در اماکن بارد عسر ولادت آرد چه سخت میکند بدن را **قول جوان کورد** و اگر طفل از طرف سر تولد شود و چشم سوی پشت مادر باشند خوبست و با آسانی زاید و اگر از طرف پا یا از پهلو یا اول دست یا پا بر آید بدست چه بسبب عسر خروج و شدت الم میرد و حامله را هم میکشد و گفته جنین در رحم برای دفع بول و عرق میکند یکی آنکه آب کثیر جمع گشته غشا را که در جنین نهاده است منخرق سازد دوم آنکه مجری زهره و کشاده گردد تا طفل با سانی و اندک محنت از حامله بر آید **فائده** اگر بسبب فربهی زن یا صغر رحم یا ضیق مسالک یا ضعف دافعه باشد پس آثار فربهی ظاهر است و آثار صغر رحم صغر حجم جنین بود و آثار ضیق مسالک علامت ضیق فم رحم چنانچه باید و آثار ضعف دافعه عدم احساس حرکت خروج چنانچه باید باشد **علاج** طبیخ مشکطرامشیع پرسیاوشان تقند دهند طبیخ بابونه شبت مرزنجوش اکلیل سلوق آبزن کنند روغن بنفشه روغن نبوق روغن زیت پیه مرغ پیه بط مغز ساق گاو بر شکم و پشت مالند و شونیز و جند کندش عطسه آرند و چون عطسه آید دهن و بینی

بند کنند تا قوت دفع در زن افتد و باخراج جنین مدد دهد سم اسپ سم خر سم استر بخور کنند مرق مرغ فربه نوشند **قول صاحب ذخیره** زن را بر دودی خوابانند و سینه
و شکم بر بالش نهند و زانوها و رانها فراهم آرند تا بچه بگردد و سر او برابر رحم آید پس فم رحم را بروغن چرب کنند و ادویه معطسه بویانند تا بقوت عطسه بیرون آید و گفته اگر
بسبب صغر و ضیق یا یبوست رحم باشد دهن مرغ و روغن شبت مالند آبزن کنند عطسه آرند **قول جوان کورود** و اگر از کثرت فربهی باشد و زن قوی دموی
بود فصد باسلیق کنند آب نیم گرم آبزن نماید و اگر بسبب ضیق مجری باشد ادویه مسترخیه و نرم کننده و کشاینده دهند روغن بادام که در و سنگ اربعه ترکرده باشند بها او
نوشند در دو ساعت دهن روغن سپید روغن کنجد روغن بادام مسکه پیه مرغ پیه بط برشکم مالند و بدهن چقنه نمایند اگر بسبب هوای سرد یا برودت باشد که موجب انکاثف
فم رحم گردد تقدم آن علاج بحمام گرم برند و آب نیم گرم نشانند و بران سخنه بابونه مالند بعسل فرزجه سازند **قول جوان کورود** طبیخ سنبل دو فاپرشان و دیو دار
حب الغار ساعتی نشانند اگر بسبب حرارت هوا یا مزاج باشد تقدم آن **علاج** روغن بنفشه صندلین گلاب بر شکم و پشت مالند آب انار و ترنجبین دهند در مواضع معتدل
دارند و درین صورت تدابیر سخنه منع اند اگر بسبب سطبری مشیمه باشد و آن پرده ایست که در رحم برگرد جنین میگردد جهت حفظ آن همچو کیسه که در و دانه انار باشد
در مین ترازان هست و قتیکه جنین حرکت خروج کند و قوی باشد این پرده بشگافد جنین بیرون آید بعده مشیمه بر آید و اگر سطبر بود و شگافته نشود دو تدبیر
کنند تا جنین از تعب حرکت خروج و عدم حصول آن هلاک نگردد **علاج** قابله را باید که مشیمه را بدست چپ بکشد و از دست راست بناخن نیز آنرا پاره کند باحتیاط
تا بجنین و مادر اذیت و ضرر نرسد **قول صاحب ذخیره** قابله را باید که مشیمه را با اصابع دست چپ بگیرد و لعاب کتان یا روغن بنفشه در رحم اندازد بعده
بناخن دست راست یا آهن آن را بشگافد و جنین بر آید و اگر بسبب رقت مشیمه باشد که زود بشگافد و رطوبت بر آید و ماده مزلقه نماند و تدبیر این تدبیر خشکی رحم است و اگر بسبب
ضعف و مرض حامله باشد برای تقویت ماء اللحم مرق مرغ فربه صفرت بیض دهند و غذا مالند **قول جوان کورود** و صفرت بیض نیمبرشت کرده و سپس حلوا
مرق دراج و صفرت بیض آمیخته ترنج بریان نخر آغشته نان مرق مرغ و خمر ترکرده دهند اگر بسبب ضعف طفل باشد از کثرت جلوس حامله و قلت مشی مقویات دهند
تا طفل قوت گیرد مرق مرغ فربه نوشانند تا ارخای مجری کند و طفل با آن حرکت بر آید **قول صاحب ذخیره** اگر بسبب اول زادن باشد یا کم سن
یا اهل تنعم و نازک بود روغنها مالند سم خر سم اسپ بخور کنند تا بآسانی بغیر رنج زاید اگر بسبب آفت در رحم باشد تدبیر آن کنند تدبیر کلی نمایند اگر بسبب ورم مثانه
و مستقیم باشد تدبیر آن کنند و روغن و العبه غیره بکار برند اگر بسبب حبس بول و یبوست طبع باشد حقنه نرم کشاینده مرق مرغ که در و تخم شبت معصفر بسفایج پخته
دهند و برای ادرار روغن شبت بر زهار مالند ادویه مدره دهند اگر بسبب کبر و فربهی جنین باشد دهان رحم بر آن و غیره بکار برند **قول جوان کورود** و اگر بسبب
شرم طبیعت باشد مشتمات بویانند اگر بسبب غم بود دفع غم کنند اگر بسبب صلابت عظم عانه باشد تدهین کنند اگر بسبب کثرت سیلان رطوبت باشد روغن که با آب
مطر و ابهار و نس آب که در و نیم درم دارچینی طبیخ بود آمیخته دهند دارچینی اسکر و بزر زعفران دو دانه خرما بیض طبیخ نوده هر یک دو دانگ آمیخته دهند انگور رسیده
دو اوقیه آب جوشانده انکباب بر رحم دهند و چهار مرتبه شیر سگ عسل خرما بیض برابر آمیخته دهند دارچینی پوست خیار شنبر نوده یکدرم اگر خواهند عوض دارچینی
خولنجان کنند سائیده خمیر خرما بیض دهند طبیخ دو فاپرشان و نوشانند مخرج مشیمه هم جگر افعی سائیده در عسل خرما بیض یا مرق مرغ دهند اسهل النفع **فائده** قابله
ایام وضع نزدیک رسد هر روز بحمام برد و ساعتی در آب نشیند و ترنج بطن ظاهر کند و حلوا از شکر و دهن لوز ساخته خورد و قبل از چند روز مرق چرب قناعت
نماید تقلیل غذا کند و مسکن گرم و سکونت و رود در آب سرد و اشیای بابده ترش پرهیز و جهیچ چیز را بسفل نرساند و چون ایام ولادت قریب رسد در آن وقت

زیرناف و ظهر گران میگردد و پیغولهای ران وجع میکنند و سرین سست میگردند پس باید که قبل از وجع خود را از بول و براز خالی کند اگر قبض باشد بحقنه نرم کشاید
پس بحمام گرم رود و آب گرم بمقدار کثیر بر سر ریزد و در آبزن نشیند و بروغن خیری و روغن زنبق نیم گرم تمریخ بطن و عانه و پهلوها و عجان نماید و روغنهای مذکور حمول نماید و مشی
آهسته کند پس بنشیند و یا بپهلو دراز سازد و بعده بسرعت برخیزد و بر قدمها نشیند و دفعة انحنا نماید و چند بار کند پس قابله لعاب کتان بدهن لوز یا بروغن بنفشه
یا به بیه بط آمیخته در فم رحم مالد و در رحم چکاند و چون وجع شدت کند صبر کند و آواز ندهد و دم فرو کند و بر بازو رد تا میل زور بباطن افتد پس قابله بمالا الظهر را غمز کند پهلوها
و مراق آنرا بسوی اسفل اگر طول کشد مرق حریب که از فراریج و شحم و جاج فربه یا بیه بط ساخته باشند خورانند و قدری خمر ریحانی دهند و اگر دشوار تر شود و بخوف قدری
لوز بطبیخ خسته تمر آمیخته دو سه مرتبه دهند بعده آب سداب و قرص مر دهند اگر امر اشد تر بود حلتیت یا جاوشیر دو درم بخمر ریحانی مع قدری غالیه حل کرده دهند و سمائم
و خمر مطلیه تقویت نمایند دارچینی ابهل فلفل هر یک نیم جند بیدستر هر یک یک بعسل آمیخته وقت حاجت با آب گرم یا بماء العسل یا بخمر کهنه حل کرده دهند **قول جوان**
کوروو وقتیکه طفل مستعد خروج شود و بر آمدن نتواند حامله را استاده کنند و بر چارپایی غلطانند و زنی دیگر قوی شکم او مالد و حامله نفس خود فرو کشد و بزیر مدد نماید
چنانچه برای خروج براز میکنند و مرق یا خمر که در و صفرت بیض حل بود دهند تا قوت و مدد نماید **فائده** در ذکر ادویه مسهله ولادت **قول شیخ الرئیس**
با اصول آهستگی بر کنند و در ران بندند و در ساعت بار نهند مقناطیس در دست چپ دارند یا بر ثدی چپ مالند چنگل طاوس بندند یا زبید امن بخور کنند
قول علی بن زین برگ خطمی کوفته بیزند و قدری سمن و عسل آمیخته خورانند و ضماد از همین سازند تسهیل ولادت و اخراج مشیمه کند **قول ثابت** آب حلبه یا آب
کتان زرقه کنند بعده بدهن در تمریخ نمایند **قول رازی** انگژد نیم درم مر درم سداب سه درم سائیده صبحی بیک وقیه آب ابهل دهند و همین قدر شام برای
تسهیل ولادت اقویست و گفته تریاق اربعه نیز مخرج جنین و مشیمه است و گفته که اگر ولادت عسر شود زن را بر قفا خوابانند و زیر رحم او چیزی بلند نهند بعده تسع و نصف رطل
آب سداب یا طبیخ افسنتین یا طبیخ ابهل یا روغن خیری حسب حاجت زرقه نمایند و انبوبه زرقه طویل قدر طول رحم و باریک است بود **قول جوان کوروو**
سنگ ارنبه بر دهن فرج نهند یا بر ران چپ بندند چون طفل و مشیمه برآید زود بکشایند خانه طیور چین که در سنگهای یا بیسازند در آب جوشانده یک شبانروز تر دارند
پس بشکر قوام نموده دو قاشق دهند عصاره برگ ریحان بقدری نمک آمیخته نیم گرم نوشانند و جماع کنند حجر آسس بر ران چپ بندند برگ سبز حب الغار شش عدد
سائیده بر ناف بندند سلخ الحیه بر عانه نهند یا بر ناف بندند بنهجیکه ملتصق بلحم باشد تثین اسپ که بصحت مرده باشد در تنور خشک کرده دو درم بدو اونس خمر ابیض یا بچهار اونس طبیخ
فوه دهند مخرج مشیمه هم دونا بر شاد در خمر سخته گرم گرم بر شکم بندند طبیخ ریوند سه اونس یا نیم رطل دهند اگر ریوند نیم رطل نوشانند فوراً زاید تنباکو که در روقدری فرفیون
مخلوط بود بویند مشیمه یا لبس دارچینی هر یک درم زعفران نیم سکر دیلو سائیده بخمر ابیض آمیخته دهند زهره ماکیان سیاه بر ناف و شکم مالند نمک سنگ در رحم نهند
تا اخراج رطوبت و استرخای مجری کند و طفل باسانی بر آید **قول لارنز و ربیر** زعفران دو درم بصفرت بیض دهند در ساعت بزاید روغن کهربا هشت قطره
بعرق مرزنجوش دهند مخرج مشیمه هم فلفل پانزده عدد سائیده بقند سیاه فرزجه ساخته بردارند فاوزنجم سوده یا کلونجه بخمر سوده یا البوت در آب جوشانده یا مگس بخمر
بخمر آمیخته یا زبل مگس بخمر آمیخته یا برگ مرزنجوش نیم درم بیک پیاله خمر آمیخته نوشند سفوف بر دوه کاتیو دیا سفوف دارچینی یا عرق شاخ گوزن دهند سنگ ارنبه بروغن کنجد
هشتمی ساعت سوده گرم گرم نوشند اگر نوشد گرد ناف و همه شکم طلا کنند و سنگ مذکور بر پای چپ بندند و بعد تولد بچه فوراً روغن را از شکم دور کنند و سنگ را از پای
بکشایند انکباب ارنی تریکا بفرج دهند بخور بر دلو کادی بقبل رسانند شاخ گاو تر بخور نمایند یا ابلو بر ران بندند در ونج آویزند بخور مریم تعلیق کنند یا در آب

تر نمایند چون بشگفد بزاید و گفته اگر عسر ولادت بسبب فرود آمدن طفل بر وضع غیر طبیعی باشد قابله را باید که دستکاری کند یعنی بچه را بدست باز پس گرداند و پشت بالا
و شکم زیر کند تا بشکل طبیعی آید و گفته اگر هر دو پا بر آید مانع برون شوند و اگر یک پا یا یک دست بیرون آید بد باشد باز پس گردانند و گفته اگر پا بهم بیرون آمده باشند باز
درون برند و ساقهای او برافرازند و حامله را بر روی خوابانند بطوریکه در قریبی گفته شد تا سر بچه فرو گراید اگر ممکن نباشد قطع کرده بر آرند **دوا** پوست خیارشنبر نیم درم
سائیده بشربت بنفشه یا به نخوداب یا بشکر و زعفران آمیخته بگلاب دهند مخرج جنین و مشیمه فوراً و اگر جوشانده آبش دهند همین عمل کند **دیگر** سلیخه درم دهند مخرج حی
و میت **دیگر** انگزد چند آمیخته دهند **دیگر** زباد نیم درم زعفران قدری بمرق مرغ فربه یا پوست قنفذ یابس دو نیم مثقال یا زعفران مثقالی دهند **دیگر** عسل شش درم
لیسانند تکرار **دیگر** زوفای مسحوقه بخور دهند **دیگر** زهره خفاش در فرج مالد **دیگر** فاوزنالطبیخ مشکطرامشیع دهند **دیگر** گزنجوه در پوست کرده بر پای چپ یا زبد البحر
بر ران راست یا زبرجد بر ران یا دندان ثنایای مردم زنده بر بازوی چپ یا حجر النار در خرقه بسته بر ران یا آهن سنگ بخرقه سرخ بسته بطرف چپ یا سر خمه بندند
دیگر شاخ ابقر یا شاخ گوزن آویزند **دیگر** پنیر مایه یا بمنند **دیگر** بیخ سرهوک سفید در کمر بندند **دیگر** شاخ کرگدن در دست گیرند **دیگر** چشم خطاف بروغن زنبق
سوده بر ناف یا زهره خفاش بر فرج طلا کنند **دیگر** زبل سنور اسود خشک کرده با عسل ابهل مرکی برابر قرص ساخته یا زبل بقر یا موی رخمه یا سم اسپ یا
گوگرد بخور کنند **دیگر** بطبیخ حلبه آبزن و نطول نماید **دیگر** عود اسوده پاره پشم بردارند **فائده در تدبیر اخراج مشیمه** اگر بعد تولد بچه مشیمه بر نیاید و علاقه او
که ریسمان ناف در میان او و طفل است گسسته گردد در اخراجش تعجیل کنند تا موجب هلاک حامله نگردد پس قابله را باید که آن را بدست گرفته نگاه دارد تا باز پس نرود که
خفقان و اختناق الرحم می آرد و بزودی نکشد که بیم انقلاب رحم دارد و تدبیر مشیمه دستور اخراج بچه مرده است زعفران با آب سوده بردارد حبه سفید دو پاره کرده یکی را
در کاغذ پیچیده فرو برد و دومی را در فرج نهد مخرج است فاوزنالطبیخ مشکطرامشیع دهد **قول صاحب ذخیره** عطسه آرند تا بر آید و اگر برد شود و در رحم ماند قابله را
باید که باصبع گرفته بنرمی برآرد و تدابیر مناسبه بچه در عسر ولادت گفته شد نماید **قول جوان کور و ود** و عشا که بعد تولد طفل می برآید آن را مشیمه میگویند و طفل در
میان او می باشد اگر آن برون نیاید اخراجش ... اگر دو طفل تولد شوند و مشیمه یک بر آید تدبیر اخراج او باید کرد چرا که مشیمه هم دو خواهند بود **فائده در تدبیر
اخراج جنین میت** هرگاه که طلق یعنی وجع زه تا چهار روز پیوسته ماند بدانند که جنین هلاک گردید بزودی تدارک کنند تا موجب هلاک حامله نگردد و آثار
موت جنین آنست که حرکت جنین در شکم محسوس نشود و اطراف سرد و نفس متواتر گردد و وقت نقل از پهلو به پهلو دریابد که سنگی بهمان جانب آن جانب افتاد و ناف
و ثدی لاغر و بیاض چشم تیره و سر بینی و گوشها سفید گردد و زرد آب از رحم بر آید باید که پودینه ترمس ... مشکطرامشیع ابهل رسیاوشان هر یک سه درم جوشانده
قند ... دو درم آمیخته دهند ... چون عطسه آید بینی بند کنند تا قوت ... در اخراج مدد ... ساخته سه درم
... آمیخته ... عطسه آرند شحم حنظل قسط سداب ...
... ساخته ... بخور کنند قطران عود سداب شحم
حنظل ... بر آید قابله دست ... اگر هیچ حیله سود نه دهد جنین را پاره پاره کرده
بر آرند ... **قول جوان کور و ود** ... **قول لارزو بیر** ...
... قطعه جگر بز کوفته ... بیان کرده خورند ...

درم با آب آمیخته دهند و اندک مدت بر آرد و اگر تخم گزر را قوا بینه بهتر آید الفقر نیم درم تا شاده هند در حال بفتد کملی مهوه با آب سائیده بر لیسمان فتیل ساخته خشک کرده
بردارند چون عمل کند بر آرد و الا ضرر دارد و بیخ ایسکیپه بر لیسمان بسته بردارند … همین اثر دارد تخم کرفس یا بادیان دریائی یا زعفران با آب سائیده فتیله ساخته بردارند بیخ …
یا اوج خراسانی قدر شش اصبع تراشیده یا شاخ نرم خروع بروغن خروع آلوده در دهن رحم نهند … با گلاب آمیخته بر عانه گذارد و طبیخ ثوم یا طبیخ ترمس هندی آن زبان
کنند زبل البقر یا ابهل زفت طحال اسپ تخم گزر شاخ گاو و مرداران چشم ماهی شور زبل سنور اسود موی آدمی … بخور سازد **فائده در تدبیر اسقاط جنین**
اگر ضرورت قوی نشود … و وقت ضرر … اخراج مشیمه و جنین میت گذشت بکار برند **انتباه** اول بحمام برند روغن گنجد یا روغن خروع بر شکم …
عرق … نوشانند و از قابضات منع کنند بعده مسقطات دهند تا مطلب باسانی بر آید و بعد اسقاط مقل … صعتر خردل هر که باشد بخور کنند تا دم سائل شود
و غلیظ نگردد **مسقطه** فتیله کاغذ بزهره گاو یا آب حنظل آلوده در فم رحم نهند در حال بفتد با آب برگ حنظل حقنه رحم کنند یا پاره پشم آلوده بردارند بخور مریم یا نهند عصاره
او بر شکم طلا کنند یا پنبه آلوده بردارند روغن آجر حمول نمایند پوست … حمول کنند برگ سداب … فلفل سائیده حمول کنند بول گوسفند کوهی نوشانند بیخ حنظل …
ناف ضماد سازند … با آب گداخته سه درم نوشادر ده درم آمیخته شافه دراز از خسته خرما ساخته … تمام شب نهند … همه شب بر بالش افراشته دارند
سقمونیا با آب سداب تر کرده بر قضیب طلا نموده جماع نمایند قطران یا سداب یا شحم حنظل بردارند … سه درم یا انگزه نیم درم مر درم سداب سه درم سائیده
همراه طبیخ ابهل دهند صبح و شام ابهل هر روز سه درم خورند تا ده روز … بیست درم شب در آب تر کرده صبح صاف نموده نوشند قدری انگزه
نمک سنگ بسرکه هندی گرم کرده ناشتا دهند در حال بفتد تخم سوسما خشک کرده سائیده یک درم دهند فوراً بفتد عفص عدد سائیده دهند ابهل … بیخ سداب
هر یک بیست قیراط … صبح و شام قدر بیضه دهند چند روز **حقنه** اگر در ماه اول یا بعد آن کنند ساقط سازد حنظل تازه خالی کرده در جوف
روغن سوسن پر نموده یک شبانه روز بگذارند … گرم نهند تا روغن بجوش آید پس سرد کرده صاف نموده در قبل حقنه کنند عجیب **فائده در تدبیر احتباس**
نفاس مدت او در ذکر پانزده یا سی روز و در انثی … زیاده … که از احتباس طمث میشود پدید آرد **قول بقراط**
اگر بعد زائیدن هیچ خون جاری نشود خوف هلاکت باید که تخم کرفس بادیان پرسیاوشان … هر یک … جوشانده … آمیخته دهند … مقل …
حرمل علک البطم خردل تبخیر کنند و هرچه در احتباس طمث آید بکار برند گفته اگر … آید و وجع شدید آرد … تسکین وجع مینماید و گاه باشد که زن ضعیف و
لاغر بود و دم کثیر ندارد که پس از ولادت … محتاج بتدبیر نیست **قول جوان کورو** و اگر نفاس بند بود … با آب گرم آمیخته نوشند
طبیخ … دهند **فائده در تدبیر کثرت نفاس** اگر خون نفاس بسیار رود و باعث ضعف گردد حابسات که در کثرت طمث آید دهند
از ماء اللحم و شراب و بوهای خوش تقویت نمایند **فائده در تدبیر ورم رحم که بعد ولادت پدید آید** لعاب خطمی لعاب خبازی و برگ … پخته …
… دهن خروع هر که مناسب … **تدبیر التهاب رحم که بعد ولادت بسبب ورکردن حامله پدید آید**
… وجع زهار و ظهر و حوالی آن و وجع معده ثقل … وقت استاده شدن ثقل محسوس شود … بچه دان ماده سگ یا بچه دان ماده گرگ خشک کرده
سائیده … روغن خروع … **تدبیر عظم البطن که بعد ولادت پدید آید** … شیطرج سنبل سعد زنجبیل
…

طلا کنند چند بار پنج جای جوبی نیم درم بروغن گاو خورانند **تدبیر تب که بعد زائیدن پدید آید** فلفلمویه یک مثقال آب بیست مثقال جوشانند تا نصفی ماند
شب بدارند صبح صاف نموده نوشند و همان قدر آب دیگر انداخته تا شام دارند پس صاف نموده نوشند روز دوم فلفلمویه دیگر بدستور عمل آرند رفع شود
کاسنی یکدانیم اسکر و لیلو مویز هفت عدد دهند مزیل حمی که بعد آبستن شود **قول رازی** اگر در ایام نفاس حمی و وجع رحم پدید آید و آب فاتر نوشانند یا ماء الشعیر مقشر نوشانند که اسهال آرد
قوت و ترطیب بدن میکند و منع ادرار خون نمی نماید **تدبیر برودت مزاج که بعد زائیدن پدید آید** جوهر لوبان مشک هر یک دو سرخ در برگ تنبول
دهند پس سودت را نفع دارد **تدبیر استطلاق بطن که بعد ولادت شود** لادن افیون فی یکدانه یا کم زیاده مصطکی نیم اسکر و لیلو زنجبیل نیم درم
آمیخته دهند پوست انار پنج مثقال مصطکی نیم درم دارچینی اسکر و لیلو بساسه نیم اسکر و لیلو بشکم ضماد کنند **قول علی بن زین** هلیله سیاه دهن ثمر مقلو سفوف
کرده خورد چند روز اگر دموی بود و اسهال مع الحمی پدید آید فصد کنند حریره که بعد زائیدن دهند میده گندم روغن زرد هر یک رطل بریان کرده نبات
یا قند سیاه یکنیم رطل با آب حل کرده اندازند و بقاشق حرکت دهند چون بقوام حریره آید فرود گرفته فلفلمویه دار فلفل زنجبیل نانخواه هر یک دو درم آمیزند **فائده**
در ایام سلف بعد زائیدن مسهل منع کرده اند درین ولا زنی را در ایام حمل بسبب اکل شهای بد حمی و ورم سوء القنیه پدید آمد و لون تغیر گردید و ایام زائیدن قریب
رسید بند و بغایت لاغر شد اطبا فصد تجویز کردند بسبب عدم ظهور رگ ارسال علق نمودند بجای خون آب بر آمد و بعد تمام زائید بعد زائیدن مسهل دادم ماده به
آسانی بر آمد و صحت یافت زنی را بعد دوازده روز از زائیدن ورم زبان و اطراف پیدا شد مسهل دادم صحت یافت **فصل چهارم در وجع رحم** اگر وجع
بعد ولادت پدید آید **علاج** ماء الاصول یا ماء الشعیر مرق کبک دهند نیم استر سم خر شعر آدم بخور کنند طبیخ اذخر نوشند بطبیخ خبازی حقنه رحم کنند و هم نوشند
بطبیخ شبت آبزن نمایند روغن شبت بشمع آمیخته فرزجه سازند **قول لازوربیر** روغن زعفران مالند سفوف دهی لونیا یا طبیخ مسکنه دهند بتخم
لوز چهار انیسون شکر آمیخته نوشند بطبیخ کتان یا شعیر خر حقنه رحم کنند و فرج را شویند مسکن لذع طبیخ سلیخه نوشند و حقنه نمایند مسکن وجع که بعد ولادت و قبل از حیض پدید آید آب کوکنار قدری شکر
مسکن فوراً الا آنکه بدوای دیگر کار بر آید نه دهند که اول تسکین وجع میکند بعده بسبب حبس نفاس وجع قوی تر از اول می آرد دماغ ابطا با آب رازیانه جوشانده بزیون نوشند
روغن نسرین مالند و بردارند حاصل اگر احتیاط نیز در فم رحم باشد **فائده** وجع که قبل از حیض و عند جماع پدید آید بدستور مذکور علاج کنند برگ نیم یا برگ بکاین در خطمی نهاده گرم
کرده بندند مسکن وجع که در شروع حیض یا بعد نفاس یا عند جماع پدید آید ریوند قند برابر یکنیم درم دو روز قبل شروع حیض تا سه روز دهند مزیل وجع که در ایام
حیض شود پنبه بنمک یا بعدس سوخته آلوده قبل از جماع در رحم نهند مسکن وجع که عند جماع شود و مانع حمل تربد دهند و بطبیخ او حقنه کنند مزیل وجع که قبل از حیض
پدید آید صبر ربع درم بقند سیاه آمیخته دهند مزیل وجع که در حیض شود گل سرخ پنجم جوشانده نطول کنند **قول لازوربیر** هر روز دو سه بار در آبزن
ریزند و لیسو النشانند روغن کرم یا بسلینه و شکم مالند **فائده** در ادویه وجع رحم اول آدم روغن حنا آمیخته حقنه کنند برگ پیپل گرم کرده بر عانه بندند
مزیل وجع و ورم رحم پیه خوک یا زوفای رطب یا برگ آن بروغن گل و پیه تازه ضماد کنند بطبیخ وج یا اشنه یا اذخر یا قصب الذریره آبزن نمایند بتخم بلبوتا
یا روغن بلسان یا زعفران یا غالیه حمول کنند پیه بوتیمار یا روغن بیداب یا روغن شبت مالند ترنج بخور نمایند غالیه یا دهم ثابونید حجر می آویزند نیم درم بیضه نیم برشت یا حاشا سحوق با ماء العسل
بندق هندی یکدانیم دهند روغن کدو یا دو قطره یا هفت قطره عرق بادنجبویه یا گل نارنج دهند برگ قرطم دشتی و تخم او بقدری فلفل سائیده بتخم انگور بری دهند
مزیل وجع رحم گرم کند حمل تنه هر یک دو زعفران جاوشیر اشق هر یک یک مصطکی چند روغن سوسن روغن بابونه پیه بط هر یک سه صمغ بسر که حل کرده

روغن شحوم گداخته ادویه سائیده آمیخته پشم آلوده بردارند مزیله وجع وورم رحم و بواسیر پیه بط موم زرد افیون بابونه برابر پشم بردارند عسل یک شیر خر یا شیر زن و آمیخته
بر آتش نرم نهند تا شیر بتدریج جذب شود پس صوف یا پنبه آلوده بردارند منقی قرحه رحم و برای وجع و صلابت فم رحم و اخراج نفاس و رطوبت مفید برنگ کابلی اهد ریا
هر یک درم قنه یا بن نمک سنگ هر یک دو درم سائیده صره بسته در رحم نهند مسکن وجع که بسبب آب عفنه باشد بیخ نوحیه آرند هر یک بادیان انیسون تخم کرفس برگ سداب صعتر هر یک ۶ درم عسل چهار
درم قدر حسنه خرما شافه ساخته یا پنبه کهنه آلوده حمول کنند محلله باد **خلوق** مقوی دل ملین عصب و برای وجع و صلابت و اختناق رحم نافع زعفران سه قرنفل
قرفه هر یک یک قصب الذریره بیخ اشنه دو سائیده بگلاب و دهن ورد سرشته بکار برند **ماء اللحم** برای ضعف بدن و قلب و عسر ولادت و ورم و وجع رحم که وقت حیض یا
شود نافع لحم بزغاله فربه یک من و یک چهار یک من تیهو مرغ جوان فربه دراج سنگخوار هر یک پنج قطعه از عظم و پیه پاک نموده ورق کرده در دیگ نقره کباب نیم خام نموده
طباشیر کشنیز خشک هر یک دو و نیم مثقال گل سرخ گاوزبان هر یک ۵ مثقال دارچینی هیل هر یک مثقالی و دو دانگ کوفته انداخته عرق گاوزبان عرق بیدمشک
عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق خیارشنبر آب انگور هر یک دو رطل آب قدر ضرور افزوده عرق کشند عنب الثعلب گل بنفشه هر یک بیست و پنج مثقال صندل سفید
هفت و نیم مثقال گاوزبان پنجاه مثقال ورد تازه دو رطل گل سیوطی رطل انداخته مکرر بکشند عنبر مشک زعفران هر یک مثقالی صره آویزند **فائده** اگر وجع رحم
از باد شود یا بعد ولادت چیزی در رحم بماند و بدان سبب شکم بزرگ گردد مغز بادام مغز خوبانی مغز نارجیل مغز چلغوزه حب السمنه مویز کشمش خرما مغز پسته شقاقل و همه کهنه
نبات هر یک دو درم جوزبویه بسباسه قرنفل دارچینی زعفران مصطکی تا مشک انزروت هر یک درم کندر چهار درم برگ تنبول مع مصالح بیست عدد سائیده
بشیر میش آمیخته کوبند که یکجسم شود و بطول شش اصبع شافه ساخته بردارند و وقت براز بر آورده بگیرند نهند هفت روز تا ماده غلیظه بر آرد بعده قرنفل اهل دارچینی صعتر
کندر نمک سنگ هر یک درم سائیده عسل چهار درم روغن زرد دو درم بر آتش گرم کرده پنبه آلوده ادویه سحوقه بر پنبه پاشیده فرزجه ساخته بردارند در روزی دو بار بعد
تنقیه مجففات چون جوزبویه بسباسه عفص کزمازج زرورد هر یک درم صمغ بلاس دو درم سائیده صره بسته بردارند **فائده** بعد ولادت برای تنقیه شحم مرغ
هر یک نیم رطل روغن کنجد قدر ضرور مغز حب قطن مغز پسته آرد هر یک ربع رطل عسل رطل مغز نارجیل مغز بادام مغز خرما همه کهنه هر یک هفت اونس زرنباد
بابونه برنگ کابلی زنجبیل هر یک پنج اونس جوا کهار دو اونس حمول کنند **دیگر** برای تنقیه جوزبویه بسباسه برنگ کابلی بابونه برگ جهاؤ مغز بادام
کهنه مغز نارجیل کهنه سائیده بعسل آمیخته پنبه انداخته کوفته فرزجه ساخته بردارند ایضاً تصفیه برای تخفیف دو گل قرنفل جوز در نارنج که
خالی کرده باشند پر نموده گلحکمت کرده در آتش پخته بر آورده بعرق گلاب سائیده خرقه باریک آلوده خشک کرده حمول کنند **فصل پنجم در تدبیر**
مانع حمل کلیه درین آنست که مرد زن را وقت جماع تنگ در کشد و راه تنفس او را بند نماید و هنگام انزال چندانکه تواند قضیب را بیرون کشیده دارد و جهد کند
تا انزال او با انزال زن اتفاق نیفتد و پس از انزال زود جدا شود و زن باید که بسرعت برخیزد و هفت یا نه بار پس و پیش بر جهد و عطسه آرد تا منی از رحم فرود افتد یا سر قضیب
را بدهن سمسم چرب کرده جماع نماید تا منی را بلغزاند و در رحم آویختن ندهد و بهترین و آسان ترین حیل آنست که عند انزال خرقه باریک بر سر قضیب پیچیده دخول
کند و بعد فراغ بیرون کشند تا منی در میان خرقه بیرون افتد **قول حرث بن کلده** اگر خواهد که حمل نشود حشفه چرب کرده جماع کند **قول رازی** عصاره
بصل بر قضیب طلا نموده جماع کند حمل نگیرد و اگر بردارد انجدان چنین نماید بقوت قوی و گفته اگر خورد زن ۶ دانق دق فلفل سیاه حمل نگیرد **قول ابن بل**
فیل بزر البنج کوفته بشیر اسپ سحق کرده در جلد ایل نهاده بزن آویزند حمل نگیرد و اگر از آن شیاف ساخته بردارد قوی تر بود و گفته سقمونیا شحم حنظل خبث الحدید

فاشه اگر زنب بزرگ زنب برابر بقطران آمیخته بردارد بار نگیرد **دوا** مردار سنگ درم در غلوله آرد نهاده فرو برد تا چند سال بار نگیرد **دیگر** بول شتر بدوص مقیت یا بول گوسفند نوشند **دیگر** زبل فیل خشک کرده بعسل آمیخته بعد طهر بردارد **دیگر** جوز بویه دو درم سائیده در ایام حیض زهد **دیگر** قرمز نخل عتیق تا هفته نوشد **دیگر** شد قدسی ده برگ تنبول خوراندگاهی حمل نگیرد **دیگر** زبل حمام صحرائی ربع درم شکر آمیخته ده سه روز **دیگر** زبل ارنب سه یا پنج درم عدد تا هفته **دیگر** بعد حیض چند دانه نوم بلع کنند **دیگر** مغز خروع یا تخم حماض یا حبه سفید بعد طهر بلع کنند بشمار اعداد همان قدر سال حمل نگیرد **دیگر** برگ چنبه بروز یکشنبه سائیده نوشد بشما برگها همانقدر سال حمل نگیرد و حائض نگردد **دیگر** دانه کاکنج هفت عدد بعد حیض بلع کند تا چهل روز حمل نگیرد **دیگر** دل اشتر بریان کرده خورد **دیگر** حرمل ورم نقیند سه حب بندد و بعد فراغ حیض سه روز خورد **دیگر** حبه سرخ درم با آب نوشد **دیگر** زبل باز دو دانق خورد هرگز بار نگیرد **دیگر** گل گندم با آب سائیده بعد طهر سه روز دهد **دیگر** مرجان محرقه ربع درم شبرتی قابض تنخیت لعوق کند **دیگر** بادروج دو درم مقندشش درم جوشانده نوشد **دیگر** درخت مغیلان تازه خشک کرده و حرمل اسود یک سائیده چهار سکره بعد حیض سه یا هفت روز با آب و بدهد هرگز بار نگیرد **دیگر** تخم زرد که در میان دانههای انار میباشد کوفته زاج محرقه آمیخته شافه ساخته قبل و بعد جماع حمول کند **دیگر** فلفل با آب سداب بعد جماع نعنع قبل جماع بردارد **دیگر** زبل الفار بعسل فرزجه سازد **دیگر** در هر سال یکبار زهره گرگ مثقالی بروغن ناردین آمیخته پشم آلوده بردارد **دیگر** انفحه ارنب نیم مثقال بعد طهر حمول کند سه روز **دیگر** عرق اشتر بپیه حمول نماید **دیگر** خون حیض با مرد اسفیداج بسبزه حمول کند **دیگر** خون نفاس که از فرزند اول باشد در تمام بدن مالد **دیگر** حنظل یا بحنا آمیخته در کف دست ضماد کند **دیگر** تخم پلید سائیده بعسل آمیخته و فرج مالیده جماع کند **دیگر** نمک سنگ روغن کنجد یا قطران بعد جماع حمول کند یا مرد بر قضیب طلا کرده جماع نماید **دیگر** زنجبیل عاقرقرحا یا بعسل مقوم آمیخته طلا کرده جماع کند ملذذ هم **دیگر** پوست یا جگر گوش استر حمول کند **دیگر** زبل خفاش حمول کند **دیگر** بر بول گرگ بول کند **دیگر** کعب راسوز زنده برآورده در گلو بندد **دیگر** جگر گوش آدم قدر با قلاده پشمینه سیاه بسته در گردن آویزد **دیگر** زهره ثعلب در کمر آویزد **دیگر** دندان طفل که اول افتد و بر زمین نرسد در قبضه گرفته با خود دارد **دیگر** پوست حربا با خود دارد **دیگر** عقرب زنده در خرقه بسته بموم گرفته در تعویذ نقره کرده در گلو بندد **دیگر** اسقولوقندریون یا حجر النمر آویزد

فصل ششم در رجا

رضیست که حالتی شبیه بحال حبلی روی نماید از احتباس حیض و تغیر لون و سقوط اشتهای غذا و جماع و انضمام فم رحم و انتفاخ ثدی و باشد که شکم بزرگ شود و همچون حبلی حرکت مانند حرکت جنین محسوس شود و چون دست بر و گذارند بهابت است و چپ میل نماید و گاه باشد که بعلاج نرود و تا آخر عمر ماند گاه باشد که باستسقا منجر شود و گاه باشد که بعد انقضای نه ماه وجعی مانند وجع زائیدن پدید آید و پاره لحم با رطوبات و فضلات جدا شود یا با کلیه بر آید یا هیچ ظاهر نشود و اسما باشد که ماده رجا بسبب حرارت غریبه عفن شود و مزاجیکه از و استعداد قبول نفس حیوانی تواند شد در وی پدید آید و قبول نفس نماید پس آن ماده بصورت حیوانی بر آید چنانچه مشاهده کرده اند که زنی بصورت سلحفات زائید و آن چند ساعت حس و حرکت کرد و زنی بشکل مرغ زائید که دو جناح داشت بالجمله اکثر آنست که آن ماده متعفنه اکتساب صورت انسان ناقص نخلقت میکند فرق در حمل و رجا آنست که در رجا شکم صلب و اطراف سست باشند و حرکت مانند حرکت جنین نبود بلکه چون دست بر شکم نهند از موضع بموضع انتقال کند خلاف آنکه بچه از خود حرکت نماید و زمان وضع درگذرد و چهار پنجسال ماند بلکه تا آخر عمر فرق از استسقا ظاهرست از ظهور صلابت که مخصوص برجاست و عدم آثار استسقا **قول صاحب فونسیکه** رجا حمل ناقص است که ماده زبون عفن در رحم جمع میشود و مار و خراطین و غیره پیدا میگردد **قول جالینوس** هرگاه که منی مرد و زن ضعیف بوده یا خون طمث در رحم بند گردد و رجا پیدا میشود لهذا وقت حیض و چند روز پیش از آن جماع منع است زیرا که در آن وقت افراط خون در رحم میباشد و بدین سبب حمل و رجا بسیمنان که لاغر اند

بیضه است بخوبی تمام میشود و پس بآسانی منی محتبس گشته باعث رجا میگردد **قول بعضی** بدون فعل ذکور رجا پیدا نمیشود **و بقراط** سبب رجا از دو شی مقرر کرده
یکی کمی و مرض منی ذکور دوم کم افراط خون طمث که هر دو با هم آمیخته در رحم بند شوند پس فقط که مادهٔ سیمینال از قوت مصوره خود شروع در ترکیب جسم مینماید بسبب کثرت
ریزش خون ازان باز میماند و حمل ناقص گشته حیوان جیدیا لحم زبون پیدا میگردد **قول گروهی** در بهائم بدون فعل هر دو حمل نمیشود خلاف طیور که بغیر فعل نر
بیضه خاگی میدهند **بدانکه** هرگاه مادهٔ سیمینال مرد و زن با هم آمیخته در رحم میماند اگرچه یکی ازینها ضعیف و ناقص بود ولیکن حیوان زنده پیدا میشود خلاف رجا که آنجا
مادهٔ سیمینال ذکوری میشود چه مادهٔ سیمینال نسائی بغیر مادهٔ سیمینال ذکوری پیدا نمودن جنین نمیتواند **قول بعضی** مادهٔ سیمینال نسائی هم خواص مولده دارد
بدین وجه که بیضه بسببی از اسباب از انثیین بیرون آید و از مجری خود برحم رسد و چون در بیضه قوت مولده میباشد بسبب حرارت رحم گرمی پذیرفته رجا پیدا مینماید و چون
بغیر مادهٔ سیمینال الغریده می آید مثال پارهٔ لحم و بی حیات می باشد **قول بلیو** بغیر فعل ذکور رجا پیدا میشود **فائده** در حامله هم رجا پیدا میشود و اکثر مرئی شده
که بعد زائیدن آنهم پیدا میشد چه در حامله بسبب انضمام فم رحم مادهٔ سیمینال ذکوری برحم رسیدن نمیتواند بر سطح بالای رحم میماند و منی زن تنها موجب رجا میگردد
مثال **حائضه** که دران نیز مادهٔ سیمینال ذکوری بقعر رحم جمع شدن نمیتواند پس صرف منی نسا در قعر رحم رفته رجا پیدا میکند و هرگاه که باوجود فعل ذکور رجا پدید
آید بدانکه مادهٔ سیمینال ذکوری در قعر رحم جمع نشده یا رحم جذب آن نکرده یا سببی دیگر لاحق گشته که بدان سبب بقعر رحم نرسیده **قول تشریحان جدید**
رجای جاندار بسبب رسیدن منی ذکور است چه **مادهٔ** مذکور مشترک از روح و خواص اعزانده بیضه میباشد لهذا اقوی و ذی حیات می بود و تولد رجای مرده صرف از
منی نساست که اشتراک روح ندارد پس بالضرور ضعیف و مرده می باشد **تنبیه** زنی حامله را در ماه پنجم خون مفرط بسبب رجا خارج شد طبیبی ادویهٔ مخرجه برای اخراج
رجا داد آخر بعد خروج رجا خون بند نشد و بمرد زنی را ادویهٔ مخرجهٔ رجا داده شد همراه رجا چند طفلان زنده برآمدند و بعد تب تیز مردند و چون رجا بالکل خارج گردید
فوراً خون بند شد و ضعف شدید تا چند روز ماند **فائده** اگر بسبب ورم صلب فم یا جرم رحم باشد که بدان سبب حیض باز ایستد و رجا آرد آثار علاج در ورم صلب
رحم بیند اگر بسبب انصباب مادهٔ کثیر شدید الحرارت بر رحم باشد لطیف و تحلیل رود و کثیف باقی ماند تقدم سوء مزاج گرم در رحم و عقب و ظهور رجا و احساس حرارت
در نواحی رحم **علاج** اگر امتلای دم باشد باسلیق و صافن زنند و بعد ازانکه حرارت رفع گردد یا مادهٔ دیگر بوده باشد برای نضج ماده هر روز ماء الاصول بروغن خروع
دهند طبیخ بادیان کاسنی انیسون تخم کشوث گلقند نوشند و بعد نضج حب ایارج حب منتن حب سکبینج تنقیه کنند مکرر و بعد تنقیه دواء الکرکم تریاق اربعه قرص مر
بطبیخ ترمس ابهل مشکطرامشیع وغیره دهند قنه مرجا و شیر برابر دو درم با آب کرفس یا آب بادیان دهند آب نقیع سمسم نوشند فلفل بطبیخ لوبیا دهند ابهل
دو درم تا هفته وزیر باج و نخود آب متوبله خورند مرجا و شیر خربق برابر بزهرهٔ گاو شافه سازند کمون بابونه صعتر جاوشیر قردمانا آب کرفس بر شکم ضماد کنند و روغن
یاسمین و روغن خیری و روغن سداب مالند نمک و ریگ گرم کماد کنند و باقی تدبیر احتباس طمث کنند اگر بسبب حبس باد غلیظ در رحم باشد انتفاخ تمدد و دیگر آثار استسقای
طبلی **علاج** شربت بزوری ماء الاصول دهند کاسرات ریح ضماداً حقناً شافاً معجوناً بکار برند باقی تدبیر استسقای طبلی و قولنج ریحی نمایند تخم کرفس و کمون مدبّره
نانخواه زنجبیل انیسون هر یک چهار قند برابر همه سائیده دو یا سه درم دهند مرغ کبوتر نخود آب توابل گرم خورند **قول لازوریبه** طبیخ پرد بوکاینو
دهند طبیخ آلوت نوشند قضیب ثعلب خشک کرده برحم بندند بسبد و رگلو آویزند **شافه** زاج در سفال کرده بر آتش نهند چون جوش شد زرنباد مسحوقه
اندازند و آمیزند پس از آتش فرو گرفته شافه قدر طول خنصر و در حجم باریکتر ساخته در رحم نهند چنانچه **حصه** در رحم و **بعضیه** در حمل باشد و تا سه روز نهاده دارند

والم ووجع که شود وخوف نمایند وز سموم هرچه در رحم باشد برآید **فصل هفتم در کثرت طمث** از کثرت خروج حیض ناگواری طعام تغییر لون وجه تهیج اطراف استسقا حمیات صفراوی سقوط اشتها ووجع ظهر وغیره پدید می آید **قول بقراط** اگر با نزف صغر نفس بود بد باشد **فائده** اگر بسبب کثرت دم باشد امتلای عروق حمرت لون ویا وجود کثرت خروج ضعف پدید نیاید وتغیر در لون نیفتد بلکه قوت ونضارت افزاید واگر کسی را که در تنعم بود شود بایدکه بند نکنند مگر وقتیکه ضعف و تغیر لون پدید آید **علاج** برای تقلیل وامالة باسلیق یا صافن زنند وخون حسب قوت یک یا دو دفعه برآرند ثدیین محکم بندند ومالند محجمه ناری بزرگ زیر ثدی نهند قرص کهربا گل ارمنی هر یک مثقالی بده مثقال رب به دهند شافه ممسکه در رحم نهند چون حل شود دیگر گذارند پشم بطبیخ عفص ترکرده با ثمد مسحوق آلوده بردارند اقاقیا کندر دم الاخوین عفص کاغذ سوخته کزمازج برابر بآب مورد آمیخته صوف آلوده حمول سازند عدس سماق وغوره خورند **شافه ممسکه** ثمد گلنار زاج سرگین کندر عفص اقاقیا برابر شافه سازند طویل وبردارند **قول جوان کورو** فصد دست ضیق زنند چند بار وخون اندک گیرند اگر بند نشود شاخ حجامت بر سینه وضلع کبد گذشتند اگر بسبب رقت وحدت دم باشد سبب او غلبه صفراست ضعف وهزال تب عطش صفرت لون لهیب خبث نفس سرعت خروج مع رقت حدت وحرقت **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ هلیله شاهتره کنند محجمه گذارند شیره خرفه آب زرک آب سیب آب به آب انار با شیر گل ارمنی دهند اگر تسکین نیابد قرص کهربا بشربت انار یا رب به دهند بطبیخ گلنار پوست انار مورد گل سرخ عفص آبزن کنند وشوینه صندل اقاقیا گل سرخ سماق پوست انار مورد برابر بر عانه ضماد کنند گل ارمنی اقاقیا حضض عصارة لحیة التیس دم الاخوین شادنج بآب بارتنگ آمیخته حقنه رحم کنند گل ارمنی صمغ عربی هر یک مثقالی بشربت سیب دهند عدس نخود آب مرغ کبک لحوم صید کشنیز سماق زرک غوره خورند اگر ضعف باشد صفرت بیض بسرکه جوشانده انار ترش به دهند **قول عسکری** اگر آثار حرارت باشد باسلیق زنند بزر البنج دو یا سه دانق بهموزن شکر هر روز دهند خرنوب مسحوق بآب مورد مفید صوف بآب مورد ترکرده بکحل گلنار سرگین مسحوق آلوده دائم حمول نمایند عفص ابشیر حل کرده صوف آلوده بردارند سرین پشم پانشاسته بر عانه وظهر ضماد سازند اگر امر دشوار شود حقنه که برای اسهال دموی مفید است در رحم نمایند **قول جالینوس** زنی را نزف دم بود کسی علاج شفائی نیافت بارتنگ حقنه کرد صحت شد **قول ثابت بن قره** زنی در سه روز سه استار کهربا خورد بند گردید **قول جوان کورو** برای تنقیه شربت ورد دو اونس بطبیخ هلیله زرد ریوند آمیخته دهند کین تیلیو چند مرتبه دهند بعده عرق خرفه شش اونس سنگجراحت طباشیر اسکر دیلیو دهند مرهم کوندیسا برقطن مالند طبیخ مرغ ذنب الخیل انجبار زیتون مورد حقنه رحم کنند وبر شکم نطول سازند عصارة بارتنگ زرقه نمایند جوز سرو موم هر یک نیم اونس حب ساخته هشت روز دهند پوست درونی بلوط نیم درم هم تخم کتان سه اونس آمیخته دهند زبل برج مسحوق درم بآب چشمه یا بآب خرفه دهند طبیخ کته وانجبار نوشند زبل خر تازه دو اونس بعصارة بارتنگ آمیخته شافه ساخته در رحم نهند موی خرگوش اونس دم الاخوین گل ارمنی گل سرشو هر یک نیم اونس کندر ذکر مصطکی صبر کهربا گل مختوم خوشه اندرونی بلوط خوشه انگور هر یک ربع اونس کوفته بروغن مورد جوشانند وموم حسب قدر آمیزند چون مثل مرهم شود بر شکم وعانه مالند اگر کافی نبود فلونیای فارسی دو اسکر دیلو عرق خرفه یا عرق بای کلاب نیم رطل دهند لادن افیون دو دانه دهند اگر کافی نبود فقرهٔ عظم ماهی ماده در گلو بندند سنگ حابسه دم که سبز کدر بانقطه سرخ میباشد در گلو بندند صفدع سبز که در صحرا پیدا شود در آفتاب خشک کرده در گلو بندند پرچه نان بخون حیض آلوده بماده خوک یا ماده سگ بچه دار خورانند سنگجراحت دست چپ بندند سه برگه برگعت پا ضماد کنند رحم مرغ ماده خشک کرده در رحم نهند حی العالم سائیده برکف پا ضماد کنند آناغالس که گل سرخ دارد درست مالند قرص حابس دم دهند وگفته وابتدا بند نکنند مگر وقتیکه افراط نماید وبعد تنقیه عام برای تعدیل حرارت کبد تین لوترا روزانه دو دهند ضماد صبر وبر کبد گذارند پوست ترنج یا تخم هوفاریقون یا بیخ انجبار یا ذنب الخیل در آب جوشانده نوشند

و از غصه و گریه و ریاضت پرهیز ند اگر بسبب انفتاح عروق باشد تقدم حرکت عنیف یا حمل بار گران یا ضربه یا اکل اشیای شور خروج خون کثیر یا اندک جمع **علاج** قرص
گلنار صمغ عربی بریان گل ارمنی رب به دهند صبر انزروت کنند هر یک سه درم الاخوین گل ارمنی هر یک یک سائیده به آب مورد آمیخته حمول کنند **قول جوان**
کورو و فصد دست کنند اغذیه منجمده خون چون برنج پخته همراه پاچه دنبه خورند بهی یا رب به یا سنجد دهند طبیخ کتیرا که در رویج انجبار جوش بود نوشند بسد اسکولیو
بشربت مورد شربت ورد یابس دهند سنگجراحت اسکولیو بعرق خرفه آمیخته دهند عرق خرفه یک کاناد یا ص بعض چهار عدد در ربع ساعت بکفچه چوبی لت کرده صاف
نموده بجای آب نوشند اگر بسبب غلبه رطوبت مائی باشد که افواه عروق استرخی سازد و بیاض و رقت دم کثرت بزاق قلت عطش کسل تهبج وجه و اجفان **علاج** قی
مکرر کنند طبیخ اصل سوس بادیان قند نوشند حب ایارج فیقرا نمایند نخود آب لبلاب تیهو یکبوتر و دارچینی خورند و بعد تنقیه اطلیه و ادویه و شیافه مجففه مناسبه بکار برند
اگر بسبب غلبه سودای حاد باشد که افتتاح افواه عروق نماید نحافت بدن یبوست زبان سواد دم و باشد که سبز یا کبد بر آید **علاج** شربت گاوزبان یا طبیخ بالنگو
اصل سوس گاوزبان قند دهند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون کنند معجون نجاح دهند اگر مانعی نباشد باسلیق زنند و اغذیه و ادویه و شیافات مذکوره بکار برند
فائده پنبه تازه بر آتش گرم کرده شب بر دارند صبح بر آورده بسایه خشک کنند پس اگر لون پنبه سفید بود رطوبت بلغمی و اگر سیاه یا کبد یا سبز باشد سوداوی و اگر زرد
بود صفراویست حسب او تدارک کنند اگر بسبب بواسیر الرحم باشد خون قطره قطره آید و مع الصداع باشد تدبیر او در بواسیر الرحم بیند اگر بسبب قرحه رحم باشد خون یا
ریم و زرداب بر آید و نتن و با الم و حرقت باشد تدبیر قرحه رحم کنند اگر بسبب عسر ولادت باشد که بدان سبب رحم ضعیف و عروق او پاره و غشای او گسسته
شود آنچه در قرحه و شقاق رحم آید بکار برند اگر بسبب زوال بکارت باشد که بسبب عظم قضیب رنج بر رحم رسد و عروق او منخرق گردد **علاج** بخور قابض یا
بطبیخ قابض آبزن کنند بطبیخ ورد گلنار عفص بلوط استنجا کنند و بروغن گل هر لحظه چرب نمایند زاد چوب رز بر خرقه نهاده رفاده مانند بر فرج ببندند
فادزهر حیوانی بدوغ سوده دهند و شقاق را بانچه در شقاق آید تدارک کنند **قول لازوردیه** تنوع بزور آورده جمعیش ایا زوار دو گفته زباد
تخم بقله عسل هر یک سه درم آمیخته دهند بچه چشم ناکشوده سگ در آب مهر اکرده خرقه با آتش تر و خشک نموده بردارند حب حمر مفید و گفته قشر بیض محرق ده
عدد کنند مصطکی هر یک نیم اونس مروارید بسد هر یک ده شعیر آرد جو درم با ص بعض چهار عدد با آب خمیر نموده دو قرص ساخته بر تابه نهند که پخته شود و
مصطکی
سوخته نگردد کوفته بمرق بز آمیخته دهند و اسفنج بخل جوشانده در فرج بندند و گفته فاخته ذبح کرده از پر و معا پاک نموده بشراب شویند پس بگلاب بعده
اونس در شکم پر نموده بدوزند و بروغن گل چرب سازند و کباب کنند و روغن که چکید در ظرف چینی گیرند پس فاخته را در دیگ مطین نموده در تنور نهند که خشک
گردد پس سائیده دو درم با آب تکمه گل دهند و روغن مذکور بر موضع کلیه مالند و گفته بچه آهو یا بچه ارنب را ذبح کنند و شیر که در حوصله او باشد گیرند و بوزن ده
جو دهند ورق گل کوفته بصفرت بیض آمیخته بشراب آهن تاب دهند چند روز پوست نارنج خرد در آب شیرین پزند که دو ثلث برود هشت اونس از ان آب دهند
سرکه بر تابه آهنی گرم پاشند و بخارش رسانند سر ابریشم با آب حل کرده آرد باقلا نشاسته آمیخته بر پشت ضماد کنند اشخر صمغ حمول کنند ثمر جوک بسایه خشک کرده
سائیده هموزن شکر آمیخته یک کف دهند ابریشم سرخ مقرض سه عسل لوده هر یک شش آمیخته دو مثقال دهند روغن بلسان هشت قطره بمرق مرغ یا
به بیضه یا به نبات دهند روغن کهربا با آب نشستن مفید و گفته کمون کرو یا حمول کنند زاج قرطاس رماد یا چکد شتی هر یک یک شکر دو آمیخته دو درم بغباله
برنج دهند چرم زیرین کفش کهنه سوخته هموزن شکر آمیخته هر روز دو درم با آب دهند زاج افیون هر یک نیم دانگ بزر البنج دانگ حمول سازند و گفته پاتیلا

روشو بطوریکه در انفجار الدم گذشت و هندکتین یعنی سفید تا سه روز بنات ضماد نمایند و گفته تین تورا او روتین تورا هیماتی تیس سفوف صمغ عربی شربت بسد مستورادی اتالایا
معجون هیکالیب همه مفید اند دهند شافه دخانی شافه رحمی شافه حابسه بردارند او کوانیتو ایستی سکولو نتیا نا مفید **دوا** صمغ چینی ده ماشه خرد بیخ سنگهراحت قند هریک
بیست سائیده یک کف همراه یک پیاله شیر گاو دهند سه روز **دیگر** گوکهرو آمله سار درم شیر گاو دهند تا هفته **دیگر** بیخ چونلائی یک یا یکنیم درم بعجزات یا کاه سرواله
سوخته شش شکر سه آمیخته چهار درم با آب یا قشر بیض محرق درم با آب یا سنگبصری دو درم بخور یا کهربا یا مثقالی گل ارمنی نیم درم با آب خرفه یا آب سماق یا تالمکهانه خسته خرما لوده هم سائیده
یکنیم درم شکر درم آمیخته با آب برنج یا کاغذ سوخته رماد پاچکدشتی تاٹ سوخته بهموزن شکر آمیخته با آب شسته برنج یا مر نیم درم به بیضه نیمبرشت یا سماق مسحوق با آب
سرد یا زفت دو درم بصفرت بیض نیمبرشت یا شادنه سنجر یا زرور دو درم با آب یا طباشیر کهربا بصفرت بیض یا جرم لک نیم مثقال بصفرت بیض دهند **دیگر** سرپهوکه نخود
بریان هریک دو لوده سه شکر هفت سائیده دو نیم درم یا زبل حمام شکر برابر آمیخته یا رماد قرطاس درم زبد البحر پنج درم آمیخته یا موچرس یا مونجه کهنه سوخته بعفص و شکر
آمیخته یک کف یا شاخ گوزن سوخته کتیرا برابر دو مثقال یا عظم قبرغه گوسفند سوخته یا حجر لبنی یا حجر هندی یکدانگ یا عفص نیم درم یا موی ارنب سوخته یا پنج سنگهاره
دو مثقال دهند **دیگر** پوست درخت سینبهل با آب سائیده یا برگ سداسهاگن چند عدد در آب مالیده صاف کرده دهند **دیگر** پوست جوز هندی مسحوق هر روز درم
بنجل ممزوج دهند تا سه روز **دیگر** زبل الفار نیم درم بدوغ آمیخته دهند نهیکه او نداند **دیگر** آجر نو که بسیار پخته نباشد و زرد بود کوفته در ظرف گلی نو نهاده آب انداخته
لت کرده در شبنم نهند و صبحی آب صاف گرفته و چند بار نوشند بدستو پنج شش روز **دیگر** سمندر سوکهه صمغ پلاس مغز بیل لوده هریک پانزده شکر بیست پنج سائیده
بروغن گاو چرب نموده دو درم دهند و بالایش نان گندم مرغن خورند **دیگر** طباشیر سه کنول گٹه ده قند دوازده سائیده دو درم دهند اگر کته افزایند بهتر فرزجه سهال الدم
که در حمل شود **دیگر** فوفل دو عدد بانسه قیر هریک چهار درم سائیده دو درم با آب سرد دهند تا هفته **دیگر** دوغ آهن تاب نوشند **دیگر** قرص بعسل دهند تا هفته **دیگر** کباب
سلحفات خورند **دیگر** سر ماهی سوخته یک کف دهند تا هفته **دیگر** سمندر پهل عدد بعجزات دهند چند روز **دیگر** قرص بزور قرص شادنج مفید **دیگر** مغز جوز محرق
بنجم یا چرک بدن آدم یا زعفران الحدید یا توتیا یا اثمد یا موی سر سوخته یا زبل نر یا پس کندر یا زاج زرد با آب گندنا یا پیه خفاش یا کمون زیت یا اسفیداج یا شب یا عفص
یا زبل حمار یا پس مسحوق بخرقه بسته حمول کنند **دیگر** زبل بقر گرم گرم ضماد نمایند **دیگر** حنظل یا نیم حنا بر کف دست ضماد کنند **دیگر** زبل نر در ظرف گلی سوخته رمادش
در رحم نفوخ کنند **دیگر** خاتم شادنج پوشند **دیگر** عقیق که رنگش مثل آب گوشت بود خاتم ساخته پوشند **دیگر** زمرد آویزند و خورند **دیگر** جگر سنور بر زن آویزند
حابس **فصل هشتم در قرحه و جراحت رحم** سبب او داخلی یا خارجی است داخلی چون عسر ولادت شدت طلق جذب مشیمه و جنین میت که بنجرد تفتح عروق
و اغشیه انجامد یا انفجار بثور رحم یا ماده حاده مراری که اجزای آن را متآکل سازد و خارجی چون ضربه سقطه لزوم وجع خروج خون در یم تنها تنها یا آمیخته پس اگر خون
خالص آید دلیل شگافتن رگ باشد و هنوز جراحت ریم نکرده و اگر خون سیاه منتن بر آید با وجع شدید دلیل تآکل باشد اگر شبیه آب گوشت آید با اندک وجع دلیل تعفن
قرحه و ذوبان لحم جرم رحم باشد و اگر آنچه بر آید کثیر المقدار و شبیه بدردی خمر باشد دلیل آن باشد که ورم گرم رحم قبل از استکمال نضج متقیح گشته و اگر مده سفید غلیظ
قلیل المقدار آید دلیل آن باشد که قرحه از چرک پاک شود **علاج** اگر از ضربه سقطه یا عسر ولادت یا شدت طلق یا جذب مشیمه و جنین میت باشد و خون صرف آید با آب
قمقم آبزن و استنجا کنند فرزجه حابسه بردارند کندر انزروت دم الاخوین وزرور کنند و در ضربی اگر مانعی نبود فصد باسلیق مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم
بود گل ارمنی اقاقیا اناک عفص با آب تمقم آمیخته حقنه رحم کنند و قرص کهربا با آب بارتنگ حابس دمست و حقنه و فرزجه در اینجا انسب است بشرط بات سریع الاثر بود

واینهمه تدبیر وقتیست که جراحت متقیح نشده باشد وقتیکه متقیح شود اول تصفیه قرحه کنند بحقنه مناسبه وغیره پس باندمال کوشند شکر با آب آمیخته روغن گل افزوده حقنه کردن برای تصفیه مفید اگر بسبب انفجار ورم گرم یا بثور باشد برای تسکین لذع و وجع ونقای قرحه روغن بنفشه روغن گل آب شکر آمیخته حقنه کنند چون پاک گردد مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته حقنه نمایند باقی تدبیر از قرحه گرده ومثانه برگیرند شمع روغن زیت روغن زعفران صفرت بیض آمیخته حمول کنند لبن بقر حقنه سازند اگر مده منتن باشد شبیه بغسالة اللحم آید روغن گل بطبیخ ارز عدس پوست انار گلنار مورد کزمازج بلوط آمیخته حقنه رحم کنند تا قرحه را از عفونت و جرم رحم را از ذوبان بازدارد وبعده باندمال کوشند **فائده** گاه باشد که مده رحم سوی مثانه میل کند وبه بول برآید وگاهی سوی امعاء رود و به براز برآید پس وقتیکه میل او سوی مثانه بینند دران کوشند که در مثانه نماند وآنرا متقیح نسازد باید که مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش هر یک چهار صمغ عربی نشاسته کتیرا رب سوس هر یک یک سائیده سه درم بشربت خشخاش وقدری قیروطی که از موم سفید وروغن گل ساخته باشند دهند واگر سوی امعاء میل کرده درین صورت بردع او کوشند تا سوی رحم بازگردد و با امعا نریزد چرا که جرم رحم اصلب وبرلذع مده نسبت از امعا صابرتر است پس باید که عدس پوست انار جوشانده صاف کرده گل ارمنی دم الاخوین صمغ عربی روغن گل صفرت بیض مسلوق نخل آمیخته حقنه امعا کنند تا آنرا قوت دهد واگر در رحم تاکل افتاده باشد ومده سبز یا سیاه یا وردی یا صدیدی آید باید که در تنقیه مبالغه کنند تا اجزای فاسده بتمامه دور شود برای اینکار ماءالشعیر وعسل یا آب صابون و طبیخ اصل سوس حقنه رحم کنند عسل بشیر پخته صوف یا پنبه آلوده بردارند بعد نقا حقنه مدمله که اول گفته شد نمایند **فائده** اگر وجع اشد پدید آید زعفران و قدری افیون بشیر زن حل کرده بردارند اگر قرحه غائر بود بهمین حقنه نمایند واگر خطمی تازه وبقلة یمانیه بجوشانند بعسل وروغن گل بالای رحم ضماد کنند مسکن وجع است ودیگر مسکنات در وجع رحم گفته شد **فرزجه حابسه** کندر انزروت دم الاخوین مرکی زاج پوست انار جوز سرو سائیده بآب مورد یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی آمیخته صوف آلوده فرزجه کنند **قول شیخ نجم الدین** دم الاخوین کندر بآب مورد سوده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول رازی** کندر پوست انار عفص بریان زیره سفید را بآب مورد سائیده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول عسکری** اگر با سیلان مده وجع شدید بود وورم صلب محسوس شود سرطان متقرح باشد باید که از ادویه حاره پرهیز نمایند وتدبیر سرطان کنند **فصل نهم در شقاق رحم** اسباب او بسیارند اما از بیرونست آنکه افتد و باشد که از کثرت جماع پدید آید لزوم وجع وازدیاد آن وقت جماع ونهادن اصبع بر رحم وبرآمدن قضیب خون آلوده خصوص که شقاق در عنق رحم بود ودرین حالت بلمس وبصر هم محسوس میشود اما اگر در جوف باشد ودهن رحم چندانکه توانند کشایند ونظر کنند اگر منظور نشود وبعد افتتاح فم آئینه کلان مقابل فرج نهند تا عکس جسم در آئینه منعکس شود ومحسوس گردد که شقاق در کدام محلست **علاج** مرهم باسلیقون بقدری پیه مرغ پیه بط روغن بنفشه مغز ساق گاو روغن بیدون آمیخته مالند وبردارند روغن سوسن علک الانباط زفت آمیخته بردارند باقی هرچه در شقاق مقعد گذشت بکار برند وتدبیر شقاق فرج نیز همین است **فائده** گاه باشد که وقت ولادت یا ازاله بکارت قبل نهج انشگافد که در دیر صحاب نماند باید که مغز ساق گاو وشمع ابیض پیه گرده بز برابر گداخته صاف کرده قدری شنگرف حته مرداسنگ آمیخته تا یک ماه بر شقاق نهند واز جماع وحرکات عنیفه بازدارند **فصل دهم در حکه رحم** سبب او ضعف یا بلغم بورقی یا سوداوی اکال یا حدت منی است شناخت خلط غالب به پنبه کنند چنانکه در کثرت طمث گذشت وعدم استفراغ منی مدتی طویل دلیل قویست بر حدت منی وگاه باشد که حکه بان حد غالب شود که قوت ساقط گردد وخاصه اینست که از جماع سیری نشود وهرچند که جماع بیشتر کنند شره او زیاده گردد **علاج** اکحل بسافن زنند وحسب ماده

مسهل دهند پس در جمله صندل مامیثا آب حیّ العالم آب کشنیز آب کاهو آب برگ خرفه طلا کنند روغن گل روغن بنفشه مالند یودینه پوست انار عدس مقشر تخم بالسرکه جوشانده
صوف آلوده بردارند حضض مغز تخم ترنج بخور کنند و اگر حدت منی سبب باشد هر چه در کثرت شهوت مردان گذشت بکار برند و تدبیر حکه قبل همچنین **فصل یازدهم**
در بواسیر الرحم چنانچه در مقعد میشود در عنق رحم نیز پدید می آید بسبب سودا و این مرض عسر العلاج است پس اگر فرزونی در ظاهر رحم بود آسان مرئی شود و اگر در باطن
بود و غائر و قتیکه دهن رحم را گشایند بنظر آید خاصته اگر آئینه مقابل فرج نهند پس اگر هنگام هیجان امتلاء و احتباس خون باشد ممتلی و سرخ و با الم بوند و اگر وقت سکون باشد
رطوبت شبیه بدردی و سیاه لون بر آید و فرزونیهای زرد و باریک بی الم بوند **علاج** باسلیق زنند حجامت بر رانها و چهار بند و ورکین و سینه نمایند تنقیه بطبیخ افتیمون
کنند لحم بره بزغاله اغذیه مرطبه خورند قرص کهربا حب مقل دهند روغن نرگس روغن سوسن انقلیمیا مردار سنگ زردچوب هر یک سه موم سفید پنج روغن خسته تنقالو بیست مرهم
ساخته بکار برند باقی هر چه در بواسیر مقعد گذشت بکار برند اگر و اسود دند قطع نمایند اگر فرزونیها ظاهر بوند و عریض نباشد و اگر غائر یا عریض بوند دست از قطع باز دارند
و ادویه مجففه که ذی حدت نباشند بکار برند **طریق قطع** فرزونی را آلتی که مخصوص باینکار است گرفته از بیخ بمقراض قطع کنند تا هیچ نماند بعده گل ارمنی کهربا شاخ گاو
کوهی سوخته کاغذ سوخته پاشند یا بیخ فرزونی را با بریشم تافته محکم بسته گذارند پس خرقه بروغن بادام آلوده بر و گذارند بعده لعاب کتان روغن بادام زعفران ضماد سازند
تا که ساقط شوند و بواسیر مقعد را نیز همین وجه برند **فصل دوازدهم در بثور رحم** سبب آن خون ردی یا صفرا مخالط با دست و اکثر در فم رحم پدید آید و گاهی
اصبع محسوس شود و چون فرج کشایند و فم رحم را ملاحظه کنند نظر آید و باشد که حکه کند **علاج** باسلیق زنند و برای تسکین صفرا شربت نارنج سکنجبین شیره خرفه با آب آش غوره
آش غوره سماق وغیره خورند پس اگر بثور بنظر آید مرهم سفیداج یا مرهم از گل سرخ مرداسنگ اسفیداج موم سفید روغن گل ساخته گذارند اگر ظاهر نبود ادویه مذکوره با آب بادرنگ
روغن گل شیر زن آمیخته حقنه رحم کنند **فصل سیزدهم در ثآلیل رحم** شناخت او بدستور بثور است **علاج** بطبیخ افتیمون یا بحب ایارج تنقیه کنند روغن سوسن
روغن خسته خوخ مدام مالند بطبیخ بابونه اکلیل کتان حلبه آبزن و استنجا نمایند لحم بره بزغاله خورند و از اغذیه مولده خلط بد پرهیزند **فصل چهاردهم در ناصور**
رحم وقتیکه مدتی بر قرحه گذرد ناصور گویند لازمه وجع و سیلان صدید دائم **علاج** ادویه منقیه مجففه که در قرحه رحم گذشت انچه که قوی تر بود بکار برند و بحدید نیز دارند
کنند یا بکار برند اختلاط عقل و غشی بگیرد و اگر وجن زیاده مستلی بود و فصد مسهل حسب حاجت بکار برند تا بتجفیف پای زمانه **فصل پانزدهم در سیلان رحم** یعنی مدام
رطوبت از رحم بر آید سبب اوا اجتماع ماده در رحم است و شناخت خلط به بنبه کنند چنانچه در کثرت طمث گفته شد و صاحب این مرض بسقوط الشهوت متغیر اللون متهیج الوجه
و العین باشد **علاج** اول حسب ماده تنقیه بفصد مسهل قی نموده برای تنقیه رحم ایارج فیقرا بطبیخ ایرسا و خراطین سوس نخود سیاه آمیخته حقنه رحم کنند بشرطیکه
حرارت نباشد و اگر حرارت بود شیره تخم بزر مدره دهند و بدان حقنه کنند و بعد تنقیه بدن و رحم فرزجه و حقنه حابسه که در کثرت طمث گذشت بکار برند **قول لا زوری**
آبوت اسکد پاپا بکید در چوب شیشم نیم درم طبیخ بوده دهند عرق کاسنی چهار و نیم اونس هلیله زرد هلیله کابلی هر یک نیم درم ریوند درم شربت کاسنی مرکب اونس
معجون ترنج دو درم آمیخته دهند و گفته خرقه یا نان بر طوبت آمیخته بماده خوک یا بماده سگ بچه دار خورانند یا بجای مسطبح آویزند و قتیکه خشک شود صحت گردد
و گفته برادہ چوب جنفص برادہ عاج هر یک دو درم آب پنج کاناد جوشانند چون یک کاناد برود صاف کرده حب اتتی سیدا چهار درم آمیخته نوشند سه ماده و آب
ساده نوشند و قتیکه صحت شود دیگر علاج کنند یا برادہ چوب بحیات دو درم آب پنج کاناد بدستور جوشانده حب مذکور آمیخته تا چهار ماه نوشند و آب ساده نوشند یا برادہ عاج دو درم آب پنج
کاناد جوشانده حب مذکور چهار درم آمیخته نوشند شش ماه و گفته تین توراکلابی حب کونترا کوتا کورال حب دی اتالا یا سفوف فولادی سفوف خون سیاوشانی

سفوف دهی مورد دی شربت زبل حمار حب جاذبه مفید اند حسب سبب هند شافه رحمی بردارند طلاهای کافوری گذارند **قول جوان کورو** رطوبت مذکوره در
رحم پیدا میشود یا از اعضای دیگر در وی می آید و گاهی رطوبت مذکور حادی بود و آبله می اندازد و اکثر در زنان بالغه و غیر حامله پدید می آید و در و تیزه دنی باشد
و گاهی در دختران دو سه ساله نیز پدید می آید و در بعضی زنان بعد ام و در بعضی بنوبت سیلان می کند سبب وی سوء مزاج بارد یا استرخای رحم است که بسبب کثرت جماع
یا ضربه یا دمل ضعیف گردد و ماده را که آید نضج دادن نتواند پس رطوبت سائل شود یا بسبب هوای بارد رطب یا بسبب غم و قلت ریاضت و استعمال غذاهای پدید می آید
پس اگر بسبب سوء مزاج رحم باشد سلامتی دیگر اعضای بدن و اگر بشرکت کبد معده دماغ و غیره باشد آفت در آن عضو گواهی دهد **علاج** اگر بسبب کثرت خون باشد
و جگر گرم بود فصد باسلیق کنند گلیوسیت دانه بدو قاشق آب یا تخم یا مرق مرغ دهند دو روز غاریقون سنا ریوند هلیله جوشانده صاف کرده شربت ورد دو اونس
آمیخته دهند پنج روز اگر کافی نبود جلاب یا قرص غاریقون موم هر یک درم حب ساخته چهار اسکروپلو دهند اگر اینهم کفایت نکند مصطکی قرص غاریقون هر یک درم
درم هلیله کابلی دو اسکروپلو بعسل گلابی حب ساخته یک درم دهند چند بار بتفاوت چهار روز و بعد تنقیه فودنج حرف مرزنجوش بادرنجبویه هر یک دو مشت پنج انجبار
چهار اونس زاج تش یا ونس کوفته باب جوشانده آبزن کنند ده دوازده روز شام صبح اگر کافی نبود پوست درونی بلوط اونس کهربا طین چهار درم موم آمیخته حب
ساخته چهار اسکروپلو دهند اگر کفایت نکند انجره دو مشت کوفته روغن جوز دو قاشق انداخته بر آتش نرم بریان نموده آرد گندم قدری که مثل مرهم شود آمیخته
گرم گرم بر ضلع رحم ضماد کنند در روز دو بار تا هفته و بعد تنقیه مغز بادام پانزده عدد تخم کاهو درم خسته تمر قین هر یک نیم درم سائیده بدوس آمیخته دهند اگر بسبب
بلغم و رطوبت باشد چوبحیات دو درم جوشانده صاف کرده دهند آبزن باب معدن گوگرد نمایند اگر بسبب صفرا و سودا باشد چوبچینی عشبه شعیر مقشر برگ سهجنه
جوشانده صاف کرده دهند اگر صحت نشود در یا داغ نمایند اگر بسبب وجه نرود پیه گرده گوزن غاریقون ایسا انجره برابر سائیده در صره کتان یا پشم که قدر
یک اصبع باشد پر نموده بردارند اگر کفایت نکند زهره بقر عصاره انجره هر یک اونس اسارون غاریقون دارچینی هر یک درم عسل قدری جوش سبک داده
در صره پر کرده بردارند یا بسد مر کندر جوز سرو گلنار مصطکی کهربا سنبل غالیه کشنیز مدبر هر یک دو درم سائیده روغن مصطکی روغن سداب روغن مورد موم قدر حاجت
مرهم ساخته بر ضلع رحم گذارند زبل خر یا طالابیون یا کندر مصطکی جوز بویه بخور رحم کنند یا آب سرکه بر مجمر انداخته دود وی بر رحم رسانند اگر کافی نبود انجبار سه درم
عود صلیب چهار درم برگ بابونه دو درم کمون اسکروپلو دو شش رطل جوشانده چهار اونس صبح دهند زود به شود غسل از ناف تا عظم عجز با اندو بالایش مصطکی
کمون بسباسه کندر انجبار مسحوقه تاشیده بخرقه بندند بستور پانزده بیست روز زبل حمار تازه دوازده عدد عرق بارتنگ نیم کاسه در روزی تر کرده صاف نموده
شکر آمیخته شربت سازند و هر روز پنج شش قاشق دهند ده دوازده روز روغن آهن طلا کنند پوست چلغوزه بسرکه تند جوشانده انکباب نمایند زبل خر یا موی
زهار بخور کنند و دود وی بتوسط قمع رسانند بخور یا انکباب ریحان نمایند ده یا بیست روز فولاد نضج که در الکوافورت طیار کرده باشند ده دانه تین تورالسید یک
قاشق آمیخته دهند خرقه کتان بتخم قابض که در روزاج خبث الحدید حل کرده باشند تر کرده بر شکم نهند زنی از یازده سال سیلان رطوبت سفید داشت و حامله نمی شد
از وی رطوبت مجرب خمیر کرده بسنگ ماده بچه داخل رانید صحت شد طبیخ مقل نوشانند کوالوخر گوش دو اسکروپلو طبیخ بلوط حل کرده دهند بول تازه طفل زرقه نمایند
اگر بخور باشد بول طفل نهار نیم رطل تا یکماه نوشانند آبوت مسحوقه اسکروپلو شربت ورد یا بس اونس آمیخته تا یک ماه **فائده** اغذیه بریان مجففه خورانند تقلیل
شرب آب نمایند عشبه پنج انجبار هر یک دو درم آب چشمه چهار کاسه نیم ساعت جوشانده صاف کرده حب تا سید اچهار درم آمیخته جای آب نوشند اگر بعد ازین

یا اسقاط حمل پدید آید جوز بویه بریان چهار درم یا انشتین یا لحم خوک پیر سائیده دهند **دوا** موسلی سفید نیم درم بعسل آمیخته یا کف دست یا نیم درم شیر یا نزده درم آمیخته دهند
هفت روز حابس آب سفید **دیگر** بار مغیلان یا تخم شکر برابر سائیده سه درم بشیر گاو یا بشیر بز دهند یا بیده چند شیر پخته قلوله ساخته خورند **دیگر** اسگند چوب بیده بکوبیده
شکر یازده سائیده دو یا چهار درم بیک رطل شیر گاو دهند مزایه حرقت هم **دیگر** صمغ پلاس سنگهاڑه نبات برابر سائیده یک یا یک نیم درم بمندمان گندم خورند **دیگر** گل بسته
زاج سیاه آلوده هر یکی خشک چهار شکر هشت سائیده دو مثقال بآب تازه دهند صبح شام **دیگر** معجون کهربا سفید **دیگر** زرورد هر دو مایین عفص که در آرد پیچیده
زیر آتش پخته باشند هر یک ربع درم جوز بویه قدر نخود سائیده یا اقاقیا بلوط سائیده فرزجه نمایند **دیگر** نمک سنگ پنج درم بعسل آمیخته پنبه کهنه آلوده در دهن رحم دارند
و بعد هشت پاس تبدیل کنند سه روز مخرج ماده عفنه رحم **دیگر** تخم کرفس برنگ کابلی قنه یابس هر یک دو تخم شبت نمک سنگ هر یک یک بعسل آمیخته پنبه کهنه آلوده
بردارند جاذب آب عفن سکن بنربان هم **سپاری پاگ** شیر گاو ده رطل جوشانند فوفل سرخ مسحوق نیم رطل اندازند چون غلیظ پخته شود شکر رطل آمیزند چون بقوام آید فرو گرفته
هر دو مایین هر یک هفت و نیم درم گل سپاری گل دهاوه صمغ پلاس هر یک ربع رطل وقت سرد شدن آمیزند و قدر حاجت دهند **سپاری پاگ** فوفل نیم رطل
قوه ربع رطل شیر گاو بیست رطل پرانده صمغ عربی نیم رطل نشاسته رطل روغن زرد دو رطل بریان کرده مغز بادام رطل شکر مقوم شش رطل آمیخته ثعلب دار چینی
قرنفل هیل زنجبیل هر یک چهار درم جوز بویه شش درم بسباسه پوست درخت کچنال پوست درخت ببول هر یک ده درم گل پسته گل سپاری هر یک پنج درم
صمغ پلاس نارجیل هر یک نیم رطل خشک رطل سائیده آمیخته زعفران دوازده درم مشک یک نیم درم آمیزند شربتی دو درم صبح شام **سفوف فوفل** برای سیلان
رطوبت رحم و فرج و کثرت مذی و ودی و منی نافع گل انبه گل فوفل گل پسته صمغ ڈهاک برابر شکر برابر همه شربتی شش درم بشیر گاو و اگر گل پسته نباشد پوست بیرون پسته
کنند **بتیسه مضاعف** تال مکهانا تخم انجبه چیچینده سرپالی جوز بویه تخم کونچ بسباسه بهون پهلی تا قلتیچ حمل سنبل ساذج زرنباد موسلین هر دو مایین گل سپاری
گل پسته گل دهاوه منڈی نرکنڈی گل ببول گل خرزهره پوست درخت ببول پوست درخت مولسری سپاری بره چهالیه لسان العصافیر شیرین زنجبیل فلفل دار فلفل
سمند رسوکهه عفص جوزسر صمغ پلاس منڈیل سنگهاڑه ثعلب صمغ سیمبهل صمغ سینبهل موسا سینبهل زعفران مغز نارجیل چلغوزه ستاور خرما خارک مغز جوز مغز بادام حب السمنه
صمغ ببول کیلی کهیلا اسگند خشک قرفه **فصل شانزدهم در سیلان منی** فرق در منی و رطوبت آنست که منی سفید و غلیظ و بی عفونت باشد
خلاف رطوبت فضلیه آثار و علاج او بدستور مرد است سیر بهٹی بدهن بقر سائیده دهند تخم شبت دو درم قردمانا درم دهند تخم فنجنکشت بخور کنند —
فصل هفتدهم در عذیوط و ابنه و عوقونا اینها بزنان نادر افتد و تدبیرش بدستور مرد است **فصل هیزدهم در احتباس حیض** از بس
او اختناق الرحم و ورم رحم و احتشا سوء هضم سقوط اشتها غثی عطش لذع معده صرع صداع مالیخولیا فالج سعال ضیق نفس استسقا وجع ظهر و عنق حمیات محرقه
وجع گوش و بینی پدید می آید **قول جالینوس** هر زن که بطبع مردان باشد پس حیض او جاری نشود چه شبیه بود بمردان از وسعت عروق و قلت دم —
قول اهرن اگر زن را معتاد شود خون رفتن از بواسیر یا رعاف پس خوف نیست اگر حبس شود طمث یا کم آید **قول بقراط** اگر طمث بسیار متغیر اللون بود
و بریک حال نیاید دلالت کند برین که محتاج است به تنقیه و گفته اگر زن را قی الدم بود چون خون او جاری شود قی الدم رفع گردد و گفته نحو مطلب جذب میکنند
دم را بسوی اخلاج لهذا نافعست احتباس را خصوص اگر صداع بود یا فغر و گفته هر زن که حامله نبود و نه مرضعه و در ثدی او شیر باشد دلالت کند که طمث او منقطع
گردد **قول ثابت** احتباس طمث مجفف منی اند اکثر **قول بولس** گاهی منقطع میشود طمث بسبب ضعف کبد یا اشتراک بعض اعضا و علاج آن

علاج آن غضونت **قول ابن سرافیون** اگر احتباس طمث از سده بود که افتاده باشد از قروح رحم علاج آن صعوبت و یبسات کند و علاج آن بضماد است
قول جالینوس فرفیون شافه ساخته بردارند همان وقت ادرار کند و اسقاط گویا که نزف دم نباشد و گفته خربق اسود و جندبیدستر با آب شافه کنند اول رطوبت
پس خون می آرد **فائده** اگر بسبب قلت دم باشد نحافت و ضعف بدن صفرت لون تقدم جوع مفرط و تعب امراض محلله و استفراغات خصوص استفراغ خون
علاج تقویت قلب و کبد بربوبات و مفرحات کنند اغذیه کثیر الغذا و مولده دم چون صفرت بیض نیم‌برشت مرق مرغ فربه لحم گوسفند جوان شیر شیرینی خورند خواب
و راحت و حمام مرطب نمایند ترک ریاضت کنند اگر بسبب غلظ دم از برد یا مخالطت خلط غلیظ باشد که ضیق مجری کند **علاج** تنقیه بایارج فیقرا کنند قرص مر
دهند شربت بزوری یا طبیخ بادیان تخم کرفس انیسون نعنع مشکطرامشیع ابهل و قند نوشند مر مکی مثقالی بطبیخ ابهل افسنتین آمیخته یا جندبیدستر ایرسا دو نیم درم عسل نه
درم آب نعنع دو قاشق آمیخته بدو دفعه دهند یا جاوشیر افسنتین سلیخه برابر مثقالی با آب فودنج نهری یا آب فوه دهند جندبیدستر نیم درم آب نعنع دو اوقیه و بهت
ایرسا دو درم ماء العسل سه اوقیه دهند و بطبیخ شبت مرزنجوش نعنع بابونه سداب اکلیل صعتر ابهل آبزن کنند سنبل بسباسه قرنفل قسط جوزبوا دار
اذخر بسرکه بر ناف و عانه طلا کنند دارچینی سنبل میل سلیخه جوزبوا قسط عود بلسان حب بلسان برابر کوفته به شانه صوف کرده بر عانه و ناف کماد نمایند و بخور ادویه
مذکوره بر رحم رسانند جندبیدستر مشک شافه کنند مشکطرامشیع قسط ریوند چینی اسارون جعده حرمل هر یک درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک درم سائیده مشک
دو سرخ بروغن زنبق گداخته ادویه آمیخته صوف آلوده بردارند و بعد حصول ترقیق در خون صافن باسلیق زنند حجامت ساقین نمایند در آب گرم نشانند باید که دو
روز قبل از نوبت حیض فصد حجامت کنند و این فصد و حجامت در حق کسی که امتلائی باشد بغایت سود دارد و اگر امتلا نبود قبل از ترقیق نیز بکار دارند
حجامت بلا شرط بر عانه زنند **فائده** زنی از هفت سال حبس حیض داشت مر نعنع هر یک چهار ابهل هفت سداب سه مویز منقی بیست سائیده بزهره گاو شافه ساخته
برداشت چند روز بگشاد **قرص مر مکی** انگدان سکبینج جاوشیر برگ سداب برگ نعنع مشکطرامشیع قردمانا فوه هر یک دو درم مر سه درم با آب سداب قرص سازند
تا دو درم بطبیخ ابهل اگر ترس نباشد دارچینی اندازند مدر حیض مسهل ولادت مداومت او مسقط جنین اگر بسبب انضمام عروق رحم باشد از حرارت التهاب یا جفاف رحم
علاج شیرخرفه دهند شیرخشت سماق قند مغز تخم کدو تخم خیارین بادیان سائیده بسیل و صفرت بیض فرزجه ساخته بردارند چند روز باقی تدبیر ازاله حرارت
از عقر جویند اگر انضمام عروق از برد و کثیف باشد بیاض لون نبض متفاوت برد عروق **علاج** برای تسخین رحم ادویه گرم که در عقر گذشت دهند قرص مر انفع
اگر انضمام بسبب یبوست باشد یبوست فرج و رحم هزال خلای عروق **علاج** مرطبات که در عقر گذشت دهند اگر بسبب ورم رحم باشد آثار و علاج او در ورم
رحم بینند اگر بسبب قرحه رحم باشد که مندمل شده و دهن عروق را بند کرده اگرچه ازاله این ممکن نیست مگر برای آنکه از مضرت ایمن باشند تدبیرش کنند **علاج** فصد کنند
مسهله دهند و دهان محلله مالند ریاضت نمایند اگر بسبب رتق باشد تدبیر رتق کنند و اگرچه ازاله این ممکن نبود لیکن برای ایمنی از آفات هرچه در اندمال قرحه گذشت
بکار دارند اگر بسبب انحراف رحم باشد یعنی فم رحم از مقابل فرج یکسو گردد تدبیر انحراف در عقر گفته شد در آنجا بینند اگر بسبب فرط سمن باشد که سد مسالک کند
علاج فصد کنند و بتهزیل کوشند و چون نوبت قریب رسد صافن باسلیق زنند حجامت ساقین نمایند یکروز بر یک و روز دیگر بر دوم ساقین و بین رانین تا لنگ
بندند بعصابه و ریاضت کنند سکنجبین اسرابه مدره دهند و حرکت قبل غذا و حمام بر ناهار سفید و باطریفل صغیر کمونی مداومت کنند انیسون گلقند دهند حنظل
یا زنجبیل عاقرقرحا میعه یابسه جاوشیر عود اظفار الطیب کندر بخور کنند روغن قطران در رحم چکانند و اگر حرارت باشد مسخنات بکار نبرند بخور آب بغوره و سماق خورند

قول لانزو ربیر صبر ربع درم پودینه نیم درم شربت ورد حب بسته بطبیخ عود دهند سه روز گلقند بنفشه اوقیه دارچینی دو درم زعفران چهار شعیره خمر دو اوقیه
آمیخته دهند یکشیر بتیست مر درم حقنه ده شعیره باب مرزنجوش حب بسته دهند یکشیر بتیست قوه قند سفید هر یک ا وقیه سائیده سه حصه نموده یک حصه دهند و تعریق نمایند
اگر کشاید بهتر الا سه روز دهند مر درم تخم کرفس چند دارچینی هر یک بیست شعیره مشک ده شعیره باب کرفس بیست حب بندند صبح شام یک یک دهند خمیر نان قدر
جوز و همان قدر نبات آمیخته ناشتا خورند سه روز تخم کرفس فوه هر یک دو اوقیه نخود سرخ یا لوبیای سرخ دو کف آب سه رطل بزند نصفی ماند صاف کرده دارچینی
درم زعفران نیم درم افزوده بعسل قوام نمایند شربتی یک تا سه اوقیه پنج روز قبل از ایام دهند و در ایام حیض هم دهند حنظل مربی در فتح عجیب است زیر تقریبا پاره کرده
در ظرف چینی یا کاسنی نهند دارچینی اوقیه قرنفل نیم اوقیه زعفران دو نیم درم کوفته اندازند و خمر انگوری یا ساده آنقدر که بالا آید بریزند و دهن بند کرده هفت یا
آتش دهند که پخته گردد پس خمر صاف برآرند شربتی پنج اوقیه پنج روز قبل از ایام دهند خون تر سوخته با آب مناسب دهند تا تر و بیست و شعیره مرغ مرغ یا آب شبابتره
یا آب سناء دهند فوه زراوند گرد هر یک سه درم غاریقون دارچینی هر یک درم زعفران بیست شعیره با آب مرزنجوش حب ساخته یک درم با آب گرم دهند شربت مرزنجوش
نوشند نمک مرزنجوش نمک بادیان نمک فوه مفرد یا مرکب دهند مر پنج اوقیه دارچینی دو اوقیه کافور دو درم زعفران نیم درم کوفته در ظرف چینی کرده خمر که سه اصبع بالا
آید انداخته تریاق اربع اوقیه افزوده بر باد گرم نهند چون جوش خورد صاف کرده دارند و ثلث اوقیه این بقدری نمک مرزنجوش یا نمک بادیان آمیخته دهند
کندر کندش سیعه یابسه جاوشیر عود مفرد یا مرکب بخور کنند فاوزسوده دهند روغن کمر یا بیست قطره با آب مرزنجوش یا با آب اهل یا عرق بادرنجبویه دهند
حنظل تو قابر باشد گلونه نیم درم با آب جوشانند چهار اوقیه ماند نهار نوشند هشت روز عصارة الکاکنج شمش یا هشت روز گرفته تا یک یا ده بطبیخ غافت
فوه مداومت کنند و گفته ار کانودو ملیکا دو اکتیسیر پربیتا میس انتیمونیو دیا فرمتیکا سیتر و غنی ایرتو میر یا سموکالوکیکوتین لکراوی ماتیس تریتی را اسو ایبری تیلا تر دسولو ویل
تا تر تو تیر میولاوه حب یارافار یه پامنشار او سانگی حب یارا سوبری سالودوس منیریس حب دی مینور بیرا حب دی جوان بروین حب کارلو موسیتا فو حب
وی فو تیکا حب عجی حب آراریاس یو نسیه حب سور نجان کلان حب سترکو حب هستر یکا حب انتی سیبو حب انا سیداس حب پر تو سن حب بارسیال سفوف
کاپیتا مفرد سفوف سنا قرص حنظل معجون ایپری انتی خمر کلار یتادی لوزیتا یا عصاره فولاد عرق او تکزیا کر و کومار تیس ایبیری انتی کرد کو سولفو را توس فلور
نمک بزتی ایاو مریکی نمک کا پتیکا تیه هفیا اندهند روغن صابون درحم مالند **دوا** سعد فوه اسارون سلیخه دارچینی شکاعی شیح حصی لبان انسنتین فرفیون
چند شونیز فودنج وجع ایرسا نقاع اذخر اشق سلیخه مفرد یا مرکب و مثقال با آب فوه حب سبب دهند **دیگر** آب نخود سیاه بزیت یا شونیز بعسل دهند **دیگر** لوبیا
سرخ انیسون حلبه که سه درم فوه چهار درم آب یک پاو بپزند نصفی ماند صاف کرده بعد آمیخته نیم گرم دهند **دیگر** نگار زعفران برابر کرده صبح دهند سه روز **دیگر** شونیز درم قند سیاه نیم درم جوشانده دو
سه روز **دیگر** روغن جوز بیست درم با آب سداب دهند **دیگر** لوبیا سرخ حلبه هر یک یک ... هر یک پنج درم سداب ده درم آب رطل بپزند سوم ماند صاف کرده و ثلث رطل نیم گرم نوشند **دیگر** تخم
درم یا روغن شونیز دو درم یا شربت سلیخه بماء اللحم دهند **دیگر** حنا اهل هر یک و شونیز سلیخه هر یک دو نیم عسل کف گرفته هیزده آمیخته صبح و مثقال نیم رطل عرق بادیان دهند
دیگر در حیض مزاج حمر بغلبه قبل از حیض شود تخم کرفس مثقالی بادیان انیسون نانخواه تخم شبت فوه هر یک دو مثقال تخم خیارین چهار مثقال حلبه هفت
مثقال قند شصت مثقال شربت ساخته در هفته نوشند **دیگر** قشر حب القطن جوشانده نوشند سه روز **دیگر** قشر درخت سیب قند سیاه کهنه هر یک پنج مثقال
زنجبیل درم جوشانده نوشند **دیگر** تخم ترب دو درم آب ده رطل بپزند چهار درم ماند پخته گلاب ده درم آمیخته نوشند اگر دیگر روز احتیاج ماند سه روز دیگر دهند.

دیگر قرطم گاوزبان تخم خربزه بادیان برابر کوفته هفت درم آب یکنیم رطل ترکرده صبحی جوشانند سوی باند صاف کرده شکر آمیخته نوشند **دیگر** شبیا در طلوس خورند — **دیگر** زراوند طویل بمر و فلفل خورند مفتح نفاس هم و مخرج بچه مرده نیز **دیگر** عرق گوگرد به بیضه مرغ دهند چهل روز در مداومت غسل کنند **دیگر** انگزه دو درم بماء العسل یا بوی دیگر کوهی دو درم بتخم ممزوج دهند بعد حمام **دیگر** مغز فلوس پنجدرم صبر شصت درم صفرت بیض عدد شافه کرده بردارند مفتح **دیگر** شیر انجیر موم و صفرت بیض حمول کنند **دیگر** لادن یا غالیه یا روغن آجر یا لاجورد یا بهمن حمول کنند **دیگر** تخم هلیون نوشند و بردارند **دیگر** انفحه آهو زیت سوده بشحم آلوده یا انیسون قردمانا بورق نانخواه زراوند فودنج ساییده بروغن باردین آمیخته صوف آلوده یا دار چینی تخم انگوری سوده خرقه آلوده حمول کنند **دیگر** فندق هندی آب سوده فتیله آلوده بردارند مخرج بچه مرده هم **دیگر** شقایق کوفته شیاف سازند **دیگر** فرفیون سه حبه یا ربع درم حمول کنند اگر سوزش آرد روغن گل مالند **دیگر** شاخ گوزن بدهانه و ندهی طلا نمایند **دیگر** بطبیخ بابونه یا بطبیخ بادرنجبویه آبزن کنند **دیگر** شحم حنظل یا جاوشیر یا سکبینج یا قردمانا یا انگزه حمول کنند و حال بکشاید **فصل** نوزدهم در **رتق** یعنی چیزی که از قسم عضلة یا غشای صفاقی صلب در فم رحم یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم فرج پدید آید پس اگر بر فم فرج و منع دخول قضیب کند تمام داگر مابین فرج باشد جهت منع حمل اگر بفم رحم بود منع دخول نمیکند اما مانع حمل و خروج طمث است بیشتر بلکه بمرهم المنفذ باشد و گاه باشد که قرحه در یجا افتد و ابه اندمال گوشت زائد برآید سد مجری نماید و گاه باشد که در اصل خلقت منفذ پیدا نباشد **علاج** دستکاری کنند اگر مقدور باشد پس اگر سبب دالتحام قرحه بعد طول شق کنند بآلتی که از وی بواسیر قطع نمایند یا بمبضع منخفض که مثل میل پنهان باشد و اگر سبب وانبات گوشت باشد زاید را بصناره گرفته بمبضع ببرند بالجمله بعد قطع قالب سرب در صورت بچه در پرده مانع الالتحام در و گذارند تا بتدریج جراحت به شود و چون نیک گردد و قالب موقوف کنند و نفع محبوب آنست که خروج فضلات حیض را مسلک باشد **فایده** گاه بود که از یک قرحه آن در هر دو طرف فرج سست بزرگ شود و سخت گردد چنانچه مانع جماع آید و گاهی چنان گردد که بدین فرو لی زبان تکیه جماع نماید و این از ابتای ضن انقطری گویند علاج آن نیز قطع است **فصل بیستم** در **نتوالرحم** یعنی خروج رحم و این دوگونه است یکی آنکه بهمان هیئت که هست فرو آید دوم آنکه از اصل خلقت منقلب گشته برآید چنانچه باطن او بتمامه ظاهر شود و ثقبه عنق او ناپدید گردد و این قسم را انقلاب الرحم نیز گویند **قول رازی** رحم تمام برمی آید لیکن دیده نشده چه امکان ندارد که اگر تمام برآید باز بجای خود رود سبب او یا کشیدن مشیمه و جنین میت بی ترتیب است یا افتادن از موضع بلند بر حجر یا حمل بار گران بر سر یا جهیدن یا فرح شدید یا رطوبت یا غمی که در اربطه رحم گرد آید و آن را مسترخی سازد و این قسم اخیر زنان پیر کثیر الرطوبت را اکثر افتد و وجع باشد در مقعده و عانه و ظهر و قطن گرانی حشفه ترس بلا سبب سیلان فرج چیزی نرم فرود آمده پس اگر سبب رطوبت بود سیلان رطوبت گواهی دهد و فرق از مشیمه و رحم آنست که مشیمه تنگ جسم و باریک بود و رحم ضد آن **علاج** از هر سبب که باشد اول تنقیه امعا بحقنه نرم کنند و تصفیه مثانه بمدرات نمایند و اگر رطوبت سبب باشد بحب ایارج که مقوی بر ترید باشد تنقیه سازند و در حمله اول تنقیه امعا و مثانه روغن زنبق روغن گل و قدری روغن خلوق و اندکی غالیه آمیخته نیمگرم چند قطره در رحم چکانند و اگر رحم منقلب شده باشد بمالند پس تدبیر رد رحم نمایند باین وجه که مریضه را بر پشت خوابانند و فرمایند که رانها برداشته و کشاده دارد پس قابله بوساطت فرزجه که گفته شود در دهی کند تا بجای خود قرار گیرد فرزجه را همانجا گذاشته چند توخرقه رفاده مانند یا پنبه در فرج گذارد و بالایش لنگوت بندد تا دو روز بر همین شکل مستلقی دارد و بعد بستن لنگوت ضماد قابض بر عانه و نواحی فرج گذارد و زیر پهلو غلطانیده در کرگاه فرو سوی ناف محجمه بلا شرط نهاده مکد و اگر زیر ثدی نهند بهتر و درین وقت اشیای مطیبه بویانند و از چیزهای منتن و عطسه و حرکت و غیره پرهیز سازند و اگر از غذا باز مانند بهتر الا چیزی سبک چون صفرت بیض و غیره دهند بروز سوم کشاده فرزجه برآرند و از پشم دیگر که در آن ساخته بشرابی که در و برگ مورد

گل سرخ اقاقیا پوست انار جوش بود آلوده نیم گرم فرزجه سازند و وقت برداشتن فرزجه بهمان شکل که گفته شد بخوابد و پشم دیگر بهمین شراب تر کرده بر فرج و زهار
نهند و فرماید تا ار نهار استلقا کرده بر پهلو آید و بر کمرگاه محجمه نهند و تا دیر بدارد و بعده در طبیخ خمر که در او ادویه قابضه جوش بود نشانند و بعد آن ضماد قابض بر عانه
و فرج نهاده لنگوٹ بندد و ضماد مدام نهاده دارد و بعد هر دو روز تجدید تدبیر همی کنند تا هفته تمام شود و در این اثنا از مشی وغیره که گفته شد پرهیزند و گاه گاه
تکیه زده بنشیند و اکثر مستلقی باشند و لنگوٹ نکشایند مگر بحاجت ضروریه **قول عسکری** مدام بر پشت خفته مانند و سرین بلند دارد و محجمه بر ثدیین نهند باسلیق
زنند **قول لارزی و هبیر** اگر بسبب زور که وقت زائیدن کرده پدید آید رحم کلب یا ده خشک کرده سائیده هر روز دهند زبل البقر بخور کنند برگ انجیر یا
زبل البقر گرم گرم ضماد نمایند زبان آهو بریان کرده تخم سماق نیمه خام نیمه بریان برابر سائیده با آب سرشته اول فرج و رحم را بدهن [illegible] یا روغن کنجد چرب کرده ما کنند
و بجایش برند بدستور تا یکماه و گفته بعد تنقیه بحقنه هشت یا ده دانه حنظل و پشم مرد و زن بخور برحم دهد بعیکه دود بیرون نیاید و بطوری نشانند که سر زیر و عانه بالا
باشد پس رحم را از دست ببالا رسانند حجامت بند کمر در هفته چند بار نماید **دیگر** صفرت بیض مرغ سیاه به پنبه آلوده بروغن سیاه چرب کرده نشانند **دیگر** قند روغن
کنجد جوشانده پنبه آلوده یا عظم سلحفات سوخته بمسکه گاو آمیخته حمول کنند **دیگر** پیخم موش یک روغن کنجد هشت مهر کرده روغن گرفته مالند **دیگر** پیچ گریه با آب
سوده پیدا رند و بر ناف طلا کنند **دیگر** سنگ گران بهر دو دست گرفته از بالا سر پس پشت اندازند **دیگر** عظم سر سگ سوخته قدری کته آمیخته بدهن البقر حل
نموده پشم آلوده فتیله کرده رد رحم کنند در روز دو بار **فرزجه که رد رحم بدان کنند** قرظ طراثیث عفص خرنوب برابر در آب و قدری خمر جوشانده صاف
کرده اقاقیا سک املک آمیخته پاره پشم نرم آلوده فرزجه سازند **فرزجه** گلنار شب طراثیث [illegible] برابر سائیده در خرقه بسته بعد تنقیه فرزجه کنند و مداومت نمایند

فصل بیست یکم در میلان رحم آثار و علاج او در عقر گذشت **فائده** گاه باشد که چون رحم منحرف شود زحیر افتد پس طبیب را لازم که در مرض و
عرض نیک تامل نماید تا در غلط نیفتد و نشان انحراف رحم مس اصبع زنان [illegible] میدانند حاجت بتصریح نیست پس زحیری که زنان را افتد بعد وقوع اسباب که محدث
انحراف اند چون حمل بار گران و جهیدن وغیره لازم است که اول تفحص کند که انحراف در رحم است یا نه اگر باشد بتدبیر زحیر الا بتدبیر انحراف پردازد

فصل بیست دوم در ورم رحم وجع معده [illegible] نفخ نواق سقوط اشتها صداع وجع چشم عنق و اطراف اصابع و ساقین و مفاصل و ظهر و بیان و زهار ثقل [illegible]
عسر بول قبض طبع [illegible] تواتر و ضعف نبض تب نافض سواد زبان عرق اطراف و باشد که آواز منقطع شود و غشی و تشنج ادرار نماید و ورم فم رحم نسبت بقعر اسهل
باشد **فائده** ورم گرم سبب او یا ضربه سقطه است که برحم رسد یا حبس حیض و نفاس یا سقوط جنین و عسر ولادت یا کثرت جماع و ازاله بکارت یا انصباب خون
یا امتلا است بر رحم حمرت و حرارت ورم حمی حاده سواد زبان هذیان وجع ناف و قطن و عانه و یا فوق اما وجع عانه و یا فوق وقتی باشد که ورم در مقدم رحم
بود و وجع ظهر و قطن وقتی بود که ورم در موخر رحم باشد و وجع خاصرتین وقتی بود که ورم بهر دو جانب رحم بود گاه باشد که جا بین ناف و قطن بود و از آنجا سوی سرین فرو آید و امتداد شدید آرد
حتی که خاستن عسر گردد و اکثر وجع ناف بر ران و وجع قطن بر سرین گراید و عسر بول وقتیکه ورم در مقدم رحم مائل ببالا باشد و عسر براز وقتیکه ورم در موخر رحم مائل
باسفل بود پدید آید و شدت و خفت عسر بول و براز موافق کثرت و قلت ورم میباشد و تواتر نبض و تنفس و فساد معده و دماغ نیز پدید می آید **علاج** اول [illegible] کنند
اگر ممکن بود و بعده باسلیق یا صافن زنند آب انار میخوش شیره تخم خیار [illegible] لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه دهند و چندانکه توانند از غذا باز دارند الا بتقلیل
نمایند ماء الشعیر بدهن لوز قند نبات شیره خشخاش خورند و از آب سرد منع نمایند اگر طبع قبض بود عناب بیست عدد آلو بخارا [illegible] هر یک [illegible] عدد بنفشه دو

بیندرم جوشانده صاف کرده مغز فلوس نه درم روغن بادام متقالی آمیخته دهند یا مغز فلوس فقط با آب کاسنی آب عنب الثعلب دهند و در ابتدا آرد جو باقلا نخود و بنفشه با
کشنیز تر و آب کاسنی آمیخته قدری کافور افزوده بر عانه و ناف ضماد نمایند لعاب اسپغول آب بارتنگ آب حی العالم روغن بنفشه آمیخته حقنه رحم کنند اگر حرارت غالب بود
قدری کافور افزایند صندلین با بیشا طحلب گلاب بر مثانه و ناف و قطن و تهیگاه طلا کنند و چون بانتها رسد بطبیخ گرم خطمی بابونه عنب الثعلب اکلیل آبزن کنند و بر عانه
و قطن نطول کنند و تفلش ضماد سازند تا ماده بتحلیل رود و اگر تحلیل نشود و اعراض و وجع اشتداد نمایند بدانند که ریم جمع نهاده و درین وقت لعاب حلبه لعاب کتان لعاب
خیر و نیمگرم در رحم حقنه کنند بابونه حلبه کتان خطمی بنفشه آرد باقلا بطبیخ انجیر سرشته یا انجیر فانید و قدری بل حام بر عانه ضماد سازند فتیله دهن البقر کهنه بپیه بط آغشته
حمول کنند تا بر تقیح یاری دهند و وقتیکه نضج یافته سر کند بماء العسل یا بلعاب کتان و عسل حقنه رحم کنند و بدرات خفیفه مثل طبیخ تخم خربزه تخم خیارین کاسنی یا شیره
سه تخم به نبات دهند و شیر گاو بقند برای تصفیه ریم مفید است و باید که بهمین تدابیر ملازم باشند تا قرحه پاک گردد و بعد نقا باندمال پردازند چنانچه در قرحه رحم گفته شد
اگر بعد انفجار ماده سوی مثانه یا امعا گراید بتدبیر که در قرحه رحم گفته شد سوی رحم باز گردانند و اگر بعد نضج سر نکند و دبیله گردد تدبیر دبیله رحم نمایند اگر بسبب بلغم باشد
ثقل و وجع نواحی عانه **علاج** اول همی کنند و هرچه در ورم بلغمی مثانه گذشت بکار برند اگر ورم صلب سوداوی باشد و این اکثر عقب ورم گرم افتد و باشد که ابتداء
پدید آید و بسرطان منجر میشود اگر در علاج درنگ کنند باستسقا ادا کند احساس ثقل و صلابت در موضع رحم و وقت مشی در حرکت ساق یا اضطراب افتد اگر ورم در
یک جانب رحم بود اضطراب در ساق همان جانب باشد و اگر ورم در هر دو جانب رحم بود در هر دو ساق و اگر ماده غلیظ باشد وجع اندک بود و اگر بسیار غلیظ بود وجع نباشد
باشد و میلان رحم بجانبی پس اگر ورم بزرگ بود رحم جانب مخالف میل کند مثلاً اگر ورم در جانب ایمن بود رحم بطرف ایسر میل نماید و بالعکس و اگر ورم در قدام باشد
بطرف خلف میل کند و بالعکس و اگر ورم بطرف اسفل بود سوی فوق مائل شود و بالعکس و اگر ورم صغیر بود هر طرف که بود بهمان جهت مائل گردد **علاج** [illegible]
باسلیق زنند طبیخ بادیان اصل السوس گاوزبان گلقند قند نوشند بماء الجبن طبیخ افتیمون برفق و دفعات تنقیه کنند روغن شبت روغن قسط روغن زنبق روغن [illegible]
بر قطن و عانه مالند و برای تلیین ورم مرهم داخلیون مرهم بالیقون مقل شحوم مغزها روغن سوسن روغن بابونه روغن نرگس روغن گل زرد فقاً حمولاً فرزجاً بکار برند
مقل صمغ اشق حلبه بابونه برگ کرنب لعاب اسپغول لعاب کتان بروغن و موم ضماد سازند و بطبیخ شبت اکلیل خطمی بنفشه بابونه مرزنجوش آبزن کنند در روز دو بار
و نخوداب خورند **مرهم** برای ورم و صلابت رحم مجرب موم سفید پیه گرده بز روغن گل هر یک سه درم صفرت بیض عدد زعفران بابونه کندر هر یک [illegible] درم **ضماد** برای
ورم و صلابت رحم کتان حلبه ریوند برنگ کابلی هر یک [illegible] درم مغز حب خروع چهار مغز تخم میوه سه بابی کهنه زرنباد عنب الثعلب اکلیل بابونه هر یک نیم مغز [illegible]
دیگر مزلیه ورم برگ جهاؤ برنگ کابلی بابی کهنه بابی سری زرنباد سائیده بصفرت بیض آمیخته بپنبه آلوده حمول کنند برگ جهاؤ بابی کهنه بابی سری برنگ کابلی [illegible]
ولایتی شمع صفرت بیض سائیده سرشته با آب مکوی سبز دونان پخته گرم گرم کماد کنند برنگ کابلی برگ جهاؤ بابی شهر بابی کهنه صبر مغز خیارشنبر کتان واچوبه [illegible]
شمع با آب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند مزلیه ورم و صلابت **دیگر** زنجبیل اسگند صبر برنگ مغز فلوس با آب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند اسگند
برنگ کابلی نمک طعام سائیده صره بسته حمول سازند **دیگر** بادیان برنگ کابلی هر یک [illegible] عنب الثعلب سه سائیده بعسل آمیخته حمول کنند مزلیه ورم بارد **دیگر** برنگ
کابلی عنب الثعلب هر یک [illegible] و نیم اسگند و پلو سائیده صفرت بیض عدد مغز ساق گاو سه درم آمیخته حمول کنند مزلیه صلابت **دیگر** مزلیه ورم صلب رحم بشیر شتر [illegible]
دهن خروع هر یک [illegible] دو رطل بر آتش نهند چون منعقد شود زنجبیل نانخواه هر یک دو نیم مثقال سائیده آمیخته زیر ناف ضماد کنند **دیگر** گل پله تر انده بر عانه

دناف بندند دیگر مغز ساق شتر از بیرون ضماد نمایند دیگر اکلیل الملک بصفرت بیض آمیخته یا اکلیل با میبختج پخته یا بابونه با روغن کنجد پخته یا ابرسا پخته یا اقاقیا یا آرد گندم
یا کتان ضماد کنند دیگر اسپغول کتان سائیده بعسل آمیخته بردارند دیگر زفت بموم ضماد و حمول نمایند مزیلهٔ صلابت دیگر مسکه بر سرد نموده شیافه سازند
مزیلهٔ ورم صلب رحم دیگر بطبیخ بابونه نطول کنند مزیلهٔ صلابت و ریاح و حکه دیگر بطبیخ فنجنکشت آبزن نمایند دیگر غالیه حمول کنند مزیلهٔ ورم صلب بلغمی دیگر ابار اللحم
دهند دیگر برای ورم و بیجا شدن رحم مفید خبث الحدید کهنه مسحوق در خرقهٔ باریک بسته حمول کنند دیگر بطبیخ بابونه آبزن کنند مزیلهٔ صلابت و انقلاب دیگر دهن
خروع به پشم بردارند مزیلهٔ انقلاب و انضمام دیگر بطبیخ خطمی آبزن کنند و مقل بخور یا حمول نمایند مزیلهٔ انضمام دیگر آب مرزنجوش نوشند مزیلهٔ انضمام دیگر طبیخ
قرفه نوشند مزیلهٔ لذع رحم دیگر او کوانیتو هستریکا یا او کوانیتو دی صابدان بفرج چسپانند طبیخ آلوت نوشند اگر بعد ولادت شود روغن کهربا بر سینه و شکم مالند با
تدبیر عسر ولادت بینند **فصل بیست سوم در سرطان رحم** اکثر عقب ورم گرم بسبب عدم تحلیل و عدم انفجار پدید آید **قول بقراط** هر خراج سرطانی
را علاج نکنند چه اگر علاج کنند زود بمیرد و اگر علاج نمایند باقی ماند مدتی صلابت حرارت وجع ضربان تا حجاب سینه باشد که رمد و صداع و شقیقه و ضعف و هزال
و تشنج و ورم ساقین پدید آید و ورم پشت پا و شکم مثل مستسقی گردد و باشد که باستسقا انجامد و ورم سرطانی ظاهر میباشد و عروق بر آمده و رنگ او مائل بکبودی
و رصاصی میباشد و باشد که مع جراحت بود درین وقت وجع اشد در عانه و کش ران و زیر ناف و پشت پدید آید و باشد که رطوبت منتن مائل به بیاض یا حمرت
یا سواد یا خضرت سیلان کند اما بسواد اکثر و به بیاض نادر باشد **علاج** ساده بود یا مع جراحت لاعلاج است اما تا ضرر او بآفت دیگر نینجامد باصلاح همی کوشند مثلاً
وقت شدت حرارت و ضربان مرهمات مسکنه و العبه بارده بکار برند و مرهم اسفیداج یا لعاب اسپغول که بکهرل سربی حل کنند که سیاه شود حقنهٔ رحم کنند و وقت
سکون حرارت و قلت وجع اشیای ملینه محلله چون مرهم داخلیون مقل روغن بابونه بطلا بکار برند و بطبیخ حلبه بابونه کتان برگ کرنب نطول بر فرج و ملائمت
کنند و گاه گاه جهت تقلیل سودا و تنقیه بدن باسلیق زنند مسهل سودا دهند و اعانت ترطیب لازم دانند و اگر مع جراحت باشد بطبیخ برگ خطمی بنفشه برگ کرنب
کتان آبزن کنند و برای تسکین وجع شیاف ابیض افیونی و اندکی زعفران بشیر زن حل کرده حقنهٔ رحم نمایند شرب آب کشنیز تر آب برگ کاسنی آب برگ کاهو
سوده مالند و حقنهٔ رحم کنند مرهم رسل مفید خشخاش کشنیز تر عنب الثعلب بیاض بیض دهن ورد سرب صلایه کرده ضماد سازند آب بارتنگ بشیر زن روغن گل
حقنهٔ رحم نمایند اگر خون کثیر رود اسفیداج گل ارمنی با آب بارتنگ آب لحیة التیس آمیخته حقنه کنند اسفاناخ مرغ بسماق خورند و از اغذیهٔ مولدهٔ سودا پرهیزند
مرهم رسل و مرهم حواریون شمع ابیض راتینج هر یک چهارده اشق هفت مرداسنگ چهار و نیم مقل ازرق چهار زراوند طویل کندر هر یک سه جاوشیر
زنگار قنه مر مکی هر یک دو زیت صد اگر موسم گرما باشد و اگر موسم سرما بود زیت یکصد و پنجاه کنند مقل بسرکه حل کرده باقی صموغ بزیت گداخته ادویه سائیده آمیزند
و در نسخه روغن کنجد دو رطل اشق هفت درم جاوشیر پانزده درم مقل هر یک چهار اوقیه بسرکه حل کرده در ظرف آهنی بر آرند موم قنه هر یک پانزده درم اندازند
چون گداخته زراوند کندر مرقشیشا ذهبی هر یک شش درم جاوشیر زنگار هر یکدو درم آمیزند و در نسخه موم بهروزه زال جاوشیر هر یک چهارده درم مقل زراوند طویل
کندر مر مکی هر یک شش درم مرتک نه درم اشق زنگار هر یک ده درم روغن کنجد دو رطل سرکه قدر حل صموغ و در نسخه موم راتینج مقل هر یک چهار درم جاوشیر زنگار قنه هر یکدو درم اشق هفت
درم زراوند طویل لبان ذکر هر یک سه درم مرتک چهار و نیم درم سکبینج مثقالی سرکه قدر حل صموغ زیت رطل نوشته برای تحلیل اورام جاسیه انثیین و خنازیر و طواعین
و سرطانات و تنقیه جراحات از لحم فاسد و اوساخ مفید مثبت لحم تازه مزیله شقاق و آثار و حکه و جرب سعفه و نواصیر و بواسیر **قول** لانزوبیر سنگدان

حمام سائیده ضماد و حمول کنند فرفیون طلیا ورم شربت مرزنجوش تا پانزده روز دهند برگ خطمی برگ شاهتره زوفا مرزنجوش هر یک مثقالی بروغن کنجد طلا روغن ساخته بر رحم مالند فرزجه تخم زائد **فصل بیست چهارم در دبیله رحم** وقتیکه ورم گرم رحم پخته شود و سر نکند آنرا دبیله گویند و آثار ورم گفته شد **علاج** اگر در فم رحم باشد بشگافند تا ریم بر آید و اگر در قعر رحم بود بجهت انفجار تخم خربزه تخم خیارین کاسنی خشک جوشانده چند روز دهند کتان حلبه بابونه اکلیل خطمی آرد جو باقلا تخم مرو پیخ خطمی بآب انجیر و آب گرم و روغن کنجد ضماد کنند و همین تدبیر لازم باشد تا که بشگافد اگر دیر کشد و خوف تاکل بود انجیر و دل چوشانده حقنه کنند و قبل این بر عانه ضماد نمایند و چون بشگافد بتنقیه و اندمال کوشند چنانچه در ورم گفته شد **فصل بیست پنجم در اختناق الرحم** مرضیست شبیه بصرع و غشی یعنی هم علامات صرع چون دوار تشنج سقوط و هم علامات غشی چون برد اطراف صفرت لون ضعف نبض نفس پدید می آید و اگر چه مبدای این علت رحم است مادامیکه بیان رحم و دماغ و دل مشارکت است آفت رحم بدماغ و دل نیز متادی میگردد و از آنست که ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان پدید می آید و روی سبب او یا آفت منیست از عدم استفراغ یا احتباس خون حیض و مرض مذکور نوبت می افتد و عند کثرت ماده هر روز پدید می آید و آنکه هر روز افتد و قریب النوائب باشد قاتلست وقتیکه نوبت او نزدیک رسد اختلال ذهن فکر فاسد صداع تاریکی چشم صفرت لون کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم ظاهر شود و ضعف در ساقین پدید آید و چون وقت نزدیک رسد در یابد که چیزی از نواحی عانه سوی قلب مرتفع میگردد و درد بان و دیگر حرکات مضطربه غیر ارادیه ظاهر نماید و ذهن مختلط شود و بیهوش افتد و حس باطل و آواز منقطع گردد فرق از صرع آنست که درین مرض عقل بالکل مفقود نمی شود و در اکثر اوقات از آنست که چون صاحب او بهوش آید آنچه گذشته باشد حکایات نماید و ایضاً عدم سیلان کف از دهن و عدم وقوع اضطراب در بدن انسان است خلاف صرع که ظهور کف و اضطراب و زوال عقل لازم اوست و فرق از غشی آنست که در غشی حرکت نبض محسوس نمیشود و عرق سرد و لون چه مانند مرده میباشد و از بوی عنبر مشک مطلبیات بهوش می آید و درین حرکت نبض بود اما خفی و عرق سرد نباشد و لون وجه بحال بود و از مطلبیات ضرر یابد **قول جالینوس** عارضه اختناق چون عارضه سکته است الا آنکه نمیباشد با غطیط چنانچه میباشد با سکته و سکوت را حس نمیباشد و درین حس بجا میباشد چنانچه هر چه در اینحالت شنیده باشد یاد دارد و گفته که اختناق الرحم اشد از غشیست چه صاحب غشی مشتد و صاحب این مرض نمی شنود و گفته فقد النفس یعنی اختناق الرحم گاهی مرد را نیز بندرت عارض میگردد از اجتماع منی **علاج** وقت نوبت از هر سبب که باشد اطراف محکم بندند و کف پا بنمک و خردل بقوت مالند و بآب گرم یا بطبیخ بابونه یا شویه نمایند منخرین بگیرند آب بارد یا گلاب بر رو زنند و بجنبانند و اشیای منتن چون جند بیدستر جاوشیر نفط قطران قنه ثوم اصل انگذ و بوی پشم ولوبت یعنی تنباکو و مویز انگال در بینی نفوخ کنند بر سنگ گرم میسوس پاشیده بخارش رسانند و مقل گوگرد یا پشم پیچیده بینی سوزند و اشیای طیبه چون مشک عنبر و غیره سوزند بخورش در رحم رسانند مشک عنبر بروغن یاسمین آمیخته بر رحم مالند و حقنه کنند و صوف آلوده بردارند و محجمه ناری بزرگ زیر ناف و بر ساقین و زانو و فخذین و بن ران نهند و در گوش صیحه بزرگ کنند و نامش بآواز بلند گیرند و تمام زنجبیل فلفل بروغن زنبق آمیخته حمول نمایند و قابله را فرمایند که اصبع بدهن زنبق یا روغن بان یا روغن بادام یا روغن گل که در و عنبر مشک حل بود آلوده فم رحم را مالد و دغدغه کنند و این همه بهر آنست که منی بسته و رطوبت بیرون آید و افاقت روی نماید و درین وقت اگر جماع میسر آید نفع تمام دهد و آنرا که حبس طمث سبب باشد فرفیون فلفل حمول کردن نفع تمام دهد و بعد افاقت حسب سبب تدبیرش کنند **قول بقراط** عطاس میگشاید اختناق رحم را **قول رازی** چون بینند انسان را که بیفتد بغیر التواء و فقد شود نفس او پس اوست همان علت بفرمایند او اجماع **قول مسیحی** سنجر بنیا قدر بندق بدهن سوسن برداره که درین مرض انفعست **قول ثابت**

فصد نکنند درین مرض از ساعد اگرچه واجب باشد که آن بدست جمیع علل رحم را **قول ابن ماسویه** درین مرض حجامت بر پشت نافعست و وضع محجمه بر اسفل سره
عجیب چه جذب میکند رحم را باسفل اگر تدابیر مذکور بافاقت نیاید پس بفرستند در حلق او پر وقتی آرند **فائده** اگر بحرارت باشد بسبب مادهٔ غلیظ ثقل حرکات
کسل کثرت خواب نسیان **علاج** هر روز طبیخ بادیان اصل سوس گلقند دهند نخود آب بشیرهٔ قرطم کبک تیهو دراج عصافیر کمون دارچینی خورند بعده تنقیه بحب
اصطمخیقون حب ایارج حب منتن ایارج لوغاذیا یا بستا دسکر کنند بعده حمر تا متر و دیطوس بطبیخ انیسون بنفشه دهند و هر هفته یکبار ایارجات دهند و یکروز میان
معجون نجاح بکار دارند و بعد تنقیه کمونی دواء الکرکم انوشدارو دهند حمام نمایند بآب گوگرد آبزن کنند غاریقون درم یا دواء المسک نیم درم بعسل آمیخته دهند
دهن خروع روغن کنجد ایارج الاصول نوشند روغن نرگس بر ناف مالند و از بقول و اشیای بارده پرهیزند اگر با حرارت باشد حمرت چهره دوار غشی و گاهی تب احساس
صعود حرارت از رحم سوی سر **علاج** باسلیق زنند بر ساق شرط زنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و بر شکم سیری طبیخ شبت نوشند قی نمایند و اشیای مقلل منی دهند
شهوت چون شربت نیلوفر شیرهٔ خرفه دهند و وقت نوبت کافور صندل نیلوفر بویانند اسفاناخ کدو ماش مقشر برنج خورند اگر از عدم جماع باشد و ممکن بود جماع
کنانند و اگر بکر باشد تزویج سازند یا قابله را فرمایند که باصبع خود فم رحم آن را بخارد تا رطوبت ازو برآید و برین مداومت سازند مقل حرمل علک الانباط
تدخین کنند بسرکهٔ عنصل غرغره نمایند و حمر تا مثقالی بآب فنجنکشت دهند و معجون نجاح بعد تنقیه مفید اگر احتمال فصد دارد صافن زنند حجامت بر پاشنه نمایند
بعده ایارج روفس خورند اگر بسبب حبس حیض باشد تقدم آن **علاج** صافن زنند مدرات حیض دهند اگر حامله بود فصد مسهل مناسب نبود پس اگر ایام وضع قریب
بود توقف کنند که بعد زائیدن از خود رفع میگردد و اگر عرصه بعید باشد تلطیف غذا کنند و بالدهن مع رعایت حرارت و برودت مزاج وقت نوبت به شد اطراف و شمومات
وغیره که مضر جنین نباشد قناعت ورزند و گلقند در حالت افاقت انفع که حافظ جنین هم و دافع علتست و اگر غلبه خون باشد و نوبت زود زود کند فصد کنند مسهل
خفیف دهند خاصه اگر ماه سوم گذشته و بهشتم نرسیده **قول لازوربیر** یا در نخوبیه مشتی آب سه کانا در جوش سبک داده صاف کرده حب ابتا سیدا
پنج درم آمیخته نوشند تریاق کبیر قدری باقلا بطبیخ سداب شکاع اشیع دهند قضیب ثعلب خشک کرده بر شکم بندند روغن کهربا سعوط کنند روغن آجر حمول سازند و روغن
سنبل مالند ابریشم سعوط یا رالیتکا تر کرده در بینی نهند شربت شگوفه قطن بیست درم نوشند بطبیخ قطن آبزن کنند خردل سعوط نمایند و روغن او مالند سداب بعسل
ضماد کنند بادن فرزجه سازند غالیه حمول نمایند خلوق مفید اظفار الطیب نیش عقرب سکبینج موی شتر زوائدی که گرد سم زانوی اسپ باشد منفرداً بخور کنند و
گفته اند بوقت رکوع الیتشبر هستر کوع الیتشبر کافوری السبن سا کهربا السبن سیانا نجی السبن سا جند السبن سا بسا بسه با اسمو کهربا با اسمو سدابی تین تو از عفران یا تیق
دیا متیا لوروں حب کوتترا اسمید بتیس حب هستر یکا ندردی آمس حب کونترا اسوفیسی کاسومیس روغن کهربا روغن قنه روغن تاربتر و سفوف اپی لیتکا در و نجی سفوف
زود دی امیس خمر در و کامیل عصارهٔ زعفران عرق هستر یکا عرق شنگرف طبیخ عشبه طبیخ بروکا بیوتمک و دبال همه مفید اند حسب حاجت دهند **قول جوان کورو**
سبب آن خون طمث یا منی یا مادهٔ دیگرست که در رحم مدتی ماند و عفونت پذیرد و خواص سمی گیرد پس رحم از وی گریزد و تشنج نماید و از خود اخراج آن نماید پس بسبب
تشنج رحم و تصاعد ابخره از آن ماده عضلات شکم یا معا حرکت تشنجی نمایند و تا معده و کبد و سپرز و دیافراغما و بانکریاس و تیکورسه رسند و آنها را تنگ کنند بطوری که بیه
نیز از حرکت و انبساط چنانچه باید برای جذب هوا ضرورست باز مانند پس بسبب عدم جذب هوا و عدم وصول سردی تقلب تنفس کم گردد و اختناق پدید آید۔
علاج در خالص حریم تحت موزه که مماس ارض است بخور کنند که در بینی رسد یا تنباکو بطور حقه کشیده دود در بینی و دهن دهند پر دراج پر اسپ پشم

قرطاس بخور کنند مقل انگزد و دیگر منتنات بویند مشک دارچینی هریک دوازده دانه قرنفل سه دانه عرق گلنار پنج سه اوقیه حل کرده در حال نوشانند اگر کافی
نبود ماء النخل نیم رطل نوشانند مجرب و وقت استعمال ادویه مالش پای کنند و برابر ثقبین محجمه بی نهند و یک محجمه قریب عانه گذارند حسن لبه بسیر که گداخته بر ناف نهند
روغن سوسن که در و چند قطعه حجر جدوار و حسن لبه گداخته باشند به همه شکم مالند کافور قدر فندق به آب حل کرده نوشانند برگ کشوث نشستی در مرق مرغ جوشانده
کرده تریاق ماکنا چهار درم آمیخته حقنه رحم کنند برای تعفن میتی مفید اگر مریضه حامله نباشد از دارچینی عنبر مشک غالیه موم شافه ساخته بردارند و اگر حامله بود حقنه
بماء النخل نمایند خصوص که جوان و قوی باشد اگر کافی نبود کمین تبلیو دهند یا سال و تیرلو درم عرق بادرنجبویه دو اوقیه آمیخته دهند اگر شقی نگردد حسب تحمل کنید درم
دهند بتفاوت یک روز اگر کافی نبود ستا گلهای مفرح هریک اوقیه سپستان برگ بادرنجبویه مرزنجوش هریک چهار درم تمر هندی ده درم [illegible]
نهار چهار اوقیه دهند و روزی که مسهل نباشد آن روز برگ عفص دو مثقال به دو اوقیه بریان کرده روغن جوزبویه یک درم با انیسون تریو سنبل آمیخته [illegible]
کنند دو تا پرستاو بو بادران فودنج بادرنجبویه انیسون دو تو هریک مشتی تخم فنجنکشت کشنیز هریک نیم مشت آب دوازده کاسه جوشانده آبزن کنند و ساعتی در آن
توقف نمایند پس بخور قسط نشف رطوبت کرده به روغن کنجد هریک چهار درم سنبل ده درم و درم قدری آمیخته بر شکم مالند عرق [illegible] نوشند انگزد و دو قیراط هریک
اسکروبلو آمیخته دهند هیژده بار و حب مزلیه انفتاق الرحم انفع تنها کوفرفیون بوپایند و در بیتی نهند پنج اوقیه جدوار کهربا چهار درم بلور تیار مشک هریک دو درم سائیده
یکدرم بچهار اوقیه عرق بادرنجبویه وقت شروع عوارض نهند گل گوگرد بلورتیار هریک دو درم بسباسه اسکروبلو سائیده یکدرم بچهار اوقیه عرق ستاوریا عرق بادرنجبویه
دهند قضیب گوزن که در ماه اسنتو گرفته باشند یا قضیب بقر که در ماه جولیو گرفته باشند بیست دانه همراه چهار اوقیه عرق بادرنجبویه دهند تخم گرگ در تنور خشک
کرده سائیده تا بیست دانه دهند **فائده** در غیر حائض اگر بسبب قلت حیض بود و جوان دموی باشد فصد باسلیق کنند چند بار اگر کافی نبود حجامت نمایند اگر کدخدا نشده
باشد ادویه مقلله مثل چون تخم کاهو تخم فنجنکشت پودینه سداب کافور وغیره دهند فصد انفع اگر کدخدا باشد جهت اخراج سپیوغار یقون صبر دیاگرید دهند بعده سپستان
بادرنجبویه مرزنجوش پوست کبر جوشانده صاف کرده پنج شش روز دهند حب ایاجیوانفع و اعید تنقیه بچه مرغ عدد آب چشمه یک کاسه در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند
پنج لیمون بری پنج درست بخباد یان هریک دو درم نخود چهل و هشت عدد اندازند چون نیم رطل ماند برگ بادرنجبویه دوازده عدد برگ مرزنجوش چهار عدد
زعفران قدری انداخته جوشی داده فرود گرفته صاف نموده که یموتارترو دو اسکروبلو آمیخته دهند بدستور بیست روز پس از این دیاشک نیم اسکروبلو عرق
بادرنجبویه سه اوقیه دهند پانزده روز پنج فاشرا اسموقه ده دانه چند سه دانه بشربت مرزنجوش حب ساخته دهند پانزده بیست و زبچه مرغ عدد همراه انجره بادرنجبویه
جوشانده صاف کرده در نیم رطل این دیاکاتولیکو شش درم روغن بوبادران و اوقیه شکر چهار اوقیه آمیخته حقنه کنند روغن زعفران وقت شب بر شکم مالند
تخم بکر رطل دارچینی قرنفل انیسون جدوار هریک درم دو درم کوفته سه شبانه روز تر کرده صاف نموده شکر حسب قدر آمیخته شربت سازند و قدری
مشک برای خوشبو آمیخته بکار برند پنج عود صلیب تر درم دو قیراط اسکروبلو آب رطل جوشانند و به هر کاسه این طبیخ کهربا تیار دو اسکروبلو آمیخته دهند این
کهربا نیم یا یک درم دهند حامله را مرض مذکور پیدا شد بخور بر دراج موقتا کوتیهم دادند مالش پا نمودند شاخها کشیدند آب سنگ پاین عرق بادرنجبویه کافور حب رحمی
دادند آرام نشد آخر فصد یا پانزده بیست بار کردند صحت گردید اگر زن پیر شود ادویه مقلله رطوبت چون حب فولاد و دیگر مرسایل دهند و این مرض گاهی بسبب
رحا و کرم شکم پیدا میشود و [illegible] بصبر آمیخته بر شکم و ناف ضماد مالند [illegible] دهند **فصل بیست ششم در اجتماع آب در رحم باز ایستادن**

حیض قرار شکم هنگام حرکت و حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاه گاه رطوبت از رحم تراود **علاج** مدرات حیض دهند در تنقیه تن و رحم کوشند ضماد که در استسقای زقی گذشت گذارند قی نمایند جوع کشند ریاضت کنند خربق ابیض بردارند و هرچه برای سوء القنیه و استسقای زقی و سیلان رحم مفید است بکار برند

فصل بیست هفتم در نفخه رحم سببش ضعف قوای رحم است و سبب ضعف سوء مزاج بارد یا سرما است یا عسر ولادت که رحم را سرد کند پس بسبب ضعف هر غذا که در اینجا رسد مستحیل بریاح گردد و نفخ آرد نفخ مع الوجع در عانه باشد که تا کش ران و فم معده و حجاب متاذی شود و وجع او چون دست زنند آواز طبل دهد و باشد که وجع منتقل بود و قرار نگیرد و ضربان کند و باشد که تا آخر عمر بماند و دوا نپذیرد **علاج** تنقیه بایارجات کنند و جهت تسخین رحم و کسر ریاح کمونی سنجرنیا یا ارالاصول دهند بابونه شبت مرزنجوش نعنع سداب تخم کرفس نانخواه بادیان کمون حقنا فرزجا تکمیدا آبزنا ضمادا انفرادا بکار برند روغن سداب روغن قسط روغن شبت زیر ناف و بر پشت و زهار مالند و آنچه در استسقای طبلی گذشت مفید

فصل بیست هشتم در ادویه مضیقه فرج

زهره خر یا انار حیل بآب سوده یا قرنفل عفص خام مشک سائیده یا تخم کدوی تلخ لوده بآب سوده یا هلیله بلیله گل آمله پوست درخت جامن بعسل آمیخته یا دیودار دار هلد زیره گل نیلوفر سائیده یا عود زعفران مشک سائیده یا قرنفل بشیر اسپ سوده خرقه چند بار تر نموده یا بادنجان شق کرده بسایه خشک نموده مثل غبار سائیده یا نیلوفر مع شاخ و غیره بشیر گاو جب بسته یا عفص برشته مائین خرد صمغ بلاس دارچینی بسباسه قرنفل پوست انار کسیس برابر سائیده یا عفص قرنفل تخم جوز ساده خرقه تر کرده یا تخم حماض سائیده یا عظم ساق حمام سوخته سائیده یا زرورد سائیده یا عفص سبز یا ثقب پوست انار قرنفل سائیده تخم سرشته پشم آلوده یا صمغ سوسن مثل غبار سائیده یا پوست درخت ترنج زعفران دارچینی برابر سائیده یا پوست درخت نیب سائیده یا گنجانی خشک کرده سائیده یا زاج فوفل سفید گل هاو پوست بیخ کنار صحرائی برابر سائیده حمول کنند **دیگر** بیرهٹی بدهن بقر یا بدوغ یا بآب سائیده یا زعفران کافور مشک عسل برابر سائیده یا دارچینی تخم تند عسل سائیده یا مائین کوکنار سائیده یا غبار گل کاذی یا عفص کافور عسل سائیده یا خسته تمر هندی سائیده یا عفص چهار زاج سوخته یک تخم آمیخته یا خانه زنبور که از گل میسازند بدوغ یا بروغن گاو سوده یا خراطین یا بیخ تمر گاو سائیده یا برگ بارد پوست انار بروغن سرشف برانده یا کف دریا مغز خسته هلیله برابر سائیده مالند **دیگر** پوست درخت انار پوست درخت گولر هریک رطل عفص سبز ربع رطل مغز خسته جامن نیم رطل کسیس بیست درم کوفته لیشش چند خمره در دیگ نحاسی قلعی جوشانند ربع ماند صاف کرده خرقه باریک تر نموده دارند و ساعتی قبل از جماع قدری از این خرقه بردارند **دیگر** پوست درخت گولر خشک کرده سائیده صره بسته دو ساعت قبل از کار بردارند مانند و هم **دیگر** خرقه بشیر ڈاک تر کرده پانزده روز بردارند **دیگر** زاج سوخته مصطکی زرنیخ توتیای سبز آب باران سائیده مالند و آب باران شویند **دیگر** عاقرقرحا مورد لحیة التیس برابر بیخ من خم قابض جوشانده صاف کرده درو نشینند که آب تا کمر باشد **دیگر** زاج آب حل کرده خرقه تر نموده بسباسه عفص مسحوقه آلوده دو ساعت قبل از جماع بردارند مضیق و مولد خواهش جماع **دیگر** زردی گلنار بسایه خشک نموده مشک کهربا برابر سائیده بلعاب تر کرده آلوده شافه کنند و بعد ساعتی برآرد **دیگر** مغز هدهد بر قضیب طلا کرده جماع کند **دیگر** پوست انار فقط یا بموزن زاج سائیده بخرقه باریک صره بسته در فرج نهند و بعد ساعتی برآرد مضیق بحدی که خون آرد **دیگر** پوست انار گل آذریون بآب هلیله سائیده خرقه چند بار تر و خشک نموده در فرج نهند و بعد دو ساعت برآرد مضیق بحدی که خون آرد **دیگر** هلیله بلیله آمله پوست انار سائیده صره بسته دو ساعت در فرج نهند **دیگر** پوست انار کوفته بخرقه کهنه و آب جوشانند تا آب برود و خرقه رنگین گردد فرزجه ساخته ساعتی قبل از جماع بردارند عجیب **دیگر** کتهای سفید سائیده وقت جماع در ناف نهند مضیق در عین وصال **دیگر** پوست انار پوست نیب بیخ کتم بآب سائیده

خرقه ترکرده فرزجه ساخته اول استنجا کنند بعده شافه از خرقه ساده بردارند پس فرزجه مذکور برداشته خوابند صبح دور نمایند بدستور تا هفته **دیگر** خرقه سفید
نیم کهنه بشیر اسپ که اول زائیده باشد تر و خشک نموده وقت ضرورت بردارند وقتیکه خرقه تر گردد برآورده جماع کنند **دیگر** پوست مغیلان بده چند آب دو
روز و شب ترکرده جوشانند نصفی ماند مالیده صاف کرده در شیشه نهند و در ایام حیض بعد بول استنجا بهمین آب کنند بدستور در هر حیض مدام مثل بکر باشد
دیگر اسفنج دو سه گهڑی قبل از جماع بردارد مضیق بلین سخن مجفف **دیگر** عفص زاج سعد تفاح اذخر دم الاخوین مرزنگوش سوسن آزاد سک المسک هر یکی دو درم
سنبل قرنفل پوست انار هر یک هشت دانگ مشک دو دانگ صمغ عربی شش دانگ سائیده شافه ساخته بردارند و از صبح تا شب و از شب تا صبح دارند مضیق
بحدیکه در بکر فرق نتوان کرد **دیگر** پنبه بخون خر تر و خشک نموده در فرج مالد **دیگر** بیخ کنار نیم رطل آب دو رطل جوشانند چهارم ماند خرقه باریک کهنه بکرر
تر و خشک نموده وقت حاجت قدری در فرج نهند بعد ساعتی برآورده جماع کنند **دیگر** ورد سنبل عود برابر سائیده اصبع وسطی بگلاب تر نموده بدوا آلوده درون
فرستد و پیچ داده کشد مضیق مطیب **دیگر** زعفران سعد عود قرنفل آمله هر یکدرم تفاح اذخر زرورد هر یک پنجدرم عفص عدد عنبر دو دانگ مشک دانگی سائیده
بگلاب آمیخته خرقه ابریشمی آلوده فرزجه سازد مطیب مضیق **دیگر** کته سفید آمله فوفل مصطکی برنگ کابلی زاج ماقو قرحا کسیس اریجینی پهلی ببول کوکنار افیون پوست
انار خام مغز خسته آنبه مغز خسته جامن حنا اسپغول برابر سائیده بخمر آمیخته خرقه آلوده فرزجه ساخته ساعتی قبل از جماع بردارد **دیگر** دختری را که ازالۀ بکارت شده
باشد بدین حیله بکر نماید اسعاهی بار یک حمام بخونش پر کرده زاج عفص سنبل سعد مشک هر یکدرم قرنفل نیمدرم سائیده امعا را آلوده در فرج پنهان نماید **مضیقه**
صوف بخمر قابض ترکرده بردارد اقاقیا سنبل سعد مسحوق آلوده بردارد **دیگر** قرنفل درم ساک درم مشک قراطی بخمر آمیخته خرقه آلوده بردارد **مسخنه** دهن
زنبق بردارد **مجففه** کحل مسحوق یا ملح اندرانی شب مسحوق بردارد **دیگر** عفص بگلاب پوست قشور صنوبر شب سعد بخمر آمیخته بردارد **دیگر** مشک کافور زعفران
اظفار الطیب میعه سائله صندل عود قسط سائیده حمول یا بخور کنند **مطیبه** لادن بخور کنند چند بار و مشک و غیره که نوشته شد حمول یا بخور نماید **دیگر** پیه مولی
خشک کرده سائیده بعسل آمیخته در فرج مالد مرد فریفته گردد **دیگر** پوست بیخ مرسهو که قدری در بیڑه برگ تنبول یکساعت قبل از صحبت خورد مضیق
دیگر شاخ نو رسته و برگ و بیخ بایورده ڈهاک بسایه خشک کرده سائیده نبات برابر آمیخته دو نیم یا پنجدرم و هنا سه هفته مثل بکر گردد **دیگر** عود دو درم شربت بکر
سرخ آمیخته نوشند سه روز **دیگر** گل مولسری بسایه خشک کرده بسائیده هر روز کفی خورد **فائده** دهن ورد و عسل بدو درم نمک سنگ آمیخته در فرج مالد اگرچه
بکر هفت ساله باشد فرجش کشاده شود و بکارت باسانی زائل گردد **فصل بیستم در امراض ثدی** هنگام بلوغ در ثدی تعقد پدید می آید پس
در مردان بواسطه استیلای حرارت که لازمه مزاج ایشانست تحلیل میرود و در زنان بسبب کثرت مادۀ طمثیه و ضعف حرارت که خاصه اینانست و زیر بود منفذ
تا مصدر رزق رضاع باشد و مسکن حرارت سینه از ازواج بدانکه شیر و منی و خون هر چند بصورت مخالف اند اما اسباب تولد هر سه یکسانست زیرا که فی الحقیقت شیر و منی
خونست که در بین امکنه تحلیل بدین صور میگردد و در مزاج شیر اطبا را اختلافست بعضی گرم و تر و بعضی سرد و تر و بعضی معتدل میدانند **نوع اول در**
قلت لبن اگر بسبب کمی خون باشد تقدم استفراغ خون یا استفراغ حیوان قصد حیض نفاس و غیره یا قلت غذا یا اکل اغذیه که خون کم پیدا کند یا اعراض بدنیه
و نفسیه یا سوء مزاج و غیره **علاج** در منع سبب کوشند و از اغذیه هر چه مولد خون صالح باشد خورانند و اشربه خون افزا نوشانند مع رعایت مزاج و سبب و تا که
کار بغذا بر آید بدوا نپردازند شیر گاو و شیر تر بادیان و قدری شبت دهند تخم کرفس بوزیدان نانخواه تخم شبت انیسون بادیان مصفر با مرکب بعسل دهند هر چه مزید مني

است مزید لبن است نخود آب کشک شعیر آرد نخود آرد گندم حلبه بشیر تازه مرغ ماهی صفرت بیض نیمبرشت شلغم گزر و حریره از آرد جو شیر مغز تخم خیارین تخم خرفه
خشخاش کنجد قند ساخته خورند اگر بسبب کثرت دم باشد و فساد دیگر در تن نبود و لیس طبع بسبب کثرت دم قادر بر هضم او نبود و آثار غلبه خون ظاهر است **علاج** فصد
کنند و هر چه مقلل دم و مولد شیر و مقوی طبع باشد دهند و از مفسدات دم پرهیزند تا آفت دیگر نینجامد و بسا باشد که خوف شدید یا قلت شفقت بر ولد یا سببی دیگر
که طبع را از اهتمام تولید شیر باز دارد باعث قلت شیر گردد با وجود آنکه خون در بدن موافق و صالح باشد باید که منع سبب کنند و مفرحات و مقویات دهند تا طبع بتولید
شیر متوجه گردد و اگر بسبب فساد خون باشد و موجب فساد یا اختلاط اخلاط است بد یا سوء مزاج ساده همه بدن یا ثدی پس اگر بسبب اختلاط صفرا باشد رقت و صفرت
و حرقت و حدت طعم و بوی شیر است **علاج** تنقیه بجهار شربت کنند سکنجبین لیمو نارنج شیره خرفه آب انارین آب غوره دهند ماء الشعیر لحم بره بزغاله آلو وغیره خورند اگر
اختلاط بلغم باشد شدت بیاض شیر و طعم او تفه مایل بحموضت و مائیت قوام او **علاج** تنقیه بسکنجبین بزوری کنند و بعد اکل اغذیه آب شبت و عسل قی نمایند
نخود آب بدارچینی و آبکامه و سواد آرد گندم و اندکی حلبه و روغن کنجد و عسل و زیرباج که در و تخم گزر بادیان باشد خورند اگر بسبب اختلاط سودا باشد شدید الغلظ
و قلیل المقدار بود و بیاض او مایل بکمودت باشد و گاه باشد که از غلظت پوست غلیظ تر شود و مانند رشته بر آید **علاج** تنقیه سودا کنند اغذیه و اشربه رطبه مایل بحرارت
دهند مرق مجرب و گوسفند گوشت مرغ ثدی بیش شیر دار مرقه گندم نخود جو انجیر بروغن بادام خورند اگر شیر مانند رشته بر آید بنفشه خطمی کشک جو آب پخته بر سینه و
ثدی ضماد کنند و بطبیخ او نطول نمایند و اغذیه مرطبه دهند و اگر بسبب فساد خون سوء مزاج ساده باشد آثارش ظاهر است **علاج** تعدیل مزاج باغذیه و اشربه که در
مادهٔ گذشت نمایند و ازاله سوء مزاج ثدی بادویه و ضمادات توان کرد **ادویه مزید لبن** صفراوی را شیره مغز تخم خیارین شیره مغز تخم کدو بجلاب دهند مغز سر برهٔ شیر
بزشیر گاو شکر ماهی تازه صعتر اسفناج خورند بلغمی و سوداوی را شیر و سواد آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه دهند **ادویه** قوی ترین همین تخم گزر تخم گندنا
نانخواه تخم شبت بادیان تخم گزر تخم گندنا حلبه تخم خیار تخم قثا تخم بطیخ دماغ خروع و البان شونیز بادروج خشخاش سفید ماء الشعیر **دیگر** آرد کنجد تخم انگوری تر کرده
مالیده صاف کرده نوشند و ثفل او بر سینه و ثدی ضماد نمایند **دیگر** تخم گزر تخم پیاز تخم شبت تخم شلغم بادیان برابر نخود بریان برابر همه سائیده هر صباح پنجدرم بپنج
استار شیر تازه دهند و اگر نخود سفید شب در شیر تر کرده دارند و صباح آن شیر با شکر نوشانند شیر زیاده کنند **دیگر** مثقال با شکر دهند خیار زی کاهو ترب خورند —
دیگر زیره سفید آرد برنج تخم شبت هر یک دو درم با لبن البقر پخته خورند **دیگر** گلوی بشیر گاو جوشانده دهن البقر آمیخته یا برگ شمار جوشانده نوشند **دیگر** تخم شلغم تخم گزر
تخم شبت تخم ترب تخم گندنا تخم الفصل تخم جرجیر بادیان آرد نخود برابر سائیده سه درم صبح شام بشیر دهند و عقب او نخود بشیر تر کرده خورند و شیر نوشند **دیگر** زیره
سفید لوده برنج ساٹھی هر یک دو درم بشیر پخته خورند **دیگر** تمک ستات زیره سفید دار فلفل بادیان هر یک درم دو گاو شیرین یک کاسه آمیخته صبحی خورند تا هفته
دیگر بادیان سبز بشیر پخته شکر آمیخته دهند چند روز **دیگر** طبیخ شعیر کاهو تا هفته نوشند یا پخته بقر خورند طحال خشک کرده بر ثدی بندند یا ضماد نمایند
دیگر اشق بآب حل کرده طلا کنند در خشک شدن شیر نافع **دیگر** آرد باقلا ده درم تخم بادروج پنجدرم بآب بادروج سائیده یا بادروج تنها ضماد کنند **قول**
لارزور ریچه رتیار اسکر ریچه حریره آرد ارزن که بآب بادیان پخته باشند آمیخته دهند و خراطین مغسول بخم خشک کرده سائیده بادیان کشنیز
شکر برابر آمیخته بمرق پایچه بقر دهند بیست روز بلور یک انگ خورند سفوف بلور دهند شیر گاو نوشند بلور بآب سوده طلا کنند زبل موش بآرد جو آمیخته
ضماد نمایند **نوع دوم در کثرت و در ورلبن** کثرت شیر اگر چه مضر است لیکن آنکه کثرت خروج او منفعت بدنست دو دم باشد کما از کثرت در ثدی

بند شود و از وصول برد خارجی فاسد یا ترش گردد سوم آنکه شیر بسبب کثرت حرارت غریزی ثدی را در پوشد پس حرارت از تصرف کردن وی باز ماند
و با فات انجامد چهارم آنکه از غایت تمدد که در ثدی افتد ورم یا مرض دیگر تولد کند پس وقتیکه از مقدار زیاده بر آید تدارک وی لازم مگر آنجا که ضعف و آفت
دیگر نیارد چرا که بعضی باشند که بسیار خورند پس خون کثیر متولد شود و بدان سبب شیر زیاده گردد و با وجود آن هیچ آفتی پدید نیاید پس چنین زنان امتلاات
شیر ندهند و اگر دانند که آفتی خواهد آورد بقلت اکل در تقلیل شیر کوشند نه به تناول مجففات و اسباب کثرت ضد اسباب قلت است **علاج** هر چه مجفف
و منشف رطوبات و محلل باشد و تقلیل منی کند مقلل شیر است و چیزیکه ادرار حیض کند مفید بسبب دفع خون سوی رحم خاصة اگر حبس طمث سبب کثرت شیر
بود و اگر بسبب کثرت اکل باشد تقلیل غذا کنند یا بچه عدس کاهو بسرکه لیمو غوره سماق خورند سداب فنجنکشت کوفته بندند فصد کنند لعاب اسپغول یا اشق
بشراب یا سرطان بحری بریان بگلاب یا آرد باقلا حلبه بروغن گل و گلاب یا کمون بعسل و سرکه یا آب مردارسنگ بروغن گل و سرکه یا گل ارمنی عدس بسرکه
و گلاب طلا کنند برگ اسپغول یا برگ سداب یا عدس با قلا زعفران جو زجندم با آب ضماد کنند تخم کرفس در روز دو بار ضماد کنند تا هفته آرد برنج با آب شوربا
پخته بندند تنکار بسرکه آمیخته خرقه آلوده نهند زعفران بعسل بر ظهر و صدر ضماد نمایند سلق کوفته قدری شونیز آمیخته بزانده ضماد کنند **فائده** اول شیر از ثدی
دوشیده بر آرند پس ادویه گذارند تا شیر منجمد شده ورم و قرحه آرد **قول لازوریر** روغن اولیو یا اسپکا لیتی گرم کرده بر سینه مالند و برگ کرفس مسحوق یا شیده
کاغذ گرم نموده بندند در روز دو بار تا هفته اول نان یا پاپریا ش گرم کرده بندند بعده طلاء ای اتالا یا گذارند طلای حابسه نهاده برگ کاهو بندند تا هفته لیتی
حابسه بر خرقه کشیده گذارند و پارچه دلیتی و نیز سیال ترکرده نهند خرقه در بیدامید یکا منیتورا ترکرده در روز سه بار نهند و گفته پنیر خورند خوراک خشک سازد—
قول جوان کوروو اگر زنی بسبب ضعف یا توانگری شیر نوشاند و تخفیف خواهد پس لازم که اول اخراج ماده نفاس سازند و فصد مکرر نمایند پس تدبیر حبس
شیر کنند چوب کرفس باغی و کاسنی سائیده مثل نان کرده بندند **قول جالینوس** ادرار طمث قطع لبن کند **قول رفس** اکل بادروج قاطع لبن است—
قول ابن ماسویه اگر ثدی از شیر حلو و ثقیل شود چنانچه ایذا رساند بقدر نیم رطل بجبن کوفته ضماد کرده بندند چند روز و گفته خراطین کوفته یا سمسم کوفته بندند
یا مر با آب فودنج بری یا انیسون یا سیاوشان یا غار تخم کرفس قاقله با آب سلق مسلوق یا کندر کبریت مرارة یوز بماء السلق ضماد کنند که ثدی را از آنچه درد باشد
پاک میسازد **قول رازی** باقلا تخم بادروج ضماد کنند در قطع لبن عجیب و گفته اگر شیر یا منی غلیظ شود و مثل پنیر بر آید پس ثدیین یا انثیین را آب گرم
طلا کنند و در آب گرم نشانند انفعست **قول شمعون** گاهی در ثدی شیر بغیر حمل میباشد و اکثر بسبب انقطاع طمث بود و درین خوف نیست اما اگر در شباب
بود باید که ادرار حیض نمایند که منجر بقروح میشود و گفته اگر حکه در ثدی پدید آید انجیر بسرکه جوشانده شویند بعده بطبیخ نیم گرم کرفس شویند و حجامت کاهل نمایند
و گفته اگر شقاق در ثدی و بطن و فخذ پیدا شود قیمولیا کندر برابر سائیده بروغن گل آمیخته طلا سازند **قول صاحب فونسیکه** اگرچه در زنان حامله نزد
قرب ولادت شیر در ثدی یافته میشود لیکن در زنان دوشیزه و غیره و نیز در ذکوران میباشد **قول بقراط** مرضعه حامله نمیشود بسبب کمی حیض چه خون نیکو
بند ثدیین رفته مبدل بلبن میگردد **قول باربارى** در دوشیزه بسبب حبس طمث لبن در ثدی پیدا میگردد پس گمان بر تباهی او نبرند **قول اندرمی** زنی
دوشیزه طفلی نزد خود میداشت و اکثر اوقات بر ثدی خود می چسپانید لبن پیدا شد و طفل پرورش یافت **بدانکه** ثدی بسبب غدد ها چه در ذکر چه در انثی خوا
مولده لبن دارند چه اکثر بعد ولادت دایه ثدی طفل را البطور یکه دیگر اوعیه ها را صاف سکنند فشرده اخراج لبن مینماید چنانچه بسبب سهو ثدی طفلی منفشر و

بعد یکماه ثدیین طفل متورم شدند زنی پیر دختری داشت دختر صبیه زائیده هلاک شد زن پیر صبیه را از لبن خود پرورش کرد مردی برای پرورش طفلی ثدی خود در دهن او
میداشت لبن برآمد و طفل پرورش یافت پس تولد شیر در ذکور غیر طبیعی نیست چرا که پیدایش مرد و زن بیک وتیره است و هر دو خون طمث را غذا میکنند و اجزای هر دو
در طبع و قوت و فعل قوی می باشند **اشتباه** اکثر زنانند که ریش برآرند و مزاج ذکوری دارند و طمث از ایشان خارج نشود و اکثر ذکورانند که ریش بروت ندارند و
در هر ماه اخراج خون از ایشان شود بواسیر و غیره **قول گروهی** در برازیل ذکوران هستند که ثدی مثل نسا دارند و اطفال را شیر نوشانند و پرورش میکنند و زنان
ثدی مثل ثدی ذکوران دارند **نوع سوم در ورم و تمدد ثدی** همچنانکه ورم گرم یا ورم سرد در هر عضو می افتد در ثدی نیز پدید می آید **بدانکه** اگر
ورم گرم بود حمرت و ورم حرارت ملمس **علاج** هر چه در ورم گرم اعضای دیگر مفید باشد بکار برند سرکه با آب گرم آمیخته در مثانه پر نموده گرم کرده بر ورم نهند
آرد باقلا با سکنجبین و روغن گل و سرشته ضماد کنند برگ عنب الثعلب کوفته دهن ورد آمیخته گذارند و بعد روز سوم اضمده که در ورم انجماد لبنی آیند بکار برند سنکنجبین
سکنجبین و آب برزانه یا لت کرده ضماد کنند و اگر ورم بارد باشد بیاض ورم برد ملمس **علاج** آنچه در ورم بارد و دیگر اعضا آید بکار برند کمون کرفس با آب
سائیده یا بابونه با آب بادیان ضماد کنند اگر بسبب انجماد یا تعفن شیر باشد پس اگر انجماد از حرارت مزاج بود انتفاخ صلابت و جع حمرت لون تمدد حمی **علاج** سرکه
با آب آمیخته خرقه آلوده نیمگرم بر ثدی نهند با آب نیمگرم نطول کنند روغن بنفشه مدام مالند اگر حرارت اشد بود آرد باقلا آرد نبو متاث بعصرت بیض و آب کشنیز تر
و آب خرفه طلا کنند سرکه روغن گل لت کرده گرم نموده خرقه آلوده بر ثدی نهند برگ عنب الثعلب برگ کاکنج کوفته ضماد کنند روغن بنفشه روغن بادام موم گداخته مالند طین
کوفته بند تا اثرات آب عنب الثعلب و دهن ورد طلا نمایند چون با نتها رسد و حرارت ساکن شود کتان بابونه اکلیل همه سائیده طلا کنند قیروطی از موم و
روغن گل ساخته مالند کتان بسرکه ضماد کنند اگر به تجمع آرد و تحلیل نگردد حلبه کتان خطمی ضماد کنند انجیر کوفته نهند تخم بادیان حلبه کتان اینج ابطبیخ انجیر ضماد کنند
و اگر نضج شود و منکر کنند بشگافند پس مسکه روغن مرهم اسفیداج بکار برند اگر صلب گردد آرد باقلا اکلیل با روغن گل روغن کنجد آب آمیخته ضماد کنند آب یا صین حاره
نطول نمایند اگر انجماد بسبب برد مزاج باشد **علاج** ابطبیخ بابونه قیصوم نمام بنفشه نطول کنند قیروطی از موم و روغن خیری یا روغن سوسن یا روغن قسط یا روغن نرگس
ساخته مالند اگر وجع افزاید بهتر حلبه سائیده با سرکه و روغن بنفشه آمیخته گذارند کمون آب کرفس یا بادیان مید آرد باقلا حلبه کتان برگ کرنب گل خیری طلا کنند
خراطین ضماد کنند **بدانکه** شیر که در ثدی منجمد شود گاه باشد که ورم آرد و گاه باشد که تمدد آرد و نیز ورم اما انجماد گاه از حرارت مزاج بود و اکثر بود و ورم انجا بد خلاف آنکه
از برد مزاج و ضعف امتصاص طفل شود و اگر انجماد بسبب ضعف امتصاص طفل باشد **علاج** امر کنند تا کسی دیگر شیر او بمکد و با آب گرم نطول کنند تا همگی شیر آید و این کار
افتد **فائده** اگر تمدد بغیر ورم بسبب جمود لبن پدید آید بطبیخ سلق کرنب مویز نطول کنند یا روغن بطبیخ کتان بابونه بنفشه خطمی حلبه آمیخته نطول نمایند **فائده**
اگر شیر در ثدی بسته عفن گردد و سلق پزند چون مهرا شود کوفته مغز نان آرد باقلا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند آرد کنجد روغن گل و عسل آرد باقلا از خشکار آمیخته یا کتان
حلبه بابونه تخم خطمی برگ خطمی برابر کوفته بیزانده ضماد کنند باید که در روز سه بار ضماد کنند تازه و پخته گردد و با آب گرم تکمید لازم دارند اگر ورم افتد آنچه در ورم گذشت
حسب حاجت بکار برند دانه مویز سائیده بمغز کله و آب بورد و آب برگ سرو سرشته طلا کنند **قول بولس** اگر شیر در ثدی بسته شود و ورم کند کتان یا حلبه
بماء العسل یا کنجد بمغز عسل ضماد کنند و مص ثدی و تکمید با آب گرم نمایند **فائده** اگر خون در سینه و ثدی منعقد گردد بطبیخ کتان نطول کنند آرد باقلا عسل ضماد نمایند
بسرکه ضماد سازند کتان بسرکه آمیخته گذارند و طفل را از نوشیدن باز دارند **قول جالینوس کورو** و اگر شیر غلیظ منجمد شود و بسیار شود با پیه بز کمون هر یک درم خرم

سه اوقیه آمیخته نوشند اگر کافی نبود میلیه پس درم بمرق مرغ بهار دهند سه روز پیه کلیه ارنب یا بز بمرق یا بسرکه جوشانند نصفی ماند مالند و همچنین روغن کنجد
کمون آمیخته یا سداب بسرکه سائیده یا کرفس سائیده یا برشاد سائیده ضماد کنند و گفته اگر ضعف و سوء مزاج بود و سبب کثرت لبن و رم و غیره و ید باید تقلیل غذا
کنند اگر کافی نبود خمر نگیرین نیم رطل سرکه تند روغن گل اقاقیا و هر یک سه اوقیه آب رطل در ظرف مسی کرده بر آتش نهند گرم نموده اسفنج آلوده نهند یکساعت
صبح شام عدس با آب شور جوشانده اسفنج آلوده گذارند و عدس سائیده ضماد کنند اگر وجع و التهاب باشد بادرد و عدس گل و مورد هر یک دانق همه
دو اوقیه آب قدری آمیخته ضماد کنند اگر از مکیدن طفل شیر کم نگردد ناخن چهار اوقیه اسپغول کشنیز هر یک یک نیم اوقیه خرفه مقشر روغن گل اقاقیا و سرکه
آمیخته ضماد کنند مجفف لبن محلل ورم اگر کافی نبود کرفس پودینه هر یک مقشر مغز زان عدد سائیده با پیه تازه یا بز و عسل آمیخته گرم کرده گذارند
پنج شش روز مزلیه ورم و وجع عصاره کرفس با ادویه مناسبه ضماد کنند شیر بازدم سرشته حب بسته در موضع بلیلنج آویزند و تنکیه خشک شود شیر هم خشک گردد
و گفته گاهی تعقد در حلمه الثدی پدید آید در وقت مکیدن طفل وجع میکند سبب پیوست یا حدت ماده است که شیر آمیز دیا پیوست همه تن تا خشکی پیوست
هزال تن عدم تولد شیر و این حمی دق آرد گفته شش اوقیه ریوند نیم درم با ماء الجبن یا نمر طل اگر پیچ شش روز دهند و مسهل شیر نوشانند گاو زبان لیموی نخجه
بچه گاو بچه بز کاهو و غیره اغذیه باید و طب ندروغن بنفشه بلیلنج معالی و سپید طلا سازند یا الیشن تفریقین مسحوق یا شند اگر کافی نبود پیه کلیه تازه اوقیه گداخته
نه بار بگلاب شویند مرتبه نهم در همان گلاب وارند سنگبصری دو درم در کمال ریزند سحق کرده طلا کنند محلل **قول** ایلاقی **مغز زان**
خشک کرده سائیده آرد جو حلبه خطمی هر یک یک زعفران نیم بسعفیت بیضه آمیخته ضماد کنند مسکه بیخ خطمی برابر سائیده برگ کلم نهاده و بندند محلل صلابت
و گفته آرد جو با قلا آرد عدس آرد ماش سیاه مغز و برابر سائیده بدهن در چوب کرده مسکه آب خمیر کرده کشیده گذارند آنچه لیاحبت دهند که آن آگاهی
گویند برای ورم ثدی عجیب حتی سرطان را و گفته اگر ورم جمع شود کتان حلبه کتیرا کنجد ابریسامیه سائده برگ حماض پخته بطبوخ آمیخته برابر همه روغن
قدر حاجت مرهم ساخته گذارند و گفته توتیای مغرزال هر یک پنجدرم و موم سفید درظرف آهنی حل کرده با آب شیر پس انکند که قرح
ناصور و سنگیست و گفته اگر جراحت باشد صوف مرهم زرد آلوده در عمق زخم نهند و بالایش کرده مرهم گذارند و لبها تو شحم آرد باقلا
ضماد کنند و گفته حب صبری دهند روغن کنجد اوقیه روغن با موم ساخت نیمدرم آمیخته مالند و بالایش برگ بندند و گفته کافور کتان آب سوده آرد جو آمیخته
ضماد کنند مزلیه ورم و گفته کاتا پلازما مدره کاتاپلازما محلله آنچه مسقط و محلله او کوا نیتو مخدره نفع گذارند و آرد جو کتان برابر و سعد شیر
سائیده یا شمع ابیض بروغن کنجد گداخته یا بیخ کلم پودینه باقلا برابر سائیده یا تخم کوچه شیر پخته یا برگ خطمی بر آتش پخته کوفته یا حب سفید پوست
پوست بیخ خروع حلبه سائیده یا سبوس گندم بخمر پخته یا بابونج سائیده یا حبه سائیده ضماد کنند **دیگر** زهره عقاب مالند محلل لبن منعقده **دیگر** برگ با لوت
بماء العسل ضماد نمایند محلل صلابت **دیگر** جدوار سوخته مالند **دیگر** مرقشیثا بدهن ورد آمیخته یا سریوکه دو درم فلفل پنجدرم آب سائیده یا خون خوک طلا
کنند **دیگر** برگ عباسی گرم کرده بندند مزلیه وجع و ورم **دیگر** بصل در رماد گرم پخته بندند **دیگر** برگ سرس با آب سائیده ضماد کنند مزلیه سرطان هم پیران
ورم ثدی پدید آمد منفجر گردید بکسی دو افائده تشد از این صحت یافت **دیگر** نخاع بجمر انگوری و سرکه پخته ضماد کنند مسکن وجع محلل لبن **دیگر** نعنع بزیت ضماد نمایند
مزلیه ورم انجماد لبن **دیگر** بلیلنج برگ سیسون بازیت گرم نطول کنند **دیگر** پودینه بجمر انگوری و سرکه پخته ضماد نمایند اگر خواهند آرد جو آرد باقلا افزایند مزلیه ورم انجماد

دیگر نعنع یابس سائیده بآب پخته روغن قسط آمیخته ضماد کنند محلل شیر که بسبب برودت و یبوست منجمد شود دیگر بابونه اکلیل خطمی بنفشه هریک پنج آرد جو آرد نخود
هریکده بآب کاسنی گلاب ضماد کنند مزیلهٔ ورم ثدی حامله دیگر بزر البنج بخمر ضماد کنند مزیلهٔ ورم عقب نفاس دیگر حب الخروع تنها یا بسرکه یا برگ خروع ضماد کنند
مزیلهٔ ورم گرم که قبل و بعد نفاس شود دیگر صفرت و بیاض بیض بدهن ورد آمیخته طلا کنند مزیلهٔ ورم گرم که بسبب ضربه و غیره باشد دیگر شنگرف مسحوق مسکه
بقر آمیخته بیست یکبار شسته بکار برند برای سرطان ثدی انفع دیگر کف خیارک و ورم ثدی را منفجر سازد و منفجره را مندمل سازد توتیای سبز نیم حرف زرد جوز
رال هریک یک مثقال دو قند سیاه یازده سائیده آمیخته نیم گرم ضماد کنند دیگر مزیلهٔ قروح باریم و بی ریم و ناصور و تمنلیه که بر ثدی میشود تنکار زاج توتیای سبز سوخته
سرنج آمله قنبیل حنا سنگجراحت کته مردارسنگ هریک پنج درم فلفل گرد عدد و زرد چوب یک گره سائیده در ظرف آهنی بچوب نیب حل کرده بکار برند **نوع چهارم**
در صلابت و غدد که در ثدی پدید آید روغن بنفشه صفرت بیض طلا کنند موم بروغن زیت گداخته زهره گاو آمیخته طلا نمایند دردی سرکه روغن
کنجد بوره سداب مفید برگ عفص کوفته یا برگ سداب برگ شفتالو ضماد کنند و مرطبات و شحومات مفید و این تعقد هنگام بلوغ اکثر پدید آید **نوع پنجم در دبیله ثدی**
کتان کنجد امیرسا میبه سائله زبل حمام نطرون رسیچ برابر بروغن کنجد مغز ساق گاو آمیخته ضماد کنند باقی تدبیر از دبیله جویند اگر حاجت شگافتن شود باهن شگافند و
جراحت اینجا را بدانچه در جراحت دهن و زبان گذشت تدبیر نمایند **نوع ششم در رض ثدی** اگر خفیف باشد دانه مویز منقی بماش سائیده بآب برگ سرو بآب
آس ضماد کنند و چون ابتدا اگر دهر چه در خور وقت باشد بکار برند و اگر ورم کرده تدبیر ورم کنند **نوع هفتم در تدبیر صلب کردن و خرد داشتن**
ثدی و غیره **قول بولس** گاهی ثدی ذکور در وقت احتلام نفخ میکند و بسا است که باقی ماند و بسا است که افزاید مثل ثدی زنان و تدبیرش آنست که چاک کرده
برآرند چنانچه سلعه را پس بدوزند و اندمال نمایند **ادویه مصلبه و مانعهٔ کبر** افیون نیم شوکران بکنیم اسفیداج گل سرشو برکید و اقاقیا عدس محرق هریک سه آب
پنج یا آب بارتنگ ضماد کنند چند روز و سینه بند بسته دارند دیگر دم ضفدع در روزی دو بار مالند سه روز بعمل آرند و دو روز ترک کنند تا بلوغ بعمل آرند تا ثدی
کوچک مانند تا ولادت دیگر زبل فیل تازه در خرقه باریک نهاده وقت شب بر ثدیین بندند و صبح بآب گرم شویند تا هفته مصلب دیگر خرقه بطبیخ عفص که
ببرف سرد نموده باشند تر کرده نهند از افتادن باز دارد و افتاده را قائم سازد و کمون بآب یا بسرکه سه روز ضماد کردن همین عمل دارد و بعد ضماد خرقه بآب و سرکه
تر کرده بندند تا سه روز نگشایند و در هر ماه سه بار ضماد کنند دیگر زاج دهن ورد برابر بهر روز آمیخته مالند دیگر ودع محرق آرد جو برابر بسرکه ضماد کنند سه روز بحال
خود مانند و بزرگ نشوند دیگر بادنجان شگافته بسایه خشک کرده بشحم بقر سائیده بر ثدی دختر طلا کنند بزرگ نشوند و آویخته نگردند دیگر صندل کافور بگلاب سائیده
یا عفص زعفران بروغن نرگس و عسل آمیخته یا گل ارمنی بیاض بیض سرشته یا گل ارمنی عفص برابر بعسل پزانده یا انجیر مویز زیره سفید برابر بسرکه پخته یا نغر بیل
بارتنگ بسرکه پزانده یا بادرنجبویه ضماد کنند دیگر پوست انار بروغن و آب در ظرف آهنی جوشانده یا زاج روغن زیتون در ظرف سربی سحق نموده یا خون حیض اول
باره مالند دیگر کارد و غیره که آب جبن مس تیز میکنند آنچه از در برآید گرفته مالند دیگر صندل اقاقیا صمغ عربی وقت شب طلا کنند و صبح بآب گرم شویند و سینه بند بندند
دیگر مر بیل بسرکه پخته ضماد کنند مجفف شیر هم دیگر آرد جو پوست انار کندر زاج سائیده بشیر آمیخته در هر ماه بعد حیض سه روز ضماد کنند و در شبانروز سه بار دیگر برگ
خروع سائیده ضماد کنند که مصلب دیگر اسگندبیل گاومیش زاج هریکده درم بآب سائیده طلا کرده خرقه بندند تا هفته و بآب گرم شویند دیگر بلیله عفص برابر
چهار درم بشیر گاو دهند پنج ساتهی بندند دیگر پیچ سحالوچ سگند در روزی سه بار طلا کنند افتاده را قائم سازد **قول الانزوربیه** متعلک عفص کند

هر یک دو دانگ بسبرکه بپایند بیاض بیض چهار عدد آمیخته وقت شب ضماد کنند کا تاپلا رنا قابضه لیتی منیتو قابضه گذارند **مطوله ثدی** آهکند سلیخه دارفلفل
بادیان برابر بسکه گاومیش سائیده نیمگرم متواتر مالند مصلب مطول دیگر باخه گنجای بسکه گاو سوده یا سوخته مالند غائب شوند چون بر ظهر زیر شانه مقابل
ثدی کلک زده بیربهٹی بسکه گاو تازه سائیده ضماد کنند غائب شده برآیند یا پیه فیل پیه گاو پیه گاومیش برابر گداخته هر روز نیمگرم بر ثدیین مالند غائب شده برآیند و
بزرگ شوند

باب نوزدهم

درامراض ظهر واطراف

چون حدبه ریاح افرسه وجع مفاصل وغیره **قول رازی** سبب این امراض ضعف مفاصل وانصباب ماده ست و ماده اینها خون یا صفرا یا بلغم است و
از سودا کمتر باشد و مرکب از اینها نیز میشود و نقرس از بلغم و سودا بغیر امتزاج صفرا که بدرقه آن شود کمتر واقع گردد و ازانست که کودکان وخواجه سرایان و زنان را
که حیض ایشان منقطع شده باشد پیدا نمی شود چه مره صفرا در اینها کم میباشد و جماع قویترین اسباب این مرضست خاصته با امتلا **قول جالینوس** نقرس
بمشائخ نمیشود و اگر شود خلاص نمیشوند و گفته که جماع را در تولید نقرس قوت عظیمست وشناخته میشود ازین که خصیان و طفلان از ان ایمنند **قول شیخ الرئیس**
وجالینوس اسباب عرق النسا و نقرس و مفاصل و حدبه و وجع الورک احد است و می نامند باسم مختلف بحسب اختلاف مواضع **قول جالینوس**
کسی که در تن او اخلاط خام بود و بول او غلیظ باشد ازین مرض خلاص شود چه ماده ببول می برآید **فصل اول در حدبه و ریاح افرسه** حدبه زوال
فقار است به پیش یا به پس یا بیکی از دو پهلو پس اگر زوال سوی قدام بود تقعیر ممتد بالقدم گویند و اگر سوی خلف باشد حدبة المؤخر نامند و حقیقی همین است اگر
بیکی از پهلو باشد التوا خوانند و اگر سبب زوال فقار با دغلیظ بود ریاح افرسه گویند اگر سبب ورم گرم عضله متصله فقار باشد تقدم وجع در صلب مع حمی حاده و
عظم نبض و تقدم حرارت شدید و هرگاه که ماده مده شود و ورم خراج گردد حمی ساکن شود و مریض وجع تمددی در پشت احساس نماید و تحدب افزاید **علاج** در
ابتدای ورم بالیلیق زنند لعاب حلبه لعاب کتان پیه ماکیان مغز ساق گاو و بنفشه خطمی بر ورم ضماد کنند روغن قسط روغن بابونه روغن سوسن مالند و نطول
کنند و درین اوهان بیخ خطمی کتان جوشانده حقنه کنند و مغز فلوس نه درم روغن بادام درم آمیخته دهند اگر سبب ریاح غلیظه باشد که زیر فقار محتبس شده آنرا
از موضع بلغزاند و این را ریاح افرسه گویند و این عقب وجع ظهر پدید آید و با این ثقل و حمی نباشد و گاهی وجع افزاید و در آخر نقصان گیرد **علاج** دهن خروع منقا
ماء الاصول هفت مثقال آمیخته دهند مصطکی انیسون لگلقند خورند اگر بهمین نفع پدید آید بهتر الا حب سورنجان حب منتن حب سکبینج تنقیه کنند میعه یابسه قسط
تقسب الزریره اهیل فرفیون یعنی عسل تا آب بادیان آب سداب روغن بابونه روغن ناردین آمیخته ضماد کنند بطبیخ مرزنجوش سداب قیصوم تمام بابونه اذخر
بر موضع الم نطول نمایند محجمه ناری بر موضع که منقصع بود سوی داخل گذارند و ج ناردین دارچینی اسارون هر یک پنج ماشه دو زرنباد ده درم پنج هر یک سه
تخم کرفس جند بیدستر هر یک دو عسل سه چند آمیخته یکدرم با آب گرم دهند لحم بریان خورند **حب سورنجان** سورنجان هلیله زرد هر یک پنج صبر ده تا عنب الثعلب

حب بنند نشر بیتی دو تیمد رم برای وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا مفید در ابتدا دهند اگر بسبب رطوبت مائی باشد که در جرم رباطات آید و آنرا مسترخی کند بیاض
لون برد و ملمس قلت وجع و تقدم تدابیر مرطبه چون روغن مالند بدیر جذب شود **علاج** عفص بلوط کندر اقاقیا جوز سرو پوست انار گلنار گل سرخ ضماد کنند روغن
سداب روغن عاقرقرحا روغن نوم مالند حب شیطرج حب سورنجان دهن خروع مارالاصول دهند سعیه چند فرفیون بدهن زنبق آمیخته مالند بطبیخ فودنج مرزنجوش
نطول کنند نخود آب بدهن جوز و توابل خورند و از اغذیه غلیظه پرهیزند و هرچه در ریحی گذشت بکار برند اگر بسبب تشنج رباط فقار باشد از رطوبت غلیظ لزج که در نخاع
حاصل آید یا بواسطه یبوست و این کمتر افتد و خطیر بود و عسر العلاج **علاج** روغن سداب روغن عاقرقرحا مالند و باقی تدبیر در تشنج ببینند اگر بسبب سقطه ضربه باشد
علاج اگر زوال سوی خارج یا بجانبی باشد فقار را بمسح ید بجایش برند و اگر زوال سوی داخل یا بجهتی بود آن را بمص محاجم یا بوضع محجمه ناری بیرون کشند
بعده برای جذب رفت مقل بقدری عاقرقرحا ضماد کنند و چون بموضع خود قرار گیرد اضمده قابضه گذارند گل سرخ برگ مورد مغاث روغن گل ضماد نمایند

فصل دوم در وجع الظهر اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج باشد وجع بغیر ثقل احساس برد و نفع باشیای گرم و حرکت مشی و دلک و این اندک اندک
پدید آید **علاج** مارالعسل مارالاصول گلقند عسلی سنجرنیا تریاق اربعه مثرودیطوس دهن خروع دهند روغن قسط روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونه مالند
مقل اشق حلبه حب الغار بابونه بلعاب تخم کتان در روغن خروع آمیخته ضماد کنند نخود آب لحم طیور بتوابل خورند اگر بسبب بلغم خام باشد که در عضلات و فقرات ظهر
متولد گردد یا بلغم که در بدن ساکن بود بسبب غضب و تعب و حرارت بحرکت آید و در عضلات و رباطات پشت ریزد یا غلیظ که درین فضول ساکن محتبس بود و عند حرکت
آن خلط هیجان نماید و در عضلات و رباطات ظهر در آید پس در تولد بلغم خام تقدم تناول اشیای بلغم افزا ظهور وجع و ثقل در پشت و روز بروز اندک اندک افزودن
حسب تولد ماده و در ورود بلغم ساکنه وجع ثقیل لازم بریک وتیره بود و عقب تعب یا غضب یا جماع متعب پدید آید و در حصول با قلت ثقل وجع تمددی و
منتقل باشد **علاج** اگر از تولد بلغم بود تنقیه کنند نضج ماده بمارالاصول و دهن خروع نمایند نخود آب که در روح کمون عسل بود نیز منضج ماده و مزیل وجع است در هفته
و بعد نضج ماده بحب سورنجان حب منتن تنقیه نمایند جاوشیر اشق مقل سعیه انزروت نمک هندی زنجبیل سورنجان شقاقل شحم حنظل تخم کرفس بادیان انیسون
چند زرنباد قسط سداب باهیزهج برابر شیافه ساخته بردارند روغن قسط روغن سداب روغن بابونه روغن فرفیون مالند و از لحوم پرهیزند و اگر ضرورت شود لحم طیور جبلی
لحم آهو لحم ارنب دهند تقلیل غذا انفع اگر از ورود بلغم متحرک و ریح باشد حمام کنند استراحت دهند روغن خیری روغن بنفشه آمیخته مالند بطبیخ حشایش مرخیه محلله
نطول نمایند گلقند کمونی دهند روغن شبت روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونه مالند اغذیه لطیفه خورند اگر بدین دفع نشود بحب سکبینج یا مارالاصول دهن خروع غیره
تنقیه کنند اگر بسبب کثرت جماع باشد **علاج** ترک جماع کنند ماءاللحم مزعفر بیض خورند تدهین کنند و بتحلیل و تلیین و ترطیب متوجه شوند بدانچه در بلغم محرک گفته شد

فائده بسا باشد که تعب جماع و پشت خم کرده نشستن در عضلات و رباط ماندگی آرد و وجع پیدا کند بدون آنکه بلغم یا باد در آن حل نماید و این بمالیدن پشت
زور دهی دفع گردد اگر بسبب ضعف یا دیگر آفت کلیه باشد وجود آفت در کلیه و وجع قطن و ضعف باه گواه است **علاج** هرچه در امراض گرده ذکر یافته بحسب
سبب ضعف بود یا جز آن تدارکش نمایند اگر بسبب امتلای عرق بزرگ که بطول ظهر موضوع است از دم باشد وجع و تمدد مع ضربان و حرارت از ابتدای فقرات
پشت تا آخر فقرات قطن پدید بود و دیگر آثار گواهی دهد و وقت حرکت وجع اشتداد کند **علاج** در ابتدا باسلیق زنند یا بعض صافن کشایند آب انار شربت
لیمو شیره خرفه شیره تخم خیارین سکنجبین ماءالشعیر دهند آب سرد آیند صندل گلاب روغن گل و قدری سرکه آمیخته مالند و در مواضع سرد و هوای معتدل مسکن سازند

اغذیه بارد رطب مثل ماق عذره خورند اگر بسبب شرکت رحم باشد و این بعضی زنان را نزد زمان حیض بسبب نا برآمدنش چنانچه باید عارض میشود **علاج** مدرات حیض دهند روغن گل بر پشت مالند تخم کرفس درم بادیان انیسون نانخواه تخم شبت فوه هر یکدو درم تخم خیارین چهار درم غلبه هفت درم جوشانده صاف کرده قند شصت درم آمیخته قوام نموده در شش روز دهند **قول حکیم شرف الدین** زبل بز دو جزو سبزه که سائیده بزانده اشتر یکجز آمیخته ضماد کنند فرزلیه و درم زانو هم **قول لارزو بیر** کافور پنج مثقال خمر چهار باره شصت مثقال گداخته مالند فرزلیه یسیی حرمل ربع درم دهند تا درم رسانند و گفته شخصی وجع مذکور داشت عشبه داد نداد هان حاره مالیدند صحت نشد چون پیه خوک مالیدند شفا یافت **دوا** شاخ آهو در آوند گلی نو نهاده گل حکمت کرده در آتش نهند که دود نه بر آید سوخته گردد سائیده ربع یا نیم درم بدهن بقر یا به نبات یا با گرم دهند **دیگر** شنگرف دارفلفل هر یکده درم افیون پنج درم سائیده بآب درک سرشته نیمگرم ضماد کنند **دیگر** پیه حمار الوحش بروغن قسط آمیخته مالند **دیگر** زنجبیل انگزد نمک سنگ برابر بعسل آمیخته یا عرق گوگرد چهار سرخ زنجبیل کشنیز هر یکدرم آمیخته دهند **دیگر** زنجبیل مغز حب خروع هر یک شش درم مغز کنجد دوازده درم بریان کرده بیکر طل لبن بقر پخته نبات دوازده درم آمیخته حسب قوت دهند **دیگر** بودینه ثوم خورند **دیگر** اسفناج خورند برای موهی سفید **دیگر** پوست آزاد درخت نیم درم بآب پخته خورند تا هفته **دیگر** حس لبه خورند و آب سوده طلا نمایند **دیگر** کنجد کوفته گرم کرده یا برگ سبحنه گرم کرده یا برگ فنجنکشت گرم کرده بندند **دیگر** افیون دو درم شنگرف قسط تلخ صبر هر یک درم بآب سائیده طلا کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود در روز سه بار طلا کنند تا سه روز فرزلیه وجع زانو هم **دیگر** بیخ کنیر سفید مغز حبه سفید دهتوره سیاه هر یکده درم کوفته قرص بسته در ربع رطل روغن کنجد سوخته فرو گیرند و بر پشت مالیده در آفتاب نشینند **دیگر** شیطرج بآب سائیده بر کاغذ طلا نموده بر موضع وجع گذاشته در آفتاب نشینند که خشک شود آبله کرده بزودی رفع وجع نماید اگر تاب آبله نباشد اول کاغذ بر موضع وجع نهند بعده شیطرج بآب سائیده قرص ساخته بندند مسکن وجع لیکن اول فرزلیه وجع کمر و زانو

فصل سوم در وجع عصعص اسباب علاج او مانند وجع ظهر است **علاج** اگر مستحکم شود و بتدابیر دفع نگردد سه داغ مدور بشکل سه نقطه مثلث بر کمر دهند اگر بسبب حمل بار گران و جستن باشد روغن گل روغن بابونه مالند صعتر بیضه نیمبرشت خورند اگر بسبب خلع فقره باشد بدستکاری بجایش برند حجامت بر بند کمر کنند یا سنگ گران را بدو دست برداشته ایستاده پس پشت بر زمین اندازند

فصل چهارم در وجع خاصره اسباب این همانست که در وجع ظهر گذشت و اکثر بلغمی و ریحی باشد **علاج** هرچه در وجع ظهر که از سوء مزاج بارد و بلغم و ریح باشد گفته شد بکار برند حلبه حب الرشاد تخم کرفس نانخواه زنجبیل دارچینی هر یک یک سکبینج شش سکبینج آب گرم حل کرده ادویه آمیخته شافه ساخته بردارند حب الرشاد مغسول سه درم تنها سائیده شافه کنند اگر خواهند بورق فودنج سکبینج افزایند فرزلیه عرق النسا هم

فصل پنجم در وجع مفاصل هر وجع که در بندگاه افتد آنرا مفاصل گویند و این گاهی بغیر ورم چنانچه در ساذج و گاه مع ورم باشد چنانچه در مادی اما باصطلاح اطبا چنان اجرا یافته که آنچه در مفصل دست و پا باشد آن را وجع مفاصل گویند و آنچه در مفصل ورک بود آن را وجع الورک گویند و آنکه از مفصل ورک خیزد و بجانب پا نازل شود آن را عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا مفصل ابهام پا بود آن را نقرس گویند **بدانکه** وجع بندگاه اکثر از ماده افتد و ماده مذکور اکثر در ان لحم بود که گرداگرد مفاصل است و باشد که جانب رباطات نیز نافذ شود اما با عصاب و اوتار در نیاید از انست که این مرض بغیر تشنج بود و خاصه ورم مذکور است که نضج نمیشود و ریم نمیکند مثل اورام دیگر **انتباه** سبب کلی وجع مفاصل ضعف بندگاه و اجتماع و انصباب ماده در وی است و باعث ضعف آن یا سوء مزاج مستحکم یا تعب مفرط یا ضربه است و موجب اجتماع و انصباب ماده یا ترک ریاضت معتاده است یا ضعف

هضم معده یا سوء ترتیب در اکل و شرب یا زکام نزله مفرط یا حبس استفراغات معتاده یا حرکات بدنیه و نفسانیه یا قولنج که معالجه او کنند و امعا قوت یابد و ماده باطراف مندفع شود **تنبیه** این مرض از بلغم و خون اکثر افتد و از ریح کمتر و از صفرا قلیل و از سودا نادر و سبب این یا ماده یا تنها سبب این مرض گردد یا بماده دیگر مرکب شده اما ترکیب بلغم با سودا بغایت نادر الوقوع است لیکن صفرا با بلغم مشترک شده محدث این میگردد **بدانکه** اگرچه در جمیع بندگاه در سبب و علامت و علاج یکسانست اما از بهر بعض معالجات مخصوص بعض است جدا جدا گفته شد **فائده** وجع مفاصل اگر بسبب سوء مزاج گرم ساده باشد حرارت لمس و مزاج عدم ثقل و ورم **علاج** تبدیل مزاج بادویه بارده کنند شربت لیمو سکنجبین مائی دهند و میتواند که فصد کنند و قدری خون برآرند و تنقیه صفرا کنند و تنقیه درینجا برای آن گفته شد تا ماده که مستعد انصباب باشد مستفرغ گردد و بدانسبب موضع از ریزش ماده محفوظ ماند **سکنجبین مائی** آب انار ترش هر یک رطل سرکه آب زرک هر یک ربع رطل قند دو رطل قوام کنند مسکن عطش و حمی محرقه و برای معده و کبد حار مفید اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج باشد ثقل برد وجع مولم بغیر ورم **علاج** تبدیل مزاج بادویه و اعمال مسخنه کنند اگر بحقنه یا بمسهل خفیف قدری اخراج بلغم کنند شاید زیرا که چون بلغم کم شود صفرا غلبه نماید و حرارت غالب آید و احوط درینجا ترک استفراغ است **قول ڈاکٹر** اگر شخصی در حمی یا شوصه کند و بسبب عدم احتیاط وجع پدید آید و از نشست برخاست عاجز شود باید که صفرت بیض مسلوق چهل عدد عاقرقرحا دارچینی بالنگنی قرنفل دارشیشعان هر یک سه درم سمندر کمار ربع درم سائیده آمیخته در آوند گلی که زیر او ثقب باشند نهاده روغن کنجد شش درم انداخته بند کرده بطور تیال جنتر روغن کشیده مالند و از هوا نگهدارند اما اگر حمی موجود بود در روغن نمالند که ورم آرد مگر وقتی که حمی رفع شود و فقط درد باقی بود مالش کنند برگ خیارشنبر برگ ببول برگ سهجنه همه خشک به یک شش درم تخم شبت بزرالبنج سورنجان مغره نمک سنگ هر یک یکنیم درم سائیده پارچه بیز نموده مالش کنند و اگر بسبب سوء مزاج یابس باشد و این کمتر افتد آثار یبوست پیدا بود **علاج** بترطیب کوشند اغذیه مرطبه چون شیر گاو و غیره خورند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو روغن گل و قیروطی که از پیه مرغ پیه بط مغز ساق گاو و موم ساخته باشند مالند و سوء مزاج رطب باعث وجع نمیشود و اگر بسبب کثرت خون باشد حمرت موضع عظم و انتفاخ وجع تمدد حرارت لمس اما بحرارت صفراوی نرسد و مریض محرور یا صحیح سن شباب فصل ربیع و تقدم اکل اغذیه و اشربه مولده دم **علاج** باسلیق از دست مخالف زنند و اگر در هر دو جانب باشد از هر دو دست کشایند پس اگر مرض در یدین بود اکحل و اگر در رجلین باشد باسلیق زنند و خون حسب طاقت یکبارگی یا بدفعات برآرند و اگر از فصد نافع نبود فردتر از موضع وجع حجامت کنند تا هم استفراغ دم و هم امالهٔ ماده جانب مخالف شود و بعد اخراج خون چون دو روز گذرند آب برگ خیار اگر هم سکنجبین کنند یا ماءالشعیر آب انار دهند اگر حرارت التهاب شدید باشد روغن بادام آب تمر هندی آب آلو سکنجبین دهند و اگر بمسهل حاجت آید اول طبیخ بنفشه عنب الثعلب آب گاوزبان عناب سپستان خطمی کاسنی بقند دهند سه روز بعده هلیله زرد سنا هر یک پنج درم تربد بسفایج هر یک دو درم سورنجان سه درم شاهتره کاسنی بادیان انیسون تخم کرفس گل سرخ هر یک یکنیم درم جوشانده صاف کرده شیرخشت هیزده درم آمیخته دهند یا سنا هفت درم گل سرخ پنج درم بنفشه عنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی کاسنی هر یک [illegible] درم سورنجان دو درم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک شش درم مغز فلوس پانزده درم ترنجبین ده درم طبیخ ساخته دهند و اگر طبیخ مکروه دارد سقمونیا ربع درم سورنجان نیم درم صبر درم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک نیم دانگ گل سرخ دانگی حب بسته دهند یک شربت و احتیاط دارند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و بحران فاضل چهاردهم است و بعد اسهال آب کاسنی شیره خرفه شیره خیارین سکنجبین دهند و اگر ضعیف باشد و احتمال کثرت اسهال ندارد شیرخشت بیست درم گلاب چهار تاشی حل کرده دهند و بالائش آب تمر هندی آب آلو هر یک بیست پنج مثقال

نوشند بنو ماش نخود آب بسماق غوره تمر هندی شیرهٔ مغز بادام خورند اگر مریض ضعیف شود لحم ارنب لحم آهو بچهٔ مرغ دهند اگر تب باشد ماء الشعیر بعناب خورند و از
لحم بز لحم بقر خمر حلوا عسل وغیره پرهیز نمایند و در ابتدای طلای رادع که در و قبض باشد گذارند اگر وجع اشد بود قدری افیون در طلا افزایند یا طلای مسکنه گذارند و چون
مرض از ابتدا گذرد و وجع تسکین یابد در ادویهٔ رادعه ادویهٔ محلل چون اکلیل بابونه آب کرنب آرد جو بنفشه خیر و لوبیا آمیخته جوشانده طلا کنند **طلای رادع**
گل سرخ هفت ماشه مامیثا سه صندلین گل ارمنی هر یکی دو فوفل اسفیداج بوش در بندی هر یک یک آب کاهو یا بلعاب اسبغول قرص سازند و بسرکه و گلاب
سوده طلا کنند **طلا** صندل لعاب اسبغول گلاب سرکه آب کشنیز آب کاسنی پوست خشخاش طلا کنند **طلای مسکنه** خشخاش اسود بیخ لفاح افیون زعفران
برگ کاهو طلا کنند **طلای مسکنه** افیون زعفران برابر بشیر گاو روغن گل آمیخته طلا کنند **ضماد** کاهو کوفته ضماد کنند **ضماد محلل** که بقیهٔ مفاصل حادرا
مفید است آرد جو حلبه لعاب کتان روغن بابونه موم زرد آمیخته ضماد کنند **فائده** اگر ماده کثیر و قوی الحرکت بود بزودی در استفراغ کوشند و انتظار نضج نکنند
وایضاً درین حال رادعات قویه نگذارند برای دو چیز یکی آنکه چون ماده قوی الحرکت بود از رادع از حرکت باز ماند و عروق را فشرده وجع افزاید دوم آنکه چون ماده قوی
بود شاید که بازگشته باعضای رئیسه توجه نماید ازین است که قبل از فصد ترک طلیهٔ بارده لازم دانسته اند خاصته که ماده قوی الحرکت بود و این خوف در مادهٔ صفراوی
بیشتر است نسبت بآنکه از دم صرف شود و اگر احیاناً خطا شود و بدان سبب وجع افزاید و خوف میل ماده باعضای رئیسه بود و آن از وقوع تغیر در اعضای رئیسه
توان یافت پس درین وقت باید که آب نیم گرم یا طبیخ بابونه بنفشه بر مفصل ماؤف ریزند تا ماده بهمین سو بازگردد و باعضای رئیسه مائل نشود وایضاً مفرحات
یاقوتیه برای تقویت دهند تا اعضای رئیسه از اثر وی منفعل نگردند اگر بسبب دم صفراوی یا از صفرای محض باشد اما از صفرای محض کمتر افتد صفرت لون
شدت وجع و التهاب سرعت نبض ناریت بول قلت انتفاخ و ثقل و تمدد عطش حرارت ملمس که دست را سوزد و میل وجع بنقل هر جلد و اکثر تکسیر که بدنش
ضعیف و مزاج صفراوی باشد پدید آید و مع الحمی بود و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکرده ماده را برادع دفع نماید باعث هلاک گردد و سبب توجه ماده
بقلب **علاج** اگر خون صفراوی بود فصد کنند و بعد ظهور نضج کاسنی عناب بنفشه قند آب انارین آب تمر هندی ترنجبین کرده باشند بقرص بنفشه
تلیین نمایند یا کاسنی یک نیم مثقال عنب الثعلب دو مثقال گل سرخ تخم خیرو هر یک مثقالی جوشانده صاف کرده مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام
نیم مثقال آمیخته دهند یا حقنهٔ لین نمایند و سکنجبین و آنکه مرقی کنند پس بشربت ورد مکرر اسهال نمایند چون ماده نضج تام یابد مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم
بود و ماده را حرکت ندهند و بر منضج اقتصار ورزند و بعد اسهال کاسنی خیارین تنها یا بسکنجبین دهند آرد جو بیاض بیض دهن ورد خطمی عدس بنفشه نیلوفر کوکنار ضماد کنند
و اشیای بارد بی قبض چون اسبغول بسرکه پوست کدو آب خیار آب کاهو آب حی العالم کافور ضماداً النطول ابکار برند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی باشد
آرد جو باقلا بنفشه خطمی اکلیل صندل ضماد کنند اگر وجع غلبه کند و خوف غشی باشد بزر البنج افیون اسبغول اقاقیا مغاث بشیر گاو طلا سازند نطول آب بارد مفید
اسبغول بآب بارد لت کنند چون منتفخ شود دهن ورد مبرد آمیخته طلا کنند که مسکن وجع است عدس مقشر دو خطمی محرق سورنجان هر یک یک سائیده هر روز درمی
بگلقند یا بسکنجبین بزوری دهند که مسکن وجع است سکنجبین قلیل الحموضت بآب انارین شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین یا شربت بنفشه شربت آلو بقدری گلاب دهند تا دفع
ضرر سورنجان از معده کند اگر قبض باشد شربت تمر هندی و اگر لین بود شربت زرک دهند عدس مقشر تمر هندی آب انارین و قدری روغن بادام خورند اگر حمی نبود
مرغ دهند و انچه در دموی گذشت غیر از فصد ابکار برند **شربت تمر هندی** تمر هندی مصفی دو رطل آب هشت رطل تر کنند چهارم ماند صاف کرده بسه رطل قند

قوام کنند مبرد مطفی قاطع صفرا مسکن عطش ملین طبع **فائده** سورنجان در مفاصل و نقرس عجیب است لیکن بمعده مضرت بایدکه برای رفع ضررگلوان زنجبیل
فلفل و جهت تقویت اسهال ورد و گذشتن او از معده صبر سقمونیا آمیزند و در وقت استعمال او دو هم روغن بیه بط بیه مرغ بر مفصل و عضلات مالند تا از ضرر
ایمن مانند **قول لارنز و رببیر** در صفراوی طلای مفاصل کاتاپلازما مفاصلی لیتی منیتو مفاصلی گذارند حب القطن سائیده ضماد کنند و درد موی
ماء الخل دهند طلای کوتوز اطلای مخدره کاتاپلازما مفاصلی گذارند اگر بسبب بلغم باشد کثرت ثقل عدم حرارت و التهاب و جع متوسط و رم اندک نرم منبسط
و لون او همرنگ بدن یا مائل بر صاحبیت بود میلان وجع در عرض و عمق نبض بطی و متفاوت بول غلیظ و سفید باشد سن و هوا و مزاج و دیگر تدابیر بلغم افزا
گواهی دهد و باشیای گرم راحت یابد **قول ڈاکٹر** اگر شخصی در سفر وقت غلبه عطش و حرارت بآب سرد غسل کند و نوشد و بدان سبب وجع و ورم اطراف
پدید آید باید که برگ خروع بزر البنج تخم شبت گل ٹیسو برنگ کابلی هر یک سه درم نمک سنگ نمک شور هر یک یکنیم درم در آب جوشانده انکباب کنند اگر ورم باشد
بعد انکباب هر دو مایین آرد مونگ بریان هر یک شش درم قردمانا زیره نمک زنجبیل و ارشیشعان نانخواه هر یک ـــ درم سائیده پارچه تر کرده مالش کنند
علاج اول بطبیخ شبت اصل سوس عسل قی کنند بشرطیکه مانعی نبود و بسا باشد که چون بقی بلغم کثیر بر آید حاجت بتدابیر دیگر نیفتد الا اول یا چهار روز طبیخ بادیان
اصل سوس انیسون عنب الثعلب گل سرخ ایرسا گلقند عسلی دهند نخود آب بدهن بقر نوشند بعده چهار روز ماء الاصول بدهن خروع دهند سه وزن بعد
ماء الاصول تنها دهند چون اثر نضج ظاهر شود تربد ایارج هر یک مثقال العسل آمیخته دهند و بعد نضج تام حب سورنجان حب منتن حب شیطرج تنقیه کنند و بعد اسهال
ماء الاصول یا ماء العسل یا تریاق اربعه بآب کرفس آب بادیان دهند و اسهال الفصل نمایند و فیما بین مسهل باستعمال منضج قانع باشند تا که ماده تمام مستخرج گردد
و وقتیکه قلیل در عروق باقی ماند مدرات سخنه چون بادیان تخم خربزه و مانند آن بکار دارند تا ماده را از عروق بیرون کند مرق مرغ نخود آب بدارچینی زعفران شبت
نعنع زنجبیل فلفل خورند اگر ضرورت شود کباب عصافیر دهند و از آب بارد فواکه جماع امتلای شب پرهیزند مغز حب خروع سائیده نصفی آن دهن بقر یا عسل آمیخته
ضماد کنند اگر زبل بقر بسرکه فرایند بهتر حب الغار حنظل یا ناز آوند گرد هر یکده اشق صبر کمون هر یک پنج کوفته ضماد سازند بابونه شبت خطمی بمیعه مر صبر چند فربیون
لعاب حلبه لعاب کتان ضماد کنند چند فربیون بدهن ورد یا بروغن یاسمین یا بروغن قسط یا روغن ناردین یا بروغن خروع آمیخته مالند افعی را سر و دم بریده
بریده بزیت جوشانده صاف کرده یا شمع بدهن بابونه گداخته مالند و بطبیخ بابونه شبت اکلیل سداب نعنع مرزنجوش پوست بیخ کبر شعیر مقشر نطول کنند اگر
مرض تسکین نگیرد و غلظ یابد بابونه برگ غار حرمل بسرکه و آب گرم ضماد کنند شمع بدهن گداخته فربیون عاقرقرحا آمیخته مالند و آب گرم شویند و در آبی که
کفتار یا سگ و خرگوش با پوست یا ثعلب یا حمار وحشی با شبت و نمک جوش بود نشینند در روز سه بار تا سه روز در حمام گرم تعرق کنند و ریاضت معتدل قبل از
غذا نمایند اگر نجح بصفر او بلغم مرکب بود مسهلات و مدرات سخنه بکار نبرند و طریقه اعتدال نگاه دارند و دوا حسب ترکیب ماده مرکب کرده دهند تا از ضرر ایمن مانند
حب شیطرج عاقرقرحا فلفلین هر یک یک خردل ابیض زنجبیل شیطرج ملح هندی وج هر یکده وفانید چهار درم بدوده بسرشته آب کلم حب بندند شربتی
آسه درم با آب گرم جهت فالج ولقوه و وجع مفاصل و عصب و احتباس طمث مفید **قول لارنز و رببیر** در بلغمی حب الغار زنجبیل کندر کبریت بآب باران
جوشانده خرقه آلوده گرم گرم نهند اگر حمرت پدید آید سرد کرده گذارند مرزنجوش معه جوشانده شویند دوازده روز که مقوی عصب ضعیف است یا ستیلا کوازو
نیمدرم بمرق مرغ در عروج قرص حب سرمه فولادی در چهار دانگ آب شب تر کرده صبح نوشند حب انتی سیپو نیمدرم لادن افیون تکنیم دانه آمیخته دهند و گفته

تین توزالادن حب صرعی حب ونیه پرسائیں حب سورنجان کلان حب سورنجان لوزتیانا روغن بابوسا ... سفوف گوری کنه سفوف شاخ گوزن سفوف
سورنجان سفوف سولی ابیس باتیانا سفوف ارلی تیکولوزتیانا سفوف چوبچینی شربت سینی شربت حنظل عرق آسپارتی فیسال عرق سلیستی عرق
دنیسر یا عرق اکوادی کال عرق بیند یکیتا مرکب عرق مفاصلی عصارة الکائیں خمر ... دکامبل الادن ادوده کیو معجون اناکاردیا معجون تارترو معجون مادری
پیکولو معجون چوبچینی طبیخ یورکاتیو وهمه مفید اند حسب حاجت دهند خرقه در بالسمو الدیوپا یا بالسمو کاتولیکو تر کرده نهند اپی تیمادی صابون بالسمونتی یودرا تیکو
روغن خراطین روغن مصطکی روغن اندورینوس روغن بهروزه روغن موم روغن صابون مالنه لیتی مینتو مفاصلی کاتاپلازما کوتوزا کاتاپلازما سکنه ضماد
کنند ادکوانیتو کوتوزا ادکوانیتو رمولی النتی مینوا کونیتوادیلو کوانیتو زاده میسوتی امپلاستر وانتی یودرا تیکو گذارند حقنه کارمیناتیوا حقنه کوتوزا عمل کنند روغن بلسان
گرم کرده مالند و بندند اگر بسبب سودا باشد قلت وجع و تمدد و صلابت و کمودت ورم قشفت جلد بسیل کثیر نیفذا و دیگر آثار سودا و انتفاع از اشیای مرطب مسخن
علاج طبیخ بادیان اصل سوس گاوزبان قند دهند بعد نضج تام بطبیخ افتیمون حب سورنجان وغیره تنقیه کنند اگر وجع غالب بود فصد نمایند و حقنه مخرجه
سودا کنند و بعد تنقیه کمونی جوارش عود شربت انار منعنع دهند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش گل سرخ آبزن و یا شوبه نمایند سک غالیه ساذج بروغن نرگس آمیخته
مالند قیروطی از روغن سوسن روغن قسط روغن خیری روغن بابونه موم سپید کرده نبیبه یا کیان سپید طرروغن یاسمین ساخته تدهین کنند لعاب حلبه لعاب کتان
روغن کنجد آمیخته مالند بابونه آرد جو آرد کتان مقل جاوشیر راتینج سپید روغن گاو روغن زیت ضماد کنند بطبیخ بابونه مرزنجوش پودینه حاشا نطول و
آبزن کنند حمام معتدل ریاضت معتدل قبل از غذا نمایند قبض شکم روا ندارند و از ترطیب بدن غافل نباشند و افراط در تحلیل نکنند
و هرچه محلل و ملین باشد استعمال نمایند لحم گوسفند مرق مرغ خورند و از کثرت اکل شرب و حموضات و مولدات سودا پرهیزند **فائده** فصد وقتی کنند که شروج
سودا متوقع باشد یعنی بغایت غلیظ بود پس اگر در فصد دم سیاه که غلیظ بر آید بر آمدن دهند که سوداست و اگر خون سرخ و صاف معتدل القوام بود بدانند که
سودا بغایت غلیظ است و برنمی آید در حال بند سازند الا موجب ازدیاد تحجر گردد و در جمیع امراض سوداوی فصد وسیع و رگ بزرگ چون باسلیق و هفت اندام
حسب حال زنند و هرگاه که در مفاصل سوداوی حاجت بفصد شود و عند فصد خون صاف آید و سودا تیره آید باید که اول نضج و تلطیف و اخراج سودا متوجه
شوند پس بفصد پردازند که بسبب نضج و تنقیه سودا الطبیعت نخواهد شد و در فصد مستفرغ نخواهد گردید بلکه احوط آنست که در جمیع امراض غیر دموی چون بفصد حاجت
آید اول نضج آن خلط کوشند پس فصد کنند و آنکه گفته اند که در اخراج دم انتظار نضج نکنند مقصود از ان مرض دموی صرف است اگر بسبب ریح باشد تمدد شدید انتقال
وجع **علاج** نگلفند شربت بزوری عرق بادیان گلاب دهند روغن گل وغیره مالند و از تنقیه بلغم غافل نباشند و گاه باشد که ماده ریح در غایت حدت و حرارت بود
بمرتبه که در عظم نفوذ کند و آنرا فاسد سازد و این را ریح الشوکه گویند تدبیر این اخراج دم و صفراست کمین کمین دهند روغن بهروزه مالند اگر بسبب ترکیب بلغم و صفرا باشد
قلت انتفاع بمعالجه حار و بارد تنها و اختلاف اوقات یعنی گاهی نفع از دوا و گاهی از همون دوا ضرر بواسطه اختلاف ماده و اکثر کسی که مزاج صفراوی دارد شود و
از استعمال تدابیر مبرد مرطب مولده بلغم پیدا آید **علاج** تدبیر مرکب کنند و هر خلط که غالب بود دوای مخصوصه آن نیز بر دیگر اجزا غالب کنند و تا که نضج تمام پدید
نیاید بفصد و مسهل نپردازند و در اضمده احلیه روغن وغیره نیز همین رعایت محفوظ دارند و اگر بسبب کثرت امتلا احتیاج باخراج ماده شود حقنه لینه کنند مسهل خفیفه دهند
طبیخ سورنجان نوشند و مسهل شدید الحرارت مضر دانند باقی تدبیر از صفراوی و بلغمی مرکب کرده بعمل آرند حضض صبر صندل مامیثا زعفران هریک دو درهم گل ارمنی

درم کرنب سوخته چهار درم سائیده بآب عنب الثعلب آب کاسنی ضماد کنند اگر وجع اشد بود زعفران افیون برابر بشیر سائیده شمع روغن گل یا روغن کنجد آمیخته
طلا کنند لوبیا بآب پخته کوفته ضماد کنند که محلل ماده و مسکن وجع است **طبیخ سورنجان** سورنجان ده درم تخم کرفس کاسنی هر یکی دو درم تربد سه درم بادیان پنج درم
هلیله زرد ده درم آب دو رطل بپزند چهارم بماند صاف کرده نوشند اگر ترنجبین سی درم افزایند بهتر **قول حکیم علی گیلانی** زردچوب گل زردچوب خطمی
حنا شنجار قنب هر یک ده بزر البنج تخم تاتوره هر یک هفت کافور دو بار یک سائیده بندند برای وجع مفاصل و درد زانو که اشد بود و انفع اگر بسبب واقع افتادن یا غیر
آن باشد اول خون بارسال علق کم کنند و بعد دو روز همین دوا بندند که آبله کرده ماده کثیر برآید و درد سه روز همه درد رفع کند **قول ڈاکٹر** اگر بسبب ضربه باشد
که بشده و بعد دو سه سال بسبب بدپرهیزی یا هوای بارد باز وجع پدید آید و اطراف از حرکت باز مانند هر روز مغز حب الخروع یک عدد خورانند مالکنگنی
شش درم و ارشیشعان کمون زنجبیل جوز بوا بسباسه قرفه قرنفل زردچوب سمندر کهار اذاراقی مغز بادام مغز کرنج فلفل موبه خولنجان آب برگ دهتوره آب برگ عشر
آب پوست درخت سهجنه آب پوست درخت ترهندی آب برگ گومه آب برگ عنب الثعلب آب برگ بهنگره هر یک سه درم روغن سرشف روغن کنجد هر یکی ده
اونس روغن خروع ده اونس روغن ساخته صاف کرده مالش کنند اگر نفع ندهد روغن کنجد نیم رطل گرم کرده موم سفید سپیدکاشغری هر یک سه درم مالکنگنی شش درم افیون نیم درم
یکنیم درم اداخته جوشی خفیف داده فرو گرفته سحق بلیغ نموده مالش نمایند یا ش مقشر قلیه نان گندم خورند **قول شیخ الرئیس** سفوف سورنجان ابلق
مجرب است **سفوف سورنجان** سورنجان دوازده فلفل کمون هر یک چهار پودینه نهری سه سفوف سازند شربتی درم بماء العسل **قول**
لازورب اول انقیه فاسد غالب بیابد مسهل فصد کنند بطبیخ عشبه چوبچینی عرق آرند و وقت تعریق گل ارمنی تریاق آمیخته دهند تا منع غلبه
اخلاط باطنی کند و بعد تعریق بشیر نگاه دارند مفاصل بپزند مغز نان بشیر پخته قدری زعفران و صفرت بیض آمیخته یا مغز نان بشیر پخته نیم رطل مغز فلوس سه درم
آمیخته یا صفرت بیض ده عدد دهن و دهن مرس زعفران ده مسکر بلو آمیخته طلا نمایند **ضماد سید و نیا** برای مفاصل و نقرس انفع زفت رومی
یک سپیدگا و مغز ساق آهو ده کافور هر یکی سپید خوک رال هر یک پنج طیار کرده بکار برند **ضماد** و که اوجاع مفاصل و زانو و کتف و کلیه ابدا اساعلت
اگر بیاید شده ت باه آرد سپیده سائیده و سپید پیه گاو سپید مرغابی هر یک پنج موم شنگرفی دو نیم روغن گاو یکنیم روغن گل سی و دو گداخته صاف کرده موم
آمیخته بخرقه کشیده ببرد و گدازند **ضماد** موم زرد دو روغن کنجد سه گداخته لعاب اسپغول یک آمیخته ضماد کنند **ضماد اسپغول** فرزلیه و وم
حار مفاصل و فرج و کنج ران و قضیب و سائر اعضا لوکا مسحوق بقدری آب بپزند چون مهرا شود اسپغول مسحوق برابر لوکا روغن و در برابر هر دو آمیخته
گذارند اگر تسکین حرارت بنظر مطلوب بود اسپغول ناکوفته اندازند و اگر التصاق مطلوب باشد کوفته **ضماد** فرزلیه وجع رکبی کلیه و مفاصل و وجع پای
سفیدی بیض و خطمی سحق کرده بر آتش نهند و قدری آب زردچوب آمیخته بر ساخته بر بسته نسی یا بچوب حل کنند آتش مرهم شود ضماد کرده برگ
تنبول نهاده بخرقه بندند و سه روز برود **ضماد** و سنگ قند سیاه را بآب پخته ضماد کرده در آفتاب نشینند یا بآتش خشک سازند فرزلیه وجع ریحی
ضماد و مقل سپید مرغ یک بر آتش نرم پخته فرو گرفته ریق درم آمیخته سحق کرده ضماد کنند **ضماد** و سود آب سائیده ضماد کرده بآتش
تکمید کنند **ضماد** مغز خروع بشیر پخته قدری حل بوا آمیخته یا حلبه بسرکه لت کرده عسل آمیخته یا خردل سائیده عسل بالاد دو اونس خمر اونس مشک
دو درم سه یکه قند نه مرد آمیخته ابد وا زعفران سورنجان پنج قصب سائیده یا چوب سپیده هر دو درم بیش درم سائیده یا مغز نبات الصبر پوست پنج منشر

پوست سپستان و قدری زعفران سائیده یا سداب بعسل آمیخته یا ترب مع بیخ و برگ سائیده یا زبل بقر گرم کرده یا مغز حب خروع یا برگ خروع یا برگ بکاین یا برگ سورنجان یا برگ کاهو ضماد کنند **ضماد** آهک و قند سیاه ضماد نمایند مزیل نقرس هم **ضماد** برگ بول یا برگ کنار یا برگ عنب الثعلب یا برگ انگور سائیده ضماد نمایند مزیل وجع و حرقت یا **ضماد** آمله حنا ضماد کنند مزیل حرقت اطراف **ضماد** فودنج بریه ضماد کنند مزیل صلابت یا **ضماد** سبوس گندم بعسل ضماد نمایند محلل ورم مزیل وجع **دیگر** برگ انار زرد چوب سائیده گرم کرده بر عضو متورم بندند چند روز **دیگر** برگ لیمو یا برگ ترنج بروغن زرد چرب کرده بندند مزیل وجع **دیگر** برگ تاتوره گرم نموده بندند **دیگر** مزیل یا عظم مرسنج آمده بیخ خروع بیخ معصفر برابر در روغن کنجد انداخته جوشانند که روغن ماند صاف کرده مالند **دیگر** سورنجان بروغن سوده مالند مزیل ورم **دیگر** شیر طرزده شیه عشر مالند مزیل وجع ریحی **دیگر** روغن ترنج یا پیه سگ گرم کرده مالند **دیگر** پیه روباه مالند مزیل وجع پای که از ضربه سقطه باشد و از نشست بر نجاست عاجز بود و ماده کهنه ریحی **دیگر** معجون اذاراقی سفوف نمک هندی روغن روباه روغن خفاش روغن ببابک مالند **دیگر** تخم شبت بآب جوشانده انکباب کنند مزیل تعقد مفاصل **دیگر** مرزنجوش بول طفل جوشانده نطول کنند مقوی عصب ضعیف بعد وجع و از ده روز عمل آرند **دیگر** مزیل وجع ریحی صابون یک صبر نیم بآب ادرک سائیده نیم گرم کرده ضماد کنند **دیگر** مغز فلوس ده گل ارمنی بابونه هر یک پنج افیون نیم سورنجان تلخ یکنیم بآب سائیده نیم گرم ضماد کنند و برگ خروع گرم کرده بندند **دیگر** بزر البنج نمک شور تخم شبت هر یک پنج درم گل بلاس ده درم آب چهار رطل جوشانده انکباب کنند و همین آب شوید **دیگر** بیخ نمک سه مشت در آب جوشانده رجلین در و نهند مزیل وجع یا **دیگر** زاج دو اوقیه آب هفت رطل جوشانده پایها در و نهند مزیل تب **دیگر** بطبیخ تنب شویند مزیل حرقت **دیگر** نعنع مرزنجوش کمون جوشانده اسفنج تر کرده بندند **دیگر** سبوس نمک نره بسته گرم کرده کماد کنند و برگ شخکشت گرم نموده بندند **دیگر** کماد بعسل نموده فلفل سوده مالند **دیگر** صابون روغن تلخ بظرف آهنی آمیخته مالند مزیل عقد اطراف **دیگر** دست و پای سنگ پشت زنده تا بیخ سیر دهم تراشیده اگر وجع در پای است بود پای و اگر وجع در پای چپ بود پای چپ و همین وجه دست بر دستها بندند **دیگر** مقناطیس نزد خود دارند

فصل ششم در نقرس اکثر ابتدا از ابهام پا کند و گاهی از عقب یا سفل قدم یا از پهلوهای قدم خیزد و پس تمام قدم را در گیرد و گاه باشد که وجع سوی بالا بر آید و برانو رسد و زانو نیز ورم نماید و باشد که تا فخذ صعود نماید بعضی گویند که اگر در بند دست و اصابع او پدید آید نیز نقرس گویند بالجمله وجع نقرس اشد و صعب میباشد خاصه اگر در ابهام پا افتد و هوا اکثر زیرا که بند انگشت تنگ است پس ماده که در و آید تحلیل نمیرد و تمدد شدید می آرد و بسبب کثرت اعصاب حس او قویست و بواسطه صلابت انچه بدو ریزد با سانی نگذرد و پس بالفعل اگر چه سبب اندک بود اما اذیت او کثیر باشد و نقرس از پدر بفرزند تعدی میکند بارث و بسا باشد که از اشربه و اطلیه بارده علاج کنند و در سردی افزاید و مرض صفراوی باشد پس فضله که منصب می آید باز گردد و بدل و دماغ توجه نماید و هلاک کند اگر چنین خطا شود جذب ماده بمفصل او وقت نمایند بتحلیل طبیخ حشایش حرخیه جاذبه چنانچه در وجع مفاصل گفته شد و اسباب و علامات و علاج این بعینه همانست که در وجع مفاصل گذشت **قول جالینوس** بعض اصحاب نقرس را هر دو انثیین دراز میشوند **قول ثابت بن قره** نقرس که بجانب ایمن شود نسبت بایسر نکیست **قول شیخ الرئیس** اگر بول رقیق و قلیل بود حادث میشود در مفاصل آنها او را هم باید که او را کنند و ادویه مقطعه چون جعده تخم سداب بری زراوند گرد جنطیانا دهند و گفته کسی را که ورم باشد و اعضای او ضعیف بود باید که ترک حمام و شراب و غضب نماید چه آنها بسهولت انصباب فضول سوی آنها مینمایند و ورم زیاده میشود **قول جالینوس** تریاق افاعی قلع نقرس میکند و تستا هر روز متواتر بعد هضم غذا خورند و در صیف غیر متوالی و گفته انچه منع کند سیلان ماده را سوی او اینست که در ابتدا الطبیخ بلوط نطول کنند و اسفنج بدو تر کرده کماد سازند

وگفته که در ایام راحت اقاقیا عصاره لحیة التیس ماميثا حضض طلا کنند تا عضو قوت یابد بسرعت قبول ماده ننماید وگفته ربادابن عرس بسرکه بر نقرس طلا کنند عجیب وگفته منقرسین ادویه که منع انصباب ماده سوی قدم کنند نخورند چه این ماده برگردد و خناق آرد لیکن لازم کند و اتریاق کبیر که خلاص شده است خلق بسیار وگفته منقرسین را حمام یابس و آب حمات نفع دارد **قول روفس** اصحاب وجع اگر قی کنند و تعب شدید نمایند و تمدد در عضلات آنها افتد این البته ماده را میکند بسوی نقرس **قول یهودی** هیچ چیز انفع در نقرس از روغن کاکلانج نیست سه درم روغن بادام آمیخته دهند وگفته روغن مذکور در وجع مفاصل و ورکین و عرق النسا نیز مفید است **قول عسکری** نقرس حار اگر دمویا باشد باسلیق محاذی علت زنند و اگر در دست بود باسلیق مخالف و برای تلیین آب آلو سکنجبین دهند اگر اجابت نکند سقمونیا بشربت ورد یا ترنجبین محلول بگلاب یا آب آلو آمیخته دهند و در آخر سورنجان افزایند اگر آثار صفرا باشد اول تلیین پس فصد کنند تبدیل مزاج بماء الشعیر مبرد نمایند اگر التهاب شدید باشد جلاب مبرد دهند آلو عناب ترنجبین سکنجبین لعاب اسپغول لعاب بهدانه بجلاب دهن بنفشه دهن لوز حسب حال دهند اگر مرض دمویا باشد قی کنند بعد غذا آب سماق و سکنجبین و در ابتدا گل ارمنی با آب عنب الثعلب طلا نمایند خرقه بگلاب و کافور تر کرده بر و نهند چون گرم شود تبدیل نمایند طحلب بسرکه مبرد ضماد سازند اگر در عضو تشنج و یبوست پدید آید از روغن بنفشه موم آب کاسنی آب عنب الثعلب قیروطی ساخته گذارند حقنه لینه نمایند وگفته اگر بارد باشد ابتدا بقی کنند بعد اکل غذا آب ترب و سکنجبین پس حب سورنجان کبیر حب شیطرج دهند حقنه حاده نمایند ادویه مبدله مزاج چون تریاق مثرودیطوس قباد الملک خورانند مغاث زعفران صبر غرث بعض ضماد کنند سعه سائله جند فرفیون صبر اقاقیا با بر شراب قوی طلا کنند و در اختلاط ورق غار بابونه حرمل اکلیل مقل ضماد نمایند **قول ابن زین** ثوم با یک سائیده بر نقرس که از ماده غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا که داغها بر آرد و پس بکشایند و آب نمک شویند که نیکوست وگفته هرچه تغلیظ دم کند نقرس را نافعست وگفته در نقرس حار و قیفا ان وجع اسهال ننمایند که وجع می افزاید مگر تبدیل مزاج بماء الشعیر و بقول و سویق و شکر نمایند چون حرارت ساکن شود و وجع زائل گردد البته پس شروع کنند در استفراغ پس اگر در قدم بود و وجع حار باشد فصد دست محاذی کنند و اگر بارد باشد قی نمایند وگفته تقصع اصابع در نقرس اکثر در امزجه شدید الحرارت از فرط جفاف میشود و باید که تسخین نکنند و تدبیر باعتدال نمایند وگفته وقت خواب در وقیفا ان وجع سورنجان مصطکی شکر برابر سه درم با آب گرم دهند اگر مبرودی باشد کمون زنجبیل افزایند وگفته تعاهد ادویه مدره قلع ماده نقرس در اسافل بدن مینماید قلع تام الا در حار وگفته استعمال نکنند اسهال در اوجاع اسافل بدن الا بعد قی که نفع نمیکند بلکه ضرر وگفته تعاهد کند در نقرس بارد باضمده ملینه محلله چون اشق مقل لبنی بسرکه حل کرده کتان حلبه آمیخته ضماد کنند و تمریخ بدهن سوسن نماید و انکباب کند و افراط ننماید در ضماد از چیزها که در آنها قبض و یبوست باشد زیرا که این نوع متحجر میگردد وگفته که از غضب و جماع و شراب و حلویات و بقول و لحوم غلیظ پرهیزد وگفته که نفع میکند نقرس را پابرهنه رفتن در صیف **قول ابن سرافیون** ادویه قوی التسخین و تبرید استعمال نکنند مگر بعد تنقیه چه سخونت احراق ماده و برودت تجمید و احتقان آن میکند وگفته اگر کسی خواهد که از نقرس ایمن باشد اغذیه لطیفه خورد و از غلیظه پرهیزد وگفته کسی که بر هر دو قدم خود نمک و آب ریزد یا نمک طلا کند از نقرس ایمن شود **قول ابن ماسویه** در نقرس اسهال با ایارج فیقرا و دهن خروع کنند **قول ثابت بن قره** در نقرس ادویه شدید القبض چون آب رمان آب حصرم و مثل آن ترک کنند که عضو را جمع میکند و می فشارد و وجع می افزاید و نیز ادویه کثیر التحلیل چون اکلیل مرزنجوش و مثل آن ترک نمایند که تخدیر دارد و تاکل و فساد می آرند وگفته افعی را در زیت پخته صاف کرده عضو علیل را در و نهند نقرس رفع شود و باز عود ننماید الا

سبوس تدبیر قوی **قول رازی** نقرس حار را مدره بول که تسخین ننماید نفع دارد چون بزرالبطیخ بزر خیار سورنجان سفید هر یک سه افیون یک تسکره شربتی چهار درم و گفته وقت هیجان علت افیون و زعفران بماء الشعیر و دهن ورد بیخته ضماد کنند و گفته صاحب نقرس را طلای ادویه که جالینوس در ایام راحت فرموده مفید است وقتیکه ماده قلیل و بدن پاک بود و خوف رجوع ماده نباشد الا ضرر دارد و درین صورت با دویه قویه مسهله تنقیه بلغم کنند چه اگر دوای قلیل القوت دهند بلغم را گرم کند و بر نیاید و بس ضرر افزاید **حب ماهتابی** سکبینج اشق جاوشیر حرمل تخم حنظل صبر هلیله زرد هر یک هشت شیطرج تربد افتیمون شبرم مقل فوفل سقمونیا هر یک چهار جند فرفیون مصطکی هر یک دو زعفران سنبل ملح هندی دارچینی هر یک نیم صموغ را بآب حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی سه درم **حب** که نقرس را در ساعت تسکین دهد انیسون کمون هر یک فلفل هفت حب قطلم هر یک دو سلیخه یک زنجبیل فرفیون هر یک چهار مصطکی شش سورنجان بیست بآب بادیان حبوب سازند شربتی دو درم بآب کمون **قباد الملک** بزرسداب بری توم بری فراسیون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا اسطوخودوس قردمانا میعه سائله هر یک پنج مر زعفران قسط تلخ فلفل ابیض سنبل اذخر فرفیون پوست بیخ لفاح اشق فودنه رازیانج دوقو گل سرخ حب بلسان هر یک سه دارچینی بیست سلیخه عصاره غافث صمغ لوز هر یک چهار بزرالبنج افیون هر یک شش صمغ بشراب حل کرده ادویه سائیده آمیخته بعسل معجون کنند **معجون سورنجان** تخم کرفس بادیان فلفل ابیض صعتر نمک هندی حنا زبد البحر هر یک نیم بوزیدان ماهی زهرج بجای شیطرج کمون هر یک دو گل سرخ کندر زنجبیل سقمونیا هر یک سه سورنجان شش هلیله زرد هفت تربد پانزده روغن بادام سیزده عسل یکصد و پنجاه شربتی برای دوام سه و جهت تنقیه شش و نیم درم برای نقرس و مفاصل و عرق النسا بلغمی و صفراوی انفع **معجون** بسباسه دوقاقله سه شیطرج زراوند گرد هر یک چهار فلفلین زنجبیل دارچینی هلیله بادیان هر یک پنج مغز فندق مغز چلغوزه هر یک شش سورنجان هفت هلیله هشت آمله ده ثعلب پانزده مویز چهل عسل سه چند شربتی یک تا دو مثقال برای نقرس و مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر مفید **قول لارزور بید** را سیر تو نمک دهند نمک سنگ بشمع مذاب آمیخته یا صبر کندر ریخته نرانده یا صابون دار چوب بخم پخته یا تخم قثاء الحمار بسرکه آمیخته یا افیون نصف قدرت بیض سرشته یا حلبه بشیر انجیر آمیخته یا باقلا به پیه خوک آمیخته یا زعفران به پیه بز و سرکه آمیخته یا جاوشیر بمویز آمیخته یا برگ قطن بروغن گل آمیخته ضماد کنند و تخم کرنب یا تخمه یا سدف یا خردل ضماد نمایند و پیه یا بوزخون را سو بول آدم جوشانده مالند تدهین مهرهای ظهر بروغن بادام کنند خرقه حیض آلوده بر موضع مرض بندند کتان اسپغول ضماد کنند مسکن وجع مفاصل و عرق النسا هم **دوا** **اجوارش جالینوس** حب برالساعت حب عشره نافع **دیگر** عظم ساق کرگس بر پای منقرسین راست بر راست چپ بچپ بندند **دیگر** دار فلفل دو درم به نیم رطل شیر گاو دهند چند روز **دیگر** جانور از دوغ برآورده طلا کنند **دیگر** خفاش بروغن کنجد بریان کرده مالند فرمایند عرق النسا هم **دیگر** عظم دنبه گرد بگرد وجع بندند **دیگر** عظم آدم مرده بر پا بندند **دیگر** زبل گرگ تعویذ کرده یا پوست خرس با خود دارند **دیگر** بر جلد دب یا جلد اسد نشینند **دیگر** بسد بر پا آویزند

فصل هفتم در وجع الورک

اگر صاحب مرض حمرت مقدار سه اصبع بر ران پدید آید یا حکه شدید و وجع ساکن گردد و بشیرینی رغبت کند روز بیست پنجم یا بعد چهل روز یا شصت و پنجم روز بمیرد و وجع الورک و عرق النسا که بجانب چپ افتد بد است و آنچه از بلغم و در زنان و بلد بارد و کسان فربه پدید آید عسر تر باشد **فائده** تا که درین ماند وجع الورک گویند و چون تجاوز نموده سوی پا آید عرق النسا نامند و چون دیر ماند اکثر بعرق النسا منتقل گردد و اسباب و علامات این همانست که در وجع مفاصل ذکر یافته اما مفصل ورک غائر عمیق و مخفی در لحم است نشان ها بر آن موضع چندان پدید نمی آید مگر آنجا که ماده کثیر بود و امتلا شدید در مفصل افتد که درین صورت لون موضع نیز گواهی میدهد بر نوعیت

فافهم حاصل و سبب خاص او جلوس بر اشیای صلب و ادمان سواری اسب **علاج** اگر آثار دم بود و مانع نباشد بالیق از دست مقابل و رگ معلوله زنند و رادعات و قابضات درین و نیز در عرق النسا نگذارند چه ماده در مفصل عمیقست آنرا محتبس خواهد کرد و مانع تحلیل خواهد شد و باشد که مفصل را نجلع مهیا سازد و اگر خطا شود و خوف خلع مفصل رو نماید بکمام نیمگرم برند و بطبیخ نیمگرم حشایش مرخیه حاره نطول کنند و بشیر تازه نیمگرم آبزن نمایند پس در ابتدا باید برای تسکین وجع اشیای مرخی که شدید الحرارت نبوند چون کتان بابونه روغن شبت و غیره ضماد سازند و باقی تدبیر همانست که در مفاصل دموی گذشت و اگر علامات بلغم باشد اول بطبیخ تخم ترب تخم شبت عسل قی کنند و بحب منتن حب شیطرج تنقیه نمایند بعد نضج ماده و حقنه گرم و شافه که در وجع الظهر گذشت بکار برند روغن فرفیون و روغن جند بیدستر مالند و اشیای محلل ضماد و نطول سازند و اگر بعد تنقیه بقی و مسهل بمدرات حاجت آید کما فریوس حنظلا ما هر یکی دو اوقیه زراوند گرد اوقیه تخم سداب یکرطل بعدازی سائیده سه درم بسه درم شکر آمیخته بعرق بادیان دهند و بهترین تدابیر تقلیل غذاست و متروک الریاضت ار ریاضت کردن بعد تنقیه تا حرکت ریاضت باعث مزید سبب نگردد و اگر بدین تدابیر نفع نشود محجمه ناری نهند تا جذب ماده از عمق بظاهر نماید و در آب گوگرد نشینند بتحلیل عاقرقرحا در اریح زبل حمام عسل بلادر ضماد کنند تا منقط و منقرح شود من بعد مندمل شدن ندهند تا ماده بتدریج بیرون آید و خفت در وجع پدید آید اگر محجمه مکرر گذارند و خون کثیر از آن کشند ماده را از قعر بیرون آرد و از دیگر تصدیعات ایمن سازد و اگر هیچ تدبیر سود نداد و مرض مزمن شود و خوف انخلاع بود داغ دهند بعینه در آخر کتاب در ذیل کی گفته آید **فائده** اول تنقیه بفصد مسهل و قی حقنه کنند بعده داغ و ادویه مقرحه و جاذبه بکار برند تا که ضرورت قوی نشود بابهام نپردازند

قول ابن زکریا اول ورک را سوی مکان او ورد نمایند تا مستوی شود پس داغ کنند الا بعد داغ ردّ آن عسر باشد و گفته وجع ورک را شرب روغن خروع با بابونج و آب خشک تا هفته نافعست و گفته ورک بعسل بلادر طلا کنند تا آبله شود و آب سائل گردد پس مدتی اندمال نمایند که این از داغ بهترست و گفته شخصی بر ورک افتاد و ورم و وجع کرد پس مر زعفران صبر بستند خلاص یافت **قول لارزوبیر** فصد دو سه بار کنند اسهال بقرص فیورد و انت نمایند بعده کافور بهم سوده آمیخته بر گرده کشیده تنها یا بروآبوت مسحوقه یا شیده چسپانند و برگ عباسی یا برگ خروع یا برگ سهجنه یا برگ تنبول یا برگ ریل گرم نموده بندند و به پنبه گرم کماد نمایند حلبه شونیز نانخواه تخم حرف برابر صبحی قدری که در سه اصبع آید گرفته خورند مزیله وجع رگ به هم از روت سورنجان هر یکی مثقال سائیده روغن جوز طبیخ شبت هر یکی اوقیه آمیخته نوشند مزیله وجع ورک مسهل بی اذیت طبیخ قوه بعسل نوشند و روغن جوز هر روز سه درم نوشند تا هفته اشق بعسل دهند مزیله وجع کمر و تهیگاه و عرق النسا هم حب دند و حب بزر الساعت سفید نفط سیاه مالند برای بلغمی انفع **فصل ششم**

در **عرق النسا** وجعیست که از مفصل ورک خیزد و از جانب وحشی سوی ران نزول نماید و باشد که از جانب انسی فرود آید و این نادرست بالجمله بسا باشد که وجع مذکور چون فخذ فرود آید همانجا بایستد و گاه باشد که تا زانو ممتد گردد و باشد که تا شتالنگ و اصبع خرد پای فرود آید در تدبیر این تساهل نکنند که اگر دیر ماند و قوی گردد پا و زانو بسبب الم لنگ شود و باشد که پا و زانو بر گردد اسباب و علامات و علاج این همانست که در وجع الورک گذشت —

قول بقراط اگر صاحب عرق النسا و وجع سرین را اسهال الدم و بیچ افتد از مرض خلاصی یابد **علاج قول جالینوس** در دموی بعد فصد باسلیق عرق النسا زنند و صافن یا عرق النسا و مابقی از صافن انفع بالجمله اگر وجع از جانب انسی فرود آید صافن مفیدست و فصد در حالت خلو انفع لهذا باید که دو روز روزه دارند و غذا اندک خورند پس فصد نمایند و ایضا مابین استفراغات فصل بسیار ندهند که ماده وی نزد وی عود میکند خلاف سائر اوجاع بندگاه که ماده آنها دیر

عود مینماید و مجرب ترین حیل در دموی آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند غذای مرطب خورند بیه بط بیه مرغ و مانند آن تا هفته مالند بعده عرق النسا از میان خنصر و بنصر پای مقابل کشایند پس با سلیق زنند و آنجا که وجع شدید بود روغن شبت روغن گل روغن کنجد گرم کرده مالند اگر به نشود بعد تنقیه داغ دهند و طریق داغ در باب کی گفته شود و در بلغمی هر روز طبیخ انیسون تخم کرفس اصل سوس گلقند عسلی دهند و بعد نضج تام حب صبر حب سورنجان تنقیه کنند و بعد تنقیه بابونه مرزنجوش اکلیل برگ غار هر یکده درم حرمل مقل هر یک پنجدرم مقل آب گندنا گداخته ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند و لبقی مداومت نمایند و از معاجین بلول نشوند و مکرر تنقیه کنند روغن قسط روغن ناردین مالند اگر متمادی شود داغ دهند **قول بقراط** بعد تنقیه تام عرق النسا زنند یا زیر ساق حجامت نمایند و بیش سوده برو مالند و سه داغ مثلث مثل نقطه مثلث بر بند سرین کنند و یکداغ مدور زیر ساق چهار اصبع پایین بند زانو نمایند و تدبیر با کول مشروب حرکت سکون وغیره مانند وجع الورک کنند **قول صاحب صناعت** اگر مزمن شود بعد تنقیه مداومت جدوار بجوب چینی کنند **قول شاپور** اگر با وجود تنقیه و تدابیر مرض محکم شود اشیای مقرحه نهند تا زخم شود و ماده از نفس عضو برآید و چند روز سائل دارند پس با شیای مدمله بپردازند **قول شخصی** الزام قی در هفته دو بار و فصد الباطن در سالی چهار بار بجمیع امراض پای را انفع الاشیاست **قول عسکری** در حار حمرت لون حرارت ملمس و شواهد سن و فصل و مزاج وغیره اول با سلیق محاذی وجع زنند پس عرق النسا کشایند بعده قی کنند پس طبیخ سورنجان یا حب سورنجان دهند ترطیب مزاج بحمام و اغذیه مرطبه نمایند برگ درخت بره یا برگ دلب بجل ضماد کنند در بارد بیاض لون برد ملمس و شواهد سن و فصل و مزاج وغیره اول قی کنند پس حب سورنجان کبیر مقیم الزمنی دهند بعده حقنه نمایند پس ضماد گذارند **قول جوان کوروه** در دموی ضربان مریض فربه نگین و دیگر آثار دم فصد دست طرف پای معلوله نمایند اگر حبس خون یا سیر طمث باشد فصد پای مخالف کنند و اگر بعد فصد کثرت خون نماید هشت عدد علق بر مقعد گذارند اگر باز هم کثرت خون معلوم شود بعد دو روز دوم مرتبه فصد پای معلوله اینجا پس عرق النسا در روز چند بار زنند تا خون که در رگهای پست برآید در صفراوی شدت وجع و ضربان حمی عطش حرارت ملمس منع مرض تلخی دهن وغیره کلین تکرر دهند اگر فصد مسهل کافی نبود طبیخ کور دیال دهند ضماد صندل تازه کدو گذارند برگ خطمی بنفشه برگ کاهو برگ بیخ هر یک مشتی کوکنار دوازده عدد شبنم تا نیم زنده نیمگرم ضماد کنند اول لحاظ موده و اغذیه سرد زود هضم خورند و از خمر و جماع پرهیزند در بلغمی تقدم کثرت اکل و آسایش ترک ریاضت تنقیه معتاده کثرت خواب کسل قلت وجع و غلبه آن وقت شب و دیگر آثار بلغم قنطوریون دقیق حلبه کتان اکلیل مرزنجوش هر یک ششه بچه مرغ عدد قرص حنظل دو درم آب شش رطل جوشانند نصفی باند صاف کرده در هشت اونس این اکوا بینه یکتا ششدرم عسل گلابی دو اونس آمیخته یا عسل گلابی دو اونس آب برسیا آمیخته حقنه کنند بفاصله یکروز تا چند روز بیخ خطمی بیخ خبازی برنجاسف قنطوریون دقیق تخم شبت برگ رشاد هر یک ششه کتان حلبه کوکنار هر یک اونس تخم سداب غاریقون اسارون هر یک نیم اونس در آب جوشانند چون دو رطل ماند صاف کرده در هفت اونس این قنه خمر هر یک اونس روغن سداب روغن شبت هر یک یکنیم اونس اکوا بینه یکتا ششدرم آمیخته حقنه نمایند و وقت حقنه سکنجبین دو اونس طبیخ حاشا چهار اونس آمیخته دهند پنج شش بار بعده سال و تینچو لو چهار اسکر ملو خمر دو اونس دهند بتفاوت یکروز اگر مقتضی نگیر دسیپو نیم درم کریموتارتر دو اسکر ملو یا کریدسولفورا و شش دانه حب بسته دهند و حب سورنجان چهار اسکر ملو در هفته دو بار دهند معجون کار بوکوستینو دو درم مرزنجوش مسحوقه اسکر ملو آمیخته دهند عصاره خربق اسود بمرق مرغ حل کرده دهند چند بار بتفاوت ایام و بعد تنقیه تام قضیب خوک بریان کنند و رطوبتی که برآید بر موضع وجع طلا کرده کمون مسحوقه پاشند مرهم رال و گوگرد مالند صمغ چلغوزه رطل حسن لبه یکنیم اونس مصطکی یک اونس

مرهم ساخته بکار برند زیبق فرفیون درم مرهم ضفدع آمیخت اللذ آب بصل مالیده بر قلقل مسحوق پاشند و بالایش اسفنج بجمر کرده و پودینه کوهی جوش بود ترکرده گذارند بوماداران لحیة التیس اذان الفار کمافیطوس مرزنجوش حب الغار فودنج درشمس کانا آب جوشانند سومی بر و دو گوگرد نیم رطل نمک سنگ دو اونس انداخته جوش دهند و خرقه کتان تر نموده بر موضع وجع نهند چون سرد شود تبدیل کنند تا چهار گهری بعده بخرقه گرم نشف رطوبت کرده مرهم بارسیانا مرهم اکریبا مرهم ارکانو مالند بدستور بهشت روز اگر کافی نبود اوکوانیتو ضفدع ایمپلاستر و دیاکیلا نوگوگرد مسحوق هر یک اونس زال سیاه دو اونس قنه روغن خرا طین روغن بابونه حسب حاجت مرهم ساخته گذارند ایمپلاستر و دیاپالما چهار اونس موم خام لک خام هر یک دو اونس خراطین مسحوقه تکینیم اونس مصطکی کندر هر یک ده درم مورد گاتاز کمافیطوس مرزنجوش گل ہوفاریقون هر یک چهار درم صموغ بجمر ابیض بر آتش نرم گداخته ادویه سائیده آمیزند پس قنه حسب قدر افزوده مرهم ساخته بکار برند پیه روباه شش اونس روغن مصطکی دو اونس روغن سنبل اونس سرکه سه درم مرهم سازند اگر کافی نبود عسل مصفی سه رطل آب دو رطل در ظرف گلی کرده بآتش نرم جوشانند و کف ها دور کنند پنج اسیل مسحوقه یکرطل اندازند و حرکت داده باشند و یکساعت جوش داده فرو گرفته دارچینی مسحوقه اونس آمیخته در ظرف شیشه یا سفالی دارند و تا بیست روز صبح شام دهند اگر کافی نبود بر ورک شرط زنند و محجمه نارى انفع اگر از منهم صحت نشود لاعلاج باشد اگر مریض تاب شرط و محاجم ندارد آبزن خوشه عنب اگر نباشد آب کبریتی اگر اینهم نباشد آبزن معرقه از عشبه چوب چینی مرزنجوش سازند و عوض شرط و محجمه نفع دهد کاستی بر خرقه کشیده بر ورک گذارند کاوستیکو فراریح نهند و دوماه سائل دارند اگر کاوستیکو فراریح ننهند که حرقت بر می آرد کاوستیکو صابون بکار برند عظم مفصل ورک دنبه زنده بر آورده بر موضع وجع نهند هشت روز اگر عرق النسا به پیر شود و بسبب بلغم و برودت روغن ذهب خطی بر و کشند عشبه نیم اونس سناء دو درم تربد سورنجان جلاپا هر یک نیم درم انیسون بیست دانه دارچینی بسباسه هر یک چهار سرخ خمر ابیض رطل یک شبانه روز تر کرده صاف نموده پنج حصه نموده بتجویز و تفاوت دهند بعد تنقیه اول موضع مذکور را با نجره مالند که سرخ شود بعده روغن خشخاش سفید روغن بزر البنج فشرده هر یکدرم روغن بوماداران الادن هر یک یکنیم درم مرهم گل لاله مرهم العقیا هر یک اونس افیون شش دانه کافور چهار دانه زعفران چهار سرخ آمیخته ضماد کنند دیگر روز نفع دهد سگ زنده نزد پای معلوله نهند مرض در سگ انتقال کند اگر وجع در دست بود دست و اگر در پا باشد پای سلحفات در ناقص النور قطع کرده بر موضع مرض مفاصل نهند همان وقت آرام شود نشاسته روغن گل هر یکدو قاشق بمغز خوک خام آمیخته حل کرده نیمگرم بمالند مرتبه وجع مفاصل ذنب الخیل بجمر سوده بر نقار گذارند مرتبه وجع آن و طبیخ او نیز انفع و گفته فصد قیفال از دست چپ برای وجع عضله که در دست است باشد انفع طبیخ برگ سیبان یا طبیخ حسک یا طبیخ بیخ اسیل استعمال کنند بعد تنقیه قنه یکنیم درم خورده باشند بتفاوت ایام تا چند روز مخرج ماده مفاصلی بااصال و اورا دهانا درم سکنجبین سه اونس آمیخته دهند تا یک ماه و از بیداری و ریاضت قوی جماع و فواکه و نباتات و ماهی وغیره مبردات و خمر پرهیز ند و گفته در امراض مفاصلی تنقیه بکرات نمایند و برای تنقیه نقیع طبیخ ندهند مگر حبوب تا در معده دیر مانده و اثر او بمحل مقصود رسد و اگر بلغمی باشد در مسهل اشیای مخرجه صفرا نیامیزند که ضرر دارد و نیز ادویه مبرد دماغ نگذارند که مضر اند و صاحب این مرض را باید که در روز دو سه اجابت شده باشد پس باید که قبل از غذا یک خوشه انگور پخته مدام خورد —

طریق آبزن عنب اول تنقیه بمسهل وغیره کنند پس در آبزن عنب آیند اگر ضعیف باشد اول چادر باریک کتان پیچند پس در آبزن آیند و در روز یکبار آبزن نمایند و اگر قوی بود برهنه شده در آبزن آید و در روز دو بار نماید و چون از آبزن بر آیند بخرقه گرم نشف آب کرده در بستر گرم پوشیده شوند تا یکساعت

و عرق که آید بخرقه گرم نشف کرده باشند و در مواضع گرم نشسته‌اند اگر گرما زیاده بود یک غرفه گشایند و بتدریج بیرون آیند و بخور سطوخودوس گیرند و در آبزن فقط
آب عنب بود دیگر آب نباشد و بعد دو سه روز تبدیل آب نموده باشند و سوای اعضای ماوفه در آبزن نهند و اگر مریض مبرودی بود آب انگور شیرین پخته گیرند
و بیست مرتبه آبزن سازند و آبزن گرم باید و اگر یابس المزاج بود آب انگور شیرین کم فشرده شده گیرند و اگر مرض مزمن بود آبزن عنب بکار برند که مقوی اعضاست
پس ماده منصبه سوی اعضای دیگر ریزد و هلاک کند **قول لارزورب** عصاره الکاکنج بیست دانه دهند پنج شش دفعه بتفاریق و بول آدم خمر روغن
کنجد برابر روغن ساخته مالند اگر کافی نبود فاشرا دو رطل بیخ سهجنه نیم رطل کمافیطوس مرزنجوش هر یکده مشت بودینه بادران اکلیل جوشانده آبزن کنند پس
نشف رطوبت کرده زال چهار اونس گوگرد سه اونس مصطکی دو اونس قیچهار درم مرهم ساخته گذارند اسپرتو نمک هند حرمل غیر مدقوق یکنیم مثقال هر روز بعده
جلاب بلع کنند تا چهل روز یا هر شب با آب گرم فرو برند تا پانزده روز عصاره خربق اسود برق مرغ دهند خون فصد نوشند مسکن مفاصل و نقرس هم سرکه عنصل
نوشند بشیر خر تا شش ماه مداومت نمایند حاشا لیست جو بخم ضماد سازند افیون چهار درم زعفران دو درم بشیر زیا بشیر گاو سائیده مغز نان آمیخته نیم گرم طلا نموده
برگ کاهو بندند و گفته شاخهای مع شیر بر موضع وجع نهند و محجمه ناری گذارند و گفته حجر ارا باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ فخذ او را باسم صاحب مرض
قطع نمایند به شود و گفته داغ از دراریح یا از صابون یک آهک دو بعسل آمیخته بر موضع وجع دهند و گفته اول خرقه بطبیخ دونا برشاد تر کرده کماد کنند بعده فلفل گرد
مسحوق پاشند پس فلفل بتخم انگوری سرخ سوده مالند برگ دوتا برشاد یابس مسحوق نیم درم بعسل لعق کنند برای وجع ورک و مفاصل هم و گفته حب سورنجان حب
محلله معجون کاربوکوستیو طبیخ انیتی کودا اکریکوا انفع دهند روغن کاچوریس روغن قثاء الحمار سیدن سمکاید روغن خراطین روغن اندوزنیوس کاتاپلازما الودینا
کاتاپلازما مفاصلی لبیتی منیتو روبفیکاتی ضماد کنند **قول صاحب قب** پیر فصد کنند تنقیه نمایند مسهل دهند بعده بلیله زنجبیل تربد مقل پوست
بیخ دندرا برابر قند برابر همه سائیده نیم درم دهند شیره برگ بکاین نوشند گوگرد دو درم بدو رطل لبن بقر دهند اگر به نشود در سرین داغ دهند یا جانب بیرون
خطی از دو که گرم مقدر چهار اصبع بعرض کشیده انگزد مسکه طلا کنند اگر داغ ریم کند آثار صحت بود و اگر مریض اقبال داغ نکند بالای خنصر و بنصر از دو ک
گرم خطی کشند که بعصب هر دو اصبع رسد اگر ابهام نتواند به سرین که جای اوست توتیای سبز نوشادر اشنان مرکی آب لیمو سائیده طلا کنند و شبرها زنند
برگ ناده کوفته بندند پخته شود پس بشگافند اگر رفع نشود میان ساق بشگافته رگ را بصناره کشیده برند و داغ کنند **دوا** اخراطین یابس مسحوق نخود برابر
برابر بعسل قدر کنار دشتی حبوب بسته هر روز حبی خورد **دیگر** پوست درخت بکاین دوازده درم آب سائیده نیم بیته گرم کرده نوشند تا هفته **دیگر** عظم
آدم محرق شکر برابر دو مثقال دهند سه روز مسکن **دیگر** روغن آجر مثقالی یا تخم سداب دو درم با طبیخ فوه بعسل یا حب برالساعت یا حب ند دهند
دیگر بر محل وجع شرط زنند بعده انوشادر زهر تیلیه مومیائی توتیای سبز هر یک درم آب لیمو سحق کرده طلا کنند و صبح گشایند تمام درد رفع شود **دیگر** روغن
ترنج یا روغن باشه روغن عقرب روغن مبارک مالند **دیگر** حنظل سبز طلا کنند **دیگر** بودینه بخم پخته یا زبل بقر گرم کرده یا سقمونیا بعسل آمیخته یا صابون
حنا برابر با آب گرم آمیخته یا برگ سهجنه سائیده یا خردل سائیده یا برگ مازریون سائیده ضماد کنند **دیگر** زنجبیل ستوه پانزده بیج یک سحق کنند که تجسیم
گردد پس هر روز دو سه بار قدری مالند **عرق شاهنشاهی** جوزبویه قرنفل دارچینی پوست ترنج هر یک ده درم گل سرخ برگ چای بنفشه زنیاد
هر یک دوازده درم زوفا حب الغار سطوخودوس هر یک دو نیم درم تریاق چهار درم آب شش رطل تا هفته تر داشته کشند شربت یک قاشق شکر برای

عرق النسا وصداع بارد ووجع السن وفالج ووجع شکم اطفال وتسهیل حمل وادرار حیض مفید **سفوف سورنجان** برای عرق النسا انفع زعفران درم
شیطرج چهار درم سورنجان ده درم سنا دوازده درم شکر برابر همه شش شربتیست **طبیخ سورنجان** هلیله بیست درم بنفشه گل سرخ هریک هفت درم
کاسنی تخم کرفس هریک سه درم سورنجان دو درم آب دو رطل بزند چون دو ثلث رطل ماند صاف کرده شکر ده درم آمیخته نوشند **حقنه** ایرسا کوفته
دو اوقیه آب رطل بزند سومی ماند صاف کرده عسل یکنیم اوقیه آبکامه اوقیه آمیخته صبحی حقنه نمایند **حب سورنجان** صبر سورنجان هریک درم سقمونیا
ربع درم گل سرخ دانق کاسنی بادیان تخم کرفس هریک نیم درم حب بندند یک شربتیست **حب سورنجان کبیر مقیم زمنی** ایارج فیقرا تربد هریک ده
شحم حنظل قنطوریون سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هریک پنج فرفیون زنجبیل شیطرج خردل فلفل چند هریک یک حب سازند شربتی دو تا سه درم
حب که عرق النسا را در ساعت قلع کند ومجرب پنج شش بار اطلاق مینماید هلیله زرد صبر سورنجان برابر حب بندند شربتی سه درم **روغن حنا** برای
عرق النسا ومفاصل نافع مسود موی برگ حنا [illegible] نیم رطل آب دو رطل بزند پس صاف کرده روغن کنجد نیم رطل آمیخته روغن سازند اگر برگ تازه بهم رسند
کوفته فشرده نصفی آب روغن آمیخته روغن سازند قوی باشد **روغن خفاش** قسط تلخ چند هریک سه درم زراوند چهار درم عصاره مرزنجوش زیت
هریک رطل خفاش [illegible] دوازده عدد جوشانند که روغن ماند مزیله عرق النسا ونقرس ومفاصل **فصل نهم در وجع ساقین** کوکنار مدقوق چهار
عدد بابونه قدری [illegible] بشیر گاو جوشانند چون گرم شود بصره کماد کنند وبشیر شویند افیون مغره حب الغراب بروغن آمیخته گرم نموده طلا کنند وبرگ [illegible]
بندند **دیگر** زبل [illegible] یک ساییده گرم کرده بمالند مزیله وجع زانو **دیگر** آب برگ تمر هندی یک پیاله نوشند مزیله وجع رکبه **دیگر** فلفل اسود
مسحوق [illegible] آمیخته ضماد کنند مزیله وجع زانو **فصل دهم در وجع العقب** سبب او یا زخم یا ضربه سقطه است که بر پاشنه رسد یا موزه
تنگ که بدان سبب پاشنه منضغط گردد یا انصباب ماده حار یا بارد بود **علاج** اگر بسبب زخم بود مرهم مناسب گذارند اگر از ضربه سقطه بود مامیثا گل ارمنی
جدا جدا آب یا گلاب سل کرده مالند آب شدید البرد بریزند وباشد که بحجامت حاجت آید اگر بسبب انصباب خون باشد فصد کنند روغن گل مالند اگر انصباب
ماده بارد بود قی کنند مسهل سودا وبلغم دهند روغن بابونه روغن قسط روغن فرفیون مالند اگر ریم کند باهن یا باده یا آله کشایند ودهن جراحت وسیع کنند
تا ریم بتمامه برآید پس حنا حضض سرکه ضماد کنند اگر بسبب کثافت جلد زود پخته نشود قطعه دنبه تازه بندند تا پخته منفجر گردد اگر بسبب تعطیل انفجار جمود وافسردگی
ماده بود آهن گرم کرده داغ عمیق دهند **فائده** اگر وجع کف پا بشدت بود ووضع پا عسر باشد عدس سرکه پخته ضماد سازند اگر خون غالب بود فصد
مقدم دارند **بدانکه** سبب حرقت کف دست وپا سوء مزاج کبد است باید که شیره گاوزبان بدهن ورد آمیخته طلا کنند شیره کوبهی مالند حنا ضماد نمایند
فندق هندی بآب مالیده کافور [illegible] درم آمیخته مالند **فصل یازدهم در دوالی** مرضیست که عروق ساق بزرگ وسطبر گره گره شوند وسبز نمایند واکثر
بکسی که اغذیه غلیظ مولده سودا خورد وکسانیکه بسیار ایستاده مانند وحمالان وکهاران وپیاده روان پدید آید سبب او خون سوداویست که در عروق ساق
ریزد اما اگر از خون بلغمی بود رنگ عروق سبز نباشد وگاهی عقب امراض حاده بسبب انتقال ماده پیدا شود وگاهی بسبب حرارت مزاجی یا عارضی جراحت گردد
وسر چونکه دیر ماند عسر العلاج گردد **علاج** باسلیق زنند مسهل سودا یا بلغم حسب سبب هندقی نمایند وسر هفته ایارج فیقرا القدری گل ارمنی آمیخته خورانند
ماء الجبن نوشانند وبعد تنقیه تام عروق برآمده را فصد کنند وقدر حاجت خون برآرند وساق را بدست مالیده باشند تا دم غلیظ بسبب تحریک بتمامه برآید

واز حرکت واغذیهٔ غلیظهٔ مولدهٔ سودا پرهیزند و بعد تنقیه ساق را بعصابه بسته دارند تا منع انصباب ماده کند و باید که معتدل بندند نه سخت و هنگام بستن ابتدا
از کف پا کنند و تا زانو ببندند اگر پیاده رفتن ضرور شود اول تدبیری که در داء الفیل آید عمل آرند پس بتدریج مشی نمایند **فائده** بعد تنقیه ماده ذنب الخیل برفت اکثر نافع
زبل بز جلبه تخم ترب تربت یا ترمس ترابنده ضماد کنند آب گل خیری و بیضهٔ مرغ لت کرده مالند **قول جالینوس** وقتی که قطع میکنند دوالی را لاغر میشود عضو چنانکه
مفقود میشود طریق غذا **فصل دوازدهم در داء الفیل** مرضیست که ساق و قدم از غایت غلظ بپای فیل مانند ماده اینهم در عروق و هم در اعصاب
و اغشیه ساق و کف باشد خلاف دوالی که ماده او محصور در عروق است و داء این مرض وقتیکه منفجر شود لا علاج است و اگر در ابتدا تدبیر کنند بهتر گردد یا از زیاد باز ماند
قول جالینوس داء الفیل نمیرود زیرا که سرطانیست و گفته کسی که طحال او ردی بود و همچنین از دم سوداوی ابتدا شی عارض میشود و باد دوالی
و داء الفیل **فائده** اگر سبب انصباب دم غلیظ سوداوی محترق یا باشد صلابت در ورم گرمی و لمس و لون در ابتدا سرخ بود و پس بکبودی و سبزی گراید و
باشد که شقاق خفیف در اینجا پدید آید و گاه بود که شقاق قرحه گردد و ماده از وی تراود و خاصه لیست که چون تنگ گردد حس باطل کند بسبب انسداد مجاری روح
علاج بزودی باسلیق از جانب پای ماؤف زنند و بطبیخ افتیمون ماء الجبن تنقیه نمایند بنفحات و اشیای حار قوی الاسهال هرگز بکار نبرند که مزید سبب اند
و بعد تنقیه تن و منع انصباب ماده جهت تنقیه نفس عضو ما بالض رگ به زنند حجامت ساق کنند پس برای تقویت عضو اقاقیا آملک عصارهٔ حیة التیس طلا نمایند
و از مولدات سودا و پیاده روی و از هرچه موجب انصباب ماده بر پا باشد پرهیزند مدام پا بر بالش نهاده دارند و حرکت ندهند و اگر بر خاستن و رفتن و
سوار شدن ضرورت بود اول عفص تا نیاکنار جمع عوض بر ساق و قدم طلا نمایند و از قدم تا ساق بعصابه بندند معتدل پس بتدریج حرکت کنند اگر ماشی بود عصا
بدست گیرد و زور بران عصا دهد و بهمین تدبیر مشغول باشد تا که خاطر جمع از انصباب ماده گردد و عضو قوت تمام پیدا آید اگر بسبب بلغم غلیظ باشد لین ورم برد
لمس غلظ ساق و قدم **علاج** در هفته یک یا دو یارقی کنند و حب سورنجان کبیر تنقیه نمایند و هر صباح اطریفل صغیر دو درم که زنجبیل یکدرم
آمیخته دهند و جوع کشند و بعد تنقیه تام برای تقویت عضو صبر و اقاقیا جوز سرو تخم طلا سازند با آب برگ مورد و آب حیة التیس سرکه کهنه آمیخته اند و بعصابه
محکم بندند و ادویه و اغذیهٔ مجففه بکار برند و عند حرکت آنچه اول گذشت بعمل آرند و این دوا بعد قی طلا کنند که محلل ماده است تخم کرنب ترمس نطرون زبل بز جلبه
با دو چوب زر بر پا طلا نمایند و یک دو روز بگذارند و از هرچه بلغم افزا و محرک باشد پرهیزند **فائده** داء الفیل قوی اگر کهنه شد زیرا محال و بگذارند و اگر
جراحت شود و هم اکثر پاشیده هیچ تدبیر بر او قطع نیست و ممکنست که اگر مسهل بلغم و سودا و قی و فصد مبالغه کنند این مرض رفع شود **قول جالینوس**
برای داء الفیل ماء الجبن نیکوست با و اسهال کنند زیرا که آنها تا باب مسهل بدوای حار نکنند **دوا** پوست هلیله زرد ده درم به بن خروع بریان کرده بول گاو ساییده
دهند چند روز بعد تنقیه بدها اخراق اسود و پابره روز دو یا چهار درم شیر گاو دهند

باب بستم

در حمیات

تب مرضیست کثیر الوقوع متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او باهم متباعد تمام دارد پس در معالجهٔ وی تنقیح و عدم تساهل واجب تر از سائر علل باشد تا که
طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحارین و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات که بدان تعلق دارد از اجتناب شرب مسهل روز بحران خصوص
و رشته و امثال آن واقف نباشد وی را بعلاج حمی قیام نمودن اگر کبایرست **بدانکه** حمی حرارت غریبه ایست که در دل افروزد یا در عضوی دیگر افروخته از انجا
بدل آید و هر چونکه باشد از دل بتوسط روح و خون و شرائین در همه تن منتشر شود و آن را گرم سازد و سائر افعال طبیعی یا بعض آن را ضرر رساند حسب تفاوت
قوت و ضعف سبب و افعال طبیعی شهوتهای طعام و آب و نشستن و برخاستن و رفتن و خفتن و سخن کردن و جماع نمودن مانند آنست و راینا که حرارت غضب و تعب
و غم و غیره سبب حمی نیست مگر وقتیکه بدان حد رسد که بافعال طبیعی ضرر رساند و بروح یا اخلاط یا بدن آویزد و سبب حمی میگردد باحداث حرارت غریبه الا حرارت
امور نفسانی غریزیست نه غریبی **فائده** حرارت سه اند غریزی اسطقسی غریبی اما حرارت غریزی عبارت از حرارت ناریه عنصریست که استفاده شود از
مزاج و قوام بدان دائر است برودت و حرارت عارضی از هر حاصل آید و تا زمان حیات در بدن بماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبه بالماهیت نیست بلکه
تفاوت بینهما از انست که غریزیه جزو مرکب و مصلح بدنست و غریبه ضد او اما حرارت اسطقسی جزئیست از غریزی که حکم آخر پیدا کرده است و او تا بقای شخص ثابت
چه در حیات و چه بعد او از انست که میت سیاه و متعفن میگردد اگر چه او را به برف دفن کنند اما حرارت غریبه حرارت ناطبیعی است که حادث شود و مرکب حمی
انسان بوست ایذای بدن **بدانکه** مایه ترکیب تن آدم سه جنس است یکی اندام اصلی که بنیاد تنست و حاویست رطوبات و ارواح را که در وست چون عظام
و عروق و غیره دوم اخلاط و دیگر رطوبات که در تجاویف تنست چون مغز استخوان و منی و غیره سوم ارواح و ابخره که در تن مانند هوا پراگنده است و حرارت
حمی هر سه جنس را گرم میسازد پس اگر حرارت غریبه اولا باعضای اصلی آویزد پس بارواح و اخلاط این را حمی دق گویند و اگر حرارت غریبه اولا در اخلاط او دیگر
رطوبات آویزد پس بارواح و اعضا رسد آن را حمی خلطی گویند و این بسیط بود یا مرکب بسیط حسب اخلاط چهار است و مرکب بسیار و اگر حرارت غریبه اولا
بارواح و ابخره آویزد پس باعضا و اخلاط آن را حمی یومی نامند **بدانند** که اسباب حمی بیرونیست یا درونی اما بیرونی هفت اند یکی عفونت هوا دوم ابخره
که بهوا آمیزد سوم کثرت جلوس در حمام و غیره چهارم نوشیدن و نشستن در آبهای بد چون آب معدن زاگ و گوگرد و غیره پنجم جلوس در آب بی هنگام
ششم فقدان وقوع حرکت یا ریاضت قوی غیر عادت هفتم [illegible] اندیشه و اندوه و غیره اما درونی نیز هفت اند یکی عفونت اخلاط دوم غلبهٔ خون یا صفرا سوم سودا
[illegible] چهارم [illegible] ازقوت [illegible] چنانکه کسی ترسد که بیمار شود و بدان سبب بیمار گردد پنجم ایستادن استفراغ عادیه ششم اکل غذا غیر لایقه مزاج هفتم [illegible]
[illegible] **فائده** [illegible] رعایت بحران [illegible] در حمیات واجب ترست چه بارها مشاهده شد که مسهل روز بحران واقع گردید
و باعث هلاکت شد [illegible] که روز غیر بحران نوبت می آید و روز بحران ایام راحت میباشد پس در صورت در بعضی ایام که روز بحران قوی نیست [illegible] مثل
[illegible] و غیره و مسهل [illegible] نوبت [illegible] که خطرست بدین وجه که مسهل وقت [illegible] تب باقی ماند [illegible] وقت [illegible] مسهل منقطع گردد [illegible]

طبیب از طبع مریض ماهر بودن ضرورست چراکه بعضی البعد دو ساعت و بعضی را بدیر عمل میکند و اولی آنکه بعد گذشتن اسبوع مسهل دهند مگر آنکه ماده مهیا بود و موجب حدوث آفت عظیم باشد که درین وقت روز بحران و قبل از سابوع هم داده میشود و اگر غلط در معده بود قی و اگر در امعا بود مسهل دهند و در ابتدا نوبت خواب ممنوع است خاصه که قشعریره و نافض محسوس شود و در احشا ورم باشد زیراکه مانع حرکت ماده سوی خارجست اما نزد انحطاط نافع و وقت انتهای تب کم ضرر بود و آب سرد در حمی شدید الحرارت خصوص معتادین و قوی المزاج مفید و با آنکه ضعیف الاحشا بوند یا ماده غلیظ و خام باشد مضر **انتباه** در بعضی امراض حیوان حمی محرقه در چهارم بحران رعاف شود پس هرگاه دانند که رعاف خواهد شد یا شوید نمایند الا عند ضرورة و نیز بعد یا شویه حلبین او حیا در پوست ندچه اگر بعد یا شویه مجموعه استعمال کنند البته هوا خواهد رسید **قول بقراط** اطبا در حمیات ندهند که ضرر بکبد میرساند و دوسنطاریا می آرد و اگر بدادنش ضرورت شود بمقویات معده و کبد دهند و در حمیات گرم ترنجبین ندهند اگر حاجت بود با آب آلو و آب تمر هندی دهند اگر در احشا ورم بود سکنجبین ندهند در مزاج صفراوی اشربه شیرین ندهند که خوف استحاله آن بصفراست خلاف شربت نیلوفر که این خوف ندارد بخاصیته فیه و اختلاط آب کثیر در شربت مانع استحاله آن بصفراست و شیره ها و ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفرا اند و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آنند ترنجبین در حصبه محدث آفاتست زنهار ندهند اگرچه مسهل بحمومت باشد روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونتست روغن بادام نعم البدل و در حمیات تقلیل اولی اکل عدس بعد زوال حمیات مانع نکس است و در حمی نوبتی جهد کنند که نوبت در خلوی معده گذرد **قول لارزوبیر** در حمیات ادویه طیبه چون خمیره صندل گلاب ندهند که ماده را سوی قلب میرساند و گفته وقتیکه در حمی ضعف و غشی پدید آید عرق مشک دهند و گفته اگر بعد انقطاع حمی یا اسهال ضعف پدید آید لفت شیر خورانند که بسرعت قوت می آرد و گفته اگر محموم بجای یفض جماع نماید فورا حمی رفع گردد **فائده** صاحب حمی یوم را اگر حال واجب کنند که غذا دهند و طبیب غلط کند و ندهد در حال بگردد و تبعش دیگر شود پس اگر تن لاغر و خشک و مزاج گرم باشد بدق و اگر مزاج صفراوی بود بغب یا بمحرقه و اگر فربه و کثیر الدم باشد بمطبقه گردد و باشد که خون گرم شود و تب عفونی گردد **انتباه** وقتیکه حمی یومی گسارده و عرق نکنند یا کنند اما اثر تب در تن و عروق باقی بود و مدت انحطاط تب دراز باشد و بعضی گسار ریده شود و صداع زائل نگردد بدانند که جنس دیگر شده پس اگر شرائین گرم بوند و باقی حرارت در همه تن هموار داشته باشد و بعد اکل غذا حرارت تب ظاهر گردد و نبض مستوی و با نظام بود اما بعد غذا صلابت مائل باشد آثار انتقال او بدق باشد و اگر چشم ورمی و عروق ممتلی و برخاسته شود و رخسار افروخته و نبض عظیم باشد آثار نقل او بسونوخس باشد و اگر قشعریره پدید آید و نبض مختلف و صغیر شود و اندرون بسوزد و تن گداختر گردد در هیچ افزاید آثار نقل او بحمی عفن باشد **بدانکه** در حمی خلطی روز نوبت اگر نوبت راست هیچ آید هیچ استفراغ نکنند چه حرکت ماده زیاده شود و ضرر رسد اگر ضرور باشد وقتیکه نوبت گذرد نمایند و اگر تب لازم باشد وقتیکه آهسته شود کنند پس اگر قوت قوی بود یکبار اخراج نمایند و اگر ضعیف بود اول باشربه بارده مزاج را باعتدال آرند و قوت هم پس استفراغ نمایند و اگر باین قوت ضعف بود بتفاریق کنند و در فصد انتظار نضج نمایند چنانکه در دیگر اخلاط لیکن اگر دانند که خلطی دیگر حرکت خواهد کرد هم در آغاز مرض که هنوز قوت برجا باشد استفراغ کنند اگرچه اخلاط خام بوند و وقت نزدیک انتها هیچ خلط را حرکت نشاید داد تا که نضج ظاهر نشود و اکثر باشد که وقتیکه طبع نضج تمام کرد خلط را دفع کردن آغاز نماید پس اگر طبع کار خود میکند بطبع گذارند و اگر در کار طبع قصور بینند بچیزی لطیف مدد دهند و اگر طبع هیچ دفع نمیکند استفراغ نمایند **فائده** اگر مریض کثیر الخلط و تن آبادان باشد استفراغ کنند و اگر خشک و لاغر او تعدیل مزاج پیدا نند و اگر در بدن ماده کثیر بود و از موضع بموضع گردد و مریض بیقرار باشد و ترسند که کثرت خلط قوت مهلت نضج ندهد یا ترسند که بسرسام یا ورم عضوی در هم

تولد کند اگرچه آثار نضج پدید نباشد استفراغ باید کرد پس اگر میل ماده سوی معده بود بقی و اگر سوی امعا باشد بمسهل و اگر بحدبه کبد بود بمدرات بول و اگر بمقعر
کبد باشد باسهال و اگر سوی امعای زیرین بود بحقنه و شافه اخراج سازند **انتباه** در حمی عفنی اگر ماده گرم و رقیق بود و یا غلیظ باشد اما نضج یافته و تن
پر گوشت و حرارت غریزی تمام و قوت قوی و احشا سلامت باشد و بشرب آب سرد عادی بود از شرب او باک نیست بلکه نفع میدهد و اگر ماده خام و غلیظ بود و در
معده و جگر ضعف باشد یا در عضوی ورم بود یا در عضوی وجع باشد یا حرارت غریزی ضعیف بود و یا لاغر باشد آب سرد نباید داد و در تبهای عفونی
نزد نوبت و وقت غلبه نوبت چیزی که بغذا ماند ندهند لیکن اگر مریض عادی باکل غذای کثیر بود از غذا یکبار باز نگیرند نه در وقت ابتدای نوبت نه بوقت تزاید
نوبت نه بوقت انتهای نوبت نه در امراض حاده نه در کسیکه قوت ضعیف باشد که خطاست و اگر طبع مریض آرزوی چیزی کند که سودمند باشد غنیمت دانند
و اگر غیر آن کند نیز دادن رواست لیکن اگر وقت انحطاط یا وقت گساریدن تب وقت عادت غذای بیمار باشد نیک باشد دهند و اگر تب گردان و
نوبت بی نظام بود غذا وقت عادت دهند یا هر وقت که آرزو کند و در فصل تابستان قبل از آنکه روز گرم شود دهند بتفاریق کثیر و در زمستان وقت دوپهر
باندازه دهند و اگر مریض طفل یا پیر باشد از غذا باز نگیرند لیکن بسیار هم ندهند و یکبار هم ندهند و حال مردم جوان و کهل درمیان حال پیر و کودک باشد و اگر در معده
فضله غذائی یا در امعا ثفل باشد تا که بر آید غذا ندهند **فائده** اگر در حمی حاده رقت بول ثقل سر صداع شدید تنفر از روشنی پدید آید آثار حدوث سرسام بود و اگر
گوبه دماغ ورم کند روز چهارم میرد و اگر از این گذرد خلاص یابد **فصل اول در حمی یوم** و این اکثر در یک شبانروز منقضی گردد بشرطیکه بجنس دیگر
منتقل نشود و گاهی بندرت سه روز ماند پس اگر از این مقدار تجاوز کند دلیل انتقال او بود و بعضی بر آنند که تا شش روز نیز ماند سبب او بدنی یا نفسانی یا خارجیست
اما بدنی چون تعب و ریاضت و استفراغات و جماع و اورام و سده و عطش و جوع و تخمه و شرب خمر و اکل اغذیه و ادویه حاره و زکام و نزله و غیره اما خارجی چون
مکث در حمام و آفتاب و وصول هوای گرم و سرد و دخول در آب بارد و ترک حمام و کثافت بشره و غسل به آب زاج و گوگرد و غیره اما نفسانی چون غم و هم و فکر
و غصه و خوف و غیره **بدانکه** حمی یوم از هر سبب که باشد تعلق بروح دارد و روح سه است پس بهر که متعلق شود آنرا بهمان نام موسوم کنند مثلا حمی یوم
طبعی و یوم نفسانی و یوم حیوانی پس اگر تعلق او بروح طبیعی بود تقدم تخمه و سوء استمرار تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم گواه باشد و اگر بروح حیوانی
تعلق گیرد تقدم غم و فرح و حرارت حمام و غیره شاهد بود و اگر بروح نفسانی متعلق بود تقدم هم و فکر و بیخوابی و غیره گواهی دهد **فائده در ذکر آثار
و علاج بسبیل کلی** و علامات او علی الاطلاق نه است یکی آنکه در وی نافض نبود و گاه باشد که قشعریره پدید آید و نادر باشد که لرزاند دوم آنکه اطراف سرد
نشوند سوم آنکه در مقدمه او کسل و تکسر و غنودن کمتر باشد و صاحب او چون بحمام رود فراشتیا بد و اگر یابد باید دانست که حمی عفنه است چهارم آنکه
نبض با آن عظیم و تواتر بود و در وی صغر و اختلاف نباشد و اگر اختلاف بود با نظام باشد مگر آنکه قبل از تب چیزی او قوع آید که عدم امتلا مر از وی بود چون
تعب و سوزش احشا و بسا باشد که از شدت برد هوا یا از اسباب یبوست افزا نبض صلب شود و ممکنست که حرکت انبساط سریع تر و حرکت انقباض
بطی تر بود و اگر چنان نبض احسه دریافت شود در حال تنفس نگاه کنند پنجم آنکه حرارت او تیز و سوزان نباشد بلکه ستودی بود مثال حرارتی که از ریاضت متعب
پدید آید و در مردم مست از شرب شراب ششم آنکه اثر نضج در بول روز اول پدید آید هفتم آنکه رنگ روی بر قرار بود مگر آنکه سبب او چیزی و غم و تخمه باشد
هشتم آنکه ابتدای او نرم و آهسته باشد و روزگار تزایدش از دو ساعت زیاده نبود و از اعراض چون خشونت [illegible]

است هیچ نباشد واگر صداع یا درد باشد یا او یار بود بحجر دگسار یدن تب اثل گردد و خاصه حمی یوم است که بعرق پاکیزه باندازه بگسارد پس اگر عرق مفرط بود حمی یوم نباشد
نهم آنکه از یک شبانروز تجاوز نکند مگر بندرت باشد که سه روز کشد وچون ازین گذرد حمی یوم نباشد بل انتقال نموده بحمی دیگر **علاج** صاحب این مرض را از غذا باز
ندارند مگر آنرا که سبب تب تخمه باشد و درین تب غذای لطیف سریع الهضم دهند و آنرا که صفراوی مزاج بود و یا در آغاز تب خراشی یافته باشد اگر همه اندر آغاز چند
لقمه نان بگلاب یا آب انار مزین یا بشراب ممزوج آب ترکرده خورانند بهتر باشد اگر سبب او ریاضت و تعب بود باشد بآسایش و بطعام توجه نمایند اگر از سده
و بستگی مسام و کثافت بشره باشد ریاضت معتدل کنند بخرقه درشت و دستهای مختلف بالندیس و حمام برند و غذا وقت انحطاط تب دهند وچون تشنه شود از آب
سرد باز ندارند مگر آنکه در احشا ضعفی بود و تب از برودت باشد که درینصورت از نوبت آخر تر باید داد و در حمی یوم هیچ یکی از استفراغ نباید کرد مگر سه کس اول آنکه
تب او از شدت امتلا بود دوم آنکه تب او از کثافت بشره و بستگی مسام باشد و اندرون ممتلی بود سوم آنکه تب او از تخمه باشد بدانند که در آخر حمی یوم حمام بسیار نفع دهد
خاصه که سبب او بستگی مسام و کثافت بشره سبب بود اما خداوند زکام را نشاید مگر آنگاه که تب خفت گیرد و نزله نضج یابد و ایضا صاحب تخمه را تا که طعام هضم نشود
حمام روا نباشد و در جمله صاحب حمی یوم را باید که در هوای حمام نایستد لیکن در آب چندانکه تواند ماند بغیر تعب دا باشد مگر کسی را که تب او از کثافت بشره باشد آنرا
در هوای حمام بسیار ماندن و عرق آوردن نفع تمام دارد **فائده** اگر حمی یوم بسبب غم باشد تقدم غم و غور عینین و صفرت و یبوست وجه یا سفیدی آن ضعف و صغر
نبض و ناریت بول و حدت و قت برآمدن بول **علاج** بحکایات خنده آور و بازیهای عجایب و الحان طرب افزا دل مریض خوش سازند شربت صندل شربت
حماض بگلاب یا مفرحات بارده بجبار عرق دهند صندل گلاب لعاب اسپغول آب برگ خرفه بقدری کافور بر سینه طلا کنند عطریات بارد بطلب بخلخه های بارده
مطیبه بو یانند بدن مالند و اجهت تسکین حمی بحمام معتدل الهوا شیرین بنگرم برند و غسل کنند و آبزن نمایند و بعد حمام و آبزن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو
باهستگی در بدن مالند و بجای معتدل دارند و ریاحین مناسبه حاضر دارند و از جماع منع نمایند و بدین تدابیر ملازم باشند تا که بحال آید و از انتقال حمی محفوظ
ماند و اسفناج ماش مقشر کدو کشک شعیر بیض نیمبرشت بچه مرغ خیار ماهی تازه خورد دوغ تازه فالوده بدفعات اندک اندک خورند و قدری خمر نوشند اگر سبب هم
باشد آثار او مثل غم اما درین نبض بغایت قوی بود **علاج** آنچه در غمی گذشت بکار برند اما در غمی با عانت دل میکوشند درین باعانت دماغ متوجه گردند
بدین وجه که عطریات و ریاحین تازه مطیبه بو یانند شربت بنفشه بجبار عرق دهند و هرچه مزیل اندیشه باشد بکار دارند فرق در غم و هم آنست که مطلوب صاحب
غم فوت شده و حصول او ممکن نباشد یا صاحب مطلب از وصول آن عاجز بود و مطلوب صاحب هم فوت نمیگردد و از حصول آن عاجز نیست مگر بجد و کد حاصل
میشود و اگر بسبب فزع باشد آثار او مثل غمی اما اختلاف نبض بیشتر از غمی باشد **علاج** ازاله ترس کنند شربت سیب شربت صندل بعرق بید مشک دهند قدری خمر
نوشند و آنچه در غمی و همی گذشت بکار برند اگر بسبب فکر باشد آثارش مانند غمی **علاج** هرچه در همی گذشت بکار برند اگر بسبب غضب باشد حمرت عین برآمدگی
و سرخی وجه عظم نبض حمرت بول و باشد که دست و دیگر اندام بلرزد و نبض شاهق متواتر ممتلی بود اگر خشم مع خوف بود رنگ روی زرد بود **علاج** برفق و مدارا
و بسخنان ملائم تسکین خشم کنند و بحکایات خنده افزا و غیره مشغول سازند گلاب کافور صندل بنفشه نیلوفر بویانند و بر سینه طلا نمایند گلاب بر سر و صدر ریزند شربت
سیب شربت زرک شربت صندل شربت انارین شربت لیمو شربت نارنج دهند و در حمام شیرین معتدل الهوا برند و در آبزن نشانند و اغذیه بارده رطب ماء الشعیر
خورند و خواب کثیر نمایند و از حرکت عنیف و جماع و خمر و اغذیه گرم پرهیز ند اگر بسبب فرح مفرط بود آثارش مثل غضبی اما تواتر نبض کمتر بود و هیئت چشم عکس هیئت

چشم غضبی باشد **علاج** سوای سرور و فرحت هرچه در غضبی گذشت بکار دارند اگر بسبب سهر مفرط باشد غور عیون تهیج پشت چشم و وجه تهیج بدن تیرگی بول
صفرت لون وجه صغر و ضعف نبض تکسر و اعیا اندام **علاج** حیله کنند که خواب آید روغن بنفشه روغن کدو در بینی مالند طبیخ بابونه بنفشه نیلوفر کشنیز شعیر
کوکنار بر سر نطول کنند و نیز رداء بر سر پوشیده بخار این طبیخ قدری روغن بنفشه آمیخته بدماغ رسانند اطراف مالند شربت خشخاش شربت بنفشه
ماء الشعیر که در و خشخاش طبیخ بود گلاب که تخم مرو ممزوج بود دهند و دهان مرطب مالند بنفشه نرگس بویند گلاب بید مشک تقند دهند و چون تب با نحطاط افتد
در حمام روند آب شیرین کثیر نیمگرم بر سر ریزند بتکرار و در آبزن نشینند و از حمام زود برآیند تا عرق نیاید و بعد حمام اغذیه لطیفه چون بچه مرغ اسفناج کدو شعیر
بروغن بادام خورند خمر ممزوج نوشند و از جماع و اشیای یبوست افزا پرهیزند اگر بسبب خواب طویل یا ترک حمام و ریاضت معتاده باشد تقدم آن امتلا و بطوء
و اختلاف نبض و غلظ بول **علاج** بحمام برند عرق آرند آب نیمگرم بر بدن ریزند ریاضت معتدل نمایند تقلیل در اکل و شرب کنند دلک بدن کنند و
اگر سبوس گندم تخم خربزه و قدری نمک باریک ساخته بر بدن مالند بهتر شربت از کاسنی اصل سوس قند دهند غذای لطیف زود هضم قلیل المقدار
خورند و منع از خواب بسیار و خمر کنند اگر بسبب تعب باشد تقدم آن یبوست بشره صغر نبض مائل بصلابت و مفصل نسبت بدیگر اعضا گرمتر نماید و ظهور اعیا
و باشد که سرفه یابس و صبغ بول پدید آید **علاج** باستراحت و خواب کوشند شربت لیمو آب نارین چهار عرق دهند چون تب تسکین یابد آب شیرین نیمگرم
حمام کنند و بدن باهستگی مالند و بعد حمام نشف آب کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن گل برفق مالند بعده مرغ یا بچه صفرت بیض نیمبرشت بقول بارده
خورند قند بگلاب آمیخته نوشند جامه نرم پوشند و اگر بارد رطب خورند اگر شراب خوار بود و طلب نماید ممزوج بآب دهند و از جماع و اشیای یبوست افزا پرهیزند و احتیاط دارند تا عرق نیاید
چه در حمام و چه در خارج آن اگر بسبب استفراغ مفرط باشد تقدم آن **علاج** اگر بسبب قی اسهال باشد و سبب آن قی بود جلب او کوشند از آنچه در خورا باشد و در بحث قی و اسهال
ذکر یافته پشم بروغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم گرم بر معده نهند اگر حمی سخت گرم و عطش بود صندل گل سرخ اقاقیا بگلاب و آب مورد سرکه بر قلب
ضماد کنند برنج بزرگ سماق خورند اگر بسبب قی یا اسهال ضعف تمام بود ماء اللحم خمر رقیق دهند اگر بسبب برآمدن خون بفصد رعاف وغیره باشد برای
تسکین صفرا اشیای مبرد مرطب بکار برند **فائده** گاه باشد که فصد کنند و دم از مقداریکه باید کمتر گیرند و بدان سبب بخره ساکنه و اخلاط بحرکت آیند و تسخین
روح کرده تب آرند باید که بزودی فصد کنند و خون کثیر گیرند تا بحمی عفنه انتقال نماید اگر بسبب شدت وجع باشد تقدم وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان
وغیره **علاج** بازالهٔ مرض عضو ماوف و تسکین وجع کوشند و وقتیکه سبب زائل گردد عرض نیز رفع شود و اگر بعد رفع وجع حمی باقی بود هرچه در تعبی گذشت بکار
برند اگر بسبب غشی باشد بعد غشی پدید آید سقوط قوت و ضعف نبض پیدا بود و از آثار دیگر هیچ نباشد و حال نبض بحسب حرارت و برودت مختلف شود
وقتیکه سردی غالب آید باطل گردد و چون حرارت افروزد سریع شود و در اکثر حال صلب و دودی بود **علاج** هرچه در غشی گذشت بکار برند و ماء اللحم بیض نیمبرشت و بیضه
زود گوار بود خورند و اگر ماء اللحم بشراب دهند بهتر که فوراً قوت بحال آرد و از تب اندیشه نکنند و بعد زوال غشی اگر تب باقی بود باستعمال اشربه و اغذیه بارد رطب که
ذی عطریت بوند بتطفیه حرارت کوشند مفرح یاقوتی شربت حماض شربت صندل شربت سیب شربت به عرق گاوزبان گلاب دهند اگر بسبب جوع مفرط باشد
ضعف و صغر نبض و باشد که مائل بصلابت بود **علاج** کشک شعیر کدو اسفناج بروغن بادام اندک اندک خورانند چون هضم شود اسفیدباج و دیگر اغذیه سرد و تر دهند
و بحمام برند و در آبزن نشانند بعد آن روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو مالند اگر بسبب عطش مفرط بود **علاج** بآب بارد مضمضه و غرغره کنند پس اندک اندک

نوشند شیرهٔ خرفه آب تمر هندی آب آلو آب انار این آب خیار ترش سکنجبین برف سرد کرده دهند و بعد تسکین حمی در آب سرد آیند اگر هوا خوش بود و مغز تر آب تربز مغز بادرنگ دهند بخواب و آسایش کوشند اغذیه بارد رطب خورند اگر بسبب سدهٔ عروق باریک که در همه تن منتشر اند باشد سبب سده یا ماده غلیظ از جهت یا امتلای دم شناخت این عسر است زیرا که حمی عفنه مشابهت تمام دارد و باشد که مانند حمیات خلطی یکبار رو و باز گیرد و مدت بقایای این حسب قلت و کثرت سده است اگر سده بسیار بود سه بلکه شش روز ماند و اگر کمتر بود زود تر گسارد و بشرطیکه در تدبیر خطا نرود و به گاه در یومی فراشا و لرزه آید دلیل نقل او بعفنه باشد عدم ظهور اسباب اصله و نوبت این طویل بود و بآخر عرق نکند و نبض صغیر بود پس اگر بدن منتفخ و متمدد و اورده برآمده و روی سرخ باشد بسبب امتلا بود والا از خلط غلیظ —

علاج در امتلائی اول فصد کنند اگر بعد فصد وجع در جانب چپ پدید آید باز فصد نمایند اگر امتلای مفرط بود بچیزی ملائم تلیین کنند و بعد فصد تلیین برای تفتیح سده سکنجبین بزوری معتدل شربت دینار ماء الشعیر دهند گلقند عرق کاسنی عرق بادیان گلاب نوشند و قبل از تنقیه زنهار بافتتاح نکوشند که ضرر دارد و چون تب بانحطاط افتد بحمام برند زمانی طویل در آبزن نشانند آرد جو آرد باقلا سبوس گندم تخم خربزه سائیده بر بدن مالند و غسل نمایند اگر معاودت کند و بنوبت همی آید باید که چهار ساعت قبل از نوبت در حمام برند و در آبزن نشانند بعده در بیت مسلخ چیزی پوشیده خوابند تا عرق آید باشد که بدین تدبیر نیاید نخود آب ماش مقشر خورند اگر حرارت کثیر بود کشک جو تمر هندی دهند و تدبیر امتلا بعینه مثل سونوخس است پس اگر سال و عمر و سحنه و قوت و فصل و عادت مریض موافق باشد چندان خون گیرند که خوف غشی شود و در انواع حمی یوم خوفست که بدق باز گردد و خلاف این نوع اگر سده بسبب خلط غلیظ باشد تدبیر همانست که در امتلائی ذکر یافت مگر فصد که بدان حاجت نباشد بالفرض اگر بحسب حاجت فصد کرده شود اما خون کثیر هرگز نبرارند شربت افسنتین سکنجبین بزوری گرم طبیخ بادیان پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس و هرچه ملطف بود دهند دلک کثیر در حمام نمایند کشک جو بقدری بادیان پخته و آب نخود به روغن بادام خورند اگر بسبب درشتی و کثافت بشره و انسداد مسام باشد سبب او ترک حمام و غسل یا وصول گرد و غبار در سفر یا سرمای شدید یا حرارت آفتاب یا غسل با آبهای قابضه چون آب زاج و آب شب و آب شیرین که شدید البرد باشد آثار او آنست که عقب اسباب مذکوره پدید آید و پوست بدن بلمس درشت نماید و در چشم و روی قدری انتفاخ ظاهر بود و نبض سریع و بول زرد بود و باشد که سفید بود و چون دست بر جلد نهند حرارت تب چندان محسوس نشود و چون ساعتی نهاده دارند گرمی او زیاده تر نماید **علاج** بخانهٔ گرم نشانند و خسپانند و بدن آنرا بآهستگی مالند و بجامهٔ نرم و گرم در پوشند تا عرق کند پس هرگاه که تب بانحطاط افتد بحمام برند و زمانی طویل دارند و سبوس و غیره که در سدی گذشت مالند تا عرق آید و آب بکار نبرند مگر کسی را که ترک حمام سبب باشد اما طبیخ بنفشه بابونه اکلیل بر بدن ریختن صواب باشد در همه صورت و باید که عرق که آید آن را نشف کرده باشند روغن شبت روغن بابونه روغن قسط روغن سوسن بر بدن مالند و باز بجامه پوشند و بیرون آورده ساعتی در مسلخ دارند اگر خواب آید خفتن دهند بعده تیهو دراج بریان یا لحم کبوتر سفید به نخود پخته دهند ترنج مرزنجوش بویانند پس اگر آثار بستگی مسام باقی بود تعریق کفایت کند و تا که مسام بالتمام نکشاید شراب ندهند اگر بسبب تخمه باشد و این اکثر کسی را که بر امتلای معده یا بر سوء هضمی حرکت و ریاضت کند یا در آفتاب بسیار نشیند پدید آید فساد غذا در معده جشای دودناک و اعراض مطبقه چون حمرت چشم و روی و سرعت و عظم نبض و شدت حرارت تب بیاض بول در اکثر و گاهی صبغ آن و وقتیکه بوی جشا بگردد و چون بحالت آید آثار زوال تب بود و باشد که تب مذکور چهار یا هفت نوبت یکبار رو و باز آید و یومی باشد نه جنس دیگر **علاج** اگر بقی و اسهال غذای فاسد برآید بند نکنند بلکه هر زمان جرعه جرعه

آب گرم دهند تا معده پاک گردد و پس از اختلاط بگرمابه برند و در آرند بعده برای تقویت معده گلقند سکنجبین سفرجلی مییاده دهند آب بترش آب سیب شیرین سه روغن
گل یک آمیخته باتش نرم روغن ساخته پاره پشم با صوف آلوده فشرند تا روغن از و برآید پس آن پشم را گرم کرده بر فم معده بندند روغن [illegible] روغن گل بر
معده مالند و اگر با ستفراغ خلط دیگر نیز برآید و قوت ضعیف باشد حابس کنند و برای حبس طبع سفوف حب الرمان شربت لیمو شربت غوره شربت انار دهند
حصرمیه رمانیه سماقیه زرشکیه خورند و اگر طبع قبض بود و کار عسر باشد باید که به تنقیه معده و امعا کوشند مثلاً اگر تهوع و غثی باشد و غذا در معده قی فرمایند و اگر در
امعای علوی یا قعر معده بود طبیخ مسهله دهند و اگر در امعای سفلی باشد شافه حقنه بکار برند و بعد تنقیه حمام کنند ضماد مقوی بر معده گذارند و جوع و خواب مفید
و بعد مفارقت حمی غذای خفیف دهند و هرچه بر معده گذارند بسیار گرم بالفعل باشد زیرا که تبکه گرم مضعف معده است اگر بسبب ورم اعضای ظاهری چون بن
ران و بغل و پس گوش باشد اول ورم پس تب پدید آید و [illegible] نضج نشده باشد نبض سریع عظیم مائل بصلابت و بول سفید بود **علاج** اگر ورم در بن ران بود باسلیق
و اگر در بغل باشد اکحل اگر در پس گوش بود قیفال [illegible] تلیین طبع با دویه مناسبه کنند و تقلیل غذا و ترک اغذیه خون افزا نمایند و در ابتدا ضماد سرد
و مقوی گذارند [illegible] استعمال ضماد شربت سیب شربت انار شربت لیمو شربت نارنج دهند عطریات بویانند تا دل و دماغ و فم معده قوت یابد و احتراز
کنند از استعمال رادعات بر خیزند بدینها باز نگردند و افراط در تضمید مبردات ننمایند تا ماده خام نماند و کشتکاب [illegible] استعمال شکر و تلطیف ابخره و تقویت قلب [illegible]
و چون حرارت ساکن شود اما ورم باقی باشد محللات منضجات گذارند و از خمر پرهیزند اگر بسبب حرارت آفتاب و گرمابه و آتش باشد تقدم آنها میلان نبض بصغر
و سرعت و تنفر از شعاع حس [illegible] کثرت حرارت و التهاب در سر پس اگر از گرمی آفتاب بود ظاهر تن گرمتر از باطن نماید و عطش بسیار نباشد و نفس بر جا بود
اگر از گرمی آتش و حمام باشد شدت عطش عظم نفس پیدا باشد **علاج** روغن گل یک سرکه نیم گلاب دو ببرف سرد کرده بر سر ریزند از صندل گلاب کافور آب کشنیز
غلیه سازند و خرقه آلوده بر سینه و سر گذارند و مواضع بارد و از ند صندل خس گلاب بویند شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت نارنج شربت ترنج شربت غوره شربت
شربت لیمو با آب انارین آمیخته سرد کرده یا شربت از تمرهندی نبات سکنجبین گلاب ساخته نوشند و طبیخ بابونه بنفشه اذخر نیلوفر شگوفه بید شاهسفرم انشوق
کنند و دیگر تدابیر مبرده بکار دارند و چون تب با اختلاط افتد حمام کنند اگرچه زکام و نزله باشد و آب کشیر شیرین نیم گرم بر سر ریزند بعده روغن نیلوفر روغن بنفشه روغن
کدو با آب سرد آمیخته بر سینه و سر مالند بشرطیکه اثر زکام نباشد و تلیین طبع آب تمرهندی کنند ماء الشعیر سرد کرده بشکر و پست شعیر بشکر اسفناج کاهو خیار قرع اجاص
انار مز خورند اگر بسبب اکل اغذیه و ادویه گرم باشد تقدم آن شدت عطش یبوست دهن و زبان منخرین حمرت چشم درد و بول انزیاد حرارت جانب کبد عسرت
نبض و اکثر با صداع بود **علاج** سکنجبین با شربت غوره شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه آمیخته دهند بعده بشیره خشخاش آب تمرهندی آب انارین تلیین
نمایند [illegible] صندل گلاب بر کبد طلا کنند و با صلاح جگر کوشند و بعد تسکین حمی آش غوره سماق لیمو نارنج خورند اگر بسبب شرب خمر باشد **علاج** آب انار شربت
غوره آب لیمو شیره تخم خرفه شیره خیارین سرد کرده دهند و مسکن معتدل دارند اطراف بمالند اگر سود ندهد و صداع باشد آب شدید البرد جرعه جرعه دهند تا به تب منتهی
آب [illegible] تلیین نمایند و فصد حجامت قی هرکه مناسب دانند بعمل آرند و چون با اختلاط افتد بحمام برند آب نیم گرم بر سر ریزند چوزه مرغ دراج تیهو آب غوره زرک انار دانه ترش
کرده خورند اگر بسبب زکام و نزله باشد تقدم وجود نزله و زکام ضعف دماغ **علاج** فصد کنند اگر مانعی بود حجامت بر نقره نمایند بعده مسهل خفیف دهند و اگر سرفه
بود شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت عناب دهند ماء الشعیر خورند اگر قبض باشد ترنجبین یا بنفشه مربی تلیین کنند و از لحم و شراب باز دارند و بعد تسکین حمی

بحمام برند و در علاج اهمال ننمایند تا منجر به برسام نگردد و اگر بسبب زحیر یا خلفه باشد **علاج** تسکین زحیر و امساک خلفه کوشند و بعد تسکین حمی حمام نمایند **دوا** موی
اسد بخور کنند مر لیه حمی یومی **فصل دوم در حمی خلطی** حدوث حمی از اخلاط بدو گونه است یکی آنکه بسببی عفونت پذیرد و تب آرد دوم آنکه عفن نشود اما
گرم شده و جوش زده تب آرد و این نمیشود مگر فقط در خون چرا که دیگر اخلاط بسبب بردی مزاج یا قلت مقدار از حرارت غلیانیه خود تا که عفونت در وراه نیابد
احداث حمی نمیتوانند کرد بخلاف خون که کثیر المقدار و گرم است هرگاه گرمتر شود و جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و تب می آرد و تعفن اخلاط
از دو حال بیرون نیست یا داخل عروق بود یا خارج از عروق در دماغ یا معده یا امعا یا ماساریقا یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه و مانند آن پس اگر درون عروق
عفن شود تب لازم و دائم باشد و اگر خارج عروق گنده شود تب نوبت و ادوار آید مگر خلط متورم که او اگرچه در خارج عروق عفن شود تب لازم و دائم باشد
و تعفن خون در خارج عروق صورت نمی بندد مگر در اورام عظیمه خاصة که در باطن بود **بدانکه** عفونت عبارت از فسادیست که در جسم رطب افتد از اثر حرارت
غریبه و آن جسم از استعداد خاصیت خود بر آید اما نوعیت او باقی باشد یعنی باسمیکه قبل از حدوث فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و
قبول تعفن را رطوبت بالفعل در کار است اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا و هر خلطی که بیرون عروق عفن شود و بسببی دیگر چون ورم اعضای درونی
که بخار عفونت او بدل رسد نباشد تب او بنوبت می آید و میگسارد مگر تب بلغمی اگرچه یکبار دا ما قدری مخفی باقی ماند و آنچه درون عروق عفن شود هر خلط که باشد
تب او لازم بود ولیکن گاهی آهسته تر و گاهی گرمتر گردد اما اگر عفونت درون همه عروق یا در رگهای قریب دل باشد تب لازم بر یک تیره باشد کم و زیاده
نگردد **فائده** ماده که بیرون عروق عفن شود اگر وجود او درتن بسیار باشد چون بلغم تب او هر روز آید و اگر کمتر بود چون سودا تب او دو روز میان یا زیاده برآن
آید و اگر میان این و آن باشد چون صفرا تب او یکروز میان آید مگر آنکه صفرا با بلغم مرکب شود و غیر آن که درین صورت مانند مواظبه هر روز گیرد **بدانکه** ماده که در
خارج عروق بود و عفن شود بدون آنکه ورم آرد تب او بادوار می آید چرا که ماده همه دریک موضع نیست بلکه اندک اندک از موضعی که منظم خلط عفن در وست
گرد می آید و بملاقات خلط عفن اندک اندک مستحیل بعفونت گردد تا که آنقدر جمع آید که بخار او بدل و از آنجا بروح و شرائین رسد و تب سخت گرم شود
پس حرارت غریزی نیز بسبب حرارت تب مشتعل شود و تحلیل ماده حرارت غریبه روی نهد تا که همه زواید را بزداید و چون بدان موضع رسد که منظم خلط در وست آنرا
بسبب بسیاری یا بسبب غلیظی و لزجی نتواند تحلیل کردن لیکن از آن که آنچه از آن موضع بر آمده بود سپری شده تب گسسته گردد تا که باز همان قدر ماده گرد آید اما
هرگاه که ماده اصلی که مایه فساد است سپری شود نوبتهای تب منقطع گردد و سرعت و بطوء انقطاع حسب قلت و کثرت ماده است یا بحسب رقت و غلظت آن و بسا
باشد که ماده رقیق بود و از سوء تدبیر غلیظ گردد و بالعکس بالجمله سبب درازی نوبت تب یا از غلیظی و لزجی ماده است یا از کثرت او و یا از ضعف قوت حرارت غریزی
یا از بستگی مسام و عدم تحلیل و سبب کوتاهی نوبت عکس این باشد **فائده** سبب عفونت یا غذای ردی الجوهر باشد چون قدید یا غذائی باشد که مستحیل بدم صالح
نشود چون ماست و خیار یا غذائی باشد که آنچه از وی حاصل شود مستعد قبول عفونت بود چون فواکه یا عفونت بسبب کثرت خلط و لزوجت آن حاصل میشود
نوع اول در حمی مطبقه اگر در مطبقه سبات پدید آید تنگی نفس گیرد مریض مضطرب باشد و از اجابت طبع آسایش نیابد و بر تن او حکه و بهق پدید آید آثار مرگ باشد
ظهور بثرات سیاه و سبز بر بدن و سیلان موع بد باشد **بدانکه** مطبقه تبیست که از تعفن خون پدید آید و سبب عفونت دم کثرت رطوبت از اکل میوها و این دو گونه
است یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این در اورام دموی پدید آید و این از جمله تبهای عرضیست که منبع ورم پدید آید و تدبیر او تدبیر عضو متورم است چنانچه

در اورام گفته شود دوم آنکه در عروق عفن شود و مطبقه حقیقی همینست پس اگر اول صعب تر بود بعده اندک اندک آهسته تر شود متناقصه و منحط گویند و اعراض
این اهلتر و سهلتر است و دلالت کند برآنکه اجزای خون آنچه تحلیل میرود کمتر از آن عفن میگردد و اگر بهر ساعت قوت تب در ازدیاد و صعوبت باشد اکثر روز هفتم
بحران کند و این بد است و عسر العلاج و این را زاید فی الصعوبت خوانند و دلالت کند برآنکه اجزای خون بیشتر از آنکه تحلیل میرود عفن میشود و اگر از اول
تا آخر بر یک وتیره باشد در حال او در صعوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسا باشد که تا یک هفته بر یک درجه و یک طور ماند و این را واقف و متساویه
نامند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون هر قدر که تحلیل میرود همان قدر عفن میگردد و تمامی خون بدن عفن نمیشود مگر آنکه موت بر آن پیشی کند تب مذکور
گرمتر از سونوخس باشد و اعراض قوی تر بود و با قلق و کرب باشد و نبض سخت مختلف و بول کدر و بدبو باشد و باشد که لرزه افتد و صعبی و نرمی اعراض
حسب درجات ثلثه است که بالا ذکر یافته و سهر چونکه بابت از سونوخس شدیدتر بود **علاج** از اول روز تا سوم اکحل یا باسلیق زنند و اخراج دم بقدر قوت و
احتیاج کنند اگرچه بدفعات باشد و اگر قوت و سن مناسب بود خون کثیر برآرند حتی که بغشی رسد اگر مانعی بود ما بین کتفین و دوش حجامت کنند یا رگ
جبهه زنند اگر طفل بود علق گذارند در روز بحران فصد نکنند در روز دهم اگر قوت باقی و امتلای دم ظاهر بود فصد کنند بعده شربت مناسبه دهند و وقت فصد
در خون نظر کنند اگر رقیق مائی یا صفراوی بود شربت عناب شربت انار دهند و اگر غلیظ باشد سکنجبین طبیخ تخم کاسنی اصل السوس دهند و بعد فصد به اصلاح قوام خون آب
انارین آب تمرهندی شیره تخم خیارین شربت آلو شربت نیلوفر شربت عناب سکنجبین شربت غوره شربت حماض اترج حسب حاجت با ملاحظه نبض لینت طبع دهند
و آب تربز بشیرخشت جهت تلطیفه خون و تلیین طبع انفع و آب شدید البرد در اطفای حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون رقیق مفید و در فصل تابستان محرور را
اشربه مذکوره به برف سرد کرده دهند و قرص کافور در اطفای حرارت شدید مخصوص است و غذا تا دو روز فقط ماء الشعیر دهند اگر ممکن بود دال مزوره ماش مقشر
برنج کدو اسفناخ شیره بادام و حموضات مناسبه دهند اگر مریض ضعیف بود مرق مرغ تخم جلوان و بره با آب انار و دیگر حموضات دهند و غذا حسب حال یک یا
دو نوبت خورند و آن را که خون غلیظ بود از حموضات و معاقلات پرهیز ضرور است **فائده** بعد فصد آسایش دهند شیرخشت آب تمرهندی یا بهیا شربت دهند
تمین حقنه نرم تا یکبار یا شافه از بنفشه صبر شکر ساخته بردارند اگر مرض حاد بود و از چهارم نگذرد شربت عناب شربت نیلوفر دهند اگر قوت ضعیف و مرض از
هفتم تجاوز نکرده اول صبح آب انار بقند دهند بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم قند ده درم دهند پس از چهار ساعت سکنجبین یازده درم آب سرد لعاب اسبغول
آمیخته دهند اگر مریض معتاد بغذای کثیر بود اول نهار ماء الشعیر بقند دهند دو بار اگر بدین تسکین نشود در آخر روز قدری نان خمیری با شربت و آب سرد دهند اگر تا
چهاردهم یا بیستم کشد سکنجبین بزوری شربت لیمو شربت نارنج دهند تا تسکین حدت و عفونت کم کند اگر بعد النضج حاجت مسهل شود طبیخ هلیله زرد طبیخ شاهتره مغز فلوس
دهند یا بعد اخراج دم مرتبه جلاب نیلوفر عناب کاسنی قند یا تمرهندی قند دهند ماء الشعیر خورند و اگر سرفه بود شربت لیمو دهند و طبع محتبس نگذارند و به بنفشه مغز
سکنجبین مغز فلوس تلیین کنند اگر تا بن و زبان درشود لعاب بهدانه بر زبان مالند روز پنجم یا ششم مسهل دهند اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه نیلوفر عناب
سپستان ساخته نوشند **فائده** افراط تبرید در مطبقه که بغیر امتزاج صفرا باشد منع است که بعضی غش آرد اما اگر عفونت صفرا بخون مرکب بود مبالغه در تبرید خون
نماید و در این صورت خون کثیر برآرند که ضرر ندارد و مبالغه در تبرید شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین ماء القرع آب تربز آب انارین ماء الشعیر سکنجبین کنند اگر تشنگی
بود قرص کافور با شربت آب عنب الثعلب آب کاسنی صندل و قدری کافور آلوده بر معده و کبد گذارند اگر بابو و سکن بارد الا معتدل سازند عدس آب

انار شیرین خورند طباشیر نیم درم بلعاب اسپغول مسکن حرارت و عطش شدید ست اگر قبض بود تلیین بآب تمر هندی شیرخشت کنند اگر در احشا ورم بود مغز فلوس بآب کاسنی یا بطبیخ عناب آلو حل کرده ترنجبین آمیخته دهند و هرگاه که بعد بحران قدری ماده تب در عروق ماند آب برگ کاسنی بیست درم جوشانده کف دور کرده سکنجبین پانزده درم آمیخته نوشند سه یا پنج روز تا ما بقی ماده را از عروق پاک کند چون صحت شود مرغ تیهو خورند و از اغذیه و اشربهٔ گرم و تعب پرهیزند تا نکس نکند **بدانکه** در مطبقه فصد و آب سرد از دیگر تدابیر مستغنی میسازد **قول جالینوس** درین فصد کنم و آب سرد دهم اگر در احشا آفت باشد که آسان تو انم یافت یا مضرت او کمتر از مضرت تب باشد علاج آب سرد کنم پس اگر قوت بود با فتاح سده و تقلیل امتلا مشغول شوم و برای کشادن سده وغیره ادویه سرد بکار دارم **قول رازی** بسیار باشد که در حمی حاده آب سرد دهند و در حال ساکن شود لیکن بعد از آن تب آهسته باز آید و باشد که تا چهل روز یا بیشتر بدارد و تا رعاف یا عرق نکند زائل نگردد و پس تامل کند اگر آثار بحران بیند تاخیر در آب سرد نماید الا بد هر چرا که خطر در آب سرد در ازی مرض ست و در ندادن آب خطر بزرگ ست اگر مع تخمه بود بعد هضم طعام فصد باید کرد و اگر در فصد تاخیر شود بیم ست که سقاقلوس یا سرسام یا تب عفونی گردد و پس اگر چه هفت یا ده روز گذشته باشد و امتلای دم و قوت و فصل و عمر موافق بود فصد باید کرد **قول لازوریس** در حمی دموی فصد مکرر کنند تا تب غشی نیاید **و بعضی عکس** این گفته مغز بادام شیرین خرد کرده گلاب خمیره جو آمیخته دو سه بار دهند خرقه بگلاب صندل آغشته بر سینه نهند اگر نرود مسهل خفیف دهند از تمر هندی شیرخشت شربت ورد و حب صندل نافع و قبل طلوع آفتاب قرص کافور تخم انگوری و شیرهٔ تخم خرفه دهند و وقت چاشت غذا خورند در سه وزن روز **حب صندل** کافوری یک صندلین کته طباشیر هر یک سه کاسنی شش بلعاب اسپغول حب بندند شربتی دو تا چهار درم برای حمی حاده و دق نافع **نوع دوم در سونوخس** سبب او امتلا و حرارت خون ست و گاهی که عادی باستفراغ و ریاضت باشد و ترک آن کند اکثر پدید آید و بسبب تب و غلیان دم اکثر سرسام و حمی محرقه و حصبه و جدری منتقل گردد حمرت چشم و دو جه انتفاخ و تمدد اوداج و حکه بدن و بینی و ابرو و موضع فصد عظم نبض حمرت و غلظ بول و قبل از نوبت ظهور ثقل و کسل و تمدد در بدن و عدم نافض و قشعریره و این تب لازم باشد و عرق نکند مگر روز بحران و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالصه باشد و چون دست بر اندام نهند گرمی و هیجون گرمی اندام ذی استحمام نماید و بحران این اکثر روز هفتم باشد **علاج فی الحال** فصد کنند نوعی که در مطبقه گفته شد و در فصد انتظار نضج نکنند اما اگر تخمه یا ربود تا زوال تخمه فصد نباید کرد و فصد درین بهترین علاج ست اگر چه پس از هفت یا ده روز باشد خاصة اگر آثار امتلا بر جا و قوت مساعد باشد لیکن فصد که درین ایام اتفاق افتد و روز سوم گذشته و مریض چیزی نخورده در اخراج خون افراط نباید کرد و بدو سه دفعه باید گرفت و کذا اگر زمان ابتدا بود و قوت ضعیف و باقی همه آنچه در مطبقه گفته شد بکار برند **نوع سوم در غب لازم** سبب او تعفن صفراست در تمامی عروق بدن آثار این همانست که در غب خالصه و محرقه گفته شود لیکن اعراض این بنسبت بغب خالص بیشتر و نسبت بمحرقه کمتر بود و نافض نباشد مگر سبیل بحران و عرق نکند مگر در آخر یا در بحران و اگر ماده این صفرای خالص بود و خطا در علاج نرود از هفته تجاوز نمیکند و شدت و خفت اعراض حسب خلوص و عدم خلوص صفراست و فرق درین و در محرقه از چند وجه ست یکی آنکه حرارت و لذع در محرقه اشد باشد دوم آنکه فترت در غب لازم ظاهر بود و کرب و غشی و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی نباشد خلاف محرقه سوم آنکه عطش و یبوست دهن و سوزش بینی و سواد زبان در محرقه اکثر باشد چهارم آنکه بدن در غب لازم لاغر بود **علاج** هر چه در غب خالص و اثر گفته آید بکار برند و نضج بیشتر کوشند و با شیای سرد دادن چندان دلیری نکنند و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ ننمایند و در ابتدا اخر بحقنه

نرم و آب خواکه و نگهها و شربت بنفشه طبع را بجنبانند و از حمام باز دارند شربت لیمو شربت نارنج شیرهٔ کاسنی آب تمرهندی آب آلو عرق گاوزبان تنها یا بقند دهند **نوع چهارم در غب خالص و** آن از سبب صفرای صرف است که خارج عروق عفن شود و خاصه اینست که یکروز میان آید مگر وقتیکه دو غب مرکب شوند هر روز میگیرد و اگر سه غب مرکب گردند هر روزی می آید اما روزی زیاده و روزی کم و نوبت این تب اگر سوء تدبیر نرود از هفت بیش نباشد و مجموع آن از یوم اخذ تا یوم ترک چهارده روز میشود و آثار این چند اند یکی آنکه چون آغاز خواهد کرد سرما در پشت پدید آید پس لرزه قوی و چنان محسوس شود که گویا سوزنها میخلانند و لرزه زود ساکن شود دوم آنکه بدن زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از سائر حمیات بود غیر محرقه و چون دست بر بدن نهند دست را بسوزد و اگر زمانی دست نهاده دارند گرمی آنجا کمتر گردد سوم آنکه بول ناری بد بو رقیق بود یا اندک قوام دارد و بسا باشد که روز اول یا سوم اثر نضج در بول پدید آید چهارم آنکه در ابتدای نوبت نبض صغیر ضعیف متفاوت بود و در اندک زمان بگردد و عظیم سریع مختلف گردد پنجم آنکه مدت اخذ نوبت او تا وقت گسار دن بیشتر از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت خاصترین علامات است اگر چنان نبود غب خالص نباشد ششم آنکه عدد نوبت بیش از هفت نبود بشرطیکه خطا نرود و باشد که بچهار نوبت در گذرد و باشد که در یک نوبت منقضی گردد بسبب ادرار عرق یا بول یا قی یا اسهال صفراوی هفتم آنکه چون تب فرو شود عرق کثیر آرد و چون در تب آب نوشیده شود تری بر پوست پدید آید گویا عرق خواهد آمد هشتم آنکه بیخوابی و کرب و عطش مفرط و غشی و قی و اسهال صفراوی و صداع و بعض کلام و غضب جز آن بسیار باشد اما بقلق و اعراض غب لازمه نرسد نهم آنکه بصداع ثقل در سر نبود و اگر بود بغایت اندک و زبان و دهن خشک باشد و مزه تلخ بود و نوبت اول و دوم و سوم لرزه و سرما قوی تر بود و هرچند روزگار بر آید آهسته تر گردد و اکثر در سن شباب و هوای گرم و صفراویین که تعب شدید کشند و روزه طویل دارند و اطعمه و اشربه حاره بسیار خورند پدید آید **علاج** هر صباح سکنجبین شربت غوره شربت آلو شیرهٔ خرفه دهند و بهترین اشیا آب انار میست که تخم فشرده قدری شکر آمیخته دهند که هم تسکین حرارت و هم تلیین طبع مینماید و اگرچه اصلاح مزاج و اطفای حرارت غریبه درینجا مهمترین مهمات است اما مع ذلک از تدبیر تقلیل ماده نیز غافل نباشند و استفراغ بعد نضج فرمایند و اگر دانند که طبع از خود دفع ماده مینماید هر روز یکدو مجلس بفراغت میکند بتدبیر کشادن طبع حاجت نباشد و الا احضر در بست چنانچه گفته اند اگر قوت مساعدت کند تا که نخست طبع را نرم نکنند گشکاب و هر چه از جنس غذا بود ندهند و اگر صداع و کرب یاربو (?) تلیین طبع بحقنه نرم یا بشافه نرم بهتر و استفراغ حسب میل ماده چنانست که اگر غثی بود قی نمایند بشرطیکه مانع نبود و قی آسان باشد و اگر در امعا نفخ و قراقر بود مسهل دهند و اگر تقاضای بول بیشتر بود و ادرار تمام نکند مدرات دهند و اگر بر پوست تری پیدا آید و عرق تمام نکند تعریق کوشند و اگر آثار میل ماده بهیچ جانب نیابند استفراغ مطلوب بود اسهال موافق دانند و اصل درین آنست که روز نوبت هرچه بغذا مانند ندهند و شیرهٔ تخم خرفه سکنجبین آب تمرهندی شکر آب تربز اقتصار نمایند و اگر حرارت قوی بود قدری طباشیر سوده افزایند و هرگاه که سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین با گرم آمیخته دهند تا باشد که بقی صفرا بر آید و اگر قی نیاید بقوت تهوع یا به تب بگذارد و تسکین در لرزه زود پدید آید و چون تب فرو شود باز اگر گرم نهند و بمالند تا بقیه حرارت جذب گردد و سکنجبین درین وقت نیز موافقست سکنجبین که در نوبت پنجم و ششم دهند بزوری باید و آب سرد بعد رفع لرزه و سرما توان داد که سود دارد خاصه که مانعی نبود از احشا و بعد فرو شدن تب گشکاب مناسب از پس روز هفتم در شروع تب حمام دست اگرچه آثار نضج پدید نیامده باشد خاصه آنرا که معتاد بحمام بود **بدانکه** در ابتدای مرض افراط در تبرید نشاید مگر که حرارت مفرط بود و ترسند که محرقه گردد و اگر ممکن باشد روز نوبت معده را از طعام خالی دارند و اگر وقت نوبت پیش از

ظاهر بود باید که صبحی قدری کشکاب رقیق دهند و اگر مریض حریص مطلق یا طفل بود و از غذا باز ماندن نتواند مزوره دادن چاره نباشد اما هر چند که از وقت نوبت
پیشتر افتد بهتر و انفع اغذیه کشکاب و مزوره از تمر هندی و آلو و انار که و کشنیز تر ماش مقشر ارزن اسفاناخ فرفخ غوره وغیره است اما اگر سرفه یا زکام باشد حموضت ندهند
و بعد نوبت پنجم غذا اکثر و سبکتر دهند و پس نوبت ششم که یوم آسایش و سیزدهم و بیست درین روز بکشکاب یا آب انار قناعت سازند و دیگر غذا ندهند تا بعد
هفتم بحران تمام کند و بگذرد **فائده** روز نوبت و هیچ تب مسهل ندهند و دواهای گرم تا که کار از آب میوه ها بر آید اشیای دیگر نشاید و مغز فلوس یا تمر هندی
با آب کاسنی آمیخته انفع اگر قدری روغن بادام یا روغن گل افزایند بهتر و ترنجبین در حمیات گرم ندهند که در معده گرم مستحیل بصفرا میگردد و اگر حاجت شود بعد
آب تمر هندی و آب آلو دهند اگر قوت مساعد بود هلیله زرد مقشر بیست درم در آب گرم یک شبانه روز تر کرده صاف نموده شیر خشت بیست درم آمیخته روز آسایش
صبحی دهند و هرگاه که بعد بحران چیزی حرارت باقی ماند سکنجبین بشیره کاسنی یا بشیره خیارین همید دهند و پرهیز دارند تا که حرارت بالتمام رفع شود و بعده تا سه روز
دیگر ملاحظه نمایند همان دستور پس بتدریج بغذا رجوع نمایند و بعد از ان بمعتاد رجوع آرند و تدبیر ازاله خشکی دهن و عطش وغیره در محرقه ذکر یابد **فائده** سه ساعت
قبل از نوبت ماء الشعیر دهند بعد سکنجبین با آب سرد نوشند صندل آب جو آب کشنیز وقت نافض بر سینه ضماد کنند اگر غلبه عطش بود سکنجبین بشیره تخم خرفه دهند ماء الشعیر
نوشند ماء القرع و آب برگ خرفه و لعاب اسپغول با شکر مسکن عطش است و آخر یا شوربه کنند و روز نوبت سکنجبین بشیره کاسنی شیره خیارین دهند و بعد دو ساعت
ماء الشعیر نوشند و پس از چهار ساعت باز سکنجبین دهند و بعد ساعتی ماش مقشر کدو اسفاناخ با آب نارنج آب لیمو آب تمر هندی شیره بادام خورند و در ابتدا غذا
مائل بغلظ چون کشکاب شعیر و در آخر مرض غذای لطیف دهند و اگر طبع قبض بود در ابتدا تلیین کنند اسپغول دو درم بشربت آلو یا شربت تمر هندی
دهند یا مغز فلوس پنج درم با آب تمر هندی آمیخته یا شربت ورد مکرر دوازده درم با آب یخ آمیخته یا سکنجبین ده درم با آب انارین آمیخته یا شربت بنفشه دهند اگر دهن
خشک باشد قبل از کشکاب شعیر و غذا آب آلو دهند اگر دهن تر بود و لعاب آید قبل از کشکاب و غذا سکنجبین دهند اگر دهن تلخ بود سکنجبین و آب گرم قی کنند بعده
شربت لیمو دهند اگر نضج ظاهر شود و حاجت مسهل باشد مسهل صفرا دهند اگر غشی شود قدری سقمونیا با آب انار یا آب سیب دهند اگر حرارت و اندرد واشد بود و استفراغ
کنند قرص کافور صبحی دهند **فائده** هر روز جلاب از بنفشه کاسنی نیلوفر قند دهند یا آب انارین به ترنجبین و قند نوشند و برای تنقیه منضج تخم بادیان
گل سرخ سنا هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر کاسنی تخم خبازی هر یک ده درم آلو سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد شیر خشت ترنجبین هر یک دوازده
درم طیار کرده دهند و بعد تنقیه ماء القرع ماء الخیار ماء الهندبا ماء الشاهترج شربت حماض شربت لیمو شربت صندل سکنجبین دهند **قول صاحب ذخیره**
روز نوبت سوای سکنجبین شیره خرفه آب تمر هندی آب غوره آب انارین آب تربز شکر چیزی دیگر ندهند و چون وقت بحران آید و ماده پخته باشد و طبع آن را دفع کند فبها
الا تدبیر دفع او نمایند **قول لارزوریه** مریض مسهل قصب الذریره اونس آب گرم دوازده اونس ساعت تر کرده پخته در روز سه بار یک یک اونس
دهند و دو ساعت قبل از لرزه کاتاپلازما انتی فیبریل بر نبض بالند و نیم ساعت قبل از لرزه یا بعد ساعت از لرزه یا در آب گرم گذارند جنطیانا و یا دطیانیه
اسکر دیلو نمک ایشیشه سه دانه دهند و وقت شروع لرزه بالسموکوبی پنج شش قطره بعرق مرغ دهند سه بار برای حمی مادی مجرب و گفته خراطین مسحوق ده درم دهند کلونیه
با آب لیمو سوده یا ناخن پای کرگدن با آب سوده یا جواهر مهره ربع درم بعرق شکاعی یا بعرق بوما دران دهند و گفته سال پرونیلا به تبرید مناسبه با نواع حمی مفید
است لیکن کهین در انواع حمی نافع و مسکن حرارت صفراست مگر در دق و محرقه ندهند پس در حمی حار شیره خیارین در عرق بادیعرق شاهتره و عصاره غافت و افسنتین دهند

و گفته حب اناناس سیدا مربای کدو مربای سیب مربای به سفید و فرنی که بجای شیر شیرهٔ مغز تخم کدو باشد و حریره که از نان پاو و بسکوت سازند خورند عظم خوک
در گلو بندند قبل از نوبت روغن کهربا بعرق شکاعی که مزیله حمی لرزه است دهند کاسنی سه درم خیره دو نیم درم نیلوفر گیدرم قند پنجدرم آب نه اونس شب ترکرده صبح
جوشانده صاف نموده اول پا پاسی نیم اسکروپلو خورده نوشند ایقر ربعدرم در پتاسه نهاده وقت شروع لرزه دهند و گفته سرکه گلاب قند هر یک اونس
قبل از وقت دهند گلوی سنا هر یکدرم قصب الذریره نیمدرم بادیان سه نیمدرم آب شش جوشانده بچینه و یا دو نیم اسکروپلو آمیخته دهند اگر صفراوی باشد کاسنی
ورم افزایند و گفته اسپرتو کیفر تریاق ذیابیطا بورون حب حمائی حب کینین کینین حب سی کینا کوردیال بیزوارتیکا حب غیبی حب کوروواتالا یا حب لاجورد سفوف
انتی فیبریل مانیسترال سفوف کینا کینا سفوف بخیات سفوف حمائی عرق فیبری فیوکا مانیسترال عرق انتی فیبریل الوپی عرق سلیسیته فلوسنکیراحت
فلوئماک اریسینیه مرکوریو و یا فرنیکو ژردیال معجون سکنبج نمک دیو ریتیکو نقوع حمائی همه مفید اند و هند ماء القرع قرع نرم تازه در خمیر شعیر بپوشانیده یک صبح گرفته بالا یش
گل بپیچید و در تنور معتدل بر طباق یا خشت نهاده گذارند تا خوب پخته شود پس خمیر و گل دور کرده در زیر قرع ثقب کرده بدست فشرند تا آب صاف بر آید پس
پنجاه یا نود مثقال تنها یا بقند یا با آب انار یا به ترنجبین یا بشیرخشت یا بمغز فلوس یا بگلقند یا بتمر هندی یا بسکنجبین یا بهلیلجات هر که مناسب بود آمیخته دهند
در صفراوی و حموضات دهند تا تحلیل التهیبه انگرده اگر بسبب سرفه دادن حموضات مناسب نبود بچیزی که لطافت قوام او تغلیظ سازد چون سویق شعیر آمیخته دهند
برای حمی صفراوی و دموی و دق و اخلاط محرقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع ماء الهندبا برگ کاسنی سبز بحرقه تراز گرد پاک نموده کوفته آبش
فشرند و بجوشانند تا کف بر آید و بر وی تخم ریحان یا تخم بالنگو ریزند تا آب صاف گردد یا ملاحظه نیکو تا کف نرم صاف شود و نافع پس برای افتتاح سده
بسکنجبین ساده یا بزوری و برای تلیین بشیرخشت و ترنجبین و برای اسهال صفرا با هلیلجات و برای تطفیه حرارت بشربت نیلوفر و شیر یا و برای ورم کبد و یرقان بسادهٔ
بمغز فلوس دهند و ترویق آب کاسنی بر چهار وجه است یکی آنکه آب فشرده را شب بگذارند تا اجزای دقیقه از غلیظه ممتاز شوند پس رقیق را گرفته نوشند دوم آنکه
آتش در ظرفی کرده بر آتش خفیف نهند و کف بر دارند چون آب پاره شود بخرقه سفت صاف کرده نوشند سوم آنکه همان وقت کوفته فشرده بخرقه سفت صاف
کنند چهارم آنکه بخرقه معین صاف نمایند پس اگر حرارت قوی بود غیر مطبوخ و الا مطبوخ بهتر است مطبوخ او بگلقند برای رفع صفراوی و بسکنجبین جهت حمیات کهنه
و تقویت معده و تعفن رطوبات مفید و اگر بقدری بادیان و تخم کشوث جوشانند در تفتیح و اسهال اقوی باشد و اگر برگ تازه بهم رسد پنج تازه او ریزه ریزه کرده
بیست چند بر وی یکدرم عرق کاسنی کرده با اشیای مذکوره دهند ماء الشاهترج شاهتره تازه کوفته آب صاف او گیرند پس برای حمی دموی بشربت عناب برای
سوداوی و جرب بسکنجبین افتیمونی و برای افتتاح سده و تصفیه خون بسکنجبین بزوری ساده و برای تلیین ماده محرقه ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس و گلقند و مربای بنفشه
دهند و برای رفع حرارت سبز نکشیب بقدری هلیله زرد تر داشته روز دیگر صاف او قدری تا شصت و پنج مثقال دهند شربت لیمو سرد در اول و معتدل در
برودت و رطوبت قامع صفرا و برای جمیع حمیات خصوص دائره و دفع اخلاط محرقه و سوداویه و ابخره و مضرت سموم و کدورت صوت و امراض اطفال و قلاع و قلع اخلاط
لزجه سینه و ترقیق ماده لزجه نافع و اگر قبل از دوای مسهل خورند مهیا میکند بدن را برای قبول دوا و بعد از آن غسل میدهد آنرا از آنچه باقی مانده از دوای مسهل مداومت او
نائب مناب تریاق کبیر منقی اخلاط ثلثه کاسر حدت خون شکر سفید در قدح چینی کرده آب بشکر یا آب باران قدریکه تر شود افشانند و سرش پوشیده پنج روز در آفتاب
نهند بعده شکر را بشیره تازه که عشر شکر باشد حل کرده بر آتش نهند و قبل از آنکه بجوش آید عشر وزن شکر آب باران آمیزند و آتش تند کنند و کف که آید بگیرند چون بقوام آید

آب لیمو کز خورد اندک اندک تسقیه کنند و با تش نرم بزند تا که در هر رطل شکر سه وقیه آب لیمو جذب شود **دوا شاخ ایل** **بخم سوده یا ثقل** در قند سیاه نهاده یا
زاج دو سرخ در بتاشه نهاده یا نقوع عفص دهند **دیگر** اسبغول تمر هندی شکر سرخ هر یکی ده درم تمر هندی با آب مالیده شکر آمیخته صاف کرده اسبغول بقدری
آب دیگر آمیخته نوشند و بعد نیم ساعت شربت مذکور دهند و برنج یا نان بشربت تمر هندی یا دال مونگ خورند بدستور سه روز مزیله حمی لرزه صفراوی **دیگر**
شاهتره دو درم گلوی درم قصب الزریره اسکر و بلو آب بیخ اونس جوشانند نصفے ماند صاف کرده دهند مزیله غب بلغمی **دیگر** نیلوفر دو نیم درم کاسنی بنفشه
هر یک سه درم آب رطل جوشانده صاف کرده قند اونس آمیخته دهند مزیله حمی صفراوی **دیگر کاسنی** بادیان کشنیز زیره هر یک درم شب تر کرده صبح سائیده
دهند **دیگر** دار فلفل دو عدد بیل چهار عدد قصب الزریره ربع درم گلوی بادیان هر یک درم آب رطل نیم نصفے ماند صاف کرده دهند مزیله غب بلغمی
دیگر مغز کرنجوه عدد دار فلفل پنج عدد شاهتره گلوی هر یک یک نیم درم قصب الزریره درم روزی تر کرده جوشانده دهند **دیگر** برگ گل اشرفی سائیده دهند **دیگر**
برگ کریله یا برگ ماهل فلفل گرد برابر یا هر یک بیست عدد قدر فلفل حبوب بسته یک یا دو حب دهند سه روز مزیله حمی لرزه **دیگر** دار فلفل دو عدد سائیده
به نیم رطل شیر آمیخته نوشانند مزیله حمی لرزه مزمنه **دیگر** گلوی کشنیز صندل سرخ مغز کنول گٹه پوست درونی درخت نیب هر یک چهار اسکر و بلو کوفته در یک نیم رطل
آب جوشانند نیم پاو ماند صاف کرده دهند تا هفته مزیله حمی گرم **دیگر** پوست نیب گلوی هر یک سه اونس خربق اسود دوازده درم قصب الزریره پنج درم
مغز کرنجوه چهار اونس سائیده چهار اونس گرفته نوشادر دار فلفل نمک نیب نمک قصب الزریره هر یک سه درم ست گلوی نمک اجمیر هر یک شش درم
آمیخته حبوب بندند شربتی نیم اسکر و بلو صبح شام مزیله غب **دیگر** برگ کرنجوه دار فلفل هر یک سه درم زیره سفید برگ غیلان هر یک نیم درم آب قدر فالسه حبوب
بندند و صبح شام یک یک دهند سه روز مزیله غب **دیگر** گل دیگدان قدری در قند سیاه نهاده خورانند و کعب لغیر گل ساخته از روی اوسعی بیشتر اوانداند
و روز نوبت طعام ندهند **دیگر** برگ نیب دو نیم عدد باید که از هر برگ نصف نصف در طول گرفته در قند سیاه نهاده دهند **دیگر** تکا تیلیه قدری
یا تخم کرفس در قند سیاه نهاده دو ساعت قبل از وقت دهند **دیگر** برگ فلفل سرخ دو نیم عدد در قند سیاه حب بسته ساعتی قبل از نوبت دهند **دیگر** سقل
بدهن بقر حبیب کرده بخرقه بسته وقت شروع بخور بینی دهند **دیگر** زبل گربه بروغن گل روز نوبت طلا نمایند **دیگر** چشمهای سرطان آویزند **دیگر** بیخ
تاتوره سفید روز یکشنبه کنده در دست بندند **دیگر** قطعه بیخ پیواڑ در رشته بسته یا عنکبوت در جوز نهاده یا زنده در خفیله بسته یا کرم بلائی که در خار مغیلان
می باشد شب شنبه نوید داده صبح آورده بخرقه پیچیده یا نهال شانه را شب شنبه نوید داده صبح آورده بریسمان کم دختر نارسیده ریسیده باشد هفت تار
از اصبع پا تا سر مریض گرفته بسته یا هفت عدد سنگریزه بخرقه بسته بر جنازه میت که روز یکشنبه میرد آویخته بعد دفن آورده یک عدد در گلو بندد **دیگر** روز چهارشنبه
بول سگ سیاه مع خاک گرفته در نی نهاده در گلو بندد **دیگر** کافور بخرقه پیچیده در بازو و گلو بندد مزیله حمی لرزه در ربع و غب بالرزه **نوع پنجم در غب**
غیر خالص دائر سبب او صفرا مختلط برطوبت است اختلاط کثیر حتی که امتیاز میان هر دو نماند و این گاهی تا شش ماه ماند اگرچه تدبیر صواب کرده شود و عظم طحال و تهیج
و سستی پدید آید **قول جالینوس** جوانی را تا شش ماه ماند و علامات این چند اند یکی آنکه مدت سرما و لرزه دراز تر از غب خالص باشد گاه بود که لرزه شدید باشد حرارت
در غایت حدت نبود دوم آنکه وقت نوبت بلا انتظام بود و مدت نوبت زیاده از دوازده ساعت باشد و باشد که تا بیست چهار یا سی ساعت بیمار در تب ماند
و روزگار آسایش نیز دراز بود و باشد که چهل و هشت ساعت آسوده ماند و بدین سبب گمان شود که ربع است سوم آنکه عدد نوبت او را حاصر نباشد اما از هفت

نوبت افزون باشد اگرچه تدبیر صواب کرده شود چهارم آنکه نضج دیرتر پدید آید و عرق کمتر از خالصه آرد و سر گران بود و سحنه گداخته نگردد و کرب و کسل و
بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و سبزگی دهن یار باشد پنجم آنکه بول غلیظ رنگین بود و باشد که بسبب ثقل سر و برآمدن ماده بدماغ کم رنگ یا سفید بود و نبض
در آغاز نوبت ضعیف صغیر متفاوت و در آخر مختلف گردد و بعظم و قوت چندان نباشد که در خالصه پس اگر صفرا غالب بود آثارا و قریب بآثار غب خالصه
باشد از قصر نوبت و شدت نافض و کثرت عرق و صفرت بول و براز و حرارت و یبوست دهن و غلبه عطش و هر چونکه بود و شدت اعراض این بخالصه نزدیک
و اگر رطوبت غالب بود آثار او بآثار تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو برابر بوند علامات نیز میان این و آن باشد **علاج** اگر صفرا غالب بود تدبیرش قریب بغب خالصه
و اگر بلغم غالب بود تدبیر او نزدیک بنائبه بلغمی تناسند اگر بول غلیظ و رنگین بود اول فصد کنند که چون فصد کرده شود تلیین حاجت نیفتد اگر از فصد مانع بود از تلیین
چاره نباشد و تا که اثر نضج ظاهر نشود مسهل قوی ندهند بلکه اگر رطوبت غالب بود مسهل خفیف نیز مناسب نیست تا که نضج پدید نیاید مگر آنکه ماده منتقل باشد و قلق آرد
که درین حال از اسهال چاره نباشد و درین باشربه و اغذیه بارد چندان دلیری نکنند و در نضج و اسهال و ادرار و قی و تفتیح مسام و تعریق بیشتر کوشند خاصه که
رطوبت غالب بود یا برابر باشد و نیکوترین تدابیر در هر حال آنست که پس از دو سه روز خصوص وقت آغاز نوبت قی کنند و رعایت حرارت و اعانت نضج و
تجویز مسهل حسب حاجت کنند مثلاً اگر تسکین مطلوب بود هر چه در خالصه گذشت مفید باشد بقدر بایست کار فرمایند سکنجبین ساده سکنجبین بزوری بارد مفید
و اگر حاجت بتلطیف و نضج رطوبت باشد کشک شعیر نخود برابر بقدری بادیان تر و فاو دینه سنبل کشکاب ساخته دهند سکنجبین بزوری معتدل سکنجبین بزوری حار مفید
گلقند عسلی بعرق بادیان جوشانده برای نضج مخصوص آنجا که رطوبت غالب بود و اگر رطوبت برابر بود از گلقند بادیان سرکه سکنجبین ساخته دهند چون اثر
نضج پدید آید و طبع قبض شود مسهل برفق و آهستگی دهند و انفع مسهل درینجا گلقند سکنجبین مغز فلوس است اگر خواهند قدری ترنجبین افزایند و قرص بنفشه نافع یا ترید
مسحوق چند درم بشربت دو دیناری یا گلقند آمیخته دهند که مسهل لطیف و سکبت یا ترید غاریقون هر یک نیم درم سقمونیا دانگی بسکنجبین و گلاب آمیخته دهند بهتر عمل کند
اگر قوی تر خواهند معجون خیار شنبر دهند و تا که چهارده روز نگذرد مسهل قوی ندهند و بعد تنقیه قرص گل انفع **انتباه** وقت لرزه آب گرم زیر جامه نهند و اطراف
بمالند و حمام بعد نضج مناسب ما قبل از نضج ضرر دارد و خمر ابیض رقیق در غب خالصه و غیر خالصه طالبان آنرا سود دارد بشرطیکه عطش و درد سر و چشم یار نبود
الا ضرر دارد خاصه در خالصه و اگر ماده مائل بجانب کبد بود و در سر عظم پهلوی راست ثقل پیدا باشد و درین صورت استعمال مدرات صواب باید که از کاسنی بادیان
تخم خیارین تخم خربزه شیره برآورده سکنجبین بزوری آمیخته دهند و دیگر تدابیر از امساک غذا روز نوبت و ندادن مسهل روز نوبت و جذب بخره از سر و اختیار اغذیه
و غیره همانست که در خالصه ذکر یافت و هر چونکه انتها نزدیک تر رسد غذا لطیف تر دهند و روز آسایش زیرباج غوره انار تیهو دراج بچه مرغ دهند حرکت یا
نکنند و اگر ممکن بود روز نوبت هیچ غذا ندهند و بسکنجبین قناعت نمایند اگر نتوانند در آخر تب کشکاب بشکر یا سبوس گندم آب بروغن بادام و شکر یا قدری
باب سرد و شکر یا برچه نان خمیری بشربت نبات دهند **فائده** اگر صفرا غالب بود شربت لیمو و شربت نارنج سکنجبین دهند اگر رطوبت غالب باشد سکنجبین
عسلی و قی در ابتدای نوبت و غیر نوبت اگر دهن تلخ و غثی باشد مفید از اغذیه غلیظه پرهیزند و بتقویت معده کوشند **سکنجبین بزوری حار** عسل خم
عتیق ده رطل آب بیست رطل پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک اوقیه یکشبان روز تر کرده بپزند چون سدس برود فرو گرفته مالیده صاف کرده
بوزن آن قند آمیخته قوام کنند و کف بردارند اگر عسل خواهند عسل یکچند طبیخ مذکور و دو نیم چند آمیخته قوام کنند برای حمیات بلغمی و عطش بلغم شور و سده کبد و طحال

و زود و دن بلغم از معده و تحلیل صفرا و ادرار بول مفید **قرص ورد** مثقال یک طباشیر و رب سوس عصاره غافث هریک چهار گل سرخ شش کشنیز نیم قرص
سازند شربتی تا سه درم برای حمیات سودا و حمیات بلغمی مفید **منضج** آب انگور جوشانیده تا ثلث بر ود ... افزایند **نوع ششم در حمی محرقه**
وقتیکه یا ماده حاده درون عروق عفن شود بهر جهیکه بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشد محرقه خوانند و ماده یا صفرا است یا بلغم شور و عام است که صفرا صرف بود
یا بلغم مائی مرکب باشد و بلغم شور در حکم صفرا است و آن حمیست شدید قوی الاعراض اکثر بصبیان و شبان افتد و مشایخ را کمتر عارض گردد و اگر شود هلاک
سازد لقوت السبب و علامات این چند هستند یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدین سبب عطش عظیم بود دوم آنکه در ابتدا قشعریره
و لرزه و عرق هیچ نباشد مگر نزد بحران و در روز بحران هم اندر آغاز قشعریره کند و هم اندر آخر عرق آرد سوم آنکه باشد که نفرقه قلیل و قشعریره پدید بود و بقراط گفته
اگر در محرقه سرفه پدید آید عطش ببرد چهارم آنکه حرارت او زیاده تر از غب لازمه باشد پنجم آنکه زبان سیاه یا زرد و یا درشت بود و تا سیاهی بود درشتی و خشونت
اسلم و سهل و زردی متوسط باشد ششم آنکه اعراض دیگر چون سهر اختلاط عقل قلق صداع غو هذیان رعاف سقوط اشتها افراط حرارت سینه پیدا آید
و این اعراض آنجا پیدا آید که صفرای خالص سبب باشد و غثیان بی حدت آنگاه بدان ماده در حوالی معده است و بحران این تب یا قی یا اسهال و رعاف یا عرق باشد
و نکس درین کمتر شود و اگر شود سبکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیر نرود و فرق از مطبقه آنست که محرقه بنوبت غب قوی تر شود و رنگ رو و چشم بدان سرخی
در گرما بدان پایه نباشد که در مطبقه و ایضاً تمدد بدن و ضیق نفس و ربو در محرقه نبود **فائده** محرقه در اطفال سهل باشد زیرا که مزاج ایشان میل بتری دارد
و باشد که طفل در محرقه سبات پدید آید یا حالی مثل سبات که طفل شیرخوار درین تب شیر نخواهد و آنچه مزد در معده او ترش گردد **قول بقراط** مریض را که در
محرقه رعشه پدید آید اگر هذیان شود مرض برود **قول رازی** اگر این تب در آخر سرما کند و بلرزاند خلاص یابد و اگر سرما نکند و قوت قوی باشد خطر دارد
و اگر قوت ضعیف بود بمیرد **علاج** اگر حرارت بر ماده غالب بود اول بتسکین حرارت کوشند و درین تسکین حرارت بیشتر از غب خالصه مطلوب و افراط در
تبرید منع تا بدق نینجامد پس برای تسکین حرارت شربت آلو شربت تمر هندی سکنجبین شربت نارنج شربت حماض اترج شربت صندل ترش لعاب اسپغول
ماء الشعیر شیره خرفه دهند خرقه بصندل گلاب و قدری کافور آلوده بر سینه نهند مکرر و قرص کافور انفع و اگر در احشا آفتی قوی نبود شرب آب سرد انفع
و اگر آفتی بود جرعه جرعه دهند و بعد تسکین حرارت منضج ماده و مسهل دهند و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج کوشند با شیای مناسبه بعده تنقیه
و در آخر بتسکین حرارت رجوع آرند و در ابتدا مسهل قوی ندهند و برای تلیین آب آلو و آب تمر هندی شیرخشت مغز فلوس شربت ورد مکرر نافع حقنه نرم مفید و اگر
طبیعت نرم بود آب انار که مع شحم باشد انفع و قرص طباشیر مسک مفید غذا هرچه موافق بود و باید بالفعل بارد باشد مع رعایت قبض و انحلال طبع دهند در
آنجا که بیم سقوط قوت باشد هرچند که تب معتبر بود و میل غذا نباشد غذا دهند فصد در محرقه مجوز است بشرطیکه بول غلیظ و سرخ بود و الا نشاید و چون تب
در انحطاط افتد گرمابه بنگیرم و غسل بآب نیم گرم که مائل بسردی بود رواست و اگر ماده در حوالی فم معده باشد و غثی و کرب قوی بود پس اگر قی بفراغت آید
امداد دهند که ماده دفع میگردد و اگر بفراغت نیاید سکنجبین با آب نیم گرم دهند تا مدد دهد اگر ماده غلیظ بود و یا در طبقات معده فرو رفته باشد حب صبر یا ایارج فیقرا
دهند و بعد تنقیه برای رفع حرارت ایارج آب انار ... نوشانند اگر با وجود تنقیه قی باقی بود و افراط نماید و ضعف آرد بحبس وی کوشند و اگر بحران بعرق
یا رعاف کند و افراط نماید و حبس او خواهند باید که جامه سبکتر کنند و هوای خانه خوش نمایند و عرق پاک نسازند لعاب اسپغول لعاب بهدانه و آب که

در وضع حل بود وطلا کردن اطراف در برف ویخ نهادن عرق مفرط را باز دارد واگر رعاف افراط کند حبس او نخواهند یخ بر سر وجبهه گذارند اطراف بندند
آب زبل خر چند قطره چکانند یا پنبه آلوده در بینی نهند اگر هیچ تدبیر نایستد از همان دست فصد کرده بیست درم خون برآرند واگر در محرقه سبات پدید آید بسبب تصاعد
ابخره وغافل گردد باید که بیدار کنند وبآواز بلند سخن کنند وپایها از بن ران تا قدم بندند بستنی مؤلم واگر نافع نبود بشافه نرم طبع بگشایند وبر مهره عنق ومابین کتفین
حجامت کنند اگر از طلب آب غافل بود هر ساعت جرعه آب در دهن ریزند تا حلق خشک نگردد واگر حاجت شود لعاب اسپغول رقیق بگلاب خام یا آب انار
دهند وقطعه تمر هندی در دهن نهادن مرطب دهن ومسکن عطش است **بدانکه** ابخره که در محرقه بدماغ برآیند یا صفراوی باشند یا رطوبی فرق آنست که بخار صفرا
خواب نبود وبینی خشک باشد وبخار رطوبی بینی تر دارد وسر گران وسبات وغفلت آرد پس اگر ابخره مرتفعه تر بوند شیر بر سر دوشیدن وروغن گل روغن نیلوفر سرد
کرده بر سر نهادن که تطفیه حرارت مخصوص است نشاید که بیم سرسام دارد اما اگر ابخره صفراوی بوند شیر وغیره گذشتن همه مفید اند وهرگاه که بخار تر باشد وسرخی در روی
وبینی فاحش شود باید که رعاف آرند یا ماده جانب پا کشند تا دماغ را ضرر نرساند واگر در محرقه بسبب تشنج یابس که در اعصاب وعضلات افتد ضیق نفس پدید آید موم روغن
که از روغن بنفشه ساخته باشند بر سینه وگردن مالند تراشه کدو برگ خرفه کوفته روغن گل آمیخته بر سینه وعنق ضماد کنند گاهی درین شهوت کلبی پدید آید
پس حلوا که از ترنجبین مغز تخم کدو مغز تخم خیار روغن بادام ساخته باشند خورانند واگر عطسه متواتر آید وبدین سبب امتلا در دماغ وضعف در قوت رو نماید چشم و
بینی وجبهه مالند وبفرمایند تا بتکلف آروغ آرد وگردن واطراف بروغن بنفشه بقوت مالند وچند قطره روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند وخرقه ونمد گرم کرده
بر پس گردن نهند واگر [illegible] باشد که وقت گرمتر شدن تب غشی افتد بسبب انصباب صفرا بفم معده ومتاذی شدن قلب در حال آب سرد بر روی و
سینه زنند گلاب کافور صندل بویانند وبادکش کشند تسکین یابد اطراف بندند تا ماده فرو رود واگر سود نکند بینی ودهن مریض را بانی بند کنند تا حرارت اندرون بازگردد
وقوت را برانگیزاند اگر سکنجبین یا گلاب آمیخته در حلق ریزند ماده را از فم معده زدوده باسهال یا بقی دفع کند اگر ممکن نباشد خمر ریحانی با آب سرد آمیخته در حلق
ریزند که فورا بهوش آید وچون بهوش آید پست جو انار روانه دهند واگر مریض بدین عادی بود باید که قبل از وقت گرم شدن تب چند لقمه نان در آب غوره یا آب لیمو
یا آب انار ترش تر کرده خورانند تا از غشی ایمن مانند اگر یبوست دهن بشدت بود هر صباح روغن بادام در دهن گیرد وساعتی دارد پس بریزد وزبان را بچیزی درشت
پاکیزه مالد تا درشتی وغیره زائل گردد پس اسپغول در صره بسته در دهن نهد وبدان زبان را مالد یا آلو در دهن دارد ومریض را از خفتن بر پشت منع کند که استلقا دهن را
خشک میکند اگر سهر باشد شربت خشخاش بگلاب آمیخته دهند اگر در سر ثقل باشد طلیخ بابونه بنفشه اکلیل بر سر کنند وپا در و گذارند وتدبیر مسکن ومفرش نوعیکه در دق
آید کنند **فائده** اگر حرارت قوی بود مجی قرص کافور سکنجبین نبوری بارد دهند وبعد ساعت ماء الشعیر با آب انار دهند ودر روز هر ساعت آب تربز آب
بادرنگ آب کدو هرکه باشد بقدری قند دهند وبعد تسکین حرارت ماء الشعیر مقشر قرع کشناک شعیر بشیره بادام وآب غوره دهند واگر عطش مفرط بود ومانعی از سرفه و
زکام نباشد اشربه واغذیه حامضه دهند اگر سرفه بود شربت بنفشه شربت خشخاش دهند مشمومات بارده بویند چون مفارقت کند شربت لیمو شربت صندل
خمیره صندل حامض کافوری دهند حب کافور سفید قرص تمر هندی انار دانه آلو نارنج خورند ودر ابتدا اغذیه لطیفه خورند ودر انحطاط تدبیر ناقه نمایند هم در غذا
وهم در دوا **قول رازی** سحرگاه آب آلو وبامداد کشکاب ووقت نیمروز آب خیار آب تربز ووقت خواب لعاب اسپغول دهند اگر غذا نخواهد یا مانعی بود
در روز دوبار کشکاب دهند روزی که تب صعبتر بود کشکاب با آب آلو دهند ووقت صعوبت تب معده را خالی ندارند تا بیم سقوط قوت نباشد اگر اشتها نبود

بنگرند اگر در فم معده خلطی بود آن را بقی پاک کنند و اگر معده ضعیف بود تقویت آن بچیزی که لائق مزاج باشد نمایند و اطعمه مطلبه مشتهیه اشتها چون مرغ
بریان وغیره پیش او آرند **قول لازورسیر** در حمی محرقه و حاده آلو تمر هندی زرک تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم تربز عناب گاؤزبان کاسنی
عرق گاؤزبان شربت نیلوفر شربت گاؤزبان دهند و برای تلیین ترنجبین دوازده یا هیزده درم و شربت بنفشه دهند اگر سرسام پدید آید بطبیخ خطمی بنفشه نیلوفر
اسفناخ مغز کدو سبوس گندم نمک پاشویه کنند دو سه بار و نان بلبن بقر تر کرده بر سر نهند صندل کافور گلاب خیار بر قلب و کبد و اطراف گذارند شیر در
بینی چکانند و برای تنقیه آلو عناب هر یک ده عدد ترنجبین دو اونس هلیله زرد سه درم عرق کاسنی عرق نیلوفر قدر ضرورت شربت ورد قدری دهند بعده
شربت بزوری بارد سکنجبین بزوری بارد شربت مروارید قرص طباشیر قرص کافور دهند خیارین کاسنی هر یک درم لعاب بهدانه یکنیم درم گلاب چهار درم
شربت نیلوفر هشت درم سائیده بیخته دهند مزلیه حمی صفراوی سرکه سه عسل دو آب هشت جوشانند شربتی نیم رطل مزلیه حمی و گفته سنا ریوند هلیله زرد هر یک چهار درم
بادیان بادیان چینی ده شکر ولایتی تمر هندی دو اونس گلقند سه اونس آب یکنیم رطل تر بند سوم مانده دهند اگر حمی باشد بادیان الا دارچینی اندازند طین خوش
طعم صعتری درم مزلیه حمی مختلطه بلغمی و سوداوی و گفته اگر حرقت یا یبوست یا عطش کثیر بود دیا ضن هشت عدد شیر نرشیره بادام هر یک چهار درم شکر شش
درم گلاب قدری در کهرل حل کرده دهند و گفته اگر ضعف معده باشد حتی که چیزی خوردن نتواند لحم سینه ماکیان یا لحم مرغ خصی یا لحم بچه مرغ نر از جلد
وغیره صاف کرده کهرل کنند مغز بادام چهار یا شش عدد قند قدری آمیخته بمرق مرغ که مرغن نباشد آمیخته دهند و گفته جو اهر مهره ربع درم طباشیر سنا و یا گل لاله
یا عرق گاؤزبان شش ولس وقت فرو شدن دهند اگر ضعیف بود بدو قاشق خمر سرخ دهند شعیر مقشر دو اونس آب پنج کانا در ظرف گلی بر بند سوم بر دو صاف
کرده حب النسا سید چهار درم سال بزیل نیم درم آمیخته نوشند چون صرف شود دیگر طیار کنند هشت یا ده روز صحت شود نیلوفر گلوی قصب الذریره هر
درم آب رطل جوشانده دهند کاسنی چهار درم نمک هر مثقالی شیره بر آورده نوشند و گفته اسیر توبشوره اسیر تو نمک تین تورا گلابی تین تورا بنفشه شربت
حماض شربت لیمو قرص زرک قرص طباشیر حماضی قرص طباشیر ریفو رماد و نمک پرونیا نمک نراج نمک سانور نو نمک کو با کو لاتی نیترو نیترادو نیترو پیرو
لادو هم سفید اند دهند خرفه در ایپی تیما فرونیا لبش تر کرده بر جبهه نهند روغن سیلیو ریتیکو بانیتیکا دی جینیو سفید **جوارش طباشیر** طباشیر گل سرخ مورد هر یک
ده تخم حماض صمغ عربی هر یک هفت گلنار سماق عصاره لحیة التیس هر یک شش افیون زعفران هر یک دو شربت سیب حسب قدر شربتی سه درم مزلیه حمی
و اسهال صفراوی **سکنجبین بزوری بارد** پوست بیخ کاسنی هفت درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر یک پنج درم سرکه نیم رطل آب قدر ده روزه
تر کرده جوشانده صاف نموده قند ده رطل آمیخته قوام کنند مفتح سده کبد و طحال مدر بول مسکن عطش مزلیه حمیات و استسقای حار **سکنجبین بزوری معتدل**
کاسنی تخم کرفس بادیان هر یک سه درم تخم خیار تخم خربزه تخم بادرنگ هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم سرکه بیست درم آب سه
رطل روزی تر کرده جوشانده بیخته قند دو رطل آمیخته قوام کنند مفتح سده کبد و طحال مدر بول مزلیه حمی مرکبه **ماء الشعیر لوزتیانا** شعیر مقشر دو اونس آب
هشت رطل جوشی داده آب دور کنند و همان قدر آب دیگر انداخته بر بند چون شش رطل ماند صاف کرده در هر شربتی تمر هندی سه درم نمک شکر ولایتی آمیخته دهند
مزلیه حمی و عطش **عرق کافور** برای سوء مزاج حار و حمی محرقه و دق نافع گل نیلوفر کدوی تازه باقلا تازه هر یک اوقیه برگ بید برگ کاسنی تازه برگ کاهو شیره
مقشر تخم خرفه مقشر هر یک نیم من صندل سفید هشت اوقیه گل سرخ گلاب هر یک دو من طباشیر کتیرا هر یک ده مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق بید

یکمن شود وقت تقطیر کافور سوده بیست مثقال در بهکه اندازند **قرص طباشیر مسهل** مسکن حرارت مقوی معده مزیل حمیات صفراویه طباشیر درم زرک
منقی یک نیم درم سقمونیا گل سرخ هر یک دانگی تا به کاسنی سبز قرص سازند یک شربت است **قرص مبرد** برای علل کبد و حمیات انفع طباشیر ده گل سرخ تخم
کاهو کاسنی تخم خرفه صندل سفید هر یک دو کافور نیم بلعاب اسپغول قرص سازند و دیگر بعوض طباشیر قرص طین مفید **نوع هفتم در حمی غشی** تب است که
چون ابتدا کند غشی افتد سبب و صفرای رقیق عفنست که میل بسمیه نماید و عند حرکت ماده از حرارت حمی قلیل ازان ماده سمی بدل ریزد و غشی آرد و اکثر بدو رغب آید و تن و دلاغ
گردد و در مدت قصیر حیان شود که بیمار را سالها است و بصفراوین اکثر افتد و در یک دو نوبت قوت و نبض ساقط گردد و حمای غشیه که از صفرای رقیقه سمیه پدید
آید قوت ساقط کند ردی و مهلک است خصوص اگر در معده و کبد ورم باشد و آنکه بسبب غم و هم و بیخوابی و استفراغ کثیر واقع شود اسلم بود یا بلغم خام است
که در بدن افزاید و عفن شود و تب آرد و چون تب آید ماده حرکت کند و قدری بدل و حوالی آن ریزد و روح را سرد کند و غشی آرد و گاه باشد که بسبب ضعف فم
معده غشی روی نماید و حمی بلغمی از ضعف معده کمتر خالی باشد و اگر هم ضعف معده بود و هم ماده بر دل ریزد سخت قوی بود **فائده** اگر بسبب صفرا باشد عطش
کرب التهاب و غیره **علاج** بر حفظ ماء الشعیر آب انار ترش هندبه شیره خرفه شیره خیارین شربت به شربت صندل شربت سیب برف سرد کرده آب تمر هندی به نبات
آمیخته نوشند اگر طبع قبض بود بقوع فواکه تلیین کنند بماء الشعیر و آب کدو سرد کرده حقنه نمایند صندل اقاقیا کافور گلاب بر سینه ضماد نمایند برگ بید گلاب پاشیده
در فرش اندازند ریاحین مطیبه به سیب بویند مسکن بروائح طیبه آرایند و در استفراغ ماده مبالغه نکنند بلکه بتدریج دفع سازند تا بسبب ضعف غشی نیفزاید و چون
نوبت قریب رسد نان بآب انار ترش یا آب لیمو تر کرده چند لقمه خورانند تا منع انصباب صفرا بر معده کند و چون غشی افتد نان بآبهای مذکور تر کرده رقیق نموده
در حلق ریزند و اگر نان تخم که ممزوج بآب و گلاب باشد تر کرده ریزند زود نفع دهد و اگر تب شدید الحرارت بود قرص کافور بدوغ گاو دهند و هرچه در محرقه گذشت
بکار برند و از هوای گرم و تعب و بیخوابی پرهیزند اگر در معده و کبد ورم باشد حسب و تدبیر نمایند تا باشد که بتقدیر شفا موفق آید اگر بسبب بلغم باشد ثقل بدن تهیج و
وبد و ملعبی آید و رنگ و بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مایل بکبودی و سپید و گاهی سبز باشد و وقت هیجان تب چشم تیره شود و
بته رود و لبها مثل لب کسی که توت خورده گردد و در شراسیف وجع و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش بود گاه باشد که صفرای غلیظ به بلغم آمیزد و حمی غشی آرد و درین نیز
مانند حمی بلغمی بود اما سوزش احشا و دیگر آثار ترکیب صفرا گواهی دهد و معالجه این عسر است خاصه که اگر در اعضای درونی ورم بود که درین صورت علاج را مدخل نباشد
و هیچ صورت علاج نیست که اگر به طبیعت گذارند و از غذا و دوا باز دارند از آنکه ماده خام و کثیر است قوت طبع باوجود فقدان غذا دفع آن نتواند و قوت بتمامه باطل
گردد و اگر غذا دهند نیک هضم نشود و مدد ماده تب گردد و اگر خواهند که ماده را برفق کمتر کنند چون که ماده کثیر و خام است بدوای ضعیف العمل مطلب بر نیاید و باشد که
ماده بحرکت آید و بر نیاید و منافذ تنفس و روح را بند سازد و خفه شود و اگر استفراغ قوی کنند قوت کفایت نماید و غشی افتد از حرکت ماده زیرا که تا ماده نضج
نیابد مستفرغ نمیشود **علاج** از شروع تب تا سه روز سوای ماء العسل ساده چیزی دیگر ندهند اگر قوت ضعیف بود از سکنجبین و نخود چاره نباشد اگر قوی تر
نشود مطلوب نان بجلاب یا بعسل تر کرده دهند و وقت ضعف نان بمثلث و یا بخمر دادن دفع غشی میکند و اگر طبع نرم بود بند نکنند تا که خوف سقوط قوت نشود
و اگر طبع قبض بود اول امعا را بحقنه نرم قلیل الحدت چون آب سلق که در و قدری نمک و عسل باشد پاک کنند و از اشربه و اغذیه هر چه ملطف و قلیل الحدت باشد
دهند و مالش بدن بدستمالهای درشت مختلف ملطف ماده است بی آفت و اگر مالش بغیر روغن خوش نباید روغن خیری و روغن کنجد تازه روغن زیت روغن گل

روغن قسط مالند پس اول ساقین را از سر زانو تا اسفل قدم بعده فخذین را از بالا بزیر پس یدین را از دوش تا کتف بعده ظهر و سینه را از فوق بتحت بدرشتی مالند و باز رجوع از جانبین کنند
بمرتبه که جلد سرخ شود و بیم باشد که مریض بیهوش گردد چنانکه نیمه روز مالش و نیمه در خواب رود و مسکن در گرمی سردی معتدل سازند اگر هوا سرد بود مائل بگرمی کنند و خواب معتدل نمایند
و افراط آن ضرر دارد و از آب سرد منع نمایند اگر تواند سکنجبین در گرما با آب سرد و در سرما با آب گرم آمیخته دهند و حمام معتدل مفید و اگر قی آسان باشد قی کنانند که نفعت [illegible]
در غم سکنجبین عسلی با زوفا در ماء العسل هر صباح دهند که مفید است اگر فصل سخت گرم باشد و وقت تشنگی گلاب [illegible] دهند شکم نرم بالاطلاق سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد
که قی کنند **بدانکه** اگر ورم در اعضای درونی باشد بمثلثه و خمر رخصت ندهند بلکه علاج هم نمایند چرا که امید نجات مفقود است لیکن دست از علاج کشیدن نیز نقص است ناامید ساختن
پس باید که انچه بورم الیق و نفشی و فق باشد توکلا علی الله استعمال نموده باشند و در رعایت قوت سعی کنند **پاشویه** برگ کنار سبوس حنظل هر یک دو مشت نمک یک درم آب چهار رطل بزنند
چهارم حصه سازند گرده پاشویه کنند **پاشویه** مغز کدو سبوس گندم نمک با برگ کاهو سبوس گندم هر سه پاشویه کنند یا سرکه [illegible] **النوع هشتم در معرفه** [illegible] و آنرا نائبه نیز گویند زیرا که هر روز نوبت دارد سبب
بلغمست که بیرون عروق عفن شود و آثار این چند اند یکی آنکه بول سفید رقیق مثل آب باشد اما در انتها سرخ تیره شود دوم آنکه نبض صغیر متفاوت بود در آخر [illegible] تا اثر شدید بلا اختلاف
گردد سوم آنکه عطش نبود مگر که بلغم شور باشد اما تاهم بعطش صفرا نرسد چهارم آنکه اکثر در آغاز تب غشی افتد چرا که حمی بلغمی [illegible] حال از ضعف فم معده خالی نبود پنجم آنکه لون تن صاحب تب تهیج
در درجه ترهل در بدن پیدا گردد و باشد که پهلوها نفخ کند و سپرز بزرگ گردد ششم آنکه دهن تر بود و براز نرم آید [illegible] هفتم آنکه عرق نیاید اگر آید با همواری باشد اما گاه گاه بخار تری بر
پوست ظاهر شود گویا عرق خواهد آمد و چون از ابتدا بگذرد و ماده پخته لطیف گردد عرق کثیر می آید هشتم آنکه حرارت او بحرارت صفرا [illegible] اکثر [illegible] ساعت بود و مدت آسایش شش
ساعت و اگر چه بسیار دارد اما اثر تب اندکی باقیماند تا که باز غلبه نماید و این تب [illegible] نهم آنکه ابتدا ببرد و نافض کند و شدت [illegible] برد و نافض حسب صنف بلغم باشد مثلا
اگر بلغم زجاجی باشد نافض شدید بود و اگر حامض شدید باشد و اگر مالح بود ابتدا بقشعریره کند و نافض ضعیف باشد و برد نیز [illegible] بود و اگر حلو بود اکثرا چند نوبت از قشعریره برد و نافض
هیچ نباشد و هر چونکه بود سرما او از دیگر تبها کم باشد دهم آنکه چون دست بر بدن نهند حرارت یکسان نباشد و چون دست بر موضعی نهاده دارند آن موضع گرمتر بود گویا چیزی از قعر تن
بظاهر می آید و اکثر باطفال و زنان و خصیان و مرطوبیان کسی که اشیای بلغم افزا بیشتر خورد و استفراغ کم نماید و در هوای بارد رطب پدید آید و زمان نوبت اکثر در چاشت بود و [illegible]
رسد و ایام آن اکثر چهارده روز است **علاج** سکنجبین عسلی کشکاب که در وی بادیان نخود پخته باشند ماء العسل [illegible] یا سکنجبین گلقند بگلاب و [illegible] دهند [illegible]
وقت نوبت سکنجبین با آب گرم کثیر آمیخته نوشند و قی کنند و اگر ماده غلیظ آید سکنجبین با آب طبیخ شبت آمیخته نوشند و قی کنند و اگر بعد نوبت فم معده [illegible] پس انیسون قدری [illegible]
خایند زعفران درم لادن [illegible] قصب الذریره گل سرخ هر یک [illegible] درم با آب [illegible] گرم کرده بر فم معده ضماد کنند و اگر [illegible]
مگر وقتیکه از فرط خوف ضعف یا یبوست پدید آید شربت [illegible] دهند و ملین طبع در ابتدا [illegible] گلقند و سکنجبین نشاید اما اگر قوت قوی و طبع قبض باشد [illegible] گذشته هر شب [illegible]
اگر چه اثر نضج ظاهر نشده و هر شب که [illegible] بخورند صباح آن گلقند [illegible] سکنجبین عسلی [illegible] نوشانند اما اگر طبع هر روز دو بار بفراغت اجابت کرده باشد این دوا
و دیگر قانون که در شطر الغب ذکر شود مرعی دارند تا چهارده روز سکنجبین بزوری با اقراص [illegible] دهند **فائده** اگر بول غلیظ رنگین بود و مانعی نباشد فصد کنند و ادویه و اغذیه حسب نوع
بلغم اختیار نمایند مثلا اگر ماده بلغم شور بود ادویه گرم فقط ندهند بلکه با ادویه بارد آمیزند چنانکه غلبه برد را باشد چرا که بلغم شور در حکم صفراست و اگر بلغم شیرین بود چیزها که در لطافت گرمی معتدل
باشد چون گلقند و سکنجبین آمیخته دهند و اگر بلغم ترش یا زجاجی بود اشیای گرمتر و قویتر در تلطیف [illegible] چون فلافلی کمونی دهند و در اسهال نیز همین قانون مرعی دارند رجوع ریاضت
مفید است بعد انحطاط حمام نافع بعد ظهور نضج شراب [illegible] مفید و غذا اگر ماده بلغم شور بود هر چه [illegible] بکار آید فرمایند و اگر بلغم حامض لزج بود حمصیه زیرباج کشکاب نخود [illegible]

بزیرہ گذ نا شبت پختہ خورند و اگر قوی تر خواہند کباب تیہو دراج مرغ بریان کردہ با آنکامہ سرکہ پودینہ دارچینی خورند و اغتذا بعد فتور نوبت بہتر و اگر نتوانند چہار یا کہ شش ساعت
قبل از نوبت ہند و آنجا کہ از مسہل مانعی باشد باید کہ بتعریق و ادرار بیشتر کوشند اما بعد از آنکہ باستعمال منضجات و ملطفات نضج و تلطیف مادہ یافتہ باشد الا ضرر دارد اگر مادہ
اغلظ و بغایت سرد باشد بعد استفراغ تریاق کبیر تریاق اربعہ شرو دیطوس دہند بشرطیکہ مریض جوان فصل گرما و بلغم شور نباشد الا ہیچ ازین نشاید و سکنجبین بزوری گلقند قناعت
باید کرد **فائدہ** ہر روز جلاب از کاسنی اصل سوس بادیان گلقند شربت گاوزبان دہند و قی نمایند و بعد قی گلقند شربت سیب شربت صندل بادیان آمیختہ دہند اگر از چہل روز
بگذرد و تہیج وجع اطراف پدید آید قرص ورد شربت بالاصول و شربت بزوری یا قرص افسنتین سکنجبین بزوری یا قرص گل یا ایارج فیقرا دہند اگر مزاج کبد بارد بود قرص لک شربت
بزوری مفید بود دغاریقون درم بعسل آمیختہ دہند تپ بلغمی کہنہ را کہ سخت لرزاند و دیر گرم شود دفع کند نانخواہ سوختہ بعسل آمیختہ سہ درم دہند ہمین اثر کند تخم انجرہ مثقالی بعسل آمیختہ
دہند عجیب فلفل گرد دانہ نانخواہ قند برابر سائیدہ یک تا یکنیم درم دہند تپ لرزہ بلغمی دفع سازد **قول الارزوبیر** زراج نیم سکر و بلو طبیخ قنطوریون نیم رطل قبل از وقت لرزہ دہند
خربق اسود دو درم یونہ درم بادیان شاہترہ نخود کاسنی ہر یک یکنیم درم سنبل زنجبیل ہر یک نیم سکر و بلو دار فلفل دہ عدد آب نیم رطل شب تر کردہ صبح جوشاندہ دہند افسنتین دوازدہ درم
سرخ حنظیا پنج سرخ قنطوریون اسکر و بلو جوشاندہ صاف کردہ شد بعد درم آمیختہ دہند افسنتین مرزنجوش نعنع ہر یک چہار درم مصطگی دو درم عرق بادیان رطل جوشاندہ
صاف کنند سہ شربت صبح شام دہند مزیلہ حمی باردہ مشتہی قصب الذریرہ نعنع بادیان مرزنجوش ہر یکدو درم حنظیا دو درم شکر بیست پنجدرم آب آتش اونس جوشاندہ دہند خربق
اسود شاہترہ ہر یک ہشت سکر و بلو گوگرد ہم درم سائیدہ بخیتہ دہند و گفتہ فاوز چہار گندم با آب سودہ قبل از شروع لرزہ دہند آلو بت اسکر و بلو ماء الشعیر شش اونس وقت شروع بردہ دہند
اگر بغیر بر و آید در آخر دہند تا عرق آرد تریاق کبیر دو دانگ با آب گرم دہند مزیلہ حمیات باردہ خرقہ حیض آلودہ بخور کنند مزیلہ حمی لرزہ و گفتہ این مقئی مزیلہ انواع حمی است
غسل فنجان ماء الشعیر یک لیبر حل کردہ در ظرفی نمودہ در مواضع مورچہا دارند یا دفن کنند تا مورچہا جمع شوند پس عرق کشیدہ قدر قوت دہند **دوا** اگو گرد آملہ سار ہر دو
درم بہ بیاض بیض آمیختہ دہند **دیگر** سوسن منقی سہ اونس در آب جوشاندہ صاف کردہ نوشند مزیلہ حمی باردہ بلین طبع **دیگر** فلفل دار فلفل ہر یک بقدر طل ست گلوی نیم درم عسل
دو مثقال دہند مزیلہ حمی بلغمی **دیگر** فلفل دہ عدد دار فلفل دہ عدد شب تر کردہ صبح سائیدہ نوشند **دیگر** سکبینہ دو درم آب بیست درم سائیدہ بخیتہ دو ساعت قبل از نوبت دہند
مزیلہ حمی بلغمی تپ لرزہ **دیگر** دار فلفل عاقرقرحا ہم وزن سائیدہ نوشند و ہر روز فلفل عدد نانخواہ چہار سرخ افزایند تا یکدرم رسد مزیلہ حمی بلغمی کہنہ **دیگر** کاسنی لوبا درانہ ہر یکدو نیم درم کوفتہ
صبح سائیدہ بخیتہ دہند مزیلہ حمی … **دیگر** عرق کاسنی سی درم شربت بزوری چہار درم سنا درم خیار شنبر یکنیم درم اصل سوس نیم درم فلفل پنجسالہ دہند مزیلہ حمی ورم شکم **دیگر** کسی را
تپ لرزہ عود کند بعد چند روز باید کہ شونیز قند سیاہ ہر یکدہ درم آمیختہ دہند چند روز باز عود نماید **دیگر** شاخ آہو سوختہ شش دانہ دار فلفل دہ عدد دہند مزیلہ حمی بلغمی و سرفہ جہت ا
حمیات النفع … زعفران نیم حب بندند شربتی سہ حب قبل از دو ساعت سکن نافض قشعریرہ **دیگر** برای انواع حمی نافع در دائرہ وقت نوبت در لازمہ صباح دہند
سہ زراج ثلث درم اگر مریض ضعیف باشد سدس درم آب کاسنی یکنیم اوقیہ نمک افسنتین نیم درم یک شربت است **دیگر** کبابہ درم بہیچ یا بگرم دہند مزیلہ حمی باردہ کہ ہر روز آید **دیگر** زراج بریان
نبات برابر سائیدہ دو اسکر و بلیہ دہند مزیلہ حمی لرزہ **دیگر** خشخاش چہار درم قند دہ درم سائیدہ دہند مزیلہ حمی لرزہ **دیگر** حب حقہ در برگ تنبول نہادہ دہند مزیلہ حمی لرزہ **دیگر** وقت
شروع چادر بر سر گرفتہ بخور حنظل رخنی و ہمہ اندام رسانند مزیلہ حمی لرزہ **دیگر** موی سر دود کنند **دیگر** برگ لہسن بر دست است بیرون سیاہ عندز سیع نہادہ قطعہ ظرف گذاشتہ بخرقہ
بندند قبل از شروع لرزہ مزیلہ حمی لرزہ **دوا الترید** زنجبیل مصطگی ہر یک پنج تربد دہ قند بیست لبابند شربتی مثقالی برای حمیات بلغمی مفید **قرص افسنتین** افسنتین گل نفس
انیسون اسارون لب او در آب قرص سازند شربتی درمی برای حمی بلغمی و برد کبد و معدہ و سدہ کبد و معدہ طحال و عسر بول مفید **قرص انیسون** مفتح سدد مصلح حال کبد

ملین طبع مزیل حمیات کهنه و تپ که در آخر مرض بهم رسد انیسون غافث هر یک سه درم افسنتین چهار درم تخم کرفس منقی بادام تلخ مقشر سنبل ساذج مصطکی تخم شبت هر یک یک درم چهار
و نیم بآب افسنتین تازه قرص بندند شربتی دو درم با سکنجبین **اطریفل تربدی** ملین طبع منقی معده از صفرا و بلغم مزیل حمیات بلغمی روغن بادام هلیله کابلی هلیله زرد بلیله آمله شاهتره
هر یک شش گل سرخ اصل السوس هر یک سه زنجبیل و قرفه قاقله دارچینی جوزبویه هر یک یک نیم تربد بروغن بادام چرب کرده چهار ده عسل سه چند شربتی دو تا چهار درم بآب گرم
شربت صعتر برای حمیات بلغمی و قولنج بلغمی و ریحی و جشاء حامض نافع صعتر نانخواه زنجبیل گل سرخ پودینه کشنیز هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد آب دو رطل بجوشانند
سومی بماند صاف کرده دارند و وقت حاجت سی درم گرم کرده نوشند **شربت لمون** برای ریاح و قراقر و حمیات خریفی نافع لیمون پنج استار سرکه یک من گلاب نیم من شکر
تر کرده بپزند نصفی بماند صاف کرده بیک من قند قوام کنند شربتی یک ملعقه **شربت مرزنجوش** در حمیات بلغمی وقتیکه لرزه قوی باشد بکار برند مرزنجوش اذخر بادیان
هر یک پنج درم مویز منقی سی عدد آب دو رطل بپزند سومی بماند صاف کرده یکساعت قبل از نوبت سی درم گرم کرده نوشند **حب الشفا** تخم باتوره زنجبیل هر یک یک
ریوند دو قدر کنار حبوب بسته حبی دهند مزیل حمی بلغمی **حب آتش بهیرون** یعنی مطلوب الراحت برای حمیات عفنه بارده مجرب و در حمیات موی صفراوی و دق نیز
ازین لازم لیکن حمی که مترکب از صفرا و بلغم باشد و غلبه بلغم را بود او نیز در حکم بلغمیست بیش مدبر فلفل دار فلفل شنگرف برابر سه ساعت بآب لیمو حل کرده قدر ذرت حبوب
بندند صبح و شام یکیک بشکر دهند اگر قبض باشد بعد مسهل استعمال سازند **بدانکه** اینچنین ادویه تا که تب اولا سه روز نشده باشد ندهند و بیش باید که برهمن یا تیلیه باشد
و برهمن از درون و برون سفید و تیلیه از درون سیاه و از بیرون سفید میباشد **حب جرانکس** در منافع مانند بهیرون است بیش مصفی کوکرد مغسول
تخم باتوره هلیله زرد بلیله آمله زنجبیل دار فلفل خشک زرنیخ طبقی برابر بآب بهنگره دو روز حل کرده قدر فلفل حبوب بندند شربتی حبی یا زیاده حسب مزاج پس برای
حمی بشربت شکر و جهت ... استعمال العسل **حب راعم بان** برای تب لرزه بارد مشابه تیر خدا است سم الفار یک سنگ بصری و بهروز امغسول کرده آب برگ
دو روز حل نموده قدر ماش حبوب بندند و مرطوب آیکد و حب صباح بشربت شکر دهند اگر روز اول مرض زائل شد فبها الا در روز دیگر دهند اغلب که در سوم زائل مرض
کند و محروری اصلا امکن نه دهند و اگر دهند زیاده از حبی نه دهند اگر حرارت کند قدری شیره خرفه بقند و گلاب دهند شیر جغرات نیز مزیل حرارت است و تا هفته بجز برنج و دال مونگ و
چیزی دیگر نخورند و از روغن و ترشی و لحم پرهیز نمایند اگر طفل بود دو دانه دهند اگر کافی نبود قدری بطفل نیز دهند اگر قبض بود اول مسهل بدهند و نسخه سم الفار سنگیه در حرف ... نوشته
که ... تخم ترب حبوب بندند چون سه روز از تب گذرد تا ... وقت شروع شدن تب شدت کرده دفع گردد برای جمیع حمیات ... که باحتراق رسیده باشد ... مستعمل
حب گهرچهری حب مسکین نواز هلیله بلیله آمله شیطرج تنکار فلفل دار فلفل ریوند عاقرقرحا زنجبیل ... زرنیخ سعد ... هر یک ... کوکرد مغسول هر یک ...
هشت سه روز بآب بهنگره حل کرده قدر فلفل و ماش حبوب بندند پس برای حمی بسفوف ... برای ... تخم خیارین تخم خرفه ...
و برای برص همراه طبیخ ... و برای اسهال بشکر و آب گرم دهند و بعد ... قدری آب گرم نوشند چون ... شکم ... همراه جغرات ... خورند مخصوص ...
... سه روز حب ... بقدر ... زیاده ... شکم را ... تخفیف یافت مرض دفع شد **جرانکس** دیگر محرق توتیای سبز هر یک چهار درم زرنیخ ...
اسفناج حل کرده بار بار ... پانزده درم بآب لیمو حل کرده در سکوره گلی نهاده در دو سبوی ... آتش دهند ... آرند **جرانکس** دیگر سوخته زرنیخ ... دو درم توتیای سبز نیم درم زرنیخ
بآب نبات الصبر سه ساعت حل کرده پس همراه ادویه آمیخته آتش دهند شربتی سه دانه در بتاشه نهاده دو ساعت قبل از لرزه دهند غذا کهچری و دال خورند مزیل حمی بلغمی مسیت و لرزه.
کهوسانک فلفل دار فلفل شاهتره زنجبیل نمک سنگ هلیله زرد گلوی ... بهکرمول سعد زرنباد پوست هر دو ... برابر بسایند شربتی نیم تا یکدرم در ... با آب گرم ...

گرما آب سرد مرتبه حمی بکهم و لرزه وغیره **نوع نهم در حمی لثقه** سبب این بلغمست که داخل عروق عفن شود و دو گونه است یکی آنکه بلغم شور در عروق نواحی معده و کبد و دل عفونت
پذیرد و این را محرقه نیز گویند و در محرقه ذکر یافت و دوم آنکه چنین نباشد و مقصود درینجا همینست حمی لازمه و دیگر آثار که در نائبه گفته شد اما درین در ابتدا لرزه نباشد مگر گاهی برد و قشعریره بود
کسالت این سخت پوشیده باشد و عرق نکند مگر آن روز که رها کند بتمامه این تب مشابهت بدق دارد زیرا که حرارت و ترم لازم میباشد چون دست بر بدن گذارند حرارت محسوس
نشود مگر آنکه تا دیر دست نهاده دارند لهذا اطبای جاهل آنرا دق پندارند و زمان اشتداد و هیزده ساعت بود و پس تخفیف شود و عطش سرعت نبض غلظ کدورت بول و فرق از دق
آنست که لثقه بعد اکل غذا اشتداد میشود و وجه ممتلی و منتفخ میباشد و نبض لین و صغیر بود و مرطوبه تشتداد نماید و نیز سن و بلاد و وقت و تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم استفراغ
و حمام بر این گواهی میدهد بخلاف دق که نبض در وی ممتد و صلب باشد و وجه روز بروز بگدازد و بعد اکل غذا حرارت مشتد شود و آثار امتلا هیچ نباشد **علاج** آنچه در نائبه گفته شد بکار برند
و اگر امتلا در عروق ظاهر باشد فصد کنند و در استعمال منضجات و ملطفات چندان دلیری ننمایند چنانکه در نائبه چرا که درازمدت بیمست که ماده لطیف گشته بدماغ آید و سرسام آرد خاصة اگر
صداع یا ضعف دماغ بوده باشد و سکنجبین با گلقند آمیخته یا سکنجبین که در وی قدری بنجیادیان جوش بود یا جلاب که در وی آب کرفس تجیه باشند دهند که برای تقویت معده ضعیف مفید اند و اگر
دماغ ضعیف بود سکنجبین دهند و با گلقند اقتصار کنند تنها یا بعرق بادیان وغیره و بمغز فلوس تلیین نمایند و اگر دماغ قوی بود و صداع نباشد و تب مزمن بود بحبها که در وی شحم حنظل بود تنقیه کنند
ماء الاصول دهند و مسهل اول در بعد نضج شاید و قرص غافث مفید بعد تنقیه قرص ورد نافع و اگر در سینه خشونت بود لعوق سپستان بنفشه بسیار وشان دهند و حمام بعد نضج تام
انفع بشرطیکه صداع و ضعف دماغ نباشد و بباید دانست که این تب آخر باستسقا منجر گردد پس وقتیکه آثار او پدید آیند تدبیرش کنند **نوع دهم در حمی لیفوریا و انقیالوس** لیفوریا تبیست
که در باطن حرارت عظیم محسوس شود و ظاهر بدن سرد باشد پس اگر سبب بلغم بود که در قعر تن عفن شود و گرم گردد و باعث تسدید مسام یا رجوع حرارت غریزی بباطن یا سببی دیگر بخار او بظاهر
تن کمتر رسد پس ظاهر سرد و باطن گرم باشد و درین بول خام و نبض بطی و متفاوت بود و بعد در نائبه آید و اگر سبب صفرا بود که در باطن عروق عفن شود و بدین جهت تحلیل پذیرد و بخار او
بظاهر تن کمتر رسد عطش و اضطراب عظیم تب لازم بود و غب اشتداد نماید انقیالوس تبیست که در باطن برد عظیم محسوس شود و بدن گرم باشد سبب او بلغم زجاجی کثیر است که در باطن جمع شود و عفن گردد
و ابخره او بظاهر تن منتشر شوند پس بسبب برد ماده که در باطنست برد در باطن و بسبب ارتفاع ابخره گرم بظاهر حرارت ظاهر محسوس شود و درین بسبب عطش بود **علاج** انقیالوس و لیفوریای
بلغمی از اول مرض تا هفته بطبیخ تخم و سکنجبین کنند و بعد هیچ گلقند منقد مرتب دهند و ساعت سکنجبین دهند و اگر بلغم قوی بود گلقند عسلی سکنجبین عسلی معمول دهند و بعد هفته حب صبر ماء الاصول
شربت بزوری تنقیه نمایند حقنه حاده کنند اندام را بالنانیسوان بمسطکی گلقند دهند که در سائر حمیات بلغمی برای تقویت معده نفع تام دارد و در استعمال مسهل و اغذیه وغیره همان قاعده که در لثقه و نائبه
ذکر یافت مرعی دارند و اگر تبرید شود دست علاج کشند که ملاحی نمیباید و اگر مسهل بود و قوی و اسهال ماء الاصول دهند اگر مرطوبه باشد مثرودیطوس و تریاق کبیر مفید لیفوریا اگر از استقرار صفرا باشد
تدبیر مرکب از ادویه بلغمی و صفراوی نمایند چنانچه در شطر الغب ذکر یافت و گلقند با سکنجبین مفید **فایده** در لیفوریا جلاب با نیلوفر و اصل سوس بادیان گلقند دهند بعد نضج بطبیخ خیارشنبر تنقیه سازند و بعد تنقیه
انیسون گلقند دهند و در انقیالوس جلاب با تخم کرفس بادیان گلقند دهند و بخود ادات بشیره تخم قرطم خورند و بعد نضج ترید صبر هر یک درم غاریقون نیم درم قل وانگی آب بادیان حب بسته دهند و بعد روز دیگر
ورد مستقاید مثقال سکنجبین همی دهند **بدانکه** گاه باشد که بلغم زجاجی کثیر در قعر تن متولد شود و عفن نگردد پس در باطن برد محسوس شود و فقط ظاهر تن بحال خود باشد و گاه بود که بلغم مذکور در تن منتشر
گردد و بغیر عفونت درین تب حرارت هیچ نباشد اما لرزه فقط باشد و اوفق باید که تدبیر تلطیف نمایند و تنقیه بلغم بقی سازند درینجا قی داد و تعریق بحمام و ریاضت و احتراز از سهالست و دو تب است
از بلغمی که در حرارت بر دست محسوس شود و بظاهر باطن سبب بلغم عفونت کثیر ابخار که ظاهر و باطن گرم کنند و درین نبض بطی و متفاوت و بول خام بود و هر روز شدت و قوت یابد و باشد
بسبب غلظ ماده منجر بغب و ربع گردد و آنزمان هم از بلغمی خارج نیست و مدت نوبت او از چهار تا بیست ساعت بود و تدبیرش مثل تدبیر لیفوریا و انقیالوس است **نوع یازدهم در حمی لیلی و نهاری**

لیلی آنکه وقت شب آید و بروز رها کند و نهاری آنکه در روز نوبت کند و شب رها کند و این هر دو با آنکه نهاری طول و بدتر باشد و هر دو هست که بدتر از آنکه **علاج** کنجبین گلقند دهند و منضج خیارشنبر تنقیه نمایند و در نهاری غذا وقت شب دهند اما بمبتلا نخوابند بلکه بیخوابی مناسب و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که نوبت خلو گذرد و باقی تدبیر چون حمیات بلغمیه گفته شد بکار برند و باشد که لیلی نهاری از بلغم زجاجی که در تن منتشر شود و عفونت کند تولد نماید پس باید که تلطیف تدبیر نمایند و از اشیا بلغم افزا پرهیز کنند و تنقیه بلغم نمایند و برا ادرار تحم خیارین شربت بزوری تعریق بحمام نمایند و لک یا صمغ عفید اگر دیر پاینده شود و **ادرالحلیت** قبل از لرزه دهند و بجایه بپوشند و بخواب روند اگر بخور کنند و عن قسط الند بر خار آب گرم دارند تا عرق آید و بعد لرزه رها کنند لرزه و تب ساکن گردد و **ادرالحلیت** مسدب قلقل انگزه برابر العسل آمیز نند شربتی قدر جوزی برای حمی ربع و سایر تبها نافع و دیگر پای عنکبوت با آنتاج اهل در گلو آویزند ناخن یار است قیفد بخور سازند **نوع دوازدهم در حمی ربع** و آن بسبب سوداست که خارج عروق عفن شود در دو روز میان داده آید و باشد که در روز آید و یکروز رها کند و این را ربع معاکوس گویند و این تب اکثر عقب دیگر حمیات عفنه بدید آید و گاه باشد که ابتداء عارض شود و اکثر کم خطر است ممکن است که با وجود تدبیر صواب تا یکسال ماند و مردم بدین از امراض سوداوی چون صرع مالیخولیا تشنج هائی باید واگر علاج چنانچه باید بوقوع نیاید یا خطا شود یا ماده غلیظ و خام باشد مدت طویل کشد و باشد که دوازده سال ماند و آنچه دراز کشد اکثر باستسقا انجامد علامات کلی او آنست که نوبت تب بی لرزه و سر کمتر باشد و هر نوبت افزاید تا قریب بانتها و پس از انتها هیجان تدریج کمتر شود و خاصه سرمای این تب است که باد عظیم یکسر بود و تنگ بلرزاند حتی که دندانها بهم زند و پس از وی بدن گرم شود و مدت نوبت او بیست چهار ساعت و مدت آسایش چهل هشت ساعت باشد و در جمیع انواع ربع اول بول سفید رقیق و مائل بسفرت میباشد و بعد انتها سیاه و غلیظ میگردد اند اگفته اند که کم شدن لرزه و سیاه و غلیظ و سیاهی بول در حمیات سوداویه آثار نضج ماده است باشد که در تابستان غب بود و چون خزان شود متحول بربع گردد و اکثر در هائی احیمل نه و ربا اما علامات جزئیه پس اگر از عفونت سودای طبیعی باشد بسلامت صدغ و نبض تقدم اکل اشیای سوداانگیز و سودا ویت و سن کهول و خریف اکثر افتد و اگر بسبب احتراق سودا و تغیر طبیعی بود پس در احتراق خون علامتش خون حمرت غلظ بول شیرینی دهن ثقل بدن کثرت عرق قلت سرما عطش و اکثر در جوانان تن آباد آن کثیرالاکل و گرما دید آید و بعد مطبقه دموی نیز اگر از احتراق صفرا باشد قصر نوبت کثرت عطش تلخی دهن سرعت و تواتر نبض التهاب غضب کثرت عرق و ابتدا القشعریره و سرد گوش کنند و اکثر در مردم جوان و صفراوی و تن کل اغذیه و ادویه حار یابس و عقب حمیات صفراویه پدید آید اگر از احتراق بلغم باشد غلظ و بیاض بول بر ودت لین بطوی نبض کسل قلت عطش کثرت خواب لعاب دهن و اکثر بمرطوبی و عقب حمیات بلغمیه افتد نوبت این دراز باشد اگر از احتراق سودا افتد فکر فاسد وسواس خواب پریشان حمرت بدن مائل بکمودت کبودی لاغری تن کثرت اشتها سوء خلق کدورت بول و دیگر هرچه در عفونت سودای طبیعی گفته شد پیدا بود **علاج** تدبیر مشترک در جمیع اصناف آنست که روز نوبت از اکل و شرب باز دارند خاصه از آب سرد و اگر روز نوبت روزه دارد بهتر و قی در شروع نوبت مفید و هرچه حار یابس یا بارد یابس یا بادانگیز و سریع التعفن بود ضرر دارد چون میوه تر شیر جغرات وغیره و کذا حرکت عنیفه و اندیشه و خشم و غم وغیره خصوص روز نوبت مضر و در ابتدا تلطیف تدبیر و استفراغ قوی منعست اما پس از نضج استفراغ قوی ضرورست و در ابتدا اگر مسهل خفیف دهند تا قدری ماده کمتر شود بهتر و حقنه نرم انفع و بهترین غذا روز آسایش مرق لحم طیهو و تیهو و بچه مرغ وغیره هرچه در گرمی و تری معتدل بود و آنچه سرد و تر باشد نیز کم مضر نیست اما باید که سردی او باندازه باشد تا ماده خام نسازد و نضج دیر افکند و در ابتدا هرچه ادرار قوی کنند دهند که باعث دیری نضج میگردد و قبل از غذا در آب گرم نشستن و هر روز بحمام معتدل که عرق نیارد و دل را گرم نکند رفتن و زود برآمدن نفع تمام دارد و فصد در همه اصناف توان کرد مگر آنجا که خون صاف و سرخ آید که درین حالت البته ضرر دارد **فائده** در دموی اول باسلیق یا اکحل چپ زنند فراخ اگر خون سیاه و غلیظ بود قدر حاجت گیرند و اگر سرخ و صاف بود در حال بند کنند اگر دانند که ماده از شدت غلظ نمی برآید پس اول آن از حمام و دیگر تدابیر ملطفه باصلاح آرند پس فصد نمایند

وجهت تنقیه سودا ماء الجبن مقوی بافتیمون نوشانند وکذا هرچه مخرج سودا بود و شدید الحرارت نباشد چون بنفشه شاهتره هلیله کابلی بسفایج مغز فلوس
ترنجبین طبخ کرده دهند و برای ادرار سکنجبین با ماء الشعیر دهند واگر حرارت قوی بود و ماده نضج نیافته باشد سکنجبین با آب بادیان تر انفع واگر التهاب حرارت کثیر بود
سکنجبین با آب کاسنی سبز و آب ترنبز دهند واگر ماده غلیظ بود و زمان طویل شده باید که در روز آسایش گلقند پنج مثقال با سکنجبین آمیخته با آب گرم دهند
و چون مبیت روز از مرض گذرد طبیخ شاهتره طبیخ هلیله دهند و سکنجبین افتیمونی یا افتیمون بماء الجبن اخراج سودا نیز عنفت نمایند و اوار بعد اسهال بهتر عمل کنند واگر
پس نوبت بحمام معتدل برند تا که تری گرمابه در عروق و اندام اثر کند دارند و هنوز که عرق نیامده باشد بیرون آرند بدین تدبیر خلط اترم و پخته شود و در ابتدای مرض
عنایت بجگر و سپرز باید کرد تا صلابت در آنها نیفتد و بعد فصد لحم گوسفند جوان تیهو مرغ که در مرق آنها ماش مقشر نخود پخته باشند با کامه آب انار مزی
آب نارین دهند صفرت بیض خورند در صفراوی اول به تبرید و ترطیب مبالغه کنند ماء الشعیر شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین سکنجبین دهند و در ابتدای تلیین بنفشه
آلو سپستان عویزه اصل سوس کاسنی مغز فلوس دهند وکذا شربت ورد مکرر و شربت بنفشه شربت بسفایج و ماء الجبن و بعد انقضای مبیت روز از مرض
طبیخ هلیله نافع و حمام بعد نضج نمایند ماش برنج با آب غوره خورند و روز راحت اگر قوت ضعیف بود لحم طیور دهند و آنجا که نوبت آخر روز باشد و بیمار ضعیف یا از غذا
باز ماندن نتواند اول روز چیزی سبک دهند و فصد درین قسم هرچند دیرتر کنند بهتر واگر مانع نباشد در آغاز نوبت قی کردن انفع بود تا که آن هفته نگذرد دراج
فروج ندهند مگر که قوت ضعیف بود و بعد اربعین لحم بره لحم بزغاله انار دهند **شربت بسفایج** بسفایج چهار اوقیه در آب گرم روزی تر کرده با آتش نرم جوش داده
صاف نموده قند رطل آمیخته قوام کنند و عسل یک اوقیه فزایند ملین شکم و اخلاط ... باشد **ماء الشعیر** شعیر جید مقشر رطل آب شیرین دوازده
رطل در دیگ سنگین ریزند و کف برگیرند تا که خوب پخته شود و علامت جیدی شعیر آنست که در طبیخ منتفخ و متعفن نگردد و آب وی سرخ برآید و فربهی شعیر نیز آثار جودت است
پس اگر تلطیف غذا مطلوب بود آب صاف نوشانند واگر تکثیر غذا مقصود باشد معه کشک نوشند و هرگاه که تپ حاد بود و تلطیف تدبیر حاجت باشد و تلیین
شکم و ادرار بول نیز مطلوب بود باید که شعیر مقشر نسازند و اول در آب انداخته بر آتش نهند چون آب گرم شود دور کنند و دیگر آب اندازند و ریزانده سه نوبه
شکر آمیخته دهند **بدانکه** هرچه ماء الشعیر در معده جمع شود نفع او باطل سازد و سبب نفخ گردد و بدترین اشیا ماء الشعیر در معده سکنجبین است چرا که ماء الشعیر را
تباه میکند و نا منهضم از معده بیرون می آرد پس باید که دو ساعت قبل از وی سکنجبین دهند تا ماده را لطیف کند و مستعد دفع نماید و معده را درست سازد و بعده
ماء الشعیر دهند تا معده آن را نیک قبول کند و زود منهضم گرداند و خلطی که سکنجبین آن را لطیف کرده بود بماء الشعیر دفع شود و مجاری عروق پاک گردد
و بعد چهار ساعت از ماء الشعیر باز سکنجبین دهند تا هرچه ماء الشعیر آن را معتدل نموده و نضج داده بود دفع گردد و اثر سردی و تری که از ماء الشعیر شده به تدارک
سکنجبین بهمه تن رسد و در حمیات حاده هیچ غذا که دوائیت نیز داشته باشد و بمنافع کثیر موصوف بود چون ماء الشعیر نیست زیرا که سرد و تر و منضج اخلاط حاره
و مستفرغ ماده محترقه و منقی معده سهل النفوذ در بدن و لذیذ و معتدل الغذا و مسکن عطش و حدت دم مولد دم صالح است و برای جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و سعال یابس
نافع و با وجود این همه هیجان اخلاط فاسده نمی نماید و در معده نفخ نمی آرد و قوت او یکسان است و قوی متضاد ندارد بخلاف اغذیه دیگر اگر بسبب بلغم باشد هر صباح گلقند
عسلی ده درم با آب بادیان پانزده درم آب کرفس ده درم و سه جوش داده صاف کرده دهند و وقت آغاز نوبت بطبیخ تخم ترب شبت سکنجبین قی نمایند بعد قی
برای تقویت معده گلقند خورانند و در ابتدا استفراغ قوی نکنند اما اگر تلیین مطلوب باشد مغز قرطم پنج درم شکر ده درم سائیده بنیم من آب لبلاب داون انفع اگر لبلاب

نباشد هلیله سیاه مغز قرطم هر یک سه درم سائیده در مویز آب کرده دهند و اگر هفت ریکبار بندچهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم سائیده بدهند گلقند بعسل آمیخته دهند نفع تمام دهد اگر مریض محرور و نحیف و موسم گرما باشد بماء الجبن و شکر یا بحقنه نرم تلیین کنند و سکنجبین بزوری برای تلطیف و تقطیع غذیه و ریاضت مالیدن بدن برفق برای تفتیح مسام و تعدیل خلط انفع غذا مرق مرغ کبک سازند اگر تلیین خواهند مرق اسفاناخ افزایند و چون نضج پدید آید مسهل قوی چون طبیخ افتیمون حب افتیمون دهند بعد تنقیه قرص زرک برای تقویت جگر و قرص غافث جهت تقویت سپرز دهند اگر سرما شدید بود طبیخ گرم بابونه بنفشه خیری و گل سرخ نزد مریض نهند و فرمایند که ردا بر سر گیرد تا بخار او بیرون نرود و زمانی شایسته دارند و اگر تپ دیر مانده شده و موسم سرما بود دوا المسک لیت و فلافلی دهند و اگر مشاهده واجب کند فصد توان کرد **قرص غافث** عصاره غافث بیست سنبل ده طباشیر چهار با آب قرص سازند شربتی مثقالی نفع سده و یرقان و وجع کمر و سپرز و حمی ربع و تپ کهنه اگر بسبب سودا بود و خواه سبب او عفونت سودای طبیعی باشد خواه احتراق سودا و تدبیر او قریب بلغمیست و است فراغ قوی قبل از نضج نشاید و بعد ظهور نضج و کم شدن لرزه مسهل قوی و فصد و مدرات و دلک همه جائز است و مسهل درین نوع بدفعات دهند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که ماده سودا زود بر نمی آید و پس از استفراغ نضج ماده کنند تا هم قوت باند و هم ماده مستاصل گردد و در ابتدا تقویت جگر و سپرز بسکنجبین و در وسط بقرص زرک و قرص غافث لازم دانند و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست مگر قی و در مسهل این قسم افتیمون بسفایج لاجورد خربق اسود بیشتر باید کرد **قول جالینوس** بسیار بار علاج ربع سوداوی بدین طور کردم که پس از نضج مسهل دادم و بعد مسهل چند روز شربت افستین خورانیدم بعده تریاق کبیر سود کرد و خمر ابیض رقیق صاف انفع و به جهه گرم و تر بود و انفع است بشرطیکه ربع العفونت نباشد **فائده** سر هر ماه اسیلم زدن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام سودا رو در روز نوبت سپرز را مالیدن محجمه بلا شرط بران نهاده بزور مکیدن مجرب و محجمه ناری انفع و در ابتدا تقلیل ماده بآب لبلاب و قی کنند و نضج بگلقند سکنجبین بزوری نمایند و بعد نضج بابلیوج حب بندقی بغذا نمایند تنقیه با دویه قوی نمایند نخود آب زیرباج خورند اگر قوت ضعیف بود مرغ کبک تیهو صفرت بیض نیمبخت دهند **نخوداب** بچه مرغ که بانگ نکرده باشد ذبح کرده صاف نموده عدد نخود کابلی مقشر ده درم بادیان نیم مثقال اصل نوم هر یک قدری آب سه رطل بریزند چون نیم رطل ماند و بچه گداز گردد مالیده صاف کرده بگهار ثوم یا اهیل داده نوشند **قول رازی** اگر وقت نوبت یکمثقال دوا المسک لیت خورد و خود را بپوشد تا عرق کند انفع باشد و اگر هر هفته مثرودیطوس یا تریاق کبیر قدر دو دانگ خورد موافق بود و باید که طبع محتبس نگذارند اگر قبض بود به شیا شکر سرخ ترنجبین آلو بنفشه مویز تلیین کنند یا بالجبن سکنجبین دهند مرق مرغ بیه که در وانکی بسفایج باشد نوشند در ربع که در تابستان شود زود زائل گردد و آنکه در زمستان پدید آید مدت دراز کشد **قول شاپور** وقت شروع نوبت چند برگ جوزماثل خورانند بیهوشی شود و تپ دفع گردد **قول لازوربیه** برگ سداب تازه نیم درم در برگ تنبول نهاده صبحی دهند سه روز نسیج عنکبوت در خرقه بسته بر صدغ راست بندند نمک مسحوق بعسل آمیخته ساعت قبل از نوبت دهند و دیگر هیچ ندهند نارجیل بحری مفید فلفل چهار دانه جنطیانا پنجدانه حب بسته سه ساعت قبل از نوبت دهند جواهر مهره رابعد رم بخور دهند کلونبه بآب لیمو سوده نوشند کین کین مفید عصاره الکائیس شش هفت مرتبه دهند اگر کافی نبود کین کین دهند پنج شش دفعه دهن کهربا سه قطره بعرق اشترغار قبل از شروع دهند و گفته اسپر تو توتیای سنز السبن سبا حمائی زاج حمائی تین توراهیمائی تیس تین تور اسفورنی تارتره و تیرلولا دو حب حنظل حب تارتاریاس بونسیو حب حمائی حب بیرا حب دی بیرا قرص فیورو دانت دهن پوست ترنج سفوف انتی فیبریل مازیستیرال سفوف ریوندی سفوف فیبری فوکولینوانتی شربت سیب عرق کور و ودی لوزتیا نافلو رنمات ارمینی مرکوریو دیا فر تنکیو

زودی آن معجون ایریپی انتی نمک گو ولاتیل نمک گو باکولانتی همه مفید اند هرکه مناسب داند دهند و گفته یکساعت قبل از نوبت ملیتی منیتو جهائی بر بهر و ساعت گذارند لیتی منیتو جهائی بروز نوبت بر نبض بالند و دو روز گرسنه مانند کاتاپلا ربانانتی فبریل و ساعت قبل از نوبت بر نبض ضماد کنند و تا سه روز گرسنه مانند **دوا** برگ کرنجوه ده عدد فلفل شش عدد و از فلفل سه عدد سائیده دهند سه روز مزلیه غب هم **دیگر** مغز کرنجوه برابر مغز تخم پلاس برابر آب قدر فلفل حب بسته هر روز حبی دهند **دیگر** نوشادر سه سرخ فلفل دو عدد سائیده دهند یکبار رفع گردد **دیگر** آهک درم باب حل کرده آب لیمو عدد انداز ند چون صاف شود وقت شروع نوشند اگر کافی نبود دیگر و دیگر دهند **دیگر** قل عدد در باقلا نهاده یا نسج عنکبوت در قند سیاه پیچیده یا ساس زنده هفت عدد در آلو نهاده یا قند سیاه پیچیده بلع کنند **دیگر** خربق اسود یکنیم درم سنا سه درم قصب الذریره اسکر و بلو گلوی درم دانه فلفل چهار عدد آب طل شب تر کرده صبح جوشانده دهند **دیگر** آب برگ خوخ پنجدرم نوشند مزلیه حمی ائمی خامی **دیگر** حب شفاد و یا سه سرخ دو ساعت قبل از نوبت بلع کنند مزلیه حمی سوداوی بالرزه و بی لرزه **دیگر** کشنیز گل پلاس هر یک پنجدرم سبوس نخود ده درم سائیده سه حصه کرده صبحی باب بلع کنند **دیگر** کوکنار قدر فراخ بده عدد فلفل کوفته جوشانده دهند **دیگر** بیخ بادآورد درم دهند مزلیه حمی بلغمی و سوداوی **دیگر** صدف زرنیخ سرخ برابر باب بادروج حل کرده در بوته نهاده گل حکمت ساخته چهار پاس آتش داده برآرند و قدر دو سرخ دهند و بعد ساعت تولی گندم بشکر و شیر خورند از ترشی بادی پرهیزند **دیگر** در کرنجوه ثقب نموده سم الفار مسحوق پر کرده باهک و کتیند ساخته گلحکمت نموده آتش دهند پس سم الفار برآورده باب برگ تنبول قدر برنج حبوب بسته حبی دهند برنج بشیر خورند و از شیرینی پرهیزند مزلیه حمی لرزه نو و کهنه **دیگر** سندل سفید زنجبیل هر یک استار کوفته آب یکنیم پاو جوشانند چهار درم ماند عسل سفید مثقالی قند مثقالی آمیخته دهند **دیگر** انگرد نمک هر یک نیم درم آب دو رطل جوشانند هشتم ماند نوشانند دو روز رفع شود **دیگر** حب اسکندری سفوف هندی شربت شفا قرص فوه مفرح جالینوس وحمرثا دواء المسک هر همه مفید اند **دیگر** شاخهای درخت کنجد خشک کرده سوخته رماد ش بقند سیاه آمیخته قدر کنار حبوب بسته روز نوبت حبی دهند در دو بار برود **دیگر** ریه ارنب خشک کرده نیم درم به نبید دهند **دیگر** صمغ آبنوس یک سرخ در قند سیاه نهاده دو ساعت قبل از نوبت دهند **دیگر** سم الفار بشیر عشر سحق کرده قدر عین الدیک حبوب بسته روز نوبت حبی دهند و بالایش همه روز ماست نوشند **دیگر** جگر زاغ سیاه کوهی بریان کرده دو ساعت قبل از نوبت خورند **دیگر** انفحه ارنب قدر باقلا بخمر پخته دهند **دیگر** بندال عدد باب بیست درم شب تر کرده صبح مالیده نوشند مزلیه انواع حمی **دیگر** برگ مرزنجوش دو نیم درم در قند سیاه دو حب بسته یکی ببندازد و یکی وقت شروع نوبت دهد **دیگر** عظم آدم نوشانند نجهیله او ندانند **دیگر** زبل طفل مثقالی بشراب و عسل دهند **دیگر** اشترغار مثقالی دهند مزلیه بلغمی **دیگر** زراسب نیم درم در قند سیاه یا زهره گرگ دانگی بالعسل یا انفحه ارنب ... [illegible] بخمر یا نبید وار دو دانگ بجلاب گرم دهند **دیگر** برگ نرم نیب عدد در قند سیاه پیچیده دهد مزلیه حمی لرزه **دیگر** برگ جوز ماثل برگ کنگیر فلفل هر یک دو نیم عدد قدر فلفل حبوب بسته صبح شام یک یک حب باب گرم سه روز پرهیز تیج نند **دیگر** دماغ کبوتر بچه به بوره و سداب یا زبل حیفه بدهن و روغن سنو مالند **دیگر** روغن تریخ یا پیه تمساح مالند **دیگر** کشنیز دو ساعت در آب تر کرده پس هموزنش حرمل آمیخته سائیده بر حب طلا کنند مزلیه حمی حدیث العهد **دیگر** بول گاو و بول آدم بر اصابع ست و پا گذارند **دیگر** فوه بیایه مالند **دیگر** شوک سرطان نیم درم تدخین کنند هفت بار **دیگر** راتینج بخور نمایند مزلیه حمی مزمنه **دیگر** زدانه ای که دهم و اولوی اسپ باشد از جای او باین قصد که حمی رفع شود جدا کنند **دیگر** روز نوبت درخت عشر را بر کنار گرفته بزبان هندی گوید که من بسر و عده رسیده ما تو رسیدی رفع شود **دیگر** عظم خوک در گاو بندند **دیگر** پر هدهد در خرقه کرده با خود دارد **دیگر** دندان مار یا دل افعی بندند **دیگر** نسج عنکبوت

در پوست کرده بر بازوی است یا جناح چپ بط بر بازوی راست یا ذراریح در نسیج عنکبوت یا در سلخ الحیه نهاده یا عظم سر مرده در خرقه بسته یا هر دو چشم فرس در خرقه
سفید بسته یا ملح سفید بر گردن بندند مزیل غب هم **دیگر** رتیلای سیاه در خرقه سیاه پیچیده یک ساعت قبل از نوبت بر بازو بندند مزیل حمی ایمه **دیگر** ناب حیه زنده کنده
یا جگر خر خشک کرده یا تحیه نر کوهی یا ضفدع بندند **دیگر** پای عنکبوت در گلو یا لب بالای موش کور یا دل باز یا هر دو چشم دب در خرقه بسته یا دم بجز رقه بسته یا دل
حردون بخرقه سیاه بسته یا قمر یا بریشم سرخ بسته یا زبد البحر بخرقه سرخ بسته یا گوش چپ کلب آویزند دیگر پوست فیل آویزند مزیل نائبه هم **دیگر** ناخن دست
راست قنفذ زیر دامن بندند **دیگر** عنکبوت عدد در خرقه بسته بر بازو بندند و بخور کنند **نوع سیزدهم در ربع دائم** سبب او سودا است که داخل عروق
عفن شود لزوم حمی و بنوبت غب مشتد شدن هرچه در ربع دائر گذشت پیدا بودن مگر لرزه و عرق که در دائم نباشد **علاج** باسلیق زنند و برای نضج گلقند و جهت
ادرار سکنجبین و غیره هرچه معتدل در گرمی و سردی باشد دهند چون تلیین مطلوب شود حب افتیمون یا طبیخ افتیمون دهند در ابتدا حقنه نرم کنند و بعد نضج
تام مسهل قوی دهند و روز نوبت سکنجبین و آب گرم قی کنند و بعد قی گلقند شربت سیب دهند حمام شیرین و دلک ملائم نمایند و دیگر تدابیر همانست که در دائر گذشت
حسب حرارت و برودت بر گزینند و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید **قول الارزوربیر** اگر در ربع دائمی تحجر در مراق یا جای دیگر پدید آید و تقدمه
حمی عفنه شود و وسواس غالب گردد اول تنقیه برفق کرده کبین کبین در مشیر خرخیر ال دهند پانزده بیست روز و بعد دو ساعت غذا خورند **نوع چهاردهم در**
خمس و سدس و غیره اگر سه روز میان آید خمس گویند زیرا که یوم اخذ مع یوم ترک پنج است اگر چهار روز در میان آید سدس نامند همچنین سبع و ثمن و تسع و عشر را
قیاس نمایند و زیاده برین کمتر افتد ماده اینها ماده ربع است لیکن از و غلیظ تر و کمتر و از سودای بلغمی اکثر افتد و بدترین همه خمس است چه گاه بود که مقدمه دق و سل
باشد و گاه باشد که تبع آن پدید آید **علاج** بدستور ربع تدبیر کنند مگر تلطیف بیشتر کوشند که ماده این غلیظ می باشد و اشیای بسیار گرم و مسهل قوی ندهند و اگر مریض
تن آبادان و بسیار خوار باشد اخراج بلغم کنند و اگر نحیف باشد اخراج سودای سوخته نمایند و قبل از نضج تنقیه نکنند اغذیه اشربه حسب حرارت و برودت مزاج دهند
و روز نوبت قی لازم دانند و مراعات معده و جگر و سپرز واجب شناسند گلقند سکنجبین قلیل الحموضت انفع **قول جالینوس** غلامی داشتم که دائما حمی تسع آمد
و مزاجش گرم بود روز دیگر نوبت سکنجبین بشیره خرفه دادم و بعد چند ساعت کشکاب و در روزهای دیگر گلقند با سکنجبین ساده دادم غذا مرق بره بنخود و شبت فرمودم
و در روز قبل از نوبت نخود آب دادم و روز نوبت سکنجبین دیگر ندادم آنهم اندک ممزوج بآب و از معجون نجاح حبی ساخته قدر دو درم و در روز بعد از نوبت دادم
و دادن دو نوبت صحت یافت **نوع پانزدهم در حمیات مرکبه** اقسام مرکبات بسیار است و گاه باشد که دو تب که از یکدیگر بجنس دیگر باشد مرکب شود
چون دق با عفونی و گاه دو تب از یک جنس مرکب گردد چون عفونی با عفونی خواه متحد النوع بود چون غب با غب و ربع با ربع و جز آن خواه متغایر النوع بود چون
غب با ربع یا مطبقه و جز آن و این ترکیب گاه بر سبیل انتظام بود مثلا دو غب مرکب شود و پس بوتیره نائبه یعنی هر روز همی آید و گذا سه ربع که با هم مرکب شود دائم
مثال نائبه هر روز نوبت می دارد **بدانکه** ترکیب حمیات یا بطریق مداخله باشد یا بسبیل مبادله یا بنهج مشارکت اما ترکیب مداخله آنست که هنوز یک تب در بدن
باشد که تب دیگر داخل شود و پس بالضرور اعراض مشتد گردد و ترکیب مبادله آنست که بعد گساریدن یکی دیگری در گیرد خواه بحران و مفارقت خواه بعد زمانی و ترکیب مشارکت آنکه
آنست که هر دو تب معا در گیرند خواه ترک آنها معا بود یا نه بالجمله در معرفت این تبها مهارت تمام در کار است تا مغالطه نیفتد خصوص شناخت ترکیب عفونی
با دق سخت عسر است لهذا گفته اند که بر نوبتهای تب اعتماد نشاید زیرا که عند ترکیب اعتبار نوبت ساقط میگردد و پس درینجا باید که بدیگر عوارض که هر واحد مختص است

استدلال کنند **فائده** وقتیکه تب اول بلرزه آید لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تب هر وقت لرزه و برد معاودت کند و بعد دو سه روز یکبار عرق کند حکم
باید کرد که تب مرکبست و هرگاه در مطبقه لرزه قوی بود و مدت آن و مدت سرد ماندن اطراف دراز باشد مرکب باشد و هرگاه نوبت تبها کوتاه شود و زود زود معاودت
کند دلیل قوت سبب و کثرت و حدت ماده باشد و از حمی مرکبه آنچه باسمی مخصوصست شطر الغب است و غب غیر خالصه **علاج** تبها تمام چگونگی ترکیب دریافته حسب
آن هرچه در بسائط او مذکور است مرکب نموده بکار برند مع رعایت وقت و حال و هرکدام تب که قوی تر بود و ازاله وی نسبت بدیگر اهم دانند و اولیتر در حمیات مرکبه
و حمی خمس و سدس آنست که استفراغ کم کنند تا اخلاط کمتر نگردد و حرارت در اعضای اصلیه نیاویزد و بدق نکشد و تا قوت برجا بود از درازی مرض نیندیشند و آنجا که
بسبب احتراق اخلاط بود گاه گاه استفراغ کنند و بیشتر در تسکین کوشند و اغذیه و اشربه لطیفه دهند تا اخلاط محترق نگردد و درجمله تقویت جگر و سپرز لازم دانند و همه قوانین
که بالا ذکر یافته درینجا نیز مرعی دارند **نوع شانزدهم در شطر الغب** تبیست مرکب از صفرا و بلغم اما محل تعفن هر دو جدا جدا باشد و مختلف الاعراض است چراکه
گاهی غب دائره با بلغمی دائمه آمیزد و گاهی غب دائمه با بلغمی دائره آمیزد و با وجود آن گاه باشد که صفرا غالب بود یا بلغم یا هر دو برابر باشند
بالجمله ظاهرترین و خاص ترین علامات او آنست که یکروز نوبت تب درازتر و آهسته تر بود و دیگر روز سبکتر و گرمتر و آشفته تر باشد و این بر تقدیریست که هر دو ماده برابر باشند
زیرا که بلغمی دائره خود هر روز می آید و صفراوی دائره یکروز در میان پس روزیکه هر دو جمع خواهند شد اعراض نیز مشتد خواهند گردید پس روزی اعراض بلغمی فقط و روزی
اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی خواهند بود و بسا باشد که در یک نوبت دو یا سه بار فراشا پدید آید بهر آنکه هنوز نوبت یک تب نگذشته که تب دیگر شروع کند یا در میان
تب هر دو ماده بهم باز کوشند و دیگر آنکه حسب تب باید جست از اعراض لازمه او که ذکر شده مثلا اگر بلغم غالب بود نوبت درازتر و لرزه ضعیف باشد و حرارت
و عطش اندک بود و اطراف بدیر گرم گردد و اگر صفرا غالب بود سرعت نبض قلق عطش سقوط صبغ بول و مدت نوبت کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد مگر لرزه
قوی باشد و زود در گذرد و عرق تمام کند و اگر هر دو برابر بود اعراض نیز برابر باشند و اگر ترکیب بلغمی دائمه و غب دائره بود حمی دائمه و خفت در یکروز و حدوث لرزه و حرارت
احشا و شکم و برد اطراف اگر ترکیب بلغمی دائره و غب دائمه باشد لرزه و قشعریره اندک بهر سه اندک باشند اگر ترکیب غب نائبه و مواظبه نائبه باشد روزی لرزه قوی و روز دیگر
ضعیف و قشعریره و برد شدید و اطراف و اگر ترکیب غب دائمه و بلغمی دائمه باشد لرزه و قشعریره نبود **بدانکه** شطر الغب گاه باشد که مدت نه ماه یا بیشتر بماند و باشد که منجر
گردد و یا بدق منجر شود و این عسر البرء است از معالجه او ملول نشوند و مسهلات قویه ندهند چراکه صفرای رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند **علاج** طریقه
دوا و غذا همانست که در غب غیر خالصه ذکر یافت مع مراعات اوقات و حسب علامات اخلاط اما در استفراغ ماده بیشتر اعانت نمایند نسبت بتلطیف و تمام
که استفراغ ماده اکثر باسهال یا بقی یا بادرار یا بتعریق باشد اما استفراغ بمسهل نشاید تا آنکه نضج پدید نیاید اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد و هرچند نضج ظهور
نکرده باشد و برای تلیین طبع آب لبلاب انفع پس اگر بلغم غالب بود همراه گلقند عسلی و اگر صفرا غالب باشد همراه ترنجبین یا شیرخشت دهند و اگر هر دو برابر بود
مغز فلوس و آب تمر هندی و قدری ترنجبین دهند و دیگر تدابیر تعریق و تغذیه و نضج و اسهال و ادرار همانست که در غب غیر خالصه گذشت و کشکاب بقدری فلفل
انفع خاصة اگر بلغم غالب بود **فائده** اگر صفرا غالب بود هر روز جلاب از کاسنی اصل سوس نیلوفر هر یک سه درم آلو ده عدد قند ده درم دهند و اگر بلغم غالب بود
از بادیان اصل سوس گلقند و اگر هر دو مساوی بود اشربه مناسبه دهند و سر را بطبیخ بابونه بنفشه گل خیرو دارند یا آب گرم زیر دامن گیرند تا عرق آید و در ابتدا
مسهل خفیف از آب تمر هندی آب آلو ترنجبین مغز فلوس گلقند آب انار شیرخشت آب بادیان تازه دهند و بعد نضج مسهل قوی و روز نوبت قی کنند و

ابتدا حقنه نرم نمایند و روز نوبت ماش مقشر نخود اسفناج با آب انار خورند اگر مدت طویل گردد اهتمام نمایند تا قوت قوی گردد با غذیه و اشربه و در غیر نوبت بعد
پانزدهم مرق لحم مرغ به بادیان صعتر آنکامه خورند افسنتین مسحوق بشربت بزوری دهند و بعد ظهور نضج سقمونیا ربع و شحم حنظل نیم درم ایارج فیقرا درم حب بسته
دهند که مخرج هر دو اخلاط است و قرص افسنتین قرص غافث قرص ورد مفید اگر زمان دراز کشد و نضج در وجه پدید آید قرص افسنتین دهند و تقویت احشا نمایند
و در ابتدا تا پانزدهم به ماش مقشر و نخود که بشیره بادام پخته باشد قناعت کنند بعده در روز غیر نوبت مرغ تیهو ماش مقشر نخود آنکامه نار دهند راحت نمایند و بعد تسکین
تب بحمام برند مرغ گوسفند بتدریج دهند تا غذا فاسد نگردد و نکس نیارد و در علاج جانب مساوی الاحتیاط کنند و چیزی که گرم یا سرد بود نخورند سکنجبین شربت لیمو
شربت بزوری دهند **نوع هفتدهم در حمی که به تبع ورم شود** اگر به تبع ورم ظاهر تن باشد از جنس حمی یوم بود و سبب او زخم ضربه سقطه یا صعقی یا
وکثرت و بدی و سمیت ماده باشد پس اول در اعضای ظاهر چون بن ران بغل و پس گوش ورم ظاهر شود و به تبع او تب پدید آید **علاج** تدبیر این قسم
در حمی یوم ورمی گفته شد و در طاعون غیره نیز گفته آید و اگر به تبع ورم اعضای باطنی پدید آید این عفونی باشد و نوبت و حوالت تب حسب بعد و قرب عضو متورم
باشد از دل و ورم باطنه بعضی نام خاص دارند و بعضی نه اما آنچه نام دارند سرسام برسام و خناق و ذات الجنب و شوصه و ذات الریه و ذات الصدر و ذات العرض
است و آنکه نام ندارند بسیارند چون ورم جگر و ورم مری و ورم سپرز و ورم معده و ورم روده و ورم گرده و ورم مثانه و ورم رحم و آثار و علاج این تبها همانست
که در باب هر یک از عضو متورمه ذکر یافته **بدانکه** درین تبها رخصت در آب سرد دادن و در آب زن نشستن و بگرمابه رفتن هیچ نیست و آنجا که ورم دموی یا
صفراوی بود خرقه با آب خرفه آب کاهو آب گشنیز تر که بقدری آرد جو سرشته باشند آلوده سرد کرده بر موضع عضو متورمه نهادن روا باشد **نوع هیژدهم**
در حمی خلطی حسب قول جوان کورو و اگر حمی در صیف پدید آید بدانند که صفراویست و اگر در ربیع دموی و اگر در شتا بلغمی و اگر در خریف
سوداوی باشد **علاج** کین تیلیو دوازده یا پانزده دانه بسه اونس آب چشمه و اگر مریض قوی بود به دو اونس خمر دهند و روز به تفاوت اگر کافی نبود بعد هفته دو بار دیگر
دهند اگر حمی غب از کین تیلیو رفع نشود کین کین مسحوق در پنج اونس خمر فرانسیا یا خمر پرتگال لا ملائم که مسمی بخمر انیفور کاوست آمیخته دهند شش روز به تفاوت دو روز
دو بار در ابتدای لرزه و بعد زوال حمی اگر مریض خمر ننوشد با آب دیگر دهند اگر کافی نبود عرق اینکلاترا که از کین کین خالص طیار شده باشد یا عرق کورو
دی لوزتیانا دهند اگر کافی نبود ده دوازده روز آرام دهند و بر مراق شکم که صلب و مسدد بود ضماد ملینه منضجه ماده گذارند چون ماده نضج یابد برای تنقیه
تارتاریوس میلانا کوکس دهند دو سه مرتبه بتفاوت بعده کین کین مسحوق بعرق اینکلاتیرا دهند هفت بار مطلق انواع حمی بقبل اسهال و قی و عرق و بول و غیره
اگر کافی نبود مدر بول دهند مدام و آب ساده ندهند تا که حمی ماند و اگر حمی حاده یا محرقه باشد سوای ماء الشعیر که بروغن و تیزاب ترش کرده باشند ننوشند اگر
کافی نبود حب فولادی بیست یا سی دانه دهند اگر مقتضی مسهل مدر حب مذکور کافی نبود حب انتی فبریل چهار درم آب و کانا آمیخته دهند اگر کافی نبود
کاتا پلازما انتی فبریل دو ساعت قبل از لرزه بر موضع نبضها گذارند بعد سه روز تبدیل کرده دیگر بندند تا سه بار اگر این هم در غب و ربع کافی نبود نبات کرفس
جبلی سائیده بر نبضهای دست ضماد کنند و بیست چهار ساعت آبله کرده اجرای آب نموده حمی غب را که از فصد و غیره رفع نشده باشد زائل کند عنکبوت در جوز
نهاده در گلو بندند چنانکه مریض نداند و تا که حمی نرود نگشایند و زغه زنده در نی نهاده در گلو بندند و تا رفع حمی نگشایند قبل نیم ساعت از لرزه پا در آب گرم کثیر انخر نهند
همچنین نیم ساعت بعد لرزه نهند وقت نوبت بول مریض گرفته آرد سرشته بسگ نر اگر مرد باشد و بسگ ماده اگر زن بود خورانند مزیله غب و ربع برگ

کرفس بدوازده عدد نسج عنکبوت دیک قاشق سرکه تند سائیده وقت شروع حمی بر نبضها مالند نهار ناشتا روز دوم [illegible] بخورند عظم مرده در گلو بندند مزیل غب

و ربع **بدانکه** کین کین برای ربع و غب و حمی لرزه و حمی دائمه سمی و حمی مراق و صفراوی انفع است **قول متقدمین** وقت استعمال کین کین و قنطوریون و غیره

که تا غذا از ترشی شیرینی پرهیزند تا چهل روز اگر کسی عادی باکل اینها باشد قدری که رفع طعم تلخی کین کین نکنند دهند شخصی کین کین خورد شیرینی نیز مرض عکس کرد

متقدمین برای غب فصد و مسهل بعمل می آوردند بالفعل کین کین تلبیو و روغن کبریت بماء الشعیر میدهند و حالا کین کین و عرق کوروودی لوزتیا مستعمل شده و نفع کثیر

میدهد **قول بعضی** در صفراوی پیش از شروع حمی چیزی باید خورانید چه اگر ندهند صفرا سیال تر شود و احتراق یابد و حمی طول کشد پس باید که مرق یا جگر دهند که انفع است

قول بقراط اگر بسبب طول مرض سهر و فاشتیبو و وجع باشد و لاغر بوده موسم گرما قبل شروع حمی غذا دهند لیکن اگر حمی وقت کم گیرد یا مریض قوی باشد

تا که حمی فرو نشود غذا ندهند و آثار فرو شدن حمی آنست که حرارت بیاری رسد و از اعضای بالائی کم گردد و گفته که پیش شروع حمی بضعیف غذا نه دهند چه درین وقت

همه حرارت در ماده پرست پس اگر غذا دهند زیاده تر شود و حمی تا دیر ماند چرا که حرارت کثیر مزاحم نضج غذا خواهد شد پس خامیت ماده خواهد افزود و حمی تزائد خواهد کرد

و کار عسر گردد گفته حمی کهنه و خام و غیره عسر العلاج اند چرا که بنیاد اینها در عمق اعضای درونی است خصوص مراق و از اینها ماده حقیقیه مستخرج نمیشود مگر بقوی حتی [illegible]

انتیمونیوم کوریائیس و تیرئولا و دو غیره **قول ولاندو** ایستی پیو دهند **قول جالینوس** اگر صبی یا پیر باشد یا [illegible] دیگر بود فصد نکنند بلکن تلبیو اخراج

ماده نماید **قول بوتیر** لوکین تلبیو ضد حمی است و هر مرض که بشرکت معده یا مراق بود برای او انفع **قول حکما** فصد برای امراض حمیات است امر مزیل امراض

دریدیست لکین تلبیو مخرج ماده معدی و وصفا آبمثل است در فصد دیدم که صاحب حمی محرقه هلاک شد پس در حمی غب و حمی که از کثرت اکل شود فصد نکنند

الکوا بیند یکتا سه اونس یا تارترو ایمی تیکو شش دانه دهند چرا که از فصد قصور در نضج افتد و ماده عفونت پذیرد و بهلاک رساند و حمی غیره امراض که با دویه لائقه

رفع نشوند بدانند که سبب آن سده معده و سپرز و جگر و شکم و مراق است و نیز درین مواضع ورم صلابت و غیره ظاهر باشد پس تا که افتتاح سده و رفع صلابت آنها

نکنند ادویه ندهند **قول جوان کورو** و سبب حمی لیفوریا صفرای غلیظ یا بلغم زنگاری است که در عمق احشا عفن شود و ابخره گرم غلیظ از و تصاعد کنند

و بسبب غلظ سوی بیرون بسطح جسم نافذ شدن نتوانند لهذا درون گرم و بیرون سرد میماند و صغر نبض و کثرت قلق و یبوست و خشونت زبان و عرق سرد و غشی و ضعف

قوت و اکثر در دو سه روز هلاک کند باید که الکوا بیند یکتا دهند اگر مقی نگیرد مسهل دهند زود زود **قول کاسترو** ادویه مخرجه صفرا چون شربت تمر تبطیخ کوردیال

که در وریوند در متربود آمیخته دهند بشرطیکه در معده فلغمونی و بلغم نباشد و اگر باشد از وجع و ثقل و صلابت معده ظاهر گردد پس اول فصد ارکا کنند

و در روز چند بار همه بدن را بخرقه خشن بالند بعده بانجره تا جذب حرارت سوی بیرون نماید و حقنه سردی بخشنده نمایند و طبیخ کوردیال بتر و اتیکو و اشیای مبرد

بیخ نمند کرده دهند چادر [illegible] گرم ترکرده بر جسم نهند و ساعت بساعت یک قاشق خمر دهند **قول اطبای عرب** اگر بسبب بلغم یا صفرای لزج شود سال [illegible]

یا و تیریولیه انکو نیمدرم بدو اونس خمر اسفیں یا نیم پیاله مرق مرغ آمیخته دهند **بدانکه** برد کثیر درین حمی میباشد گاهی از کثرت روح نفسانی و قلت حرارت و گاهی

عکس آن و گاهی از قلت گردش خون که غلیظ گردد نیز میشود پس اگر بسبب قلت روح باشد اغذیه باز آرنده و مولد روح چون صفرت بیض نیمبرشت مرق

مرغ یا ماده مرق دراج عرق مقطر از گوسفند صفرت بیض بخمر حل کرده شکر عنبر دار چینی آمیخته پخته دهند و بتان گرم خمر گرم مشک و دارچینی پاشیده لوبان

[illegible] خمر گرم که در و ریحان اسطوخودوس سنبل جوش بود یا بیا گذارند دستها و نبضها هم ازین بشویند و اگر بسبب عدم گردش خون باشد ادویه مرققه و گردش [illegible]

خون دهند اگر بسبب امتلای دم باشد که حرارت را بند سازد و بیرون نافذ شدن ندهد امتلا و کبودی عروق پیدا باشد و مریض موی بود باید که فصد مکرر کنند
و اگر بسبب خواص سمی بود و قلق کثیر بغیر ظهور مرض پیدا باشد طبیخ کوردیال بزوارتیکو و دیافرنتیکو دهند تشخیص حمی سمی داشت بدنش مثال مرده سرد بود
خرقه خشن بنجم و روغن باتیو لوتر کرده مالش جسیم نمودم چون حرارت بخارج میل کرد چهار عدد محجمه مع شرط بر پشت نهاده بالای جراحت شهد و دکاوستیکو
برابر گذاشتم صحت شد اگر بسبب حرارت احشا اندرونی شود که جذب حرارت بیرونی نماید کثرت عطش حمرت خشونت زبان برد کثیر در رجلین یا همه تن
پیدا باشد فصد مکرر کنند بخرقه خشن مالش همه تن نمایند و در دو دو ساعت شاخها کشند و بفاصله شش شش ساعت حقنه آمیز ادامه نمایند اگر موسم گرما بود خلطه
بر برف نهاده عمل کنند سال [illegible] نیل نیم اسکرو پلو انتیمونیو دیافرنتیکو مکرر نجید رم درتیزانا که بر یخ سرد کرده باشند آمیخته دهند **بدانکه** آب برف درین امراض
انفع تشخیص حمی مع حرقت درونی کثیر پدید آمد روز دوم همه بدن از بیرون مثل یخ سرد شد برای جذب حرارت سوی بیرون فصد و مالش بخرقه خشن و محاجم
مسحوقه و شاخها و غیره بکار بردم مگر حرارت بظاهر میل نکرد و بمرگ رسید آب برف کثیر نوشاندم و حقنه برف سرد کرده نمودم صحت یافت تشخیص حمی محرقه
و هذیان و لین نبض و اسهال داشت خونش سیاه محرق مانند خبث الحدید بود و آنچه میخورد برنگ سیاه قی میکرد و کرم مانند زگال انداخت آب برف و طبیخ
کوردیال بزوارتیکو دادم صحت یافت پس آب برف در حمی سمی محرقه و جدری و غیره انفع است **فصل سوم در حمی سمی** سببا و خواص او کولتا سمی است
که در اخلاط آمیزد و آنرا گردش دهد و حمی آرد پس اگر آمیخته عفونت نپذیرد حمی یابی و اگر عفونت پذیرد غب سمی ربع سمی سونوخس سمی پیدا کند بعضی
میرند بعضی صحت یابند خواص مذکور در هر ماده می آمیزد لیکن اکثر بخون آمیزد و بزودی عفونت پذیرد چرا که گرمتر و رقیق و اشرف از همه اخلاط است و لایق تر است برای
عفن شدن و نیز سبب او سده است که مانع گردش ماده شود و پس ماده عفونت پذیرد و خواص سمی پیدا کند و از کثرت برودت و حرارت و یبوست و رطوبت نیز میشود
و از اکل اغذیه بد چون لحم عفن یا لحم حیوان که بمرض مرده باشد یا مریض بود و غله که در فصل غیر اعتدال یا در زمین بد روئیده باشد یا اگرچه غله خوب بود اما در
مواضع عفن و رطب و انجره نهاده باشند یا بند کرده دارند نیز سمی میگردد و نیز سبب او حبس استفراغ معتاد است چون خون بواسیر طمث اسهال عرق
بثور کهنه او جاع و غیره که در جسم مانده عفونت پذیرند و امراض سمی مهلکه آرند و علامات حمی سمی کثیر اند یکی آنکه عوارض اشد بود چون غشی هذیان سهر فواق
عطش تنفر از غذا عرق سرد تشنج قلق و غیره و با وجود این حمی کمتر بود دوم قوت عوارض سمی خواه تنقیه کرده باشند خواه امتلای خون بود پس اگر بسبب امتلای
خون بود فصد کنند و اگر بسبب تنقیه بود اغذیه قوی سریع الهضم دهند سوم در ابتدا بول در نضج و لون قوام بر طبیع خود باشد با وجود این مریض مضطر بود
و وقتیکه خواص او کولتا سمی کثرت پذیرد در حال نبض تغیر شود و بول زیاده و غلیظ گردد و گاهی قیوت مائی آید بسبب ضعف طبع یا کثرت ماده خام و گاهی بسیار
سرخ و گاهی بیرنگ بود چهارم نفس سریع و قصیر بود پنجم صداع مفرط غشی هذیان سهر باشد ششم تنفر از غذا اگرچه آن چیز در صحت مرغوب باشد اگر خورد فوراً قی کند
و وقتیکه تنفر باین حد رسد آثار مرگ باشد هفتم مریض هراسان و ناامید باشد و بر کسی جانب نسپیدن نتواند و اگر سبب هراس پرسند جواب ندهد اگرچه در هوش بود
هشتم کثرت عفونت فضله نهم کثرت عطش قلت حمی و گاهی عکس این دهم تمطی و تثاوب در روز چند بار افتد یازدهم کثرت ثقل بدن گویا که ضربه رسیده دوازدهم
ظهور داغ و آبله در پشت و سینه **بدانکه** داغ و غیره در جسم کسی که سم خورده نیز پدید می آید اما در سم ماکوله بول الدم قی الدم اسهال وجع معده غشی عرق سرد
سواد ظفر نبض دودی غور عیون کدورت بصر فواق دائم کجی انف سوزش گلو تنفر از هوا و غذا و تکلم بیاشد و زود میمیرد و در حمی سمی این اعراض نمی باشند

وترود و همی میرد **فائده** حمی سمی در همه ایام بد است اما در شتا بدتر بسبب انسداد مسام پس تدبیر افتتاح مسام و تعریق ضرور **بدانکه** اگر نبض ضعیف قصیر ناهموار متفاوت
باشد بد است و عکس این نیک و رعشه یدین و زبان بد است کر شدن گوش در ابتدا بد است و اگر عقب هذیان یا غشی و غیره شود نیک چراکه طبع قوت یافته ماده را
باعضای کم رئیسه انداخت برد و اطراف بیوست و خشونت زبان بد است جامه در بدن و از بستر جستن و فواق و صریر الاسنان غور و تکدر عیون کشاده داشتن
اعضای شرم اینهمه آثار مرگ باشد هذیان دائم بد است مگر عقب خواب یا عرق نیک بود نفس که مدام بر طبع باشد نیکست بر آمدن خون صاف و سرخ بد است چراکه
خواص مذکور در عروق قلبی سرایت کرده خونی را که از فصد هم برنمی آید بر آرد پس هر قدر که خواهد بر آمد طبع ضعیف خواهد گردید چه این خون مشابه بوجست و نیز منجمد
نشدن خون آثار بد است سبب او کثرت جوش یا عفونت است که در خون آمیخته مانع انجماد گشته باید که برای تغلیظ خون ادویه منجمده چون طبیخ کوردیال بزر دارتیکو
یا روغن و تیر مولوبیست قطره بمرق مرغ یا به تیزانا یا آب آمیخته دهند هر دفعه لیکن روغن مذکور یا روغن گاو گرد یا آب لیمو سرکه چندان ننمایند که آب بسیار ترش گردد
چه حموضت کثیر منجمد خون و مانع گردش او ست پس سکته آرد اما حموضت باعتدال باید تا حفظ عفونت کند و از هوای وبائی که نفس میرسد محفوظ دارد
شخصی در موسم وبا بهار یک قطعه نان بسرکه سنبل الطیب تر کرده خورد آرام شده محفوظ ماند و اگر خون منجمد شود و از گردش باز ماند و بدان سبب داغ آبله در پشت و غیره
پدید آیند ادویه جاذب مرتق گردش دهنده خون دهند لیکن در امتلای تن از ماده دهند که ضرر دارد حبس اسهال عرق بول در ابتدا و تزاید حمی سمی نیکست چراکه
ماده چندان نیست که طبع آنرا قبل از نضج دفع نماید لیکن عقب آن حبس اینها بد باشد چراکه یا طبع ضعیف است یا ماده چندان غلیظ که بر آمدن نمیتواند پس منع دیگر
رفته غشی هذیان و غیره آرد بول سیاه یا مثل سرب در حمی سمی و دیگر امراض حاده مع دیگر آثار بد مهلک است خروج بول کثیر بغیر خفت مرض بد است بول سیاه
در حمی ربع و احتباس خون بواسیر و طمث و سنگ مثانه و فلغمونی و سدهٔ طحال یا آنکه مریض بسیار استعمال تمر فلوس کرده مهلک است اگر بول که بسیار سرخ
بود و دفعة صاف و بیرنگ شود بدانند که ماده بدماغ صعود کرده هذیان و سرسام خواهد آورد لیکن بر آثار بول اعتماد کلی نیست چه گاهی همه آثار نیک بوند و میرد
گاهی همه بد باشند و صحت یابد اسهال در شروع حمی سمی گاهی صحت دهد گاهی هلاک سازد اسهال در ابتدا بد است لیکن اگر ماده بسیار بود و حمی عفن بود
نیک چه طبع دفع او نماید اسهال سیاه و نرم و بنوبت مهلک بود داغ و آبله اگر سیاه و قهوئی بوند مهلکاند اگر سرخ باشند نیکست اگر داغ و غیره در تنها پیچ و زیر آیند
نیک و اگر در ده روز بروز کنند بد چراکه یا ماده غلیظ یا جلد صلب است **قول بقراط** اگر زود در اول یا دوم روز بر آیند سبب او کثرت و بونی ماده یا کثرت عفونت
طبع است همچنین و جدری حصبه و طاعون انسته شود **قول اطبا** اگر داغ و غیره کثیر و بزرگ بر آیند نسبت بقلیل و خرد نیک بوند چه ماده سمی کثیر بر آید و
دور بدن کم ضرر رساند **قول بعضی** بر ورد داغ و غیره قلیل و خرد بهتر چه آثار قلت ماده سمیست **قول لیکوک** بو اگر داغ و غیره مع عوارض بر آیند بهتر و اگر بعد بروز عوارض باشند خطرناک
ماده کثیر در وریدهاست که قوت طبع بر دفع آن کافی نگردید و اگر کم و خرد برون کنند و مریض بصحت ماند نیکست چه ماده سمی اندک بود و اگر اندک و خرد بر آیند
و مریض مضطر بود بد است چه طبع دفع ماده قدر ضرور نکرده **بدانکه** همه آثار مذکور ضرور نبوند بلکه دو سه کافی اند نیک بوند یا بد و حمی سمی و بائی بغیر ظهور آبله
نیز میباشد **انتباه** اگر خون صاف و خوش رنگ و بول بر حال طبعی بود و حمی و عطش کمتر باشند با وجود این آثار نیک و مریض مضطرب بود و از پهلو بپهلو گردد یا حمی
اندک و عطش کثیر بود یا عکس این یا زبان خشک و خشن بود و عطش نبود و فاسد تو دارد و گاهی غشه و ست پدید آید و بفصد و مسهل حقنه و غیره نفع نشود
بدانند که بسبب خواص ادویات سمیست و اگر خون جفن سیاه و بول غلیظ که سرخ و زبان خشک خشن و حرارت بدن و حمی کثیر و عطش باشد و بفصد و مسهل غیره

نفع باید بدانند که بسبب عفونت اخلاطست **علاج** اگر بسبب عفونت خون باشد فصد باید کنند اگر از عفونت اخلاط دیگر بود مسهل آن نهاده هند اگر بسبب خواص او کوئنا
سمی بود طبیخ کوردیال بیزوارتیکو دهند ودع ها ساییده بر کف پا ضماد نمایند اگر بسبب ورم باشد که بسطح جسم رسیده انسداد مسام کند قلت عرق کمی نفس پیدا
باشد او سه دیا فرنتیکو یا بیزوارتیکو یا اوردیوتاویل یا ایستی بیو دیا فرنتیکو بعرق اشترغار آمیخته دهند اگر ماده در معده بود غثی تلخی دهن ثقل معده گواه بود اکوا
بین یکتا یا کلین تیلیو بیست دانه آب چهار اونس آمیخته دهند اگر مقئی نگیرد قرص فیور دوانت دو درم شربت اوریاد اونس مرق مرغ چهار قاشق آمیخته دهند
بدانکه در ابتدا تا که ماده نضج نیابد مسهل و بیزوارتیکو و دیا فرنتیکو وغیره ندهند چه ماده بغیر نضج مستفرغ نمیشود و اگر ضرور باشد انتظار نضج نبرند در ابتدا طبیخ کوردیال
بیزوارتیکو و سولوبیتو دهند که تلیین مصفی ماده معده است و مسهل ندهند که ضرر دارد و بزودی تنقیه نسازند چه قوت ضعیف شود و ماده همی قوت یابد پس باید
که مرق مرغ یا جگر مرغ دهند روغن کبریت یا روغن د تیر لیو در آب آمیخته همه وقت نوشند اگر روغن نباشد آب لیمو آب انار ترش آب تمر هندی هر که
باشد دهند که مشتهی و مانع عفونت ماده اند اگر جوش ماده کثیر بود و ظاهر گردد که از جوش ماده پانکریاتیکو است حموضات ندهند که ازدیاد کند و اگر تنفر غذا بود
چیزی که رغبت کند خورانند مگر اندک و فصد در حمی سمی ضرور است پس اگر ذات الجنب خناق وغیره بود فصد دست کنند الا فصد پا نمایند نبض متفاوت مدام
بد نیست شخصی را حمی نبض مذکور پدید آمد معلوم شد که حیست اکوا بورکی اسپین سه قاشق دادند صحت یافت در شروع حمی و بعد طعام خواب نکنند و اگر در
حمی سمی آبها برآیند خواب باعتدال نمایند و در خانه که هوا دخل یابد دارند و بسیار نپوشند و اگر هوای بارد بود پوشیده دارند که سد مسام است **فائده**
در حمی سمی بیزوارتیکو و مسهل نقوع شربت دهست (?) بایی اکل شربت آمیخته دهند که بآسانی رفع مرض نماید اگر در حمی سمی غیره وجع قلب پدید آید کین کین هفت درم
طبیخ کوردیال بیزوارتیکو یک کانا د آمیخته دهند اگرچه حمی غب و لرزه در شروع نباشد و فقط برد اطراف بود شخصی حمی سمی داشت در شروع آن لرزه وغیره نبود
کین کین بعرق ایکلائیترا آمیخته دو سه پیاله دادم روز دوم هفت پیاله صحت یافت پیدا اکوردیال مرکب برای حمی سمی و جدری وغیره انفع کوردیال بیزوارتیکو
در حمی سمی قبل از آنکه خواص سمی بقلب رسد و روح حیوانی را تباه سازد دهند بعضی گویند که اول تنقیه بفصد مسهل وغیره نمایند پس طبیخ کوردیال بیزوارتیکو بکار برند
که در امتلای تن ضرر دارد ولیکن اگر ماده سمی اندک بود درین وقت اگر اول تنقیه کنند پس بکار برند مضائقه نیست و اگر قلق وعوارض کثیر باشند و پندارند که
اثر سمی بقلب رسیده درین وقت انتظار تنقیه کردن غلطیست بلکه زود زود طبیخ کوردیال مذکور باید داد و فقط بر طبیخ مذکور قناعت نباید کرد بلکه دیگر ادویه هم
بدو باید آمیخت و کوردیال در مقدار کثیر طیار باید کرد تا در هر دفعه نیم رطل داده شود چه اگر کم دهند حمی قلق وغیره رفع نمیشود پس بدین (?) چه سازند که آب چشمه یک
کانا در ظرف گلی نو همراه ادویه مناسبه هر مرض چنانچه برای حمی سمی تخم ترنج ستاور و برای ذات الجنب گل لاله وغیره و برای جدری حصبه انجیر ارزن و برای
اسهال شاخ گوزن کتیرا اسحوق جوشانده صاف نموده یاقوتی جسینت یا یاقوتی قرمز یا بیزوارتیکو مرکب سه درم آمیخته بفاصله شش شش ساعت نیم نیم رطل
دهند روز دیگر بدستور طیار کرده بکار برند تا یاقوتی وغیره زیاده در استعمال آید چه اندکی اثر نخواهد کرد و در حمی سمی یک بیزوارتیکو کافی نمیباشد مگر در بعضی
عرق یورکی اسپین و در بعضی منیک و در بعضی یاقوتی قرمز و یاقوتی جسینت و در بعضی روغن د تیر لیو و در بعضی رب تمر هندی و در بعضی تخم ترنج و سفوف اشترغار
قول میرکارود کوردیال حسب مرض باید مثلاً اگر مرض حار یابس بود کوردیال و آب بارد مثلوج است و اگر رطب بود کوردیال او یابس باید و اگر سرد
کوردیال او گرم شاید **فائده** بیزوارتیکو گرم چون اکوا یورکی اسپین و منیک و روغن د تیر لیو و تخم ترنج و اشترغار در حمی سمی که قلیل الحرقت بود دهند و اگر حرقت کثیر

ورم صلب در گلو باشد دهند که ضرر دارد در ینجا بیزوارتیکو سرد چون سب تمر هندی مازیستر یو مروارید لیموتی تازه تین توار روزانه دو دهند لیکن وقتیکه سمیت کثرت پذیرد
بیزوارتیکو گرم اگرچه گرمند انفع چنانچه در حمی دق حمرئی که معالجه آن بارد رطب باید لیکن نفع نمیدهد و از معرفه عشبه صحت میگردد اگرچه حار یابس است چرا که خواص او کوتا
ضد تو اص دکولتا جمره منیدادهچنین بمله که از آن ده حار میشود و انجیدین خرقه تربنجم گرم مگر صحت میشود و از آب بارد ضرر همچنین در حمی غب عرق اینکلاتیرا و سفوف کین کین که گرمند
نفع میدهند **انتباه** اگر حمی سمی بمردم ضعیف شود یا بسبب خواص سمی ضعیف سازد بهر روز دو قاشق خمر خوب دهند **بدانکه** کار خمر استرداد روح و کار بیزوارتیکو دفع
سم است پس اول بیزوارتیکو ضد سم چون اکوالورکی اسپین هنیک وغیره دهند و وقتیکه روح حیوانی کم شود و قوت زائل و مریض ضعیف گردد خمر دهند **قول ترلیانو**
وقتیکه در حمی سمی میدهند نجات از دیگر ادویه نباشد خمر دهند پس اگر حرارت حمی کثیر بود ممزوج آب و اگر حرارت معتدل باشد صرف دهند **فائده** اگر در حمی سمی مردم
صحیح خون از بینی یا از اعضای دیگر بسبب خواص اوکولتا دبائی یا بسبب سمیت نمک و ولاتیل به تنفس جذب میگردد روان شود باید که روغن وتیر یولو یا روغن
کبریت چند قطره بمرق یا آب یا به کوردیال که بسیار ترش نگردد آمیخته دهند شخصے حمی سمی داشت در عصے سینجر و زمعده و تکلم او نفخ کرد تا گلو رسید و از
تکلم باز ماند شخصے بسبب حمی سمی بائی تشنج هذیان غشه داشت حیات نده از دهن انداخت شخصے حمی سمی هذیان غشه ضعف نبض برد اطراف طنین داشت
شخصے حمی سمی فواق رعشه داغ سیاه داشت شخصے حمی سمی بائی سهر هذیان کدورت بصر لکنت زبان ضعف قوت نبض غیر منتظم داشت این همه آثار مذکوره مهلک
بودند طبیخ کوردیال بیزوارتیکو سولوتیبو بفاصله چهار چهار ساعت دادم صحت یافتند شخصے بسبب حمی سمی فواق رعشه تشنج هذیان لکنت زبان کدورت بصر عرق سرد
غشی داشت طبیخ کوردیال بیزوارتیکو ساده بفاصله چهار چهار ساعت دادم صحت شد **بدانکه** کوردیال بیزوارتیکو آنرا گویند که در وسه خواص باشد اول آنکه
مقوی روح حیوانی و نفسانی باشد دوم آنکه دیافرتیکو بود سوم آنکه ضد سم بود پس هر که این خواص باشند اقسام حمی سمی امراض هر یک را زائل سازد و این اخص
در سنگ اسپین و سنگ مامومیا ساوکتانور و زبان سانت پاولو و تریاق ستیریاد و دیا تولی قرمز دیا قودی جسینت و تاجیل بحری جواهر مهره وفا دزهر و پنج هنیک
و پنج مناکو و آبوت و زرآوند و براده ناخن کرگدن وغیره بیزوارتیکو هستند **فائده** سال پر دنیلا مبر دو یکن حرارت حمی است دهند سکم تا منند تشنگا فته کیف
پای محموم بعد چهار چهار ساعت بندند تا جذب بخره نماید و از حمی و صداع و هذیان رهائی شود **انتباه** در هوا نفع که بغرفها اندک بوند هوا داخل شود و حماسب
حمی سمی بود و سل سکونت دارند و لعاب بمن اندازند و ندکه این مرض انتقالی اند همراه غنس لفو تخواهند کرد **قول لارندو ربیه** در حمی سمی البیشیه
بر د ویتامیس انتیمونیو و سوال اسپیر تودوتیا ای سنز اسپیرتو روغنی تین توراپراتا تارتر و تیریولاد و حب انتی فیبریل دنیاس سفوف ستاو سفوف لاتی عرق
بیزوارتیکو کوردیال عرق سیلیستی عرق شاخ گوزن عصاره فیون عصاره الکاتس قرص و نیدراس حمور و کاسیل نمک بسد نمکات ولاتیل همه مفید اند حسب
حاجت دهند

فصل چهارم در حمی وبائی

معنی وبا فساد هواست و آن چنست که در ایام وبا پدید آید چرا که هوای عفن مزاج روح را فاسد و رطوبات را عفن بسیار
دمرضی که درین فصل افتد یا زود بکشد یا زود بگذرد **فائده** همچنانکه آب بسبب ماندن در موضعی یا بسبب اختلاط چیزی گنده شود هوا نیز بسبب ماندن
میان اشجار و مغاکها یا از اختلاط دخان بد یا ابخره متعفن گردد و هر هوا که در وی رطوبت کثیر بود قبول عفونت زودتر نماید بنسبت هوای خشک لهذا در تابستان
که هوا گرم و خشک بود وبا کمتر شود **بدانکه** اثر هوا در ابدان و ارواح اسرع است پس وقتیکه هوا عفن شود اخلاط را زود گنده سازد خاصة اخلاط نواحی دل را
وفساد هوا اکثر کسی اثر کند که کثیر الجماع و ضعیف القوی و مفتوح المسام و بدنش ممتلی از اخلاط ردیه باشد **قول جوان کورووسب** وبایدی و تبدیلی

خواص هواست بشرکت بعض خواص دیگر یا بسبب ابخرهٔ ارضی یا بسبب ابخرهٔ آب پس اگر بسبب هوا بود مردم صحیح چون از خانه برآید فوراً بمیرد و طیور
از آشیانه بگریزند و بجبر دوصول هوا بمیرند و اگر لحم پایان تازه در هوا آویزند فوراً عفن شود و اشجار و نباتات دفعةً پژمرده و خشک گردند و اگر بسبب ابخرهٔ ارضی
باشد خراطین و زغه وغیره حشرات که در زمین میباشند بیرون آیند و بمیرند و بگریزند و اگر بسبب ابخرهٔ آب باشد ماهیان بمیرند و اگر گل آنجا در آب دیگر اندازند ماهیان
آنجا هم هلاک گردند **بدانکه** یکبار از بدی هوا چنین وبا پیدا شد که چون یکی بدیگری نظر کرد او هم هلاک گردید و یکبار از بدی هوا در شهر آتش افتاد **انتباه**
وبا که در زمین رطب پدید آید نسبت بآنکه در زمین یابس شود و وبا که در گرما پدید آید نسبت بآنکه در سرما شود و وبا که در جسم رطب ممتلی ماده خام پدید آید نسبت
بآنکه در بدن خشک غیر ممتلی افتد بدتر است **بدانکه** اگر در وبا فواق بول سیاه اسهال صفراوی عرق سرد تشنج نبض متفاوت غشی وغیره عوارض چند
ظاهر است لیکن اگر شدید نباشد امید حیات اگر ثآلیل یا ورم اول روز قبل از گرفتن حمی در اعضای بعید از قلب پدید آید آثار قوت طبع و قلت بدی مرض است
و اگر بعد گرفتن حمی در اعضای قریب قلب چون زیر بغل و گردن و عقب گوش پیدا گردد بدتر است و ورم وبائی کبیر نسبت بقلیل و صغیر نسبت بکبیر و بالائی
نسبت بزیرین و صلب نسبت بلین و سیاه نسبت بسرخ بدتر است ثآلیل و طاعون که بثور دی همراه جدری پیدا شوند و سوزانتر و با حکه بود نادر و ورم نمایند و مهلک
و اگر رطوبت در وی ظاهر شود و حرارت قلیل باشد کم مهلک بوند **انتباه** سگ بط وغیره که غذای کثیر میخورند همچنین مردم غربا هرچه که میسر می آید میخورند پس ماده
بد در اینها پیدا میگردد و هوای وبائی بآسانی در اینها سرایت میکند و از ان بدیگران پس می میرند و بامی افزاید در و نیز تا یا هفت سال و در اینها بسی سال
وبا ماند پس تبدیل از ان شهر ضرور است چراکه نه از آتش و نه از هوا پاک میگردد **آثار حدوث وبا** عدم فصول سال بر طبع خود و کثرت ظهور ستارهای دنباله دار
تناکی هوا و روزی غبار دار و روزی بی غبار کثرت حشرات در زمین قلت باران و دوام ابرها گرمی روز و خنکی شب گریختن موش کثرت بروز جدری یا دبیلها
تکدر ستارها و ظهور ورم دفعةً عقب گوش یا بغل یا اربیه وغیره ظهور داغها در تن مرده و مردن کلب ها این همه آثار حدوث وباست و اکثر آخر تابستان و
خزان واقع شود و حمیات مهلکه آرد **علامات وبائی** آنکه ظاهر تن سخت گرم نباشد اما در باطن اندوه و کرب و حرارت قوی بود و دوم نفس از حال طبعی
گردد و در بعضی ضیق در بعضی متواتر در بعضی بلند و در بعضی منتن بود اما منتن دلیل هلاک باشد سوم نبض صغیر متواتر بود و بول سیاهی ندید از زرم کفنا که گنده بد
بود و باشد که عرق نیز گنده آید چهارم سپرز بزرگ شود یا حالتی شبیه استسقا پدید آید پنجم غشی رنج دهد و قی صفراوی یا سوداوی لاحق گردد و اشتهای طعام نباشد
سرعة سیجاب دل درد کند سرفه یابس پدید آید ششم عطش شدید یبوست زبان و دهان لازم باشد هفتم دندان و دندان سیاه ورم نماید و خواب نیاید عقل
مختلط گردد و اندام سست و قوت ساقط شود و غشی افتد هشتم بثور سرخ بر بدن ظاهر شود و باز پنهان گردد و باشد که طاعون برآید نهم وقت شب تب اشتداد کند
گاهی همه آثار در یک شخص ظاهر شوند و گاه بعضی حسب کثرت و قلت یا دو گاه باشد که از ابتدای تب امراض مذکور ظاهر شوند و آخر اطراف سرد شوند و غشی افتد
و باشد که لیثرغس شود و بکزاز و تشنج ادا نماید گاه باشد که حرارت تب در باطن و در ظاهر سخت ظاهر نباشد و بول از حال طبعی بسی دور نبود و بسیار زود بمیرد و بدترین آفت
که بطاعون یار بود و اگر مریض را شعور نبود و قوت ساقط گردد و چیزی نخورد و غشی متواتر افتد دلیل موت باشد **حفظ از وبا** در ایام وبا احتیاط لازم است که
اگر ماده فزونی در بدن باشد تنقیه او نماید اما بغیر حاجت تسکین بهتر از تحریک است چه تحریک بی حاجت بسبب ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبع بآفت
انجامد و هرچه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و حمام وغیره از وی پرهیز و غذا نسبت بعادت کمتر خورد تا امتلا نیفتد و لحوم سمان ترک خورد تا نه مرکبه

خورد و اگر تخم خورد و بهتر باشد و به بوهای طیبه خانه آراید عود و عنبر مشک کندر گلاب به سیب بوید انگزد بگلاب و سرکه حل کرده در خانه پاشد و در روز چند بار عود عنبر
قسط اشیرین کند مصطکی سعد سند روس انگزد و زعفران اکلیل و بیخ اسارون اذخر اشنه چوب سرو چوب گز بخور کنند منزل سرد دارند و تدابیر مائل به تبقیه سرد و
بکار دارند مرغ تیهو کبک حمام نیم غالبه حموضات خورد و از تخم طیور و بهائم و بقول و حبوب که در آن سال رسیده باشند و خمر و جوع و عطش و تعب و بوهای بد
پرهیز و آب انهار جوشیده نوشند و از آب چاه و آب باران پرهیزند و در ایام وبا مثرو دیطوس و تریاق و انگزد خوردن نفع دارد و بعضی گویند که صبر و مر
زعفران برابر سائیده و جو جو همراه یک پیاله خمر ممزوج با یکدرم قند یا عسل هر روز خورند فساد هوا اثر نکند اما با استعمال این چیزها وقتی رخصت که و امر
بود و خورنده بلغمی باشد الا ضرر دارد و آنجا که فساد هوا عام بود هوای خانه بهتر از صحرا باشد و الا هر جا که فساد نبود بهتر چه خانه و چه صحرا و روغن گاو بوفور خوردن
و بر بدن مالیدن درین ایام نفع دارد گل ارمنی با سرکه خوردن مفید و در بلدی که وبا بود در آنجا نروند **قول جالینوس** اول از جناب خدا دعای
خیر طلبند و توبه کنند و روح را از آلایش گناه پاک سازند پس جاها و تالابها و مکانات را پاک سازند تا ابخره بدبو تصاعد نکنند و در هوای نیک مانند و غرفها
شمالی کشاده دارند و جائیکه وبا و زد تبدیل آنجا تا یکسال نمایند و گندم که در مواضع نیک رسیده باشد آرد کرده با آب نیسوف اریاحینی خمیر نموده نان پخته
خورند و در موسم سرما و خزان آتش افروزند که مصفی هوا است لیکن در گرما نباید بلکه سرکه گلابی شویند و پاشند و در سرما خانه را سرکه گلابی و غیره مطیب دارند
سنبل اسطوخودوس حسن لبه بخور کنند و بخور بارد برای تصفیه هوا عجیب و از حسن لبه مشک عنبر حب بسته در دست دارند و مدام بویند سداب مرزنجوش بوی
نارنج شمم کنند روغن دارچینی با سرکه گلابی روغن بابونه آمیخته بر پیشانی و بغل و مواضع نبضها و صدغ و الف تمام روز مالیده باشند عود و دارچینی مدام در دهان دارند
و لحم حمام فاخته بریان نان سبوس هر چه یابس باشد خورند و عوض آب آب که در و برگ اطریلال یا بیخ انجبار یا ستاور جوش سبک داده باشند نوشند و اگر موسم
سرما بود دارچینی اندازند و هر هفته حب دفع و هند که ملین و حافظ از عفونت و وبا ست و در هر هفته دو بار تریاق ماکنانیم درم بهار او نس طبیخ اشترغار
دهند ریاضت معتدل نمایند سکبورا او نس و خرقه سرخ کرده بر قلب آویزند که حافظ از وبا ست اگر بعد تعلیق او در آنجا آبله بر آید روغن گاو تازه مغسول
طلا کرده برگ بارتنگ گذارند که باد نگاه و موضع نبض بندند و سرکه گلابی بدن را بشویند **قول موماز دو** روغن گوگرد و روغن دیسقولوس سرکه آب لیمو
آب غوره در اکل شرب آمیزند و هوا از خانه بر آید و تا که آفتاب بر آید غرفها بند دارند و این در آنجا باید که زمین آنجا صلب و مولد مرض باشد تا از گرمی آفتاب
سمیت هوا صاف گردد لیکن اگر زمین خوب و نرم بود وقت صبح غرفها کشاده دارند چرا که هوای آن وقت خانه و جسم را صاف میکند خصوص در روز صاف
یعنی بی غبار و از گریه و غصه و جماع پرهیزند انجیر شانزده مغز جوز هشت سداب سبز چهار نمک سنگ یک درکهرل سنگی سائیده بقند مقوم آمیخته هر روز یک
قاشق دهند و بالایش اگر موسم سرما بود خمر ابیض و اگر گرما باشد طبیخ ستاه یا طبیخ گاوزبان نوشند حافظ از وبا و عفونت دادن برای حفظ از وبا نفع
بهر که دهند از و با نمیرد و جائیکه اسطوخودوس فودنج ریحان مورد اسقوردیون افسنتین با درنجبویه گندنا حاشا رویید و جائیکه آب روان باشد و موضعی که
مردمان آنجا پیر شوند و درخت با سانی پیدا شوند و مدتی مانند آن زمین خوب باشد شخصی پیر بود چند بار در وبا و زید لیکن در و اثر نکرد چون پرسیدند گفت
که بخور اسطوخودوس سنبل حسن لبه غیره دارچینی و غیر آن میدهم **علاج** بزودی حسب ماده بدن از اخلاط فزونی پاک کنند و انتظار نضج نکشند بکافور صندل بنفشه
نیلوفر برگ بید سیب لیمو و شیرین خانه را آراید و هر ساعت قدری سرکه گلاب آمیخته در خانه پاشند و محافظت کنند تا هوای خارجی نیاید و اگر حاجت

بتر و یچ شود بمروحه جنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر و آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد هر صباح قرص کافور بشربت نارنج شربت لیمو شربت غوره شربت زرک شربت حماض اترج شربت به شربت صندل آب انار سکنجبین آمیخته یا کیوڑه گلاب آب آمیخته برنج سرد کرده همراه قرص مذکور دهند شربت از تمر هندی قند گلاب آب بارد ساخته نوشند آب شدید البرد یکبار شکم سیر دهند بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانند و صبر بر عطش و جوع سخت ضرر دارد پس اگرچه اشتهای طعام نباشد اما لقمه چند از اغذیه مناسبه باید داد و اغذیه که سریع الهضم و مانع عفونت و مقوی قوت بود چون سماقیه اجاصیه حصرمیه دهند اگر قوت ضعیف باشد بخم مرغ لبک تیهو اصلاح کرده دهند صندل کافور پوست انار برگ بید برگ مورد چوب گز بخور کنند صندل کافور سرکه گلاب بر سینه نهند و تلخه سازند و هرگاه که شکم طرنجیده شود و اطراف سرد گردد و هنگام تنفس سینه بلند شود و خواب نیاید و اختلاط عقل روی نماید باید که ضماد بارد از سینه دور کنند و بجای آن گرم پوشند تا حرارت میل بخارج نماید و اهم ترین مهام درین مرض تقویت دل و دماغ و ازاله عفونت است و از آنکه عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجب است که از اغذیه رطبه و هوای رطوبت ناک پرهیز ند لهذا تبخیر عطریات در خانه بسبیل دوام نفع تمام دارد که هم مصلح هوا و هم مجفف او و هم مقوی دل و دماغ و هم مزیل عفونت اخلاط و هم مجفف رطوبات است اما باید که مجمر دور باشد و بخور باعتدال بود تا مریض را از ان مضرتی نرسد و نفس خفگی ننماید و غذا عدس سلق شیره بادام باب غوره سماق و اگر قبض بود با آب تمر هندی خورند اگر قوت ضعیف باشد بخیه مرغ صفرت بیض خام بیض ممزوج بجبار عرق دهند و از اغذیه جیاد و ماهی و شیرینی وغیره پرهیزند اگر طبیب تبرید و تسکین موافق نبیند استفراغ خلط که در تن باشد نماید اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک است **قول جوان کوده** وبا مرضیست انتقالی **قول رانایلیبو** وبا حمی عفنیست **علامتش** شدت حرارت در قلب و سپرز و ریه و معده عطش مفرط برد اطراف بیرون و حرارت درون **علاج قول بقراط** فصد کنند **قول آنبروزیو** اثر وبا بقلب میرسد فوراً قوت حیوانی را تباه میسازد پس وقتیکه قوت مذکور ضعیف شود اخراج خون غلطیست **قول اطبا** اگر در وبا دو سبب بوند لازمست که فصد کنند یکی آنکه خون کثیر باشد دوم آنکه عفونت گیرد چراکه درین هر دو صورت وبا را قوت کثیر میباشد **قول ماسار ما** فصد ماده سمی را که طبع آن را بعرق آبله وغیره بیرون می کند مانع برآمدن خواهد شد پس فصد نباید کرد لیکن غلط گفته چراکه فصد ماده سمی که کثیر بود آنرا بآسانی اخراج خواهد کرد چنانچه در جدری چندبار فصد کرده شد و بعد فصد جدری بآسانی بروز نمود مگر فصد حسب قوت باید کرد تکثیر دران نباید نمود **قول جالینوس مرکوریال** وقت ضرورت فصد باعتدال باید نمود **فائده** اگر وبا صرف از خواص او کولتا شود و سبب خون و دیگر ماده نباشد فصد نکنند و صرف بنزوارتیکو و دیافرتیکو بکار برند **قول کارلو** وبائی از فصد و مسهل هلاک شدند چراکه دران وقت وبا از خواص او کولتا بود مگر وقتیکه خواص وبائی در خون شود فصد باید کرد **انتباه** اگر وجع یا ورم در سر یا گلو باشد قیفال زنند و اگر از گردن تا اربیه میان اینها هر جا که باشد اکحل کشایند و اگر از اربیه تا قدم هر جا که بود صافن زنند و وجع هر جانب که بود فصد همان جانب باید کرد تا ماده سمی باعضای صحیح نرسد لیکن اگر در کسی عضو وجع و ورم ظاهر نبود فصد پا باید نمود چراکه ردع ماده باعضای غیر رئیسه لازم لیکن اگر مریض ضعیف و ماده بدو در معده یا ورید مراقی باشد درین وقت فصد نباید کرد بلکه مسهل متواتر دهند بغیر انتظار نضج **قول مرکوریال** وقتیکه ماده سمی بود انتظار نضج نبرند و دو مسهل اخراج سازند پس برای مسهل حب و نوشیدنی بوند تمر هندی منقی فلوس شربت ریحی دهند اگر غشی باشد کین تیلیو بعرق اشترغار یا بطبیخ اطریلال وغیره دهند و عدلیست بچند دلیل یکی آنکه دوا مشترک در همه مواد سیگرده و کین تیلیو نیز در همه اخلاط تربیت کرده آنرا دفع مینماید چراکه معتدل است در حرارت برودت رطوبت یبوست دوم آنکه دوا در همه جسم اندرونی نفوذ مینماید

پس چنان ادویه باید که تا رسیدن آنجا اثرش ضعیف نشود و این از نباتی نمیشود غیر معدنی پس کین تلیبو بسبب قوت روحی خود در همه اجزا بغیه تبدیلی نفوذ
می کند سوم آنکه وبا بسبب کثرت عفونت خود جسم را تباه میسازد و کین تلیبو مزاحم عفونت است و اخراج میکند چنانچه باید چهارم آنکه وبا مرض هوائیست که همراه تنفس
درون رفته روح و ماده را تباه میسازد و کین تلیبو ضد عفونت است و اندرون همه جسم سیر و دو آن را دفع میسازد **قول مارتین** وریو برمیو اکوا بینه کیتا و کین تلیبو
در رفع وبا بی مثل اند **قول جالینوس** ادویه چنین باشند که وبا بالقی و اسهال دفع کنند و این خواص کین تلیبو است **فائده** بعد قی و مسهل که سبب
قوت بعمل آورده باشند کاوستیکو در پایها و دستها گذارند **قول جالینوس آلپینو** برای امالهٔ ماده باطراف بیرونی که غیر رئیسه اند کاوستیکو نهند
قول سیمانو کاوستیکو برای رفع وبا و رقرانس هرچند مردم گذاشتم نفع یافتم **انتباه** در ایام وبا ادویهٔ معرقه مفتحه چون عظم آهو یا عظم کرگس با آتش طلیا کرده
اسکر و پیه را به طبیخ تخم ترنج یا طبیخ اطریلال یا طبیخ اشترغار یا همراه نبیذ اونس عرق ستاور یا عرق گل لاله دهند در روز چند بار نبیذ تا ذرایون در ماه اگوست و کنده بسیار
خشک کرده دهند تخم کشوث رسیده بسیار خشک نموده سائیده نیم درم بطبیخ اشترغار یا طبیخ اطریلال دهند رب ثمر زیتون بطبیخ سداب آمیخته دهند گل زیتون
بسیار خشک کرده دهند گلاب از گل زیتون سازند انفع ما رکیستر لوکه با بسه اونس خمر خوب آمیخته دهند برای تمان جامه نرائیده انفع متیر یا دو درم بیهار
اونس سرکه قوی آمیخته دهند **قول بقراط** عرق که بعد نضج ماده از خود آید بهتر از آنکه با دویه آرند لهذا تیز وار تیکو از روز اول دادن مفید که مدد بر عرق
نماید و نیز چند حمی می رود بایست **قول گریگوریو** زمرد مسحوقه خورانند عرق عنبر و عرق نرلیه در با مفید اگر کسی این انگیر و نمک فلیشو و عنب اسکر ملیو مرابعض
یا طبیخ ستاور یا طبیخ نبطافلن چهار اونس آمیخته دهند تخم ترنج، اشترغار گل ارمنی برابر سائیده نیم درم بعرق یا بعرق مناسب دهند ورق طلا بیست عدد با آب
لیمو چهار درم شب ترکرده صبح ناهار نوشند حافظ از وبا لادن میعه عود کمر یا عنبر مشک سائیده گلوله بسته در گلو بندند مزاحم از وبا در ایام وبا ناهار
از خانه بر آید بلکه یک قطعه نان بسرکه و آب ترکرده خورند روز دیگر تریاق ما کنانیدرم بطبیخ سداب یا طبیخ اطریلال یا طبیخ ستاور دهند روز دیگر کشنیز نیم
سحوق یک قاشق دهند روز دیگر خمر ابیض یک قاشق یا نبیذ وار تیکو نیم درم دهند همین وجه تا بسیار روز تبدیل ادویه کرده باشند و وقت شب دو
ساعت قبل از طعام حماض بسرکه تند ترکرده بخورند که حافظ از وبا است **انتباه** وبائی را باید که غذا قلیل المقدار کثیر الغذا دهند تا حفظ قوت نماید
و مقدار غذا حسب قوت و صحت و عمر است مثلاً اگر کثیر الاکل و قوی باشد آنرا غذا کثیر و بنسبت کسی که ضعیف قلیل الاکل بود و اگر موسم سرما بود غذا
کثیر و آب قلیل باید و در گرما عکس این و اگر مریض جوان باشد غذا کثیر دهند بنسبت کهول اگر مریض بغذا وی باشد ناهار دارند و آب کثیر دهند و برای تغذیه
نان گندم صاف و مرغ و دراج و کبوتر و نبه عنب سفید و دیگر میوه که مائل بحموضت بود کاسنی و کوهی حماض گاو زبان قناعت کنند و از تخم خوک و زنبور ماهی طیور آبی
تربز شفتالو زرد آلو شاهتوت میوه تر سلق کرنب بصل و غیره پرهیز و دو خواب باعتدال کنند و بروز نخوابد لیکن اگر عادی بود منع نکنند و اگر مریض بشب نخوابد یا آن قدر که باید
نخسپد آن را خواب روز بهتر است تا مقدور از آن باز دارند و نیز وار تیکو و معرقات بسیار روز اول آرند لیکن مداومت نکنند که طبع با و الفت گیرد پس از مالوف اثر کم
میشود و بتفریح کوشند و حسب اقتضا تبدیل ماده نمایند اگر در مرض سمی یا دوا کسی حاجت غالب است ... ماه قوت با ادویه و غیره تدبیر آنها نمایند چه ماده سمی بسبب شکست
خواص وبائی درون سرایت کرده هلاک خواهد ساخت همچنین اگر عفونت انکشاف نماید مسالک ... در ایام وبا حمام نروند که بسبب انفتاح مسام هوای بد نفوذ کرده بتقلیب
رسیده هلاک سازد و تعلیق دندان اسپ دریائی برای دفع هوای سمی انفع و بستن ناخن پای چپ کرگدن در بازو یا گلو مانع اثر هوای سمیست **بدانکه** مردم

صحیح را از وبائی گریختن ضرور خصوص اطفال و پیران و زنان حامله و سفر داران را چرا که تاب این مرض ندارند و نیز کسی که ضعیف بود و مرض بد دارد چرا که بسبب ضعف و بدی مرض وبا در و انتقال خواهد کرد و در ایام وبا مریض را که قدری نفس دارد یا مرده باشد مع لباس و بستر در زمین عمیق دفن کنند و نسوزانند که دود آتش بلای دیگر می آرد و بعد دفع وبا چون شش ماه گذرند در خانه آیند و سگ ها تا مدت کثیر در انجا دارند تا از حرارت نفس آنها هوای آنجا صاف گردد و وقتیکه در مرض وبائی و طاعون اورام مغابن تا لیل آبله زهری ظاهر شوند برای بروز و نضج و انفجار آنها آنچه در انجا گفته شود بکار برند **قول لارزوریبیر** روغن کهربا شش قطره بعرق نشکا عی یا اسکر و بلو بعرق انتر غار دهند و دربیق مالند صبح شام سداب مسحوقه مرزنجوش هریک چهار اونس تریاق کبیر اونس کافور دو درم بخم انگوری آمیخته در شیشه دارند و هر روز یک پیاله قهوه خوری نوشند سه وزه و خرقه آلوده بوینده بادیان سناگلد هی هریک یکنیم درم شاهتره کاسنی هریک دو نیم درم اصل نیم اسکر و بلو آب نیم رطل شب تر کرده صبح بیزند چهار اونس باند صاف کرده نوشند زنجبیل رطب پوست اندرونی درخت نیب هریک سه درم پھل لیمو هریک سه عدد شکر پنج درم سائیده دهند برای وبا و اسهال وقی که بکسی و وا شود انفع ساگ چولائی خورانند در ایام وبا اکل کرنجوه مداومت کنند امیر یا ندسر که نگالی بوینده و بر صدغ مالند و نوشند لادن اونس عنبر چهار درم مشک دو درم غالیه درم گل سرخ صندل عود ابیساه هریک اکر و بلو سیر که آمیخته شاخه کنند عرق گوکر و چهار سرخ زیره سفید دو درم شکر سرخ دو درم آمیخته دهند و گفته الیشبر و پتیانیس اسپر تیوتوتیای سبز اسپر تیوشوره اسپر تیونمک اتیمونیاوسول تین تورا پرا تادیا مرکریا نو باردوی لوزتیانا دیامرکریا نو بارده ماکنستراس سفوف دی لوزتیانا عرق توسی شربت مروارید شربت کاسنی کره وکواو ربی نیبر وکورال نمک وولاتیل این همه مفیداند حسب حاجت دهند و حقنه انتی فیبرل حقنه انیز وا داستعمال نمایند و کو اینیو ریفریزنتی گذارند **دیگر** فلفل سرخ گل عشر یخ عشر آب عروق الصفر آب برگ تنبول قدر باش حبوب بسته دهند

فصل پنجم در حمی جدری و حصبه سبب وغلیان دم حار مائل برطوبت بسبیل عفونت چون شیره عنب که آنچه کف بود و بسر رود و آنچه ثفل باشد راسب گردد و آنچه صافی و رسیده بود در میان ماند همچنان خون جوشد و اخلاط بد که از دم حیض تولد کرده و بخره بد که بعد ولادت با و آمیخته جدا گردد و اکثر در بهار و ربیع جوشد یا بسبب هوای متعفن یا بسبب جلوس در مکان مجدور یا بسبب وصول هوای بخره جراحت مجدور یا بسبب اکل اغذیه حار رطب غلیظ جوشش کند **بدانکه** غلیان خون خواه بسبیل تصرف طبع باشد چنانچه در سن طفولیت پدید آید بسبب پختن خون خام چرا که خون اطفال خام تر بود و کان نیست چیزی که پخته و از حال بحال گردد بغیر آنکه جوشد اکثر آنست که بر جلد بثور مذکور ظهور نماید و کمتر است که خون جوشد و پخته شود و بر ظاهر چیزی از بثور پدید نیاید کما یشاهد فی بعض الاطفال خواه غلیان او بر وجه ملطبیعی باشد چنانچه بروز مینماید در ابدان مستعده بثوران اخلاط باسباب خارجیه یا داخلیه و این هر دو از جمله امراض وبائیست یعنی هرگاه در شهری ظاهر شود در ان فصل خلق کثیر بدان گرفتار گردد **نوع اول در جدری** ماده او خونیست گرم کثیر المقدار مائل برطوبت و آن بثور اند قدر عدس یا کلان تر از و و از بدن برداشته در جمیع بدن باشد یا در بعض آن و در ابتدا سرخ باشد و عند تقیح سفیدی گراید و زود ریم کند و بهترین او آنست که بثور خرد و کمتر و قدر عدس باشد و اندکی حمرت دارد و زود سر بدو بوست جدا شود یا هم از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل المقدار و پراگنده باشد و بآسانی بغیر کرب دانده بایدکی حمی ظاهر شود و زود تر پخته شود و بعد ایها سر خست و از آثار نیک آنست که تب و زسوم تسکین یابد و نفس و شعور بحال و یس بعدا و آب برقرار بود و بدترین او آنست که آبله پهلو دار دیا در هم پیوسته و کثیر المقدار بود یا رنگ او سیاه و بنفش و کبود و صغیر و صلب و سرخ در غایت تیرگی بود و آنکه تمام بدن او گیرد و در و نقطه سیاه باشد و آنکه بطی البروز و النضج باشد و تر رد که متصل بعض بعض بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و آنکه از آبله خون تراید یا آنکه اول آبله برآید پس تب گیرد

یا آنکه بعد بروز تب فرو ننشیند و آنکه آبله مضاعف بود یعنی در جوف آبله بثره دیگر باشد پس این همه بد اند اگرچه سفید و بزرگ بوند و کذا آنچه بعد بروز دفعةً
غائب گردد و بعده غشی افتد ردی باشد **قول صاحب ذخیره** اگر آبله خرد بود و بعسر و دیر برآید دلیل غلظ ماده و دیری نضج باشد و اگر در روز اول که تب
آید و آبله برآید دلیل کثرت ماده و زودی نضج باشد و اگر در روز سوم برآید میانه باشد و اگر بعد چهارم برآید بدیر نضج یابد و اگر بدیر برآید و قوت ضعیف بود و عضو سبز
یا سیاه گردد بد باشد و اگر آبله پهن شود و با هم پیوند دو دو سه یا بسیار و شکم باد گیرد قرب مرگ باشد اگر آبله خرد و بی آب بود و بیقرار و هذیان گوید قرب مرگ باشد و اگر
نفس و آواز بگردد آثار ورم حجاب یا سقوط قوت باشد و اگر با این حال عطش و کرب مفرط شود و وجه سرد گردد و آبله سبز آثار قرب مرگ بود و اگر آبله بر رو و سینه و
شکم زیاده و بر دست و پا کمتر بود آثار غلظ ماده باشد اگر بول بزودی خون شود پس سیاه گردد بمیرد خاصةً اگر قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا غسالی یا گردد
بدانکه هرگاه در تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوبی جهد اندر خریف آبله بسیار باشد و هرگاه که زمستان خوش گذرد و سرما بر عادت نباشد و تابستان گرم
خشک و خریف نیز گرم خشک بود در آخر خریف حصبه بسیار باشد **علامات جدری** وجع ظهر حکه بینی حمرت عیون سیلان اشک صداع ثقل سر و بدن سرفه خشونت
حلق وجع گلو بحت الصوت اضطراب جستن و ترسیدن در خواب سوزش خلش دائم در جلد و در بندها و سینه عطش امتلای عروق و چون به پشت باز گردد یا
او بگردد و لزوم تب مثل مطبقه شیرینی دهن غلظ لعاب **علاج** چون تب ظاهر گردد قبل از بروز یا وقت ظهور او تا سه روز باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند اگر خون
غالب تر بود و مانعی نباشد چندان بر آرند که بحد غشی رسد اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق نمایند و بعد خروج خون بر غلیان نظر کنند که قوی است یا غیر قوی
اگر قوی الغلیان باشد چیزی که مغلظ و مبرد و مسکن خون بود دهند تا تختی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ
حال بدینها رخصت نداده اند اگرچه بثور ظهور نکرده باشد چرا که چون خون جوشد و طبع بدفع او کوشد و درین وقت مغلظ و مبرد دهند طبع از دفع او باز ماند
هرچند که بود مبالغه در تبرید و تغلیظ نشاید خاصةً اگر تنقیه اتفاق نیفتد و سزاوار آنست که درین تب تلیین طبع نکنند لیکن اگر بدن ممتلی نماید و رنگ بشره سخت سرخ
نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی پس درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه بفصد حاجت کمتر بود و باسهال بیشتر و آنچه از فصد و تغلیظ
و تبرید و چون تلیین طبع گفته شد تا همان وقتست که آبله ظهور نکرده و چون ظهور کند احتراز ازین همه واجب که مخالف اراده طبع اند مگر آنجا که خون بغایت غالب بود
و سن و حال و عادت و حال تقاضا کند درین صورت با وجود ظهور بثور قدری خون بر آوردن روا باشد تا مریض سبک و ماده کمتر گردد و چون بثور نمودار گردد
تن مریض بجامه نرم و گرم بپوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام بکشاید و عرق خفیف آید و بثور بسهولت برآید و وقت بروز عناب سی عدد سپستان چهل
عدد نیلوفر مثقالی بادیان نیم درم قند سی مثقال شربت ساخته یک قاشق آب گرم و در گرما با آب سرد دهند اگر حاجت مسهل بود
هلیله زرد جوشانده قند آمیخته دهند و در ابتدای بروز تحریک و تلیین نکنند شربت عناب شربت نیلوفر دهند مریض اگر گرم دارند آب سرد ندهند و چون تمام برآید
حاجت گرم داشتن نباشد بلکه استنشاق برای ترویح مفید و بعد فصد آنچه مسکن غلیان دم بود چون عدس کشک شعیر بعناب سپستان پخته دهند و بعد بروز
کرده و تشنگی شدید سکنجبین سادی دهند اگر قبض بود آب تمر هندی آلو بعد دوازدهم و پانزدهم دهند و در ابتدا آب تمر هندی گلاب شیرخشت دهند تا ماده کم
گردد و اگر آبله ظاهر شود و بسبب غلظ ماده و انسداد مسام بدیر برآید و آثار غلظ ماده آنست که بثور بر سینه و نواحی او بیشتر برآیند و در دیگر مواضع کمتر
و چهار روز گذشته باشد که هنوز تمام بروز نه کرده و علامت بستگی مسام خشونت جلد و قلت عرق است باید که بتلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام کوشند پس اگر نفس

ونبض برحال خود بود وغش وحرارت واندوه در باطن بسیار نباشد وزبان سیاه نبود باید که هوای خانه مائل بحرارت نازک سازند وآب سرد نهند وچیزی سرد
بویانند وعند حاجت آب تازه میداده باشند وگاه گاه آب گرم نوشانند وآب بادیان ترآب کرفس ترآب عنب الثعلب بقند آمیخته یا زعفران قدری
بآب انجیر آمیخته یا اناک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم گل سرخ بادیان هر یک دو درم انجیر هفت عدد بیک رطل آب جوشانند نصفی بماند صاف کرده
دهند وبجامه پوشند وآب گرم زیر دامن مریض گذارند تا بخارش تمام بدن رسد اگر نبض ونفس متغیر باشد وغش مفرط وسیاهی زبان پیدا بود وحرارت کثیر
باشد چیزی گرم ندهند بلکه بجامهٔ نرم پوشند وهوای خانه معتدل سازند وآب سرد جرعه جرعه دهند صندل گلاب کافور قدری سرکه بویانند واگر آب گرم
نهی که گفته یعنی زیر دامن مریض نهند عرق آرند روا باشد اما بطوری باید که کرب وخفگی نیفزاید وهرگاه که حرارت مفرط بود وپوشیدن جامه ضعف یا غشی
شود هوای خنک کنند مطلیات بارده بویانند اما تن پوشیده دارند تا هر دو مطلب برآید یعنی باستنشاق هوای بارد ومبردات حرارت باطن راحت یابد
ودل گرم نشود وبپوشیدن تن بجامهٔ گرم مسام بسته نگردد واگر با وجود اصلاح هوا وشم روائح بارده ترویح نیابد گاه گاه جامه از جایگاه سینه ودل سبک کنند
واحتیاط نمایند تا خنکی هوا جز بدان موضع نرسد وهرگاه که آبله بروز کرده وکرب وتب وحرارت اندرون کم نشود وزبان سیاه باشد با این همه حال تن گرم داشتن
خطا است وهرگاه که غشی افتد جز بمراعات دل وتدبیر غشی مشغول نشوند اگر آبله بروز کرده باز گردد بد است باید که طبع را یاری دهند تا ماده درون نگراید پس
انچه در روییدن گفته شد بکار برند واگر در آخر شکم نرم شود وشربت صندل شربت ورد قرص طباشیر قابض صمغ عربی گل ارمنی سپ دهند اگر اسهال دموی
بود شربت انجبار دهند اگر خوناب برآید امید خلاص نباشد واگر قابضات دهند ورم شود ونزد بمیرد واگر رعاف آید بند نکنند مگر عند ضعف فتیله سیاهی تر کرده
بگرد آسیا آمیخته یا فتیله پنبه بسرکه تر کرده بسحیق عفص نیم سوخته آغشته در بینی نهند اطراف وانثیین بندند اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش دهند اگر فرمقلق بود شربت بنفشه لعوق
دهند پست عدس پست شعیر جاورس مقشر با آب انار ترش آب غوره سماق خورند واگر طبع قبض بود ودرد سینه وحلق درشتی باشد وحرارت سخت عظیم نبود
بجلاب دهند واز شربت ترش منع نمایند واگر طبع نرم وحرارت عظیم ودر سینه درشتی باشد پست را دیگر باره بریان کرده بقرص طباشیر قابض دهند واگر درشتی
حلق وسهر باشد پست بریان وتخم خشخاش دهند وهرگاه که تب زائل شود وبثور برهند مرغ خورند **قول** لارنز وزبیر وقتیکه آغاز کند بلیله بلیلیه آمله کشنیز را بدر
سبوی نو با آب چاه ترکرده دارند وهمین آب نوشانند زود صحت شود وگفته در ابتدا جواهر مهره بعرق بادیان عرق گاوزبان عرق گل لاله دهند گل لاله برگ
اشترغار هر یک نیم اسکروپلو در آب گرم رنگ برآورده در قدری این آب بیزوار تیکو سه دانه آمیخته دهند چند بار وعرق ستاور نوشند وگفته اگر بروز کرده دفعةً
فرو نشیند کافور یکنیم درم خمر چهار بار ده قطره حل کرده نبات پنج مثقال آب چهار اونس گداخته آمیخته بفاصله یکیک ساعت یکنیم اونس دهند کافور نیم درم مغز
بادام دو ونیم مثقال نبات ده مثقال آب نه اونس آمیخته بدستور دهند اگر طفل دو ساله باشد کنگنی ربع یا نیم درم قرنفل عدد آب سه یا چهار دام بجوشانند چون چهار
اسکروپلو ماند نوشانند واگر هفت ساله بود کنگنی چهار اسکروپلو یا یکنیم درم قرنفل چهار یا پنج عدد کنند روغن تخم شلجم دو یا چهار درم دهند مدبر وز مصفی ومخفف ومزاحم
سم وعفونت ماده فرلیه سرفه وقلاع سفوف ابتی او بیکوس نیم درم یا زیاده قبل از بروز دهند ممد بروز وگفته نارجیل بحری با آب سوده دهند وعظم شغال اگر مرد باشد
در پای راست واگر زن بود در پای چپ بندند وگفته عناب پنجاه عدد در آب تر کرده برای تلیین واطفای غلیان تا آخر مرض دهند واز دهان پرهیز کنند حتی که
وچراغ هم نسوزانند شمع روشن دارند وماش برنج کم نمک خورند ووقتیکه ماده نضج یابد دو درم مل یا چوب گز دهند تا زود خشک شود واگر حکه باشد اشنه یا بهوج تر

بخور نمایند و اگر آبله کثیر بر آید و ابقرحه و تعفن موذی شوند کافور قدری بروغن دیو دار حل کرده استعمال کنند اگرچه از سر تا پا عفن شده باشد به گردد و گفته
نسیست که مسوریا گویند چون پخته شود و بیبیند که بدن عفن شود کمین کمین استعمال نمایند صحت دهد و گفته اگر از خطا درین حمی تبرید دهند پس معلوم شود
که حمی جدریست باید که زعفران یکدانه سبیده رم بعرق بادیان دهند و گفته اگر بعد رفع جدری حرارت باقی ماند پیدا اکنانور دهند قرص مروارید خبیه
سفید و گفته انتیمونیو اوسوال اسپرتو شاخ گوزن اسپرتو روغنی کرو کواوری طبیخ واری اولادی بیر اطبیخ عدسی نمک وولاتیل همه مفید اند دهند و گفته
الکحل زده چند قطره خون بر آورده بر دینبه نم آب جدری که بوجه احسن بر آمده باشد چسپانند دو سه روز صداع و حمی اندکی خواهد ماند چند دانه بر بوزخواهند کرد
و شفا خواهد یافت و گفته قبل از بروز علق دهند در یافت گذارند بر آید و اگر بر آید اندک مر آید نا سفته چهل عدد بلع کنند کم بر آید تخم تقریبا چهار درم در آب
مهر کرده خورد و اگر صبی باشد موافق او و هرچه بر آمده همان ماند و دیگر بر آید و از آن نصف دانه با آب سوده قبل از ظهور حمی دهد بر آید و اگر بر آید کمتر و اگر بر آمده باشد
بیفزاید و مریض بسلامت ماند و تخم ساگون همین اثر دارد کسونازی حفنص فلفل برگ نیب برابر سائیده قدر ده دانه از بروز تا صحت دهد کم بر آید و بصحت ماند
شیر اسپ قدری بطفل دهد دران سال بر آید اگر بر آید اندک گل لاله سفید قدری قبل از بروز بطفل دهند مانع بروز **دیگر** ریشه تشنک کرده سائیده بفقا حب
حصبه دهند نفع کند **دیگر** چون آثار جدری ظاهر شوند حنا بر دست و پای طفل ضماد کنند و نقوع برگ حنا کشنیز یک یا دو هفته نوشانند بر آید و اگر بر آید کمتر
قول جوان کورو و اگر بعد ظهور آبله آثار نیک چون سکون حمی و عطش و قلق وغیره پدید آید باید که فصد مسهل وغیره بکار نبرند چرا که طبع خود بر دفع ماده بد
مائلست از استعمال اینها ضعیف خواهد گردید اما اگر بعد بروز شدت حمی عطش مفرط قلق کثیر ظاهر شود فصد کنند یا مسهل دهند یا شاخها گشند حسب ضرورت تا ماده
بیرون آید مثلا اگر بعد بروز حمی عطش قلق وغیره زائل نشوند بنود می فصد نمایند اگر یکبار کافی نبوند چند بار تا طبع از ثقل ماده که در ورید پر است و بر دفع او قادر
نیست خالی شود و قادر به اخراج گردد و نیز اگر آبله در مواضع قلیل بر آید و مریض بیقرار بود و برای مدد طبع فصد مسهل حقنه شاخ حسب حاجت بکار برند
اگر جدری خوب بروز نکند یا پژمرده باشد یا قعر در خود دارد یا بسبب اسهال یا حرکت دیگر باز درون گردد باید که بیخ انجبار دو درم آب چشمه دو کاناد در ظرف
گلی جوشانند نصفی ماند برگ اطریلال برگ مامیران هر یک هشتی انداخته جوشی داده فرو گرفته سرد کرده صاف نموده در شیر طل این بیز و اتیکو نیم درم آمیخته دهند
و بدستور بفاصله شش شش ساعت داده باشند طفلی شش ساله جدری سیم یا هشت یا زده روز شد که بروز نکرد و قدر خردل منمود و اسهال و فواق صریر الاسنان
هذیان عطش داشت چند بار طبیخ مذکور داده اسهال بند شد جدری بروز کرد و صحت یافت تخم شلجم نیم درم همراه بیست قطره روح شاخ گوزن لطیف دهند که برای
رد اسهال و بروز جدری انفع اگر جدری در هشتم یا نهم روز مثل سر سوزن ظاهر شود یا حصبه بود و حمی اندک باشد یا فرنتیکو بیز و اتیکو یا اسپرتو شاخ گوزن لطیف
یا انتیمونیو دیا فرنتیکو مکرر یا بیز و اتیکو همراه طبیخ که در وشش عدد انجیر یا یک مشت تخم شلجم جوش بود یا همراه نقیع زبل اسپ آمیخته دهند که عمل بروز دو مانع صعود
ابخره است و اگر حمی زیاده باشد و جدری خوب وز دو دیر بروز کند یا فرنتیکو ندهند که ماده جوش زیاده خورد و ضرر رسد مگر کوردیال بارده مسکنه جوش ماده چون
عرق گاو زبان عرق حماض عرق کاسنی الکوا اکنانور درین روغن و تیز بولو آنقدر که زیاده ترش نگردد آمیخته دهند و گفته اگر بروز جدری و حصبه بقوت و عجلت
بود این آثار جوش است باید که اول کوردیال ندهند بلکه فصد کنند تا روع و تسکین جوش نماید بعده طبیخ کوردیال تازه کننده چون اولش بفاصله شش شش ساعت
دهند تا که صحت شود و اگر بروز جدری با آهستگی بود و این بسبب غلظ ماده یا ضعف طبع یا برد ایام یا صلابت جلد بود طبیخ کوردیال بیز و اتیکو نیم طل بفاصله

شش شش ساعت دهند زود صحت شود نیز آرتیکو کوردیال نافع و در جدری حصبه پارچه سرخ و شسته بپوشانند که مضرت اگر عرق آید و لباس تر گردد لباس
دیگر که دو روز دیگر کسی پوشیده باشد بپوشانند و بستر نیز بدستور اگر مریض پوشیده دیگر شخص بپوشد لباس را دود اسطوخودوس سنبل داده و بدستها مالیده
بپوشانند و گفته در جدری طبع مجیب نماید پس درین طبیخ کوردیال بیزوارتیکو ساده باید داد طفلی پنجساله جدری سمی مع اسهال قلق صرع السنان حمی اشد
فواق دهشت ضعیف بود و جدری اندکی برون کرده درون رفته بود و قمر دهشت و نمی خفت و آثار مهلک بود نزد طفل را داغ سیاه در جدری برآمده بودند
طبیخ کوردیال بیزوارتیکو یک کاناد دادم در پنج روز صحت یافتند انجیر شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نو جوشانند سه طل باند صاف کرده بیزوارتیکو نیم درم
آمیخته دهند و آب ساده ندهند برای جدری انفع زبل اسپ که وقت براز کردن عقب همه برآید پنج شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نهند و بعد شش ساعت
صاف کرده بیزوارتیکو سه درم آمیخته دهند برای جدری مفید بیزوارتیکو سه درم سال بولیکرسیوا ونس طبیخ شعیر تخم حماض چهار رطل آمیخته دهند پد انکه تلیین
بعد برون جدری و هنگام خشکی آن فصد نمیکردند حالا رایج شد و نفع کثیر میدهد و درین وقت قبل از برون جدری بروز دی برای تلیین شیر خشت مغز فلوس شربت ادرو
وغیره میدهند نفع میدهد چرا که ماده باسهال مستخرج میگردد و پس طبع بآسانی دفع ماده بجلد مینماید و بریه و قلب وغیره آفتی نمیرسد **انتباه** وقتیکه جدری خشک شود
یا وقت خشک شدن با حمی پدید آید یا از انکه بود افزاید یا ذات الجنب یا وجع گلو و خناق پدید آید و بلع عسر شود فصد باید کرد و همچنین اگر بعد خشک شدن یا
گشتن قلق وغیره عوارض پدید آید و معلوم شود که ماده در تن باقیست مسهل ملین دهند تا ماده بدماغ و قلب و ریه ایذا رسانده هلاک نسازد و اگر جدری سفید بود
و آثار نیک دارد منفجر نکنند لیکن اگر آثار بد دارد و ماده او سیاه و لاذع باشد وقتیکه نضج یابد بسوزن طلا یا چوب حاشا منفجر سازند تا ماده برآید و مواضع را خراب نسازد
تدبیر اصحا تا ازین محفوظ مانند و اگر برآید کمتر باید که چون آثار ظهور این در فصل سال پدید آید جوانان چهارده ساله را که آبله بر نیاورده باشند فصد نمایند
و اناث را که کم از دوازده ساله یا ده ساله باشند حجامت کنند یا ارسال علق سازند و هرچه برای حفظ دوباگفته شد بعمل آرند شربت عناب شربت کدو سکنجبین لعاب اسپغول
بشکر سفوف طباشیر قرص کافور دهند اغذیه بارده بالقوه خورند آب سرد غسل و آبزن نمایند و از شیر و شیرینی و خمر و لحم بادنجان و خرما و خربزه و عسل و انجیر
وانگور و تعب و ریاضت و جماع و حرارت آفتاب و آتش و غبار و شرب آبهای استاده پرهیزند و قبض را نگذارند گاه گاه بآب نواکه تلیین طبع نمایند با ترنجبین
برای تلیین انفع و بقول بارده و حموضات مفید و لحم بغیر امتزاج ترشی نخورند و این تدابیر کسی را باید که آن را برون نکرده **شربت کدو** حبوب کدو خرمای هندی
بادیان عناب صندلین هر یک ده مثقال سنبل گل سرخ هر یک دو نیم درم آب شیرین دو نیم رطل تر کرده بپزند چهارم ماند صاف کرده آب انارین سرکه کهنه هر یک
رطل قند دو رطل آمیخته قوام نموده کافور زعفران هر یک سه درم آمیزند و در ظرف آبگینه دارند شربتی تا هفت مثقال برای منع فساد و باد و خم نافع **تدبیر**
حفظ چشم سماق بگلاب تر کرده صاف نموده قدری کافور آمیخته یا آب کشنیز تر آب انار ترش عفص بگلاب سوده در چشمان روز چند بار چکانند حضض
ممیرا شیاف مامیثا اقاقیا هر یک درم زعفران نیم دانگ بآب کشنیز بیرون چشم طلا نمایند از برون آبله نگهدارد و اگر آبله برآمده باشد کافور بگلاب آمیخته هر لحظه چکانند
اگر سود نه دهد چشم سرخ باشد و بسیاهی چشم بثور برآمده سرمه صفهانی کافور بگلاب آمیخته هر لحظه چکانند شیاف ابیض بشیر زن سوده قطور کنند پستان
بآب سوده چکانند دانه جدری که در چشم باشد زود فراهم آید و اگر دانند که امتلای چشم برآمده میشود بعد قطور ادویه مذکوره رفاده بر پشت چشم گذارند و تخته
سرب باندازه چشم بالای رفاده نهاده بعصابه بندند گاه گاه کشایند و باز بندند **دیگر** در ابتدا اسنایکف پابند در چشم کم برآید **قول جوان کوردو**

شخصی توتم خائیده دو سه روز چند دفعه بچشم دمد سماق مسحوق نیم درم زعفران یک قیراط ورق طلا عدد یعرق پای گلاب آمیخته در چشم چکانند مانع بروز کفته
قشر آبله همان طفل بدندان خرسائیده کشند مزلقه بیاض که بعد جدری شود **تدبیر حفظ بینی** سرکه گلاب آمیخته هر لحظه چند قطره چکانند روغن گل یا روغن مورد
قدری کافور آمیخته در بینی مالند و چکانند صندل مامیثا با آب غوره شیاف ساخته بگلاب سوده نشوق کنند **حفظ حلق** باید که بمجرد ظهور آبله در بدن بلکه
از وقت تحقق حمی جدری و حصبه امر کنند که انار دانه بخایند و آبش هر ساعت بلع کنند سماق گل سرخ عدس مقشر بگلاب جوشانده صاف کرده یا گلاب آب
بارد آمیخته غرغره کنند رب انار رب شاهتوت انفع **قول جوان کوروو** در ابتدای بروز روغن ماتیولو بر کف پا مالند و شکم حمام زنده شگافته بکف
پا بندند و در چهار چهار ساعت تبدیل کنند تا جذب ماده باسفل نماید **حفظ ریه** چون آبله در بدن ظاهر شوند و سینه و آواز درشت شود و حرارت قوی
نباشد و طبع نرم نبود مسکه بشکر آمیخته لیسانند و اگر حرارت قوی بود لعاب اسپغول لعاب بهدانه لقند و روغن بادام آمیخته جرعه جرعه دهند بادام کوفته در دهن اندازند
مغز تخم کدو مغز بادام مقشر کتیرا هر یک درم قند سه درم بلعاب اسپغول آمیخته لعوق کنند اگر طبع نرم بود صمغ عربی مغز بادام بریان مغز تخم خیارین بریان نشاسته بریان بلیله
اسپغول بریان آمیخته لعوق کنند **حفظ امعا** شربت سورو قرص طباشیر ربه داده باشند هر وقت خاصةً وقتیکه آبله در انحطاط افتد زیرا که چون آبله ظاهر تن
رو بکمی نهد باشد که بقیه ماده بامعا ریزد پس درین وقت رعایت آن ضرورست **قول لارزوربیر** قشر آبله همان طفل سه یا هفت عدد با آب سائیده دهند
حابس اسهال عقب جدری **حفظ مفاصل** صندل مامیثا گل سرخ گل ارمنی قدری کافور بگلاب سوده اندکی سرکه آمیخته بر بندگاه طلا کنند اگر بر بندگاه
خراج بزرگ برآید زود شگافند تا ریم برآید بعده تدبیر جراحت کنند **تدبیر نضج آبله** وقتیکه آبله برآیند و تب و کرب کمتر گردد و نبض و نفس بحال طبیعی آمده باشد بداند
که آبله دیر خواهد پخت تدبیر پزاندن آن کنند و اگر با وجود ظهور آبله حرارت و کرب کمتر گردد و نبض و نفس بحال طبیعی نیامده باشد نیک نبود و بپزاندن مشغول نگردند پس باید که
طبیخ بابونه اکلیل بنفشه خطمی سوس هر که باشد در ظرف کرده زیر دامن و جامه بیمار پیش و پس نهند تا آبله آب ناک و پخته گردد بعده تدبیر خشکریشه کنند **بدانکه**
بسا باشد که چون آبله برآید خود بخود نغز شود و حاجت بپزاندن و خشک کردن و خشکریشه دور نمودن نیفتد **تدبیر تخفیف** چون آبله تمام برآید و هفت روز گذرد
و تمام پخته شود پس آن را که بزرگ باشد بسوزن مس یا طلا بشگافند بآهستگی و آب او بخرقه نرم یا پنبه برچینند پس اگر موسم گرما باشد گل سرخ صندل
مورد و اگر سرما بود برگ سوسن چوب گز زیر دامن بخور کنند و اگر عفونت ریش گردد گل سرخ صبر کندر انزروت دم الاخوین فرور کنند و اگر آبله بزرگ و کثیر الرطوبت
بود برگ گل یابس سحوق یا آرد جو یا آرد گاورس یا آرد ارزن بر فرش گسترند و بران خوابند و اگر بر ریگ گرم خوابانند در یکروز نفع دهد و اگر پوست خراشیده
شود برگ سوسن تر خوابانند و برگ گل برگ مورد یابس فرور کنند و اگر بدین خشک شود نمک آب پاشند اما آنجا که پوست خراشیده یا آبله شگافته بود
نپاشند تا که تمام پخته نگردد نمک دور دارند و صواب آنست که نمک بطبیخ عدس گل سرخ چوب گز آمیخته پنبه آلوده بر آبله نهند و اگر حرارت قوی بود قدری
کافور صندل در طبیخ افزایند برگ بید هفیلاج مردارسنگ فرور کنند و اگر آبله ریش گردد مرهم کافوری نهند و چون خشک شود تدبیر خشکریشه سازند۔
تدبیر ازاله خشکریشه خشکریشه پوستے را گویند که بر ریشها پدید آید پس وقتیکه آبله خشک شود و خشکریشه ماند پس اگر باریک و خشک بود و زیر او تری نباشد
روغن پستق مالند تا زود بیفتد و روغن اقحوان انفع اما بر وی نگذارند که از روغن گنده نشان آبله در روی میماند و اگر سطبر و تر باشد و زیر او رطوبت بود آن را
بآهستگی بغیر روغن بردارند و رطوبت تحت او از پنبه بچینند پس اگر عمیق نبود و پوست برابر باشد زاج نمک فرور کنند چون دیگر خشک ریشه آید باز بردارند

دبنگرند اگر زیر وی همچنان رطوبت بود بدستور کنند و اگر رطوبت نباشد حاجت تدبیر نیست چون دیگر خشکریشه آرد بروغن چرب کنند تا بیفتد و اگر عمیق بود صبر
مرعوق الصفر مرداسنگ اسفیداج سرخ ذرور کنند **تدبیر ازالهٔ آثار آبله** وقتیکه آبله خشک شود و آثار باقی ماند بیخ نی خشک آرد باقلا برنج مغز تخم خربزه
مغز بادام آرد جو نبات سائیده به بیاض بیض آمیخته یا مرتک بدهن ورد آمیخته یا عظم محرق یا بوسیده زبل گوسفند کهنه سه مثقال تخم خربزه نشاسته
برنج مغسول آرد نخود سرکه حب البان ترمس قسط زراوند طویل هر یک پنج بیخ نی یا این بیست آب خربزه یا آب باقلا یا بماء الشعیر آمیخته شب بمالند و صبح
بطبیخ بنفشه بشویند مزیلهٔ آثار محسن وجه پوست انار بعسل آمیخته یا عظم بوسیده بماء الشعیر آمیخته گذارند اگر غائر بوند بفربهی مائل گردند و اگر آثار آبله سیه
دشنه بود پیه بط مرهم داخلیون گذارند **قول لارزور بیر** سماق مشتے در آب جوشانند نصفی باند صاف کرده چهره را شویند قبل و بعد
مانع بروز بر چهره پیه آدم بخوشبوی آمیخته یا عظم آدم بآب سوده یا عرق دهی لوزتیا تا طلا کنند و بطبیخ مصفی شویند **قول جوان کورو کعت** دندانها
بعسل آمیخته یا ترمس بزهرهٔ گاو آمیخته طلا کنند مغز سر ارنب نیم پخته ده دوازده روز مالند نمک سرب ۳ درم عرق گل باقلا نیم کاناد آمیخته در روز چند بار
بر چهره طلا کنند تا یک ماه عرق زبل بقر مقطر چهار اونس روغن خردل فشرده یک قاشق آمیخته وقت خواب طلا کنند تا هفته نمک بیخ کلم کهنه زجاج
محرق مسحوق بعرق خصیة الثعلب آمیخته طلا کنند عرق گل باقلا هشت عرق او فکر یا یک آمیخته طلا کنند مزیلهٔ داغ و گفته شیرگا قبل از زبده در روز چند بار
بر چهره مالند و یکساعت دارند عصارهٔ سرکی که در روح خمر آورده باشند چند بار در روز بر چهره مالند مانع بروز بر چهره **فائده** اگر آبله در چشم باند یا آفتی دیگر
چون حول وغیره پدید آید تدبیر آن در امراض چشم ببیند **نوع دوم در حصبه** ماده او خون فاسد صفراوی است و این مهلک بود چرا که از دم تباه تر پدید میشود
و آن بثور خرد سرخ قدر جاورس ملتصق بپوست بوند برداشته نباشند و ریم نکنند و چون خشک شوند خشکریشه همچون سبوس آرند در ابتدا همچون لسع برغوث
بر بدن ظاهر میشود بعده دانه پدید می آید اما سرخ دانه درون سو بود و اول حمی میشود پس ظاهر میگردد و تب این گرمتر و تاسه ناک تر از جدری بود و وجع ظهر کمتر باشد
و قلق و غشی بیحد و اکثر دفعةً بیرون آید و جدری در سه یا هفت روز و صداع و وجع زانو و اضطراب و یبوست دهن پیدا باشد بهترین او آنست که سفید
زرد سرخ متفرق و کم باشد و نفس نیکو شعور و میل غذا و آب برقرار بود و بدترین آنست که صلب سیاه کبود بنفش باشد و اگر دیر بر آید دیر نضج یابد و نفس تنگ تر
وانده و غشی متواتر قاتل بود و آنچه دفعةً غائب شود پس غشی افتد ردی باشد **علاج** اگر تب سخت گرم و تلخی دهن و زردی چشم و بول ناری بود و طبع قبض
اول قدری صفرا ملینات کم کنند شیرخشت بیست سه درم گلاب پنج قاشق آمیخته دهند و عقب آن تمر هندی آب دو درم آلو سی عدد تر کرده صاف نموده
نوشند آب انار شیرخشت دهند تا سوم و بعد تلیین سکنجبین مشغول گردند فصد نمایند تا سوم اگر مانع بود حجامت کنند شربت نارنج تا سوم انفع و بعد سوم
عناب بیست عدد بادیان نیم درم نیلوفر مثقال کاسنی دو نیم درم جوشانده دهند اگر بدیر بروز کند و عرق نیاید در همین انجیر ده عدد سپستان سی عدد قند
سی مثقال افزوده شربت ساخته هر روز یک پیاله دهند تا دوازدهم پانزدهم بعده بازه شربت نارنج شربت لیموشیره کاسنی آب انار چهار عرق دهند
اگر در آخر سهر پدید آید شربت خشخاش دهند اگر سرفه کثیر بود عناب سپستان تخم خطمی بهدانه جوشانده بقند دهند و اگر بلغم غالب بود ایرسا پرسیاوشان انجیر
افزایند اگر صفراوی صرف بود مبالغه در تبرید کنند آب تربز لعاب اسپغول دهند و بعد بروز از قصد تبرید باز مانند بلکه طبع را باشیای مذکوره یاری دهند تا
ماده را بظاهر جلد آرد و چون تمام بر آید اشربهٔ بارده بحسب حرارت دهند و اسهال در آخر حصبه خطیر است اگر دم ظاهر شود طبیخ عناب انجیر شربت انجبار دهند

اگر ورم نباشد شربت مورد و گل ارمنی دهند و اگر حرارت کثیر بود چهار تخم شیرهٔ خرفه دهند اگر رعاف شود تا که خون صاف بر آید و موجب ضعف نگردد بند ننمایند و در آب شرب اگر آواز گرفته بود لعاب بهدانه لعاب اسپغول آمیزند و در حصبه قطعاً تحریک طبع نکنند و اگر قبض غالب بود شربت بنفشه شربت نیلوفر با آب گرم دهند سپستان بنفشه نیلوفر در ماء الشعیر اندازند و بیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تطفیه دم کوشند و اگر سرفه باشد شربت غوره شربت لیمو شربت کادی با هفید غذا ماش مقشر عدس کشک شعیر کدو اسفناج آب غوره آب انار ترش خورند و اگر طبع نرم بود شعیر لب لوز چاورس بریان خورند و باقی تدبیر همانست که در جدری گذشت و چون حمی سه روز مفارقت کند مرق و قدری لحم مرغ خورند بعده بحمام روند و چون اثر قوت ظاهر شود ملاحظه دارند تا نکس نشود که از اصل بدتر است چراکه قوت ندارد تا مرض دوم کشد بدین سبب در علاج شتاب نکنند تا که حالت و قوت بواجبی تحقیق ننمایند و آثار نکس دوازده اند اول ضعف قوت دوم عدم میل بغذا سوم سدد چهارم ضعف هضم و تخمه و نفخ پنجم سرد نانه پهلو و تهیج وجه و پشت ششم تخم ورم حوالی کبد و طحال ششم سهر هفتم شدت عطش هشتم تن قبول غذا نکند و برودی پدید نیاید نهم بحران بخراج و مثل آن کرده باشد و باز باندرون گردیده دهم اعراض وقت انتها قوی تر گردند یازدهم نبض هنوز سریع و متواتر بود دوازدهم بول بر حال خود تغیر نکرده باشد و بسا امراض اند که نکس کنند چون حمیات و رمد و صرع و صداع و شقیقه و دوار و وجع کبد و طحال و کلیه و نزله و ضیق النفس و رمد با انکس جدری و حصبه ملاحظه نمایند که در اکثر مهلک است **بدانکه** ترنجبین و بنفشه و آب الیلاب در حصبه دهند که مضر اند **نوع سوم در حمیقا** آبله بزرگ سفید متفرقه است که از قلت اعداد توان شمرد و خاصه اوست که بغیر حمی باشد و عقل و نفس برقرار بود و اسلم از هر دو است و از خود زائل میگردد و محتاج تدبیر نیست اگر حاجت شود و آنچه در جدری گذشت بکار برند **قول جزمی** حصبه جدری و حمیقا ضلیست جلدی عام و کسی شخص و کسی شهر ازین خالی نیست مگر بعض بعض نظر برین همه اطبا سبب عام این مرض خون طمث که جنین در رحم غذای آن مینماید مقرر نموده پس طبع که مدبر بدنست این خون ناقص عفنه را بطریق بحران بسطح جلد دفع مینماید برای تنقیه بدن و حصبه از خون رقیق و جدری از خون غلیظ پیدا میگردد حصبه بثور لیست خرد سرخ که بدون آن مرئی نمیشود و گاه از حس لمس و بصر سرخ مثل لسع قمل ظاهر میگردد و چونکه از خون رقیق تر پیدا میشود در دو سه یا چهار روز پیدا شود و دفع گردد و جدری آبله ایست که از خون غلیظ پیدا شود و مع حمی لازم که طبع آن را بطریق بحران سوی جلد دفع مینماید و حصبه در طبقه اولی که عدیم الحس است ظاهر میشود و جدری در جلد دوم که ملتصق بلحم و عصب است پدید می آید لهذا درین حکه و وجع به نسبت حصبه زیاده میباشد **علامات** اول صداع ثقل سر کدورت بصر بسبب صعود ابخرهٔ حار از جوش خون و مادهٔ فاسده سوی سر دوم اثر خواب و خارزه و خمیازه و دمعه بسبب صعود ابخره مذکوره سوم وجع ظهر و عانه بسبب حدت خون که بوساطت اورده و فقرات ظهر گذرد چهارم خفقان بسبب صعود ابخره سوی دل پنجم سرفه ضیق نفس بسبب انصباب ماده و ماغی از شدت حرارت سوی صدر ششم رعشه همه تن بسبب نفوذ ماده عفنه در اعضای حاسه اندرونی پس اعضای مذکور برای دفع مادهٔ مذکور سوی ظاهر جلد میکوشند و رعشه پدید می آید هفتم هذیان تشنج صرع بسبب صعود ابخرهٔ غلیظ دخانی سوی دماغ از دفع طبع هشتم حرقت کدرت بول بسبب کثرت ماده و گاهی بول مانند اصحاء بود و قتیکه طبع براخراج ماده سوی جلد غالب باشد نهم علامت صحیح تر و مقدم حمی لازم است که مع رعشه باشد و این همه علامات قبل از بثور ظاهر میگردند اما استهال کبدی و معوی که بعد بروز پدید آید ردیست چراکه دفع ماده سوی جلد لازم بود و آن سوی معده و امعا رفع شد پس مادهٔ مذکور بقلب نفوذ خواهد رسانید بسبب قرب اعضای مذکوره و در اکثر خطیر و مهلک است **بدانکه** اگر ماده کثیر بود آبله بزرگ و غائر و با فراط باشد

واگر ماده کم باشد آبله خرد و مسطح واندک بر آید و بعضی جلد و بعضی بدیر بروز نماید چنانکه بعضی جلد و بعضی بدیر صحیح شده برآیند و سوای ظاهر بدن در اعضای باطنی چون
گلو و حنجره و ریه و رحم وغیره اعضا نیز بروز میکند و خروج آنها در اعضای باطنی از کثرت و قلت حمی و سرفه و اشد و ضیق و وجع معده و امعاء و اسهال و بول غیر نضیج
ثابت میگردد **فائده** قسمیست از جدری که سفید بود و بثورات او با هم متفاوت بروز نمایند و در ابتدا سرخ بود و بعد نضج سفید گردد و از خود شق شده خشک
گردد بغیر عوارض شدید و ایذا مریض سبب او خون طمث صالح قلیل المقدار است که طبع آن را بالتمام بظاهر تن دفع میکند و در باطن هیچ باقی نمی ماند و
قسمیست سیاه و این نسبت باول مضرست لیکن اگر ماده بالتمام برآید مهلک نبود اگرچه سیاه است سبب او خون طمث سوخته است مگر دیگر خواص زبون نمیدارد
لهذا عوارض شدید پدید نمی آیند سوای سواد لون و نیز طبع آنرا بالتمام بظاهر تن دفع مینماید مهلک نیست و قسمیست که در ابتدای بروز داغ سیاه مائل بسبز
مثل لسع قمل پدید می آید سبب او خون فاسد عفن غیر نضیجست که طبع در ابتدا بر اخراج و نضج آن غالب نگردد پس اجزای لطیفه او تحلیل پذیرفتند و غلیظ فاسد
باقی مانند و این مهلکست و قسمیست که بثورات با هم آمیزند و مسطح گردند و این بدتر و مهلکست بدو دلیل یکی آنکه خون طمث زبون و ردی الکیفیتست
یا ماده دیگر که در آن آمیز و ردی و غیر نضیجست دوم آنکه طبع ضعیف است بر نضج و اخراج ماده که غلیظ و فاسدست غالب شدن نمیتواند پس آن ماده در باطن
ماند و بآخر هلاک سازد و قسمیست که بثور آن در جلد عمیق بوند این هم ردیست چراکه طبع در شروع بروز قصد اخراج آن کرد اما غالب نشد و ماده فاسد
در باطن ماند پس متوجه قلب گشته هلاک کند **انتباه** اطبا این مرض را نائبه میگویند پس اگر بروز آن هم در اطفال و هم در جوانان باشد و بسیار میرند
وبائی باشد **نکته** در سالی که دو ذنب طلوع نماید در آن سال چیچک بافراط بروز میکند و مضرترست خصوص در اقالیم گرم سیر **بدانکه** در اقالیم سردسیر
بسبب انسداد مسام و عدم اخراج ماده بعرق تمام سال جدری بروز مینماید و در اقالیم گرم سیر بسبب انفتاح مسام و خروج ماده بعرق کمتری برآید و در اوقات
مقرری و سبب اصلی این که خون طمث گفته شد اما سبب سابقه آن یا تاثیر بالفعل هوا است یا تاثیر بالقوه کواکب که در هوا می آید یا انقلاب فصول -
بدانند که وجع و بند شدن گلو آثار توجه ماده سوی گلو است بروز چیچک در جوانان بنسبت باطفال مضرترست زیراکه در جوانان ماده کثیر و بد و در اطفال
اندک و صالح میباشد اسهال در ابتدای بروز مضر و در آخر نیکست اگر حمی و دیگر عوارض کم شده باز بشدت ظهور نمایند آثار ابقای ماده در بدنست که طبع
دفع آن نتوانست و ردی بود اگر میل به بروز کرده دفعةً از بروز باز ماند و میل بباطن نماید مهلک بود اگر وقت بروز دفعةً از بروز باز ماند و خشک گردد آثار
ضعف طبع باشد و گاهی در یکروز هلاک سازد اسهال بعد نضج ماده مهلکست **بدانکه** بعضی این را ملکی گویند چراکه یکبار در همه کس می برآید و کسی که قسم سفید برآید
احتمال دارد که شاید قسم دیگر هم در آنها بروز کند خصوص که مزاج آنها گرمتر باشد و باعث تکرار بروز یا ابقای ماده است که طبع بالتمام اخراج آن نتوانست یا اکل
اغذیه مغلی خون ماده که باقیمانده بود **فائده** اگر اجزای خون طمثی صرف جوش خورند و بدانسبب جدری بروز نماید اسلم بود و اگر اجزای خون دیگر جوش
خورند و همراه آن همه خون بجوش آید و بدانسبب بروز جدری شود ردی باشد **بدانکه** در بروز جدری دو وقت مقرراند یکی آنکه در خون غلیان شود و وقت
غلیان سه روز اند روز اول شروع غلیان روز دوم تزاید آن روز سوم چندانکه غلیان کردن بود کرد پس روز چهارم دانه بروز نماید دوم وقت در نضج
سه درجه اند یکی از روز چهارم که بروز کرد تا روز هشتم ایام بروز اند درین ایام همه می برآید دوم بعد بروز از روز نهم تا سیزدهم ایام پر شدن باشند و درین
همه دانه پر میگردند سوم از روز چهاردهم تا هیژدهم که ایام انحطاط اند و درین رو بخشک شدن می نهد **فائده** مقدم درین تدبیر حفظ صحتست تا بروز

کنند و اگر بیرون کرده نشود آن جوانان تنقیه نمایند و تنقیه نمایند تا ماده باقی نماند و جمعی که قابل تنقیه نباشند تبدیل مکان سازند **علاج** تدبیر این
بیماری چه است اول تنقیه ماده پس بنابر تنقیه بعد ظهور عوارض فصد دست دو سه بار مکرر در یک روز کنند تا بسبب خلای عروق از ماده طبع
بر نضج و اخراج آن غالب شود **قول جالینوس** در حمیات عفنه فصد مقدم دارند که بسبب کمی کیفیت طبع آسایش خواهد یافت و بسهولت نضج و اخراج
ماده خواهد کرد **قول بعضی** اگر عروق خالی بوند فصد نکنند چرا که بسبب اخراج خون طبع ضعیف خواهد گردید و بر اخراج ماده قادر نخواهد شد اما بر گفته ایشان
اعتماد نباید چرا که در همه حالت این مرض عروق ممتلی میباشند و آثار پری عروق از حمی و هذیان وغیره عوارض ظاهر پس فصد کردن ضرور لیکن اگر
طبع بالکل اخراج ماده بظاهر کند و حمی قلت پذیرد و دیگر عوارض بد نباشد فصد نباید کرد اما اگر بعد بروز حمی اثر هذیان و کرب اندوه و رطوبت غلیظ
باشد این همه آثار امتلای ماده در عروق اند درین صورت فصد تکرار باید کرد تا عوارض رفع شوند و طبع بصحت آید و متقدمین قبل از عمر چهارده سالگی
فصد منع کرده و ارسال علق و حجامت جائز داشته اما بالفعل فصد جائز شده و بعضی گفته که فصد دست کنند که ماده بسبب قرب بآسانی و بخوبی استفراغ
خواهد شد و بعضی گفته که فصد پا نمایند تا دماله ماده شود و سوی سافل از دماغ رجوع نماید و بعضی گفته که اول فصد دست پس فصد پا کنند و بعضی عکس
این اما اکثر تجربه رسیده جوانی را که جدری بروز کرده یا چهارم یا پنجم روز یا سوم بود فصد دست مکرر کرده تا عوارض وغیره که گذشته اگر عروق دست خالی
یابند فصد پا نمایند اگر روز هفتم یا نهم بعد نضج و بروز جدری دفع عوارض ثابت از حمی و عوارض پدید آیند سبب آن دو اند یکی آنکه بسبب کثرت بثورات جزء
فصد و ماله ماده کردن نتوانستند دوم آنکه ماده که طبع اخراج آن نتوانست و در عروق باقی بود و غلیان کرد پس درین صورت فصد تکرار کنند تا عوارض قلت پذیرند اما آنکه در چهار
حالت جدری که ابتدای جوش خون تا میل بخشکی است مسهل جائز نیست بدو سبب یکی آنکه درین وقت طبع متوجه بکردن و بیرون نمودن ماده بجهت
نضج و اخراج بظاهر بدن میباشد و مسهل عکس او ماده را متوجه باطن نماید پس مسهل مناسب نباشد دوم آنکه در جمیع حالات جدری اسهال بد است
لیکن اگر بسبب حبس فضله معده امعا سوی دماغ باشد شافه بکار برند اگر صبی باشد نمک یا زاج بروغن سیاه سوده و تا بالای سرین یا بتانج کلام الود
شافه نمایند و اگر طفل نوزائیده بود دال مرغ بنمک و روغن آلوده شافه سازند لیکن اگر بعد خشک شدن بثور نفع قبض حاجت آید حقنه کنند یا ادویه
ملینه سبک تلیین سازند اما چندانکه طول کشد **تدبیر دوم** آنکه اعانت طبع تا غالب شود و بالکل اخراج آن نماید پس باید که در موضع معتدل دارند
و بیمار چیزی پوشند با اعتدال و از هوای سرد و دیگر مضرات حفاظت نمایند تا بسبب تاثیر هوا مسام منسد نگردند و وقتیکه روز سوم یا چهارم بخوبی
بروز نماید طفل باشد یا جوان در روزی دو بار از اعلی بدن تا اسفل یعنی از کتف ساعد شکم عانه تا پا بخرقه نرم می مالند تا افتتاح مسام و خروج ماده شود و در
ابتدا [illegible] شافه [illegible] عرق گل لاله یا عرق [illegible] و دهند مخرج ماده و تریاق مانند [illegible] نافع تریاق اگر چه [illegible] جدری است اگر سست [illegible]
افزاید و [illegible] اخراج ماده شود و استعمال آن مناسب نیست پس اگر حمی مفرط و بیوست [illegible] باشد [illegible] بادیان [illegible] و آب جوشانند
چهار [illegible] صاف کرده [illegible] بدن کنند شربت لک [illegible] نماید اخراج اما در شروع بروز [illegible] بکار برند **شربت لک** انجیر
هفت درم عدس [illegible] سه درم [illegible] بادیان هر یک دو درم آب نیم رطل [illegible] صاف کرده شکر آمیخته شربت سازند اگر زعفران نیم [illegible]
کشنیز [illegible] افزایند **سوم** فادزهر [illegible] واقع [illegible] یا مرکب یا شربتی [illegible] عرق گل لاله [illegible] عرق [illegible]

اختلاط بعرق گاوزبان دهند که مخرج ماده می شود بعد قست شربتی قادزهر جوان از شش تا دوازده و در صبی از چهار تا هشت [illegible]
ست عرق بید را چرکی امیرن [illegible] اکاسیا انتونیو دهد مسهلات جدری انفع چراکه فراحم سمیت ماده و مخرجه آن بعرق [illegible]
مذکوره سعود ده هند مخرج ماده می تابطا هرتر مفتح مسام آنوناطیو است که درسرادشانی مشابه مثل بال بازو بیا شد [illegible]
پدید آید تدبیر پرسش کنند پس اگر قبل بروز بسبب صعود ابخره بدماغ صداع ثقل عیون ضعف بصر سبات و مدهوغیره پدید آید باید که پاهای [illegible]
تا ساقین کشند و از سرین تا کف پا مالش نمایند و بعدها بیندند و اگر وقت بروز بسبب صعود ابخره بدماغ هذیان سهر و رعشه تشنج پدید آید [illegible]
و مالش و ربط پاها بزور نمایند فادزهر بعرقیات مذکوره دهند تا اماله ماده و رفع سمیت شود اگر بسبب امتلای عروق [illegible]
اگر خفقان شود طفل باشد یا جوان اماله ماده بطور مذکور نمایند فادزهر یا تریاق دهند و ضماد بر نواحی قلب نشسته [illegible]
[illegible] اگر بسبب ریزش ماده از سر بایوق سرفه ضیق پدید آید شربت بنفشه یا شربت گل لاله یا شربت پرسیاوشان [illegible]
طبیخ شعیر مقشر الو پرسیاوشان گلهای مفرح اصل سوس چهار اونس شربت مذکور اونس آمیخته نیم گرم روزی دو سه بار دهند اگر اسهال [illegible]
بعد بروز یا وقت بروز تشنگی پدید آید درین روی و کیست بر دوی صفرت بیض شکر شیر جوشیده آمیخته حقنه کنند شعیر گل سرخ برگ بارتنگ [illegible]
جوشانده شکر صفرت بیض آمیخته حقنه کنند و ابقض طبیخ شعیر عدس گل سرخ شش اونس صفرت بیض و عدد [illegible] دهن [illegible]
در هم آمیخته نیم گرم حقنه نمایند و ذو سنطاریا قابض اسهال که در جدری شود طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس سه اونس شیر جوشیده [illegible] طبیخ صفرت
بیض عدد گل ارمنی دو درم آمیخته حقنه کنند شعیر گل سرخ هر یک قاشق در آب جوشانده صاف کرده شربت ورد بیه گرده [illegible] هر یک چهار درم [illegible]
آمیخته حقنه کنند حابس انفع گل سرخ کتان هر یک سه درم تخم سول دا اونس در آب جوشانند یک رطل باند صاف کرده شربت ورد شربت به هر یک اونس
دم الاخوین یک نیم درم آمیخته حقنه کنند **قول** [illegible] جوشیده ماء الشعیر و صفرت بیض و شکر آمیخته حقنه کنند [illegible]
عروق سپید طبیخ گل سرخ برگ بارتنگ نمایند سفیده گلاب بیاض بیض شیر زنان آمیخته طلا کنند حابس اسهال مسکن حرارت [illegible] **قول** [illegible]
حرقت و اسهال معوی یا کبدی شروع کند فوراً شیر مطبوخ سه اونس طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس دو اونس گل ارمنی دو درم آمیخته گرم گرم حقنه کنند
[illegible] گل ارمنی بشیر جوشیده آمیخته بتدریج بعد سه سه روز دهند که مقوی امعاست شربت ورد دو اونس گل ارمنی دو درم طبیخ گل سرخ [illegible]
[illegible] رطل آمیخته حقنه کنند اگر قلغمونی ظاهر شود صفرت بیض شکر طبیخ شعیر و مرغ آمیخته یا طبیخ بارتنگ گل سرخ شیر آمیخته حقنه نمایند اگر [illegible]
[illegible] گرم گرم بر معده نهند اگر گرم بهم نرسد بروغن بادام یا بروغن بنفشه یا بروغن گل چرب کرده در میان دو رکابی [illegible]
[illegible] چون گرم شود برآورده بر معده نهند اگر ازین نفع نشود فصد پای نمایند یا ارسال علق کنند مکرر حسب ضرورت **فائده** [illegible]
و بعد بروز جدری با نها ضرر نرسد **بدانکه** جدری اکثر از تاثیر هوای وبائی و کواکب پدید می آید و امراض سمی بیشتر مائل باعضای [illegible]
است که فادزهر و دیگر ادویه دافعه سم دهند و اماله ماده از مواضع مخاجم و ربط اعضا و مالش نمایند تا از ضرر محفوظ مانند حفظ چهره چون حکه [illegible]
منع از خاریدن کنند و اگر صبی بود صره خرقه کتانی در دست او بندند اگر حکه اشد بود شیر دو اونس گلاب اونس مرکی درم آمیخته مالند و طلا کنند [illegible]

تصدیعات است که از بروز باشد اگر وجع بود بطبیخ خطمی انجیر شویند شحم گاو طلا نمایند **حفظ عینین** از اعضای رئیسه اند حفظ آنها ضرور تا بسبب نزول ماده
و بروز جدری ضعف بصر بیاض ظفره ورم پلک وغیره نیارند پس قبل از بروز عرق گلاب عرق بادرنگ هر یک اونس عصاره سماق چهار درم زعفران
دو ماشه [illegible] طلا [illegible] از بال طیور گرد دیگر در چشم طلا کنند بیاض بیض لت کرده بر بال کبوتر در چشم طلا نمایند اگر آبله در چشم بروز کرده و این کافی نبود گلاب
اونس شیاف ابیض افیونی قدر عدس حل کرده از بال کبوتر در چشم طلا کنند اگر کافی نبود کتان حلبه بادیان بومادران خطمی در آب جوشانده صره پارچه کتانی
که در وی سداب سبوس گندم بومادران تر بود درین طبیخ تر کرده گرم گرم بر چشم ضماد کنند و نهند که محلل ورم بالائی و درونی چشم است که بسبب بروز باشد
اگر آبله بروز کرده شق گردد و بیاض ظفره آرد بزودی خون بال کبوتر گرم گرم قطور کنند تا ماده تحلیل پذیرد و برای دفع ظفره و بیاض نبات سائیده ذرور کنند
کشند و برای وجع شیر زنان گرم گرم چکانند **حفظ گلو و دهن** اکثر دیده شد که قبل و بعد بروز بسبب کثرت ماده یا کثرت بروز خناق پدید آمده هلاک شدند
پس لازم که قبل از بروز وقت ظهور آثار او ویرا رادع که بارد یابس و مقوی گلو باشند بکار برند و بعد بروز مخدره و محلله پس قبل از بروز سال پرسیاوشان درم
طبیخ شعیر برگ بادرنگ گل سرخ هشت اونس آمیخته نیم گرم غرغره کنند اگر طفل بود خرقه کتان تر کرده دهن را شویند و تا حلق رسانند آب انار ترش عرق بادرنگ
آمیخته غرغره کنند اگر صبی باشد خرقه تر کرده دهن را شویند و تا حلق رسانند تا آنکه خورانند که رادع اند و بعد بروز گلقند شربت انار یا شربت ورد طبیخ شعیر آلو
گلهای مفرح آمیخته دهند اگر خشونت در حلق باشد شربت بنفشه یا شربت پرسیاوشان بطبیخ مذکوره دهند نیم گرم تا طبع را بآسانی اخراج ماده از سینه کند
حفظ گوش اول رادع چنانچه در حفظ چشم گذشت چکانند اگر حکه و وجع پدید آید خرقه بطبیخ کتان حلبه تر کرده تکرار ضماد کنند اگر وجع اشد بود شیر زنان
نیم گرم یا روغن گل یا بگلاب آمیخته چکانند که مزیل ورم و فلغمونیست **حفظ انف** وقتیکه بسبب نزول ماده حکه و حرقت پدید آید سرکه یک گلاب ده آمیخته
بویانند اگر وجع باشد یا بسبب شدت ماده یا بروز آبله تنفس عسر بود روغن بادام یا روغن بنفشه یا مسکه طلا کنند اگر ورم باشد و بثور نبود مرهم گلابی گذارند اگر زخم
بود مرهم مرقشیشا نهند **حفظ سینه و ریه و حنجره** در حنجره سوای هواشی دیگر دخل نمی یابد لهذا علاج آن عسرست اگر بسبب سیلان ماده از سر یا عروق سرفه
نفس وغیره پدید آید شربت بنفشه شربت عناب شربت کوکنار دیاتراکاکا تا دهند اگر خناق شود شاخهای خالی کشند فصد حجامت حسب قوت عمل آرند لعاب
اسپغول روغن بادام تازه هر یک یک نیم اونس شکر حسب قدر شربت یا لعوق ساخته گرم گرم بعد هر ساعت یک قاشق دهند لعوق خشخاش یا شربت بنفشه از شربت
عناب گلقند ساخته گرم گرم دهند **تدبیر شگاف آبله** وقتیکه بثور باهم آمیخته دل پدید آرند و قریب نضج بوند و حکه سوزش زیاده باشد باید که از سوزن طلا
یا نقره شگاف کنند تا ماده ردیه خارج آید تا آسیب نسازد و باعث هلاک نگردد ولیکن اگر ماده نضج جید یابد و حکه حرقت نبود یا اندک باشد نشگافند زیرا که ماده صالحست
و طبع از خود آن را نضج داده پس خشک خواهد ساخت و ضرر بحم نخواهد شد **تدبیر خشکریشه** وقتیکه بثور نضج یابند و آبله نباشند بطبیخ عدس شویند که مسکن وجع و جاذب
ماده است چون خشکریشه شود در روغن بادام تازه یا روغن پسته یا روغن بیضه در روز دو سه بار طلا کنند تا بثور خشک شوند و قشر جدا گردد و پس روغن جوز با گلاب
آمیخته مالند که منفعت [illegible] است **تدبیر صفای داغ** بعد تجفیف بثورات بطبیخ پاریتر اگر وقت ولادت طفل یابند طلا کنند مرهم داغ مدمل تخم روغن بیضه
مالند که انفع است [illegible] مرهم زرد وقت شب طلا کنند و صبح بطبیخ سبوس شویند مدمله قرحه اگر زرد او ند گردد افزایند قوی تر شود مرهم
سفیداج کافوری گذارند ضرب سوخته دو اونس مرقشیشا عسل گلابی هر یک اونس اسفیداج مغسول سرکه مقطر مرمکی هر یک چهار درم صفرت بیض سه عدد

روغن گل سه اونس موم قدر حاجت مرهم ساخته نیم گرم وقت شب گذارند صبح بطبیخ سبوس شویند زآو ندگر دبه پیه گرده بز یا بمغز قلم نیز آمیخته طلا کنند مع قشیتا
مغسول ۲ ماده قصب آرد نخود آرد برنج مغز تخم تربز برابر بلعاب حلبه لعاب کتان عسل آمیخته وقت شب طلا کنند صبح بطبیخ سبوس شویند کف دریا عسل یا نبات
آمیخته تمام روز بر داغها طلا کنند پیه کانسو مالند بطبیخ باقلا ترمس شعیر اصل قصب برگ مامیران ببنجاسفن شویند مصفی داغ و لون وجه **تدبیر غذا** اغذیه
تازه و معتدل که فقط مسکن حرارت نبود بلکه دافع غلیان خون و ماده هم باشد دهند پس قبل از بروز کاسنی قرع دهند و بعد بروز فروج مرغ خصی ماکیان خورند
بنفشه ملوق انفع انار مفید عدس دهند چراکه خواص پوست او از سوی بیرون محلل مسکن وجع است از سوی درون قابض و مغز آن نیز قابض است
لیکن مانند پوست نیست لهذا مع پوست میدهند و عدس فقط خواص غذائی ندارد بلکه کیفیت دوائی هم و فقط در جدری مستعمل نیست مگر در امراض دیگر نیز میدهند
پس تا که ماده جدری قیح نبود پخته دهند و وقتیکه ماده غلیظ شود کثیر افزایند تا بسبب قبض و حبس مد طبخ کرده بآسانی اخراج ماده بظاهر کند بجگاه امعای بقر
پخته دهند که بعد بروز خشک شدن انفع از دنبه و برست و دراج نافع و از اغذیه حریف مالح و ترش و غلیظ پرهیزند **تدبیر مشروب** ماء الشعیر که دران
تخم ترنج بود و آبیکه در وطلا طبیخ بود نوشانند و از خمر وغیره پرهیزانند **فصل ششم در حمی دق** تبیست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص دل
آویزد و افنای رطوبت طبیعیه بدن نماید **بدانکه** در تن مردم سه نوع رطوبت است اگر یکی از آن خرج شود دق پدید آید پس از آن اول رطوبتی که مثال شبنم در عروق
صغار و اندامهای اصلی منتشر است و وقت فقدان غذا بدل ما تحلیل میگردد و این رطوبت را بروغنی که در چراغدان بود تشبیه داده اند پس وقتیکه رطوبت
مذکور از تن خصوص از نواحی دل کم گردد چنان باشد که روغن در چراغ بود خرج شود و کار بدان رسد که روغنی که اندر فتیله خورده است خرج خواهد شد و این
درجه اول دق است و زود علاج پذیرد اما شناخت عسر بود چراکه درین وقت حمی ملتصقه بماند دوم رطوبتی که با عضا آمیخته و بدان مانند گشته اما هنوز انضمام
تمام نیافته و این را بروغنی که اندر فتیله باشد تشبیه داده اند پس وقتیکه از حصول حرارت قویه و ریاضت مفرط تحلیل رود چنان باشد که روغن در فتیله بود
خرج شود و درین وقت ذبول گویند و این درجه دوم بود و درین حال شناخت آسان باشد و این درجه مراتب دارد اول میانه آخر پس آنچه بمرتبه آخر رسد علاج
نپذیرد و آنچه در مرتبه ثانی و اول باشد بعسر به گردد سوم رطوبتی که اندامهای اصلی بدو سرشته شده و پیوستگی همه تن از آنست این را بروغنی که در جرم
پنبه بود تشبیه داده اند پس وقتیکه این رطوبت خرج شدن گیرد چنان باشد که روغن که اجزای فتیله بدان پیوستگی دارد نیست شود و پیوستگی همه اعضا
باطل گردد و درین وقت مفتت و مخشت گویند و هیچ وجه علاج پذیر نباشد **بدانکه** سبب و یا اسباب سابقه است چون حمی محرقه که طول کشد و حرارت
او در رطوبت دل و رطوبت اعضای اصلیه چون عظم غضروف و اعصاب و رباطات و ترعشا شرایین آورده تاثیر کند و ورم گرم سینه و شطر الغب وقتیکه دائم شود
و حمی یومی و حمی ورمی و حمی دائم و حمی عفنه و اسهال و حرارت معده و کبد و ریه وغیره که حرارت بدل بازدهد یا طبیب از روی اضطرار عند ضعف قوت و غشی
ماء اللحم یا خمر یا دوا المسک دهد و بدان سبب قلب گرم شود و مرض بدق انجامد یا اسباب بادیه است چون غم و هم و سهر مفرط و غضب و تعب و جوع مفرط خصوص
در وقت شباب و صفراویین سوای این هرچه دل را بغایت گرم کند زیراکه مبدای دق دل است و اکثر انتقالی نیز میباشد و گاهی مفرد بود و گاهی بحمی عفنه مرکب
گردد و بدترین ترکیب وی با خمس و سدس و سبع است **علامات مفرد** یعنی غیر مرکب نبض صلب متواتر ضعیف و بریک حال ثابت بود و تب آهسته
لازم باشد و مریض از تب سخت آگاه نبود و چون دست بر بدن گذارند سخت گرم نبود و چون دست زمانی نهاده دارند گرمتر نماید و دربول اگر تفحص بینند

به هیئت محسوس شود و این تب مدام بر یک حال ماند لیکن وقتیکه غذا خورند تب ظاهرتر و نبض قوی تر گردد و اندکی میل بعظم نماید پس غذا در حق مدقوق بمنزله
روغن باشد که چون در چراغ اندازند فروغ را مدد دهد و بسا باشد که طبیب جاهل نظر بر آنکه تب از غذا ظاهر شود منع از غذا نماید و زود هلاک سازد و اگر چه در
حمیات دیگر نیز تغیر در احوال بعد غذا رو مینماید لیکن در دیگر حمیات بعد غذا فراشا و درازی تب و تکسر و ثقل اعضا و برد اطراف و اختلاف نبض زیاده میشود
و در دق سوای ظهور حمی هیچ نمیباشد بشرطیکه حمی دیگر مرکب نبود و آثار ترکیب دوام تب بادیه است و نوبت عفونه مشتد گشتن و از قشعریره یا نافض خالی نبودن
اگر ماده عفونه خارج از عروق بود و همچنان باهر که مرکب شود از اعراض خاصه دق توان دانست و وقتیکه از درجه اول گذرد و بدوم رسد چشم و صدغ
بته رو تد و رمص خشک آید پوست جبهه کشیده شود و رونق و تازگی جلد برود و بدان ماند که غبار افتاده است و ابرو گران و چشم بخواب آلوده ماند و سر
بینی و گردن باریک گردد و گوش تنگ و خرد شوند و حنجره و عظم سینه بر آید و بلند نماید و در ذبول و هیئت ظاهر تر گردد و موی دراز شوند و قمل در و افتند و
کتفها بر افرازد و شوکت تن و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر گردد پس تا که ذبول در درجه اول است آثار مذکوره نیز کمتر بوند تا که بمرتبه دوم رسد چون از
مرتبه دوم تجاوز کرده بمرتبه سوم رسد موی ریختن گیرد و اظفار کج گردد و بجز پوست و عظم هیچ نماند و طبع نرم گردد و این آثار قرب موت باشد پس تا که
بقیه از لحم و دسم و تازگی و قوت باقی بود و عظم بلحم پوشیده باشد امید صلاح پذیرفتن بود **فائده** هرگاه که حمی یوم از سه شبانروز بگذرد و آثار گساردن تب
ظاهر نگردد و حرارت زیاده نشود یا یبوست تن بیشتر از آن شود که آن تب را باید و صفرت در وجه نماید باید دانست که بدق بازگشت **قول جالینوس**
ذبول دیده ام که سبب او ورم قولون بود که بمدت دراز گشت و بذبول ادا کرد و دیده ام که سبب او ورم مری و مثانه و گرده بود پس هرگاه که بعد
زلق الامعاء و درازی مدت آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از سببهای خشکی که در نواحی دل حکم باید کرد که دق است **علاج** چون تحقق شود که دق است
بزودی بتبرید و ترطیب کوشند پس اگر موسم گرما بود و مریض او مسکن باید در مهب شمال دارند اگر در آنجا آب جاری بود بسر بر روی آب نهند و بیمار را بر
دارند و بستر و جامه از کتان نرم سازند و بهترین بستر قصبه تر است که بر کتان بود و بعد هر هفته کتان تازه باید کرد یا همان اندرون دو بکار دارند تا نرم باشد
نیلوفر و صندل و گلاب و کافور [illegible] نهاده دارند و گرد اگرد او طغارهای کلان پر آب شیرین نهند و بادبزنهای کتانی تر کرده بآهستگی جنبانند
خرقه بصندل و گلاب [illegible] آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه آلوده بر سینه و کتفها نهند چون گرم شود [illegible] تا وقتیکه غذا در معده نباشد
باید نهاد و در شبانروز [illegible] سه چهار بار نباید گذاشت چرا که افراط تبرید با عضای تنفس [illegible] تنفس می آرد و آواز میگرداند اگر از استعمال خرقه سرد تن بیمار بلرزد
خرقه [illegible] گرم کرده [illegible] صندل گلاب بپوشانند [illegible] بارده [illegible] سازند و بر کینه
برگ کدو و بنفشه خوابانند [illegible] کافور گلاب [illegible] بپوشانند و تدهین پشت ناف و کف پا و کف دست و بینی و گوش و مقعد بروغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام نمایند
اگر موسم سرما بود هوای خانه معتدل سازند و بستر از کرباسهای شسته نرم محشو بپنبه کنند **فائده** اول بار الشعیر دهند و بعد دو ساعت بحمام برده در آبزن
کرده آب [illegible] بنفشه [illegible] بنشانند باید که آب [illegible] گرمی حمام [illegible] دل اگر گرم کند و عرق نیارد [illegible] قدر در آبزن حمام
دارند که پوست نرم شود [illegible] پس از آبزن در آب سرد تا گردن نشانند و بلا توقف بیرون آرند و بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و آب
آمیخته [illegible] بمالند و آب سرد [illegible] نشانند که هنوز [illegible] گرم در تن او بود و بعد تدهین [illegible] آبزن سرد [illegible]

نگاه دارند تا زکام منزله نشود **فائده** شیر و دوغ انفع است اما در استعمال شیر چند شرائط اند اگر نیابند اجتناب اولی گردد یکی آنکه تب دیگر یار نبود دوم آنکه در
بدن مادهٔ فزونی که عفونت پذیرد نباشد سوم آنکه چند دق عارضهٔ دیگر که شیر و دوغ آن را ضد دارد نباشد چهارم آنکه طبع بیمار چنان نباشد که از شرب شیر اطلاق یابد
کند پنجم آنکه بعد شرب شیر چیزی که شیر را در معده بندد از آن باز دارند و بهترین شیر شیر زنان پس شیر خر پس شیر بز است و در شیر خر نیز چند شرط است یکی آنکه از زادن
او چهار ماه گذشته باشد و تندرست و جوان و قوی اما ضعیف بود و آثار جودت هضم آنست که بول او سخت گنده نباشد و در خشکی و تری معتدل بود دوم آنکه
علف او کاه و شعیر خرفه یا رتنگ اسفاناخ خیار یا ونک کدو باشد اما طریق دادن آنست که هر صباح پیاله چینی یا نقره در ظرفی پر از آب گرم نهاده نزد مریض دوشیده
فورا نوشانند و هر شیر که دهند باید که روز اول پانزده مثقال و بعد پس هر روز پنج مثقال افزایند تا در هفتم چهل مثقال رسد پس هر روز پنج مثقال کم سازند تا آخر
پانزده مثقال ماند و در روزی که شیر دهند بعد ساعتی جلاب دهند اگر قوی شد و بعض میل کرد شیر فاسد گردید و [illegible] اگر بعد شیر تشنج و تلهف [illegible]
گردد دلیل تباه شدن شیر بود پس در دادن شیر توقف کنند همچنان اگر در اثنای شرب شیر حرارت و آثار حمی محسوس شود از شیر منع باید کرد و عوض آن آب خیار
آب تربز شیره تخم خرفه قرص کافور باید داد و اگر از دادن شیر عفونت تولد کند شربت آلو شربت بنفشه آب میوه ها آب تمرهندی آب انار برای تلیین طبع کنند و احتیاط از منع
انجماد شیر در معده آنست که آنقدر که خواهند داد و بتفاریق دهند و قدری نمک و عسل آمیزند و شکر بهتر از عسل است و آنجا که طبع نرم بود نمک نباید آمیخت و شکر
نیز قدری باید آمیخت و روزی که دهند از ترشی ماهی باز دارند و بعضی گویند که شیر با آب باران دو آمیخته [illegible] شکر انداخته دهند که انفع است و اگر از
شیر طبع نرم شود و ضعف آرد عوض شیر دوغ تازه آهن تاب همراه طباشیر دهند اگر تب نباشد [illegible] در شیر [illegible] مثقال آمیخته دهند [illegible] طریق دادن دوغ
آنست دوغ از مسکه پاک کرده [illegible] تا آنچه که برآمده آمیز و بعده نان بریان [illegible] ده درم دوغ [illegible] دهند روز دوم دوغ
پنجه درم افزایند و نان [illegible] افزایند تا که معتاد رسد یعنی دوغ سی درم با نان
ده درم و اگر ترسند که بسبب دوغ تب یا عفونت پیدا کند دوغ با قرص طباشیر دهند **قرص طباشیر** طباشیر چهار گل سرخ شش تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدو گل ارمنی کهربا هر یک سه ماشه آب بارتنگ یا لعاب اسپغول قرص سازند شربتی مثقالی **فائده** هر صباح قرص کافور با شربت خشخاش یا آب انار
یا آب تربز یا آب کدو یا آب خیار یا جلاب یا شیره تخم خرفه عرق گاوزبان شربت نارنج دهند و وقت طلوع آفتاب ماء الشعیر سرطانی یا آب انار شیرین
با ماء الشعیر سی درم قند چند آمیخته دهند و بعد چهار ساعت شربت عناب یا شربت خشخاش بیست درم آب سرد آمیخته نوشند و وقت خواب لعاب اسپغول
لعاب بهدانه [illegible] یا شیره تخم خرفه و روغن بادام [illegible] دهند اما اگر معده ضعیف باشد سوای آب انار شیرین هیچ ندهند اگر اشتها کم و معده ضعیف شود ادویه
تقویت معده ماوردیه مناسب چون قرص عنبر و دواء المسک معتدل انوشدارو یا قوتیا مقویه باید نمایند اگر لحم ماهیان مرغ و دراج و سیب به و نعنع
و کدو و خیار و برگ خس برابر عرق کشیده هر روز سی درم نوشند قوت معده دهد و غذای بدن گردد و امتصاص شیر زنان و شیر خر در هر سه درجه انفع
و از غضب و اندوه و جوع و عطش و حرکت قوی و حزن و جماع و عوارض نفسانی و اشیای حار پرهیز کنند و راحت و آواز خوش و ساز و اقسام نغمات
لذیذه دانند و در تنویم کوشند اگر سهر بود شربت کاهو شربت خشخاش دهند با ماء الشعیر که در روغن خشخاش عناب و روغن بادام بود و دوغ گاو تره و بقول باردهٔ دهند
شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم تربز شیرهٔ تخم کدو نوشند **فائده** وقتیکه اشتها کم گشت کباب شیر و دوغ و غیره هضم گردد غذا دهند اندک اندک بتفاریق تا که …

نیارد و حرارت تیز اهد باید که ماش مقشر به کاهو کدو اسفناخ مغز بادام سخته قلیه کدو قلیۂ اسفناخ قلیۂ خیار نان بآب گرم ترکرده آب دور نموده بآب یخ آلوده خورند کشک شعیر بعد پس کدو ساق کاهو شیرۂ بادام سخته دهند اگر قوت ضعیف بود تیهو دراج کبک بچه مرغ ماهی تازه کوچک بیضۂ نیمبرشت انار سیب شیرین تربز عناب تر و حلوا از خشخاش تر روغن بادام شکر ساخته دهند و آب شدید البرد مضر بود و احتیاط دارند تا طبع نرم شود و اگر نرم نشود و غبیراز عرو ربابه طا دهند قرص خشخاش نافع و ماء الشعیر که در وی چند قطعه به و قدری مورد سخته باشند صمغ عربی گل ارمنی آمیخته خورند و وقت شب گل ارمنی نیم مثقال اسپغول یان مثقالی صمغ عربی نیم درم سرطان درم رب به یا رب سیب داده باشند تا شکم قبض شود بدانکه تا در مرتبۂ اول بود حاجت به تبرید و ترطیب قوی نیست مگر وقتیکه بمرتبۂ ذبول رسد مبردات و مرطبات مذکوره حسب حاجت بکار برند شیر بر بدن دوشند اگر قوت ضعیف بود و آب سرد سه خمر یک آمیخته دهند و وقتیکه بسبب ضعف بغشی سد ماء اللحم دهند و وقتیکه بدرجۂ سوم رسد حفظ قوت نمایند تا چندی زنده ماند باین وجه که مرغ کبک تیهو بریان کرده یا کوفته برو خمر یا آب سیب یا آب به پاشیده یا در مرق آنها نان ترکرده خورند و منع از غذا تا که اشتها دارد نمایند و غذا اندک اندک چند بار دهند تا گرانی نیارد **قول جوان کورو** و حمی دق سلسلۂ خود بمعده اکثر دارد پس باید که منقیات معده دهند عسل دو او انس آب خشیمه سه کانا دجوشانده روغن و تیر بلو درم آمیخته نوشند و لیرنا از بچه مرغ یا دو غها پزانده خورند و دو روز بعده از آرد جو و شکر ساخته دهند لحم سلحفات انفع ماء الشعیر سرطانی سرطان یاده که در آب شیرین روان باشد گرفته از پا و شاخ صاف نموده خاکستر نمک یا لیده چند بار شویند پس همراه کشک شعیر پزند و آثار ما دگی است که بخاانیدن سوزن رطوبت ماننده شیر برآید و اگر سرطان نبود عوض او خشخاش عناب کنند و روغن بادام آمیخته دهند **قرص خشخاش** خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز بهدانه تخم خرفه هر یک سه گل سرخ دو و نیم صمغ عربی طباشیر تخم حماض طین قبرسی هر یک یک و نیم نشاسته یک کافور نیم زرور صمغ بریان کرده سائیده قرص سازند شربتی دو درم رب سیب یا رب به **قرص مروارید** مروارید عصارۂ لحیۃ التیس بارتنگ هر یک دو طباشیر گل سرخ هر یک شش گل ارمنی چهار کهربا مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک سه صندل سفید یک بآب مورد قرص سازند شربتی یک و نیم مثقال شربت خشخاش مزمن دائمی دق و اسهال و بواسیر و در بعضی امزجه بشیر الاغ دهند و در بعضی سرطان یا ده مرق سه افزایند و در دق کافور یک زعفران نیم زیاده کنند —

قرص مبارک مغز چهار تخم بارد کلان مغز تخم خربزه مغز تخم مزدیه فاوزهر طباشیر تخم کاهو کاسنی هر یک دو هر سه صندل هر یک سه مروارید کهربا بسد رب سوس بادیان ست گلو سلاجیت دانه هیل گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی یشب کافور عود تخم خرفه ابریشم مقرض هر یک یک بلعاب بهدانه یا بلعاب اسپغول قرص سازند و یک درم بآب سائیده نبات آمیخته خبه دو نیم اسکر دیلو پاشیده نوشند مزلیه حمی حاره و محرقه و دق و خفقان **حب کافور** کافور نیم مثقال طباشیر مروارید صندل سفید کشنیز هر یک دو نیم درم مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک پنج درم گل ارمنی زهر مهره هر یک مثقالی صمغ عربی دو دانگ صمغ بعرق صندل حل کرده ادویه آمیخته قدر نخود حبوب بندند شربتی مثقالی برای امراض شدید الحر و حمیات حاده و دق با اسهال مفید **روغن کافور** روغن مغز تخم کدو وقتی گرم کرده فرو گرفته کافور سه درکه ل آمیخته در شیشه کنند برای دق و حرقت کف دست و پا و صداع احتراقی تدهین کنند **قول لارزور بیسر** صبحی عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره عرق نعنع هر یک سیزده درم شربت بنفشه شربت نیلوفر هر یک پنج مثقال دهند و وقت چاشت فقط عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک ده مثقال نوشند و وقت شام عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره هر یک ده مثقال سکنجبین

پنج مثقال بهندی هیچ و چهار ده و ربعه تخم خیارین پنجدرم شیر برآورده شربت دو یا پنج مثقال آمیخته نوشند تا هفت روز شربت صندل پنج مثقال شیره کاسنی شیره تخم خیارین هر یک یکدرم آمیخته دهند
تا هفته بعده تخم کاهو سه درم تخم خرفه درم شیر برآورده شربت صندل مثقال آمیخته دهند کهجری مونگ مقشر که برنج و دال یکی باشد یا دال خشکه خورند بعد ایام مسطوره چون اشتها پدید آید
پرهیز اندک کم کنند و گفته اند مرطیب کوشت و از هوای مکرر نگهدارند مرغ و لحم گوساله لحم حلوان دراج تیهو صفرت بعض شیر کاهو کدو کوهی برنج مغز بادام باور نگ قند خورند بسید یا ناسی هر یک
نیم اسکر ویلو جواهر مهره سه دانه کافور بهیم سینی قدر خردل شربت نیلوفر عرق شاهتره هر یک سه درم عرق نیلوفر شش درم گلاب یک نیم درم آمیخته دهند مرق
بچه مرغ که بماء الشعیر پخته باشند نیم رطل دو بار کرده دهند بعده اندک اندک افزایند و گفته کتیرا دواوش صمغ عربی هفت مثقال نشاسته نیم اوش اصل السوس
مغز چهار تخم بارد کلان هر یک دو درم کافور نیم اسکر ویلو صندل سرخ نیم لیبر سائیده یکدرم با یاد وش شکر مقوم آمیخته دهند شخصی از سال دق وا نیست
سال سرفه داشت و وقت سرفه غشی میشد ازین در پنجاه روز صحت یافت جواهر مهره ربع درم عرق کافور دهند و گفته صندل سفید خس تخم حماض هر یک
چهار کاسنی طباشیر بسید هر یک شش اصل السوس سه نیلوفر صندل سرخ هر یک دو گل سرخ گل بنفشه هر یک یک کافور نیم سائیده حسب حاجت دهند که مزمن حمی
کهنه دق است و گفته این عرق برای دق و سعال مفید است زبیب بیدانه مویز منقی گل سرخ گل بنفشه گل خطمی گل خبازی نیلوفر تخم خرفه بهدانه عنب الثعلب
هر یک پنجدرم عناب بیست درم زوفا کاسنی بیخ کاسنی هر یک دو و نیمدرم صمغ عربی کتیرا کشنیز بارتنگ حب مصطکی بالنگو هر یک سه درم تخم کاهو مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو صندلین هر یک ده درم زعفران اهلی عود اصل السوس هر یک یک نیمدرم کدو عدد عرق کشند یا مغز تخم کدو کشنیز تخم خرفه کاسنی گل سرخ بنفشه نیلوفر هر یک پنجدرم
تخم خیارین صندل سفید هر یک ده درم کافور درم برگ گل خیرو عرق گلاب هر یک نیم رطل برگ کدو ربع رطل کدو عدد برگ کاهو دو دسته آب چهار ده رطل
ترکرده کشند و گفته عرق مرزبه برای دق انفعست دهند سفوف سی هالی و سفوف انتی ایتیکو طبیخ حمائی و طبیخ قیبری تیتو و نمک و دیال و حب یوند قیعر
قیبور و دوات مفید حسب حاجت دهند **عرق مرزبه** تخم کدو سبز کاسنی هر یک بیست درم کسیرو گل بید نیلوفر هر یک ربع رطل عنب الثعلب گاوزبان
خیارین تخم کاهو تخم کدو هر یک هفت درم صندلین کشنیز هر یک چهار ده درم گل گاوزبان پنجدرم گل نیلوفر هندی هفده درم تخم خرفه ده درم طباشیر
زهر مهره ختائی هر یک سه و نیمدرم مرزبه عدد عرق عنب الثعلب عرق شاهتره هر یک دو رطل گلاب چهار رطل شیر پنجم رطل عرق کشند و گفته درم اطراف
در دق نمیشود مگر وقتیکه اسهال شدت کند و مرگ قریب بود **دوا** شربت ترنجبین عرق کافور قرص شادنج خمیره صندل کافوری شربت صندل
حماض مفید **حب دق** اینه هشت کافور یک قدر کتار دشتی حب بندند شربتی پنج حب هر حب بفرق سه ساعت دهند **سفوف** هلیله بلیله نبات سنگ
هر یک یک قصب الزریره دارچینی هر یک نیم سائیده صبح شام نیم درم با آب تازه دهند مزمن حمی که در عظم باند **دیگر** طبیخ برگ اروسه یا زیره سفید فلفل
با آب شبانه سوده یا پوست درخت خشخاش با آب سائیده یا عرق بانسه دوازده درم قند شش درم آمیخته نوشند **دیگر** زیره سفید سائیده تا سه هفته دهد **دیگر** پیوند
مدقوق دو درم صره بسته در یک کاسه عرق کاسنی انداخته دارند صبح شام دو دواوش دهند **دیگر** ست گلوی زنجبیل شاهتره هر یک ده درم آب رطل
پزند چهارم ماند صاف کرده نوشند سه روز **دیگر** دار فلفل قدری سائیده بشیر گوسفند تا بیست یک روز دهند **دیگر** برگ زرد پخته اروسه کاه دوده
که بر چاه میباشد عسل هر یک دو نیم مثقال گلنار شگفته پنج عدد آب چهل درم سائیده چیده عسل آمیخته نوشند تا چهل روز. **فصل هفتم در دق**
شیخوخه و دق الهرم این مرض هر چند که از جنس حمیات نیست اما چون مریض بصورت مدقوق مینماید در روزگار پیری نارسیده با حوال پیران میگراید

لهذا اینجا فصل دق نوشته شد و پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از طفلان پدید می آید و آن استیلای یبوستست بر مزاج بتغیر تب و حرارت بسبب او
کثرت برد و یا ضعف بدنست چنانچه در آخر عمر عارض میشود یا آنکه آب بارد در غیر وقت نوشند چنانچه عقب ریاضت قوی و جماع و حمام که هنوز مسام
مفتوح بود و طبع بحال نیامده باشد و در حمی عفنی که هنوز ماده خام بود زیرا که شرب آب سرد در چنین محل مبطل قوت و مضعف حرارت غریزیست یا آنچه
بر کنار رطوبات فاسده سوء ال آیند و آن را سرد کنند یا بسبب ریاضت و جز آن که تذویب رطوبات و تحلیل ماده حرارت غریزیست سردی و خشکی غلبه نماید
یا استفراغات قویه اتفاق افتد و ماده حرارت غریزی را خرج نماید یا در امراض حاره مبردات مفرط استعمال نموده و بدانسبب مزاج بگردد و برد غالب آید و لیکن
باشد که افراط آب کثیر البرد در حمیات حاره و دق سودی بازین میگردد و وقتیکه مستحکم شود دیرپا و ممکن نبود بر و لمس باطن رقت بول عدم حرارت و
التهاب صغر و ابطاء و تفاوت نبض و باقی آثار ذبول و حال مانند پیران علاج تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نگردد و اگر مستحکم گشته تدابیر نایستند و تدبیر کلی
آنست که مزاج را بگرمی و تری معتدل باز آرند بدینوجه که هر صبح مربای ترنج و مربای زنجبیل و مربای شقاقل و مربای سیب و مربای بسبل دهند و بعد ساعتی صفرت بیض
نیم عدد یا زیاده بخورند و عقب آن خمر انگوری حامل درم نوشند و بعد دو ساعت حمام آبزن نمایند و بعد ساعتی از حمام مرق مرغ و کبوتر که در دو دارچینی و زنجبیل
خولنجان بود دهند و بعد غذا بخوابند و عسل اندک اندک داده باشند و از جماع و هر چه تحلیل رطوبات باشد پرهیزند و حقنه که نوشته میشود سه روز متواتر عمل آرند پس روز بگذارند باز به عمل آرند
بهمین چند بار و هر بار بعد حقنه روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری بر اعضا مالند و چون بهبود دقت پدید آید دواء المسک مترودیطوس تریاق کبیر دهند و روغن
قسط مالند عنبر و عود بخور کنند حقنه سر و اطراف بره پاک کرده کوفته کشک شعیر کشک حنطه نخود هر یک مشتی شبت ده درم بابونه هفت درم خسک هشت درم بنجد ده عدد
آب ده رطل بپزند سوم بماند صاف کرده و شصت درم این روغن گاو و روغن کنجد تازه هر یک ده درم و روغن بادام بنجدرم شمع ابیض دو درم گداخته آمیخته حقنه کنند

باب بیست یکم
در اورام و بثور و امراض ظاهر جلد

مشتمل بر چند فصل **فصل اول در اورام** ورم انتفاخ و غلظت که بسبب انصباب ماده در عضوی ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیت یا ریاح
پس اگر ماده ورم دم باشد فلغمونی و اگر صفرا بود حمره و اگر هر دو مرکب بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره نامند و آن را که غالب بود مقدم دارند تا ورم بلغمی پس اگر
منی الاعضو بود رخو و اگر متمیز باشد سلعه خوانند تا سوداوی پس اگر داخل عضو بود و تالم باشد سرطان و اگر تالم نبود صلب گویند و اگر ظاهر بود صلابت و اگر ظاهر
نباشد غده نامند و آنچه از مائیت باشد پس اگر عام بود استسقای زقی و اگر خاص بود قیله مائی نامند و آنچه از ریح بود پس اگر منی الاعضو باشد و نرم بود تهبیج
و اگر تهبیج صلب بود نفخه نامند بدانکه اگر ورم ظاهر باشد بمشاهده در آید و اگر در باطن بود آثارش آنست که اگر گرم بود در عضو حس باشد حمی و ثقل و نخس و
و اگر در عضو ذی حس بود و می ع و وجع و نبض بابن و ورم در هر عضو که باشد فعل و قوت آن عضو آفتی افتد و اگر بلغمی بود گرانی عضو بغیر وجع و دیگر آثار بلغم و اگر سوداوی باشد

صلابت و دیگر آثار سودا و اگر در عضو عصبانی بود وجع اشد و حمی حاده و باشد که تشنج و اختلاط ذہن آرد و اگر در احشا بود و ہم در عضلات شکم فرو گدازد و پوست
شکم لاغر گردد و وقتیکه ورم پختن گیرد اشتداد وجع و حمی و خشکی زبان و سہر و کثرت ثقل در ورم پدید آید و باشد که تن زود لاغر شود و چشمها رفته در دور شود و چون
پخته شود و ریم کند حمی و وجع و ضربان ساکن گردد و بجای وجع حکه پدید آید و ملمس نرم گردد و ثقل افزاید و وقت انفجار تب لرزه گیرد و نبض ضعیف و نبض
صغیر بطی مختلف گردد و شہوت ساقط شود و باشد که اطراف سرد گردد و چون سر کند ماده بطریق نزدیک تر دفع شود و نفث یا بول یا براز و بہتر آن باشد
که بعد سر کردن تب برود و نفس آسان گردد و قوت آید و ماده بطریق نزدیک دفع شده باشد که ماده از عضوی بعضو دیگر ریزد و تیں اگر از عضو شریف بخسیس رود
حال نیک شود چنانچه ماده دماغی بپس گوش یا ورم کبد به بن ران و اگر از عضو خسیس بشریف آید حال بدتر شود چنانچه ذات الجنب بذات الریه گردد یا ماده ذات الجنب بجانب دماغ آید و آثار نقل
ماده آنست که اگر سوی بالا نقل کند ضیق و عسر نفس سوزش حوالی سینه ثقل چنبر گردن صداع پدید آید و باشد که در بازو و ساعد الم افتد اگر ماده بدماغ رود خطیر
و اگر پس گوش آید امید خلاص و آمدن عافیت درین حال در ہمه اماس احشا نیک باشد و اگر سوی زیر فرود آید ثقل و تمدد در شراسیف پدید شود **قول**
جوان کورد و ورم که دفعة بر ہمه تن یا بسی جا شود و سبب او یا اکل سم یا ماده ریحیه که جمع شده ورم آرد یا بسبب ہوای بارد یا قلت یا ضعف یا صلابت
و ضیق مسام ریح وغیره بیرون آمدن نتوانند و باعث ورم شوند **علاج** اگر بسبب خاصیت معده یا بلغم باشد کین تلیه یا تار تروامی تنکو یا اکوا مبید یکتا دہند اگر
مقی نگیرد قرص فیور و داتت دو درم سپیارا ونس مرق بچه مرغ یا مرق نانکیان حل کرده دہند اگر ازین ہم نگیرد حب پاچپا کو گونید رم دہند ابوت مسحوقه نیم درم
بمرق و راج دہند برای ریحی انفع اگر نشد ابوت مسحوقه بتخم ملکر بلا کنند محلل ریح و ورم مسکن وجع بود او نگزیا یا طبیخ حب الغار و بادران و افسنتین کمون اریسا
کرویا فودنج مرزنجوش وغیره دہند برای ورم ریحی بلغمی انفع زبل بقر تازه نیم رطل کمون و بادران گوگرد انیسون ہر یک نیم اونس نمک سه درم سائیده
گرم کرده ضماد کنند سه روز محلل ورم ریحی آرد گندم سرشته یک غلوا کمون نمک ہر یک دو درم آمیخته و آتش پخته دو پاره نموده بروغن سداب و روغن
حب الغار چرب کرده ضماد کنند اگر بسبب انسداد مسام باشد تفتیح مسام نمایند روغن بادام روغن بوبادران مساوی ابقرا ونس در بن گداخته مالند در روز چند بار
آرد باقلا بسه چند آب و سرکه پزانده ضماد کنند سه روز برای ورم انثیین انفع برگ خروع در آتش پخته بر انثیین و صفاق متورم بندند دو ماه اگر در مینا وجع باشد
رگ ارکا زنند **نوع اول در فلغمونی** و رلیست دموی کثیر الانتفاخ غلیظ حرارت و کثرت انتفاخ عضو وجع ضربان تمدد حمرت ورم عظم نبض سرخی بول
و چون دست بنهند از شدت ضربان دست را دفع نماید و عضو متورم چندانکه کثیر الشرائین باشد وجع و ضربان اشد بود **علاج** از طرف مخالف فصد کنند
و در ابتدا برای تقویت عضو و ردع ماده رادع ضماد کنند و بنفس عضو متورم وقتی نهند که وجع اشد نبود و بعد نهادن مشتد نگردد و دفع ماده از اعضای رئیسه نباشد
الا بالا تا از محل متورم نهند تا ماده دیگر باز آمدن ندہد و آمده را دفع نسازد و اینهم بعد تنقیه تام باید تا بی مضرت بود و در وقت دیگر که ہنگام تزاید است با رادع قدری ادویه مرخیه
نیز آمیزند یا اندکی محلله مرخیه و چون بانتها رسد و از افزودن بایستد مرخیات محلله گذارند و بعضی گفته که رادعات و مرخیات محلله بالمناصفه آمیخته در انتها استعمال
باید کرد و ہرگاه که بانحطاط افتد ادویه محلله فقط بکار برند **ادویه رادعه** صندلین فوفل گل ارمنی ماميثا اقاقیا گل سرخ کاسنی وغیره **ادویه مرخیه** آرد جو کشنیز تر
خطمی خبازی وغیره **محلله مرخیه** بابونه اکلیل شبت وغیره **مرخیات محلله** آرد باقلا خطمی خبازی بابونه وغیره **محلله** بابونه اکلیل کتان حلبه وغیره بدانکه
در جمیع اورام از احوال اربعه غافل نباشند یعنی در ابتدا رادع و در تزاید جمع میان رادع و مرخی و در انتها محلل مرخی و در انحطاط محلل صرف بکار برند و ہرگاه که

ماده ورم تحلیل نرود و روبجمع نهد اشیای منضج نهند و چون پخته شود و از خود نشگافد فبها الا ادویه منفجره گذارند یا باهن تیز بشگافند اما بعد فصد اگر تحلیلین حاجت آید از الفواکه
و طبیخ بلیله و هلیله تنقیه نمایند منضجه کنوچه کتان انجیر و غیره منفجره زبل حمام اشق و غیره **فائده** اگر بسبب اسباب خارجیه چون ضربه سقطه ورم پدید آید پس اگر ورم کمتر بود و تن
ممتلی از خون نباشد ادویه مرخیه محلله و روغنهای نیمگرم گذارند و با بر مرهم نطول کنند اگر بدین زائل نشود به نفس ورم شرط زنند و خون برآرند و اگر بدن ممتلی باشد
فصد مقدم دارند و گرد ورم رادعات گذارند **قول لارنزو ریبر** در ابتدا خرقه بسرکه و آب یا برادع مرکب آلوده نهند بعده مرهم جالینوسی گذارند اگر وجع و حرقت
اشد بود آب گل خطمی یا آب برگ خرفه یا آب برگ کاهو یا آب برگ حماض یا آب برگ کوکنار بکار برند و ترکرده خرقه بدهن ورد آلوده نهند برگ خطمی مشتی در آب
همراه کرده کوفته گل سرخ آرد جو هر یک ا ونس آمیخته قدری دهن ورد افزوده ضماد نمایند و در آنها مغز نان عدد در آب نیمگرم ساعتی داشته بعده برگ خطمی نیم مشت
گل سرخ دو مشت نرم کرده آمیخته حل کرده یا برگ خطمی مغز نان دهن ورد نیز انده ضماد نمایند و در انحطاط برگ خطمی کشنیز مغز نان و قدری عسل آمیخته ضماد کنند چون رو
بصحت آرد برای تقویت عضو گل سرخ تخم پخته ضماد سازند **ادویه رادع** گل ارمنی بیاض بیض دهن ورد روغن بنفشه کاهو عنب الثعلب ماء الحصرم شیر مرهم
رادع گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین هر یک یک دهن ورد ده شمع نیم سرکه قدر حضرو مرهم ساخته و در کرل سرپی حل کرده بکار برند **قول صاحب قبر** اگر از
کثرت دم حادث شود فلغمونی صادق نامند و اگر از کیفیت خون باشد یعنی از اختلاط اخلاط دیگر افزوده فاسد گردد فلغمونی کاذب گویند و هر خلطیکه مرکب شود بهمان
خلط مسمی گردد ارتفاع ورم حرقت حمرت لون الم ناخس سرخی چشم و وجه و زبان ضربان حکه یعنی شیرینی دهن **علاج** اگر ورم بر سر یا عنق باشد اکحل زنند اگر
نزدیک ورم بود قیفال همان جانب کشایند اگر ورم بر دست بود از دست مخالف اکحل زنند و اگر اخراج دم کثیر مطلوب بود از همان دست ابتدا تنقیه که ورم و کمی آن
فصد کنند و اگر پایین عنق باشد از همان جانب باسلیق زنند و اگر در ابریه بود صافن زنند و اگر از کثرت وجع و ماده ورم خوف خطر باشد برای رفع وجع و تقلیل ماده
باسلیق همان جانب زنند **قول جالینوس** در مرض سمی احتیاط کنند تا ماده میل بقلب ننماید یعنی در مرض سمی فصد باکنند حسب قوت اگر مریض ضعیف باشد
بشد رفاده و دلک مبادرت کنند و حجامت بغیر شرط بر ساق نهند **فائده** تنقیه عضو قریبه نمایند مثلاً ماده خناک اسوی یعنی کشند و گاهی از همانجا وقتیکه ماده
رقیق و اندک بود ... نوع دل که ... شد و ضماد محلله و منضجه بکار برند ... تا ماده برآید پس مرهم
زنند **قول بوعلی** در فلغمونی خاص مسهل بعمل نیارند و خاص کم می افتد پس وقتیکه عفونت در خون ظاهر شود ملین سردی بخشنده چون شربت ورد شربت
کاسنی شربت گاوزبان عرق گاوزبان عرق کاسنی مغز فلوس تمر هندی شربت بنفشه دهند تا هر روز یکدو مجلس شده باشد و مریض بآرام ماند و غذای لطیف
سبک معتدل چون کاهو کاسنی گاوزبان آلو پخته مرغ حلوان دهند و در ابتدا رادع ساده مرهم جالینوسی بکار برند و اگر حرقت و وجع کثیر بود رادع خاص بعمل آرند
و اگر در ابتدا ورم اندک بود رادع کمتر بعمل آرند و محافظ گذارند فرق در رادع و محافظ آنست که رادع برجع و محافظ گرد آن می نهند **قول جالینوس**
وقت شدت الم ادویه ملینه مائل ببرد بکار برند **ادویه ملینه** آرد جو بشیر گاو پخته صندل بیض لعاب اسبغول قدر حاجت آمیخته گذارند بعد ساعتی تبدیل
کنند چه وقتیکه خشک شود وجع افزاید **ملینه** صندل بیاض بیض یا شیر زنان لت کرده یا مغز فلوس یا آب برگ خطمی یا بشیر حل نموده خرقه آلوده بر ورم نهند ضماد
بنفشه گذارند اگر نفع نشود طلای محافظ نمایند و در ترکرده خرقه بروغن گل ترکرده نهند یا رادع دو محلل یک یا پنج جبه گل سرخ بو مادران در آب زانده خرقه آلوده
گذارند یا برو اسانیده آرد جو صندل بیض دهن ورد و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند در روزی دو بار یا گل سرخ آرد جو هر یک ا ونس برگ خطمی مشتی

در آب جوشانده بروغن گل حل کرده ضماد نمایند و در انتها مغز نان و غیره که در قول لازرو بیه گفته شد ضماد کنند یا رادع و محلل برابر بابونه و حبه گل سرخ برنجاسف اکلیل برگ خطمی در آب پزانده مغز نان و بهی زرد روغن برنجاسف آمیخته ضماد کنند یا مغز نان بطبیخ شانه سائیده خرقه آلوده نهند یا اکلیل برنجاسف سائیده صفرت بیض روغن گل روغن برنجاسف آمیخته ضماد کنند و در انحطاط محلل فقط بابونه و حبه بو مادران اکلیل کتان حلبه بطبیخ خطمی پزانده ضماد کنند روغن برنجاسف روغن بادام روغن بیض بیض طلا نمایند تخم شبت بو مادران اصل سوس در آب پزانده سائیده قدری عسل آمیخته یا برگ خطمی کشمش مغز نان گندمی بعسل آمیخته ضماد کنند اگر ازین ضماد تحلیل نگردد و کثرت الم و صلابت ضربان باشد مرهم باسلیقون یا ضماد منضجه گذارند اگر ورم صلب و حصی باشد و نضج نیابد بیخ شانه برگ خطمی کتان حلبه در آب جوشانده انکباب بهند چون نیم گرم شود ادویه بر آورده ضماد سازند و قتیکه نضج یابد بنشتر شگافته مثل دمیل علاج نمایند **نوع دوم** در **شقاقلوس** و آن سیست خبیث عظیم که از دم غلیظ پیدا شود و بسبب عظم و غلظ عروق و شرائین آنجا را منضغط سازد پس بواسطه انسداد مداخل نسیم و منع ترویح حرارت غریزی آنعضو فرو میرد و خون او عفونت پذیرد و آنعضو را باطل و سیاه سازد و فساد آن بحوالی او سرایت کند و مقدمه این را غانغرایا گویند **علاج** در ابتدا تا آنکه حرارت غریزی باطل نگشته و عضو گنده و سیاه نشده بر ورم شرط عمیق زنند تا که بموضع ماده فاسده رسد و بعد خروج خون اشیای مانعه عفونت و قاطعه رطوبت گنده چون آرد کرسنه بسکنجبین آمیخته یا عفص گل ارمنی زراوند بعسل آمیخته ضماد کنند و اگر لون ورم کمد گردد بآب گرم کماد کرده عدس مطبوخ کوفته بعسل آمیخته ضماد کنند اگر نضج آرد برای نضج محللات مرخیه نهند و بزودی بنشتر شگافند چه اگر صلب گردد کمتر علاج پذیرد و اگر میل بصلابت کرده گاهی ملین و گاهی محلل گذارند تا باشد که صلب تر نشود و باعث ابطال عضو نگردد و هرگاه که عضو سیاه شود در حال قطع کنند تا فساد به دیگر اعضا سرایت نکند چراکه درین وقت بجز قطع علاجی نیست و بعد قطع بمعالجات پردازند و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آن را داغ دهند تا فساد او از دیگر باز ماند **قول صاحب قیری** اگر محل ورم کمد یا بادنجانی شود و الم و ضربان هر روز افزاید و تنزل نکند غانغرایا گویند و وقتیکه سیاه و نرم و عفن گردد شقاقلوس نامند و درین وقت آن عضو حکم میت دارد و اگر سوزن فرو برند الم محسوس نگردد و سبب تولد آن سه اند یکی آنکه روح حیوانی از قلب بعضوی میل کند و آن عضو بسبب افراط برد قبول روح ننماید و این نوع بکسی که در سرما و برف سفر کند و برودت در اطراف و بینی اثر نماید پدید آید و این نوع را غانغرایا بردی گویند و نیز بسبب ورم بزرگ که دعامات مفرط بران گذارند و بسبب برد مسالک روح بند گردد و روح آنعضو نیز بسبب انسداد مسالک خارج شدن نتواند پدید می آید پس آنعضو فاسد و عفن گشته سیاه و بی حس گردد دوم آنکه روح حیوانی و حرارت غریزی در عضوی مختنق شود بسبب اتصال حرارت چنانکه در آماس بزرگ مرقوم شده و عضو را سیاه و بی حس گرداند یا بسبب احتباس دم و امتلای عروق و شرائین روح مختنق شود یا بسبب لسع حیوان سمی و زخم شمشیر و کارد زهر آلوده حرارت غریزی و روح حیوانی که دران عضو است فسرده شود و موجب تعفن و بی حسی عضو گردد سوم بسبب سخت بستن عضو مکسور که جبیره فاده یا چوب باریک پیچیده باشند روح حیوانی از نفوذ دران عضو باز ماند و عضوی که از محل بستن پائین بود سیاه و عفن و بی حس گردد یا بسبب وصول گولی تفنگ یا بسبب افتادن بساق یا شکسته و عروق و شرائین قطع شوند و روح از نفوذ باز ماند و عضو پائین قاید و بی حس و سیاه گردد **علاج** اگر بسبب وصول برد باشد بروغن خراطین روغن عنصل روغن غار روغن بسباسه روغن فرفیون روغن دباه تدهین کنند و بخرقه گرم تکمید نمایند سینه مرغ یا کبوتر یا بچه سگ شگافته گرم گرم گذارند بخرقه کتان غیر مغسول گرم کرده بقوت مالش نمایند محاجم بغیر شرط گذارند تا تسخین و اعاده روح و خون و حرارت غریزی شود اگر سود ندهد قطع کرده به قنه یا باآهن داغ داده مثل جراحت علاج نمایند و عضو را گرم دارند و شرط نزنند زیراکه از خروج خون برد غلبه کرده عضو را فاسد سازد اگر بسبب سخت بستن عضو باشد بدستور مذکور تدبیر کنند و اگر شرائین و مسالک روح قطع شده علاج نپذیرد و اگر بسبب ورم بزرگ باشد فصد مکرر حسب کمیت و کیفیت

خون کنند بعده برای اسهال دیا کاثولیکون و مغز فلوس تنقیه عروق نمایند و بر ورم و گرد او شرط عمیق زنند تا دم استره بلحم صحیح رسد و خون برآید بعده آب نمک یا سرکه
گرم کرده بشویند تا خون مجتمع منتشر گردد و موضع صحیح ظاهر شود پس مرهم زنجار سیاه یا مرهم منبا گو گذارند تا پوست جدا شده بیفتد اگر عضو میت و عفن شود تمام لحم
فاسد را قطع کرده داغ دهند و توتیای هندی محرق و مقوت حبالیقوسی پاشیده صوف بر کنند و بالایش رادع نهند و گرد آن بفاصله یک اصبع محافظ گذارند و تر دارند
هر چند آنکه صوف مذکور بر جراحت باشند مستحکم خشک ریشه و مسدد فوهات شرائین و عروق و مندمل است و وقتیکه خشک ریشه جدا گردد مثل جراحت علاج کنند اگر با وجود این عضو
میت و عفن شود قطع کنند باین وجه که تو را ابتدا بر لحم صحیح یک اصبع بلکه زیاده از لحم فاسد بالا کشیده بندند و غرض از بستن اینست که چون بکشایند پوست آمده لحم مقطوع
را بپوشد و خون روان نگردد و نیز بعد التیام عظم پوشیده ماند پس بعد شد بسرعت از استره آبدار گرد اگرد عظم با لحم صحیح صاف کنند و بسوهن باریک سطح عظم صاف نمایند
بعده داغ کنند و تدابیر مذکوره نمایند و چون خشک ریشه بیفتد و خون روان شود و فوهات عروق مسدود باشد بعلاج مناسبه بپردازند و اگر بعد افتادن خشک ریشه لحم فاسد
ظاهر شود مرهم زنجار سیاه گذارند اگر پاک نشود باز داغ دهند اگر زخم ملمد باشد بدین سبیل علاج کنند چون پاک شود صوف خشک مرهم توتیا و مرهم سفید و سفیداب گذارند
یکبار بر موضع جراحت رابر وضعی دارند که الم نرسد و از خون رفتن ایمن باشد و تقلیل غذا کنند تا خون کثیر تولد نکند و نیز مریض ضعیف نگردد و هر روز گلقند تنها
یا بگل ارمنی آمیخته دهند و عدس مقشر حریره نشاسته کباب بچه مرغ یا بچه گوسفند خشکه نان خشکار و هر چه مغلظ دم و مانع غلیان خون بود خورند و دوص نوشند
و دستکاری وقتیکه مریض قوی باشد و دانند که از قطع عضو صحت خواهد شد نمایند **نوع سوم در ماشری** و آن بثور سرخ که در روی پدید آید و گاه بود که بسر آید
اما آغاز او از بینی بود و ماده او مرحار مخلوط با صفرا است سرخی و وجع روی انتفاخ و ضربان سر و گوش و بینی و جبهه و وجه **علاج** قیفال زنند و خون چندان برآرند
که بغشی رسد اگر مانعی بود در ساقین و سرین حجامت کنند رگ جبهه و شقیقه و درون بینی و زیر زبان زنند اگر از یک فصد مقصود بر نیاید و امتلا باقی بود در روز دوم
یا سوم باز فصد کنند و بعد فصد با آب فواکه تلیین نمایند و عند استعمال ملینات صندلین یا بیشا گل ارمنی با آب کشنیز تر یا آب برگ خرفه یا آب برگ کاهو یا آب برگ
عنب الثعلب بر حلق و سینه ضماد کنند تا ماده در پیچا نریزد و بعد تلیین قدری کافور گلاب بر روی مالند عناب سی عدد جوشانده سکنجبین آمیخته نوشند آب انار
شیره خرفه شربت نرگس قرص طباشیر دهند عدس ماش مقشر کشک شعیر اسفناج کدو خورند **نوع چهارم در حمره** یعنی سرخباد و ورمیست صفراوی که در پوست
پدید آید و منتقل بود و وجع کمتر دارد پس اگر ماده او صفرای صرف بود ورم درخشان و سوزان و شدید الحرکت و الالتهاب و ناصع الحمرت باشد و وجع کمتر کند و چون
اصبع بران بقوت نهند سرخی متفرق شود و سفید نماید و چون اصبع بردارند باز بسرخی گراید و ساعی باشد و این احمره خالص گویند و اگر ماده او صفرای مرکب
بخون رقیق بود آثار او همینست که گفته شد مگر سریع الساعی نباشد و حمرت او بغمز اصبع کمتر متفرق گردد و لون ورم سرخ مائل بغلظت باشد و بول سرخ غلیظ و نبض
سریع مائل بعظم باشد و این را حمره غیر خالص نامند **علاج** در خالص تنقیه بطبیخ هلیله تمر هندی مغز فلوس کنند شربت عناب شربت بنفشه شربت لیمو شربت نارنج دهند
و بعد تنقیه تراشه کدو آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ بارتنگ لعاب اسبغول آب برگ عنب الثعلب آب کشنیز تر صندلین فوفل سرکه ضماد کنند و در تبرید
با ضماد مسهل حاجت نیست للطافت ماده و کدو اسفناج بروغن بادام خورند و در غیر خالص اول فصد کنند بعده مسهل دهند و در ابتدا رادع و در تزاید و انتها محللات
نیز ضماد نمایند بر وفق حاجت چنانچه در فلغمونی گذشت **قول جوان کوره** و سبب او کثرت و جوش صفرا است و تقدم ایام گرما و ریاضت مفرط و غضب و بیداری مفرط و شرب خمر
مفرط و اکل اغذیه گرم اگر از صفرای صرف شود حمره خالص اگر از ترکیب خلط دیگر بود غیر خالص گویند **علاج** در غیر خالص نیز اول فصد کنند و در خالص مسهل مدتارد

کننده دهند اگر نگیرد طبیخ مسهله نوشانند رب مغز فلوس اوقیه انیسون چهار سرخ کرمیو تا رتر دو درم آمیخته وقت نیم شب دهند و بعد شش ساعت مرق مرغ یک رطل نوشانند
کبین تیلیو یا نزده دانه آب چشمه اوقیه حل کرده یا اکوا بنیدیکتا سه اوقیه دهند برای خالص انفع و بعد تنقیه کوردیال یا تیزاب اکسکن سفرا مفتح مسها مزلیه نمیست اوقیه
باشد دهند طبیخ کوردیال بزوار تیکو کوردیانا انفع اگر نگیرد آب زیتون نیم کاناد آب گل لاله یک کاناد رب تمر هندی شش درم شربت زیتون اوقیه آمیخته و شش شش ساعت
نیم رطل نوشانند خرقه بروح خمر کافوری تر کرده بر آتش نیم گرم نموده نهند و ساعت بساعت تبدیل کنند خصوصی احمره از ابتدا تا همه پا پهیا بود و حرقت کثیر و هذیان و عطش
و قریب مرگ رسیده باشد شش روز ارسال علق کردند و حقنه آمیزاده نمودند تیزاب در شبنم نهاده آب لیمو و شکر آمیخته دادند در چهار روز تفاوت شد خرقه بخمر کافوری تر کرده
ساعت بساعت نهادند صحت شد اگر خمر مذکور نگذارد و روغن ابیض گل زیتون هر یک مثقال مرتیشای ذهبی اسفیداج هر یک دو اوقیه کنند مصطکی هر یک دو درم
خمر ابیض سرکه هر یک دو رطل آب چشمه رطل در ظرف گلی جوشانند چهارم برود صاف کرده خرقه آلوده نیم گرم نهند در روز چند بار و خشک شدن ندهند اگر کافی نبود طبیخ
اناغالس که گلهای سرخ دارد خرقه آغشته نیم گرم گذارند در روز چند بار ماننتیکا دی جو نیو طلا سازند روغن گل آب عنب الثعلب هر یک بیست اوقیه لت کرده
جوشانند چون روغن ماند مرداسنگ اسفیداج هر یک نیم رطل آمیخته طلا سازند خرقه کتان نو بخون طمث یا بخون ارنب تر کرده اسایه خشک نموده دارند وقت حاجت
در طبیخ سبوس که در و چند قطره سرکه گلابی باشد شش دفعه شویند پس خرقه دیگر درین تر کرده نیم گرم نموده نهند در روز چند بار خرقه بخمر ابیض که در و صابون نیم درم حل شده باشد
تر کرده نیم گرم نموده گذارند در چهار چهار ساعت رب ثمر زیتون دو اوقیه سال سفور نود و درم آمیخته طلا نمایند زر گل حمام بروغن گل حل نموده طلا نمایند سلحفات
زنده در دست دارند و نظر سوی او دارند میلی مجوف از فضه ساخته زیبق پر نموده در گلو بندند احمره ایمن مانند تا شش ماه در هر ماه چهار روز در ایام ناقص النور نازیمن
که در گل زیتون جوش بود یک رطل نوشند احمره ایمن مانند در هر سال یک بار وزن در بول خود عسل آمیخته نوشند احمره ایمن مانند در هر ماه دو سه وزن آب گل سرس
دو اوقیه روغن کهربا شش یا هشت قطره آمیخته نوشند ایمن مانند بول خود شویند او کوا انیتو حمره طلا نمایند **فائده** اگر ماده کثیر بود و بزودی حسب ماده فصد
یا مسهل بکار برند و اگر ماده اندک بود حاجت تنقیه نیست ادویه دیگر که ذکر شد بکار دارند تا طبع مدد یافته دفع ماده نماید و مدام اندام مریض پوشیده دارند و یا در آب گرم نهند
تا مسام بگشاید و ماده برآید و اطلیه بعد شش روز بعمل آرند و آنچه گذارند نیم گرم باید و آن را مدام تر دارند و خشک شدن ندهند و اشیای بارد نه گذارند که ماده باز
گردد و هلاک کند اگر مرض در یک پا باشد فصد پای کنند و اگر در هر دو پای بود بزودی ارسال علق نمایند چند بار و اگر در همه بدن بود و مهلک باشد رگها تیغ زنند استفراغ
نماید و اگر آب جوش زده ایارج یا جیو یک نیم درم دهند و درین مرض حقنه آمیزاده کنند و اغذیه بارد چون مرغ آلو گاو زبان کاهو خرفه حماض خورند و از خمر مرق مرغ اشیای حار شیرین ها
وغیره و جماع پرهیز کنند تقلیل خواب نمایند بر موضع مرض شاخها کشند و یک نمایند اگر حمره لاذع و سوزان بود آب زن بشیر که در و طبیخ سبوس و بزر البنج هموزن آمیخته بود
کنند اگر وجع بود برگ بنج بزرانده سائیده بر هم گل لاله آمیخته ضماد کنند اگر کسی خواهد که از حمره ایمن ماند باید که از مالش اشیای بارد و قابض و سمع پرهیز دارد اگر کسی را
در دست یا پا داغ داده باشند و حمره معلوم شود بزودی نخود از میان داغ که برای منع اندمال میدارند برآرند و مندمل سازند حمره نشود و اگر بر رکبه داغ دهند
حمره نشود و اگر زیر رکبه دهند پدید آید **قول بعضی** خرقه در آب خطمی یا در آب سبوس یا در شیر یا در روح خمر کافوری یا در خمر ابیض که در و صابون کافور حل
بود تر کرده هرگز نگذارند مگر درین عرق گل سرس خمر ابیض هر یک رطل کندر مکی هر یک دو درم جوشانده زعفران کافور هر یک نیم درم آمیخته خرقه آلوده نهند اگر حمره
در پا باشد فصد دست نمایند که ماده سوی اعلی رجوع خواهد کرد و علق گذارند حقنه نمایند و همه شب تیزاب با شکر و آب لیمو دهند اگر بثور شوند علق قریب آنها گذارند

تا ردع ماده نماید **قول صاحب کبیر** اگر از صفرای صرف شود حمره صادق گویند و اگر از صفرای غیر طبیعی پدید آید حمره کاذب نامند و نمله نیز خوانند و
حمره صادق اکثر بتحلیل رود **قول بقراط** اگر حمره از خارج بباطن رجوع کند بد است و عکس آن نیک و اگر حرکت بسم رساند و عفن شود بد بود و اگر گرد جراحت که عظم
پوشیده نباشد پدید شود بد است چرا که از نواحی عظم فاسد گردد حمرت مائل بزردی حمی محرقه حرقت موضع گویا مملو از نار است لم التهاب باقی آثار مذکوره صدر
علاج در ابتدا آب برزمین موضع مسکن او پاشند گل سرخ گل بنفشه پیش نظر دارند ظرفی پر آب پیش مریض گذارند هوای خانه سرد کنند کدو خرفه حماض انار میخوش
آلو سیب ناشپاتی مشوی ماء الشعیر بچه مرغ حلوان کاهوی سبز آب سرد شسته بسر که خورند و مسهل مشترکا بکار برند و فصد عند ضرور **قول جالینوس** تنقیه
کرده ادویه بارد چون شربت کاسنی شربت انار شربت بنفشه شربت حماض بعرق کاسنی عرق حماض دهند و عوض آب آب به نوشند نارنج آب شسته قند
پاشیده خورند ملین دهند و اگر حمرت شدید و الم بود عرق کاسنی عرق حماض تنها نوشند و اگر التهاب کثیر بود دفا از هر سه گندم بعرق کاسنی دهند برگ
خطمی گل بنفشه شعیر مقشر آلو حلبه جوشانده صاف کرده روغن بنفشه قند سفید هر یک دو اونس مغز فلوس سه درم آمیخته حقنه کنند اگر خواهند عوض مغز فلوس و یا کاتولیکو
کنند و رادعات بکار برند مگر در ثوران سوای آب خیره و سبوس بعمل نیارند و اگر حمره بر روی باشد رادع بکار نبرند **قول لازوربیه** حمره محض جلد
میباشد تا لحم نمیرسد و در همه بدن منتشر میگردد **علاج** در ابتدا برای ردع ماده آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ کاسنی با مرهم جالینوسی
گذارند یا آب برگ بارتنگ مرقشیشای مغسول بگلاب هر یک اونس اسفیداج مغسول سه درم شیرزان یا دیگر نیم اونس دهن در سه اونس در کهرل سرپی حل کنند
چون سیاه شود ضماد نموده برگ حماض یا برگ کاهو یا برگ خطمی بندند و قتیکه لون ورم کبودی زند عنب الثعلب آب کشنیز در ضماد افزایند یا آرد جو آرد حلبه
بعسل ضماد سازند اگر از کبودی باز بسرخی گراید شرط زنند و بآب نمک شویند بعده آرد جو بسر که ضماد سازند اگر جراحت شود مرهم سفید یا مرهم مرقشیشا یا مرهم
سرب گذارند اگر درم صلب گردد اول روغن مالند بعده جاو شیر بسر که حل کرده گذارند و گفته اند اولی که نزد طبیب دو حبه اطریفل دهند و طبیخ عنب الثعلب صندل سرخ
غسل کنند پیدا کنا نور بعد رم دهند خون خروس مالند و هر روزه ده عدد فلفل بر ضعه خورانند گل بول حضض صندل سرخ برابر قدر نخود حب بسته اطریفل نشنیا
نیم و یک ساله یک حب بهند صبح شام و گاه گاه گلاب عرق کاسنی آمیخته نوشانند گل معصفر حنا صندل سرخ کوفته دو درم گرفته آب جوشانند نصفی ماند صاف
کرده بر ضعه دهند و قدری اطریفل و گفته زبد بقر در ظرفی کرده بر آتش نهند و اصل سوس بکاره خراشیده اندازند چون بریان شود برآرند و دیگر اندازند هفت بار
پس اسفیداج بیاض بیض و قدری کافور آمیخته مرهم ساخته بر یافوخ طفل گذارند قرنفل فلفل توتیا گل بول برگ خوخ هر یک یک چشمیزج مقشر حضض هر یک و حنا
پنج حناراد آب ترکنند چون آب سرخ شود صاف کرده برگ خوخ درین آب سائیده باز صاف نموده دیگر ادویه سائیده آمیخته قدر فلفل حبوب سازند و دو نورد تراند آلو
و سه نورد تا قص النور یک یک حب دهند **معجون معصفر** برای فساد خون و بلغم و سودا و جوشش سر و بدن و حمره انفع هر سه هلیله کشنیز گل معصفر بنڈی حنا صندل سرخ دهما
هر یک یک آمله شاهتره گاوی زیره سفید هر یک دو عسل سفید و چند کشمش هچند ادویه **دوا** برگ بانسه زرد جوشانده عسل آمیخته یا هلیله سیاه مسحوق تشیره بهنگره هفت روز
تر و خشک کرده بعسل آمیخته یا سجا او بشیر گاو سائیده یا پنج گل کسوندی جوشانده یا آرسا جوشانده یا سر کوکه گل سرخ دارد بآب سائیده دهند تا هفته برنج ساٹهی نمک سنگ
نخورند شیر بز نوشند **دیگر** صبر آب کشنیز و سرکه یا اسبید بسرکه یا زاج زرد آب کشنیز یا حجر جرادی آب کشنیز یا زبل طفل طلا کنند برگ ارهر بسرکه یا اقاقیا یا برگ قصب
تازه ضماد نمایند **دیگر** اسپغول بسرکه و آب جوشانده مالند مسکن لهیب **نوع پنجم در طاعون** بثور صغیر الحجم همچون باقلا یا خرد تر از ان باشد و گاهی ورم کثیر المقدار

مشابه جوز یا بزرگتر از آن بود و هر چونکه باشد البته سوزش شدید لازم وارد و چنان پندارد که آتش نهاده است و گرد او سیاه یا سبز یا کمد یا زرد یا سرخ حسب کثرت و قلت سمیت ماده بود و سیاه بدتر و آنچه بعد از آنست سمیت در وکمتر باشد اما زرد و سرخ را اسلم می شمرند و هر چند که سمی تر بود دق و خفقان و غشی شدید تر باشد و اکثر در کنج و غدد و در پس حس چون سینه و بن زبان و انثیین یا آنچه حس چون مغابن پدید آید اما آنچه در بغل و پس گوش افتد بدتر باشد جهت قرب دل و دماغ خاصة که در سمیت افزونتر بود و درد با اکثر می افتد **علاج** در تبرید و تقویت دل مبالغه کنند باین وجه که شربت انار شربت به شربت سیب شربت حماض اترج شربت نارنج شربت لیمو قرص طباشیر قرص کافور دهند و هر مخلطه صندل نیلوفر کافور گلاب بر سینه طلا نمایند بنفشه نیلوفر گل سرخ صندل گلاب سیب به کافور ترنج بویانند عدس مزعفر تیهو بسیر که آب انار ترش حماض اترج تفاح رائب حامض خورند و هوای خانه چنانچه در وبا گذشت آرایند و هر چه در سوء مزاج گرم دل و حمی وبائی گذشت بکار دارند و ادعات هرگز نگذارند بلکه گرد او اشیای بارد طلا کنند تا ماده سمی بباطن باز نگردد و بر نفس ورم شرط عمیق زنند و بعد شرط در آب گرم گذارند یا بطبیخ بابونه شبت شویند و تطویل کنند تا خون نه دوبند نگردد و زمانی سائل ماند و مص نمایند تا خون قلیل بر آید اگر ممکن بود با آهن تنگافته بر آرند و داغ کنند اگر خفقان و غشی غلبه کند طبیخ بابونه شبت بر ورم ریزند زمانی طویل تا ماده از جانب دل بموضع علت باز آید و تحلیل رود و همچنین هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و گرد او جهت تبرید برف گذارند واجبست که بر ورم خطمی بابونه بر سیاوشان ضماد سازند و بطبیخ بابونه شبت کماد نمایند تا بر دهوا بدان محل نرسد لهذا گفته اند که اگر بعد شرط خون بفراغت بر آید و بر آنجا نهاده اندک اندک بکنند تا که بدین صورت مقصد بر آید آب گرم نیز ریزند زیرا که آب اگرچه بالفعل گرمست اما بالقوه از برودت خالی نیست مگر آنکه ممزوج باشد بقوای ادویه حاره **قول بعضی** در طاعون فصد نکنند چنانکه ملسوع را زیرا که از فصد سم در همه تن منتشر میگردد **قول بعضی** فصد کنند و خون وافر گیرند چنانچه در لسع عقرب جراره چرا که حامی عفونت و سمیت رطوبت خاصه دم پس هر چند که رطوبت کم شود قوت سم کمتر گردد و طبع غالب تر شود و حفظ اعضای رئیسه خوبتر نماید بالجمله اگر امتلای دم بود و مانع نباشد فصد کنند و خون وافر گیرند و وقت فصد رعایت چند چیز ضرور دانند اول بطاعون شرط زنند تا ماده سمیه بر آید و خوف انتشار سم در تن عند فصد کم باشد دوم قبل از فصد گرد ورم اشیای بارد قابض چون حضض یا بنات گل ارمنی طلا سازند تا ماده را بباطن باز گشتن نرسد سوم برای حفظ اعضای رئیسه طیوبات بارده بر سینه و دل نهند و بویانند و گلاب آب سرد آمیخته جرعه جرعه دهند تا که دم بر آید و بعد آن نیز تا که ماده متحرک بباطن نیاید این همه احتیاط وقتیست که ماده کثیر السم باشد الا حاجت نیست با خوف فصد کنند و اگر با وجود قلت سمیت عند فصد بعضی ضعف و بعا مرعی دارند بهتر اگر بعد فصد یا غیر فصد خفقان غشی مشتد شود آثار توجه ماده بدل باشد بزودی طبیخ بابونه شبت یا آب گرم بر ورم ریزند چنانچه بالا گفته شد و اگر صداع و هذیان غلبه نماید آثار میل ماده بدماغ بود پا شویه کنند محجمه بر رگ بغیر شرط بر ساقین گذارند و بزور بکنند و تا دیر نهاده دارند تا که ابخره از دماغ باسفل گرایند **قول حکمای هند** روغن کنجد در این مرض مفید ترست بحدیکه در چراغ هم بسوزند شیر برنج پخته بر ورم بندند شکر سفید عسل آمیخته بر ورم گذارند که جاذب و محلل ماده است شیر گاو و برنج خورند **قول بلیناس** بعد تنقیه گل ارمنی شش درم بگلاب حل کرده نوشند صبح و شام چند روز از وبا و طاعون امن یابند گل احمر قن سیاه عروق الصفر برابر غلوله ساخته بر طاعون محکم بندند در سه روز تحلیل کند ماهی درست بر هر چهار دیوار خانه آویزند جمله ابخره ردیه را جاذب نماید **قول صاحب تذکره** در خانه که کبوتر باشند طاعون اثر نکند و نارجیل دریائی وجد وار و جواهر مهره بالخاصیت نفع دارند **قول عسکری** سبب طاعون عفونت هواست که خون را بجوشد و بسوزد و رقیق کند تقویت قلب و دفع حرارت غریبه نمایند و دوا و غذا ممکنا گفته در هوائی که ظهور طاعون بود باصلاح هوای خانه کوشند برگ سداب در خانه دارند صندلین سداب کوفته بسرکه تر کرده در خرقه بسته مدام بویند **قول لارزوریه** سبب طاعون

خون سوداوی است که در انجا بند شود و آن عضو را فاسد سازد از درون و زخم کند و بالای زخم قشر سیاه و گرد و نوکدار پدید آید سوزش کثیر در نواحی لحم خصوص وقت
شام تب خفقان ضعف قلب قی تنفر از غذا پدید آید باید که اغذیه بارد رطب دهند اگر خون غالب بود و بر عضو رئیسه نباشد فصد کنند و برای ردع ضماد
لسان الحمل یا ضماد انار برورم گذارند بعده شرط زده بآب شور نیمگرم شویند و بالای شرط او کوانیتوا زیب سیا کوبند یا صفرت بیض سداب تخم فنجنکشت هریک
مثقال انجیر دو نیم درم خمیر نان ترش اوقیه فلفل درم سائیده آمیخته ضماد کنند که مزیل لحم عفنه در دو روز است یا بر شرط فادزهر سائیده گذارند یا تخم فنجنکشت سائیده
بدهن بقر آمیخته ضماد کنند دو ساعتی دارند بعده توتیای سبز مرقشیشا آمیخته گذارند و گرد و ل مغز سیب بدهن ورد سائیده بفاصله سه اصبع نهند یا گل ارمنی
بدهن ورد آمیخته بدستور گذارند داغ دادن مفید و چون وجع کم شود و تب و سوزش نبود برای نضج مرهم بازلیکو یا روغن خروع یا انجیر خمیر گندم و قدری نمک
ضماد کنند یا آرد گندم عسل هریک سه اوقیه صفرت بیض دو عدد نمک سه درم آمیخته ضماد نمایند و چون قشر از زخم فرود آید ادویه مصفی چون ضماد کرفس گذارند
و گفته همان روز که ظهور کند شکم ضفدع شگافته بندند تریاق الذهب یک قیراط بدهن بنفشه سعوط نمایند تواج بخور کنند حجر التیس بگلاب یا جدوار بسرکه طلا سازند
قطعه بزرگ در و نج یا یاقوت آویزند انار ترش شیرین انار ترش مع پوست کوفته بسرکه پخته ضماد کنند مسکن سوزش و لهیب گل ارمنی صندل سرخ هریک دو کافور یک
بآب حبوب بسته دو نیم درم بعد تنقیه سه روز دهند طاعون این باشد **قول جوان کورد** ورم یا دملست که عقب گوش پدید آید و اکثر در حمی یا مرض
سمی و گاهی در مرض حاد که در وی بسیار روز غشی یا صداع شدید یا هذیان مانند پدید می آید و این مرض خطیر است خصوص در مریض ضعیف که تاب علاج سخت ندارد
و نه طاقت که از خود آن را تحلیل کند یا نضج دهد **بدانکه** اگر بروز کرده بازگردد یا بعد بروز نیفزاید یا اگرچه افزاید امّا حمی و دیگر عوارض قلت نپذیرند بد است
و نیز اگر طاعون بعوارض اشد بروز کند و بسبب ورم حلق بند گردد بد است بلکه مهلک لیکن اگر وقت ظهور و تزاید آن قوت در مریض و خفت در حمی و عوارض
پدید آید نیک است و امید حیات **علاج** وقتیکه ظاهر شود نظر کنند اگر در عرصهٔ کثیر اندکی افزاید برای مد و هر روز روغن بادام روغن بابونه گرم کرده در روزی
دو سه بار بمالند و پشم ارنب پوشند و اگر در عرصهٔ قلیل بسیار افزاید و عوارض اشد بوند حتی که حلق بند گردد فصد دست همان جانب کنند و خون اندک گیرند
بدفعات روز و روز تا قوت بحال ماند و ماده ردع شود و خناق نگردد **فائده** وقتیکه بروز کند برای نضج روغن گرم معتدله جاذب ملینه مالند اگر کافی نبود
مرهم منضجه عام دواوقیه صفرت بیض عدد روغن کتان روغن بابونه هریک چهار درم زعفران سکر دیلوم مرهم ساخته گذارند اگر اخیم کافی نبود دانشلینی
سیمود روز سه بار گرم کرده حسب برداشت گذارند که در دو روز منفجر میسازد اگر نضج یابد و از خود منفجر نشود بآله ذهبی منفجر سازند و انتظار نضج همه نبرند بلکه
هر قدر که نضج یافته باشد آنرا منفجر سازند زیرا که ماده سمیت اگر مدتی ماند ضرر بدماغ و قلب رساند و هلاک نماید **قول میرکارود** اگر طاعون بعوارض
اشد افزاید حتی که حلق بند کند یا روی ترّ بود که مریض تا وقت نضج او نخواهد مرد لازم که بآله طلائی منفجر سازند **انتباه** اگر آرام نشود و نه افزاید و نه نضج یابد بر و داغ
آتشی دهند در شش روز بگرود اگر بروز کرده بازگردد چند بار بر آن موضع مالش کنند تا جاهای خالی کشند یا مرهم باکتی تیکو اسپنکال گذارند و وقتیکه در مرض
وبائی سمی طاعون اورام مغابن ثالیل آبله زهری و غیره ظاهر شوند برای بثور و نضج و انفجار آنها بصل بریان برگ اطریلال بریان سائیده یا برگ اطریلال
خمیر زعفران انجیر سائیده یا خطمی لیسه خطمی بصل برانده زعفران خمیر آمیخته یا بیخ سوسن سفید برگ بارتنگ بنفشه برانده سائیده یا بیخ سوسن برگ اطریلال صفرت
بیض خام زعفران زجاج مسحوق آمیخته ضماد کنند تا منفجر شود **قول هیلونتی** اگر ورم یا طاعون ثالیل اورام مغابن پدید آید بالایش ضفدع خشک کرده

سائیده بندند **قول انبروزیو** مرغ بریده ورکرده نهند تا که جذب سم کرده بمیرد و گفته در ورم وبائی اگر مریض ضعیف بود و دیدانند که تا نضج خواهد مرد بزودی بشگافند تا ماده اعضا را خراب نسازد **قول موناردو** وقتیکه دمل کلانتر بود و جایش لائق برداشت آن نبود بزودی بسوزن طلائی بشگافند اگرچه نضج نیافته باشد و شرط عمیق باید زد **قول زیلسو** بعد شرط شاخ گذارند تا ماده سمی از عمق برآید بعده موضع شرط را بالطبیخ آطریلال یا بطبیخ اسقوردیون شسته بپوده تنباکو یا بس سائیده بندند یا اوکوانیتو از یب سیاکو یا تریاق زمردی گذاشته از خمیر آرد بندند **فائده** اگر خرد بود شاخهای خالی کشند تا سم بیرون آید واگر بزرگ بود و آثار نضج نباشد بزودی برای نضج وانفجار سداب سبز انجیر خمیر بصل بریان بزانده سائیده پیه خوک اشق آهک آب ندیده صابون وراتینج بقدر تریاق ماکنا آمیخته ضماد کنند **قول جالینوس** سرعت طاعون لازم نیست چه ماده با عضای شریفه بازگردد و ضرر آرد **قول بقراط** اکثر دیده شد که بعد نضج هلاک شدند چراکه ماده خام در وریدها بود مگر طاعون که ماده او نضج خوب یابد نیکیست لیکن اکثر است که ماده طاعون نیخته شود و در وریدها ماده خام ماند و اکثر ماده سینه از طاعون تحلیل پذیرد چنانچه از دمل نغل وابتین مرئیست **قول صاحب فبریه** طاعون و آبله زهری هردو ورم اند که از ماده سمی پدید آیند و هرگاه که طاعون در علاج و غیر علاج ضائع گردد آبله زهری نامند و حدوث طاعون بدو گونه است یکی قروح شود و این از خون غلیظ که نضج جید نرسیده و از رقیق متمیز نگردیده پیدا گردد دوم بسرعت برو زآبله که از حرق النار شود و این از خون غلیظ که اندکی رقیق حادید و آمیزد پدید آید و آبله زهری از خون کثیر فاسد که بخون سمی مخلوط گردد ظاهر شود **آثار طاعون** صلابت ورم کثرت الم و حرقت و مثل جدری بثرت برآیند و گرد او سبز بود و از حکه خالی نباشد و بسرعت بزرگ گردد و چون منفجر شود خشکریشه آرد خفقان غشی دوار قی صفراوی پس اگر عوارض سبک باشند دلیل صحت واگر قوی بوند عسر باشد خاصة اگر در موسم برشکال پدید آید۔

آثار آبله زهری بثور بسیار و ثقیل و عروق اطراف کبود و تب شدید قی غشی و چونکه سمیست خطیر بلکه در اکثر مهلک است خصوص که بر اعضای رئیسه یا قریب آن باشد **علاج** اگر طاعون بر کتف بود از همان دست واگر بر شکم باشد از پای همان جانب فصد کنند اگر مریض پیر یا ضعیف یا مانعی دیگر بود محاجم بر همان طرف گذارند مثلاً اگر ورم بر سر باشد محجمه بر گردن نهند و محجمه بین الکتفین تمام سینه را و محجمه ساقین تمام بدن را پاک کند و تا ... و ز شربت حماض شربت کاسنی شربت بنفشه شربت گاوزبان سکنجبین شربت لیمو وغیره بعرق حماض عرق گاوزبان عرق کاسنی دهند پس برای اخراج ماده ما بقی مسهل دهند بعده اضمده و اطلیه محلله مقوی عضو و رادع چون ضماد انار ضماد لسان الحمل بکار برند و مرهم تا باکو انفع ضماد متضجه گذاشته گرد او محافظ نهند یا مرهم گل ارمنی گذارند تا قبول ماده نازله نکند و وقتیکه خشکریشه جدا گردد مثل دیگر زخمها علاج کنند اگر از ماده سمی بود قبل از نضج اگرچه مریض ضعیف باشد شرط عمیق زنند و گرد او شرط سبک زده بسرکه و آب نمک شسته شیر برنج بالای او بندند یا مرهم ازیب سیاکو یا توتیای سبز خام یا ترمس اشخار سائیده سکنجبین آمیخته گذارند و گرد او مرهم تنباکو نهند بچه مرغ یا بچه حمام سینه شگافته گرم گرم متواتر سه چهار بار بر ورم بندند که جاذب سمیت است و اگر مرغ زنده گرفته مقعد او بر ورم نهند همین عمل کند و ارسال علق نیز انسب واگر آبله زهری باشد در ابتدا تدابیر مذکوره نمایند و رعایت و تقویت و حفظ اعضای رئیسه ضرور رود در طاعون هم تا سم سرایت نکند پس باید که شاخ خالی کشند فادزهر چهار درم بگلاب سوده یا دیامرگریتا نوبار د مازستیرائیس یا یاقوتی جسینت رلیفور مادو یا یاقوتی قرمز رلیفور مادو صبح شام بگلاب یا بعرق گاوزبان دهند تم هندی ادنس با آب حماض حل کرده نوشانند صندل یا دیامرگریتا تو بعرق کاسنی عرق بهار عرق حماض آمیخته خرقه آلوده متواتر بر قلب نهند و مسکن سرد و معطر بجشانیش بارده تازه دارند و در ابتدا ماء الشعیر بعدش کاسنی بچه مرغ غذا سازند پس ماکیان و گوسفند دهند و نق آب لیمو آب نارنج آب

انار ترش سازند و دیگر ادویه زیره ترنج کنند که فادزهر است مربای گاوزبان مربای کاهو مربای سیب و گلقند انفع زبل طاوس زبل کرگس ضماد سازند -

نوع ششم در اورام مغابن و این از جنس طاعون نیست سبب او آنکه اعضای رئیسه دفع ماده نماید چرا که بغل منصب دل و پس گوش منصب دماغ و بن ران منصب و مدفع جگر است یا آنکه قرحه و ریشی بر ساق و قدم یا ران پدید آید و طبع بر سبیل حمایت روی بموضع اذیت آرد و بتبع او دم و روح نیز بدین جانب میل کنند پس قدری از ماده در بن ران بماند بسبب تخلخل و فراخی موضع و ورم آرد و ازین جمله است ورم که از قرحه دست در بغل و از قرحه سر در پس گوش پدید آید و گاه باشد که در بحران ماده بمغابن مندفع شود بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشند و گاه باشد که بسبب امتلای دم و دیگر اخلاط ورم پدید آید چنانچه در دیگر مواضع میشود **علاج** اول تنقیه بفصد و اسهال کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا سازند و بعد تنقیه هم در ابتدا ادویه مرخیه چون خطمی بنفشه تخم مرو بدهن بنفشه و شمع ابیض آمیخته ضماد کنند و استعمال رادع درین نوع است خاصة اگر ماده در بدن کثیر بود و تنقیه نکرده باشند و در تزاید نیز مرخیات بکار برند و در انتها محللات و اگر تمام پس اگر بتحلیل رود فبها و اگر رو بجمع نهد منضج و مفجر کوشند **دوا** اسپین بشیر خر سائیده گرم کرده دو سه دفعه طلا کنند بعده مقل ببول طفل سوده گرم نموده بر خرقه طلا کرده خرقه مذکور قدری که تمام ورم را بپوشد گرفته چسپانند در یک روز به شود **دیگر** چون ورم کنج ران ظاهر شود اول طرف پائین ورم علق چسپانند دو روز پس زرنباد بآب سوده گرم کرده بر خرقه طلا کرده چسپانند یک نهایت سه بار **دیگر** برگ توت سائیده ضماد کنند چون نضج یابد برگ شانه آب سائیده گذارند منفجر بی اذیت و بعد انفجار بمرهم مندمل سازند **دیگر** آجر پخته سائیده بدهن خروع سرشته صبح شام بندند سه روز چون پخته شود نشتر زنند پس بمرهم مندمل کنند

فائده اگر سبب ورم قرحه عضو فروتر بود باشد که چون وجع آن عضو باستد ورم مذکور بغیر دوا زائل گردد و اگر استعمال رادعات اتفاق شود لازم که تقویت دل و دماغ و قوم معده کوشند تا ماده باعضای رئیسه باز نه گردد بالجمله مبالغه در استعمال رادع منهیست خصوص در ورم که از دفع اعضای رئیسه بود و مرخیات نیز قبل از تنقیه مجوز نیست و تطویل زیت در ابتدا اکثر است که شفا دهد **انتباه** در ابتدا که هنوز ماده تمام نریخته باشد مبردات و رادعات چون صندل اقاقیا و فوفل گل ارمنی گلاب آب کشنیز آب کاهو ضماد کنند مگر در استعمال رادع مبالغه ننمایند و بعد چهار روز که ماده بریزد محللات چون بابونه عنب الثعلب خطمی حلبه اکلیل برادع ضم کنند و چون ماده پخته باشد محللات فقط بکار برند اگر ماده جمع شود و آثار او اشتداد وجع است منضجات چون بزرک حلبه انجیر شیر مرو شک بمحللات آمیزند و چون نضج یابد آثار او سکون وجع و لین ورم است بادویه یا باهن منفجر سازند چون از ماده پاک شود مراهم مدمله بکار برند اما اگر ورم نزد اعضای نفیسه یا بسبب سقطه و ضربه باشد بعد فصد و تنقیه مرخیات چون موم روغن یا محللات استعمال کنند و قطعاً مبردات و رادعات بکار نبرند **قول لازروس** در ابتدا گرده مرهم بوره گذارند و بالایش برگ نیب در آتش پخته بندند و بعد ورام مغابن دهند و گواینتوم قشیشائی یا مرهم سیاه سوباری تیس گذارند تحت آدم با آب لیمو یا آب ساده سوده سه روز طلا کنند و نیز پختن مع قشر از طرفی شگافته فقط یا آهک آب ندیده دو نیم درم بر موز مالیده بندند مگر منضج منفجر **قول ڈاکٹر** اگر در بغل شود برگ نیب برگ بکائن برگ خنجناشت نمک برابر جوشانده انکباب بندند و برگها بندند چون نرم شود مغز نان دو اونس بشیر بز تر کرده فشرده سائیده دم الاخوین زعفران انزروت افیون هر یک یک نیم درم صفرت بیض سه عدد آمیخته بر خرقه کشیده گذارند یا ضماد سیده نهند اگر منفجر نشود به نشتر شگافته برگ نیب عسل زاج نمک آمیخته بندند بعده کوکنار سوخته سه درم توتیای سبز سوخته دو نیم سکرو ملو سائیده بعسل آمیخته ضماد نمایند اگر نفع نشود عظم و شعر خوک محرق هر یک سه درم پیه خوک شش درم حل کرده گذارند اگر خشک نگردد عظم یا شعر خوک سوخته سائیده بپاشند و گفته و بعضی هفت عددی بوتدیکی از آن پخته منفجر شود و هنوز نه باشد که غدد ورم نضج یافته

منفجر میگردد و بثور همه پخته منفجر میگردند و گفته درین در ابتدا اهک آب ندیده سه درم با بیاض بیض عدد آمیخته یا آهک مسحوق به پیه یا بل خرقه کشیده گذارند اسپغول آب سائیده یا کتیره سفید قرفه

قنبیل صمغ عربی برابر با آب سائیده ضماد کنند اگر تحلیل نشود ضماد میده نهند تا نضج یابد اگر از خود نشگافد نشتر زنند و بعد زدن نشتر اگر خام باشد برگ نیم برگ بر نا

برگ جبیت برگ مکوی برگ ککاین جوشانده انکباب کرده برگها بندند هفت روز تا نرم شود و ماده برآید بعده روغن گاو ربع رطل موم سفید شش درم گداخته اال سفید

بیست یکدرم اندازند چون آمیزد بیک پیاله آب شسته آب بهنگره دوازده درم آمیزند و بکار برند **ضماد** که در ابتدا تحلیل کند و نضج یافته را بشگافد و نیم خام شگافته

را نضج دهد حرف حلبه کتان هریک سه صبر صابون مقل ریوند شخار هریک یکنیم سائیده گرم کرده گذارند و برگ تنبول بندند و در ضربه عوض شخار نمک سنگ کنند و

در کسر عظیم دار چینی با فزایند **دوا** حلبه کتان برابر سائیده با آب ضماد کنند اگر نضج مطلوب بود گرم کرده قدری زرد چوب آمیخته گذارند برای اورام و خیارک یعنی ورم

اربیه نافع **دیگر** بادنجان دوپاره کرده در یک پاره مغاک نموده توتیای سبز مدقوق سه درم پر کرده گرم نموده بندند **دیگر** برگ تمر هندی در آب پخته سائیده یا پنج

بسکهپره ببول آدم سائیده گرم کرده یا برگ نیب تنها یا بقدری نمک و بول آدم برانده ضماد کنند **دیگر** صابون جوز الاقی مقل سائیده بخرقه کشیده گذارند

زود بشگافد **دیگر** برگ موز گرم کرده هفت ته نموده بندند **دیگر** قرفه اسپغول حلبه صبر برابر جدا جدا سائیده وزن کرده با آب کف مال کنند که خمیر گردد

ضماد کرده با آتش یا چلد شتی خشک کنند **دیگر** سرسنج تنکار دا نه هیل برابر به بیاض آمیخته طلا نموده برگ تنبول بندند **دیگر** قطعه نبات الصبر از طرفی خراشیده

زرد چوب نوشادر مسحوق بر خراشیده از طرف دوم گرم کرده بندند سه روز **دیگر** مقل آرد نخود آمیخته ضماد کنند و برگ نیب بندند **دیگر** صابون بقدری نمک

و بول آدم پخته ضماد نمایند صبح و شام چند روز بغیر تصدیع منفجر کنند پس مرهم گذارند **دیگر** پوست درخت پنبه نمک کوفته بندند **دیگر** پیاز پخته بندند مرلیه نغلک

دیگر فلفل زرد چوب مردار سنگ هریک پنج درم هفت حب بسته یکی بهنداز ند و باقی را در سه روز خورند **دیگر** تخم شلجم آویزند و از شاخ مورد تر حلقه ساخته در خنصر

پوشند مسکن وجع **نوع هفتم در دمل** بثره بزرگ سرخست که هم در ابتدا وجع اشد آرد و شکل او اکثر صنوبری بود و گاه مستدیر یا مفرطح باشد ماده او خون

حاد مختلط برطوبت غلیظ فاسد است **قول لازروبیه** یا بسبب انصباب ماده از عضوی سوی عضو ضعیف یا بسبب اجتماع ماده در موضعی ضد

طبع پدید می آید **قول رازی** در علاج دمامیل تغافل نکنند چه بسا است که همه اینها در یک موضع جمع شوند و خراج عظیم گردد **قول ابقراط** خراجیکه صنوبری

شکل بود و سر او باریک و اسفل او مدور باشد اسلم است از آنکه منبسط بود و گفته خراجیکه سوی حوالی او افتد آن قروح خبیثه است و گفته اگر ظاهر شود خراج سرخ

و نمایان گردد و ورم در خارج پس منقلب شود و ورم سوی داخل بد است و اگر در داخل بود پس ظاهر شود سوی خارج نیک و گفته خراج یابس و یبست بر بدن صحیح

و خراج رطب و یبست بر بدن سقیم و گفته خراجیکه گرد او حمرت بود تا که حمرت رفع نشود به نگردد و اگر حمرت باقی ماند زود عفن شود و گفته اگر خراج در سر بود و در چهارم

یا هفتم یا پانزدهم از یوم ظهورش تب کند بد است **علاج** تقلیل دم بفصد یا حجامت کنند مسهل دهند اگر در اطراف بود فی النفع از مسهل دانند و تقلیل غذا و ترک

حلویات و لحوم نمایند و جهت تسکین حدت دم و قطع رطوبت غلیظ سکنجبین دهند و از روز اول تا سه روز که زمان ابتدا است رادعات چون فوفل صندل برگ خرفه

اسپغول بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد سوم اسپغول به بیاض بیض طلا سازند تا تسکین حدت کند و ماده را بسرعت جمع نماید و چون ماده جمع گردد منضجات

گذارند تا پخته شود و بعد نضج اگر از خود نشگافد فبها الا بادویه یا با آهن سر دهند و بعد خروج ریم و تصفیه قرحه باندمال کوشند و اگر قرحه تر و پر چرک بود مرهم صبر عفص

گلنار زرد چوب ذرور کنند تا زود پاک و خشک گردد پس مراهم مدمله گذارند و اگر صلب باشد دیر پخته شود داخل عرقیکه بدان عضو پیوسته باشد از وی دم آرند

یا شرط بر دمل زده مجمه گذارند و خون غلیظ بیرون آرند **بدانکه** دمل صنوبری بشکل سهل الانفجار ست و از همان طرف که سر بر آورده سر میکند و دمل مستدیر و سنان مفرطح بسبب غلظ ماده از خود دیر شگافد و محتاج به تفجیر است و گاه بود که در سه موضع یا زیاده سر کند **انتباه** اول روز که دمل ظهور کند آب برو غن کنجد یا به بیاض بیض سرشته طلا کنند هرگز نیفزاید و ماده او همانجا سوخته گردد و کسی که هر سال دمل بر آید تنقیه تن هر سال لازم دانند تا از سرطان و آکله وغیره ایمن باشد **قول لارزوربیر** در تحویل حمل تا هفته مسهل دهند و بعد ده روز قی کنند پس از تنقیه فصد کنند و میان شانه حجامت نمایند و دم کثیر بر آرند مغز فلوس سه درم هلیله دوم جوشانده صبح بخورد دهند کهچری یا دال برنج خورند و از خمر و لحم و شیرینی پرهیز نمایند بدستور هر سال از دمل ایمن باشند حنظل ا سبز که طلا سازند بصل بدهن بقر پخته ضماد کنند در روزی چند بار زرد و غائب گردد و اگر نضج مطلوب باشد ادویه منضجه نهند چون پخته شود و شرط زده سه حصه ریم بر آرند و فتیله به بیاض بیض آلوده نهند و صوف بصفرت بیض و روغن سیاه آلوده بر و گذاشته بعصابه بندند و بدستور ده روز نمود و هم آهم بپردازند و گفته حب دی الیورکا مرقی با روغن ایشیلینه طلیخ ویژولومنتی دهی لوتیانا و دهند عصاره ریوند سقمونیا هر یک ده دانه ریزینا جلاپا هشت دانه آمیخته دهند که مزیله دمل و تجربه است کا آ بلار نا مهلا یکا آ بلار نا مفجره آکوانیتوستانه اکوانیتو وینیر یوا ایمپلاستروکا یو جین ایمپلاستروپا وام نوکیت ایمپلاسترو دی دیا کیلا نوا ایمپلاسترو اوشی کروشو نیکولا و ایمپلاسترودی الیورکا ایمپلاسترو دی موسی لاجوردا ایمپلاسترو ماز ریونی ایمپلاسترو کانکلیاس گذارند و گفته لیتی منیتو مفجره بر خرقه کشیده سکیو قدر عدس بر دهان دمل گذارند و بعد دوازده دوازده ساعت تبدیل کنند تا پخته بغیر آهن منفجر سازد و بعد بغیر سکیو نهند و هشت و قبل از شروع تا با تمام معالج طلیخ فاشر انوشند کباب طیور و بیض نیمبرشت و گاه خورند و از قلیه و مرق و ماهی پرهیز نمایند و گفته رقتیکه ورم و بثور پدید آید کتنیز تر ضماد کنند و بعد روزی ضماد دور کرده بینند اگر صلابت و ورم برنج او یابند ملسک پس لیتی منیت مذکور در سکیو رگذارند و گفته روغن بوبادران و روغن ناردین هر یک یکنیم اونس انفتین بوبادران ز بل ز هر یک شش مرهم الطی اونس زعفران سکر دلو آب چشمه رطل ز بانده مرهم ساخته گذارند پنج شانه نیم رطل نیم خطمی مشتے آب جوشانده لعابش گرفته مغز نان خمیری رطل آمیخته ضماد کنند پنج شانه جوشانده گوشت زبل حمام هر یک نیم رطل و روغن کتان عسل هر یک ربع رطل آمیخته ضماد کنند مغز نان بقدری شیر پخته و دهن بقر یا دهن سمسم یا مسکه آمیخته ضماد کنند منضج برگ نیب یا بکاین سائیده گرم کرده بندند منضج و گفته در ابتدا اسال علق کرده خون آن موضع بر آرند مانع نضج است و گفته طلیخ برگ نیب برگ بکاین برگ تنبکشت برگ انار آنکباب نموده مرهم بهوره گذارند و بالای مرهم برگهای مذکور بندند محلل سنگ ربعه آب سوده نوشند تا شش ماه و گفته موم گرم کرده قرص ساخته در ابتدا انکه ورم کرده بندند رفع گردد مرهم سیاه سوپاری تیس مفید مقل مناک هر یک بیست درم شمع ربع رطل آمیخته قرص ساخته بندند محلل دمل وغیره و گفته روز شنبه وقت طلوع آفتاب بعد هیزده گهڑی روز که ساعت مریخ است سبد برشته بسته در پا دیگی گاو دمل بسیار بر آیند بند تدارشوند و قمع ضماد سیده انفع و گفته قسمیست از دمل که آنرا دو کلتیا گویند و در مقدار مثل بیضه کبوتر بود و بلند نگردد سرخ با وجع باشد خصوص وقتیکه میل بمده کند و چون منفجر شود درد دهن بنماید و اکثر در مواضع لحمی پدید آید دوگونه است یکی سخو واین بخطر است دوم صلب پیدا رو و این خطیر بود خصوص که مریض ضعیف باشد اگر لون ورم سیاه و زرد گردد بد است باید که حنظله مضغ کرده بندند یا خمیر آرد گذارند مرهم زرد نافع بیه مرغ با ایمپلاسترو دیا کیلا نو آمیخته گذارند اگر ورم صلب و زرد و سبز باشد ال یک بیه گاو دو شمع دو نیم قند بیه خوک هر یک چهار طلیار کرده ضماد نمایند پنج سکهه وسن چهار اونس برگ خطمی نفشه هر یک مشتی نزانده سائیده آرد حنظله آرد شعیر هر یک اونس بیه خوک روغن گاو هر یک دو اونس صفرت بیض دو عدد آمیخته پخته گذارند چون منفجر شود علاج جراحت نمایند و گفته عفص رسیده ثقب دار بر شکم بندند از خروج دمل امان دهد و گفته وقتیکه دمل زهر

شود و بغمز اصبع ماده منتشر گردد بدانند که نضج یافت پس درین وقت اول برای تسکین وجع ادهان گرم و طبیخ بیخ شانه بکار برند بعده آرد گندم بآب و دهن ورد
پزانده صفرت بیض و قدری عفران آمیخته ضماد کنند و ادویه منفجه گرم و تر و معتدل قدری چسپیده باید تا سد مسام کرده درون حرارت نمو تا ماده انضج دهد
چنانچه آرد گندم و روغن و گفته اگر دمل از خود نشگافد آثار قوت طبع و رقت ماده بود و عکس این دلیل ضعف قوت و غلظ و برد ماده باشد اگر دمل بلغمی بود یا در
مواضع نرم زیرین شکم باشد یا خرد بود نباید کشاد و اگر بالای پوست بود و تا بلحم نرسیده اضمده و مراهم برای انفجار کافیست و حب المقد و ریا دویه منفجه نسازند
چرا که ازین ثقب خرد میباشد و از موضع مقصود نمیکشاید و مواضع مذکور ضعیف تر میگردد و اگر دمل در مواضع زیرین یا در موضع عصب و عروق بود کاوستیکو نگذارند
و اگر کاوستیکو نهند گرد آن رادع گذارند یا کافور مسکه آمیخته مالند و گفته که زبل حمام ده اوقیه گندم مدقوق نیم اوقیه خمیر گندم سه اوقیه زجاج سه درم سائیده گذارند
برای انفجار انفع توتیای سبز یکنیم درم آب قلی شش اوقیه صابون قدری پزانده نهند که برای انفجار دمل و فوقت مفید است و روش انفجار دمل با دویه برین
نمط است که اول بر همه دمل گرده کسی مرهم چسپنده گذارند و از هر جا که کشادن خواهند در آنجا در گرده ثقب کنند و در ثقب ادویه متاکله نهند و بالایش گرده
مرهم نهند و ساعتی دارند وقتیکه پوست بسوزد بگلاب شویند و مسکه مالند بعده مرهم مصفی و به کننده گذارند و جائیکه اعصاب و عروق کثیر بود به نشتر کشایند
و کشادن بآتش از همه اولی جائیکه دهن وسیع کردن و مدتی سائل داشتن منظور بود و وقت کشادن عروق و اعصاب زیرین دمل بگذاشته منفجر سازند
و ریم یکبارگی تبرارند مگر بتدریج و گاهی بانفجار دمل ناپخته حاجت می افتد چنانچه دمل سینه و شکم تا حجاب برونی تا ریم درون نرود و ضرر نیارد و لیکن
شق باید که فتیله به بیاض آلوده گذارند اگر مریض نازک باشد صفرت و بیاض بیض بدهن ورد لت کرده نهند پس برای علاج زخم قدری صفرت بیض آمیخته
طلا کنند بعده اول ادویه مصفیه پس منبت لحم بعد ازان مجففه گذارند و گفته اگر در دمل حرارت اندک بود و مواضع عروق و اعصاب باشد و خون کم به نشتر کشادن
انفع و اگر دمل در گردن و صدغ و سر و چشم و مفاصل باشد باحتیاط کشایند تا بعضلات آسیب نرسد و در مواضع عضلی شق بطول باید کرد و دمل که بر بندگاه
یا بر اعضای رئیسه یا بر عظام باشد اگرچه نضج نیافته نشگافند که بزودی صحت میگردد و گفته سبب دمل عمقدار ماده حادیست که در عضله یا عروق یا اعصاب جمع شود و تحجر
استحاله خورده عمیق سازد پس وجع و سوزش زیاده میگردد و تدبیرش مانند دمامیل دیگر است مادیه کرده و ادویه کاوستیکو درین انفع و گفته اگر دمل بکسی وجه بگردد
برگ شبت تازه پخته ضماد کنند یا روغن شبت مالند و برگ شاه تره پخته سائیده بیاض بیض آمیخته ضماد کنند مزیل وجع تلیین دمل و اگر دمل در موضع شرم باشد شلغم
خالی کرده مرهم گلابی پر نموده خرقه پیچیده بگل گرفته در ماد گرم دفن کنند چون خوب پخته گردد ضماد نمایند دو سه بار صحت گردد و گفته برای تلیین دمل عفران
بخمر یا آب سائیده یا عنب الثعلب بآب سائیده ضماد کنند و برای تصفیه لب محرق بکسی مرهم آمیخته گذارند و گفته آرد جو قدری زبل حمام سائیده ضماد کنند اگر
صلب باشد دال ماش سیاه پخته عسل آمیخته گذارند یا مغز نان گرم گرم بندند اگر عفن باشد فراسیون پزانده ضماد نمایند بیخ نرگس مع شاخ پزانده گذارند جو زخوانند
و پوست او پزانده ضماد کنند و اگر طفل بود پودینه سائیده ضماد نمایند اگر در دمل رطوبت باشد مدام بول آدم شویند و گفته اگر دمل خرد خرد بود و گاه گاه ظاهر شوند
زال گوگرد بطبوخ حنظله سائیده پزانده ضماد نمایند و گفته زاج یا تنکار سائیده بکسی مرهم آمیخته گذارند که مصفی و مدلست و اگر در زخم لحم زائد باشد زاج سوخته ذرور کنند
و گفته عسل مصفی و به کننده و مانع عفونتست بو مادران بسرکه یا بخمر پخته سائیده ضماد کنند اگر جرح پوست نیاید برگ حماض پخته بآتش پیه خوک آمیخته مالند و گفته
و یا د سوخته یا بآب سوخته خورانند که مصفی و مدلست **قول دیسقوریدوس** نمک العسل ذریت ضماد کنند منضج محلل دمامیل و اگر بو دینه کوهی و خمیر ضماد نمایند

منضج اورام بلغمی خصوصاً ورم بن گوش و در نسخه جای خمیر روغن گاو و در نسخه عسل است حرف آب و نمک ضماد کنند منضج و مفجر **قول بقراط** خراجات که در موضع خطرناک
باید که با آهن نشگافند بلکه با دویه **قول جالینوس** این دوا در انبات لحم عجیب است حتی که اگر عظم برهنه شده باشد بر آنهم گوشت می آرد و دقاق کندر ایرسا آرد کرسنه
زراوند طویل بخار اصل جاوشیر و لباست که اصل یکنند درین اقلیمیای مغسول **قول رازی** این دوا الالتیام میدهد و نوره صبر را دمیر و یا بندهم و دران انزروت و اشق
دو کنند بیزا و روزگار بهر یک یک سحق کرده بکار برند بتجربه رسیده **قول عسکری** اگر دمل عظیم و عسر النضج باشد برگ خطمی شش درم نخیته سائیده در [illegible] درم
مرهم که از آرد و بیزه درختانی نوشته و در وی خردل کف دریا وغیره است آمیخته گرم گرم بندند که در سرعت نضج اسرع و کار یک ماه در سه روز میکند **قول**
جوان کورد و برگ سبز بابونه بر دمل بندند سه چهار باره مرق مار نوشانند بیخ سوسن دوپاره کرده بالای دمل گردانند که آب بر آید پس در موضع دود تنور نهند
که خشک گردد و صحت شود دست مرده بر دمل گردانند چون مرده دفن شود دمل نیز تحلیل یابد از ناخن مرده دمل را خراشند که خون بر آید پس خرقه بخون آلوده
همراه مرده دفن کنند فوراً صحت شود **قول صاحب قبس** برد دمل اوقات اربعه وارد اول ابتدا یعنی شروع نزول ماده یکجا و درین وقت عمل
طبع بتحلیل میباشد و آثار تحلیل آنست که ورم ضربان الم بلحظه بلحظه تسکین یابد و حرارت میل بسردی کند دوم تزاید یعنی ترقی هر لحظه و درین وقت عمل طبع بر نضج میبود
و آثار نضج آنست که ضربان و الم و حرارت افزاید سوم انتها یعنی ماده بالتمام مستقر شود و دمل از بزرگ شدن باند و درین وقت عمل طبع بتقصاب میباشد و آثار
تقصاب آنست که ورم صلب و متحجر گردد چهارم انحطاط یعنی ورم و الم دفع شود یا منفجر گردد و درین وقت عمل طبع بتعفن میباشد و آثار تعفن آنست که ورم سیاه
و عروق اطراف سبز گردند و گاهی چنان شود که بیمار متاذی نشود و اوقات اربعه بسهولت گذارند اما تحلیل از همه بهتر که باعث قوتست و بدترین همه تعفن که
موجب ضعف قوت غریزیست **بدانکه** از استعمال رادع اگر ورم تحلیل شود و عارضه بد ظاهر نگردد نیک و اگر از عدم آن عوارض پیدا گردند خطیر بود
و تدبیر کلی درین باب استفراغست زیرا که مرض امتلائیست پس ملاحظه بر کمیت و کیفیت ماده و مزاج عضو نموده معالجه کنند زیرا که تدبیر دمل بزرگ دیگر و تدبیر
دمل خرد دیگر است همچنین حبه دمل عصب و عضله و عین و گلو و الطی بخصوصه هر یک تدبیر باید کرد **علاج** اول تنقیه ماده کنند پس تدبیر دمل پردازند چه وقتیکه
سبب نماند سبب از خود دفع میگردد و اگر احیاناً ماده دیگر بران عضو ریزد باندک تدبیر رفع شود و در ابتدا بادویه رادع و محلل علاج پذیرد زیرا که ماده رقیق مراجعت
بداخل نماید و غلیظ تحلیل رود اما درین تدابیر یک گونه صلابت از ماده غلیظ باقی میماند پس وقتیکه ماده قرار یافته جمع گردید تدبیری بهتر از شگافتن نبود چرا که
ماده رقیق و غلیظ هر دو دفع میگردند اما دمل حار بادویه رادع و محلل زود اصلاح می یابد زیرا که رادع سرد و خشکست بسبب برد منع نزول ماده مینماید و بجهت قبض
مسامات ماده و عروق را تنگ میسازد تا ماده از آن نفوذ نیابد و عضو را قوت میدهد تا ماده نازله را قبول نکند و از خود بهمان راهی که نزول کرده داخل بدن سازد
لیکن این عمل در ماده رقیق باید نه در غلیظ **بدانکه** در ماده صفراوی رادع سرد و تر و در دموی سرد و خشک و در سوداوی گرم و تر و در بلغمی رادع گرم و خشک
بکار برند و رادع سه گونه است خاص قوی ضعیف **قول کوئید** و درین ده نوع دمل که مذکور میشوند استعمال رادع مضر بلکه مهلک است و در سه نوع
اول رادع ضعیف باشد یا قوی مطلقاً جائز نیست اما در هفت نوع باقی وقت ضرورت استعمال رادع قوی جائز است اول دملی که در اعضای منی باشد چرا که طبع
دائم ماده اعضای رئیسه را ازین مر دفع مینماید پس از استعمال رادع ماده باعضای رئیسه باز گردد و هلاک سازد دوم دمل سمی چه دفع این ماده در قعر تن موجب
هلاک است سوم دمل بحرانی زیرا که طبع دفع ماده مرض کرده [illegible] رادع آن خطیر است چهارم دملی که از ماده غلیظ باشد پس از رادع ماده رقیق بر گردد و غلیظ متحجر گشته حرارت

غریزی را سرد سازد و آن عضو بیجان شده سیاه و عفن گردد پنجم دبیلی که مادهٔ او با عضا منجذب شده یکی گردد چرا که مجال ردع نیست که از اعضا جدا سازد
ششم دبیلی که از ضربه پدید آید زیرا که از وصول برد حرارت غریزی منطفی شود و عضو ضعیف گردد هفتم در دبیل امتلائی چه اگر بدن ممتلی بود قبول ماده میکند لیکن
اگر کثرت ریزش ماده بسبب حرارت عضو را عفن گرداند اول فصد بتکرار نموده پس رادع بعمل آرند هشتم دبیل که در بدن ضعیف باشد زیرا که طبع ضعیف است و ماده
مرجوعه نتواند پس وصول ماده بعضو رئیس مهلکست نهم دبیلی که قریب عضو رئیس باشد چه ردع آن بطرف اعضای رئیسه مهلک بود دهم دبیل متالم که در ین
ردع ماده ضرر دارد پس تسکین الم با دویه نرم و محلل کنند و گرد آن محافظ گذارند **بدانکه** در ابتدا رادع و محلل بکار برند تا زود صحت شود و در تزاید رادع دو جز محلل
یک جزو در انتها رادع و محلل برابر و در انحطاط محلل صرف بکار برند و اگر دبیل تحلیل رود و صلابت باقی ماند پس یا باقی دار و ادویه منضجه بعمل آرند و ادویه رادع رقیق نکرم
گذارند **قول جوالنس** محلل آنست که مادهٔ غلیظ را بحرارت خفیفه رقیق کرده تفتیح مسام نموده دفع کند پس معتدل مائل بنرمی رقیق الجوهر باید **بدانکه** محلل
خاص گرم و خشک است بدرجه سوم عمل این وقتی نمایند که تحلیل قوی مطلوب باشد و نوع محلل معتدل است لیکن در اورام حار عمل نکنند مگر در ماده حاده رقیق که زیر
جلد در لحم باشد روغن بادام طبیخ برگ خطمی حلبه اذان الفار وغیره بر ورم گذارند و بلحظه نکشایند چرا که چون ادویه ملازم عضو باشد عمل خود دهد چه احسن
ادویه محلله برنجاسف اکلیل الملک ویده شبت کرفس ثوم بصل سعلو خودوس حاشا اذان الفار سنتین وغیره **بزور محلله** بادیان حلبه کتان تیز انیسون زیره
تخم خطمی وغیره **اصول محلله** بیخ گاوزبان بیخ شانه دشتی ایرسا بیخ قثاء الحمار شلجم وغیره **آرد محلله** آرد جو آرد باقلا آرد گندم آرد ترمس سبوس گندم مغز نان قند
وغیره **صموغ محلله** لادن قنه موم زوفا رطب اشق جاوشیر مقل وغیره **روغن محلله** روغن بادام روغن برنجاسف روغن شبت روغن حلبه روغن
مرزنجوش روغن ناردین روغن سداب روغن بهروزه روغن گندنا وغیره **مراهم محلله** مرهم مبلیله مرهم شنگرف مرهم داخلیون مرهم وغیره
وغیره و قطعه اسرب نیز محلل ورم مقوی عضو و فزاینده حرارت غریزیست **شحوم ملینه** پیه بط پیه مرغابی پیه ماکیان پیه کلیه گوسفند پیه گاو زهره گاو و شحم
وغیره **قول جالینوس** در این بر فرمودهٔ طبیب باید و بیدل نگردد چه تحلیل بدیر میشود ادویه باید که گرم و تر و معتدل و چسپنده بود تا سد مسام کند و حرارت
غریزی و روح که در آن عضو است بخارج راه نیابد و طبع تنضیج ماده کرده دفع سازد پس مدد حرارت غریزی از خارج بدن برای تنضیج لازم زیرا که در بعضا بسبب حرارت
که در هوا ممزوجست از خارج باعث استمداد حرارت غریزی شده خلط را بزودی اصلاح دهد خلاف زمستان که برد و جوهر هوا امتزاج دارد و ضد حرارت
غریزی است پس انچه نخستین است سر آن را پوشند و انچه تحلیل کرد نیست سر آن وا دارند که تا بخارج دفع میشده باشد **ادویه منضجه** برگ خطمی بیخ شانه
حلبه آرد گندم مغز نان انجیر بصل بریان خمیر ترش صفرت بیض زعفران برگ کرنب بیخ کدو پیه خوک وغیره مفرد یا مرکب بکار برند و آرد گندم
زعفران روغن آب برانده گذارند **بدانکه** قوت طبع حسب حاجت خلط قوت ادویه را معطل کرده عمل خود میکند یعنی اگر تنضیج مطلوب باشد ادویه محلله تنضیج
و اگر تحلیل درکار بود از ادویه منضجه تحلیل نماید فرق در ادویه ملینه و منضجه آنست که ملینه گرم تر در درجه اول اند و لزوجت ندارند چون شحوم و مقرها منضجه
قلیل الحرارت اند و لزوجت دارند چون برم خطمی بیخ شانه کتان **آثار حدوث ریم** ثقل عضو لرزه تب الم صلابت تو دبیل حدت کم
گردد در همه عوارض خفت پدید آید و دبیل سفید و نرم گردد و نیغم منفجر شود و سبب حدوث حمی وقت آنست که بسبب غلیان ماده بخار
شرائین بقلب رسند و آن را گرم سازند پس بجمیع اعضا منتشر شده تب آرند و موجب ظهور لرزه آنست که بسبب غلیان ماده که قریب بنضج است الم و لذع

در حجاب و اوتار آن عضو بهم رسد و از آنکه ذی حس اند و بعصب اتصال دارند با عصاب و عضلات نیز الم رسد پس طبع جهت دفع شیء موذی بحرکت آید
و باعث لرزه گردد **فائده** وقتیکه ریم طیار شود و بشگافند بغیر درنگ چه از توقف ریم عصب و عضله و عظم آن عضو را عفن سازد یا ابخره ریم منتشر شده
باعث غشی گردد یا عضو ضعیف شود و بسبب ضعف قبول فضله اعضای قریبه نماید چنانچه طبع خون را برای غذای آن عضو فرستد چون دران رسد
بسبب ضعیفی آن غذا نگردد و مستحیل بریم شود و پس عضو ضعیف لاغر ماند مگر توقف ریم در دمل خرد قریبه جلد چندان خطر ندارد **انتباه** همین که دمل قدری ریم کند
بشگافند در دمل بحرانی و دملی که بر بندگاه یا بر حجابی که محتوی بر عظم است یا بر عصب یا بر سینه و معده و مجری بول و میان انثیین و مقعد حادث شود پیش از نضج
اگر ضرور باشد بشگافند و نیز در دمل بزرگ و در وقتیکه قوت مریض ضعیف بود و بدانند که فرصت نضج نخواهد داد و احتمال فساد عضو بسبب جوش ماده باشد نیز بشگافند
و انتظار نضج نبرند و در شق دمل هفت شرط است اول موضعی را که در وی ریم جمع و مستقر است بشگافند دوم طرف پائین شق کنند سوم در مواضع عضلی بطول
شگافند چهارم حد المقدور محافظت عروق و عصب نمایند پنجم در دمل بزرگ دفعةً همه ریم بر نیارند ششم در هر موضعی که الم کمتر باشد بشگافند هفتم بعد شگاف علاج
مثل جراحت نمایند **بدانکه** اگر دمل قریب جلد و عصب بود و از ماده حاد باشد در نضج یافته بنشتر بشگافند و اگر از ماده سرد یا عفن بود یا دانند که خون کثیر
خواهد رفت یا کشاده داشتن دهن جرح چند روز برای تنقیه ماده مطلوب باشد یا ماده غلیظ یا لمی بود با آهن گرم بشگافند و اگر دانند که این جرح موجب اذیت علیلست
و ماده هم قرار واقعی مستخرج نخواهد شد بسبب ضیق منفذ یا … ضماد نهند … آن وقت … بشگافند و اگر … بشگافند آن موضع سیاه گردد
بنشتر شق کنند و برای دفع حرقت سر کشته به با صابون … آمیخته گذارند و انفتاح دمل بقوت طبع بهتر از کشادن با آهن است چرا که از کشادن با آله وجع پدید می آید
و خطر قطع عصب و عروق و شرائین باشد و از کشادن دمل خام ماده باقی که حاد است آن موضع را اخضر … یا حسب … کشاده نشود پس ریم حسب المطلوب
بر نیاید و نه دوا بانتها رسد تا که جرح از همه طرف پاک نگردد و ریم که در گوشه جمع است بالتمام بر نیاید و آن گوشه … صالح نگردد التیام جرح ممکن نیست **فائده**
در دمل بلغمی و سوداوی وجع کمتر و در دموی و صفراوی درد بیشتر می باشد و باعث الم دو چیز است یکی تفرق اتصال که بغتةً در عضو از الم شود دوم سوء مزاج
… که معلوم کند چیزی که منافی طبع است و نیز از الحاق شیء مخلف که باعث تبدیل مزاج عضو گردد … باشد یا برودت **بدانکه** اگر دمل از کثرت
… و قلت … آن … بعد عکس آن وجع و حرقت و تب قوی باشد و کسی … هر سال دمل پیدا آید … بدانند که منجر بفساد میگردد
فائده … کنند … سوده گذارند … ضماد کنند تا نضج یافته بشگافد
… کرده خرقه … آلوده نهند و برگ نیم پخته بندند فراهم آید اگر نتوانند صابون یا ثوم بندند و چون سر کند عسل متواتر بکار برند پس نیم خام
بندند تا پاک شود و بعده نیم بروغن گاو … بندند که مندمل است و ضماد محلل ضماد منضج مرهم خمیره حسب حاجت بکار برند و گفته اند اگر دمل ریحی باشد که ریاح غلیظ در
پوست یا عضله … شود و بدان سبب انتفاخ مثل دمل پدید آید و گاهی در معده و امعا افتد … و رم احساس … ظهور ضربان پس بسبب آن
دانند که ریم نیست و چون بشگافند صدا مانند … بر آید … رسد و گاهی الم سخت دهد **علاج** فصد کنند و تنقیه مثل … حقنه کاسر ریح چون کمون و بادیان
بادیان ختائی … تخم شبت بومادران اکلیل و آب پخته صاف کرده روغن سداب روغن شبت عسل هر یک … روغن … چهار درم آمیخته حقنه کنند
… باشد … روغن گل روغن … روغن شبت پیه مرغ تدهین کنند مغز …

در دخمر بزاینده قدری روغن بوماداران روغن شبت آمیخته بکار برند وقتیکه الم تسکین یابد بروغن بوماداران بدردی خمر آمیخته خرقه آلوده نهند اول مرزنجوش
کمون برنجاسف نمک اکلیل زیتون برنج سائیده صره بسته بردمل بندند بعده خمر ابیض انگوری آب صابون قنطوریون دقیق حلبه بادیان کرویا اسطوخودوس
تخم شبت بوماداران سبوس گندم عسل بزاینده انکباب کنند زبل بز چهار اونس زبل حمام آرد عدس آرد ذرت هر یک دو اونس بوماداران اکلیل تخم شبت هر یک
اونس سائیده بآب اشنحار و در دخمر بزاینده روغن شبت آمیخته ضماد کنند اگر تحلیل زیاده منظور باشد کمون بادیان کرویا افزایند و تخمیر نیم رطل زبل بز چهار اونس
بوماداران اونس سبوس گندم سه اونس بطبیخ شانه مرزنجوش بوماداران بزاینده ضماد کنند تحلیل انیسون بادیان برگ گولر یا افسنتین کمون در آب اشنحار و خمر
پخته اسفنج یا خرقه آلوده بر ورم گذارند خرقه بآب اشنحار تر کرده انکباب نموده بروغن غار یا بروغن سداب یا بروغن سوسن یا بروغن قسط یا بروغن سنبل
تدهین کنند ذرت نمک هر یک رطل مرزنجوش حلبه کمون هر یک اونس گلنار برگ گولر هر یک مشتی سائیده بر سفال بریان کرده دو صره بسته خمر گرم پاشیده بر ورم
نهند چون سرد شود دیگر گذارند و در نسخه جای برگ گولر افسنتین و جای ذرت آرد جو نوشته زبل بقر زبل بز زبل حمام کمون سداب بادیان گلنار سائیده
بخمر بزاینده ضماد کنند اگر الم مفرط باشد اول تسکین الم کرده روغن بهروزه یا روغن سنبل یا روغن سداب یا لند مغرنان بروغن حنظل آمیخته نیم گرم ضماد کنند اگر ورم مزمن بود
و سوخ دیوار حمام یا دود طبیخ آهک آمیخته ضماد کنند اگر الم نرود و درد دست باشد منتقل بود اول از زیر او چپیده به نشتر شگافند یا بآهن داغ دهند و گل ارمنی بدهن ورد
آمیخته طلا کنند و فتیله آلوده گذارند و گفته قسمیست از دمل که دمل بائی گویند و آن در فصل تعظیم الراس گفته شود **قول ڈاکٹر** قسمیست از دمل که در عنق تجدد
پدید آید و در ابتدا ورم تشکیل سلعات شود بعده وجع و حرقت آرد و شبکه یا مثل اسفنج ظاهر گردد و تقیحات نزد ضماد مغز فلوس نیم گرم کرده گذارند وقتیکه شکل ورم
مبدل شود بر شبکه یا ضماد نان نهند اگر لحم فاسد گردد قطع کنند تا که سرخ ظاهر شود پس مرهم رتن جوت گذارند دال ماش مقشر نان گندم خورند آب مطبوخ نوشند
و دمل حبه و صدغ خطیر نیست منفجر شده به میگردد اگر نشگافد به نشتر شگافته بمرهم مندمل سازند **ضماد مغز فلوس** مغز فلوس شش سنبل هر یک سه لوله
ریوند اشق هر یک یکنیم بآب عنب الثعلب بسایند **ضماد نان** مغز نان و اونس بشیر تر کرده فشرده حل نموده دم الاخوین زعفران انزروت افیون هر یک
یکنیم درم عسل دوازده درم سفیده بیضه سه عدد آمیخته بر خرقه کشیده گذارند **مرهم رتن جوت** روغن گل نیم رطل گرم کرده رتن جوت شش درم اندازند
چون روغن سرخ گردد موم شش درم ریزند بعده توتیای سبز یک سرخ روغن زیتون سه درم آمیزند و گفته اگر دمل بزنخ پدید آید مرهم زنگار یا مرهم مصفی نهند
چون ماده برآید مرهم سیاه گذارند اگر صلابت بود اول برگ نیب برگ جیت نمک سائیده بندند تا نفخ یابد پس مرهم مذکور گذارند **مرهم سیاه** روغن شفتر
ربع رطل سرخ پنج دوازده درم در کڑاهی کرده بر آتش نهند و بچوب نیب حرکت دهند باشند تا بقوام آید و گفته قسمیست از دمل که سه چهار اصبع بالا تر از سینه
پدید آید و در ابتدا مثال داغ بود پس افزوده مثل کوزه گردد باید که چون پخته شود شگافته برگ نیب بندند بعده مرهم صابون نهند اگر ریم سفید آید زود به گردد
و اگر سفید مائل بسرخی آید در مرهم مذکور اسفیداج مرداسنگ هر یک درم افزایند بدانکه اگر دمل مذکور مائل بجیب باشد محللات نگذارند که خطر دارد **مرهم**
صابون صابون لایتی ربع درم رال سفید شش درم توتیای سبز یک سرخ روغن گاو دو اونس سائیده آمیخته چند بار بآب شویند **مرهم زنگار**
زنگار یک عسل سرکه هر یک ده و در نسخه زنگار دو عسل سه سرکه هفت بر آتش قوام نرم کنند و گفته قسمیست از دمل که در ثدی پدید آید در ابتدا دانه زرد قدر
عدس ظاهر شود و زیر او عقدی بقدر نخود بود پس در پیر ضعیف در عرصه هفت هشت ماه و در جوان قوی در یکدو سال قدر انبه گردد و چون بدین قدر رسد

وجع ورم می آرد باید که برگ نیب برگ خنکشت برگ بهوه جوشانده انکباب دهند و برگها بندند اگر تحلیل نشود بطبیخ برگ شبت انکباب نموده برگها بندند اگر تیم
نفع ندهد ضماد اشق گرم نموده نهند و قتیکه اندکی نفع پدید آید فصد کنند مسهل دهند اگر نفع نشود ضماد خبه نهند مردار سنگ سورنجان تلخ عنب الثعلب گل ارمنی
برابر سائیده ضماد نمایند اگر سود ندهد برجائیکه نرم باشد برگ جیت برگ نیب نمک سائیده بندند و گرد ش ضماد مذکور نهند اگر بشگافد فبها الا اگر ده قدر
و دمل از ضماد یارچه بریده گذارند چون منفجر شود برگ جیت نمک وغیره بندند اگر صلابت باقیماند مرهم مناسب نهند اگر لحم فاسد پدید آید مرهم زنگار گذارند
تا صاف سازد بدانکه اگر زخم سرخ وریم غلیظ مائل بزردی باشد نیکست و عکس آن بد **ضماد اشق** اشق کتان بنفشه سورنجان تلخ هر یک نیم تخم
خطمی تخم خبازی گل خطمی هر یک یک مغز فلوس در دبسایند **ضماد خبه** خبه سورنجان کند رهر یک با آب کاسنی بسایند **ضماد یارچه** زرنیخ سرخ
صمغ عربی صابون لاجی مقل برابر آب سائیده بر خرقه کشیده خشک کرده دارند برای خنازیر و دمل انفع و گفته اگر در ثدی مرضعه باشد ضماد نان یا ضماد
سیده گذارند اگر منفجر شود فبها الا مرهم توتیای هارونی نهند اگر نشگافد به نشتر نشگافند لیکن تا که از خود منفجر گردد بهتر اگر از خود منفجر نشود و یا دهن بالا باشد و ریم
بسر بر آید باید که از زیر به نشتر نشگافند یا رفاده بندند تا ماده بالتمام برآید و نوشانیدن شیر موقوف نسازند و قتیکه صاف گردد مرهم فوفل گذارند و دمل که بر سینه برابر
غضروف خنجری و دمل که بالا تر از ناف پدید آید تدبیرش بدستور تدبیر دمل ثدی کنند و در دمل غضروف خنجری اگر فتیله سوی زیر رود بدبست و دمل عانه نیز
بدستور دمل ثدی تنضیج و انفجار و تصفیه کرده روغن کنجد برگ نیب هر یک دو رطل در ظرف مسی سوخته برگها دور نموده لاک زرد چوب هر یک نیم رطل اندازند چون
قریب بسوختن رسند روغن صاف گرفته طلا کنند اگر درین سواد پدید آید به نگرد **مرهم فوفل** دهن بقر بیست یک ده زرد سه گدافته فوفل نیم سوخته کته سفید نیم سوخته
مرغ اسفیداج هر یک یکنیم آمیخته فرو گرفته حل کنند چون سرد گردد زیبق یکنیم آمیزند و گفته اگر دمل بر کتف و عضد پدید آید بادویه یا بآله نشگافته مرهم توتیای هارونی
گذارند و تا که از خود منفجر شود بهتر پس اگر جرح به شود و ثقبی ماند بار نشگافته مرهم مذکور گذارند چون اصلاح آید مرهم مجفف نهند برای دمل آرنج مرهم مرقشیشا سفید
مرهم مجفف روغن گاو بهیزه موم زرد اسفیداج مرتج تاکستر رصاص هر یک یکنیم رال سفید کته سفید هر یک نیم طلا کنند **مرهم مرقشیشا** روغن کنجد
نیم رطل موم سفید شش درم گداخته مرقشیشا توتیای سبز نشگافته بریان هر یک نیم درم مصطگی قنه هر یک یکنیم زنگار کند هر یک سه درم نوشادر مردار سنگ
هر یک چهار اسکرو بلو سنگجراحت دو نیم اسکرو بلو آمیخته قوام کنند و گفته اگر دمل در اصابع دست و پا پدید آید پس اگر لحم فاسد بود یا بآله یا به تیزاب قطع کرده مرهم
مجفف گذارند و گفته اگر دمل در کف دست پدید آید انتظار منفجر شدن نبرند بلکه بآله نشگافند الا اصابع متشنج گردد و بعد انفجار به تصفیه و اندمال پردازند و اگر
اصابع کشیده شوند نیل بیش در آب پخته انکباب دهند و شیر بیش با خمیر تندمالش نمایند بدانکه اگر ماده جهری باشد اصابع بیفتد و زخم اگر چه تدابیر گردد اما
بانگار بود و گفته اگر دمل برا دندی پدید آید بطبیخ برگ نیب برگ اکاین برگ بر نابرگ **جیت** برگ مکوی انکباب کرده برگها بندند تا هفته یا برگ نیب برگ توت
اصل ابیض نمک شور سائیده گرم کرده ضماد کنند چون خوب پخته شده نشگافد تا هم به نشتر چار پاره نمایند تا ماده بخوبی برآید و بطرف بالا جمع نماید پس مرهم خروع گذارند
و اگر ریم بر نیاید برگ و تخم شاهتره صندل سفید منڈی گاوزبان گل بنفشه گل خطمی اصل سوس هر یک یکنیم درم شب تر کرده صبح صاف نموده نشاسته طلا باشیر
زهر مهره دم الاخوین هر یک نیم درم سوده نموده نوشانند و گرد او برگ و تخم شاهتره برگ چرائیته صندلین هر یک سه چند و اکلیلم سائیده گرم کرده ضماد سازند
مرهم خروع روغن کنجد رطل موم شش درم گداخته آب برگ خروع دوازده درم انداخته چون خشک شود مردار سنگ یکنیم درم توتیای سبز نیم اسکرو بلو

آمیخته قوام کنند و گفته اگر دمل بر بندگاه شانه برآید پس اگر از خود بشگافد بهتر الا به نشتر شگافته مرهم زیره سفید گذارند **مرهم زیره سفید** روغن گاو بست یک
موم سفید شش گداخته سرنج شش شنگرف سنگجراحت زیره سفید کته سفید فلفل زاج فوفل کمنه هر یک سه توتیای سبز ربع سائیده آمیخته قوام کنند و گفته اگر دمل
در پشت پدید آید بدستور دمل سینه تدبیرش کنند ضماد کوکنار گذارند **ضماد کوکنار** کوکنار سوخته سه درم توتیای سبز سوخته دو و نیم اکر ویلو بعسل آمیزند و
گفته اگر دمل بر سرین پدید آید مرهم سرنج نهند یا آل سفید مسحوق سه درم روغن کنجد دوازده درم آمیخته بآب دریا شویند چون خوب سفید گردد کته سفید
درم توتیای سبز نیم درم سکبو رو دو نیم اکر ویلو آمیخته بکار برند **مرهم سرنج** روغن کنجد ده اونس گرم کرده صابون لائیتی نه درم اسفیداج سرنج هر یک
شش درم آمیخته قوام کنند و گفته اگر دمل پیش یا پس ران پدید آید آن را گهمبیر گویند اول عقدی پدید آید و بعد هفت ماه ظاهر شود باید که شق کرده لحم فاسد را
قطع نمایند که قدر چهار اصبع عمیق گردد پس نمک شکر سفید زاج برگ نیب بندند تا هفته بعده رال سفید شش درم توتیای سبز یک سرخ روغن گاو هیزده درم
آمیخته صابون ربع درم آمیزند پس بآب دریا یا آب باران یا آب برف شویند و بکار برند و گفته قسمیست از دمل که در بندگاه زانو پدید آید و در ابتدا بثور
زرد ظاهر شود چون منفجر شود رطوبت و هر جا که رسد زخم آرد و آخر ناسور گردد باید که دهن جراحت به نیزاب فراخ کرده غددی که در ان باشد بر آورده در عمق مرهم رتن جوت
گذارند اگر نفع نشود زیبق یکنیم لند سه روغن کنجد شش در کڑاهی حل کنند که مثل مرهم گردد بکار برند اگر سود ندهد دست از علاج بدارند که بتر گردد و گفته اگر دمل
در ساق و پشت پا پدید آید باسلیق زنند مغز فلوس شش بابونه گل خطمی عنب الثعلب گل رمنی هر یک سه مورد سه سنجان هر یک یکنیم جدوار یک افیون نیم یک
سائیده ضماد نموده برگ خروع بندند اگر تحلیل نشود و بسرخی گراید ضماد نان گذارند چون بشگافد و زیر دهن نرم باشد به نشتر شگافند و اگر صلب بود نرم کرده نشتر زنند
بعده مرهم که در گهمبیر گذشت گذارند و قسمیست که مانند آبله بر ساق پدید آید و زیر آبله قدر دو اصبع ماده باشد پس وقتیکه آبله منفجر شود و ماده بر آید یا بفشردن آید به نشتر
شگافته برگ نیب نمک بندند بعده مرهم شلجم گذارند **مرهم شلجم** روغن کنجد نیم رطل گرم کرده شلجم سفید برگ نیب سائیده قرص بسته هر یک شش درم بلادر اقاقیا
هر یک دو درم داخل نمایند چون بسوزند دور کرده سرنج دو اونس انداخته بآتش نرم قوام کنند و قسمیست که شش اصبع فروتر از ساق پدید آید و در عرصه نفخ باید بیک
سال منفجر گردد مرهم زیره سفید نهند ضماد پارچه گذارند اگر پخته شود قشه دو اونس صابون یک نیم درم آمیخته زنگار توتیای سبز زنگار خام دارچوبه هر یک دو نیم اکر ویلو
سائیده آمیخته بآب شسته بکار برند و دمل کعب و کف پا را بهمین وجه علاج کنند اما در تدبیر دمل کعب درنگ نکنند الا عظم از زخم بر آید و در سالها به گردد
ذکر چند اضمده که برای دمل مفید اند برگ گل سرخ بگلاب سائیده گرم کرده ضماد کنند و برگ تنبول گرم نموده بندند چون پخته شود شگافته
مندمل سازند صمغ عربی اقاقیا قنبیل برابر سائیده ضماد کرده برگ تنبول بندند تخم حلبه کتان خردل برابر سائیده ضماد نمایند یا برگ کلم سبز بعسل
سائیده یا حلبه کتان خطمی خبازی عنب الثعلب گل خطمی اکلیل کاکنج بشیر گاو پخته یا زبل حمام بآب جو آمیخته یا انغوزه حب قطن بآب پخته یا عنب الثعلب تنها یا مع
مغز نان سائیده یا آل انجبار زرد چوب قرفه ببول گاو پخته یا شیلم بزرکتان آمیخته یا اسپغول بآب بهی آمیخته یا پودینه بآب جو آمیخته یا نمک تخم گندم آمیخته
یا داهله یا قتنه یا برگ ببول یا برگ ابکاین یا گل ابکاین یا زبل گاو سفید یا برگ خطمی یا برگ مورد ضماد کنند **دیگر** برگ کنار سائیده بندند مزیل ریم **دیگر** بصل نرگس
دو پاره کرده بر تابه گرم نموده یا حب الغار گرم کرده یا بهوج پتر بندند **دیگر** ضفدع خرد بندند و در رفع شود **دیگر** بیاض بیض بر برگ پان طلا کرده گرم
نموده بندند **دیگر** پوست نبات الصبر تراشیده عروق الصبر پاشیده بندند اگر تنکار افزایند بهتر **دیگر** پتهر کاجی بآب سوده یا ریوند بسرکه سوده یا تخ

چونلائی سوده یا بیخ نیل سوده یا بیخ خنبه با آب سوده یا پلاس یا پره یا آهنگ طلا کنند دیگر باقلا حلبه بعسل ضماد کنند محلل دیگر سرطان بحری بسرکه طلا نمایند محلل دیگر
برگ نرم انار بقدری نمک کوفته گرم کرده یا چوب توم گرم نموده ضماد نمایند مزلیه صلابت دیگر برگ پنبه نرمه گرم نموده بندند مزلیه ورم هم دیگر بادنجان آتش دیده گرم کرده
اندکی زعفران یا خیری محلل آمیخته بندند محلل صلابت و ورم بلغمی و دبل دیگر با آب دوده‌ای شویند مزلیه وجع دیگر بیخ کاکونده تخم ترب سائیده ضماد کنند سه روز مزلیه
وجع دیگر کولیسر زردچوب قردمانا نمک هرمز سائیده ضماد کنند مزلیه ورم و دبل بلغمی و ریحی دیگر تخم سیاه به سوده طلا کنند برای موی نافع دیگر مغز حب الخروع
بشیر گاو یا بشیر بز پخته جوز بویه آمیخته ضماد کنند مزلیه ورم و صلابت دیگر اول لعب الثعلب ضماد کرده بسکبینه ضماد کنند مزلیه ورم جبهه دیگر کولیسر کمون به یک
یک زنجبیل نیم رطل بپزند بعسل و سرکه ضماد کرده برگ خروع بندند مزلیه ورم و وجع مفاصل و صلابت ریحی دیگر زر صبل ضماد کرده افیون فقط یا افیون توم
یا بصنماد کنند مزلیه صلابت همه جا دیگر ماش پزانده با ادویه محلله آمیخته ضماد کنند و برگ تره یا برگ دهاک بندند مزلیه ورم و صلابت دیگر مغره قردمانا ضماد کنند
مزلیه ورم گلو اگر خواهند بسکبینه افزایند دیگر انگزد روز یکشنبه طلا کنند همه عمر دبل نشود دیگر جدوار و نمک ارمنی یک بسرکه طلا کنند محلله صلابت و غدد
دیگر نانخواه بعسل یا تخم انجره یا کنجد یا شلجم پخته ضماد کنند محلل ورم دیگر مغز خروع ضماد کنند مزلیه ورم بلغمی دیگر روغن خروع بمالند محلل صلابت دیگر اسپغول
بروغن گل و سرکه ضماد کنند محلل ورم صلب دیگر کتان ضماد کنند محلل ورم صلب دیگر برگ ارهر گرم کرده بندند مزلیه ورم دیگر برگ پیلو کوفته ببول گاو در ظرف
گلی جوشانده طلا نموده سه ساعت در آفتاب نشینند بدستور سه روز مزلیه ورم همه اندام دیگر پیه اسد بخور کنند دیگر بلیلج فنجنکشت انکباب کنند دیگر کهربا با خود
دارند از اورام امین باشند دیگر غنچه انار هفت عدد از درخت بدهن جدا کرده بلع کنند تا یکسال از دبل امین باشند دیگر مغز درخت فرت چهار عدد سوخته اسفنج
سه دانه فلفل دوازده عدد آرد گندم او [illegible] بیضه مرغ عدد سرشته حب بسته بر باد پخته شش حصه نموده یک حصه صبحی تیفاریون یکروز شروع ماه دهند دیگر
کولیسر دو مثقال قردمانا دو درم فلفل درم ترکیده صبحی نوشند چهارده روز غذا دال بغیر نمک دیگر تخم شبت بروغن بریان کرده خورند مزلیه باد دیگر
قصب الذریره زنجبیل سائیده بر ورم ضماد کنند دیگر مقل صابون سائیده گذارند محلل یا منضج دیگر لسان العصافیر آب برگ کشنیز طلا کنند محلل ورم صلب
دیگر در ابتدا و تزاید و انتها و بعد النضج انفع اسفنج با آب باریک سوده مثل مرهم کرده دارند چون آب خشک شود دیگر آب تر نمایند هر چند که در آب تر مانند نفع
زیاده دهد پس طلا نموده باشند دیگر مقل صبر زردچوبه سائیده آب لیمو آمیخته بر آتش نرم مثل سریشم کرده طلا سازند محلل ورم دیگر نانخواه سوخته با آب لیمو پخته
نیم گرم بر ورم گذارند محلل دیگر بندال نیم رطل آب رطل جوشانند اندکی نوشند و باقی را بر اندام مالند **نوع هشتم در دبیله** و رسیت بزرگ تر از دبل نوشش
هم رنگ جلد و وجع نکند مگر بسبب عفونت یا از استعمال ادویه ذی حدت و در اکثر ستبر باشد و بعض اصبع تیک متغیر نگردد و بسبب غلظ ماده ماده که از وی بر آید
مختلف الالوان و القوام باشد چون گل سیاه و دردی زیت و زنگال و زرنیخ و گچ و ریزه ناخن و موی و ریزه سفال و سنگ و دیگ و چوب و مانند آن و نیز باشد
یا بی نتن و عامست که در ظاهر تن باشد یا در باطن آن و بعضی گویند که دبیله دو کیسه دارد یکی محلویز داب منتن دوم [illegible] ماده مذکوره **قول مغنی** دبیله
با ورم و بار ورم باشد آنچه با ورم بود سبب او یا ضعف هضم یا کثرت اکل یا اکل اغذیه غلیظه یا ضعف [illegible] و جگر یا غم و فکر طویل است که در معده تعفینه
و بسر و میباشد پس بالوبت غلیظ لزج در عضوی جمع میشود و باعث این میگردد **قول رازی** باید که در علاج دبیله رعایت قوت کنی که از آن تنقیه میشود و
ماده مداوا میباشد از غشی و گفته شخصی دبیله عظیمه داشت علاج کردم دبیله را و نهادم مرد اشتیاق بقوه جوان بود و مانند آن صحت یافت علاج بعد تنقیه ماده

و تلطیف تدبیر برای نضج و تلیین ماده دهن و مرد و روغن زیتون پیه ایل پیه بقر ضماد کنند اگر لعاب حلبه لعاب کتان افزایند بهتر و مرهم داخلیون مفید و بعد حصول
نضج و تلیین بشگافند و ماده بدفعات برآرند چه اگر یکبار برآرند غشی آرد و بعد خروج ماده پنبه کهنه در وی پر کنند تا چرک مابقی را بچیند پس بمراهم منبته مندمل
سازند **بدانکه** نوعیست از دبیله که آن را معکوسه گویند و ماده او در عمق عضو جمع میشود و از جلد دور تر میشود و اثر نضج ظاهر نمیگردد و چون بشگافند غیر از
خون هیچ نمی برآید اما اگر شگاف عمیق کنند که تا عظم رسد آن وقت ماده مذکوره می برآید و این را اکثر قاتل میباشد تدبیرش همانست که گفته شد مگر در نضج و تلیین
افزایند زیرا که ماده شدید الغور است و پس از حصول یقین نضج به نیشتر تا العظم بشگافند تا ماده که در غور است برآید **فائده** دبیله که در اعضای باطنه افتد
بهر کیب در مخالش ذکر یافته و اگر در احشا باشد تدبیر کلی تحلیل و تلطیف است و هرچه دافع او باشد چون اشربه و ... ملین و ... فاعل خورانند و هرچه سبک
و مقلل وجع باشد چون تخم مرو تخم خبازی تخم خطمی کتیرا ابرا بسایده بروغن بادام چرب کرده دو درم صبح شام بآب ... دهند و اگر حمی نباشد بدو قاشق
شیر خر دهند و اگر خواهند که زود بشگافد سبر دو دانگ زعفران دانگی هر روز بگلاب یا بشراب دهند و چون بشگافد اول در تنقیه کوشند بعد از آن یا بملینات
و بعد تنقیه بمدملات پردازند چنانچه در دبیله معده و کبد گفته شد **قول صاحب قبر** سبب او ظاهری و باطنیست ظاهری آنست که ورم گرم شده ... کند
و از غفلت شگافتن ریم بلحم نواحی را تباه سازد و دو کیسه افگند و یکی زرداب و در دومی ماده غریبه اگر نزدیک اعضای رئیسه بود بد باشد **علاج** بشگافند اگر
مثل پیه برآید پنبه کهنه هر روز پر کنند اگر مثل عسل برآید پنبه بسرکه تر کرده گذارند و اگر فقط مثل روغن برآید پنبه بآب نمک آلوده نهند سبب دو باطنی آنست که
رطوبتی در موضعی جمع شود و از اندک حرارت عفن گشته متقیح شود و ریم خالص نبرآید مگر مثل دوشاب ماده غریبه **علاج** آنچه در پوست بیرون پدید آید بشگافته
همه ماده برآرند اگر بدست کاری نبرآید دوبه ها دو چون شنجار آهک زنگار سائیده پنبه کهنه آلوده نهند اگر عسل افزایند بهتر و وقتیکه ایم عفنه پاک شود تا سه روز
نیب خام سائیده بندند بعده روغن گاو گذارند پس نیب پخته بندند و هر روز مغز فلوس بآب حل کرده نهار دهند و روغن ... حل ... بآب
حل نموده نوشند ایرسا ... خورند خمار بین رقیق نوشند اگر درون سر کنند مرکی گل ارمنی هر یکده درم صمغ عربی کتیرا نشاسته مقشر تخم خرفه
سه درم سائیده اسپغول نیم درم آمیخته سه درم بآب نیم گرم و اندکی روغن گل صبح شام دهند اگر درد ساقل بود لعاب حلبه لعاب کتان کتیرا ...
سفرت بیض دهن ورد آمیخته حقنه نمایند و تدبیر قروح مثانه و امعا و معده نمایند **نوع نهم در خراج** عبارت از ورم بیست که سیل جمع ریم کند و نزد
ورم گرمیست که ریم جمع نهند و نزد بعضی کنایت از ورم گرم بزرگ حجم است که در داخل او موضعی باشد و ماده در وی ریزد و ریم گردد **بدانکه** حدوث خراج از
ماده غلیظ است که طبع بعضوی دفع کند و آن بسبب غلظ در پوست و گوشت نافذ نگردد و احیانا در فضای عضو بماند و آنچه در نواحی او بود آن را عفن سازد
و چون پخته شود پوست را متاکل ساخته منفجر گردد و پس وقتیکه وجع اشتداد کند و تمدد پدید آید تا جمع مده بود و چون وجع ساکن شود و ورم نرم گردد دلیل
نضج مده باشد **قول جالینوس** اگر خراج عظیم بود و ضربان شدید توقع ندارند که فرو نشیند مگر جمع شود پس باید که ترک استعمال مبردات کنند و منضجات
گذارند و چون وجع و التهاب ساکن شود محللات که تسخین نمایند بکار برند و اگر غفلت رود در بن خوف ... سیاه گردد یا ورم ... **علاج**
در ابتدا فصد کنند مسهل دهند و آنجا که در اطراف بود و از قی مانعی نباشد قی بهتر از مسهل بود و چون ماده میل بجمع نماید بنفشه خطمی کتان ... خمیر مایه
ضماد کنند و بعد نضج اگر خود نشگافد بسرعت بشگافند تا ماده برآید و دو تر در اعصاب عضله از فساد ایمن مانند **طریق شگافتن خراج و دیگر اورام**

تا که ورم نیک پخته بلند شود و نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که نرمتر و بلندتر و پائین تر باشد و نفع شگاف موضع نرم از ورم آنست که شگاف اینجا آسان تر بود و
الم کمتر دهد و زود التحام پذیرد و فائده بلندتر آنست که بلندی موضع ورم آثار آن باشد که طبع ماده را ازین محل دفع کردن نخواهد و ملاک امر در جمیع امور موافقت طبیعت
و سود پائین تر آنکه مده بنفسه بغیر اماله و فشر بتمامه بیرون آید پس باید که شق در طول بدن کنند تا لیفات بریده نگردند خلاف ابط و اربیه و مارنی الراس که ورم این
محل را شق در طول بدن نکنند بلکه بتتبع اسره در عرض بدن نمایند خلاف جبهه که اگرچه ذی اسره است اما شگاف آن بتتبع اسره نباید کرد و بطول بدن باید نمود
و هرگاه ورم بگشاید و ماده کثیر بود بچند دفعه برآرند تا ضعف نیفتد و بعد اخراج ریم تمامه به پنبه کهنه پاک کنند تا هیچ چرک نماند پس باندمال کوشند و مرهمی که از
اسفیداج و توتیا و گلنار و عفص و دم الاخوین و انزروت سازند سریع الاندمال است **نوع دهم در اوذیما** و آن ورمیست نرم سفید بی وجع و بغیر حرارت ماذی متانت و ثقل
میباشد و بغمز اصبع منغمز شود و اثر غمز تا دیر بماند و گاهی وجع خفیف نیز بود سبب او فساد مزاج یا غلبه بلغم است **علاج** اگر بسبب فساد مزاج بود اول اصلاح مزاج نمایند
بعده روغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر بعد سکون حمیات طویله یا در ابتدا پیدا شود و برگ قدری نخل خمر و دهن ورد و گلاب و آب مورد آمیخته خرقه یا اسفنج
آلوده نهند و بعصابه بندند خفیف یا گل ارمنی بسرکه طلا نمایند بتلطیف تدبیر کنند و از تخمه و اکثار آب پرهیزند و وضع عضو در آب ملح و آب کبریتی و آب بورقی و آب
شبی انفع اگر بسبب غلبه بلغم باشد بیاض بول و دیگر آثار بلغم پیدا باشد اول منضج دهند پس بحب ایارج یا حب یوند و غیره تنقیه نمایند گلقند سکنجبین عسلی سکنجبین
بزوری با آب کاسنی آب بادیان بارالاصول مفید کبک عصافیر نخود آب خورند و از سبزات و لبنیات و حموضات پرهیزند نمک زیت بر ورم بمالند خرقه با آب
رماد خشب رز و یا دلب و یا آکده نهند نطرون با آب رماد چوب انگور و قدری سرکه یا با دچوب انگور زبل بقر زاج صبر نمک برابر بسرکه طلا کنند یا صبر اقاقیا سعد میتا
زعفران گل ارمنی حضض برابر بسرکه و آب کرنب قرص ساخته بدارند و بگلاب یا با آب کاسنی و قدری سرکه سوده طلا کنند **قول لارزوربیر** در ابتدا
برای ردع سرکه و آب بهم آمیخته اسفنج آلوده بر ورم نهاده از پائین سخت و از فوق قدری سست بندند اگر اسفنج کهنه باشد اول آن را بآب شخار البقر بعده بسرکه
و آب ترکرده بندند یا دهن ورد و سرکه برابر نمک قدری آمیخته طلا کنند اگر کافی نبود قدری زاج افزایند و اسفنج آلوده گذارند یا نمک شوره شخار سرکه آمیخته اسفنج یا خرقه
آلوده گذارند یا خرقه بسرکه گرم کرده نهند چون سرد شود تبدیل نمایند که از همه اولی است یا زبل البقر بسرکه پخته ضماد کنند یا گل سرخ گلنار جوز سرو زاج نمک کوفته در سرکه و آب
قلی بپزانند چون یک حصه بود اسفنج ترکرده بندند یا زعفران ال سیاه رال سفید بهروزه تر بهروزه خشک جاوشیر مرمکی کندر مصطکی موم بسرکه آمیخته ضماد کنند که
محلل است یا گل ارمنی بسرکه و آب قلی حل کرده ضماد نمایند اگر بسبب مرض دیگر باشد چنانچه استسقا بسرکه و دهن ورد آمیخته گذارند **قول صاحب فیریه**
ورمیست نرم که بمس دست سرد نماید و لون جلد برحال بود و بغمز منغمز گردد و اکثر تحلیل شود و اگر صلب گردد نضج او ممکن نبود مگر وقتیکه خلط حار با وی یار شود و طلب التحلیل
[illegible] میباشد و چون نضج گیرد [illegible] نیک نکند زیرا که ماده او سرد و تر است و تب مطلق نبود و اوقات اربعه دارد **علاج** اشیای حار یابس بکار برند و هوای
خانه گرم مائل به یبوست دارند مرغ گوسفند تیهو کباب ماهی صغیر نان گندم خورند طبیخ بادیان طبیخ دارچینی خمر ابیض نوشند اما افراط نکنند و از طیور آبی و لبنیات
و بقولات پرهیزند خواب کمتر کنند حرکت کثیر نمایند و اکثر مسهل نگاهی فصد بکار برند و برای نضج ماده شربت بزوری شربت گوزی عسل گلابی بعرق بادیان دهند
تنقیه بدیا کاتولیکه قرص غاریقون شربت ورد کنند اگر ورم با بقل باشد با گرم روغن کنجد تخم ترب قی کنند و در ابتدای ورم اسفنج یا نمد یا خرقه در تو بسرکه
گرم یا آب شور یا آب [illegible] ترکرده نهند روغن گل سرکه گلابی هر یکی [illegible] گوگرد نمک هر یکی [illegible] ساییده آمیخته با اسفنج یا خرقه کشیده نهند چون

ورم منحط شود روغن مرزنجوش روغن سوسن روغن غار سرکه گلابی گرم نموده اسفنج یا خرقه آلوده نهند روغن گل سرکه گلابی هر یک ده واونس مرکی زاج نمک شور هر یک درم آمیخته خرقه یا اسفنج آلوده گذارند آب کرنب آرد عدس ترمس نخود آمیخته ضماد کنند که محلل و حابس است زبل البقر زبل بز بسرکه پخته بنخارش رسانند یا اسفنج یا خرقه آلوده گذارند و سحطه بلحطه گرم کنند آرد نخود دشش اونس زبل حمام کوگرد عسل هر یک چهار اونس آب کرنب قدر حاجت سائیده ضماد کنند آرد باقلا عدس هر یک دو اونس برگ مورد بنجاسفت اکلیل مرزنجوش جوز سرو حاشا بادیان ختائی هر یک اونس کوفته نخم پخته نمک چهار درم سکنجبین عسلی چهار اونس آمیخته ضماد کنند اگر خواهند عوض خمر دوص کنند **بدانکه** شروع شد عصابه از پائین کرده دو پیچ محکم دهند پس هر پیچ سست دهند پیچ آخر بالای ورم تمام نمایند اگر تحلیل نشود و بریم میل نماید ادویه منفجه چون سختیانه کتان انجیر بصل ابیض برانده خمیر نان پیه خوک آمیخته ضماد کنند چون نفجیح یابد بآهن تیز شگافته ذرلیستیو د مرهم ازیب سیاکو عسل گلابی عصاره کرفس عصاره کرنب برانده فتیله آلوده نهند و بالای فتیله ضماد یا مرهم بازلیکو گذارند اگر صلب باشد تدبیر سقیروس نمایند و روغن غار مفید **نوع یازدهم در ورم ریحی** دو گونه است یکی آنکه ریح در جوهر عضو در آید و بمثابه تهیج نماید و ورم ریحی همینست دوم آنکه در جوهر عضو نیاید بلکه در جوف عضو یا در فضای عضو گرد آید پس اگر عضو لین الجرم بود انتفاخ دران پدید آید و این قسم را نفخه گویند **بدانکه** محل اجتماع ریح در بدن یا عضو مجوف باشد چون معده امعا و مانند آن یا فضای مابین عضوین بود چون فضائی که مابین اغشیه مجلله و عضو محاط اوست و ریحی که در عظام یا فیما بین وی جمع آید عسر التحلیل است سبکی ورم عدم ثقل و همچون مشک پر باد بود و بغمز اصبع فرو نشیند و زود رجوع نماید **علاج** از اشیای باد انگیز پرهیز تا لطیف تدبیر نمایند تا ماده گسسته گردد و پس برای تحلیل ریح مجتمعه آرد جو باده سل ارزن کماد کنند یا بخشب رزیا با دطرفا یا بادابهل بآب سرو سرشته طلا نمایند گلقند گلاب شربت بزوری چهار عرق بادیان دهند **نوع دوازدهم در سلعه** و ریست غلیظ که باهم ملتصق نبود و در زیر پوست بهر جانب که گردانند همیگردد و عظم او از نخود تا خربزه باشد و آن را کیسه مشتمل بود بر جمیع او و ماده او بلغم غلیظ است پس اگر صلب بود و عند غمز فرو نشود و اندکی رجوع کند و لون و قوام او بشحم ماند شحمیه گویند و اگر عند غمز فرو شود و بعسر باز گردد و لون و قوام او بعسل ماند عسلیه خوانند و اگر مائل بسیاهی بود و قوام ماده او همچون سوی غلیظ بود ارد هالیه نامند و اگر ماده او سفید و غلیظ بود شیرازیه گویند و هر سه قسم اخیر نرم و قلیل الحس میباشند **علاج** اول تنقیه بلغم غلیظ نمایند بحب قوقایا حب غاریقون تا از دیاد نگیرد و در ابتدا ادام اضمده محلله چون مرهم داخلیون غیره گذارند تا باشد که بسبب قلت ماده و قلت صلابت تحلیل رود و چون از ابتدا در گذرد و غلیظ تر گردد و محلل سود ندهد ادویه معفنه گذارند چنانچه در دمل گذشت تا عفن ساخته سر دهد و ضماد که از اشق راوند پیچ کرنب صابون آهک زرنیخ روغن گل سازند بدین کار مخصوص است تا اشق کرده بر آرند و شحمیه قابل تحلیل و تعفین نیست و بجز اخراج اشق تدابیری ندارد **ادویه** زاج زرد بآب کشنیز طلا کنند **دیگر** سکبینج ضماد نمایند **دیگر** زنجبیل در دوغ پخته صبح شام بندند تا نفجیح یابد بعده مرهم زنگار گذارند تا ماده بر آید **دیگر** چادرس نکوفته ببول گاو پخته ببندند چهل روز بعده انزروت عسل بکار دارند تا ماده را قطع نماید پس علاج قرحه کنند **دیگر** شنگرف یک آهک آب ندیده دو سائیده آمیخته بآب حل کرده طلا کنند سلعه مطلق را نافع **دیگر** صبر بآب لیمو در طرت مبهی حل کرده نخطه بلحطه طلا کنند **دیگر** اسرب بسرکه تند حل کرده ضماد کنند و بالایش صفحه تنگ اسرب بندند **طریق شق** پوست بالائی آن بمنقار شکنند و بسگا چنانچه بکیس سلعه آسیب نرسد پس بآهستگی تمامی پوست از بالای سلعه جدا کنند و از امع کیسه صحیح و سالم بر آرند و احتیاط کنند که چیزی ازین کیسه یعنی غشا در پوست باقی نماند چه اگر باقی ماند سلعه بعسر بیرون آید و ابضیا درم عود نماید **قول عسکری** تا که صغیر بود اشق بسرکه حل کرده ضماد کنند یا اصول کرنب بزیت ذرفت آمیخته گذارند هم

باسلیقون مفید و وقتیکه عظیم شود تدبیرش غیر شق نیست و گفته سلعه که در مقدم عنق بود آن را کله خوانند و بسبب فساد میاه بعضی بلاد متولد گردد فلفل دار فلفل
فلفل و فیلفل ابیض دارچینی قرفه خولنجان نوشادر تخم قثای بری نعنع هر یک یک سائیده شکر ده آمیخته بکشمش بد قوق سرشته بنادق سازند و صبح سر انامل بخلف
دارند و یک بنادق در دهن گیرند و آبش آهسته آهسته بلع کنند و بس نکنند که پنج بنادق بکار آید که سلعه گردن را میگدازد و گفته راوند قرطاس فرنگی راوند اسفنج هر یک
اوقیه خرانگوری ویلیسر حل کرده یک فنجان صبح و یک شام نوشند و روغن آجر بالند رفع شود زنی را هفت سال سلعه در مقدم گردن بود هر گاه بادنجان عدس
میخورد سده میکرد که نفس بر وی عسر میگردید و زبان از دهن برون می آمد و روی آماس میگرفت در هفته شفا یافت و حجم بلغار و گلو بستن عظیم النفع است —
قول صاحب فیر برای یک نمک سونچر سوخته هر یک پنج توله ده سائیده گذارند تشنگافد یا اندکی کشاده سم الفار بآب سوده طلا کنند بعد سه روز فشرند
بر آید صابون نوشادر تنکار شنگرف سائیده بروغن کنجد خمیر کرده نهند زنگار کاغذ سوخته هر یک ۳ درم آب ع و سنک آب صابون یعنی اسپکه ایک ۳ شنجار و تر کرده بالند هر یک سه و نیم درم عسل اشت
درم فرفیون شش درم پزند و گذارند قالع ثالیل سیاه مرهم صاص سفید نوشادر زراوند گرده هر یک یک نیم مثقال فلفل دار فلفل هر یک ده مثقال غدد گردن گوسفند چهل یک عدد سائیده حب بندند
وقت شب مثقالی دهند **نوع سیزدهم در غدد** جسمیست صلب که در ظاهر بدن پدید آید ماده او سودای غلیظ و اکثر بلغم غلیظ باشد فرق از سلعه آنست
که غدد سخت بود و زیاده نشود و کیسه ندارد و اگر ماده دیگر ریزد غدد دیگر در جنب او پدید آید **علاج** مرهم داخلیون نهند قطعه سرب ثقیل بالایش محکم بندند اگر تحلیل
رود فبها و اگر نرم و تنگ گردد ضمده محلله که در سلعه گذشت گذارند و گاه باشد که بثره خرد غددی بود باید که آن را شگافته بلغم غلیظ افشرده قطعه سرب نهاده بندند
تا باز عود ننماید **قول عسکری** بغمز شدید زیر کنند پس قطعه سرب سطبر بندند محکم و تا سه روز وا نکنند اگر رفع نشود و باز عود کند با آهن بر آرند **قول الانزوبیر**
قسمیست از غدد و که اکثر در مواضع نرم چون بندگاه زانو و زیر زبان پدید می آید بسبب خون فاسد مرکب بصفرای سوخته است یا سده سپرز و ربوبی جگر است
که خون مذکور که در عروق برگشته آنرا منتفع نیسازد فصد کنند مسهل دهند تقویت سپرز و کبد نمایند پس اگر زخم بر زانو باشد و بالایش غدد بود زانو را از بالا
بندند و بر غدد و زخم اسپیتیک طلا کنند تا بسبب بستن ماده از آمدن باز ماند از زخم خشک گردد و اگر از بستن چیزی نفع شود قدری قدری بالا بسته روند پنج شانه
نیم رطل بوباد ران مرزنجوش هر یک مشتی عسل شش اونس در آب پخته اسفنج یا خرقه تر نموده بر غدد بندند بخشتانه نیم رطل روغن بوباد ران مسکه بیضه مرغ هر یک نیم
اونس موم قدری آمیخته ضماد کنند اگر پیه گاو افزایند بهتر **نوع چهاردهم در عقد** دو گونه است یکی آنکه در عضوی که معرا از لحم است چون پشت دست
و پشت پا و جبهه شبیه بفندق و جوز و مثل آن پدید آید و چون غمز کنند غائب و متفرق گردد و چون دست بر دارند باز بهیئت خود آید پس اگر ماده او مالح بود با الم
و وجع باشد و اگر خام و غلیظ بود بی وجع باشد **علاج** آن را که بی وجع بود مالند و بچوب کوبند تا منفطح و متفرق شود بعده صبر اقاقیا حضض سریشم ماهی ضماد
کنند و بالایش قطع ثقیل سرب نهاده محکم بندند و آنرا که با وجع بود اول قیروطی از مغز ساق روغن گل شمع ساخته مالند تا الم برود پس برای تحلیل بطبیخ ایرسا
بیخ خطمی تخم وفا اکلیل کتان بابونه قرطم نطول کنند دوم آنکه در عضو لحمی پدید آید و صلب باشد و بغمز متفرق نشود **علاج** اگر در لحم بود بریده بر آرند و اگر در غیر لحم باشد
باضمده نرم سازند و قطع ننمایند که خوف قطع ورید و وتر و عصب و شریان دارد **بدانکه** گاه باشد که عصب بسبب زحمت و الم که بدو رسد منعقد گردد و این را
نیز و اثر غمز همچون سلعه باشد و فرق آنست که سلعه بهر جانب بگردد و این اثر نمیشود مگر راستا و چپا **علاج** چند روز ملازم روغنها و قیروطیها که از مغز ساق
گاو و غیره ساخته باشند مالند چون نرمی در آن پدید آید بحمام برند و بعد حصول نرمی در اعضا فرمایند که خمیازه آرد و خود را ممتد و ساز دو بدست آن را مالند تا عقد

بگشاید و گاه باشد که در اعضا صلابت و عقد عند به شدن شق یا هتک که بعصب رسیده باشد پدید آید و بسا باشد که در اعضا صلابت و دشنید بعد انجبار
تفرق که دران عضو افتاده پدید آید **علاج** ادهان و شحوم و مغزها بمالند تا نرمی پدید آید پس اگر بتحلیل رفت فبها الا شگافته لحم زائد را از تحت و شنید بآلهٔ آهنی بر آرند
یا بوضع مرهم اکاله دور نمایند پس باحتیاط مندمل سازند **قول عسکری** عقد که آنرا بهندی گلهٹه گویند علاج او بریدن است بآهن یا بعسل بلادر پس
علاج بمرهم **نوع پانزدهم در قوجیلا** و رسیست که در اعضای غددی چون عقب گوش و غیره پدید آید و از جنس طاعون نباشد **علاج** انچه در اورام مغابن
گذشت بکار برند یا حلزون با پیه کهنه بی نمک آمیخته یا روغن سوسن بشمع گداخته یا دابن عرس آمیخته ضماد کنند **نوع شانزدهم در خنازیر** و رسیست
غددی صلب که از جای بجنبد و پیش و پس نرود و گاهی در ابتدا بجهات همگی دو بجز یک و سلعه نیز همچنین بود دیگر پیش و پس رود و سلعه ابدا است توان گرفت و
خنازیر رانه و خنازیر بسیار بوند و گاهی یکی پس بسیار گردد و رنگ او همرنگ بدن باشد و اکثر در لحم رخو خصوص در گردن و بغل پدید آید و در مردم کوتاه گردن بیشتر افتد
و اکثر خرد باشد و بندرت بزرگ گردد و خنازیر ازان گویند که خوک را بیشتر افتد ماده او رطوبت غلیظ است که بسبب تخمه و سوء هضم در بدن جمع شود و باعضای رخو
خصوص در گردن و بغل ریزد **علاج** برای تنقیه بلغم غلیظ و سودا مقیات و مسهلات دهند و در تلطیف و تقلیل غذا و آب کوشند و ریاضت بر خلوی معده حکم
لازم دارند و از حموضات و اغذیه غلیظه و اکل شب و کثرت کلام و آواز بلند و خشم پرهیزند و بالین بلند دارند و بعد حصول تنقیه مرهم داخلیون و اضمده محلله گذارند
اگر بتحلیل رود فبها الا اضمده منضجه مفجره گذارند پس باندمال کوشند و ملینات چون مخ و شحوم بکار برند **ضماد محلل** تخم انجره خردل زبد البحر مقل زراوند شق
زیت عتیق شمع بعض آمیخته یا زفت مقل عنصل نخاله سیب ترش بسرکه و عسل و زیت آمیخته ضماد کنند یا مرهم داخلیون آمیخته گذارند مرهم رسل مفید **ضماد منضج و مفجر** آرد جو آرد گندم زیت بول
صبی آمیخته یا کتان حلبه تخم مرو ایرسا بخمر پخته زبل حمام قدر حاجت آمیخته ضماد کنند و دیگر اضمده منضجه مفجره در دمل گفته شد و چون منفجر شود فلد فیون نهند
تا ماده فاسده بتمامه پاک گردد و بعده روغن بمالند تا هرچه از فلد فیون قطع شده بیفتد و بعد تصفیه مرهم زنگار نهند پس مندمل سازند اطریفل غددی دهند
و برای تصفیه حب خیزران حب اصلی مفید **فائده** نوعیست از خنازیر که در جلد منبسط باشد و بسیار بلند نبود و زود متقرح گردد و بسبب خباثت ماده این بدتر است
و چون منفجر شود چنان نماید که گویا انجیر خام شگافته است باید که بآله آهن قطع کنند چنانچه هیچ اثر از ماده او باقی نماند پس داغ کنند تا بازگرد نیاید و در قطع احتیاط
نمایند تا عروق و اعصاب قریبه بریده نگردند پس اصوب آنکه از انجانب که اسلم و از اعصاب خالی باشد بشگافند و باقی را بمرهم زنگار و مثل آن پاک نمایند تا
قطع بمضرت حاصل آید **فائده** نوعیست که ماده او ماده سرطان باشد درین ادویه گرم که بکار برند بدهن ورد آمیزند و اگر درو حرارت باشد آرد گندم با آب
کشنیز ضماد سازند حضض دو مرکی یک با آب کشنیز طلا نمایند **فائده** میانه شاخ بز سوخته هر صبح دو درم تا هفته دهند در همه قسم انفع **اطریفل غددی**
هلیله سیاه پانزده افتیمون ده بلیله آمله ترید هر یک هفت بسفایج اسطوخودوس غدد خشک گردن گوسفند هر یک پنج سنا چهار غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر
هر یک سه انیسون قرنفل جوزبویه سنبل قرفه هیل مصطکی هر یک دو بعسل آمیزند شربتی پنج درم برای خنازیر انفع **حب خیزران** ترید چهارده انزروت
ایارج فیقرا شش غاریقون پنج نوشادر چهار شحم حنظل سه جاوشیر سقمونیا هر یک دو نیم با آب گندنا حبوب بندند شربتی درم برای خنازیر و غدد و سلعه نافع
حب اصلی سنبل سلیخه حب بلسان عود بلسان اسارون مصطکی دارچینی زعفران هر یک یک نمک هندی دو سقمونیا چهار شحم حنظل اسطوخودوس
هر یک پنج ترید هفت صبر شانزده حبوب بندند شربتی چهار درم همون اثر دارد **قول روفس** در ابتدا بعد تنقیه کشنیز یابس با آب سائیده طلا نمایند و مداومت

کنند **قول جالینوس** بعد تنقیه عظیم بوریٰ آب سوده طلا کنند و مداومت نمایند محلل **قول تمیم هندی** تخم سلطان الاشجار یعنی سرس مقشر کرده
سائیده قدر تمبر انگ حبوب سازند و بعد تنقیه صبح شام حبی خورند و زنخ آب سوده طلا نمایند و مداومت کنند و زباد سم اسپ به زیت آمیخته ضماد سازند شیر
درخت یا آب برگ جمیز طلا نمایند **قول بلیناس** تخم و گل و برگ و بیخ سرس لسان خشک نموده برابر سائیده با آب برگ و بیخ و گل مذکور قدر نخود حبوب بندند
و با آب درخت مذکور سوده سعوط کنند برای خنازیر و لسع مار و عقرب و سم ماکوله انفع **قول ثابت** بعد منفجر شدن فتیله بول الاشتر که زهره امیحیر در ترکرده درون فرستند
عجیب **قول ابن زین** سر شاخ ایل سوخته هر روز دو درم خورند تا یک ماه رفع گردد **قول شیخ الرئیس** اصل لسان الحمل بر عنق بندند حفر حمار سائیده ضماد
کنند یعربر طلا نمایند کلیه بقر در گردن آویزند یا پای سرطان بقدری کافور و عنبر بر مرالقین بندند هم بقرشرح بریزند که سوخته گردد و گذارند **قول لازوربیر** حب خنازیر
معجون کونسیر وادی ساوَدی دهند روغن اندریغوس گرم کرده مالند طلای غاری اوکوانیتو سیلسواد کوانیتو خنازیری اوکوانیتو سیکینجی امپلاستر وزکریا
امپلاستر وکاتکلیاس گذارند لحم موش خشک کرده سائیده بطفل نیم و بده ساله یک و بپانزده ساله دو و بیست ساله سه ماشه دهند بچهای موش مو بر آورده
خشک کرده سائیده در اطریفل آمیخته خورانند نفع بلیغ دهد بچه موش چلپاسه هر یک پنج عدد در روغن کنجد نیم رطل در شیشه کرده چهل روز در آفتاب نهند که مهرا شوند
بخرقه کشیده بر خنازیر منفجره چسپانند صابون با آب سوده طلا نمایند برای خنازیر منفجره عجیب روغن آجر انفع بیاض بیض بسرکه انگوری و زهل سرین حل کنند
که غلیظ شود طلا کنند زفت به بیه گاو آمیخته ضماد نمایند و گفته خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره گوگرد هر یک یک مثقال موم اشق هر یک دو زیت عتیق وازده
مرهم ساخته گذارند و گفته خنازیر بر دو گونه است یکی آنکه در عروق نافذ باشد و این کم ظاهر بود دوم آنکه از عروق جدا بود و این ظاهر باشد اگر سوزش و وجع و صلابت
نباشد نکیست و عکس آن بد و آنکه تازه و نرم باشد سهل البرء و اگر مزمن و صلب بود عسر البرء باشد پس اگر نرم و خرد باشد جاوشیر بسرکه ضماد سازند یا غدد را باصبع مالند
تا نرم شود پس انقطعه عاج فرو کنند تا غائب گردد بعده صفحه سرب بندند و بعد ده روز کشاده اشق ضماد نمایند روغن کنجد کهنه هشت قنداریسا هر یک چهار درم قشمیشا
سه ننه بروغن گداخته ادویه آمیخته بخرقه کشیده گذارند اگر مزمن و صلب باشد روغن کنجد مرتشیتا هر یک ده وازده رال شش قنداریسا هر یک سه موم ساخته
گذارند امپلاستر و دیاکیلانو اوکوانیتو الطیا انفع بیخ سکهدرسن در ریاد گرم پخته آبش فشرده تخم خبازی روغن گاو آمیخته ضماد کنند اگر نضج مطلوب باشد تخم کتان
سه اوقیه کوفته آبش گیرند توم در ریاد گرم پخته سه اوقیه بیه بط یکنیم اوقیه آرد کتان قدری آمیخته ضماد کنند اگر نرم بود و نضج نیابد و بر مواضع خطرناک نباشد
شق کرده بر آرند و اگر قدری بیخ او باقی ماند اوکوانیتو ازیب سیاکو گذارند یا بزاج قطع نمایند یا محکم اندر بریسمان بسته بیرون کشند و چون غدد بر آید برای
تسکین وجع صوف بروغن گل و بیاض بیض آلوده گذارند اگر صلابت و عروق پیوسته باشند داغ کنند یا بسوزن در ان ثقبها کرده سم الفار پر کنند و گرد آن
برای تسکین الم صوف بدهن ورد و بیاض بیض آغشته گذارند و چون از ثقب مثال تنک بر آید برای تصفیه اوکوانیتو ازیب سیاکو گذارند و گفته میل گرم کرده
در غدد فرو برند و بالایش دزیسیتو نهند پس ادویه مصفیه بالینه گذارند و گفته از نشتر شگافته خمیر آرد پر کنند و گرد آن رادع گذارند اگر بیخ آن باریک بود ریسمان
تافته با آب سم الفار سه بار تر و خشک نموده ازین رشته بیخ آن را بسته آهسته آهسته مدام کشند و دو سه روز بسته دارند تا که قطع شود و اگر کمی بیخ مانده باشد و
خشک شده آنرا به نشتر دور کنند بعده روغن گل سکه گاو و بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده گذارند دالا اوکوانیتو ازیب سیاکو گذارند و گفته اگر خواهند که شگافته
بیخ آن را بر کنند باید که اول شگافته اوکوانیتو ازیب سیاکو گذارند که بیخ آنها را بسوزد پس بدوزند و یک مجری برای نهادن فتیله گذارند و بالایش مرهم سفیده

نهند یا خرقه به دهن ورد بیاض بیض آلوده گذارند و اگر مواضع عروق بود و در قطع ملاحظه باشد با دمه یا حاد قطع نمایند و دو ثقب به دو جانب از ان بکنند که
ثقب تا ریسمان به آسانی بر آید یا با آهن داغ دهند که دافع همه اخلاط است و بالای داغ سم الفار سحوق پاشند یا سم الفار سرخ با سرب سائیده به بیاض بیض آمیخته
خشک کرده سائیده پاشند و گردش گل ارمنی به بیاض بیض یا سرکه طلا نمایند اگر غدد بزرگ بود سه چهار ثقب کرده او کو انیته از سیاکو پکنند که
همه اصول را می برآرد **قول اکثر** تی کنند فصد نمایند بعده خیسه پنج کنند سورنجان تلخ هر یک یک تا آب برگ کاسنی سائیده ضماد کرده برگ کاسنی بندند
اگر نفع ندهد عوض آب کاسنی آب برگ شبت کنند و برگ شبت بندند اگر ایشیم سود ندهد دم الاخوین گل ارمنی گل سرخ حب الآس عنب الثعلب گلنار برابر
به بیاض بیض حل کرده قرص بسته بسائیده خشک نموده به سرکه انگوری سوده طلا کنند اگر تحلیل نشود و نضج یابد در یکشنبه یا سه شنبه چرا عدد بلادر برگ عشره یک
هفت عدد روغن سرشف ربع رطل بر آتش نهند چون سوزد حل کرده ضماد کنند و گفته اگر خورشیدة تا سینه رسند و ثقب گردد نفتین دهد بر صابع کیف
در یا مسحوق سه درم بطبیخ برگ جامن دهند و در یکشنبه یا سه شنبه چرا عدد گرفته روغن کنجد ربع رطل در کڑاهی کرده سوخته بجوشند یکه بر فلوس سیسه
نصب بود حل کنند که نصفی فلوس هم سوده گرد و طلا کنند اول چهار روز برنج بشیر خورانند بعده بروز یکشنبه یا سه شنبه موش کور در آتش یا بیاید شتی
نیم سوخت کرده در برگ تنبول نهاده خورانند که او ندانند و گفته اگر در زخم سیاه باشد یا آب از زخم آید بد است و اگر کرم افتد به نگردد **قول حوان گوره**
بیخ بارتنگ تازه در گلو بندند و بعد هفته تبدیل نمایند محلل خنازیر و غدد روغن گندم بمالند مزلیه خنازیر اگر زیبق را بمالش یا بخوردن بکار برند تحلیل صلابت
و تحجر و عقد و غیره که از سودا باشد کند **قول صاحب قبر** خنازیر در سه محل افتد یکی زیر اذنین دوم زیر بغل تا اضلاع جنبین سوم از کشاله ران تا
انثیین **علاج** در ابتدا ملینات چون پیه مرغ پیه بط پیه خوک گذارند بعده محللات چون مرهم داخلیون مرهم رسل بکار برند اگر منفجر شده و سد شگافته مرهم
زنگاری پاک کرده مرهم مندمله نهند اما بطرف شکم شگافند تا مضرت بعصب و غیره نرسد شخصی را از قطع شعبه عصب فوراً آواز بند گردید پس اگر مریض بالغ و قوی باشد
تنقیه حسب ماده کرده رومال در گردن انداخته تاب دهند تا رگ ظاهر گردد صنارة زیر رگ زده بکشند و بقدر روی ناخن او پوست ابریده آهن گرم
تا بسوزد بعده چکیتی دنبه تازه بی نمک گرم کرده بندند و از هوای سرد پرهیز بعد چهار ... و چون چکیتی عفن شود دور کرده مرهم حرام مغز ساخته نهند چون
پاک شود مرهم کافوری گذارند و از جغرات و تخم بقر و ماهی و بیضه و روغن کنجد پرهیز ند و سر ابرهنه ندارند اگر از ماده سرطانی باشد مدام بهی را بروغن خسته شفتالو
چرب دارند و چیکانند غدد گردن گوسفند قنبیل هر یک نیم درم بقدری نبات آمیخته هر روز خورند مار در ظرف گلی سوخته بسرکه و عسل آمیخته لطوخ کنند اشخار و دع
سفید شنگرف هر یک سه درم بنگ کابلی قرد مانا فلفل هر یک دوازده درم کته دو ادویه سائیده آب درک هشتا ونس حل کرده حب سازند و بآب سوده طلا کنند
مزلیه واتهو و طلست اشنان زنگار هر یک ده درم نیم بول با ده گاو حل کرده ضماد کنند و گرداو گل ارمنی کافور بآب آشنیز طلا نمایند مزلیه خنازیر ست زراوند
هر یک یک اشق دو بعسل آمیخته ضماد کنند محلل خنازیر اشق جاوشیر مقل بسرکه کهنه حل کرده طلا کنند کندش نوشادر زنگار علبه بگندیب صابون مقل اشنان آهک
زاج خردل شیر عشر بلادر شخار هر یک یک روغن گاو قند هر یک بیست گرم کرده آمیخته ضماد کنند مزلیه خنازیر و دمل وقع دو مثقال روغن کتان بیست درم
سوزانند و غدد را کلک زده بکار برند مرتک ده درم کندر قنه هر یک نیم درم اشق ده درم صمغ سه درم موم چهار و نیم مثقال روغن کنجد بیست مثقال مرهم ساخته گذارند
مزلیه خنازیر بیخ زقوم شحم حنظل کنجد بآب سائیده ضماد نمایند مرهم بادوس النفع دوا امنڈی پنج یا ده درم بآب تر کرده صبح مالیده صاف کرده نوشند

دیگر تخم سرس مسحوق یک عسل آمیخته دو درم دهند **دیگر** تربد زنجبیل شکر برابر سائیده دو درم دهند تا هفته **دیگر** فلفل پوست سفید درخت کچنال برابر سائیده
در ظرف گلی کرده دهن آن را ماش بند نموده دو هفته در آفتاب نهند پس هر روز دو نیم مثقال خورند از ترشی و دهی وغیره پرهیز کنند در هفته صحت شود **دیگر** مرزنجوش
به هفته بیخت دهند **دیگر** زعفران نیم درم صبر حضض بسباسه مرباوس هر یک درم کندش دو درم کافور زهره قنفذ بحری هر یک یک نیم دانگ سائیده یکدانگ
با آب چقندر سعوط کنند سه روز پس ترک کرده بعد چند روز باز سعوط نمایند مجلل **دیگر** عصاره پودینه یکدانگ بروغن گل سعوط کنند سه بار **دیگر** موش شگافته
بندند **دیگر** زبل نر گسنه بسرکه و عسل آمیخته یا قحف آدم سائیده یا کتان سائیده یا تخم ترب مغز بادام تلخ سائیده یا کتیرا بیخ صبر با آب نانخواه دو آب گشنیز سائیده
یا برگ نرم سرو تخم پخته سائیده یا سداب سائیده تنها یا بعسل آمیخته یا پوست درخت سرس فلفل کدو تلخ قردمانا برابر سائیده یا انغم سائیده یا عدس
بسرکه پخته سائیده یا اشق بخل خمر حل کرده عسل آمیخته یا برگ دفلی مهرا کرده سائیده یا چکندشی خطمی سائیده یا تخم قنفذ کوفته یا زبل حمام بروغن و سرکه آمیخته یا مغز
سر خر بزیت آمیخته یا اسبغول بسرکه و دهن ورد آمیخته یا خون اسد بنمک و عسل آمیخته یا زهره اسد بعسل آمیخته یا کعب گاومیش سوخته بزیت آمیخته یا سم اسپ
سوخته بزیت آمیخته یا زبل بقر بسرکه آمیخته یا بندق هندی بسرکه سائیده یا آبنوس تخم پخته یا پرسیاوشان بدهن پخته یا ریسا پخته یا بیخ زقوم شحم حنظل کنجد
سیاه با آب یا خردل پیه خوک سائیده یا حلبه کتان برابر با آب مهرا کرده زبل حمام آمیخته یا زبل تازه شتر یا بن بیل یا قنه یا پوست سلحفات یا رماد عظم انسب یا بیخ
ضماد کنند **دیگر** زبل کهنه خوک بسرکه و عسل آمیخته یا اساروان تخم پخته ضماد کنند مجلل **دیگر** مورچه مقابر بسرکه سائیده یا بیخ بهارنگی با آب غسال بیخ سوده
یا تخم بار خشک کرده با آب سوده یا حب سرخ بول گاو سوده یا بیخ کریل بسرکه سوده یا عظم شتر با آب سوده یا زبل کهنه خوک بول طفل سائیده یا سلخ الحیه روغن
کتان سوخته یا گوموش بروغن سرشف سوخته یا بیخ حماض بسرکه پخته یا سم خر بزیت آمیخته یا خون اسو طلا کنند **دیگر** مقناطیس با آب سداب سرکه
طلا کنند مجلل مجرب **دیگر** برگ اراک ببول شتر سائیده ضماد کرده برگ تنبول بندند مجلل مجرب **دیگر** حربا مصحف ازذنب و اطراف ده عدد در ظرف گلی کرده ببلوط
پیال حنیه پیوسته بر زخم طلا کنند فورا بهم آید **دیگر** فلفل زنجبیل ... سائیده گرم کرده یا قردمانا فلفل بعره مغز فلوس با آب عنب الثعلب یا با آب گرم
آمیخته ضماد کنند **دیگر** شیلم کتان ضماد کنند مجلل اورام بهم **دیگر** سهم الفار سوخته گذارند مجلل **دیگر** اول بروغن حب کرده اطریلال سائیده یا تشند
دیگر بیخ حماض یا کلیه بقر یا ماهی سرطان بقدر بهی کافور و عنبر در گلو بندند **دیگر** گوش سه باره در گلو بندند **دیگر** شب شنبه خیشاند را تعویذ داده تعویذ گرفته
در گلو آویزند **دیگر** شب شنبه نهال چخیره را تعویذ داده صبح گرفته هفت قطعه کرده بریسمان سرخ بسته در گردن بندند **نوع هفتم** در سقیروس
و هیئت صلب اگر بسبب سودا باشد کثرت صلابت کموت لون بر ملمس عدم وجع وحس گاهی با وجع وحس بود اما آنچه عدیم الحس بود ... دو
و اگر بسبب بلغم باشد لون و رم همرنگ جلد بر ملمس قلت صلابت و اکثر عقب ورم گرم که بدوا طلیه قابضه بارده گذارند پدید آید اگر بسبب ترکیب سودا و بلغم باشد
آثار هر دو پیدا باشد **علاج** در سودای تنقیه سودا کنند و از مولدات سودا پرهیز کنند و در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و آنکه مرکب بود تنقیه هر دو سازند و بعد تنقیه مرهم دخلیون
اشق مقل ... سعتر ساق کاو ... ملینه محلله گذارند یا نخیره کوفته ضماد کنند **بدانکه** عدیم الحس علاج نپذیرد و قلیل الحس کمتر به شود اما آنکه شدید الصلابت
نبود و با حس باشد متألم گردد تدارکش کنند **قول الارزوبیر** تنقیه بسهل کرده محللات ملینه گذارند و منضجات بکار نبرند که بسرطان منصور و سرطان وارد
ادویه محلله ملینه مغز ساق گاو پیه بط پیه مرغ پیه خوک پیه اسد لعاب ثنانه لعاب حلبه لعاب کتان لعاب خطمی روغن بنفشه روغن گل جاوشیر مقل سعیله

هر که خواهند تخم و شیر نخچیه نمک کهنه آلوده بتارند زبل بز ضماد نمایند آرد جو بما العسل آمیخته یا بیخ شانه به بیه مرغ آمیخته گذارند و گفته اگر مرهم چسپنده باشد تا که از خود جدا نشود بدست دور نکنند و حاوشیر مقل میعه سائله بسرکه ترکرده خشک نموده مرهم ساخته گذارند مرهم ضفدع یک زیبق دو آمیخته نهند که زلیخیک خنازیر است روغن سکهدرسن حلبه برگ شانه پرانده ضماد کنند برای مزمن انفع قنه بسرکه تدبیحه ضماد نمایند محلل و اگر در مواضع بندگاه و اعصاب یا در دیگر مواضع ابتدا باشد بیخ شانه تخم حلبه کتان هریکی داونس برگ خطمی دو مشت کوفته در آب پخته لعاب برآورده خرقه ترکرده نهند بعده مرتشیشا با آتش تفته سه بار در سرکه تند فرو برده خرقه چهار تو بدین آلوده نیم گرم گذارند و گفته اگر مزمن تر بود و اعصاب بون ترگشته اول اعصاب و غیره را بالعیه قوت دهند بعده سه که مذکور گذارند و اگر بسیار صلب و ازمن بود لا علاجست **مرهم ضفدع** ضفدع صفه از احشا و غیره آب چند بار شسته در آب جوشانند چون مهرا شود بخرقه افشرده موم انداخته مرهم سازند برای خنازیر و صلابت و وجع مفاصل و تنقیه بدو انفع **مرهم ضفدع** پیه ضفدع نیم اوقیه روغن گاو مرهم اکریا هر یک اونس روغن بادام روغن شبت روغن قسط روغن توتیای سبز فرفیون رال هریک دو اونس روغن گل چهار اونس موم سفید یک اوقیه بدستور طیار کنند **قول صاحب خیر** سرطان صادق و کاذب میباشد صادق از سوداء طبیعی و کاذب از غیر طبیعی متولد شود باید که در تکثیر حرارت و رطوبت تن کوشند و اغذیه جید مولد خون نیک چون نان خمیری شیرین بچه مرغ حلوان بره گوسفند دراج صفرت بیض نیمبرشت اسفاناخ برگ کاسنی برگ کاهو خورند خمر ابیض ممزوج آب نوشند خواب لیل و نهار انفع و اگر از امتلای تن بود فصد مسهل مفید پس اول شربت گاوزبان بعرق گاوزبان دهند بعده دیا کاتولیکا معجون هامیک حب اکریتوس حب قینوس دهند و مسهل ما الجبن انفع اگر از احتراق بلغم با اخلاط دیگر باشد مسهل آن دهند اول البطبیخ بیخ شانه نهند انه حلبه کتان تخم یا بیخ خطمی انکباب نموده اضمده محلله بلیغه گذارند تحلیل شود و اگر احیانا ریم کند بخیشانه ایرسا بیخ کدر انجیر در آب پخته سائیده آرد گندم کتان حلبه پیه خوک مسکه آمیخته ضماد کنند اگر حرکت نه باشد ریم از اصبع محسوس شود بشگافند مرهم خمیر مرهم محلل انفع **نوع هیزدهم در سرطان** ورمیست سوداوی که از احتراق صفرا یا احتراق بلغم که اندکی صفرا نیز با او سوخته شود پدید آید اما سودای طبیعی محدث این ورم نمیشود جهت خالی بودن از حدت **بدانکه** چون ظاهر شود اول مانند بادام یا خرد تر از آن باشد پس هر روز افزاید و هر چونکه زیاده شود عروق سبز و سرخ همچون پاهای سرطان پدید آیند و اصل او همچون شکم سرطان در بدن فرو رفته مستحکم شده باشد بهمین تشبیه بدین نام خوانند و خاصه اوست که شدید الصلابت کمد اللون مستدیر الشکل بود و آنکه از سودای صفراوی بود اکثر متقرح باشد و آنکه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد متقرح نباشد و بعضی شدید الوجع و بعضی بی وجع بود و متقرح او اسود القرحه غلیظ الشفت بود و بخارج منقلب باشد سرخ یا سبز و ریم منتن تیره او دوای این مرض نا درست که بدون لیکن مقصود از معالجه آنست که منع ازدیاد کنند و حفظ از تقرح نماید و اگر متقرح شده مندمل گردد و باشد که در ابتدا ابتدا پذیر علاج به گردد و چون مستحکم شود لا علاجست و بزنان در سینه و رحم و بمردان در پاو اعضاء جلیل و روی پدید آید و گاهی در مواضع نفس و باغ افتد اما مهلک بود و اگر حدید یا بشگافند فائده ندهد **قول جالینوس** سرطان باطن نمیشود **قول بولس** بزنان بیشتر افتد بسبب خاوت ابدان آنها و قبول فضول و بزنان سیاه بسیار بود علاج برای تنقیه سودا اکحل یا باسلیق زنند و تنقیه سودا بطبیخ افتیمون و ماء الجبن مکرر نمایند و به تسکین حرارت کبد کوشند و اشربه و اغذیه مولد خون رقیق چون کشک شعیر مرق مرغ مرق بزغاله شیره تخم خرفه شیره خیارین دهند چرا که دم رقیق بعید الاحتراقست و از مولدات سودا پرهیز نمایند و ابتداء ادعات چون حکاکه سرب روغن گل آب کشنیز آب عنب الثعلب طلا کنند تا منع ازدیاد نماید مرهم اسفیداج یا اسفیداج گل ارمنی زیت آب کاهو آمیخته گذارند تا از تقرح محفوظ ماند و اشیای حاد ابکار نبرند که در تحرکت آید و اگر

متقرح باشد مدملات و مسکنات وجع ولذع و مانع از دیاد اتساع قرحه چون اسفیداج توتیای مغسول گل ارمنی مرداسنگ هر یک یک تا و نیم مغسول آب بارتنگ
هر یک دو نشاسته صمغ عربی هر یک سه سائیده بشمع و دهن ورد مرهم ساخته یا توتیای مغسول گل ارمنی ورق گل برابر بدهن ورد آمیخته یا رماد سرطان بدهن ورد
آمیخته گذارند و گرد او گل ارمنی بآب عنب الثعلب یا بآب کشنیز طلا کنند و بعد تنقیه محللات و مرهم داخلیون گذارند و اگر صلب بود ادویه اثر ننماید طمع از وی
بردارند اگر در زبان باشد یا در اطراف گوشت ند اگر در باطن بود علاج نکنند مگر با صلاح غذا و اشربه کوشند شربت بنفشه شربت نیلوفر کدو بقلة یمانیه ماهی کوچک
دهند و بدان کوشند که متقرح نشود چراکه چون متقرحه شود علاج نپذیرد و کذا سرطان که میان دو شانه افتد و اکثر مهلک باشد و بجز قطع دوا نگیرد —
قول علامه انفحه ارنب بخل برابر سائیده بآب پخته ضماد کنند نفع شود **قول یهودی** نشاسته اسفیداج کندر صبر گل ارمنی سائیده فرور کنند اگر رطب
بود و اگر یابس باشد بروغن گل مرهم کرده گذارند **قول بقراط** اسهال نمایند مکرر تا ده مرتبه این ادویه طلا کنند **قول رازی** لحم افاعی سائر تدابیر
جذام این را نافعست **قول ڈاکٹر** سرطان ملیست که مابین پشت افتد و شکل سرطان ماند باید که بطول چهار اصبع چهار پاره کنند و برگ نیب اج یخ
عجین عسل گذارند که صاف شود بعده اشنان اکهٔ توتیای سبز صابون خردل تنکار شیر عشر هر یک یک من با قدر دوازده اول روغن گرم کرده صابون آمیزند پس دیگر
ادویه آمیخته قوام نموده بکار برند اگر سوی جیب رم شود فوراً باسلیق رست زده ده اونس خون برآرند اگر خون کم آید باز سه روز باسلیق جیب زنند اگر بعد اندمال
ورم شود پس هیچ دست از علاج کشند و گفته قسمیست از سرطان که مابین دو شانه شود و آن را خنجر بایک گویند در ابتدا ورم و صلابت باشد چون منفجر شود لحم
فاسد گردد و اعصاب هر دو جانب بشکل رسو مانند و کثیر به شود باید که اول تنقیه بفصد و تی کنند پس برای قطع لحم فاسد او کوانیتو اریب سیاکو گذارند سم الفار توتیا
سه توشادر زاج سوخته تنکار خام زرد چوب سوخته شخار سرخ سائیده فرور کنند پیدرا کا وستیکا انیفرنال گذارند و گردش تیندوی ختائی زہر مهره مورد گلنار
گل سرخ دم الاخوین برابر بآب عنب الثعلب ضماد کنند و بعد رفع لحم فاسد بمرهم مناسب مندمل سازند و باآله قطع نکنند که خراب میگردد **قول لارنز و بیر**
اول آن مد شود پس سیاه گردد و روز بروز افزاید و لحم بوسیده عفن گردد باید که خرقه در بالسمو کا تولیکا یا بالسمو سکو رنو یا عرق ونگر یا تر کرده بر روز دو سه بار نهند و دیرذر
چند بار لعرق نزا شویند قرص مینو طلا نمایند و کو انیتو الی لینوا و کو انیتو سرب گذارند بیب تخم سائیده یا پوست ببول سه درم روغن کنجد یک نیم اونس آمیخته ضماد
کنند و کولیو برسی بیناو سرخ سفید حب الاجر دهند و گفته سرطان بلست سیاه کبود رصاصی و گردش عروق منتفخ و در ابتدا قدر باقلا بعده بمقدار
بیضه گردد صلب ناهموار با وجع و سوزش و ضربان و گاهی بی وجع بود و گاهی ورم کی و گاهی دو نماید و فقط در جلد میباشد یا که در لحم و اعصاب نیز سرایت میکند
و اگر در پیش کنند جراحت گردد و بسبب حبس طمث نیز پدید می آید پس اگر خورد و افزون بظاهر جلد بود زرد و سرخ گردد و اگر عفن و منتن و غلیظ الشفت و سیاه گردد ایلا منتظم
بود عسر العلاج باشد باید که اول شرط زنند پس بآب شورشویند و او کوانیتو اریب سیاکو گذارند اگر فاسد تر بود قلی نمک بسرکه آمیخته شویند و قدری سم الفار
بمرهم زیب سیا کو آمیخته برشرط گذارند و بعلوگ کنند تا که همه لحم فاسد دور شود اگر دانند که نخواهد شد و چنان فاسد گردد که احساس وجع هم نشود و همه لحم فاسد را
قطع نمایند و قبل از قطع خم صحیح را چهار اصبع از بالا و زیر بندند و بعد قطع تدبیر حبس دم نمایند اگر خون بند نگردد و داغ دهند اگر تا اعظم رسد صوف برو نهاده بالا پیش
صوف دیگر به بانش بتیند و موی خرگوش سوخته و گل ارمنی در سرکه تند آلوده نهاده بندند و گرد زخم ادویه محلله طلا نموده بندهای اول را که قبل از قطع بسته بودند
باز نمایند و صوف را سه روز بسته دارند اگر در این عرصه خون برآید صوف را بسرکه و آب یا بسرکه و گلاب تر کرده بندند بعد سه روز بکشایند اگر صوف ملتصق باشد

خرقه بسرکه وگلاب ترکرده نهند چون صوف جدا شود آهسته آهسته بردارند پس مانند دیگر جراحت علاج نمایند و طلا کردن آب که وقت سوختن از چوب زرد
برآید انفع وگفته اگر در ثدی زن باشد بسه وجه تدبیر کنند یکی آنکه ادویه را دعه گذارند تا ماده دیگر نیاید دوم آنکه ماده محصله را تحلیل نمایند سوم آنکه خلط داغ و جهت
و آن عضو را قوت رسانند بدین وجه که اول مسهل دهند بعده ضماد معتدل در ضعف و قوت چنانچه عنب الثعلب یا مرهم دیاپالما گذارند و ادام بر ثدی سرب
بسته دارند آرد جو روغن کنجد هر یک اونس در آفتاب بکهرل سرب حل کرده که سیاه شود اسفیداج مرقشیشا هر یک اونس آمیخته ضماد کنند یا برگ عنب الثعلب گل تا هر یک
هر یک مشتی سائیده با آب انار پخته گمونگهم مع خاته سی عدد سائیده آمیخته ضماد کنند اگر وجع بسبب آن پخته ماندن ثدی باشد قدری هن ورد مالیده بسته دارند اسفیداج
آب گوبهی آب کرفس سرکه آمیخته ضماد کنند که مزیل وجع و حرارتست یا ضفدع زنده سه عدد در روغن عنب الثعلب ترکنند آب برگ خرفه آب برگ خشخاش قدری
دهن بقر آمیخته ضماد کنند یا دهن ورد چهار اونس خشخاش ابیض اونس صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم موم قدری آمیخته ضماد کنند اگر بسبب ابخره ردی
باشد دهن ورد بکهرل سرب حل کرده قدری توتیا آب ترنج گل ارمنی گل مختوم آمیخته طلا نمایند اگر با دویه مذکور صحت نشود از آهن باهستگی قطع کرده از
لحم دو رسازند و دو سوزن مع رشته از دل گذرانیده بردارند اگر از لحم جدا نشده باشد باز قطع کرده بردارند تا که جدا گردد پس صبر کندر به بیاض بیض آمیخته ضماد
نمایند وگفته اگر ضفدع زنده بر ورم بندند و به گردد و اگر بزرگ باشد شق کرده بندند و این مرهم مفیدست توتیای سبز مغسول سرب محرق مغسول اسفیداج
مغسول مرقشیشا ذهبی هر یک نیم اونس روغن ضفدع یا روغن بیضه نیم رطل لعاب اسبغول لعاب بهدانه هر یک سه اونس آب عنب الثعلب آب گوبهی هر یک دو
اونس در کهرل سرب حل کرده بکار برند اگر چند روز زبل بوم صحرائی با آب ضماد کنند به گردد و اگر روغن گوگرد روغن تارتر و هر یک درم الکوفورت ده درم آمیخته قدری
بر زخم طلا کنند در هفته سرطان متقرحه و طاعون و دیگر جراحات را مندمل و خشک سازد وگفته وارهلد با آب سوده پنبه آلوده صبح شام در جراحت نهند و از یم پاک
کرده باشند تا که خشک شود اگر بعد اندمال صلابت ماند رماد سرطان نهری بروغن کتان آمیخته چند بار طلا کنند تا چند روز در ابتدا بعد تنقیه تام قحف آدم
با آب سوده طلا کنند چون خشک شود باز طلا نمایند مسکن الم **قول لارنزوریبی** سرطان جراحتی رخمیست گرد که در نواحی آن عروق و اعصاب ممتلی و
پر از خون سوداوی بوند و اگر در ثدی باشد و علاج نکنند درون میل کند و از وی ریم منتن کریه المنظر برآید و اکثر از زخم کهنه که به نشود پدید می آید **علاج** اگر مستحکم
و مزمن بود و مریض قوی باشد موضع مرض را بسته با آهن قطع کنند و خون مجتمعه را از عروق نواحی او برآرند و اگر خون روان شود و بند نشود دکا وتیکو گذارند
یا صبر کندر به بیاض بیض آمیخته نهند اگر تاب آهن ندارد دا سم الفار قطع نمایند و گل ارمنی گرداو طلا سازند و قتیکه لحم فاسد رفع شود و صحیح برآید ادویه مسکنه
وجع و مجففه بکار برند اگر اقبال قطع نه با آهن نه با دویه نماید ادویه بار دیا پس بکار برند چنانچه در صفحه سرب ثقب کرده اول آب رتن جوت آب سوچ لکهی
مرهم سرب مرهم توتیا ضماد کرده بندند سرب محرق مغسول توتیا کندر مرقشیشا هر یک نیم اونس آب رتن جوت دو اونس بیه خوک اونس سپید بیض
بیض بجید دا آمیخته ضماد کنند یا اسفیداج مغسول بگلاب سرب محرق مغسول لبن لنسا هر یک اونس توتیا تیار نیم اونس مرقشیشا سه درم عسل گلابی
چهار اونس آمیخته ضماد کنند اگر شیر نباشد شیره خشخاش بگلاب برآورده دو اونس عوض او کنند و مرهم جالینوسی مفید وگفته اگر متقرح باشد علق محرق
مرقشیشا با آب عنب الثعلب در کهرل سرب حل کرده طلا کنند برگ خطمی توتیای سبز زاج و سه عدد فوفل در چهار چند آب پزند چهار رم مانده صاف کرده
زخم را شویند **قول صاحب قبر** براول تنقیه کنند اگر خرد بود و غائر و بر اعضای رئیسه نباشد و کثیر الاصول نبود چاره پاره کرده از اندرون ملاحظه

کرده از گرد داگرد همه ببرند که اثری نماند پس بقوت تمام فشرند تا دم سوداوی بالتمام برآید و آلۀ داغ نیم گرم باهستگی نهند تا در لحم غور نکند و زود خشک لیشیه ببندد
و عضو مقطوع را از داغ قوت یابد الا برای حبس خون این ضماد کافیست توتیای سبز سوخته سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته ضماد یا صوف بقرص آلوده بر زخم
ملصق سازند بحیثیکه کهگل کرده اند و بر صوف نهند و بر صوف خرقه به بیاض بیض و سفوف جالینوسی یا گل ارمنی آغشته نهاده بعصابه محکم بندند و تا سه روز
نکشایند اگر احیانا خون جاری شود محافظت گذارند بعده کشاده بینند اگر خمیر اول ملتصق بود دور نکنند و برو خرقه به بیاض بیض آلوده نهند و محافظت گذارند چون کم
کنند همین نوع علاج نمایند تا که خمیر اول از خود بیفتد و خون جاری گردد پس مثل دیگر زخمها علاج کنند و گفته اند دستکاری نپرهیزند که خطره دارد و بادویه مناسب
بر دارند تا شدت نکند و اگر الم یا تب شدت کند فصد کنند و ضماده جاذبه بمحل ملینه گذارند روغن گل بگهرل سرکی حل کرده بکار برند **قول صاحب فرید** سرطان
زخمی بد و رمهیب و کلید میباشد و لبهای زخم سطبر و برگشته و عروق برخاسته و مملو از خون سوداوی عفن می بود و حدوث این از سرطان ورمیست و نیز
اگر جراحت سوء تدبیر پذیرد منجر بسرطان زخمی گردد **علاج** باآله آهنی داغ دهند و اصول آنرا از بن برآرند و اگر جدید و خرد و بر روی بود و در عضو پیوسته نباشد
تنقیه بفصد و مسهل و غیره بوجه اتم نموده بعد و اب جراحت و لحم فاسد را باستره تراشند تا خون جاری شود پس در کاغذ و ستیکو پاشیده کاغذ موافق جراحت
گذاشته بعصابه بندند و دائم محافظت گذارند چون کاغذ چسپید بدانند که کار خود میکند دور نکنند تا که از خود بیفتد اگر خشک لیشیه بسیار پیدا شود مسکه بر خرقه کشیده اندک اندک
برای نرم کردن بچسپانند و فصد برای تسکین الم نمایند چون کاغذ یا خشک لیشیه بیفتد و جای لحم فاسد باقی ماند در کاو ستیکو پاشیده صوف بمرهم مصفی آلوده
بر زخم نهند و مرهم سرطانی بر خرقه کشیده بر زخم گذارند و همین نهج علاج کنند تا که مندمل شود و گفته اند اگر برگ و عصب یا رگ یا اعضای رئیسه پیوسته باشد
و مریض ضعیف بود دستکاری و ادویه حاده بکار نبرند مصفیات دم دهند و از مولدات سودا بپرهیزند اگر درد و الم شدید بود ثقل و سیدن باشد مسهل که در تفسیر [illegible]
گذشت یا مسهل سرطانی دهند اگر قوی تر خواهند شربت ورد یک یا دو اونس بعرق مرغ حل کرده دهند اگر مریض ضعیف باشد کمتر دهند یا مربای آلو بهر صباح
یک قاشق دهند مرهم سفید مرهم توتیا هر یک اونس و کمرل سرکی حل کرده آب عنب الثعلب یا آب بادرنگ انداز چون سیاه شود اول صوف خشک نهند
و بالایش خرقه بدین آلوده گذارند اگر جراحت چرک باشد مرکوریوس پتیاد و سرخ دو درم مرهم توتیا اونس آمیخته صوف آلوده نهند و بالایش مراهم مذکور
گذارند اگر چرک عفن باشد بطبیخ بادرنگ یا بطبیخ عنب الثعلب یا بماء الشعیر که گاه قند و حل بود شویند و هر چند ماده اصلاح پذیر نباشد دست از تدبیر [illegible]
بر دارند مرهم سرطانی مرهم نارنجی [illegible] آرد عدس آرد [illegible] آرد شعیر کتان شانه تخم خطمی برابر با آب عنب الثعلب یا [illegible] حل کرده ضماد کنند که [illegible]
سرطان و حل [illegible] **مرهم سرطان** حل سرطان و اورام صلبه در هفته خردل تخم انجره گوگرد [illegible] زراوند طویل زبدالبحر اشق مقل برابر در روغن زیتون کهنه مثل
[illegible] موم سرخ ربع روغن طلا کنند **دوا** ابتدا از او گذارند [illegible] بدرم آب سائیده نوشند و [illegible] پخته بندند **دیگر** آبله منقی [illegible] بول گاو [illegible]
تر کرده [illegible] سائیده ضماد کنند و بالایش برگ سیب گرم نموده بندند **دیگر** [illegible] سائیده قدری توتیای سبز آمیخته بر خرقه کشیده گذارند اگر گرداو
بثور شوند [illegible] سائیده گردش حلقه مانند کرده و روی خرقه مذکور نهند و بر خرقه [illegible] گردد **دیگر** از اوراق [illegible] سوده یا شاخ گوزن محرق مغسول بشیر
آمیخته یا زبل عقاب زبل حمام سائیده یا شمع بدهن ورد آمیخته یا گندم بظرف آهنی کوفته فشرده یا عسل یا خون اسد یا پیلوانی طلا کنند **دیگر** آرد نخود سیاه
یا سرطان محرق یا [illegible] یا پوست سلحفات یا برگ کدو یا انفحه ارنب یا [illegible] ضماد کنند **قول جوان کور** و ود لب و بینی و قضیب و رحم و مقعد و ثدی

پدید می آید چرا که سم اینها اسفنجیست با سانی قبول ماده از اعضای مجاوره مینماید بسبب صفرای غیر طبیعی سیاه سوزانست که در عروق رود و بسبب غلظ گردش کردن نتواند و فاسد شده سرطان آرد یا بسبب حبس خون بواسیر و حیض پدید آید و دو گونه است یکی را او کولتا گویند و این از ماده صالح پیدا شود دوم را اسمی اوما نامند و این از ماده حاد پدید آید و متقرح میگردد و عسر البرء است **علاج** اگر در زنان بسبب حبس حیض یا در مردان از احتباس خون بواسیر بود فصد با کنند شش هشت یا راجعه ارسال علق نمایند اگر نفع نشود فصد دست کنند بعده دو بار تبفاوت علق گذارند و بعد فصد ها بیخ گاوزبان برگ گاوزبان کاسنی هر دو هشتم اسقولوقندریون هر یک قدر ضرور بچه مرغ عدد در ظرف گلی جوشانده صاف کرده گرمسو تارتر و یکدرم آمیخته نوشند بعده شربت بوبرینوسه اونس ماء الجبن یا ماء الجبن نیم رطل آمیخته نوشند و بعد هر شش یا هر هشت روز مسهل دهند و اخراج سودا با دویه بلیله چند بار نمایند و هشتاد یا نود بار آب زن کنند و داغ دهند اگر بسبب ماده سودا و محترقه باشد شیر خر فی الحال دوشیده رطل مروارید یا اسد یا چشم سرطان نیم درم آمیخته صبح دهند پنج شش ماه و بچه مرغ ماکیان نیز سلحفات بقر و غیره پخته خورند و از اشیای حار و روغن زرد و خمر و بقولات ماهی لحم خوک و اشیای تغه مانند حامض و غصه و ریاضت و غیره پرهیز نمایند طبیخ برگ جنه دو کانا و اسه یا چشم سرطان آمیخته نوشند و قتیکه متقرح شود ادویه بلیله بعمل آرند و از ادویه حاده مقرحه پرهیز نمایند و کوا میته تصفیه طلا کنند سرب محرق چند دفعه بعرق بارتنگ شسته باشند گندر ذکر هر یک پنج اونس اسفیذاج مسحوق اونس روغن گل شش اونس شمع یکنیم اونس آب عنب الثعلب قدر ضرور در کهرل سربی دو ساعت حل کرده بکار برند اگر ازین نفع نشود سنجر نیکو مرهم شسته روغن کبریت طلا کنند روغن بوفاریقون روغن بنفشه هر یک ده اونس گل گوگرد مسحوق ده درم مرتب ساخته چهار درم روزی تر دارند و بعد هر ساعت جنبانند پس بر آتش نرم نهند که نرم سوزد و روغن بازدارد گرفته کافور هکرد با او آمیخته طلا کنند اگر اشتعال مرهم خواهند در یک اونس این موم یکنیم اونس رال دو درم مرکی یکنیم درم سائیده آمیزند و بالسمو سرطانی انفع بعد تنقیه تام که بتجربه اسود افتیمون سنا یا ماء الجبن که در و سنا افتیمون تربود یا معجون ها مسهل کرده باشند بلعاب بهی تر کرده بر وسم الفار سحوقه پاشیده نهند تا از بیخ بر افگند اگر ازین وجع پدید آید خوف نکنند و گرد آن روغن گل مالند چرا که بغیر وجع قلع نمیشود و برگ ماهیران برگ تنباکو هر یک مشتی سائیده روغن کنجد نیم کانا و انداخته در سایه چند روز دارند پس طلا نمایند برای دمل و ناصور هم انفع عرق زیل آدم مالند روغن تخم شلجم فشرده چهار اونس گل گوگرد دو درم حل کرده در تیورت نهاده در حمام آب گذاشته سه ساعت زیر او آتش دهند که رنگش سرخ گردد پس فرو گیرند و بعد شش ساعت که شیشه سرد شود روغن بر آرند تو غیکه او گرد تیر آید پس موم نیم اونس ریق روغن انداخته با آتش نرم گداخته رال سیاه سه درم مسحوقه چهار درم آمیزند چون سرد شود بکار برند برای سرطان و بواسیر متقرحه انفع کافور درم بروغن بنفشه در کهرل سربی حل کنند چون سیاه شود طلا نمایند مرلیه وجع روغن مرکو ریو طلا کنند مرلیه وجع و غیره روغن سرمه مالند مرهم کافوری در کهرل سربی حل کرده ضماد کنند روغن سم الفار بعرق بارتنگ آمیخته مالند روغن کنکیر دو درم طبیخ برگ شونیز آمیخته نوشانند برای وجع و حدت و غیره انفع نبات بنجا سف بسایه خشک کرده سائیده یک رخام بصفرت بیضه و دهن ورد حل کرده در روزی دو بار بر سرطان متقرحه طلا کنند روغن گندم مالند **نوع نوزدهم در آکله یعنی تاکل و تعفن که در اعضا افتد** اول ورم یا قرحه یا بثره خبیثه پدید آید پس بسرعت فراختر گردد و لحم گرد خود را بخورد و در هر عضو که افتد قدر فلوس خیار شنبر از شب تا صبح لحم آن عضو را بخورد و بدترین زخمهاست و زود بکشد **علاج** گرد آن با آهن داغ دهند تا بدیگر اعضا تعدی نکند و گل ارمنی بسرکه گرد او طلا نمایند تا مانع انصباب رطوبت فاسد گردد و تنقیه بدن با سهال و اخراج دم کثیر نمایند سرکه با آب آمیخته جراحت را شویند تا ازاله عفونت و قطع رطوبت نماید کرنب پخته کوفته بدهن ورد آمیخته نهند تا آنچه سیاه و فاسد است شده

دا آب بر دو دهد **نوع بیست و دوم در جذام** مرضیست در غایت رداءت که مزاج و هیئت اعضا را فاسد میسازد و در بدن تشنج و تعقد متغیر الاشکال
پیدا مینماید و در آخر گاه بود که بسبب غلبهٔ یبوست اعضا بشگافد و سیاه گردد و بریزد و زرداب منتن از جراحت برآید چنانچه از تن مرده می برآید و چون مستحکم شود برءان
ممکن نیست و بعد استحکام تاکل و تساقط در اعضا بیشتر افتد و خاصهٔ اینست که از اطراف ابتدا میکند و آخر باعضای رئیسه میرسد سبب آن انتشار سودای نا طبیعی
در بدنست و تولد فرزند در ایام طمث و مصاحبت مجذوم نیز از اسباب اوست و سودای مولده جذام دو گونه است یکی آنکه از [illegible] پیدا شود و آثار او غلظ
و کثافت اعضا و بطلان حس است و این با تساقط اعضا نباشد چرا که مادهٔ او اصلست و حدت ندارد اما در ابتدا اگر [illegible] ایام میتوانند که تقرح تاکل
گراید و ضیق نفس و پهن شدن بینی و بحت صوت و گرد شدن حدقه و ریختن موها از آثار اوست و این نوع را داء الاسد نیز گویند بسبب اشتباه روی او [illegible]
یا بواسطه کثرت وقوع او باشد و این اگر در ابتدا او زود علاج پذیرد دوم سودا که از محترق صفرا حاصل شود و این نوع در هیچ حال از تاکل و تساقط اعضا خالی نمی باشد
بسبب حدت ماده و بعسر علاج پذیرد و بعضی گفته که نسبت باول زود علاج پذیرد زیرا که [illegible] لطیف [illegible] و عجب نیست که در ابتدا قبل از جراحت چنین باشد
اما بعد جراحت لا خلاف فی عسر علاجه **قول اهرن** همه چیز مجذوم فاسد میگردد حتی که نطفه او اگر مولود شود سالم نباشد از جذام **آثار** ابتدای جذام حمرت عین و وجه
مائل بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورت بیاض چشم و کثرت عطسه و نتن بینی و عرق و سینه و سرخی حلق [illegible] پریشان [illegible] الصوت و باریکی و انتثار
و تشقق و سواد [illegible] قبح صورت و ظهور غدد و بثور در اعضا این همه از مقدمات جذام است و وقتیکه مفاصل جراحت گردد و بینی متاکل شود امید برءان
علاج در ابتدا اقیفال است [illegible] و بعد چند روز اکحل چپ کشایند پس اگر حاجت بود عرق [illegible] جبهه [illegible] گوش [illegible] اگر [illegible] ظاهر شود و داجان
کردن [illegible] کشایند و آنقدر خون برآرند که قریب غشی رسد [illegible] نیلوفر کاسنی بالنگو هر یک [illegible] درم [illegible]
ماش [illegible] بشیره بادام خورند و بعد [illegible] افتیمون تنقیه نمایند [illegible] و بعد هفته از تنقیه [illegible] سازند و بعد تنقیه [illegible]
[illegible] بحمام [illegible] و بعد حمام [illegible] اکلیل [illegible] گل خطمی نیلوفر [illegible] و بعد [illegible] روغن بادام [illegible] شیر [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن بادام [illegible] مغز ساق گاو [illegible] اگر [illegible] خردل [illegible]
[illegible] و مسهل [illegible] روغن بادام [illegible] چهار [illegible] آمیخته دهند و هر روز [illegible] انجیر [illegible] آب [illegible] غسل کنند [illegible]
[illegible] بحمام [illegible] آمیخته [illegible] و هر روز [illegible] معتدل آیند بعده شربت [illegible]
[illegible] روغن بادام ساخته و نان جو [illegible] آب [illegible] گوسفند [illegible] ماهی [illegible] کاهو کاسنی خیار خورند و اگر [illegible] شیر گوسفند
و نان گندم کنند [illegible] جماع [illegible] بارد [illegible] پرهیزند [illegible] قبل از غذا نمایند و بعد [illegible] تعب و سهر اجتناب کنند و گاهی تریاق
کبیر و تریاق [illegible] خورند اگر مرض مستحکم بود بفصد و اسهال مداومت کنند و در هر هفته دو نوبت قی نمایند و اطلیه نافعه گذارند و آثار برءان باشد که [illegible]
از تن جدا شود و **بدانند** که در نوع اول [illegible] و دیگر معاجین انفع و در ثانی اگر چه [illegible] لیکن برای آنکه [illegible] و تاکل قلت پذیرد و مدت
حیات اطالت گیرد دست از تلطیف و ترطیب و تنقیه باز ندارند و درین نوع [illegible] انفع باشد **قول عسکری** سبب جذام غلظ و جمود
و نتن و فساد خون در عروقست بی آنکه صلاحیت غذا در وی ماند [illegible] آن [illegible] اعضای [illegible] دفع کردن نتوانند پس آن در بدن

منتشر گردد و جذام آرد باید که اکحل زنند و رگ عقب گوش وغیره کشایند خمر رقیق نوشند هر روز صبحی بحمام روند و بعد چند روز فصد دست چپ کنند چند
روز راحت دهند و حمام وغیره بکار دارند همچنین طبیخ افتیمون چند مرتبه بتوقف دهند ماء الجبن شکر سمنات بکار دارند اگر محکم شود حب ایارج یا بدرجلی دهند
وگاهی مجذوم را در همه بدن و پشت یافوخ و شئون الراس و مقدم و مؤخر و اصل حنجره و صدغین و قفا و مفاصل بدن و رجلین و ظهر و بطن و صدر داغ میکنند
قول جالینوس هر مرض که محتاج بقطع یا بط یا شرط یا کی باشد پس باید که اول تنقیه کنند پس بعمل آرند و گفته خمر که در و افعی افتد و بمیرد و مهرا گر دو نوشانند
بسهولت نداند ورم کنند و جلد بنفیت در خلاص باید **قول هرن** مجذوم را نقل کردن بشهر گرم نکوست **قول ثابت** باید که مجذوم صابر بود در علاج چه در
اکثر اول نفع ظاهر نمیشود و در آخر نفع عظیم روی مینماید **قول ابن زین** بلیله کابلی پنج افتیمون هفت سائیده به مویز منقی آمیزند و هر روز ناشتا چند درم خورند تا
دو نیم ماه صحت شود **قول رازی** جوانی را روی گردشد و مو ریختن آغاز کرد اول فصد نمودم و طبیخ افتیمون و حب مخرج سودا دادم و بحمام و از
و اغذیه مرطبه و راحت مداومت کنانیدم و بعد چند روز باز اعاده مسهل کردم همچنین چهل مرتبه در پنج ماه پس موی رستن آغاز کرد و رنگ روی و چشم نکو شد و صحت
تمام یافت باید که بعد صحت تدابیر مذکور چندی دیگر بعمل آرند و گفته تجربه کردم کی را در جذام و نفع بلیغ دیدم و گفته تخم قنفذ نفع عظیم دارد و گفته مجذوم را
سرود کردن و آواز بلند نمودن انفع برای بحة الصوت و گفته خصیان را جذام نمیشود لهذا خصی نمودن علاج جید است چرا که این مزاج را رطب میسازد
بعدهی که نمیکند دیگر تدابیر **قول صاحب ذخیره** اول اکحلین و داجین و رگ عقب گوش زنند خون وافر گیرند
و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و در هر ماه تلیین طبع بمسهل معتدل و حب شاهتره وغیره نمایند و از محللات قویه غریزی پرهیزند و هر هفته یا
معتدل کنند و عرق کرآید نشف کرده روغن سوسن و روغن گل مالند و بغراغر و سعوطات تنقیه دماغ نمایند و گاهی جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن مغز تخم کدو شیرین
در بینی چکانند و بعد تنقیه سعوطات مناسبه و حب کبیتی بکار برند و حمام بعد تنقیه مفید و قی در هفته یک یا دو بار نافع **قول صاحب قبر** اگر خون مجذوم بدو
اصبع بهم مالند یک لمس ظاهر شود و گفته شرب محرق در بول اندازند اگر طافی ماند جذام هست و اگر راسب گردد لا و سبب او ماده شور تریش الانحست –
علاج برای تنقیه کرین بلیلو دهند تا چهار روز ماء الجبن دوازده اوقیه آب شاهتره دو اوقیه آمیخته نوشانند اگر نگیرد و با آب غسل مرده شویند و تا چند [illegible]
دیا فرنتیکو دهند اگر تره طبیخ با لحم افعی دهند اگر مایوس العلاج بود و تخم قنفذ یا لحم سلحفات تا یک سال خورانند لحم مار و بعد شعیر مقشر مطبوخ آب نخش کلان دیهاست
پرانده سائیده بجه های مرغ خورانند تا که همه پر ریخته پرهای نو برآید پس بچه های مذکور مجذوم را تا نشش با هفتم خورانند بعد کلم بحری تخم او مثل جوشانده [illegible]
نموده نوشند تا یک سال چند شخص را ماء الجبن بزانا داد و فصد و علق وغیره بکار برد مگر صحت نشد آخر از استعمال طبیخ مذکور صحت شد خون فصد مجذوم
در پوست بیضه مرغ کرده بر بخار گرم چندی داشته پس بقدری لحم آمیخته بسگ خورانند اگر مرد باشد بسگ نر و اگر زن بود سگ ماده صحت شود و مرض بسگ
نقل نماید هشتاد بار با آب گرم آبزن کنند و هر بار تا نیم ساعت در وی نشینند تا مسام بکشاید و مریض از محنت و اشیای مالح و شیرین و ترش و چرب پرهیزانند
و گفته اگر غدد وغیره در دست و جلد مع حکه پدید آیند چنانچه در مجذوم باید که آبزن بطبیخ لحم و امعای حیوانات پانزده بیست روز کنند مجرب **قول لازوردی**
جواهر مهره افتیمون نیم دیا فرنتیکه مکرر هر یک بیست چهار دانه آمیخته همراه نیم رطل طبیخ گل نیلوفر یا عرق مناسب تا چهار روز دهند بعد از آن تا دو ماه روغن توتیای
سبز سه قطره خورند و گفته تین بوزادی افتیمون نیم حب فوما یا شربت افتیمون شربت شاهتره مرکب عرق گاو زبان عرق بید یکجا مرکب عرق [illegible]

مار همه مفید اند دهند آسیر تبع کنیر بمرهم مناسب آمیخته یا روغن غوک یا عرق اکواوبردی مالند او کوامیتو بهر روزی گذارند و گفته اگر در ابتدا باشد هر روز
حب شاهتره دهند تا طبع یک دو بار براند و در هر ماه یکبار مسهل قوی دهند و تنقیه دماغ بغرغره و سعوط نمایند و هر صبح بعد فراغ از براز ریاضت کنند و
بدن را مالند تا عرق آید نشف کرده روغن مصطکی روغن قسط مالند اگر حرارت کند لبن نساء دین و غنها آمیخته در بینی چکانند اگر غشی شود در حمام برند
بعده ادهان مذکوره مالند و بعد ساعتی قی کنند و بعد قی شربت افسنتین دهند و وقتیکه در آواز تغیر افتد شیر تازه قدر هضم یا اسفیدباج بره دهند و وقتیکه
خون باصلاح آید باز دارند و از غم و غصه و فکر و سهر و اشیای رطوبت افزا و محللات رطوبت غریزی پرهیزند اگر مرض محکم بود مرق افعی یا بیشی
دهند و اگر زنجفر کشته یک برنج تا چهل روز دهند و شیر برنج خورند رفع گردد و گفته روغن وتیربولو چهار یا هفت قطره عرق شاهتره دو اونس شربت نیلوفر
پنج مثقال دهند مصفی دم سال [illegible] نوشش گندم بعرق شاهتره دهند آسیر تبو نمک سفید و گفته مداومت بر تریاق الذهب نمایند بشرطیکه اطراف فاسد
نشده باشند و قرور خمسه پاشند حب سنا و نمک افعی دهند و گفته اگر متقرحه بود رگ جبهه زنند و بعد هفته اکحل راست کشایند و پس از هفته دیگر
اکحل چپ و بعد هفته صافن چپ و بعد هفته صافن راست زنند و بعد فصد ماستی نیب یعنی آبیکه از درخت نیب میچکد چهار درم نوشند اگر بسبب حرارت
نوشدن آب مذکور خفقان برابر قدر نخود حبوب بسته هر روز دو حب دهند تا هفته و نان گندم و نخود مرغن کم نمک خورند و نمک سنگ در غذا اندازند و هلیله
خدرهم و گفته اکحلین نه ده بعد روزی عرق جبهه کشایند و بعد روزی هر دو صافن زنند و بعد سه روز حب النیل مسحوق یک کف دهند نخود آب بی نمک
خورند و بعد اسهال تا پنجاه روز حب سم الفار دهند اگر خواهند نان نخودی یا اگر ابی نمک خورند اگر نتوانند قدری نمک اندازند و گفته اکحلین نه ده شاهتره هلیله
سیاه قصب الذریره هر یک یکنیم درم شب در طبیخ چوب بیسون تر کرده صبح صاف نموده عسل آمیخته نوشند نان مسینی بغیر نمک بروغن خورند و گفته بادام
قدر یک برنج در برگ تنبول دهند و بتدریج تا سه دانه رسانند و بدهن بقر مغسول آمیخته بر جرح مالند به شود و گفته پوست درخت گل پاچین سفید سایه خشک کرده
سائیده دو مثقال به بیست مثقال جغرات گاوی آمیخته دهند اگر موسم سرما باشد چهار مثقال بدستور دهند تا بیست یکروز و جغرات برنج بغیر نمک بروغن
خورند و بعد دوا تا سه روز دیگر نیز همین غذا سازند بعده نان گندم خمیری خشکه بی نمک خورند و بعد چهل روز روغن و نمک و مصالح سبز و گرم وغیره
بکار دارند و گفته اگر بحد لا علاجی یعنی افتادن اعضا رسیده باشد برگ حنا یابس ده درم آب بیست اوقیه تر کرده بزند چهارم باند صاف نموده شکر
سفید یک اوقیه آمیخته نوشند تا چهل روز رفع گردد اگر نرود قابل علاج نباشد **سفوف سودا** الایحور دو تخم بالنگو سه چهار ارمنی مغسول هر سه هلیله
هر یک چهار سنا گل بنفشه هر یک پنج تخم شاهتره شش بسفایج افتیمون بدهن لوز چرب کرده هر یک هفت شکر برابر همه غیر از هلیلجات همه را سائیده
بیزند و تخم بالنگو ناکوفته آمیزند شربتی چهار تا هفت درم برای مالیخولیا و وسواس و بهق اسود و جذام و امراض و اورام سوداوی و جرب و حکه و قوبا نافع —
اطریفل افتیمونی هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده سنا ترید افتیمون هر یک پنج شیطرج سه نمک هندی انیسون هر یک دو بسفایج یک عسل سه چند شربتی
یک تا چهار مثقال حافظ سیاهی مو و برای جذام و امراض سوداوی نافع **بلیشی** و بدرجلی بلیله سیاه شیطرج هر یک ده دار فلفل پنج میش ابیض دو و نیم سائیده
بدهن بقر چرب کرده بعسل آمیزند شربتی یک تا دو درم بعد تنقیه و احوط آنکه بمجید دواء المسک آمیخته دهند تا بمضرت باشد چرا که او فادزهر بیش است برای
جذام قائم مقام لحم افعی است **مرق افعی** افعی جبلی از زمینی که بر ظاهر زمین ملوحت و شوره نباشد گرفته سر و دم آن بیکبار ببرند شکم پاک کرده تا آب شسته

در دیگ کنند و نمک و شبت و قدری خولنجان اندازند و آب قدر حاجت و قدری زیت افزوده بپزند چون مهرا شود قدری مرق و پاره گوشت خورانند پس اگر سده
و نعیا فیها الا دیگر خورانند تا که سده عارض شود و انتفاخ در تن پدید آید و باشد که مریض چند روز بیهوش و فاقد العقل بماند نترسند پس ساعات و از
هر جا که لحم نرم دارد خواهد کفید خوف نکنند که لحم فاسد دور شده صحیح خواهد بر آمد بعد تنقیه بعمل آرند عرق مزیله فساد خون و باد و پوست نیب چهار آثار قند سیاه
دوازده آثار آب چاه یک من در ظرفی کرده سه هفته دفن داشته بر آورده صاف کرده عرق طبخ نوشیده باشند طبیخ افعی برای جذام و ترب [illegible]
سفید افعی سر و دم بریده از پوست احشا مراره پاک کرده باب نمک شسته آب شیرین شویند پس بقدری نمک و نخود و گندنا و اندکی ثوم و آب کثیر پزند
چون مهرا شود از عظم جدا کرده نان پاکیزه در وی تر کرده خورند و مرقش نوشند اگر قدری لحم هم خورند بهتر نفع این بعد چند روز ظاهر میشود و باشد که در ابتدا عقل
زائل شود پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از شرب طبیخ روا نیست که صاحب علت ورم کند و عقل زائل شود پس پوست جدا گردد و صحت شود طبیخ مار
مار کلان مسقفی از سر و دم و غیره بسرکه و نمک شسته باب دو سه بار شویند پس همراه یک مرغ در دوازده رطل آب سه ساعت زیاده پخته صبحی یک رطل
دهند و در بستر پوشند تا عرق آید گاهی بول خواهد آمد نمک افعی مار سیاه از سر و دم پاک کرده شسته در ظرفی نهاده تخم شبت نمک روغن
زیتون هر یک یک نیم رطل عسل هفت اوقیه انداخته دهن بند نموده در آتش نهند چون سوخته شود بر آرند شربتی شش گندم برای جذام و سکته و فالج و امراض بلغمیه
جلدی انفع مرهم جذام [illegible] سنبل قردمانا [illegible] قسط تلخ عاقرقرحا مقل [illegible] مصطکی [illegible] حب البان سیاه [illegible]
گرد سعد اکلیل قرنفل [illegible] کندر هر یک اوقیه زعفران نیم اوقیه لادن بیست مثقال علک البطم شمع هر یک سه مثقال دهن ناردین برابر جمیع هم
سازند برای جذام و قروح سوداوی و داء الفیل انفع ذرور خمسه فلفل توتیای سبز هر یک [illegible] سنگ [illegible] کته سفید [illegible]
سرمه سحق کنند و بر جراحت جمیع [illegible] حب سنا سنا هر سه هلیله مویز منقی برابر سائیده بروغن بادام چرب کرده حبوب سازند
سه درم صبح شام باب برای جذام و بهق و برص و جنون و لقوه و فالج و دفع قبض انفع حب سم الفار سم الفار ربع درم کته سفید دو درم [illegible]
حب بندند شربتی دو حب حب سم الفار فلفل سم الفار برابر قدر [illegible] حبوب بسته هر روز حبی دهند و روغن کثیر خورند [illegible] حب سم الفار
که انفعست سم الفار زیبق هر یک دو صمغ عربی چهار ریوند شش کندر دوازده زیبق را باب حماض کشته ادویه سائیده آمیخته بماء [illegible] خمیر کرده بقدر ماش
حبوب بندند شربتی حبی صبح شام کشته زرنیخ زرنیخ زرد توتیای سبز ابقر هر یک هفت اوقیه جدا جدا سائیده بهم آمیزند و یک بوته در کوره آکسیر پان نهند و
بنفخ دمند چون بوته سرخ شود از قاشق آهنی قدری ازین ادویه در بوته اندازند چون از اشتعال بماند قدری دیگر ریزند بدستور تا که همه ریخته شود بعده کنند
هفت اوقیه ابقر دیگر بران افزوده سائیده بدستور کنند تا نه مرتبه مرتبه دهم ابقر هفت اوقیه بدستور آمیخته سائیده یکبارگی در بوته ریزند و بکفچه آهنی حرکت داده
باشند تا که سفید گردد شربتی سه گندم دوا ریوند سوخته دو درم شب در آب تر کرده صبح قدری حرکت داده صاف نموده نوشند بدستور هفت روز بعد هفته ریوند
سه درم کنند تا هفت روز بعد هفته ریوند چهار درم سازند و در دو ماه رفع شود و برص در شش ماه از ترشی بادی شیرینی دوغ ماهی پرهیزند اگر بعد اکل دوا لذع معده
شود چند لقمه نان مرغن خورند و در غذا نمک سنگ اندکی اندازند دیگر کندش عسل هر یک و نیم رطل پنجاه حب بسته هر روز حبی خورند نان گندم بغیر روغن و نمک
غذا سازند دیگر زرنیخ یک فلفل نه بیست یکروز صلایه کرده دارند شربتی یک سرخ غذا نان گندم بی نمک و روغن دیگر وزغه را سر و دم بریده در شیر برنج پخته عظم

دور نموده خوانند اول قی و اسهال پس صحت شود **دیگر** شکم ماهی رهو کلان شگافته تخم خواه تا شش درم پر کرده دوخته تا سه روز در عسل دارند پس برآورده بدهن بقر بریان نموده برآرند و سه حصه کرده یک صبح یک دوپهر و یک شام خورند تا هفته **دیگر** سفوف بابچی تا شش ماه خورند **دیگر** برگ خیارشنبر مثل قنب سائیده نوشند شش ماه **دیگر** فلفل دو درم آب سائیده صبح نوشند بعده بول خر دو درم شرب نمایند پس قسب الزریره شاهتره سرپهوکه هر یک ده درم عسل چهار درم سائیده نوشند بدستور سه روز **دیگر** لحم گرگ بسایه خشک کرده ربع درم با فلفل خورند و هر روز قدری افزایند تا چهل روز به گردد **دیگر** زنی را جذام شد بلیلج کابلی آمیخته خورد چند روز شفا یافت **دیگر** پوست نیب تمر کاین شاهتره اهلیله سیاه هر یک دو نیم درم آب چاه یک و ربع رطل جوشانند چون بعد رطل ماند صاف کرده نوشند تا چهل روز از ترشی مولدات سودا پرهیز **دیگر** سلخ الحیه قند سیاه کنند هر یک سه و نیم درم تا نه ساعت کوفته پانزده حب بندند و هر صبح حبی دهند تا چهل روز صحت شود مزیل برص و خنازیر هم **دیگر** لحم طاوس لحم خر گند ری خورند **دیگر** برادة عاج درم آب انبه ده درم دهند تا هفته نافع از دیاد **دیگر** انگزه نیم درم عسل و دهن بقر آمیخته دهند سه شب پیوسته یا انگزه ده قیراط با سه اوقیه شراب دهند **دیگر** سلحفات بنام [illegible] سوخته سائیده تخم کهنه دهند **دیگر** مغز حب خروع ده یا بیست عدد خورند اگر چهل روز هر روز دو درم برنهار خورند خلاصی یابند **دیگر** کندش پنج درم آب با برگ قدر نخود حب بسته دهند **دیگر** کتیرا دو نیم درم خورند **دیگر** تخم شبت رطل روغن زرد و شکر آمیخته تا هفته دهند نان گندم و نمک بروغن کنجد خورند مزیل جره هم **دیگر** قسب الزریره اهلیله سیاه هر یک ده درم آب نیم رطل سائیده پخته نوشند اگر دو ماه سه درم شاهتره سه درم افزایند بهتر مصفی دم مزیل مالیخولیا و جذام **دیگر** [illegible] آب زیت پخته نوشند **دیگر** زهره هفت جوجه مناسب دهند تا هفته **دیگر** بول خر شا ازده مثقال نوشانند و بالایش نان گندم دهند تا چهل روز بول تازه دار [illegible] باد [illegible]
دیگر تریاق کبیر یک بندقه یا یک مثقال بعد تنقیه دهند چهل روز **دیگر** طبیخ برگ ز سه یا بلیلج برگ طرفا نوشند **دیگر** آب ترب خرد ده درم آب زهره گیر عدد آمیخته دهند چهل روز یا بیست یک روز و شیر برنج خورند **دیگر** تخم بکاین چهار رطل آب هشت رطل بیست یک روز در آفتاب دارند هر روز نیم رطل تا شش ماه نوشند مزیل برص هم **دیگر** شرب بلیلج برگ هنج بنال مداومت کنند **دیگر** جراد نصف از سر و تخم دوازده عدد [illegible] آمیخته خورند **دیگر** حجر ارمنی یا دیو نوشند **دیگر** [illegible] سکنجبین دهند تا چهل روز [illegible] **دیگر** [illegible] [illegible] **دیگر** [illegible] باد [illegible] ماند **دیگر** عسل هر روز نیم مثقال با عسل نوشند [illegible] [illegible] آن را خشک کرده [illegible] سائیده [illegible] شفا یابد **دیگر** [illegible] **دیگر** آک [illegible] [illegible] **دیگر** برگ حنظل [illegible] **دیگر** حنظل [illegible] ضماد نمایند چند بار **دیگر** زهره [illegible] آب [illegible] آمیخته [illegible] **دیگر** [illegible] [illegible] بعد تولد [illegible] **دیگر** چشم [illegible] **فصل** دوم در بثور **نوع اول** در **عرق مدنی** اول بثور شود پس نفخ کند و آبله زند و ثقب گردد و از میان آن چیزی باریک شبیه رگ بیرون آید [illegible] [illegible] اگر تمام برآید یک شبر یا زیاده باشد و باشد که زیر پوست حرکت [illegible] [illegible] [illegible] چون حجاز و مدینه اکثر افتد لهذا بدین نام مسمی شد سبب فضول ردی است که از دم گرم سوداوی یا بلغم سوخته در لحم و عروق حاصل شود و بسبب حرارت مفرط خشک گشته [illegible] [illegible] رگ باشد و اکثر [illegible] ساق و قدم افتد و اکثر [illegible]

و ناهضم شدن غذا و کثرت تعب و محدث این مرض نیست خصوص کسی که معتاد نبود **علاج** در ابتدای ظهور باطلیق و صافی از جانب مخالف نمایند و بعد فصد
بر موضع الم زلو گذارند و بطبیخ افتیمون طبیخ هلیله حب قوقایا اطریفل صغیر کبیر و مانند آن تنقیه نمایند تا رطیب مزاج با غذیه مرطبه و حمام و تدهین مرطبه نمایند
و از کثرت اکل لحم و نمک سود و نواکه پرهیز ند ضماد آب برگ کشنیز آب برگ کاسنی آمیخته یا صبر صندل کافور سوده بگلاب آمیخته طلا کنند و بدهن ورد چرب کرده اسپغول بسرکه و گلاب جوشانده ضماد نمایند
صندلین کافور اسپغول بگلاب و شیر ضماد کنند که مسکن التهاب است صبر مغول مر آب برگ کاسنی شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند و روز دوم صبر درم روز سوم
یک نیم درم کنند اگر بقند شیرین سازند جائز است پس اگر بدین تدابیر بثور دفع شد فبها و اگر رشته سر بر کرد باید که پاره سرب بر آن بندند تا رشته اندک اندک برآید و درین وقت گرد و مر روغن گل مالند و اگر مر در مثانه نرم یا مثانه گاو چرب کرده تکمید نمایند یا تنطیل آب گرم کنند یا اسپغول بروغن بادام ضماد نمایند تا عضو نرم شود و بآسانی برآید و احتیاط کنند که رشته نگسلد و اگر منقطع شود درون باز گردد و ورم و خراج پیدا آید و اگر گسسته شود باید که در طول حسب مسلک ماده بشگافند تا ماده فاسد بالتمام برآید هر قدر که جمع بود و بعد شق پنبه کهنه بروغن آلوده در آن گذارند تا ماده باقی را پاک کند و بعد تنقیه
جراحت باندمال و انبات لحم کوشند **اطریفل** که مسهل و قالع ماده عرق مدنیست و اگر ده روز متواتر خورند از وی سالم مانند و ماده مرض پاک گردد
هلیله کابلی بلیله آمله ترب تربد تخم حبیل قبیل برابر سائیده بدهن لوز چرب کرده بعسل آمیزند شربتی سه درم **قول الارزد و حب** تنکار نیم درم بقدری
قند سیاه آمیخته یا بعسل صبح شام نیم نیم مثقال دهند چند روز زهره مرغ یک یا دو دانه بقند سیاه حب بسته دهند و سه نوبت در روز به گرد و خردل دانه
هر روز فرو برند سه روز نگس سنگ هفت عدد جدا جدا در قند سیاه پیچیده دارند و هر روز یکی بلع کنند انگزد مسحوق بر دهن بثور نهاده گرده کرم پیچند
و بالایش برگ عشر یا برگ تاتوره گرم کرده بندند یا اول بر دهن بثور انگزد نهند و بالایش صابون تنکار بآب سائیده ضماد نمایند پنبه بعرق گوگرد آلوده نهند
بالتمام برآید روغن اشیلیقی مالند و خرقه آلوده نهند حب سرخ بر دهن بثور نهند برآید **دوا** از بل حمام قند سیاه برابر حب بسته هر روز یکی دهند **دیگر** پنج
عدد در قند سیاه نهاده بلع کنند تا هفته درست برآید **دیگر** شیر بروغن آمیخته صبحی نوشند چند روز بآسانی برآید **دیگر** فلوس ... هر روز ...
مقشر کرده بقند سیاه آمیخته دهند سه روز **دیگر** آب ... ندیده پنج درم جغرات دو رطل آمیخته دهند **دیگر** طین قیمولیا سه درم جغرات آب ... آمیخته دهند
چند روز **دیگر** روغن خروع که در چراغ مانده مالیده برگ تاتوره گرم کرده بندند **دیگر** وقت ... گل مهوه ... قند سیاه برابر سائیده بندند سه روز
دیگر ... سوده دهند تا هفته رفع شود **دیگر** ... در قند سیاه نهاده دهند سه روز **دیگر** ... دو حبه دهند رفع شود **دیگر** ... سوده نوشند
و مالند تا هفته **دیگر** ... در قند سیاه آمیخته دهند **دیگر** خراطین در قند سیاه پیچیده دهند سه روز **دیگر** ... در قند سیاه نهاده دهند
بر موضع مرض نبات مسحوقه پاشند و از کاغذ سیمان پیچیده دارد **دیگر** کرم ... نهاده ... **دیگر** ... قدر نخود در قند سیاه
نهاده دهند سه روز **دیگر** تخم ... سه عدد در قند سیاه نهاده بلع کنند تا هفته **دیگر** فلفل قند سیاه برابر سائیده ضماد کنند تا هفته **دیگر** ... گرم
کرده بندند **دیگر** قطعه جگر ... بندد ... سه روز بکشاید **دیگر** زبل کلب ... سائیده طلا کنند **دیگر** ... صابون ... سه ... جهل آمیخته
برگ ... طلا کرده بندد صبح شام تا سه روز **دیگر** حلبه سائیده بندد و وقت شب صبح ... برآید **دیگر** افیون دو مثقال قرص ساخته گرم کرده
بندد و صبح شام ... گرم کرده بسته باشند ... بگردد **دیگر** ... درم ... بگذارد کرده بر دهن رشته نهند در دوازده ساعت برآید

دیگر مقل بآب حل کرده مالند مجرب مسکن وجع مرلیه اورام **دیگر** بیخ جولانی ضماد کنند **دیگر** ثوم بیت ... مقشر کرده ... آمیخته گرم کرده ضماد کنند چند بار
دیگر حب ملوک بآب سوده طلا نمایند **دیگر** اول روغن زرد بر ورم مالند پس برگ عشر مجرب گرم کرده کماد کنند بعده آرد ماش سیاه بیست درم انگزد ٹانک
سائیده بقدری آب سرشته ضماد کنند مجرب **دیگر** ... مقشر عدد بر روی عرق مدنی نهاده بالایش قیمه ... بندند **دیگر** سرطان کوفته بندند تمام برآید **دیگر**
اذاراقی بیش حبه سرخ سائیده یا پوست بیخ لسکهیره زنجبیل برابر بآب سائیده گرم کرده یا حلبه کوفته بدهن بقر آمیخته یا ثوم انگزد سائیده یا نانخواه بلادر ثوم بآب
خروع سائیده یا زبل مرغ ببول آدم نرانده یا صابون بروغن کنجد مرهم کرده یا افیون نیم صابون چهار و نیم روغن کنجد شش مرهم ساخته یا دارچوبه افیون هر یک
یک صابون چهار روغن کنجد بیست مرهم ساخته یا قصب سوخته مردار سنگ هر یک دوازده آهک سه و نیم بدهن ورد و شمع آمیخته یا شونیز بدوغ ضماد کنند
در سه روز برآید **دیگر** نیش عقرب نملانند درست برآید **دیگر** صابون اصل افیون روغن کنجد صابون و بصل را تراشیده بروغن جوشانده افیون آمیخته
اول سجار بموضع مرض داده بندند **دیگر** آهک کتد ... برابر سائیده بندند مرلیه کرم که در بثور افتند **دیگر** برگ تاتوره انگزد آهک قلفل ضماد نمایند قاتل کرم
دیگر قسط تلخ سائیده بر کاغذ نهاده بقدری برگ نیب یابس بر بثور چسپانند کرم افتادن ندهد و شونیز همین اثر دارد **نوع دوم در جرب و حکه**
اما جرب بثور خرد سرخ با حکه اشد است وگاهی متقیح شود وگاهی نه و اکثر در یدین و اصابع و فخذین پدید آید وگاهی در همه تن و این مرض بدیگری انتقال مینماید
سبب او فساد دست بسبب اختلاط صفراوی سوخته یا سوداوی سوخته یا بلغم شور یا بسبب اکل ... و اشربه و اغذیه گرم و شور ...
گونه است یکی یابس که خشکریشه گرد ... و آب برآید وگاه بود که دم سیاه سائل شود وگاهی در ان کرم ...
حسب کثرت و قلت و حدت ماده مختلف الصور ... اگر صفرا غالب بود بثور ... سرخ و با وجع ... و اگر سودا غالب بود
بثور سیاه نماید و وجع کمتر باشد و این دیر یا و بطی البرء است و اگر بلغم غالب بود بثور سفید منبسط آبناک باشد اما جرب یابس از ماده غلیظ و یابس میشود
علاج اگر تر بود فصد کنند و بعد فصد اگر صفرا غالب بود طبیخ هلیله زرد شاهتره مامیران افسنتین دهند حب بنفشه طبیخ خیارشنبر سفید صبر درم بآب کاسنی
یا بآب تمرهندی شبانروز تر کرده صبح دهند سه روز پس سه روز ترک نمایند باز سه روز دهند بدستور تا نه درم صبر در نه روز خورده شود و این جرب کهنه را
مستاصل میسازد و اگر سحج آرد روغن بادام خورانند اگر اسهال زیاده شود کشک شعیر را تب حامض دهند اسفناج کدو مرق مرغ تمرهندی خورند آب بارد نوشند
و از بادنجان و لحوم صید و نمکسود و جماع و اغذیه و ادویه گرم پرهیزند عصاره شاهتره بشکر دهند چند روز قرص ... مفید و بعد تنقیه آب ... آب خبازی آب
لیموی ... گندم بسرکه تر کرده آرد باقلا در حمام مالند بعد عرق آمدن اگر قوی خواهند آب کرفس سرکه دهن ورد مالند و اگر سودا غالب بود بعد فصد طبیخ افتیمون
طبیخ شاهتره تنقیه کنند صبر بماء الجبن مفید و بعد تنقیه کندش زیبق مقتول هر یک وزرد چوب سه زر آوند چهار اقلیمیای فضه هفت بسرکه و دهن ورد آمیخته در
آفتاب یا نزد آتش مالند اگر استفراغ کثیر کنند و تسکین نیابد هر روز سبوس گندم بآب جوشانده شیره او بقند دهند غذا السماق لیمو اناردانه دوغ ترش خورند اگر
بلغم غالب بود حب اذاراقی صبر غاریقون شحم حنظل ساخته دهند و بعد تنقیه برگ حنا مردار سنگ شحم حنظل اقلیمیای فضه آرد عدس مقشر زیبق مقتول بسرکه و دهن
ورد آمیخته طلا نمایند گل سرخ عدس بسرکه و دهن ورد یا طبیخ حلبه شحم حنظل طلا کنند و ادویه گرم زنهار نگذارند که مضر است **فائده** فصد کنند و هر روز جلاب از
عناب سپستان بنفشه کاسنی اصل سوس قند دهند نخود و بو ماش خورند و بعد نضج تام برای تنقیه صبر تربد طبیخ هلیله دهند آب شاهتره به هلیله زرد بماء الجبن

با فتیمون مفید و بعد تنقیه ادویه مجففه طلا کنند اگر متقرح باشد و رطوبت از آن تراود به که بروغن گل یا برگ مورد و شونیز و زیبق مقتول بسرکه و دهن ورد طلا کنند
برگ دفلی بکشانند و بسرکه تر کرده و پخته صاف نموده بموم و روغن کنجد آمیخته روغن ساخته طلا نمایند و دوائی که موافق باشد بر سینه و معده نگذارند **قول**
ابن زرین خبث الحدید کندش زراوند طویل مورد قلی نحاس محرق زیبق مقتول اشنان قیصاریین ... دوده ... زنجبیل ... عفص
زنگار اسفیداج حب البان را بسایند و بروغن گل زیت طلا کنند برای جرب و حکه ... **قول ثابت** شخصی جرب داشت
روغن کنجد بسکنجبین ... طبیخ خورد تا سه روز شفا یافت **قول رازی** در التلطیف ... ستم و گفته جرب ... محتاج
بتعذیب دم و آن از اغذیه میشود و گفته اگر ناقه را جرب شود ... آن را حمام ... **قول سکری**
سرب زیبق برادهٔ آهن آمیخته فرو گرفته تو تیا مردار سنگ افزوده بسرکه و روغن گل سحق کرده طلا کنند ... شخصی جرب شدید داشت
و جلد درشت شد اطبا از علاج عاجز شدند از این طلا خارش دفع شد و جلد قشر شده افتاد و شفا یافت در آخر روغن مالند **قول لاارزو ...**
اول فصد کرده مسهل دهند بعده گل گوگرد نیم اونس سکه دو اونس آمیخته گرم کرده وقت شب مالند چهار روز گوگرد سه اونس آب لیمو قدر حاجت تا
ضماد کرده مالند گوگرد آمله ... درم مسکه آب لیمو یا آب نارنج هر یک دو درم رال سه درم روغن گل چهار درم موم قدر حاجت مرهم ساخته بکار برند روغن
رال مالند مرهم ... گذارند و گفته گل گوگرد ... شربت شاهتره ... دهند تا هفت ... شربت شاهتره
شربت سیب عرق ... عرق ... مرکب ... همه مفید اند ...
... طلای ... روغن
... روغن ... عرق ... مرهم آمیخته طلا کنند **قول**
ابو ... ... مالند رفع شود **قول ...** ... **قول جوان کو ...** شخصی جرب ... سال
بنا عرم داشت ... عدد ... خرما ... دوازده عدد سیب خام و لیمو و شیرین
خورد شفا یافت **فائده** اگر جرب یابس باشد آب گرم شیرین حمام کنند ... اغذیه ... آب ... آمیخته ... مالند
پس آب گرم غسل نمایند ... ترطیب ... دهند تا اسهال بیرون آرد و شربت شاهتره مفید اگر
داند فصد کنند و تنقیه بطبیخ هلیله ... نمایند ... از ترطیب غافل نباشند و بعد تنقیه تا مزاج ... سنگ قسط ... کندش هر یک دو
سه ساله هشت بروغن آمیخته مالند و بعد دو ساعت با آب گرم غسل کنند مردار سنگ زرد ... بسرکه سحق کرده یک هفته در آفتاب نهند ... طلا کنند
کافور بدهن ورد ... گوگرد ... طلا سازند ... روغن ... مالند **اما حکه** ... که یا ... سبب ... اخلاط حا
یا اکل ... وباء ... که بعد حمام ... و غسل آب گرم ... پدید آید **علاج** فصد کنند ... الشعیر ... دهند
اغذیه مرطبه مولد خلط شیرین خورند حمام نمایند و بعد حصول ترطیب و تعدیل مسهل ... روغن گل سرکه ... آب کرفس ... در حمام
مالند گل ارمنی سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم ... و آب ... روغن گل ... طلا کنند ... آمیخته با آرد ...

مقره بخل یا دهن ورد آمیخته یا لوزالمر عفص سبز بخل خمر سائیده در آفتاب نهند چون خمر شود طلا کنند و از جماع پرهیزند **فائده** گاهی حکه پران را بسبب ضعف

جلد و حرارت غریزی و قوت طبیعی پدید آید و عسر البرء است باید که اصلاح غذا نمایند حمام و دلک نمایند روغن گل سرکه در حمام مالند و هر چه مقوی حرارت

غریزی و مزیل رطوبت فضول باشد مفید اگر در اصابع باشد روغن گل سرکه آب کرفس مالند و در طبیخ سلق نهند و اگر در بدن یا ذقن باشد شحم حنظل نیم درم صندل

سرخ دو درم سنا یا نشاسته پنجدرم بوره درم سرکه و دهن ورد آمیخته مالند و اگر در قبل و دبر باشد زاج بریان قطران برابر سائیده نیم درم بماء العسل آمیخته خرقه آلوده

نهند و بردارند و نالند حلبه کتان بعسل و آب جوشانده خرقه آلوده بردارند و مالند و اگر در انثیین باشد اقاقیا یا بیشا هر یکدو صبر نیم نوشادر ربع نشاسته برابر همه سرکه

آمیخته مالند و اگر در بینی و مقعد و رحم و دماغ و غیره افتد تدبیر آنها در آنجا گفته شد **انتباه** جرب و حکه و شری که باطفال افتد اگر یکساله باشد حجامت کنند

یا علق گذارند و بعد اخراج دم بطبیخ گل سرخ بنفشه نیلوفر شعیر مقشر غسل کنند در روغن نرسانند و مرضعه را طبیخ هلیله شربت شاهتره سکنجبین دهند و از اغذیه دیه و

جماع باز دارند و اگر دوازده ساله باشد فصد کنند طبیخ هلیله طبیخ خیارشنبر دهند آب بادیان شیره خرفه مفید **شربت شاهتره** هلیله زرد تمرهندی هر یک

سی درم هلیله کابلی هلیله سیاه گاوزبان سنا بسفایج اصل السوس پرسیاوشان هر یک بیست درم گل بنفشه هفت درم زرک زرد دهر یک پنجدرم تخم کشوث سه

درم آلو سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد نیلوفر تازه مقشر سی زهره آب شاهتره ده رطل یک شبانروز تر کرده بپزند چون ثلث برود صاف کرده

دارند شربتی هفت تا بیست درم بماء الجبن بلبن طبیخ مخرج بلغم و سودای سوخته مزیل جرب و حکه و جذام مسکن اخلاط و غلبه مرار **اطریفل شاهتره** گل سرخ

شش سنا ده هلیله آمله هر یک بیست هلیله کابلی سی هلیله زرد چهل شاهتره پنجاه بموزید قوت آمیزند شربتی دو تا چهار درم بطبیخ عناب مزیل حکه و جرب و سعفه

و آبله فرنگ **حب شاهتره** سقمونیا دو نیم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک پنج صبر هفت با آب شاهتره حب سازند شربتی تا دو درم اگر آب شاهتره سرشته تا

خشک نمایند چهار بار پس حب سازند قوی تر باشد برای جرب قوی و سعفه نافع **سفوف شاهتره** شاهتره هلیله کابلی هر یک سه هلیله زرد چهار ریوند چینی گل

سرخ شش هلیله سیاه آمله هر یک هلیله چوب گز هر یک یازده سنا بیست نبات هشتاد و سه شربتی پنجدرم صبحی با آب گرم مزیل جرب و سعفه و حمره و سوزاک و اقسام آبله

بعد تنقیه دهند **عرق شاهتره** شاهتره سرپهوکه هلیله سیاه هر یک سه اوقیه گل بنفشه سنا کاسنی هر یک دو اوقیه گل سرخ گاوزبان قصب الذریره هلیل نعنع هر

یک و ربع اوقیه صندل سافج هر یک اوقیه عناب پنجاه و شش عدد آب شانزده رطل شب تر کرده صبح نصف کشند شربتی ربع رطل بشربت بنفشه و گلاب مزیل فساد

خون و حمره و خفقان و نفخ ملین طبیخ شتی **عرق تلخ** موصلی سفید ستاور بهوئی پهلی کندهی ثعلب گل هول حنا شاهتره سرپهوکه حضض گل نیب منڈی نرکندهی

افتیمون بسفایج سیاه هلیله زرد هر یک یک و ربع اوقیه چوب چینی پنج اوقیه آلو چهل عدد برادهٔ چوب ششم برادهٔ چوب بکیسار هر یک رطل عسل نیم رطل عرق کشند مزیل

حمره و هم **روغن گوگرد** گوگرد آمله سار روغن بلسان هر یک یک خمر تند دو روغن گل چهار بپزند که روغن باند **روغن گوگرد** گوگرد زرد ده سائیده در روغن

کنجد هشتاد پنج آمیخته بپزند و حرکت دهند تا رسوب نشود چون گداز شود سرد کرده در شیشه کنند مزیل جرب و حکه قوبا **مرهم الفقر** قنبیل فلفل زیبق هر یک یکنیم

زنگار توتیا هی سنرزاج شنگرف نوشادر ابقر هر یک یک بلادر پنج روغن سرشف بیست پنج یا کم زیاده ادویه سائیده روغن آمیخته سه ساعت بچوب نیب خلط

آهنی حل کرده بکار برند مزیل جرب آبله خمره دوا گل گوگرد اسکر و بلو هلیله زرد آمله بلیله هر یک نیم درم سائیده دهند تا هفته **دیگر** دارچینی شکر روغن زرد هر یک

بیست درم بریان کرده تا هفته خورد **دیگر** آب شاهتره نیم رطل شکر ده درم آمیخته یا شونیز درم فلفل هشت عدد با آب سائیده بخته یا دو ماسه حنا هلیله سیاه هر یک

چهار درم فلفل ده عدد ترکرده صبح سائیده بیخته نوشند دیگر دو ماشه چهار درم فلفل دوازده عدد ترکرده صبح سائیده بیخته نوشند نان گندم بقند سیاه
خورند مزلیه حکه و حمرت اطراف که از فساد کبد باشد دیگر شاهتره سر بسوکه صندل سرخ هر یک دو حصه برگ نیب برگ ابکاین دو ماشه برگ مهندی حنا قصب الذریره
فلفل حشیش ... هر یک یک ... نیم شربتی چند درم دیگر برگ حنا شاهتره گل پلاس بستان افروز جوشانده دهند دیگر آبنوس یا بجیسار دو مثقال
در یک پیاله آب شب ترکرده صبح شکر آمیخته دهند قائم مقام جوبچینی مسکن جوش و مفارت بول دیگر پوست درخت نیم پوست بیخ کتائی پوست درخت
کچنال بیخ حنظل ... بول قند سیاه برابر بیست درم گرفته جوشانده دهند مزلیه حمره هم دیگر عناب چهل عدد زرک سماق بستان افروز شاهتره آلو مغز تخم کدو
مغز تخم خیارین شعیر مقشر آلو عنب الثعلب هر یک ده ... خشخاش ... کاسنی هر یک پنج کافور یک نیم سرکه هفت و نیم قند سه چند همه شربت سازند شربتی هفت درم
مصلح خون و طحال و کبد دیگر تخم سپاهره رطل سائیده نان پخته خورند و از دوغ پرهیز ند مزلیه جرب در یک روز دیگر افتیمون جوشانده نوشند و غسل کنند
دیگر گوگرد دار چوبه بابچی برابر سه درم ترکرده صبح مالیده نوشند و ثفلش بروغن آمیخته در آفتاب نشسته مالند پس سرگین مالیده غسل کنند تا سه روز
دیگر گوگرد یک نیم درم قند سیاه آرد گندم هر یک ده درم روغن کنجد ربع رطل حلوا پخته در خرقه نهاده فشرند و روغن که بر آید مالند و حلوا خورند دیگر روغن
زرد ده درم گرم کرده بیضه مرغ عدد ... گوگرد سوده ... مثقال ریزند چون پخته شود بیضه را خورند و روغن بر بدن مالند بدستور سه روز مزلیه جرب
کهنه دیگر گوگرد تا یک نیم درم در آرد سرشته نان پخته بروغن کثیر خورند تا سه روز دیگر حب کبریت دهند دیگر فلفل زاج گوگرد شونیز بابچی هر یک دو درم
شب ترکرده صبح نوشند و ثفلش بروغن آمیخته مالند دیگر طبیخ سر سوکه غسل کنند یا عضو را که خارش دارد دهند دیگر روغن گاو دوازده مثقال
صد و یکبار بآب شسته زیبق توتیای سبز هر یک نیم مثقال سائیده آمیخته مالند دیگر موی آدم بول طفل سائیده گذارند دیگر عظم گاو سوخته بروغن
گل طلا کنند دیگر مردار سنگ زیبق سنجفه توتیای سبز هر یک نیم درم ... نیم درم روغن سرشف نه درم ادویه سائیده در تهالی پهول بروغن
یکجا کرده کف مال کنند بعده چند قطره آب انداخته باز مالش دهند که کف آرد پس بکار برند مزلیه جرب رطب دیگر اشق بسرکه یا زاج زرد بآب کشنیز
یا مر بآب ترنج یا سفال تنور بسرکه یا بروغن نمام یا آب برگ سوق طلا کنند دیگر طبیخ کدوی تلخ یا بهند که تلخی بزبان رسد دیگر زرنیخ سرخ درم ...
چهار درم گرم کرده در آب اندازند و روغن که بالا آید گرفته مالند دیگر آمله سوخته یا نانخواه سوخته بدهن ورد یا بدهن سرشف آمیخته یا آب لیمو و روغن
یاسمین آمیخته یا روغن زرد و شیر ... آمیخته جوشانده یا اشنه محرق بدهن بقر مغسول صد بار آمیخته یا گوگرد بروغن کنجد آمیخته یا مغز حب خروع بجغرات
آمیخته یا نمک سنگ آرد جو قسط برابر عسل پزانده یا بابچی چهار درم توتیای سبز درم گوگرد نیم درم زیبق ربع درم بدهن بقر آمیخته یا تخم پنواڑ بآب و دهن بقر آمیخته
یا زرد چوب نانخواه بروغن کنجد سائیده یا زنجبیل یوز بروغن کنجد جوشانده یا مغز بادام مردار سنگ سنا هر یک سه کنجد سه و نیم بسرکه و روغن گل آمیخته یا حنا فسیل
مردار سنگ بروغن زرد مغسول چهل بار آمیخته یا شمع پانزده درم اسفیداج زاج هر یک بیست درم نمک سنگ سی درم قند چهل درم روغن گل دو رطل سرکه
قدر حاجت آمیخته یا خربق اسود کند رقطران بهم آمیخته یا مامیران بسرکه آمیخته یا ابقر گوگرد هر یک دو درم حسن ابه کافور هر یک درم شمع اصفر هیزده درم
تخم پنواڑ ده درم روغن سرشف شصت درم بر آتش گداخته آب لیمو انداخته آمیخته یا برگ قنب بیست پنجد و بول گاو پنجه رطل پزانده در آفتاب نشسته
یا ... ده ... چهار بآب ... ده یا زنجبیل ... بروغن جوشانده یا زیبق بآب لیمو آب ترب مسکه سائیده سه روز در آفتاب نشسته مالند روغن کرنه یا روغن

نشتیذیب تا سه روز مالند **دیگر** فلفل اسکو پلو سرنج سه درم روغن کنجد هیزده درم روغن گرم کرده فلفل سائیده اندازند چون سوخته شود مرنج اندازند وقتیکه لون سرنج میل به بدیل کند در آب اندازند و روغن از بالا گرفته مالند مزلیهٔ بطم هم **دیگر** زنگار توتیای سبز زرنیخ سرخ گوگرد مردار سنگ زیبق آمله هر یک دو فلفل چهار دار چینی شش … سائیده بروغن زرد آمیخته شب مالند صبح به آب بار غسل کنند **دیگر** حضرات انداخته از سنگ لیسان **دیگر** جو … طلا کنند **دیگر** سکه مغسول سی بار رطل سکبینه دوازده درم … درم آمیخته مالند مزلیهٔ حمره هم **دیگر** هلیله سیاه پنجدرم سه روز در آب ترکرده دو درم توتیای سبز دار شیشعان صدف سوخته هر یک سه درم حب البسته بروغن زرد مغسول هفت بار سوده مالند مزلیهٔ جرب و جراحت کهنه و ناصور و حمره **دیگر** اگر متقرح باشد بسرکه شویند **دیگر** قنه شمع روغن هر یک پنج گوگرد هشت مرهم ساخته مالند مزلیهٔ بثور وغیره هم **دیگر** زنگار توتیای سبز گوگرد زرنیخ سرخ زیبق مردار سنگ آمله برابر سائیده بروغن زرد آمیخته شب مالند صبح به آب بار غسل کنند **دیگر** توتیای سبز دو نیم گوگرد پنج کافور بسیت سائیده سه حصه کرده هر روز یکی به پنجدرم روغن گاو آمیخته مالند و دو ساعت در آفتاب نشینند پس گل یا آرد نخود مالیده غسل کنند مزلیهٔ جرب طب یابس **دیگر** صابون با آب … طلا نموده غسل کنند **دیگر** بطیخ … بشویند **دیگر** زنگار بریان بروغن یاسمین آمیخته مالند بعد دوازده ساعت بشویند **دیگر** برگ دفلی بروغن تلخ بریان کرده مالند و بعد ساعتی بحمام روند **دیگر** گوگرد توتیای سبز قنبیل مردار سنگ هر یک دو نیم مثقال سائیده سه حصه کرده یکی در دوازده مثقال روغن زرد آمیخته مالند و یک دو ساعت در آفتاب نشینند بعده حنا آرد نخود مالیده غسل کنند بدستور سه روز و بعضی ورمی را گر باین عمل مناسب نیست **دیگر** آب برگ گز مالند **دیگر** روغن نارجیل نیم رطل زنگار کافور گوگرد والیقر موم هر یک سه درم روغن ساخته مالند **دیگر** گوگرد روغن کنجد هر یک یک پیسه بیش سه حل کرده مالند **دیگر** زرد نیز بروغن تازه جوشانده طلا کنند **دیگر** افیون بروغن گل یا کنجد سوخته مالند **دیگر** کافور یک … روغن یاسمین … کرده وقت خواب مالند و بعد سه روز غسل کنند **دیگر** گوگرد ده بزر البنج پنج پوست هلیله زرد چهار زیبق یک نیم سائیده بروغن تلخ آمیخته مالند … روز نفع دهد **دیگر** کافور ده درم توتیای سبز دو نیم درم گوگرد پنجدرم سائیده سه حصه کرده یکی در پنج درم روغن گاو آمیخته مالند و دو ساعت در آفتاب نشینند بعده گل یا آرد نخود مالیده غسل کنند سه روز **نوع سوم در شری** بثور اند مسطح مائل بحمرت بعضی خرد و بعضی بزرگ با حکه و کربه اکثر دفعتاً [illegible] رطوبت [illegible] و تولد آن ابخره ایست از دم حاری یا بلغم بورقی و دفعتاً سوی جلد دفع شود جهت حرارت بثور و غلبه او در روز [illegible] بثور مائل بسفیدی [illegible] و در شب غلبه کند و دیر آید **علاج** در دموی فصد کنند یا حجامت نمایند تلیین طبع به آب [illegible] و تمر هندی آلو کنند و وقت [illegible] تحلیل [illegible] مسام [illegible] گرم بر بدن ریزند تخم خرفه و عدس سائیده مالند برای تبرید و تسکین حرارت و [illegible] تلیین جلد و تفتیح مسام سرکه گلاب و روغن گل مالند اگر [illegible] بشود یا فصد کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند اگر حرارت اشتداد بود قرص کافور [illegible] ترش یا بشیره تخم خرفه لعاب اسپغول [illegible] آب بارد غسل نمایند آب برگ گشنیز آب برگ عنب الثعلب آرد جو طلا سازند عدس مقشر [illegible] برگ کاهو برگ خرفه سرکه تمر هندی آب غوره خورند اگر [illegible] اشتداد [illegible] قدری [illegible] سه روز [illegible] زیره [illegible] دو درم [illegible] سائیده [illegible] نقوع [illegible] آب [illegible] آب عنب الثعلب [illegible] طبیخ هلیله [illegible] تقطیع بلغم [illegible] قدری [illegible] مثقال [illegible] و برای تلطیف و تحلیل بلغم [illegible] حمام کنند و جهت ادرار عرق و تفتیح مسام و تقطیع و تحلیل و طلا آرد جو با آب [illegible] سرکه [illegible] آب گرم سرکه [illegible] بجوش [illegible] **قول لا الرازی** [illegible] شاهتره پنجدانه کافور [illegible] عرق بادیان ده مثقال آمیخته دهند

انتیمونیو مارسیال مرکوریو دیا فرنتیکو شربت سیب عرق بید یکیا مرکب همه مفید اند دهند آکو انیتو دی فونسیکا آکو انیتو سفید آرسیس آکو انیتو سفید
کافوری مالند بنیک با آب سوده طلا کنند **دوا** گندم بریان تا هفته خورند و چیزی دیگر نخورند و وقت عطش ساعتی صبر کرده آب نوشند **دیگر** تخم
اسپغول هر یک سه درم همراه شربت دهند **دیگر** کبابه نبات برابر سائیده چهار درم با آب بارد دهند **دیگر** کبابه نیم مثقال با دو اوقیه سکنجبین دهند فرابه
بلغمی **دیگر** گشنیز با آب ترکرده صبحی با بش شکر آمیخته یا عسل پنجدرم آب سی درم آمیخته یا روغن زردچیخ یا ده درم فلفل یک یا دو اسکروپلو گرم کرده یا درم
با آب سوده یا تخم بکریا دوغ گاو نوشند **دیگر** فلفل یک نیمدرم زیره سفید نیمدرم برگ انار پنجدرم آب بیست پنجدرم سائیده بخته دهند **دیگر** روغن
زرد شکر هر یک ربع رطل آمیخته خورند **دیگر** کوکنار دهدرم با آب ترکرده مالیده نمک شور پنجدرم آمیخته یا زاج با آب آمیخته یا صبر با آب کشنیز و سرکه آمیخته یا
زبل گوسفند بسرکه آمیخته یا حب السمنه مغز برابر سائیده یا قدری نمک فلفل بروغن زرد آمیخته یا فلفل بعفرات آمیخته یا انجواه بروغن گل آمیخته یا تخم دود
یا آب برگ تنبول یا تخم بکریا دوغ گاو مالند **دیگر** تخم پنواڑ بدوغ ترش گاو سائیده مالند سه روز **دیگر** آجر با آب غوره یا توت خام بسرکه یا افسنتین با آب یا برگ
مورد یا برگ زیتون ضماد کنند **دیگر** چوب کنار یا چوب جهاو بخور کنند **دیگر** نارجیل کنجد حب السمنه ضماد کنند مزیله داغ سرخ اطراف **دیگر** افیون نیمدرم نمک شیشه
آب لیمو یا ساده قدری سائیده طلا کنند یا نمک نیندازند و بیڑه خورند مزیله حکه اصابع **دیگر** برچارپائی بان بربسته شده غلطد و از بالا خرقه برخود اندازد و سبر زیر و
دار دو زیر چارپائی شمع دود کند که بهمه تن رسد مجرب **نوع چهارم** در **صفت بثور** است خرد سرخ شبیه بذرت و جاورس مع حکه شدید چلد پدید آید و بثور
چنان نماید که گویا اخبار ستخانه و در گرما و شهرهای گرم و در ابدان که عرق بسیار کنند و کمتر شویند اکثر افتد خاصه وقتیکه هوای گرم با میرود بدور سد و نوعیست که بر
پوست خشونت خفیف با حکه و وجع اندک ظاهر شود و بغیر بثور **علاج** فصد کنند و تلطیف بهلیله شاهتره تنقیه صفرا کنند و بعد تنقیه تلطیف بابونه اکلیل سبوس غسل کنند
و بعد غسل سرکه روغن گل آمیخته یا حنا نمک بسرکه آمیخته یا آرد جو بروغن گل آمیخته یا پخم یا مغز تخم تلطیف بقدری سرکه آمیخته یا آرد عدس کافور با آب کشنیز تر آمیخته یا کتیرا کلا
سرکه روغن گل آمیخته طلا کنند عفص زرد چوب بروغن گل و گلاب و سرکه آمیخته در حمام مالند و بعد ساعتی با آب بارد و سبوس غسل کنند اغذیه بارد رطب خورند
و مسکن بارد و سکون نمایند آب بارد غسل کنند **فائده** حاجت بفصد و مسهل وقتیست که بدن ممتلی بود و الا فقط تزکیه جلد کافیست **قول لارڈ ویبر**
مرق مار شربت شاهتره دهند عرق سولیما نو عرق بار اتینا مار اتینا آکو انیتو مار اتینا مارسیترال آکو انیتو دی فونسیکا مالند مرکوریو پیسی بیا دو سفید مانیتیکا دی
یوتیو مفید و غسل تلطیف سه یوکه انغوزه خیپ با آب سوده یا مردارسنگ بروغن زرد مغسول هفت بار آمیخته طلا کنند حنا صندل سرخ طلا نمود و بعد
یک گهڑی با آب گرم شویند حنضنض گل ارمنی گل سرخ پیخ خطمی مردارسنگ کافور ضماد نمایند برای سوزش و بثور مفید **نوع پنجم** در **نمله** گاهی یک بثره باشد
و گاهی بثرات خرد بسیار نزدیک و در هم پیوسته بود و حرقت شدید و خارش لازم اوست بسوزش او مثل لسع مورچه باشد **و ملمس** گرم بود
و حوالی بثور نیز آماسیده باشد و ساعی بود و پس اگر از سفرای صرف بود نمله ساذج گویند و این ساعی نباشد بلکه در ظاهر جلد فقط شدت حرقت صفرت لون
نیز بان لازم نیست **علاج** تنقیه تمر هندی مغز فلوس تلطیف هلیله کنند و بعد تنقیه ماميثا حضض اقاقیا آب کاسنی طلا نمایند مرغ بغوره خورند و اگر بسبب صفرا
مختلط بدم حاد محترق بود نمله متاکله نامند حمرت لون سرعت تقرح زیرا که تا لحم میرسد و پوست و گوشت را متاکل میسازد **علاج** تلطیف بهلیله تمر هندی تنقیه کنند
و اگر در بثور طلاهای برد گذارند و بعد اسهال اگر حاجت بود فصد نمایند و ادویه قوی التجفیف چون قرص اندروخون و غیره بکار برند تدارک جراحت بدهم

اسفیداج کنند اغذیه بارده خورند و از حریفه پرهیزند **طلای تر** و صندلین یا نشا گل ارمنی حضض اسفیداج بوش در بندی طباشیر کافور آب کشنیز تر یا آب برگ
کاسنی یا آب عنب الثعلب مانند ترد سازند و وقت حاجت بآبهای مذکوره سوده طلا کنند مبرد مسکن وجع و برای ورم داخلی گوش نافع بعد فصد بکار برند
قرص اندروخون قلقادیس یک مزاج هر یک چهار کندر عفص هر یک بیست زرآوند گرد دوازده بگلاب قرص سازند جهت بقایای حمره و نار فارسی
و قروح مزمنه عجیب بعد چهل روز عقب تنقیه بدن دو مثقال اقاسه در بکار برند و عند استعمال از حموضات و نمک پرهیزند و بعضی آرد گندم هشت
زیبق سه افیون مشک عنبر هر یک نیم می افزایند **قول لازرویر** صندل زرد دو درم آب سه کانا دو جوش یک آثار خشک کرده حب اتماسید اسفیداج درم آمیخته
نوشند بیست روز و آب ساده نوشند خرقه بطبیخ البوت تر کرده نهند و خشک شدن ندهند مثل سوده یا کلونه بآب لیمو سوده طلا کنند حجر البقر بآب کشنیز تر
یا مغره بسرکه یا صبر طلا کنند گل خشخاش بآب کشنیز تر سائیده یا عدس به بیاض بیض آمیخته یا سبوس گندم بسرکه پخته یا برگ بیلیه یا برگ زیتون یا برگ علیق
یا برگ مورد ضماد کنند **قول جوان کورو** و خرقه بروح خمر کافوری یا بعرق افونکزیا یا جمر بکر تر کرده نهند شش روز روغن گندم مالند برگ زنجبیل الکلب
سائیده یا سرطان سائیده ضماد کنند **قول صاحب قبریه** در شربت در شربت بنفشه شربت کاسنی شربت گوبهی بعرق گوبهی دهند و تنقیه
بمغز فلوس دیاکاتولیکون یا بروئیس معجون وزاد و نمایند و در متاکله شربت عناب شربت شاهتره مغز گلاب دهند تنقیه بمغز فلوس شربت ورد شربت گاوزبان
معجون هاسیک نمایند و بعد تنقیه قبل از قرح بارتنگ اشق لوبیا شعیر آب خطمی ضماد کنند اگر آبله شود مرهم بید معجون مرهم بلوط گلنار قشر جوز سماق آب آنها فشرده یا عرق کشیده
بارتنگ گلاب آمیخته خرقه آلوده نهند برگ بید برگ بارتنگ در آب پخته آرد جو آمیخته ضماد کنند و در ابتدا ضماد انار گذارند و در انتها ادویه محلله مرهم افزایند و در
انحطاط ادویه جابسه محلله بکار برند مرهم شوخین انفع اند و سرکه سائیده ضماد کنند شاخ انگور سوزند و آبیکه برآید طلا کنند مصلح عفونت و برای اندمال ضماد کرفس یا نعناع
بارتنگ یا مرهم توتیا یا مرهم سفیده برگ بارتنگ نهاده گذارند گل ارمنی بسرکه طلا کنند مرهم گلنار سفید **نوع ششم در جاورسیه** بثور قدر جاورس است
که سر او سفید و بیخ او سرخ باشد و در بدن متفرق برآید و گاه بود که با ورم و لذع اشد یار باشد و زرد و آب از آن برآید سبب او صفرای مختلط القدری بلغم است
و بعضی جاورسیه را از قسم نمله میشمرند **علاج** فصد کنند و برای تنقیه هلیله زرد تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث کاسنی قدر حاجت گرفته جوشانده صاف
کرده ترنجبین تربد سقمونیا آمیخته دهند عفص کزمازج پوست انار گل ارمنی صندل بگلاب قدری بسرکه طلا نمایند و اگر رطوبت طبعی زیاده بود و قلت لذع شاید باشد
مجففات قویه چون قلقادیس گوگرد مانند آن طلا کنند **قول صاحب قبریه** شربت دو بنج شربت شاهتره شربت ورد عرق گاوزبان عرق شاهتره
دهند بحب غاریقون شربت ورد معجون هامیک تنقیه نمایند ادویه جابسه چون عفص گلنار گل ارمنی بگلاب سوده از پر مرغ طلا نمایند شوخکین بر سفال نهاده در
تنور گذارند که بریان شود پس بگلاب سوده از پر مرغ طلا کنند اگر به نشود با زمسهل دهند اگر قرحه گردد علاج آن کنند روغن گل روغن مورد نافع **نوع
هفتم در بثور صغار** از ماده ردیه میشود و نام ندارد پس اگر ماده حار بود بثره تیز سر باشد و اگر ماده بارد رطب بود بثره فراخ و منبسط باشد **علاج** اگر ماده
حار بود اخراج خون بفصد و حجامت کنند بطبیخ هلیله تلیین نمایند و اگر ماده رطوبت غلیظه بود تنقیه بحب ایارج سازند و اگر رطوبت رقیق باشد تنقیه بطبیخ هلیله
که مقوی بثره باشد نمایند هرچونکه باشد بعد تنقیه خرقه بآب گرم تر کرده تکمید کنند مرفلی سداب بسرکه طلا نمایند و در ماده گرم آب کشنیز تر سرکه روغن گل طلا
سازند **قول لازرویر** یعنی منینوبثوری ضماد کنند طلای بثوری گذارند و از خمر و اشیای گرم پرهیزند سفوف سرطان گرم کرده بندند مرهم بثور

سفراوی **دیگر** اشنان پوند بآب سوده طلا کنند کته مردار سنگ توتیای سبز برابر بآب سوده چند روز متواتر طلا کنند آرد گندم روغن زرد جغرات حلوا ساخته بندند
مزلیه بثور کهنه که او رنگ زیبی گویند **دیگر** تخم حنا یا جل کر بنجوه ضماد کنند مزلیه بثور را مانند **دیگر** برگ سرس یا برگ عباسی گرم کرده بندند مزلیه جهلوری **قول**
جوان گورود برگ زنجبیل الکلب بآب سرد چشمه تر کرده بر بثور عفنه ربع ساعت نهند بعده در مواضع نمناک دفن کنند صحت شود قضیب گاو خشک کرده
سائیده بر بثور نهند رفع شود **قول ڈاکٹر** مسمی از بثور ست که مثال دانه خشخاش بر یافوخ پدید آید و گرد او قدر کف دست سیاه بود و سوادش ساعی باشد
حتی که همه تن سیاه گردد و در عرصه شبانه روز قریب هلاک رساند **علاج** قیفال زده نیم رطل خون بر آرند بعده سرکه چهار اوتس شکر سرخ شش درم جوز القئ
یک نیم درم آب چهار رطل جوشانند تصفیه نموده صاف کرده دو سه بار دهند تا قی شود و بر موضع مرض تیزاب یا پلاسٹر گذارند چون آبله شود روز دوم صبحی بمقراض
بریده مرهم توتیای هاروی نهند تا زخم مندمل نگردد و ماده خارج شود و قتیکه حمرت ظاهر گردد مرهم عظم آدم گذارند اگر ورم باشد ضماد سورنجان نیم گرم
کرده نهند و بعد دو سه روز اگر از زخم آب آید مرهم سنگجراحت گذارند نان گندم بمرق خورانند اگر در ابتدا امتثال آبله بود شگافته دو سه روز برگ نیب بندند
پس مرهم دم الاخوین نهند **فائده** اگر آمدن آب بند نشود یا ماده از عنق فروتر تجاوز نماید دست از علاج کشند **مرهم توتیای هاروی** زنگار زنگار
توتیای هاروی زراج دار چوبه هر یک سه ز ریخ یکنیم فته دوازده سائیده آمیخته بهن بقر شش اندک اندک آمیزند و حل کنند پس لیکر کهنه یا نجبر انڈی چند بار
شویند مخرج ماده مانع اندمال **مرهم عظم آدم** عظم سر آدم برگ نیب هر یک شش درم روغن کنجد نیم رطل سوخته دور کرده موم شش درم اندازند چون گداز دمردار سنگ
اسفیداج سرنج هر یک یک نیم درم سائیده آمیزند و از آتش فرو دهند چون بقوام آید افیون یکنیم درم آمیخته فرو گیرند **مرهم سنگجراحت** روغن گل سی و شش
درم موم زرد شش درم گداخته سنگجراحت سرنج رسکپور مردار سنگ هر یک نیم درم قشر بیض محرق دو نیم اسکر دیلو توتیای سبز سوخته نیم اسکر دیلو سائیده آمیخته
قوام کنند **مرهم دم الاخوین** روغن گل سی و سه درم آب برگ نیب آب برگ رکاین آب برگ نبق باغی آب برگ حنا آب آمله هر یک سه درم بر آتش نهند
چون مائیت جذب شود موم زرد شش درم موم سفید سه درم اندازند پس دم الاخوین مردار سنگ هر یک درم اسفیداج سه درم توتیای سبز سوخته نیم اسکر دیلو
آمیخته قوام کنند **ضماد سورنجان** سورنجان تلخ یکنیم افیون نیم اکلیل یابونه هر یک سه مثقال فلوس شش بآب عنب الثعلب بسایند **نوع هشتم در بثور**
لبنیه بثور سفید مانند نقطه شیر ست که بر انف و جبهه پدید آید و چون فشرده چیزی شبیه بسکه بر آید **علاج** تنقیه تن و دماغ بحب ایارج وغیره کنند و بعد تنقیه بجلیات
چون آرد کرسنه آرد باقلا قشر بیض عظم محرق روی شویند اگر ازین به نشود خربق ابیض دوا یا سائیده بسرکه یا کتان شونیز گل سرخ بسرکه ضماد کنند اگر قوی تر
خواهند رماد خشب زر بسر که گذارند **قول لارڈ و ربیسر** در ترنج ثقب کرده قدری خالی نموده اندکی برنج و دال عدس انداخته سه روز گذارند
پس برنج عدس بر آورده بسایه خشک کنند و قدری سائیده بآب آمیخته مالند صفرت بیض بدهن یاسمین آمیخته طلا نمایند مغز حب القطن دو نیم درم و اید
عدد بآب سائیده مالند و صبح شویند تا سه روز صندل بلعاب اسپغول سوده طلا کنند چون خشک شود بآب شویند آرد نخود عدس نشاسته انزروت
مصطکی بوره ارمنی برابر سائیده وقت شب مالند صبح شویند مصفی آرد جو عدس زرنباد کتیرا پوست نارنج صدف سوخته هر یک یک ٹاٹ سوخته مغز
بادام مقشر مغز تخم کدو هر یک دو نبات سه کنجد مقشر زرد چوب آرد باقلا هر یک چهار سائیده قدری در آب آمیخته بر چهره مالند چون خشک شود بآب گرم شویند
دو اخسته خربا بلبن بقر سوده یا پوست کنار صحرائی بآب سوده یا نمک سنگ بشیر میش یا بروغن زرد سوده یا زرنباد بآب سوده یا دار چوبه بآب سوده یا انزروت

با آب لیمو سوده یا مغز حب سفید بروغن کنجد سوده یا زنگار سنگ مغز حب سفید برابر با آب سوده یا ریوند با آب سوده یا صندل سرخ با آب سوده وقت شب طلا
کنند و صبح بشویند **دیگر** بطبیخ بوانه روشویند **دیگر** برگ نیب پوست سرس ایرسا سائیده مثل او بطنه مالند **دیگر** شونیز بسرکه شب ضماد کنند صبح با آب گرم شویند
دیگر تخم خیار و زرد چوبه زرنباد برابر با آب دکرسنه بریان زرد چوبه مالند **نوع نهم در بنات اللیل** بثور خرد اند که در وقت سرما و هنگام شب بر آیند
با حکه و خشونت چون بخار زند حکه زمانی بایستد بعده وجع پدید آید و چونکه در شب بیشتر افتند بدین اسم مسمی شده **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کنند بعده با تمام
و تمر هندی و داک در توسیع و افتتاح مسام کوشند و آنچه در حکه گذشت بکار برند آب کرفس و زردی سرکه مالند قاقله در آب بارد نوشند **نوع دهم**
در ابطم بثور سیاه قدر حب البطم است که در بساق پدید آید متقرح شود و زرد آب سیاه بر آید و بدیه بگردد ماده او سودای سوخته است که از تمام تن
بساقین ریزد **علاج** باسلیق زنند و بدفعات نمایند پس برای تنقیه نفس عضو ارسال علق و وضع محاجم کنند تا خون کثیر بر آید پس بثور را شگافته
ماده بر آورده رماد چوب گز و ممیران رماد قیصوم و زراوند طویل پوست بیخ کبر حنا سوخته بسرکه قدری زیت آمیخته طلا کنند باقی هرچه در شقاقلوس گذشت
بکار برند **قول لازوردی** سر طلای نوع بائی گذارند شش روز بعده عرق او نکذ یا با عرق خمر مالند یک آب طلا کنند لیتی مسنیتو بطلی او کو انیو سفید
رسیس او که انیتو سفید کافوری گذارند بعده ادستیکا بگلاب حل کرده مالند سلحفات زنده در دست دارند دهن در دهم که هر یک پنج مرداسنگ نیم آمیخته طلا کنند
که زمایه اقسام بثور و ابطم است و گفته سرطان کوفته یا کمر کهه بریان کرده بندند بطبیخ خانه مورچه های سرخ شویند کندش بسرکه مقطر سوده یا ریوند با آب لیمو
سوده بسرکه طلا کنند نمک سرخ قاقله برابر سائیده انزیا حلید رشتی خراشیده طلا نمایند موقی زن مغز حب خروع هر یک یک کنجد دو سائیده یا ترب
از درون خالی کرده حنا و چون پر سوده بند ساخته در آتش پخته بول بچه گاو سائیده ضماد کنند کندسنگ کوفته بندند تمر هندی مغز فلوس برابر بگلاب آمیخته
خرقه آلوده نهند و ترد از بیخ جامن بسرکه سوده یا تمر فرصعنه سائیده یا قنبیل و هماسه تنباکو سوخته بدهن مسم آمیخته طلا کنند **نوع یازدهم در توته**
بثور متقرحه است که در عمق جلد خساره پدید آید اکثر و گاهی در مقعد و فرج شود سبب او ماده غلیظ حاد است **علاج** مرهم زنگار و ادویه حاده نهند تا فانی شود
و مرهم سفیده بر آید یا نخراشند و اید فنا و استیصال اگر آنجا حرارت بود مرهم احمر و اگر حرارت نباشد مرهم اسود و مندمل سازند **مرهم احمر** روغن زیتون
حل خمیر هر یک ده درم مرداسنگ یک و ربع اوقیه بریزند چون سرکه جذب شود نحاس محرق اوقیه زنگار هشت درم آمیزند تا که غلیظ شود برای قروح حا
و نبات لحم انفع **مرهم اسود** زیت ثلث رطل مرداسنگ اوقیه بپزند چون سیاه شود کندر انزروت دم الاخوین هر یک دو درم آمیزند بعضی بسم
در هم باید و درم افزوده عسل ریش نبت لحم **نوع دوازدهم در ثاالیل** بثور شدید الصلابت مستدیر الشکل است و چندگونه بود یکی معکوس یعنی که سر تنه
دوم مشقق بزرگ و مستدیر سوم سیاه مانند سر میخ بزرگ بیخ او باریک و در بدن فرو رفته و این را مسماری گویند چهارم دراز مانند کج و این را قرنیه نامند
پنجم منتشع که بیم از و برآید و این را طرسوس نامند سبب او ماده غلیظ خشک بلغمیست که بعروق خورد تحلیل یافته خشک گردیده یا ماده سوداوی مرکب
از سودا و بلغم که طبع بظاهر بشره دفع کرده **علاج** اگر بسیار بود و خون غالب باشد فصد کنند پس برای تنقیه ماده با ارالاصول و حب خروع یا روغن بادام
و بعد تنقیه بطبیخ افتیمون وغیره تنقیه نمایند و با غذیه مرطبه ترطیب مزاج کنند زبل پرسه کرده طلا سازند و برای اسقاط آن شونیز بسرکه یا نمک بسرکه مالند
شونیز بول طفل سائیده ضماد کنند شیر انجیر گرد ثاالیل مالند و مدام بروغن گل بیضه مرغ بیالایند و جیب دارند یا آن را ببرند یا ادویه حاد چون زرنیخ آهک قلقدیو

ذراریح شنجار و غیره قطع کنند مگر حد القدور یا آهن تیز دارند و نوعیست که آنرا عدسیه و حنظلیه گویند و بر جبهه و روی میشود عدسیه زرد و پهن میباشد و حنظلیه مانند

ماثل بصورت شکل حنظله بود **علاج** تنقیه بدن کنند صمغ البطم صمغ آلو مویز شیطرج بموم و روغن قیروطی ساخته گذارند کندش گوگرد بوره بسرکه یا زراریح بسرکه

طلا کنند چند بار تا که از بیخ برآید **قول عسکری** ثالیل دو نوعست یکی نرم سبب او بلغم غلیظ است دوم صلب که از ماده سودا شود و این را اسامیر گویند

علاج ببینند که ماده آنها منقطع شده یا نه اگر از آمدن منقطع نشده اول تنقیه تن از بلغم و سودا کنند پس ببرگ مورد تر یا ببرگ گشنیز دلک نمایند اغذیه لطیفه خورند

اگر صلب باشد زرنیخ زرد با زبیب طلا کنند عسل بلادر گذارند که قلع میکند **دوا** بقدر در آب شب تر کرده دارند صبح خوب مالیده آبش بر مسامیر مالند در روز

چند بار رفع شوند **قول حکیم علی گیلانی** بادام دو پاره کرده مالند پس برگ تنبول یا برگ نیب بندند و بر مسامیر نمک سنگ برگ نرم خروع باریک سائیده بندند

قول ابن زین حنظل با آب سائیده یا خون سگ یا بول سگ طلا کنند **قول لازروبیه** روغن کاغذ در روزی سه بار طلا کنند بفتیله ...

کهنه داغ دهند پوست ضفدع بهوا خشک کرده با آب گرم تر نموده بندند نیلم سوده مالند خون بچه مرغ سیاه طلا نمایند خرقه آب قشر انار تر کرده نهند و گفته اند

از موی بسته آماس شنجار طلا کنند بلبلیه بلبلیه اله کوفته صره بسته در آب نهند و ساعت بساعت مالند گوگرد و زرنیخ شونیز رماد عقرب برابر بسرکه طلا کنند ثالیل و خیال

اشق مقل هر یکی دوازده درم کوفته یکشبانروز بسرکه تر کرده حل کنند بعده گل خطمی چهار درم تخم مرو کتان بابونه بنفشه هر یک یک ربع درم آمیخته یکدم ضماد نمایند

زاج عفص تخم جرجیر زهره گاو طلا نمایند چند بار بادنجان سوخته بسرکه آمیخته طلا کنند چند بار روغن بلادر یا روغن بادنجان یا زبل طاوس یا خون موش

یا بول سگ سیاه یا عسل یا زبل شتر یا آب دهن صائم زبل عصفور یا عسل طلا کنند تخم لبلاب یا سم زنبور سوخته بسرکه یا تیدال بسرکه یا ذراریح بسرکه یا زبل

بقر بسرکه یا کتان بوره خاکستر یا چوب خروع ضماد کنند گل داوود گل عشر هر دو با نیخشک کرده بسلی شیر گاو و یا عسل دو چند هم چوب بندند هر بتی ربع درم شیر

گاو مضمحل شده بیفتد **قول جوان کوه دو یاقوت** کبود گرد ثالیل ... مالند جذب سم کند و مثل ... نیم ساعت زهر مسحوق بر ثالیل آبله

زهری مالند جذب سم مثال شاخ نماید خون تاج مرغ سیاه بر سه و آبله زهری تا نیم ساعت مالند و بالایش خرقه بطلیخ پوست انار ترش تر کرده نهند چون خشک

شود دیگر گذارند سیب دو پاره کرده بر ثالول گردانند چون گرم شود هر دو آمیخته در جای دود نهند و قتیکه سیب خشک شود ثالیل هم خشک گردد و اگر رفع نشود

بر ثالیل داغ آتشی دهند در پنج شش روز برود **دیگر** شیر خر زده زاج مسحوق بمالند با ستو سه روز **دیگر** حبه سفید نمک سنگ آب لیمو سوده بعد شرط بر ثالیل

و تعقد طلا کنند محلل **نوع سیزدهم در نفاطات** بثوریست شبیه بآبله آتش داکثر و روی آب رقیق بود و گاهی دم رقیق و گاهی بجز ریاح هیچ نباشد

و این را نفاخات گویند **علاج** فصد کنند و برای تغلیظ و تلطیفه دم شربت کدر شربت عناب شربت انار دهند عدس مقشر بسرکه پخته خورند و اگر در وی عناب

افزایند بهتر و آبله را بسوزن زر ثقب کرده برای تبرید و تجفیف قرحه اسفیداج مرتک بگلاب و آب مورد طلا کنند و اطلیه که در نار فارسی آیند بکار برند

نوع چهاردهم در بثور غریبه بثوریست خرد سفید چون ارسطب ... ترشح مرشح برهم و قلیل الالم عسر النضج و از سر بثور اندک اندک سیم آید و گاه بود که مانند

بزرگ گردد **علاج** اگر امتلائی بود فصد کنند تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و بر طلیب مزاج کوشند و در ابتدا اسغول نهند تا ماده جمع شود بعده برای نضج تخم مرو

اسغول اطرات کاسنی سلق بروغن بنفشه ضماد کنند اطرات کاسنی سلق پخته گذارند و بعد نضج با آهن بشگافند یا اشق بصفرت بیض گذارند و نوعیست

خرد سیاه سرخ بوجع نقل یعنی دریک موضع پدید آید و بازاز انجا پنهان گردد و بموضع دیگر برآید و زمانی طویل بایستد **علاج** آنچه در شری دموی گذشت

بکار برند **نوع پانزدهم در شیلم** بثور صلبست که در وجه پدید آید و گرد او قدری درم سرخ گردد و اگر در تدبیر درنگ نمایند بثور عمیق شوند و تمام روی
مشتمل گردند و ماده او دم فاسد حاد و ردیست **علاج** فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه بشگافند تا ماده برآید و گاهی بعد شق دم منعقد برآید پس بعد اخراج
ماده مرهم اسفیداج مرهم خل گذارند **نوع شانزدهم در بثور الاصداغ** بثور بزرگ شبیه بدمل خردست که بر صدغ برآید و پخته نگردد اما سخت
و باریک و سرخ شود و اگر بشگافند غیر از دم غلیظ چیزی دیگر بر نیاید و اکثر مودی بناصور شود **علاج** قیفال زنند تنقیه سر نمایند و باقلا آرد ترمس آرد جو آرد کرسنه
تخم مرو بسرکه و آب بادیان ضماد کنند تا تحلیل رود و برای تسکین لذع و تلیین صلابت موم روغن مالند **نوع هفدهم در بثور القفا** بثور شبیه
به بثور الاصداغ است که در پس سر و گردن پدید آید با وجع اشد و کثیر العدد باشد و نجات از و کمتر بود **علاج** فصد کنند مسهل دهند برگ اسبغول برگ
بارتنگ کوفته بلعاب اسبغول آمیخته ضماد کنند روغن بنفشه شیر زن در بینی چکانند و بر سر مالند **نوع هیژدهم در بلخیه** بثور است که در بلخ اکثر شود
و از وی زرد آب رود و قرحه گردد و خشکریشه آرد و اکثر با خفقان و غشی و حمی حاده باشد و خاصه اوست که گرد او خورده شود و بسعفه ردی ماند
ماده او سودای محترقه است و بسا باشد که از لسع پشه و رتیلا پدید آید **علاج** فصد کنند مسهل صفرا دهند اصلاح مزاج با آب انار ترش نمایند تقلیل غذا سازند
ما الشعیر اغذیه بارده خورند صندل گلاب بقدری کافور بر سینه نهند مرهم کافوری مرهم اسفیداج یا گل ارمنی بسرکه مدام بر جراحت طلا کنند تا که خشک شود و
پوست بیفتد اگر قوی تر خواهند زراوند گرد زنگار راسن خردل نمک مقل زاج روغن گندم سرکه و قدری عسل مرهم ساخته گذارند یا حک کنند تا لحم فاسد
برود و چون لحم صحیح برآید از دم الاخوین کندر مرداسنگ اسفیداج شمع روغن مرهم ساخته نهند که مندمل شود **قول عسکری** قرحه منبسطه ایست که
عمق کثیر ندارد و چون تنقیه یابد وجع بهم رساند و از خون حاد فاسد پدید آید مرداسنگ بروغن گل طلا سازند برگ سرس بآب سائیده ضماد نمایند **نوع
نوزدهم در سعفه** قرحه ایست که در سر و روی پدید آید و گاهی در همه بدن ظهور کند در ابتدا بثور مستحکم خفیف متفرق باشد پس متقرح شود و سرخ نماید و
خشکریشه آرد و دو گونه است یکی یابس که قشور سفید از وی جدا شوند سبب او سوداست که برطوبت شور آمیخته سوی جلد دفع شود **علاج** تنقیه سودا بطبیخ
افتیمون هلیله شاهتره کنند ترطیب مزاج با غذیه و حمام متوالیه و جز آن نمایند آنگاه بلعاب تخم خطمی لعاب کتان تطول کنند و بموم روغن پیه بط پیه مرغ روغن کدو
روغن بادام روغن بنفشه روغن نیلوفر چرب دارند و بروغن های مذکور سعوط نمایند و اگر غلیظ و صلب باشد اول با آهن یا بچیزی دیگر بخراشند تا خون
آلوده گردد بعده بسرکه نمک یا آب صابون مالند و اگر ارسال علق نمایند بهتر و بعد خراشیدن یا ارسال علق مرداسنگ زردچوب بسرکه و زیت آمیخته
یا زاج نمک هر یک یک گوگرد زریق مقتول عفص عروق الصفر زراوند مرداسنگ هر یک دو بسرکه و دهن ورد طلا کنند دوم رطب که از و زرد آب برآید
و این را شیرنجه گویند و این باطفال اکثر شود سبب فضلات عفنه و رطوبات فاسده است **علاج** قیفال زنند اگر حاجت باشد رگ جبهه زنند و اگر رگ پس
گوش کشاده خونش بر سعفه مالند انفع باشد و اگر از فصد مانع بود حجامت نقره کنند یا علق گذارند و بعد اخراج دم بطبیخ هلیله شاهتره تلیین نمایند کدو و اسفاناخ ماهی
صغار طیور صغار بیش خورند و از اشیای مولده دم غلیظ و مفسده خون چون لحم بقر لحم نمکسود قدید و امثال آن بپرهیزند و بعد تنقیه و اصلاح خون عروق الصفر
بادام تلخ گلنار راتینج کاغذ سوخته عفص برگ مورد ایرسا اقاقیا قنبیل هر چه بهم رسد بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند زردچوب مرداسنگ حنا پوست انار سائیده
بسرکه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و نوعیست از رطب که آنرا شهدی گویند و او آنست که در جلد سر زیادتی مرتفع ثقب باریک پدید آیند و در ثقبها چرک او

و پوست را فاسد سازد و فرق از شیرینجه آنست که شهدی مکشوف الراس بود و در ثقب ریم ظاهر شود خلاف شیرینجه که بر سر قرحه پوست کشیده باشد چنانکه گاهی بمقدار چهار اصبع یک قطعه بود و زیر او مده باشد **علاج** اول بآب صابون یا بسرکه و نمک شویند و به پنبه کهنه از درون پاک نمایند پس زنگار مسحوق به پر کنند تا اکل اجزای عفنه و تجفیف رطوبات نماید بعده پوست خربزه بعسل ضماد سازند و نوعیست که آن را روس الابر گویند و او آنست که در بن موی یعنی در مسام ثقبها باریک تر از ثقب شهدی ظاهر شوند و از ان رطوبت شبیه بآب گوشت پالاید و مسام متورم گردند و موهای آن موضع استاده شوند و درشت گردند گویا که سوزن است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه موی آنجا بموچینه بر کنند و محجمه بغیر شرط نهاده مکند تا از وی چیزی مانند روغن که ماده علت است بر آید پس بسرکه شویند چندانکه بن موها سفیدی زند و رطوبت مثل آب گوشت زائل گردد بعد توتیا مردارسنگ اقلیمیا بروغن گل که سرکه در و پخته باشند که روغن بانده آمیخته طلا کنند و نوعیست که آن را عجر گویند یعنی عقد و این شبیه بدمل باشد و از ابتدا اصلب بود و ریم نکند **علاج** تلطیف غذا کنند و تا توانند گرسنه دارند و بطبیخ بابونه بر نجاسف اکلیل نطول نمایند و از تنقیه ضروری و تلیین عقد غافل نباشند و نوعیست که آن را تینی گویند و آن قرحه مستدیر صلبیست که بالای آن سرخ بود و ترشح او چیزی شبیه بانجیر باشد و نوعیست که سرخ شبیه بشهد و خرد باشد چنان نماید که گویا شهد است و از وی رطوبت شبیه بمائیت دم بر آید و این هر دو در سبب و علاج قریب بشیرینجه اند و نوعیست که آنرا سعفه حمرا گویند و آن آنست که چون سر تراشند پوست سر سرخ شود و بسرخی قدری سیاهی زند و بمس درد کند و چون متقرح شود دوا نمی پذیرد **علاج** قیفال زنند تنقیه بطبیخ شاهتره افتیمون نمایند بعده چهار رگ قطع کنند و عرق جبهه کشایند یا بزنا صیه اگر مناسب دانند شرط زنند و شمع ابیض بروغن بنفشه گداخته بآب خلاف آب خطمی آب خبازی چند بار شسته قدری کف دریا صدف سوخته یا بیض آمیخته گذارند **فائده** گاه بود که سعفه حمرا در روی پدید آید قیفال و عرق جبهه و رگ سر بینی زنند بر نقره و ساقین حجامت نمایند علق گذارند حمام نمایند باب گرم انکباب سازند و بعد فصد و اسهال در سر بود یا در روی بنمک و سرکه شویند مرهم سرخ گذارند صابون طلا سازند پس بآب گرم شویند و مداومت نمایند ادویه قویه که در شیرینجه گذشت گذارند **قول عسکری** بعد تنقیه سر را بروغن شیرج چرب کرده برگ سوسن یا عود بلسان سائیده یا شند مقل بسرکه حل کرده یا عدس بروغن گل و سرکه آمیخته طلا کنند اگر قرص غلیظ بود بآهن حک کنند تا خون سائل گردد پس دوای حاد یا شند تا پخته او کنده شود پس بمرهم سبز علاج نمایند **قول جالینوس** قرطاس محرق بخمر آمیخته بر سعفه رطب گذارند به شود **قول رازی** خزف تنور و ملح یک یک بسرکه طلا کنند برای سعفه هر جا که باشد و قروح رد یه و جرب عجیب **قول ڈاکٹر** باب صاف ریه سر شسته شونیز و فلفل یک یک بدهن البقر سوخته سائیده یا فلفل قنبیل برگ حنا آمله برگ نیب توتیای سبز هر یک یکنیم درم روغن سرشف دو اونس در کڑاهی کرده بر آتش سوخته سحق کرده گذارند حرف محرق بروغن سرشف سائیده دو پاس در آفتاب داشته گذارند و گفته اگر بثور کشیر در سر بوند و از ان رطوبت مثل آب صمغ بر آید و هر جا که رسد بثور آرد نمک باب گرم آمیخته شویند پس قنبیل یکنیم درم فلفل تننگرف هر یک نیم درم سائیده روغن گاو در بعر طل آمیخته شب در شبنم نهند و صبح بر بثور گذارند تا هفته اگر به نشود مزرالبنج زیبق قنبیل هر یک یکنیم درم فلفل تننگرف هر یک نیم درم برگ تنبول مع مصالح چهار عدد سائیده روغن گاو مغسول بعر طل آمیخته گذارند و سه وزن قیع گل سرخ گل بنفشه مویز عنب الثعلب قند داده تنقیه بگلقند و عصاره ریوند نمایند **قول لارز وربیر** بطبیخ تنباکو شویند آسفیداج دو اونس زاج یکنیم اونس سکپوره مردارسنگ هر یک یا اونس ایقر نوشادر هر یک دو درم زنجبیل یکنیم درم سرکه انگوری یک لیبر عرق بارتنگ گلاب هر یک چهار اونس سائیده آمیخته بر آتش نهند و حرکت دهند باشند چون جوش فرو گیرند

وبعد سرد شدن بجبه طلا کنند مرلیه سعفه و اقسام حرب و قوبا باید که بناخن نرسانند که آن را سیاه میسازد صدف کوفته بروغن گاو سوخته حل کرده بالند سلحفات بر روغن
سرشف در ظرف آهنی سوخته حل کرده مالند کندر ابقر بسرکه یا بخمر ضماد نمایند توتیای سبز یک آرد نخود دو جغرات هشت آمیخته طلا کنند شخار سوده باشند مرلیه بثور سفید
خرد باهم که بر سر برآیند و بدان سبب وجع و غیره تا روی و غیره رسد **قول فولنیکه** سعفه علت است با بثور رطوبی و خشک که از وی رطوبت سبز یا زرد حاد
و منتن برآید سبب او ماده شور حاد متآکله است که بسر آید و گاهی از یکی بدیگری نقل کند **علامت** کثرت لذع بروز بثور با رطوبت عفنه و چون پوست دور کنند
لحم مشبک ظاهر شود و چون مو بر کنند بیخ او مملو بر رطوبت غلیظ باشد و چون مستحکم شود بعسر به گردد و بعد به شدن مو نمی برآید و اگر نو بود و در رطوبت زرد برآید بزودی
به گردد و اگر کهنه و خشک و سیاه باشد لاعلاج بود و گفته بخرقه مالند اگر جلد صلب بود و سرخ نگردد لاعلاج باشد و اگر جلد نرم بود و سرخ شود علاج پذیر باشد
علاج مرهم رال و جابک و صموغ گذارند تا قشر جدا شود و اگر مزمن بود اول تنقیه بفصد و مسهل کنند بعده ادویه بکار برند و بعد جدا شدن قشر با دعوب انجیر
سرکه بطبیخ ریشه خطمی ایرسا آمیخته بر سر انکباب کنند هشت وز و بعد انکباب تخم گرم حمض یا بعرق ادخر یا تر نموده بر سر نهند و بالائش برگ سلق یا برگ کرنب گرم نموده
بروغن گاو یا بروغن خوک چرب نموده بندند و بطبیخ برگ جوز و زیتون سلق شاهتره و بادران نبفشه شویند پس نشف آب کرده روغن زرد خام یا روغن جوز یا
روغن بومادران یا روغن بادام بمالند اقلیمیای فضی اسفیداج عفص سنگبصری برابر بسرکه و موم و روغن کهنه مرهم ساخته یا آب شاهتره آب کرنب آب آس
هر یک ده وزن اقلیمیای فضی سه درم روغن خوک موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند اگر از استعمال انکباب و مرهم قشر جدا نشود کبریت دو درم خردل مویزج فاشرا
هر یک درم سرکه قوی وزن تنه چهار درم روغن خرس یا روغن خوک قدر حاجت مرهم ساخته گذارند یا حرف بروغن خوک بریان کرده ضماد کنند و بیست
چهار ساعت قشور جدا شوند و چند روز به گردد چون سر از قشر پاک گردد در آن سحوقه بر خرقه افشانده در بدرماه بر سر بندند در نه روز پاک شود و بعده ادویه
معتدله نهند تا مسام بگشاید و ماده باقی را برآرد ابقر چهار درم گوگرد دو درم ماء العسل وزن روغن خوک قدری بکهرل به بی حل کرده بکار برند و برای اخراج
ماده باقی خرقه بروغن سرب یا مویزج یا آب بصل آلوده گذارند کبریت پیه مرغ آب لیمو آمیخته مالند در روز سه بار چون صاف شود تا پنج روز چیزی نگذارند بعده
بطبیخ خطمی شویند زبل مرغ زبل حمام زبل بط در ظرف گلی کرده بروغن کهنه خوک بر آتش آمیخته مالند و زره مرهم خوک تنها مالند بستور چند روز تا به گردد و روغن
گل گرم کرده مالیده با چوب زر باشند بطبیخ تنها گوشت و سوده باشند لیکن ابتدا امید بود و بعد به شدن ادویه منبته مو بکار برند **ادویه** اقنب گرم
کرده بروغن زرد آمیخته یا خردل العسل یا بماست آمیخته یا رماد خشب زر بروغن گل آمیخته یا رماد سم اسپ بروغن آمیخته یا حجر با یا مکس بروغن کنجد سوخته
یا خردل بریان بروغن کنجد آمیخته یا فلفل بروغن سوخته یا آذاراقی یا آس یا بره زیره سفید بروغن کنجد سوخته سائیده یا جرم زیرین کفش کهنه سوخته بروغن سرشف
آمیخته یا برگ کهاکر بروغن کنجد سوخته یا تخم کرنج جغرات یا بدهن ابقر آمیخته یا برگ درخت بڑه سوخته بروغن کتان آمیخته یا مر با آب ترنج آمیخته یا رماد دنباکو بروغن
سرشف آمیخته یا سنبال تنور بسرکه آمیخته یا نوشادر بعسل آمیخته یا دو زنیم بسرکه آمیخته یا خانه زنبور بروغن تلخ سوخته یا لال مرداسنگ برابر آب سائیده یا مرتخ
بروغن حل کرده یا رتن جوت سوخته بروغن کنجد آمیخته یا قوم شیطرج برگ نیب هر یک یک روغن کنجد چهار جوشانده صاف کرده یا پوست درخت تمرهندی
شاخ درخت بڑه با آب سوده یا قنب با نخواه سائیده ببول طفل چهار ساله یا نره یا روغن ایا انبه یا روغن قلت یا رماد طرفا یا روغن گوگرد یا روغن شونیز
یا پیه مرغ طلا کنند **دیگر** برگ نرم خرمع سائیده نمک آمیخته ضماد کنند **دیگر** عدس در ظرف گلی سوخته بشیر میش سائیده صبح طلا کنند و وقت شام بشیر شویند در سه چهار روز

[illegible] سوخته بروغن [illegible] آمیخته [illegible] باشد دیگر [illegible] شوند دیگر برگ خروع [illegible] گرم کرده [illegible]

ضماد کنند دیگر [illegible] دهن گل سرکه [illegible] مرهم ساخته [illegible]

مرداسنگ [illegible] آمیخته طلا کنند [illegible] مرهم شود گذارند دیگر برگ [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ضماد کنند دیگر [illegible] قدری [illegible]

[illegible] دیگر برگ [illegible] گرم کرده بروغن [illegible] آمیخته [illegible] دیگر نبات [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] دیگر [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] در بثر فارسی [illegible] شدید [illegible]

[illegible] علاج فصد [illegible]

[illegible] مرداسنگ [illegible]

[illegible] کافور [illegible] گلاب طلا [illegible]

[illegible] گلاب طلا نمایند [illegible] کافور [illegible]

[illegible]

[illegible] نمایند قول صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] شیرین [illegible]

[illegible] شیرین [illegible]

[illegible] میکند [illegible]

[illegible] آب [illegible]

رنگ [illegible] شربت [illegible] مرتبه در [illegible] شیر [illegible]

[illegible]

[illegible] طعام [illegible] شیر [illegible]

[illegible] خون [illegible]

مذکور [illegible] شکر [illegible] نمک [illegible]

یا به بیست دانه نمک افعی دهند اگر معده قوی باشد شیر دو سه رطل دهند و اگر مرض صعب باشد تا شش ماه دو رطل دهند و وقت چاشت سوای نان که بشیر ترکرده باشند ندهند و وقت شب ماکیان خورند برای وجع مفاصل و نمله و غیره که از شوریت و حدت خون و حرارت احشا بود نافع **مرق فروج** شیرین و معتدل کننده گاوزبان و تخم کاسنی هر یک دو درم برگ مامیران شیر مقشر هر یک مثقال گلهای مفرح شش درم در فروج پر کرده به بیست رطل آب پزند تصفیه مانده صاف کرده صبحی همراه بیست دانه نمک افعی یا نیم درم سفوف جاذبه که مرکب از ابسد اولیوکر نکیر مروارید بلور باشد دهند تا سه ساعت هیچ نخورند و تا سه ماه مداومت نمایند و به آب دریای شیرین یا با آب نیم گرم آبزن کنند سه ماه اگر کافی نبود **مرق افعی** دهند **مرق افعی** افعی کلان از سر و دم و جلد و امعا پاک کرده بسرکه و نمک چند بار شویند پس دو سه بار به آب شسته همراه یک فروج در ظرف گلی نو بدوازده رطل آب دهن بندکرده پزند بعد سه ساعت صاف کرده در ظرف سفالی دارند و صبحی یک رطل نوشند و در بستر پوشیده شوند تا عرق آید برای جذام و جمره و دمل و فالج و صرع و مفاصل و حکه و قوباء و بثور کهنه که از بدی خون شوند و دیگر امراض جلدی که بسبب شوریت و حدت ماده بوند انفع اگر کافی نبود در پاپها داغ دهند اگر با وجود استعمال ادویه تا چند ماه بسبب بقای ماده بثورات خشک نگردند بفصد و مسهل تنقیه کرده مرهمات بکار برند روغن سرب یا مرهم اقلیمیای ذهبی مالند اگر در یک اونس مرهم دوانه سکه یا اسفیداج یا زاج سوخته آمیزند بهتر بود و روغن خوک فربه امراض مهر است فروج مرغ خصی بچه بز دنبه بیضه نرم ماهی جوی کاهو برگ کاسنی برگ خرفه آلو شفتالو خورند و از لحم خوک ماهی دریای شور و اشیای حار شور لذاعه مطبیه پرهیز ند و عوض آب طبیخ تخم کاسنی یا طبیخ مامیران نوشند و باید که فراریج و مرغ مادل لحم افعی دو دو ع بارد شعیر و لبن آمیخته خورانند پس خورند چون تا بلین طبع مدام ضرور است لهذا طبیخی که در و لحم افعی در روغن بنفشه باشد حقنه کنند

مرهم اقلیمیا اقلیمیای ذهبی روغن گل هر یک اونس زاج اسکر و بلو اسفیداج مغسول بگلاب نیم درم دو دو تنور کاغذ سوخته هر یک دو اسکر و بلو روغن بنفشه چهار درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی روغن گل یا روغن سداب هر یک اونس اسفیداج نیم درم مر درم کندر صبر هر یک یک نیم درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی چهار درم اسفیداج دو درم نمک سرب زاج هر یک اسکر و بلو سنگ بصری طباشیر اسکر و بلو روغن گل قدر حاجت بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی اسفیداج زاج سوخته برابر روغن بنفشه و موم آمیزند **مرهم اقلیمیا** طباشیر اقلیمیای ذهبی هر یک دو درم سنگ بصری طباشیر سفید رهم قشر فندق سوده هر یک درم روغن بید مغسول بگلاب قدر حاجت حل کنند **مرهم اقلیمیا** روغن گل دوازده اونس اقلیمیای ذهبی یا اونس گل مختوم نیم درم بالسمو د درم موم چهار اونس مرهم سازند **مرهم** آب مامیران آب سلق هر یک اونس روغن خوک دو اونس کبریت درم اسفیداج نیم درم آمیزند **مرهم** کبریت چهار درم در ظرف گلی گداخته در کهرل کرده بالایش روغن گاو و روغن خوک هر یک اونس انداخته حل کنند بعده زیبق بلعاب دهن کشته درم توتیای بحر اسکر و بلو آمیخته بکار برند **نوع بیست یکم** **آبله فرنگ** قسمی از بثور غریبه است درد موی ثقل سر و غانه چشم در اعضا امتلا و انتفاخ عروق ضربان شرائین شیرینی دهن حمرت جبه و جبح بندگاه و ورم آن مائل بحمرت و ته دانها سرخ خشونت حلق عظم نبض حمرت و غلظ بول **علاج** باسلیق زنند پس قیفال یا صافن کشایند و فصد بدفعات نمایند اگر صبی یا حامله باشد حجامت مابین شانه یا بر ساقین کنند اگر جوشش بسیار دردی بود عرق جبه زنند و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انار ترش شربت لیمو شربت زرک مداومت کنند و مطبوخ سنا انفع و تا ممکن باشد به تنقیه کوشند و دوا بر آبله نهند و اگر جراحت بر وجه و شود و به انشقین ...

نماید مرهم شادنه و ذرور انزروت به سازند معجون شاهتره مثقال بطبیخ عناب هر صباح دهند تا بیست یکروز کیاده را خشک بسازد اگر بهم رسد و خشک نگردد زراوند طویل زیبق مقتول هر یک دو کندش یک مغز زرد آلو تلخ دوازده سائیده به کتیرا تر کرده بروغن گل آمیخته در حمام بالند **مطبوخ سنا** عناب سپستان هر یک پانزده عدد پوست هلیله زرد هر گل سرخ عنب الثعلب کاسنی تخم خطمی هر یک یکنیم درم شاهتره هلیله زرد هر یک سه درم سنا چهار درم تمر هندی بیست درم جوشانیده صاف کرده شیرخشت بیست درم آمیخته نوشند **مرهم شادنه** شادنه عدسی انزروت کندر هر یک دو نیم درم شمع ابیض سه درم روغن گل بیست چهار درم مرهم سازند **ذرور انزروت** انزروت شادنه اقاقیا گلنار کندر دم الاخوین زراوند مانند سرمه سحق کنند **معجون شاهتره** ریوند کندیم سنا سه گل سرخ چهار هلیله زرد پنج شاهتره هفت آمله هشت مویز منقی یا زبیب بیدانه یا قند مقوم صد شربتی سه مثقال بشربت عناب **صفراوی** صفرت نهال و تن تلخی دهن عطش سهر یبوست بهن و بینی و زبان سرعت نبض حمرت بول غضب خیالات زرد پیش چشم لون بثور مائل بزردی یا حرقت و خدوج زرداب کثیر **علاج** برای تعدیل صفرا شربت نارنج شربت لیمو سکنجبین آب نارین آب تمر هندی دهند فصد کنند اگر مانعی بود حجامت نمایند و بطبیخ سنا تنقیه نمایند و معمولا دانگی با آب تمر هندی مکرر دهند که اخراج صفرای سوخته میکند سپنجکیه و حب گذشت نوشند حب شاهتره مفید و اگر جوشش در سر روی پدید آید با قوفالیه زعفران نیم درم گل ارمنی دو درم کافور تم درم مرداسنگ نیم درم بگلاب سرشته طلا کنند و برای تخفیف جراحت بحمام روند و جراحت را خوب شویند پس ذرور اربعه یا شنجرف **ذرور اربعه** انزروت مرکندر دم الاخوین برابر بسایند **بلغمی** حکم جالینوس جراحت و رعاف در بلغم عفنه صحیح بنداها بولس علیه باض لعل کثرت آب دهن و بینی خواب مفرط ثقل سر چشم لون دانه مائل به بیاض گرد جراحت سفید و شوره ناک سیلان زرداب تادی بهوا و اشیای بارده **علاج** حب ایارج با اصطمخیقون حب قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار قی فرمایند عاقرقرحا سکنجبین آب کامه آمیخته غرغره کنند عدس گل سرخ شحم حنظل جلبه با آب جوشانیده با آب کرفس آمیخته در حمام بالند و اطریفل صغیر ساق گاو روغن گل روغن بابونه شمع قیروطی ساخته عاقرقرحا قسط سحوق آمیخته بر مفاصل مالند و اگر جراحت شده مرهم کنند انزروت دم الاخوین مرداسنگ برابر ذرور کنند و از لحم بقر و اشیای بلغم افزا پرهیز کنند **سوداوی** ثقل دیر رست و جه هر تیرگی لون وجه و بدن بول یبوست چشم و بینی بطوء باریکی نبض فکر و خیال فاسد لون بثور مائل بسواد غلبه یبوست بر جراحت این بدتر به شود **علاج** **مطبوخ افتیمون** مطبوخ شاهتره معجون شاهتره تنقیه کنند هلیله مربا آمله مربا دهند ایارج فیقرا بماء العسل گرم آمیخته یا سکنجبین عسلی مطبوخ پوست بیخ کبر آمیخته غرغره کنند کندش اقلیمیای نقره مرداسنگ گرد هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه مثقال عروق الصفر گوگرد هر یک درم زیبق مقتول دو درم سرکه و روغن گل آمیخته در حمام بالند مرداسنگ کندر گل سرخ انزروت ذرور کنند **فائده** تا ممکن دوای قوی نمالند و در تنقیه اول کوشند اگر حامله یا صبی بود دوا اکل دو او نتوانند بدین معجون مداومت نمایند که در بیست یکروز زیاده آن را ساکن میسازد هلیله کابلی بلیله آمله ترید تخبیص شاهتره هر یک پنج مثقال چهار افتیمون سه فانیذ صد و بیست یا زبیب بیدانه و چند همه معجون سازند شربتی تا دو نیم درم **بدانکه** اگر از اخلاط مرکب شود حسب آن تنقیه کنند اشربه و اغذیه موافقه دهند و فصد در همه قسم اگر مانع نباشد انفع **مربای هلیله** هلیله بزرگ تر باشد یا خشک صد عدد در ظرف سبز نهند و آب که آن را بپوشد اندازند و رها تا ک پنجاه درم برو باشند و ده روز بگذارند و بعد هر سه روز تبدیل آب رها کنند بعده هلیله بر آرند به نرمی بشویند تا پوست جدا نشود پس در دیگ نهند و آب که آن را بپوشد اندازند و کف شیر مقشر مرضوض نیز ریزند و بپزند تا که شعیر پخته گردد پس بر آرند و باز شویند و بخرقه نشف رطوبت کنند بعده پوست بیخ کال ... به هلیله ... ...

جوال دوز زنند و حرارت سبز نهند و عسل صاف آنقدر که او را بپوشد اندازند و بیست یک روز بگذارند و سر هر هفته تغییر عسل نمایند و هرگاه تغیر دهند جوش خفیف دهند تا رطوبتی که در آن باشد برود و باز در عسل صاف اندازند آن قدر که بپوشد پس ظرف سبز نهند و سه چهار روز نگاه دارند و اگر بجای عسل قند مقوم کنند قلیل الحرارت باشد و در حمیات انسب بود و اگر دوای افاویه خواهند دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا بسباسه عود مصطکی هر یک یک اوقیه مشک نیم دانگ ساییده افزایند مزیل نسیان و بواسیر و مفتح سدد بلغمی مقوی حواس و امعا و معده و کبد ملین طبع و اگر هر روز یک عدد تا یک سال خورند و از ترشیها و جماع پرهیز نمایند موی سفید نگردد و آنچه از هلیله مربا سازند نسبت بخشک نافع بود و فرق بدان کنند که خسته وی بشکنند اگر درون خسته از وجهت سیاه ظاهر شود و از تر باشد الا از خشک و مربای هلیله تر خوش طعم و بغیر عفوصت می بود و هر چند که کهنه شود بهتر است بادام که از غایت کهنگی بوسیدگی راه نیابد و جهت تنقیه فضول معده هیچ چیز باین نمیرسد زیرا که هر چه منقیست مثلیست خلاف این که مقوی و منقیست لهذا بعد تنقیه از قبول ماده نیز باز میدارد و معده را هر چیز که ترتیب کنند نفعی که قبل از ترتیب بود بعد آن نیز باقی میباشد لیکن مع الضعف و بعضی مضرت که در آن چیز است بعد ترتیب زائل میگردد لهذا مداومت استعمال این جائز شد خلاف غیر مربی که مداومت او منعست و کذا در ابتدای حمیات استعمال هلیله منعست خلاف مربا و کذا استعمال هلیله بغیر ترتیب مستحسن نیست خاصة در حمیات خلاف مربای او و مربای آمله منافع و ترتیب او مانند هلیله است نوع بلیت دوم در چهره بثور اندر در سوزان گویا که اخگر نهاده است و یا جای سعب پوست را بسوزاند و بعد فرو رود و خشکی روی او سیاه نماید مانند موضع داغ و اندک و پراگنده باشد و در بزرگی مانند نخود و ماده او ریم نمیگردد بلکه همچنان بیشود و خشک شده پوست فرو می آید و ماده او مایل بسود میباشد و گاه بود که بثره نماید و موضع او بجای آید و سرخ و سوزان نماید پس برصاصی و رمادی گراید و باشد که حمی صعب پدید آید و هلاک کند و بعضی گفته بثور چند پهن بغایت سرخ با حرقت و الم مفرط اند و ماده او صفرای غلیظ مخلوط با دم رقیقست علاج اگر غلبه خون بود و مانع نباشد فصد کنند و چندان خون برآرند که بغشی رسد و بر بثور عمیق زنند یا علق گذارند تا خون فاسد محتبسه برآید و اغذیه بارد و رطب دهند و دیگر تدابیر حسب غلبه خون یا صفرا مرعی دارند گل ارمنی و ورد سرکه یا گل سرشوی و قدر کافور طلا کنند انار ترش شگافته به سرکه پخته سائیده بر بثور گشیده بر بثور چسپانند در روز دو بار و در شب یکبار و این طلیه از ابتدا تا انتها بکار برند و در انحطاط نگذارند و آنچه در نمله گذشت بکار برند اگر برگ قضیب اشنین بود و یتوعه چون او بود و یکی قلقطار قلقدیس هر یک چهار تا آب سوده طلا کنند و در ابتدا عنب الثعلب حضض عدس صندل اقاقیا با کاسنی یا با آب عنب الثعلب طلا کنند اگر متقرح باشد تدبیر آن نمایند قول محمود بعد تنقیه تمام اگر قروح بثور باقی ماند بحب هلیله یا سفوف سیماب یا بخور سیماب مداومت کنند و برای اندمال قرحه مرهم سیماب بکار برند قول صاحب فوانیکه در طبیخ افعی که در زبان فارسی گفته شد عشبه چوبچینی چوبحیات فرو ده نوشته اگر کافی نبود این استعمال نمایند بخوردن ماء الجبن قول جزبی و قتیکه آثار ریح الفرنج مثال تحفه درد مفاصل و خروج بثور جمره ظاهر شود باید که ادویه حاره استعمال کنند و شراب و عرق دارچینی دهند و بفرمایند که ریاضت کنند تا عرق آید و ماده حرکت نماید و در اعماق تن نماند اگر بسهولت آید استعمال کنند بعد از آن بشربت اشتها بالانتیمون مسهل خفیف دهند و در اکثر مزاج معجون بغایچ کنا چست نشسته چوبچینی بطور طبیخ و تجیه استعمال کنند مع پرهیز و غیره و تعقب عوض چوبچینی هگندناگوری میدهند قول لازوریه سبب جمره فساد صفرا و بلغم و خون و باد است پس و قتیکه بلغم غلیظ در مجاری جاری ... بادوی بدن حرکت طبیعی نتواند کرد و به سبب سوء مزاج و تفرق اتصال اعضا بهم رسد و ورم حاد ... بادتر کان گویند اگر صفرا غلبه کند و در خون حدت کثیر بهم رسد و بر ظاهر جلد ریخته داغهای محرقه آرد آن تشنگی

و دانه فرنگ نامند و آتشک برای آن گویند که مانند آتش سوزان میباشد و دانه فرنگ جهت آن گویند که در دیار اهل فرنگ یعنی نصاری اکثر میشود و گفته ماده جمره
عفونت منیست چنانچه هرگاه مدتی انسان در یکجا بول کند بسبب عفونت در انجا عقرب پیدا میگردد همچنین وقتیکه زن یا مردان کثیر زنا نمایند بسبب عفونت که ضد
مزاج یکی از دیگریست حرارت در انجا پیدا میگردد و موجب احتراق میشود و نیز انسان که بوقت جماع ملتذ میشود حرارت تن رجوع سوی آن لذت میکند و ماده تن که
دران فصل رجوع بود مستحیل با آن حرارت عفونت زده میشود و موجب آفت میگردد و آبله در تن خصوص در قضیب پدید می آید اگر بسبب عفونت خون بود بثور صغار
در تمام بدن بر آیند و دهن شیرین و حکه باشد و اگر بسبب احتراق صفرا بود آبله پر آب بر آید چرا که ماده صفرا حاد است و اگر بسبب احتراق سودا بود آبله پژمرده همچون [illegible]
که در جلد منجمد شود پدید آیند و گاهی اورام مغابن شود و گاهی رطوبت سیاه از قضیب بر آید و این قسم طول میکشد و گفته اهل فرنگ بعد تنقیه تن و استعمال مسهلات
صالح رفع این باد ان چوبچینی میکنند و اهل هند نیز چون قوت مسهلات و مطبوخات با عماق تن نمیرسد برای دفع این حب سم الفار تجویز نموده چه سم الفار عسیر
بلغم و باد را زائل کرده صفرا را که سریع التحلیل است بزودی دفع مینماید و وقت استعمال این حب از باد و غسل آب بارد و اغذیه و اشربه غلیظه مولده باد و بلغم و صفرا
پرهیزند و حموضات اصلا نخورند که ضد سم الفار است و نان گندم بروغن گاو غذا نمایند و اگر رغبت بلحم باشد لحم کبک دراج تیهو خورند و تقلیل غذا نمایند و گفته
اطبای هند شنگرف زیبق رسکپور وغیره میدهند و اثر عجیب می بینند اما یبوست در تن باقی میماند چرا که مزاج ادویه یابس است و ماده مرض هم یابس پس ماده
بلغم و صفرا و سودا از بینها رفع میگردد اما یبس دفع نمیشود لهذا اکثر بعد رفع جمره تشنج جذام تشقق اطراف و اطفا سرطان مالیخولیا وغیره پدید می آیند پس بهترین علاج
آنست که منضج و مسهل خلط دهند و خون بر آرند ماء الجبن نوشانند تا آفت باقی نماند و دیگر ادویه تلخ چون شاهتره حنا قصب الذریره هلیله سیاه عنب الثعلب
صندل سرخ برابر شب در آب تر کرده صبح دهند چند روز و گفته الوت ربع یا نیم درم فلفل هفت یا پانزده عدد با آب سائیده بخته نوشانند سه یا هفت روز الوت
بطبیخ پوست درخت کنار صحرائی و پوست ببول سوده طلا کنند عجیب در روز خمسه یا شش مرهم الفر گذارند گفته رسکپور هر یکدو فلفل قرنفل کافور هر یک
یک به بیاض بیض حب بسته دارند و وقت حاجت بشیر سوده طلا کنند مجفف نانخواه دو مثقال با آب برسنگ بسایند چون غلیظ شود قابل حب
بستن گردد زیبق سه مثقال انداخته حل کرده قدری آب ریزند تا که زیبق ناپدید گردد و پس چهل حب بندند و هر روز حبی و گاهی دو حب دهند در دو هفته نفع
شود و اگر قضیب و گرد آن جراحت بود مرهم زیبق گذارند و گفته اگر در کام ثقب شود و بینی فرود آید زاج کشنیز هر یک یکنیم درم گل سرخ سه درم پوست انار ده درم
آب یکنیم رطل بزند سوم ماند صاف کرده غرغره نمایند یا دیانی بعد رطل گل سرخ بیست درم زراوند گرد ده درم آب رطل جوشانده صاف نموده غرغره کنند
و عسل بدین آب آمیخته پنبه آلوده بر کام نهند یا ضفدع یا شش نرسه کلب زنده بریده در تنور بریان کرده مغزش بر آورده سائیده پاشند یا از نی د مفید
فوراً به شود تخصیص را قدر فلوس جراحت در کام بود و مجری بینی و حلق یکی گشته از ین به گردید فندق هندی نیم رطل اطفال الطیب هفت عدد هر دو را شب در
آب تر کنند چون نرم شوند در شیشه مطین جوبه کشند و هر دو وقت بر ثقب طلا کنند ستا شانزده مثقال ترید سورنجان هر یکده مثقال افتیمون بسفایج هر یک ده
نیم مثقال انیسون دیا فرنتیکوند مصطکی هر یک یکنیم درم چوبچینی دو نیم اونس قند سه چند عسل برابر ادویه معجون ساخته دهند رسکپور خمر ننداخته تخم آتش دهند که خمر
سوخته شود و بدستور بیست یکبار پس رسکپور پنجاه دانه صبر درم نان سوخته پنجدرم سائیده بخمر سی حب بندند و حبی دهند معجون عشبه مفید بعرق مونڈی یا بعرق
یا بعرق نکسنگی یا بعرق تیزابی شویند کالومیل چهار و نیم اگر ولیو آب آهک نه اونس آمیخته سویند رسکپور دو گرائن آب شش اونس حل کرده شویند قاطع سم عفن مزیل اثر

یا طبیخ چوبچینی ضعیف العمل دهند یا ماء الشعیر بعرق کاسنی یا بعرق حماض طیار کرده بقند دهند و برای تقویت معده پنبه بدهن ورد یا بروغن به آلوده
یا نان بخمر و گلاب حل کرده صندل پاشیده یا لحم بقر نیم برشت فقط یا بخمر و صندل ترکرده بر معده نهند اگر ضعف کثیر باشد شکم بچه مرغ یا شکم حمام شق کرده
گرم گرم بر معده نهند اگر از استعمال اینها ضعف هضم و سقوط اشتها پدید آید و بغشی افتد چنانچه اکثر بعد بیست روز بسبب تقلیل غذا میشود باید که بعد چند روز
اچار میوه های تازه و ماهی نرم دهند و در غذا افزایند و صبح دو ساعت قبل از تعریق صفرت بیض مسلوق دو عدد و پرچه نان عدد بخمر ترکرده دهند و همین قدر
وقت شام اگر وقت تعریق ضعف شود چند روز وقف دهند یا در روزی یکبار عرق گیرند و مرق قوی دهند و بسکینان لحم مثل بریان کافیست بدانکه مبتلایان
عرق سازند یا ضعف در این تدبیر غشی نمایند یا از وجت ماده و درین ماء العسل ساده او نس شربت سیج یا شربت شاهتره یا طبیخ ادویه مصفی و مقلل ماده سوداوی
چون انیسون بادیان سنبل طرفا اسطوخودوس گندنا و غیره دهند تا اخراج ماده لزجه شود و ماده رقیق از مسام بر آید یا فساد و صلابت جلد از ماده سوداوی
و درین بخور فتیله دهند یا بر آجر تفته خمر پاشیده بکف پا چسپانند یا انکباب طبیخ اکلیل بو مادران برگ لیمو حب الغار بادرنجبویه فودنج اسطوخودوس کرات
بهمه تن رسانند **طریق بخور** کرسی که از زیر همه بند باشد تا دود بیرون نیاید در وسطا و ثقب کنند و مریض برو نشانده تا گردن پوشند و چشم
بند دارند و زیر کرسی ظرفی پر از اخگر نهاده سفوف برو پاشند اگر دود زیاده بود سرپوش ثقب دار نهند تا دود اندک اندک بر آید اگر تاب بخور ندارد
در لحاف ثقب نمایند تا دود بیرون رود و از وی تکلم کنند اگر آواز باریک بر آید و بغشی افتد باید که قبل از غشی در بستر گرم پوشند صفرت بیض بقدری
خمر آمیخته یا مرق قوی در دهن ریزند و چون عرق خوب آید لباس و بستر تبدیل کنند و بعد ساعتی غذا دهند اگر مریض ضعیف باشد ساعتی قبل از بخور صفرت
بیض یا نان بخمر یا مرق دهند و در قوی یک و در ضعیف ربع یا نیم گهری بخور دهند و احتیاط دارند که لباس سوخته نگردد و اگر قوی باشد استاده الا بر کرسی نشسته
بخور گیرد باید که اول تنقیه کنند پس سعوطات لعل آرند و خبرداری عوارض و پرهیز بنوعیکه در مالش مرهم سیمابی آید دارند **طریق دیگر** مریض را برهنه کرده در
لباس پوشند و سر وا دارند و در چلپچی او در صندوق که در و ظرف اخگر و سفوف نهاده باشند دارند یک ساعت بخور بهمه تن رسد و عرق خوب
آید پس نشف عرق کرده تبدیل لباس نموده در بستر گرم نشانند تا باز عرق آید **طریق دیگر** دیگچه پر از اخگر زیر پلنگ طرف چلپچی کج نهند و برو لحاف
چندانکه بزمین رسد انداخته پوشند تا همه بستر گرم گردد و عرق جاری شود آن وقت باز بر اخگر سفوف پاشیده پوشند که دود بیرون نیاید
و عمل این گاهی بعرق یا لعاب دهن یا باسهال و گاهی بهمه میشود و در استعمال بخور حسب قوت و عوارض که مانع خروج شوند نمایند تا که همه ماده از تن بر آید
و باقی نماند و مریض ضعیف شود و در استعمال بخور نه یا ده روز کنند صبح شام یا صبحی کافیست گاهی اول روز و گاهی بدید اجرای لعاب میگردد و این برای
طبیب موقوف است و احتیاط در اول لازم تا دود با نهار نرسد که ضرر دارد **طریق مالش مرهم سیمابی** باید که ظرفی پر از اخگر نزدیک پلنگ دارند
و مرهم در دست گرفته از دور گرم کرده اول بر ساق لنگ پس بر همه یا در زانو و شانه و ساعد و مفاصل و اصابع و کف دست و دستها مالند پس اخگر
دور کنند تا بخار بدماغ نرسد و در بستر پوشند و سر وا دارند چون عرق آید تبدیل لباس نمایند و اگر عرق نیاید مضائقه ندارد و اگر مریض بدست خود
مالش نماید بهتر و بر اعضای رئیسه نمالند چرا که از مالش سر سکته صرع شیاف و از مالش سینه غشی خفقان ضیق نفس پدید می آید و باشد که بمرگ رسد و دو اونس
مرهم همه اعضا را کافیست و اگر مرهم قوی بود مرهم سیماب یک مرهم ساده نیم آمیزند و بکار برند و هر مریض را سه یا شش مالش کافیست لیکن بعلامت

بهتر چرا که گاهی قوی مزاج را بآنکه مالش ظهور عوارض چون سیلان لعاب وجع ورم لثه غشی وغیره پدید می آید لهذا دوازده یا پانزده یا سی بار نمایند و بعد خروج آن تا
اگر ابقای ماده ظاهر شود هشت یا ده یا بیست روز قدر چهار یا شش اونس اجرای لعاب دارند اگر قوی الجسم را در شش هفت مالش اجرای لعاب نشود هم
قوی بعمل آرند و تا که تنقیه تام نشود مستعمل باشند و احتیاطا حسب مسطور دارند و باید که مرهم کهنه نبود که زیبق را سبب گردد و وقت استعمال مرهم سیماب وغیره اوقات
سیماب دار موسم بهار صبحی است اگر وقت شام هم مالند باید که بعد هفت ساعت از غذا قبل از خواب باول حقنه کنند بعده بعمل آرند الا یک بار وقت صبح
ضرور است و اگر مریض ضعیف باشد اول صفرت بیض یا مرق مرغ دهند پس مالش نمایند **بدانکه** وقت مالش فلغمونی خفقان خناق ورم زبان و وجع
وجع دهن بثور الفم ولثه سهر کرب ضیق النفس اسهال ماده وجع معده مغص پدید آیند و گاهی یک یا دو روز آن قدر اجرای لعاب شود که تضعیف
گردد بلکه بغشی افتد و وقت ظهور اسهال و نفث الدم زیبق در تن میماند احتیاطا این نمایند چنانچه اگر اجرای لعاب یکدو روز شود پس مانع گردند **تدبیر فلغمونی**
که در دهن و گلو و وجه و زبان پدید آید پس اگر حمی نبود مالش حلبین سوی زیر کنند شاخهای خالی گشتند تا بهلو گلقند بماء الشعیر آمیخته یا بعرق بارتنگ یا
رب به یا رب توت غرغره کنند اگر حمی بود فصد کنند و غراغر مذکور نمایند یا سرکه یک دو ص چهار آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود نمک و خاکستر غسل دهند
و لتف آب کرده لباس بگیرید بجوشانند اگر از فصد نفع نشود سنا دو درم به مرق بچه مرغ یا بعرق کاسنی جوشانده صاف کرده شربت ورد چهار اونس
آمیخته دهند اگر حمی حاده باشد مسهل ندهند مگر فصد کنند و حجامه مع شرط گذارند اگر خناق پدید آید فصد زیر زبان نمایند اگر وجع دهن شود بماء الشعیر مضمضه
کنند اگر ثقل دهن بود بشیر فاتر مضمضه نمایند اگر کافی نبود مسکه در دهن مالند و بروحیه دهن ورد یا روغن بنفشه گذارند و شاخها بر گردن شانه گشتند آنزلا که
الحل زنند اگر بثور زبان و لثه پدید آید پس اگر شقاق نگردد علاج ضرور نبود و اگر شق شود بماء الشعیر و گلقند یا بماء الجبن مضمضه کنند و برای اخراج زیبق که در
تن ماند ذهب در دهن دارند چون سفید شود بر آرند و بآتش تفته سرد کرده باز در دهن نهند و بخور اداج و صمغ کبابه گیرند اگر ازین نفع نشود همه تن مریض
نشسته صاف کرده فصد نمایند اگر ضرور بود مسهل دهند و مرهم زنگار بطبیخ عدس بارتنگ شعیر آمیخته دهن را شویند عرق توتیای سبز تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته
غرغره سازند اگر ضرور شود گل سرخ برگ زیتون صمغ سماق بارتنگ هر یک مثقال دو ص چهار رطل بزند نصفی باند صاف کرده شربت ورد رب توت هر یک دو
اونس زاج چهار درم آمیخته غرغره کنند و اگر تنقیه ضرور باشد غرغره مذکور بکار نبرند چرا که حابس لعاب است و نیز در کثرت لعاب قابضات بکار نبرند مگر
مسهل و ملین چون مغز فلوس شیر خشت شربت ورد تنقیه ساز اگر از تنقیه آرام شود و اجرای لعاب تا یکنیم ماه ماند درین وقت غراغر قابضه ضرورند پس گل
سرخ جوز السرو مورد گلنار پوست انار عفص تخم یابد و ص جوشانده شربت توت یا عسل گلابی آمیخته غرغره کنند و اگر از کثرت تنقیه هم زیبق در تن ماند
بنمک و خاکستر غسل کرده ادویه مقویه و مزاحم ضرر چون ورق طلا شربت افسنتین شیر دهند اگر دندان متحرک و قلع شوند و لثه عفن و سیاه گردد عرق بارتنگ
رطل عسل گلابی سه اونس گرم کرده مضمضه کنند یا شعیر با قلا بارتنگ مورد گل سرخ تخم ابیض جوشانده در هر رطل طبیخ عسل یا شربت ورد دو اونس آمیخته
مضمضه کنند اگر دندان غلیظ و سیاه گردند روغن گوگرد تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته مضمضه کنند و بعد تنقیه پوست انار جوز السرو سماق خبث الحدید
هر یک اونس برگ زیتون گل سرخ بابونه گلاب هر یک مشتی تخم ابیض دو ص هر یک چهار رطل بزند چهارم بر دو صاف کرده مضمضه سازند مصطکی چهار
صمغ عربی سه دم الاخوین چوب میده هر یکده سائیده سنون سازند اگر دندان کج گردند اول راست کرده بطبیخ شبت بو مادران بودینه مضمضه کنند

اگر متحرک به دندان گرم پرچه پرچه کرده در دو رطل خمر مطبیه تر نموده اسطوخودوس برگ غار هر یک سه مثقال عسل شش اونس عرق کشیده مضمضه نمایند و سکنجبین ساده یا بسرکه عنصلی تنها یا بطبیخ نعنع کند رسیده آمیخته مضمضه سازند قرنفل سنبل عود بسباسه دارچینی هر یک درم مشک پنج اسکروپل صبر هفت اونس بگلاب حبوب بسته یک اونس وقت شب دهند اگر لون وجه متغیر شود صمغ عربی روغن گل پیه خرس برابر روغن بلسان یک قطره آمیخته بروجه مالند اگر بعد این رنگ زبون شد عوض پیه خرس پیه اسپ یا پیه خوک و بدل روغن بلسان بالسم کوپی یا بالسم برازیل کنند **قول ڈاکٹر** اول سه روز گل سرخ دو نیم اسکروپل مویز هفت عدد بادیان عنب الثعلب هر یک یکنیم درم سنا نیم درم آب نیم رطل جوشی داده گلقند سه درم آمیخته نوشند کهچڑی خورند صبح روز چهارم حب وند ربع درم باب گرم دهند وقت شام کهچڑی مرغن بجغرات خورند و بعد غذا آب سرد نوشند روز پنجم لعاب بهدانه نیم درم لعاب بیخ خطمی درم قند سه درم آمیخته همراه یکنیم درم اسپغول دهند بدستور سه مسهل دهند بعد فراغ از مسهل حب نانخواه ربع درم دهند نان بلحم خورند روغن گاو مغسول سه درم شنگرف ربع درم عاقرقرحا نیم درم مردار سنگ حضض اسفیداج هر یکی دو نیم اسکروپل سائیده آمیخته بر زخم گذارند تا هفته اگر نفع نکند حب سکبینه دهند و از ترشی بادی پرهیز ند اگر طاقت مسهل نباشد حب هلیله صبح شام دهند اگر نفع نشود حب فلفل در ملائی پیچیده خورند اگر قی آید اندیشه نکنند و از دال مونگ وکدوی شیرین پرهیز ند **حب دند** مغز دند تنکار قلم مویز برابر حب بند ند شربتی ربع درم **حب نانخواه** نانخواه هیل بزرالبنج عاقرقرحا هر یکی دو نیم درم بلادر هفت عدد کنجد سیاه شش درم ریق یک نیم درم قند سیاه کهنه سه درم کوفته حبوب بندند شربتی ربع درم **حب سکبینه** سکبینه دو نیم درم قرنفل بیست دانه کنجد بزرالبنج ربع درم شیر بیش حل کرده حب بندند شربتی یک حب **حب هلیله** هلیله سیاه چهار و نیم درم توتیا سبز دو اسکروپل کته شش درم فوفل سفید دو درم آب لیمو چهار رطل حل کرده قدر کنار دشتی حبوب بندند شربتی حبی **حب فلفل** فلفل دو اسکروپل بزرالبنج سه نیم درم کنجد سیاه سه درم مغز دند پنج اسکروپل قند سیاه کهنه نه درم سوده کوفته قدر کنار دشتی حبوب بندند شربتی حبی و گفته اگر زیر تا یا همه تن جراحت شود و دو طوبیت منتن سفید مائل بسرخی بدهی مائل بوده اصابع زخمی گردند توتیای سفید مردار سنگ هر یک یکنیم درم مسکه بعر طل آمیخته بر جراحت گذارند هیل کته سفید برگ سبز بادروج هر یک سه درم مردار سنگ یکنیم قند سیاه کهنه چهار و نیم درم هفت حب بسته هر روز حبی خورند و از ترشی و بادی پرهیز ند اگر صحت نشود سلاجیت فلفل هلیله زرد آمله توتیا سفید حب سفید کته گل بنفشه برابر بروغن گل حل کرده قدر نخود حبوب بندند صبح شام یک یک حب در اچار انبه پیچیده خورند و از دال عدس و فلفل سرخ پرهیز ند باقی همه خورند **فائده** اگر بعد چند سال بسبب زوال قوت چیزی فساد ظاهر شود و زخم تازه گردد بدستور تدبیر کنند یا توتیای سبز سوخته مردار سنگ اسفیداج کته راج برابر بآب لیمو در کاسه آهنی بکوبند بعد خشک حل کرده قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک دهند و از ترشی بادی پرهیز ند اگر نفع نشود دو تو دهن آورده هنیج و گل بادام تخم شبت بزرالبنج صابون برگ برنا برگ توت برابر جوشانده به بدن انکباب سازند شیر بیش شیر گاو هر یک دو وازده درم و ریحان تلخ افیون هر یک دو نیم اسکروپل روغن گل بعر طل آمیخته گرم کرده بر بدن مالند و برای حبس لعاب پوست درخت کچنال پوست درخت مهوه پوست درخت گوندی هر یک شانزده درم برگ یاسمین شعیر مسلم اسپغول هر یک سه درم کته ربع درم جوشانده مضمضه کنند اگر نفع نشود به نگردد و گفته اگر در همه تن بثور خرد مثال جدری گردد شنگرف دو نیم اسکروپل کته عاقرقرحا هیل هر یک دو درم سکبینه یکنیم درم بآب برگ تنبول قدر نخود حبوب بسته صبحی یکی تا بیست یکروز دهد سوای نان بیسنی مرغن چیزی دیگر نخورند اگر نفع نشود سکبینه قرنفل شنگرف تنکار هر یک دو درم سائیده هفت حصه کرده صبحی یکی در ملائی

سہ نادہ خورند و نان بشیر یا شیر برنج غذا نمایند باقی از ہمہ پرہیز ند و گفتہ اگر داغہای سیاہ یا سرخ در بدن شوند یا ہمہ جسم کبود گردد اول سہ روز کہچڑی خورند روز
چہارم حب النیل دو مثقال نیم پخت کردہ سائیدہ ہموزنش شکر خام آمیختہ سہ حصہ کردہ صبحی یکی با آب گرم دہند و وقت شام کہچڑی با چار خورانند و گفتہ اگر در دہن
ثقب شوند یا نصفے لہات پوسیدہ گردد بدستور بالا تدبیرش کنند و وقتیکہ قدری نفع شود سہ روز کہچڑی از ہر یا پلاؤ و قلیہ خورند پس مغز پستہ مغز بادام مغز
چلغوزہ نارجیل کہنہ خرما کہنہ کشمش کہنہ مغز دندہ برابر آب قدر کنار صحرائی حبوب بندند صبحی یکحب در ملائی نہادہ با آب گرم دہند و وقت شام غذای مذکور
بالا خورند روز پنجم لعاب بہدانہ نیم درم لعاب بیخ خطمی یکنیم درم قند سہ درم آمیختہ نوشند بعد مسہل سوم ادویہ مذکورہ تصدر دہن یا مردار سنگ دو نیم سکر و بلو
گل ارمنی چہار و نیم درم بقند سیاہ ہفت سالہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ حبی صبحی در ملائی نہادہ خورند و گفتہ اگر بسبب استعمال کثرت شنگرف در بن مرض
ہمہ تن فاسد گردد و خون اسود سہ خیارین خستہ انبہ ہر یک شش مغز دندہ فندہ ہر یک نہ قند سیاہ کہنہ قدر ادویہ دوازدہ پاس کوفتہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ
حبی دہند و آب تازہ نوشند اگر سود ندہد بادیان عنب الثعلب تخم خطمی تخم خبازی ہر یک سہ درم مویز دوازدہ عدد گلقند شش درم شب تر کردہ صبح جوشاندہ نوشند
کہچڑی خورد سہ روز روز چہارم گل سرخ تخم قرطم سنا ہر یک شش تخم خطمی صبر آملہ بسفایج ہلیلہ کابلی ہر یک سہ غاریقون تربد زنجبیل سقمونیا ہر یک یکنیم
مغز حب خروع نہ با آب قدر کنار دشتی حبوب بستہ صبحی حبی دہد وقت دوپہر آب مونگ نوشد و شام کہچڑی خورد بدستور سہ مسہل دہد اگر نفع شد فبہا الا
بادیان عنب الثعلب سنا ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ بہرنگ کابلی شاہترہ قصب الذریرہ بدماگ سرہوکہ برمنڈی کندش پوست خیار شنبر صندل سرخ برگ حنا
ہر یک نیم رطل فوفل کہنہ آملہ تخم شبت تخم بکاین تخم جامن ہیلی ببول منڈی پوست درخت کچنال ہر یک رطل کوفتہ با آب دریا دوازدہ پاس تر کردہ عرق کشند
و صبحی در دو اوقیہ این عسل سہ درم آمیختہ نوشد چہار روز اگر ہیچ سود ندہد آخر ضفدع کلان عدد کم نیم رطل پختہ خوراند اگر نزدیک مرگ باشد و از ان صحت یافتہ حاملہ
گردد و در وقت حمل باز مرض عود نماید باید کہ مردار سنگ مغرہ ہر یک سہ نخود بریان شش قند سیاہ دوازدہ سالہ قدر ادویہ کوفتہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ
حبی در ملائی نہادہ دہد تا ہفتہ اگر چیزی حرارت آرد نیم حب دہند اگر بہ نگردد برگ شانہ چہار اونس شنگرف دو نیم سکر و بلونراج ہیر دہ درم بوزن دو نیم سکر و بلو
حب بستہ حبی در چلم بجای تنباکو نہادہ حقہ تازہ کردہ نوشانند بار دیگر نیچہ را آب تر سازند لیکن تبدیل آب حقہ نمایند بدستور ہفت روز و ہر چہ خواہد خورانند بہ
گردد و پیش وقتیکہ زاید مسہل دادہ باز دوای مذکور دہند و اگر طفل ہم مبتلا بدین مرض پیدا شود از شرب شیر مادرش کہ دوا میخورد بہ گردد و اگر نشود گل کسائی
بہرنگ کابلی ہر یک نیم درم زبیب بیدانہ دو نیم سکر و بلو آب رطل جوشانند چون شش درم ماند صاف کردہ دارند و بوزن یک سرخ بشیر مادرش آمیختہ
نوشانند و ہر رضعہ ہمان دوا دہند یا ہر چہ مناسب باشد **طبیخ معرق چوبچیات** چوبچیات سو ہان کردہ نیم رطل آب دوازدہ رطل سہ روز تر کردہ
با آتش نرم بپزند نصفے ماند صاف نمودہ آب دیگر ہمان قدر انداختہ بپزند سوم ماند بپزند و ہر دو را جدا جدا دارند پس طفل دوازدہ سالہ چہار یا شش اونس
و جوان ہشت یا دہ اونس صبحی دہند و وقت شب کمتر دہد و بعد شرب طبیخ الطبیخ بو مادران اکلیل برگ لیمو حب الغار بادرنجبویہ کرات فودنج اسطوخودوس
آبزن کنند و بپوشند تا سر وا دارند چون عرق آید تبدیل لباس و بستر نمایند تکرار و ساعتی در بستر پوشیدہ مانند و بعد چہار روز طبیخ مذکور صبحی یکبار دہند
و در خفا بغیر تعریق نیز صبح شام تا یک ماہ بعمل آرند اما تعریق بہتر چرا کہ مخرج مادہ از جہت سیاہ مسامات و اگر خمر یا درمرق یا درما الجبن طبیخ طیار کنند بہتر
طبیخ معرق عشبہ عشبہ یک یا دو اونس آب دوازدہ رطل تر کردہ بپزند سوم ماند صاف کردہ آب دیگر بیست رطل اندازند چون شانزدہ

رطل باند صاف نموده هر دو آمیخته تمام روز عوض آب نوشند شربتی و مراعات بدستور طبیخ چوبچینی **طبیخ معرق چوبچینی** چوبچینی سوهان کرده یک یا یک نیم اونس آب دوازده یا شانزده رطل روزی ترکرده بآتش نرم بزند نصفی باند صاف نموده بدستور استعمال کنند اگر موسم گرما یا محرور ی باشد سومی حصه خشک نمایند و مدت استعمال این دوازده یا بیست یا چهل روز است و طیاری غذا و حقنه و مسهل و غسل و جه و استحمام ازین طبیخ سازند و دست بخم یا بطبیخ دومی شویند و آب ساده بکار نبرند **طبیخ معرق** عشبه نیم یا یک اونس چوبچینی نیم اونس آب بیست رطل ترکرده بزند پنجمی خشک شود صاف کرده تمام روز نوشند که موثر است **بخور سیماب** زیبق دو و نیم درم در معرقه آهنی انداخته بر آتش نهند و زیر دامن گیرند و دود وش تمام تن رسانند باحتیاط تا بچشم نرسد که ضرر دارد و پرهیز و غذا بدستور سفوف سیماب **بخور** گوگرد بزرالبنج هر یک و نیم مثقال شنگرف زاج زنگار هر یک مثقالی سائیده چهار ده حصه کرده یکی بر مجمر انداخته بر دود وش زخم را دارند **بخور شنگرف** دو کندر یک سائیده قدر دو نیم درم گرفته بخور گیرند **انکباب** برگ خطمی برگ عنب الثعلب بآب جوشانده انکباب کنند اگر صلابت باشد کتان تخم خطمی افزایند **دیگر** بطبیخ املج انجبار گرفته چون آب نیم گرم شود قضیب در و نهند و قتیکه سرد شود بول کرده برآرند **دیگر** بطبیخ پوست درخت کچنال پوست ببول شویند **دیگر** آب اشترغار خرم تند هر یک دو اوقیه زنگار سنگ بصری هر یک نیم اونس کافور نیم اسکروپلو جوشانده شویند در روز دو بار **دیگر** زنگار بروغن آمیخته بر قضیب طلا نموده جماع نمایند اگرچه زن حمره داشته باشد ضرر نکند **دیگر** روغن که از سوختن در چراغ باقی ماند طلا کرده جماع نماید **فصل سوم در قوبا و کلف و غیره** متضمن بر چند نوع **نوع اول در قوبا** منشونتیست سرخ یا سیاه با حکه و بیوجع که بر جلد پدید آید و اکثر مستدیر باشد و گاهی ساعی و گاهی واقف بود و گاه زود گذرد و گاه مزمن شود و گاهی از مزمن قشور مانند پوست ماهی ریزد و گاهی زرد آب ترشح کند و سرخ بغایت غلیظ نمی باشد و اسهل العلاج است و سیاه سطحیه بود و عسر العلاج سبب او دم محترق است که مستحیل بسودا میشود **قول جوان کورو** و بثور هاست که بتدریج در جلد ساعی شود مع حکه سبب او ماده شور رقیق رطوبیست که بماده سودا وی آمیخته سوی جلد رجوع نماید و تولد این ماده از اکل اغذیه شور و لحم شیرین و شرب خمر کثرت جماع و محنت و غیره باشد
علاج اگر نوپیدا بود و در جسم سرایت نکرده مرتبه اول گویند درینوقت اطلا حقیقیه چون روغن گندم یا چرک دندان صائم یا آب دهن صائم یا مورد بسرکه یا صمغ بسرکه یا بیضه مرغ یا مویز یا موم شمع گداخته کتیرا یا صمغ آمیخته یا حفض بسرکه طلا نمایند و اگر قدری تاثیر در جسم کرده مرتبه دوم گویند درین وقت علق گذارند و اطلیه قوی تر از اول چون اشق بسرکه یا اشق کندش زردچوب بآب یا قردمانا بسرکه دهن ورد یا عفص سوخته و صمغ بسرکه یا تخم ترب بسرکه یا میعه سائله بسرکه یا عروق الصفر بماص اترج طلا سازند اگر در نهایت شدت و غلظت بود و در جسم اثر تمام نموده مرتبه سوم خوانند درین وقت فصد کنند و بطبیخ افتیمون و ماء الجبن تنقیه بکر کنند حمام نمایند ... بر و گذارند یا بچیزی خشن خراشیده ادویه قوی چون زرآوند زنجار اشق مقل خردل زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته یا کبریت و ذراریح بسرکه یا قلقند کندر بسرکه یا ذراریح بسمن یا رماد خلاف بسرکه و روغن بادام طلا کنند و از مولدات سودا پرهیزند و اگر بدوا به نگردد و شرط زنند اگر ممکن بود و شق نمایند بعده دوای حاد گذارند تا اکل لحم زائد نماید پس مرهم اسفیداج و غیره مندمل سازند و اگر در اثنین باشد اسفیداج چهار گوگرد یک مویز نیم ذرور کنند و اگر به طفل شود آب دهن صائم و هرچه در مرتبه اول گذشت بکار دارند۔
فائده اگر ماده ملتیه درین باشد اگرچه در مرتبه اول بود فصد و اسهال بر اطلیه مقدم دارند تا مودی بآفت دیگر نگردد و بعد زوال قوبا ادویه رادعه

گذارند تا بازعود نکند و ادویه که برقوبا گذارند اول آنرا با چکدشتی یا بچیزی دیگر خراشیده طلا کنند **قول جوان کورو** واگر سبب بود خشونت
و حکه کم باشد اغذیه بارد رطب چون بحم زبیجه مرغ بچه گاو نان کاهو کدو خرفه وغیره خورند بیخ طرفا سائیده به بیه خوک آمیخته تا هفته طلا کنند بیخ بنفشه
در روزی شش بار طلا نمایند یاسمین سائیده ضماد کنند نه روز روغن بقیه بمرهم زرد آمیخته طلا سازند اوکوانیتو رزادو نه درم مرکوریو شیرین یک نیم
درم آمیخته گذارند عرق قوبائی در شش شش ساعت طلا نمایند سکه اسفیداج آب لیمو هریک سه گوگرد یک حل کرده طلا کنند اوکوانیتو رزادو اوکوانیتو اسربی
برابر آمیخته ضماد کنند اوکوانیتو سربی بآب شاهتره یا با آب آطریلال حل کرده طلا نمایند بیاض بیض پخته دو عدد سائیده کرمیوتارتر و پنج درم آمیخته وقت شب در
هوای سرد دارند و در روز دو مرتبه طلا کنند آب آهک مصفی نیم رطل سال سانورنو نیم اونس مرکوریو سولیما دو سه درم در ظرف سفالی جوشانند چون آمیزند
صاف کرده در روز چند بار طلا سازند روغن تارتر و موم برابر آمیخته طلا نمایند لیتی و یرزینال اوکوانیتو رزادو برابر آمیخته طلا کنند اگر از تنها صحت نشود
و مزمن و بسیار خشن باشد فصد ارکاچهار یا شش دفعه نماید اگر بسبب قلت طمث یا خون بواسیر یا کثرت طمث یا حرارت یا اورام مخاج وغیره باشد فصد بایی کنند
و بعد فصد ها برای تنقیه مغز فلوس شش درم کرمیوتارتر و چهار اسکرویلو آمیخته دهند سه چهار بار و بعد دو روز شعیر مقشر دو اونس چوب طرفا ده درم آب
چهار کاناد جوشانند نصفی ماند فرو طلم ششدرم انیسون بیست دانه اندازند چون یک کاناد ماند سنا چهار درم ریوند درم انداخته جوشی داده فرو گرفته صاف کرده
در پنج اونس این شربت شاهتره دو اونس آمیخته دهند و بعد تنقیه تام آبزن با گرم هشتاد بار نماید و برای اخراج خون بواسیر شافه از صبر زهره گاو بقر ساخته در
ابتدای ماه بردارند و چهار علق چسپانند تا اخراج ماده سوداوی کند اگر کافی نبود شیر خر یک رطل نوشند و مداومت کنند خون کنه گوش سگ
یا بزمالند شش روز روغن تارتر و شش اونس زیبق دو اونس حل کرده در شیشه نموده بر آتش نرم حکانند روغن که بر آید طلا کنند روغن پارچه کتان صبح
شام تا پنج روز طلا کنند اگر کافی نبود اوکوانیتو جبری گذارند **قول جالینوس** اگرچه بد بود روغن گندم بخل آمیخته طلا کنند کافیست **قول رازی** قوبارا
بادهن دشمنیست پس باید در خانه که صاحب قوبا بود دهن نباشد **قول لارز وربیر** گوگرد بدهن بلسان آمیخته ضماد کنند مرق بارمرق
دی فولنسیکا معجون چوبچینی دهند طلای قوبائی عرق عسلی عرق سولیمانو مالند خرقه بعرق قوبائی یا بعرق یاراتی سنا مازیستر ال تر کرده
در روز سه بار گذارند مثاوز یا آب لیمو سوده طلا سازند اوکوانیتو ازوکی مفرد اوکوانیتو دی تا باکو اوکوانیتو قوبائی اوکوانیتو جبری اوکوانیتو دون کاسترو
اوکوانیتو الی لینو ایمپلاسترو دی سانورنو گذارند مرکوریو دیا دیکا سفید روغن کاغذ روغن عود روغن خردل یا اندافیون باب ادرک طلا کنند گفته
اگر بر خساره بود آرد جو عسل سفید برابر آمیخته یا دارچینی عسل هریک دو درم کندر نیم درم شیر زن دو درم آمیخته طلا نمایند و گفته قسمیست که آنرا هیرپس یعنی
اوکوته گویند بثور خرد مع سوزش و صلابت اند که متقرح و منتشر گردند و اکثر در پا شود و دو گونه است یکی بثور خرد مانند خشخاش که بالای پوست پدید آید
دوم در پوست درونی شود و ساعی باشد سبب او صفرای حاد ممزوج ببلغم رقیق است **علاج** تنقیه تن کنند بعده تصفیه مواد اشیع مرض نمایند پس تخفیف
زخم کنند چنانچه اول برگ کرفس ضماد سازند یا ضماد لسان الحمل یا ضماد انار یا گل ارمنی با گلاب یا مرهم سفید یا مرهم توتیا گذارند که این همه مصفی و رادع اند بعده برای
بکردن مرتشیشا پوست انار هریک شش نشیم برسوخته سه زاج کنده هریک یک اسفیداج هشت شیح دوازده آمیخته ضماد کنند اگر از این به نشود تدریجی مرهم الفا
در مرهم سفید آمیخته گذارند و گرد آن مرهم گل ارمنی نهند یا خرقه بسرکه و آب ترکرده گذارند اگر حرقت کثیر بود آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب گوهی و قدری

سرکه آمیخته خرقه آلوده نهند یا اول مرهم سفید یا مرهم سرب بر خرقه کشیده گذارند بعده آب بارتنگ گلاب آمیخته طلا نمایند و گفته اول اطریفل خورانند بعد
گلنار پوست انار هر یک یک اونس زردچوب چهار اونس پوست انار ساییده بتخم تره خشک نموده ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند وقتیکه آب از وی تراوش کند
گل ارمنی فرو رنمایند بعده موی زیر گلوی میش سوخته درم عفص درم قرشیشا هر یک شش درم ساییده دهن سمسم اونس شمع نیم اونس گداخته ادویه آمیخته
گذارند بیخ فنجنکشت بسرکه پخته ضماد نمایند صابون پنجدرم لبن البقر ربع رطل نزانده گرد آن گذارند **قول عسکری** مقل بسرکه یا حنا قنبیل هر یک فلفل
سنگار توتیای سبز هر یک یک سیر بسرکه یا روغن عود یا روغن قشر نارجیل یا روغن که از تخم نیلوفر قشر نارجیل گیرند یا باجی سوخته بروغن سرشف آمیخته یا تم اسپ بروغن سرشف حل کرده برکوفته
طلا کنند برگ کنهل بروغن سرشف چرب کرده بندند ساس سه عدد با اندکی [illegible] ریزه کرده آکته اسفیداج سرنج زاج مردارسنگ برابر بسرکه یا آب لیمو حل کرده قدری عسل
و زیت آمیخته مالند سرنج مسحوق شب در آب لیمو تر کرده صبح با چلد کشتی خراشیده مالند صابون آهک آمیخته گذارند توتیای سبز کته خرمهره عروق الصفر
تنکار همه سوخته با آب لیمو حل کرده برکوفته گذارند کنیاره گخد ریگ دریا هر دو را ساییده با آب سرشته قطعه ضخیم ساخته نهند از صبح تا شام و از شام تا
صبح سه روز و ضخیم بر آن بندند تا خشک نگردد آجر کهنه فلفل بروغن زرد ساییده طلا کنند فرفیون هم سهدی ساییده چند روز ضماد کنند اقاقی محرق
هفت و نیم زاج سه و نیم بدهن البقر مرهم کرده گذارند برگ سرس ساییده بندند پوست تمر هندی با آب ساییده طلا کنند حنا کو محرق مسحوق بجعرات آمیخته گذارند
تنکار بریان تنکار خام هر یک یک مثقال فلوس دو با آب لیمو طلا کنند سه روز رفع شود **مرهم توتیا** توتیا چند بار در گلاب سرد کرده ساییده شمع هر یک بیست درم دهن
پنجاه مرهم سازند **روغن گندم** گندم منقی رطل و شیشه گلحکمت پر نموده دهن یا بیضه خرما عجیره پرکرده ماند جو به چکانند برای قوبا و قروح خبیثه انفع —

روغن قشر نارجیل پوست سخت نارجیل ده رطل ریزه ریزه کرده توتیای سبز نوشادر هر یک سه درم ساییده در دیگچه نموده بطور دهن جند عرق
کشیده طلا کنند برای قوبا انفع **روغن گوگرد** گوگرد صاف شفاف با یک ساییده در قدح مطین کرده بر آتش نهند و بشیر از مستقیم [illegible]
اثر گوگرد جذب گردد پس در کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندکی کج دارند تا روغن از لوله کفچه در ظرف دیگر شود و ابرا افروختن کفچه ابر روی شعله دارند
تا آسان چکد مزلقه او حیات بارده و حکه و جرب و **قوبا دوا** زعفران با آب لیمو یا بیخ گل نگلی با آب لیمو یا افیون صندل سرخ تنکار برابر با آب لیمو یا زیبق گوگرد یک
یک نوفل دو با آب یا نوفل دو آمله چهار تخم پنواز شش با آب یا نبات گوگرد صمغ برابر با آب یا پوست بیخ بیلو با آب یا نوشادر با آب یا عفص بسرکه یا بیخ حماض بسرکه
یا خربق اسود بسرکه یا خربق ابیض بسرکه یا تندال بسرکه یا ترنج بسرکه یا تخم دل بسرکه یا ریوند بسرکه یا تخم تمر هندی با آب لیمو یا جدوار با آب یا انگوزه بسرکه یا مر بسرکه یا مر
تنکار گوگرد توتیای سبز برابر با آب لیمو یا تنکار بریان نجبیل آب لیمو یا آهک با آب لیمو یا قشر نارجیل بروغن قصب الذریره یا مغز تخم [illegible] بسرکه سوده طلا
کنند **دیگر** تخم پنواز گیته آمله گوگرد برابر با آب ساییده طلا کنند و در نسخه جای گیته تنکار است **دیگر** زردچوب هیرده آب بیل بسته ساییده یا تخم پنواژ یک جزو [illegible]
دو ساییده طلا کنند **دیگر** حب الملوک با آب سوده طلا نمایند اگر وجع آرد صندل سرخ بجعرات سوده گذارند **دیگر** نارجیل سبحی نماییده مالند **دیگر** روغن ترب
روغن بادام تلخ روغن چوب چینی روغن تخم پنواژ روغن جوز روغن کتان روغن گاو روغن سندروس آب لیمو شیر عشر تر شی ترنج زبل خفاش با آهن تازه
سنگها [illegible] سوخته شقائق [illegible] منفردا طلا نمایند **دیگر** خرقه بشیر عشر سه بار ترکرده در ظرف آهنی بروغن سوخته ادویه دو آمیخته یا [illegible] بدهن
خروع جوشانیده مالند **دیگر** ثوم بقلند سیاه کوفته یا تخم حرف بعسل آمیخته یا [illegible] بعسل آمیخته یا کندش بعسل آمیخته یا برگ حنا تازه کوفته یا دار چوبه یا [illegible] با شیر مرضا کنند **دیگر** شب

روعن گل با لندن یا طبیخ شعیر ضد نفس یا طبیخ بزر بطیخ شوئیند **دیگر** عفص غیر مثقوب چند درم حل خمر بول گاو هر یک چهار درم تیز چون نرم شود سائیده ضماد کنند **دیگر** کوزن
سوخته بشیر میش آمیخته بمالند دیگر حکاک هم **دیگر** خرقه پیچیده تر دارند تا چهار شبان روز **دیگر** گوگرد تنکار عفص برابر سرکه یا آب لیمو حب بسته بوقت حاجت
سوده طلا کنند فرمایه حب هم و در نسخه حنا هم نوشته **دیگر** بلادر یا پاره توتیای سبز کته برابر آب لیمو حب بسته سوده طلا کرده در آفتاب نشینند تا هفته
فرمایه بهق هم **دیگر** زاج گوگرد مال تنکار برابر آب لیمو حب بسته سوده طلا کنند **دیگر** زنجبیل تنکار زاج نوشادر کته آهک برابر آب لیمو حب بسته خشک شده
طلا کنند **دیگر** زرنیخ گوگرد تنکار برابر آب لیمو یک ساعت حل کرده حب بسته آب لیمو سوده طلا کنند **دیگر** عفص دو عدد صندل برابر عفص گوگرد دو مثقال
باب سوده طلا کنند فرمایه بهق هم **دیگر** تیزاب فاروق بمالند **دیگر** آب برگ خیار شنبر در روز چهار بار بمالند **دیگر** نانخواه دال نخود برابر سائیده ضماد کنند و برگ
ضرع بندند چهار پهر روز خشک کنند باید که تا یکماه عمل آرند **دیگر** تخم بلیه دو عدد افیون دو سرخ آب لیمو سوده طلا کنند در روز یکبار تا به کرده صحت
دهد **دیگر** گندم بشیر عشر تر و خشک نموده بریان کنند که سوخته شوند سائیده بروغن گاو آمیخته طلا کنند **دیگر** ثوم یاروت هر یک قدری طلا کنند در
دو دفعه برود **دیگر** تخم پنواڑ در نبات الصبر کرده در زمین نمناک دفن کنند بعد سه روز بر آورده سائیده بجغرات یا بملائی یا بمسکه آمیخته طلا کنند یا بارد
مع نبات الصبر سائیده حب بندند و با آب لیمو سوده طلا کنند **دیگر** آرد گندم بشیر عشر سرشته نان با آتش نرم پخته با آب سوده بعد خراش طلا کنند **دیگر**
تخم پنواڑ مسحوق مجموع هر یک بیست مثقال بادیان دو مثقال جغرات گاو دو رطل سائیده آمیخته روزی در آفتاب داشته بمالند دو سه روز **دیگر** اگر مزمن
بود حب الغراب افیون با آب لیمو طلا کنند **دیگر** شاهتره و حنا یک ربع بریان ربع سائیده چند درم در چند درم جغرات ترش آمیخته طلا کنند بعد ساعت
با آب نیم گرم شسته باز طلا نمایند در روز سه بار **دیگر** آمله تخم پنواڑ رال برابر جدا جدا سائیده آمیخته با آب حل کرده طلا کنند چون خشک شود دوا را بدست
دور کرده باز طلا نمایند بدستور سه بار پس با آب شویند همین طور سه روز **دیگر** برگ خیار شنبر سائیده نوشند شش ماه **دیگر** شمال و نیم [illegible] تا نوره
کنده پوست او و دو نیم [illegible] مسکه ملو با آب برگ تنبول خورند تمام عمر تو با نشود **نوع دوم در کلف و نمش و برش** کلف علتی است که آن کبود
یا سرخ در روی پدید آیند و اکثر در روی افتد و فرق از بهق اسود آنست که کلف صاف بود و بهق درشت باشد سبب او احتراق اخلاط سودا
نمش نقطه مستدیر سیاه یا سیاه مائل بسرخیست که در جلد تن پدید آید و اکثر در روی افتد و گاهی مانند نقطه و گاهی دراز مانند کلف بود و باشد که نقطه
کف دست پهن گردد برش نقطه خرد سیاه یا کمد یا سرخ است که اکثر در روی افتد و بعضی بر آنند که اگر لون نقطه مائل بحمرت بود نمش و اگر بسیاهی زند برش
و اگر چند نقطه بهم پیوسته و یکسان گشته کلف نامند **علاج** در همه فصد کنند تنقیه سودا نمایند و بعد تنقیه طلا به گذارند پس اگر مرد باشد اسیلم و اگر زن بود
باسلیق راست زنند و بطبیخ افتیمون حب ایارج حب غاریقون حب ایارج ما [illegible] تنقیه نمایند شربت عناب شربت تمر هندی شربت آلو دهند و بعد تنقیه اول تکمید
با آب گرم کنند بعده بیخ نی تخم ترب تخم جرجیر هر یک یک کنڈش سه بسرکه طلا کنند یا بوره فلفل تخم خربزه تخم ترب تخم [illegible] ترمس خردل حب محلب حب
بلسان مغز بادام تلخ ایرسا کنڈش قسط دارچینی سائیده بشیر انجیر آمیخته یا انجیر خشک با آب [illegible] صاف نموده آب [illegible] چون غلیظ شود
ادویه مذکور آمیخته ضماد کنند و باید که در ابتدا بعضی قوابض چون آب مورد گلاب آرد عدس نیز با دویه مذکور آمیزند چه ادویه حاده افتتاح فم عروق نماید
و مرض می افزاید اما اگر مزمن بود حاجت بامتزاج قوابض نباشد جهت سکون ماده منصبه و بعد زوال مرض چند روز ادویه قابضه گذارند تا مرض [illegible]

ریوند بعسل ضماد کنند تخم ترب بآب باقلا یا بخون ارنب آمیخته یا آب معصفر نزند چون غلیظ شود قسط دارچینی آمیخته یا زرنیخ بآب کشنیز تر سوده یا مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم ترب بزرد آب معصفر یا بشیر آمیخته طلا کنند و اطلیه بعد حمام یا انکباب یا تکمید بآب گرم گذارند و احتیاط دارند که جراحت نشود و اگر حرقت آرد دهن ورد
مالند **بدانکه** کلف دوگونه است یکی آنکه سودا در معده جمع شود و ابخره از وی بجلد روی برآید و درین لون کلف مائل بخضرت و صفرت بود و فساد معده گواه است
و بتنقیه و تقویت معده کنند فصد نمایند دوم آنکه میان جلد و لحم دم از امتزاج سودا اتباه شود و ابخره از وی بظاهر جلد بروز کنند و اینمرض اکثر بکسی که حمی ربع کشیده
و بزنان حامله و آنانکه حیض ایشان بسته شود پدید می آید و درین لون کلف سیاه یا سرخ مائل بسواد باشد تنقیه بهمه تن کنند مصفیات دم و مخرجات سودا دهند
قول رازی زیبق دو درم لوز مقشر سه درم سحق کنند که زیبق ناپدید گردد پس به تخم بطیخ بکوبند و طلا کنند و تا یک هفته نشویند و تجدید طلا هر ساعت نمایند
که در رفع عجیب است **قول عسکری** قشر بیض محرق اشنان کف دریا کندر پوست عدس آرد باقلا مامیران نوفل آب بطیخ برابر آب ترب سحق بلیغ
کرده طلا کنند و اگر ببیضه مور افزایند قوی گردد مزیله کلف پوست بیضه شترمرغ بسرکه طلا کنند و گفته نمش دوگونه است یکی بادنجانی سببش اندفاع مره
سوداست سوی سطح جلد و این لاعلاج است دوم مائل بسرخی که گاهی کم و گاهی زیاده شود و قیفال زنند تنقیه سودا نمایند مداومت بماء الجبن کنند و بعد تنقیه
تکمید بآب گرم کرده لوز مقشر بورق تخم ترب بلعاب حلبه طلا کنند صابون ضماد نمایند اگر لذع آرد شویند روغن بادام مالند و بار ضماد کنند اشق بسرکه
یا مقل بلعاب حلبه طلا نمایند **قول لارنزو ربیب** کمون یا ثوم یا زعفران غایده بچهره دمند اگر تبدیل لون شود غیر طبیعی الا طبیعی باشد و گفته
ذهب لفته در خم تند سوده تازه تر و آمیخته مالند مزیله داغ و جذام و بثور و حرقت بینی و گفته کهربا زعفران بسرکه و دهن ورد سوده یا مامیران بسرکه سوده
یا مرقشیثا بسرکه سوده یا روغن خردل یا عظم طاوس سوخته سوده یا صابون حنا برابر آمیخته طلا کنند و گفته طلای محسنه طلای کبریتی عرق کلفی عرق بهقی
عرق محسنی عرق سم الفار عرق کبریتی عرق تار تاری عرق کلارانی عرق مرکی عرق سرکنی عرق کافوری عرق خردلی عرق سبوسی عرق صندلی عرق سفید
عرق باقلا عرق حماضی عرق گلابی لیتی منیتو برصی لیتی و بیرزیتال اسکیر دبر نمک سانور نو طلا نمایند و گفته اگر بحامله افتد ناف همان طفل که برند مالند فوراً
رفع شود **عرق سفید مصطلکی** سه اونس سرکه انگوری سفید شش اونس حل کرده خرقه چار تو آلوده آویزند و آنچه از خرقه چکد گیرند و آب ساده شش
اونس نمک سنگ او قیه آمیخته در شیشه جدا دارند و اندک اندک شیر گاو در هر دو اندازند و جنبانند که سفید گردد پس وقت ضرورت از هر دو اندک اندک گرفته
آمیخته طلا کنند و خرقه آلوده نهند **عرق باقلا** گل باقلا سه مشت زبل حمام اونس سرکه سه اونس تخم حیار اونس دم ارنب برابر همه آمیخته طلا کنند
یا عرق چکانده مالند مزیله کلف و داغ حیدری **عرق حماضی** شیره بارتنگ شیره گل سرخ شیره خرفه شیره حماض هر یک شش اونس بیاض بیض ده عدد آرد
جو نیم رطل خشخاش نیم اونس آمیخته در شیشه کرده در بالو مار یا چکانند **عرق گلابی** گلاب شش اونس بیاض بیض عدد سم الفار بیست دانه حل
کنند مزیله نمش هم دو اخستر یا بلبن بقر سوده یا تخم ترب بشیر تازه سائیده یا مغز نان بشیر تر حل کرده یا سرب بشیر تر سوده یا پوست خربق ابیض بآب ورد
یا گل یا برگ یا پوست درخت چنبه بآب لیمو یا ساده سوده یا پوست فالسه بآب سوده یا ریوند بسرکه سوده یا مغز بادام عدس برابر بطبیخ انجیر آمیخته یا عاج مسحوق
بعسل آمیخته یا شونیز بصابون آمیخته یا سلخ الحیه بروغن خروع جوشانده یا اشق بسرکه سوده یا زبل بوتیمار بسرکه آمیخته یا تبدال بسرکه سوده یا سبر بسرکه پخته
یا تخم شانه بآب لیمو سائیده یا دم تازه ارنب یا خون مرغ یا زبل فیل یا زبل عصافیر یا شیر خر یا شیر انجیر یا بیخ فلفل یا بیضه ورد دون ملح یا مغز تخم خربزه یا باقلا

یا جوز بویا یا دارچینی یا زبل باز یا زبل باشه یا زبل بط یا زبل فاخته یا زبل کبک یا ترشی ترنج یا پیه گورخر یا زهره گرگ یا خون پلنگ یا روغن شونیز طلا کنند **دیگر** انزروت دو کتیرا یک بشیر طلا کنند در روز چند بار **دیگر** برگ توت سائیده بعسل آمیخته یا بهمن نمک تلخ بعسل آمیخته یا انجیر کتان بو سائیده یا مغز خروع یا گل سیوتی ضماد کنند **دیگر** ارزن در بطیخ زقی پر کرده بعد هفته برآورده سائیده طلا کنند **دیگر** روغن بادام مالند **دیگر** دم حیض اول باره بآب گرم حل کرده طلا نمایند چهار پاره **دیگر** روز سه شنبه تیر و کمان گرفته صبحی از خانه برآید اول نظر بهر زنی که افتد خاکستر پای چپ او گرفته مالند **دیگر** سر لیموی کاغذی بریده زرد چوب ریزه نموده پر کرده باز سر بریده بر و نهاده تا هفته در جای محفوظ نهند پس برآورده بیخ نی کهنه سائیده شب طلا کنند و صبح بآب گرم شویند **دیگر** نمک سنگ وقت شب بآب طلا کنند صبح بآب گرم بشویند **دیگر** سهونگ چهار سرخ افیون زعفران هر یک یک سرخ آب لیمو عدد حل کرده حب بسته بروغن یاسمین سوده طلا نماید **دیگر** بیخ و شاخ چوبلائی سوخته بآب طلا نموده ساعتی در آفتاب نشسته شوید بدستور سه روز **نوع سوم در ثیلان** نقطه سیاه یا سرخ یا کمد است که بر جلد تن یا بر چه پدید آید مذی حجم وار جلد افراشته باشد گاه مولود می بود گاه حادث شود مولود را علاج نکنند و همچنان خال که خال خال باشد یا لون او سرخ محض مشابه بلون توت شامی دست تعرض بدان نگردند زیرا که دلالت دارد بر آنکه در اطراف شرائین واقع شده پس باستعمال حدید و ادویه اکاله آفت بشریان رسد و نزف دم آرد و آنچه کمتر بود و محتاج بدو نیست سبب او سودا یا دم محترق است که از عروق بیرون آید و در آنجا بند شود مانند صمغ که از درخت برآید و کمو تعیج او سید **علاج** فصد کنند مسهل دهند و ادویه محلله که در کلف گذشت طلا نمایند و اگر بسبب غلظ ماده از ادویه حالیه منقطع نشود بسوزن کاوند و دم بسته را باهستگی برآرند پس بسرکه شویند تا خون بسته تمام دور شود و بهن عروق بسوزند تا دیگر نریزد و بعده موم روغن بکار برند **قول عسکری** فودنج جبلی در هاون صاف بخل سوده طلا کنند قشر فرع بخل ضماد نماید اگر زرنیخ زرد دو گندش یک بآب طلا کنند عقب حمام یا نطول آب گرم **نوع چهارم در خضرت** یعنی موضعی از جلد سبز نماید سبب او ضربه یا سقطه است که بر عضو افتد و بدان سبب رگ لیفی که در آنجا زیر پوست شگافد و دم برآمده منجمد گردد یا از خارج جراحتی در پوست و رگ افتد و بسبب تنگی جراحت دم انفجار یافته نیز آید و زیر پوست جمع شود چنانچه بعد فصد ضیق مشهود دیگر در **علاج** برای تذویب و تحلیل برگ کرنب یا برگ ترب یا نعنع یا زرنیخ اشق یا نطرون با سرکه ضماد کنند اگر کافی نبود نظر کنند که دم منجمد شده یا نه اگر منجمد نشده بسوزنها کاوند تا دم برآید و پاک کرده باشند تا که همه برآید و اگر منجمد گشته و تذویب را قبول نباشد باید که از یک جانب پوست را بمبضع بشگافند و بردارند تا دم بسته بنظر آید پس بسر سوزن آهسته آهسته بردارند بعده نمک مسحوق یا نطرون علک البطم ضماد نمایند **انتباه** خضرت که بعد بستر پیدا آید یعنی سوزن جنج بحرارت باقی بود تا بپزند و بعسل بیارند تا که الم ساکن نشود و بعده کنجد ضماد کنند **نوع پنجم در وشم** آنست که بسوزن میکاوند بعده اثمد یا نیل یا سیاهی وغیره در آن پر میکنند تا آن عضو کبود یا سبز نماید و اکثر در هند برای زینت می سازند **علاج** اگر خواهند که آن را زائل سازند اول بنطرون و ابگرم مالند بعده علک البطم بالعسل ضماد نمایند و سه روز بدارند پس دور کرده بآب گرم و نمک شویند و باز ضماد نمایند همچنان تا که تمامه زائل گردد و غسل بلادر مالند و بسوزنها کاوند تا اثر بلادر بوجه تام فروتر رود و بعد تقرح تا کل پوست مبقعه بمرهم مندمل سازند تا دست لوبر دیده **نوع ششم در برص اسود** بیاض غلیظ است که در بعض اعضا در جلد پدید آید و گاهی در همه تن پس آنکه عام باشد آن ابرص منتشر گویند و این مرض عسر البرء است خاصه آنکه مزمن بود و دراز دیده باشد و آنکه از مالیدن سرخ شود و یا خشونت بود و مو که در آنجا روید شدید البیاض شده باشد

وبخلانیدن سوزن خون یا رطوبت مائل بحمرت برآید دوا پذیر باشد و سوزن که برای امتحان خلانند باید که پوست آن موضع را بابهام و سبابه بالا کشند تا از
لحم جدا گردد و پس سوزن در این پوست بر داشته زنند تا بلحم نرسد و فرق از بهق ابیض آنست که برص براق بود و هر چند که مزمن شود در پوست و لحم غوص
کند بحدیکه تا عظم سرایت کند و موکه در انجا روید مائل به بیاض بود و آخر محض سفید گردد و پوست آن موضع نرم و سست تر از سایر تن باشد و در آخر عند
استحکام بخلانیدن سوزن رطوبت سفید برآید هر چند که مانند سرخ نگردد بخلاف بهق که بیاض او رقیق بود و غائص نباشد و در اکثر مستدیر الهیئت افتد
و دفعةً ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه زود زائل گردد و موکه در انجا روید سیاه یا اشقر باشد و هرگز سفید نبود اگرچه مزمن گردد و بخلانیدن سوزن
خون برآید هر چند که مستحکم بود سبب او ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء مزاج بارد بر آن عضو است **قول اهرن** سوزن عمیق خلانند اگر خون برآید
علاج پذیرد و اگر رطوبت سفید برآید لا علاج **قول یحیی بن ماسویه** علاج برص در ابتدا اسهل و در آخر صعب و گفته موضع برص را مالند اگر زود سرخ
شود و نیز اگر دیر سرخ شود کهنه است و اگر سرخ نشود لا علاج باشد **قول شمعون** اگر در دست و پا باشد بر او عسرت و عسر تر برصی است
که واقع شود در موضعی که در وی مو نباشد **علاج** هر روز جلاب از بادیان انیسون تخم کرفس گلنگبین دهند نخود آب توابل لحم مرغ و دراج بریان خورند
و بعد نضج تنقیه بلغم بحب ایارج وغیره بدفعات کنند و قی مکرات نمایند و بعد این استفراغات برای تبدیل مزاج کلکلانج قرص زنگی [illegible] و دیطوس بلادری
تریاق اطریفل کبیر دهند گلنگبین مربای هلیله در سائر ایام خورند لحم افعی مفید ریاضت نمایند خمر کهنه نوشند و از لبنیات و بقول بارده و ماهی و آب
و اغذیه شبیه مولده بلغم و جماع پرهیزند و تقلیل غذا نمایند و اغذیه گرم و خشک خورند حب [illegible] معجون [illegible] اطریفل اسطوخودوس
[illegible] بعضی فصد کردن و دم کثیر گرفتن نیز تجویز کرده و عجب نیست که مفید افتد بالجمله بعد تنقیه و تعدیل مزاج اطلیه بکار برند و اطلیه این سه گونه اند یکی
شدید الحرارت و محمر و جاذب دم حیوان [illegible] نفط سفید خردل خربق ابیض خربق اسود مویزج کندش [illegible] ورق عنصل شیطرج عاقرقرحا
شونیز کوکرد پوست بیخ کبر مفرد یا مرکب طلا کنند در حمام یا در آفتاب یا نزد آتش و آب یا به که شویند و خون ماسیاه طلا کردن عجیب دوم مقشر و مقرح
و این قسم تا بکار برند که برص اندک و جراحت آن محل مخوف باشد چون ذراریح [illegible] بلادر [illegible] حمام تخم ترب مازریون فرفیون تیزاب [illegible]
از اینها جراحت افتد و لحم برص برآید بمرهم مدمله بسازند [illegible] شیطرج [illegible]
بسکه چند بار طلا کنند باید که اول با آب عفص شویند پس طلا کنند چون خشک گردد و با آب زاج شویند و لون این صفت [illegible] **بدانکه** اگر
مرض اندک و در موضعی که داغ توان کرد باشد با آهن داغ کنند و این وقتیست که با دویه مقرحه به نگردد **فائده** گاه بود که در محل حجامت یا داغ یا قرحه
بعد اندمال برص پیدا آید باید که فوراً شیطرج با آب مرزنجوش آب باقم طلا کنند یا مرداسنگ خوده به سرکه گذارند **قول ثابت** در علاج برص ادویه
مسهله [illegible] بحسب مزاج و قوت دهند زیرا که اسهال قوی اگرچه ماده مولده این مرض را می برآرد لیکن خون و روح را نیز کم میسازد و در این علت محتاج
بتوفیر آن [illegible] **قول شمعون** اعتماد من در علاج برص بر [illegible]
که برص می آرند و گفته خون [illegible] گرم گرم بر برص مالیدن مفید و طلا کردن کبریت زرد و کبریت سفید زیت و خل و عسل نافع **قول بلیناس** مراره فیل
طلا کرده سه روز بگذارند نفع کند و گفته حافر حمار طلا نمایند نفع شود اگرچه عتیق بود و هر دو قرن بقر احمر سوخته طلا کرده در آفتاب نشینند و گفته اگر مهره [illegible]

پا برهنه بر زمین رود آنجا که محل قدم او بود گاه نروید **قول رازی** مازریون بورق خربق اسود فلفل وزن قدر سرکه که بالا آید بپزند چون مهرا شود
ذراریح زاج برادهٔ حدید نطرون زبد البحر اندازند چون غلیظ شود فرو گیرند پس اول موضع برص را بنطرون شویند بعده ادویه مذکور طلا سازند چند بار پس اگر آبله شود
و آب تراود بگذارند چون خشک شود باز طلا نمایند و گفته اول عسل بلادر طلا سازند تا که قرحه شود و تخم برص انجره دلیس ادویه منبته لحم گذارند **قول لازوردیر**
مرق مار یا عرق بلادر دهند و در ابتدا بهر روز تخم شقائق درم با آب بار دخورند روغن بار روغن غوک روغن خردل روغن ال کنگنی که در بول ترن ترکرده کشیده
باشند مالند لیکو بهبتی قرص محسنه رماد مار طلا کنند لیتی سنیتو برصی گذارند خرقه در عرق بهقی ترکرده نهند چند نیم فرفیون عاقرقرحا گوگرد هر یک یک
البقر یکنیم نمک دو روغن کنجد هشت قیر پانزده قیر بروغن انداخته بر آتش نهند چون آمیزد ادویه دیگر انداخته حل کنند که مانند الیشبر گردد پس ضماد نمایند و گفته
اول طفلی که به بیست سال نرسیده باشد نوشانند **قول جوان کورد** و سبب این و جذام واحد است اما جذام هم در لحم و هم در جلد و برص فقط
در جلد میباشد **علاج** شاهتره هشت آطریلال گاوزبان حماض افسنتین کشمش شعیر مقشر هر یک مشتے بادرنجبویه غافت هر یک نیم مشت پنج خطمی بنجیابادین
هر یک نیم اونس بزور اربعه بارد کلان و خرد هر یک نیم درم سنا افتیمون بسفایج هر یک اونس خربق اسود دو اسکردیلو اصل سوس طرفا هر یک دو درم آلو دوازده
عدد ماء الجبن دو گالن جوشانند چون سه رطل باند مالیده صاف نموده هر سه هلیله هر یک درم قرص غاریقون قرص ریوند هر یک نیم درم اذخر زنجبیل هر یک
نیم اسکردیلو ترکرده صاف نموده صبح شام شش شش اونس و هند بیست روز و بعد تنقیه تام انتیمونیو یا فرنتیکو نیم درم همراه چهار اونس طبیخ گل لاله یا طبیخ اشترغار
دهند چهل روز که سعرق مصفے خون است و وقت استعمال این روغن تخم شلجم با آب آمیخته مالند روغن تارتر و دو اونس روغن بادام تلخ اونس آمیخته مالند تخم حنظل
چهار درم در عرق گل باقلا و سرکه جوشانده دو اعضا را شویند براز تازه انسان تمام شب ضماد کنند شکر روغن خردل اهض آمیخته مالند برای کلف بهق و غیر نیز
انفع تخم خر مالند زبل بهتیمار بسرکه طلا نمایند روغن تارتر و یک قطره بعرق زبل بقر آمیخته مالند گندم نهار مضغ کرده قدری صابون آمیخته ضماد کنند
گل گوگرد دو درم زیبق دو اسکردیلو بقدری گلاب حل کرده شش ضماد طلا کنند پس بگلاب شویند خون حیض بکر با آب گرم آمیخته از بن آب شویند
شش روز دانه هیل یکنیم اونس مداد گوگرد زاج هر یک نیم اونس بسرکه و شوره آمیزند که مثل ضماد شود بر داغ گذارند تارتر و سفید رطل سوخته کنند زنگ یکنیم
اونس کافور سه درم بیاض بیض شش عدد عرق چکانده مالند ماء الجبن که در وگل گوگرد تر بود و بسیار ترش باشد شویند چند روز و گفته گاهی داغ خرد یا بزرگ
و بر خاسته یا برابر جلد و بر مو یا بغیر مو و فقط بر جلد یا در لحم سرایت کرده مولود می باشد و داغ که فقط بر جلد بود و بر خاسته باشد زود اصلاح پذیرد
پس اگر لون داغ سیاه اسرب بود ادویه حاذ بگذارند مگر خون خفاش خون حمث اسبیر توتیا نمک انسے روغن بیضه طلا نمایند بعرق ترنفلیه شویند سال ولایل
نهار خورانند شبنم که در ظرف سفالی یافته شود مالند در روز چند بار دست مرده بر موضع داغ نهند تا که آن موضع سرگردد برای حل و بعد نیز انفع تنجو لحم مرو
دهند مرهای داغ سفید مولود هی **قرص ملی** هلیله کابلی برنگ کابلی بلیله آمله هر یک تربد دو قند مقوم شش آمیخته قرص سازند شربتی سه و برای آکثر داغ
ده یا بیست درم برای حرب هم انفع **اطریفل ماهان** هلیله کابلی بیست تربد پانزده بلیله آمله افتیمون برنگ کابلی مقشر هر یک ده اسطوخودوس
بسفایج هر یک هفت غاریقون پنج تارمشک فلفلین هر یک چهار کندر سعد قسط زنجبیل زوفا هر یک سه شیطرج سافج مصطکی انیسون ترنفل جاشا
هر یک دو بعسل آمیزند شربتی بعد تنقیه جهت دوام سه درم دهند و برای اسهال زیاده حافظ سیاهی مو و برای برص و بهق و امراض بلغمی انفع **معجون و ج**

وجع ۱۰ از فلفل هلیله مصطکی زراوند کند حب الغار به العسل آمیزند شربتی دو درم برای برص **انفع معجون** منقی تن از رطوبات و برای فالج و بهق و برص و همه امراض که از باد و رطوبات باشند انفع فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی عاقرقرحا جوزبوا به هریک یک حب النیل شش ترید شکر طبرزد هریک بیست عسل قدر حاجت شربت برای فالج مثقالی با آب گرم و برای تنقیه رطوبات پنج تا هفت درم **عرق بلادر** بلادر رنگین کلاه دور کرده در شش من شیر با آتش نرم بزید چون شیر جذب شود فرو گرفته خشک نموده بجغرات شویند پس شیر چهار من قند سیاه کهنه دوازده من گل دهاوه دو آثار آب چاه قدر حاجت در خم حبیب کهنه کرده دفن کنند و بعد جوش قرنفل جوزبوا به خولنجان دارچینی کبابه بسباسه هیل زعفران سائیده انداخته نوشند اگر خواهند مقطر کنند برای برص و جذام و جمره و قولنج و استسقا و ضیق نفس و یبوست اطراف و وجع مفاصل انفع **روغن مار** مار سیاه کشته عدد در روغن زرد سیاه نیم رطل آب چهل رطل در سبوی خرد نموده دهن بند کرده گل حکمت ساخته در حفره یا چکیده شتی بیست آثار نهاده آتش دهند چون سرد شود برآرند و دهن سبو باحتیاط کشایند و روغن که بالای آب باشد از قاشق بردارند و در شیشه نهند و پنبه بر چوبی پیچیده از روغن مذکور آلوده باحتیاط بر موضع داغ طلا نمایند تا بجای دیگر نرسد که ضرر دارد یا مار سیاه را قیمه نموده روغن مذکور آمیخته بطور ڈول جنتر روغن کشیده بکار برند در سه روز نفع شود **روغن مار** مار سیاه عدد جغرات یکنیم آثار در دیگ کرده سرپوش نهاده بند ساخته آتش دهند که انگشت گرد دو نرم گیرند و بر برص طلا نمایند **تیزاب فاروق** زاج سیاه که لونش مائل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی میباشد دو ابقر یک کشند مزیلهٔ کلف زائد و بهق و برص و جرب متقرح و آثار جلد حل کنندهٔ نقره و انتیمونیه **تیزاب** ابقر چهار زاج سفید دوازده زاج زرد بیست چهار کشند اول نرل یا بس ابقر مانند که سرخ شود پس از آن طلا کنند و در نسخه زاج سفید دوازده زاج زرد چهارده ابقر چهل و چهار است **تیزاب** مزیلهٔ برص اسود زاج دوازده زنجبیل زرد ابقر هریک نه خبث الحدید یا توتیای هندی شش کشند و بدستور استعمال کنند چون پوست برود روغن سرشف گرم نموده مالند **عرق** مزیلهٔ برص ابیض و اسود و قوبا و جرب زمین پوست سخت ناجیل صد مثقال آمله تخم مولی هریک ده مثقال شیطرج پنج مثقال تخم تمر هندی دو نیم مثقال زهر یکنیم مثقال پوست ناجیل را قدری بریزه کرده تخم دیگر ادویه ناکوفته در دیگ گلی انداز بقیر آب و عرق کشند چون تا هفت با آب سرپوش بدل شود برآرند و بر برص طلا نمایند و اگر روغن برآن فزا قوی تر شود و بعضی وقت کشیدن عرق برآن آدم خشک آتش سکینه و روغن برآن تنها در ابتدا نافع **دوا** اکل انتی تا یک سال خورند **دیگر** پوست درخت انجیر وحشی تخم آلاله برابر سائیده یک کف با آب دهند چهار روز و گولر بر قدر که توانند خورند و صبحی نان مرغن میل نمایند و وقت شب بر چه سیر شود خورند مزیلهٔ برص من **دیگر** زغه در تخم حنظه غلظم دور نموده تخم اسفناج دا کرده خورانند یا در کهی و تیره برنج پخته دهند بهیکه او ملائد **دیگر** پوست پنج انجیر دشتی چند درم ببرگ بابجی سبز جوشانند که همه آب جذب شود و در سایه خشک نموده سائیده با بابجی مسحوق نیم درم آمیخته ناشتا یا در هم با آب سرد چهل روز دهند و از ترشی و نمک پرهیز نمایند و آبکرده تلخ بر برص نمایند و بعضی بانجیر آب شفا دهد **دیگر تخم** کرفس نیم رطل مغز رطل بقرطل سه سائیده هر روز نیم مثقال با آب دهند و نان مرغن بغیر نمک خورند **دیگر** پوست درخت نیب زرد چوب خام قند سیاه هریک من همه را درخم کرده آب انداخته در زبل اسپ دفن کنند بعد دو هفته برآورده صبح شام ربع ربع رطل نوشند و از ترشی و بادی و لبنیات و نمک پرهیز نمایند اگرچه همه تن سفید شده باشد در مداومت چهل روز بحالت اصلی آید **دیگر** تخم کرفس نیم رطل شیر گاو سیاه تازه ده رطل سه شب تکرار تر کرده صباح بسایه خشک نمایند پس هر روز چند درم دهند تا شانزده روز اگر محرور باشد دو مثقال

تا سی روز دهند **دیگر** تخم حرف ده درم بشیر بز دهند ده روز **دیگر** تریاق کبیر قدر بندقه یا یک مثقال دهند و ملوز و طلا هم کنند **دیگر** یونانی بطوریکه در
جذام گذشت تا شش ماه مداومت کنند **دیگر** سفوف بابچی تا شش ماه خورند **دیگر** برگ خیار شنبر سائیده تا شش ماه نوشند **دیگر** حنظل یا بیخ حنظل
بسایه خشک کرده سائیده بعسل حب بسته هر صبح سه درم دهند پنجاه روز و نان جو یا مونگ بی نمک خورند **دیگر** زنجبیل خربق اسود فلفل ابیض یا فیقرا
برابر بقند محلول بخمر حب بسته سه درم دهند و شیطرج اشمد نفس عظم ماهی سوخته زاج سرخ قرص ساخته بسرکه سوده طلا کنند **دیگر** بابچی ۲ رطل نمک کمنیز رطل سائیده یک اث
خورده باشند و سوای نان نخود چیزی دیگر نخورند و بابچی نیم رطل نمک رطل سائیده بروغن گاو تر کرده هر روز مالند **دیگر** منڈی نیم رطل سمندر سوخته ربع رطل سائیده
یک نیم یا دو مثقال بروغن زرد آمیخته دهند و از شیر و شیرینی پرهیزند و کنڈل شیطرج ابریا آب لیمو حب بسته آب لیمو طلا کنند **دیگر** قسط تلخ شیطرج زرنیخ سرخ فلفل زنگار
برابر و ظرف مسی سائیده تا هفته گذارند بعده مالند و در آفتاب نشینند مفرد یه بهق ابیض هم **دیگر** فادزهر با آب آطریلال سوده یا افیون سرخ با آب سائیده یا فوه شیطرج
تنکار بسرکه سائیده یا حرف بخون تازه خطاف آمیخته یا شاخ گوزن سوخته بسرکه آمیخته یا آجور بسرکه یا پوست کدو سوخته بسرکه یا کف دریا سوخته بخون
حمام مکی یا شونیز بخون افعی یا بخون خفاش یا بیخ انجیر دشتی بسرکه یا صندل سرخ زاج با آب لیمو یا شیطرج کبیکج مویزج نطرون فرادیخ برابر بطبیخ فوه
شیطرج فوه تخم ترب قسط کندش زنگار برابر بسرکه یا زاج با آب لیمو یا خون فاخته بخون کبوتر آمیخته یا ابقر شیطرج نیل زاج برابر با آب یا خربق ابیض بسرکه
یا پوست ترنج سوخته بخمر یا ذراریح بسرکه یا مورچه مقابر بسرکه یا زنبور نمک بعسل یا تخم حرف بسرکه یا دهنج بسرکه یا مرقشیثا بسرکه یا نوشادر بعسل یا جدوار بسرکه یا
کندش بعسل یا روغن تخم شلجم با آب آمیخته یا عاج بعسل یا شیر زقوم یا خون حیض یا حجر البقر یا دیو سنجری یا پیه دب یا شنجار یا روغن تخم سرس یا سقمونیا یا زبل
مرغ یا زبل تذرو یا روغن شونیز یا روغن زبل خوک یا سم خر سوده طلا کنند **دیگر** زرنیخ طبقی یک بابچی دو و آب دوازده ساعت حل کرده حب بسته با آب
سوده طلا نمایند **دیگر** بادنجان که هنوز بزرگ نشده باشد در آتش پخته آبش نزبیت بپزند چون روغن ماند طلا کنند برص را بآسانی همرنگ بدن آرد **دیگر** نوشادر
بدهن ورد یا بروغن بیضه آمیخته در روز هفت بار مالند **دیگر** اذراقی بابچی خسته تمر هندی برابر بسرکه تند سوده در روز چهار بار طلا کنند **دیگر** گل یاسمین زرد
یا ثوم یا بیخ ارنی سائیده یا عقرب سیاه خشک کرده سائیده یا بیخ حنظل بابچی کلان هر یکدرم جوزبویه زعفران هر یک نیم سکر و بلو سائیده یا آهک اشنجار هر
دو نیم نوشادر یک سائیده یا تخم بنوا پیچ دار اشکنه چهار زعفران یک سم الفار دو سائیده یا توتیای سبز جدوار سائیده یا خردل تخم بنوار برنگ کونچه سائیده
زبل بقر اسود خشک کرده سائیده طلا کنند **دیگر** اذنکه خرد خرد بریده در تیال جنتر روغن کشیده طلا کنند و قدری خورد **دیگر** مروارید مسحوق با آب ترنج پخته
در تخم سرکه آمیخته بیست چهار روز در زبل نزد فن دارند پس برآورده طلا کنند **دیگر** بادورغه با آب آمیخته ضماد کرده در آفتاب نشینند بعده غسل کنند **دیگر**
زبل حمام آرد قطران با آب آمیخته خرقه آلوده نهند و سه روز بگذارند و مکرر نهند **دیگر** شیطرج تخم کرفس فلفل کاکراسینگی با آب سائیده وقت شب طلا کنند سه روز
دیگر بیضه جند بیضه یا درهادان سائیده یا عظم شعان بورق طلا نماید **دیگر** انجبار مر عدد سم الفار یکنیم درم با انبه مذکور سحق کنند وقتیکه تمام انبه سوده گردد در گرداشیشه
در ظرف چینی دارد و برداغها مالیده باشد در چهل روز رفع شود **دیگر** کبیج آرد شیطرج زرنیخ زرد آهک آب ندیده قلی برابر سائیده ببول صبی یا بسرکه
آمیخته در آفتاب چهار روز نهد پس طلا نماید و ببول صبی یا بسرکه شوید **دیگر** شلکم مار شگافته پاک کرده شاهتره پر نموده دوخته بر انگشت کباب کنند
چون پخته شود شاهتره برآورده سائیده طلا کنند در دو روز برود **دیگر** شهد ئی تخم ترب با بکامه در تنا قص النور طلا نماید در سه روز برود **دیگر** تنکار در لیمو

باشیده در ظرف آهنی گرم کرده ضماد کنند دیگر بعد تنقیه روغن خردل ابیض اشنان آمیخته مالد دیگر آب لیمو نمک آمیخته مالد پس بآب شوید دیگر عفص با آب
جوشانده شوید سیاه گردد بعده بآب برنج شوید صاف گردد دیگر کندر بآب لیمو از چوب نیب حل کرده طلا نموده در آفتاب نشینند دیگر بادیه عقاب
طلا کنند دیگر مورچه سرخ بروغن کتان سوخته سائیده طلا کنند مرتکیه داغ سفید و سیاه دیگر صفرت بیض هفت عدد توتیای سبز درم در ظرف گلی
سوخته طلا نماید دیگر گوگرد یک قیراط مامغره بابچی هریک دو باب ادرک سه روز حل کرده حب بسته بآب ادرک سوده در روز سه بار طلا کنند دیگر
دال نخود محرق معه پوست شیطرج هریک دانگی اثمد حنا جبسین هریک دو دانگ سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال سرکه تند ده مثقال آمیخته
در آفتاب نهند و مکرر بهم زنند و امتحان لون او بناخن کنند هرگاه که قدری تغیر دهد صاف کرده جوشانند که روغن ماند برای برص آن قدر در آفتاب گذارند
که ناخن را بسیار رنگین کند برای حمره منکره و برص ناخن و بهق و برص سفید و سود کبودی چشم دیگر عرق گوگرد طلا کنند دو سه دفعه و از نمک و ترشی
پرهیزند دیگر نطرون ببول آدم آمیخته شوید دیگر دج یا توم نوشادر یا ملح الحیه نوشادر ضماد کنند دیگر برگ تازه کبیکج ضماد سازند آبله کرده قلع سازند

نوع هفتم در برص اسود و آن فی الحقیقت بهق اسود است که با حکه و خشونت شدید باشد و از وی قشور مدور مانند فلوس ماهی جدا گردند و
این را قوبای منقشر نیز گویند و این مقدمه جذام است **علاج** آنچه در بهق اسود گفته شود بکار برند معه قوت فی الاسهال و کثرت فی ترطیب المزاج

نوع هشتم در بهق ابیض سبب او احتباس بلغم فاسد در سطح جلد است علامات او در برص گفته شد و اکثر مدور میباشد و اگر علاج نکنند
مودی به برص گردد **علاج** آنچه در برص ابیض گفته شد خفیف تر از آن بکار برند و هر روز جلاب زنالنگو با دیان گلقند دهند و بعد نضج تنقیه
با یارجات کنند یا هلیله کابلی دو تربد یک عسل قدر ضرورت آمیخته تا سه درم دهند یا تربد شحم حنظل یا تربد زنجبیل دهند و در هر ماه دو یا سه بار قی نمایند و برای تجوید هضم اطریفل
گلشکر مداومت نمایند و در حمام عرق آرند و بعد تنقیه صابون یا ترمس یا فوه یا پنجنکشت یا شیطرج تخم ترب عاقرقرحا کندش خردل فوه برابر سرکه
طلا کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود بدست مالند تا دوا دور شود و از سمک لبن و بطیخ و مولدات بلغم پرهیزند **فائده** گاه باشد که
ماده در تن کمتر بود و با طلیه بغیر تنقیه نفع تام شود **دوا** عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج برابر سائیده و بسرکه و عسل آمیخته مثقالی خورند و ساعتی در
آفتاب نشینند تا عرق آید پس همان روز یا روز دیگر بهر جا که مرض است آبله خواهد شد و زرداب برآمده صحت خواهد گردید

نوع نهم در بهق اسود
لون جلد مائل بسیاهی شود و چون بمالند قشر مانند سبوس جدا شوند و بعد مالیدن سرخ نماید و در شباب اکثر افتد سبب او احتباس سودا در جلد است
علاج اکحل زنند بعد از آن مطبوخ افتیمون غاریقون هلیله سیاه بسفایج تنقیه نمایند یا هلیله سیاه هلیله کابلی افتیمون برابر کوفته آمیخته سه مثقال دهند و با
ترطیب حمام کنند و اغذیه مولد دم رطب چون صفرت بیض لحم گوسفند خورند خمر رقیق نوشند روغن بادام و از مولدات سودا پرهیزند و بعد تنقیه طلیه
اسود بسرکه یا مازو با گوگرد یا تخم ترب قسط اندنش تخم جرجیر بارود اسنگ زاج هر یک یک شیطرج فوه هر یک دو آب چهار سرکه کند و آهن گرم کرده
باشد تا سرکه سیاه شود و در نشیند طلا کنند و بعد تنقیه انفس عضو و نفع طلیه بگردد دوا که بکار برند تخم ترب با سرکه یا تخم ترب باپخته یا آب لیمو یا آب بصل العنصل با سرکه
یا آجر که بسرکه یا ماهی زهره یا پیاز یا خربق ابیض با سرکه یا اشق بسرکه یا پنج بسرکه یا اشنان گوزن سوخته بسرکه یا قسط بسرکه یا خون آدم یا خون حیض یا مرق معا مس
یا آب لیمو یا زبل خطاف یا خون خطاف یا زهره گاو یا خون پلنگ یا خون ارنب یا خصیه البقر با عسل یا روغن شیرز طلا کنند دیگر خردل در آب لیمو منقی از تخم تر کرده بر پوشند

نهاده بند کرده دارند تا آنکه خشک شود و تخم کل ناکو با آب لیمو سوده طلا کنند و بعد ساعتی شویند **دیگر** کلیه بز کباب کنند و گوگرد سوخته بر وی پاشند و
رطوبت که از وی برآید بمالند فوراً به شود **دیگر** بوره ارمنی انجیر زرد یا تخم بصل ضماد کنند **نوع دهم در باد دشنام** حمرت مائل بکبودی است که در روی
و اطراف ظاهر شود خاصه در ایام سرما گاهی با بثر القرصه باشد **علاج** فصد کنند بعده بطبیخ اهلیله تنقیه نمایند پس برای تنقیه نفس عضو وضع محاجم و
و ارسال علق کنند پس اگر ممکن باشد و اسهال بود آن موضع را بچیزی خشن بخراشند تا دم کثیر برآید که انفع و مانع تأکل است حسب الامر تنقیه عام و خاص
نمک طلا کنند تا خون باقیمانده را بگدازد و اگر خراش قرصه باشد مرهم احمر مرهم خل گذارند و انفع اشیا برای انجذاب دم الباقی صابون است که طلا سازند
و بگذارند که خشک گردد پس با آب گرم شویند و بعد زمانی باز طلا نمایند و همچنان کنند تا که ماده بالتمام برآید و جلد پاک نماید **نوع یازدهم در فساد
و تغیر لون** اگر بسبب دفع طبع خلط فاسد را سوی جلد باشد **علاج** ادویه جالیه چون آرد جو نخود کرسنه باقلا تخم ترب تخم خربزه مغز بادام مقشر ارسیا
نشاسته کتیرا بوره ساییده بشیر آمیخته طلا کنند چون خشک شود با آب گرم شویند و بدفعات گذارند تا که رنگ اصلی آید اگر بسبب ماده کثیر بدن باشد
که با دم آمیزد پس جلد بلون خلط غالب متلون گردد **علاج** تنقیه بفصد و اسهال حسب خلط غالب نموده ادویه جالیه طلا کنند اگر بسبب آفت کبد یا
طحال یا معده باشد بوجود آفت در عضوی و ضعف افعال آن عضو **علاج** آنچه در امراض آن عضو گذشت بکار برند اگر بسبب زمانی طویل
ماندن عضو در آفتاب باشد چرا که بسرایت حرارت آفتاب اخلاط میگدازند و سوی پوست میگرایند پس اگر اعضا پوشیده باشد اخلاط اندکی بعرق
و بخارات برآیند و اگر برهنه باشد بملاقات حرارت آفتاب در وی میسوزند و مسامات محتبس میمانند پس سیاه میگردد و ازین قبیل است آنچه از صادمه
باد سموم و باد گرم پدید آید و باعث فساد لون در سرما و زمان بارد آنست که حرارت غریزی از قوت برد خارجی بباطن میگردد و حرارت ناری انطفا
استیلا مینماید و پوست را سوخته سیاه میسازد و می تواند که سبب او انجماد دم در پوست باشد بسبب کثافت جلد **علاج** حمام کنند و آب گرم انکباب نمایند
و بعد حصول تلیین در جلد ادویه جالیه بکار برند **غازه** یعنی روشو آرد باقلا عدس قشر بیض اسفیداج براده عاج بادام تلخ تخم بطیخ ساییده نشاسته بشیر
یا با آب ترب طلا کنند اکثر با قلا کتیرا ... طلا نمایند و صبح شویند **ابطنه** آرد عدس آرد کرسنه نخود برنج هر یک یک نیم رطل نشاسته رطل زعفران ...
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار ... صندل سرخ شیطرج تخم ترب تخم ... مغز بادام هر یک دوازده درم ...
... هر یک ... اسفرکل عصفر هر یک ... طلا کنند و اگر بسبب کثرت اکل و شم اشیای متغیر اللون ... و کثرت
شرب آب ... و اکل طین وغیره باشد **علاج** تبدیل غذا و ترک سبب کنند و هرچه مصلح آن چیز بود دهند نخود و آب ... خورند
... اگر بسبب طول مرض و فقدان غذا و هیجان غم و کثرت جماع و شدت اوجاع و حرارت هوا باشد **علاج** در ناقهین
بتقویت کوشند و در فقدان غذا ... غذا افزایند و اغذیه مولده دم رقیق کثیر چون ماء اللحم ... نیم برشت نخود و انجیر و مثل آن خورند و در هیجان
غم تفریح و ازاله غم کوشند و در کثرت جماع ترک جماع کنند و آنچه در فقدان غذا گذشت بکار برند و در شدت وجع تسکین الم نمایند و در حرارت هوا تبرید
نمایند چنانچه در حمیات گذشت **بدانکه** غضب معتدل و شادی و ریاضت معتدل و کشتی گرفتن و عطر بوییدن و جامه پاک پوشیدن و ...
تفسح و نظاره بازی کردن و ثوم و بصل کراث کرنب ... شعیر ... خوردن لون و جه را فروزد **فائده** آنچه خون را از فضول غلیظ پاک کند

اطریفل و بلیله مربی است و آنچه خون را منتشر و منبسط سازد فلفل سعد قرنفل زعفران زوفاست باید که در غذا دهند و آنچه خون را ابطلا کردن از ابطن
بطلا هر کشند خردل زرنیخ است که بلبن بقر آمیخته باشند یا کند مصطکی که بآب عنصل طلا نمایند **بدانکه** آرد باقلا ترمس کرسنه نخود عدس بیخ نشاسته
کندر مصطکی مقل بیخ بنفشه قشر بیض تخم صدف مردارسنگ اسفیداج عظم پوسیده فوه برادۀ عاج محلب لوز تخم خربزه تخم خیار تخم گزر تخم ترب تخم جرجیر
کتیرا سلق طبیخ حلبه طبیخ اکلیل الملک باصابون بعضی ازین همه محسن لون اند **دیگر** خساک عروق الصفر سرشف زعفران سعد گل معصفر صندل زرد کافور سریک
یک حب السمنه روغن سرشف هریک نه شعیر بریان هشت اوبتنه سازند و بعد ساعتی بآب گرم شویند **دیگر** شیطرج بسرکه تند و سه جوش داده فرو گرفته
خرقۀ آلوده چند بار متواتر بر روی زنند فوراً سرخ سازد **دیگر** صندل سرخ مدقوق در ظرفی کرده بالایش سرکه تند که سه اصبع برآید انداخته قدری زاج آمیخته
بروجه مالند محمر **دیگر** عدس مقشر کتیرا نخود زعفران نشاسته هریک نیم شعیر باقلا هریک یک تخم خربزه دو مالیده صبح بطبیخ بنفشه شویند **دیگر** خساک
عروق الصفر زنجبیل سعد سرشف زعفران کافور آرد گندم صندل سرخ گل معصفر حب السمنه روغن سیاه مثل اوبتنه مالند **دیگر** مغز بادام کتیرا نشاسته
مغز قلم گاو بآب معصفر سائیده یا اسبغول در آب طبیخ هندی تا هفته تر کرده در سایه خشک نموده سائیده مالند **دیگر** زعفران چهار سعد سه بسباسه زرنباد
هریک ده مشک یک شنگرف یک نیم و ربع بگلاب قرص بسته بسایه خشک نموده بگلاب سوده بر رو مالند **دیگر** باصابون عفن بآب صمغ آمیخته مالند مزیل مقشر
گرما و سرما **دیگر** ابهل مالند مزیل سیاهی **دیگر** کرسنه بسرکه و عسل مالند مزیل اثر ضربه مجلی **دیگر** پیه حمام برای اثر زخم مالند **دیگر** زرنیخ زرد برای اثر ضربه مالند
دیگر زوفا دو زعفران سه نبات سیزده سائیده هر روز دو درم دهند محمر لون

فصل چهارم در شقوق اطراف وغیره

نوع اول در شقاق

اگر بسبب خارجی چون حرارت مجففه سرد مکثف و غسل آب قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن باشد **علاج** ملینات جلد چون موم روغن و روغن
بادام روغن کنجد پیه بط پیه مرغ مالند اگر بسبب داخلی چون سوء مزاج یابس باشد **علاج** در سائر ترطیب به تشرب الیان و ادهان مرطبه کنند و در مادی تنقیه بمسهل مرطب
نمایند و بعد تبدیل و ترطیب اشیای مرطب مغری طلا نمایند چنانچه برای هر عضو گفته شود **قول عسکری** روغن کنجد بیست درم نوشند تا هفته پس
طبیخ افتیمون دهند باز تا هفته روغن نوشند و ترطیب تن باغذیه مرطبه و حمام شیرین و تمریخ بادهان مرطبه نمایند و در طبیخ سبوس نهند **فائده** اگر شقاق
در وجه باشد شمع زوفای رطب پیه بط نشاسته کتیرا آرد نخود لعاب بهدانه روغن گل مرهم ساخته طلا کنند بآب گرم شویند و اگر در لب باشد
روغن گل روغن حنا پیه بز یا ده پیه بط علک البطم شاخ گوزن سوخته آمیخته نهند و بالایش پوست درونی بیضه چسپانند تا دوا بدیر خشک گردد و
اگر پوست تنها چسپانند شقاق موذی را دفع سازد عفص بعسل همین اثر دارد پیه بط روغن زیتون مفید اگر در دست باشد کنجد بنفشه بروغن و پیه بط
آمیخته طلا سازند و اگر در پا باشد بلادر هشت عدد روغن کنجد دو رطل بر آتش نهند چون بلادر سوخته شود دور کرده موم بیست درم آمیخته بکار برند
شاخ گوزن سوخته بروغن گاو آمیخته مالند زفت رطب گذارند علک بزیت حل کرده عنصل آمیخته نهند اگر در عقب باشد عفص کتیرا پیه بز گداخته
آمیخته با مغز ساق گاو و روغن بنفشه شمع گداخته قدری مردارسنگ آمیخته یا روغن سندروس یا قنه بروغن اکارع آمیخته یا سرطان محرق بزیت آمیخته
مالند صابون لاهوری بآب سوده وقت شب طلا کنند و صبح بآب گرم شویند اگر شقاق در لحم سرایت کرده مردارسنگ بزیت بپزند که غلیظ گردد پس
ازین چند قطره چکانند و باید که شقاق را اول در آب گرم یا طبیخ شلجم یا طبیخ سلق نهند تا نرم شود پس صاف کرده ادویه گذارند مردارسنگ رطل بزیت

پزند چون غلیظ شود بهروزه ده درم کتیرا پنج درم آمیخته گذارند نخود سائیده بتر آب آمیخته یا حنا بطبیخ حرمل آمیخته ضماد کنند و مواضع شقاق را از
غبار و خاک و هوا و آب بارد محفوظ دارند که مضر اند **قول رازی** اگر عشره را بخرقه دو یا سه ته پیچیده و بران بول کنند چند مرتبه محتاج بعلاج دیگر نشوند
قول لارزوربیر شمع زال برابر بیزانده مالند زاج و هن ورد برابر عسل قدر حاجت بزند که مثل مرهم شود و گذارند نمک سنگ آرد جو قسط هر یک
دو درم بعسل آمیخته مالند که برای شقاق اصابع و لب انفع موم روغن مالیدن مفید **موم روغن** زاج کافور هر یک نیم اسکره بلوط شمع دو نیم درم روغن
یاسمین ده درم طلا سازند **دوا** پوست بول پوست درخت انبه هر یک پنج آثار در دیگ کرده آب انداخته دهن محکم بند نموده جوشانند و بخارات آن شدیده
بخارش گیرند و قتیکه نیم گرم ماند اطراف شویند پس مسکا گاو مالند **دیگر** زال قند سیاه هر یک ده شمع سه دهن البقر بیز ده گداخته یا زال سه روغن کنجد
ده گداخته قدری آب انداخته لت کرده یا کندر بسپید آمیخته یا سندروس بروغن بادام یا بروغن کتان جوشانده بقوام آورده مالند **دیگر** سرنج بدهن
درد بزانده بر شقاق مزمن مالند **دیگر** بادنجان بدهن نرگس جوشانده موم زرد آمیخته بر شقاق کف دست و پا مالند **دیگر** شلجم خالی کرده موم و روغن پر
نموده بر رماد گرم نهاده بر شقاق اطراف مالند **دیگر** پوست نیب درم کدوی تلخ عدد آب هشت رطل بزند نصفی ماند دست بر بخار او دارند اگر داخل نشقا
نیم درم افزایند بهتر **دیگر** سلخ مار سیاه سوخته بدهن البقر آمیخته مالند و بعد ساعتی بطبیخ برگ پیل شویند بدستور سه چهار روز مزیل شقاق اطراف۔
دیگر لبن البقر رطل دو سه جوش داده سرکه دو نیم درم اندازند چون پاره شود بخته مالند **دیگر** حنا با آب آمیخته ضماد کنند بعد یکنیم ساعت دور کرده دهن
خروع مالند **دیگر** نوشادر بروغن تلخ آمیخته مالند و گرم کنند تا هفته **دیگر** دارشیشعان پوست بول هر یک یکنیم رطل گل سرخ نیم رطل تنکار چهار
اوقیه سائیده سه حصه کرده یکحصه در ظرف گلی نهاده آب کهنه اصبع بالا آید انداخته بجوشانند پس وقتیکه نیم گرم ماند اطراف در او گذارند و مالند تا یک پس
دارند بدستور سه روز **دیگر** آب برگ ریحان در دفع چهاجن بیعدیل **دیگر** دهن ورد زاج برابر بعسل بخته ضماد کنند مزیل شقاق اصبع که بسبب دخیره
باشد **دیگر** زردچوبه محرق آهک برابر سائیده بروغن نیم گرم حل نموده قدری آلوده نهند مزیل ورم و شقاق که در بدن کال بسبب طوبت شود **دیگر** توت خام
بسرکه یا مغز سر خر ضماد کنند **فائده** گاه باشد که زیر قدم خصوص در عقب جچی پدید آید و صاحب او قدم بر زمین نهادن نتواند سبب او خلط گرم
رقیقست که از بدن بر قدم ریزد تقی کنند روغن گل مالند اگر ورم کند و ریم شود با آهن یا او دیه کشایند و دهن و سیع باید تا ریم بالتمام برآید پس حنا
عفص بسرکه آمیخته بندند اگر بسبب کثافت جلد زود بخته نشود تدبیرش در وجع العقب بنید **نوع دوم در قشف و تقشر جلد** گاه باشد که در سطح
در جلد افتد و از وی قشور همچون پوست ماهی درشت و ناهموار جدا شود **علاج** بطبیخ افتیمون و ماء الجبن تنقیه کنند و برای ترطیب مزاج لحم جانوران
شیر خوار و کدو و غیره دهند شیر نوشند مداومت بحمام نمایند و دهان بارد رطب مالند آسایش دهند اگر در تقشر بود بسبب ملاقات اشیای خشنه باید که
حنا بلوط گلنار پوست انار جوز سرو ایسر که جوشانده سائیده ضماد کنند نطرون ببول آدم آمیخته شویند و گاه باشد که از جهت قشور باریک جدا شود
بقدری حکه باید که تنقیه دماغ یا بارجات و غراغر کرده با آب گرم شویند تا نرم شود پس موم روغن یا قیروطی مالند آرد عدس گل سرخ یا آرد باقلا کرسنه
با آب بنوفا ضماد کنند **نوع سوم در سحوج جلد** سبب او یا بر داشتن چیزی درشت یا ملاقات اشیای خشن یا سیاری اسپ یا فشرده شدن از موزه تنگ
یا بستن ریسمان درشت یا کشیدن ابنجتی است **علاج** اگر سحج جلد بسیار بود و خوف تورم باشد فصد کنند و خرقه سرد کرده گرد سحج گذارند شیر طلیکه سحج

و را طراف عضل تبا شد چنانکه چیزی از عضل باید و خرقه بر سر گذارند اگر تشنج آرد و بعد وضع خرقه مبرده مرداسنگ بگلاب یا گل ارمنی بگلاب طلا کنند و اگر بدهن ورد چرب کرده گل سرخ سوده پاشند انفع و از مرداسنگ اسفیداج عروق الصفر شمع ابیض بیخ ریشه سمن ابیض مرهم ساخته گذارند که مسکن وجع است و اگر بدهن ورد چرب کرده رماد چرم کهنه کفش که مماس پای نیست پاشند همین اثر دارد و اگر بسبب موزه باشد بدهن ورد چرب کرده رماد چرم تحت کفش یا رماد پشم تر یا رماد پشم گوسفند یا عفص پاشند اقاقیا به سرکه طلا کنند و سوخته فرو نمایند و اگر بسبب موزه آبله شوند جفت عفص یا عفص یا اقاقیا بآب طلا کنند آب بصل یا بیه مرغ آمیخته یا لئد برنج پخته بجزرت آمیخته ضماد کنند در ساعت آرام دهد و بعد ازان آب ازان آبله بکشند آب مورد یا گلاب که عفص در او سوده باشند کافی گلنار سحوق پاشند اگر ورم کند ریته تازه بر بندند اگر بسبب ریسمان باشد لعبه برنج سر کرده روغن بادام یا روغن بنفشه و قدری کافور آمیخته گذارند نمک پاشند اگر بسبب سواری باشد ترک سواری کنند و به پشته کرده و به هوای سرد دارند یا خرقه بگلاب ترکرده نهند مرداسنگ بگلاب طلا کنند مرهم اسفیداج گذارند اگر بسبب وصول آب شوره یا بدن مجروح شود و مرتک یا کته دم الاخوین یا کته گل ارمنی سائیده پاشند **فائده** اگر حکه و شقاق در عانه و حالبین بود تنقیه تن از ماده حاده نمایند بعده روغن حنا موم گداخته اندکی رماد حنا و فلفل آمیخته گذارند حکاکه اس سپید اسفیداج مرداسنگ روغن حنا قیروطی ساخته ضماد کنند دم الاخوین مرداسنگ برابر ذرور کنند **فائده** گاه باشد که از کثرت استلقا یا صدمه کار بفراش نشستگاه سرخ شود پس خراشیده گردد و نشستگاه منقرح شود و بیمار ناتوان اگر شود در ابتدا که سرخ بود ترک استلقا کنند و اگر ممکن بود اسفیداج حضض اقاقیا گل ارمنی عفص گلنار طلا نمایند و بگلاب و خل ممزوج و ثلج سرد دارند و اگر ترک استلقا ممکن نباشد بسبب ضعف باید که بپهلو گردانند در روز چند بار و نشستگاه را بهوا گشاده دارند برگ بید یا ورس یا برگ نرم زیر او گسترند و فرش سخت دور سازند اگر خراشیده شود و قرحه گردد بمرهم اسفیداج و دیگر مجففات بسازند **فصل پنجم در تشنج جلد سر** گاهی بسبب کثرت یبوست تجمع و تشنج در پوست سر افتد و میان اجزای متشنجه راهها چون نهار ظاهر گردد **علاج** ترک استفراغات کنند روغن بنفشه روغن کدو عصاره کاهو عصاره کدو و شیر زن بر سر مالند و در بینی چکانند و در روز چند بار آب گرم و شیر بر سر ریزند و سر بجای آب گرم در شیر دارند و حمام چنان بنوشند که تشنج درست گردد و اینها باشد که سبب تشنج یبوست نبود بلکه سخت بستن دستار باشد از سن طفولیت و تدارک این عسر است **فائده** گاه باشد که در جبهه تشنج مع حکه و حمرت جلد پدید آید و در سرما اکثر افتد سبب و امتلا مقدم در آن خست از خلط رقیق باید که تنقیه دماغ کنند زوفا بیاض بیض روغن کدو روغن بادام شمع ضماد نمایند **فصل ششم در تعظیم الراس** سبب این دو اند یکی آنکه رطوبت و ریاح غلیظه زیر کاسه سر جمع شود و در روز سر منتفخ و کشته گردد و بالضرور در بعض اجزای سر بزرگی پدید آید **علاج** چنانکه عظم بود اشیای محلله و ملطفه رطوبات و ریاح چون حب الرشاد و آب لت کرده و عروق الصفر و روغن بادام تلخ آمیخته ضماد کنند سبز کنندش زعفران با آب مرزنجوش در بینی چکانند دوم آنکه میان پوست سر و صفاق که بالای قحف است یا میان صفاق و قحف رطوبت گرد آید و بدان سبب آنجا متورم نماید و بلمس نرم و بی وجع و همرنگ تن باشد **علاج** در ابتدا ضمادهای محلله گذارند پوست انار جوز سرو ابهل ضماد کنند اگر سود ندهد پوست آنجا شگافته رطوبت را بدفعات برآرند و شگاف عقب سر در روغن کنند و بعد اخراج رطوبت بمرهم مندمل سازند **فائده** اگر مائیت بالای صفاق بود شگاف خفیف و اگر زیر صفاق باشد شگاف عمیق کنند تا صفاق شگافته گردد و همچنین

باشد اگر مائیت اندک بود یک شق عریض کنند و اگر بسیار باشد دو شق متقاطع نمایند و اگر کثیر تر بود سه شق متقاطع کنند **بدانکه** اگر رطوبت درون
کاسه سر بود لا علاج و اگر زیر پوست بیرون کاسه باشد علاج پذیر است **قول صاحب فونیکه** اول برای تنقیه ریزینا جلاپا پانزده دانه یا گرید
پار اسلیبو دوازده دانه آمیخته یا عصاره ریوند پانزده دانه مرکوریو شیرین هشت دانه با سیر تیو توتیای سبز آمیخته یا دیاکرید شش دانه مرکوریو شیرین دو دانه
آمیخته با شیر خشت یا عسل دو اونس آب بیخ سوسن سه اونس آمیخته دهند و در روزی که مسهل نباشد بول طفل و طبیخ برگ سهجنه و قدری فراسیون
و تخم خطمی و شکر یک اونس اگر با هم یکجا آمیخته حقنه کنند و بعد تنقیه ادویه مدره دهند و تعریق نمایند تا ادرار ماده از مجری بول و مسامهای جلد شود
پس سر را بطبیخ ادویه محلله و مرخیه مثل آب چوب خطمی خبازی اکلیل الملک بابونه شویند بعده روغن غار روغن بومادران روغن شبت روغن سوسن روغن سداب
مانند زبل حمام زبل مرغ زبل بقر زبل بز اگر دو دو تو یا عسل قدر حاجت عرق انگور یا قدری مرهم ساخته یا پارچه در آب کبریتی تر کرده کنند انیسون گرد
آمیخته یا حب الغار قثاء الحمار زبل حمام هر یک یک اونس آب نیم اونس عسل قدر حاجت آمیخته یا دو ع مرزنجوش فودنج اسطوخودوس قثاء الحمار زراوند [illegible]
سی عدد مرزنجوش دو نار شاد هر یک مثقال کافور [illegible] زعفران نیم درم روغن بومادران قدر حاجت مرهم ساخته یا بیخ قثاء الحمار [illegible] سهجنه هر یک
دو اونس روغن [illegible] بیان کرده بیخته زبل بقر زبل [illegible] زبل حمام گل [illegible] بومادران هر یک چهار درم کبریت [illegible] درم روغن مذکور قدر حاجت آمیخته مرهم ساخته اول سر [illegible] انجیر
کبود که بعرق انگور یا تر کرده مالیده مرهم مذکور گذارند یا آب که در او اسطوخودوس مرزنجوش و غیره تر کرده شویند اسپرتو خمر یک چهار حصه عرق السکابیز آمیخته شویند یا اسپیرتو [illegible]
یا اسپیرتو اسطوخودوس اسپیرتو هیوفاریقون آمیخته شویند و اگر آب بخمر کرده انیسون بومادران عوض حاشا کنند تا آب کبریتی یا بند نمایند بعد مرهم مذکور یا این هم گذارند روغن سهجنه
سهجنه روغن بومادران هر یک دو اونس قثاء الحمار [illegible] ساکنده مسحوق هر یک سه درم موم قدر حاجت مرهم سازند اگر کافی نبود [illegible] دهند تا رطوبت
برآید اگر این هم کافی نباشد شق سازند تا آنجا که رطوبت باشد با احتیاط تا آسیب بشریان نرسد و آب آهسته دفعه بر آرند و از اشیاء که در استسقا اجتناب از آن
واجب است پرهیزند **ادویه مدره** اسپرتو نیت یا اسپیرتو تار ترو دوازده قطره یا نمک بافقلا پانزده بیست دانه و شش اونس طبیخ [illegible] کرفس
هلیون کاکنج آمیخته دهند آب زن کبریتی نمایند **ادویه معرقه** عشبه چوبچینیات یا [illegible] [illegible] الکل لالهٔ النفع
قول جوان کورد و اگر در جلد بالای جمع شود [illegible] وجع نرمی سر و اگر در قحف و جلد بالای جمع گردد وجع پیدا باشد و اگر در قحف و غشا یا غشای دماغ
بود وجع مفرط باشد و سبب تولد او آنست که وقت تولد قابله سر طفل را افشارد و اوعیه رطوبی سر بشگافد و ماده از آن آمده جمع گردد یا حامله مشی کثیر
نموده و اغذیه رطوبت انگیز خورده بدانسبب ماده در سر طفل زیاده گردد **علاج** همه شب روغن هیوفاریقون گرم کرده بر سر مالند بعده موم [illegible] مسحوقه
باشند افسنتین بومادران اکلیل برابر سائیده بروغن بومادران و موم آمیخته یا حاشا کنند ذکر برابر سائیده بعسل آمیخته بر سر ضماد کنند خمر که در وی گل
سرخ اسطوخودوس اکلیل ریحان کتم جوش بود بر سر مالند خمر مکرر چهار عرق اطریلال یک آمیخته مالند آب [illegible] مالند اسفنج آب [illegible]
تر کرده یا در خمر که در وی گل گوگرد نمک سنگ جراحت برگ نخجنکشت جوش بود تر کرده گرم نموده بر سر نهند اگر طفل لائق مسهل باشد قرص حنظل [illegible] اونس
خمر یا در پنج اونس آب تر کرده دهند اگر بسبب تلخی نگیرد سفوف کورنا چیبو دو اسکروپله دهند مرکوریو شیرین سفید یک دانه شش [illegible] بتفاوت دهند اگر
کافی نبود استعمال عشبه چوبچینیات نمایند کندر و دع ریحان سائیده ضماد کنند بچه مرغ هلیون [illegible] هلیون طرفا [illegible] میران

جوشانده صاف کرده تا رتر و تیر پولاد و یک اکرو بلوا سیر توتیه نمک چند قطره که ترش شود آمیخته دهند مخرج ماده بول کاوستیکو ذراریح بر سر نهند
قول صاحب فیر برای این قسمی از دول مائیت سبب او غلبه رطوبت است که بدم آمیخته از عروق مترشح گردد و بمکانی جمع شود و در سر و دیگر مواضع نرم
که از قلب دور بوند پدید آید **علاج** رعایت ستة ضروری کنند تنقیه و تعدیل و پرهیز و تغذیه مثل او دیما نمایند اسفنج در او شیر و وند پوترکرده نهند
بعده برای تحلیل زبل بزگهو نگه بعسل ضماد سازند خرقه یا اسفنج بتخم آلوده یا بطبیخ کمون کرویا ترکرده گذارند تخم شبت کمون بروغن گل نرانده نهند تخم کنجد
خردل گوگرد زراج زراوند اشق هر یک دو درم روغن کهنه موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند زبل بز کمون کرویا آرد باقلا جریش گندم هر یک دو او نمک
سکنجبین عسلی سه اونس در آب دوغ تازه حل کرده یا حب الغار فلفل هر یک دو درم روغن غار سه اونس موم قدر حاجت آمیخته ضماد کنند چوب چینی یا عشبه
استعمال نمایند اگر به نشود با آهن گرم شگافته مثل زخم منفجره علاج کنند ریگ یا باد گرم در خریطه کرده بندند کنند مصطکی مرکی بعسل آمیخته گذارند
گفته اگر بر سر اطفال پدید آید سبب او عدم احتیاط قابله یا وصول سر طفل وقت تولد بر زمین است که بانسبب عرقی بترقد و دم مختلط مائیت مترشح شده
بمرور ایام جمع گردد یا در رحم پدید آید و گاهی ریح در رطوبت غلیظ بهم آمیخته زیر قحف جمع شود و سر بر هم نهادن چشم ترمی عین بغمز اصبع آب بباطن رجوع کند
و علاج است **علاج** اگر ماده اندک باشد بین جلد و لحم باشد شگافته روغن زیت خم انگوری آمیخته گذارند و بعد سه روز کشاده بمراهم مناسبه پردازند و اگر ماده
قلیل تر بود ضماد محلله گذارند اگر عطش مفرط باشد مرضعه را کشکاب نوشانند اگر اسهال یار باشد سویق شعیر دهند و صبی را طباشیر خرفه بریان شیر کشیده
دهند و مرضعه را از جماع منع نمایند و راوع نهند و نطول آب بقول بارده رطبه سازند **قول باولو** اگر اجتماع آب در بیرون قحف باشد و ورم صلب و الم
دا گر در لحم و بیرون قحف بود ورم نرم و عدم الم تدبیر ستور رطوبه کنند و بروغن برنجاسف تدهین کرده گوگرد مسحوق بپاشند سکه روغن بوبادران روغن شبت
هر یک دو اونس مرزنجوش اکلیل بوبادران هر یک چهار درم موم آمیخته گذارند و دوغ سائیده کنند آمیخته یا جاشا سه اونس نمک چهار درم بعسل بر آتش آمیخته
ضماد کنند اگر تحلیل نشود جاشا بوبادران شبت جو السنبل گل سرخ سبوس گندم خاکستر سائیده با آب ماء الجوب زد و آب اسفاناخ یا تخم سرخ بیزانده انکباب نموده اضمده
مذکور گذارند اگر به نگردد شگافته مثل دبیل علاج کنند بر سر طفلی دو و نیم ساله ورم بحدی بود که تمام سر و چشم او منخفی گشته تا بینی رسید شگافته تا سه روز
آب بر آورده قریب چهار رطل بود و در توام مثل باص بعض پس فتیله بزیت و صفرت بیض آلوده گذاشتم و بالا مرهم نهادم چند روز صحت شد
فصل هفتم در کثرت عرق و غیره **نوع اول در کثرت عرق** اگر سبب او کثرت اکل و امتلای بدن از غذا باشد تقدم آن و بعد نوم
آید بغیر سبب دیگر **علاج** تقلیل غذا کنند جوع کشند ریاضت نمایند اگر سبب امتلای تن از اخلاط باشد تقدم امتلای اخلاط و یا وجود خلوی معده
و عدم کثرت اکل عرق آید **علاج** تنقیه حسب ماده نمایند اگر سبب ضعف ماسکه و انفتاح مسام باشد ظهور فتور در قوت و ظهور ضعف در بدن و زیر ورخا ضعیفه
اگر ماده صائح مستخرج شود **علاج** حابسات چون برنج سماق کشنیز عدس عناب بآب ترکرده یا جوشانده آب صاف او بدفعات نوشند شربت خشخاش
دهند عفص اسفیداج بدهن ورد آمیخته مالند گل ارمنی مرداسنگ بگلاب یا مورد گل سرخ گلنار اقاقیا عفص کندر بدهن ورد یا بگلاب طلا کنند
روغن به مالند و آب شاخ نرم انگور آب غوره لعاب بهدانه لعاب اسپغول صندل کافور مالیدن مفید و قیروطی که از روغن بنفشه یا بادام و غبار آسیا
و موم سفید و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ سازند دفع عرق مینماید و هریسه لحم بقر و قدید و غیره اغذیه غلیظه خورند اگر سبب کثرت ریاضت و ملاقات حرارت

فائده ضعف خوف عند مگر نیست و این حبس این بحران روز ظهور عرق وجود حمی و ظهور عرق روز بحران دفع طبع باشد وجود حمی و دفع طبع باشد اگر بسبب بحران دفع طبع باشد قطع سبب کنند اگر بسبب هوا و غیره باشد **علاج** قطع سبب کنند
از جمله حیل مانع عرق آنست که بسیار نپوشند و بهوای خوش نشینند و عرق پاک نکنند چه هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر بگذارند و پاک نکنند بند گردد برگ مورد کهربا گلنار سائیده یا آرد نخود مقشر قلت مغره سائیده یا پوست انار مورد سریش سائیده یا آرد مونگ بریان سائیده یا اشک سائیده یا سنبل سائیده یا گوگرد سائیده مالند و در کنند بطبیخ مورد پوست انار غسل نمایند و این دهن حابس عرق مقوی تن مانع غشی است که در زمان گرم پدید آید آب سیب آب به گلاب و دهن گل یا روغن کنجد برابر بروغن ساخته مالند مادیر طاوس بعسل آمیخته یا ست لوبان دهند یا آرد مونگ بریان مهر دو دست مالند حابس عرق دست **قول تمیم هندی** کاغذ سوخته قسب نخود بریان برابر سائیده مالند خون خفاش صغیر طلا کنند اگر فقط در کف دست و پا باشد آب آنک آب ندیده ریزند و بر بخار او دارند در روزی سه بار بادنجان تراشیده بآب نمک جوشانند چون آب سرخ شود اطراف شویند زاج بآب حل کرده مالند و برگ توم برگ طرفا دلک کنند مزیل عرق پا **قول لازورنبیر** بیاض بعض سرکه گلابی مورد آمیخته مالند صندل زرد سه درم روزی ترکرده جوشانده نوشند تریاق اربعه اسکر دیلو بسد نیم اسکر دیلو آمیخته دهند کین کین اسکر دیلو تریاق نیم اسکر دیلو آمیخته خورند کین کین درم بعرق لاالقه دهند بلینتورا میرده صبح شام دهند سفوف حابسه سفوف جلا یا حب حابسه عصاره تو تیلا حب امرسندری نافع حب **امرسندری** بیش یا مدبر گوگرد مصفی فولاد کشته زیبق فلفلین زنجبیل فلفلموییه شیطرج سعد نارمشک قرفه ساذج عاقرقرحا هیل هلیله بلیله آمله تخم فنجنکشت برابر آب ادرک قدر نخود حبوب بندند یا بد و چند قند سیاه قدر کنار حب سازند شربتی حبی مزیل امراض بارده **قول جوان کورو** و اگر بسبب لزوجت و رقت ماده باشد برای سهال جلا پاکر میو تار ترد هر یکدرم آمیخته دهند اگر کافی نبود برای ردع او سوی بول سال پرنیل نیم اسکر دیلو قشر بیض محرق درم همراه آب که یک مشت مامیران در وجوش لیده دهند اگر انهم کافی نبود آب خرفه یک کانا دکتیرا نیمدرم شربت مورد چهار اونس روغن و تیریولو درم آمیخته دهند و وقت استعمال این انثیین را در روزی چهار بار بآب بارد تر نمایند طبیخ مورد پوست انار بیدبر همه تن مالند اخر مورد گل ارمنی به بیاض بیض و سرکه کلا آمیخته بر همه تن مالند و اگر بسبب ضعف خون و خلط غذائی بر آید و مریض قریب دق رسد و سرفه یابس و برد وارد و موسم سرما بود ادویه مذکور بکار نبرند و تا نه روز کین کین مسحوقه درم عرق خرفه شش اونس آمیخته دهند برای ماده خون و روح که از همه بدن بعرق آید و منجر بسوء القنیه و استسقا شده بهلا رساند نفع اگر کافی نبود انتی ایتیکو بو تیریو دوا سکر دیلو سال سفور نو اسکر دیلو لادن افیونی شش دانه در بالسمو پیرو و یا نو آمیخته حبوب بسته چهار شب بعد پنج ساعت از طعام شب دهند صندل زرد سوهان کرده سه درم در ظرف گلی یکشبانروز ترکرده و در حمام ماریا جوشانده صاف نموده نوشند پانزده بیست روز و آب دیگر ندهند مورد مسحوقه بر همه تن مالند **نوع دوم در عرق الدم و عرق الدموی** عرق الدم آنست که بجای عرق خون صرف آید عرق دموی آنکه عرق مختلط بخون آید سبب او حدت و رقت دم است بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه **علاج** فصد کنند مسکنه حسب احتمال قوت و هر مسکن خون و کاسر حدت او باشد چون نقوع زرک کاسنی کشنیز عناب توت زرد آلو ترش دانه انار شربت آلو شربت انار شربت عناب شربت سماق نوشانند و بعد حصول تنقیه و تلطیفه پوست انار مورد برگ طرفا جوز السرو بلوط بآب طلا سازند تا مسام محکم سازد و اغذیه مغلظه سرده خورند **نوع سوم در تدبیر عرق** از خارج حمام و آفتاب و ریاضت و انکباب بر آب گرم و مثل آن ما آب کرفس گلاب و قدری سرکه

دهن ورد آمیخته بر بدن مالیدن روغن بابونه تنها یا بنمک ارمنی یا بفلفل آمیخته تدهین کردن و نمک به پیه گاو آمیخته یا زراوند بروغن شبت یا بروغن غار
یا بروغن بان یا بروغن بلسان یا بروغن سوسن یا آب ترب آمیخته یا سلیخه دارچینی قصب الذریره بروغن ترب یا بروغن سوسن آمیخته یا عاقرقرحا
بروغن کنجد جوشانده یا آب شکر مالیدن سخت است و باید که بعد مالیدن چیزی بپوشند تا عرق آید یا آب گرم در ظرفی کرده پس پشت نهند و ردای
بر سر او پوشند یا باشو یکنند و چون عرق آید تا که آورده نش مقصود بود نشف کرده باشند و چون حبس او خواهند نشف نکنند و پارچه که پوشیده باشند
دور نمایند و آنرا اصل شربت سکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری تنها یا با آب کاسنی است وکذا شربت ورد شربت بنفشه و نخود آب قلیه گزر مفید و در تابستان
شربت آب کشیز و ... روغن بهروزه ده یا پنجاه قطره دهند معرق **فصل هشتم در حرق النار وغیره** اگر اعضا با تش سوزد خفیف باشد
و آبله نکرده علاج برای تبرید موضع خرقه بگلاب آلوده ببرف سرد کرده نهند چون گرم شود تبدیل کنند گل ارمنی با آب و سرکه حل کرده یا مداد با آب سوده یا ببا
بیض یا جغرات یا شیر طلا کنند بیاض بیض بدهن ورد آمیخته پنبه آلوده نهند عدس مقشر گل سرخ مهرا کرده آرد جو به بیاض بیض روغن گل آمیخته هر وقت
که سوزد طلا نمایند برگ خطمی برگ خبازی با آب پخته کوفته اسفیداج آب برگ کشنیز آمیخته بر خرقه کشیده گذارند و اگر احراق اشد باشد و اعضا منتفط
گردد و بدن ممتلی و قوت قوی بود فصد از جانب مخالف نمایند تلطیف تدبیر کنند تا ماده دیگر در انجا نریزد و مرهم اسفیداج گذارند اگر بدین مرهم وجع
ساکن نگردد مرهم نوره نهند اگر از روغن سوزد بیاض بیض بقدری زیت و اسفیداج آمیخته در شیشه کرده جنبانند که یکذات شود طلا نمایند و مرهم نا کرده
گذارند ... آب گرم سوزد تا که آبله نکرده باد و آب اندازند چون راسب شود آب صاف گیرند و باد دیگر ریزند بدستور سه یا پنج بار پس آب صاف
گرفته بر آن عضو بریزند و طلا کنند و خرقه آلوده سرد کرده گذارند و انچه در حرق نار گذشت بکار برند و بعد تنقط مرهم نوره گذارند و انفع ادویه نیست
که آرد شعیر بصفرت بیض آمیخته گذارند اگر از برق سوزد انچه در حرق النار گذشت بکار برند اگر از آفتاب سوزد گاه باشد که شخص نرم پوست در
آفتاب گرم سیر کند بسبب پوست او سوخته گردد باید که مرهم خل مرهم کافوری گذارند اگر از عسل بلادر سوزد بر موضع حرق شرط زنند حجامت نمایند
تا ماده برآید پس مرهم خل مرهم کافوری گذارند تا بزودی خشک گردد و آب خیار آب کدو سکنجبین دهند که دهن فاسد اغذیه حامضه خورند اگر زبان از
آهک سوزد بلعاب اسبغول و غیره مضمضه کنند روغن بادام روغن نارجیل بمالند و مغز اینها خایند و تا که بهتر گردد بیان نخورند مسکه روغن گاو بمالند
و از مضغ اشیای سخت و اکل چیزهای تیز و شور پرهیزند **مرهم نوره** آهک سفید در ظرفی کرده آنقدر آب که او را بپوشد اندازند بعد دو ساعت آب
دور سازند و آهک را بسایند و دیگر آب اندازند بدستور هفت کرت پس خشک کرده روغن گل خام یا روغن کنجد آمیخته مالند یا پنبه کهنه آلوده نهند و اگر
بدین قیروطیا افزایند بهتر برای حرق النار وغیره که بودی بقرح شود انفع **قول لارزوربیر** روغن کنجد با آب آهک آمیخته لت کرده یا روغن خوک
سه بار با آب بگلاب شسته بیاض بیض آمیخته طلا کنند بعد تسکین مرهم نوره گذارند نمک سرب با آب آهک روغن کتان آمیخته یا خون فصد
یا خمیر طلا کنند یا به فرج شسته شویند و گفته طلای قوبائی طلا زرده او کوانیتو سفید رسیس او کوانیتو سفید کافوری او کوانیتو کامیلو
او کوانیتو سندوری او کوانیتو زیبس یا تنتیکادی جو بهمه مفید اند گذارند او کوانیتو پا کیما و را بر خرقه کشیده چسپانند اتمد بشحم آمیخته طلا
کنند زود به گردد و گفته اگر جرح است بود دهن ورد بمالند بعده مرداسنگ دو مطبخ بوره حنا برابر ذرور کنند فوراً که سوزد بخم تند شوید

بگردد **دوا** صدف ذرور کنند **دیگر** شکر سفید پاشند مزیل سوزش **دیگر** آبنوس به بیاض بیض یا گل دباوه بروغن تلخ یا انگزد بآب سرد طلا کنند
دیگر اقاقیا یا حنا جوشانده بزیت سائیده ضماد کنند **دیگر** اگر چند روز گذشته گندنا بآب سائیده قدری آهک مغسول آمیخته طلا کنند **دیگر** روغن
کرنب یا پیاز سد مالند **دیگر** رماد برگ سرو ذرور کنند **دیگر** در حال روغن گرم نموده بآب برگ خروع یا به بیاض بیض آمیخته طلا کنند اگر ریش گردد
روغن کتان یا سنگبصری بآب سوده یا آمله سوخته بدهن ورد آمیخته مالند **دیگر** آب بصل بریان بروغن جوز آمیخته یا برگ کنار بآب سائیده یا انگزد
بآب حل کرده یا نیل به پیه مرغ با موم آمیخته یا اسفیداج کافوری مرداسنگ بسرکه و روغن گل آمیخته یا پوست خت پیپل بآب سوده یا برگ جامن بآب سائیده
یا بصل نرگس بعسل سائیده یا شعر آدم سوخته بروغن گل آمیخته یا اشنگرف بموم روغن آمیخته یا صمغ عربی به بیاض بیض آمیخته یا مادی بروغن کتان آمیخته
یا گل ارمنی بدوغ ترش آمیخته یا ماذو پوست درخت تمرهندی بروغن کنجد آمیخته یا آرد گندم بآب آمیخته یا مرداسنگ یک ده روغن گاو سه حبوب نیم سوخته
یا صفرت بیض سائیده یا کتة سائیده مالند **دیگر** نمک ارمنی بآب آمیخته متواتر پاشند **دیگر** اسفنج بسرکه تر نموده نهند **دیگر** برگ انار سائیده بندند
دیگر آب بصل بجرق بارد مالند **دیگر** کاه جهیر کهنه بروغن سرشف آمیخته طلا کنند مسکن وجع نابته موی آنجا **دیگر** شاخ سپستان در گلو بندند مراهم
کرم که در بثور افتند **فصل نهم در علل اظافیر نوع اول در برص اظفار** سفیدیست که بر ناخن ظاهر شود و بسبب رطوبت غلیظه که زیر ناخن
آید **علاج** اگر حاجت شود تنقیه بنماید رفت رطب عاک الانبارنج فی رماد سمر نیم ضماد کنند ترمس جوز السرو بسرکه یا حلبه کتان بعسل یا گوگرد بعسل
یا ذراریح بسرکه یا آهک آب ندیده به پیه تر یا ماميران بسرکه طلا کنند کتان بشیر و عسل آمیخته یا زرنیخ زرد بعسل یا حلبه بشمع ملوط به پیه بط ضماد سازند —
نوع دوم در صفرت اظفار سبب وقلت خون منطلبه صفراست **علاج** تنقیه کرده تخم جرجیر بسرکه و بول گاو و یا زراج بشحم بط گداخته آمیخته
طلا کنند **نوع سوم در وجع اظفار** یعنی درد ناخن **علاج** برگ مورد برگ سرو کوفته بندند انار خام تخم پخته ضماد نمایند مراهم و شحوم زبن
وزیل بقر آمیخته گذارند **نوع چهارم در جذام** و **تعقف اظفار** یعنی ناخن غلیظ و مجتمع شود و خاصة بیخ او و چون خراشند از غایت یبوست
همچون عظم پوسیده ریزه ریزه شود و سلب وسوداء حادست که از احتراق حاصل شود **علاج** فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و با غذیه
لطیفه اصلاح خون سازند و دهان ملینه مغز ساق گاو موم روغن نهند مرهم داخلیون گذارند و بسا باشد که بسببی ناخن بیفتد و ثانیاً چون برآید و حفاظت
او نمایند از ملاقات اشیای صلب و غیره بالضرور تعقف و غلظ در ان پدید آید باید که برای تلیین ناخن پیه بط پیه مرغ مالند چون نرم شود زائد را بکارد
ببرند تا بشکل طبعی آید مسکه مالند بعده دو چوب عشر دهند مزیل درشتی و ناهمواری ناخن **نوع پنجم در تشقق اظفار** و آن را بسان الفار نیز گویند
سبب او غلبه یبوست و اجتماع سوداست در تن **علاج** ترطیب بدن نمایند بمار الجبن و غیره تنقیه کنند پیه بط پیه مرغ شمع لعاب حلبه یا سرگین سرکه
یا نمک سرگین دردی سرکه یا شونیز خل یا عنصل روغن کنجد یا مصطکی نمک یا خزف نمک سرکه ضماد کنند و دائم نمک و سرکه شویند **دوا** حنا یا میزین
یا کتان حرف بابلی بعسل ضماد کنند **دیگر** حنا ده درم بآب آمیخته شب دارند صبح نوشند ناخن گنده و پوسیده از دل برآید **دیگر** حاجه شانده مالند تشنج باز دارد **دیگر** سم خر سوخته
بر ریش ناخن پاشند **دیگر** قرد مانا انجیر بسرکه پخته ضماد کنند ناخن آفت یافته وسیاه شده را بیندازد **دیگر** مصطکی سه نمک ده بروغن حل کرده طلا
کنند مزیل پوستها که بر اطراف ناخن خیزد **دیگر** شهد انج اونس قاقله سه درم عسل قدر ضرور ریزند که مانند مرهم شود بکار برند برای شقاق ناخن و لب مفید

و اگر ناخن رفته باشد نو بر آرد **نوع ششم در تقلع اظفار** سبب او یا استرخای سر اصابع است از کثرت رطوبت که بدان سبب ناخن از بیخ جدا گردد و درین وجع نباشد **علاج** تنقیه بلغم کنند اضمده حاره پیش گذارند و هر چه مزیل استرخا باشد بکار دارند یا حدت دم این موضع است که اصول و منابت آنرا فاسد سازد چنانچه در داخس و درین وجع باشد مقلق میباشد **علاج** اگر در ناخن دست بود صافن زنند و بر ساق حجامت نمایند و اگر در ناخن پا باشد باسلیق زنند بعده برای تسکین حدت دم شربت عناب و هندبا اضمده بارده یا ابسه گذارند **نوع هفتم در رض اظفار** یعنی کوفته شدن ناخن **علاج** در ابتدا برگ مورد و برگ انار ضماد کنند و بعد تسکین وجع آرد گندم زیت یا پیه بز و قدری کرنب ضماد سازند **فائده** جراحت که باین اصابع پدید آید پارچه کبود دبران بندند و بر وی بول کنند و بسته دارند مرکند را نزروت فرو رنمایند **نوع هشتم در تدبیر قلع ناخن** اگر ناخن بسبب جراحت و غیره فاسد شود و قلع آن خواهند باید که اول مرهم داخلیون گذارند بعده زرنیخ جاوشیر روغن بادام تلخ یا زفت گوگرد زرنیخ زیت یا مرجا و شیر زیت یا زرنیخ سرخ زرنیخ زرد مر صمغ البطم روغن بادام برابر برانده ضماد کنند و تا سه روز بگذارند یا قردمانا کندس سیاه شونیز خردل نانخواه تخم جرجیر هر یک دو بطولن زاج سبز ده ساییده بسرکه ضماد کنند و بعد قلع محافظت دارند تا کج نروید **نوع نهم در طلقیه** مرضیست که ناخن همچون طلق سفید و براق و سهل الانکسار گردد و سبب او قلت دم و تحجر رطوبات است **علاج** برای تلطیف و تقطیع رطوبات ماء الاصول گلقند سکنجبین بدهن لوز دهند و بعد ظهور نضج بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند اغذیه مرطبه دهند و فای رطب حب محلب مغز بادام پیه بز تازه ضماد سازند **نوع دهم در موت الدم تحت ظفر** سبب او انفتاح شعبه رگی زیر ناخن است بسبب وصول ضربه بر ناخن یا بسببی دیگر **علاج** آرد زفت آمیخته یا سرطان نهری پخته زرنیخ سرخ یا قطران سفیدآب آمیخته ضماد کنند و در سه روز چند بار بشکافته شوید و گاه گاه تخم جرجیر بسرکه طلا نمایند و امتصاص ناخن بدهن ساعت بعد ساعت انفع **نوع یازدهم در اعوجاج اظفار** یعنی کج شدن ناخن **علاج** شمع ضماد کنند و بعد سه روز بگشایند اگر نرم شود حرکت داده راست کنند الا باز شمع بندند **نوع دوازدهم در انتفاخ و حکه اظافیر** با آب دریا یا بطبیخ عدس کرسنه شوید زفت انجیر مفرد یا مرکب ضماد سازند **نوع سیزدهم در پهانس** و غن زرد که در ایام سرما در ناخن رسد و دست پخته گردد **علاج** ضماد کنند بزر البنج مقل صابون ولایتی یا نمکسنگ قند سیاه برابر با آب ساییده مثل مرهم کرده بر زخم گذارند اگر به نشود صابون قند سیاه میده گندم برابر با آب ساییده بر گرده [illegible] بگذارند و اگر زخم به شود اما آب نایستد تیزاب گوگرد یک قطره گذارند پس هم هند تیزاب گوگرد و تو تیای سبز زنگار زاج نوشادر هر یک شش درم جغرات بعطل آمیخته در آوند گلی کرده مثل چوبه چکانند تیزاب [illegible] چهار زنگار و تو تیای سبز هر یک آمیخته چهل روز در آفتاب نهند زین بکار برند **نوع چهاردهم در انتفاخ و حکه اصابع** گاه باشد که در ایام سرما و خریف وقت صبح و شام اصابع پنجه و دمیده گردند سبب او احتباس فضول است در انها بعضی را و بعضی را کثرت افتد **علاج** برای انفتاح مسام و تحلیل ماده آب پای شوید یا نمک آب یا بطبیخ سلق یا بطبیخ شلجم یا بطبیخ انجیر کرنب یا بطبیخ عدس مقشر اسپند کرنب ترمس شوید و زمانی اصابع در وی نهاده دارند و بر روغن بابونه تمریخ نمایند انجیر یا اصل [illegible] سوخته ضماد کنند اگر ازین به نشود آب یخ ریزند **فائده** حکه اطراف اگر در شتا یا بسبب غسل با آب بارد باشد ملح یک کف در آب که بسیار گرم باشد آمیخته در وی نهند قرنفل [illegible] هر یک شش مثقال قسط تلخ قصب الذریره هر یک ده مثقال فرفیون پنجدرم کوفته در یک آثار آب [illegible] کرده مالیده صاف نموده روغن کنجد سه آثار آمیخته روغن ساخته مالند **فصل دهم در امراض شعر** یعنی مو **قول جالینوس** تولد شعر از بخاری است که مرتفع میشود از فضول اغذیه

پس تا که این بخار گرم و حریف نیلیند است انچه از و متولد شود قوی و سیاه بود و چون ابخره مذکور سرد باشد انچه از و پیدا شود ضعیف و سفید بود و وقتیکه ابخره مذکوره منعدم گردد صلع پدید آید **قول صاحب فونسیکه** پیدایش مو در بعض جا برای زینت و در بعض جا برای حفاظت است لهذا طویل و قصیر مخلوق شده چنانچه در سر برای خوبصورتی و حفاظت سر از صدمه بیرونی و ستر آن طویل خلق گشته و در جفن و ابرو قصیر برای زینت و حفظ چشم چه اگر طویل یا خمدار بودی به اذیت چشم رسیدی و در ریش طویل و در بروت قصیر آفریده برای زینت و به و در همه جسم برای انفتاح مسامات تا تنفس نامحسوسه بخوبی شود و پیدایش مو از فضلات هضم سوم است وقتیکه مسام جلد میرسد متشکل مو میگردد و بسبب مداومت وصول فضلات ازدیاد میگیرد و از اجزای جسم نیست چرا که بعد حلق باز می برآید بخلاف اجزای جسم که اگر قطع کنند باز نمیروید **قول وہیبرلو** قلت و کثرت موجب قوت و ضعف قوت دافعه است اگر قوت مذکور قوی است اخراج فضلات بخوبی خواهد کرد و مو زیاده خواهد روئید و اگر ضعیف است عکس آن **قول انیتمولیسر** چون مو تراشیده شوند در آن اثر بادی بسبب قوت مرئی نمیشود مگر در مرض ملیکا پولونیکا که صلب و متحجر میگردد و بعد کندن مو خون از آن روان میگردد —

نوع اول در داء الثعلب و داء الحیه مرضیست که مو بریزد و فساد در جلد پدید آید و اکثر در موی سر و ریش و ابرو افتد سبب و ماده و دیست که در پوست و منابت مو قرار گیرد و موها فاسد سازد و ماده داء الحیه نسبت بداء الثعلب ردیست لهذا از داء الثعلب عسر العلاج است و فرق در هردو آنست که اگر با وجود تقرح جلد و سقوط مو پوست باریک مانند پوست مار از آنجا جدا گردد داء الحیه گویند و اگر پوست منسلخ نشود داء الثعلب خوانند و داء الثعلب برای آن گویند که بثعلب اکثر افتد **قول بقراط** اگر صاحب داء الثعلب را دوالی پدید آید مو بروید و گفته اگر بمالیدن سرخ شود علاج پذیر بود و اگر مطلق سرخ نگردد لاعلاج **فائده** اگر بسبب بلغم سوخته باشد بیاض و لین موضع و تقدم تکثیر اکل اغذیه بارده رطبه حادث و شور و غیره مولدات بلغم شود **علاج** اول منضج بلغم دهند بعد نضج تنقیه بحب صبر حسب قوقایا یا طبیخ تربد غاریقون نمایند تخم ترب تخم شبت هریک پنجدرم ایرسا مثقال جوز القی پنج عدد و عسل دو درم آمیخته نوشند و قی کنند و بعد تنقیه **علاج** برای تنقیه سر خردل یا پوست بخایه جوشانده صاف کرده الاچی یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند یا ماء الاصول گلقند خورند و بعد تنقیه اول آن موضع را بخرقه درشت یا العنصل یا ثوم بمالند که سرخ شود و اگر بسبب کثافت جلد و قوت ماده سرخ نگردد یا بستره کالکامل زنند بعده ضمغ سداب خردل یا ثوم یا فرفیون عاقرقرحا بزبره گاو یا حیة الخضرا پوست فندق سوخته عنصل یا دار تلخ حب البان طلا کنند اگر از اطلای حاده جراحت شود پیه مرغ پیه بط یا مرهم اسفیداج مکرر طلا کنند و از دهن ورد و شمع بلوط آب برگ موسی سفرت بقش مرهم ساخته نهند چون تسکین یابد باز همان ادویه گذارند تا که مو برآید پس موا بتکرار تراشند تا قوی گردد و اگر بمالیدن سرخ نشود دیا بدیه سرخ شود و نمک و انجیر بمالند یا تخم اشند پس سحق تخم پخته یا انجیر سوخته بخم آمیخته طلا کنند اگر بسبب صفرای حاد باشد صفرت و نحافت بدان تلخی دهن عطش تقدم اکل اشیای صفرا انگیز یبوست جلد و موضع مرض چنان نماید گویا پوست طائری است که موی او چیده یا تراشیده **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله حب هلیله کنند تبرطیب و تبرید کوشند شربت لیمو شربت سیب دهند مرغ ماش مقشر کدو اسفاناخ خورند و بعد تنقیه سر گرم حمام کنند بعده برای تدارک حدت سرکه و دهن گل بمالند پس برای جلا و قلع ماده رو میستکنه و منع تساقط گرد زیت آمیخته یا فندق مع پوست سوخته بسرکه کهنه آمیخته یا زیت سوخته بسرکه آمیخته یا لوز مع پوست سوخته بسرکه کهنه آمیخته طلا سازند اگر مو برآید فبها الا تراشیده بازه لادن و دهن کنجد آمیخته یا شبه سوخته کف دریا حضض بدهن بید یا بروغن

سورد آمیخته مالند و بطبیخ سبوس گل خطمی برگ بید شویند یا بطبیخ سلق و سبوس شسته بخرقه مالند چون سرخ شود ثوم کوفته بسرکه طلا سازند اگر بسبب
سودای محترقه باشد یبوست و کمودت و سواد موضع و تقدم اکل مولدات سودا و مزاج سوداوی **علاج** بتلطیف و نضج ماده کوشند و در
ترطیب مبالغه نمایند بعده بطبیخ افتیمون اسطوخودوس تنقیه سازند و بعد تنقیه اول بثوم و عسل مالند و بعده بپیه اسد بپیه خرس بپیه بط چرب سازند صمغ
سداب فرفیون خردل بیخ نی سم بز سوخته رماد بیروج الصنم باب ترب و زیت کهنه بعد حک موضع طلا کنند و بطبیخ حلبه کتان شویند روغن نادرین
روغن لادن مالند اگر بسبب خون غلیظ فاسد باشد حمرت موضع غلظ بول سرعت عظم نبض **علاج** فصد کنند حجامت نمایند علق گذارند و تا صلاح
خون کوشند شربت عناب باب انارین دهند بعده بخرقه درشت یا بورقای طب یا بعتصل یا بثوم و خردل مالند پس صمغ سداب فرفیون طلا
کنند و هرچه در صفراوی گذشت بکار برند **حب هلیله** هلیله زرد صبر هر یک هفت سقمونیا گل سرخ هر یک دو باب حب سازند شربتی دو مثقال
مزلقه جرب و حکه وغیره **قول عسکری** در دموی اول قیفال زنند پس طبیخ خیارشنبر دهند بعده ایارج فیقرا خورانند و در صفراوی اول طبیخ هلیله
بعده ایارج فیقرا و در سوداوی اول طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا و در بلغمی اول حب منتن بعده ایارج فیقرا دهند و اغذیه لطیفه سریع الهضم خورند و
از غذای غلیظه و امتلای طعام و شراب و کثرت ریاضت و تعب پرهیزند پس موضع علت را بنوره حلق کنند و بعد حلق بخرقه دلک نمایند تا که عرق
آید پس بطبیخ مرزنجوش شویند و حضض طلا کرده یک شبانروز بگذارند بعده بعد آب مورد رطب شویند قشور کندر سوخته بطبیخ سلق یا بشحم و یا
بشحم ذیب و عسل آمیخته طلا کنند و تدهین بدهن خروع سفید دلک بعسل نموده بروغنی که در و بابونه قیصوم برسیاوشان نوخ پخته باشند تدهین کنند
قول جالینوس درین مرض اکل ادویه حاره سزاوار نیست که جلد را بحالت صلح میرساند و گفته ادویه قویه که بسیار گرم و سوزنده بود طلا
نمایند چرا که جلد سوخته شود و معوج آیند **قول هرت** جالینوس درین مرض ایارج فیقرا اقرار داده که همه اقسام را صحت میدهد پس اگر از صفرا باشد
باسقمونیا یا غاریقون و اگر از سودا باشد خربق افتیمون و اگر از بلغم بود شحم حنظل با ایارج فیقرا مخلوط کنند و همه انواع با ایارج غرغره کنند
که نفع دارد و گفته بر موضع مرض شرط زنند بعده بثوم و خل با بخ سفتیج دلک شدید نمایند مجرب **قول ثابت** بر ... با اسهال ...
... مرض صحت شد و گفته شیخ ... الفطر علاج کرد ... در نوبت با ایارج روفس در نوبت اول ... مثقال و در
دوم ... مثقال ... ازان این دوا خورانیده بود ... سقمونیا هر یک دو ... شحم حنظل هر یک ... صحت یافت **قول رازی**
... این مرض ... دیگر ... گفته ... ساعت ... پوشیده دارند تا عرق کند که نفع کثیر دارد و گفته
... نبات ... سیاوشان نیست ... باشد تا تازه و گفته برای نبات حاجب ...
... **قول** ... سوخته بعسل آمیخته ...
... کرده ...
... ساخته ... طلا کنند ...
... طلا کنند ... و گفته ...

شوید و وقت شب لیتی منبت ضماد کنند و صبح شسته روغن بیضه مالند اگر مگس افزایند بهتر ادویه منبته مواد اول بیاچلید شتی مالند که سرخ
شود و آب ته پوست ظاهر گردد پس شیر عشر طلا نماید و ورم خواهد کرد نترسند و بالای شیر گل سرشو بآب جوشانده اول آب صاف و مالند و بالای ریش
گل گذارند و بعصابه بندند روز دوم گشاده گل دور نموده دیگر گذارند بدستور سه بار پس بآب گرم شسته باشند اگر چه مانند محلی باشند موی برآید و بعد
برآمدن مو دو سه بار حجامت کنند انبوه گردند دیگر بشرط زده روغن آمله مالند دیگر قشر بیض محرق پیه ثعلب آمیخته یا غراب محرق بزیت آمیخته یا خردل سرخ
سیاه محرق سرگین کندش عاج رما و گرم کلاه قشر فندق هندی سوخته برابر بروغن حنا آمیخته یا مغز حب السلاطین بشیر میش سوده یا ابهل بسرکه سوده یا حب
سرخ و قدری حضض بآب سوده یا سر موش سوخته بعسل یا بسرکه آمیخته یا تخم ترب بآب برگ ترب آمیخته یا موی اسپ سوخته بشیر اسپ یا بروغن کنجد آمیخته
یا زبد البحر بروغن خروع آمیخته یا سم خر سوخته بسرکه آمیخته یا زبل موش بسرکه آمیخته یا نوشادر بعسل آمیخته یا سلخ الحیه [illegible] یا عقرب بزیت برشته یا ذراریح بزیت جوشانده
یا علق بروغن کنجد سوخته یا رماد قیصوم زبد البحر بزیت کهنه آمیخته یا سم خر سوخته یا سم خر سوخته سرگین مفرد یا مرکب بزیت آمیخته یا صفرت بیض بروغن زرد
لت کرده یا تخم و پوست درخت قنب سوخته بروغن یاسمین آمیخته یا سم استر بسرکه آمیخته یا عاج سوخته تنها یا بهموزن حضض بشیر آمیخته یا گل [illegible]
ببول یا دو گاو سیاه و عسل آمیخته یا پیه خرس بسرکه آمیخته یا زجاج شفاف مسحوق بزیت آمیخته یا حب الغار محلل وزیت آمیخته یا کندر بروغن ترب آمیخته یا
روغن خروع شحم و پیه بسرکه حل کرده یا سم اسپ سوخته بمسکه گاوی یا بروغن کنجد یا زبل مگس براده عاج برابر بروغن بیضه آمیخته یا روغن جوز یا زهره خرس
بفلفل یا موش سوخته بدوده چراغ آمیخته یا روغن شونیز یا پیه گرگ یا پیه اسد یا پیه ضبع یا روغن ترنج یا مغز سر روباه یا زهره حمار الوحش یا پیه روباه یا مغز
ارنب آمیخته یا مغز روباه طلا کنند دیگر یا بآب آمله شسته نوشادر مسحوق بمسکه لت کرده مالند تا هفته دیگر سم استر سوخته بروغن مورد آمیخته
مالند دیگر خطاطیف ذبح کرده خونش طلا کنند و شمس مصطفی اعظم در روغن سرشت انداخته بر آتش نهند چون سوزد دور کرده اول برا تیغ [illegible]
بسته بروغن آلوده طلا کنند دیگر عاج سوخته حضض برابر بروغن کنجد سائیده اول بیاچلید شتی خراشیده طلا کنند در دو هفته موی برآید
دیگر کتان سوخته بروغن کنجد آمیخته جوش کرده مالند مطول منبت دیگر مراره بیش بروغن مورد آمیخته مالند منبت دیگر زراریح سود
و سبوکرده در زبل اسپ نهند که عفن شده کرمها افتد پس هر کرم که سیاه بود در آفتاب خشک کرده بروغن کنجد سائیده هر جا که خواهند گذارند منبت
دیگر کرم خار مغیلان حضض عاج برابر بآب حب بسته بآب سوده طلا کنند دیگر نطرون ببول آدم آمیخته شوید دیگر [illegible] سوخته یا خردل یا تخم
بصل یا [illegible] یا کعب بقر سوخته بسرکه یا فندق سوخته یا پیه سیاوشان بروغن پخته یا دود الزیت [illegible] ضماد کنند دیگر زبل کلب یا اشنه
یا عرق اسپ چند روز طلا کنند دیگر بخور پوست قنفذ بری دهند دیگر پوست قنفذ بری سوخته بزفت رطب آمیخته طلا کنند مزیله داء الثعلب
و کچلی دیگر فلفل زهره خوک و عسل آمیخته بر سر اقرع طلا کنند دیگر ذراریح سر و پا و غیره دور کرده بسایه خشک نموده سائیده در روغن بان
یا روغن زیت یا روغن بیضه ده آمیخته بر آتش نهند و حرکت داده باشند چون غلیظ شود فرود آرند و برابر ریش مالند اول آبله پس مو
برآید و اگر قدری مشک عنبر افزایند بهتر دیگر آمله عاج برابر سوخته سائیده بروغن بهنگره آمیخته مالند منبت مطول دیگر شونیز بآب سائیده طلا
کنند بعده روغن لادن مالند یا سائیده بزیت آمیخته برابر و مالند دیگر کندش بروغن بیضه آمیخته ضماد کنند منبت موحتی در پشت دست

دیگر روغن اذخر بر ریش مالند دیگر مغز خستهٔ تمر سوخته بروغن مورد آمیخته برابرو و ریش مالند دیگر مغز سر اسپ بروغن یاسمین آمیخته یا مغز
قلم آهو یا مگس عسل خاکستر تخم سن بروغن سام ابرص آمیخته هر جا که خواهند مالند مو بر آید دیگر قشر ثوم محرق بزیت آمیخته بر سر گذارند منبت مجعد مو آید
مزیل صلع روغن بهنگره روغن نارجیل یک شیره بهنگره سیاه چهار روغن ساخته مالند منبت مو که بسبب مرض یا احتراق بر وند حب سفید آب
طلا کردن یاسمین اثر دارد دیگر حرف خربق ابیض بورق احمر تخم جرجیر برگ سداب بری عروق قصب زراوند اشنان کبریت برگ حنظل مویزج
زفت لوز مر کتان مر فلفل مفرد یا مرکب بخل یا بدهن خروع بکار برند روغن سام ابرص سام ابرص که سبز باشد بروغن کنجد سوخته در شیشه کرده
بیست یک روز در آفتاب دارند پس بکار برند **نوع دوم در انتشار و تساقط اشعار** یعنی ریختن و پاشیدن موی اگر بسبب نقصان غذا باشد
چنانچه در ناقهین که امراض حاد کشیده و دق و سل تقدم آن و یبوست و هزال بدن علاج توسیع در غذا کنند مرغ گوسفند صفرت بیض خورند خمر نوشند
خواب و آسایش و استحمام نمایند بنفشه نیلوفر بید و مشک بویند بآب خطمی اسپغول برگ بید شویند هر دو وقت روغن بنفشه روغن نیلوفر مالند اگر
بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام باشد لین یبوست باریکی مو سرعت انتشار علاج بروغن آمله چرب دارند هلیله کابلی عفص اقاقیا بروغن مورد آمیخته
طلا کنند لادن بخمر یا بروغن مورد حل کرده مالند اگر بسبب ضیق مسام از یبس و کثافت جلد باشد بیبوست مزاج جعودت و غلظ و سواد شعر و چون مو کشند زود
بر آید بآسانی علاج بترطیب مزاج داخلاً و خارجاً کوشند بروغن بابونه روغن گل چرب دارند شیح ارمنی بادام تلخ قیصوم سوخته بزیت آمیخته مالند
اگر بسبب ضیق مسام از رطوبت باشد باریکی مو و عدم آثار یبوست علاج حمام معرق کنند شیح قیصوم بادام تلخ در حمام مالند و نطرون بوره
نیز گاه شویند بخمر یا چینی و فلفل خورند و درین نوع روغن نمالند که مزید رطوبت و حابس مسامست بسبب لزوجت اگر بسبب اجتماع مادهٔ خبیثه
تحت جلد باشد چنانچه در داء الثعلب گفته شد علاج حسب ماده تنقیه کرده اطلیه بکار برند اگر بسبب استیلای رطوبت بر جلد باشد که آنرا مترهل
سازد و نیز جلد و حال مزاج و رنگ جلد بکیفیت ماده موجبه متکیف بودن علاج تنقیه ماده کنند و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب
ذکر یافت اگر بسبب سعفه و قرحه باشد علاج برای تحلیل ماده و سهولت نفوذ مو اشیای محلله ملینه چون خطمی خبازی العباد هان مراهم قریبه طلیا
مناسبه گذارند و این علاج وقتیست که از سعفه و قرحه جلد اصلا منقطع نشده باشد و بعد اندمال بستگی در مسام راه نیافته زیرا که اگر مسام فاسد شده
و جلد اصلی منقطع گشته علاج نپذیرد و نوعیست که آنرا علت نعامه گویند بجهت کثرت وقوع او مر نعام را و وی آنست که با وجود انتشار مو پوست
مرا ز نرمی ملس چنان نماید که گویا پوست طائریست که موی او کنده باشند و موها چنان نرم شوند که گویا ابریشم است و رنگ بشره زرد گردد
و اگر عقب امراض حاده پدید آید علاج موی سر زود زود تراشند روغن مورد روغن آمله روغن حب الغار روغن لادن مدام مالند
روغن مورد آب مورد سه زیت یک پزند که روغن ماند پس قدری لادن اندازند چون گداخت فرو گیرند منبت و مانع ریختن مو روغن آمله
آمله مقشر برگ مورد پوست بیخ صنوبر برابر کوفته بآب پزند چون مهرا شود صاف کرده همچندش روغن کنجد آمیخته روغن سازند مقوی و مسود مو
روغن حب الغار حب الغار در آب اندکی جوشانند پس بر آورده کوفته قدری آب برو پاشند و در شکنجه کشند یا بروغن کنجد جوشانده کوفته
بفشرند قول صاحب فولنیکه اگر تساقط در اجزای پیشین اس باد صلع و اگر در تمام سر باشد قرع نامند سبب او کمی غذا یا بدی ماده زیر پوست

مسام جلد است و گفته‌اند در زنان بسبب گرمی محیط در گرمابه مسام گشاده میگردند بدین سبب از ماده غذائی اجزای شور و حاد بخوبی خمیر نمیگردند پس خوب حال و نیز لون پیدا میشود و در بیخ
مو رسیده باعث اسقاط آن میگردد **علاج** اگر بسبب قلت غذا باشد اغذیه صالحه دهند اگر از بدی ماده بود فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه شیر خر و مرق فروج بهبکه در
نار فارسی گفته شد استعمال کنند اگر بسبب جمره یا جذام باشد تدبیر آنها نمایند اگر بسبب رقت جلد و انفتاح مسام باشد روغن گل و روغن مورد و روغن به و روغن افسنتین
عدس بکار برند و بطبیخ گل سرخ اسطوخودوس پوست انار عدس برگ سماق حب الآس و برگ زیتون بشویند و گفته‌اند برای انبات چندبار بخرقه خشن بمالند و ادویه کاپیلا ریا
در خمر یا در آب جوشانیده بشویند بعده یا دقصب یا ذنبور خانه هریکی عسل سه روغن بادام قدر حاجت آمیخته یا با دقصب یا جلد برسیاوشان روغن خرس الیه مع ترنج
آمیخته یا موش سوخته خرقه کتان سوخته دندان اسپ سوخته شاخ گوزن روغن خیری عسل قدر حاجت آمیخته یا قصب سوخته موش خانگی سوخته زهره گاو تقدیری روغن غار آمیخته
یا ابقر حرف جرجیر بروغن غار آمیخته یا با دبیخ و قشر قصب کندر روغن بادام روغن خرس آمیخته یا فرفیون روغن غار هریکی و کبریت خام بق هریک یک موم موش آمیخته یا کبریت کف دریا
ابقر حرف بزهره گاو و اندکی روغن غار آمیخته یا با دقشر جوز یا دقشر لوز موی آدم سوخته مرکی هریکی درم یا دجوز مع قشر وغیره و نیم اسکرد بلو یا ذنبور خانه دو اسکرد بلو روغن غار
عسل هریکی یکنیم اونس مرهم باسیا یا روغن خوک روغن خرس هریک اونس روغن جوز چهار درم روغن کبابه روغن بهروزه هریکی دو درم فرفیون یکنیم درم آمیخته یا روغن خار
موم هریکی اونس عسل روغن خرس جلد خرس سوخته یا قنفذ سوخته سه درم یا دجوز درم آمیخته یا بادخانه زنبور مگس زبل موش قصب سوخته روغن بادام آمیخته
یا بادخانه زنبور یا دضفدع زهره بقر آمیخته گذارند بول خر بشویند روغن نردیا روغن اسطوخودوس یا روغن خرس یا روغن بهروزه یا روغن تارتر یا روغن کاغذ
یا روغن کبریت یا روغن سرب بمالند گاو لاغر که شحم ندارد در آب بزانده کف بگیرند پس اول خرقه بعرق او نکرنیا ترکرده جلد را مالند بعده کف مذکور گذارند بدستور چندبار در روز
نوع سوم در صلع مرضیست که موی عالی سر بریزد فقط بدون موی صدغ پس اگر مولودی باشد یا در شیخوخت شود لاعلاج بود و اگر طفل شود سهل العلاج باشد **قول**
بوعلی صلع زنان خصیان نمیشود بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان و عدم تحلیل رطوبت در ایشان **علاج** تدبیر این همان است که در انتثار گذشت مع رعایت سبب و اگر بسبب
حمل اشیای گران باشد ترک آن نمایند **قول صاحب خلاصة التجارب** مرضیست که موی پیش سر برود و پوست سرخ و هموار و براق باشد و گاهی از وسط سر چنین شود
سبب او قلت یبوست مزاج است لهذا پیرانرا اکثر افتد و در تری مزاج این مرض نباشد الا وقتی که دماغ بسبب از تحفف فرو نشیند و بدانسبب نیکو غذا نیابد و این قسم آنچه
از یبس مفرط بود و آنکه متمکن و ثابت شده باشد بمیراث در بعضی فرزندان پیدا آید و آنچه بسبب تحلل مسام یا ضیق افتد و هنوز ابتدای ظهور آن بود علاج آن ممکن باشد
علاج ماده را بملینات و شد ساقها بساق بند مضبوط و مالیدن شراب کف پایها و امثال آن از دماغ باسافل مایل سازند و آنچه برای انبات مو و منع تساقط
آن گفته شد بکار برند **قول بقراط** اگر اصلع را دوالی پدید آید موی سر برآید و اگر صاحب دوالی را صلع شود دوالی برود پس این قول دال است بر آنکه صلع بسبب
رسیدن ماده بجلد سر که استحصاف جلد و فساد مو کند پدید می آید اگرچه اندک و بدیر واقع گردد و هرگاه که آن ماده باسافل بازگردد جلد سر اصلاح پذیرد و مو برآید
و نیز دال است بر سوء مزاج آن عضو نه تمام بدن **بدانکه** مردم خصی را صلع نشود چرا که دماغ شان تر است و بدانسبب غذای موی ایشان منقطع نگردد و مردم حبشه و زنگبار
نیز صلع کم شود زیرا که یبوست سر ایشان جبلی است و مسام تنگ لهذا موی ایشان ریز نگردد و آنچه باشد محکم بود و از بیخ دشوار برآید **نوع چهارم در تشقق اشعار** مرضیست و آن
که موها از یابیدگی باز میماند و بیرون نیز میشکافد و باشد که تا به نهایت اینها سبب او غلبه یبوست است **علاج** اگر یبوست اندک بود و تشقق در بعض باشد روغن بادام و روغن بنفشه لعاب
خطمی لعاب کتان لعاب اسبغول آب برگ کنجد بمالند روغن با آب لت کرده طلا نمایند مداومت بحمام سازند و اگر یبوست مفرط و ذی ماده باشد فصد کنند و بطبیخ افتیمون

تلیین نمایند بعده ادویه و صنعیه بکار برند و مبالغه در ترطیب نمایند خاره خار و اخفا و اگر پوست ساده بود زنهار تنقیه نمایند و ترطیب کوشند و این کمتر افتد **قول صاحب فونسیکه** سبب ماده رقیق حاد لذاعه است که در طول اکشاده میکند هر قدر که مو میفزاید همانقدر شق میگردد **علاج** حلق مو کرده زهره کسی با نوره مالند یا شانه آلوده نمایند بعده بطبیخ سیاوشان یا بطبیخ بیخ قصب یا بطبیخ بوماوران درخت کتان خطمی بنفشه شاهتره گاوزبان شویند شانه بملائمت کنند و روغن بادام بسرکه آمیخته یا بنجاع تقداد نیز روغن بادام بکیند مرهم درم آمیخته مالند اگر کافی نبود تنقیه بفصد و مسهل کرده شیر خر و مرق فروج و ادویه جاذبه شیرین کنند نوعیکه در زبان فارسی گذشت استعمال کنند **نوع پنجم در انتثار الشعر** گاهی موی زیاده میگردد حتی که جهت زوال حاجت بادویه می افتد سبب آن کثرت منبت موی است **قول صاحب فونسیکه** مرهم ال مصطکی چسپانند یا زیبق برکند فاشرا انجیر یا ثوم باب جوشانده یا انجیره باب برگ کنجد جوشانده یا بطبیخ برنج با قاقالخود یا بطبیخ آهک یا آب یا چوب زنگار یا بانمک سوخته بطبیخ فاشرا آمیخته یا کمکمیر گرفته سوخته بطبیخ فاشرا آمیخته شویند خون خفاش یا خون سلحفات یا پیه ضفدع یا علق سوخته یا افیون باب بزرالبنج سرکه سائیده مالند خون خفاش آنجا بیست گرد حلا کرده گذارند خطمی آهک سرکه جوشانده انکباب کنند آهک دانگ زرنیخ درم بیض عدد مقوع با سرو حل کرده بکار برند خون آدم خون خفاش مغز فلوس بیضه مور حشخاش اسود بزرالبنج سائیده یا تار بعسل آمیخته یا بیضه مورچه خون غوک حشت بلعاب حل کرده یا آمیخته یا آهک چهار زرنیخ یکدرم کبریت زرد چهار درم فقوع با قلا دو رطل ضماد کنند قنفذ بروغن بیضه مورچه آمیخته یا آهک زرنیخ دو درم مرهم گلابی آمیخته یا کمون خون خفاش ربا دو مشک درم مرهم ساخته اول بطبیخ زرنیخ بیضه مورچه صمغ عربی هر یک چهار درم بطبیخ بزرالبنج یا خون خفاش آمیخته گذارند اگر جراحت شود مرهم اسفیداج یا بطبیخ کرنب یا بطبیخ بزرالبنج شویند طلا گرم کرده آدم کهول که بغیر مرض مرده باشد زبل گربه یا بسرکه آمیخته مالند که اینهمه قالع و مانع انبات شعر اند **تدبیر حلق شعر** آهک آب ندیده زرنیخ برابر آمیخته اول آن موضع را بروغن چرب کرده ضماد کنند اگر آهک اندکی افزایند زود عمل کند بعضی باین حض عدم حرقت می افزایند اگر جراحت شود گلاب بیخ عرق بارتنگ و نیم شکر آمیخته طلا کنند و مرا حلق موی عانه ازین قلیل شهوت است در نسخه آهک دو زرنیخ یکیست و نوشته که برانده ضماد کنند شخار یک زرنیخ آهک هر یک دو آب که سه اصبع بالا آید ترکرده دارند پس آب صاف بر آرند و اجزای مذکور همان قدر باز انداخته سه روز گذارند پس درین آب پر مرغ اندازند اگر بزودی صاف گردد بهتر است آب صاف گرفته ربع او روغن کنجد آمیخته روغن سازند و این روغن بر موها مالند زود حلق کند و بعد حلق بزودی شویند تا احراق نماید و بعضی بدون روغن فقط آب بکار میبرند یا اشخار آهک هر یک یک زرنیخ دو آب که چهار اصبع بالا آید انداخته بعد یکشبانروز صاف کرده اجزای مذکور دیگر انداخته بدستور سه بار نموده روغن سازند زرنیخ سرخ صد مثقال آهک آب ندیده صد پنجاه مثقال شخار شصت مثقال کوفته ده حصه کرده آب شاهی جوشانند وقت جوش یکحصه اندازند چون یکصد شصت مثقال آب شود حصه دیگر ریزند بدستور تا که آب عشر ماند و ادویه انداخته شود آنگاه پر مرغ امتحان کنند بمجرد ملاقات موی ایستد آب صاف کرده ربع او روغن کنجد آمیخته روغن سازند **بدانکه** حلق موی عانه باستره در بطر قضیب افزونی شهوت انفع است **تدبیر منع انبات شعر** موی اموجینه کنده یا بنوره حلق نموده افیون شوکران بیخ بکر یا اسفیداج قیمولیا ارج باب بیخ یا اسبغول بسرکه یا جند بیدستر بعسل یا نوشادر بزهره بز یا خون ضفدع یا خون سلحفات یا زهره قنفذ یا بیضه مورچه یا روغن کبیر یا بول موش یا خون موش مالند شیر با آهک آمیخته هر جا که نهند مو نبر آید اگر بعد حلق شعر باستره گذارند هیچ عمل نکند **قول جالینوس** هر عضو که بسیار ستر شود پس موازو می تمیز خصیان **فعل رازی** زنی را که موی شخنه بر آید باید که دراوراطمث کوشند و فصد باشد نمایند و مزاج آنرا سرکنند بعد قلع مو اسفیداج قلقند افیون بلعاب اسبغول طلا سازند **قول لا ازرقی**

بوره حک کرده نبل گر به بسرکه ضماد کنند مکرر اگر قدری کافور و افیون افزایند قوی تر گردد شیر سگ ماده که قریب العهد بولادت باشد بمو امثال نوره می برد و اگر بعد قلع
مالند منع انبات نماید علق در شیشه نهند وقتیکه خشک شود ساییده بعد نتف مو طلا کنند عرق اسپ عانه و ابط طفل طلا کنند چند بار **نوع ششم در شکستن مو**
اکثر در موی کرمهای خرد که مرئی نشوند پیدا میگردند و موها را می تراشند سبب تولد آنها ماده رطوبی فضلی است که جهت تغذیه مو میرسد بفعل حرارت اسن ابدال بکرم
میگردد و چنانچه در موم و پنیر و آلو وغیره **قول صاحب فوینسیکه** آثار و ناهموری افتادن مو گاهی تبدیلی لون آنها **علاج** بفصد و مسهل حسب ماده تنقیه کرده شیر خر مرق
فروج نهجیکه در نار فارسی گذشت بکار برند بعده زیستا تراشیده اونس مرکی و درم سرکه دو اونس جوشانده مو را شویند برگ سالو دوازده عدد برگ مورد مشتی روغن کنجد نیم رطل
جوشانده مالند توم چهار عدد قنطوریون مشتی در آب سرکه مساوی بزبند و یا انجره بسرکه جوشانده یا پودینه افسنتین گشنفتا لومرزنجوش در سرکه جوشانده یا انجره عنصل قنطوریون
بسرکه جوشانده شویند **نوع هفتم در نموست** یعنی سر جرب نماید گویا که موها را بروغن جرب کرده اند و چون کلاه پوشند جرب گردد سبب او دسومت و کثرت غذای
شعر است **علاج** تنقیه معده و دماغ بایارجات و اطریفلات کنند و گاهی باشیای مجلی و مزیله وسخ دسمه چون نوشادر سبوس تخم خطمی بادام تلخ و گاهی بقوابض مسام مانع
خروج انجره چون طبیخ مورد بلوط جوز السرو سر شویند آب غوره بزیت آمیخته مالند **نوع هشتم در حفظ شعر** تا بحال طبعی ماند باید که روغن لادن روغن مورد
روغن پرسیاوشان روغن شقائق روغن سنبل روغن سعد روغن مصطکی روغن آمله روغن تخم سلق روغن کرفس روغن اقاقیا روغن عفص مالند و بطبیخ هلیله سیاه
ترمس سلق شویند و اگر پوست درخت صنوبر سوخته بروغنهای مذکور آمیزند انفع باشد **روغن لادن** لادن ده مثقال روغن مورد یک پیاله شبانروزی تر کرده مانند روغن مصطکی
طیار کنند و ترکیب روغن شاهی دیگر نیست که اگر تازه باشند آب بگیرند و اگر خشک بوند آب جوشانده صاف کرده روغن کنجد آمیخته روغن سازند **نوع نهم در تطویل**
شعر هر چه در حفظ شعر گذشت بدان ملازم باشند تا از آفت انتشار مصئون بود و جهت درازی مو گل سرخ مورد برگ آزاد درخت مرآمله پرسیاوشان هر چه بهم رسد ساییده
بعد تر کردن سر بنقیع آمله در سر اندازند برگ کنجد برگ کدو و جمیع ادهان که در و قبض و گرمی بود مفید اول موها را آب سلق قدری خردل آمیخته شویند پس ادویه مذکور بکار
برند شعیر مقشر سی درم آمله پنجدرم با آب مهرا کرده صاف نموده نصفی آن روغن بنفشه آمیخته روغن سازند یا لادن سه درم آب برگ خطمی آب برگ سمسم آب برگ کدو هر یکده درم
آمیخته روغن ساخته بدین روغن با سر جرب دارند **قول رازی** در صیفت روغن مورد در دستار بر روغن ناردین تدهین کنند و گفته از ادهان و اطلیه قوی البرد
پرهیز خصوص کسی که تن او برد اشته باشد **قول لاندوربیر** سفوف کرنبائیس در سر اندازند و با آب گرم شویند زهره خر بزیت آمیخته در سر اندازند سه وزن عفص پوست هلیله
مورد هر یکده درم آمله سی درم کوفته در هشت رطل خمر تر کرده بیزند سه رطل مانده صاف نموده سعد کندر مصطکی هر یک پنجدرم حلبه کتان مقل پرسیاوشان هر یک ده درم
انداخته سه روز داشته بیزند چون دو رطل ماند صاف کرده هموزن آن روغن کنجد آمیخته روغن سازند مطول مسود مو مانع تسقط اشعار و تشقق جعدات چهار رطل کوب
انبه تا کم یکنیم رطل برگ نرم سرو برگ نرم قصب برگ نیل روغن سرشف هر یک بعر طل ساییده آمیخته در سبو کرده در زمین دفن کنند بعد سی روز برآورده حل کرده قدر کنار
صحرائی حبوب بندند پس حبی بدهن سرشف سوده وقت شب در سر اندازند و صبح بکنجاره کنجد شویند آمله چهار ماش سیاه دو کنجد یا چی مغز حب قطن برگ کنار یا پس هر یک یک
صمغ یکنیم ساییده با آب سرشته قرصی بسته دارند که خشک شود وقت حاجت با آب سوده در موی سر اندازند و بعد سه ساعت شویند و در نسخه نوشته که آمله صمغ ناگوری
مغز حب قطن ماش سیاه مقشر برگ نرم کنار برابر ساییده بروغن کنجد آمیخته وقت شب در سر اندازند و صبح شویند **روغن** مطول مو پرسیاوشان طل آب آمله آب بیخ مو ز هر یکدو
رطل حب الآس سنبل سعد عود هر یک پنج طل گل لاله آمله هر یک نیم رطل هلیله سیاه هلیله زرد بلیله نارمشک حنا اشنه عطر عنبر هر یک بیست درم کتان شانزده درم

شیر بز چهار رطل مصطکی اقاقیا هر یک شش درم عنبر دو درم مشک شش قیراط روغن یاسمین هشت رطل عطر موتیه سی درم فرباب هیزده درم یا قصب چهار ده درم طلا به
کنند دیگر آب بیخ مورد شیر بز برابر آمیخته یا مغز فلوس با آب لیمو آمیخته یا صفرت بیض بدهن سمسم آمیخته یا آمله با آب لیمو سائیده یا آذریل فرس روغن آمیخته یا بیخ کنجد سیاه
یا مشک نیلوفر با آب سائیده یا شونیز محرق با آب سائیده یا برگ انبه سائیده وقت شب بمالند متواتر و صبح شویند **دیگر** عروق توت کوفته در آب بپزند هر هفته با آن آب مو شویند
دیگر هر روز سر شویند و برگ کنجد بمالند و بر روغن بادام یا بر روغن آمله چرب کنند **دیگر** شونیز بر روغن کنجد یا بر روغن خروع طلا کنند مطول منبت مانع تشقق **دیگر** زراوند بالطبیخ
هر یک بیخ مو بیخ چهار حرمل بیست و سائیده با آب برگ سلق آمیخته اول مو را با آب طبیخ خطمی شسته شب بمالند و صبح شویند مطول قوی **دیگر** صبر با آب مورد آمیخته در حمام طلا کنند
و بعد ساعتی شویند **نوع دهم در تجعید شعر** یعنی انبوه و درهم کردن مو باید که عفص سدر مرداسنگ آمله حلبه برگ سرو کزمازج غوره ملح و غیره بمالند غوره ملح عبارت از کف نمکست
که در نواحی دریا بر زمین سنگین جمع شود **نوع یازدهم در ترقیق شعر** باد چوب زر بوره آمیخته غلوله سازند و آنرا بر هر محل که خواهند مالی معتدل همگیرد و انند و یکجا اندازند که
پوست اسود اندیس با آب شسته آرد جو باقلا تخم خربزه بمالند **نوع دوازدهم در تبسیط شعر** یعنی مو راست مانند درهم نشوند باید که روغن با آب گرم لت کرده بمالند و بعد
زمانی با آب گرم شویند و روغن شبت انفع **نوع سیزدهم در تشقیر شعر** شقرت رنگیست میان سرخی و زردی باید که آب طبیخ حنا بر وی خمر آمیخته یا زاج زعفران آمیخته ضماد
کنند **نوع چهاردهم در تحمیر شعر** باید که بطبیخ سعد کنند و شویند ابقرسه مرکی بیخ ترمس دو با آب یا خشب زیا بالطبیخ کنند و آمیخته بمالند **نوع پانزدهم در
تبییض شعر** اول مو را بخور گوگرد دهند بعد ازآن زبل خطاف کوکنار لفاح کافور تخم ترب گوگرد سائیده بزهرۂ گاو در سرکه آمیخته طلا کنند یا موش سائیده بسرکه آمیخته
ضماد نمایند گلاب یا کافور یا گوگرد یا تخم کهنه آمیخته یا زبل خطاف بزهرۂ گاو آمیخته بر مو بمالند فوراً سفید شوند **نوع شانزدهم در تسوید شعر و شیب شباب** یعنی
سفید شدن مو بغیر وقت بسبب ضعف حرارت غریزی یا کثرت رطوبت است **فائده** تا که خون حریف غلیظ و تیره و لزج است مو سیاه بوند و وقتیکه بنهایت گرسد موی سفید گردند پس اگر در سن
ما فوق شباب افتد ازاله آن ممکن نیست و اگر در جوانی بسبب مائیت خون پدید آید تدبیرش کنند **علاج** مدام تنقیه تن و دماغ از بلغم یا بایارج فیقرا که مقوی تشحیم حنظل غاریقون باشد نمایند در
هفته یکبار قی کنند غرغره سازند معجون فلاسفه مثرودیطوس اطریفل کبیر اطریفل صغیر هلیله مربی هند قلیه خشک کباب بدا صینی خردل فلفل کمون خورند بالطبیخ شونیز یا بالطبیخ حنظل
غسل کنند بر روغنی که در وی سنبل تفاح اذخر سلیخه قرنفل قصب الذریره عود جوشانیده چرب دارند و از کثرت فصد و جماع و لبنیات و حموضات و فواکهات و خمر و گلاب و کافور و روغن
بنفشه و نسرین و یاسمین و طلیات بارده و آب سرد و یخ و کثرت حمام و غم و هم پرهیزند **قول رازی** غسل مو با آب گرم مبیض و با آب سرد مسود موست **معجون فلاسفه** زنجبیل فلفلین دارچینی آمله بلیله
شیطرج زراوند مدحرج ثعلب مغز حلغوزه بیخ بابونه نارجیل سرکه تخم بابونه بیخ موسیقی عسل و دیاسه چند همه بعد وزن بکار برند شربتی دو تا چهار مثقال برای امراض بارده و ما
چون فالج نسیان سلس البول وجع ظهر وجع کلیه وجع مفاصل ضعف معده و کبد قولنج بلغمی ریحی استسقا حصاة تقطیر بول و دیگر امراض مثانه ثقل زبان نافع مقوی دماغ و حفظ
و فهم و قضیب و باه مزید عقل و منی مشتهی مقطع بلغم مسهل تن نشاط مفرح دل محسن لون مطیب دهن مشدد دندان مضر لثه آرنده جشاء موافق مشائخ و مبرودین مضر محرورین
مصلح شیر تازه سکنجبین **معجون** هلیله سیاه ده بلیله کند ذکر طباشیر هر یک پنج صندل سفید کاسنی هر یک سه فلفل دو و نیم زنجبیل و گل سرخ هر یک یک عسل سه چند شربتی دو درم
مو را سفید شدن ندهد و تا وقت شدن سیاه سازد **تسوید شعر** اول با آب گرم بالطبیخ آمله شسته خشک کرده اولاً خضاب گذارند مرداسنگ آهک مصطفی گل سرشو برابر سائیده با آب آمیخته بر مو گذارند
و برگ خضاب وسمه [illegible] سکنند و بعد ساعت با آب گرم شویند پس روغن آمله یا دیگر مالند و حنائی آهک آب [illegible] مرداسنگ آهک یک یک گل سرشو سکنند **دیگر** عفص بریان در کم کرده نخود در زیر
سکنند از دندان سیاه شوند چهار سنگ اسبغ دو نوشادر یک زاج نیم در ظرف آهنی بسته آهن بالطبیخ آمله سحق بلیغ کنند پس اول مو را بالطبیخ آمله شسته دارو بر مو بمالند و بعد ساعتی بالطبیخ

آمله شسته با آب گرم شویند رنگ این طلا سیاه نیلی باشد و جلد را سیاه نمیکند و حاجت بستن هم ندارد **دیگر** وسمه چهل حنا پنج سائیده بدهن وجر کرده با آب گرم آمیخته وقت شب مالیده

و برگ خروع بندند صبح با آب گرم شویند **دیگر** شیره بشکرده رطل پوست انار هلیله سیاه بیخ نیلوفر دار فلفل سنگره هر یک رطل در ظرف آهنی آمیخته دهن بند کرده یکماه در زمین دفن نمایند

پس بر آرند اول برنج در دهن گیرند بعده شیره مذکور بمالند وقتیکه برنج سیاه گردد شویند اگر دیر کنند همه تن سیاه گردد **دیگر** شقائق النعمان سه رطل شب و شنجیح هر یک ده اوقیه

شیشه کرده دهن بند نموده در زبل دفن کنند تا که آب از و جدا شود بموی مالند عجیب **دیگر** پوست انار ترش بیخ نیلوفر دار فلفل هر یک یازده درم شکر سی سه درم پوست بیخ را

جوکوب کنند و دار فلفل همچنان ثابت دارند و شکر را قوام کرده همه دوا را انداخته و ظرف مس نهاده سرپوش آهنی گذاشته بند ساخته چهل روز در زبل بقر دفن کنند پس بر آورده خضاب

نمایند اول قدری برنج در دهن گیرند وقتیکه برنج سیاه شود نیز دو موی را بگلاب شویند **دیگر** هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد عفص سبز برابر بسرکه یکماه تر داشته جوشانند چون

غلیظ شود حب بسته دارند با آب سوده مالند **دیگر** توتیای سبز نوشادر هیراکسیس هر یک دو نیم درم برادۀ مس بیست پنج درم هلیله سیاه پنج درم قرنفل چهل عدد عفص بریان نیم رطل با آب

آمله حب بسته دارند و با آب آمله سوده طلا کنند **دیگر** توتیای سبز عفص برادۀ آهن هر یک سه درم سنگ راسخ شش درم هلیله سیاه یک نیم درم نوشادر

درم عفص را بریان کرده همه را با آب آمله حل کرده حب بندند پس این را با آب آمله شسته حب سوده طلا کنند **دیگر** عفص سبز ده درم عفص

کنجد بریان کنند که برنگ جاموں شود با حتیاط که سوخته نگردد و نه خام ماند پس بر ٹاٹ مالند تا دهنیت نماند بعده سنگ راسخ شش درم هلیله

سیاه قرنفل نوشادر زاج هر یک درم آمیخته با آنکه در و هلیله زرد دوازده درم و در ظرف گلی شب تر کرده باشند آمیخته حبوب بندند و

بسایه خشک کنند و با آب آمله سوده مالند **دیگر** مرداسنگ آهک در شیشه با آب تر کرده در آفتاب نهند سه روز پس بشیم سفید آلایند اگر سیاه

گردد فبها الا باز صاف کرده مرداسنگ آهک دیگر بهمان قدر ریزند و بدارند تا که بامتحان رسد پس صاف کرده حنا و جزو وسمه یکجز

قرنفل قدری با آب مذکور سرشته قرص بسته استعمال کنند **دیگر** وسمه دو رطل برگ حنا مسحوق ربع رطل هلیله سیاه عفص سبز هر یک ده

اوقیه سائیده دارند و با آب آمله سرشته ضماد کنند و بعد دو ساعت شویند **دیگر** بلادر عفص هلیله آمله بیخ مورد بیخ قنبیل کشت حنا هر یک

ده درم کوفته در شیشه کرده دهن سمسم دو رطل انداخته آمیخته در زبل اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده صاف کرده بمالند **دیگر**

تو تیر حتی که اگر در حمام سرکه در دهن گرفته انتین را در و گذارند موی سر و لحیه سیاه گردند و اگر سرکه در دهن نگیرند دندان نیز سیاه شوند و اثر

آن تا ده سال باقی میماند بزغاله سیاه که کمتر از یک ماه باشد بردی کاه ذبح کرده خونش بر کاه گذارند چون منعقد شود از کاه جدا کرده

ده مثقال زاج سیاه و شنجیح هر یک پنج مثقال ملح اندرانی دو مثقال سائیده بخون مذکور آمیخته در شیشه کرده دهن بند نموده شیشه را در سرکه کنند تا گلو ماند گذارند

تا چهل روز و اگر خواهند که زود طیار شود سه روز در سرکه و سه روز در زبل اسپ نهند **دیگر** کثوری فولاد در آتش چوب کنار گرم کرده در آب

بیلی چول سرد کنند صد بار پس در کثوری مذکور روغن انداخته حل کرده طلا کنند **دیگر** مغز خسته انبه آمله مغز فندق هندی کوفته روغن کشیده

بمالند **دیگر** که در پیری موی سیاه رویاند سرکه انگوری لبن بقر تازه هر یک چهار و نیم رطل جوشانند چون قریب عقد رسد فرو گیرند وقتیکه سرد

شود آمله مقشر پوست انار هلیله سیاه هر یک سی مثقال سائیده آمیخته در شیشه یا ظرف آهنی کرده سه ماه در زبل اسپ نهند پس بر آرند و

موی را با آب لیمو شسته خضاب کنند **دیگر** تا یک ماه اثر او میماند برگ سدر عفص آمله وسمه خبث الحدید خسته خرما سوخته زاج سیاه پوست انار

روسختج و نوشادر و هلیله سیاه هر یک پنج مثقال سرکه زیت هر یک رطل بپزند که روغن هم نصفی ماند صاف کرده مالند دیگر که هفت سال اثر او میماند کلاه
بادنجان ده درم ریشه درخت انار پنج درم توبال نحاس عفص سبز هر یک سه درم هلیله سیاه دو درم نخود سیاه مع پوست هفت درم سائیده بسه
قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه در ظرف آهنی کرده چهل روز زیر آب دفن کنند پس استعمال نمایند روغن نارجیل مسود موثر و تا ششماه میماند
نارجیل گرفته سرش ببرند و مغزش با آله آهنی برآرند پس مغز مذکور و ریزه ده درم براده آهن آمله هر یک ده درم نمک رنگی نیم درم سم سائیده در نارجیل
پر نموده سرش بخمیر محکم بند ساخته گل حکمت کرده در آتش نهند و بعد یکساعت نجومی برآرند و روغن که از وی برآید مالند دیگر عفص بریان یازده ماشه
توتیای سبز یازده سرخ نمک سنگ هفت سرخ سائیده طلا کنند و بعد چهار گهری شویند دیگر برگ نیل دو درم حنا دو درم بآب جغرات خمیر کرده ضماد نمایند دیگر
انبه خام دوازده عدد پوست بالای خراشیده چاک نموده خسته دور کرده در یک طرف براده آهن و در طرف دوم عفص مسحوق پر کرده
هر دو وصل نموده برشته خام بسته در درخت موز جدا جدا نهاده تا بیست روز دارند پس برآورده وقت حاجت یک انبه را سائیده شب
خضاب کنند و صبح بآب شویند دیگر کنجد سیاه کیری انبه خام که بسیار خرد باشد هر یک پنج آثار هلیله سیاه ده آثار بروغن کشیده پس از این
روغن یک آثار براده آهن پاؤ آثار در ظرف آهنی تا سه ساعت حل کرده در شیشه دارند و حرکت داده بموها مالند دیگر مغز انار تازه سبز بریده
قدری خالی نموده بیخ پر کنند و قدری افیون بر ثقب نهاده سرش گذاشته در سرگین پیچیده در جای گرم نهند چون انار پوسیده شود در
ظرف آهنی یا آهن حل کرده بروغن خوشبو یا بروغن کنجد آمیخته مالند دیگر بیخ درخت کادی خالی کرده براده آهن پر نموده سرش بهمان بیخ
بند کرده بیست یک روز دارند پس آهن برآرند و در بیخ دیگر نهاده بدستور سه بار کنند اگر زیاده نمایند بهتر پس آهن مذکور بروغن خوشبو سوده مالند
دیگر رامد خراطین برگ انجیر سیاه سائیده بدهن آمیخته مالند و بندند دیگر براده آهن نیم رطل فوه روغن کنجد هر یک دو رطل آمله هشت
رطل سائیده بطور روغن جنبتر روغن کشیده مالند و بخرقه بندند و صباح بشویند دیگر بلادر یا پاره کنند ش مصطکی هر یک ده درم حسن الیحد
چهار یک شمید در موها مالند اگر یا از سفیدی ظاهر شود در بیخ آنها مالند و اگر در سر باقد رنگ سرخ و برگ تنبول خورند و برگ تنبول طلا نمایند انفع دیگر خون خطاف
زهره خطاف هر یک ده مثقال نوشادر دانگی آمیخته موی سفید را کنده ضماد کنند سیاه برآید دیگر زهره سنور اسود زهره غراب اسود زهره
مرغ اسود برابر بدهن سمسم آمیخته در سر و ریش مالند دیگر بیخ چرچیره بآب سوده موی سفید را کنده مالند سیاه برآید دیگر براده آهن بسرکه
کهنه صبح بالا آید سه ساعت تر کرده یا عفص سوخته بسرکه و آب آمیخته موها را شویند دیگر آب سلق یا جوز سرو بسرکه خمیر نانده مالند دیگر
کنجد سیاه [illegible] قوم چهارده بار تر و خشک نموده روغن کشیده یا تخم جعفری بروغن گل یا بروغن سوسن چرب کرده روغن کشیده مالند
دیگر مرداسنگ بسرکه و آب لیمو نیم ساعت جوشانده موها را تر کنند دیگر عفص بروغن بریان کرده بقدری نوشادر گرفته بسرکه و روغن [illegible]
توت سیاه جوش داده اندازند و سرکه را بر موی ابرو مالند و تمام شب دارند دیگر شیر سگ بر ریش مالند هرگز سفید نشود دیگر زهره خطاف
خطاف یک [illegible] کنجد آمیخته اول شیر [illegible] دهن گیرند بعده سعوط نمایند الا دندان هم سیاه گردند دیگر زهره زاغ سیاه قبل از ظهور سفیدی بهر ده
گوش [illegible] سفید نشوند دیگر گندم در زهره شغال تر کرده در جائیکه سایه نیفتد آویزند و بعد چهل روز یازده یا بیست عدد خورانند مسود موی

دیگر شگوفه نسرین خشک کرده سائیده نیم مثقال با هندباء مانع سرعت بیاض دیگر مغز ارنب و حب لبن بقر ده درم آمیخته نوشند مانع بیاض دیگر بیخ دند با آب لیمو سوده هر ماه هفت روز بعد نتف مو طلا کنند سیاه بر آید دیگر بلادر دو رطل طین هشت رطل دفن کرده آب بر و پاشند تا که همه مانند گل گردد بعده حلبه ربع رطل در طین مذکور غرس نمایند و آب داده باشند که برگ آید پس ازین برگ بیست درم خام یا پخته خورند **قول لارزوریه** روغن لادن یا عرق عسل گرم کرده مالند طلای مسود شعر گذارند بعرق یارا تیزتر او کابیلو ترکند **عرق عسل** عسل خالص در ظرف چینی کرده انبیق گذاشته بند نموده در ظرف بر ریگ نهاده کشند اول عرق که بر آید دور کنند و عرق سیاه که آید گیرند دیگر ابقرزاج هر یک نیم سیر توتیای سبز کسیس هر یک ربع رطل مرداسنگ هر یک هفت درم سائیده در ریتورت کرده کشند بعده نقره نیم مثقال انداخته یکجا دارند پس ... گلاب ... درم آمیخته موها تر کنند دیگر زاج سیاه و توتیای سبز ابقر هر یک رطل کوفته آب ربع رطل انداخته کشند بعده ورق نقره سیزده درم ... انداخته ... گلاب آمیزند و بعد دو هفته استعمال نمایند۔ دیگر ابقرزاج هر یک سی درم کسیس مرداسنگ هر یک ده درم توتیای سبز سه درم کشیده بدستور طلا کنند دیگر ابقر سه درم زاج کسیس توتیای سبز هر یک دوازده درم عرق کشند و در نسخه همه مساوی اند دیگر توتیای سبز ابقرزاج هر یک نیم رطل در ریتورت کرده با آتش نرم کشند پس ورق نقره ده درم انداز ند و قدری گذارند عرق مذکور بیست درم گلاب دو رطل آمیزند روزی در آفتاب دارند من بعد مسواک بدین آلوده بر موی سفید مالند چون خشک شود باز مالند سه بار سود مو نوع هفتم هم داء الخنازیر و ابریه نیز گویند جمعیت صغیر باریک شبیه بسبوس که از جلد سر بغیر جراحت فرو د آید و گاهی مع جراحت سبب او ماده حار لیموری یا دم سوداوی یا ابخره حار یابس است **قول صاحب نفیسیکه** فقط در منبت شعر بلکه در دیگر مواضع هم سبب و ماده شور دهنیت که از تغذیه مو باقی مانده و اجزای لطیفه رقیق او از مسامها بتحلیل رود و غلیظ باقی مانده مبدل بتخاره گردد و اکثر در حار الدماغ پیدا شود **علاج** اگر خفیف و نو بود روغن بنفشه روغن کدو مالند بوره با آب سلق آمیخته یا آرد نخود و خطمی بسرکه آمیخته یا آرد کرسنه ترمس لعاب اسپغول آمیخته یا بارد با قلا سبوس تخم خربزه سر را شویند اگر قوی و مزمن باشد اول تنقیه خلط غالب کنند پس حلق مو کرده آرد نخود حلبه بوره خردل مویزج اگینه سفید بسرکه آمیخته مالند و بعد زمانی شویند روغن بنفشه خطمی کثیرا العیب طلا کنند و هیجان کنند تا که همه برود و تلطیف غذا نمایند و شیره انگور بروغن بادام آمیخته نوشند که مواد خون غلیظ است حنا بسرکه یا باحض بیض یا روغن غار یا روغن حلبه طلا کنند و بطبیخ سبوس شویند و بطبیخ حلبه یا با آب نجل تطول کنند اسپغول بسرکه جوشانده در سر اندازند چند روز و بطبیخ با نقوع کنند شویند ببول شتر ابوسا گاه شویند بسرکه در و نخود ترکرده باشند یا عسل تم آمیخته مالند و بعد نیم بلکه شش ساعت شویند **قول عسکری** تنقیه بفصد و مسهل کرده بطبیخ ... سلق حمص با قلا اصل سوس بوره شویند و دائم حلق سر کنند و وقت شب تدهین نمایند و صبح بطبیخ مذکور شویند اگر باقی ماند هر شب سرکه روغن مالند و مدام طبع نرم دارند سفال تنور بسرکه طلا کنند و آب نقیع شاهتره شویند **قول لارزوریه** تنقیه کرده بر حجامت گردن شرط زنند سر موش سوخته بالعسل آمیخته مالند نخود بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد سه ساعت با آب گرم شویند **قول صاحب نفیسیکه** اگر طفل بود مرضعه صالح اللبن مقرر کنند اگر نتوانند تنقیه مرضعه بفصد و مسهل نمایند شیر خر یا شیر بز نوشانند تا لبن صالح پیدا شود و ...

حار پرهیز آرند و اگر جوان بود پس اگر جلد را بر کنند و اذیت آرد فصد مکرر کنند بعده مسهل دهند پس ماء الجبن نزبی نوشانند آبزن آب جو هی نمایند ادویه شیرین کفنده دم دهند فروج مرق افعی نوشانند اگر کافی نبوند دریا بیا داغ دهند آبزن کبریتی نمایند و بعد تنقیه تام حلق موکرده ادویه جاذبه گذارند البقر قدری بطبیخ بوما دران حلبه آمیخته یا کبر قدری بطبیخ نخود سیاه خطمی لوز مدقوق آمیخته یا سرکه قدری بطبیخ قنطوریون سلق آمیخته یا زهره ثور بطبیخ حلبه آمیخته یا زبل گربه بسرکه آمیخته یا زبل خر البقر قنطوریون بسرکه آمیخته یا باقلا نخود ترمس سلق جوشانده یا سبوس هشت اونس آب یکنیم رطل جوشانده یا خطمی با آب دریا جوشانده یا بطبیخ برگ کنجد یا بطبیخ سلق یا بطبیخ نخود یا بطبیخ خطمی شویند بیخ خطمی برگ سلق هر یک مشتی شحم حنظل چهار درم البقر دو درم در آب کثیر النقاء پخته صاف کرده خمر یک رطل آمیخته شویند بعده قنطوریون یکنیم درم البقر کبریت هر یک دو درم روغن گل دو اونس موم قدری مرهم ساخته گذارند بلو بریان با آب تر کرده بپزند چون غلیظ شود قدری سرکه آمیخته یا سبوس بیخ نخود ترمس برگ سلق کرنب سائیده یا اسطوخودوس تخم سائیده ضماد کنند سالوا قرنفل زنجبیل جوزبویه دارچینی بد چند خمر تر کرده عرق کشیده بکار برند و فاز بل بطا هر یک چهار درم شحم حنظل روغن کوبیده هر یک اونس مرهم ساخته بکار برند و براکل فروج مرغ خصی بچه بقر بره دنبه بیضه نرم ماهی جوی شیرین خرفه کاهو گاوزبان کاسنی کدو شفتالو آلو سیب تربز خربزه بریان اکتفا کنند و از لحم خوک و حیوانات کوهی و ماهی دریائی پرهیز نمایند **نوع هفدهم در قمل و صیبان** قمل سپس است صیبان بفیه سپس **ما نیکه** ماده تولد قمل فضول رطبه ردیست که طبع آنرا بظاهر جلد دفع کند و بواسطه غلظ از مسام بر نیاید و در عمق جلد محتبس ماند و در آنجا عفن شود و بقمل تحلیل گردد و از مسام سر بر زند و این علت اکثر کسی را افتد که غسل کمتر نماید و چرک در تن جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نماید انجیر خورد آبهای مختلف نوشد **قول ثابت** تولد قمل و حکه و جرب و حصف و سعفه از رطوبات حاده غلیظه است و هر چه نفع میکند یکی را دیگری را انفع دارد **قول رازی** صاحب قمل را عارض میشود صفرت و جه قلت اشتها از ضعف قوت **قول صاحب فونسیکه** اگر در سر بوند و حرکت کنند قمل گویند و سرخ سفید زرد و سیاه حسب لون ماده مولده میباشند و اگر عریض و در لحم ملتصق باشند صیبان نامند و سوای سر در بغل و ریش و ابرو و غیره نیز پیدا میشوند و پرداز هم میباشند **قول ارسطاطالیس** پیدایش قمل از لحم قریب جلد است بسبب رطوبت و در لحم عفنه و هم مرده پیدا میشوند خلاف دیگر کرمها **قول بوعلی** تولد قمل از ماده است که بسبب حرارت و رطوبت عفن شود و بعضی از خون عفن و بعضی از بلغم غلیظه لزجه و بعضی از فضله هضم سومی به جسم مقرر نموده **قول صاحب فونسیکه** از حرارت و رطوبت و عفونت و تباهی ماده و لحم پیدایش دیگر کرمها بلا شک است اما قمل ازین متولد نمیگردد بلکه ماده که قمل از وی پیدا میشود خواص همینال وارد که بسبب حرارت متعفنه ماده مولد اینها میگردد **قول سینیرتو** هر نباتی که تباه میگردد گرمی که بدان مخصوص است پیدا میشود لهذا از ماده که قمل پیدا میشود کرمهای دیگر پیدا نمیشوند **قول هیرکوریو** قمل از منی در رحم که انعدامی افزایند پیدا میشود **بدانکه** سبب بیرونی تولد قمل ناصفائی جسم و لباس و اکل اشیای متعفنه و لباس حریم دنبه و غیره متولد اینهاست **فائده** این مرض بغایت متاذیست و افراط تولد آن مهلک و در اطفال اکثر از تولد قمل حکه و بثور در سر پیدا میشود و رطوبت از آن می برآید و بعضی از اهل بیگر دد باید که شانه در مو نکنند تا قمل که جاذب رطوبت اند جدا نگردند چه اگر جدا شوند بسبب عدم جذب آن رطوبت امراض سر و چشم و گلو پدید آیند **قول ارسطاطالیس** در راس شخصی که قمل باشند از امراض سر و چشم و گلو ایمن ماند

علاج اگر کثیر و در همه تن باشند اکحل زنند مسهل دهند و اگر در سر بوند قیفال کشایند پس برای تنقیه جلد بآب شور غسل کنند صبر مربوره طلا نمایند و بعد ساعتی بطبیخ ورد مورد برگ صنوبر شویند زراوند قسط زرنیخ بسرکه و زهره گاو طلا نمایند و بطبیخ سلق پودینه کوهی برگ سرو سر غسل کنند تجدید لباس و درزو کنند پارچه حریر و کتانی پوشند و از اغذیهٔ دو غلیظه اجتناب پرهیزند بعر الضب نوشادر بسرکه مالند که قاتل صیبان است و نوعیست که قمقام گویند و آن در مسام ملتصق بود و چنان نماید که گویا بیخ موست که ورم کرده و چون حرارت آتش یا آفتاب یا آبگرم بدو رسد بجنبند تا بیر قمل کنند و بطبیخ اشنه دفلی پوست انار فلفل ابیض میعه شویند بمبالغه **قول لارز و ربیر** زیبق برگ تنبول سائیده بر خرقه نهاده گذارند همه قمل آلوده بر آیند زیبق بآب برگ رزیا یا آب برگ حنا یا آب برگ لیمو یا آب ترب یا بلعاب دهن سائیده رشته چند بار تر و خشک نموده در گردن و کمر بندند همه بیفتند **دوا** زیبق برباد یا چلد رشتی و دهن سمسم آمیخته یا نمک بعسل یا با آب آمیخته یا زرنیخ سرخ بزیت آمیخته یا بیخ نرگس بروغن آمیخته یا شکر با آب لیمو آمیخته یا صبر بروغن جوز آمیخته یا خون ضفدع بروغن آمیخته یا زرک بروغن جوز آمیخته یا شب با آب آمیخته یا برگ بکاین بروغن آمیخته یا برگ دفلی بروغن گل آمیخته مالند و بطبیخ شاهتره یا بطبیخ بیخ نرگس شویند **دیگر** بیخ سکبینج با آب سوده یا زبل فیل بآب سائیده در سر اندازند **دیگر** در مهتاب نشانند کنند چند روز **دیگر** تخم فستق تدهین کنند قاتل قمل که در جامه بوند **دیگر** کندش یا ترمس یا برگ بکاین قسط ابلباس بخور دهند **دیگر** طبیخ ترمس دانه ریزند فریکه و حب **قول صاحب قرابادین کبیر** اگر قمل شیرخواران بافراط بوند بهرو بطبیخ برگ شفتالو و میویزج قنطوریون غسل دهند و روغن زرد با آب افسنتین آمیخته مالند و اگر در جوان باشد فصد و مسهل حسب ضرورت بکار دارند بعده میویزج سلق افسنتین سداب برگ خوخ مرزنجوش قنطوریون اسقولوقندریون فاشرا زراوند طویل ترمس انجره شحم حنظل خربق اسود کبریت زهره گاو زهره بز صابون هر که بهم سد جوشانده شویند و مالند بطبیخ ترمس میویزج شسته از روغن خوک آب افسنتین ترمس میویزج روغن سیاه کهنه مرهم ساخته یا روغن سیاه میویزج هر یک او نس زیبق بلعاب دهن کشته درهم آمیخته مالند میویزج افسنتین هر یک چهار ابقره و زهره بقر بیست روغن خوک روغن غار قدر حاجت مرهم ساخته یا آرد ترمس میویزج هر یک چهار زهره گاو هشت روغن خوک روغن افسنتین قدر حاجت مرهم ساخته گذارند روغن آجر مالند یا با روغن تخم بزهی سرکه آمیخته یا بطبیخ خطمی البقر سرکه شویند میویزج حب الغار زیبق کشته با کوارد نیتی آمیخته شویند و بغیر زیبق هم کافیست نارجیل سائیده انداز قاتل قمل تنباکو نارجیل با آب تنباکو در روغن خوک مرهم ساخته گذارند اما استعمال تنباکو بر سر مضرست که عسر می آرد **فائده** استعمال زیبق مضرست که ضعف باه می آرد شخصی قوی هیکل حکایت داشت برای رفع او آبی که در زیبق بود غسل کرد باه منقطع گردید پس لازم که در بثور راس وغیره هم مرهم سیمابی بکار نبرند که اثر او از راه بثورات نافذ گشته حمی لرزه غشی قی فواق غشی صداع نمله در چهره و راس عطش کثرت لعاب تنفس غدا پیدا میکند سوای از این رشته آغشته بزیبق که می بندند آنهم مضرست **فصل یازدهم در صئبان** سبب عفونت اخلاط و حرکت آن سوی جلد است از نشست بعد جماع و حرکات مشوشه بوی او زیاده میشود و تاخیر در غسل جنابت و اکل اشیا که بالخاصیت ماده را بظاهر تن حرکت دهند چون حلبه ثوم خردل انگزد وغیره مولد انیست و اکثر در ابط و اربیه و زیر انثیین پدید آید و باشد که در همه تن ظاهر شود و سبب عفونت بول و براز و عرق نیز عفونت اخلاط است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و باشربهٔ بارده و سکنجبین تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج نمایند غذا لطیف چون فراریج بسرکه پخته خورند و بعد تنقیه بآبگرم غسل کنند مورد زاج برگ سوسن صندل بآب سیب یا آب سیب یا گلاب یا آب ساده طلا نمایند اشق صندل سفید سعد پوست ترنج اشنه

حار پرهیز انند و اگر جوان بود پس اگر جلد را بر کنند و اذیت آرد فصد بکر کنند بعده مسهل دهند پس ماء الجبن عربی نوشانند آبزن با آب جوی نمایند
ادویه شیرین کنبده دم دهند فروج مرق افنی نوشانند اگر کافی نبوند دریا بیاداغ دهند آبزن کبریتی نمایند و بعد تنقیه تام حلق مو کرده ادویه جاذبه گذارند
ابقر قدری بطبیخ بومادران حلبه آمیخته یا کرفس قدری بطبیخ نخود سیاه خطمی لوز مدقوق آمیخته یا سرکه قدری بطبیخ قنطوریون سلق آمیخته یا زهره بز بطبیخ حلبه آمیخته
یا زبل گربه بسرکه آمیخته یا زبل خر ابقر قنطوریون بسرکه آمیخته یا باقلا نخود ترمس سلق جوشانده یا سبوس هشت اونس آب یکنیم رطل جوشانده یا خطمی با آب دریا
جوشانده یا بطبیخ برگ کنجد یا بطبیخ سلق یا بطبیخ نخود یا بطبیخ خطمی شویند بیخ خطمی برگ سلق هر یک مشتی شحم حنظل چهار درم ابقر دو درم در آب کثیر المقدار
پخته صاف کرده خمر یک رطل آمیخته شویند بعده قنطوریون یکنیم درم ابقر کبریت هر یک دو درم روغن گل دو اونس موم قدری مرهم ساخته گذارند سبوس
بریان با آب تر کرده بیزند چون غلیظ شود قدری سرکه آمیخته یا سبوس بیخ نخود ترمس برگ سلق کرنب ساییده یا اسطوخودوس بجم ساییده ضماد کنند
سالو اقر نقل زنجبیل جوز بویه دارچینی بد و چند خمر تر کرده عرق کشیده بکار برند و فاز بل بط هر یک چهار درم شحم حنظل روغن کوپوز روهر یک اونس
مرهم ساخته بکار برند و براکل فروج مرغ خصی بچه بقر بره دنبه بیضه نرم ماهی جوی شیرین خرفه کاهو گاوزبان کاسنی کدو شفتالو آلو سیب تربز خربزه دهان
اکتفا کنند و از لحم خوک و حیوانات کوهی و ماهی دریائی پرهیز کنند **نوع هنیر دهم در قمل و صیبان** قمل سپش است صیبان بیضه سپش **مادۀ آنکه**
مادۀ تولد قمل فضول رطبه ردیست که طبع آنرا بظاهر جلد دفع کند و بواسطه غلظ از مسام برنیاید و در عمق جلد محتبس مانده در آنجا عفن شود و بقمل مستحیل
گردد و از مسام سر برزند و این علت اکثر کسی را افتد که غسل کمتر نماید و چرک در تن جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نماید انجیر خورد آبهای
مختلف نوشد **قول ثابت** تولد قمل و حکه و جرب و حصف و سعفه از رطوبات حاده غلیظه است و هر چه نفع میکند یکی را دیگری را انفع دارد-
قول رازی صاحب قمل را اعراض بیشود صفرت وجه قلت اشتها نزال ضعف قوت **قول صاحب فونسیکه** اگر در سر بوند و حرکت کنند
قمل گویند و سرخ سفید بند و سیاه حسب لون مادۀ مولده میباشند و اگر عریض و در لحم ملتصق باشند صیبان نامند و سوای سر در بغل و لیش زیر
وابرو و غیره نیز پیدا میشوند و پیدا رهم میباشند **قول ارسطاطالیس** پیدایش قمل از لحم قریب جلد است بسبب رطوبت و در لحم عفنه و در لحم
مرده پیدا نمیشوند خلاف دیگر کرمها **قول بوعلی** تولد قمل از ماده است که بسبب حرارت و رطوبت عفن شود و بعضے از خون عفن و
بعضے از بلغم غلیظه از جهه بعضے از فضله هضم سومی همه جسم مقرر نموده **قول صاحب فونسیکه** از حرارت و رطوبت عفونت و تباهی مادۀ
و تخم پیدایش دیگر کرمها بلاشک است اما قمل ازین متولد نمیگردد بلکه مادۀ که قمل ازو پیدا میشود خواص سمیا دارد که بسبب حرارت متعفنه مادۀ مولد
اینها میگردد **قول سینیر تو** هر بانی که تباه میگردد گرمی که بدان مخصوص است پیدا میشود لهذا از مادۀ که قمل پیدا میشود کرمهای دیگر پیدا نمیشوند
قول هیرکوریو قمل از منی و سرح که از غذا می افزاید پیدا میشود **بدانکه** سبب بیرونی تولد قمل ناصفائی جسم و لباس و اکل اشیای متعفنه
و لباس حریم و دنبه و غیره متولد اینهاست **فائده** این مرض بغایت متاذیست و افراط تولد آن مهلک و در اطفال اکثر از تولد قمل حکه و بثور
در سر پیدا میشود و رطوبت از آن می برآید و بعد زوال میگردد و باید که شانه در مو نکنند تا قمل که جاذب رطوبت اند جدا نگردند چه اگر جدا شوند بسبب
عدم جذب آن رطوبت امراض سر و چشم و گلو پیدا آیند **قول ارسطاطالیس** در راس شخصی که قمل باشند از امراض سر و چشم و گلو ایمن ماند

علاج اگر کثیر و در همه تن باشند اکحل زنند مسهل دهند و اگر در سر بوند قیفال کشایند پس برای تنقیه جلد بآب شور غسل کنند صبر بوره طلا نمایند
و بعد ساعتی بطبیخ ورد مورد برگ صنوبر شویند زراوند قسط زرنیخ بسرکه و زهره گاو طلا نمایند و بطبیخ سلق پودینه کوهی برگ سرو ترمس غسل کنند
تجدید لباس نو و زود کنند پارچه حریر و کتانی پوشند و از اغذیه غلیظه انجیر پرهیزند بعد الغسل نوشادر بسرکه مالند که قاتل صیبانست و نوعیست که
قمقام گویند و آن در مسام ملتصق بود و چنان نماید که گویا بیخ موست که ورم کرده و چون حرارت آتش یا آفتاب یا آبگرم بدو رسد بجنبند تدبیر
قمل کنند و بطبیخ اشنه دفلی پوست انار فلفل ابیض میعه شویند بمبالغه **قول لارزورپیر** زیبق ببرگ تنبول سائیده بر خرقه نهاده گذارند همه
قمل آلوده برآیند زیبق باب برگ رز یا آب برگ حنا یا آب برگ لیمو یا آب ترب یا بلعاب دهن سائیده رشته چند بار تر و خشک نموده در گردن
و کمر بندند همه بیفتند **دوا** زیبق بر باد یا چلد شتی در دهن بسم آمیخته یا نمک بعسل یا باب آمیخته یا زرنیخ سرخ بزیت آمیخته یا بیخ نرگس بروغن آمیخته
یا شکر یا آب لیمو آمیخته یا صبر بروغن جوز آمیخته یا خون ضفدع بروغن آمیخته یا زرک بروغن جوز آمیخته یا شب باب آمیخته یا برگ بکاین بروغن آمیخته
یا برگ دفلی بروغن گل آمیخته مالند و بطبیخ شاهتره یا بطبیخ بیخ نرگس شویند **دیگر** بیخ بسکهیر باب سوده یا زبل فیل باب سائیده در سر اندازند **دیگر** در مهتاب نشانیده کنند چند روز **دیگر**
قشر فستق تدخین کنند قاتل قمل که در جامه بوند **دیگر** کندش یا ترمس یا برگ بکاین قسط بلباس بخور دهند **دیگر** طبیخ ترمس دانه ریزند در بلیه کنه و جرب **قول صاحب فوائد سکیه**
اگر قمل شیر خوار با فراط بوند بهر [illegible] بطبیخ برگ شفتالو مویزج قنطوریون غسل دهند روغن باب افسنتین آمیخته مالند و اگر جوان باشد فصد و مسهل حسب ضرر در بکار دارند
[illegible] مویزج سلق افسنتین سداب برگ خوخ مرزنجوش قنطوریون اسقولوقندریون فاشرا زراوند طویل ترمس انجره شحم حنظل خربق اسود کبریت زهره
گاو زهره بز صابون هر که بهم سه جوشانده شویند و مالند بطبیخ ترمس مویزج شسته از روغن خوک آب افسنتین ترمس مویزج روغن سیاه کمنه مرهم ساخته
یا روغن سیاه مویزج هر یک ا و نیم زیبق بلعاب دهن کشته در مرهم آمیخته مالند مویزج افسنتین هر یک چهار ا بقر دو زهره بقر هشت روغن خوک روغن غار قدر
حاجت مرهم ساخته یا آرد ترمس مویزج هر یک چهار زهره گاو هشت روغن خوک روغن افسنتین قدر حاجت مرهم ساخته گذارند روغن آجر مالند یا بخت
بزی سرکه آمیخته یا بطبیخ خطمی البقر سرکه شویند مویزج حب الغار زیبق کشته با کوار دنیتی آمیخته شویند و بغیر زیبق هم کافیست نارجیل سائیده اندازند
قاتل قمل تنباکو نارجیل یا آب تنباکو در روغن خوک مرهم ساخته گذارند اما استعمال تنباکو بسر منعست که عسر می آرد **فائده** استعمال زیبق
منعست که ضعف باه می آرد شخصی توی هیکل حکایت داشت برای دفع او که در زیبق بود غسل کرد باه منقطع گردید پس لازم که در بثور راس غیره
هم مرهم سیمابی بکار نبرند که اثر او از راه بثورات نافذ گشته حمی لرزه غشی قی فواق غشی صداع نمله در چهره و راس عطش کثرت لعاب تنفس عسر پیدا کند
سوای ازین رشته آغشته بزیبق که می بندند آنهم منعست **فصل یازدهم در صئبان** سبب و عفونت اخلاط و حرکت آن بسوی جلد است از انست که
بعد جماع و حرکات مشوشه بوی او زیاده میشود و تاخیر در غسل جنابت و اکل اشیا که باعث صیت ماده را بظاهر تن حرکت دهد چون حلبه و ثوم و خردل
انگزد و غیره مولد اوست و اکثر در ابط و اربیه و زیر انثیین پدید آید و باشد که در همه تن ظاهر شود و سبب عفونت بول و براز و عرق نیز عفونت
اخلاط است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و باشربه بارده و سکنجبین تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج نمایند غذا لطیف چون قرا بسرکه پخته خورند و بعد
تنقیه بآبگرم غسل کنند مورد زاج برگ سوسن صندل باب سیب یا بگلاب یا باب ساده طلا نمایند اشق صندل سفید سعد پوست ترنج اشنه

مرزنجوش شاهسفرم گل سرخ سک سنبل زاج برابر سائیده زیر ابغل مالند مرداسنگ بآب سوده طلا نمایند زرد آلو انوشدارو خورند **دوا** توتیا مرداسنگ کافور بآب سائیده یا مر بآب شبت سوده یا حنا بسرکه وزیت آمیخته یا عاقرقرحا بزیت آمیخته یا صندل عود بآب سوده طلا کنند **دیگر** مشک یک سرخ سعد زاج قدری بگلاب آمیخته مالند **دیگر** روغن ترنج یا روغن یاسمین طلا کنند **دیگر** اشنه ذرور نمایند **دیگر** مشک آرد جو صندل مانند او بثنه مالند و بآب گرم غسل کنند **دیگر** انگزد قدر نخود بآب گرم نوشند **دیگر** برگ سوسن برگ طرفا مالند مزیل بوی عرق و عرق اطراف **دیگر** برگ خوخ مالند مزیل بوی نوره **فائده** گاه باشد که در مغابن و اصابع پا و زیر قدم و زیر ثدی عفونت افتد بسبب سمن و عرق شود باید که فصد کنند مسهل دهند و تبدیل کوشند و از حرکت در هوای گرم پرهیزند و بعد تنقیه بآب گرم شویند تا دفع چرک شود و پس آب بارد ریزند تا منع ترشح عرق و فضول عفنه گردد برگ سوسن توتیا مرداسنگ گلنار گل ارمنی گل سرخ حنا سوخته پوست انار برابر کافور قدری بسرکه سائیده خشک کرده ذرور کنند اگر بسبب حدت عرق و ماده جراحت شود بسرکه شسته مرهم خل مرهم سفیداج گذارند **انتباه** گاه باشد که در پوست سر نتن و عفونت افتد بسبب غلظ و سم که در انجا گرد آید و عفن گردد و بمشائخ و اطفال اکثر شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت غریزیه تنقیه کنند بعده برگ سوسن پوست درخت صنوبر مرداسنگ توتیا نوره سوخته قاقیا کندر بسرکه طلا کنند و از اغذیه که در و لزوم بصل بود پرهیزند

فصل دوازدهم در هزال

باید که بزودی در تسمین کوشند چرا که آفات در مهزول کثیر الورود است از هر امری و حرکتی نفسانی و بدنی و خارجی چون غم و هم و حمام و سهر و جماع و حرکت و ملاقات اشیای صلب و هوای گرم و سرد و امثال آن و ایضاً مهزول مستعد میباشد مر حدوث حمیات عفنیه را **اسباب** غلبه صفرا و احتباس خون در رگها سبب او یا قلت اکل غذاست که بدان سبب بدل ما یتحلل نرسد و تن بکاهد یا اکل اغذیه لطیفه است که از غایت لطافت زود و بیشتر تحلیل یابد و ببدن بهره نرسد یا اکل اغذیه فاسد و نامطبوع که خون فاسد از و پیدا گردد و جهت فساد طبع آن را جزو بدن نسازد یا سوء مزاج اعضا که بدان سبب غذا کمتر جذب کند یا آفت احشا چنانکه در کبد یا ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا چنانچه باید با عضا نرسد یا عظم طحال که بدان سبب سودا از کبد جذب نکند پس قوت کبد ضعیف و مزاج او فاسد گردد و در توزیع غذا فتور روی نماید و اعضا را چنانچه باید بهره نرسد یا کرم معده و امعا که هر چه خورد بخود جذب نمایند و بدان سبب اعضا را نصیبی تمام نرسد یا تحلیل کثیر بسبب غم و هم و کثرت و سرعت ریاضت **علاج** اول ازاله سبب مهزول نمایند بدانچه در محل هر یک مذکور است و بعد زوال سبب اشربه و اغذیه و ادویه مسمنه حسب حاجت بکار برند و جهت جذب غذا با طراف و ظاهر بدن بحمام روند و بآب گرم بدن شویند و بعد حمام اندکی ادهان طیبه مالند چه تکثیر او جلد را مسترخی میسازد و جامهای نرم پوشند و بآرام و سرور و سکون کوشند عطریات بویند و بمعشوقه یکجا خوابند بشرط قلت جماع و از تعب مفرط و جوع و اشیای شور و ترش و دیری در حمام و غیره پرهیزند **مسمنه** باقلای مقشر مغز تخم کدو سائیده بروغن بادام و ماء الشعیر و آب انار شیرین پخته خورند **مسمنه** نخود سفید بشیر تر کنند چون شیر جذب شود خشک کرده بیست درم برنج گشنک شعیر گشنک حنطه هر یک دو درم نان میده یابس ده درم بشیر مانند حریره پخته قند آمیخته خورند چند روز **مسمنه** مغز بادام خشخاش فندق حب صنوبر حب الخضرا حب السمنه سائیده بدهن بقر و شکر مقوم آمیخته صبح شام قدر قوت خورند **مسمنه** عجیب الاثر تودریین خشخاش هر یک پنج درم حب محلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل

هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان حب القلقل جوز جندم هر یک دو درم زعفران ده درم آرد باقلا نخود نارجیل هر یک شصت و پنجدرم عسل کف گرفته چهار رطل مغز بادام آرد برنج شکر سفید فانید هر یک دو رطل مغز فندق کتیرا روغن کنجد هر یک رطل فانید بعسل آمیخته بر آتش نهند چون آمیزد فرود آورده ادویه سائیده آمیزند زعفران بگلاب حل کرده شکر آمیخته بر آتش نرم نهند و روغن اندک اندک اندازند و جنبانند که مانند حلوا گردد پس هر دو آمیزند و هر روز پنجدرم خورند و بعد زمانی در حمام روند و در حمام درنگ نکنند و دیگر حلویات و شیر برنج سفید و حلیم و کله پاچه و لحم طیور سمینه چون بط ماکیان کبک کباب کرده و نان میده و شیر گاو و خربزه و انگور و لوز و فستق و جوز و فندق بشکر لیست شعیر لحم بره لحم بزغاله بیض نیمبرشت و اغذیه شیرین کثیر الغذا خورند آنقدر که معده کوفت نیابد و قصور در هضم نیفتد و رعایت معده ضروری دانند و استفراغ کمتر کنند سمنه مغز حب خروع بلبن بقر سائیده قدری میده گندم آمیخته نان پخته هر روز یکبار و قتیه بشیر و شکر خورند سمنه کتیرا مغز بادام شکر برابر سائیده قدر حاجت خورند و عقب او شیر که در و نارجیل جوشش بود نوشند سمنه نان میده یا بس کشک شعیر نخود سفید بشیر گاو جوشانده خشک کرده هر یک ده درم بشیر گاو پخته قدری روغن و شکر آمیخته بعد دلک دهند اگر خشخاش پنجدرم لب لوز مقشر ده درم افزایند بهتر **حلوای برنج** مسمن مقوی فربه ضعف معده آرد برنج سفید رطل در آب پزند چون مهرا شود قند رطل عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب هر یکده مثقال حل کرده روغن گاو نیم رطل انداخته پزند که حلوا گردد مغز بادام مغز پسته هر یکده مثقال حل کرده زعفران مثقالی بگلاب سوده انداخته پزند چون شروع به بستن دادن روغن کند دار چینی ده درم جوز بویه دو عدد افزوده فرو گیرند **قول لازروبیر** پیه تمساح نمک شور کمون آرد گندم حبوب بسته به بچه های مرغ خورانند چون فربه شود خورند بهمنین بوزیدان بشیر تازه دهند روغن خشخاش نوشند شیر تازه آب هر یک دو رطل پزند چون آب بسوزد دهن لوز چهار درم مسکه گاو و فانید هر یک ده درم آمیخته صبحی خورند تا نخواه سه مثقال شیر رطل با آتش نرم نصفی خشک کرده شکر ده درم آمیخته نوشند چند روز اسگند کنجد سیاه شکر برابر ادرک قدری آمیخته ده درم دهند کنجد خشخاش شکر هر یک ده درم مغز بادام پنجدرم بنج ابیض در آمیخته ده درم دهند اسگند مولسلین برابر شیر و چند پزند چون شیر جذب شود بسایه خشک کرده سائیده شکر برابر آمیخته هفت درم بشیر گاو دهند مسمن نساء محسن **قول جالینوس** کسی که اراده فربهی دارد باید که اشربه غلیظه و اغذیه مولده دم خورد و در ریاضت بطی نماید و دلک معتدل کند و طلا نماید و هر چهار روز بزفت و گفته کسی بدن او بسیار خشک شده باشد باید که نقل کند بسوی بلاد رطب و هوای بارد و کسیکه فربه باشد نقل نماید سوی بلاد یابس و هوای حار و گفته اگر لاغر شود یک عضو پس طلا کنند بزفت که مزید لحم است بسبب جذب خون سوی او و گفته مردم زنگ هر گاه اراده کنند که عضو را فربه کنند میگیرند قصب املس مستوی را و چرب میکنند آن را باندک روغن و میزنند از ان آنعضو را تا که سرخ شود و انتفاخ معتدل گیرد پس می نهند بران زفت و گفته هر عضو را که اراده فربهی داری دلک کن آنرا و بریز بر و آب گرم و بزن آنرا بضرب معتدل و طلا کن بزفت و چون انتفاخ شود ترک آن کن لا تحلیل میرود چیزی که جذب شده باشد پس نفع نمیکند بلکه ضرر دارد و دیدم زنگی غلام ناقص الاربیه یعنی لحم بن ران او کم بود علاج کرد باین تدبیر چند روز پس قائم شد لحم بران او در چند روز و گفته اگر عضوی بسیار سرد شود پس آن عضو دیگر و زبدلک سرخ نخواهد شد و سرعت و بطو مزید لحم بقدر سرعت و بطو احمرار اوست پس این چنین عضو را بعد دلک بزفت و زیت و مقل و عاقرقرحا و کبریت طلا کنند و گفته کسی که بدن او لاغر بود بسبب ضعف حرارت

غرزی آن را غضب و خشم نافعست **قول حنین** کسی که اراده فربهی دارد و از این اغذیه وادویه تب کند باید که آن را سویق رمان و هندبا جمع
کند بسوی اشتهوت و گفته هم کسی که از سفر و تعب و جوع لاغر شود باید که اغذیه غلیظه خورد و مگر کسی که ناقه باشد آن را نشاید **قول ابن ماسویه**
با رب و بلبن حل کرده حقنه کنند مهزول ناقه را و گفته آرد کرسنه برای بعیل آمیخته نفع میکند هزال را **فصل سیزدهم در سمن مفرط** فربهی مفرط
خطر کثیر دارد چنانچه ضیق النفس قاتل بسبب امتلای عروق و تجاویف یا غشی و سکته بسبب امتلا و انصباب ماده بفضاهای دماغ یا خفقان و حمی
ردی بسبب انضغاط عروق و عدم نفوذ هوای مروحه و بدانسبب مزاج روح فاسد شود و عفونت آرد یا عقر اما فی رجل فلقلة نضج المنی و کثرة
رطوبته و لان اللحم یاخذ اصل القضیب فیقصر و لا یصل الی فم الرحم اما فی المرأة فلقلة المنی ایضا و لمزاحمة الثرب
بفم الرحم فلا ینزرق الیه منی الرجل و ان انزرق و علقت یسقط الجنین بضغط الثرب یا فالج یا ذرب و اسهال بسبب
کثرت رطوبات یا شق عرق بزرگ که رقیق الجرم بود و چون شکاف التحام نگیرد و خون بتمامه از تن برآید و ایضا امراض که بمردم فربه افتد زود یا
نشوند تا که مستحکم نگردد و همچنان اثر ادویه عند حاجت باعضای الم نتواند رسید جهت ضیق مسالک و منافذ ازینست که امراض فربهان
بشدت باشند و علاج عسر پذیرند و کذا فربه در هر کار عاجز و محتاج باشد و بر جوع و عطش صابر نبود **قول روفس** سمین برداشت تعب
و جوع ندارند و امراض اینها قوی بوند و مستعد صرع برص فالج ضیق نفس غشی حمیات محرقه و مانند آن باشند و گفته بساست که میکشند
اینها را ادویه مسهله و اگر کشته نشود پس شیب میشود زیرا که خون در اینها کم میباشد و بلغم بسیار و گفته زن فربه اگر حمل گیرد ساقط میشود حمل او
و اگر ساقط نشود عسر میشود ولادت آن **قول جالینوس** کسیکه در اول عمر بسیار فربه شود پس موت او اسرع باشد نسبت بکسی که مهزول بود
و گفته افراط هزال بهتر از افراط سمن است و گفته لحم که لائق کم کردنست آنست که بر صاحب و راه رفتن بعسر و مشقت بود و قادر بر استنجا نباشد
علاج برای تجفیف مسهل و مدر دهند تقلیل غذا و نوم نمایند و بر بهار حمام یابس کنند و عرق آرند تعب کثیر نمایند روغن شبت و روغن قسط مالند
باطریفلات کمونی بلادری فلافلی سنجرنیا و دواء اللک و مدرات مداومت کنند و بر زمین سخت خوابند ریاضت قوی قبل از طعام نمایند در آفتاب
و مواضع گرم نشینند و هرچه در تسمین گذشت خلاف آن بعمل آرند و اکل لحم و نمک افعی النفع جاورس فرت ارزن شعیر بسرکه و اچار بصل
و ثوم و پنیر و ماهی شور خورند خمر کهنه نوشند و عطش کشند **سفوف مهزل** نانخواه بادیان سداب کمون هر یک چهار چوب لک یا لک
مغسول دو درم زنجبیل بوره ارمنی هر یک یک سائیده هر روز مثقالی دهند **قول لارزو** **ربیع** لک مغسول درم بسرکه یا سکنجبین
و سرخ سکنجبین یا با آب گرم نیم چند روز دهند شب زراوند جنطیانا تخم کرفس مفرد یا مرکب دهند **قول جالینوس** دلک تن کنند که
سرخ شود پس به آب سوایشده گرداننده و ادویه محلله چون بیخ قثاء الحمار بیخ خطمی جنطیانا زراوند مقطوع
حشیش جاو شیر پخته باشند تمریخ کنند یا بعد حمام تمریخ نمایند و ساعتی غذا ندهند بلکه بخوابانند و آب مخلل نوشانند یا آب حمات یا در شهری
آب پر کنند و نمک بسیار در وریزند و بگذارند که حرارت آفتاب در و رسد این آب نوشانند که ناقص لحم اند و گفته اگر ازین تدابیر تب آید
اندیشه نکنند که نافع است پس چون تب آید ترک این تدابیر نمایند و بعد زوال تب باز بعمل آرند **قول روفس** شرب آب گرم و تعریق

و نوم طویل و حمام و خوردن در روز یکبار نهزال می آرد **قول ابن ماسویه** ادمان فستق گرسنه و مزر مخوش مهزلست **قول رازی** زراج زرد لاغر
می سازد لیکن در وی خطرست **فصل چهاردهم در جراحت** تفرق اتصالست که در لحم افتد و هنوز ریم نکرده و وقتیکه ریم کند قرحه خوانند سبب
او واردات خارجی بود چون زخم شمشیر و غیره یا حوادثات بدنی چون انفجار خراج و غیر آن و اقسام جراحت کثیر اند چون صغیر و کبیر و بسیط و مستوی الشفت
و غائر و منفصل المضغه و مرکب و نافذ و غیر نافذ و جراحت راس و جراحت بطن و جراحت عصب و جراحت عرق **صغیر و کبیر** معروفست **بسیط** آنکه از عوارض
دیگر چون وجع منفرد و انصباب ماده و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد **مستوی الشفت** آنکه چون جراحت را جمع کنند کنارها بهم پیوندد و فصل
نماند **منفصل المضغه** آنکه غائر بود و پاره لحم از وی ساقط گردد و لب جراحت بهم نه پیوندد و در فضائیکه میان آنست چرک جمع آید **مرکب** آنکه
سوء مزاج یا امتلای تن یا ورم یا وجع باشد یا ویار بود یا عظم شکسته یا رگی یا عصبی بریده یا لحم فاسد گشته **غائر و نافذ و غیر نافذ** نیز معروفست
بدانکه اگر دل مجروح شود مهلت ندهد و آثار او موتست و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و آثار جراحت او اختلال عقلست و کلیه و مثانه و امعاء حکم جراحت
دماغ دارند و خروج بول بجراحت مثانه و خروج براز بجراحت امعا دلالت کند جراحت کبد مخوفست اما امید سلامت هم دارد جراحت عصب و طرف عضله
مخوفست آثار او تغیر لون سقوط قوت غشی اختلال عقل تشنج است جراحت الوکه در پیش بود مخوفست خلاصی از و کمتر باشد جراحت شکم که بباطن نافذ
بود مخوفست تهوع یا فواق یا اسهال لازم دارد جراحت سینه و فضای صدر که نافذ بود مخوفست آثار او خروج هواست جراحت حجاب مخوفست ضیق نفس
خاصه اوست جراحت معده مخوفست و خروج غذا لازم ویست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد **قول صاحب قبریه**
در جراحی سه قاعده یاد دارند اول معرفت محل جرح که بر عضو مفردست یا بر اعضای مرکب دوم معرفت نوع زخم که بسیطست یا مرکب بسیط آنکه لحم
کمتر بریده شود و خون کمتر رود و بجبر دبستن بغیر دوختن التیام پذیرد مرکب آنکه لحم لخت لخت شود و خون کثیر رود و عظم یا عرق قطع گردد و الم زیاده کند
و بسبب وصول هوا ورم آرد سوم معرفت هیئت زخم که کلانست یا خرد یا هموار یا غیر هموار یا عمیق یا غیر عمیق یا مستوی یا منحرف یا تمام قطع شده یا
پاره جدا گشته و پاره متصل مانده تا از دریافت این در تدبیر خطا نکند و گفته بعضی زخم مهلک بود و بعضی در مظنه و بعضی کم خطر و وی آنست که در
لحم باشد و صغیر بود و عروق کمتر قطع گردد پس جراح حاذق باید تا معالجه فهمیده کند و مجروح نیز در حکم جراح باشد و سوء مزاجی در بدن وی نبود
رجا غالب که علاج پذیر گردد و در عکس این امید برنا ممکن **قول لازوربی** زخم سر و دل و کبد و معده و امعاء و شرائین و دیگر جراحات که
دوختن آنها ضرورست خطیر اند و نیز زخم سر بندها و عظم خطیر بود و زخم سر عضله و پایین عضله با خطرست چراکه سر و پایین عضلات پیچ اعصابست
نوع اول در جراحت صغیر بسیط مستوی الشفت نظر کنند اگر تازه و خون آلوده بود فوراً بهم چسپانند و دو رفاده مثلثه هر دو جانب او نهاده
برباط ذی الراسین بندند معتدل چراکه اگر سست بندند لب جراحت نیک نه پیوندد و اگر سخت بندند خوف تورم باشد و احتیاط دارند تا
در جراحت روغن یا موی و غیره اجسام غریبه نیفتد و اگر افتاده باشد اول آن را بر آرند پس بندند چه اگر چیزی در و ماند مانع التصاق و التحام
گردد و اگر تازه نباشد و دو سه روز گذشته اما ریم نکرده باید که اول بخشن عریض باطن جراحت را بخراشند تا خون آلوده گردد پس
بطور مذکوره بندند فانها یبرء الی ثلثة ایام من غیر احتیاج الی استعمال الدواء اگر زخم با طول باشد فوراً بتار ابریشم تا نکه زنند

پس بخمر تر نشسته صوف جامهٔ کهنه بخمر تر نموده بر زخم نهند و رفاده از جامهٔ باریک موافق جرح ساخته بخمر تر نموده بالای صوف نهاده عصابه
بندند و بخمر تر دارند روز چهارم کشاده صاف نموده مرهم گذارند تا تکمید زخم طول میکشد و لحم فاسد میگردد **قول صاحب قبریزی** زخم عضو
لحمی عاجل الالتیام باشد و زخم اطفال هر جا که بود سریع الالتیام باشد و در جوانان از اطفال دیرتر و در کهولان از جوانان بطی‌تر و در
پیران از کهول دیرتر التیام پذیرد و انف مقطوعه که هنوز چسپیدگی داشته باشد در سه روز مندمل گردد و زخم کلیه و جنب در بیست روز و زخم
عضله ساق و بازو در چهل روز و زخم گوشت در پنجاه روز و زخم عظم سر در سی و پنج روز بصورت صحت حاصل مینماید و گفته اول اجزای شکست
زخم را جمع کنند و از ریزهٔ عظم و دم منجمد و حلقهٔ زره و گولی تفنگ و پنبه و غیره بصوف پاک نماید و بخمر نمگیر یا بیول آدم یا آب بکیه نمک درو جوش
بوده شوید پس لبهای زخم را با بهامه و سبابه توصیل داده بدوزد و هوا نرساند که مخرب زخمست و بالایش خرقه مغسول بمرد انه بطلا ادع آلوده
نهد و بر دو محافظ گذارد و آن را بر زخم عصابه محافظ نهد و بر و خرقه نرم چهار تو کرده مانند تکیه نهد و بعصابه قدر اعتدال درار خاد تحد بندد و گرد
زخم بروغن گل چرب نماید و معتدله بکار برد و اگر الم شود سبب وجویید پس اگر بسبب دوختن باشد قطع تانکه کند و اگر از بستن و داشتن عضو
باشد با سلوبی بندد و یا اندام ملائم عضو را نگاهدارد و اگر بسبب ماده باشد باید که ماده را بحقنه و حجمه و غیره باطراف میل دهد و اگر اجزای خون بود بند دی
بندنکند بلکه بر آمدن دهد تا زخم از حدوث دمل و جوشش و ورم ایمن شود و اگر خون اندک رفته باشد فصد کند هم در روز اول اگر روز اول
میسر نشود در روز دوم تا سوم جایز است تا خون میل بزخم نماید اگر فصد ممکن نباشد بادویه بارد چون گلقند شربت ورد و تغلیظ دم نمایند تا هفت روز
و اگر بدن بسبب خروج خون یا در اصل خلقت ضعیف باشد عدس حسوی نان آلو ناسپاتی پخته غذا کنند تا بزودی تحلیل گردد و از اخلاط
فاسد بسبب تقلیل غذا خرج شود و فضله که تولد کند در رطوبت زخم کم گردد و آب سرد مناسب است چرا که بدن بسبب زخم گرم شده حرارت
پیدا مینماید آب بارد آن را باعتدال آرد و اگر زخم تفنگ یا شاخ گاو رسیده یا از جای گران آمده فشرده و یا شیده شده باشد قنه نیمگرم بفتیله
یا روغن ابریسیو نیمگرم در زخم رسانند و خرقه بخمر سفید انگوری ترکرده نهند و یا پارچه بر ادع آلوده گذارند و بر و خرقه بمحافظ آغشته نهند و گرد
او بدهن ورد چرب دارند روز دوم فتیله یا صوف بزیر سیتو آلوده نهند **قول مصنف** معتدله بکار برد و نقصان کرد چرا که روغن
ابریسیو گذاشتم پس روغن ابریسیو انفع و افضلست و استعمال قنه جائیکه لحم پاره پاره شده باشد بلکه هیچ جا نفع کلی دارد و زخم را
عفن شدن نمید هد و بعضی درین زخم نیندازند که بزودی عفن میگردد و از تعفن او زخم نیز عفن میگردد **فائده** در طریق دوختن
دوختن برای آنست که لبهای زخم از بستن التصاق نمیابد و این بر سه قسم است اول دیانده لحم باید که هر دو لب زخم را توصل داده لفافه
یک اصبع خرد از کناره زخم تانکه دهد و در تانکه اول درج و در دوم یک بیج معتدل دهد و در پائین جای فتیله گذارد و اگر زخم کرده باشد
احتیاج فتیله نیست و فتیله که زخم ملتصق گردد قطع تانکه بتفاریق کند و دفعةً قطع نماید که مبادا از گشاده شدن زخم عارضه دیگر پدید آید پس در
ایام شتا در سه روز و در موسم بهار در یک روز زخم التیام میابد اگر بعد دو سه روز لبهای زخم توصل نیابد صوف بر ادع آلوده نهند اگر از نیم التیام
تنفیذ شراب جاذب بکار برند جائیکه زخم ساده باشد و مجروح تاب دوختن ندارد باید که دو خرقه بر زخم در عرض یک یا دو اصبع گرفته بیا

بیض کتند و دم الاخوین آلوده بر هر دو لب زخم بطوری چسپانند که چون خشک شود دو پارچه را بدوزند لبهای زخم وصل یابد و در میان پارچه
فاصله یک اصبع مانند برای گذشتن دوا و این را تانکه ابریشمی گویند دوم جالینوسی مر روده را تبیچی کنند سوم صحیح وارنده لبهای زخم وقتیکه
لحم پاره پاره شود و فشارده و پاره لحم افتاده باشد هر دو لب زخم را وصل کرده سوزن العمق برده لبهای زخم را کشیده مانند بخیه تانکه دهند
و این قسم تانکه در زخم زانو و کتف خوبست و زود زود میکنند و آثار اندمال زخم فقدان الم و عدم ریم و استرخای تانکه است باید که وقت قطع تانکه
میل زیر تانکه انداخته بمقراض ببرند **فائده** عصابه نیز بر سه گونه اول منبته لحم در زخم فراخ و تازه و این عصابه دو سر میباشد و آن را از
هر دو طرف چاک کنند و میانه عصابه را برابر زخم باقی گذارند و یک سر بالا و یکسر پایین را کشند و یک سر جانب زخم را زیاده کشند و سر جانب دوم
معتدل کشند و چون بسته گردد سر عصابه را بدوزند از ین وجه لبهای زخم بوجه احسن التصاق می پذیرد و مندمل میشود دوم دافعه ماده در زخم
عمیق و گندیده و کهنه چون خیارک و زخم بینی و ساق پای و غیره که قیح را از عمق میکشد و منع نزول ماده مینماید طریقش آنکه از پایین زخم ابتدا کنند و پیچیده
بالا آرند و چون بالا روند قدری سست کرده بهمین نسق دو سه پیچ داده بندند سوم حافظ زخم بر گردن یا شکم یا پیدو مایلی که با الم باشد بکار برند طریقش
آنکه دو خرقه هر دو طرف عصابه چسپیده باشد و میانه عریض بود پس بر زخم هر دو سر را کشیده بطوری چسپانند که بر زخم نشیند و طرف پایین
گره زنند و دیگر عصابه پنج پایه و چهار پایه میباشند و عرض عصابه در زخم بازو سه اصبع و در زخم کتف پنج و در زخم ساق چهار و در زخم اصابع یک
و در زخم سینه هشت اصبع باید و طول قدر حاجت **قول لارنز و رسیر** اول لحم شسته صفرت بیض بروغن یا همین آمیخته فتیله یا خرقه
آلوده نهند و در روز بعده بیضه در خاکستر پخته صفرت او بدهن ورد مرکی آمیخته گذارند یا بیضه در آب پخته بیاض او گرفته بروغن کتان دم زاینده
پخته خرقه تر کرده بر زخم نهند اگر قابل دوختن بود اول بدوزند پس چند روز بکار برند اگر جراحت با دل و رجوش بود برگ خروع در آب جوشانده
خرقه آلوده نهند لب لوز سه مغز تان ده نبات یک سائیده قدری نمک که مزه دار شود انداخته بگلاب یا بعرق دیگر مطیب کرده خورانند و گفته خرقه
حیض آلوده در کوزه گل حکمتی سوخته پاشند مدمل زخمست خون باسلیق خشک کرده پاشند یا خرقه بخون زخمی تر کرده بندند و بجای معتدل
دارند در کیه ورنه بگردد و مرهم بهوره انفع و گفته بالسمیا ماریتانو بالسمو دولنی رازیو بالسمو بتیا تا مارسیال بالسمو سبز بالسمو ارکائی بالسمو لوکاتیل بالسمو
کاتولیکو مالند یا خرقه آلوده گذارند روغن ابیرپی آد و روغن طلا روغن کافور روغن ضفدع مالند از دم پاک کرده خرقه بروغن اشبلینی تر کرده
نهند و مالند شربت بالکوهند خرقه در اپی تما کونسولیدانتی یا عرق ادمبراویل یا عرق جالبسه یا خمر در کامبل تر کرده نهند خمر ابمبیریال عرق دو لنبار
بادی ماتیانا مفید روغن کبریت ناف سفوف مندمله پاراضی حیض آمیخته گذارند اوکوانتیو برگ تنبول اوکوانتیو تلیسو اوکوانتیو مندمله اوکوانتیو بلیکا
ایمپلاستر و دی دیاپالما ایمپلاستر دمرکی ایمپلاستر و دی موسی لاجرد گذارند دم الاخوین شمع هر یک پنج صبر یکنیم مر دو نیم تنه پانزده روغن گنجد
پنجاه مرهم ساخته گذارند که مدمل قروح و بثور است و گفته اول کافور بخمر آمیخته گرم کرده زخم را شویند روغن بلبسان از پر مرغ در زخم رسانند اگر
حاجت دوختن باشد بدوزند و بالایش روغن بلبسان مالند صوف بخمر مذکور تر کرده بر زخم نهند و رفاده آلوده نهاده بعصابه تر بخمر بندند روز دوم
بدستور کنند روز سوم اول بخمر مذکور شسته صوف بتریبنتینو آلوده گذارند روز چهارم تیر و فتیله ریم شود مرهم بکار برند و اگر زخم اندک باشد بلیغ

برگ فنجنکشت یا بطبیخ برگ شانه شویند و صوف بخم مذکور آلوده بدستور گذارند اگر گرد زخم ورم باشد برگ فنجنکشت گرم کرده بر زخم بندند و
گفته شخصی از زخم گولی رسید و از هر دو بازو گذشته بود وقتی خون میکرد زخم را بخم شسته فتیله بخم تر کرده بمرهم زرد آلوده نهادم و بالایش مرهم گیوه صینی
گذاشتم و دالوت خوراندم خون سیاه در بر از زیر آمد و بتدریج صحت یافت و گفته زخم مکرر زخم یک پاره هر یک لیبیر صبر مر کندر رال هر یک درم کافور
نیم درم آمیخته بر ریز ماده گرم شب بدارند و صباح صاف کرده زخم را بدین شویند و چکانند و خرقه آلوده نهند که مدمل زخم تازه و مزیل وجع است و گفته اگر
زخم تازه باشد بالسمو مرکب گرد زخم مالند و بر دهن زخم خرقه باریک نهند و خرقه چرک آلوده بالای سوزند که زود اثر میکند و درون جراحت بالسمو نگو
نرسانند که ضرر دارد و گفته اگر جراحت تازه بود و بدهن یا بعسل آلوده صمغ بلوط هلیله کابلی ذرور کنند و اگر عسر الاندمال باشد فتیله پنبه بدهن بقر
کهنه سی ساله بلکه زیاده ازین آلوده نهند در سه روز به گردد و گفته عروق الصفر برگ نیب جدوار حضض عود هر یک دو روغن کنجد بیست کوفته
بر آتش نهند چون بسوزد صاف کرده بکار برند برای زخم انفع تر او ندگرد صبر برابر کوفته جوشانده آب او زخم را شویند و گفته هلیله بلیله آمله توتیا
سبز عفص کته هر یک دو درم پوست انار چهار درم زاج یکنیم درم سرکه رطل آب دریا دو رطل بیزند نصفی ماند صاف کنند برای زخم عفنه انفع
زرقه کنند سرکه انگوری رطل عسل سرخ سه رطل انزروت یکنیم رطل دو سه جوش داده دارند برای زخم تازه شمشیر و غیره انفع و گفته صبر مر زخم بندد ستاره
جوشانده بخیته بکار برند قاتل کرم جراحت و گفته مرهم سرخ مرهم تاپاکو مرهم بسیر الیس مرهم سبز روغن بلسان عملی روغن اسارون مفید و گفته در علاج زخم بسیط
چهار قاعده ضرور اند اول تصفیه زخم بخم یا ببول یا آب نمک گرم تا از خون منجمد و مو و عظم و گولی و غیره پاک گردد و آنچه مانع التیام اند
دوم وصل زخم به بستن باید و ختن یا بمرهم نهادن بگردد و ختن باید که زخم را دو دو اصبع از هر دو جانب بگیرند و هر دو لب بخوبی جمع و وصل کرده
از بالا تانکه دهند بتفاوت یک یک اصبع و سوی پایین ثقب گذارند برای گذاشتن فتیله و خروج ریم سوم قوت رسانیدن عضو را بدین وجه که فتیله
به بیاض بیض آلوده در ثقب زیرین نهند و بالایش خرقه دو ته کرده به بیاض بیض آلوده گذارند چهارم محافظت زخم تا گرد او حمرت پدید نیاید اگر
پدید آید گرد آن ضماد رادع گذارند اگر عارضه دیگر پدید آید تدبیر آن کنند و در ایام سرما بسیار پیچیده و در گرما کم و بعد فراغ گرد زخم بیاض بیض طلا
نمایند و گفته اگر در زخم وجع و حرقت پدید نیاید و خون روان نگردد پس در ایام سرما در سه روز و در بهار در یک یا دو روز وصل میاید پس
باید که بعد سه روز صوف از بالای زخم برداشته ببینند اگر وصل نگشته باز خرقه در بیاض بیض آلوده گذارند اگر تا روز چهارم هم وصل نشده
خرقه بخم الیستی تیکو آلوده گذارند اگر دهن زخم بالا نیز شود دران هم نهند و فتیله وصل یابد و تانکه مسترخی گردد میل زیر تانکه کرده هر روز یک تانکه
قطع سازند و رشته در زخم نگذارند و بیرون آرند و اگر یکبار قطع کنند باشد که جراحت باز گردد و گفته که بعد دوختن زخم تا هیچ عارضه درون
یا بیرون پدید نیاید سه قاعده دیگر بکار دارند اول تصفیه دوم انبات لحم سوم انبات پوست پس اگر بیاض بیض برای انبات کافی نبود کندر
دوا و دم الاخوین درم به بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده نهند چند روز اگر ازین هم وصل نیابد خرقه بخم الیستی تیکو و فتیله به بیاض بیض آلوده
گذارند **قول جالینوس** زخمی که از بستن به نگردد یا مواضع بستن نباشد چون نرمه گوش و بینی و جبهه و کله و پلک چشم و لب و عنق و
و شکم و زخم عضله که منحرف باشد پس دوختن آنها ضرور است **فائده** زخم تیر و زخمیکه قطع از وی جدا گشته و زخمیکه در باران و ابر رسد نزند اگر مجروح را احتیاط

مواضع گرم که دخل ہوا نباشد داشتن مقدور بود بدوزند الا از بستن کار کنند تا که باران وابر زائل گردد ونیز جراحت را که بسبب نش یا لسع کلب کلب یا زخمی که در وعظم مرئی شود یا عظم شکسته باشد یا زخم تا بعظم رسیده یا زخم که در وعضله منحرف قطع گشته یا زخم که در و اعصاب کثیر قطع شوند ہرگز ندوزند **بدانکه** وصل زخم از مرہم بدین وجه ہست که از خرقه باریک سه گرده سازند و کندر مصطکی چوب میده دم الاخوین ال انزروت سائیده به بیاض بیض آمیخته گرده آلوده دو گرده بر ہر دو لب زخم گذارند و فتیله قدری خشک شوند بر ہر دو سر گرده بسوزن ٹانکه دہند و گرده سوم بالا گذارند ازین بغیر دوختن لحم و جلد وصل می باید **فائده بدانکه** وصل زخم از بستن بدین وجه ہست که اگر زخم ساده یا عظم شکسته باشد از بالای زخم عصابه بسته بالا روند بعده بزیر بسته آیند و فتیله بر زخم رسند قدری کشیده بندند و در ورم بارد و زخم کهنه و فاسد چنانچه اورام مغابن وغیره از بالا سخت و از زیر قدری سست بندند و چون بار بسوی بالا روند باز قدری محکم بندند بهمین دستور چپ پیچ دہند و اگر زخم بر گردن یا شکم باشد یا وضع مفرط در زخم بود عصابه را موافق زخم از میان عریض دارند و ہر دو سر عصابه باریک سازند پس از جای عریض بر زخم گذارند و از ہر دو سرا و کشیده بندند بطوریکه از پیچ و زخم اندکی فرق ماند و در بستن چهار چیز ضرور اند اول خرقه کهنه و صاف و سفید و نرم باشد و ریسمان او پر آمده نبوند و دوخته نباشند دوم بسیار سخت و بسیار نرم نه بندند مگر معتدل سوم اگر موسم سرما بود جرح را گرم دارند یعنی خرقه بسیار بندند و اگر موسم گرما بود خرقه یک ته کافیست چهارم اگر زخم چنین باشد که دوختن آن نشود آنرا از یک خرقه بپیچد از بالا بزیر و بدوزند تا زخم درست ماند و عرض عصابه موافق زخم باید ازین سر تا آن سر پس در زخم دوش و عضله پنج انگشت و در زخم پا چهار و در زخم اصبع یک انگشت در عرض باید گرفت **بدانکه** وصل زخم از دوختن به سه وجه ہست اول منبته لحم و این در ہمه زخم ضرور ہست و جائیکه لحم کثیر بود و از بستن وصل نشود بکار آید پس باید که اول ٹانکه در وسط زخم دہند ہر دو لب وصل کرده بعده بتفاوت یک یک اصبع ٹانکه دہند و اگر زخم بر روی نباشد در ٹانکه زیرین جا برای نهادن فتیله گذارند دوم بند کننده خون و این در زخم امعا و زخم نو بست و ہر جا که خون اندک باشد بکار آید باید که مانند بخیه ٹانکه ہا دہند سوم درین نسبت دیگر ٹانکه ہا اندکی زیاده لبهای زخم وصل کرده دوزند اگر خون از زخم روان بود یک رشته در زخم نهند بعده دوزند تا خوب وصل گردد و برای دوختن سوزن نقرئی سه پہلو و رشته سرخ ابریشمی باید اگر شبه گردد که در زخم ریزه عظم وغیره مانده باید که قدری ٹانکه ہا را سست سازند و فتیله زودی و دور نمایند تا که در زخم ہیچ نماند و صاف گردد پس بتدریج فتیله کم سازند **قول** ڈاکٹر اگر شمشیر بر سر تا عظم رسد و عظم شکسته گردد پس اگر ریزه خرد بود بدرون آرند الا عظم را بهیئت اصلی فراہم آورده آب گوسفند گذارند پس ٹانکه زده چوب میده دارچینی کنجد سیاه شکر سفید میده گندم روغن زرد مثل حلوا پخته کماد کنند و ہمین بندند اگر زخم عمیق باشد کاسه سر جدا گردد عظم را فراہم آورده بسته کماد کنند و احتیاط دارند که سیاہی نیفتد **مرہم عاقرقرحا** حضض عاقرقرحا اسفیداج مردار سنگ سکبینج ہر یک سه شنگرف یک روغن گاو دوازده آمیخته بآب دریا شویند و اگر بر عنق رسد و زخم کبیر بود از خون پاک کرده ٹانکه زنند و حلوا پخته فقط دارچینی آمیخته کماد کنند بعده مرہم مرقشیثا گذارند و فتیله ریسم غلیظ سفید مائل بزردی برآید مرہم عاقرقرحا نهند و اگر بر دوش رسد و دست آویخته گردد ٹانکه زده مرہم عاقرقرحا نهند و از چوب سانچه ساخته بر دوش بندند و اگر بر گردن تا کمر رسد پس باشد یا پیش و زخم عمیق بود بدستور تدبیرش کنند و ہر دو وقت خبر گیرند و اگر دو قطعه شده و جا گشته و دل و کبد و کلیه آسیبی نرسیده

بزودی هر دو قطع یکجا نموده ٹانکه زده خرقه کتانی کهنه یا سوت ولایتی بروغن اصفر و دو ستقفی تر نموده گذارند و بندش بوجه احسن سازند و غذا ندهند فقط برگ کو مه پخته خورانند و عرق عنب الثعلب نوشانند و در جائیکه آواز کسی نرسد دارند و احتیاط دارند تا زخم سیاه و ورم مثل آب نگردد و گفته اگر دست بریده جدا گردد و یا که ملتصق باشد تا که گرم بود تدبیرش کنند و چون عرصه گذرد و سرد گردد سوای داغ بروغن تدبیرش نیست و زخم اصابع و سرین را بدستور تدبیر کنند و اگر زخم بر انثیین رسد و تا بیضه زخم شود باید که هر دو قطعه بیضه فراهم کرده بزودی پوست کیسه بالائی را ٹانکه زنند و نهجی بندش کنند که زخم درونی بیضه ملتصق ماند پس روغن اصفر داود ستقفی گذارند **نوع دوم در جراحت کبیره و غائره** چنانچه اگر آنرا جمع کنند هر چند که کنارها بهم چسپیدا اما در قعر وی کاواکی ماند **علاج** ذرور ملتحم پاشند و جهت منع انصباب ماده گرداو طلای نرد یا صندلین یا آب برگ کاسنی یا آب برگ کشنیز گذارند صندل مسحوقه بر رفاده پاشیده بندند نهجیکه مانع خروج خون نگردد و اگر در تن خون کثیر باشد و از جرح بسیار بر نیامده و مانعی نباشد فصد کنند و از مکثرات دم پرهیزند و اگر از جراحت دم کثیر رود و غشی و سقوط قوت آرد حبس دم نمایند و فصد جائز ندارند اگر قبض بود حقنه نرم یا مسهل خفیفه بکار برند ما اللحم مرق مرغ خورند و از امتلا منع نمایند و اگر کناره جراحت از بستن جمع نشوند باید که بر رشته ابریشمی بد وزند و به هر بخیه گرهی زنند چنانچه معروفست و بالایش ذرور ملتحم پاشند و اگر جراحت ورم کند انار ترش بخم پخته کوفته ضماد کنند تا ورم و وجع تسکین یابد و جراحت که در عرض بدن افتد اکثر لبهایش بهم نیایند **ذرور ملتحم** انزروت نیم صبر مر کندر هر یک یک درم الاخوین یکنیم **قول ڈاکٹر** اگر زخم تیر رسد و تیر در زخم ماند آثارش آنکه بعد هر دو سه روز خون دهد باید که از هر چهار طرف فشرده یا دهن جرح کشاده بر آورده مرهم یا روغن مناسب گذارند و اگر تیر بیرون رفته هر دو جانب جرح مرهم نهند و در میانش فتائل بندند و اگر بر سینه یا ناف رسد تا که بر آورده روغن بهنگره چکانند **روغن بهنگره** آب بهنگره آب کومه آب برگ نیب هر یک شش درم گل ارمنی افیون هر یک سه درم روغن کنجد نیم رطل یکجا کرده چهار روز در آفتاب داشته صاف کنند برای انواع جراحت نافع و اگر بر عانه رسد و در وی ماند عسر است چرا که موضع شگافتن و تیر آب نهادن نیست باید که مقناطیس نهند تا جذب کرده بر آرد پس روغن بهنگره چکانند و اگر بر ران یا زانو رسد و همانجا ماند به نشتر شگافته بر آورده بینند اگر عظم شکسته ریزه هایش بر آورده روغن وغیره بکار برند و گفته اگر زخم گولی تفنگ بر سر یا عنق برسد و درون بماند و در مجروح طاقت باشد بر آورده مرهم زنگار گذارند تا لحم سوخته بالتمام بر آید پس بیاض بیض دو عدد خمر تند دو ازده درم آمیخته بکار برند و در زخم سر کما دکتر سازند و اگر بر سینه رسد هر طرفی که مجروح مائل شود همان سو گولی هم گردد و جراحت معوج شود و بعضی گولی در پارچه پوشیده میباشد پس گولی بیرون میرود اما پارچه در زخم میماند و از باعث پارچه ریم رقیق مائل بسیاهی می بر آید باید که اول اخراج پارچه و گولی و تصفیه لحم سوخته کرده روغن و مرهم بکار برند و اگر بر انثیین یا ران وغیره رسد اخراج گولی کرده ببینند اگر عظم شکست ریزه های خرد بر آرند و بزرگ را فراهم کرده بهم چسپانده سوت ولایتی خشک پر کنند و مرهم گذاشته محکم بندند و بعد سه روز کشایند اگر عظم ملتصق شد فبها الا آنرا هم بر آورده بیاض بیض دو عدد خمر تند دوازده درم حل کرده مغز نان ریزه تر نموده گذارند و احتیاط دارند تا در زخم سفیدی یا سیاهی یا نتن یا ریم رقیق نگردد **نوع سوم در جراحت منفصل المضغه** هر چه مجفف رطوبت و مجلی و سخ باشد چون مر کندر صبر زرآوند ایرسا اقلیمیای فضه

توتیا ذرور کنند پس برباط بندند و در بستن ابتدا از غور کنند و از ینجا محکم بندند و نزد دهن سست گذارند و عضو مجروح را نحوی دارند که دهن جرح فروتر
و قعر او بالاتر باشد تا چرک بالطبع سیلان کند و نفع سخت بستن غور آنست که اطراف جراحت در قعر تا ممکن پیوند شود و دوای ملتحم ثابت ماند و آنچه چرک و ریم و
نیک افشرده گردد و بالا گراید و نفع سست بستن دهن آنکه چرک بفراغت آید و باید که پنبه کهنه تنها یا بروغن کهنه آلوده در جراحت نهند و تجدید همی کنند
تا چرک خشک کند و بعد تصفیه جرح مراهم و ذرور ملحم بکار برند و بعد روئیدن لحم ادویه مدمله چون مردارسنگ شب سوخته برگ سوسن هلیله عفص
گلنار صبر زرد چوب بکار دارند و تا استکمال انبات از مصادمت و دیگر آفات محافظت نمایند **فائده** در جراحت کودکان و زنان ادویه
مدمله یسیر التجفیف چون مردارسنگ وغیره و در جراحت ابدان صلبه ادویه قوی التجفیف چون عفص گلنار صبر وغیره بکار برند **نوع چهارم**
در جراحت مرکب اول ازاله امراض واقعه و اعراض حادثه نمایند بدانچه مناسب او بود پس تدارک جراحت چنانچه گفته شد کنند فصد نمایند
شربت تمر هندی دهند پس در سوء مزاج تبدیل مزاج و در امتلا تنقیه بمسهل نمایند و در ورم انار ترش بخم پخته ضماد سازند و گرد او آب برگ کشنیز آب
برگ عنب الثعلب سرکه طلا نمایند و در وجع مقر طبیخ لفاح افیون ضماد سازند انار شیرین بخم پخته گذارند و در لحم فاسد اطراف کاسنی اطراف
عنب الثعلب اطراف خطمی کوفته بروغن بنفشه روغن گاو آمیخته ضماد کنند تا اکل لحم فاسد نماید و از اجزای مسوده پاک سازد یا مرهم زنگار گذارند
و در کسر عظم و رگ و پی بریده آنچه در محل هر یک آمد بکار برند و ضماد جبر گذارند **قول صاحب قبر** اگر عظم بزرگ در زخم شکسته شود باید
که بعد اخراج ریزه ها زخم را دوخته با جبیره چوب خشک یانی که تنگ و سبک تراشیده باشند حسب المدعا جهت معاونت عظم مانند جبیران
بندند که عظم مجبور شود و گفته اگر وجع و ورم بود اول رفع آن کنند پس دوزند و اگر بعد دوختن پدید آید قطعه تانکه کرده خرقه در ماء الخل و قدری
دهن ورد تر کرده نهند و گفته تدبیر زخم مرکب بر چهار وجه است اول بریم آوردن و ادویه ریم کنند حسب مزاج مواضع جرح باید مثلاً اگر زخم در
مواضع لحمی بود و زیر سیمو نهند و اگر در مواضع قلیل اللحم باشد چون مواضع بندگاه و عروق و اعصاب ضماد بهروزه گذارند و اگر در مواضع
نازک بود قنه با آب یا بگلاب چهار بار شسته دهن ورد و صفرت بیض آمیخته نهند و آثار نضج زخم آنست که ریم نرم سفید صاف سبج شاکر سیلان
بر آید و اگر بروزی کم و روزی زیاده یا روزی سفید و روزی مائل بسرخی باشد بد است و اگر سفید و غلیظ بود نیک دوم مصفا کردن و برای این
اول عسل گلابی اندازند و بالایش مرهم بازیلیکا نهند اگر کافی نبود عسل نیم اونس آرد جو قدری آمیخته ضماد کنند یا ضماد کرفس نهند و اگر در مواضع
عروق و اعصاب بود عسل گلابی سه اونس قنه یابس مغسول اونس آرد جو قدری آمیخته گذارند که برای تصفیه زخم نیز انفع است و اگر برای تصفیه دل
مفجره بکار برند باید که جای قنه صفرت بیض اندازند و برای تصفیه عظم زراوند ایرسا مرمکی صبر جاوشیر زاج سوخته را بعسل آمیخته گذارند و اگر
مواضع لحمی باشد مرکوری پیسی پیتاد و سرخ یا اوکوانیتو ازیب سیاکو یا اوکوانیتو ایوسنو لورون نهند و بالایش مرهم سفیده یا مسکه گاو مانند
ادویه سردی بخشنده طلا سازند اگر از ینها لحم فاسد رفع نگردد با آهن گرم داغ دهند و اوکوانیتو بازیلیکا گذارند و اگر از ادویه مصفیه رطوبت
زیاده در زخم ظاهر شود بدانند که ادویه حدت نموده اند و کذا اگر زخم عمیق شود و لبهای او سرخ و گرم گردد نیز آثار حدت ادویه باشد درین صورت
ادویه مذکوره کم کنند و ادویه ملائم گذارند و آثار تصفیه زخم آنست که زخم سرخ گردد و در تری و خشکی معتدل بود سوم برویانیدن لحم سلت یا بزرم

اگر در زخم ریم دید خوب نیست پس لازم که برای اعتدال این سفوف جوالنس نعسل گلابی آمیخته گذارند ایرسا زرا وند طویل کندر پوست کندر شیاده
ذرور کنند یا بعسل گلابی آمیخته نهند ذرور کندر بعسل گلابی مفید و وقتیکه لحم بر شود و برابر آید و سرخ باشد تدبیر پوست آور کنند جهار م خشک کردن
و پوست آوردن باید که ذرور منبته پوست باشند براده آهن یا خبث النحاس مسحوق مغسول یا مرقشیشا مغسول یا گلنار مسحوق ذرور کنند و
مس سوخته در زخم روی لکار نبرند اگر برای تخفیف زخم وجه خواهند ذرور بسد باشند دهن ورد مسکه با عنبر بعض لت کرده گذارند مرهم دم الاخوین
اسفیداج گل ارمنی گل مختوم جلد محرق از نیها یک یا دو گرفته مانند مرهم کرده گذارند **قول لارزو بیر** اگر در جرح ریزه عظم باشد زرا وند کرده ضماد
کنند تا بر آید پس بالتحام کوشند و اگر در جرح عظم پوسیده باشد فساد و ترهل لحم آنجا گواهی دهد باید که لحم فاسد را با دویه یا با آهن دور کنند
چون عظم ظاهر شود ببرند و نیز با سوهن خراشند تا که صحیح بر آید و اگر تمام پوسیده بود دباره یا ببرمه بحیکه در قروح آید بریده بر آرند و بجایش قطعه شاخ
حیوان مقدار مخرجه مرتب کرده گذارند **نوع پنجم در جراحت سر و نواحی غشای دماغ** اگر عظم شکسته باشد ذرور ملتحم باشند صوف
بزیت آلوده نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن مانند بعده ذرور بعمل آرند و اگر عظم شکسته باشد اول ریزهای عظم بر آرند پس مرهم و ذرور بسازند
قول کوئید و شخصی را زخم شمشیر از بالای ابرو تا گوش رسید و عظم تا حجاب صلب بریده شد شش ماه که زده علاج کردم صحت یافت پس اگر
جراحت با طراف قحف رسد و سقف دماغ سالم باشد بدوزند و گفته اگر قحف قطع گشته بیفتد و حجاب صلب عروق ظاهر باشد روغن گل
چکانده خرقه باریک دولندیزی بطوری نهند که اطراف خرقه زیر قحف باشد تا حجاب از خلش عظم ایمن بود زیرا که دماغ دائم در حرکت است و از حرکت
او حجاب بعظم رسد و کرانه عظم وران خلد و باعث اذیت گردد و بالای خرقه روغن مذکور انداخته بمعالجه مذبوره بپردازند و گفته اگر جراحت از قحف
گذشته بحجاب صلب رسد باید که شیر زن گرم گرم دوشند و بروغن وراد ع و محافظ و غیره بپردازند و اگر در حجاب دمل پیدا آید طبیخ شانه
یا خون بال کبوتر فصد کرده گرم گرم ریزند و بالایش ضماد خطمی نهند و اگر از حجابین گوهر دماغ بیرون آید شیر زن بروغن گل آمیخته و عسل و دیر سیو
و غیره بکار برند تا که جوهر دماغ خارج شده خود بخود بنشیند بصوف چسپیده یا وقت صاف کردن بصوف خام با آهستگی پاک کنند که آسیبی بجوهر نرسد
اگر بجم جوهر دماغ از راه ثقب قحف بیرون آید از چند سبب است یا ورم حجاب یا تموج جوهر دماغ بسبب برمه یا از کسر قحف زنی را از زخم مثل جوز
جوهر دماغ بر آمده بود امید حیات منقطع شد لحم بر آورده و ثقب مسدود گردید و عظم مکسور جدا شده افتاد و محل زخم برابر گردید و چند سال زیست
اما ضعف دماغ دائمی و داشت و رنگ و بحال اصلی نیامد طفلی را چنین لحم فزونی بر آمد آنرا به بار قطع کردند رو بهلیله علاج کردم روز بروز کم شد
و اثری نماند **قول جوالنس** چون لبهای زخم خشک شوند برگ خطمی برانده سائیده آرد گندم زعفران افزوده ضماد کنند **قول الکدار و شیخ** چون
کف فرو رود و در جراح ظاهر گردد آن وقت عسل گلابی یا مرهم از زیت سیاکو یا مرکور یو بریسی بپیاد و سرخ بعمل آرد و اگر از استعمال عسل سیاهی
دور نشود دانا موت نباشد مرهم مخرجه عظم مکسور و مرهم منقی بکار برند **نوع ششم در جراحت شکم** اگر جراحت به شکم رسد و امعا و ثرب
بر آید باید که فورا آنها را باز گردانند و جلد شکم بدوزند اگر گردانیدن میسر نیاید و از ملاقات هوا باد گیرد و داند رو و بحجم گرم شوند یا اسفنج تر کرده تکمید
کنند تا که نفخ او برود و باب کشنیز و صندل گرد او سرد سازند پس بدین در هلیلین او گرفته بردارند چنانچه پشت خم شود و امعا اندر رود و اگر

خود بخود نرود اعانت بدست نمایند برفق و اگر بدین حیله نرود باید که قدری دهن جراحت کشاده کنند تا امعا بازگردد و پس جلد را بدوزند و اگر زخم
بر پهلوی شکم باشد وقت برداشتن طرف مجروح نسبت بطرف سالم برداشته دارند و اگر ثرب برآید زود دی اندر کنند تا تغیر در وی راه نیابد و اگر
زود گردانیدن میسر نیاید و زمانی طویل در هوا ماند و سبزی یا سیاهی در وی پدید آید باید که اول هر رگی از شریان یا ورده که دران باشد آن را برشته
باریک ابریشمی از آنجا که متغیر گشته سخت بندند پس اجزای متغیره را ببرند و بجایش گذارند و بدوزند و رشته که از و پوست شکم بدوزند در صلابت
ولین معتدل باید زیرا که شدید الصلابت پوست را پاره کند و شدید اللین می تواند که گسسته گردد **قول صاحب قبریرا** زیر عظم سینه که ابتدای
فم معده است تا عظم زهار حد شکم باشد و در وی کبد معده کلیه مثانه سپرز زهره نهاده است پس وقتیکه درینجا زخم رسد تفتیش نمایند که گذرست یا نه
و اگر حجاب ثرب و امعا برآیند احتیاج علامت نیست پس اگر زخم بمعده رسد کیلوس برآید و در قی خون آید و غشی و برد اطراف و فواق و ضعف
نبض و الم در معده پیدا باشد و زخم معده مهلک است بسبب کثرت اعصاب و عدم التیام اما زخم قعر معده علاج پذیر است بسبب لحم
و اگر به کبد رسد خون کثیر کفناک برآید سرفه یابس پیدا باشد و زخم جرم جگر مهلک بود اما اگر بگوشه جگر رسد احتمال صحت دارد و اگر بمراره
رسد صفرا از زخم برآید و اگر بطحال رسد خون از زخم آید و زخم این مهلک نیست چرا که از اعضای رئیسه نیست و اگر بکلیه رسد خون آبناک برآید
و وجع مفرط بود و مهلک است و اگر بمثانه رسد بول برآید و خون مائی خروج کند مهلک است اما اگر بعنق مثانه رسد امید صحت چرا که لحمیست و
اگر بامعا رسد براز برآید و زخم دقاق علاج پذیر نیست چرا که عصبانیست و زخم غلاظ علاج پذیر بود اما اگر بیرون آید و بسبب وصول هوا ورم
نماید آن وقت مراجعت آن بمحل او متعذر باشد **علاج** اگر زخم کذا نبود مثل زخم ساده علاج کنند و اگر کذا باشد و خون در باطن جمع شود
برای اخراج و تذویب خون عرق جو بیست درم شربت ورد پنجدرم مومیائی نیم درم سه حصه کرده بعد سه ساعت دهند یا آب سیب شیرین
بیست درم فوه مثقالی جوشانند چهارم کم شود آب ساده پنجدرم انداخته جوشی داده دو بار بفاصله سه ساعت دهند یا پودنه مومیائی هر یک
نیم درم گل مختوم ربع درم عرق سنبل پانزده درم حل کرده گرم نموده دهند یک شربتست و اگر زخم با معا رسد اما بیرون نیاید باید که زخم برفق
را دوزند و امعا را همچنان گذارند که طبع از خود آن را بجا خواهد کرد و اگر بیرون آیند بخمر گرم شسته دوخته درون کرده دوزند و هر دو رشته برون
زخم دارند پس وقتیکه زخم بیرونی رو بصحت آرد بدانند که زخم درونی معا هم به گردید پس کمی رشته بریده با آهستگی بیرون کشند و زخم امعا اکثر در
یک هفته به میگردد و حفظ اعضای درونی واجب تا حرارت و سرفه و حمی پدید نیاید و اگر امعا بسبب وصول هوا ورم نماید اسفنج در خمر جوشانده
فشرده بندند نیم گرم یا بادیان مرزنجوش در خمر پخته خرقه تر کرده یا سینه مرغ یا سینه کبوتر یا بچه سگ شگافته گرم گرم نهند و کماد کنند چون نرم
شود خرقه باریک بر اصابع پیچیده با آهستگی بجایش برند اگر زود رنا ف گذاشته دهن زخم فراخ کنند چون بجای خود روند دوزند بدین وجه
که از طرفی سوزن را از لحم و پوست گذرانند و بحجاب نرسانند و از طرف لب دیگر از لحم و پوست و حجاب گذرانده گره زنند و در ٹانکه دومی از طرف
لب دومی سوزن در لحم و پوست و حجاب فرو برند و از طرف اول فقط در پوست و لحم ٹانکه دهند بدستور بعده خرقه یا پنبه به بیاض بیض آلوده
گذارند و گاهی بخمر تر کرده نهند یا روغن ترمنتین گرم کرده خرقه آلوده گذارند یا مرهم الاحمرین نیم کنند ریک سائیده نهند که حافظ ٹانکه ست و گرد

زخم برای حفظ دهن ورد یا روغن سداب یا روغن سکهه در سر مالند و تقویت دل نمایند چنانچه تخم کتان سائیده و تخم پخته در خریطه پر کرده
گرم گرم بر زخم نهند و اگر ثرب بیرون آید بر زدهی بمرکی و کافور آلوده اندرون رسانند و بدوزند و اگر بسبب وصول هوا عفن یا سیاه و غیره
گردد باید که بتار محکم موم زده تا جائی که سیاه است بسته ببرند و باقی قنه داغ کنند و باقی صالح را اندرون سانند و رشته از ثقب بیرون گذارند
وقتیکه طبع جدا کند ببرند و آهستگی رشته را جنبانیده از زخم بر آورده زخم را بدوزند و اگر معا بریده شود هر دو لب معا بهم گرفته دهن
مورچه گذارند تا نیک بگیرد پس گرفته گردن مورچه جدا کنند یا بریشته موم زده یا بتار رود خشک بسوزن طلا بپیچی کنند و اندرون دوزند
و رشته را بیرون گذارند و پوست را دوخته بر داغ و غیره پردازند و بعد هفته که معا التیام یابد تار را آهستگی کشیده بر آرند و از ثقب آوا نبند
و حرکت قوی و اشیای نفاخ تیز و قابض و آب سرد و کثرت غذا پرهیزند و اگر ثرب تو بسیار سگافند و لونش سیاه گردد لبهایش قطع کرده
بریشته موم زده دوزند و اگر خون در شکم رود گل مختوم بسرکه پخته قنطوریون کبیر هر یکدرم هر صباح دهند و از مومیائی و فادزهر و غیره پرهیزند
و اگر از زخم خون کثیر رود ببینند که وریدیست یا شریانی اگر شریانی باشد اهتمام در حفظ قوت و احداث خون صالح بدل آن نمایند تا زخم اصلاح
گیرد بعده فادزهر حیوانی بدوغ سائیده دهند که جامع النفع است و مومیائی هر روز خورانند **قول جالینوس** اگر خون در روز اول بند نکنند
امار عایت قوت مجروح ملحوظ دارند لیکن این قول در زخم اعضای غیر شکم است و در عضو شکم و امعا نه چرا که درینجا خون اندک میباشد لهذا استعمال
فتنه درینجا ضرور است تا که بهم در زخم نرود و فصد در زخم شکم لازم نیست مگر آنکه احتیاج افتد لا جایز نیست و رفاده سه گوشه بر زخم نهاده بعصابه معرض بپیچند
و مجروح حرکت نکند و تکیه بجانب صحیح نماید و زخم را بالا دارد یعنی اگر زخم بیمین بود بر یسار تکیه کند و عکس آن تا که ریم پیدا شود پس تکیه طرف زخم نماید
تا ریم باسانی بر آید **فائده** اگر زخم گنده شود و نقص باعضای سفلی نرسد غذای رقیق از عدس تا دو روز دهند بعده مرق مغزنان خمیری که
آلوده و طبیخ باشد و مرق بچه مرغ یا نخود و نیکوفته و ماکیان کنند و اگر نقص بامعا رسد جای مغزنان نشاسته و بچه مرغ و ماکیان در آب
یا در دوغ پزانیده و هند و شیای منبت لحم و مبیسه زخم بنوشانند **قول الکازرونی** گلی انجور مصطکی داده و در دی آب باران جوشانده یا ماء الشعیر
دهند **قول جالینوس** مسهل در زخم امعا و ربه و عنق مثانه مضر است چرا که میل ماده بطرف زخم شود و قی لازم نیست که بسبب قی عضله شکم تمدد
والم پیدا کنند و زخم فراخ گردد بلکه اگر عادی قی بود آنرا بحیله دفع نمایند و برای تقویت معده روغن مصطکی یا روغن به مالند و بالایش گل سرخ
مصطکی مسحوق پاشند ضماد مقوی معده بر خرقه کشیده گذارند و برای تنقیه قیح و تسکین الم و بهم رسانیدن گوشت مرق بچه مرغ یا مرق مرغ یا مرق کو سفند
گرفته در و شعیر بو داران شبت بزانده صاف کرده شربت ورد دوا و نس صفرت بیض عدد تند سفید او نس آمیخته نیمگرم حقنه کنند بعده گل
سرخ گلنار شعیر خمه در آب بزانده صاف نموده نیمگرم حقنه نمایند لیکن این تدبیر در زخم غلاظ کنند و در زخم دقاق شربت ورد یا عسل گائی نوشانند و
غذا و تدابیر مذکوره سازند و غلط در تدبیر نمایند تا از حدوث دبل و غیره ایمن مانند و اگر قضاء عارضه پدید آید ضماد و مدد و غیره حسب عارضه بکار برند
و اگر قیح باقی ماند طبع آن را دفع خواهد کرد چنانچه شخصی پیرا در اربیه جانب است ورم پیدا شد نزد من آمده شکایت ضربان نمود دانستم که ریمیست
به نیشتر چاک کردم دو عدد و در ریم بر آمد پس خلطی عفن بدرنگ بعده فضله غذائی بر آمد و در زخم جستجوی سبب معلوم گردید چون آن را بر آورده عظم خوک بود

پرسیدم که پاپیچه خوک خورده بودی گفت مدتی شد که پاپیچه خورده بودم بسبب عدم دندان لحم و عظم بلع کردم غرضکه شش عدد عظم خورد و از ان زخم بر آمد بمرور و آهستگی علاج کردم تا که زخم فراهم شد اما ثقبی باریک باقیماند و از ان رطوبت رقیق عفن می آمد مرهم زنگار یا کیلا نومیون گذاشته رخصت دادم و دانستم که ناصور شد بعد دو ماه ملاقی شد و گفت که منفذ زخم بسته شد پس تحقیق گشت که هرگاه طبع جسم سلب البقوت ووده پاره پاره کرده و حجاب راکه برود ها گسترده لورد دیده ولحم و پوست از بیه احرق ساخته دفع نمود پس زخم را التیام داده چگونه خون منجمد را و ریم را در شکم خواهد گذاشت۔
شخصی را در جنگ تیری در شکم شکست چراحان بر آوردن توانستند بعد چهار روز تقریباً پارهٔ چوب تیر با براز بر آمد و آن شخص زیست بغیر آنکه رووده را دوختند **نوع هفتم در جراحت عصب و عضله** باید که چند روز ملتحم شدن ندهند تا از حدوث ورم محفوظ مانند و احتیاط دارند که آب و هوا و روغن بارد و آب گرم و روغن که بسیار گرم باشد بدان عضو نرسد که مواد ورم اند و در تورم عصب خوف تشنج دماغ و هلاک باشد پس در ابتدا بجز تسکین وجع نپردازند بدین وجه که زیت یا روغن گل یا روغن کنجد نیم گرم کرده خرقهٔ آلوده بر زخم گذارند و همه بدن چرب دارند چون سه روز گذرند و از ورم ایمن گردند مرهم نافعه نهند و از زیت الانفاق یا روغن مورد و روغن گل شمع موم روغن ساخته بر زخم گذارند و اگر مجروح یابس المزاج و صلب اللحم بود قدری فرفیون افزایند و در امزجه شدید الرطوبت چون زنان و طفلان علک البطم سائیده بقدری زیت آمیخته نهند و اگر عصب ورم نماید آرد باقلا نخود کرسنه شعیر ترمس سکنجبین که بسیار ترش نبود آمیخته ضماد کنند و اگر حرارت شدید بود کندر هشت تو بال نحاس دو قلقدیس یک زاج نیم زیت سی سرکه صد حل کرده شمع سی قنبیج آمیخته مرهم ساخته گذارند و بالایش خرقه سبز که در زیت آلوده نهند و از عفونت نگاه دارند تا عضو فاسد نگردد و اگر سر جراحت تنگ بود دهن آن کشایند تا چرک در وی نماند و موجب عفونت نگردد و جراحت عصب را در شبانروز دو بار کشایند خاصةً اگر وجع و لذع رنج دهد و اگر تشنج در عصب افتد باید که عصب متشنج را بزودی قطع نمایند و بروغن دراغ دهند تا دماغ از تشنج و مریض از هلاک ایمن ماند و بعد قطع آنجا و گرد آن بروغن بنفشه تکمید کنند و سپیدهٔ بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه بر فقرات ظهر و عنق و سر مالند و جراحت عصب اگر در طول بود اسلمست **قول صاحب فیریدو لارز و بیر** زخم عصب سه گونه است یا بسبب هول یا بسبب قطع یا بسبب سقطه و تمامی زخم عصب خطیر اند چراکه کثیر الالم میباشند و بسبب شرکت دماغ مستعد تشنج میگردند اما زخم هول مذموم تر است چراکه بسبب تنیق فم از ریم پاک نمیگردد پس ریم لذع عصب مینماید و ضرر بدماغ میرسد و تشنج پدید می آید و موجب هلاک میگردد و در زخم عصبی شدت الم و حرقت موضع و تشنج و هذیان میباشد **فائده** اگر زخم هول باشد و آن دو گونه است یکی ظاهر که زخم فراخ و عصب نمودار باشد دوم اعور که دهن زخم تنگ باشد و عصب را زیر لحم زخمی و آسیبی رسد چنانچه از خلیدن سوزن و غیره باید که اول بادویه گرم معتدل یا بسه تسکین الم کنند و احتیاط نمایند تا ورم نشود و ماده را بقوت جاذبه بخارج کشند و تا که ماده بالتمام بر آید دهن جرح کشاده دارند و مندمل شدن ندهند پس برای تسکین الم روغن گل قنه آمیخته طلا کنند و گرد او روغن خراطین بمالند یا برای تسکین وجع مغز نان بشیر گاو تر کرده قدری دهن درد و زعفران آمیخته ضماد کنند یا ضماد مسکن الم گذارند اگر وجع اشد بود و ساکن نگردد مغز نان بشیر خشخاش پزانده نیمگرم ضماد کنند و برای تسکین حرقت آرد جو عدس باقلا ضماد سازند و برای جذب ماده اگر طفل یا نازک باشد قنه چابک روغن خراطین آمیخته چکانند و اگر قوی المزاج بود مرهم جالینوسی گذارند و پنبه بروغن کنجد

نیم گرم ترکرده نهند و روغن فرفیون بفرد چکانند و اگر عمیق باشد ضماد جاذب خار نهند لاک اشق بسرکه حل کرده هر یک یک اونس قنه چهار درم آمیخته بکار برند و اگر
وجع و ریم رفع نگردد و عصب پنهان بود به نشتر چار پاره کرده عصب ظاهر سازند و طلای معتدله تا دو روز نهند پس فتیله زیر پیستو گذارند -
قول الکزار با آله آهنی یا طلائی داغ دهند تا ریم برآید و مریض خلاصی یابد و زیر پیستو گذارند یا ضماد خراطین بروغن کنجد ضماد کنند فرفیون یک
روغن کنجد ده موم سه مرهم ساخته گذارند و بجای بادهٔ سرد ضماد مدمد نهند **بدانکه** ضماد رقیق محلل و ضماد غلیظ منقبض است و ادویه حریفه محلل
و مصلح و ادویه باریک منفتح اند و استعمال روغن در ظاهر عصب منع است اگر حاجت افتد دهن ورد یا روغن خراطین گرم در زخم مالند که
مسکن و ملین است و اگر عصب پنهان بود روغن مورد با ادویه غلیظ آمیخته بکار برند تا اثر بجوهر عصب نفوذ کند و استعمال سرکه نیز در ظاهر عصب
منفعت مگر عند ضرورت با ادویه آمیخته بکار برند تا اثر آن بمحل مقصود رساند اما در اجزای خون همه جا مستعمل **فائده** اگر بسبب قطع عصب باشد
اگر نصفی بریده شود و نصفی سالم ماند بد است چراکه جانب قطع وجع مفرط و طرف سالم وجع اندک باشد و بسبب شرکت دماغ فالج و تشنج آرد و اگر
عصب در طول قطع شود کم خطر است بسبب قلت وجع و ریم که بهم رسد پاک کرده شود پس اگر زخم در پا یا بازو باشد و عصب با و سبب قطع شود باید
با بهام و سبابه لبهای زخم را توصل داده بتار ابریشمی موم زده باحتیاط دوزند تا سوزن بعصب نرسد مگر در لحم که زیر یا نزدیک او باشد سوزن
زده دوزند پس بعلاج هول پردازند مرهم ملینه مالند ایمپلاستر و دیاکیلان گذارند و اگر بدین تدبیر صحت نشود و عوارض پدید آیند باید که
عصب را بالتمامه قطع کرده هر دو سر را وصل نموده ضماد بهروزه یا ضماد خراطین گذارند اگر زخم سر باشد سینه مرغ یا کبوتر شگافته گرم گرم
نهند تا حرارت در زخم پیدا آید بعده دوخته قنه گذارند و طلای محافظ بر وی نهند و در ابتدای جریان خون قنه مناسب نیست مگر ادویه یابسه خون
التسب **قول الکزار** قنه در روغن او در توصل زخم عصب عجیب است اول زخم را شراب شویند پس بکار برند و اگر خواهند که تشنج نشود بر مهره
گردن و زیر بغل و فقرات ظهر و سر بندهای کتفین و کش ران روغن ابو ماداران روغن بصل ابیض روغن خراطین پیه مرغ آمیخته با فرفیون چند
بروغنهای مذکور یا بروغن کنجد آمیخته مالند و بهتر ازین نیست که هر دو سر مقطوعه را با آهن داغ داده روغن ابهل چکانند **قول جالینوس**
بجای روغن ابهل بدام روغن خراطین یا بهروزه بعمل آورده ام و اگر تشنج ظاهر شود سبب وجویند اگر یابس باشد بر اندام مذکوره روغن بنفشه یا دام یا روغن بادام
یا روغن کتان یا روغن کنجد و مسکه بموم گداخته مالند اگر پوست کثیر بود با آب گرم شویند اگر امتلائی بود پس در امتلای دم فصد کنند و اگر
امتلای ماده دیگر بود حسب خلط مسهل دهند روغن جوز روغن غار مالند و محجمه بغیر شرط و حقنه برای ردع ماده عاجل النفع است و سنجاسف
و اکلیل در آب جوشانده یا بآبزن مه ساق در وگذارند اگر زخم زیر از ناف باشد و اگر بالا از ناف بود دست تا بازو نهند و هوای خانه معتدل دارند
و وقت استعمال مرهم از هوا احتیاط کنند و مریض حرکت نکند و بآرام باشد و محل جراحت ایک قرار دارد اگر عصب در عرض بریده شود یا نیمه قطع
گردد باید که همانوقت بالتمام قطع گردد و فتیله پیستو گذارند **قول جوان** تا هفته مغزهای بهائم بالشعیر پخته خورانند تا از بیم دمل در امان باند بعده
بیضه مرغ و ماکیان پس لحم گوسفند دهند. **قول کوئید** و چون ورم شود و معدوم گردد یقین دانند که تشنج خواهد شد و تشنج مهلک است **قول جالینوس**
تشنج یابس مهلک است و امتلائی چندان خطر ندارد **بدانکه** اگر عصب بالتمام قطع شود کم خطر است چراکه شرکت بدماغ ندارد و ماده بهم رسد اگر

رسد باسانی بیرون توان کرد باید که بدوزند بطوریکه سوزن و عصب نرسد و در لحم زیرین او آید و عصب پوشیده گردد پس ادویه پاشیده غیر لاذعه
چون سنگ بصری بروغن گل حل کرده ضماد کنند امیلیاستر و دیا یا الما بروغن گل نرم کرده گذارند گل ارمنی به بیاض بیض آمیخته و حبس خون را سایل انفع
قول جالینوس روغن کنجد گرم کرده گرد زخم حریب ازند **قول بقراط** بر جراحت عصب ادویه گرم کرده گذارند که بر دمحدث تشنج و سدو ساعم عصبت نگردد وقتیکه عارضه از حرارت لاحق
شود ادویه که بالطبع سرد و مقوی باشد بعمل آرند **قول الکازرونی** چون ورم رادع سرد بکار برند و آب سرد و ضماد که مغفنه و ملینه باشد الغایت مضر **فائده** اگر بسبب ضربه یا سقطه
باشد خرقه به بیاض بیض و دهن ورد آلوده نهند بعده پنبه بروغن سداب و روغن یاسمین آغشته نهند و اگر پوست یا خلع شده باشد بجایش برده خرقه
کتان به بیاض بیض و دهن ورد و گل سرخ آلوده بپیچند و بعد سه روز کشاده آرد جو بسکنجبین عسلی آمیخته ضماد کنند و گرد آن رادع و گل ارمنی و اثمد طلا سازند
تا هفته بعده کندر گل سرخ بعسل مقوم آمیخته ضماد کنند و تا سه روز بسته دارند اگر الم نهد بعده بنجم نمک گرم تر کرده دور نموده بینند اگر عقد و صلابت باقی ادویه منضجه
بر آن گذارند **نوع هشتم در جراحت عروق** ورید بود یا شریان و خون روان گردد باید که بحبس دم اهتمام نمایند و حبس دم شریان و ورید بزرگ عسر باشد
و از شریان و ورید خرد چون شریان سر آسان بود و آثار دم شریانی آنست که رقیق ارغوانی بود و بدفق بر آید و قلیل الضعف کثیر آرد و خون وریدی غیر جهنده
غلیظ القوام باشد **علاج** خرقه بگلاب و سرکه آلوده اندر رگ مجروح آرند و بالاتر از زخم و گرد او ادویه قوی الیه گذارند تا منع انصباب دم کند و دم جری
بند شود و آنچه درو ست غلظت پذیرد عفص محرق در خل خمر سرد کرده سائیده در ورکنند اگر ممکن بود بالاتر از محل مجروح بعصابه بندند معتدل تا میل
بهم پیوندد و بستن سخت وجع آرد و ماده را از بالا جذب کند و بستن سست حبس نتواند کرد و اگر بدن ممتلی بود و مانع نباشد باید که اول دم را بجانب مخالف
کشند بفصد و حجامت تا زود بایستد و خاک سوخته که از تون سبویزان همان نان بر آورده باشند سائیده یا زاج سائیده پاشند که بحبس دم متعین
از کرسنه دم الاخوین صبر عفص سوخته ابرکه سرد کرده غبار آسیا جبسین سائیده به بیاض بیض آمیخته و بر ارنب آلوده در جرح نهند و نسیج
عنکبوت فقط در جرح نهادن انفع صمغ عربی صبر کندر دم الاخوین انزروت بآب صمغ طلا کنند **فائده** اگر جرح بشریان بود دوا بر و نهاده ببندند باید که
تا هفته بلکه ده روز نکشایند و عضو را بآسایش دارند تا که لحم بروید اگر بدین ادویه خون بند نگردد آهک آب ندیده یا زاج سائیده در جرح نهند که حکم داغ دارد
اگر اینهم کافی نبود باید که لحم و پوست بالای عرق مجروح بآله آهنی جدا کنند پس رگ را بقصابه بردارند و برشته ابریشم هر دو طرف رگ بندند و از آنجا که
مجروح است از هم قطع کرده آهک آب ندیده زاج سائیده پر کرده ببندند و نکشایند تا که لحم بروید و هر دو طرف جراحت منطبق گردد و اگر قطع ممکن نباشد
ذهب بآتش سرخ کرده داغ عمیق دهند که بعمق جراحت رسد چه اگر داغ بعمق جراحت نرسد خشکریشه ضعیف آرد و بادنی سبب ساقط گردد و بآفت قویتر
از اول مبتلا سازد **فائده** سرکه با وجود تبرید و قبض نفع دیگر دارد و آن اینست که غواص است و بعمق می در آید و استعمال او در جراحت متقاوره غست
لهذا قطع دم از هر موضع که باشد می نماید **قول صاحب قبریه** حبس خون به سه جهت است اول آنکه خون را بجانب دیگر سوی مخالف گردانند مثلاً اگر
زخم بر سر باشد فصد باسلیق کنند یا عصابه از قریب زخم پیچیده تا دور ببرند و مالش روغن ها نمایند دوم آنکه تغلیظ قوام دم نمایند پس عدس برنج
یا پیچه گلقند شربت ورد گل سرخ مورد خرفه گل ارمنی و دیگر اشیای مبرد خورند و برف و یخ بر زخم نهند سوم آنکه حبس دم بسم دعضو مجروح نمایند و این
به پنج طور است اولی بدوختن وقتیکه زخم رسد اما لحم و پوست **قطع** شده چند انگشت باشد باید که خون منجمد در زخم پاک کرده تا بکه ابریشمی عمیق زنند یا حق

بیض بخیر آمیخته خرقه آلوده یا سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته پنبه آلوده نهند مگر اگر زخم در مواضع صلب بود وزن صبر و اگر در مواضع نرم باشد
وزن کندر را فزایند و بالایش خرقه بطلای محافظ آغشته نهاده بعصابه بندند و عضو را درست و آرمیده دارند و حرکت ندهند تا که زخم التیام یابد سفوف
زیبقی مو دیا سفوف زریستیکو یا سفوف بوعلی سینا ذرور کنند در سفوف بوعلی عوض افیون موی خرگوش سوخته نموده به بیاض بیض آمیخته
خرقه آلوده نهند و گرد او مالند ثانی بفتیله نهادن باید که صوف یا فتیله پنبه یا فتیله موی خرگوش نهند و برو محافظ گذاشته بعصابه بندند و اگر زخم قطع گشته باشد ذرور
سفوف بوعلی غیر افیونی ذرور کنند و فتیله خشک گذارند و بندند اگر بند نشود سفوف زریستیکو به بیاض بیض آمیخته موی خرگوش یا پنبه آلوده فتیله
کرده گذارند و بندند و گاهی اسفنج با آب سرد تر نموده بندند ثالث ببریدن پس فتیکه زخم رسد و عرق نصفی قطع گردد باید که رگ را بیرون کشیده
قطع نمایند هر دو سر را توصل داده دوخته در لحم پنهان کرده زخم را بدوزند و بدستور ثانی علاج کنند رابع به بستن و فتیکه شریان قطع شود و عضو
مجروح بزرگ باشد و شریان پوشیده بود باید که چهار اصبع بالاتر از زخم بعصابه محکم بندند و از سر شریان که خون روان بود آن را برشته ابریشمی
موم زده بندند و در زخم فتیله یا صوف بسفوف جالینوسی آلوده پر کنند و اگر شریان یافته نشود از جانبی که خون روان بود با اصابع گرفته بندند و بعضها
باشانید و چون لحم بپوشد رشته قطع کرده بر آرند و تدبیر زخم نمایند یا از شریان که خون روان بود لحم را از آنجا به نشتر و غیره جدا کرده برشته بسته
بدستور علاج کنند اما برهنه کردن شریان و بستن آن خالی از خطر نیست باشد که بهلاکت انجامد و شریان از حرکت او دریافت کنند خامس بداغ
دادن و فتیکه بکسی وجه خون بند نگردد توتیای سبز سم الفار قشیشا مغره برابر ساییده ذرور کنند و بالایش خرد بیاض بیض طلا نمایند یا ادویه
مذکوره به بیاض بیض آمیخته نهند اگر خون نه ورزد توتیای سبز سوخته گذارند اگر بند نگردد زخم را صاف کرده باهن گرم عرق را داغ دهند سه بار اول
کم دوم زیاده سوم زیاده تر پس سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته صوف آلوده گذارند و بعد سه روز بکشایند مگر قشر را حرکت ندهند تا که
ضرورت قوی نبود داغ آتشی نهند چه قشر که از بن بجهد میشود زود جدا میگردد و گاهی باز خون سائل میشود دوا کشنیز بریان سه درم آب تا رنگ
سی درم آمیخته دیگر اسفنج بزیت آلوده نهند دیگر قشر بیض محرق یا آنکار محرق یا رکیسی حیوان خشک کرده سوخته یا جگر ماهی خشک کرده یا
نمروده ذرور کنند دیگر قنب بریان سحق کرده در خریطه باریک پر نموده بر جرح بندند دیگر دم البقر ریزند دیگر نسج عنکبوت نهاده برو آهک آب نا شسته
دیگر برگ تنبول خاییده یا زبل اسپ تازه بندند دیگر زبل اسپ سوخته یا خشک کرده ساییده یا زبل خر سوخته بسرکه ضماد کنند دیگر روغن بیزه گرم کرده
مالند دیگر اسفیداج در خرقه بسته بر زخم آویزند دیگر شکم مرغ شگافته اصبع بریده در او نهند دیگر زاج یا اسپغول و کوفته بندند حابس دم فصد دیگر اقلیمیا در موضع نیش علق نهند
بساسه گل دیگر ان بر جرح علق بپاشند قول جوان کور رود آرد با یک شش اونس کندر دم الاخوین صبر گل سرشیه هر یک نیم اونس گل مختوم
[illegible] درم ساییده ذرور کنند افیون چهار دانه در ادکولانیتو السیپ تکو آمیخته بر جراحت گذارند خرقه کتان بروغن اپسیو تر کرده
سوخته با دو سه چند قطره روغن مذکور آمیخته فتیله ساخته در زخم نهند اگر خون از دست یا از اصبع که قطع گردد روان گردد سینه فروج یا ماکیان شگافته
اعضای مقطوعه را در و نهند و اگر شریان قطع شود و خون روان گردد توتیای سبز و عرف استیپ تیکو لکار برند برگ مامیران بر جرح فصد گذارند
گرد خون و ریدا از دم قدیم انسان بر آورده در ظرف گلی نموده و در آفتاب خشک کرده خرقه خون مجروح آلوده چون مذکور مجفف بر خرقه پاشیده

در جای معتدل دارند و خرقه دیگر بر زخم نهند یکروز پس بر آورده خون مذکور به و پاشند و در جای مذکور دارند مدمل و حابس **قول لارزو** بیرچیه
سرب بر عرق مقطوعه بندند را آل یا کندر یا صمغ یابس یا نمد سوخته یا زاج سوخته سائیده ذرور کنند دم الاخوین جفص جوز السرو مرداسنگ گلنار
صبر مر مصطکی کندر پوست انار عفص هریک پنج توتیای سبز ربع کوفته شب ترکرده صبح عرق کشند و خرقه آلوده گذارند صبر مر کندر آرد ماش هریکی
کثیرا انزروت مرداسنگ سنگبصری دم الاخوین هریک یکنیم سائیده ذرور کنند اگر موی خرگوش سوخته دوازده افزایند قویتر گردد و گفته تیزاب را
و تیزاب فولاد و شویند و خرقه آلوده نهند سفوف کونتر افلو شود بی سانگی باشند یا به بیاض بیض آمیخته چسپانند سفوف حابسه ذرور کنند خرقه در
بیدرا سید لیکا منیتوز اتر کرده در روزی سه بار نهند و گفته روغن کنجد رطل شمع سه اونس سنگبصری گل ارمنی هریکی دو اونس مرداسنگ اسفیداج
هریک ده مثقال کافور شیدرم مرهم ساخته گذارند حابس دم و گفته آبنوس سائیده ذرور کنند حابس دم زخم تازه ریا و چوب زربول آدم ضماد
کنند موی آدم سوخته پاشند برگ اکاین ذرور کنند فاو تیسا سائیده پاشند و بندند حابس دم زخم و عرق مقطوعه **نوع نهم در جراحت سینه** هر قسم
جراحت سینه و نواحی او با خطر اند چرا که بوجه احسن صاف نمیگردند و ناصور میمانند و بیرا جراحت میسازد و هوای بیرونی درون میرسد پس اگر
زخم گذرا باشد خروج هوا وقت تنفس از سینه شدت سیلان خون الم مفرط ضیق نفس ثقل پشت باید که شمع روشن نزد زخم نهند اگر گل گردد
یا شعله از اعتدال زیاده متحرک شود گذرا باشد یا پنبه نه ده بر زخم نهند اگر بجنبد گذرا باشد و بفرستادن هم دریافت مینمایند درین احتیاط کثیر باید چرا که
گاهی از فرستادن نبوده گذرا میگردد یا مجروح را طرف زخم تکیه داده اصبع خرد در زخم انداخته تحقیق کنند و اگر زخم بدل رسد خون سرخ رقیق
بافراط بر آید و رنگ وجه زرد گردد فوراً و اطراف سرد و عرق سرد و منتن آید و این مهلک و لاعلاج است و اگر زخم بقصبه ریه رسد تواتر نفس
سرفه مع الم سینه ضربان خلیه کرب حمی عطش مفرط قشعریره تشنج زخم الم فقرات ظهر و وقت سرفه آواز از سینه بر آید اینهم مهلک است بسبب حرکت دایمی
انبساطی و انقباضی نفس و اگر زخم بلحم آن رسد احتمال صحت باشد و موضع این زخم پهلو باشد و اگر زخم بریه رسد سیلان خون کفناک سرفه متواتر
ضیق نفس و جانب زخم تکیه کردن نتوانند و اگر سینه را بجنبانند آوازی مثل صدای مشک که قدری آب باشد دهد و لون وجه مائل به بیاض گردد
و چون خون مستحیل به بیم گردد قشعریره و حمی مفرط و بوی بد از دهن آید و چشم درخشان و متحیر گردد و موضع این زخم جانب راست زیر بغل است و اکثر
مهلک باشد و گاهی خلاصی یابد **بدانکه** زخمی که از پشت وارد شود و نسبت بزخم طرف سینه خطیر است بسبب شرائین و اورده که متصل میباشد
فقرات ظهر را و عصب که در ثقبهای اوست و زخم پشت بزودی از چرک پاک میگردد اما بالکل مندمل نمیگردد و گاهی منجر بسل و ناصور میشود چرا که
اثر دوا بنهایت زخم نمیرسد خلاف زخم سینه و اگر خفقان و ضیق و سعال نباشد و همه افعال طبعی بحال اصلی بود امید نجات و عکس این مهلک
فائده اگر زخم جانب راست رسد و گذرا باشد بدانند که در شش رسیده و اگر زخم تنها بود و تب و کرب باشد بدانند که خون درون منجمد گردیده
علاج دو سه روز زخم را اندوزند و بعد سه روز اگر مریض آرام باشد و ریم ظاهر نشود تدبیر اندمال کنند و اگر ریم ظاهر شود فتیله نهند تا که صاف
شود شخصی را بطرف راست زیر ثدی زخم رسید جراح همان روز دوخت بسبب درون ماندن خون ضیق نفس پیدا آمد جراحی دیگر آن را کشاد
برای تصفیه ماء الشعیر عسل بگلابی قند آمیخته زرقه کرد در دو سه روز به گردید در سینه شخصی زخم رسید عسر نفس و حرارت نبود جراحی فتیله گذاشت

و بالایش اسفنج یا ستره دیبا یا پارچها نهاده بگردید **فائده** اگر زخم که در آن باشد بطور دیگر زخم تدارک کنند و عصابه منبته کم بندند و شروع بستن از جانب مخالف
نمایند بعده بر زخم آورده او ریب سازند پس از آن بر کتف گذرانده پیچ دهند تا زخم مستور و محفوظ ماند و دیگر عصابه یکسر شروع بستن از محاذی
کنند و سر عصابه بر بازو اندازند و بسینه و کتفها پیچند تا زخم کشیده شود و اگر زخم که در آن باشد و عروق باطن صدر قطع یا گسسته گردد و خون
مجتمع شود سرکه آب آمیخته گرم کرده سه بار به توقف سه سه ساعت نوشانند تا خون منجمده بر آید و مجروح را بطرف جراحت خوابانند و بالش اطراف
زخم نمایند و سرفه کنانند و شیشه خالی بدست مجروح دهند که پف نمایند تا بسختی درد و مدد که خون بر آید و اگر اندکی ماند طبع آن را باسهال یا ادرار
یا بتنفیخ یا بحدوث سل دفع نماید پس زخم را بدوزند و برو قیمه نرم کرده گذارند و بالایش مقوی رادع نهاده عصابه بندند و گرد زخم روغن گل مالند
که تسکین الم و تذبیب دم و تحلیل ورم کند همین سان تا هفت یا نه یا یازده روز تدبیر کنند پس مرهم مناسب بر دارند پس اگر علیل با استراحت باشد
باعث خیریت است و اگر روز هفتم یا بعد آن ثقل و الم جانب بیلو محسوس شود بدانند که خون باقی مانده و طبع بر دفع او قادر نیست و آن خون ریم خواهد شد
پس قطع تا نکه کرده سر فتیله مجوف که ذکر خواهد شد بر شمه بسته و بمعتدله آلوده گذارند و احتیاط دارند که هوا نرسد چون ریم شود اندکی فتیله را
کوتاه سازند تا ریم بر آید بعده در سیستو دموند یفیکاسی و مرهم بازلیکو گذارند اگر ریم در قعر سینه باشد بماء العسل زرقه کنند و سینه را بجنبانند
تا بوجه احسن شسته شود تا دو روز بعده بماء الشعیر و عسل گلابی یا شربت ورد زرقه کنند تا سینه صاف شود و چرک روز بروز کم شدن گیرد و در درون
زخم عسل گلابی یا شربت ورد انداخته باشند و بطبیخ مصفی زرقه کنند **قول الکازار** اگر زخم طرف بالا باشد بطوری خوابند که سر نشیب و زخم
بلند شود و تکیه بطرف زخم نمایند تا ریم باسانی بر آید اگر ریم کثیر بود و دهن زخم تنگ باشد و بلند به نشتر شگافند تا ریم بر آید و اگر بیمار قوی بود
قبرغه سوم یا چهارم را طرف پائین بتفاوت هشت اصبع از فقرات ظهر بگشایند اگر ورم طرف پشت باشد با آب گرم شسته با آهن گرم بگشایند قدری دورتر
چرا که الیفات عضلات در میان قبرغها خواهد رفت و ثقب اندرون و برون گشاده بباید **فائده** آلتی که برای اخراج ریم سازند باید که بقدر
شبری مدور و مجوف باشد و هیچ پیچ دهند که چون اندرون فرستند و گرد آنکه پیچ دهند هر دو سر آلکه گشاید و ریم باسانی بر آید و این تدبیر
برای آنست که زخم میان قبرغها باشد اگر این تدبیر نکنند پس بعد از شق هر دو عظم متصل گردد و ریم بیرون آید لیکن در استعمال این تدبیر از
وارثان او اجازت گیرند چرا که خطیر است و چون سینه پاک شود آن را از لون قیح دریافت نمایند یعنی سفید بود و عفن نباشد پس گل سرخ گلنار
برگ سهجنه برگ گولر یلیه زرد صمغ با آب باران جوشانند سوم بود صاف کرده عسل گلابی آمیخته زرقه کنند و بعد زرقه مریض بطرف زخم خمیده
در شیشه خالی [illegible] تا آب زرقه بر آید عسل گلابی را اندازند اسفنج نهند که جذب ریم نماید پس اگر آب زرقه بهمان لون خود بر آید تدبیر منبته پوست
مقوی نمایند و اگر ریم بود شربتی که در وی بول طفل جوش بود یا شربت ناذ زرقه کنند دو روز پس لبهای زخم را با ستره تراشیده دوزند
و مثل زخم علاج کنند اگر بعد سی یا چهل روز از دهن مریض ریم بسهولت بر آید و خفت دریابد آثار صحت است اگر بدین تدبیر به نگردد و منجر بسعال و سل
شود علاج بحکیم حاذق فرمایند و حین استعمال ضماد از هوا احتیاط دارند که مضعف علیل و معفن زخم و مزیل ارواح ملتهبه و حرارت غریزی است
و مسکن بیمار در گرما معتدل دارند و از هوای سرد احتراز کنند و در سرما هوای خانه گرم معتدل کنند و خرقه نیم گرم بر زخم نهند چون از ضماد فارغ شوند

هوای خانه مائل بسردی کنند تا روح و قلب فرحت یابد و اگر قوت مقتضی بود باسلیق زنند محجمه بر ساق ها نهند و شرط و حقنه نیز انچه برای صواب جراح آید
کنند و در جراحت ریه سرکه و آب ندهند که باعث ازدیاد زخم و سرفه گردد و اگر در ابتدای زخم خون بافراط برود بسرعت زخم را دوزند و اگر ضعف غالب
باشد خمر انگوری شیرین یک قاشق دهند و ادویه سرد مغلظ رادع چون گلقند یا شربت ورد یا شربت خرفه یا شربت مورد یا شربت بارتنگ
دهند عدس مقشر حسو نان آش جو که آلوده نمود در جوشش بود غذا کنند تا هفته بعده بچه مرغ و ماکیان فربه خورند و در ابتدا آب چاه یا آب باران
که کثیر الدور و طبخ بود نوشند و چون نفث آمدن گیرد طبیخ کشمش یا سنبل یا زوفا یا اصل سوس یا بیخ بادیان بشکر تشرب کنند **قول الکازرونی** ماء الشعیر
تا چهار روز دهند و ادویه مغلظ مثل دیاترا کانتا سر و لعوق دیا پاپادرین یا این شربت دهند زوفا عناب مویز در آب جوشانده صاف کرده
بشکر یا بعسل قوام کنند شربت پنج بیخ و ملین انفع **قول** گوید و بعد چهار روز از وصول زخم جهت عسر نفس و تصفیه ریم و نزله این شربت
دهند شعیر مقشر عناب بیخ گاوزبان اصل سوس هر یک ۱ اونس مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم تربز مغز تخم خیارین هر یک دو درم در آب باران
جوشانده صاف کرده شکر چهار اونس آمیخته قوام کنند و گاهی برای تلیین عسل بنفشه شربت سنبل بعرق گاوزبان حل کرده تا سه درم نوشند بعده
ملینی از مغز فلوس بشکر آمیخته یا شربت پیتومال یا دیاکاتولیکو دهند و اگر زخم بزرگ یا زخم حد بهر یا زخم نیزه باشد و هیچ عوارض ظاهر نبود تا آنکه هر دو
لب مضبوط دارد و گسیخته نگردد دوزند و طرف پائین تا آنکه ابریشمی اندکی سست زنند تا اگر ضرور شود باز کشاده گردد و اگر زخم بسیار خرد باشد و نند بدا
که خون کثیر منجمد شده قدری زخم را کشایند تا ریم برآید و صاف گردد و برای نهادن فتیله جای شود لیکن اگر در سه روز حمی یا کرب یا حرارت ظاهر نشود
از قنه شمع عسل مصطکی صبر مر کندر انزروت زعفران برابر بهما ساخته گذارند و برای انبات لحم قنه کندر مصطکی دم الاخوین آمیخته نهند یا روغن اترج
گذارند باید که اول زخم ایستی تیکو شویند پس گذارند و اگر حمی یا حرارت معلوم شود تدبیر سرفه آور کنند و انچه بسرفه آید از دهن اندازند و وقت سرفه
سوی زخم تکیه کنند و ریسمان بفتیله بسته بصفرت بیض قنه زعفران کند آغشته در زخم نهند و گرد زخم رادع گذارند و وقت کشادن و بستن از هوا حفاظت
کنند و اگر در سینه خون منجمد شده باشد ماء العسل یا ماء الخل نیم گرم دهند و ماء الشعیر که در وی اصل سوس جوشش بود بقدری عسل یا نبات آمیخته زرقه کنند اگر
موسم گرما باشد و ماء الشعیر گل سرخ جوشانده عسل گلابی آمیخته زرقه سازند اگر عفونت کثیر بود و بوی بد آید قدری اوکوانیتو از یپسیا کو آمیخته
زرقه کنند و قبل از زرقه حبس نفس نمایند و دهن و بینی بند کنند و بطرف سالم خوابند و بعد زرقه سوی زخم غلطند تا آب زرقه و ماده زخم برآید و فتیکه
آب زرقه صاف برآید بدانند که زخم صاف گردید پس محجمه ناری سبک بر زخم گذارند و مریض را بنوعی غلطانند که محجمه آویخته ماند اگر در سینه جمع منفطر
بود و پوست بیخ خبازی سه اونس پیه بط پیه مرغابی هر یک نیم اونس مسکه روغن بادام هر یک یکنیم اونس زعفران قدری آمیخته گذارند و اگر خون جمع شده باشد
باید که زیر آن موضع ثقب کنند و فرمایند که سوی زخم قدری مائل شود تا خون برآید و فتیله ریسمان به بیاض بیض آلوده گذارند و خرقه دو تو آلوده نهند
و سوی زخم چسپانند تا خون که در وی باشد همه برآید و فتیله در زخم سینه خرد گاو دم لولدار سازند و رشته بسته گذارند تا در زخم نماند و هر وقت که خواهند برآرند
و بالین بلند دارند تا خون جمع نماند و بطرفی دیگر نه و دیس قبتیکه همه خون برآید برای تصفیه عسل بطبیخ اصل سوس آمیخته زرقه کنند و سه بار تا که
خوب صاف گردد و اگر حمی نباشد قدری خمر افزایند و اگر حمی بود قدری نبات بطبیخ عدس شعیر گل سرخ آمیخته زرقه کنند بعده فتیله بصفرت بیض

و فتیله آلوده نهند روغن خراطین بشمع آمیخته بر زخم گذارند اگر وجع باشد پیه بط پیه مرغ هر یک پنج درم مسکه دهن لوز هر یک یا دو نیم زعفران درم آمیخته ضماد کنند که مزیل ورم و صلابت است اگر ریم سفید آید عسل گلابی بگلاب آمیخته زرقه کنند اگر در زخم رطوبت نماید زرقه با دویه مجففه نمایند در این وقت فتیله بدهن ورد آلوده نهند و خرقه هم ترکرده گذارند و زخم را آنقدر شویند که آب زرقه برنگ خود برآید پس برای انبات لحم و تقویت عضو گل سرخ گلنار برگ سبحنه آب حماض در آب جوشانده صاف کرده عسل گلابی آمیخته زرقه کنند و فتیله هم آلوده نهند و بالایش گرده ایمپلاستر و دیا یا لما ایمپلاستر و اوشیکرو سوگذارند اگر از نهم بهتر نگردد و رنگ مریض زرد گردد و بوی بد از دهن آید سه چهار پهلو از بالا شگافند و ریم بر آرند اما از شش بلا حفظه کرده سگافند و پرده درونی هم کشایند و مجروح الطرف زخم تکیه کنانند تا همه ریم برآید و همه ریم بیکدفعه بر آرند بعده بیاض بیض گل ارمنی روغن گل آمیخته فتیله آلوده نهند و بالای زخم دیفین سبو گذارند و بعد سه روز زرا و ند طویل ایرسا و قدری زعفران سائیده بعسل گلابی آمیخته بر زخم گذارند و فتیله هم آلوده نهند و بر و گرده ایمپلاستر و دیا یا لما گذارند **قول اندری** شخصی قوی هیکل را زخم شغله از شش گذشته زیر بغل نزد ثدی دست چپ بر آمده بود و از پنج سال درین گرفتار بود و مدام دهن زخم وا بود و از دو سال خلط عفن از دهن می انداخت و الم سکشید هر روز مرق مرغ و صفرت بیض نیمبخت و در آب قدری خمر انگوری انداخته و اشربه مناسبه و طبیخ جو بجیبنی تمام روز میدادم و فتیله می نهادم چون دیدم که حرارت می افزاید ترک آن کردم اما پرهیز داشتم تا که ریم خشک شده فتیله بر آمد و زخم فراهم شد اما سعال داشت روانه کردم بعد شش ماه باز آمد عسر نفس و نفخ شکم داشت روز دوم یک مجلس طبع اجابت کرد ریم فقط بود از خروج خفتی یافت بعد هشت روز بطریق بول ریم بر آمد و راحت یافت شخصی دیگر بود که زخم نیزه از بیست سال بر ران داشت و از زیر ساق آبله می بر آمد و اوینتگافت و مثل داغ کشاده میداشت و چرک سائل میماند و آن شخص بصحت بود پس ظاهر شد که اگر طبع قوی باشد زخم شغله را وا دارند **نوع دهم در زخم عمیق و غائر** یعنی دهن زخم تنگ باشد و انتها عمیق و کج —

علاج تنقیه بفصد و مسهل حسب ماده کنند و از اشیای مضره پرهیزند عسل گلابی بطبیخ گل سرخ گلنار عدس آمیخته زرقه کنند اگر زخم گرم باشد و چرک مانند آب گوشت بر آید و اگر سرد باشد و ماده مثل ماء الجبن و غلیظ مانند بلغم پاره پاره بر آید شراب و عسل بکار برند مرزنجوش مرکی در آب پزانده زرقه نمایند و فتیله نهاده دهن زخم نبریدارند تا ریم بر آید و چون پاک شود برای اندمال ماء الشعیر رطل خمر چهار دانگ عسل گلابی سه دانگ کندر انزروت هر یک درم جوشانند سعی برود صاف کرده زرقه کنند کندر انزروت بعسل مصفی آمیخته فتیله آلوده نهند اگر چرک باشد آب نمک یا آب اشخار یا سکنجبین بطبیخ ترمس آمیخته یا او کوانیتو از بیب سیا کو بماء الشعیر یا بطبیخ مرزنجوش آمیخته زرقه کنند اگر نفع نشود از جای چرک شگافند اگر از زخم اول یا زخم ثانی مسافت بسیار نباشد و شرائین و عروق و عصب حائل نبود هر دو را یکی کنند تا زخم بی پرده گردد بعده صوف بر ادع آلوده گذارند اگر چاک کردن نتوانند حد المقدور فراخ دارند و زرقه کرده فتیله نهند و مرهم بازلیکو مرهم دیا کیلا نو مرهم کپوچین مرهم سیاه مرهم شحوم مرهم زرد چوب مرهم اجلیسیا مرهم منقی مرهم سرخ مرهم مجفف مرهم گل ارمنی مرهم خولان مرهم خل مرهم منبته مرهم ازرق مرهم عسل مرهم هو جوه مرهم سرطان مرهم ال مرهم ما نی مرهم اصحاب مرهم سفید اند حسب حاجت بکار برند **مرهم رال** کافور قیصوری شمع رال کهنه هر یک چهار درم روغن گاو تازه شانزده درم شمع روغن در کتابی گداخته رال سحوق ریزند بعد دو سه جوش کهنه مسحوق انداز ند دو سه جوش دیگر داده کافور انداخته فرو گیرند و در قرحه مرهمته تا سه

روز بقدری فوفل سوخته بکار برند پس تنها منبت لحم صحیح و آکل فاسد مصلح عضو ضعیف و جهت جراحت مزمنه عسر البرء و قروح جمره و ناصور انفع —
مرهم اعجاز کته سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یکده زاج توتیای سبز هر یکدو نیم اول آب و روغن را در ظرف کاهی کف بال کنند که
مانند داغ گردد پس اجزای دیگر آمیزند و سه یا که شش ساعت کف بال سازند تا که همه یکجسم گردد پس در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند —
روغن بلسان عملی قنه رطل کندر اونس مصطکی کبابه عود خولنجان دارچینی هر یک درم صمغ انجیر هفت درم خمر چهار رطل سائیده چهار روز
بر ریگ گرم داشته بدستور کشند و جدا جدا دارند **روغن بلسان عملی** قنه رطل مر دارچینی قرنفل صبر کبابه نارجیل حب الغار روغن بادام
برگ نیب هر یک چهار اونس چند جدوار مصطکی عود خولنجان انجدان هر یک ده اسکه دیلو کندر اونس مامیران انزروت هر یک دو اونس خمر
دو رطل سائیده در شیشه کرده چهار روز بر ماد گرم داشته در ریتورت کرده بدستور کشند برای بهق و برص و جرب و دمل بمالند و برای ازدیاد
بصر کشند و برای قوت حافظه بر پس سر مالند و برای صفای سینه و لسع جانور سمی سه قطره بعرق پودینه یا بخمر دهند برای طنین سه قطره چکانند
و برای زخم سر و وجع مفاصل دو بار در روز مالند **روغن بلسان عملی** روغن عاک (?) و می اشق اسطوخودوس هر یک لیبر کندر لادن عنبر هر یک
سه اونس جاوشیر شش درم مر صبر چند بوست خرمای خشک میعه سائله میعه یابسه هر یک اونس خمر چهار لیبر در قرع انبیق مقطر کنند و جماع و جراحات
و امراض بارده عصبانی را نافع **روغن اسرارش** روغن کتان دو لیبر سرنج ربع رطل سریش نیم رطل در مرتبان کرده در آفتاب دارند تا که همه
یکجسم گردد بکار برند مزیل ناصور منبت و مدمل زخم وقتیکه روغن کم شود دیگر اندازند قدری در ناصور چکانند و صوف آلوده پر کنند و بالائش گرده
مرهم سیاه نهاده محکم بندند **روغن موم کافوری** رال راتینج هر یک سه و نیم اونس قنه ده و نیم اونس قرنفل پانزده درم جوزبویه بیست درم قنه موم
گداخته ادویه سائیده آمیخته در ریتورت کرده کشند برای زخم تازه تفنگ و شمشیر و جراحت کهنه و حلوق النفع **دوا** آرد گندم بقدری هم وزن
یا روغن زرد و صفرت بیض دو چند روغن آمیخته گذارند منضج جراحات منقی چرک **دیگر** اسپرتو نمک بر جراحت تازه مالند در یکروز مندمل سازد —
دیگر بیاض بیض سه عدد کتیرا سحوق به روغن سوسن آمیخته نهند مدمل **دیگر** برگ گهیا توری سائیده بندند مدمل **دیگر** بیخ ناوه سائیده بندند مدمل **دیگر** چوب کنکیرن
با آب سوده طلا کنند و زخم را بکدیگر محکم بندند مدمل **طلینج مرکی** مرکی نیم خمر چهار بار هفت تا هفته تر داشته بر زخم را شویند مزیل چرک مخرج عظم پوسیده مجفف
جراحت **دیگر** صدف سوخته ذرور کنند مصلح جراحت **دیگر** ریوند ذرور نمایند مصفی چرک مدمل زخم کهنه **دیگر** بال زاغ سوخته عظم ضفدع سوخته عظم بقر سوخته تخم خوک
سوخته پوست خوک سوخته پوست بیخ انار سائیده گلنار سائیده بیخ هارسنگار برگ فنجنکشت سائیده منفرداً ذرور کنند مدمل **دیگر** بال کبوتر یا بال
فاخته یا بال عصافیر سوخته بروغن کنجد آمیخته طلا کنند مدمل **دیگر** زهره مار سیاه با آرد خمیر نموده دارند و ذرور کنند و برگ تنبول بندند زود فراهم آید
دیگر پوست درخت نیب یا پوست درخت سرس یا پوست درخت کنار با آب جوشانده شویند مدمل **دیگر** برگ تازه چوب میده بندند **دیگر** تخم
رال آمیخته طلا کنند **دیگر** ابریشم سوخته کوهان شتر آمیخته بر زخم نهند مزیل جراحت که بکسی دا ترود **دیگر** مغز نارجیل سوخته ذرور نمایند مصفی مدمل
زخم بد **دیگر** بنقوع کته شویند مزیل جراحت رطب **دیگر** گزر در آب پخته مانند حلوا کرده گرم گرم بندند مزیل عفونت زخم **دیگر** زنگال ذرور کنند
مزیل زخم عفن **دیگر** قند سیاه بر زخم بندند مسکن وجع و اگر دهن جرح بند بود مفتح آن و مخرج ریم و اگرچه مزمن بود در سه روز به کند **دیگر** عظم آدم

سوخته توتیای سبز برابر سائیده قدری بر دهن زخم تیر و تفنگ بندند در سه روز فراهم آرد اگر چه مزمن بود **دیگر** زاج سوخته ذرور کنند مزیلهٔ لحم عفن
جراحت مجفف **دیگر** بنبک با آب سوده طلا نمایند یا سائیده پاشند در حال آرام دهد چنانچه روغن کوپیو **دیگر** ذرورسی قولو نافع **دیگر** الوت سوده
بندند مدمل زخم تازه **دیگر** آب دهن صائم چکانند حابس دم مدمل **دیگر** برگ اسپغول ضماد کنند مدمل جراحت تازه و قروح خبیثه و ساعیه **دیگر** شیر
درخت ارنڈ کلڑی در دست گرفته مالند چون کف آرد بر زخم تازه شمشیر و غیره طلا کنند چون خشک شود دیگر گذارند در سه چهار روز مندمل و
خشک سازد **دیگر** بخم راسو یا بس بخم حل نموده بر جراحت خطرناک نهند باصلاح آرد **دیگر** شهد ابج پانزده قافله شش بعسل پرانده بندند مدمل
زخم لب و اصبع و ناخن بریده **دیگر** برگ نیب بنمک ضماد کنند روز دوم اسپغول هر یک نیم درم گل ارمنی اسکر و یلو زعفران نیم اسکر و یلو ضماد نمایند
روز سوم مردار سنگ اسکرویلو افزایند مدمل جرح ناخن بریده **دیگر** کتهه مردار سنگ مر صبر هلیله بلیله مومیا برابر سائیده پاشند یا بر خرقه نهاده
بندند و بعد سه روز بکشایند مزیلهٔ جراحت خبیثه **دیگر** مجرب در وصول جرح عظم که در زمین دفن بود برآورده بر و نهند در هفت نوبت زخم فراهم آید یا هفت
بار بر زخم گردانیده همانجا دفن کنند و عقب نه بینند **دیگر** مجرب در وصول جرح روغن کنجد دهند محتاج بدوای دیگر نگردند **دیگر** آجر پخته سائیده در
شیر برنج خورند سه هفته مدمل **دیگر** اگر خون در شکم ماند آب مرزنجوش یک پیاله جوا کهار درم آمیخته دهند تا هفته **نوع یازدهم در اخراج پیکان و
خار و غیره** اگر پیکان و غیره بجلد باید که با نبور سر باریک بکشند بعده مرکند سائیده پر کنند تا التیام پذیرد و اگر پیکان بعظم در آمده و کج گشته باید که
راست کرده با نبور کشند و اگر کشیده نشود مقناطیس بر و گذارند تا جذب آن نماید و اگر بسبب ضیق جرح و برون نابودن پیکان انبور پیکان را
گرفتن نتواند دهن زخم کشاده کنند اگر خار و عظم و آبگینه و غیره خلد با نبور کشند و اگر اندک بود بسوزن کاویده برآرند اگر بدین حیل بر نیاید پیاز نرگس
اشق ... بعسل ضماد سازند تا زخم کشاده گردد و بآسانی برآید و اگر بعد تلیین و اتساع جرح اشیای جاذبه چون زفت راتینج علک البطم زراوند ضماد
نمایند زود برآید **دوا** برگ گل سوریج مکهی کوفته وقت سه پهر بر زخم بندند صبح پیکان برآید **دیگر** موی سر ماهی روبیان سائیده بر دهن زخم بندند
پیکان برآید و در دو هفته به گردد **دیگر** سوش شگافته یا برگ گهیا توری سائیده بندند **دیگر** پوست و اطراف ضفدع دور کرده بر زخم تر بندند و یک
شبان روز گذارند نمایان کند و قلع پیکان از عظم نماید **دیگر** زهرهٔ میش بندند یا چکانند **دیگر** زهرهٔ ماده گاو بروغن گاو آمیخته چکانند **دیگر** زبل
بقر بروغن گاو جوشانده بندند **دیگر** آب جونلائی یا اصل آمیخته طلا کنند **دیگر** برادهٔ انجیر سائیده یا کرم دیک بعسل آمیخته یا بیخ شبت بعسل آمیخته
یا خراطین بعسل آمیخته ضماد کنند مخرج پیکان و غیره **روغن** برای برکردن زخم و اخراج گولی و حلقهای زره و پارچه و پنبه و عظم شکسته که در زخم ماند
اگر چه نیم گز یا زیاده باشد برگ فنجنگشت برگ فراش برگ تاتوره برگ یاسمین هر یک پنجدرم روغن کنجد رطل سائیده در روغن انداخته بر آتش
نهند و حرکت دهند تا که همه سوخته بته نشیند فرو گرفته حل کنند که یک جسم گردد بدارند چون سیاه شود روغن صاف بگیرند و بکار برند **دوا
مسکر** برای اخراج پیکان یا شق یا داغ که در وقت هوش تاب آن ندارد بکار آید افیون پنجدرم خشخاش اسود ده درم تخم کاهو بیست درم آب سه
رطل بپزند سوم ماند حنظل نیم رطل اندازند و جوش دهند تا که همه آب جذب گردد پس حنظل را خشک کرده سائیده مثقالی دهند بیهوش گردد و چون
خواهد که بهوش آید کندش با آب سوده نوشانند **دیگر** افیون چرس بزر البنج پوست بیخ لفاح تخم دهتوره تخم کاهو هر یک نیم درم جدا جدا کوفته

شب بآب ترکند صباح جوشانده صاف نموده اجزای مسطور دیگر در همین آب کنند بدستور سه بار پس صاف کرده گندم چهار او نیز انداخته
دارند تا که آب جذب گندم شود گندم خشک شود بعده گندم را ساییده دارد وقت ضرورت یک ماشه بآب حل کرده نوشانند بیهوش شود و وقتیکه چند فرفیون
زنجبیل برابر ساییده قدری در بینی دمند یا ادویه مذکور بسرکه آمیخته در شیشی کرده بویانند بهوش آید دیگر لحم گوسفند مصفی از پیه شرحه کرده به بزر البنج
مسحوق آلوده در کوزه سفالی نهاده در زبل اسپ دفن کنند تا کرم افتند پس کرمها را در شیشه کرده گذارند که خشک شوند پس وقت حاجت دو جزو او
بیک جزو افیون ساییده دانگی در بینی دمند بیهوش شود و وقتیکه چند قطره سرکه در بینی چکانند یا چند فرفیون زنجبیل برابر ساییده نفوخ نمایند
یا بسرکه آمیخته چکانند که عطسه آید بهوش آید **دوای مسکر** خشخاش اسود تخم کاهو هر یک پنجدرم بزرالبنج دو نیم درم جوشانده صاف کرده بهموزن
قند قوام کنند شربتی مثقالی **فصل پانزدهم در قروح** قرحه جراحت متقیحه را گویند بسبب جراحت و انفجار خراج بهم میرسد و چیزی که از قرح آید اگر
رقیق بود صدید و اگر غلیظ باشد وسخ گویند **علاج** اگر وسخ و قیح کثیر باشد حسب خلط و قوت تلیین کنند و از کثرت اکل و اطعمه مرطبه پرهیزند و ادویه
مجففه چون مرداسنگ عروق الصفر پوست انار مکی عفص فرو ادرا مرهما بکار برند و اگر دهن تنگ باشد بفتیله رسانند **بدانکه** قرحه چند گونه است
یکی بسیط که خالی از عوارض باشد مانع اندمال باشد پس اگر رطوبت اندک در قرحه بود برای جلا و تخفیف بخمر سرکه ماء العسل شویند بعده پنبه کهنه
پر سازند و قدری پنبه بدهن ورد یا بروغن کنجد آلوده بالای او نهند تا بسبب دهنیت دهن جرح بسته نگردد تا که از درون فراهم نماید و هر روز قدری
از پنبه پر کرده قدری کمتر کنند تا زود فراهم آید و در چنین قرحه خفیف ادویه قوی التجفیف بکار نبرند که خوف افنای رطوبت اصلیت و ایضاً مانع
اندمال نماید و اگر قرحه بزرگ و پرچرک باشد و در ابدان نرم بود مرداسنگ زردچوبه هر دو بسرکه و زیت مرهم کرده بکار برند و هیچ یکی ازینها
تنها بکار نبرند که ضرر دارد و اگر در ابدان صلبه باشد ادویه قوی التجفیف چون عفص گلنار زاج اقلیمیا برگ سوسن و اندکی زنگار افزایند و مراد
از ابدان صلبه کسی است که کثیر التعب بود چون زرگر و آهنگر وغیره و اگر قرحه غائر بود در تجفیف مبالغه کنند تا رطوبت که در غور است خشک گردد
پس ذرورات و مراهم ملتحمه بکار برند و احتیاط دارند که مبادا دهن قرحه بسته شود و غور همچنان ماند پس تا که قعر آن پر نگردد و بسطح جلد برابر
نشود پنبه مدهنه بدهن ورد بر دهن جراحت مدام نهاده دارند و اگر دهن قرحه تنگ بود مراهم بفتیله اندر کنند و اگر بسبب شدت غور و کثرت
رطوبت مجففات اثر نکنند باید که در اسفل عضو آنجا که غور است شق کنند تا ماده بتمامه برآید و دوائیکه عمل کند مرهم ملتحمه و ذرور ملتحمه بکار برند —
مرهم ملتحمه مرداسنگ بسه چند زیت بپزند چون غلیظ شود فرو گرفته قدری انزروت دم الاخوین قنه کندر زفت انداخته حل کنند که یکجسم گردد
دوم مرکب که بعوارض دیگر چون وجع و سوء مزاج و انصباب ماده از عضوی بر قرحه و سوء ترکیب جزو آن یار بود باید که اول بدفع عوارض چنانچه
در جراحت مرکب گذشت کوشند و بعد زوال عوارض بمعالجه قرحه پردازند **سوم عسر الاندمال** اسباب این کثیر اند یا آنکه خون در تن قلت
پذیرد و بدان سبب عضو رفته وجود نگیرد چرا که باعث التحام و تکون اعضا خون است از انست که در اعضای غیر لحمیه و ابدان مشائخ قرحه دیر
مندمل میگردد آثار قلت خون هزال صفرت تن و قرحه و حوالی قرحه خشک و بی ورم و قلیل الحمرت بود باید که گرد قرحه بدست آهسته آهسته مالند
خرقه بآب گرم تر کرده تکمید کنند و وقتیکه حمرت و انتفاخ پدید آید تکمید موقوف نمایند و اغذیه مولده دم خورانند و مرهم اسود گذارند یا آنکه خون فاسد

شود و بدانسبب لحم رطب از و متولد نشود و آنچه بنصیبه عضو متقرحه شود بریم و چرک استحاله نماید پس اگر موجب فساد دم تغیر مزاج کبد بود و لون تن سفید ارزیزی یا زرد حسب برودت و حرارت مزاج کبد باشد و اگر باعث فساد تغیر مزاج طحال بود و لون مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید باید که اول فصد کنند تا دم فاسد برآید پس باصلاح کبد و طحال کوشند نوعی که در انجا گفته شد یا آنکه سوء مزاج گرم در تن و عضو متقرحه افتد و قوت او ضعیف سازد و بدان سبب غذائی که بدو رسد قوت عضو در ان بوجه اکمل تصرف نتواند کرد و مستحیل بدم نتواند ساخت آثار حمرت و حرقت قرحه و شدت وجع است باید که فصد کنند و خون حسب حاجت برآرند و تدابیر مبرده و مطفیه بعمل آرند و مرهم اسفیداج و مرهم که از سرکه مرداسنگ عروق الصفر ساخته باشند بکار برند و گرد قرحه طلای برد گذارند و بالای رفاده که بر قرحه نهند صندل مسحوقه گذاشته بندند یا آنکه سوء مزاج سرد باعث ضعف قوت عضو ماوف گردد آثار او کمودت لون و عدم آثار حرارت است باید که برای تسخین مزاج اغذیه گرم چون ماء اللحم توابل و مویز و انجیر خورند و باب گرم تکمید عضو نمایند و مرهم باسلیقون و مرهم اسود بکار برند یا آنکه سوء مزاج تر سبب ضعف قوت عضو شود آثار او لین لحم قرحه کثرت رطوبت و زرد است باید که تنقیه به هلیله و ترید کنند لحم بریان خورند و مرهم قوی التجفیف بکار برند یا آنکه سوء مزاج خشک سبب ضعف قوت عضو شود آثار او یبوست تن و قرحه و قلت چرک است باید که باب نیم گرم و روغن بنفشه یا مسکه گرد قرحه تکمید کنند حریره مرق چرب بیضه نیم برشت خورند و ادویه قلیل التجفیف چون آرد جو آرد کرسنه بیه مرغ بیه بط بر قرحه گذارند یا آنکه بر کناره قرحه یا درون آن لحم صلب باشد و بدانسبب هر دو طرف قرحه بهم نه پیوندد پس اگر لحم بر دهن یا قریب قرحه باشد بنظر آید و اگر در غور قرحه بود بمیل معلوم گردد که گویا بر چیزی صلب میرسد پس اگر ممکن بود بسر میل بخراشند تا بزداید اگر غلیظ تر بود بآله آهنی قطع کنند و اگر در غور باشد و بآله آهنی بریدن نتوانند بادویه حاده چون قلقیون و دیگر دیک فانی نمایند و بعد فنا بمراهم ملحمه بپردازند یا آنکه در قرحه عظم فاسد بود و بدان سبب ریم دائم برآید و منع اندمال کند و درین گاهی قرحه در ظاهر نیک شود و بعد از چند روز باز معاودت نماید و ریم آرد و صدید رقیق منتن روان گردد و چون میل اندر کنند تا بعظم رسد بسبب ترهل و استرخاء لحم دریابد که آواز وصول میل بعظم مسموع شود و این وقتیست که غشای محیطه عظم فاسد گشته جدا شود و عظم عریان ماند باید که آن موضع را تا عظم بشگافند و ادویه حاده گذارند تا لحم مرده را فانی سازند و وقتیکه از ادویه حاده خشکریشه پدید آید روغن نیم گرم بر آن نهند تا لحم عفنه و خشکریشه زائل گردد بالجمله چون گوشت فاسد بریده و عظم پدید آید آن قدر که فاسد باشد بچیزی تیز یا بسوهن خراشیده دور کنند و اگر تمام فاسد باشد بالتمام قطع کرده برآرند و بجای او شاخ حیوانی مثل او ساخته گذارند پس فرور ملحمه پاشند **طریق قطع عظم** بدو وجه است یا آنکه باره باریک مانند اره شانه گران ببرند یا آنکه گرد اگرد عظم بر برمه ثقب نمایند متصل متصل پس باهن تیز روابط هارا که فیما بین ثقبها اند جدا کنند و در قطع احتیاط نمایند تا سر برمه و آره بلحم سالم و دیگر اعضای صحیح نرسد و طریق احتیاط در کسر عظم آید یا آنکه قرحه عفنه و خبیثه بود و بدانسبب دم که بنصیبه آن عضو رسد نیز فاسد شود و مستحیل بریم گردد آثار او سواد قرحه است و فساد و عفونت او زود باعضای مجاوره سرایت نماید باید که تنقیه تن حسب ماده کنند مثلاً اگر قرحه لذع و حرارت بود و گرد او زرد باشد و رطوبت زرد سائل بود مسهل صفرا و اگر حوالی قرحه سیاه و صلب قلیل الحرارت بود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم دهند و اگر با وجع و حمرت بود فصد کنند و فصد در همه حال سود دارد زیرا که از تنقیه او تنقیه هر خلط

بیشود و بعد تنقیه بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و برای سقوط لحم فاسد اطراف کاسنی برگ خطمی برگ عنب الثعلب کوفته
قدری مسکه و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و بعد سقوط لحم مترهل مرهم زنگار و مسکه بکار برند تا باقی اجزای فاسد دور شوند و لحم سرخ صحیح برآید پس
بمراهم منبته به سازند یا آنکه قرحه در عضوی افتد که لحم آنجا مترهل و نرم و ردی باشد همچون ابدان مستسقی پس بسبب کثرت رطوبت و وسخ تخفیف
که موجب اندمالست بحصول نرسد باید که ادویه حاد و مسکه نهند تا لحم مترهل برود و صحیح ظاهر گردد پس بمدملات پردازند یا آنکه در قرحه عرقی بزرگ
باشد که دائم قرحه را تر دارد باید که فصد کنند تلیین بطبیخ افتیمون نمایند تعدیل غذا سازند و بعد فصد و اسهال عرقی که در قرحه است نیز زنند یا آنکه
مرهم و ادویه مستعمله بمزاج قرحه موافق نیفتد مثلاً افراط در گرمی کنند و بدان سبب ماده کثیر ردی بعضو آید و قوت عضو در وی تصرف کردن نتواند
آثار او آنست که باستعمال ادویه گرم حمرت والتهاب در ورم زیاده شود باید که ترک ادویه مستعمله کنند مرهم اسفیداج و دیگر مراهم سرد بکار برند
یا افراط در سردی کنند و بدانسبب قوت عضو ضعیف شود و جذب غذا نتماید و متصرف بدان نگردد آثار او آنکه قرحه مائل بکبودی و سیاهی و سختی باشد
باید که مرهم اسود گذارند یا قصور در جلا نمایند آثار او قرحه پر چرک بود و لحم ردی نرم مترهل در و آویخته باشد باید که مرهم اخضر گذارند تا فانی سازد
یا قصور در تجفیف نمایند و درین قرحه رطب مترهل کثیر الصدید باشد باید که مرهم مدمله قوی القبض که از گلنار عفص کندر دم الاخوین ساخته باشند
گذارند یا چیزی که بلذع و حدت و جلا لحم را گداخته فانی سازد و بستن ندهد و این لحم گداخته را زرداب پنداشته در جلا افزایند و مرض زیاده
گردد و فرق از زرداب و لحم مذاب آنست که اگر رقیق و سرخ و با وجع و لذع باشد لحم مذابست و درین وجع و ورم و حرارت بیشتر بود و هر روز قرحه وسیع
گردد و اگر زرد و بچرک غلیظ مختلط باشد زرداب بود باید که ترک ادویه مستعمله نمایند و مراهم نرم که در وی حدت و لذع نباشد بکار برند یا آنکه بدن ممتلی باشد
و بدانسبب ماده بر قرحه همی رسد و مندمل شدن ندهد و آثار او امتلای بدن و کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او باید که اول تنقیه بطبیخ هلیله کنند تلطیف
غذا نمایند و بعد تنقیه بمعالجه قرحه پردازند با دویه قوی التجفیف **مرهم اخضر** زنگار عسل برابر آمیزند اکال لحم فاسد **مرهم اخضر** زنگار یک اشق انزروت
هر یک نیم بسرکه حل کرده بعسل آمیزند مصلح نواصیر اگرچه در گوشت باشد مضعف قرحه و سخه اکال لحم فاسد **چهارم ساعیه** و آن مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد
و رطوبت و زرداب دائم مترشح باشد و این رطوبت چون بر جلد و لحم صحیح رسد آنرا نیز فاسد سازد و تب آرد از شدت عفونت و باشد که خفقان پدید آید
فصد کنند مسهل صفرا دهند و برای تعدیل آب انارین آب تمر هندی نوشند بعده دردی خمر چند بار طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فساد بجوانب
سرایت ننماید پس توتیا مردارسنگ کاغذ سوخته اقلیمیای فضه تراب بوته نحاس ما میران بسرکه یا بخمر بکار برند اسفناج مرغ برغاله سماق زرک غوره خورند
پنجم متاکله فصد کنند مسهل صفرا دهند تعدیل بسکنجبین یا بآب انار نمایند و گرد قرحه علق گذارند و عضو را در آب بارد نهند یا خرقه بگلاب آلوده بر بیت
سرد نموده گذارند خمر ممزوج بسرکه مفید عدس مقشر پوست انار ترش زرور د برگ مورد برگ حماض گل ارمنی بسرکه سائیده ضماد سازند برگ حماض بخمر
پخته گذارند اگر بدین نهایه نشود بجدید یا بادویه حاده قطع عضو متقرحه کنند تا فساد بعضو دیگر نرسد **ششم قروح** که از دم سوخته سوداوی که طبع
بظاهر تن دفع کرده پدید آید اول بثور بزرگ ظاهر شود پس سر دهد و ریم کند بعده خشکریشه سیاه یا رمادی آرد همچون خشکریشه داغ و وجع اندک باشد
و اکثر در روی افتد فصد کنند تنقیه بطبیخ افتیمون سفوف سودا ماء الجبن نمایند و بعد فصد و تنقیه علق گذارند تا دم سوخته را از نفس عضو کشند پس

(حاشیه) ماء آب نحاس پیست قائم مانند کف وقت ذوب نحاس از آن پدید می آید و تراب بوته نحاس عبارت از بوته گلیست که نحاس در آن می گدازند ۱۲

مرهم احمر گذارند **فائده** گاه باشد که در جلد سر اول بثور سرخ ظاهر شود پس قرحه گردد و الم اشد آرد سبب او ابخرهٔ غلیظه دمویه محترقه است
که زیر حجاب که بر قحف است تمکن گیرد و از غلبهٔ ناریت حجاب را بسوزد و بیرون آرد باید که جهت اخراج ابخره غلیظه متسکنه اشیای ملینه چون
اطراف کاسنی کوفته بدهن سمسم جوشانده ضماد کنند اگر قدری آرد جو و خطمی افزایند بهتر بعده برای تسکین وجع و اندمال قرحه مرهم کافوری گذارند
مردار سنگ توتیا حنا قنبیل بدهن بقر آمیخته بکار برند و جهت تحلیل ابخره غلیظه و سرعت و سهولت اخراج ادهام و تکمید طلب نمایند **دوا**
نکورا که گلهای سرخ دارد سائیده پاشند عصب گاو یا پس سوخته بندند مدمل قروح **دیگر** شیر زاب برابر زاج قدری آمیخته شویند بعده پاناسی
یا صوف ریسمان پر کرده بر و مرهم گذارند مدمل قرحه **دیگر** سکبور چهار درم اسفیداج دو درم در یک پیاله گریل سائیده آب دهن سمسم هر یک
نیم پیاله گرفته در ظرف چینی لت کرده در گرما هفت روز نهند پس خرقه آلوده گذارند و آب گرم شویند در سه روز به گردد **دیگر** روغن گاو یا زرده
مردار سنگ پنج جوشانده یا کته بدهن بقر آمیخته مالند **دیگر** ابهل برای قرحه خبیثه نهند از عفونت باز دارد **دیگر** انزروت بعسل ضماد کنند منبته لحم **دیگر**
اثمد ذرور کنند مصفی قرحه منبت **دیگر** زبل بز سوخته بر قرحه ردیه پاشند **دیگر** مورد بنجم جوشانده بر قرحه کعب و قدم نهند **دیگر** زیبق گوگرد
توتیای سبز هر یک یک درهم بقر به آمیخته اول عضو را بطبیخ برگ نیب شسته طلا کنند برای قرحه خبیثه وغیره انفع **دیگر** حنا آهک سوخته بدهن بیع
مغسول آمیخته طلا کنند مزیله بثور که گرد قرحه شوند **دیگر** زاج سوخته یا برگ شانه سائیده پاشند مزیله لحم عفنه بغیر الم **مرهم آبی** مقل زیبق هر یک پنج
حضض مقل حضض با آب سائیده زیبق آمیزند چون یکجسم شود بر خرقه کشیده نهند برای اقسام قروح و جروح نافع حتی که ناسور را باصلاح آرد **قول**
لارزوربیه طبیخ موندلفیکا نتی دهند مرهم مرقشیشا ادونس سال سنور نواسکر ولیو آمیخته نهند بعرق آلومینوزا فالو یا بعرق الومینوزا
کوئید و شویند خرقه بروغن اسیلیه انیتی ترکرده نهند ادکوانیتو آهک ادکوانیتو از سب سیاکوا ادکوانیتو میسنو آدکوانیتو توتیائی ادکوانیتو دلفین
سیبو ودی بولو آدکوانیتو ابولستولوروان امیلا استرو بازلیکا گذارند و گفته اگر زهری باشد و این اکثر از صفرا و اخلاط حاده میشود و موضع را فاسد
میسازد و میخورد و میفزاید تنقیه صفرا کنند تعدیل مزاج باغذیه مناسبه نمایند و برای تبرید و تجفیف و ردع ماده و تقویت عضو مرقشیشا سرب سوخته
اثمد بکار برند یا مرقشیشا سم الفار توتیا مس کشته عاج سوخته سائیده بدهن سمسم آمیخته گذارند بعده بگلاب یا آب بارتنگ یا آب زاج شویند
و گل ارمنی گرد آن طلا سازند و بالای زخم گرده مرهم سفیده یا مرهم توتیا یا مرهم دیاپالما گذارند اگر موسم گرما بود خرقه بدهن ورد آلوده نهند یا پوست
انار زاج بنجم جوشانده خرقه تر کرده نهند اگر وجع کثیر بود مرهم سرب دو اونس با آب بارتنگ یا آب لسان الحمل ورد آمیخته گذارند بعده گل ارمنی دهن
ورد هر یکی و گل مختوم یک شمع چهار مرهم ساخته نهند یا صفحه سرب در آب زاج سه روز تر دارند پس قدری زیبق بر و مالیده بر زخم بندند و اگر بدین به
نگردد و لحم زائد را بخورد و افزاید مرکوریو پریسی پیتاد و سرخ پاشند و بالایش گرده مرهم شنگرف آلوده گذارند و گردش گل ارمنی با آب بارتنگ
طلا کنند یا خرقه بماء الخل تر کرده نهند اگر از ینهم به نشود یا مرکوریو نباشد سم الفار بمرهم سفید آمیخته گذارند و وقتیکه قشر از زخم دور شود مرهم آهک
مرهم توتیا برابر آمیخته نهند **مرهم آهک** آهک مغسول خشک کرده بدهن ورد آمیخته در ظرف سرب حل کنند چون سیاه شود بکار برند اگر ازینهم
نفع نشود داغ دهند اگر کافی نبود و مریض حیات خود خواهد آن موضع را قطع سازند و گفته اگر زخم کهنه و منتن باشد و این از خون فاسد در گرما اکثر پدید

آید و همه بدن را ضرر رساند پس اول تنقیه بدن کنند و تبدیل مزاج با غذیه مناسبه نمایند بعده برای تصفیه زخم بماء العسل یا بعسل گلابی شویند یا بمرهم الرسل
بوردن شویند یا بآب مرزنجوش عسل گلابی مرکی آرد باقلا آمیخته شویند اگر زخم عفن باشد بآب شور شسته او که انیتو از زیب سیا کو گذارند اگر زخم عمیق
باشد صوف خرقه کهنه بعسل آرد جو خمیر آلوده پر کنند و گردش گل ارمنی به بیاض بیض بگلاب طلا کنند تا حدت دوا بلحم صالح نرسد و بالایش خرقه بماء الخل
آغشته نهند اگر بدین عفونت نرود بآب قلی شویند زاج سوخته مرکوریو پرسیی پتیا دو سرخ را بآمیخته گذارند یا سم الفار او نس دم الاخوین سه درم بگلاب آمیخته
سنده باشد ذرور کنند و وقتیکه زخم اندکی میل بخشکی نماید و قشر دور شدن گیرد و لحم تازه بنظر آید بدانند که عفونت رفع گردید آن وقت مرهم باسلیقون بقدری مرهم
از زیب سیا کو آمیخته گذارند و گفته اگر زخم کهنه و سوزنده باشد و لبهای صلب و لحم بلند و لونش نارنجی باشد و این اکثر از خون سوداوی میشود باید که تا مقدور
دست بعلاج نکنند و تدبیرش آنست که برای قطع لحم سم الفار ذرور کنند و بالایش گرده مرهم گل ارمنی گذارند و گردش نیز نهند اگر وجع پدید آید دهن ورد
سه اونس بیضه خوک او نس مصطکی نیم اونس بیاض بیض یک عدد موم قدر ضرورت مرهم ساخته گذارند چون وجع برود و لحم فاسد زائل گردد ادویه نافعه بکار
برند و گفته اگر زخم عمیق باشد اکثر دهنش خرد میشود باید که از میل سنگ یا میل سرب یا میل آهن یا میل [illegible] یا میل موم عمق آن دریابند و گاهی راست
و گاهی کج دو سه عوق ملیند سبب آن آنست که زخم خوب بنگرد و کسی ماده و روی مانده باشد پدید آید پس اگر ریم مثل غساله گوشت آید بدانند که بسبب
حرارتست و اگر سفید و رقیق بود بدانند که بسبب برودت و درین سه تدابیر باید کرد اول تصفیه پس اگر در زخم حرارت باشد بماء العسل زرقه کنند
و اگر حرارت نباشد و ریم سفید و غلیظ بعسل و خمر شویند اگر زخم منتن باشد بسرکه و عسل یا بعسل گلابی و آب شور یا آب قلی و عسل زرقه نمایند یا مرهم
از زیب سیا کو بطبیخ گل سوسن یا بآب شور یا بماء العسل آمیخته زرقه سازند مرکوریو پرسیی پتیا دو سرخ بروغن کنجد یا بکسی آب آمیخته فتیله آلوده گذارند اگر
در زخم سوزش باشد بطبیخ گلنار شعیر شویند فتیله سرب نهند دوم انبات پس باید که ذرور کندر بدهن ورد آمیخته بفتیله گذارند یا طبیخ شعیر رطل عسل
گلابی سه اونس انزروت کندر مرکی هر یکدرم خمر نیم رطل کوفته جوشانند چهارم بر دو درم مرهم دیا یا بالما آمیخته زرقه کنند و بالایش هم یا بالماد هم او یوگا ذر فتیله
بعسل گلابی آلوده نهند سوم تجفیف پس اسفنج بخمر الیستی ترکرده نهند اگر بکسی وجه صاف نگردد زخم را کشایند اگر موضع عصب و عروق نباشد از دهن
زخم و اگر موضع اعصاب بود برابر زخم از زیر بکشایند و خرقه بر میل فضی یا سربی پیچیده در زخم برده صاف کنند پس بعسل گلابی شویند و تدبیر تجفیف کنند
و گفته اگر زخم کهنه باشد و فساد تا عظم رسد و این در ناصور و سرطان اکثر میشود و ماده او حاد میباشد و آثار عفونت عظم آنست که لحم آنجا نرم و منقب
دار و منتن شود و چون میل اندر کنند بر عظم رسد اگر اینچنین زخم تا یک سال کشد بدانند که بعظم نقص رسیده باید که لحم را قطع کنند تا عظم ظاهر گردد همانوقت
بسوهان آن قدر که فاسد باشد دور کنند تا که صاف بر آید بعده کاوستیکو گذارند اگر کافی نبود بآتش نرم داغ دهند پس تا سه روز دهن ورد و بیاض بیض
آمیخته خرقه یا صوف آلوده نهند و بالایش خرقه بماء الخل ترکرده گذارند و بعد سه روز دیاسیمیتو نهند پس مسکه عسل گلابی آمیخته ضماد کنند بعده
ادویه مصفیه پس منبته گذارند اگر زخم عمیق بود و فساد عظم فرسن نباشد داغ نه نهند چراکه داغ عظم سر و بندگاه و صدر و پهلو و فقرات ظهر بدست و درینجا فقط
زوال عفونت عظم از فرسودن کافیست و عوض آتش مرهم از زیب سیا کو محلول بخمر بس است و در فرسودن عظم شرط است آنقدر رسایند که سفید بر آید
و از سودن هیچ آواز نکند و رطوبت مانند غساله بر آید پس بعد تصفیه عظم برای تجفیف زراوند ایرسا زاج سوخته فرفیون توتیای سبز مرکوریو پرسیی پتیا

زنجار سوخته بیخ نند یا زراوند آمیخته بعسل نمک غاریقون بالایش گذارند و آمیخته گوا سیاه زیب مرهم از نمک غاریقون گرفته ادویه یا ده دو ارزن سرخ دو سکهندرسن مرخبث النحاس برابر سائیده گذارند اگر کندر افزایند بهتر و بعرق آدمبر اول شویند **عرق** مصفی زخم مرکی پانزده درم زراوند گرد چهارده درم کوفته خمر چهار رلیبر انداخته چهل روز در آفتاب داشته بکار برند **عرق** مجفف و مزیل نتن زاج سه درم گلاب دوازده درم خمر ربع رطل جوشانده سرد کرده شویند **عرق** اکّال اکوا دی لیمیری هشت رطل سم الفار سه گندم آمیخته بر زخم گذارند برای زخم کهنه و ناصور انفع **عرق** مزیل بثور و قروح خبیثه نوشادر سه سفیداج ابقراج گل ارمنی هر یک وسائیده در شیشه کرده سرکه انداخته در آفتاب نهند پس صاف کنند **روغن** مصفی مندمل و بهره اردار بلد اصل سوس هر یک شش مثقال دهماسه دوازده مثقال کوفته بدو رطل آب ترکرده روغن کنجد یک لیبر انداخته روغن سازند —
روغن برگ فراش برگ نیب ال سرخ شنگرف کوفته قرص بسته بدهن سمسم جوشانده بکار برند

فصل شانزدهم در ناصور

قرحه کهنه عسرالاندمال است که منفتح شود و از یوم انفجار چون چهل روز گذرد ناصور گویند و عمیق الغور ضیق الفم وسیع القعر میباشد و از هر جانب او در باطن لحم صلب و سفید بود و رطوبت از آن برآید و وجع کمتر و بدو گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک گردد و گاه بود که دهن فراهم آید و باز سر کند و سیلان نماید و جوف او گاهی راست و گاهی کج میباشد چنانچه میل داخل نگردد و گاه باشد که بعظم سرایت کند آثارش آنست که چون میل اندر کنند صلابت دریابند و رطوبت رقیق لطیف مائل ابیضیت باشد و گاهی بعصب رسد و چون میل اندر آرند وجع اشتداد آرد و رطوبت رقیق لطیف مائل به بیاض برآید و گاهی بر باطن رسد و چون میل درآرند وجع و صلابت هیچ محسوس نشود و رطوبت رقیق سفید سائل بود و گاهی بوریدی رسد و خون غلیظ کثیر برآید و گاهی بشریان رسد و خون گرم رقیق اشقر برآید و گاهی در لحم باشد و رطوبت غلیظ لزج کدر سرخ رنگ برآید و گاهی یک ناصور را دهن متعدد بود پس اگر از همه رطوبت متفق اللون برآید بدانند که ناصور واحد است و اگر مختلف اللون بود بدانند که هر واحد جدا است **علاج** اول برای تخفیف رطوبت و تنقیه چرک بگلاب مخلوطه بمادحوب زرشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا بآب صابون که در و قدری نوشادر و زنجار مخلوط بود شویند بعده فتیله کهنه بخمر ترکرده بذر در اصفر آلوده در قرحه نهند و همچنان کنند تا که به گردد و اگر بدین تدبیر به نشود و شگافته لحم فاسد نواحی آن را باهن یا بادویه حاده بزدایند تا که لحم سرخ ظاهر گردد پس بمدملات بکار برند و داغ انفع **بدانکه** شگافتن ناصور صعبست خاصةً که قریب عصب یا عضو شریف باشد **ذرور** **اصفر** صبر انزروت مرکندر دم الاخوین زعفران افیون بسایند **قول صاحب قبر** تنقیه بفصد و مسهل حسب ماده کنند و دهن و ادارند تا ماده برآید اگر در لحم باشد همه لحم عفن را قطع کرده مرکور یو پریسی پیتا و سرخ یا شنند تا پاک شود پس بمراهم مناسبه پردازند و اگر قریب اعضای رئیسه یا عصب یا عروق باشد یا مریض ضعیف بود بحیله پردازند اگر ریم دائم تراو و فتیله بسم الفار سحوق آلوده نهند تا لحم را بجور دبعده اشق مثقالی در روغن کنجد انداخته بر آتش نهند و فتیله سوخته سیاه شود دبیفه سلحفات لال انزروت سفید هر یک مثقالی آمیخته صبح شام بر زخم گذارند اگر سیاهی از جانب نجاست باشد تنند سحوقه چند بار پاشند سر مرحبا که صلب باریک میده باشد بجوش آلوده نهند اگر مریض استعمال قنب کند سود دهد طبیخ بارتنگ یا الطبیخ عنب الثعلب یا بما الشعیر که در و گلقند حل بود شویند تا عضو فاسد نگردد و روغن ناصور مرهم ناصور مرهم سنگبصری مرهم سبز مرهم سیاه مرهم سرخ مرهم گلابی انفع **فائده** شخصی از مدت ناصور در دست داشت و بهنیشد چون برگ پستان گرم کرده بست در هشت روز صحت یافت

قول لارنزو ربیر سفوف مندمله سفوف زنجی باشند روح بهروزه گرم کرده اندرون رسانند زود به گردد خرقه در عرق فاردی تیکا
یا عرق اکوادیردی ترکرده نهند و چکانند اوکوانیتودی لوزتیا نگذارند کافور زاج گل ارمنی سنگ جراحت مردارسنگ صبر زنگار هر یکی دو نیم مثقال خمر
بیست مثقال آب چهار لیبر در شیشه کرده چهل روز در آفتاب داشته بکار برند برای ناصور و جراحت عفنه **انفع** فتیله بروغن سرشف آلوده برباد
برگ فراش آغشته نهند اگرچه غائر بود و مزمن زود به گردد و گفته اول از فتیله صلب ناصور را صاف کرده دندان خوک یا عظم آدم محرق مسحوق در
کاغذ پیر کرده در ناصور نهاده دمند دنی مذکور برآرند در سه چهار روز به گردد عسل سرخ خمر تند هر یک شش نزانده مرکی انزروت صبر هر یک یک
آمیخته گذارند مرلیه ناصور و زخم کهنه و دمل موی خوک سوخته بر ناصور ده ساله بندند به گردد زهره افعی عدد انزروت میده گندم دا او دخانی برابر
عسل قدری خمیر کرده حبوب قدر حبه بسته دارند و وقت حاجت مالیده بر دهن ناصور نهند و بالایش منیه بدهن بقر ترکرده گذارند برای غرب نیز انفع طلیه
سیاه ناخن فیل مردارسنگ برابر بآب سائیده فتیله آلوده نهند لحم فاخته بدهن بقر بریان کرده مالند منیک بآب سوده از فتیله رسانند مجفف توتیا
سبز سوخته زنگار سوخته نوفل سوخته عظم سر آدم در آتش چوب کنار سوخته کته برابر سائیده نفوخ کنند روغن سندروس مرهم فادزهر مرهم زرد مرهم زنگار
مرهم انگزد مرهم خروع مرهم جوز مرهم لسان الکلب عرق عسل همه مفید اند و گفته برگ انار کوفته سه قرص سازند یک یک در روغن کنجد سوزند چون سرخ
شوند برآرند کرفس مصفی از دم و پا عدد انداز ند چون سوزد صاف کرده بکار برند برای ناصور و جراحت مفید مردارسنگ توتیای سبز گل ارمنی کافور
هر یک پنج درم آب چهار رطل خمر رطل در ظرف مسی کرده چند روز در آفتاب نهند و حرکت ده باشند بعده صاف کرده در شیشه کنند و زرقه نمایند
برای ناصور و جراحت نو و کهنه انفع فتیله بشبه عشر آلوده سنند بعد دو روز مرهم فراهم آرند و گفته در تدبیر ناصور چهار قاعده اند **اول** توسیع دهن اگر خرد باشد
پس باید که شمع قنه هر یک ا ونس بآتش نرم گداخته زراوند طویل یکنیم اونس سم الفار درم آمیخته قطع اسفنج آلوده اسفنج را در شکنجه فشرده از اسفنج فشرده فتیله ساخته در ثقب
تا دوازده ساعت دارند **دوم** قطع لحم صلب پس اگر مزمن باشد او کوانیتو ازیب سیا کومر کوریو پریسی پیتیا دو سرخ زاج سوخته سم الفار سفر دیا مرکب
بآب بارتنگ آمیخته در زخم رسانند و قدری بر دهن نهند و بالایش کرده کسی مرهم گذارند اگر عمیق تر باشد مرهم ازیب سیا کو آب قلی آمیخته زرقه کنند
اگر مزمن و زیاده عمیق بود مرهم ازیب سیا کو نیم اونس سم الفار درم زرنیخ یا مرقشیشا نیم درم آب قلی آب بارتنگ یا طبیخ اقماع ورد هر یک چهار اونس گلاب
اونس آمیخته نیز بدسومی بر و زرقه کنند و دهن بموم بند سازند و گرد ش گل ارمنی طلا سازند اگر ثقب متعدد بود درون یا بیرون باید که بالای ثقب صوف یا
خرقه بروغن آلوده نهند و گرد آن مرهم گل ارمنی گذارند و تا آن وقت بکار برند که لحم فاسد قطع شود و صالح مرئی گردد و اگر چیزی باقی ماند کاوستیکو گذارند
یا لحم را قطع نموده ادویه مصفیه بکار برند **سوم** تصفیه پس عسل بخم آمیخته شویند یا قنه مغسول بخم چهار اونس آب کرفس ثلث رطل عسل گلابی یکنیم اونس زراوند
طویل دو درم قنه عسل نیز بند نصفی ماند ادویه مذکور آمیزند پس مرکی انزروت پنج سکمدرسن هر یک قدری افزوده فتیله آلوده نهند مصفی منبت مجفف
مقوی یا قنه عسل گلابی آب گل سوسن آمیخته ضماد کنند **چهارم** بر کردن لحم و برآوردن پوست پس خمر سه اونس عسل گلابی اونس مرکی دو درم انزروت
صبر هر یک یکنیم درم بآتش نرم نزانده چکانند **روغن سندروس** سندروس پنج درم توتیای سبز قدر نخود سائیده بدهن سمسم بم رطل آمیخته جوشانند
چون سیاه گردد بآهن حل کرده بکار برند **مرهم فادزهر** پوست مار سیاه کهربا زرد هر یک دو درم قحف آدم درم مرکی فادزهر گاوزی هر یک نیم درم لاجورد

سه درم موم سفید نه درم روغن گنجد سه درم یا بیست [illegible] هفده درم شمع بدهن گداخته فرو گرفته بدستور مرهم ساخته بیاض بیض دو عدد آمیزند برای ناصور و جراحت کهنه مفید **مرهم زرد** شمع [illegible] روغن سمسم هر یک هیزده عروق الصفر سه مصفی مدمل ناصور **مرهم زنگار** شمع و روغن سمسم قنه هر یک هیزده گداخته قوام کرده زنگار سه آمیزند اکل لحم زاید [illegible] **مرهم انگزد** کندر صبر هر یک درم انگزد نیم اوقیه عسل شش اوقیه جوشانده ادویه آمیخته قوام نموده نه ساعت حل کرده بکار برند برای ناصور و تصفیه زخم انفع **مرهم خروع** روغن سمسم نیم رطل برگ خروع تازه ده عدد بریان کرده صاف نموده شمع ابیض چهار اوقیه آمیخته فرو گرفته مردارسنگ هر یک سه درم کافور یکنیم درم توتیای سبز دوازده درم آمیزند پس صفرت بیض سه عدد افزایند برای ناصور ولو اصیر انفع **مرهم مجرب** برای ناصور مجرب مغز جوز رال موم سفید روغن کنجد **مرهم لسان الکلب** برای ناصور انفع زبان سگ در ظرف سفالی سوخته عدد کته فوفل سوخته هر یک دو درم خر مهره زرد سوخته چهار درم بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند **عرق عسل** سکنجبین چهار ده مثقال شهد بیست و شش مثقال عسل سفید نیم لیسر آب آمیخته رسیده کرده کشند **مرهم** روغن زرد صد مثقال ساق گاو ده شمع سه مردارسنگ یکنیم اسفیداج انزروت دم الاخوین هر یک یک کندر هر یک نیم مرهم ساخته گذارند **مرهم** مردارسنگ کته روغن زرد هر یک سی و شش تیوتوتیای سبز هر یک هیزده فوفل برگ نیب هر یک چهار مشک دو روغن ایکصد و یکبار بآب شسته ادویه سائیده آمیزند و در روزی سه بار بعمل آرند **مرهم** گوگرد آمله سار مردارسنگ برابر بروغن گاو مثل مرهم کرده فتیله آلوده نهند و تا ارتی تازه هر قدر که تواند نوشادر بیست یکدرم **دوا** از زبل بز خشک بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند مجفف رطوبت فاسد **دیگر** خون گوش سگ یا عظام الفهی آدم سائیده در فتیله پیچیده در ناصور نهند **دیگر** زبل آدم خشک کرده سوخته چند عدد فلفل حل کرده اندازند سریع الاندمال **دیگر** رماد هراسایه نفوخ کنند **دیگر** فندق هندی بآب سوده فتیله آلوده نهند مدمل **دیگر** سپاسد گذارند **دیگر** مغز کرنجوه مسحوق بروغن آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبل بز بآب سائیده یا بپیلوانی بآب سوده یا بیخ سرکنده سوده طلا کنند **دیگر** نسج عنکبوت ببنی تر کرده نهند تا هفته **دیگر** مغز کدوی تلخ خشک یک مثقال در بول گاو خمیر کرده روغن کنجد دو رطل انداخته روغن ساخته اول بصابون مالند که سرخ شود بعده روغن مذکور گذارند مزیله ناصور کهنه دو درم گل و در مل **دیگر** روغن تلخ بود او برگ نیب پرانده شمع آمیخته یا شیر درخت مقل بآب سوده مردارسنگ شنگرف آمیخته یا سلخ الحیه افیون هر یک یک توتیای سبز یک سوخته بدهن البقر آمیخته مالند **دیگر** عقرب شش بروغن بریان کرده صاف نموده طلا کنند **دیگر** حب بول بچه گاو سوده از بال یا از میل رسانند یا تنها سائیده از فتیله رسانند **دیگر** کهنه دار عنب الثعلب سائیده ضماد کنند مزیله ناصور و زخم و عرق مدنی **دیگر** پنبه سنبهل بدهن خروع آلوده بندند **دیگر** زعفران عظم طاوس سوده فتیله آلوده یا ریماد سمندر سوخته بلعاب دهن تر کرده فتیله آلوده یا توتیای سبز ربع اکتاما محرق مسحوق بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** آب برگ نیب چکانند و همون برگ بندند مصفی جراحت ناصور سرطان و برای تصفیه نمک آمیزند **دیگر** از عنزروت فتیله ساخته بشیر انجیر دشتی آلوده نهند مزیله ناصور سی ساله **دیگر** لنگه نی یا بیجوری خشک پنج درم آب دو رطل بریزند نصفی ماند روغن زرد پنج درم [illegible] آمیخته چکانند مزیله ناصور و جراحت و عرق مدنی **دیگر** سم اسپ یا سم گاو سوخته چرم تحت کفش سوخته برابر وزن عدد هر سه برابر روغن تلخ سوخته مجموع سحق کرده چکانند در روز چند بار **دیگر** تخم قرصعنه سوخته یا زبان آهو سوخته پر کنند **دیگر** روغن کتان مالیده رماد سم اسپ پاشند اگر درون بود بفتیله رسانند یا بجزرات آمیخته نهند **دیگر** مسهل داده دلیده گندم پخته بندند در روزی دو بار **دیگر** دم وزغه موافق ناصور تراشیده نهند

وقتیکه التیام یافته بیرون آید تراشیده باشند دیگر برگ شانه ضماد کنند دیگر جلوس بر جلد ضبع نماید و بر جلد شغال بدستور دیگر سلحفات سوخته
یا رماد عظم خوک یا دیک بردیک باشند دیگر پنبه بشیر درخت تر آلوده رماد سلخ الحیه در وسطش که مقابل ثقب ماند گذاشته نهند و بعد سه روز بر آید
به گردد دیگر روغن تخم کونجه کشیده گذارند چکانند دیگر حبر با عدد روغن کنجد تش درهم سوخته صاف کرده شنگرف متقالی آمیخته چکانند در پنجاه و نه
مندمل سازد دیگر برگ نورسته خروع بآب سائیده طلا کنند به گردد دیگر عظم گربه بعرق گوگرد سوده گذارند دیگر فلفل در زهرهٔ ماهی روهو
پر کرده خشک نموده طلا سازند دیگر خون زاغ خشک کرده ذرور کنند باصلاح آید دیگر بصل مطبوخ بشرج گذارند به سازد دیگر فتیله بروغن شرف
خام آلوده بریاد چوب قراش آغشته نهند هر چند که کهنه باشد به شود دیگر پوست خرس یا ناخن فیل با خود دارند دیگر ناخن فیل سوده سجور کنند دیگر
جلد سگ نشینند دیگر عرق بلادر دهند مرهم رال یک توتیای سبز ربع سائیده بدهن سرشف مثل مرهم کرده بآب چند بار شسته گذارند عجیب -

فصل هفدهم در سقطه و ضربه و کسر و خلع وغیره نوع اول در سقطه ضربه اگر بغیر ورم و حمی و تفرق اتصال و نزف دم باشد **علاج** مغاث
ماش مقشر هر یک چهار گل ارمنی دو اقاقیا برگ مورد هر یک یک بآب مورد ضماد کنند و اگر فوراً آنجا حجامت مع شرط کنند بهتر و اگر ورم و حمی یا بود
فصد کنند یا حجامت نمایند گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی با هیتا صندل فوفل ضماد سازند زیره سبز صبر با آب برگ مورد یا ریوند زرد چوب شکر سرخ مغاث
آهک یا زرد چوب حب الرشاد ضماد کنند برای ضرب دلکه سپ نیز مفید ماش مقشر بصفرت بیض ضماد سازند و بحسب حرارت حمی مبردات دهند اگر قبض باشد
آب کاسنی آب خرفه آب عنب الثعلب آب کاکنج همراه پنج درم مغز فلوس و نیم درم صبر قدری زعفران دهند اگر حرارت اشد بود آب عنب الثعلب و مغز فلوس اکتفا نمایند
ماش مقشر برنج نخود عدس سلق کدو اسفناج بروغن بادام خورانند و بعد زوال حمی برای تقویت عضو ریوند یک فوه لک منقی گل مختوم هر یک نیم سائیده
دو یا سه درم بنقیع نخود دهند موم میائی نیم درم بدهن زیتمر یا آب گرم خورند و ضماد که در غیر ورم گذشت گذارند اگر به سر افتد فوراً قیفال یا اکحل زنند بعد حقنه نرم
و طبیخ فواکه تلیین نمایند گلاب بدهن ورد و اندکی سرکه آمیخته بر سر ریزند برگ مورد گلنار پوست انار بآب و قدری سرکه جوشانده اندکی عود آمیخته طلا سازند
سک قصب الذریره بخمر پخته ضماد نمایند چون سه روز از وقت ضربه گذرند مغز سر مرغ خورانند روغن گل نیمگرم بر سر مالند و ریزند عظم شق شده و صفاق
ظاهر گشته را نافع اگر بر سینه و شکم افتد و بدان سبب رگی اندرون بشگافد و نفث و نزف دم آرد گل ارمنی گلنار کهربا دم الاخوین لک برابر سائیده دو
درم بآب خرفه یا بنقیع سماق دهند اگر ضرورت شود افیون قدر نیم نخود افزایند یا تنها دهند در حال حجامت کنند و اگر امتلاء در تن باشد فصد قیفال بزودی
مقدم دارند قرص کهربا قرص گلنار بدهند به دهند اگر بر معده افتد و رگی شق شود تنقیه تن کنند بعد کهربا بگلقند آمیخته دهند مصطکی گل سرخ اقاقیا مورد
سنبل هر یک پنج زعفران صبر جوز سرو هر یک یک بآب بارتنگ ضماد کنند سیب به خورند کوفته بر معده نهند اگر بر کبد افتد ریوند فوه هر یک پنج لک
مغسول طباشیر هر یک سه سائیده متقالی بگلاب یا بعرق کاسنی یا سکنجبین دهند صندل سفید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج آرد جو هفت زعفران یک کافور نیم بگلاب
و دهن ورد ضماد کنند اگر حرارت نبود گل سرخ پنج مصطکی دار چینی سنبل لادن هر یک دو مورد سه لادن بدهن ورد یا بروغن خیری حل کرده ادویه آمیخته ضماد
کنند یا گل ارمنی مغاث مورد برابر ضماد نمایند ریوند بشکر مقوم دهند اگر بر عضله افتد و آن را منفسخ سازد اول رادعات مذکور ضماد کنند و پس
از آنکه خون از انصباب بایستد بطبیخ بابونه اکلیل زوفا کتان نعنع مرزنجوش شبت برگ خطمی نطول کنند و ثفل او ضماد نمایند یا آرد جو زوفای رطب

یا دو بینه کوهی ضماد کنند اگر بر عصب افتد و بعض اجزای او از بعض دیگر متباعد شود اول مسکنات وضع کنند آرد ماش ده گل ارمنی سه و نیم صبر زعفران
سک هر یک یکنیم آب باران و گلاب و قدری دهن ورد یا روغن سوسن آمیخته طلا سازند و بعد از آنکه ماده از انصباب بعصب بایستد خطمی بنفشه
اکلیل ضماد سازند روغن نرگس روغن اقحوان روغن شبت روغن نسرین روغن ناردین بالند اگر التوا و صلابت در عصب پدید آید مرهم داخلیون
گذارند یا مقل بآب گداخته یا تخم مرو بیخ خطمی بنفشه سرشته یا اشق و فرفیون بدردی زیت آمیخته هر یک ازین حسب قوت و ضعف صلابت
بکار برند اگر بر مفاصل افتد و آن را سست کند و احداث ورم نماید روغن گل مالیده مورد مسحوق پاشند و بعضا بندند معتدل و در نبه خرما کوفته
بندند **فائده** اگر بر عضو رئیس یا شریف افتد و مانعی نباشد فصد کنند امالهٔ ماده بملین و حقنه و جذب جانب مخالف کنند پس تقویت عضو
نمایند و اگر بر عضو غیر رئیس و غیر شریف افتد بر همان عضو حجامت مع شرط کنند اگر ورم عظیم بود فصد مقدم دارند اگر مودی بحمی شود بعلاج وی پردازند و اگر
بمدت منقضی به نزف دم گردد بعد تنقیه و امالهٔ بحبس وی کوشند **قول لارز و بیر** مر قدری تقند سیاه پیچیده بلع کنند چند روز و زفته مغسول بآب به
بعسل آمیخته دهند یا السمو مرکب بالند صبر سقوطری مر هر یک یکنیم حب میده سه بجز یا به بیاض بیض آمیخته ضماد سازند مزیلهٔ ضربه و کسر کنند مرهم مصطکی هر یک ده درم
صبر بیست درم صابون دار چینی هر یک پنج درم خمیر تند نیم رطل نرانده ضماد کنند برای ضربه که از اسپ افتد نافع و گفته اگر کسی از بالا بیفتد گل ارمنی
گل مختوم سائیده همراه کسی آب پنج شش روز دهند و سه تدبیر نمایند اول فصد کنند تا ازدیاد نگیرد دوم گل ارمنی گل مختوم مومیائی هر یک اکر ودیلوبگا با
دهند سه روز تا تغلیظ دم کند سوم اگر اندرون ماده غلیظ بود برای ترقیق او بجرقه گرم پوشند تا عرق آید و گفته سفوف ضربه سفوف سقطه سفوف
دی اتالایا سفوف ریوندی سفوف دی فونسیکا سفوف گل مختومی سفوف کونترا کاموالشا التو دهند روغن پشلینتی خورند و مالند روغن خراطین
روغن انتی یا زمو دیکو مالند روغن بلسان بصفرت بیض آمیخته یا یا السمو مرکب مالند لینی منیتو ضربه لیتی منیتو سقطه لیتی منیتو کسری گذارند کف دریا اسفیداج
هر یک مثقالی صابون سیاه قدر حاجت آمیخته گذارند مزیلهٔ داغ سیاه چهره و غیره که از ضربه باشند سرکه اونس خمر ابیض ده اونس مقناطیس درم تا
هشت روز دهند و گفته چون ضرب بر سر رسد دریافت چهار چیز ضرورست اول آنکه ضرب بچه طور رسید دوم آنکه بکدام چیز رسید سوم آنکه بعد ضرب چه تدبیر کردند چهارم
دریافت کنند که زخم در کدام جاست و در دریافت این فوائد کثیر اند و گفته اگر غشی و سدر یا قی زرد پدید آید بدانند که قحف شکست یا ضرب بمغز رسید یا کسی عرق شکست
در زخم و ضرب یافوخ و صدغ و گوش خطیرست چرا که در سر این سه مواضع نازکتر اند و گفته اگر ضرب سر بغیر زخم باشد اول موی آنجا تراشند بعده صفرت
و بیاض بیض دهن ورد گل سرخ آمیخته ضماد کنند یا روغن اپسیو مالند و تا بیست چهار ساعت بسته دارند و اگر ضرب شدید بود و بدان سبب حلق موی نتوانند
مغز نان بخمر که در وی گل سرخ طبخ بود تر کرده ضماد نمایند یا بعد حلق مو کمون مسحوق بشمع آمیخته مثل نان ساخته بر موضع ضرب بندند بعده برای تقویت
عضو گل سرخ مرهم و قدری نمک بخمر پخته خرقه تر کرده گذارند یا فقط در خمر تر کرده نهند اگر موضع ضرب نرم گردد زیرا که ریم باشد به نشتر شگافته
ریم بر آرند و تدبیر اندمال زخم نمایند اگر خواهند که بغیر شگافتن به گردد خمر ایستی تیکو اسپیلا ستر داد شمیکر و سو گذارند بعد حلق شعر گل سرخ به بیاض بیض یا
ضماد نمایند یا بسباسه مورد سبوس گندم آرد جو آرد باقلا برگ سبجنه جوز السرو هر یک اونس کوفته بیزانده روغن برگ سبجنه یکنیم اونس آمیخته ضماد کنند
اگر فرصت نشود مرهم زعفران بدهن ورد آمیخته گذارند اگر بکسی وجه به نگردد بدانند که زیرا و ریم است شق کرده بر آرند و گفته اگر ضربه سر مع زخم باشد

پس تدبیر تفتیح و ریم کردن باید چراکه در زخم مواضع ضربی اگر ده شتاب بشود بزودی صحت یابد و تا که ریم نیفتد به نگردد پس باید که تدبیر ریم آور کنند بعده
صاف کرده تدبیر انبات نمایند بدین تدبیر وجع و حرقت کم میگردد و زخم صاف شده بزودی لحم برمیگیرد و اگر قدری وجع باقیماند روغن گل سرکه آمیخته گرم
کرده پشم نرم آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب ضماد نمایند و گفته اگر زخم بسیر رسد و بیافوخ نرسیده باشد ندوزند و از بستن و دیگر تدابیر معالجه
نمایند و گفته اگر غشی شود دیدانند که ضرب در مغز رسید باید که در مواضع گرم محفوظ از هوا دارند گل سرخ آرد باقلا برگ سهجنه برگ مرزنجوش برابر
سائیده به بیاض بیض و دهن ورد و روغن برگ سهجنه آمیخته مانند مرهم کرده قدری ازین باندکی خمر آمیخته ضماد کنند اگر سوزش آرد روغن گل
روغن مرزنجوش برابر آرد جو آرد باقلا برگ سهجنه سائیده آمیخته نزانده بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر قحف بیجا شده باشد شمع مده اونس عسل دو نیم
اونس زاج برگ مرزنجوش کمون هر یک سه درهم نمک سنگ ا دانس سبوس گندم مشتی سائیده خمر حیار اونس نزانده عظم را بجایش برده ضماد کنند
و بعد سه روز بکشایند یا مصطکی صمغ عربی تنه آب کرفس هر یکنیم اونس زاج سپید رم جاوشیر درم بخمر نزانند موم بر ورد روغن مصطکی موم آمیخته ضماد کنند
و بعد دو روز تبدیل نمایند و گفته اگر زخم تا قحف رسد تدبیر کلی آنست که فتیله نهند تا باستهای زخم رسد اول زخم را شویند بخمر و نظف کنند اگر زخم در پهلوی
قحف یا مورب باشد ٹانکهای منبته بدوزند و اگر در طول سر باشد ٹانکها سوهی بدوزند و اگر قحف شکسته باشد ریزه عظم برآورده ٹانکه دهند اگر
زخم بالا باشد از خود برآیند اگر زخم تا صدغ رسد بزودی ریزه عظم برآرند چراکه گاهی این عظم وصل میگردد بعظم سیر کوریدوس پس باید که است کرده
بسته بدوزند و در ٹانکها جای برای نهادن فتیله گذارند پس فتیله تقبه یا روغن ملبسان یا روغن ایرسا آلوده گذارند و گفته اگر ظاهر شود که قحف
شکست پس بعد سه روز کشاده ببینند که از کدام جا شکست لیکن اگر ضرب بر اعصاب یا بر بند قحف باشد نباید کشاد اما از زیر باید کشاد و چون ببینند که
در زخم ریزه عظم یا خون منجمد است باید که همه را برآرند و مریض را فرمایند که حبس نفس کند آنوقت پرچه دارائی بدهن ورد آلوده در زخم پر کنند
چنانچه خوب وصل شود پس بالایش صوف خرقه کهنه بقبنه و صفرت بیض و قدری مرهم منضجه آمیخته گذارند بعد ازین روغن کنجد خمر آمیخته گرم کرده
خرقه آلوده بر او نهند تا بزخم حرارت این رسد بعد ساعتی خرقه دور نمایند و این تدبیر بعد سه روز از ضرب کنند بدستور تا چهار روز و بعد هفته
گل سوسن یا زراوند کندر ذرور نمایند و بالایش مرهم منبته گذارند اگر در زخم ورم بود دال عدس سائیده ضماد کنند اگر لحم زائد بود زاج سوخته
ذرور سازند و گفته اگر بیهوشی و غشی و سدر پدید آید بدانند که بسبب ضرب در مغز جنبش افتاد یا کسی عرق یا حجاب بشکست و وقتیکه مریض گنگ
گردد و در مغز تشنج افتد علامت مرگ باشد باید که برای تقویت دماغ و تجفیف رطوبت آرد جو گل سرخ برگ سهجنه بوبادران اسطوخودوس
سائیده به بیاض بیاض دهن ورد روغن بوبادران روغن سهجنه آمیخته خمر افزوده بعد حلق شعر ضماد کنند روغن ایرسا بیاض بیض گل
سرخ آمیخته بر فقرات ظهر بمالند اگر روغن بوبادران دهن ورد بیه مرغ و قدری روغن بنفشه افزایند بهتر و گفته ضرب سر دو گونه است یکی آنکه همه
قحف فرو نشیند دوم آنکه از بالا فرو نشیند و از زیر درست باشد پس اگر لحم سر متورم بود و زخم نباشد اول فصد کنند اگر ضرور باشد حقنه نمایند
بعده گل سرخ بوبادران زعفران صفرت بیض دهن ورد آمیخته ضماد کنند پس حلق موکرده محجمه ناری گذارند و دفعةً بغیر اطلاع مریض قطع کنند
بعده قبنه و خمر آمیخته نهند یا عوض محجمه عسل رطل نمک ا اونس سه روغن بوبادران آمیخته ضماد سازند اگر لحم سر متورم نباشد محجمه بغیر آتش گذارند یا هر

صبح جراح چند بار بدهن خود آنجا را مکد در شش یا هفت روز قحف نشسته برابر آید و گفته اگر زخم نیز باشد اول فصد کنند اگر خون از موضع ضرب بر آید سر بوشند و محجمه گذارند تا که محجمه ملتصق ماند بدان و هر دو ابط را مالش کنند از بالا بسوی زیر و هر دو بازو و را ببندند تا ماده صعود به بالا ننماید و دفعة محجمه بردارند بعده خمیر روغن بومادران هر یک یا دنش عسل نیم اوقیه گل سرخ سه اوقیه گل بومادران اسطوخودوس هر یک سه ستی کوفته در خمیر زنند چون جذب شود فرو گرفته بیاض بیض دو عدد آمیخته ضماد کنند و گفته و تعیناً ضرب بر سر سدر و از تکلم باز ماند و قی و غشی افتد بدانند که کاسه سر شکست و وجع شدید و حکه سر و بدی لون چهره و تشنج و هذیان در خواب آثار شگافتن دور اما بتر است و گفته مریض را فرمایند که دندان خود بهم دهد بند کند پس اگر شکسته باشد وجع افزاید و آواز کرک از قحف آید و اگر مریض دهن و بینی بند کند از موضع مکسور خلط خون آلوده بر آید اگر در پرده دماغ زخم رسد حمرت چشم انتفاخ عینین غشی صرع خروج خون از بینی و دهن و گوش پدید می آید و اگر زخم در دماغ رسد حواس درست نباشد و اگر عقب سر که محل حافظه است رسد خلل در حافظه افتد و اگر ازین آثار کسی ظاهر نشود بدانند که قحف سلامت است اما بسبب شدت ضرب کسی عرق پرده شکست اگر ظاهر گردد که قحف شکست آنجا را باسیح غور کنند اگر نرم بود شگافته ببینند که چه قدر شکست اگر اندکی بود که ریم نتواند برآمد باید که از برمه یا ناخن گیر قدری باده کنند در ریم بر آرند تا پرده درونی را عفن نسازد بعده کندر و صوف گذارند و بالایش بیاض بیض نهند و از برمه وقتی ثقب کنند که قحف صلب و در نجورد با و اگر عظم نرم بود چنانچه در جوانی و در زور از باشد از ناخن گیر قدر عدس ثقب نمایند و زیاده ازین نکنند تا هوا دران دخل نیابد و با حتیاط ثقب نمایند تا آنکه بحجاب نرسد و وقت برمه پنبه در گوش گذارند تا آواز برمه مریض مسموع نشود و بخرقه لبهای زخم پوشیده دارند و اگر خون زیادت باشد بمال شویند و وقت ثقب کردن آله را بدهن ورد چرب کنند و بر زخم دهن ورد مالند و چون ثقب تا حجاب رسد خون و ریم وغیره که میان قحف و حجاب باشد برآرند بدین وجه که بینی مریض بگیرند و امر کنند که نفس بالا کشد تا ریم از زخم بر آید بعده وارائی باریک بدهن ورد آلوده در ثقب در نهند و بالایش صوف خشک گذارند و بر زخم و نیز سپیتو نهند و گرد وی روغن گل مالند و بعد هفته عسل گلابی و دهن ورد آمیخته دارائی مذکور را تر کنند و بعدا عسل افزایند و روغن کم سازند تا که فقط عسل ماند آن وقت صوف خشک در ثقب کنند و بالایش پنج سا سکهدرسن مسحوقه پاشند یا پنج سکهدرسن کندر و قشار کندر زراوند گرد و ذرور سازند و بالایش مرهم مخففه چون مرهم اودریو گذارند اگر حجاب درونی بدرنگ شده باشد برای تصفیه اوپنج سکهدرسن قند عسل گلابی خمر آمیخته دارائی آلوده در دن نهند اگر مریض ضعیف باشد کسی نگیرد و نیم گذارند و اگر بر حجاب چیزی مثال کف دریا باشد زاج سوخته پاشند دوا زاج سوخته نیم درم یا قوه دو درم بیک پیاله خمر یا با دنجان خام شکر یا گلنگنی نیم درم همراه لوز دهند دیگر پوست قصب خراشیده صبر قند سیاه برابر قدر کنار بدهن بقر دهند مثال مومیائی اثر کنند دیگر ایوت مسحوقه نیم درم بطبیخ چای یا بطبیخ قهوه یا بطبیخ انجبار دهند و لیسر که ضماد نمایند دیگر بجیار پنج درم کوفته در بیست پنج درم آب تر کرده صبح جوشانده یا بغیر جوش صاف کرده نوشند مرلیه وجع ضربه مزمن دیگر اگر ضربه باشد بتمام اعضا متالم شده بچه مرغ زنده مع پر کوفته آتش فشرده گرم گرم نوشانند مجرب دیگر باقلا آرد جو سائیده یا نو زان بظروف آهنی از قصب سائیده یا آوی چوب سیده سائیده یا زرد چوب بقت چوب سیده شش مغاث پنج سائیده بدهن سمسم آمیخته نیم گرم ضماد کنند دیگر ماش سیاه پخته مالیده ده مرد بسته کماد کنند چند بار پس همون ماش بر آورده گرم گرم بندند چون سرد شوند از هوا نگهدا شته

کشایند **دیگر** پنبه بآب سرد تر کرده بندند **دیگر** زبل گاومیش بروغن زرد آمیخته بر خرقه کشیده چسپانند محلل ورم و مسکن وجع **دیگر** مهوه یابس
قند سیاه کهنه هر یک نیم رطل گندم بریان زنجبیل هر یک ربع رطل سائیده حبوب بندند شربتی پنج درم تا که صحت شود خورد برای کسر هم انفع **دیگر**
چوب میده پهکر مول وج حرف زرد چوبه لوده شنجار برابر جسب بندند و بآب سوده گرم کرده ضماد کنند و ورمی بآب گرم خورند **دیگر** پیه نیم یا لحم
گاو قیمه کرده کمون مسحوق آمیخته بر پارچه ضماد نموده بر موضع ضرب گذاشته بندند **دیگر** مال کنگنی بیش بروغن زرد بریان کرده مالند مزیل وجع
ضربه کهنه **دیگر** پهکر مول قرفه زرد چوب دارچوب شنجار مصطگی چوب میده مالکنگنی حرف قند سیاه کهنه سائیده قدری بیاض بیض آمیخته حب بسته
بآب سوده طلا کنند برای ضربه سقطه و ضرب تفنگ انفع **دیگر** روغن اصفر مالند **دیگر** صبر مر مصطگی کندر هر یک دو مقل و ارچینی صابون هر یک
یک خمر تندنه سائیده بزانده ضماد کنند سه روز و در نسخه صبر چهار خمر بیست نوشته و باقی بدستور **دیگر** بطبیخ شاخ کوکنار نطول کنند مسکن وجع
مزمن ضربه **دیگر** مغز حب الخروع کنجد سیاه جدا جدا سائیده بروغن آمیخته مالند مزیل ضربه سقطه و بهیئت آرنده عضو خشک شده **دیگر** کنجاره
کنجد بآب بپزانده بر خرقه گذاشته بچسپند مزیل ضربه و موج و کجی عظم مزمن **دیگر** صابون بآب سوده عروق الصفر آمیخته گرم کرده مالند مسکن وجع کهنه
که از ضربه در لحم و پی و عظم باشد و عضو باد گرفته را نافع **دیگر** مغز نارجیل کهنه چهار عروق الصفر یک سائیده صره بسته گرم کرده ساعتی کماد نموده نیم گرم
بندند بدستور سه روز محلل ورم و عقده که بسبب ضربه باشد **دیگر** سلیخه چوب میده دارچوبه مغز خروع مغزه هر یک سه مغز حب القطن شش صبر نیم پشیر
میش سائیده گرم کرده طلا کنند در روز سه بار **دیگر** عروق الصفر آهک آب ندیده بسرکه سرشته ضماد کنند مزیل وجع و ورم و خلع **دیگر** بادنجان لکاره زرد
نمک سه درم افیون درم سر کرده برتابه آهنی گرم نموده کماد کنند در روز دو سه بار مزیل ورم و وجع و موج **دیگر** اول بیاض بیض طلا کرده زبل خر
یابس سائیده پاشند و بآتش کماد کرده بندند در دو سه روز نفع شود **دیگر** برگ تنبول مع مصالح کوفته کماد کرده بندند **دیگر** چوب میده بصفرت بیض
آمیخته خرقه آلوده چسپانند برای ضرب و وجع عظم نافع **دیگر** اگر بسبب ضربه عظم مکسور گردد نارجیل کهنه دارچوبه چوب میده کنجد سیاه موم سفید برابر سائیده
ضماد کنند **قول صاحب فیر** ینظر کنند که درز کلانست یا خرد و عمیق است یا غیر عمیق و نقص بجوهر دماغ رسیده یا نرسیده و کرانه عظم درون
کج شده حجاب را ایذا میرسانید یا پارچه قحف قطع گشته چنانچه در جراحت بزرگ از قطع شدن قحف بخوبی ظاهر میگردد و اگر خرد بود بسیل محسوس شود
و اگر اندک قطع گشته دریافت او بمیل نیز عسر باشد چرا که از میل در موضعی نشیب و فراز معلوم گردد و آن نشیب و فراز درز باشد پس بخوبی ملاحظه
کنند تا خطا نشود و گاهی بسبب ضربه عظم از درون بشکند و برون زخم نباشد و گاهی طرفی ضربه رسد و طرف دیگر بشکند **قول نیکولا** و بر صدغ راست
شخصی ضربه رسید چون کشادم عظم صحیح بود و بعد بیست روز تب پیدا شد و صدغ چپ نرم گشت و بمرد برای امتحان موضع نرم را کشادم عظم شکسته بود
مثل ظرف گلی و شیشه چرا که صدغ بدرازی یک عظمست و درزی ندارد که مانع ضربه شود **قول یاولو** گوید و حق تعالی قحف را از یک عظم خلق نکرد
مگر با عظام چرا که اگر یکی را نقصان رسد دیگران صحیح و سالم باشند بلکه عظم قحف شکسته نشود چرا که صلب و پر از مغز است بگرمی تر قد و گاهی بسبب ضربه
عرقیکه در میان حجابست می شگافد و از آن دم مترشح شده جمع میگردد و قوت دماغ بدفع آن قاصر میباشد پس عفن شده ریم گشته دماغ را عفن میسازد
و هلاک مینماید دماغ مجروح چاک کرده دیده شد چرک مابین حجاب محتبس بود و عظم سالم **آثار ریم** چهی تشعریره اختلاط عقل فالج کبودی قحف حسا

ثقل و گاهی ریم از دهن و بینی و گوش بر آید باید که ریم بیرون نمایند تا سوی درون سرایت نکند و اگر علاج نکرد یعنی چون قحف سیاه گردد بتراشند اگر بعد تراشیدن باز سیاهی جمع نشود بدانند که سیاهی در استخوان است و اگر باز جمع گردد بدانند که ریم زیر قحف است **قول بقراط** فساد جوهر دماغ از شکافتن عرق یا حجاب رقیق در ابتدا معلوم نمیشود چنانچه از عارضه تفتیق حجاب صلب ظاهر میشود اما چون عارضه پوشیده است آثار زبونی پیدا نمینماید لهذا هر کس که بدین گرفتار شد بمرد و اجتماع ریم عفن در قحف مهلک است چرا که بیرون نمی آید و میل سوی دماغ دارد و خلاف دیگر اعظام که از آنها خارج میگردد و باعث هلاک نمیشود **آثار ضربه** عدم تکلم و تصرم و سمع تغیر لون بیهوشی **آثار کسر قحف** از ضربه که بیرون جراحت نباشد عدم قدرت بر تکلم و تبصر حمرت چشم مثل قطعه لحم و درد و تاریکی ساعت بساعت و اگر یک برگ کاه یا تار ابریشم زیر دندان نهند نتوانند گسیخت پس برای امتحان یک فندق یا بادام دهند که بدندان بشکنند پس در وقت شکستن بر موضعی که درد کند بدانند که همان موضع شکسته لیکن برین اعتماد کلی ندارند چرا که قحف شخصی شکست جراحی بادام داد مریض بدندان شکست پس لازم که بر یک علامت اکتفا نکنند بلکه حال ماضی جویند مرهم شیخ الرئیس بر سر جسپانند روز دوم دور کنند جای کسر خشک خواهد ماند پس وقتیکه کسر ظاهر شود حجاب بالای قحف را چار پاره کنند و بنقاش بردارند تا قحف ظاهر گردد ببینند که چه قدر شکست بعده پنبه بمعتدله آلوده نهند و بر خرقه بر ادع آغشته گذارند و بعصابه بندند روز دوم یا سوم برمه کنند برای وصول دوا و خروج ریم و وقت برمه پنبه در گوش نهند و خرقه بشیر زنان آلوده بر عینین گذارند تا سردی رساند و ثقب برمه زیاده از عدس نباید و احتیاط دارند تا برمه بحجاب نرسد اگر خون بر آید دست بردارند و روز دوم ببینند که خون از حجاب است یا از طبقه دوم زیر قحف که مملو از عروق است و اوقات برمه کردن در بهار پیش از هفت روز و در زمستان قبل از ده روز است و چون ازین ایام گذرد نفع ندارد **آثار فرو رفتن قحف** که در ظاهر صحیح باشد اشتداد الم هذیان ثقل دماغ خدر بسبب عدم وصول روح در وی پس وقتیکه این آثار ظاهر گردند بدون جرح گرده عظم مکسور را بآلتی که مخصوص باین کار است بردارند تا دوا رسد و ریم بآسانی بر آید اگر قحف فرو رفته باشد و چیزی خلش نبود دوا نرسد و ریم خارج میگردد باید که بتدبیر تصفیه و اندمال پردازند **آثار زخم حجاب صلب** شدت الم قی غشی و فالج از جانب موافق چرا که بسبب وصول زخم و وجع دماغ را ضعیف ساخته حرکت روح را مسدود می سازد و تشنج از جانب مخالف بسبب عدم وصول روح چرا که از خلیدن عظم نقصان بحجاب صلب میرسد و بواسطه قرب دماغ حجاب رقیق نیز ضائع میگردد و بسبب ضائع شدن حجاب رقیق جوهر دماغ هم ضائع میشود لهذا هر چه ضد دماغ است و اذیت میرسد دماغ آن شی موذی را از خود دفع مینماید و باعضای دیگر میفرستد **قول بقراط** گوید و اگر درز بسیار باریک باشد برمه نکنند چرا که از آن ریم نتوان گذشت پس هر دو لب باصابع مقراضی توصل داده معالجه کنند و اگر درز کلان باشد اول بابرمه کلان پس ببرمه خرد و باریک ثقب کنند و اگر بناخن گیر تراشند اول بر درز از سیاهی نشان کرده بتراشند و بصوف پاک کرده باشند تا قدری نشان سیاهی ماند و ست کشند اگر از سیاهی نشان نماند بدانند که تا اینجا درز رسیده اما از درز اصلی که بندگاه قحف است هوشیار باشند که تراشیده نگردد چرا که درز بالطبع ضعیف و شرائین و عروق از آنها میگذرد و باعصاب دماغی و از نوک برمه ریزه قحف که بر حجاب صلب ریزد باعث آزار مجروح و گاهی موجب انفکاک حجاب میگردد لهذا برمه کردن و تراشیدن منع است و اگر جراحت با درز باشد از هر دو طرف

ثقب کنند بشرطیکه بر درز نباشد و اگر عظم ما بین قحف و اطراف آن شکسته باشد و طبقه ظاهر گردد و عظم مذکور بلحم ملتصق بود باید که بتدریج و رفق جدا کنند
و بدوزند و اگر قحف بالا شکند و بلحم چسپیدگی دارد جدا نکنند چراکه از جدا کردنش حجاب برهنه گردد و از هوا اذیت رسد لهذا بدوزند و بعد رفت پارچه
فتیله نهند و بعلاج پردازند چراکه طبع باذن خالقها عظم مذکور را العظم صحیح التیام میدهد اگر ریم اندک کند بقوت طبع دفع خواهد شد و اگر بسیار کند قطع
تا آنکه نمایند **آثار تپ** و بد در زخم سر اگر مجروح را از روز پنجم تا هفتم در بهار و در زمستان تا هفتدهم تپ آید و عارضه دیگر هم آثار حدوث ریست
و از جای مکسور ریم سائل بود پس تا که عظم مکسور بیرون نیاید مندمل نسازند **قول تقراط** اگر پوست سر اندک بریده شود آن را هم سهل ندانند
خصوص شخصی را که در بدن او ماده سمی باشد چراکه اندک زخم هم بسبب سمیت افزوده فساد عظیم می آرد پس لازم که محافظت کثیر دارند زیراکه در ابتدا
عارضه ظاهر نمیگردد و چون ظاهر شد کار بعسر انجامد **قول الکبار** لرزه در زخم خواه عظم مکسور باشد یا نباشد دلیل مرگ است بسبب شرکت عصبی لیکن
گاهی از حدوث تپ میشود چنانچه در حمی سوداوی لرزه ساعت بساعت و مثل سوزن در پوست و عضله خلد و اگر بتمامی بدن احساس شود
از ماده بلغمی لیکن هرچند ماده سرد باشد بسبب حدت عفونت میکند چنانچه بلغم شور و رعشه از اخلاط اربعه است و لرزه حرکتیست غیر ارادی که شئی سوداوی
بر دل میریزد و بسبب اذیت دل بحرکت می آید جهت دفع او **قول کاریو** جراحت سر عمیق باشد یا غیر عمیق اما نقصان بحجاب نرسد خطر ندارد
لیکن در علاج خطا نکنند و اگر برسد باد دماغ ظاهر و یا عفونت باشد علامت مرگ بود اما دست از علاج نکشند چراکه گاهی قبول علاج مینماید و اگر خفگی دست
عارض شود و خون از دماغ و دهن و گوش جاری باشد آثار مرگ بود و سبات و سهر و عرق سرد نیز آثار مرگ است و اگر تپ لرزه روز دهم یا چهاردهم
آید و ورم بیرون زخم باشد و حمرت بر کناره زخم خطر ندارد و اگر بغتةً لرزه بکرات و پوست لبهای جراحت و شفتین لحظه بلحظه افزاید آثار موت بود
و ضرب بالای جبهه مهلک است چراکه لحم اندک دارد و جای نازک است حدوث ورم و دبل درینجا آثار عجز قوت طبع باشد حمرت چشم و برآمدگی پشت
چشم بسبب شرکت عصبی که از دماغ نازل شده آمده است و سیاهی زبان و اسهال صفراوی چراکه عصب از انجا نازل شده بمعده پیوسته است
و از ینجا باعضای دیگر گذشته لهذا در جمیع امراض سر استفراغ لازم و گاهی قولنج و الم امعا و ضعف قلب و سوء هضم و سرفه و قلق پدید آید و
اینهمه مهلک اند و غانغرایا نیز و گاهی امید صحت باشد **فائده** کثرت غذا مولد تخمه و ابخره سوی دماغ و امراض گوناگون است پس باید که غذا اندک و
سبک کثیر الغذا زود هضم معتدل مائل ببرد دهند تا غلیان دم را فرو نشاند چون حریره مغز نان و ماء الشعیر و کاهو و سیب و ناشپاتی بریان و بهی و آلو
و عدس مقشر بعده بچه مرغ و گوسفند و بره حلوان و کبک و دراج و تیهو دهند و بعد غذا سفوف کشنیز خورند که منع صعود ابخره نماید و از غذای قی آور
پرهیزند و اگر عادی قی بود از قی مانع آیند و مقویات معده خورانند مرهم مصطکی بمعده گذارند یا روغن به و روغن مرزنجوش بر معده مالند و مصطکی مسحوقه پاشند
مرهم مقوی بمعده گذارند و گرسنه ندارند که هاضمه ضعیف شود و ابخره گرم سوی دماغ صعود کنند و ضعف طبع آرند و بعد غذا بزودی نخوابند و در روز
مطلق نخسپند اگر عادی بود اندکی خوابد و از مجروح تکلم بآواز بلند و هولناک ننمایند مبادا اثر رسد بلکه بکلام نرم و اشاره دائم حصول مطلب نمایند
و از خنده و الحان و تکلم بسیار و غم و غصه و حرکت باز دارند که محرک اخلاط و ضعف بدن اند و سر را مطلق حرکت ندهند و مسکن مجروح خلوت باشد
و هوای خانه گرم معتدل دارند چراکه سردی عارضی موذیست و اگر حدوث لرزه و سرسام و حمی و دبل از سوء مزاج هوا بسبب شهر گرم یا مسکن گرم

یا بعصابه سخت پیچیدن یا باستعمال ادویه گرم میشود و تصور جماع مهلک است پس بجماع چه رسد **قول الکازر** حائض را از تقرب مجروح
منع کنند بلکه لباس ملبوسهٔ نان نزدیک نیارند که مخرب جراحت است و خرقه ملوثه ماده زخم بر زمین نمناک نیندازند که باعث رطوبت زخم میگردد
اگر مجروح زن مرضعه باشد باید که تا چهارده روز شیر ننوشاند چه بسبب مکیدن طفل بدن مرضعه گرم شود و فوهات عروق منتفخ گردد و خون را
کشد و باعث ضعف گردد مریض را باید که امید صحت من جانب الله دارد و اعتقاد درست بر حذاقت طبیب زیرا که اکثر مریضان باعتقاد درست
صحت یافته و دوا اثر بخشیده **قول کاریو و شیخ و فلوریینیا** مسهل مطلقاً درکار نیست اما اگر ضعف ندارد و خون کثیر نرفته فصد کنند
و روز دوم نیز و محجمه با شرط اگر حاجت افتد هر روز بغیر شرط گذارند بر نرمه ساق و شانه و نقره گردن و بین الکتفین و مالش از زانو کنند و تا کعب رسانند
عصابه بندند که بسبب استفراغ میل خون بجرح نگردد و مصئون از دل شود و برای منع حدت خون و تغلیظ او صبحی گلقند شربت ورد بعرق
کاسنی دهند و جهت رفع قبض حقنه عادت نمایند هرگاه که از حدوث دل خاطر جمع گردد حقنه نرم کنند و برای میل ماده باسفل از ان لفاف
برگ فی بوما دران بنفشه در آب جوشانده یا شوربه کنند گاه گاه و اگر بعد این تدابیر در مزاج مجروح سمیتی معلوم گردد و قبض باشد مغز فلوس مغز
تمر هندی قند آمیخته دهند یا بعرق کاسنی حل کرده نوشند یا ریوند در عرق کاسنی شب تر کرده صبح شربت ورد آمیخته دهند حب غاریقون و غیره
مفید لیکن بعد هفت روز بقدر قوت دهند اگر ندهند بهتر مبادا که قی احداث نماید و قی درین بد است **قول جالینوس** روغن گل
در زخم سر جلیل القدر است چرا که رادع اخلاط نازله و مانع حدوث دل و مسکن الم و محلل ورم و محافظ و سرد اگرم و گرم را سرد کند لهذا از روز
اول تا سوم بعمل آرند پس ادویه جاذبه بکار برند و چون زخم طالب خشکی باشد تا هفت روز بچیزی یار کرده و جهت مصلحت گرد زخم آهستگی و
رفق بمالند و روغن مذکور گرم باعتدال باشد اگر زیتونی بود بهتر الا ساده **قول کاریو** در زخم سر از تقرب سرکه محترز باشند که مضر العصاب است
اما برای ایصال قوت دوا آمیزند **قول جالینوس** سرکه بر حجاب صلب جهت انتشار و احراق خون مجتمعه اندازند و نیز عمل سرکه ممزوج باب
حابس خون است **قول بوعلی** بیاض بیض قوت میدهد عضو را و ردع ماده مینماید و صفرت بیض محلل اخلاط است و قدری اثر نضج دارد
و زهره ممزوج معتدل و مسکن اند لهذا ایام ابتدا رادع و محلل و معتدل نهاده شده شراب جاذب و مرهم او شی کرو شود و نیز بسیتو ساده در روغن
ابریسیو انفع حسب حاجت بکار برند **قول کویید** و اگر بضربه سر فشرده شود و زخم رسد مگر عظم سالم باشد و بطرف پائین جراحت بود نجم گرم
دوخته فتیله گذارند تا جرح بزودی التیام یابد اگر بدن صحیح و از ماده پاک باشد و چون ریم کند مریض را بر فرش نرم غلطانیده طرف جراحت تکیه نمایند تا ریم
باسانی برآید و اگر خروج ریم عسر شود قطع نانکه کرده بصوف علاج کنند و اگر جانب بالا باشد جراحت اکشاده دارند یعنی هر دو لب جرح را وصیل
داده بصوف لوک علاج کنند تا ریم باسانی برآید و شکل جراحت درست ماند **قول سوچیو** اگر بسر چوبی یا سنگی رسد یا از موضع مرتفع افتد
و سر فشرده گردد و بیرون جراحت نباشد باید که حلق مو کرده دهن ورد و بیاض بیض گل سرخ طلا کنند روز دوم کشاده مغز نان و غیره که لارزور
نوشته گذارند برگ انجیر دشتی نمناک بخم پخته خرقه آلوده نهند تا موضع ماوف قوت یابد **قول جوانس** شخصی از اسپ افتاد و حس و حرکت باز ماند
و خون از گوش غیره جاری گردید ضماد محلل ضماد مقوی گذاشتم هر روز محجمه به موضع مذکور نهادم و مالش و حقنه و غیره تدابیر مذکوره بعمل آوردم و

بفصد و محاجم اخراج خون ننمودم چرا که از ضعف اندیشیدم صحت یافت اما تا بیست روز تکلم نکرد و غذای او دو نیم اوقیه مرق مرغ بود **قول بوعلی**
چون سر بضربه فشرده شود و بیرون جراحت نباشد اول تسکین الم و رد اخلاط واجب دانند بتدابیر مذکوره و مرهم بر موضع الم نهند **قول گویند** و
اخلاط را برادع سردی سازند بعده ضماد جاذب نهند و قتیکه باصلاح آید بر ورم روغن گل و روغن مورد طلا کرده گل سرخ یا مورد مسحوقه پاشند و بالایش
خرقه برادع آلوده تا هفت روز پس ضماد محلل گذارند یا اسفنج بخمر جاذب که بنمک و آب مخلوط بود تر کرده بر ورم نهند اگر تحلیل نگردد بدانند که ریمست
شق کرده بدستور دمل و اورام علاج کنند اما دائم همت مصروف بر تحلیل دارند **قول نیکولاو** برگ انگور سائیده بخمر شسته بندند قحف مکسور را بسته
کند شخصی از دیوار جهاز که ارتفاع او سی شبر بلکه زیاده بود افتاد علاج او برادع و محافظ و مراهم وغیره مذکوره کردم صحت یافت لیکن بعد یوم شانزدهم
نطق کشاد و عقل باز آمد **تدبیر ضربه اطفال** اگر قحف بسبب ضربه فرو رود و جراحت نشود بدانند که لینت قحف اطفال بتوسط وصول اندک ضربه
فرو میرود پس اگر قابل فصد باشد فصد کنند و الا بادویه مقوی و رادع و محافظ تسلی کرده محجمه ناری بر موضع فرو رفته گذاشته زود دور کنند و بمالش
اصابع سعی نمایند تا عظم نشسته بوضع اصلی برآید و وقت محجمه اول بند بالای زانو بندند تا میل ماده بسفل سوی سر نشود و حقنه کنند تا از ورم و دمل
ایمن گردد و بعده روغن گل و روغن مورد و روغن برنجاسف هر یک سه اوقیه بیاض و صفرت بیضه و غبار آرد جو آرد باقلا مورد مسحوقه در آب انداخته آمیخته
بر سر نهند و شبانروزی یکبار تا چهار روز بعده ضماد بردارند قحف یا مرهم مصطکی گذارند **فائده** اگر لحم فشرده شود باید که لحم مذکور را ریم ساخته بزودی
از آن موضع پاک کنند و پوست رویانند اگر ریشه شود و المی دارد روغن گل سرکه آمیخته گرم کرده پشم آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب پخته ضماد کنند **قول**
گویند و اگر جراحت کذا باشد و بجای سلب سدر روغن گل چکانده بر زخم خرقه گسترده اسفنج نهند تا جذب رطوبت کند بدستور چهار روز بعده عسل گل
گلابی بخصه به روغن آمیخته چکانند روز هفتم عسل و روغن مساوی روز نهم عسل تنها بکار برند اگر ایام بهار باشد بجای عسل شربت ورد بعمل آرند و
بالایش معتدله نهند تا روز پانزدهم یا زیاده پس مرهم اوریوس یا مرهم زرد بکار برند اگر روز هفتم حرک و بدرنگی بر کناره زخم ظاهر شود و مرطوبی باشد تا هفته
دیرسیتو ساده گذارند در ایام سرما و اگر یابس المزاج بود دیرسیتو بموم زرد بکار برند و قتیکه زخم پخته شود و بصدید علاج کنند **بدانکه** اول و تشنج
مخلوق شده قائم مقام عضو میشود لهذا لازم است که زخم را تا سی یا چهل روز مندمل شدن ندهند و بعد از آنکه ریزه یا عظم برآید و طبع عظم مکسور را جدا
ساخته برآرد و آن وقت تدبیر منبته لحم و پوست کنند بدرد و ورم و فرو رفتن را پس اگر خاکستر سائیده بر زخم نهند عظم مکسور را برآرد **نوع دوم در تدبیر**
سیوط یعنی کسی که او را بچوب یا بتازیانه زده باشند و بسبب تفرق لحم الم شدید پدید آید باید که مریض را غرغره کنند و پوست بدن آنرا بالند مالیدنی
مختلف تا لحم متفرق جمع شود پس خرقه سرد کرده بپیچند چون گرم شود تبدیل نمایند مرهم اسفیداج طلا سازند و بوند بخبیل هر یکه رسم دهند و
بهترین تدبیر آنست که بعد اجتماع متفرق پوست گوسفند که همانوقت برآورده باشند گرم گرم در پیچند و تا که خشک شود دارند و در حمام آب و
دو در گرما ماش مقشر کدو و سلیخ کاهو خورند اگر زیر پوست خون جمع آید مغز نان ترب کوفته نیم گرم ضماد کنند **قول جوان کورو** و لحم بقر تازه گرم گرم بندند سه
روز یا کاغذ سطبر با آب و روغن صائم تر نموده بندند **نوع سوم در کسر** یعنی شکستن عظم اگر تفرق در اجزای او زیاده گردد مرئی شود که شکسته است و اگر کمتر
باشد و اجزای عظم از یکدیگر قدری جدا گشته پس وقتیکه دست بر و نهند و مالند بلمس ارتفاع و انخفاض محسوس شود **علاج** اول عضو ابرفق کشند

تا هر دو سر عظم برابر آیند و آن را راست کنند و هر جزوی را بجایش برند و قتیکه بهیئت اصلی آید عصابه بندند معتدل در نرمی و سختی و اگر بعضی ازان کشیدن
معتدل است نگردند همچنان بگذارند و در کشیدن مبالغه ننمایند که خطر عظیم دارد **طریق ربط عصابه** عصابه طویل حسب عضو مکسور بگیرند و اول از انجا
که شکسته است پیچند سه کرت پس طرف بالا پیچانند و عصابه دیگر گرفته باز بر نفس کسر پیچند چهار کرت بعده بطرف پائین آیند اگر کسر عظیم بود
عصابه سوم نیز بندند بدین وجه که از بالای عضو که انتهای عصابه اولست پیچیدن شروع کنند و تا اسفل عضو که نهایت عصابه ثانیست فرود آیند و
باید که عصابه بر نفس عضو محکم تر پیچند و بر بالا و پائین نرم تا غذا باز ندارد و عصابه هموار باید بعضی بلند بعضی پست نشاید و عرض و پهنای عصابه بقدر
عضو مکسور باید مثلاً عصابه سینه و پهلو بعرض یک وجب یا کم و زیاده و عصابه ساعد و ساق قدر چهار اصبع و علی هذا القیاس و بعد ربط عصابه هر جا که
مغاک و پست بود رفاده ها گذارند بنوعیکه تمام عضو مستوی شود و هیچ جا نشیب و فراز نماند و عصابه و رفاده نرم و پاکیزه باید تا عضو را آسیب نرسد و بعد وضع
رفاید تخته بر بندند و این تخته ها را جبائر گویند و جبیره فرد اوست و تخته از چوب نرم چون چوب انار و بید و غیره سازند هموار تا نیک ملتزم گردد و اگر از انجا
که بر نفس کسر واقع میشود قدری غلیظ و پر دارند بهتر و تخته از هر چهار طرف باید نهاد تا محافظت مکسور کند و چون از بستن جبائر فارغ شوند جهت ایمنی
از ورم فصد کنند اگر مانعی نبود و مسهل خفیف تا لیّن نمایند تلطیف تدبیر سازند مرق بچه مرغ خورند اکل یک مثقال گل ارمنی بشکر مقوم برای استقامت
عضو مکسور انفع و مومیائی اسرع **فائده** جبائر را قبل از دو سه روز نکشایند لیکن اگر وجع مفرط بود و مادون الرباط سرخ گردد یا حکه اشتداد درین صورت
کشادن لازم هر وقت که باشد کشایند و زمانی در هوا دارند تا که بیمار راحت یابد اگر حکه رنج دهد بآب گرم که مفرط الحرارت نبود تنطول کنند تا رطوبت
لاذعه تحلیل رود و حدت ساکن گردد و بعد استراحت عصابه ها را بگلاب سرکه دهن ورد تر کرده باز بندند و نفع گلاب و غیره آنست که عضو را قوت
و به فضلات لاذعه حکاکه را باز دارد و گاه بود که لون بلد و لحم متغیر گردد و پوستها برخیزد و بدان سبب حاجت آید که بندها بکشایند در چنین حال
تخته نه بندند و بر ربط عصابه و رفاده کفایت کنند اگر هفت روز گذرند و وجع و غیره عوارض پدید نیایند و حرارت در عضو نبود باید که در بستن عصابه ها
سختی کنند یعنی بنسبت سابق سخت تر بندند و درین صورت جبائر نکشایند مگر بعد چهار پنج روز و اضمده جبر بکار برند و تغلیظ تدبیر نمایند یعنی اغذیه
لطیفه گذاشته اغذیه غلیظه لزجه برای استواری مکسور چون کله پاچه و بطون و برنج و سفیدی بیض خورند **ضماد** جبر عدس مغاث گل ارمنی
اقاقیا بآب مورد یا صبر اقاقیا گل ارمنی خطمی سفیده بیاض بیض سرشته گذارند اگر حاجت تبرید و سخونت شود مرزنجوش اکلیل برگ سرو افزایند
دیگر مصطگی کندر صمغ عربی انزروت کهربا صبر مقل تخم تمر هندی مغز تخم کرنجوه حبه سفید حسن لبه قرفه چوب میده دارچوبه زرنباد کتیرا بیان نساج سرخ
افیون هر یکی پنج درم سائیده بآب لت کرده بیاض بیض دو عدد روغن سیاه قدری آمیخته ضماد کنند **دیگر** مالش روغن زرد نموده چوب میده دارچوبه
مصطگی هر یکی پنج درم افیون نیم اسگند بلو سائیده ضماد کنند **دیگر** اول روغن کنجد گرم کرده مالند و عظم مکسور را درست کرده میده گندم چوب میده
زردچوب هر یکی پنج درم بآب سرشته سره بسته در روغن کنجد گرم کرده ضماد کنند پس موی آدم بصابون شسته خشک نموده ریزه ریزه کرده بر جراحت
گسترده بر دفعه شکسته نهند و بالایش شنگرف مسحوقه پاشیده خرقه دیگر پیچیده گرد اگرد آن کپا چهای قصب بندند و بعد چهار روز روغن
چکانند و بعد بیست یکروز عصابه کشایند درست شود **انتباه** در آخر مرض که هنگام انعقاد و شدنست عصابه سست بندند و در هر بار که

بند بست ترکنند چراکه ربط سخت و شدید را منضغط میسازد و متمکن شدن نمیدهد آثار انعقاد و شد آنست که بر عصابه و رفاده خون ظاهر شود خواه این خون
بترف آید خواه بترشح و تا که د شد سخت نگردد عضو را حرکت قوی ندهند و نیز بر یک وتیره نهاده ندارند که اعصاب و عضلات خشک شده همانسان بمانند
و عضو از حرکت عصیان نماید بلکه بعد ظهور استحکام اندک اندک حرکت دهند تا که صحت کلی روی نماید و کذا در برداشتن تخته شتاب نکنند اگرچه گمان افتد که
عظم بسته شده چه ممکن است که د شد محکم نشده باشد و بدین سبب عضو کوز گردد و از نابستن جبائر که او را قائم میداشت و تسبا باشد که ده یا بیست روز جبائر بسته
دارند و هیچ مضرتی نرسد اما اصوب آنست که در هر چند روز میکشاده باشند تا اگر در لون جلد و حال لحم تغیر یابند بتدارک آن پردازند **بدانکه** عظم مکسور
باز بهم نمیروید مگر در سن طفولیت پس در غیر اطفال چنین ممکن نیست که گرد مکسور غلافی از غضروف روید همچون و شد و آن مکسور را محکم دارد پس لازم که
هرچه خون را لطیف و ماده و شد را تحلیل سازند چون حرکات قویه و جماع متعبه و خشم و هوای گرم و غیره از آن پرهیزند **فائده** اگر با کسر ورم باید بود طلا نیکو
ببعض عصارات سوده یا صندل باب کاسنی آب کشنیز سوده طلا کنند و همچنان نابسته دارند تا که ورم برود و اگر بنابر غایت ورم باید بست و هر روز یا یک
روز در میان دوبار باید کشاد تا که ورم برود پس تدابیر مذکوره بکار برند و اگر با کسر لحم کوفته شده باشد باید که بر لحم مرضوضه شرط زنند و خون برآرند تا از تعفن و
تاکل محفوظ ماند و اگر کسر مع الجراحت باشد رفاده و تخته از موضع جرح دور دارند یعنی جرح را برهنه گذارند و گرداگرد رفاده و جبائر گذاشته بندند بشکلی که
موافق باشد و عصابه و جبیره سخت ننمایند تا از وجع محفوظ ماند و بر دهن جرح پنبه کهنه دارند تا جذب ماده نماید و هم از ورم و اصابت هوا پناه دهد و جبائر
و رفاده هر روز یا یک روز در میان همی کشایند حسب حاجت و جرح را بمرهم و ذرور اربعه که گذشت تدارک کنند و اگر خوف حدوث ورم شود رفاده بخل سیب
و سرکه تر کرده سرد نموده گرد جرح نهند تا ورم را باز دارد و در این حالت مرهم از جرح دور دارند خاصه در گرما تا بهم عفونت نباشد و اگر جرح بزرگ بود
یا در محلی باشد که گذاشتن جبائر بالایش ضروری بود باید که هر دو طرف جرح رفاده نهند و بالایش جبائر گذارند بنوعی که آسیب بجراحت نرسد و مرهم
دران توان نهاد و ریم توان برآورد پس عصابه بر تخته پیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بزخم نرسد و اگر از عضو مکسور یا جرح دم سیلان کند منع کنند
دم الاخوین فرور کنند و اگر بدن پر خون باشد از طرف مخالف رگ زنند یا بیط و مانند آن بطرف مخالف مائل سازند تا اثر و دا اسرع باشد و اگر عظم
شکند و شاخها از وی برخیزد اما پوست را نشگافته بیرون نیامده باشد و زیر پوست بود آثار او آنست که چون دست بر وی گذارند آوازی همچو آواز کوفتن
آید نه بلکه عظم ریزه ریزه شده باشد الا احساس پستی و بلندی اجزای عضو شاهد وی است باید که اول برفق و تدریج شظایای مذکوره بجایش نشانند
از دست پس مرهم بندند تا وجع اشد نیارد و اگر پاره از عظم برخیزد و وجع اشد آرد و باصلاح دست بجای نه نشیند آن موضع را بشکافند پس اگر شاخ از عظم
جدا شده کشیده برآرند و اگر پیوسته باشد قطع کنند و اگر عظم ریزه ریزه شده باشد تمام ریزها را برآرند و بعد اصلاح او بتدبیر جرح و کسر پردازند **طریق**
قطع عظم مکسور در سمه ثقب کنند باندازه شنطیه و گذارند تا شنطیه از ثقب سمه بیرون آید پس پوستی هم بران بشکل بالای سمه گذارند و شنطیه را نیز از زین (?)
بیرون آرند و دست نهاده برفق فرو نشانند چنانچه منشار باصل شنطیه رسد و آنرا از اصل ببرد و منشار باریک و تیز و لطیف از آره شانه سازان باید
و بعضی از سمه ثقب کرده قطع مینمایند چنانچه در قروح گذشت و این خالی از خطر نباشد زیرا که ممکن است که سر سمه از عظم بگذرد و بعضو سالم یا نزدیک
قریب او بود اذیت رساند و احتیاط آنست که صفحه نرم زیر عظم دارند تا سر سمه از اندازه بیرون نرود و این نیز خالی از خطر نبود بالجمله تاکه قطع بمنشار

میسر آید برمہ را کار نفرمایند **بدانکہ** جبیرۂ ہر عضو مکسور را معتاد است چنانچہ بینی در دہ روز عظم پہلو در بیست روز عظم ساعد و آنچہ بدان ماند در سی
یا چہل روز عظم ران در پنجاہ روز و باشد کہ در سہ ماہ بستہ گردد و وقتیکہ معتاد انجبار درگذرد و عظم بستہ نگردد از دو حال خالی نباشد یا آنکہ مادہ فاسد
در اینجا بود کہ منع انعقاد دشبذ نماید و تدبیرش آنست کہ آن موضع را بناخن بخارند بتدریج و بکف دست بمالند تا آن محل گرم گردد و مادہ
بد و دم فاسد ضعیف کہ در اینجا است تحلیل پذیرد و دم صالح قوی بدانجا آید و انعقاد دشبذ نماید یا آنکہ عملی بوقوع آید کہ در انجبار نمی‌شاید چنانچہ
آب کثیر بر عضو مکسور ریختن و بند زود زود کشادن و عضو را قبل از استحکام حرکت دادن در فاند و عصائب کثیر و تقلیل یا سخت بستن و اغذیہ
لطیفہ مولدہ دم لطیف کہ قابل انعقاد دشبذ نباشد خوردن و تقلیل غذا نیز ازین جملہ است و پارہای عظم در زخم ماندن این ہمہ از اسباب دیر
انجبار است باید کہ ترک سبب کنند و اگر قلت یا لطافت غذا سبب بود اغذیہ مغلظ دہند و برای جذب غذا بر عضو مکسور کماد نمایند **فائدہ** اگر عظم مکسور
بستہ شود و تعقد و صلابت آنجا باقی ماند و باشد کہ ایذا دہد و از حرکت و اکثر اعمال منع نماید خاصۃً اگر قریب مفاصل بود و اگر ایذا ندہد لیکن از آنکہ
قبح ہیئت لازم ویست نیز ازالہ‌اش ضروریست پس اگر متحجر نشدہ و قریب العہد بانعقاد بود قطعۂ اسرب یا ادویہ قابض و عاصر بران گذارند و برباط
قوی محکم بندند تا کہ تحلیل رود و اگر متحجر گشتہ و بعید العہد بانعقاد بود شحوم و مغز و ادہان و مراہم گذارند تا کہ نرم شود و بآب گرم نطول کنند و زیت
مقل ہر یک یک لبنی جاوشیر اشق قنہ ہر یک نیم سہ خیس یا پیہ بط یا پیہ خوک دو صموغ بنبیذ حل کردہ اندک اندک کوبند پس ہمہ آمیختہ ضماد کنند و برای
تلطیف طبعان مصطکی سیاہ لبنی ہر یک نیم شمع اصفر یک روغن بابونہ شش آمیختہ ضماد کنند **انتباہ** اگر عظم کوز بستہ شود یا بعد ربط کوز گردد باید
کہ اول بادویہ ملینہ کہ در تعقد گذشت نرم کنند و دنبہ در دری زیت مالیدن و در آب زن نشستن و دنبہ گداختہ مغز حب القطن مغز بادام مغز پستہ
مغز حب الخروع ضماد کردن در تلیین دشبذ و تعقد اسرع اند و چون دشبذ نرم شود عضو را حرکت دہند و عظم را شکستہ راست کردہ بندند و اگر جراحت
شود رعایت آن نمایند چنانچہ گذشت و بسا باشد کہ چون عضو را نرم کنند چنانچہ باید و بکشند خود بخود بجا آید بغیر آنکہ بشکنند و این اسلم باشد و تاکہ بدین
طریق استوا عظم میسر آید زنہار و پی کسر نشوند و چون شکستہ بندند احتیاط نمایند کہ باز کوز نگردد **دوا** آجر کہنہ مسحوق قدری بشیر برنج پختہ خورند تا
سہ ہفتہ **دیگر** کہربا نیم مثقال بگلاب یا مومیائی گل مختوم تخم قابض دہند **دیگر** زوفای رطب یا روغن بیضہ یا گل ارمنی تنہا یا با اقاقیا آمیختہ یا کتیرا
باآب طلا کنند **دیگر** آرد گندم آملہ اذاراقی عروق الصفر حلبہ تخم حرف برابر بیاض بیض آمیختہ ضماد کنند **دیگر** زراوند طویل تخم و عسل پرندہ بر خرقہ
کشیدہ بر موضع جرح و کسر گذارند **دیگر** تفنا طلیس عضو مکسور آویزند **نوع چہارم در خلع** یعنی عظم در حفرہ کہ دران بمیانجی مفصل مرکبست تمام بیرون آید
آثارش آنست کہ شکل عضو متغیر گردد و در مفصل مغاک ظاہر شود و حرکت بندگاہ باطل گردد و چون عضو منخلع را بعضو دیگر کہ شبیہ او بود قیاس
کنند تفاوت نماید در طول و قصر و استقامت و اعوجاج ممکن اما اگر خلع در بازو و ران بود معرفت آن عسر است جہت عدم ظہور تفاوت بین
علاج تدبیر مشترک ہمہ آنست کہ چون عضوی منخلع شود و مانع نباشد و ترسند کہ مادہ جانب عضو منخلع خواہد ریخت اول عرقیکہ متصل آن عضو بود
زنند گل ارمنی مثقالی بقند مقوم بگلاب دہند بمغز فلوس تمر ہندی ترنجبین آب آلوبالو تلیین نمایند مزورہ باہن لو خورند تا از حمی و ورم محفوظ
مانند پس نظر کنند کہ خلع بسیط است یا مرکب بجرح و ورم و قرحہ اگر مرکب بود اول تدبیر قرحہ و جرح و ورم نمایند بعدہ تدبیر خلع کنند خصوص کہ خلع در

بندگاه بزرگ باشد واگر عضوی بود که بآسانی بجای باز شود بی وجع بجایش برند و بورم و جراحت ملتفت نگردند و تدبیر بجای بردن آنست که آن
عضو را بآهستگی اندک اندک جنبانند راستاً و چپاً پس بتدریج کشند تا بجای خود نشیند و بسا باشد که چون بجای خود نشیند آوازی کند که از آن معلوم
کنند که بمحل خود قرار گرفت و چون بموضع خود رود ببندند تا باز بدر نیاید واگر از ربط وجع اشد آرد گشایند و همچنان باحتیاط دارند و باید که بخرقه خشک نه بندند
زیرا که بیم است که آنجا گرم شود و ورم آرد پس اولی آنکه مغاث گل ارمنی با آب برگ مورد آمیخته خرقه آلوده سرد کرده ببندند آرد جو با آب مورد نیز ضمادی
نیکست تخم تمر هندی بدستور و عصابه سخت نه بندند و از سه چهار کرت زیاده نه پیچیند **فائده** اگر در کسر و خلع لحم و پوست نیز جدا شود باید که
آن لحم و پوست باز شده را ببرند و آنجا را بزیت گرم داغ دهند تا عظم را فاسد نسازد و مردی را بر دوش سنگی افتاد و پوست و گوشت از وی باز شد
و عظم بازو برهنه گشت و ترقوه از جای بیرون آمد جراحی عظم را بجایش برد و پوست و گوشت را بجایش نهاده ببست پس آن لحم فاسد شد
و بدان سبب عظم هم تباه و سبز گردید و آفت قوی‌تر از اول آورد **انتباه** اگر فک خلع شود و دهن کشاده ماند و دندان برابر یکدیگر نبوند باید که
یکی را فرمایند که سر او بگیرد و اگر چه دهن باز است لیکن بیشتر کشاید و فک را سست دارد پس طبیب فک را گرفته بآهستگی جنباند و بچپ و راست
برده بجای بنشانند و اگر پس پشت مخارج نشسته فک او را سوی خود کشند و بالا آرد و بجای نشاند بهتر و اولی آنکه اول بحمام برند روغن بنفشه
روغن بادام مالند آب گرم ریزند تا عضو نرم شود پس بجایش برند و اگر ترقوه خلع شود دست بسر نرسد و مغاک ظاهر گردد باید که بدست راست
کرده بجایش برده ببندند و اگر منکب خلع شود و برآمدن وی بجای رفتن این آسان باشد اگر بدست تفحص کنند در بغل بلندی مستدیر دریابند و سر
دوش کج بود و خلاف دوش دیگر نماید و مرفق آن دست از پهلو دور ایستد و بهیچ حال به پهلو نرسد مگر بسختی و وجع اشد و دست ببالا بردن نتواند
و حرکت بعسر کند باید که دست و بازوی او بگیرند و اصبع مابین از دیگر دست در بغل افگنند و مهرهای عظم بازو را بدان بردارند بقوت تا بجای خود رود
واگر مریض همان وقت که بند جدا شود قوت کند و دست در بغل خود آرد مهره در حال بجای خود نشیند واگر چند روز گذرند و مفصل سخت شود باید که بحمام
برند روغن آب گرم ریزند تا نرم شود پس فرمایند که بر پشت خسپد و کره از پوست یا پشم یا پنبه که سخت نبود در بغل نهند پس طبیب پاشنه خود بر آن گره
نهاده دست او را سوی خود کشد تا که بجای رود و اگر مرفق خلع شود و این بغیر آسیب قوی جای خود نمیگذارد و بعد خلع بعسر بجای میرود و بحس
بصر و لمس ظاهر بود باید که مریض را فرمایند تا کف دست کشاده دارد و ساعد او بگیرند و نگهدارند و خلاف کشیدن آن کشند تا بیمار کشیده نگردد
و او بجای خود نشیند و چون بجای آید دست بر دوش رسد باعتدال ببندند و اگر بندگاه ساعد و اصبع دست خلع شود برفق کشند تا شکل درست
گردد و عظم بجای رود پس ببندند واگر مهرهای ظهر و عنق خلع شوند و این مهلک است چرا که نخاع را میفشرد باید که او را بر دو زانو بر دارند و برفق دست
در دو مالند یا بگیرند تخته باندازه بالا و پهنای علیل یا چبوتره بدان مانند سازند و بالایش بستر نرم اندازند و مریض را بحمام برند تا اعضای او نرم
شوند پس بر آرند و فرمایند که بر شکم تکیه کند و دستاری یا فوطه محکم دو بار بر سینه او پیچند و کناره آن را از بغل بیرون آرند و میان کتف بند کنند
و دستار دیگر بگیرند و هر دو پای مریض از بالای زانو ببندند و آنجا که بن رانهاست بند نمایند و کناره دستار بچوبی که بر شکل دسته هاون بود هر دو
کناره را محکم سازند و بفرمایند تا بقوت سوی خود کشند و هر دو کف دست بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای خود رود و طریق استرداد مهره عنق

آنست که مریض را بر قفا خوابانند و سر او کشند و مهره را بمالند تا بجای خود رود و ماش گل ارمنی صبر مغاث زعفران بگلاب و صفرت بیض ضماد کنند اگر مفصل ورک خلع شود پس اگر خلع سوی درون باشد پای ماوف نسبت بپای دوم درازتر گردد و زانو و مفصل بن ران و تو نشود و بیغوله ران برآمده و آماسیده نماید زیرا که عظم در بیغوله ران آمده و اگر خلع سوی بیرون باشد پای ماوف کوتاه گردد و بیغوله ران در مغاک رود و هم برابر و آماسیده نماید زیرا که سر عظم ران از انجانب آمده باشد باید که پای او کشند و راست و چپ جنبانند تا سر عظم بجا آید پس نگهدارند و ضماد گذارند و بندند و بگیرند نوارهای نرم و نوارها همچون رکیبی سازند و پای در آن رکیب کنند و آن نوارها بر ساق و ران بندند و سر دیگر بر دوش او نهند و سوی پشت و زیر بغل درآرند و بند کنند یا با نتوانند کشید و مهره باز از جای بر نیاید و اگر رکبه خلع شود مریض را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و شخصی دیگر دست در بغل او افکند و آن را نگاه دارد و شخصی عظم ساق او گرفته کشد و آن دو مرد او را نگاه دارند و بالا کشند و طبیب دست بر بندگاه دارد تا چون عظم را بر جای خود آید و بجای نشیند در حال بندد و ضماد گذارد و اگر کعب خلع شود بکشند تا بجای خود رود و اگر تمام بیرون آید و نزدد بجای نرود باید که چوبی بر زمین فرو برند محکم و مریض را بر قفا خوابانند بطوری که چوب میان هر دو ران او باشد و خرقه بران چوب پیچند تا چون پای کشند بن ران او از چوب اذیت نیابد پس قدم او گرفته بزور کشند و یک مرد پای دیگر کشیده دارد تا که بجای آید پس ضماد نهاده بندند و بند چنان باید که بکف پا فرود آید و بر بالای تا ساق تنگ بند کنند اگر بندگاه اصابع پا خلع شود بکشیدن بجای رود و بند اصابع یدین بدستور و هرگاه که بند با بجای رود اما سختی و ناهمواری ماند با دویه که در ورم صلب گذشت تدارک کنند **نوع پنجم دروثی** یعنی عظم از مفصل برآید اما نه بتمام زیرا که اگر تمام برآید خلع خوانند و درین مفصل کاواکی پدید آید و از جانب دیگر محسوس شود و بعضی حرکات ممکن بود و متعذر **علاج** اگر کمتر برآمده باشد روغن گل مالند و برگ مورد سائیده باشند و باعتدال بندند مغاث خطمی بصفره بیض طلا کنند و اگر بیشتر برآمده باشد برگ اثل برگ سرو برگ بید سک گل سرخ گل ارمنی اقاقیا خطمی ماش اکلیل صندل سرخ ضماد کنند اگر ورم بود ماش گلنار اقاقیا فوفل مغاث به بیاض بیض طلا سازند **نوع ششم دروهن و وهی** معنی هر دو واحد اند و آن آنست که بعظم و بدانچه محیط او ست از عصب و رباط و جلد و غیره وجع و کوفت لاحق شود بغیر آنکه عظم از جای بلغزد و آثارش آنست که وجع و کوفتگی پیدا بود و جمیع حرکات ممکن بود بهر جانب لیکن بعضی حرکات آسان و بعضی بعسر **علاج** بطبیخ بابونه و عروق الصفر نطول کنند گل ارمنی به بیاض بیض طلا کرده نزد آتش دارند که خشک شود و ماش سخته بزعفران و کندر آمیخته ضماد کنند و آنچه در دثی خفیف گذشت بکار برند اگر دروثی و وهن ورم شود بزودی فصد کنند پس بتدبیر او پردازند **فائده** در زمین بطول یک گز و بعرض که در و پا گنجد مغاک کنند و بآتش گرم شود و آتش آنرا برآرند و آب افشانند و گرد ساق و کعب برگ عشر پیچند و پا یجامه پوشیده پای تا زانو درو گذارند بدستور سه کرت پلیله مویج مرمنه آب هلیله بلیله آمله ترانه و سه روز بسته دارند و خشک شدن ندهند و بعد سه روز کشاده عروق الصفر نمک سنگ بدهن بقر آمیخته مالند روغن بهروزه طلا کنند میده گندم نمک سنگ عروق الصفر بیضه مرغ ضماد کنند مرلیه مویج و ورم **بدانکه** گاهی بمفصل حالتی افتد که از مقدار طبیعی درازتر گردد بسبب انصباب رطوبت کثیر و استرخای اعصاب و روابط و اینچنین عضو زود خلع شود و آثار استرخای مفاصل آنست که عضو آویزان نماید و چون آن را از دست بردارند یا مریض خود آن را بر چیزی قائم کند بقدر طبیعی باز گردد بغیر تکلیف و چون بگذارند باز بقدر عارضی رجوع نماید و

ایضاً در مفصل کاواک پدید آید و باشد که این کاواک بشانه بود که اصبع در آن تواند در آمد باید که عضو منخرج را درون سو گردانند تا بمستقر خود نشیند و بهمان هیئت دارند و اشیای مقوی قابض مثل جوز عفص گلنار اقاقیا وغیره با دویهٔ مخففه چون قسط اشنه و قدری چند آمیخته ضماد کنند و عضو را بهمان هیئت دارند بسته یا نا بسته آنچه که بهتر دانند تا که استرخا زائل شود و مفصل قوت گیرد و درین حال مرداسنگ وغیره که در فتق گذشت ضماد کردن انفع باشد —

باب بیست و دوم

در معالجهٔ سموم

لازم نیست که اشیای مجهول الکیفیت در دهن گیرند یا بویند یا مالند و همچنین از اطعمه و اشربه که بغیر سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند پرهیز لازم و نزد مواضع و آشیانهٔ هوام بغیر بخور شاخ گاو کوهی و مانند آن نخوابند و حموضات که مدتی در ظرف بقلیعی مانده باشد و لحم پخته گرم سر پوشیده پوشند که بخار نبر آید و آنقدر ماند که سرد گردد نخورند و در سفر شاخ گاو کوهی فادزهر معدنی فادزهر حیوانی مارمهره نارجیل دریائی یکی از ینها با خود داشتن واجب **فائده** در مجلسیکه توهم خصومت باشد خود را از ان صحبت دور دارند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بو باشد پرهیز ند زیرا که طعم سم درین اشیا کمتر محسوس گردد و اگر در انجا رفته اکل غذا ضرور بود باید که غذا خورده روند چه تاثیر سم بعد اکل غذا کمتر اثر میکند یا که قبل و بعد غذا ادویهٔ دافعهٔ مضرت سم چون مثرودیطوس تریاق گل مختوم و مانند آن خورند تا اگر چه سم خورده شود عمل او ضعیف باشد و سداب بشراب یا غیر شراب مفید **تریاق گل مختوم** گل مختوم را بصاحب القار برابر سائیده بدهن البقر چرب کرده بسه چند عسل آمیزند شربتی قدر فندق و در نسخهٔ اریسا نیست برای سموم نافع و خاصه اوست که چون مسموم را دهند تا که سم پاک نگردد قی نایستد و اگر بدهند و قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده **بدانکه** اگر طعام مخلوط سم را بر آتش نهند از ان صدای برخیزد و بوی ناخوش دهد و از و رنگی مانند پر طاؤس سرخ و سبز پیدا شود و چون طعام مسطور را طاؤس بیند فریاد کند و بال بگشاید و موی و پر خود را پریشان کند و دم خود بجانب سر آرد و رقص نماید **انتباه** چون دریابند که شخصی سم خورده فوراً قی کنانند قبل از انکه قوت سم در تن منتشر شود و آب گرم و دهن سمسم یا مسکه کثیر نوشانند تا قی همیکند اگر قی بفراغت نیاید نمک بطبیخ شبت آمیخته روغن کثیر افزوده دهند تا قی تمام آید بالجمله هرچه برای قی دهند زیاده دهند تا قی بفراغت آرد و اگر نیارد قوت سم را خواهد شکست و چون قی حسب مدعا شود شیر گاو تازه هر قدر که تواند خورد دهند زیرا که شیر در ابطال قوت سم اثر تمام دارد و اگر از شیر نیز قی آید نیکست و مسکه و دهن البقر گداخته حکم شیر دارند لعاب کتان بسیار گداخته خمر شیرین انفع تریاق اربعه مثرودیطوس و مانند آن اسرع و اگر تریاق گل مختوم فی الحال دهند معده را از سم پاک کند اگر از معاجین گرم حرارت پدید آید یخ و دهن لوز دهند و قی کنانند و قطعاً مسموم و مار گزیده را خفتن ندهند اگر غذا خواهد غذای لائق شکم سیر خورانند تا کثرت غذا بر سم غلبه کند و باشد که قی آسان آید و این همه تدابیر مشترک اند برای جمیع انواع سموم و وقتیکه اسم سم تحقیق یابد حسب او تدارک کنند اگر تحقیق نگردد حسب آثار معالجه نمایند **فائده** استدلال بر انکه کدام سم خورده بچند وجه نماید یکی آنکه دهن او بویند و اکثر است که هرچه خورده باشد بوی او از دهن می آید

دوم آنکه نظر کنند بسبقت و غلبت که آنچه خورده باشد و مدتی نگذشته بقی برآید و با سحق نیز توان دریافت سوم آنکه نظر بر اعراض نمایند مثلاً حدت حرقت
و مغص و تقطیع و اکال در بعض مواضع بطن دلیل بر سم حاد اکال باشد چون زرنیخ زیبق مقتول و مانند آن باید که مسکه شیر و دهن لوز نوشانند و الوذجات رقیقه بروغن بادام دهند و ظهور
التهاب عطش حمرت وجه بخر و دهن صفرت عینین کرب عرق دلیل بر سم حار چون فرفیون و مانند آن باشد باید که آب برف سویق شعیر آب برف گلاب
سرد و دهن ورد و قرص کافور اسپغول و دوغ آب سیب آب به آب انار شیره تخم خرفه شربت انار دهند فرنج خبازی خورند خرقه بصندل گلاب کافور
آلوده گرد اعضای رئیسه گذارند مگر اگر حاجت بفصد و اسهال شود نمایند و وقوع جمود خدر سبات ثقل اطراف گرانی زبان دلیل بر سم بارد باشد
چون افیون بنج وغیره باید که خمر عتیق نوشند توم خورند دواء الحلتیت مرکب دهند از خواب منع نمایند بر عطش صبر کنند بدن مالند تکمید سازند
بآب گرم و عسل یا بطبیخ شبت و نمک قی کنند پرسیاوشان سائیده خورند و جدوار نیز غشی مفرط سقوط قوت ولوع لسان عرق سرد سقوط و
تواتر نفس دلیل بر سم قتال مضاده مزاج باشد باید که تریاق کبیر مثرودیطوس دواء المسک دهند و بماء اللحم خمر طیبات تقویت نمایند
بدانکه تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاک نگردد پس در جمیع سموم مشروبه ملذوعه مراعات دل کنند در حار با ضمده
بارده طیبه و در بارد با ضمده حار معطره و علی هذا القیاس **قول جان کورو** و اگر در گلو تصدیع یا در بدن سوزش یا کثرت عطش باشد بدانند
که سم حار است باید که مروارید درم بشیر خر یا آب کنار نو آمیخته دهند و اگر برودت و کثرت خواب سلس البول ثقل نسیان باشد بدانند که سم بارد است
باید که عصاره یا طبیخ برگ اشترغار یا عرق پورکی اپلیون یا منیک دهند بیزوار تیکو نیم درم و درم ریک کانا د طبیخ زیره و نگر حل کرده دهند
و گفته اگر در معده باشد تقدم وجع وغیره در معده باید که کین تیلیو دهند تا بقی برآید و اگر در امعا رفته وجع و ضربان در شکم باشد باید که
بیزوار تیکو درم بشیر گاو یا بشیر بز آمیخته حقنه کنند و بمغز فلوس غاریقون اخراج نمایند و اگر در کلیه رسیده کثرت و سوزش بول باید که
لعاب بهیدانه یا خطمی یک قاشق با شیره تخم خیار یا شیره تخم کدو آمیخته دهند **فائده** وقتیکه بسموم غشی افتد و صدره منقلب گردد و سیاهی چشم
برود امید خلاص نباشد و کذا وقتیکه عینین سرخ شود و زبان برآید و نبض ساقط و عرق سرد جاری گردد آثار بد است تا که بدین مرتبه نرسد غنیمت دانسته
بتدبیر پردازند که امید نجات بیشتر است پس لازم آنست که نظر کنند تا تاثیر و تعلق سم بکدام عضو است پس حسب آن بتقویت آن عضو بیشتر کوشند تا از
اذیت سالم ماند مثلاً اگر اضطراب در اسفل شکم باشد شیافه یا حقنه نرم ملین کنند و اگر در معده باشد مسهل خفیف دهند و اگر اذیت بکبد رساند
و یرقان آرد مدرات و اغذیه و اشربه مخصوصه کبد بکار برند و اگر بدل ضرر کرده غشی خفقان سقوط قوت عرق سرد آرد و گشتن سیاهی چشم پدید
آید تقویت دل نمایند فم معده را القوت تمام مالند با ورد و دهن دمند ادویه قلبیه مکرر بر سینه گذارند و آنچه در غشی گذشت بکار برند اگر بدماغ ضرر
رساند و تشنج آرد تقویت دماغ و ازالهٔ تشنج کنند و اگر در موضعی از مواضع تن لهیب و حمرت آرد صندل طحلب سرد کرده گذارند تا خدر گردد و تسکینه
از اعضای رئیسه دور تر بود و اگر نزد عضو رئیس یا شریف باشد بر نها ضماد بارد نگذارند و استعمال رادعات قبل از تی منفعت اگر در اعضا بر دارد
تسخین کنند اگر حرارت نشت گردد دهن جو و برف آمیخته نوشند و قی کنند و اگر زبل مرغ خورانند فوراً سم را بقی دفع نماید بدانکه ابن عرس بری مصفی
جوشانده خشک کرده یک یا دو درم تنها یا بخمر دهند در دفع سم اقویست تخم ترنج مقشر دو مثقال بخمر یا آب گرم دهند برای سموم حیوانی

نباتی معدنی انفع معجون نرمس و ثلث درمی با آب جنطیانا دهند فادزهر سوده نوشانند **فائده** اگر طفل را روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه جیرگ که در قعر تحت چشم گاو کوهی منجمد میشود بر کام مالند تا حیات از سموم منشر به ملاوعه متضرر نگردد و کذا در آن وقت اگر فادزهر معدنی بر کامش مالند و سه روز متواتر قدر برنج بشیر دهند همین اثر دارد اگر نار جیل بحری قدر برنج بگلاب سوده در هر ماه دو بار یا فادزهر معدنی قدر قیراط یا دانگی در هر ماه دو سه بار دهند از جمیع سموم محفوظ مانند حجر الایل نیمدانگ نوشند سه روز هیچ سم حیوانی اثر نکند **قول در انتونیوسم** آنست که اجزای نرم و صلب را از حال طبیعی مبدل گرداند و دو گونه است یکی در رونی چنانچه در حمی سمی و وبائی دوم بیرونی چون حیوانی معدنی نباتی که با خلاط آمیخته هلاک سازد **بدانکه** اثر سم در خون سرایت کرده آن را تباه میسازد و آن خون خون دیگر را بسجد می که تمامی مساماتی و موی سوخته میگردد و تمامی خون جسم سم میشود **فائده** بعضی سم گدازنده می باشند و بهر اجزای نرم یا صلب که اثر آن رسد آنرا بگدازش رساند فعل خود کند و بعضی منجمد اند و اثر سم بیرونی بسبب گردش خون بمسامای و موی و قلب میرسد **بدانکه** حدوث ماده سمی در جسم بغیر دخل سم بدین گونه است که هرگاه بغیر ضرورت یا جائیکه منع باشد فصد کنند این سبب کمی خون ترکیب اجزای جسم **از حالت** طبیعی برگردد و خواص سم پیدا کنند همچنین از استعمال مقیی سمی و مسهل بغیر ضرورت و نیز بسبب خطای طبیب مریض در حمی نیتی و سمی میگردد و در وبا و غیره دخل سم بسبب دخل هوا میباشد **فائده** سم شی ایست زبون که اگر چه اندک باشد یا بسبب قوت فعل خود اجزای نرم و صلب را تباه کرده بهلاک رساند و بعضی قوی هستند که زود کشند و بعضی ضعیف که بتدریج کار خود میکنند و بعضی ماده را گداخته و خمیر زبون نموده چون سم افعی عقرب و غیره و بعضی باجزای صلب و احشا رسیده چون سم اغاریقون مقتول و غیره و بعضی فالج ایفات کرده چون شوکران بنج و غیره کار خود مینمایند **بدانکه** سم لسع زود سرایت میکند چرا که بخون آمیخته منتشر شده بمسامای و موی داخل میگردد پس باید که بر لسع تریاق سداب و غیره لبه که ضماد کنند و اگر کسی سم جاذب خورده باشد فوراً شیر گرم و روغن سیاه نوشانند تا اخراج آن کنند و وقتیکه اثر سم با خون سرایت کند بعسر خارج گردد در یوقت صرف ادویه جاذبه قابضه و ملینه و لعابیه افراط گدازش ماده را که از سم شده باشد بخوبی دفع میکند و در همه سموم مشروبه تا که در شکم بود در رود و رید شعری و مسامای موی نرسیده مقیی و مسهل آمیخته بکار برند و هر گاه که تا بمسامای موی و اجزای صلبه سرایت کند و سم منجمد باشد ادویه مدره و مرققه و اسید نیتی و محلله بکار برند و از مقیی و مسهل پرهیز ند و اگر سم گدازنده باشد ادویه جاذبه و منجمده و حابسه بعمل آیند که هر یک خواص ضد سم میدارند **فصل اول** در سموم معدنی **نوع اول** در زیبق اگر زنده خورند ضرر نکند چرا که در حال بیرون آید اما اکل مقتول و مصعد او وجع شکم مغص اشد و رعشه و ثقل لسان و معده و حبس بول آرد **علاج** بماء العسل و نمک قی کنند و حقنه هم بدین نمایند مرکی سه درم بماء العسل چند بار دهند بعده شیر و لعاب تخمها و خم درم نوشانند تقویت دل بادویه و اغذیه مناسب کنند و هر چه در مردار سنگ آید بکار برند و اگر زنده او در گوش رود تشنج و وجع اشد و اختلاط عقل و ثقل قوی در آنجانب آرد و باشد که بسکته و صرع انجامد باید میل رصاص در گوش کنند تا زیبق بدو چسپد پس بیرون آرند **دوا** نانخواه قند سیاه هر یک نیم رطل در مقدار یک پیاله نوشند در هفته بول بر آید و شرب جوانسه حوق با آب همین عمل دارد و عنب الثعلب نیز همین اثر کند اگر بخورد و مامیل و بدن پدید آیند آب برگ شانه یک آبخوره نوشند بول بر آید **نوع** حب القطن نوشند مخرج برگ کادی چند درم برگ بادروج دو چند درم شیره بر آورده صبحی نوشند **نوع دوم** در سلیمانی تهیج زبان تنگی گلو آرد **علاج** بلور طلیا بر یا نمک تا تر دو درم تخم کدو شیره تخم خیارین دهند **نوع سوم** در مردار سنگ و براده رصاص اکل او ورم

تن و غدد محکم در بدن و قولنج و یبوست دهن ثقل لسان و معده و امعا و گاهی اطلاق مفرط آرد حتی که منجر بسحج و قرحهٔ امعا گردد **علاج** بطبیخ انجیر
شبت نمک قی کنند چند بار و بجوارش مسهل و حقنهٔ قوی تلیین نمایند خمر شیر گاو زنجبیل مربا مفید سنبل دو درم مر سه درم بعسل یا بخمر بیمار نوبت
دهند تعریق بحمام یا بادویه و ادرار بول نمایند فرفیون درم فلفل نیم درم بخمر دهند معرق تخم کرفس مر افسنتین برابر دو مثقال با آب کرفس یا بخمر دهند
مدر بول و نخود آب و لحم مرغ خورند **نوع چهارم در اسفیداج** اکل او بیاض زبان سرفه فواق خشونت و یبوست حلق و زبان وجع معده و
اختلاط عقل آرد **علاج** بطبیخ انجیر و عسل قی کنند و برای تلیین سقمونیا ربع درم بماء العسل دهند حقنهٔ حاده نمایند بشربت افسنتین ادرار بول کنند
سکنجبین خورند و از خواب منع نمایند **نوع پنجم در سم الفار** اکل او قولنج وجع شکم و امعا اسهال الدم ثقل زبان یبوست دهن آرد **علاج** بطبیخ
شبت و ترب قدری بوره و عسل آمیخته نوشانند بعده قی کنند خمر کهنه ماء العسل اشیای لعابیه آب خطمی ترشیره سبوس دهند و آنچه در اسفیداج گذشت
بکار برند اگر سحج آرد تدبیر سحج کنند **قول** لاارزور بیر بلو رطیار دو اسکر و بلو همراه طبیخ لائقه دهند بیز وارتیکو منیال سولار تریاق و یا بیتالورون خمر
و رود کامیل مفید قی گرده و اریجینی مسحوقه دو درم با آب جوشانده نوشند فلفل مسحوقه یک یا نیم مثقال با دهن بقر ده یا بیست درم گرم کرده دهند
زیره سفید بریان کشنیز آمله هر یک درم قند شش درم سائیده و برنج او ونس حقرات آمیخته خورانند برگ سداسهاگن سائیده دهند **دیگر** برگ نیب
با آب سائیده صاف کرده نوشانند **دیگر** ابقر ششدرم با آب حل کرده نوشانند **دیگر** فوراً درخت بادنجان مع برگ و بار و بیخ کوفته آبش یک رطل گرفته
نوشانند اگرچه چند درم خورده باشد صحت شود **نوع ششم در شنگرف و شنگ** اعراض هر دو مثل زیبق مقتول اند لیکن ازینها اسهال
می افتد **علاج** مرق چرب دهند و هرچه در زیبق گذشت بکار برند **نوع هفتم در زنگار** اکل او حمی محرقه و حرقت حلق جرح معده قی آرد -
علاج هرچه در زرنیخ آید بکار برند **نوع هشتم در براده و خبث حدید** اکل او صداع یبوست دهن وجع شکم آرد **علاج** شیر تازه بسیار
نوشانند تا اسهال کنند بعده روغن گاو مسکه دهند روغن گل روغن بنفشه بسرکه آمیخته بر سر نهند مقناطیس خورانند تا هرچه منتشر باشد جمع آید پس تدبیر
اسهال کنند و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یک درم مقناطیس باید داد و پس آن مرق چرب بروغن گاو باید خورانید تا اسهال کند و تا که آهن
در معده باشد قی انفع **نوع نهم در آهک و زرنیخ** اکل هر دو سحج و جرح امعا وجع بطن عطش یبوست دهن اسهال دموی عسر البول سرفه برد اطراف
و دیگر اعراض مانند زیبق مقتول و آب صابون و زنگار احداث کند و در آمدن غبار آهک در حلق قائم مقام اکل اوست **علاج** بطبیخ کتان جو جیهم
خنازی قدری عسل آمیخته نوشند و قی کنند یا آب گرم شکر بدهن لوز و مسکه گاو آمیخته چند بار دهند تا قی آید بعده کشک شعیر کشک حنطه برنج و قدری
کتان با عسل خورانند آب خبازی با عسل نوشند شیر تازه مسکه العسل مرق چرب دهند اگر از اکل آهک دهن بسوزد قرنفل با کنجد خایند **قول**
لاارزور بیر انگلس رغ بر بدن نهند اگر حرقت احساس نشود و هم باقی باشد و گفته روغن تخم شلجم دو درم با مرق دهند فرلیا انواع سموم فلوس مسی در نیم رطل
حقرات سوده نوشانند و قی کنانند بعده هینگ نیم درم سوده با ونس روغن زرد آمیخته دهند فلفل یا گوگرد خورند بیخ بسکهپره سوده نوشند
ابقی دفع شود بیخ گلوره با چه با آب سوده یا آب لودینه یا آزاد آب معصفر نوشند توتیای سبز با لبن البقر دهند **نوع دهم در زاج و شب یمانی**
اکل هر دو سحج آرد و باشد که منجر باسهال گردد **علاج** سکنجبین دهند شربت بنفشه ماء الشعیر بدهن لوز نوشند صفرت بیض نیمبرشت مرق مرغ اسفاناخ

خورند **نوع یازدهم در الماس** خون شاس نوشانند مذاب کرده برآرد اگر خون تازه بهم نرسد بینه بجوش ترکرده خشک نموده دارند وقت حاجت باب تر ساخته فشرده نوشانند فوراً براده ازریر باب فروبرد **نوع دوازدهم در آب سرد** شرب او بر نهار و بعد حمام و جماع استسقا و سوء القنیه آرد **علاج** دواء الکرکم دواء اللک شربت دینار خمر کهنه دهند **فصل دوم در سموم نباتی نوع اول در بیش** حاد و کشنده است اکل او ورم لب و زبان تواتر نفس غشی دوار صرع سقوط قوت آرد اگر از وی خلاصی یابد بدق و سل مبتلا گردد **علاج** به تخم شلغم قی کنند شراب و روغن کثیر دهند و بکرات قی نمایند تا نفع حاصل آید و یک درم دواء المسک یا نیم دانگ مشک بطبیخ بلوط آمیخته دهند مثرو دیطوس و فادزهر حیوانی مجرب پوست بیخ کبر و دهن البقر نارجیل بحری مفید **قول الازرو** ریحه فلوس مسمی بجبرات سوده داده قی کرده منیک لبطوری که در نیخ گذشت دهند جدوار مسحوقه درم لبن البقر دو رطل آمیخته دهند جدوار نیم مثقال بخمر انگوری صاف یا کرده یا فادزهر سوده نوشانند **نوع دوم در قرون السنبل** اکل او سواد زبان بول الدم اعراض سرسام آرد **علاج** بماء الشعیر یا دهن ورد و روغن بنفشه قی کنند و بعد تنقیه کافور بگلاب یا تبرید کافور بدوغ گاو یا آب خیار لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب انار شیرین خرفه آب تربز آب عنب الثعلب و بنفشه گل روغن بادام همه سرد کرده دهند سندل کافور گل ارمنی گلاب بر صدر و کبد گذارند **نوع سوم در فرفیون** اکل او کرب اشد لذع بطن حرقت احشا فواق اسهال مفرط آرد **علاج** قی کنند شیر مسکه دهن البقر دهند و جهت دفع اسهال حریره اسبغول بربت سرد کرده خورند و در آب سرد آیند گلاب آب انار جرعه جرعه نوشند افاقت خورند تریاق کبیر تا یک مثقال بیک اوقیه سرکه دهند و آنچه در قرون السنبل گذشت بکار برند **نوع چهارم در یتوع** چون شبرم و ماهودانه اکل او زیاده از مقدار او عسر بول اندوه لذع اسهال مفرط آرد **علاج** شیر تازه مسکه روغن گاو دوغ گاو پوست سیب ریباس و اقراص قابض و اقوله اسهال دهند آب شیرین نیمگرم حمام کنند **نوع پنجم در سقمونیا** اکل زیاده از مقدار او اسهال مفرط عطش ضعف کبد آرد **علاج** دوغ رب به پوست سیب فادزهر **نوع ششم در بلادر** اکل او والتهاب حرقت فم معده لذع امعا بثور و آبله در دهن و حلق و لب اندوه امراض حاده وسواس فساد ذهن از دو مثقال او کشنده باشد اگر خلاص شود وسواس بماند **علاج** بدهن سمسم و آب گرم قی کنند بعده ماء الشعیر بروغن بادام خورند آب انار ترش نوشند در آب سرد نشینند اشیای بارد رطب روغن کدو مرق حریره دهند و مغز جوز فادزهر اوست **بدانکه** مضرت بلادر در بعضی پدید نیاید و در بعضی شر عظیم آرد حتی که غسل او بلکه دود او اگر رسد ورم و حکه و آفت قوی آرد و باشد که پوست اندام فاسد و هلاک سازد باید که بدوغ ترش شویند مغز نارجیل حب السمنه کنجد سیاه سائیده ضماد کنند و بعد چهار ساعت بدوغ ترش شویند و بعد زمانی باز ضماد تازه نهند اگر مغز نارجیل باب صاف نیمگرم سوده طلا کنند مرداسنگ سائیده مالند در حال حرقت اکل کند صندلین طلا نمایند زبل گاومیش نا زائیده همان وقت که از شکم برآید مالند چون خشک شود بدوغ شویند کنجد سیاه سائیده بمسکه گاو آمیخته مالند و قدری خورند حب السمنه کنجد بشیر گاومیش سائیده خورند روغن کنجد همانوقت بالند در ورم آب برگ ترب بروغن زرد آمیخته مالند مرهم ناسور اگر بدن ممتلی و مستعد عفونت باشد و ورم قوی بود و تدابیر نرود فصد کنند مسهل دهند تا از آفت محفوظ ماند فصد در همه حال انفع **نوع هفتم در عونج** آثار و علاج او مانند ذراریح است **نوع هشتم در سداب** اکل او حرقت و لذع و دق آرد **علاج** او حقنه و قی تریاق دهند **نوع نهم در تافسیا و دفلی** اکل او سوزش حلق و معده و حمرت و جاحتباس بول و براز و ورم زبان

در اقه ونفخ شکم ضیق نفس غشی آرد **علاج** قی کنند بعده بشیر تازه غرغره نمایند کشک شعیر بدهن ورد نوشند چند بسر که وعسل مفید تخم سداب

نافع شیر مسکه بهتر شخصے روغن دفلی خورد بیهوش گردید بیخ بادنجان دواونس خورانیدند اطلاق کرد وشفا یافت **نوع دهم در خربق ابیض** اکل او

اسهال خناق خفقان مغص حرقت بول باد شکم آرد **علاج** شیر مسکه روغن پنیر تازه بعسل دهند مرق مرغ چرب خورند ارزن گرم کرده تکمید شکم نمایند

خمر ممزوج نوشند دفع اسهال برب قابض کنند **نوع یازدهم در جند** اکل سیاه او سرسام آرد **علاج** بطبیخ شبت پستان قی کنند وبعد قی شربت

لیمو دوغ ترش آب سیب آب به شیر خر حماض اترج آب لیمو فادزهر دهند **نوع دوازدهم در عنصل** اکل او وجع اندرون وسینه واسهال الدم آرد

علاج شیر خر فه شیر آهن تاب لعاب بهدانه بیضهٔ نیمبخت دهند **نوع سیزدهم در قشر برنج** اکل او ورم زبان وجع معده وامعا آرد **علاج** آنچه در

ذراریح آید بکار برند **نوع چهاردهم در ریوند چینی** گاه بود که اکل او اسهال مفرط دقی آرد **علاج** شیر تازه مسکه دهند رب سیب رب به خورند باب

بارد غسل کنند و بر سر ریزند فادزهر دهند **نوع پانزدهم در مغر وادهان** اکل متغیر آنها باشد که غثی غشی حرارت آرد **علاج** شیر تازه دهند

وقی کنند شربت لیمو شیرهٔ خرفه نوشند **نوع شانزدهم در خمر** شرب او بر نهار صداع اندوه خفقان اختلاط عقل آرد و باشد که تشنج شود

علاج فصد کنند قی وتلیین طبع نمایند تبرید مزاج بقرص کافور دوغ ترش سازند تریاق دهند افشره وشربت ترش نوشند حلق موی راس کرده آب

بارد ریزند صندل گلاب کافور بویند و بر جبهه طلا کنند خرقه بگلاب یا آب بارد آلوده مکرر بر سر قلب نهند خل عتیق بگلاب بدوغ گاو آمیخته تر کرده نوشانند

فوراً بهوش آید **نوع هفدهم در کندش وآب قثاء الحمار وغاریقون سیاه وتربد زرد** هرگاه که در استعمال اینها افراط کنند

غشی قی اسهال خناق غشی عرق سرد آرد **علاج** حقنه حاده کنند وآنچه در هیضه بکار آید استعمال نمایند تریاق وفادزهر وآب گرم وشیر دهند

اگر زمان اکل قریب باشد وهنوز در معده بود قی نمایند **نوع هیژدهم در افیون** اکل او سبات گرفتگی زبان خدر غور وتاریکی عینین حکه جلد

عرق سرد فواق ضیق نفس صداع کزاز دوار صغر نبض آرد وبوی افیون از دهن آید دو درم او مهلک **علاج** بطبیخ شبت ترب عسل قی نمایند

حقنه حاده کنند تریاق اربعه مثرودیطوس دهند اگر نباشد انگزد بماء العسل یا بخمر کهنه که در وی دارچینی باشد دهند چند عاقرقرحا مفید چند فلفل

انگزد اهل برابر سائیده دو مثقال بخمر ریحانی دهند چند بوینده روغن قسط بر سر تن مالند بدانکه اکل افیون بروغن لادن است **قول** لازر ور

آب لیمو یا سرکه مقطر دو قاشق بقدری آب آمیخته بفاصلهٔ چار چار ساعت دهند ومدام اسپرت نمک امنی بویند ودر بینی مالند چهره بآب بارد شویند

اگر نفع نشود مسهل مقئی دهند یا قوتی جسینت خورند ناریل بحری قیراطی سوده دهند تا که قی کند داده باشند تریاق کبیر یا یکمثقال بیکبار وقیه

سرکه دهند شخصے افیون بروغن خورد مقئی داوند اگرچه قی شد اما افیون نه بر آمد سه چهار بار فادزهر دادند نیز قی شد وافیون بر آمد بعده کلونبه نیم درم

باشربه دادند درستے اندک افیون وروغن بر آمد ویکبار طبع اجابت کرد در براز هم افیون وروغن بود باز کلونبه نیم درم دادند چند بار قی واسهال

شد وافاقت روی نمود **دوا** تخم تنید مع قشر خورانند **دیگر** آب برگ یا بیخ خروع یک پیاله قهوه خوری یا آب بیخ چونلائی یا طبیخ چونلائی یا برگ بیل

دو نیم عدد بآب سائیده یا برگ کٹائی سائیده یا دهن بقر گرم کرده فلفل مسحوق دو یا چهار درم پاشیده یا چوب دهو یکدرم بآب سوده یا سهوکه

بآب سرد سائیده نوشانند **دیگر** فلفل مسحوق نیم یا دو درم عسل سه درم آمیخته دهند **دیگر** پوست بیخ خروع پنجدرم بآب سائیده یا برگ نرم خر مصا

سه درم فلفل دو نیم اسکر و بلو با آب شیره برآورده نوشند دیگر گاو زبان خورانند دیگر زنجبیل تخم ترب برابر بسرکه سائیده دهند فوراً نفع دهد دیگر آب زنجبیل
رطب گرم کرده نوشانند بهوش آید دوا قاطع عادت افیون پوست بیخ تاتوره چهار گل عشبه بیخ کتانی خرد پوست بیخ اونٹ کتاری بزر البنج
حب الغراب بیخ بادنجان هر یک یک بعسل بسرشند و هر روز اندکی از افیون کم کنند و آن قدر ازین دوا افزایند و بعد تمام افیون تا هفته هر روز
و بعد هفته یکروز میان داده خورند و پس از هفته ترک نمایند دیگر جوز بوا یا کیجز برگ نرم خروع و دو جز سحق کرده بمقدار موازنه افیون حبوب بسته
عوض افیون خورانند **نوع نوزدهم در جوز ماثل** اکل او سبات دوار حمرت تیرگی چشم عرق سرد آرد و چون غالب شود اختلاط عقل پیدا کند و یک
مثقال او کشنده **علاج** بروغن کنجد آب گرم بوره قی کنند بعده خمر ریحانی نوشند روغن زیت روغن ناردین بر بدن مالند مرق چربنه دهند بادنجان
در رماد گرم پخته فشرده آبش نوشند و هر چه در افیون گذشت بکار برند اگر کسی گل یا برگ یا بیخ یا تخم جوز ماثل خورد مطابق آن گل یا بیخ یا برگ
یا تخم قطن خورانند به گرد مغز خسته انبه چهار درم با آب سائیده پخته دهند مزیله سم قنب و ما هم **نوع بیستم در بیروج** اکل او سرسام بارد دوار
کری حکه سبات باشد و دیگر اعراض جوز ماثل آرد **علاج** تنقیه بقی و حقنه کنند دهن ورد گلاب قدری سرکه بر سر گذارند طبیخ افسنتین صعتر نوشند
تریاق و شیر دهند **نوع بیست یکم در بنج** اکل او استرخای زبان کف دهان ذهاب عقل هذیان حکه آرد **علاج** قی کنند بعده شیر طبیخ انجیر دهن لوز
مسکه شراب دوغ خنک تریاق سنجر نیا هر که بهم رسد دهند **نوع بیست دوم در قنب** اول قی کنند بعده دوغ یا جغرات چکه دهند بادنجان
خام خورانند شیر بروغن زرد آمیخته نوشانند بر سر آب بارد ریزند تخته کاغذ با آب تر کرده نوشانند او رک بریان دهند **نوع بیست سوم در کشنیز تر**
اکل کثیر او دوار سدر بحة الصوت سبات آرد و از همه تن بوی کشنیز آید و چهار درم حرم با آب او قاتلست **علاج** بطبیخ شبت نمک روغن زیت یا روغن
سوسن آمیخته دهند و قی کنانند بعده صفرت بیض نیمبرشت بفلفل نمک لحم مرغ بفلفل و دارچینی خورند خمر مثلث نوشند **فائده** اگر کشنیز تر
ببقول دیگر یار کنند مضرت نکند و اگر بازهر باشد حکم همان سم دارد **نوع بیست چهارم در سیغول** اکل او کوفته او غم کرب ضیق نفس
سقوط قوت و نبض خدر تمدد غشی آرد و تمام بدن برشود **علاج** با آب گرم و عسل یا بطبیخ شبت و نمک قی کنند خمر تریاق جدوار صفرت بیض
دهند چهار تخم بشیره خرفه نوشند **نوع بیست پنجم در عنب الثعلب** قسمی که گل او سیاه و برگش مانند برگ جرجیر باشد اکل او یبوست زبان
فواق قی الدم اسهال مخاطی که منجر بسحج بود آرد **علاج** قی کنند بعده شیر عسل بانیسون دهند مرغ فربه بادام تلخ خورند **نوع بیست ششم در فطر** سیاه
و کبود و طاوسی او و آنکه گرد نقب هوام باشد و اشجار که کیفیت قویه دارند باشد بدست اکل او خناق قولنج ضیق نفس عرق سرد نفخ معده
و شکم مغص فواق غشی آرد **علاج** با آب ترب یا بطبیخ ترب نمک یا سکنجبین و نمک قی کنند بعده خمر صرف یا آبکامه یا ریاح جوب انجیر یا ریاح جوب انگور
با آب گرم و نمک و قدری سرکه یا تریاق اربعه سنجر نیا کمونی نجم یا آب سداب هر که بهم رسد دهند صندل گلاب بر معده طلا کنند حقنه حاد
نمایند جدوار دهند **نوع بیست هفتم در عشر و زقوم** شرب سه درم شیر عشر قاتلست زنا در که خلاصی یابد **علاج** در ابتدا شیر مسکه روغن
نوشند بعده قرص کهربا قرص طباشیر رب به رب سیب دهند اگر بسبب شیر او حکه و حمرت و ورم در بدن پدید آید سرشف در سفال نو بریان
کرده با آب شبانه سائیده طلا کنند شیر گاو با آب آمیخته در روزی سه بار شویند **نوع بیست هشتم در حب ملوک** دوغ ترش گاو میش دهند

فصل سوم در سموم حیوانی **نوع اول در ذراریح** گرم و تیز است اکل او سوزش دهن و مثانه مغص اشد حرقت بول ورم قضیب حمی اختلاط
عقل غشی آرد **علاج** با آب گرم و روغن کنجد یا طبیخ انجیر شبت نمک قی کنند چند بار و جهت مثانه یا سلیق زنند شیر تازه العبه نوشانند بماء الشعیر طبیخ حلبه برنج پیه مرغ
پیه بط حقنه کنند مرق حریب نوشند روغن بمالند و خورند انجیر بنفشه روغن مسکه صفرت بیض مفید بیاض بیض بدهن ورد آمیخته در احلیل چکانند آرد جو
بعسل ضماد کنند تریاق کبیر تا یک مثقال بیکبار و قیه سرکه دهند **نوع دوم در وزغه** و حربا سم وزغه کشنده است اگر در خمر افتد و بدر رود اکل او دق
و وجع اشد در سر معده آرد لحم حربا همین اثر دارد و بیضه او قاتل **علاج** برای وزغه تدبیر ذراریح کنند و جهت حربا تنجد
خرنوب قند برابر بدهن بقر دهند شیر تازه نوشند روغن مالند و بحمام روند و برای بیضهٔ حربا قی کنند روغن بر بدن
مالند نمک گرم بر سر گذارند مسکه جنطیانا خورانند **نوع سوم در سالامندرا** اکل او وجع اشد معده ورم
زبان و شکم مانند استسقا احتباس بول زوال عقل آرد و بعضے مواضع بدن سیاه و عفن گردد **علاج** بقی و حقنه حاد تنقیه شکم کنند
مثرودیطوس علک البطم را تا پنج مثقال بعسل حب صنوبر روغن زیتون نافع **نوع چهارم در ضفدع** اکل او ورم تن کمودت و صفرت لون غشی
انتشار مو و دندان زوال اشتهای غذا آرد **علاج** با آب گرم قی کنند مسهل دهند خمر کثیر نوشند ریاضت کنند بحمام روند عرق آرند آبزن
نمایند روغن مالند دواء المسک دواء الکرکم مفید سعد پنج نی قدر دو مثقال بخمر دهند **نوع پنجم در زهرهٔ سگ آبی** اکل قدر عدس او کشنده باشد
بعد هفت روز **علاج** روغن و شیر تازه یا جنطیانا دارچینی انفحهٔ ارنب دهند روغن بادام بر تن مالند تلطیف تدبیر نمایند **نوع ششم در**
زهرهٔ یوز اکل او قی زرد و کبود تلخی دهن صفرت چشم آرد **علاج** با آب گرم و روغن قی کنند گل مختوم حب الغار سداب هر یک یک درم بعسل آمیخته
مثقالی دهند تدبیر هیضه نمایند انفحهٔ ارنب مفید **نوع هفتم در زهرهٔ افعی** اکل او غشی متواتر آرد و خلاصی از و عسر **علاج** مسکه گرم کرده و
روغن کنجد دهند و عقب او آب گرم نوشانند و قی کنند فادزهر دواء المسک مثرودیطوس دهند مثاک اندکی بمرق مرغ آمیخته نوشند ماء اللحم خورند
نوع هشتم در عرق دواب اکل او کرب اشد صفرت وجه ورم و خناق سیلان عرق منتن آرد **علاج** قی کنند تریاق گل مختوم دهند زراوند نمک
اندرانی هر یک نیم درم با آب گرم دهند **نوع نهم در شیر** گاه بود که در معده فاسد و ترش شود و غشی دوار پیچش سر معده آرد و باشد که هیضه
کند و بکشد **علاج** بماء العسل قی کنند خمر صرف فلافلی خورند دهن ناردین دهن لوز روغن مصطکی بر معده مالند گلقند گلاب دهند و گاه باشد
که در معده منجمد شود و نافض و غیره که در انجماد دم و لبن در معده گذشت آرد آنچه در اینجا گفته شد بعمل آرند **فلافلی** هر سه فلفل هر یک بیست
عود بلسان و سنبل حماما هر یک چهار زنجبیل تخم کرفس سیساليوس سلیخه راسن اسارون هر یک یک عسل سه چند شربتی درم با آب گرم برای وجع معده
بارد و برد کبد و کثرت بلغم و رطوبت و حشا و حمی ربع و حمی بلغمی و شهوت کلبی و خراز نافع مدر بول محلل باد غلیظ **نوع دهم در خون** هر گاه که در
معده یا سینه یا امعا یا مثانه بسته شود خناق سقوط قوت غشی سستی اعضا برد اطراف ضعف نبض آرد **علاج** رماد حب انجیر مغز خرگوش بخمر دهند
و آنچه در معده گذشت بکار برند پس اگر جمود در سینه و معده باشد قی کنند اگر در امعا بود حقنه نمایند اگر در مثانه بود ادویه حصاة مثانه دهند
نوع یازدهم در ماهی شب مانده اکل او کرب هیضه آرد و باشد که بکشد **علاج** قی کنند نبیذ خمر عصارهٔ به دهند گل مختوم مفید -

نوع دوازدهم در بحیم بریان که گرم بند کنند و بخار آن بر آید اکل او غشی فقدان عقل هیضه آرد **علاج** اول تنقیه معده بقی کنند بعده میبه
خمر با آب سیب آب به گل مختوم دهند دواء المسک و هر چه در هیضه گذشت بکار برند و از حمام و خواب منع نمایند **نوع سیزدهم در ارنب بحری**
اکل او نفث الدم ربو عرق منتن وجع معده و سینه آرد **علاج** با آب گرم قی کنند بعده طبیخ خطمی خبازی بهدانه نجبین نوشند حمام نمایند اگر وجع سینه
قدری باقی ماند باسلیق زنند شربت خشخاش شربت عناب دهند **نوع چهاردهم در گاو کوهی** کسی که طرف دم او خورد وجع امعا آرد **علاج**
با آب گرم و روغن قی کنند فستق فندق انجیر خورند و بعد قی فیلزهرج نیم درم سکنجبین دهند مثرودیطوس مفید آش لحم بره بغیر ادویه حاره خورند **ذکر ادویه**
مفیده برای انواع سموم پنبه دانه کوفته بشیر جوشانده خورند مغز جوز سی برگ سداب نمک هر یک پنج مغز تخم ترنج ده انجیر بدقوق آنقدر که
ادویه سرشته شوند شربتی تا ده مثقال برای سموم مشروبه ملذوعه مفید **قول** لارزور بیر دریه تریولو تکیدانه دهند اسیر تیو شاخ گوزن سفیت
کوفته او ینبو روغن صابون فلو سرمه سرخ زنگ نمک دوا التیل مفید اند دهند زبل طفل مثقالی بشراب و آب دهند مزیله سم هوام و ادویه قتاله
موی آدم سوخته دهند مزیله سموم قتاله یخ بادآورد درم دهند الیوت با آب ضماد کنند خراطین فلفل ابرقلد فلفل حب بستجی دهند برای انواع سموم
ملذوعه و مشروبه انفع **فصل چهارم در سموم ملذوعه نوع اول در مار** انواع مار کثیر اند بعضی را علاج نیست چون ناگ ماران که تاج
بر سر دارد و جز آن چنانچه در مطولات مشروح گاه مرقوم است اما در اینجا بقاعده جامع که در دفع سموم بکار آید اکتفا نمود **بدانکه** طریق دفع سم بر چند وجه است
یا آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و احشا را قوت دهد و بدان سبب طبع قوت گیرد و دفع سم نماید چون تریاق کبیر لعبت بربری و غیره
یا آنکه بزودی رطوبات بدن بیرون آرند تا سم ترکیب نیابد که بعصب و در بدن پراگنده شود و باعضای رئیسه رسد و طریق تقلیل رطوبت قی است
بعده فصد و اسهال و ادرار اما قی در جمیع سموم انفع خلاف فصد که همه جا بکار نتوان بست یا آنکه فادزهر آزموده و تریاقی که بالخاصیت بدان
سم مخصوص باشد دهند چون لحم تمساح برای لسع تمساح و لحم افعی جهت لسع افعی یا آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان باشد چون انگژد که
ضد مزاج عقرب است و مانند آن یا آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را بحرکت آرد پس طبع سم را بسبیل تموج سوی پوست افگند و دفع نماید همچون
تعریق بادویه معرقه یا بدویدن و جز آن لیکن این تدبیر خالی از خوف نیست چه گاه بود که حرکت اخلاط یاری دهد بر سرایت سم باعضای رئیسه
یا آنکه تدبیری کنند که منع انتشار سم نماید و این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملذوعه را قطع کنند اگر ممکن باشد پس داغ دهند یا بالاتر از لسع
عضو را سخت بندند و بر موضع لسع ادویه مخدره گذارند تا سم تجاوز نکند یا بر آن محل حجامت مع الشرط یا بلا شرط یا شرط فقط بموضع حجامت کنند
یا علق گذارند تا سم بدین طریق بر آید و بجانب تن نگراید و مکیدن عضو ملذوعه بدهن جهت جذب سم طریقه مفید و آسانست لیکن مکنده را باید
شکم سیر بود و دهن بشوید و بخمر مضمضه کند و قدری نوشد و دهن بدهن ورد یا بروغن بنفشه چرب سازد و قدری تریاق خورد پس بمکد و بهر زمان
که دهن پر دارد و آب دهن بیندازد تا از آفت محفوظ ماند **بدانکه** افعی نیز بد است و از موضع لسع او خون آید و بعد چند روز صدید و موضع لسع
متورم و سبز گردد و پوست و دهن التهاب عرق سرد تواتر نفس غشی رعشه فواق عسر بول پدید آید **علاج** سر جراحت به نشتر فراخ کنند و محجمه بر آن
نهاده مص نمایند بمبالغه بعده ادویه جاذبه چون ثوم بصل بعده امنی زفت جاوشیر فرفیون گذارند و اگر عضو قابل قطع بود چون اصبع و غیره

قطع نمایند تریاق کبیر مثرودیطوس دهند بصل ثوم کراث حرمل تخم کهنه خورند روغن کهنه تخم را سوختہ کرده خشک نموده مقدار سه درم وسرطان بریان کرده مفید و قطعاً بخواب نروند واگر همه تن متاذی شود تریاقات استعمال کنند واگر موضع لسع خاص متاذی شده باشد اطلیه واضمده بکار برند **قول جوان کورو** واگر افعی گزد بزودی شرط زنند خون کثیر برآرند اگر عضو لائق شرط نباشد بساعت لسباعت کبوتر یا بچه مرغ یا بچه سگ بر موضع لسع نهند یا البن منجمد گذارند و بر همه بدن گل ارمنی یا گل مختوم طلا سازند بیزوار تیکو درم بطبیخ برگ لسان العصافیر دهند نمک افعی انفع شخصی اعرق سرد آمده بر همه تن و اغما شدند و خون منجمد گردید و بکسی و والنفع تشد چون نمک افعی دادند صحت یافت آب برگ لسان العصافیر دوا و نس نوشند عقرب محرق تخم دهند اگر کافی نبود داغ آتشی بر موضع لسع نهند یا قطع نمایند واگر مار گزد کثرت وجع حبس بول و براز پدید آید باید که تریاق باکنا یا بیزوار تیکو دهند و گفته اند که کاسکاویل گویند از لسع او خون از همه مسام روان میگردد و علاج نمی پذیرد لیکن اگر شاخ ایما مسحوق درم یا سته ورسحوقه دهند واگر نباشد براز آدم که بعد همه برآید نوشانند صحت گردد

ذکر ادویه مفرده مرکبه ماکوله که لسع جانوران سمی را سود دارد

شیر لاغیه برای لسع افعی مفید قضیب شتر بریان کرده فوراً دو مثقال دهند برای لسع افعی نافع خمر که در دوا افعی افتد و بمیرد برای لسع جانوران سمی مفید است تخم ترنج یا تخم نارنج یا تخم لیمو دو مثقال ضد سموم جانوران سمیت خاصه سم کلب کلب تخم فنجنکشت و بیخ انجدان فادزهر همه سموم است زمرد طیار ربع مثقال مزیله سم حیوانی و نباتیست مغز سر مرغ خوردن مزیله انواع سمست حب بلسان روغن بلسان بادام انجیر فندق جنطیانا زراوند طویل جاوشیر جلغوزه پسته شگوفه خرزهره برگ خرزهره دارچینی کمون جرجیر راسن قردمانا قیصوم غاریقون تخم شلجم همه مفید اند دهند ثمر درخت چنار تازه طبیخ را سوزنده طبیخ موش دشتی زنده تخم طبیخ سرطان نهری خون سلحفات قنه بطون ومعده راسو پاک کرده بکشنیز بریان نموده خشک ساخته عجیب زبل بز سوخته خوردن وضماد کردن برای لسع افعی نافع کماذریوس تخم باداورد حرف ثوم بصل فلفل بشراب یا پودینه کوهی خوردن و ضماد کردن مفید

تریاق عام النفع حرمل شونیز کمون هر یک دو زراوند گرد یک نیم جنطیانا یک فلفل ابیض مر هر یک نیم بعسل آمیزند شربتی قدر باقلا رومی بخمر برای سموم مشروبه وملذوعه انفع **تریاق بلیغ النفع** انیسون ده فلفل سه زراوند گرد چند هر یک یک نیم سکبینج آمیزند شربتی قدر جوزه در لسع افعی برابر تریاق کبیر **تریاق ثمانیه** زراوند طویل ریوند پوست بیخ کبر حب الغار مر قسط تلخ جنطیانا عروق الصفر برابر بعسل آمیزند شربتی مثقالی در منافع بیشتر از تریاق اربعه **قول لارزو** بیر آب لیمو بر لسع اندازند اگر آبله برآید مار گزیده باشد باید که حجر الحیه چسپانند چون بفتد در گلاب یا در شیر شسته باز گذارند واگر زخم لسع معلوم نباشد یکدو شرط زده چسپانند جواهر مهره ربع درم بطبیخ اشترغار یا بطبیخ سستاوره دهند و طلا کنند تاجیل بحری قیراطی سوده دهند وتاکه قی کنند داده باشند توتیای سبز بیست چهار ساعت سحق کرده دارند ووقت حاجت قدر دو دو حبه در منخرین نفوخ کنند سم اثر نکند واگرچه بیهوش باشد بهوش آید و گفته تریاق دیامیتا لوردن دهند انگشت گرم بر لسع نهند یا باروت بر آنجا نهاده آتش دهند و گفته بر شکم بالای ناف شرط زنند بعدیکه پوست خراشیده اما خون نبرآید پس حب الملوک بآب سوده مالند و همینسان کنند تاکه قی شروع کند چون قی کنیه آید افاقت گردد و گفته باروت دو نیم درم بآب حل کرده نوشانند

زبل آدم در خرقه بسته نشر ده آتش در شیشی دارند و چهار قطره در حلق چکانند به گردد اگرچه بیهوش باشد و گفته نشتر زده مجمجمه مص نموده روغن بلسان
گذارند و گفته تنکار اگر در شب گزد سه درم و اگر در روز گزد یک نیم درم باب سائیده دهند فلفل مسحوقه پنج درم بیک سیر روغن گاو آمیخته فوراً دهند
حب الملوک سه عدد خورانند تا قی و اسهال شود و گفته از موضع لسع چهار اصبع بالاتر محکم بندند و برگ سرپهوکه کوفته بر لسع گذارند و قدری خورانند اگر
سم اثر کرده باشد برگ هلهل کوفته در بینی دمند و اندکی در دهن اندازند و گفته نشتر زده محاجم نهند پس آهن تفته نزد موضع لسع نهند تا حرارت
آهن رسد و رنگ آهن سبز گردد تمام زهر برآید و گفته آب بیخ مرزنجوش دهند و طلا کنند بیخ کسوندی مع قشر عدد سعد باب سوده نوشانند چکانند
مغز دند هریک دو توتیای سبز یک نا باب سائیده بعد دو گهری در چشم کشند مجرب و گفته اگر موضع لسع با دویه یا از خود جراحت شود غنیمت دانند
و ملتحم شدن ندهند تا سم چنانچه باید پالاید **فائده** اگر لسع در عضوی باشد که قطع و ربط او ممکن نبود یا تدابیر گذشته سود ندهد باید که گرد او باستره
گیرند تا عظم پاکیزه برآید پس معالجه کنند با طلیه که طبع سم بگردانند و بفشارند چون بیروج و غیره هرچه مناسب بدان سم باشد یا آهن تفته داغ دهند
یا زفت زیت جوشانده داغ نمایند **بدانکه** ملسوع چیزی را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسانند و فوراً انگشت گرم بر لسع نهند حرارتش محسوس
نخواهد شد و چون حرارت محسوس شود بدانند که نفع کرد **دوا** مغز خسته انبه پنج درم فلفل بیست یکعدد باب شیره برآورده یا فلفل پنج درم سائیده
بروغن گاو آمیخته یا ثوم سائیده بروغن گاو آمیخته یا کسوندی سائیده بروغن زرد آمیخته یا صرف روغن گاو یا شیر گاو هر قدر که ممکن باشد نوشانند شرب روغن
کنجد یا روغن سرشف مجرب **دیگر** آب برگ کریله در دهن اندازند یا خود مضغ کرده آبش بلع کند **دیگر** تماکو کشیدنی دو نیم درم باب حل کرده نوشد
دیگر فلفل هفت عدد اصل فلی ابیض ربع درم شیره برآورده نوشد **دیگر** وقتیکه آفتاب بجوزا آید هر روز پوست بیخ درخت سرس کهنه که پوستش سیاه
شده باشد سه درم سائیده باب شسته بیخ ساٹهی خورد همه سال از سم مار و دیگر گزندگان ایمن ماند **دیگر** جامه حیض روز یکشنبه آورده آب شوید
و بدان آب بیخ ساٹهی تر کرده حبوب قدر یکدرم بندد و پس یکحب در بازوی راست بندد مار و کژدم اثر نکند و اگر در خرقه کرده در خانه آویزد مار و کژدم
نیایند و بگریزند **دیگر** تنکار مسحوقه در بینی دمند آب سبز زرد سفید سائل شود و صحت یابد **دیگر** برگ ترم پلاس بفلفل شیره برآورده نوشانند **دیگر**
بیخ لیموی کاغذی یا بیخ عشر یا بیخ هلهل یا بیخ بیل باب سوده یا بیخ کنجد ده درم سائیده یا بیخ قطن بیست درم سائیده یا بیخ اندراهولی درم
باب سوده یا بیخ کٹول پنج درم باب سوده یا چوب دهو درم باب سوده یا برگ کنار باب سائیده یا تخته کاغذ یک کاسه آب حل کرده
یا انفحه ارنب نیم مثقال بسرکه یا جدوار نیم مثقال بخمر یا دواء الجامع قدر حمص یا حب الحلتیت یا تریاق کبیر دو مثقال بشراب یا معجون مرسن دو ثلث
درم باب ترنجبین یا زهره ماهی رهو فلفل برابر دو درم یا شربت مروارید یا شربت زرک دهند **دیگر** پوست درخت جامن فلفل سائیده دهند
دیگر چوب خسته سفید باب سوده در چشم کشند و بر لسع طلا کنند **دیگر** سمندر پهل باب سوده در چشم کشند **دیگر** زهره حدات خشک کرده وقت
حاجت باب سوده سه میل در چشم کشند اگر لسع جانب راست بود در چشم چپ و اگر در چپ باشد در راست کشند **دیگر** جگر خوک خورند مزیل سم لسع مار و عقرب
و زنبور **دیگر** زمرد یا یاقوت دهند **دیگر** برگ سداب برگ انجیر برگ جوز کوفته بروغن بادام چرب کرده دهند بعد ساعت بعرق رفع سم باشد
دیگر پوست گاو کوهی بندند **دیگر** تخم تنید مع پوست خورانند **دیگر** پوست بیخ پلاس نیم رطل آب چهار رطل بپزند نصفی ماند چند دفعه دهند —

دیگر برگ پلاس جوشانده یا آب کاه کتان یا سرکهٔ انگوری نیم پاو در رطل نوشانند دیگر زاج چهار یا هشت با آب آمیخته در چهار رطل آب نوشند اگر فلفل افزایند بهتر دیگر روغن کنجد تازه نیم رطل دهند در حال به بیسارد دیگر حب القطن کوفته قند سیاه هر یک دو مثقال آمیخته خورند دیگر جگر خوک سائیده بشراب دهند اگر تازه باشد کباب سازند دیگر آب دوب رطل یا طبیخ حنظل نوشند دیگر فندق هندی با آب سوده نوشند و در چشم کشند دیگر بیخ خبه را شب شنبه نوید گرفتن داده برنج یا فوفل زیر آن گذاشته بیایند و صبحی و تر یکشنبه رفته بر کنند و کمیخ او با آب سوده نوشانند اگر بمجرد شرب قی آید بمیرد و اگر بعد ساعتی شود صحت یابد دیگر بیخ دونه مرده قدری دهند و طلا کنند دیگر جو پلانی مع بیخ کوفته شیرهٔ او کشیده نوشانند و ثفل او بندند دیگر آب بصل نوشند و ثفل او بندند ادویه اطلیه و ضمده بر موضع لسع چند کلک زده عرق گوگرد همون آب آمیخته مالند دیگر انگزه یا چرک گوش آدم یا پیه اسو یا زهره مرغ یا آتشیر عشر یا زهره همان مار یا طبیخ حنظل یا زبل خصیه طلا کنند دیگر توم نخته یا خام بدهن بقر یا جند با آب پودینه یا گوگرد یا بول یا نمک بسرکه یا بزهره گاو یا رماد چوب انجیر یا دچوب انگور بسرکه یا آهک صابون یا تخم یا برگ خطمی بزیت یا زراوند طویل تخم یا کرسنه تخم یا مشکطرامشیع بنمک ضماد سازند دیگر سکبینج انگزه زبل حمام زبل لبطی پودینه نهری ضماد کنند بجاذب سم دیگر سینه مرغ سفید زنده یا سینه بچه کبوتر یا موش یا ضفدع یا موش کور شگافته بندند چون سرد شود دیگر گذارند دیگر شرط زده چهچند رسوخته یا شند دیگر فوراً بر موضع لسع بول کنند اثر نماید **نوع دوم در لسع عقرب** ورم و حمرت و صلابت موضع وجع اشد برد اطراف عرق سرد خفقان و گاهی حرارت و گاهی برودت و اگر نیش بر شریان رسد غشی و اگر بر عصب سد سع و صداع آرد **علاج** فوراً بالا تر از موضع لسع بندند و بدهن یا بحاجم بکنند و با آب گرم یا طبیخ بابونه برنجاسف سداب بشویند فندق هندی خائیده سائیده طلا کنند نعنع آرد جو با آب سداب یا گوگرد کتان علک البطم نمک یا جند یا توم بزیت ضماد کنند عقرب کوفته گذارند فادزهر حیوانی یا جدوار بعرق گاوزبان سوده طلا کنند روغن فرفیون روغن زنبق مالند توم انگزه عاقرقرحا تخم دهند و طلا کنند انگزه مثقالی بیک اوقیه خمر دهند تریاق اربعه نیم مثقال بلع کنند و قدری بر لسع نهند سنجر بینا مفید موش یا ضفدع زنده شگافته بر لسع نهند تعریق و حمام نمایند اگر تدبیری کنند که همان عضو عرق کند بهتر و بعد حمام خمر انفع و تدهین بزیت گرم در تسکین وجع اسرع اکل قدری نمک طعام مجرب خوردن ترب و بادروج مانع ضرر لسع اوست و قسمیست که آنرا جراره گویند و این خرد باشد و وقت رفتن دم خود بر زمین کشد و آن رنگ زرد وجع نکند و روز دوم و سوم وجع غلبه نماید و زبان اماسد و بجای بول خون آید و کرب اشد غشی خفقان یرقان قبض شکم آرد و باشد که هلاک کند باید که اول بحجمه بکنند و داغ دهند پس فصد نمایند اگر داغ میسر نباید فرفیون جند بر لسع نهند و گرد او گل ارمنی بسرکه طلا سازند شیر تازه رب به رب سیب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کاسنی شیرهٔ کدو شیرهٔ خیارین ماء الشعیر آب طلخشقوق بیست سیب با آب بارد قرص کافور دهند کافور نیم مثقال با آب سیب ترش مفید اگر وجع اشد بود دوغ ترش شربت سیب هند اگر شکم نفخ کند حقنه نمایند اگر زبان آماسد رگ زیر زبان زنند و آب کاسنی سکنجبین غرغره نمایند اگر موضع لسع جرح شود تدبیر قرح کنند **فائده** سم عقرب جراره چون بحاجم بکند باید که در محجمه پنبه نرف تر وه پر کنند و اگر چنین نکنند مکنده بمیرد پس مکیدن او بدهن نشاید مگر بشرط آنکه در ابتدا گفته شد **انتباه** آنچه مفتح مسام و مسالک بود چون تمکرفس وغیره از آن پرهیزند **قول رازی** بیخ حنظل بکیدرم دهند و ضماد هم کنند مسکن فوراً

تخم قرطم دشتی در دهن گیرند مسکن وجع و چون برآرند باز وجع شود **قول** لارزور بیر سنگ مار چسپانند بطبیخ تا نخواه بطول کنند و در آن نهند
زبل الفار با آب طلا نمایند پنبه بعرق گوگرد آلوده نهند حنظل تازه درم دهند و طلا کنند و اگر تازه نباشد بیخ او گیرند **قول جوان کوو و تریاق ما کنا**
یا نیز وار تیکوحمی سمی بطبیخ اشترغار دهند عقرب یا مغز جوز یا زبل حمام یا برگ سبز زیتون سائیده ضماد کنند روغن عقرب مالند بر پشت برهنه خر
سوار شوند مقعد طفل بر موضع لسع نهند اگر بلدوغ عقرب دروازه مرده کشاید مضرت لدغ رفع گردد **ادویه ماکوله** خراطین با آب سائیده
یا قلقل با آب سائیده یا بیخ حنظل خشک دو مثقال با آب گرم یا مومیائی نیم دانگ بجمر یا جدوار دو دانگ بجمر یا دواء الجامع قدر حمص بکار تحلیت
یا تریاق کبیر نیم درم بشراب یا جواهر مهره بطبیخ اشترغار یا تخم سداب دو درم یا حجر هندی یکدانگ یا عنصل یا طبیخ حنظل دهند **دیگر** آب ثوم بر
لسع طلا کنند مسکن **دیگر** نمک یا بیخ چرچره مضغ کنند مسکن فوراً **دیگر** بیه نعامه خورند و طلا کنند مسکن وجع **دیگر** زبل گوسفند کوهی بر لسع نهند
دیگر تخم مهوه بشیر گاو آمیخته بر لسع نهند **دیگر** عرق گوگرد دهم وزن آب در که آمیخته خورند سه روز **دیگر** بیخ قرصعنه صغیر با آب سوده دهند و طلا
کنند **دیگر** آل درم دهند و طلا سازند **ادویه موضعیه** اصل کوفته یا دبن بقر سائیده یا سرطان کوفته یا بیخ اونکه با آب سائیده یا مگس
سائیده یا تخم ستیاناسی سائیده یا گل مهوه با آب سائیده یا ثوم انگزه برابر کوفته یا برگ تنبول کوفته یا گوگرد بقه آمیخته یا حنا سائیده یا عنصل کوفته یا تخم
ترنج سائیده یا زراوند طویل سائیده یا سقمونیا سائیده یا ذراریح بسرکه یا مرزنجوش بسرکه یا کرسنه بجمر یا بصل انجیر کوفته یا کتان نمک سنگ
سائیده ضماد کنند **دیگر** ضماد فرسطالیون گذارند **دیگر** تخم ترسی سائیده بر خرقه کشیده چسپانند **دیگر** کلونجه با آب سوده یا قاوز با آب سوده یا آب
برگ عشر گرم کرده فشرده یا خون آدم منی آدم آمیخته یا آهک بصفرت بیض آمیخته یا آب قرصعنه یا شیر انجیر یا شیر خروع یا چرک گوش آدم یا آهک آب
ندیده یا زبل طفل یا سرسیش بسرکه گداخته یا سمندر بهل با آب سوده یا تخم بلیه یا برگ حنبه بروغن گاو سائیده یا پوست بیخ عشر یا بیر بهٹی یا اسفیلج
یا مگس لبسیر کوفته یا اشخار بعسل آمیخته یا آهک بعسل آمیخته یا آب دهن صائم یا طبیخ حنظل یا روغن آجر یا بیخ قصب یا آب بادروج یا روغن دارچینی
یا روغن فندق یا روغن گاو یا زبل رخمه یا نارجیل بحری یا بیه یا سو طلا کنند **دیگر** برگ انگور یا برگ ترب ضماد نمایند مزیله وجع فوراً **دیگر** افلنجه
بزیت طلا کنند مسکن فوراً **دیگر** شکم بچه کبوتر یا عقرب یا سرطان ترگافته بندند **دیگر** بیخ یا برگ چرچره خایند **دیگر** بیخ زیتون یا بیخ صامریوما
آویزند **دیگر** بیخ نازبو در پا بندند فرود آید و اگر در گلو بندند بالا رود **دیگر** روز یکشنبه بیخ اونکه گرفته در بازو بندند اثر نکند **دیگر** ملسوع در گوش
خر گوید که فرعون غرق شد یا گوید که عقرب گزید یا بروی معکوس سوار شود و چرک گوش او مالد مسکن وجع فوراً **دیگر** از بیست تا یکی شمار کند زهر فرود آید
و اگر از یک تا بیست شمارد زیاده گردد **دیگر** آب برگ نیب یا نمک با آب حل کرده در گوش مخالف چکانند و بعد لحظه برآرد و دیگر انداز دو بیست و
سه چهار بار و بر لسع هم مالد **دیگر** آهک آب ندیده نمک ارمنی یا نوشادر برابر سائیده در هر دو دست مالیده لویاند سه بار **دیگر** شهد انج بموم آمیخته یا موم
تنها بخور دهد **دیگر** فلوس دم طاوس یا عروق الصفر یا موم در حقه بی آب جاتی بنا کو نهاده کشد **نوع سوم در لسع زنبور** ورم سرخ و وجع صعب آرد
و نوعیست که سر او بزرگ و سیاه بود و در تن او دائره‌ها باشند لسع او الم شدید آرد و باشد که بکشد **علاج** در حال سه کف کشنیز خورانند
که مسکن وجع است آب خبازی آب خطمی آب خرفه آب کاکنج آب عنب الثعلب طلا کنند خرقه بسرکه آلوده بر برف سرد کرده نهند گل خیر بسرکه یا کافور بسرکه

یا طحلب بسرکه یا جدوار بسرکه یا حجر التیس بآب ریحان یا نارجیل بحری بآب بادرنجبویه یا آرد جو بسرکه یا کنجد بسرکه یا آب کشنیز بسرکه و اندکی کافور
طلا نمایند اسفناخ یا بصل انجیر ضماد کنند تریاق کبیر نیم مثقال بسرکه دهند و بسرکه ضماد کنند سکنجبین ب سیب ب بآب انار ترش آب خیار آب
کاسنی آب کاهو کشنیز قند بآب بارد دهند اگر زنبور کلان باشد یا تن ممتلی بود فصد کنند گل خانه زنبور بسرکه طلا نمایند **نوع چهارم در لسع**
مگس عسل نیش او همانجا میماند **علاج** آنچه در زنبور گذشت بکار برند مالیدن مگس مسکن وجع است بادیان بآب سوده و روغن زرد آمیخته
یا فلفل بآب و هن از آهن سوده طلا کنند **نوع پنجم در لسع نمل** آنچه در لسع زنبور گذشت بکار برند **بدانکه** در بیابان اندلس مورچها اند شبیه گرگ
که چون آدم را بینند هلاک کنند **نوع ششم در لسع رتیلا** حیوانیست شبیه عنکبوت و انواع او بسیار است و بدترین مصریست که شبیه پروانه باشد
و از لسع او ورم و اندکی حمرت و کمودت و خضرت ظاهر شود و اکثر و هر نوع را اعراضی خاص است چنانچه از احمر او وجع اندک و حکه و از سیاه وجع اشد
بردت رعشه و از سفید وجع اندک حکه اختلاف تسکم و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق بود خدر سستی بدن و از زرد که موی ناک باشد وجع اشد
رعشه انتفاخ بطن عرق پدید آید و گاهی هلاک سازد **علاج** در همه اول بدهن یا محجمه مکند پس و آنگرم گذارند نمک آب طلا نمایند بحمام روند که در تسکین وجع
انفع است و هر نخاله در آب گرم بهند یا حبوب انجیر آهک نمک بآب گرم طلا نمایند مر نمک ضماد نمایند تریاق اربعه سنجر بینا خوز و شونیز دو درم یا
تخم کرفس سائیده یا انگزد بآب گرم حل کرده یا تخم سداب دو درم دهند یا درنجبویه پنج یا ده درم بشراب دهند و ضماد نمایند آب و هن صائم یا روغن فندق
مالند **قول جوان کورود** و بیز و از تیکو دو اسکر و یلو بتفاوت چهار چهار ساعت دهند مگس مشتی سائیده ضماد نمایند او که انیتو روزاد و عصاره پنج
بیاض بیض و قدری عسل و برگ کشنیز سبز و چند قطره سرکه سائیده ضماد نمایند سرکه تند سه پیاله خورد و نوشانند سنگ مار بر موضع لسع چسپانند چون بفتد
در شیر زن اندازند چون سم از وی بر آید باز گذارند برای لسع رتیلا و غیره انفع اگر بر موضع لسع جراحت نبود شرط زده گذارند **نوع هفتم در لسع**
عنکبوت برد اطراف قشعریره انتشار قضیب تمدد انتفاخ بطن آرد **علاج** سداب سعد شونیز بخمر دهند حمام معرق نمایند تریاق مفید و نوعیست
که سیاه بود و پایها کوتاه دارد و لسع او جمیع طبقه و حکه آرد و موضع سیاه گردد و سم او گرم است خلاف سائر عنکبوت **علاج** فصد مکرر نمایند ملینین
بطبیخ فواکه کنند لحم فاسد دور کرده تدبیر قرحه ردیه سازند و نوعیست معروف بفهد و او بر مگس میجهد و او را میگیرد لهذا فهد گویند بمشابهت اسید
و پایهای او خرد و سفید و نقطه وی مائل بسیاهی از لسع او حکاک عرق سرد پدید آید **علاج** حضض دهن ورد سرکه در و تخم کرفس جوش بود طلا کنند
و نوعیست از فهد که دست و پایش دراز بود از لسع او وجع معده و قی عسر بول و براز پدید آید و این بد و کشنده باشد **علاج** آنچه در رتیلا گذشت
بکار برند **قول جوان کورود** و نوعیست که در هند و پیرو پیدا میشود و آن را عنکبوت و می پیرو میگویند بسیار بزرگ و سمی نمی باشد و بهر که گزد
فوراً انگشت شیر برگ انجیر در روز شش بار طلا کنند برگ ریحان بر لسع بندند **دوا** انارجیل سوده یا آمچور سوده یا بیخ قصب سوده یا منڈوا سائیده
یا بصل بدهن بقر سوده طلا کنند **دیگر** زرد چوبه کهلی سائیده مالد مزیل ورم و بثور که از مالش عنکبوت شود **دیگر** افیون بروغن آمیخته یا مگس مشتی
سائیده یا خراطین سائیده یا سرنج بجفرات آمیخته ضماد کنند **دیگر** پنبه یا خرقه بدهن سم آلوده بر چراغ گرم کرده گذارند **نوع هشتم در لسع سام**
ابرص که کرپاسه گویند قلق حمی سیلان رطوبت فاسد وجع دائم زیرا که دندانش در انجا میماند **علاج** برای اخراج دندان خاکستر بروغن آمیخته

مالند یا ابریشم بران مالند و کاشند پس خاکستر برده جز سرشته گذارند اگر وجع دائم بود و ورم زائل نگردد بدهن کنند و طبیخ سپستان ریزند تریاق تسلا
دهند اگر قدری ابریشم بکار و جیب بر لسع گردانند و راستا و چپا پس پیش کشند دندان زود برآید صوف با سپغول آمیخته با آب منع عرق
آلوده گذارند و بعد زمانی برفق بیرون آرند دندان زود برآید و آثار برآمدن دندان آنست که حمی مفارقت کند و کبودی موضع برود و سیلان صدید باز ماند
تریاق رتیلا شونیز ده درم قوقون هر یک پنج اصل جوز سرو هر یک سه سنبل حب الغار حب بلسان زراوند گرد دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی
تخم کرفس هر یک دو بعسل آمیزند شربتی قدر جوزه **نوع نهم در لسع سالامندرا** جانوریست شبیه کرباسه و چهار پا دارد دم او کوتاه سر
و پیش سیاه گردنش باریک لون ابلق زرد و سیاه بود و بزرگتر دهن تر از کرباسه باشد و در کان نوشادر بسیار بود و در آتش نسوزد و سنگ گازر
نشود و از سموم قتاله است وجع اشد و حرارتی همچون آتش در باطن آرد و ورم گرم لرزه اعضا عدم تشنگی یا تشنگی زبان و باشد که عفن شده بیفتد
علاج انقشین سالخفات دهند طبیخ ... نوشند و ضماد کنند و هر چه در عقرب گذشت بکار برند **نوع دهم در لسع آدم** اگر آدمی گرسنه گزد قطعا
بدارد **علاج** شمع زیت گداخته یا بادام چوب انگور بسرکه آمیخته یا پوست بیخ بادیان بعسل یا ریسا بسرکه یا آرد باقلا آب و سرکه دهن ورد یا بصل نمک بعسل
یا مرهم اسود ضماد کنند اگر ورم شود مرداسنگ ... طلا نمایند تخم شبت سوخته یا بادام کرنب بسرکه و قدری زیت یا روغن گل آمیخته گذارند بدانکه آدمی که
کلب کلب گزد او هم دیوانه میگردد و از وی پرهیز نمایند که از لسع او عوارض لسع کلب کلب پدید می آید و تدارکش
عسری باشد باید که بدستور لسع کلب کلب تدبیرش کنند **نوع یازدهم در لسع کلب** هر چه در لسع آدم گذشت بکار
برند بصل نطرون نمک عسل بسرکه یا سداب نمک بصل با بادام تلخ باقلا بعسل ضماد کنند سرکه بر لسع ریزند یا صوف آلوده نهند اگر قدری نمک ... بهتر
بهتر نطرون قدری بسرکه آمیخته گذارند و ببندند و بعد هر سه روز تازه کنند تا صحت اگر ترسند که سگ دیوانه بود **نوع دوازدهم در لسع تمساح**
آبی و تمساح و ماهی اول سم را کشند بعده حالیات نمک به پیه یا نطرون بعسل گذارند پیه بط پیه مرغ دهن زرد مسکه سفید آرد جو با روغن گل
آمیخته گرم کرده بر لسع ماهی گذارند **نوع سیزدهم در لسع پلنگ و شیر و یوز** دندان و چنگال اینها خالی از سم نباشند **علاج** اول بر جرح
محاجم نهند تا ماده سم برآید پس زراوند ایرسا بعسل ضماد کنند بعده بسرکه و نمک شویند و مرهم اسود بر دارند و باقی تدبیر قرحه نمایند طبیخ برگ
جای زخم شیر را شویند معاینه کند و ازاله سم نمایند **نوع چهاردهم در لسع راسو** وجع لسع ورزد و در بدن پراگنده شود **علاج** ثوم با بصل یا انجیر
خام یا آرد کرسنه ضماد کنند لحم راسو بندند فورا تسکین وجع کند بدانکه گاهی راسو دیوانه گردد و هر کرا گزد او هم دیوانه شود آنچه در لسع کلب کلب
آید بکار برند **نوع پانزدهم در لسع سنور** وجع اشد صلابت و سبزی موضع لسع **علاج** بدهن یا محاجم کنند بصل نعنع ضماد نمایند شونیز آمیخته با آب سائیده
گذارند و دینه خورند باقی تدبیر عام حسب حاجت نمایند **نوع شانزدهم در لسع گرگ و میمون** هر چه در لسع پلنگ گذشت بکار برند بصل نمک
بر لسع میمون ضماد کنند تنباکو مالند اگر ریم کند عروق الصفر گذارند **نوع هفدهم در لسع ورل** دابه ایست مانند سوسمار چون بگزد جراحت
پدید آید **علاج** تدبیر قرحه ردیه کنند **نوع هیژدهم در لسع گوهیره و گوه** برگ مرزنجوش ده درم سائیده بخته نوشند مزیله سم گوه آب برگ
کهجره یا بیخ سرهو که سفید دو مثقال با آب سائیده نوشانند مزیله سم لسع گوهیره اگر چه تا سه روز هیچ سخن نکنند و مثل گنگ باشند به گردد اگر برگ سهوره که

در دست دارند گو هیره نزدیک نیاید بدانکه در بحر و بر حیوانات کثیر اند که از لسع آنها اعراض پدید می آید و تدبیر همه آنست که جذب سم نمایند و تا وقت صحت جریح را مندمل شدن ندهند و تریاقات و فادزهر و جدوار و مسکنات سم مدام دهند و در اغذیه و اشربه مراعات نمایند و اگر کسی را حشری گزد و نداند که آن حشره که بود باید که موضع بالای لسع محکم بندند و محل زخم را بمحاجم بمکند اگر وجع باشد بود حجامت کنند ارسال علق نمایند زبل یا زبل حمام گوگرد یودینه ربا و حبوب انجیر بسرکه و بول طلا کنند تریاق کبیر تریاق اربعه دهند **نوع نوزدهم در نملة النسر** جانوریست مانند مورچه بزرگتر و از لسع او خون از جمیع مجاری روان شود حتی از چشم و بیخ دندان **علاج** فادزهر آب کاهو صندل سرخ خرفه طحلب طلا کنند انگزد شیر گاو یا شیر بز گل مختوم اسبغول با آب خیار آب کدو دهند و هرچه مسکن سم باشد چون تریاقات وغیره بکار برند **نوع بیستم در لسع ضفدع بحری** جانوریست بدهیئت لونش سرخ و سم او بد باشد و هر جانور را که ببیند قصد کند و از دور برو جهد و اگر گزیدن نتواند سوی او دم زند و در میان او نیم بدهیئت ورم بزرگ آرد و زود بکشد **علاج** تریاق کبیر دهند و هرچه در رتیلا گذشت بکار برند تخم سرس بشیره زقوم سائیده طلا کنند برگ تازه کوفته ضماد نمایند و از لسع ضفدع بری و نهری ورم نرم پدید می آید باید که تدبیر سموم بارد نمایند برگ ریحان بندند **نوع بیست یکم در لسع ذوالاربعه والاربعین** که بگوش خزه معروفست و چهل و چهار پا دارد از هر سو بیست و دو و هم از پیش و هم از پس تواند رفت و اکثر قدر یک اصبع باشد و آنچه بزرگ بود بقدر وجب و وجع باشد و حالتی شبیه بوسواس ضیق نفس و خواهش غذای شیرین آرد **علاج** همون را کوفته ضماد کنند زراوند طویل جنطیانا پوست بیخ کبر آرد کرسنه برابر بخمیر یا بماء العسل دهند تریاق اربعه سنجرنیا و دواء المسک مفید نمک سرکه طلا کنند روغن که بعد سوختن در چراغ مانده باشد بمالند **نوع بیست دوم در لسع موش** دندان بعضی موش سمی بود وجع و ورم جرح آرند و محل لسع کبود یا سیاه گردد و باشد که فاسد شود و فساد او درون سرایت نماید و دیگر اعضا را فاسد سازد همچون ناصور **علاج** سم را بامتصاص کشند و تدبیری کنند که در دفع سم اکالا ضمادا مفید باشد و اگر آنجا شرط زده خون برآرند بهتر اگر دیر کشد و بفساد نهد تقلیل رطوبت بفصد و اسهال و قی و ادرار کنند و فادزهر میداده باشند **نوع بیست سوم در لسع موش کور** نمک با گرم آمیخته شوید خرقه بول آدم تر کرده بندند اگر متقرح گردد مرهم ابیض گذارند **نوع بیست چهارم در لسع کَلْب کَلِب** کلب مرضیست مانند جذام که بسگ و گرگ و شیر و شغال و راسو و روباه و اشتر و کفتار و میمون و اسپ و خر و گربه پدید آید و آنها را دیوانه سازد پس هر کرا گزند او هم دیوانه گردد اگر تدارکش نکنند و از آنکه اکثر بسگ شود لهذا بدین اسم مسمی شده و بدیگران کمتر شود **فائده** وقتیکه سگ دیوانه شود همه حال او بگردد و چیزی کم خورد و چون آب ببیند بترسد و بلرزد و آب ننوشد و تشنه ماند و چشم او سرخ بود و زبان از دهن آویخته دارد و لعاب کفناک ریزد و از بینی تری آید و گوش افگنده بود و سر پیش نگون کرده و پشت برآورده و دم میان پا کشیده دارد و رفتار او مانند مستان بود و چند قدم رود و بسر در آید و بر دیوار و درخت وغیره سر که ببیند برو حمله آرد و آواز او همچون آواز گلو گرفته باشد و سگان از وی بگریزند **انتباه** مغز جوز سائیده بر جراحت نهند و بعد ساعتی پیش مرغان اندازند پس اگر مرغ آن را نخورد یا خورده بمیرد سگ دیوانه گزیده یا پرچه نان برطوبت جرح آلوده پیش سگان گذارند اگر سگ نخورند یا خورده بمیرند سگ دیوانه گزیده یا آب یا رد بر بدن ملسوع ریزند اگر عقب آن بدن گرم شود سگ دیوانه گزیده و این علامت غیر مخصوص است پس وقتیکه سگ گزد بنود ی امتحان کنند تا اگر دیوانه باشد فوراً تدارک کرده شود **قول جوان کور** و سم این جانور بس است لهذا از لسع

این صفرا و خون گرم شده بمادهٔ سمی مبدل میگردد و سم این انتقالیست فقط لسع او نه بلکه بوای دهن او سرایت مینماید شخصی نگ از شمشیر که با و سگ دیوانه
را کشته بود می زد و سم در آن شخص سرایت کرد و دیوانه گردید زنی خرقه که سگ دیوانه در دهن گرفته بود دوخت سم در وی سرایت نمود **علامات** وقتیکه
سگ یا دیگر جانور دیوانه گزد و چند روز گذرد و تدارکش نشود حالتی فاسد غیر طبیعی پدید آید چون وسواس و افکار فاسده و اختلاط عقل خشم خشونت
دهن و زبان عطش فواق تشنج اصابع حمرت وجه هرب از مردم و مواضع روشن و خواب آشفته بیند و تنهائی دوست دارد و در آخر گریستن آغاز د و از آب
ترسد حتی که از آواز آب تنفر نماید و چون آب بیند خیال سگ در وی توهم کند و از آن ترسد و بگریزد و فریاد کند و عرق سرد و غشی افتد و هلاک گردد و باشد
که قبل از ظهور این حالات بمیرد و باشد که آواز سگ کند یا آواز او منقطع گردد و از بول او حیوانی یا سگک کوچک برآید و بول رقیق و گاهی سیاه بود و گاهی
گردد و طبع خشک شود و بر لسع مردم حریص گردد و هر گاه که روی خود در آئینه بیند نشناسد و صورت سگ در وی مشاهده کند و بدین سبب از آئینه بترسد
و باشد که منی روان گردد و اکثر است که بعد هفته تغیر در احوال پدید آید و در بعضی بعد چهل روز و در بعضی بعد شش ماه و در بعضی بعد هفت سال ظهور کند **قول جوان کوه**
اگر زخم بشریان رسد فواق و حرکت تشنجی آن عضو پدید آید و بزودی اثر سم بقلب رسد و اگر زخم بر ورید و عصب و لحم باشد بدیر اثر رسد **بدانکه** ملسوع کلب
کلب که تغیر در وی پدید آمده باشد اگر کسی را گزد یا کسی پس خوردهٔ او خورد او نیز دیوانه گردد **فائده** هر که را سگ دیوانه گزد و خون کثیر از آن موضع از
خود برآید اسلم باشد و بعلاج پذیرفتن اقرب همچنان اگر آنرا ادویه تریاقیه دهند و بول کند از ترسیدن آب ایمن شود و وقتیکه ملسوع از آب بترسد علاج قبول
نکند **علاج** چون سگ دیوانه گزد ملسوع را باید و انند پیاده یا سوار تا عرق کند و جرح را اقل مدت تا چهل روز مندمل شدن ندهند و محجمه بر سر جرح نهاده
باحتیاطی که در اول باب گذشت مکند تا سم برآید و اگر جرح را فراخ تر سازند بهتر تا رطوبت کثیر بالا ید و به تبع او سم نیز برآید و اگر از روی خطا جرح درست گردد
آنرا بشگافند و ادویهٔ مقرحه چون ثوم جاوشیر خردل نمک بسرکه تیز و بول آدم یا ثوم بعسل نمک جوز بعسل یا رماد چوب رز بعسل جرجیر بسرکه یا انگزد
با آب سلق ضماد کنند اگر قوی تر خواهند قلقدیون گذارند داغ دهند و بعد جرح دهن تیز استعمال کنند تا اخراج فاسده را دور نماید و هم ازالهٔ سمیت
کند و این تدابیر در ابتدا کنند و وقتیکه هفته گذرد و تغیر ظهور نماید بطبیخ افتیمون طبیخ هلیله تنقیه کنند بمبالغه و افتیمون بماء الجبن نیز مفید است لحم
مرغ کبک دراج فربه و اغذیه چرب خورند شیر خر کهنه آب آهن تاب نوشند و مدام تریاق اربعه و دواء السرطان و جگر سگ بریان کرده
خورانند جنطیانا انفع و هر صبح دواء الذراریح دو دانگ با آب نیمگرم دهند و بعد شرب او بحمام برند و در آبزن نشانند و فرمایند که در آبزن بول کنند و اثنای
تناول این مرق مرغ فربه دهند و خمر شیرین نوشانند و از برودت پرهیز کنند و اگر از این وجع مثانه پدید آید عدس بدهن لوز یا دهن البقر یا مسکه آمیخته دهند
گل مختوم ده سرطان نهری جنطیانا هر یک پنج کندر نعنع هر یک سه سائیده دو درم دهند و مشربه از پوست کفتار سازند یا قدح چوبی پوست کفتار
درون و برون در گیرند یا از پوست سگ دیوانه سازند و آن را بپوست کفتار بپوشند و مدام همین آب خورده باشند که مفید است و از ترسیدن
آب باز میدارد **فائده** وقتیکه از آب ترسد و نخورد بحیله آب دهند تا بسبب عطش هلاک نگردد باین وجه که نائژه دراز گرفته یک سر او در مشربه و سر دیگر در
حلق کنند و آب دهند تا آب را نه بیند و شیره و العبهٔ بارده و اقراص و اغذیهٔ سرد و مسکنهٔ عطش دهند و به ترطیب و تبرید کوشند تا بسبب یبوست و عطش
زود هلاک نگردد و اگر همان وقت که گزد قدری خون آن سگ با آب آمیخته دهند یا جگر همون سگ کباب کرده خورانند سم اثر نکند لیکن همین بسند نموده از اصل

علاج که گذشت باز نمانند و اگر تا شش ماه مشک یک ماشه خورانند انفع باشد و باید که تا سه ماه زخم را فراهم شدن ندهند و گفته اند که تا عظم آن سگ
با آب ترنشود زهر اثر نکند لهذا باید که چون گزد آنرا کشته در ظرف گلی لوکرده در زمین عمیق دفن کنند و بخاک پوشند تا آب بدو نرسد **قول جوان**
کورو و بحب در لسع بر زخم و گرد آن شرط زنند محجمه نهند و ادویه مزیله سم ضماد نمایند و زخم را تا پنجاه روز بلکه چهار ماه یا یکسال کشاده دارند تا تمام
سم بر آید شخصی را در چهل روز دهن جرح مندمل شد سم عود کرد و هلاک ساخت شخصی را بعد نه ماه و شخصی را بعد هفت سال و شخصی را بعد هفتده سال سم عود کرد و مرد
اگر موضع لسع قابل شرط نباشد علق چسپانند مرهم آنرا اکتیو گذارند اخگر سرخ بر لسع نهند بعده مسکه صفرت بیض و زعفران آمیخته گذارند و فتیله از
آب ترسد بزودی سرمه مدبر دهند اگر حمی پدید آید فصد کنند مسهل دهند بعده بطبیخ مزیله سم مداومت نمایند سرطان خشک مسحوق نیم درم جنطیانا نیم
درم کندر درم سائیده یک درم بمرق مرغ دهند برگ سداب برگ ریحان برگ بادرنگ برگ سفنایج برگ افسنتین پودینه مرزنجوش بادرنجبویه برگ
کتم هوفاریقون برگ قنطوریون برابر در ماه جولیه در ایام بدر گرفته بسایه خشک نموده دارند و وقت ضرورت سائیده نیم درم بمرق مرغ یا بخمر یا بشیر بهی
دهند هر روز قدری را افزایند تا به دو درم رسد و نیز سکنجبین آمیخته خمر را شویند موی همون سگ بر لسع بندند نمک از همون سگ طیار کرده همراه چهار اونس
عرق تریاکال یا عرق آتش فار تا چهار روز دهند و گفته اگر دهن لسع شتاب گشاده لوز فراخ سازند و همه وزن دو ماه کسی محافظ نوشتند و آب و نبات شیرین بد اهم آنرا ن
نمایند و اگر تالاب باشد ملسوع را در واندازند اگرچه شناوری نداند چرا که در وی افتاده آب خواهد نوشید اگر تشنج عصبی فالج وغیره پدید آید و مایوس
العلاج گردد مروارید نیم درم بطبیخ عود صلیب یا بشیر دهند و کبوتر شکافته چند دفعه نهند و گفته اگر مزاج ملسوع بارد یابس باشد بزودی سم اثر کند و اگر حار تر
بود بعد از زمان اثر نماید **قول جالینوس** با آهن داغ دهند تا زود مندمل نگردد و بالای داغ بصل بریان کرده سائیده ضماد نمایند یا گوگرد
بلعاب بهی یا بول یا بخمر یا بقنه یا بعسل آمیخته ضماد کنند که جاذب سمیت است و چون بدانند که همه سم برآمد ضماد کرفس نهند پس علاج زخم نمایند
قول لارزو ربیر سفوف کونترادیفیه دهند سرطان نهری سوخته دو کندر یک سائیده دو درم صبحی و همین قدر شام با آب بارد دهند چند روز
پیه تر بمرق آمیخته نوشانند و قی کنند بدستور سه بار به بدنش بپاشند اگرچه دیوانه شده و به مرگ رسیده صحت یابد و گفته ملسوع را بجائیکه زنبور خانه
باشد برهنه کرده عسل بر سینه مالیده گذارند و سنگی در خانه زنبور زده بگریزند تا که همه زنبور بر بدن ملسوع را گزند پس وقتیکه سم برود از خود خواهد برخاست
پس بمعالجه پردازند و گفته بهانو وقت نزول الماء بندند پوست تازه پستان نیم درم آب سائیده نوشند اگرچه دیوانه بوده باشد به گردد و گفته خضض مکی هر روز
درمی دهند تا چهل روز از آب نترسد و گفته در لسع مار و سگ کلب کلب وغیره ادویه جاذبه و مفتحه باید و اگر جانور سمی نباشد فقط جاذبه کافی است چون
بصل ثوم در رماد پخته بخمر آمیخته یا نمک قنه بروغن آمیخته ضماد کنند و گفته آثار لسع کلب کلب آنست که وجع اشد بود و لون زخم گاهی زرد و گاهی سرخ
و گرم باشد و گاهی کبود یا سیاه شود تا حدی که فاسد گردد و کرب خدر سوزش و گاهی این آثار در لسع دیگر جانوران سمی نیز پدید آیند باید که اگر جانور سمی
باشد اول بالا تر از لسع بخرقه محکم بندند تا سم سرایت نکند بعده شخصی دیگر بخمر مضمضه کرده بر موضع لسع خمر را بریزد و از خون صاف نموده قدری روغن زیتون
گرفته [illegible] جاذب سمیت است یا بر موضع لسع شرط زده ترمنتین گذارند بعده بخمر شسته بصل عدد و ثوم نیم عدد برگ فراسیون خمیر گندم
[illegible] دو اونس آمیخته ضماد کنند اگر تریاق نیم اونس افزایند بهتر یا ثوم در رماد پخته مغز جوز انجیر برابر سائیده عسل آمیخته ضماد کنند اگر خواهند قدری تریاق

افزایند **دوا السرطان** سرطان بحرق ده کند جنطیانا هریک پنج سائیده بعسل آمیزند روز اول مثقالی با آب سرد و روغن گاو دهند روز دوم زیاده تا
بچهار مثقال رسد **دوا الذراریح** ذراریح مصفی از سر و اطراف عدس مقشر هریک شش زعفران سنبل قرنفل دارچینی فلفل هریک یک با آب سائیده قرص
بندند و ذراریح را مثل غبار سحق کنند شربتی دو دانگ **دوا** بیخ ارو سه دو نیم یا پنج درم فلفل هفت عدد با آب شیره برآورده نوشانند سگ بچه با بقی اسهال
بول دفع شوند **دیگر** امربیل ده درم با آب جوشانده بچند فلفل نوشانند **دیگر** بیخ حنظل درم فلفل هفت عدد با آب شیره برآورده دهند و هفته **دیگر** زیر درخت
موز کافیده بیخ آن را تراشند و زیر او آبخوره گلی نهند تا آب از بیخ تقاطر کرده در و جمع شود پس ربع رطل یا قدری زیاده گرفته آب آن نیم سکر و آب
آمیخته یک گهرتی دارند پس آب صاف گرفته دهند بدستور هفت روز **دیگر** برگ شانه یازده عدد فلفل بیست یکعدد با آب شیره برآورده دهند
مزیلهٔ سم بقی اسهال بول **دیگر** برگ نرم خروع شش درم فلفل بیست یکعدد با آب شیره برآورده دهند هفت روز اگر سم در بدن اثر کرده بقی اسهال دفع شود
و اگر اثر نکرده قی نخواهد شد **دیگر** بیخ گلرونده با آب سوده دهند اثر نکند و عود ننماید **دیگر** حضض چهار قیراط دهند چهل روز **دیگر** زبان سگ سوخته
بر موضع زخم پاشند مندمل کند و سم اثر ننماید **دیگر** قسط تلخ سه درم کوفته در یک قدح آب جوشانند چون آب یکدام ماند صاف کرده دهند **دیگر** زبان
سگ بر لسوع بندند **دیگر** آب پودینه نهری یا آب بصل صد مثقال در روز به بار نوشند سه چهار روز و شرب آب بیل نیم رطل مجرب **دیگر** سماق
را کباب کرده بالتمام خورند و قدری از و طرح ننمایند **دیگر** اذاراقی دو روز در زمین دفن داشته قدر نخود دهند تا هشت ماه **دیگر** بیر بهوٹی یابس یک یا
دو سرخ بقند سیاه آمیخته دهند **دیگر** گل عشر دو سه عدد با شیر او با آب آمیخته وقت دیوانگی دهند فوراً نفع دهد **دیگر** دندان کفتار با آب سوده نوشانند
مزیلهٔ سم اگر سگ نوشانند سگ هم به گردد **دیگر** بانات سرخ قدر دو اصبع گرفته قطعه قطعه باریک نموده بقند سیاه آمیخته دهند **دیگر** وقتیکه بندال
زنده بار آرد همه درخت او گرفته با آب سائیده نوشند و بالایش روغن تلخ رطل تشرب نمایند یا لعاب دهن سوده بر زخم طلا کنند برای سم حیه و
عقرب و شغال دیوانه نیز مفید **دیگر** برگ نیب بیست درم با آب سائیده نوشند و ضماد کنند **دیگر** جانور پرنده که برنگ سبز و زرد زیر درخت
تورتی میباشد خشک کرده دهند **دیگر** فلوس ماهی سوهان کرده هر صبح نیم دانگ تا بیست یکروز دهند **دیگر** تریاق کبیر مثقالی با رب سرطان بحری دهند
دیگر روغن بادام نوشند **دیگر** بادنهر یا برگ بادرنجبویه پنج یا ده درم بشراب یا ذراریح سوخته عدد بمرق لحم تیهو یا تخم سداب دو درم یا معجون مرس و ثلث
درمی بشیره دیودار دهند **دیگر** شونیز دو درم با آب نیم گرم دهند سه روز **دیگر** سیاوشان خورند **دیگر** ابوتا با سبع ده نوشند و ضماد کنند **دیگر** سیر دشتی به روغن سائیده خورند و ضماد کنند **دیگر**
تخم سرخ فلفل هریکی نیم عدد با آب سائیده دهند و بر لسع طلا کنند سه روز **دیگر** خون قنفذ طلا نمایند **دیگر** رماد خرقه حیض آلوده بر لسع بندند **دیگر** بهمان
وقت شیر عشر مالند گندم خائیده گذارند حجامت کنند **دیگر** سداب برگ فرنجمشک جرگ گوش آدم برگ بادرنجبویه حلزون پرسیاوشان زبل مرغ مفرداً ضماد
کنند **دیگر** انجیر بعسل برگ انجیر بنمک پودینه بنمک جاو شیر زیت کرسنه بخمر موی آدم بعسل نمک ارمنی به پیه خوک پیه خرس ضماد نمایند **دیگر** بنجیا و یا
بعسل گذارند **دیگر** خون حیض شیر انجیر عاقرقرحا فرفیون انگزه مفرداً طلا سازند نطرون ببول آدم آمیخته شویند **دیگر** موی آدم بسرکه تر کرده نهند۔
دیگر باقلا بندند جاذب سم **فصل پنجم در تدبیر زخم حربهٔ سمی** تدبیرش بدستور سموم ملذوعه است و ذره و مقناطیس عجیب الاصل درین ضماد جاذب
سم گذشتن و به نکردن زخم است تا که سم بالکل رفع گردد و فاد زهر و تریاق دهند با آب بادجوب انجیر و نمک مکرر شویند محاجمت کنند شکم ماهی تازه شکافته

وشحم سلحفات بندند **قول** اکثر اول شحم عفنه را قطع کنند اگر خون بابتدا دوید حابسۂ دم گذارند وزنجار مغره برگ نیب نمک بندند و این مرهم
گذارند دهن بقر ربع رطل موم سه درم گداخته قنبیل دال سفید رتن جوت هر یک سه درم آمیخته جوش خفیف داده سرد نموده گذارند اگر بعد تخفیف وجع
عظم نما هر شود تیزاب لونم یک قطره گذارند تا گشاده شود پس عظم بر آورده گرده مرهم نهند و گفته **فرق** در زخم حربه سمی و زهر باد آنست که در زهر باد آب کدر
از جراحت آید و زخم بسرعت افزاید و شحم سبز و دی عفن شود و کرب روز بروز افزاید و مریض زود بمیرد و در زخم حربه سمی آب مائل بسرخی از جراحت آید و زخم دیر
افزاید و بدیر شحم عفن شود و کرب بر یک حال ماند کم زیاده نگردد و مریض بدیر هلاک گردد **فصل ششم در تدبیر سم موی شیر** آثارش وجع شکم غند
نشستن و اگر بر برگ خروع بول کند برگ پاره پاره گردد **علاج** جگر حلوان خام بریده کرده خورند و بعد سه ساعت خربق مسحوق دو درم با انگبین گرم دهند
تا قی شود اگر قی نیاید شاخ خروع در حلق انداخته قی کنند مو بجگر بر آید ماهی روبیان چسپیده عدد بلع کنند هر جا که در معده یا امعا باشد بماهی چسپیده
روز دوم یا سوم همراه براز بر آید انثیین ارنب خام دو عدد بلع کنند تا درین خلیده بر آید و تا که صحت شود هر روز بلع نمایند تخم سرس سارون هر یک
سه درم باب سائیده دهند بقی یا اسهال بر آید شیره برگ کوهی با آب کسوندی یک جام نوشند تا سه روز آب شده بر آید **فصل هفتم در طرد
هوام و غیره** باید که در مسکن لقلق طاوس بط قنفذ گوزن اسب دارند و گرد خانه شیح انگزه نعنع خربق درمنه پاشند و ریسمانی بقطران و انگزه آلوده
در خانه دارند تا منع خروج حشرات کند و از دود چوب انار ایرسا... و قنه سم موحبا لغار مقل انگزه افیون شونیز شاخ بز کوهی گوگرد همه حشرات بگریزند بلادر
حب الفقلن برنگ کابلی هلیله بلیله آمله مها ورنگ گل عشر یکجا کرده بخور کردن همین اثر دارد آب برگ حنا پاشند و وقت شب شمع دور دارند تا هوام آنجا
نشوند متغرات بیت سرکه مالند جانوران موذی نزدیک نیاید اسد شحم طاوس نزد خود دارند از آفت اسد ایمن مانند و اسد از آتش سوزان میگریزد
و اگر کسی از اسد امان خواهد دو انزروت حیه از دود شاخ گوزن سم نر یا سابرگ سرو عاقرقرحا انی گوگرد سم اسپ عظم قنفذ عظم سلحفات بیه حمار الوحش
بگریزد و خردل آنرا بکشد و اگر در راه گذرد [illegible] نهند کناره کند اگر خردل یا نوشادر با آب حل کرده در خانه مار اندازند جای خود بگذارد آب [illegible]
در دهن مار اندازند بمیرد فاختۂ اگر نوشادر در دهن باشد مار از آواز فاخته میگریزد بیه شتر در خانه نهند یا حدات در خانه آویزند مار بگریزند طبیخ حسک
در موضعی که باشند ترک آن مکان نماید و از دارنده زمرد افعی گریزانست و چون چشم او بر زمرد افتد همان ساعت از حدقه بر آید دل خفاش در
خانه نهند بگریزد بیخ سپالو در بخته تر نکهیه گرفته بر بازو بندند مار نه گزد گل دونه در بستر مار اندازند در حال بمیرد **قول بلیناس** گزیده در
خانه بخور کنند حیه و عقرب بگریزند گفتار هر که حنظل در دست دارد از و بگریزد **عقرب** میعه زبل گوسفند زرنیخ بیه بز آمیخته نزد ثقب او دود کنند
بر آید و انجور گوگرد و بگریزد و ثوم دود کنند پوست ترب یا آب برگ ترب یا برگ بادرنج یا آب بادرنج بر عقرب اندازند بمیرد و اگر پاره ترب بر ثقب
عقرب نهند بر آید و از بخور عقرب عقرب بگریزد بیخ چرچره با خود دارند عقرب نزدیک نیاید **براغیث** یعنی کیک حنظل با آب تر کرده یا طبیخ
سپستان خرنوب یا طبیخ شونیز در خانه پاشند بمیرند گوگرد برگ خرزهره کوکنار پوست زرنیخ زبل فیل یا علق یابس دود کنند آب سداب آب
خشک پاشند و دندان شتر آویزند اگر بیه قنفذ در خانه نهند یا بیه گاو برکونه مالیده در زمین گیرند همه کیک که در آنجا باشند برو جمع شوند
بق یعنی پشه [illegible] فنقلدیس یا برگ مورد برگ سرو یا مقل گوگرد شاخ گوزن زبل بقر زبل فیل علق خربق حرمل شونیز دود کنند طبیخ افسنتین سداب

بیخ ترمس شونیز حرمل باشند برگ سرو چوب سرو در فرش نهند موی اسد در خانه دارند جلد اسد نزد خود دارند نزدیک نیایند زهره گوسفند گوهن بزیت
آمیخته بر دیوار مالایند پشه در آنخانه نیایند بدن را بروغن ترب یا بروغن مخلوط با آب لیمو بمالند او نرسد **ارضه** یعنی چوبخوار برگ چنار یا عظم هدهد دود نمایند
هدهد سوخته در خانه ارضه اندازند همه بمیرند عظم شتر در جائیکه ارضه باشد نهند و در خانه که هدهد بود ارضه نماند **ذباب** زرنیخ کندش خربق برگ کدو چگال
بوم دود کنند زرنیخ بشیر یا بآب آمیخته گذارند ذباب در وافتاده بمیرند طبیخ خربق اسود همین اثر دارد بوی عنصل کشنده اوست کافور بزیت بدستور رسو
از بوی شداب بگریزد و در خانه که شراب باشد نیاید **موش** از بوی زاج بگریزد و بول یوز یا شند رماد بلوط در ثقب ریزند همه بگریزند و بمیرند گاو
پشم شتر سم شتر سم استر موی استر زبل استر سم اسپ زبل کلب زبل گرگ مفرداً دود کنند بگریزند عنصل قاتل اوست در ساعت مرداسنگ خربق سک خبث الحدید
بزرالبنج زعفران بآرد آمیخته غلوله کرده در ثقب تمام کنج خانه اندازند از اکل او همه بمیرند سم الفار بآرد همین اثر دارد بشرطیکه آب آنها را میسر نشود پشم و خون شتر
در آستانه خانه دفن کنند بگریزند اگر یکی را از ان پوست جدا کنند یا خصی کرده یا دم و گوش بریده یا زبل و بول گوسفند و آب بصل آمیخته یا زبل و مغز
سنور بر موش طلا نموده گذارند همه موشان بگریزند پوست موش بکاه پر کرده در خانه آویزند یا موش را کشته در خانه دفن کنند همه بگریزند **مورچه** طبیس متفنا
بر ثقب نهند گوگرد مورچه بخور کنند زهره گاو انگزد در ثقب پاشند یا بخور کنند زرنباد بخور نمایند هرگز عود نکنند و نمل از رائحه کمون بگریزد **زنبور** ثوم
سرو گوگرد دود کنند آب خطمی آب خبازی زیت بر بدن بمالند گزند نیاید **سوس** یعنی کرمیکه در جامه و کتاب افتد افسنتین نعنع شونیز پوست ترنج
ده درهم ده درهم و پاره چه اندازند سم بز موی هر یک نیم میعه قشر الیهود هر یک یک قرص ساخته دود نمایند محفوظ مانند و یکبر عظم شتر سائیده بآب آمیخته در ثقب
سوس اندازند همه بمیرند **ساس** علق موم سیاه چوب عصفر موی زنگی بخور کنند زیبق سه درم زهره بز عدد سحق کرده جائیکه ساس باشند بمالند
پنبه ثمر عشر فتیله کرده روشن کنند یا بخور نمایند برگ خرزهره در سر نهند یا طبیخ او پاشند از خرد پنبه پیچیده فتیله کرده در چراغ افروزند لوبیا را
بخور مقل داده بر چار پائی بندند با بچی تر نهند زهره گاو و سرکه نیز آمیخته یا صابون به پیه گاو آمیخته بمالند گل عصفر یا گل نازبو یا برگ نازبو در جای پای
دارند **گرگ** جائیکه عنصل باشد نیاید و از سر برهنه بگریزد **وزغه و حرباو سام ابرص** جائیکه زعفران باشد نیاید **ادویه قاتله** بعضی دواب
خربق و تخم خروع سگ و گرگ را کشد در چیزی دهند **اذاراقی** سگ و گرگ و خوک را کشد در چیزی دهند **خانق النمر** پلنگ را کشد
خانق الذئب گرگ و شغال را کشد **لوز مر** روباه را کشد **خرزهره و برگ آزاد درخت** اکثر بهائم را بکشد

مقاله دوم

در تدبیر و معالجه اطفال

باب اول

در تدبیر اطفال از هنگام ولادت تا وقت نهوض یعنی است استادن

قول صاحب فونسیکه بعد تولد اگر لون طفل سرخ باشد آثار قوت مزاج است بعده لون او مائل بسفیدی خواهد گردید و اگر سفید بود آثار ضعف و برد مزاج و طبع نسائی است و بعد اندک زمان سفیدی رفع خواهد گردید و گفته اگر بعد تولد بقوت و صفائی آواز گریه آثار قوت و خوبی اجزای صوت و کثرت روح در سینه است و عکس او عکس و گفته اگر در ذکور صفن کشیده و منقبض باشد آثار صحت و اگر مسترخی بود عکس او **قول بقراط** اگر طفل پیدا شود و منفخ نشود بمراد و عطسه نکند یا حرکت ننماید کمتر میماند آن مولود **قول صاحب تذکره داودی** کسی که اطفالش زنده نماند از هفت خانه آرد بریوزه بگیرد یک مشت در دامن خود خمیر کند و باز در دامن خود بندد و پس بکشاید و از آن خمیر در تنور نان پزد و بماده سگ خوراند هر بچه که آن ماده سگ زاید بمیرد و بچه زن سلامت ماند **فائده** وقتیکه طفل تولد شود تن او را از خنکی هوا حفاظت نمایند پس اول مشیمه را دور کنند و خون از رسن باقی بالتمام بر آرند چه اگر چیزی باقی ماند در شکم رفته منجمد شده بکشد و بعد اخراج خون رود ناف را که بمشیمه اتصال دارد با بهام و سبابه گرفته از طرف شکم سوی مشیمه آهسته آهسته مالند تا باد و اخلاط که در و باشد بیرون رود چه اگر بخوب وجه پاک نکنند در انثیین و زهار طفل باد تولد شود و در مثانه یا معده یا رحم علت پدید آید پس بریسمان صوف که نرم تافته باشند و هیچ درشتی در نبود و بروغن چرب کرده اند دو جایگی از نزد ناف و دوم بفاصله یک شبر بندند معتدل و آنچه نزد ناف بندند بسیار محکم نه بندند چه ربط شدید مولد وجع و خفیف موجب سیلانی خون است پس روده را با آهن تیز یا بمقراض از ماورای ربط ثانی قدر دو سه اصبع گذاشته قطع کنند و در عوام مروج است که بفاصله چهار اصبع مفهوم از ناف یکجا بسته قطع میکنند چه اگر زیاده از یک شبر گذاشته برند قوت ماسکه مثانه قوی باشد و بول در جامه کمتر کنند و بعضی گفته که اول روده را برند بعده بندند این هم خوب نیست بر تقدیر اگر چنین کنند بزودی بندند تا هوای خارجی از آن راه در شکم نرود و ایذا نرساند و بعد قطع آلایش را بخرقه کتان سفید پاک کرده خرقه بزیت آلوده بر آن نهند تا او را گرم دارد و سخت کند و از اصابت برد خارجی وقایت باشد و عروق الصفر و دم الاخوین اشنه

انزروت کمون برابر سائیده گاه گاه پاشند تا تجفیف و الزاق زود حاصل گردد و پاشیدن این قبل از غسل نیز رواست یا بعد پاک کردن آلایش دم الاخوین
گل ارمنی یا مر انزروت زیره سائیده بر جرح پاشند و گرد آن خرقه بروغن آلوده نهند و بالایش ناف را بجای بلند شکم نهاده گرد آن پشم یا ودع یا خرقه
کبود سوخته پاشند **فائده** بعد قطع رسن نافی بآب نیمگرم غسل دهند و اصوب در غسل آنکه اول نمک بر همه بدن طفل پاشند و بحفظه پیچیده
دارند تا بشره او نمک خورده شود و عفونت کم قبول نماید بعده در ظرفی وسیع اول بنمک آب بعده بآب شیرین نیمگرم غسل دهند و احتیاط دارند
که آب نمک در دهن و گوش و بینی و چشم نرسد چه اغشیه اینجا در غایت نزاکت و رقت اند احتمال قویست که از حدت نمک متضرر گردند و نفع اجتناب
از وقوع آب در گوش از هر گونه که باشد ظاهر است و اگر در آب نمک قدری شادنج مصتر قسط سماق حلبه نیز جوشانند بهتر است که تحلیل فضول و تجفیف
رطوبات و تصلب جلد و تقویت بشره مینماید **قول لوئیس** از مالیدن نمک بسبب حدت او جلد تباه میگردد **قول لودریکو** بعد غسل بر تمامی جسم
مالش بروغن کنند تا قوت گیرد لیکن مناسب نیست چرا که روغن مسترخیست نه مقوی **فائده** اگر طفل ضعیف الولادت بفضله رطوبی پیدا شود آنرا بخمر گرم
غسل دهند و تا چهار ماه وقت شب بالش روغن کنجد نمایند و پوشیده دارند و اگر ضعف باشد و امید حیات نبود باید که دوشیزه بالغه خوشرنگ لحمی
معتدل الحرارت همراه خود در بستر گرفته گرم دارد و اگر بسبب مرض یا در آنقدر ضعیف پیدا شود که سوای تنفس حرکت دیگر نکند باید که شکم و سینه شگافته طفل را
در و نهند تا کسب حرارت نموده بقوت آید و زن آبستنی را باید که خمر در دهن گرفته قدری در دهن طفل اندازد و خرقه بخمر آلوده پیش بینی نهند و خرقه دو تو
بخمر آلوده بر سینه و معده و شکم طفل گذارد **فائده** وقت غسل اطراف و اعضا را از فضله پاک کنند و رطوبت از دهن و گلو و چشم و انف دور نمایند و اگر
زبان برباط مربوط بود آن رباط را تبر اشند و وقت غسل اول قابله بانگشت خنصر دبر طفل منفتح سازد تا براز مجتمع برآید چه طفل در شکم مادر تبرز نمیکند
لهذا مخرج او مسدود میباشد اما بول مینماید در مشیمه و وقت غسل قابله طفل را بر ذراع الیسر خود نهد بطوری که سینه طفل بر ذراع قابله بود و شکم او جدا باشد
و بدست راست غسل و دلک همیکند و پاهای و دست آن را همیکشد بجهات مختلفه مثلا یدین را یکبار سوی ظهر برد چنانکه هر دو دست بنهایت کمر رساند
و یکبار یدین را بموخر رساند و رجلین را یکبار بفخذ رساند بدین نهج که هر دو ساق را پیچ داده قدمها را بسرین ملصق سازد و یکبار هر دو رجل را راست کرده
بکشد و این همه در غایت رفق و تانی باید تا آسیبی نرسد و داشتن سینه طفل بر ذراع قابله و شکم جدا داشتن بهر آنست که چون سینه نخست از سختی
ذراع متضرر نخواهد شد خلاف شکم که بنا بر لین محل خوف ضرر دارد و اگر چه ظهر استوار تر از سینه است لیکن ظاهر است که اگر طفل را از طرف ظهر بر ذراع نهند چون
هر دو طرف که سرین و سر است ثقالت دارد اغلب که ظهر منعطف شود و بدان سبب فقرات او سست گردند و موجب آفت باشد پس تا که صلابت در
اعضای طفل پدید آید بهمین وجه وقت غسل دارند و بعد غسل بخرقه نرم نشف کرده اول شکم بعده بر ظهر غلطانند و معذلک پیوسته دلک و غمز
مناسب که مصلح اشکال اعضا باشد همیکنند و بخرقه نرم بپیچند و در چشم زیت الانفاق چکانند تا منقیه چشم و طبقات او نماید و بعد غسل بخرقه نرم بپیچند
و گرمی بدن او قریب بگرمی رحم دارند و تدریجا بهوای بیرونی محتاج سازند و چون در بغل گیرند بغایت تنگ نگیرند چه سینه بد هیئت و ضیق پیدا میشود
و شیر انداختن شروع مینماید و گاهی چنان عادی بشیر انداختن میشود که علاج نپذیرد و بر سر تا چهار ماه برای حفظ سر و منع انصباب نزله بر اذنین و عینین
الیسو تا گرم از بیاض بیضه دارند و موی سر هرگز نتراشند تا از هوا ایذا نرسد و چون طفل را بر دست یا بستر غلطانند بر پشت غلطانند تا فقار بد هیئت

وکج نگردند و وقت غلطانیدن سر بلند دارند تا فضله دماغی از انف و دهن بخوبی برآید و در مواضع معتدل الحرارت دارند گرما بود یا سرما و آتش افروخته دارند و در گرما باد نمایند و در روز بمواضع کم روشن و غیر شفاف دارند و مقابل عینین روشنی آفتاب یا آتش ندارند تا بر راستی بدانسو نظر کند چه اگر از پهلو نظر نماید عضلات چشم بدانسو مائل گشته حول آرند و مسکن را از دود و غبار پاک دارند و هوشیاری دارند تا دهشت نخورد که مولد صرع است و نیز در حالت بیداری و خواب غافل نباشند تا کسی جانور سمی ایذا نرساند **قول میر کارد** و اکثر مرئی شد که عقرب یا افعی یا وزغه وغیره بسبب بوی شیر از دهن طفل در شکم رفتند **فائده** مدام منخرین را از اصبع مقلمة الاظفار پاک دارند تا بسبب احتباس مخاط مجری بینی تنگ نگردد چه تضییق او باعث ضیق نفس میگردد و دوس تنفس که باضطرار باشد تعلق را خشک میسازد و تخصیص پاک کردن باصبع جهت نرمی اصبع است و نفع اقلام اظفار آنکه اگر ناخن نگرفته باشند خوف است که بینی را بخراشد و عینین را بچیزی که بغایت نرم بود همی مالند تا رمص بلا اذیت دفع کند و در روزی دو سه بار تغمیز مثانه برفق میکرده باشند تا بول بتمامه همی برآید چه قوت دافعه درین وقت ضعیف و مجاری در غایت نرمی میباشد و بدان سبب اعلای مثانه با سفلش منطبق می بود و از آنکه بول طفل قلیل الحدت است احساس بدان نیز کمتر است پس اگر اعانت بغمز نشود باشد که بول در مثانه بند ماند و ضرر رساند و ایضاً خروج بول محتاج است بکشادن عضله مثانه و این بغیر قوت ارادی صورت نمیگیرد و چونکه قوت مذکور در اطفال ضعیف است غمز ید او را مدد میدهد **فائده** چون روده ناف بعد سه چهار یا هفت هشت روز خشک شده افتد اشیای مجففه چون رماد صدف یا رصاص محرق یا نجم قابض سائیده خشک کرده یا مورد مسحوق یا رماد ساق گوساله یا رماد عصب که در ساق اوست پاشند و از رفاده پوشیده دارند تا برآمده و بسبب گریه شگافته نگردد **فائده** تا که نرمی در اعضا غالب بود بقماط بستن لازم دانند و میعاد متوسط وی سه چهار ماه است پس مختار اند و نفع تقمیط محافظت اشکال اعضا است تا در بر داشتن و جنبانیدن بعضوی آسیبی نرسد و بد هیئت و کج نگردد و عند تقمیط باید که اول اعضا را برفق همیگیرند آخذاً معیناً علی هیئت ذلک العضو یعنی اگر عضو مستعرض است چون جبهه و اذن و صدر آن را بهمان سان باید گرفت و اگر مستدق است چون یدین و رجلین و انف آن را بهمان وجه اخذ باید نمود تا هر عضو بر احسن شکل خود آید و این همه اصلاح بمراتب متوالیه کنند تا مقصود حاصل آید و بتدریج نمایند تا ایذا نرسد پس یدین طفل بگیرند و بگسترانند و هر دو ذراع را بهر دو زانو ملتصق سازند و رجلین را نیز باهم برابر دارند و عمامه سبک بر سر پیچند پس بقماط در گیرند بطریقیکه معروف است قماط بسیار محکم نه بندند تا اعضا را رنج ندهد و شکم اناث نسبت ببطن ذکور سست بندند چه کبر بطن در اناث مطلوب است برای حمل و اگر قماط بر شکم سست بندند مانع کبر میگردد و باید که بعد پنج یا شش ساعت کشایند و ساعتی بگذارند تا اطراف زند پس باز بقماط در گیرند و وقت بستن و کشادن قبل از افتادن روده ناف احتیاط کنند تا او را گزندی نرسد و چون غنداق از بول آلوده گردد زود بکشایند و رخت پارا خشک کنند تا اعضای طفل از حدت بول نسوزند و مرضعه را لازم است که طفل را از بول و براز پاک دارد تا از حکه و بثور وغیره محفوظ ماند و از شرب شیر و خواب باز نماند و لباس طفل در نور قمر ننهند و طفل را نیز از نور قمر و شبنم محفوظ دارند چه طبع طفل ملائم و مرطوب و ضعیف می باشد از تاثیر قمر بآسانی متاذی خواهد شد چرا که مضر دماغ مولد صرع و تشنج وغیره است لهذا جراحان خرقه را که بکار جرح می آرند در نور قمر نمی نهند **فائده** طفل را در خانه معتدل الضوء مائل بظلمت دارند چه شعاع قوی سالب روح باصره میباشد خاصة که ضعیف باشد و از اصوات قوی و مانند آن که موجب التوا و انزعاج اعضا و سوء خلق باشد باز دارند و تا مضی چهل روز هر روز یکبار غسل داده باشند که در بالیدن و حفظ تن او موثر است

و در گرما باشد که در روزی دو سه بار غسل دادن لازم آید جهت ازالهٔ عرق و وسخ و در سرما و طفل ضعیف باشد که یک یا دو سه روز یا زیاده بران غسل دادن
مناسب بود و بعد چهل روز هر هفته غسل دهند و اگر در هفته دو بار واقع شود خصوص در صیف بهتر و در گرما آب نیمگرم و در سرما آب مائل بحرارت غیر
لاذعه غسل دهند و غسل در حمام معتدل یا در جائیکه اصلا باد نرسد دهند و زیاده ازانکه حمرت و برآمدگی بروی پدید آیند اندکی زیاده بران داشتن مخلل
رطوبات است و صالح ترین اوقات برای غسل آنست که بعد نوم طویل و کمال هضم باشد و چون نوم طویل اکثر بشب میشود پس برای غسل اول روز بهتر و اگر در آب
اشیای نافعه چون حنا و حلبه وغیره جوشانند اولی بود **قول سینر تو** تا هفت ماه طفل را هر روز غسل دهند بعده تا حالت رضاعت در هفته یکبار
لازم دانند و بعد غسل و نشف تن تدهین نمایند و بعد سقوط رودهٔ ناف تا که ناف خشک نشود روغن بناف نرسانند و بعد تدهین بقماط در گیرند و این
تدهین زود زود پسر را تا چهار و دختر را تا دو ماه مناسب بود و بعده پس چهار یا هفت روز تدهین کنند و بهترین روغن برای پسر روغن گاو و دنبه و جهت
دختر روغن بادام و روغن بنفشه است و وقت تدهین اعصاب و عضلات را که هر دو طرف مهرهای ظهر اند تا عنق چرب کرده با بهام دست برفق
مالند تا کوفت و ماندگی و گرفتگی که بسبب بر افتاده ماندن در قماط یا در مهد حاصل شده رفع گردد و بسا دیده شد که اطفال از شدت بکا قریب بغشی
رسیده بودند و هیچ حیله ساکن نمیشدند چون این تدبیر کردند فوراً بخواب رفتند و آرام یافتند **فائده** چون سه روز از ولادت گذرد طفل را در مهد
نهند و لحن خوش ترنم کنند که اطفال را از صوت ملائم ذوق تمام و از غیر ملائم نفرت می باشد و وقت جنبانیدن مهد جهت تنویم عنف نکنند تا کلال نیاید
چه این حرکت ریاضتی تمامست مر ایشان را خاصةً عقب رضاع و تحریک مهد بعنف مخضخض لبن است **قول صاحب فونسیکه** طفل را در مهد
خسپانده حرکت ده باشند که مانع گریه و باعث تنویمست اگر جیتهای سرطان در مهد آویزند هر طفل که دران جنبانیده شود خوش ماند **قول سلیمر تو**
اکثر دیده شد که طفل گریسته بدون تحریک بخواب نمی آید و خواب طویل معاون هضم و بیداری کثیر مزاحم روحست پس وقت خواب احتیاط کنند تا بسبب
بیدار نگردد **انتباه** چه در مهد و چه غیر آن طفل را چنان خوابانند که سر او بلند باشد تا از ورود فضلات بدنی سرش مصئون باشد **فائده**
قبل از دادن شیر اول کام طفل بردارند باین وجه که اصبع شهادت بشیرینی آلوده بر کام او نیک بمالند پس شیر دهند و بهر چیزی که کام بردارند تا حیات
ازان چیز مضرت نیابد و اگر یابد کمتر چنانچه بعضے اطفال را انعقرب سوده نبات آمیخته کام برداشتند عقرب که آنها را نیش میزد اثر نمیکرد **فائده** طفل را
از هنگام ولادت تا همانوقت که هشت پاس میشوند شیر نه دهند تا که حرکت و گریه نکند و خود طالب صادق نماید و حلق و معدهٔ او بجنبد و وسعت پذیرد
و اگر تا این وقت باز داشتن ممکن نبود هر چند که از وقت تولید بعید تر دهند بهتر **قول صاحب فونسیکه** بعد مضی شش یا دوازده ساعت
از تولد شیر دهند چه اگر بزودی دهند جذب غذای بابدای تمام خواهد کرد و تا وقتیکه خوب نگرید شیر نه دهند و چون گرید در بغل گرفته شیر دهند آنقدر که
معده از امتلا نگردد و چون خواهند که شیر دهند اول قدری عسل لیسانند تا تنقیه و جلای معده کند و مهیا بهضم شیر سازد **قول صاحب فونسیکه**
قبل از دادن شیر چیزی که معده و امعا را از فضلهٔ سیاه که از غذای جنین باقی مانده تا حالت تولد بند میماند بقی و اسهال پاک سازد دهند چه ماندن
آن محدث صرع و یرقانست پس برای این عسل انسب که معده و امعا را پاک میکند روغن بادام بی آتش تنها یا بشکر دهند سه روز و درین حالت
شیر نه دهند **قول دیگر** دو دیگر عسل صرف یا عسل و روغن زرد تازه مر هر یک یا بغیر مر دهند مفید و اگرچه جسم جنین نرم بود لیکن تریاق دهند

بلکه عوض او روغن بادام بشیر خشت یا شربت کاسنی بریوند دهند **قول انتونیو** دادن عسل یا مرجان سوده یا شکر بروغن بادام مخرج فضله و دافع صرع است و شکم را بروغن زرد خام چرب کنند **فائده** شیر از ابتدا اندک دهند و بتدریج افزایند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و بگریه چه گریستن قبل از شیر سود دارد و هنگام نوشاندن مرضعه سینه خود را بدست فشرد تا طفل بغیر اذیت نوشد و تا هفته در تمام روز زیاده از دو سه بار شیر ندهند و قطعاً معده را پر نسازند که تمدد و نفخ و دیگر آفات آرد و هرگاه چنین شود از شیر باز دارند و به تدبیر اعانت بر هضم نمایند و وقتیکه سبکی بر معده ظاهر شود و اثری از امتلا نماند و شیر بخواهد آن وقت دهند و وقت صبح چون شیر دهند اول دو سه بار بفشر خود بدوشند پس ثدی در دهن طفل دهند خاصةً اگر در شیر عیبی بود **قول میرکارد** و طفل را تا دو ماه بعد شش شش ساعت شیر دهند تا بسبب تباهی لبن مبتلا بصرع و هلاک نگردد **قول انتیمولیس** اولاً بعد دو دو ساعت شیر دهند و بعد سه چهار ماه در شش شش ساعت و در انتهای ماه ها در تمام روز دو یا سه دفعه **قول سینتو** هرگاه طفل طالب شیر کند همان وقت دهند اگر قی و اسهال نداشته باشد و اگر از کثرت شرب شیر قی کند باید که اندک اندک بتفاوت دهند تا قی نکند و اگرچه بعضی بعد چهار ماه حریره آرد و لبن یا با آب طیار کرده میدهند یا مرضعه کسی شی مضغ نموده میدهد مناسب نیست چه حریره ضرر می آرد و اگر مرضعه کسی مرض داشته باشد اثر آن همراه شی ممضوغه در شکم سرایت کرده قبض می آرد پس لازم که تا یک سال سوای لبن چیزی دیگر ندهند **فائده** بهترین شیر شیر مادر است بسبب مناسبت مزاج که در رحم تغذیه از آن میکرد نسبت بشیر مرضعه دیگر که اختلاف مزاج دارد **قول بعضی** زنی شیر نداشت طفل خود را از شیر خوک و زنی بشیر بقر و زنی بشیر سگ و شخصی بشیر خرس پرورش نمود طبع و مزاج آنها مانند آن حیوانات گردید **قول فرانکو** شرب شیر مادر انسب چه بسبب اختلاف شیر طبع مبدل میگردد و اگر مادر شی مریض باشد بمرضعه دیگر که دو بار زائیده باشد و هر دو زنده بوده و دائم الخمر نباشد و جمره و صرع و دق و جذام و حکه و غیره نداشته باشد و با وصافی دیگر که ذکر خواهند شد متصف بود بایند و مرضعه باید که ادویه مقویه و حافظه صحت معتاد بود تا مزاج طفل را از همین وقت قوت مطلوب شود و شیر اگرچه از مادر باشد از یوم ولادت تا هفته ندهند که درین ایام فاسد میباشد و بعضی گفته احسن آنکه اول شیر مادر دهند تا اجزای اصلیه او بدان شیر بندند و نیک فربه شود چه این شیر در حق طفل شبیه بمایه است پس احوط آنکه این شیر زیاده از یکبار ندهند و باز تا هفته شیر مرضعه دیگر دهند و بمادر شی فرمایند که شیر خود بدوشد و بریزد یا از شخصی دیگر مکاند پس بعد هفته شیر مادر شی را ببینند که بر لون و قوام خود آمد یا نه اگر آمد شروع بنوشانیدن کنند الا تا ظهور اصلاح انتظار برند و تا که شیر از معده نه گذشته باشد شیر دیگر ندهند که اجماع لبنین مختلفین خوب نیست و هرگاه شیر بسبب کثرت از ثدی روان شود باید که ثدی بدست گرفته در دهن طفل دهند و باندک زمان جدا نمایند و باز دهند تا شیر بسبب اجتماع در دهن بحلق آمده سوی منفذ بینی نجهد که این معنی باعث تعب عظیم میگردد و باید که تا یکسال بلکه زیاده چون طفل را شیر دهند اضطجاع طفل لازم دارند مثلاً گاهی از جانب راست و گاهی از جانب چپ دو دهند تا وضع مساوی باشد **فائده** اگر طفل متوجه بشرب شیر نشود عسل بر حلمة الثدی مالیده نوشانند یا از مادر شی پرسند که وقت حمل خواهش طبع بر کدام چیز ماند و میسر نشده تا لد چنین گردید پس آن شی را بر لبهای طفل مالند چه بتجربه رسید که تا اشیای خواهش مادر بدهن طفل نرسید شیر ننوشید **فائده** مرضعه را باید که وقت شیر دادن طفل را در بغل گیرند و بدست دیگر ثدی را فشرده نوشاند و وقت دادن شیر اول از ثدی راست بعده از ثدی چپ نوشانند

و چون هشت روز از تولد گذرند با آب تیز سو کنند اگر ضعیف بود یا در خانه با آب تیز موشده باشد پس تا که مادرش از نفاس پاک نگردد طفل توت نگیرد
در آگینه نبرند **فائده** طفل را بعد شرب شیر فوراً گریستن ندهند که باعث سوء هضمی لبن و شگافتن ناف و نزله و فتق است مگر گریه معتدل جهت خروج
رطوبت دماغی از چشم و عروق بینی نمودن سینه و شش وغیره مفید است چه از نا گریستن ضیق اجزای سینه میشود و وقتیکه طفل از گریه بشرب شیر خاموش
شود بدانند که سبب گریه جوع بود و اگر خاموش نشود یا شیر ننوشد بدانند که در تن او المی یا در مزاج او وحشتی افتاده پس تحقیق سبب کرده بزودی تدارک
کنند تا بسبب کثرت گریه از زیاد سبب نگردد و بسیار دیده شد که بعضی را از فرط بکا و عدم تدارک غشی افتاده یا صرع و بعضی را فتق و نتو سره عارض گشته
که بیماری وجع الاذن اکثر میشود و موجب بکا میگردد پس اگر سبب دیگر نباشد از فکر این غافل نبوند **قول صاحب فونسیکه** اگر طفل بسیار گرید
و از نوشاندن شیر آرام نگیرد تبدیل لباس کنند که طبع او نفیس میباشد و اگر از تحریک وغیره هم قرار نگیرد موسیقا نوازند و اگر از نیم خوش نیاید
در بغل گرفته سیر کنند و اگر بسبب جوع شکم یا خراطین باشد تدبیرش در کثرت بکا ببینند **فائده** وقتیکه طفل را قبل از فطام خواهش اکل غذا پدید آید
باید که اغذیه مناسبه ملائمه قدری قدری چون نان که مادرش خائیده دهد پس نان با آب عسل یا بخمر یا بشربت یا بشیر تر کرده دهد **قول صاحب فونسیکه** بعد انقضای یک سال طفل را مائل بر غذا سازند که بسبب قوت طبع و حرکات متواتره بخوبی هضم میشود و بسبب لهو لعب در شرب شیر هم توقف
می افتد پس مغز نان با آب یا بشیر یا بشیر گاو صعتر بیض و قدری نیسون پخته خورانند و اغذیه نرم لطیف جید الکیموس چون مرق فروج مرق مرغ مرق لحم بز
مرق لحم بچه بقر صعتر بیض نان وغیره دهند و تا که شیر در معده باشد اشیای ترش نخورانند و اگر برای قطع حیات بدادن لبو دینه حاجت شود بعد سه
ساعت از شرب شیر دهند و از اغذیه غلیظه و صلب و بطی الهضم چون لحوم وغیره پرهیز کنند چه اینها بدون مضغ کثیر و اختلاط براق که ممد هضم است نفع
نمی یابند و چون طفل بخوبی مضغ نمیکند هضم تام نمیگردند و مولد سوء هضم و سده و خراطین میشوند و چون ثنایا بر آمدن گیرد بتدریج در غذای قوی تر
رخصت دهند و چیزی که در مضغ صلب بود ندهند که موجب بطوء بروز دندان میگردد و بسبب تحلیل ماده او بمضغ صلب برای تسهیل بروز دندان اشیای
نرم چون دماغ ارنب پخته پیه مرغ پیه بط مسکه شمع بروغن بادام گداخته شیر شتر شیر سگ مغز سر میش بعسل آمیخته مغز ساق گاو مغز سر گاو خون مرغ تازه بعسل
بدهن بقدر بیان کرده بر موضع بروز بمالند و سر و عنق و بنا گوش چرب دارند و روغن بادام روغن گل دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند و چون دندان نمودار
شوند قطعه اصل السوس تازه و اگر نباشد خشک او با آب تر کرده بدست طفل دهند تا اصبع را نخاید و هم اصلاح حال دهن نماید و از قروح و اوجاع
لثه محفوظ دارد و اگر قطعه بلور یا ہڈی گیلاس بدست طفل دهند تا که دندان باسانی بر آیند و گاه گاه عسل و نمک در دهن مالند تا از قلاع ایمن دارد
روز یکشنبه دندان اسپ نر زنده گرفته یا صدف پاره پاره کرده یا دندان اسد یا دندان ثعلب یا دندان دراز سگ که عقب دندان پیشین میروید
در گلو آویزند نیش خرس وقت بروز بر لثه مالند دندان نیش دب در شیر اندازند و آن شیر طفل نوشانند زبان کلب در عنق بندند اگر وجع اشد بود و طفل
اضطراب نماید آب عنب الثعلب بدهن در دآمیخته نیمگرم کرده اصبع آلوده هر زمان بمالند اگر وقت بروز اسهال یا رمد یا حکه گوش یا ورم لثه و عمق
یا ورم گلو پدید آید تدبیر آنها کنند **فائده** وقتیکه طفل غذای صلب خورد حرکت و ریاضت معتدل آن را لازم لیکن قوی نباید که حلبین کج
میگردند و چون غذا دادن گیرند آب نیز قدری دهند خاصة اگر گرما بود و طفل با آب میل نمیکند و گاه گاه آب ممزوج بقدری خمر دهند -

قول صاحب فوبلسیکه بعضی دادن آب منع کرده اند اما دادن آب مناسب **قول انتیمولیر** اگر فضلهٔ طفل منتن بود در روزی دو بار قبل از شیر آب نوشانند تا حرارت فضله رفع گردد و معاون بهضم لبن و معتدلست و احتیاج دادن آب از صلابت فضله و حمرت لون و حه توان دانست و اصلاً قبیر در طعام و آب نکنند تا باعث امتلا نگردد و اگر امتلا شود آثار او انتفاخ بطن باعث بولست باید که هیچ ندهند و بتنویم کوشند تا که گرانی رفع شود و هر چونکه زمان فطام قریب رسد در شیر تقلیل و در غذا تکثیر کنند و شبها از خواب بیدار کرده شیر دهند تا باعث تنفر گردد و روزانه غذا وافر خورانند تا حاجت بشیر کمتر شود و بدی تدی نزد ایشان نمایند اکثر تا وقت فطام مدعا بلا تعب پدید آید و بعد فطام اشیای خفیفه چون شیر برنج هریسه لحم نرم نان میده و مانند آن دهند و برای اشتغال از شکر و نان بلوطها ساخته یگان یگان بدست او دهند و تعب و شغل وغیره هرچه موجب فراموشی از لبن باشد بکار برند اگر طفل بیاد ثدی اضطرار کند اشیای تلخ غیر مضر بر ثدی طلا کرده در دهن او دهند تا از تلخی او تنفر نماید **فائده** بهترین ایام برای فطام بهار است و عند ضرورت آخر سرما و آخر گرما نیز مجوز اما در غلبهٔ صیف و شتا نشاید چه در صیف خوفست که عطش و اسهال آرد و در شتا سوء هضم و مانند آن سوای این بسبب درازی شب بی غذا خواهد ماند و اذیت خواهد رسید و اگر بسبب ضرورت در گرما اتفاق افتد باید که تنهایی تسکین عطش که مائل بقبض باشند سرد کرده هر ساعت دهند قدری چون دوغ شیرین شیرهٔ خرفه بود اده و مانند آن و پلاو خشک و نان و مانند آن خورانند و از اشیای چرب پرهیز انند و بر یافوخ روزی میان داده حنابسته باشند و وقت شب حنا در اطراف بندند و میانه روز در دوغ گاو سر کرده نشانند و بدان شویند نشاسته بسرکه و گلاب بر یافوخ طلا کنند برای عطش نافع اما استعمال بسرکه بر سر اطفال مضر است تا ضرورت قوی نبود بکار نبرند و اگر بنا بر ضرورت در سرما اتفاق افتد باید که اغذیه حاره بالفعل خورانند و از آب سخت سرد منع کنند و بدن را گرم دارند **قول صاحب فوبلسیکه** جهت فطام وقت مقرر نیست بسبب ضعف و قوت طبع و اختلاف انبات دندان لهذا بعد تکمیل یا دو سال باز داشتن از شیر لازم و اگر قوی بود بجوی غذا کند و دندان برآورده باشد قبل ازین باز دارند و اگر ضعیف و نرم بود و دندان نیاورده از اوقات مذکوره چند ماه زیاده نوشانند تا بسبب شیر در جسم آن قدر قوت رسد که خوبی آن تمام عمر مرعی گردد **قول میرکاردو** باز داشتن از شیر در تاریخهای اولین ماه بهتر و بعد بدر مضر پس وقتیکه فطام مناسب دانند اول طفل را با اغذیه راغب سازند بعده بتدریج از شیر باز دارند چه اگر دفعةً باز دارند معده که عادی شیر است از هضم و تصحیح غذا قاصر خواهد ماند و موجب اذیت خواهد گردید و جهت تنفر از شرب شیر عصارهٔ افسنتین یا پودینه یا کسی مراره یا مر یا سرکه تند بعسل آمیخته بر حلمه الثدی مالند تا از بو و طعم آن متنفر شود و بعد فطام غذای کثیر لطیف در روز چهار بار دهند تا بسبب حرارت و ریاضت کثیر و حرکات و سکنات متواتره جسمی در تقویت و افزایش جسم قصور نیفتد **فائده** چون طفل تا در نشستن و جنبیدن شود باید که بر فرش پاکیزه و صاف نشانند تا از خشونت ارض ایذا نیابد و احتیاط دارند تا از بلندی نلغزد و هر چیز که تیز و نوکدار بود دور دارند تا که خود میل بمشی نکند بتکلیف بدان نگمارند که مضر است و در وقت رفتار سرش از کلاه خرقهٔ کتان پنبه دار پوشیده دارند تا از وصول ضربه که اکثر بسبب افتادن میشود محفوظ ماند و دائم در تهذیب اخلاق کوشند و بلطف و رفق رضاجوئی باشند تا پیوسته خوش باشد که بدترین اشیا طفل را غم و غصه است و نزد او فاحش نگویند و غیر از کلمات نیک تلقین نسازند چه هرچه درین وقت عادت شود زوال او عسر است **فائده** وقتیکه طفل بسخن آید بیخ زبان او را باصبع مالیده باشند که معین بر فصاحت است

ووقتیکه اقتدار بر دویدن یابد بر زمین نرم رخصت دهند که بدود و باعتدال بلعب که موجب ایذا نشود اجازت دهند که لعب طفل را ریاضت تن و نفس است پس باید که چون طفل از خواب برخیزد بحمام برند یا بآب گرم غسل دهند پس بگذارند تا لعب که مضر حال او نباشد با همسران امثال خود نماید یکساعت و بازی با خردتر یا بزرگتر از خود مناسب نیست و بعد یکساعت قدری طعام دهند تا بدل ما تحلیل و باعث تنمیه شود پس از ان اگر بازی خواهد مانع نشوند واگر خواهد خواب بعد خواب بدستور کنند وچون چهار ساله شود تادیب و تعلیم نمایند بتدریج وچون شش هفت ساله گردد بمودب و معلم خوش خلق سپارند و تعلیم قدر لائق باید که حفظ تواند کرد و باعث ملال او نشود و گاه گاه بلعب لائق امر دهند وچون ده ساله شود استحکام کم و ریاضت و تعب و تعلیم بتدریج افزایند تا چهارده سال وچون پانزده ساله گردد ریاضت لازم سازند و در تادیب و تهذیب زیاده کوشند اگر تساهل کنند زجر نمایند **قول صاحب فونسیکه** ریاضت جسمی چون دویدن و غیره انفع چیزها از ریاضت هرچه خورده بخوبی هضم خواهد گردید واگر در ریاضت کمی شود بسبب ماندن حرارت طبعی اذیت خواهد رسید **قول جالینوس** از ریاضت قوت مفاصل تولید حرارت طبعی بالیدگی جسم جذب ماده ها میگردد **قول سلیمو** ریاضت معتدل جهت افزایش حرارت طبعی و بالیدگی جسم درکار است لیکن قوی تا که ضعف می آرد **فائده** مرضعه را باید که بیکبار روغن و غیره ... واز اغذیه ترش شور تیز تلخ چون جرجیر پنیر سرکه خردل بادرنج نعنع و اشیای کثیر الحر والبرد و اغذیه دیر هضم و غیره و جلوس در آفتاب و ماهتاب و از مفسدات لبن و غم و هم و غضب و جماع و خمر و غیره پرهیز دو جماع از همه بدتر است چه از وی دم حیض بحرکت می آید و افساد رائحه لبن و تقلیل او مینماید واگر حبل آرد مضرتر بهر دو است برای توزیع غذا هر واحد بدیگری و قبل از دادن شیر سه بلکه هفت روز اغذیه مناسبه چون گندم خندروس برنج بیضه لحم مرغ لحم دراج لحم بره لحم بزغاله دنبه ماهی که بی عفونت و بی صلابت باشد و از بقول کاهو و از فواکه لوز فندق و هرچه حسن الکیموس بود دهند تا وقت شیر دادن لبن او نیک باشد و ریاضت معتدل و حمام ملائم و دلک و گاه گاه غضب خفیف خاصه که مبرودة باشد مفید **قول صاحب فونسیکه** خوبی طفل از لبن و خوبی لبن از خون و خوبی خون از غذا تعلق دارد پس مرضعه را لازم که اغذیه لطیفه سریع الهضم جید الکیموس خورد **قول جوان** در ماه اول سوای مرق دنبه بیضه برنج چیزی دیگر ندهند اگر میسر نباید هرچه میسر شود خورد و پرهیز نماید اگر طفل تندرست بود والا پرهیز لازم بود مرضعه را لازم که از شرب آب کثیر پرهیز د چه افراط آن مولد لبن خام است و خواب و آرام ضرور اگر شب نخسپید عوض او در روز خواب کند و جسم را پاک و طبع را نرم دارد اگر حاجت اخراج ماده شود مسهل گیرد و تا که فارغ نشود شیر ننوشاند و از هوای بسیار گرم و سرد و غضب و دهشت و غیره پرهیز و زنی که بسبب کثرت لبن بچه سگ را شیر نوشاند اما از بچه سگ در دل دهشت داشت ناگاه طفل را صرع افتاد و بعسر صحت یافت **قول صاحب فونسیکه** اگر مرضعه حامله یا حائض شود و با وجود این در لبن کمی نشود بلکه از اخراج ماده خون صفائی پذیرفته مبدل بلبن گردد و بخوبی بتغذیه طفل رسد لیکن تا هم طفل را از ان شیر باز دارند چه بسبب آمیزش ماده بد خواص سمی پیدا میکند و گاهی موجب هلاک طفل میگردد واکثر تبور و تبدیلی لون و کمی فرحت و قی و اسهال و سوء هضم و صرع و غیره پدید می آرد و سبب حائض نشدن مرضعه آنست که خون مذکور سوی ثدی رفته مبدل بشیر میگردد مگر وقتیکه خون بافراط بود بحیض هم می آید **قول احیا** تجربه خون مذکور نباتات را تباه میکند شفافی شیشه کدر می سازد و طفل اذیت میرساند و خرقه ملوثه حیض مجرب جرح است واگرچه بعضی میگویند که در ایام تبدیلی مرضعه ننمایند لیکن این اذیت از اذیت هر ساعت و هر روز مناسب است سوای ازین از جوشیدن و گرم شدن طمث اثر بدی او مشترک

یا لبن شده احداث جدری حصبه غیره مینماید **قول صاحب فونسیکه** اگرچه لبن صالح باشد مگر طفل بوجه احسن غذا نکند و توانا نباشد تبدیلی مرضعه لازم طفلی با وجود خوبی لبن لاغر میماند چون تبدیلی مرضعه نمودند در اندک مدت قوی و فربه گردید و گفته طبع طفل دائم نرم دارند چه از احتباس فضله قولنج حیات ضعف معده صداع دوار و غیره پیدا میگردد **قول بیدیر** و چون معده بمبالغ شرکت دارد هرگاه که طبع قبض شود بسبب بقای غذا بخره امراض کثیر چون تشنج عضلات گاهی مع حمی و گاهی بغیر حمی پیدا خواهد گردید پس حاجت بادویه مسهله خواهد افتاد **قول صاحب فونسیکه** چون تلیین طبع دائم ضروریست پس باید که بر شکم طفل روغن زرد خام یا روغن سیاه یا روغن بادام مالند یا در مثانه کرده تکمید نمایند یا مرهم اکریبا یا مرهم الطیا یا ابن هم گذارند مرهم اکریبو روغن بادام هر یک چهار صبر نیم آمیخته بکار برند یلین شکم قاطع حیات یا مرهم اکریبو روغن بادام هر یک اونس مرارة البقر نیم اونس صبر یکنیم درم آمیخته بکار برند یا روغن زرد خام در قشر جوز پر کرده بر ناف نهند اگر صبر افزایند بهتر اگر طفل خرد بود و ازین اخراج نشود شافه از عسل کف گرفته نمایند و از لبن بقر و شکر یا از مرق مرغ و دیاکرید حقنه سازند و گفته اگر طفل را اسهال شود بر ازش رماد گرم نیندازند که محدث وجع و حرقت و غیره مقعد است و گفته اگر پدر طفل صرع داشته باشد پس جهت حفظ طفل از صرع قبل از شیر دادن سی حبه وزن این شربت دهند آنکو بالو سیاه هیزده عدد بیخ عود صلیب دو درم برگ سالوا دوازده عدد کماقیطوس کتم هر یک مشتی آب یک طل عسل سه اونس بزنند یک طل ماند آب را در چهار اونس اندازند و در انتهای جوش عسل سیلی تیکو دوا اونس تریاق زمردی دو درم اندازند و یک قاشق بچه دهند و گفته اگر پدرش جمره دارد این شربت تا یکماه هر روز دو قاشق دهند عشبه چهار درم چوبچینی سه درم آب سه طل بزنند سومی برود صاف کرده عصاره وردینج اونس عسل قدر ضرور آمیخته قوام کنند و هر صباح با آب نیم گرم عسل دهند و بخرقه کتان گرم نپوشند بطوریکه حرکت و ریاضت کردن نتواند **قول سینیر** تو جهت حفظ طفلی که جذام موحله داشته باشد یا متاذی از سردی یا گرمی بود او را تا سه ماه بطبیخ افسنتین غسل دادن پس بخرقه مذکور پوشیدن مناسب

فائده در ذکر شیر و غیره **بدانکه** لبن جسمیست سفید هرگاه که خون طمث در رحم غذای جنین میشود و بعد تولد از گردش خود هر قدر که بثدیین میرسد بسبب حرارت طبعی غددهای ثدی که از قلب تعلق دارد مبدل بلبن میگردد و نزد ارسطاطالیس کبود و نزد بوعلی سفید بهتر است **قول صاحب فونسیکه** حفظ لبن که از ثدی جدا شود و نیز حفظ خون فصد و مشیمه و خون طمث که اول بار از دوشیزه برآید ضروریست چه در لبن و ثدی و در خون فصد در خونیکه در ورید است و در مشیمه و آبستنی و در خون طمث و حائض اتحاد و تجاذب می باشد مثلاً اگر لبن که از ثدی برآمده باشد در تنور خشک کنند شیر در ثدی خشک میگردد و نیز اگر کسی حیوان لمس آن کند یا بخورد موجب اذیت مرضعه میگردد همین سبب است که شجر سبز بسبب سفتن بعضی شاخ سبز خشک میگردد و همچنین بسبب وصول سحاب بدکوره در خون موجب اذیت مریض میگردد و همچنین بسبب اکل کسی حیوان و وصول هوا و شعاع آفتاب بمشیمه باعث ایذا آبستنی میگردد و همچنین در خون طمث چنانچه زنی یک قطره خمر در خون طمث انداخت بمجرد انداختن خونی که در رحم بود آنقدر بجوش آمد که اگر یک پیاله خمر نوشیدی چندان جوش نخوردی پس حفظ اینها ضروریست چرا که در طبع خواص سیمپاتیکا و غیره پوشیده می باشند و اگرچه بعضی گویند که شیر بقر و غیره را ببرند و جوش کرده میخورند لیکن شیر در ثدی آنها خشک نمیگردد برین اعتماد نکنند **بدانکه** شیر صالح از خون صاف تولد شود و لون در قوام او معتدل باشد و طعم و بوی خوش دهد و ناپسندیده از خون صفراوی یا خون بلغمی یا خون سوداوی پیدا گردد پس صفراوی

زرد رقیق گرم بود و طعم و بوی او تیز باشد و بلغمی سفید آبناک بود پس اگر در بلغم گرمی باشد طعم او شور بود و اگر سردی دارد طعم و بوی او ترشی گراید و سوداوی غلیظ و اندک باشد و گاه بود که بسبب یبوست همچون رشته برآید **فائده** در مرضعه چند شرائط باید **اول** آنکه جوان بود یعنی از بیست و پنج سال کم و از سی و پنج سال زیاده نباشد بلکه مابین اینها بود چه درین سن قوت مستکمل است شیر نیز محمود باشد سوای ازین درین وقت خون کثیر پیدا شود و بسبب قوت حرارت از خون جذب ماده فضلیه گردیده بسرعت لبن خالص طیار میگردد و هر که کم یا زیاده ازین عمر بود شیر او زبون باشد **دوم** آنکه معتدل الشحمة و در لحمانیت و شحمانیت متوسط بود که این همه دلیل جودت مزاجست چه در فربه خون کثیر در تغذیه اجزایش صرف شود پس لبن کم پیدا گردد و در لاغر بسبب یبوست و قلت رطوبت و غذائیت پیدایش لبن عسر باشد **سوم** آنکه حسن اللون و وجیه بود چه خوبی تابع اعتدال مزاجست **چهارم** آنکه قوی العنق و واسع الصدر باشد چه این امر دلیل قوت دماغ و دلست **پنجم** آنکه عضلانی باشد که این دلیل وفور حرارت غریزیست **ششم** آنکه صلب اللحم بود که این آثار قلت رطوبت فضلی است **هفتم** آنکه باخلاق محمود باشد و خندان و قوی مزاج بود و از انفعالات نفسانیه چون غضب و غم و مانند آن زود منفعل نگردد که اینها دلیل اعتدال مزاج اند **هشتم** آنکه صالح الثدی بود یعنی ثدی او مجتمع و متوسط العظم و معتدل در صلابت و لین باشد و ثقب آن نه عریض و نه ضیق باشند زیراکه این دلیل اعتدال مزاجست اگر صلب بود ایذای طفل رسد و عنق بد هیئت گردد و اگر ثقب عریض باشد وقت شرب شیر کثیر برآید و باعث عسر بلع و سرفه گردد و اگر ثقب ضیق بود بمص قوی برآید و دهن و کام طفل ایذا یابد مرضعه هم و نیز باید که سر حلمة الثدی دقیق و راست بود چه اگر کلان باشد دهن پر شود و زبان برای مص حرکت کردن نتواند و اگر سوی زیر کج باشد شیر راست برآمدن و طفل مکیدن نتواند **نهم** آنکه شیر او معتدل المقدار و قوام و ابیض و پاکیزه بود و متشابه الاجزا و قلیل الرغوه و شیرین مزه باشد اگر چنین نبود ندهند اگرچه دیگر شرائط داشته باشد زیراکه عمده همین است اگر این شرط موجود بود و دیگر نباشد اختیار توان کرد معتدل المقدار برای آنکه قلت او دلیل یبس مزاج و ضعف قوت فاعله اوست و کثرت او دلیل فرط رطوبت و فرط رطوبت باعث عسر قبول عفونت و فسادست پس متوسط بینهما بهتر معتدل القوام دلیل کمال النضج و تعادل جبنیت و مائیت است امتحانش آنکه قطره شیر بر ناخن نهند اگر سیلان کرد رقیق و اگر نکرد غلیظ و اگر مائل بسیلان شده ماند معتدلست یا موی در شیر انداخته بینند اگر بر مو یکسان چسپد بهتر الا یا بر آبگینه انداخته بزیر مائل کنند اگر بیفتد رقیق اگر ملتصق ماند غلیظ و اگر بدیر افتد متوسط **قول میر کاردو** شیر در ظرف آبگینه گرفته در و انفحه اندازند و بعد انجماد بینند اگر مائل برقت بود کثرت مائیت و اگر میل بغلظ دارد کثرت جبنیت و اگر در هر دو متوسط است بهتر و گفته اگر طفل بول کمتر کند یا براز صلب بود و دیر دیر نماید بدانند که شیر غلیظ است و اگر طفل لاغر بود و براز و بول زرد کند و سوء هضم و بثور در همه تن باشد بدانند که شیر رقیقست و سفید دلیل کمال احاله ثدی بود اما این سفیدی بسبب غلظ اجزایش مثال آب شفافیت ندارد و کدورت دیده شود و هرچه غیر بیاض است نیک نباشد چه کمدی دلیل درد و سود و اخضر دلیل کثرت سودا یا جمود غیر قویه چه جمود قوی مسود میباشد و اصفر دلیل صفرا و احمر دلیل عجز ثدی است که قادر نیست برانکه خون را سفید کند و مراد از احمر سفید مائل بسرخیست اگر قوت در غایت عجز بود خون سرخ جای شیر می آید و طیب الرائحه برای آنکه کریه و عفن الرائحه دلیل بردست و حلو الطعم برای آنکه این دلیل جودت هضم و عدم استیلا خلط دیگر باشد و مائل بمرارت از غلبه صفرا و مائل بملوحت از اختلاط صفرا ببلغم و مائل بحموضت از بلغم یا سودای حامضین بود و متشابهة الاجزا برای آنکه وی دلیل تشابه فعل فاعل باشد در سینه و قلیل الرغوه برای آنکه کثرت رغوه دلیل کثرت ریاح باشد **دهم** آنکه وضع حمل در مدت طبعی

بود یعنی در ماه نهم زائیده باشد یا در مدتی که بدان معتاد بوده و فرزند در ان مدت بی گزند بوده باشد زیراکه این دلیل صحت دم حیض و صلاح حال رحم است
چه دم حیض ماده لبن است فساد او باعث فساد لبن باشد و رحم شرکت شدیدی دارد فساد او نیز موجب فساد لبن میگردد لهذا شیر کسیکه از اسقاط بود یا
زنی که معتاد باسقاط باشد شیرش نمیدهند **یازدهم** پسر زائیده باشد یا اکثر عادت او زائیدن پسر بود اگرچه بالفعل دختر زائیده باشد
زیراکه اعتماد اکثر است و اعتماد بر ولادت ذکور دلیل صحت دم و وفور حرارت غریزیست زیراکه تکون ذکور نمیباشد مگر از دم صحیح قوی و بعضی
گفته که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر بهتر لتعادل المزاج **دوازدهم** آنکه از یوم ولادت تا دادن شیر مدت متوسط گذشته باشد
و آن اکثر بعد چهل روز است تا منتهی تا هفت ماه چراکه در قریب العهد شیر متغیر می باشد و مزاج صاحب شیر ضعیف و در بعید العهد بنا بر کبر طفل و استغنا او از لبن
طبع در تولید شیر توجه نمی نماید و شیر قلت می پذیرد **سیزدهم** آنکه مویش سرخ نباشند و بر رخسار داغ و بر سر قوبا یا بثور و دندان سیاه و عفن
و بخر و غیره نبود و پدر مرضعه هم از جذام و دق و ضیق نفس و جمره و مفاصل و صرع و غیره امراض انتقالی معرا بود **فائده** در تدبیر شیر غیر صالح **بدانکه**
اگر شیر غلیظ و کریه الرائحه بود باید که در ظرفی دوشیده زمانی شایسته در هوا گذارند بعده دهند و مرضعه سکنجبین بزوری که بملطفات چون پودینه
و زوفا و صعتر حاشا پخته باشد دهند و اغذیه ملطف و مولده دم خورانند و اگر مانع نبود خمر شیرین یا عقید عنب نوشانند و قدری محلل در غذا اندازند و خواب
کثیر نمایند و سه چهار روز میان دو او سکنجبین و آب گرم خورده قی نموده باشند ریاضت معتدل و غسل بدن مفید اگر لبن گرم و مزاج مرضعه حار باشد
تعدیل مزاج کنند و قبل از اکل غذا شیر ندهند که در سهار حرارت مشتعل میباشد و سکنجبین مع شراب قیق مفید و اگر فساد برد بود ادویه و اغذیه سخنه
دهند و اگر شیر رقیق باشد اغذیه غلیظ چون هریسه لحم گوساله و برنج یا نان گندم بشیر پخته و شراب شیرین دهند **قول صاحب فونسیکه** لبن غلیظ
بعسر هضم میشود و بسبب احتباس طبع صرع و تشنج و دوار و ورم بلغمی و غیره امراض صعب می آرد و سبب غلظ یا اکل اغذیه غلیظه یا کثرت حرارت و یبوست مزاج
ثدیین است پس اگر بسبب اغذیه غلیظه باشد فروج مرغ خصی و نیمبرشت خورند و ریاضت معتدل نمایند و از پنیر و لحم خوک و لحم گاو پرهیزند و اگر بسبب کثرت حرارت
ثدی باشد خرقه در طبیخ خطمی و بنفشه و نیلوفر با دو شیر که در و خطمی جوش بود تر کرده به بندند اگر بسبب افراط اجزای بلغمی در خون باشد هر صبح نمک لطیف کهربا
نمک شاخ گوزن نمک نمک ارمنی پنج شش قطره بهمارد و نس طبیخ بادیان سبز دهند اگر بسبب حرارت ثدی یا استعمال حموضات و غیره باشد عسل نمک
زعفران مرکی بادیان زیره کرفس تشکاعی خنجکشت ترب حاشا خطمی پودینه چای هر که بهم سد طبیخ او نیم رطل نیم گرم صبح شام پنج شش روز همراه یکدرم النفحه
ارتب یا شش قطره اسپرت فولاد یا نمک لطیف کهربا یا نمک شاخ گوزن یا نمک نمک ارمنی دهند یا دیان او نس انیسون چهار درم تخم کرفس خنجکشت
هر یکدرم شاخ گوزن طیار بی آتش چهار اسکروپل شکر دو چند همه سائیده یکدرم بطبیخ سالو اصبح شام دهند پودینه مسحوقه درم بطبیخ تشکاعی یا بطبیخ
بادیان دهند برگ سلق پودینه برگ کشنیز هر یکدرم روغن شبت او نس موم قدر ضرور آمیخته یا سبوس بسرکه پخته یا برگ کرنب پودینه بسرکه سائیده یا
برگ کرنب مرزعفران بسرکه سائیده یا افتیمون تنها یا بمرزعفران آمیخته یا کرفس بسرکه سائیده یا پودینه بروغن سائیده یا روغن پودینه روغن
بومادران روغن شبت هر یک چهار زیره دو موم قدر ضرور مثل مرهم کرده یا برگ کرفس عنب الثعلب مرا ریساگل سرخ زعفران بقدری سرکه
و روغن سداب آمیخته یا کتان حلبه هر یک مشتی نیلانده سائیده پیه مرغ روغن گل آمیخته یا برگ کرنب پودینه سبوس هر یک مشتی بسرکه تند پخته بر سینه

ضماد کنند برنج باب پخته گرم گرم بندند عصارهٔ کرفس حلبه انفحهٔ ارنب روغن گل سرکه برابر پخته زعفران آمیخته خرقه آلوده گرم گرم بندند برگ سلق بروغن
بریانده یا آرد کتان حلبه هریک چهار روغن شبت روغن کنجد روغن کتان هریک هشت بیضهٔ مرغ یک آب عسل مساوی سائیده خرقه آلوده گذارند
عسل چهار میعه سائله سه روغن بوبادران مرکی کندر هریک هشت زهرهٔ گاو دو سائیده آمیخته یک ساعت قبل از طعام گذارند که مزیل غلظ و انجماد
لبن است خطمی حلبه سلق بوبادران شبت بادیان در آب یا روغن سیاه پخته انکباب هند و خرقه آلوده گرم گرم بر سینه نهند **قول صاحب فونسیکه**
رقت و مائیت لبن منحصر بر رقت و مائیت خون است و از لبن رقیق بشور دهن انواع اسهال نزال وغیره پیدا میگردد پس باید که لحم برنج نان خورند اگر
کافی نبود بر یوند جلاب یا دیاگرید تنقیه مرضعه نمایند و از ریاضت و کثرت خواب تره رطوبت افزا پرهیزند اگر بسبب حرارت خلط شور و سوء مزاجی حار در خون
یا در احشا شود اول تنقیه کنند پس تعدیل مزاج بلبن بقر لبن بز لبن حمار نمایند اگر در طعم و لون و رائحه لبن تبدیلی یابند بعلاج آن پردازند اگر رائحه ناخوش باشد
خمر ریحانی نوشانند زرد آلو خورانند و هرچه بوی دهن و عرق را خوش سازد نافع **قول سینیز** تو سبب حدت و شوریت لبن یا استعمال اغذیه مطیبه حاره
و شور یا بودن مرضعه غصه دار و کم خواب است چه اینهمه احداث زبونی در خون مینمایند و شناخت نقص لبن از لون بدینوجه است که خرقه کتان در لبن تر کرده
بسایه خشک کنند اگر لونش کهربتی گردد صرف سوء مزاج ساذج لبن است اگر سیاه گردد سبب نقص سودا است و اگر زرد صفرا و اگر سفید بلغم سوای ازین سبب
ضعف قوت مولده نیز زبونی در لبن می افتد پس هر سبب که باشد اذیت بطفل میرسد حتی که بسبب حدت و لذاعت او اسهال ذوسنطاریا سهر شور فم
وغیره پیدا میشود و باعث هلاک میگردد پس باید که بادویه مسهله موافقه عمر و طبع مادهٔ زبون را از جسم مرضعه بدر کنند **فائده** قلت لبن اگر از حرارت بود
تامل کنند که حرارت در تمام بدن است یا فقط در ثدی پس اگر در همه بدن باشد حسب سبب تعدیل و تنقیه کنند و اگر فقط در ثدی بود و لمس ثدی بنسبت
بدیگر اعضا گرم نماید تضمید مبردات و شرب مبردات خفیفه کافیست کشک شعیر اسفناج خورند و اگر از برد یا از سده یا از ضعف قوت غاذیه ثدی باشد
تکثیر غذا نمایند و هرچه لطیف مائل بحرارت بود دهند اکل گزر و تخم گزر سفید و وضع محاجم ناری بلا عنف تحت ثدی نافع اگر بسبب قلت غذا باشد توفیر
در غذا کنند حسو شعیر حریره سبوس خورند تخم شبت شونیز بادیان بخیا دیان در غذا کنند **قول صاحب فونسیکه** کثرت و قلت لبن بسبب کمی زیادتی
خون در ثدیست **قول میرکارد** و قلت وصول خون بثدی یا بسبب اجرای طمث یا تنقیه یا حمی وغیره یا غم یا غصه یا محنت می باشد **قول جالینوس**
لوبیا دجاج خصی دنبه بچهٔ بقر خورند و از حیوانات کوهی پرهیزند بیضهٔ نیم برشت کاهو ثوم ترب پودینه بصل خطمی اسفناج جلغوزه بادام کشمش مزید لبن اند حریره
از لبن بقر شیربرنج آرد گندم کنجد شکر یا از لبن صفرت بیض شکر یا از برنج لبن عسل پخته خورند آب نخود سیاه یا خمر سفید شیرین یا طبیخ انیسون یا طبیخ بادیان خورند
نان گرم بروغن زرد و شکر یا گزر بعسل پخته یا نان گندم بانیسون بادیان پخته خورند کنجد بادام بعسل آمیخته یا کتان بادام جوز انیسون بعسل آمیخته دهند بلور
نیم درم به نیم رطل طبیخ شهر بادیان صبح شام دهند ثدی بقر خشک کرده در تنور بریان نموده بخمر یا بطبیخ بادیان سبز دهند خراطین محرق بادیان بمرق دنبه
یا بمرق گاو یا بمرق مرغ دهند بادیان سبز شعیر نرانده شکر آمیخته خورند خراطین بخمر یا با آب بادیان شسته سوخته ثدی بقر شیردار ریزه کرده در تنور بریان
نموده سائیده آمیخته یک درم بخمر دهند یا سفوف مذکور چهار بادیان دو انیسون یک شکر هفت آمیخته دو درم بخمر دهند یا ثدی بقر در تنور خشک کرده
شش زیره دو بادیان انیسون هریک یک شکر چهار آمیخته دو درم دهند یا بادیان انیسون کمون برابر یک درم بخمر ابیض یا بطبیخ بادیان سبز دهند

بلور طلیا رخراطین مسحوقه هر یکی درشکر چهار آمیخته هشت اسکرو بلو دهند خراطین مسحوقه درم بطبیخ شعیر دهند ده روز خرقه در طبیخ کرفس یو دینه بادیان تر کرده بر ثدی نهند یا ضماد کنند آرد جو خمیر کرده یا آرد جو چهار میعه سائله دو شونیز یک روغن سوسن شانزده مثل مرهم ساخته ضماد کنند خرقه گرم کرده با سپر تیوخمر یا بعرق ادنکرنا تر کرده بر ثدی مالند و بر ثدی شاخها کشند باحتیاط تمام که ایذا نرسد و اکثر آب گرم یا طبیخ بادیان نوشانند انجره بر ثدی مالند که مزید لبن است چنانچه شبان میکنند که آن را بر ثدی بز مالیده شیر میدوشند و باز میمالند و میدوشند چند بار و اگر بر سینه ماکیان مالند به بیضه دادن آید ثدی شیردار میش یا بز پخته خورند بادنجان در آب پخته جوت اوقیه یک وقیه نخم آمیخته یا سبوس و فجل نخم جوشانده یا دهن البقر اوقیه نخم آمیخته نوشند تخم شبت سه تخم رطبه حلبه هر یک دو تخم گندنا تخم حندقوقی هر یک یک سائیده با آب بادیان مسکه عسل آمیخته قدر حاجت دهند و مالیدن ثدی و تکثیر لبن انفع واسرع **فائده** اگر فساد شیر بسبب کثرت او بود که متراکم شده و کثیف گشته تدبیرش تنقیص وی است بتقلیل غذا و اکل اغذیه قلیل الغذا و تضمید کمون نخل یا عدس مطبوخ بخل بر سینه و ثدی مفید دهن ورد و آرد گندم آرد باقلا کرسنه ضماد کنند مردارسنگ بدهن ورد طلا نمایند اگر سخت محروری باشد بلعاب اسپغول طلا کنند **نکته** باید که اول ثدی را از شیر خالی کرده ضماد گذارند تا شیر در وی بسته نگردد و ریش نشود

باب دوم

در تدبیر چشم زخم

یعنی نظر **قول سیبیرتو** اگرچه این مرض در جوانان و پیران نیز میشود ولیکن در اطفال بسبب نرمی و ضعف مزاج اکثر پدید می آید پس آن طفل لاغر و خشک میگردد **قول انبروزیو** این مرض در جسم انسان بسبب دیدن کسی شخص که از غصه و حسد نظر کند سرایت مینماید و بعضی گویند که از آواز و حروف میکند **بدانکه** اسباب این مرض ریزش ماده سمیت که در چشم کسی شخص بود پس هرگاه که آن شخص از راه غصه و حسد بغور تمام سوی جسم دیگری نظر کند ریزش ماده مذکور بشدت تمام از نظر آن شخص شده بجسم دیگری بجمله کلان سرایت نماید مثلاً شخصی که سبز داشته باشد چون سوی کسی طفل خوبصورت بحسد نگاه کند در آن طفل مرض مذکور پیدا گردد چنانچه در زنان حائضه بسبب نگریستن بغور تمام در آئینه داغها در چهره می افتد **قول ارسطاطالیس** این مرض اکثر از مشائخان بسبب بودن ماده مذکور بکثرت در بینا بجسم دیگری سرایت مینماید وقتیکه از حسد بغور تمام نظر کنند **بدانکه** ریزش ماده سمی یا از بر عکسی پوشیده یا بخواص طبعی یا بخواص عارضی میباشد بر عکسی آنست که میان اسپ و شتر و گربه و موش غیره حیوانات میباشد در جنس بود یا در غیر جنس یا مشترک بهر دو جنسی آنکه انسان انسان دیگر را و افعی افعی را و سم کلب کلب سگ دیگر را اذیت دهد چنانچه شخصی بر شخصی نظر کرد فوراً بر زمین افتاد و بهر دو غیر جنسی آنکه لعاب افعی انسان را و لعاب انسان افعی را هلاک کند چنانچه شخصی

سوی شجر نظر کرد فوراً خشک شد زنی سوی طیور دید همان وقت مردو مشترک آنکه در هر دو سرایت نماید مثلاً شخصی سوی شخصی دید هلاک شد چون سوی مرغ و بط نظر کرد آنهم مردند اما طبیعی آنکه از ابتدای پیدایش بود و حدوث این از خواص عناصر و تاثیر سیارها است که ماده سمی از آنها در جسم کسی شخص سرایت کند پس از نظر کردن آن شخص با طفال اذیت رسد **فائده** شخصی آن قدر بصارت داشت که سد دوروی جسم اطفال را با وجود پوشیدن از پارچه مثال ابر سپید دید و شخصی در شب تار بغیر روشنی کتاب غیره میخواند اما عارضی آنکه بعد تولد بسببی از اسباب ماده سمی در جسم شخصی سرایت کند و موجب این مرض گردد چنانچه اکثر مرضعه که بالفت تمام در جسم طفل بتکلف نگاه میکند چشم زخم بدان میرسد بسبب هیجان بخره سمی از ماده بد و مشترک شدن جسم طفل

علامات طفل باشد یا جوان فوراً صحت و فرحت برود و دق گاهی با وهم منجمد و گاهی ترش برآید نبض سریع لون چهره صاحبی یا سرخی باشد و سرد چشم کشادن و شیر نوشیدن نتواند و از همه اشیا ناخوش گردد تنگی قلب و جمیع اندام تنفر طبع غشی صداع گریه بی سبب ظاهری آمدن عرق گاهی سرد گاهی گرم مالیدن دستها ابهام پیدا کرده نظر آمدن الوان مختلفه و اکثر طبع مریض مشابه شخصی که گریه کند نماید سوای این مریض بر بستر افتاده باشد پای چپ بنسبت پای راست خرد بود چه از خواص این مرض است که در بطن چپ قلت سرایت میکند و در عضلات اجزای یساری انقباض می افتد و صابع دست چپ نیز خرد میگردند **بدانکه** علاج این بسبب نفوذ خواص سمی دقیقه و حدوث امراض کثیر اشکلست و در موسم صفراوی مزاج بسبب کثرت ظهور سیارها که از آنها بخوبی سرایت مینماید اشکلتر **فائده** خرقه کتان صاف در بول مریض آلوده برسرش نهند اگر بعد خشک شدن در خرقه نقشها پدید آیند بلاشبهه چشم زخم رسیده الا **علاج** بزودی تمام شجر یا تخم هوفاریقون یا تخم حرا دمی بخور کنند اگر بهم نرسد سعد یا مرزنجوش یا عود یا کندر یا دارچینی یا اسطوخودوس بخور کنند و بلباس نیز بخور دهند پس در بستر نرم خوشبودار غلطانند و در مسکن همه ادویه مذکور سوخته باشند تا مدام مریض بخورش رسد و جهت دفع نفرت و غشی وقتی با گرمه و شکر یا سکاوادا و عصاره کاتولیکو وا یا رج و دیا کریدیا بمرق مرغ یا با کوا بیند یکتا و شکر یا با آب سیوس یا از خمیر نمک شکر حقنه کنند اگر حقنه کردن نتوانند ایارج دو درم نمک سنگ نیم درم شافه کنند اگر کافی نبود نشتر خشت یا شربت ورد یا دیگر مسهل اخراج نمایند و در کهولان مقنی بهتر پس اکوابیند یکتا سه اونس یا خمرالیمی تیکه دو اونس یا تارترو ایمی تیکوشش دانه یا تینکچر نیم اسکروپلو دهند و به طفل یکساله اکوابیند یکتا اونس و بپنجشش یا هر یک قاشق صبح شام دهند اگر درین مرض تپی پدید آید فصد کنند صبر دو اسکروپلو با آب و شکر دهند و چون آن مریض رو بهبود نهد تریاق زمردی بشیر مرضعه حل کرده دهند بعده فادزهر یا جواهر مهره هشت دانه یا یاقوتی حسینت یا یاقوتی قرمز یک اسکروپلو یا دیا مرکریتا نو بار دیا پیزدار تیکوکور وه یا دیا مشک همراه عرق یا طبیخ پوست ترنج یا طبیخ شبت یا طبیخ بادرنجبویه یا طبیخ ستاور دهند اما طبیخ از عرق افتیمون یا تریاق همراه طبیخ مذکور یا مرق مرغ یا عرق گلنارنج و عرق جوز دهند یا سفوف دهی نوتسیکا ضربی یک اسکروپلو همراه عرق یا طبیخ بادرنجبویه دهند در روز سه بار لوز با آب مانو که یعنی لولوی یوسق طلا آمیخته دهند که آنرا در صرع عرق گل نارنج در شش شش ساعت دهند بی نظیر یک شربتی کافیست اگر حمی باشد همراه کوردیا ئیس دهند و بر قلب زیر عضد یمین بر نبضها روغن یا تیولو بالند اگر حمی باشد بر قلب آب کاسنی آب سیرالاهر یک سه اونس آب بادرنجبویه دو اونس و یا مرکریتا نو درم آمیخته ضماد کنند **قول از یوید** آب بصل ابیض فضله کلب که عظم خورده باشد شکر برابر سائیده یک اونس بطفل دهند تا قی و اسهال آرد **قول ستاپو** بول مریض که گرم باشد روئیش شدید و رشته که تا تین اسپ بسته خصی کرده باشند در گلو

بندند و از موی آن شخص که نظر او رسیده باشد بدهن و مقعد مریض بخور دهند یا خون یا ناخن یا خرقه لباس همان شخص که نظرش رسیده و بر تن او
باشد گرفته بخور دهند بعده بطبیخ شکاعی حاشا هوفاریقون آبزن کنند طبیخ سداب نوشانند قطعه ریه نمر خشک کرده در عنق طفل بندند از چشم بد
ایمن ماند روغن زرد خام باید که زعفران بر کف یا دو دست و شانه مالند و چون طفلے را گرفتار این مرض بینند گویند که خدا حافظ است و حجر جزادی
بر گلو و عضد و سر چسپانند و در دهن مریض از شخصی که چشم زخم رسیده تف کنانند و در خانه روبا میوه آویزند و جلد جبه‌ها که جانوریست مانند
گرگ با خود دارند و نبات تاکید ایا ابیلا بر عضد بندند توم در گلو آویزند و چون مرض نظریست آویختن اشیای منتن مفید تا اثر مرض مذکور طفل نرسد
بسند بر گلو و عضد بندند زبرجد مروارید نیلم الماس با خود دارند بالخاصیت قاطع سم اند عنبر نیز مفید دست راپوز در گلو بستن و اسم سانت ترنز
در گوش مریض گفتن یا بر گلویش نوشتن نافع

باب سوم

در معالجهٔ اطفال

مزاج اطفال در غایت نزاکت میباشد پس در علاج ایشان احتیاط تمام واجب از هر چه قوی الاثر و بطبع اینها تکلیف آرد مهما امکن احتراز مناسب از اینها
و اشیای شدید الحر و البرد چون عوارض نفسانی وغیره دور دارند که شدید القبول اند برای تاثیر هر موثر پس معالج را باید که هر وقت تامل نماید که بعد
خواهش و یا کراهیت دارند پس اگر آنچه خواهش دارند مضر حال شان نباشد نزد آنها برد و اگر مضر بیند از ان باز دارد مثل کافور و هر چه شدید الحرارة
یا شدید البرودت بود قطعا ندهند و تا وقت تشرب لبن از حموضات منع نمایند اما بعد فطام سکنجبین قلیل الحموضت مجوز است و چون مزاج ایشان رطب
مائل بحرارت است و حفظ صحت بمشاکل پس هر چه دهند باید که رطب بود و میل بحرارت داشته باشد و اصلا چیزی گرم و خشک ندهند مگر بعارضه
و چون که اعضای اینها در رشد است اگر حسب مزاج بمفرحات یا قوتیه بتقویت کوشند نیکست و گاه گاه فواکهات مناسبه همیدهند پس برای تقویت
کبد انار و برای تقویت معده و دل گشنیز برای تنقیه کلیه و مثانه تخم خربزه تخم خیارین دهند و بادیان مسحوق به شکر آمیخته گاه گاه خورانند و در معالجه شیر خوار ملاحظه حال مرضعه
بیشتر کنند که طفل بعلاج مرضعه متقر گشته و بتجربه رسیده که اکثر امراض ایشان بمعالجه مرضعه و اصلاح لبن زوال میگیرند چه هر فساد که هست اکثر
از غذا عارض میگردد و آنرا که غذا هم میخورد نیز تدبیر مرضعه و اصلاح غذا کافی بود و احتیاج دادن دوا به طفل نباشد چرا که طبع طفل بنابر ضعف عدم قوت
عاجز می آید از انکه دوا را تحلیل بسازد و قوت او مستخرج نموده بفعل آرد و هر گاه دوا بمرضعه دهند شیر او متکیف باثر او میشود و فائده مطلوبه بغیر اذیت حاصل
و این دو گونه است یکی آنکه بدن بکیفیت آن دوا متکیف شود و بدان سبب شیر نیز همان اثر متکیف گردد چه ظاهر است که چون بدن گرم شود خون و
شیر که در بدن است نیز گرم خواهد گردید دوم آنکه دوای مذکور ذی غذائیت بود و خون که از وی پیدا شود حار یا بارد و از خون مذکور شیر نیز همان سان

پیدا گردد لیکن اینچنین کیفیت بعد دیری بحصول میرسد چرا که از غذای ردائی خون پیدا شدن و از خون شیر بوجود آمدن مهلتی میخواهد خلاف اول که در دی
کیفیت بسرعت میباشد حتی که بمجرد ورود چیزی در معده اثر او در همه تن سرایت میکند و چون مرضعه را اسهال حاقی با فراط افتد بالطبع یا بضعف باید که آنچه در
شیر و می دهند چرا که اخلاط بدان سبب حرکت مینمایند و شیر که در آن وقت پیدا میشود ناقص الاستحاله میباشد و ایضاً آنجا که باستعمال اغذیه بوده باشد قوت ام
نیز در شیر حاصل شده طفل را هم اسهال و قی می آرد و استفراغ بی حاصل ظاهر امضر است اما آنجا که تدبیر مرضعه کفایت نکند از آنچه در علاج بزرگان مذکور است
هر چه ملائم تر و بحال ایشان مناسب تر بود اختیار نمایند لیکن درینجا چند امراض که اکثر با طفال میشوند مرقوم میگردند حب که اطفال را بجای افیون دهند
بصحت تمام مانند مغز تخم مرد به چهار کته دوا افیون یک قدر ماش حبوب بسته جمیع دهند برای جمیع هم نافع

فصل اول در ریح الصبیان و ام الصبیان

مرضیست که دفعةً می افتد و طفل بیهوش میگردد و لون وجه کمد یا زرد میشود و اطراف می پیچید و کف در دهن می آرد و نفس متواتر میزند و چشم میگردد
و چون بهوش آید پس اگر ماده قوی باشد گریه و شیر نگیرد و اضطراب نماید و اگر اندک بود بحالت اصلی باند یا قدری کلال آرد و اکثر بسبب ریاح غلیظه که
در سر جمع شده تحقق را متمدد و ساز دید یدمی آید و نیز اکثر بسبب صعود ابخره فضول المیة محتبسه در دماغ ظاهر گردد پس اگر درنت آن کمتر بود زود و بتدریج
برد از ناشفا یا بد الاهلاک گردد و صرع که زود زود متواتر افتد مهلک است **علاج** وقت دورد اطراف بگیرند و کفها بچیزی خشن همی لند و نگذارند که اضطراب
کند و فخذین و هر دو بازو محکم بندند پس اگر بزودی افاقت شد فبها و اگر اطالت کشید یا متواتر گردید نظر کنند که آثار کدام خلط غالب است پس حسب او تدبیر نمایند
مثلاً اگر آثار صفرا پدید بوند و حمی محرقه و لمس و نفس گرم و یبوست لب باشد به تبرید و ترطیب کوشند مثل آنکه سعوطا ضماداً اعلی الراس بابونج جه که شیر یا دریه
یا فوخ دوستند و خرقه یا پنبه آلوده پیش سر بینند تا شکر در برگذارند و حل بارد وارند اگر طبع قبض بود مغز فلوس و دیگر ملینات و بشافه نرم تلین کنند
و اگر طبع نرم بود شیره خرفه دهند اگر میل با آب کشیده بود و کثیر الطلب شیر و آب اندازند و مرضعه را شربت لیمو دهند برای اصلاح شیر مرضعه شربت نارنج بها یعرق
هر یک دو قاشق تخم ریحان مثقالی قند ده مثقال دهند و برای دفع تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالند و وقت مرض و هم بعد او و اگر آثار بلغم
ظاهر بوند و از بلغم اکثر افتد باید که معتر جند کمون برابر یا معتر جند کمون مرزنجوش عود صلیب برابر سائیده قدر سه حبه بشیر حل کرده در حلق ریزند که فوراً نفع
میدهد و اندکی بشیر حل کرده در گوش و بینی چکانند و جند عود صلیب قدری مشک بشیر یا آب سائیده گرم کرده بر صدغ و منخرین اطفال را مالند و اند
خورانند و مشروبات مخرجه بلغم رقیق و بشافه ها و تلئین طبع کنند **او دویه نافعه** در هر دو حجر التیس بشیر یا روغن سوده قدری دهند اطراف بندند و مجمره
بر ساقین گذارند جند در درون گوش و منفذ بینی و کفهای پاین و حلبین مالند تر آب نرم یا خردل مسحوقه بر کف پا مالند عود از بشیر سوده قدری دهند
جاوشیر جند بروغن گل و گلاب بشکم مالند تریاق اربعه قدر نخود بشیر دهند و بمرضعه نیم مثقال خورانند سداب مسحوق صره بسته پیش بینی دارند عود صلیب
در گلو آویزند انفحه ارنب نیم یا یک دانگ با آب حل کرده دهند بعده شیر ندهند و هم بعد شیر ندهند که آن را منجمد میسازد و بتجربه رسیده که چند طفل را از سه چهار
بار ستحاوز کرده بود وقت مرض قطعه اسبد با آتش سرخ کرده ما بین دوابر و داغ دادند فوراً افاقت افتاد و بازعود نکرد و بعضی بزبل گوسفند و جز آن نیز داغ
میدهند اما اگر دو سه روز بهمین مبتلا مانده باشد حمرت چشم کم گشته و توقع منقطع بود درچنین وقت تعذیب بداغ مناسب نیست و بسا باشد که این مرض
بغیر علاج خود بخود زائل گردد البته طلیکه سوء تدبیر دیگر نبود و لهذا گفته اند که صرع شیرخوار را علاج نکنند بشرطیکه زود زود و همیگذرد متواتر نیفتد چه بسا است که

ماده سبک بود وزود درگذرد و بسبب سوء تدبیر عسر گردد لیکن تدبیر مرضعه هر حال واجب طفل را از محرکات این مرض چون سماع قوی و دیدن اشیای براق و روان و برآوردن بر بلندی و داشتن در مهب باد و برق و رعد و هوای بسیار گرم و سرد و ابکاء و غصه دور دارند و دایم گرم یا بخانه معتدل الهوا و درسرا هم با عتدال دارند و اصلاح شیر مرضعه نمایند و از لحم بقر لحم ماهی و تخم اسپ کرفس جماع وغیره پرهیز نمایند اگر طبع قبض بود از ذیل الفار و همیان تا بت شیاف کنند که زود عمل میکند **قول جالینوس** فندق جوشانده بشکر دهند که مزیل صرع و فساد لبن است و گفته شخصی بخور دل هدهد سرکه آمیخته براه بن تفته میریخت و بخار او بروی طفل میرسانید شفا می یافت و تدبیر بعد و بشیر مرضعه دهند سه نخ زعفران بویانند تا عطسه آید **شیخ عیسی** گندم نمک گرم کرده برسر بندند لاال نرگه طیلور معروفست برسر ضج کرده خواص گرم گرم بر سر مالند باید انکه در ابتدای حال این مرض قوت و حرکت بالیده میباشند طفلی را که این مرض بکرر شود و هنوز رفع آن متحقق نشده باشد باید که احتیاط در تدبیرش منموده باشند و اوائل یا چند بو یا نند و پرهیز و لباس و تعلیق نمائم و همگی همت در محافظت کنند و قبض طبع رد انداز ند **فائده** این مرض اکثر بصبیان نابالغ بسبب توفیر رطوبت دماغ در اصل خلقت عارض میگردد و قاعده این است طوبت است که گاهی در وقت بودن جنین در رحم و گاه بعد ولادت بقروح و اورام سرپاک میگردد و اگر تنقیه نه در رحم نه بعد ولادت بخروج قرحه و رم اتفاق افتد ضرورست که این مرض پدید آید **قول لارزو** ربیر ورق طلا یک جو شربت حماض مثقالی آمیخته بسایند سه روز مقوی دل و دماغ مانع صفرا و صرعست سفوف اپی لیپ تیکو و معجون فونسیکا مفید و گفته هر دو پای طفل گرفته واژگون آویزند و بزودی میل طلا در آتش تفته بر تارک داغ دهند باز نیاید **قول صاحب فونسیکا** طفل را در خانه روشن دارند و وقت شب شمع روشن نزد عینین نهند و سر بلند دارند و در دهن چمچه چوبی یا گروهه جلد یا پارچه کتان پر از سداب جند عاقرقرحا نهند تا عضلات دهن متشنج نگردند و دندان بهم نه پیوندند و دهن کشاده ماند و آسیب بزبان نرسد **قول جالینوس** چمچه که در دهن دارند مملو آب سداب یا سرکه سداپی باید تریاق آب سداب یا چند بیدسترکه سداپی آمیخته بر دندان و کام مالند نمک در دهن دارند نمک سداب نمک عود صلیب انفع اگر بزاق سائل بود دهن او چپی دارند که بیرون افتد و در شکم نرود و دست بر روغن سداب یا روغن غار یا روغن هوفاریقون یا روغن بوماداران چرب کرده اعضای متشنجه طفل را راست کنند روغن خرالطین و روغن ایسیا سمو مالند و نوکا را بر فوق مالش دهند و بر سر روغن کهربا یا روغن سداب مالند روغن کهربا روغن سداب روغن مقطر مرزنجوش روغن جوزبویه روغن قرنفل روغن دارچینی اسپرتیو نمک ارمنی نمک شاخ گوزن هر که باشد در بینی چکانند اگر درم رسد سداب بسرکه تند سائیده چکانند یا عنبر بخور کنند که مزیل عوارض شدیده است عاقرقرحا خربق اسود سعوط کنند اگر کافی نبود کتم شبوبکار برند و قی با کوبعمل نیارند که مخدرست نمک بسرکه آمیخته برکف پا بقوت مالند و اگر عوارض طول کشند عرق ایوبلیتیکا یا عرق آگو با لو یک قاشق دهند سفوف کونتیار بو ریئو یک اسکرپلو یا سفوف اپی لیپ تیکو دهند عرق بید بکیتا یا عرق عود صلیب یک قاشق همراه سه قطره روغن کهربا یا روغن توتیای سبز دهند عرق عود صلیب عرق بید یکتا عرق مرزنجوش عرق سالوا هر یک چهار درم تریاق کهنه نیم درم یاقوتی قرمزیا قوتی جسیتت هر یک اسکرو پلو آمیخته دهند اگر بسبب معده باشد تنقیه دهند و حقنه شافه حاد نمایند و هم تریاق و سفوف عود صلیب یا تخم و بیخ عود صلیب سداب سائیده بر قلب ضماد کنند **قول ایضا** علاج صرع شیرخوار نمایند به تدبیر تا وقت مستی تا حرارت طبیعی خواهد افزود و رطوبت سر از خود زائل خواهد گردید و صحت خواهد شد **قول سینیر تو** طفل را تا وقت شباب

بعلاج داشتن عسرت اگر بسبب رطوبت راس نباشد و بسبب دیگر مثلاً از معده یا حیات بود پس لازم که بزودی تدارک کنند و چون طفل پیدا شود
بسه ده دانه بشیر مرضعه دهند تا حیات از صرع ایمن باند یا عود صلیب سیاه که در بدر گرفته باشند یک اسکروپلو بسه نیم اسکروپلو ورق طلا نیم عدد
بشیر یا در شیر دهند یا سفوف کونیتا یک اسکروپلو یا شربت ملحفات دهند و مرضعه را از جماع و خمر و اشیای مضره پرهیزانند **قول متقدمین** تنقیه مرضعه
کنند تا اثر دوا در لبن سرایت کند لیکن خوب نیست اگر مسهل به مرضعه دهند بدین وجه باید داد شربت ادریو یک قاشق یا شربت ریوند یا شربت کاسنی
یا شربت رتی یا شربت ناشپاتی یا نقوع گلقند دهند سنا و انیسون اسکروپلو غاریقون شش هر یک چهار درم مغز عود صلیب سه درم در آب جوش داده
بجنبه شکر آمیخته قوام کرده دهند و بشیر خواره سه چهار قاشق بتفاوت دهند مرکوریو شیرین شش دانه یا گریدیار اسیلیو چهار دانه همراه این دهند غاریقون چهار
درم آب نیم رطل وقت شب بجای گرم ترکرده صبح بیزند و کشمش دو تو ترکرده جوشانند که اثر مسهل آید بکار برند اگر از شرکت معده باشد
عرق بیدبیکتا ر والاند و یا خمیرای تیکو یا گلین تلید و بخم اسفس ترکرده دهند و بعد تنقیه صبح و شام سفوف لایی لیپ تیکونیم اسکروپلو بعرق آلو بالو یا عرق عود صلیب
دهند و به مرضعه سفوف مذکور نیم درم دهند و برای تقویت دماغ کهربا سفید درم جوزبوا نیم درم گل عود صلیب سنبل هر یک مشتی سائیده بر درز اکلیلی پاشند
چند دفعه **قول دانیال** مسح خمیر کوه پیچ عود صلیب مقدری چند تر بود غسل کنانند و دانه وکا وستیکو نفع اگر بسبب انجماد لبن بود عسل بنمک آمیخته دهند
یا ماء العسل بطبیخ زوفا آمیخته یا انفحه بز یا انفحه ارنب شش دانه بطبیخ قرعه یا بطبیخ بادیان یا بطبیخ فودنج دهند برگ کرفس پودینه کلم سائیده پنیرمایه و سرکه آمیخته
بر معده ضماد نمایند **قول جوان کورد** اگر بسبب انجماد لبن در معده یا بسبب غلظ لبن باشد باید که تبدیل مرضعه که شیر او رقیق باشد نمایند برگ خطمی
افسنتین احیون هر یک مشتی بزانده سائیده بقدری روغن خوک بی نمک آمیخته بر معده گذارند و تا سه روز تازه و دارند تا ترقیق شیر کند پس طبیخ زوفا
یا ماء العسل دهند تا اخراج آن نماید پودینه کرنب کرفس سائیده بقدری پنیرمایه چند قطره سرکه آمیخته بر معده گذارند و گفته وقتیکه طفل تولد شود و علامت
صرع ظاهر گردند یا برادرش از صرع هلاک گشته باشد باید که قبل از شیر دادن لا امبید و در مراره ملحفات یک قاشق دهند و شیر یا در شیر نوشانند و مرضعه
دیگر مقرر سازند **فصل دوم در عطسه متواتر** اگر بسبب ورم گرم نواحی دماغ باشد آثار ورم از سرخی و حرارت پیدا بوند **علاج** تبرید دماغ باطلیه یا رده
نمایند آب کدو یا آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بروغن بنفشه یا روغن گل آمیخته بر سر مالند اگر بسبب وصول برد بسر باشد تقدم آن و عدم آثار ورم
علاج بادرنج مسحوق در نی نهاده در بینی دمند زردابی که از گلیه گوسفند وقت کباب کردن چکد چند قطره نیم گرم در بینی چکانند زعفران قند سائیده
قدری بخور کنند و بینی بران دارند اگر صرع دمعه باشد کمید یعنی خرقه خشن نمایند زعفران تبدیل الورد سائیده بر حلمه الثدی طلا نموده در دهن طفل دهند تا لعاب
بر آید و زبان طفل بدست گرفته بخرقه خشن بالند و یا قوذا دهند اگر نزو و ایارج فیقرا متواتر چند روز به مرضعه دهند **فصل سوم در عطاش** چون عطش
مفرط لازم او **ست** بدین نام خوانند و چون یافوخ فرو می نشیند نزول الیافوخ نیز نامند و نیست گرم که در غشای دماغ افتد و یافوخ فرو نشیند و
هر چند که آب نوشد سیر نگردد و پوست سر و دهن بمرتبه میرسد که هیچ لحم نمی ماند در چهار روز بکشد اگر گذشت خلاصی یابد و باشد که وجع او اکثر تا حلق و چشم رسد
و لون وجه و تن زرد گردد از قوت ورود غلبه صفرا و بسا باشد که قبل از حدوث او بثور در سر ظهور نمایند **علاج** برای تبرید و ترطیب دماغ تراشته کدوی
تراشته خیار یا آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کشنیز روغن گل و قدری سرکه لت کرده بر یافوخ نهند یا ضماد بیاض بیض بدهن ورد یا نشاسته

بقدری سرکه و دهن ورد یا عنب الثعلب تر یا دهن ورد یا بنفشه تر کوفته یا برگ خرفه کوفته تنها یا بروغن گل بر یافوخ نهند و هرچه گذارند خشک شدن ندهند و بدل همیکنند و بدوغ گاو تازه یا آب تربز یا بطبیخ اشتر غار تن او شویند اطراف در آب سرد گذارند حنا بر کف دست و پا بندند شیره خرفه تنها یا بقدری طباشیر بطفل دهند و غذای طفل مرضعه همه سرد و مرطب نمایند با ماء الشعیر انفع و دیگر تدابیر مناسبه آنچه در سرسام بزرگان مقرر است بکار برند —
بدانکه اسهال درین بدست اید اگر یا اسهال بود طباشیر و تخم خرفه را بریان کرده بطفل دهند هلیله درست در آب جوشانند چون نرم شود برآورده ساییده بر یافوخ ضماد نمایند و خرقه بر وبند نه دیگر بکار برند یا آمله با آب کدو دهن ورد صفرت بیض بر یافوخ گذارند یا روغن سکه اسغول نهند صفرت بیض بهزبان بر یافوخ گذارند یا درنگ مغز کدو کاهو شیره خرفه عرق بید مشک دهند طباشیر کتیرا در آب شربت اندازند و بدن بموم روغن گل اندود باشد حرب کنند یا صفرت بیض سرد کرده خرقه کتان آلوده بر سر نهند چون گرم شود تبدیل نمایند طباشیر زهر مهره زرد هر یکی درم سرخ دهند عقب او شیره خرفه بوداده شیره تخم کاهو بعرق بادرنگ برآورده شربت انار شیرین ببه آمیخته نوشانند و مرضعه را آب سویق شعیر و هرچه در قبض بود خورانند وا تخمه باز دارند بلکه تقلیل غذا کنند که این معنی باعث حبس اسهال طفلست **قول صاحب فونیکه** این مرض احمره گویند فصد کنند اگر پنج ششماه باشند نهر البدن کشایند یا علق بجای فصد و عقب گوش چسپانند تکرار چراکه بغیر اخراج دم صحت نمیشود آب کاهو یا آب نیلوفر تر تبشیر نیمگرم با یکدیگر آمیخته خرقه آلوده بر سر نهند آب کدو آب برگ عنب الثعلب آب برگ خروع آمیخته خرقه آغشته نهند مغز کدو مغز خیار بر سر گذارند صفرت بیض عدد روغن گل دو اوس آمیخته یا روغن گل چهار درم مرهم بوبولیا تو شیره خشخاش بگلاب برآورده هر یک دو درم سیاض بیض عدد آمیخته بر سر طلا کنند یا شویه نمایند و آنچه در سر بزرگان گذشت بکار برند و بعد اعتدال حرارت که آثار قلت ورست ادویه مبرده مرققه بلائمه جهت رفع ماده باقی طلا کنند چنانچه بوبادران اکلیل زیتون در شیر جوشانده خرقه آلوده نیمگرم بر سر نهند صفرت بیض عدد روغن بوبادران دو اوس آمیخته بر سر طلا کنند **دوا** صبر حضض صندل سرخ کته گل ببول هر یک دو نیم اسکرد بلو برگ نیب دو نیم عدد حب بسته دهند پوست نیب مردارسنگ طلا کنند **دیگر** برگ حنا برگ نیب فلفل بار حب بسته دهند فلفل ببول طفل سوده طلا نمایند **دیگر** صندل سرخ تخم شاهتره سبز مغز تخم بکاین مغز تخم نیب صمغ نیب شاهتره سرهچ نیل کنٹهی برم ڈنڈی گل نیب اصل سوس هر یک شش هلیله سیاه ده پوست درخت کچنال سه قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک دهند و از روغن وغیره پرهیزند **دیگر** دهماسه حضض برگ نیب صندل سرخ هر یک درم کشنیز زرنباد چشمیزج هر یکدو نیم اسکد بلوزیره سفید مردارسنگ طباشیر هر یک ربع درم بادیان سه درم گلنار دانه هیل هر یکده عدد کبابه بسیت یکعدد هلیله زرد عدد آمله یکنیم درم بآب حنا قدر نخود حبوب بندند هر روز یک یا سه حب دهند

فصل چهارم در اجتماع الماء فی الراس مرضیست که رطوبات مائیه در سر خارج قحف یا بالای غشای صلب جمع شود و بصبیان اکثر افتد بسبب رطوبت دماغ ایشان پس اگر خارج قحف جمع آید عرض او و اگر بسبب خطای قابله میباشد که سر را بزور غمز کند و بدین سبب افواه عروق موضعی بکشایند و خون های سیلان کرده تحت قحف جمع آید و جلد برآمده نماید و لون بحال اصلی باشد و چون باصبع غمز کنند منغمز شود و وجع نماید و اگر انفتاح افواه عروق سبب بود دبگاو سهر لازم میباشد خصوص در اوائل فرق درین و در ورم سر آنست که تغیر آن محل و تخلخل واحساس لمع و وجع خاصه ورم است و فقدان این آثار و وجدان آثار سابقه لازمه اجتماع رطوبتست **علاج** اگر رطوبت کثیر یا محصور

باشد و یا داخل منافذ قحف بهی شود و بمعالجه نپردازند که ضرر دارد و اگر قلیل و محصور و متمسک در محل باشد تحلیلات خفیفه مقصد کنند و با ابلیش قطعه سر بندند
یا شق کنند تا رطوبت برآید پس ببندند تا سه روز خمره زیت بران بپاشند پس کشایند اگر فراهم آمده باشد بهتر الا بمرهم و عسل علاج کنند یا خیاطت و تکرار نمایند
حسب حاجت و اگر در نبات لحم توقف افتد و ضرورت داند باید که قدری لحم آنجا بخراشند تا خون آلوده گردد که بدین تدبیر زود فراهم آید و شق بهر طرف
حجم تجمع الرطوبت نمایند چه اگر صغیر الحجم بود یک شق در عرض کافیست و اگر کبیر الحجم و کثیر الرطوبت باشد دو یا سه شق متقاطع نمایند تا زاده بهایند پاک گردد
تا که کار با ضماده کشاید شق نمایند اگر لیمو را بریده بر آتش گرم کرده قدری نمک و زرد چوبه افشانده از جانب قطع در روزی دو سه بار تکمید کنند چند روز
تحلیل نماید لیکن اصابت حرارت بر سر طفل خوب نیست اگر با ضماده دیگر کار برآید بدین نپردازند و اگر آب داخل قحف بالای غشای صلب که ماس
قحفست جمع آید تغمیض عین متعسر بلکه غیر ممکن باشد و چشم دائم تر و مفتوح بود و اشک همه روز در سر ثقل باید پیدا یابد که دوا نمایند و بر طبع گذارند که عند
استکمال مزاج و تقلیل رطوبت که لازمه قرب سن بلوغست خود بخود زائل میگردد و اکثر منع از دوا جهت آنکه دماغ اینها کثیر الرطوبت و سهل القبول است اثر
را استعمال منقیات قویه دماغ در اینها غیر ممکن و تدبیر مرضعه غیر کافی **قول عسکری** اگر درون قحف باشد لا علاج و اگر بیرون قحف بود علاج او
چاک کردنست در عقب سر بعرض یعنی از یک گوش بسوی گوش دیگر و ماده را یکبارگی برنیارند مگر بتدریج پس بمرهم علاج نمایند **قول صاحب**
فولنسیکه سه گونه هست یکی آنکه آب میان جلد و قحف پر شود و درین ورم ظاهر تر بود و وجع نباشد و جلد نرم بود حتی که برسیدن و فشردن آب در وی فرو گردد
دوم آنکه آب ما بین قحف و دماغ باشد و درین وجع باشد و تهیج ابرو و ورم جبهه و سبات و تکدر حواس پیدا بود و کمتر نرم باشد سوم آنکه آب ما بین دماغ
و بطن او باشد و درین آثار مذکورین نباشد و سر متورم بود بدانکه ماده این خواه بظاهر بود یا بداخل اکثر اعسر البرء بلکه لا علاجست و اکثر بسبات و
سکته منجر میگردد خصوص که ماده ما بین دماغ و بطن او باشد و سبب ماده بلغمی رطوبیست که در اجزای دماغ بند شده جمع گردد و بسبب عدم گردش یا از
انسداد مجری یا از ترشح زبون **قول متقدمین** اگرچه در اوعیه بلغمی گردش بلغم در همه اجزای جسم مثال گردش خون که در اوعیه خود میکند میشود
اما محدثان این مرض نپذیرفته اند **قول اربسبود** در طفلی که بعسر پیدا شود و بسبب سوء اذیت بر راس پدید می آید **علامات** لین ورم و دیر ماندن
اثر غمز و اگر بسبب ریاح باشد با وجود سبکی ورم بهنا ابود و از اصبع فشرده نگردد **علاج** مرضعه را از اشیای متافه پرهیز انند مرغ و بچه حمام ارنب طیهور کو
خورانند طبیخ جو بحبات نوشانند و طفل را بطبیخ فاشرا ایرسا برگ زیتون که مساوی بود غسل دهند اگوابند یکتا نیم اوقس آمیخته حقنه کنند روغن فالقو
تنها یا بورد مسحوق آمیخته یا روغن بادام روغن شبت روغن غار روغن کهربا روغن لیمون مقطر با بابونه کبریتی زرنیخ و یا بابونه بوزه آمیخته بر سر مالند
افسنتین بابونه اکلیل هر یک دو روغن زرد نام روغن بادام هر یک چهار موم قدر حاجت مرهم ساخته یا عسل شش اوقس حاشا یک مشت
نمک نیم اوقس زعفران بیخ دانه خمر سبز دو قاشق مرهم ساخته بر سر گذارند **فصل پنجم فی الورم خارجه من القحف** گاه باشد که در غشای مجلل
قحف یا در جلد سر ورم حار یا بارد پدید آید و احساس الم ضاغط القحف خاصه جمیع اقسام ورمست **علاج** بر لوازم حار و بارد و از نوعیت ورم استدلال
کرده حسب سبب با ضماده مناسبه پردازند و تدبیرش هر حال اخف از سرسام کنند و در ورم حار اگر مریض قابل حجامت بود اخراج دم بوضع
محاجم نمایند **فصل ششم در تشنج** اگر یابس باشد عقب حمیات و استفراغات پدید آید و خاصه او است که اندک اندک پیدا شود **علاج**

روغن بنفشه روغن بادام نیمگرم فقط یا بشمع گداخته بر سر فقار ظهر همواره مالند و همۀ تن خصوص مفاصل و رجلین چرب دارند و در جائیکه هوا مائل بگرمی و تری
بود دارند و مرضعه را اشیای گرم و تر خورانند و طفل را نیز اگر خورنده باشد اگر هنوز حمی یا استفراغ باقی بود بهرچه مناسب وقت باشد تدارک کنند
و تشنج که از حمی افتد و حمی باقی بود مهلک است اگر بسبب قبض طبع و سهر و گریه مفرط باشد **علاج** بشافه نرم تلیین کنند و جهت تنویم و بکا هرچه در سهر و بکا آید بکار
برند و برای رفع تشنج ادهان گذشته مالند اگر بسبب غلبۀ رطوبت باشد تقدم یا وجود اسباب مرطبه و ظهور آثار رطوبت **علاج** برای تخفیف مزاج طفل
شافه گرم مکرر بعمل آرند روغن زیت روغن قسط روغن خروع مرکب مالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل نوشانند ماء العسل یا نخود آب به مصالح و بچه مرغ خورانند
اگر بسبب وجع و ورم که عند بروز اسنان در منبت او شود باشد بنابر قرب دماغ بدان وجود سبب **علاج** تدارک ورم بدانچه در ورم لثه آید کنند و به تسهیل
انبات دندان کوشند و جهت رفع تشنج ادهان مذکوره یا روغن ایرسا روغن سوسن روغن حنا روغن خیری مالند و این نوع امتلائی میباشد
و باشد که سببی بود دیگر مثل کیفیه اسهال مفرط یا حمیات محرقه عارض باشد اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود ظاهر است که درین صورت بلغم زیاده میشود
و اعصاب بسبب ضعف آنرا قبول میکنند و این طفلی را که تن آماده آن باشد اکثر شود لکثرة فضول و ضعف اعصاب **علاج** تجوید غذای مرضعه و طفل
نمایند جوارش مقویه دهند روغن ایرسا روغن سوسن روغن خیری روغن حنا مالند و هرچه در رطوبی گذشت بکار برند اگر بسبب اضطراب و حرکت عنیف
یا بسبب سقطه کوفتی و التوائی در عصبی افتد مع سلامتی مبادی که دماغ و نخاع است آثار و حدوث تشنج متصل بسبب **علاج** باصلاح عضو ماؤف کنند
با ضماد مرطبه مقویه و دواء نطول **قول صاحب فونیکه** اگر لبن مرضعه غلیظ و مزاجش بلغمی و لون طفل سفید و لحمی باشد بدانند که بسبب بلغم است
و اگر لبن رقیق و خوب قوام و مرضعه محروری و لون طفل سرخ و لاغر باشد بدانند که از حرارتست پس تبدیل مرضعه که لبن او خوب بود و محروری نبود و امراض
حاره و قوبا و جرب و نمایه غیره نداشته باشد نمایند و اگر مزاج طفل دموی بود اگرچه اندک ماهه باشد فصد عضد کنند یا بجای فصد علق گذارند و اگر تشنج
از بعض اجزای اس یا از اجزای قریبه او بود که بالنسبت از اجزای متشنجه نیز گردش کردن نتوانند در آن متشنج شود مهلک است باید که بر اعضای متشنجه روغن
بنفشه یا روغن زرد خام مالیده قوم مالیده اشتر مالند و بطبیخ بابونه تا معا تنبه که صرف در روغن یا در روغن و آب پخته باشند و در جوش اخیر برگ خروع پخته
باشند در روز دو سه بار آبزن کنند و انکباب نمایند یا آب روان حمام نمایند و در آب نیمگرم نشینند که مزیل تشنج است اگرچه چهار ده ساله باشد و اگر زیاده
سرد بلغمی بود و در طفل پنج شش ماهه اخراج ماده به پینا علا یا دو یا کرید یا ر اسلیو کنند و بطبیخ سلق مرزنجوش قنطوریون یا بابونه یا بارج با به بیند یکبا حقنه نمایند
و بیه نار یا پیه روباه مرهم لیطه روغن شبث روغن غار مالند حمام کبریتی نمایند لیکن اگر نازک بود بکار نبرند **قول جوان کوردو** بر صدغ و منخرین و مواضع
نبض تریاق بسرکه آمیخته مالند و بنات پودینه و نعناع بسرکه سائیده مرکی دود تنور آمیخته گذارند مخرجه حیات که باعث تشنج شود **فصل هفتم در کزاز**
یعنی تشنجیکه ابتدا کند از عضلات ترقوه و ممتد ساز و آن را سوی قدام یا خلف یا یمین یا یسار و بعضی اطلاق مینمایند بر هر ممتد **علاج** حسب اسباب
تدبیر تشنج جویند **قول ابقراط** اگر مستحکم نبود روغن بنفشه مالند و از هوای سردی نگاه دارند و مرضعه را از اغذیۀ ثقیل قابض پرهیزانند **فصل هشتم**
در استرخا سببش فضول رطب است بسبب اکل مرضعه اغذیه ردیه **علاج** سلیثا بوزن حبه دهند زهره کرکی سه درم روغن خیری بیست درم
روغن ساخته بمنخرین سعوط نمایند و مرضعه اغذیه گرم دهند و اصلاح شیر نمایند **فصل نهم در کثرت بکا و سهر** اگر بسبب وجع اذن یا وجع امعا

یا وجع رحم وغیره باشد از وضع یدبران عضو تسکین باید یا ازدیاد کند **علاج** تدبیر عضو ماؤف کنند چنانچه بیاید اگر بسبب ورم دماغ بود تدبیرش گفته شد
اگر بسبب فساد لبن و معده باشد قی وجمیع نفع دهد و شیر که در قی آید فاسد بود و سبب دیگر پیدا نباشد **علاج** اصلاح شیر کنند و بعد تنقیه تقویت کوشند
اگر بسبب الم و کوفت و سخت بستن قنداق باشد **علاج** تدهین بدن کنند و بتدریج مالند و بطبیخ نیم گرم عروق الصفر غسل دهند اگر بسبب سوء مزاج
دماغ و فساد روح نفسانی باشد و این مقدمه صرعست و در اوائل ماه اکثر افتد **علاج** جند بویانند و قدری خورانند و دیگر تدابیر از ریح الصبیان حسب
سبب برگیرند **قول بقراط** بعضی زنان برای تنویم مخدرات به طفل میدهند پرهیز ازان لازم اما قدری افیون دهند که مقلل رطوبت است **فائده**
طفل را در مهد جنبانند و بلعب مشغول دارند و ترسانند اما ترسانیدن نشاید تا آفت دیگر نیارد اگر کافی نبوند تخم کاهو خشخاش شهدانج بریان
کرده صره بسته مدام بویانند و نزد بالین دارند روغن خشخاش روغن کاهو بر صدغ و یافوخ و مهره ها طلا کنند اگر قوی تر خواهند قدری در آب تر کرده
در نقوعش اندکی قند آمیخته بمرضعه دهند و بطفل هم جوز در شیره خشخاش در غذا خورانیدن منوست افیون بویانند حشیشه سرطان مع حب الغار
در خرقه پیچیده بر طفل بخور کنند شیر الیکاینند [illegible] نوشانند پوست دب بر بازو بندند **قول صاحب فونسیکه** اگر بکا بسبب وجع شکم باشد تلیین
طبع کنند یا روغن بویا دران یا مرهم اکریه متواتر بر شکم گذارند و بالایش برگ کلم گرم کرده بمسکه چرب کرده بندند اگر وجع بسبب خمه طین بود و صبر آمیزند
و حقنه از مرق مرغ شکر و یا کاتولیکون نمایند سنبل بویا دران مرغ پخته بر قش حقنه سازند اگر بسبب وجع حرارت باشد و طفل قوی نبود تنگ و مرضعه هم قوی با
درین وقت شکر صفرت بیض به شیر آمیخته حقنه کنند اگر وجع ساکن نگردد ولادن افیونی دو دانه افزایند و بجای حقنه شیافه از عسل مقوم یا تیماک ساخته
کنند اگر شیافه قوی درکار بود صبر تمیدرم دیا گرید چهار دانه بعسل آمیخته شیافه کنند **قول صاحب فونسیکه** اگر طفل با سهر باشد و مرضعه محرور بود
تبدیل مرضعه نمایند اگر نتوانند اصلاح مزاج او کنند لحم مرغ کاهو برنج دنبه کدو بچه گاو بیضه دهند اگر قوی المعده باشد لحم گاو خورانند و از اغذیه حاره و شور
و ملیبه پرهیز انند و بطبیخ کاهو برگ خطمی برگ بید بنفشه کشنیز سبز بزرالبنج خشخاش شبت پاشویه کنند در روز دو سه بار و اگر بجای آب شیر اندازند انفع و یا بهیا
تا رکبه نیم ساعت و نهاده دارند بفرساق گوزن بر کف پا مالند ته نرم بلبن آلوده بر جبهه نهند کوکنار برگ کشنیز برگ بزرالبنج بشیر جوشانده خرقه آلوده نهند آب
کاهو بشیر جوشانده یا برگ کشنیز بزرالبنج بشیر سخته خرقه آلوده نهند برگ بید برگ خشخاش سبز زیر بالین نهند برگ بزرالبنج در کلاه نهاده پوشانند آب کاهو بروغن
نیلوفر آمیخته سعوط کنند برگ نیلوفر برگ کشنیز بزرالبنج کاهو بسرکه سائیده بر کوتوحصه [illegible] تیلو یا ضماد کنند اگر طفل بسیار گرید تبدیل لباس و بستر او کنند
چه اکثر ازین آرام یافته اند برگ کاهو چهار عدد کوکنار شش عدد نیلوفر دو مثقال بزرالبنج سه درم بآب کاهو و گلاب سائیده بر خرقه کتان [illegible] و تو نهاده
بر جبهه و صدغ نهند اگر قدری سرکه افزایند بهتر لیکن زیاده نباشد که سهر می آرد و اکثر در سبات تسعیط آن مانع خواب میگردد و متقدمین بطور ربه افیون اخذ
و تنوم میدانند سرکه را هم مزیل خواب دانسته اند اگر طفل دو ماهه باشد قدری شربت خشخاش سفید یا شیره تخم های بارد کلان شیره خشخاش دهند بشکر سفید
دلبن حقنه نمایند یا مرق فروج که در خطمی بنفشه برگ کاهو شعیر جوشش بود بیاض بیض دو عدد روغن بنفشه شکر هر یک [illegible] آمیخته حقنه کنند اشنه بخم
جوشانده بطفل دهند منوم **فصل دهم در سبات** مرضعه را از لحم و چیکلات وغیره که مضر دماغ اند و جانوران آبی پرهیز انند مرغ دنبه طیور کوهی خورانند
اگر بطفل حمی پدید آید سوای مرغ و فروج شئی دیگر ندهند و اگر حمی نبود در روزی دو بار یک پیاله چای یا قهوه نوشانند و بطفل هم یک قاشق دهند

و دلک اطراف و وضع محاجم و ادویه کاوستیکو در عضدین و رجلین مفید و حقنه حاده و شافه نمایند خمر امی تیکو و داونس یا اکوا بیند یکیا سه اونس حقنه کنند
شحم حنظل درم صره بسته در بول طفل یا طبیخ سلق سفید یا طبیخ قنطوریون جوشانده بخته اکوا بیند یکیا نیم اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ بعسل مقوم آمیخته یا
شحم حنظل نمک سنگ نیم درم بعسل مقوم آمیخته شافه کنند اگر طفل زیاده از شش ماهه باشد ریزینا جلاپا شش دانه دیاگریدیا یا اسیلسو سه دانه بشیره تخم تربزه دهند
سداب بسرکه بخته بویانند یا بر آهن گرم انداخته بخارش بدماغ رسانند سداب چند شونیز سوزند و دودش از انبوبه بدماغ رسانند یا اسموا بوبلیتیکو بر کام
مالند و در روز دو سه بار یک قاشق چای یا قهوه همراه سه قطره روغن کهربا یا نمک لطیف شاخ گوزن یا اسپرتو فولاد دهند اگر کافی نبوند بر کتف دلو کا
شرط زنند و بر عقب گوش یا صدغین علق چسپانند **فصل یازدهم در فزع فی النوم** یعنی طفل خوابهای هولناک بیند و بدان سبب ترسیده بیدار گردد
سبب او یا آنکه در بیداری ترسد و آنصورت در خیال قرار گیرد پس چون بخواب رود و عقل مستور شود همان صورت خیالی جلوه کند و باعث فزع گردد
علاج به حیله که شود دفع خوف کنند و بران شیء مخوف دلیر سازند و بلهو و لعب و حیله خیال فراموش گردانند و در ابتدا اگر برنج پاکیزه بریان آب شسته
آن آب دهند انفع رما عظم سرطان به نبات یا کشنیز بریان بقند یا خرفه بریان بقند دهند یا آنکه مقدمه جدری و حصبه باشد تدبیرش در جدری آید
یا آنکه بسبب امتلاء و کثرت غذا اغذا در معده فاسد شود و باعث این گردد و این بدو گونه است یکی آنکه ابخره غلیظه مرتفع شوند و روح نفسانی را مشوش
سازند دوم آنکه چون غذا فاسد شود معده اذی اذیت یابد و اذیت وی از قوت ساسه مودی گردد بقوت مصوره و متخیله پس اعلام حائله نماید
علاج غذا کم دهند و بعد غذا نگذارند که بزودی بخواب روند اگر منع ممکن نباشد یا خواب مطلوب بود مهد محکم جنبانند تا همه هضم و تحلیل شود و قدری
عسل لیسانند تا اعانت بر هضم و انحدار نماید و مصطگی مسحوق مع قدری قند فقط یا همراه نان خورانند **فائده** گاه بود که وقت خواب طفل را حالتی شبیه بکابوس
پدید آید باید که چند بویانند و قدری خورانند و قبل از خواب بشافه صابون تلیین نمایند و هرچه در ام الصبیان گذشت حسب حاجت قدری بر گیرند
انتباه گاه بود که طفل در بیداری بترسد و بسبب ضعف نفوس قلب هم در بیداری بتصور آن منفزع شود و حال آنکه معده از امتلاء و فساد سالم باشد
تدبیرش همانست که اول گذشت اگر بسبب [illegible] پدید آید تدبیر جمی کنند **قول صاحب فونسیکه** کابوس مرضیست که طفل در خواب گاهی
خسته [illegible] گاهی ترسیده بیدار گردد و سبب او تصاعد ابخره از معده بدماغ است که تکدر روح حیوانی نماید و باعث این مرض
شود و اکثر در اطفال که این کثیر نوشند پدید آید چه بدین سبب سوء هضم تباه گشته فم معده را اذیت رساند و احداث این مرض کند **علاج** اگر مرضعه
مرتفعه بالبن او ناقص باشد تبدیل او نمایند اگر نتوانند اغذیه لطیفه بمرضعه دهند و بطفل شیر اندک نوشانند تا ثقل نیارد و بعد شرب شیر فوراً نخوابانند
تا ابخره صعود نکنند و عسل گلابی سولوتیبو یا شربت ادریو یک قاشق بطبیخ آلو تیفاریق دهند اگر طفل ششماهه باشد مرکوریو شیرین شش دانه دیاگرید
سولفوراد و چهار دانه یا سیبو دهند بروغن بادام قی کنانند اکوا بیند یکیا قوی نیم اونس دهند اگر نتوشد حقنه نمایند که در امراض اطفال گذشت و بعد
تنقیه تام جهت تقویت معده روغن افسنتین روغن سداب روغن سنبل روغن به بر معده مالند و بالایش دیاردو النو یا دیا آرومانیکو گلابی یا صندل سرخ
گل سرخ یا مشتمد یا اسمو افسنتین مالند یا قوتی جسینت یا یاقوتی قرمز اندکی بلبن دهند برای دفع ابخره که مولد صرع اند [illegible] صرع چون تحف آدم
زمرد بلور شنگرف سرمنی دندان اسپ دریائی اظفار الطیب بسد شاخ گوزن طباشیر بی آتش همراه عرق عود صلیب یا عرق پودینه یا عرق

بادیان دهند و در گلو بسید یا کهربا سفید یا دندان گرگ بندند **فصل دوازدهم در زکام و نزله** در طفولیت بسبب توفیر رطوبت و ضعف دماغ

اکثر افتد خاصةً عند ملاقات برد خارجی بسر **علاج** مرضعه را از لبن و لحم و شیرینی وغیره پرهیز انند و سر طفل گرم دارند و اندکی عسل دهند و سعی کنند تا عطسه

شود باقی تدبیر که در سعال آید بکار دارند **فصل سیزدهم در انتفاخ عین** یعنی برآمدن چشم و این غیر درست و اکثر بسبب ضربه یا سقطه یا صیحه صعب

باکثرت رطوبت و ریاح پدید آید و وجع کمتر باشد **علاج** حضض بشیر حل کرده طلا کنند بعد طبیخ بابونه آب بادروج شویند و مقویات معده بطفل

و هم بمرضعه دهند و از غذای نفاخ و بلغم افزا پرهیز انند اکثر چشم را بسته دارند **فصل چهاردهم در رمد و دیخج** رمد ورم ملتحمه را گویند و دیخج

وریست که در ماق پدید آید و جفن برگردد و خون زرد رنگ آید **علاج** تا سه روز دوا بچشم نرسانند و مرضعه طفل را اگر خورنده باشد کله پاچه ثرید دهند

و از انچه چرب باشد پرهیز انند اگر چشم بسیار ملتصق بود پنبه بشیر زن تر کرده نهند و شیر دختر بهتر از شیر پسر بود پنبه کهنه دو دو گز یا دو دو ذیل خیسانده گرم گرم

بر پشت چشم دارند که وجع صعب و ورم اجفان را نافعست و بول گرم شستن مفید و بعد سه روز کمون مغز چوز برابر آب دهن در کف دست مالند

که مثل مرهم شود بر پنبه نهاده شیر بر دوشیده بر پشت چشم نهند شب و روز که وجع و ورم و التصاق را مفید است خاصةً در سرما و در مدریحی ریه نیز

یار بیش که گرم باشد بر چشم نهند مسکن وجع و ورم و دیخج اگر بعد تسکین وجع ثقل جفن باقی ماند خرقه باب گرم آلوده تکمید چشم نمایند اگر بدین تدبیر زایل

نگردد حسب خلط تنقیه کنند و در دموی و دیخج بر قفا و بناگوش علق گذارند و قدری خون برآرند و ارسال علق بر جبهه مفید حضض بشیر سوده درون

و بیرون چشم طلا سازند در شبانه روز سه بار و کشنیز سبز صفرت بیض و قدری زعفران گرم کرده ضماد کنند اگر عنب الثعلب افزایند بهتر و تا که ضرورت

قوی نباشد دوای قوی نگذارند که چشم اینها بسیار نازک خوف آفت باشد و هر چیز در حموضت بود از چشم ایشان دور دارند و نفع دم المعز داخل حار

علی عین نفع بلیغا بود و دیخج غسل قدمین نمایند شیاف ابیضا و درم انزروت سفیده ده درم زعفران مامیران هر یک درم فرود سازند برای ورد دیخج انفع اگر رمد

بسبب خلط بارد و غلیظه و باد باشد بعد اخراج ماده غلیظ بخار انگیز کمون مسحوق بصفرت بیض آمیخته گرم نموده بر پشت چشم طلا کنند اگر بسبب برودت

باشد پیه شمع را تراشیده بر کف دست باب بسیار مالند و هفت بار باب شویند تا همچون برف گردد و بویش رفع گردد بر پنبه نهاده بر پشت چشم گذارند

یا صمغ عربی نشاسته انزروت مدبر دن برابر سائیده بکار برند اگر رمد مزمن بود در هر چشخام باشند اگر بعد پاشیدن پنبه بروغن آلوده بر بالای انگلی بر آب

نهند چون سرد شود بر چشم گذارند و بر دو قرصی از گل پاک که باب سرشته باشند نهند و بعصابه بندند زود اثر کند **در ورد چشم** چشخام در ذیل خرقه زی

آب انداخته تیز بند پس برآورده مقشر کرده مغزش ده قند مامیران هر یک مانند سرمه سحق کنند اگر انزروت مدبر بدل مامیران کنند بهتر **قول صاحب**

فونسیکه اگر لبن مرضعه ناقص باشد تبدیل مرضعه کنند و رنگ نسازند لبن در چشم چکانند چند دفعه و آب نیمگرم یا بعرق مامیران شویند در ابتدا

بعرق بادیان یا گلاب یا بعرق گلاب یا بعرق ... نیمگرم شویند مزاحم از دیاد مرض و انصباب ماده حار اندیس اگر طفل توانا و مرض بسبب ضربه باشد اگرچه اندک ماهه بعود

محاذی چشم نمایند یا علق بر ورید مقصود ده چسپانند و اگر فلغمونی بافراط نباشد بعرق بادیان شویند و در بلغمی نیز بکار برند اگر کاری نشود علق عقب گوش بیاید

بعده کاوستیکو در انجا نهند و مدتی سائل دارند و داغ در دست محاذی چشم دهند که مزیل امراض حرارت طفل است

خناق داده شد و مرضعه را مرغ دنبه بقر وغیره خورانند و از اشیای مطلبه وغیره پرهیز انند و گفته رمد در اطفال نسبت بدیگر امراض بسبب سیالی خون بیشتر

پیدا میشود و اکثر بیاض و دمعه و ضعف بصر بوسیلهٔ مدید پدید می آیند **فصل پانزدهم در رمد العین** یعنی طفل دریابد که ماده در چشم هست سبب او
کثرت بکا و یبوست مزاج لبن است **علاج** روغن بنفشه چکانند و در غذا عصارهٔ کاهو کنند شیرهٔ خبه بر سر طفل مالند **فصل شانزدهم در انتشار الاشفار**
یعنی ریختن موی مژه **علاج** اگر بسبب یبوست باشد لبن مرضعه یا روغن بنفشه سعوط نمایند یا بگرم تکمید چشم کنند بدن را بآب فاتر شویند اگر بسبب رطوبت
باشد بطبیخ آس غسل کنند میخته یا خمر عتیق کحل نمایند **فصل هفدهم در بیاض الاحداق** یعنی سفید شدن سیاهی حدقه **فائده** بباید است که
بسبب کثرت بکا رطوبت طبقهٔ عنبیه تحلیل رود و لون او بتحلیل گراید مانند زرع و قلیله خشک شود سفید میگردد **علاج** آب عنب الثعلب در شبانروز چند بار
کشند دمها اکنون از گریه نگاه دارند صمغ سماق یک قند چهار سائیده کشند بیاض که بسبب بکا نبود دیگر دیگر امر که در مرض بزرگان مذکور است باشند بزداید
فصل هژدهم در غموض العین اگر چشم و انگر دن طول کشد منجر به بیاض میگردد بسبب امتلای سر از رطوبت غلیظ است **علاج** دلک سر بخرقهٔ خشن نمایند
و بآب گرم شویند و بینی مالند تا عطسه آید و اصلاح لبن مرضعه کنند بدانکه اگر با غموض اختلاج روی پدید آید مهلک است **فصل نوزدهم در سلاق**
یعنی سطبر شدن پلک ابهم از کثرت بکا میشود و گاه باشد که مو بریزند و گاهی متقرح میگردد بسبب عبور رطوبت بورقیه در وقت بکا **علاج** آب عنب الثعلب
در چشم کشند و پنبه آلوده بر چشم گذارند اگر بسبب بکا نباشد بعلاج قویتر محتاج بود هر صباح بول گرم شویند پس آب عنب الثعلب کشند **قول بقراط** اگر
بسبب بوی عرق وغیره مرضعه پیدا میگردد حضض کحل کنند پس نظر کنند اگر حار بود کافور و اگر بارد باشد مشک عنبر بویانند **فصل بیستم در دمعه** که بغیر
رمد و دخول چیزی در چشم باشد سبب او ورود آب در گوش وقت غسلست و آب از همان چشم می برآید **علاج** فتیله پنبه خشک در گوش نهند و بجانب آن
گوش خوابانند تا آب منجذب شود و اگر دهن بر منفذ نهاده بمکند انفع **قول صاحب فونیسکه** در اطفال اگر بسبب تری سر و نرمی جسم که بدانسبب غدد
چشم جذب ماده نمی توانند پدید می آید و اکثر لا علاج است بسبب کثرت رطوبت باید که بآب نیمگرم یا ملیله زرد درم آب چهار رطل جوشانده یا عرق بادیان
رطل زاج نیم درم آمیخته چشم را شویند چه زاج مقوی چشم و فراحم دمعه است خرقه بآب انجره یا آب بارتنگ ترکرده [illegible] صدغ نهند چون خشک شود
تر سازند اگر کل [illegible] و سرکه افزایند انفع و عقب گوش و بر یوخا کاوستیکو نهند و [illegible] سائل دارند اگر کافی نبود [illegible] دهند
و مرضعه را [illegible] خورانند و از ماهی و خوک و اشیای [illegible] پرهیز [illegible] **فصل بیست یکم در حول** [illegible] است که یک چیز دو [illegible]
حدوث او در طفل یا بعد صرع یا از اضطجاع او وقت تشرب لبن بر یک پهلو [illegible] طویل و نگریستن بیک جانب تا دیر یا آواز بلند [illegible] آن
دفعة بحرکت آرد و بهمان طرف تا دیر ناظر باشد شود **علاج** بزودی تدارک کنند تا صلابت در عضلات چشم محکم نگردد [illegible]
چشم که مخالف گوشه مائلست آویزند تا طفل بالطبع برای دیدن [illegible] که مطلوب ایشانست چشم را بدانسو مائل سازد و یا برقعه [illegible]
و مقابل حدقه در برقع ثقب کنند و محاذات آن شمع افروزند تا از نگریستن بتکلف چشم باصلاح آید چنانچه روی طفل بسبب نظر کردن در آئینه
صلاح میگیرد و مرضعه را اغذیهٔ لطیفه دهند و در حول صرعی اغذیه مبخره و جماع مضر دانند **قول صاحب فونیسکه** حول [illegible] که
چشم معیوب شوند و کسی شی را راست دیدن نتوانند و وقت دیدن سیاهی یک چشم بگل مخفی گردد و دوم کم از آن در اطفال اکثر پدید آید و بعضی مولود
بعد تولد پیدا گردد و چهار گونه است یکی آنکه ثقبهٔ نور بانف مائل شود دوم سوی گوش سوم جانب بالا چهارم طرف زیر بدانکه سبب مولودی

غلطی قوت مصوره است که عضلات چشم را که مقوی بصرت است از خطوط متوازی ناهموار گرداند بطوری که هرگاه شخصی سالم یک چشم را از اصبع سوی زیر
و دیگر را سوی بالا مائل کند یک چیز دو مرئی میگردد بسبب نا ماندن ثقبهٔ نور بر خط متوازی و مشترک نشدن آن بر استی بسبب میل یکی به بلند
و دیگری به پستی یا آنکه بعضی عضلات چشم از جانب خرد پیدا شوند پس ثقبهٔ نور در وسط چشم بالای خطوط متوازی نماند و بجانبی که خرد است کشیده
گردد یا آنکه مادرش در وقت حمل شخصی تشنجی یا حیوانی را که چشم او وقت مرگ گشته باشند یا اشیای درخشنده چون شمشیر و برق و روشنی وغیره بیند و بدانسبب
در طفل حول پدید آید **بدانکه** سبب حول که بعد تولد شود آنست که طفل را مدام در یک پهلو دارد پس طفل از یکجانب مدام سوی روشنی یا شیء دیگر نظر کند
و بدانسبب ثقبهٔ نور بدان جهت مائل ماند یا بسبب تشنج یا فالج که در عضلات چشم پدید آید یا بسبب نقص رطوبت زجاجیه شود چرا که چون رطوبت مذکور
براستی خود نماند ثقبهٔ نور وقت نگریستن سوی بالا یا زیر یا یمین یا یسار مائل شود و حول پدید آید **فائده** اگر بعد صرع پدید آید بدانند که بسبب تشنج
عضلات است و اگر بسبب فالج بود حرکت چشم کم گردد و اگر بسبب فالج و تشنج نباشد بدانند که نقصانی در رطوبت زجاجیه است و اگر مدام چشم بیک سو
ماند بدانند که از استرخای چشم است **بدانکه** اگر بسبب غلطی قوت مصوره یا بسبب نقص زجاجیه باشد لا علاج است و اگر بسبب تشنج یا فالج عضلات چشم
بود و کهنه باشد اکثر لا علاج بود و آنکه میل چشم بیک جانب بود علاج پذیر است نوعیکه گفته شد تدبیرش کنند **فصل بیست دوم در التصاق**
الجفن اگر زیاده از معهود خواب بود مقدمهٔ رمد باشد **علاج** هر صباح چشم را با بول گرم شویند سرمهٔ اصفهانی کشند توتیای مغسول گرد چشم مالند
و دو چوب گرد چشم کشند تا آب از چشم و بینی پالاید و از گرد و غبار و بوی بغل بوی جوز تر و بوی خربزه نگاه دارند **قول بقراط** اگر با صداع بود بکار دائم
تدبیر صداع کنند و اگر از حرارت باشد تبرید طفل و مرضعه نمایند و در بار دسخین **فصل بیست سوم در زرقه** یعنی کبودی چشم اگر موروثی نباشد تدبیرش
کنند **علاج** در مدت چله هر هفته چند بار مشک زعفران برابر سائیده بمیل یا بشیر مرضعه سوده در چشم کشند و از شمع شیاف خرد ساخته در سحیق
زعفران مشک گردانیده در چشم کشند دو بار در هفته اگر تا بعد چله زائل نگردد بگذارند که خود بخود زائل میگردد و بسا باشد که کبودی بود و چون
بزرگ شود زائل گردد و باشد که اگر علاج نکنند همچنان بماند اگر بعلاج قوی حاجت افتد یا در چله علاج نیافته باشد باید که صدف سوخته بزیت آمیخته
مکرر بریافوخ مالند عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ پوست انار شیرین قدری قدری کشند مع مهلت و مداومت نمایند اثمد مشک زعفران بگلاب
سائیده کشند میل حنظل تر فرو برند و برآورده از تخم وغیره پاک کرده چند بار کشند سرمهٔ اصفهانی شش دوده زیت چهار زعفران مروارید هر یک دو
مشک کافور هر یک نیم کحل ساخته هر هفته چند بار کشند سرمه سه دوده زیت دو حضض اقاقیا هر یک یک مشک ربع سائیده کشند فندق سوخته
بزیت آمیخته بریافوخ طلا کنند چهل روز شیر زن حبشی تا هفته نوشانند **فصل بیست چهارم در وجع گوش** اکثر از باد و رطوبت میشود آثارش
آنکه بغیر سببی دیگر بگرید و اضطراب نماید و اگر وجع باشد بعد هر زمان دست بگوش برد و چون بدانجانب خوابانند یا دست بر وگذارند تسکین یابد و حضرت
برازو جیپیدن سر و گردن نیز از آثار وی است **علاج** حضض صعتر عدس مرا بهل تخم حنظل ملح اندرانی هر که باشد بروغن گل یا بروغن بادام یا بروغن
کنجد جوشانده چند قطره در گوش چکانند صعتر اسطوخودوس افسنتین تخم مرزنجوش در آب جوشانده بروغن گل یا بروغن خستهٔ شفتالو روغن ساخته
نیم گرم چکانند زهرهٔ گاو تازه بعسل آمیخته یا عسل با آب برگ نیب یا با آب برگ ایکاین آمیخته چکانند بادیان خائیده صره بسته در صماخ نهند روغن خروع

یا روغن گاو یا روغن گل نیمگرم چکانند و بیرون گوش بمالند صبر بآب ساده یا بآب کشنیز یا بآب عنب الثعلب حل کرده بیرون گوش گرد ثقب و بناگوش
بمالند طبیخ بابونه در ظرف لوله دار کرده در ثقب گوش نهند تا بخارش در گوش رسد **فائده** هرچه در گوش چکانند نیمگرم باید و دوای قوی هرگز
نچکانند اگر بسبب وجع ورم گرم باشد لزوم حمی **علاج** تلیین کنند علق در بیخ گوش چسپانند شیر چکانند اگر بسبب ورود آب در گوش باشد **علاج** چوب
بادیان یا چوب گز و مثل آن قدر وجب گرفته قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده افروزند و طرف ثانی در گوش نهند تا آب بتمامه جذب گردد
فصل بیست پنجم در حکهٔ گوش اگر مع الوجع بود تدبیرش گذشت و اگر بغیر وجع باشد از خاریدن گوش گریه توان دانست خصوصاً دست
که چون اصبع در گوش نهند یا چیزی نیمگرم چکانند راحت یابد **علاج** اگر بسبب ابخرهٔ صفرا باشد از لبن یا تناول حلویات سرکه صد ورم و روغن گل
ده ورم روغن ساخته فتیله آلوده در گوش نهند اگر بسبب ابخرهٔ ریاح غلیظه باشد ترب قطعه قطعه کرده در سرکه مهرا نموده در روغن انداخته روغن ساخته
فتیله آلوده نهند قدری حلتیت بشیر زن جوشانند تا قوتش برآید صاف کرده نیمگرم چکانند و فتیله بعسل آلوده نهند **فصل بیست ششم در سیلان
رطوبت از گوش** اگر بسبب قرحه بود تقدم آثار ورم و بثور و وجع بود **علاج** در ابتدا چند روز برآمدن دهند پس عسل بشیر زن جوشانده چکانند
یا فتیله آلوده نهند در شبانروز چند بار فتیله بعسل آلوده در انزروت مسحوقه گردانیده در گوش نهند چند بار که منقی و مصلح قرحه است اگر بدین نفع نشود
فبها والا فتیله بعسل آلوده در زاج یا زعفران مسحوقه گردانیده گذارند مرکی بآب حل کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته در شبانروز چند بار چکانند قرحه را به
سازد و وجع قلیلی که باقی ماند دور نماید اگر وجع تیز باشد اسفیداج چهار صمغ عربی دو و نیم افیون کتیرا هر یک نیم به بیاض بیضه شیاف ساخته بشیر زن سوده
چکانند اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد بغیر آنکه جرح در گوش بود **علاج** بتقلیل رطوبت کوشند قطعه صوف بعسل و خمر که زاج یا زعفران یا قدری
نطرون در و آمیخته باشند آلوده در گوش همی نهند و باشد که قدری زعفران بخمر عفص حل کرده صوف آلوده نهند کافی بود و اگر رطوبت اندک
باشد احسن آنکه متعرض نشوند که بدان اکثر آفات از دماغ باز میماند و بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اگر رطوبت کثیر بود یا خوف احداث قرحه
باشد تدارک باید کرد **فصل بیست هفتم در احتباس شئی فی مجری الانف** بسیار باشد که وقت غذا سرفه یا عطسه یا چیزی دیگر اتفاق
افتد و بدان سبب چیزی که در دهن باشد براه بینی بجهد همانجا ماند و طفل آنرا دفع نتواند کرد و اگر قادر بر تکلم نیست از بیان آن نیز قاصر بود پس آن چیز در آنجا متعفن
و عفن گردد و بخار او دماغ را رنج رساند و بدین سبب مدام متوحش باشد بدخوی و بیدلی کند و بغذا و غیره نیک میل ننماید و صفرت
لون و نحافت و سهر پیدا آید و باشد که از وحشت آن تپ نرم لازم گیرد و بنا مدن تنفس از آن طرف بینی نزله و دست هر ساعت بدانجانب بردن
و مالیدن گواهی دهد **علاج** بینی را از درون و بیرون بروغن که بقدری شمع گداخته باشند چرب کنند و وقت خفتن بر پشت خوابانند و چند قطره روغن
در بینی چکانند بعده در بیداری اشیای معطسه بویانند تا عطسه آید و آن چیز برافتد اگر بدین تدبیر برنیاید بر پشت خوابانند و دهن او بدست محکم گیرند
و دهن خود بر منفذ مسدود نهاده سخت دمند و عقب آن بهم در منفذ مخالف سخت تر دمند تا بزور نفس طفل دمیده آنچه باشد فرود آید یا
بعد تدهین انف و تلیین منفذ منفذی را که مفتوح است بگیرند تا دهن بکشاید پس در منفذ مسدود نیکو دمند تا آن چیز براه گلو باز گردد **فائده** بسیار
دیده شد که اطفال تپ پیدا کرده بودند و علاج تپ نفع نمیکرد بعد تحقیق سبب بتدبیر مذکور پرداختند از بینی برنج یا نخود یا دانه انار عفن شده برآمده

تب نیز عنقریب زائل گردد پس در امراض اطفال ذی اکل ازین امر غافل نباشند و اگر طفل از خارج چیزی در بینی کرده باشد اگر مرئی بود و برآوردنش بدستکاری ممکن بلا تمسل برآرند و الا از تدابیر مذکوره هر که مناسب باشد بکار برند و اگر سده بینی جفاف خلط بود شیر چکانند دهن مناسبه تسعیط کنند و مدام بینی را از نتیجه مناسب پاک نمایند **فصل بیست هشتم در حکاک منخرین** در روزی دو بار دلک منخرین بسرکه کنند اگر کافی نبود قدری نوشادر افزایند **فصل بیست نهم در انقباض انف** گاهی در آماق طفل قبض پدید آید و ضیق منخرین می آرد و سبب او فساد مزاج دماغست **علاج** شیر تازه بر سر طفل ریزند و انفحه اندازند که منجمد شود پس برگ اسپغول بندند و سر بطبیخ خشخاش شویند روغن بنفشه سعوط کنند و بمرضعه ماء الشعیر خورانند **فصل سی ام در انتفاخ انف** نظر کنند اگر در بینی غددی باشد تدبیر بواسیر الانف نمایند و الا اصلاح غذای مرضعه کنند خربق اسود مسحوقه یک حبه بپیچیده در انف نهند **فصل سی یکم در سدهٔ انف** گاهی بینی بنوعی بند شود که تنفس عسر باشد سبب او رطوبت غلیظ است یا سبب غلظ لبن **علاج** آب گرم بر سر ریزند انکباب نمایند و سر را بدست یا بخرقه خشن دلک خفیف کنند اصلاح لبن مرضعه نمایند و از استعمال عطوسات و تدهین ادهان دور دارند **فصل سی دوم در رعاف** قدری کافور بآب قثاء تلخ و خل آمیخته پنبه آلوده در منخرین نهند ساعتی در روزه اصلاح شیر مرضعه نمایند و خرقه بر هر دو ساق بندند **فصل سی سوم در قلاع** بثور صغار است که در غشای فم و زبان پدید و بعفونت باشد و با عفونت را اکله گویند **بدانکه** غشای دهن و زبان اینها بغایت نرم می باشد بدین سبب متحمل لمس و مس شی نمی تواند شد و ... لبن که موجب تضعیف غشا است دائم در اعانت می باشد بدین سبب اکثر دهن اینها جوش میکند خاصه که شیر نیز غیر صالح باشد و اسلم قروح سفید و سرخ است و زرد و بیمها و سیاه اکثر قاتل باشد **علاج** از لونش استدلال بر نوعیت خلط کرده حسب خلط بتعدیل مزاج مرضعه و طفل کوشند و هر چه در قلاع بزرگان گذشت آنچه سبک و نرم باشد بکار برند پس در دموی این اکثر شود حجامت طفل و فصد و اصلاح شیر مرضعه نمایند روغن بادام در دهن مالیده طباشیر سماق گل سرخ کشنیز خرفه سائیده یا قرص ورد ابیض ذرور کنند شیره برگ آطریلال مالند ذرور سرمه سفید مفید عفص بآب سوده طلا کنند و بغرغره سرخ که سالو گویند پاک سازند اگر رطوبت کثیر و صدید سائل بود بطبیخ اقاقیا برگ انگور برگ سیب ترش مضمضه کنند اگر مضمضه نتواند مالند عفص نوفل کته زاج پوست انار مردارسنگ بآب سائیده طلا کنند کافور قدری بآب حنا آمیخته مالند گاوزبان سوخته یا شعیر سوخته یا شاخ گوزن سوخته یا شد خرفه خایند گل سرخ سماق بارتنگ هر یک درم صندل سرخ پوست انار هر یک نیم درم مورد ربع درم آب ربع رطل جوشانده صاف نموده عسل شش درم آمیخته خرقه آلوده چند بار زبان طفل را شویند گل ارمنی ذرور کنند بنفشه سائیده یا شند اگر گل سرخ و دانکی زعفران افزایند بهتر آب کاهو و آب عنب الثعلب آب فرفخ در روزی چند بار مالند اگر قوی تر خواهند عروق قشور رمان گلنار سماق هر یک شش عفص چهار زاج دو سائیده پاشند و در قلاع ضعیف آرد جو بریان وقت خواب پاشند اگر فرو برد مکرر پاشند ترنجبین مسحوقه شب وقت خواب ذرور نمایند اگر بدو افاده نشود علق گذارند خون حسب حاجت برآرند در بلغمی و اینهم اکثر افتد تنقیه مرضعه و اصلاح شیر کنند ثدی گوسفند در دهن طفل کرده دوشند زهره سلحفات مالند زراوند محرق مسحوق بعسل آمیخته طلا نمایند گل معصفر بعسل آمیخته یا مویز آدم سوخته بعسل آمیخته یا ام عفص قشور کندر سائیده بعسل آمیخته مالند بنفشه و قدری زعفران سائیده یا قدری مامیران سعد حنا زاج ذرور کنند اگر بقوی حاجت شود اصل سوس پاشند در سوداوی تنقیه سوداء در صفراوی تنقیه مرضعه بطبیخ هلیله کنند **فائده** اول دهن را بماء العسل یا بخمر شویند پس مجففات

باشند که زود اثر کند **فصل سی چهارم در لذع لثه** بسا باشد که وقت بروز دندان بسبب توجه ماده گرم یا در وقت دیگر بسبب انصباب
بلغم مالح از دماغ بدان لذعی پدید آید و وجع کند **علاج** بروغن و شمع یا بلعم مالح عفص تکمید کنند **فصل سی پنجم در ورم لثه** وقت بروز دندان در
منبت آنها ورم میشود چرا که از نفوذ او دران محل تفرق اتصال می افتد و بدان سبب وجع و ضعف که موجب اند مر قبول ماده را که از اسباب ورم است
پیدا میشود و محل مذکور مجاورت بدماغ دارد و دماغ ایشان کثیر الرطوبت می باشد و از شان او دست دفع فضول بناحیهٔ این اعضا از ینجاست که وقت در ینحو
در ناحیهٔ لحیتین هم ورم میشود و تشنج نیز **علاج** چون ورم ظاهر شود اصبع بران نهاده برفق غمز کنند که تحلیل و تلطیف ماده نماید خلاف غمز شدید که
بسبب احداث وجع ازدیاد ورم کند و تدبیر بروز دندان که در باب اول گذشت بکار برند عسل بروغن بابونه آمیخته مالند طبیخ بابونه شبت بر سر ریزند
تا بر تلیین اعانت دهد و تحلیل مادهٔ اعضای مجاوره نماید **فائده** ادویهٔ رادعه برین ورم ننهند چه در اکثر این از دفع دماغ می باشد و عند استعمال
رادعه خوف است که ماده واجب الدفع باز پس رود و آفت قوی آرد و ایضاً مواضع مذکور عصبی اند و عصب متضرر میشود به تبرید خصوص از بارد بالفعل
و ایضاً رادعات کثیف میسازند لثه را پس مانع نفوذ سن میشود و ضرر او ظاهر است **فصل سی ششم در ضفدع لسان** دلک بسرکه کنند اگر
به نشود بسر سوزن داغ دهند و داغ بر فم معده مزیله است مگر اطفال احتمال آن ندارند **فصل سی هفتم در جفاف لسان و عطش مفرط**
طباشیر با شربت مطفیه خورانند مرداسنگ بدهن ورد آمیخته بر حنک طلا کنند **فصل سی هشتم در عض لسان** گاه باشد که طفل زبان خود را
خصوص وقت انبات اسنان بگزد چنانچه خون برآید **علاج** درین قسم تدبیر زود برآمدن دندان کوشند اگر بسبب استرخا و تلیین باشد [illegible] اکثر
رطوبت بود اغذیهٔ منشفه رطوبت دهند تنقیه و اصلاح مزاج مرضعه نمایند **قول ابو ماهر** اصبع سبابه بسعد مسحوق آلوده دلک زبان کنند بحدیکه
که آب از و برآید **فصل سی نهم در ورم حلق** مابین مری و دهن ورم پیدا میشود و بلع خیلی عسر میگردد و گاه بود که این ورم ممتد شود سوی عضلات
و مهرهای پس عنق و این ورم اکثر در سن ترعرع افتد چرا که حرارت درین سن قوی میگردد و رطوبت را از دماغ گداخته سائل میسازد باسفل **علاج** ابتدا با
ملینه تلیین کنند بعده رب توت شربت بنفشه لعوقاً و غرغرةً بکار برند **فصل چهلم در ورم لوزتین** اکثر از بلغم که از دماغ فرود آید میشود یا آنکه حرارت
دماغ رطوبت را بگدازد و بسبیل نزله بر لوزتین ریزد و ظهور ورم و عسر مزیدن و فرو بردن شیر نماید پس اگر غلبهٔ بلغم بود آثار او و اگر از حرارت باشد نشان او
پیدا بود **علاج** در بلغمی آنچه در ورم حلق بزرگان گذشت بکار برند و مرضعه را از اشیای بلغم افزا پرهیز انند اصبع بعسل آلوده در قدری زاج سوده
گردانیده بران مالند تا لعاب کثیر برآید اگر ماده قوی بود بعد سه روز اصبع بر و نهاده غمز کنند تا بترقد و اخلاط دفع شود و در حرارتی ماء الشعیر جلاب کدو
و خیار بسرکه آمیخته یا برگ حنا یا برگ کاسنی یا برگ کشنیز برگ عنب الثعلب بر یافوخ طلا کنند شیر مرضعه چکانند و خرقه آلوده نهند چون گرم شود تبدیل نمایند
تا رفع حرارت نماید و تدبیر ورم حسب حاجت بدانچه گذشت کنند **فصل چهل یکم در استرخای لهات** و وی بدین علامت معلوم میشود و باشد
که موجب سرفه گردد **علاج** بچیزهای سهل آن را بردارند باین وجه که زاج مسحوق بعسل یا بروغن آمیخته بر لهات مالند عفص بسرکه یا نشاسته بسرکه
یا گل سرشو سوخته بسرکه بر یافوخ طلا کنند بیضهٔ مرغ پخته در طول آن گرم گرم بر یافوخ بندند قرفه با آب سائیده گرم کرده بر یافوخ طلا نمایند **فصل چهل**
دوم در سعال اگر بسبب نزول نزله در حلق باشد **علاج** قند شکر ترنجبین عسل هر که مناسب وقت بداند دهند و باشد که شیر مرضعه فقط کافی

بود اگر بسبب وصول گرد وغبار در حلق باشد **علاج** سینه وحلق را با دوایی مناسب چرب کنند اغذیه چرب خورانند بشیر غرغره نمایند اگر بسبب یبس و
خشونت قصبه باشد سرفه یابس بغیر ملاقات دود وغبار **علاج** تدهین حلق وسینه بموم روغن کنند لعاب بهدانه بقند دهند وهر چه مرطب بود دوا و
غذا بکار برند اگر این یبوست صفراوی بود شربت نبات یا رب آلو بالو قبل از غذا همی دهند و مرضعه را ادویه دافع صفرا خورانند اگر بسبب کثرت رطوبت
باشد واین اکثر افتد وبیشتر مع الزکام بود وسیلان رطوبت از دهن وبینی وسائر آثار رطوبت **علاج** برای نضج ماده طبیخ عناب بنفشه اصل السوس
گاوزبان وفا پرسیاوشان مویز دهند سه روز پس اگر طبع قبض بود در همین مغز فلوس افزایند و آنجا که مغز فلوس عمل نکند یا طفل ننوشد سنا در طبیخ
اندازند وسینه را بشمع ودهن لوز چرب دارند وقدری پشم نرم گوسفند بردو دگر تا دیر داشته بر سینه بندند در شب تا روز دو بار ومدام لبسته دارند وصبح
درجای گرم دارند تا هوای سرد بقصبه وی نرسد واز تکلم منع نمایند چند بو یابند وبآب سوده بر بناگوش وشقیقه وکف دست و پا مالند عسل بآب آمیخته
نوشانند وآب سرد اصلا ندهند اگر کافی نبود آب تازه که بارد نباشد دهند وگاه گاه اصبع بعسل وایارج آلوده بر بن زبان مالند تا قی آید ورطوبت
سینه برآید چه قی درین انفع است بشرطیکه ماده نضجه باشد وقی آسان آید صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه رب السوس قند حب بسته دارند وبشیر حل نموده بدهند
لعاب تخم کتان بعسل یا بقند دهند شربت زوفا نوشانند ماش برنج بشیرهٔ بادام وپلاو خشک نان کباب حلوای مغزی خورانند مرقد با قلا وقت خواب و
سه دفعه دهند که فرو برد وصبح حلوای مغز بادام یا مغز جوز خورانند که سرفه مزمن را بزودی دفع میکند آب بصل نضجه هر صبح یک قاشق دهند مشک قدری
بشیر آمیخته دهند اگر کثرت بلغم باشد قرنفل نانخواه وج نمک هندی سائیده قدری بنج وهند با آب آمیخته در حلق ریزند تخم تند چند قطره دهند بادیان یا نعنع بشیر
پخته دهند لادن بروغن مناسب حل کرده بر یافوخ مالند اگر سرفه بشدت بود تنکار قدری بشیر مرضعه آمیخته بر چراغ نهند چون بر سر شیر بلالی شود
دور کنند بدستور سه بار پس بدهند زیره گل کتائی چهار دانه بآب سوده دهند اگر خواهند قدری نانخواه هلیله زرد افزایند پوست انار ولایتی در سرفه
اطفال بی بدل موم بروغن بنفشه گداخته بر سینه ضماد کنند وتدهین ناف بروغن بنفشه نمایند اگر سرفه بزکام ونزله یار باشد آنگرم کتیر بر سر ریزند وصبح که
محل حرکت نزله است حلوای مغز بادام عسلی دهند وسر پوشیده دارند باقی تدبیر همانست که گذشت **فائده** سرفهٔ اطفال اگرچه بلغمی باشد
اشیای مفرط الحرارت والیبوست ندهند خاصةً که مع حرارت وحمی بود ودرین صورت همگی اعانت بر نضج ماده واطفای حرارت دارند وبسا باشد
که از حرارت حمی ماده بلغم بتحلیل رود وحاجت بتدبیر دیگر نیفتد وبسا دیده شد که در سرفه بلغمی که بحرارت بود بعضی ادویه قوی الحرارت وقوی التجفیف
بکار بردند پس بنا بتجفیف ترقیق وتغلیظ غلیظ ضیق النفس و بعضی را حمی محرقه وبعضی را ذات الریه پدید آمد پس احتیاط درین واجب دانند وبگفتن کسی
در دادن ادویه ذی سمیه چون توتیای سبز وحب الملوک وجز آن جرأت نکنند ودر سرفهٔ بلغمی مع الحرارت این طبیخ دهند بهدانه اصل السوس عناب
گل بنفشه گل گاوزبان قدر حاجت گرفته جوشانده دهند اگر تلیین مطلوب باشد شیرخشت یا ترنجبین یا مغز فلوس افزایند ودیگر مسهل گرم نه دهند
قول بقراط گاهی در اطفال سرفه اشد پدید می آید وشیر می اندازند وبعد قی سرفه ساکن میگردد مگر وقت شرب لبن باز پدید می آید سبب و غلظ اللبن
وامتلای ریه است مرضعه را برای اصلاح لبن اغذیه صالحه چون فراریج تیهو صفرت بیض نیمبرشت دهند اگر امتلای خون بود فصد کنند اگر ماده دیگر باشد
بمغز فلوس ترنجبین آلوی شیرین وغیره تنقیه نمایند وطفل را رب فلوس عصارهٔ مویز فانید هر یک صد درم آمیخته قوام کرده رب السوس مغز بادام طباشیر

هر یک قدری آمیخته قدر دانق یا نیم درم دهند که مقوی و منقی معده ست **فصل چهل سوم در انطباق مری** بلع شیر و آب عسر شود مگر جرعه جرعه
سبب او استرخای عضله یا سکه فم مری است **علاج** اگر ممکن بود بمیبختج یا بماء العسل غرغره کنند الا اندک اندک نوشانند و قابله اصبع خود بران موضع مالد
و بکشد و بجایش آرد **فصل چهل چهارم در ذات الریه** یعنی ورم شش ڈبه نیز گویند و بطفل اکثر شود اگر تدبیر با صواب ننمایند اکثر بکشد سرفه ضیق
نفس مفرط و عظم نفس سرعت و تواتر نبض ناگاهی افتد **علاج** اگر بسبب مادهٔ گرم بود حمی محرقه شدید لازم اوست تلیین طبع بعناب عنب الثعلب گل بنفشه شیرخشت مغز فلوس
بغیر استفراغ نضج نمایند پس هرچه در سعال گذشت حسب حاجت بکار برند رب توت مفید و از اغذیه بر باش مقشر و مانند آن اقتصار ورزند و اصلاح شیر
مرضعه بهر حال لازم دانند اشیای مطفی الدم و قامع الصفرا حسب تقاضای مرض دهند و بشافه لینه طبع نرم دارند و وضع محجمه ناری با شرط بر پهلو مفید
اگر از نزله باشد آبگرم بر سر نطول کنند تا ماده را از انصباب باز دارد و اگر از ماده بلغم شود تدبیرش همانست که در سرفه بلغمی گذشت لیکن درین هرچه پاس
و ذی خشونت باشد اصلا خورانیدن نتوان داد و رعایت الورم **فائده** مرضعه را از اشیای سرد و چرب پرهیز دهند و مهته خورانند طبیخ دار فلفل نوشانند اگر سرفه
باشد انجیر افزایند و طفل را قرنفل صبر هلیله سیاه تنکار برابر باب نبات الصبر قدر نخود حب بسته صبح شام حبی دو پهر دهند **قول لا ارزو ربی قرص**
فیروز و دانت ربع درم بعرق بادیان دهند زبل حمام شش دانه آب برگ تنبول دهند سلاجیت سه دانه بول سوده در ناف مالند تا هفته مشک سه گرانو
باب دهند کندر و فایو دینه ایرسا گل سرخ هر یک یک عسل پانزده آمیخته یک یا سه درم دهند زهرهٔ خوک عدد قلفل نانخواه هر یک دو مثقال
تر و خشک کرده وقت حاجت دو سه عدد قلفل و چند دانه نانخواه دهند صر صر پایس دو سرخ بقند دهند شکم بچه کبوتر شگافته بر یافوخ بندند حب سرخ
مفید **حب سرخ** توتیای سبز یک مغزه بیست قدر کرسنه حبوب بندند شربتی بیک ساله حبی اگر خرد یا بزرگ باشد حسب او دهند **دوا** زبل حمام
چهار سرخ دار فلفل نیم دانه آمیخته یا صبر قدر نخود بیخ حنظل قدری آمیخته یا جندبیدستر قدر نخود بشیر حل نموده یا حجر البقر قدر خردل نانخواه سه دانه بشیر
حل کرده یا تخم لبلاب بآب سوده یا زبل مرغ قدر برنج در برگ تنبول نهاده یا بادیان نیم درم نانخواه چهار دانه برگ تنبول دو نیم عدد قرنفل نیم
عدد سائیده بشیره برآورده یا خون ارنب یک سرخ بعرق گاوزبان آمیخته یا زبل قرد تازه نیم سرخ بشیر مرضعه آمیخته یا لحم سانڈه قدر نخود بآب سوده یا
چوکه قدر نخود یا خاموش صحرائی دهند **دیگر** رتن جوت نیم درم ببول طفل نیم درم سوده بتوقف دو دو ساعت دهند **دیگر** تخم قرطم ربع درم بول طفل
ده درم بریزند ربع مانده صاف کرده بطفل یک ساله دهند اگر کلان باشد زیاده کنند **دیگر** ریوند سیر تنکار شیر کرسنه هی قدر نخود حب بسته صبح شام حبی دهند
کبوتر خورند **دیگر** قرنفل خراطین تخم بلیله برابر قدر حبه حبوب بسته حبی دهند سه وز **دیگر** زردچوب تنکار فلفل توتیای سبز آهک برابر بآب قدر مونگ
حبوب بندند حبی بآب سائیده گرم کرده نهار دهند **دیگر** صبر عصارهٔ ریوند هر یک یک سرخ بشیر سائیده دهند و اگر کلان باشد وزن افزایند و بآب دهند
حب مزیل همه امراض اطفال افیون دهماسه برگ نیب شاهتره هر یک یک صندل سرخ یک نیم زرنباد بادیان هیل هر یک دو حضض سه
بعرق بادیان قدر مونگ حبوب بندند شربتی یک تا دو حب **فصل چهل پنجم در سوء تنفس** یعنی نفس بمجری طبیعی نباشد اسباب این بسیار است
لیکن اکثر بسبب نزول بلغم از سر بر سینه پدید می آید و این اکثر بضعیف الصدر افتد **علاج** آنچه در سعال بلغمی گذشت بکار برند بیخ اذنین و بن بانرا
نرم مالند یا بزیت تدهین کنند قی کنانند آب گرم در دهن چکانند قدری تخم کتان سائیده بعسل آمیخته لیسانند **فائده** گاه بود که ماده بلغم از حرارت

حمی یا بتدابیر مجففه در سینه وریه خشک شود و بدین سبب نفس از مجری طبیعی سخت متغیر گردد و باشد که در تنفس طفل دهن همی کشاید از غایت عسر دخول هوا
در مجری باید که درین وقت از ضعف و بیتابی و گریه طفل نترسند و در محل محفوظ از باد برهنه کرده آبگرم بر سینه تطول کنند زمانی شایسته پس نشف
نموده بخرقه بپوشند و قیروطی مناسب بمالند بدستور در روز سه چهار بار کنند اگر در آب تطول گل خطمی و مانند آن افزایند بهتر **فصل چهل ششم در**
نفث الدم گل ارمنی قیراطی بشیر مرضعه حل کرده وجور کنند **فصل چهل هفتم در خرخرهٔ عظیمه فی النوم** یعنی آواز بلند که از سینه در خواب
پدید آید سببش کثرت رطوبات است خصوص در حالت نوم چه در وقت خواب رطوبت در باطن جمع میشود و خروج نفس را مزاحمت میرساند خاصةً
طفل ساکن آبادان باشد زیرا که مجری نفس ایشان ضعیف میباشد **علاج** ماء العسل گرم قطره قطره نوشانند تخم کتان یا کمون مسحوق بعسل آمیخته قدری
قدری لیسانند اصلاح شیر نمایند و شیر شکم سیر نوشانند و غذا بدستور بعد جوع تمام میداده باشند و از هوا و آب بارد پرهیز انند بن گوش و حلق و سینه
بزیت گرم چرب دارند و بحیله که گریه نکند فی کنانند چه گریه در ابتدای این مضرست و گرفتن نبات در دهن و گاهی حلوای لوز عسلی دادن نافع و باشد که
بلعوق کتان و عسل و غذای نرم و تدهین سینه و حلق رفع شود و بتدبیر دیگر حاجت نیفتد **فائده** اگر طفل وقت شب مغز جوز و مانند آن چیزی چرب خورده
و عقبش آب بارد نوشد و در محل گرم بخوابد و بدین مبتلا گردد باید که رب توت چند روز خورانند و باقی تدابیر گذشته بکار برند **قول بقراط** اگر از رطوبت
ریه باشد برای تسخین مزاج مرضعه اغذیه مسخنه دهند و ادهان حاره بر سینهٔ طفل بمالند رب سوس قدری بشیر مرضعه حل کرده دهند و مدام بطبیخ گندم تبخیر سینه
طفل نمایند اگر بسبب نزول عضله از عضلات حلق باشد باید که مرضعه اصبع در حلق طفل فرو برده و غمز عضله نماید تا بجای خود آید **فائده** گاهی دکه این
مقدمه صرع باشد اگر چنین بود جند بیدستر سوده بر بینی و کف دست و یا و شقیقه بمالند و قدری خورانند و احتیاطاً غذا نمایند باقی تدبیر در صرع الصبیان
بینند **فصل چهل هشتم در فواق** اگر گاهی واحیاناً شود محتاج بدوا نیست اگر ایذا دهد تدارک کنند **علاج** جوز هندی سائیده بشکر آمیخته یا چند قدر
حب بآب یا بسر که یا بگلاب سوده یا آب نعنع بشکر آمیخته دهند و رشته از لباس طفل مرضعه گرفته بلعاب دهن خود تر کرده بر جبه چسپاند فوراً ساکن شود
در اکثر و آنزا که ذی ادراک بود ایقاع غفلت و تحیر از امور مخوفه و محزنه و مفرحه کثیر النفع است و آنچه بسبب اکل اشیای تیز و خشک شود بآب و لعبه باید
و فواق صبی باطفال کم افتد و اگر افتد مهلک باشد **فصل چهل نهم در قی** اگر بسبب تکثیر شرب لبن باشد **علاج** از ان منع کنند چه هرگاه شیر زیاده
از حاجت در معده جمع آید فاسد میشود و بالضرور طبع بدفع آن میکوشد لیکن که اقرب طریقست جهت خروج ما فی المعده و این صبیان را اکثر افتد پس
در قی صبیانی بلحاظ این واجب زیرا که اول تا دفع سبب موجبه نشود هیچ تدبیر دوا سود ندهد اگر بسبب ازدیاد رطوبت بلغمی در معده باشد خروج بلغم در قی
علاج قرنفل مسحوق نیم دانگ تنها یا با آب سیب شیرین یا با آب به شیرین دهند گل سرخ فوفل عود هلیله و مانند آن بآب یا بشربت به بر معده ضماد کنند
پوست بیرون پسته سائیده بآب سیب یا بآب به یا بآب پودینه دشتی و شربت نعنع آمیخته یا عود و صندل بگلاب سوده یا پوست نارجیل بآب
سوده دهند اگر بسبب انصباب صفرا بر معده باشد خروج صفرا در قی و دیگر آثار حرارت **علاج** حموضات مقویه چون رب به ترش آب غوره شربت
زرک دهند آب پودینه آب انار آمیخته در ظرف فضی جوشانند و قدری نبات آمیزند چون نصفی ماند برآورده دارند و قدری بدهند حجر الیس
نیم دانگ گل ارمنی دو دانگ بآب سیب یا بآب به یا بآب کمثری یا بدوغ مسکه گرفته یا بشربت نعنع دهند که قی و غثی مفرطست شربت مصطکی

سکنجبین مفید **قول لارزو** بریه بیریه خرگوش یا پیه بز هفت هشت دانه بطبیخ چامی یا بطبیخ قرصعنه دهند برای قی شیر که منجمد یا غیر منجمد اندازد مفید قاقله گل ترنج نمک سنگ خسته انبه برابر سائیده بعسل دهند **بدانکه** اجتماع حموضات بالبنیات منعست پس گاه دادن جمع ضمات اتفاق شود وقتیکه معده از شیر پاک بود دهند و بعد او نیز تا که یکساعت بلکه زیاده نگذرد شیر ندهند و این ضابطه واجب الحفظ است **حب مزیله عظم البطن** برگ سهجنه تازه نیم طل فلفل ده درم قدر نخود حبوب بندند و هر روز حبی دهند پانزده روز **قول جوان کورو** و اطفال که قی شیر یا قی سبز نمایند سبب او کثرت شرب شیر است پس باید که شیر اندک اندک بتوقف نوشانند تا معده هضم کند اگر کافی نبود شیر قی کرده را بویند اگر بوی ترش آید یا اختلاط صفرا یا بلغم معلوم شود شربت انار شربت پودینه آمیخته یک قاشق دهند مصطکی صبر کندر مورد پودینه برچه نان همه را بآب بسائیده نیمگرم بر معده ضماد کنند اگر قی اتلخ یا زرد بود و ترش نباشد شربت یک قاشق دهند آرد جو گل سرخ پوست انار هر یک چهار درم بگلاب سائیده نیمگرم ضماد سازند برای اسهال صفراوی اطفال هم نافع و اگر اسهال باشد ادویه که برای قی سبز گذشت دهند **فصل پنجاهم در ضعف معده** اکثر بسبب فساد لبن میشود **علاج** حسب سبب اصلاح لبن کنند و برای تقویت قدری قرنفل سک آب به دهند انوشدارو لبشیر یا بگلاب حل کرده صبح شام خورانند پوست سنگدان مرغ سائیده قند آمیخته قدر حاجت دهند قرنفل بگلاب جوشانده بقند شیرین نموده صبح نوشانند میسوسن بگلاب آمیخته یا آب مورد بر معده مالند و بر دغن مصطکی تدهین کنند تجوید هضم باستعمال اغذیه لطیفه چون لحم طیور و مانند آن ضرور دانند و از مرخیات و مضعفات چون آلو زرد آلو تربز العبه پرهیز لازم هم طفل و هم مرضعه را **فصل پنجاه یکم در تجبن لبن در معده** بعضی برای دفع اسهال انفحه دهند و عقب آن شیر نوشانند یا بعد شیر فوراً انفحه خورانند و بدان سبب شیر در معده بفشرد سمیت و تعفن پیدا کند نفخ شکم غشی ضیق نفس عرق سرد پدید آید بسبب سمیت شیر و باشد که بسبب عفونت تب آید و باشد که لرزه قوی شود بنوعیکه حرارت را از ظاهر سوی دل بازگرداند و این آثار ردیست **علاج** سکنجبین بطبیخ شبت پودینه آمیخته گرم گرم نوشانند سرکه تنها یا با آب آمیخته نیز مفید انفحه تنها یا با آب بالنگو یا آب برنجاسف دهند خاصه اینست که خون و شیر سائل را بندد و بسته را بگدازد قرطم نیز همین اثر دارد و رماد خشب التین در آب اندازند چون راسب شود آب صاف بگیرند و رماد دیگر اندازند بدستور پنج یا هفت بار پس قدری ازین آب نوشانند نعنع یابس مفید چون بتدابیر مذکور نگدازد قی کنانند تا زود برآید اگر قی نیاید تلیین نمایند چرا که القای شیر خوب نیست بعده تا دیر غذا ندهند بعد ازان شیر مرضعه شیر شتر یا شیر بز یا شیر گاو دهند چند روز و علف اینها سداب قیصوم برگ حماض کنند و اگر از شیر مرضعه ماندن نتواند مرضعه را اغذیه لطیفه مقطعه خورانند و از مغلظات باز دارند و گاه گاه تریاق کبیر دهند و قدری طفل نیز و شیر بتفاریق اندک اندک نوشانند و شکم سیر ندهند و گاه گاه بگریانند و شکم پوشیده دارند و مرضعه را از هر چه مفسد و مغلظ دم بود و جماع و اکل شب پرهیزانند **بدانکه** شیر نزد تذویب خون و شیر منجمد اقوی است حتی که خون افسرده مافی العروق را نداب میسازد پس از سائر البان بهتر خصوص که مقرون براعات علف بود **فائده** گاه بود که خون نیز از موضع منشق بر معده ریزد و منجمد شود آثار و تدبیر او بدستور مذکور است **فصل پنجاه دوم در هیضه** یعنی قی و اسهال مفرط دفعةً پدید آید و اطفال را اکثر از تکثیر شرب لبن افتد و این هر چند عادةً ذی خطر است لیکن افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست خصوص در صبیان پس معالج دلیر باید تا از شداید اعراض هوش گم نماید **علاج** تا که ماده در جرم گشت

بنانکنند و هرگز از شیر و آنچه از قسم غذا بود ندهند مگر وقت ضرورت تا مقدور دست بنوم کوشند خواب آید یا نیاید اگر آید بهتر چه درین هیچ تدبیر بهتر از آسوده ماندن نیست اگر حرارت نباشد تریاق کبیر برضعه دهند و اندکی بطفل نیز دو وقتیکه ماده کما ینبغی برآید بدانچه در قی گذشت و در اسهال آید بند نمایند **قول ڈاکٹر علامات هیضهٔ وبائی** غثیان و وجع و نفخ معده و اسهال پس ظهور قی متواتر و اسهال مع الوجع و کثرت عطش و حرارت بعده عرق سرد و غشی و تشنج پدید آید **بدانکه** زوال رونق وجه و کبودی ناخن و لب و تشنج اصابع و احتباس استفراغ باطنی و زوال حرارت غریزی و عدم حرکت نبض خطیر است و سرد شدن بدن از بیرون و سترخی شدن پوست زیرین ناخن و نیز زبان و آمدن عرق و احتباس بول از آثار ترند این مرض اند و اکثر در عرصه یک یا شش یا دوازده ساعت هلاک میسازد و سمیت این مرض مثال سم مار است همه حواس و قوی را می برد **علاج** فوراً به تسخین بدن و آوردن عرق گرم طبعی کوشند و مقویات مناسبه دهند و این حب انفع افیون نیم سرخ انگزه فلفل سرخ هر یک سرخ بقدری قند سیاه یا آرد حب بسته دهند یکشش تبیست اگر کافور نیم سرخ افزایند بهتر اگر بعد از دادن قی شود یا غلبه نفع نباشد باز حب مذکور دهند لیکن مرد جوان را از شش و طفل را از دو مرتبه زیاده ندهند چرا که بسبب افیون ضرر آرد و برای دفع عطش تخم چهار ڈرام فلفل سرخ بیست عدد قند سیاه نیم رطل سحق بلیغ کرده خمر خالص یکنیم رطل آمیزند و بپارچه سفت پاک کرده در شیشه کنند و ربع یا ثمن درم نمک آمیزند پس از این قریب چهار درم حسب عمر و طاقت داده باشند و وقتیکه غلبه مرض کمی آرد شربت لیمو اندکی باب آمیخته بعد ده دقیقه قریب هشت درم دهند اما تا غلبه مرض زیاده ازین ندهند و برای تسخین بدن مالش کف دست و کف پا متواتر نمایند و وقت مالش و دلک عروق را سوی بالا فشرده باشند و آب گرم در شیشه پر کرده یا باب گرم خرقه آلوده یا خشت یا ریگ گرم در خرقه پیچیده بر اطراف و معده گماوکنند تا حرارت سوی بیرون میل نماید و این تدبیر در همه حالت مفید است و برای استرداد حرارت خردل باب سحق کرده بر خرقه طلا نموده بر عنق و معده گذارند تا آبله آرد یا خرقه باب گرم تر کرده نهند اگر ازین افاقت افزاید دور کرده از باد کش هوا متواتر بمریض رسانند و مردم کثیر نزد مریض نشستن ندهند و مریض را گاه گاه استاده کنند و اگر توانند دست گرفته مشی کنانند و هرگز خوابیدن ندهند و وقتیکه صحت شود و میل غذا نماید و غذای سبک زود هضم اندک اندک بتوقف دهند **بدانکه** این مرض بسبب دهشت و ناپاکی شهر و مواضع اکثر میشود پس حافظ صحت را لازم که دهشت نیارد و کوچه و سڑکهای شهر و مواضع را از خس و خاشاک عفونات وغیره صاف و خشک دارد و آب بند و عفن نزد مواضع ماندن ندهند و در مواضع و دیوارها برای گذر هوا روزنها دارند و آب بند و کدر ننوشند بلکه غسل هم نکنند و آب چاه و تالابهای کلان که صاف باشد بکار دارند و چون ماهی و آب را پاک صاف میکند و نیز مکان را آهک سفید سازند و مدام بر سفیدی او ناظر باشند چه آهک برای دفع سمیت هوا و منع این مرض انفع اشیاست و در موسم برشکال حتی الامکان موضع از نمی محفوظ دارند **فصل پنجاه سوم در اسهال** بسه سبب میشود اول بسبب نبات اسنان چه این را چند سبب اند یا آنکه تهیج که عند بر آمدن دندان بسبب تفرق اتصال لثه پیدا میشود و عند امتصاص لبن بمعده رود و بسبب فساد قیح مر شیر را اطلاق آرد و حبس این منفعت چه اگر بند کنند قیح و لبن فاسد فساد کلی آرند یا آنکه بسبب اشتغال طبع بتکوین سن قصور در هضم افتد چه قاعده طبع است که چون بامری مشغول میباشد از جادهٔ هضم باز میماند پس چون قصور در هضم افتد و غذا بر وفق عادت خورد لا محاله باسهال منجر شود و در ینجا حبس نشست چه ماده که بسبب عدم توجه طبع بر هضم او استفراغ

میشود و حبس او باعث ملالت مگر آنقدر منع نیست که در تیحی یا آنکه بسبب وجع لثه که خاصهٔ این وقتست فتور در قوای اعضا افتد و هاضمه ضعیف گردد پس
غذا گرانی آرد و باسهال دفع گردد چه لوازم وجعست که منع میکند اعضا را از خواص افعالش و حبس اینهم منفعت مگر وقتیکه از افراط بیم مضرت باشد
علاج در همه بتدبیر رود و برآمدن سن کوشند و درین تقویت هضم واجب باشیائیکه قابض باشند و قوی الحدت نبوند باین وجه که کمون انیسون
زیره و تخم کرفس مفرد یا مرکب صره بسته گرم کرده بر شکم و نشستگاه تکمید کنند اگر قدری سرکه آمیزند بهتر یا چادر بسرکه آغشته کماد کنند زیره و سبر که نیمگرم ضماد
سازند و زود بردارند تا حدت سرکه بپوست شکم را نخورد عود و مورد و کمون بگلاب و قدری سرکه سائیده نیمگرم طلا نمایند و انفع حیل در اسهال وموی آنکه
شیرهٔ بارتنگ گرفته اندکی گرم کرده طفل را در و نشانند اگر نشاندن عسر بود بدین آبدست نمایند و خرقه آلوده بر طحال نهند و وقت افراط ادویهٔ قابضه ضعیفه
چون فادزهر معدنی بآب سوده یا از زیرهٔ سبز بادیان قاقله طباشیر شیره برآورده دهند و اگر خون باشد و حرارت غالب شیرهٔ تخم خرفه یا بارتنگ در آب جوش
داده تنها یا بقدری روغن بادام دهند زیرهٔ سبز برگ نرم سوبل قدری غنچهٔ انار عدد شیره برآورده خذف هفت قطعه در آتش تفته درین سرد نموده صبحی دهند
پنجره زهجر التیس بدوغ گاو یا بآب بارتنگ یا بآب سیب ترش یا بآب به یا بآب کمثری سوده دهند لعاب تخم ریحان لعاب بارتنگ اسپغول بریان مفید
بدانکه اگر در معده ضعف باشد لعبه ندهند مغز بیل نبات برابر سائیده نیمدرم با کم زیاده بآب دهند اگر حمی باشد هم نافع و با وجود اعتدال قبض مقوی
احشاء و محلل ریاحست آنجا که عطش مفرط بود بشیرهٔ خرفه بریان و آنجا که حمی نبود بماست چکیده دهند که اسرعست و انفع ترین تدبیر تقلیل غذاست و
بهترین غذا که بهتر از صعد و دو است پلاو است که بماست تازه گاو گرم گرم خورند اما جرم تخم نخورند و بهترین لحوم دراج و تیهو است و تدرو از همه افضل
اگر ازین تدابیر مدعا برآید و طفل غیر شیر غذا هم میخورده باشد انفحهٔ ارنب یا انفحهٔ بزغاله یکدانگ بآب سرد دهند و آن روز شیر ندهند و عوض او صفر
بیض نیمبرشت یا لب خبز در آب پخته یا برنج در آب پخته و هرچه قائم مقام شیر بود و شکم را خوب باشد دهند اگر طفل از دوا متنفر بود و در خورانیدن حرج
باشد بتکمید و تضمید قناعت نمایند اگر ضرور شود بهر وجه که احسن بود خورانند پنیر تازه بی نمک و گل ارمنی بر سبیل تنقل و صمغ عربی بریان بصفرت بیض
نیمبرشت مفید در اسهال که با حمی و سرفه بود هر صبح دوبار وقت خواب شربت مورد و دوسه صبح لیسانند و از فواکه امرود خشک سیب خشک بهی
نافع **دوم** بسبب باز داشتن از شیر پدید آید **علاج** باز شیر نوشانند و بعد یکماه در فصل موافق باز موقوف کنند و این اکثر همین تدبیر زائل میگردد
و اگر با وجود اعادهٔ شیر رود هر شب خشخاش نیمدرم دهند و دیگر تدابیر اسهل القبض دوا و غذا بکار برند اگر بتدبیر قوی حاجت افتد آنچه در اول گذشت
بکار برند **سوم** بسبب سده کبد یا سدهٔ ماساریقا افتد و این قسم بسبب کثرت اکل و عدم احتیاط اکثر شود و در غیر وقت بروز دندان و فطام پدید
علاج در تفتیح سده کوشند و از قابضات پرهیز و تقویت کبد و معده نمایند هلیله مربی بآب یا بعرق بادیان دهند انوشدارو گاه گاه مفید
و عند ضرور هرچه در اول گذشت بکار برند **قول لقراط** اگر بسبب رقت لبن باشد آهن تفته مکرر در ماست سرد کرده بمضغه دهند لحم تقربسرکه
پخته و کباب و حسو از شیر و خشخاش ساخته خورانند شربت مورد دهند و طفل را خشخاش بریان ارز بریان دهند اگر بسبب سوء غذا باشد و این اکثر
در سن ترعرع شود در اسهال قسامت طفل را گرسنه دارند شیر و غذا اندک دهند و نمک زبان طفل نمایند اما خفیف و تجوید هضم کوشند اگر کافی نبود
سکنجبین دهند اگر بسبب سخت بستن قماط باشد قماط بکشایند و چند روز رها کنند اگر دموی بود مع انحراط سبب و باخراج امعایا هم باشد بسبب خلط حاده اگر

بسبب خراج بود کمتر به شود و اگر بسبب خلط باشد اصلاح لبن مرضعه از خلط غالب کنند کشنیز بریان درم گلنار بریان نیم درم طباشیر دو دانق سفوف کرده نیم دانق بطفل دهند و در روز چند بار اگر بسبب قرحه امعا بود پس اگر طفل ضعیف باشد بحیله بگذارند و اگر قوی بود و از آرد عدس بریان لعاب اسپغول لعاب بارتنگ دهن ورد حسو ساخته قدری بطفل دهند اگر کافی نبود و قرحه در مستقیمه باشد شمع بدهن ورد گداخته زرقه کنند و شیاف ایکار برند

قول لارزو ربیر حب انتاسیا و وعده به منیک سوده آمیخته یا بلیله زرد قدری بشیر مرضعه سوده دهند حابس اسهال سبز جوا هر مهره سفید برگ نیب عروق الصفر برابر حب بسته در مقعد نهند مزیل اسهال سبز خشخاش کند مور و سعد هر یک نیم درم سائیده بشیر مرضعه دهند مزیل اسهال بروز دندانی و دیگر همه انواع اسهال اگر بحران شود بصفرت بیض یا بشربت مورد دهند مغز خسته انبه مغز خسته جامن هر یک نیم عدد بآب سائیده دهند گل سرخ زیره سفید بآب و سرکه بر شکم ضماد نمایند حابس اسهال رقت بروز دندانی ماه ورق قطن دهند حابس حجر الحدید انفع حتی در اسهال دموی هم حب رمان بود داده طباشیر کتیرا صمغ عربی مصطکی مورد گل سرخ گل ارمنی برابر سائیده صبح شام نیم نیم مثقال بشربت سیب ترش دهند اگر طفل هفت هشت ماهه را اسهال الدم مع مغص باشد طباشیر صمغ بریان نشاسته بریان دم الاخوین بارتنگ خشخاش پوست بیخ انجبار مغز تخم خیارین برابر بآب قدر نخود حب بسته صبح شام یکیک بشیر مرضعه حل کرده دهند **فصل پنجاه چهارم در زحیر** یعنی بهراندک مدت محتاج تبرز شود و دیر نباید مگر قدری رطوبت لزج لهذا علت دحاجیه نیز گویند و در اطفال اکثر بسبب اصابت برد با سافل الشیان میشود و گاهی بسبب صفرا بود چنانچه در اسهال بماده پدید می آید **علاج** اگر بسبب وصول برد باشد حرف کردن برابر سائیده بدهن بقر کهنه آمیخته قدر حاجت آب بارد دهند جاورس ریا و حوب گز ریا و زبل گوسفند برتابه گرم کرده صره بسته تکمید مقعد نمایند آجر نو گرم کرده خرقه بر و انداخته طفل را بروی نشانند و گرمی او باعتدال باید تا اذیت بطفل نرسد دانه توم حصول کنند اگر بسبب حرارت باشد بزر ریا برد دهند اگر طبع قبض بود تلیین نمایند گلقند با لعبه بموافقه آمیخته خورانند هم مرضعه و هم طفل را صفرت بیض بدهن ورد لت کرده نیم گرم نموده طفل را در وی نشانند نوعیکه در مقعد سرایت کند بسکار ورم و کوفت مقعد را زائل کند غذا هر چه در اسهال گذشت عند اراده قبض حسب مراعات مزاج دهند **فصل پنجاه پنجم در اعتقال** گاه بود که بسبب غلبهٔ رطوبات که بضعف قوی آید یا بسبب عدم انصباب مرار با شکم قبض شود **علاج** زهره گاو بخور مریم بر ناف طلا کنند یا سکاتازه با آب گرم آمیخته یا روغن زیت بر شکم مالند و دست آهسته بران کشند از طرف معده سوی ناف و زنهار اگر کافی نبود زبل الفار بهمچنان ثابت یا صابون تراشیده شافه ساخته یا صابون شکر سرخ آمیخته شافه ساخته بردارند اگر قوی تر خواهند نفع سحوقه یا ایرسا سحوقه یا ایرسا محرق سحوقه بعسل مقوم سلب آمیخته شافه ساخته بردارند اگر حمی یا ربود بنفشه سائیده شکر آمیخته شافه کرده بردارند اگر کافی نبود گل بنفشه سه گل خطمی و دستا بیخ نمک سنگ یک شکر سرخ مغز فلوس هر یک هفت شافه سازند مغز فلوس بگلاب نیم گرم بر شکم ضماد نمایند و از تدهین شکم و شیافات مذکوره پرهیز ند اگر از تدهین و شافه کار نکشاید یا در استعمال آن مانعی بود حسب حاجت بشربات تلیین کنند **فصل پنجاه ششم در مغص** یعنی وجع امعا خواه مع الاسهال باشد خواه مع القبض اما در پنجا تدبیر مع القبض گفته میشود تا آنکه طفل بگرید و خود را بپیچد و اکثر شیر خوار را میشود بسبب ضعف معده آواز شرب شیر خاصةً اگر کثیر خورانند که درین صورت ریح پیدا میشود و وجع میکند بتمدد و فضای امعا **علاج** زیت گرم کرده قدری نمک آمیخته در مثانه گاو نموده بر شکم کماد کنند یا لبن البقر تازه نیم گرم پر کرده تکمید کنند یا زبل گوسفند سائیده گرم کرده بخرقه

بسته کماد سازند یا نانخواه مسحوقه به بیاض بیض آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادیان یا وج مسحوق تنها یا مرکب خشک گرم کرده بر شکم مالند و بشیر دهند انیسون مصطکی
بشیر آمیخته دهند و اگر مرضعه شکم طفل سه بار بزبان لیسد و هر دفع آب دهن اندازد نفع کلی دهد و طفل را بر شکم یا فخذ مرضعه خوابانند تا شکم طفل ملاصق شکم یا فخذ
مرضعه باشد پس آهسته آهسته جنبانند و اعصاب ظهر طفل بروغن گل و مانند آن مالند که در تسکین وجع شکم انفع است عنبر خورانند و بگلاب یا بروغن گل یا بزیت
حل کرده بر شکم مالند فوراً تسکین دهد اگر نفع نشود بشیافهٔ مناسبه که در اعتقال گذشت تلیین نمایند اگر وجع قوی بود قدری افیون بروغن گل آمیخته مقعد را
چرب کنند خردل ابیض جوزبویه محرق برگ سرو یابس نانخواه محرق برگ سداب تخم بلیون انجدان محرق بازیون همه یا هرچه بهم رسد برابر در آب کشنیز سبز
چون قدری بماند صاف کرده هموزنش روغن کنجد آمیخته روغن ساخته قدری بر شکم و مقعد طفل مالند مخرج ریاح حتی که ضبطش نتوانند **فائده** گاه بود که سبب
مغص مزاج حار یا ریاح گرم که از ماده گرم تولد شود باشد و هر چند تکمید کنند و مسخنات دهند سود نکند باید که از تسخین باز مانند و خرقه بآب بارد تر کرده بر شکم
یا یخ در خرقه گرفته گذارند یا صندل سفید بگلاب سوده طلا کنند و تدبیر مرضعه و طفل از ازالهٔ سوء مزاج نمایند **قول بقراط** گل ارمنی کشنیز بریان دهند
آب گرم بر شکم نطول کنند و دلک خفیف نمایند **فصل پنجاه هفتم در دیدان** اکثر از ماده بلغم میشوند و سه قسم اند یکی حیات یعنی دراز تا یک ذرع و در امعاء
علیا پیدا شوند دوم حب القرع یعنی شبیه تخم کدو و مستدیر نیز باشند و یکی عقب دیگری پیوسته بود و سلسله مانند و در اعور و قولون پیدا شوند سوم دود
یعنی شبیه بکرم که در خل افتند و مستقیمه پیدا گردند و اکثر در نواحی مقعد میباشند و باشد که حوالی مقعد را خورند و متقرحه سازند و این قسم در صبیان
اکثر شود و بعد این حیات و حب القرع کمتر افتد **علاج** در حیات شیح ارمنی بشیر آمیخته قدر حاجت دهند اگر احتیاج داند برنگ کابلی افسنتین شحم حنظل زهرهٔ
گاو بر شکم ضماد کنند آب برگ شفتالو بر شکم مالند آب نقوع کریله نوشانند و در ادویه مسهله پلاس پاپره لسان العصافیر داخل سازند و در دود عود الصلیب
آس هر یک درم شکر دو درم سائیده بآب هندحنا بشمع آمیخته شافه سازند و بعد بحقنه مقعد را مقابل چراغ داشته کنار هایش بمکیشند و باصبع خارند
هر کرم که ظاهر شود بگیرند زیت الانفاق خورانند و مالند که در اخراج سایر اقسام کرم مفید است و مرضعه را از اغذیهٔ بلغم افزا پرهیز نمایند شمع بدهن ورد گداخته
درون و برون مقعد را چرب دارند تا مانع خوردن کرم و حکه نماید نارجیل بشکر خورانند و اگر حوالی مقعد خورده باشد فرزخسته خوخ یا برگ سبز خوخ سائیده یا
برگ نرم خروع بدست مالیده شیره او طلا کنند برگ بهنگره سیاه برگ ناتوره برگ تنبول کوفته شیره گرفته هر روز دو سه بار باصبع در مقعد مالند برگ
کرونده کوفته بر مقعد بندند و هم خورانند ثقبتی در شکم و ثقبتی بالای سبوی گلی نموده در ظرف پر آب نهند و بر آهن گرم تخم ترسعنه انداخته در ثقب شکمی گذارند
و بر ثقب بالائی طفل را بنشانند تا دود بمقعد رسد همه کرم بیفتند **قول بقراط** تنقیهٔ مرضعه بطبیخ افتیمون کنند اصلاح غذا نمایند بعده هلیله کابلی شیح
هر یک سه قنبیل برنگ کابلی هر یک درم ترمس جوز مقشر هر یک ده زعفران مر هر یک یک سائیده بموی منقی مدقوق آمیزند و هر روز یک درم دهند زعفران دانق
جوز دو دانق زهرهٔ گاو قیراط بشراب شافه ساخته در مقعد نهند برگ حنا سرمق بدهن ورد جوشانده تدهین مقعد نمایند **فصل پنجاه هشتم**
در خروج مقعد چون اعضای طفل بسبب غلبهٔ رطوبات ضعیف میباشند این مرض بدینها اکثر افتد خصوص ابتدا اسهال و زحیر **علاج** آس رطب
پوست انار جفت بلوط گل سرخ قرن ایل محرق قرطاس محرق زاج سمن زگلنار عفص برابر بآب بپزند چون قوت در آب آید صاف کرده در نیم گرم نشانند
چرم غربال کهنه سوخته سائیده مکرر پاشند جفت بلوط عفص دم الاخوین گل ارمنی کهربا کته باریک سائیده بر خرقه نرم پاشیده بعد بر آن ازین تر زند

اگر طفل ذی هوش بود بعد استعمال دوا فرمایند تا بسبیل جذب مقعد را اندر کشد الا باعانت ید اندر کنند و آنجا که بسبب ورم وغیره ادخال او عسیر باشد اول بموم روغن مناسب چرب کنند تا زود باز گردد و مغز فلوس با آب عنب الثعلب ضماد کنند که ورم و خروج آنرا مفید است **فائده** بسا باشد که در صغر سن این مرض پدید آید و بعد چندی بغیر معالجه خود بخود برود **قول بقراط** بدهن ورد چرب کرده توتیا و دوغ پاشیده رد آن نموده در طبیخ عفص آس پوست انار خر نوب بنشانند **فصل پنجاه نهم در حرقت بول** بسبب حرارت هوا واد ویه واغذیه گرم که مرضعه یا طفل خورد اکثر افتد **علاج** آب تربز یا شیرهٔ خرفه بقند دهند و آب تربز نشانند عنب الثعلب رسیده سائیده بر زهار و انثیین و قضیب طلا کنند دوغ گاو نوشند و از اغذیه گرم پرهیز اگر حاجت قوی تر بود کشنیز با آب تر کنند و بدین آب شیرهٔ تخم کاهو کشیده دهند و آنجا که حرقت در تپ بود و این اکثر از مادهٔ صفرا باشد تنقیه و تعدیل غذا و معالجهٔ تپ کوشند **فصل شصتم در بول فی الفراش** سببا و برد مزاج و استرخای مثانه بود **علاج** کندر سعد خولنجان بلوط مورد گلنار قرفه برابر سائیده دهند مشک جند بر روغن سوسن یا بروغن بان آمیخته بر عانه و مثانه مالند مصطکی بلوط سعد هلیله سیاه هر یک درم قند چهار درم سائیده دهند کمون کندر مورد هر یک پنج عسل چهل آمیخته یکدرم یا کم زیاده دهند جوز بویه قدری بسبیل دوام خورند مر بعد رم هر صبح تخم دهند نان که خمیر او قدری زبل حمام مجفف کرده باشند خورند جوز ناجیل بشکرد هند و چند بار از خواب بیدار کرده بتکلیف بول کنانند و ضرب و زجر نمایند شبانگاه آب و طعام ندهند و از هر چه بار در طب و مدر باشد پرهیز انند کنگبین بدام خورانند کباب قلیه یا بس غذا سازند **فائده** بسا باشد که هیچ تدبیر سود ندهد و بعد بلوغ از خود زائل گردد **فصل شصت یکم در بول الرمل** در نگ و در تدبیر نکنند که منجر بسنگ مثانه میگردد **علاج** اصلاح شیر مرضعه کنند اغذیهٔ صالحه دهند و از فساد غذا و تخمه پرهیز انند تلیین طبع بجوارش تمری جوارش شهریاران نمایند و مدام گلنگبین خورانند و طفل را کاکنج دو حبه یا تریاق کبیر یک حبه یا دو دوا المسک دهند و بطبیخ برگ انگور تمام برگ خطمی مرزنجوش بر عانه نطول نمایند **فصل شصت دوم در بول الدم** کهربا ریوند گل ارمنی برگ مورد بمرضعه دهند گل ارمنی گل مختوم گل قبرسی قیمولیا کهربا عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ بارتنگ برابر با آب بارتنگ قرص ساخته یکدرم بشربت مورد بمرضعه دهند و طفل را قدر حبه بشیر مرضعه خورانند گل مختوم قدری بشیر آمیخته دهند آرد عدس آرد جو برابر با آب سیب بیخوش بر عانه ضماد کنند یا خرقه آلوده گذارند **فصل شصت سوم در عسر بول** اگر بسبب حصات بود و حصات مثانه بکودکان ذکور اکثر افتد و بانات نادر آثارش در امراض بزرگان گفته شد علت حصات اکثر موافق نبود **علاج** برای تلیین مجری و تسکین وجع خسک بابونه خطمی شبت کرفس کرنب پرسیاوشان قرطم حلبه برگ اسپغول خرفه بنفشه برگ کنجد بیخ خیارشنبر بیخ خسک هر که بهم رسد در آب جوشانده صاف کرده در تغار گرم طفل را انشانند و آب تا کمر باید و تا که آب سرد شود دارند پس برآورده بچربه نشفت کنند بدین شیوه در روز دو سه بار نمایند و ادهان مفتحه چون روغن عقرب روغن خسک روغن بابونه و حصات کلیه بر کمر و در حصات مثانه بر عانه مالند و در نکی با حلیل چکانند و در مثانه بمقعد حمول نمایند و بعد تنقیه شرب مدرات در هر دو نافع لیکن وقتی دهند که مریض در آبزن باشد و اگر عسر بول بسبب حصات مثانه باشد مریض را بر پشت خوابانند و هر دو پایش بردارند و عانه را بادهان ملینه از اسفل باعلی مالند تا سنگ که در عنق مثانه بند است در جوفش افتد و مجری بکشاید و بول بفراغت آید و اگر در قضیب بند شود و این از غمز ید محسوس شود قضیب را در آب گرم نهند ادهان العبه مناسبه در احلیل چکانند و آهسته آهسته قضیب را از دست سوی قدام مالند تا که برآید اگر درین هنگام وجع غلبه کند و مریض مضطر گردد چیزی مخدر چون فلونیا برشعشا تریاق کهنه دهند اگر هیچ تدبیر سود

ندهد و سنگ از مجری قضیب بر آید و از شدت وجع و احتباس خوف هلاک بود به جراح واثق رجوع نمایند تا قضیب را محل مقصود واز اینجا که معمول است
بشگافد و سنگ برآرد **فائده** از عادات هر که مناسب اند گاه گاه دهند چرا که دوام او ضرر دارد و باید که تلیین شکم نمایند و بهترین ملین اینست سپستان
اصل السوس انجیر خطمی هر یک قدر حاجت گرفته جوشانده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین آمیخته دهند و اگر بعد تنقیه خطاف مصفی از ریه و بال با آب
کرفس و دهن لوز بریزند و کشنیز دارچینی خولنجان اندازند و طبیخ او دهند نافع بود و تلطیف غذا و تجوید هضم و تقویت معده نمایند رماد عقرب با دانج
آبگینه مثال غبار سوده بیاشامد مفید هر چه دانند دهند حجر الیهود با آب سوده فتیله کاغذ آلوده در احلیل نهند معجون حجر الیهود و شیرهٔ تخم خیارین تخم خربزه
دهند اگر عسر بول بسبب ورم کلیه و مثانه یا جمود دم و مده در مثانه یا ریح مثانه یا سده که از خلط لزج در مجری بول افتد یا خلط حاد که بر مثانه ریزد باشد
تدبیر هر یک بدانچه در علاج بزرگان گذشت نمایند و تدبیر مرضعه نیز کنند **یدالله** بگیرند بز چهار ساله و در فصل که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح کنند
و خون اول و آخر گذاشته خون وسط در ظرف سفالی یا سنگی گرفته بر خرقه اندازند تا از غبار محفوظ ماند و تا بیکه منجمد گردد در آفتاب نهند که خشک گردد شربتی
مثقالی با آب کرفس کوهی یا تخم آن و غیره **فصل شصت و چهارم در صغر قضیب** سببش قلت رطوبت غاذیه است **علاج** مدام نطول سر کنند
تمریخ قطن به موم روغن نمایند و اغذیه مرطبه دهند **فصل شصت و پنجم در ورم انثیین** اکثر در ایمن میباشد سببش کثرت تولد منی است در مرضعه از
عدم جماع یا غلظ لبن **علاج** آب گرم کثیر بر انثیین ریزند روغن خیری روغن سوسن روغن یاسمین بمالند اگر کافی نبود بابونه اکلیل نمام بنفشه برگ خطمی
سفید بیخ خس ساییده بموم و روغن گل آمیخته ضماد کنند و بسیار استعمال ننمایند که محلل جرم انثیین و مولد تشنج است دران و اگر تشنج پدید آید شیر زن یا شیر
ماعز نطول کنند **فصل شصت و ششم در فتق و قیل** فتق دو معنی وارد یکی آنکه دو مجری که بالای انثیین و کشاله ران واقع اند متسع شوند و از ما فوق
آن چیزی در کیس انثیین نازل گردد و این در صبیان اکثر افتد لکثرة رطوبة مزاجهم وضعف اعضاءهم و غشیتهم و کثرة حرکاتهم العنیفة و این را قیل نیز
خوانند و آنچه نازل میشود یا باد یا ماء یا ثرب فقط یا معه الامعاء یا معا تنها است اما نزول امعا تنها نمیتواند شد مگر وقتیکه ثرب بشگافد و بسبب جسم نازل بدان
منسوب کنند چون فتق ریحی ثربی معائی مائی اما مائی باطفال کمتر افتد دوم آنکه صفاق بشگافد و فتق همین است چه معنی فتق پاره شدن است اگر [illegible]
بشگافد و پوست شکم سالم باشد پس ثرب و امعا از اینجا بالا گردد فتق مراق البطن گویند و اگر در بیخ ران افتد یا انثیین نازل نگردد فتق اربیه خوانند و
این دو نوع زنان را اکثر افتد و اگر در انثیین نازل شود قیل نامند چه قیل عبارتست از نزول چیزی در کیس انثیین خواه بسبب اتساع مجاری مذکورین
خواه بسبب انشقاق صفاق و این مرض در اطفال زود به گردد اگر تمهل نزود **علاج** اول نازل را از انثیین بدلک نرم بالا برند پس مصطکی
انزروت کندر جوز سرو برگ سرو دم الاخوین اقاقیا ابهل گلنار مرکی صبر زاج جفت هر یک همسنگ سائیده با سریشم ماهی که با آب عنب الثعلب گداخته
باشند آمیخته بر خرقه نهاده بر موضع مقصود دگذارند یا گلنار برگ مورد عفص مرکی زرنفت مقل ابهل سائیده با سریشم ماهی سرشته نهند بعده
کیسه سه گوشه باندازه کشاله ران دوخته کمر بند یا پایان حقوق بعنف پر کنند تا محکم شود و بر سر هر گوشه بند آویزند و کیسه بر و نهاده بطوری که لایق و مناسب تر
باشد بندها ببندند سریشم ضماد کنند زبل الفار بشیر سائیده بر زهار و انثیین طلا نمایند بسبیل دوام نفع دهد و در زیر کی اشیای یا دسکن مرضعه و طفل را از
و از چیزهای بادی پرهیز انند و در فتق مراق البطن و الاربیه تا نخواه سحوقه به بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر قوی تر خواهند ضمادهٔ مذکوره گذارند

قول عسکری مقل و کیسه دار ند و داد کیسه بازدار ند خصوص وقت منع و در همه حرکت قوی نبود و کافی همین کیسه باشد که ببندند و کمون پر از بادیان و کیسه
خم تخم در معفص خام و در ده انار پوست باشد اگر معالی نافع قیله برای نمایند ساد ضماد کوفته بز گرده شحم بست زیت کنند طلا گرده حل نبق زعفران روغن با یا طلا
کله بدانکه نوشانند جوز سرو طبیخ دارند و استسقای روز نیکی یا کشاینده روز ده در و بندند و برو گرده رو اخل مع اسارون امعا پزانده اوقیه پنج قابض
شده مجتمع ابتین در او است محیط شکم تمام بر رب و شرب بالای است جلد زیر غشا این و صفاق دوم و گویند مراق که شکم جلد یکی است جزو سه شکم پوشش
فصل شصت و هفتم در نتو سره فرو سو آمده و باز منبسط گشته بر انثیین محتوی بشده سوم شرب و آن جسمیت غلیظ شحمی که ملاصق احشا است
اگر در یوم ولادت یا قرب آن پدید آید بسبب سوء تدبیر که بناف رسد **علاج** در همان وقت اصلاح او بربط رفائد و مانند آن کنند چه اگر مستحکم شود
دوا نپذیرد و اگر بسبب کثرت بکا و صیحه وغیره صفاق آنجا شق شود و نتو پدید آید رنگ ناف همرنگ تن بود و در لمس نرم باشد و وجع نکند و عند غمز بداخل
باز گردد **علاج** قطعه ثقیل سرب یا خریطه پر از سرب سوهان کرده یا اشد مسحوقه بر وی نهاده بعصابه بسته دارند و هرچه در فتوق مراق البطن گفته شد بکار
برند اگر بسبب اجتماع باد باشد نرمی بلمس و از جوع و اشتهای باد شکن قلت پذیرد **علاج** از اشیای باد انگیز پرهیز ند بادیان مسحوقه در کیسه کرده بر و بندند
و چیزهای باد شکن بکار برند اگر بسبب اجتماع رطوبت بلغمی بود عدم وجع لین بلمس و ذی رطوبت باشد اگر چه همرنگ بدن بود اما براقیت
داشته باشد و بهیچ حال باز نگردد **علاج** سعد آب و جوز بل بقر آمیخته ضماد کنند اگر بسبب انبات لحم زائد زیر پوست باشد صلب بود و کم نگردد و باید که
متعرض او نشوند لانه یحتاج الی القطع و فیه خطر اگر بسبب اجتماع خون بود تقدم انفتاح عرق متصل و لون نتو بنفسجی یا سیاه و نرم بود **علاج** بارسال علق
خون برآرند بعده ادویه قابضه مسدده افواه عروق ضماد نمایند و دوا آنخواه به بیاض بیض سرشته یا فیروزج ضماد کنند **فصل شصت و هشتم**
در ورم سره باشد که عند قطع ناف ورم پدید آید بسبب ضعف عضو **علاج** اسفیداج مردار سنگ حضض بآب عنب الثعلب یا بآب کشنیز سائیده
گرد ناف ضماد کنند خبث الحدید علک البطم بدهن شیرج طلا نمایند **فصل شصت و نهم در تقیح سره** گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند و گرد او
سرخ گردد **علاج** مردار سنگ محرق سنگجراحت سرخ گل ارمنی دم الاخوین کته سائیده پاشند و قطعه مدور سرب بر وی نهاده بعصابه بندند و گرد ناف
صندل سرخ جدوار حضض بآب کشنیز طلا نمایند اگر نفع نشود و طفل از دو ماه متجاوز کرده باشد گرد ناف دو علق نهند و خون برآرند بعده ادویه مذکوره
پاشند سرب بدهن ورد سوده بر ناف مالند و قطعه سرب بران بندند از دیگر تدابیر فارغ سازد **فصل هفتادم در حمیات** انواع حمی کثیر اند چون
یومی دق خلطی اما یومی در اینها کمتر شود و دق بسیار کم افتد لهذا ذکر خلطی اقتصار کرده **نوع اول در حمی دموی** بدانکه خون گرم شده یا عفن گشته احداث
تب میکند حمی لازم امتلای عروق حمرت چشم و بدن عدم عرق تقدم اکل اغذیه و فواکه خون افزا که مرضعه و طفل را اتفاق شود و یا حرارت هوا محرک گشته
علاج اگر طفل صغیر بود و مرضعه تن آور و دموی مزاج باشد بلا تمهل فصد مرضعه نمایند و از اشیای گرم پرهیز انند و ادویه و اشربه مطفی الدم و قامع
الحرارت تعدیل شیر کنند و اصلاح غذا او اجب دانند اگر طفل از شش ماهه متجاوز باشد و مرطوب بود روز سوم یا چهارم بر بناگوش شرط زده قدری
خون برآرند یا همین جا علق گذارند و اگر چه اخراج دم از دیگر جا نیز سود مند است اما از ینجا گرفتن نافع تر و در ازاله غشی و ضعف اسرع تر باشد و گاه بود
که بعد شرط دم نبرآید و چون عنق و گوش مالند دم برآید چنانچه صبیه را حمی حصبه از هشت روز گذشته بود و بیهوشی و سستی و ضعف داشت

سرهای بیا گوش را شرط زدند مدتی خون نه برآمد آخر او را نشاندند و عنق و گوش مالیدند خون برآمد و زیادتی کرد حتی که بحیله باز داشتند همان وقت صبیه
بهوش آمد و طلب غذا کرد و در چند روز حمی فاتر شد و صحت یافت عناب در آب جوشانده صاف کرده سرد نموده تنها یا با خبه در شبانروز چند بار نوشانند
که در ازالهٔ حصبه و مطبقه مفیدست اگر صداع یا ربود و بشرط گوش نزد و یا در گرفتن خون مانعی باشد یاشوبه نمایند پس آب قصب بر سر پا مالند و بپوشند
که عرق می آرد و اگر قبض بود بشافهٔ نرم کشایند و شموم و اطلیهٔ مناسبه بکار برند باید انکه در حمی بسیطهٔ دموی عرق نمی آید مگر آنروز که فرو شود و در چنین
حمیات باشد که بتعریق سود دهد **نوع دوم در حمی صفراوی بسیطه** صفرت بدن و زبان شقرت بول گرمی نفس عطش یبوست لب تقدم
تدابیر حرارت افزا و گرمی هوا اگر ماده خارج عروق عفن شود تب روزی میان داده آید و اگر داخل عروق عفن شود لازم تب مع اشتداد و کردن
بعد یکروز **علاج** بماء الفواکه و دیگر ملینات مناسبه تنقیهٔ صفرا کنند اگر در مزاج مرضعه غلبهٔ خون یابند فصد کنند و برای تطفیهٔ صفرا سکنجبین ساده و دیگر
اشیای موافقه دهند و تدبیر طفل نیز کنند بشرطیکه غذا خوار بود و اگر طبع قبض بود بشافهٔ نرم کشایند اگر حنا بر کف دست و پا و یافوخ ضماد نمایند مسکن
حرارت و تقویت آب خیار بقدری شکر دهند اگر بتعریق حاجت شود عرق آرند اگر از یاشوبه صداع نرود بشموم و اطلیه تدارک کنند **یاشوبه** که در حمیات
گرم برای ازالهٔ صداع و جذب حرارت مفیدست گل بنفشه گل خطمی گل کنار سان سبوس گندم جوشانده عنبر برآمیخته صاف نموده یاشوبه کنند **فائده** شاید که در گل بنفشه گل خطمی وغیره ست
و در استعمال گذشت روغن بادام آلوده بزنند در حمیات گرم مفید **نوع سوم در حمی بلغمی بسیطه** قلت عطش مگر آنکه از بلغم شور بود که عطش درین بیابند عدم آثار حمیات مذکوره و
ویست که بهر روز می آید و میگیرد بشرطیکه ماده خارج عروق عفن شده و اگر داخل عروق عفن گشته تب لازم بیاید و در شبانروزی یکبار اشتداد میکند و ایضا ازان مدت
و تهیج وجه و ضعف معده گواهی دهد **علاج** هر صبح مرضعه را طبیخ کاسنی بادیان اصل سوس گلقند دهند و قدری طفل هم و از انچه مرخی و مضعف
معده باشد پرهیز ند آب بارد کمتر دهند بر عطش صبر نمایند و بعد مرور دو سه هفته طبیخ و نقوع برنجاسف بمرضعه و طفل دهند و بعد نضج ماده اگر مرضعه را
از تربد و مانند آن مسهل دهند بهتر و دیگر تدابیر و ادویهٔ مجربه که در حمی مرکبه از صفرا و بلغم آید حسب سبب بکار برند **نوع چهارم در حمی سوداوی**
و این با بیها کمتر افتد لمشابهت مزاجهم بمزاج السوداء و خاصه اینست که در روز میان می آید اگر ماده خارج عروق عفن شده باشد و گاه بود که داخل
عروق عفن شود و حمی لازم باشد و بدور ربع اشتداد می کند و ربع لازم در صبیان نادر الوقوعست **علاج** مرضعه را برای نضج ماده طبیخ
مویز بادیان اصل سوس سپستان گلقند دهند نخود آب خورانند و بعد مضی چهل روز و حصول نضج مسهل دهند و تنقیه بتقاریق کنند اگر طفل غذا خوار
بود او را پرهیز نکنانند لیکن فواکه رطبهٔ سریع الفساد چون خربزه شفتالو و بقول بارده چون کاسنی کاهو و هرچه بارد یابس بود ندهند و چون این
حمی دیرپاست مراعات نضج مع رعایت قوت لازم دارند و دار الحلتیت بعد چهل روز بشیر دهند و بدستور ادویهٔ مجربهٔ دیگر که جهت ربع دهند
تا که از دادن مرضعه کار برآید بطفل ندهند باید انکه ربع دو گونه است یکی انکه سودای طبعی عفن شود و تب آرد و این همه که گذشت مختص همین است
دوم انکه سودای احتراقی عفن شده حمی آرد و سودای احتراقی آنست که از سوختن خلطی از اخلاط حاصل شود چه هر خلط که بسوزد سودای غیر طبیعیست
که احتراقی گویند و تدبیر این مشترک بود بتدبیر سودا و تدبیر آن خلط که سودا از وی حاصل شده **نوع پنجم در حمی مرکبه** اقسام این کثیر اند قاعدهٔ کلی
درین انکه آثار هر که غالب یابند در ترکیب دوا انسب دوائیکه مخصوص بغالب بود مرعی دارند و انچه از مرکبات کثیر الوقوعست غب غیر خالص و شطر الغب

است و هر دو واحد اند با اندک تفاوت چنانچه در امراض بزرگان مشروحاً گذشت لیکن درینجا چند ادویه که حمی مرکب از صفرا و بلغم را نفع دهند نوشته میشوند
حسب غلبهٔ هر واحد هر چه مناسب دانند بکار برند و دیگر اصول نضج و تنقیه و پرهیز همانست که بالا گذشت در بیان اطفال **فائده** سکنجبین اصولی و قرص ورد
و شربت دینار نافع اگر قبل نوبت بچند ساعت چند اصبع عسل خورانند لرزه و حمی کهنه را نفع دهد کذا نانخواه مسحوقه بعسل آمیخته و اگر قبل از نوبت لرزه قدری
ماء العسل و گلاب نوشانند نفع دهد و در ابتدای لرزه از آب بارد باز دارند اگر مستسقی است بجای آن خشک آمیخته قدر نخود حبوب سازند و بعد غذا بطفل دهند
سود دهد اگر حمی نائبهٔ بلغمی بعد مضی چهل روز چند ساعت قبل از نوبت چند قدر نخود دهند نافع بود جوز القیء قدری بعسل آمیخته قبل از نوبت دهند و از آب باز دارند
در منع لرزه انفع لیکن مکرر دهند دو سه بار و ملاک امر در حمی مرکبه تقویت معده است **فائده** طفل را که شیر نمیخورد اگر از اغذیهٔ لحمیه و دهنه باز داشتن ممکن بود
فبها الا هر چه خواهد و شدید المضرت نباشد دهند که تدبیر ایشان خلاف بزرگانست و اکثر امور و بسا دیده شد که حمی مزمن بود و نفع نمیشد و پرهیز بهتر
داشت چون ترک پرهیز کردند و پلاو و چرب خورانیدند فوراً رفع شد لهذا متابعت طبع مریض خاصةً طفل واجب در تلون اطعمه اما کثیر غذا اصلا روا نیست
که موجب امتلا و دیگر آفات میگردد **سکنجبین اصولی** انیسون تخم کشوث بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم کاسنی ده درم آب نیم رطل
همه را تند یک نیم رطل شبانروزی ترکرده با آتش نرم بپزند چون قدری آب کم شود قند نیم رطل آمیخته قوام کنند مفتح سدهٔ کبد و طحال مسکن صفرا زداید بلغم مفید
بمعده **نوع ششم در حمی حصبه و جدری** فرق در هر دو آنست که حمی حصبه گرمتر و تیزتر از جدری بود و وجع ظهر دروی کمتر و قلق بیشتر و حصبه دفعةً
بروز کند و جدری اگر زود برآید در سه روز الا در هفته و حصبه نسبت بجدری دیرتر باقی آثار و نیک و بد آن در امراض بزرگان گفته شد
علاج چون دریابند که حمی حصبه و جدریست و هنوز اثری از بثور بر جلد بروز نکرده بوضع محاجم یا علق خون برآرند در حصبه کمتر و در جدری بیشتر
و اولی در حصبه که سخت گرم بود و دهن تلخ و بول ناری و چشم زرد باشد آنکه اول قدری صفرا بملینات کم نمایند بشرطیکه طبع نرم نباشد بعده تسکین کوشند
و اخراج دم درین وقت مضر و بعضی در هر دو اگرچه اثری از بثور پدید نیامده باشد استعمال مبردات و مغلظات هم منع کرده اند و گفته که غلیان خون درین
وقت بسبیل تصرف طبع است که ماده زائد را میخواهد که از تن بیرون آرد و استعمال مغلظات آنرا از غلیان باز میدارد و این معنی منقضی میشود خلاف
تقاضای طبع و ایضاً باعث اضطراب طبع میگردد و لیکن حق آنست که اگر صفراویت غالب باشد از تسکین چاره نبود و غایت آنکه مبالغه در تبرید درین
حمیات ننمایند اگرچه صفرا غالب بود اما آنقدر که اعضا را تسلی دهد و حرارت غریبه را قدری شکند می تواند که بنا بر تقویت طبع و حرارت غریزی ممد
طبع بود در دفع فضلات و مع ذلک بدن را از آفات مصون دارد اما هرگاه اثری از بثور بر بدن پدید آید احتراز از ملینات و مبردات و مغلظات واجب
و سزاوار آنکه درین وقت اخراج دم هم ننمایند و بسا دیده شد که چون درین وقت حسب وجوب حاجت خون گرفتند سبکی تمام پدید آمد و مرض بعافیت
انجامید و واجبست که نزد نمودار شدن بثور تن بیمار بجامهٔ نرم گرم پوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام کشاید و عرق خفیف آید و بثور
بسهولت بروز نماید و آب سرد جرعه جرعه همیشه دهند صندل کافور بویانند تا دل و دماغ را قوت دهد و طبع را باخراج ماده بسوی ظاهر مدد نماید و هرگاه
معلوم نمایند که ماده غلیظ یا مسام مسدود اند تلطیف ماده و تفتیح مسام کنند و آثار غلظ ماده آنکه بثور بر سینه و نواحی او بیشتر برآیند و دیگر جا کمتر و روز چهارم
گذشته باشد و هنوز بثور بتمامه بروز نکرده و آثار بستگی مسام آنکه جلد خشن بود و عرق کمتر آید و تدبیر تلطیف و تفتیح چنان بود که نظر کنند تا حرارت او بکدام

درجه است پس حسب آن تدبیر کنند مثلاً اگر نبض و نفس بر حال بود و غش و حرارت و اندوه در باطن کثیر نباشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه مائل بحرارت
سازند و آب بارد ندهند و اشیای بارد نبویانند و تشرب آب تازه فرمایند و گاه گاه آب گرم یا آب بادیان تر داده باشند و کتیرا سه درم گل سرخ بادیان
هر یک دو درم لک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت درم انجیر هفت عدد مویز منقی مع تخم ده عدد هر قدر که مناسب بود گرفته در آب جوشانند نصفی مانند
صاف کرده دهند یا انجیر فقط در آب جوشانده قدری زعفران آمیخته نوشانند و ایضاً آب گرم نزد بیمار دارند و ردای صفت بالا گیرند و سر بیرون دارند
تا بخار بدماغ نرسد و کرب نیارد و جهت تبرز بخور و تفتیح مسام مفید و اگر نبض و نفس متغیر و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود هرگز اشیای حار
ندهند و بهمان تدبیر که تن بجامه گرم پوشند و آب سرد دهند و اشیای بارد بویانند ملازم باشند و درین وقت برای تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم
بکار برند آنهم چندانکه کرب نیارد بلکه هرگاه حرارت مفرط بود و پوشیدن بجامه ضعف و غشی و کرب آرد هوای خانه سرد سازند طیبات بارده بویانند و برابر انف
چیزی بجنبانند تا ترویح دهد لیکن تن باعتدال پوشیده دارند تا برد هوا انبساط بر تن نرسد مگر وقتیکه اشتمام روائح بارده و جز آن کفایت نکند و شدت بود
درین صورت تبرید قلب لازم گاه گاه جامه از سینه و دل سبکتر نمایند تا راحت یابد و احتیاط دارند تا خنکی هوا جز بدان موضع نرسد و کذا هرگاه که آبله بر آمده
باشد و کرب و تب و حرارت اندرون کمتر نشود و زبان سیاه بود و با اینهمه حالها تن گرم بود خطای عظیم باشد و هرگاه غشی افتد همگی توجه بتقویت دل نمایند
و بدیگر عوارض نظر نکنند و وقتیکه جدری و حصبه بالتمام بر آید اشربه بارده حسب حاجت دهند لینت و قبض طبع ملحوظ داشته و اصلا درین وقت طبع را
باستعمال مسهلات حرکت ندهند و اگر از خود نرم شود حبس آن نکنند خاصة که از وی فرحت پیدا بود **فائده** اسهال آخر حصبه خطر عظیم دارد حبس آن باشیای قابض
و مقوی چون قرص طباشیر و رب به و غیره کنند و ایضاً هرگاه که رعاف افتد تا که خون صاف نیاید بند نکنند مگر وقتیکه خوف ضعف بود و گرچه سیاه باشد
حبس کنند چنانچه در رعاف بزرگان گذشت و بدستور هر عارضه که درین عارض شود چون سرفه شد و مانند آن تدارک هر یک بنوعیکه اصل علت یا
را نیز موافق بود کنند و هرگاه که بثور بروز کنند و باز مختفی گردد دلیل ردیست درین وقت طبع را یاری دهند برای آن چنانچه گذشت شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم
کرفس باهم یا تنها دادن مفید **فائده** عند بروز بثور حفظ چشم و گوش و غیره چنانچه در امراض بزرگان گذشت نمایند و گاه باشد که چون آبله بر آید
از خود به گردد و حاجت بنضج و تجفیف نیفتد **انتباه** غذا در جدری هر چه سرد مائل بیبس بود چون پست شعیر پست عدس با آب انار ترش دهند اگر
طبع خشک بود و در سینه و حلق درشتی باشد و حرارت سخت عظیم نبود پست شعیر بجلاب دهند و از اشیای ترش منع نمایند و اگر حرارت عظیم و طبع نرم
و سینه و حلق درشت باشد پست را مگر بریان کنند و بقرص طباشیر آمیخته دهند و اگر طبع بسیار نرم بود ماء الشعیر از کشک و دانهٔ انار و خشخاش که همه
را بریان ساخته دهند اگر در حلق درشتی بود انار دانه موقوف کنند و دیگر تدابیر موقوف برای طبیب است و در حصبه غذا سرد و تر چون ماء الشعیر مانند
آن دهند و در ماء الشعیر حموضات نیز آمیزند اگر سرفه نبود و آب تربز آب کدو آب خرفه مفید لیکن باید از غیر ترشی ندهند و دیگر اغذیه مروجه هر چه مناسب
بود تجویز نمایند و آب لبلاب و بنفشه و ترنجبین در حصبه منفعت **فائده** چون در فصلی ظهور جدری و حصبه شائع بود صبیان را که کم از ده ساله اند
بعض حجامت یا علق خون کشند و هر چه در باب احتیاط از وبا در باب امراض بزرگان گذشت بکار برند و مرضعه را فصد کنند [illegible] احتیاط از غذا
نمایند و از لبن [illegible] سوم خرما بادنجان خرما خربزه انجیر عسل انگور و هر چه گرم و خون افزا و مهیج صفرا باشد مرضعه و طفل را باز دارند و آب غوره که طبع

تر مدارند و انگشتن در آفتاب دویدن و نزد آتش نشستن منع نمایند و بهترین اغذیه درین موسم بقول بارده و حموضات است و گاه گاه لحم که بقول و حموضات اصلاح داده باشند و استعمال سکنجبین و شربت کدو و شربت عناب و سفوف طباشیر و قرص کافور سفید و غسل آب باران و اگر جدری شیر اب نوشانند و در آن سال بر نیاید و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نبود **فصل هفتاد و یکم در بثور بدن** آنچه سیاه و قرحی بوند قتال و آنچه سرخ و سفید باشند اسلم و در اکثر خروج بثور سلیمه امن مید هد از آفات کثیر لهذا مبادرت در علاج او خاصة که در سر باشد منع است و هر گاه که زمان کثیر بگذرد و ماده باطنه کما حقه دفع گردد تدارک لازم خلاف بثور مخوفه که دقتاست مهلت ندارند و در تقویت اعضای رئیسه اصلاح عفونت بثور کوشند حسب حال اول تنقیه و تعدیل نمایند و دوا و غذا **علاج** بثور سلیمه را بگذارند تا پخته شود و پس بمجففات لطیفه تدارک نمایند تدریجاً تا مقصود بلا ضرر حاصل آید و بهترین تجفیف اینست گل سرخ مورد و برگ درخت مصطکی برگ طرفا در آب جوشانده بدین آب هر روز یکبار غسل دهند پس نشف آب کرده روغن گل یا روغن مورد مالند اگر بثور متقرح بود مرهم اسفیداج بکار برند اگر قیح کثیر بود و حاجت بجلا افتد قدری نطرون بماء العسل آمیخته شویند اگر ازین هم قوی تر خواهند آب بوره فقط کافیست لیکن بشیر آمیخته بقرحه رسانند تا تحمل اثر بوره توانند شد و اگر احیاناً بثرۀ ایشان منقطشود باستعمال اشیای حاده یا خود بخود ماده حاده جذب کند و بطبیخ گل سرخ مورد وغیره که گذشت شویند اگر غلبۀ دم ظاهر بود اخراج خون بحجامت یا علق لازم دانند و توتیا و مرداسنگ سفال آبخورده برابر سائیده بروغن گل یا بروغن مورد آمیخته نهند مو ز پخته سائیده مالند پیخ درخت سیب سوده طلا کنند **دوا** که جوشش را از تقرح باز دارد و قرحه را اصلاح بخشد عناب بهمن بقدر سائیده توتیای مغسول آمیخته سحق کنند که یکجسم شود و مالند **دیگر** آب برگ سیب آب برگ حنا آب برگ عنب الثعلب برابر بهمن ورد آمیخته جوشانند که روغن بماند مرداسنگ اسفیداج سائیده آمیخته طلا کنند مزیل مجرب شدید **دیگر** که جوشش افرونشاند و قرحه را باصلاح آرد روغن زبل خر سه روز بمالند پس حمام نمایند و بطبیخ مذکور غسل کنند و اگر بثور دیگر هم بر آید حنا با آب کاسنی و سرکه آمیخته طلا کنند روغن زبل خر بتکرار مالند و چند روز بدستور کنند تا که به شود **روغن زبل خر** زبل خر نیم خشک درست بیارند و در حفره که چاک انگشت افروزند و بالایش زبل اندازند و بالای زبل صحنک کاسنی و اگر گونه پوشند بنوعیکه بهایش از زمین برداشته بود و دودش نتواند بر آمد و اندک زمان عرق زرد غلیظ در صحنک خواهد نشست برداشته گیرند همچنین چه از زبل بقدر سازند **فصل هفتاد و دوم در نار فارسی** قسمی از بثور است **قول صاحب فوسیکه** بثور سرخ یا سفید یا سیاه اند که در سر و همه جا پیدا شوند و از بعضی مانند ریم و از بعضی مثل لبن بر آید و در بعضی ثقب مثل خانۀ زنبور بود و ماده از و تراود و اکثر از بدی شیر پیدا میشود و تولد این از ماده مائی و حاده و شور و متاکله است پس ماده مذکور گاهی بوسیله گردش خون سوی اعضا می گراید و بثور پیدا میکند و گاهی ببلغم می آمیزد و بثور می آرد و درین صورت اکثر غدد های گلو مملو می باشند چه بلغم سمی از غدد و اوعیه ها خود در جسم مثال خون گردش میکند و بعضی غدد ها را از غلبه خود دیر میکند و گاهی بسبب آمیختن بعضی ترشی منجمد گشته در غدد و اوعیه های خود محتبس میگردد و به اجزای جلد مشترک گشته احداث بثور مینماید یا بمادرش کسی مرض چون حمره باشد که تاثیر آن در خون یا بلغم ساری گردیده آن را از طبع خود بگردانند و احداث بثور نماید **علامت** اگر بسبب مرض مادر باشد دریافت آن عسر است و غلبۀ این مرض اکثر وقت شب نسبت بروز میشود چنانچه طفل میگرید و بی آرام میباشد در شرب لبن پس وقتیکه دریافت این مرض شود حفاظت طفل لازم تا صرع و دیگر امراض بسبب مائیت و ترشی نبودن موی حادث نگردد

اگر ماده بغایت حاده و نافذه است بقحف نفوذ کرده غشای دماغی را عیان خواهد ساخت **علاج** دوا ندهند و بر طبع گذارند چه طبع مدبر بدن است
از خود زائل خواهد ساخت و اگر دوا دهند برعکس افتد صرع وغیره امراض مهلکه آرد و بکشد طفلی بسبب ظهور بثور در راس و تمامی جسم در چهار روز بمرد
پس تا که اخراج ماده از راه انف نشده باشد مبادرت در علاج نکنند که بغیر خروج رطوبت راسی از انف دیگر امراض پیدا خواهند شد بر تقدیر اگر در علاج
مشکلی پیش آید آنزمان مبادرت نمایند تا ماده مذکور باز نگردد و سوای آن زین در اشعار مریض شانه نکنند و قمل ها افتادن دهند و نه چینند اگر اینهم کافی
نبود عقب گوش و بر راس ادویه متآکله نهند اگر کفایت نکند در بازو داغ دهند و ادویه کاوستیک چسپیده دارند تا اخراج ماده از داغ گردد و نیز تا پانزده
بیست روز داغ را به شدن ندهند تا ماده بتمامه برآید و از صرع وغیره ایمن ماند و مرضعه را اغذیه مناسبه خورانند اگر بعد پانزده بیست روز طفل رو بصحت
نیارد تبدیل مرضعه کنند اگرچه لبن او صالح باشد اگر نتوانند فصد مرضعه نمایند مسهل دهند ماء الجبن بزی یا ماء الجبن حماری نوشانند و از غذا و شراب
مضرت افزا باز دارند و مرهم اقلیمیای ذهبی برای تخفیف ماده حاده و شور انفع و شرب آب مطبوخه طلا مفید **قول جو ویلقبر** و طلا بدون
شگفتن و طیار شدن تاثیر خود نمی بخشد اگرچه ورقها خورند اگر در یک اونس مرهم اقلیمیای ذهبی یک اسکرو پلو سال سنور نو آمیزند در دفع ماده حاده شور
انفع بود **قول لیمیری** درین مرض و در قوبا وغیره امراض جلدی دوای دیگر مثال روغن سرب نیست **فصل هفتاد و سوم در سعفه** یعنی قرحه که در
سر و روی افتد و گاهی در همه تن پدید آید و اقسام است و آنچه باطفال شود سعفه رطبه است که از آن زرد آب می تراود **علاج** تنقیه مرضعه بفصد و اسهال
کنند حب اسطمخیقون ایارج دهند اصلاح غذا نمایند ریاضت کنانند و از جماع پرهیزانند و از طفل خون بحجامت و علق برآرند تعدیل دم باشربه
مناسبه سازند اگر پشت گوش چاک کنند یا رگ عقب گوش کشایند و خون او بر سعفه مالند زود نفع دهد و بمرضعه سفوف هلیله و انیسون و شکر چند روز دهند
قنبیل حنا مردار سنگ عفص پوست انار عروق الصفر برابر سائیده شمع بدهن ورد یا بدهن سمسم گداخته ادویه آمیزند و سرکه انگوری افزوده بهم زنند پس
اول موی سر تراشند یا بمقراض دور کنند و اگر پوست بر قرحه باشد آنرا هم دور نمایند پس دوای مذکور نهند آرد نخود دشتی لوتیا بریان قدری سائیده
ترش آمیخته کف مال کنند تا خمیر شود و موی سر تراشیده مالند و بعد سه ساعت شویند در یک هفته اثر تمام دهد طین خر بسرکه طلا نمایند اگر زرد و حلق موی سر بوره کرده
بطبیخ تخم خربزه سلق و برگ شسته بطبیخ بکلیر برگ حنا شویند قرطاس محرق در سکنجبین بکمر دهن طلا نمایند **قول صاحب فونسیکه** پیه گرده بز مغسول بگلاب و اونس روغن سرب
نیم درم در کهرل سرب حل کرده مالند و بمرضعه اغذیه مبرد مرطب خورانند و از خمر و تخم خوک و اغذیه مطبیه حاد شور پرهیزانند **فصل هفتاد و چهارم در عجز** شبیه
بدامیل بود لیکن نضج نیابد و منفجر نشود **علاج** حجر الفلفل سائیده طلا کنند و مرضعه را پرهیزانند اگر زائل نشود شرط زنند تا خون جاری گردد پس بطبیخ سلق
تنها یا با ورق آمیخته شویند **فصل هفتاد و پنجم در حصف** اگر زیاده شود **علاج** بطبیخ برگ خوخ و تخم خربزه شویند روغن گل مالند **فصل هفتاد و ششم**
در نمله گل ارمنی سماق گلنار گل سرخ بلعوط طلا کنند و بمرضعه گل سرخ عنب الثعلب دهند اگر ممکن باشد بتقفا حجامت کنند **قول ابن سینا** در روزی دو
سه بار سرکه ریزند صبر مر حنا طلا کنند **فصل هفتاد و هفتم در سحج الفخذ و نحوها** درکش ران و بغل و بن گوش و چین های عنق از گرما و چرک خراش پدید آید و در
کش ران اکثر شود بسبب حدت بول **علاج** اول آن موضع را بآب شور شویند بعده سعد گل سرخ آرد جو آرد عدس گل ارمنی گل سر شور دم الاخوین
کته مردار سنگ سوخته تنها یا مرکب ببعض ذرور کنند اگر حاجت بمرهم شود مرهم مناسبه بکار برند **قول بقراط** اگر تعفن در اصول رانها پدید آید آس

کوفته باشند **فصل هفتاد وهشتم در ثؤلول** یعنی مسه **علاج** با زاج آدمی بر انگشت نهند وبر دو دش تا دیر وا رند واین عمل چند بار نمایند بتدریج در چند روز خشک شده بیفتد اگر آنرا بناخن بخارند وشیر برگ انجیر بر وی نهند دفع کند **فصل هفتاد ونهم در قوبا** لعاب دهن آدم که نهار بود ویا صائم باشد وازو پر مضمضه نکرده مالند نفع دهد وبید وای حاد حاجت نیفتد اگر نبود روغن گندم مالند **قول بقراط** اصلاح مزاج مرضعه کنند حمل بسرکه طلا نمایند

مقاله سوم

در احراق وغسل واصلاح بعض ادویه واستعمال خوبیدنی وغیره وتدبیری که

وادویه متآکله ومسهله ومقیه ومدره وغیره وفصد

وحجامت وعلق وتدبیر سفر وغیره

باب اول

در احراق وغسل

واصلاح بعض ادویه **فصل اول در احراق** احراق یا بجهت کسر حدت است چنانچه در زاج وزرنیخ ومانند آن یا برای تلطیف چنانچه در نمک وسرطان یا بجهت دفع سمیت چنانچه در افعی وعقرب وذراریح یا برای اکتساب حدت چنانچه در سنگ وصدف که از سوختن آهک بهم میرسد یا بجهت تفتت وسخافت تا بسهولت سحق گردد چنانچه در بسد ویاقوت وغیره یا برای رفع اجزای غریبه یا بجهت شدت نفوذ یا برای اعراض دیگر **بدانکه** احراق وتکلیس بآتش بالقوه نسبت بآتش بالفعل بهتر واکثر مستعمل واین از تیزاب وارواح لطیفه چون ماء الفاروق وماء الزین وروح ملح وروح زاج وعرق گوگرد مقطر وصاعد حاصل میشود **بدانکه** جسم سخیف متخلخل بسبب احراق میل ببرودت میکند واگر احراق بحد رمادیت رساند حرارت وی بالتمام زائل گردد وجسم کثیف غیر متخلخل بسبب احراق میل بحرارت مینماید ودر اکثر **بدانکه** مقصود از احراق انتقال طبع آنچیز است لیکن جسمیکه احراق در وی مغیر اعراض محسوسه او اصلا نتواند شد آن جسم را مستمر الطبع گویند واحراق در وی نه از برای انتقال طبیعت بل برای اغراض دیگر وآنجا که از احراق تبرید جسم محرق مطلوب بود باید که بعد احراق آن را بآب شویند الا بحیثیان بکار برند واحجار را مبالغه در احراق کنند خلاف نباتات وحیوانات وحریر وصموغ که در اینها ادنی احراق کافیست **بدانکه** حد سحق فلزات جهت اکل آن مرتبه است که چون قدری از وی بر آب پاشند مدتی راسب نشود **فائده** آب قرع خام نیم رطل دهن بقر ربع رطل آمیخته نوشانند

تا هفته مرتبه مضرت اقسام گشته است **طریق تکلیس به تیزاب و غیره** براده یا تکلس آن معدنی که خواهند در شیشه یا در ظرف چینی نهند و بروی آن آبهایی
نهاده که چهار اصبع بالا آید ریزند و بر ریگ گرم یا در حمام یا بس گذارند که منحل گردد پس قطره قطره روغن طرطیر یا آب بالچ گرم بروی ریزند تا محلول او از آب جدا شده
راسب شود پس آب دور کرده راسب را بگیرند و تیزاب که حل نقره کند حل طلا نمی سازد و عکس عکس **احراق زرنیخ** باید که قدر نخود ریزه کرده در کوزه
گلحکمتی نهاده ثقب بر سر کوزه کنند تا دود بر آید پس بر آتش نهند چون دود سیاه رفته سفید بر آید بردارند **احراق زاج** زاج مسحوق در کوزه نو گلحکمتی
نهاده دهن بند کرده در آتش تند گذارند که سوخته سرخ گردد یا در کاغذ پیچیده نهند تا جوش خورده خشک گردد **احراق اقلیمیا و
صدف و بسد و شاخ گوزن و توتیای سبز** باید که قدر باقلا ریزه کرده در آوند نموده گلحکمت ساخته یکشب در تنور گذارند پس بر آرند
احراق یاقوت و عقیق و یشب و احجار صلبه باید که قدر نخود ریزه کرده در بوته نهاده دهن بند نموده ثقبی برای خروج بخار ساخته در
آتش گذارند چون سرخ شود بر آورده در آب اندازند و مکرر همچنان کنند تا بحدیکه زود از هم ریزد یا آنها را به نصفی کبریت سحق بلیغ کرده در بوته گلی یا در مغرفه
آهنی نموده سوزند **احراق سرب و رصاص** در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گداز دو گوگرد انداخته حرکت دهند که خاکستر گردد **احراق نمک**
شسته خشک کرده در دیگ نموده چندان آتش دهند که از جستن باز ایستد یا نمک تخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر بسوزد **احراق آهن و مس و فولاد**
هلیله بلیله آمله برابر جوشانده صاف کرده بر آتش نرم نهند و صفحها آنها که تنک بود در آتش تفته درین سرد کنند بیست یکبار و هر چه ثقل در آب شود گرفته
بکار برند و در احراق آهن بجای آب مذکور بول گاو نمایند **احراق خبث الحدید** هفت بار تفته در سرکه سرد کرده خشک نموده بسایند یا سائیده بسرکه
انگوری یا بخمر ریحانی یک یا دو هفته تر نموده بسایند خشک نموده در مغرفه آهنی بریان کنند پس بکار برند **تکلیس حدید** براده حدید گوگرد برابر سحق
کرده در بوته یا در مغرفه آهنی نموده بر آتش نهند تا دود بر رود **احراق اثمد** سائیده به پیه تازه آمیخته بر اخگر گذارند تا که شعله و دود برود یا سرمه با بقر سائیده
در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آهک سفید گردد یا سرمه ابقر برابر سائیده در بوته کرده بر آتش نهند تا ابقر برود پس با آب گرم حل کرده آب
دور نموده دارند و اگر به موزن سال پنیل سازند بهتر و این انتیمونیو کلس است **تکلیس طرطیر** طرطیر در ظرف سفالی کرده در قرن آجر پزی گذارند
تا که سفید گردد پس با آب گرم حل نموده آب صاف را با آتش عقد سازند و باز با آب حل کرده صاف آنرا منعقد نمایند چند بار **احراق قشر بیض**
با آب نمک مکرر شسته قشر درونی جدا نموده کوفته در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آهک سفید گردد **احراق کف دریا و کچ و مانند
آن** در کوزه گلی کرده در آتش نهند که سفید گردد **احراق پشم و ابریشم و مو** باید که مقرض کرده در ظرف سفال یا آهنی نهند و بر آتش گذارند
و حرکت دهند تا که قابل سحق شود و سوخته نگردد و پشم و مو را باید که شسته شانه کرده ریزه کنند **احراق عود** سوهان کرده در ظرف گلی نهاده در آتش
گذارند که زغال گردد **احراق پوست کدو و حشایش و بزور** مانند ابریشم است اگر مثل رماد خواهند آتش زیاده دهند الا بو دادن کافی
احراق ملحفات شکم شگافته پاک کرده در ظرف گلی نهاده در تنور گذارند تا که سفید گردد **احراق خطاف و ارنب** پاک کرده در آوند گلی
نهاده در تنور گذارند تا که بسوزد **احراق عقرب** در شیشه یا ظرف مسی کرده یک شب در تنور معتدل نهند **احراق حیه** مار خانگی سیاه در ظرف گلی
نموده در تنور گذارند که اصلا رطوبت نماند و قابل سحق شود **احراق سرطان** ماده آنرا از سر و اطراف و غیره پاک کرده بآب یا دخشب رز

شسته بآب صاف شویند و در ظرف گلی نهاده در تنور معتدل گذارند که خاکستر نگردد آثار بادگی آنکه چون سوزن برپشت او خلانند رطوبت سفید
برآید اگر وقتیکه آفتاب در برج اسد باشد در ظرف مسی سقلیعی سوزند بیای لسع کلب کلب مجرب بود **احراق فضه** سوهان کرده بآب نمک در ظرف آهنی
باتش تند سوزانند اگر خوب سوخته نگردد قدری گوگرد بروپاشند و بسوزند یا سرخ کرده در آب لیمو چهار بار سرد نموده در بوته گداخته عرق ده ماهی اندازند
بتکرار تا که رماد گردد **احراق ذهب** قلی آهک ملح عجین جدا جدا در آب تر کرده آبش گرفته بر آتش منعقد نموده آهک دو ملح معقود قلی معقود هر یک
نیم برادهٔ ذهب یک بهم سائیده در ظرف مرج بر روی آتش سحق کنند چون خوب گرم شده سحق یافته در سه روز بجای نمناک گذارند تا قدری نم بردارد
باز بدستور مذکور سحق نمایند و بجای نمناک نهند بدستور سه چهار بار پس در بوته کرده آتش دهند که بوته سرخ گردد و بعد سرد شدن برآورده بسایند و بآب
گرم مکرر جوشانند و شویند پس خشک کرده سائیده استعمال کنند **احراق زجاج** قلی یک آب چهار حل کرده شیشه صاف ادر کفگیر آهنی نهاده
بر آتش نهند چون سرخ شود در آب ریزند مکرر تا که ریزه ریزه گردد **احراق ودع** در اخگر نهند که سوخته سفید و سست شود **احراق تل** در ظرف
گلی بند کرده در آتش نهند که سوخته گردد **احراق خرمهره** در ظرف گلی بند نموده در تنور نهند بعد سرد شدن برآرند اگر سخت باشد باز نهند **احراق
عاج** در سبوی گلی کرده گل حکمت نموده در حفره بدور یک گز آتش دهند **احراق جست** در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند و آب سرمق اندک اندک ریزند
تا که رماد شده زرد مائل بسفیدی گردد **کشته جست** جست شانزده درم در ظرف آهنی کرده گذارند و آب یک لیموی کاغذی اندازند چون خشک شود
باز گذارند بدستور تا که آب پنجاه لیمو جذب شود سحق کنند شربتی یک سرخ در برگ تنبول صبحی مقوی باه مزید منی مشتهی مزلیه سوزاک **کشته زرنیخ سرخ**
برگ انار سائیده آبش گیرند پس آهک بدین آب سرشته بوته سازند و قدری از ثفل برگ مذکور درین بوته نهند و بالایش زرنیخ سرخ سه درم گذارند و
ثفل دیگر برو نهند و بوته دیگر برو گذاشته گل حکمت کرده در حفره نهند و یک ربع آثار پاچکید شتی انداخته آتش دهند بعد سرد شدن برآرند شربتی
قدر برنج در برگ تنبول مزلیه جمیع همه قسم که بکسی دوا به نشود و جذام هاضم مقوی باه از ترشی بادی پرهیزند **کشته زرنیخ** زرنیخ طبقی در صفحه طلق نهاده بر وطلق دیگر
نهند و لبهایش بآرد ماش بند کرده بر آتش پاچکید شتی گذارند و هر لحظه ته و بالا نموده باشند تا که رنگش مانند ذهب گردد و از آتش بردارند **زرنیخ**
زرنیخ طبقی سه درم در آبخوره گلی نهاده دهن بند نموده در حفره ریزه پاچکید شتی پر نموده بالایش باد جوب قوم گسترند و بر آبخوره نهند و بر چهار
طرف آبخوره خاکستر زقوم اندازند و بالایش پاچکید شتی هشت رطل نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند شربتی نیم تا یک برنج به نیم رطل دهن بقر
غذا نان بسینی بی نمک بروغن گاو و از حموضات و لبنیات پرهیز و مشتهی مزلیه وجع مفاصل ریحی و نواصیر برص اگر کرب آرد برنج بدهن بقر خورند
کشته مرجان مرجان سه درم آب انار ترش یا آب غنچه یاسمین دو رطل انداخته بآتش پاچکید شتی کشته کنند **کشته زنجفر** شنگرف درم
در آب غنچه یاسمین یا در بیاض بیضه انداخته آتش دهند **زنجفر** در بیضه مرغ سیاه ثقب کرده بیاض و صفرت برآرند شنگرف جوکوب نموده پنجدرم در و
اندازند و ثقب را از بیاض بیض بند ساخته از گل ضماد کنند چون خشک شود خرقه و گل پیچند بدستور هفت ته گل و هفت ته خرقه گذارند پس در حفره
که عمق و طول و عرض او یک وجب باشد بهوسه شالی پر کنند و در میانش بیضه نهاده آتش دهند هفت مرتبه پس شنگرف برآرند و در سکورهٔ گلی نهاده
گل حکمت کرده در بیست رطل پاچکید شتی گذاشته آتش دهند **شنگرف** شنگرف پنجدرم در بیضه ثقب کرده نهند و بخرقه و گل بند نموده بیضه را

دوا بخوره گلی بهنت و دهن بند نموده در چهار ده رطل پاچک دشتی آتش دهند و صبح بعد سرد شدن برآرند شربتی قدر برنج در برگ تنبول مقوی باه مزیله
وجع مفاصل **شنگرف** شنگرف سه درم در بادنجان ثقب کرده نهاده گل حکمت نموده در آتش گذارند چون بادنجان سوزد شنگرف برآرند بدستور هفت بار
کنند شربتی قدر شعیر مزید منی مقوی محسن مزیله ریاح **شنگرف** برگ عنب الثعلب نیم رطل سائیده درمیانش شنگرف سه درم نهاده گل حکمت کرده در حفرهٔ همراه
نیم رطل پاچک دشتی آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند شربتی نیم سرخ در برگ تنبول مزیله حمی و وجع مفاصل و غیره مقوی باه مشتهی بالایش شیر یک نیم رطل
که در جوش نصفی مانده باشد نوشند و از ترشی و بادی پرهیزند **کشتهٔ طلق** در آتش تفته در آب برگ سرس سرد کنند پس برآورده مالند همچون آرد
گردد بنجبیل عسل و صمغی هند مقوی باه **طلق** در ظرفی نهاده عرق ترب انداخته بند کرده در بیست رطل پاچک دشتی آتش دهند بدستور هفت بار و اگر صد بار
دهند بهتر **طلق** سه روز در آب جل نیب تر دارند بعده ابقر دو چند زیر و بالا نهاده در حفرهٔ که عمق و طول و عرض و یکذرع باشد پاچک دشتی
پر نموده در و نهاده آتش دهند اگر کشته شد فبها الا بتغیر امتزاج ابقر سه بار بدستور آتش دهند مشتهی هاضم مقوی باه مزیله ضیق شربتی سه تا سی دانه بعسل
کشتهٔ فضه سم الفار زرد یک درم ورق فضه سه با آب لیمو سه ساعت حل کرده ورق آمیخته غلوله بسته در بوته نهاده گل حکمت کرده چهارده بار
آتش دهند هر بار سی پاچک دشتی **نوع دیگر** آنست که بگدازند نقره خالص را در بوته که آنچه قلعی در آن باشد یعنی بوته را اسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند تا آن سوخته
قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند
تا سوخته گردد **تشویهٔ انیسون و نمک و شطرغا و مانند آن** باید که بعسل سرشته در خرقه بسته بگل حکمت گرفته یک شب در تنور معتدل نهند **تشویهٔ عنصل** بخمیر گرفته در زیر
بالای آجر گذارند تا خمیر پخته شود **تشویهٔ سقمونیا** در جوف یک سیب یا و قشر بیض گذاشته بخمیر گرفته بر آجر نهاده بر آتش نهند تا جوشیده مشوی گردد و اگر سقمونیا را با نفشه سلاقه
کار مشوی کنند و از دیگر تدابیر مستغنی سازد **تشویهٔ حب بلوک** مقشر کرده پوست درونی بر آورده گل سرخ کتیرا ابابر بعد ربع ادا فزوده در خرقه ترا بسته بخمیر گرفته
بدستور در آتش نهند تا خمیر پخته گردد **تشویهٔ انزروت** بشیر خر یا بشیر زن سرشته بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل آویزند تا خشک
گردد و اگر با زسائیده بدستور بشیر سرشته با چوب گز بدستور کنند بهتر یا بشیر سرشته در آفتاب نهند مستور از غبار و چون خشک شود باز تر کنند
بدستور سه بار **تشویهٔ حشیشه بنج** در کیسه کرده نزد جل خرده قدری آشنیز خشک بادیان در آب جوشانند چون پخته شود بر آورده مقشر کنند **تقلیهٔ هلیله** پوست
او نیم کوفته با آب جوشانند که جذب گردد و پس نزیت چرب کرده بریان کنند **تقلیهٔ حمص و مانند آن** بزیت چندان بریان کنند که شق گردد و بلوط
وغیره را انقدر که لون او تغیر یابد **تحمیص بزور و ادویه** باید که ظرف گلی یا سنگی بر آتش گرم کرده تر و گرفته دوا را در آن نموده بهم زنند بحدیکه آنچه
آن پدید آید **فصل سوم در غسل** یعنی غسل ادویه **غسل یاقوت و مروارید و شادنه و اثمد و روسخت و اقلیمیا و**
شنگرف و مانند آن سائیده آب شیرین انداخته با آهستگی بجنبانند تا هر حصهٔ مثل غبار بود با آب آمیزد پس آهسته در ظرف دیگر گیرند بتکرار تا که همه از
ریگ متمیز گردد و پس خلاف را بگذارند تا ته نشین گردد چون آن رسوب شود آب دور کرده بسایه محفوظ از غبار خشک کنند **غسل لک** از چوب و غیره پاک کرده بستانند
و در بیند و افزون را چه شانده از آب او قدری اصل لک سحق کرده از پوست برون کنند و هرچه باند بدستور باب مذکور سائیده همچنان نمایند
پس هرچه راسب شده خشک کرده بکار برند **غسل شمع و زفت و دهن** گداخته چند بار در آب گرم ریزند و آنچه بر روی آب ماند بر دارند

غسل صبر ریوند سنبل عود بلسان قصب الذریره مصطکی اسارون حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح اذخر جوزبویه هر یک سه درم آب دو رطل
بپزند تصفیه نمایند صاف کرده صبر رطل سائیده آمیخته بپزند آنچه راسب شود خشک کرده بکار برند یا صبر را چندان بآب شویند که آب سفید برآید
پس بگلاب شویند **غسل طین** در آب که او را پوشد ترکرده جنبانیده بپزند پس بگذارند تا راسب شود آب دور کرده خشک کنند **غسل آهک**
در ظرفی کرده آب انداخته جنبانند و بگذارند تا راسب شود آب صاف بریزند بدستور هفت بار پس خشک سازند **غسل مردارسنگ** بهموزن
نمک سائیده آب که چهار اصبع بالا آید اندازند و در روزی دو سه بار جنبانند و بعد هفته تجدید آب کرده آب دیگر بریزند بدستور هر هفته تجدید نمایند
تا چهل روز پس خشک سازند یا در تشیم سفید پیچیده یا با باقلا بجوشانند که باقلا مهرا گردد و تشیم سیاه شود بدستور رفع تشیم و باقلا کرده دیگر تازه نموده بپزند تا که
مردارسنگ بحد سفیدی رسد **غسل زیبق** هر قدر که خواهند آنرا با آب رماد و آب لوره مکرر شویند بعده بسرکه و نمک مکرر شسته در شیشه نموده
روح خمر که چهار اصبع بالا آید ریزند وقتیکه خمر سیاه گردد دور کنند و همون قدر خمر دیگر انداخته بدستور کنند تا که لون خمر متغیر نگردد **غسل لاجورد**
باریک سائیده آب برو ریزند و حرکت دهند پس آب در ظرف دیگر گیرند و باز آب دیگر انداخته حرکت داده برآرند پس بگذارند چون راسب شود
آب صاف بریزند و خشک کرده باز سائیده بدستور کنند چند بار تا مانند غبار گردد **غسل روغن کنجد** با آب نمک الت بلیغ کرده با آتش نرم بجوشانند پس آب نمک جدا کرده با آب صاف الت کثیر نموده
بجوشانند و آب از وی جدا کنند **غسل سویق** آب جوشان برو ریخته بگذارند تا برآید پس آب سرد برو ریخته بدارند **غسل اسفیداج و مس**
سوخته و سرب سوخته در آب انداخته چند بار شویند که ترشی نماند **غسل قشر بیض** در آب شیرین انداخته در آفتاب بدارند چون آب اعفن
شود تبدیل نمایند و پوست باریک جدا نموده تکرار آب نمایند تا آب از تعفن باز ماند خشک کنند **غسل زیبق** در کهرل نهند و آب برگ خندوع ریزند
و بمالند تا سیاهی جدا شود آب دور کنند و آب عنب الثعلب انداخته تا دیر بمالند پس برآرند با هلیله ململه آمله تا شبانروزی با آب شیرین ترکرده بدین شویند
غسل سم الفار در کیسه کرده برگ روآسن در ظرف گلی پر کنند و آب اندازند و چوبی بر سر دیگ نهند و کیسه بچوب مذکور بحیثیکه در آب بوده بته دیگ
نرسد آویزند و نیم ساعت آتش داده برآرند **غسل سنگبصری** در آب کدوی تلخ بدستور سم الفار بجوشانند **غسل گوگرد** در ظرفی شیر نهند و بر دهن
ظرف خرقه بندند و بر خرقه گوگرد خرد کرده گذارند و گرد دهن او قدر دو اصبع از آرد یا گل دیوار کشند و بر وتابه نهند و بر تابه زکال گذارند تا گوگرد گداخته
از خرقه گذشته در شیر چکد بدستور سه یا هفت بار و هر بار شیر تازه باید یا گوگرد یک دهن بقر دو گداخته در شیر اندازند و برآورده بآب شویند **غسل**
بیش بکیسه کرده در دیگ پرآب که میان آب ماند آویخته نیم ساعت جوش داده برآرند یا بخدرم اد در بول گاو ده یا پانزده روز تر داشته بآب
شویند پس تراشیده در خرقه بسته در دو رطل لبن بقر که میان آن ماند آویخته جوشانند چون چهارم ماند برآرند و بآب گرم شسته خشک کنند **فصل چهارم**
در **اصلاح** بعض ادویه **اصلاح سنگبصری** در اخگر سرخ کرده بگلاب سرد کنند بیست یکبار **اصلاح دند** در خرقه بسته در زیر تقر نهند
اگر خشک بود آب اندازند و تا دو ساعت آتش داده برآورده شسته مقشر نموده از میانش برگ دور سازند یا در آبکامه بنهند تا مقشر کنند یا مقشر
کرده صره بسته در آب ربع ساعت جوشانده برآورده پرده درونی دور کنند **اصلاح فولاد و خبث الحدید** بسرکه تند ترکرده بسایه خشک
نمایند سه بار **اصلاح ذراریح** در کوزه کرده سر کوزه بخرقه بسته معکوس بر بخار سرکه که بر آتش جوش دارند تا کشته پوسیده گردد پس بکار برند

اصلاح اذاراقی بآب ترکنند و بعد چند روز که نرم شوند مقشر کرده از وسطش برگ دور نموده تراشیده خشک ساخته دارند اصلاح
بلادر کوفته در ظرف گلی نهاده سرکه که دو اصبع برآید انداخته بعد سه روز برانده خشک کنند یا آنرا قطع کرده بر تیری آهنی بسیار گرم افشرند تا عسل
او جدا شود پس بروغن جوز چرب کنند و بدهن بقر جوشانده بکار برند اصلاح زیبق بخرقه سفت مکرر گردانند تا رفع سواد گردد اصلاح دوق
دانه او بیرون کرده در هاون بقدر ربع زیت مانند آن آمیخته بعده ادویه آمیزند و اصلاح جمیع ادویه شیردار و چسپنده بهمین دستور است و اگر بدوائیکه
مرکب کنند مغزها دارد با مغزها کوبند اصلاح مازریون دو شبانروز بسرکه ترکنند و سه بار تبدیل سرکه نمایند پس بآب شسته در سایه خشک
سازند اصلاح شبرم کوفته یک شبانروز در شیر ترکنند و درین عرصه سه بار تبدیل شیر نمایند پس خشک کنند اگر جهت اورام و سدد احشا و تا
اسهال بلغم و سودا بکار برند بعده برآوردن از شیر سه روز دیگر در آب کاسنی آب بادیان آب عنب الثعلب ترکرده بکار برند اصلاح
حسک خشک خشک را در آب حسک تازه تا هفته تر داشته خشک کنند اصلاح سنبل بمقراض تراشیده کوبند اصلاح اشنه
از چوب جدا کرده اول در خرقه نهاده مالند تا پوست سیاه جدا شود و سفید ماند اصلاح افیون آنرا شکسته بر صفحهٔ مس نهاده بر ماء گرم
نهند تا قطعهٔ مس گرم شود پس بسرعت بردارند تا سوخته نگردد و در آب ترنمایند که حل گردد اصلاح مشک از مو و پوست پاک کرده سایند
اصلاح صمغ عربی و کتیرا شکسته در آب ترکنند چون گدازد در خرقه نهاده افشرند اصلاح اشق و سکبینج و مانند آن شکسته در
آب گرم ترکنند که گدازد پس حل نمایند و ادویه دیگر آمیزند فصل پنجم در حفظ بعض ادویه حفظ زهره مجری او برشته بسته در عسل که اورا بپوشاند انداخته
دارند حفظ پیه و مغز در عسل چند روز انداخته پس شسته خشک کرده بخرقه کتان پیچیده در سایه آویزند و بدستور اگر در ظرف قلعی دارند عفن
نگردد بدانکه بعض ادویه را باهم جمع کرده باید داشت تا موجب بقای آن باشد چون کافور با فلفل و برادهٔ آهن و مقناطیس و بقیه با سماک و ساذج
با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او جمع نباید کرد و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و فضه دارند و عرقها و میاه حاده را در شیشه یا در ظرف مزجج دارند
و برگ و بیخ و گل را از جای نمناک و آفتاب تند دور دارند و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است -

باب دوم

در طریق استعمال چوبچینی و عشبه و غیره

فصل اول در فواید و استعمال چوبچینی و آن مرکب القوی مقوی اعضای رئیسه تناسل باه و معده و حرارت غریزی مجفف
رطوبات غریبه بلطف تحلیل سریع النفوذ در عمق تن مفتح سدد محلل ماده غلیظه مدر بول و عرق منقی خون از کثافت مذوب ملین صلابات و
تعقدات قامع جدری و قروح و جرب و حمیات مزمنه متعسر العلاج و اکله و بثور و اورام و قروح خبیثه و اعلال سوداویه چون جرب و حکه و جذام و قوبا و بهق اسود

سرطان و التهاب و داء الفیل و نواسیر و جمیع مفاصل حمی ربع و قسام جنون و مالیخولیا خاصه که از احتراق بلغم شود و داء ثعلب و درد وجع ساق و وجع اکثر امراض بلغمی چون نزله و زکام و استسقاء و مانند آن نافع و مسمن و تن و در ابراء عصبیه و وجع بیت مفاصل آن مفید و برای قطع عادت افیون و تغییر و جهت اختلاط ذهن و انواع نواسیر و امراض مقعد و رحم و مثانه و سهال مزمن و سیح و زحیر و قرص نافع بالقوت تابعه بالذات و در علل قبض نیز مفید با در مرض و سام و مرض مزمن که بدان نفع نپذیرند و از صحت یافتند و در امراض گرم نیز مستعملست خاصه بسبیل نقوع و مسیح اد و مفرده و جمیع باب نفع چوبچینی رسید بهترین او سرخ مائل بسفیدی سنگین گرم است مادر نگینی مفرط نباید ولی آنکه بنم قی بود یعنی چون در آب انداز زندته و دو سطح آب آید لیکن بقعر آب مائل تر بود و پوسیده و کرم خورده و سخلخل و بسیار کهنه نباشد و ایضا بسیار صلب که از تکار در جهت بریده شود نبود و سطح ظاهر مستوی باشد و در خوردی و بزرگی متوسط بود و ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه قدری سرخ تر بود و بطعم مائل بشیرینی و بی رائحه باشد **فائده** و قتیکه عزم شروع او کنند اول حسب حاجت تنقیه نمایند و آب ترک کنند نیز با غسال و بر عرقهای مناسبه اکتفا ورزند و اولی مدت ترک آب مستقبل یک هفته است و بهترین ایام جهت استعمال او وسط ربیع یا اول خریف بود و مهما امکن در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال نکنند و تا که ضرورت نیفتد و پاس از دیگر تدابیر روی ندهد مبا شر او نشوند چه بصعوبت پرهیز و مشقت در مخالطه عوارض بدنی و نفسانی در ایام متمادی کم متحمل باشد و محتملست که از نا پرهیزی بغیر وقت استعمال کردن مضرت کثیر رساند قطع نظر از آنکه نفع بخشد و چون شروع بتشرب کنند از هوای بارد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلای معده و جماع و حمام و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و از هر چه منافی صحت باشد و از شیرینی مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز ند و آب سرف قطعا ننوشند و عوض آب بر طبیخ چوبچینی یا بر عرق بادیان عرق گاوزبان و مانند آن اقتصار کنند اگر حرارت مستدعی شود شیره خرفه و مانند آن مع گلاب و عرق بید مشک دهند اگر در اثنای تناول زحیر و یا سحج پدید آید چهار تخم و مانند آن دهند و در اسهال خون قرص کهربا و جز آن و تا که سحج بالکل نرود لحم و شیرینی ندهند و بر ماش برنج لب لوز بود و اده قناعت نمایند و ضعیف القلب را تخم بالنگو تودری تخم ریحان و محرور را شربت صندل و جز آن دهند و حمام نیز حسب ضرورباک ندارد بشرط سرعت خروج و تقلیل نیز حسب حاجت گاه گاه رواست بشرط التقلیل لیکن از غم و حزن و حرکات متعبه و جماع پرهیز واجب اما غضب غیر مفرط احیانا باک ندارد و مسکن باید که لطیف و روشن باشد نه روشنی که مجبر بصر بود بلکه خوش آینده باشد و از دخل هوا محفوظ بود و با آئینه و ابرک رنگین و رها گیر ندتا رو ازانجا حاجت بشمع نشود و هوای خانه موافق حال آنکس معتدل یا مائل بگرمی دارند و اگر بیرون آید باید که آن وقت معتدل باشد و هوا در حرکت نبود و بدن پوشیده دارد لیکن کسی که بعلل مزمن مبتلا بود و تعرق بطبیخ او همی کنند احسن آنکه از خانه مذکور بیرون نیاید تا از باد خارجی مصئون باشد و در خانه چراغ افروخته ندارند زیرا که دود او هوا را متغیر میسازد پس اولی آنکه اگر خانه تنگ بود شمع در خانه دوم نهند تا ضیای وی کفایت کند و چون از تناول او فارغ شوند همان پرهیز که عند تناول بود اقل مدت چهل روز بهمان نهج پرهیز نمایند پس بتدریج بعادت اول آیند و اکثر مدت پرهیز بعد فراغ شرب یکسال و متوسط شش ماه است بدانکه در سن صبی و سن شیخوخت که از وسط گذشته باشد استعمال این نکنند مگر حسب ضرور **طریق استعمال و بطور طبیخ و تخمیر** و این در ازاله امراض مزمنه و تحلیل ماده صلبه و ریاح غلیظه مفید است و باشد احتیاط و پرهیز در همین وجه مقررست چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال و شش دانگ پوست تراشیده بکارد ریزه ریزه یا ورق ورق نمایند و بیست یکحصه کنند و هر روز یکحصه و در هشت رطل آب تر کرده در دیگ سفال یا سنگ یا مس قلعی دار کنند و سرپوش سفالی یا دیگ دیگ سفالی

واژگون بر دهن دیگ نهند و تخمیر بند نمایند و بآتش نرم پزند باحتیاط تا بخار بر نیاید و از هر جا که بر آید تخمیر بند کنند و بخار این در غایت قوت میباشد
باشد که سرپوش را مندفع سازد اگرچه بار گران بر او نهاده باشند لهذا بهتر آنکه عوض سرپوش دیگ کلان سفالی یا سنگی واژگون نهند تا بخار از منفذ
دیگ منتشر شود و قوت بر دفع ننماید و چون آب بنصفی ماند بر آرند و امتحان آب برین وجه نمایند که در سرپوش ثقب کنند و با آرد ماش بند سازند پس نصف
آب ریخته چوبی باریک خرقه پیچیده از ثقب در آرند و هر جا که تری رسد نشان کنند پس نصفی دیگر انداخته بند کنند و پزند و امتحان همکنند تا که به نشان
رسد یا آنکه دهن دیگ بند نموده وزن کنند و میزان مهیا دارند و اثنای طبخ وزن همی سازند تا هر قدر که مطلوب باشد ماند و باید که چون یکپاس شب
باقی ماند شروع در جوش کنند و صبح سر دیگ بسته نزد بیمار آرند و مریض را بر کرسی بید باف نشانند و بلحاف بپوشند و سر او را نمایند و دیگ را زیر کرسی آرند و خمیر دور کرده دیگ را دارند تا بخار
باهستگی بر آید پس بتدریج کشایند و صبر کنند تا تمام بخار بر آید و عرق تمام شود و زنهار سرپوش دفعة نبردارند تا که نشنود پس دیگ بر آرند و آب صاف کرده یک دو پیاله
نوشانند پس بتدریج و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف لباس بپوشند و تغیر لباس نمایند و طبیخ مذکور در عرصه شبانروزی صرف سازند
و بعضی را گرم با نبات و بعضی را بی نبات دهند و قدری در طعام پزند و قدری سرد بجای آب نوشند و هر وقت که تشنه شوند همین طبیخ نوشند اگر
حسب حاجت گاهی گلاب یا عرق بید مشک و مانند آن در طبیخ آمیزند روا است اگر از شرب زیاده بود در وضو و غیره صرف کنند و اگر خرج آب کثیر بود
در مقدار آب افزایند یا چوبچینی دیگر جوشانده برای خرج مهیا دارند پس اگر مریض را قوت و تحمل باشد هر روز تعریق کنند الا هر دو روز یا هر سه روز یا هر
پنجروز یکبار کافیست چه در تن نحیف تعریق کثیر باعث تحلیل قوی و ضعف بدن میگردد لیکن هر روز دیگ را نزد بیمار گذاشته سر دیگ وا کنند تا بخار
خفیف او بسر و روی رسد و در باقی ایام خود را پوشیده دارند بدستور تا بیست یکروز و اگر علت در عضوی بود و شامل تمام تن نباشد هر روز همان عضو
را فقط بخار آن دارند و باید که ثفل جوشیده را خشک کرده دارند و آخر روز بیست یکم همه او را در آب کثیر جوشانده صاف کرده در حمام میان این آب نشانند
و مکرر بر اعضا ریزند پس باب حمام بدن را از چرک و عرق شویند و در حمام مکث نمایند و زود بیرون آیند باحتیاط تا هوا نرسد و اگر ثفل مجتمعه را جوشانده
یا عرق کشیده دارند و بجای آب عرق مدتی نوشانند در امراض مستحکمه انفع بود و بهتر از گلاب و سائر عرقها باشد **طریق استعمال وی بطور
قهوه** و این در اکثر امراض و امزجه موافقست و در هیچ مزاج مضرت نه و پرهیز اشد درین مشروط نیست و محتاج بعرق نباشد و تقویت بدن و قوی و
ارواح و حرارت غریزی مینماید اگر صحیح المزاج میل کند بغایت نفع یابد و در امراض که ماده آنها غلیظ و در اعماق تن و مفاصل نباشد که محتاج تحلیل
عرق بود یا آنکه مرض کهنه نشده باشد نافع همچنین در امراض که بسیار صعب و ماده آن قوی نبود یا سوء مزاج ساذج باشد نه مادی مفید باید که تا بیست
یکروز هر روز شش مثقال چوبچینی با یک نیم من آب بدستور مذکور بپزند چون بنصفی ماند صاف کرده صبح و شام نیم گرم و در سائر وقت سرد نوشند و گاهی
به نبات شیرین کرده دهند و اگر در اثنای تناول آب صرف نوشند بهتر اما لازم نیست که از طبیخ مذکور داخل غذا سازند و نمک قلیل نیز درین جا مجوز
است و مدت پرهیز بعد فراغ نهایت چهل روز است و سائر اغذیه و اشربه و ملاحظه پرهیز بدستور طبیخ کنند یا تا بیست یکروز هر روز نیم مثقال با یک نیم من
آب تبریز جوشانند چون ثلث ماند صاف کرده نصفی صبح و نصفی شام بعد خلوی معده نیم گرم گاهی به نبات و گاهی بی نبات نوشند و وسط روز آب نوشند
باقی تدبیر همانست که گذشت اما اگر مرض نباشد و غرض تقویت مزاج بود حاجت بپرهیز نیست **طریق استعمال وی بطور سفوف** سفوف

او اگر سده در احشا باشد جائز نیست و ضرر تمام دارد و هرگاه که در معده رطوبت غالب بود سفوف با دویه مناسبه انفع وگاهی تنها به نبات نیز
مستعمل میشود و در صورت ترکیب حسب ادویه که مناسب مرض بود ممزوج توان کرد و بگلاب یا بعرق گاوزبان و مانند آن توان خورد و قدر شربت سفوف
در ضعیف زیاده از نیم مثقال نباید و بتدریج افزوده از مثقالی تجاوز نه نمایند و در امزجه قوی از مثقالی شروع کرده تا دو سه مثقال رسانند و مدت اکل
سفوف پانزده روز است و باشد که در کمتر ازین کفایت کند و اگر بعد پانزده روز حاجت بود باید که بدستور اول شروع از اقل کنند و بهمان ترتیب
افزایند تا بمقدار اول یا کمتر از ان رسند **سفوف** که جهت وجع ظهر و ریح مفید است چوبچینی بسوهان سائیده بیست دارچینی پنج مصطکی سه
بادیان دو قند سی بسایند و تا پانزده روز دهند اول سه روز هر روز سه بعده سه روز هر روز سه و نیم پس سه روز هر روز چهار بعده سه روز هر روز
چهار و نیم پس سه روز هر روز پنج مثقال دهند و در امزجه ضعیفه شروع بکمتر کنند تا در پانزده روز چهل یا پنجاه مثقال خورده شود پس اگر بهمین کفایت
کند فبها الا یک هفته دیگر بنحویکه مناسب حال بود دهند **سفوف** قریب النفع باول و در وجع مفاصل نیز مفید سورنجان سفید پنج دارچینی بادیان
مصطکی قاقلتین هریک سه چوبچینی قند هریک بیست شربتی در امزجه قوی هر روز سه و بتدریج تا پنج شش و در متوسط اول هر روز دو و بتدریج
تا چهار پنج و در ضعیفه اول چند روز یک و بتدریج تا سه مثقال دهند **طریق استعمال او بطور معجون** چون اکثر معجون و حلوای او اجزای حار
دارد استعمال او در فصل و مزاج بارد مختار شده و آنجا که سده احشا یا ماده در مجاری ضیقه و اقاصی بدن باشد و بنفوذ قوت دوا احتیاج بود باید که
چوبچینی دو چند از انچه در نسخه مسطور بود گرفته در آب جوشانند تا که قوت او برآید پس صاف نموده عسل یا قند که دران ترکیب بود بآب مذکور آمیخته قوام
نموده اجزای دیگر سائیده آمیزند و در سائر معاجین مسهله تقلیل نمک کنند و از لبنیات و حموضات و فواکه طبه پرهیزند **معجون** که وجع مفاصل بارد
و سائر اوجاع را که بعد حمره پیدا شوند نافع اما چون مسهلست از زنان و اغذیه غلیظه پرهیزند و در ایام تناول این قیمه شوربا یا نخود آب خورند نمک سندی
زنجبیل هریک یک ماهی زهرج پوست بیخ کبر بوزیدان شیطرج بادیان صعتر فلفل گل سرخ قرنفل قاقله هریک دو سورنجان زعفران مصطکی دارچینی
هریک سه هلیله زرد تربد هریک هفت چوبچینی بیست روغن بادام ده عسل صد و هشتاد ادویه سائیده بروغن چرب کرده عسل بقوام آورده آمیزند
شربتی در امزجه ضعیفه یک و بتدریج تا دو و بمتوسط دو تا چهار و در قوی سه و بتدریج تا پنج مثقال دهند و اگر بعد هر پنج یا شش روز یکمرتبه قدر شربت
روز اول را اضافه کنند تا ماده زیاده دفع شود انفع **معجون** که در امزجه غیر حاد تقویت قوی و حرارت غریزی نماید و در امراض بارده مفید و جهت وجع اعضا
و رطوبت معده نافع و ملاحظه پرهیز کثیر ندارد جدوار خولنجان سادج زرنباد درونج زنجبیل عاقرقرحا مشک هریک دو بهمنین تودریین تخم ترب دارچینی
مصطکی قرنفل بسباسه جوزبویه سنبل عود ثعلب زعفران هریک سه مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر هریک شش مغز فستق
نارجیل هریک ده چوبچینی سی سائیده بعسل یا بقند مقوم آمیزند شربتی در ضعیف یک و در متوسط دو و در قوی سه مثقال **معجون** که در اکثر امراض
و امزجه بارده و وجع مفاصل و اعضا که بسبب حمره بود نافع قرنفل بسباسه جوزبویه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد هریک یک زنجبیل دارفلفل
عاقرقرحا جدوار هریک دو دارچینی قاقله فلفل سورنجان مصطکی بوزیدان سنا لسان العصافیر هریک پنج چوبچینی سی سائیده بعسل آمیزند شربتی
مانند معجون اول و ملاحظه پرهیز کمتر دارد **طریق استعمال او بطور حریره و حلوا** چوبچینی باید که در هر شربتی زیاده از سه مثقال نبود

وجرم چوبچینی صاحب سده احشا را مضرست پس اولی آنکه در حلاوی و معاجین طبیخ او اندازند تا نفع بمضرت پدید آید حریره که در امراض صدر
و ریه و برای ضیق نفس و سرفه کهنه مفید چوبچینی هر روز نیم یا یک یا دو مثقال سائیده بسه چند قند در یک پیاله عرق بیدمشک ترکرده با آتش
نرم پزانند و خورند سه یا شش روز **حلوا** مقوی باه و برای اوجاع و مبرودین مفید چوبچینی مسحوقه هفتاد مثقال زنجبیل مثقالی قرنفل هیل خولنجان
سورنجان زرنباد هر یکده مثقال دارچینی چهار مثقال مغز حلغوزه نارجیل هر یکده مثقال قند یا عسل یکصد و پنجاه مثقال آرد گندم دهن بقر
هر یک قدر ضرور حلوا سازند **حلوا** وجع مفاصل و اوجاع را که از جمره پیدا شوند مفید چوبچینی شش مثقال دارچینی چهار مثقال شکر تیغال سه مثقال
سورنجان دو مثقال نبات پنجاه مثقال آرد گندم روغن گاو روغن بادام هر یک قدر ضرور حلوا سازند شربتی پانزده تا سی مثقال حسب قوت
طریق استعمال او بتیره نقیع و این جهت محرورین و ناقهین و خفقان و تقویت اعضا و قوی نافع و در فصل و مزاج حاره و ضعفا و اطفال مفید
و با کثر امزجه مناسب و بیضرر و پرهیز درین کمتر از طور قهوه است و نزدیک بسفوف یعنی پرهیز کثیر ضرور نیست چوبچینی سوهان کرده در عرقهای مناسبه
و ادویه موافقه سه شبانروز در شیشه ترکنند و مکرر برهم زنند پس صاف کرده تنها یا به نبات نوشند حسب حاجت اگر برای خفقان حار و امزجه و امراض
حاره بکار برند صندل سفید کشنیز گل سرخ برابر بقدر چوبچینی در گلاب یا عرق گاوزبان نقوع سازند و علی هذا القیاس در هر مرضی با دویه مناسب باید
آمیخت اگر جهت مبرودین دهند به عود بادرنجبویه زرنباد و مانند آن در عرق بادیان عرق بهار عرق اذخر نقوع سازند و هر چه بعد از سه روز صاف
کرده باشند ثفل آن را در آب یا عرق مناسب قدر ضرور ترکرده عوض آب در ایام شرب نقوع نوشند و شربتی چوبچینی در نقوع جهت اطفال از یک
تا چهار و در غیر اطفال از چهار تا هشت مثقالست و اقل مدت تناول شش و اکثر دوازده روزست اگر حاجت بود زیاده برین نیز مجوز **طریق استعمال
او بنهج عرق** و درین از همه استعمال او کمترست و چندان پرهیز نیست حسب حاجت رعایت کردن اولی و در بعضی علل که ماده کثیر نبود و بعد تنقیه
قلیل مانده باشد جهت تحلیل ماده مذکوره و تقویت بدن و قوی و ناقهین مفید و با دویه مناسبه سودا مزلیه توحش و سودا مرقق و ملطف خون مصفی ارواح
و با دویه باهیه مقوی باه و علی هذا با هر اجزائیکه موافق هر مرض بود استعمال توان کرد و بآب فقط یا بعرقها که مناسب حال بود عرق کشند و بقدر مزاج
و قوت دو سه فنجان یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد انحدار غذا یا هر دو وقت بقند یا بغیر قند دهند **عرق** مقوی معده و تن و هاضمه و حرارت غریزی
و باه و با امزجه که بسیار گرم نبود مفید چوبچینی نیم کرده ده رطل دارچینی رطل با آب ترکرده عرق کشند اگر حرارت زیاده خواهند دارچینی بیخ یا دو چند نمایند و بقند یا بغیر قند نوشند
عرق که در علل سوداوی و خفقان و ضعف دل بعد تنقیه انفع مقوی اعضای رئیسه معده و حرارت غریزی و هاضمه مرقق و ملطف خون و در بعضی امزجه تقویت باه مینماید
و حرارت این کمتر از اولست چوبچینی صد مثقال گل گاوزبان و دارچینی صندل سفید بادرنجبویه هر یک هشت مثقال بهمن سرخ سنبل هر یک پنج مثقال و عرق بیدمشک عرق گاوزبان
آب دو شبانروز ترکرده عرق کشند باید که عرقها قدر ثلث و آب دو ثلث بود هر روز صبح و شام دو دو فنجان گاهی تنها و گاهی بقند نوشند **عرق** مقوی اعضای رئیسه
و شریفه و حرارت غریزی و هاضمه مزید باه چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال گاوزبان گل گاوزبان صندل هر یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال توت
ترنج صندل سرخ هر یک بیست مثقال بهمنین هر یک پانزده مثقال عود سنبل هر یکده مثقال عنبر دو مثقال ریحان یک دسته آب به آب سیب که بعد
تقشیر و تنقیه تخم گرفته باشند هر یک یک من شاهی دو شبانروز در عرق بیدمشک و گلاب و آب ترکرده عنبر در صره بسته آویخته عرق کشند باید که گلاب

سدس و بید مشک ثلث آب باشد **عرق** که برای ضعف شیخوخة و نحافت تن و تقویت حواس و تفریح دل و ضعف باه و تفتیح سده و تحسین لون و هضم غذا و قوت
معده و بسط خاطر انفع دارچینی گل سرخ ریحان قند هر یک دو اوقیه سنبل ساذج قرنفل زرنباد بادرنجبویه گاوزبان ابریشم خام هر یک اوقیه بهمنین
صندل سفید عود اشنه هر یک نیم اوقیه مشک نیم درم عنبر درم مصطکی دو درم زعفران سه درم چوبچینی یکصد و نود و سه درم سیب شیرین بخته مصفی از
تخم و پوست پنجاه عدد گلاب دو رطل همه را در گلاب تر کرده مشک عنبر زعفران مصطکی صره بسته آویخته بآتش نرم عرق کشند و بدستور سه چهار
پیاله قهوه خوری نوشند **عرق** مقوی اعضا مبهی مشتهی هاضم مفرح دل منشط محسن لون منعظ چوبچینی دو رطل دارچینی گل سرخ ثعلب شقاقل قرنفل
بسباسه جوزبویه ابریشم خام تخم خربزه هر یک ده درم زعفران صندل سفید عود عاقرقرحا بیخ بشیبی بیخ لفاح ماهی شتر اعرابی بیخ بنفشه زرنباد لسان العصافیر
سنبل اشنه بهمنین هر یک پنج درم حبدوار سیعه یابسه هر یک سه درم مصطکی دو درم عنبر درم مشک نیم درم چوبچینی را در آب صاف دو روز تر کنند روز
سوم دیگر ادویه اندازند و بعد روزی عرق کشند زعفران مصطکی وغیره را صره بسته آویزند و هر روز دو پیاله نوشند **عرق** مقوی اعضا و باه
و کلیه منشط مفرح مدر بول مفتت حصات مزیل استرخای اعضا و نفخ معده و امعاء و وجع مفاصل و قولنج و دیگر فوائد کثیر دارد چوبچینی سه صد مثقال آب
صاف پنجاه رطل جوشانند چون سی رطل ماند سنبل گل سرخ زرنباد عود گاوزبان فرنجمشک بادرنجبویه لسان العصافیر اشنه ساذج کبابه خسک هر یک پنج
مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبویه بسباسه تخم گزر بهمنین شقاقل ثعلب هر یک ده مثقال سعد پوست ترنج قرفه خولنجان عاقرقرحا هر یک شش مثقال
صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال عنبر مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک مثقالی برگ ترنج نعنع تازه هر یک قبضه ریحان تازه دسته مویز منقی
قند هر یک رطل همه را در طبیخ مذکور یک شب تر کرده مصطکی زعفران وغیره صره بسته آویخته کشند و صبح شام یک دو پیاله قهوه خوری نیم گرم نوشند و دو سه
قدم راه روند **طریق استعمال او بطور مضغ** و این در علل دماغی و سینه و ریه و حلق و مری مفید از همه وجه است و گاهی تنها و گاهی با برگ تنبول
مستعمل شود و اولی آنکه نیک خائیده آبش بلع کنند و ثفل بیندازند شربتی مطابق سفوف **طریق استعمال او بوجه مرهم و روغن مرهم** که در
جراحت جمره انفع توتیا مردارسنگ اسفیداج هر یک سه چوبچینی شمع ابیض هر یک پنج روغن بادام بیست مرهم سازند **مرهم** که انفع است شنگرف مردارسنگ
هر یک ده و چوبچینی کته هر یک چهار موم سفید پنج مسکه یا پیه شیر بیست اگر کته نصفی سوخته آمیزند بهتر **روغن** که در وجع مفاصل و اوجاع جمری سفید سورنجان
مخلصه سداب هر یک پنج مثقال اشنه قصب الذریره ساذج سنبل زراوند گرد مرزنجوش هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ شش مثقال چوبچینی
بیست مثقال آب یک من شاهی شبانروزی تر کرده دهن ورد روغن زیت هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن شبت روغن نبق هر یک پانزده
مثقال انداخته بآتش نرم بپزند چون آب برود صاف کرده ثفل را باز بیک من تبریز آب و چهل مثقال روغن کنجد بپزند چون روغن ماند صاف کرده هر دو
آمیخته دارند و عند حاجت مالند اگر در هیزده مثقال روغن مومیائی مثقالی آمیزند بهتر و اگر در هیزده مثقال روغن جند فرفیون هر یک مثقالی فرا بیند
برای اوجاع و امراض بارده و رعشه و فالج و لقوه مفید بود **روغن** که در وجع مفاصل و ظهر و اوجاع جمری سفید چوبچینی سیزده مثقال آب سه من تبریز
بپزند چون ربع ماند روغن زیت یا روغن بابونه یا روغن گل یا هر سه سی مثقال انداخته جوشانند تا روغن ماند **فصل دوم در طریق استعمال**
عشبه و این در اکثر امراض که چوبچینی مفید است نفع دارد مگر در علل و امزجه حاره که چوبچینی مفید و این مضر است و در بعضی امراض فوائد این

بیشتر از چوب چینی بوند چون وجع مفاصل و نقرس بلغمی وضعف معده رطوبی و فالج ولقوه ورعشه و استسقا و هرچه از ماده بارد بود و برای جمره و بواسیر

یحیی که از غلبهٔ رطوبت بود نافع و در امراض بلغمی و سوداوی مفید مگر در امزجه و امراض موی و صفراوی مضر باشد مگر آنکه تعدیل او بعرقهای بارد نمایند

که درین وقت بموی و صفراوی نیز نافع آید و دستور تنقیه و منع استعمال بضرورت و پرهیز مگر از نمک بهمان طریقست که در چوب چینی گذشت

طریق استعمال وبطور قهوه باید که هر روز پنج مثقال عشبه قدر جو ریزه ریزه کرده بگلاب عرق بیدمشک و آب که نود مثقال بود شب

ترکرده بطور چوب چینی جوشانند چون ثلث رسد صاف کرده سه حصه نموده صبح و ظهر و شام بقدری نبات نیم گرم نوشند بدستور دوازده روز

و در اکثر اغذیه و اشربه و پرهیز و اجتناب از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام واجب و غیر واجب مانند چوب چینی است مگر در نمک که درین تجویز

نموده اند و در مرض مزمن بخار از دیگ گرفتن بتمام بدن یا بعضو مأوف بدستور چوب چینی واجب دانند و قبل از شروع و بعد فراغ تا چهل روز درین هم

پرهیز واجب شمارند یا آنکه دارچینی نیم مثقال چای مثقالی عشبه یکنیم مثقال آب یکنیم من شاهی جوشانند چون ربع ماند صاف کرده بعد انحدار غذا از

معده قدر دو فنجان نیم گرم گاهی بقند و گاهی تنها نوشند و درین وجه اصلا احتیاج پرهیز نیست **فائده** اگر مزاج قوی و مرض صعب باشد زیاده

از ده روز توان داد و گاه بود که زیاده از بیست بلکه چهل روز حاجت افتد و از پنج شش مثقال شروع کرده بتدریج تا ده مثقال رسانند و اگر مزاج ضعیف

بود دوازده و سه مثقال شروع نموده از چهار پنج مثقال تجاوز نکنند و گاهی از هفت هشت روز زیاده ضرور نبود و گاهی زیاده از دوازده روز احتیاج نشود

و هر روز قدر قلیل بتدریج افزایند و در مزاج متوسط بین بین اختیار باید کرد و هرگاه حرارت غالب بود و دادن این ضرور شود بعرقهای سرد باید پخت

و اگر تسخین بیشتر مطلوب باشد بعرقهای گرم باید آمیخت و جهت امراض سوداوی عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره نیکو بود و وقت شرب

طبیخ او اگر آب بارد ننوشند بهتر الا بتقلیل کافی اگر آب عشبه جهت تشرب و فانکند بسبب قلت وجود عشبه ثفل آن را جوشانده بکار برند و در شرب

او نیز شرطست که بسیار سرد ننوشند اگر بگلاب آمیخته نوشند رواست **طریق استعمال وبوتیره سفوف ومعجون** و درین صورت احتیاج پرهیز

کثیر نیست و در بعض امزجه و امراض نافع **افتاده** آنچه در باب چوب چینی گذشت اگر بقدر چوب چینی عشبه گرفته بهمان ادویه باوزان مقرر ترکیب

کنند و بدان نهج خورند همان منافع کند و بعضی اوقات هر روز عشبه یکنیم مثقال بهموزن قند سائیده بیست روز یا کم زیاده حسب ضرور با فنجانی گلاب

دهند و از ترشی و لبنیات و فواکه رطبه و آب بارد در اثنای تناول و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نمایند تمام کند و گاهی عشبه سائیده بنصف نبات آمیخته

در امزجهٔ ضعیفه سه روز هر روز یکنیم مثقال و سه روز هر روز دو نیم مثقال و سه روز هر روز سه مثقال و در متوسط اول سه روز هر روز دو مثقال و

سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و در قویه اول سه روز هر روز دو نیم مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و سه روز

هر روز چهار مثقال بگلاب تا نه روز دهند مع پرهیز نفع تمام کند **معجون** برای امراض بلغمی و اوجاع وضعف معده و قلت اشتها که بسبب رطوبت

بود نافع سلیخه دارچینی هر یک پنج زنجبیل قرنفل قاقلتین زعفران هر یک سه عشبه پنجاه عسل مقوم و صد و پنج شام بگلاب دهند شربتی حسب ضعف و قوت دو تا

چهار مثقال **فصل سوم در استعمال وشناخت فادزهر** اطبا اطلاق میکنند فادزهر را به هر دوای که بالخاصیت که معاونت کند طبع را

از مضرت سموم و مقاومت نماید با هر که مخالف مزاج انسان باشد خواه سم حار بود خواه بارد و اقسام فادزهر کثیر اند لیکن مشهورترین و نافع ترین انواع

حجر التیس است بدانکه بعد تریاق کبیر هیچ مرکبی و مفردی در دفع ضرر سموم مانند حجر التیس نیست بهترین او آنکه از حدود فارس آرند و آن مثل سنگی
هیکلی شکل و املس است که در شیردان یا امعای بز کوهی یا در مراره یا در عنق او یافته شود و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و در جوف او چوب میبود
و آنچه مدور باشد در جوف او تخم مخلصه یافته میشود و خاصه حجر التیس است که چون بسرکه بسایند مائل بحمرت بود و نوع هندی او را سیاهی غالب بر
سبزی میباشد و در جوف او پشم و سائر اخشاب یافت میشود و ضعیف تر از وست بهترین او آنست که رنگ او زیتونی بود و بغایت شفاف و براق
باشد و تو بتو طبقات در هم پیچیده مانند بصل بود و چوب در میان نداشته باشد و چون بشیر بسایند شیر سبز گردد و اگر قدری آهک در کف دست مالند زرد
یا سبز شود و عملی نیز شبیه او میسازند و فرق آنست که سوزن فولاد با آتش تفته در و فرو برند اگر مصنوعی بود نوک به آسانی فرو رود و دود سیاه برآید و اگر خالص
باشد نوک سوزن بزحمت فرو رود و دود زرد برآید و سوزن نیز زرد گردد و اگر بآب بادیان سوده بر لسع مار و عقرب طلا کنند فوراً التسکین وجع نماید شخصی را
زنبور گزید موضع نیش ورم کرد و بسبب وجع آرام نداشت قدری بآب سوده طلا کردند وجع و ورم زائل شد و رنگ بدن بحال اصلی آمد شخصی را مار گزید
تریاق حاضر نبود قیراطی بخمر سوده دادند خلاص یافت و گویند بهترین او آنست که اگر در آفتاب گذارند عرق کند یا نخیین کمیابست بدانکه در معالجه
ادویات سمیه و لسع حشرات و ذات السموم هیچ چیز بحجر التیس نمیرسد مقوی حرارت غریزی و حواس حافظ قوی مفرح مسطرب مزیل غم و اگر آنرا بر لسع
گذارند بچسپد تا که همه سم جذب نکند جدا نگردد و اگر کسیکه زهر خورده همان وقت در دهن گیرد انفع اگر چند عدد آنرا در ده او در کاسه چینی نهاده بالایش
شیر دوشند و زمانی توقف کنند پس آن شیر بمسموم نوشانند آن شیر را تریاق کرده از ضرر سم ایمن گردد و اگر کسی را که بسبب بلغم دل ضعیف شده دهند مفید
اگر در اول تحویل آفتاب ببرج حمل قدر چهار قیراط سوده بگلاب دهند تا سالی دیگر قوت و قدرت بخود مشاهده کنند اگر در سن کهول هر سال در اول فصل
ربیع یا خریف بشرب این عادت کنند و از ممنوعات پرهیزند تمام عمر بقوت و نشاط گذارند و اکثر مردم را بواسطه ضعف پیری محافظت حرارت غریزی داده شده
قوت جوانی عود کرده و سرخ و فربه شدند و اکثر علل مزمن عسر البرء زوال گرفتند محلل اورام بارده و بآب گشنیز برای حاره طلای او بگلاب جهت طاعون
وفتق و بواسیر و بخمر تنها برای لسع هوام و بآب ریحان برای لسع زنبور نافع شربتی یک تا دوازده قیراط گویند و آخر ده خشخاش گویند و آخر سموم لهذا در محرورین
محرق خون مورث التهاب اسهال د مولیست بدانکه لزوم هفت شرط بر خورنده این واجب اول آنکه سن کهولت یا شیخوخت بود دوم آنکه حرارت
در مزاج غالب نباشد سوم آنکه در گرمای گرم سیری متناول ننماید چهارم آنکه قبل از شروع تنقیه تن از اخلاط لازم داند پنجم آنکه از حموضات و لبنیات
و بقولات و اطعمه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عنیفه و اعراض متعبه پرهیز واقعی نماید اقل ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد فراغ بیست روز است
ششم آنکه در روز تناول و در هر حال بقدر امکان بآسایش کوشد و لباس نرم و پاکیزه پوشد هفتم آنکه مرتبه اول و سال اول که اراده اکل او نماید
از چهار قیراط زیاده نخورد و پس در سال دوم قدری افزاید الا لا **اما طریق** استعمال آنست که بعد تنقیه و مراعات شروط قدر چهار قیراط بر سنگ
سماق باریک بسایند پس در پیاله چینی کنند و گلاب با او آمیزند و قلمی در دهن گرفته فرو کشند تا بدندان نرسد و بالایش شربت از قند و گلاب
ساخته نوشند و بر فرش نرم از این پهلو بآن پهلو گردند و اندک راه روند و بعد دو ساعت غذا خورند و بعضی قدر شش قیراط در سه روز هر روز دو
قیراط همینسان در گلاب سائیده آمیخته در حلق میریزند که بدندان نرسد یا حب بسته فرو می برند **دیگر** که انفع است و هیچ ضرر نمیکند حجر التیس شش قیراط

مروارید یاقوت لعل یشب هر یک سه قیراط جدا جدا بر سنگ سماق بسایند که اجزای خشن محسوس نگردد پس مومیائی کانی عنبر زعفران ورق طلا هر یک دو
قیراط مشک قیراطی سائیده آمیزند و بشیرهٔ نبات سرشته حبوب بندند و سه حصه کرده هر روز یکحصه بلع کنند و عقب او یک پیاله گلاب نیمگرم نوشند
و اندکی راه روند پس شربت قند و گلاب نوشند و بآسایش باشند چون اشتهای صادق بهم رسد غذای لطیف خورند **فائده** قبل از چهل
بلکه پنجاه و پنج و شصت سالگی اصلا استعمال این نکنند و شروط مذکوره بعمل آرند تا مقصود حاصل آید و سعی و رنج ضائع نگردد **بدانکه** نوعیست از
فادزهر حیوانی که از جزائر بحر هند و چین یافته میشود و از امعای میمون می برآرند رنگ او مائل بزردی و بشکل هیکلی و بدرازی و باریکی مائل و بعضی این را
از حجر التیس بهتر میدانند و نوعی از هندیست که از شکم حیوانات صحرائی می برآرند و این در منافع قریب بحجر التیس است و فرق نتوان کرد مگر بامتحان که
گذشت و نوعیست که از گوزن گیرند و مسمی است بحجر الایل و اینهم قریب الاثر بحجر التیس است اگر سه روز هر روز نیم دانگ نوشند هیچ سم تا حیات
اثر نکند و در سایر افعال مانند فادزهر معدنیست و نوعیست که حجر الحیه و مارمهره گویند و دو گونه است یکی حیوانی و از مار بهم رسد قدر نصف فندقی
و مائل بدرازی خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و سست باشد دوم معدنی و باد مهره گویند اعتقاد قومی آنکه
از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی برآنند که زبرجد است بهترین او آنکه چون بر لسع مار گذارند بچسپد و در حین جذب سم لون او متغیر شود پس چون در شیر
اندازند شیر را منجمد سازد و بلون اصلی آید و چون جذب همه سم نماید دیگر نچسپد و این جهت لسع عقرب و دیگر هوام ضعیف الاثر است لیکن برای حصات
مثانه انفع شربتی تا سه قیراط تعلیق مخطط او برای صداع و لیس عکس مفید نوعیست که از امعای گاو و گاومیش صحرائی می برآرند در وهین و بوزن
از پنج تا پانزده مثقال می باشد و بسیار فراوان و کم قیمت و کم اعتبار است و از میان او خسته تمر هندی یا حب الغراب می برآید و از اکل او خاصیتی متصور
نیست **قول جوان کورو** و فادزهر حیوانی برای وجع الفؤاد و دوار و ضیق نفس و حمی حاده و سمی مفید بطبیخ ستاور یا بطبیخ گل لاله یا بطبیخ اشترغاز
دهند و برای احتباس بول کلیتی انقباض اول اکوا بیند یکتا وغیره دهند روز دوم چهار دفعه فصد دست کنند روز سوم و چهارم سه سه دفعه فصد نمایند
بعده فادزهر بیست یا چهل دانه همره هشت اونس آب که در و نیم اونس جرجیر بحری یا دو درم برگ ابهل جوش بوده دهند و برای رفع اعتقال شش روز
نهار یکرطل طبیخ گاوزبان یا طبیخ آلو که در و یکدرم کریمو تارتر مخلوط بوده دهند شربتی بیست چهار دانه **فائده** فادزهر معدنی که حجر السم گویند
پنج قسمست سفید زرد و سبز اغبر منقط و بعضی مابین سفیدی و زردی و برنگ وسمه و بعضی زرد مائل بسبزی سفیدی و بعضی سبز نیم رنگ و زرد مائل بسفیدی
و سرخی و بعضی سبز تیره و زرد مائل بسیاهی امتحانش آنکه عروق الصفر با آب بر سنگ سایند پس فادزهر اگر لون عروق الصفر سرخ شود خوب و الا یا کیوانی
بیش مانند آن داده فادزهر دهند اگر خلاص شود خوب و این امتحان از همه اولی یا در آفتاب نهند اگر عرق کند خوب و اینچنین مرئی نشده دوازده جو تا آن
مقاوم سموم حیوانی معدنی نباتیست مداومت او هر روز قیراطی حافظ صحت مانع ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه داشتن او با خود مانع لسع
هوام و موافق جمیع امزجه مقوی دل و اعضای رئیسه حافظ رطوبت غریزی مانع تعفن اخلاط و مزیل سمیت آن مبهی مقوی اعصاب و قوی و مفاصل
محلل و رادع اورام بارده و حاره و برای خفقان مفید و شربتی برای دفع سم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از قیراطی تا یکدانگ شرب نیم دانگ
عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فوراً مجرب ما اینچنین فادزهر نایابست شخصی مالیخولیای مراقی داشت سالها گذشت لیکن نفع نبخشید

فصد و مسهل بارها کرده ماء الجبن مکرّرات نوشند آخر این را العمل آورده در شبان روزی قریب ده درم تنباریق خورد مرض زائل گردید و در علل مزمنه تعدیه
کامله اثر کلی دارد و هم با امراض بارده و هم بعلل حاره نافع **فصل چهارم در طریق استعمال جدوار** خالص او یک درم کوفته سه حصه کرده هر روز
یکی بگلاب سوده صبحی نوشند و عقب او شربت قند بگلاب عرق گاوزبان دهند و بعد سه ساعت نخود آب بلحم مرغ جوان بدارچینی زعفران فلفل خورند
اسفناخ برنج اندکی دهند و از لبنیات و حموضات پرهیزند **فصل پنجم در طریق استعمال ماء الجبن** و وی مجمع نفعهای کثیره است که دیگر ادویه
مسهله ندارند یکی آنکه قوت او با وجود عدم حدت کثیر بعضو مقصود میرسد بسبب رقت و لطافت قوام چه این دو صفت قائم مقام حدت و قوت دواند
خلاف دیگر ادویه که این وصف در کسی نیست دوم آنکه وی جامع دو صفت حدت لطیفه است و بسبب دو صفت تلئین اخلاط حاده مینماید و بسبب
حدت تقطیع ماده میکند سوم آنکه با وجود اسهال اخلاط ماده را نضج میدهد و فضله وی که در تن باقی ماند اذیت نمیرساند بلکه غذای او میگردد و این
عمل در غیر وی نیست **بدانکه** ماء الجبن مائیت و دهنیت دارد و مائیت مسهل و مرطب و دهنیت منضج و ملین است پس اگر نضج و تلئین بیشتر مطلوب بود جبن خو
سازند که دهنیت در وی کثیر آید چنانچه گفته آید چهارم آنکه اخراج وی ماده غلیظه و کثیفه را بتدریج است و با وجود این ترطیب تن و نضج ماده مینماید و با وجود اخراج
جفاف در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و غذای بدن میشود و این خاصه همین دواست **انتباه** ماء الجبن گرم است در درجه اول و جالی بی لذع
و غسال و مسهل برفق و مرطب و مفتح و مدر و مسکن و مصفی است و جهت علل حاره سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جذام و داء الفیل و احتراقات و حرقت
بول و ضعف کلیه و حصات و قرحه مثانه و قروح حدیثه و قدیمه تن و شقیقه و شری و ظلمت بصر و انصباب ماده بسوی چشم و بثور و استسقا و حرارت کبد
و نحافت تن و جرب و حکه و آثار طلاء شرب مفید و هرگاه که در قروح مستعمل بود نمک در ان اندازند **طریق شرب آنست** که نیمگرم نوشند بسه دفعه
و در هر دفعه فاصله کم از ساعتی نباید و اگر فاصله دو ساعت دهند بهتر تا در دو ثانی بعد خلو معده از شرب اولی باشد و بر طبع ثقل نیارد و بعد هر
شرب مشی معتدل لازم دانند و مشی معتدل صد قدم است و بهترین اوقات برای استعمال او زمان معتدل است که در و حرارت و برودت مفرط نبود
و معذلک خوفیکه در استعمال دیگر مسهلات در ایام گرماست درین نیست شربتی وی حسب مزاج متفاوت است ادنی شربت او هفتاد درم و متوسط
یک رطل بود و اگر طبع قوی باشد دو سه رطل نیز مجوز بلکه زیاده برین حسب حال و مرض شخص دهند و هر چونکه باشد اگر ماء الجبن با دویه مسهله آمیخته دهند
باید که کثیر ندهند بهر خوف افراط عمل و بهر تقدیر شروع بقلیل کنند و بتدریج افزایند تا بشربت مقصود رسد و چون چهار پنج ساعت از شرب گذرد غذا خورند
و بهترین غذا قلیه شوربا و شوله و پلاو و مانند آن و باید که برنج را در آب سبوس گندم تر کنند پس شسته پزند تا سده و لزوجت نیارد و آنانکه باکل نان معتاد
بوند آردی که میده او کشیده باشند و اجزای جریش باند ازین آرد نان خمیری پخته دهند روا است و احسن آنکه هر روزی که اکل مسهل بماء الجبن مقصود بود
آن روز و یکروز قبل از وی اگر ممکن بود به نخود آب قناعت ورزند الا غذای نرم دیگر قدری دهند و در زمان شرب او از لبنیات و مغلظات و مبخرات و
حلویات و حموضات اشد الحموضت پرهیز واجب شمارند و مهما امکن از جماع و ریاضات متعبه و عوارض نفسیه باز مانند و تفریح کوشند و اعانت بقوتها
و مفرحات مناسبه لازم شناسند **بدانکه** ساختن ماء الجبن بسه وجه است یکی آنکه از سکنجبین سازند باین وجه که شیر تازه در ظرف سنگی یا سفالی یا مسی قلعی دار
خوب جوشانند پس اگر شیر دو رطل بود سکنجبین صادق الحموضت ثلث رطل اندازند و اگر بسیار ترش نبود سرکه انگوری یا آب لیمو افزایند تا شیر زود پاره

گردد و بعضی گفته که پانزده مثقال سکنجبین و مثقالی سرکه کافیست و بعضی گفته که شیر را بآتش نرم جوشانند و بچوب جنبانیده باشند تا که جوش زده
بسر دیگ برآید پس فرود آرند و سه درم سرکه تند یا آب لیمو اندازند تا که بریده شود و در اثنای طبخ تحریک شیر لازم دانند تا که سوخته نگردد و بهترین چوب
برای تحریک چوب انجیر تر است که پوست دور کرده سرش کوفته باشند تا یتوعیت و لبنیت که در وست نیز مستخرج شده در ماء الجبن آمیزد و به اسهال
اعانت دهد اگر چوب انجیر نباشد بچوب خرما تحریک نمایند اگر غرض ترطیب تن باشد و در تلیین طبع عوض چوب انجیر چوب بید برای تحریک اختیار
کنند و ایضاً سر دیگ را بخرقه که بآب تر بود و عند طبخ مسح همیکنند تا مانع احتراق باشد بالجمله چون شیر پاره شود دیگ فرود آرند پس اگر خواهند که اجزای
دهنیه در ماء الجبن فزونتر آید چون قریب بسرد شدن رسد و هنوز حرارت دران باشد در خرقه سفت کرده آویزند تا آب تقاطر کند و چیزی از جبن در
آب نیاید و اگر خواهند که دهنیت کمتر آید شیر را بگذارند تا خوب سرد شود و در اجزای دهنیه نیز جمود افتد و عند تصفیه همراه آب کمتر برآید و اگر هوا گرم
بود ظرف شیر را در آب گذارند پس اگر مقطر یکرطل برآید ملح اندرانی مثقالی آمیخته باز جوشش دهند و تا که کف آید کف بردارند پس بطور مذکور بنوشند و
بعضی بی امتزاج نمک همان آب صاف میدهند و این مستعمل برای اخراج اخلاط محترقه و تبرید بدن و تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و جرب و شری و کلف و جلای
ظلمت بصر و امراض سوداویه مناسبست دوم آنکه از انفحه سازند باین طور که اگر شیر جوشیده دو رطل بوزن انفحه یکدرم دران حل کنند انفحه کمتر نباید پس شیر را حرکت دهند و از آتش
فرو گرفته گذارند که سرد شود پس مدکرده در خرقه آویزند که آب تقاطر کند در ظرف چینی مانند آن و بغیر آنکه باز جوشانند یا نمک آمیزند بنوشند و این نوع در تبرید
ترطیب اقویست لعدم امتزاجه بالملح خاصة اگر با شربه موافقه دهند و در ابتدا طبع نرم میکند و بعد تمادی ایام و الفت بدن بتمامه مصروف بغذا میگردد
و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم اند دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذا بدن فربه نشود و بعضی گفته که دو رطل شیر بگیرند
و انفحه تازه جدی دران حل کنند و بپوشند و بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا بکارد طولاً عرضاً ببرند و ملح ابیض دو دانق سائیده پاشند تا آب از پنیر
جدا شود پس در خرقه کرده آویزند و آب صاف گیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیخته بر آتش نهند تا قریب جوش آید و حرکت همیدهند پس مکرر صاف نموده یا
هرچه مناسب حال بود دهند و بعضی گفته که هر روز شیر تازه پنج رطل گیرند و گرم کنند و یکدرم انفحه در وی حل کنند و بگذارند که ببندد پس بکارد طولاً و عرضاً ببرند
و دو درم ملح اندرانی مسحوقه پاشند چون گداز دو در خرقه کرده آویزند تا آب برآید باز آب مقطر را صاف نموده در یک نیم رطل او سکنجبین یک اوقیه آمیخته بآتش
نرم نهند و کف بردارند تا که اوتمام از مائیت جدا شود پس صاف ساخته بطریق مذکور بنوشند **بدانکه** چون ماء الجبن را جوشانند اجزای مختلطه مذکوره
جدا میشوند و لطافت میگیرد سوم آنکه از لباب القرطم سازند باین وجه که لب قرطم ده اوقیه سائیده در دو رطل شیر جوشیده اندازند و بچوب انجیر یا شاخ خرما
جنبانند تا شیر پاره شود پس فرود آرند چون سرد گردد در خرقه کرده آویزند و آبیکه چکد در ظرف چینی گیرند و باز صاف نموده بدو درم نمک هندی
جوشانند و کف بردارند و با سفوف مناسبه بکار برند اگر دفع فضول بلغمیه و استسقا و سدد مقصود باشد ماء الجبن از انفحه مملحه و لب قرطم سازند و سکنجبین دهند
فائده برای اغراض مقصوده بهترین البان شیر بز است چرا که در وی دهنیت و مائیت و جبنیت معتدلست خلاف شیر گاو که دهنیت بیشتر دارد و در
شیر میش جبنیت فزونتر و در شیر شتر و در شیر خر مائیت غالب تر و جهت امراض سوداویه افراط هیچ کدام از ینها مناسب نیست پس اگر شیر بز بهم نرسد ضرورتاً
از شیر گاو توان ساخت و اگر برای سدد و استسقا و کلف دهند شیر شتر از همه بهتر اما اگر استسقا با حرارت باشد شیر بز اولی **بدانکه** بز جوان صحیح البدن

تا سته اللحم سرخ رنگ از روی چشم باید و از زائیدنش سی یا چهل روز گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و اگر سرخ رنگ پیدا نشود سیاه یا زرد یا بهر
رنگی که باشد و قید احمر اللون بر سبیل اولویت است نه بر سبیل وجوب خلاف دیگر شرائط که ضروری اند و وقتیکه قصد شروع او کنند سه چهار روز پیشتر تعلیف
بحسب طبع مریض بکشنیز تازه یا برگ کاهو یا برگ کاسنی یا برگ بادیان یا آرد جو یا علف شعیر یا شاهتره تازه کنند و گیاههای تلخ و تیز ندهند و در دادن شعیر
وغیره احتیاط نمایند که تخمه نیارد و موجب فساد شیر نگردد و لهذا باید که بسته دارند و گاه گاه گذارند که حرکت کند و بگردد و از جماع باز دارند **انتباه** اگر ماء الجبن
در امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که بده یا پانزده مثقال سکنجبین افتیمونی آمیخته دهند و بعد سه چهار روز بحبوب مسهله موافقه تنقیه کنند و اگر دو مثقال
سفوف سودا هر روز همراه ماء الجبن دهند در استیصال سودا اسرع باشد و اگر افتیمون تمر هندی [illegible] با ماء الجبن تر کرده نوشند در اسهال سودا
بعدیل بود و اگر جهت اسهال فضول محترقه مستعمل باشد با این سفوف هند بلیله زرد [illegible] کرده نمک هندی [illegible] دانق سقمونیا یک دانق آمیخته
یک شربت بیست و در امراض صفراوی سکنجبین ساده معتدل داخل ماء الجبن نمایند و برای تبرید مزاج و تطفیه حرارت شکر طبرزد و طباشیر دهند و جهت یرقان
که از قبلیه کبد بود هلیله سه درم سقمونیا قیراطی انیسون نمک هندی صبر هر یک [illegible] انقی سائیده بماء الجبن دهند و اگر یرقان از [illegible] دهند
دانق نمک انقی افتیمون [illegible] هلیله سیاه مثقالی سائیده بماء الجبن دهند و برای قروح و جرب ماء الجبن با آب شاهتره [illegible] هلیله زرد [illegible]
و برای اخراج فضول بلغمیه ملح دو دانق ایارج فیقرا چهار دانق بماء الجبن دهند و برای مالیخولیا و امراض سوداوی حب لاجورد بماء الجبن دهند و اگر ده درم
لب قرطم بماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و کذا امتزاج نمک در و بعد طبخ اسهال بقوت میکند **قول جوان کورد** و برای انواع جرب و قوبا و امراض
جلد و مالیخولیا و مانیا و قولنج یرقانی و ریح مراقی و استسقای ریحی حاد و فالج و وجع اندام و وجع مفاصل و سوء مزاج حار یابس و بول الدم و ماده سوزاکی و بثور
گرده و مثانه و قضیب و ذیابیطس انفع مصفی کلیه از ماده رطوبی و ریگ که مزاحم بول شود و مزیل حدت حمی ملین شکم شیرین کننده حدت ماده شور که از وی
قولنج دقی صفراوی وغیره پدید آید محلل ورم صلابت و تحجر سینه زنان و غدد وغیره که در بدن پیدا شوند و از ان سرطان پدید آید **طریق شرب** اول تنقیه تام
نمایند پس نهار نوشند و از دوازده اونس کم ندهند بلکه در عرصه نیم ساعت سه رطل نوشانند و بعد چهار ساعت غذا خورند و بعد استعمال این اگر خواب آید تا
الا نیم ساعت خواب کنند پس برای تازه کردن و اخراج و تفتت ریگ و حصات و تصفیه گرده و مثانه از ماده رطوبی پانزده بیست اونس بلکه سه رطل در عرصه
نیم ساعت نوشانند و برای ریگ و غیره مثانه آب لیمو یک عدد آمیخته دهند و جهت اخراج سودا در شش هفت اونس این کریمور تارتر دو درم افتیمون یک نیم
درم سنا دو درم و برای اخراج صفرا ریوند کریمور تارتر هر یک درم و جهت اخراج بلغم قرص غاریقون کریمور تارتر هر یک درم و برای اخراج ماده عصبی
و مفاصلی غاریقون دو اسکروپلو کما فیطوس کریمور تارتر هر یک درم و جهت تصفیه مثانه وغیره بیخ هلیون بری کبیر پوست درخت طرفا هر یک قدر حاجت
کریمور تارتر دو اسکروپلو و برای تبرید و تصفیه کلیه تخم خیارین مغز خسته خوخ مغز بادام در ماء الجبن تر کرده دهند و جهت سرطان و غدد وغیره تا سه ماه استعمال
کنند و در هر هفته برای تنقیه گلقند پنج اونس سنا یک نیم درم انیسون نیم اسکروپلو دهند **بدانکه** اگر مریض پیر یا ضعیف یا بارد المعده باشد و موسم سرما بود
ماء الجبن گرم دهند و اگر جوان بود و حرارت کبد و موسم گرما باشد سرد نوشند و شیر از جانوری گیرند باید که جوان و قریب زائیده باشد و علف او کاه خوب
و صاف بود **طریق ساختن** شیر خر یا شیر بز یک کاناد در ظرف سفالی نموده بر آتش معتدل بدیدو دهند و آب لیمو دو عدد اندازند و بکفچه چوبی آهسته آهسته

جنبانند تا که جوش خورد و منجمد گردد و آب صاف برآید بریزند و ظرف را شسته باز در وا انداخته بیاض بیض ریخته بخوبی لت کرده باز جوش دهند تا که آب صاف بماند پس بیخته در قرع انبیق شیشه یا در ریتورت پر کرده عرق کشند بعده استعمال نمایند **فصل ششم در استعمال چای** برگهای خورد مانند برگ سماق اند اما سخت تر از آن که از شاخ جدا کرده بر آتش نرم خشک نموده در ظرفی دهن بند کرده میدارند تا اجزای لطیفهٔ او از هوا جدا نگردند و چای جاپون از چای چین ضعیف العمل و کم سبز میباشد گرم در اول و خشک در دوم و خواص او کولتا دارد مزیلهٔ خواب و کسل که بسبب بیداری شود و برای وجع مثانه و حصاة و رمل کلیه و مثانه و صداع و زکام و نزله که سوی چشم و سینه ریزد و وجع معده و شکم نافع مزاحم صعود ابخره که خواب آرند و صداع و دوار و دیگر امراض پیدا کنند و بسبب مرارت خود مقوی معده هاضم منفج مادهٔ خام که مولد بخار و ریاح و فاسد کنندهٔ غشاهای دماغ اند و بسبب تخفیف رطوبت دماغ مقوی حافظه مزیلهٔ امراض مزمنه دماغی که بکسی دوا به نشوند و سبب او کثرت اجتماع رطوبت در دماغ بود چون غشی سکته فالج صرع طنین نزله نزول الماء وغیره و برای آروغ ترش و اخلاط ترش معده و قولنج و ذوسنطاریا و سوء هضم و فساد کیلوس وغیره النفع **قول دون انتونیو** مزیلهٔ ترشی معده است و در غذای خام و غیر منهضم بخوبی نافذ گشته گدازش و تحلیل آن میکند و نیز ترقیق مادهٔ غلیظ دموی بسبب حدت خواص خود مینماید پس وقتیکه غذا بخوبی مستحیل بکیلوس شد و چون از غلظ برقت گراید منافع کثیر ظاهر خواهند شد **فائده** برای تحلیل ابخره و ریاح که بدماغ رفته صداع و دوار وغیره آرند نهار نوشند و بجهت تقویت معده و هضم بعد غذا و برای دفع ریاح هر ساعت نوشند اگر کسی شب بیدار ماند و خواهد که خواب نیاید و کسل نشود بعد غذا نوشند و اگر خواهد که در روز هم کسل معلوم نشود تا هفته مداومت نماید و وقت شب ننوشند که مولد سهر است بسبب منع تصاعد ابخره و در شرب کثرت نکنند که ضرر دارد **طریق ساختن** آب تنها بر آتش نهند چون خوب جوش شد فرو گرفته هیزده یا بیست عدد برگ چای اندازند و دهن بند سازند بعد ربع ساعت بیخته قدری قند آمیخته گرم گرم نوشند که سرد نفع ندارد **فصل هفتم در استعمال قهوه** ثمریست لطیف مسمی به بُن و در خواص مانند چای شخصی را در ایام برف صداع میشد و آن شرب چای مینمود اما نفع نمیشد از شرب قهوه صحت یافت **طریق ساختن** اول آن را بریان کنند پس بکوبند و در یک چمچه قهوه آب بسیار گرم ده او نس انداخته جنبانند تا که رنگ برآید پس آب صاف دو پیاله بقند آمیخته مانند چای نوشند **فصل هشتم در چکلات** استعمال او برای حفظ صحت مفید و چون در ترکیب خود عنبر و مشک یا سینلا دارد لهذا برای حلویت کاکائو که قسمی از بادام است و قدری دارچینی و نبات کافیست بآب گرم طیار کرده یک پیاله از ین روز باشد یا شب در هر ساعت قبل و بعد طعام باید گرفت نفع او آنست که مادهٔ خام کثیر را که در معده از هضم باقیماند تحلیل کرده کیلوس میسازد و مادهٔ مائی لزجه وغیره را نیز لائق دخل با سار دموی ساخته مبدل در خون و خلط حیوانی و ترش و منی و لبن وغیره میسازد و دیگر نفع کثیر دارد و چونکه مزیلهٔ بدی معده و ماساره موئیست شرب یک پیالهٔ او بر نهار بنهایت نیکست **بدانکه** در چکلات چهار خواص اند یکی آنکه چون وارد معده گردد ترشیهای معدی را برای آسانی هضم غذا زیاده سازد و آنچه از اکل غذای شب باقی مانده داخل کیلوس نشده آن را مدد نموده بخوبی داخل کیلوس میگرداند لهذا نهار گرفتن بهتر است دوم آنکه دماسای دموی خلط مادهٔ لزجه را مبدل بپالسامیکا و غذای و ترشی مینماید سوم محرک قوی گردش خونست در شرائین و آورده چهارم آنکه بیزش اخلاط از غدد هاست و سوای از ین منافع کثیر دارد خواهش طعام آرد قوت افزاید اخراج براز و بول طمث وغیره کند مگر کثرت استعمال نباید که غلیان خون و

هیجان ترشی و دیگر باده باد سوء مزاجی حرارت می آرد **فصل نهم در استعمال هلیله سیاه** در ماه جیٹھ و اساڑه بقند سیاه در ساون و بهادون بملح عجین در کوار کاتک به نبات در اگهن پوس بزنجبیل در ماه پهاگن بدار فلفل یا فلفل در چیت بیساکهه بیادیان و بعضی شروع کردنش از کوار نوشته شربتی هلیله چهار ماشه وقت صباح نهار بآب تازه خورند مزیل کسل تن و همه علت و ضعف قلب و وجع و همه علت شکم مصفی و روشن کننده جسم مسود موی سفید مزید باه و حافظه و بصر و عقل -

باب سوم

در ذکر افلاک و غیره و بعضی امور که حفظ آن واجب

و تدبیر کی واد و یه مثا کله و مدره و مسهله و مقیه و معرقه و غیره و فصد و تدبیر سفر و غیره **فصل اول در ذکر افلاک و زمین و غیره** فلک الافلاک که فلک نهم است در وی هیچ ستاره نیست و از جانب شرق بمغرب حرکت میکند و دیگر همه افلاک را با خود حرکت میدهد و در یک شبانروز دور تمام مینماید چنانچه مرئیست که هر صباح آفتاب از مشرق می برآید و بمغرب فرو میرود و شب زیر زمین سیر نموده باز صبحی از جانب مشرق طلوع میکند و باقی افلاک دیگر از جانب مغرب بمشرق حرکت مینمایند و این حرکات بهر کس معلوم نمیشوند مگر حکما بنظر تدقیق رصدی معلوم کرده **قول حکما** همه ستارها غیر از هفت سیاره در فلک هشتم جا دارند و این همه ستارها را ثابتات نامند و این فلک را فلک البروج خوانند و این فلک در سی و شش هزار سال دور تمام میکند و هفت ستاره دیگر را سیارات گویند و هر یک نامی دارد و بفلکی منسوبست مثلاً زحل بر فلک هفتمست و در سی سال دور تمام میکند و مشتری بر فلک ششم جا دارد و در دوازده سال دور تمام نماید و مریخ بر فلک پنجم و در یک سال و دو ماه دور تمام کند و شمس بر فلک چهارمست و در یک سال دور تمام کند و زهره بر فلک سومست و در یکسال دور تمام کند و عطارد بر فلک دومست و در یکسال دور تمام سازد و قمر بر فلک اولست و در یک ماه دور تمام کند و حوادثات عالم از تاثیر این گردشهاست **بدانکه** زمین سه طبقه است طبقهٔ اول بآب و هوا آمیخته و معدنها درین طبقه پیدا شوند طبقهٔ دویم طینیه است و درین طبقه تری یافته میشود چنانچه وقت کندن چاه و کاریز مرئیست طبقهٔ سوم خاک صرفست و بمرکز عالم نزدیک و بگرد مرکز واقعست **بدانکه** شکل افلاک و عناصر کرویست و کره آنست که در میان است او نقطهٔ فرض توان کرد تا خطها انسیتی که از آن نقطه کشیده شود بجانب محیط آن کره یعنی جائیکه اجزای کره از همه طرف بدو آخر شود تمام آن خطها در مقدار برابر باشند و آن نقطه میان است کره را مرکز کره خوانند **بدانکه** همه کره سیزده اند از انهانه کره افلاک و چهار کره عناصر هستند و در درون یکدیگر واقع برین وجه که ظاهر کره که درونست ملتصق است بباطن کره که درو ست پس از زین سیزده کره آنکه برون همه و مکان دوازده کره دیگر است فلک نهم باشد و کره که در درون کره دیگر باشد کره خاک بود پس هر چه مکان او زمین باشد نه فلک حافظ او خواهند بود مثل صندوق که نگهبان آنچیز است که در وست **بدانکه** عالم عبارتست از مجموع

این سیزده کره افلاک و عناصر پس هر چه در کرهٔ افلاک بود آنرا عالم الافلاک و عالم علوی خوانند و هر چه از چهار کره عناصر باشد آنرا عالم عنصریات و عالم سفلی و عالم کون و فساد نامند و نقطه که در میان راست این سیزده کره فرض کرده شود آنرا مرکز عالم خوانند **فصل دوم در ذکر بخار و دخان** چون آفتاب بر زمین تابد بواسطه ضوء یش زمین گرم شود و بسبب حرارت بعض اجزای مائی لطیف و سبکتر گردد و قصد بالا نموده بهمان مقدار اجزای هوائی آمیخته مرتفع شود و این را بخار گویند و چون حرارت آفتاب بر زمین خشک تابد بسبب حرارت اندک رطوبتی که در اجزای آن زمین بود سوخته و نیست گردد و یبوست آن غالب و سبکتر شود و پس بسبب حرارت و خفت اجزای سوخته خاکی با اجزای هوائی آمیخته سوی بالا حرکت کند و این را دخان گویند و بخار و دخان دو گونه است یکی آنکه بر روی زمین پیدا شود و از ین ابر و باد و باران و برف و دیگر اشیا پدید آید دوم آنکه زیر زمین بند ماند و از ین زلزله و چشمها و کانها پیدا گردد **بدانکه** فعل حرارت تفریق و تبسیط است یعنی چون حرارت در جسمی پیدا شود اجزایش را کشاده و پراگنده سازد مثلا ظرفی را آب پر کنند اما قدری خالی دارند و زیرا و آتش کنند تا خوب گرم شود آب ظرف را پر میکند و از لبهای کوزه بیرون میگردد اما مقدارش نمیفزاید مگر حجم و فعل برودت تعقید و جمع است مثلا آبی در کوزه باشد چون یخ بندد حجم او کم میگردد **فصل سوم در سبب ظهور باد** و آن چهار اند یکی آنکه چون جانبی از جوانب هوا بسبب تابش آفتاب گرمتر شود انبساطی در وی پدید آید مثال جسم متخلخل و مقدار آن هوا بیشتر گردد پس بدین سبب هوائیکه مماس و مجاور آن بود آن را دفع کند پس حرکتی در هوا پدید آید و آن متحرکه باد باشد دوم آنکه چون جانبی از جوانب هوا بسبب برودتیکه سرد شود آن هوا منعقد و منقبض گردد و اجزایش در هم کشیده شود و حجم او کمتر گردد پس هوائیکه بطرف او باشد حرکت کند تا آن قدر موضعی که از ان هوای منعقده خالی گشته بگیرد پس چون حرکت در هوا پیدا شود باد پدید آید و این هر دو را نسیم گویند و سبب این هر دو کیفیتی که در ذات هوا حادث میگردد سوم آنکه چون ابخره و ادخنه از زمین برخیزند و بر هوا شوند و قتیکه بکرهٔ زمهریر رسند پس اگر برد هوای زمهریر حرارت آن بخار و دخان را زائل کند سرد و غلیظ و ثقیل گردند و بسرعت فرود آیند بدین سبب تموجی در هوا پیدا شود و بادهای عظیم پیدا گردد و اگر حرارت آنها از هوای زمهریری دفع نگردد از طبقهٔ زمهریر بگذرند و متصاعد شوند و تا کرهٔ آتش رسند و بسبب ثقل خود از انجا تجاوز کردن نتوانند و سوی سفل باز گردند لهذا حرکت در هوا پدید آید و باد روان گردد و آغاز وزیدن این باد از بالا باشد چهارم آنکه بخار تر از زمین برخیزند بسببی که گفته شد و گرمی هوا و آتش آفتاب آنرا لطیفتر و سبکتر سازد پس چون بکره زمهریر رسد سرما در و اثر کند و حرارت و یبوست او کم گردد پس انچه لطیف او ست در حال هوا گردد و انچه غلیظ او ست اکثف شود و در بین هوای حادثه بزند و آن را بسفل باز گرداند پس بدین حرکت باد پیدا شود **فصل چهارم در ذکر ابر** ابر بخاریست که بسبب برد هوای زمهریری غلیظ و منعقد گشته و قتیکه بخار از آب و زمین نمناک بسبب حرارت آفتاب برخیزد و بر هوا شود اگر آن بخار اندک بود و در هوا حرارت یافته شود حرارت هوا بخار مذکور را تحلیل دهد و منتشر سازد و اگر بخار کثیر و حرارت هوا ضعیف بود یا بخار کم و حرارت در هوا نباشد آن بخار بر هوا شود و از طبقه اول او که گرم است بگذرد و بطبقهٔ دوم که مرکز زمهریر است رسد و برد زمهریر در ان اثر کند و آنرا ثقیل و کثیف گرداند و آن بخار فراهم آید و جمع شود و ابر پدید آید بدین تمثیل در سرما از دهن حیوانات نفس مثال دودی بر آید بهمین سبب که هوای سرد فورا بدو میرسد و آن را کثیف و غلیظ میسازد بنوعیکه میتوان دید و در گرما چون هوا گرم است و نفس نیز گرم پس غلیظ نمیشود که بنظر آید **قول بعضی** چون آفتاب در بخار تاثیر کند از وی بخار برانگیزد و

بسبب سخونت وبخار مرکب شود از اجزای ناری واجزای مائی پس اجزای ناری قصد مرکز خود نمایند چون بهوای بارد برسد متکاثف شود از سرما وسحاب
ازان پدید آید وباد آن را براند بمواضع که خدا خواهد آب ریزد واجزای مائی با اجزای ارضی مختلط شود ازان عصارات در باطن زمین ظاهر آید وحرارت
آفتاب آن را نضج دهد وازان اجساد معدنی متکون شود بحسب هر موضعی چون زر وسیم نحاس رصاص حدید یاقوت زیبق زرنیخ کبریت وغیره وجمله
حشایش ونباتات واشجار از حرارت آفتاب روید ومکانی که آنجا شعاع نباشد هیچ نروید **فصل پنجم در سبب باران** وقتیکه بسبب مذکور ابر
پدید آید پس اگر اثر سرما دران کثیر نباشد تا آنرا غلیظ گرداند آن ابر بتدریج متلاشی گردد بغیر آنکه باران بارد واگر آن ابر بسبب حرارتی که در وماندہ
باشد بالا بر شود یا باد آن را تحریک نماید تا بالا بر شود البته سرما هوای بالا بر وزند وبقیه حرارت را که در وماندہ بود دور گرداند وغلیظ تر وثقیل سازد
وصفت بخاری از وی دور شود پس از اجزای این ابر آنچه الطف بود بصفت آبی بازگردد وقطره قطره فرود آید وآنچه کثیف بود در هوا متلاشی گردد وسبب
قطره قطره آمدن اینست که ابر مذکور بیکدفعه بهوای زمهریر نمیرسد مگر بتدریج پس بسبب برد اجزایش فراهم می آید وقطره قطره جمع شده متراکم میگردد ومتعاقب
فرود می آید **فصل ششم در ذکر برف** چون بخار ابر گردد وبسبب اندک حرارتی که در و باقیست یا بسبب تحریک هوا بالا تر شود وسرمای سخت
بدو رسد وقبل ازانکه اجزای صغیره ابر جمع شود وقطرات آب گردد از شدت برد هوا منجمد شود واین برفست که اجزای ریزه ابر که بسته میشود چون از
هوا فرود می آیند بر یکدیگر می نشینند وبزرگتر میگردند اگر دران وقت باد دران باشد اجزای ابر دران وقت مثل محلوج ندف زده جمع شده فرود
می آیند باشکال مختلف **قول بعضی** چون برد بر بخار مستولی گردد آن را برف میگرداند واجزای ابر فراهم بر می آیند لهذا تشنجی دران پیدا میشود پس
اگر کشش از جوانب یکسان بود شکل او گرد باشد واگر یکسان نبود اشکال برف مختلف باشد **بدانکه** رنگ برف سفید نیست مگر برف مرکبست از اجزای
خرد شفاف یخ بسته ومیان اجزا اختلاط چنان نیست که رنگی بران مترتب شده باشد بلکه در میانش اجزای هوا در آمده یا شعاعی از اجرام علویه فائض شده
وآن شعاع از سطوح بعض اجزای برف منعکس میشود وبعض وشعاعیکه منعکس میگردد مشابه به بیاض میباشد چنانچه مرئیست که چون آفتاب بر چیزی
که در وی آب بود بتابد وشعاع آفتاب بر دیواری وچیزی که نورانی نباشد منعکس گردد آن شعاع برنگ سفید بنظر می آید لهذا حس بصر شعاعی را که با اجزای
برف متراکم وجمع شده می بیند غلط کرده حکم مینماید که آن بیاض برفست **فصل هفتم در ذکر تگرگ** چون بخار بر هوا شود برد در وی عمل نماید وکثیف گرداند
وقطره باران شود ووقت فرود آمدن اگر برد در وی زیاده بود فسرده تگرگ گردد وسبب فسرده شدن دو اند اول بخاری که بر شده قبل ازان که
باران شود سرما بدو رسد وآنرا یخ گرداند دوم بعد ازانکه ابر باران شود بوقت فرود آمدن بهوای گرم رسد وحرارت هوا همه اطراف آنرا فرو گیرد وبرودتی
که دران قطره باران بود از ظاهر بباطن متوجه گردد وبرودت باطنی او بیشتر شود وفسرده گردد واین قسم در فصل بهار وتیر ماه اکثر باشد **فصل هشتم**
در ذکر شبنم وغیره سبب وی اول هوائیکه مماس ومتصل زمین است از شدت سرما فسرده گردد ومانند برف بسیار تنگ بر زمین بارد واین را
سرمازدگی گویند واکثر در سرمای خنک یا در اول یا در آخر روز که سرما بیشتر باشد پدید آید دوم چون ابخره از زمین متصاعد شود وبا او حرارت اندک باشد
بسبب اندک برد که از هوا بدو رسد غلیظ تر وآب شود ومانند آبیکه از دهن بر جامه میفشانند بر زمین فرود آید واین را شبنم نامند سوم هیچ بخاری
از زمین متصاعد نگردد اما شدت سرما هوای صاف را غلیظ سازد وبخار گرداند واز وی روی زمین تر گردد وبر برگ نباتات قطره ها پدید آید این را شبنم

را اگر گویند و این قطرات از اندک حرارتی که بدو رسد بهوا بر میشوند مثلاً اگر بیضهٔ مرغ را خالی کرده قطرات مذکوره پر کنند و چند قطره روغنی که لطیف بود
در و چکانند و در آفتاب نهند بریده بر هوا شود و غایب گردد **فصل نهم در ذکر رعد و برق** وقتیکه باد در ابر تنگ محتبس گردد و حرکت نماید و بعنف
برابر زده شود پس از شدت حرکت باد آواز رعد پدید آید و این را سه سبب است اول وقتیکه بخار تر و بخار خشک هر دو پیدا شوند بواسطه حرارت بهوا گرایند
و از طبقهٔ اول هوا در گذرند و بطبقهٔ دوم که مرکز زمهریر است رسند بخار تر بسبب برد که بدو رسد غلیظ شده ابر گردد و در انجا قرار گیرد و اما بخار خشک
که دخان است چون خفیف تر است از مرکز زمهریر قصد بر کند و خواهد که خود را با آتش رساند و بشدت تمام سوی بالا حرکت مینماید و آن بخار آبی ابر شده را
که در راه بود بدرد و از دریدنش آواز رعد پدید آید دوم بالای این ماده دخانی یا بخار ابر غلیظ کثیف باشد که بسبب برد ثقیل گشته سوی سفل حرکت کند
چون بدان بخار ابر شده رسد بقوت حرکت خود آن را بدرد و آوازی عظیم پدید آید سوم از زمین ابخرهٔ گرم صاعد شوند و از بالا بخار سرد شده فرود آید
و در راه هر دو بیکدیگر رسند و بیکدیگر مقاومت و مزاحمت نمایند پس هر یک بجانبی میل آرد تا از یکدیگر بگذرد و بقوت تمام برهم سایند بدین سبب آواز
عظیم پدید آید **قول بعضی** وقتیکه بخار و دخان بالا شوند و بهم آمیخته بطبقهٔ زمهریر رسند بخار منعقد شود و دخان در میان او بند گردد اگر بحرارت باشد
قصد صعود کند و اگر نماند نزول نماید و سحاب را بشگافد و از ان آواز رعد پدید آید از غایت احتکاک بعض ببعض دیگر و از ان برق پیدا شود و اگر نازی لطیف
باشد و اگر غلیظ بود صاعقه و بر هر چه افتد آن را بسوزد و رعد و برق در ایام زمستان نباشد چرا که درین وقت حرارت آفتاب ضعیف بود و از ان دخان مرتفع نشود
لهذا در بلاد سردسیر و ایام نزول برف هیچ برق نبود چرا که برد بخار و دخانی را اطفا نماید **اما برق** را دو سبب است اول وقتیکه بخار گرم از زمین بر هوا شود
و از بالا بخار سرد غلیظ شده فرود آید و خواهند از یکدیگر بگذرند بعنف اگر اتفاقاً هوای آمیخته یا ماده دخانی درمیان این دو بخار بند گردد از عنف و شدت
حرکت آن دو بخار این ماده محبوسه بغایت گرم شود و آتش گردد و آن ماده دخانی شعله زند و آتش در گیرد چنانچه بچشم دیده شود دوم از هوا ابری غلیظ پیدا
شده باشد و از بالای آن ماده دخانی که بسبب برد غلیظ شده باشد فرود آید چون بدان ابر غلیظ رسد بقوت تمام آن ابر را بدرد و از فرط قوت و عنف آن
ماده دخانی بغایت گرم گردد و آتش گیرد و شعله زند چنانچه هم آواز شنیده شود و هم شعله مرئی گردد و زمان حدوث رعد و برق یکی باشد اول
برق بنظر آید بعده آواز رعد **اما صاعقه** چون ماده بخاری یا دخانی که بسیار بود بسبب برد مستعد برق شدن گشته از بالای ابری غلیظ بسرعت
تمام فرود آید و این ابر را بفشرد و بسرعت سوی زمین بگرداند آن صاعقه است و گاه بود که با این صاعقه آتش باشد و این وقتیست که با این
ماده صاعقه اجزای دخانی باشد و بسبب حرکت عنیفه حرارت بروی مستولی شود و مشتعل گردد و حدوث صاعقه باین وجه نیز بیان کرده اند وقتیکه
ماده بخاری و دخانی بسبب برد غلیظ تر گردد و از علو بسفل هبوط نماید البته باد پیدا شود و چون در پائین ابری رقیق باشد آن را بدراند و ماده دخانی
بسبب شدت حرکت مشتعل گردد و فرود آید و این هم صاعقه است **قول بوعلی** صواعق نازله گاه باشد که مثل اجسام ارضیه مرئی شود و گاهی مثل
آهن گاهی مانند مس گاهی مثل سنگ پس ثابت شد که ماده صاعقه ابخره و ادخنه است که شبیه است باجسام ارضیه **بدانکه** آتش که با صاعقه پیدا شود
در اشیای نرم مثل ابریشم و جامهٔ نرم نفوذ کند و بسرعت تمام بگذرد چنانچه در انچیز هیچ اثر ننماید اما در اشیای صلب نفوذ نتواند کرد پس آنها را مصادمت
کند و بسوزاند **قول مسعود** در سال انسین در بادیه صاعقه شد و بر شتر و بار زد جوال و پلاس سلامت ماند و انچه در جوال بود از مسینه بگداخت

وبعض اشیای دیگر خاکستر شده وپشم وپوست شتر سلامت مانده وعظام او از هم فرو ریخته **قول بعضی** اگر ماده صاعقه غلیظ باشد وگاهی که فرود آید بر زمین زند ودر زمین فرو شود وحرارت از او مفارقت نماید وآن ماده منعقد گردد وجوهری شود که آن را خرش گویند وبعضی پندارند که آن الماس است

فصل دهم در ذکر کواکب منقضه وغیره وقتیکه بخار دخانی که با او لزوجیت ودهنیت باشد از زمین مرتفع شده تا بکره آتش رسد مشتعل شود پس اگر ماده لطیف باشد همه اجزایش بسرعت مشتعل شوند وآتش صرف گردند واگر ماده مذکوره اندکی غلیظ بود چون آتش در وگیرد زود منطفی گردد ووقتیکه آن ماده که آتشی اندک در وگرفته از هوا فرود آمدن گیرد چنان نماید که گویا ستاره از آسمان فرود می آید وکواکب منقضه وشهب این باشد واگر این ماده را غلظ بیشتر باشد چون بمقعر کره نار رسد طرف عالی او مشتعل گردد واین اشتعال تا طرف آخر او برود وبر راست آن دخان شعله کشیده دیده شود واین را شهاب ثاقب گویند واگر این ماده غلیظ دخانی که از طرف عالی او تا آخر مشتعل شده چنان واقع شود که طرف عالی او گرد مانند ستاره که آنرا دنباله وزاویه بود واین را کواکب ذوات الاذناب وکواکب ذوات الذوائب نامند ویکی از اینها را کواکب ذو ذنب یعنی ستاره دنباله دار وکوکب ذو زاویه یعنی ستاره گیسو دار گویند

فصل یازدهم در ذکر حمرت وغیره که در آسمان پیدا شود گاهی ماده غلیظ دخانی چندان کثیر بود که یک جانب او بکره آتش رسیده باشد وجانب دیگر او هنوز از زمین منقطع نشده چون انجذاب او که بمرکز آتش رسیده آتش در گیرد وآن آتش بتدریج فرود آید تا بزمین رسد وهرچه با این ماده متصل بود بسوزد پس تا گاه آتش از این غلیظ دخانی بود سرخ نماید وکثرت وقلت سرخی حسب کمی وزیادتی وکمی زیادتی بقای سرخی حسب رقت وغلظت ماده مذکور باشد واین را احمر گویند واگر این ماده دخانی اغلظ وکثیف تر بود وبوجه مذکور آتش در گیرد چون آتش از او مفارقت نماید البته مثل پارچه فحم وانگشت سیاه نماید وگاهی سفید بسبب شفافی هوا وفقت انها مکان که آن دخان از آنجا متصاعد گشته واین را اموات وکوات گویند

فصل دوازدهم در ذکر شمسیات سبب این سه اند یکی آنکه نزدیک آفتاب ابری کثیف مصقل شفاف بود دوم آنکه این ابر ضوء آفتاب را قبول نکرده باشد بلکه خیال ومثال وشکل آفتاب در آن اثر نموده چنانچه در آئینه کلان همرنگ وهم شکل آن چیز می نماید سوم آنکه بخاری لزج که اندک دهنیت با او باشد متصاعد شود ومتشکل گردد باستداره یعنی بشکل کره قبول نماید وبا این شکل صعود کرده تا بکره آتش رسد وچون آتش در وی شعله زند بشکل آفتاب نماید واین را شمسیه گویند وباعتبار تکرر شمسیات گفته شود وگاه باشد که بسبب کثافت ماده چند روز بلکه چند ماه ماند وگاه باشد که بسبب قرب او بکره نار که متصل بفلک است بتبع فلک متحرک گردد وچنان نماید که شمسیات نیز حرکت میکند بروجه استداره ومادام که متحرک بود او را طلوع وغروب باشد وقیام او مدتی وقتی است که در اجزای جسم شمسیه امتزاجی محکم باشد وجز آتشی وهوائی که خفیف اند بر جز خاکی وآبی که ثقیل اند غالب بود پس اگر علامت شمسیه فوق الارض باشد در روز مرئی نشود بسبب نور آفتاب ودر شب که مرئی شود بسبب شرط اول یعنی ابر کثیف مصقل نزد جرم آفتاب بود ودر وسط السماء هرگز این علامت دیده نشود بلکه اگر در اول شب دیده شود در جانب مغرب باشد واگر در آخر شب مرئی گردد در طرف مشرق بود

فصل سیزدهم در ذکر نیازک نیازک جمع نیزه است ودر اصطلاح که از طرف راست یا چپ بطول یک نیزه ظاهر میگردد ویک جانب او سرخ وجانب دیگر سبز نماید وگاه باشد در میانه زرد هم مرئی گردد وسبب تولد او آنست که بر جانبی از جرم آفتاب اجزای بخاری شفاف پیدا شود ورنگ او مرکب بود از حمرت وضوء شمس این نیزک در نصف النهار مرئی نمیگردد

مگر وقت غروب یا طلوع آفتاب متمثل میگردد چرا که آفتاب درین وقت اکثر تحلیل سحاب رقیق مینماید **فصل چهاردهم در ذکر قوس قزح** هرگاه که هوا بسبب باران تر گردد و ابری رقیق تر منعقد شود و صقالتی و نداوتی بسبب باران دران ابر پیدا گردد و نوعیکه آن ابر بمنزلهٔ آئینه شود پس اگر اتفاق افتد که آفتاب قریب بافق یا جانب مشرق یا مغرب باشد و پیش آفتاب کشاده بود یعنی ابر و بخار و غبار نباشد و در جانب خلاف شمس چنین ابر که گفته شد پیدا شود عکس آفتاب برین ابر رقیق شفاف افتد بحکم تقابل چنانچه در آئینه صورت بالتقابل مرئی میگردد پس در مقابل آفتاب قوسی برنگ مختلف ظاهر شود و اغلب که یک طرف این قوس سرخ و طرف دیگر زنگاری باشد و باشد که میان این دو رنگ بعضی ازین قوس زرد نماید

فصل پانزدهم در خرمن یعنی هاله و آن دائره باشد روشن که گرد ماه نماید چنانچه ماه مرکز دائره بود و تخیل این دائره بسبب انعکاس بصر است از ابر بجرم ماه بشرطیکه آن ابر سفید صیقلی بود و اجزای ابر خرد باشد و بیکدیگر متصل نبوند تا قبول رنگ ماه نمایند بغیر شکل او چنانچه آئینه خرد قبول لون اشیا مینماید اما شکل چیزی در و مرئی نمیشود و نیز اجزای ابر در وضع مختلف نباشند یعنی بُعد ایشان از ماه برابر باشد تا خطوطیکه از بصر برابر پیوسته همه مساوی بوند و آن خطها که ازین خطوط منعکس گشته همه مساوی ماه باشند پس وقتیکه در هوا ابر موصوف یافته شود و بصر بیننده بدان رسد مثال هاله نماید وجه دیگر وقتیکه زیر جرم ماه ابری لطیف تنک واقع شود و شخصی سوی ماه نظر نماید بسبب ابر جرم ماه کما ینبغی مرئی نگردد و ضوء ماه ورا ابر تافته باشد بدین سبب گرد ماه حلقه نماید وجه دیگر وقتیکه ابر مذکور پیدا شود و شخصی سوی ماه ببیند آن مقدار ابر که درمیان چشم ناظر و جرم ماه واقع بود چنان لطیف باشد که مانع دیدن ماه نگردد و در روشنی ماه که برین ابر تافته کم از روشنی ماه خواهد بود لهذا آن ابر در روشنی او دیده نمی شود و دائره هاله چنان مینماید که از ابر خالیست بدانکه چون ماه بدر شود یا قریب بدر باشد دائره بزرگتر و درست تر نماید و هر چند ماه بسمت الراس و میان آسمان نزدیکتر بود دائره کلان تر نماید

فصل شانزدهم در ذکر زلزله وقتیکه درون زمین بخار تر یا بخار خشک یا هر دو بسبب حرارت که از تاثیر آفتاب بر سطح زمین پیدا شده باشد متولد گردد پس اگر آن دخنه اندک باشد برودت زمین حرارت آنرا بشکند و فرو نشاند و بخار و دخنه هم زیر زمین قرار گیرد و این بمنزلهٔ بخاری بود که بر روی زمین تحلیل میابد و اگر بخار و دخان کثیر باشد و حرارت او بر برودت زمین زیاده گردد حرکت و قوت نماید تا بر روی زمین آید پس اگر قوت بمرتبه دارد که زمین را تواند شگافت بدرود و بر روی زمین آید و متلاشی گردد و این بمنزلهٔ بخاری بود که بر هوا شده از گشته متلاشی میگردد و اگر قوت بقدر دریدن زمین نداشته باشد یعنی زمین سخت باشد و مسام او بسته پس از حرکت و قوت و اضطراب آن بخار زمین بجنبد و این زلزله باشد و این بمنزلهٔ بخاری بود که از وی بر روی زمین صاعقه و بادهای مهیب حادث میگردد و اکثر زلزله در کوهستانها واقع شود و در زمین شوره زار و ریگستان و خاکهای سست زلزله نباشد و گاه بود که از زلزله موضعی از زمین بشگافد و از انجا چشمهٔ آب پیدا شود

فصل هفدهم در ذکر ظهور آواز و بر آمدن باد و آتش از زمین چون ماده ابخره و ادخنه که در زمین محتبس گشته و در راهی پیچیده بسیار دویده باشد گاهی که در اجزای زمین حرکت کند از مصادمت و مقاومت بخار و دخان بیکدیگر آوازی از زیر زمین بر آید و این آواز وقت پیدا شدن زلزله شنیده میشود و گاه باشد که بعد زلزله زمین شق شود و آوازی عظیم هائل پیدا گردد و این بمنزلهٔ رعد باشد بر هوا وقتیکه ماده دخانی در زمین بند شود و آغاز حرکت کند و شگافی و منفذی دران موضع یابد مدام ازان شگاف بیرون آید و در حال جوهر هوا گردد و در بدخشان و ترکستان و فارس این حال واقعست و گاه باشد که این دخان از

شگاف بیرون آید و در حال جوهر هوا نگردد و مانند بخار برهوا شود و چون ماده دخانی که در زمین بند بود و دران سوختنی باشد و حرارت او بسیار بود و چون حرکت
نماید و بقوت تمام موضعی از زمین را بدرد و بیرون آید از شدت آن حرکت حرارت دران دخان افزاید و آتش شود و شعله زند و این بمنزلهٔ برق بود در هوا و اگر
این ماده دخانی لطیف بود شعله که درو پیدا شود نیک غلیظ نباشد و مانند نوری در هوا شود و بسا باشد بی آنکه شگافی در زمین پیدا شود از زمین ها که درو کاوی
رسم باشد چون گورستانها و غارها که همین شبی نور مانند سست برآید خاصه که در اجزای این نوع زمین ماده گوگرد و نفط باشد و در نظرها چنان نماید که از آن موضع نور میتابد

فصل هیژدهم در ذکر پدید آمدن چشمه چون بخار در زمین بند شود و بجای میل کند و برد در اجزائش غالب گردد و از تاثیر برد زمین دران بخار رطوبت
حاصل شود و چون از تولد بخار دیگر مدد بسیار یابد قوت نماید و موضعی را از زمین بشگافد و آب بیرون آید و این آب چشمه بود و چشمه که آب او سیال و روان گردد
بسه شرط پیدا میگردد اول آنکه بخار محتبسه کثیر باشد دوم آنکه چنان پرقوت بود که زمین را تواند شگافت سوم آنکه بخار دیگر که قابل آب شدن باشد برای مدد
همین رسد پس اگر شرط سوم مفقود بود چشمه که آبش جاری نباشد پدید آید و اگر شرط دوم نباشد آب چاه و آب کاریز شود یعنی آن بخار آب شده زمین را دریدن
نتواند و در منافذ و مغارها و رگهای زمین آمده بایستد و چون خاک از روی زمین دور گردد منفذی و ممری نیابد و از اندک حرکت که از ابخرهٔ دیگر بدو رسد بیرون
آید **بدانکه** آب در زمین از چشمه وغیره بوجه دیگر نیز پیدا میگردد چنانچه برف کوه بگدازد و فرود آید و چون بزمین که درو سنگریزه بود رسد فرو رود و سوی نشیب
در مسامهای زمین منتشر گردد و هرجا که راه یابد بیرون آید و جویها پیدا شود و از جویها رودها با هم جمع گشته دریا گردد و چون آفتاب بران آبها تابد بخار مرتفع
گردد و برف و باران شود همچنان بود علی سبیل الدور والی الدهر **فصل نوزدهم در ذکر بعض امور واجب الحفظ** اول آنکه در فصل قوی الحرارت
و برودت مهما امکن از اسهال قوی کلی و بط و مقی قوی پرهیز دو دوم آنکه چون تحقق اسباب نوع امراض نموده شروع بعلاج نماید تا خیر ظهور نفع دست از آن تدبیر
باز ندارد و اگر احیانا غیر مطابق تا توان کند و نفع از و بظهور آید اعتراض بدان نماید و ترک لازم داند که آخر ضرر دارد سوم آنکه اثنای تداوی تبدیل دوا کرده
باشد تا طبع الفت نگیرد که انفعال از مالوف کمتر میباشد چهارم آنکه اگر در تشخیص تردد باشد ملاک امر تفویض کار بطبع اند تا که مقهوریت طبع باعلت هویدا گردد
که درین صورت مرض تشخیص خواهد یافت پنجم آنکه هرگاه مرض با وجع جمع شود اول بتسکین وجع کوشند اگرچه بتخدیر باشد لیکن حتی المقدور از خشخاش و مانند
آن که با وجود تخدیر ماکول و مالوف هستند تجاوز نماید ششم آنکه چون خواهند فصد کنند برای وجع عضوی از اعضای باطنیه و وجع دران عضو بشدت
بود باید که اول بتسکین وجع با ضماد و اطلیه مسکنه نمایند پس فصد کنند اگر چنین نکنند وجع ماده را بخود کشد لان الوجع جاذب و فصد بخود کشد خلل در طبع پدید آید
و ماده مقصود نیاید و ضعف و غشی روی نماید هفتم آنکه تقویت قوی نفسانی و حیوانی در سائر معالجات اقوی ترین تدابیر داند و در فرح و سرور کوشد و انتقال
از هوا بهوائی و از مکانی بمکانی جلیل الاثر است **بدانکه** اشخاص خشک لاغر باریک اندام را خصوص که عنق شان باریک و بلند و شانه برآمده باشد
مسهل قوی عارض ضرر دارد خصوص در امراض صدر و آنفس که منجر بسل و دق میکند پس اصلاح ماده بتدابیر دیگر و اغذیهٔ مولدهٔ خون جید رطب نمایند اگر اسهال
ناگزیر بود بملینات و مسهلات لطیفه خفیفه تنقیه کنند یا مقی و منبه که ضرر قی درین کمتر از مسهل است و در اشخاص بلغمی مزاج شحمی کثرت تبرید مضر و مسهل و مسخن قدر احتیاج
مفید و اشخاص لحمیه شحمیه را مسهل و مقی نباید و فصد و حجامت و علق وغیره مفید **بدانکه** غرض از معالجه تقلیل شیء است از بدن بسبب استفراغ و جز آن پس باید که وقت
معالجه قمر ناقص النور بود **قول بطلیموس** اگر مسهل خورند و قمر مع مشتری باشد عمل مسهل ضعیف بود و بعضی نوشته که قمر منبع قوت است و چون با مشتری

باشد طبع قوی بود پس از مؤثری غریب بسهولت منفعل نگردد بدین سبب عمل مسهل کم شود و زهره این فعل نمیکند چه طبع او بر ترقیق اخلاط است وگفته شرب
دوای مسهل وقتیکه قمر در عقرب و سرطان و حوت بود و صاحب طالع متصل بکوکب تحت الارض باشد خوب است، واگر صاحب طالع متصل بکوکب در وسط السما
باشد دوا را قی کند و دوا در شکم نماند و چه این برین طور مرقوم کرده اند که بودن قمر در بروج آبی اقتضای حصول رطوبت کند در ابدان حیوانات و تا حصول رطوبات
دوای مسهل را تاثیر زیاده خواهد بود پس سیلان اخلاط باسانی میسر گردد و در اتصال قمر بکوکبی دلیل حرکت دوا و خلط بسوی آن کوکب باشد پس اگر کوکب تحت الارض بود
دوا متوجه باسفل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بر وسط السما باشد دوا قصد اعلی نماید و بقی بر آید اما حکم در تناول دوای قی بر عکس بود و همچنین اتصال
قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکواکب علوی غیر محمود و گفته مَسُّ الْعُضْوِ بِالْحَدِیْدِ وَالْقَمَرُ فِیْ بُرْجِ ذٰلِکَ الْعُضْوِ خَطَرٌ و حکیم علی این قول را در شرح قانون
ذکر کرده لیکن دلیل چنانچه باید نیاورده اما انچه از کتب معتبره معلوم شد این است که هر عضوی ببرجی منسوب است چنانچه سر بحمل عنق بثور برین قیاس تا بپای
که منسوب بحوت است و در مقاله چهارم در باب اول ذکر یافته پس چون قمر در برج عضوی بود رطوبات بدن متوجه بآن باشد و اقتضای بعض مواد کند
پس جراحت رسانیدن تا حصول رطوبات افزونی و استعداد بعض مواد بضرر باشد و نیز بعضے گفته که چون قمر در برج منحسه باشد فصد نکشایند که موجب
تکرار یسیر خواهد شد **قول ارسطاطالیس** وقتیکه نحس خصوص مریخ در مولد طبیب یا در هفتم باشد اکثر مرضی از دست او هلاک میشوند و بعضی گفته که تا هفتم
وقت رفتن طبیب بر مریض اگر منحوس باشد از دست آن طبیب هرگز مریض به نخواهد شد **قول بطلیموس** وقتیکه سابع و صاحبش منحوس بعلیل باشند
باید طبیبی را که علاج مریض میکند موقوف نمایند و طبیب دیگر رجوع کنند **بدانکه** این حکم خاص است بطالع وقت سوال از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش
دلیل بیمار باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب او و چون منحوس باشد دلیل عدم انتفاع بود بصلاح طبیب پس تبدیل طبیب مصلحت باشد **قول بطلیموس**
وقتیکه قمر در قوس باشد مسهل نباید خورد که باعث عدم انتفاع و قلت عملست **فائده** وقتیکه قمر در جوزا بود فصد نکشایند و این مطلق نیست مگر در فصد دست
و در دیگر عروق چون صافن و رگ جبهه مجوز بلکه اگر قمر در حوت بود رگ صافن و جبهه کشادن ضرر دارد **بدانکه** در ابتدای علاج چند امور ضرور است یکی آنکه
طالع و صاحب مسعود باشد تا مقصود حاصل شود دیگر آنکه و هم نیز مسعود باشد تا آنکه مریض مطیع باشد و نشود از مریض تخلیط و از طبیب غلط و سابع و صاحب آن
نیز مسعود باشد تا اثر علاج بزودی شود و رابع باید که مسعود و خالی از نحس بود برای اینکه علاج بهترین وجهی تمام شود و طالع از بروج منقلبه باشد و قمر در برج منقلبه
باشد تا بزودی زوال علت گردد و قمر منصرف از سعد و متصل بسعد باشد تا آنکه طبیب و مریض راضی از یکدیگر بوند **بدانکه** حمل میزان سرطان جدی هر چهار
برج منقلبه اند ثور عقرب اسد دلو هر چهار ثابت جوزا سنبله قوس حوت هر چهار ذوجسدین اند و حمل اسد قوس را مثلثه آتشی و سنبله جدی ثور را مثلثه خاکی
و جوزا میزان دلو را مثلثه هوائی و سرطان عقرب حوت را مثلثه آبی خوانند **بدانکه** در تزاید نور قمر ابدان حیوانات قوی تر بود و نمو غالب باشد و اخلاط را
میل بظاهر بود و عروق ممتلی باشد و حرارت بر مزاج غالب بود و در تناقص النور عکس این **قول اطبا** هر بیمار که در نیمه اول از ماه بیمار شود طبع او بر دفع مرض
قادر تر از آن باشد که در نیمه آخر بیمار گردد چه در نیمه اول قمر زائد النور است طبع را قوت دهد **بدانکه** در تزاید نور قمر مو بر ابدان حیوان سریع بروید و قوی باشد
که بعسر توان کند و در تناقص عکس این و گویند اینکه ذکر رفت در یکی و نیز بحسب احوال قمر مختلف باشد یعنی چون قمر فوق الارض باشد در ربع شرقی حکمش
حکم زائد النور بود و در ربع غربی تحت الارض حکمش عکس این باشد **بدانکه** در تزاید النور شیر در ثدی حیوانات نسبت به تناقص النور بیشتر بود **فائده** جلوس

کثیر در ماهتاب سبات کسل استرخای اعضا زکام صداع آرد و اگر لحوم در ماهتاب نهند طعم و رایحهٔ او فاسد گردد ماهی در نیمهٔ اول ماه در بحار بیشتر بود و فربه
باشد در اول ماه هوام از سوراخ بیرون آیند و تاثیر سم ایشان قوی باشد سباع در اول ماه طلب صید بیشتر کنند درخت در اول ماه بنشانند زود در روید
و بزرگ شود و بار کثیر آرد و عکس آن عکس فواکه و ریاحین و بقول در تزائد النور بیشتر شوند معادن که در نیمهٔ اول متکون شود خوبتر و صفاتر باشد و در نیمهٔ
آخر عکس **بدانکه** چون صبح شود در ابدان حیوانات قوتی و نشاطی پدید آید و چندانکه آفتاب مرتفع میشود در حیوانات حرکت و قوت زیاده میگردد تا آنکه
بوسط السما برسد و چون آفتاب بانحطاط رجوع کند قوت حیوانات رو بنقص می نهد چندانکه آفتاب بغروب نزدیک میشود آن ضعف زیاده میگردد و
چون غروب شود حیوانات باماکن خود رجوع نمایند و باماکن قرار گیرند **فصل بیستم در امالهٔ ماده از عضوی بعضوی** این بر چند وجه است یکی
آنکه عضوی که برابر او ست محکم بندند تا بواسطهٔ الم ماده بدانسو باز گردد دوم آنکه بر عضوی که برابر او ست محجمه گذارند یا ادویهٔ گرم جاذب ضماد نمایند سوم آنکه
اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بار گران بردارند شخصی نزد جالینوس چیزی گران از راه دور بیک دست آورده بود بدان سبب
دست ورم کرد فرمود که هموزن آن چیز چیزی دیگر بدست دوم گرفته روانه شود همچنان کرد صحت یافت بغیر تدبیر دیگر چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد
باید که اول ادویه بر رو نهند پس پای را سخت مالند یا در آب گرم گذارند یا بطنا بها از ساق تا بکف بر بندند تا ماده فرود آید همچنان هرگاه ماده بباطن رو
نهد و خواهد که بر معده و سینه افتد باید که شد اطراف کنند تا برگردد و وقتیکه امالهٔ ماده مطلوب گردد تمهل نکنند که اماله در ابتدا آسان است بسبب قلت ماده
بدانکه اگر ماده اندک و قلیل الحرکت باشد اماله او بدون استفراغ کافیست و خوف ضرر ندارد و اگر بدن ممتلی باشد و ماده کثیر الحرکت بود اماله مع الاستفراغ
کنند تا بآفت دیگر نینجامد **بدانکه** ادرار بول بتعریق و عرق مفرط بادرار بول و اسهال بقی و قی باسهال باز میمانند **بدانکه** در اماله مراعات مخالفت
لازم خواه بمحل قریب بود خواه بعید مثلاً کسی را که از کام یا دهن خون آید و خواهند که جانب قریب گردانند سوی انف مائل سازند و اگر خواهند که دورتر
برند از دست یا پا رگ زنند و کذا زنی که بواسیر دارد و خواهند که آن را بعضو قریب باز گردانند جانب رحم مائل سازند تا بحیض در آید و اگر اماله دورتر خواهند رگی
از نیمهٔ بالا کشایند **فائده** چون خواهند که ماده از عضو باز دارند قانون کلی آنکه اول تسکین وجع نمایند زیرا که وجع ماده را سوی خود کشد پس چون وجع ساکن شود
امالهٔ سهل و بی مزاحمت باشد و بهیچ وجه بعضو رئیس و شریف و قوی الحس و ضعیف نباید آورد و تا ممکن بعضو خسیس که قریب بود و قوی باشد و حس کثیر ندارد باید آورد
و در اخراج رعایت محاذات لازم دانند مثلاً اگر ماده جانب دست راست بود فصد دست چپ یا پای راست کنند و بالعکس و اگر جانب راست مائل بفوق باشد از
همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر جانب چپ مائل باعلی بود فصد از دست چپ یا پای چپ کنند همچنان اگر ماده در پای
راست بود فصد دست راست و اگر در پای چپ باشد فصد دست چپ نمایند زیرا که خروج ماده از طرف مقابل آسان باشد همچنان برای ارجاع مادهٔ کبد
رگ از دست چپ و برای ارجاع مادهٔ دل و سینه از دست راست کشایند و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج مادهٔ احشا بتقدیری است که هنوز
ماده در انصباب بود لیکن بعد از آنکه از ثوران و انصباب باز ایستد فصد جهت ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مؤف کنند تا ماده از نفس عضو بیرون شود
وکذا از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو نمایند که درین وقت اماله لا حاصل است لسکون حرکتها **فصل بیست یکم در طریق شد اطراف**
برای جذب ماده که شد چلین کرده میشود پس واجب که چون کشایند نزد وی چلین در آب گرم گذارند تا ابخرهٔ منجذبه بهمین سو بر آیند و صعود ننمایند زیرا که

اگر بعد شد رجلین عند کشادن آنها باشویه نکنند ابخره منجذبه دفعةً بسر رفته آفت قوی‌تر از اول آرند بلکه قبل از کشادن اول قدم در آب گرم نهند پس کشایند **بدانکه** یدین را از بغل و رجلین را از بن ران بستن شروع کنند و تا کتف و دست و قدم فرود آیند و شروع کشادن از کف دست و قدم نمایند و بتدریج کشایند نه یکبارگی یا فقط در اصل بندند یعنی بازو را متصل بابط و ران را متصل به کش او دباقی همه مربوط گذارند تا از دم منجذبه ممتلی شود چه در شد بهما ماده منجذبه را مکان نمیماند تا در وی گنجد و بدان سبب زود مسترجع شده ضرر میرساند آما اگر حاجت اندک بود در ربط اصل اطراف کافی دانند و اگر حاجت کثیر باشد شد تمام اطراف نمایند و اگر مریض از اطالت زمان ربط ملول شود زود کشایند بطور مذکور و باز بندند **فائده** اگر برای صداع و رعاف وغیره ربط کنند ربط غیر قوی نهم خلاف صرع سکته وغیره که در ان از شدت ربط المی مدرک نمیشود و هر چند قوی‌تر بود بهتر **بدانکه** شدیدین و رجلین در جذب ماده که بجانب اعضای رئیس و شریف متوجه بود قوی‌ترین تدابیر است لهذا در صرع غشی غشی وغیره فوراً نفع میدهد و ایضاً ماده موذی کیفیت سمی که در اطراف بود و متصاعد شود باز میدارد چنانچه در امراض دماغی که بسبب شرکت اطراف پدید می آیند مشهود است و کذا در لسع که بر اطراف واقع شود در ربط او ما فوق آن محل مانع سریان سمیت میشود بشرط ربط شدید **فصل بیست دوم در پاشویه** آلام دماغی را جهت جذب ماده از اعلی با سفل نفع تام دهد و ایضا در اواخر نوبت حمیات بواسطه افتاح مسام و سیلان عرق و جذب حرارت از باطن بظاهر زود تر منحط می سازد و استعمال این در عین اشتداد حمی نشاید تا بسبب حرارت آب کرب نیفزاید اگر ناگزیر باشد پاشویه که گرمی آب او میل بسردی کرده باشد بکار برند و در هر حال عند پاشویه ردای ما بین ظرف آب و وجه مریض حائل سازند تا بخار او بدل و دماغ نرسد و اصل درین همین آب گرم است فقط و برای تقویت جذب ادویه نیز میجوشانند و برای جذب ابخره اقتصار بر غسل اطراف بهتر از غرق آنهاست **طریق پاشویه** در ظرفی عمیق که رجلین تا زانو غرق مانند طبیخ مصفی اندازند و بر سر ریلند نشانند و یا در و گذارند و ساقین از اعلی باسفل مالند تا که خوش آید و طبیخ بر داشت کند دارند و قتیکه قدری گرمی در آب باقی باشد پای بر آورده بمنشفه خشک سازند و زمانی هوا نرسانند و تکرار عمل حسب حاجت در شبانروز دو سه بار توان کرد و وضع یدین درین آب نیز جاذب بخار از دل و دماغ است **فصل بیست سوم در کی و کاوستیکو و ادویه متاکله** نفع داغ آنست که رطوبات فاسد کثیر را که در عضو جمع آید و گوهر آنرا تباه سازد و از انواع استفراغ تنقیه آن نشود و بسبب داغ آن رطوبت نیست گردد و منافذ بزرگ که مدد آن رطوبت از ان میرسید به بندد و سخت گردد **طریق داغ در چشم کهنه که از نزله و دماغ بود و ضیق النفس که از نزله سر باشد** باید که موی میانه سر تراشند و در انجا داغ کنند چنانچه پوست سر همه بسوزد و چون پوست باز افتد قدری عظم نیز تراشند تا بنجا ماده نزله بیرون آید و آنجا که نزله قوی بود دو سه داغ دهند بر جرح داغ مدتی سائل دارند تا رطوبت ازین جانب همی پالاید پس بمرهم منبته به سازند **داغ جذام** چون ترسند که جذام خواهد شد بر سر پنج داغ دهند یکی آنجا که حد رستن موی جبهه است دوم بیتر از یافوخ سوم پس سر آنجا که از نقره بر ترست و نقره مغاکیست پس سر متصل عنق و دو داغ دیگر بر پس هر دو گوش بر موضع در نقشری دهند **داغ صداع و شقیقه مفرط و آنکه او را خوف نزول باشد** باید که شریان صدغ را که بزرگست داغ کنند یا پوست صدغ شگافته شریان را برهنه کرده داغ دهند تا بسوزد و سرها اندر کشد **داغ شعر زائد** باید که پاک را بیرون سوگردانیده موی فزونی کنده آنگاه باریک مانند سوزن گرم نموده بر بن موگذارند و باشد که بن هر دو مو را یکداغ کفایت کند اگر متصل باشند الا هر مو را داغ جدا باید کرد و زیاده از یک مو داغ نکنند چون

به شود ودیگر داغ نمایند وبعد داغ بیاض بیض بدهن ورد آمیخته بر داغ نهند **داغ غرب** باید که لحم فاسد را باستره بردارند تا عظم بر آید پس اگر عظم نیز تباه
شده قدری ازان بتراشند بعده بآلتی باریک ثقب عظم را داغ دهند واول پنبه یا اسفنج بآب بارد ترکرده بر چشم گذارند تا حرارت نرسد اگر داغ یکبار
کفایت نکند دو سه بار میل تفته در ثقب گذارند تا منفذ سوی بینی کشاید وآثار کشودن آنکه دهن وبینی مریض بگیرند پس تفحص کنند که ازین ثقب نفس
می بر آید یا نه اگر آید کشاده شد پس پنبه بمرهم زنگار آلوده گذارند ودیگر وز پنبه تنها نهند تا که فراهم آید **داغ خراج** که از شوسه شود چون خراج مذکور بزرگ گردد
ونفث پاک نشود وریم کند باین وجه داغ دهند که زیت بسیار گرم نمایند وزرآوند دراز گذارند که گرم گردد برآورده هفت جا داغ دهند یکی آنجا که سر مهره
عظم چنبر گردن بهم پیوسته اول پوست آنجا بالا کشند پس داغ دهند دوم آنجا که قریب بادواج (میل سوی پیش دارد ودو داغ خرد دهند یکی سوی
راست ودیگی سوی چپ سوم میان پهلو آنجا که میل بسوی پیش دارد ودو داغ بزرگ دهند چهارم میان پهلو آنجا که میل به پشت دارد ودو داغ دیگر دهند
پنجم بالای فم معده یکداغ دهند ششم میان دو شانه یکداغ دهند هفتم دو داغ بر دو جانب پشت فروتر از داغ میان دو شانه دهند واین داغها پس پشت
خرد باید وبعد از داغ بمرهم اسفیداج ومرهم آهک علاج کنند **داغ خراج کبد** اگر تب وثقل ووجع جانب راست بود بدانند که در لحم جگر است بعلاج بردارند چنانچه
در ورم کبد گذشت واگر وجع اشد بود وهیچ علاج سود ندهد بدانند که ماده زیر غشا است درین صورت بدین وجه داغ دهند که آله داغ گرم کنند وبر آخر جگر آنجا که
نزدیک به بغوله است انگی بر تر یکداغ دهند چنانکه پوست سوخته بغشا رسد وریم بر آید وچندی فراهم آمدن ندهند تا بتمامه پاک گردد واشربه موافقه و
شوینده دهند تا پاک شود پس مندمل سازند **داغ سپرز** پوست که بالای اوست بصناره بردارند پس بآله آهنی داغ که سر او دو شاخ بود داغ دهند تا بیکبار
دو داغ افتد وقریب یکدیگر دو داغ دیگر دهند تا در سه بار شش داغ نزدیکدیگر شوند یا آله شش شاخه سازند تا دریکبار شش داغ شوند **داغ معده** کسی را که از
دماغ بمعده نزله فرود آید وآن را ضعیف سازد ودواء سود ندهد سه جا بر فم معده بشکل مثلث داغ دهند چنانچه یکداغ قدری فروتر از غضروف خنجری باشد
ودیگر از دو جانب آن قدری فروتر تا بر شکل مثلث بود وداغها چنان باید که از سطبری پوست فروتر نروند وکم ازان هم نباشند وبه شدن ندهند تا مدام
رطوبت از وی بر آید **داغ استسقا** وقتیکه دواء سود ندهد پنج جا داغ دهند بر فم معده بر کبد بر سپرز بر قعر معده بر بالای ناف **داغ سر کتف** چون مهره
عظم بازو از سر کتف بیفتد اول مهره را بجایش بر ندپس باین وجه داغ دهند که بیمار را بر پهلوی سالم خسپانند وپوست آن محل که مهره لغزیده بود بصناره یا بسر
اصبع بردارند تا قوت داغ باعصاب ورباطات که آنجا است نرسد پس گرداگرد آنجا داغ دهند که سطبری پوست تمام بسوزد واقل آن چهار داغ است بر شکل
مربع **داغ مفصل سرین** وقتیکه وجع الورک وعرق النسا کهنه شود وبسبب رطوبت لزج که در بندگاه سرین گرد آید اعصاب ورباطات آنجا سست گردد
ومهره سر عظم ران از حقه سرین بیرون افتد ویا بیها بزرگ گردد باید که گرداگرد مهره داغ ها دهند یا از آهن آلتی سازند شبیه قدح فراخی او نیم شبر ودر داخل قدح
سه دایره دیگر نصب کنند وفصل هر چهار دایره مساوی بود وسطبری کناره هر یک همچون سطبری خسته خرما باشد وقدح را دنباله دراز سازند پس در آتش
تفته بر حقه ورک گذارند تا چهار داغ مستدیر دریکبار صورت بندد ووقت داغ بیمار را بر جانب صحیح تکیه زده دارند وبعد داغ مدتی دراز به نسازند تا رطوبت
بالاید پس بمراهم منبته به سازند **داغ عرق النسا** باید که میخ آهنی گرم کنند وبالاتر از شتالنگ بهشت اصبع مضموم رگ مذکور را جویند وبران داغ
دهند وتا راین رگ آنست که گره دار بود وبعد ربط ران یا بنشستن پدید آید واگر در ساق یا ظاهر نشود ومابین اصبع خنصر وبنصر با سیخ آهنی گرم خطی عریض

کشند چراکه درینجا لحم کمتر است اکثر است که داغ نفعد بعد لوصوله بالعرق و احوط آنکه هم درینجا و هم در ساق بالاتر از کعب بهشت اصبع صاحب او
داغ دهند اگر داغ سود ندهد میان ساق شگافته رگ را بمنشاره بردارند و ببرند و داغ دهند و از جماع و ترشی پرهیزند **داغ وجع السن** که از سوء مزاج
بارد ساده یا مادی باشد و بدو انفع نشود باید که انبوبه بر دندان نهند و میل ذهب یا حدید با آتش تفته در انبوبه درآرند و بدندان رسانند و آنجا محکم داشته بعد
زمانی برآرند و تکرار نمایند تا داغ خوب شود یا گردش بخمیر گرفته زیت جوشان بمغرفه آهنی صغیر گرفته ریزند و ازین وجع فوراً ساکن میگردد **داغ ناصور لثه**
باید که یکطرف میل صوف پیچیده و زیت یا بدهن ورد یا بروغن کنجد جوشان آلوده بر لحم فاسد گذارند بتکرار تا که لحم فاسد بتمامه سوخته شود و رطوبت
مانع الالتیام خشک گردد **فائده** هر محل که ذی غور بود چون داخل انف و فم و مقعد و کی در ان مطلوب شود مع حفاظت حوالی او باید بطوریکه در کی و نداب
گذشت نمایند **بدانکه** انبوبه بانع حرارت میل نخواهد شد بسبب تنگی جوف پس باید که طلق و مغره بسرکه گداخته از خارج بر انبوبه آلوده خرقه پیچیده و بنمک و گلاب
مبرد و یا ببعض عصارات آلوده بکار برند **انتباه** چون داغ دهند و لحم فاسد برود و از لحم صحیح پرهیزند و آثار صحیح آنکه داغ الم نماید و داغ و ادویه مقرحه
جاذبه بعد تنقیه بفصد و مسهل و قی و حقنه بکار برند و تا ضرورت قوی نیفتد بآن نپردازند **قول جان کورو** و اطبا برای اخراج ماده بلغمی که در دماغ
اعصاب و لیفات و غیره پر شود و بدان سبب اعصاب از حرکت طبعی خود باز مانند و از فصد و مسهل حقنه تنقیه آن نشود کاوستیکو تجویز نموده تا اخراج آن کرده از
مرگ رهائی دهد و گفته کاوستیکو یا در اعضای بعید از مرض چنانچه برای غشی و قلق قلبی در پا یا در اعضای قریبه مرض چنانچه برای عرق النسا در کواد رلیه
و برای نزله برپس گوش یا بر قمحدوه و برای سرفه مزمن و ضیق نفس در ظهر گذارند و بر هر اعضا که در و ماده مرض شدید و کهنه بود و گفته جائیکه کاوستیکو نهند
باید که روح دار بود چه اگر بر موضع میت گذارند اثر نمیکند و گفته کاوستیکو ماده را از مسام و غدد جلدی و فوهات شرائین دقیق و لیفات عصبی و لحمی و اجزای کز
و عمیق بوسیله خواص تهاشنده و الاذعه خود می برآرد و لهذا برای همه امراض که از خلط شور و حاد و غیره پیدا شوند بعید لیست خواه در سطح جسم بود خواه در عمق
مصفی خون از ماده ترش و شور و غیره که با و آمیزد و لهذا برای حمی سمی و عفنه بمثلثه و برای النقرس و بلغم لزج و استسقا و صداع و دوار و غشی و نزله و همه
امراض چشم و بینی و دهن و ریه انفع بالای فقار گلو گذارند اگر ضرر بود بر کتف نهند و برای صرع و سکته نیز مفید و برای رفع وجع اعضای عصبی و همه امراض
که از احتباس فضله در ضلع سومی پیدا شوند و این اکثر کسیکه ریاضت ننمایند و مسام مفتوح نشوند پدید می آیند انفع چه افتتاح مسام و اخراج ماده مینماید
و گفته در وجع کلیه و تقطیر بول نگذارند که مضر است و در مریض صفراوی مزاج و در کسیکه خون شور کیموس بقدر خلط مخلوط بود نگذارند چه خلط بسبب قلت مقدار
خود کسر حدت او نمیتواند پس حرارت کاوستیکو بخون مذکور آمیخته ازدیاد سبب نماید بلکه بکشد و گفته اگر بعد منفجر شدن آبله که از کاوستیکو پدید آید اخراج ماده
نشود بد است چراکه یا طبع از مرض چندان مغلوب است که اخراج آن نتوانست یا طبع سخت و ماده سمیت که مزاحم فعل کاوستیکو گشته اگر کاوستیکو در عرصه دوازده
ساعت کار خود کند و زود اخراج ماده نماید بدانند که ماده کثیر السمیت نیست و طبع هم سخت نیست و گاهی چندان اخراج شود که مریض بمرگ رسد پس حاجت
بادویه قابضه مندمله و غیره برای حبس دهن او دعیه گردد و گفته تا که اول تنقیه نکنند نگذارند خصوص بر مواضع رئیسه چراکه اگر بدن ممتلی بود و کاوستیکو برپس
گوش برای امراض چشم یا بر گلو جهت علل گلو یا بر پشت جهت ضیق سرفه و سل گذارند بد باشد چه ماده زیاده از آنکه اخراج یابد گرد آید و ضرر دارد
و گفته کاوستیکو فراسیج در بدیان سرسامیا و دیگر امراض که از ماده حاده رقیق حار شوند نگذارند که مزید حدت و رقت و حرارت و شوریت گشته هلاک کند

بلکه ادویه افیونی منومه تا کونیکو گذارند تا خواب آید و نیز کسیکه جراحت به سر و تشنج و استرخا وارد و لاغر و صفراوی و دیابادات الجنب یا ذات الریه و نمله و حمی محرقه و حمی مزمنه دارد و نگذارند که مهلکست **قول لانزیس** کاوستیکو برای غشی و سبات انفع چه خواص فراریست که ماده لزج و نار کوتیکو را رقیق کرده اخراج نماید و گفته اگر وضع کاوستیکو ذراریح برای امراض بول یا مثانه ضرور بود باید که برای رفع حرارت او ناخواه یا دیو دار آمیزند و گفته کاوستیکو ذراریح برای امراض که از ماده لزج و رطوبی شود چون صرع سکته فالج غشی انفع **قول جوان کوروو** دادن فونت در امراض که بسطح جلد میشوند چون قوباء جرب قرمز سعفه وغیره و در تخصیکه جلد او صلب بود و به انسب ابخره از مسام نبر آیند و حدت پذیرفته باز گردند و سبب امراض چون وجع سر فه ضیق و وجع عضله و وجع مفاصل و وجع معده قولنج و امراض گلو و چشم و گوش و دندان شوند انفع و گفته اگر از کاوستیکو اخراج ماده کثیر شود و حبس حاجت آید و دفعةً بند نسازند مگر بتدریج الاعسر آرد - **بدانکه** از اندک ایام پیدا را انیفرتال بدست آمده که بغیر وجع میسوزاند و زخم میسازد و باوجود این حرقت بول نمی آید هر جا که داغ دادن منظور باشد آنجا میگذارند **قول دون انتونیو** کاوستیکو آنست که بجز و نهادن بر جلد بسبب حدت خود اخلاط را خمیر کرده با وعیه او لیفات نافذ گشته بلغم را نرم سازد و آبله آرد و داغ که در ساعد یا در یا بادر دیگر اجزا دهند از وی خون یا بلغم می بر آید و بعد خمیر شدن یم و در اکثر امراض خواه لثه دامیه بود یا جمره سوای از ین ماده زبون جسمی هرگز نمی بر آید و ماده مخرجه رقیق یا سفید و قلیل یا کثیر میباشد نفع او تقلیل ماده موذیه است و در امراض بالائی برای اماله ماده سوی زیر انفع چه بسبب حدت خود دماغ را بحرکت می آرد و بسبب حرکتش روح حیوانی صفای یافته از اعصاب خاص سوی جسم میگراید و جسم بوساطت آ حس حرکت مینماید لهذا در صرع و لیسعرغس انفع و نیز در امراض که بسبب ریزش بوند چون ریزش چشم و دندان و سرین یا عقب گوش نهند و موضع استعمال این اعضا عضله میان ساعد و رجلین و سرین اند و در امراض که از ماده حاده یا ترش یا کاله شوند نگذارند که ضرر عظیم دارد **طریق استعمال** اول آن موضع را بخرقه سرکه آلوده نرمی مالند تا سرخ شود پس بغیر نشف با ئیت ادویه کاوستیکو نهاده بندند و بعد ده یا دوازده ساعت کشایند و جلد بالای آبله را از مقراض جدا سازند و بر جراحت مرهم باسلیقون یا مرهم زرد یا روغن خوک بر برگ کلم یا برگ کاهو یا برگ کشوث نهاده چسپانند در روز دو بار تا هشت یا بیست یکروز **کاوستیکو** ذراریح دو درم مرهم مایلیلوط سه درم آمیخته چهار بار بکار برند **کاوستیکو** ذراریح دو درم سم الفار اسکرو پلو خمیر قدر حاجت آمیخته چهار بار بکار برند **مرهم ولیشیکا توریو** ذراریح دو اونس رال موم زرد قنه هر یک یکنیم اونس آمیخته بکار برند **بدانکه** ادویه روبیفیکانتی آن را گویند که از ادویه کاوستیکو کم حاد باشند چون خردل تخم بصل وغیره و اگر ادویه اکاله را بغیر اکال آمیزند در افعال مانند روبیفیکانتی میگردند و استعمال اینها هم برای همین مدعاست که کاوستیکو و طریق استعمال هم بدستور **روبیفیکانتی** خردل سحوقه بجدرم خمیر او نس آمیخته بر خرقه کشیده چسپانند **قول لارزوربیر** یعنی منیتو متاکله یا ایمیا استرد ولیشیکا توریو گذارند حب فونت بندند **حب فونت** صابون تازه آهک آب ندیده برابر با آب حب بسته خشک سازند اگر صابون تازه نباشد صابون آهک هر یک دو قلی نیم کنند و گفته اگر در سر نهادن ضرور شود باید که در وزگه شته نهند و نیز اگر دمل در مواضع زیرین یا در مواضع اعصاب عروق باشد نگذارند و وقت وضع کاوستیکو گرد او رادع نهند و مالیدن کافور و مسکه انفع و گفته قرص بنفشه بر زخم عفنه پاشند که کاوستیکو است و گفته زبل حمام یا زبل فاخته دو اونس گندم مقوق نیم اونس خمیر گندم سه اونس زاج سه درم ساییده گذارند که برای افتتاح بکار آید و گفته سم الفار تو تیای سبز مرقشیشا مغره برابر به بیاض بیض آمیخته که حابس خون زخم و کاوستیکو است و گفته سم الفار

سرنج هر یک نیم اونس سائیده به بیاض بیض آمیخته خشک کرده دارند و بکار برند کادوستیکوست و برای خنازیر انفع و گفته توتیای سبز یک نیم درم آب قلی شش
اونس صابون قدری پزانند ضماد کنند که برای انفتاح دمل و عفونت مفید است **اکاله** صابون آهک سائیده ضماد کنند آبله آرد چیا و ل نا و بیخ بیلو بیخ کنند آ
برگ تیتی مفرد اگر کوفته سائیده ضماد کنند آبله آرد **فصل بیست چهارم در قی و ادویه مقیه قول جالینوس** قی برای انفجار دم که از عروق راس
و از کلیه و مثانه و مقعد و رحم باشد انفع و برای قروح و حصات مثانه و مفاصل و نقرس و رعشه و ثقل سر و فالج و مالیخولیا و جذام مفید مخفف سر مجلی بصر من
مفتح سدد احشا مخرج بلغم کثیر معدی منقی معده و دیگر اعضاست **بدانکه** کثرت استعمال مقیات مضعف معده مضر دندان و گوش و چشم است و کسیکه بدنش
نحیف یا عنق باریک و دراز و حنجره برآمده و سینه تنگ و معرا از لحم بود یا در سینه یا سر آفتی باشد یا مستعد سل بود یا قی بعسر آید چرا که خوف نزف و نفث دم
و جحوظ عین دارد یا عادی بقی نباشد و کسیکه از استعمال قی کثیر بدنش لاغر شود یا ورم حلق و ضعف معده و سینه و سر دارد یا بغایت فربه باشد یا امراض
حاده دارد یا حامله بود آن را قی نباید کرد و قی ریه و صدر و عنق را ضرر دارد و بسا است که عرق بشگافد و نفث دم پدید آید و بعد فصد تا که سه روز نگذرد قی
نشاید کرد **بدانکه** برای قی اختیاری وقت معین نباید تا عادت نگردد بلکه بلاتعیین در ماهی یا بعد دو سه ماه دو روز متصل قی نمایند که حافظ صحت است
چه در قی اول تنقیه معده و در ثانی تنقیه دماغ میگردد و خلاف اضطراری که حسب حاجت وقت است و بهترین ایام برای قی گرما و بهار است چه اخلاط رقیق و متحلل
می باشند و بهترین ساعت نصف النهار و در خریف قی نکنند که تب می آرد و در زمستان نیز نمایند چه ماده منجمد می باشد اگر مقئی دهند و اجذاب ماده کند طبع درین
باب امساک نماید پس معارضه میان این هر دو موجب ضعف قوت و خوف مرضهاست از ادویه که بحال آنکس مناسب بود قی کنانند و تا که کار بدوای آسان
برآید بقوی نپردازند و روز قی اول اغذیه مختلفه خورند بعده مقیی نوشند **فائده** قی بعد امتلا کنند و وقت قی سرنگون ندارند و راست نشینند و اگر استاده قی کنند
بهتر و هر دو چشم بر فاده بندند یا شخصی هر دو دست گیرد تا که از قی فارغ نگردد چشم نکشایند و شکم را نیز مربوط کنند نهجی معتدل و بعد فراغ محروری تمضمض بسرکه
ممزوج بآب نماید یا عسل یا سکنجبین بگلاب آمیخته مضمضه سازد و بگلاب آب بارد رو شوید و بعد زمانی گلقند خورد و مبرودی و مرطوبی بخمر یا بعرق بادیان یا با
گرم مضمضه کند و بطبیخ زعفران یا با گرم رو شوید زنجبیل مربا هلیله مربا تریاق دواء المسک خورد و مرطوبی غلیظ طبیخ زوفا نوشد و بعد قی تا که سه ساعت نگذرد
غذا نخورد پس اغذیه لطیفه چون تیهو دراج بچه مرغ خورد و بالایش قدری خمر رقیق نوشد و محروری را لازم که اول چیزی نرم چون کشکاب خورد پس قی نماید و لاغر
و ضعیف را تقدم حمام بهتر خلاف مرطوبی و فربه که آن را قی نهار و بعد ریاضت و حمام لازم **فائده** قبل از قی حرکتی کنند تا بدن گرم و اخلاط رقیق و گذا اخلاط
کشاده شود و اگر خلط غلیظ بود در حمام رود پس قی کند و اگر ماده رقیق بود قوام او باغذیه غلیظ لزج معتدل نمایند پس اطعمه مختلفه کثیر خورند تا معده پر شود
و تخمه بسیر نمایند تا ماده بغذا آمیزد پس عوض آب شربتی که در و شیرینی و عفونت و مرارت باشد نوشند و قی کنند چه شیرینی مهیج قی و مرارت مذیب اخلاط است
تا قی بسهولت شود و عفوصت و باغت جسم معده نماید و از ضعف محفوظ دارد و کسی را که قی بعسر آید یا عادت نباشد قبل از و چند روز غذای چرب و
شیرین دهند و هیچ ریاضت نکنانند و روز قی غذای مالح دهند تا اگر قی نشود این غذا که در تن ماند نیک باشد و اگر چند روز قبل از قی هر صبح روغن تازه
شراب قوی هر یک اوقیه آمیخته خورد و در حمام شود و اندام بروغن بنفشه یا بروغن بادام چرب نماید صواب باشد و لاغر را باید که وقت قی در گرمابه شود و آب
غسل کند و بعد گرمابه یعنی ده درم خمر صرف نوشد و اسفیدباج و اطعمه چرب گوناگون خورد اما ترشی نخورد پس قی نماید و اگر هوا سرد بود در حمام قی کند و هرگاه

که از قی فارغ شود تسکین عطش بشربت سیب نماید اگر شخصی را قی زود آید باید که بوی خوش بو یا اطراف مالد سیب به مضغ کند تا دوا در معده چندان درنگ
کند که ماده را حرکت دهد و برآرد و آثار نفع قی آنست که در ابتدا غشی شود و فم معده قدری سوزد خاصة اگر دوا قوی بود و اول لعاب از دهن برآمدن گیرد
پس بلغم کثیر آید بکرات بعده خلط رقیق و باشد که طبع اجابت کند و بعد سه چهار ساعت سوزش معده و وجع و کرب برود و خفت پدید آید و خواهش طعام
زیاده شود و نبض و بول باعتدال باشد و همه قوتها قویتر بود اما ضرر قی آنست که ماده تمام بر آید و عینین بیرون خیزد و سرخ شود و عرق کثیر آید و آواز رنیا
و فواق پیدا شود پس وقتیکه پدید آید و آنرا در نیابند زود بمیرد و تدارکش آنست که با آب گرم یا بروغن سوسن حقنه کنند و جهد نمایند تا قی آید و اجابت خلط
سیاه بعد قی آثار آن بود که ماده ناگوار یده بسوی زیر دفع شد **بدانکه** بلغم در قی بیشتر و اول بر آید و صفرا کمتر و بعد او سودا کمتر و بعد این و از هر شخص
سودا بقی بر نیاید مگر شخصیکه مدام خمر نوشد و جگر او گرم یا سپرز او بزرگ باشد یا زنیکه حیض او بسته باشد **بدانکه** اگر شخصی را چیزی ترش بر آید و پیش ازین
عادت نبود آن روز غذا کمتر خورد و قبل از غذا گلاب گرم کرده نوشد و اگر از استعمال مقیات برودتی در معده احساس شود کمونی یا اندکی
مصطکی یا گلقند خورد یا عود و مصطکی هر یک دانگ گلقند پنج درم آمیخته مضغ کند و شخصی را که سودا کثیر بر می آید سر که با آب گرم آمیخته اسفنج آلوده بر معده نهد
فائده اگر بعد قی تمدد و وجع تحت شراسیف پدید آید تکمید با آب گرم و تدهین با دهان لطیفه نمایند محجمه ناری گذارند اگر صداع پدید آید بطبیخ بابونه انکباب
کنند و اطراف در و بهند اگر لذع است در معده شود و با وجود قی زائل نگردد مرق و سمه سریع الهضم دهند شمع بدهن ورد و روغن خیری آمیخته بر معده مالند
اگر فواق شود و اطالت کشد آب گرم اندک اندک نوشانند عطسه آرند که از امراض بارده و سبات و کرب و عرق و انقطاع صوت شود و شد اطراف کنند
تکمید معده بزیت که در و سداب قنا را لکمار جوش بود نمایند غسل آب گرم نوشند آنچه برای گراز که از حدت دوا یا خلط پیدا شده نافع اما اگر بسبب یبس
باشد که از فرط استفراغ پدید آمده علاج او عسر است روغن بنفشه روغن کدو مالند اگر پس از دوای مقیی خون بر آید خمر انگوری بشیر تازه آمیخته نوشند اما
شیر زیاده از خمر باید اگر خواهند خونیکه بعد قی آید یا قیمانده آن از نواحی سینه و معده پاک شود سکنجبین سرد کرده اندک اندک دهند یا آب برگ خرفه و گل ارمنی
با آب آمیخته دهند اگر خناق شود یا زود با بندند حقنه حاده نمایند و بعد قی بهر حیله بخواب برند و ضماد قابض بر معده گذارند اگر قی بحد افراط رسد اطراف بندند
قابضات بر معده و کبد نهند اشربه قابضه دهند خواب کنند **بدانکه** آنچه مدد بر قی کند روغنست که گرم کرده با آب گرم آمیخته خورند و لبوب بعسل یا شکر
آمیخته حسب مزاج دهند و اطراف گرم نمایند اگر قی نشود و سوزش معده و کرب عظیم پدید آید هر ساعت آب گرم بدهن مسمم دهند و در حمام برند و بر روغن چرب
کرده در حلق آرند تا قی آید **مقیی صفرا** سکنجبین ده مثقال آب اسفاناخ یا ماء الشعیر چهل مثقال آمیخته نیمگرم نوشند **مقیی محرورین** آب خیار سکنجبین
یا شکر سرخ آمیخته یا تخم سرمق سه درم کوفته با سکنجبین آمیخته همراه آب یا بطبیخ تخم سرمق دهند **مقیی بلغم** نمک هندی نیم درم تخم شبت دو درم تخم ترب دو درم بعسل آمیخته دهند اگر از خود قی نیاید
الا با آب گرم مدد نمایند **مقیی مرطوبین** تخم ترب تخم شبت تخم جرجیر برابر سائیده پنج درم بسکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته دهند یا نمک مالح بنان خو رند و آب نوشند چون عطش غلبه
کند نمک سکنجبین عسلی بطبیخ ترب لوبیا نخود آمیخته نوشند **مقیی سودا** حزیق اسود در ترب کرده یک شب گذارند سکنجبین تر داشته ترب را خورند عقب او سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته نوشند
و مدد کنند **مقیی** نمک دو درم با آب گرم آمیخته روغن سیاه با آب گرم آمیخته روغن زرد با آب گرم آمیخته تخم کیاتوری سائیده صبح اروی طبیخ تماکو روغن
ترب مفرداً نوشند **قول دون انتونیو** در قی اکثر ماده اکل و شرب که در معده باشد می بر آید و گاهی از امعاء نیز و گاهی از کبد و یا لنکریاس هم وقتیکه از مجری

کبد و بانکریاس برآمده در معده و امعا رسد از انجا بسبب حرکت عکسی حرکت موجی امعا شکم و مری از دهن برآید و حرکت عکسی حرکت موجی آنست که اعضای مذکوره بسبب متأذی
شدن لیفات متحرکه خود حرکت طبعی خود را که سوی زیر میکنند گذاشته سوی بالا نمایند و متأذی شدن لیفات بسبب تیزی طبعی از حدت و لذاعت ماده است
وارفتی که باد و یا آرند بسبب ترشیست که بشدت تمام لذع میکند **بدانکه** از مقئی صفرا و خلط بلغم یا تیکو ماده غیر منهضمه اکل و شرب که در معده و امعا باشد
می برآید و از مسهل ماده از ماساریقا موی و تمامی جسم و نیز اگرچه از مقئی اخراج ماده میشود لیکن چون اقوی میباشد ضد طبع میگردد و اگرچه حرکت مسهل در همه
جسم سرایت میکند لیکن بسبب بکیت موافق طبع میبود و نیز اثر مقیات بماساریقا موی و اجزای متسفله نمیرسد و اثر مسهل بهمه جا سرایت میکند پس از مقئی اخراج ماده
سوای معده و امعا از اوعیه زیرین و شرائین و اوارده و قلب و دماغ و کبد و ریه وغیره نخواهد شد اگرچه از حرکت این اجزای مذکوره برگردند و این غلطی اطبا است
که بهر امراض مقیات نوشته چرا که اگر بطوریکه از حرکت طبعی خود در معده و امعا تبدیلی میکنند اگر همین وجه در خون و قلب و دماغ وغیره نماید بسبب تبدیلی
اجزای مذکوره گدازش در جسم افتد و هلاکت روی نماید پس در استعمال مقیات خطر عظیم است اما چون ماده لزجه و نامنهضمه وغیره که بدیوارهای شکم
ملتصق میماند و از مسهل مستخرج نمیگردد مگر از مقئی لهذا مقیات را از کتب محکوک ننموده و اگرچه اطبا در فالج و نزله و حمی آمی و اسهال الدم و استرخا وغیره استعمال
مقئی ضرور دانسته لیکن محض باد نیست احتراز ازین واجب **مقیه مفرده** سیبو نیم اسکروپلو تا نیم درم هند برگ سرسون گ تماکو برگ اسارون مفرداً در سفوف
نیم تا یکدرم و در طبیخ تا سه اونس دهند اسارون بیست شش دانه یا خربق ابیض شش یا ده دانه دهند خربق اسود در سفوف اسکروپلو و در نقوع یکدرم دهند **مصنوعه**
عصاره ریوند بیست یا شش دانه تارترو ایمی تیکو چهار یا ده دانه مرکوریو ویتا دو تا چهار دانه سال و تیرولو نیم یا یک اسکروپلو شربت ایمی تیکو دو درم یا یک نیم اونس
اکوا بین یکتا یک یا دو اونس خمر ایمی تیکو یک یا سه اونس کین تیلیو یک یا شش دانه تالا و اس ایمی تیکو نیم درم و تیرلو لو مقئی و تیرلو بیرا انکو تریت مینیرال سولفور
دی انتیمونیو مفرداً دهند **دیگر** تارترو ایمی تیکو دو سرخ شکر سفید چهار سرخ آمیخته یا تارترو ایمی تیکو چهار دانه انتیمونیو یا فرنتیکو نیم اسکروپلو آمیخته یا سیبو نعادم
نمک تارترو اسکروپلو مرکوریو دتیا دو دانه شکر ده دانه آمیخته یا اسارون اسکروپلو تارترو ایمی تیکو دو دانه تارترو و تیرولا دو هشت دانه آمیخته یا تارترو ایمی تیکو دو دانه
ریزینا جلاپا ربع درم آمیخته یا تارترو ایمی تیکو دو دانه ریزینا جلاپا سه دانه ارکانو دولیکا دو یا ده دانه آمیخته دهند **دیگر** سیبو ربع درم گلقند درم شربت ورد
قدر حاجت حب بسته یا گلقند درم جلاپا نیم اسکروپلو ریزینا سقمونیا سه دانه تارترو ایمی تیکو چهار دانه حب بسته یا گلقند بنفشه درم مرکوریو دتیا دو دانه تیرو ورد
حب بسته یا گلقند درم اسارون نیم اسکروپلو شربت ورد حب بسته یا گلقند درم ریزینا جلاپا نیم اسکروپلو تارترو ایمی تیکو سه دانه شربت ورد حب بسته یا عصاره صبر اسکروپلو مرکوریو دتیا دو دانه تارترو ایمی تیکو
چهار دانه بالسین سیا فنتین حب بسته یا عصاره خربق اسود نیم اسکروپلو قرص حنظل ده دانه کین تیلیو شش دانه بالیشبر وریتاییس حب بسته یا عصاره صبر سیبو هر یک نیم اسکروپلو عصاره
ریوند شش دانه بالیشبر وریتاییس حب بسته دهند **دیگر** تارترو ایمی تیکو پنج دانه عرق کاسنی سه اونس آمیخته یا تارترو ایمی تیکو پنج دانه شربت ورد و سعو بونیا دو اونس
عرق بادیان چهار اونس آمیخته یا کین تیلیو پانزده دانه شربت بنفشه اونس عرق اشترغار سه اونس آمیخته یا مرکوریو دتیا چهار دانه شربت سیب اونس عرق کاسنی سه اونس آمیخته یا شربت ورد نیم
اکوا بین یکتا تو بی کلینیم اونس عرق خرخره سه اونس آمیخته دهند **بدانکه** مقیات سرمی و نباتی و حیوانی بسبب میت مخرب طبع و مهلک اند و فعل اینها
خلاف طبع میباشد و بسبب قوت تراشند و نمود و اجزا که میرسند آن را میتراشند لهذا استعمال اینها منع است **قول الارزو بیر** تارترو ایمی تیکو
بسوال تارترو ایمی تیکو سولفوریل تو تیا مقئی فلور انتیمونیو سفید رنگ نیترو هیرا فرودیتکو شربت تا باکو میستور امقیئی مفرداً دهند لعاب کتان چهار اونس

آب ترب دو اونس بمار العسل ساده یا عنصلے آمیخته نوشند **قول جوان کورو** وبعد تحقیق مرض و ماده و قوت وضعف طبع عقبی بعمل آرند استعمال مقیات در گرما بهتر و گفته که کین تلیبو در ابتدا و چهارم و سیزدهم ماه و ایام بهار و سرما دهند که عمل کمتر میکند و وقت ضرور هر وقت که باشد روا است و بعد استعمال این دو ساعت با آسایش باشند تا زود از معده نگذرد و اثر خوب نماید اگر بعد دو ساعت از استعمال حرکت قی نشود باید که از پهلو به پهلو حرکت کند تا قی شروع گردد و بعد هر قی یا اجابت چهار قاشق یا یک پیاله مرق مرغ نوشند تا طبع قوت یابد و بر اخراج ماده دفع او قوت دهد اگر بعد شرب مرق ماده مستفرغ نشود و سه ساعت گذرد و عطش غلبه کند قدری آب سرد نوشند خواه جوان محرور القلب و موسم گرما خواه پیر مبرود القلب و موسم سرما باشد چه اکثر است که بسبب حرارت عمل نکند و چون آب سرد نوشند حرارت قلت پذیرد و ماده اخراج یابد و نیز اگر بسبب نقص عمل مسهل عوارض دیگر پیدا آیند و طبع ضعیف شود آب برف دهند تا رفع حرارت و سمیت کند مگر در مسهل که سقمونیا جلاپا یا سیپو باشد قبل از دو یا سه آب ننوشند اگرچه عطش غلبه نماید چه اگر نوشند موجب وجع شکم و وجع فواد میگردد و در روز استعمال کین تلیبو در خانه معتدل مانند یا بی و معده گرم دارند که سردی مسدد و مضر است اگر پنج ساعت گذرند و عمل نکند ایارج فیقرا شش درم مرق مرغ پنج اونس آب برگ سلق یا آب برگ کرنب سه اونس آمیخته حقنه کنند تا اخراج نماید و بعد استعمال تا پنج ساعت نگذرد غذا نخورد و خواب ننمایند **فائده** شخصے را که قی بعسر آید یا خرد سال یا ضعیف باشد آن را اول غذا خورانند یا آب گرم کثیر نوشانند پس کین تلیبو دهند تا قی با آسانی شود و شخصی که قی با آسانی نماید و قوی الجسم فربه جوان سینه فراخ باشد آن را نهار دهند تا ماده از مواضع قلع نموده بر آرد و اگر روز اول از استعمال این دوا فعل و تلخی دهن فرق نشود روز دوم نیز دهند بلکه اگر ضرور شود تا چهار روز باید داد شخصے را که حمی غب و شطر الغب و ربع و خمسه باشد آن را نیم ساعت قبل از نوبت دهند تا ماده کثیر بر آید و صحت شود و اگر روز غیر نوبت دهند ماده قلیل بر آید چه روز نوبت ماده هیجان مینماید و در غیر نوبت ساکن مینماید و صاحب حمی لرزه را یک گهڑی قبل از نوبت دهند شب باشد یا روز و کسی را که حمی لرزه نباشد وقت صبح بعد بیدار شدن دهند که از خواب بیدار کردن مضر است شربتی این حسب قوت و سن مریض است اگر خوب طیار بود از دو تا بیست دانه و اگر اندکی قصور باشد تا چهل دانه دهند و بعضے تا نیم درم گفته همراه مربا کسی چیز یا بہ بضیه نیم برشت یا بسیب بریان دهند شخصے قوی الجسم را که مرض صعب دارد تا بیست چهار دانه حب بسته یا در چهار اونس مرق مرغ یا در آب چشمه یا در یک قاشق آب ستاور حل نموده دهند شخصی ضعیف الجسم را که مرض سبک دارد بیست دانه بدو اونس خمر ابیض در ظرف شیشه تنگ قعر یکشبانروز تر کرده بعده آب صاف دهند و دوای اسب را در ننمایند که چند دفعه بکار می آید و اگر مریض بسبب ضعف وغیره اقبال شرب خمر نکند بیست پنج دانه در سه اونس آب چشمه تر کرده مع جرم نوشانند و اگر طفل یکدو ساله یا بسیار ضعیف باشد که آن را جرم بالقوع کین تلیبو دادن نتوانند یک اونس آنگوا بیند یکتا سینپلس دهند و غذا موافق قوت منضم خورند **بدانکه** کین تلیبو زنان را در ایام حیض و قبل شش روز و یا بعد شش روز از حیض ندهند که مضر است و نیز بعد زائیدن تا که چهل روز نگذرد ندهند اگر ضرور شود بعد بیست روز دهند و صاحب نفث الدم را ندهند که بسبب حرکت قی رگ لشگافد و قرحه گردد و نیز مخلوع ندهند که بسبب حرکت بموضع خود نخواهد رفت اگر خلع اندک بود و ضرورت باشد دهند و قبیح منظر و ضیق الصدر را ندهند چه اینها را قی بعسر می آید **بدانکه** اگر بسبب استعمال کین تلیبو مرض قی پدید آید و کسی دوا نفع نشود شیر زن یا دیگر لفرق سه ساعت چهار اونس دهند و وقت قی لفرق چهار چهار ساعت مرق مرغ نیم رطل بروغن و تیر پولو چند قطره که ترش شود انداخته دهند اگر نفع نشود کر میور تار تر چهار ... روبلو بمرق دهند اگر کافی نبود ضماد کو نفو تا نیود بر معده

نهند اگر بسبب استعمال کین تیلیو وغیره عادی قی شود برچه نان بیک قاشق آب انار ترش تر کرده دهند شخصی را از مسهل بسبب اجابت وسی قی شده بود
و یکسی دو وا بند نگردید چهار بیچه آب انار ترش داوند چون بند نشد لادن افیونی دو دانه داوند بند گردید **ضماد کونفوراتیو و فستین** مور دیو دینه
پوست انار جوز السرو مرزنجوش در ربع یا نیم کاناد خمر طیبه انداخته بآتش نرم بزیند و چهار پنج برچه نان انداخته سحق نموده چهار قاشق آب سیب یا آب به
افزوده دار چینی مسحوقه دو یا آرد ماتیکو گلابی آمیخته بفرق چهار چهار ساعت بر معده گذارند یا بر خرقه کتان کشیده بر دوار چینی مصطکی صندل مسحوقه
پاشیده بر بخار آب گرم بود نهند چون گرم شود بر معده و ناف گذارند در روز دو بار **فصل بیست پنجم در حقنه** برای وجع کلیه و مثانه و
قولنج و اورام و امراض دماغ و جذب یا دوا از اعلی مفید و بکسیکه معده او ضعیف بود و از مسهل غشی شود نافع **بدانکه** کثرت حقنه و اعتنا بدان مضعف کبد
است پس تقلیل آن لازم و بعضی در استعمال حقنه صحت اعضای رئیس شرط کرده و شک نیست که این شرط در احتقان اختیاری است نه در اضطراری
و وقت حقنه از سرفه پرهیز ندچه درین حالت از سرفه فواق پدید می آید **فایده** قبل از حقنه چیزی مقوی چون گلقند مصطکی بقدری مرق متوبل
خورانده حقنه کنند که در ضلو مضرت و اولی آنکه قبل از حقنه بآب ادویه باید که بآب گرم و ادهان مناسبه حقنه کنند **بدانکه** انبوبه از نقره و نحاس وغیره بطول
هشت یا دوازده اصبع و در سطبری بقدر سطبری خنصر سازند و احسن آنکه دو ثقب دارد یکی برای دخول دوا و دوم برای خروج باد از آنها آنکه مدخل و دانو
وسعت او مضاعف منفذ ثانی باشد اگر بدین هیئت مهیا نباشد قطع نی کافیست درین محقنه از قبیل جلود باید بهیئت کیسه دوخته که یکطرف او تشکل گردن کدو
باشد و بهمان سمت انبوبه را محکم باید کرد تا اسحدار دوا سهل باشد اگر کیسه موجود نباشد مثانه گاو کافی **بدانکه** استعمال حقنه در وقت معتدل کنند و در گرما
طرف النهار اولی و پیش از و استحمام نکنند و وقت حقنه شکم خمیده دارند تا دوا منتشر نگردد و مریض احیان دارند که بعضو ماوف اصابت دوا سهل باشد
مثلاً در امراض کلیه و وجع ورکین مستلقی دارند و سرو سرین بر بالش نهند تا میان ظهر بر زمین چسپید و در قولنج و وجع ناف مانند آن مریض را بزانو خوابانده شکم
آویخته دارند و سر و سینه بر بالش نهند و بطرف وجع میل کنند و در زحیر تکیه سوی ظهر نهاده مستلقی بنشانند و سرین مرتفع دارند اما در امراض دماغی مستلقی خوابانده
و زیر سر و عنق بالش نهند و عند عمل اول سر انبوبه را بروغن چرب کرده بتدریج در آرند آنقدر که مطلوب باشد و بعد حقنه انبوبه را بتدریج برارند و مقعد را بعصابه مجتمع دارند تا دوا
زود دفع نگردد و اگر از داشتن دوا کرب شود زود مندفع شدن دهند مقدار آب که هر دفعه ریزند زیاده از پنجاه مثقال نباید و آب حقنه باید که در رقت و غلظت
و حرارت و برودت معتدل بود چه غلیظ باعث قرحه امعا و مثانه و زحیر و رقیق موجب انتشار و فساد و بارد مولد ریح و حار مورث غشی و کرب و اسهال و موت است
اگر آب حقنه برنگردد پس اگر برای ریح و زحیر بود دوا پنداز و دی نشود باک ندارد و اگر حقنه حاد و مسهل باشد و زیاده از نیم ساعت لبث کند باید که نصف قدر
اول دیگر ریزند تا اول را بر گرداند و بشافه مدد کنند **قول بوعلی** حقنه اشرف العلاجست چرا که در همه امراض و همه اوقات و همه اشخاص و همه عمر مستعمل و اگرچه
ادویه حقنه از امعای زیرین تا معده نمیرسند بسبب بعد موضع و اعوجاج امعا لیکن بعلل بالائی نیز نفع میدهد چرا اثر ادویه صعود مینماید و نیز اخراج فضله و انجره
که بالا صعود میکنند میسازد **قول جالینوس** حقنه برای امراض عین النفع و گاهی ادویه حقنه تا معده میرسند و بقی بر آیند و این وقتیست که قوت جاذبه
معده بنهایت قوی باشد و وقت استعمال او صبحیست و اگر بعد از آنکه چون شش ساعت از اکل گذرند نمایند و در غب و زنوبت عمل کنند تا ماده ساکن را برد
در روز نوبت قبل شروع نیز نمایند تا ماده که غلیان کرده بر آید و تب شدت نماید **بدانکه** وقت حقنه بر پهلوی است غلطانند که اثر دوا نافذتر میشود نسبت

بسبب دو در روز دو بار حقنه باید کرد چه اگر زیاده نمایند طبع عادی او میگردد و آب حقنه یعنی طبیخ مرق وغیره زیاده از هفت دانگ نباید چه از آمیختن روغن
و شکر تا بده اونس میرسد و این مقدار نزد بعضی بزرگ است و در حقنه که مغز خیار شنبر یا ایارج فیقرا یا دیا کاتولیکو یا دیافینی سانو بود روغن نیامیزند که مخرب اثر آنها
و نمک هم نینداز ند که بسرعت اخراج مینماید و اثر خوب نمیکند و در حقنه که برای حبس اسهال بکار برند روغن و نمک نیامیزند که مسهله اجابت اند اگر حقنه نوتریتیو
یا حقنه ریفری ریزانتی عمل کنند باید که اول حقنه مسهله نمایند تا فضله برآید چه اگر فضله معائی بحقنهای مذکوره آمیزد اثر آنها زائل میگردد و باید که او دیه حقنه
انیسیدنتی یکساعت و امولی انتی دو ساعت و پورگاتیو زیاده از ان و لاشاتیو و قابضه دانو دینا سه چهار ساعت و ریفریزانتی و کونسولیدانتی هفت ساعت
در شکم دارند **بدانکه** حقنه عام یکساعت قبل از فصد کنند چه اثر این تا عرصه دراز نمی ماند فرق یکساعت کافی و حقنه پورگاتیو و یا قوی سه ساعت قبل از فصد باید کرد
که اثر این تا دیر میماند اگر نزدیکی کنند ضرر دهد اگر در معده امتلا و خامیت بود حقنه پورگاتیو و قوی سه چهار ساعت
قبل از فصد باید کرد همین وجه بعد فصد اسهال باید نمود **قول بیدیر** و اگر عقب فصد مسهل ضرور بود بعد سه ساعت دهند و اگر بعد مسهل فصد ضرور شود
بفرق شش ساعت نمایند **فایده** شخصی که در ایام صحت در پنج شش روز باجابت کردن عادی بود و در مرض نیز همان عادت باشد حقنه نباید کرد چه طبع
بر عادت خود است لیکن وقتیکه دیر کشد یا عادی نباشد باید نمود و در قولنج و وجع کلیه و استسقا و امتلای معده از غذا یا ریح و زنان حامله آب حقنه قلیل المقدار
باید چه اگر زیاده بود اجزای شکم زیاده کشیده شوند و ایذا رسد شخصیکه ورم خرد صلب سپرز یا ضیق دارد دو یه حقنه باید که تا دیر در شکم ندارد چه اگر آب حقنه در معا
پر شود و تنوز البدن را فشرده و از حرکت و انبساط باز ماند و زود نفس تنگی پذیرد **فصل بیست ششم در مسهل** بهترین وقت برای مسهل ربیع و خریف است
و در صیف و شتا پرهیز از و لازم و وقت ضرور همه وقت رواست و بمنضج حاجت نیست و شب و ابر و باد نیز مانع نیستند **بدانکه** هر مسهل که مطبوخ بود یا نقوع
بالایش آب گرم ندهند که مبطل عمل است و اگر قطع عمل خواهند آبگرم زیاده از حد دهند تا دوا را از معده منحدر سازد و اگر شکم پیچد قدری قدری آب گرم نوشند
و بالای دیگر مسهلات چون حبوب و سفوفات و معاجین و لعوقات لازم که آب گرم دهند تا مدد کند لیکن اندک اندک تا از کثرت مقدار دوا را قبل از عمل منحدر
نگرداند و تشرب با آب گرم در صورتیست که مقصود اخراج ماده غلیظ غیر حاده بود و چه عند استفراغ صفرا خاصة که حاد و رقیق بود واجبست که آب سرد دهند
تا اعانت بر هضم و هد و تبدیل قوام خلط و تبدیل مزاج و تقویت قوی و در اثنای عمل آب بارد منعست اگر چه عطش غلبه نماید مگر آب تازه جرعه جرعه توان داد اما
محرور را که از عطش عاجز بود از آب سرد باک نیست بهیجان و بعض ادویه آب سرد نوشیدن لازم چنانچه با شربت ورد و هر چه در وی دند بود و کذا بر سفوف و حب
که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد بهتر چه آب گرم مبطل عمل میگردد و واجبست که معده و قدم گرم دارند و بعد شرب در محل محفوظ ساکن نشانند تا که دوا
از سر معده فرو شود پس اندک اندک حرکت نمایند تا بنفوذ اعانت دهد و حرکت کثیر که دفعةً بود و قوی باشد هرگز ننمایند که مخرج دوا بسر علتست و اگر حبوب برای
اسهال بکار برند و تنقیه سر مطلوب باشد حبوب بزرگ سازند و بعد زمانی که هنوز خشک نشده باشد فقط بلع نمایند تا زود منحل نگردد و در معده دیر بماند و قوت
دوا بدماغ رسد و اگر تنقیه مفاصل وغیره مطلوب بود حبوب خرد سازند و هنوز که بسیار نرم بود همراه طبیخ بنوشند تا زود منحل گردد و قوت و محل مقصود رسد
و باید که استنجا بالطبیخ بیخ خطمی کنند تا مبرز از ضرر محفوظ ماند و آب استنجا نه سرد باید نه گرم و آنرا که از اکل دوا تنفر باشد هر دو بازو دبسته بینی گرفته نوشد و بغرغره دهن
پاک کند و قدری لیمو و بینه خاید و بوید برگ تنبول و سیل مفید اگر هیچ تدبیر سود ندهد و داند که مسهل را الیقی خواهد بر تافت باید که اول فصد امر فرمایند پس دوا نوشانند

اغلب که بدین حیله نخواهد برتافت وقی سه روز قبل از مسهل کرب و غشی باز دارد و اگر مسهل عمل نکند منفعت که بالایش مسهل دیگر در همان روز دهند
مگر بشافه یا حقنهٔ نرم مدد کنند یا چیزی مزلق چون آب آلو آب تمر هندی بقند یا ترنجبین دهند تا مدد دهد و مغز خیار شنبر نیز مجوز و چون دانند که بطول عمل
ایذا نمی دهد احسن آنکه در آن روز باعث بر حرکت نشوند و اگر مغص و کرب و سدر و صداع و تمطی و تثاؤب آرد و هنوز دوا در معده باشد ماء العسل گرم یا آب
گرم شور کرده دهند تا خلط را رقیق کرده مدد دهد و اگر مصطکی مسحوق یک نیم درم بقند آمیخته با آب گرم دهند مدد تمام بنماید و اکل اشیای قابضه عطره چون
سفرجل تفاح و مانند آن اعانت میدهد بر اجابت چه اینها بسبب قبض فم معده و ما تحت او را که قریب است متعصر میسازد و دفع غشی بنماید و دوا و خلط
را از فوق باسفل مائل می سازد و بنا بر عطریت طبع را قوت میدهد **قول جالینوس** شخصی اسقمونیا دادند شانزده ساعت هیچ استفراغ نکرد بعد آن دریافت
که معده تنگ میشود و میفشارد و رنگ زرد گردید فرمودم تا میوهٔ قابض مزه در حال که خائید ساکن شد و استفراغ کرد و اگر بدین تدبیر هم عمل نکند زود
قی نمایند تا دوا که در معده محتبس است بر آید و ضرر نرساند و اگر دوا از معده با معارفه باشد و در آنجا بند گشته باز ماء العسل و آب شور دهند و بحقنه و شافه
مدد نمایند و آنجا که حقنه و دیگر تدابیر سود ندهد و اعراض ردیه چون تمدد بدن و جحوظ عین و مانند آن پدید آید و دوا سوی بالا حرکت کند فصد باسلیق
یا اکحل نمایند تا ماده متحرکه مستخرج گردد و اعضای رئیسه از انصباب محفوظ ماند و آثار خلوی معده از دوا و انحدار او با معاء آنست که در معده هیچ
ثقل و اضطراب و غشی نماند و آروغ خالی از رائحهٔ دوا آید و احوط آنکه چون مسهل دهند و عمل نکند اگر چه اعراض ردیه پدید نیاید فصد باید کرد و اگر چه بعد
دو یا سه روز بود تا مبادا ماده بعد چندی حرکت کند و با عضای رئیسه میل نماید **فائده** وقتیکه مسهل عمل تمام کند مجرد ری اسبغول بدهن بنفشه
چرب کرده با آب بارد که در و شکر حل بود دهند و مبرودی احرف مغسول با آب گرم و زیت آمیخته یا تخم مرو بشربت دهند و معتدل المزاج را تخم
ریحان بروغن بادام چرب نموده بشربت قند و گلاب دهند بعد از این چون ساعتی گذرد غذای نرم خورند و بهترین اغذیه ماء الشعیر است و بعد شرب
مسهل قبل از تمام عمل اکل غذا جائز نیست مگر کسی را که ضعیف بود یا جوع کشیده باشد یا معتاد با نصباب صفرا عند خلوی معده بود و باید که قبل
از آنکه دوا در کار آید اندکی نان بخمر انگوری تر کرده خورد تا هم قوت ماند و هم اثر دوا شکسته نشود و بعد مسهل تا سه روز از اغذیهٔ ثقیل و بسیار ترش و
شیرین و شور و سخت سرد و حرکت عنیف و شراب کثیر و تعریق و جماع و تعب پرهیز دو تا دو سه روز نگذرد سرکه و سکنجبین ندهند که سحج می آرد و آسایش
باشند و غذای نیک و اندک خورند و آثار کمال اسهال آنکه مسهلی که با خراج خلط واحد مخصوص است شروع در اخراج خلط دیگر نماید **بدانکه** مسهل ناقص
ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند مسهل دهند تا ماده مقصود بالتمام بر آید و اگر قوت ضعیف بود بتفریق یکروز باید داد و سبک
دهند تا کثرت اسهال حادث نسازد و وقتیکه مسهل افراط کند و قبض مطلوب بود و حرارت باشد برنج و ماست دهند اگر خمر باشد تخم ریحان بریان
کرده با شیرهٔ تخم خرفه و بارتنگ بریان دهند و آنجا که خوف سحج باشد گل ارمنی با آب انار مفید و شد اطراف نافع و تعریق بحمام یا بتبخیر آب گرم انسب اگر عرق مفرط
شود طباشیر شربت سیب شربت به شربت انار دهند و لخلخهٔ طیبه بویانند و دلک و تسخین اعضا و وضع محجمهٔ ناری تحت اضلاع و بین الکتفین و تضمید معده و احشا
بایست شعیر آب سیب آب به آب مورد طباشیر گلنار و غیره مفید و تدهین بطن بروغن مصطکی روغن به نافع و چند لقمهٔ نان با آب انار ترش آلوده یا بست شعیر
بقدری خشخاش سائیده خورانند اسبغول بریان گل ارمنی بریان بدهن ورد چرب کرده همراه رب به رب سیب شربت مورد دهند اطراف در آب

گذارند غذای قابض خورند هوای خانه معتدل سازند اگر این همه تدابیر سود ندهد مخدرات و حابسات قویه دهند **بدانکه** اجماع دو مسهل در یک روز
شنعست یعنی بعد اکل مسهل کامل الوزن بنا بر بطوء عمل مسهل دیگر همان باشد یا دیگر ندهند چه می تواند که هر دو بحرکت آیند و اسهال بافراط شود یا
ازین هم عمل نشود و شر قوی آرد پس شارب مسهل مریض و مسهل خفیف باشد و از بودنش در بدن مضرتی متوقع نبود حاجت بتحریک نیست الا از تدابیر
مذکوره هر که اسهل و انفع بحال مریض و انسب بوقت باشد بکار برند **بدانکه** بعد شرب مسهل بحمام نروند چه حمام جذب ماده بخارج مینماید و بدین سبب منع
اسهال میکند و طبع را بنا بر جذب بین جنبین متحیر میسازد و تدهین بدن و دلک لینه از معینات اسهالست بنا بر اذابت و تهیه اخلاط اما دلک قوی
وخشن گاه بود که منع اسهال کند **بدانکه** خواب کردن قبل از شروع عمل معین عملست خصوص در دوای قوی الاسهال یا مضعف عمل بود و بعد شروع
در عمل ترک نوم اولی مسهل قوی بود یا ضعیف **فائده** اگر بعد اسهال و فصد وجع کبد شود بسبب توقف ماده اندروی عند هبوطه کما فی الاسهال
یا عند صعوده کما فی الفصد باید که آب گرم نوشانند و اگر بعد اسهال حمی پدید آید یا دیگر اعراض دمویه فصد کنند اگر نفع نشود قرص کافور دهند اگر بعد
خروج دوا از معده بوی دوا باقی بود سویق شعیر دهند اگر بعد اسهال فواق شود اسپغول بدهن ورد و آب بارد لت کرده دهند اطراف بندند عطسه
آرند اگر بعد اسهال حرقت و حرارت در معده پدید آید لعاب اسپغول یا لعاب بهدانه بروغن گل یا بروغن بادام یا بروغن کدو آمیخته دهند اگر سبب
حرقت و وجع ماده حار بود و بتدابیر مذکوره زائل نگردد قی نمایند اگر بعد اسهال مغص غشی اعراض منکره پدید آید تدبیرش تعدیل و اخراج بقیه و تناول
قوابض ست **بدانکه** گاه باشد که مسهل مقئی شود بسبب ضعف معده یا تخمه یا یبوست یا ثقل یا کراهیت دوا **فائده** کسی که بدنش غلیظ بود و اطعمه
فواکه کثیر خورده و ریاضت کم نماید آن را مسهل لائق و کسی که لین طبع مدام دارد یا اکثر بامراض اسهال مبتلا شود آن را مسهل ندهند خصوص قوی که خوف
سحج دارد **فائده** اگر در امعا ثقل یابس بود تا که اخراج او بحقنه و شافه لینه و مرق مزلقه ننمایند مسهل ندهند و کذا شخصی را که تخمه و بدهضمی یا اخلاطش
لزج یا شراسیف او متمدد یا در احشای او التهاب و سده بود مسهل ندهند تا که باغذیه لینه و استراحت و حمام و ترک حرکات و ملینات اصلاح حالات
مرقومه نگردد و منع در تخمه و تمدد شراسیف بسبب نجاجت و غلظ خلط است و در اخلاط لزجه بنا بر تشبث او باعضا چه خلط غلیظ لزج از اثر دوا متاثر
نمی گردد و ماده صائبه بالضرور بر می آید و ضرر می آرد و در التهاب احشا بسبب آنکه این حالست حدت ماده و ضعف احشا و توجه ماده سوی احشا پس اگر درین بی اصلاح
خلط مسهل دهند خوفست که ماده حاده حرکت نموده بتمامه و با احشا آرد و ورم پیدا کند **بدانکه** ادویه مسهله کلهم مضعف فم معده اند پس لازم که ادویه
طیبه مقویه قلب با او ضم سازند تا ضرر از فم معده باز دارد و روح حیوانی را قوت دهد و باسهال مدد نماید و با ادویه مسهله اشیای مدره کثیر نیامیزند لان الادرار
ینقص الاسهال لانصراف المادة الی المثانة و دوای مسهل بسیار شیرین نسازند که طبع بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف نماید و اثر وی منفعل
گردد و دوای سریع العمل را بسطی العمل نیامیزند که بطی العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطی العمل بعد او بحرکت آید و بنابر
انفراد عمل در تاثیر هر واحد ضعف افتد و مقصود حاصل نیاید **بدانکه** اجزای مختلفه طبیخ بود یا نقیع انچه قابل گداختن بود چون نمک و صمغ بقدر
شربتی گیرند و انچه ثفل او بماند و قوت در طبیخ آید دو چند گیرند و چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر
کنند تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید **قول لازم در تدبیر مسهل** که در فن جراحی بکار آیند سه قسم اند اول جاذبه چون سقمونیا غاریقون

دوم قابضه ومقویه چون هلیله وریوند سوم ملینه چون خیارشنبر شیرخشت وگفته قبل از مسهل اگر ورم صفراوی بود شربت ورد وشربت گوزهی شربت انار
شربت حماض دو اونس بماء الشعیر یا آب گوزهی یا با آب کاسنی دهند بعده شربت ورد سه اونس ریوند یک نیم درم مغز خیارشنبر پنج درم بعرق کاسنی دهند
ودر ورم بلغمی اول عسل گلابی یا ماء العسل دو اونس بعرق بادیان دهند یا شربت گل کاسنی دهند بعده ریوند یک نیم درم در آب جوشانده صاف کرده
دیاکاتولیکون پنج اونس آمیخته دهند ودر ورم سوداوی اول شربت گاوزبان شربت شاهتره دو اونس دهند بعده اول ماء العسل بعرق بادیان دهند
وپس آن تربد وزنجبیل قند برابر سائیده بعسل گلابی آمیخته از یک تا سه درم دهند سه روز وگفته در مسهل جراحی ادویه ملینه چون انیسون یا بادیان
یا آب قشر ترنج باید آمیخت وگفته اگر مسهل عمل نکند یا لبقی برآید همان روز شربت ورد یا دیگر مسهل نرم دهند یا حقنه نمایند وگفته اطفال وحوامل را
مسهل از خیارشنبر شیرخشت دهند اگر ضرور شود سنا هم اندازند وگفته وقتیکه مسهل قوی دهند غذا دیر باید داد واگر مسهل خفیف باشد بعد ساعتی
غذا دهند وگفته در زخم سر وشکم برای تصفیه مسهل ضرور است پس باید که بعد شش روز در جرح مسهل از خیارشنبر شیرخشت یا طبیخ هلیله دهند ودر زخم سقمونیا
وغاریقون نیندازند که ضرر دارد وحامله را تا چهار ماه فصد منعست مگر ضرورتا ودر ایام گرما مسهل ندهند وبرای حبس قی نان بریان بسرکه تر کرده بر معده
بندند تا مجمره بغیر شرط بر معده گذارند واگر مسهل عمل نکند روغن بادام نوشانند واندکی حرکت نمایند واگر مسهل عمل بسیار کند هر دو بازو وساقین محکم
بندند ومجمره ناری بر شکم گذارند وگفته اگر مسهل حبوب دهند باید که بعد دادن اندکی خوابانند تا که بعمل آید وبعد شروع عمل خواب ننمایند واگر مسهل
مطبوخ بود خواب نباید کرد **قول بقراط** ادویه مسهله همه حار یابس اند پس محموم را بسبب حدت تب حاجت بمسهل نیست مگر بچیزی بارد رطب
که عندهم باشد وبسبب ماده حاجتست پس مسهل در چنین جا آن وقت شاید که طبیب ادریافت گردد که راحت مریض از استفراغ ماده افزون
از حرارتی خواهد بود که از دوا متولد شود وقوت قوی باشد وقوام ماده معتدل وگفته دوای مسهل بعد نضج باید داد وتا ماده خام باشد هنوز آغاز
مرض بود ودر آغاز مسهل نشاید مگر که مرض سخت آشفته باشد وآثار او آنست که بیمار در ابتدا سخت بیقرار بود وماده مرض در حرکت واز عضوی
بعضوی منتقل باشد **بدانکه** ادویه مسهله هر یک باخراج یک خلط مخصوصست اما اخراج رطوبت بیش از آن خلط مینماید چه روز اکل دوای مسهل انگشتری
در انگشت فراخ میگردد بسبب اخراج رطوبت بیش از خلط مقصود لهذا اگر مدقوق مسهل خورد بمیرد پس مردم نحیف را در فصل وشهرهای گرم مسهل نباید داد
مگر باحتیاط تمام واحتیاط آنست که در حال وارد وحال آن شخص وحال هوا وفصل سال وشهر نیک نگاه کند چه اکثر اتفاق افتد که شخصی را دوای مسهل
سود دارد وهمان دوا در سال دیگر بآن شخص زیان کند مثلا شخصی را مزاج گرم وتر باشد وفصل هم گرم وتر اتفاق افتد واستفراغ بسقمونیا وتربد ومانند آن کرده
شود واخلاط گرم وتر برآید پس وقتیکه ماده رطوبت کمتر شد نفع بران شخص پدید آید پس آن شخص را در سال دیگر مزاج گرم وخشک باشد بسبب کم شدن تری
در اول سال ومزاج فصل هم گرم وخشک اتفاق افتد پس استفراغ بسقمونیا وتربد آن را زیان دارد ودر سالها اتفاق افتد که هر که دوای مسهل خورد
هلاک گردید سبب وا اینست که وبا در هوا عفونت پدید آمده ومزاج فصل گرم وخشک شده پس درین سال قوت دل وتری در تن نگاه باید داشت
واشربه ومفرحهای سرد باید خورد وآسایش باید جست واز گرما وعرق آوردن وکارهای بارنج دور باید بود پس اگر درین سال مسهل خورد زیان دارد
بلکه مهلک بود **انتباه** اگر عمل ناکردن مسهل ضیق مجاری وعروق باشد در آفرینش یا بسبب امراض چنانچه در فالج وسکته باید که اول ترقیق اخلاط و

افتتاح سدد و تبدیل مزاج نمایند مارالاصول و روغن خروع و روغن بادام تلخ درین حال موافق افتد و دوا و ادویه مسهل که ننگر نفس بلع لفظی بکار باید داشت اگر حاجت
استفراغ و تبدیل مزاج باشد پس اگر چیزی که هر دو کار کند بدست آید غنیمت دانند چنانچه در حمی صفراوی و محرقه آب آلو که ملین و هم مسکن حرارت است و دوای
مسهل دیگر بکار باید داشت و ادویه مبدله مزاج بیشتر **فائده** اگر اخلاط پخته نباشد مضرت مسهل بزرگ بود و اگر استفراغ کنند بیفائده باشد و سبب یکی
آنکه ماده خام بجنبد و در همه تن منتشر گردد و اخلاط دیگر بخلط خام آمیزد و استحالت پذیرد و بدین سبب خلط بد و مزاج بد مستولی گردد دوم آنکه آنچه لطیف بود مستفرغ
شود و غلیظ بماند و مرض عسر گردد **بدانکه** استعمال مسهل در سیزده کس منعست یکی ضعف قوت که اگر مسهل خورد ضعف افزاید دوم امتلای خون که در وی هیچ
سود ندارد سوم کودک چراکه او را هنگام بریدن و بالیدن باشد نه که ماده بیرون کردن و اگر ضرور افتد از آب میوها و مانند آن نشاید گذشت چهارم پیر
درین وقت هم قوت و هم تری و هم حرارت در تن نگاه باید داشت و مسهل ضد هر سه است پس بغیر ضرورت قوی نشاید داد باحتیاط تمام پنجم گرمای سخت که
درین وقت ضعف آرد و دوا افراط کند ششم سرمای سخت که درین وقت ماده فسرده شود و دوا اجابت بعسر کند هفتم ضعف دل چراکه غشی آرد هشتم ضعف معده
چراکه معده قبول دوا نمیکند و ضعف آرد بلکه غشی نهم کم گوشتی عضلات شکم و این آثار ضعف احشا باشد دهم هزال مفرط چراکه یبوست افزاید و باشد که
دق شود یازدهم تندرستی چه کسی را که حاجت مسهل نباشد او را استفراغ نشاید چراکه مسهل وقتیکه خلط بد نیابد اخلاط نیک را قلع کرده برآرد و مضرت بزرگ
رساند دوازدهم ضعف امعا چراکه امعا از دوا قوت اسهال گیرد و بران هیئت بماند و تدارک عسر باشد سیزدهم الثغ یعنی کسیکه بجای حرف سین ثا گوید
سبب این ضعف زبان و اعصاب او بود و سبب او رطوبت باشد پس بسبب تری زبان و نرمی اعصاب زبان را نگاه نتواند داشت و نرمی اعصاب
از تری دماغ باشد پس وقتیکه دماغ تر بود مدام فضله دماغ بمعده ریزد و بسبب اسهال مزمن گردد پس شخصیکه بالطبع مستعد
اسهال مزمن بود دوای مسهل خورد اسهال بر وی دراز گردد و پس عسر باشد لهذا منعست **فائده** اگر در مردم تندرست پیچیدن ناف
و درد پشت و کمرگاه و زانو پدید آید بدانند که او را بمسهل حاجتست و اخلاط میل بزیر دارد **بدانکه** سه کس را دوای قوی ندهند یکی مردمان شهرهای
گرم را در شهرهای گرم چه فضول بسبب گرمی هوا بتحلیل خرج میشود و بقوی حاجت نبود دوم مردمان خشک مزاج را چه ایشان را ادویه نرم ملین چون
مغز فلوس شیرخشت شربت آلو اسهال تمامتر آرد سوم کسی که دارو خوردن عادت دارد و سه کس را بدوای قوی حاجت بود یکی مردم شهرهای سرد را
در شهر سرد چه قوت سرما قوت دوا را ضعیف کند و از کار باز دارد دوم مردمان را که آب ایستاده خورند چراکه اخلاط ایشان غلیظ و بسیار باشد سوم
صاحب سپرز را هم بدین سبب **فائده** قبل دوا از اطعمه و اشربه مولده کیموس بد و هرچه معده و کبد را ضعیف کند مضر باشد و از جوع و رنج و جماع
و هرچه قوتها را ضعیف سازد یا حال تن را بگرداند پرهیزند و اخلاط را مهیا کرده بتدابیر مفتحه سدد و منضجه اخلاط و ملینه طبع که ضعف معده نیارد پس
مسهل دهند **قول بقراط** اول اخلاط را که اخراج او خواهی چنان گردان که عروق و مجاری بآسانی گذرد پس مسهل ده چه اگر طبع خشک و ماده غلیظ
باشد و سدها گشاده نبود طبع در جهد و رنج افتد و پیچیدن امعا و کرب و غشی و ضعف نبض و اعراض بد تولد کند وقتیکه دوا خورد باید که طعام گوارید
و معده و کبد از ان تهی گشته و هنوز جوع نیامده و ثقل خشک از امعا بیرون آمده باشد اگر حاجت آید ثقل یابس را بحقنه نرم بیرون کنند **انتباه** اگر
مردم ضعیف الترکیب و معده و محروری را بمسهل حاجت افتد یکساعت قبل از دوا اکشکاب یا آب انارین بانبات یا شکر یا حسوی لطیف خورد پس

دوا دو گاه گاه اندک آب گرم نوشند تا دوا نیز بحرکت آید و بعد عمل تمام نیز آب گرم باید خورد تا معده و امعا را از باقی خلط و دوا بشوید و بعد شرب دوا در حال حرکت نکنند بلکه ساکن باشند چندانکه طبع در دوا اثر کند و آن اگر مسافر و پس دوای نرم و ضعیف چون بنفشه خیارشنبر و غیره حرکت کمتر و آهسته باید کرد تا قوت دوا بماند و کار کند و اگر دوا قوی باشد حرکت آن را قوت دهد و استفراغ تمام کند و سکون استفراغ تمام نماید و در غذای صاحب مسهل نمک بسیار نباید و کسی را که بفصد و مسهل حاجت بود اگر ماده گرم باشد اول فصد پس مسهل و اگر ماده سرد بود عکس این اما اگر مسهل گرم دهند اول فصد نمایند و باقی خون را باشربه و اغذیه سرد باعتدال آرند تا از دوا حرارت و عفونت تولد نکند **فائده** اگر چند روز قبل از دوا بحمام رود و اخلاط را لطیف ساخته قابل اسهال گرداند پس ساعتی قبل از دوا بحمام رود و زود برآید و چندان صبر کند که اثر حرارت و عرق برود پس دوا خورد بهتر و بعد اکل دوا در حمام نرود مگر در سرما اگر بخانه نخستین رود روا باشد **انتباه** اگر دوا بحرکت آید و باد و قراقر کند مگر اجابت نشود و بسبب ضعف معده که بر دفع قادر نیست معده را بچیزی قابض چون میبه شربت انار گلقند قوی کنند **بدانکه** تلیین طبع قبل از دوا صواب است مگر ضعیف الاحشا و کسیکه بعد دوا مدتی در اسهال ماند آن را نشاید تا سبب افراط نگردد و اگر برای ادویه مسهله چیزی دوای قی آمیزند تا قوت هر دو بیکدیگر کو شد و اسهال افراط نکند صواب باشد **فائده** در سرما طبیخ گرم گرم دهند خاصه که مزاج مردم سرد باشد و حب نیز بجلاب گرم یا آب گرم دهند و هر حبی که با طبیخ دهند باید که از جنس آن مطبوخ باشد مثلاً طبیخ شاهتره حب مسهله صفرا و طبیخ افتیمون حب مسهله سودا و طبیخ سورنجان حب مسهله بلغم **بدانکه** اگر ماده کثیر و قوت ضعیف بود دوای قوی ندهند بلکه استفراغ بدوای سبک لطیف بدفعات نمایند و مابین استفراغات اغذیه لطیفه خورانند و اگر قوت قوی و ماده اندک باشد یکبارگی بادویه مناسبه آن خلط استفراغ سازند و اگر قوت قوی و ماده بد بسیار باشد بادویه قوی و بسیار استفراغ نمایند و اگر قوت ضعیف و خلط بد اندک باشد بدوای سبک یا شراب یا نقوع استفراغ کنند **فائده** وقتیکه در اول فصل بهار باد شعری برآید و وقتیکه در آخر فصل خزان بر سر کوه برف بدید آید و هوا سرد شود وقت مسهل گذشته باشد و هر که در فصل غیر موافق حاجت مسهل شود فصل سرما اولی از فصل گرما باشد و در سرما مسهل روزی باید خورد که باد جنوب آید و هوا خوش بود و در گرما وقت شب و وقتیکه باد شمال آید باید خورد **بدانکه** اهل نعم و کسی که از دوا تنفر دارد بغذای دوائی یا بطلا یا بشیاف استفراغ کنند اگر کار بر آید حاجت مسهل نباشد اول پنبه بعطر آلوده در بینی نهند و چیزی که طعم دهن را خوش سازد تا مزه دوا نیابد خایند پس دوا دهند بعده بوی دینه یا گل خراسانی بسرکه آغشته بویانند اگر غثیان نباشد باز و هانند و سفرجل یا گل شور نکنند و بینی از دوا بند سازند و حب القوم بشکر یا بعسل پیچیده بلع کنند با آب یا جلاب در دهن گیرند حب در دهن انداخته یکبار فرو برند اگر اینهم کافی نبود در محرور سقمونیا بآب آلو یا آب تمرهندی یا آب انار یا بجلاب حل کرده دهند اگر نخورد و بحب راغب باشد سقمونیا یک ترنجبین یا شکر به حبوب خرد ساخته دهند اگر شیرینی هم نخورد سقمونیا با آب سیب ترش یا آب به حل کرده حبوب ساخته دهند و در بلغمی رب هلیله رب ترید رب شحم حنظل رب افتیمون طیار کرده دهند **قول رازی** رب بدلفانید سرشته داد و هم اسهال قوی کرد و مزه دوا نداد و رب شحم حنظل بمغز بادام و کثیرا سرشته خورانده همچنین بود و گفته تندرست برای تندرستی هر وقت که خواهد علک البطم یک یا دو درم بعود دو یا چهار دانگ آمیخته خورد یا مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار دانگ کوفته بعسل آمیخته خورد یا مصطکی درم مثقالی تسکرد و مثقال سائیده وقت خواب با آب خورده خواب بدا طبع نرم کند و معتاد است دارد و اکل ده دانه انجیر قبل طعام ملین بود و گفته بعضی بسبب شست یا ماهی شوربا کنند تا قبل از غذا خورد طبع نرم کند و شراب پس از طعام همچنین بود **فائده** وقتی که عطش مفرط بدید آید و اسهال باندازه واجب بود در حال بند باید کرد و نیز وقتی که دوا خلطی را که بدو تعلق دارد استفراغ تمام کرد و شروع باستفراغ خلط دیگر نمود در حال باز باید داشت مثلاً دوا که برای اسهال صفرا خورده و اسهال صفرا کرده باستفراغ بلغم آغاز کرد و باید بست که افراط میکند چه اگر از استفراغ صفرا و بلغم کا

بسودا رسد افراط از حد گذشته باشد و هرگاه که کار باستفراغ خون رسد خطرناک بود **انتباه** دوا که خورند تعلق باستفراغ خلطی دارد اول آنرا بیرون کند و اگر هنوز قوت دوا مانده باشد خلط دیگر را که رقیق تر بود بجنباند و استفراغ کردن گیرد مثلاً دوا که بسودا تعلق دارد اول سودا پس صفرا بعده بلغم و اگر بصفرا تعلق دارد اول صفرا پس بلغم بعده سودا اخراج نماید و اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است مگر او سبحانه تعالی در طبع مردم این قوت نهاده است که خون را نگاه دارد و بیدار رو ندهد چه حاجت بخون زیاده است و غذای رستینی و تن بدان بر پاست پس دقتیکه قوت طبع را ضعیف سازد و بر و قهر کند و خون از و بستاند خطیر باشد **فایده** اگر دوای مسهل باقی افراط کند اطراف بندند و آغاز بستن از بن بغل و بن ران کنند تریاق کبیر یا فلونیا دهند آب گرم زیر دامن سوی پشت نهند و ردائی در گیرند و سر بیرون دارند چون عرق کنند آید طباشیر شربت انار و غیره دهند کافور صندل بویانند و در بازداشتن حدت دوا از امعا سکه و روغن گاو انفع شربت غوره خورند بارتنگ بشیر جوشانده دهند قابضات خورند و بر معده ضماد کنند تقویت بشمومات و تعریق بحمام نمایند اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان بروغن دهند **قول جالینوس** شخصی اسقمونیا داد و ند اسهال تمام کرد روز سوم وجع حرقت در امعا پیدا آمد و ثفل کثیر برآمد همچنین بعد هر چند روزی وجع و حرقت معاودت کردی و ثفل کثیر برآمدی چون تفحص حال کردم بسبب قولنج ادویه مسهل بسیار خورده بود و امعا ضعیف شده و سقمونیا امعا را خراشیده پس فضلات که در تن او بود بسبب ضعف و خراش امعا در انجا در روزهای چند جمع شدی و امعا رنجانیدی بیرون گشتی فرمودم تا غذای او چند روز از ناردان بسازند اندکی رنج کمتر شد پس از آن سماق نیز فرمودم تا امعا را قوی کند و نان در شراب قابض دار میوه آبی و زعرور فرمودم در اندک مدت صحت یافت **بدانند که** چون دوای مسهل یا مقیئ خورند در معده آید و قوت او در بدن گسترد و مثال مقناطیس بدان موضع که خلط است رسد و آنرا بکند و از خون جدا کند و از آن گذرها که رفته بود باز بجگر آید و از جگر بدان رگ که آنرا باب نامند بیرون آید و بمعای اثنا عشر و صائم رسد پس قوت دافعه بحرکت آید و آنرا سوی زیر دفع نماید و بمعده کمتر آید و اگر آید بقی مندفع گردد **بدانکه** قوت ادویه مختلف است بعضی خلط را از خون جدا کند و از عضوی بکند و بیرون آرد چون تربد بلغم را سقمونیا صفرا را حجر ارمنی سودا را و بعضی دو خلط را بجنباند چون سنا صفرا و بلغم را و بعضی سه خلط را چون شحم حنظل بلغم و صفرا و سودا را و هر دوا که بیش از یک خلط جنباند کار او را تفاوت باشد چه غاریقون بلغم را افزون از سودا و سودا را زیاده از صفرا اخراج کند و بعضی دوا بعضوی مخصوص تر است استفراغ از آن عضو بیشتر نماید چون شحم حنظل از دماغ و اعصاب و سورنجان از مفاصل همچنین بعض ادویه اند که بعض عضو را ضرر دارند چنانچه سقمونیا جگر را و سورنجان معده را و شحم حنظل امعا را **فایده** در ترکیب ادویه مسهله نه وقیقه یاد دارند اول آنکه همه ادویه مسهله مضر فم معده اند پس ادویه عطره مقوی دل با آن ضم سازند تا ضرر باز دارد دوم آنکه با دویه مسهله مدرات کثیر یا میزند که فعل مسهل کمتر سازد سوم آنکه ادویه مسهل بسیار شیرین نسازند چهارم آنکه ادویه که آمیزند یکی سریع العمل و یکی بطی العمل باشد پس بطی العمل بسریع العمل مزاحمت کند و قوت آن را بشکند یا سریع العمل زود از کار فارغ شود و بطی العمل بکار نیامده و چون بکار آید قوت او به تنهائی ضعیف باشد پس جهد باید کرد تا مقدار وزن هر یک باندازه خود باشد و نیک آمیخته شود تا از هر دو یک مزاج و یک قوت حاصل آید پنجم آنکه بسیار دوا است که آنرا بچیزی تیز بکار باید داشت تا آن را مدد دهد چون زنجبیل به تربد ششم آنکه دوای قابض چون هلیله که استفراغ او بعصر است بدوای لزج که کار او بلغزانیدن بود چنان ترکیب کنند که اول دوای لغزاننده ماده را لغزانیدن گیرد پس دوای قابض عصر کند تا خلط زود دفع گردد و چنان نسازند که اول قابض عصر کند و پس آن لزج

لغزانیدن گیرد چه قابض مجاری را تنگ کرده باشد خلطی را که لغزانده باشد که در عضوی باند ورم و سده آرد هفتم آنکه ادویه که برای اصلاح ادویه دیگر بکار دارند
وزنش برای شخصی که از مضرت دوا ترسد چهار یک وزن آن کنند و برای شخصی که بحقیقت داند که او را مضرتی از آن باشد بحیند وزن آن نمایند و فروتر نکنند
تا فعل او باطل نگردد هشتم آنکه دوا که در طبیخ گداخته شود چون نمک صمغ وزنش قدر شربت باید کرد و دوا که ثفل او ماند وزنش از شربت مضاعف کنند
مثلاً هلیله دو درم دهند در طبیخ چهار یا شش درم کنند ترید اگر در حب نیم درم دهند در طبیخ دو نیم درم سازند نهم آنکه سه یا چهار دوا که ترکیب نمایند وزن
هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر باید مثلاً ترید هلیله غاریقون صبر مرکب کنند هلیله درم ترید چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ و
دیگر ادویه هم برین قیاس تا از همه یک شربت معتدل ساخته شود **قول دون انتونیو** رفع غلیان ماده با دویه معدله نمایند تا ماده مغلی
معتدل شده خارج گردد و باسامی موی بحالت اصلی خود آید مثلاً برای غلبه بلغم و صفرا مسهلات دهند و برای غلبه ماده لزجه ادویه مرققه
و اسپیدنیتی و ملینه و برای غلبه ترشی ادویه جاذبه و باید که مسهلات نرم بعمل آرند تا چند روز مداومت کرده شوند چه اگر قوی یا در شربتی زیاده دهند
مریض تاب نخواهد آورد و برای رفع غلیان از عضو خاص ادویه مدره بعمل نیارند چرا که اخراج همه ماده از راه بول خواهد کرد و اخراج بعضی ماده با دویه معرقه
و مفتحه نیز قاعده علاجست چه بسبب غلیان بعض ماده اکثر امراض پیدا میشوند پس اخراج هر کدام غلیان بعد دریافت آن زودتر ضرور اگر چه جسم از قوت
او ایذا نیابد و تا وقتیکه علامات یافته نشوند ضد او بعمل آرند تا مریض را تصدیع نیاید **بدانکه** از مسهل اخراج ماده شکم و امعا میگردد اما از ملینات چون
شیرخشت شربت ورد و غیره ماده شکم و امعا اندک می برآید و از مسهلات قوی خروج ماده از ماسای موی و غیره میشود **فائده** وقتیکه در ضلع اولین یعنی
شکم و امعا و در ضلع دومی یعنی ماسای موی و در ضلع سومی یعنی اجزای مغذیه غلبه اخلاط چون بلغم و غیره شود و هاضمه را ناقص سازد استعمال مسهل
ضرور گردد یا باشد یا سرما بعمل آرند اما اگر برای حفظ جسم گیرند باید که در ربیع و خزان گیرند چه در گرما چه در سرما ماده غیر ضروری می برآید **بدانکه** فعل مسهل بسبب
دغدغه که از حدت و لذاعت خود حرکت دوری اجزای نرم و صلب را میفزاید محسوس میشود و خروج ماده از اوعیه های بیزنده بدین وجه است مثلاً کبد
که در همه روز یک اونس صفرا را می بیزد و با ثنا عشر میفرستد پس وقتیکه اثر ادویه مسهله بجگر رسد دغدغه کثیر کرده حرکت دوری جگر را افزاید
و صفرا قدر نیم رطل بیخته در امعا افتد و طبقات آن را دغدغه نماید و حرکت موجی آن را افزاید و بدان سبب طبع اجابت نماید و خروج ماده بدو وجه است
یکی آنکه چون ادویه مسهله خفیفه در شکم و امعا رسند از حدت خود غدد معدی و لیفات معائی را خراشند و بدان سبب دهن آنها مفتوح شود و حس
دغدغه بکثرت تمام باوعیه بیزنده یعنی جگر و بانکریاس و غیره رسد و حرکت دوری اینها افزاید و بدان سبب خلط ترش و بانکریاتیکو و املیا و کولا با فراط بیخته
سوی امعا گرایند و در آنجا با خلط لینفی کولار و فضله آمیخته از کثرت حرکت موجی امعا بیرون افتد لیکن از میسنترین تیزابه و غددهای مراقی سدی و ورید
شعری خروج ماده بدین وجه نمیگردد چه قوت مسهلات بماده این اعضا رسیدن نمیتواند و نیز ماده غددها و ورید مذکوره با معا نمی افتد دوم آنکه هرگاه
مسهلات حاده بکیلوس رسند در آن آمیخته از وریدلاکتیاس بقابپ شرائین نفوذ نکنند و از آنجا بوساطت شریان سیلیاکا بجگر و بانکریاس و بلیپشو غددهای
و غددهای معائی و معدی رسند و حرکت آنها را بسبب دغدغه افزایند و بدان سبب اخلاط مذکوره با فراط بیخته از کلواکا با معا افتند و از آنجا بقوت
حرکت موجی امعا بیرون آیند پس اخلاط خمسه مذکوره با دویه مسهله مستفرغ میگردند سوای اینها کیلوس خام زبون و دیگر ماده که در ضلع شکم و امعا ماده

اند نیز می برآیند لیکن دیگر اخلاط مابقی که در ماساریقا موجود اند از مسهل نمی برآیند چه اوعیه مخرجه آنها با امعا توصل ندارند سوای اخلاط خمسه که توصل
میدارند پس از قسم اول اخراج اخلاط خمسه و از ثانی سوای اخلاط خمسه بول عرق براز نیز مستخرج میگردد **بدانکه** مسهل سه قسمست یکی ضعیف که
بنرمی فضله را نرم کرده برآرد چون شیرخشت سناکل سرخ وغیره ودرین یک دوا کافیست دوم قوی که بدغدغه اخراج فضله نماید چون ریوند
سقمونیا وغیره وبرای این دو دوا کافی اند سوم اقوی که بجمله کلان ماده جسم را فشرده برآرد چون شحم حنظل خربق کین تلیوم مکوریائین وغیره وبرای این
ادویه کثیر باید **فائده** بعد استعمال مسهل مرق لحم مرغ یا دنبه وغیره کم روغن نوشند ودر بستر گرم پوشیده مانند تا ماده سیل شده مهیا
براخراج گردد واگر عمل نکند تکرار ننمایند مگر بحقنه تحریک ماده کنند یا ... هندی یا شیرخشت یک دو اونس با آب گرم گداخته دهند تا تلئین نموده
اخراج نمایند اگر عمل زیاده کند ادویه مبرده و شیرین کننده دهند بعد شربت مسهل تا سه ساعت نگذرد از اکل و شرب آب بارد و خواب باز مانند که مبطل
عمل اند مگر آب سرد در حمی محرقه جائز است یک قاشق دهند **بدانکه** از یک دوا اخراج همه ماده ها نمیشود وآنکه مسهل هر خلط جدا مقرر نموده غلط است
فائده تا که از ادویه ملینه اخراج ماده شود مسهل قوی ندهند واکثر امراض خاصه وغیره از ادویه ملینه بآسانی زائل میگردند ودر اطفال و کهول و ضعفا
ادویه ملینه دهند و نیز در شربت کم سازند زن زائیده وحامله را مسهل قوی ندهند بر ملین اکتفا کنند در امراض حاده سوای ملین ندهند در قلیان
ماده درونی نیز مضر باشد صرف در آنها که از فصد مرض دیگر حادث شود واز حالت اول باز دیا در سد اخراج باید نمود و نیز در امراض طویل الاستعمال
مسهل قوی منعست مگر ادویه ملینه تا بآسانی بغیر آفات اخراج ماده فاسد گردد و در ثوران ماده زبون که سریع النفوذ باشد وسده اوعیه ادویه هاضم
ومفتحه بمسهل باید آمیخت تا اخراج ماده بآسانی شود و شیرینی کثیر در مسهل نیامیزند که مبطل اثر است بسبب زوال دغدغه آن **انتباه** در وقت ضعف قوت
مسهل ندهند وضعف قوت بدو وجه است یکی آنکه بسبب کمی لیکوریا و لحم جسم و روح حیوانی چون خون وخلط ترش وغیره تعلق دارد ودرین **مسهل و فصد** منعست
دوم آنکه بسبب افراط اخلاط تعلق دارد که لزج شده مزاحم حرکات و افعال روح شوند ودرین مسهل ضرر ندارد **بدانکه** ادویه مسهله معرقه مدره مفتحه و بعض آن
رقیق القوام باید تا بسبب رقت جسم سریع النفوذ سریع العمل قوی الفعل بوند چه غلیظ القوام چون معاجین وغیره در معده وامعا تا دیر مانند واز ترشی گدازنده
بآسانی نگذارد بلکه قبل از گدازش اجزای صلبه آن بسبب خواص رطوبی ولزج با غشیه شکم وامعا چسپند و سبب وجع و بثور و ریزش خون وغیره گردند پس
لازم که از سنا ریوند وغیره نقوع یا تین توراساز نه هیئت ان از دیگر ادویه مسهله کل باشند یا برگ یا بیخ وغیره طیار کرده بعمل آرند تا سریع الاثر بود **فائده**
ادویه مسهله نرم جوش آینده موافق خواهش طبع باشند چه ادویه لطیفه خوش طعم ... باهم راغب و مرغوب اند هرگاه که طبع فعل خود نمودن نمیتواند
آن وقت برای حصول مدعای مذکور ادویه مسهله میدهند و نیز وقتیکه امعا فعل خود که حرکت دودیست نمودن نمیتوانند و نیز وقتیکه جگر صفرا را ... بین آن
وقت مسهل میدهند تا بر فعل خود قائم گردند وقس علیها بر تمامی اوعیه باقی **بدانکه** احتیاج منضج در مسهل نیست چه ماده که از مسهل مستفرغ میگردند بتحقیق
ماساریقی موجود اند و دائم همراه او گردش میکنند واز آن نضج نمیشوند ولائق اخراج اند سوای ازین ادویه مسهله بذاته نبرند اخلاط با فراط اند **فائده**
بعضی امراض مشترک اند که با امراض خاص اشتراک میدارند واز مسهل زائل نمیشوند مگر از فصد چنانچه استسقا که مشترک ذات الجنب بود وذات الجنب از
مسهل نبرود مگر از فصد **مسهله مفرده** کلیستال تارتره یک تا سه درم یا تارترو تارتر ناد دو یا تارتر و ... دو یا نمک تارتر ... یا ارکالو دو یا ... فرد

ستم تا یکنیم درم یا سال تو لیکریستی یا صبر طیار نیم تا یکدرم یا رب تمر هندی یا رب فلوس یک اونس یا ریوند مسحوق نیم تا یکدرم و در طبیخ دو درم یا سنا مسحوق دو تا چهار درم و در تین لوز تا یک اونس یا غاریقون در تین تو را یک تا سه درم یا جلاب مسحوق اسکرو پلو تا درم یا ریزینا جلاپا یا ریزینا سقمونیا نیم تا یکنیم اسکرو پلو یادیا گریدیک تا دو اسکرو پلو یا سپیو سحوده اسکرو پلو تا درم یا خربق مسحوقه اسکرو پلو یا قرص حنظل تا نیم اسکرو پلو یا نمک کا تارتیکو یک تا یکنیم اونس یا شیرخشت یا شربت کاسنی همراه ریوند یا شربت ورد سونو تیبو یا شربت بنفشه ملین یک تا چهار اونس دهند اگر خواهند ادویه مذکوره با شربتهٔ مذکوره آمیخته دهند **مسهله مرکبه** گلقند درم ریزینا جلاپا نیم اسکرو پلو آمیخته یا گلقند گل شفتالو درم ریزینا جلاپا ربع درم آمیخته **یا گلقند** گل گاوزبان درم جلاپا نیم اسکرو پلو ریزینا جلاپا سه دانه کریستال تارتر و هشت دانه شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم ریوند نیم درم شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم سفوف کوزینا عنبو ربع درم شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم مرکوریو دوسی شش سرخ شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا ریزینا جلاپا سه دانه تارترو و تیریولا دو شش دانه شربت ورد سونو تیبو قدر حاجت آمیخته یا مرکوریو دوسی اسکرو پلو ریزینا جلاپا سه دانه شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا عصارهٔ ریوند نیم اسکرو پلو سقمونیا چهار دانه تارترو و تیریولا دو هشت دانه الیشبر پریتا بیس حسب قدر حب بسته دهند یک شربت است **دیگر** شیرخشت سه اونس طبیخ شعیر آلو انجیر کشمش چهار اونس ترکرده صاف نموده روغن دارچینی قدری آمیخته نوشند **دیگر** شیرخشت سه اونس مرق مرغ و غیره نیم اونس آمیخته نیم گرم دهند **دیگر** ریزینا سقمونیا شش دانه اسپرتیو آلو بالو سیاه شربت ورد هر یک سه درم آمیخته یا ریزینا جلاپا هشت دانه اسپرتیو انیسون شربت بنفشه هر یک سه درم آمیخته دهند **دیگر** سفوف مسهل سفوف مخرج سفوف ملین سفوف کوزنا عنبو سفوف میانا کوکه سفوف کولا کوکو سفوف سنا دیا تارترو دیا سینی حب انترلیکا حب انتی سیب حب اگریکا تیو احب ابیکاس حب کوچیا حب شاهتره حب سورنجان حب کالو لیکا حب دوا اولوس حب غاریقون حب ریوند حب لاجورد حب تریوس حب قیداحب لساری ایریت معجون ملین معجون کالولیکو معجون ورد معجون اسدیو میوز معجون ایرین انیتی معجون هامیک نقوع مخرج نقوع مسهل امیولیا نوا امیولی انیی طبیخ انترلیکا دیا تارترو رنفور ما دو دیا فینی سانوا ایارج فیقرا مفرد ایارج فیقرا رسیس شربت ورد شربت اوریو شربت کالو لیکو شربت را بار بر و شربت سنا شربت تریوس شربت سیب سولو تیبو قرص غاریقون قرص حنظل قرص ابار بره هر که مناسب دانند دهند **دیگر** معجون هیدراکا یک یا شش درم دهند **دیگر** دیا تارترو پیدره دو تا هشت درم دهند **دیگر** معجون لینتی تیو دو نیم تا یک اونس دهند **دیگر** معجون پا چیا کو کو دو اسکرو پلو تا دو درم دهند **دیگر** حب الیفا نیا دو اسکرو پلو تا درم دهند **دیگر** دیا پرونیس مفرد در حقنه تا یک اونس بکار برند **دیگر** ایارج لوغازیا در حقنه یک تا سه درم بکار برند **دیگر** عسل اونس نرنجین سیاه شود هر دو گرم صبر درم آمیخته بر تخته چوبی که آب تر بود ریخته شافه ساخته بردارند

فصل بیست هفتم در مدرات بول

نفع ادرار بول اگر قدر حاجت باشد بزرگ است اوجاع مفاصل وظهر ثقل وکسل واستسقا واکثر امراض را که از تری باشد زائل کند اگر افراط ادرار کنند ضرر دارد و بیم بود که مثانه ومجری بول ریش گردد وعطش وذیابیطس ودق وگدازش تن آرد **مدرات** تخم خیار تخم خربزه نخود سیاه بادیان تخم کرفس شونیز نانخواه کبر سداب دارچینی حب صنوبر سیر صعتر بادام تلخ افسنتین پرسیاوشان زراوند طویل دوقو اذخر زوفا فوتنج اسطوخودوس سلیخه سنبل اسارون مشکطرامشیع قوه کبابه ابهل انیسون حب بلسان دارشیشعان فطراسالیون **قول دوون انتونیو** خروج ماده از مجری بول یا بوساطت ادویه مدره یا باستعمال اشیای مرطبه

بافراط چون تربز خیار خمر چای قهوه وغیره است وخروج این قدر ماده بول از ماساریقی موی بخوبی کلیه است که اوعیه نیز دو بول است وفعل مدرات هم مثال مسهلات است که کلیه را بقوت تمام از حدت خود وغدد غدد مینمایند وبسبب کثرت دغدغه حرکت دوری گرده میفزاید وبول کثیر بهیئت مگردد وچون مدرات بول وماساریقی موی مناسبت تمام دارند لهذا اسوای کلیه تلاش اوعیه دیگر نمیسازند واگرچه در بول همه اخلاط قدر معتدل بخته می برآیند چه بول ممزوج بهمه اخلاط است همه قدر که بافراط بخته شود همان قدر ماده دیگر هم بافراط می برآید واز مدرات خروج ماده مائی وتلخ وترش ورقیق وغلیظ که موجب سوء القنیه واستسقا ویرقان وغیره اند میشود ونیز زوال امراض مذکوره وسنگ وریگ وکلیه ومثانه میگردد چراکه خروج بول ملین ومسترخی ومفتح سدد ومحلل صلابت این مجاریست وبهمین سبب حفظ مریض از وجع کلیه مینمایند **بدانکه** مدرات خفیفه فائده ندارند واکثر مریض مبتلا بامراض کثیره میگردد ومدرات قویه در ابتدای مرض اگر ضرور شود دهند واستعمال مدرات در سنگ مثانه اولی اما افراط او گاهی زبونی می آرد چراکه کثرت خروج بول سنگ را از جایش کندن نمی تواند ونه از موضعی که بسبب سنگ متاذی باشد گذر نمودن پس قباحت می آرد واگر حبس بول بسبب صلابت یا تخمه اند یا فالج مجری مثانه باشد استعمال مدرات مضرست بسبب برگشتن جلد مثانه از بول وهرگاه در بول الدم سوء ترکیبی افتد در ان هم استعمال مدرات مضراست **مدرات** بخکرفس ترب بیخ انجره مامیران بخبادیان بیخ الوت برگ برنجاسف برگ کشوث پرسیاوشان برگ حرمل سفید برگ حرمل باغی گل بنفشه تخم بنفشه گل کتان گل دونا پرشاد کاکنج کبابه تخم مرافلن بادام تلخ خسته مشمش هرچه بهم رسد ولائق مرض ومناسب وقت باشد خمر ترکرده دهند **بدانکه** ضبط بول مورث سنگ مثانه است حافظ صحت را اعتدال درین هم لازم پس اگر کسی از آب مشروب بود مدرات خورد واگر ادرار مفرط باشد ادویه جدا به مسهله بسمت دیگر کشد پس اگر رقت صفرت غالب باشد بهلیله زرد تمر هندی آلو آب انارین واگر رقت کدورت غالب بما الجبن هلیله هندی واگر غلظ وبیاض غالب بود باطریفل صغیر مقوی بایارج وتربد دفع او کند **دیگر** مدرات ترب ترنج چند قاشق نوشانند **دیگر** بهروزه نیم یا یک اونس یا بالسمو پیرو دیا نو هفت قطره یا بالسمو کوبی ده قطره یا قند نیم اونس بخمر ترکرده یا اشق یا صمغ عربی دوا سکروپل بخمر ترکرده یا مقل درم بخمر آمیخته یا میلیپیس یا ضفدع یا خراطین یا سرطان یا دوح یا علق طیار بخمر ترکرده یا نمک یا قلاریع یا یک اسکروپل بشربت کشوث آمیخته یا سال پرونیلا نیم اسکروپل یا درم بشربت کشوث آمیخته یا نمک ارنی بخدانه یا هفت سرخ بشربت آمیخته یا سال پولیکریستی چهار دانه یا نیم اسکروپل بشربت کشوث یا نیتر وانتیمونیا دو یک اسکروپل یا نیم درم بشربت کشوث یا آب ارکانو دو پلیکا دو نیم تا یک اسکروپل بشربت کشوث یا کریستال تارتر وانتیمونیا دو دهد بشربت کشوث دهند **دیگر** ربکبابه نیم اونس بالسمو پیرو دیا نو چهار قطره میلیپیس طیار درم شربت کشوث حسب قدر آمیزند ونوشند **دیگر** گلقند اونس تخم مرافلن تخم دونا پرشاد هریکی دو درم شربت بنفشه قدر حاجت آمیزند **دیگر** مغز تخم تربز تخم بنفشه آب مریب آب انجره هریک سه اونس شیره بر آورده پنج اونس این تارتر وانتیمونیا دو چهار سرخ شربت بنفشه یکنیم اونس آمیخته دهند **دیگر** مغز بادام چهار درم تخم بنفشه دو درم عرق سالواشش اونس شیره بر آورده تارتر تارتر دو یکدرم شربت کشوث اونس آمیخته نوشند **دیگر** تخم بنفشه نیم اونس تخم مرافلن تخم دونا پرشاد هریک دو درم عرق بنفشه قدر حاجت شیره بر آورده در شش اونس این نمک دولاتیل تارتار سی اسکروپل اسپرتو نمک نیم اسکروپل قند سه درم آمیخته دهند **دیگر** سالا بیخ انجره هریک شش درم برگ برنجاسف برگ کشوث هریک نیم مشت برگ بنفشه گل دونا پرشاد هریکدو مشت تارتر وسولوبری نیم اونس خمر سفید

سه رطل ترکرده بخته در روز دو سه دفعه دهند شربتی چهار اونس **فصل بیست و هشتم در معرقات** چون مردم عرق کند سبکی و راحت یابد و برای حفظ
صحت تعریق با دویه نباید فقط حرکت ریاضت کافیست چه شاید که از دوای گرم تلطیف کننده تب پدید آید و عرق بسیار شود و تن لاغر و خشک و
پوست درشت گردد و رطوبات اصلی بگدازد و تحلیل یابد اگر در تن فضله باشد و میل سوی پوست دارد چون سده بلغمی و خواهند که عرق آرند بهوای گرمابه
یا بهوای خانه که گرم باشد باید آورد و گرمی آفتاب نباید اگر فضله کثیر و غلیظ باشد انگزد یا فلفل یا عاقرقرحا یا بوره ارمنی بروغن بابونه در گرمابه طلا کنند
عرق بسیار آرد و استسقا را سود دارد و کسل و ثقل ببرد و گرمابه خشک یعنی بغیر آب مرطوب را انفع و درین چندان مقام کنند که عرق تمام آید پس نشف عرق
کرده بتدریج در هوای خوشتر بیرون آیند و در تبهای گرم اگر گرم سوی پشت نهند و ردای پوشند تا عرق آید و هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر نکنند
بایستد و اگر خواهند که عرق باز دارند جلبین را خنک دارند و جامه سبک پوشند آسایش طلبند و در خانه که هوای او معتدل بود نشینند —

قول دون انتونیو عرق خلطیست که از مسامهای غدد و میلیا پس جلدی بخته میشود و در عرق چند اخلاط دیگر چون بلغم صفرا و غیره نیز
می برآیند لهذا در حمیات و امراض جلدی و نمله و جدری و حصبه و غیره و امراض جمری استعمال معرقات انسب است و خروج عرق صرف از قوت غدد
معرقات نیست چرا که بسبب ریاضت و حرارت آفتاب نیز می برآید و بیرون شدن عرق سه درجه دارد و یکی آنکه اندکی بخته شود و بیرون جلد نیز آید اگرچه از غدد جلدی
دائم برای فعل خود که تر داشتن سطح جلد است بخته شود دوم آنکه بسیار بخته شود بسبب مشی یا محنت یا جلوس در آفتاب یا قریب نار یا در وقت حمی سوم آنکه بافراط
بخته شود بسبب استعمال معرقات که از قوت حادهٔ خود غدد جلدی را دغدغه نمایند **بدانکه** عرق فضلهٔ هضم سوم است که از مسالک ضیقه بعرق و وسخ و ابخره
بیرون میگردد و حافظ صحت را لازم اگر درین فرق بیند بمعرقات بیرونی پردازد و اگر افراط بیند تدبیر تقلیل او نماید **بدانکه** از سه ساعت شب باقی مانده تا سه
ساعت روز برآمده استعمال معرقات بهتر چه بعد خواب جسم قوی تر میباشد و در حمی بعد فرو شدن حمی مناسب چرا که درین وقت جسم بالطبع عرق
می آرد و در حمی سمی و وبائی و غیره که در آن حرکت ماده موذیه قوی باشد در همه اوقات لازم و چون خرقه تر گردد تبدیل نمایند و عرق را بر بدن خشک
شدن ندهند و از خرقه نشف کرده باشند و تعریق به بستر و آبزن و حمام در امراض مزمنه بلغمی مائی و در علل جمری الیعق و در اجسام خشک قلیل الرطوبت
و در ناقهان و در حالت خامی ماده مضر و در آنانکه عادی بعرق نباشند و در هیجان خون و صفرا و در آنانکه مبتلای مرض حاده یا مستعد قبول مرض
باشند استعمال معرقات قویه مضر بلکه بجای سم باشد **فائده** تعریق بمعرقات در حمی وبائی و غب سمی و عفنه و محرقه و مزمنه که از ماده جلدی شود
و زخم و دمل و جمره و غیره انفع پس تعریق در حمی با از فصد و مسهل و مدرات و اخراج نفث و رعاف مفیدتر باشد بعد تنقیه بفصد و مسهل و غیره بعمل آرند اما
اگر سمیت کثیر و خوف هلاک باشد انتظار تنقیه نبرند و تا که یکدو بار حقنه نکرده باشند معرقات بکار نبرند چه اجزای رقیقه فضله با بینها آمیخته در همه
سطح جسم رسد و عسر آرد و معرقات قوی بابیند چه ضعیف ماده را حرکت دهد و اخراج او نتواند پس مرض افزاید و عسر آرد و باید آنکه تعریق یکدو مرتبه کافی
نیست اقل پنج شش بار چند روز بفاصله هشت هشت ساعت نمایند اگر مسام صلب بوند و عرق نیاید بخرقه پوشند تا هوا نرسد اگر کافی نبود آب گرم
در مثانه گاو پر کرده بر کف پا یا زیر بغل یا بر بتین نهند یا خمر ابیض بر آجر گرم پاشیده زیر کف پا گذارند یا جلبین در ظرف پر آب گرم ساعتی نهند
اگر وقت تعریق عطش پیدا آید و صبر نباشد طبیخ کوردیال لشکر یا یاقوتی جسینت یا یاقوتی قرمز اسکر و ملبوبک اونس شربت ترنج یا تین تورا

بنفشه آمیخته دهند و معرقات معدنی نسبت به نباتی بهتر چراکه معدنی از حرارت معده رفع اثر نمیکنند و فعل خود خوب مینمایند و نباتی عکس این **فائده**
وقتیکه معرقات دهند خواه عشبه برای حمره خواه شاخ گوزن طیار لطوریطیار فیلوزوفیا برای حمیات باید که بخرقه بپوشند و آتش نزدیک ندارند تا عرق
اندک بغیر تصدیع برآید و اگر معرقات به بیزوارتیکو و کوردیائیس مرکب کرده دهند باید که منقوع گل فیلزهرج آمیخته دهند که مصفی خون منفتح مسام معرق است
و معرقه که برای حمره دهند بعد تنقیه تام دهند چه اگر ماده غلیظ بود دیر آید و بعسر آرد و اگر دادن معرقات ضرور باشد و گرفتن نتوانند این دهند عرق گل
لاله یا عرق انتهنمار پنج اونس دیا اسکوردیون دو اسکروپلو انتیمونیو دیا فرتیکو مکر بیست دانه نمک فیشو افعی چهار دانه آمیخته دهند **معرقات**
بیخ شبوبری عشبه چوبچینی ستاوریطیا ناریخ سنکطرا اشبیع بیخ اروسه جدوار بخکرفس بیخ حماض زراوند گرد بیخ قرنفلیه برگ و تخم اشترغار شاهتره برگ
قنطوریون دقیق برگ اسقولوفندریون سداب گل خیرو گل اشرفی گل دونا بر شاد گل لاله گل اسطوخودوس قرنفل زعفران سنبل انیسون بادیان
دو قوزیره تخم شلجم پوست و تخم ترنج پوست نارنج پوست لیمو چوب بنبات چوب و ثمر کبابه چوب فیلزهرج دارچینی حب الغار هر که بهم رسد سقوردیا مرکب
طبیخ یا نقیع کرده تا شش اونس دهند دیگر شاخ آهو طیار یا ناخ طیار یا شاخ گوزن طیار یا دندان خوک کوهی طیار یا دندان اسپ دریائی طیار یا شاخ
کرگدن طیار لطوریطیار فیلوزوفیا نیم یا یکدرم یا کافور دوازده دانه یا کندر درم یا آمیعه اسکروپلو یا حسن لبه پنج یا ده دانه یا فادزهر نیمدرم یا جند اسکروپلو تا
درم یا تخم زنجبیل نیم تا یکدرم به دو اونس قند یا بشربت مناسبه آمیخته دهند **دیگر** نمک لطیف افعی یا نمک لطیف شاخ گوزن یا نمک لطیف کهربا یا نمک لطیف
تارتر و چهار یا پانزده دانه یا اسپرتو نمک ارمنی ده یا سی قطره یا روغن مقطر دارچینی یا روغن قرنفل یا روغن حاشا یا روغن اسطوخودوس یا روغن کهربا
دو تا شش قطره یا عصاره کبابه یا عصاره اشترغار اسکروپلو تا درم یا اسپرتو خمر کافوری یا اسپرتو کبابه دو تا شش درم یا عرق اسکوردیون یا عرق اشترغار
یا عرق بادرنجبویه یا عرق جوز یا عرق ستاور یا عرق دارچینی یا عرق تریاک یک تا دو اونس یا نمک افسنتین یا نمک قنطوریون پنج تا پانزده دانه یا
تین تورا انتیمونیو شش تا سیزده قطره بیک دو اونس شربت اشترغار یا شربت شاهتره یا شربت ترشی ترنج یا بقند آمیخته دهند **دیگر** میتر و تیرا دو یا تیرو
و تیر یولا دو یک تا چهار اسکروپلو یا انتیمونیو دیا فرتیکو یا بیزوارتیکو منرال یا دیا فرتیکو انتیمونیال یا انتی ایتکو بوتیر یو یا رکودی انتیمونیو منرال یا سنگرف
کانی نیم اسکروپلو تا نیمدرم یا سنگرف سرمئی چهار تا دوازده دانه یا فلور سرمه یا گل لوبان هشت تا ده دانه یا گل کوگرد یا پانزده دانه یا تین تورا لوبان
پانزده قطره یا اوردو نوکیمینا لیتی دو تا هشت دانه دهند **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن سوخته میتر و تیر یولا و هر یک دو اسکروپلو بسایند شش
شربت بیست **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن طیار لطوریطیار فیلوزوفیا تارتر و تیر یولا دو میتر و میترا دو سنگرف کانی هر یک چهار سرخ بسایند چهار
شربت بیست **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو ابقر مصفی هر یک اسکروپلو بسایند سه شربت بیست **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو فادزهر معدنی ارکانودوپلیکاتو ابقر
مصفی هر یک اسکروپلو سنگرف کانی دوازده دانه بسایند چهار شربت بیست **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو عاج طیار نمک افسنتین هر یک دو اسکروپلو بسایند شش
شربت بیست **دیگر** شاخ گوزن طیار انتیمونیو دیا فرتیکو هر یک دو اسکروپلو فادزهر معدنی ابقر مصفی هر یک اسکروپلو سنگرف سرمئی چهار سرخ بسایند
شش شربت بیست **دیگر** عرق اشترغار عرق ستاور هر یک سه اونس فادزهر معدنی قند هر یک دو درم آمیخته دهند یک شربت بیست **دیگر** انتیمونیو دیا فرتیکو
عاج طیار میتر و تیر یولا دو هر یک نیمدرم شربت ترشی ترنج نیم اونس عرق بادرنجبویه چهار اونس آمیخته دهند **دیگر** چوب بحیات عشبه چوبچینی اصل سوس

هر یک نیم تا یک اونس آب قدر حاجت جوشانده بنیرند شش شهر بیست در روز دو بار صبح شام دهند **دیگر** گلقند یا درنجبویه درم انتیمونیم و یا فرنتیکه اسکردیلو
نمک لطیف شاخ گوزن دو دانه شربت شاهتره حسب حاجت حب ساخته دهند **فصل بیست و نهم در تدبیر اخراج مخاط** خروج او تنقیه دماغ
کند و امراض دماغی که بسبب فضل غلیظ بوند چون صرع سکته صداع نزله زکام ثقل سر و بدن کسل اعضا سرفه سل سعال و غیره را نافع باشد و برای
حفظ صحت مرطوب برای کسیکه در دماغ ایشان رطوبت کثیر باشند مفید **بدانکه** مخاط فضله هضم دماغیست که از دماغ بمنخرین منجلب شود و بیرون آید
حافظ صحت را لازم که اگر در اخراجش قلت یا حبس بیند بعطسه و نفوخ و سعوط و شموم و غیره اخراجش کنند انکباب نماید ایارج فیقرا سکنجبین عسلی
آمیخته غرغره سازد اگر تدابیر مذکور بعد تنقیه کنند بهتر **تدبیر اخراج مخاط** عطسه آرند سر بخار طبیخ بابونه مرزنجوش پودینه کوهی اسطوخودوس
و مانند آن دارند سر و گردن بپوشند و دود نبات گیرند کندش خربق ابیض فلفل بویند **قول دون انتونیو** خروج مخاط و ماده دماغی براه
انف بسبب دغدغه نمودن ادویه سعوطست و استعمال سعوط و غیره وقتیکه ماده غلیظ در انف بند بود یا صداع باشد یا زن بعسر ولادت گرفتار
بود یا سکته یا فواق و غیره باشد بهتر و وقت قرب ولادت مفید و در ضعف حافظه انفع چراکه مجفف رطوبت اند که باعث ضعف حافظه است و
در احتباس زکام قبل از اجتماع ماده مفید چه بعد اجتماع قباحت آرد و اگرچه در صرع سکته استعمال نفوخ مینمایند لیکن وقتیکه مرض قوی بود بکار
نبرند و در ابدان لاغر و خشک منفعت چه مزید یبوست اند و دوار هم مضر که منجر بسکته میسازد و در فلغمونی چشم و بواسیر الانف و نفث الدم و دیگر
امراض سینه که در ان ریزش خون اندیشه باشد مضر و در اطفال بسبب تری دماغ استعمال آنها لائق نیست و افراط شمه تنباکو مفید کارخانه
شامه است هر قدر که زیاده بویند همان قدر یبوست دماغ می آرد پس تا مقدور از ان محترز باشند و بعضی ادویه سعوط آنقدر قوی اند که رطوبت را
افزودن نمیدهند **مخرجات مخاط** جندبیدستر خربق ابیض عاقرقرحا ایرسا برگ تنباکو مرزنجوش برگ تم حاشا اسطوخودوس گل سوسن سنبل
بنفشه گل سرخ شونیز خردل تخم حرف تخم مرزنجوش فرفیون شکر توتیای سبز نمک ارمنی روغن مرزنجوش عرق مرزنجوش نمک لطیف چند قسم سیر تخم
نمک ارمنی الیسین سیا چند حسب حاجت هر که خواهند بعمل آرند **دیگر** برگ تنباکو مرزنجوش حاشا هر یک نیم سنبل گل سوسن گل بابونه هر یک یک
سائیده بویند **دیگر** ایرسا دو درم اسطوخودوس مرزنجوش گل بنفشه بابونه هر یک مثقال روغن مرزنجوش هشت قطره مشک نیم دانگ یا هر یک دو دانه سائیده
سعوط کنند **دیگر** ایرسا گلنار گل سرخ هر یک دو درم اسکردیو گل بابونه گل سوسن گل تنباکو مرزنجوش هر یک درم خربق ابیض چهار سرخ
روغن مرزنجوش روغن کبابه هر یک چهار قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** نوشادر بادیان تنباکو هر یک درم گل لوبان چهار سرخ روغن کبابه روغن بادیان
روغن مرزنجوش هر یک دو دانه اسپرتیو گل سرخ دوازده قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** نمک لطیف نمک ارمنی درم روغن مرزنجوش ده قطره آمیخته
بویند **دیگر** عرق مرزنجوش اونس توتیای سبز سه دانه در شیشی پر کرده بویند **دیگر** عرق اونکزیا اونس نمک ارمنی درم آمیخته بویند **فصل سی ام**
در تدبیر اخراج لعاب دهن خروجش دماغ و چشم و گوش و حلق و ثقل لسان و لقوه و فالج را سود دارد **مخرجات لعاب** عاقرقرحا مویزج
و غیره ادویه تند مضغ کنند ایارج فیقرا بسرکه یا بکامه آمیخته غرغره نمایند در خانه گرم یا در حمام و اگر بعد حمام کنند بهتر **قول دون انتونیو** خروج
لعاب بدو وجه است یکی آنکه ادویه در دهن دارند یا مضغ کنند تا بوساطت او خروج لعاب از غدد یا اوعیه بزاقی شود چه حدت آنها بلعاب آمیخته

بغدد ماشیلار و غیره رسد و بدان سبب بافراط بیخته شود و همراه او خلط دیگر نیز از مسامات موی جدا شده می برآید دوم آنکه ادویه مناسبه از درون
یا بیرون استعمال کنند و بدان سبب ماده مذکور غیر مصفی از مسامات موی جدا شود و نیز بسبب قوت ادویه و غدد غده‌ها پاروتید و ماشیلاریس بر
و بدان سبب زیاده بیخته گردد و برآید بدانکه بزاق رطوبت غلیظ است که از حلق و فم و دماغ و معده و چشم و گوش دفع شود و حافظ صحت لازم اگر در آن
قلت بینند مخرجات لعاب خایند اگر افراط بینند کاسنی بنمک یا کمون بنمک خایند و آبش بلع کنند بدانکه اخراج لعاب در امراض حمرای تفتیک یکسی دوا
به نشوند و در امراض مزمنه چون حمی ربع و دق و مانیا و جذام و بثور کهنه و غیره مناسب خروج لعاب بادویه سیمابی برین وجه است که چون ذرات سیماب
بلعاب مناسبت دارند لهذا بوساطت آن از مسامات کیلیسی بوسیله افراط حرکت دوری خود جدا شده بدان آمیخته همراه اجزای نرم که در آن تر
ماده جمره ممزوج باشد و موجب احداث امراض است بوسیله حرکت دوری غدد پاروتید و ماشیلار سیال گشته بافراط بیخته از جسم بیرون می افتد **فائده**
خروج لعاب بافراط از ادویه سیمابی محدث عوارض ردیه است لهذا در استعمال این احتیاط ضرور است لیکن اگر بر خارج جسم استعمال کنند ضرر کم مینماید
و در نقیه و لاغر اول ادویه مسهله و مقویه بعمل آرند پس این را بکار برند و در اطفال و پیران و زنان حامله و مریض اسهال و در آنانکه بثور در باطن دارند اخراج
لعاب بد است بلکه مهلک و باید که قبل از استعمال ادویه مخرجه لعاب فصد و آبزن ننمایند چه فصد مضعف جسم و آبزن مانع افتتاح رطوبت ماده
میگردد **انتباه** طریق مالش زیبق برین وجه است که روز اول بر کف پا و قدم و زانو تا النه روز دوم بر دستها و آرنج و همین سان افزوده باشند
و قدر مالش مرهم سیمابی یک اونس است و مالش او بر نوکا و صد ... بود و بعد مالش در بستر گرم پوشیده شوند تا هوا نرسد که ضرر دارد و اگر در زبان
و لثه و غدد دهن فلغمونی پدید آید از مالش باز مانند که اخراج لعاب بافراط میشود و در مرطوبی دو مالش کافیست که به همین اخراج لعاب میگردد
و از شش هفت مالش زیاده ننمایند لیکن اگر ماده قوی بود مضائقه ندارد و بعد مالش‌ها اخراج لعاب شود یا نشود دگر فتن مقی سرمه کیمیا برای مدد
خروج ضرور است اگر بعد استعمال این هم اخراج نشود مالش ننمایند که قباحت می آرد و برای حفظ دهن و فقار در طبیخ شعیر اصل سوس تخم خطمی و لبن و
عسل گلابی آمیخته مضمضه کنند و بعد مضمضه ادویه قابضه چون گل مختوم و غیره در مضمضه افزایند و وقت کثرت لعاب مسهل خفیف دهند چه قوی مزید
لعاب است اگر اسهال پدید آید بلبن و مرق مرغ و صفرت بیض و تریاق و ادویه افیونی حقنه کنند و وقت خروج لعاب مرق مرغ مرق بقر صفرت بیض یا
و قدری نان غذا کنند طبیخ جو بحیات و عشبه اندکی نوشند و مدت اخراج لعاب پانزده یا بیست روز است اگر قبل از این خروج حبس گم گردد مکرر تنقیه
دهند یا تکرار مالش نمایند اگر از ایام مذکوره زیاده جاری ماند مسهل خفیف دهند تا تبدیل ماده متصاعده سوی بالا نمایند اگر بعد خروج لعاب حب
در بدن ماند و مریض از آن دهشت خورد برای اخراج او مسهل خفیف دهند و طلا مدام در دهن دارند و بعد برآمدن سیماب از تن از هوای سرد و کثرت
اکل پرهیزند چه کثرت اکل مزید حدت و لذعست و شرب آب جو بحیات کافی مرکوریو شیرین و یا پاسیا سیمابی بنسبت بمرهم سیمابی خروج لعاب بکثیر تا دیر
مینماید بدانکه اگر برای اخراج لعاب مرکوریو شیرین استعمال کنند باید که مرتبه اول نیم اسکرویلو مرتبه دوم اسکرویلو مرتبه سوم نیم درم دهند همین سان تا
وقت ظهور خروج افزوده باشند و اگر پاسیا سیمابی استعمال نمایند روز اول چهار سرخ روز دوم نیم اسکرویلو روز سوم یک اسکرویلو روز چهارم
یک و ربع اسکرویلو روز پنجم نیم درم دهند مگر در روز دوم مرتبه همین یک شربتی را صبح شام گیرند تا که لعاب جاری شود و اگر تربیت منیرال گیرند باید که روز

اول دو دانه روز دوم چهار دانه و بدستور تا پانزده دانه رسانند **مخرجه لعاب بیرونی** زیبق یا مرکوریو دوسی یا مرهم که در وسومی یا چیامی حصه
زیبق باشد بکثرت یا مالند شنگرف بخور کنند **مخرجه لعاب درونی** زیبق تا نیم سکروپلو در حب خورند **دیگر** مرکوریو دوسی نیم اسکروپلو تا دو م
یا پاپا ناسیاسیمابی چهار سرخ تا نیم درم یا تربیت مینرال دو تا شش دانه یا گلقند نیم درم مرکوریو دوسی نیم اسکروپلو شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا گلقند
بنفشه اسکروپلو تربیت مینرال سه دانه شربت گل لاله قدر حاجت آمیخته یا گلقند اسکروپلو یا پاپا ناسیاسیمابی چهار سرخ شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته
یا مرکوریو دوسی نیم سکروپلو مغز نان قدر حاجت آمیخته یا پاپا ناسیاسیمابی چهار سرخ مغز نان قدر حاجت آمیخته یا سیماب نیم اسکروپلو آب اصل السوس قدر حاجت آمیخته حب بسته دهند **مرهم** پیه
خوک بی نمک چهار درم زیبق دو درم حل کرده مالش کنند یکشنبه بیست **دیگر** زیبق بلعاب دهن کشته چهار درم قنه یا پیه خوک قدر حاجت آمیخته مالش کنند **فائده** ادویه
ممضوغه مخرجه لعاب در امراض بلغمی دماغی و اعلال چشم که بکسی دوا به نگردند مفید مگر تا که از دیگر ادویه کار بر آید **استعمال** این نه نمایند
و وقت استعمال مخرجات لعاب احتیاط دارند تا بافراط اخراج لعاب نشود چه از کثرت خروج ادعیه بیزنده لعاب که در حالت صحت می بیزند ناقص
میگردند **ممضوغه** عاقرقرحا یا زنجبیل یا برگ تنباکو در دهن دارند و مضغ کنند مصطکی دو درم خردل عاقرقرحا هر یک نیم درم هیل کبابه هر یک اسکروپلو
عسل قدر حاجت سرشته در دهن دارند عاقرقرحا زنجبیل کبابه دارچینی دارفلفل برابر قند قدری حب بسته زیر زبان دارند **دیگر** عاقرقرحا شکر طبرزد شیح
خراتین اسود ایرسا قصب الذریره مرزنجوش برگ فلفل برگ حرف خردل حب الغار شونیز کبابه هیل زنجبیل فلفل دارچینی مصطکی عسل گلاب
عسل سفید سکنجبین تریاق حسب حاجت هر که خواهند بکار برند **فصل سی یکم در شافه** و آن فتیله ایست که در مقعد برآرند و نفع او آنست که وجع ظهر کمر گاه
و سرین و حوالی آن را دفع کند و کلانی و خردی شافه لائق خردی و کلانی شخص باید و صبر در شافه بکار نبرند **فصل سی دوم در فتحات طمث**
و ذکر طمث **قول صاحب فونسیکه** خون طمث نحمی سطحی است که طبع آن را در هر ماه از ضلع رحم اخراج میکند و طمثی برای آن گویند که در هر ماه خارج
میگردد و نیز خون مذکور را گل میگویند بدین تمثیل که قبل از ثمر گل در اشجار می برآید همین سان خون مذکور پیش از حمل برآید و در ذکوران هم می برآید بسبب
باقی ماندن بعضی حصه از غذای آخرین جسمی که طبع آن را مثال خون طمث اخراج میکند و خروج خون مذکور در نسا بسبب ضعف حرارتست که ماده افزوده را
بند کردن نتواند و رنه بیشی را که از تغذیه اعضا رحمی باقیماند و تحلیل نماید و آنانکه باسودگی بسر برند در اینها زیاده میباشد و این کثرت حرارت بسبب ضعف نگهداشتن
نمیتواند در هر ماه از مجری رحم خارج میکند خلاف ذکوران که در اینها بدین طریق نمیباشد چرا که بسبب قوت حرارت خون سطحی نمی او د و سوای ازین بسبب
ریاضت و حرکات قوی در جسم دخل نمیباید علاوه این بسبب خروج خون این خیال نمایند که در نسا نسبت مذکور خون کثیر میباشد اما در نسا مثال ذکور
حرارت قوی نمی بود از ین سبب جذب و خرج کردن افراط خون سطحی که برای اعتدال الیق است نمی تواند چنانچه بعضی زنان بوند که بغیر مرض بسبب حرارت
قوی یا آنکه آتش المزاج و مرتاض باشند و طبع مثال ذکور دارند یا بغایت فربه بوند قلت یا عدم طمث میدارند چرا که هر قدر که میرسد بتغذیه جسم در خرج می آید
و باقی نمی ماند که بیرون کند و بعضی ذکور میباشند که بسبب ضعف حرارت در هر ماه خروج خون مثال نسا اند در بدیعا سیری میدارند زیرا که طبع مدام از
انفعال خود بنفع جسم میکوشد و چون خون مذکور بیفائده است اخراج آن مینماید پس در چنین زنان اگر چه قلت طمث باشد مدرات ندهند **قول ارکوتو**
خون مذکور سم است اگر حائض از منفذی که خمر و غیره خمیر کرده باشند بگذرد خمیر آنها فاسد گردد و از وصول ابخره او صفای آئینه و سفیدی عاج کدر گردد

و شجر تر مرده شوند و حمل ساقط گردد و اگر بر شکم مالند زن عاقر شود و اسقاط حمل گردد و اگر سگ خورد دیوانه شود و اگر شخصی نوشد صرع مانیا جذام آرد **اما بدانکه** خون مذکور در طبع و خواص مانند خون جسم است چراکه حصه ایست که از غذای جسمی باقی ماند پس در زنان اصحی خون مذکور بی عیب است تا در مرضی نبود سوای این بعد ساختگی رحم آنچه باقی ماند طبع آن را بسمت رحم برای ساختگی و افزایش جنین که سبب تولید است میفرستد و چون سبب تولید است اشرف از همه اشیاست و طبع اگر سمی بودی نفرستادی سوای این خون مذکور اگر پر از زبونیها است بغیر حدوث آفات تا مدت دراز چگونه در رحم ماندی سوای این بعد تکوین رفته لبن میگردد و برای غذا طفل پس اگر زبون بودی غذای جسم طفل نشدی بلکه مهلک او بودی پس ثابت شد که خون مذکور مثال دیگر اخلاط مصفی است مگر بسبب اختلاط بعضی ماده بد از وی افعال ناقص پیدا میشوند راست باشد **بدانکه** خروج طمث از رحم میشود و باوجود خروج هرقدر که برای تغذیه جنین ضرورست دران کمی نمی افتد چون در حالت ابتدای جنین از وی غذا نموده بالیدگی می نماید طبع از دو رحم از دو مجری میفرستد یکی از وریدها رحمی که از شاخ اسپرماتیکا برآمده در همه جسم رحم مفروش گشته در عنق آن منتهی اند دوم از وریدها که از شاخ هیپوگاستریکو برآمده در مجری رحم رسیده اند پس خروج طمث از هر دو ورید رحمیست که در ایام ماه از زنان اصحی میگردد و در آنانکه سده یا بعضی سبب که مزاحم خروج طمث بود داشته باشند در آنها طبع از دیگر وریدها جهت منفعت جسم خارج مینماید چنانچه از گوشه چشم یا از اصبع خرد پای و حلمتین یا از بواسیر و دیگر وریدها **فایده** آنانکه خروج طمث از چهارده سال و قیام آن تا پنجاه سال مقرر کرده غلط است چراکه در بعضی قبل ازین و در بعضی بعد ازین شروع مینماید و در بعضی تا چهل سال و در بعضی پنجاه سال میماند سوای این آنها که دموی مزاج بوند و لحم نرم با استرخای مجری یا ورید داشته باشند بسرعت مائل طمث میگردند و آنها که قلیل الدم و لاغر بوند و انسداد مجری دارند دیر مائل طمث میشوند **قول فرانسیسکو** اکثر از ظهور طمث از چهارده سالست که آن را شباب گویند بسبب تبدیلی جسم و تولید منی و افزایش ثدی و گرانی آواز وغیره چه درین وقت حرارت طبعی شروع بافزایش مینماید پس درین وقت بسبب حرارت خونی که از تغذیه و تنمیه جسم باقی مانده و از اجزای جسم به تنفس نامحسوس بخرج نیامده از خواهش طبع که مدبر بدنست خارج میگردد در نسا از رحم و در ذکور از انف وغیره **بدانکه** هر قدر در شروع ایام طمث اختلافست همین قدر در قیام او تفاوت باشد و اگرچه در چهل و پنج سال منقطع میگردد ولیکن در بعضی در پنجاه سال و در بعضی در شصت سال **قول بدایونی** زنی را طمث ماه بماه تا هفتاد و سه سال و زنی را تا هفتاد و هشت سال ماند زنی دیدم که خانه دار نبود طمث او در پنجاه سالگی منقطع گردید باز در عمر هفتاد سالگی تا ماه جاری ماند و باز بند شد و تا صد سال زیست **بدانکه** انقطاع طمث در چهل و پنج یا در پنجاه سال بسبب کمی حرارت جسم و کثرت برودت و رطوبت که بدین سبب تولید خون کم میگردد و از تغذیه باقی نمیماند سوای این انسداد مجاری و ضعف قوت دافعه و غلظ ماده میگردد مگر در آنها که دموی مزاج بوند حرارت طبعی و قوت دافعه قوی و مجاری عیان باشند تا دیری آید و وقت و قیام طمث متحقق نمیشود چه در بعضی دو روز و در بعض سه چهار پنج روز میماند پس این موقوف بر کثرت تولد خونست مثلاً در زنان که سرخ سفید بوند و بخوشی بسر برند کثرت تولد خون میباشد بدیر فارغ میگردند و در عکس این بسبب عدم افراط خون بزودی فارغ میشوند **قول فرانسیسکو** خروج طمث از هفت تا چهارده روز میماند و مقدار خون که در هر ماه مستخرج شود بیست چهار اونس میبود سوای ازین کثرت و قلت مقدار حسب کمی و زیادتی عمر و مزاج است **قول اندری** قوام خون مذکور باید که نه رقیق تر بود و نه غلیظ تر در ازین در جوانان رقیق و در عمر رسیده غلیظ میباشد همین سان بر رنگ قیاس کنند **قول رودریگو** هرچند که مزاج نسا گرمتر بود ولیکن نسبت ذکر

همیشه در اعضای تناسل سرد و تر خواهد بود **قول کاستر** و مزاج نساء سرد و تر است بسبب سفیدی رنگ و نرمی جسم و کثرت موی اس **قول دون**
انتونیو خون طمث در نساء وقت شباب از رحم بعد هر سی روز از آن روز که منقطع گشته می برآید و در بعضی قبل و در بعضی بعد از ایام مذکوره می آید
و در بعضی کم و در بعضی زیاده حسب قوت و در بعضی سرخ و در بعضی کدر می آید و در بعض زنان قبل شروع یا وقت خروج وجع در شکم قریب ناف و رحم و دو اربیه
می آید و لون وجه تبنی و هیئت جسم کشیده و پژمرده میگردد و در بعضی نفخ و صلابت بتغیر وجع در سینه پیدا میگردد بطوریکه لمس آن نتواند کرد و تاب
وصول پارچه ندارد و در بعضی رغبت طعام برود و تنفر از غذا و سهر و کرب و ضیق نفس پدید آید و این عوارض اکثر در شباب می باشند و بعد تولد طفل
زائل میگردند تا حالت مناعت **بدانکه** خون مذکور بعد چهارده سال شروع بخروج مینماید و تا پنجاه سال می برآید و در بعضی قبل از چهارده سال ظهور مینماید
لیکن هر قدر که قبل از چهارده سال شروع خواهد کرد همانقدر قبل از پنجاه سال منقطع خواهد گردید و قبول حمل نیز بعد از انقطاع طمث منقطع میگردد چه
از کمی خون مذکور در غددهای رحمی سده می افتد و بدان سبب خمیر شدن خلط رحمی خمیری موقوف میگردد و خروج طمث در حامله نمی شود با وجود افراط آن
و بدستور بعد زائیدن تا وقت رضاع مستخرج نمیگردد و اگر در هنگام رضاع ظهور نماید بدانند که باز زود حامله خواهد گردید و بعد ظهور چون ایام معتاد گذرند و ظهور
نکند بدانند که حامله است و تعداد ایام خروجش اکثر از چهار تا هشت روز است **فائده** گاه باشد که خمیر رحمی از غددهای طمثی که در رحم برای تولید مقرر اند
بر وقت معهوده غشای درونی رحم را شگافته بطور طمث برآید لیکن خروج این بغیر امراض موذی نمیگردد چراکه خمیر مذکور لیاقت قبول حمل میدارد و برای
همین مقرر است **بدانکه** خون مذکور را الکلت گفتن غلطیست چراکه خونیکه می برآید صرف خون است و طمث که مسمی است بخمیر رحمی صنعتی طبیعت برای تولید انسان
و سوای زنان و ماده دیگر حیوانات نمی باشد و حدوث این بطور خمیر است که از غدد رحمی که غدد طمثی نیز گویند در هر ماه یک یا دو سه دفعه تهیه میگردد و در همه
جسم آغشته رحم مشترک بخون گشته گردش میکند بعده برحم و بیضه خانه و اوعیه مخرجه و اعضای تناسلیه وغیره میرسد تا اعضای مذکور مصفی و محفوظ از رطوبت
مسدده گشته هر یک برای ریاضت افعال خود که حمل گرفتن است آماده گردند اما خروج خون مذکور که برای تنقیه اعضای تناسله مقرر است بدین وجه
است که وقت خمیر شدن خمیر مذکوره چون خون مذکور بحد افراط میرسد جسم رحم را در هم می آرد و اجزای قریبه او را مسترخی میسازد و بدان سبب حرکت
موجی رحم و اوعیه ها و اجزا و اعضای خاص تناسلی بافراط میرسد و جسم رحم که نرم و صاف است جوش میخورد و خون جوشیده و خمیر شده بقوت تمام اغشیه
مستطیه اندرونی رحم را از هر جا شگافته میگرداند آن وقت بغیر اذیت مستخرج میگردد و تا وقتیکه خمیر شدن موقوف میگردد خروج خون مذکور نیز کم نمیشود
و خمیر شدنش بدین وجه است که خمیر رحمی در غشای رحم از بعض غددها که در خود تجاوز خاص از لیفات جسمی بهم دارند مینماید بطوریکه غددهای معده
دارند و چون از این خمیر خون می آمیزد مخمر میگردد و بدانکه خون مذکور که مستخرج میگردد تمامی برای تولید بکار نمی آید و نیز برای خارج شدن
مقرر نیست چراکه از خمیر رحمی مخمر است مگر صرف آن قدر که بقعر اعضای تناسلی زنان تعمیق نماید بکار می آید بدین گونه که از حرکت دوری خود تصفیه تمامی
اعضای لائقه مینماید تا هر یک در ریاضت افعال خود که تولد جنین است ساعی و سرگرم گردد نه پس در طمث و خون مخرجه همین نقص است که حبس خون
مذکور باعث [illegible] ماندن طمث در رحم موجب تولید است **فائده** خروج خون مذکور بهتر است و اگر محتبس ماند زود رسیدها و اصل ساعی موی گشته
موافق افعال گردشه خود تمامی خون را کدر و تباه خواهد ساخت و بدان سبب نزله و ورم و امراض سینه و راس و همه اعضای جسم خواهد آورد و اعصاب

او بسبب صلابت و تشنج اغشیهٔ درونی رحم میگردد و از قلت خون مذکور زن عاقر میگردد و پس خروج این مناسب تربیت مثال خون بواسیر
و رعاف پس وقت احتباس این ادویهٔ مفتحه سدد و اوعیه و غدد رحمی و مخرجه خون مذکور بعمل آرند تا از امراض مذکوره ایمن مانند دانکه رحم عضو است
که بکار تمامی اعضائی آید اگر بسبب سده و غیره از افعال خود باز ماند اما موجب اذیت دیگر اعضا نمیگردد خلاف دیگر اوعیه مثلاً دماغ که بسبب
حرکت خود خلط حیوانی را بهمه جسم برای حس و حرکت میفرستد اگر از فعل خود باز ماند بتمامی اعضای حساسه و متحرکه آفت میرسد مگر رحم وقتیکه بسبب سدد
غدد از فعل خود باز ماند سوای عقر مرضی دیگر لاحق نمیگردد **فائده** خونیکه بعد زائیدن چند روز می برآید آنرا **نفاس** گویند و این غیر طمث است بسبب
عدم خمیر و آن خونیست صرف که بسبب جراحت می برآید مثلاً وقتیکه جنین از اوعیه رحمی که در اینجا ملتصق میماند جدا شود در اینجا جراحت می افتد و خون
مذکور می برآید و این هم نفست و سوای آستینی بجا الهٔ نمی شود چراکه طبع جذب این خون که خروج آن ضرورست نمیکند و بعد ولادت اندک اندک
خارج میگردد هرگاه که بعد زائیدن بند شود یا اندک برآید فصد کردن و ادویه مخرجه دادن ضرورست تا از بعضی امراض محفوظ مانند **محرکات طمث**
زراوند گرد بیخ شبو گل شبو زرد چینی عشبه فوه بخیا دیان بادیان بیخ فاشرا بید و از خولنجان ستا دخربق بیخ کرفس برگ گندنا برگ ابهل مرزنجوش
برگ سکبینج برگ اسطوخودوس گل اسطوخودوس برگ بابونه برگ فراسیون پودینه گل سوسن گل بنفشه سنبل زعفران دوقو تخم مرباقلن تخم کرفس
کرویا انیسون نانخواه شونیز حب الغار کبابه دارچینی جوزبویه بسباسه قرنفل نخود سرخ هلیون مرمکی کافور حسن لبه صبر تکار جند و غیره حسب حاجت تنها
یا مرکب کرده دهند **دیگر** عرق هسته لیکاوه قطره تا درم یا عرق بادرنجبویه تیم تا یک اونس یا آب یا تیو نمک ارمنی یا السین سیا یا درنجبویه یا السین سیا
سنبل یا الیشبر رحمی یا تین تورا فولاد مفتح ده تا سی قطره یا آسپیر تیو شاخ گوزن دوازده تا چهل قطره یا نمک فولاد اسکرپلیو یا عصاره فولاد تا درم یا
السین سیا جند تا نوزده قطره یا تین تورا انتیمونیو اگری تا سیزده قطره یا السین سیا کارمینا تیوا تا یک نیم درم یا الیشبر یو بیا بیس یا تین تورا تارتر ده
قطره تا درم یا گل کبریت تا نیم درم یا عصاره خربق اسود یا عصاره جند یا عصاره دارچینی یا عصاره ابهل یا عصاره مرزنجوش یا حب فیتد یا حب
جنت یا حب رحے یا حب سکبینج یا حب فولاد اسکرپلیو تا درم دهند **دیگر** کرو کوماریس نیم درم یا دیا عنبر دوا اسکرپلیو یا اتی دیتنکو یو تیر یا انتیمو
دیا فرنینکو یک اسکرپلیو یا روغن ابهل یا روغن جند یا روغن دارچینی دو قطره یا روغن قرنفل چهار قطره یا شربت دارچینی یا شربت پوست ترنج یا شربت
پوست لیمو تا سه اونس یا شربت پرسیاوشان دو اونس دهند **دیگر** زراوند گرد حب الغار هر یک نیم اونس خولنجان دارچینی هر یکدو درم برگ
مشکطرامشیع مرزنجوش اسطوخودوس هر یک مشت زعفران درم خمر ابیض طیبه سه رطل تر کرده هر روز پنج یا شش اونس دهند **دیگر** مرمکی جند دارچینی هر
یکدرم سائیده شش حصه کرده هر روز یکی دهند **دیگر** دارچینی جند زعفران حسن لبه هر یک دو درم بسایند سیزده شربت بیست **دیگر** جوزبویه جند هر
یک دو درم بسایند دوازده شربت بیست **دیگر** السین سیا جند تین تورا فولاد مفتح هر یک درم السین سیا سنبل تین تورا تارتر هر یک دو درم آمیخته
شش شش قطره بعد شش شش ساعت دهند **دیگر** حب فولاد درم یا حب رحمی نیم درم صبح دهند بعده ربع بلکه نیم ساعت مشی نمایند **دیگر** برگ ابهل شش ماشه
نیم درم صبر درم قرص حنظل دو اسکرپلیو بر مجمر انداخته بتوسط نی دود بر رحم رسانند **دیگر** مرهم الطی نیم اونس روغن گل شبو زرد و پیه بط هر یکدو درم روغن
ابهل شش درم مرهم ساخته بر ضلع رحم گذارند **دیگر** لوبان سبز گداخته یکنیم اونس عصاره جند عصاره ابهل هر یکدو درم روغن قرنفل یک قطره روغن سونیو هر یک

...بر جاید بطور نصف حلقه کشیده بروا اندکی مشک انداخته بر ضلع ناف نهند

فصل سی سوم در ادویه معدله و مبرده دم در امراض دموی برای غلیان دم اگرچه قصد نقلم آمده لیکن بعد قصد استعمال ادویه معدله و مبرده نیز رواست و آن دو قسم اند یکی خاص که بالطبع مبرد و معدل بوند و اجزای نامحسوسه شی را بسبب سکون فراهم شوند بسبب تعدیل و انجماد دوم غیر خاص که بسبب عوارض بود یعنی فعل خود بسبب حرکت نماید بدین وجه که از قوت حرکت اجزای رقیق و باریک اشیا سیال گردند و رطوبت و لزوجت که با هم آمیخته است بدان آمیخته فعل خود نماید پس فعل آن بسبب نفوذ و سکون در اجزای نامحسوسه اشیا است با انجماد چنانچه در اجزای نرم لزوجت و انجماد ماده نرم رقیق مینماید و فعل این بدینگونه است که بر اعضای صلبه چسپانند یا اوعیه های مفتوحه آمیخته کیفیات مسترخیه هر کدام اعضا را تنگ و بند میسازد بسبب قبض بدین تمثیل که شی حار حرارت و شی بارد برودت خود بدیگری میرساند بقول اطبا لیکن نزد احقر حصول اثر حار و بارد بسبب حرکت و سکون است زیرا که حرارت بحرکت و برودت بسکون تعلق دارد پس ادویه مرققه و انیسیدینیتی اجزای محرکه دارند چون با اجزای صلبه چسپانیده شوند حرکت آنها لمس یا دیده نماید و بوساطت حرکت ملموسه ماده را رقیق و تر میگردانند همچنان ادویه منجمده و قابضه را بسبب سکون قیاس کنند **بدانکه** ادویه مرققه و انیسیدینیتی ترقیق ماده بدین وجه میسازند که چون بر جلد چسپانند بحرکت دوری خود مسام جلد را کشاده در ماده نفوذ کنند و آن را رقیق سازد چنانچه آتش که بحرکت دوری خود حرکت نموده آب را که در ظرف میباشد بدون دخل گرم میسازد و اما ادویه منجمده قابضه بسبب سکون فعل خود میکنند مثال برف آب را که در شیشه می باشد بدون دخل و لمس سرد مینماید بدین وجه که بید برف شیشه را سرد کند و از سردی شیشه آب بوسیله لمس سرد گردد همین وجه ادویه منجمده قابضه فعل خود میکنند

فائده ادویه غیر خاص دو قسم اند یکی آنکه فعل خود بکاوستیکو و احتراق نمایند یعنی وقتیکه گذارند بسبب رسانیدن حرکت کثیر با جزا اول انتشار رطوبت کنند بعده قبض نموده صلب یا غلیظ سازند و کاوستیکو حابس قوی آتش است که چون بر اعضا گذارند قبض نموده چین دار سازد و رطوبت آن اجزا را کم سازد و همه ادویه کاوستیکو فعل خود مثال آتش مینمایند چنانچه پیدرا انیفرنال و سم الفار و تیزاب و توتیای سبز و کافور و روح خمر و همه اشیای محرقه چنانچه آهک و سنگ و توتیا و سرنج و اسفیداج وغیره دوم آنکه فعل خود بلزوجت نمایند بدین وجه که هرگاه ادویه لزجه بر اجزا چسپانند رطوبت خود بچسپیده در آن نفوذ کرده سیلان رطوبت نموده بالضرور حبس میسازد در اندک جا و بعد حبس اجزای مذکور بلند میگردند و چون تمامی موضع که از دوا ادویه محفوظ نیست بلند گردد بسبب ارتفاع حبس مرکز آن میگردد و ادویه مذکور از قسم [illegible] هستند چون کتیرا و صمغ عربی و مصطکی و لک کند و مقل ازرق و مسیعه زال سیاه وغیره و درین قسم حابسات جلد همه حیوانات و بیاض بیض و اجزای لحمی حیوانات می آمیزند **بدانکه** ادویه حابسه غیر خاص چون صمغ و اجزای حیوانات وغیره خواص خود بدرون رسانیدن نمی توانند چراکه قوی نیستند مگر با آمیزش بعضی شی نرم و چون بماده جسم آمیزند در اجزای صلبه فعل خود نمودن نمی توانند مگر بسبب افراط حرکت ترقیق و انضاج اجزای صلب نرم جسم مینمایند چراکه تمامی اشیا متشابه الاجزا بوند بدین سبب نشان آمیز شدن نمیکنند مگر حابسه که فقط از بیرون چسپانند بغیر آمیزش شی دیگر فعل خود می نمایند چه بسبب امتزاج شی دیگر تغیر خواص خود مینمایند چون ادویه لزجه تخفیف نمی توانند لهذا حبس نمیسازند و اگرچه ادویه کاوستیکو و صموغ و جلود و اجزای حیوانات بسبب تخفیف حابس اند اما چون با اشیای دیگر آمیزند قوت تخفیف از آنها زائل میگردد پس حبس هم نمی توانند اگر بسبب امینی دینیتی حابسه گفته شوند مثال صموغ وغیره غلط است چراکه بطوری که ادویه کاوستیکو

از اجزای رقیق و باریک لطیفه و کبرحتی که بطبع خود متحرک اند دستور دارند پس بالضرور بسبب انسیدنیتی مرققه و مفتحه اند بطبع خود **ادویه منجمده قابضه**
بیخ انجبار ستاورچوب میده بیخ گاوزبان بیخ کاهو بیخ عفص بیخ خرفه بیخ گیاه مقدس ماميران بیخ مرافلن بیخ بارتنگ بیخ کماذریوس بیخ
نیلوفر بیخ مورد خوه بیخ کتم بیخ برنجاسف بیخ انگور سبز بیخ لسان الکلب بیخ سرو بیخ ذنب الخیل بیخ قرصعنه بیخ اسپغول بیخ زرشک بیخ فنجنگشت عفص
گل کماذریوس مورد جوز السرو برگ فنجنگشت اسقوردیون حی العالم عنب الثعلب لسان العصافیر گل سرخ بهی ناشپاتی تخم انار پوست انار گلنار سنجد سبز تخم
سنجد تخم ناشپاتی اقاقیا توت سبز آب غوره بلوط سماق بسد سرخ بسد سفید گل ارمنی گل مختوم کته گل سرشو چشم سرطان چشم خوک ماهی مروارید صدف صدف
مروارید عقیق یاقوت نیلم فیروزه لعل زمرد سنگ جراحت سنگ مرمر بلور سنگ ابعه ناج مربای گلنار و همه مخدرات چون بزرالبنج لفاح خشخاش شوکران
افیون مدبر **منجمده خاص** چشم سرطان صدف مروارید بسد هر یک دو درم سائیده نه حصه کرده بفاصله شش شش ساعت دهند **دیگر** صدف مروارید
بسد هر یک دو درم گل ارمنی گل مختوم هر یک یکنیم درم سائیده دوازده حصه کرده بدستور دهند **دیگر** بسد درم طبیخ بارتنگ شش اونس طبیخ بهی اونس
آمیخته یا چشم سرطان دو درم طبیخ خرفه طبیخ گاوزبان هر یک دو اونس آمیخته یا بسد چشم سرطان صدف مروارید هر یک دو اسکرو بلو عرق خرفه
شش اونس آمیخته دهند **دیگر** بیخ و برگ ماميران نیلوفر گلنار گل کماذریوس هر یک چهار درم عناب سه عدد جوز السرو دو عدد آب پنج رطل جوشانده
بیزند شربتی پنج اونس **حابسه** گل مختوم بسد سرخ بسد سفید هر یک سه درم سائیده نه حصه کرده یا گل ارمنی گل مختوم صدف مروارید هر یک دو درم
سائیده نه حصه کرده یا جوز السرو چشم سرطان هر یک دو درم تخم ناشپاتی سه درم سائیده چهارده حصه کرده بفاصله شش شش ساعت دهند **دیگر**
عصاره انجبار عصاره چوب میده عصاره فنجنگشت بسد هر یک چهار درم حبوب بندند هشت ترتیبت **دیگر** بسد چشم سرطان هر یک نیم درم
طبیخ بارتنگ بیخ انجبار پنج اونس آمیخته دهند **دیگر** مورد چوب میده جوز السرو پوست انار گلنار هر یک چهار درم سائیده بخرقه کتان کشیده چسپانند
اکاله توتیای سبز قدر نخود در دهن زخم سائل الدم نهند و بخرقه بندند **دیگر** مصطکی کندر مکی دم الاخوین هر یک چهار درم سپیدی بیض سه عدد آمیخته
ضماد کنند **مندمله** اسپیرتو خمر رطل کافور درم مروارید صدف مروارید هر یک اسکرو بلو آمیخته خرقه تر کرده نهند و در نسخه کافور چهار درم مروارید صدف
مروارید هر یک دو درم و در نسخه اسپیرتو خمر دو اونس کافور چهار درم مروارید صدف مروارید هر یک دو درم نوشته این همه برای ریزش خون که
بسبب جراحت یا قطع عضو باشد مفید اند **فصل سی چهارم در ادویه مرققه و انسیدنیتی** یعنی ماده را که از حالت طبعی خود برگشته
غلیظ و لزج شده باشد بحال اصلی یعنی بسیالی باز آرند و فعل خود از ترقیق و غیره بنمایند و بوساطت اینها اجزای ماده غلیظه که در مسامات عروق یا
یا در اجزای دیگر محتبس بوند رقت پذیرفته بگردش خود می آیند باید که درونی و بیرونی هر دو بکار برند و ترقیق ماده مدام بادویه ملینه کنند چراکه استعمال
ادویه قویه در ابتدا بسبب تحریک قوی ماده را زیاده کدر میسازد و نیز در ادویه مذکوره آمیختن ادویه مخرجه باخوش آینده قوی مناسبت دارد و در امراض مزمنه
استعمال ادویه مذکوره مدتی نمایند و اگر بسبب کمی فصد خون غلیظ گشته محتبس شود فصد کنند و در اطفال و تجر ادویه اکتفا بر ادویه ماکوله نمایند بلکه از
برون هم از قسم مرهم و غیره بعمل آرند و در چنین اوقات استعمال روح ها از برون گاهی فعل خوب و گاهی زبون می نماید زیرا که هر قدر ترقیق زیاده
در اجزای آرند همان قدر مرض می افزاید و سوای ادویه مذکوره ریاضت و حرکت جسمی معتدل دائم برای ترقیق ماده غلیظه مفید است لیکن […]

کنند که موجب قباحت عظیمست و امتزاج ادویه مفتحه یا مرققه ضروریست تا باوجود ترقیق ماده زبون را مهیا باخراج سازد **درونی** طبیخ چای طبیخ قهوه
طبیخ برنجاسف طبیخ شعیر طبیخ پرسیاوشان بار الجبن نمک تارترو نمک جنطیانا نمک افسنتین نمک قنطوریون نیتر و انتیمونیا و تارترو و تیرئیولا و خمر
سرکه بالسمو پیرو دیا نو بالسمو کوپی بالسمو سفید اسپرتیو خون آدم نمک خون آدم السین سیا کهربا تین توراد ی انتیمونیو نمک لطیف شاخ گوزن نمک کهربا
نمک افعی نمک گمیز اسپرتیو نمک ارمنی اسپرتیو مرقین اسپرتیو شاخ گوزن هرکه خواهند دهند **دیگر** براده چوب ساسیفراز دو اونس خوبچینی عشبه اصل سوس
دارچینی پوست نارنج هریک دو درم خمر شش رطل جوشانند سومی کم شود بیزند شربتی چهار اونس **دیگر** عرق بوماداران عرق پودینه هریکی دو اونس
عرق دارچینی اونس تین تورا تارترو السین سیاکارمیناتیوا هریک یکنیم درم شربت پوست نارنج شش درم آمیخته بفاصله دو دو ساعت دهند -
دیگر عرق بابونه دو اونس عرق بادرنجبویه عرق بوماداران هریک اونس السین سیا پوست نارنج تین توراد ی انتیمونیو هریک درم اسپرتیو نمک
نیم درم شربت پوست نارنج نیم اونس آمیخته بدفعه دهند **دیگر** السین سیاکارمیناتیوا سه درم السین سیا پوست نارنج السین سیا دارچینی هریک درم آمیزند
شربتی سی تا چهل قطره **بیرونی** عرق ایوبلیبیکا اونس اسپرتیو نمک امونیه دو درم روغن بادیان مقطر نیم درم خرقه آلوده بر مراق نهند **دیگر** مرهم کالیا
مرهم تاکاماک مرهم اشق هریک نیم اونس بالسمو پیرو دیا نو دو درم آمیخته بر مراق گذارند **مفرده درونی و بیرونی** بیخ شنو بیخ هزار چشان کیجا
مازریون بیخ قرنفلیه بیخ و برگ مشکطرامشیع جنطیانا خولنجان جدوار درونج بیخ و تخم و برگ کرفس بیخ راسن بیخ و برگ اروسه برگ بابونه بوماداران برگ
و تخم جاشا برگ و گل ریحان برگ و گل و تخم اسطوخودوس برگ فاشرا برگ و تخم زوفا برگ و تخم حرف برگ و تخم انجره برگ و گل و تخم شبت برگ و تخم انیسون
برگ و تخم کرویا برگ و تخم بادیان کمون برگ و تخم اشترغار خردل دوقو جوبجیات مرمکی حسن لبه سکبینج اشق مقل کافور شنگرف کهربا شنگرف سرمئی دارچینی
قرنفل قاقلتین کبابه قصب الذریره هر سه فلفل زنجبیل زعفران سانج بسباسه جستنا اذخر ناردین سنبل گل و تخم فرنجمشک تمر گل قنطوریون برگ و گل و تخم
دونا پرشاوبیخ و گل سوسن گل و برگ اکلیل مشمس گل سیوتی گل بیدمشک گل سرخ برگ و گل و ثمر و پوست و تخم سرس گل بنفشه برگ و تخم فنجنگشت نانخواه
تخم حماما تخم بلیون تخم و پوست نارنج تخم و پوست ترنج تخم و پوست لیمو تخم سنبه تخم قرطم تخم خروع برگ و تخم کاسنی تخم کشنیز باقلا لسان العصافیر حلبه برگ و تخم شاهتره شلیم ارزن
گندم شعیر عدس کتان ترمس تخم مرزنجوش تخم خطمی تخم خبازی تخم گزر برگ و تخم بادرنجبویه جاورس شلجم تخم شلجم شونیز تخم سنفتا لو تخم تربز تخم بادرنگ تخم کدو تخم خیار
بادام شیرین بادام تلخ فندق جلغوزه تخم و بیخ عود صلیب ترب تخم ترب برگ سداب نیرنج برگ و تخم سه برگه خوشبودار تخم جرجیر اصل سوس بیخ اسیل بیخ و گل سرو
نوشبودار بیخ خصیة الکلب فوه عاقرقرحا عشبه عنصل بیخ ذنب الخیل بیخ و برگ فوه برگ و بیخ انجره برگ برنجاسف برگ افسنتین برگ اسارون
برگ غافث برگ صندلین زراوند گرد زراوند طویل برگ بادروج برگ فودنج برگ اسقولوقندریون پرسیاوشان برگ کمافریوس برگ مامیران برگ
شوکران برگ زیتون برگ افتیمون برگ و ثمر کشوث برگ تاج خروس برگ هوفاریقون برگ حب الغار برگ مرزنجوش برگ تنباکو برگ زنجبیل الکلب برگ
و پوست طرفا برگ جاشا گیاه مقدس کاکنج سپستان آلو کشمش انجیر تمر هندی سنجد اقاقیا صبر رب سوس آب قرمز عنبر بهروزه روغن سیاه حیابک
لک ال سیاه کندر فرفیون جاوشیر صمغ عربی کتیرا صمغ کبابه صمغ آلو بالو میعه سائله میعه یابسه ذراریح مومیائی پیه و زبل و بول و خون آدم خون طمث دندان
و زهره و پیه و زبل خوک مرقین دندان و پیه و زبل گرگ پیه و نخاع و شاخ و عظم بالای قلب گوزن شاخ و ناخن کرگدن خطاف فادزهر گاوی هرمهره جند

البان خمسه زهره و نخاع و روغن و خون و زبل و بول و ناخن گاو زهره و نخاع و روغن و خون و زبل و بول بز زهره و نخاع و روغن و زبل میش زهره و زبل افعی نخاع و پیه و ناخن سگ نخاع و خون و زبل و سم اسپ نخاع و پیه دنبه پیه و خون و زبل بط پیه کلنگ پیه آهو پیه سگ بحری که چند از وی می برآید پیه گربه پیه و زبل حواصل پیه و خون و زبل مرغ پیه و خون ارنب روغن بیضه خون مرغابی خون و زبل کبوتر خون و ناخن و زبل خر خون دراج زبل موش زبل حربا زبل طاوس پیه پرا کنا لو سنگ جراحت لاجورد حجر ارمنی حجر جنبه آدمی ترکار معدنی گوگرد زنگار هر که مناسب اند بکار برند **فصل سی و پنجم در ادویه جاذبه و شیرین کننده** که ترشی خمیر کننده خون را جذب مینمایند و فعل اینها بدو وجه است یا جذب نموده حدت اجزای ترش یا دیگر را قبض کرده و بریده آن را تا ماده ساکن بشود و حرارتش معتدل گردد ادویه آب چشمه آب باران عرق کاهو عرق گاوزبان عرق خرفه گل مختوم گل ارمنی چشم سرطان صدف بسد سرخ بسد سفید مروارید صدف مروارید ی بلور اقسام جواهرات و احجار مستعمله **دیگر** بسد صدف مروارید ی چشم سرطان هر یکی دو درم سائیده دوازده حصه کرده بفاصله شش شش ساعت باب بدهند **دیگر** عرق کاهو عرق خرفه هر یک چهار اونس بسد بلور چشم سرطان هر یکی دو اسکروپلو دو شربت بیست صبح شام دهند **فصل سی و ششم در ادویه باز آرنده قوت زائله** که بسبب کمی حرکات بود و عام و خاص میباشند عام آنکه برای تمامی تن بوند و خاص مخصوص بعضوی چون معده و رحم وغیره آثارش کمی قوت آن اعضا است **ادویه حاره** ستاورکچا لو خولنجان جدوار مرزنجوش اسطوخودوس بوما دران گل شبت سنبل دارچینی و همه عطره چون مشک عنبر زباد وغیره عرق بادرنجبویه انیسون سیا دارچینی نمک نمک ارمنی نمک لطیف روغنی شربت دارچینی یاقوتی جسینت یاقوتی قرمز **دیگر** شربت دارچینی عرق بوما دران هر یکی دو اونس عرق دارچینی عرق سنبل هر یک شش درم انیسون سیا عنبر انیسون سیا دارچینی هر یک درم آمیزند و یک یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند **دیگر** آب آلو بالو سیاه سه اونس عرق دارچینی شربت ورد هر یک اونس انیسون سیا عنبر انیسون سیا اصل سوس هر یکی درم یاقوتی قرمز نیم درم آمیخته بدستور دهند **دیگر** گلقند بوما دران اونس زنجبیل مربا نیم اونس جدوار قرنفل زنجبیل هر یکی دو اسکروپلو انیسون سیا دارچینی انیسون سیا عنبر یک نیم درم شربت دارچینی قدر حاجت آمیخته یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند که مقوی معده و دیگر اعضا اند چه حرکت دوری اعضا را افزوده بحالت طبعی اعضا می آرند **بدانکه** اگر ضعف عضوی از اعضا بسبب آفت قوی باشد ادویه مقویه حار نفع کمتر میدهند در گرفتن خمر مطلبیه قدر اعتدال مناسبت به نسبت انالیپ تیکو و اگر زوال قوت بسبب امراض مزمنه باشد تدبیرش با غذیه مناسبه کنند که از ادویه بهتر اند و استعمال انالیپ تیکو مناسب و اگر ضعف کثیر بود بالیدن لیکوها روحی بر صدغین و کف دست و کف پا مفید و ظاهر است که بعض ادویه بعض امراض مفید اند لهذا بیان آن نکرده **ادویه بارده** استعمال اینها غالبا در رقت ماده باعتدال می آرد و این دو گونه است یکی آنکه حرکت لیفات بحد افراط رسد و ضعف آرد و حدوث این در اکثر امراض است لیکن مخصوص تر بحمی است در این استعمال ادویه انالیپ تیکو ضرور دوم آنکه ماده بحد افراط گدازش یابد بسبب حرارت بیرونی بود یا درونی و در این استعمال ادویه مذکوره مناسب ادویه بسد بلور صندلین بهی و همه جالبسات و جاذبات **بدانکه** کثرت استعمال ادویه بارده مناسب نیست چه بسبب برد ادویه ها فعل خود باز میمانند **فصل سی و هفتم در ادویه معدله حرکات** که بحد افراط رسیده باشند آثارش در همه امراض حرکات تشنجی یا فالجی حدوث حمی و سهر با فراط وغیره درونی گل لاله سفید زعفران کاهو چهار تخم بارد بادام عرق گل لاله عصاره گل لاله تین تورا گل لاله شربت گل لاله رباعی گل لاله لادن

افیون لادن لیکید و عصارهٔ افیون عصارهٔ زعفران دیاسکوردیون سفوف انتی بازمو و یکوحب سینوکلوز **دیگر** شاخ گوزن طیا رطوفیلوز فیا درم اتیمونیا دو نیم اسکردیلو لادن افیونی یک سرخ آمیزند سه شربتیست **دیگر** کهربا سفید لسد هر یک نیم درم دتیر میلو سرمنی دو اسکردیلو لادن افیونی یک سرخ آمیزند سه شربتیست **دیگر** توتیای سبز مصطفی درم بزرالبنج لادن افیونی عصارهٔ زعفران هر یک یک دانه آمیزند سه شربتیست **دیگر** عرق توت عرق گل لاله هر یک دو اونس تین توراانو و یئو درم شربت گل لاله نیم اونس آمیزند یک شربتیست **دیگر** شاخ گوزن طیا رطوفیلوز و فیا درسکرنر قند قدر ضرور راآمیخته دهند **دیگر** گلقند درم لادن افیونی ده دانه شربت گل لاله قدر ضرور راآمیخته دهند **بیرونی** برگ و گل بنج برگ و گل کتان برگ و گل بومادران گل شبت گل لاله یا ورنجبویه خسته شفتالو مغز نان جیاره تخم کارمینا تیوار روغن بنج روغن شبت روغن عقرب روغن خراطین مرهم بنج مرهم سیکوتا مرهم میلبلوط مرهم حب الغار تریاق **دیگر** مغز نان سفید بشیر بر پزانده صفرت بیض سه عدد زعفران دو درم آمیخته ضماد کنند **دیگر** مرهم الاباستر دو درم روغن خسته شفتالو اونس آمیخته بمالند **بدانکه** مینیتو مرهم مذکور از دیگر ادویهٔ ایمولی اینتی انفع اند **فائده** ادویه که لیفات صلب انرم و مسترخی سازند و بدان سبب تسکین وجع نمایند آن را ایمولی اینتی گویند و آنکه تبرید و تخدیر حرکت لیفات که بحد افراط رسیده باشد نمایند چون افیون وغیره ریفیر یانو نامند و آنکه کثرت حرکت ماده را با اعتدال آرند آنها را افیتانتی جیاذبه نامند **بدانکه** استعمال انوونیو در همه اوقات مناسب نیست مگر وقت شب و است و ادویهٔ افیونی بغیر ضرورت بعمل نیارند و نیز در افراط حرکات که بحد نقصان باشد استعمال افیون مناسب نیست چه بسبب بند شدن حرکات ماده در جسم خواهد ماند و زیاده خمیر خواهد شد چنانچه در حمی مشاهده میگردد و نیز در کمی قوت افیون ضرور نیست که ضعف کثیر می آرد و گاهی هلاک میسازد و در حرکت حمی که تبرید ضرور باشد ادویه جاذبه از افیونی بهتر اند و در امراض مفاصلی افیون اگرچه مسکن وجع است لیکن بعد زمانی باز بقوت تمام عود میکند یا بآسانی ماده را واپس آورده قباحت عظیم خواهد آورد و نیز در امراض نفاثی مضرت افیون مضرت چه ماده های رطوبی وغیره را بهم آورده ساکن ساخته قباحت می آرد و نیز بعد استعمال ادویه جاذب ادویه افیونی قطعاً بعمل نیارند و استعمال انوونیو در امراض مفاصلی بر عضو ماؤف احداث تخدیر نموده باعث قیام مرض تا دیر میگردد و استعمال انوونیو از بیرون برای زوال بیخوابی انفع و با شوربه وقت شب آکثر باعث تنومیست لیکن در حمی حار مفید و در حمی که با سهر بود استعمال مخدرات از بیرون هم منفعت —

فصل سی هشتم در ادویه ایمولی اینتی یعنی ملینه وقتیکه ماده از حالت طبعی خود بگردد و صلب یا منجمد گردد آنرا نرم ساخته بحال اصلی آرد پس اگر بسوی درون اجزا منجمد گردد با دویهٔ درونی تدبیر کنند و اگر ماده سوی برون اجزا منجمد شود ادویه برونی بکار برند و این سه گونه است یکی آنکه ترطیب ماده صلب نماید چون آب گرم فقط دوم آنکه از رطوبت مائی خود ماده صلب بگدازد چون آبزن انکباب حقنه ضماد سوم آنکه از اجزای روغنی خود لیفات کشیده شده را مسترخی سازند **فائده** آثار آن صلابت و تحجر و ورم عضا ثقل خفضله صلابت او بیتر است **بدانکه** در همه تصدیعات همراه ادویهٔ ملینه ادویه محلله کارمینا تیو آمیزند و در ورم تحجری سمی ادویهٔ ملینه بکار نبرند که مزید تصدیعست و برای تحلیل ورم ادویه درونی و برونی بکار برند اگر ملینات بیدل استعمال کنند ریزش ماده خواهد افزود بسبب استرخای مسام و در تحجر جگر و سپرز مرهم سنکوتا مرهم بنج مرهم اشق گذارند و تا دیر دارند چند مرتبه و با دویهٔ درونی هم مدد نمایند و ادویهٔ ملینه تا دیر نگذارند چه ریزش ماده کثیر مینمایند و در امراض سده وقتیکه ماده کثیر در بدن

باشد استعمال ادویه ملینه درونی و بیرونی کمتر کنند چه استرخای مسام کرده ماده را سیال تر خواهند کرد **ادویه ملینه درونی و بیرونی** آب گرم العبه الیان خمس بیخ خطمی بیخ خبازی ایرسا برگ خطمی اذان الفار عصی الراعی فسنتین گل بابونه گل بنفشه اکلیل الملک زنجبیل الکلب تخم کتان حلبه انجیر کشمش تمر زعفران اشق لوبان مقل عسل پیه آدم پیه گوزن پیه بط پیه سگ روغن بادام روغن بابونه روغن سوسن روغن کتان روغن بزر مرهم الطلی مرهم دیاکیلانو مرهم میلیلوط **دیگر** مغز بادام چهار اوقیه آب دو رطل شیره برآورده حالیا شاخ گوزن چهار سرخ آمیز نمایند شش شربت **دیگر** بیخ سوسن سفید خطمی هریک نیم اوقیه برگ خطمی مشتی بابونه بنفشه انجیر کشمش هریک کفی آب سه رطل جوشانده بیزند شربتی چهار اوقیه **دیگر** بیخ خطمی بیخ سوسن سفید هریک نیم اوقیه برگ خطمی اذان الفار بنفشه بابونه هریک مشتی در آب جوشانده بیخته در ده اوقیه این روغن بابونه اوقیه صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند **دیگر** بیخ خطمی ایرسا هریک اوقیه اذان برگ خطمی هریک کفی بابونه اکلیل هریک مشتی در شیر بپزند سائیده کتان سحوق اوقیه نخود دو اوقیه روغن سوسن قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند **دیگر** مرهم الطلی اوقیه مرهم انودیقو نیم اوقیه آمیخته گرم کرده چسپانند **دیگر** مرهم الطلی دو اوقیه روغن بادام پیه آدم هریک ششدرم آمیخته چسپانند **دیگر** برگ خطمی اذان الفار بنفشه بابونه هریک مشتی در آب جوشانده آبزن کنند

فصل سی نهم در ادویه مزیله ریاح تولد ریاح بدو وجه است یکی آنکه هوا همراه غذا وقت بلع از دهن داخل شکم و امعا شود و این بآسانی تمام بغیر ایذا دفع میگردد دوم آنکه ماده ارضی وغیره از حصه‌های هوا باقی ماند و بقوت خمیر شدن در راهها او له و در هریک اجزای جسم داخل شود سبب این خمیر شدن غیر صحیح است و این بعسر تمام خارج و تحلیل میگردد و حدوث وجع از ریح بدان سبب است که کارخانه لمس سنجتی لمس میکند پس اگر ریح از ماده مند خله چون صفرا وغیره باشد که خمیر شود ریح حاد و لاذع پیدا شود و جائیکه لمس کند وجع بشدت آرد و اگر از ماده مائی چون بلغم باشد که کم خمیر شود ریح کم حاد و وجع اندک باشد و اگر در ریح هیچ حدت نبود وجع هم نباشد **بدانکه** دخل ریح در ورید و شریان و دیگر اوعیه هانیز مثال ماده خمیری میباشد پس اگر وجع ریحی در امعا باشد نفخ در ضلع شکم و انتقال وجع و اگر در کسی جا محتبس شود وجع منتقل نبود و وجع تشنجی از فشردن آن موضع آرام یافتن و تولد ریح در لاغر و در کسی که ترشی بافراط خورد اکثر میباشد چه ترشی بماده متشابهة الاجزا و نیز بمساماتی موی آمیخته بآسانی خمیر میشود و ریح می آرد و در آنانکه شحم باشند یا افراط رطوبت دارند میشود چه اینها بآسانی شریک حموضات خمیر شدنی میگردند و در زنان که احتباس یابی ترکیبی طمث دارند یا آبستن بوند میشود چرا که ماده خمیری بیرون نمی افتد و بدیگر ماده ها آمیخته ریح می آرد و در زنان که تصدیع رحم دارند و بآنانکه مبتلای مراق باشند میشود چه در اینها ماده خمیر شدنی بافراط میباشد و در آنانکه بواسیر ریحی دارند میشود چه خون بسبب احتباس بزودی خمیر میگردد و آنانکه مبتلای فتق بوند ریح معائی دارند و در آنانکه گلو و مری عریض دارند میشود چرا که دخل هوا همراه غذا بآسانی میگردد و در آنانکه آرام طلب بوند و به تنعم بسر برند و از قبض و از متاذی بودن کثرت ریح میگردد **بدانکه** تولد ریح از اغذیه غلط است چه اغذیه بالذات ریحی نمیباشند مگر آنکه غذا بآسانی هضم نشود و زبون گردد از آن خمیر بد شود پس ریح پیدا گردد چنانچه در بعضی لبن ریح می آرد بسبب بدی هضم و در بعض نه و در بعضی ترب‌ها مولد ریح میگردند و در بعضی نه پس برای اخراج ریاح ادویه مزیله ریاح چند و ادویه مفتحه مجری معده و مستقیمه و ملینات و مسهلات و محللات و مریده حرکات دوری اجزای نرم و صلب و ادویه کارمیناتیو العمل آرند **محلله ریاح** وج خولنجان جنطیانا جدوار بیخ شبو بیخ ماذریون برگ بادرنجبویه برگ قیصوم پودینه سداب برگ فسنتین سنا گل بابونه اسطوخودوس سنبل و تخم و پوست

و آب ترنج شیرین کرویا نانخواه کمون و قو تخم شبت تخم سیسالیوس پوست و آب نارنج شیرین چکلات چای قهوه دارچینی قرنفل بسباسه
چند آب لیموی شیرین شربت دارچینی شربت پوست نارنج شربت پوست ترنج مربای بوءمادران مربای شحم ترنج هر که خواهند بکار برند **دیگر** الیسین سیا
کارمیناتیو انیم تا یکنیم درم یا الیسین سیا پوست نارنج اسکرویلتو تا درم یا عرق لطیف بادرنجبویه یا عرق بوءمادران یا عرق بادیان یا عرق دارچینی
یکدرم تا اونس دهند **دیگر** برگ خطمی بنفشه برگ اذان الفار برگ انجره هر یک مشتی در آب جوشانده بخته در ده اونس این روغن بوءمادران اونس صفرت
بیض عدد نمک سنگ دو درم آمیخته یا ریشه خطمی بیخ شبو هر یک چهار درم برگ بوءمادران برگ بادرنجبویه هر یک مشتی برگ تنباکو برگ قنطوریون
هر یک نیم مشت جوشانده بخته در ده اونس این اکوا بیند یکیتا لاشا تیوا اونس صفرت بیض عدد آمیخته یا طبیخ برگ و بیخ نباتات ملینه ده اونس روغن
کنجد روغن خوک هر یک اونس عسل دو اونس آمیخته حقنه کنند **دیگر** جنطیانا خولنجان ریوند بیخ شبو هر یک دو درم وج سپیو بادیان انیسون
هر یک درم برگ بادرنجبویه پودینه هر یک مشتی پوست نارنج پوست ترنج دارچینی هر یک سه درم نمک تارتر و شش درم خمر ابیض مطلیه چهار رطل
تر کرده دو اونس نهار دهند **دیگر** ارکانو دو ویلیکا دو درم تنکرون سرمی شش سرخ نه حصه کرده نه روز دهند **دیگر** حب یرنبوس یکدرم دهند
دیگر روغن بوءمادران روغن سداب مرهم الطیا مرهم اکریا برابر آمیخته مالش کنند **دیگر** پوست زرد بالای نارنج پوست لیمو هر یک سه اونس
حب الغار بیست عدد چند درم مر دو درم کندر سه درم روغن سیاه سه رطل آمیخته بیست چهار ساعت بر ریگ گرم دارند پس بالند **دیگر** مرهم
حب الغار اونس بر خرقه کشیده بر موضع که ریح باشد گذارند **فصل چهلم در ادویه الیستوماکائیس** یعنی مقویه معده و فتیکه معده از فعل
خود که تحلیل غذاست باز ماند بوساطت آنها بحال اصلی آید و نیز بریش خلط ترش و دیگر اخلاط که برای هضم غذا مقرر اند با فراط نمایند **مقویه**
معده بیخ شبو جدوار خولنجان قسط بیخ قصب الذریره برگ افسنتین برگ و گل بوءمادران برگ اسطوخودوس اذخر سداب گل سرخ گل مرزنجوش
قرنفل بادیان انیسون کبابه کمون خرد گل کشنیز پوست نارنج پوست ترنج پوست لیمو حب الغار دارچینی زنجبیل جوزبویه زعفران مصطکی مرکی کهربا عود صبر
بالسموپیرودیانو اسپرتیو ویتریئولو اسپرتو کبریت **فصل چهل یکم در ادویه انوڈینو** یعنی مسکن وجع و آن ملینه اند که تسکین وجع بسبب
استرخاء و تلیین لیفات زیاده صلب و جذب ماده حاده مینمایند و استعمال اینها تا تسکین وجع است و بعد تسکین و انیست **بیرونی** برگ و گل بوءمادران
برگ خطمی برگ خبازی برگ انجره برگ بادروج بنفشه گل لاله کتان خشخاش خسته شفتالو مغز نان شیر زن شیر گاو شیر میش شیر بز آرد برنج صفرت بیض
زعفران سبوس روغن خوک پیه گوزن پیه آدم روغن عقرب روغن خراطین مرهم الطی مرهم اکریا مرهم آنودینو مرهم میلیلوطا مرهم حب الغار تریاق **دیگر** ایرسا
دو اونس برگ و بیخ نباتات ملینه مشتی گل لاله گل بوءمادران هر یک کفی شیر قدر حاجت نرانده ساییده کتان مسحوق ده دو اونس روغن خراطین
چهار درم آمیخته یا مغز نان قدر حاجت بشیر نرانده ساییده زعفران دو درم صفرت بیض دو عدد آمیخته ضماد کنند **درونی** مغز بادام مغز چهار تخم
بارد کلان چهار تخم بارد خرد خشخاش روغن بادام روغن بیضه پیه آدم لعاب اسغول نتر و فیش **دیگر** الیسین سیا انودینو پنج تا بیست قطره یا تین تورا
گل لاله نیم تا یکنیم درم یا شربت لاله یا مربای گل لاله یک تا دو اونس یا حب سینوکا از هشت تا سی دانه دهند **دیگر** نیترو فیش اسکرویلو الیسین سیا
انودینو درم شربت لاله دو اونس عرق کاهو پنج اونس آمیزند دو شربت است **فصل چهل دوم در ادویه نارکوتیکو** یعنی مخدره که تنویم و احتباس

اجزای جسم از خواص فیشانی خود که کم نمودن روح حیوانی و کارخانه حس و حرکتست مینمایند و بدان سبب حرکات اجزای نرم و صلب نیز کم میگردند و در استعمال این دو شرط اندیکی آنکه آمقدار اندک شروع کنند اگر کافی نبود بتدریج و احتیاط تمام افزایند دوم آنکه همراه ادویه مقویه و مناسبه قلب چون یاقوتی جسینت وغیره استعمال کنند بدانکه استعمال آنها در وجع شدید و حرکات تشنجیه و شدت حمیات و سهر دائم باید کرد **بیرونی** برگ بیخ برگ عنب الثعلب برگ شوکران برگ لفاح خشخاش افیون ضماد کنند **دیگر** بزرالبنج خشخاش هریک درم آرد جو چهار درم شیر قدر حاجت نرانده سائیده ضماد کنند **دیگر** برگ خطمی بنفشه هریک نیم مشت برگ بیخ مشتی در آب نرانده سائیده روغن گل روغن خشخاش هریک چهار درم آمیخته یا مغز نان دو اونس افیون هشت دانه زعفران نیم اسکروپلو شیر قدر حاجت نرانده یا مرهم گل لاله اونس افیون شش دانه آمیخته یا مرهم ارسیا اونس افیون هفت دانه آمیخته یا آب برگ بیخ آب برگ عنب الثعلب هریک دو اونس افیون شش دانه مرهم مارسیا یا نومرهم گل لاله موم هریک چهار درم مرهم ساخته ضماد کنند **درونی** شربت خشخاش یک تا شش درم یا فلونیا رومانا یا فلونیا فارسی یا فلونیا جار یا فلونیا بارد اسکروپلو تا درم یا عصارهٔ افیون یا لادن افیونی لوده ویلو یک تا سه دانه یا لادن افیونی کهیر ستیا نویک تا پنج دانه دهند **دیگر** عرق کاهو عرق خرفه هریک دو اونس لادن افیونی دو دانه یا قوتی جسینت چهار اسکروپلو آمیخته یا مغز بادام چهار درم کوکنار مع تخم عدد و عرق ستاو رعرق خرفه قدر حاجت شیره برآورده در چهار اونس این عصارهٔ افیون سه دانه یا قوتی جسینت نیم درم آمیخته یا حب سینوکلوزه دو تا سی دانه لادن افیونی سه دانه آمیخته دهند

فصل چهل سوم در ادویه مخرجه نفث

و این دو گونه اند یکی منجمده دوم مرقّقه و فعل آنها بدین وجه است که بمسامات مواد مسددۀ آنرا رقیق میسازند و اجزای آنرا ماده از سینه بیرون مینمایند **مفرده** بیخ و تخم خطمی بیخ و تخم خبازی اصل سوس ایرسا بیخ و برگ و گل اروسه بیخ شبو کیچالو بیخ سه برگه بخیادیان بنجنکشت برگ عنصل عشبه برگ برنجاسف برگ کشوث برگ و گل آطریلال برگ زوفا برگ اشرفی برگ مرافلن تخم تره تیزک برگ حرف ابیض برگ دیودار برگ اسقوردیون پرسیاوشان گل بنفشه گل لاله گل سرس زعفران چهار تخم بارد کلان تخم کتان حلبه خشخاش نیسون انیسون تخم انتشرغار انجیر کشمش عناب سپستان صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز چلغوزه مغز جوز گلقند دیاتراکاکانتا تین نوراگل لاله شربت لاله شربت اصل سوس شربت جوب مسیده تریاق لادن افیونی دیاکودیون عصارهٔ کشوث عصارهٔ آطریلال عصارهٔ ایرسا عصارهٔ برنجاسف رب سوس مرهم بیکیو ایل مرهم ازماتیکو شربت اروسه شربت آطریلال شربت زوفا شربت پرسیاوشان مربای گل زوفا سکنجبین عنصلی لعوق پاپا ازما لعوق زعفران **مرکبه** بیخ زنجبیل شامی مامیران هریک چهار درم برگ آطریلال برگ اروسه زوفا هریک مشتی چهار حصه کرده یکی را در آب گرم انداخته جوشی داده صاف نموده چهار درم تا اونس هر روز به نبات نوشند **دیگر** چوبچینی چوب چینی اصل سوس هریک چهار درم شب بآب تر کرده صبح جوشانند و در جوش اخیر زوفا برگ برنجاسف برگ آطریلال هریک نیم مشت انداخته دارند پس صاف کرده در شیشه کنند و چهار اونس استعمال کنند برای سرفه جبری نو و مزمن انفع **دیگر** برگ برنجاسف برگ کشوث برگ اروسه هریک مشتی در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** بیخ راسن اصل سوس ایرسا مامیران هریک سه درم برگ آطریلال ستاور هریک کفی گل اروسه مشتی کوفته بآب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** برگ کشوث برگ آطریلال برگ برنجاسف برگ مرافلن هریک مشتی کوفته شب در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** ایرسا گل گوگرد هریک نیم درم قند دو درم روغن

انیسون مقطر دوازده دانه سائیده آمیزند شربتی اسکروبلو در روز دو سه بار **دیگر** عرق آطریلال سه اونس عرق ازماتیکو سرکه عنصلی هریکی دو درم آمیخته چند بار بقاشق دهند **دیگر** اشق درم خمر مطیبه دو اونس حل کرده عرق زوفا چهار اونس آمیخته بقاشق دهند **دیگر** آب برنجاسف آب اروسه هریک دو اونس الیشبر سکیورال اسپرتو ئیتک امنی انیزادو هریک نیم درم شربت زوفا نیم اونس بدستور دهند **دیگر** عرق اسکوردیون عرق آطریلال هریک دو اونس السین سیا کهرباتین لوراریزولوتیوا هریک درم شربت زوفا اونس آمیخته بدستور دهند **دیگر** دیالبیس دو درم گل گوگرد درم قند بآب گداخته قدر حاجت قرص ساخته یا ایرسا دو درم گل گوگرد رب سوس هریک نیم درم عرق زوفا قند هریک قدر حاجت قرص ساخته یا رب سوس سه درم عصارهٔ راسن درم گل لوبان نیم درم قند عرق زوفا قدر حاجت قرص ساخته در دهن دارند **دیگر** مربای گل کشوث مربای گل آطریلال هریک شش درم عصاره برنجاسف عصاره مرباقلن هریک چهار درم کهربا دو اسکروپلو شربت زوفا قدر حاجت معجون سازند شربتی یک قاشق صغیر **دیگر** گلقند کهنه مربای گل کشوث هریک نیم اونس سفوف هالی دو درم شربت آطریلال قدر حاجت معجون سازند شربتی بدستور **دیگر** لعوق ریه ارنب شش درم لعوق یارا ازما چهار درم قرص اروسه دو درم الیشبر پروپریتاییس دو اسکروپلو اسپرتو ئیتک امنی انیزادو یک اسکروپلو شربت عناب شربت بنفشه شربت لاله قدر حاجت لعوق سازند **دیگر** شربت زوفا شربت آطریلال شربت لاله هریک اونس الیشبر سپیورال درم رب سوس عصارهٔ راسن عصارهٔ برنجاسف قرص اروسه دیاترا کاکانتا هریک دو اسکروپلو لعوق کرده دهند **دیگر** السین سیا ایتیفارماکوتین تیج ارتارتروتین لوراسپیورال هریک دو درم السین سیا کهرباتین لوراسرمه هریک درم تین لوراریزولیتوا نیم درم آمیخته چند قطره دهند **قول** دون انتونیو ادویه مذکوره اگرچه اطبای قدیم برای سرفه یابس سرفه رطب و ذات الریه و ذات الجنب و بثور سینه و ضیق مقرر کرده اند لیکن مناسب نیستند چراکه سینه را مهیا برکثرت سیالی میکنند و آفت قوی می آرند

فصل چهل چهارم در ذکر خروج تنفسهٔ نامحسوسه

تنفس نامحسوسه خروج اجزای باریکتر و صاف ماد یست از تمامی عضای نرم و صلب جسم که از وسیله حرکات دوری اجسام یکی با دیگری لت شده و مخلوط گشته صدمه میرساند در هر حالت اختلاط پس بوساطت آن بعضی اشیا صاف و باریکتر میگردند و چون از خواص حرکت مصفی و باریک ساختن است لهذا اجزای تنفس نامحسوسه صفای و باریکی پذیرفته و خواص موجی گرفته و در کیفیات داخل گشته از تمامی اجزای نرم و صلب از جسم می برایند بدین دلیل مثلاً آب گرم که در ظرف بالای آتش بود هر قدر که از حرکت خود اجزای خود را باهم مختلط میسازد همان قدر اجزای نامحسوسه پریده میگردند و کثرت و قلت پریدن بر کمی و بیشی جوش زده است پس این حرارت و پریدن ابخره از حرکت دوری آبست دیگر آنکه فضلهٔ حیوان یا شی دیگر که مجوشند یا خمیر شود بسبب حرکت خود اولاً رقیق میگردد پس بالکل بسرعت در ابخرهٔ محسوسه و نامحسوسه سیال میگردد دیگر آنکه تمامی ضلعهای هوا پر از ذرات اند بعضی از ان کلانند که در خانهٔ تاریک بوساطت شعاع آفتاب مرئی میگردند و بعضی خرد که بنظر نمی آیند و ذرات مذکور تحقیقاً از اجسام صلب یعنی حیوانات و نباتات صاعد میشوند و پران در هوا مرئی میگردند پس خروج ذرات مذکور مدام بلا قیام بسبب حرارت دائمی جسم است که از حرکات حادث میگردد و نیز از خواص حرکات صاف و رقیق و سیال ساختن است و صدوث اینها بسبب اکل و شرب است زیراکه هر قدر از تنفس نامحسوسه کم میشود همان قدر از غذا مدام باقی میماند چراکه باز آمدن کم شده منحصر بر غذا است

فصل چهل پنجم در تدبیر افراط و غلط و سیلان خون

افراط دو گونه است

یکی مفرد یعنی خون بذاته صالح بود اما در قدر افزاید و در سطح تمامی احشا ها و اوعیه ها پر گردد دوم مرکب یعنی ماده غلیظ یا دوی آمیزد یا خود غلیظ یا منجمد شود و موجب امراض گردد چون سکته ذات الجنب ذات الریه فلغمونی نمله وجع مفاصل وجع عضله وجع السن صداع دل ورم رخو سرطان بواسیر رعاف حمی محرقه حمی سمی وغیره و ظاهر است که افراط خون مزاحم گردش خون میگردد مثلا از بعض اسباب خون غلیان کند و از شرائین بمقدار کثیر در دماغ ریزد پس در دماغ روح حیوانی را بخیلن نتواند و بسبب قلت و عدم وصول روح سکته پدید آید همچنین بسبب کثرت یا انجماد گردش کردن نتواند و زیاده سوی اجزا گراید و ذات الجنب و ذات الریه نمله فلغمونی وجع مفاصل وجع عضله صداع وجع السن آرد یا دمل ورم خو سرطان وغیره پیدا کند چراکه بسبب کثرت خمیر شدن نه تحلیل شود نه رقیق گردد و نه تبدیل یابد همچنین وقتیکه خون کثیر در جسم زنان برگردد آمدن طمث موقوف شود اگرچه خون با فراط اما قوت مستخرجه در ان نیست چراکه این قوت منحصر بر خمیر رحمی است که درین وقت بسبب کثرت خون از بینها زائل میگردد پس افراط دم مزیله قوتهاست و افراط دم اگرچه در هر شخص میشود اما اکثر در کسی که به تنعم و آسودگی بسر برد و کسی که اغذیه کثیره دهنی مزیده خون خورد و جوان قوی باشد و اخراج خون ننماید و محنت و ریاضت نکند پدید می آید و اگرچه از ماساء موی لیکو ر بعد اکل غذای مناسب خود می افزاید اما خون خاص لیکو ری اکثر منفرد پس چنین کسان را اجتناب از اغذیه و ادویه مولده دم واجب و استعمال ادویه و اغذیه مرققه و مطفی جوش دم لازم اگر کافی نبوند و ضرورت شود فصد نمایند **فائده** غلظ دم نیز دو گونه است یکی آنکه خون تمامی جسم غلیظ شود دوم آنکه مخصوص بعضوی بود آثار غلظ خدر استرخا ثقل جسم صلابت غشا نبض مرتعش و ناهموار هیئت جسم گاهی منقبض و گاهی نرم امتلای اوعیه تبدیل لون هر لحظه ظهور ضیق نفس وقت مشی وجع احشا دفعة خروج بول و عرق و دیگر اخلاط کدورت خواب خروج خون سیاه و غلیظ در فصد بصعر دلا و رهی و آثار مذکور در دموی و بلغمی مزاجان خصوص در زنان نسبت بذکور زیاده یافته میشوند و سبب غلظ خون کثرت دم و آسایش و وصول برد بجسم و غم و اکل اشیای غلیظ یابس و قلت شرب و احتباس خون بواسیر وغیره است پس چنین کسان را استعمال اغذیه و ادویه مرققه محلله ملینه مخرجه مدره معرقه منفتحه لازم و فصد اولی **فائده** سیلان خون بسبب شگافتن اوعیه دموی از اسباب درونی یا بیرونی میباشد بیرونی چنانچه در جراحت و قروح درونی مثال رعاف بواسیر الرحم نفث الدم بول الدم قی الدم اسهال الدم عرق الدم وغیره سبب او دو بود یا غشیه ساتر اوعیه های شعری دمویست بسبب کثرت دم یا غلظ آن که منجمد شده برآید و ترشح بود یا بسبب حدت بعضی مواد حاده که ترقیق خون نموده همراه او در شرائین و اورده رسیده لذع نماینده غشاهای ساتر رسیده آن را شگافته سازند و امراض مذکوره در جوانان و بالغان و آنانکه افراط خون یا صفرا دارند یا عادی باخراج دم بوند و از ان باز مانند اغذیه کثیر خورند خمر نوشند ریاضت صنعتی بقوت جسم نمایند و غصه دار باشند پدید می آیند پس اگر بند نکنند بزودی هلاک گردد و اگر هلاک نشود منجر باستسقا و سوء القینه گردد ولیکن اگر افراط دم باشد یکمرتبه خروجش بهتر است مگر قیام تا مدت دراز نبود و نیز خروج خون که گاهی از کلیه یا شکم یا ریه اتفاق افتد نسبت برعاف و بواسیر بدتر است و اگر خروج خون مذکور موافق مزاج وعمر نشود و بدان عادی بود بعد انقضای ایام معتاد مبتلا بعضی امراض میگردد پس خروج خون مذکور بر طبق دستور بهتر است **فائده** برای غلیان دم فصد کنند اگر غلیان در اعضای قریبه بود از همه فصد کنند و اگر بحران از قریبه باشد از هر کدام اعضا که خواهند فصد کنند و در وقت انجماد و احتباس دم ادویه مرققه و گدازنده و در وقت ترقیق دم ادویه جالبه و قابضه بکار برند

فصل چهل ششم در ذکر فصد

فصد استفراغ کلیست یعنی هر قسم ماده از تن می برآید چراکه خون مرکب بدیگر اخلاط

است و در عروق همچنانکه خون میباشد صفرا و سودا و بلغم نیز میبود و بخون آمیخته پس هرگاه که فصد کنند هر چه در عروق است بالضرور مستفرغ میگردد و غایت آنکه خون کثیر و اخلاط دیگر قلیل می برآیند خلاف دیگر تنقیه که این نفع ندارد و فصد را بهترین استفراغ برای چند چیز مقرر نموده اند یکی خود گذشت دوم آنکه فصد اختیاری است یعنی هرگاه که رگ زنند و معلوم شود که فساد ندارد در حال بند توان کرد خلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود برآید قبل از عمل دوا حبس نتوان نمود سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست خلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در آن شرط است **فائده** در ذکر آثار کثرت خون حمرت وجه و چشم پری عروق عظم نبض سستی همه تن حکه سر و روی و بدن عسر حرکت کثرت خواب و در خواب اشیای سرخ دیدن ثقل سر شیرینی دهن حرارت همه اندام کثرت خنده قلت یا کثرت آرزوی طعام و بهضم شدن غذا بخوبی و بادنی محنت مضطر شدن و هنگام مشی انجره بالا صعود کنند **بدانکه** خون معتدل درست برنگ و قوام معتدل بود و خوشبو باشد و خون صفراوی رقیق تر از معتدل باشد و زردی زند و کف بسیار کند و سخت گرم و تیز بو باشد و دیر فسرد و تلخ بود و خون بلغمی رقیق بود و سخت گرم نباشد و زود غلیظ گردد و بوی ضعیف دهد لیکن اگر عفونت پذیرفته باشد بوی ناخوش دهد و بعد ساعتی آب رقیق بر سر او پدید آید و بدان ماند که نشاسته با آب معصفر آمیزند و خون سوداوی غلیظ و بدبو و بوی ترش دهد و زود فسرد و اگر قدری آب در و کنند و بجنبانند رشته رشته گردد و از آب کبود جدا شود و هرگاه که این هر سه نوع خون سوخته شود غلیظ و بدبو باشد و خون مردم صفراوی رقیق و سیاه و خون دموی غلیظ و بسیار سرخ و خون سوداوی سیاه و تیره و خون مرطوبی کم سرخ از دموی باشد و غلیظ بود و خون کودک رقیق و ضعیف رنگ و خون جوان غلیظ و سرخ و خون کهل غلیظ مائل بسیاهی و خون پیر رقیق و ضعیف رنگ میباشد **فائده** در ذکر موانعات فصد یکی تب در صفراوی که سخت سوزان باشد روز اول نوبت و میانه نوبت و روز نوبت فصد نباید کرد چه روز نوبت و وقت تب اخلاط بحرکت باشند و بفصد حرکت آن افزاید و ضرر بزرگ باشد سوای این بختی رطوبت که در تن بکار آید دبقوت صفرا کو شد بفصد خرج شود و قوت ساقط گردد و در تب که مع تشنج باشد اگرچه حاجت بود فصد ننمایند و در حمیات که از عفونت نباشد اگر فصد کنند خون اندک گیرند و باقی نگهدارند تا مادهٔ تب بقوت التحلیل پذیرد و دفع شود دوم رقت و ناریت بول اگر رقیق و ناری بود و صفرت وجه و آثار گداختن پدید آید فصد نکنند اگر قوام دار و سرخ بود و نبض عظیم و وجه مریض بر حال خود باشد گدازش نکند فصد روا باشد سوم نافض سبب او یا بلغم خام پس خون در تن باید تا بسردی او کوشد و آن را براند یا قبض و صفرا بود و پس بفصد سبب زیادتی صفرا گردد و قوت ضعیف شود چهارم مزاج سرد پس خون در سردی کم پیدا میشود و تن را بخون حاجتمند نیست پنجم شهرهای سرد و درین شهرها خون در تن میباید تا اندام بدان گرم باشد و رطوبات پخته شود ششم اوجاع معده چه در و ماده را سوی خود و فصد سوی خود کشد و بسبب مخالفت ضعف آرد پس اول التسکین وجع بعده فصد کنند هفتم گرما به چرا که اخلاط را بگدازد و مسام بگشاید و تحلیل بسیار شود پس بفصد باین حال خطا باشد هشتم جماع نهم کودکی و نارسیدگی دهم پیری چرا که خون در بدن پیران کمتر تولد کند و رطوبت بیشتر لیکن وقت حاجت چنانکه عروق فراخ و پر خون و رنگ و سرخ و عضلات آگنده بود روا است یازدهم هزال مفرط چه مهزول صفراوی بود دوازدهم سمن مفرط چه مزاج او سرد و رطوبت در تن کثیر باشد سیزدهم تنگی لحم و کشادگی مسام سبب او و مثال گرمابه بود چهاردهم سفیدی و نرمی لحم سبب او و مثال فربهی باشد پانزدهم صفرت وجه و قلت خون سبب او و مثال هزال بود شانزدهم امراض دراز چرا که گرم در امراض دراز باشد پرهیز و استفراغ اتفاق افتاده باشد و تولد

خون کمتر بوده اگر فصد کنند قوت ساقط گردد هفدهم تخمه و امتلای معده چراکه بدان سبب قوتها ضعیف گردند و هضم چنانکه باید نشود و اگر فصد کنند
خون نیک برآید و فضله خام در عروق آید هژدهم جوع و خلای معده اگر فصد کنند سبب ضعف قوت و غلبهٔ صفرا شود و خون نیک برآید و اخلاط دیگر در تن
جنبد و مضرت آرد نوزدهم قوت حس فم معده بیستم ضعف آن بیست یکم تولد صفرا در معده چه فصد درین هر سه سبب غشی باشد و آثار قوت
حس آنست که از اکل اشیای تیز سخت رنجور شود و آثار ضعف قلت آرزوی طعام و وجع و آثار تولد صفرا تلخی دهن غشی باشد **قول جالینوس** هر کرا تا چهل
سال عادت بفصد نشده باشد من بعد او را فصد نباید کرد مگر بضرورت قوی بدانکه در سابق گفته بود بغیر ضرورت فصد نکنند بدانکه هر کرا معده ضعیف و طبع شکسته و نحیف باشد و بعد فصد
امراض بارد یا غشی آرد یا سن او از شصت تجاوز کرده فصد نباید کرد اما اعتماد بر قوت است نه بر سال زیرا که بسیار کس اند که بهفتاد سالگی رسیده
و قوی و کثیر الدم بوند پس محتاج بفصد میشوند اما کودکی که بچهارده سالگی نرسد جایز نیست چراکه در بالیدگی نقص می آرد و بعد از چهارده سال هم اگر
لاغر و صفراوی یا مرطوب باشد منعست اما حجامت پس از شش سال بلکه در سال دوم نیز جایز داشته اند و محموم را روز نوبت و در حصبهٔ غیر امتلائی
قبل از سه روز و بعد از جماع و اسهال و قی و هیضه و دیگر ترددات که باعث انفتاح مسام شوند و بیخوابی فصد نباید کرد و اگر ضرور بود بعد سه روز کنند حامله
و حائضه را منعست مگر بضرورت بزرگ در امتلای شکم و سبر ودی که عرق او باریک بود و سرمای شدید و عند قبض طبع و وجع اشد و بعد حمام محلل و امراض
دراز غیر دموی و روز بحران و مهزول و تو ننجی فصد نباید کرد **بدانکه** خون را در تن چند منفعت اند که دیگر اخلاط ندارند یکی آنکه غذای راستینی خونست و مدد
پرورش تن و بدل ما تحلل از دست دوم آنکه همه تن از خون حرارت طبعی یابد سوی حرارت غریزی که از دل یابد سوم آنکه مرکب حرارت غریزی و قوت
حیوانی خونست که بوساطت او بهمه تن رسد از نیست که اگر خون زیاده برآرند ضعف نبض سقوط قوت غشی آرد چهارم آنکه دل معدن حرارت غریزیست
و دائم در حرکت و بدان سبب تحلیل کثیر پذیرد پس حاجت ببدل ما تحلل بیشتر از دیگر اندام دارد پس بوساطت رگ بزرگ که از کبد بدو پیوسته است نصیبی تمامتر
و زود تر از دیگر اندام بدو رسد پنجم آنکه خون با وجود آنکه قوت حیوانی را بهمه اندام رساند و گرم دارد و همه اندام تری میدهد و نرم میدارد تا همه حرکات باسانی
حاصل آید ششم آنکه پوست را رنگین و تازه و بارونق دارد لهذا اخراج خون بهیچ حال روا نیست مگر وقت ضرور که در مقدار افزاید یا کیفیت او بگردد
برآرند **فائده** در بیان رخصت فصد هر کرا عروق ظاهر و فراخ تر و کثرت شعر و لون تن سرخ یا سیاه بود و کثیر الشحم نباشد و لحم کثیر و صلب بود و آثار کثرت
دم در و پدید آید فصد باید کرد و در سالهای جوانی خصوص کسی که لحم و شبه هی و خمر مدام خورد و کسی را که بسبب ناکردن فصد تکثر در تن پدید آید فصد باید کرد
لیکن خون کمتر گیرند و کسی که عند کثیر دم مستعد بحدوث امراض باشد و کسیکه مستعد بعرق النسا و نقرس و مفاصل دموی بود و کسیکه عند توفر تغیر دم مستعد بصرع و سکته و مالیخولیا گردد و کسیکه
مستعد باشد مر خوانیق و اورام احشا و بحار را و کسی که خون بواسیر و حیض او بسته باشد و کسی که با و ضربه و سقطه رسیده همانوقت فصد باید کرد تا از ورم ایمن باشد
و کسی که ورم دارد و ترسند که قبل از نضج منفجر خواهد شد و کسیکه مبتلا بامراض دموی بود فصد رواست **قول جالینوس** وقتیکه غلبهٔ اخلاط باشد اول
فصد کنند پس مسهل دهند چه از فصد عروق سست خواهند شد پس مسهل بآسانی اخراج ماده خواهد نمود اما در فصد سه چیز ضرورست یکی غلبهٔ مرض دوم
قوت مریض سوم سن و آنکه بعضی قبل از چهارده و بعد از هفتاد سال منع کرده اعتماد ندارد اگر ضرور باشد و قوت قوی بود نمایند اما اگر قوت حیوانی و
نفسانی ضعیف باشد نکنند که ضرر دارد و آثار قوت قوت حیوانی آنست که نبض بر حال خود باشد و آثار قوت قوت طبعی آنکه مریض را اشتها بر حال و هضم

درست باشد و آثار جودت قوت نفسانی آنکه حواس خمسه درست و مفاصل بدن سبک و خواب بر حال طبعی بود **قول ابقراط** اگر بدن ممتلی و زخم
در شکم یا کبد باشد و خون روان بود فصد کنند یا از موضع بلند بیفتد و در سر زخم رسد فصد نمایند تا ماده در آنجا جمع نگردد و اگر جمع باشد عفن گشته و دل نباید
و گفته اگر غلبه صفرا باشد فصد نکنند که صفرا بجوش خواهد آمد و گفته اگر فصد مریض ضرور باشد و آن وقت از کسی موضع خون از خود روان شود و نقد
که ضرور بود در آید حاجت بفصد نباشد مگر بوقت دیگر اگر ضرور بود نمایند و گفته اگر فصد ضرور بود و شکم قبض نباشد نمایند و اگر قبض بود و یکدو روز اجابت
نشود و فصد نکنند مگر حقنه بپردازند و گفته اگر فصد حامله کردن خواهند باید که یک دو قطعه لحم بزرگرفته برده را چینی یا شیده کباب کرده یک برکلیه و یک
بر ناف بندند بعده فصد نمایند و اگر فصد مسهل بحامله ضرور باشد و بدانند که بدون آن خواهد مرد و از فصد مسهل اذیت بطفل میرسد لازم که برای طفل
مادرش را هلاک نسازند چه ازین طفل هلاک نمیگردد خصوص که ماه پنجم یا ششم یا هفتم باشد که درین ایام خطر نیست **قول جالینوس** اگر مردم خون افزا
برای عرق النسا و نقرس و وجع اندام و رمد و صداع وغیره بر سبیل احتیاط قبل از حرکت نوبت فصد کنند روا باشد اما چون حرکت کرد در اول حرکت
نشاید چه اخلاط خام و بد را بجنبانند و بخون آمیزد و مضرت بزرگ آرد و چون وقت ابتدا گذرد و اثر نضج پدید آید اگر امتلای دم بود فصد کنند الا آنکه مسهل بکار
برد و هر مرض که در و بحرانها ظاهر تواند بود و مدت مرض سختی خواهد کشید خون بسیار بر نیارند بلکه اگر ممکن باشد شربت و دیگر تدابیر تسکین نمایند اگر ممکن
نبود اندکی خون بر آرند و باقی را نگاه دارند تا قوت ضعیف نگردد و بحران تواند کرد و اگر در سرما حاجت بفصد شود خون اندک گیرند و کسیکه در تن
او خون نیک اندک و ماده بد بسیار باشد اگر فصد کنند خون نیک خرج شود و ماده بد بجای او آید و کسیکه در تن او خون اندک و بد باشد و میل بعضو
شریف دارد خون اندک اندک بچند کرت بر آرند و اغذیه نیک دهند تا بدل بد نیک تولد شود و اگر در تن این خلط صفرا باشد اول بقی و مسهل
لطیف صفرا کم کنند یا تسکین نمایند پس فصد کنند و اگر ماده غلیظ باشد بتدابیر ملطفه مشغول شوند و گفته تا که فضله از معا نبر آید و غذا معده ملکیو
نگردد فصد نکنند و اقل مدت این شش ساعتست بعضی بمریض اول سینه مرغ بریان یا یک پیاله مرق میدهند و بعد نیم ساعت فصد میکنند غلطی است
که حمی عسر می آرد اما اگر مریض ضعیف کهول حامله طفل باشد اول مرق وغیره دهند و بعد شش ساعت فصد نمایند **فائده** در مقدار خون گرفتن
بدانکه جگر گرم است و مولد خون و منبع قوت طبیعی و همه تن را از ان بهره میرسد تا پرورده شود پس لازم که خون آن قدر نگیرند که ضعف و غشی آرد
اگر غرض دفع اورام باشد در لون خون نگاه کنند تا که لون او برگردد و اگر غرض دفع کثرت خون بود در خروج خون نظر کنند و قتیکه قوت خروج او کم گردد
بند نمایند یا ضعف پدید آید در حال بند ند اگر چه قدر حاجت بیرون نیامده باشد چرا که بعد افاقت باز توان گرفت شناخت ضعف در حال فصد
آنست که طبیب دست بر نبض غیر دست مفصوده دارد و قتیکه اثر ضعف ببیند بند نماید و بتفاریق گیرد تا طبع خلط فاسد را طرف خروج خون بسته
اما مقدار وزن تا صد مثقالست اما در هر کس اعتماد بر وزن نشاید کرد اولی آنکه بر لون و قوت خون اعتماد دارند **قول جالینوس** اگر در عضوی
ورم گرم باشد و فصد کنند تا که لون و قوام خون بر نگردد بند نمایند اگر برای امتلای کمیت فصد کنند آن وقت بند کنند که خون در جستن کم حرکت شود
و اگر برای امتلای کیفیت فصد کنند وقتیکه تغیر در لون خون ببینند بند نمایند **قول ابقراط** در شوصه باسلیق زنند و تا که لون او برنگردد و بند نمایند
قول صاحب ذخیره اگر مرض اشد و مریض قوی باشد خون کثیر برارند و علی هذا القیاس در معتدل و ضعیف قدر اعتدال و اندک گیرند و وقت

خروج خون نظر کنند اگر خون محض و کثیر باشد بسیار برآرند و اگر مختلط بماده بود و آن از لونش ظاهر میگردد باید که کم برآرند و مسهل حسب ماده دهند و کسی که
بدنش صلب و لونش سرخ و سفید و عروق ضیق باشد خون کثیر برآرند **قول لارنزو ریبیر** در بلدهٔ بارد خون اندک تر گیرند و در چنین بلده در بار سوم او
تو بر فصد باید کرد و کسی که اغذیه خوب خورد آنرا خون کثیر باید گرفت و در حبس خون بواسیر معتادی نیز خون کثیر برآرند و در فربه خون کمتر برآرند چه از کثرت
خروجش سیه عروق و حرارت غریزی را بند خواهد کرد و گفته اگر از فصد خون بر نیاید آنرا دو سبب اند یا ضعیفی یا کثرت حرارت پس اگر حرارت کثیر بود اول
قدری فادزهر یا تریاق دهند پس فصد نمایند **قول پیدرو** در خناق دموی و رعاف مفرط و حمی محرقه و اوجاع سخت دموی فصد کنند اگر قوت قوی
بود چندان خون برآرند که غشی افتد **فائده** در بیان موسم فصد وقتیکه آفتاب از نیمه برج حوت گذرد و شدت سرما نباشد گرفتن خون مناسب
و در تحویل حمل که آغاز بهار است انسب بشرطیکه شدت گرما نبود و در تحویل میزان که سرما و گرما زیاده نباشد و نیز لائق اما در اوائل شهور که ماه زائد النور
باشد اخلاط کلی و خون صاف در تن آدمی می جنبد و جانب پوست میل مینمایند اگر درین حال فصد کنند عروق باریک کشاده شود و خون صاف برآید
نه اخلاط غلیظ که مقصود اخراج اوست و در اواخر شهور که ماه ناقص النور بود خون صاف رو بباز گشتن نهد و اخلاط که با خون حرکت کرده بود در پس
میماند و بباز خون باز گشتن نتوانند اگر درین وقت فصد کنند اخلاط برآیند نه خون صاف و هو المطلوب اما وقت ضرورت هر وقت که باشد رواست و از
روزهای سبعه روز سه شنبه اولی و دو شنبه و چهار شنبه ممنوع و باقی ایام مختار اند اما در اوائل بهار در اول روز و در آخر بهار در آخر روز مناسب و بهترین
فصل برای فصد بهار است و کسی که مرض دموی بسیار افتد در اول بهار و خزان فصد کنند برای تندرستی لیکن مطلوب در آخر بهار مناسب بود
و فصد معتدل در میانه بهار و فصد محرور در اول بهار نمایند و صاحب عرق النسا را فصد با وقتیکه آفتاب در سرطان آید کنند و محرور را در تابستان
روزیکه هوای خوش باشد در ساعت اول یا دوم روز کنند **بدانکه** وقت فصد صبح است چه درین خون تازه و خوب میباشد بعد بیدار شدن اندکی توقف
کرده فصد کنند و وقت شب فصد منع است و فصد در ابتدای مرض باید کرد نه که در انتها و انحطاط و بعضی تا سه روز و جالینوس تا هفت روز حکم کرده و
و اگر فصد برای وجع نمایند از جانب وجع کنند مثلاً اگر در دل یا دیگر مرض در سر و عنق باشد قیفال زنند و اگر زیر عنق بود باسلیق کشایند اگر عروق مذکورین
یافته نشوند اکحل زنند و اگر زخم یا مرض در بازو باشد فصد دست دیگر کنند اگر بسبب افراط خون زیاده برآوردنش ضرور بود پس اول فصد دست راست
بعده فصد دست چپ کنند **قول جالینوس** اگر عروق یافته نشوند در کف دست محجمه باری گذارند پس با آب گرم شویند ظاهر گردند و گفته که در فربه
و موسم زمستان رگ فراخ زنند و در لاغر و موسم تابستان عکس این باید که سه روز قبل از فصد از اشیای غلیظ خام نفاخ پرهیز نمایند و کاسرات
ریاح و ملطفات مناسب مزاج خورانند پس فصد کنند و کسی که قلیل الحرکت و ریاضت باشد آنرا قبل فصد زمانی حرکت کنانند یا در موضع گرم نشانند
و دلک معتدل نمایند تا خون بحرکت آید پس فصد کنند و بهترین وقت بعد انقضای دو ساعت و در ساعت سوم که غذا هضم شده و تخلیه سر کرده باشد
بدانکه روز فصد طعام کمتر و سبکتر و مسکن صفرا خورند و آسایش گزینند و دو روز قبل از فصد و سه روز بعد آن از رنج و قی و اسهال و جماع و کاریکه
بدن را گرم کند پرهیز نمایند و تقلیل و تلطیف غذا و بتدریج بعادت رجوع نمایند و بعد فصد ساعتی بر قفا غلطند اما خواب ننمایند چرا که فصد اخلاط را
بحرکت می آرد و حرکت اخلاط موجب انبعاث ابخره میگردد پس بسبب نوم ابخره مذکوره در عضلات محتبس شده کسل و کسر اعضا آرند و ادنی فصل

در فصد و خواب بعد فصد شش ساعتست و نیز بعد فصد از تعب و ریاضت پرهیز ند چه فصد ماده را بشوران می آرد و ریاضت مزید توران است سوای این از فصد اخلاط بعیده بحرکت می آیند و تسخین بدن مینمایند و ریاضت نیز مسخنست پس خوف حدوث حمی میباشد علاوه این تحلیل لازم حرکتست و هر گاه که حرکت با استفراغ جمع شود لامحاله اضعاف شدید خواهد شد و نیز بعد فصد از حمام محلله مفرط پرهیزند و سبب منع ازین همانست که در ریاضت گذشت اما بعد التحام موضع حمام مرطبه و محالة معتدل بسبب تحلیل فضول که بسبب حرکت اخلاط از فصد سوی جلد مندفع شده مفیدست اما قبل از التحام موضع ممنوعست چراکه خوف انفتاح دارد و نیز بعد حمام فصد نکنند که اکثر باعث تعسر میگردد و بنا بر تلیین جلد و تهیه او مرتق را لیکن اگر مفصود غلظ شدید در خون از پس برای تلطیف و تسییل دم حمام قبل از فصد انفع التدابیرست و هر صحیح که فصد نماید باید که دو پیاله خمر بعد غذا نوشد تا معده را بر هضم و سرعت نفوذ اعانت دهد و تدارک ضعف که از فصد شده نماید و قید صحیح ازان کرده شد که در بعض مرض تجویز خمر نتوان کرد الا مریض محتاج بتقویت است پس اگر مانعی نبود شرب قدری خمر مفید باشد و اگر بعد فصد کار بضعف و غشی آرد اتفاق افتد تدارک او بماء اللحم و خمر ریحانی و بوهای خوش نمایند اگر پیر باشد کنیز که بلوغ نزدیک باشد در کنار گیرد و کف دست مالد تا حرارت غریزی افروزد و قوت باز آید و رگ را زود بکشایند باشد که ورم آرد و بر رگ رفاده سخت برگ ننهند و اگر جای رگ گرم باشد رفاده را خشک شدن ندهند بلکه هر ساعت کشایند و بگلاب سرد تر کرده بندند تا که جرح خشک نگردد و از حمام و خمر و کار با نیج پرهیزند و مر طولی را قبل از فصد یک یا دو ساعت بختی ریاضت باید کرد تا حرارت برافروزد و اخلاط طوبات بختی کشاده تر گردد و روزی که فصد کنند غذای غلیظ ندهند چنانچه در عوام رواج یافته که حریره و برگ تنبول بعد فصد بهر کس میدهند و بعضی بعد فصد شربت می نوشانند اما خوب نیست پس اگر محروری بود شربت بارد دهند تا صفرا که بعد فصد غالب کرده فرو نشاند و اگر مبرودی باشد دوا حار دهند تا قوت را مدد دهد و بغیر حاجت هیچ ندهند **قول جالینوس** در فصد بیمار اعتماد بر عدد روزهای بیماری باید کرد **قول گروهی** دورترین حد فصد را در مرض دو سوست دانند و بعضی چهارم اما بیش ازین دو وقت هر وقت که تب گسار دیده شود روا داشته اند و میگویند وقتیکه مرض قوی و قوت برجا بوده از فصل سال و مزاج بیمار و سن مانعی نباشد فصد باید کرد اگر چه پس از بیست روز باشد و وقت شدت نوبت تب و امتلاء و ناگواری طعام فصد نکنند اما اگر بینند که از ناکردن فصد خطرست چون ضیق نفس شدید و خفقان و خناق صعب که بناگاه وی تنگ گردد و بیم گرفتگی است باشد و سکته که لون وجه سرخ یا سیاه گردد و خون آمدن از بینی یا از موضعی دیگر که بند نگردد پس درچنین وقت شب باشد یا روز در همه حال فصد باید کرد و اگر جای مهلت بینند وقت صبح بعد ساعت دوم سوم پس از هضم غذا و اجابت طبع باید زد و وقتیکه خون سوی عضوی میل کند و هنوز در وی جمع نشده بزودی فصد کنند چه چون جمع شود باز گردانیدن عسر باشد **انتباه** اگر فصد رگ مخصوصه مقصود باشد و خطا شود و حاجت داعی نبود باید که تکرار جرح ننمایند و در ربط و شد مبالغه نکنند و یک دو روز میان داده کشایند و اگر حاجت داعی باشد و فصد عضو مخصوصه مجروحه مطلوب بود باید که بالا از موضع سابق نزنند نه اسفل از و و منع از تکرار موضع در یوم واحد بسبب خوف تورم ست خاصة که مقرون بشد قوی باشد و نهی از اسفل موضع جهت آنکه درین صورت مرور دم از موضع اول میشود و این معنی بنا بر ضعف محل مجروح مخوف بر تورم آن محلست **بدانکه** اگر فصد کنند و همان وزن از همان جانب باز اخراج خون ضرور بود اول آن رگ را بدهن سمسم المند و قدری بندند و ساعتی همان جانب خوابانند بعد دو ساعت

قدری غذا داده نزد شام همان رگ را از نشتر حرکت داده خون برآرند اگر وقت فصد موضع را بروغن زیت یا دیگر فرو برده بخرقهٔ صاف نموده فصد کنند
باعث قلت وجع جراحت و مانع سرعت التحام است **انتباه** اگر موضع شکسته درون بماند باید که سداب نیم درم ثوم عدد بروغن کنجد بریان کنند که
سرخ گردد و پنبه آلوده گرد بموضع گذارند **قول دوم اندر** عروق مفصوده دو قسم اند شرائین و ورید اما فصد شرائین گاهی بر وقت ضرورت و فصد
ورید هر وقت کرده میشود پس اگر آفت در اعضای او نبود پس سال شود از هر اعضا که خواهند فصد کنند و اگر در اعضای پارتیکولار باشد از کنارهٔ عضو ماؤف
فصد کنند تا بسبب قرب اخراج خون از عضو مذکور بخوبی گردد مثلاً اگر دیافراغما از سوی بالا متاذی بود عروق دست و اگر جانب زیر متالم باشد عروق
پا زنند زیرا که اورده بالای دیافراغما از ورید کاوا زیرین و شرائین بالائی از تنه شرائین ماکنا بالائی می آیند لهذا فصد دست باید کرد و اورده زیرین
دیافراغما از ورید کاوا بالائی و شرائین زیرین از تنه شرائین ماکنا زیرین می آیند لهذا فصد پا باید نمود و در آفت اعضای بالائی فصد دست
و در آفت **اعضای** زیرین فصد پا کنند و نفع فصد استرداد حرکت زائد دم است که بسبب کثرت یا غلظ زوال پذیرفته اما در افراط
هر گونه که باشد فصد ضرور است لیکن در وقت تغلیظ چنانچه در امراض مراق و در هنگام ترقیق چنانچه در دق میباشد فصد مجوز نیست چه افراط ندارد بلکه
منع است سوای این هر دو قسم غلیظ بود یا رقیق فصد باید کرد و نفع دیگر آنکه افراط خون رو بکمی می آرد و بسبب کم شدن امراضیکه بدو تعلق دارند
زائل میگردند و اگر چه فصد بسیار مفید است اما بغیر حاجت و ضرورت نکنند چه از کثرت فصد غیر ضروری ضعف قوی لاحق جسم میگردد **بدانکه** در حمی
مطبقه و سمی و در غلیان و کثرت و غلظ و ریزش دم و درد اوجاع و فلغمونی و اورام فصد ضرور است باید که قبل از تدابیر دیگر فصد کنند و فصد عروق
که سطحی و عیان باشند نسبت بعروق که باریک و کم ظاهر بوند اولی **انتباه** وقتیکه مرض در تزائد باشد شب بود یا روز فصد کنند اما از
اوقات مقرره وقت صبح بعد دو سه ساعت از طلوع آفتاب بهتر و در حمیات دائمیه همه وقت مفید و در حمیات دائره بعد زوال حمی باید کرد پس
هرگاه که تنقیه خاص منظور باشد مثلاً در حمی و دیگر امراض که محتوی جسم بوند فصد دست کنند و در احتباس طمث و خون بواسیر و دیگر امراض مناسبه
فصد پا نمایند سوای این اگر در اجزای خاص ماؤف حاجت فصد شود از ورید قریبهٔ آن خون برآرند مثلاً در ذات الجنب از دست جانب وجع
فصد کنند و در امراض اجزای دیگر مثلاً دماغ و گلو و قلب و ریه و رحم و شکم و امعاء و غیره از هر جا که خواهند ورید قریبه کشایند مثلاً در مرض سر و گلو و ریه
از هر دست که خواهند زنند و در مرض رحم و بواسیر از هر پا که توانند کشایند **بدانکه** اگر مریض قوی و جوان خوشرنگ جسیم بود و کثرت خون بود خون
کثیر برآرند و اگر ضعیف یا پیر طفل بود اندک گیرند و مقدار گرفتن خون در شخص کلان قوی از هشت تا دوازده و در ضعیف از شش تا هشت
و در طفل یک تا ده ساله از دو تا شش اونس است و تعداد نمودن فصد در روزی اکثر دو بار است اما وقتیکه مرض در تزائد باشد چهار پنج مرتبه جائز
انتباه فصد در صبی ممنوع است اگر افراط خون باشد بدیگر تدابیر برآرند و در پیر هم ممنوع است اما اگر عادی بود و افراط دم باشد روا است و در حبلی
نیز ممنوع است مگر وقت ضرورت قوی باحتیاط باید کرد و فصد پا در حبلی نکنند که مفتح حیض است و نیز در امراضیکه فصد ضرور بود دیگر اوقات و غیره مانع
باشد یا مرضی دیگر چون ضعف قوت و نبض و عدم ظهور ورید از ربط هرگز فصد نباید کرد و نیز در وقتیکه بالکل گدازش خون یا تزلزل دیگر چنانچه اکثر در حمی سمی یافته
میشود نباید فصد نکنند و نیز در سیلان مرض از کثرت ریاضت و بیداری و حرکات قویه و اخراج نامعتدله و مداومت امراض دیگر فصد نکنند و نیز

در مریضی که بعد فصد عادی غشی باشد فصد نکنند مگر وقت ضرورت قوی و نیز در حالت عرق و اسهال و قی و وجع فواد و حمی یومی و دق و غیره و در وقت
شدت حمی فصد نکنند و نیز در روزیکه مریض ادویه مسهله یا مفتحه یا افیونی گرفته باشد تا زوال اثر آنها فصد نکنند **نکته** فصاد را لازم که قبل از زدن
مبضع سر مریض را از انجانب برگرداند تا از مشاهدهٔ خون غشی نیفتد و قی نکند و طنین و ضعف نبض پدید نیاید و لون متغیر نگردد و اگر یکی هم
از ینها ظاهر گردد فوراً ببندند که چه مریض تاب احتمال فصد ندارد **فائده** در ذکر شناخت گوهر رگ فصاد را باید که اول اصبع بر رگ نهاده تأمل
کند تا گوهر رگ و نهاد آن بداند چه بسا باشد که گوهر رگ عصبانی یا غشائی یا صفاقی بود و شریان یا عصب زیر رگ یا پهلوی آن باشد یا بجای رگ
شریان پدید آید و این را اطبا آفت فی الموضع گویند اما آثار گوهر رگ عصبانی آنست که زیر اصبع همچون پوست دباغت کرده باید که اول بانکباب و تطول
آب گرم تلیین کنند پس فصد نمایند و آثار غشائی آنست که نرم باشد و زیر اصبع بدو فرو نشیند باید که اول بازو بندند و رگ را با بهام فرو گیرند تا بسبب نرمی
از نهاد بر نگردد و بعده فصد کنند و آثار صفاقی آنست که همچون پوستی دو تو باشد باید که اول رگ را بسیار دفعه مسح و وسطی زنند تا گرم شود و نرم
گردد پس فصد کنند و اگر عوض او رگ دیگر گشایند بهتر و هر رگی که ببندند و از آن مانند عدس و نخود پدید آید ببندند و دور کرده موضع را بآهستگی بمالیده باز ببندند
اگر باز پدید آید دست از فصد آن رگ کشند و اکثر زیر اکحل و قیفال شریان میباشد الا بنادر نباشد پس دریافت آن ضروری فصادی اکحل زد خون
نایستاد و بمرد و بسا باشد که بسبب نفخ شدید یا بواسطه ربط و انتفاخ شریان از جهیدن باز ماند فصاد ورید پنداشته زند لهذا واجب که قبل از
ربط تفحص شریان نماید **فائده** در تعلیم رگ زدن اول برگ کرنب اکثر یک شب نهند تا پژمرده گردد پس مبضع گرفته از جانب درونی برگ بر رگهای
او فرو برند و بگشایند تا که دست راست شود و مقدار فرو بردن مبضع و گشادن رگ بدانند پس دست بر رگ مرغ که زیر بال و بن ران پیدا باشد قائم
کند تا پختگی فرو بردن و برآوردن مبضع بدانند پس دست بر رگ بزغاله که زیر گوش ظاهر بود دراست نماید و دلیر شود و بعده برگ گل چند عدد بهم نهاده
سعی نماید تا بسر مبضع یک ورق یا دو و هر قدر که خواهد ببرد و دست بر کم و بیشی فرو بردن مبضع راست گردد پس رگ آدم گشاید و هوش دارد که در خور
سطبری و باریکی پوست مبضع فرو برد چرا که در فربه مبضع بسیار و در لاغر کمتر و در متوسط الهزال و السمن میانه فرو برد و در سرما و بلغمیین مردم سمین و صاحب
خون غلیظ فصد فراخ اولی و در صفرا و تیز ضیق انسب و تا که فصاد دانا و کرده کار نباشد فصد ضیق بهتر است و مرطوبین را زود رگ نه بندند و
یابس المزاج را زود باید بست تا از ریش در گره ایمن شود **فائده** در شناخت و آراستن و نگهداشتن مبضع مبضع سه قسمت یکی راست مثل انتی نیش
و باریکی زبان و این قسم را اطبای فرنگ پسند کرده دوم مرغزی چون ناخن شیر لیکن اندکی سرش از ناخن شیر براستی مائل باشد و این قسم جهت بوده زدن
عجیب الفعل است سوم فاسا چون تیر و سطبر و این برای گشادن رگ زیر عظیم بکار آید باید که از سنگ مبضع هموار و تنگ سازند و بر لوحی که بنهایت
گرم و مغفی از گرد باشد هر دو روی مبضع برین گرم کرده در قطعه نمد نو و پاکیزه که آب خسته خرما تر باشد نهند چون سرد شود باز بطور اول اندکی
گرم کرده در زیت فرو برند بدستور یکبار پس بر سنگی نرم قدری ماده برگس ریخته مبضع را مالند تا نرم شود و بر سنگ ملائم تیز کنند و دسته مبضع هر قدر
که سبک سازند بهتر باید که هر روز مبضع را بعد فصد خوب خشک کرده چرب نموده دارند و خبر گیران باشند تا زنگ نگیرد و در موسم برشکال
و سرما بزیت چرب دارند و در نمد نهند تا هوای سرد اثر نکند و درشت نگردد و وقت کار بنفس گرم کنند تا نرمی پذیرد و بیم شکستن نباشد **فائده** در فصد

عروق یافوخ و آن دو رگ اند از شاخهای قیفال میان تارک سر و پهلوی این هر دو شریانیست فصد او مزیل شقیقه و بیضه و بثور و ریش سر طریق فصد
او اول موی سر تراشند و نمک بمالند و آب گرم ریزند و بر سر هر دو پا نشینند و گلو فشارند تا رگ پدید آید پس فصاد بعد از ملاحظه شریان هر دو رگ را
شناخته از موضع مرتفعی از پهنا ربوده زند و چون گلو کشایند خون بایستد **فائده** در فصد عرق جبهه و آن شاخی از باسلیق ست و بعضی مردم
چون از سر فرود آید جمله در وسط سر پیدا باشد و در بعضی دو شاخ شود مائل بجانبی و در بعض سه شاخ گردد یکی در وسط و دو در هر جانبش از پهنا رگ میانه
که بالاتر از هر دو است و در موضع سجده گاه هست باید کشاد فصد او مزیل ثقل سر و چشم و صداع کهنه و جرب و سبل و آبله چشم و داء الثعلب و کلف مقبل ماده منصب
در عین و اکثر در اطفال زنند طریق فصد او گلو را بجامه تابی نرم دهند تا رگ نمایان شود پس فصاد از پهنا یا منحرف فصد کنند و دراز کشایند و احتیاط
دارد تا زخم بعظم نرسد و در تر که سیل ملکیست بریده نگردد چه اگر بریده شود حرکت پلک برود و اگر خطا شود و آماس آرد دهن ورد گلاب صندل طلا
کنند **فائده** در فصد صح الناس که عرق الصدغین گویند از شاخهای قیفال دو عرق در صدغ موضع شقیقه از هر دو سو آمده اند و پس و شریان
از پیش گوش پدید آید و از اینجا بکام و زبان رود فصد او مزیل دمعه و شقیقه و صداع و رمد مزمن طریق فصد او گلو بفشارند تا عروق ظاهر شوند
پس با ابهام گرفته جانب روی کشیده بپهنا سا کشایند اگر بعد کشادن گلو خون نایستد رگ را ببرند و داغ دهند و احتیاط دارند تا نشتر فروتر نرود
که ورم می آرد اگر خطا شود صبر صندل حضض طلا نموده سخت بندند **فائده** در فصد رگ پس سر و آن دو عرق هر دو طرف نقره قفا اند فصد او مزیل
سدر و صداع کهن و شقیقه و جراحت گوش و ابتدای نزول طریق فصد او گلو بفشارند چون رگ پدید آید بمبضع فرنگی کشایند **فائده** در فصد
ماشطان و آن دو عرق اند که عقب گوش از هر دو جانب آمده گره در گره و این گره در مردم پیر و لاغر ظاهر شود و در بعضی در هر سو سه شاخ باشد
و از هر سه یکی ظاهرتر بود و در بعضی از هر سوی نقره دو شاخ بود جای فصد او بر گوش پیوست سر رسد و در بعضی مقدار یک اصبع بالاتر و در بعضی
از این هم بالاتر باشد فصد او مزیل شقیقه و وجع گلو و ریش گوش و قفا و بثور که بر سر پدید آیند و دمعه و بخار و بعضی گویند که فصد این ابطال نسل میکند
اما جالینوس منکر اینست طریق فصد او گلو را تاب دهند چون عرق ظاهر شود به پهنا زنند یا بقفا سا کشایند خطری نیست **فائده** در فصد عرق
ماق و آن دو رگ اند از شاخهای قیفال در هر دو گوشه چشم جانب بینی فصد او مزیل ظفره و شعر منقلب و ناصور و جرب جفن و غشا و دمعه و صداع
و شقیقه و رمد مزمن و سبل و حمرت و غیره امراض چشم مزید بصر طریق فصد او گلو بفشارند بعد نشتر گلو سر ابهام چپ بر چشم نهند و بمبضع زنند و تا که خون
آید اصبع بر ندارند چون عروق ظاهر شوند سر مبضع بر گوشه رگ فرو برند لیکن غائر نبرند که ناصور آرد چون خون بسیار رود گلو کشایند که بند گردد و اگر خون
چکیدگی دارد کمون نمک خائیده چکانند و هوش دارند تا مبضع ملحم و عضله که در گوشه چشم ست نرسد **فائده** در فصد رگ سر بینی که ارنبه نامند
و آن شاخیست از قیفال موضع او بر سر بینی میان دو غضروف شگافی است که باصبع معلوم شود و در بعضی مردم این شگاف ظاهر باشد فصد او
مزیل کلف و تیرگی لون و حب و حکه و ورم سر بینی و بواسیر الانف و بثور بینی لیکن گاهی از فصد این حمرت و کلف بر وجه پدید آید بسبب بس ماده
و عدم خروج پس مضرت زیاده از نفع آرد باید که اول فصد درست کنند پس این را کشایند تا بیضرر باشد طریق فصد او گلو بفشارند و بالا تر شگاف میان
غضروف چندانکه درازی زبان مبضع است فرو برند تا بغضروف جراحت نرسد اگر نشتر بغضروف رسد حضض شیاف ماميثا به بیاض بیض آمیخته طلا کنند

فائده در فصد رگ درون بینی از شاخهای قیفال دو رگ درون بینی هر دو طرف آمده اند فصدا و مزلیه صداع و رمد کهنه و ورم بینی طریق فصد او گلو بفشارند و رو بسوی آفتاب دارند و موی بینی تراشیده فصاد در بینی نظر کند جائیکه سرخ رگی پدید آید به پهلوی مبضع زند **فائده** در فصد چهار رگ داین شعبه قیفالست که دو بر لب زیرین و دو بر لب بالا واقع اند و دیگر رگی زیر غبغب است فصدا و مزیله لثهٔ دامیه و بخر و قلاع و ورم و بثور و وجع و قروح لثه و شقاق لب طریق فصدا و گلو را تاب دهند و از مبضع هر چهار رگ بگشایند فصد این بخطرست **فائده** در فصد رگ زیر زبان و این دو رگ ظاهر و سطبر هر دو جانب زیر زبان اند فصدا و مزیله ورم و وجع و ثقل زبان که بسبب خون بود و ورم لوزتین و لهات و قلاع و خناق صعب و استرخای علق و وجع گلو و خنازیر و غب طریق فصدا و سر زبان بخرقه نرم گرفته بالا دارند و گلو بفشارند چون رگ ظاهر شود و از کشایند چه اگر به پهنا کشایند خون بعسر بند شود و اگر خون بند نگردد و سرکه پوست انار عفص مضمضه کنند و هر دو بازو و ساقین بندند غذای لطیف و نرم خورند و فصاد و ناباید چرا که زیر این رگ بشریان پیوستگی میدارد **فائده** در فصد وداج و آن دو رگ هر دو جانب عنق از شاخهای باسلیق اند بر سر و حلق برآمده و اند بشریانست فصدا و مزیله خناق و ضیق صعب و بحة الصوت و ذات الریه و امراض سپرز و جذام طریق فصدا و بر پای نشسته اعتماد بر سینه و پا کند و گردن تاب دهد تا از هر دو طرف چهار عرق پدید آیند آنکه سطبرست وداج و آنکه باریکست بناط باشد فصدا و بطول باید کشاد و بعضی گویند اول وداج چپ و بعد هفته وداج راست زنند و بعضی بر قوت طبع هر دو را یکبار بکشایند پس وقتیکه خون قدر حاجت برآید گردن بکشایند تا خون بایستد اگر نایستد رفاده نرم بندند و لعبندل و گلاب خنک دارند و اگر غشی افتد باک نیست چنانچه مردی را بسبب جذام بحة الصوت پدید آمده و بینی پست گردید و وداج کشادم خون برنگ سوسن مخلوط بچون ریگ بیرون آمد و بغشی افتاد و بعد هفتاد و دو ساعت بهوش آمد و چند قطره زرد فام منتن از بینی برآمد مدتی از من غائب ماند چون باز آمد دیدم که آواز ش کشاده و بینی راست و بلند گردید **فائده** در فصد قیفال یعنی سر رو برابر ابهامست و آن دو رگ اند در هر دو دست که از جگر سوی بالا تا به چنبر گردن برآمده دو بخش گشته و باز هر بخش بدو شاخ شده یکی بزرگتر و دیگر کوچکتر آنکه بزرگ است هر یک بجانب گردن آمده بسر رسیده و بدماغ اندر آمده و زیر دماغ مانند فرش گسترده و در حجابهای دماغ منتشر گشته غذا و بهره تمام دماغ را میرساند و باز از انجا جمع شده فرود آمده در گفتن و سینه منتشر گشته و بعضی دم فرود آمدن می پوشیده باشد زیرا که زیر عضله افتد و در بعضی ظاهر اگر بر روی عضله بود **قول صاحب تشریح** ورد اجان هر دو شاخ باسلیق و قیفال اند که از سر فرود آمده بین الاسم یکی گشته و وداج سطبر از باسلیق و وداج باریک از قیفال است و بخش کوچک از هر دو جانب عنق بهر دو دست فرود آمده و این اقیفال از ان گویند که بر کرانهٔ ذراع برابر ابهام است و بیونانی کرانه چیزرا قیفال نامند فصدا و مزیله هذیان و مالیخولیا و وسواس و سبات و سدر و ثقل سر و ریش عنق و خناق و وجع گوش و حمرت و ثقل چشم و رعاف و امراض کام و زبان و دندان و دهان و لب **قول جالینوس** در هر مرض و موی که از سینه بالا باشد فصدا و انفع اگر قیفال نباشد اکحل زنند طریق فصدا و چهار انگشت از موضع فصد بالاتر باعتدال بسته منحرف یا به پهنا ربوده ما فوق مابض وسیع زنند چرا که جرم این غلیظ است بضع غیر وسیع کافی نبود و باحتیاط زنند تا مبضع از رگ بیرون شده بعضله و غشا و وتر و عصب نرسد و گزاف زنیار د اگر خطا شود و ورم پدید آید اطلبه که در جراحت عضله و غیره گفته شوند گذارند اگر گزاف آرد میان گاه عضله را از پهنا دو نیم باید کرد تا خلاصی یابد ما حرکت دست باطل میگردد اگر رگ خطا شود مرتبهٔ ثانی نیش برین رگ تنند

و ورم می آرد اگر رگ مذکور در موضع خود پیدا نباشد شعبه او در وحشی ساعد جویند **فائده** در فصد باسلیق اعلی و آن دو رگ اند در هر دو دست برابر وسطی و
پائین تر از اکحل طرف بندگاه آرنج که از جگر رسته تا بچنبر گردن رسیده آنجا دو بخش شده یا از هر بخش بلند و شاخ شده یکی کوچکتر دوم بزرگتر شاخ کوچکتر بسر آمده بدماغ
فرو رفته چون فرش گسترده و باز فراهم شده از دماغ فرود آمده در سینه و کتف رسیده منتشر گشته و شاخ بزرگ بدست آمده در بغل دو بخش شده یکی
را باسلیق بادیان دوم را باسلیق ابطی نامند و از هر یک شاخی بسینه و دل و ریه و حوالی آن و بفم معده و حجاب آمده تا بساق و قدم رسیده باسلیق
ازان گویند که باندامهای رئیسه پیوسته است و در یونان باسلیق بادشاه بزرگ را گویند فصد او در علل امراض سینه و ذات الصدر و شوصه و وجع
سرین و مقعد و زهار و ساق و زانو و قدم و کلیه و وجع فواد و بواسیر فصد دست راست برای اورام و اوجاع و غیره کبد و فصد دست چپ برای اوجاع
و غیره طحال مفید طریق فصد او چهار انگشت بالاتر از موضع فصد بندند چرا که زیر او شریانست و در بعضی از هر دو سوی او شریان باشد پس واجب که هر دو
جانب رگ نگاه کنند اگر هر دو طرف شریان یابند دست از فصد او باز دارند و نیز وقتیکه دست را بندند و باد گیرد آن باو از باسلیق و یا از شریان
بود و بهر حال دست را گشاده و بسبکی بالیده یا زنند اگر باز باد گیرد دست از فصدش باز دارند و باسلیق ابطی کشایند و جائیکه شریان یکطرف باسلیق
باشد پس لازم که آنرا از موضع او یکسو برده منحرف یا از پهنا زنند و اگر هر دو طرف بود بطول و اگر تحت باشد ربوده زنند و کشادن او در طول باد
بگیرد و در باسلیق بادیان غیر از خطر شریان خطر دیگر است بسبب عضله و عصب و غشا که زیر دست لهذا منحرف باید زد تا جرح با پهنا نرسد اگر خطا شود
تدبیر یکه در جراحت اینها گفته شود نمایند **فائده** در فصد اکحل که نهر البدن و هفت اندام گویند و این برابر سبابه است و آن دو رگ اند مانند رشته باریک
میان قیفال و باسلیق بادیان در هر دو دست یکی و اکحل رگیست مرکب از قیفال و باسلیق آنجا که هر دو از سر فرود آمده نزدیک ترقوه میرسند
از هر دو شاخی برخاسته با هم پیوسته یک رگ شده و بدست آمده و از میان قیفال و باسلیق گذشته تاب خورده بپشت دست اصابع
رسیده و بخط است و در یونان چیزهای آمیخته را کمالا نامند لهذا باکحل مسمی است و بعضی گویند از کثرت خون که در وی است رنگش کحلیست لهذا اکحل
نامند و از هر دو رگ بزرگ خون بیشتر ز فصد او در علل امتلای اخلاط از سر تا قدم و درد سینه و قی و نزله و ریش که بر روی سینه پدید آید و علتی که از معده
نیز و طریق فصد او مافوق مابین دراز کشایند گاهی هر دو طرف این یا بر روی رگ عصبی باریک نهاده باشد باحتیاط زنند تا بموضع عصب نرسد
و فصد نیارده هرگز رگ قوی و ظاهر تر بود و عصب نیز ظاهر تر باشد اگر بموضع عصب رسد مضرت بزرگ آرد جراحت او زود مندمل شدن ندهند
و تدبیر یکه در جراحت عصب آید کنند **فائده** در فصد باسلیق ابطی و این برابر خنصر است و آن دو رگ اند در هر دو دست شاخی از باسلیق پائین تر از
باسلیق بادیان جانب آرنج و در بعضی سه شاخ ظاهر گشته یکی سطبر و دو باریک سطبر را باید کشاد و عرق الاسلم نیز گویند یعنی رگ با سلامت زیرا که زیر او
شریان نیست و ابطی بهر آن گویند که نزد بغل است و در تازی ابط بغل را گویند فصد او در علل امراض جگر و سپرز و اندام بالا و برای اسقاط حمل طریق فصد او
اول موضع رگ را با اصبع بمالند و آب گرم ریزند پس بند دست بندند و بازو را راست دارند چنانچه زاویه بغل او قائم باشد چون رگ پدید آید فصاد
با بهام خود فرو گیرد و از بالا موضع فرو برد تا خون آسان بر آید **فائده** در فصد حبل الذراع رگیست که از انسی ساعد با علی او رفته پس بجانب وحشی میل
نموده بخوارده دست قریب گشته است پس هر رگیکه غیر از اکحل و باسلیق بدین صفت یابند حبل الذراع بود مابین اکحل و باسلیق خواه میان

باسلیق وابطی باشد و این رگ در بعضی مردم باسلیق تنهاست و در بعضی با باسلیق با اکحل آمیخته و حبل الذراع دو رگ اند در هر دو دست بالای زند اعلی
نزدیک حرزه دست موضع او ست نفع فصد او مانند نفع قیفال و باسلیق بود اگر اکحل نباشد این را کشایند اما زنان را نشاید که امراض اشد می آرد
طریق فصد او چهار اصبع بالاتر از موضع بند دست بندند چون رگ پدید آید بمبضع کشایند اگر مبضع بشتر بجلد رود خطر ندارد اگر احیاناً ورم گیرد طلای
خنک گذارند **فائده** در فصد اسیلم این است که نزد بعضی آن دو رگ اند در هر دو دست **قول جالینوس** اسیلم دنباله باسلیق است گروهی گویند که دنباله باسلیق ابطی است چون
ابطی را عرق الاسلم گویند لهذا این اکه شاخ او ست بتصغیر اسیلم نامند و بعضی گویند که شاخ باسلیق یا شاخ اکحل آمیخته یکی گشت و بعضی گویند که این دو
شاخ بهم آمیخته نشده اما یکجا می آیند تا بموضع اسیلم و بعضی گویند که باسلیق در دست سه شاخ شده یکی در کف دست دوم در پشت دست میان
اصبع وسطی و بنصر سوم میان خنصر و بنصر و هم بر پشت دست پدید می آید فصد او از دست راست مزیل ورم و وجع کبد و از چپ مزیل ورم و وجع
و عظم سپرز و جرب و حکه **قول قدما** مزیل ذات الریه و ذات الجنب و وجع مقعد و بواسیر است طریق فصد او بند بر ساعد دست بسته میان خنصر
و بنصر منحرف یا دراز کشاده دست در آب گرم نهند و بقدر حاجت خون گرفته دست از آب برآرند و بند بکشایند و نمک و روغن بر جراحت بندند
تا از وصم ایمن مانند و احتیاط دارند تا سر مبضع بسیار نخاند زیرا که شریان زیر او ست اگر خطا شود آنچه در جراحت شریان آید بکار برند **فائده** در فصد
صافن دو رگ اند در هر دو پای و جانب انسی کعب آمده رگی بزرگ ظاهر است و دوی بر شتالنگ برابر ابهام پای واقع است موضع فصد او
بر شتالنگ سوی اندرون پای و از بالا فرو می آید تا به نیمه بالا یکیست و چون به نیمه زیرین آید سطبر گردد و اصل او باسلیق باد یانست
و صافن چیزی اگویند که باسلامت و بی آفت باشد زیرا که زیر و پهلوی او شریان نیست فصد او مفتح طمث مزیل وجع ظهر و کلیه و نقرس گرم و وجع مفاصل
و حکه ران و انثیین و قضیب و برای ابتدای صرع و مالیخولیا نافع طریق فصد او بالای شتالنگ ساق یا از فیطه بسته گامی چند بدود و پای را بفشارد
و چیزی بلند زیر پا بنهند تا رگ پدید آید و آن صافن دو شاخ دیگر چپ و راست بر آمده اصلی بزرگ که در میان است باید کشاد و دیگر شاخهای صافن
از شتالنگ فرود آمده باهم فراهم گشته سطبر و ظاهر تر شده یکی نزد کعب درونی پدید آمده نفع او همچو صافن است لیکن نافع بسیار نزار و است
که خون بالا میرسد و آنرا از کعب اندرون چهار اصبع بالاتر از مبضع فاسا باریب کشایند و دیگری بر سر پاشنه پدید آمده گروهی آنرا نیز کشایند
نفع او نیز همچونست **فائده** در فصد عرق النسا دو رگ اند در هر دو پا اصل او باسلیق ابطیست که گیست همچون رشته کشیده که در و تاب
داده باشند فصد او مزیل علت بالا و مخصوص است برای عرق النسا طریق فصد او دستاری دراز گرفته یکسر او در کمر بندند و باقی را بر ران و ساق تا
شتالنگ پیچیده فرمایند تا چند بار نشیند و برخیزد و بر تشتی پا بنهد تا قوت بر پا افتد پس فصاد بر پشت پا ما بین خنصر و بنصر جوید اگر یافته شود بهتر الا در
پس شتالنگ سوی بیرون جانب است صافن در پای است و بجانب چپ صافن در پای چپ بجویند تا معلوم شود و نشان او دانست
که چون پدید آید برومی چند گره باشد در طول کشایند زیرا که بر دو سوی او عصبست اگر مبضع بعصب رسد پای سست گردد **فائده** در فصد مابض
دو رگ اند در هر دو پای نیز زانو جانب انسی ساق **قول بقراط** اصل باسلیق است **قول جالینوس** شاخها از دنبال عروق فراهم
گشته یک رگ شده و بر دو عصب که اندر زیر زانو است آنها را مابضان نامند و این رگ را بسبب قرب و مابض خوانند **قول بعضی**

باطن رکبه را مابض گویند و عرقیکه درینجا واقعست آنرا رگ مابض نامند فصد او مفتح حیض مزیل وجع احشا و پشت و مقعد و رحم و بواسیر و ربع و ورم کهنه
گرده و مثانه طریق فصد او ران و ساق را محکم بسته گامی چند آمد و رفت و نشست برخاست کند چون رگ پدید آید بمبضع کشاید یا چهار اصبع
بالای زانو محکم بسته مفصود را برپشت مستلقی کند و پا بپهایش بر داشته تفتیش رگ نموده کشاید **بدانکه** فصد رگ پای در علت سودا و ماده بالاتر
سخت نافع است اما اثر این عروق در تضعیف قوت بیشتر از عروق دست باشد **انتباه** سوای عروق مذکوره دو رگ در هر دو پهلوی شکم اند
آن را که زیر جگر است برای استسقا و آنرا که زیر سپرز است برای علت سپرز میگشایند **بدانکه** بگشادن هر رگ خون از جگر کشیده میشود چه همه
عروق را اصل دو رگ اند که از جگر رسته و سبکی و راحت در تن پدید می آید لیکن شفای آن عضو که مرض در وست هم دران روز نبود چرا که مدتی باید که
طبیع خون را در تن قسمت کرده بدان عضو رساند و هرگاه که از هر عضو جهت افزونی خون رگی کشایند بمجرد کمی خون شفا یابد **فائده** در ذکر فصد و
تبر شرائین **شریان یافوخ** دو شریان میان تارک سر اند برند و بریدنش بسبب صلابت پوست سر عسر باشد نفع بریدن مزیل یاده لب و جرب
و شقیقه کهنه و سبل منفعی عصب مجوف که نور در وست مزید نور چشم و حفظ **فائده** در شریان صدغ و آن هر دو سوی شقیقه اند برند و داغ دهند
یا فصد کنند یا داغ دهند یا تبر نمایند یا سل کنند اما فصد اسهل از داغ و داغ از تبر و تبر از سل باشد جهت نزول دمعه و انتشار مفید **فائده** در
شریان پس گوش دو شریان عقب هر دو گوش اند فصد او مزیل ظلمت بصر و غشا و صداع و دوار گرم و وجع کتفین و عنق و بریدن او ما خالی از خطر نیست
جراحت او بدیر مندمل شود و پس بریدن و داغ کردن اصوب و گفته اند که این هر دو شریان با اوعیه منی پیوسته اند و حرارت و روح نفسانی بدو میرسانند
پس هرگاه که بریده شوند نقص رجولیت در مرد پدید می آید **قول بقراط** مردم سقلات که سخنان باز گردند و فرزند را بعبادت وقف کنند این شرائین
از و می برند تا قوت شهوت برود و داز و ترک جوید و گویند که دعای او مستجاب بود اما جالینوس منکر ازین معنی است **فائده** در شریان زیر زبان دو
شریان زیر زبان بپهلوی هر دو رگ مذکور نیست برند و داغ دهند جهت ضفدع لسان و وجع زبان مفید **بدانکه** در فصد هر هشت شرائین مذکوره
بگردن تاب دهند تا رگ ظاهر گردد **فائده** در شریان دست چهار شریان در هر دو دست یکی بر پشت دست دیگری بر کف دست اند آنکه بر پشت
دست ما بین سبابه و ابهام است بریدنش مزیل وجع کبد کهنه و حجاب جالینوس از مدتی وجع کبد داشت و به بینید شخصی در خواب گفت که این
دو شریان قطع کن چون کرد شفا یافت و آنکه بر کف دست ما بین سبابه و ابهام است این موضع را الیة الکف گویند و این مزیل وجع پهلو و سپرز است
بدانکه طریق بریدن و داغ کردن بسیار اند اما آسان و بیخطر اینست که پوست آنجا شگافته رشته زیر رگ کرده بردارند و یا بریده داغ کنند تا از
داغ خود بخود بریده گردد و التحام بقیع شرائین که دور از قلب اند تعسر ندارد و فصد آنها مخوف نیست **فائده** در ذکر جراحت شریان **علامت** او رقت
و شقرت خون و حرکت جستن خون همچون حرکت نبض و اگر گوش نزد جراحت دارند آواز خون توان شنید و در حال نبض ضعیف شدن گیرد چرا که
رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است که خون بدل میرساند و آن خون موجب تقویت حیوانی میگردد و در همه شرائین بدن میرسد پس هرگاه که خون
از شرائین بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد باید که فی الحال رگ بگیرند تا خون بر آید و بازوی دست مرد و پای که برابر این دست
از بالای زانو محکم بندند و وقتیکه از بستن بازو و پا برنج آید بگشایند چندانکه آسایش بدو رسد باز بندند و دوایی که ذکر شوند بر جرح پاشیده بعصابه محکم

بسته دست بر بالش بلند دارند تا میل خون سوی جرح نشود و از غذای ثقیل و ملین پرهیزند و فتیله و دوا خشک شوند و معلوم گردد که جرح محکم بسته شده
دور کنند اگر بند نگردد لحم خام بقر بندند اگر بدین تدبیر خون همچنان بقوت بیرون آید از دست دیگر باسلیق یا اکحل کشایند اگر بدین هم ساکن نگردد فتیله پنبه بلازوق آلوده بر زخم
محکم بندند **قول جالینوس** کندر به بیاض بیض سرشته بپشم خرگوش آغشته در جراحت نهاده طبق باریک سرب یا رصاص گذاشته بعضا
محکم بسته دارند ده روز اگرچه خون بایستد بسته دارند تا جراحت درست گردد و ناظر بر طبع بیمار باشند تا نرم نگردد و باعتدال ماند اگر بدین تدبیر بند
نگردد شریان را ببرند و داغ دهند یا اول دهن جرح شسته مرهم شنگرف گذارند برای زخم شریان که از زنگ بلکه ده سال باشد نافع **فائده**
در تدبیر جراحت عصب عضله و غشا و فتیله که بموضع فصد ورود کرد از یا ورم دست پدید آید باید که همه تن و بندها را گرم دارند و جرح بروغن بنفشه یا بروغن
یا بروغن یاسمین چرب کنند و بر ورم اطلیه خنک چون اسفغول با آب کشنیز یا صندلین با نشا بگلاب و آب کشنیز یا کاسنی و حضض گذارند اگر ورم اندک
بود بروغن کنجد چرب کنند و آثار بهبود آنست که ورم کم شود و نشان بدی آنکه ورم سرخ و صلب تر گردد اگر اعتماد بر قوت باشد و عقل برجا بود
صافن از پای کشایند یا رگی از دست اگر ریم کند و منفذ تنگ باشد جرح را فراخ سازند و ضماد منضج گذارند تا ریم رفع شود اگر بعد فصد عضو مفصود
ورم کند و ماده منصب سلیم و هنوز در انصباب بود باید که از طرف مقابل رگ زنند تا ماده متوجه بدانسو متصرف گردد و اگر ماده ردی بود واجب که
همان رگ سابق زنند اگر ممکن بود والا رگ دیگر از همان عضو متورم کشایند خواه ماده در انصباب بود یا از انصباب ایستاده چرا که ماده موذی از عضو
متورم جانب دیگر کشیدن موجب فساد و هلاک است **قول قرشی** مردم را امتلای میشد و بعد فصد دست مفصود متورم بورم سرخ میگردید اطبا
بفصد دست دوم امر میکردند هر که میکرد هلاک میشد پس درین امر احتیاط لازم دانند و بلا تحقق ماده بفصد مخالف امر نکنند و آنجا که ماده سلیم بود و از
انصباب باز مانده نیز تنقیه از همان عضو مفصود نمایند و ایضا در استعمال مرهم اسفیداج و اطلیه مبرده قویه بر عضو مفصود متورمه محلبه ماده اند دارت
واجب دانند زیرا که خوف آن دارد که ماده را سوی احشا و اعضای شریفه عاید سازد و هلاک کند **قول رازی** اگر موضع نیش ورم کند بالاتر از آن
موضع زنند اگر ممکن بود والا دو روز توقف کرده باز رگ زنند و اگر آن موضع گرم باشد آب بارد و گلاب بارد کماد نمایند تا جرح مندمل نشود و ورم
و حرارت فرو نه نشیند بحمام نروند و از امتلای طعام و حرکت و تعب پرهیزند **فائده** در تدبیر کبودی موضع اگر فصاد رگ ضیق کشاید و موضع
بسبب انتشار خون زیر جلد کبود گردد تا که اثر آن زائل نگردد بدان دست هیچ حرکت نکنند اگر کبودت بصفرت گراید آثار سلامت عضو باشد اگر رنگ
دیگر کبودتر یا سیاه تر گردد صافن زنند یا از دست دوم فصد کنند و باطلیه خنک مذکوره پردازند **فائده** در تدبیر غشی که از کثرت خروج خون شود
باید که غالیه بر بینی مالند گلاب بر رو پاشند قدری مشک و زعفران بمرق مرغ یا بمرق غنم که بقدری سرکه اصلاح داده باشند نوشانند اگر قوت شرب
نباشد در حلق ریزند و چیزی عطاس در بینی دمند کسی که بعد فصد عادی غثیان و قی بود آن را قبل فصد سکنجبین و آب گرم قی کنانند بعده لقمه نان
بشربت فواکه ترش آلوده خورانند پس فصد کنند **قول جالینوس** همه تن را بروغن یاسمین چرب دارند مطیبات نزد بینی بخور کنند مرغ با عصا
نزد و باغ بریان سازند اگر غشی غالب بود و بدین تدابیر نفع نشود نزد او طبل یا بوق نوازند و گرمابه برند آب معتدل بر بدن ریزند تا بهوش آید
و این اکثر در زنان خصوص که ضعیف بود پدید آید و نیز مردی را که شتیا اجماع بود قی پیش از فصد مانع غشی است لهذا در حال فصد پر مرغ یا چیزی مقتضی

حاضر دارند چون غشی افتد تی کنانند **فائده** کسی را که در معدهٔ او صفرا بسیار تولد بود و محرور لاغر باشد و کسی را که لحم او لطیف و مسام گشاده بود و
کسی را که حس فم معده قوی باشد و کسی را که فم معدهٔ او ضعیف بود در حال خروج خون غشی اکثر افتد پس بعد از بستن دست قبل از فصد آب غوره یا
شربت سیب ترش یا شربت انارین یا چند لقمه نان بر رب سیب ترش یا رب به ترش تر کرده دهند و مریض را بر پشت خوابانند پس فصد نمایند
و هم بران شکل خون بیرون کنند و بعد ساعتی از فصد ماء اللحم یا مرق مرغ یا عصفرت بیضه نیمبرشت قدری دهند غشی باز دارد و تا سه روز از یوم فصد
طعام لطیف و کمتر دهند و میوه دی اشربت یودینه یا بیه یا جلاب که در و ادویه گرم و مشک باشد یا دواء المسک به جلاب یا آب انار دهند و مطفو
را قبل از فصد ریاضت معتدل سود دارد و وقت غشی مشک بویانند و دواء المسک بگلاب یا آب انار ترش حل کرده در حلق ریزند **انتباه**
کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد باید که قبل از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش بگلاب آمیخته دهند و بعد فصد چون قدری خون آید
دست بر مبضع نهند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده قدری حرکت فرموده بار دیگر گیرند بدستور دو سه دفعه وقفه نموده اغلب که غشی نشود
فائده هرگاه در حمی مطبقه و مبادی سکته و خوانیق و اورام عظیمه مهلکه و اوجاع شدیده فصد کنند و قبل از انکه خون قدر ضرور برآید غشی افتد بتر
و تدبیر غشی کرده باز گیرند تا که بقدر مطلوب برآید یا این در صورتیست که قوت قوی بود و الا لا **بدانکه** غشی اثنای خروج دم کمتر و بعد حبس اکثر
افتد اما اگر خون کثیر برآرند یا ابخرهٔ صفرا در بدن کثیر بوند و بسبب حرکت خون ابخره جانب دل روند درین صورت وقت خروج هم پدید می آید
و حدوث غشی بعد حبس دم جهت آنست که طبع و روح عند خروج متحرک بخارج می باشد جهت التیام مبضع و این معنی مانع غشی است مگر عند کثیر خروج
و چون حبس شود طبع و روح جانب قلب متوجه میگردند و روح خود بسبب انتشار و مصاحبت دم از قدر طبعی کم شده بتدبیر باطن و ظاهر نمیتواند رسید
بالضرور مجتمع میگردد در قلب و تعطیل می افتد در حواس ظاهری تا که باستراحت روح دیگر متولد گردد و کفایت مهمات نماید و آن را که قبل از فصد بسبب
خوف غشی شود سبب او رقت روح و ضعف قلبست و آن را که از دیدن خون خود یا بیگانه غشی افتد بغیر خوف سبب او ضعف دماغ یا خیال سوداویه است

فصل چهل هفتم در طریق محاجم حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی ممنوعست و وجه منع قبل از دو سال ظاهرست که صبی را
حاجت باخراج دم کمترست و عدم استقامت اعضای او مانع تر اما وجه منع ثانی آنکه شصت سال که سن شیخوخت شروع میشود و برودت در مزاج غلبه
میکند و غلظ در دم پدید می آید و رقت قلت می پذیرد و حجامت برنمی آرد مگر خون رقیق را پس وقوع او درین سن لا محاله مزید غلظ و نحو طبع و محدث
یبس جلد میشود و اخراج دم مقصود صورت نمی بندد بخلاف فصد که تا آخر عمر بدان رخصتست بشرط قوت زیرا که تنقیه او عامست مر دم رقیق و غلیظ را
اما قبل از دوازده بلکه تا چهارده سال فصد جائز نیست چرا که مقصود از فصد اخراج دم کثیرست و درین سن خروج دم مانع نمو خواهد شد و ایضا تنقیه
فصد شاملست اعضای رئیسه را نیز و کفایت لازمه تنقیه و محافظت این اعضا درین سن واجب تر امذا بعد دو سال تا مضی چهارده سال اقتصار
بر حجامت و علق مستحسن دانسته اند و منع حجامت بعد شصت سال و فصد قبل از چهارده سال مقید بعدم ضرورتست الا عند حاجت بکار توان
بست **بدانکه** حجامت مع شرط سه فائده دارد یکی آنکه از نفس عضو استفراغ می نماید دوم آنکه با وجود اخراج دم و دیگر اخلاط جوهر روح را بیرون
نمی آرد غیر از محل محجوم و بحال خود باقی میدارد سوم آنکه استفراغ او با عضای رئیسه تعرض ندارد و حجامت نقره برای ثقل حاجبین و جرب عینین

وسبل وبثور و دوار وخراز و جذام و وجع کلیه و وجع انثیین و بخر فم مفید امانسیان می آرد چه مؤخر دماغ محل حفظ است و ضعف موضع محجوم لازمهٔ حجامت مع الشرط لهذا باید که اندکی سیل تسفل نمایند تا بمضرت باشد وحجامت کاهل برای وجع دوش وحلق وخفقان دموی و وجع و ورم گلو و امراض سینه نافع لیکن مضعف معده است پس اولی آنکه قدری میل بتصعد نمایند تا بمضرت بود و اگر مقصود معالجهٔ نفث الدم وسعال و ربو باشد تنزل اوجب وتصعد غیر مفید پس درین وقت باشیای مقویه معده تقویت او کنند وحجامت اخدعین برای ارتعاش راس وعلل وجه و اسنان و اذنین و عینین و انف وحلق مفید وگاه بود که تضعیف الدماغ رعشهٔ سر آرد وحجامت ساق در تنقیه و ادرار حیض و فساد فکر وخبث نفس وصرع وسرسام و دوار و قوبا وحکه و ظلمت بصر و وجع کلیه و مثانه وعرق النسا و دامیل و بثور نافع وحجامت محدوده برای امراض چشم چون جرب و سبل و رمد و بثور و سرسج وغیره و وجع و ورم گوش مفید اما ذهن را ضرر دارد و نسیان و رداءت فکر می آرد و در حق صاحب نزول الماء مظفر بود و گاه باشد که ضرر رساند وحجامت تحت الذقن برای اسنان و جبه و حلقوم و وجع السن و ورم لثه و بخر و قلاع مفید و منقی سر و فکین است وحجامت قطن برای دامیل و جرب و بثور فخذ و نقرس و بواسیر و داء الفیل و دوالی و ریاح مثانه و رحم و حکه ظهر و زحیر و وجع و ورم مقعد و کثرت حیض و حرارت گرده و کبد و سوزش بول و بول الدم و ورم انثیین نافع وحجامت عصعص برای بواسیر الرحم و اورام و ضربان رحم و نزف دم و حرارت کلیه و حرقت بول نافع وحجامت اسفل رکبه برای ضربان رکبه که از ماده حار بود و جراحت ردیه و قروح عتیقه که در ساق و رجل باشد نافع وحجامت کتفین برای احتباس طمث و نقرس و عرق النسا مفید وحجامت فخذین از قدام برای ورم انثیین و جراحت فخذین و ساقین و از خلف برای اورام و جراحت انثیین مفید وحجامت بر عنق ماده را از سینه و ریه و کبد کشد و سر و چشم را اسباب کند و وجع بن دندان و گوش و گلو و ورم و ریش بینی را سود دارد و گویند که رعشه آرد وحجامت بر روی ران حکه انثیین و ریش ران و احتباس طمث را نافع و بر پشت ران ورم و جراحت نشستگاه را مفید وحجامت زانو ورم و ثقل و وجع را سود دارد وحجامت شتالنگ صرع و مالیخولیا و جرب و نقرس و تاریکی چشم و دوار و عرق النسا و احتباس طمث را نافع **قول دون انتونیو** حجامت باشرط در اخراج خون منجمد و محتبس مفید و در غلبهٔ دم و ضعیف و طفل و پیر و زنان حامله و در آنانکه از اطالت مرض ضعیف شده یا مبتلای مرض حاده باشند و در آنانکه از فصد بترسند و در غشی افتند یا از فصد مانع بود و در حمرت جلد و تنقیهٔ اعضای ممتلی و غانغرایا بکار آید و برای لسع جانور سمی بر موضع لسع نهند تا جذب سم نماید و نفع او مانند فصد متعلق است اما در ابدان یابس و لاغر و قلیل الدم از فصد بهتر اما اگر خون غلیظ باشد بکار نبرند چه خون بسبب غلظ از جهات خود بر آمدن نمیتواند **قول جوان کورود** و برای صداع مزمن شدید که بدوا به نشود و برای ضعف بصر که بسبب مدیا انصباب ماده وغیره باشد النفع بعد تنقیه تام نزد ورید جو کالا ریا بر قمحدوه نهند و برای جهر در گلو و برای وجع گوش قریب گوش و برای وجع السن شدید بر لثه و زیر زنخ و برای قلت طمث در زنان که بسبب رقت و دیه بود بر ساق پا و برای کثرت طمث و زنیکه خون طمث از دهن اندازد بر وی پلاس و بر هر موضع که متورم و منتفخ بود و انتراص اشد باشد و بکسی دوا به نشود نهند انفع باید که بعد تنقیه گذارند و برای استسقا هیما بیکا بر پای و شکم و صفن زنند تا مائیت بر آید و طبع گرم شود و صحت گردد باید که اخراج آب یکبار نمایند مگر به پنج شش دفعه و نیز باید که مریض قوی بود و ماده بد و کهنه نباشد و برای خناق که ورم در زبان پدید آید و بسبب ورم از دهن بیرون آید و تکلم نماید و آنچه لذ شد از بینی بر آید شرط بر نوک زبان زنند و برای ذات الجنب

بر موضع وجع و برای سرسام بر قمحدوه و برای سکته که بسبب عدم گردش خون باستلای دم باشد و یا بانگرد و بر سر برای عشه که از امتلای دم باشد بر سر و برای فلغمونی و صلابت کبد که بدوا به نگرد و بر مراق گذارند و در ورم و بائی و حمی سمی انفع بر پشت گذارند و برای خفقان و رعشه بر کتفین و برای اسهال الدم و فلغمونی و صلابت و وجع کبد بر مراق راست و برای صرع و خناق و سکته قریب نوکا و برای ضیق در بغل و برای هذیان و مانیا شدید بر سر و برای بول الدم بر کلیه و برای وجع لثه و حمرت انف زیر زنخ و برای امراض قلب زیر ثدی چپ گذارند اما خون کثیر بر آرند مگر قدر اعتدال **قول حکما** وقتیکه وجع و فلغمونی قلب معلوم شود محجمه گذارند **قول طماس** در حمی سمی محجمه مع شرط از فصد انفع اگر مریض قوی و ماده کثیر بود سه چهار دفعه در عرصه یکساعت بر همون شرط شرط دیگر زده محجمه نهند تا خون کثیر بر آید **قول سیدرو** برای حمی لیفوریا و حمی محرقه و همه امراض که از فلغمونی اندرونی شوند انفع و گفته اگر اخراج خون کم باید و مریض زن باشد بر اعضای زیرین گذارند و اگر اخراج خون کثیر ضرور بود در پشت و جگر و سپرز و غیره حسب مرض که در انجا ضرور باشد گذارند و در طفل کم از چهار ساله و در شخصی که بشصت سال رسیده محجمه با شرط نباید نهاد و در خون که بر آید نظر کنند اگر خوب باشد نیک و اگر عفن و زبون بود بدتر که همه خون تا خون سطح زبون گردیده **قول جالینوس** اگر بدن ممتلی بود و فصد ضرور شود اما باریکی رگ یا ضعف مانع باشد محجمه مع شرط نهند زنی که قلت طمث دارد و از فصد مانع باشد شرط بر پای زنند اگر در کسی اعضا تصدیع یا ثقل نماید بسبب یا صدمت ضربه یا وجع و ماده همانجا باشد بغیر امتلای دیگر اعضا بران شرط باید زد یا علق باید نهاد **بدانکه قول افلاطون** حجامت بجای فصد باسلیق است **قول یوحنا** بجای فصد صافن و مابض باشد **قول صاحب ذخیره** چون بعضی مردم را در هر فصلی از فصول سال و در هر سالی از سال عمر و در هر شهری از شهرهای حاجت اخراج خون بود و فصد در همه سال و همه فصل و همه شهر نتاید کرد و لهذا تجویز حجامت نمودند تا وقت حاجت عوض فصد کرده شود پس افضلیت کثیر اندکی گذشت دوم آنکه خون حجامت از عروق خرد و شاخهای باریک آید بدین سبب قوی و ضعیف نمیسازد خلاف فصد و بدان سبب امتلا را کم می نماید سوم آنکه هر عضوی را که حجامت کنند آن را پاک کند چهارم آنکه اگر حجامت بر نیمه بالای تن نمایند از فرود آمدن ماده بزیر ایمن مانند پنجم آنکه با خون حجامت از خون روح خرج نمیشود خلاف فصد ششم آنکه بر جایگاهی که کنند از اعضای نسبتیه هیچ استفراغ نکند **بدانکه** حجامت نواحی پوست را پاک کند و فصد از قعر تن بر آرد و حجامت کسی را باید که خون در تن او بسیار بود و چون اطفال و خون حجامت بیشتر خونی باشد که تا کی بسته و گوشت گشته و بتکلیف فشار دن مزید ان از لحم جدا میگردد و لهذا اصاف تر و رقیق تر بر آید خلاف فصد و موضع شرط بسبب حجامت ضعیف گردد و تا که آثار کثرت خون پدید نیاید حجامت نباید کرد و نیز عادت حجامت ساکردن نیک نباشد **قول جالینوس** کسی که ورم پدید آید و داند که نضجه سر خواهد کرد حجامت نکند چه خون لطیف که ورم بدان نضجه شود بحجامت بر آید و ماده خام ماند و عسر شود **بدانکه** حجامت در نیمه ذر منع است چه اگر قبل از حجامت غذا دهند ظاهر است که هضم کبدی و عروقی درین مدت استکمال نمیتواند یافت پس وقوع حجامت درین وقت موجب جذب غذای غیر تام النضج خواهد شد سوی عضو محجوم و درین خوف آفتهاست یکی ازان آفات برص موضع حجامت است و اگر غذا ندهند هویدا است که بر فرط خلو باعث ضعف و انصباب مرار سوی معده خواهد شد و بعد حمام نیز منعست مگر کسی را که غلیظ الدم بود او را حمام کنند و ساعتی بیاسایند بعده حجامت نمایند و نیز در اول و آخر ماه منعست چه درین ایام اخلاط ساکن میباشند و بباطن راجع پس برای حجامت وسط ماه که شانزدهم و هفدهم است نیک باشد چه رطوبات و اخلاط

تن نیز حسب ازدیاد نور قمر افزون میشوند و بظاهر تن میگرایند و در وسط حقیقی که چهاردهم و پانزدهم ست بکمال غلبه میرسند بستر متوجه بباطن میگردند
وازانکه اخلاط صالح نزد و ترمیل بباطن مینمایند و اخلاط فاسد بنابر غلظ بدان سرعت حرکت نمیکنند پس وضع محاجم اگر در شانزدهم و هفدهم شود خون فاسد
فقط برآید و هو المطلوب و این معنی مختص بحجامتست فصد را برین قیاس ننمایند چرا که فصد اخراج دم از باطن نیز میکند خلاف حجامت پس او می منعت
نه فصد و بهترین وقت برای حجامت روز ست اگر گرما باشد در ساعت ثانیه واگر سرما بود در ساعت ثالث بل رابع نمایند چه درین وقت خون بقوت و لطافت
می پذیرد و در خروج نزد و اطاعت میکند و اکثر این وقت در فصد نیز مختار ست لیکن مراعات او در حجامت بیشتر **بدانکه** شرط زدن وقتیکه ماه در برج
سرطان یا اسد یا عقرب یا قوس یا دلو یا حوت باشد بهتر و وقت ضرورت همه وقت روا ست **فائده** هرگاه که ماده در عضوی گرد آید و کثیر باشد
تا که فصد نکرده باشند تنقیه نفس عضو نیز ننمایند **اما طریق وضع آنست** که اول بر محل مقصود روغن مالند پس محجمه نهند و بعد زمانی جدا کرده شرط
زنند و باز گذارند و بعد زمانی جدا کرده از درون صاف ساخته عضو را بخرقه پاک نموده کرت ثانیه نهند بدستور سه بار تا که خون قدر مطلوب برآید و گر
دانند کر در کرت ثانی و ثالث دم کما ینبغی نمی برآید مکرر شرط زنند و باید که وضع اول خفیف المص و سریع القلع باشد پس هر دو وضع بتدریج باید افزود
در قوت امتصاص و ابطای قلع و بعد یکساعت از فراغ غذا دهند و صفراوی را بعد حجامت آب انار آب کاسنی بشکر و کاهو بسرکه دهند **بدانکه**
تعمیق شرط واجب است تا جذب از غور نماید و هرگاه موضع التصاق محجمه ورم کند و قلع متعسر شود خرقه یا اسفنج آب نیمگرم ترکرده گرداگرد نهند تا نرمی
در ان محل پدید آید و بآسانی جدا گردد **قول صاحب ذخیره** در کسی که آثار کثرت دم پیدا بود و در کسی که خون او غلیظ باشد شرط عمیق زنند
و در کسی که خون اندک و رقیق بود شرط سبک و در کسی که ماده بسیار غلیظ باشد دو بار و در کسی که ماده سوداوی اغلظ بود سه بار شرط زنند و حجام را
باید که اگر عروق ممتلی و پوست نرم و لطیف باشد قبل از وضع شیشه روغن بکار ندارد چه پوست نرمتر و جراحت نیش از مزدین فراختر گردد و خون کثیر
آید و اگر لحم سخت و پوست غلیظ بود اول روغن مالد پس شیشه گذارد و خون قدر حاجت و قوت گیرد و افراط ننماید که ضعف معده و باه و دل و کبد
و استسقا و خفقان و صفرت وجه و بهق و برص و تاریکی چشم آرد و بعد حجامت ساعتی صبر کنند تا آنچه که در آنجا مانده باشد تحلیل شود پس بشویند
و بعد فراغ مرطوبی مثرودیطوس تریاق و دواء المسک خورد تا از لقوه و برص ایمن ماند و اگر خون غلیظ سوداوی بود ساعتی قبل از حجامت تریاق
خورد تا خون رقیق گردد و اگر خون معتدل بود در میان یا بعد حجامت خورد تا دل را قوت دهد و بعد فراغ از اکل اشیای شور تند و حرکات عنیفه
پرهیز دارد از حرب جا تحفظ ماند و هر که بعد حجامت کاسنی بسرکه خورد بدرد جگر مبتلا نشود **قول دون انتونیوا** اول محجمه بلا شرط گذارند پس قلع کرده موضع
مذکور را مالند تا خون رقیق شود بعده بر موضع مذکور از مبضع گرد سر یا بآله دیگر شرط زنند پس محجمه فراخ دهن چسپانند تا اخراج دم کند اگر در یک بار
خون حسب مطلوب برآید فبها والا باز چسپانند اگر بسبب غلظ خون نبرآید موضع مشروطه را با سفنج که بآب گرم تر بود کماد کنند و شرط حسب اعضا
سطحیست یا عمیق باید زد و تعداد محاجم آنست که اگر یکجا گذاشتن منظور باشد یک کافیست باید که چند دفعه گذارند و اگر چند جا مطلوب بود
چهار یا شش عدد چسپانند تا خون موافق یک فصد و قدر مطلوب برآید لیکن اکثر از دو زیاده نمیگذارند و اگر در چسپاندن نچسپد یا چسپیده از خود
بیفتد باز بخبرداری تمام چسپانند و تا که جذب خون کثیر نکند جدا نسازند و بعد بری تمام جدا کرده از خون صاف نموده باز چسپانند تا خون قدر مطلوب برآید

واگر خون کثیر از جراحت وان شود موم و پیه گداخته بمالند تا خون بند گردد و خروج خون درین از ورید و شرائین و لیفات قریبه اعضا میشود و موضع
وضع این ساق و سرین و فخذ و کتف و ساعد است **قول جوان کورد** و بر موضعی که شرط زدن مطلوب بود آن را یک ساعت در آب گرم نهند
تا مسام کشایند و خون سائل و موضع خدر گردد و وجع شرط کمتر دریابد بعده دو سه بار محجمه خالی کشند پس شرط زنند و اگر بران موضع مو باشند و آنها را
بنوره حلق کنند پس شرط زنند و محجمه باشرط یا بی شرط که نهند باید که از اجزای پائین تر شروع کرده تا اعضای فوق رسند و وقت قلع از بالا شروع نموده
بزیر آیند و محجمه باشرط وقت فرو شدن حمی نهند تا بسبب وجع حمی نیفزاید مگر وقتیکه از شدت حمی خوف هلاک بود رواست و محجمه باشرط تا دیر گذارند که خون
کثیر خواهد برآمد اگر جلد صلب و کثیر اللحم یا ماده غلیظ باشد شرط عمیق و در عکس آن شرط سطحی باید زد **اما محجمه بلا شرط** ناری باشد یا غیر ناری برای
چند غرض بکار آید یکی برای جذب ماده بسوی مخالف چنانچه برای نزف دم حیض بر ثدیین و جهت رعاف بر عضله شکم زیر پهلو یا محاذی الم نهند
دوم برای ابراز ورم غائر تا اثر وصول دوا و وضع او بسهولت شود چه گاه بود که ماده متورمه در غور عضو باشد و ظاهر مائل نبود و دوا که برو
نهند موثر نشود پس درین وقت محاجم نهند تا ماده بخارج گراید سوم برای نقل ورم از عضو شریف بسوی خسیس که در جوار اوست و این جذب در اول روز
ورم صورت می بندد که ماده بدانجانب روی میدارد و بنابر جذب محاجم سوی او میگردد اما هرگاه که ورم بروز کرده نقل او متعسر بل متعذر و ممنوع
زیرا که باعث ایلام در محل متورمه میگردد و تالم او مودی میشود بانصباب ماده کثیر چهارم برای تسخین عضو و جذب دم بسوی او و تحلیل ریاح وی مثلا کسی که
دست یا پا حرکت ننماید بسبب فقد حرارت پس اول شیشه بر دوش بعده بر عضلات بازو نهند و دو سه روز صبر کرده بر ساعد نهند و بردارند
و باز هم بر ساعد نزدیک خرده نهند و پای را از ران تا ساق تا قدم فرود آیند پنجم برای رد عضو سوی موضع او چنانچه برای رد فقره زائله بر فقره جبرا
رد امعا یا شرب نازله بانثیین و بر عانه و برای رد انثیین مرتفعه و قضیب مرتفعه بجایگاه اینها میگذارند و می مکند ششم برای تسکین وجع چنانچه در
وجع ریحی بطن و در وجع رحم که عند حرکت طمث زنان جوان را میشود و وضع محاجم بر سره مینمایند و محجمه که برای تسکین وجع بکار برند باید که کلان باشد
تا موضع کثیر از حوالی او منجذب سازد **قول صاحب ذخیره** محجمه بلا شرط برای علتی که درون باشد و خواهند که بیرون آرند بکار آید چنانچه اگر
بواسیر درون بود شیشه نهاده برآرند و برای ناصور که چیزی ازو بالا آید شیشه برو نهند تا یکبار بیرون آرد پس مرهم باسلیقون بدهن ورد حل کرده فتیله
گذارند و این همه بعد تنقیه باید تا بمضرت بود و برای زنیکه رطوبت از فرج او وقت صحبت بالاید شیشه گذارند بعد دفع رطوبات فزونی از تن او تا
ماده از عضو درونی برآید و محجمه بغیر شرط بلا نار با متصاص میباشد چنانچه مشهور است **قول جوان کورد** و محجمه بلا شرط برای حمیات خصوص حمی
سمی لیفوریا مفید چرا که تفتیح مسام و تنفس و جذب ریح و ابخره مینماید مخرج ماده مزیله وجع ریحی و فلغمونی ریحی و غشی ریحی جاذب بلغم و ریزش اندرونی.
باز آرنده اشتها که بسبب ریاح یا ماده خام زائل شده باشد بیرون آرنده اورام و طاعون که ظهور کرده بازگردند یا همان قدر مانند حابس طمث
زیر سینه گذارند مزیله عوارض و فلغمونی رحم بالای ناف نهند بعد تنقیه تام حابس رعاف بر مراق گذارند برای اخراج طمث و جذب ابخره که بقلب صعود
کرده باعث وجع و بدماغ رسیده موجب صداع و دوار و صرع گردند در حالس پایها چسپانند و برای اخراج ماده و غیره و خون که در گوش بود بر
اذنین گذارند و برای دخل مسهل و غذا در معده که چون خورند یا نوشند قی برآید و برای جذب صفرا که در غب و غشی بدهن معده رسیده باعث

وجع الفؤاد گردد بر عمق معده قدری مائل بچپ گذارند تا بجگر اذیت نرسد و برای حمیات ادوی محرقه ولیفوریا وسمی النفع بعد فرو شدن حمی
گذارند اگر ضرورت باشد وقت شدت هم بکار برند و برای ابراز حصبه و جدری و آبله وغیره که بعسر برآیند بر همه حاطه تن گذارند و برای تفتیح مسام
بتسهیل تنفس مفید و محجمه بلا شرط تا دیر دارند بلکه تا زمانی که از خود بیفتد **قول صاحب ذخیره** محجمه ناری برای جذب ریح مؤثرست و دو نفع دیگر دارد
یکی تسکین وجع در قولنج و وجع رحم که بالغه را وقت حیض شود و وجع عرق النسا دوم تسخین عضو و کسر ریاح او اول روغن بادام یا روغن مصطکی
مالند پس شیشه نهند و دو ساعت دارند **قول دون انتونیو** محجمه باید که از شیشه یا فلز بود و دهنش تنگ و شکمش عریض باشد و سوای اجزای
نرم و چربی جای دیگر نگذارند و نفع او آنست که اوعیه های موی آن موضع را پهنا و مسترخی نموده جذب ماده و ابخره مینماید **قول جوان کوردوو**
محجمه بزرگتر باید تا آتش که درو نهند زود سرد نگردد و کار خوب نماید و نیز وسیع الدهن باید تا در مواضع کثیر محتوی شود زیاده نفع دهد **طریق وضع ناری آنست**
که قرصی تنگ از خمیر آرد گندم ساخته بر عضو مقصود نهند و در شیشه قدری پنبه ندف زده نهاده روشن نموده دهن محجمه بر قرص گذارند تا بسبب
جذب بچسپد **فصل چهل هشتم در طریق ارسال علق** در اکثر طبائع خصوص در نسوان و صبیان که تحمل الم شرط ندارند علق نیکو چیزیست
و جذب خون در علق از غور عضو فروتر از جذب حجامتست ازینجاست که در اکثر بعد اسقاط سیلان دم باقی میباشد و محتاج بحبس میگردد بخلاف حجامت
که نزف درو نمی باشد مگر احیاناً در صورتیکه نیش بر عرق رسد و در امراض جلدیه چون سعفه و قوبا و مانند آن ارسال علق نافع باید که بعد تنقیه چسپانند
و شرائطی که در حجامت از عدم استعمال در آخر و اول ماه و اختیار او در وسط و تعیین ساعات و مراعات اختیار و اضطرار گفته شد درین نیز مرعیست
و چنانچه در حجامت یکساله رخصت نداده اند و بعد شصت سال منع نموده درین هم همین اعتبار است لیکن عند حاجت اطفال شش ماهه بل چهل روزه
را اجازت بارسال دو سه علق کرده شد و نفع بلا ضرر مشهود گشت چنانچه طفلی را که از چله گذشته بود شائبه فساد دم که بسرخباده مشهورست پدید آمد
بر سر مقعد علق گذاشتند نفع شد و کذا طفل دو سه ماهه را که ناف او سخته بود و اطلیه و ذرورات مجففه سود نمیکرد دو سه علق گرد ناف گذاشتند در
اندک مدت خشک شد و احوط آنکه بضرورت قوی از فوق معده خون نگیرند و اگر اتفاق افتد تقویت معده تا هفته با نوشدارو کرده باشند تا
بی آفت بود و استعمال اشیای حار بعد خروج دم ممنوع و استعمال مبردات بیضرورت نیز غیر مجوز و اعتدال در امر محمود **قول دون انتونیو** خروج
خون بعلق از اوعیه خاص بدون شگافتن اوعیه های موی شعری یعنی اورده و شرائین و اجزای قریبه آن بخوبی تمام میشود و چون از اعضای
ماوف بسبب قرب اخراج دم بوجه احسن مینماید لهذا از فصد بهتر و مفیدست چه هر جا که خواهند چسپانند بخلاف فصد و نفع او مثال فصدست بلکه بهتر
ازان چه در همه اوقات و اسان مستعملست و افتتاح خون محتبسه که در بواسیر و امراض مراق و سینه و وجع عضله و مفصل وغیره میشود مینماید پس برای
امراض سر گرد و ورید صدغ یا عقب گوش یا بر درز اکلیلی یا بر وسط سر گذارند و برای خناق زیر زنخ و برای ذات الجنب بر موضع وجع و برای مراق
و فلغمونی جگر و احتباس بواسیر گرد مقعد و احتباس حیض بساق و ران یا بر اجزای پرین فرج چسپانند همین وجه در هر جا که مرض باشد زیر آن موضع گذارند **قول اطبا**
تبدیل خون قلبی که بنیاد ماده سمی کند مینماید **قول فیزیلیو** وقتیکه خون در موضعی پر شود که از فصد نتوان برآورد و در وجع و فلغمونی باشد بر آنجا
علق گذارند یا حجامت مع شرط نمایند **قول ارزینی ریو** فقط در قوی جسمان بکار نمی آید بلکه در نازکان و ضعفا نیز **قول بلیاتیریو**

برای وجع شکم و تحجر سپرز دحکه جرب مفید **قول میرکار دو** در سوء مزاج سوداکه اخراج خون ضرور بود و فصد کردن نتوانند علق بر موضع بواسیر گذارند و برای کسی که انفع و نیز ارسال او بر مقعد برای ضیق نفس و مالیخولیا و امراض کلیه و اوجاع و مانیا و ربو و نقرس و غشی و دوار و صداع و امراض چشم انفع **قول جوان کورده** و برای امراض که از حرقت کبد شوند و اسهال و موی بر پشت دست است بر الیتین گذارند و برای امراض اشد چشم و سر سام عقب بر دو گوش نهند و برای صداع بطلان سمع یا عقب اذنین گذارند و برای خناق گرد گلو نهند و برای ذات الجنب بر قفس برای امراض دماغ بر قفا نهند و در مرض که سمع یا وجع امراض عسر باشد که از فصد و انکباب مخدرات نفع نشود علق گذارند و کسی که ماده سوداوی غلیظ بسیار باشد یا بواسیر دموی در شرج یا وجع بود ارسال علق بر دبر مفید است و اگر ماده سوداوی اندک باشد یا خروج خون بواسیر عادت نبود و دو مسیل بواسیر جرح دو و ورم نباشد ارسال علق بر مقعد مضر بود و در زمانی که علق چسپانند حقنه کردن ممنوعست **بدانکه** علق جانوریست دراز مدور سرش مسطح و دهانش مدور و خشن و وقت ارسال از دهانش شیئی بر آمده در جلد نافذ میگردد و بوساطت آن خون را بقوت تمام میمکد بهترین او دراز ستقر اللون یا کبد اللون یا شبیه بجراد صغیر یا شبیه بذنب الفار صغیر الراس است که بر سینه او خطوط سبز و سرخ و بر شکم خطوط سبز باشند و آنکه شکم او سرخ بود و بهتر از آنست که پشت او سبز باشد و از آب روان گرفته باشند و آنچه بدون اینها باشد و سرش کلان و سرخ و در خشان و بر سینه او داغها خفیف بود و از آب بند گیرند ارسال را نشاید باید که یکروز قبل از استعمال صید کرده و از گوسفند آویزند تا هر چه در جوف او باشد بقی دفع شود پس قدری خون بره یا غیر آن نزد او ریزند تا اغتذا بدان نماید پس بگیرند و لزوجت از وی باسفنج یا بخرقه پاک کنند تا مستعد جهت ارسال شود و وقتیکه ارسال مطلوب گردد آنها را در آب شیرین که بظرفی کلان باشد اندازند و قدری در آب گردیدن دهند پس هر کدام که سریع الحرکت بود بگیرند و پاک کرده و موضع ارسال را بآب نمک شسته مالند تا سرخ شود پس علق گذارند اگر زود متعلق نگردد قدری گل سرشو یا خون مالند که از ین بنشاط تمام متعلق میگردد و وقتیکه از دم پر شوند و اسقاط مطلوب گردد قدری نمک یا رماد یا اسفنج محرق یا صوف محرق بر او پاشند که زود ساقط میگردند و در برگ تنبول جدا کنند و بعد سقوط اصوب آنکه محجمه آن محل را امتص سازند تا قدری خون دیگر بر آید و کیفیت ضاره لسعیه که در آنجا باشد جدا گردد و محجمه ناری بود یا غیر ناری و اگر بعد سقوط دم باری شود دغنص محرق یا رماد یا خزف سحوقه یا زاج ذرور کنند و باید که ارسال علق بعد تنقیه نمایند **قول دون انتونیو** اول آن موضع را بآب گرم شویند پس آنگاه علق را در شاخ یا در ظرفی دیگر نهاده دهنش بموضع مقصود متوصل سازند تا بچسپد اگر نچسپد خون مرغ یا خون کبوتر و گلاب یا شکر یا عسل یا لبن بمالند بعده گذارند و تا آنکه خود بخود جدا نسازند که بعد مص خون از خود جدا میگردد و اگر بشتاب جدا سازند و دندانش در لحم مانند قرحه تا علاج آرند و باشد که هلاک کنند و بعد پری خون اگر جدا نگردد بمقراض ببرند یا نمک بر سرش ریزند اگر اخراج خون کثیر مطلوب بود علق از خون پر گردد باید که از وسطش یا دمش قطع کنند تا ملتصق باند و جذب خون نماید و بعد جدا شدن موضع بلسوعه او را بآب گرم نهند تا خروج خون بمقدار یک فصد گردد و اگر گذاشتن در آب گرم نتوانند خرقه بآب گرم تر نموده بران موضع نهند و جراحت را کشاده دارند و اگر خون کثیر بر آید و بند نگردد خرقه کتان سوخته چسپانند یا گل ارمنی به بیاض بیض آمیخته گذارند اگر جرح قبل از خروج خون قدر حاجت بند گردد شاخ گذاشته خون بر آرند و اگر بر مقعد نهند باحتیاط تمام گذارند تا در مستقیم نرود که موجب آفتست اگر رود باصبع یا بسر وجهیکه تواند

برآرند و تعداد او در سال اول از شش تا دوازده عدد است زیاده ازین جایز نیست و مهر علق یک وزن خون یا کم زیاده جذب مینماید **قول جوان**
کورو واول موضع را بگلاب شویند و بخرقه خشن بمالند تا سرخ شود پس بچسبانند و بعد جدا شدن علق اگر مریض قوی بود در آب گرم که تا جرح
رسد نشینند تا خون قدر حاجت برآید اگر آب بزودی رنگین گردد در ربع ساعت و اگر دیر رنگین شود تا یک ساعت در و مانند و اگر بسبب ضعف
در آب نشستن نتوانند زیر او چادر دو تو کرده نهند و خرقه بآب گرم تر نموده بر جرح گذارند و تا دو سه ساعت دارند و قلتیکه خون حسب حاجت برآید خرقه
کتان سوخته بر جرح بندند اگر خون بند نشود آرد باقلا یا ماش یعنی موی کلاه سوخته بندند یا رال سوخته به نسج عنکبوت آمیخته بندند اگر کافی نبود گل مختوم
بندند تعداد او از شش تا ده علق است حسب حاجت و همه یکبارگی ننهند مگر دو سه دفعه بفاصله دیگر وز تا خون عمیقه که در اول مرتبه برآمده مستخرج
گردد دیگر خشخاش با آب سائیده نیمگرم ضماد کنند مزیل بختگی لسع علق دیگر بسباسه بروغن زرد سوخته بر نیش علق طلا کنند مزیل فساد **فصل**
چهل نهم در تدبیر سفر اگر در سرما قوی سفر کنند باید که قبل از شیر غذای حار از ثوم بصل فلفل خورند و بوقت برآمدن آفتاب روانه شوند و دهن و
بینی و اطراف را از هوا نگاه دارند و چون بمنزل رسند دفعةً در جای گرم و پیش آتش نروند مگر بتدریج و وقت خلو سفر ننمایند چه بمقتضای فصل حرارت
غریزی میل بباطن دارد پس اگر معده خالی باشد حرارت غریزی بر طوبات بدنی آویزد و آنرا بغذائیت صرف کند و موجب ضعف گردد و اگر بسبب
سرما منجمد گردد و هنوز ورم نکرده و کبود گشته باید که در محل محفوظ آتش افروخته دارند و دلک همه تن غیر از سر نمایند و سر را بخرقه گرم تکمید کنند پس
فرمایند که صاحب بدن گرم برهنه با او خسپد و بدن خود بسینه و شکم او مالد انگژه و مرفلفل برابر سائیده قدری بخمر آمیخته در حلق او ریزند و چند فرفیون قسط
بروغن یاسمین یا بروغن نرگس آمیخته بر بدن مالند و بعد افاقت چون غذا طلبد مرق مرغ مرق حمام دهند و عسل لیسانند اگر اطراف از برد ورم کنند و
قلیل الحس شوند اما هنوز سیاه و سبز نشده باشند باید که در طبیخ گرم اکلیل بابونه کاه گندم شلجم کرنب مرزنجوش حلبه کتان شبت تمام سبوس اطراف گذارند
و شویند و آب گرم فقط نیز کافی و چون قدری گرمی در آب ماند برآورده به بنفشه خشک نموده روغن سوسن و روغن زنبق مالند و نزد آتش دارند تا
بحال آید عدس بخمر پخته ضماد سازند اگر بعد ورم سبز یا سیاه گردند باید که شرط عمیق زنند و در آب گرم گذارند تا خون از افواه جرح منجمد نگردد و از سیلان
باز نماند و چون دم از آمدن بایستد برآرند و گل ارمنی با آب و قدری سرکه طلا کنند و بعد زمانی بخمر نیمگرم یا با آب سرکه شویند باز طلا کنند بدستور چند بار
تا اثر صلاح پدید آید و اگر بعد تسود و تخضر تنتن پدید آید باید که برای اسقاط لحم عفنه تا فساد او بجا و صحیح سرایت نکند برگ کرنب برگ سلق نیز انده کوفته بدهن
بقر و مسکه آمیخته گرم کرده یا برگ کلم برگ اسفاناخ بدهن بقر پخته یا برگ خطمی برگ خبازی بلبن بقر پخته ضماد کنند یا روغن تنها گرم کرده نهند و در روزی
چند بار تبدیل نمایند تا لحم فاسد ساقط شده صحیح ماند پس منبتات لحم گذارند و این عمل از استعمال آهن بهتر است و آنجا که اسقاط اجزای عفنه جز بحدید ممکن
نبود و در عظم نیز فساد و سیاهی سرایت کرده ناچار قطع باید کرد تا فساد باعضای دیگر تعدی نکند لیکن عند قطع احتیاط کلی نمایند تا خطا یای عصب و
عروق بریده نگردد پس بتدبیر قرحه و مجففات و جزآن پردازند **فایده** اکثر است که عضو سرما زده اصلاح یافته هر سال در سردی هوا ورم و وجع نماید
باید که مغز زاغ سیاه مکرر در وقت عود مالند باز عود نکند اگر قمور و هیجان چشم اکثرت برد بود کاه گندم بابونه شبت مرزنجوش مفرد یا مرکب جوشانده تکمید
کنند یا بر سنگ گرم خمر ریخته انکباب نمایند اگر چشم سرخ شود بلا تمهل قیفال زنند و شرب خمر و استکثار ثوم مفید **فایده** باید که قبل از سفر کم خوردن کم

نوشیدن کم خفتن عادت کنند و چون ایام سفر نزدیک آید و فصل گرم بود فصد و تنقیه نمایند و بعد تنقیه غذا جید الجوهر قلیل المقدار استعمال کنند تا
عروق از ماده ممتلی نشوند و چون بسفر روند بر امتلای معده نباشد که موجب سده و فساد طعام و عطش میشود و غذا وقت نزول بمنزل خورند اگر
نتوانند اندکی سویق شعیر بشربت فواکه یا گلشکر خورند و اکثر اغذیه حامض از لحم بره بزغاله غوره انار زرک خورند و در عرض راه سر را از سخونت شمس
محافظت نمایند و هر روز سر بروغن بارده رطبه ترطیب دماغ نمایند و لعاب اسبغول صمغ عربی محلول بیاض بیض بر وجه طلا نمایند تا از حرارت شمس محفوظ مانند
و لعاب اسبغول آب برگ خرفه بر سینه گذارند و از جماع و ادویه گرم و حمام گرم و اغذیه غلیظه پرهیز و در منزل که از آب و هوا معتدل بود فرود آیند و بتدریج
خود را خنک سازند و فوراً سر را برهنه نکنند و آب سرد ننوشند و بر عطش صبر نمایند پس بتدریج آب نوشند و اگر آب کمتر باشد قدری آب بخل آمیخته
نوشند که اندک این کار آب کثیر مینماید در اطفای عطش و اکل کاهو مصلح میاه مختلفه است و اگر سرکه خورند دافع عطش شدید اگر در سفر باد سموم وزد باید
که بصل تراشیده شب در دوغ ترکنند قبل از سیر خورند خرفه پخته خورند شاخ خرفه خام خایند و امتصاص همکنند و همراه دارند و قبل از مشی سینه
را بلعاب اسبغول یا آب خرفه دهن ورد بیاض بیض آمیخته طلا کنند روغن گل روغن بادام روغن کدو در بینی چکانند روغن بنفشه بویند و
در بینی مالند و بسفر وقتی کنند که باد سموم نوزد و در محفه نشینند و بصل کثیر همراه دارند آب بارد کثیر نوشند و در گرما تا ممکن سفر وقت شب کنند
یا در وقت بارد و فضه مجلی در دهن دارند که مسکن عطش است **بدانکه** اهل فارس چون احرام کعبه کنند پنبه را مدتی در آب نارنج تربیت نموده خشک
کرده قدری از ان پنبه برای دفع عطش زیر زبان میدارند اگر بباد سموم گرفتار شود بصل بو بد بقول بارده خورد در جای سرد نشیند اغذیه سریع الهضم
خورد آب بارد بر دست و پا ریزند روغن گل گلاب بر سر مالد و ساعتی در آب دارد و اگر عطش باشد با آب سرد مضمضه کند اگر بغیر آب ماندن تواند جرعه
جرعه نوشد اگر تپ نباشد شیر النفع الا دوغ بنوشد **فائده** لعاب اسبغول لعاب بهدانه کتیرا صمغ عربی نشاسته مفرد یا مرکب بیاض بیض بر بشره طلا
کنند و چون بمنزل رسد بشوید تا بشره از باد و آفتاب سیاه نگردد و شقاق نیارد و برای رفع ضرر میاه مختلفه باید که خمر یا سرکه در آب آمیزد و سرکه جلن
بصل ثوم مخلل خورد و دانه هیل قسط سادج سائیده صره بسته در سبوی آب اندازد و گل مولسری یا کافور یا عود وغیره بر مجمر اندازد و سبوی نو را از گون کرده
بر دود نهند تا دود در سبو رود و پس در سبو آب پر کنند اگر کسی از پیاده روی مانده گردد باید که عضلات پای را بروغن شبت روغن بابونه مالد و از حموضات
و اغذیه غلیظه پرهیز و اطفار سرد و یا زیت چرب کند و پای را تا ساق در آب گرم گذارد و اگر ضعیف باشد در آب بارد سبوس گندم شونیز گرم کرده
بندد اگر کسی در دریا رود غثیان قی پدید آید بند نکنند تا بتمامه بر آید چون افراط کند و ضعف آرد اشیای مقویه معده و حابسه قی دهد عدس مطبوخ بسرکه
و قدری پودینه خورانده سیب آنار النفع بصل بو باید که فوراً قی را باز میدارد لیمو نارنج انار ترش در دهن دارد و مکد **دوا** عرق گوگرد ربع درم
زنجبیل درم آمیخته دهد روغن ترنج بر کف پا مالد از شدت برد امان دهد **دیگر** پیه خوک مالد مزلقه ضرر سرما **دیگر** ثوم بروغن جوشانده مالد مزلقه
جمود دم عضو بریت پخته بستور **دیگر** اطراف طفل بطبیخ جزر بشویند محلله خون که از برد منجمد شود

مقدمه چهارم

در بعض احوالات علمی

باب اول

در ذکر حد و نفع طب و احوال عناصر وغیره

فصل اول در خوبی و نفع طب تن مردم چیزیست مرکب از ماده و صورت بدانکه ماده چیزیست فراهم آورده از اربعه عناصر که بیکدیگر مخالف اند چه وقتیکه از یکدیگر جدا باشند فعل و طبع و جای هر یک جدا بود و از یکدیگر گریزان باشند و یکدیگر را تباه کنند پس تن مردم بسبب ناسازی عناصر که ماده او از آن فراهم آورده اند ناچار تباه شوند [illegible] چون جای عنصر مخالف [illegible] جای یکدیگر است هر عنصر که [illegible] است تا از دیگر عنصر جدا گردد و بجای خویش پیوندد **اما صورت قوتیست** [illegible] که باهم آمیخته [illegible] گردد و بر حال بماند با کار صورت کار [illegible] بجهد عناصر بطبع از هم گریزند [illegible] کار [illegible] عناصر را بر حال صلاح و بوقت تنگی نگاه داشتن نتوانند سوای ازین تن مردم را [illegible] و با آب و آتش و خاک [illegible] داشتن [illegible] حرکت و سکون نمودن و شادی و غم یافتن ضرور و این همه [illegible] صورت در نگاه داشتن این پیوند پس اشیا [illegible] چیزی باید که این صورت [illegible] باشد و آن علم طب است که حقیقت از آن داشته **قول صاحب فولشیکه** هرگاه خواهش الهی [illegible] چنان گردید [illegible] شود و همان زمان عناصر [illegible] گردیدند زمین با تازگی و آسمان با روشنی و آفتاب با شعاع پیدا شد سوای زمین انسان از صنعت [illegible] بسیار [illegible] خود بسان طلبع [illegible] اشرف ساخت و بشکل کروی گردانید **قول کریکوریو** انسان اول از تمامی مخلوقات خلق گردانید و پیدایش زمین و عالم خرد بسبب داشتن چند چیزها گفته و چنانچه حکما عالم کبیر را سه قسم کرده یعنی اول عالم عناصر که سفلی است دوم عالم افلاک که علوی است سوم عالمی که خارج از عالم افلاک باشد و مراد از مجرد است مثل عقول و بالاتر از آن انسان را با آن یعنی بعالم کبیر نسبت داده و جسم انسان را نیز بسه حصه منقسم ساخت یکی راس که محل قوت

مدرکه و مقوی فهم و فرازنده دانش و حافظه و برانگیزنده دلائل و حاکم تمامی افعال طبعیت مثال روحیکه فوق عالم افلاک تدبیر عالم میکند دوم سینه که مبدای حرکات و آفتاب تابان یعنی قلبست که از رسیدن روشنی آن تازگی تمام جسم و ازدیاد حرارت طبعی و افزایش قوت بنا بر تمامی افعال طبیعی حاصل شود چنانچه در عالم کبیر از وصول نور آفتاب بر زمین نشو و نما تمامی نباتات و شگفتگی گلها و برآمدن ثمر و برگها میباشد سوم شکم که دران چند اجزا میمانند برای طیاری غذا وغیره چنانچه در عالم کبیر از کون و فساد و زیادتی و نقص در عالم عناصر عارض میگردد بدانکه بعضے اعضاء انسان را از ستارها مناسبت میدهند مثلاً سر را از قمر و اعضای تناسله را از زهره و قلب را از آفتاب و مراره را از مریخ و ریه را از عطارد و کبد را از مشتری وطحال را از زحل و بعضی ترکیب جسم را از اربعه عناصر میشود جدید و ناقص و آسمان قیاس میکنند مثلاً از آسمان روحها و از عناصر ماده ها و از میشود ناقص الوان معدنی وغیره و بعضے اعضای انسان را به بروج نسبت داده مثلاً راس را از حمل و عنق را به ثور و عضدین را بجوزا و سینه را به سرطان و کلیتین را با سد و اجزای ایلیا فاکورا به سنبله و کلوتین را به میزان و و بریلاس به عقرب و فخذین را بقوس و ساقین را بجدی و قصبتین را بدلو و رجلین را بحوت سوای ازین ترکیب انسان از دنیای خاص بسبب هیئت جسم و حرکات و فرق از حیوان مطلق در راستی قد و قامت وغیره مناسبت دارد و ماورای این در انسان اس کروی و مغز کثیر بنسبت حیوان میباشد و چشم پوشیده از دو پلک خلاف بهائم و طیور مثلاً در بهائم تمام چشم سیاه می بود و از پلک بالائی پوشیده میگردد و در طیور از پلک زیرین و گوشها بحرکت خلاف حیوان که متحرک میباشند علاوه آن بسبب عقل و ادراک که در تمامی اشیای دنیاوی فرق مینماید و نیک و بد را فراموش میسازد اشرف مخلوقات گفته شد و ترکیب جسم انسان از دو صد اندکے زیاده عظم و دو صد غضروف و رباطات و شرائین اکثیر و اغشیه آورده و سی جفت اعصاب و چهار صد اندکی زیاده عضلات و یک تنفس و دیگر اعمال مقرر گشته تا از دریافت این مقدمات انکشاف اسرار الهی گردد و هر یک اعضای جسم برای کار خود مخلوق شده مثلاً عینین که در جای بلند نهاده اند منفعت آنها بینائیست و نفع گوش شنوائیست تا انچه شنود مطابق آن از زبان که ده عضله دارد و نفع او تکلم است جواب دهد روح یکی حیوانی که در دماغ برای یاضت افعال خود میماند و دماغ معدن خیال و اجزای وحی وغیره است دوم نفسانی که در قلب از حرارت طبعی خود حفظ حیات مینماید و خونی که در او ورده میگردد و تغذیه تمامی آنها میسازد سوم طبعی که در کبد است برای افعال جمع و لزوم غم و حزن و غصه و فرح و نشاط وغیره از اعراض نفسانیست و نیز اعضای رئیسه و غیر رئیسه و هی و خادم رئیسه اند که از صدور افعال منفعل میگردند و راس مملو از دماغ و سینه از قلب و شکم از امعا سپرز کلیه مراره است و برای تصفیه جسم خروج فضله وغیره که از هضم باقی میماند مقرر کرده بدانکه جنین از ابتدای قرار یافتن نطفه در جای غیر صاف میان خون طمثی که در هر ماه طبع اخراج او از مجاری رحم میکند محفوظ میماند و اگرچه دیگر حیوانات از موها پوشیده و از دست و پا وغیره چالاک و مصلح پیدا میشوند اما انسان برهنه پیدا میگردد و حیات این مثال حباب و هوا و موج دریا است چه مختلط بمادهاست و از موج کشیده میگردد و از حرارت خشک میشود و از هوا شگافته میگردد و از غذا تنمیه می پذیرد و از غصه انجماد می یابد و از مرض آخر میشود و لهذا حیات انسان را حیات نمیگویند سوای ازین بعد تولد فوراً بگریه می در آید نه بخنده و اگرچه انسان اشرف المخلوقاتست اما بطوریکه بچهای دیگر حیوانات در اندک مدت قوت دویدن و رفتار وغیره پیدا میکنند نمی کنند مگر در مدت دراز طاقت رفتار و گفتار پیدا مینماید و خون بحرکت می آید و لا مثل بهائم از هر چهار دست و پا متحرک میگردد و پس بیان انسان و اگرچه

در وقت ظهور اندکی شعور بخنده می درآید و بگفتار میگراید لیکن این خندیدن را از فرح خاطر نباید فهمید بلکه بر حیات ناپایدار خود که مثل گلها دمیده در اندک ایام پژمرده میگردد و گریه میکند **قول سینا** انسان مانند ظرف آبگینه است که از ادنی صدمه و پای شکسته میگردد **قول بلینو** نوریست نهاده در هوا **قول دیموکریتو** تمامی انسان مریض میباشند برای آنکه مرکب باخلاط اند و اخلاط بخصوص سمی مائل شده موجب هلاک میگردند چرا که پیوسته انفعال و اعمال که از تمامی اجزای جسم سر میزند براستی و خوبی نمیباشند گاهی براستی و گاهی بر بوئی

فصل دوم در عناصر که ارکان نیز گویند

بدانکه تن مردم و حیوانات وغیره که زیر فلک است با آتش و هوا و آب و خاک سرشته شد و هر یک ازین جسمیت بسیط و جزوی از وی مخالف جزو دیگر نیست و هر جزوی از و که در هم آری همان طبع و همان فعل دارد که دیگر جزوها و آمیزش همه اشیا ازین هر چهار است و هر یک اجدائی کمی بیشی آنهاست مثلاً چیزی را که پایه آتشی در و بیشتر بود گرم و خشک اگر هوائی زیاده باشد گرمتر و اگر آبی بیشتر بود سرد و تر و اگر خاکی زیاده باشد سرد و خشک گویند و این هر چهار ضد یکدیگر اند ایزد تعالی این هر چهار دشمن را با هم آمیخت و میان ایشان صلحی نهاد و بسبب اختلاط طبع آنها بسیط تمام و قوت همه منکسر شد چنانچه هیچ یکی ازینها جدا نتوان یافت **بدانکه** دو ازین سبک اند یعنی آتش و هوا و دو گران اند یعنی آب و زمین **اما زمین** جسمیت بسیط موضع او فروتر همه و آنجا بالطبع آرام دارد و اگر پاره ازو بیرون آرند بالطبع بجای خود باز شود و بدین سبب گرانتر و فروتر از همه است طبع او سرد و خشک نفع او در همه تن آنکه تن را از هستی او پایداری باشد و بران نهاد که نهند بماند **اما آب** جسمیت بسیط جای او گرد همه روی زمین و سبکتر از زمین است و معنی سبکترین او چنین نیست که بالای زمین باشد و ایزد تعالی پاره زمین را از آب برهنه کرد تا آرامگاه آدمیان و دیگر جانوران باشد و بیشتری سوی شمال برهنه کرد تا این آرامگاه خوشتر و هوایش درست و صاف تر و باشندگان او تندرست و قویتر باشند سوای ازین باشندگان زمین را از آب چاره نیست لهذا درین پاره زمین جائی آب و جائی زمین کرد و آب در وی پراگنده نمود تا همه جا باندازه رسد و همه باشندگان روی زمین را ازو بهره باشد و جائی آب و زمین یکجا کرده و گرانی و سبکی هر دو یکسان نموده که نه آن گرانتر و نه این ازان سبکتر شاید تا هر دو بهم آمیخته باشند از بهر صلاح حیوانات طبع آب سرد و تر و خواص او آنست که بآسانی از هم پراگنده و یکجا جمع توان کرد و هر نقش نهاد بآسانی پذیرد لیکن نگاه ندارد و بران نهاد نماند نفع هستی او در هر چیز آنست که او تنها تنها و بزودی و بآسانی بهر نهادی که خواهند توان نهاد و فرمانبردار باشد و ازان چرا که چیزی تر اگر چه از نهاد زود بگردد و زود پذیرنده نهاد باشد چنانچه چیزی خشک اگر چه دیر نهاد پذیرد و دیر از نهاد دیگر گردد پس ایزد تعالی آب را بزمین آمیخت تا خاک خشک بسبب اختلاط آب پذیرنده هر نهاد گردد و در گرانی او بر دو پیوستگی در وی پدید آید و نیز در آب بسبب اختلاط خاک سنداری و استادگی رو نماید تا چون جسمی را بر نهادی که نهند بران نهاد دیر بماند **اما هوا** جسمیت بسیط موضع او برتر از آب و فروتر از آتش لهذا سبکتر از آب و گرانتر از آتش است طبع او گرم و تر نفع هستی او در هر چیز آنست که چیزهای لطیف و سبک باشد و کشادگی میان جزوها پدید آید و آنچه سوختن و افروختن را شاید بسبب کشادگی جزوهای او زود برافروزد **سوال** اگر هوا تر است چرا که چیزها که اندر هوا است نمیگدازند چنانچه از آب **جواب** تر چیزی را گویند که بآسانی پراگنده و از هم جدا گردد و بآسانی بهم آید و آمیخته گردد و اشکال زود پذیرد و زود گذارد چنانچه از حال آب معلوم است و هوا اندرین باب از آب الطف و فرمانبردارتر است می بینی که هوا چگونه آسان و زود از آواز شنگوئی متحرک شود و موج کند

وتقطیع و شکل حروف پذیرد و در آب این لطافت نیست پس تری هوا افزون از آبست اما سبب ترکردن آب آنست که قوام او اغلظ از قوام هواست
لهذا هرچه بدو باز آید بسختی آلودگی بران چیز نماند چنانچه اگر کسی اصبع بروغن فرو برد آلودگی روغن بر اصبع او فزونتر از آب باشد چه قوام او اغلظ از آب
است **اما آتش** جسمیست بسیط بالای همه موضع او در روی فلک ماست این روی که سوی ماست و غایت سبکی اینست طبع او گرم و خشک نفع او
در هر چیز آنست که هر چیز بدو لطیف و آمیخته و پخته و رسیده شود و بقوت او جزوهای هوا در همه جسمها گذر یابد و غایت سردی آب و زمین
بدو منکسر شود و از طبع بسیط بالطبع مرکب گردد بحکم حکیم مطلق و کائنات را جز بدین چهار منفعت حاجت نیست و تمامی همه کائنات بدین چهار معنی
حاصلست پس ارکان جز این چهار نیست **بدانکه** سردی زمین کمتر از سردی آبست و گرمی هوا کمتر از گرمی آتش و این چهار عنصر مایه اولست مر اندامهای بسیطه
تن مردم و دیگر حیوانات را مایه دوم اندام بسیطه است و اندر بعضی اندام بسیطه چون عظم و پوست و لحم مایه خاکی بیشتر و در خون و صفرا و بلغم مایه آبی
و در روح مایه هوائی بیشتر است و در عظم مایه خاکی زیاده از انست که در شحم و در لحم زیاده از انکه در مغز همچنین در دیگر اندام بسیطه هر مایه باندازه دیگرست
و اعتدال و تندرستی هر اندام در انست **بدانکه** آتش دشمن تمام آبست چه بخشکی و گرمی ضد اوست و دشمن زمین است نه دشمنی تمام چه بگرمی تنها ضد
اوست و دشمن هواست نه دشمنی تمام چه بخشکی تنها ضد اوست و هوا دشمن تمام زمین است چه بگرمی و تری ضد اوست و دشمن آتش است نه دشمنی تمام
چه بتری تنها ضد اوست و دشمن آبست نه دشمن تمام چه بگرمی تنها ضد اوست و گرمی و سردی هر دو فعل کننده اند و خشکی و تری هر دو
از فعل ایشان پیا شده اند و تری زود ترپا شد از بهر آنکه گرمی در کار کردن اندر هر چیز قوی تر باشد و تری اندر پاشیدن زود پاشنده تر است و بودن
و بالیدن اندام و نباتات از گرمی و تری باشد پس در هر یک ازین عنصرها قوتیست فاعل و مفعول و وقتیکه گرمی در تن اثر کند خشکی و چون سردی اثر نماید
تری پدید آید همچنین چون خشکی اثر کند سردی پدید آید و سردی از تری زود تر ازان پدید آید که از خشکی چراکه این عناصر دشمن یکدیگر اند و بیکدیگر کوشنده
و اثر پذیرنده و مزاج هر اندام یعنی آمیزش هر اندام از گونه دیگرست و گرمی سردی هر اندام و گرانی و سبکی و کشادگی و پیوستگی جزوها و سختی و نرمی هر یک
از گونه دیگرست چراکه تولد آدم از آب مادر و پدر است و هر دو آب از خون و خون از غذا و غذا از نباتات یا حیوانات خیزد و حیوان غذا از نبات یابد و
نبات از آب و زمین روید و این همه از عناصر اربعه است و هر عنصر در هر نباتی باندازه دیگرست و هر نباتی و جای طبع و مزاج آب و زمین آنجا دارد پس هر
غذائی که از نباتی خیزد و هر خونیکه ازان خیزد و هر آبی که ازان مرد و زن از خون ایشان خیزد و هر تنی که ازان آب خیزد هر یک بطبع و مزاج دیگر باشد بدین
سبب حالها و طبعها و مزاجها تنها اندر خون مزاج مادر و پدر باشد و طبیب را دانستن اینها ضرورست **بدانکه** همه اجسام و عناصر مرکب از زیبق و کبریت و ملح
اند و اختلاف صور حسب اختلاف ترکیبست و مراد از زیبق رطوبت سیاله است و از کبریت دهنیت و از ملح چیزیکه ثابت و غلیظ ارضی باشد پس
چون اصول یعنی زیبق کبریت ملح سه اند فرع نیز سه بود یعنی حیوانات معدنیات نباتات و فعل ملح عقد و اثبات و فعل کبریت حرکت و حیات و نضج و فعل
زیبق تسییل و قبول صورتست سوای ازین مبدای طعوم از ملح و مبدای روائح از کبریت و مبدای الوان از زیبق باشد **بدانکه** اگر حرارت غریبه بر کبریت
غلبه کند موجب حمیات و اورام فلغمونیه و امراض جدریه گردد و اگر حرارت بر زیبق غلبه نماید آنقدر که آن را طبخ دهد و مصعد نماید باعث انواع لوزه
و سکته و فالج و مثل آن شود پس اگر حرارت قوی باشد و صاعد باعالی امراض حاده دماغی چون قرانیطس و مانیا و صرع وغیره آرد و اگر از شدت حرارت

آن رنگلیس حاصل شود و بدردی اخلاط کثیفه بلغمیه سوداویه آمیزد و موجب اوجاع مفاصل نقرس گردد اما امراض عارضه از ملح کثیر اند و اکثر مزمن
باشند پس اگر برطوبت متخلل شود اسهال استسقا وغیره امراض سیلانیه رطوبیه آرد و اگر احتراق پذیرد حکه جرب قوبا قروح سرطان قلاع حمره داء الثعلب
وغیره آرد و اگر انعقاد یابد ثالیل صلابات عقد غدد سقیروس وغیره تولد کند و اگر ابخره از وی برخیزد نتن عرق نتن ابط نتن اصول اصابع وغیره آرد ـ
بدانکه مبدای تکون در حیوانات منیست پس حیوانات کامله از منی ابوین پیدا میشوند و تولد بعض حیوانات مثل کرم وغیره از تعفن ست و تکون نباتات از
جسم کثیف لزج باشد و این جسم گاهی در تخم و گاهی در اصل و گاهی در جمیع اجزای نبات می بود و برای ظهور کمال این نبات معین است که بحرکات افلاک و طلوع
و غروب و قرب و بعد آفتاب ظهور مینماید لیکن تکون معدنیات نه از منیست نه از ماده کثیفه لزجه بلکه مبدائش همانست که حافظ آن باشد که با آن نضج
می یابد و شکل و لون حاصل مینماید و مبدای تکون در کره علیا نیست چرا که فلکیات کامل اند و قبول تغیر و فساد نمی نمایند لهذا محتاج بمبدای توالد
و تکوین نیستند **بدانکه** بعد امتزاج اجسام ثلثه یعنی زیبق کبریت ملح جسمی تشکل میگیرد و نمو مییابد و بشکل نوع خود کامل میگردد و گاهی بعد اتمام کمال نوع
خود میان دو نوع مختلف که مشابه یکدیگر بوند حاصل شود مثلاً اشتر که متولد است مابین اسپ و خر و شغال که متولد است میان سگ و گرگ گاهی متولد
میشود میانه مرغ و کبک حیوانی که بهر دو مشابه باشد همچنین در نباتات و معدنیات نیز بوقوع می آید و گاهی از یک نوع نوع دیگر پیدا میشود چنانچه
از شلجم ترب و از گندم ماش و از ریحان سیسنبر و از سیسنبر نعنع و گاهی میان اترج و تخم کتان طرخون پیدا میشود هر گاه که اترج را شق کرده دران تخم کتان
پاشیده در زیر زمین دفن کنند و گاهی از مجموع گیاهی که مشابه هر دو باشد پیدا گردد و گاهی یک تخم بر تخم دیگر غالب شود پس مشابهت بغالب بیشتر باشد
همچنین حال معادنست چنانچه الماس از اصل رصاص و زمرد از اصل نحاس و نیلم از اصل فضه و لعل از اصل حدید حسب ادوار فلکی و طبائع متولد میگردند و گاهی
از نبات حیوان پیدا میشود چنانچه در زمین اسکوسیا جانب بحر از بلاد فرنگ بحریست که دران حیوانی مثل کرم پیدا میشود و نمو کرده مثل مرغابی میگردد
و آن را صید کرده میخورند و در ناحیه بحر قلزم در بلاد تاتار زمین مسکو نباتیست مثل خربزه که سر تخم او در آن زمین می افتد از ان چیزی بشکل بره کوچکی
میروید و بتدریج سفید میگردد و پشم او مانند آنست و پیدا بودن حیات درآن مینماید تا گیاهی که در اطراف او باشد آن را میچرد پس اگر آن را گرفته ذبح کنند خون مایل بسفیدی
می برآید و گوشت او هم سفید مثل گوشت سرطان میباشد پس وقتیکه گیاه حوالی خود را بچرد و چیزی باقی نماند میمیرد و خشک میشود و زایل میگردد **قول لارزوریر**
طبع زمین بالطبع یابس است و برودت در وی از امتزاج آب طعم زمین ترش و لونش زرد است طبع آب بالطبع سرد است و تری در وی از امتزاج هوا طعم
آب شور و لونش سرخ ست طبع هوا بالطبع رطب ست و گرمی در وی از امتزاج آتش و طعم هوا شیرین و لونش سبز است طبع آتش بالطبع گرم است و خشکی در ان
از امتزاج زمین و طعم آتش تلخ و لونش سیاه است پس هر چیزی که ترش بود قوت ارضی در و غالب باشد و در شور قوت آبی و در شیرین قوت هوائی و در
تلخ قوت ناری **بدانکه** طبقه آتش یکیست طبقه هوا دو طبقه آب یک طبقه خاک سه سوای ازین آب و خاک شایسته رنگ اند یعنی چنان مینمایند که
رنگ دارند اما در حقیقت چون بسیط اند ایشان را لون نیست و در باد و آتش هیچ شائبه رنگ نیست و اصلا رنگ ندارند چه اگر ایشان را رنگ
بودی بایستی که مانع آمدندی از دیدن ستاره ها که بالای ایشان واقع اند چه هر چه رنگ دارد چیزی را که در قفای او دارد جسم آن چیز را بی حجاب
نتوان دید و اینکه در آتش افروخته رنگی دیده میشود آنست که آتش صافی بدخان مظلم آمیخته شده و از ان رنگ و روشنی دیده میشود **قول دوان از نوبو**

تقریر پیدایش جسم انسان وغیره از عناصر غلط است چرا که این همه اشیا مخلوقهٔ خالق اند چنانچه فرموده که شود روشنی و شد روشنی و پیدا شود
انسان و پیدا شد انسان پس بودن عناصر مبنی جسم انسان صورت نمی بندد و همین جه فرشتها و ارواح و آفتاب و قمر و ستارها و نباتات و دیگر حیوانات
را قیاس باید کرد و اگر از عناصر فرض کنیم در قدرت خالق حقیقی فرق می آید چرا که همه اشیای دنیا از قدرت و توانائی خالق تعلق دارند سوای
ازین اگر عناصر فاعل تمامی اشیا است پس خدا تعالی در دو دفعه آفریدا اینهم نمیتواند چرا که همه اشیا بیکدفعه و دیگر وز آفرید سوای ازین وقت سوختن
انسان غیر از دود و حرارت و ماده خاکستری شئی دیگر حاصل نمیشود پس اگر هوا را از دود و حرارت را از آتش و ماده را از آب و باد را از ارض فرض کنند
اینهم با ثبات نمیرسد چرا که دود هوا نیست بلکه آتش است یا شعله سیاه و آتش را هوا گفتن باد نیست سوای ازین دود مرئی میشود و هوا نه و نیز وقتیکه
کسی کشتی در انبیق مقطر کنند آن مانند و مبدل باب میگردد و گاهی در ماده دیگر نه در هوا و تناسب حرارت با آتش نیز متحقق نمیگردد چرا که هرگاه
مارتول را بر بیکو رنا زنند احساس حرارت میشود پس این را آتش نباید فهمید سوای ازین از آبگینه محدب آتش می جهد و اینهم آتش نیست و اثبات
آب از اخلاط نیز نمیگردد چرا که آب در تعداد اخلاط نیست برای آنکه جزو کلان از اخلاط خون است خون را آب گفتن باد نیست سوای ازین اگر خون را
مقطر کنند روغن و نمک از وی می بر آید و مناسبت با جسم سوخته بخاک نیز راست نمی آید چرا که این فی الحقیقت خاک نیست برای آنکه وقتیکه
این را بر آتش اندازند باسانی نرم میگردد و هرگاه که نرم گردید خاک نشد و بودن این در جسم هیچ اثبات ندارد اگرچه بعد سوختن عیان میگردد
بسبب تبدیلی هیئت از افعال مصنوعی پس پیدایش حیوانات از بیضه و پیدایش نباتات از تخم است و در بیضه و تخم هیچ آثار عناصر مرئی نمیشوند و
بعد سوختن حیوانات و نباتات سوای خاکستر هیچ بنظر نمی آید و چون ما در اصاف کنند نمک از وی می بر آید پس حیوانات و نباتات جمله یک قسم اند
و نیز آتش در ترکیب داخل شدن نمیتواند بلکه آنرا تباه میسازد و هوا نیز دخل ندارد چرا که در رحم هوا نمی باشد و تا وقتیکه طفل پیدا نمیگردد تنفس نمیگیرد
همچنین بچه طیور تا که در بیضه است همچنان و ماهی چرا که در عمق آب داخل هوا نمیگردد و آب نیز دخل ندارد و اگر آنرا از رطوبت فرض کنند پس رطوبت آب
نیست مثلا اسپرت وار دنتی اگرچه شئی رطب است اما از انواع آب بیرون است سوای روغن که رطب است لیکن مائیت ندارد و سوای ازین هوا را گرم تر میگویند
اما هوا بالذات گرمی و تری ندارد چرا که حرارتش از حرارت آفتاب یا آتش و تری او بسبب آب محسوس میشود پس از دخل عناصر خارج شد و خاک را
بارد یابس میگویند اما بالذات نیست چرا که یبوست او از حرارت آفتاب و آتش است که تحلیل رطوبت شده آنک میگردد و برودت آن بسبب اجزای مائی
پس اینهم داخل عناصر شدن نمیتواند **فصل سوم در استحالت عناصر بعنصری** هر عنصری که بعنصر دیگر مبدل شود باطل شدن
اول را فساد و پیدا شدن صورت دوم را کون گویند **مثلاً آتش** هوا میگردد و این ظاهر است چنانچه مرئیست که شعلهٔ آتش چون بلند برآید هوا
میگردد بطوریکه هیچ اثر حرارت در وی نمیماند **هوا** آتش میگردد چنانچه اگر بر کورهٔ آهنگران دم نمایند و هر منفذی که هوا در تواند آمد بند کنند ساعتی
بقوت تمام و پیوسته بدمند هوائیکه درون کوره باشد چنان گرم گردد که هرچه بوی رسد آنرا بسوزد پس هوا آتش شده باشد زیرا که مراد از آتش
هوائیست سوزنده **آب** هوا میگردد ظاهر است که اگر مقداری از آب که در ظرفی باشد آنرا با آتش جوشانند بتدریج از وی بخار برخیزد و بالا شود
و هوا گردد چنانچه در ظرف هیچ آب نماند **هوا** آب میگردد چنانچه مرئیست که ظرف مسی یا برنجی را از یخ یا برف یا آب سرد در هوای گرم پر سازند

چون اندک فرصتی بگذرد بر بیرون آن ظرف قطرات آبی پدید آید و اگر آن ظرف پر نباشد هم اندرون و هم بیرون قطرها پیدا شوند و سبب این آنست
که بسبب گرما در هوا حرارتی پیدا میشود و لطیف میگردد پس چون برف یا آب سرد جوهر آن ظرف را نیک سرد سازد هوائیکه پیوسته آن ظرف بود نیز
نیک سرد گردد و در وی کثافتی و غلظ پدید آید و قابل آن شود که آب گردد پس صورت هوائی از وی قلع گشته آب میشود و در سرما هوای سرد این
قطرات ظاهر نمیگردند بسبب آنکه هوائیکه مجاور آن ظرف ست لطیف نیست بسبب برودت چه مقرر ست که هر چه گرمتر لطیف تر و استحالت و تغیر یافتن را
قابل تر بدین دلیل که در سرما آب گرم که بسیار گرم نباشد و آب سرد هر دو را بر زمین ریزند در حالی که هوا خنک بود اول آن آب که گرم ست یخ بندد و سوی
ازین در بلاد گرم سیر بعد از نماز دیگر که هنوز آفتاب بلند بود کوزهای آب را بر بلند بامی نهند تا شب برو بگذرد و پیش از آفتاب برمیدارند آب نیک
سرد میشود و اگر بعد از فرو شدن آفتاب کوزها بر بلندی بر باد نهند تا شب برو بگذرد آنچنان سرد نمیگردد که آفتاب برو تافته **آب خاک** میشود و دیگر
که چون آب از چشمه برآمده بر زمین میرود و سنگ میگردد و این در بلاد بدخشان اتفاقست در ولایت داره جان که آب صافی از دامن کوه
بیرون می آید و چون قطره قطره میگذرد منعقد میشود و سنگ سفید میشود و آن را سنگ آبگینه میگویند خواص او آنست که اگر کسی آن خورد شهوت او
بحرکت می آید همچنین در نواح تبریز آب بیرون می آید و سنگ شفاف میگردد و آن را سنگ مرمر گویند و در نواح ترکستان نیز این نوع آبست که سنگ
میشود **خاک آب** میگردد چنانچه اصحاب کیمیاگری چند را یا بسوختن یا بکوفتن یا بجوشاندن چنان میسازند که با آب گداخته میشود **قول مسعود**
در آخر جزو از دریابانی که میان بلخ و مرو است دیدم که فتیله را مشتعل چرب کرده بودند و در بار شتر مانده از غایت گرما که در بیابان بود از تابش
آفتاب و حرکات پیوسته که آن فتیله را پیدا می شد از رفتن شتر آتش در آن فتیلها در گرفته و دود می بر آمد چون از جوال بیرون آوردند شعله زد و بسوخت

فصل چهارم در مزاج بدانکه هر چه فرو سو کرده ماست از عناصر سرشته و هر عنصری را کیفیتی ست و کیفیت بفارسی چگونگی باشد و حکمای
کیفیت را صورت و طبیعت گویند و این کیفیت با هر یک ضد یکدیگر اند و گوهر همه عناصر یکسانست و هر چهار بدین کیفیات مخالف یکدیگر اند
و کیفیتها می اثر کنند و گوهرها می اثر پذیرنده اند و هر یک بکیفیت خویش اندر گوهر یکدیگر اثر کنند و گوهرها از کیفیت یکدیگر اثر پذیرند و هر گاه که دو
اندر یکدیگر اثر کنند یکی غلبه کند و قوی تر آید و آن را که غالب ست کاسر گویند و آن را که غالب بر وی ست فاسد نامند و اگر دو کیفیت باهم باز گردند و هر
اندر یکدیگر اثر کنند و گوهر هر دو از حال بگردد آن را استحالت نامند و بدین استحالت قوت هر دو شکسته شود و کیفیتی میانه پدید آید آن را مزاج نامند
و اگر از چهار کیفیت که عناصر گویند یکی گرم دوم سرد سوم تر چهارم خشک ست اگر این چهار بیکدیگر باز کوشند دو برابر آیند و از دو دیگر یکی قوی
و یکی ضعیف آید مزاج اندر آن دو کیفیت که برابر آیند معتدل باشد و از دو دیگر که یکی قوی و یکی ضعیف ست بدان کیفیت قوی باز خوانند مثلا اگر سردی
گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند گویند که مزاج خشک ست و اگر تری بر خشکی غلبه کند گویند که تر ست و اگر تری و خشکی معتدل آید و گرمی بر سردی
غلبه کند گرم و اگر سردی بر گرمی غلبه نماید سرد ست و این چهار را مزاج مفرد گویند و مفرد زیاده از چهار نباشد و هر گاه که دو کیفیت غالب شود و دو مغلوب
مزاج مرکب پدید آید یعنی گرم خشک گرم تر و خشک سرد و تر سرد نیز پدید آید و ازین ممکن نیست چرا که اگر مزاج پنجم صورت بندد واجب کند که اندران مزاج
یک کیفیت اندر یک حال هم غالب باشد و هم مغلوب و این محالست زیرا که ممکن نیست که مزاجی باشد گرم سرد یا خشک تر ممکن است که در بعضی

جسم به چهار کیفیت بیکدیگر باز کوشند و برابر آیند تا کیفیتی راست پدید آید که آنرا معتدل راستینی گویند پس مزاج نه باشد یکی معتدل چهار مفرد
چهار مرکب و مزاج معتدل که ترکیب ارکان و قوت آنها برابر باشد در جهان موجود نیست و نزد اطبا معنی اعتدال تمامی بخشش هر اندامیست از هر
کیفیت و این چنانست که هر اندامی از اندام بسیطه چندانکه ورا بکار آید از گرمی سردی تری و خشکی یافته باشد و مزاجیکه ورا شاید پدید آمده
چه هر اندام را از اندامهای بسیطه مزاجی و اعتدالی خاصه است و اگر مزاج اندامی بگردد و بدان حد که مزاج اندام دیگر بگیرد اعتدال او باطل شود
مثلا اگر مزاج عظم بگردد و مزاج عضو یا مزاج کبد گیرد اعتدال عظم باطل گردد و بدان سبب اعتدال همه تن باطل شود و از بهر آنکه اعتدال تن مردم از نسبت
که اندامهای او هر یک بر مزاج و اعتدال خود باشد چنانکه گفته شود و مزاج هر اندام را اندر هر تن حدیست که هر گاه بدان حد باشد معتدل بود و اگر
از آن حد بگذرد اعتدال او باطل شود و این اعتدال اندامها که بدینگونه ساخته شده عنایت بزرگ ایزد تعالی است یا مزاج اندام گرم و خشک چون
دل یا مزاج اندام سرد و تر چون دماغ باز کوشد و برابری کند و مزاج اندام گرم و تر چون کبد یا مزاج اندام سرد و خشک چون عظم برابری نماید
پس هر تنی را مزاجی معتدل باشد نه معتدل راستینی لیکن اعتدالیکه آن تن بدان تندرست باشد **بدانکه** همچنانکه هر اندامی را مزاجی جداست هر تنی را مزاجی
و اعتدالی خاص است از این چندین هزار خلق که خدا آفریده دو تن به یک مزاج همانا است نبوده است و نباشد **ذکر تولد مزاج** چون عناصر
جمع شده امتزاج یابند بانکه اجزای مائی با اجزای هوائی جمع شوند جهت مشارکت در رطوبت بخار پیدا شود و اجزای ناری با اجزای ترابی جمع
شوند جهت مشارکت در یبوست دخان پیدا شود و از آمیختن بخار و دخان عناصر جمع شوند و صورت نوعیه هر عنصر توسط کیفیتی که مخصوص
هر یکیست در ماده عنصر دیگر هم توسط کیفیت مخصوصه او اثر کند و هر عنصر از وجهی فاعل و موثر و از وجهی منفعل و متاثر گردد تا بمرتبه که اجزای مجموع مشابه
یکدیگر گردند و کیفیتی که از این تفاعل و فعل و انفعال هر یک پیدا شده و مزاج عبارتست از این کیفیت متوسط که در میان ایشان پیدا شد و امتزاج
آب با آتش برین وجه است که هر جزوی از اجزای آتش مقداری حرارت و یبوست را که لازم اوست باجزای آب رساند و اجزای آب آنرا قبول
کرده بهمان مقدار از برودت و رطوبت که لازم اوست باجزای آتش رساند و نیز قبول نماید چنانچه در هر جزوی از اجزای آتش یا آب
فرض کرده شود آن مقدار حرارت و یبوست و برودت و رطوبت یافت گردد که در جزوی دیگر همان مقدار باشد یا قریب همان مقدار بود
پس مجموع اجزای آتش و آب که باهم اعتبار نموده شوند کیفیتی داشته باشند که غیر کیفیتی بود که در حال انفراد داشته‌اند و برین قیاس حال هر یک
عنصر با یکدیگر و مزاج عبارت بود از کیفیتی که مجموع را پیدا شود بعد امتزاج **بدانکه** عناصر که اصل مرکبات است چهار اند پس کلیات اقسام مرکبات
نیز چهار است آثار علوی معادن نبات حیوان آثار علوی را مرکب غیر تام الترکیب و ناپاینده و عقیم گویند چراکه بعد وجود نه اثری رسانند
قبول اثر میکنند بسبب تکمیل خود و باقی هر سه را مرکبات تام الترکیب و موالید ثلثه گویند یعنی زاینده شده جهت آنکه از عناصر ایشان تولد یابند و مدتی بقا
میدارند و این موالید ثلثه انواع کثیر اند که اندازه ندارند و هیچ از این دو فرد مشابه یکدیگر نیستند بسبب اختلاف مقادیر عناصر یعنی در فردی جزء
آتش و در فردی جزء خاک زیاده است و قس علیها **بدانکه** اگر لون سرخ بود و شوخی باشد و خنده بسیار کند و در خواب وقت مرض خون و اشیای
سرخ و بستانها و اغذیه چوشش بیند بدانند که مزاجش دموی است و اگر لون سفید و فربه و کسل و کم علم و در سخاوت میانه بود و وقت مرض در خواب

دریا و باران و غرق شدن و برف و سرما بیند بداند که مزاجش بلغمیست و اگر لون زرد و لاغر و غصه دار و چالاک و در سخاوت میانه بود و وقت مرض در خواب
آتش و اشیای زرد و گرما بیند مزاجش صفراوی باشد و اگر لون گندمی و چهره دلگیر و بهتانی و دروغگو بود و وقت خنده چنان نماید که بزور آورده میخندد و وقت
مرض در خواب تیرگی و سیاهی و خاک و دلگیری و دهشت و دود و تاریکی و حزن بهما بیند مزاجش سوداوی بود و صاحب مزاج سوداوی گاهی
فربه بود و بسبب آسایش لیکن اکثر لاغر باشد پس اگر الوان مذکوره خلقی بوند آثار مزاج مطابق الوان مذکوره و اگر لون عارضی بود آثار غلبه آن خلط باشد
بدانکه ترکب لون به بیاض و حمرت آثار مزاج معتدل سمرت و صفرت آثار حرارت و غلبه صفرا کدورت و کمودت آثار سوداء غیر محترقه بادنجانی
آثار برودت و یبوست حبشی آثار برودت و رطوبت صاصی آثار برودت و رطوبت خضرت آثار جمود دم **فائده** دست بر اندام نهند اگر سخت گرم باشد بغیر سببی
مزاجش گرم و اگر سرد سرد و اگر معتدل معتدل صلابت لحم اندام آثار خشکی نرمی لحم اندام آثار تری اعتدال آن در صلابت و لین آثار اعتدالی مزاج بود
اگر بر اندام لحم و شحم برابر باشد سرد و تر اگر شحم زیاده بود تری بر سردی غلبه دارد پس کثرت لحم آثار تری و قلت شحم آثار گرمیست و هرگاه لحم و شحم هر دو اندک
باشد آثار گرمی و خشکی مزاجست فربهی لحمی دلیل حرارت و رطوبت فربهی شحمی دلیل برودت و رطوبت باشد فربهی لحمی صلب و شحمی نرم بود هزال لحمی آثار
برودت و یبوست و درین لون گندم گون بود هزال شحمی آثار حرارت و یبوست و درین لون سفید باشد وسعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت
دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت مزاج باشد اگر افعال طبعی کامل بوند دلیل اعتدال و اگر مشوش و سریع باشند دلیل حرارت و اگر بطی بوند دلیل
برودت کثرت نوم دلیل رطوبت قلت نوم دلیل حرارت کثرت بیداری دلیل یبوست طیش و جرأت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات
دلیل حرارت بلادت و فرط حیا و قلت کلام و بطو انفعالات دلیل برودت سرعت خوف آثار برودت ثبات انفعالات آثار یبوست سرعت زوال انفعالات
آثار رطوبت عظم نبض آثار غایه حرارت و جودت افعال طبعیه باشد شدت رائحه و صبغ فضله دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت کثرت فضله دلیل
رطوبت قلت فضله دلیل یبوست اگر مو بسیار و کثیف باشند گرم و اگر اندک بوند سرد و اگر معتدل معتدل اگر مو مجعد و درهم و شکسته بوند خشک و اگر
راست و ناشکسته باشند تر و اگر معتدل در هر دو بوند معتدل اگر مو سیاه باشند گرم و اگر سفید سرد و اگر رنگیست تیره و گرفته سرخی نیک غالبست
و هرگاه که مزاج اندامها بیکدیگر برابر باشند در سردی و گرمی و خردی و بزرگی و خوبی و زشتی بیکدیگر برابر بود و سینه پهن عروق فراخ عظم نبض و سیع لاغر
عضله ظاهر لحم سخت لون مایل بسیاهی یا بسرخی کثرت مو هزال این همه آثار گرمی و خشکی مزاج اند و خلاف این آثار سردی و تری و آنچه میان این و آن
باشد آثار اعتدال اعتدال لمس در صلابت و لین و کیفیات اربعه اعتدال لون در بیاض و حمرت اعتدال شحم در سمن و هزال عروق بر آمده از لحم و
فرو رفته در لحم و حد او ظاهر اعتدال مو در سیاهی و شقرت و کثرت و قلت و غلظ و خشونت و رقت و درازی و کوتاهی اعتدال خواب و بیداری متابعت
اعضا در حرکات سلامت قوای باطنی در تخیل تذکر حفظ وغیره توسط اخلاق یعنی تهور جبن غضب وغیره صحت و جودت تمامی افعال طبیعه بدین
خواب لذیذ مؤانست با مردم تلذذ از روائح طیبه و اصوات لذیذه اعتدال اشتهای طعام و شراب جودت انحدار غذا از معده و کبد و عروق
دفع فضول از مجاری معتاده این همه آثار اعتدال مزاج اند **فصل پنجم در ذکر نفس** نفس غیر مزاجست و آن چهار قسم است نفس فلکی که نفس
سماوی نیز گویند نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی و این هر سه انفس ارضی نامند و نفس مرکبات چهار باشد نفس معدنی که نفس طبعی گویند بسبب

تولد داد اچهار طبیع نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی بدانکه نفس هر چیز امریست که حافظ و مدبر آن جسم باشد اما نفسی که بنسبت باقسام مرکبات
کرده اند که معادن و نبات و حیوان عبارت ازوست امریست که جامع اجزای مرکب بود که عناصر است و هم حافظ آن جسم باشد و امر که هم جامع
اجزای جسم و هم حافظ مزاج او بود و از تاثیر کواکب و گردش افلاک بران جسم میرسد بتدریج و آن نفس است و نفس حافظ مزاج است پس نفس غیر مزاج
ثابت گردید دیگر آنکه مزاج کیفیتی است که بعد امتزاج عناصر پیدا میشود و پیدا شدن مزاج و بقای او مدتی محتاج بدو امر باشد اول چیزیکه عناصر را
بعسر و جبر جمع سازد تا بیکدیگر آمیزند دوم چیزیکه این جمع شده را محافظت نماید تا مزاج باقی ماند و این دو امر یعنی جامع و حافظ نفس است پس
مزاج محتاج بود بنفس فقط این قدر تفاوت که از گردش افلاک و انجم در قوت نفس فتور افتد جمع عناصر و حفظ آن نتواند و این حالت مرض و عدم آن نفس است
و آن جسم که نفس بدو متعلق بود و آن را مرده گویند پس مرده بجسم معدنی توان گفت بدانکه نفس انسانی را سه قوت است اول ناطقه که آن را نفس فلکی
و نفس مطمئنه گویند که مبدای فکر و تمیز است و شوق نظر در حقائق دوم غضبی که آنرا نفس سبعی و لوامه نامند و آن مبدای غضب و دلیری و اقدام
بر اهوال است و شوق بر تسلط و ترفع جاه سوم قوت شهوی که آنرا نفس بهیمی و نفس اماره خوانند و این مبدای شهوت و طلب غذا و شوق با تلذذ
اکل و شرب و مناکحت است پس وقتیکه حرکت نفس ناطقه باعتدال باشد و رحین شوق باکتساب معارف یقینیه از ان حرکت علم حاصل شود و بتبعیت
حکمت و چون نفس سبعی باعتدال باشد و منقاد نفس فلکی شده قناعت کند بانچه عاقله قسط او شمرد و از ین حرکت فضیلت حلم حاصل شود و بتبعیت شجاعت
و چون حرکت نفس بهیمی باعتدال باشد و مطیع عاقله گشته اقتصار کند بانچه حکم عقل نصیب او شمرد و از ین حرکت فضیلت عفت حاصل شود و بتبعیت سخاوت
و چون این سه فضیلت حاصل شود با یکدیگر متمازج و متسالم شوند از ترکب هر سه حالتی متشابه حادث گردد که آنرا کمال و فضیلت عدالت خوانند بدانکه
نفس نباتی را سه قوت است اول غاذیه که هیچ نفس ارضی ازو خالی نیست و آن قوتیست که اجزای عناصر را بجانب جسم نباتی میکشد و مشابه بجسم
میگرداند تا بدل ما یتحلل گردد یعنی انچه از گردش افلاک شده قائم مقام او سازد و انچه کم میگردد رطوباتست که بسبب حرارت جسم کم میگردد و حکمت پیدا
شدن این قوت آنست که بدون ماده هر مرکبی چون باعتدال نزدیک میگردد نفسی بدو فائض میشود از مبدای تاثیر فلکیات و هر چند اعتدال در ان
مرکب بیشتر بود نفسی که بدو فائض شود و پیوندد شریف تر باشد و این هم مقرریست هر مزاجیکه در وی اعتدالی باشد از حرارت جزء آتشی خالی نبود
و این نیز مقرریست که در هر نفسی از نفوس مرکبات کیفیتی و حرارتی پیدا میشود که آله افعال آن نفس میگردد و آنرا حرارت غریزیه گویند پس وقتیکه
این دو حرارت یعنی حرارت غریزیه و حرارت غریبه در جسمی یافت شود رطوبات آن جسم تحلیل می یابد و حرارت غریبه حراریست که از خارج جسم میرسد
مثل حرارت آفتاب وغیره پس اگر رطوبتی دیگر از خارج در ان جسم پیدا نشود که بدل ما یتحلل گردد البته مزاج آن جسم فاسد و ترکیب او فانی گردد لهذا
حکمت الهی مقتضی وجود قوت غاذیه شد دوم نامیه که منمیه نیز گویند و آن قوتیست که ماده را که قوت غاذیه جمع نموده بتدریج بر اجزای ماده جسم افزاید
در طول و عرض و عمق بر وجهیکه مناسب و لائق شخص آن نوع باشد تا زمانیکه آن شخص بحد کمال رسد سوم قوت مولده و آن قوتیست که از ماده که قوت
غاذیه آنرا جمع کرده چیزی محل نماید و بیرون آرد تا ماده تولد آن نوع جسم شود پس حکمت الهی در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل نشوند
مثل نباتات تخم آفریده بهمون ماده متغذیه آن جسم و در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل گردند مثل حیوانات جفت گرفتن مقرر ساخته و اقتضای آن

هر سه قوت را قوای طبیعیه گویند که از طبع جسم ناشی میشوند **بدانکه** خادم قوت غاذیه چهار اند یعنی قوت جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و کیفیات چهارگانه
یعنی حرارت برودت رطوبت یبوست خادم این هر چهار قوت اند پس قوت غاذیه با هشت خادم خود خادم قوت منمیه است و قوت منمیه با نه خادم
خود خادم قوت مولده است و قوت مولده یا ده خادم خود خادم نفس نباتیست پس نفس نباتی را یازده خادم شدند **بدانکه** قوت غاذیه در وجود
مقدم بر قوت نامیه است و قوت نامیه مقدم بر قوت مولده **بدانکه** اول قوت نامیه معطل میگردد چراکه در اول حال جثه جسم خرد است قوت قادر است
بر آن که رطوبات زیاده از انکه بدل ما یتحلل شود جمع سازد تا آن زائد را قوت نامیه صرف کار خود نماید و در نهایت حال چون جثه بزرگ گردد محتاج
بکثرت غذا میگردد و قوت نامیه عاجز میشود از انکه رطوبات زائد از ان جمع نماید که غذای حرارت غریزی شود بلکه آنچه غاذیه تحصیل میکند مساوی
ما یتحلل میگردد و لهذا قوت نامیه معطل میماند یا بسببی دیگر از خارج بعد از این قوت مولده معطل میگردد چه وقتیکه قوت غاذیه بجهت طول مدت یا شیء دیگر چنان شود
که عاجز از جمع ساختن بدل ما یتحلل گردد تا قوت مولده در چیزی که غاذیه جمع نموده تصرف تواند نمود البته قوت مولده از عمل خود باز میماند و بعد
معطل شدن این دو قوت قوت غاذیه مدتی باقی میماند بزندگی از عمل خود پس وقتیکه غاذیه نیز معطل شود رسیدن اجل باشد در نباتات بآنکه خشک گردد
و در حیوانات بآنکه حس و حرکت جسم دور شود **فصل ششم در ذکر عقل** معنی عقل نور است و نور چیزی را گویند که ظهور او بنجود و ظهور دیگر اشیا
بدو باشد اما نزد فلاسفه جوهریست که مجرد باشد از ماده در ذات و فعل اما متاخرین اطلاق عقل بر نفس ناطقه انسانی مینمایند و نفس ناطقه را دو قوت است
یکی فکری که بواسطه آن مطالب علمیه از مبدای فیاض کسب مینماید و این را عقل نظری و فکری گویند دوم عملی که بواسطه آن تدبیر و تصرف در بدن و معاش
و معاد و وصول بمراتب و غایات کمال میکند و این را عقل عملی خوانند و این هر دو را چهار مرتبه است مرتبه اولی آنکه نفس مستعد قبول ماهیات اشیای
مجرده از ماده باشد و این را عقل هیولانی گویند که در مبدای طفولیت حاصل است که محض استعداد است لا غیر مرتبه ثانی استکمال این قوت مستعده است
بر نحویکه قریب بالفعل باشد بحصول علوم بدیهیه بتحصیل ماهیات و این حالت در حین تمیز اطفال میباشد چه طفل در ان حین تمیز میکند میان ما به الاشتراک و
ما به الامتیاز باعمال حواس در مادیات تا بعد از ان معقولات از محسوسات انتزاع میکند چنانچه مقرر است که معقولات حاصل نمیشوند مگر بواسطه حواس
مرتبه سوم عقل بالفعل است و این قوتیست نفس را که بسبب آن صور مکتسبه را حاضر سازد وقتیکه خواهد خواه بعد از کسب از خزانه احضار نماید و باین اعتبار
این قوت موخر است از عقل مستفاد و خواه در حین کسب احضار کند و باین جهت مقدم است مرتبه چهارم عقل مستفاد و آن قوتیست که مجرد میسازد
ماهیات را از مواد و بعد تحصیل کسب این ماهیات با قطع نظر از وجود خارجی از برای نفس سوای ازین اطلاق عقل بر کمال فطانت و ذکی که از قوت
طبع انظریست مینمایند چنانچه شخصی متصف بصفت ذکا و فطانت باشد آن را عاقل و زیرک گویند و شخصی که در کمال کاردانی و تنسیق و تنظیم امور
دنیوی و اخروی باشد آنرا عاقل و صاحب تدبیر گویند

باب دوم

در ذکر انسان و حیات و مرگ و اجزای صلب و نرم وغیره

فصل اول در انسان شی است مرکب از جسم و روح حی جاوید که حفظ و قیام جسم میکند جسمش آله ایست صنعتی مرکب از چند قسم کارخانه که خالق او خداست و در جسم ماده سیال از جهت و اثباتش بسه چه میشود یکی آنکه اگر جسم را مقطر کنند از همه اجزا تا عظم سوای ماده مذکور بنظر نمی آید دوم آنکه در عظم جوان و صبی دیرتر چون ماده یافته میشود سوم آنکه همه اجزای جسم شی لزج را غذا میکنند چنانچه گفته خواهد شد و بیان اعضا در تشریح آید —

فصل دوم در حیات و مرگ حیات قادر بودن صورتست برادراک محسوسات و حرکات ارادی بسبب حرارت غریزی که در دست و اصل این حرارت قوت نفسانیست **قول دون انتونیو** حیات حفاظت نمودن جسمست بدو روح که قائم دارنده جسم انسانست چه بسبب اختلاط ارکان مائل بنقص است و باعث حفاظت بریک وتیره ماندن افعال و حرکت جسم است **بدانکه** حیات حیوانات امریست ظاهر که از افعال مختلفه و حرکت سکون ارادیه پیداست و حیات نباتات قوتیست که صادر میشود و از آن نمو و تزاید و تغذیه و حیات معدنیات قوتیست که نگاهدارنده لون و شکل و طعم آنست پس بسبب حیات اثر مخصوصه هریک ظاهر میگردد چنانچه مقناطیس جذب آهن و ذهب جذب زیبق مینماید پس تا که آثار مخصوصه هریک از جسم او ظاهر شود حی باشد و هرگاه که معدنیات را حیات باشد لازمست که افزایند و نمو یابند و این مشاهده شده مثلا زاج که اگر مقداری از معدنش برآرند آن موضع باز از زاج پر میگردد و سوای از زمین و زمین بلاد و سفالیه معدن طلاست اگر از انجا مقداری از طلا برآرند بعد چهار سال بمقدار اول میرسد و نیز در بلاد سلیسا معدن آهن است چون از ان برآرند بعد ده سال بمقدار اول میرسد **اما مرگ** ابطال قوت حیوانی و حرارت غریزیست و سبب ابطال آنها سوء مزاج قلبست و دو گونه است طبعی و احتراقی طبعی آنکه رطوبات اصلی صرف شود و بالضرور موت واقع گردد و احتراقی آنکه اگرچه رطوبات و حرارت غریزیه برحال باشد اما از اسباب خارجی چون قتل و غرق وغیره یا از اسباب داخلی چون امراض مهلکه واقع شود

فصل سوم در روح شی است لطف حی جاوید مائل بجسم جهت قیام آن و در همه انسان واحد است اگرچه در جسم و مواضع مختلفه تعلق دارد و هیئت اینکه رهی رقیق تر از خون که از رسائی موی جدا میگردد و از دماغ براه اعصاب و در تمامی اجزای جسم برای حرکات و افعال آنها میرسد و آنقدر ذی الحس است که اگر یک عصب بریده شود در یابد پس روح مذکور را بسبب صنعت مصوری مصور گفتن مناسب چراکه از حس خود و قیام جسم تعلق دارد و چون برای حس و حرکات تمامی اعضا از دماغ میرسد بدین سبب گفتن غلط حیوانی از روح حیوانی بهترست و مدعا روح آنست که جسم را مجتمع دارد و انسان خدا را خالق خود بشناسد **قول یونانیان** روح جسمیست بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاج مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و

آن را روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم شود و چون بعضی از وی بدماغ رسد کیفیت دیگر در وی پدید آید و بواسطهٔ محل مزاجی دیگر حاصل گردد
آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و بفیض حس حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد کیفیت دیگر حاصل نماید و آنرا روح طبعی گویند
و قوت طبعی بدو قائم بود و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد و پس حقیقت روح واحد است که در هر محلی از وی صورتی و اثری پیدا میشود **بدانکه** روح
هر چیز عبارت از جان وی میباشد که زبدهٔ آن چیز است که بدون آن حیات متحقق نباشد و در حیوانات و نباتات تعبیر از آن بارواح و نفوس مینمایند که
آنرا روح حیوانی و نباتی و نفس نباتی و حیوانی گویند و در عناصر تعبیر نمیکنند الا بکیفیات و در جماد قلیلاً تعبیر از آن بروح کنند و آن چهار است **اول** طبعی
که نفس طبعی گویند و آن قوتیست که اجزای جسم را از هم متفرق شدن ندهد و آن بخاریست که از امتزاج اخلاط اربعه پیدا شود مثلاً وقتیکه اجزای لطیف
غذا در کبد رسند مستحیل بدم میگردند و بخاره که از آن دم متولد شود آن روح طبعیست و قوت خادمه و قوت مخدومه از تبع روح طبعیست اما قوت
مخدومه دو گونه است یکی آنکه تصرف در غذا جهت بقای شخص کند و این دو نوعست غاذیه و نامیه غاذیه قوتیست که بعد نضج غذا لطیف آنرا
جدا کند نامیه قوتیست که جسم را و اطراف و اعماق بزرگ گرداند دوم آنکه تصرف در غذا جهت بقای نوع کند که بقای نوع بآن باشد و این هم دو قسمت
مولده مصوره مولده قوتیست که از نخبه جسم الطف باشد آنرا جمع کند تا از آن مجموع مثل آن جسم حاصل سازد و آن مجموع را تخم و در حیوانات نطفه گویند
مصوره قوتیست که غذا را همرنگ جسم گرداند اما خادمه چهار گونه است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه جاذبه قوتیست که غذا را از خارج بباطن جسم کشد
ماسکه قوتیست که غذا جذب کرده را نگاه دارد و حفظ او کند برای هضم هاضمه قوتیست که غذا را نضج دهد دافعه قوتیست کثیف را که از لطیف جدا
شده بیرون کند و این هر هشت قوی را قوای ثمانیه گویند **دوم** نباتی که نفس نباتی گویند و آن قوتیست که جسم را در عرض و طول و عمق کشاده و بزرگ
گرداند و نفس طبعی خادم نفس نباتیست **سوم** حیوانی و آن الطف اجزای بخاریست که در کبد از دم متولد گشته مثلاً وقتیکه الطف اجزای دم کبد
از ماساریقا و اورده بقلب و اجزای قلب رسد متبدل بکیفیت دیگر گردد و بخاری دیگر از آن دم حاصل شود و آن روح حیوانیست و حیات از
طبع اینست **چهارم** نفسانی پس وقتیکه این دم قلب از شرائین و وریدی بدماغ و اجزای دماغ رسد بخاری دیگر از آن متولد گردد و آن را روح نفسانی
گویند و حس و حرکت بتبع اینست پس منبع روح نفسانی دماغ است و آنرا دو قوتست مدرکه و محرکه مدرکه دو گونه است حواس ظاهری حواس باطنی
محرکه نیز دو گونه است باعثه و فاعله و این همه در فصل ذکر حواس گفته شوند **فصل چهارم در اعضای صلب و وصول غذا بدان** اجزای صلب
دو گونه است مفرد و مرکب مفرد آنکه بدیگری مرکب نباشد چون عظم غضروف عضله غدد غشا عصب شریان و ورید و اوعیهٔ بلغمی و اوعیهٔ فضلی و اوعیهٔ لبنی
جلد که پوست جلد گویند و ناخن ظفر شعر رطوبات چشم مگر لیف در اجزای مفرد شمرده نمیشود برای آنکه جزویست مشترک از تمامی اعضا که برای اتصال
عضله و عظم و عصب مخلوق گشته و رباط هم از اجزای خاص نیست مگر سر عضله هاست که در عضو شمرده میشود و بعضی شحم و مغز عظم را در اجزای صلبه
میشمرند غلط است چرا که نرم و منجمد اند و بسبب نرمی در وقت ضرورت برای باز آوردن هیئت خون که از غذای اعضا کم گردد بکار آیند اما مرکب
دو گونه اند درونی و بیرونی درونی چون دماغ قلب ریه کبد طحال شکم معا کلیه انثیین رحم زبان چشم و غیره بیرونی چون سر ید رجل که از اجزای مفرده ترکیب
می یابند و هر یک در تشریح گفته شوند اما اعتدال اجزای صلب آنست که در صلابت و قوام و حرکات ضروریه چنانکه باید باشند مثلاً صلابت

قدری کہ باید از آن کم زیادہ نگردد و قوام هم بطوری که باید باشد صلب و نرم نشود و حرکات هم قلت کثرت نپذیرد والا خارج از اعتدال بود اما وصول
غذا با جزای صلبه بگونه است که چون خون از دهن شراین شعری می افتد در اجزای معدی از راه مسامهای اندرونی داخل شده در تمامی اجزای
صلب مختلط میگردد و چون خون مذیب و شاغذا است بسرعت افعال مذکوره نموده از انها جدا میگردد سوای ازین چون طبع خون شاطوری از جهه
ریختی منجمده و لیفائی است بعد وصل و امتزاج تمام و در اجزای جسم صلبه مبدل میگردد و غذا شدن و باز آمدن اجزای صلبه چنین است که گفته شد.

فصل پنجم در اجزای نرم و اعتدال آن و وصول غذا و پرورش آنها

اجزای نرم بیست و شش اخلاط جسم اند که از کیلوس موافق تصرف خود غذا میکنند و بنا بر قبل ایشان هم از مناسبت در بغذیه بوسیله اجزای صلبه در ترکیب جسم دخل تمام دارند و قیام اینها بسبب ثبات تحلیلست و هر یک ازین ها بس خود در تصرف و از داعیه خود منتهی میگردد و اعتدال آن آنست که در مقدار و قوام و حرکت چنانچه باید باشند از مقدار مثلاً دم آنقدر که لایق غذای اعضا باید و صفرا نیز چندانکه برای تحلیل غذا شاید و بلغم هم آنقدر که برای رقت خون در کار بود و باشد و قس علیها و وقتیکه ازین کثرت یا قلت پذیرد اعتدال نباشد و از قوام مثلاً دم که رقیقست غلیظ و صفرا که لطیفست رقیق بلغم که غلیظ است رقیق و آنکه رقیقست غلیظ شود و قس علیها پس وقتیکه بر قوام خود نبود اعتدال نباشد و از حرکت مثلاً هر یا دو حرکت خود چنانچه باید سیال و پس وقتیکه از آن کم و زیاده گردد و از فعل خود باز ماند اعتدال نبود و وصول غذا بدین گونه است که غذا بوسیله فعل قوت هیولی تبدیل یافته یعنی کیلوس گشته انقلاب میدود در انجا خون شده لائق غذای همه جسم گشته با جزای خاص صلبه و نرم رسیده غذای همه جسم گردد و از حرکت بالذاتی خود بید آنکه مراد از پرورش اخلاط جدا شدن ماده است از مسامی معینی از اوعیه ها و اوعیه های خود بعضی برای ترکیب جسم و بعضی برای افعال خاص خود و اخلاط مذکوره دو قسم اند یکی آنکه پخته از جسم جدا شوند چون لبن منی بول دوم همه باقی که پخته هر یک فعل خاص خود نماید و نیز نه اخلاط غدد های جسمانی مرکب باشند یا مفرد چون دماغ جگر یا نگریاس یا تیدا یا کلیه انثیین ثدی کوتانیا و غیره و نیز در اجزای نامحسوسه همه اخلاط حرکت دوری الی محدود خالق است که بسبب آن جدا جدا میگردند از اختلاط وراه خود میگیرند برای فعل خود و نفع پرورش ماده سه اند اول آنکه پرورش ماده برای قیام حیات ضرور است تا اخلاط از مسام جدا شده کار خود نمایند که حیات متعلق بدست و وقتیکه فعل اوعیه نیز نده کم میگردد از همان میزان حیات کم میشود دوم آنکه خون قسم کیلوس را از راه همراهی خود جدا شود برای نمودن فعل خود که آن غذا شدن اجزای صلب است برای حفظ حیات سوم آنکه بعضی اخلاط که از جسم بیرون میشوند برای چیزی مثلاً برای تولد تناسل و حفظ اقسام غذای بیرونی دکثرت ترکیب آنها جدا گردند مثال منی و لبن و بول وغیره و از غدد ها بدین وجه پخته میگردد که همه اوعیه نیز از مسامات خود کیلوس را متشکل بشکل ذرات برای گند نمودن همیان زیرا که اخلاط جسم با چیدوا آماده اند در مسامی موی بطوریکه اجزای جسم حیوانات در بیضه و اجزای نباتات در تخم که از اول خلقت مخلوق شده اند برای مدعا و فعل خود و آن رسیدن بمسامات که از ان بهر گاه با نتهای غدد ها خواهد رسید آن زمان حرکت در حلقه کم کرده شناخته خواهد شد بطوریکه منی ذکور و رحم اناث و چنانچه صفرا بهمه مسامات آمیخته و جگر آمده بزودی از حلقه خود از راه غدد ها بسوی مجری دود و مثلیکه آفتاب از افق بسمت الراس و سمت القدم و از یک افق بدیگری میرود آن زمان از مسام جدا گشته برنگ زرد و مزه تلخ ظاهر شود و در اثنا عشر برای نمودن دیگر افعال بماند و چنانچه دست و پا و راس حیوان که از همان یک قطره منی ظاهر شوند و نهایت

جسم اند و قلب میان جسم بسان تنه درختیست که بلند شود مانند عمود و بیخها بعمق روند و بانتهای شاخها برگ و گل و ثمر متشکل گردند همینسان خالق تخلیق
هر شی را برای نمودن افعال خود مقرر کرده چنانچه خلط حیوانی و بزاق و منی و غیره از غدد های بیزنده خود برآمده بسبب حرکت ذاتی خود که لاحق است
افعال خود مینمایند و ظاهر میشوند و نیز در اجزای نامحسوسه غدد ها که از آنها ماده میدود و باز می آید حرکت دوری ذاتیست تا اجزای لیکور را جای
گردش دهد و وقتیکه خون از بیزش اخلاط و غذای اجزا باقی میماند از ثقب مقرره خود یعنی آورده سوی قلب روان میگردد و این فعل بیزش اخلاط
علی الدوام بلا قیامست تا تمامی مقدار هر خلط بیکدفعه جدا نمیگردد مگر بسبب گردش دائمی هر دفعه قدر ضرور اندک اندک جدا میشود تا ماساهی موی
باین وجه قلت نپذیرد **بدانکه** کیلوس جدا از غذای ماکول یک وزه که در خون مبدل شده همین سان در تبیت [?] شستن اخلاط میگیرد اما همه لیکور اگر در
یکبار بیخته شوند ماساهی موی در یک گردش بالکل تباه گردد و کیلوس نو را برای تبدیل نو نگیرد و لهذا مقرر گشته که در هر گردش یکحصه از هر لیکور بیخته میگردد
و مصداق این بول عیانست که همه حصههای بول که از غذای متناوله دیگر روز آیند بدانند که در شب آینده بدر نشده است چه اگر دو روز غذا نخورند
لیکن بول چند مرتبه می آید پس نفهمند که این بول در جای نهاده بود برآمد مگر همین که از ماساهی موی در هر گردش جدا میشود و در ماساهی موی
ده حالت فرض کنند اول آنکه هر قدر که غذا شده از قلب و شرائین بدر افتد همان قدر از لیکور ها پر خواهد گردید دوم آنکه هر قدر که از انتهای شرائین
بدر افتد غذای اجزای صلبی گردد و آنچه باقیماند از انتهای وریدها داخل شده بقلب رسد **بدانکه** در بیزش اخلاط چهار لازم است یکی اجزای بیزنده
دوم خلط بیختنی سوم حرکت دوری اجزای بیزنده چهارم حرکت دوری خلط بیختنی

نوع اول در بیزش روح حیوانی

لیکور اولین یعنی روح حیوانی خلطیست رقیق صاف که از دماغ و اعصاب پیدا میشود و برای حس حرکت تمامی اعضا بکار می آید و طریق بیزش اخلاط برین طور است
که غدد مفرد بود یا مرکب که قرین از شرائین و اوعیه مخرجه و وریدها است تا از شرائین خلط بیخته شدنی همراه ماسا رسد و در سطح غدد ها از مسام غدد
دخل یابد و از آنجا از اوعیه مخرجه بیخته برآید و باقی همه ماسا که بدون دخل مانده از اصول وریدها بعد غذا شدن خون و دیم [?] لیکور با اجزاها داخل شود و از
حرکت دوری خود باز نماند چه در نرم و چه در صلب پس روح مذکور از دماغ بیخته شده در شرائین همراه خون داخل شود و در اعصاب و غیره رسد
و کار خود یعنی حس حرکت نماید

نوع دوم در بیزش بزاق

خلطیست مائی بیمزه که از غدد پاروتید و ماشیلاریس که مرکب از غدد کثیر اند
بیخته میشود و اوعیه مخرجه که هر یک بپهلوی دهن نهاده اند بزاق بیخته شده را در خود میگیرند اما بزاق که از غدد پاروتید بیخته میشود در دهن میرود
و آنکه از غدد ماشیلاریس میگردد در دهن دخل یافته زیر نوک زبان بهر دو جانب فرنیلیو [?] و دندان و رباعیان و اضراس برین میماند و برای آمیزش
و تحلیل غذا و ارسال آن در معده و برای دریافت و تقویت حس ذائقه خلق گشته و همراه ماسا در قلب میرود نفع بزاق سه اند یکی تر داشتن زبان
و اجزای دهن تا در تکلم فرق نیفتد و از هوای تنفس خشک نگردد دوم ترقیق غذای صلب و یابس سوم تحلیل غذا و بهمین سبب مخلله اول گویند و وقت
اکل و تکلم زیاده بخرج می آید نسبت بدیگر اوقات

نوع سوم در بیزش خلط ترشی

از غدد معدی بیخته از حدت خود در قعر شکم نفوذ کند
و در آنجا ماند و برای تحلیل غذا بکار آید و مرکب از اجزای حاده و نافذه است تا صلابت اغذیه صلب بشکند و اگرچه برای گدازش غذا لیکور های دیگر
هم مقرر اند لیکن این لیکور درین امر اقویست و از خواص اینست که بلا قیام مدام بیخته میگردد و وقتیکه در شکم غذا نمی ماند در غشای معدی اندغ [?] مینماید

وموجب اشتهای طعام همین است **نوع چهارم بریش صفرا** خلطیست زرد تلخ لطیف مشتعله رقیق القوام حاد محلل و از جگر باثناعشر
می آید برای تحلیل غذا **بدانکه** جگر آله غددیست و اوعیه و بذاته بیزنده صفرا است و زیر جگر مراره است و آن اوعیه ایست بنابر گرفتن صفرا که از کبد بیخته
شود و خونیکه در کبد از عروق داخل میشود بوساطت صفرا بانتهای اوعیه ها رسیده از آنجا عطف میکند آن وقت صفرا از غددها بیخته میگردد و خون
جدا شده تلاش و بهم رسیدها برای بازگردیدن بقلب مینماید و بیختن صفرا در جگر بسبب بودن دو نوع اوعیه موی مثلاً از شریان سیلی آکا
خون رقیق و صاف قلبی می آید و از شاخهای ورید پورتا خون غلیظ که از اجزای شکم باقیمانده می آید بدین سبب صفرا که از شریان بیزد رقیق و آنکه از ورید پورتا بیزد غلیظ
میباشد و اوعیه مخرجه آن نیز دو قسم اند یکی صفرای رقیق را گرفته بمثانه فرستد دوم غلیظ را گرفته باوعیه مشترکه رسیده و در آنجا هر دو آمیخته بمجری کولید و کو و اثناعشر
آیند و کار صفرا فقط تبدیل غذا است از اجزای حاده و نافذه خود بطور خلط ترش محلله سومیست اسهال و قی صفراوی بسبب کثرت بریش است
و کثرت بریش از حرکت دوری جگر میباشد **نوع پنجم در بریش خلط پانکریاتیکو** در سنه یکهزار و ششصد و چهل عیسوی جوان خورجی از بین
مفرغه آگاه شد و آن خلطیست صاف رقیق ترش حاد نافذ که از مجری پانکریاس که آن از بسیار عروق شریان سیلی آکا چپی موضوعست بشکل زبان و نیز
از غدد مفرده بیخته شده در اثناعشری افتد و خونیکه بالای غددها جدا گشته خلط مذکور باقی مانده بیخ آورده بورید سپلینیکا میرود و نفع این گداختن
غذاست مثال خلط ترش **نوع ششم در بریش خلط الیلیاکو** موضع این اوعیه نهایت معاء الیلیون است و اوعیه مذکور مرکب اند از جماعت
غددهای کثیر گسترده و زینت یافته از ورید و شریان ممتلی از دم کثیر و در هر غدد ثقبیست که از آن خلط مذکور بقعر الیلیون می افتد شفاف متصاعد از
اجزای حاد و نافذ نفع این تلیین و تحلیل و تخمیر غذاست مانند خمیر ترش معدی و پانکریاتیکو حتی که اگر غذای غیر منهضم رسد آن را گداخته میسازد **نوع هفتم در
بریش خلط الیتی کولار یعنی عدسی** در سطح درونی معای غلاظ و دقاق غددها کثیر بشکل عدس نهاده شده اند و همه غدد منقسم اند برای
بیختن خلط مذکور و خلط مذکور از اوعیه خود برآمده بقعر زیرین امعا و بقعر بالای غشای درونی امعا ملتصق میماند خلطیست سفید غلیظ منجمد لیکن
غلظ و انجماد آن قبل از بریش که در پاسهای موی شریک بود نباید فهمید مگر بعد جدا شدن و بریش غلیظ و چسپنده میگردد تا برای فعلیکه مقرر است قصور
نشود و نفع التصاق آن با معا سه اند اول آنکه معا را از وجع که بسبب حدت فضله میشود محفوظ دارد دوم آنکه غذای گداخته رقیقه را منجمد ساخته فضله
از آن در خشکی و تری و غلظ و رقت جدا نماید تا وقت خروج ایذا نشود سوم آنکه اخراج فضله را آسانی کند چرا که هر گاه خلط مذکور کم بیخته میشود فضله در
امعا بند میماند و موجب وجع وغیره میگردد و هر گاه که بافراط بیخته میشود باعث زحیر و اسهال سفید و ذرب میگردد و هر گاه که مسهل قوی یا زیاده
مقدار رسید همین خلط مذکور در مجلس آخرین می برآید و در صفرای زبون و اسهال دیار یا نیز می برآید چرا که حرکت موجی امعا در سهال بافراط میشود و چون
خلط مذکور بسطح درونی معا ملتصق است بسبب کثرت حرکت پرچه پرچه شده بیرون می افتد و عوام این را قطعه معائی گویند **نوع هشتم در بلغم** خلطیست
صاف مائی رقیق که از قوام خون و اوعیه بلغمی جدا گشته بورید شعری وغیره دخل کند برای دفع غلظ و حدت خون **بدانکه** بلغم مانند خون لیکور خاص و خلط
روغنیست و مثل دیگر اخلاط بیخته نمیگردد چرا که اوعیه بیزنده ندارد و قبل از آمدن پاسها از شریان و برآمدن از اجزای معدی در اکثر اجزا جدا شده میماند
و اگر چه در تمامی اخلاط مابقی بیخته میگردند اما بر عدم بریش بلغم تعجب نباید کرد چرا که با تمام اجزا متعلق است و هر شی برای هر مدعا خلق گشته و اگر چه این

کلام مخلقست تا بدین تجربه که هر صباح آفتاب را روشن و درخشان می‌بینیم و از حرارتش متأثر میگردیم حاصل میشود و بلغم یک قسم لیکور مائی و صاف و شفاف
رقیق از اجزای جسم ماست و ترکیب اوعیه بدین وجه است که اکثر غده‌های خرد با هم آمیخته اوعیه‌های کلان حاصل کنند برای آمیختن با وریدهای کلان
و اوعیه‌های شعری و نفع آن در وصل عظم تر داشتن عضو و فضاهای خود است برای آسانی حرکت اغشیه که از وریدهای کلان می‌آیند بنا بر ترقیق خون
غلیظ که از اجزای غددی و اوعیه‌های شعری می‌آید و نیز رقیق ساختن و سبک و صاف نمودن مادهای غلیظ و ثقیل است و نیز تلیین کیلوس تا بآسانی منقلب
صعود کند **نوع نهم در بیرش خلط آترابیلی** آن خلط مذکور است که سودا آترابیلی آمیخته میشود و از اینها بدین اسم مسمی گشته و غددهای مذکوره هر دو
جانب کلیه بفرق سر طلیع بالا هستند تا از شرائین آورتا خلط مذکور ریخته در اینها آید و بوریدها و لنفیتی رسد و مابقی از ورید خاص بکاوا رود
و خلط مذکور شئی سیاه و رقیق لطیف و بماسائی موی آمیخته زیاده از بلغم بکاروریده اسیدیتی می‌آید و خون غلیظ را که از غذای اجزا باقی میماند رقیق
میسازد تا بوجه احسن گردش نموده منقلب رسد سوای ازین غدد مذکوره در خود قعری دارند و در آن اندام خلط مذکور میماند و آن بولست و بعد
زیاده شدن از مقدار آمیخته بسبب ضربه از مخرجه خود برآید و در وریدها و لنفیتی یا سیر مینیا والعود داخل یابد تا بزودی آنرا بفشرد تا خون
در مخرجه گذر نماید و ضرورت نفع مذکوره این خلط در حیوان آن قدر نیست که در جنین است چرا که هیچ ترشیحهای گدازنده مذکوره ندارند برای آنکه در شکم
جنین غذای بطنی انضمام و خلل نمی‌یابد مگر جیران که سودا آترابیلی آرا از وقت ولادت مثال دیگر اجزائی باندازه کم میگردد چنانچه جنین قدر کلیه میبود
و بعد تولد تا رسیدن بعمر سی سال قدر ثمر زیتون میماند چرا که عمل او کم میگردد **نوع دهم در بیرش لبن** خلطیست لطیف شیرین غلیظ قوت که حیض
کیفیتی و مائی نیز دارد و مختلف الاشکالست و از غدد ماماریاس خوش طعم گشته در سینه قرار گیرد و برای تغذیه و تنمیه طفل بکار آید **با آنکه** شیر از
غددهای شیری که در سینه بطور الکلیل انگیخته میشود و آنقدر خرده باقرار اند که بشمار نمی‌آیند و هر غده و وریدها و شرائین مسمی بماماریاس و اوعیه مخرجه
دارد و بسوی الکلیل ناظراند سوای ازین اوعیه و موی ماماریاس بغایت تنگ هستند تا بطور اوعیه لنفیتی خون کثیر که برای تغذیه در سینه نشر و رست
بیایند و همین سبب در وقت قلت لبن اطفال بقوت مص خون می‌برآرند و تحقیق است که لبن همراه خون از ماسائی موی می‌برآید و بغدد ماماریاس
رسیده ریخته شده از اوعیه مخرجه بقعر مذکوره می‌افتد تا طفل آن را از مجاری خاص که در حلمة الثدی اند بمکد و از اینجا بقوت مص برآید و خون
باقیمانده از وریدها ماماریاس منقلب الیس رسد **فائده** چون در انسان و بهائم ترشحی با ضمه ضعیفه و اجزای غشائی برای گرفتن و تلاش غذا نالائق
انتیاق الخلق برای حفظ زندگی او لبن که غذای خوش و رقیق است پیدا کرد و بطیور و ماهی وغیره که ترشحی معده‌ی قوی و اجزای غشائی برای گرفتن
و تلاش غذا لائق دارند لبن نیافرید **بدانکه** او سبحانه تعالی هر شئی که آفرید حرکت نیز قدر ضرور با عطا فرمود تا بوساطت او چنین افعال بوجود آرد و چند
افعال منسوب بحیات اوست و بودن حرکت مقرری در غدد ماماریاس برای فعل این ضرور و چون این فعل علی الدوام نمی‌باشد بدین سبب در چند
غدد حرکت دائمی نه اما دیگر بوقت ضرور چنانچه تا وقتیکه طفل شیر می‌نوشد کم نمیگردد و چون شرب شیر میگذارد شیر کم میگردد و وقتیکه حامله میشود
با حرکت دوری خود در سینه شروع مینماید برای دادن لبن چراکه قبل ازین ضرور نبود از زنان و از کوران تا حیات لبن کم یا زیاده در خود میدارد
چرا که همه اخلاط ریخته شدن در ماسائی و موی موجوداند **بدانکه** غدد مذکور در مردان و دوشیزه وغیره اگرچه برای اخراج و ریختن لبن چندان اند اما در اینها

لبن اندک میباشد واندک زمان در قعر اکلیل قیام مینماید وچون راه برآمدن عیان ندارد واپس همراه خون باقی میرود وسوای ازین و شیره لبن
می برآرند و پرورش طفل بشیر دیگر میسازند و مردان نیز شیر می برآرند و طفل را پرورش میدهند چنانچه شبانان هرگاه گوسفندی بعد زائیدن بمیرد و گوسفند دیگر
شیردار نباشد فوراً گوسفند نازائیده را گرفته انجره بر ثدی او میمالند بعد زمانی اول خون پس لبن می برآید و تا مدت نوشاندن میماند در خانهٔ احقر
دو بچه گربه یکروزه آمدند هرچند تلاش گربه زائیده کردم نیافتم ناچار گربه دیگر را گرفته ثدیهایش بمکیدن بچه ها دادم از قوت مص شیر برآمد و پرورش
یافتند بدانکه طیور و ماهی بیضه میدهند چرا که ثدی ندارند مگر بالباس که قسمی از ماهیست و خفاش که قسمی از طیور است بچه میدهند و شیر مینوشانند
چرا که ثدیین میدارند **نوع یازدهم در بیرش بول** خلطیست شور که از چند اخلاط حادث می شود و از کلیه تصفیه پذیرفته در او ریترا و مثانه
قیام میگیرد و وقت حاجت می برآید بدانکه تقطیر بیضه بول اند که چه همهٔ آنها بیرزنده لیکن در عمل باریک و رقیق و کدر دارند حتی که از کلان ترین
مرئی میشوند اما در کلیتین تقطیر [illegible] وریدهای [illegible] برای ماساره موی و او ریترای برای اخراج بول بجوفی تمام بنظر می آیند سوای ازین ترتیب
مرکز کلیه پیلویس است بشکل نل و ابتدای خروج او ریترا ازین علاوه میشود و ازین پیلویس دوازده گوشه در احاطه هر کلیه داخل اند برای انداختن
بول در آن نل تا از آنجا در او ریترا انتقال [illegible] رود **فائده** بول از یکجا دو اجزای تمامی اخلاط است که از ماسا جدا گشته با حصه هائی که یکجا دو همه
اخلاط در قدر مساوی نمی باشند مگر صرف از اخلاط مائی و ترش و لزج و کلیه مخصوص برای تخمین ماسا علق شده تا از بیرش اجزای ترش و مائی و لزج باخراج
اقسام مسامات [illegible] اوعیه ها [illegible] بهمین سبب بول جسم و لون و طعم و ماساره موی ندارد و پیوسته غلبه خلط از ماسا سوی خود میکشد
برای همین وقتیکه غلبهٔ صفرا در ماسا می باشد بول زرد و تلخ و از غلبهٔ ماده لزج لزج میشود و از غلبهٔ ماده رقیق مائی و از غلبهٔ خون سرخ و از غلبهٔ ترشی ترش
می باشد چه هر چیز که با کل شرب آید مبدل بخون میگردد و افراط هر شی تصدیعه میدهد و بر همه غالب می باشد در ماسا می موی پس کلیه تعلق شده تا آنرا
از مخرجه بول اخراج نماید سوای ازین از بول اکثر قسم ماده چون بلغم و آب و روغن و سوح و ارضیت و نمک و غیره می برآیند بدین سبب بول جسم مفرد
مائی بخیال نمی آید و نیز مدام بر یک شکل نمی آید گاهی لزج گاهی شفاف گاهی کدر گاهی سیاه گاهی زرد گاهی سرخ و غیره و این بسبب سیلان
لیکورها کم یا زیاده می باشد پس بول ضرورتاً که یکجا دو اخلاط است **نوع دوازدهم در بیرش عرق** خلطیست صاف مائی که از غددهای
جلدی [illegible] میشود برای تر داشتن جلد که تا پس تا خشک نگردد بدانکه برای بیرش عرق پنج چیز مقرر اند یکی افراط شاخهای شریان برای
آوردن ماسا دوم غددهای جلدی سوم اوعیه مخرجه چهارم جلد بالائی برای قبول آن پنجم وریدها تا مابقی را باز انقلاب رسانند **فائده** خروج
عرق بدین وجه است که راههای کثیر که از کیفیات جلدی پیدا شده اند و از آنجا معطوف گشته تا عرق را از اندرون گرفته بجلد رسانند و بند گردند
و خون بجلد میرسد مثال لبن که از حس اکلیل از ثقب سینه بیرون می افتد در جلد گردش نموده بیرون میگراید و همه ماسا می موی از غددهای جلدی
از عرق جدا گشته میگذرد و برآمدن عرق از صنعت از حرکت دوری غددهای جلدی است و نفع عرق نرم و تر داشتن جلد است تا از صدمهٔ
هوا که مدام میرسد خشک نگردد و بسبب نرمی در لمس اشیا الیق باشد و از همین احساس حار و بارد و یابس و رطب میشود و برای همین مدعا غدد
جلدی عرق را چندانکه لائق است در جلد می اندازند و وقتیکه غدد مذکور بسبب کثرت حرکت دوری خود زیاده از ضرورت جلد خیته کنند آنوقت

از جلد بیرون می آید و نیز هر ماده زبون که غالب می باشد آن را غدد جلد می بسبب کثرت حرکت دوری خود بیخته از بدن خارج میکنند **نوع**

سیزدهم در بیرش منی و کیفیت تولد جنین و ذکر خنثی و اعضای زائده و تولد دو طفل و پیدا شدن مشابه پدر و ذکر غذای

جنین و تنفس جنین و ماندن جنین و تولد طبعی و سبب گریه طفل بعد تولد **بدانکه** منی خلطیست سفید اندک غلیظ که از انثیین تصفیه یافته با وعیه

خود قیام میگیرد منی ذکوران خلطیست از بیست و شش اخلاط مرکب از ماساهای موی و در اوعیه خود برای افعال ضروری پرمیماند و در انثیین

دو شرائین اند یک بر پهلو برای بجنین و آوردن منی از همراهی خون زیاده از آنکه برای تغذیه انثیین ضرورست و نیز وریدهای دقیق در خود دارند

برای واپس ساندن خون باقی در قلب و بعد بیرش از آنجا برآمده در اوعیه ها گردشی بافراط میدود تا در جسم انثیین دخل نموده باپیدیدمی یا

بر استا تا که از اوعیه کثیر مانند انثیین مرکب اند قرار گیرد و چون در آنها زیاده از مقدار می آید بوساطت اوعیه دیفیرنتی که در شکم و اوعیه های

منی داخل اند آمده در آنها پر میماند و وقت جماع از آنجا بقوت صدمه بیرون می آید و منی بعد بیرش سفید و لنج میباشد و سرمایه توالد و تناسل

است در انسان مثال دانه گندم که سرمایه شجر اوست پس هر انسان از ابتدای پیدایش منی در خود دارد اما جای تولد منی در انثیین نیست مگر

انثیین از جائیکه پیدا میشود جدا میکنند و در تمام عمر یکسان نمیباشند مثلاً در ابتدا و آخر عمر هرگز جدا نمیشود چراکه هر آله برای افعال ضروری خود

یکسان نمیماند چنانکه در صبی انثیین و عظم بخوبی مرتب نمیباشند و در کهول نرم و مسترخی میگردند مثال عینین و عضلات پس در همه افعال و اشکال

خود سوای خدا کسی یکسان نیست **بدانکه** منی و لبن و عرق از گردش ماساهای موی در همه وقت بیخته نمی شوند مگر وقت ضرورت چنان که در

خصیان و اطفال و کهول بیرش این نمیشود سوای ازین خواهش شهوت جماع از منی نیست مگر بسبب حواس خمسه درونی و عنینان مانند مردان

قوی نمی باشند بلکه مانند مؤنثات می بوند چراکه بیرش منی از ماساهای موی موقوف میگردد و بودن قوت افعال منحصر بر انثیین است سوای ازین

خصیان بغایت فربه میشوند چراکه انثیین ندارند و بسبب عدم انثیین منی آنها جوش نمیخورد و لهذا قوت جماع نیز نمیباشد و هیچ تصدیعه نمیباشد

اما ذکوران به نسبت زنان قوی میبوند و آواز کلان و صاف و قصبه حنجره وغیره قوی و صلب میباشند و موی ریش می برآیند چراکه

بسبب افراط منی اغشیه قوت می یابند **قول صاحب فونسیکه** حکما متفق اند که در همه اشیا بودن سمینا رپس جهت پیدایش ضروریست

چنانچه نباتات ماده مذکور در تخم میدارند و حیوانات از ابتدای پیدایش در خود سوای ازین تمامی انسان چه علما چه فضلا وغیره از ابتدا ایشان

که پیدایش حیوان از خون طمثی و ماده منیست **قول بقراط** مولد حیوانات ماده منیست و مبدای اولین پیدایش **قول جالینوس** منی

صانع اولین شکل جنین ست که از آن نشو و نما میشود و نیز ماده اولین است بسبب پیدا شدن عظم غضروف عصب غشا لیفات و باطا و تار

نخاع سوای منی ازین تمامی اجزا از خون طمثی متشکل میگردند **قول بوریشو** جالینوس و دیگر متقدمین غلط میگویند چراکه پیدایش جنین از بیضه ست

که در زنان بالغه مثال بیضه طیور برای تولید مستقر اند و منی مرد جوان بنابر لغزانیدن بیضه مذکور بکار می آید **قول بقراط** ماده منی

از دیگر مادهای جسم بهتر و خوبترست **قول جالینوس** خونیست بغایت جوشیده **قول بوعلی** فضله هضم چهارمیست که بعد تغذیه

تمامی اجزای جسم دو بر آید **قول ارسطاطالیس** فضله غذای آخرینست **قول تشریحان** خلطیست مائل بطرف انثیین مرکب

از روح حار **قول بلینیو** خلطیست سفید مرکب از خون مصفی و روح **قول زینو** روح انسانست **قول الیمان** جزوی از اجزای [illegible]
قول اپیکورس از جسم و روح مشتعل میگردد **قول پلاتا** رینزش نخاعیست **قول دیوژینس** و **الیشاندر** کف خون است
قول ودریکو دیکاستر و فضله ایست نافع تر از غذای آخرین موی اما بهتر آنست که اندریه لورنسیو گفته که ماده منی جسمیست طبعاً
کفدار سفید مرکب از غذای آخرین جسمی و روح نفسانی تمام جسم که برای پیدایش حیوانات در اوعیه انثیین پخته و جوشیده میگردد و همین شرح
منظور تمامی حکماست و شک نیست که ماده منی بسبب پیدا نمودن دیگر ماده صالح خوبست چراکه از باعث رطوبت و حرارت و سفیدی و کفداری
بخوبی متشکل میگردد **قول متقدمین** خونیست مصفی که باقیمانده از غذای آخرین جسمی عطف نموده از وریدا سپرماتیکو و اوعیه انثیین که صالح
آن هستند چه بتجربه رسیده وقتیکه کثرت جماع اتفاق افتد بسبب کمی جوش ماده مذکور خون صاف می برآید **قول بقراط** ماده مذکور از دماغ
و نخاع نازل گشته بوساطت کلیتین در اوعیه انثیین ذکور و اجزای فرج نسا قیام میگیرد چراکه از هر دو طرف راس آورده برای رسانیدن ماده مذکور
تا انثیین آمده اند لهذا نخاع برای پیدایش ماده مذکور الیق است **قول بوعلی** ماده مذکور از دماغ و جگر و قلب میرسد و بعضے میگویند که از اجزای
صلبیه و بعضے گویند که صرف در انثیین پیدا میگردد برای آنکه اجزای مذکور خواص سمینا ندارد چنانچه دماغ که صرف مولد روح حیوانی و قلب مولد
روح نفسانیست **قول پلمپیو** ماده مذکور در پاراستاتا که در جسم سفید و مدور بالای انثیین اند برای گرفتن رطوبت جسمی تبدیل آن [illegible]
پیدا میشود بدانکه ماده مذکور مبدای تولید است **قول ارسطاطالیس** در نسا ماده سمینال تولیدی نیست مگر صرف خون طمث است که از و
پیدایش میشود چه وقتیکه در نسا شروع طمث میشود آنوقت حامله میگردد سوای ازین اناث در هیئت جسم و آواز و غیره با طفال مشابهت دارند
لهذا گفته میشود که در ینها ماده مذکور نیست مثال اطفال **قول تشریحان** در اناث ورید و شرائین و انثیین اند که ماده مذکور را پیدا میکنند
پس اگر در ینها ماده مذکور نبودی اوعیه های مذکور که طبع صرف برای همین مدعا طیار کرده است مسطح معلوم شدی **قول لورنسیو** سوای
ماده مذکور که بنهایت پخته و تغیر یافته است ماده دیگر نیست **قول جالینوس** یکبار پسر مثال پدر و یکبار مانند مادر پیدا میشود و اثبات این
از ماده سمینال ذکوری و خون طمث نسائی میگردد چراکه هر دو مبدای پیدایش اند اگر کسے بگوید که صرف از خون طمث قیاس کنند باید که
همیشه پسر مانند مادر پیدا شود و اگر صرف از ماده ذکوری خیال نمایند باید که مدام مشابه پدر پیدا آید پس تولد انسان از اشتراک ماده هر دو است
قول تشریحان جدید در تمامی زنان و ماده بهائم و طیور در انثیین آنها عوض ماده سمینال بیضها می باشند **قول ولیکیرینیو** از ماده
سمینال ذکوری که لغزانده است بیضه لغزیده در رحم می آید و افزایش میگیرد و یکسان نمیبوند مگر بعضی کلان و بعضی خورد و در عدد بیست و یک
میباشند و چنانکه انثیین ذکوران خواص تولید منی دارند انثیین نسا خواص تولید بیضها دارند و انثیین نسا را صرف بسبب پیدا کردن بیضها
بیضه خانه نمیگویند بلکه بسبب عدم مشابهت آنها با انثیین ذکور **قول سپدرو** بالای بیضه چند غشا محتوی میباشند که بعد حرکت جماعی
در آنها ماده غددی سیفراید جهت بر آوردن بیضه از پوست و گذرانیدن آن در رحم از مجری فالوپیانو که از انثیین تا رحم برای همین کار متعلق است
قول دون انتونیو هر نسا بجای منی بیضها در کالیبولا یک پهلو بفاصله سه اصبع از عنق رحم در خود نهاده دارند و آنها را بیضه خانه گویند

ومتقدمین اینها را بیضه نامیده اند و هر بیضه از یک غشا بطور خریطه کشاده دهن پوشیده هست و در عدد از دوازده کم و از بیست زیاده
نمی باشند سوای ازین در مقدار یکسان نمی بوند چه اگر یکسان بودی یک تخت رو به پختگی آوردی و باعث قباحت عظیم شدی لهذا کم و زیاده
اند بتدریج می افزایند جسم اینها خلط لیست لزج چسپنده شفاف مثال بیضه مرغ برای قبول انجماد و گاهی مثال خلط غیر صلب میگردد تا مثال خون
گردش نکنند و در جای خود بمانند و در پوست غشای خود نهاده است و بعضی ازین بیضها مائی اند و لائق تولید نیستند بدانکه بیضه دو قسم اند
قسمی زرده دارند و پوست آنها صلب می باشد و این قسم در طیور بود و زردی برای غذای حیوان نو مخلوق شده چرا که مادر اولبن ندارد و قسمی زرده
ندارند و پوست اینها نرم میباشد و این قسم در انسان و بهائم می باشد **فائده در بیان حمل و ساختگی جنین** وقتیکه مرد و زن
صحبت کنند ماده سیمینال در قعر رحم با فراط آمیخته جنین دار گردد پس رحم آنقدر بند شود که ثقبی باریک هم مرئی نگردد و ماده مذکور دران بند ماند
برای فعل خود **قول اندری** حمل بعد اجتماع ماده در یک هفته میشود **قول مارکو** در هفت ساعت بعد اجتماع ماده میگردد **قول بقراط**
در هفته نباید شمرد بلکه از همان روز قیاس باید کرد مگر وقتیکه رحم یا ماده مذکور ضعیف باشد در عرصه هفته ظاهر میشود و ماده مذکور شروع بعملهای خود
مینماید بطوریکه طبع در حالت مرض بروز هفتم بحران میسازد همچنان گردیدن حمل روز هفتم باید فهمید پس ابتدای پیدایش تا هفته شمردن شبهه
ندارد **قول تشریحان** جدیده زنانرا بیضها برای پیدایش مقرر اند احتیاج امتزاج هر دو ماده نیست و بعضی ذکور منی انثائی در رحم نیست و انثیین
انثای مولد بیضها هستند مثال انثیین ذکور منی که مولد منی اند و ماده مذکور برای همین مدعا درکار است از هر دو انثیین مجری بر جسم نی بفاصله تا
رسیده است پس بیضه که از صدمه تقسیب بلغزد از ان مجری در رحم قرار یابد و بهمین سبب مجری بیضه را گفته میشود و وقتیکه از جماعت منی
ذکور در رحم میرسد اگرچه از مجری بالا شدن و بغشای غلیظ انثیین رسیدن نمی توانند اما از اوریا سیمینال آن اجزای رقیق تر روحی
از مجری مذکور تا انثیین برای لغزانیدن بیضه از صدمه خود گذر مینمایند تا در بیضه خواص لغزنده پدید آید و بیضه که از غشای شفاف پوشیده
است بعد اندک حرکت غیر شفاف میشود و در میان آن ماده غددی جهت فشردن تزاید مینماید حتی که از غشای مذکوره از ثقبی که میان غشا است
بیرون افتد و هرگاه که بیضه از غشای خود می برآید از مجری مذکور در رحم برای پیدایش جنین نقل میکند اما اکثر دیده شد که بیضه بر رحم نرسید
در مجری مذکوره تا بیضه خانه ماند و نشو و نمای پذیرد و هر چونکه در اینجا می بالد از وجع زن اذیت میرسد حتی که هلاک میگردد بدانکه منی
ذکور منزلت بیضه و بیضه مستعد بلغزیدن است و رحم قوت و مزاج حار دارد جهت نگاه داشتن ماده سیمینال و در اسباب حمل عمر هم شمرده میشود
مثلاً در ذکور بعد هژده تا شصت سال و در نسا بعد چهارده تا چهل و پنج سال مقرر و قبل و بعد آن از نوادر و اگر شود زنده نماند یا ضعیف البنیان
باشد **قول وانتیال** بالکل طیاری جنین در چهار اوقات است که در عرصه چهل و پنج روز می باشد **قول بقراط** حالت اولی در شش یا هفت
روز تمام میشود و درین حالت ماده سیمینال جوشیده بخواص روح غلیظ تر و کف دار میگردد و بعضی اجزاء غلیظ نشو و نمای پذیرند مثلاً از
بیرون غشائیکه مسمی است بمشیمه و جنین درو میماند و اجزای روحی طیار میشوند و درون طیاری اعضای درونی میگردد و لیکن چون اطبا
قدیم از پیدایش جنین که از بیضه میشود واقف نبودند لهذا بدین وجه بیان نمودند و این حالت را حالت اولی گفتند مگر آنچه اطبای جدید مقرر کرده

اینست که حالت اولی الغریدن بیضیه است از بیضه خانه برای بالیدگی جنین یعنی وقتیکه بیضیه الغریده در رحم میرسد از ماده که طبع برای نشو و نما قبیس میفرستد بالیدگی می پذیرد و مانند شجر که از رطوبت می بالد و در عرصه شش هفت روز مخلوط با اجزا میگردد بشرطیکه چیزی قسور نیفتد بعد این شروع حالت دوئیست حالت دومی یعنی مخلوط شده اولا از غشای بیضیی جذب ماده از رحم نموده میفزاید و چون جنین درین حالت نرم میباشد بغیر بودن غشا از صلابت رحم محفوظ نماندی لهذا خدای تعالی غشا را خلق نموده سوای ازین غشای بیرونی که مسمی به کوریون است از اوردة و شرائین کثیره پر میگردد بدین وجه که از روز اول طیاری جنین هم ورید و شرائین رحم میکشاید جهت تغذیه جنین و بغشای کوریون محتوی میشوند چون ورید و شرائین کثیره پیوند با هم مخلوطه یک اصل سطبر که ورید نافی است و دو شریان و یک مجری که مسمی است به اوراجی که از وی بول جنین گذشته در غشای امینون میماند طیار میکنند **قول اندری** در انسان ورید نافی از ورید ها و رباطهای بسیار پیدا نمیشود و نه کشادن ورید و شرائین رحمی ضرور است پس در غشای امینون از قوت مصوره افزایش حرارت شده اولا شروع طیاری جنین میشود و جهت تخطیط هر یک اجزا روح از ماده بیضیه پیدا میگردد و آنرا مخطط میسازد و بعده چند رنگها رنگین میکند و جهت نشو و نمای دیگر اجزا از جگر و ورید بوتا پیدا شده یا ورید نافی که از ان جنین غذا میکند مشترک میگردد و ورید کاوا بسیار شاخها منشعب میگردد و از قلب شرائین و از دماغ نخاع و اعصاب بغایت باریک و رقیق مثال ریشه عنکبوت و معده و امعا و پیر یکاردیو و پیریتونیو و دیگر اغشیه و اجزای زیرین شکم جدا جدا و ترکیب جلد که همه او را پوشد و شکل عظم وغیره در عرصه هشت یا نه روز طیار میگردد و دو ایام حالت اولی و ثانی جمله پانزده یوم میشوند و بعد انقضای این حالات بسبب فراط خون که از ورید نافی میرسد در قعر اجزای مخطط پر میگردد و لحم پیدا میشود **قول** رودریکو حالت سوم در دوازده روز تمام میشود و این ایام باختلاط هر دو ایام سابقه بیست و هفت میشوند پس در حالت چهارم صرف اجزای در دلی صرف از خود تمیز نمیشوند بلکه عضدین و رجلین نیز مثلاً راس از شانه متفاوت می بود و عضد جدا از پهلو با دو پا بیاجدا و علی هذا القیاس و این حالت در سیزده روز تمام میشود پس جمله چهل و پنج روز میشوند و درین ایام جنین بقدر مورچه کلان می باشد و بقول بعضی قدر بنصر و چون در چهل و پنج روز بالکل طیار میشود در دو چند ایام طیاری که نود روز میشوند بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت که عرصه نه ماه میگردد پیدا میشود و آنکه در عرصه هفت هشت ماه زاید نیز بسبب طیاری ناقص که از تعداد مذکوره در کم ایام پیدا میشوند و آنکه زیاده از تعداد ایام مذکوره طیار میشوند در یازده دوازده سیزده ماه پیدا میگردد و جنین خرد در مدت دراز طیار میشود چراکه ماده منی و جنین هم ضعیف میباشد **قول** بعضی در طیاری ختره روز زیاده از طیاری پسر در کار اند و نزد کا سته و چهارده روز **قول جوان** ذکر در چهل و انثی در هشتاد روز طیار میشود **قول پاولو** پسر در چهل روز طیار میشوند **قول ارسطاطالیس** اول قلب پس تمام اجزای جسم پیدا میگردند **قول جالینوس** اول جگر پیدا میشود **قول والیهو** اول دماغ پس جگر بعد قلب پیدا میشود **قول بقراط** همه اعضا یکبار خلق میشوند و جدید میگردند رئیسه بوند یا غیر رئیسه نه که یکی بعد دیگری چراکه در نشو و نما جنین قلب و جگر وغیره اعضا از فعل خود بدون روح نفسانی ریاضت نمودن نمی توانند و روح مذکور اولاً فقط در یک اعضا نافذ نمیشود بلکه در تمامی اجزا یکبارگی سرایت مینماید بدین دلیل که اگر روح صرف در یک اجزا سرایت کردی لازم شدی که هرگاه قلب یا جگر از جسم جدا گشتی حفاظت حیات خود نمودی —

قول هوسمان همه اجزا در پیدایش مساوات دارند **بدانکه** از اجزای اولین که در نمو جنین یافته میشوند غشاها اند که طبع برای حفظ آن پیدا کرده
قول متشرحان جدید پیدایش غشیه مذکور در اشتین همراه بیضه است که قبل از داخل شدن بیضه در رحم پیدا میشود جهت حفظ آن
چنانچه که در بیضه مرغ قشر و بیاض برای حفظ زرده که بچه ازان طیار میشود پیدا میگردد پس غشای اولین بچمی و صلبست مسمی به کوریون پر از وریدها
و شرائین که از تخم رحم آمده دران منتشر شده اند و مضبوطی اوعیه نافی و طیاری غذای جنین از این غشاست **قول لونسیو** غشای مذکور بسبب
بودن تخم و شریان وغیره پلاسنتا گفته میشود و حصه خون درین غشا جوشش خورده مبدل میگردد برای غذای جنین غشای دوم که دران جنین میباشد
میماند نرم تر است مسمی به امینو و بول و عرق وغیره جنین درین غشا میماند سوای ازین هر دو غشای دیگر است مسمی به الانتوئید پس مگر این غشا
سوای بهائم در انسان یافته نمیشود **قول صاحب ذخیره** وقتیکه طبع چیزی را بپزاند هر چه از مایه آن چیز کثیف تر باشد و گوهر آن را
نشاید ازوی جدا کند و آنرا از بیرون غلاف آن چیز گرداند چنانچه بادام پس تولد مشیمه برین سبیل باشد چون اندامها راست شد و حرارت کار
خود تمام کرد بیرون وی بقشر دو پوست تولد کند **قول ارباب فیزیک** فضله که در غشای امینو جمع میشود آن آبست که قبل از بر آمدن
جنین روان میگردد و برای تلیین مجری رحم تا تسهیل ولادت نماید و ماندن فضله درین غشا برای آنست که جنین دران غرق و شناور ماند و بر جسم لقاحت تأثیر
نماید و چون غشای مذکور بعد بر آمدن جنین از رحم می بر آید لهذا مشیمه گفته میشود و در رجا وغیره صرف نقص همین غشاست لهذا القراطیس پیدا
این قبل از همه مقرر کرده **بدانکه** اوعیه نافی آنرا گویند که از ناف جنین چسپیده می بوند جهت رسانیدن غذا و هوا و اخراج فضله وغیره **قول
متشرحان** اوعیه نافی سه اندیکی ورید و دو شریان و بعضی چهار گویند با متزاج مجری بول که اوراچیوس است و بعضی پنج نوشته یعنی دو ورید
و دو شریان و یک اوراچیو یا چهار اند یکی ورید مغذیه جنین که از مجری جگر پیدا میشود از ورید پورتا و بیده شاخ شده یا دهن ورید رحمی که ازان دو ورید
نافی جنین جذب غذا مینماید ممزوج گشته و چون دو شاخ شده است لهذا بعضی دو ورید قیاس میکنند و دو شریان اند که از شریان الیاکا
می آیند پیدا شده از شریان اورتا زیرین و ازینها هوا بجنین میرسد و چهار اوعیه باهم آمیخته یک مجری شده اند و مسمی است
به اوراچیوز پیوسته پیدا میشوند و امتزاج اینها نیز قریب بنافست و چون از امتزاج اینها در اینجا یک مجری شده است لهذا فونیکولو گفته
میشود و بعد تولد جنین اوعیه مذکوره مثال رباط خشک میگردند و در بعضی سترخی چنانچه در زنان حامله سی یا چهل سال دیده میشود که سرد آنها سخت
میباشد **قول صاحب ذخیره** وقتیکه نطفه در رحم افتد دهن رحم فراهم آید و حرارت در نطفه کار کند و آنرا همچون کفک سازد پس ازان
پخته شود و خون گردد و گوشت شود و هر گاه گوشت شد بقوت مردن ماده پرورده شود و هم بدان قوت در وی گذرها پدید آید و بر سر
بالائین رحم استوار شود و ازانجا غذا کشد مثال تخم که در زمین افتد میان او شگافته گردد و بیخی ازوی بر آید و در زمین استوار شود و ازانجا غذا
کشد بعده تن فرزند اندامها پدید آید مثال درخت که شاخها بر آرد و ایام طیاری جنین اگر زود تر طیار شود سی و پنج روز و اگر دیر تر طیار گردد
چهل و پنج روز بود پس بعد و چند ایام طیاری بحرکت آید و بعد سه چند ایام حرکت پیدا گردد و گفته سبب حبس طمث در حامله بعد آبستن
آنست که برای غذای فرزند بکار آید پس وقتیکه جنین بهفت ماهه شود طبع بحکم او تعالی ازان غذا که در رحم بدو میرسد برخی بجانب ثدیین

آید تا شیر شود پس تا وقتیکه زاید غذا برای او ساخته شده باشد و تندرستی زنان در آنست که حیض بر وقت و باندازه رود و اخلاط بدتن ایشان بدان
پاک گردد و پس حمل که بعد طهر اتفاق افتد اکثر آن فرزند تندرست و خوش‌خو باشد و آفت آنکه کمتر بود **قول دون انتونیو** در عین و بسیار رحمها
بیضها مانند بیضه طیور مخلوق اند و قوت مولده مصوره وغیره در آنها موجود پس وقتیکه بیضه پخته بمراد خود میرسد و مرد و زن باهم قربت نمایند
منی مرد که منزلقست بیضه مذکور را از جایش بلغزانیده در قعر رحم میرساند و چون در رحم قرار میگیرد همان وقت روح بحکم خالق در آن نازل میشود
و روز بروز افزایش میگیرد و این حالت و بعد مستقر شدن در رحم بعض بعض اشیا از حرکت دوری می افزایند و بسبب اختلاط منیین که یک شکل میباشند
و فعل خود جدید شده شکل نو پیدا میکنند و بسبب تغذیه خلط رحمی از لیفات غشائی خود می افزاید و قوت میگیرد و بدین جهه که خلط مذکور میان هر دو غشا کوریون
و امینو که در ولی و بردلی اند نافذ شده بدو میرسد و بوساطت این خلط بغیر آمیزش شی دیگر هر روز بیضه می افزاید حتی که در هفته قدر دانه زیتون
کلان میگردد و بعده شگافته در دو جسم مختلفه یعنی یکی شفاف و رقیق گردد اگر و قعر امینو دوم در میان مرکز متمکن و سخت تر و فربه و دراز بشکل یک
خط سرخ بنظر می آید و این را چنین میگویند که بهنا گشته است و در درازی و ابتدای جسم انسان است و ماده اولین و حقیقه همان خلط غذائیست که از
غشای بیضه نافذ شده بود دیگر برای این ماده سیمینال بنا ساخته تا بخوبی غذای جنین گردد و نیز جنین در وی غرق میماند تا بوجه احسن طیاری
کارخانهای جسم گردد و آن از جسم صلب نا ممکن است و چون بروز دهم میرسد در آن خط سرخ شکل راس و ساعد و پا وغیره نمودار میشوند و چند
که ایام زیاده گذرند دیگر همه اعضای جسم می افزایند بوسیله همان خلط مذکور و اغشیه که بر جنین می پیچند همان کوریون و امینو اند که محتوی
بیضه بودند لیکن بالفعل بسبب وصول غذا بهنا و فربه شدند و اوعیه نافی و رسن وغیره در غشای بیرونی میباشند نامحسوس که مرئی نمیگردند مگر
وقتیکه فربه و کارخانه دار میشوند بدریافت میرسند سوای ازین بیضه بر و دی در رحم دخل یافته بهر یک قعر رسیده برای تازگی از همان منی مجری که
آمده بود ملتصق میماند و پشت بیضه که در آن اجزای کارخانجاتی رسن وغیره اند بدیوار رحم لمس میکنند و از همانوقت ریشهای رسن وغیره بنابر التصاق بجای
مقرری نمودار میگردند و بدیوار رحم می چسپند **بدانکه** جدا شدن بیضه از موضع خود بطور ثمر اشجار است که چون به پختگی تمام میرسد لیفاتش
باریکتر میگردند همین وجه وقتیکه بیضه به پختگی میرسد لیفات بیضه باریک میگردند پس بوسیله منی مذکور از آنجا میلغزد تا وقتیکه منیه در بیضه خانه است
از غشائیکه دیوار را مانند است بند میباشد چراکه او تعالی برای حفظ بیضها مقرر کرده برای آنکه تا حالت پختگی از حرکت وصل یا صدمه دیگر محفوظ ماند
و هرگاه که بعد پختگی بسبب وصل از آن غشا می برآید غشای مذکور فوراً بطور سابق بند میگردد و درین حالت جسم غددی فوراً محتوی بیضه میگردد و از
دیوار بیضه خانه ملتصق میماند و چون در جسم غددی مذکور خلطی جاری گشته شده تعلق دارد بوسیله خلط مذکور و از حرکت و گردش مقرری بیضه
ثقبی در آن پیدا میشود و پس ازین ثقب بیضه می برآید و در ابتدای مجری رحم قرار میگیرد و چون در رحم میرسد ثقب رحم هم بند میگردد حتی که سوزن
در آن داخل شدن نمیتواند اما در وقت زائیدن فراخ میگردد تا جنین بیرون آید **فائده** وقتیکه بیضه از صدمه قضیب لغزیده در رحم می آید خرد
میباشد و چون در رحم میرسد بالای ماده غذائی قرار میگیرد و بوساطت ماده مذکور بغیر آمیزش شی دیگر اندک می افزاید و اغشیه اجزا ظاهر میگردند
و در بیضه مذکور راس است بگردن آمیخته و گردن بسینه و عظام بغضروفها و عضلها بالعظام وغیره چسپیده و همان خلط غذائی بدین اجزا چسپیده است

برای تغذیه تمامی اجزا چنانچه بعظام صلب اغشیه مسطح بنظر می آید و نیز اوعیه های مجری مانند قصبها مجوف و خلط دوند و قلب متحرک و اوعیه ها نبض زند
و تمامی آلتها برای قوت و ریاضت نمود و دران میباشند و این را جسم نومی نامند چرا که بیشتر نمود **فائده در ذکر وصول روح بجنین**
وصول روح نفسانی بجنین از ابتدای نمو است بطوریکه روح حیوانی در بهائم و روح طبیعی در شجر پیدا میشود **قول طماس** روح نفسانی بعد
سه چهار روز از قرار گرفتن حمل تفویض میگردد **قول زراحیا** روح نفسانی مخلوقه خالق است که در ابتدای نمو تفویض جنین میگردد پس اگرچه
اسقاط حمل قبل یا بعد چهل روز باشد باید تیز باید کرد **قول ارسطاطالیس** تفویض روح نفسانی در ذکر بعد چهل روز از حمل و در انثی بعد
هشتاد روز میشود اما غلط است اگر انثی از ذکر در طیاری تفاوت دو سه روز دارد اما تا هشتاد روز بخیال نمی آید چرا که در چندین مدت طیار
شدی بالضرور در دو چند ایام که پنج ماه میشوند بحرکت آمدی دو سه چند ایام حرکت که پانزده ماه میگردد یا در سیزده ماه پیدا گشتی **قول
اثیفالو** روح نفسانی ذکر بود یا انثی از ابتدای نمو تفویض میشود و از قیاس نمودن تفاوت غلطی در صنعت الهی می افتد **قول فیلوسوفو**
در همه حیوانات دو روح اند یعنی طبعی در جگر و حیوانی در قلب اما در انسان سوای اینها روح نفسانی در دماغ میباشد **قول دون انتوتیو جیر**
تعزیزان بعضه روح از خالق اکمل تفویض میشود تا بوساطت آن زنده شده افعال ضروری چنانچه عریض کردن جائیکه در انجاست و تنگ گشتن
غشای بیضه خانه بیرون آمدن از دور رفتن در مجرای رحم بسرعت نماید سوای ازین از همان وقت بوساطت تغذیه خلط منعقد می افزاید
و از همان افعال مختلفه و حرکات دوری و دقتی شروع میگردند تا بوساطت اینها اخلاط و اجزا و غیره طیار شوند مثلاً راس جلدین صدر
اوعیه با قصبها سختی عظام و دهانهای اغشیه و فراخی قلب و کشادن بالهات و گردش لیکورها و جدا شدن صفرا برنگ زرد و بلغم برنگ سفید
و غیر علیها هر یک بجای خود متشکل گردند و اگرچه از ابتدای حمل بیضه در رحم ظهور تمامی اجزای مذکوره میشود اما سوای خلط غذائی خلطی دیگر دران
داخل نمیگردد و پس چون تشکل جسم از روح است چه بدون فعل روح ظهور حرکت و دقتی و تولد لحم و عظم و غیره ممکن نیست پس صانع اینها سوای غذا دیگری
بنظر نمی آید **فائده در ذکر وصول غذا بجنین** بعضے وصول غذا بجنین از تمامی جسم مقرر کرده اند بسبب بودن اجزای جسم نرم و
اسفنجی **قول بلوتارچ** از راه دهن میرسد چه بعد تولد فضله از معده و امعای او مثال لیکورهای که در غشای بیضه می باشد می برآید پس اگر
از مجرای دهن تغذیه نکردی در معده طبخ نشدی و فضله مذکور برنیامدی سوای ازین بعد تولد فوراً تلاش غذا از لبها مینماید **قول بقراط** از دیگر
اعضا نمیرسد **قول** و **دو بلکوصرت** از ورید نافی میرسد نه از دهن بدین دلیل که بچه سگی بغیر سر و دهن زنده مع چهار بچه دیگر پیدا شد چون
رسن نافی آنرا قطع کردند بمرد و چون شکم او شگافتند در غلاف فضله سیاه غلیظ یافتند سوای ازین چون جنین در رحم بکیسه اوعیه دیگر سوای اوعیه
نافی اتصال ندارد لهذا وصول غذا برای تنمیه و هوا برای تبرید از همین ورید بلا شبهه میگردد و غذای جنین خون صاف مادر است که از ورید نافی
از ابتدای حمل تا وقت تولد میرسد **قول ریکلیتو** غذای جنین جسمی سفید مثال لبن است که در اوعیه پلاسنتا و غدد های آن پیدا میگردد
و از ورید نافی میرسد و آن خون نیست مصفی که چون در اوعیه و غدد های مذکوره میرسد سفید میگردد و هرگاه که باز سوی بالا صعود میکند مبدل
بخون میشود و چون بثدیین میرسد مبدل بشیر میگردد لهذا جنین بعد تولد باسانی مایل بشرب شیر میشود چرا که در رحم همین ماده سفید اغذا

میگردد اگر در اینجا تغذیه خون کردی و دیگرها تغذیه بشیر بیش از خواص و قیام اختلاف شدی و بسرعت مائل شیر شیر نگشتی **قول دون انتونیو** چون
غذای جنین از چند جا مقرر است مثلا در بیضه مذکور رطوبتی لزج مثال بیاض بیض طیور موجود است تا وقتیکه بیضه خام است آنرا غذا مینماید و هرگاه که
بمرور خود میرسد از شرائین که در خود دارد و غذا زیاده میکشد تا قوت یابد و بعد تقویت تمام بیضه خانه را دریده در مجری فالوپیا نود داخل گشته
غذائیکه در اینجا پیدا میگردد میخورد و هرگاه که از مجری مذکور گذشته در قعر رحم قرار میگیرد در اینجا غذای خلط دیگر از راه مسام خود مینماید پس از
غشاهای پلاسینتا خون رحمی از قلب و شرائین باجزای مخصوصه میرسد و در غشاهای امینو و کوریون جنین جبید میشود و در اغشیه مذکور رطوبتی از جنس
که در وی جنین غرق میماند و بطوریکه غذا در شکم حامله رسیده کیلوس و بانقلاب سیده خون میگردد و از شرائین بهمه جسم منتقل میشود و همین وجه
رطوبتی که در اینجاست برای غذای جنین بکار نمی آید بلکه در رحم غده پیدا بیند که خلط غذائی اند که خلط مذکور از انها تحته موجب افزایش بیضه
تقریبه متداخله رحم میگردد و بوساطت همین او الاجنین مثال خلط سرخ میگردد و بعده کارخانه دار میشود و مدام درین خلط غرق میماند و هرگاه که در
ومری و معده و امعا لائق گرفتن غذا و مبدل نمودن بکیلوس میگردد جنین خلط مذکور را می نوشد و در شکم وغیره کیلوس شده بانقلاب سیده خون میگردد
و آنچه که از غذا شدن باقی میماند وقت قریب ولادت از رحم خارج میگردد و این را انغذای اولین مینامند و وصول غذا بجنین از دهن نافی است
که بوساطت اخلاط مغذی میرسد و دهن مذکور بر رو نیز بما دو از میگردد و بنابر قیام خلط غذائی و از وسیله همین خلط تمامی اجزای جسم جنین هر روز
عیان تر میشوند و تقرر خلط برای غذای جنین بسبب خوش آیندگی و رقت و مائیت است و نیز بسبب نابودن شئی دیگر مثال این و نیز بسبب
نابودن راه دیگر که از آن شئی دیگر رسد و خلط مذکور نیز برای همین بکار دیگر نمی آید لهذا بخلط مغذی مسمی شده سوای ازین وقتیکه جنین رو
بافزایش می نهد آنوقت بسبب پیدا شدن راهها و آلهای مشترکه رسیدن خلط مذکور از دهن شروع میگردد و در معده رسیده کیلوس و
بانقلاب سیده خون میگردد و وصول غذا از دهن بدین ثابت میگردد که در غلاف جنین فضله سیاه بشکل بال یافته میشود و تطهیر این فضله بغیر
وصول غذا از دهن بسبب نوع ممکن نیست و نیز وقتیکه جنین متولد میشود همان زمان تلاش ثدی مینماید **فائده** در ذکر تنفس جنین جنین را
تنفس در رحم درکار نیست فرض کردیم که حیات بغیر تنفس محال است اما تنفس آنقدر ضرور نیست که بخیال می آید بدین دلیل که دهن رحم را حمل بخیال آن
منضم میگردد که دخل هوا در وی بسبب و وجه صورت نمی بندد و سوای ازین اگرچه در رحم کمی هوا نیست اما جنین از راه دهن تنفس نمی تواند چرا که در بعضی
امینو میان فضله مائی غرق میماند اگر تنفس گیرد دخل هوا فضله وغیره در معده شود و موجب هلاک گردد **قول اندری** اشتراک هوا بجنین
از تنفس مادر است که از شریان نافی بخون روحی آمیخته میرسد **قول لورنسیو** وصول هوا از شریان نافی کافی **قول ترا** حیا بودن جنین در رحم
مادر مثال ثمر شجر است که غذا ایست و حیات آن متعلق بدو است اما چون پیدایش جنین از بیضه است که قبل از فرش از دانه فلفل کلان نمیباشد
و پوشیده در غشاهای بود لهذا دخل هوا بجنین از دهن اثبات نمیرسد مگر از تنفس مادر بوسیله شریان نافی **قول دون انتونیو** جنین در رحم
تنفس نمیگیرد و گریه مینماید بدین دلیل که چون سینه بسبب حرکت عضله امتلای بهم میگردد آنوقت بعضی حصه از آب امینو به قصبه ریه داخل
می یابد چون در اینجا بند میماند آنزمان سینه بحرکت قوی بطور سرفه آنرا از دهن بیرون می اندازد و هنگام خروجش آواز مثال گریه وغیره

از مری و حنجره صادر میشود پس ماده این آواز آب مند خله است نه هوا و بهمین سبب این آواز را گریستن مقرر کرده اند **فائده در ذکر حرکت و هیئت قیام جنین در رحم** جنین در رحم هر دو دست بر زانوها نهاده و سر فرو کرده میماند بعضی بر آنند که در ماه اول سر بلند میدارد و بعد از ماه دوم تا وقت تولید سر فرو کرده میدارد **قول اندری** جنین در رحم بشکل کروی میماند یعنی بر چلین نشسته و بدین بر زانوها نهاده و سر بران افگنده بوجهیکه عینین و وجه بر دست ها مانند و انف میان زانوها باشد اگر بر داشته ماندی پس سر تا معده و دیافراگما رسیدی و اذیت بحال عائد ما درش گشتی و بعد انقضای سه ماه که اعصاب و اجزا قوی میگردند در حرکت می آید و خفتن و بیدار ماندن جنین در رحم موافق قول جالینوس است که گاهی می خسپد و گاهی بیدار می ماند **قول صاحب ذخیره** جنین در رحم بر پاشنه نشسته و زانوها بسینه باز نهاده و هر دو کتف بر زانو گسترده و بینی میان زانو و عینین بر پشت دست نهاده و روسوی پشت مادر کرده میباشد و بعضی گویند که نرینه را روسوی پشت مادر باشد و مادینه را پشت سوی پشت مادر بود و بدانکه جنین قبل از تولد سخن و گریه نمیکند چه برای هر دو وصول هوا ضرور و چون جنین در رحم از دهن تنفس کردن نمیتواند ظهور این هر دو اشکال **فائده در ذکر تولد طبیعی** تولد اینچنین جنین کلان از مجری رحم که بغایت تنگ است جای تعجب و اما پیدایش جنین برین وجه است که هرگاه از تمامی اعداد و اجزای خود جید شده بکلانی میرسد و در قعر رحم که جای تنگ است گنجیدن نمی تواند و بسبب وصول حرارت مادر از دور ثانی گرم شده اول غشای مینو را که پر از رطوبت فضلیست می شگافد و اجزای رطوبت مذکور میگردد برای ترطیب و استرخا مجری رحم تا در خروج جنین عسر نشود و بعده بحمله قوی حرکت کرده غشای دومی و بار طانی را که از آن ملتصق است می شگافد پس از کثرت حرکات افراط وجع آبستنی میشود و خون بقعر رحم میگیرد در آن وقت جنین دست و پا دراز کرده از راس تلاش ثقب رحم مینماید و رحم نیز دران وقت از حرکات ثقیله متاذی شده مائل باخراج میشود پس از جا بالای رحم و حمله خود بیرون می آید اگر طفل است روسوی پشت مادر کرده و اگر دختر است روسوی شکم مادر نموده می بر آید **قول صاحب ذخیره** وقتیکه جنین در رحم هفت ماهه شود طبع بحکم حق تعالی از آن غذا که در رحم مادر میرسد بعضی بطریق تدمین آرد تا وقتیکه زائد غذا برای او طیار شده باشد و چون جنین بزرگ شود از غذای او که در رحم میگیرد سوی ثدی میرود و آن را غذا بیشتر باید از بهر طلب غذا بر خود جنبد و در جنبیدن از رگها و پیوندها که بدان برحم بسته است بگسلد و بیرون آمدن کوشد و درین کوشیدن غشا که در و باشد بدرد و در طلب تها که در غشا بود او را بلغزاند و برگردیدن او سوی سر باشد و زادن طبعی همینست که از سر زاید و آنکه از پا آید سبب او ضعیفی باشد که برگشتن نتواند بدانکه سگ در چهار ماه بر و میش در پنج ماه شتر در نه ماه فیل در یک سال کبوتر در سی روز میزایند مگر انسان که بعضی در هفت بعضی در هشت بعضی در نه بعضی در ده بعضی در یازده ماه زایند پس این اختلاف از اختلاف مزاج ایشانست مثلاً آنکه مزاج او حار بود بزودی تمام بود چه جنین او در اندک مدت بجودت میرسد و بهمین سبب گرد او اندک مدت پیدا میشود و زنی که مزاج بارد دارد عکس این میزاید پس اختلاف اوقات آبستنی را که قبل از نه ماه یا بعد از ده ماه زاید غیر طبیعی دانند **فائده** انسان اوقات مقرری برای آبستن ندارد مگر صحیح و مقرری وقت آنست که بالکل بقوت و جودت خود که برای حیات ضرورست رسیده پیدا شود و زنده در ماه هفتم یا هشتم وغیره و آبستن طبعی همین است و اگر مدتی دراز در رحم ماند بعد وجید شده پیدا شود و مریض است **قول پاولو** تولد طبعی منحصر بر نه و ده ماه است باقی غیر طبعی

قول بواونیترا جنینی که قبل از هفت ماه پیدا شود لائق زایست نیست اگرچه زنده پیدا شود **قول انتونیو** در بعضی جزائر در سالی دو بار
بچه میدهند و این گاهی میباشد نه مدام و سبب و آنست که زن قوی و خوش زیست و مرد هم حار مزاج و قوی تر و قوت مصوره هم اقوی و مزاج رحم
هم حار باشد **قول پاولو** تولد ماه هفتمی غیر طبعیست اگرچه زنده پیدا شود اما اکثر بمیرد **قول بقراط** جنین هفت ماهه زنده میماند و هشت ماهه
میمیرد **قول میتولوژیا** در یوم هفتمی تمامی آلهای خاص جدید میگردند لهذا موافق فرموده سانت گریگوریوا ایام متبرکست و چون در امراض حاده
بعد نضج ماده روز هفتم بحران جدید میشود بدین سبب جنینی که در ماه هفتم پیدا میشود جدید میباشد پس این را مثال بحران طبعی طبعی باید فهمید
قول منجمان چون ماه هفتم تعلق بقمر دارد لهذا از تاثیر رطوبت آن استرخای رحم و تسهیل ولادت میشود **تنبیه انکه** تولد هفت ماهه بسبب جودت
و قوت و حرارت مزاجست **قول صاحب ذخیره** تولد هفت ماهه اگر بسیار قوی باشد بزید الا بمیرد و هفت ماهه را آفت بسیار است اکثر
بمیرد به چند سبب یکی آنکه حال او همچون حال دانه باشد که هنوز تمام نا شده از خوشه بیرون کنند دوم آنکه هوای بیرونی که بوی پوست و رسد او را غریب آید
و رنجور شود سوم آنکه هر جامه که بدو باز آید او را درشت تر آید چه پوست او بغایت نازکتر باشد و گاه باشد که جنین مع پوست یعنی مشیمه بیرون آید
و گاهی مشیمه بدرد و جنین بر آید و بعد چند روز مشیمه بر آید **قول بقراط** تولد هشتمی ماه اگرچه زنده و قوی باشد اما بزودی بمیرد و آنکه نهم ماه یا دهم
ماه پیدا شود زنده میماند **قول منجمان** در ماه اول حمل تعلقه زحل و در ماه دوم تعلقه مشتری و در ماه سوم تعلقه مریخ و در ماه چهارم تعلقه
شمس و در ماه پنجم تعلقه زهره و در ماه ششم تعلقه عطارد و در ماه هفتم تعلقه قمر است پس اگر در تعلقه قمر پیدا شود زنده ماند اگر ازین تجاوز کند
باز در ماه هشتم تعلقه زحل میگردد و علاقه آن در ماه هشتم نالائقست برای آنکه حرارت جنین را که سرمایه حیاتست کم میکند ازین باعث هلاک
میگردد و بهمین خیال بعد هفت سال تبدیلی طبع میگردد **قول پیدرو** هرگاه که جنین موافق طبع خود جدید میگردد ماه هفتم بود یا نهم یا دهم
زنده پیدا میگردد چنانچه گندم بعضی بدیر و بعضی بزودی میرسد لیکن در ماه هشتم لیاقت جدیدی ندارد لهذا اگر درینوقت پیدا شود زنده نماند
قول بقراط جنینی که در سی روز طیار شود در هفتاد روز جدید گردد و در هفت ماه پیدا شود و آنکه در چهل روز طیار شود در هشتاد روز جدید
گردد در نه ماه تولد شود و در ماه هشتم کسی جنین بجودت نمیرسد که زنده ماند **تنبیه انکه** ماه نهم وقتیست اسرع از تولد طبعی و درین اکثر جنین بجودت
رسیده لائق تولید یا حیات میگردد **قول سلیمان** ماه دهم هم برای تولد طبعی سزاست **قول زاجیا** در ماه دهم و آخر آن اکثر جنین پیدا میشود
قول بقراط تولد ماه یازدهمی نسبت بداهمی طبعیست و گفته یکی در سیزده یکی در چهارده یکی در پانزده ماه پیدا شد بغیر دست و چشم و تا پنج ماه
زیست و یکی در هیزده و یکی در بیست ماه پیدا شد و زیست و یکی بعد سه سال و یکی بعد چهار سال پیدا شد و اسباب دیری تولد دو اند یکی آنکه جنین
لائق خروج بدیر گردد دوم آنکه بعد لیاقت خروج تا دیر در رحم ماند و ماندن جنین در رحم بعد لیاقت بسبب ضعف پیدایش جانبین و کمی قوت
قوت مصوره است چرا که بسبب ضعف پیدایش خاص قلت و طول و جست و چون مع اندک خواهد رسید قوت مصوره ضعیف خواهد شد
و در ساختگی جنین دیر خواهد کرد و سوای ازین بسبب نداشتن رحم حرارت معتدله جنین ضعیف میشود و بدیر پیدا میگردد **قول فرانسیسکو** اگر
مزاج رحم بخوبی معتدلست در طیاری جنین سرعت خواهد کرد با فعال قوت مصوره و بسبب سوء مزاجی خود درنگ خواهد نمود **قول دو**

انتونیو ایام زادن طبعی ماه نهم ست و ابتدای کارخانه دار شدن جسم نیز در یک زمان از آن زن دا ول حملست مقررست چنانچه تحقیق ساعت

و درجه و روز حمل گرفتن بخوبی نمیشود همین سان در زائیدن نه ماه کم زیاد از آن اختلاف می افتد لیکن طبعی ماه نهم ست و زنی که در ده یا یازده ماه زاید سبب او و رنگ وصول غذا و کارخانه دار شدن جنین ست و در زائیدن ماه هفتم و هشتم و غیره همین خلاف ست **بدانکه** تعلق جنین

برحم از پلاسینتا مانند ناشپاتی ست که بسبب پلاسینتا خود بشاخ ملتصق میماند و غذا میخاید و هرگاه که ضعیف میشود جدا شده می افتد پس وقتیکه

جنین از پلاسینتا جدا میشود اجزای خون از شریان رحم و از جائیکه پلاسینتا ملتصق بود میشود و در وقت رحم سر میگردد و شدت وجع نیز آثار جدا

شدن جنین از رحم پس بسبب ضیق موضع جنین اضطراب بسبب دست و پا زدن غشای امینو و کوریون منخرق میگردد و آب سیلان میکند و بسبب

سیلان آب لباس جنین نزد ثقب رحم میرسد و چون آب و بکلی می آرد قوت جنین افزون میگردد و دست و پا بدیوار رحم زده بخوبی بیرون می آید و انگو

هیج بعدی میرسد که از تحریر بیرونست چراکه بدیافراکما و عضلات شکم اذیت میرسد و وقت خروج ثقب رحم و فرج و عظم العانه پس از خود گشاده

میگردد و عظم الیون از عظم عجز جدا میشود و بدین سبب خلا حاصل می آید و جنین می برآید و تا وقتیکه این کشادگی و غیره نشود خروج جنین عسرست

در زائیدن زن جوان مرتبهٔ اول و زن پیر عسر باشد و اکثر طفل از جانب سر و جنین سوی ظهر مادر و هر دو دست از جسم متصل یافته بیرون می آید

و از [illegible] رحم [illegible] میگردد و بعد از آن [illegible] می برآید [illegible] تا یازده روز [illegible] میماند [illegible] جنین

حرکت منقبضه تعلیست که وقت حاجت جنین را میفشرد و از قوت حرکتی که زن در آن وقت مینماید و وقت قرب ولادت وجع از قطن

و سینه شروع شده تا عانه و فرج میرسد و بول سرخ بدفعات می آید و یا بیمار تعش میگردد و شکم از بالا فرو سو گرایید و مجری رحم میکشاید و اجزای

خون رحمی و رطوبتی که در امینو ست میشود و جنین حرکت سریع مینماید و وجع شدید پدید می آید **فائده** زنی که زود زود حامله شود عسرست

که بصحت زید **فائده** **در ذکر گریستن طفل بعد تولد** بسبب متاذی شدن اعصاب از حرکات که وقت خروج مینماید و از موضع تنگ

می برآید گریه میکند **قول سلیمان** بسبب ابتدای حیات گریه میکند و بعضی بسبب متاذی شدن از ضرر سقر کرده **قول فیلوسوفو**

لازم که طفل بعد تولد گریه کند [illegible] بعد تولد گریه کرد و آخر روز چهارم از صرع هلاک شد [illegible]

چنانکه گریستن بعد تولد لازمست همچنان بعد تولد تا چهل روز خنده نمودن لازم **فائده** **در ذکر خنثی** اطبا این را از قصور طبیعت مقرر

کرده اند که در وقت حمل ساختگی جنین قوت مصوره نقصان میکند و چهار قسم ست یکی آنکه قضیب جیدا دارد و فرج ناقص یعنی بی شکل

فرج بود که اندک ظاهر و فعل باشد دوم عکس این سوم آنکه هر دو جید باشند با فعل یعنی نه از قضیب منی انداخته شود و نه از فرج تولد

جنین گردد لیکن [illegible] اخراج بول [illegible] چهارم آنکه هر دو جید باشند هم شکل و هم فعل [illegible] فعل قضیب از قضیب و فعل

فرج از فرج صادر شود [illegible] این انکار دارد و وقتیکه یاد [illegible] مینماید و قتیکه زن [illegible] بار دیگر [illegible]

[illegible] همراه [illegible] قوت مصوره [illegible] اجزای جسمی که مشترک [illegible]

نیز میرسد و [illegible] در رحم [illegible] اگر قوت مصوره مرد زیاده تر فاعل ترست ذکر و اگر [illegible]

انثی و اگر هر دو در همه افعال مساوی اند خنثی پیدا خواهد گردید **فایده در ذکر اعضای زائد و غیره** یعنی از ابتدای پیدایش جسم بعضی اعضا در هیئت کلان بود یا خرد یا در عدد کم باشد یا زیاده مثلاً شخصی مانند بهائم از دست و پا میرفت و دهن سوی بر مانند سباع میداشت شخصی اسرا مانند سگ ناخن کلان و شخصی اسرا مانند اسپ بود و شخصی اسرا مانند ثور بود و شخصی یک دست مانند فیل و دست دیگر مثال آدم داشت شخصی را یکپا مانند ثور و پای دیگر مثال شیر و شکم و ثدی مانند انسان بود اما ثدی آنقدر طویل بود که همه جسم از و پوشیده گشتی و شخصی آنقدر دراز بالا بود که دیوار بر دمان تا کتف او میرسید و شخصی کوتاه قد مثال جوزه بود و شخصی را عین در جبهه و شخصی را عضد و سینه و شخصی را گوش در قمحدوه بود و شخصی را یک دست دو چند از دست دیگر بود و شخصی را عضد در سینه بود و یک پا داشت و شخصی از پای تا ناف انسان بود و از ناف سوی بالا دو سینه و دو سر داشت هرگاه یکی می خفت دیگری بیدار میماند و گاهی هر دو میخفتند و شخصی دو جسم مخلوطه میداشت طبع هر دو مختلف بود و شخصی بغیر سر پیدا شد و شخصی را تا آرنج دستها نبود لیکن میخورد و می نوشید و دبه تنبا کو از کیسه می برآورد و میکشا د و می بوئید و بند کرده بازمی نهاد **قول تهولوکو** تولد اینچنین از مرضی خداست **قول مسیحیان** کمی بیشی اعضای جسم از خسوف قمر میباشد **قول بعضی** زیادتی و کمی اعضا بسبب نقش کردن قمر حمست که هیئت خود طویل و قصیر میسازد **قول سنیرتو** اگر ماده سیمیال اندک بود کوتاه قد و اگر بسیار بود بلند بالا پیدا شود **قول بعضی** هرگاه که از حسب حاجت ماده سیمیال کم میرسد بعضی اعضا از اعضای جسم دست بود یا پا پیدا نشود بسبب تسلط قوت مصوره و تولد جوز از کثرت ماده است که دو جسم تولد شوند و از کمی قوت مصوره اختلاط پذیرند **قول بعضی** هرگاه که غذا در رحم میرسد اگر خرد دست جذب غذا کم خواهد کرد و بسبب کمی غذا کوتاه قد پیدا خواهد شد و اگر کلانست عکس آن و بعضی کمی زیادتی اعضا از قصور قوت مصوره نوشته اند که از اختلاف این بعضی اعضا زیاده و بعضی کم و بعضی دو چند و غیر مناسب از جسم پیدا میشوند و بعضی اختلاف اشکال از قوت متخیله مقرر کرده که آنچه حامله خیال کند موافق آن پیدا گردد اما تا ماه سوم بعده نه **قول واتیال** شخصی بر سر زوجه شمشیر زد چون طفل پیدا شد زخم مع اجرای خون بر سر داشت آخر بمرد **قول پادری** زنی در حالت آبستنی خیال میوه کرد چون طفل پیدا شد بر سر او شکل میوه بود پس قوت مصوره نیز مانند خیال مادر فعل میکند **قول دون انتونیو** کمی بیشی عضو چهار گونه است یکی در مقدار سبب و آنکه اگر بیضه در مقدار کلانست جسم کلان و اگر خرد است خرد پیدا میشود دوم در عدد مثلاً انگشت شش یا یک عین در ناصیه باشد پس سبب کمی آنست که ماده آن عضو در بیضه کم خواهد بود و سبب زیادتی کثرت اجزای منی است که در وی آمیزد سوم در شکل یعنی سر مثال سگ یا پای مانند گوسفند و غیره آن سبب این تبدیلی اجزای ماده سیمیال است که در حرکت دوری خود که از وی متشکل میگردند شود چهارم در جای مثلاً دست بر سینه رویید و قس علیها سبب این تبدیلی اجزای سیمینالست از جای خود و مقیم شدن بجای دیگر و بودن خال و سیر و غیره از هنگام ولادت در جنین بسبب بی اعتدالی بعضی اجزای طبیعی یا سوء مزاجی آنهاست که از تبدیل غذای مفرد بی تعلق دارد گفته توانائی و لاغری جنین موقوف بر توانائی و لاغری حامله و تکثیر و تقلیل غذا نیست بلکه هر قدر که اجزای مادر بکار خود قوی باشند همانقدر جنین توانا خواهد بود و عکس عکس سوای زین تولد ذکر بر جوانی مرد و پیدایش انثی بر جوانی زن موقوف نیست اما منحصر بر صنعت صانع است که هرچه خواهد کند **قول صاحب ذخیره** اگر رحم دراز

باشد و جنین غذا تمام یابد و میل غذا بگرمی و تری بود دراز بالا پیدا شود و عکس آن کوتاه **فائده در ذکر تولد پسر مشابه بپدر** و این منحصر بر
شکل اجزا نیست بلکه در شجاعت و دلاوری نیز **بدانکه** روح حار و رقیق با ماده سیمینال اشتر گشته بفضه الغرانده در رحم رسانده دخل
خود نموده مثال خود پیدا مینماید پس اگر ماده سیمینال مرد قوی بغایت جوشیده و پر از روح کثیر است پسر قوی و لاور مرتاض و تمامی فعال بود و در عکس همین جهت دیگر افعال و اعمال
قیاس باید کرد **قول هورالنیو** از انسان قوی پسر قوی و از ضعیف ضعیف پیدا میشود و اسباب مشابهت سه اند **قول جالینوس**
اول در قسم یعنی از انسان انسان و از اسپ اسپ پیدا شود و قس علیها دوم در شکل و آن آنست که مذکر و مؤنث پیدا گردد سوم در شکل
و آن آنست که پسر موافق پدر نه در قسم نه در شکل شود مگر در شکل چنانچه در چهره و غیره اعضای بیرونی مشابهت داشته باشد پس تولد هر یک مشابه
والدین منحصر بر قوت و حرارت اجزای ذکوری و برودت و ضعف اجزای انسائیت و بطور یکه پسر مشابه والدین در انف و چشم و غیره باشد
همینان اگر نسا در وقت جماع خیال شکلیکه نماید بهمان شکل پیدا میگردد مگر این اکثر نیست **فائده در ذکر تولد دو طفل یا زیاده**
اکثر یک و گاهی دو پیدا میشود و نا درست که سه چهار شوند و آنکه بعضی هفت و بعضی بیست دو غیر آن نوشته غلط است چراکه در رحم آنقدر جاهای
نیستند که بچهای کثیر در و گنجند سوای ازین در افراط جنین ماده سیمینال هم همان قدر باید که حسب احتیاج هر یک رسد **قول ارسطاطالیس** سوای
یک بچه پیدا نمیشود چراکه در رحم یک قعر است و گاهی دو بسبب بودن دو ثدی **بدانکه** دو طفل که پیدا شوند پس اگر هر دو پسر یا هر دو دختر بوند
بعمر طبعی میرسند الا اغلب که پسر زید و دختر بمیرد و اگر زید نا توان باشد چراکه پسر بسبب قوت و حرارت مزاج جذب ماده غذائی زیاده مینماید
قول رودریکو هر دو در یک مشیمه پیچیده میبوند اگرچه هر یک غشای خاص خود جدا جدا دارند و تا وقتیکه هر دو پیدا نشوند مشیمه نمی آید
و جنین که اول دخل میابد مرتبه اول پیدا میشود بسبب حصول زیادتی قوت و روحیت ماده سیمینال **بدانکه** گردیدن حمل بالای حمل در وقت
میشود که دهن رحم حامله از لذت جماع کشاده میشود و اقبال ماده سیمینال که افزاننده بیضه است مینماید پس حمل بر حمل قرار میگیرد **قول دون انتونیو**
زنی که حامله دو سه یا هفت روز یا یکماه باشد شک نیست که از جماع بار دیگر حمل گیرد چراکه بسبب قوت جماع بعضی اجزای از ثقب رحم میکشاید
و از آن ماده منی دخل می یابد اگرچه مجری یکی بسبب بودن جنین اولین بسته شده اما از مجری دیگر ماده منی دخل یافته در بیضه خانه میرسد و بیضه
پخته را میلغزاند لیکن سوای ازین اگر خواهد که بار سوم او را مذکور دخل یابد نمیتواند چراکه زیاده ازین جای ندارد و تولد جنین دو تا و سه تا بر همین وجه
است که در زمان واحد دو سه بیضه پخته لغزیده در رحم قرار گیرند و وقتیکه هر دو بیضه پخته رسند و افزایش گیرند و غذای طبعی خود بر وقت نمایند
و هر دو بر وقت برآیند اغلب که زنده مانند و هرگاه که یک بیضه غذای کثیر و بر دیگری نماید دومی کم و بدیر پس پیدایش آنها بدین جه خواهد بود
مثلا از زنی طفل زائید و حیض و اخراج خون بدستور ماند و بعد هشت روز دیگر زائید بطول یک اصبع و ذی حیات پس هر دو باب نیز یافتند بعده مردند
زنی طفل زائید و از حمل طفل دیگر حامله ماند **نوع چهاردهم در بیرش غلط بروستا تیکو** غلطیست سفید رقیق دهنی واز دو غدد که هر یک
بهر پهلوی عضله اسفنیتر مثانه نهاده اند و بقدر مثال بادام در مزین اتمامی آلهای بیزنده هستند پخته میگردد و در بعضی خرابطه ها که ممزوج
بغدد مذکوره اند پنهان میشود و چون خرابطه مذکوره دو دوازده اند از آنها پخته بوریرو مونتانو می آید و از انجا باور بیتراه دخل میگیرد و از انجا

بوقت ضرورت بیرون می آید لیکن مدام از انجا نمی تراود چرا که مجری او عیه ها که مسمی بقنشر است بند میباشد نفع او تر داشتن و چرب نمودن او در تر است
برای دو مدعا یکی آنکه حفظ او در تر از حدت بول نماید دوم آنکه در وقت جماع دیوارهای مجری او در تر را چرب دارد تا منی هنگام خروج بدان ملتصق
نگردد و بالتمام برحم رسد چه اگر مجری چرب نباشد منی از ان ملتصق ماند و بسبب قلت وصول منی نقص در حمل افتد و نیز بسبب قلت ریزش خلط
مذکور در غدد ها و خریطها و قشر یا در انتهای همان مجرای قریب ورود موضع سوزاک پدید می آید و گاهی بسبب استرخای اوعیه غیره خلط مذکور
زیاده میرود و از مجری مذکور آنقدر بیرون آید که حبس آن ممکن نباشد و این هم مرض است و خلط مذکور در زنان در فرج میماند برای چرب تر داشتن آن
تا دخول قضیب باسانی شود و از کثرت و قلت خلط مذکور در ینها نیز سوزاک و خروج ماده سفید پدید می آید **نوع پانزدهم در ذکر خلط روغنی**
یعنی شحم در تمام اجزای جسم مثال غشا ملتصق است و دران خریطهای خرد عریض هن اند که بوساطت آنها پیوسته است و از غشای مذکور
خلط روغنی در خریطها میگردد و خلط مذکور سوای دهن صاف و بالسمومیت دیگر نیست و درین خریطها مثل جسم صلب منجمد میماند چه اگر نرم ماند
بسبب حرکت دوری خود و بعد مواضع لائق زلونیها شدی لیکن از صلب مثال اجزای صلب جسم نفهمند بلکه از قوام لیکو صلب خیال نمایند
و هر قدر که نرم بکار می آید صلب منجمد بکار نمی آید و خلط مذکور بسبب فعال خود مثال دیگر اخلاط نرم خواص وارد و بمسامات موی از ابتدای
کارخانه دار شدن جسم مرکب میگردد اما خلط مذکور پخته نمیشود چرا که اوعیه برنده ندارد تا از دیگر اخلاط جدا نماید مگر مثال خون از خود در اجزای
مغذی نافذ شده قریب غشای خود رسیده در خریطها داخل میگردد و از انجا سوای ضرورت بیرون نمی آید و در خریطها بحفاظت تمام
بغیر ریاضت کردن و فعل نمودن میماند چه اگر سیال بودی قلت پذیرفتی و برای کاریکه مقرر است و آن مدد و قائم داشتن جسم بالسمی با ساختی موت
نرسیدی مثلا اگر بسبب کمی غذا یا ریاضت جسمی یا حمی محرقه یا بسببی دیگر قلت در خون و مسامات موی افتد خلط مذکور از دهن خریطه ها مثال
موم گداخته در همان مجاری که می آید داخل مسامات موی میگردد و حفظ نقص آن مینماید **نوع شانزدهم در خلط پیتوئیتاریا** در دماغ
غدد های پیتال برنده خلط بلغمی اند که پخته بطون دماغ میفرستند سوای زین دیگر غدد ها در پلیشوکوروئید و برنده خلط دیگر مثال همین خلط اند
که اجزای نرم برای آسانی حرکت آنها در جسم دماغی دارند نیز از چند اجزای جسم دماغ بعض بلغم می آیند درینجا از مسامات موی جدا میگردند
چنانچه در جگر و سپرز و غیره جدا میشوند و از اوعیه مخرجه خود در بطون دماغ می افتند و دماغ را تر میدارند و هر سه اخلاط مذکور بطون دماغی منتهی بخلط
پیتوئیتاریا هستند و درینجا بوساطت غدد پیتوئیتاریا در قعر عظم اسفینوئیدیس خالص گشته داخل شود پس خلط مذکور از غدد مذکور بر آمده در
یک ثقب عظم اسفینوئیدیس که زیر خود دیگر اوعیه مخرجه دارد می آید و از انجا در وریدها جوگولار داخل میگردد و برای ترقیق دم بکار می آید
تا باسانی داخل قلب شود و نیز خلط مذکور از دیگر ثقبها عظم مذکور که سوی انف و فک اند می افتد تا دماغ از افراط رطوبت خالی گردد و
غشای آمیلا انفی تر ماند و نیز دماغ از سکته بلغمی و استسقای سر و هذیان بانیائی محفوظ ماند **نوع هفدهم در ترشح** خلط اخلاق انفی
در غشای آمیلا انفی که کارخانه شامه و محتوی لامینا بینی است غدد برنده خلط مذکور آفریده با سبب این خلط که غلیظ و چسپنده است غشای
مذکور مدام تر ماند و از هوای تنفس خشک نگردد و موجب فساد شامه نشود و وقتیکه زیاده پخته میشود بالای غشای مذکور مرئی میگردد و گاهی

کثرت آن و الف بسبب تنفس آواز می آید و چون بیرون میکنند غلیظ می برآید بدین سبب ثابت شد که غلیظ است و گاهی رطوبت مانند آب
که از بینی می تراود آن خلط پیتوئیتاریا است **نوع هیجدهم در ترشح خلط و وکال** رطوبتیست لزج که از دو بار غدد حنجره یعنی دو
نوزتین و دو غدد ترسی که یک سر پهلو است ترشح میگردد و نفع این صاف و تر داشتن سطح قعر حنجره است تا آواز صاف برآید و مزاحم خشکی از
هوای تنفس گردد و هرگاه که زیاده ترشح شود باندک سرفیدن بیرون می افتد و وقتیکه ترشح باجا میگیرد و خراش و لذع غشای قعر حنجره
می نماید **نوع نوزدهم در ترشح خلط برونخیال** بسطح درونی غشای قصبه ریه غدد های برونخیه مختلف الشکل مزین اند و بدیشعری
و شرائین اند و خلط مذکور از آنها مثال خلط شحمی رطوبی از مسامهای موی ترشح میگردد در قعر برونخیه و قصبه ریه از اوعیه خود می افتد
و در آنجا ملتصق می ماند برای نرمی و صفائی و تری آنها تا از هوای تنفس خشک نگردد و برای ساختن آواز بکار آید و هرگاه که زیاده ترشح
شود بغشاهای مذکور آزار میرسد و موجب سرفه میگردد و به تنخیع بیرون می آید **نوع بیستم در ترشح خلط مری** در مری عقب غددها
کثیر اند و خلط مذکور از آنها ترشح از مخرج خود با وعیه اندرونی قعر مری می افتد و مری را صاف و تر میدارد تا که گذر غذا و حرکت هوی آن
باسانی شود و وقتیکه ترشح او کمی شود در وقت بلع غذا و غیره تصدیع بکمال لاحق میگردد و اگرچه در مری بعضی خلط ترشح متعدی می آید لیکن
نفع آنها مثل این در اینجا ظاهر نیست **نوع بیست یکم در ترشح اشک** اشک از مسامهای موی بوساطت غددهای لاکریمال
که یک یک در مآق اکبر نهاده است و مرکب از ورید و شرائین و اوعیه مخرجه است جداگانه و صفائی تمام ترشح میگردد و در غشاهای اندرونی
پلک بالای چشم میماند تا چشم و پلک مدام تر ماند و در افعال و حرکات آنها قصور نیفتد و نیز از آنجا بسوی انف میگراید و ترشح رطوبت مائی
وقت گریه از بینی بهمین سبب است و وقتیکه از اسباب باطنی چون غم غصه فرح و غیره از حرکت خلط حیوانی در اعصاب تشنج در غددهای مذکور می افتد
یا بسبب وصول خلط حاد اندرون یا از رسیدن دود و غبار و ابخره حاده از بصل و غیره از بیرون غدد مذکور ایذا می یابند آنوقت بسبب حرکت
دوری آنها خلط مذکور با فراط ترشح میگردد و قطره قطره از چشم میچکد همچنان در وقت قی عنیف و سرفه شدید و تنفس کثیر با فراط ترشح میگردد —
نوع بیست و دوم در ترشح خلط کوردیال رطوبتیست که در پریکاردیوم میماند و در جنین نیز یافته میشود و از غددهای خورد مفرد که در
بیخ قلب با شحمیت اند ترشح و در غشای پریکاردیوم می افتد و اگرچه بهر زمان بلا تفاوت ترشح میشود ولیکن زیاده از آن مقدار که برای تغریق قلب
ضرور است مرئی نمیگردد و مگر در پیران و زنان و اطفال نسبت بجوانان زیاده یافته میشود چرا که بسبب قلت حرکت و کمی حرارت مزاج جوانان و باد
می آرد خلاف پیران و غیره و نفع این تغریق قلب است تا بآسانی حرکت جنبیدن نماید و بسبب تری از صلابت اجزای صلب محفوظ ماند —
نوع بیست سوم در ترشح خلط تهیمو خلط مذکور از غددهای تهیمو که مرکب و زیر عظم اولین قص نهاده اند ترشح میشود رقیق شیرین
خوش آینده و چون از اوعیه مخرجه خود می برآید بوساطت وریدها در قلب برای ترقیق و خوش آیندگی دم از مسامهای موی میرود و خلط مذکور در جنین
نسبت بجوانان بسبب افزون غددهای مذکور در نهایت طول و عرض و مقدار کثیر می برآید تا بجای کیلوس صرف شود و بعد ولادت و کمی آن
چرا که بسبب وصول شیر و غیره آنقدر ضرورت ندارد و در پیران غدد مذکور آنقدر خورد میگردند که مرئی نمیشوند **نوع بیست چهارم در ترشح خلط**

غذائی خلطیست رقیق لطیف براق مثال شیر واز غددهای خرد ترکه در غشای رحم اند وغیر بساطت کلان بین مرئی نمیشوند بخته در قعر رحم مقیم میماند برای غذای رحم وغذای جنین از ابتدای حمل تا وقت ولادت ودر ایام حمل بافراط بخته میگردد وآن قدر میباشد که جنین در وی غرق میماند **نوع بیست پنجم در بیان ترشح خلط رحمی** خمیر رحمی خلطیست حادث را شده که از غددهای رحم اندک اندک چکیده در قعر رحم آید برای تولید واخراج طمث **بدانکه** چون تمامی اخلاط از ناسای موی بوسیله غددهای خود برای افعال بخته میشوند لهذا بودن غدد در رحم برای ترشح خلط مذکور مقرر کرده اند اما بغیر غدد نیز بخته میشود باین وجه که خلط مذکور بسبب افعال خود منجذب شده جمع میگردد وهنگام خروج عیان میشود واین را خون طمثی مقرر کرده اند وخروج این مرض نیست مگر خمیر طبیعی که بسبب فعل خود بیرون می آید واز کمی خلط مذکور مرض لاحق زنان میگردد وحدوث این از خمیر شدن خونیست که در رحم ست وخمیر بسبب ترشی خمیر کننده که در رحم ست میگردد وچون حرکت دوری در خود دارد بدین سبب در هر ماه باسانی خارج میگردد **بدانکه** تکون مرکبات چه حیوانی چه نباتی از عناصر ست پس وقتیکه حرارت معتدله مزاجی ودر ایشان اثر کند از جزو ناری آنخیر صفرا پیدا شود که الطف از همه ست ومحلش بالای خونست که رغوه است واز جزو بادی خون متولد شود وزیر صفرا قیام دارد واز جزو مائی بلغم پیدا شود وموضع او زیر خونست هرچند بلغم نیز شود ومستقل نگردد وتنها تمیز کیا بصره احساس آن کند واز جزو خاکی سودا متولد شود موضع او تحت همه هاست وثقیل مطلق **نوع بیست ششم در بیان ترشح خون قسم لیکوری** خلط مذکور شیرین معتدل القوام ست وبعد آمدن اخلاط مذکوره از ناسای دموی می بر آید وغذا اجزای صلب میگردد واگرچه لیکور مذکور از نقر ظاهر نیست که بحس بصر رسد اما چون از ناسای موی تمامی اجزای غذا کننده میرسد بدین سبب ثابت شد که از ناسای موی بیشک خون قسم لیکوری جدا میگردد وغذای اجزای صلب میشود وسوای اجزای صلب بجای دیگر جدا نمیگردد وجسم آن بغایت شفاف براقست لهذا بخوبی مشاهده نمیگردد ومقرر نمودن شفاف غیر از ین سبب است که خلط غذائی رحمی که غذای جنین میشود نیز شفاف میشود ونیز زیر اظفار اصابع شفافی آن ظاهر میگردد ونیز وقتیکه لحم را از عظم حیوانی جدا کرده موضع عظم کنند از ان لیکور سفید می بر آید ونیز در کره باشفافی تمام ظاهر میگردد چنانکه آنها خون ندارند ونیز رطوبتیکه از درخت می بر آید شفاف می باشد پس لیکور مذکور در جسم با بدین وجه مرئی میگردد چنانچه آب در ظرف شیشه میباشد وضخامت آن مانع نفوذ بصر میگردد وسوای این نمودن سرخی بسبب روشنی وشعاع آفتابست والا فی الحقیقت آنقدر شفاف براقست که نظر بران کار نکند **بدانکه** خون برای حیات انسان ضرورست چه از کثرت خروجش فوراً هلاک میگردد زیرا که زندگی با افعال دم تعلق دارد وصدور این افعال تا وقتیکه از دیگر اخلاط مختلط ست نمیشود مگر وقتیکه از انها جدا میگردد ولیس هرگاه که کمی در خون خواهد افتاد در حرکات افعال او نیز کمی خواهد شد وزندگی که متعلق با افعال اوست بالضرور نقص خواهد پذیرفت **فصل ششم در ذکر اخلاط اربعه** خلط طبیعیست در تن مردان واز کیلوس پیدا شود وکیلوس از غذا پیدا گردد وموضع طبیعی آنها رگهاست واندامها که میان تهی باشد چون معده که بعطال مراره وغلاف جهار ست اول خون لونش سرخ طعمش شیرین وبوی بد ندارد ومزاجش گرم وترست بدلیل آنکه از اغذیه گرم وتر وسن نمو ووقت حار رطب ستعداد میناید وامراض گرم وتر می آرد واز ادویه بارد یابس تسکین می پذیرد دواعیاد عروقست وگردش میکند وبهمه تن میرسد وتغذیه جسم از وست اما غیر طبیعی او یا بنفس خود فاسد شود

یا بسبب واردی بر تقدیرین بصفراویت یا بلغمیت یا سوداویت مائل باشد دوم صفرا لونش زرد رقیق القوام لطیف مشتعل حاد محلل
تلخ و از جگر با ثناعشری به تحلیل غذا می آید و وعای او مراره است مزاجش گرم خشک بدلیل آنکه وقت مرور او در اسهال وقی لذع و سبب
در مقعد حرقت در معده و تلخی دهن پدید می آید و در وقت گرم و خشک و از اغذیه حار یابس استعداد مینماید و امراض گرم خشک می آرد
و با دویه بارد رطب تسکین می پذیرد و صفرا در کبد بدو قسم شود قسمی با خون در عروق رود جهت ترقیق دم و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم
و غذای بعض اعضا هم گردد مثل ریه و قسمی بمراره ریزد جهت غسل امعا و تنبیه بر دفع براز اما غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در
جگر بود مره دموی اگر در معده محترق شود کراثی و کراثی چون محترق گردد زنگاری گویند و این بمنزله سم است و آنچه بسبب واردی متغیر شده
باشد اگر وارد خون بود مره حمرا اگر بلغم رقیق بود مره صفرا و اگر بلغم غلیظ باشد صفرای محی و اگر سودا باشد صفرای سوداوی گویند سوم بلغم طبیعی
است با قوام سفید بطعم مائل بشیرینی مزاجش سرد و تر بدلیل آنکه از اغذیه بارد رطب و وقت سرد استعداد مینماید و امراض بارد رطب می آرد و
با دویه گرم خشک تسکین می پذیرد و نفع او آنست که در همه تن موجود باشد و وقت ضرورت مستحیل بخون شود و غذای بدن گردد لهذا او را مفرغه
نیست و با خون در جمیع عروق جاریست و نیز بخون آمیخته غذای دماغ و نخاع میشود و نیز ترطیب مفاصل مینماید اما غیر طبیعی باعتبار قوام چگونه
است اگر متفق القوام یا رقیق بود مائی گویند و اگر غلیظ بود و در او رطوبتی مانده باشد زجاجی نامند و اگر غلیظ بود و رطوبت او بتحلیل رفته جصی
خوانند و اگر مختلف القوام بود و اختلاف محسوس باشد مخاطی گویند و اگر اختلاف محسوس نبود خام نامند و باعتبار طعم چهار است عفص مالح
تفه حامض و مالح را اصناف است چهارم سودا و او وقتی چون طبیعی است طعمش عفص مائل بحموضت و در جگر بدو قسم شود قسمی با خون در عروق رود برای
تنبیه و دغدغه غذا بمعده ریزد و قسمی بطحال آید و مزاجش بارد یابس است بدلیل آنکه از اغذیه سرد خشک و وقت بارد یابس استعداد کند و امراض
سرد خشک آرد و با غذیه حار رطب تسکین پذیرد اما غیر طبیعی او هر خلط که محترق شود بدانکه بهترین اخلاط خون است پس بلغم پس صفرا پس سودا

باب سوم
دربیان حد طب

طب صناعتیست که طبیب از او در احوال تن و صحت و مرض نظر کند تا مردم تندرست بصنعت طب تندرستی نگاه دارد و مریض تندرستی
طلب او را به تندرستی آرد از استعمال اشیای سودمند و ترک چیزهای زیانکار پس طبیب را شناختن اسباب و مرض و اشیای نافعه
و مضره واجب و این شناختن را جزو علمی گویند و نیز بداند که تندرستی چگونه نگاه باید داشت و این را جزو عملی خوانند پس برای شناخت جزو علمی

دریافت اشیای طبعی و ناطبعی ضرور **بدانکه** اشیای طبعی چهار گونه هست یکی ازان چیزهاست که تن مردم بدان برپاست و آن شش اند اول عناصر اربعه
که تن مردم بدان فراهم آورده شده دوم اندام بسیطه و اندام مرکبه و اندام بسیطه را متشابهة الاجزا نیز گویند چون لحم وغیره که پاره آن همان نام و همان صفت
دارد که دیگر مثلاً لحم سر و لحم پای هم صفت واحد دارند و قس علیها و اندام مرکبه را اعضای آلیه نیز گویند که از بسیطه مرکب اند چون دست و پا وغیره
د نام و صفت و مزاج هر یک دیگر است مثلاً دست که یکجزو او اصبع و جزو دوم ناخن و جزو سوم ساعد است و نام و کار هر یک دیگر است سوم اخلاط چهارم
ارواح پنجم طبائع و مزاج ششم قوی چون قوت حس و حرکت و قوت جاذبه ماسکه هاضمه دافعه نامیه مولده مصوره دوم چهار چیز است یکی حالهای تن
مردم چون مزاج اصلی که بران زاده باشند دوم حال سالهای عمر سوم حال نر و مادگی چهارم عادات چیزها سوم حالهای چیزها که بیرون تن او ست
و حالهای شهرها و خانها چهارم حالهای تندرستی یعنی مزاج هر اندام از اندام بسیطه و مزاج اخلاط و ارواح و قوت اندامها چون قوت معده و جگر وغیره
چنان باشد که باید تا همه کارهای تمام و باسانی کنند پس وقتیکه یکی ازین چیزها گردد خلاف آن شود که باید حال ناطبعی باشد **بدانکه** هر کار را سببی است
و سبب نزد اطبا چیزی را گویند که نخست آن چیز باشد و از بودن آن در تن مردم حالی پدید آید و بعضی سببها سبب تندرستی است خاصة و بعضی سبب
مرض و بعضی سبب است که هرگاه که چنان باشد که باید و چندان باشد که باید و آنوقت باشد که باید موجب تندرستی بود و هرگاه که خلاف این بود باعث
مرض گردد و این سبب ها شش اند و آنرا اسباب ستة نامند اول ازان هواست دوم ماکول و مشروب و داروها و سازها سوم خواب و بیداری چهارم حرکت و
سکون پنجم استفراغ و احتباس ششم اعراض نفسانی و اسباب مذکوره را عامه و ستة ضروریه نیز نامند چرا که حاجت باینها در حالت صحت و مرض حاجت
پس اگر وارد بنفس شود اعراض نفسانی گویند و اگر وارد بروح است هواست اگر وارد بر اعضا شود و عروض بالذات است ماکول و مشروب و اگر عروض
بالعرض است استفراغ و احتباس و اگر وارد بر روح و عضو هر دو شود پس اگر بی شعور است خواب و بیداری و اگر با شعور است حرکت و سکون خوانند
بدانکه اسباب ملحقه ضروری پنج اند استحمام اجتماع صناعات عادات واردات خارجی که اینها را تاثیر در بدن حیوان بیشتر است **فائده**
احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالست صحت و مرض و حالت ثالثة هیئتی بود که نه حد صحت بر وصادق باشد و نه حد مرض
زیرا که حالتیست که افعال مطلقاً سلیم نیست و نه غیر سلیم چون حال شیخ و ناقه و مسکران و اعور و عضو زائد وغیره **بدانکه** جزو عملی آنست که طبیب
بداند که برای حفظ تندرستی و دفع مرض چه چیز و چه مقدار و چگونه بکار باید داشت و مطلوب از علم طب وقتی حاصل شود که طبیب اینهمه بداند

فصل اول در هوا تن مردم محتاج تر بهواست چه قوام تن به سه قوتست طبعی حیوانی نفسانی و این هر سه بهمه تن نرسند و کار خود نکنند مگر
بمیانجی روح و ماده روح هواست که مردم آنرا بنفس همگی درون بو کرده آمده است و این مزاج روح و حرارت غریزی سخت سرد است و گاه مردم آنرا بنفس بیرون کند حرارت
غریزی سد بروح آمیزد و دورنگ کند گرم گردد و اگر زود دیر بدنگردد و بادی ماند روح از اعتدال بگردد و سوخته شود و گاه که بنفس دیگران هوای گرم شده بیرون شود و هوای تازه بجای آن نرسد
رسد دوح گرم گردد و راحتی بروح رساند و نگذارد که سوخته شود پس روح را از هوای متعفن زیرگ است این نفع از هوای تازه است و اگر گرم شده
هم انجا ماند نفع ندارد بلکه آن هوا روح را مانند خلط فرو نیست مر تن را **بدانکه** هوای صاف که متغیر نباشد حافظ صحت است و تغیرات هوا یا طبعیت
یا غیر طبعی و غیر طبعی یا مضاد است مر طبع را یا غیر مضاد اما تغیر طبعی تغیرات فصول اربعه است و تغیرات غیر طبعی که مضاد طبع نباشد یا از اسباب سماوی

مثل جمع شدن کواکب ثاقبه یا درجه یا دقیقه که آفتاب در وست یعنی هرگاه این کواکب سمت الراس یا قریب سمت الراس بود باعث تسخین
میگردد و هرگاه بعید از رؤس باشد موجب تبرید و همچنین کسوف سبب تبرید میشود یا آن از اسباب ارضی و اختلاف اماکن چنانچه مجاورت جبال و بحار
یا بسبب مسکنت چنانچه مسکن مرتفع مستوی مسطح و غیره و زمین کبریتی و آبی و جبلی یا بسبب عرض بلد و عرض بلد مقدار بعدیست از خط استوا که در غایت
اعتدالست و خط استوا دائره ایست که حادث میشود بر سطح ارض از توهم سطح دائره معدل النهار که قاطع است عالم را بدو نصف و عرض بلد قوسی
خواهد بود از دائره نصف النهار میان سمت الراس و معدل النهار پس اقلیم ثانی و اول و ثالث مفرط الحرارت اند بواسطه آنکه مسامت آفتاب بر
سکان این اقلیم اند و ست اقلیم ششم و هفتم شدید البرد اند بواسطه عدم مسامت آفتاب و از نیست که اقلیم چهارم قریب باعتدالست بواسطه آنکه
واقع شده میان افراط و تفریط و تغیر غیر طبعی که فساد داخل باشد هوای وبائیست **فائده** هوای معتدل تن و مزاج را سود دارد چه هوا که منافی
مزاج مرض باشد تن و مزاج را بهبود … هوای گرم چنانچه هوای تابستان خاصه در ولایتهای گرم تن را خشک و لاغر سازد و اخلاط بجوش
آید و بدان سبب عرق بدن از فرط حر … کند و حواس را است آرد و مسام کشاده و بدان سبب تحلیل بسیار باشد و عرق کثیر آرد و همه قوتها ضعیف
شود و بول تنک آید و ضعف هضم و اسهال زیاده باشد و عطش آرد و اشتهای طعام ببرد و دل و خون و همه تن را گرم کند اگر در تن اخلاط و رطوبات
فزونی گرد آمده باشد آنرا عفن سازد و مایه تب گرداند پس هوای گرم تندرست اسود دارد دیگر کسی را که مرض بارد چون فالج و لقوه و تشنج رطب
باشد و نیز کسی را که تن او گرم و مسام کشاده و رطوبت گرد آمده … اما هوای سرد مردم تندرست را موافق تر از گرم باشد زیرا که حال چه
تن را سخت و مسام را بسته کند و بدان سبب حرارت در تن بماند و اشتهای قوی باشد و طعام خوب هضم شود و … اصاف کند و از مرض گرم
رهائی دهد و اخلاط را غلیظ و ساکن گرداند تا از عفونت … گردد و از این سبب ورم و ریش تولد نگردد و بسبب عدم تحلیل رطوبات بعرق رطوبت
در تن بماند و بول بیشتر و براز کمتر آید و از هوای سرد احتیاط باید کرد که زکام و نزله انگیزد و بیم از نزله سرفه و درشتی حلق و سینه و سل و ذات الجنب
پیدا گردد و اگر سوء امعا آید اسهال آرد و سوای اینها از هوای سرد مسام بسته شود و حرارت غریزی در تن بماند اگر رطوبت مستانی بسیار باشد
و کیفیت او لقوه تن … حرارت را فرو میراند و تشنج اعصاب از این دارد و تقطیر بول و عسر بول و وجع رحم آرد **اما** هوای رطب تری در تن
نگاه دارد و مردم لاغر و خشک مزاج را سود دارد و پوست را نرم و روشن و صاف سازد لیکن کیموس بلغمی در تن گرد آید **اما** هوای خشک ضد
تر باشد و کیموس سوداوی در تن بسیار شود **هوای** غلیظ روح را غلیظ و حواس را کند و مردم را کسلان و افعال قوتها را سست سازد و هوای تیره
مردم را تنگدل سازد و تنفس دشوار و در هوای غلیظ ناخوش و عسر باشد و مضرترین هوا هوای گرمتر باشد خاصه که باد بر وی گذر ندارد
چرا که زود عفن شود و همچون آب ایستاده و حمیات که در هوای گرم و تر تولد کند اسهل باشد از تبها که در هوای گرم و خشک پدید آید و در هوای
گرم تیره درد چشم و ریشها درون و برون بسیار باشد **بدانکه** باد شمال بارد یابس است ابدان را صلب و حواس را صاف و دماغ را قوی و لون
را خوب سازد و باد جنوب حار رطبست ابدان را سست و ضعیف و حواس را کدر سازد و کسل و گرانی آرد و اگر باد جنوب بر آب گرم گذرد آنرا سرد
سازد و اگر باد شمال بر آب گرم گذرد آنرا همچنان بگذارد و باد صبا قریب باعتدالست و باد دبور مخالف باد صباست **قول دوم اتنویه**

هوا جسمیست طبعی نامحسوس مثال لطیفات رقیق و شاخدار و خم گیرنده و خشن و غیره و ثقیل و سیاله و نافذ و محتوی ابدان ماست اما هوا از روی خیال
منقسم بدو قسمت یکی ایتهر یعنی هوای قریبه قمر و شمس و دیگر ستارگان دوم عناصری و اینهم دو گونه است یکی صاف که بالا تا افلاک قمر است دوم
قریبه ارض که پر از ابخره ارضی و مائی باشد که تصاعد کرده بهوا آمیزند و آن را کدر سازند **بدانکه** جذب هوا بتنفس برای اعتدال حرارت درونی
و تنفسه دائم که برای تکلم مقرر است بکار می آید تا انسان و بهائم بتنفس و تکلم قادر باشند اما ماهی بسبب نا گرفتن تنفس متکلم نیست و نیز هوای مذکور
برای مزاحم نشدن از دیگر اجسام بکار می آید **بدانکه** هوا مخلوقه خالق است بخواص مرقق تا دیگر مخلوقات را حرکت دهد بخواص سیاله خود تا از اجسام
تباه نگردند **بدانکه** هوا در خود خواص طبعی ندارد مگر بوساطت دیگری چنانچه از حرارت آفتاب و آتش گرم و از برودت باران سرد و از دخل ابخره
رطوبی رطب و هر گاه که از صلابت ملاقی مایان میشود یابس میگردد و لیس هوای حار مذیب و مرقق خون و مسترخی کننده هیئت اجزای جسم و معرق است
و هوای بارد مجمد خون مصلب هیئت جسم مغلظ ماده حابس آبها بندنده محدث امراض عسر البرء است و هوای رطب مترهل و مسترخی جسم است بسبب نفوذ
ماده کثیره از اجزای بیرونی داخل شده موجب ریزش نزله و غیره میگردد و هوای یابس مزیل رطوبت مخفف جسم است بسبب زوال رطوبت تیز
اخلاط و خروج ماده رو بفنا می نهد و امراض گوناگون پدید می آید و هوای حار رطب مرقق و مذیب اخلاط و مسترخی کننده اجزای عصب مولد
امراض انتقالیست و هوای اغلظ که پر از ابخره غلیظه باشد مزاحم گردش خون مسدد ماده هاست و هوای منتشر که ابخره متعفنه و سمیه دهد جسم را باسانی
سمی میسازد و امراض سمی پیدا مینماید و هر گاه که از سردی به تری یا از گرمی به تری یا از سردی بگرمی و غیره مبدل شود نافذ جسم گشته هیئت
اجزای صلب و نرم را مبدل میسازد و امراض عسر البرء می آرد و هوای بالای خون با اجزای صلب و رطب خود انجماد خون میکند لهذا ضد صحت است
اما هوای معتدل برای صحت ابدان اولی **بدانکه** هوای ضلع بالائی قریب آفتاب سرد است و هوای ضلع زیرین قریبه زمین گرم است چرا که
مملو از ابخره میباشد که گرم اند و کثرت و قلت حرارت حسب قرب و بعد بالای افق و اختلاط ابخره و ذرات ارضی است همین سبب هوای ضلع
بالائی سرد است چرا که از ابخره بعیدتر است و بسبب قلت جسم خود از شعاع آفتاب نیز بعسر گرمی می پذیرد بلکه نمی پذیرد **بدانکه** هوا را حسب
قول متقدمین موجب حیات نفهمند چرا که زنده ماندن انسان بغیر وصول هوا چندان عسر نیست بدین دلیل که جنین و بچه بهائم تا که در رحم اند
تنفس نمیگیرند و اگر گیرند بمیرند و نیز بچه طیور در بیضه تنفس نمی نماید و نیز متقدمین گفته که تنفس لازم حیات است چه از وسیله تنفس خون گردش
مینماید اما حقیقت ندارد چرا که در جنین ریه که سرمایه تنفس است هیچ عمل ندارد و خون از مجاری شرائین و غیره میگذرد و گردش میکند و نیز ماهی
تنفس ندارد و خون در وی گردش مینماید همین سبب است که [illegible] و غریق الماء و غیره روز دو روز مرده شده چرا که بالکل نمی میرند
پس ثابت شد که اگرچه تنفس بند میگردد اما خون از گردش باز نمی ماند چرا که مجاری شرائین و غیره مفتوح میمانند و از انها خون گردش می نماید
و بعضی گویند که حرکت خون بسبب جوش است و جوش آن از خمیر شده و خمیر بغیر وصول هوای متنفسه نمیگردد و لیس تحقیق گردش خون برای حیات
ضرور شد هوای متنفسه نیز لازم حیات گردید بدین دلیل که اگر موش یا حیوان دیگر را در کسی چیز بند کنند و هوا از ان بوساطت کسی آله بر آرند فوراً
می میرد اینهم حقیقت ندارد چرا که خون از حرکت طبعی خود گردش میکند موقوف بر جوش نیست و از مردن حیوان بسبب بر آوردن هوا بوساطت

آنکه سلیبری ابوعلی تعجب نیست چرا که بطوریکه بالا گفته شد نفس از وی زائل میگردد و مانند مرده میگردد اما در حقیقت مرده نمی‌باشد **فصل دوم**
دربیان **فصول** وقتیکه آفتاب باول حمل رسد فصل بهار یعنی ربیع باشد و این معتدل ترین فصول است در سردی گرمی تری خشکی و چون
آفتاب باول سرطان رسد فصل تابستان یعنی صیف بود و این گرم و خشک است و چون آفتاب باول میزان رسد فصل خزان یعنی خریف باشد
و این در سردی و گرمی معتدل باشد اما در تری و خشکی معتدل نبود و چون آفتاب باول جدی رسد تا وقتیکه باز بحمل آید فصل زمستان یعنی شتا
بود و این سرد و تر باشد **بدانکه** آفتاب در جدی تا بیست دوم جنوری بس در دلو تا بیست دوم فبروری بس در حوت در بیست دوم مارس و بعده
در حمل تا بیست دوم اپریل بعده در ثور تا بیست دوم مائی بس در جوزا تا بیست دوم جون بعده در سرطان تا بیست دوم جولائی بس در اسد
تا بیست دوم اگست بعده در سنبله تا بیست دوم ستمبر بس در میزان تا بیست دوم اکتوبر بعده در عقرب تا بیست دوم نومبر بس در قوس تا بیست
دوم دسمبر بعده باز در جدی میماند **بدانکه** هر فصلی را مزاجی و اعتدالی خاصه است و سال معتدل سالی بود که فصول او بر مزاج و اعتدال
خود باشند و اعتدال خاصه هر فصل آنست که فصل خزان در گرمی و سردی نزدیک باعتدال باشد و اندر تری و خشکی از اعتدال دور بود و باران
زیاده از یک دو بار نباشد و فصل زمستان باید که بی سرما و باران نباشد و این هر دو هم از حد بیرون نبود و فصل بهار باید که معتدل باشد
و از یک باد و باران بیش نبود و فصل تابستان باید که در وی هیچ باران و خنکی نباشد و گرما هم از حد زیاده نبود و بادها خوش آید پس هر سال که برین
گونه باشد در آن امراض اندک بود و اگر بود بسلامت و سالیکه فصول او مانند یکدیگر باشد مثلا در همه فصلها باران بسیار آید یا در هیچ فصل
باران نیاید یا همه فصلها گرم یا سرد بود آن سال بد باشد و امراض دراز بسیار افتد و هرگاه که هوا در یکروز چند گونه بگردد سخت بد باشد و در
بیماران بیشتر اثر کند و اگر فصل مزاج خاصه خود بگردد و هر دو ضد یکدیگر آید هر دو فصل با آنکه از مزاج خود گشته باشد مدت هر دو از اندازه خود بیرون
نشود و شتا سرمای خوش نکرده باشد و از پس او بهاری سرد آید این سال بد نبود از بهر آنکه تقصیر زمستان را دریابد همچنان اگر زمستان خشک
بوده باشد بهار بارنده آید خشکی زمستان را باعتدال باز آرد و هر سالی که یک فصل او از مزاج خود بگردد بیماری و وبا در آن سال کم باشد از آنکه
دو یا سه فصل او بگردد **فائده** فصل بهار که بر مزاج خود بود معتدل ترین فصلهاست و طبع خون و روح دارد و رنگ را سرخ کند امراض دیرینه تازه گردد
لهذا مالیخولیا پدید آید و کسی که در زمستان در طعام یا شراب افراط کرده و ریاضت نموده و اخلاط در تن گرد آمده باشد درین فصل امراض حسب خلط
پدید آید و اگر فصل بهار دراز باشد و باعتدال گذرد امراض تابستانی کمتر باشد اما امراض بهاری چون اسهال دموی حمیات مالیخولیا اورام
دمامیل شگافتن عروق نفث الدم قی الدم خناق و خناق این فصل مهلک باشد و امراض مذکوره اگر در فصل دیگر کسی باشند درین فصل زیاده شوند
خصوصا در سل و در مرطوبین بیم سکته و فالج و وجع مفاصل باشد و غم و شادی بافراط و اکل اشیای گرم درین فصل مضر بود و فصد و مسهل و تقلیل
اکل و شرب نافع باشد و این فصل کودکان را از دیگر فصول موافق بود و درین فصل باید که بدن را از اخلاط که در شتا گرد آمده باشد پاک نمایند
قبل از آنکه حرارت بهار آنرا بجنباند و فضله درین فصل اولی از دیگر فصول بود و مضرت مباشرت کمتر باشد و اطعمه لطیف سبک خورند و اشربه سرد نوشند
ریاضت معتدل نمایند طیوبات بارده بویند لباس نرم و حریر و سنجاب و قاقم بپوشند و از اطعمه گرم و تلخ و شور پرهیزند **بدانکه** فصل ربیع

یعنی بهار معتدلست و بعضی گرم و تر گفته‌اند و ابتدای نشو و اشجار درین فصل باشد و اخلاط محتبسه شتائیه درو بحرکت می آیند و سائل میگردند و باعضای
ضعیفه میریزند و احداث خراجات و اورام حلق وغیره مینمایند و هر مرض مادی که مادهٔ او در شتا ساکن بود درین فصل غلبه میکند و حدوث امراض
درین فصل از زیادت آن نیست زیرا که وی اصح فصول و انسب بحیوانات و صحت است بلکه بنابر انضاج و دفع طبع است که چون مزاج انسان قوی شود
مادهٔ محتبسه را میخواهد که قلع نماید و دلیل بر تناسب این فصل بر مزاج روح کثرت خون و ظهور حمرت و تازگی در تن است و کذا بروز نشو و نما در نباتات

فایده فصل زمستان غذا بهتر و زود گوارد و هیچ فصل سودا را تسکین دهنده‌تر از زمستان نیست و امراض زمستانی اکثر از بلغم باشد و در آن وقت
که هوای خزانی بگذرد و زکام مهتا آغاز کند و از آن وجع گلو و سل و ذات الجنب و ذات الریه پدید آید و درد پهلو و پشت بسیار باشد و صداع
مزمن و صرع و سکته و حال پیران در زمستان بد باشد و جوانان را مفید بود و در سبب بول زیاده از تابستان باشد درین فصل ریاضت قوی
کنند قلیه لحم بریان مطنجنه کباب با بکامه زیره و دارچینی خورند و از اغذیهٔ رطوبت افزا پرهیزند خمر صرف و سکنگبین باعتدال نوشند اگر باستفراغ حاجت
افتد دوای مسهل بهتر از قی و فصد باشد و دواء المسک و مفرح گرم و مفرح معتدل و هلیله مربا و زنجبیل مربا و انوشدارو و اطریفل کبیر و سعیه
بکار دارند و کهول پیر و مبرودین را بمثرودیطوس و تریاق کبیر حاجت آید و طیوبات گرم بکار دارند لباس گرم و نرم و حریرها و پوستها و پوستین
و پشمینه پوشند بدانکه شتا یعنی زمستان بعد خریف می آید و سرما درین وقت غالب می باشد و بلغم کثرت می پذیرد و امراض بلغمی پدید می آیند

فائده فصل تابستان یعنی صیف اخلاط را بگدازد و تحلیل کند رنگ زرد سازد و صفرا بسیار تولد کند و در آخر تابستان سودا و امراض
تابستانی زود گذرد و اگر ضعیف باشد زود هلاک گردد و هر چند تابستان گرمتر و خشکتر بود بیماریها تیزتر و زود گذرنده‌تر باشد و اگر گرم و تر بود امراض
درازتر باشد بدین سبب امراض که در تابستان باران ناک افتد بعضی با استسقا و زلق الامعاء و بثور امعا کشد و امراض تابستانی غب محرقه و مطبقه
و درد گوش و درد چشم و حمره و ریشها و مانند آن باشد و اگر تابستان طبع بهار دارد تبها بدان گرمی نباشد و بحران اکثر برعاف یا عرق شود و اگر تابستان
سخت گرم باشد حصبه جدری بسیار شود اما حصبه در تابستان گرم و خشک و جدری در تابستان گرم و تر باشد و اگر تابستان همچون زمستان
گذرد اکثر امراض زکام و نزله و سل و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و اسهال و ماغی آرد و اگر تابستان سرد و خشک باشد مرطوبان و زنان را
بهتر بود و در صفراوئین درد چشم آرد و حمیات گرم و سوداوی و امراض سوداوی پیدا کند باید که در فصل تابستان اغذیه ترش و اشربه خنک خورند
تقلیل در غذا و ریاضت نمایند مباشرت دیر دیر کنند آسایش نمایند در خانه سرد نشینند طیوبات بارد حاضر دارند کتان و بقی لباس
نرم شسته پوشند اگر کسی معتاد بقی بود درین فصل کند و آسایش نماید و مسهل قوی نخورد و بشربت ورد و آب میوه‌ها و بنفشه و هلیله زرد و خیار شنبر
و شیرخشت اکتفا سازد و حال پیران و مبرودان درین فصل بهتر باشد و این فصل بعد ربیع می آید **فائده** فصل خزان امراض کثیره و عسره و ردیه
تولد کند صفرا و سودا غلبه نماید خون کمتر تولد کند و اول خزان پیران را موافق بود و آخر او مضر باشد امراض خزانی جرب و قوبا و سرطان و وجع مفاصل
و وجع ظهر و وجع رانها و حمیات مرکبه ربع و وجع سپرز و تقطیر بول و عسر بول و زلق الامعاء و عرق النسا و ایلاوس و سکته و خناق و بحه و کرم شکم باشد و صاحب دق و
مسلول را مضرتر بود و بهترین خزان آن باشد که درو باران بود و بدترین عکس آن درین فصل از گرمای نیمروز و خنکی بامداد پرهیزند و در جای سرد

وبرامتلا نخوابند و بآب سرد غسل نکنند و مباشرت دیر دیر نمایند و اخلاط بدکم سازند و بعضی را دگی آنکه اخلاط را حرکت ندهند و اغذیه گرم و تر نخورند
و لباس بهاری پوشند طیوبات معتدل بکار برند و شراب معتدل موافق و محرورین را ممزوج باید داد شربت انار و لیمو و سکنجبین وگلقند و مفرحات معتدل
بکار برند و از لحم صید و قدید و نمکسود و میوه کثیر و اطعمه تیز و شور پرهیز نمایند بدانکه خریف یعنی خزان بعد صیف می آید و تغیر لون اوراق و سقوط آن
درین زمان میشود و امراض سوداوی پیدا مینماید و این همه بر تقدیریست که فصول بر طبایع خود باشند الا بسیار بود که عند تغیر فصل و طبع او معامله
بر عکس شود یعنی در سرما امراض گرم و در گرما امراض سرد پدید آیند و مرض که ضد طبع فصل باشد عسر البرء می بود و بقوت آن سبب باشد که بآسانی
بگذرد و لضدیته بالفصل و بنای این بر ضعف و قوت طبع است **فائده** وقتیکه زمستان جنوبی باشد یعنی گرم و بارنده و پس او بهار شمالی شود
یعنی سرد و خشک اکثر زنان حامله را اسقاط شود و اگر زایند اکثر بمیرد و اگر زید همه عمر بیمار باشد و در دیگران درد چشم و نزله و اسهال خون و سکته
و فالج پدید آید و باشد که مفاجاً بمیرد و هرگاه که پس این زمستان این بهار تابستان جنوبی باشد در خزان مرگ کودکان بسیار بود و تشنج و قرحه امعا
و حمی غب مرکب و اگر زمستان خشک شمالی باشد و در بهار باران بسیار آید در تابستان حمیات گرم و درد چشم و اسهال الدم بسیار باشد خاصه زنان
و کودکان و مرطوبیان را و اگر از مرض باقی ماند حمی ربع و وجع طحال ضعف کبد استسقا افتد و پیران را موافق باشد پس اگر درین تابستان وقت برآمدن
شعری بارانی آید و باد شمال جهد امید باشد که مرض بسلامت گذرد و در خزان مرض کمتر باشد **قول بقراط** سال خشک کم باران درست
از سالهای بارنده باشد چه اگر باران بسیار آید اسهال و صرع و سکته و حمیات دراز و خناق و ذبحه آرد و اگر تابستان این سال گرم و خشک باشد
خناق و جدری و حصبه و درد چشم و احتباس حیض بسیار باشد و اگر زمستان سرد و بارنده بود سوزش بول آرد و اگر زمستان و بهار گرم و خشک
باشد هوای بد شود و نباتات و غیره تباه گردند و اگر تابستان گرم و خشک بود و در خزان هوا گرم باشد و باران بسیار آید در زمستان صداع
و زکام و نزله و سل و غیره بسیار بود و اگر این خزان سرد و خشک باشد زنان و کودکان و مرطوبیان را سود دارد و در صفراویین درد چشم و حمیات
تیز و سوداء پدید آید و اگر تابستان گرم و بارنده و خزان گرم و خشک باشد صداع و زکام و نزله و سل بسیار شود و اگر تابستان و خزان هر دو
خشک و شمالی بود درد چشم و نزله و مالیخولیا پدید آید و اگر تابستان و خزان هر دو جنوبی بود در زمستان نزله و امراض عفونی بسیار باشد
قول لازروبیر موافق اخلاط اربعه هر سال را چهار حصه کرده اند و دران وقت غلبه هر خلط میشود مثلاً در دیزیمبر و جنوری و فبروری غلبه خون
و در مارچ و اپریل و مای غلبه صفرا و در جون و جولیو و اگست غلبه بلغم و در ستمبر و اکتوبر و نومبر غلبه سوداء اکثر میشود و لازم که برین اوقات نظر کرده معالجه
نمایند و در تاریخ هفتم و هشتم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و بیستم و بیست یکم و بیست دوم و بیست هفتم و بیست هشتم و بیست نهم و سی ام فصد و
مسهل و غیره دوا استعمال ننمایند اگر ضرور بود روا است **فائده** در ذکر فصول بر طبع منجمان در بلاد شمالی **ربیع** زمان انتقال شمس است بحرکت
خاصه خود از اول حمل تا آخر جوزا **خریف** زمان انتقال شمس است از اول سرطان تا آخر سنبله **شتا** زمان انتقال شمس است از اول میزان
تا آخر قوس **صیف** زمان انتقال شمس است از اول جدی تا آخر حوت **بدانکه** این بر سکان حوالی خط استوا است چراکه در خط استوا فصول
سال هشت میشوند زیرا که هر فصل دو بار اعاده مینماید و در یکنیم ماه تغیر در فصل می افتد بدین وجه که از اول حمل تا نصفی ثور صیف است و از نصفی

تا اول سرطان خریف و از اول سرطان تا نصف اسد شتا و از نصف اسد تا اول میزان ربیع و از اول میزان تا نصف عقرب باز صیف
شروع میکند و از نصف عقرب تا اول جدی خریف و از اول جدی تا نصف دلو شتا و از نصف دلو تا اول حمل ربیع و تکرار دو فصول برای
آنست که در خط استوا آفتاب دو بار بسمت الراس می آید در اعتدالین لهذا دو صیف واقع میشود همچنان دو بار از سمت الراس دور تر میرود
در انقلابین لهذا دو شتا عارض میگردد و چون این هر دو باهم تقابل دارند در هر صیف و شتا خریف و در هر شتا و صیف ربیع لازم است
پس بالضرورت هشت فصل شدند **فصل سوم در ذکر شهرها** هر شهری که در نشیب باشد گرمتر بود و هر شهری که بر داشته بود سردتر باشد
چه شعاع آفتاب در نشیب جمع شود و بیشتر تفتاند و زیاده گرم کند و بر زمین برداشته شعاع جمع نشود و بادها گذر نماید لهذا سخت گرم نباشد
شهری که در دامن کوه بود گرمتر باشد و اگر بر کوه بود سردتر و اگر نزدیک شهر سوی شمال کوه باشد گرمتر بود و اگر کوه سوی مغرب باشد
گرم بود و اگر کوه سوی مشرق باشد گرما کمتر بود و اگر شهری بود که گذر باد شمال او بسته و گذر باد جنوب کشاده باشد هوای او گرم بود و اگر شهر در میان
دو کوه باشد و راه بادی از بادها کشاده بود و گذر باد در آن بشدت باشد و شهری که نزد کوه باشد و مشرق و شمال او کشاده و سوی جنوب و مغرب
بسته باشد هوای او معتدل تر بود و اگر دریا سوی شمال شهری باشد هوای آن شهر سخت سرد باشد اگر دریا سوی جنوب باشد هوای آن شهر غلیظ بود
اگر دریای سوی مشرق باشد تری هوا زیاده بود و اگر دریا سوی مغرب باشد تری هوا اندکی کمتر باشد لیکن در جمله از همسایگی دریا هوا تر گردد و شهری که
بخار دریا بدو میرسد و گذرهای باد کشاده باشد در آن شهر عفونت نبود و هوا درست باشد و اگر کوهی راه باد گرفته باشد هوا زود عفونت پذیرد
و موافق ترین بادیکه عفونت هوا باز دارد باد شمال است پس شرقی پس مغربی و بدترین باد جنوب بود و بادها چهار اند یکی باد صبا که از ناحیت مشرق
آید دوم دبور که از مغرب آید سوم جنوب که از جنوب آید چهارم شمال که از شمال آید اما باد جنوب در بیشتر شهرها گرم و تر باشد و باد شمال سرد و خشک
بود و باد مشرقی در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکتر از باد مغربی بود و باد مغربی سردتر از مشرقی باشد و تری بیشتر دارد و اگرچه هر دو قیاس باد
جنوبی و شمالی معتدل بوند اگر باد مشرقی در آخر شب و اول روز آید سخت معتدل باشد و اگر در آخر روز و اول شب آید ضد او بود و باد مغربی
اگر در آخر شب و اول روز آید اندکی غلیظ تر باشد اگر در آخر روز و اول شب آید ضد این باشد اما اگر در همسایگی شهری جانب جنوب کوهی
باشد که برو برف بسیار افتد بدین سبب باد جنوبی آن شهر سرد و تر باشد و باشد که باد شمال گرم و خشک شود بسبب آنکه بر بیابانهای گرم گذشته
باشد و باد سموم همین صفت دارد و شهری که زمین او گلناک و پاکیزه بود و سیل بزمین و تری او رود و اگر ریگناک بود خشک و درشت باشد اگر با سنگ بود سرد و خشک
باشد اگر شوره ناک بود گرم و خشک باشد و زمینی که آب از و تراید سرد و تر باشد و اگر گچ آمیخته بود در گرمی و سردی معتدل باشد و خشک بود و آنچه
از معدن نفط باشد گرم و خشک بود و آنچه از معدن گوگرد بر آید گرم و خشک باشد و آنچه از معدن زرنیخ بر آید گرم و خشک و تیز بود و آنچه از معدن آهن
آید سرد و خشک باشد و معدن مس به نزدیک او بود بدانکه مردم مسکن که هوای آنجا سخت گرم باشد سیاه پوست جعد موی بد دل نرم پوست بود
و غذا بدگوارد و زود پیر شوند چنانکه در شهرهای حبشه در سی سالگی پیر شوند و مردم مسکن سرد قوی و دلیر بوند طعام نیک گوارد و اگر مسکن سرد و تر باشد
فربه و سفید پوست و تازه بوند و عروق بسبب فربهی باریک باشند و بند اندامها بسبب لحم پیدا نبود و مردم مسکن تر نیک رنگ نازک و نرم پوست

بوند و در کارها زود مانده شوند و تابستان و زمستان معتدل باشد و اسهال و بواسیر و صرع و تبها و قلاع و ریش بن دندان و اسهال دموی
بسیار بود و مردم مسکن خشک خشک اندام درشت پوست خشک مزاج بود و این مسکن در تابستان گرم و در زمستان سرد باشد و بایی و لت بسیار نگاه
مردم که در مسکن نشیب مانند هوای آنجا بد باشد و آب سرد نشود و درد چشم و ورم جگر بسیار بود و مردم که در مسکن سنگ مانند سخت اندام سخت گوشت
کثیر الموی و خوشکل جنگ جو باشند و صناعت خوب کنند و کم خواب بوند و هوای این مسکن در صیف گرم و در شتا سرد باشد و مسکن ها که بر کنار
دریا یا نزدیک دریا باشند گرما و سرمای آن سخت قوی نبود اگر دریا سوی شمال و مسکن نشیب تر و بدریا نزدیک تر بود معتدل تر باشد و اگر دریا
سوی جنوب باشد عکس این مردم مسکن شمالی دراز عمر باشند طعام نیک گوارند محرور القلب بوند زکام نزله رعاف اکثر آرند و صرع کمتر و اگر شخصی را
صرع پدید آید قوی باشد و جراحت و ریشها زود به شوند و زنان بدیر از حیض پاک گردند و کمتر زایند و بعسر و شیر کمتر و غلیظ دهند و پسر زادن سل و کزاز
آرند و پسران را قیلة الماء افتد و چون بزرگ شوند زائل گردد و دختران را گرد آمدن آب در شکم و رحم پدید آید و بعد بزرگی زائل گردد و درد چشم
اندک باشد و اگر بود قوی مردم مسکن جنوبی ضعیف الدماغ بوند طعام نیک نگوارند درد چشم و بواسیر بسیار آرند و خمار شراب قوی و پیران افالج اکثر افتد
و حمیات و امراض دراز و اسهال بسیار شود و تبهای تیز کمتر مردم مسکن مشرقی و مغربی حال آنها مانند باد مشرقی و مغربی بود مردم مسکن که یکسو
کوه و یکسو دریا باشد تر بوند اگر زمین این مسکن خشک یا سنگ باشد زیانی بسیار نکند و اگر زمین سست و تر باشد هوا بد باشد اگر زمین در نشیب
بود و دریا سوی جنوب و کوه سوی شمال بیماری بسیار باشد و هوای زمینی که سنگ باشد درست تر از هوای زمین تر بود و هوای بیابانی
خشک و درشت باشد و هوای دریایی تر و هوای کوهی درشت و هوای زمین ناخوش و نرم و هوای بیشه و جائیکه آبها بسیار بود و حشرات
بسیار تولد کند عفن و زیانکار باشد **قول جوان کور** و آب و هوای زمین که در آنجا متولد شوند خوب است چرا که موافق مزاج بود و پس اگر در
سرزمین دیگر رود و در آنجا مرضی پدید آید باید که در زمین جای تولدش برند تا صحت یابد و اگر مرض حار یابس بود و زمین هم حار یابس یا
عکس این یعنی هر دو بارد رطب بود پس تبدیل شهر ضرور اگرچه موضع تولد باشد **بدانکه** زمین جائیکه نرم باشد و بوی خوب آید و خواب هم بخفت
آید و بعد بیدار شدن بدن سبک نماید و نباتات و اشجار آنجا سبز و میوه دار باشد و مردم آنجا خوب رنگ بوند و بصحت مانند و پیر شوند و گندم
و میوه و تره تا بسیار روزها مانند و فاسد نشود و آب آنجا سبک رقیق بود برای حفظ صحت بهتر است **بدانکه** در مردم ساکن اینیتو خنازیر و در مردم
ایتی یوپ عرق مدنی و حمیات و در مردم اسپاس قوبا و در مردم موریا امراض چشم و در مردم بولو را قیلة الماء و اسهال دموی و در مردم زنجبار
نزله و در مردم کاسکونا استسقا و در مردم اپولیا یرقان و در مردم روم ریلو و در مردم میلانبرس حصات و مفاصل و در مردم ایمبرک داء الحس
و در مردم ... لواسیر و در مردم تریدیوس ذات الجنب و در مردم فلورنسا مفاصل و در مردم ازیا امراض سپرز و در مردم فلونیسا شیب
و در مردم وینا مارکاوا آیا اندیس و الیما امراض لثه اکثر شود **بدانکه** مردم از دیار نسبت بمردم ادریا کم پیدایش اند و بسبب سوء مزاجی هوا مریض
مردم ایتالیس از همه قوی تر بوند بسبب خشکی هوا مردم قریه دریا فربه بوند بسبب بدی هوا مردم لومبکا میانه قد باشند مردم کارتازنیاس ضعیف بوند
مردم لیکوریا قوی باشند بسبب صحرا که خواص بسیار دارد مردم کامبانیا در قوت وغیره میانه باشند مردم پرتگال کم سفید و بسیار مرتضی بوند چراکه

در هوای حار یابس پیدا شوند مردم انجا لی سیاه رنگ بوند و شعر خشن دارند بسبب حرارت و یبوست هوا و کم عمر بوند تا چهل سن زنان او لاند شیر بسیار در هند چه هوای آنجا موافق بمونثات است زنان لیر بوا بسیار نرم و سفید بوند بسبب تری مین و قرب بحر مردم الیانا مجسم و کدر رنگ باشند بسبب حرارت و یبوست **فائده** امراض صدر و نزله وغیره که در لنیر بوا پیدا آید مهلک باشد و در مبتر یا با آسانی علاج پذیر د جراحت سر که در فلوریسا و نابولا شود مهلک بود و در لنیر بوا با آسانی علاج پذیر د **بدانکه** مسکن جزوی را خانه و مسکن کلی را شهر گویند و قتیکه در شهر که هوا و نهاد او بد باشد مقام کنند اگر نهاد خانه بر شکل نیک سنند مضرت هوا کمتر باشد باین وجه که آستانه خانه ها بلند کنند و نشست ها و خانها را رو سوی مشرق سازند و در و نهای خانه فراخ کنند و سوی مشرق و شمال کشایند تا بامداد که آفتاب بر آید در نشستها و خانها تمام تابد و هوا را لطیف سازد **فائده** در ذکر اقالیم **اقلیم اول** متعلق بزحل است بلاد منسوبه آن اکثر بنادر دریای سراندیپ و بعضی بلاد حبشه و سواحل دشت چون کنار بحر او قیانوس مدینه بربسیا دلفه جزیره دهک بیهجمه زبید جبل صنعان دمار خلفار جرس معبر کوسیم زیتون بیجا بور **اقلیم دوم** متعلق بمشتری است بلاد منسوبه آن مکه مدینه جده منخا مغرب سوسی اقصی اخمیم اقصر قطیف حجفه طائف خیبر حجر بحرین جبرفت هرموز سند عباس تهلوره قنوج بنارس گوالیار اکبر آباد لکهنوتی گورکپور بداون جونپور او ده اجمیر مندو سارنگپور نرور پٹن بهروج حیدر ول تانه احمد آباد برهانپور دولت آباد کنبایت سورت مرشد آباد بندر هوگلی راج محل پرنبه ر نگامالی عظیم آباد **اقلیم سوم** متعلق بمریخ است بلاد منسوبه آن جزائر و اکثر بلاد دکن هند و بنگاله و ایران و ترکستان است چون اسفی مراکش قیروان مهدیه طرابلس اقصر احمد برکه اسکندریه مصر دمیاط بیت المقدس عمان طبریه بعلبک دمشق حلب کوفه نجف اشرف بغداد کربلا مدائن باب العراق واسط بصره اهواز شوستر اصفهان نونید کان ابرنوه فیروز آباد شیراز ملتان کرمان قندهار سیالکوٹ لاهور شاهجهان آباد تهانیسر گولکنڈه **اقلیم چهارم** متعلق بشمس است بلاد منسوبه آن عراق عجم اصفهان خراسان شاهجهان آباد عرب غانه توش هرات قم ری ساوه کشمیر همدان حلب رقه مشهد مقدس نیشاپور بسطام طالقان استراباد سبزوار بلخ قزوین بدخشان مراغه مرو تبریز اردبیل نخجوان کاشان **اقلیم پنجم** متعلق بزهره است بلاد منسوبه آن ماوراء النهر و بعض بلاد ترک و گرجستان و بعض بلاد عرب سمرقند بکنت بخارا تبت بردع سماخی خجند ختن باب الابواب ایلاق **اقلیم ششم** متعلق بعطارد است بلاد منسوبه آن بعض بلاد ترکستان از کاشغر و ختا و ختن و اسفنجاب و خور و اکثر بلاد روم و شام و قسطنطنیه و روسیه و بلاد چین و زنگ وغیره حلقیه بیلو یه بندقیه ابر د هرقله الان فاراب شلنج کاشغر قیزیان قراقرم خان بالغ **اقلیم هفتم** متعلق بقمر است بلاد منسوبه آن بعض جزائر متعلقه بلاد فرنگ است اقچا کرمان قرقرطون حران انگله تحت خط استوا ساحل بحر او قیانوس جزیره اقبلی غانه معدن ذهب هدیه وکیج عدن مرباط سراندیپ جزیره سیلان جزیره کله جمکوٹ شلا کنک در کچی بوبحری

فصل چهارم در بیان آب

حاجت بآب برای آنست که آب طعام را در معده آمیزد و غذا از آب قوامی گیرد و بصحبا و در عروق و مجاری باریک گذرد و باندامها رسد **بدانکه** آب خالص سرد و تر باشد و فعل آب ترطیب است و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب اختلاط اشیای ارضی باشد **فائده** آب باران الطف از سائر میاه است لیکن زود عفن شود و تری زیاده از همه آبها نماید و باران زمستانی بهتر و خالص تر از باران تابستانی باشد چراکه حرارت آفتاب در زمستان ضعیف و صاف تر و کم بخار تر بود و باران بهاری میان این آن باشد و بارانی که با رعد و برق بود الطف بود از آنکه با باد باشد

آب باران آواز و سینه را زیان دارد و آب معدن آهن احشا و معده و گرده را سود دارد و باه افزاید سپرز را بگدازد آب معدن مس بدو نزدیک باشد
آب معدن زر از همه معدنها بهتر بود آب معدن سیم بدو نزدیک باشد آب معدن گوگرد مضر محرورین است و برای بهق و برص و وجع مفاصل
و نقرس و وجع عصب و ثؤلول و فالج و جرب و قوبا و ریش سپرز و عسر البول و وجع رحم مفید خاصه که در و نشینند آب معدن نفط موافق
مرطوبین مضر محرورین آب معدن زاک و شب حابس نفث الدم و حیض مجفف طبع و باشد که قولنج آرد و مانع اسقاط حمل آب معدن زرنیخ
بدتر بود و آب دریا فالج و رعشه و نقرس و صداع بارد و استسقا را مفید بود و دماغ را بد باشد باید که سر در آب دریا فرو نبرند آب شور دریا لاغر کند
اسهال آرد و با آخر طبع را خشک سازد و امراض سرد و تر را نافع بود و عظم مکسور را سخت کند نقرس و فالج و دمل و ریشها را سود دارد و اگر آب
خوش را بنمک شور کنند و نیز همین عمل کند آب شور خوردن خون را تباه کند جرب آرد آب تلخ اسهال آرد آب تیره سده و حصات تولد کند
آب گرم طعام را سبب معده آرد تشنگی ببرد لاغر کند و باشد که باستسقا یا بدق کشد آب سرد باعتدال تندرستان را سود دارد موافق محرورین بود مقوی
معده هاضم مزیل عفونت و ابخره از دماغ و تباهی خون و در امراض گرم مفید لیکن اگر نضج ماده مطلوب بود مضر آب شدید البرد اعصاب و کسی را که در اندام
در وی ورم یا ریح باشد مضر بود و حرارت غریزی افرونشاند قوت طبعی و حیوانی را ضعیف سازد و زود مضرت بدماغ و عصب رسد آب که با آتش گرم کنند
اگر نیم گرم بود غثیان آرد معده را ضعیف کند اگر گرمتر بود مسکن اوجاع مدر حیض مفتح قولنج شکننده سپرز و برای مالیخولیا و درد چشم و ریش بن دندان و ورم بن
گوش و نزله و امراض سینه مفید باشد و آب گرم از بیرون نسبت از درون کثیر النفع است و آب سرد عکس این بود و آب چاه و آب کاریز نسبت
با آبهای روان صحرائی بد باشد و بدگوار و مولد گرانی و نفخ بود آبهایی که از زمین تراود از همه بدتر بود و عظم سپرز و ضعف کبد و استسقا و ذات الریه و زلق الامعا
دیوانگی و بواسیر و دوالی و عظم انثیین و رجا و حمی ربع محرقه آرد مضر محرورین و احشا و محموم مولد عطش باریک کننده اطراف و عنق و ریشی که پدید آید بدیر به گردد
آب که رنگ یا طعم یا بوی غریب دارد بد باشد آبهای غلیظ و آنکه کف یا چیزی دیگر بر سر او بود و آنکه در وی علق یا کرم و دیگر تولد کنند و آنکه نباتات
بد در میان برآمده باشد بد بود بدانکه آب چشمه که از زمین پاک یا از سنگ برآید و طعم و رنگ و بو ندارد بهتر بود اما آب که از زمین پاک برآید بهتر از
سنگ بود و آب چشمه باید که روان باشد و بصحرا رود و آفتاب بر وی تابد و باد بر وی وزد و بقوت رود و روبسوی شرق یا شمال دارد و از دور آید
و از بلندی فرود آید بهتر باشد و آنکه روبسوی مغرب یا جنوب دارد بهتر نبود و بهترین آب آب سبک است که زود سرد و زود گرم گردد یعنی در
شتا سرد و تر و در صیف گرم تر از دیگر آبها باشد و هیچ طعم و بو ندارد و هر چه در وی بزنند زود پخته گردد و آب رود نیل و آب جیحون را پسندیده اند چرا که
بسیار بسته و از دور می آید و بر زمین نیک میگذرد و از جنوب سوی شمال میرود و آبهای ایستاده که بسیار باشد اگر پوشیده بود که آفتاب
بر وی نتابد بهتر از آن باشد که آفتاب در وی تابد **فائده** پیمانه از آب پر کرده وزن کنند پس آب دیگر در همون پیمانه پر نموده وزن سازند آنکه سبکتر بود
وزنش کم باشد یا دو خرقه یا دو قطعه پنبه که یک وزن بوند در آب جدا جدا تر کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود آن که سبک ماند آن آب
سبک بود و همچنین آنکه پنبه او زود خشک شود سبکتر باشد **اصلاح آب** بد خرقه دو تو پاکیزه چند بار پالوده و در سفال نو نهند تا آب
زود بتراود یا خاک پاکیزه آمیخته بطوریکه مسکه می برآرند حرکت دهند پس صاف کنند یا بجوشانند و اگر مع خاک بزنند بهتر و اگر خاک خاک شهر خود

بود بهتر یا قطعه های پنبه در آب انداخته بزنند و آن پنبه را فشرده آب گیرند و اگر پنبه پاکیزه در آب اندازند چون تر شود پس فشرده آب گیرند نیز
بهتر یا عرق کشند یا در ظرفی کرده بفتیله یا پشم مقطر سازند آب شور یا تلخ را گرم کنند بخار ازوی برخیزد و عذب گردد و اگر آب غلیظ باشد
به پختن نیک شود و اگر تخم خورند ضرر نکند آب شور بسرکه یا سکنجبین خورند اگر چیزی قابض چون مورد و غیره اندازند رفع مضرت او نماید آب زاک همراه
شراب یا چیزی که طبع را نرم دارد خورند آب تلخ با شیای حریف و شیرین و آب تیره با شیر باید خورد و تریاق همه آبهای مختلف بصل بسرکه پرورده است
همراه آب استاده هیچ غذای گرم نخورند مگر میوه های سرد چون سیب و به و کوک باید خورد و جائیکه آب اندک بود و تابستان باشد آب اندکی سرکه
آمیخته نوشند که مسکن عطش است **بدانکه** بالای طعام آب ننوشند و بحتی صبر کنند که غذا از سر معده فرو رود و اگر نتوانند آب سرد ننوشند و آب سرد
معده گرم را چون گوارش و دل گرم ابحای هوای سرد باشد صبر بر عطش مرطوبی را سود دارد و محروری را زیان آب چاه و آب رود آمیخته نخورند
شرب آب بر نهار و بالای ریاضت و حمام مضر بود اگر کسی را از شرب آب نهار صبر نباشد اندکی بتخم آمیخته نوشد اگر زمستان بود آب گرم آمیز و شرب
آب بشب مضر بود خاصه که عطش صادق نباشد لیکن محرور را اگر ضرر دهد و بعد اکل غذای گرم آب سرد مضر باشد بحتی صبر کرده نوشد اگر نتواند آب بحتی در
دهن نگاه دارد پس بلع نماید و اندک اندک بطور مص نوشد و بشبی اگر عطش غلبه کند بحتی صبر نماید و بخسپد که طبع در خواب آن ماده را بپزاند و تحلیل کند و
صبر بر عطش یکدو ساعت نیک بود مگر محرور را نشاید آب سرد عطش در ساعت می نشاند اما اگر عطش کاذب بود افزاید **قول چون گوارد و آب برف**
دیر ما خوش آینده می باشد و بحرارت طبعی می آمیزد و تقوی قوت دافعه و تنقیه کننده و مشتهی و مسکن جوش خون سرد و صفرا تازه کننده جگر در حمی و در ریش
ماده صفراوی که در ایام گرما بمعده شود و مانع صعود ابخره بدماغ و حافظ از عفونت و بجوانان اقوی و صفراوئین و آنانکه اسهال صفراوی و بلغمی دارند
و برای حمی محرقه و غیره انفع اگر برای حمی دهند باید که جرعه جرعه بمقدار کثیر دهند تا تبرید و ترطیب نماید و بمردم پیر و ضعیف المعده و بکسیکه ورم یا دمل
بلغمی یا ریحی در کسی اعضای رئیسه باشد یا سده در مراق دارد و نیز بزنان پیر و صبیح و آنانکه امراض رحم و طمث دارند ندهند که ضرر دارد و کثرت او
مانع طمث و حملست مگر زنیکه حمی محرقه دارد دهند اگر حامله را حمی محرقه شود فصد و مسهل بکار نبرند مگر آب برف دهند **بدانکه** آب برف و یخ بار صحیح المزاج
و کسی را که کثیر اللحم و دم و قوی الشهوت و احمر اللون بود مفید و کسی را که ضعیف العصب و هضم بود و نفس تضعف کند یا در معده و جگر برودت باشد مضر
و کثرت آب بارد بعد جماع و حرکات عنیفه و حمام منع اگر مضطر باشد اندک اندک ساعت بعد ساعت نوشد **فائده** چنانکه ذوی الحیات بهوا محتاج اند
جهت اصلاح روح همچنین آب محتاج هستند برای اصلاح غذا تا ترقیق و هدایت نفوذ در عروق شعریه چنانچه هوا بانفراده غذای روح نمیشود چرا که
بسیط است و بدن مرکب مگر وقتیکه بدم قلبی ممتزج گردد غذائیت را شاید کذا آب وقتیکه با لطیفه غذا آمیزد غذا تواند شد و بهترین اوقات برای شرب آب
وقتیست که غذا طبخ ثانی در معده یافته باشد و اگر در میان غذا آب محتاج شود بطور مص اندکی نوشد تا قدری تسکین عطش گردد و چون خفتی از غذا و بطن
ملحوظ شود و غذا از فم معده منحدر گردد شرب آب نماید **قول تقراط** شرب الماء علی الطعام ردی [illegible] **علی انحدار الغذاء**
قول دون انتونیو شرب آب برای حیات الیق چه تبدیلی کیلوس میکند تا بمسامات موی دخل یابد و ترقیق شکم و سیالی خون نماید بهترین آب آب صاف
شفاف سبک شیرین است که بعسر تمام انجماد پذیرد و از کوه جاری باشد و منبع آن مرتفع بود و آب دجله اثقل است و شرب آب بارد اگرچه خوش آینده

است اما امراض زبون وتب پیدا میکند وگفته هر وقت که عطش ظاهر شود بعد یا قبل طعام یا میان غذا یا وقت شب یا صبح آب باید نوشید چه بطور یکه در حالت صحت هنگام جوع معده طلب غذا میکند همینسان وقت عطش طلب آب مینماید وگفته شرب آب سرد یخی مردم تندرست امنع است چه مزیل خواهش طعام و مضعف معده است چرا که بسبب برد خود احداث سدد در غدد معدی مینماید و بدان سبب خروج خلط ترش معدی صورت نمی بندد پس لازم که در ایام صحت ننوشند مگر بشرب آب و در وقت مرض اولی و شرب آب در غیر ضرورت مانند فصد و مسهل که بغیر ضرورت بعمل آرند قباحت عظیم می آرد و شرب او در ایام گرما بوقت صحت یا مرض بقدر اندک مناسب نه آنقدر که برد غلبه کند و قبض مجاری و تسدید غدد نماید و افراط او مضعف معده و کیفیات عصبی حابس حرارت طبعی و روح مغیر نضج منضر سینه مولد قولنج و رعشه و لقوه و فالج و سکته مانع گردش خون است و استعمال او در حمی محرقه و حمی مزمنه و دائمی و دق و اسهال و زحیر و ذات الجنب و ذات الریه و نمله و خلغمونی و درونی و بیرونی و سوزش و یبوست و غیره مفید **فصل پنجم در حمام و آبزن و دلک** اما حمام باید که مستحکم و قدیم البنا بود تا بوی آهک انفصال ابخره ردیه از وی منقطع شود که مضر قلب و روح مزید حدت او تحفیف است و تفضا و وسیع بود تا هوای کثیر در آنجا باشد تا بسبب اختلاط ابخره او ساخ و انفاس مختلفه زود متغیر نگردد و قلب را ضرر نرساند و خوش هوا بود و آبش شیرین و صاف باشد و گرمی آتشدان حسب مزاج هر کس که در آن آید بود و مراد از خوش هوا آنست که کثیر الضوء و خالی از دخان و رائحه کریه باشد تا ذال او ضرر نرساند و استحمام امراض فرط رطوبت چون استسقا و غیره شعر باید و مبرودین را آب کثیر الحرارت و محرورین اقلیل الحرارت باید و آب بسیار گرم هم نباید که محلل قوت مرضیت و فاتر هم نشاید که جذب عرق نمیکند و ملاک امر از استحمام تفتیح مسام و اسالت عرق است **بدانکه** حمام مسخن است بهوای خود و مرطب بمای خود پس اگر تسخین بیشتر مطلوب بود زیاده از آن مقدار که بانصباب ما صرف نماید در هوای حمام نشیند و اگر ترطیب بیشتر باید استعمال آب بیشتر کند و در بیت ثالث مکث کمتر نماید خانه اول مرطب و مبرد است دوم مرطب مسخن سوم مسخن مجفف و باید که این سه بیت سوای مسلخ باید و هیچ یکی از اینها بار مخفف نیست سوای بیت مسلخ که وی معرا از اثر حرارت حمام است و بیت اول که متصل بیت مسلخ است چون حرارت وی قلیل میبود لهذا آنرا مبرد نوشته اند نسبت به بیوت دیگر اما وی هم نسبت بمسلخ گرم است و لازمست که در هر بیت آبیکه مناسب آن خانه باشد استعمال کنند و نیز در خانه گرم آب سرد و در خانه سرد آب بسیار گرم استعمال نباید کرد چه استعمال آبیکه ضد مزاج بیت بود محدث اقشعرار است بنا بر ادراک منافی و لازمست که چون دخول در حمام کنند بتدریج باشد مثلاً از مسلخ چون به بیت اول روند باید که زمانی شایسته در آنجا لبث کنند تا بدن سخونت کسب کند پس در بیت دوم در آیند و در آنجا نیز بمقدار زمانی معتدبه بایستند پس در بیت سوم آیند و در وقت خروج نیز واگر در این وقت نکنند آفت عظیم آرد و از اکل و شرب حمام باز مانند ... قبل از آنکه حرارت مکتسبه زائل شود نیز نخورند و اشد الامتناع آب و طعام مخصوص بدانست که شدید البرودت یا کثیر الحرارت باشد چه و نوشیدن آب سرد در حالت گرمی بنابر سرعت وصول او بدل انکسار بعیست و باشد که بدل رسد و دفعةً هلاک کند یا بکبد رسد و استسقا آرد و کذا آفات دیگر و آب گرم ذبول و دق آرد پس هرچه بسیار سرد یا بسیار گرم باشد خصوص آب منهی شده است اما آب که شدید البرد نبود بر سبیل استعمال قدری بنابر عطش مفرط نوشیده شود باک ندارد بلکه محرورین را امن از احتراق دهد لهذا محرورین را باید که در حمام ... تا آب طلب ... مفرط ... **قول شیخ** حمام هم مسخن و هم مرطب و هم مبرد و هم مسبب و هم نافع و هم مضر است

اما نفع او تنویم تفتیح جلا تحلیل انفتاح جذب غذا بظاهر تن تسمین حبس اسهال ازاله اعیا ست اما ضرر او کثرت در وی دل را گرم کند ضعف قلب غشی آرد ماده ساکنه را گدازد و بعفونت مهیا سازد و بعضو ضعیف آرد و ورم وا وجاع تولد کند سستی جسد و مضرت عصب و اشتهات شهوت طعام و باه و انصباب فضول سوی اعضای ضعیف آرد و بشرط عادت بدانکه در لاغر و بد قوت آب کثیر الحر نباید گرفا تر و قبل از آنکه عرق آمدن گیرد بیرون آید آب کثیر الحر مسام بکشاید او پوست را سخت کند و آنچه گرمی او زیاده از فاتر بود حرارت غریزی را بیافروزد و آنچه کم از فاتر بود حرارت نیفزاید مگر تری و اگر بسیار بکار دارند سردی تری افزاید حمام بغیر آب یبوست افزاید مستسقی و مرطوبین را سود دارد و حمام بر نهار که عرق کثیر آید خشک لاغر ضعیف سازد و حمام بعد طعام فربهی آرد بسبب جذب غذا بظاهر تن لیکن بیم سده باشد بسبب جلب غذای غیر منهضم بظاهر تن پس اگر محرور سکنجبین و اگر مبرودی فلافلی نوشد جوی خورد تا از سده ایمن ماند حمام بعد از هضم غذا قبل از جوع قوت افزاید فربه سازد پس اولی آنکه نه بر نهار نه بر سیری مفرط باشد مگر بعد از هضم آنچه در معده و کبد است بود و صفراوی محرور را لازم که قبل از حمام نان بشربت انار ترش یا بگلاب تر کرده خورد و بسیار بکث نکند و محرور مرطوب را باید که در حمام و بعد حمام شربت سرد نخورد که قوی و اعصاب را ضعیف کند و استرخا و نقرس آرد و باشد که جگر ضعیف شود و استسقا آرد و شربت گرم هم نخورد که سل و دق آرد و وقت خروج بتدریج در هوای سرد آید و سر و تن بپوشد و صاحب تب و جراحت و آماس را در حمام نباید رفت بدانکه بعد خروج از حمام شستن جلین لازم اگر مبرودی باشد و الا هم شتا با آب گرم الا با آب سرد تا اعتدال مزاج نماید و محروری باغ را بعد خروج مسح سر و غسل وجه با آب سرد مناسب خاصة در صیف و بدستور شربت حماض و شربت سیب بعرق گاوزبان و گلاب لائق بدانکه یابس المزاج درشت جلد کثیر الوسخ را قبل از غسل در حمام دلک نمایند تا مسام کشاده و منافذ وسیع گردند و نفوذ آب در باطن کما ینبغی شود و مشحم یابس المزاج کثیف الجلد قلیل الوسخ را دلک بعد غسل بهتر **اما دلک** نیز از جمله ریاضت است و غرض از مالیدن تکثیف بدان متخلخل و تخلخل بدنهای کثیف و تلیین ابدان صلبه و تصلب بدنهای لینه است پس دلک باعتدال سمن بدن بسبب انجذاب خون بظاهر و دلک قبل ریاضت دلک استعدادیست که مستعد میکند ماده فاسد را که در بدن باشد برای تحلیل بیرون و دلک روغنهای محلله چون روغن قسط روغن نرگس روغن حنا روغن سداب روغن فرفیون روغن مصطکی وغیره حسب مزاج و سن و عادت بر بدن مالند بعده ریاضت کنند و دلک که بعد ریاضت کنند دلک استردادیست که بزودی تحلیل ماده که بسبب دلک استعدادی و ریاضت نزدیک جلد شده و هنوز تحلیل نیافته میکند تا بسبب حبس آن زیر جلد اعیا حادث نگردد و اگر یقین باشد که بقیه اخلاط در زیر جلد نمانده و حاجت دلک استردادی استعمال روغنهای مرطب چون روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن کدو تا تسدید مسامات کند و قوت تحلیل نرود و گاهی بسبب دلک تحلیل بدن متخلخل شود و گاهی بسبب مبالغه در دلک تکاثف در بدن حادث گردد پس اصلاح اول بدلک خشن است و اصلاح ثانی بروغنهای محلله و حمام معرق **اما آبزن** باید که متسع و عمیق باشد تا عند جلوس سوای سر همه تن در آب غرق بود و آبزن در ترطیب ابلغ است و کسی که ریاضت کرده و عرق آمده بعد رفع ماندگی از جلوس در آبزن چاره نیست و نفع او اکثر در تابستان و صفراویین و بعد ریاضت باشد و کسی را که حرارت آفتاب رطوبات تحلیل کرده جلوس در آب سرد مفید است بشرب آب سرد باشد لیکن سردی باندازه باید و اطفال و مردم لاغر و مشحم و پیر را و نیز بعد جماع و قی

واسهال و هیضه و خواب نایافته و طعام ناگواریده و نیز صاحب زکام و نزله و نیز در سوزی که با و خنک باشد نشاید و غرض در جلوس آب بارد کسی است که بسبب ریاضت در تن او حرارت بخشیده و خواهد که زیاده شود و در تن ماند و تحلیل نرود و پوست اندام صلب گردد ولیکن سوای جوان تندرست قوی اندام فربه که بسبب لحم بود نشاید و وقت جلوس در آب سرد گرمترین روزی باشد و یکبارگی در آید تا همه اندام یکبار رسد و بسیار درنگ نماید و قبل ازانکه بلرزاند بیرون آید طریق آنست که اول همه اندام را مالند پس اندکی روغن مالند بعده ریاضت باعتدال بکثرت ازعادت کنند و بعد ریاضت بزود در آب آیند چون بر آیند باز بدستور تن را سخت تر از اول مالند و باز در آب آیند و زود بر آیند و آن روز طعام زیاده و شراب اندک باید بدستور چند روز کنند تا غرض حاصل آید بدانکه غسل با آب سرد مشروط بشرائط است یکی آنکه جوان محروری معتدل اللحم و سوم ضعیف باشد و تن از فضول پاک بود دوم آنکه از تخمه و اسهال و نزله هیچ نداشته باشد سوم آنکه معده ضعیف نبود چهارم آنکه طعام هضم شده باشد پنجم آنکه وقوع غسل عقب جماع و بعد ریاضت مفید الا آب گرم بهتر **فصل ششم در غذا و گردیدن کیلوس و خون** آنچه که مردم خورد در معده نیم نضج شود و بجگر آید و در اینجا خون شده بعروق رود و به اندام نصیبی رسد و مانند او شود و عوض آنچه که بتحلیل خرج شده بایستد و باین سبب بر قوام خود ماند و سردی گرمی تری خشکی را از اعتدال مزاج او نگرداند چنانچه نان و گوشت آنرا غذا گویند و هرچه بگرداند و مانند اندام نشود چون هلیله و زنجبیل وغیره آنرا دوا نامند و هرچه کمتر ازان گرداند و کمتر باندام مانند شود آن را غذای دوائی یا دوای غذائی خوانند یعنی غذا که بدوا ماند یا دوا که بغذا ماند چون پودینه کدو کاهو شبت وغیره —
بدانکه هرچه وارد بدن میشود که قابلیت صورت عضوی دارد خواه قابلیت قریب بود چون ماء اللحم صفرت بیض نیمبرشت خواه قابلیت بعید باشد چون نان و لحم پس اگر موثر است بماده فقط آنرا غذای مطلق گویند و اگر تاثیرش بماده و کیفیت است و صورت دارد یا ماده غالب است یا کیفیت اگر تغلب ماده است غذای دوائی گویند چون کدو و کاهو و اگر کیفیت است دوای غذائی نامند چون بادیان و ترپ و اگر تاثیرش بماده و صورت است غذای ذوالخاصیت خوانند چون روغن گاو و اگر بماده و کیفیت و صورت است دو طرف دارد یا غذائیتش غالب است یا دوائیتش اگر غذائیت غالب بود غذای دوائی ذوالخاصیت گویند چون سیب و اگر دوائیت او غالب بود دوای غذائی ذوالخاصیت نامند چون نعنع بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود از حرارت تن منفعل میگردد پس اگر ازان اثری در تن حاصل شود و اما مشابه بدن نگردد آنرا دوای مطلق گویند حاصل آنکه غذا در بدن بماده تاثیر مینماید و دوا بکیفیت اثر میکند پس آنچه بکیفیت اثر کند آنرا غذای دوائی گویند پس اگر تاثیر کیفیت غالب باشد آنرا دوای غذائی نامند چون خس و اگر تاثیر ماده غالب بود غذای دوائی نامند چون ماء الشعیر و تاثیر چیزیکه مختص در نوع بود آن را ذوالخاصیت نامند و دوی دو قسمست یکی آنکه موافق مزاج انسانی و ممد حیات باشد پس اگر آن چیز مفرد است فادزهر و اگر مرکب تریاق گویند دوم آنکه مفسد مزاج و مفسد بدن باشد آنرا سم مطلق خوانند و آنکه بکیفیت و صورت تاثیر میکند آنرا دوای ذوالخاصیت گویند چون هندوانه یا آنکه کثیر البرودت است تفتیح سدد مینماید و تعلیل بادجگر و سرد دارد و هرچه موثر باشد بماده و صورت آنرا غذای ذوالخاصیت گویند چون سمن بقر که غذا شود و باوجود آن بسم مقاومت مینماید و آنکه تاثیرش بماده و صورت و کیفیت باشد آنرا غذای دوائی ذوالخاصیت گویند چون تفاح که بدن را غذا میدهد و تریاق میکند و تفریح قلب مینماید بدانکه هیچ خوردنی نیست که در و از گرمی و تری بهری نباشد لیکن بسبب آنکه

کیفیت هر یکی دیگر است بعضی اسرد تر بعضی اسرد خشک بعضی اگرم تر بعضی اگرم خشک گویند و قوت هاضمه از هر طعام آن مقدار که گرمی
تری درو باشد می ستاند و قوت مغیره آن را بگرداند تا خون شود و باندامها رسد و مانند آن گردد و باقی که قوت مغیره آن را گردانیدن نتواند ثقل شود
و قوت دافعه آن را بیرون فرستد بدانکه هرگاه گوهر غذای دوائی و غذای مطلق تمام از حال خود بگردد و خون شود بیشتر اثر آن گرمی باشد
بسبب آنکه خون گشته لیکن از طبع اصلی که همه است اندکی در آن خون که از و تولد شود مانده باشد بدین سبب اگرچه طبع خون است امیان خون
که از کدو و خونی که از توم تولد شود فرق کثیر است بدانکه هر چه اطلاق غذائیت بر آن توان کرد یا لطیف است یعنی اجزای حاره لطیفه در ترکیب
او غالب است و ازین خون رقیق حاصل شود یا کثیف است که اجزای غلیظه کثیفه در ترکیبش غالب است و ازین خون غلیظ حاصل شود و هر یک ازین دو
یا صالح الکیموس اند یا ردی الکیموس پس بر حافظ صحت لابد است که اغذیه معتدل اختیار کند و به لطیف مطلق یا به کثیف مطلق معتاد نگردد چه
اگر طبع بهضم لطیف عادی شود در حالت اضطرار از هضم کثیف عاجز آید و اگر مدام باغذیه کثیف راغب شود موجب اسقام گردد و بالجمله غذائی باید
که درو رطوبت و حرارت معتدله باشد تا خون صالح از و متولد شود چرا که حیات بدن بحرارت و رطوبت غریزیست و این هر دو در معرض تحلیل اند
پس ناچار چیزی باید که بدل ما یتحلل آنها شود پس مبلغمین را تیهو کبک و مثال اینها مناسب چه اگر غذای معتدل در بدن صحیح مبلغمین وارد شود
هضم جید نگردد و دم صالح پیدا نشود بواسطه قصور حرارت غریزی این مزاج پس واجب که غذای او مائل بحرارت باشد تا نگاه دارد مزاج آن را
و بدل ما یتحلل او گردد چون حفظ صحت مثل است چرا که حفظ شی ابقای اوست بهمان حالیکه او را حاصلست و بقای شی علی حاله بورود چیزی که
مشاکل او بود میباشد کذا صفراوئین را از شکیه حصرمیه ماتیه مناسب بود چرا که چون وارد بدن شوند منفعل از حرارت شده بهضم گروند و چون
مائل بحرارت حاصله شود صلاحیت بدل ما یتحلل میدارد **قول اطبا** ورود غذای معتدل علی بدن الصحیح الصفراوئین یحترق فی اکثر الامر و فسد
و همین قیاس کنند بر هر مزاج حافظ صحت را باید که باغذیه دوائی التفات نکند چه اگر حاد اند خون را بسوزانند و اگر بلغمیتش غالب است خون بادی
قابل عفونت پیدا کند مگر بضرورت و نیز لازم که اغذیه غلیظ اختیار کند چه تفه مضعف اشتها و حامض مورث جفاف و پیری و مضعف اعصاب
و ضد رطوبت و حرارت غریزی و مالح مولد هزال و جفاف و حلو منقص شهوت اند چرا که ضد اند بحموضت که منبت شهوتست و اکثر مستحیل بصفرا شوند
پس اگر رد تری ضرورتاً شیرینی خورند همان روز یا روز دیگر تدارک او بترشی نمایند و دفعه ضرر تفه بشور و تند باید کرد و علی هذا القیاس **فائده** وقتیکه
اشتهای صادق پدید آید غذا خورده دیر ننماید و هنوز که آرزو باقی باشد دست کشد و اگر سیر خورد و ثقل آرد گرسنه ماند روز دیگر بسیار خسپید
در خانه که هوای او معتدل بود و اگر خواب نیاید باهستگی حرکت کثیر کند و اندکی شراب صرف نوشد **قول اطبا** الاقل بان یکون الاکل فی کل
الیوم و اللیل للاصحاء مرة واحدة والاکثر مرتین و اعدله انیکون ثلاث المرات فی یومین و الاکل مرة الواحد یضر باصحاب بدن نحیفة الیابسة
و الاکل مرتین یضر باصحاب الجثة الغلیظة الخصبة **بدانکه** اغذیه نازک لطیف اول خورند بعده غلیظ و نیز اشیای لغزنده اول بخورند مگر کسی را که
طبع و بعادت سخت خشک باشد و بعد طعام هم نخورند و پس ریاضت و رنج اشیای نازک لطیف نخورند که زود تباه شوند و بعضی بوند که باشیای
مضر عادت کرده باشند پس آنها را همون غذا بهتر بود و بعضی شخص را اگرچه غذای نیک باشد زیان دارد آنرا پرهیز از آن لازم و طعام مختلفه

در یک نوبت خوردن بد باشد و کسیکه عادی باکل در روزی دو بار باشد اگر عادت یکبار کند ضعف و کسل آرد همچنان عادی باکل یکبار دو بار
خورد ضعف آرد و کسیکه معده او گرم باشد و صفرا تولد کند آنرا در اول روز چند لقمه نان بشربت غوره یا شربت انار باید خورد ولیکن در حمام رود
و ریاضت کند چنین مردم چون گرسنه شود صفرا در معده گرد آید چون طعام خورد در حال در معده تباه گردد باید که فوراً تصفیه معده با آب گرم
یا شراب آلو و مثل آن کند اگر کسی را امتلای طعام افتد یا بسبب حرکتی طعام در معده بسوزد باید که در حال قی کند اگر نتواند آب گرم نوشد و بخوابد و
اگر بدین نفع نشود در محرور اطریفل صغیر یا سکنجبین مسهل و در مرطوب کموی تمری دهند **بدانکه** غذای لطیف تندرستی نگاه دارد لیکن قوت
کمتر دهد و غلیظ بعکس این غذای غلیظ وقت حاجت باندازه خورند زیاده نخورند کثرت اکل فواکه رطب خون را آبناک کند و وقت رسیدن
حرارت بجوشد و بعضی میوه های تر اگرچه محرور را در تابستان سود دارد لیکن خون چنان تولد کند که زود عفن گردد لهذا از کثرت اکل میوه تر
تبها پیدا شوند و این تبها بریاضت تحلیل گردند و بعرق بیرون آیند اغذیه خشک اشتها بر دارند و تباه کند طبع را خشک سازد و اغذیه چرب
کسل آرد اشتها بر دارد اغذیه شور طبع را زیان دارد و اغذیه سرد سستی و کسل آرد اکل ترشی کثیر پیری زود آرد و شور با غذای نیکست برنج با شیر
نخورند نمکسود و پنیر تر و شیر بمیوه تر نخورند سرکه در ظرف مسی و رصاصی ندارند بچه کبوتر و پیاز و خردل یکجا نخورند لحم نمکسود نه با سرکه نه با شیر پزند
لحم مرغ بجغرات نپزند سیر و پیاز یکجا نخورند انگبین و خربزه در یک نوبت نخورند بعد میوه تر آب یخ ننوشند لحم بریان که از تنور بر آرند اگر بپوشند
نشاید خورد و بندق و بادام یکجا نخورند سرکه با لبنیات شراب خورد از نقرس ایمن نباشد از کثرت اکل لحم کلف دو وار پدید آید اکل اشیای شور
بعد فصد و حجامت جرب و بهق آرد و خجل همراه ماست و جبن نخورند کذا حصرمیه با سفیدباج لبن و حموضات نخورند **قول قرشی** منع حموضات
مختص بلبن حلیب است زیرا که اکثر تجربه شد که لبن معقود و مخللات وغیره جمع کرده خورده اند ضرر نکرد و لبن بسماک نخورند که محدث امراض مزمنه چون
جذام برص قولنج است با ماست بلحم طیور نخورند **قول قرشی** لحم طیور با ماست پزند قلیل المضرت باشد سویق بالای ارز نخورند که نفخ و قولنج
آرد کذا سرکه با برنج که بلحم و روغن پزند از این حکم خارج است چه سویق مسلح حموضت از ینجاست که سرکه با پلاو اکثر میخورند و ضرر نمیکند
عنب بالای هریسه نخورند که وجع معده و دیگر آفات آرد کذا رمان بالای هریسه اما اگر اول بیست و عقب او ارز یا اول انار و عقب او
هریسه یا اول عنب و بعد او کله خورند باک ندارد و کامها و پنیر تر و شیر با هیچ میوه جمع نسازند **بدانکه** غذای لطیف که از وی خون لطیف پیدا
شود برای کسانیکه قلیل الریاضت و حرکت باشند و حرارت غریزی ضعیف بود و از تولید کیموس غلیظ سده جگر و سپرز و گرده و تولد امراض
بلغمی در دماغ و سینه ایمن نباشند مناسب بوند و اغذیه که حدت و حرافت و حلاوت خون را لطیف سازند جهت کسانیکه تفتیح سده
و تقطیع و ترقیق بلغم محتاج بوند انسب و اغذیه متوسط در لطیف و غلیظ برای معتدل المزاج صحیح لائق و متغذی را لازم تا زمانیکه غذا از فم معده
منحدر گردد و ساکن باند چراکه در سکون حرارت منضجه متوجه بهضم بهتر میشود **قول جالینوس** بهترین وقت برای اکل فواکه رطبه وقتیست که بدن را
بسبب تعب گرمی خشکی رسیده باشد چه درین حال معده و کبد که آنها غذا اند تسخین یافته باشند از میوه رطب نفع تمام حاصل کنند اطعمه
اشربه قابضه اگر قبل از اکل شرب خورند قبض طبع آرند و اگر بعد اطعمه خورند تلیین نمایند اگر در معده بلغم لزج گرد آید و اشتها ضعیف کند

مقطعات بلغم و مجلی معده چون خل ترب حرف انجیر مناسب و اگر معده را ضعیف و مسترخی کرده مقطعات بلغم و مصفی معده چون کبر بسبب کرشانه
بسر کنافع و اگر صفرا در معده باشد کشوث کرفس مفید **اغذیه نیک و قوی کثیر الغذا** لحم بزغاله مرغ بچه مرغ نان گندم کم سبوس تازه که
از گندم پاکیزه بی آفت پخته باشند ماهی تازه صغیر که بر سنگ ماوا دارد و در آب پاک خوش مزه باشد بیضه مرغ نیم برشت شیر بز فربه تازه و شراب
رقیق صاف خوشبو خوش مزه لحم گوساله جگر گوسفند شراب شیرین **اغذیه بد قلیل الغذا** نان کثیر السبوس که از گندم کهنه یا آفت رسیده یا
لحم بز لحم ارنب لحم بقر لحم اشتر لحم گاو کوهی لحم بیشتر لحم مرغان آبی بیشتر حیوانات شکنبه امعا ماهی تازه بزرگ ماهی نمکسود بیضه خوب پخته رشته
حشرات پنیر جاورس سیب اشتری نارسیده خیار بادرنگ خربزه تره ها **اغذیه میانه** هر دو نان خشک لحم بز لحم گوسفند انگور پخته انجیر
کعک خیار **اغذیه لطیف** سه گونه است یکی مولده خون صاف و نیک چون مغز نان که از گندم مغسول سازند لحم بچه مرغ دراج تیهو ماهی
تازه خرد کدو ماش مقشر و این غذا کسی را شاید که ریاضت کم کند یا حرارت غریزی کم باشد چنانچه بعد مرض یا کسی که در تن او خلط کثیر جمع آید
یا احتیاط کند که سده نیفتد دوم سخنه و مرقه دوم چون لبلاب ترب شلجم خام گزر اگر اینها را بپزند لطیفی او برود و غلیظ شود اگر لطافت اینها خواهند
باید که آب آنها بکار برند یا خام خورند و بر اثر آن قی کنند سوم ملطفه خواه مولده دم لطیف و این چند قسم اند یا شوینده و شیرین چون عسل
انجیر خربزه پسته یا فزاینده رطوبات چون خردل اشتر گندنا صعتر کرفس پودینه سداب شبت کمون کرویا شراب زرد صاف کهن یا نبیذ ملطف
خون چون آبکامه ماهی شور سلق ماءالجبن یا لطافت او از ترشی باشد چون سرکه لیمو انار ترش آلو پودینه صعتر خردل چون خشک شود از غذا
بیرون گردد و دوا باشد **اغذیه غلیظ** باقلا پاچه بریان عدس خرما قسب شاه بلوط لحم ارنب جگر بیضه مرغ سخت پخته لحم بز لحم گاو شکنبه امعا
کرنب پخته شلجم پخته نان کعک خبز فطیر آرد بروغن برشته مغز قلیه جات سماروغ ماهی بزرگ پنیر پاچه زبان پستان بچه کبوتر مرغابی
شراب سیاه شیرین **اغذیه متوسط در لطیف و غلیظ** مرغ بره بزغاله بال مرغابی صفرت بیض سلوق نیمبرشت انگور کاسنی کاهو
اغذیه زود گوار هر چه درشت و بد مزه و خشک و سخت و چرب و بسیار گرم یا بسیار سرد نباشد زود گوار بود هر چه در اغذیه لطیف گفته شد
و آنچه کسی را خوش آید و آرزو کند زود گوار بود جانوری که مزاج او خشک بود لحم او الطف باشد و جانوری که مزاجش تر بود در بزرگی و قبل از آنکه خوی
گردد زود گوارتر از خرد باشد و جوان تا آنکه در رسالیدن بود زود گوارتر از پیر بود و نیمه پیشین چون لحم گردن و سینه و دست زود گوارتر از نیمه
پسین باشد و نیمه راست بهتر از نیمه چپ بود **اغذیه قلیل الفضول** سینه مرغان آبی و ابط مغز و آلات شکم همه جانوران پاچه ماهی شیرخوار
نخود تر باقلا تر بالای مرغان پاچه و گردن همه جانوران حیوانات کوهی و صحرائی **اغذیه کثیر الغذا** همه آنچه در اغذیه زود گوار گفته شد
و اغذیه لطیف و هر چه تری یا خشکی برو غلبه دارد **اغذیه کثیر الفضول** همه آنچه در اغذیه قلیل الغذا گفته شد **اغذیه متوسط در کثیر الفضول**
و قلیل الفضول آنچه در اغذیه متوسطه نیک و بد کثیر الغذا و قلیل الغذا گفته شد **اغذیه گرم** نخود آب زیت یا روغن تازه و خاصه تازه
اسفیدباج لحم عصافیر تیهو کبک فاخته کبابا زیره بود و شیر برنج موز فانید عسل گندم نخود حلبه چربا گنجد انگور شیرین ترب خردل ثوم بصل گندنا پنیر
کهنه وغیره **اغذیه خشک** اشیای بریان مطبخه با آبکامه و سرکه و ابازیر مزوره با آبکامه سلق زیرباج نخود آب خل زیت نعنع تذرو عصافیر

وشستی عدس کرنب کتان بریان وغیره **اغذیه تر** خربزه تربز خیار آلو توت اسفناخ باقلا تر نخود تر عناب تر بادام تر مرق لحم بزغاله مزوره ماش مقشر خاصتًه که با کدو و کوک اسفناخ روغن بادام سازند پنیر تر حلوا که از شکر مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بادام تر سازند جانوران اهلی **اغذیه شعیر** کدو آلو انگور ترش کاسنی خرفه خشخاش کوک خیار سیب انار ترش امرود چینی تربز خیار و هرچه در اغذیه تر گفته شد اما اغذیه عفص سرد و غلیظ و ترش سرد و لطیف باشد و شراب سفید عفص کم حرارت از دیگر شرابها بود و پس اگر نو باشد سرد و غلیظ بود **بدانکه** خربزه مویز شیرین باقلا حلبه کشکاب نخود آب کبر مخلل عسل خردل سلق توم گندنا بصل ترب خام انجیر بادام تلخ پسته جلاب عسلی شراب صاف قبل غذا خورند این همه مفتح سده کبد و کلیه جالی مقوی معده و امعا اند و شیر بنیها و لبنیات خرما شراب شیرین باقلا دمغه و جگر و دل لوبیا گنجد سیب کمثری خام بیضه نخته و اغذیه بطی الانحدار و سوای نان هرچه از گندم سازند همه مولد سده کبد و حجارت و غلیظ طحال اند طعام شیرین و تیز و شور آب عدس آب کرنب با الجبن مخلوطه بنمک و عسل قطعت تربز بقله یمانیه مویز توت ماء العسل بسیار جوشیده مرق مرغ پیر سلق کدو اسفناخ خربزه انجیر توت شیر آبناک جوز تر آلو که در حلاب تر کنند شراب آب حلبه بعسل همه ملین طبع اند سفرجل کمثری خرمای قسب سنجد سماق دوغ جوشیده شیر پخته زیرباج پنیر خشک عدس حب الآس ارزن لبست شعیر شیر آهن و سنگ تاب برنج که اول بریان کنند جاورس همه طبع را خشک کنند عدس که دو سه بار در آب جوشانند و آن آب دور کنند پس با آب ناردان یا با آب سماق خورند قبض نماید باقلا مع پوست بسرکه مجفف طبع است بیضه مرغ بسرکه یا با آب سماق جوشیده نیز مجفف طبع است سیب ترش انار ترش اگر در معده ماده غلیظ باشد آن را بیز و بیرون آرد و اگر نباشد طبع را خشک کند زرد آلو توت خربزه کدو اگر در معده دیر ماند زود تباه شود و پس نهار خورند تا زود بگذرد انار شیرین در معده زود صفرا گردد نخود باقلا لوبیا آش جو مع پوست انگور شیر شراب شیرین انگبین ناصاف انجیر تر انگور سیب کمثری آلو انار میخوش غوره دوغ جغرات شلجم بادنجان اندسا شلجم برگ خرفه اسفناخ حلبه گنجد مسکه روغن گاو و شیر عسل مغز جانوران خربزه توت زرد آلو شراب نو معده را زیان دارند **قول دوم اندر تغذیه** غذا جزو بیست بزرگتر از طبابت چرا که در همه اوقات یعنی صحت و مرض ضرور است پس در مرض برای استرداد صحت و قوت و در صحت جهت حفظ آن سوای این اجزای خرد و بزرگ جسم که ریاضت میکنند بسبب آن حرکت پیدا میشود از حرکت گدازش و نقص و عظم و لحم و خون و مادها و غیره تمامی جسم بدید می آید علاوه این تنفس نامحسوسه دائما که عائد حال جسم است پس برای بقای آن و حیات بالضرور اکل و شرب لازم افتاد و غذا باصطلاح اطبا بدو معنی اطلاق دارد یکی بر جسمی که صورت غذای بگذارد و این غذای بالفعل است مثل رطوبات ثانیه دوم بر جسمی که در شانش این معنی دارد و این غذای بالقوه است مانند برنج و لحم **فائده** چون تغذیه مقدم شد لازم افتاد که از آن فضله هم جدا گردد و دو راه عام برای تبدیل غذا در جسم دهن است که از آن وارد معده میگردد و از آنجا با معا میرود و برای هضم که مبدل شدن کیلوس است پس از گذشتن آن فضله جدا شده سوی مستقیمه می آید و از آنجا بیرون می افتد و کیلوس اخل ورید شعری گشته بقلب و شرائین میرسد و در آنجا طبخ دیگر میگردد و آن تبدیل کیلوس بخون یا بماسای موییت که مبدای بیست شش اخلاط است و یکی از اخلاط مذکور که مسمی بخون خاص لیکور ی ست غذای اجزای صلبه جسم میگردد و عیان است که غذای جسم بدو وجه میشود یکی با جزای نرم تا و قتیکه کیلوس و دوم با جزای صلب و قتیکه خاص لیکوری میگردد و پس غذا القدر ضرور است که بکسی و جانزو باز ماندن نمی توانیم برای آنکه آنچه بسبب تنفس نامحسوسه و حرکت دائمی اجزای جسم کم میگردد و باز می آید و برای تحلیل غذا چهار اجزا

لابد است یعنی هر سه معده و قلب و اجزای خاص صلب تا از منفعت آنها بوجه احسن مبدل بجسم گردد بدانکه غذا آنرا گویند که مبدل بکیلوس شود و
دوگونه است نرم و صلب اما نرم چون شیر صفرت بیضه نیمبرشت مرق لحوم و این بآسانی در شکم رفته بسرعت منهضم میگردد و مثال شیر و صفرت بیضه
غذائی نیست چراکه برای طفل و بچه طیور [illegible] متقرر گشته اما صلب چون لحوم حیوانات وغیره که بهضم کثیر [illegible] میشوند [illegible]
برای این معده است بسبب خوش طعمی و برآمدن معده ماهی و نباتات بسبب آسانی تبدیل بکیلوس و برای قلب حنطه شعیر ارز وغیره بسبب مناسبت تام
بماسای موی و برای اجزای صلبیه لحم و لب طیور بسبب کثرت تولید خون خاص لیکویری و خلط حیوانی بدانکه برای تغذیه نان گندم از دیگر حبوبات
بهتر و از لحوم لحم بقر چراکه در سختی و نرمی معتدل است و فضله هم معتدل میدهد لحم دنبه در سنین مفید و در بزرگال مضر است لحم گوساله لحم تراکه هم غذا
خوب است اما بآسانی تباه میگردد و لحم خوک بد است لحم ارنب بطی الهضم است لحم ماکیان کوهی برای استرداد اشتها مفید و معتدل [illegible]
و لحم قدید اگرچه بنسبت دیگر اقسام بهتر است اما بطی الهضم بود و مرق بنسبت لحوم پخته افضل الغذا است مرق مرغ مرق دنبه مرق بقر مرق گوساله اوسط
شیر برای معتدل مزاجان غذای خوب است اما در معده بار و ترش و در حال تحلیل صفرا میگردد و صفرت بیضه از همه اغذیه افضل و صالح الغذا است بالتمام جزو
بدن میگردد ماهی غذا خوب است بآسانی مبدل بکیلوس میشود باید که نمک سود نموده خشک کرده [illegible] وقت حاجت هر روز همراه غذا بخورند
و از حبوبات برنج اولست باعتدال خورند [illegible] افضلیت است و تمامی تره مضر اند مگر کسی را که [illegible] باشد و [illegible]
مگر باقلا [illegible] لائق غذا است لحم پخته خورند هر میوه که [illegible] کمتر وارد بهتر چراکه احتمال النقصان کم میدهد و هر میوه کثیر الرطوبت چون تربز و بادرنگ وغیره
زبونتر چرا حدث حمی غب و ربع وغیره میکنند غذای پخته نسبت به بریان بهتر است لحم ماهی از دیگر لحوم و تره و حبوبات و میوه و لبنیات غذای بهتر است
چراکه بآسانی مبدل بکیلوس میگردد و خون کمتر رقیق و خوش آینده پیدا میکند خلاف دیگر لحوم که مولد دم لطیف حار کبریتی اند بدین سبب موجب
غلیان خون و امراض کثیر میگردند بدانکه غذا موجب اذیت بدو سبب میگردد یکی آنکه از مقدار زیاده خورند و سوءهضمی آرد و اگر بعرصه کثیر [illegible]
اما بخون آمیخته موجب غلیان شود دوم آنکه غذای ناقص ثقیل بطی الهضم بود و اغذیه کثیر الغذا چون لحم و ماهی و نان وغیره کمتر خورند اگرچه [illegible]
میشوند و تغذای جسم میرسند اما بسبب توانائی جسم و خوبی هضم غلیان می آرند و دفعتاً [illegible] و اکل غذا در روز دو بار نسبت باکل یکبار [illegible]
دو وقت اکل غذا مقرر نبا یکرد هر وقت که اشتها صادق پدید آید قدر اعتدال خورند چه اگر وقت مقرر کنند و در آن تبدیلی افتد و طبع هم تبدل
پدید آید ذکر اشتها و گردیدن کیلوس وغیره اشتها خواهش اکل شیر است محل این معده فم بالای اوست که بسبب [illegible]
که دائم از غدد [illegible] و مری در معده میچکد و محلل غذا است لذع و دغدغه لیفات غشای اندرونی معده می نماید و بدین سبب حسی که مسمی باشتها [illegible]
است محسوس شود نفع این حفظ جسم است و در جوانان نسبت مشایخ و در کسی که ریاضت جسمی کند قوی میباشد و هرگاه که وقت طلب [illegible]
بخوبی هضم شود نسبت آنکه در غیر رغبت خورند و شرب آب فوراً بالای طعام و همچنین خواب بعد طعام [illegible] [illegible]
کیلوس وقتیکه غذای ممضوغه وارد معده میگردد و تفتیح می یابد و صاف [illegible] در آن جدا میشود پس صاف که مسمی بکیلوس است در ورید شهری
دخل مییابد و سرعت و بطوء حصول کیلوس منحصر بر غذا است هر قدر که غذا سریع الهضم باشد همانقدر بسرعت کیلوس شود و جسم کیلوس سفید [illegible]

که در معده بوساطت اغشیه او وخلط ترش و پانکریاتیکو و بصاق و خلط ایلیاکو و صفرا میگردد پس وقتیکه غذا در معده کیلوس شود و بسبب حرکت
دیافراگما و حرکت موجی معده از بواب باثنا عشر رسد و بخلط پانکریاتیکو و صفرا آمیزد بجهت تحلیل باقی که از بصاق و خلط ترش معدی نشده متعدد
در ایلیون اود و هر قدر که از هر دو موضع مذکور باقی ماند بسبب آمیزش خلط ایلیاکو بالکل مهرا گردد پس عصارات او بوریده شعری که دو و از انجا بقلب
داخل گردد و فضله در امعا رود و بحرکت موجی آن بیرون افتد اما **گردیدن خون** تولد خون از ابتدای پیدایش جنین است بطور اجزای صلب
که آنهم از ابتدای پیدایش متولد میگردند و چون غذای اجزای مذکوره خون است غذای خون کیلوس مقرر شده و شدن خون از کیلوس برین نمط است
که چون کیلوس بقلب رسد بنحوی که در انجا باشد آمیخته بکاوا میر ودو در انجا بنحوی که از غذای اجزا باقیمانده آمیخته داخل بطن ایمن قلبی هر دو با
ممزوج میگردند و درینجا هر دو با هم آمیخته با فراط تمام یکی با دیگری از حرکت قلبی و شریانی لت گشته خون میشوند و آثار کیلوس هیچ نمی ماند بدانکه
در خون گردش طبعی مخلوق تعالیست که از قلب بوساطت شرائین وغیره گردش کرده باز داخل قلب میگردد بلا قیام و در گردش خون نفع کثیر اند
یکی آمیختن اخلاط چراکه بغیر گردش خون آمیزش آنها صورت نه بستی دوم اکثر امراض لاعلاج که بسبب داء عیه شعری و غددی غیره تعلق دارند و اثر
دوا بوساطت گردش خون تا بموضع مرض میرسد نرسیدی و مرض لاعلاج ماندی سوم اثر ادویه مسهل و غیره نیز نرسیدی چهارم خون غذای اجزای
صلب نگشتی چراکه بغیر گردش خون غذا از دیگر اخلاط جدا نگشتی و موجب تباهی آنها گردیدی و همه افعال باقی که در جسم از رقت و صفای خون
میشوند پدید نیامدی پس در گردش دائمی خون شکی نیست **قول دیسقوریدوس** گردیدن خون در معده و امعا از کیلوس بر اولیعنی پنج
اخلاط محالیه غذا است و دخل و خروج کیلوس از ورید شعری بقلب بسبب امتزاج خواص حاده و نافذه ترشی هاست و گردیدن خون بسبب لمس حرکت
قوی ماسانیموی و کیلوسی است و قلب و شرائین و تغذیه اجزای صلبه از خون خاص لیکویست و تولد همه جسم از منی لغزیده و بیزش اخلاط از حرکت
دوری اجزا و مسام و گردش خون از حرکت خاص دوری آن و اخراج لیکیدو بیزش آن از حرکت خاص دوری آنست و خروج فضله بسبب حرکت موجی امعا
و حرکت اعضا از عضلات کونترائید و بسبب خلط حیوانیست و جنبش قلب و شرائین و امعا از وصول خلط حیوانیست و بودن تنفس از انبساط
و انقباض عضلات انبرکوستائیس و دیافراگماست قوت مدرکه و حس از روحست حرکت رفتار و نشستن از عضلات اناتگونیستاست بیداری از حس
ظاهری و قوت فعل آنست خواب از حرکت دوری آنهاست پس حیات منحصر بر یاضت افعالست که از حرکت اجزا حاصل شود **قول**
یونانیان چون غذا وارد بدن میشود آنرا چهار استحاله حاصل میگردد و هر استحاله را نضج گویند و در هر یک خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود
خلاصه برای تغذیه صرف میشود و فضله بطریق اسهال یا بول یا عرق و وسخ و چرک دفع شود هضم اول از ان وقتست که در دهن می آید تا که
در معده فرو رفته گیرد و مشابه کشک غلیظ گردد و این را کیلوس گویند و درین استحاله طعم غذا باقی میماند مثلاً وقتیکه غذا در دهن مضغ شد قوت جاذبه معده آنرا
جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه هضم سازد و ممیزه کثیف را از لطیف جدا نماید و دافعه کثیف را سوی امعا و لطیف را طرف ماساریقا فرستد
تا کبد از باب الکبد بخود کشد هضم دوم در کبد است و این عبارت از استحاله کیلوس باخلاط است مثلاً وقتیکه کیلوس در کبد رسد قوای اربعه مذکوره همان
فعل بخود کنند و درین استحاله اخلاط اربعه که رطوبات اولیه مراد از آنهاست بهم رسند و این نضج را کیموس گویند پس کثیف این قسمت شود قسمی

بهمراه آید که صفراست و قسمی بسبز رود که سوداست و قسمی بکلیه آید که بول ست و لطیف این بشعبهای اجوف منتشر شود و هضم سوم در عروق است و این عبارت از استحاله اخلاط باعضاست حسب مزاج مثلاً و تمیکه از لطیفه کیموس در شعبهای اجوف رسد قوای مذکوره همان فعل نمو دربیجا کنند و درین هضم رطوبت ثانیه متولد میشود و این رطوبت منقسم بدو قسمت فضلی و غیر فضلی فضلی آنکه جزو بدن نتواند شد غیر فضلی آنکه لازم داشته باشد شبیه ببدن شدن را و این چهار صنف ست اول رطوبتی که محصور ست در اطراف عروق شعریه که خون را باعضا میرساند دوم رطوبتی که در اعضا منتشر شده و استعداد آن دارد که تغذیه اعضا در حال فقدان غذا کند سوم رطوبتی است قریب العهد بانعقاد عضوی از جهت مزاج نه از جهت قوام چهارم رطوبتیست که بداخل جوهر اعضای صلبیه است بدین رطوبت اجزای عضو بیکدیگر اتصال دارند هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحاله رطوبات و ماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیئت و صورت این هر سه هضم را کیموس گویند چنانچه لطیفه هضم سوم هر جزو یکه لائق هر عضوی باشد بدان عضو رسد تا قوت مصوره هر جزو را برنگ همان عضو گرداند و درین حالت قوای مذکوره درین عضو با همان فعل نمو کنند و کثیف را از لطیف باز جدا نمایند پس انچه کثیف است بدل ما یتحلل گردد و لطیف را قوت مولده بصلب کشد تا صورت منی گیرد بدانکه در هر هضم فضله میباشد اگر آن فضله دفع نشود و جمع ماند سبب فساد گردد و انچه دفعش ضرورست فضله سه هضم معده و کبد و عروق وهر یک را طریقیست که بدان دفع شود مثلاً فضله هضم اول بقی و اسهال و فضله هضم ثانی ببول و فضله هضم سوم بعرق **قول در آنچه** **خبز گندم** سریع الهضم ست و کیلوس محصله او بخوبی مبدل بماسای موی میگردد و برای افزایش خلط مغذی و خلط حیوانی و ترش پس از بهر آرد که خبز طیار کنند باید که از سبوس صاف نمود خمیر کرده پزند تا سابق اسفنجی گردد و بعد سه چهار روز از پختن بخورند و خبز نرم را از نیک تا دور و بسیار نرم خوب نیست که بلع به آسانی میشود و بدان سبب بیضاق سرشته نمیگردد و پس هر قدر که صلب و خشک بود بهتر لهذا بعد اکل غذا استعمال بسکوت مینمایند **خبز ارزن** [illegible] گندم است کمتر [illegible] و قلیل الغذا و بدمزه و کم سفید باشد لهذا بطی الهضم ست کیلوس کمتر پیدا کند کیلوس نیز زیاده خلط ترش کم [illegible] در بالسامیت و کمتر زین و ترشی مبدل شود **خبز شعیر** از ارزن بهتر ست از ترش خمیر میگردد و سریع الهضم و تحلیل کیلوس است خلط بالسامیکا و ترش را می افزاید **خبز ذرت** آرد این خمیر میشود و بطی الهضم و کیلوس متحصله او ضعیف می بود و ماده لزج پیدا کند و بالسامیت و ترشی اندک و مائیت هیچ نه **کاهو** غذای خوب است خام و پخته می خورند و باسانی مبدل بکیلوس میگردد و کیلوس آن در بلغم و دیگر اخلاط مائی و ماسای موی غیره مبدل میشود اما در ترشی کمتر و در بالسامیت زیاده لهذا در صفرا و هیجان ترشی و امراض ریشه و سیلان خون و حمی بهتر ست مگر مستسقی را اذیت میدهد و احداث سدد در امراض طب مینماید **کاسنی** مثل کاهو سریع الهضم نیست و کیلوس که ازین حاصل شود به لیکور ترش زیاده مبدل میگردد و در بلغم اندک و بخلط مغذی زیاده تر پس غذای خوب نمیدهد تمامی لیکورها و ماسای موی ست لهذا در حالت صحت و مرض بعمل می آرند **گاوزبان** باسانی کیلوس جید شده زیاده بخلط مغذی کم [illegible] مائی و لزج مبدل میگردد و پس در حالت صحت و مرض قبض باشد یا اسهال خوردنش بهتر **سلق** بعد اکل بسرعت در ترشی مغذی نافذ شده بکیلوس مبدل گشته در ماسای موی داخل میگردد و غذای خلط مغذی زیاده تر میشود و مائیت و لزوجت از آن کمتر می بر آید پس در مریض و صحیح استعمال او مناسب **اسفاناخ** بخشش شیرین و خوش طعم از برگست و نافذتر در ترشی و کیلوسی که از و حاصل میشود به ترشی جسم مبدل میگردد

و مابقی در بالسامیت و خلط مغذی و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا کسی که غلبه صفرا و یا انگزاینگو و بضاق و امراض ریزشه وغیره دارد یا محموم بود
باید که ازین پرهیز دو و آنانکه سدد و ریاح از اخراج طمث و لبن دارند استعمال این با آنها مناسب **کلم** زود هضم و کیلوس مستحصله او در تمامی لیکوریا سای
ذموی مسادی منقسم میگردد و چون خواص بارد دارد و بدین سبب در اجزای جسم همه حصه مسادی میرسانند لهذا با همه مزاج موافقت دارد و محموم و ناقه
هم میخورند **خرفه** دیر هضم و در اسهال و امراض ریزشی و سیلان دم و حمی اثم مفید در سده و انجماد ماده و غلظ خون و غلبه بلغم و قلت بیزش اخلاط
و احتباس طمث و قبض و غیره مضر و گاهی غیر منهضم در فضله می برآید **عصی الراعی** باسانی در ترشی مغذی نافذ میگردد و کیلوس محصله آن ترشی
بدن مبدل میشود و مابقی بخلط مغذیه و اجزای صلبه **حماض** باسانی در ترشی مغذی نفوذ میکند و ترشی تیزشی رسیده زیاده مدد مینماید و
کیلوسی که از ان حاصل میگردد همه مبدل بترشی و ماده خمیر شدنی میشود و برای اخلاط مالبقی چیزی باقی نمیماند پس در سدد و استسقای لحمی و
قلت حرکت گردیده و بند شدن بیزش اخلاط چون طمث بول وغیره و تنفر طبع و امراض قابضه مفید اما در حمی و امراض ریزشه و سیاله مضر **شلجم**
سریع الهضم کیلوس مستحصله او بخلط ترش و مائی مسادی مبدل میگردد و بالسامیت کم در امراض سددی و حبس بیزش اخلاط و احتباس طمث
و بول مفید مزید شوق غذا و با امراض که بسبب لینت بوند چون حمی و اسهال وغیره مضر باید که قشر بالای او دور کنند چرا که بغایت حریف و پر از نفع
کثیر نسبت بهیچ و برگست **ترب** سریع الهضم تر از شلجم و کیلوس مستحصله آن زیاده در ترشی و خمیر مبدل میگردد و کم در مائیت و کمتر در بالسامیت و در
لزوجت هیچ نه لهذا برای امراض سددی و احتباس و ماده منجمد و قلت بیزش اخلاط چون بول طمث لبن وغیره مفید و برای حمی و اسهال و
ذیابیطس و تقطیر بول و ریزش خون وغیره مضر **گزر** سریع الهضم کیلوس محصله آن در ترشی و ماسای موی بالسامیکو مسادی مبدل میگردد و در مائیت
و لزوجت هیچ نه لهذا در سدد و احتباس بیزش اخلاط و فضله و کمی بول و طمث و امراض مراق انفع و در امراض ریزشه و اسهال وغیره مضر خام
و پخته میخورند **ثوم** باسانی مبدل بکیلوس میشود و هر غذا که خورند آنرا نیز باسانی هضم میسازد و از قوت حاده خود بالکل حفظ لیکور ترشی و خمیری
مینماید و در اخلاط مائی هیچ نه لهذا کسانیکه استعمال ثوم میکنند قوی تر میباشند و در سدد و احتباس و انجماد و امراض بلغمی و خلط لزج و قطع حیات
مفید و در امراض ملینه و ریزشه و حمی وغیره مضر **بصل** خواص او مانند ثوم است و کذا ضرر و باسانی در ترشی مغذی حل میباید و کیلوس مستحصله آن
در ترشی محلله و خمیری مبدل میگردد و در مائیت اندک و در بالسامیت و لزوجت هیچ نه **برنج** باسانی مبدل بکیلوس میشود و فضله اندک میدهد
و از تمامی حبوب افضلست و کیلوس مستحصله آن زیاده بغلظت مبدل میگردد و در بالسامیت کم لهذا در حالت صحت و مرض غذای خوبست
و برای امراض ریزشه و اسهال و سعات و ضیق و دق وغیره مفید **نخود** و از دیگر حبوبات غذای خوبست و بخوبی در ترشی مغذی نافذ میگردد
و کیلوس محصله آن زیاده در خلط غذائی و بالسامیکو مبدل میشود و کم در ترشی لهذا محموم و در امراض ریزشه که با اسهال متعلق اند مفید مگر
صاحب قبض و سده را مضر **لوبیا** نسبت به نخود غلیظ تر است کیلوس مستحصله او زیاده در ماده لزجه و اندک در بالسامیت و کمتر در ترشی مبدل
میگردد **باقلا** زود هضم کیلوس مستحصله او زیاده در خلط لزج و ماسای موی مبدل میشود و باقی در بالسامیت و در ترشی و مائی هیچ نه لهذا برای
امراض ریزشه و ماده رقیقه و ترشی و لینت طبع مفید است سبز و خشک میخورند **سیم** باسانی در ترشی کینکبورا تو نافذ میگردد و کیلوس مستحصله او زیاده

در بالسامیت وکم در غلاظت ومتوسط در ترشی مبدل میگردد لهذا ناقه هر امراض استعمال میکنند سبز وخشک مستعمل است **کرسنه** سریع النفوذ
در ترشی معدی وبزودی مبدل بکیلوس میگردد وزیاده در ترشی وکم در غلاظت ومتوسط بغذای اجزای صلب خلط حیوانی میرسد لهذا در ناقه
ومبتلای امراض اسهال وغیره استعمال آن را نجست چرا که در باسای موی سادی تقسیم می یابد **ترمس** بآسانی مبدل بکیلوس میگردد وکیلوس
مستحصله او زیاده در غلظ ترش وما بقی در بالسامیت مبدل میگردد وسبز آن را اطفال وزنان بخوبی میخورند **خربزه** دو قسمت یکی
تابستانی که بعد پختگی فوراً میخورند وماندن نمی تواند چرا که بسبب نرمی عفن میگردد دوم بهاری وتابسر را میماند واین بسبب صلبیت دیر یابست
بعد اکل سریع الهضم بود وبآسانی در ترشی معدی وجسم مائی نافذ میگردد وکیلوس مستحصله آن در ترشی وبلغم مبدل میگردد ودور بالسامیت
وماده غلیظ اندک لهذا با اجزای صلب اندک تلیین میدهد پس کسیکه مبتلای امراض اسهال وحمی وغیره باشد ازین پرهیز **وتربز** سریع الهضم وبآسانی
در ترشی کنگیوبراتو نافذ میگردد وکیلوس مستحصله آن در ترشی مبدل میگردد وما بقی به مائیت ودر غلاظت هیچ نه لهذا اصحاب سدد وسوء هضم و
کمی بیرش فضله طمثی وبواسیری وبول مفید ودر مرض اسهال وحمی محرقه وغب وربع وغیره مضر **خیار** دیر هضم کیلوس مستحصله آن اکثر غذای
عصاره غلیظ میگردد وبعضی بمائیت وترشی ودهنیت هیچ ندارد لهذا محموم ودر امراض ریزشه مفید ودر امراض قابضه مضر وقتیکه زرد ورسیده
گردد خورند وخام ونارس الکار نیز **کدو** دو قسمست یکی سفید که قرع گویند ودر بهار میشود دوم را که در سرما میشود واین را بینا نامند وشیرین
میباشد کیلوس مستحصله سفید زیاده ببلغم وکم بدهنیت وترشی وکمتر بخلط غلیظ مبدل میشود ومزید امراض ریزشه است وکیلوس مستحصله زرد
زیاده بترشی وما بقی ببلغم وبخلط دهنی وغلیظ یکسان مبدل میگردد ومزید امراض غلیظه است باید که بلحم پخته خورند **بادنجان** دیر هضم است
ضعیف المعده را پرهیز ازوی لازم کیلوس مستحصله آن بخوبی غذای بلغم میگردد واکثر ازوی لیکن غلیظ پیدا میگردد ودهنیت کم وترشی هیچ نه ـ
فلفل غذا را خراب میسازد وباصحاء هم بد است اگر زیاده خورند نقصان آرد مگر یک نفع دارد که پاره ازان با نان خورند لعاب دهن او زان بسیار
می آمیزد وبدانسبب در نفع ومبلع کرده میشود کیلوس او همه بزیاده ترش مبدل میگردد ودهنیت وغلظت وبلغمیت هیچ نه ومولد امراض ریزشی وحمی حاده است **لوز** بآسانی مبدل
بکیلوس میگردد وفضله این اندک می برآید وخلط ترش ودهنی بسیار پیدا میشود ومائیت ولزوجت هیچ نه لهذا بناقهین وضعفا وکسی که از امراض
قابضه چون سدد وقلت بیرش وکمی اخراج طمث وبول وعرق اذیت یابد انفع ودر حمیات وکسی که امراض اسهالی وریزشی وتنزلی دارد مضر **جوز** در
خواص مانند لوز مگر دهنیت کثیر دارد لهذا مفتح تر است وبآسانی در کیلوس مبدل میگردد واز کیلوس این عصاره دهنی بسیار پیدا میگردد **فندق**
در خواص وتغذیه وتولید دم مثال لوز وجوز است **چلغوزه** کثیر الغذا است ودر خواص مانند لوز **انگور** لطیف وافضل الغذا که بالسامیت وترشی بیشتر
کثیر دارد وبآسانی مبدل در کیلوس میگردد وکیلوس مستحصله آن زیاده در باده ترش وکمتر در مائیت ومتوسط بالسامیت صرف میشود ودر
لزوجت هیچ نه **کشمش** از انگور بهتر است وبرای ناقهین امراض غذا خوب است وکسی که امراض قابضه دارد انسب ودر امراض ریزشی مضر
انجیر بآسانی در ترشی مبدل میگردد وکیلوس خوش طعم پیدا میشود وزیاده در ترشی وکم بالسامیت صرف میگردد وبه لاغر وکسی که اشتها کم دارد
مفید ومفتح سدد ومزیل قبض وحبس طمث اما با امراض ریزشی وسیاله مضر **ناشپاتی** شیرین وترش ومیخوش میباشد زود هضم وبآسانی در ترشی معدی نافذ

میشود و کیلوس مستحصله آن در مائیت و بالسامیت و عصاره ساذجی منقسم میگردد و با صحاء و مرضی مناسب و بمرض سیاله و بریرشی مضر و خام انخورند که قابض است و با مراض قابضه ضرر دارد **دبهی** مفتح مخرج مرقق و بآسانی و ترشی معده نافذ میگردد و کیلوس مستحصله او زیاده و ترشی و اندک در بالسامیت که در مائیت صرف میگردد و در لزوجت هیچ نه لهذا در سده و کمی اخراج بول و طمث و لبن وغیره مفید و در امراض سیاله چون اسهال شکم و نزف الدم وغیره مضر **شفتالو و آلو** و دیر هضم چون کیلوس محصله آن بعصاره غلیظ و اجزای مائی زیاده مبدل میگردد و در بالسامیکا و ترشی کم لهذا به سیبت سده و قوی معده استعمال او مناسب و بصاحب سده و امراض قابضه و دموی وغیره مضر **سیب** ترش و شیرین میباشد بآسانی هضم شود و کیلوس محصله شیرین در بالسامیت و کیلوس محصله ترش در حموضت صرف میشود و بکسیکه امراض سده و قابضه دارند مفید و در امراض بریرشی و سیاله مضر **انار** شیرین و ترش و میخوش میباشد و بآسانی کیلوس جید میگردد و بالتمام بترشی مبدل میشود و اندکی به بالسامیت و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا برای سوء هضم و کمی طمث و امراض سده و قابضه مفید و با مراض سیاله مضر **آلو** سریع الهضم و کیلوس مستحصله آن همه در ترشی و بالسامیت مبدل میگردد و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا در امراض سده و قبض و کمی بریرش مفید و در امراض سیاله و اسهالی مضر **آلو بالو** شیرین و ترش و میخوش می بود بعضی سیاه بعضی سرخ بعضی سفید و بعضی صلب بعضی نرم و بعضی متوسط و در صلابت و لین میبود و از شیرین بالسامیت و از ترش ترشی زیاده میگردد و در خواص مانند آلو **توت** سریع الهضم کیلوس مستحصله او زیاده در خلط بالسامیکا مبدل میگردد و در لزوجت و مائیت هیچ نه لهذا برای ناقه امراض سده وغیره و آنانکه بصحت گذر اوقات میکنند مفید است **نارنج** ترش و شیرین و میخوش میباشد میخوش خوش طعم میبود و استعمال ترش برای اعتدال غذا است و استعمال شیرین برای مرغوبی معده اقسام او سریع الهضم و بسرعت کیلوس میگردد و آن در بالسامیت و ترشی مبدل میگردد و در غلظت و مائیت هیچ نه لهذا در امراض سده و کمی بریرش مفید و با مراض بریرشی و سیاله مضر **لیمو و ترنج** هر دو در خواص مانند نارنج اند **زیتون** بطی الهضم است بسبب کثرت دهنیت که در همه اجزای خود دارد لهذا قدری همراه لحم آمیخته میخورند کیلوس مستحصله آن همه در خلط بالسامیکا مبدل میگردد و بترشی و مائیت هیچ نه لهذا بکسی که مرطوبی و ضعیف و لاغر و مستسقی بود مفید است به اکل قدر اعتدال او مسمن است سرکه نافذ محلل مرقق مخرج محمر مشتهی مفتح سده و گرم است لهذا بمحرور و محموم و بکسی که امراض سیاله دارد مضر **روغن سیاه** جسمش سریع الاشتعال است مانند کبریت لهذا کبریت نرم میگویند و کبریت را روغن صلب میگویند تنها نمیخورند مگر همراه طعام و همه آن مبدل در بالسامیت که برای اجزای صلبه درکار است میشود و در خریطه ها میماند تا وقت ضرورت بکار آید پس برای مهزول و ناقه امراض مفید و بمردم فربه مضر **نمک** مرقق ماده غلیظ مفتح سده محلل و مخرج فضله مزید گردش و بریرش مقوی حرکات حسب قدر اعتدال همراه غذا خورند و کثرت آن امراض سیاله آرد و دو قسمت یکی دریائی که از آب دریا سازند و همه جا مستعمل است دوم نمک سنگ و هر دو یک خواص دارند **عسل** بآسانی بکیلوس مبدل میگردد مگر ترشی کم پیدا میشود و بالسامیت زیاده و لزوجت و مائیت هیچ نه مرقق مخرج ملین محلل مسهل مدر است و با مراض سیاله وهمی مضر **شکر** کیلوس مستحصله این همه بترشی مبدل میگردد و در بالسامیت اندک و در لزوجت و مائیت هیچ نه استعمال این قدری همراه طعام بهتر و کثرت آن مضر و با مراض سده و سوء هضم و حبس طمث و بول وغیره مفید و بمحموم و مریضان امراض سیاله مضر **فائده** انسان را باید که استعمال لحم نکند چرا که خدا تعالی

برای اکل لحم در کسی ترکیب حکم نداده مگر با کل میوه و نباتات ارضی بدانکه لحم دواب از لحم ماهی و طیور مغذی تر بجسم انسانست و کیلوس مستحصله
لحم دواب زیاده در ترشی و بالسامیکا مبدل میگردد و در ماده لزجه و مائی هیچ نه لحم البقر لحم ماده نسبت بلحم نر در طعم و نضج بهتر و لحم بچه از همه اولی و بهترین غذای
خوب اند چراکه کیلوس معتدله و تازه از روحی و کبریتی افزون از دیگر لحوم پیدا میسازد و لهذا افضل الغذاست پس برای حفظ از مرض و هم در مرض و هم
در صحت استعمال او میکنند مهرانچه خورند و اکل لحم بچه شیرخوار مناسب نیست اگر لحم البقر را نمک سرکه کواار و نتی وغیره مالیده چند روز در دخان دارند از
تباهی محفوظ میماند و خواص غذای خود کم نمیکند و نه سوء هضمی می آرد و قلیه آن خوب پخته میشود لحم قوچ نر آن را الیه و یکساله آنرا بره و ماده را میش
گویند بره غذای خوب باشد مغز است و در حالت صحت و مرض خورده میشود و بسبب نرمی لحم الیه خوش طعم از لحم گاو است و در غذائیت مثال آن و
سریع الهضم و تا وقتیکه دو ساله است در غذائیت بهتر و خصی نیز بهتر است لحم میش اگرچه سخت است اما در غذائیت مانند لحم قوچ لحم جدی غذای خوبست
مگر برای تقویت اجزای اصلیه مثال لحم بقر نیست اما برای ناقه که در آنها اجزای حاد و ترش کمتر میباشند خوبست بسبب استرداد حرارت و ترشی لحم بزغاله برای
ناقه خوبست چراکه برای ترشی و گرمیست بریان کرده خورند و مفتح سدد و مخرج فضلات است لحم بز نر پیر اگرچه از لحم او اجزای نرم و ترش و حاد کم میگردند و بد از سبب
بدطعم و عسر الهضم می بود اما غذائی بودن نیست لحم بز خصی خوش طعم و در تغذیه اجزای نرم و صلب بهتر لحم بز ماده بسبب صلابت لائق غذا نیست چراکه
بسبب زائیدن لاغر و صلب و بدطعم میگردد لحم خوک بدو وجه اشرف الغذاست یکی آنکه بآسانی هضم میگردد و بدون قیام عام که تمامی لحوم دواب
دارند دوم آنکه کیلوس مستحصله این زیاده در خلط ترش و خمیری و بالسامیکا مبدل میگردد و اندک در خلط غلیظ و باشخاص کثیر الریاضت و مردمان
متاهل مفید چراکه مولد منیست و بمرضعه نافع بسبب زیاده کردن شیر و بحوامل مفید بسبب تولید خلط غذائی و بامراض سددی و قبض النفع و بامراض
ترشی و سیاله مضر اما این خواص در لحم خوک فربه اند نه در لاغر و باید که شحم هم نبود که شحم ثقل معده می آرد لحم بچه خوک خوش طعم و افضل الغذا سریع الهضم است
و کیلوس مستحصله آن همه در ترشی مبدل میگردد و بهمین سبب کسانیکه استعمال این مینمایند ولاغر میباشند لحم ایل جید الهضم است و زیاده در ترش و روغنی
ولزج یکسان تقسیم میگردد لحم ارنب بآسانی هضم میشود و در ترشی و دهنیت مبدل میگردد مغز غذای لطیف و افضل از همه اشیاست و وقتیکه در
معده میرسد مبدل بکیلوس نمیگردد و بسبب نرمی خود بآسانی در ترشی نافذ میشود و در بالسامیت و خلط ترش مبدل میگردد زبان غذائیت
خوب خوش طعم زود هضم و کیلوس مستحصله آن در ترشی و دهنیت و خلط غلیظ مساوی منقسم میشود گوش و لب غذائیت خوب زود هضم و مثال
عضله و غشا کیلوس از این حاصل میگردد شکنبه و اکل شکنبه حیوانات هیچ زبونی نیست چراکه غشائیت و شی غشای لائق خورش است مثال
لحم که غشائی و عضلی میباشد و شی صرف غشائی بوجه احسن در معده هضم میگردد و کیلوس مستحصله این مثال کیلوس دیگر عضلات تقسیم می یابد
و بهمین وجه امعا را قیاس کنند کبد غذای نرم و رقیق و سریع الهضم است و کیلوس محصله او در ترشی و دهنیت مساوی منقسم میگردد سپرز غذائیت
خوب و در ترشی معدی نافذ میگردد و کیلوس محصله این در تغذیه زیاده ترش و دهنی و غلیظ مساوی تقسیم می یابد مری غذای خوبست قلب
غذای خوبست و بخوبی طبخ می یابد و کیلوس مستحصله آن بخون مبدل میگردد کلیه مثال دماغ و صفرهٔ بیض غذای نیک اند و کیلوس محصله این
همه در غلاظت و خلط دهنی صرف میشود اکارع بخوبی در معده هضم میگردند و کیلوس مستحصله این در خلط ترش و دهنی و غلیظ مبدل میگردد

خون محمود معاون باسامی مویست و بآسانی در کیلوس اصل میگردد و بترشی معدی نافذ میشود **لبن** برای تغذیه و تنمیه جسم غذای خوبست بدو دلیل یکی آنکه برای تغذیه حیوان غذای مقرریست از جانب خدا دوم آنکه جزو لبن از اجزای حیوانیست مصنوعی نیست **روغن زرد** کثرت اکل او منع است قدری همراه تره بقول وغیره خورند و چون جزو کبریتی و ترش دارد بآسانی در معده نضج می یابد و کیلوس محصله او در اخلاط ترش و بالسامیکا منقسم میگردند و در غلاظت هیچ نه لهذا بصاحب سدد و کمی بیرشه طمث و بول وغیره و لاغر مفید و در امراض بیترشی و سیاکه **جبن** اکل بنیر فقط منعست همراه نان وغیره خورند و چون هضم او در معده و تقسیم کیلوس آن در اخلاط بخوبی تمامست از کثرت اکلش کیلوس غلیظ تر حاصل میشود و خلط ترش زیاده پیدا میگردد و از کثرت ترشی امراض بسیار حادث میگردند **مائیت لبن** بسبب رقت بآسانی از ترشی معدی هضم میگردد و چون جزوی از اجزای مائی و ترشی است مشکلی مانند آب و ترشی می آرد **لحم دجاج** نرم خوش آینده سریع الهضمست و کیلوس محصله آن همه در ترشی مبدل میگردد و در غلاظت اندک و در مائیت هیچ نه مرقش غذای خوبست امام الغیان حمی محرقه و فلغمونی درونی و دیگر امراض که در آن تنقیه خون قدر جوش او ضرور است مرق قوی از دجاج یا فروج تناول نباید کرد بدو سبب یکی آنکه مریض را افراط غذا ضرور نیست دوم آنکه ماده غذائی از ان بسیار می بر آید و بدان سبب از دیاد امراض مذکوره میگردد اما در دیگر امراض که دران ضرورت فصد نباشد و در ناقه بهمه امراض جائز **لحم مرغ** در طبع مثال دجاجست چراکه نر اوست **لحم فروج** در طبع و غذائیت مانند دجاجست **بیضه** سه جسم مختلف دارد زردی بیاض و یک صفرت یکی از بیاض که بغایت لزج و ثقیل است تخم مولده طیورست دوم که سبکتر و رقیقست برای محافظت و تشکل شدن بچه او و ظهور افزایش قبل از کلان شدن بکار می آید چراکه غذای اولین است و صفرت غذای دوم طیور نوست که از روز اول تا ظهور روشنی مقرر گشته بدانکه صفرت سریع الهضم است و در ترشی جسم نافذ میگردد و بیاض که بعضی قوام لزج دارد بسبب آن بطئی الهضمست باید که آنقدر رلت کنند که مختلط گردند پس سخته خورند تا بسرعت هضم گردد و اکل صفرت بغیر بیاض بهتر اگر نیمبرشت خورند سریع الهضم و اگر صلب بپزند بطئی الهضم باشد و کیلوس محصله این بسبب داشتن اجزای لزج و غلیظ در خون و ماده غلیظ مبدل میگردد و دیگر اجزای کبریتی و دهنی در بالسامیت و رقت تبدیل می یابند و چون اجزای شیرین اندک اند بترشی کم مبدل میگردد و در بلغم وغیره اخلاط هیچ نه لهذا صفرت بیض برای ناقهین و مهزولین غذای خوبست و بمریضان سدد و کمی طمث و سوء ترشی مضر و بعد اکل همه مبدل بکیلوس میگردد و فضله هیچ نمی بر آید **حمامهای** اهلی او از دجاج تفاوت ندارد و بآسانی هضم میگردد و کیلوس مستحصله این بماده دهنی و ترش ساده منقسم میشود و در ماده غلیظ و مائی هیچ نه **قبلغ** در خواص و جوهر مانند دجاجست و بعد هضم در مادها باسامی موی تغذیه اجزای صلب ساده میرسد و در حالت صحت مرض بسبب خوش طعمی مستعمل **مرغابی** نیز از طیور اهلی شمرده میشود اگرچه اکثر اوقات در آب میماند و بعد هضم کیلوس محصله این مبدل در خلط بغایت خوش که تقسیم آن زیاده در ماده غلیظه کمتر اجزای بالسامیکا و ترش است میشود و در مائیت هیچ نه **بط** از مرغابی تفاوت ندارد و کیلوس مستحصله این بنسبت ماده غلیظ در بالسامیت و ترشی زیاده مبدل میگردد **دراج** لحم او از طیور صحرائی نرم و سریع الهضمست کیلوس او مبدل بخلط بالسامیکا و ترش میگردد و بمائیت و غلاظت هیچ نه لهذا بناقه بمرض صاحب سدد و کمی ترشی و سوء هضمی غذای خوبست و کسی که غذا خوب خورند و موی مزاج باشند بسبب از دیاد خون و خلط ترش که از ادنی هیجان آن سکته و مفاصل و فلغمونی وغیره پیدا میشود مضر **لوه** در طبع و خواص مانند دراج ماهی فقط لحم او خورده میشود

و از احشا و مغز و غیره هیچ نه مگر وقت ضرورت از جگر و بعضی خانه بخورند و اکثر لحم ماهی سفید بنظر می آید مگر دریا ماهی که بسیار کلان بود و سرخ مثال لحم بهائم
معلوم میشود ماهی کلان بنسبت بخرد بطی الهضم است و هر چونکه خرد بود بسرعت هضم شود سوای ازین لحم ماهی بنسبت بلحم بهائم سریع الهضم است چرا که کیلوس
مستحصله آن همه در ماسای موی مبدل میگردد و ماهی تازه بهتر بود و طبیخ از کباب بهتر بود و اقسام ماهی بسیار است لهذا در ذائقه و هضم و تشیم
کیلوس بماسای موی تفاوت دارند و ماهی جوئی بنسبت بدریائی زود تر بیاشد **فصل هفتم در ذکر شیر** سفید و خوشبو و خوش مزه و خوش قوام بهتر
اگر بزودی بکمیده نوشند اولی الاهمال وقت که دوشند گرم گرم نوشند و حیوانی که شیر او نوشند باید که جوان تندرست و در فربهی و لاغری میانه بود و کشیرا هم
نباشد و تا چهل روز از زادن نگذرد نه نوشند که غلیظ میباشد شیر حیوان کثیر الریاضت لطیف زود هضم بود و شیر حیوان کوهی بهتر باشد شیر حیوان اهلی
که گنجاره و سبوس خورد ثقیل و غلیظ بود و شیر حیوان چرائی خوشتر باشد شیر حیوانیکه مدت آبستنی او با آبستنی مردم ماند بهتر شیر حیوان سفید مو ضعیف باشد
شیر حیوان سیاه مو قوی بود و بدیر از حال بگردد و شیر بهاری تر و زیاده دارد و شیر تابستانی غلیظ باشد **قول جالینوس** کودکی بود که شیر دادش
بدلبود همه بدن طفل ریش گردید **فائده** تا که شیر هضم گردد هیچ طعام و شراب نخورند و حرکت قوی بعد شرب شیر ننمایند و نیز بالای طعام نخورند اگر شیر
را بنمک یا شکر خورند در معده بسته شود اگر در وقت جوشیدن عسل که خوش مزه شود آمیزند بهتر و نمک هم همین قدر **فصل هشتم در ذکر شراب**
مزاج و حرارت شراب انگوری تن مردم را غریب نیست بلکه مناسب حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده است و اگرچه بصناعت از میوه های دیگر
شیره مانند کشند تا بجوشد و سکر شود هر یک طبع میوه خود دارد و یا گرم تر یا سرد تر یا غلیظ تر یا باد ناک تر از انگوری باشد و بدان یا لودگی نشود و جزو ارضی
و مائی تمام جدا نگردد چنانکه از انگوری شود بدین سبب به انگوری نمیرسد **قول روفس** مزید حرارت غریزی و قوت روح هاضم طعام معدل
اخلاط مصفی خون محسن لون حافظ تندرستی مسمن لاغر مدر صفرای محلل ریاح مذیب بلغم خام و فسرده غاسل عروق از اخلاط بد مزلق فضول کثیفه
و قولنج بیخ غذا از وی باطراف رساند و خون را گوشت گرداند **قول جالینوس** کاسر ریاح معده مفتح سده فراخ کننده عروق رساننده غذا
بهمه تن لطیف کننده عرق بر آرنده ابخره غلیظ آرنده خواب خوش **قول بقراط** بر آرنده خلط خام و فسرده مفرح نفس تازه کننده روح مقوی
دل و در آخر امراض و تبهای گرم نیز دهند **قول جوان کورو** مقوی معده و قوی مزید حرارت طبعی مفرح قلب مشتهی به کننده جراحت است اگر اطراف
مریض غشی و ضعیف در خمر طیبه گرم نهند و پوشیده دارند استرداد روح نفسانی کند اگر قدر اعتدال نوشند همین عمل کند و خون ناتیو او یا نمو
قرمز بخمر آمیخته بدانشیین بالتدریج مقوی باه مزید روح فراخ غشی است و برای وجع الفواد و قی و غشی که بسبب ضعف معده باشد نافع و مقوی مشائخ
قاطع بلغم خواب آرنده مد قوت و برای مالیخولیا انفع باید که وقت طعام قدری نوشند و کثرت نکنند و بر نهار استعمال ننمایند **قول بو علی** خمر صالح مولد
خون صاف مقوی احشا و باه برپا دارنده بدن و در حق کهول مانند شیر است در حق اطفال پس اگر دو سه اوقیه نوشند صرف نوشند اگر گذشت
اوقیه نوشند آب آمیخته اگر آمیخته نوشند فوراً نوشند مگر بعد اختلاط آب نیم تا یکساعت دارند پس نوشند و اگر فوراً نوشند ریاح و رعشه و امراض
عصبی آرد **قول دیسقوریدوس** برای سموم بارده چون افیون شوکران مفید و خمر قوی بلدوغ العقرب انافع اگر کسی عادی بشرب او باشد
و بگذارد سودا و اندیشه و غم بی سبب پدید آید هضم تباه گردد لاغر شود و حرارت غریزی قلت پذیرد و قوتها ضعیف گردد و اخلاط که از شرب او بعرق و

بول و براز وقی بیرون نمیشوند در تن بمانند و افزایند و انواع امراض آرند پس لازم که اندک و باندازه خورند تا نفع دهد و اگر از اندازه درگذرند حرارت غریزی
ضعیف شود و سواس اندیشه بد دیوانگی کندی فهم نسیان تیرگی چشم تباهی حواس ترسیدن در خواب و بیداری سکته فالج رعشه خناق برسام تباهی
مزاج ضعف کبد استسقا صداع وجع المفاصل ورم گرم حمیات گرم موت ناگهانی پدید آید و مضرت خمر بیش از منفعت است چرا که نفع او براحدی معلوم و ضرر آن را نهایت نه
قول جوان کورو و از کثرت خمر حرارت طبعی و صحت و زندگی کم میگردد و بعمر طبعی نمیرسد و اگر رسد به تهیج وجه و بدی لون و خفقان و سکته فالج
تشنج صرع و غیره امراض مهلکه گرفتار گردد معده و دماغ و اعصاب ضعیف شوند اشتها برود و غلیان خون و وجع مفاصل رعشه ذات الجنب علّه کثرت
طمث حکه اطراف سدد استسقا و غیره امراض پدید آید و انسان قابل تولید نماند بسبب ترطیب و ترقیق منی و اگر طفل تولد شود کم عمر بود و اگر زید بامراض
و قلت اشتها گرفتار ماند و نیز سبب قی میگردد و دران وقت هر که می بیند بد میگوید **قول فیریرو** کثرت خمر معدن گناهها سلسله عیوب مکدر دماغ
مخرب حواس و جسم طوفان زبان مزیله عصمت دوشیزه شدت نماینده امراض مخرب زندگیست **قول سانت پیدرو** شیطان ملائم و سم
شیرین و پیدا کننده گناه و عیوبست **قول سلیمان** کثرت این شال مارهست که میکشد و عمر کوتاه میسازد و منع تولید مینماید و درد وجع مفاصل
و هذیان و مانیا و دوار و برسام و نمله و ذات الجنب و ذات الریه و صرع و صداع و غیره مضر **قول دون انتونیو** هر کرا حفظ صحت منظور باشد
شرب خمر بجای آب نماید و بر آب اکتفا نماید چه خدای تعالی منفعت در آب عطا کرده و طبع را بران مرغوب ساخته و اگرچه اکثر امراض از خمر زائل میشوند
پس استعمال این مانند دوا مناسب نه که هر وقت و اگرچه مزیل اکثر امراض است لیکن بو نهای کثیر چون زوال ترشی معدی و کثرت عطش و تنفر طبع
و حرارت احشا و قلب و صداع و غلیان دم و ریزش نزله و لقوه و صرع و سکته و وجع مفاصل و عضله و قولنج و تشنج و فلغمونی درونی و بیرونی و حمی محرقه
و حمی دق و ضیق و استسقا و قی و بخمی و تکدر حواس و زوال روح می آرد و ازدیاد غصه و باه مینماید بدانکه مزاج خمر حار رطب ست پس کودک تا که
هیزده ساله نگردد ندهند چه مزاج طفل هم گرم ست آتش بر آتش افزاید و مزاج او از اعتدال بیرون شود و بعد هیزده سالگی باندازه دهند اگرچه ور باشد ممزوج
خورد و مستی نکند و طبع مردم جوان گرم و خشک باشد آنرا هم نشاید که موجب امراض صفراوی گردد و مردم کهل را مزاج سخت گرم نباشد آنرا موافق بود
و اگر کهل باشد که مزاج او بسردی گراید آنرا سخت سوددار و مردم سرد الطبع بارد یابس باشد آنرا موافق ترین اشیاست اگر باندازه خورد **بدانکه** شرب خمر در
اول و میانه بهار سوددارد و اخلاط که در زمستان گرد آمده لطیف کند و بادرار و اجابت بیرون آرد و در آخر فصل بهار و تابستان تا آخر فصل
خزان صلب نباشد خاصه شراب کهن و اگر خورد ممزوج باب سرد نوشد و در مواضع سرد و اغذیه ترش خورد و از مستی پرهیزد و در فصل خزان زیان کمتر کند بلکه
سوددار و باید که اول طعام موافق خورد و وقتیکه قدری گرانی کمتر شود شراب صاف خوش ممزوج باب نوشد و از رنجهای بدنی و نفسانی آسوده ماند
اگر مرطوبی باشد اندک اندک از آب کاهد و از خمر افزاید بتدریج و وقت شرب سخن بسیار نگوید و حرکت بسیار نکند و تا از مستی بیرون نیاید دیگر بار نه نوشد
و هوای مجلس شراب معتدل باید اگر اندکی بسردی گراید شاید و خانه فراخ پاکیزه بغیر رنگها و صورتها بود **قول رازی** در صحرا و زیر آسمان نشستن موافق تر
از آنکه در خانه **فائده** شخصی که معده سرد باشد و طعام نگوارد و حبة الاتش آید و اشتها نباشد و طعام در معده دیر ماند و چون آب نوشد شکم باد گیرد
و قراقر کند آنرا ضرور نیست که خمر نوشد **بدانکه** سبب نشاط دواندکی از نفس و این چنان باشد که خمر خرد را بپوشد و قوت عقل کمتر کند و قوت شهوت

افزاید پس چون خرد پوشیده گردد مردم در کار اندیشه نکند و از عاقبت کار غافل شود و هرچه کند باک ندارد و هرگاه که قوت شهوت قوی شود
خرد را مقهور سازد و از کار او باز دارد تا بالطبع بهیمی رسد و از آثار های نشاط او دل دم زدن و شعر خواندن و بازی کردن پدید آید و ناکردنی کردن گیرد
تا بالطبع بهیمی رسد و قلت و کثرت این حال بمقدار کمی و زیادتی خمر باشد و دوم از تن و این چنانست که شراب بخون آمیزد و از جگر سوی قلب شود و قلب
گرم گردد و گرمی در همه تن گستردد و مردم سخن گو و دلیرتر گردد و زیاده خندد و بیشتر حرکت کند اما سبب موت فجأ آنست که خمر بسبب لطافت خود زود
در معده و عروق گذرد و خون گرم گردد و عروق از وی پر شوند و هوا را در عروق جای نماند و بیرون شود یا آنکه ریه پر شود تا نفس نتواند زدن و هرگاه که
نفس نزند هوا فرو نتواند شد و بر نتواند آمد پس در حال بمیرد **فصل نهم در خواب و بیداری** خواب ابطال قوتیست از فعل و حرکت و میل باطن
نمودن جهت استراحت بیداری میل قوی است بظاهر و فعل و کارها کردن پس از خواب سکون و از بیداری حرکت ثابت گردید پس آنچه از فرط
حرکت و سکون ناشی شود از تنها هم پدید آید لهذا برای حفظ صحت اعتدال اینها لازم و بهترین خواب خوابیست که غرق باشد و تملل و تقلب
دران نبود لهذا خواب شب محمود دانسته اند و بهترین وقت وقتیست که غذا هضم شده باشد از شروع نموده باشد و ما حصل از خواب معتدل
هضم غذا و حصول ما یتحلل و تقویت حواس است در حالیکه بیدار شود و از آثار خواب طبعی است که بعد از استادن قوی الحرکت باشد و ثقلی در وجود
نیابد و اگر عکس این بود غیر طبعی بود بدانکه خواب همه قوی طبعی را قوت دهد ماندگی ببرد استفراغ مفرط را باز دارد و تن را تری بخشد و غذا بیشتر دهد
خواب معتدل مقوی قوی و بدن مکثر روح است و تدارک تحلیل که از حرکت شده بنماید و پیران را سخت سود دارد چراکه در انبعاث حرارت غریزی
یاری کرده رطوبت غریبه لازمه این سن را بعد دم گرداند و قوت حیوانی راحت می یابد خواب بسیار مرطوب مبرد زیان دارد قوی سست کند
ثقل سر آرد و رطوبت افزاید خواب طویل اگر بعد غذا باشد مزید حرارت غریزی و مسمن بدنست و اگر بعد ریاضت یا حمام یا استفراغی باشد که قوت
غذائی در تن نمانده ناقص حرارت غریزی مسقط قوت مضعف بدنست اگرچه طویل نباشد و زیاده از حد اعتدال مفسد اخلاط موجب تورم پشت
چشم و وجه و صفرت لون است خواب ناقص از اعتدال مولد خلط مراریست و شاید که بجنون رسد خواب شب غذا هضم کند و تحلیل باز دارد
و ماده را بپزاند اگر تندرستی را خواب بسیار آید بغیر سبب ظاهر چون رنج و ماندگی مقدمه مرض باشد و بیمار را مقدمه تندرستی بود خواب بامداد ثقیل
از آنکه حرکت و ریاضت کرده شود و غذای چشیده سخت زیان دارد و سستی کند و تن را سر گرداند تکسر و ماندگی آرد خشکی افزاید اگر در تن
خلط باشد خوابهای شوریده نماید خواب روز امراض بلغمی و نزله آرد و رنگ تباه سازد و سپرز بزرگ گرداند کسل آرد اشتهای غذا ضعیف نماید
استرخای عصب ضعف قوی آرد اگر عادی بود زیاده از دو ساعت نخوابد و بتدریج ترک عادت کند خواب بر جوع قوت ساقط کند هزال آرد
حرارت غریزی را ضعیف کند خواب روز بعوض خواب شب نبایستد و کسیکه بخواب روز عادی بود دفعة ترک عادت ننماید در تبهای گرم که از
ورم درونی شکم باشد خواب زیان دارد خاصة در آغاز نوبت حمی و در همه تبهای دیگر هم در آغاز نوبت ضرر دارد و در آخر نوبت سود و اگر مرض از
خواب است نباید خطیر است **فائده** اول ساعتی بر پهلوی راست خوابند پس به پهلوی چپ گردند خواب بر روی طعام بهتر گوارد و بر قفا اندامها
را آسایش بیشتر باشد و اگر بر قفا زیاده خسپد کابوس فالج سکته آرد و تا که غذا از سر معده فرو نگذرد و بادی که بعضی تحلیل نپذیرد خواب نکند

قول دون اشتونیو سبب خواب ضعف فعل قوت حیوانی و حرکات جسمست و دو قسمست طبعی یعنی قدر اعتدال و غیر طبعی یعنی مفرط و خواب را بمرگ مناسبت داده اند و فرط رطوبت ممد خوابست و نفع خواب معتدل استرداد قوت زائله ست که کارخانه حواس و حرکت بسبب محنت و بیداری زائل و ضعیف گشته باشد و نیز جسم از ریاضت و ایذائی که در بیداری مینماید آرام یابد و زیاده قیام پذیرد و کثرت خواب مضعف جسم و مجمد ماده هاست و مسدد مجاری لیکن از خواب آنقدر جسم ضعیف نمیگردد که از بیداری و ناقهان و مشائخان و ضعفا و آنانرا که شب کمتر خوابند و کسانیکه دماغ آنها بسبب کثرت نوشتن متاذی شده خواب چاشت قدری ریاضت جسم ضرورست **اما بیداری** هضم و نضج باز دارد و تحلیل و استفراغ افزاید یبوست زیاده کند ضعف دماغ آرد و مردم نحیف یابس المزاج را بیشتر زیان دارد و در غلبه خون و امراض صفراوی بیخوابی مفید بود **فائده** در حمام روند آب کثیر و خوش نیم گرم بر سر ریزند خواب زود آرد دلاک کثیر و خمر ممزوج و آواز خوش و آهسته و پیوسته چون آواز آب و تاریکی و ماندگی و آسایش یافتن از رنج زود خواب آرد و کسی را که خواب نیاید در شب وقت خواب او را بگذارند که تکیه کند و بیاساید و چشم بر هم نهد و پیش او مردم کثیر بنشینند و سخن گویند و آنرا مشغول دارند تا مانده شود و پس یکبارگی از پیش او دور شوند و خاموش باشند و چراغ بردارند و او را بخواب زود بخسپد **قول دون اشتونیو** بیداری توقف قواهای جسمست که تقسیم کارخانه حس و حرکت مینماید بسبب فعل روح حیوانی نفع بیداری بجا آوردن شکر بجناب باریست که در دنیا بیدار گشته و دیگر آنکه انسان بوجه احسن حس و حرکات نماید و بیداری را بزندگی نسبت داده اند و گرچه در اعتدال بیداری نفع حفظ صحت کثیر اند اما در بی اعتدالی که زیاده از حد باشد ایذا میرسد چرا که اجزای صلبه و مادها تحلیل میشوند و جسم ضعیف میگردد و افراط یبوست باعث بیداریست **فصل دهم در حرکت و سکون** حرکت و سکون از امور ضروریه ست و از حیات راچرا که انسان را احتیاج بغذا بدیهیست و غذا حاصل نمیشود مگر بجذب ملائم و امساک آن قدری که قوت هاضمه فعل خود را در آن تمام کند و دفع فضلات آن نماید و این عین حرکت و سکونست پس حاجتمندی بشر بابقای صحت حاصله بیتأمل این دو فعلست و حرکت موجب تسخین میشود و اگر بحد افراط نباشد چه افراطش باعث تحلیل ست و تحلیل بالآخر ایراث برودت میکند چه این تحلیل در رطوبت غریزی وارد میشود که حافظ حرارت غریزیست پس لازم آمد تحلیل حرارت غریزی لهذا اعتدال در حرکت سبب انبعاث حرارت غریزی میشود و این مستلزمست برای تحلیل فضلات و تقویت اعضا و اعصاب و مستعد شدن بدن برای غذا از ینست که اطبا ریاضت را در حفظ صحت رکن عظیمی میدانند و میگویند حرارتی که از حرکت حاصل شود قریب الجوهر است بجوهر حرارت غریزی و اگرچه چیزی از حرارت غریزی تحلیل میرود و آنچه عوض و مدد آن تواند شد حرارتی باشد که هم از جنس آن بود و این قسم حرارت حاصل نمیشود مگر از حرارت اعضا و اعضا وقتی دیگر می آرد که حرکتی باعتدال کند۔
قول دون اشتونیو حرکت جنبش جزوی از اجزای جسم از جای خود بنسبت اجزای دیگر باید بتبدیل یابد یا نیابد و این دو گونه ست اول آنکه جزوی از اجزا حرکت بالذاتی نماید یعنی از جای خود تبدیل نیابد و این دو نوعست یا آنکه نهایت اجزا بحرکت آید یا نزد مرکز خود حرکت دوری کند بوساطت دیگری یا آنکه نهایت جزوی از نهایت اجزای دیگر مشتعل شده بحرکت آید دوم آنکه بوساطت یک اجزا تمامی اجزا بحرکت آیند یکی بعد دیگری و این سه وجه است یا آنکه حرکت طبعی یعنی عضوی از اجسام حرکت طبعی بالذاتی نماید چنانچه قلب و شرائین و اخلاط و اخلاط بدو وجه حرکت مینمایند یکی در جای خود یعنی در ورید و شریان و غیره دیگری از اینجا بر آمده بحرکت آیند یا حرکت ارادی و آنست که غشا از خواهش و شوق خود حرکت کند و این قسمت

یکی گردش روح دوم گردش خون سوم گردش عضلات و حرکت ارادی و آلتی نیز گویند و ظهور این حرکات بدین وجه است که تنقیهٔ روح در یک حصه
صحیح خلط حیوانی از ابتدای عصب دخل کند آن وقت همان قدر از دیگر اعضا دخل نماید و با خون که در جسم لیفات و جوف عضلات است
آمیخته خون را رقیق سازد و بسبب رقت خون لیفات عضلات منقبض و منبسط گردیده بغشائیکه ملاصق خود و بعضلات و عظام رسیدن یافته
رسد و این را حرکت غشائی گویند و فعل این حرکت آنست که اجزای جسم بجانب شی لائقه و خوش آینده راجع گردند و از ناقص و زبون فرار نمایند
یا حرکت مرکبه از حرکات مذکوره است که در عضلات اضلاعی و دیافراگما میشود و برای تنفس و حرکت شش از قبض و بسط سینه است چه وقتیکه سینه
منقبض میشود شش نیز منقبض میگردد و بانبساطش منبسط **بدانکه** حرکت ریاضت را گویند بر رفتار بود و یا دوان آن که بدان سبب رنجه جسم محنت افتد
در ریاضت جسمی فقط برای حفظ صحت مفید نیست بلکه اکثر امراض را که از ماده خام پیدا میشوند نفع میدهد و حفظ گردش خون مینماید و بدان سبب
ریزش اخلاط بخوبی میگردد و رطوبت وافر بتحلیل میرود و اعضا قوت مییابند و قوت زائله عود مینماید و تخمه و سوء هضمی زائل میگردد و اشتهای غذا
می افزاید اما قدر ریاضت برای حفظ صحت تا آن وقتست که عرق شروع نماید و وقت ریاضت از هوا پرهیزند و بعد طعام ریاضت قوی نکنند
مگر بعد هضم و ریاضت مراقی را مفید است و مشی با فراط مستسقی را ایذا میدهد مگر قدر ضرور را لائقست و از کثرت ریاضت اخلاط رقیق تر میگردند
و ریزش کرده موجب حمی میشوند و باجزای صلب نیز اذیت میرسانند پس افعال آنها را وبال می آرند لیکن بعضی مردم ریاضت میکنند و تندرست میمانند
پس این موقوف بر عادت و طبع است **قول صاحب ذخیره** حرارت غریزی از دل بهمه تن میرسد از سببهای بسیار کمی پذیرد و ضعیف
میشود و اندک اندک تحلیل میگردد و پس بالضرور عوض او باید رسانید و مدد باید کرد و مدد او حرارت تواند بود و هر حرارت که از بیرون یا درون
به تن مردم رسد همه حرارت غریبست و از گوهر آن نیست پس هر حرارتی که برای مدد او شاید هم از گوهر او باید و آن جز از حرکت اندام نخواهد بود چه وقتیکه
مردم حرکت کند اندام گرم شود و حرکت غریزی برافروزد و تازه گردد و مدد یابد و این حرکت را ریاضت گویند و ریاضت دو گونه است یکی
حرکت همه اندام چنانچه پیاده رفتن و اسپ راندن و این را ریاضت کلی گویند دوم حرکت اندامی که آنرا حاجت باشد و این را ریاضت جزوی نامند پس
ریاضت حرارت غریزی را تازه کند غذا بهتر گوارد و اندام سخت و قوتها قوی گردد و ماده بگدازد و تحلیل یابد و وقت ریاضت معین نیست مگر وقتیکه
هضم سوم تمام شود یعنی معده و کبد از غذا خالی گردد و غذا بعروق آید و باندامها رود و مانند او شود و مردم خواب تمام یافت و بول ثفلین گردید
و مثانه و امعا از ثفل و بول تهی گشت وقت ریاضت آمد و اگر وقتیکه هنوز معده و جگر از غذا خالی نگشته ریاضت کنند خلط ناهضم در تن منتشر
شود و سده آرد و اگر وقتیکه اخلاط افزون باشد از آنکه ریاضت آنرا تحلیل تواند کرد حرارت ریاضت آن خلط را بگدازد و گرم کند و باعث تب و امراض
گردد و باشد که ماده از جای خود جنبیده بعضو دیگر آید و ورم آرد و باشد که از اخلاط بدن ممتلی بود و در ریاضت قوی اتفاق افتد و اخلاط بحرکت آید
و در مجاری نفس و عروق پر شود و گذر روح بسته گردد و مفاجا بمیرد یا غشی عظیم افتد پس صواب آنست که اول تن را از فضله بوجه دیگر پاک کنند پس ریاضت
نمایند و این همه مضرت ریاضتی است که با امتلا کنند و اگر بر جوع ریاضت کنند رطوبت اصلی بگدازد و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و سردی خشکی تولد کند قوت برود
و اگر مزاج صفراوی باشد مضرت عظیم بود **بدانکه** حد ریاضت آنست که رنگ روی افروزد و عروق ممتلی شود و نفس بر حال خود باشد و چون آغاز

ماندگی پدید آید ریاضت تمام شد پس اگر صفراویست حد ریاضت ازین کمتر کنند و اگر بلغمیست بدین حد رسانند بلکه اندکی فزونتر و باید که اول آهسته کنند
و بتدریج سخت تر نمایند تا بجائی که قوت ریاضت کننده تواند و هم بتدریج و آهستگی باز ایستد اگر کسی را بریاضت قوی حاجت بود در مدت افزاید
نه در قوت چه در قوی خوف فتق یا انفجار عرق باشد و قبل از ریاضت اول دست و پا و پشت او بدستهای مخالف یا بخرقه درشت مالند بمالیدنی
معتدل پس بروغن بادام یا بروغن کنجد تازه عضلات چرب کنند و بنرمی مالند تا که تری روغن بعضلات رسد پس ریاضت کنند و این کسی را باید
که عضلات او سخت و مسام بسته باشد و غذای غلیظ خورده الا چنین مالیدن و چرب کردن حاجت نبود و چون از ریاضت باز ایستد در حمام روند و بخانهٔ
میانین نشینند و آب فاتر که خوش آید بکار دارند و اندکی مالش نرم و آهسته نمایند و در میانه مالیدن دست و پا و عضلات اندام را کشند و نفس را باز کشند
و تحتی نفس را فرو گیرند تا باقی فضول که بحرکت گداخته بمسام بیرون آید و بتحلیل خرج شود و اگر این مالش هم بروغن باشد بهتر و این هم در کسی که عضلات او
سخت و غیره بود حاجت باشد الا و در تابستان بخانه که هوای او صاف و خوش باشد و در زمستان بخانه که هوایش گرم و خوش کرده و دود و دودها
دور نموده باشند ریاضت باید کرد **بدانکه** ریاضت پا پیاده رفتن و ریاضت دست بدست کاری کردن یا سنگ و غیره انداختن یا چیزی گران از
جائی بجائی نهادن و ریاضت سینه و حنجره و حلق الحان گوناگون خواندن و غیره باشد اول آهسته بعده بآواز بلند باید خواند خط باریک گاه گاه دیدن
ریاضت چشم بود و گوش آواز زود داشتن ریاضت سمع باشد کشتی کردن و کشتی نشستن سواری اسپ نمودن ریاضت همه تن بود تیر انداختن ریاضت
دست و بازو و سینه و پشت باشد چوگان زدن یا شتی قوی بود دست بشاخ درخت یا بچوبی یا برسنی زده خود را معلق کردن و یا سپاه جنبانیدن
ریاضت قوی همه تن باشد **بدانکه** سکون مفرط موجب امتلا و برد مزاج و جمود حرارت غریزیست پس توسط در آن لازم حفظ صحت است —
قول دوم اندر نوم و سکون آنست که اجزا و عضلات و غیره آرام گیرند تا از حرکتی که برای امور ضروری میسازند متاذی نگردند لیکن اندازه سکون
آنست که قدر حرکت بود و سکون ضد حرکت است و از کثرت او تمامی اخلاط را و لطف و انجماد می نهند و افعال و نیز آنها از باسانی موی کم میگردد
و انواع امراض پدید می آیند مگر بعضی هام تا آسایش میگذرانند و گاهی مریض میشوند پس این منحصر بر عادت و طبیعت **فصل یازدهم در استفراغ**
و احتباس چون اکل غذا برای حصول ما یتحلل جهت بقای تن از ضروریاتست و غذا یکه بالتمام بدل ما یتحلل شود وقوع ندارد چرا که اجرام بعضی
غلیظ و کثیف صورت ترکیب نمیتوانند یافت و کثافات صورت عضوی نمی پذیرند پس لا بدست که از هر غذا ثفل در بدن بماند و جمع شدنش موجب
مرضست **اما** سبب حبس آنچه از شانش استفراغست یا اکل اغذیه یابسه یا تکاهل در وقت کاخیمصدر اگر در امعا حرارت باشد یا حرکت مفرط
که موجب حرارت امعا گردد و نشف رطوبت فضلیه نماید و تقدیم غیر ساج بمرتبه یا فوت قوت ماسکه یا ضعف قوت دافعه یا ضیق مجاری یا تولد ماده
غلیظ و لزج یا سده که مانع انصباب صفرا بامعا شود یا بحر آنست که ماده بجهتی دیگر متصرف شده پس وقتیکه حبس معلوم شود تدارک او باغذیه مرطب
و دسم چون مرق مرغ فربه که در وسلق اسفناج پخته باشند نماید چه سلق بسبب قوت جالیه و اسفناج بسبب لطافت و نفخت و اگر آنرا بخردل و مری کنند زود
تفتیح و تلیین کند و در اسفناج قوت غساله است اگر با سلق پخته شود معاونت تمام در تلیین نماید و اکل عنب بعد هر غذای بریان موجب تحلیل و
تلیین است و اکل مویز منقوع بماء العسل قبل از غذا و نیز اکل صعتر بعض قبل غذا و اکل بقدر معتدل بعد غذا و نیز اکل گلقند بعد غذا چند دفعه مقوی

معده و تلیین طبیعت و اکل بقلة الحمقا پخته ملین است اکل دو درم مصطکی سحوق به تقبض ملین طبع منقی تن از ماده است و نیز آشی که از آلو و تمر هندی
کشمش پزند ملین است پس تا ممکن طبع را بغذای مطلق مجیب باید کرد و بغذای دوائی رغبت نباید نمود و تا که مطلب بغذای دوائی برآید بدوای
غذائی نباید پرداخت و تا که بدوای ضعیف و مفرد اجرای کار گردد بدوای قوی و مرکب نپردازند و هرچه بر طبع غالب آید دوا است و آنچه منافی
طبع گردد غذا است **اما** سبب استفراغ آنچه از نشانش اعتباس است یا اکل اغذیه مرطب مزلق بکثرت یا توسیع مجاری یا فوت قوت دافعه و ضعف
قوت ماسکه یا کثرت و رقت ماده و غیره است پس درین صورت محتاج است بحبس آن حافظ صحت را لازم که اغذیه یابس قابض چون غوره یا سماق
زرشک به خورد و گاهی جوارش پوست ترنج جوارش تفاح جوارش عود و سفوف عود و غیره استعمال نماید تا استفراغ غیر طبیعی ناشی نشود **قول بقراط**
دوای مسهل و مقیی در تندرست غشی آرد و عسر باشد چه کار دوا آنست که خلطی را که بدو مخصوص است از طبع بستاند و بیرون آرد پس هرگاه آن خلط
نیابد یا خون و گوشت کوشد و چیزی از و بستاند و گفته کسی که عادی باکل اغذیه بد باشد او را از دوا غشی افتد چه فضله بد در تن گرد آمده باشد
و از دوا بحرکت آید و بخار او بدماغ و دل رسد **باید انکه** در همه استفراغات چهار غرض نگاه دارند **اول** خلطی را که تن از وی ضرر است بیرون
آرند که از اخراجش نفع پدید آید پس هر خلط که غالب بود باخراجش کوشند مثلاً در صفرا و بلغم و سودا مسهل آن و در خون فصد و اگر خون و دیگر
اخلاط همه یکبار زیاده شده باشند فصد بهتر که استفراغ کلیست و اگر خون باندازه بود و دیگر اخلاط زیاده استفراغ بدوا کنند چه اگر فصد کنند بازماند
در احشا پدید آید یا حرارت افزاید یا تب پیدا شود یا رنجی دیگر **دوم** بنگرند تا ماده بکدام جانب میل دارد و از آن جانب بیرون کنند مثلاً اگر غثی
باشد بقی و اگر حیض معاً بود بمسهل اگر در دماغ باشد از راه بینی بعطسه یا از راه کام بغرغره بیرون آرند و باشد که ماده دماغ از نشانه و مالیدن او دیده گرم
تحلیل پذیرد و اگر ماده در سینه بود بسبب السعال از راه حلق و حنجره برآرند و اگر در مقعر کبد یا در سپر باشد باسهال و اگر در محدب کبد یا در گرده و مثانه
بود با درار بول برآرند و اگر در عضلات ظاهر تن باشد بمالیدن و عرق آوردن برآرند و اگر ماده کثیر در مقعر کبد بود هم باسهال و هم با درار حاجت باشد
سوم بنگرند تا خلط که در اندام است کدام اندام است که طریق بیرون آوردن آن نشاید و گذر او بروی تواند بود چنانکه اگر برای امراض کبد فصد
حاجت آید باسلیق کشایند و قیفال نزنند که مضرت آرد و باید که عضوی که گذر این ماده بر و خواهد بود شریف تر از عضوی که ماده در وست
نباشد و نیز این عضو که گذر ماده بر و خواهد بود گذر طبیعی باشد چنانکه گرده و مثانه گذر طبیعی خلطیست که در حدبه کبد باشد و امعا گذر طبیعی خلطی که
در مقعر کبد بود و بسیار باشد که گذر خلطی که بیرون خواهند کرد طبیعی بود اما در آن عضو که گذر بر وی خواهد بود ذکی باشد و ترسند که بسبب گذر خلط
الم خواهد افزود از آن راه نگردانند و براهی دیگر آرند و باشد که طبع بغیر دوا بگرداند **چهارم آنکه** بنگرند که وقت استفراغ است یا نه **قول جالینوس**
در امراض دیر رو انتظار نضج خلط کنند و در امراض تیز رو که آنرا حاد گویند نیز انتظار نضج باید کرد خاصه اگر سخت نباشد اما اگر سخت متحرک رقیق باشد
بزودی استفراغ باید کرد خاصه که در عروق باشد و در اندام دیگر منتشر نبود و اگر خلط در یک عضو باشد هیچ حال نباید جنبانید تا که پخته و آثار نضج
ظاهر نگردد و اگر بینند که قوت مریض تا وقت نضج وفا نخواهد نمود زودتر استفراغ باید کرد بشرطیکه خلط بسیار غلیظ نبود و نیز در احشا سده نباشد و آثار
غلظ خلط تقدم اکل اطعمه غلیظه و احساس الم و کشیدگی زیر سرهای پهلو است **انتباه** روز حرکت مرض و روز حرکت تب استفراغ نشاید کرد و ماده را

نباید جنبانید پس اگر ضرورت بود قی اولی از فصد و مسهل باشد و باشد که در نوبت تب قی موافق بود و باشد که دوای قی اسهال آرد خاصه که معده
قوی یا طبع نرم بود یا بر جوع خورده شود یا مریض عادی بقی نباشد و باشد که دوای مسهل قی آرد خاصه که معده ضعیف و ممتلی بود یا طبع یابس یا بو
و طعم دوا ناخوش بود و هر استفراغ که زیاده از اعتدال بود زیان دارد اگرچه خلطی باشد که تن ازان پاک باید کرد چنانچه مستسقی را آب بسیار
یکبار بیرون کنند یا از خراج بزرگ ریم کثیر یکبار برآرند قوت ساقط شود و غشی آرد و باشد که هلاک شود و در امراض صعب و عسر چون صرع و وسواس
و دیوانگی عرق النسا شقیقه سرطان جذام ریشهای بد بهترین استفراغ اسهال است و استفراغات کثیر چون اسهال و قی جگر را گرم کند و هر که در ماهی یکبار یا
دو بار برای تنقیه تن دوای مسهل یا قی خورد ضرر او زیاده از نفع باشد چه همه احشا و قوتها ضعیف شوند **فائده** طبیب را لازم که دوای استفراغ
باحتیاط دهد چه هرگاه که دوای مسهل یا قی داده شود و کار از دست رفت اگر استفراغ زیاده ازان کند که باید طبیب
دوا را از کار خویش باز نمیتواند داشت مگر برنج بسیار و مضرت زیاده از نفع گردد و احتیاط آنست که کمتر ازان دهد که قیاس واجب کند تا اگر حاجت افتد
معاودت توان کرد و طریق استفراغ هر خلط از هر عضو خلاف یکدیگر است مثلا اگر در معده رطوبات کثیر است استفراغ بقی موافق و اگر صفرا یا سودا
سوی معا میل دارد مسهل صواب باشد و اگر عضو را غلبه کند قی و اگر سودا مسهل اولی اگر خلط در همه تن منتشر شود چنانچه در استسقا گاهی بقی
گاهی بمسهل گاهی بادرار بول گاهی بعرق استفراغ باید کرد و ماده صفرا را در یرقان هم بدینگونه استفراغ باید نمود و اگر ماده در عضوی بود که فعل آن
همه تن را سودمند باشد چون معده و جگر و حاجت استفراغ افتد در ان استفراغ قوت آن عضو نگاه باید داشت و استفراغ برفق باید کرد و دوا و ادویه محلل
که قوت آن را ضعیف سازد بکار نباید داشت و اندک اندک استفراغ باید کرد تا بچند کرت پاک شود و با ادویه مستفرغه ادویه مفیده آن عضو باید آمیخت
تا قوت آنرا نگاه دارد و اگر ماده در تجویف عضوی باشد چون معده و امعا و آن عضو تشرب ماده نکرده یکبار استفراغ باید کرد و اگر تشرب کرده برفق و
بکرات **فائده** کسی که تدبیر و غذا پسندیده کند آنرا باسهال و قی حاجت نباشد و بگرمابه و دلک و ریاضت از همه استفراغات مستغنی گردد و اگر
حاجت شود چیزی مسهل و لطیف کافیست اگر وقتی در تن این شخص امتلا پدید آید این امتلا از ماده بدنمی باشد پس استفراغ بفصد صواب بود
بدانکه اگر تنقیه بالفصد ... استفراغ حاجت افتد اول فصد باید کرد همچنین اگر بلغم بخون آمیخته بود اول فصد بهتر اما اگر بلغم غلیظ و سرد باشد اول
مسهل صواب بود و اگر اخلاط بیکدیگر برابر بوند اول فصد پس مسهل و اگر یک یا دو خلط کثرت گرفته اول آنرا بمسهل کم کنند پس فصد نمایند و در حمیات
مسهل از قی بهتر پس اگر لاغر را حاجت بمسهل افتد و سرما صواب بود اگر همه تن ممتلی باشد مگر در نیمه بالا فضول بیشتر بود اول باسهال امتلا کم کنند
پس تدبیر قی نمایند اگر همه تن ممتلی و فضول در نیمه زیرین بسیار باشد اول بقی سبک امتلا کم کنند پس تدبیر مسهل سازند و بسا باشد که تنی را باستفراغ حاجت
افتد و سببی مانع استفراغ بود درچنین حال روزه و تقلیل غذا و مزاج را باشربه و اغذیه اندک و لطیف بصلاح آورند تدبیر لطیف یعنی کم خوردن بجای فصد
باشد چندانکه تحلیل شود بدل آن بعروق نیاید و خون کمتر تولد کند اما غذا لطیف و خشک باید چه کم خوردن خون اگر کم کند همچنین کسی که باستفراغ بلغم
حاجت آید روزه و تقلیل غذا بجای استفراغ باشد چه طبع بلغم را بسبب گرسنگی نضج دهد و هضم سازد و خون گرداند و تحلیل خرج کند اما غذای لطیف معتدل
باید و از سرد و سیاه پرهیز کند اگر فصد کنند و خون سرخ رقیق صاف باشد در حال بندند **فائده** اگر امتلا بود و مسهل کم کنند و اگر غلبه خون غلیظ سوداوی معلوم شود

فصد روا باشد اما مسهل فاضل‌تر اگر غلبه خلط خام باشد بدوای مسهل گرم کنند و زودتر از آنکه مرض تولد کند بفصد پردازند اگر با غلبه خلط خام تب گیرد
مسهل هم نشاید تدبیر مالیدن و پزانیدن ماده باشد به موافق چنانچه مشاهده واجب کند نمایند **امتلا** و اگر عروق خالی بوند و در تن امتلا نباشد
یا از قوتهای حیوانی نفسانی طبیعی یکی ضعیف بود استفراغ نشاید و مردم نحیف نازک پوست کشاده مسام را [illegible] و هم مردم
فربه مفرط را و هم کسی را که استفراغ‌ها افتاده باشد و هم مردم نارسیده را که کم از چهارده سال بود استفراغ نشاید و در گرمای گرم و سرمای سرد
استفراغ نکنند و در شهرهای جنوبی که سخت گرم باشند دوای استفراغ نخورند و در شهرهای شمالی که سخت سرد بوند استفراغ عسر باشد [illegible]
استفراغ نباشد و هم نشاید مگر دیگر حال بر [illegible] او دلالت کند چنانکه خادمان حمام و غیره را حاجت استفراغ نباشد **فائده** اگر [illegible]
که در تن خلط بد یا بسیار است طبع اصلاح یا نضج آن نتواند کرد در زود تن استفراغ باید نمود **قول جالینوس** تا ماده سخت پخته نشود استفراغ نشاید کرد
اما این سخن در امراض مزمنه و بلغم خام حمل باید کرد چه خون خلطی پخته است و صفرا و سودا هر دو از حد پختگی [illegible] در گذشته [illegible]
نضج حاجت نیست **قول جالینوس** اگر ماده صفرا لزج و ناقص باشد شفای [illegible] و استفراغ است اگر [illegible] بود و سخت بسیار نباشد اول
باید پزانید پس استفراغ باید کرد و اگر بسیار بود اول اندکی کم باید نمود و باقی را باید پزانید تا شفا حاصل شود و گفته اگر خلط در سینه و [illegible]
شش باشد زود استفراغ باید کرد و گفته در امراض حاده استفراغ بشراب آلو باید کرد یا قدری سقمونیا با آب و گفته ادویه که زود اسهال کنند و از تن
برآید در تن مستحیل نگردد و هر دوا که خلط گرم را باسهال برآرد اگرچه گرم باشد آن را سرد کننده بعرض نامند چون سقمونیا که اگرچه گرم است ولی
تنقیه صفرا و دفع حرارت او میکند سرد کننده بعرض باشد و ادویه که از آن سردی یا گرمی فزاید دارو باشد که در تن دیر بماند و اسهال [illegible] و گفته
بارها در غب بهلیله و سقمونیا استفراغ کردم پس آن تب معاودت نکرد و اگر ضعیف بود و گفته در امراض حاده تاخیر استفراغ آنگاه باید
که آثار پدید بینند و اعتماد ندارد که از استفراغ راحت خواهد بود **قول بقراط** اگر مرض هنوز در ابتدا باشد و استفراغ مطلوب [illegible] بکن و چون بانتها
رسد بکسی چه بجنبانی چه استفراغ که در ابتدا کرده شود ماده را کم سازد و نضج باقی بر طبع آسانتر بود و چون بانتها رسد طبع با ماده مرض [illegible]
پخته باشد و نضج باقی مشغول بود پس طبع را از کار خود باز داشتن صواب نباشد بلکه ضرر دارد و اگر در تن علامات امتلا [illegible] چون [illegible]
جگر و سپرز و تب بهلو و گرانی سر و صداع و ترشی و جنبیدن عروق در بهری اندام و عدم آرزوی طعام [illegible]
تاخیر نمایند تا باشد یا فصد یا اسهال یا دلک یا حمام یا ریاضت یا ادرار بول یا عرق یا ادویه محلله یا اگر خلطی [illegible]
تولد کند استفراغ واجب اگرچه از گرانی و کشیدگی که از امتلا تولد شود نباشد بدلک و حمام و ریاضت عرق رفع شود بدانکه اگر باسهال باقی
الوان گوناگون آید تا تنقیه تن از اخلاط گوناگون باشد خاصة اگر سبکی یابد و ضعف نیارد و اگر باسهال [illegible] چیزی [illegible] سیاه یا
[illegible] برآید تا زبان [illegible] بود اگر باسهال باقی آنچه که طبیب قصد اخراج او داشت برآید سبکی یابد و ضعف نیارد [illegible] اگر اسهال [illegible]
از خود باشد و از و سبکی یابد هم نیک باشد خواب که بعد اسهال غلبه کند تا تنقیه تن از خلط و آسایش طبع و اندام باشد **قول ابن ماسویه**
خلط صاف که باسهال باقی برآید از آورده یا قعر تن آید و خلط غلیظ یا رقیق کثیره باشد از معده و امعا یا آنکه استفراغ قی بهتر از همه [illegible]

وقوتیست خاصہ از خلط بلغمی واندامهای زیرین انگردد تا قدم منفعت معده و زلہ ثقل سر و شهوت فاسده و آماس و تہیج و صرع معدی و یرقان و رعشه
وفالج وضیق نفس و نقرس و مالیخولیا و جذام و امراض مزمنه مجلی بصر سمن بدن و پس قی طعام نیک گوارد و اشتهای رفته باز آید خصوص که بشرط
و اندازه کرده شود و افراط او معده را ضعیف کند و اخلاط بمعده و کبد و سینه و آکه تنفس و چشم و دندان زیان رساند و درد و هر جگر را زیان دارد و باشد که از قوت
قی رگی در سینه بگشاید **فائده** سمین مفرط را اسهال موافق تر از قی باشد و لاغر را عکس این و ضعیف المعده را سهل از قی صلوب تر کسی که سینه
او بهن و عضلات شکم قوی و گردن دراز باشد قی سود دارد **بدانکه** از کثرت خروج خون سوء مزاج استسقا سقوط اشتها ضعف کبد و دل و توتها
پدید آید و رطوبات خام گرد آید و بیم فالج و رعشه و سکته باشد **فائده** اگر با خراج خون حاجت بود نه بر آرند و امیل پیتهای بزرگ آماس و موی
حمیات لازم سرسام طاعون آمدن خون از گلو سکته خناق جذام مرگ فجا پدید آید **انتباه** جماع که بر وقت و اندازه باشد سبب تندرستی از اعظم
مرض باشد چه وقتیکه اوعیه منی پر شود و طبع بدفع او محتاج گردد پس اگر آن وقت بجماع دفع نماید استفراغ طبعی بود و اگر اتفاق نیفتد باشد که طبع
در خواب دفع آن نماید و مردم در خود سبکی و نشاط یابد و اندیشه بد و وسواس و مالیخولیا برود و اگر اتفاق خروج او نیفتد در همه تن گرانی بود و باشد که
منی گرم شود و گرمی او باندامها و دل برسد و تپ آرد و باشد که بخار او بدماغ بر آید و مالیخولیا وسواس خفقان تاریکی چشم دوار و غیره آرد —
قول جالینوس منی خونیست که غذای اندام اصلی شود و پس کثرت جماع ضعف قوت عطش یبوست غشی آرد و ضعف که از خروج منی بهم
منی شود از دو صد درم خون که در فصد بر آرند نشود و جماع برجوع و پس ریاضت و حمام و قی و اسهال تن را خشک و حرارت غریزی را کم و چشم را تاریک
سازد و ضعف خفقان و دیگر امراض استفراغی آرد و برامتلا استی اعصاب سده احشا ضیق نفس وجع مفاصل رعشه استسقا تولد کند اگر وقت
جماع سرما و رشت پدید آید و بلرزاند یا سبب لذت در اندام رنجی یابد یا بوی ناخوش از تن پدید آید بدانند که در تن اخلاط بد هست باید که تا هفته جماع
نمایند و اغذیه نیک خورند و تنقیه تن از ماده بد نمایند و بعد تنقیه تدبیر موافق کنند تا خلط بد پیدا نشود **قول دون انتونیه** جماع در سرما و بهار
مناسب بود و در صیف و خزان بد باشد اگرچه در خزان اندکی رخصت داده اند اما در صیف حد المقدور ازین باز مانند **فائده** باز داشتن استفراغ
بطریق باز گردانیدن ها . . . بیان باشد مثلاً حیض که بسیار رود فرود آن محجمه نهند و باز داشتن بطریق باز گردانیدن بعضو چنان بود که برای افراط
حیض با سلیق زنند و بهرعات قیفال و اسهال ابتی دق را باسهال و هر دو را بعرق باز دارند و باز داشتن استفراغ باستفراغ و هم ازان راه چنان
باشد که اگر معده هضم نمیکند و در و ماده باشد که غثی و قی می آرد مهمل کنند تا قی آید و ماده بر آید و معده پاک گردد و همچنین اگر
در معده و امعا خلطے بود و سرد و نرم و لغزنده گردد بد انسبب طعام در معده و ثقل در امعا درنگ نکند تنقیه با یارج فیقرا کنند و آنچه با دویه سرد
باز دارند چنان باشد که خلطیکه گرم و رقیق شده میل بالا بد دویه و اشربه سرد دهند تا القوام آرد و بند سازد و آنچه با دویه مغری باز دارند چنان باشد
که خلط در حرکت آمده با امعا گذشته رطوبت را که بر روی امعاست زدوده حدت او با امعا میرسد و ثقل زود دستوقع میشود پس ادویه مغری
چون صمغ عربی و گل ارمنی العسبه لکار دارند و اغذیه لزجه چون پایچه دهند و آنچه با دویه داغ کننده باز دارند چنان باشد که در احشا یا از بیرون
قرحه بود دوای داغ کننده آنجا رسانند تا خشکریشه آرد و استفراغ باستد و آنچه بطریق بستن عضو باز دارند چنان باشد مثلاً فصاد با سلیق

خطا کند و نیش بشریان رسد بازو را ببندند تا رگها فرو گیرد چنانکه تدبیر دیگر کنند **قول جالینوس** اگر مقصود از فصد اماله خلطی از جانب بجانب باشد هر چند خون بتفاریق و بدفعات برآرند مقصود تمام تر بر آید سوای آن قوت بر جا ماند و ضعف نیارد و گفته آنقدر خون که بیرون کردن خواهد دفعه اول بیشتر دفعه دوم کمتر کنند و اگر قوت قوی بود در روزگار میان دفعه اول و دوم کمتر باید و اگر قوت ضعیف باشد روز میانه هر دو دفعه بیشتر باید و اگر مقصود از فصد اماله ماده از جانبی بجانب دیگر باشد کمترین یک روز باشد که در میان افتد **قول ابن ماسویه** اگر بهم در روز دفعه دوم سر رگ کشایند رگ باو بیرون باید زد و اگر بعد یکساعت باز و دستر کشایند بهتر باید زد و اگر دیگر روز کشایند دراز باید زد و خواب میان دفعه اول و دوم نیک نباشد چه ماده باندرون بازگردد و نفع مرتبه دوم باطل شود و سر رگ زود بسته گردد و اگر باد سلیق باوگیرد آنرا بهر دفعه نباید کشاد در فاذه بگلاب قدری تر کرده نهاده باید بست و رگی دیگر از جای دیگر باید کشاد اما اماله خون از جانبی بجانب برابر چنانست که اگر بجانب سر میل کنند بر قفا و پس سر حجامت نمایند و کشیدن از عضوی بعضوی برابر چنانست که اگر بدست است میل کند رگ دست چپ زنند و عکس عکس و کشیدن سوی فوق یا اسفل چنانست که برای عاف محجمه تحت شراسیف نهند و برای کثرت طمث محجمه بالای ثدیین گذارند و کشیدن از راستا عضو چنانست که اگر رعاف از منخر راست آید محجمه سوی است و در چپ سوی چپ نهند و اگر چشم راست درد کند یا خناق جانب است باشد محجمه تحت شراسیف است نهند و اگر رگ زنند از دست راست زنند و در چپ چپ و اگر امتلاء در گرده راست پدید آید از دست است رگ زنند و برای علل جگر باسلیق راست و بهر سپرز اسیلم چپ **بدانکه** اماله ماده در ابتدای میل کردن شاید و چون میل تمام کرد و قرار گرفت رگی که بدان عضو نزدیکتر بود و منسوب باشد باید زد چنانکه برای جگر باسلیق راست و بهر سپرز اسیلم چپ و برای گرده و مثانه مابض و صافن و بستن و مالیدن محجمه و ادویه گرم و تیز نهادن والم بعضوی که راستا عضو معلول باشد رسانیدن ماده را سوی خود کشد و از عضو معلول بازگرداند **قول دون انتونیو** در استفراغ ماده نا از جسم مستخرج میگردد و در احتباس آنچه مفید جسم است بند میماند پس این هر دو باعث صحت اند وقتیکه باعتدال باشند یعنی آنچه شایان استفراغ است مستفرغ شود و آنچه که قابل احتباس است محتبس ماند و هرگاه که طبع ماده ناقص را دفع نمودن خواهد و آن محتبس ماند و ماده مفیده که احتیاس آن است مستفرغ گردد آن زمان موجب مرض میشود چراکه حبس ماده ناقصه که شایان استفراغ است باسامی موی انباد میسازد و از افعال باز میدارد و ثقل اجزای جسم می آرد و مزاحم حرکات و افعال آنها میگردد و فوراً موجب مرض میشود و نیز کثرت استفراغ مضعف جسم و محدث امراض است و مادها که مستخرج میشوند و بند میمانند عرق و بول و صفرا و مخاط و فضله و طمث و نفاس و رعاف و بواسیر و فصد که بدانها معتاد بوده باشند و بصاق وغیره اند **بدانکه** عرق طبعی مناسب میرود یاد باید ست و کسی که عرق صبحی آمده باشد واجب که زمانی طویل در بستر سکونت گیرد و فوراً برهنه نیاید که حابس عرق است و حبس او محدث امراض است و عادی فصد و زلو را نیز گشتن از عادت مولد اعلالست بول را هرگز بند نکنند که موجب آفت میگردد اگر ضرورت شود زمانی حبس جائز است و حرکت معتدله جسمی اگرچه حبس بول میکند اما کثرت آن موجب آفت است و اشیای حیرت و مطیب و خمر خشبو اگرچه خواهش بول می افزایند اما در ارهم مینمایند خروج مخاط مفید صحت است و حرکت معتدله جسمی مخرج آنست و هرگاه که رطوبت سینه والف بند شود موجب آفت میگردد و فضله را تا دیر بند ندارند بلکه بهر دو عذر اخراج نمایند چه اگر صلب گردد بلغر تمام و حرکت قوی مستخرج شود و با سایش

گذرانیدن سده می آرد دراکثر وحشی بر امتلا و در حالت ثقل مبرد جسم سست تقت که از ذهن نیندازند بلکه بلع نمایند که معاون هضم است خون طمث اگر متفرغ
باید ساخت که حبس او موجب امراض است و ریاضت معتدله جسمی مخرج آنست و در وقت خروج طمث از حموضات و اغذیه بطیء الهضم و مولد ریاح و مبرده
و ثقیل پرهیز نه چرا که بالکل قاطع طمث اند **قول دوازدهم** در تنقیه اخلاط بچهار وجه مقرر کرده اند یعنی از قی و مسهل و تجذیب و قطع سلوی از زین گیرند پس
اند که بعمل می آرند و هیچ مرضی نیست که در ان بابینها حاجت نیفتد و تنقیه آنرا گویند که ماده موذی که موجب مرض است از جسم برآرد و صحت شود و آن ده
ده گونه است اول نفث و علق شرط دوم از صنعت اخراج ماده زبون یا خون سوم مسهل چهارم مقیی پنجم مدر ششم عرق و منفتح هفتم بدهن آید و رشتم سعوط
از بینی نهم ماده بیصدری دهم ماده بیتابکه و داغ **قول جوان کور رود** طبیب لازم که حبس ماده معتادیه نماید اگر بند کند احداث امراض کرده
هلاک سازد شخصی را به پنج سال در پای آسی علتی داشت ماده از وسائل میمانید جراحی آنرا به کرد و ماده از خروج باز ماند بعد اندک ایام پای مذکور
ورم کرد و مسهل و فصد چند بار دیکار برد امّا مرض [illegible] میگرد نزد من آمد پا و دست متورم بود در دست و پای دیگر خشک گردید همه حال و حل و به شد [illegible] ظاهر گرد
و آنجا داغ دادم ماده سیلان کرد و صحت یافت شخصی البلغم از بینی سائل میماند از خود بند گردید ماده سوی سینه رجوع کرد و ضیق پیدا شد مریض به تنگ آمد
اطبا سیلان ماده از بینی کردن نتوانستند نزد من آمد داغ دادم ماده بدان طرف رجوع کرد و صحت شد شخصی کثرت عرق داشت عرق تابچه باز ماده بند شد
ماده سوی سینه ریخت ضیق النفس و ذات الریه و تغیر نبض پدید آمد آخر فرجی که بیفتاح مسام میبایست شخصی عرق پای داشت پا در طبیخ زاج نهاد عرق
بند شد وجع معده بشدت پدید آمد باز چند روز پای در طبیخ منفتحه نهادند و داغ در پا دادند صحت شد شخصی عرق پای داشت پای در طبیخ گلقند نهاد
عرق بند گردید و مرض صعب پدید آمد در مواضع گرم نشاندم و پا در جای گرم نهاد عرق آمد و خلاص یافت شخصی از دو سال صداع داشت نزد من
آمد استفسار حال کردم گفت که اول شوره در سر داشتم اطلایه گذاشتم به شد و صداع پیدا گردید ضماد بر سر گذاشتم و داغ دادم و حیله و وسائل داشتم
به گردید شخصی در جای سرد نشسته بود آب سرد نوشید حمی شد و هذیان بسبب انسداد مسام و عدم خروج عرق پدید آمد انتیمونید یا فرنتیکو اسکرویلیو
همراه [illegible] داشتم [illegible] صحت شد شخصی از ده سال سهال داشت که به چیزی باز دو میگرد و چند روز میماند و در عرصه سه روز
و تب [illegible] تا یکسال [illegible] و هلاک ساخت شخصی جرب [illegible] داشت از خود به گردید [illegible]
بعول پدید آمد و [illegible] صحت یافت شخصی از بیست سال وجع مفاصل داشت [illegible]
به گردید وجع [illegible] علاج صحت گردید [illegible] داغ دادند تا مرض باز ماده کرد و وجع [illegible] زائل شد [illegible]
سیلان ماده [illegible] پدید آمد هر چند خواستند که باز ماده سیلان نماید اما نگردید آخر شخصی داغ
[illegible] ماده از سائل [illegible] بند گردید مالیخولیا پدید آمد علاج صحت نشد چون آنرا گشادند به گردید شخصی در پای آسی اغی داشت
بند شد [illegible] **فصل دوازدهم در بیان صحت** یعنی همه افعال جسم
باسانی شوند و آثار صحت بیست اند یکی آنکه همه اجزای جسم صحیح و سالم باشند دوم آنکه نبض قوی و موافق مزاج و عمر باشد سوم آنکه تنفس سریع و صغیر
مگر میانه بود باشد چهارم آنکه غذا بهمه اعضا حسب تغذیه آنها داخل شود پنجم آنکه شوق و هضم طعام صادق و قوی باشد ششم آنکه رغبت آب قدر

لائق هضم غذا بود و بعد هضم زیاده نگردد و بشرطیکه بسبب دیگر نباشد هفتم آنکه اخراج فضله بروقت و حسب عادت باشد هشتم آنکه فضله زرد و غلیظ و بی
نتن بود نهم آنکه بول قدر شرب آب برآید دهم آنکه بول بی نتن و رنگین یا نارنجی باشد حسب مزاج و عمر یازدهم آنکه عرق معتدل در کثرت و قلت و
رقیق باشد و بعد تحویل هضم شود و حاد و منتن و لزج نباشد دوازدهم آنکه اشتهاق باعتدال چنانکه برای تأدیه اجزای بدن که گداختن غذا است و سرعت
باشد و روان نبود سیزدهم آنکه فضله بینی و دهن نیز بقدر اعتدال بود چهاردهم آنکه آواز صاف باشد پانزدهم آنکه خواب در کثرت و قلت معتدل بود
شانزدهم آنکه قوت تن برای جهید نمودن افعال جسم چنانچه باید باشد و بعد صحت حرکت تمام رنجی والمی نیاید هفدهم آنکه قوت ... که غیره
بر حال مناسب بود هیجدهم آنکه حواس بیرونی قوی حسب مزاج باشد نوزدهم آنکه دل او در قوی بود بیستم آنکه اعضای تناسل صحیح و خروج منی
انزال بروقت یعنی در شباب باشد و در نسا خون حیض ماه بماه آید و حامله گردد و جنین بتقدیر تا ایام ولادت بماند و باسانی زاید و نفاس باسانی برآید و شیر در کثرت
و قلت معتدل بود و بدانکه غرض از علم طب دریافت صحت و عدم صحت تا حفظ صحت حاصله و تحصیل صحت غیر حاصله توان کرد و حفظ صحت مقدمست
بر ازاله مرض و آن از مراعات تعدیل ستّه ضروریه حاصل شود یعنی اعتدال کردن هوا و ماکول و مشروب و حرکت و سکون و اعراض نفسیه و خواب
بیداری و استفراغ و احتباس سوای این حفظ صحت چشم و گوش و بینی و دهن و زبان و دندان و معده و امعا و قلب و کبد و طحال و غیره نیز لازم و هر یکی
در جای خود گذشت در اسباب اینجا ببیند **قول جالینوس** حافظ صحت را چند چیز ضروریست اول آنکه غذا بقدر اعتدال خورد و چون قدری
خواهش ماند دست از اکل کشد تا باسانی هضم شود و کیلوس جید پیدا گردد و اگر سیر خورد تخمه و نفخ و کیلوس ناقص شود پس امراض مزمن و سدد و ریاح و
پدید آید و ما تقلیل کثیر هم نباید که باعث ضعف روح و حرارت کبد میگردد و آب نیز قدر اعتدال نوشد چه تکثیر او کیلوس رقیق و غشای معده
شود و اذیت باعصاب رسد و تقلیل کثیر هم نباید که بسبب تقلیل طعام از نفخ و سیال شدن آمیختن بخار خمیر کننده معده بازمیماند دوم آنکه تا
خالی نگردد و اشتها ظاهر نشود غذا نخورد بلکه بعد ظهور اشتها ساعتی توقف کند تا معده خلط خمیر کننده و پیدا گردد و نفخ و تحلیل غذای دیگر
که خورند نماید و غذای نرم چون مرق و غیره در سه چهار و غذای صلب در هفت ساعت هضم میگردد سوم آنکه بعد اکل در نوشت و خواند و خیال دیگر
مشغول نگردد چرا که روح حیوانی با تمک لطیف در معده برای مدد هضم می آید پس بسبب کثرت شغل روح مذکور نقص پذیرد و در نفخ فتور افتد
چهارم آنکه اغذیه مختلفه بیک دفعه نخورند و بغذای احمد قناعت نمایند چرا که بعضی زود و بعضی دیر هضم شوند پس آنکه هضم یافت از معده در اثنا عشر رود
همراه او غیر منهضم نیز رود کار عسر گردد مگر شخصیکه قوی و عادی باکل اغذیه مختلفه باشد آنرا منع نباید کرد و مگر اندک اندک خورد پنجم آنکه در مضغ مبالغه کند
تا غذا رقیق شود و لعاب کثیر مختلط گردد و در نفخ مدد دهد و این هضم اول است و اگر در مضغ مبالغه نکنند بسبب عدم اختلاط لعاب کثیر در هضم قصور
افتد و معده تصدیعه یابد و بسبب سوء هضمی حیات و ریاح و غیره پدید آید ششم آنکه بعد اکل غذا ریاضت و سواری اسپ و غیره ننمایند چه بسبب ...
ریاضت غذا از معده قبل از جید یکیلوس بیرون رود و مگر بعد غذا در خانه مشی معتدل کنند هفتم آنکه بعد اکل غذا تا چهار ساعت نگذرد آب ننوشند
نکنند و سینه بزیر نیارند چه بسبب تری معده از غذا مراره که میان معده و جگر است فشرده شود و از وی صفرا برآید و تلخی دهن آرد و بقلب ضرر رساند
و نیز کیفیات معده بعد اکل بسبب خمیر شدن غذا عریض میشوند و روح در وی می افزاید بسبب نوشتن آب ماند یا بیند و در هضم قصور افتد هشتم آنکه اشیای

مرغن و روغن کثیر نخورند که مرطبات ترشی خلط خمیر کننده هستند پس خلط مذکور بسبب سمومت از فعل خود که نضج غذاست باز میماند نهم آنکه شخصی که ضعیف المعده
بود از اغذیه سرد چون ترنج و خیار تره و فواکه پرهیز کند که خمیر کم میکنند و حرکت موجی را ضعیف میسازند و بسبب ملث کثیر معده را تباه میکنند پس اگر خورند باید که
عقب آن قدری خمر طبیعیه بنوشند دهم آنکه میوه سبز و ترش و نان خمیری نخورند چرا که خمیر معده ترش است بر غذا اثر هضم قوت تمام ندارد یازدهم آنکه در تمام روز
یک ساعت یا کم ریاضت کنند تا همه جسم تقدیه یابد و حرارت طبعی افزاید و خون گردش کند و مسام مفتوح شود و ابخره مستخرج گردد و اعصاب قوت یابد
مگر ریاضت قوی نکنند چرا که مسام زیاده کشایند و اجزای لطیفه دم پریده روند و جای آنها ابخره دیگر نافذ گردند و از نکردن ریاضت حرارت طبعی ضعیف شود
و مسام بند گردند و ابخره برآید و گردش خون برود و باعث عفونت ماده و مانع لطافت و روحیت خون شود و این همه عسر اند دوازدهم آنکه خواب معتدل
کنند و آن شش ساعت است درین تقلیل و تکثیر نباید چه از کثرت خون غلیظ میشود و سده در دماغ افتد و روح حیوانی کم لطیف و اندک پیدا شود و بدان سبب
کسل و استرخای جسم و صداع و ثقل و کندی در همه حواس پیدا آید و از قلت خواب روح حیوانی کمی پذیرد و حرکات بند گردد و خون حار لاذع شود و
جوش خورد و بدان سبب امراض کثیر چون حمی و وجع مفاصل و سنگ و نزله و غیره پیدا آید سیزدهم آنکه هر روز یک دفعه اجابت میشده باشد اگر طبع قبض
در هفته دو بار ملین و حقنه [illegible] چهاردهم آنکه هر که باستفراغ ماده چون خون [illegible] و قی [illegible] و غیره عادی بود بند نگردد و کثرت هم ننمایند چرا که
از قلت استفراغ معتاده و کثرت آن امراض مهلکه پدید آیند پانزدهم آنکه حفظ دندان کنند بعد اکل غذا پاک نمایند نیز بعد اکل غذای گرم یا شرب آب گرم
فورا آب بارد ننوشند و میوه سرد بافراط نخورند و همچنین بعد اکل غذای بارد یا شرب آب بارد اشیای گرم بکار نبرند و درین امر احتیاط تمام دارند
چه اندر [illegible] برودت عقب حرارت یا عکس این دندان درد کنند یا متکسر گردند و در روزی دو سه مرتبه دندان را پاک کنند که بدین وجه تا کهولت خواهند ماند چه
اگر دندان بیفتند مضغ چنانچه باید نشود و در نضج غذا قصور افتد شانزدهم آنکه از غصه و غم و تصدیع گریزد هفدهم آنکه بعد غذا بزودی قطعا نخوابد چرا که رسیدن
که زیر معده جانب چپ است تنگ شود و بسبب ضیق او ماده و خون در دماغ رسد و از گردش باز ماند و موجب ثقل و سکته و فالج و غیره امراض دماغی
گردد هیجدهم آنکه آب شدید البرودت ننوشند که دفعتا میکشد و گاهی رعشه و فالج آرد و نیز در هوای بارد جلوس ننماید خصوص وقتیکه مسام مفتوح بوند و نیز بعد گرم
شدن [illegible] شدید البرودت [illegible] که مسام بند شوند و [illegible] با عصاب [illegible] و حرکت روح زائل گردد و فالج پدید آید نوزدهم آنکه بتعدیل سته ضروریه
نمایند و برای علاج معالج تجربه کار تلاش کنند تا [illegible] علاج ننماید **فصل سیزدهم در ذکر اسنان** و مراتب آن سه اند اول سن نمو و این سه گونه است
یکی سن طفولیت و آن از آنست که جسم [illegible] لیفات [illegible] گرفته بود و طاقت رفتار ندارد و دندان هم وقتیکه انبات دندان [illegible] اندک
استواری جسم و طاقت رفتار و گفتار پدید آید و حرکات سکنات در ترقی [illegible] سریع و هضم غذا و دفع فضله قرار واقعی نشود و کثرت خواهش طعام و
خواب طویل بود اما حواس بیرونی قوی نباشد و از عقل و فهم بهره ندارد سن صبی گویند و این تا هفت سال است دوم سن ترعرع و آن آنست که جسم بعد
قوت [illegible] دندان [illegible] ثانی برآید و استواری هیئت جسم و نبض قوی تر گردد و عقل حواس فهم زیاده شود و این از هفت تا پانزده سال است سوم
سن قوت و آن آنست که جسم قوی تر و استوار تر و قوت کثیر و تبدیل افعال جسم و نبض قوی و کثرت حرارت جسم و گرانی آواز گردد و موی ریش و عانه برآید و
نفوذ و خروج منی و خواهش جماع پدید آید و در زنان خروج طمث شروع گردد و پستان افزاید و این تا بیست و یکسال است و تا بیست و پنج سال میماند بعده

جسم در طول نمی افزاید مگر استوار تر و قوی تر میگردد و هیئت جسم کشیده و کثرت حرارت و قوت نبض و ذکاء عقل و ازدیاد قوی خواهش جماع پدید می آید
و این تا سی و پنجسال است **دوم** سن کهول و درین سن در بعضی انتخاص قوت جسم و افعال و نبض و ذکاء عقل یکسان میماند و این تا چهل و دو سالست
و در بعضی در افعال وغیره نقص راه می یابد حتی که باندک ریاضت جسمانی متاذی میشوند و توالد و تناسل رو بکمی می آرد و استرخای قضیب و نشیف
پدید می آید و در نسا انقطاع حیض و حمل میگردد و این تا هفتاد سالست **سوم** سن شیخوخت و درین سن سرعت حرکت عضو و جسم زائل میگردد و به بثور
و جراحت وغیره بدیر اندمال می پذیرد و قوت اعضا روز بروز در نقص میباشد و لاغری و چین چرمی جلد و کدورت بصر و کمی حافظه و عقل و حرارت
غریزی پدید می آید و افزایش رطوبت و سبکی خواب و سقوط دندان و میل سفیدی مو بزردی میباشد و این تا هفتاد و هفت سالست بعده در حرکات و سکنات
آرام طلبی نماید و این حالت ضعف تا هشتاد و چهار سالست بعد ازین تا انقضای عمر بعضی در رفتار و گفتار رویش مشابه اطفال میگردند و بعضی نه —
قول یونانیان مراتب سن چهار است **اول** سن نمو که سن حداثت گویند و این مدتیست که در وی رطوبت اصلی وفا نماید بحفظ اصل
ترکیب و زیادتی نیز با تحیاند و مدت این تا سی سالست و درین سن پنج مرتبه است **اولی** طفولیت و این از ابتدای طفولیت تا وقت استعداد نهوض
بود **ثانی** صبی و این بعد نهوض تا قبل مستحکم شدن اعضاست **ثالث** ترعرع و این از وقت استحکام اعضا تا نزد بلوغ بود **رابع** سن غلامی و این از نزد بلوغ
تا وقتیکه مو ظاهر شوند باشد **خامس** فتی و این از وقت خط دمیدن تا آخر وقت نمو باشد **دوم** سن وقوف که سن شباب گویند و درین وقت رطوبت اصلی
وافی باشد بحفظ اصل ترکیب لا زیادتی … و این تا چهل سالست **سوم** کهولت و درین وقت رطوبت اصلی بحفظ تمام اصل ترکیب
وفا نماید با ضعفی در ترکیب ظاهر نگردد و مدت این تا شصت سال است **چهارم** شیخوخت و درین وقت رطوبت اصلی برای حفظ
تمام اصل ترکیب وافی نبود و ضعف در بنیه و اصل ترکیب ظاهر گردد و این تا هفتاد و هفت نهایت تا هشتاد و چهار سال باشد **فصل چهاردهم**
در حواس ظاهری و باطنی و این بر دو قسمت **اول مدرکه** و این هم دو گونه است یکی مدرک امور ظاهری و آنرا حواس خمسه ظاهری گویند
و آن پنج اند **اول** بصر محلش چشم است و آن انعکاس شعاع نور است از سطح چشم که از اغشیه و رطوبات آن گذشته اند تا فراگشته تا شبکیه که غیر شفاف است
رسد و حصول این حرکت بسبب منعکس شدن اعصاب تنگی جسم آنهاست که روح را بتوسط ادراک مرئیات و محسوسات مختلف الالوان متحرک میسازد
قول یونانیان توضیح است که در عصبتین مجوفتین نابتین از مقدم دماغ که تقاطع کرده … آنرا تقاطع صلیبی گویند مخلوقست پس ابصار یا
بسبب اخراج شعاعست از دیده بشکل مخروط که راس آن در مرکز دیده و قاعده او بر مرئی باشد پس بمحض اتصال این شعاع صورت مرئی شود یا بسبب
انطباع صورتست که بمحض انفتاح عین از مبدا فیاض صورتی مثل صورت مقابل مرئی در جلیدیه مخلوق میسازد و آن صورت بامر کب روح
ازان محل بحس مشترک میرسد و مرئی میگردد **دوم** سمع محل او گوش است و آن حرکتیست که بهوا در غشای طبلی دخل یابد و از حرکت وی جسم بقعر غشای
مذکور رسیده بوسیله حرکت موجی و استخوانی تا بغشاء و اعصاب روح رسیده باعث شنوائی گردد **قول یونانی** آن محل عصب که این قوت
در وی است شبیه است … بسبب قلع یا قرع جسمین هوائی میان آن بقرع … کیفیت صدا … از قرع و قلع حاصل شده گشته چون بآن محل سد
ادراک کرده میشود **سوم** شامه محلش بینی است و آن آنست که ذرات ارضی صاعد گشته بوساطت هوا در انف دخل یابند و از غشای در وی گذشته

تا بمجری عصبی شامه رسد و بسبب قوت حیوانی در مجری اعصاب شامه صفا یافته تا مبدا اعصاب و تنگی جسم آنها رسیده روح را بحرکت آرد برای
مدد جسم ذی رائحه که شامه از آن تعلق دارد **قول یونانی** وقتیکه هوای مجاور ذی رائحه بکیفیت آن رائحه گشته با آن محل رسد ادراک گردد و این
قوت در دو پاره لحم زائد که شبیه بحلمه الثدی است مخلوقست چهارم ذائقه موضع او لسان است و آن حرکتیست که بسبب قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب اعصاب
زبان رسد و از ریشهای نوک زبان که اجزای خاص ذائقه اند در روح مشترک شود و آن قوت روح دریافت ذائقه از حرکت مذکوره نماید **قول یونانی**
وقتیکه رطوبت لعابی ملاقی اجزای ذی طعم شود و آن اجزا با آن محل رسد ادراک گردد و این قوت در عصب واقعه فی جرم زبان مخلوقست پنجم لامسه و آن
حرکتیست مشترک است از قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب که بنا بر احساس حار و بارد و رطب و یابس و نرم و خشن و صلب و سبک و ثقیل وغیره روح را متحرک سازد
و تا بریشهای عصبی که در کف دست و اصابع بافراط اند رساند و چون زیاده پوشیده نیستند بنسبت دیگر اجزای اندرونی که زیاده ذی حس و پوشیده اند
لمس آنها عیانست و آن در جمیع اعضا غیر جگر و سپرز و گرده و عظم مخلوقست دوم مدرک امور باطنی و آنرا حواس باطنیه گویند و اینهم پنج اند اول حس مشترک
قوتیست که هر چه بحواس خمسه ظاهری مدرک میشود مودی بدو گردد و محل او مقدم بطن اول دماغست بدو سبب آنرا مشترک گویند اول آنکه چون چیزی بچشم
ادراک کنیم آنچیز بدو حس مشترک یکی نماید و اگر کسی را در حس مشترک خلل باشد آنکس یک چیز را دو بیند اگر بهر دو چشم بیند و اگر بیک چشم بیند یک نماید دوم آنکه در آخر حواس
ظاهر است و در اول حواس باطن و هر چیزی که از حواس ظاهر معلوم شود اول بدو رسد و بعد آن بحواس دیگر و هر چیز از باطن بظاهر خواهد آمدن اول از حواس
باطن بدو رسد بعده بحواس ظاهر دوم خیال و او خزانه حس مشترک است که هر چه یابد بدو سپارد محل او موخر بطن اول دماغست تا حفظ صور محسوسه که
حس مشترک درک کرده نماید و وقت اراده حضور آنرا حاضر سازد سوم متفکره متخیله نیز گویند چرا که تصرف میکند در صور محسوسه که در خیال موجود است و منتزع
از این موضع وهم و خیالست چهارم وهم قوتیست که ادراک معانی غیر مدرک از حواس ظاهره و خزینه میکند که بمحسوسات متعلقست قبل صداقت صدیق
و عداوت عدو محل او آخر بطن اوسط دماغست پنجم حافظه قوتیست که معانیکه متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده نگهدارد و این را متفکره نیز گویند و او خزانه
متخیله و متوهمه است دلیلش است که چون مردم بعد تمادی ایام یکدیگر را بینند قوت ذاکره آن نقش اول را که در حافظه است با آن نقش دیگر مقابله کنند تا بشناسند
که این نقش همان شخص است محل او بطن موخر دماغست **دوم محرکه** اینهم دو قسمست باعثه و فاعله باعثه شهوانیست و غضبی شهوانی آنست که
باعث شود بر تحریک جهت طلب چیزی که اندیشه نافع باشد و این منفعت اعم است که فی الواقع بود یا بحسب ظن غضبی آنست که جسم دفع چیزی کند که نسبت با و
مکروه بود یا آنکه غالب شود بر چیزی که نسبت باو ضرر و آفت رساننده باشد اما فاعله قوتیست که در عصب نزول کند تا بواسطه او عضلات متشنج و مسترخی
شود و بتقبض و بسط آن اعضا متحرک گردند و فاعله مطیع باعثه است **قول دون انتونیو** حواس باطنی پنج اند اول جوع محل او غشای معده
و فم بالای آنست دوم عطش محل او نیز غشای مذکور است مگر حس آن در مری زیاده محسوس میگردد سوم حس جماع محل او اعضای تناسلیه اند چهارم دافعه
فضله محل او مستقیم است پنجم حس بول محل او سفین تیر مثانه است **فصل پانزدهم در اعراض نفسانی** و آن اثر پذیرفتن روح از حال گردیدن
روح نفسانیست چون شادی و غم و خشم و لذت و ترس و خجل و اندیشه و کار هاهم و امید و انچه بدین ماند بدانکه اثر اعراض نفسانی زیاده از ماکول و مشروب
و خواب و بیداری و حرکت و سکون و دیگر افعال و احوالست چه در خوردن هیچ چیز قوی تر از زهر نیست پس اگر اکل و اتفاق افتد تا که در تن قرار گیرد

وحرارت وقوت جگر ودماغ نیز نماید مضرت او پدید نیاید واعراض نفسانی و حال اثر کند اما در کسی که کار آزموده باشد وقوت حیوانی قوی شود
اثر کمتر پدید آید و در غیر آن بیشتر و سبب مرگ فجاءة همین است که حادثهٔ سخت قوی باشد و ناگاه افتد و هم قوت حیوانی ضعیف بود و کار آزموده نباشد
واعراض نفسانی را در تن بدو گونه اثر باشد یکی آنکه اندام واخلاط و روح را گرم کند و بحرکت آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشهٔ کارهای
مهم دوم آنکه اندام و روح را سرد کند و از حرکت بنشاند چون اندوه و ترس و آنچه بدین ماند و تسخین خشم و غضب قوی تر از تسخین شادی و فرحست و
تبرید ترس و خوف قوی تر از تبرید اندوه و غم بود بدانکه اعراض نفسانی محرک روح اند پس حرکت یا بسمت مرکز یعنی باطن باشد و آن غم و خوفست
یا بسمت محیط یعنی خارج بود و آن غضب و شادیست یا بهر دو سمت که اول یا خارج است باشد و آن غضب و خوفست پس وقتیکه این حرکات
بعنف شدید واقع شوند و حرکت بسمت محیط باشد احتمال خلوی قلب از روح وارد و اگر بسمت مرکز باشد موجب اختناق تواند شد و این هر دو
مهلک اند مثل فزع و فرح مفرط اما سکون نفسانی مبلد حواس و مبرد روح است پس اعتدال اینها حافظ صحت باشد اما از اعراض مذکوره آنکه تسخین
تن و تحریک ارواح و اخلاط نمایند غضب و فرح و هم و لذتست و آنکه مبرد تن اند غم و خوفست پس اگر غضب مفرط شود و مزاج صفراوی باشد مفرحات
دواء المسک شربت انار میخوش شربت آلو شربت تمر هندی عرق گاوزبان عرق گلاب نوشند اغذیهٔ بارد رطب چون بچهٔ مرغ ماهی صغیر کدو
خوره نمایند بلعب و حکایات خوش مشغول شوند روائح طیبه بویند صندل گلاب بر سینه و قلب گذارند حمام فاتر الماء والهوا نمایند تا از حکایات غضب
ایمن مانند و اگر فرح مفرط شود احتمالست که روح و حرارت غریزی سوی خارج حرکت قوی کنند و قلب هیجان شگفته و خالی ماند و غشی پدید آید
و فجاءة بمیرد باید که بحقارت و بی اعتباری امور دنیاوی طبع را مائل سازد و از تدابیر سابقه که در غضب گذشت آنکه زائد التفریح نباشد بکار دارد و اگر
خوف مفرط شود حرارت غریزی میل بباطن نماید و قبض تمام در دل افتد و روح و حرارت در دل مختنق گردد و فجاءة بمیرد و مفاجات خوف قلیل الوقوع
تر از مفاجات فرحست پس حافظ صحت را اعتدال عوارض نفسانی لازم و وقت خروج از اعتدال ادویهٔ قلبیه بارده یا حاره یا معتدل مفرد یا مرکب از
حفظ حرارت غریزی وجه است صحت حاصله و تقویت قوی و اعضای رئیسه و تصفیهٔ روح و دفع ابخره و غایی حسب حاجت بکار دارد بدانکه خشم معتدل
خون در تن بگستراند و قوت روح و حرارت غریزی را بظاهر تن رساند و خشم مفرط صفرا بجوش آرد و در تن بگستراند و رنگ زرد سازد و شادی و لذت
معتدل حرارت غریزی را افزوده و در تن گسترد و مزاج را گرم و تر سازد و قوی قوی گرداند و فربه کند و ترس خون و حرارت غریزی را بقعر تن گرداند و قوی
را ضعیف سازد و خجالت حرارت و خون را بگستراند و بظاهر تن رساند و سختی رطوبات تحلیل سازد و توقع رسیدن بامید و امن شدن از کاری مثال شادی
معتدلست و حصر بعدم حصول امید چون ضر اندوه باشد و باشد که بیماری در علتی عسر مانده باشد ناگاه بامیدی بزرگ رسد بدین سبب مرض بر وی
سبکتر گردد و خلاص یابد و باشد که از کاری ترسان باشد و آن کار ناگاه بدو رسد مرض عسرتر گردد و خالی بودن از اندیشهٔ مهم کند ذهن را بلاهت آرد و حرارت
و قوی را ضعیف سازد و درد با افزاید اندیشهٔ کارهای مهم ذهن را بدان آوردن عکس این بود و بسیار باشد که سفرها کردن و شهرها و چیزهای عجیب
دیدن مر امراض عسر را سودمند باشد **قول دون انتوتیو** اعراض نفسانی حرکت جسمیست از خارج که بسبب آن مادهای جسم تبدیل می پذیرند
و موجب مرض میگردند چه هرگاه حرکت اعضا بافراط میرسد همان قدر ماده را متحرک میسازد حرکت از خارج بود یا از داخل مثلاً غصه که حرکت

خفیف است هر قدر که بافراط رسد همانقدر ماده را حرکت میدهد چنانچه عیانست که هنگام افراط سرعت نبض امتلای اوعیه با حرارت و حمرت چشم و تشنگی عطش پدید می آید و صفرا بافراط در امعاء می افتد و در تمامی اجزا میگردد و امراض چون صرع تشنج حمی بواسیر قولنج وجع کلیه وجع مفاصل وغیره پیدا میگردد پس هر قدر که غصه خفیف بود همانقدر فعل خود بآسانی نماید و اگر ثقیل بود زبونست چه دفعةً احتباس ماده میکند و ظهور غصه بغیر اسباب ظاهری یا باطنی بداست و بعد غصه غذا نخورند که آفت قوی می آرد و نوشاندن شیر مرضعه غصه دار طفل را بد است و مرد غصه دار را لازم که از اسباب غصه آور پرهیز و بعد غصه فوراً طبع را بدیگر اذکار راغب سازد و از خانه بر آمده بهوا خوردن رود و بکسانیکه باعث تفریح بوند بسر برد اما دهشت عکس غیرت زیرا که موجب انقباض جسم است بسبب انقباض دفعةً ماده از اجزای بیرونی باجزای درونی رجوع میکند و در انجا بند گشته محدث خفقان تشنج صرع سکته اختناق الرحم احتباس طمث فالج وغیره میگردد و گاهی امراض مهلکه و بعد دهشت ریاضت جسمی و شرب خمر و استعمال مقویات انسب است و غم مزیله قوت مانع گردش خون مجمد ماده است لهذا احداث تحجر و مراق و احتباس طمث و بواسیر مینماید و غم دائم مضعف جسم محدث امراض است اطالت بغیر سبب ظاهری بدین چنین کسان الازم که از خانه بیرون آیند و بجای مرغوب خمر نوشند و باحباب موصلت نمایند اما فرح اگرچه اکثر اذیت میدهد اما گاهی موجب هلاک میگردد اما بیار شروع فعل خود و جسم نموده استرخامی آرد و گاهی حواس و روح حیوانی مکدر میسازد و بیار معتدل اگرچه جسم را مستفید مینماید و زیاده تباه میکند اما خیال این بسبب تعمیق محرک جسم گشته احداث آفت می نماید

باب چهارم
در ترکیب علاج و پرهیز وغیره

طبیب باید که عالم و عارف بعلوم و صناعت و متصف باوصاف حسنه و آداب اخلاق و معتقد ثواب و عقاب و پیر و صاحب شریعت و خائف از عقاب و راجی برحمت و ثواب الهی عامل بمعروف تارک از منکر حریص بر عبادت کاره از منهیات صابر بر مصائب راضی بانچه وارد گردد و باوقار و تمکین باشد و بخوج و طامع نبود تا در نظر خلق مکرم باشد و قول آن را باعتقاد قبول دارند و عمل نمایند و نیز از علم فقه و حدیث و علم اخلاق و علم حکمت و علم منطق و علم طبعی و علم هندسه و علم هیئت و علم نجوم و علم حساب و علم کهانت و فراست آگه باشد و نیز این امور که ذکر میشوند آن را ضرور است یعنی وقت معالجه الله را شافی داند و مستمد فیض از و باشد و معلم خود را ستاید و شکر احسان او نماید اگر کسی سخنی نیک و امری پسندیده بیان کند یا غلطی و خطای از و صادر شود بلا تامل در رد او نپاید و تقبیح طبیب دیگر نکند و خطای دیگران را مایه افتخار خود نشناسد بحسن خلق و لطف احوال بیمار مرضی کند اگر مریض تکرار یا سوء تدبیر نماید غصه نکند بلکه بمدارا کار سخن آن را شنود و تفتیح از سوء تدبیر باز دارد

و گوید که زحمت چند روز برای صحت دائم اختیار باید کرد و افشای راز و مرض مریض نکند و اگر کسی بحره وغیره بسبب مباشرت با اصحاب آن مرض
مبتلا گردد آنرا تشنیع بدان ننماید بلکه بحسن خلق مداوا کند و بعد صحت بعنوان نصح منع نماید بر معالجه و تحقق امراض و ادویه حریص باشد و اکثر مطالعه
کتب و مواضعی که مریضان کثیر در آن باشند مشغول ماند و مشوره با طبای ماهر نماید پس اگر سخن حق و دلیل صادق از انها شنود ممنون آنها گردد
و اگر سهوی یا غلطی صادر شود و دیگری آن را متنبه سازد از آن باز آید و مقر بر غلط خود نباشد که آثار جهل است اگر کسی سخن باطل گوید مطلق
نکند و آنرا خجل نگرداند خصوص در مجمع بلکه حد المقدور توجیهی شایسته برای آن نماید و بنرمی گوید آنچه میفرمائید شاید قول بعضی باشد تواضع
لیکن درین محل و موقع چنین باید و محتمل که این بهتر باشد اگر مریضی بدو رجوع آرد و قبل ازین طبیبی حاذق تر از و معالج او باشد و تدابیر او همه
مناسب و رو بصحت آورده بلطف گوید دست از علاج او بر دار که او از من بهتر است انشاء الله عنقریب صحت خواهد شد چون بیند که طبیبی
معالج مریض است و او بر خطا است و رای صائب ندارد غائبانه بمریض یا پرستاران او گوید که او بر غلط است بطبیب دیگر رجوع باید کرد و اگر مریض
رجوع آرد و طبیب او را معتقد خود نداند و مائل بدیگری بیند یا آنکه سخن ناشنود و ناپرهیز باشد بعذر گوید بطبیب دیگر رجوع کن اگر قبول نکند
گوید من هم در معالجه شریک خواهم بود و بتدریج دست کشد یا بنابر مصلحت تمارض نماید چون مریضی رجوع آرد و از تدابیر رو بصحت نیارد
عذر خواهد و گوید شفای این بقدرت دیگری باشد یکدو روز بر طبع گذارد پس بطبیب دیگر که طبع تو راغب بود و حاذق باشد رجوع نما بالجمله بحاجت
ننماید و کار او را تباه نسازد و طبیب را لازم که در هر انحراف سهلی و مرض ضعیفی بفصد و مسهل و مقئی متوجه نگردد و دواها را عادت طریق خود
نسازد و کلی نداند و در هر وقت و هر سن و هر فصل و هر بلد اینها را بعمل نیارد و حد المقدور تدبیر با غذیه و اشربه و ستة ضروریه نماید اگر ازین
صحت شد فبها الا متوجه بادویه شود تا که بادویه مفرده و ضعیفه کار بر آید بمرکبه و قویه نپردازد و اگر محتاج بمرکبه و قویه شود پس هر چند ترکیب آن کمتر و سهل الاخذ
تر و قلیل الحدت باشد بهتر یعنی بتدریج از ضعیف به قوی رود و تا که بملطفات و مطفیات خون و صفرا و تسکین غلیان خون و حدت صفرا گردد متوجه اخراج
آن نشود و تا که بتعلیق و حجامت حاجت آید متوجه بفصد و امراض مختصه با طراف تن متوجه بفصد نگردد بلکه امراض عامه شدید که بیان لابد است تاخیر در آن جائز نیست شب باشد یا گرما یا سرما
همچنان استعمال ادویه قویه مسهلات و مقیآت حقنها متوسطه حاده و مثل آن یکباره دوا اقامت نکند که مالوف طبع شود و از فعل و انفعال آن ضعیف گردد و بلکه تبدیلها
حسب اقتضا نموده باشد اگر دریافت مرض که حارست یا بارد عسر باشد باید که یکدو روز دوائیکه اندکی مائل بحرارت باشد استعمال کند اگر مرض نفع ازان
بلکه در توقف باشد اندکی زیاده کند همچنین تا که میل بموافقت و صحت در یابد پس همان امر عمده دارد و اگر از دادن حار ضرر بیند بگذارد و تدابیر بارده و از
اغذیه و ادویه وغیره نماید همچنین در دادن بارد و اگر چند امراض جمع شوند ابتدا بمرض اصلی که باعث مرض دیگر است کند چنانچه حمی عفنه حادثه از سده
که اول متوجه افتتاح سده و رفع عفونت اخلاط باید شد که چون سده بکشاد و عفونت رفع شد حمی زائل گردد همچنین حمیات عارض از اورام چون
ذات الجنب وغیره و قرحه حادثه از اورام که اول تدبیر ورم کنند چون ورم رفع شد حمی و قرحه هم زائل گردد یا آنکه یکی از ان امراض هم از دیگری باشد چنانچه
یکی حاد دیگری مزمن چون حمی محرقه و سونا خس یا فالج و یرقان و صفر و استسقا جمع شود پس اول متوجه بحاد شود باندکی رعایت مزمن غافل از آن
مطلق نگردد همچنین اگر مرض و عرض جمع شود اول تدبیر مرض کند مگر آنکه عرض قوی باشد چون وجع قولنج و اوجاع اکثر خراجات و اورام بیداد در

تعلق دارند حمیات اند چون غب ربع خمسه سدسه ثامنه مواظبه غب مرکب ربع مرکب یومی سونوخس محرقه صفراوی مطبقه لثقه غب دائم ربع دائم جدری
حصبه حمی وبائی حمی نزم حمی زکامی حمی سلی دق جادرسیه آنکه بحواس بیرونی تعلق دارند کمی و نقصان و ظلمت بصر طنین نقص در ذائقه و شامه و لامسه است
آنکه بحواس بیرونی تعلق دارند نقصان و بطلان حافظه انواع هذیان مانیا مالیخولیا وغیره هست **فائده** چند امراض اند که مقرر و مفرد و ضد یکدیگر باشند مثلا
از مقدار و آن دو نوع است یکی شدید که از کثرت مقدار متاذی جسم گردد و در اعضای رئیسه سده مانع افعال آنها گردد و سکته و احتباس بول و فلغمونی
وغیره ها آرد و این بر شش وجه است یکی آنکه دل و دماغ متاذی گردد دوم بسبب اذیت اینها رئیه هم متاذی شود سوم بسبب طول و ازدیاد امراض حمی ایذا
رسد چهارم هذیان تشنج رعشه وغیره ظاهر شود پنجم بسبب لطافت خاص خود موجب ضیق گردد ششم بسبب کمی قوت در پیران ربع و نقاهت پیدا شود
دوم خفیف که چندان اذیت نمی‌رساند که بسبب خفت خود حمی یومی وغیره می آرد و از حرکت اینهم دو گونه یکی طویل که از چهل روز تجاوز کند دوم قصیر که در اندک مدت
آخر گردد و از دستور اینهم دو گونه است یکی نیک که بآسانی بگذرد دوم بد که اگرچه بسیار زبون ننماید اما بسبب خامی عوارض ضعف قوی آورده موجب
هلاک گردد و این سه گونه است یکی حمی که بالکل تقسیم حیات نماید دوم وبائی که بسبب محیط شدن بر همه اجسام باعث هلاک همه ها گردد سوم انتقالی
که از یکی بدیگری نقل کند و همان اثر حال بر دیگری ظاهر سازد و این از شئ دیگر پیدا نمی‌شود مگر از همان ریزش که از جسم مریض بیرون تراود و بجسم دیگری
نافذ گردد و از لمس جسم صحیح بجسم مریض یا وصول ابخره سمی از و و از وقت نیز دو گونه است یکی آنکه تا بانتها صحیح باشد و اکثر از امراض عسر البرء چون اسهال رعاف
وغیره حفظ جسم نماید دوم عکس این و از سبب نیز دو گونه است یکی ساذج دوم مادی و از سلسله سه گونه است یکی سرایتی که از والدین رسد دوم از جسم خود
بسبب دوائی یا بیرونی عارض گردد سوم از هنگام دخول رحم عارض شود و از فصل سال چهار وجه است یکی بهاری و در آن حمی لثقه و غب دوم صیفی و در آن حمی
یومی وغیره سوم خریفی و در آن و سنقطا یا ربع وغیره چهارم شتائی و در وی سرفه و ذات الجنب وغیره پدید می‌آید و از جا سه نوع است یکی آنکه بسبب عام
باشتراک همه ها حدوث امراض در یک وقت شود دوم بسبب اشتراک محدث امراض گردد چون لثه و امیه وغیره سوم بسبب خاص خود حادث جسم نشود
مگر بسبب امراض دیگر موجب اذیت گردد و از یکی بدیگری و از دوره دو گونه است یکی آنکه بر وقت خود آید و زوال پذیرد چون غب ربع وغیره دوم آنکه
دور ندارد و مدام باشد چون حمی یومی و سونوخس وغیره و از سن نیز دو وجه است یکی آنکه از عمر مزاج مقرر بود دوم عکس این و از هیئت یعنی بی ترکیبی جسم دو گونه
است یکی آنکه بسبب تدابیر بسوی صحت آید دوم علاج پذیر نباشد و از عوارض دو گونه است یکی آنکه دو یا زیاده مرض جمع شوند دوم آنکه از یکی مرض
صحت نشده که دیگر عائد گردد و بعد آنکه سوای امراض مذکوره دیگر انواع بی ترکیبی ترکیب اجزای جسم دوم بی ترکیبی دهای جسم بی ترکیبی ده دو گونه است
یکی سوء مزاجی خواص دوم سوء ترکیبی اجزای جسم و این چهار گونه است اول در بی ترکیبی و این سه وجه است یکی در تشکل یعنی جائیکه راست باید کج و عکس این
خواه در رحم حادث شود یا بعد تولد بسببی خارجی خواه در تشکل اجزای بیرونی نقص و قصور افتد خواه در اجزای درونی دوم در قعر یا مجری فتور افتد بسبب استرخا
یا ضیق یا قبض یا فشردگی اما بسبب استرخا کشادگی یا شگافتن اوعیه هاست و بسبب ضیق سده که از ماده غلیظ یا دیگر ماده که مزاحم سیالی لیکو شود مثال
سنگ و رادو تیرا و سبب قبض بند شدن لیفات هست بسبب سردی یا تری اجزا و بدان سبب سیالی خلط متقنع گردد و بسبب فشردگی سده و شدن اوعیه
هاست در خود بسبب ماده زبون یا جسم زبون که در آن نازل شود سوم در سطح یعنی اجزا که بطبع خود صاف و سبک هموار باید خشن و ناهموار گردند یا عکس این

ثانی در عدد و آن زبونی ہمہ جسم یا عضوی از اجزا است و دو وجہ است یکی زیادتی عضو چنانچہ شش اصبع وغیرہ دوم کمی عضو چون چہار اصبع دارد
مولود می بود یا بعد تولد قطع شدہ ثالث در کلانی و اینہم دو وجہ است یکی آنکہ عضوی در طول یا عرض کلان گردد مثلاً زبان کہ از حد خود دراز
و مانع تکلم شود دوم آنکہ عضوی در طول یا عرض کم گردد رابع در ترکیب و اینہم دو گونہ است یکی آنکہ اجزا کہ در اینجا باید از اینجا برآید چون خلع دوم آنکہ
اجزا کہ در آن اتصال باید تفرق شود یا عکس این و این چند وجہ است یا از پیش یا پس یا از بالا یا زیر یا از پہلوہا کمی و زیادتی پدید آید سوای این جسم
صحیح از قروح و بثور و جراحت و کسر و خلع **بدانکہ** در انحطاط مریض ہلاک نمیگردد مگر وقتیکہ مرض نکس کند و در انتہا نیز بسبب بازماندن مرض از
افزایش و کثرت قوت ہلاک نمیگردد مگر گاہی بسبب ضعف اما در تزاید بسبب افزایش و شدائد عوارض ہلاک میگردد **فصل سوم در ذکر امراض**
کہ بمردان و زنان شوند اما در مردان رعاف نفث الدم بواسیر دموی و اسہال دموی و در نساہم میشوند و رم خرد جاہی قریبہ تقصد نیعہ سفاصل
حمی غب فرسیموس تولد منی اندک یا غیر خواص خود یا بدیر خارج شدن یا بغیر ارادہ برآمدن و فلغمونی انثیین و تحجر و فتق وغیرہ **بدانکہ** خروج منی بدیر
یا قبل از وقت لائق تولد و تناسل نیست استرخای ایر و تقضیب و صفر آن تا ضعف است **اما** در زنان پس در عصبیہ غلیان مرقی امراض تشنجی غشی
فالج وغیرہ فلغمونی رحم ورم موسی بود یا بیجی بثور رحم و تور رحم اختناق رحم احتباس و کثرت طمث بوی ظلمت چنانچہ مائی یا سیاہ یا منتن وغیرہ آمدن حیض غیر وقتیہ
و با وجع وغیرہ عوارض سیلان سفید اذیت رحم سرطان ثدی وغیرہ در منکوحہ نفرانشدہ ہر عقر رحا پیدایش زائدہ و رحا نہ غشی قی سوء ہضمی فساد اشتہا
و قلت آن خفقان وجع السن ضیق نفس کسل اعضا فالج تقطیر بول اسہال وجع قطن و عانہ بواسیر یحی مغص ورم رجلین استسقای فرج اسہال الدم سقاط
مردن جنین در قرب ولادت وجع عسر ولادت بسبب ضعف حاملہ یا بسبب ضیق نقب یا بسبب قلت وجع یا بسبب کبر جنین یا بسبب غلیان خون یا بسبب سیلان
آب یا بسبب بدشکلی جنین یا بسبب مردن جنین یا بسبب سطبری مشیمہ و در وقت زائیدن کثرت یا قلت نفاس وجع بعد آمدن تشنج فلغمونی شکم احتباس
بول شگاف فرج ورم فرج قبض فضلہ بعد زائیدن کثرت یا قلت یا انجماد یا شوریت یا مائیت لبن حدوث حمی بسبب لبن ورم ثدی حل تحجر سرطان
ثدی **بدانکہ** در زنان اکثر امراض بسبب قلت طمث پیدا میگردند و ہر زنیکہ طمث ندارد عاقر بود و زنان بنسبت مردان زود متاذی از مرض میگردند
بسبب کثرت ضعف یا بسبب بدی طمث و نفاس یا بسبب حمل و در عصبیہ ہمیشہ اذیت بسبب احتباس طمث باشد بنسبت آنانکہ احتباس ندارند
وجع کہ بعد بستن شود تسکین آن از افیونات بود و در امراض زنان استعمال ادویہ قابضہ لطیفہ افیونی بد است بعد زائیدن اخراج مادہ رحمی بخوبی تا
شدن بآسانی احداث سرطان رحم یا یکہ فم رحم کل میگردد و فساد لبن باعث اذیت طفل است سیلان طمث بعد زائیدن موجب اذیت طفل بود از
اقسام تشنج **فصل چہارم در ذکر امراض متعدیہ و متوارثہ** اما متعدیہ جذام جرب حکہ عدی حصبہ حمی و بائی قروح عفنہ سدبل برص حصب
اگر مکان ضیق بود و بوی مریض یا عرق او بصحیح ہمیرسد و بواسیر نیز تعدیہ مینماید اگر کسی کحل تیز یا سوری تیز میکند چہرہ و ابلاوس نیز از این قبیل است
اما متوارثہ برص نقرس سل صرع ابنہ جدری مالیخولیا دق جرب بخر ربو قروح عفنہ حصبہ یا جذام بواسیر حصات و امراض متوارثہ بعد ہفت یا چہاردہ یا
بیست و شش سال ظاہر میگردند **بدانکہ** ہر عضو کہ از پدر ضعیف باشد از پسر نیز ہمان عضو را کثر ضعیف می آید تا ضعف اعضا مادر کمتر است کہ در پسر ظاہر شود خلاف
امراض مذکورہ کہ توارث اینہا در ولد از ابوین سہل متساوی است **بدانکہ** مردم خصی از نقرس و صلع نباشد و زنان را نیز مگر وقتیکہ حیض قبل از وقت بستہ شود و اغذیہ ناموافق خورند

قول جالینوس خصی با نقرس نشود و کودک با نقرس نشود مگر اگر باشد نادر **فصل پنجم در ذکر امراض که بمرض دیگر زائل شوند** صرع را اگر نقرس
دوالی داء الفیل و جرب پیدا آید از صرع خلاص یابد صلع و داء الفیل و وجع کلیه و نقرس و مفاصل و داء الثعلب و مالیخولیا و دیوانگی بدوالی زائل
شوند مزمن کهنه غیر مزمن با اسهال صفرا زائل گردند و صداع صعب مزمن بسیلان ریم از گوش یا بینی و بعد ازو انواع اسهال مزمن بقی مالیخولیا
بعرق مدنی و حکه که بسبب اخلاط غلیظه باشد بتپ حار زائل گردند و وجع سرین کلیه و رحم و جنون و مالیخولیا و سرسام و نسیان بدواسیر رفع شود نقرس
بلغمی و دوالی و وجع مفاصل و تشنج امتلائی بتپ حاده و درد و حکه و جرب امراض سوداوی صرع و تشنج بتپ ربع رفع شوند کزاز رطب بتپ فواق امتلائی بعطسه
استسقا با اسهال طبیعت بلغمی اسهال صفراوی بکری سرفه کهنه بورم انثیین وجع سرهای پهلو که بغیر ورم بود بتپ گرم رفع شوند امراض حاده و حمیات
محرقه بیرقان ببحران [illegible] و حمی محرقه برعشه رفع شود اگر و تپ گوش کر شوند و رعاف یا اسهال پدید آید کری برود اگر صاحب ذات الریه را خراج
برپای پدید آید نفث پخته برآید یا حوالی سینه [illegible] بن گوش شق شود آثار انتقال ماده و صحت باشد اما سبب بدی ماده ناصور گردد و
گاهی اگر غذا در معده ترش شود ذات الجنب نیفتد **فصل ششم در ذکر آثار که براثر آن فلان مرض خواهد شد** و تنبیه حالا در تندرست
که در تندرستی عادت نباشد پدید آیند آثار پدید آمدن مرض بود پس برای حفظ تندرستی قبل از استحکام بدفع او کوشند اما آنچه در سر و روی
پدید آید نخست اندکی اختلاج اگر در پلک چشم و تیره روی بسیار افتد بیم لقوه باشد اگر در همه تن بود بیم تشنج و سکته دارد و همچنین در دست و پا مرد اختلاج
و کند می ماسه یا اگر پیوسته و بسیار افتد بیم فالج بود سوم حمرت چشم و وجه و دمعه و تنفر از روشنی آفتاب بیم سرسام دارد چهارم کابوس و دوار دائم بیم
صرع و سکته دارد پنجم ناخوشی دل و ترسیدن و غم بی سبب بیم مالیخولیا دارد ششم صداع و شقیقه دائم یا دیدن خطوط سیاه و ذباب پیوسته بیم نزول
دارد هفتم اختلاج همه اندام و کسل در حرکات و ثقل همه تن و کدورت حواس امتلای عروق آثار امتلا بود و هرگاه که پیوسته گردد بیم سکته باشد هشتم
کثرت زکام و نزله بیم سل و ذات الریه دارد اما آنچه در همه تن افتد یازده اندکی آنکه همه تن عرق کثیر آید و این یا دلالت بر امتلا کند و بیم امراض
امتلائی باشد یا بر ترقیق اخلاط و بیم ضعف قوت بود و اگر این عرق گنده بود و بوی عفونت پدید آید دوم امتلای مفرط و درین بیم سکته یا بیم آمدن
خون از بینی یا بسرعت باشد سوم تن ثقل زیاده از عادت این آثار تخمه و ناگواری غذا بود و چهارم تن اول و این آثار عفونت و بیم تبهای عفونی
باشد پنجم سقوط شهوت و تکسر اعضا بی سبب [illegible] آثار امتلا و مقدمه مرض باشد ششم سقوط اشتها و غثی و قی و نفخ امعا و وجع اطراف بیم قولنج دارد
هفتم کثرت شهوت طعام آثار سرد شدن فم معده یا اجتماع رطوبت ترش بود [illegible] باشد هشتم سقوط شهوت بی تولد ماده آثار گرم شدن فم معده بود نهم آرزوی
اشیای تیز آثار ماده غلیظه در معده بود دهم آرزوی اشیای ترش آثار تولد صفرا در معده باشد یازدهم حمرت چشم امتلا و تیرگی وجه و تنگی نفس گرفتگی آواز
کثرت تثاوب بیم جذام دارد دوازدهم کثرت [illegible] خراج و دبیله و سلعه باشد و نیز [illegible] گند شدن جا تنها اخراج و ران موضع آید
سیزدهم کثرت [illegible] مقدمه [illegible] باشد قوبای کثیر مقدمه برص بود پانزدهم خفقان [illegible] تندرست
بیم مرگ ناگهانی دارد اما آنچه در جگر افتد [illegible] ثقل جانب راست [illegible] که پهلوی راست است آثار [illegible] علت در محدب کبد [illegible] کبد
باشد دوم علت [illegible] ثقل جانب چپ است آثار سده و مقدمه یرقان باشد سوم [illegible] چشم و روی [illegible] آثار ضعف کبد و مقدمه استسقا

بود چسپیدن ناف و وجع ظهر هر دو دائم که با یکدیگر باشند سهل بود و ای دیگر رفع نشوند بیم استسقای طبلی باشد اما آنچه در اسافل افتد نشان اند
یکی ثقل و کشیدگی تهیگاه یا تغیر بول آثار علت کلیه باشد دوم برازر د سوزان آثار نزول غلط تیز و بیم سحج روده باشد سوم سوزش بول آثار
حرکت غلط تیز و بیم ریش مثانه بود چهارم حکه مقعد دائم بغیر کرم آثار بواسیر باشد پنجم سخت شدن و برآمدن ساق بیم دوالی و داء الفیل دارد
ششم سیلان طمث در حامله خوف اسقاط دارد **فصل نهم در ذکر آثار سلامتی و خلاصی از مرض** اول از قوت طبع جویند و آنچنان
باشد که نفس و نبض طبعی بود و حواس و نشست و برخاست و حرکت آسان باشد و اگر بر پهلو خسپد بهمان شکل ماند و به پشت نیفتد و در بستر وقت خواب
جانب پای نگردد و از خواب آسایش یابد و مضطرب نباشد و قوت بحال بود اما برجا بودن حواس در سرسام و امراض حاده آثار سلامت نباشد چنانکه
در سل و دق و اسهال تا دم واپسین هوش برجا می باشد دوم از حال دماغ جویند و آنچنان بود که حواس و نظر و عقل و اندیشه درست بود و سوء مزاج
و صداع نباشد و در آخر مرض عطسه آثار قوت دماغ بود سوم از حال حمی جویند پس اگر حمی در همه تن یکسان بود و بر موضع دل و معده و احشا اکثر باشد
بهتر و ظهور عرق در غب خالصه بر لب بینی آثار خیر بود و لرزه در حمی مطبقه آثار خروج ماده از عروق بود خاصة اگر در یوم بحران باشد چهارم از حال
وجه جویند و آنچنان باشد که روی بحال خویش بود و تغیر لون وجه و چشم و ثقل جفن اگر بسبب تفکر و اضطراب و سهر باشد خطر نیست و به بحال آید
اگر خلاف این بود بد باشد پنجم از حال بحران جویند و آنچنان باشد که روز بحران نیک عاف یا رطوبت از بینی آید و صداع برود یا روز بحران
از مرض حاده یرقان پدید آید یا روز بحران در مرض عفنه بثق یا اسهال کرمی بزرگ بیرون آید نیک است و در مالیخولیا و سرسام اگر بواسیر پدید
آید آثار بحران انتقال و نیک بود و در ذات الریه و خراج نزد سینه اگر نفث نضجه پدید آید آثار انتقال و امید باشد و گاهی خراج از بدی ماده ناسور
گردد و آماس انثیین در سعال مزمن بدان زائل گردد ششم از حال نفث جویند اگر نفث رقیق و سفید و نفثی باقوام و معتدل آمدن گیرد و لون او مائل
بزردی بود و آسان برآید آثار نضج ماده و نیک باشد و در ذات الجنب نفث سفید که شستن نبود آثار نضج ماده بود خاصة که بعد آن حمی زائل گردد
هفتم از حال اشتها و هضم جویند و آنچنان باشد که اشتها پدید آید و آنچه خورد هضم گردد و قوت ظاهر شود هشتم از حال بول جویند اگر ترنجی بود و
غمامه معلق باشد و خملهای آن میل بزیر دارد آثار سلامت و ابتدای نضج بود اگر ثفل سفید و هموار بود آثار تمامی نضج باشد و رنگ نیک بول
نیک در حمی و امراض احشا و دماغ و آماس آثار نیک بود نهم از قوام ثفل جویند اگر قوام ثفل معتدل و لون زردی به نیک است اگر در روزی از بحران کرم
بزرگ با اسهال برآید یا در بول شود دلیل سلامت باشد **فائده** اگر مریض شرط پرهیز و علاج بجا نیارد و مرض بر یک حال ایستاده باشد و
نیفزاید دلیل آنست که مرض سلیم و قوت برجاست و علاج زود اثر کند **انتباه** کسی که بمرض صعب مبتلا بود و بر جبهه او صندل طلا کنند اگر زود و
خشک گردد صحت یابد الا فلا **قول دون انتونیو** اگر مریض با آسانی از بستر برخیزد و بیرون آید یا در بستر نشیند و باسانی از پهلو به پهلو دور
حالت طبعی و صحت نماید یا مستلقی و پا دراز کرده غلطد نیکست اگر زبان برطب و بحال طبعی بود نیکست اگر لون و به بحال طبعی بود نیکست تابی و تهیج
وجه و جدری و حصبه نیکست عدم تبدیل هیئت جسم در امراض صعب نیکست طبعی و سفیدی هر وقت که باشد نیکست بشرطیکه دائم نباشد اشتها
صادق نیکست طرش قوی در امراض حاده نیکست افراط بول در امراض حاده آثار صحت بود کثرت بول در استسقا وغیره نیک است گرمی بول غلیظ

ودانه دار وزاندک باشد پس بسیار آید ورقیق گردد نیک بود اگر اول بول غلیظ و کدر آید پس از خود صاف و رقیق گردد بهتر اگر بعد بول مائل بسرخی
وترنجی که بقدر خوب برآید و رسوب قدری دار دیانه و بقدری غمامه صاف بود آثار ظهور صحت باشد بولی که اول صاف بعده مع رسوب برآید
در جمیع بهتر است بول بی رسوب بی ابر خوب است نفث سفید سبک مساوی القوام که باسانی باندک سرفه بغیر وجع برآید خوب است براز نرم که بسیار منتن
نباشد و موافق غذای ماکول به وقت مقرری برآید بهتر خروج فضله نرم وقتیکه مرض سلسله گیرد و بهتر اگر بعد خروج غلیظ گردد **فصل هشتم در ذکر**
آثار بد اول از وجه چون بینید اگر چشم مدور شود و فرو نشیند و بینی تیز و گوش سرد گردد و نرمه گوش باز گردد و پوست جبهه کشیده شود و لون وجه سبز
یا زرد یا سیاه گردد و غباری بر وجه پدید آید و رونق و تازگی لون برود آثار قرب مرگ بود دوم از سر چون بینید اگر قوت ضعیف و مرض حار و باصداع ثقل بود
و آثار بد ظاهر گردد قاتل باشد سوم از حاسها چون بینید اگر مریض چیزی نه بیند و نشنود و از روشنی کراهیت نماید بی آنکه صداع و رمد باشد مهلک
بود اگر دست پیش روی آرد بسان آنکه مگس گیرد یا پرزه از جامه چیند یا کاه از دیوار کند ردی باشد اگر این حال پیوسته گردد و قوت ضعیف شود
مهلک بود چهارم از هیئت چشم چون بینید اگر چشم کشاید و بیاض پدید آید و عادت او در تندرستی چنین نباشد آثار ضعف عضله چشم بود اگر یک چشم خرد
گردد آثار بطلان قوت باشد حمرت چشم زیاده و کثیر دماغ بود اشک از چشم بسبب ضعف ماسکه دماغ باشد بیرون خاستن چشم از منزله بود اگر چشم کشاده
ماند چنانکه اگر صبح نزد او برند بهم نزند قاتل بود و مرض خشک ردی باشد اگر بر چشم چیزی مانند نسج عنکبوت بکنار چشم پدید آید قرب مرگ بود چشم
فراخ کردن و هذیان گفتن قاتل بود اگر در زیر چشم ثؤلول سفید مقدار عدس پدید آید و پس از ده روز حمی آرد مهلک بود پنجم از بینی چون بینید اگر بینی پیچیده
یا پهن گردد آثار تشنج باشد اگر مریض بوی مشک یا بوی طین ترکرده و بوی ... تنفر آید ردیست اگر زرداب از بینی رود قرب موت باشد اگر پیدا
عطسه نیاید قرب موت بود اگر مریض بینی پاک کند ردیست ششم از گوش چون بینید اگر نرمه گوش خشک شود و باز گردد ردی بود وجع گوش
در حمی حاده قاتل باشد و اگر ریش گردد و ریم آید امید به بود لیکن بسبب قوت حس قبل از آنکه ریش شود هلاک میگردد هفتم از دندان چون بینید برهم زدن و برهم
سودن دندان ردیست آثار تشنج فک و دیوانگی باشد و اگر پس دیوانگی پدید آید قاتل بود لزوجت بر دندان و سبز شدن آن و هر ساعت پاک کردن
بی آنکه عادت او بود ردیست هشتم از دهن و زبان چون بینید پوست دهن و زبان برقت آب دهن ردی بود اگر اول زبان درشت گردد پس خشک شود
از حمیات پس سیاه گردد قاتل باشد کشاده ماندن دهن از ضعف قوت بود اگر ... آثار سقوط قوت باشد اگر ... کثیر بود مهلکست قیدن لب ... پیوسته باشد
حاده بثور قدر نخود سیاه بر زبان برآید و ... اشیای ... آرزو کند آثار کثرت ... در معده ... غذا و قرب موت باشد نهم از فم معده چون بینید فواق
در امراض حاده خاصه بعد اسهال ردی بود و آثار تشنج فم معده باشد حرقت و حرارت معده و تپیدن فم معده ... ردی بود دهم از مری و حلق
چون بینید خناق در امراض حاده ردی بود و کج شدن عنق و چیزی بحلق نارفتن و بدست آب بدهن نارفتن و از بینی برآمدن بد باشد اگر ورم خناق
اندرون بود و بیرون ظاهر نشود و حلق و سینه ... پیدا کند لیکن ریم نیاید و وجع خناق ساکن گردد آثار قرب موت بود و اگر بعضی ریم آید امید به باشد
یازدهم از دم زدن چون بینید تواتر نفس از حرارت عظیم باشد و در مرض حاده دم زدن سرد و منقطع آثار آفت در عضله بود نفس گنده در مرض
حاده آثار عفونت باشد و در آخر آن اگر نفس ضعیف و متواتر باشد و شکم منتفخ گردد و گاهی نفس بزرگ و با آواز بلند برآرد آثار قرب موت باشد

دوازدهم از خواب و بیداری جویند خواب روز و بیداری شب بد باشد بیخوابی شب و روز بد بود غنودن کثیر آثار ضعف باشد چون بیدار شود
وصداع یا الم در عضوی دیگر بیند و بیدار شدن بدرد باشد آثار مرض صعب عجز قوت بود سیزدهم از هیئت خفتن جویند هر شکلیکه عادت تندرستی
نباشد بد بود واگر بر پهلو خسپید و بی اراده به پشت افتد و در بستر نشیب فرود آید و پا و اطراف برهنه کند و بهر جانب اندازد خلاف عادت آثار حرارت
عظیم در باطن باشد خواب نیامدن بشب نه بروز بد بود واگر مریض از خواب برخیزد و درد تولد کند علامت مرگ باشد چهاردهم از جلد جویند اگر جلد
را کشند گو زود بجای نرود آثار نیستی رطوبت غریزی باشد برخاستن بخار از پوست و دم سرد زدن دلیل مرگ بود پانزدهم از پهلو و عضلات
شکم جویند سخافت عضلات شکم و تقصیر هضم خاصه که اسهال با او یار بود بد است نفخ شکم و هضم بد با اسهال آثار قرب موت بود واگر تو بر تو هیئن تیره
رنگ بر تن پدید آید و سر پهلو طرف کشیده شود و یک جانب برخاسته بود بد است اگر عضله شکم بر آید نه از جنبیدن باد یا پوست شکم خشک باشد
آثار ورم احشا باشد شانزدهم از عروق جویند اگر عروق خرد گرد چشم و جبهه و ساعد و بیندگاه و بازو و دست سفید شوند بد باشد هفدهم از مقعد
جویند اگر در حمی حاده مقعد بیرون آید و سر مقعد بازگردد بی آنکه مریض زحیر بود بد باشد و آثار سقوط قوت بود هیژدهم از قضیب و انثیین جویند
اگر هر دو در امراض حاده متقلص گردند یا انثیین نرم شوند یا ورم کنند رد است احتلام در اول مرض دلیل درازی مرض باشد و در آخر مرض
سفید بیرون آمدن رحم در مرض حاده بد بود نوزدهم از اطراف جویند برد اصابع اطراف و ورم احشا مهلک بود و تشنج اطراف پس اسهال
مهلک بود کبودی و سبزی یا سرخی و تفسیجی اصابع و اظفار آثار قرب مرگ بود حرقت پوست اطراف و برودت درون آثار مرگ است گر از با هذیان
و حمی مقدمه موت است بیستم از آواز و سخن مریض جویند هذیان بسبب اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود بد باشد خاموشی و هیچ
نا گفتن بد است و آثار وسواس یا سستی عضله یا آفت دماغ باشد کثرت گفتن از اختلاط عقل بود سخن بشتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد
از مرگ و ذکر مرده ترسیدن و نام مردگان گرفتن و هذیان و حرکت سر و سکون دیگر اندام مهلک بود بیست و یکم از جوع و عطش جویند ابطال اشتها
در مرض مزمن بد بود و در علل حاده سلیم باشد اگر در حمیات محرقه عطش ساکن شود آثار ابطال قوت طبعی و نفسانی باشد خاصه اگر زبان و دندان
سیاه گردند بیست و دوم از حرکت مریض جویند کرب و اختلاط عقل آثار صعود بخار سوی دماغ باشد لرزیدن اطراف و سر که بسبب بحران نباشد
از سستی عضلات و سقوط قوت بود برجستن مریض و در کس آویختن از بخار خلط سوخته و اختلاط عقل باشد نشستن و برخاستن هر ساعت آثار
ورم آلت نفس بود واگر خفته نتواند ماند و در نشستن بتواند و هر ساعت تمطی و تثاوب بود آثار فضله باشد که طبع آنرا دفع نتواند بیست و سوم از اورام جویند
اگر در حمی حاده ورم در اطراف و قبل و بحران پدید آید بد باشد اگر اول ورم بود بعده حمی آید نیز بد باشد ورم پس گوش اگر پخته نشود بد باشد و
اگر پخته شود و منفجر نگردد که گاهی مهلک بود و همه بثورات و اورام که بازگردند بد بود واگر باز بر آیند امید به باشد اگر صاحب ذات الجنب و ذات الریه
را خراجی در نواحی پا پدید آید و نفث خام و اندک و بعسر بر آید و در بول رسوب نیک نباشد دلیل آن بود که خراج کهن شود و اگر خراج بازگردد تب
لازم بود و نفث بدستور باشد و دلیل آنست که ماده بموضع نخستین بازگشت و بمیرد اگر حادث شود در روی مریض آماسی که بمس کف او اک نتوانکرد
و نهاده باشد دست چپ بر سینه بعد بیست روز از ابتدای مرض بمیرد واگر بر هر دو زانو و کلیتین ورم صلب پدید آید مع کثرت عرق آبدهست

روز بمیرد و اگر ورم سرخ بیوجع و صلب بطول سه سبع در ران چپ مریض پدید آید مع فواق و تاکل سبز بہما رغبت کند در پانزده روز بمیرد و اگر ورم سیاه
صلب بچون بیضه بر شقیقه مریض پدید آید مع کثرت عطش و بول بعد سه روز بمیرد بیست چہارم از بثورها جویند اگر بر تن بیمار بثور کہن گردد و رنگ او
سبز و سیاه باشد مرگ قریب بود و اگر بر زانو مریض بثور سیاه قدر دانه انگور بر آید و گرد او سرخ شود زود بمیرد و اگر در جبهی حاده بثور قدر حاورس پدید آید
بد باشد و بثور سیاه قدر نخود در حمی حاده بیم دارد که در روز دوم بکشد اگر بثور چند قدر دانه خردل بر عرق عنق پدید آید و بسیار چیزی شیرین یا تیز آرزو
کند روز بیستم بکشد اگر در حمی حار بر اصابع ورم سیاه قدر دانه آبی با وجع صعب پدید آید روز چہارم بکشد و اگر با آن سبات و ثقل و بیس طبع باشد
ابرسام مانند سازد اگر بر صدغ بثور سرخ و صلب بر آید و حکه اشد در عنق روز چہارم بمیرد و اگر بثور چند قدر عدس بر چشم پدید آید و شیرینی آرزو کند
کند روز بیستم بمیرد و اگر شخصی را بآب یا بغیر آب آماس یا بثورهای گرم پدید آید و عقل زائل شود بمیرد و اگر شخصی را بر روی یا بر تن دملی پدید آید و وجع نکند
و بینی خارد روز دوم یا سوم بمیرد و اگر بثور خرد گرد و سبز رنگ بر شریان عنق پدید آید مع عطش بعد پنجاه و دو روز بمیرد و اگر دانه‌ها بر زبان مریض پدید آیند
و چیزی نمکین و شیرین آرزو کند همان روز بمیرد و اگر بثور سیاه قدر کرسنه در اصابع مریض پدید آیند مع وجع اشد و ثقل جسم همان روز بمیرد و اگر بثور خشک قدر باقلا
تیره رنگ بر ابهام پای چپ یا دست چپ مریض پدید آید مع وجع و استفراغ و اسهال بعد شش روز بمیرد و اگر بثور ضاغط هم رنگ سرکه در وسطی
پای راست مریض پدید آید و اشیای تیز آرزو کند بعد دوازده روز بمیرد و اگر اطراف اصابع تیره شوند و بثور دموی پدید آیند مع عطش و خمیازه و فواق
بعد چہار روز بمیرد و اگر در ابهام یمین مریض حکه پدید آید و لون عنق تیره گردد مع کثرت بول بعد پنج روز بمیرد و اگر بر پلک مریض سه بثور تیره رنگ
مع خناق پدید آید بعد بیست و شش روز بمیرد و اگر بثور زرد بیوجع بر لحیه مریض پدید آید و باشیای حلو رغبت کند بعد هفته بمیرد و اگر بثور نرم تیره بر جفن
مریض پدید آید مع کثرت خواب بعد دو روز بمیرد و اگر بثور سفید ببدر در دست راست مریض پدید آید و خون بائل بشقرت از منخرین سائل شود
و اشتها نباشد بعد سه روز بمیرد و اگر بثور تیره قدر نخود به پس گوش مریض پدید آید مع وجع در بیست روز بمیرد و اگر بثور سیاه به پس گوش چپ مریض
پدید آید و رغبت بآب سرد کند بعد بیست و چہار روز بمیرد و اگر بثور سرخ مثل آبله قدر باقلی به پس گوش راست مریض پدید آید مع کثرت قی بعد هفته
بمیرد و اگر بثور سرخ قدر باقلا بر لحیه مریض مع کثرت خروج بلغم از دهن پدید آید بعد پنجاه و دو روز بمیرد و اگر بثور تیره بر مرفق دست مریض بر شقیقه
شد پدید آید و رغبت بجماع نماید بعد پنج روز بمیرد و اگر بثور تیره بر پہلوی راست مریض مع خمیازه پدید آید بعد نه روز بمیرد و اگر بثور تیره قدر سفرجل
زیر بغل چپ مریض مع کثرت خواب و حکه چشم پدید آید بعد پانزده روز بمیرد و اگر بثور سیاه بر پاشنه مریض مع رغبت بہوای سرد پدید آید در بیست و
هشت روز بمیرد و اگر بثور سفید در عنق مریض پدید آید و بازتر شود مع کثرت میل بجماع و اغذیه ردی بعد بیست و یک روز بمیرد بیست پنجم از یرقان
جویند و در حمی حاده و پیش از هفتم اگر یرقان واقع شود بد باشد و اگر بعد یرقان اسهال افتد بد نباشد اگر اسهال کف ناک بود در زمین از و جوشد بد بود
اگر تن انسان از اسهال پاک شود یا عرق کند خفیف شود امید بہ است صلابت کبد در یرقان بد باشد و باستسقا ادا کند بیست ششم از نافض جویند اگر نافض معاودت
کثیر کند و نوبت حمیات صعب بود و قوت قوی نباشد مهلک است اگر قوت بود و بسبب نافض تب گسسته نشود بد باشد اسهال یا تب لیو
اگر یکبار نافض شود و در اثنای آن عرق شامل کند خفت شود نیک باشد بیست هفتم از عرق جویند کثرت عرق از یک عضو آثار

کثرت ماده دران عضو بود عرق کثیر در خواب بی سببی آثار آن بود که غذا زیاده از آن میخورد که طبع او بردارد عرق در اول مرض آثار غلط و عاجزی
از هضم باشد و بد بود و قشعریره بعد عرق بد است و آثار انتشار ماده در تن باشد عرق بارد در حمی حاده بد بود عرق گرم تیز اگر از همه تن نباشد و جز از سر
و گردن بود بد باشد و سرد بدتر بود و آثار غشی باشد اگر با عرق سرد تب گرم قوی باشد قرب موت بود و اگر عرق آغاز کند و زود گسسته شود بد باشد
عرق که پس او مرض افزاید بد بود عرق کثیر که تب بدان منقطع نشود و مریض از آن راحت نیابد از کثرت ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد پس
اگر بروز بحران باشد بسیر دیا مرض دراز کشد بسبیت هشتم از رعاف جویند رعاف قلیل و کثیر و رعاف سیاه و پراگنده که بسبیل ترشح آید آثار طاعون
باشد و در دماغ رعاف زرد و سبز از صفرای سوخته باشد و سوزانیدن آن بود دماغ را و رعاف نیک آن باشد که از منخره که مرض در آن جانب است
آید و انچه از منخره دیگر آید بدان نیکی نبود و بحران رعاف در امراض حاده نیک باشد بسبیت نهم از براز جویند براز سبز و سیاه و گنده و چرب در امراض حاده
قاتل بود براز زرد در اول مرض بد بود و در آخر نیک باشد براز زرد که بر زمین پهن شود و بسیار باشد مهلک خاصةً در حمی محرقه و اگر کناره آن باریک
بود و زرد آب کبد باشد اگر در براز چیزی مانند پوست ترمس برآید مهلک باشد در همه امراض اگر بصاحب سهال در اسهال مانند پاره لحم برآید آثار ریش
امعا و مرگ باشد براز سیاه و عفن عقب امراض دراز و اسهال کهن مهلک بود براز مختلف الالوان در بحران روز اکل دو اسعد مند باشد براز رقیق
مثل آب سفید یا سخت زرد با کف بد بود و اگر براز مثل ریم بود و بسیار باشد و بیمار از آن راحت نیابد و با او علامات بد بود و قوت ضعیف آثار
مرگ باشد اگر بعد اسهال صفرا اسهال خون آید بد باشد اگر شخص را اسهال خون قدیم باشد و اشتها برود بد باشد اگر بعد اسهال خون برآید
دلیل ورم گرم امعا باشد اگر اسهال اندک اندک و متواتر بود بد باشد براز سیاه بی سببی ظاهر بد بود پس اگر زود بحال طبعی آید بد نباشد در آغاز
هر مرض اگر بقی یا با اسهال سودا برآید بد باشد و مهلک اگر مرض حاد یا مزمن باشد روز دیگر بمیرد صاحب تب محرقه را اگر طبع خشک شود
بد باشد بیرون آمدن باد با آواز بد بود چه اگر با اختیار بود دلیل وجع سبب آن اگر بی اختیار باشد دلیل آفت دماغ باشد باز ایستادن اسهال سبز و سیاه
و گنده بی آنکه ماده پاک شود بد باشد بسبیت دهم از بول جویند اگر در امراض حاده بول گاهی قلیل و گاهی کثیر و گاهی بعسر آید بد باشد و آثار غلظ ماده و درازی
مرض بود و بول سفید و رقیق در امراض حاده از عجز طبع بود یا آثار بازگشتن ماده از مجری بول باشد پس اگر جانب دماغ برآید سرسام و اگر سوی احشا
میل کند آماس و اگر در اسافل تن ... پیدا کند بول سفید رقیق که بعسر آید از ضعف قوت طبع باشد اگر بول سفید رقیق غلیظ و تیره گردد و بدین تیرگی بماند در مرض حاد آثار تشنج
و هلاک باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ گردد و مریض غذا آرزو کند آثار مرگ بود و اگر بول سرخ و رقیق باشد و آثار نیک بود و بزودی بحران شود
و اگر آثار بد بود دلیل زودی مرگ باشد بول رنگین بی رسوب آثار خستگی و خیر بود حبس بول در حمیات که با صداع بود و عرق کثیر کند آثار گدازش باشد
تقطیر البول در حمیات آهسته آثار رعاف و ضعف طبع باشد و اگر حمی محرقه بود آفت در دماغ باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ و اشقر شود و بیمار
راحت نیابد دلیل علت جگر و یرقان باشد بول رقیق سرخ اندک اندک متواتر گنده خطرناک باشد و اگر بسیار باشد و رسوب بسیار کند سلامت بود
خاصه در تبهای مرکب بول خون در امراض حاده مهلک بود اگر بول سرخ و رسوب هم سرخ باشد دلیل درازی مرض بود اگر بول اشقر و در تبهای حاده
سفید یا سیاه شود و بد باشد رسوب سیاه دلیل مرگ بود رسوب که توام ولون او مختلف باشد بد بود رسوب سفید چون کف بد باشد رسوب

سرخ در حمیات محرقه دلیل کثرت خون و دیری نضج باشد و اگر چهل روز همچنان ماند دلیل درازی مرض بود و در امراض حاد آثار نیک که در بول باشد یکبار
بگردد و آثار بد پدید آید دلیل قرب مرگ بود و اگر در حمیات حاده در بول پاره‌های خون فسرده بود بد باشد خاصه اگر زبان خشک شود و اگر زبان سیاه
گردد بدتر باشد اگر بول رقیق اشقر و ابتدای تیره گردد و غلیظ تیره ماند بول خر شود و بی اراده بیرون آید و سهر و کرب باشد دلیل شدن تشنج بود در
عرق النسا که با تب بود بول خون اندک بد باشد متن بول آثار عفونت بود و اگر با متن غلیظ باشد بدتر بود و رسوب سرخ معلق که میل بسوی بالا دارد
و بول رقیق بود بد باشد اگر در تب حاده در رسوب همچون سبوس باشد و آثار نضج پدید نیامده باشد بد بود و بول که برنگ قوام روغن باشد بد بود
لیکن اگر دیگر آثار نیک بود باک ندارد و بول زیتی و آن رنگیست که از زردی بسبزی گراید اگر در آغاز مرض باشد و دیگر آثار بد بود در روز چهارم [illegible]
شود و بیمار روز هشتم بمیرد و اگر بول طفل رقیق بود بد باشد و اگر مدتی رقیق ماند دلیل مرگ بود و اگر بر سر بول رقیق کف باشد و در میان چون ابری
زرد بود خطرناکست بول سیاه در امراض حاده مهلک بود و اگر قوت قوی باشد و از ان راحت یابد آثار دفع خلط بد بود و بول سیاه بر صبی کمتر بود
بدتر باشد اگر در حمی حاده بول سیاه رقیق باشد و رسوب معلق بود و بوی تیز دارد دلیل شدن صداع دارد و اگر بول سیاه بی بو بود و رسوب معلق باشد
و در پس پهلوها ورم بود و پهلوها کشیده شود و عرق سرد باشد دلیل قرب موت بود سی کلم ازرق جو بیناقی که از صفرا و بلغم مختلط بود نیک نباشد قی صفرا
صرف و بلغم صرف بد بود و هر قی که مخالف لون معتاد بود و سفید یا زرد و بلغم آمیخته و رنگ ماء الشعیر و انچه معتاد نیست گرانی بود و بدتر از همه زنگاری و سیاه است
سی وم از نفث جویند اگر نفث بسرفه اندک بر آید و با آب دهن آمیخته بود و قدری زردی زرنگیست و بر آمدن نفث صرف همچون قی صرف بد بود و نفث
سرخ و زرد و کثیر و سبز و سیاه و کفناک که بسرفه بسیار بر آید همه بد است هر نفثی که درد سینه بدو زائل نگردد بد باشد خاصه سیاه و اگر نفث اندک بعسر آید در
سل مهلک بود و در نفس الانتصاب عدم نفث دلیل ورم آلات تنفس و ضعف قوت باشد نفث سیم در رطوبت صفراوی آثار عجز طبع بود و اگر در ذات الریه
در اول و چهارم و هفتم نفث سیم باشد در روز چهارم بکشد و اگر آثار نیک بود ممکن که تا هفتم یا بیستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف باشد در روز نهم و
یا دهم بکشد مرض ذات الجنب و پیری و ذات الصدر در جوانی بد باشد حمی محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و باز ایستادن نفث در سل آثار ضعف قوت
و قرب مرگ باشد و اگر ورم در سینه بماند و بسوزد و فساد آن بدل باز دهد و بکشد سی و چهارم از انتقال مرض جویند اگر قرانیطس لیثرغس گردد بد است
اگر با غشی و اختلاط عقل پدید آید بد باشد بدانکه رنگ چشم بر غلبه خلط دال قویست و لون زبان هم اما از ان کمتر بود و دلالت او بسیار قوی نباشد
چه گاهی چیزی موافق خلط و گاهی ضد او آن رنگ کند و دلالت بول هم قویست و خواب هم دلالت بر خلط نماید خاصه که مدتی خواب یکنوع بیند و در ان
باب هیچ اندیشه و سخن نرفته باشد **فائده** هر مرض که مخالف طبع و مزاج بیمار و مزاج عمر و سال پدید آید و هر مریض که پرهیز کند و علاج صواب دهی اثر
نماید یا مرض زائل شود و باز قویتر پدید آید یا مرض زائل شود و در عضو شریف پدید آید همه بد باشد صداع قوی با تب و آثار ورم دماغ بود و اگر آثار ضعف
پدید آیند بد باشد و اگر مریض جوان بود و روز بیستم رعاف کند اگر در سرسام صداع و ثقل سر و گرانی قی زنگاری آید آثار قرب موت بود و بعد قی سه روز مهلت
دهد یا در حال کشد اگر ثقل در نواحی راس و رقبه همیشه ماند پس تشنج و قی زنگاری پدید آید مریض همان ساعت بمیرد و اگر قوت قوی بود یکروز بکشد
سکون مرض و وجع بغتةً بی سببی ظاهر دلیل مرگ بود و این جهت آن باشد که طبع از حیات ناامید شود و ترک تصرف نماید ذات الجنب اگر ذات الریه

گردد و آثار کثرت ماده باشد و بد بود و اگر در ذات الجنب جای مرض سیاه گردد و قرب موت باشد اسهال قبل از روز هفتم در ذات الجنب و ذات الریه
بد باشد و در سل اسهال و اختلاط عقل و صداع و صورخین و کثرت عرق و بیطاقتی آثار قرب موت بود و عرق کثیر آثار گدازش و تحلیل تر سیما باشد خفقان
و غشی کثیر بی سببی مقدمه موت فجا بود و استسقا با حمی لیس از مرض حاده بد باشد استسقا با سرفه و استسقا با اسهال صفراوی بد بود و خواب
دقی در قولنج بد باشد و اگر با او تشنج پدید آید آثار مرگ بود و ایلاوس با تقطیر بول در هفتم کشد اگر با تپی ادرار بول شود امید سلامت باشد و جمیع
احشا در حمی گرم بد بود و مغص و قی و اختلاط عقل با هم مهلک بود و اگر بقی و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق سرد پراگنده در بشره و لون به اندام
دیگر باشد آثار خلط بد بود و اسهال سبز و گنده و ماده بد بد است اگر تن از وی پاک نگردد و فساد به دل و دماغ رسد و بمیرد و اختلاج شراسیف و اضطراب
حرکت چشم خاصه در تپ بد است ظهور خفقان ناگاه در حمی بقبض طبع مقدمه موت باشد برد ظاهر تن و حرقت باطن در حمی لازم و غلبه عطش
مهلک بود بول صفراوی که اول سفید با کف باشد و با آن خون سیاه از بینی آید بد باشد و آثار غلبه حرارت و جوش ماده و احتراق خون باشد
تازه گشتن زکام در ذات الجنب و ذات الریه بد بود و اگر کسی را در سینه ریم باشد و داغ کنند و ریم مانند درد بر آید زود بمیرد و اگر عرق سرد بر جبهه آید
و اظفار سبز زرد گردد و زبان آماسد و شور بر تن پدید آید آثار قرب مرگ بود شخصی را که از مرض ضعیف شده باشد اگر نفس متواتر شود و غشی افتد آثار قرب مرگ بود
میان پنج ساعت بیش نماند اگر صاحب تپ محرقه ناگاه راحت یابد بی ظهور بحران یا بغیر تسکین ادویه مبرده و نبض که سریع بود آهسته شود زود بمیرد اگر از شرب خمر عقل
شوریده شود و فراشا پدید آید بد باشد و بیم بود که بمیرد تندرست را اگر ناگاه سکته افتد و تشنج پدید آید بمیرد پس اگر در حال تب گرم گیرد بگشاید اگر تندرست را ناگاه صداع خیزد پس در سکته
افتد و تنفس بخرخره باشد در هفته بمیرد بدانکه اختلاف حرارت در تن محموم که بعضی اعضا گرم و بعضی سرد بود و کثرت هزال و ضعف و برگشتن
لون وجه بغیر سبب و عدم اشتها و سیاهی بول برازقی اسهال و نتن نفس و دهن در امراض حاده و خروج باد بی اختیار و قلق و فرو رفتن عینین
و صدغین و بر آمدن و تر و شدن و برگشتن اذنین و زردی یا سبزی یا سیاهی لون وجه و صغر یک چشم و رفتن بصر و سمع و برگشتن ذهن و ظهور سفیدی
در چشم و سائیدن دندان و علل حاده و هرب عینین از روشنی و دمعه بی اراده و حمرت سفیدی چشم و عروق سیاه تیره و عدم انفتاح عینین و حرکت
چشم و بر آمدن چشم و قرار نمودن بر یک پهلو و مائل شدن باستلقا و میل نظر باسفل و هذیان و برجستن و بدست بازی کردن خصوص در مرض حاده
و آماس گرم بر شکم مع حمی حاده و برد اطراف و سوزش شکم و عطش مفرط و تواتر نفس و صغر و ضعف نبض و سواد اظفار و اصابع و اطراف و تشقق اطراف
مع تعفن و وجع اذنین و حمرت اصل اذنین در سرسام و تقلص انثیین و تصبب در مرض حاده و عدم خواب در شب و اضطراب هنگام خواب و ظهور اضطراب
و بدی حال بعد خواب مهلک باشد **فائده** اگر روز ظهور مرض شنبه و یکشنبه بود و تاریخ نوزدهم ماه باشد یا روز مرض دوشنبه و سه شنبه و تاریخ هفتم
یا روز مرض چهارشنبه و تاریخ دوازدهم یا روز مرض پنجشنبه و تاریخ بیستم یا روز مرض جمعه و تاریخ سیزدهم ماه باشد مهلک بود **قول در فن التشخیص**
در امراض حاده اگر نبض قوی مائل بضعف شود بد است نبض ضعیف همیشه بد است خصوص در ابتدای مرض مگر در انتها چندان بد نبود و نبض سریع
متواتر ضعیف اکثر بد است نبض عریض و حبابی مدام بد است نبض عظیم از کثرت و غلیان ماده خبر میدهد نبض صلب در امراض حاده از غلیان ماده
و از افراط و غلظ و حبس و احتراق ماده نیز خبر میدهد نبض ناهموار از ضعف همه جسم خبر میدهد نبض متفاوت در غلیان دم و حمی ربع و امراض مراقی میباشد

نبض مرتعش اکثر از زوال قوت و قرب مرگ خبر دهد نفس سریع از تباهی خون یا فلغمونی آلهٔ تنفس یا اجزای قریبهٔ آن خبر دهد نفس بطی اکثر آثار قرب مرگ بود
نفس صغیر که در بدو هست نفس صعب یا هذیان در حمی حاده بد بود ضیق النفس بغیر سرفه که وقت نیم شب یا ... بود اکثر آثار مرگ بود نفس کلان و منخرین خرد یا عکس این
هر دو عسر اند نفس صعب و بزرگ آثار ضیق بود نفس با خرخره در امراض حاده آثار مرگ بود نفس که بمزاحمت شود و با کف باشد و در سکته بد است نفس گرم
آثار جوش ماده یا فلغمونی اجزای سینه بود نفس سرد در امراض حاده آثار مرگ است کثرت یا قلت خواب و بیداری همیشه بد است خواب گران غیر حمی
بد بود خواب و دهن کشاده آثار حرارت درون بود خواب چشم کشاده در حمی حاده بد است سهر در همه امراض بد است صفای جسم و قلق و اضطراب در حمی حاده
بد بود غلطیدن مریض با پایها افتاده بد است سوای از زمین وقتیکه همین و چه وقت خواب بیداری و اکل غذا ماند آثار مرگ بود هرگاه که مریض در بستر
نشسته ماند در حمی حاده یا ذات الریه یا ذات الجنب یا ضیق بد است وقتیکه محموم سر را بدست ماند یا تلاش شی که نباشد نماید یا اشیای غیر موجود
از لباس چیند یا رشته از جامه برکند یا در جامه پوشش چین ها نماید یا ره دیوار کند آثار مرگ بود هرگاه که مریض در بستر نشسته عرق یا آب و غیره گیرد
و وقت وصول در تکلم آواز و قرار قرار نماید اکثر آثار مرگ بود لون زبان تبنی و سیاه بد است زبان مرتعش اگرچه سرخ و صاف بود بد است زبان سیاه و یابس
و خشن و متشقق بد باشد زبان سیاه و مرتعش آثار قرب مرگ بود زبان مرتعش در حمی حاده آثار مرگ بود هر قدر که رخساره از حالت طبعی تغیر یابد بد است
جسم مریض که بسرعت سرد و بسرعت گرم شود بد بود لون جلد زعفرانی آثار یرقان باشد لون جلد در امراض حاده مائل بسرخی یا ترجی بد است
برودت یدین و رجلین و حرارت باطن و صدر آثار مرض بود نسبت برد اعضای برونی و حرقت اعضای درونی در مرض حاده آثار مرگ بود
شفافی اصابع و اظافیر و ثقل اعضای درونی آثار قرب مرگ بود وقتیکه بوی بیت از جسم مریض آید آثار قرب مرگ باشد نافض متواتر در ابتدای
حمی حاده بد بود نافض با عرق بد است بعد نافض گرم گردیدن عرق سرد بشتابی بد بود نافض متواتر و صحت آثار بد شکم بود لیکن در حمی آثار با زا من
حمی است قشعریره در ابتدای تب نائبه آثار ازدیاد است در امراض اس صدر بعد قشعریره سرد شدن جسم و حدوث فواق بسرعت آثار مرگ بود
بودن قشعریره بتوقف بد باشد مداومت قشعریره در امراض حاده بد است احتباس بول یا نافض بد است و آثار حدت تشنج اگر در امراض حاده بعد
قشعریره جسم گرم نگردد بد است تشنج که در ابتدای مرض ظاهر گردد بنسبت آنکه در حالت مرض شود کم عسر است اگر حمی شدید بالای تشنج آید بند و یکشد
همینسان بودن تشنج بالای حمی بد است بودن تشنج بالای سرسام بد است و آثار قرب مرگ ظهور فواق بالای قی بد بود و فواق که بالای قی و سقطاریا
و اسهال آید بد است قی اضطراری بد بود قی دموی با وجع ضلع و تکلم بد است قی سیاه در حمی حاده مهلک بود قی اندک و با اذیت در حمی حاده بد است
و وجع عنق در ابتدا و تزاید بعضی امراض بد است وجع گوش با حمی دائمی شدید بد باشد بودن وجع زیر قص اکثر آثار ظهور حیره بود بودن وجع مثانه آثار ظهور
مرض دموی بواسیری یا طمثی باشد وجع که شروع در اعضای غیر رئیسه کند و از آنجا با رئیسه رسد مهلک باشد رعشه در سرسام و مانیا مهلک است
در هر مرضی که رعشه زیاده شود بد است رعشه یدین در دوار آثار سکته بود ارتعاش آواز و زبان در حمی حاده بد است غشی در حمی حاده بغیر سبب ظاهر
آثار سمیت و ذبول باشد کثرت استرخاء و خدر همه جسم آثار ظهور مرض مهلک بود بودن استرخاء و خدر بغیر دوار در کهولان آثار ظهور سکته است
زوال خواهش طعام در امراض مزمنه بد است هرگاه در ابتدای مرض خواهش غذا بخوبی بود آثار درازی باشد با وجود اکل غذا بخوبی لاغر شدن

جسم منجر بدق باشد عطش بسیار یکه از شرب آب سیر نشود بد است عطش در مرض حاده بد بود عطش مفرط بغیر سبب ظاهری آثار زیادتی مرض بود
طنین در مرض حاده و حمی حاد بد است در طرش کثرت رعشه و خدر و ارتعاش زبان آثار قرب مرگ بود بطلان شامه
بعد زوال قوت آثار قرب مرگ باشد کسی را که بوی همه اشیا منتن نماید آثار بثور انف یا تباهی ریه باشد کسی که طعم ماکول
و مشروب متعفن شناسد آثار اذیت معده باشد زوال حس لمس آثار ظهور امراض راس و مرگ بود نقصان عقل در همه امراض
بد است همچنین نسیان هذیان مهلک است هذیان و شروع حمی بد است ضربه الاسنان در مرض بد است کمی حافظه و فقد بد باشد
آمدن عرق کثیر بغیر سبب ظاهر که جسم را نحیف سازد بد است عرق مفرط در حمی حاده بد است دائم بود یا معتدل عرق کثیر دائم بغیر سبب
ظاهری آثار مرض است ما اگر سرد باشد بنسبت گرم آمدن عرق کثیر در هر مرض با وجود کم شدن قوت بد است بودن عرق با بوی بد
آثار مرگ است عرق منتن در مرض حاد بد است آمدن عرق در زیر شش فضله در مرض طویل بد است آمدن عرق از همه تن یا فقط از یک جزو در مرض
حاده بد است عرق در دق بدتر باشد بول رقیق مائی بغیر آرام مرض بد بود افراط بول در مردان و ابدان یابس بد است منجر بدق احتباس بول
یا نزول آن بوجع کلیه آثار حرارت کلیه است و بالکل حبس آن در اندک روز مهلک بول غلیظ و فضلی در رسوب کثیر در استسقا بد است قلت
و رقت بول در هر مرض بد است بول رقیق شفاف مانند آب بد است بول سرخ و غلیظ و کدر مثال خون منجمد آثار شگافتن اوعیه کلیه است بول درخشان
و شفاف که قدری چسپیدگی در یک پهلوی شیشه دارد آثار امراض مراقی و مفاصلی است بول سیاه در امراض حاده بد است بول ترنجی سمانت مانند
خمر باشد که رسوب در عمر بیست پنج یا سی سال آثار ظهور بواسیر است رسوب مختلف ناهموار بد است رسوب شفاف یا سیاه بد است اگر مختلف یا سیاه و
ناهموار بد است بودن ابر بلند بسطح بول مثال حلقه در امراض حاده بد است قشر شحمی یا بول آثار حرارت و دق است بول کفدار که از حرکت پیدا
نشده باشد بلکه مانند حباب نماید آثار نزله و زکام است بول غلیظ یا قشر غلیظ شحمی بغیر ظهور سرفه آثار جمره باشد بول رغوی که در آن شحم نظر آید مثال نسیج
عنکبوت بد است رسوب سفید غلیظ بلغمی آثار ظهور بلغم است رسوب سرخ آثار کثرت گدازش اجزای غلیظ و ارضی است اگر رسوب [illegible]
بود آثار ظهور بثور مثانه است ظهور قشر مانند شعیر در بول غلیظ آثار بثور حمی مثانه و اورتیرا بود در بول صاف اگر ذرات باریک راسب شوند آثار
مرض ثقلیست بول سرخ مثال خون آثار استرخای غدد کلیه است خروج کرم در بول آثار بثور و غیره در غشا و اجزای بول باشد بول شحم دار بد باشد
و در دق و ضیق بدتر بول منتن در امراض حاد آثار قرب مرگ باشد بول هر قدر که رقیق باشد بد است بول که بغیر احساس یا در خواب برآید
بد است خواهش جماع در حالت ناتوانی آثار باز آمدن قوت زائله است خروج منی بغیر اراده آثار حدت یا ضعف اوعیه است قلت یا عدم نفث
در ذات الجنب و ذات الریه اکثر بد بود نفث پیوسته با وجع سینه بد است نفث رطوبی غلیظ لزج در ذات الجنب و ذات الریه عسر است نفث
سرخ یا سیاه یا سبز بد است نفث لزج با خرخره بد است نفث تیتی یا سرخ و غیره که مزه تلخ یا شیرین دارد آثار مرگ ضیق و غیره بود کثرت خروج براز
در هر مرض بد است خروج براز مائی در حمی و امراض اطفال بد است کثرت براز در دق و ضیق بد است براز غسالی آثار اسهال کبدیست خروج
غذای غیر منهضم در براز آثار ذرب بود خروج براز بلون خمر و سیاه منتن در امراض حاده بد است خروج براز شحمی و رطوبی بد است خروج خراطین زنده

یا مرده بغیر براز در ابتدای مرض بد است خروج براز ابقی در قولنج بد است قی سبز یا سیاه یا مختلف الالوان بد است قی شفاف و ثقیل آثار مرگست انواع
قی و نیز آنکه اندک و بعسر آید در امراض حاده بد است قی در جراحت بد باشد **قول بقراط و مارکو** در امراض حاده غور عینین تیزی انف عمق صدغین
برد اذنین صلابت جلد وجه لون تبنی یا سیاه شفافی ابرو و لب آثار بد است اگر در استسقای سینه یا شکم دفعةً لون وجه از سرخی بشفافی وغیره مبدل
شود آثار مرگ باشد لون تبنی وغیره در صبیه یا که از شباب گذشته باشند آثار بدی علامت است در مرض هر قدر که لون تبنی زیاده شود همانقدر آثار کثرت
مرض و زوال قوتست لون وجه شفاف و سبز آثار سده کبد یا سپرز یا طحلت باشد کشیدگی وجه دفعةً در قولنج و دیگر امراض بد است داغ سیاه بر همه
وجه در امراض حاده آثار زبونی کثیر است خوبی لون وجه با خشم در امراض حاده بد است عرق سرد بر جبهه در امراض حاده بد است هرب عینین از ضو
و دمعه بد است خرد شدن یک چشم و حمرت بیاض چشم و شفافی یا سیاهی وریدها و بر آمدن و بیحرکت بودن چشم و کدورت آنها بد است حمرت چشم
آثار صداع بود تبدیلی لون عین بد است بند نشدن اجفان در خواب خوب بد است بودن چشم نصفی بند بطوریکه سفیدی بالائی مرئی گردد و اکثر آثار حیات
با تشنج باشد زوال بصر دفعةً بعد سکته یا تشنج یا فالج آثار مرگ بود حکه بینی در جوانان آثار رعاف و در صبیان آثار حیات باشد اختلاج لب زیرین آثار
قی است اختلاج دهن در امراض حاده بد است گوشها شفاف یا سیاه یا صلب آثار مرگ بود **فصل نهم در ذکر سوء مزاج** مزاج شخصی در همه عمر بیکجانب
میل دارد یا بجانب گرمی یا سردی یا تری یا خشکی این را سوء مزاج ثابت گویند یا مزاج اندام مخالف یکدیگر باشد بهری که گرمتر باید سردتر و بهری که سردتر باید
گرمتر و بهری که تر تر باید خشک تر و بهری که خشک تر باید تر تر بود یا آنکه تر باید تر تر از آن بود که باید و علی هذا القیاس گرم و سرد و خشک و این را سوء مزاج مختلف
گویند **فصل دهم در ذکر اسباب** مسخنه و مبرده و مرطبه و مجففه **اسباب مسخنه** ده اند اول اکل اغذیه و ادویه مسخنه دوم حرکات معتدل
ریاضت و صناعت سوم دلک معتدل چهارم ضمده گذاشتن [illegible] پنجم [illegible] نهادن ششم [illegible] معتدل هفتم هوای معتدل [illegible]
هشتم خشم معتدل نهم سر با غسل آبهای که پوست را درشت و مسام بند کند دهم [illegible] معتدل [illegible] **اسباب مبرده** پانزده اند
یکی حرکت با فراط که تحلیل حرارت غریزی کند دوم سکون با فراط سوم طعام [illegible] چهارم نا یافتن غذا پنجم [illegible] ششم [illegible] اغذیه و ادویه سرد هفتم
هوای سخت گرم و اضمده گرم هشتم غسل با آبهای گرم [illegible] بسته شدن مسام از افراط [illegible] آبهای [illegible] وغیره [illegible] استعمال اطلیه و ضمده
سرد نهم کثرت استفراغات و جماع دهم سده یازدهم اندوه عظیم دوازدهم شادی عظیم سیزدهم لذت عظیم چهاردهم صناعت که سردی فزاید پانزدهم
خالی اخلاط **اسباب مرطبه** یازده اند اول حرکت و ریاضت [illegible] دوم [illegible] خفتن سوم باز ایستادن استفراغات عادی چهارم
استفراغ صفرا پنجم کثرت غذا ششم کثرت اکل اغذیه مرطبه هفتم گرمابه معتدل خاصه عقب طعام هشتم جلوس در آبهای خوش خاصه در وقتهای معتدل
نهم هوای سرد [illegible] دهم [illegible] معتدل [illegible] یازدهم شادی معتدل **اسباب مجففه** یازده اند اول
حرکت با فراط دوم بیخوابی مفرط سوم استفراغ و جماع مفرط چهارم نا یافتن غذا پنجم اغذیه و ادویه مجففه ششم کثرت خشم و اندیشه و حرکات نفسانی
هفتم سرما [illegible] هشتم غسل با آبهای قابض نهم سده دهم [illegible] گرم یازدهم کثرت جلوس گرما **فصل یازدهم در اسباب**
تباه کنندهٔ شکل اندام [illegible] **اسباب تباه کنندهٔ شکل اندام** ده اند یکی آنکه قوت مغیره یا [illegible] نطفه

ضعیف باشد وکار خود چنانکه باید تمام نکند دوم آنکه در وقت زادن سببی افتد که شکل اندام تباه گردد سوم آنکه در مدت پروردن کودک
وشستن وبستن وبرداشتن ونهادن آفتی افتد از تقصیر دایه یا قابله چهارم افتادن وزخم رسیدن پنجم امراض چون تشنج تمددی ولقوه وجذام واستسقا
سل ششم فربهی مفرط هفتم هزال مفرط هشتم آماس نهم رستن جراحت نه بر آن گونه که باید دهم آنکه نهاد عضوی بر جایگاه نباشد **اسباب**
سدّه ده اند اول آنکه چیزی غریب در منفذی افتد چنانکه سنگ در مجری دوم آنکه ثفل کثیر وغلیظ در امعا جمع یا خشک شود سوم آنکه ماده فسرده
گردد چنانکه خون در دهن جراحت یا مجری بول یا منفذی دیگر بسته گردد چهارم آنکه در منفذی قرحه افتد وگوشت فزونی بروید وآن منفذ تنگ یا بسته گردد
پنجم آنکه در منفذی ثؤلول وغیره پیدا شود ششم آنکه در پهلوی منفذی ورم شود ومنفذ فراهم آرد هفتم استعمال دوای قابض که تضییق منفذ کند وغسل آبهای قابض
وآب سرد وناکردن حمام وجمع آمدن چرک ودرشت شدن پوست بسبب غبار وآفتاب از همین نوع باشد هشتم بستن عضو نهم فوت قوت ماسکه که بدان سبب لیفات
اوعیه که آلات اوست فراهم آید دهم سرمای سخت **اسباب فراخی منفذ** چهار اند یکی آنکه قوت ماسکه ضعیف از قوت دافعه باشد دوم ادویه کشاینده سدد سوم ادویه
مرخیه یعنی نرم کننده اندام واین ادویه گرم وتر باشند چهارم فعلی که مسام وسدد بگشاید آن فعل آنست که مردم نفس باز پس کشد وخود را فرو گیرد **اسباب درشتی** شش اند یکی اشیای
زداینده چون سرکه وعسل ومانند آن دوم اشیای محلله چون کف دریا وغیره سوم اغذیه واخلاط تیز چهارم اشیای قابض پنجم ادویه سرد وهوای سرد ششم بخار زمین
اسباب نرمی دو اند اول اشیای لزج چون مسکه وعسل کتیرا ومانند آن دوم اشیای محلل لطیف چون شکر فانید ومانند آن **فصل دوازدهم**
در ذکر اسباب که اندامها را از موضع ونهاد خود برآرد وحرکات نا طبیعی وتفرق اتصال **اسباب که اندام را از موضع ونهاد بیرون آرند**
چهار اند یکی کشیدگی عصب ورباط دوم حرکت سخت که اندامی را ناگاه افتد ودران حرکت اعتماد بران عضو کرده باشد وعضو دران حال بر نهاد طبیعی
ایستاده نبود چنانکه کسی را حرکتی اتفاق افتد وپای او بگردد سوم رطوبت لزج که عضو را از جای بلغزاند چهارم ماده بد که گوهر رباطی یا عصبی را تباه کند
چنانچه در جذام افتد **اسباب حرکت نا طبیعی** شش اند یکی یبوست چنانچه در فواق وتشنج یابس دوم فضله چون تشنج امتلائی سوم سده که راه
قوت بگیرد وبدان سبب رعشه پدید آید چهارم فضله سرد که عضلات را بلرزاند واین را نافض گویند یعنی تب لرزه پنجم فضله تیز سوزاننده که
عضلات را سخت بلرزاند واین را اقشعریره گویند ششم در عضوی فضله بلغمی باشد وبدان سبب حرارت غریزی برسد وباد پیدا شود وراه بر آمدن جوید
واختلاج پدید آید اگر فضله لطیف تر یا کمتر باشد بخار گردد وتمطی پدید آید اگر فضله بسیار یا غلیظ باشد در همه اندامها اعیا پدید آید پس اگر فضله اندک حرکت
کند اعیا تمددی واعیا قروحی واگر بسیار متحرک باشد نافض پدید آید **اسباب تفرق اتصال** دو اند یکی شکسته شدن وکوفته گردیدن
وبریدن دوم آفات درونی وآن پنج اند یکی ماده تیز هر جا که گذرد یا درنگ کند آن موضع را بخراشد وبسوزد دوم رطوبت باشد که عضوی را
نرم کند وفزاینده بازتر بود سوم یبوست که پوست را درشت کند وبترقاند چهارم باد که بسبب حرکت او تمدد یا خلیدگی درانجا پدید آید پنجم کثرت غذا
که در میان اجزای عضو جای کند **فصل سیزدهم در اسباب وانواع الم** وآن پانزده اند یکی الم خارشت سبب او خلط شور یا تلخ باشد
وخارش که از حریف باشد سوزانتر بود دوم گویا که چیزی درشت بدان موضع میرسد واین را خشونت گویند سبب این گذشتن خلط تیز باشد یا چیزی
درشت چون ریگ که در گرده تولد کند ودر مجری بول آید سوم الم خلنده که ناخس نامند سبب او تفرق اتصال باشد بسبب ماده فزونی که

اغشیهٔ عضو را از پهنا بکشد چهارم گویا که موضع را می فشارند و ضاغط خوانند سبب او کثرت خلط یا باد باشد که گرد عضو آید و جایگاه عضو تنگ شود
پنجم گویا که آن عضو را میکشند و تمدد گویند سبب او باد یا خلط باشد که عصب یا عضله را بکشد ششم گویا که آن موضع از هم باز میشود و مفسّخ نامند
سبب او ماده بود که در عضله و لحم و غشا باشد و از هم بکشد هفتم گویا که آن موضع شکند و تکسیر گویند سبب او ماده یا باد باشد در عظم و غشای او یا سرما
که بغشا رسد و آن را بهم فشارد هشتم گویا که ضعیفی در آن موضع می آید و مرخی نامند سبب او ماده باشد که در لحم عضله در آید و بوتر و عصب برسد نهم گویا
که آن موضع را سوراخ میکنند و ثاقب نامند سبب او ماده کثیر و غلیظ یا باد غلیظ بود که در عضوی گرد آید دهم گویا که می دوزند و مسلّی خوانند
سبب او مثل نهم باشد یازدهم گویا که آن عضو خفته است و خدر گویند سبب او سردی مزاج عضو و سده باشد دوازدهم گویا که می زنند و ضربان گویند
سبب او ورم گرم یا سرد یا صلب یا نرم بود که نزدیک شریان باشد سیزدهم الم یا گرانی و ثقل خوانند سبب او آماس عضو بی حس باشد چون شش
و جگر و گرده و طحال یا ورم عضو حساس بود اما از ورم حس باطل گشته چنانچه سرطان اندر فم معده چهاردهم الم انواع ماندگی و اعیا گویند سبب او
فضله بسیار تر یا غلیظ تر باشد و در همه اندام بود پانزدهم الم سوزنده و لذع گویند سبب او خلط تیز باشد **بدانکه** اوجاع صعب قوت را ببرد و اندام را
از کار باز دارد و نفس از حال طبیعی بگرداند و عضو درد مند اول بسبب اجتماع ماده گرم شود و پس بسبب تحلیل و هزیمت روح روی بسرد شدن نهد
قول دوان انتونیو سبب وجع شی است که بقوت و سختی کارخانهٔ حس المس نماید یا بسته سازد و در تمامی اجزای کارخانه حواس پدید می آید
مگر در عظم و غضروف و دماغ و عصب نمیشود چرا که حس ندارند و تا آنجا روح حیوانی که مبدای حس است رسیدن نمی تواند و اگر چه روح از اعصاب
بهمه جسم منتشر میگردد اما اعصاب حس ندارند چرا که فقط زوائد دماغ اند و دماغ خود حس ندارد مگر غشای دماغی که حس است

فصل چهاردهم

در اسباب تخمه و امتلا و تولید منافذ و بر آمدن و افتادن دندان و بویائی و خواب و خنده و گریه و مرگ مفاجات و خشم و خجالت و دلیری و جوانمردی و زندگی و مرگ طبعی

اسباب تخمه و امتلا دو اند یکی برونی و این چهار اند اول کثرت اکل طعام و شرب دوم کثرت
رفتن در حمام قبل یا بعد طعام سوم ترک ریاضت و عدم استفراغ وغیره چهارم سوء ترکیب اکل دوم درونی و این سه اند اول ضعف
قوت هاضمه دوم ضعف قوت دافعه یا قوت ماسکه سوم تضییق عروق و مجاری **اسباب تولید منافذ** چون ارکان بحکم او تعالی آمیخته شد
طبع هر مایه واجب کرد که هر یکی را راهی باشد که آنچه اندروی تحلیل شود و بخیزد در آن راه بیرون آید و باصل خویش پیوندد و همچنین هر یکی را
آلتی بایست که کار او در آن آلت ظاهر تر باشد و چون جایگاه مایهٔ ناری و هوائی برتر بایست و جای مایهٔ آبی و خاکی فروتر آفریدگار در زبر
کاسهٔ سر و مسام همه تن بهر تحلیل بخار دخانی و آلهٔ بینائی بهر طبع ناری و آلهٔ شنوائی و بویائی جهت طبع هوائی پدید آورد و منافذ زیرین
برای کثافت طبع آبی و خاکی پیدا کرد **اسباب بر آمدن و افتادن دندان** که اول بر آیند در خور اندام اطفال می باشند
و چون اندام قوی تر شود دندان هم قوی تر باید و این دندان اول قوت آن ندارند که همه عمر خدمت تن نمایند و اشیای غلیظ و خشک را خایند
و شکنند لهذا طبع بحکم او تعالی دندان نخستین را اندازد و دیگر قوی تر روید **اسباب بویائی** اجزای لطیف از اشیای گوناگون بهوا می آمیزند
و مردم آن هوا را بنفس کشد و آن اجزا که بهوا آمیخته است بدماغ رسد و بویش دریابد و بوی اشیای گرم زود تر رسد چه گرمی بر شوند

وبهوا آمیزنده تر است **اسباب خواب** [illegible] بتدل بدماغ برآید و دماغ ازان تر و گسترنده تر شود و به تبع او اعصاب هم گسترنده
و بدان سبب همه اندام در خواب سست [illegible] که چون مردم غذا خورند بخواب میل نمایند و چون گرسنه مانند خواب نبرد چراکه گرسنه
را چیزی نباشد که بخارات وی آن بدماغ [illegible] مانده شود و رنجی کشد حرارت در تن او افروزد و تریها را بخار گرداند و بدماغ برآرد
و بخواب در شود چراکه خواب حاجتمندی [illegible] مردم رنجور از خواب تازه گردد و آسایش یابد و وقت خواب شب است چراکه چنانکه تر
از روز نباشد **اسباب خنده و گریه** [illegible] طبع خوش آید خون و روح که مرکب قوتها است بظاهر تن میل کند و برای درآ
او اعصاب دل و سینه باز شود و از باز شدن اعصاب شکل خنده بر روی پدید آید و هرگاه که غم رسد خون و روح بدرون تن باز گردد و سردی و خشکی
دماغ را افشارد و اعصاب که از دماغ بچشم و روی آمده اند کشیده شوند و شکل گریه پدید آید **اسباب مرگ مفاجات** اگر خوشی از حد بیرون
باشد دل گشاده تر گردد و روح و حرارت غریزی خود بیرون افگند و سرد شود و بس ناگهان بمیرد و اگر غم از حد بیرون باشد همه حرارت بدل بازگردد
و دل فراهم آید و حرارت در دل بند شود و فرو میرد و بس ناگهان هلاک گردد **اسباب خشم و خجالت** وقتیکه حالی نو که مردم را ازان ننگ آید
پدید آید حرارت بیرون جوشد چه نفس گوهر دمیست خواهد که آن حال را دور کند برای این در وقت خشم عروق گردن پر شود و روی سرخ گردد
و چشم برخیزد و مردم بی باک شود و شکل خشمناکی پدید آید و هرگاه که در اعصاب رطوبت کثیر بود و حرارت آن رطوبت را رقیق کرده بجنباند اندام لرزیدن
آید و هرگاه که حالی نو که ازان شرم دارند پدید آید و نفس خواهد که نشان آن شرم بپوشد بدین سبب روح بجنبد و بظاهر پوست میل کند تا آن حال را باز دارد
و شکل خجلی ظاهر گردد و بدین سبب رخساره خجل سرخ شود **اسباب دلیری و جوانمردی** اگر دل بزرگ و خون غلیظ باشد مردم دلیر و کینه ور
بود و عکس آن بددل باشد اگر فضای دل فراخ بود توانگر باشد و عکس آن بخیل اگر مزاج دل سرد باشد مردم آهسته بود و عکس آن سبکبار و دلیر باشد اگر در صفات
مذکوره معتدل بود مردم هم در عادتهای مذکوره باعتدال باشد **اسباب زندگی و مرگ طبعی** سبب زندگی حرارت غریزیست که در دل است و از
دل بهمه تن میرسد و اصل تولد این حرارت از قوت حیوانیست یعنی زندگی آنکه حیوان را ادراک محسوسات میباشد و باختیار خود حرکات میکند و مرگ
باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی باشد **بدانکه** مرگ عارضی نیست که از ابتدا میتوان داشت چه ترکیب تن ترکیبی پایدار نیست مادها
او همه اثر پذیرنده و تباه شونده و ممکن نیست که همیشه تن او را از تحلیل و تباه شدن نگاه توان داشت یا بدل آنچه تحلیل شود باز توان آورد پس تا یک
مدت پایداری او گسسته شود و آخر بمیرد **بدانکه** مردم در سالهای جوانی معتدل تر از همه سالهای عمر باشد لیکن قیاس کودکی گرم و خشک و قیاس
پیری گرم باشد چه کودکی تری را در زادی فزون باشد و در پیری گرمی سخت اندک تری غریب تر باشد چراکه بعد سی و پنج سال گرمی کمتر میشود
تا چون بروزگار کهلی رسد گرمی و تری هر دو بسیار کمتر شده باشد و بعد شصت سالگی که پیری بود باقی گرمی و تری را در زادی همچنان کم میشود
تا هیچ نماند و کاهیدن گرمی و تری ضرورست چه مایه گرمی تریست چنانکه مایه فروغ چراغ روغن است هرگاه که روغن کمتر شود فروغ کمتر گردد
همچنین تری را در زادی را گرمی هوا میستاند و حتی را گرمی را در زادی خرج میکند یعنی بحرکات ... تا که مردم اندیشه میکند از و خرج میشود و این خرجها
پیوسته میباشد و از غذا بدل او تمام نشود چه هر چند روزگار برآید غذا کمتر گوارد و چون هضم کمتر شود بدل ما تحلیل حاصل نگردد لیکن تری غریب

سرد و تر جمع میشود تا بیک بار آن حرارت اندک که مانده باشد هم از روی آنکه این تری بسیار باشد و حرارت اندک هم از روی آنکه این تری و
تری ضد آن حرارتست آنرا فرو گیرد و فرو میرانند بدین سبب ضرورست که تن مردم همیشه پایدار و زنده نماند و این مرگ طبیعیست **فصل سیزدهم**
در ذکر آثار نضج خطری که در مرض باشد قبل از ظهور نضج راستینی بود چرا که غایت قوت مرض تا وقت نضج باشد اگر خطائی نکند بدانکه حال
محموم در تب مانند حال عضوی باشد که درد و ورم بود که پخته خواهد شد و ریم خواهد کرد چنانچه در جمع آماس ورمی که پختن و ریم کردن آغاز کند زیاده
گردد و باشد که تب تولد کند هرگاه که ماده تب در عروق پختن آغاز نهد در آن روز تب گرمتر آید و چون پخته شد تب آهسته تر گردد و پس حال تب مانند
ورم باشد تا که در ورم ریم سفید هموار معتدل تولد نکند پخته نشده باشد در تب نیز تا که در بن شیشه رسوب سفید و هموار پدید نیاید ماده تب در عروق
پخته نشده باشد **فائده** بعد نضج امنی از خطر باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تام پدید آید از خطر مرض تمام بیرون آید اگر خطائی کرده نشود
و درازی و کوتاهی مرض باندازه دیری و زودی نضج باشد و نضج راستینی جز دلیل سلامت نباشد اگرچه مرض صعب باشد و آثار بد بود و اگرچه نضج
آثار سلامتست نابودن آن نشان مرگ نیست چه امراض باشند که دراز شوند و هیچ اثر نضج ظاهر نگردد و بیمار اندک اندک بسلامت از مرض بیرون
آید لیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت برجا بود امیدوار باشند و اگر با نضج پدید آمدن قوت ضعیف بود هیئت باشد انتباه اگر اثر نضج ظاهر شود بدانند
که قوت مغیره بر ماده غالب گشت و طبع قوت گرفت و ماده را دفع تواند کرد و پس اگر طبع را درین وقت یاری دهند کار باشد یاری دهند و اگر اثر
نضج پدید نیاید و قوت برجا باشد طبع و قوت مغیره را در نضج آن ماده یاری دهد و اگر قوت ضعیف باشد و هیچ اثر نضج نیابند هیچ علاج قوی و استفراغ
ننمایند و بدان مشغول باشند که قوت ضعیف را نگاه دارند بدانکه در امراض آلهٔ تنفس اثر نضج در نفث و در علل معا در ثقل و در امراض کبد
در بول و در علل و آماس دماغ چون زکام و سرسام وغیره در مخاط و در امراض چشم در رمص و در حمیات در رسوب بول جویند اگر هیچ رسوب نباشد
و رنگ و قوام بول رقیق بود اثر نضج نباشد و اگر رنگ و قوام او از آنکه در ابتدای مرض بود دیگر شود مثلا اگر سفید بود و با زرد گردد و قوام معتدل شود سبب گفتند نضج باشد و اگر رنگ
قوام از حال بگردد اما سوده نباشد آثار عفونت و نضج بد باشد اگر با تب آماسی در عضوی بود اثر نضج در بول و هم در موضع آماس ببینند اگر در
امراض سینه نفث پخته یکبار بسیار برآید آثار نضج ماده و فوت قوت باشد چه اگرچه ماده پخته باشد و قوت ضعیف بود و نفث بسیار نباشد و امراض
که در مزاجهای یابس افتد نضج ماده و هم استفراغ عسیر بود و آثار یبوست در ذات الجنب آن بود که قوت برجا باشد و وقت نضج هیچ نفث نیز
و در امراض سینه که با هایبوست طبع باشد و در حمیات یبوست دهن و سیاهی زبان و درشتی پوست بود و در درد چشم و عدم رمص بعد چشم و زکام
و سرسام یبوست مجری بینی و عدم ترشح و در آماس پیشها سختی موضع و عدم ریم **فائده** اگر در امراض سر چون سرسام و زکام رطوبت رقیق و تیز
از بینی و کام پالودن گیرد آغاز نضج باشد اگر بران بایستد نضج ناقص بود و اگر قوام او معتدل گردد نضج راستینی باشد و در درد چشم اشک رقیق
و بسیار علامت آثار خامی و آغاز نضج [illegible] کمتر شود و قوام معتدل گیرد نضج ناقص باشد و اگر باندکی بازآید و غلیظ گردد و رمص کند و چشم بهم گیرد
نضج راستینی باشد و در امراض سینه [illegible] نفث رقیق آغاز کند آغاز نضج و اگر بران بایستد نضج ناقص و اگر معتدل گردد و باسانی برآید نضج راستینی باشد
اگر از پیشها زردآب بسیار [illegible] خامی و آغاز نضج و اگر کمتر شود و قوام معتدل گردد نضج ناقص و اگر سفید و هموار و معتدل باشد نضج تام

اما بول هر چند سفید تر و رقیق تر بود از نضج دورتر باشد اگر پس آنکه سفید بود بزردی گراید یا از رقت تیره شود و هم بران بماند و رسوب نکند یا
بقوام رقیق باشد و برنگ ناری شود آثار آغاز نضج باشد اگر در شیشه بر بول یا میان بول اثر چیزی چون ابر سفید و هموار پدید آید آثار نضج ناقص باشد اگر رسوب
هموار و سفید و پیوسته در بن شیشه پدید آید نضج استیفائی بود پس اگر نضج ناقص بود بحران هم ناقص باشد و اگر تمام بود بحران هم تمام باشد بدانکه هوای سرد
و اغذیه و اشربه بارد نضج را باز پس افگند بدین سبب دلک و حمام و نطول و اشربه معتدل در نضج یاری دهد و در فصل تابستان و شهرهای گرم نضج
زود و تمام پدید آید اگر در حمی غب خالص روز دوم در بول اثر نضج استیفائی پدید آید تب از سه نوبت بیش نیاید و اگر نضج ناقص بود هفت نوبت
دارد **فصل شانزدهم در ذکر بحران** بحران لفظ یونانیست یعنی متوجه شدن خصمی بر خصمی و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبع با علت
و بدان سبب در تن مریض تغیر پدید آمدن بحالی بدتر یا بهتر و تغیر حال بهشت وجه است اول آنکه طبع غالب آید و ماده مرض را یکبارگی خارج
نماید و این را بحران جید تام گویند دوم آنکه طبع یکبارگی مغلوب شود و مرض غالب آید و این را بحران ردی تام نامند و هردو مخصوص بامراض حاده
اند سوم آنکه اگرچه طبع غالب آید و بحران نیک کند اما همگی ماده را یکبارگی دفع نماید بلکه اندک اندک چهارم آنکه اگرچه غلبه طبع اول بر ماده ظاهر نباشد
لیکن طبع ماده را اندک اندک همی برد و باخر غلبه او یکبارگی ظاهر شود و مرض ازو زایل شود و این هر دو را بحران جید ناقص گویند پنجم آنکه مرض غالب آید
و بحران بد کند و یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبع را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد تا که بهلاک رساند ششم آنکه اگرچه مرض غالب آید و طبع مقهور
ساخته هلاک سازد و این هردو را بحران ناقص ردی گویند و این چهار قسم اخیره مسمی اند به بحران مرکب هفتم آنکه طبع اندک اندک قوت همی گیرد و ماده
مرض همی پزد و بتدریج تمامی ماده را دفع سازد بغیر ظهور تغیر عظیم و این را تحلیل گویند هشتم آنکه ماده اندک اندک مستولی شود و پخته نگردد و طبع روز بروز
بضعف گراید بغیر ظهور تغیر عظیم تا که مریض هلاک گردد و این را ذبول و کاهش گویند و تحلیل و ذبول هردو مختص بامراض مزمنه است و هرگاه طبع عند
بحران ماده را یکبارگی دفع تواند کرد بسا باشد که از اعضای رئیس دفع نماید و بدیگر اعضا افگند و این را بحران انتقالی گویند و این نوعست بعضی
جید و بعضی ردی آنچه جید است چون یرقان و حکه و بهق و آنچه ردیست چون اورام و خراج و دبیله و طاعون و نمله و ناسور و آبله و آکله و خناق و برص و غدد
و داء الفیل و دوالی و لقوه و تشنج و وجع الورک و وجع الرکبه و بحران که انتقال بدین علامات نماید از آنجهت ردی گویند که اصل مرض اگرچه دور شود اما بیمار
بمرض دیگر که بعضی از آن حادست و بعضی مزمن مبتلا شود و بحران انتقالی نمی افتد مگر آنجا که ماده غلیظ و قوت ضعیف باشد زیرا که اگر قوت قوی
و خلط معتدل القوام و قابل دفع باشد بحران تام می افتد و آثار تمامی بحران جید بود یا ردی شدت قلق و اضطرابست نزد بحران **فائده** هر مرض
که آخر بسلامت بود چهار مرتبه می باشد یعنی ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط و بحران تام جز بوقت انتها نباشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک بود و آنچه در وقت تزاید افتد اگرچه جید است
ناقص باشد و اگر ردیست بیمار دران بحران سخت بدحال باشد و آنچه در انتها افتد تمام باشد پس اگر جید است مریض یکبارگی از خطر برآید و اگر ردیست
یکبارگی هلاک گردد اما در وقت انحطاط نه بحران باشد نه موت و وقت موت ابتدا و تزاید و انتهاست و هر بحرانی که در ایام بحران افتد آثار
سلامت بود و آنچه پیش از آن باشد دلالت کند بر کثرت و رداءت ماده یا بسبب خارجی که طبع را بی هنگام بجنباند چون عوارض نفسانی
و اشربه و اطعمه نا ملایم و بیوقت و هرگاه در روزی که بحران نیک متوقع باشد آثار بد پدید آید سخت بد باشد **بدانکه** در روزگار بیماری بعضی

روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران کی خواهد بود و آنرا ایام الانذار خوانند و بعضی روزها
نه از باحوری باشد و نه از انذار و آنرا ایام الواقع فی الوسط نامند **فائده** ایامی که در وی بحران افتد و تمام و نیک باشد یازده روز است
چهارم هفتم چهاردهم هفدهم بیستم بیست یکم بیست چهارم بیست هفتم سی یکم سی چهارم سی هفتم چهلم و ایامی که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نباشد
و مسمی با ایام الواقع فی الوسط اند شش روز اند سوم پنجم ششم یازدهم سیزدهم هفدهم و ایامی که در وی بحران ناقص و با رنج و خطر باشد هشت روز اند ششم
هشتم دهم دوازدهم شانزدهم نوزدهم و ایامی که در آن بحران نباشد سیزده روز است بیست دوم بیست سوم بیست پنجم بیست ششم بیست هشتم
بیست نهم سی ام سی دوم سی سوم سی پنجم سی ششم سی هشتم سی نهم **بدانکه** جمله ایامی که در وی بحران افتد یا نیفتد سی هشت روز شد علی الاصح و بعضی
روز اول و دوم نیز از بحران شمرده اند زیرا که حمی یوم روز اول یا دوم بگذرد و گذشتن تغیر حالست و هو البحران این همه که گفته شد از تعداد ایام
باحوریه در امراض حاده واقع میشود و بحران همه امراض حاده در اکثر بروزهای طاق باشد لهذا بحران حمی غب روز یازدهم بیشتر از چهاردهم میشود اند
و در اکثر امراض و حمیات منتهای بحران همچون عدد روزها بحران باشد مثلاً هفت و دو در غب همچون هفت روز حمی محرقه باشد و صعوبت و قوت بحرانها
تا یوم بیستم بود و بعد آن آهسته تر باشد **فائده** بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی و قوت بحران
چهارگانی تا بیست روز تمامتر بود و قوت بحران هفتگانی تا چهل روز باشد و قوت بحران بیستگانی تا صد و بیست روز بود و اما در امراض مزمنه تا دو
سال همچون عدد ایام امراض حاده باشد چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و بعضی بعد از چهلم روز بحران روز شصتم
و هشتادم و صد و بیستم از ایام بحران شمرده اند زیرا که قوت بحرانهای بیستگانی تا صد و بیست روز باشد با جمله بعد صد و بیست روز بحران
یا پس هفت ماه یا بعد هفت سال یا بعد چهارده سال یا بعد بیست و یک سال باشد **بدانکه** روز چهلم آخر بحران حاده است و اول بحران مزمنه
پس اگر ماده بغایت حادست بحران روز چهارم افتد الا حسب قلت حدت آخرتر پدید آید تا چهلم و مرض مزمن هر چند مزمن تر بود بحران او
دورتر از چهلم باشد **فائده** ایام انذار آنکه خبر دهد که یوم بحران کدامست و در انذار نیز تغیر واقع میشود و اکثر است که یوم انذار نصف یوم بحران باشد
مناسفه غیر حقیقی چنانچه اگر در امراض حاده روز اول اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد و اگر مرض بغایت گرم و سریع الحرکت بود بحران در
سوم کند و اگر آهسته تر باشد روز چهارم بحران افتد و اگر روز انذار چهارم باشد و آثار بد بود بحران روز هشتم باشد و اگر یوم انذار روز هفتم بود بحران در
یازدهم و چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب گرمتر باشد و اثر نضج ظاهر شود بحران در چهاردهم باشد و اگر آثار نضج در چهاردهم
پدید آید بحران در هفدهم یا بیستم یا بیست یکم باشد و اکثر در بیستم بود و همچنانکه روز چهارم انذار روز هفتم کند و یازدهم چهاردهم را و روز هفدهم
انذار بیستم تا بیست یکم کند و نیز هم بیست یکم و بسا باشد که اثر نضج در هفدهم پدید آید ضعیف باشد و بحران تا بیست یکم در گذرد و بچهل رسد
روز بیستم انذار چهلم کند و از ایام واقع فی الوسط روز سوم است که بروز پنجم انذار کند و هرگاه که نشانها در روز سوم پدید آید بد باشد و بحران بروز ششم
کند و در پنجم روز نهم انذار نماید لیکن اگر آثار بد باشد بحران روز هشتم کند **انتباه** در امراض حاده بسا باشد که نشانهای بحران سه روز پیوسته
باشد یعنی بحران سه روز تمام شود و بدانند که درین سه روز هر کدام که در وی آثار بحران بیشتر و قوی تر باشد همان الیوم البحران باید شمرد و ناچیز یوم الانذار

تیز بران گواهی دهد آن روز یوم الباحوری بوده باشد **فائده** حد بحران امراض مزمنه صیفیه آنست که در زمستان زائل شود و در مزمنه شتائیه در
تابستان زوال گیرد و بحران سرسام گرم مانند آن اکثر در یازده روز بگذرد بدانکه بحران حمیات محرقه و غب یا بعرق یا بقی یا باسهال باشد و بحران
محرقه خالص برعاف و بحران سرسام اکثر بعرق یا برعاف و بحران حمی بلغمی و ربع بعرق یا باسهال و بحران آماس کبد اگر بجانب مقعر بود بقی یا
بعرق یا باسهال و اگر بجانب محدب بود بعرق یا بادرار و بحران امراض سر بمخاط یا بدمعه یا بصدید که از گوش پالاید و بحران علل تنفس بنفث
و بحران ماده رقیق بعرق و بحران معتدل برعاف یا بادرار یا بقی یا باسهال باشد و انفتاح خون بواسیر در اکثر امراض بحران نیک باشد خصوصاً
آنرا که معتاد بود و بهترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق **فائده** آثار میل ماده سوی بالا هفت اند یکی
صداع دوم دوار سیوم ثقل صدغ سوم طنین دوم وی چهارم کر شدن اذنین دفعته پنجم قبل این آثار یا همراه آن ثقل در گوش و ضیق نفس پیدا
بودن ششم سر میل و بالای شکم بالا کشیده شدن بوجع هفتم سر گرم بودن پس اگر باین آثار چشم خیره شود و لب زیرین اختلاج نماید و آب از دهن آید
و غشی افتد یا فم معده وجع کند و دل تپید و نبض پست فسرده گردد و نافض افتد بدانند که بحران بقی خواهد شد خاصه که مرض صفراوی باشد و
دران وقت سوی [illegible] نزد گردد و اگر پیش چشم خیالات سرخ بیند و صدغ و عین و انف سرخ گردد و اشک آید و بینی خارد و عروق سر ضربان کند و نبض بلند
موجی سریع گردد بدانند که بحران برعاف خواهد شد خاصه اگر مرض و موی مریض جوان باشد و گاه بود که ماده صفراوی نیز بحران برعاف کند
و آثارش آنکه خیالات زرد پیش چشم نماید و حمی محرقه باشد اما سرایافتن روز بحران و یبوست هر دو آثار رعاف اند بشرط سلامتی دیگر آثار الا آثار
مرگ بود و بهترین رعاف آنست که از محاذی جانب بود که ماده مرض در وست اما آثار میل ماده سوی اسفل آنست که مریض در اسفل تن الم و حرارت تو
یابد و پیچیدن در امعا و سرین ها مستلی نماید و انچه از آثار میل ماده سوی بالا گذشت هیچ نباشد پس اگر تشنیب سوزد و مثانه گران باشد و بول غلیظ آید
و زیاده از عادت در سوب در [illegible] ظاهر شود و طبع خشک بود و عرق کم آید بدانند که بحران بادرار بول خواهد شد و بحران بادرار و بیشتر از دیگر فصول
باشد و اگر شکم قراقر کند و باد آید و بول بسیار گراید و خاصه در ناف پیچش و ثقل وی نماید و نبض صغیر و صلب قوی باشد بدانند که بحران باسهال
خواهد شد خاصه که در حمی صفراوی آب کثیر خورده شود و بول سفید و رقیق بود و یا عادت بیا خیان بود که طبع او نرم باشد و دیگر استفراغات کم افتد
و اگر بیمار زن بود و در رحم گاه و رحم وجع و ثقل پدید آید و از آثار بحرانهای دیگر هیچ نباشد بدانند که بحران بحیض خواهد شد خاصه اگر وقت معتاد قریب بود
و اگر در مقعد وجع و ثقل پدید آید و ظهر و کمر وجع کند و نبض میل انتظام نماید و آثار بحرانهای دیگر هیچ ظاهر نشود بدانند که بحران بافتتاح عروق مقعد خواهد شد
خاصه که مریض بدان معتاد بود و آثار میل بطرف عرق آنست که بول کمتر آید و طبع خشک بود و ظاهر پوست خشک یا سرخ نماید و تن گرم باشد
و بخار گرم متبخر شود و نبض نرم موجی بود و بول رنگین و غلیظ باشد تا اگر روز چهارم رنگین شود و در روز هفتم غلیظ گردد و هر کجا دست بر تن گذارند
هر جا دیرتر نم ماده دارند گرمتر نماید و لرزه سخت آید و تب گرمتر شود و همه آثار سلامت بود دلیل شدن بود و بحران بعرق باشد و دیدن مریض در خواب
استحمام و آبزن و غسل نیز دلیل آمدن عرق باشد اما آثار بحران انتقال آنکه تب قوی بود و استفراغی نیفتد و اثر نضج ظاهر نباشد و در همه اعضا
یا در یک عضو وجع لازم بود و از آثار بحرانی چیزی نباشد مگر عدم نضج پس درین وقتیکه این آثار ظاهر شود و قوت قوی و نبض با انتظام باشد حکم کنند که بحران

انتقال خواهد شد پس هر عضوی که ضعیف تر و گرم تر باشد و وجع کند و عروق آن عضو و حوالی او ممتلی باشد و عرق بیشتر کند بدانند که ماده بدان عضو
خواهد ریخت و وجع و کشیدن سرهای پهلو آثار ریختن ماده بکسی اندام باشد و خراج امراض مزمنه اکثر در اندام زیرین افتد و باشد که بحران ذات الجنب بخراجی
باشد که در مفاصل پدید آید و امراض که در بحران ظاهر نکند و از بیست روز بگذرد و ناگاه در عضوی المی پدید آید چشم دارند که روزی از روزهای بحران
خراجی در آن عضو پدید آید و بسا باشد که آثار خراج پدید آید پس از آن بول کثیر و سفید و غلیظ آید و خراج بدان بگذرد و هرگاه که معلوم شود که بعضوی
ماده منتقل شده خواهد ریخت و انصباب ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که عضو را قوت دهند و ماده را بعضو دیگر که از وی خسیس تر بود و در ریختن
ماده بدو کم مضرت باشد باز گردانند بطریقیکه سهل باشد و طریق اماله گفته شد **فائده** روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت ندهند و ساکن دارند
و کار بطبع گذارند اما اگر دانند که اگرچه طبع غالب است اما در اتمام کار خود محتاج باعانت است باید که آنرا یاری دهند حسب ماده او مثلا اگر طبع ماده را
برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت بود سر گرم دارند و آب گرم کثیر بر سر ریزند و اگر بعرق حاجت بود طشتی پر آب گرم پیش او نهند و بردای در پوشند
و عرق که آید بپنبه خشک همی بانند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی کنانند و اگر حاجت تلیین بود تلیین نمایند و اگر محتاج بادرار بود مدرات دهند **انتباه**
هر استفراغ بحرانی که مفرط بود و خوف ضعف افتد مخالف طبع دانند و حبس او نمایند و استفراغ بحرانی را بضرورت نباید بست **قول صاحب ذخیره**
روز اول و دوم و سوم امراض و حمیات که بغایت حاد بوند باشد که درین روزها بحران کنند روز چهارم یوم بحران است و نیز خبر دهنده هست از بحران ششم و
هفتم پس اگر درین روزها آثار بد پدید آید بحران روز ششم باشد و اگر آثار نیک بود در روز هفتم روز پنجم یوم بحران نیک هست روز ششم درین بحران نیک
کمتر افتد و اگر افتد با رنج و خطر بود و روز هفتم ضد روز ششم هست روز هشتم یوم بحران نیست و اگر بنادر افتد نیک نباشد روز نهم یوم بحران است و حکم او چون
پنجم و سوم بود و خبر دهنده هست از روز یازدهم روز دهم چون یوم ششم هست روز یازدهم چون روز نهم پنجم و سوم است و خبر دهنده از روز چهاردهم روز
دوازدهم چون یوم دهم و ششم است روز سیزدهم نه از جمله روزهای بحران است و نه از جمله روزها که در و بحران نباشد روز چهاردهم یوم بحران است و از پس هفتم
بحران قوی تر ازین نیست روز پانزدهم درین روز بحران کم بود و اگر بود نیک نباشد روز شانزدهم چون روز دهم و ششم است روز هفدهم یوم بحران است حکم
او چون روز نهم هست از بیستم خبر دهنده روز هیژدهم درین یوم بحران کمتر از آن باشد که در هفدهم و اگر باشد نیک بود روز نوزدهم بحران درین کمتر
باشد و اگر باشد بد بود روز بیستم یوم بحران است از چهاردهم گذشته هیچ روز بقوت این نیست روز بیست یکم یوم بحران است لیکن روز بیستم اکثر باشد روز
بیست دوم یوم بحران نیست روز بیست سوم یوم بحران نیست روز بیست چهارم یوم بحران است و پس بیستم هیچ روز بقوت این نیست روز بیست پنجم
یوم بحران نیست روز بیست ششم یوم بحران نیست روز بیست هفتم یوم بحران است و بعد بیست چهارم هیچ روز بقوت این نیست روز بیست هشتم یوم
بحران نیست روز بیست نهم یوم بحران نیست روز سی ام یوم بحران نیست روز سی یکم یوم بحران است روز سی دوم یوم بحران نیست روز سی سوم یوم بحران
نیست روز سی چهارم یوم بحران است و آنچه بعد ازین باشد ضعیف بود در روز سی پنجم یوم بحران نیست روز سی ششم یوم بحران نیست روز سی هفتم یوم بحران است
روز سی هشتم یوم بحران نیست روز سی نهم یوم بحران نیست روز چهلم یوم بحران است و هر که پس این بود ضعیف باشد **بدانکه** درمیان اطبا در ایام بحران تا
چهاردهم هیچ خلاف نیست و بعد چهاردهم خلاف کرده اند **قول بقراط** روز هفدهم روز بحران است و خبر دهنده به بحران بیستم **قول ارکاغانس**

روز سیزدهم روز بحران است و خبر دهنده بحران بیستم همچنین بیست هشتم را بر بیست هفتم فضیلت داده و گروهی چهل پنجم و چهل هشتم را از جمله روزهای بحران شمرده اند لیکن آنچه بقراط بتجربه یافته اول نوشته شد **قول بقراط** بعضی از روز ششم بحران کرد و شش روز تب با منود و پنج روز دیگر آمد و روز هفدهم بحران تمام کرد و بعضی را روز هفتم بحران کرد و هفت روز تب با منود و پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد روز سوم که هفدهم بود بحران تمام کرد و بعضی از روز پنجم بحران کرد و هفت روز تب با منود و پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد و باز یکروز رها کرد و دیگر روز تب آمد و بحران تمام کرد و این همه هفده روز شد و این تبها همه محرقه بود و ندیدم بحران آن تبی روز هفدهم باشد **قول بعضی** بعضی از روز هفتم بحران کرد و شش روز تب رها نمود پس نکس افتاد و روز چهارم که روز بیستم بود بحران تمام کرد و بعضی از روز هفتم بحران کرد و شش روز رها نمود و پس نکس کرد و روز هفتم که بیستم بود بحران تمام نمود و بعضی از روز یازدهم بحران کرد و روز چهاردهم نکس نمود و روز بیستم بحران تمام کرد **قول بقراط** هر بیماری که روز بیستم لرزه آمد روز چهلم بحران کرد پس بقراط روز هفدهم را با سیزدهم و روز بیستم را با بیست یکم و روز بیست چهارم را با بیست پنجم و روز بیست هفتم را با بیست هشتم و روز سی یکم با سی دوم و روز سی چهارم را با سی پنجم و روز چهلم را با چهل دوم تجربه کرده است **فائده** اسباب که بحرانها را از روز بحران بگردانند و پیشتر یا پسین افگنند چهار اند یکی حال گرمی و تیزی و آهستگی مرض دوم حال تن بیمار و قوت و ضعف او سوم اسباب عارضی بیرونی چون طعام و شراب بیوقت و ناموافق چهارم اعراض نفسانی **بدانکه** بحران روز چهارم اگر از وقت خود بگذرد یا روز سوم آید یا پنجم و اگر بحران روز نهم بگردد روز هفتم آید یا یازدهم و از ایام واقع فی الوسط روز نهم قوی تر است پس پنجم پس سوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران باشد لیکن بد بود **انتباه** مدت امراض گرم هفت روز باشد و روز هفتم بحران کند و آنچه بدان گرمی نباشد مدت آن چهارده روز بود و روز چهاردهم بحران کند و آنچه آهسته تر بود مدت او بیست روز باشد یا چهل روز و هر گاه که نوبتهای تب محرقه در روزهای جفت گرمتر شود بد بود و باشد که روز ششم بمیرد و در روز چهارم از آن جهت و حالی از حالهای بد پدید آید چون عرق سرد وغیره **فائده** اگر در حمیات حاده روز اول آثار نضج در بول پدید آید و از آثار بد چیزی ظاهر نگردد بحران از روز چهاردهم نگذرد و اگر روز اول آثار خطرناک پدید آید روز چهارم بمیرد و اگر روز چهارم از آثار نیک یا بد چیزی پدید نیاید ممکن بود که روز چهارم بحران کند لیکن اگر آثار درازی مرض پدید نیاید روز هفتم بحران کند و دیگر روزها را بدین قیاس باید نمود **نکته** بنگرند که در کدام ساعت از روز تب گرمتر میشود و بیمار ضعیفتر میگردد پس حکم کنند که بحران در آن ساعت خواهد بود مثلاً اگر بیمار را در آغاز نوبت تب سرمای سخت پدید آید و بشود گرم شود و رنگ بگردد و دیر برنگ باز آید و نبض صغیر شود و سبات باشد یا آثاری بد پدید آید بدانند که مرگ بیمار در آغاز نوبت تب خواهد بود و اگر آثار بد چون بیهوشی و هذیان و کرب و ضعف و تاریکی چشم و حرارت بافراط در میانه تب پدید آید بدانند که مرگ او در وقت انتها خواهد بود و اگر آثار بد چون عرق سرد ناهموار تا سر و گردن و سینه و ضعیفی نبض در آخر نوبت تب پدید آید بدانند که مرگ او در آن وقت خواهد بود پس مرگ بیمار در آن ساعت بود که بیماری در نوبت تب صعبتر شود **فائده** آثار که بر زود شدن بحران خبر دهند پنج اند یکی گرمی و آشفتگی بیماری دوم آثار نضج ماده در بول و براز و نفث پدید آید سوم عظم و سرعت نبض چهارم زود تر جنبیدن نوبتهای تب که نوبت آید پنجم ساکن تر شدن تبی که لازم باشد این همه آثار زودی بحران بود و اگر این آثار میانه بود نشان آن باشد که بحران بس زود نخواهد بود و سخت دیر نخواهد بود **انتباه** آثار دیر شدن

که [illegible] آنست بیست پنجم اندکی بی آرامی بیمار و جستن و در بستر گردیدن دوم صداع صعب و گرم شدن سر سوم سبات چهارم بیهوشی پنجم هذیان ششم کندی
حواس و غفلت ششم خیالات بد پیش چشم هفتم دوار هشتم طنین دوی نهم دمعه دهم حمرت چشم یازدهم رعشه فک زیرین دوازدهم حمرت وجه سیزدهم
وجع عنق و ضیق نفس ناگاه چهاردهم کشیده شدن عضله شکم سوی سینه پانزدهم اختلاج لب زیرین شانزدهم حرقت معده هفدهم درد پشت هیجدهم
پیچیدن ناف و انزوای باد در شکم نوزدهم لرزه سخت بیستم عسر بول بیست یکم قبض طبع بیست دوم عطش مفرط بیست سوم گردیدن نبض از حال خود
بیست چهارم درد اندام مثال کسی که مانده شود بیست پنجم احتباس استفراغ معتاد چون بواسیر و حیض پس ازین آثار هر چه در شب پدید آید صعب تر از ان
بود که در روز بدانکه اگر ماده مرض خون باشد و میل سوی بالا دارد بحران برعاف باشد و اگر صفرا بود بقی لیکن اگر خیالات سرخ پیش چشم بینند برعاف باشد
و رعاف عظیم که مردم ازو ترسند ماده مرض بدر از بیخ بکند و تندرستی دهد اگر در وقت بحران بیهوشی و وجع صعب و حمرت چشم و خفقان و ضیق نفس
پدید آید آثار میل ماده جانب دل یا دماغ یا گرده باشد اگر ماده سوی ظاهر تن میل کند اکثر بعرق باشد یا بجرب و قوبا و آبله و یرقان و بهق و برص و غیره
و گاه باشد که ماده بر اعضای شریف چون دل و نفس و دماغ بگذرد و بدان سبب ضیق نفس و بیهوشی آرد و بحران بسلامت باشد که ماده بعضو
شریف میل کند و هیچ آثار بدید نیاید چرا که آن را سوی دیگر دفع کند از خود چه هر عضوی را طریقی است که فضلها را بدان طریق دفع نماید چنانچه طریق دفع
معده یا قی است یا اسهال و طریق دفع جگر یا گرده است یا مثانه یا زهره و طریق دفع دماغ یا رعاف است یا معده و بهر حال نشانیست تا بدان بشناسند
که بحران کدام نوع خواهد بود و باشد که یک نشان بر دو چیز دلالت کند چنانچه تپیدن دل گاهی خبر دهد که ماده بقی معده می آید و گاهی خبر دهد که میل بجانب
دل دارد و بسا باشد که یک آثار پدید آید و خبر دهد که میل ماده بجانبی دارد لیکن آثار دیگر یاور بود که خبر دهد از انکه دفع ماده بکدام طریق خواهد بود چنانچه
صعب هذیان ضیق نفس کشیدگی عضلات شکم سوی بالا این همه آثار میل ماده سوی بالاست لیکن آثار دیگر خاص تر باید تا بدانند که دفع بکدام طریق
خواهد بود چون حکه بینی و خیالات سرخ پیش چشم برعاف و اختلاج لب زیرین بقی و بستگی طبع در وقت بحران بر دو چیز خبر دهد یکی میل ماده بسوی بالا
و بحران بقی یا رعاف یا معده و غیره دوم بحران بقی نباشد اما بادرار یا بعرق از انواع انتقال و از نوع مرض نیز توان دانست که بحران بکدام طریق خواهد بود
چنانچه بحران ورم محدب کبد برعاف یا قی یا ادرار بول و بحران ورم مقعر کبد باسهال و قی و بحران حمی محرقه اکثر برعاف یا عرق باشد و بیش از عرق
بلرزه اندر بقی و اسهال نیز بود و بحران غب اکثر بقی یا اسهال باشد و بحران سرسام گرم برعاف یا عرق بود و بحران تب بلغمی و لیثرغس هرگز برعاف
نباشد و باشد که یک مرض چند گونه بحران کند چنانچه محرقه اول برعاف بحران آغاز کند پس بعرق بحران تمام نماید یا آنکه هم عرق کند و هم قی یا هم
رعاف کند و هم قی و باشد که در زنان آبستن اسقاط بحران تمام باشد و علامات [illegible] اشعار آمدن بحران ضیق نفس هذیان صداع تاریکی چشم
باشد و آنچه مقدمه بحران بود آغاز عرق یا رعاف یا اسهال یا ادرار بول باشد و هر گاه که آثار بحران پدید آید و براثر آن بحران نباشد از دو حال
بیرون نبود یا آثار مرگ بود یا نشان آنکه بحران بازگشت یا بعد خواهد بود قول ابقراط آثار نضج نشانی دهد از انکه بحران زود و درست خواهد بود
و هر گاه که نضج پدید نیاید از چهار حال بیرون نباشد یا آثار آنست که بحران [illegible] خواهد بود یا آثار اوجاع و درازی مرض یا آثار مرگ یا آثار آنکه اگر چه
مرض به شود نکس افتد و بسا دیده شد که آثار نضج که پدید آمد مثلا نبض باطل شد یا عرق که آغاز کرده بود باز ایستاد و پس از ان بحران تمام کرد

فائده نیکی و بدی بحران از آثار دیگر توان دانست مثلاً اگر نوبت تب زودتر آید یا نبض یکبار متغیر شود و اگر بعظم قرار آید آثار سلامت اگر بصغر یا ضعف گراید آثار بد باشد لیکن عظم نبض دلیل بحران برعاف یا عرق دارد و نبض سریع که عظیم نباشد دلیل بحران بقی و اسهال دارد و در جمله هرگاه که طبع قوت دارد و بحران خواهد کرد نبض از بلندی خالی نباشد و قبل از آنکه طبع قوت یابد نبض پست و فسرده بود و امراض خشک یا کشنده چون دق یا بحران بر ترک کند چون امراض سوداوی **انتباه** خراج بحرانی که پدید آید و بزرگ ناشده باز گردد از سه بیرون نباشد یا بزرگتر از اول باز آید یا مرض نکس کند یا ماده بمفصل یا عضو ضعیف افتد و بهترین خراج آن بود که بعد نضج پدید آید و از تن برخاسته بود و از اعضای رئیسه دورتر باشد و صلب نبود **فائده** آثار بحران که بتشنج کند دو اند یکی آنکه چون کودک را طبع خشک باشد و در خواب ترسد و بسیار گرید و رنگ او سرخ یا سبز یا تیره باشد آثار آن بود که تشنج خواهد بود و هر چند که جاکتر باشد زودتر افتد دوم آنکه چون مردم جوان را در مرض چشم احول شود و زرد و بر هم زند و گرد دماغ موی گوز شود و دندان بر هم برد آثار تشنج باشد **انتباه** آثار بحران نیک نه اند یکی نضج تام دوم آنکه بحران در روز نیک بحرانی باشد سوم آنکه در انذار هم موافق بود چهارم آنکه بحران باستفراغ کند نه بانتقال پنجم آنکه باستفراغ خلطے که باعث مرض است بر آید چنانچه در محرقه رعاف و در غب عرق یا قی ششم آنکه استفراغ بمقدار طاقت بود هفتم آنکه استفراغ بدان طریق که لائق مرض بود باشد هشتم آنکه پس آن راحت یابد نهم آنکه قوت برجا و نبض نیکو بود **فائده** اگر وقت پدید آمدن بحران قوت از آنکه بود قوی‌تر شود اعتماد باید کرد که بحران نیک خواهد بود و تمام آن وقت باشد که پس او راحت و سبکی پدید آید و هر چند علامات قوت بحران ظاهر گردد ایمن‌تر باید بود چرا که بحران بهتر و تمامتر خواهد بود

فصل هفتم در بیان عرق و آن از حال خون و هضم غذا و ماده که در اندام باشد خبر دهد بدانکه سبب کثرت عرق پنج اند کثرت رطوبت و رقت ماده و گشادگی مسام و قوت قوت دافعه ضعف قوت ماسکه و عرق از نیمه بالا نسبت بنیمه زیرین بسیار می آید و در خواب نسبت به بیداری زیاده می باشد **فائده** کثرت عرق مضعف قوت است اما اگر بسبب قوت قوت دافعه باشد که ماده را دفع میکند مفید بود و اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بد است و آنچه بسبب قوت قوت دافعه بود پس امتلا باشد نفع دهد چه در صحت چه در مرض اگر در مرض باشد روز بحران بود و بعد آن راحت یابد و آنچه بسبب ضعف قوت ماسکه بود بی امتلا باشد ضرر کند اگر تندرست عرق بسیار کند و سبب ظاهر نباشد آثار کثرت اکل غذا یا کثرت ماده در تن باشد و حاجت باستفراغ و کثرت عرق در هر مرض آثار کثرت ماده بود و کثرت عرق با اسهال یا با ادرار بول یا بدیگر استفراغها بد باشد بدانکه سبب قلت عرق چهار اند قلت رطوبت غلظ یا خامی ماده انسداد مسام ضعف قوت دافعه و کم آمدن عرق با علامات امتلا بد باشد خاصةً که سبب او ضعف قوت دافعه یا غلظ و خامی ماده بود و اگر عرق جز از گردن و سینه و سر نیاید آثار ضعف قوت حیوانی باشد و بد بود خاصةً اگر سرد باشد و آثار ناامیدی خاصةً در حمیات حاده و محرقه بدانکه اسباب عرق طبعی سه اند دفعه قوت دافعه چنانکه عرق بحرانی در روز بحران حرکت چنانچه ریاضت هوای گرم چنانکه در تابستان گرمابه اما اسباب عرق ناطبعی پنج اند گداز اندامها ضعف قوت ماسکه ریاضت قوی گرما بافراط انسان صبعی مرشوش این عرق باشد که نه در روز بحران آید و اینها را ناطبعی برای آن گفتند که رطوبات طبعی اخراج کنند و آنچه از کثرت امتلا باشد هم ناطبعی بود و آنچه نه در روز بحران باشد همچنین بود و اگر از بعضے اندام عرق بسیار و از بعضی کم آید آثار آن

بود که ماده مرض دران عضو بود یا دران عضو بنسبت دیگر جا بیشتر است چه اگر در همه تن باشد از همه تن آید لهذا عرق سرد که از سر و عنق و سینه
آید آثار بدحالی باشد و نشان آن بود که ماده بسیار و خام است و طبع عاجز **بدانکه** عرق زرد آثار غلبهٔ صفرا و سفید آثار بلغم و سیاه و سبز
آثار سودا باشد و اگر قوت ماسکه عروق ضعیف بود همچون خونابه باشد و اگر خون سخت بد باشد و غذای تن را نشاید اندامها آنرا قبول نکنند
عرق خون باشد ترشی بوی عرق آثار ترشی بلغم تیزی بو آثار صفرا گنده عرق آثار عفونت اخلاط تلخی عرق آثار غلبهٔ صفرا بود **بدانکه** عرق سرد
در حمیات حاده آثار کثرت رطوبت خام بود که حرارت غریزی و تب آن را نضج دادن نمی توانند پس برای نضج او مدتی دراز باید و حمیات
حاده مهلت ندهد و قوت را زود ازانکه نضج یابد ضعیف کند مگر در حمیات آهسته ممکن باشد که مهلت دهد برای نضج لهذا عرق سرد در حمیات
حاده بدتر از حمیات آهسته باشد و عرق سرد آثار غشی باشد خاصه اگر غشیان بود و عرق گرم در حمیات و امراض سلامت تر از عرق سرد و آمدن
عرق در حمیات آثار بحران بود و اگر عرق آید و حمی نرود یا ماده شود آثار طول حمی باشد عرق رقیق آثار رقت ماده و لزج و غلیظ آثار لزوجت و غلظ ماده
و درازی مرض باشد **فصل هیژدهم در ذکر نفث** کثرت نفث آثار نضج ماده و تمام شدن مرض باشد قلت نفث آثار خامی ماده و آغاز نضج
و درجهٔ تزاید مرض باشد اعتدال نفث آثار آن بود که ماده بیشتری پخته شد عدم نفث آثار خامی و بی قوتی بود سفیدی نفث آثار خامی یا ماده نزلهٔ
بلغمی باشد و خام در اول مرض باشد و بعسر برآید و بلغم در وقت نضج باسانی برآید و مریض صحت یابد نفث سرخ آثار غلبهٔ خون یا انشقاق رگ حوالی
حنجره و حلق و ریه و آلات نفس باشد آلودگی نفث سفید بسرخی آثار سل بود نفث زرد آثار ماده نزلهٔ صفرا باشد نفث سبز آثار سوختگی ماده یا کثرت برد و ابطال
حرارت غریزی باشد نفث سیاه و تیره آثار او مثل نفث سبز بود نفث گنده آثار عفونت باشد نفث بی بو از عفونت دور باشد نفث شیرین آثار غلبهٔ
خون یا بلغم معتدل بالطبع باشد و فرق در هر دو برنگ بود نفث بی طعم هم آثار بلغم معتدل باشد نفث شور آثار حرارت که در رطوبت اثر کرده و هنوز
رطوبت غالب است نفث تیز که از شوری گذشته باشد آثار غلبهٔ حرارت بود نفث ترش آثار کمی حرارت باشد نفث ناخوش طعم آثار عفونت بود
نفث رقیق آثار خامی ماده و آغاز نضج باشد نفث غلیظ آثار خامی و دیری نضج بود نفث معتدل در رقت و غلظ آثار نضج تام باشد نفث گرد
آثار غلظ ماده و کثرت حرارت در قصبه های ریه باشد نفث یفماثی کسی که او را تب نباشد آثار ذبولست **قول بقراط** بسیار دیدم که از پس
نفث گرد مرض سل بازگشت و گفته هر که با نفث گرد تب باشد و اندکی علامات اختلاط عقل بود دیو اختلاط عقل پدید آید اگر در نزله و ذات الریه
و ذات الجنب نفث زود و آسان برآید آثار نیکی قوت طبع و زود رفتن مرض باشد و دشواری آن آثار خامی و ضعف قوت و درازی مرض
بود و بهترین نفث نفث سفید و پخته و هموار و بقوام معتدل بود و هیچ بو ندارد و بی سعال سخت باسانی برآید و از اول مرض بس دیر نباشد و بدترین
نفث نفث خام رقیق ناهموار که بعسر برآید و سیاه یا کبود یا زرد یا سبز باشد و بوی بد دارد **فصل نوزدهم در ذکر براز** مقدار او زیاده یا کم از
غذا باشد یا بدان قدر بود که باید و این آثار سلامت بود و اگر کمتر شود آثار ضعف قوت دافعه و دیر ماندن ثفل در قولون و امعا باشد و سبب این اند
یکی سدهٔ مجری که صفرا از و با امعا آید و درین قولنج پدید آید دوم تولد کرم در امعا که آن را بخورند سوم قوت جگر در جذب کیلوس و اگر زیاده از آن بود
که باید دلیل ضعف قوت غاذیه و فوت قوت دافعه باشد پس اگر در ثفل رطوبت باشد آثار تولد بلغم در معده بود و اگر زرد باشد آثار حرارت جگر

و غلبهٔ صفرا بود و اگر سفید بود آثار سردی کبد باشد و اگر مثل آب گوشت بود آثار ضعف کبد باشد اگر در ثفل پارهای خون سیاه بود آثار سده عروق و قلت
گذر خون در و باشد و اگر در ثفل خلط سوداوی باشد آثار کثرت تولد سودا یا ضعف سپرز باشد اگر در ثفل چربی لزج بود که بر امعا برای حفظ او از حدت
اخلاط نهاده است و آنرا ضهروج گویند آثار آن بود که خلط تیز بر امعا میگذرد و آن را میخراشد بدانکه غذای لطیف زود هضم و زود خون شود
و ثفل او کمتر بود و غذای غلیظ خون کم تولد کند و غذا اکثر ثفل او زیاده باشد اغذیه که مابین هر دو باشند ثفل او باندازهٔ او بود **فائده**
سبب تری ثفل آنست که آنچه تری و لطافت کیلوس است در جگر جذب نشود و این اسباب یکی ضعف و عجز کبد و ماساریقا از جذب
تریها سوی خویش دوم سدهٔ ماساریقا سوم بدگواری طعام از سبب یکی کثرت اکل زیاده از مقدار دوم خلطی بمعده آید و طعام ناهضم دفع کند
اگرچه اندک خورده باشد سوم نزله که از سر فرود آید و ثفل آمیز دیس اگر ثفل همرنگ غذا بود دلیل ضعف کبد و ماساریقا باشد و اگر رنگ دیگر
دارد دلیل خلط از آن جنس که رنگ ثفل است با ثفل آمیخته **اما** اسباب خشکی ثفل شش اند حرکت قوی کثرت ادرار بول کثرت عرق -
حرارت قوی که در اندامهای غذا باشد و نشف رطوبت نماید اکل اغذیه یابسه ضعف قوت دافعه اگر ثفل بعضی سخت و خشک و بعضی نرم
و تر باشد سبب او ضد تری گرم باشد که از جگر یا معا فرود آید و از غایت گرمی معا را سوزاند و سوزانیدن لیکن چندان در رنگ ندهد که با ثفل آمیخته
شود و اگر قوام ثفل مختلف باشد آثار آن بود که طعام هموار نکه هضم نشده است و بدین سبب است که همواری قوام ثفل طبعی دلیل قویست بر آنکه قوت هاضمه
قویست و کار خود تمام میکند لیکن همواری قوام ثفل ناطبعی بد باشد چه آثار گدازش تن بود و بهترین ثفل آن بود که قوام او هموار و پیوسته و بقوام
عسل بود و بآسانی آید و مقعد را نسوزد و بختی بزردی گراید و بسیار منتن و تیز بوی نبود و با قراقر و باد و کف نباشد و بوقت عادت بمقدار
معتدل آید **فائده** اگر رنگ ثفل مائل بزردی و قوام او معتدل بود و سخت گنده نباشد طبعی بود و آثار نیک گواریدن غذا و اگر سخت
زرد باشد آثار غلبهٔ صفرا بود پس اگر در ابتدای مرض بود آثار مرض صفراویست و اگر در آخر بود آثار تنقیهٔ تن از صفرا باشد اگر ثفل سبز یا رصاصی
یا تیره باشد و طعام ملون بلون مذکور نخورده آثار سردی احشا بود و باشد که بسبب سردی فرود آمدن خلط زنگاری با معا باشد سفیدی ثفل
آثار ناگواریدن بود و گاهی نشان سده که یرقان آرد اگر ثفل با ریم سفید آمیخته باشد آثار سر گردن دبیله بود و اگر اول ریم پس ثفل آید دبیله
در امعای زیرین باشد و اگر اول ثفل پس ریم آید در معای بالائی و اگر ثفل مختلط بود در معای وسط باشد و باشد که ثفل مردم تندرست همچون
ریم بود سبب او عدم ریاضت و تنقیهٔ تن از وست سیاهی ثفل بد بود و در اول مرض بدتر چه آثار آفت عظیم در کبد باشد و آن آفت یا حرارت
عظیم است که اخلاط را که در جگر تولد کند بسوزد یا خلط سودا که در جگر تولد کند هم در جگر بماند و عفن شود و بسبب ضعف کبد که دفع او نتواند یا سپرز
ضعیف بود و جذب آن از کبد نتواند و بسبب سیاهی ثفل شود و رنگ او همچون رنگ خون سیاه باشد که در امعا فرود آید و فرق در سوداوی
و ثفل خون سیاه آنست که خون فسرده شود و سوداویه در رنگ او روشن باشد و مقعد را نسوزد و بوی سوداوی ترش دهد و زمین از و جوش کند
اگر این ثفل سوداوی آخر امراض سوداوی باشد دلیل خیر کند و آثار نضج ماده و دفع او باشد اگر ثفل سوداوی صرف باشد خطرناک بود چه بدن آن
سودای اصلی آثار غایت احتراق و نابود شدن رطوبت بود و بسیار باشد که بسبب سیاهی ثفل طعامی بود که رنگ او سیاه باشد بدانکه

ثفل منفوخ مثال زبل البقر آثار غلبه باد بود و ثفل سبک که بر سر آب بایستد هم آثار باد بود و در قولنج بادی چنین بود و اگر بوی براز سخت منتن بود و طعام پاکیزه
خورده باشد و چیزی که بوی آن بگرداند چون انگزد و سیر وغیره نخورده دلیل کثرت اخلاط عفنه در تن باشد اگر بوی ثفل ترش بود دلیل سردی مزاج و کثرت
بلغم ترش باشد و کف براز دو نشان دهد یکی حرارت عظیم که اخلاط را بجوشاند دوم بادها که در تن باشد و با اخلاط آمیخته بود و اگر براز با آواز برآید آثار
باد غلیظ باشد اگر آواز باریک بود دلیل آن باشد که باد با رطوبت غلیظ آمیخته است و هرگاه که کبد و منافذ او جذب کیلوس کمتر نمایند ثفل بسیار
تر و بیکبار با آواز قوی آید و باشد که قوت دافعه قوی بود و با آواز دفع کند و در شکم بادی نباشد اگر آواز صاف بیرون آید دلیل خلوی امعاء از
رطوبت و یبوست ثفل باشد اگر آواز چون آواز دریا آید دلیل باد غلیظ یا رطوبت رقیق و اندک باشد اگر باد در شکم ماند و شکم برآید و چون جنبد قراقر
کند و آواز قراقر باریک بود دلیل باد رقیق باشد و اگر قراقر غلیظ بود دلیل باد غلیظ اگر آواز با بقبقه باشد دلیل باد غلیظ یا رطوبت بود و اگر بقبقه نباشد
و گران بود دلیل آنست که ثفل با رطوبتهاست اگر ثفل چرب بود بغیر اکل چربی دلیل گدازش اندامهای اصلی باشد و اگر [illegible] هم دلیل گدازش
بود و بگر چرب دلیل گدازش پیه و [illegible] دلیل گدازش اندامهای اصلی بود اگر براز برنگ گوناگون بود دلیل اخلاط گوناگون
و آثار درازی مرض باشد و این در امراض مرکب عسر بود **فائده** هر گاه در جوانی طبع نرم باشد در پیری خشک شود و بعکس **فصل بیست و یکم**

در ذکر بول غذا در معده طبخ یافته مبدل بکیلوس شده در اثنا عشر گذشته بوساطت [illegible] نویسند [illegible] از اجزای غلیظه
جدا شده بکیلوس صاف سیر رسد و بجوار آمیخته شکل طبع میگیرد پس هر قدر که نضج نیافته آن فضله خون است مسمی به بول که در وریدها میماند بعد از
خون جدا گشته از وریدها [illegible] آید و از آنجا بادرار مثانه رسد و از آنجا خارج گردد و آن فضله [illegible] ثالث و رابع [illegible]
است و دالست بر حال غذا و آلات غذا بالذات [illegible] بوساطت آنها بدانکه از بول قوت [illegible]
کبد و معده و اعتدال کلیه و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مزاج و ماده ها که در تن باشند ظاهر گردد **قول** [illegible] بول [illegible]
شود که از چند اخلاط حادث میشود و از کلیه تصفیه پذیرفته در [illegible] مثانه قیام گیرد و وقت حاجت برآید و از عوارض حمی یرقان و استسقا
و حرارت [illegible] مثانه خبر دهد [illegible] امراض [illegible] امراض صدر و راس کمتر [illegible] امراض اجزای صلبه [illegible]
خبر دهد اما طریق دیدن آنست که در شیشه سفید بزرگ [illegible] شیشه باید که بشکل [illegible] مثانه بود و دهنش نه بسیار تنگ
و نه بسیار گشاده باشد تا حجم بول [illegible] و قدری خالی ماند [illegible] تا حال [illegible] وغیره بخوبی ظاهر گردد [illegible] استدلال قدر
وغیره بول بخوبی [illegible] شیشه بسیار ضخیم نبود [illegible] و وقت [illegible] حرکت بسیار [illegible] متغیر میگردد و بول بعد
خواب تمام یکنیم ساعت شب باقیمانده قبل از اکل و شرب گیرند بالتمام [illegible] هوای بارد و حار محفوظ دارند اگر هوا بارد بود در غلاف پنبه نهند تا بر حال
خود ماند [illegible] حرارت آن [illegible] و وقت دیدن از صباح تا [illegible] ساعت [illegible] است و
بول که بر [illegible] ساعت گذرد نه بینند [illegible] باشد که کثیف تر گردد خصوص در سرما و در
آفتاب و آتش نه بینند [illegible] و از حال خود [illegible] شیشه [illegible] طبیب عرض کنند

و از سایهٔ خود دور دارند تا عکس لباس بر و نیفتد و گاهی بول بسبب برد و غلیظ می باشد باید که در آفتاب نهند تا رقیق گردد پس نمایند و بعد اکل غذا تا سه ساعت نگذرد و نه بینند **قول بوعلی** بعد ساعتی قوام و لون بول میگردد و گفته همان وقت نه بینند بلکه یکساعت دارند تا ثفل از و جدا شود و آنچه رسوب کرد نسبت بکند پس بر طبیب عرض نمایند و بر بول طفل اعتماد نیست و بول عقب جوع و غم و غصه و سهر و جماع و تخمه و فرح و اندیشه و دوای مسهل و قی و اکل اشیای متلونه بول اعتبار ندارد چه از اکل صبر و عفران و خیار شنبر زرد و از تره های سبز و آب کامه سیاه میگردد و شراب بسیار بول را بگرداند که سفید بود و سفید را اگر سرخ و غلیظ یا سیاه بود بدان رنگ بگردد و خمر سرخ کهنه زرد سازد و از نهادن حنا سرخ شود و از گداز تن رنگ بول بگردد و رنگ آن عضو بگیرد و حیض و نفاس رنگ بول بگردانند **اما** بطور هند چون چهار گهڑی شب باقی ماند بول در کاسه و یا در ظرف روشن یا در شیشها گیرند پس بول را حرکت داده بر زمین اندازند و لونش ملاحظه کنند اگر بسیار سرخ باشد غلبهٔ خون اگر مائل بزردی بود غلبهٔ صفرا اگر کبود باشد بعده موج زرد و بود غلبهٔ باد اگر سبز و غلیظ و چرب و سفید باشد غلبهٔ بلغم بود و اگر برنگ ترنج بود دلالت بر صحت و اعتدال مزاج اگر سیاه و سرخ و درخشنده بود آثار قرب موت اگر زرد و غلیظ باشد آثار غلبهٔ خون و صفرا اگر سفید مائل بکبودی بود غلبهٔ باد و بلغم اگر سفید باشد آثار قلت منی اگر از فوق سرخ و از پائین زرد بود آثار راج روگ که یک روگ است اگر سرخ صاف باشد آثار گرانی شکم اگر سفید خالص بود از بلغم اگر زرد خالص باشد از صفرا اگر زرد بود و بعده مائل بسفیدی گردد از سردی باشد و امید صحت اگر برنگ نیشکر بود از غشی باشد اگر با او قطره سرخ پدید آید بدانند که عارضه از آنوست و گفته یک قطره روغن کنجد بر بول اندازند اگر قطره فوراً متفرق شود آثار فساد خون و صفرا باشد و اگر بر همان طور ماند دلالت بر مرگ کند باید که تا دوازده روز علاج نمایند اگر فوراً راسب شود بدانند که در شش روز خواهد مرد اگر قطره مشابک گردد در هفته بمیرد و اگر پهن گردد آثار صحت بود و اگر جانب شرق سرایت نماید آثار صحت اگر بسوی غرب ساری گردد آثار درازی مرض و آخر بخیر بود و اگر طرف شمال رود کند آثار مرض صعب باشد و بمدت مدید صحت یابد اگر بسوی جنوب رود مرض دراز کشد و بمیرد و اگر بطرف الکهی یا نیرت یا بائب یا ایسان رود بمیرد و اگر قطره بشکل مثلث پیدا کند آثار آسیب دیو اگر مثل آبله گردد آثار جن اگر بشکل گل نیلوفر شود دلیل صحت باشد اگر بشکل برگ تنبول یا فیل و گاو و آدم شود معالجه بسیار علاج پذیرد اگر بشکل خروس یا اسد یا خوک یا مار یا بوزنه یا کژدم یا گرگ شود هلاک گردد **قول صاحب ذخیره** از بول هفت چیز جویند لون و قوام و صفائی و تیرگی و کثرت و قلت و رسوب و کف اما لون اصلی چهار اند سفید و زرد و سرخ و سیاه **سفید** چهار قسمت یکی مانند آب و این دلالت بر برد قلیل نماید دوم همچون فقاع سوم شبیه بمنی و این دلالت بر برد کند چهارم مثال شیر و باشد که برنگ پنیر آب نزدیکتر بود و این دلالت بر غلبهٔ بلغم و ضعف کلیه دارد **زرد** شش نوع است یکی تبنی و این دلالت بر برد و قصور هضم کند دوم اترجی سوم اشقر و این هر دو دلالت بر غلبهٔ حرارت کنند چهارم ناری و این دلالت حرارت باشد کند پنجم نارنجی و این دلالت به حرارت زیاده از اشقر و کمتر از ناری دارد ششم احمر ناصع و این دلالت بر حرارت زیاده از همه و کمتر از ناری دارد **سرخ** چهار قسمت یکی وردی دوم مشبع سوم احمر چهارم احمر اقتم و این همه بر ترتیب خود دلالت بر غلبهٔ دم دارند و گاهی احمر قانی و دلالت بر غلبهٔ برد نماید چنانچه در قولنج و فالج و جوع مفرط میشود **سیاه** سه گونه است یکی زعفرانی که بسیاهی زند چنانچه در یرقان باشد دوم سیاه مائل بسفیدی و این دلالت بر برد و کثرت سودا کند

سوم سیاه محض و این بد است دلالت بر غلبه سودا و ضعف بلکه فنای حرارت غریزی دارد و در الوان مذکوره کم و بیشی بسیار افتد **اما الوان**
مرکب از آمیزش دو یا سه یا بیشتر جمعا خلطا افتد اندا هر رنگ مرکب را نام جداست چنانچه اغبر آسمانگونی زیتی کراثی نیلی غسالی و ابهاری
پر رنگ که بول الوحه گویند **فستقی و نیلجی** هر دو دلالت بر برد و جمود کنند اما بر فستقی نظر است چه آن صفرت مخلوط بسوداست —
کراثی و زنگاری هر دو دلالت بر حرارت محرقه دارند و احتراق زنگاری اشد است و زنگاری را از اثر سم دانند و آثار تشنج —
آسمانگونی و آن سیاه مائل بسفیدیست و دلیل آن بود که زهر خورده پس اگر در بول ثقل باشد امید خلاص الا دلیل هلاک و سبب
آسمانگونی دلیل غلبه برد باشد **زیتی** یعنی شبیه بروغن سیاه و آن بحیست که مائل بسبزی دلالت بر ذوبان و سومات دارد و گاهی بر ضعف حرارت
حرارت کلیه غالب بود و بول زیتی دلیل اختلاط عقل و هذیان و خطر مرگ باشد و در حمی محرقه بود در سوء بیتی آثار سل یا گدازش باشد
و چربی که بر بول بود و اگر بسیار باشد و ناگاه آید دلیل گداختن پیه کلیه باشد و اگر اندک بود و بتدریج آید دلیل گدازش پیه همه تن باشد
و نیز اگر بر بول همچون خانه عنکبوت پدید آید دلیل گدازش همه تن بود و بول زیتی سه گونه است یکی آنکه برنگ زیت ماند و بقوام نماند
و این در ابتدای سل بود دوم عکس این سوم برنگ هم بقوام ماند و این در امراض گردد و آخر سل باشد و نسبه بدیگر قسمت کرده اند یکی آنکه
در بن شیشه ثقل چرب چون زیت نشیند دوم آنکه بر سر بول مثل زیت ایستد سوم آنکه در همه شیشه مثل زیت بود **قول جالینوس**
بول روغنی دیده ام اما همه روغن ندیده ام و نه در میان بول چه ممکن نیست که روغن جز بر سر آب باشد و آنکه همه برنگ و قوام روغن بود روغن نباشد و آنکه تنها رنگ و قوام روغن
بود در خطر نباشد و آثار قرب نضج بود و هرگاه بول چرب بینی و گمان بری که حال بد است اما حکم بهلاک مکن چه ممکن بود که از گدازش پیه باشد
این هلاک نکند مگر گدازش لحم هلاک سازد **قول رازی** بول چرب که از گدازش لحم بود برنگ آب گوشت دیده باشد و هلاک کند و هرگاه
بول پس از سیاهی زیتی شود آثار بهتری و تحلیل مرض باشد اما بول زیتی در اول مرض بد بود دیگر روز چهارم زیتی شد در مرض ششم
سبز و این آثار ترکب سودا و بلغم است و در حمیات مقدمه بول سیاه باشد و گویند که دلیل جذام بود و اگر بول طفل سبز باشد آثار تشنج باشد
و مهلک **پیلگون** و این در شوصه بد باشد **سرخ مثل خون** اینهم حکم پیلگون دارد و دلیل خامی و فرط حرارت **مانند شیر** و این بد
و مهلک بود **ارغوانی** و این بدتر بود و آثار احتراق سودا و صفرا **ازرق** و این بول حامله است در اول آبستنی یا ازرقی و در آخر
گراید و هرگاه که بول آبستنی را بجنبانند تیره شود و آثار آن بود که آخر آبستنی است و اگر تیره نشود هنوز اول است **برنگ شراب**
برنگ نخود آب اکثر است که بول حامله زن و بکی باشد و نیز کسی را که در احشای او ورم گرم باشد بول او چنین بود —
قول رازی بول مستسقی اکثر بقوام کشکاب دیدم لیکن بعضی سرخ و بعضی کم بود و گفته مردی را چند روز ماء الجبن ادم بکرد و بول او چون
ریم دیدم و هرگاه که هر چند روز بول رنگی دیگر دارد آثار آن بود که خلط در تن گوناگون است **بدانکه** اسباب سفیدی بول ده اند یکی بسبب
آمدن صفرا به دماغ و در تن توام بول رقیق و لطیف بود و رسوب اندک یا هیچ نباشد و آثار اختلاط عقل بود و مهلک خاصه در امراض گرم
و اگر در حمیات صفراوی بول سفید و دماغ بسلامت باشد آثار میل صفرا سوی امعا بود پس اسهال صفراوی و تشنج آرد اگر در ذات الجنب

وشوصه بول سفید بسیار روز باشد و سرعه و بیخوابی بود تا اختلاط عقل و بدی حال باشد پس اگر درین حال عرق بسیار آید عافیت شود آثار سلامت
باشد دوم بسبب کثرت بلغم و درین کثرت رسوب بول غلیظ بود و سفید مثل سفیدی منی یا سفیدی فقاع و این آثار امراض بلغمی چون سکته فالج
وغیره باشد و اگر در بول بیرون رنگ قوام ماند و از امراض بلغمی ظاهر نبود آثار استفراغ ماده یا درار بول و صحت باشد سوم بسبب گداز شحم و این حرب
باشد وزود لاغر شود و اگر درین تب پدید آید آثار تولد دق یا بدی حال و قرب مرگ باشد و باشد که اسهال و ضعف امعا آرد چهارم بسبب ریش مثانه و آلات
بول و درین سفید مثل سفیدی فقاع و رقیق مع ریم بود پنجم بسبب کثرت رطوبت خام و درین سفید مانند سفیدی فقاع و رقیق بود و این آثار
تولد سنگ مثانه باشد ششم بسبب بحران امراض بلغمی و درین سفید چون سفیدی منی و غلیظ و مع ثقل باشد هفتم بسبب ضعف کبد و تا گوارش
کیلوس و درین در قوام و سفیدی مثل کشکاب رقیق بود هشتم بسبب سده و درین رقیق تر باشد نهم بسبب سوء مزاج بارد و درین مثال آب ساده
باشد دهم بسبب بیاض و درین هم مثال آب ساده بود **انتباه** وقتیکه مرض بحران کرده باشد آب رقیقه آثار نکس تنها و مثلا باشد آب سفید با قوام تهاز رقیق بود در امراض
گرم بول رنگین بهتر از سفید اگر از روز اول که تب آید بول سفید بود و بسفیدی بماند دلیل گره بدن یا حمی سبع باشد اگر در حمی حاده بول سفید بود دلیل
غلیظ و تیره شود و بر سفیدی ماند باشد و بان تشنج پدید آید دلیل مرگ بود و اگر بول رقیق سفید مثل آب منی ماند و در دماغ علامتی پدید نیاید دلیل
آن باشد که در آخر مرض بر حجاب ماسی و خراجی تولد کند آب سفید و رقیق که بسرعت چون از ثقلی باشد خطرناک بیشتر خطرناکتر بود اگر این آفت برو
زند خطرناکتر باشد اگر با این حال رعاف شود و مرگ نزدیکتر بود و اگر بول مرطوبی سفید بود خاصه بول زنان کم خطر است چرا که مزاج او چنان اقتضا کند
بدانکه بول تبنی دلیل آرامیدگی صفرا و حرارت و اعتدال مزاج بود و آن رنگیست شبیه آب که در و کاه تر کرده باشند مرکب از زردی کم رنگ با بیاض
بول ترنجی هم دلیل اعتدال ماند که میل بگرمی دارد اگر رقیق بود دلیل پختگی و قوام او دلیل خامیست بول نارنجی رقیق هم دلیل این حال کند و ترنجی که
فزون از ترنجی باشد دلیل غلبه صفرا و حرارت بود **قول رازی** اکثر در امراض حاده دیدم از اول روز که تب آغاز کرد و بول ترنجی بود دوم بار ان
بماند مریض قبل از روز چهارم هم در گفته در بول زرد حرارت زیاده از سرخ است پس اشقر ناری بغایت گرمی باشد و چون از ناری سرخ تر
شود بدان مقدار که بسرخی میل کند حرارت کمتر شود و هرگاه که بول اشقر ناری بی رسوب بود بد باشد **بدانکه** سبب سرخی بول شش اند یکی
در امراض حار بول سفید شود و در امراض بارد سرخ گردد یکی وجع صعب چنانکه در قولنج سرد دوم سده و منفذ که صفرا از و با امعا میرود افتد در قولنج
سرد آرد سوم ضعف کبد چنانکه در استسقا شود و گاه امراض کبد چهارم سده عروق پنجم قوت حرارت ششم ضعف گرده و بول سرخ اسلم از زرد
باشد و دلیل قلت حرارت بود اگر سرخ و رقیق بود دلیل آنست که طبع رطوبت رقیق را که بخون آمیخته است دفع میکند و آثار درازی مرض بود
اگر بول سرخ مع رسوب سرخ بود نیکست بول سرخ و غلیظ که رسوب نکند مهلک بود و اگر رسوب سفید باشد دلیل ماده دمویست که طبع
نضج میدهد و نیک باشد بول سرخ صفرائیکه صفرا ساکن بود نیک و اگر صفرا شوریده بود بد بود و اگر آثار سلامتی باشد دلیل نزدیکی بحران بود
قول رازی بول سرخ و غلیظ مع رسوب سفید دلیل کثرت خلط خام باشد اگر در امراض حاده بول سرخ شدن شروع کند و رسوب ننماید
هم بران بماند خطر دارد و اگر در حمی محرقه و امراض حاده بول خون باشد زود بمیرد اگر در امراض حاده بول سرخ و غلیظ و منتن و بتقطیر آید

بد باشد اگر بول سرخ و غلیظ و طبع خشک باشد و مدتی ماند و در هیچ اندام الم نبود آثار سل باشد و اگر چنین بود و مردم تندرست باشد و از اندام
ثقل یابد آثار امتلاست که در تن فضول کثیر است و عفن میشود و تبها تولد کند اگر در حمیات گرم و تبهای مرکبه بول رنگین و غلیظ بود و رسوب
تمام آثار زوال مرض باشد اگر رسوب نبود یا اندک آثار آنست که ماده پاک نمی شود و عفن گردد و مرض دراز کشد و عکس افتد بول سرخ غلیظ
بی رسوب در حمیات و امراض دموی آثار خامی ماده باشد بول سرخ و اندک مع رسوب زرد در امراض حاده بد بود و اگر تب برود و بول
سرخ ماند دلیل حرارت یا آماس کبد باشد بول سرخ غلیظ با صداع آثار غلبه خون بود و اگر با ضعف معده و خارش اندام بول سرخ و رقیق
بود و پس غلیظ شود و رسوب نباشد و مع صداع بود دلیل درازی مرض و سلامتی باشد بول سرخ که سیاهی زند و اندکی بسبزی گراید دلیل
ابتدای یرقان باشد اگر در یرقان مدتی بول سرخ و صاف باشد دلیل سده قوی بود و باشد که باستسقا کشد اگر بول صاحب وجع سپرز
سرخ شود نیکست اگر ناگاه بول خون شود دلیل شگافتن رگ گرده باشد اگر بول صاحب تقطیر بول سرخ بود و زیر ناف الم یابد دلیل
ریش مثانه و حوالی آنست و اکثر بسبب دویدن یا افتادن بول خون میشود اگر بول سخون و اخلاط غلیظ آمیخته آید و در شیشه زود اخلاط جدا
گردد و بیمار لاغر و بد حال شود دلیل فراخ شدن منافذ گرده باشد بول سرخ در استسقا بد باشد اگر بول روز چهارم سرخ شود بحران روز هفتم
کند اگر در هفتم سرخ شود روز چهاردهم اگر روز یازدهم یا چهاردهم سرخ شود روز هفدهم یا بیستم اگر روز بیستم سرخ شود بحران بعد چهل روز کند
بدانکه اسباب سیاهی بول چهار اند اول کثرت حرارت و احتراق ماده و این عقب حمیات سوزان سیاه شود و اول زرد یا سرخ باشد و
ثقل او مستوی نبود و پراگنده باشد و سخت سیاه نبود و دیگر بسرخی و زعفرانی زند و بویش تیز و ناخوش باشد دوم از غایت سردی علت و
این در اول سبز یا سفید یا بیرونق بود و رسوب اندک و بهم آمده و چنان نماید که خشک یا فسرده است و سیاهی بول خالص بود و هیچ
بو ندارد و اگر دارد اندک سوم از فرو مردن حرارت غریزی و درین در بیمار هیچ قوت نمانده باشد چهارم از بحران و دفع ماده سوداوی
و این اخر حمیات سوداوی و در مرض سپرز و وجع ظهر و کلیه و رحم و احتباس طمث شود و قوام او بغلظ گراید و بیمار راحت یابد و از الوان سیاه
بدتر آن باشد که بسیاهی ماند همچنین اگر رسوب هم سیاه بود بدتر از آن که رسوب او سیاه نباشد و رسوب سیاه معلق امیدوارتر از راسب
و رسوب طافی امیدوارتر از معلق باشد و رسوب نیک راسب امیدوارتر از معلق است و رسوب نیک معلق امیدوارتر از طافی بود
خلاف رسوب سیاه قول رازی بسیار کسان را دیدم که یک دو روز بول سیاه بود و پس نیک شد و از امراض
خلاص یافتند و اگر بسیاهی ماند یا سبز یا زرد و غلیظ یا خون شد هلاک گردیدند و هر چند بول اندک تر بود بدتر باشد
خاصه در امراض حاده همچنین هر چند غلیظ تر بود بدتر و اگر با وقت ضعیف شود ترود بمیرد و اگر در ابتدای مرض سیاه آید بدتر و آنچه در
اخر باشد اکثر دلیل بحران بود و اگر در امراض حاده بالای بول سیاه ثقل همچون ابر سرخ باشد دلیل ورم گرم دماغ بود و زود بمیرد و اگر در امراض
حاده ثقل معلق و بوی بول تیز و قوام لطیف باشد دلیل صداع و هذیان بود و اگر بول صاحب تشنج و عرق بسیار سیاه شود و تیز بود بدتر باشد
اگر در حمی محرقه بول سیاه و لطیف و ثقل پراگنده و معلق باشد و سهر می پدید آید دلیل رعاف بود و اگر بول سیاه و رقیق باشد پس اشقر و غلیظ

شود و از آن احتبا نگردد و دلیل سدّه کبد یا سرّ ج بود و بول سیاه در ذات الجنب و ضیق نفس دلیل مرگ بود و بول رقیق که سیاهی زند دلیل درازی مرض و بدحالی باشد اگر در یرقان بول از سرخی بسیاهی زند و غلیظ و تیره باشد ترود به شود و اگر بول صاحب یرقان سیاه و رقیق باشد بسیار سوء حال [illegible] و رقیق باشد و رسوب اندک بد بود **قول** رفس بول سیاه در امراض گرده و امراض که از اخلاط غلیظ تولد کند نیک باشد و در امراض حاده بد **قول بوعلی** اگر حرارت غالب بود و بول سیاه در امراض گرده و مثانه بد باشد اگر در امراض گرده و مثانه بول سیاه و مریض کهل یا پیر باشد بد بود **قول** رفس اگر بول تندرست مدتی سیاه باشد دلیل تولد سنگ گرده بود و بول زنان بسبب احتباس طمث سیاه شود و اگر سیاهی بدین سبب نباشد سخت بد بود بول نفسا در اکثر سیاه بود و بدان ماند که بمداد آمیخته است و بدترین بول مردان و زنان سیاه است بول سیاه و زنگاری از پس تعب دلیل خروج رطوبت و غلبه حرارت و بیم تشنج باشد اگر حرارت قوی بود سیاه لا زنگاری باشد **اما قوام** بول سه اند رقیق غلیظ معتدل بول رقیق دلالت بر عدم نضج ماده و مرض و عدم هضم دارد خصوص در اطفال و بول غلیظ دلالت بر عدم نضج نماید چه اعتدال مزاج بر معتدل بودن بول است و در غلظ و رقت **بدانکه** سبب رقت بول هشت اند یکی ناگواری و ناپختن ماده یا دوم سدّه سوم ضعف گرده و منفذ او چهارم کثرت شرب آب پنجم سردی و خشکی مزاج ششم ضعف حرارت غریزی و خامی ماده خاصه در امراض حاده هفتم ضعف همه قوتها هشتم تولد سنگ در گرده و مثانه **فائده** بول طبعی کودک غلیظ و کثیر الرسوب بود و اکثر سفید و تبنی باشد اما در عمر بالیدگی رنگین میگردد و اگر رقیق و صاف مانند آب بود و بماند و بالغ را هم بول رقیق بد باشد خاصه در امراض حاده پس اگر مدتی همچنان رقیق ماند و هیچ آثار نضج نیاید و قوت برجا بود و همه آثار سلامت باشد آثار آن بود که در آخر مرض خراجی در حوالی جگر تولد کند همچنین اگر در تندرست بول رقیق و صاف بود و در عضوی الم باشد آثار تولد ورم در ان عضو باید خاصه در گرده و هرگاه که بول از آن حال بگردد و غلیظ شود از ورم خلاص یابد اگر غلیظ نشود و در بدن ثقل یابد ظاهر پوست بخاره و آثار ظهور بثور چون آبله جرب و غیره بر تن باشد و اگر نضج نپذیرد و سوی گرده میل کند ورم گرده آرد و باشد که بول رقیق در تندرستی آثار ضعف قوت و برد مزاج باشد چون حال پیران اما در امراض گاهی آثار خامی ماده و گاهی آثار سدّه بود و در امراض حاده آثار اشتعال [illegible] اما بول زرد و رقیق آثار ابتدای نضج بود و اگر بر این حال بماند و قوام نگیرد آثار دیری نضج بود و ایمن نباشد [illegible] و بهر بدین سبب بد باشد و بول ناری رقیق بیشتر از زرد رقیق خبر نضج دهد لیکن رقت در هر دو آثار خامی باشد **قول**

[illegible] بول زرد و رقیق آثار خامی بود چراکه زردی از آمیزش اجزای صفرا باشد نه از نضج و اگر نضج بودی بایستی که قوام بودی پس طبیب باید که نضج ماده از قوام جوید نه از رنگ [illegible] قوام رقیق و غلیظ هر دو آثار خامی اند زیراکه نضج خاص [illegible] رقیق شود و نضج رقیق عکس این پس آثار نضج قوام معتدل است نه رنگ پس بول رقیق اگر [illegible] باشد یا ناری آثار خامی [illegible] رسیده که در سر سام بول رقیق و زرد بود و بیمار خلاص یافت **قول** [illegible] در امراض حاده که بول [illegible] باشد [illegible] وقت باید که بول غلیظ و سرخ باشد و [illegible] از [illegible] حال خیر [illegible] اکل طعام [illegible] سرخ و [illegible] از مرض خبر دهد [illegible] بسیار است چنانچه [illegible] اگر در بول رقیق اجزای پراگنده زرد و سرخ بود [illegible] حرارت باشد [illegible] گرده تولد کند [illegible] و اگر رسوب [illegible]

بود و مثانہ سلامت باشد آثار بلغم سوختہ بود و گفتہ ممکن نیست کہ بول سرخ و رقیق باشد چرا کہ سرخی از خون بود و تا قوت ہاضمہ قوی نبود خون تولد نکند و ہر گاہ کہ قوت ہاضمہ قوی بود و کار خود تمام کند بول غلیظ تر شود و نیز ممکن نیست کہ بول سیاہ رقیق چرا کہ از اخلاط سودا بول یا باطل شدن حرارت یا افراط حرارت کہ اخلاط را می سوزد می باشد و این ہمہ باعث غلظ اند اگر با وجع سر امیف بول ہمچون آب باشد آثار کثرت رطوبت در تن باشد اگر بول رقیق نہ در وقت عادت باشد آثار صداع و درد چشم و ضیق نفس و وجع و دش بود اگر بول اول از انکہ سرخ بود در رقیق شود آثار درازی مرض باشد اگر بول گاہی صاف و گاہی تیرہ شود آثار مرض خطرناک و دراز بود و آثار آن بود کہ قدری پختہ میشود و قدری تن طبع بر علت مستولی نیست اگر در امراض یا پس بحران بول رقیق شود آثار نکس باشد اگر پس از انکہ در بول اثر نضج پدید آید رقیق شود و مدتی ماند و در بیمار بہتری پدید آید آثار آن باشد کہ مرض یک نوع نیست اگر بول رقیق سیاہی زند آثار درازی مرض بود اگر در ابتداء امراض حادہ بول رقیق سیاہ قطرہ قطرہ و زرد و زود آید و صداع و وجع گردن باشد آثار اختلاط عقل بود اما کم خطر و حال زنان در چنین حال بہتر باشد و گفتہ ممکن نیست کہ بول سیاہ یا سرخ رقیق باشد پس اگر رقیق بود آن از مرض سببی دیگر باشد چون حنا نہادن یا خوردن زعفران و آب کاسنی یا تخم خیار شنبر اگر بول رقیق برنگ ارزن باشد بد بود و بول رقیق برنگ نیک بود و بد نباشد اما آثار درازی مرض بود و بول رقیق مثل آب کہ با وجع کمر و ضعف ساقین بود آثار ورم صلب گردہ باشد اگر از اول مرض تا روز شانزدہم بول رقیق باشد آثار درازی مرض بود اگر بول روز ہفدہم رقیق شود آثار آن بود کہ در بحران تمام کند اگر در مردم گرانی معلوم شود و اشتہای طعام قلیل باشد بول رقیق و بسیار بود و میل نیز باشد و ... بول رقیق ... باشد بدانکہ سبب غلظ بول ... پختہ شدن مادہ و این آثار توانائی قوت ... دفع مادہ باشد ... کثیر ... آید عقب او راحت یابد و اگر اندک اندک آید دلیل ضعف قوت و کثرت خلط باشد ... بہتر آنکہ اول ... بود پس غلیظ شود اما آنچہ از اول غلیظ و با رسوب باشد سود مند نبود پس بول غلیظ از ... آثار نضج مادہ ہست دلیل خیر و از ... کہ ہم خاصیت بد باشد پس اعتماد از حال ... کند اگر غلیظ بول حال ... بہتر شود آثار آغاز نضج بود و اگر ہیچ بہتری نشد آثار کثرت مادہ و ضعف قوت ... باشد ... شود یا ... شود و ... کہ در مادہ غلیظ اثر کند و آن ... پیدا نشود **قول نفیس** اطبا گفتہ اگر بول غلیظ و تیرہ مثال بول خر باشد آثار بعد دن یا شدن صداع بود و بول تیرہ کہ پس یک ساعت صاف نشود و رسوب نکند آثار حرارت عظیم بود کہ مادہ را نضج دہد و کثرت مادہ و عجز طبع از نضج سوم بحران در دفع فضلہ و تنقیہ تن اگر وقت بحران بول تیرہ شود آثار بحران بد باشد و خطرناک اگر در ابتدای مرض تیرہ شود و پیش از وقت بحران صاف گردد آثار غلظ و خامی مادہ بود و اگر در انتہای لازم کہ از غلیظ چون باشد بول غلیظ شود پس از انکہ رقیق بود و آثار آن بود کہ وقت بحران عرق بسیار کند اگر در انتہای محرقہ بدین صفت باشد آثار درد یا حوالی جگر باشد اگر پس از اختلاط عقل بول تیرہ و غلیظ و منتن شود اختلاط عقل زائل گردد و اگر در حمیات لازم ... غلیظ شود آثار آن بود کہ بحران نخواہد بود و اگر باشد بعد از چہار روز اگر در وقت بحران در امراض سوداوی چون درد سپرز و حمیات مختلط بول تیرہ شود و اجزای اخلاط بول آمیختہ باشد آثار دفع طبیعت بود و بول غلیظ در فالج آثار بحران و تنقیہ تن آرد باشد چہارم پختہ شدن اماس و جمع کردن ریش حوالی آلات بول و ورم اول آثار آماس با ترشح چون تب و درد و ثقل و مانند آن باشد اگر اول بول چون غسالہ لحم باشد

پس تیره شود آماس با قرحه در محدب کبد بود واگر اجابت طبع همچون عسالهٔ بود در مقعر کبد باشد اگر اول ضیق نفس با سرفه یابس باد درسینه نخس
باشد پس بول تیره شود علت ذات الجنب باشد هرگاه که بول با غلظ و تیرگی بسیاهی زند و در پهلوی چپ الم بود آماس در سپرز باشد اگر الم سوی
ناف بود در معده واگر در جگر واگر الم زیر ناف بود در حوالی مثانه واگر الم در کمرگاه و تهیگاه باشد ورم گرده بود و فرق در ریم و خلط خام آنست
که ریم گنده بود و خلط خام گنده نباشد نهم ضعف قوت و باطل شدن حرارت باشد واگرچه حرارت تن ساکن شود حال بیمار به بود و مقدار
بول اندک و رسوب ناهموار و فسرده باشد ششم کوشیدن طبع بماده و اضطراب که در تن پدید آید بسبب او و در تن تب گرمتر شود و مقدار
بول بیشتر هفتم گدازش تن و درین رسوب برنگ آن عضو که میگدازد وارد و بسا باشد که در امراض حاده در تن گدازش افتد علامت او آنکه
بول پس یکساعت بفسرد و غلیظ گردد هشتم بسبب کثرت غذا و عدم ریاضت بول مانند ریم یا زرداب بود و این نیک باشد چراکه فضله خام
از تن بیرون میشود نهم گشاده شدن سده باشد واز پس آن راحت و سبکی پدید آید و باشد که رسوب او بریم ماند دهم بسبب تولد سنگ ریگ
باشد ثقل تهیگاه و زهار کثرت رسوب پس اگر ثقل در کمرگاه و تهیگاه بود و الم بساق و ران فرود آید سنگ در گرده باشد واگر بر قضیب خارش
یا درد کند و ثقل در زهار باشد در مثانه **اما صفائی و تیرگی بول تیره** از سه حال بیرون نباشد یا تیره بیرون آید و زود صاف شود
واین بهتر است اما آثار اضطراب بود لیکن امیدوار که زود زائل گردد یا صاف بیرون آید و زود تیره شود و این بد است و آثار آن بود
که علت هنوز حرکت تمام نکرده و اضطراب هنوز قوی تر خواهد بود و علت حرکت زیاده خواهد کرد و مرض دراز خواهد بود و باشد که صاحب بول
دیوانه شود و دران دیر بماند یا تیره بیرون آید و همچنان ماند و این در بدی و نیکی میان هر دو باشد و آثار بدحالی و صعبی اضطراب بود
و بول رقیق و روشن که مثل آب برآید و تیره نشود و ازین هر سه بدتر است بول غلیظ و سفید آثار کثرت رطوبت خام بود و بول سرخ و غلیظ
آثار غلبه خون و حمیات لازمه باشد بول سیاه اند و حال خبر دهد یکی از احتراق اخلاط دوم از تنقیه تن از سودا چنانچه در آخر ربع و امراض
سوداوی باشد بول غلیظ اندک در حمی محرقه بد باشد خاصه اگر طبع نرم بود بول غلیظ و سرخ با وجع معده و خارش اندام دلیل یرقان
و کثرت صفرا باشد بول تیره مانند خمر دلیل تباهی اخلاط بود و بول غلیظ و سرخ در حمیات لازمه دلیل خامی علت بود و بول تیره و لزج همچون
سریشم نیست مع وجع کلیه دلیل خامی و طول مرض باشد اگر در حمی ربع بول غلیظ و رسوب پراگنده باشد دلیل خیر بود واگر بول غلیظ و سرخ بود و هم
بران بماند دلیل ورم جگر باشد اگر در امراض حاده بول تیره و گنده و ضعیف بیرون آید دلیل سقوط قوت بود و خطیر اگر بول تندرست غلیظ
باشد و بآن تکسر و صداع بود مقدمه تب باشد و باشد که تب نیاید و تن بدان پاک شود **اما کثرت و قلت بول** اسباب کثرت دو اند
یکی گدازش تن و درین قوت ضعیف شود دوم خروج ماده از تن و درین هر روز قوت افزاید اگر بول بسیار باشد و عرق کثیر آید و تب ساکن
نشود بد باشد آثار کاهش رطوبت و بیم تشنج یابس بود کثرت بول با عطش دلیل کثرت بلغم و تصفیه او از وی باشد اگر قولنجی را بول بسیار و غلیظ
و باسانی آید از قولنج برهد اگر بول متنعم بسیار و رنگین بود نیک باشد خاصه بول صاحب سپرز و نقرس و موی که در رسوب بسیار و لزج بود و
اگر اندک و سفید باشد بیم استسقا بود و هر بول که بدرنگ بود هر چند بیشتر آید بهتر اگر در حمی حاده که گاهی بول زیاده و گاهی کم آید و گاهی

بایستد دلیل کثرت و غلظت خامی ماده و درازی مرض بود و تقطیر بول در امراض [illegible] با رسوب سپید بسوی آید بد باشد و دلیل آفت دماغ و اعصاب
و اگر رسوب ساکن بود آثار سلامت بود و دلیل رعاف باشد بول اندک دلیل ضعف قوت بود بول اندک سیاه یا سرخ سرد گردد در حمیات حاده دلیل
اختلاط احوال و کم شدن رطوبت و نیز اختلاط عقل باشد و در زنان بهتر بود اگر بول [illegible] باشد دلیل کثرت تحلیل یا استسقا باشد
اگر در تبهای لازم بول اندک بود و درد [illegible] نقص و در ساقین ضعف باشد دلیل ورم صلب [illegible] بول اندک و غلیظ در حمی محرقه بد باشد
خاصه اگر طبع [illegible] بود بول اندک رقیق در حمیات حاده دلیل اختلاط عقل بود و بول اندک [illegible] دلیل درازی مرض باشد بول اندک و سرخ
و رقیق در حمی حاده بد بود خاصه که در وی رسوب زرد باشد اگر در یرقان بول اندک سرخ و رقیق بود دلیل سده قوی در جگر باشد و باشد که در استسقا
اوا کند بول صاحب سهال و عرق بسیار اندک باشد **اما کف** سبب کف در بول غلیظی باد در تن باشد لهذا در بول صاحب تمدد و استسقای
طبلی بسیار بود اگر بول زرد یا سیاه بود و کف هم رنگ باشد دلیل یرقان بود و بزرگی قبهای کف هم [illegible] کف دلیل لزوجت خلط
باشد و در امراض گرده لزوجت خلط بد بود و دلیل سردی باشد کثرت کف دلیل کثرت نفخ و خامی خلط باشد اگر کف همچون کف شیر باشد
و سفیدی بول بزردی زند علت [illegible] باشد اگر همچون کف دریا باشد و بول سرخ بود دلیل غلبه سودا و دیوانگی باشد کف زرد بالای
بول علامت غلبه صفرا بود و کف سفید آثار غلبه بلغم باشد عدم کف آثار عدم نفخ بود **اما ثفل** هر ثفل را که در بول باشد و بول مختلط بود
اگر چه در بن شیشه نه نشیند رسوب گویند و بعضی آن را که در بن شیشه نشیند رسوب گویند [illegible] ابتدا آنرا سحابه و غمامه و طافی نامند
و اگر سخت رقیق و لطیف باشد ضباب خوانند و آنرا که در میان بول آویخته بود معلق گویند در تبهای لازمه و حمیات حاده اعتماد بر رسوب
باید کرد و بر دیگر علامات نضج اعتماد نباید نمود چه اگر در بول مریض رسوب نبود علامت ناپختگی ماده باشد لیکن در بول مردم لاغر و عیش اعتماد
چشم نباید داشت چه اکثر باشد که ماده در تن لاغر پخته شود و در صحت آنکه رسوب کند لیکن غمامه سفید و هموار و املس باید و در حال
تندرستی غمامه نادر باشد و رسوب نیک آن باشد که آثار پختگی دارد و آن رسوبی بود که در بن شیشه نشیند و رنگ او سفید و قوام او هموار و املس
روی او رقیق باشد و هرگاه جنبانند همچون مخروطی یا چون پراگنده برآید و باز بجای شود و سر آن باشد که چون مخروطی پیوسته برآید و همچنان باز شود
و این در وقت نضج امراض ماده باشد و رسوب تام غلیظ و اجزای او [illegible] باشد [illegible] او [illegible]
شود و باشند یکدیگر نباشد از بهر آنکه قوام او هموار نبود و دلیل [illegible] رقت [illegible] و هموار [illegible] قوام رسوب دلیل قوت [illegible]
بیمار چه [illegible] شد که رسوب سفید بود [illegible] روی او درست نبود و قوام [illegible] گردد [illegible] رسوب [illegible]
لیکن املس و هموار سلامت ماند [illegible] و قوام [illegible] نضج نباشد [illegible] بول بود و [illegible] نباشد سرخ [illegible]
[illegible] رسوب بد [illegible] قوام [illegible] و بدتر پراگندگی رسوب آثار باد و غذا و گوار
غذا باشد فرق [illegible] رسوب نیک [illegible] است که [illegible] گنده بود و [illegible] که رسوب [illegible] تمام
غلیظ و گران باشد [illegible] و هم [illegible] نشسته بود رسوب **خراطی** چون [illegible] سرخ یا سفید یا سفید از مثانه آید

سبب او حرارت یا قرحه مثانه بود و سرخ از گرده باشد و گاهی رنگ او تیره یا نیل گون بود و همچون فلوس ماهی باشد و این از گدازش اندامهای
اصلی بود و بدتر از همه و خراطی که سفید یا سرخ بود و باشد که زیان نکند بلکه گرده و مثانه بدان پاک گردد و مردی را از راسخ داده بود و در بول او
پارهای پوست همچون پوست و رونی بعضی می آمد و چون آنرا مالیدندی در آب حل شدندی و بول از مالیدنش سرخ گشتی و خلاص یافت
رسوب نخالی کوچکتر از خراطی بود اما سطبرتر و سفید باشد اگر سبب او جرب مثانه بود گنده باشد و بی تقضیب خارش بود و باشد که اول ریم
آمده باشد اگر سبب او گدازش اعضای اصلی بود و میل گون باشد و قوت ضعیف و حرارت غریزی قوی بود **رسوب کرسنی** بزرگتر از
نخالی بود و سرخ باشد و از جگر آید و اکثر حال از سرخی بسیاهی زند و چون بمالند بآسانی از هم جدا شود و اگر از گرده آید مثل پارهای گوشت باشد
و از هم جدا نگردد و اکثر بزردی گراید و نادر بسیاهی **رسوب سویقی** بزرگتر از نخالی بود و شکل پارها مختلف باشد سبب او احتراق خون یا گدازش
اعضای اصلی بود و آنچه از گدازش باشد پارهای او بعضی بزرگ و بعضی خرد بود و آنچه که سفید و پیلگون باشد و صفائح همین بود از گدازش
باشد و صفائح از جرب مثانه هم باشند اما آنچه از مثانه بود گنده باشد و آنچه سرخ یا سیاهی زند خون سوخته باشد که در سپرز سوخته شده پس
اگر از گرده و مثانه نبود بد باشد اگر مثل دانه ارزن بود سبب او گدازش و رندش عروق باشد اگر مانند سوس سوبان بود از گدازش و رندش
عظم بود و سفید و سنگی باشد یا غبر **قول رازی** غلط است چرا که هر عرق و عظم سخت تر از دل است پس اگر حرارت بدان حد رسد که
عرق و عظم را گدازد لحم قلب را گداختن اولی [illegible] باشد چون لحم دل بگدازد مرگ قبل از گداختن باشد **قول جالینوس** هر مریض که
رسوب او سویقی باشد اکثر بمیرد اگر سلامت ماند مرض دراز کشد **رسوب لحمی** اکثر از گرده باشد و لحم استینی بود و آنچه از گرده نباشد
لحم راستینی نبود چه لحم اندامها گدازش کمتر پذیرد مگر آنکه الطف باشد **رسوب دسمی** آثار گدازش پیه و لحم باشد و باشد که لون او مانند زیتون
و اگر بسیار باشد و از آب جدا شود از حوالی گرده باشد و اگر اندک و با آب آمیخته بود از اندام بعیده باشد **رسوب مدی** آثار انفجار قرحه
باشد در مجری بول و باشد که ریم با بول آمیخته بود و بدان سبب رنگ بول سفید مثال شیر و قوام او غلیظ باشد **رسوب مخاطی** سفید و غلیظ
باشد سبب این چهار اند یکی کثرت اخلاط خام در تن دوم رطوبت خام که در مجری بول باشد سوم [illegible] مزاج چهارم [illegible]
عروق النساء [illegible] **رسوب شعری** بعضی سفید بعضی سرخ بود و سبب تولد او
رطوبت که بسبب حرارت در گرده و مجاری باریک خشک شود و باشد که بدرازی یک دست باشد **قول جالینوس** از این باکی
نباشد **رسوب رملی** سفید یا سرخ باشد آثار تولد سنگ در گرده و مثانه بود یا آثار ریزیدن آن و سرخ از گرده و سفید از مثانه باشد
سبب [illegible] ایست که [illegible] در عضوی ماند و بسبب ماندن تنگ گردد و اجزای او همچون اجزای خاک از هم گسسته گردد و با حرارت
که آنرا بسوزد تا بدین حال شود **رسوب دموی** یعنی رسوبی که با خون باشد هرگاه که خون با بول آمیخته شود آثار [illegible] و اگر نیک
آمیخته نباشد آثار حرارت در مجری بول باشد اگر بول جدا و خون جدا بود آثار حرارت مثانه باشد اگر در بول صاحب سپرز پارهای خون
بسته باشد سپرز او بدان پاک شود و در علل مثانه خون بسیار نباید چرا که عروق مثانه سخت باریک است و اندک سوی همچون پارهای [illegible]

آثار ضعف معده و ناگواری طعام بود و باشد که بسبب کثرت اکل شیر و پنیر باشد بدانکه رسوب اگر در درون بول بود ماده در عروق و اگر
بالای بول باشد ماده در بدن و اگر زیر بول بود ماده نضج قلیل یافته مستعد خروج است کثرت رسوب پس از نضج و بعد از انکه بول رقیق بود
باشد دلیل زوال اختلاط عقل و زود خلاصی از مرض باشد و اگر در اول مرض قبل از نضج بسیار و غلیظ باشد آثار کثرت و غلظ ماده و
درازی مرض بود لیکن اگر سفید باشد امیدوارتر و اگر سرخ بود آثار درازی مرض و اگر رنگ دیگر بود خطرناک باشد و در بول زنان رنگ کمتر
و رسوب بسیارتر بود و کثرت رسوب در حمیات مزمن دلیل سلامت و اخراج ماده باشد اگر رسوب نیک و بسیار تر از آن بود که بدان شخص و مرض
لائق باشد دلیل کثرت فضلات در تن و حاجت باستفراغ باشد غمامه سیاه و تعلیق سیاه و رسوب سیاه هر سه یا دلیل افراط حرارت یا فسردن
طبیعت و افراط برودت و بدی حال باشد مگر آنکه بسبیل بحران حمیات سوداوی بود و اگر رسوب سیاه بود و بول سیاه نباشد بهتر از آنکه هر دو
سیاه بوند رسوب سیاه معلق بد از آنکه راسب شود غمامه سیاه بد از معلق باشد **قول رازی** بول سیاه بدتر از رسوب سیاه بود غمامه سیاه در
بول پیران بدتر است رسوب سبز مقدمه رسوب سیاه باشد و آنچه در امراض پدید آید بدتر باشد رسوب آسمانگونی آثار سردی مزاج بود رسوب
سرخ آثار غلبه خون و تخمه و خامی ماده و درازی مرض باشد اما اکثر بسلامت بود رسوب سرخ که در بول غلیظ و سرخ باشد آثار مرض اشد بحرارت
بود رسوب زیتی آثار سل بود رسوب زرد آثار کثرت صفرا و غلبه حرارت و بدی مرض باشد رسوب سفید که در وقت نضج باشد و قوام او هموار
بود و آثار سلامت باشد رسوب نیک هموار تر و قوام او معتدل تر و املس تر باشد رسوب ناهموار تر و پراگنده تر و نامعتدل تر باشد رسوب
معلق که سفید و املس باشد پخته تر و بهتر از غمامه بود رسوب معلق به آن بود که تمامی اجزای آن زیر بول راسب بود و اگر سوی بالا دارد بد باشد و آثار دیر پختن
ماده و درازی مرض یا آثار اختلاط عقل بود رسوب سفید و املس که راسب شود پسندیده تر بود و رسوب های خام و بد خلاف این باشد لیکن
غمامه بد کم خطر از معلق و معلق کم خطر از راسب باشد **قول اطبای پیشین** در امراض سوداوی و بلغمی هر چند رسوب زیر تر بود بدتر و بالا تر
بهتر باشد و در امراض صفراوی عکس این چه ماده بلغم و سودا ثقیل بود و فروتر آید پس وقتیکه طبع مریض ماده مرض را بگرداند و برتر آرد و آثار قوت طبع
و سکون علت و نقص حرارت باشد لهذا نیک است و بسیار باشد که بول غلیظ بود و رسوب اگرچه پخته و متمیز باشد بسبب غلظ بول بر سر آب ایستد
خاصه اگر اندک بود و همچنین بسیار باشد که بول رقیق بود و رسوب اگرچه نادر باشد بسبب رقت بول راسب شود پس طبیب احفظ این ضرور بود
هرگاه که رسوب سمی طافی باشد یا معلق و چون خانه عنکبوت بود یا بر هم نشسته چون زلیبا و باشد که رسوب او چون غمامه پدید آید و طبیب
از آن بترسد و آن ابتدای نضج باشد و بعد از آن معلق شود و آنگاه راسب گردد و حال نیک باشد و هرگاه که پس از غمامه رسوب های بد
پدید آید بد باشد رسوب معلق ناهموار و رسوب سرخ که راسب شود هنوز آثار خامی ماده بود اما در طریق نضج است اگر از پس بحران رسوب غمامه باشد
خون نکس بود و بسیار باشد که رسوب معلق آثار اختلاط عقل بود و اگر در بول ثقلی باشد و در یک جانب شیشه جمع شده آثار کثرت باد ها بود و
اگر ثقل در زیر شیشه بود باد در نیمه زیرین باشد اگر ثقل بر سر بول بود باد در نیمه بالائی بود و اگر در میان بول بود باد در شکم باشد اگر این ثقل میل
بسیاهی دارد باد سوداوی و اگر اغبر بود بلغمی و اگر سرخ بود خون با آن غلبه دارد و زود پدید آمدن رسوب سفید و هموار آثار پخته شدن ماده

است و دیری آثار خامی و ضعف طبع هرگاه که در روز چهارم غمامه پدید آید بحران در هفتم باشد و اگر ثفل پدید آید در چهاردهم یا بیستم باشد اگر در
چهاردهم رسوب سبز پدید آید دلیل آن باشد که بحران نخواهد بود و نه در شصتم و اگر در روز هشتم رسوب سفید و هموار پدید آید دلیل آن باشد که
روز هشتادم بحران خواهد بود و اگر غمامه با ثفل معلق در ابتدای مرض پدید آید و همراه بماند دلیل آن باشد که بحران بخیر خواهد بود اما رائحه بوی
بول یا بسبب افراط عفونت یا بسبب قرحه عتیقه یا بسبب قصور نضج ماده می‌باشد و بول بی رائحه بسبب جمود می بود و لعدم تصرف حرارت غریبه
یا علامات غلبه بلغم می باشد هرگز بوی بول مریض چون بوی بول صحیح نباشد اگر بول مریض هیچ بو ندارد دلیل برد مزاج و خامی ماده باشد
و باشد که در اول امراض حاده دلیل بطلان حرارت غریزی بود و اگر آثار نضج پدید آید و بول گنده باشد دلیل قرحه یا جرب گذرهای بول
باشد و آثار دیگر قرحه همراه بود و اگر آثار دیگر نبود دلیل عفونت ماده مرض در عروق باشد اگر بول تندرست سخت گنده بود دیم مرض باشد اگر
مریض نگردد و بول همچنان ماند دلیل خروج ماده مرض از تن باشد گند بول در حمیات حاده بغیر قرحه یا جرب مجاری بول دلیل صعبی علت باشد
بوی تیز دلیل صعبی حرارت و گرمی مزاج بود و اکثر در امراض حاده و ناقهین باشد و هر چه تن را گرم کند بوی بول تیز نماید بدین سبب بوی
نکهت تیز باشد ترشی بوی بول دلیل بود که حرارت غریبه بر اخلاط سرد مستولی شده آن را عفن خواهد کرد و اگر مرض حاد و بوی ترش بود دلیل فرو مردن
حرارت غریزی و غلبه حرارت غریبه باشد و اگر علامات سودا با آن یار بود دلیل غلبه سودا باشد بوی زهومت که از بول آید آثار حرارت غریبه باشد
در رطوبت اثر میکند و تباه میگرداند و اگر بوی شیرینی دلیل غلبه خون و بوی تلخ دلیل غلبه صفرا باشد بول که سخت گنده باشد دلیل صفرا بود اگر
در امراض سرد یا در تشنج بوی گنده و تیز باشد دلیل قوت حرارت و کثرت عفونت باشد اگر در تب بول سفید رقیق گنده باشد
دلیل اختلاط عقل و مرگ بود و اگر در حمیات حاده بول گنده باشد و یکبار بوی بگذارد و حال بیمار بهتر نشود دلیل آن باشد که قوت نماند و طبع
از کار باز ایستاده بول ابیض غلیظ دلیل بلغم و تولد سنگ باشد و در اطفال اکثر بود و بول سفید و رقیق دلیل قلت حرارت غریزی و منی است
بول زرد آثار کثرت صفراست و اگر بالایش کف بوند دلیل صحت ناقص باشد اگر بر بول کف سفید بوند بدانند که درد سر او درد دست یا خواهد شد
اگر در بول ابر باشند آثار قلت حرارت بود و اگر ابر منتشر بوند آثار ناقص است اگر متفق بوند آثار صحت اگر بر بول دهنیت باشد آثار تحلیل
قوت و حرارت غریزیست بول سیاه آثار مرگ بود خروج بول سرخ یا زرد یا سفید برنگ گوناگون آثار جرب یا سنگ یا رمل ریه باشد بول سرخ
آثار غلبه خون یا حرارت درون باشد بول غلیظ لزج آثار حرارت کلیه بود و بعضی گویند که منی آمیخته است مگر غلط است چه منی بغیر حرکت جماع
بیرون نمی آید باید که عرق کاسنی عرق مردبه با شیره تخم تربز بالعاب بهدانه دهند اگر بول در شیشه مانند سریش منجمد شود و غلیظ لزج باشد و لون او
سرخ بود و آثار حرارت کلیه و غلبه خون و صفرا با خروج ریگ است باید که آب مرزنجوش آب بادیان هر یک ده مثقال آب لیمو مغز تخم تربز مغز تخم قثا مغز
تخم مردبه مغز تخم خربزه هر یک پنج درم انیسون شقاقل قرنفل دارچینی هر یک نیم مثقال سوای دارچینی انیسون قرنفل شیره برآورده بزانند چون
نیم پخت شود و هر سه را سائیده آمیخته نبات انداخته نوشند اگر مریض ضعیف بود دو سه دفعه کرده دهند اگر خون در بول آید قدری آب انداخته
جنبانند اگر آب نیز سرخ شود بدانند که کسی عرق کلیه شکست و اکثر این از خود میگیرد و اگر فقط خون بجای بول آید و وجع زیر بغل جانب راست

باشد بدانند که خون از کبد می برآید اگر در بول حلقه درخشنده نظر آید بدانند که اثر دق باشد اگر در بول دائره گرد بود و زرد و زعفرانی باشد آثار مرض
سرسام[?] است بول سبز آثار مرض تشنگی است بول سفید آثار خروج بلغم زیر عنق است بول سرخ آثار غلبهٔ خون بود و اگر در حلقه بول ریگ نماید آثار حمل باشد
اگر در حلقه کف باشد و در میان شیشه ملتصق نشود و ابیض نماید آثار حمل است اگر کف بسیار بود آثار غلبهٔ ریح باشد و کثرت نمک در مرض کوزنکولو[?] اکثر
بول تا پانزده روز یکسان میماند در علاج این مرض دست شویند اگر بول سرخ غلیظ یا زعفرانی مائل بحمرت بود آثار استسقا باشد اگر بول زرد
بود خرقه بدو تر کرده در سایه خشک سازند اگر خرقه سفید گردد آثار حرارت کلیه باشد بول سرخ روشن رقیق نارنجی آثار مرگ است بول منتن آثار
مرگ بود و اگر در بول حباب بود آثار صحت باشد بول منتن بغیر ابر آثار ماده بود و اگر بول نیز سرخ باشد آثار حمی دموی بود و بول عفن و تیره و سفید
آثار عفونت کبد است بول عفن سیاه آثار حرقت سینه و ریه و نیز نشان مرگ بود و بول سفید و بسیار غلیظ آثار برد کلیه باشد بول منتن که درد
گرد نماید آثار حصبه باشد اگر حصبه نبود آثار عفونت تن از درد دنست[?] **بدانکه** بول طبعی اطفال سفید و غلیظ بود چنانکه بشیر گراید و در بول
اطفال رنگ کثیر و ابر قلیل میبود و بول کودکان که از طفلی برتر آیند غلیظ تر باشد و هر گاه که بر سر بول سحابه باشد پراگنده بدانند که بول
کودکیست بول جوان زرد طلائی یا زعفرانی باشد و ابر زیاده بود و در طعل[?] بول مرد نیمه عمر بسیار طلائی نباشد و نه بسیار سفید بلکه متوسط
و در بین بول کهول میل بسفیدی و تنگی دارد و باشد که بسبب کثرت فضول غلیظ بود و بول پیر سفید تر و رقیق تر بود و نادر بسبب کثرت فضول غلیظ
باشد و اکثر رقیق با سفیدی از شائبه سیاهی خالی نبود و اگر بول سخت غلیظ بود آثار تولد سنگ باشد بول زنان بهمه حال اغلظ تر و سفید تر و رقیق[?]
تر از بول مردان باشد و سفیدی بول تمام بدن بود و در میان و زیر بول زنان ابر می بوند و در بولی که زیاده بوند امید توالد دارند و ابرهای[?]
بول دلیل صفای رحم و ابر زیرین دلیل صحت است فرق در بول مرد و زن آنست که بول مرد را چون جنبانند تیره شود و تیرگی سوی بالا میل کند
و بول زنان از حرکت تیره گشود[?] و اگر اندکی تیره شود تیرگی سوی زیر میل کند اگر در بول مرد ابر در میان بود و بجنبانند نشان نماند و در بول زن ابر
در میان و زیر باشد و از جنبانیدن در ابر بالائی و زیرین کنها[?] ظاهر شوند و اکثر در بول زنان کفی باشد گرد و هر گاه که مرد جماع کرده باشد در بول
وی ثقلی باشد چون رشته در هم شده بول زن آبستن صاف بود و بر سر بول حبابی باشد و اکثر برنگ نخود آب یا آب باچه[?] بود و زردی و بار زنی[?]
زند و بهر حالیکه باشد در میان بول ثقلی چون پنبه باز کرده پیدا باشد و بسیار باشد که چیزی چون دانها بر می آید و نیز میشود و در بول آبستنی ازرق
نیک خلاصه[?] باشد و آخر بسرخی گراید خاصه اگر از جنبانیدن تیره شود و درست گردد و که آخر آبستنی است چه در اول آبستنی تیره نشود و اگر بر سر بول آبستن غمامه
باشد چنانکه همه روی بول را پوشیده دارد پسر زاید[?] و اگر غمامه بر یک جانب باشد دختر زاید اگر غمامه املس نباشد لیکن چون دانه دانه بود آبستن نباشد
و دلیل غلبهٔ باد باشد بول آبستن تا دو سه ماه رقیق و صاف بود و پس رقیق و ترنجی باشد و بر سر بول کف اندک بود مانند چیزی چرب پس چهار یا پنج ماه
بسرخی گراید و وقتی مایهٔ تیرگی پدید آید و هر گاه که تیرگی بسیار شود بچه بخفتد[?] و هر گاه که تیرگی در بن شیشه باشد و اندک بود سلامت باشد اگر تیرگی در سر
شیشه بود علامت بادها و بچه از آن بارنج باشد و بیم بود که بمیرد و **بدانکه** بول در گرما مانند طبیخ گندم باشد و ابر سفید بود اگر حرارت کثیر بود بول سیاه[?]
زرد و ابر سفید باشند و اسباب همه[?] بر سر بول آیند بسبب سردی در میان میمانند و بسبب گرمی بالا می آیند و در شروع سرما بول در زرد

وسفیدی میانه میباشد و ابر غلیظ و در غلبه سرما بول سفید و ابر بزرگ می بوند **بدانکه** سوای ابر سه چیز دیگر در بول اند یکی گوگرد و موضع این بالای بولست دوم نمک وجای این درمیان بولست سوم زیبق ومکان این زیر بولست و دریافت اعتدال این هر سه بدین وجه است که بگیرند شیشه که در و هشت اونس بول آید پس بول هر که آنقدر باشد که شیشه از وی پر شود و زیاده نباشد بدانند که این هر سه چیز باعتدال اند و آثار صحت وتندرستی مزاج واگر از شیشه زیاده باشد آثار زیادتی زیبق واگر از شیشه کم بود آثار کثرت گوگرد واگر بقدر نیم شیشه باشد آثار زیادتی نمک است **بدانکه** در حمی یوم حال بول ابتدای تندرستان فرق نباشد مگر که بسبب طعام گرم بود و درین اندکی تیره باشد واکثر بول صاحب حمی یوم زرد رقیق بود واگر سحابه باشد مضطرب بود واگر در حمی یوم تیرگی میان شیشه باشد آثار گردیدن بحمی عفنی بود پس اگر تیرگی زرد باشد غب واگر سرخ بود مطبقه واگر سفید باشد تب بلغمی واگر سفیدی در بن شیشه باشد ربع گردد وبول تب صفراوی زرد باشد وقوام درمیان شیشه بود وثفل سوی بن شیشه میل دارد واین آثار خیر بود واگر غلیظ وبسیار زرد وقوام بر سر شیشه بود مرض دراز گردد واگر بول مطبقه سرخ غلیظ تیره باشد مرض زود گذرد واگر تیره باشد وسخت نبود مرض دراز باشد اگر بول تب بلغمی تیره وغلیظ باشد مرض دراز گردد واگر زرد بود زود بگذرد واگر بول صاحب ربع صاف بود ومیل بازرقی دارد مرض دراز باشد اگر میل بسرخی دارد مرض زود گذرد وبول دق رقیق صاف باشد واندکی بسرخی گراید وبزردی آب هنیت بود وبول یرقانی سرخ بود و بسیاهی زند وکف او هم رنگ او باشد وبول صاحب سپرز سیاه باشد وسخت تیره نبود وبول صاحب وجع کبد سرخ وغلیظ وتیره باشد وبول مصدوع سفید بود واندکی بزردی زند وبول مسعول زرد صاف رقیق بوده باشد که در و رسوب سفید بود وبول صاحب وجع مفاصل سفید وغلیظ باشد وثفل سفید چون پنبه بازکرده در بن شیشه بود **فائده** بول خر تیره بود وبسفیدی گراید ودر شیشه چنان نماید که روغن گاو گداخته است تیره وغلیظ وبول اسپ صاف تر وسفید تر از بول خر باشد ونیمه بالائی صاف تر ونیمه زیرین تیره تر نماید وبول اشتر زرد وقدری ازرق باشد ودر میان چیزی مثل پنبه بازکرده نماید وکف نباشد وبول گوسفند سفید مائل بزردی بود وبول آدم ماند لیکن قوام ندارد وثفل او مانند روغن باشد وبول آهو بول گوسفند ماند وصاف تر از و بود وهیچ قوام وثفل نباشد **فرق** در بول آدم ودیگر اشیا هر چه سوای بول در شیشه کنند چون سکنجبین آبکامه ماء العسل آب زعفران وغیره هر چند که دیکتر آرند غلیظ تر وچون دور تر برند صاف تر نماید وبول عکس این باشد ودر شیشه ماء العسل وسکنجبین اجزای بالا دارند ودر شیشه ماء العسل آلودگی باشد ودرمیان شیشه چیزی مثل ابر نماید وآبکامه اثفلی باشد ودر یکجانب شیشه وآن حرکت که ثفل بول را بود نباشد ودرمیان شیشه همچون ابر نماید اما حرکت ننماید وثفل بول درمیانگاه باشد ومتحرک بود وابر هم متحرک باشد

فصل بیست یکم در ذکر نبض

نبض حرکت شریان را گویند وآن مرکبست بدو حرکت ودو سکون حرکت کشودن را انبساط وحرکت پیوستن را انقباض گویند وپس هر حرکت را سکونی لازم **قول دون انتونیو** نبض حرکت شریان وقلبست مرکب از حرکت انبساطی وانقباضی سبب این حرکت لیفات عضلیه وشریانی وآلهای قلبست بسبب روح حیوانی که از دماغ بافراط میرسد وهر دو حرکت برعکس اند ونواتر یکی بعد دیگری ودرمیان حرکات مذکوره دو سکون واقع اند ونفع نبض تجوید خون وکیلوس است تا مبدل بخون گردد ونیز اطلاع میدهد از احوال تن انسان از حال صحت ومرگ خصوص در حمی واقسام نبض کثیر اند **بدانکه** موضع دیدن نبض زیر بند ابهام دست بالای ساعد است ودر پا

نیز می بینند و دیدن نبض از شریان ساعد برای پنج چیز اختیار کرده اند یکی آنکه ساعد زود بتوان نمود دوم آنکه مردم را از نمودن ساعد ننگ نمی آید
و شرم نباید و زشت نباشد سوم آنکه این شریان برابر دل و راستای اوست چهارم آنکه این شریان چنان در گوشت نشسته نیست که دیگر شریانها
پنجم آنکه این شریان از سنجار متلی نشود چنانکه شریان صدغ و حالها ازین درست نمایند **فائده** نباض را لازم وقتیکه نماید نبض از خشم و فرح
و اندوه و ریاضت و انفعالات و امتلا و جوع و ترک عادات و رنج و گرمابه و خواب بافراط و بیداری بافراط و حرکات نفسانی و بدنی خالی باشد
نبض ملاحظه کند که اینهمه متغیر نبض اند و نبض دست چپ از دست چپ و نبض راست از راست ببیند اما مختار دست راست است پس باید که هر چهار
اصبع بر رگ نهد نه بهم پیوسته و نه بسیار جدا و دست چپ خود بدست راست مریض گذارد و ساعد دست مریض بر پهلو دارند چه اگر ساعد
برو می درگرداند حرکت شریان عریضتر و افراشته تر نماید و طولش کمتر خاصه اگر تن لاغر باشد و اگر بر پشت بازگرداند درازتر و بلندتر نماید
و عرضش کمتر و وقت دیدن نبض چیزی در دست و بازو بسته نباشد و کمربند هم محکم نبود و دست دیگر را نیز بر زمین تکیه ننماید بلکه هر دو دست
مستوی دارد پس اول طبیب روبرو نشسته بمهر شفقت و تفقد حال کند تا مریض را با او محبت بهم رسد پس نبض ببیند و وقت ملاحظه نبض
باید که هردو ساکت باشند متوجه بجانب دیگر نبیند و نظر هم بیکدیگر ننمایند بلکه بزیر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم همدیگر کنند و آن موضع خالی
از غوغای مردم و هرچه باعث تشویش طبع گردد باشد و دستی که نبض او ببیند باید که آسوده باشد و کاری که اعتماد بدان نکرده باشد و نبض
قوی را بسه اصبع باید جست و سر اصابع بر شریان بقوت باید نهاد و نبض ضعیف را انگشتان سبک باید نهاد و برفق باید جست چه قوت ضعیف
از جنبانیدن شریان و پوست که بر شریانست و از دفع اصبع که بر پوست نهاده است عاجز آید و نبض پدید نیاید و اصابع طبیب لطیف
و نرم باید و سر اصابع کار نکند تا پوست درشت نگردد و چون اصابع بر شریان نهاد توقف تمام نگاه کند انگشت بر شریان نهاده دارد و یک یک نوع از انواع نبض بنگرد
و نیز متغیرات نبض چون سن و مزاج و فصل و شهرها وغیره یاد دارد تا حقیقت دریابد و مدت گرفتن نبض تا حل آن سی نبضه است و باید که طبیب نبض شخصی که
ببیند بسیار بار دیده باشد و نبض های او در پس حرکات و حالات آزموده و عادت نبض او در حال شناخته باشد تا وقتیکه اگر عارضی افتد و نبض او
از عادت بگردد از نبض او حکم تواند کرد و حال او درست تواند دانست و همه انواع نبض را قیاس با نبض معتدل باید کرد تا سریع و بطی و طویل و قصیر
وغیره پدید آید **انتباه** اگر حرکت نبض دو مرتبه ظاهر شود و باز از حرکت بماند و باز حرکت کند مریض در چهار پنج روز بمیرد و اگر سه چهار بار حرکت کرده
مخفی شود و باز حرکت نماید در یک دو روز بمیرد و اگر تا بیست مرتبه حرکت کرده ساکن شود و باز حرکت نماید یا سی بار حرکت کند و بایستد و باز بحرکت آید
مریض در هفت یا هشت روز بمیرد و اینچنین نبض در روغنی نیز میباشد خصوص در کسی که ریح کثیر بود و پس بهوشیاری تمام باید دید **اطبای اهل هند**
سه اصبع بر موضع نبض نهاده ملاحظه کنند اگر حرکت جهیدن از سبابه معلوم شود آثار غلبه صفرا باشد و حرکت این نبض برفتار کبک و زاغ و کلنگ مشابه
بود و اگر حرکت او زیر وسطی ظاهر شود آثار غلبه بلغم باشد و حرکت این نبض مشابه برفتار هنس و طاوس و کبوتر باشد و اگر حرکت او زیر خنصر دریابند آثار غلبه
سودا باشد و حرکت این نبض مشابه برفتار مار و علق بود و پس اگر حرکت برفتار دراج ظاهر شود عارضه سنپات و اگر جهیدنش بسرعت بود و غلبه خون
و اگر بطو باشد امتلای بلغم خیال کنند و اگر در لحظه متحرک گردد و در لحظه غیر متحرک بود آثار قرب موت **بدانکه** نبض مردان قیاس به نبض زنان قوی و

عظیم و بطی تر باشد نبض کودکان سریع و متواتر بود و در قوت و عظم میانه بود و نبض کودک قیاس با تن او عظیم باشد و قیاس با نبض بالغ عظیم نبود
مگر سریع یا متواتر نبض کودک که بلوغ نزدیک شود عظیم تر از نبض بالغ باشد نبض بالغ قوی تر از نبض ایشان بود و نبض جوان عظیم تر و قوی تر باشد
نبض کهول صغیر تر و بطی تر از نبض جوان باشد و در عظم و قوت میانه بود و نبض پیر صغیر و متفاوت باشد و باشد که نرم شود و نبض محروری قوی
و عظیم نبض مبرودی صغیر یا متفاوت یا بطی نبض مرطوبی در اکثر موجی یا عریض نبض یابس المزاج در اکثر رکیک و صلب باشد نبض صفراوی سریع و
رقیق نبض بلغمی معتدل در سرعت و بطوء و ممتلی و گاهی خفیف نبض دموی قوی و سبک معتدل در سرعت و بطوء نبض سوداوی خفی و آهسته
باشد نبض آبستنی در عظم و سرعت و تواتر زیاده از ان باشد که قبل از آبستن بود و در قوت تغیر نیاید و نکاهد مگر باندازه اعیا که از گرانی آبستنی تولد
کند نبض مردم لاغر عظیم تر و بطی تر از نبض فربه باشد نبض مردم فربه صغیر تر و سریع تر و ضعیف تر از نبض لاغر بود لیکن اگر فربهی از لحم بود در سرعت
و قوت بیشتر باشد و اگر از شحم بود کم از ان **بدانکه** نبض در فصل ربیع معتدل باشد و در قوت زیاده و در شهرهای معتدل همچنین نبض در فصل
صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف بود و در شهرهای گرم همچنین نبض در فصل خزان مختلف باشد و بضعیفی گراید و در شهرها که هوای او متغیر باشد
همچنین نبض در فصل شتا متفاوت و بطی و صغیر باشد لیکن نبض محروران قوی تر گردد و در شهرهای سرد همچنین و طبع آخر فصل ربیع بطبع اول فصل
خریف نزدیک باشد و طبع آخر صیف بطبع اول شتا و طبع آخر شتا بطبع اول صیف نزدیک بود و پس در اول و آخر و میان هر فصل نبض در خورد
طبع آن روزگار باشد **بدانکه** نبض مردم خفته اول نخست که در خواب شود صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی باشد و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی
بود و اگر زیاده از اندازه خسپد صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گردد و بیداری را همچنان حکم مختلف است هر گاه که مردم بطبع بیدار شود نبض
بتدریج عظیم و سریع شود و بحال طبعی باز آید و اگر بسببی ناگهانی بیدار شود نبض در حال ضعیف گردد پس عظیم و سریع و مرتعش و مختلف گردد اما
بران حال دیر نماند بعد ساعتی بحال طبعی باز آید **بدانکه** اگر ریاضت معتدل باشد نبض بتدریج قوی تر و عظیم تر میگردد و در آخر ریاضت سریع
و متواتر میشود و اگر ریاضت از اعتدال بیرون شود نبض صغیر و ضعیف و سریع گردد و اگر ریاضت از اندازه بیرون شود نبض نخست متواتر
پس سریع و دودی گردد **بدانکه** اگر غذا کثیر خورده نبض مختلف و بی نظام شود تا وقتیکه هضم گردد و اگر باندازه معتدل خورده نبض عظیم قوی
سریع متواتر شود و اگر اندک خورده قوت و عظم و سرعت باندازه آن بود و اگر طعام گرم و مزاج هم گرم باشد سوء مزاج گرم تولد کند و نبض ضعیف و
سریع و متواتر گردد و اگر غذا سرد و مزاج هم سرد باشد سوء مزاج بارد پدید آید و نبض صغیر ضعیف متفاوت بطی شود و اگر غذا سرد باشد و مزاج گرم
نبض قوی گردد **بدانکه** اگر خمر کثیر خورده باشد نبض مختلف و بی نظام گردد و نجیند که از کثرت طعام لیکن اگر شراب سرد باشد چنانکه در سرما از هوا
سرد شده باشد یا بتکلف سرد کرده باشند حکم او همچون غذای سرد باشد مگر وقتیکه اندر تن گرم شود آن تغیر زائل گردد و تغیر نبض از شراب زود
پدید آید اگر شراب گرم باشد چنانکه در گرما گرم شده یا بتکلف گرم کرده باشند حکم او مانند غذای گرم بود اما آب تن را اگر گرم نکند نبض اگرچه زودی قوی
گردد عظیم و سریع و متواتر نگردد و حکم کثرت و قلت آب همچون حکم کثرت و قلت غذا باشد **بدانکه** اگر در آب گرم نشیند اول نبض عظیم و قوی و سریع
و نرم و متواتر باشد پس صغیر ضعیف متواتر بطی گردد و آب سرد که سردی او باندرون تن رسد بر حرارت غریزی غالب شود نبض صغیر ضعیف

متفاوت و بطی گردد و اگر ظاهر تن را سرد کند و مسام بندد نبض قوی عظیم سریع متواتر شود و آبهای معادن آنچه مزید یبوست باشد نبض صلب
و آنچه مزید گرمی بود سریع سازد و اگر قوت را تحلیل کند ضعیف و صغیر شود **بدانکه** در ابتدای وجع که هنوز کمتر باشد نبض قوی سریع متواتر شود و هرگاه
که وجع اصعب شود نبض بغایت ضعیف گردد و بآخر نملی شود **بدانکه** در ورم گرم نبض منشاری و مرتعش و سریع و متواتر شود و در ورم سرد متفاوت
و بطی گردد و چون نخته شود موجی گردد و در ابتدای ورم نبض عظیم تر و قوی تر و سریعتر و متواتر تر باشد و در تزاید در عظم و قوت و غیره افزاید و در انتها
صلابت و لرزیدن فزونتر شود و اندکی ضعیف گردد و سرعت و تواتر افزاید و چون مدت ورم دراز گردد و سخت شود نبض صلب دقیق ضعیف
سریع متواتر گردد و اگر درازی ورم زیاده تر شود سرعت برود و نملی گردد و چون ورم نخته سر کند نبض قوی تر گردد و اگر ورم بزرگ باشد همه اعراض
زیاده بوند و اگر خورد باشد اعراض هم کم بوند اگر ورم در عضو عصبانی چون معده و مثانه و غشا که در پهلوها پوشیده است باشد نبض صلب تر
و منشاری تر بود و اگر ورم در عضو کثیر العروق و شرائین بود نبض عظیم مختلف باشد اگر ورم در عضوی که مدد شرائین کثیر تر بوند چون ریه و طحال باشد
نبض عظیم تر و مختلف تر بود و اگر ورم در عضو کثیر الاورده چون جگر باشد عظم و اختلاف نبض چندان نبود و اگر ورم در حجاب یا در معده باشد نبض
مانند نبض صاحب غشی و تشنج بود و اگر ورم در ریه باشد نبض مانند نبض صاحب خناق بود و اگر ورم در کبد باشد نبض مانند نبض صاحب ذبول بود —
بدانکه نبض در قرانیطس ضعیف منضغط صلب اگر حمی حار بود و عظیم سریع متواتر و در لیثرغس ضعیف متفاوت بطی موجی و در سبات اول عظیم
و چون بطول کشد صغیر ضعیف بطی متفاوت و در صداع حار سریع متواتر و در بارد متفاوت بطی و در جنون اول سریع قوی پس صلب صغیر ضعیف
و در عشق نامنتظم و چون خبر یا صدای او شنود عظیم معتدل و در لقوه تمددی صلب و در استرخائی متفاوت و در فالج موجی ضعیف متفاوت
بطی و اگر قوت ضعیف بود ضعیف نامنتظم و در صرع بلغمی متفاوت بطی و در سوداوی صلب و صغیر و در سکته موجی متمدد و چون طول کشد دودی و نملی و در کابوس مانند سبات
و در تشنج بقول جالینوس ممتد و بقول صاحب کامل و علامه منشاری و در تمدد مانند تشنج و در استرخا صغیر ضعیف بطی متفاوت و چون طول کشد ذو الفترت و در حمی یوم
مائل بعظم و تواتر و در حمی عفنی در اول نوبت منخفض سریع صغیر مختلف و در وسط عظیم قوی و در غب خالص در ابتدا ضعیف صغیر متفاوت بعده عظیم و در غب غیر خالص ضعیف صغیر
مختلف و در وسط عظیم و در شطر الغب ابتدا مختلف منخفض و در وسط مائل بعظم و در حمی بلغمی اول منخفض صغیر ضعیف متفاوت پس متواتر مختلف و در مطبقه ممتلی نرم عظیم قوی و
اگر خون متعفن باشد عظیم سریع مختلف و در بلغمی لین بطی و در صفراوی سریع متواتر و در دموی عظیم لین و در سوداوی صلب صغیر باشد **بدانکه** نبض وقت خشم عظیم سریع
متواتر بود اگر خشم مرکب بترس یا خجالت باشد نبض مختلف گردد و نبض لذت و شادی بدان عظم و سرعت و تواتر که در خشم بود نباشد و بنرمی مائل و اگر اندوه نبض اندوه صغیر
ضعیف متفاوت بطی باشد نبض ترس که ناگهان باشد سریع مرتعش مختلف بی انتظام بود و اگر ترس ناگهانی نباشد نبض مثل نبض اندوه بود **فائده** در بیان اصناف
نبض **طویل** نبضی است که دراز نماید و مقیس علیه به حالت صحت اعتدال مزاج است **قصیر** آنکه کوتاه نماید **معتدل بینهما** آنکه نه دراز بود نه کوتاه
سبب طویل غلبه حرارت باعث قصیر غلبه برودت موجب معتدل اعتدال هر دو **عریض** آنکه پهنا نماید **ضیق** آنکه باریک نماید **معتدل بینهما** آنکه نه پهنا بود نه باریک سبب
عریض غلبه رطوبت باعث ضیق غلبه یبوست موجب معتدل اعتدال هر دو **شاهق** آنکه بلند نماید **منخفض** آنکه پست نماید **معتدل بینهما** آنکه نه
بلند بود نه پست سبب شاهق غلبه حرارت موجب منخفض غلبه برودت باعث معتدل اعتدال هر دو **قوی** آنکه اصبع را بقوت کوبد و از انغماز حرکت او

حرکت او باطل نشود و معلوم گردد که داخل میشود و بر بهم دفع میکند اصبع را **ضعیف** آنکه اصبع را بدیر رسد و خلاف قوی باشد **معتدل**
بینهما آنکه در قوت و ضعف متوسط بود سبب قوی غلبه قوت حیوانی باعث ضعیف ضعف قوت مذکور موجب معتدل توسط قوت مذکور است
سریع آنکه باصبع زود رسد و دور شود **بطی** آنکه بعد رسیدن باصبع زمانی بایستد **معتدل بینهما** آنکه در سرعت و بطو متوسط بود سبب سریع
شدت حاجت است بهوای بارد و باعث بطی عدم حاجت الی ترویح موجب معتدل اعتدال حال **متواتر** آنکه زمان رسیدن باصبع کوتاه بود
یعنی چون باصبع رسیده بگردد بی توقف باز باصبع رسد و فرق در سریع و متواتر همین است و بعضی هیچ فرق نمیکنند **متفاوت** آنکه زمان
باز رسیدن باصبع دراز بود یعنی باصبع چون رسیده برود و توقف کرده باز باصبع رسد **معتدل بینهما** آنکه مابین این و آن باشد سبب متواتر
ضعف قوت حیوانی باعث متفاوت شدت قوت حیوانی موجب معتدل اعتدال قوت حیوانیت **صلب** آنکه زیر اصبع منغمز نشود **لین**
آنکه بآسانی منغمز گردد **معتدل بینهما** آنکه در سختی نرمی میانه باشد سبب صلب یبس تن باعث لین رطوبت موجب معتدل اعتدال هر دو
ممتلی آنکه از اندرون پر نماید **خالی** آنکه بخلاف او بود **معتدل بینهما** آنکه نه پر بود نه خالی بلکه متوسط باشد سبب ممتلی کثرت دم و روح باعث
خالی قلت آنها موجب معتدل اعتدال خون و روح **حار** آنکه محل نبض بنسبت بدیگر اعضا گرم نماید **بارد** آنکه سرد نماید **معتدل بینهما** آنکه در
هر دو میانه بود سبب حار حرارت روح و خون باعث بارد برد آنها موجب معتدل اعتدال هر دو **حسن الوزن** آنکه زمان انبساط بزمان
انقباض مساوی باشد **ردی الوزن** آنکه بخلاف او بود سبب حسن الوزن اعتدال حال است لهذا معتدل بینهما نیست باعث ردی الوزن عدم
اعتدال حال **مستوی و منتظم** آنکه متشابه بود یعنی تا چند قرعه بیک وتیره باشد **مختلف و غیر منتظم** آنکه قرعات مختلف باشند یکی سریع و دیگر
بطی و مانند آن سبب مستوی حسن حال باعث مختلف سوء حال بود **عظیم** آنکه طویل و عریض و شاهق بود **صغیر** آنکه قصیر و ضیق و منخفض باشد
غلیظ آنکه عریض و شاهق بود **رقیق** آنکه ضیق و منخفض باشد و مابین اینها نیز معتدل فرض کنند و دلائل اینها از اسباب معلوم است **غزالی** آنکه
در غایت سرعت و تواتر بود و دلالت کند بر شدت حاجت ترویح **موجی** نبضیست ممتلی که در عظم و صغر اجزای نبض یعنی عرق مختلف بود گویا
موجهاست که بهم میرسد و دلیل رطوبت و در استسقا و ذات الریه و فالج و سکته میشود **دودی** مانند موجیست باعتبار شهود لیکن
عریض و ممتلی نمی باشد و تموجش ضعیف است **نملی** نبضیست در غایت صغر و متواتر دلالت میکند بر کمال سقوط قوت و قرب موت **منشاری**
نبضیست صلب که بعض اجزایش بلند و بعض پست مانند اره محسوس شوند و دلالت کند بر ذات الجنب و دیگر ورم حار غشائی **ذنب الفار**
نبضیست که مختلف الاجزا باشد و ابتدا کند از نقصان بزیادتی و از زیادتی بنقصان و دلالت کند بر آن که قوت ضعیف میشود بعده باز بقوت میگراید
ذو الفترت نبضیست که هنگام توقع حرکت ساکن شود **واقع فی الوسط** نبضیست که هنگام توقع سکون حرکت نماید **مسلی** نبضیست
که ابتدا کند از نقصان بزیادتی پسته بتدریج از زیادتی بنقصان فرود آید گویا دو دم موش از طرفین گشته بهم متصل شده لهذا این را ذنب الفار نیز
گویند یعنی دو دم موش **مرتعش** نبضیست که لرزان نماید **ملتوی** نبضیست که مشابه رشته پیچیده نماید **مطرقی** نبضیست که
بعد قرعه از اصبع جدا شده فوراً بانه باصبع رسد پس حرکت انقباض نماید و حرکت انبساطی بنا بر احداث دو قرعه متواتر مشابه است بتیک

آهنگران این ادو قرعتین نیز گویند **متقطع** نفسیست که چون رعد مسموس شود و این همه نبضها از منشاری تا مرتعد دلالت بر سوء حال مریض دارند

فصل بیست دوم در ذکر تنفس و آن حرکت سینه است که بوسیلهٔ او هوا داخل کند و بر آید از ریه و مرکبست بدو حرکت انبساطی و انقباضی عضلات صدری و آلات تنفس عضله صدر و دیافراغما در ریه است حرکت انبساطی آنست که سینه بسبب انبساط عضلات بیرونی اضلاع و دیافراگما منبسط گردد از دخل هوا دخل هوا بسبب ثقل هوا و گذشتن هوای بالائیست حرکت انقباضی آنست که سینه بسبب انقباض عضلهٔ درونی اضلاع و دیافراگما منقبض شود بسبب خروج هوا و خروج هوا از ریه بسبب منقبض شدن سینه است و بوساطت سینه ریه هم منبسط و منقبض میگردد و منفعت تنفس مخصوص برای گفتار است و برای اعتدال حرارت درونی احشا و سرفیدن و خندیدن و گریستن و بوئیدن و مکیدن و تف کردن و تنحنح وغیره نیز بکار آید و اقسام او بسیار اند **طبعی** آنست که بی مزاحمت بعضی باشد و غیر طبعی عکس آن **عظیم** آنست که وقت تنفس سینه بغایت بلند شود و دخل هوا در ریه بسیار گردد **صغیر** یعنی سینه اندکی پهنا شود **مشکل** آنکه بریاضت کلان آید **سریع** آنکه حرکت تنفسه منخرجه بجلدی تمام شود **بطی** عکس سریع باشد **گرم** آنکه هوای تنفسه در حالت خروج بغایت گرم باشد **سرد** ضد گرم **ناهموار** آنکه در حالت تنفسه و منخرجه بتدقه مساویت نباشد **صدا دهنده** آنکه حرکت دم زدن باواز بلند باشد **ایرکتیا** آنکه دم زدن نتواند مگر وقتیکه جسم را راست نماید **سوپلیمی** آنکه دم زدن نتواند مگر وقتیکه جسم را نهایت راست کند و منخرین را پهنا سازد و دهن بکشاید **فصل بیست سوم در تدبیر علاج و پرهیز** و این منحصر بر تشخیص امراض است چه اگر تشخیص کامل دادهند زوال مرض و استرداد صحت زائل میشود پس طبیب را لازم که حاکم بر طبع مریض باشد تا که بوجه احسن دریافت نشود از تشخیص باز نماند تا که بخوبی دوا دادن تواند و طبع نماید و وقتیکه به تشخیص آید برا دویه حکم کند مثلاً اگر ماده خام باشد نضج آن نماید و قس علیها و وقتیکه تجویز تشخیص خلاف افتد دست بردار شود و هرگاه که ماده قابل تحریک شود حرکت داده و اخراج نماید و اگر درنگ کند بسبب عدم اخراج قباحت افتد لهذا اعتدال حرکت نمودن از دیگر خیالها آسانتر است و تنقیه خاص و فصد و مسهل وغیره چه بوقت نه و بکار تیر و [illegible] در تجربه و تشخیص صرف اوقات نماید و قاعده کلی آنست که استیصال مرض بالکل نماید و ماده بدرا افزودن ندهند مثلاً خنیق و بواسیر و سرطان را که عسر البرء اند چنین تدابیر کنند که نیفزاید و اگر کم گردد بهتر سوای ازین چند امراض اند که چه تعلق دارند مثلاً وبا و سم وغیره پس اینها را قبل از اطالت علاج نمایند و گاهی چنان میشود که اگرچه عوارض مرض ظاهر میگردند لیکن آن مرض نمی باشد پس در علاج غلطی می افتد و گاهی چند مرض مرکب می بوند و درین لائقست که اول دفع مرض که بر همه غالب بود نمایند پس تدبیر مرض دیگر کنند و نیز فقط تدبیر مرض نو نمایند نه بی ترکیبی [illegible] مثلاً [illegible] که سیلان خم داشته باشد و آن را بواسیر پدید آید علاج بواسیر باید نمود چنین صاحب جمره را اگر ریزش سینه عارض شود تدبیر آن کنند که برای جمره عشبه دهند و اگر دهند اذیت یابد چنین مستسقی را اگر حمی محرقه پدید آید پس ورا آب سرد تصدیعه نخواهد داد **علاج** طبیب را لازم که مدام ناظر افعال مریض از کمی و زیادتی حرکات که اکثر امراض می بوند باشد اگر حرکات لائق مرض اند باید که کم و زیاده نسازد بلکه با دویه مناسبه مدد دهد تا ماده زبون و نضج گردد و اگر زیاده اند با دویه مسکنه کم سازد و اگر اندک اند با دویه محرکه افزاید تا دفع مرض گردد و حرکات غیر لائق بمرض باشد تدبیر آن نمایند موجب فساد میگردد و در علاج امراض نظر بر عوارض نمایند مگر وقتیکه ظاهر شوند و در امراض می

اگرچه عوارض سبک باشند مسهل نه الکارند و در اطفال ادویه قوی العمل نیارند و با دویهٔ ملینه و مانند آن میردانند و در هر سن ناظر اخراج فضله و خون باشند
اگر منجمد بود موافق آن و اگر غیر منجمد باشد حسب آن ادویه لائقه بعمل آرند و در جوانان ادویه لطیفه و محرکه بکار نبرند چرا که خون را شیگد زند و بگردش
می آرند بافراط اما در مشائخ ادویه مقویه محلله آمیخته دهند همچنان در اکثر امراض اعتدال ادویه باید کرد و در زنان که مبتلا بامراض باشند نسبت
بمردان احتیاط زیاده باید کرد چرا که مزاج ایشان ضعف میباشد و در دموی و صفراوی مزاج ادویه مقویه و محرکه بدانند و در مرضی که کثرت عطش وغیره باشد
و مریض دموی یا صفراوی بود از ترشی و نیتر و زرد و نمودن بداست و در آنانکه اوعیه عریض دارند فصد بهتر و در آنانکه اوعیه ضیق بود تدبیر شد
اولی و در بلغمی و سوداوی مزاج حرکت در یاضت انسب و در ماده غلیظ بلغمی ادویه منضجه مکرر بعمل آرند تا که مستخرج گردد و در سدد و غلبه ماده غلیظ
استعمال ترشی نکنند مگر آمیزن باب کبریتی نمایند و برای چنان ادویه که بغایت محرک باشند نه دهند و شخصی که بکسی شئی عادی باشد دفعةً از آن
باز ندارند که قباحت می آرد و شخصی که عادی بکسی استفراغ بود باید که ماده را اندک اندک برآرند یا بجانب دیگر که قریب بود اماله نمایند تا ماده از آن
عضو مستخرج گردد و این موقوف برای طبیب است یا دوایی که مناسب بود و بهر جهتیکه لائق باشد اماله کنند چرا که از اماله ماده اکثر امراض رفع میگردند
و نیز در حرکات غیر ارادی که اکثر مولد امراض اند ناظر باشند بر کمی و زیادتی آنها پس در زیادتی حرکت ادویه مسکنه و قابضه و در کمی آن ملینه و منضجه
بعمل آرند و هرگاه که از غلظت طبع یا بسببی دیگر اخراج خون یا ماده ضرور شود استعمال ادویه جاذبه قویه نمایند چرا که بالکل حبس آن موجب قباحت
مگر وقت ضرور رواست و تا که از ادویه ملینه کار برآید مسهل قوی العمل نیارند و نیز در حالت مرض پیوسته و بر پرهیز و اخراج ماده ناظر باشند تا قدر
که پرهیز و خروج آن ضرور است شود و در وقتی که ضرور باشد بموافقت نموده آید و در خروج ماده قویه باید که دفعةً بند آن نکنند چرا که زبونست مگر
باهستگی قطع سبب نمایند و تا که بادویه مفرده کار برآید بمرکب نپردازند و آنکه متقدمین معالجه امراض بضد مقرر نموده یعنی حار را بارد و بارد را بحار
و قس علیها کوشش ندارند چرا که در بعضی مرض حار ادویه حار میدهند و نفع میشود مثلاً در حمی غب و حمی دق وغیره که از ماده حار میشوند خمیر کین کین
که گرم اند میدهند و در محرقه کین کین جنطیانا فنطوریون دقیق و در حمی نمک قسنتین نمک فنطوریون نمک اشترغار نمک تارتر و نمک ارمنی که همه
گرم اند میدهند و فوراً حمی زائل میگردد و تدبیر نمله جمره بنجم مکرر رواست و تخم کالونجی و عرق ادخر یا گرمند میکنند و تدبیر وبا به تریاق و یا اسکوفنیو
و علاج عطش بشرب چای و قهوه مینمایند و تدبیر اسهال بمسهل و تدبیر قی بمقئی میکنند و صحت میشود پس در همه امراض علاج بضد نباید کرد —
بدانکه در علاج دانستن چهار چیز ضروریست اول خواص تا پیوسته ادویه ضد مرض کنند دوم مقدار یعنی مناسب ساختن قوت مریض با
قوت ادویه سوم وقت یعنی در کدام وقت کدام ادویه باید نمود سوای این دریافت اوقات کمی و بیشی مرض که بالفعل تقویت میشود یا تضعیف
چهارم طرح یعنی کدام ادویه بکدام اعضا مناسبست و کدام ادویه بکدام جا باید نهاد و تدبیر علاج بچند وجه است یکی حفظ قوت نمودن دوم
از اسباب مولده مرض و نکس آوردن پرهیزیدن سوم ازاله مرض بادویه کردن چهارم رفع مرض بغیر ادویه ساختن پنجم شدائد عوارض ملائم نمودن
ششم دریافت اسباب مرض کردن اما آوردن کار از تدبیر چنانچه پرهیز از اشیای نا طبعی در اکل و شرب و حرارت و برودت و لباس و بستر
و سکنه ضروریه وغیره یا از جراحی چنانچه فصد و علق و شرط و داغ و نشتر کالوریو و لاک تمام رلیبا زد عضو منخلع تا که زدن وغیره یا از اخراج و بر طبع

آوردن مادہ موذیہ یا ادویہ مہلکہ مفتتہ سقیہ مفرقہ مجزیہ لعاب رساننا اضمدہ وغیرہ **قول کریکوس** استعمال ادویۂ مفردہ بہتر چرا کہ اگر مرکب باشد ادویہ کثیر بود پس ہمہ ادویہ یا خواص واحد دارند یا مختلف اگر واحد دارند یک یا دو دوا کافیست و اگر مختلف دارند پس فیما بین بر عکسی دارند و گاہی چنان عسیر آیند کہ ہلاک سازند بسبب سوء ترکیب چنانچہ اگر در لادن افیونی قدری روغن خروع آمیزند سم گردد و اگر در یوم استعمال کالیوسیا نو کہ خوب طیار بود مرلیض چیزی نمکین خورد ہلاک گردد و اگر سیوس ہیول سرشتہ بکلنگ خورانند ہلاک گردد و اگر با آب خمیر کردہ دہند نیز و بیخ مازریون مزلیہ و باست لیکن بصاحب غشی دشبات سم است و اگر آنرا در زبل اسپ سہ روز داشتہ ہمراہ پنیر یا نان سائیدہ بسگ یا گربہ یا موش خورانند قاتل آنہا ست شوکران مقوی بزر و قاتل انسان است خربق ابیض اگر بانسان دہند غشی و قی آرد و باشد کہ بکشد و اگر بتدرو دہند آنرا قوت بخشند مرکو یو شیرین برای جمرہ انفع اما قاتل حیات است خون گاو گرم گرم نوشند ہلاک کند اگر تراندہ خورند ضرر ندہد چوب برنجاسف حافظ جسم مست لیکن بوییش بانسان چنداں مضرت کہ وق وسل پیدا میکند مویزج برای انسان مثال صبر تلخست و برای بزمانند عسل شیرین عنکبوت برای زنان سم است و جہت دجاج مفید ضفدع اگر گاو خورد بمیرد عقرب اگر نیش زند بکشد اما شرب محرق او بجز مزلیۂ سم مار و شوکران است خربق اسود تاکہ سبز است سم و بعد خشک شدن ادویۂ گل سرخ بسفایج تاکہ تر اند مسہل و بعد تجفیف قابض چوب سبز انجیر اگر در شیر نہند منجمد سازد و آفتاب بہمین شعاع موم را نرم و ریگ را سخت سازد انفحہ نیز اگر در شیر اندازند یا بعد شرب شیر خورند منجمد سازد و اگر شیر در معدہ منجمد باشد دہند آن را بگدازد و بر آرد و نیز اگر بر سینہ زن کہ شیرش منجمد شدہ باشد گذارند گداختہ بر آرد ہمان آرد و آبست کہ از وی نان میسازند و نیز خمیر لیکن خمیر خواص حرکت دادن بدیگری دارد انفعی از لسع او عرق سرد و غشی پیدا شود لیکن اگر نمک او بر آوردہ دہند نفع ضرر سم او نماید شیر بز اگر بز تا یکماہ نوشد نفع و وجع مفاصل کند و اگر شیرش خورند مولد آنست زیتون برای بصر مضرت لیکن عرق مقطر سبز او با نبات فرلیہ مدیبا عنبی وقلمونی شیم است توم خام خائیدہ ہر جا کہ نہند آبلہ و قرحہ آرد اما اکل او ہیچ ضرر نمیکند فلفل اگر بتدارک کثیر دہند مدر بول و اگر بقدر معتدل دہند ملین بطبیعت خربق اگر خائیند ہلاک نسازد و اگر نیش بر جراحت گذارند بکشد اگر آب خربق در ظرفیکہ سفر جل باشد ہند فوراً سمیت نماید اکل کند سیماب مقتولہ سبز و ابقر تا کہ جدا اند برای [illegible] لیکن بعد آمیزش گذارند سولیماو اندر زبل اسپ بیخ مازریون تا جدا اند نفع چنانچہ زبل برای جدری بیخ برای نفع و اما بعد آمیختن مبدل بسم میگردند کبریت ابقر نکال تا کہ جدا اند ہیچ بدی نمیکند مگر بعد خلط با ہم میگردد و شعلہ میگیرد و تو تیای سبز و ابقر تا کہ جدا اند نفع دہند [illegible] ابقر [illegible] [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] خشک اگر [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مولد آن کرد کو فولاد وغیرہ کہ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیزند چون [illegible] خورند [illegible] [illegible] و درست [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیزند [illegible] منجمد شود و اگر [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیزند [illegible] [illegible] [illegible] گل سرخ کتان و غیرہ بر آرد و اگر [illegible] آمیزند [illegible] [illegible]

نخواهد برآورد آهک آب ندیده و نمک ارمنی جدا جدا بسایند بوی بدهد و اگر باهم آمیزند بوی بدو بد بغیر آنکه گرمی یا سردی یا نمی یا و بسد صابون اگر در آب حل کنند بوی بدهد و اگر آن آب را بچکانند چندان روغن بدبو برآید که آن بو نه در صابون و نه در آب یافته شود و عفص در آب جوشانند و در آب دیگر توتیای سبز هر دو را آب صاف خواهد بود و چون باهم آمیزند سیاه گردند پس ثابت شد که اکثر اشیا از خلط بچیزی دیگر تبدیل ایشان خود نمایند پس تا که خواص و ترکیب آن بوجه حسن ندانند مرکب نسازند **قول** زود دلیر و اگر ادویه مرکب کرده بکار برند باید که بادیگر اشیا که باهم و ظاهر و باطن ضدیت نداشته باشند مرکب کنند و ادویه نباتی معدنی حیوانی که طبع آنها مختلف بود مثلاً یکی قابض و یکی ملین و یکی مصرق و یکی حابس و یکی جاذب و یکی منضج و یکی مقوی و یکی مسهل باهم مرکب نسازند **قول جوان** ادویه خواص و کولتا و اتحاد و اختلاف که فیما بین ایشان باشند کیفیات نیامیدوار ترکیب غلطی افتد چنانچه شاگرد ابتدا غلطی کرده در مسهل گلقند و سناکین تلیو آمیخت و ندانست که فعل گلقند و سنا مسهل و فعل کین تلیو و نیز ندانست که اگر ادویه نباتی بقدر کثیر و معدنی اندازند معدنی از کار خود باز خواهد ماند و بعکس آن و اگر هر دو مساوی مرکب سازند خواص هر دو خراب خواهد شد

قول متاخرین تا که اتحاد و اختلاف مزاج ادویه مفرده که فیما بین خود میدارند و تجمیر معده نیز کما حقه ندانند مرکب نسازند مفرد بکار برند **قول جوان** شخصی قرنفل و بعضی خورد اسهال مانند مسهل شد شخصی از اکل به اسهال شد و بعضی که زنجبیل بقدر دو ششم ساعت ضم کنند و بعضی در تمام روز یک درجه هضم تواند کرد پس تا که اقسام فعل ادویه که تجمیر معده میدارند نشناسند ادویه مفرده باشد یا مرکب بکار نبرند سوای زین ادویه مرکبه با شیای کثیره قلیل الاثر میبود مثلاً تریاق ما کنار که مرکب بصد یک ادویه است اگر یکدرم دهند از هر ادویه قدر ربع حصه یک خردل خواهد بود پس لازم که اگر مرکب سازند معجون باشد یا حب یا نقوع وغیره با ادویه قلیل العدد ترکیب دهند یا در شربتی افزایند و نیز در طبیخ شربت مسهل وغیره آب کثیر اندازند که اثر ادویه کثیر در آب قلیل نمی برآید از ینجاست که در مسهل که مرکب با ادویه کثیر بود یک و نیم سنا بزیر دو درم سنا صرف کار خواهد کرد پس برای ترکردن ادویه آب کثیر ضرورست مروارید بسد وغیره به روغن و تیزابولو روغن کبریت و دیگر حموضات آمیخته نه بند که هر دو از فعل خود باز میمانند سال پرنیل سال بولیکریستی نیز بحموضت آمیخته ندهند و نیز اشیای حامضه با مرکب نسازند که از فعل خود باز میمانند مقناطیس که در زاویه او قطب بود جذب آهن میکند لیکن وقتیکه آنرا سایند از فعل خود که جذب است باز ماند همچنین حجر البتیس اگر بر کلیه بندند مانع اسقاط و زائیدن شود چون بر پا بندند تسهیل ولادت نماید و اگر بسایند از فعل خود باز ماند سنگجراحت مسحوق حابس دم است لیکن اگر تقطیه کنند کار خود نماید بنفشه گل یاسمین گل شبو وغیره تا که ثابت اند خوشبو دهند اگر آنها را بسایند یا بپزند یا بچکانند خوشبو خود دور سازند نه دهند این اشیا را نقوع میکنند مثلاً گل شبو یا یاسمین همراه روغن کرده در آفتاب می نهند تا بوی ایش در روغن برآید اگر از بیخ یا برگ یا قشر یا ثمر یا تخم وغیره مربا سازند آبیکه آنها را در وجوشانند دور نسازند بلکه شکر در ان آب قوام کنند چرا که اثر در آب می برآید **ذکر پرهیز وغیره** حسب عمر طفل نوزائیده را فوراً برای اکل ندهند بلکه اول اخراج فضله بدهن لوز با العسل و دیگر اشربه ملینه کنند بعده غذای خاص که لبن است دهند پس حسب کالای عمر صغرت مثل و دیگر اغذیه ملائم دهند و شیر یا در که ماثیت داشته باشد از ان باز ندارند که اخراج فضله بخوبی مینماید و غذای غلیظ نه دهند که مولد امراض است و شرب اشربه بارد و وقت شب نامناسب و تحریک طفل در مهد وغیره برای خواب یاده از حد

اعتدال زبون طفلیکه در ماه اول بسیار خسپد تمام عمر خواب برو غالب ماند اگر طفل زیاده از دستور گریه نماید آثار تولد امراض هست هوای گرم
ومعتدل مناسب اطفال وهوای سرد محدث سرفه واسهالست ومدام مالش اعضای طفل کنند که حافظ از امراضست وبعد مالش غسل بآب
نیمگرم مفید و پیوسته طبع طفل نرم دارند اگر قبض باشد روغن گاو یا شیر خشت دهند شمع بشکر معقود کرده اندکی بوره آمیخته شافه کنند
اگر لین طبع پدید آید گل سرخ کمون بخل سرشته بر شکم ضماد نمایند صمغ عربی بریان گل ارمنی قدری اشبه مرضعه حل کرده خورانند و مرضعه را
از ریاضت قوی پرهیز انند که مبدل مزاج شیر و مولد تشنج واسهال وغیره در طفل است و بطفل شیر خوار لحم و خمر ندهند چه لحم مولد سوء هضمی و
دیدان و خمر مجفف جسم و مزاحم بالیدگیست و انتهای کاذب محدث امراض است باید که ادویه ملینه و مسهله خفیفه دهند تا رفع خامیت گردد و حرکت
معتدله جسمی مناسب اطفالست که بسبب او بیرش اخلاط بخوبی میگردد اما در صبی فصد و مسهل بکار نبرند و وقت ضرورت بوقوع فواکه کار برآرند
واز اکثار لبنیات و حلویات و اغذیه غلیظه و امتلای متواتر و حرکات قویه پرهیز انند و چون بخواندن نشانند صحبت کثیر روا ندارند چه بسبب عدم
انبساط طبع یا بسرعت بمیرد یا طبع او منقبض ماند و خواب لائق الیق چه جسم را بخوبی طیار میکنند و ریاضت قوی هنگام سردی مفید تر اما از سن
ترعرع تا انتهای شباب از موجبات امراض حاره و احراق حرارت غریزی پرهیز و وقت فصل ربیع بفصد و مسهل و قی مبادرت کنند و از اکثار لحوم و امتلاء
طعام و از بهر سخن و مطلب و حریف تالح پرهیز و از اشربه حامضه مطفیه چون شربت لیمو شربت ترنج شربت نارنج شربت انار شربت غوره نوشند و تلطیف
غذا و ریاضت معتدل کنند و در تابستان اغذیه قوی کمتر خورد و شربتها نوشند و دعت و سکون در مواضع خوش سایه سازند و از حرکات قویه و ریاضت
شاقه پرهیز و در خریف از مجففات چون جماع و آب شدید البرد و غسل بآب و خواب در مواضع بارده و از امتلا پرهیز و اکثار در میوه نکنند و وقت
استوای شب و روز و خریف تنقیه کنند تا در زمستان اخلاط فضله محتقن نگردند و موجب امراض نشوند در اکثر افعال دیگر احتیاط تمام بکار آرند نسبت
دیگر فصول که این فصل از دیگر فصلهاست و در زمستان اغذیه قویه لحم و کباب و شیرینی و میوه های خشک شیرین و بقله کرنب بقله کرفس نعنع سلق خورد
و از بقول بارده پرهیز و استنشام عطرهای طیبه نماید اما اگر هوای جنوبی بسیار باشد یا بلد جنوبی بود تقلیل غذا و اکثار ریاضت کنند اگر درین فصل مرضی
از کثرت ماده سانح شود باسهال تنقیه نماید سوای این اطفال و جوانان را دستور داشتن اکل و شرب مناسب و غذای بهتر و بهتر و استعمال حمام
مولد امراض مفاصلی و کثرت جماع مضعف آنست و حرکت و ریاضت بدنی درین عمر برای بیرش اخلاط و اخراج فضلات انفع اما در شباب کسانیکه
باسایش گذرانیده باشند آنها را ریاضت معتدل انسب از کثرت اکل و شرب پرهیز و خمر باعتدال نوشند چه کثرت او مفسد خونست و خواب باز
آرنده قوتست بخوبی و مداومت حرکت و ریاضت جسمی باعتدال مرقق خون غلیظ و مخرج فضله است هوای معتدل حافظ صحت ایشانست و آنانکه
ریاضت کثیر کنند لازم که غذای کثیر حسب ریاضت خورند و در وقت ریاضت از شرب آب سرد وغیره پرهیزند و بعد ریاضت قوی فوراً متوجه آسایش
نگردند و کثرت خواب کسل می آرد بدانکه مزاج اصلی ایشان گرم و خشکست محتاج بتدابیر کثیر نبوند عمده تدابیر برای ایشان ریاضت وغیره است و اغذیه
و اشربه بارد و رطب اما در کهول مزاج ایشان بارد و یابس است غذا و تدابیر حار رطب باعتدال باید و تنقیه دم ممنوع و بهترین تنقیه درینها اسهالست
باعتدال و اکل اغذیه و اشربه مناسبه و مدام طبع نرم دارند و ادرار بول نمایند و دلک معتدل مع تدهین و ریاضت و مشی کنند و جماع کم نمایند

باقی تدبیر متوسط ما بین سن شباب و سن شیخوخت کنند **اما** در مشایخ مزاج ایشان مختلف میباشد چه اعضای اصلیه ایشان بارد یابس و رطوبت بلغمیه
در تجاویف ممتلی و مجتمع پس بملاحظه اعراض درینها ضرور اگر بارد یابس باشد اغذیه و جمیع تدابیر حار رطب اگر بارد رطب بود حار یابس باید لیکن
تکثیر غذا و تقلیل ریاضت مطلوب چون معده ضعیف می بود غذا اندک اندک آنقدر که هضم شود و بتفاریق خورند و اغذیه قلیل الکمیت کثیر الکیفیت
چون صفرت بیضه نیمبرشت مرق شیر باید بود بعد هضم اگر قبض باشد ملین لازم و غذا در روز کم و در شب زیاده خورند و گوشت نخوابند که ضرر دارد و از
مولدات بلغم و سودا و اشیای حار حریف حامض پرهیزند و خون مطلق نبرارند مگر قدر ضرور و بشرب شیر مطبوخ با آب قدری زنجبیل مفید و مربای
زنجبیل نافع و برای تلیین انجیر خورند یا لب قرطم یک انجیر ده آمیخته قدر سه جوز دهند یا مرق مرغ که در وی سفایج جوش بود دانوشند اگر طبع بعد یک روز
اجابت کرده باشد طبیعت اصلا در سه روز تلیین نشوند و اگر دو سه روز قبض باشد تلیین نمایند در هفته یکدو بار و دلک و ریاضت مناسب عمل
نمایند اگر قدری فلفل بنجم آمیخته نوشند افتاح سده کند و از تولدش ایمن دارد **قول صاحب ذخیره** مزاج پیران خشک است و در بعضی هم
بدیر و در بعضی زود پدید آید بسبب مزاج اصلی و تدابیر موافق و ناموافق و اعراض نفسانی و غیره پس اگر مزاج اصلی قوی تر یا گرمتر باشد و تدابیر موافق
افتد و اعراض نفسانی و رنج و مزاج پیش آید امراض کمتر پیدا شود و پیری دیر آید و اگر خلاف این بود زودتر پس پیر را لازم که از اندوه و مانند آن
پرهیزد و تدابیر سخنه چون حمام و خمر صرف و مالش معتدل بروغن یاسمین و عطریات معتدل و بستر نرم سودمند و برای تقلیل رطوبت غریبه
که در معده و امعا گرد آید ادرار بول یا اسهال و ریاضت معتدل با باد و مشی چندانکه ماندگی نیارد مفید و از هوای مرد ابخره و دخان
و بوهای ناخوش پرهیزد و غذا اندک اندک بتفاریق خورد و اگر احتمال اکل یکبارگی دارد بعد حمام خورد و بعد غذا در حمام نرود و از اغذیه غلیظ و نفخ
پرهیزد و شیر انفع خاصه که باد نیارد و ترش نشود و جوع مفرط طبع مدام نرم دارد و خمر کهنه رنگین قدری نوشد اگر سده باشد فلافلی یا تریاق کبیر خورد
پس در حمام رود و روغن مالد و غذای گرم چون ماء اللحم و غیره خورد و باید که غذای معتاده خود را به سه قت کرده خورد بدین وجه که ساعت
سوم روز نان چند بقدری عسل یا بمربای بالنگ مربای گلقند و مثل این خورد و بعد سه ساعت مرق مرغ فربه نوشد و نزد شب طعام جید الغذا
قدر اشتها و هضم تناول نماید و از اغذیه غلیظه و ثقیل و مولده سودا و بلغم و اغذیه حار حریف مجفف مجتنب باشد و اگر شیر در شکم وجع و تمدد
نیارد نافع و بهترین شیرها شیر بز است بعسل و اندکی نمک خورد و مربای زنجبیل مناسب با بقدر تسخین و هضم نه قدری که احداث جفاف نماید
و حمام و خواب انفع و انسب که محلل رطوبات غریبه و مقوی قوای طبیعیه است و جمیع تدابیر ایشان باید که رطوبت و حرارت افزاید و تند و آتش
زیاده از جوانان نماید و بعد خواب بدن بروغن کنند و بعد مالش بحرکت معتدله تحلیل رطوبات غریبه سازد و اگر عارضه که محتاج باستفراغ باشد
پدید آید مسهل معتدل و مدرات و محللات بلغم و مفتحات بکار دارد و تا ممکن بفصد نپردازد و مقویات معده و احشاء بدن و معینات هضم
چون جوارش ترنفل جوارش عود جوارش جالینوس معجون فلاسفه احیاناً تناول کنند و افیون قدر عدسی حفظ حرارت غریزی کند لیکن
بعد استعمال اینها حمام معتدل مرطب نماید و تدهین بادهان مرطبه کنند و ماء اللحم نوشد **قول دون انتونیو** مشایخ را که اکثر ایشان بلغمی
و نرم عادی بود ترک او لازم نیست که قباحت می آرد و افراط اکل مضر که بسبب ضعف هضم ماده خام پیدا میگردد و خمر اگرچه موافق ایشانست

اما کثرت او نزله و وجع مفاصل وغیره امراض بلغمی می آرد و آنانکه عادی ریاضت باشند باید که حسب برداشت طبع کرده باشند تا خون از غلظ محفوظ ماند
و اخراج فضله بخوبی نماید و خواب طویل باز آرنده قوت زائله است که بسبب ریاضت کم شده باشد و آنانکه خواب چاشت دستور دارند باید که از وی
انحراف نکنند و آنانکه عادی فصد بوند اگرچه مشائخ بوند جائز برای تقلیل افراط خون و دیگر امراض **اما** زنان را اختیار اشیای طبعی و ریاضت
معتدله وغیره اولی چه بسبب کثرت آسایش خون غلیظ و بیرش اخلاط و اخراج فضله کم میگردد و استعمال غذای غیر معتدل محدث امراض منقبض طمث
و شرب اشیای مدره اولی که مسیل خون مخرج فضله است و از اشیای بادانگیز و بطی الهضم بپرهیزند که بقصد طمث اند و بعد نخیتن طعام وغیره فوراً آب
سرد ننوشند و پا برهنه نشوند که سرد و جسم مجفف طمث اند و در ایام طمث از حموضات و ریاضت قوی بپرهیزند **اما** حامله باید که از اشیای ردیه بپرهیزد
و در ابتدای حمل از کثرت اکل و شرب باز ماند و فصد نمودن در افراط خون بشروع حمل فرملیه اکثر عوارض است و در ابتدای حمل سوء هضمی پدید می آید و چند
میماند اشیای بادانگیز و بطی الهضم محدث امراض اند و اشیای محرکه خون چون اغذیه مطلیبه و خمر مطلیبه و لیکور و رم وغیره مسقط جنین اند حرکت معتدل
مفید اما قوی مسقط است غصه قوی جنین را تشنج می آرد و ضعیف عوارض دستوری را می فزاید و احداث ورم پا بینماید هوای حار محرک خون و ادرار
محدث قولنج بیست سکون بجای گرم نافع و برای تقلیل افراط نفاس قبل از آبستن فصد اولی افراط وجع وقت آبستن موجب تسهیل ولادت است
و بعد آبستن نیز از ریاضت قوی و ضعیف دبر و پرهیزند چه اخراج نفاس بخوبی نمیشود و در روز اول آبستنی شرب مرق انفع و از اغذیه غلیظه و سوء هضم
بپرهیز اولی شرب اشربه مطلیبه برای اخراج نفاس انسب و کریه الرائحه غیر مناسب شرب آب بارد مضر که مزید وجع و مغص حابس نفاس است
طبع مدام نرم دارند اگر قبض بود مرق روغن بادام دهند حقنه نمایند اکل اغذیه صالحه و مولده لبن اولی اغذیه بادانگیز و بطی الهضم و اشربه بیرد مولد
مغص در مرضعه و طفل اند حصول برد خارجی مجمد و مجفف لبن است حرکت معتدل مسیل خون و لبن است که از کثرت لبن اذیت رسد و طفل مکیدن
نتواند از دیگری مکاند اگر از ریاضت قوی لبن فاسد شده باشد اعتدالش نموده نوشاند **اما** مرضعه هر صباح ریاضت معتدل کند و از اکل
مبخرات که مضعف دماغ و مواد صرع و صداع در طفل اند و حار و غلیظ که مورث سوء مزاج کبد در طفل اند بپرهیزد و به گندم برنج ماش لحم بزغاله و غن
اقتصار کند اگر شیر شور شود شیره تخم خیارین بجلاب شیرین کرده نوشد و گاهی بهلیله مربا خورد و اگر شیر غلیظ باشد نخود آب مع اول حاره خورد و اگر شیر
زرد بود سکنجبین با آب انار نوشد سماقیه مانیه خورد و اگر شیر در ثدی بندد و جمع آرد پس اگر ملمس گرم باشد قیروطی از موم و روغن بنفشه یا دام و آب کشنیز
ساخته گذارد و اگر ملمس سرد بود آرد جو حلبه کتان ضماد سازد و اگر شیر زیاده بود و بیم ضرر باشد تقلیل غذا کند کمون عدس بسرکه ضماد نماید اگر شیر کم بود
بادیان بشیر پخته کاسنی بشیر پخته خورد و شقاقل دو درم بشکر سفوف سازد **اما** دموی مزاج را هوای معتدل نافع و تقلیل غذا و اکل اغذیه غلیظه
اولی و از لیکور و رم و خمر مطلیبه پرهیز لازم و خواب طویل نکند که مسترخی لیفات و مغلظ ماده است و حرکت خفیف برای کمی غلیان خون اولی
چه بسبب کمی حرکت و بیرش اخلاط و اخراج فضله فساد می افتد و آنانکه خون غلیظ دارند آنها را استعمال ادویه مرققه دم اولی **اما** صفراوی مزاج را
باید که از هوای گرم و اغذیه مطلیبه و مالحه و حریف و غصه قوی بپرهیزد و بر غذای رطب اقتصار کند اشربه مرققه و نافی اولی خمر مضر خواب نسبت بیداری
مفید سکون نسبت بریاضت انسب و در افراط صفرا مسهل قوی ندهند و بادویه ملینه خفیفه تنقیه نماید **اما** بلغمی مزاج را هوای معتدل بهتر چه هوا

ابرد مجمد و اخر تذییب ماده است و اغذیه یابس چون لحم بریان و نمکسود و تطییب مفید و اغذیه مائی و نفاخ مضر استعمال خمر لیکن در وضعی نسبت آب به
اولی خواب طویل و آسایش نمودن یا ضمت بهتر غسه در قطع بلغم رقیق تقطیر اما مریضان را از اشیای طبعی پرهیز لازم هوای معتدل برای تحریک
فضلات بهتر هوای سرد و تر مجمد و مانع خروج ماده ضروریست هوای گرم سو تنفس می آید و خون را ضعیف می سازد هوای یابس نسبت رطب اولی و
چه هوای رطب مضعف است ترقیق ماده در همه امراض بهتر سو هضمی نمودن دو قتیکه اشتها صادق ظاهر شود و معده خالی باشد غذا خورد و در منع
مبالغه نمایند و در امراض که از ماده خام پیدا آید تقویت مریض باغذیه مناسبه نمایند و از اشربه آنچه که حافظ سیالی خون و معدل حرارت و
مخرج فضله بود بهتر حسب اختلاف مرض تبدیلی اشربه نمایند شرب خمر در شدت حرارت مضر اشربه مغذی و لزج مغلظ خون و فراحم سیر اخلاط اند
و تا اینکه تفتیح منظور بود اشربه باید که رقیق تر دهند و در امراضیکه بسبب ماده خام یا غلیظ خون شوند مداومت حرکت معتدله مناسب اگر مریض را خواب
نیاید منومات دهند اگر باعث بیداری صداع حرقت وغیره باشد رفع آنها نمایند تنقیه موافق هر مرض در همه امراض ضرور تسکین تشنگی بهتر از قبض
بود آنانکه عادی فصد بودند در حالت مرض فصد نمودن بهتر از دیگر تدابیر است اما مرعوف را از اشیای مولده خون و اشربه مطلیه و ردی و
چیزهای گرم و تر و حرکت جسمی و غصه قوی و محرکات خون اجتناب لازم و حرکت معتدله برای تقلیل افراط خون مناسب فصد فرلیبه رعافت اما در تپ
اشد آنچه در رعافت گذشت پرهیز از آن لازم اما در وجع مفصله و مفاصل وغیره استعمال اغذیه و اشربه مرققه کنند و حرکت معتدل دائمی
ضرور تا اخراج فضلات شود و فصد وقت ضرورت روا است جماع بالکل منع و از اشیای محرکه وجع پرهیز بدان و بفصد معتدله که محرک و مخرج فضله است
کوشیدن لازم در قولنج حرارت معتدله از همه معالجه بهتر و از هوای بارد و اشیای بادانگیز و نفاخه پرهیز لازم اما در وجع کلیه از اشیای محرکه
وجع پرهیزد اما در عارضه رحم که بسبب غلظ خون باشد اشربه رقیقه و معتدله دهند اما در دوسنطاریا و اسهال صفراوی استعمال اشربه
و اغذیه خمیر کننده نبود و کثرت عرق اشربه و اغذیه معتدله لعبه بهتر اما در احتباس طمث و استسقا و سوء القنیه وغیره استعمال اشربه و اغذیه مرققه
مدره ملینه و مسلیه معتدله اولی و ریاضت معتدل مفید اما در امراض دموی برای تصفیه خون استعمال اغذیه سریع الهضم و اشربه مرققه و ادویه مخرجه فضله
مناسب و حرکت معتدل و هوای معتدل مفید در امراض سینه چون سرفه و ربو استعمال لیمون حی العالم اولی اغذیه یابسه مفید و از هوا و اشربه بارده اجتناب
لازم اما در تشنج که بسبب غلظ خون و رقت ماده پیدا شود و جوان بود یا مشایخ هوای معتدل و استعمال اشیای محرکه ماده انفع اما در امراض عصبی
چون فالج لقوه وغیره هوای گرم معتدله و اغذیه مرققه و حرکت لائقه بهتر از علاجهاست اما در امراض راس مثلا مانیا و مالیخولیا وغیره استعمال اغذیه
مرققه و حرکت جسمی اولی تا رفع غلظ خون شود اما در امراض جلدی استعمال نباتات اولی و اجتناب از گوشت بهتر اما در امراض حمی تدبیر ترقیق ماده
و استعمال اشربه لائقه معتدله و تلیین طبع بطبیخ ملینه اولی و حرارت معتدل بهتر اما در جدری و حصبه و حمی وغیره حریره مغز نان و مرق مرغ مفید
حرارت معتدل نافع شرب آب گرم مضر نیست اگر قبض بود تلیین نکنند چه وقت نضج و بعد آن طبع از خود اجابت میکند اما در حمی محرقه و دائمی
سیان حمی حمی معالجه نمایند در حمی غب هوای گرم معتدله بهتر و از کثرت اکل پرهیز لازم و با اغذیه رقیق اکتفا واجب حرکت معتدل در نوبت
مخرج ماده غب با آسانیست و در ابتدای عرق پرهیز از هوای سرد واجب اما در حمی دق هوای معتدل اولی و استعمال اغذیه مغذی و ملطفه

اما تدبیر ناقه اجتناب اولی از حرکات قوی و غصه و غم و انفعالات جسمی حرکت معتدله باشد و مراق اگر بسبب سده بهتر مناسبه و منجمده و اشربه
باید که بتدریج یک بحران که بعد از بحران صحت تدابیر سابقه بکار دارد مثلاً اگر بحران صحت در چهاردهم بود و بحران قریبه آن هفدهم است پس تا هفدهم
بهمان تدابیر که در ایام مرض میکرد و گذارند پس از آن تدابیر متجاوز گردد و مستعمل شود یا قوی مثلاً اگر ماء الشعیر میخورد ماء الفروج و با لهای آن بعد از آن
فروج روزی دیگر انتهای فروج خورد و در روز هفتم از بحران تمام را صرف سازد و در هر امر دیگر نیز بتدریج سلوک کند حتی که بتدریج در تکلم و قرائت افزاید
و ریاضت معتدله کند تا حرارت غریزی برافروزد و در روائح موافقه بوید و آسایش گزیند و از جماع پرهیز دو اگر حرارت خفی داشته باشد از اکثار غذا
دور ماند زیرا که این ناقه نکس قریب است و باشد که محتاج باستفراغی بود خصوص اگر بر از مراری یا مائل بر یک خلطی بود یا اشتها ضعیف باشد پس
درین صورت براحت و تدابیر موافق و رفق حفظ قوت کند و باب انار یا آب انار سرین آلو شیرخشت دفع ماده و بمدرات خفیفه تصفیه عروق نماید ناقه را باید
که از مصابرت جوع و عطش پرهیز دکه موجب ضعف حرارت غریزی و سقوط شهوت و از سخنات دور ماند که باعث ذبول و دق میگردد و چون
قوت و طاقت حرکت در خود یابد حمام معتدل الماء و الهوا نماید اما مکث کثیر نکند و اگر اشتها بود و از اکل غذا بر بدن چیزی نیفزاید دلیلست که
بدن از خلط فارغ نیست بطبیخ فواکه و نقیع آلو ترنجبین شیرخشت تنقیه سازد تا هر روز سکنجبین گلاب هر یک ده درم قرص طباشیر ملین مثقالی خورد
و مزوره آلو شیره بادام اسفناخ تمر هندی ماش مقشر روغن بادام غذا نماید اگر بعد تنقیه طبع نرم باشد و غذا خوب هضم نگردد و بر بدن چیزی نیفزاید
لا شک زیاده از حوصله طاقت آلات غذا صرف میکند تقلیل غذا نماید و قدری هاضمه خورد و هر روز سکنجبین سفرجلی گلاب هر یک ده درم نوشد
و شیرباج فروج غذا نماید اگر عرق کثیر آید همین احتمال دارد در هر صباح سکنجبین ساده سکنجبین سفرجلی خورد و غذا جید الکیموس سریع الهضم معتدل المقدار میل
نماید و در ابتدای نقاهت غذائیکه مخالف کیفیت مرض باشد خورد و بعده غذائیکه حرارت لطیفه و رطوبات کامله داشته باشد بکار دارد و بحدیکه
ثقل و قراقر و تکلم نیارد و زود و دیر تر از وقت معتاد حاجت تخلیه نشود خورد **اما تدبیر اعیا** یعنی ماندگی و تمطی و تثاؤب اما اعیا خواه از
ریاضت پدید آید خواه از غیر ریاضت چهار گونه است اول قروحی مبتلای این احساس کند بنظایر یا تحت جلد حالتی که از قروح یا از خلیدن خار
و سوزن در بدن محسوس شود و اگر دست بران نهند یا حرکت کند متالم گردد و سبب او فضله رقیق کثیر المقدار یا حرارت مفرطست که تسخین عضلها
میکند که شحم و لحم آن عضو بگدازد و تحت جلد منصب شده مختص گردد و هر چند زیاده بود اعراضش زیاده شود و از احساس قشعریره و نافض
منتهی شود و بحمی پس وقتیکه اندکی از بن ناخوشی دریابند ادهان محلله چون روغن ترب و روغن شبت و روغن بابونه وغیره مالند و آبزن حمام فاتر نمایند اغذیه
لطیفه چون فروج باب غوره آب بو چیده و قلیه کدو و اسفناج ماش مقشر خورند تا ماده زیاده نگردد و از اغذیه غلیظه پرهیزند اگر ماده داخل عروق بود و تن
ممتلی باشد مدرات قویه دهند تقلیل ماده بر قواعد استفراغ نمایند اغذیه صالح الکیموس معتدل در کمیت و کیفیت خورند آب فاتر بر اعضا ریزند و عضلها
محلله بر شیند بالدلکات استراحت خواب طویل جوع انفع دوم تمددی ثقل و تمدد اعضا احساس حرارت در مفاصل و عروق عسر حرکت سبب او ماده
بابا دست در عضلات در حمام و آبزن آیند روغنهای مذکوره مالند و اگر از ریاضت حاصل نشده باشد مبادرت باستفراغ کنند سوم ورمی منخوت
و نفخ بدن امتلای عروق و عضلات احساس وجع مس تقلیل غذا کنند اشربه بارده نوشند تدهین گرمابه و آبزن سازند و عرق و راحت

النفع چهارم قشفی احساس یبوست در بدن کند تهقدم عرق مفرط یا حرکت مفرط در هوا و فصل گرم و صوم و تقلیل غذا العلاج آب معتدل نوشند ابزن
معتدل کنند روغن مرطب مالند کشکاب فروج یا بچه ماء الشعیر روغن بادام خورند **اما** تثاوب و تمطی سبب او ابخره غلیظه است پس وقتیکه این حالت
در خود بینند تدبیرش نماید چه اگر دائم شود معده و سائر اعضا ضعیف شوند و امراض کثیر پدید آیند و رفع این هر دو بجودت هضم تقویت نقاهه معده میشود

باب پنجم

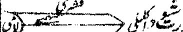
در تشریح اعضا

اطبا چهار جسم بسیط را که آب و آتش باد و خاک اند ارکان و اجزای اولیه بدن انسان گویند و برای بدن دیگر حیوانات که کامل الخلقت بوند این
حکمت و چهار چیز دیگر را که حرارت برودت رطوبت یبوست است کیفیات متضاده نامند و از انواع حیوانات انسان اقربست باعتدال
حقیقی و از اصناف انسان سکان مواضعی که برابر دائره معدل النهار واقع اند اقرب اند باعتدال و از اعضای انسان لحم اقرب الاعتدال
بدانکه احرترین اجزای انسان اول روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شریان پس ورید پس
پوست و ابردترین اول بلغمست پس موی پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب ترین
اول بلغمست پس خون پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس لحم پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس ترین اول شعر است
پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریان پس ورید پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و مزاج نسا نسبت بذکور
ابرد و ارطب میباشد و حکما متفق اند که قوت عاقده در منی مرد و قوت منعقده در منی زنست **بدانکه** جسم بر دو قسمست بسیط و مرکب بسیط
نیز بر دو قسمست یکی آنکه قابل تغیر و فنا باشد چون عناصر این را بسائط سفلی گویند دوم آنکه قابل فنا نبود مثال افلاک که آنها را تغیر و تبدیل
نیست و این را بسائط علوی خوانند **قول حکما** هر جسم که مرکبست ترکیب او از عناصر بود پس وجود بسائط مقدم شد بر وجود مرکبات و آنچه دلالت
میکند بر آنکه اصل هر مرکب عناصرست دو امرند یکی طریقه ترکیب مثلاً بدن هر حیوان که کامل الخلقت بود یعنی غیر از حشرات از منی پیدا میشود و منی از
خون و خون از غذا و هر غذا نیز یا حیوانی یا نباتی و غذای حیوانی هم بنباتی منتهی میگردد و نباتات از اختلاط عناصر حاصل میشوند بدینوجه که چون آب بخاک آمیخت
و هوا باو رسید و حرارت آفتاب در و اثر کرد نبات میروید دوم طریقه تحلیل مثلاً هرگاه پاره جسم حیوانی یا نباتی یا معدنی در قرع انبیق نمایند و
آتش دهند از وی تری آبی جدا میشود و اجزای هوائی نیز بخار شده از وی دور میگردد و در ته قرع جزو خاکی مثال خاکستر میماند و این دلالت
میکند که اصل و ترکیب آن جسم ازین چهار بوده **بدانکه** اعضا عبارتست از اجسامی غلیظ که از اختلاط اخلاط حاصل میشود **قول** ارسطو اول
دل نزد بعضی دماغ نزد بعضی اول کبد تکون میشود و بعضی برآنند که چون منی مستقر شده در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید که

بمحل دل دوم بمحل کبد سوم بمحل دماغ و چهارم بر همه محتوی شود **فائده** تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود همچو دل یا قابل مطلق چون لحم یا معطی و قابل مثل کبد یا نه معطی نه قابل مانند عظام دوم آنکه اعضا یا رئیس بود یا مرؤس یا خادم رئیس یا نه رئیس بود و نه مرؤس و نه خادم زیرا که اگر مبدای قوتیست که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب بقای نوع چهار دل و دماغ و جگر و انثیین و اگر ممد و متمم فعل عضو رئیسه است آن را خادم رئیس گویند و این خادم یا منهی بود چون ریه و شرائین قلب را و اعصاب دماغ را و اورده کبد را و احلیل و قضیب انثیین را و اگر نه مبدای قوت و نه ممد بود و اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرؤس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد و نه رئیس و نه مرؤس و نه خادم چون عظام و لحم غیر حساس **بدانکه** خادم دو گونه است یکی منهی او آنست که چیزی آماده کند برای قبول فعل مخدوم چنانچه قلب را که تعدیل هوا کرده بقلب میفرستد و کبد و سائر اعضای غذا منهی اند دماغ را و معده منهی است مر کبد را و اوعیه منی مر انثیین را دوم مؤدی و مؤدی آنست که چیزی را که مخدوم او دران فعل کرده باشد آنرا نقل کند و سوی دیگر اعضا که قابل آن چیز اند رساند و گاهی خادم هم برهم عضوی که با فعل عضو دیگر تمام کرده و اطلاق میکنند و برین تقدیر اعضای مرؤسه را خادمه توان گفت **بدانکه** اعضای مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از اعضای رئیسه چون کلیه و معده و طحال و ریه و مرؤس چهار است یکی آنکه رئیس باشد و خادم نبود چون دماغ و انثیین دوم آنکه هم رئیس و هم خادم باشد چون کبد که بسبب دادن قوت با عضا رئیس است و بسبب قبول قوت حیوانی از دل مرؤس و بسبب خدمت دل و دماغ خادم سوم آنکه رئیس نباشد اما خادم بود چون معده و گرده و طحال و ریه چهارم آنکه نه خادم بود و نه رئیس چون لحم حساس **اما** اعضای غیر رئیسه که نه خادم اند نه مرؤس آن عظم و غضروف و لحم غیر حساس است چه در آنها قوت غریزیست که مر تغذیه بدان تمام میشود و از دیگر اعضا قوت طبعی و قوت نفسانی نمیرسد مگر حیوانی که بهمه اعضا میرسد **بدانکه** در هر عضو قوتیست غریزی که بدان امر تغذیه تمام میشود و مع ذلک بعضی اعضا مبادی قوت اند و اعضای دیگر قوت میدهند و این را معطی گویند و بعضی غیر معطی اند و اینها اگر از عضو دیگر میپذیرند قابل اند الا غیر قابل و مراد ازین قوت غیر قوت تغذیه است **بدانکه** اعضا یا بسیط است یعنی مفرد که متشابه الاجزا گویند یا آلیه است یعنی مرکب اما بسیط ده قسمست عظم و غضروف و عصب و عضله و تر و رباط و شریان و ورید و غشا و لحم و بعضی شحم و سمین و شعر و ظفر نیز نوشته پس از اعضای مفرده نه قسم اول از منی متکون میشوند و لحم و شحم و سمین از خون و ظفر و شعر از فضلات **بدانکه** از تشریح بوضع و فصل و عمل اجزای بدن دریافت میگردد **قول اطبا** آدم عالم خرد است چرا که درینهم حصه ها است و عالم بزرگ اند تا حصه عالم بزرگ سه اند اول عقلی یعنی عرش دوم آسمانی که در آنها ستارها و بروج اند و در آنها آفتاب بادشاه است سوم مواضع اربعه عناصر که دران کون و فساد و تکلیف و بد میشود پس همچنین عالم خرد نیز سه اند اول سر که حصه عقلی است دوم سینه که گویا مواضع اربعه عناصر است سوم شکم که مانند حصه عنصریست چرا که درین نیک و بد با انسان میشود **بدانکه** ماده اول بدن انسان اربعه عناصر اند و هر عنصر دو تاثیر دارد یکی قوی و دیگری ضعیف مثلا آتش که در وی حرارت قوی و یبوست ضعیف و در هوا رطوبت قوی و حرارت ضعیف و در آب برودت قوی و رطوبت ضعیف و در خاک یبوست قوی و برودت ضعیف و هر یک عنصر تاثیر خود در بدن موجود پس مطابقش چهار خلط در بدن هستند **قول دون انتونیو** جسم انسان مثال عالم خرد است چه او که زینت دنیا از اشیاهی وجود است همین چه اجزا و اعضای جسم انسان برای نظام بدن او ست **بدانکه** بدن انسان منقسم میشود در سه

وشاخ از تنه یکی راس است و محل کارخانه ارواح وحواس دوم صدر است و آن از ابتدای بیخ عنق تا زیر اضلاع باشد از پس فقار و از پیش قص و محل ریه
و قلب و مجاری نفس و غیره است سوم تنور البدن و محل وی از ابتدای قص تا انتهای عانه و در وی جگر سپرز گرده و غیره نهاده اند اما از شاخها دست و پا
و اجزای جسم دو گونه اند یکی نرم و آن اخلاط اند و ذکرش کرده شد دوم صلب و اینهم دو گونه اند مفرد و مرکب و ذکرش کرده میشود و سوای این
لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا اند چرا که هیچ عضوی از اینها خالی نیست **فصل اول** در اعضای مفرده **نوع اول** در عظم عظم عضوی است
بسیط صلب تر و بی حس بعضی کلان بعضی خرد بعضی طویل بعضی قصیر بعضی مدور بعضی مسطح بعضی مربع بعضی مختلف الاشکال بعضی حرکت ظاهری
دارند بعضی مخفی بعضی عدیم الحرکت بعضی ظاهر بعضی غیر ظاهر بعضی مجوف مغز دار بعضی مسامدار بعضی مصمت بالکل بعضی عمیق بعضی سفید بعضی [illegible]
و همه اعظام مخفی از غشای پیری اوسیا اند غیر از اسنان و سمسمانیه مگر عظم قحف که از غشای پیری کرانیوم مستور است این غشا برای انتقال خون است
از اوعیه و موی بجرم عظم و نفع آنها درستی بانست در قیام و قعود و حرکات و سکنات **بدانکه** هر عظم شواخص یعنی دارد که بوسیله آن اتصال
یابند با هم یا بجسم شاخص برآمدگی عظم است اگر مدور بود راس و اگر از پیش دقیق بود سیر و بیس و اگر بسیار باریک بود شوکی گویند اما عمق بعضی کلان
و بعضی خرد بعضی نافذ و بعضی غیر نافذ بعضی عمیق و بعضی مسطح نافذه را اسینوس یعنی گیرنده عظم دیگر و عمیق را حق الفخذ و عمیق تنگ و دراز را [illegible]
و سولکا خوانند و یکی عمق تقبیدار بود که گذرنده عصب و اوعیه و موی را و دیگری مجوف که نگاه دار مغز را **بدانکه** تجاور عظم بر دو وجه است متحرک و موثق
متحرک دو گونه است یکی بیلیس که حرکت ظاهری دارد و این سه گونه است اول انارتروسیس یعنی قعر عمیق باشد برای گرفتن عظم دیگری که در د
نفوذ کند و دراز باشد چنانچه تجاور عظم فخذ با عانه دوم ارثرودی آنست که قعری را که عظم را گیرد مسطح بود چنانچه عضد با کتف سوم [illegible] و آن تجاور دو
عظم که به واحد دیگر درآمدگی یکدیگر در عمق [illegible] چون تجاور مرفق دوم [illegible] که حرکت او ظاهر نیست چون تجاور عظم رسغ با هم اما موثق به سه وجه است یکی [illegible]
و آن تجاور دو عظم است بطور دوخت چنانچه در زحف و این صادق و کاذب میباشد صادق آنکه اتصال باید بدندانها که در آید بجا [illegible] دیگر
چون تجاور [illegible] باقحف کاذب آنکه دو عظم بطور قشر ماهی آمیزد چون [illegible] با صدغین دوم [illegible] و وی آنست که دو عظم بطور یک خط
وصل یابند چون عظم چهره و بینی و فک سوم [illegible] و وی آنست که عظمی در قعر عظمی دخل یابد بطور میخ چون دندانها در فک **بدانکه** [illegible] آنست که دو
عظم وصل یابند با هم از چیزی و این بسه وجه است یکی آنکه بوسیله لحم وصل شود چون عظم درونی گوش با کتف دوم آنکه بوسیله غضروف [illegible]
عظم [illegible] سوم آنکه بوسیله رباط متوصل گردد چون تجاور عین الرکبه با رجل **قول بوعلی** عظم سه قسمت یکی قسمت که درون کاواک نیست دوم مجوف مثل قلم
سوم سه قسمت تمام [illegible] تمام چون عظم پهلو و اعضا هر یره که [illegible] اعظام ضعیف میباشد انرا لواحق گویند **بدانکه** مفصل جای را گویند که دو عظم
حسب طبع از یکدیگر گذرند و آن موضع میان دو عظم میباشد و مفصل سه قسمت **اول** مفصل سلس و آن آنست که یکی از آن دو عظم بآسانی حرکت تواند نمود
بی آنکه عظم دیگر حرکتی کند چون مفصل رسغ بعظم ساعد و مفصل سلس دو گونه است یکی آنکه کاواکی یک عظم غاز بود و زوائد عظم دیگر دراز باشد مثل مفصل فخذ و [illegible]
مفصل مفرق گویند ثانی آنکه نقره یکی غاز نباشد و زائده آن دیگر کوتاه بود مثل مفصل کتف و شانه و این را مفصل [illegible] نامند **دوم** مفصل موثق و
این مفصلیست که یکی از آن دو عظم تنها حرکت کردن نتواند مثل دندان و آلاتشه و مفصل موثق سه قسمت یکی آنکه یک عظم را زائده و دیگری نقره بود

تا آن زائده در این تفرجه دیگر باشد بر سبیل استحکام مثل زائده دندان این را مرکوز گویند ثانی آنکه هر یک از این دو عظم را دندانه و تجاریه باشد تا دندانه هر یک در فرجه آن دیگر جاگیر د چنانچه در قحف و این را مدوز گویند ثالث آنکه دو عظم بیکدیگر متصل شده باشند بطول چنانچه دو قلم یا بالعرض چنانچه مفصل فقرات ظهر و این را ملزق نامند سوم مفصل عسر یعنی غیر موثق و این مفصلیست که حرکت یکی ازان عظم بعسر باشد و مقدار آن حرکت اندک بود مثال مفصلی که میان مشط و رسغ است بدانکه سر عظمیست مجوف مستدیر مائل بطول و در سر دو نتوء بر آمده یکی از پیش و یکی از پس جهت نگهداشتن اعضائی که از دو جانب منحدر شود و در سر پنج درز است اول اکلیلی و درزیست قوسی که با جبهه مشترک شود و دوم سهمی درزیست است که سر را در طول دو نیم تقسیم کرده و این را سفودی نیز گویند سوم لامی و درزیست در پس سر شبیه بلام یونانی بدین صورت < و قتیکه این هر سه درز بهم متصل شوند این شکل پدید آید ⟵⟵ چهارم و پنجم قشری درزیست یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ و قتیکه این هر پنج باهم اتصال یابند این صورت شود اکلیلی



بدانکه سر مرکبست بهفت عظم یکی ازانها مشترکست و آن عظمیست محکم متصل بقاعده سر بمنزله سطح و مرکز در فک اعلی واو در میان ایشان بمنزله وتد است لهذا اعظم و تدی و قاعده و ماغ نیز گویند و شش دیگر خاصه قحفست ازان اول عظم جبهه و این معتدلست در صلابت لین و شبیه است بنصف دائره دوم عظم پس سر و این محکم و کثیر الاضلاع است و طرف زیرین آنرا قاعده قحف گویند سوم و چهارم دو عظم اند که بطرف راست و چپ سر می باشند و اینها را بسبب محکمی حجریان گویند و هر یک را سه جزو است یکی جای صماخ و این جزء صماخی گویند و این در غایت محکمی میباشد و یکی دیگر پیش ازین جزء صماخی که پیوسته است بجبهه و آن را اصدغ خوانند و این چندان محکم نمیباشد و یکی جزء دیگر محکم است که بعد از جزء صماخیست آنرا قلابی گویند جهت آنکه در وی پاچه عظمیست که الاشه زیرین آنگاه میدار د از فرو خشیدن پنجم و ششم جوفست این دو عظم بالائین قحف است ایشان را یافوخ گویند و قحف رخو و ضعیف از همه پاک اما فک اعلی مرکبست بچهارده عظم که آن عظم سنگ و جبهه و گوش و چشم است که بیکدیگر اتصال دارند و مفاصل آنرا درزها گویند و این مفصل محکم است اما انف مرکب از دو عظم مثلث است دو دوزاویه این دو عظم از جانب بالا بهم رسیده از جانب زیر از یکدیگر متفرق گشته اند و طرف زیرین این دو عظم دو غضروف متصل شده بطول و عرض فرود آمده تا لب بالا و میان این دو غضروف غضروفی دیگر است جزو استقامت که آن را وتره گویند اما فک اسفل مرکبست بدو عظم و ذقن بهم پیوسته و دندان مرکوز اند شانزده در اعلی و شانزده در اسفل و دو دندان پیشین را ثنایان و دو دیگر طرف ایشان را رباعیان گویند و این هر چهار پیشین تیز سر بوند تا بآنها قطع اشیا نمایند و دو دیگر مرد آنرا انیاب نامند و اینها با پنج سطح و غلیظ و سر باریک باشند تا بآن اشیا را توان شکست و پنج پنج گرد آنرا اضراس و دندان کرسی خوانند و اضراس فوقانی را سه شعبه و ضرس تحتانی را دو شعبه و لیکن را یک شعبه باشد که در فکین مرکوز اند بعین و جبهه فک اعلی و دندان آسیاب پس انهمه عصب میناست که بسبب حس و حرکت معلوم شود **قول** در بیان **اتقوای** عظم جبهه شش اند شش خاص و دو مشترک اول از خاص جبهه است صلب تر از همه غیر از تعدد و تکلش قوسی نها دنبیرون و ناهموار از درون و بجانب بالا از هر دو قشر بوساطت اکلیلی و بجانبین از وتد بوساطت شان و تدی و بجهت زیر عظم چهره بوساطت شان ترانسوریسال آمیخته دارد و چهار ثقب خاص دارد دو برا و یه کلان از زینه و دو برا و یه خرد از زینه متعلق اند که نصف بلندی ابرو پیساز ند و دو ثقب یک بهر یکی خود دارد جهت گذر عصب و در وسط خود ثقبی دیگر بالای ثقب خاص و چهار نقره دارد دو جانب بیرون جهت بلند

ارنبه و دو در درون جهت گرفتن زوائد حلمة الثدی دماغی و دو سفنوسی دارد و آن جانب ابرد است که در میان آنها جسم غددیست دوم از خاص قمحدوه
مثلث و صلب تر از همه مقعر از اندرون محدب به بیرون خردتر از عظم جبهه و بجانب عقب سر است و بصدغین و حجریتین بوساطت شان لامی
و بوتد بوساطت شان وتدی پیوسته و دو زوائد کلان دارد جهت گرفتن فقرهٔ اولین عنق و در قعر خود دو ثقب مشترک صدغین دارد جهت گذر
عصب و عرق یک بهر پهلو و پنج ثقب خاص دارد یکی کلان جهت گذر مغز از سیسال و دو جهت گذر عصب متحرکهٔ زبان و دو جهت گذر شریان
و دو نقره دارد اندرونی جهت اتصال دماغ سوم و چهارم از خاص حجریتین اند دقیق تر ملائم و عریض و مربع محلش جانبین راس و بوساطت شان
سهمی باهم آمیخته اند و بجبهه بوساطت شان اکلیلی و بصدغین بوساطت شان کاذب به قمحدوه بوساطت شان لامی آمیخته سطح بیرونی او صاف
و درونی منقش از صدمهٔ شریان و در موضع توصل اکلیلی با سهمی تارک طفل نوزائیده نرم میباشد و حرکت ضربهٔ شریان آنجا دریافته میشود چرا که حجریتین
هنوز استخوان نشده اند پنجم و ششم از خاص عظام صدغین جانب بالای او کروی و دقیق مسمی بقشری و جانب پائین مسمی بحجری بصدغین نیز گویند که بهیات
نیاید محلش بجانبین زیر سر است و بالا از حجریتین بوساطت شان کاذب و بعقب از قمحدوه بوساطت شان لامی و بزیر و پیش از وتد بوساطت شان
وتدی آمیزند و دو زاویه کلان درونی دارد یک بهر عظم و دریها قعر عظم درونی گوش نهان میشود و دو زائد بیرونی دارد که یا زوائد عظام کلان
آمیخته گوشه استخوانی سازد و سه ثقب دارد دو از آن دو مشترک یکی بوتد جهت گذر عرق جوکولار و دو بقمحدوه جهت گذر کاروتید و عصب انترکوستال
سوم خاص جهت گذر عصب ادیتوریو و چهار ثقب بیرونی دارد یکی مشترک بجبهه دوم خاص که از گوش درونی است سوم میان زوائد جهت گذر
عصب چهارم ستراوف و نقره اندرونی دو اند جهت گرفتن قاعده دماغی و دو نقره بیرونی دارد جهت تجاوز فک اسفل و بهر صدغ یک
سفنو دارد که در وسط او عظم خرد گوش درونی اند اولین از عظم مشترک وتد است از زیر مجسم و بطرف صدغین رقیق و متوسط در لینت و صلابت
و بهمه جسم سر پیوسته و چهار زوائد کلان درونی دارد برای مقام غدد پیتیوتاریا و دو زوائد بیرونی دارد و دو ثقب مشترک بصدغ دارد جهت گذر
عرق جوکولار و دوازده ثقب خاص دارد شش بهر جانب جهت گذر اوعیه با و سه نقره دارد یکی درونی و دو بیرونی دوم از عظم مشترک مسمی باسفنجی
زیر جبهه و خرد از عظم جبهه است و قعر بینی را پر میکند و مجوف و وتد آمیزد جانب بالای او مسامدار و پائین او منقسم میشود بدو منخره و از جانبین ارنبه
سازد و آنجا ثقبی دارد جهت گذر عصب شامه باندرون و زائدهٔ کلان دارد که از غشای دماغی آمیزد و منقسم میسازد بهر دو زوائد حلمة الثدی راه گذر
و بهر عصب شامه اما عظم چهره دو فک اند یکی اعلی که از گوشهٔ چشم تا اسنان بالائیست دوم فک اسفل که از اسنان پائین عظم ترکیب یافته
فک اعلی و اسنان متحرک نیست مگر فک اسفل که بفک اعلی می آمیزد بقوت جهت مضغ اشیا و فک اعلی یازده عظم دارد پنج پنج بهر طرف و یکی در وسط دو اولین
دقیق و خرد مخروطی و بلندی انف از انست و از بالا بجبهه آمیخته از بیرون صاف و از درون زینا هموار و بغضروف انف پیوسته و دو دومی خرد
از همه و دقیق بطور قشر ماهی و جانبین درون ارنبه اند و ثقبی دارند متصل بانف که از آنجا رطوبتی رسد و سومی کلان تر و مجسم و مثلث و بجبهه
و وتد و صدغ پیوسته و سه شق دارد و چهارمی عریض اسفنجی و با جبهه و وتد آمیزد و شانزده نقره دارد جهت گرفتن اسنان دو سفنجی
مربع و صلب تر و فک را عمیق تر سازند و بهر یک ثقبی دارد عظم یازدهمی که فرد است صاف و خرد و در وسط فک است و با وتد و غیره آمیخته

قعر بینی را در دو منخر تقسیم میکند و در همواری و راستی مثل تاج خروس است فک اسفل در اصل مرکب از دو عظم است و بعد سن هفت سال یک
عظم گردد سخت و مضبوط و مثلث از بیرون صاف و از درون و پایین ناهموار و از بالا بسبب غضون آمیخته و چهار شعبه دارد دو شعبه بالا دارد و دو شعبه
پایین یکی پیشین که ریش است و دو بعقب و دو ثقب اندرون قریب گوشه جهت دخول اوعیه برای دندان دارد و دو ثقب بیرون در وسط و پیش
خود برای گذر عصب دارد و شانزده نقره جهت دخول اسنان دارد اسنان سی و دو اند شانزده بهر فک معرا از جلد تا مانع مضغ و کسر اشیا نشود
و دندان بطور ناخن می افزایند در همه عمر بسبب ضرورت فعل آنها که فرسوده میشوند بسبب مضغ اشیا برای یمین اوعیه غذای انسان کالانست وقت
برآمدگی دندان مختلف است بعضی اطفال با دندان پیدا میشوند و بعضی بعد یکماه و اکثر در ماه هفتم و هشتم و بعضی بعد یک سال از ولادت برآیند با همه
یکبارگی برآیند و منقسم اند به باعیتان و ناب و اضراس باعیتان هشت اند چهار بهر فک محاذب از بیرون مقعر از درون و یک بیخ دارند و باسا
می برآیند ناباب چهار اند دو بهر فک جانبین باعیتان صلب تر و مجسم و قوی و بیخ اینها قوی بود و بعضی دو بیخ دارند اضراس بیست اند ده بهر فک
پنج بهر جانب صلب کلان عریض و آنها که قریب ناباب هستند خرد اند و بیخ اینها مستند داود برای ضبط و قوت و در فک اسفل بیخ اینها دو تا
سر دارد و در فک اعلی سه تا چهار سر عظم گوش در وی که آخرین اضراس است محاذی بالای حنجره و مرکبست بسه عظم کلان و میان و باقی ... و بدین
شکل ۲۸ تا اینجا همه عظم راس شصت میشود و جمجمه هشت و در فک اعلی یازده و در فک اسفل دو و در هر دو گوش شش دندان سی و دو **اما عنق**
مرکب از هفت عظم است که فقرات عنق گویند بعد ازان دوازده فقره ظهر و بیست چهار اضلاع از طرفین در وی مرکوز است بعد ازان پنج فقره قطن بعد
از و سه فقره عجز بعد ازان سه فقره عصعص است اما فقره عبارت از عظمیست که در میانش ثقب میباشد تا نخاع در وی آید و هر فقره را زوائدیست
که بعضی ازان زوائد مفصلیه است از نقره فقره دیگر فرود آمده و بعضی ازان دیگر زوائد واقعه فقره اند و از زوائد واقعه عظمی چند اند عریض که بطول فقرات واقع اند و اینها
زوائد واقعه بعضی که بجانب پشت هستند ازان را شوک و سناسن گویند و بعضی دیگر ازین زوائد که بجانبین موضوع اند آنرا اجنحه و اضاعفه نامند
و هر فقره را ثقبهای باشد از جانبین که از آن عصب و عروق اند اما فقره اول عنق را اجنحه نمی باشد و شش دیگر سناسن و اجنحه می بود و عظم و سناسن فقره
دوم خرد میباشند و اجنحه او منشعب و مستور و اما هر فقره و فقرات ظهر را یک سنسنه و دو جناح است مگر فقره دوازدهم را اجنحه نمی بود **اما ترقوه** دو
عظمست هر یک ازیشان از دو جانب بالای قص میباشد و از پیش بقص و از خلف بناحیه کتف اتصال دارد **اما سینه** هفت عظمست که انتظام آن قص
گویند و آن هفت عظم دون اند که متصل اند بیکدیگر بمفاصل موثق و اضلاع پایین از طرف پیش با این قص پیوسته میباشند و غضروفی عریض که سر او
مستدیر میباشد متصل میگردد و بطرف پایین قص محاذی فم معده و آنرا خنجری گویند و اعظام قص اول بسبب اهتمام پوشیده میشوند خلاف دیگر
اعظام که اول بجهت ... سمین می پوشند و سینه حصار قلبست بسبب اضلاع که دوازده سوی است و دوازده سوی چپ واقع اند ترقوه تا معده
مانند دیوار **اما اضلاع** بیست چهار اند شکل قوسی و مشتمل بر بعض اعضای غذا چهارده را صدری اصلی نیز گویند و اینها متصل اند بسینه از هر جانب
هفت و اینها از جانب پشت بهفت فقره بالای ظهر پیوسته میباشند و ازانجا منحدر شده بجانب اسفل فرود می آیند بعده منعطف گشته بفوق
میل مینمایند و متصل میگردند بقص و ده اضلاع دیگر را اعظام خلف و اضلاع زور و غیر اصلی گویند و این خرد اند و متصل به پنج فقرات باقی پشت

ومیان سرهای ایشان بعظم متصل نشده **اما عانه** مرکبست بدو عظم از طرفین بهم متصل بمفصل محکم وآن را چهار جزو است قدام را عظم عانه وخلف را عظم الورک وطرف وحشی را خاصره وجزو اسفل انسی را حق الورک گویند چراکه درین عظم نقره کشاده است که در وی سر ورک در می آید **اما عصعص**

منقسم بچهار جزو است اول را رقبه دوم را زبر سوم را حقو چهارم را عجز گویند وعجز را دو جزو داشته یکی را عظم خاصه عانه گفته دوم را عصعص نامیده واین چهار جزو مؤلف اند بفقرات **قول دون انتونیو** عظم تنه ابتدای آنها از فقره اولین عنق وانتهای تا فقره آخرین عصعص است

دو رستی تجاوز اینها از رباط عصبی بود که متصل از فقره اول تا عظم عجز است وبه پنج ضلع منقسم اند یعنی عنق صدر قطن عجز عصعص وهمه فقار پنج چیز عام دارند اول جسم خود از پیش گرد وهی مساوی دارند دوم ثقبی مساوی مثل نی برای گذر نخاع دارند سوم هفت زوائد کلان دارند چهار نگون از آنها دو بالا ودو بپائین ودو کج بجانبین ویک در وسط جانب پس وخار دار چهارم هر یک پنج زوائد خرد دارند از آنها دو بجسم خود یکی ببالا ویکی بپائین ودو در راه زوائد کلان کج ویکی در آخر خار دار پنجم همه فقرات در پهلوی خود ثقبی دارند جهت گذر عصب مگر هر فقره ثقب ثابت ندارد بلکه نصف ثقب دریکی ونصف در دیگری که از وصل دو فقره یک ثقب ثابت حاصل شود جهت گذر عصب **اما فقار عنق** هفت اند خرد از فقرات صدر وقوی تر اند وپنج چیز خاص دارند یکی دو زوائد کلان در بلندی جسم خود بجانبین جهت گرفتن فقار بالائی دوم از پیش مسطح سوم زوائد کلان عاطفه ثقب از جهت گذر شریان دارند چهارم عاطفه خار دار ومقعر دارند تا بوجه احسن عضلات را گیرند پنجم خار داره براستی نزول کنند مگر بپائین مائل شده تا فقره اولین که بر اس آمیخته است خار دار نیست اگر خار دار میبود می ایذا العضلات متحرکه راس سیدی **اما فقار صدر** که فقار ظهر نیز گویند دوازده اند متصله باضلاع کلان تر از فقار عنق وخرد از فقار قطن وزوائد خار دار مائل بتحت دارند وعاطفه کلان جهت آمیختن ضلاع بوجه احسن **اما فقار قطن** پنج اند بعد فقرات ظهر وکلان تر از فقرات صدر ومضبوطی تمام اتصال دارند وزوائد عاطفه دراز تر ورقیق صرف اولین است ودر پنجمی خرد تر وزوائد دو فقار بالای مضاعف اند وخار دار وصلب تر بجسم وعریض تر **اما عظم عجز** جهت مضبوطی فقار است مثلث یک گوشه در جانب تحت از درون مقعر واز بیرون محدب وتا هموار تا فقره آخرین مثل فقرات قطن آمیخته وبعظم عصعص دو عظم عانه بوسیله غضروف آمیخته جانب بالای او دو زوائد دارد برای گرفتن فقره آخرین ودو زوائد خرد بپائین دارد برای آمیختن بعصعص از جانبین خشن تر است واین پنج پاره است وهر پاره بشکل فقره وحرکت از فقره بالا تا بفقره پائین خرد تر وباغضروف پیوسته که در کهولت سخت تر مثل عظم میگردد وتا اینجا ثقب مسدود است وثقبها که از وی عصب برآمده اند بطرف پیش وپس هستند وجیب واست مانند فقار نیستند وثقبهای پیشین بسبب ثقبهای پسین کلان اند وزوائد عاطفه خرد تر بعضی نوشته که فقره عجز سه اند ومفاصل ایشان ثوثیقیست وعجز با قطن بمنزله قاعده صلبست **اما عصعص** سه عظمست اولین کلان وبوساطت غضروف بفقره عجز پیوسته دومی خرد سومی خرد تر بغضروفی خرد تر آمیخته وبه پیش برای خوبی قعود مائل اند **اما عظم قص** بطرف پیش میان سینه واضلاع بدو پیوسته محدب از برون ودر طفولیت غضروفی ودر کهولت عظمی ودر وسط دو شش متوسط در غضروفیت وعظمیت واینها سه اند اسفنجی ودر نسبت دیگر اعظام اولین عریض تر وجسیم از طرف بالا ودر وسط خود قعری دارد جهت گرفتن ترقوه ودر وسط او ثقب هست برای حنجره واز جانبین بلند است دومی تنگ تر ودراز تر ودر پهلوی او پنج قعر برای پنج غضروف اضلاعی اند سومی خرد تر از هر دو

دو غضروف انیفوری درآمده و در وسط خود دو ثقب دارد جهت اوعیهٔ ثدی **اما اضلاع** جسم خاص اینها استخوانیست مگر از پیش نزد قص
غضروفیست و هلالی شکل و آنکه قریب قص اند مدورتر و تنگتر هستند و آنکه از قص دورانند عریض تر و مسطح اند اضلاع بالائی کدرتر و عریض بنسبت
بدیگران اند و اینها و زیرین خردتر نسبت باضلاع میانه هستند و از پیش بقص و از پس بفقار آمیزند هفت اولین مسمی بصادق تا قص رسند
و پنج آخرین مسمی بکاذب و دقیق تر و سفید و خرد نسبت باضلاع مذکوره اند و تا قص نرسند و اضلاع بهر یک سر خود دو لب دارد و در وسط شقی
برای گذر شریان و عرق و عصب **اما ترقوه** دو عظم اند یک بهر سوی بالای سینه و یک سر او با قص و دومی بازو اند بحرم آمیخته و انتهای هر دو
غضروفیست جسم اسفنجی شکلش سین خالی بطرف عضد و در ذکوران خردتر نسبت بزنان باشد **اما عانه** دو عظم اند یک بهر جانب مقدم
انتهای زیرین پهلوی تنه و از ثقب العظم العجز و از پیش با هم و از جانبین بعجز آمیخته و از سه عظم دیگر مشترک شده و آن خاصره و اسکیون و پوبیس اند تا دوازده
سال نرم مثل غضروف بوده و در دولت عظم گردد و عظم خاصره عریض تر و بلندتر از هر دو و با عجز آمیخته شکلش هلالی و دو سر دارد و در وی مقعر بیرونی محدب
مسمی بعظم ورک و از پائین قعری دارد که میگیرد فخذ را اسکیون بپالا قعریست مسمی بحق الفخذ که میگیرد حق الفخذ را و بپائین دو زائده کلان اند یکی بعقب
مسمی بشوک و دیگری به پیش مقطوع جهت گذر رباط و عضله و به پیش او ثقبی کلان بیضی است یک بهر پهلو عظم پوبیس ثقبی کلان بیضی دارد میان بوسیله
غضروف آمیز و بطرف بالا قعری دارد و جهت گذر اوعیه حبل و از عقب از انتهای خود درست سازد حق الفخذ را جمله عظم تنه تا اینجا شصت و هفت شدند
فقار عنق هفت فقار صدر دوازده فقار قطن پنج عظم عجز و بیخ عظم عصعص سه عظم قص سه اضلاع بیست چهار عظم ترقوه دو عظم عانه شش **بدانکه** دست
مرکبست از کتف و عضد که متصل بدوست و ساعد و ارساغ و مشط و اصابع **اما کتف** یعنی شانه حق سبحانه تعالی این عظم را بجای سپر سوی پشت
برای حفاظت دل آفریده چراکه جسم عقب بدن نیتواند عظمیست مشهور و در آن طرف او که پهلوی سر عظم عضد است کاوکیست که غار نیست و در وی
زائده مدوره سر عضد می درآید و در کتف دو زائده میباشند یکی بطرف بالا و پشت و قعرست و یکی بطرف زیر و درون تا عضد را نگاه دارند از انکه
بالا رود و پائین نیاید زائده اول را اخرم و منقار غراب گویند و دیگری را حاجز و غیر کتف نامند **اما عضد** عظمیست بزرگ مستدیر که محدب او از
جانب وحشی و مقعر او از طرف انسی است و جانب بالای او متصل است بکتف بمفصل سلس و چون این مفصل نرم میباشد طبع چهار رباط اینجا لازم داشته
تا عضد را نگهدارند از انخلاع و طرف زیرین عضد را دو زائده است خردتر بجانب وحشی کلان تر بطرف انسی **اما ساعد** مرکبست از دو عظم که
ملاصق بیکدیگر اند در طول و این هر دو را زندان گویند باعلی و اسفل و میان ایشان دقیق و دو طرف اینها غلیظ میبود و مستطیل مائل باستدارت میباشد
زند اسفل غلیظ تر و مستقیم میباشد تا قبول زور نماید و بسبب استقامت حرکت انبساط و انقباض حاصل آید و زند اعلی معوج است تا بسبب کجی حرکت
التوا و انطباع وجود گیرد **اما رسغ** هشت عظم اند صلب مصمت مختلف الاشکال و در دو صف متصل بیکدیگر واقع شده بدین وجه که یک صف جانب
ساعد واقع شده و یک صف بپهلوی مشط صف اول چهار عظم است و سرهای ایشان که بجانب ساعد است باریک و بهم جمع شده اند و طرف
دیگر او کشاده باشد صف دوم چهار عظم دارد و اطراف این هر چهار نقره و کاواکی دارد و رسغ را با ساعد دو مفصل است یکی کبیر و از این سر دست منبسط
و منقبض میگردد و دوم صغیر و از این سست منکب ... و می افتد و بر قفا میرود **اما مشط** چهار عظم اند مقعر از طرف درون و متوسط میان عظام رسغ

و اعظام اصابع غیر از ابهام و هر یک ازین اعظام مشط را دو مفصل است یکی آنکه زائده هر یکی در نقره عظم رسغ در می آید دوم آنکه زائده هر یکی در نقره اصابع
می آید و این مفاصل سسد و موثق میباشند تا سست نشوند **اما اصابع** اعظام اصابع را سلامیات گویند و در هر اصبع سه است عظمها سخت اند
محکم که بیرون آنها محدب و باطن مقعر و قواعد ایشان پهن تر میباشند از سرهای ایشان و این سلامیات بعضی متصل میباشند بعضی مفاصل پیچیده
که زائده سلامی اول در سلامی دوم و زائده سلامی دوم در سوم می آید و میان مفاصل ایشان بنهای عظم اند تا موضعی که در مفصل باشد پر گردد
و این بنهارا سمسانیه گویند و ابهام متصل است بزند اعلی قریب رسغ و باقی چهار بمشط پیوسته اند و باطن کف مقعر واقع شده تا اجسام و اجسام مستدیره
و اشیای منزلقه ضبط کند اصابع اولین را ابهام و دومی را سبابه سوم را وسطی چهارمی را بنصر پنجم را خنصر گویند **اما مرفق** عبارتست از جمیع مفصل
زند اعلی و زند اسفل با ساعد نسبت بعضد **قول دوم انتونیو** اول ذکر کتف کرده میشود چرا که دست ببدن بوساطت او دست **کتف** موضع
او سوی پشت فوق اضلاع بالائی یکی بهر طرف از فقره اولین صدر تا فقره پنجمی صدر جسمش رقیق و زوائدش مجسم شکلش مثلث دو گوشه او بفقار و
سومی جانب بیرون از بیرون محدب و از درون مقعر و بعضد و ترقوه و فقار و اضلاع آمیزد و در قعر سه عظم عضد را گیرد و دو زوائدی دراز دارد
بشوک که از زیر تا گوشه بیرونی آید و انتهای این زائده را اخرم گویند با گوشه عضد و ترقوه باین آمیخته است **عضد** عظمیست کلان تر از همه اعظام
دست از بالا بکتف و از زیر بزند اعلی و زند اسفل آمیزد و در آخر خود زوائدی دارد که در زند اسفل داخل شود برای حرکت درونی و بیرونی و آن
عظمیست طویل نیک مدور مجوف پر از مغز مائل بکجی و در وسطا و خطیست پنهان و سمت بالائی او مجسم و املس و ثقبیست تا نصف عظم جهت گذر
رباط و پائین او تنگ تر است و سه زوائد و دو قعر دارد **ساعد** دو عظم است یکی زند اعلی از بالا عریض تر و مجسم و بپائین کمتر میشود تا آنجا که سرش
تنگ و مدور است و دو زوائد دارد یکی پائین تر بپهلوی بیرونی که داخل قعر زند اسفل شود دومی بعظم رسغ آمیزد و وسطا و جدا است از زند اسفل
شکلش مثلث و بالا دو زوائد دارد یکی پیشین خرد که داخل قعر عضد است دومی پسین طویل تر که در قعر بیرونی خود داخلست تا نگاه دارد عضد را
از پس رفتن و دو قعر دارد یکی کلان که در عضد داخلست دوم خرد طرف بیرون که سر زند اسفل را گیرد دوم زند اسفل از بالا رقیق تر سرش مدور
صاف و مقعر و بگیرد زوائد بیرونی عضد را در پهلوی خود و بپائین زوائدی دارد که داخل قعر زند اعلی شود و طرف پائین ناهموارتر و مجسم تر و دو قعر دارد یکی
کلان تر پائین که هر دو عظم اولین رسغ را گیرد دوم خرد که پهلوی زند اعلی را گیرد و آخر این زوائد سمت بیرونی زوائدی دارد تا در بغل گیرد اعظام رسغ را
تا منخلع نگردد **رسغ** مرکب است از مشط و اصابع و آن هشت عظم اند خرد مدور محدب از بیرون مقعر و ناهموار از درون در دو صف واقع اند صف اولین
چهار عظم دارد دو کلان که داخل قعر زند اسفل شوند سوم داخل قعر زند اعلی گردد چهارم خرد تر بطرف درون دست بالائی این هر سه است صف دوم نیز
چهار عظم دارد اولین ابهام را و دوم دیگر دو عظم اولین دومی مشط را چهارمی در دو قعر خود دو عظم باقی مشط را نگاه دارد و اعظام مسطور باهم بسبب تنگی
در اتصال با رباط آنقدر مضبوط اند که همه یک عظم معلوم میشوند **مشط** چهار عظم دارد یکی طویل دقیق مجوف و از جانب پشتی محدب از انسی مقعر و از وسط تنگ
و آنکه زیر سبابه است طویل و مجسم تر و باقی هر سه ازین کمتر و سرهای ایشان برسغ پیوسته بوسیله رباط و مجسم اند و سرهای پائین که با اصابع آمیخته باریک تر است
و در صف اولین اصابع داخل **اصابع** پنج اند و هر یک ازین مرکب بسه عظم که جمله پانزده شدند و در سه صف نهاده اند صف اولین کلان است

و دومی دومی کلان از سوی سرهای اینها که زیرین ناخنست قوسی محدب از بیرون مقعر از درون و چهار عظم صف اولین هر چهار عظم مشط را گیرد و پنجم عظم صف
اولین که از ابهامست عظم رسغ را گیرد تا اینجا جمله عظم دست شصت و دو شدند در کتف دو و در عضد دو و در زند اعلی دو و در زند اسفل دو و در رسغ شانزده و در
مشط هشت و در اصابع سی **بدانکه پا** مرکبست از فخذ و ساق و عقب و کعب و عظم اخمص و رسغ و مشط و اصابع **اما فخذ** بزرگترین اعظام است و در حق الفخذ
مرکوز و متصل طرف اعلی او متصل است بطرف وحشی و طرف اسفل او متصل است بجانب انسی و از جانب پشت محدب و از پیش مقعر و آن را دو سر است یکی بالا
که مستدیر است و در حق الفخذ در آمده دوم زیرین و سر زیرین او دو زائده دارد که مفصل زانو بآن تمام شود **اما ساق** مؤلف بدو عظمست که بیکدیگر
ملتصق اند در طول و از این دو یکی کلانتر است و واقع جانب انسی آنرا قصبه کبری گویند و دوم خرد و واقع جانب انسی آنرا قصبه صغری نامند و مفصل رکبه
آنست که دو زائده عظم فخذ در دو نقره عظم قصبه کبری می آیند و چون این مفصل سلس است جهت مزید استحکام بالای او عظمی غضروفی واقع گشته که آنرا پشتک زانو
و صفنه نامند **اما عقب** عظمیست کلان محکم مستدیر اگرچه مثلث مینماید **اما کعب** عظمیست که واقع شده است بالای عظم عقب و زیر ساق و دو طرف
هر دو قصبه ساق کعب را احاطه کرده و دو طرف کعب در دو نقره عقب در آمده و کعب را دو زائده فوقانیست که انسی آن در حفره قصبه کبری و وحشی
او در حفره قصبه صغری در آمده **اما عظم اخمص** که عظم زورقی نیز گویند چرا که مشابه کشتی است در تحدب و تقعر عظمیست مقعر از زیر محدب از بالا و پیوسته
است بمقدم کعب و در قفست بالای عقب و در وی دو نقره است که دو زائده عقب در ایشان می آیند **اما رسغ** چهار عظم اند سه از ایشان در یک صف
راست واقع اند که یک طرف اینها بعظم زورقی پیوسته و طرف دیگر متصل است بسه عظم مشط از طرف انسی و عظم چهارم واقعست بجانب وحشی از
پهلوی خنصر یعنی اصبع خرد **اما مشط** مؤلف است از پنج عظم که یکطرف ایشان متصلست برسغ و طرف دیگر پیوسته است بپنج اصابع **اما اصابع**
هر یک مؤلفست از سه عظم سلامی غیر ابهام که دو عظم دارد **قول دون انتونیو** پا منقسم است در فخذ و ساق و قدم **فخذ** یک عظم مضبوط درازتر
از همه عظام جسم است صاف و محدب از پیش مقعر از پس و اندرونش خشن و مجوف پر از مغز سر او مدور و پوشیده از یک زائده خرد و غضروف تا داخل قعر
عظم [illegible] شود و در وسط او نقره جهت ربط [illegible] باطنا درست دارند پیدا شوند چه اگر راست بودی پاها باهم ماندی بدهیئت نمودی و از جانبین
دو زائده دیگر یکی کلان که بلندتر و جانب بیرون است دیگری خرد که زیرتر و جانب درونست برآمده و دو زائده دیگر کلان بطرف پائین دارد که در دو
قعر قصبة الکبری داخل شوند و میان خود قعری دارد که زوائد قصبة الکبری را گیرد و پیش هر دو زائده نقره خورد دارد که بران طیار شود عین الرکبه و این همه
تجاویز از غضروف و ماده غلیظ تر برای آسانی حرکت مستور اند **رکبه** عظمیست مدور که بر تجاویز فخذ و قصبة الکبری نهاده شده است بشکل عدسی چرا که وسط او مجسم تر
آمده است از کنارهای خود و مقید است از رباطها چهار عضله که [illegible] ساق دو عظم اند قصبه کبری و قصبه صغری قصبه کبری درازتر و مجسم تر
مغز معلش بطرف درون پیش رجل سه پهلو دارد و بطرف بالا ای زوائد خرد مجسم است با دو قعر و در وسطش زائده کلانست که فخذ را ساز داده و طرف پائین
او زائده جزوئیست با دو قعر خرد و در وسط زائده دیگر دارد که ساز داد از عظم قدم و بپهلوی اندرون زائده کلان دارد که کعب انسی گویند و
بطرف بیرون قعری دارد که گیرد قصبه صغری را قصبه صغری بنسبت کبری دقیقست از سمت علیا بقصبه کبری آمیخته و از طرف اسفل و طرف بالائی او مدور
که برکبه نمیرسد جسم او ناهموار مثلث و بطرف زیر زائده کلان دارد مسمی بکعب وحشی که بنسبت کعب انسی خرد و پستتر **قدم** منقسم است در رسغ و مشط

واصابع رسغ یعنی گلوی پا مرکبست از هفت عظم عظم اولین برای مضبوطی با شش پهلو دارد از بالا صاف و بقصبهٔ کبری آمیخته و از پایین ناهموار و از
جانبین داخل کعب شود دوم که پس پاست کلان تر و مساماددار و پهلوی مردنی قعری دارد جهت گذر اوعیه با و از بیرون ناهموار سومی از پنج عظم
سه زواید دارد چهارم مربع و بچهارمی و پنجمی عظم مشط آمیخته و سه عظم ما بقی که یکی کلان دومی خرد سومی خردتر است بعظم مشط آمیخته و همه با وسیلهٔ عقد و
و رباط چنان پیوسته اند که یک عظم محسوس میشود **مشط** مرکبست از پنج عظم مضبوط و طویل و دقیق و مجوف پر از مغز و سرهای اینها با هم آمیخته
و از وسط جدا و از بالا محدب و از پایین مقعر و از پیش سر آنها در قعر اولین اصابع داخل میشود **اصابع** چهارده عظم دارند هر اصبع سه عظم دارد مگر
ابهام که دو عظم دارد چراکه عظم سومی او بسبب عدم حرکت در مشط محسوب کرده شد باقی هر اصبع را در تجاویف و غیره باصابع دست قیاس کنند
سمسمانیه اعظام خرد در تجاویف رباطهای رسغ دست و پا پیدا شوند و عدد آنها در هر دست دوازده و همین قدر در پا و جهت درستی تجاویف رباطهای
رباطهای عضله بکار آیند جمله عظم پا تا اینجا مع سمسمانیه یکصد و هشت شدند در فخذ دو در رکبه دو در قصبهٔ کبری دو در قصبهٔ صغری دو در رسغ چهارده
در مشط ده و در اصابع بیست و هشت سمسمانیه چهل و هشت پس همه عظام بدن مع سمسمانیه دو صد و نود و هفت محسوب شدند **بدانکه** درز متوصله
عظم جبهه خاص و مشترک اند خاص آنکه صرف رقعت توصل دارند و این کاذب و صادق می باشد صادق آنکه عظام بطور تجاریر منشاره وصل یابند و این سه اند
یکی اکلیلی که از صدغ تا صدغ دومی سیده جبهه با جمجمتین وصل داده دوم سهمی که در وسط طول سر است توصل حجرتین و سوم لامی که عقب سر است توصل ممحده یا جمجمتین نیست کاذب که
اتصال حجرتین بصدغین از انست مشترک که با بین جبهه و چهره باشد **نوع دوم در غضروف** جسمیست شبیه بعظم اما از و نرمتر و منعطف شود و خلاف
عظم نفع او منع اصطکاک عظمی بعظمی و تدریج ترکیب اعضای صلبه با لینه و قائم مقام عظم است و عضوی که عظم نباشد **قول ون انتونیوس** غضروفیست
بسیط عدیم الحس مشابه بعظم لیکن کمتر در صلابت **بدانکه** تمام اعظام در اصل غضروف باشند پس عظم میشود بعضی بسرعت بعضی به توقف حسب عمر و به قوت
معمود بتفاوت مراتب سن و باقی غضروف بحال خود میمانند و چند قسم اند بعضی کردی و مسطح بعضی قوسی چون حنجره و برین قیاس هر یک نامی دارد موجب
مشابهت هر چیز و بعضی از عظم و بعضی از غشا پیوسته اند و نفع آنها مختلف است آنکه بگوشه عظم پیوسته اند برای آسانی حرکت مفصلها اند آن سطح پیدا و
صاف تر دارند و بعضی برای پوشش و حفاظت اجزای که عضلها و متعلق اند و بعضی برای کشاده داشتن مجری **نوع سوم در شریان و ورید**
شریان عروق متحرک باشند مخلوق از لیف و عصب و از بطن ایسر قلب ستیم یکی خرد و یکی بزرگ و حرکات انبساط و انقباض تابع اوست نفع او ایصال
روح حیوانیست در جمیع بدن **قول بوعلی** عضویست مجوف تا روح در وی آید و باعضا رسد و منبسط میشود برای دفع بخار دخانی و منقبض میگردد
تا روح راحت یابد خرد را شریان وریدی گویند منبت او ادق اجزای لحم است و در غشا از که از خارج بدرون آمده و این شریان وریدی گویند
و بریه می آید و منقسم باقسام کثیر میگردد جهت وصول غذا بریه و استنشاق نسیم و این شریان یک طبقه دارد تا اخف باشد در شریان بزرگ و ادی انبساط
و انقباض بزرگ را اورطی گویند و این دو طبقه دارد طبقه درونی نسبت بطبقه بیرونی صلب و محکم تر است و بر مخرج او سه غشا صلب هستند از درون
بخارج آمده و دو شعبه از وی متفرع میشوند شعبه که خرد است بتجویف ایمن قلب آمده در وی متفرق میگردد و شعبه دوم بر گرد قلب میگردد و در اجزای او
متفرق میشود و آنچه غیر از این دو شعبه باقی میماند منقسم بدو قسم میگردد یکی از ین متصعد میشود دوم فرود می آید و این را شریان نازل گویند و از ین شعبه این

کثیر منشعب میگردند و این قسم بزرگتر میباشد نسبت بقسم دیگر چه اعضا که زیر دل میباشند بزرگتر می‌بودند از بالای قسم دیگر صاعد میشود و ببالا می‌آید
و این را شریان صاعد گویند و این هم منقسم بدو قسم میشود اکبر و اصغر اکبر آن بجانب پشت می‌آید و از آنجا بجانب راست تا بتوسط میرسد و اینجا منقسم بدو
قسم میگردد و قسم عظیم او بدو جانب دو وداج می‌آید و اینها را سباتین نامند و نزد وداج حرکت اینها محسوس میگردد و قدری ازین در جوف قحف می‌آید
قسم سوم در قص و اضلاع و فقرات شش‌گانه بالای عنق متفرق میگردد و بکتف و اعضای هر دو دست میرود و اصغر او بیزه و میل کرده تا بناحیهٔ ابط
و زیر بغل چپ میرود و در اعضای جانب چپ برود چه قسم سوم اکبر متفرق میگردد **قول دون انتونیو** اوعیه ایست مثل نی تنه او کلان مجسم
پس شاخهای کلان از تنه پیدا شوند و ازین شاخها شاخهای خرد برآیند و از شاخهای خرد ریشه کثیر باریکتر پیدا گردند جسمش غشائی و مرکب بچهار
غشای باریک است غشای اول بیرونی مضبوط و صلب و رباطی مانع صدمه حرکت شریانی همه قسم بچه در و هستند دوم غددی بسبب نظر آمدن
غدد ها سوم عضلی بسبب ترکیب او از لیفات عضلی کروی غشای چهارم اندرونی دقیق که لیفات آنها در طولانی اند و شریان از قلب آنقدر
پیوستگی دارد که گویا از و آمده است چنانچه عصب از دماغ نفع او در واندگی آوردن خون از قلب و ایصال آن بجمیع اعضا دوم تنقیه که منفعت او
خالص ساختن خون است **بدانکه** شریانها که آورتا نیز گویند عرقیست که از عضله چپ قلب برآمده قبل از گذر در پیریکاردیو یک یا دو شاخ بقلب
فرستد که کورونا ریا نام دارد و بر قلب بطور اکلیل محتوی گردد و پس از قلب در خط راست آمده برأس سداما بعد گذر پریکاردیو منقسم به دو
شده منقسم بدو جز گردد جز کلان مائل بزیر شود مسمی به آورتا دیسندنتی گردد جز خرد از بالا می‌همون خمدار برآمده مسمی به آورتا سیندنتی شود
و نیز بدو شاخ منقسم گردد مسمی به سوبکلادیوس شود شاخ راست کلان بالائیست شاخ چپ تنگتر زیریست پس از سوبکلادیو شاخی از سینه بزیر
در وسط سه یا چهار اضلاع بالائی رسد و از آن دیگر شاخهای خرد بعضلات متصله صدری رسد و بطرف بالائی سوبکلادیو سه شریان پیدا شود
اول ماماریا که از عضلات وسطی عضد و فهای اضلاع صادق بسینه رسد و آنجا شاخ های کثیر شده در سینه و عضلات آید دوم می‌رسد دوم ورتیکال
که شاخهای در جز متصله ثقب عظم فقره و غیره گذرند و بعده بدورا ماتر رسیده بطن خرد دماغ را پوشند پس شاخهای باریک منقسم شده
در بطن کلان دماغ نفوذ کنند سوم موسکولا که شاخهای او در عضله بازو و غیره رسند و نیز از تنه شاخهای خرد در بازو و عضلات عضد و مرفق
و بعضلات کشنده اصابع و بند اسفل و رسغ جائیکه نبض دیده میشود و مشط و عضلات پشت دست و ترقوه و حنجره و زبان و عضلات گوش
و روی و عضلات رخساره و صدغین و فک و لب زیرین و جبه و بینی و عضلات اندرونی عنق و بدورا ماتر و پیا ماتر و دماغ و چشم و غیره رسند
اما از آورتا دیسندنتی بعضی شاخ بری و دیافراگما و اضلاع زیرین و عضلات صدر و سینه و ریه و پریکاردیو و معده و امعاء و مراق و عضله سینه
و بکلیه و اعضای تناسل و فقار قطن و مثانه و رحم و فخذ و رکبه و قصبه کبری و قصبه صغری و قدم و کعب و عضلات اصابع و غیره رسند اما شریان در
بازو بزرگست که بنام باسلیق شده نزد آرنج شاخ کثیر میگردد **بدانکه** ورید عروق ساکنست که از محدب کبد رسته و روح حیوانی را بجمیع بدن
بواسطه این برساند که تغذیه و تنمیه از آن حاصل شود و عضو مجوف است تا رطوبات در وی آمده باعضا رسد و مجموع آورده یک طبقه باشد الا
ورید شریانی که دو طبقه است و بر ریه میرود **قول بوعلی** اول دو رگ از کبد خیزند یکی از مقعر و آنرا باب گویند دوم از محدب

وآن را اجوف نامند نفع باب جذب غذاست بکبد و فائده اجوف وصول غذاست باعضا **بدانکه** باب در تجویف کبد منقسم به پنج قسم میگردد
یکی از آن بمراره میرود و باقی چهار دیگر منقسم باقسام شده و اعضا ساری میگردند اما اجوف دو قسم میشود یکی از آن صاعد میگردد و از آن شعبه
کثیر پیدا شده باعضا متفرق میگردند یکی از آن شعبها بگوشت است دل می آید و سه جزء میگردد یکی جزو او در قعر راست قلب آید و نزدیک تجویف
ایسر رسیده عود کند به تجویف ایمن و از موضعی دیگر بیرون آید و بریه پیوندد و وریدی شریانی همین است همچنین از شعبهای صاعد دو رگست که
چون به ترقوه رسند منقسم شوند بدو رگ که آن را ودجین گویند یکی را وداج اعور دیگری را وداج ظاهر همچنین از شعبهای صاعد که در دست منتشر شوند
دو رگست یکی از کتف می آید و آنرا کتفی و قیفال گویند و یکی زیر بغل آید و آنرا ابطی و باسلیق نامند قیفال چون نزدیک مفصل مرفق میرسد منقسم
بسه قسم میگردد قسم اول ممتد شود در زند اعلی و این حبل الذراع خوانند دوم بجای برگردیدن مرفق میرسد و بشعبه ابطی می آمیزد و آن را وسط
نهر البدن گویند سوم بیک قطعه ابطی متصل میشود قسم دوم اجوف نازل میگردد و این را نیز شعبه کثیر اند که متفرق میگردند در کلیتین و انثیین و اعضای
تناسل و در سائر اعضا که زیر مره هستند **قول دون انتونیو** آورده ظلیست که با بسیار شاخ در یک تنه رسیده هست کلان در کلان ها
آمیخته تنه کلان گردد که عرق کاوا نام دارد که داخل ایمن است قلبست و مرکب بچهار غشاست مثل شریان غشای اول غشا تیکه لیفات آن بطول
انتظام یافته دوم وعائی که بسبب اوعیه ها که در وی رسیده اند سوم غددی چهارم الوالار که از لیفات خلقیست و این عرق بسبب کم از غشیه بر تر
بنسبت شریانست و در وسط عرق زیاده از صد عدد والوولا غشائی که در وریدها و اوعیه از یک پهلو آمیخته اند تا خون بیکدفعه نیفتد و نه بر شود و شناخت
آن از کبره است که بر عرق معلوم میگردد و نفع این جذب خون باقی غذای همه اعضاست از دهن شعبهای خود و رساندن آن را در قلب و اینجا آخر شود
گردش او **بدانکه** عرق کاوا بسبب تعد او گفته میشود و عروق بدن از این عرق پیوسته اند تا خون همه اعضا از نیها بگیرد و مخلش بالای همه طولا
و از فقار عظم عجز تا فقار عنق است و از منهور اس نفوذ کرده بقلب آمیزد و همه تنه عرق از بالای یا فقر اعماد خل باید مگر عرق کاوا از زیر داخل شود
بدانکه در بازو دو عرق بزرگ اند که از کاوا برآمده یکی از آن زیر بغل شده در بازو رسیده همین عرق تا وقتیکه زیر بغلست افس لار گویند و چون بازو
رسد باسلیق نامند دوم از بالای دوش گذشته در بازو میرسد و مسمی بقیفال میگردد و این نزد آرنج دو شاخ میشود یکی از آن بباسلیق می آمیزد
و آنرا هفت اندام گویند دوم نزد ساعد با باسلیق آمیخته سوی خنصر نزد ساعد پیدا شد پس آنکه در دست است آن را رگ جگر و آنکه در ساعد
دست پشت آن را رگ طحال گویند چه در اسیلم میرود و اگر قیفال در موضع خود یافته نشود برابر ابهام و سبابه همین عرق می آید آنجا کشایند و نیز در پا
عروق از شاخ کاوا می برآیند و همین شاخ نزد عجز رسیده دو شاخ شده یکی بهر پا میرسد و نزد بند زانو آمده در ساق رسیده بکعب میرود و این
صافن گویند دیگر رگیست که آنرا ابض نامند و این پس بند زانو بالای ساق است دیگر رگیست که آنرا عرق النسا گویند و این عقب بند زانو است

نوع چهارم در وتر و رباط وتر جسمیست مشابه بجوهر عصب و باطراف عضل و اعضا متصل جهت تحریک اعضا و از محور عضله و رباط پیدا
شود نفع او تحریک اعضای متحرکه است یعنی وقتیکه عضله منقبض میگردد و بر هم منجذب می شود و اعضا را که حرکت خواهد شود فراهم می آرد و وقتیکه
عضله منبسط می شود وتر نیز مسترخی میگردد و اعضا را ترخیه مینماید و بهم میگرداند اما رباط جسمیست باریک سفید نرم شبیه بعصب با حس نفع او ربط

عظمی بعظمی تا بعضو دیگر **قول بوعلی** رباط از عظم پیدا شوند و بسوی عضله کشیده تا مقوی تر عضله و عصب عضله شود و با ایشان آمیخته گردد و
ابتدا عصب نیز گویند **قول دون انتونیو** جسمیست مضبوط که خمدار شود و مرکبست از لیفات متوازی بشکل طویل عریض مجسم نفع او بستن و بر
داشتن اعضاست با یکدیگر تا از حرکت دائمی متفرق نشود و در اما تیز غضروف انف و غضروف های پلکها و غضروف قصبه ریه و شش و کبد
و کتفین و عضد و فخذ و قضیب و رحم و دست و رسغ و قدم وغیره از رباطها مربوط اند و تعداد رابطه نیست **نوع پنجم در لحم** و آن از خون متین متولد
میشود و حرارت و یبوست آن را منعقد میسازد و بهمین سبب از حرارت گداخته نمیشود نفع او گرم داشتن اعضا و پر نمودن خلل عضو و دفع آفات
از دست **نوع ششم در عضله** عضویست مؤلف از لیفات و وتر و شظایا و ورید که هم متشنج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشائی
بر و محیط شده آلت اوست تحریک اعضا **قول بوعلی** مرکبست از عصب و رباط و لحم و غشای مخلل متصل است بعضوی که متحرک خواهد بود و از شان
اوست که عضوی را متحرک بیگرداند بارادہ و ترکیب عضله بدین وجه است که عصب عضله ممتد میگردد بطرف عضوی که متحرک خواهد شد و از همه جهات
این عصب شظایا پیدا شود و شظایای رباط آمیخته میگردد و فرجها که میان شظایا میماند بلحم پر میگردد و بر روی این جسم غشا میرسد و این عصب ممتد و دراز
عضله چنان مینماید که از یکطرف او در آمده و از طرف دیگر بیرون شده و این عصب را محور عضله گویند و عضلات جمیع اعضا پانصد و بیست و هفت اند
بدانکه عضله جبهه یکیست زیر پوست جبهه مفروش عضله مقله شش است چهار بهر چهار طرف بر مقله که هریک بطرف خود حرکت میدهند و دو دیگر مورب
واقع اند که حرکت استداره میدهند باشان است عضلات جفن و مژه بالائین سه است یکی فاتح و دوم منطبقه عضلات رخسار دو است چراکه رخسار
دو حرکت است یکی تابع فک اسفل و یکی بشرکت لب و عضله لب چهار است دو از بالا و دو از زیر عضله منخرین و عضله خرد اند یکی از رخساره راست و یکی از چپ
آمده عضلات فک اسفل شش است چراکه حرکت این فک زیاده از سه نیست فتح و اطباق و سحق عضلات محرکه سر چهار جفت است دو از آن فقط محرک
سر اند و دو از آن محرک سر اند بشرکت رقبه عضلات حنجره هشت جفت است عضلات حلقوم چهار است عضلات عظم لامی شش است عضلات [illegible] است
عضلات خاص عنق چهار است عضلات سینه هشتاد اند از آن باسطه اند و قابضه هشت بخش هر طرف برابر و آنکه هم باسطه هم قابضه عضلات اند که
میان اضلاع می باشند و در میان هر ضلع چهار عضله است عضلات عضد از هر جانب دوازده اند عضلات کتف هفت عضلات هر ساعد هشت
عضلات هر رسغ دست شش عضلات اصابع بعضی در ساعد و بعضی در کف میباشند پس در ساعد هر دست هفت و در هر کف هیژده عضلات
دو گونه است یکی برنده و آورنده و آن چهار اند و دیگر باز گرداننده و آن دو اند که ممتد شده در پهلوی صلب و هریک از پنج مؤلف است از بیست
سه عضله عضلات مراق البطن هشت اند دو از آن از غضروف خنجری ممتد شده تا عظم عانه فرود آمده و دو دیگر بعرض شکم یکی از راست و یکی از
چپ واقع شده ابتدای ایشان از عظم خاصره و انتها باطراف اضلاع پشت و چهار دیگر براجزای عرضی شکم واقع شده دو از راست و دو از
چپ آنکه از جانب چپ است ابتدای یکی از شراسیف و انتها بعانه و ابتدای دیگری از حجزه و انتها بخاصره چنانچه یکدیگر را تقاطع کرده و آنکه از جانب
چپ است بعد هم مثال است عضلات انثیین مرد چهار اند دو از راست دو از چپ و در زن دو یکی از راست و یکی از چپ عضله مثانه یک است گرد
می باشد و لیف او پیچ در پیچ مثانه را احاطه کرده برای حفظ بول تا بوقت قصد دفع شود عضلات قضیب چهار عضلات مقعد چهار و محیط

وبر عضلات بهران یازده پنج از آن باسط و چهار قابض و دو و یدیه و بر گرداننده عضلات ساق و رکبه و پنج باسط پنج قابض عضلات مفصل
قدم و پشت یا هفت دو مثل سه حافظ و فرو گذارنده و یکی قابض قدم و باقی مزید لطافت عضلات اصابع پا بعضی در ساق بعضی در قدم
باشند پس در ساق سه و در قدم بیست سه هستند **قول** **دون انتوییو** عضویت بسیط و ترکیبش سه چیز است یعنی سر شکم و دم سر و دم
آنرا رباط گویند رباط سر عضله متعلق و مضبوط است بعظم در رباط دم عضله با عضو متحرک اند و بسبب باریکی لیفات سر و دم سفید بنظر می آیند و
لیفات شکم عضله عریض و مضبوط مثل اسفنج و سرخ بنظر می آیند بسبب کثرت خون و رباط دو قسم اند یکی مدور و تنگ مثل چوب که آنرا رباط گویند
دوم عریض و مسطح که آنرا آبونی و روتیس خوانند و عضلات منقسم به پنج قسم اند یکی مفرد دوم مرکب مفرد آنکه یک شکم و دو سر دارد و لیفات لحمی او
متوازی در راست و در مقدار یکسان باشد مرکب آنکه از چند عضله مفرد مرکب بود یا لیفات لحمی او مختلف برستی باشند یا متغیر بسبب لیفات
لحمی و رباطی یا عضله دو شکم یا بر هر ـــــ دو رباط دارد و دوم مختلف الشکل یعنی بعضی اشکم اطول و رباط خرد و بعضی عکس این و سوم بعضی مثل
اسفین تیز و کرهی و حرکت کننده و بعضی بعید پیوستگی بجز و بجهت حرکت دهنده چهارم بعضی پوشنده و بعضی پهنا کننده و بعضی بلند
نماینده عضو پنجم بعضی کلان بعضی خرد بعضی مدور بعضی مربع بعضی مثلث و بعضی مختلف الاسم هستند و ترکیب هر عضله مفرد تعلق دارد در
لیفات خود باین وجه که هر لیف از یک سر بر آمده و منتکس شده تا سر دوم می آخر شود و زاویه سازد یکی از رباطهای لحمی زاویه است هرگاه
تبدیل شود در لیفات رباطی زاویه دوم مقابل اول ساخته شود و مسطح یا از سلسله لحمی طیار شود و یک شکل مربع اما طویل تر و عریض و گاهی
رباط از لیفات خود شکل مثلث سازند و هرگاه این هر دو حرکات موافقه نمایند آن وقت عضو بجای خود ماند و بهیچ سو مائل شدن تواند
و نفع عضله حرکت دادن عضو است از اراده روح یا از اراده قوی پس عضلات متحرکه عضله از عصب ماهیت بدانکه در سر چهارده
عضله اند جهت به هر طرف از اینها یکی فرو کننده و چهار بلند نماینده و دو حرکت سازنده بدور اند جفت اول از اصل بند و پهلوی عظم قص
و ترقوه پیدا شده در زوائد ماسوئیدیس آخر شود و فرو آمدن سر به پیش از فعل اینست جفت دوم از فقار لحمی بالای صدر و از سه فقار زیرین
عنق پیدا شده در پهلوی قمحدوه آخر شود و جفت سوم از زوائد منتکسه فقار صدر بر آمده پس قمحدوه رود و جفت چهارم از زوائد فقره دوم
عنق بر آورده در قمحدوه رود و جفت پنجم از زوائد خرد پس فقره اولین عنق پیدا شده در قمحدوه آخر شود و این سه چهار جفت برای بلند کردن
راس معین اند زیرا که سر از طرف پیش گرانتر است و برای فرو کردن یک جفت کافیست جفت ششم از زوائد فقره دومی عنق پیدا شده در زوائد
منتکسه اولین آخر شود و حرکت سر بنصف دور از نیست جفت هفتم از قمحدوه پیدا شده در زوائد منتکسه اولین فقره آخر شود و از این هر دو جفت
حرکت سر بجانبین در نصف دور میشود **اما** عضلات عنق هشت اند چهار به پهلو از آن دو منقبضه و دو منبسطه اند اول منقبضه بدو سر پیدا شده
یک سر از بالای اضلاع اولین و سر دوم تبر قوه آمیخته در زوائد منتکس سومی یا چهارمی فقار بالائی آخر شود و این عنق را از پس به پیش میکشد
دوم منقبضه از سه چهار فقار بالائی صدر پیدا شده در فقار بالائی عنق و گاهی در قمحدوه آخر شود و این هم کشنده عنق است اول منبسطه از زوائد
چهار پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در شش فقار زیرین عنق آخر شده دوم منبسطه از زوائد منتکس پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در زوائد

منتکسه یا چهار فقار بالای عنق آخر شود و بلندی و مضبوطی عنق از فعل این همه عضلات است اما وقتیکه عضلهٔ منقبضه منقبض و عضلهٔ منبسطه منبسط
شود عنق و سر را بکتف مائل کند اما در کتف چهار عضله اند اول مثلثه که از پس محدوده از شش فقار زیرین عنق و از سه فقار بالای صدر پیدا شود و در کتف
طرف بیرون ترقوه آخر گردد و بسبب لیفات مختلف حرکات مختلف کند یعنی لیفات که از محدوده رسیده اند کتف را بلند کنند و لیفات که از عنق
رسیده حرکت پسین دهند و لیفات که از صدر آمده مائل بزیر کنند دوم از زوائد سه فقار زیرین عنق و سه فقار بالای صدر پیدا شده در همه قاعده
کتف آخر شود و حرکت کتف به پیش از این است سوم از زوائد منتکسه چهار فقار بالای عنق پیدا شود و بالای کتف آخر گردد و این بلند کننده است
چهارم از دومی و سومی و چهارمی اضلاع صدر پیدا شود و پس کتف آخر گردد و فعل این به پیش آوردن کتف است اما در کتف سی عضله اند یازده
بهر جانب اما در اضلاع بیست و دو عضله اند از ان یازده بیرونی اند در وسط دوازده اضلاع پر شده و لیفات اینها منتکس میروند بر نوجه
که از اضلاع بالائی بطرف زیر و بیرون روند و از اضلاع زیرین بطرف بالا و برون و نیز از ان یازده درونی اند و لیفات این گذرنده اند
از طرف بالا و اندرون اضلاع زیرین تا آخر زیر و درون اضلاع بالائی هیئت نقش غلاف بیرونی باین طور که لیفات یک عضله با لیفات عضلهٔ
دیگر مثل بافندگی پارچه شوند لیفات اندرونی در جزء غضروفی اضلاع می راست مانند پس و نیز از طرف بالائی و درون اضلاع بالائی جدا شده از قص برای
انگاه ابتدای او نزدیکتر است تا حرکت دهد اضلاع بالائی سوی زیر و منقبض سازد سینه را اما در قطن شش عضله اند سه بهر پهلو چهار برای دراز کردن
و دو برای خم نمودن تنه بدن جفت اول از پس عظم عجز و از آخر مرخشنطلیون بر آمده در زوائد فقار صدر آخر شود فعل این است دراز
کردن است جفت دوم نصفی این از زوائد عظم عجز و نصفی از فقار قطن بر آمده ببالا روند منتکس شده و مضبوط کنند همه زوائد منتکسه فقار صدر را تا عنق فعل
این آوردن صدر سوی پس است وقتیکه تنها باشد است به پیش جفت سوم مثلثه است دو سر او در پس اضلاع الیون و به پهلو و بطرف درون عظم عجز
اند و یک سر او در آخر اضلاع کاذب و در همه زوائد منتکسه فقار قطن است اما در دیافراغما یک عضله است مرکب بدو عضله منتکس و آویزان بجائیکه
دو قرآید وقتی از سینه جدا شود که بدانی آن یا فراغما کند و در پیش بنتصو بجانبین از غضروفها اضلاع کاذبه و از پس بفقار قطن پیوسته بدینطور
که از پس برتر است نسبت به پیش شکل تنصیفی است جسمش همه و کرویت خرد ر باطلیست که سرهای او است شکل شکلش لحمی و وسطش که مرکز است عصبی
هر دو عضله مرکب بدیافراغما اند عضله بالائی دقیق و طویل تا بفقار قص از جانبین پهنا است عضله پائین مجسم تر و محکم اعمی تر است و بدو غشا پوشیده
و چند ثقب دارد برای گذر رباط و عروق و عصب اما در فیرنیتی چهار عضله اند جفت اول که یک بهر جانب است از جلد فیرنیتی بالای نزد ابرو
آمده بالیفات است بر مجف روند و تا عضلات محدوده رسند نفع او آنست که جلد فیرنیتی را چین دار کرده بالا رود جفت دوم میان هر دو
ابرو یک بهر طرف از لیفات متوازی خود بر آمده میان جلد ابرو آخر شود نفع این چین دار کردن جلد ابرو است اما در محدوده دو عضله اند که وسط
و پهلوی محدوده پیدا شده بالای سر آمده با جبهه بالای پیری کرانیو پیوسته نفع او ببالا آوردن جلد را باندک قوت حرکت کرده اما در جفن دو
عضله اند که انبساط و انقباض جفن از اینهاست باین طور که پوشش چشم از مسترخی شدن جفن بالا و بلند شدن جفن زیرین است و انفتاح چشم
از حرکت منعکس عضله اول از عمق او بنای زیر عصب و پتیکو پیدا شده بار باطهای حاشیه جفن آخر شود نفع او بلند کردن جفن است تا چشم

کشوده شود و عضلهٔ دوم زیر جفن بالائیست در زاویهٔ کلان چشم پیدا شده در زاویهٔ خرد لیلو قوس و نفع این مسترخی شده پوشیدن چشم است
هرگاه که یک حصهٔ این از جفن زیرین از زاویهٔ کلان تا زاویهٔ خرد برود تهیکه هر دو حصه بهمان وقت آمیزند چشم بوجه احسن بند گردد اما در چشم شش
عضله اند چهار راست و دو منتکس اول از راست میل چشم بسوی بالا کند دوم از راست میل چشم بپائین نماید سوم از راست که میل چشم بانف سازد
برای دیدن شئی نوشیدنی چهارم از راست که میل چشم بکیف کند و این هر چهار عضله زیر ثقبی که عصب دو پیکو فرود آید پیدا شده اند باین وجه
که ابتدا و انتهای اولین ببالا و دومی بزیر و مابقی در پهلو باست و در غشای قحف بابک یا با عریض و دقیق آخر شوند استواری چشم از فعل این
هر چهار است و حرکت دوری چشم از هر دو عضلهٔ منتکسه عضلهٔ اولین از منتکس کلانست به نسبت عضلهٔ دوم و دقیقست به نسبت عضلات راست از
درون او رتیا از زیر ا دو کیو پیدا شده بحاق و غضروف خرد کرده رسیده در حدقهٔ چشم نزد ماق اصغر آخر شود و عضلهٔ دوم منتکسه بزیر و درون گوشه
ماق در پهلوی اهبنی تکیجی رسیده در عضلهٔ قحف تا ماق اصغر آمیزد و نفع این هر دو تنگ نمودن چشم و نیز بسیار کشودن چشم و نیز
حرکت دوری چشم از ینهاست اما در گوش هیزده عضله اند از ان هشت بیرونی چهار به هر طرف یکی بالائی و سه طرف آغاز بالائی از عضلهٔ جبهه است
و فعل او ببالا بردن و آغاز بهسته تا یک سرحمی و عظم قحدوده و انتها در الف و پس گوش و حرکت گوش بطرف پس و زیر از ینهاست و درون گوش
ده عضله اند پنج بهر گوش و عظم درونی گوش در وسط عضله و اقعست اولین از یکجانب ببالا و درون قص و ترقوه آمیخته بعده از درازی قصبهٔ ریه
و غیره صعود کرده از جانب دیگر بقاعدهٔ گوش برونی آخر شود فعل او بزیر آوردن گوش است دومی از نیس کتف برآمده زیر و پهلوی قاعدهٔ گوش
درونی آخر شود فعل او گوش را از پهلو بزیر آوردنست سومی در حاشیهٔ اندرونی و پهلوی فک اسفل زیر ریش آمده پهلوی درونی آخر شود
فعل او ببالا آوردن گوش است چهارمی از زیر و درون ریش پیدا شده و ببالا در قاعدهٔ گوش درونی آخر شود تا گوش پهلو ماند پنجمی از زوائد اسطیلوئیدیس
شروع شده در قاعدهٔ گوش درونی آخر شود نقبی جهت گذر دیکاستر نکو دارد که گشاید فک اسفل را و آوردن عظم گوش بطرف پهلو از ینست
نفع اینهمه فعل دادن غذا برای قار نبری است و تحریک عظم مذکوره تا آواز حاده را خوش آینده گرداند اما در بینی هفت عضله اند یک مشترک
و شش خاص عضلهٔ مشترک از عضلهٔ لبهاست و حرکت بینی بزیر از ینست و قدیکه لب بالا بلب زیرین رسد جفت اولین از خاص مخروطی یا مثلثی است
از درون قحف برآمده بفک اعلی رسد و با یک سر عریض در پرهٔ بینی آخر شود و اینها منبسط اند جفت دومی خرد و شکلش شبیه برگ مورد و قریب عضلهٔ
لب پیدا شده گرد پرهٔ بینی آخر شود جفت سومی از خاص نورد غشای سخت است از درون عظم بینی پیدا شده بزیر پرهٔ بینی آخر شود و فشردن بینی از ینست اما در لب ده عضله
اند هشت خاص و پنج مشترک از خاص چهار در لب بالا و چهار در لب زیرین و مشترک بسبب توصل به هر دو لب نامیده شوند جفت اولین از خاص لب بالائیست که در فک اعلی نزد رباعیان
ابتدا و انتها و فعل او ببالا بردن لبست جفت دوم از خاص که ابتدا و انتهای او از جانبین بیرون قاعدهٔ فک اسفل است و از زاویهٔ دهن آمیزد فعل این
آوردن لب بزیر است جفت سوم از خاص مربع در لب زیر از پیش زیر ریش و از پنج رباعیان زیرین پیدا شده در حاشیهٔ لب زیرین آخر
شود فعل این آوردن لب ببالاست جفت چهارم از خاص در فک اعلی نزد ناب پیدا شده در لب زیرین آخر شود و از زاویهٔ دهن آمیخته لب را
بالا برد جفت اولین از مشترک در جکو ما پیدا شده در زاویهٔ دهن بطرف گوش آخر شود وقت خنده همین عضله تشنج میشود جفت دوم از مشترک

راست که از فعل نحو و پهنا و رسیده مثل قرنا گردد و زیر عضله گذشته در پیچ اضراس فکین پیدا شده و برگشته دائره سازد و در دائره لبها آخر شود و
بر همین قیاس عضلات حرکت دو هستند عضله پهنی مشترکه فرد است سطحیست که به هر دو لبها بطور سفین تیر برای آمیزش لبها با هم اما در لهات
چهار عضله اند که حرکت پوشیده در ظاهر نمایند دو بیرونی که در فک اعلی زیر اضراس آخرین پیدا شده بار باطها دقیق در لبها و لهات آخر شوند
و دو درونی از پرده درونی جایگاه غضروف خرد است و بکار حرکت او آید پیدا شده و همچون لهات آخر شود انبساط و انقباض لهات جهت بلع غذا نمایند
اما در زبان هشت عضله اند چهار به هر جانب و حرکت زبان از اینهاست اولین که زیر ریش پیدا شده در وسط و زیر زبان آخر شود فعل این بیرون
آوردن زبانست دومی از زوائد ابستی نوئیدیس پیدا شده در سر پهلوی بالای زبان آخر شود فعل این بلند کردن زبانست سومی بطرف بالا در قاعده
گوش اندرونی پیدا شده و به پیچ زبان آخر شود و این محرکه زبانست بعمق دهن چهارمی بیالا از سر گوش درونی پیدا شده در پهلوی زبان آخر شود
و محرکه زبانست پهلوها و به پیچ هرگاه این همه عضلات حرکت متوازی نمایند زبان حرکت گرد کند اما در حنجره چهار ده عضله اند هفت به هر پهلو از این چهار
مشترک و ده خاص اند مشترکه اگرچه در حنجره آخر شوند اما شروعی ندارند بر عکس خاص که ابتدا و انتها در نیست و از حرکت انقباضی انبساطی بی ارادی
غضروفهای خوبی آواز بکار می آید جفت اول از مشترکه بالا و درون قص پیدا شده از غضروفهای قصبه ریه غیره بالا شده آخر شود فعل این آوردن
حنجره بزیر و تنگ کردن انقبضت جفت دوم مشترکه از پیش عظم گوش درونی پیدا شده در قاعده غضروفها آخر شود فعل این انبساط انقبضت جفت این
از خاص که پهلوی حنجره است و این محرک زبان بجانبین است جفت دوم از خاص که از پس زیر غضروف پیدا شود جفت سوم از خاص سر بسته و این
هر دو جفت منبسطه حنجره اند جفت چهارم از خاص و جفت پنجم این هر دو منقبضه حنجره اند اما در فارنکس هفت عضله اند و بلع غذا از انبساط و انقباض
اینهاست اما در فک اسفل دوازده عضله اند شش به هر پهلو اول که زیر جلد تحفست از پهلوی زیر جبهه شروع شده بفک آمیزد دوم از عظم پوموله پیدا شده
در زاویه بیرونی در وسط فک اسفل آمیزد و این هر دو منقبضه فک اند سوم ابتدا او بالای قص ترقوه دارد و انتهایش بیرون حاشیه با قاعده این
فک است چهارم و شکم دیگر باط در وسط دارد و از عمق تحدوه پیدا شده زیر ریش آخر شود و این هر دو منبسطه فک هستند پنجم بیرونی ششم درونی
و نفع این هر دو حرکت دادن فک بجانبین و مضغ غذاست اما در ابدونی ده عضله اند پنج بهر طرف اولین عرضیتر از همه بالای دو اضلاع آخرین و مانند
پیدا شده از بالای همه اضلاع کاذب گذشته از عظم ایلیون عانه آمیزد و لیفات این از شروع کج اند و زیر ناف تنگه است دوم خرد به نسبت اول و مثلث
و لیفاتش از زیر بیالا منعکس روند و از پیش بر راستی بهم دیگر پیوندند جهت تقسیم طی فعل شروع شده بیالا میان عظم پوبیس و میان عظم ایلیون سد سوم
از پیه توپوشیده و پیوسته بمضبوطی که بغیر شگافتن جدا نشود سگالش مربع وار و در انتقار قطنی سطح درونی اضلاع کاذب لب و درونی اضلاع ایلیون پوبیس شروع شده
از غضروف زهنت و چهارم لیفاتش استند موافق درازی جسم از بالا بقص غضروفهای آخرین اضلاع صادق آمیخته و از وسط ابدومی راست رسیده
بالای پوبیس آخر شود پنجم مخروطی و خرد است و عضلات مذکور مخرج فضله حافظ احشای اندرونی اند اما در انثیین دو عضله اند که انثیین را آویزان میدارند
دار باطیکه جای آمیخته و از جایکه انتهای عضله آمده است پیدا شده در انثیین آخر شوند و حرکت انبساطی و انقباضی بی ارادی انثیین از مضبوطی اینهاست
اما در مثانه یک عضله است مرکبست بدو عضله دقیق و بسط دهن مثانه از نیست و عضله مذکور کره ویست که سر او بدهن آمیزد اما در مقعد زیر ثقب

مستقیمه سه عضله اند اول مرکب از لیفات کروی که انبساط و انقباض مقعد بی اراده کنند و از فقار زیرین عظم عجز برآمده بمثانه آمیزد و از بالا بجسم
و از زیر دقیق و عریض است دوم و سوم بلند کننده مقعد اند و از درون پهلوی عظم اسکیون و عظم پوبیس برآمده در عضله اولین آخر شوند بلند شدن
و بند گشتن مقعد بعد خروج براز از اینهاست **اما** در قضیب شش عضله اند جفت اول از زواید اسکیون پیدا شود و راست کننده قضیب است
جفت دوم از عضله اولین مقعد برآمده در اوریتر آخر شود فعل این فشردن خریطه منیست برای سهولت خروج جفت سوم از زواید اسکیون برآمده
از پهلوی خود به پهلوی پس اوریتر داخل شود و این منبسطه قضیب است **اما** در عضد هژده عضله اند نه بطرف اول مثلثه و از وسط ترقوه و عضد
و در همه کتف پیدا شود و اندک اندک تنگ شده بر رباط قوی قریب وسط عضد آخر گردد دوم مرکبست از دوازده عضله خرد دو از سر بالای برزخی
قاعده کتف شروع شده بیک رباط عریض بعضد آمیزد این هر دو بلند کننده عضد اند سوم از سر چهار فقار زیرین صدر و از میان فقار قطنی و از
عظم عجز و از پس کناره عظم الیون و از بیرون اضلاع کاذبه زیرین برآمده بزیر کتف آمیخته بطرف بالا و درون عضد آخر شود چهارم مدور کلان
از بیرون گوشه زیرین کتف برآمده بالا و بیرون عضد سر او اندکی بزیر. و این هر دو متحرکه عضد بزیر اند پنجم کلان پیش سینه از وسط ترقوه
از دافیکه قص را بیند پیدا شود و پوشیده طرف سینه را بایک رباط خرد مضبوط در بلندی و پیش عضد چهار اصبع زیر سر او آخر شود ششم از
زواید پیدا شده در وسط و درون عضد آخر شود سرش خرد و شکمش طویل و تقعیر است جهت گذر عصب آنجا رنج در رباط او قوی است و اینها متحرکه
عضد به پیش اند هفتم از بیرون قاعده کتف برآمده از سر زیرین خود خلوی کتف را پر کرده آخر شود هشتم مدور خرد از اضلاع زیرین کتف برآمده
در پس بالای عضد آخر شود و اینها متحرکه عضد به پس اند نهم از کناره درونی قاعده کتف شروع شده درون بالای عضد آخر شود وقتیکه حجری
در بغل گیرد اضلاع تنگ شود و حرکت عضد بدور از تواتر فعل این همه عضلهاست **اما** در ساعد بیست عضله اند دوازده در زند اعلی شش بهر
زند اول از قعر بالائی و پیشین عضد گذشته هر دو سر خود را آمیخته شکمی سازد و از پیش عضد رسیده بایک رباط در زواید بالائی و زیرین زند اعلی
آخر شود دوم از بالا و پیش برآمده در جای بلند و درون زند اعلی آخر شود و اینها منقبضه آرنج اند سوم از اضلاع زیرین کتف برآمده از پس
عضد رسیده بایک رباط قوی مع هر دو عضله آینده یعنی چهارم و پنجم در زند اعلی آخر شود چهارم از پس و بالای عضد برآمده پنجم از پس عضد
برآمده هر دو در زند اعلی آخر شوند ششم از همه خرد در بلندی راه بیرونی عضد برآمده میان زندین رسیده بایک رباط در پس پهلوی زند سه چهار
اصبع زیر آخر شود و اینها منبسطه ساعد اند و هشت در زند اسفل چهار بهر زند جهت حرکت بیرونی و درونی حرکت بیرونی مایل شدن مشط بزمین ست
حرکت درونی مایل شدن مشط ببالا است اول مدور از زواید اندرونی عضد بایک سر قوی و لحمی برآمده بایک رباط غشائی بیرون میان زند
اسفل آخر شود دوم مربع شروع او از زیر و قریب بیرون زند اسفل و زیر همه تا نزد رسغ و آخر او بایک رباط عریض مثل سرش از اولین آمیخته
و اینها مایل دهنده زند اسفل بوحشی اند سوم طویل سه چهار اصبع ببالا از زواید بیرونی عضد برآمده و ببالا از زند اسفل رسیده بیرون زواید
زیرین زند اسفل آخر شود چهارم زیر راه آخرین عضد برآمده و محتوی زند اسفل شده از پس به پیش بالای او آمیزد و اینها متحرکه زند اسفل بانسی
اند **اما** در رسغ ده عضله اند پنج بهر رسغ اول درونی ابتدای او از زواید زیرین عضد و زیر زند اعلی بایک رباط کلان و در عظم خرد رسغ آخر شود

دوم درونی از راه زیرین عضد برآمده بزند اسفل رسیده در سر عظم رسغ آخر شود و قائم کند ابهام را از زیر رباط مذکور گذشته سوم همین وجه شروع
شده بالای رباط گذشته با رباط قوی و غشا بجلد کف دست آمیزد و این هر سه منقبضه رسغ اند چهارم از پس زند اعلی برآمده بالا و برون عظم رسغ آخر
شده بصر را قائم دارد پنجم از زیر عضد برآمده بزند اسفل و زیر رباط رسیده در عظم رسغ که زیر وسطی است آخر شود و این هر دو منبسطه رسغ اند سوای
اینها در رسغ بیست مربع که دو یا سه عضله نظر آید و فعل آوردن حرکتی زیرین خنصر ساختن تقعر دست اما در اصابع چهل و شش عضله اند بیست و سه
بهر طرف و از آن سیزده عضله مشترک اند و ده خاص و اصابع پنج حرکت مختلفه دارند انقباضی انبساطی منفصله متساوی اول از مشترک که از درون
راه زیرین و درون عضد برآمده در چهار رباط منقسم شود و این اربطه از زیر رباط رسغی گذشته بنها کنند و در صف دومی هر چهار اصبع و عظام
صف دومی آمیخته گذرند دوم مشترک که از بالا و درون زندین برآمده بچهار رباط منقسم شده از زیر رباط گذشته در صف سومی اصابع بنها کند
این هر دو منقبضه اند سوم مشترک که از پس راه زیرین و برون عضد برآمده قبل از رسیدن برسغ در چهار رباط غشائی تقسیم یابد و از زیر رباط رسغی در صف
دومی و سومی اصابع رسند و این منبسطه است چهارم و پنجم و ششم و هفتم مشترک که خراطینی گویند و در منشا هستند و از زیر رباط رسغی برآمده در اندرون
و سومی تجاور آخر شوند و اینها نزدیک کننده اصابع با بهام اند هشتم و نهم و دهم مشترک در کف دست هستند و از بالای قعر عظام مشط برآمده
از رباطهای خراطینی آمیخته در پهلو و استخوانهای اصابع آخر شوند و اینها متوصله اصابع با بهام اند یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مشترک در پشت دست
هستند و از خلوی عظمهای مشط برآمده برون دست در تجاور اصابع آخر شوند و اینها منفصله اصابع با بهام اند و حرکت اصابع مدد را فعل قوی تر این
همه باست اول از خاص از بالا و درون زند اسفل و زیر رباط رسغی برآمده در عظم اولین و دومی ابهام آخر شود و منقبضه وست دوم خاص از بالا
و برون زند اعلی برآمده و از بالای زند اسفل گذشته با یک رباط و دو تا در عظم سومی آخر شود و سومی خاص از همو جا برآمده در عظم سومی ابهام آخر شود و اینها
منبسطه اند چهارم خاص از اولین عظم رسغ و رباط برآمده در دومی تجاور ابهام آخر شود و این منفصله ابهام از اصابع است پنجم خاص از عظم مشط
پیدا شود برای مضبوطی وسطی و در عظم اولین ابهام آخر شود و متوصله ابهام با اصابع است ششم خاص از پس وسط زند اعلی برآمده با دو رباط در
عظم صف دومی سبابه آخر شود و منبسطه سبابه است هفتم خاص از پیش عظم اولین ابهام برآمده بعظم اولین سبابه آمیزد و این متوصله سبابه با بهام است
هشتم خاص از وسط و برون زند اعلی و رباط رسغی برآمده به پهلو و برون عظم سبابه آخر شود و منقبضه سبابه است از اصابع دیگر نهم خاص از زیر عضد
برآمده و درون زندین و زیر رباط رسغی گذشته با دو رباط در تجاور دومی خنصر آخر شود و منقبضه خنصر است دهم خاص از عظم آخر رسغ که زیر
دیگر النسق برآمده بجانب برون عظم اولین خنصر آخر شود و منفصله خنصر است اما در فخذ سی عضله اند یازده بهر یکی از اینها حرکت انبساطی انقباضی
واتصالی و انفصالی و کروی حاصل میشود اول و دوم پهلوی فقار قطنیست و از فقار زیرین صدر و بالای قطن شروع شده در بالای
عظم الیون گذشته با یک رباط مدور و مضبوط آخر شود دوم و ابد بیست و از کناره اندرونی الیون پیدا شده با رباط قوی آخر شود سوم
اندرون عظم عانه برآمده در عظم فخذ به پیش آخر شود و اینها منقبضه اند چهارم جسم تر از پهلوی عظم عجز و از پس برون کناره الیون برآمده و بعض
آمیخته در عظم فخذ چهار اصبع زیر تر آخر شود پنجم میانه از پس کناره الیون برآمده سه اصبع زیر تر آخر شود ششم خرد از عمق قعر برونی الیون برآمده آخر شود

وابهام منبسطه و به پس آرنده فخذ اند هفتم بالائی بزبالا و برون عظم یوبیس برآمده میان عظم فخذ آخر شود هشتم از وسط عظم یوبیس برآمده میان
عظم فخذ آخر شود نهم از زوائد زیرین اسپین اسکیون برآمده در زوائد درونی و برونی فخذ آخر شود و اینها متوصله فخذین اند با هم و در نسا اثبات
دوشیزگی از اینهاست دهم مخروطی از بالا و پهلوی عظم عجز و جانبین ایلیون برآمده آخر شود یازدهم مربع از راه پهلوی زوائد اسکیون بالا شده آخر
شود دوازدهم وسیتر و هم از زوائد خرد که پس اسکیون است برآمده آخر شود و این هر چهار منفصله فخذین اند از هم چهاردهم درونی از احاطه درونی ثقب بیضی برآمده
آخر شود پانزدهم برونی از احاطه برونی ثقب بیضی برآمده آخر شود و حرکت دوری فخذ از اینهاست اما در رجل بیست و دو عضله اند یازده رجل
و حرکت انبساطی و انقباضی و انفصالی و اتصالی یا از اینهاست اول از پیش و زیر ایلیون برآمده پیش عظم فخذ رسیده با یک رباط و سه عضله آینده
رکبه را پوشیده و بالا و پیش قصبة الکبری آخر شود دوم درونی از درون و بالای فخذ برآمده با یک رباط بالا و پیش قصبة الکبری آخر شود و چه نیمی
جسم که میان فخذ است ضیاء کند سوم برونی برون فخذ پر کرده از پیش و بالای فخذ برآمده در جای مذکور آخر شود چهارم از بالا و پیش فخذ برآمده
در جای مذکوره آخر شود و هر چهار پیش فخذ را پر کنند و از اینها رباط عریض تر حاصل شده بعین الرکبه در آید و آنرا درست دارد و بالای قصبة الکبری
آخر شود و این هر چهار منبسطه رجل اند پنجم پیش طویل تر دو سر دارد و از زیر زوائد اسکیون و دیگر از برون و وسط فخذ برآمده
آمیخته عضله سازد و بالا و پس زوائد قصبة الصغری آخر شود ششم از زوائد اسکیون برآمده بالا و پس قصبة الکبری آخر شود هفتم از زوائد
اسکیون برآمده پس زوائد خرد بالای قصبة الصغری آخر شود و این هر سه عضله پس فخذ اند و منقبضه رجل هشتم طویل بالای ایلیون برآمده اندکی
به پس و درون و بالای قصبة الکبری آخر شود نهم از پیش اندرون و زیر یوبیس برآمده در فخذ رسیده بالا و درون قصبة الکبری آخر شود
و این هر دو متوصله اند دهم عصبی است که همه عضلات فخذ را پوشد از بیرون و پهلوی کناره ایلیون برآمده بشکل غشاء عریض تر بالا و برون قصبة الکبری و گاهی تا بلندی قدم رسیده
آخر شود یازدهم از راه برونی و زیر فخذ از طرف بالا و درون قصبة الکبری برآمده آخر شود بشکلش مربع و با رباط آمیخته رجل را بیرون آرد و این هر دو منفصله اند اما در قدم هیژده عضله اند نه بر اعداد اول از بالا
و پیش قصبة الصغری برآمده یا دو یا یکی در عظام اولین کوتیفورمی در عظم مشط پا آخر شود تا مضبوط دارد ابهام را دوم از برون برآمده عمیقیکه زیر ترد بی و حشی است رسیده در
عظم مشط پا آخر شود تا مضبوط دارد اصبع خرد را و این هر دو منقبضه اند سوم و چهارم از پس هر دو راه زیرین قحدوه برآمده با یک رباط مشترک هر دو
آخر شوند پنجم از پس و بالای قصبتین پیدا شده آخر شود و این هر سه عضله مذکور چرخمی سازند که با یکبار رجل نامیده شود ششم خرد و زیر عضلات است
در راه برونی فخذ پیدا شده آخر شود هفتم از پس قصبه صغری پیدا العقوق خمصی رسیده آخر شود هشتم و نهم اولین طرف بالا قصبه پیش قصبه صغری پیدا
شده از اخمصی گذشته زیر عظم مشط پا آخر شود تا مضبوط دارد ابهام را دومی از زیر قصبه صغری پیدا شده در عظم مشط پا آخر شود تا نگاه دارد اصبع
خرد را اینها منبسطه اند و از فعل این هر هفت عضله قدم به پس می آید و دراز شود اما در اصابع پا چهل و چهار عضله اند بیست و دو در هر یک
از اینها شانزده مشترکند و شش خاص عضله اول مشترک از طرف بالا و پیش قصبه کبری با یک قصبه صغری آمیخته است پیدا شده در چهار رباط تقسیم
شود و در چهار سلامی بر چهار اصبع آخر گردد دوم از زیر قصبه صغری پیدا شده بچهار رباط منقسم گشته در اولین سلامی هر اصابع آخر شود و این هر دو
منبسطه اند سوم از زیر درون عظم کالکانیس پیدا شده بچهار رباط تقسیم یافته بالای عظم صف اولین هر چهار اصابع آخر شود چهارم از بالا و از پس

قصبتین پیدا شده قریب اخمصی سیده بچهار رباط منقسم گشته و در عظم صف آخرین اصابع آخر شود و این هر دو منقبض انامل اند پنجم و ششم و هفتم و هشتم
خراطینی اند که از رباطهای عمقی و در حز و حمی که زیر کف پاست پیدا شده در پهلوی درونی صف اولین هر چهار اصابع آخر شود نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
در دنی اند از عظم رسغ و مقعر با هر پنج اصابع پیدا شده بهمراهی خراطینی بیا بالا و درون عظمها تجاوز اولین هر چهار اصابع آخر شوند و این هر شش عضله
متوصله با بهام اند سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بیرونی اند از بالای عظم مشط پا بر آمده در پهلوی بیرون عظم اولین اصابع آخر شوند و اینها منفصله اند
عضله اول خاص از پس بالای قصبه صغری بر آمده و از اخمصی بکف پا سیده در عظم صف آخرین ابهام آخر شود و منقبض است دوم از بالا و پیش قصبه کبری
بر آمده بالای قدم گذشته پس اول عظم ابهام آخر شود و منبسط است سوم از پهلو و درون عظم کالکانار و غیره بر آمده بیرون عظم مشط پا که زیر ابهامست رسیده
بالای عظم دومی ابهام آخر شود و متحرک باندرونست چهارم از عظم مشط که زیر ابهامست بر آمده با رباط قوی در درون اولین عظم ابهام آخر شود و متوصله ابهامست
بدیگران پنجم از درون عظم اولین ابهام پیدا شده در جهت اصبع دومی آخر شود و متوصله ابهامست ششم خاص که از بیرون مشط پا بر آمده بالا و درون
اصبع خرد آخر شود برای مضبوطی و منفصله است و جمله عضلات بدن چهارصد و بیست اند **نوع هفتم در عصب** جسمیست سفید لین در حس و انعطاف
صلب در انفصال نفع او بالذات افاده حس و حرکت بوده بالعرض تشدید و توثیق اعضا و دو نوع اند نوعی از دماغ رسته و آن هفت زوج است
که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی بدن از احشا تا سر دوست و نوعی از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و بست و فرد و بیخ حس و حرکت اعضا دون عنق
از آن حاصل شود مزاجش بارد یابس است و در خود ثقب دارد برای نفوذ روح **قول بوعلی** زوج اول دماغی بهر دو چشم می آید برای حس بصر زوج دوم
نیز بچشم می آید جهت حرکت و منشای این هر دو زوج از دو جانب بطن اول و بطن دوم دماغست و هر فردی از زوج اول مجوف میباشد و یکی از راست
و یکی از چپ می آید و در راه بهم میرسند و باز جدا میشوند و آنکه از راست آمده بچشم چپ است و آنکه از چپ آمده بچشم راست میرود زوج سوم که منشای
او بطن دوم دماغست چهار شعبه میگردد و از شعبه اول احشا و از شعبه دوم اکثر اعضا که از زوج خامس نفع میگیرند بهره می یابند و از شعبه سوم اعضای
و صدغ و حاجب و جبهه و انف و اسنان و لمات و دندان زیرین نیز بهره میگیرند زوج چهارم که منشای او عقب زوج سوم است حس ذوق پیدا شود
بمعاونت زوج ثالث زوج پنجم که منشای او عقب زوج چهارم است نصف هر دو فرد او بدو ثقب گوش در می آید و حس سمع باو پیدا میگردد و نصف
هر دو فرد بجانب وجه متوجه میگردد زوج ششم که منشای او مؤخر دماغست از راه حلق و بیخ زبان و احشا و لیف و صدر بهره می یابند و معین زوج
سابع میگردد در تحریک زبان زوج هفتم منشای او جائیست آخر دماغ و ابتدای نخاع و اکثر در عضلی می آید که زبان باو حرکت میکند و اندکی در عضل
حلقوم نیز می آید **اما اعصاب نخاعی** پس نخاع عنقی هشت زوج است زوج اول از دو ثقبه فقره اول عنق بیرون می آید و در عضلات سر متفرق
میگردد زوج دوم از موضعیکه میان فقره اولی و ثانی است بیرون می آید اکثر او بجانب پوست سر آید و حس لمس در پوست سر پیدا میکند و باقی
بعضلات ثانی عنق می آید و حس حرکت پیدا میسازد زوج سوم از ثقب که میان فقره دوم و سوم است بر آید و بعضی سوی پشت و بعضی سوی
[illegible] زوج چهارم از ثقب که میان فقره سوم و چهارم است بر آید و ابطا زوج سوم قسمت پذیرد زوج پنجم از ثقبه که مابین فقره چهارم و پنجم است
بر آید بر وجه مذکور زوج ششم و هفتم از ثقبهای دیگر بر آیند و اکثر زوج ششم بسطح کتف آید و از اتحاد نمایند و اندکی بجانب سر و اکثر زوج

هفتم بعضد آید و باقی او بعضل راس و عنق و صلب سه زوج هشتم از ثقبه که مشترکست میان آخر فقرات عنق و اول مهرهای پشت برآید و انتزاج
شعبهای او بسیار است **اما** نخاعی صدری دوازده زوجست زوج اول از ثقبه که مابین فقرهٔ اول و دوم فقرهٔ سینه است برآید جز اکثر او بعضلات و
اضلاع صلب و دو جز باقی بسوی اضلاعی که داخل واقع اند رود و هر دو جز این زوج بساعد و کتف متصل شود و دران حس و حرکت پیدا کند از انداد
مریض قرات الجنب وجع در دست پدید آید زوج دوم از ثقبه که مابین فقرهٔ دوم و سوم سینه است برآید و یک جز او بظاهر عضد رود و حس آرد و باقی او با
ازواج مختلط میگردد و باقی ده زوج دیگر باقی هر یک از ثقبه که مشترک باشد برآیند مگر زوج یازدهم و دوازدهم که میان پشت است **اما** نخاعی قطنی پنج
زوجست و هر یک جفت از یک ثقبهٔ خاصهٔ صلب که مشترک نبود برآید و از هر جفتی یک جز بعضل صلب و جزوی دیگر بعضل بطن آید **اما** نخاعی عجزی
سه زوجست زوج اول از اول عظم عجز برآید و بدو زوج اخیر قطنی آمیزد و زوج دوم از عظم دوم و زوج سوم از عظم سوم عجز برآید و متفرق شوند در عضل مقعد و قضیب
و عضله مثانه و رحم و غشای بطن و اجزای انسیه عانه **اما** نخاعی عصعصی سه زوج و یک فرد است زوج اول از میان عظم سوم عجز و عظم اول عصعص
برآید زوج دوم از میان اول و دوم عظم عصعص برآید زوج سوم از میان دوم و سوم عظم عصعص برآید و عصب فردی از آخر عصعص برآید و اینهمه بمقعد
و قضیب و رحم و مثانه و غشای بطن و اجزای انسیه عانه متفرق میگردند **قول دون انتونیو** عصب عضو مفرد است و اعصاب برهنه نیستند بلکه
مثل دماغ از دو غشا که زوائد دوراماتیر و پیاماتیر اند پوشیده هستند و چنانچه نلهای ماغی قعر خود عیان ندارند اعصاب نیز در خود قعری عیان ندارند اما
دیگر اوعیه چون کلیه نشین عروق شرائین وغیره قعر عیان میدارند مگر وقتیکه شاخهای عصب از تنه خود برآمده در یکجا جمع شوند آنوقت یک نل در میان
یافته میشود و در اعصاب دو فعل اند یکی آوردن در خود روح حیوانی تا عضله برای حرکت دوم داشتن روح حیوانی در خود برای حس و دو قسم اند دماغی
و نخاعی **اما** دماغی ده جفت اند یک بر پهلو جفت اول اولفاکتوریس مجسم تر است و درون بینی و غشای خود که محل شامه است گسترده شود جفت دوم
اوپتیکو پیدا شده هر یک بپهلوی خود رود و بطور تقاطع آمیخته باز بهر یک چشم متعلقهٔ خود در رود جفت سوم موتوریس پیدا شده شاخها گشته در عضلات
چشم و جفن رسد جفت چهارم پاتهتی تیکو از همه دقیق است پیدا شده شاخها گشته یکی بعضله ولیکو چشم دیگری بعضله لب بالای بینی و لثه دیگری بعضله صدغین و
جفت پنجم پرتفیید و مجسم تر از مابقی پیدا شده سه شاخ شود یکی در چشم رود و دو برگشته با بر و جفن و غدد لاکریمال و غشای بینی رسد دوم در دندان بالائی
رود سوم در دندان زیرین جفت ششم کوسناتیکا از زیر جفتهای مذکوره پیدا شده در عضله چشم رسد و شاخها در قلب و سینه و اعضای تناسل
جفت هفتم آودیتوریه پیدا شده در ثقب زوائد مجرتینی عظم صدغین برآمده دو شاخ شود یکی نرم که بکار سامعه آید دوم صلب از ثقب دیگر مجرتینی برآید
مابقی در گوش بیرونی و پیرسی کرانیو و عضلات صدغینی و جبهی و عضلات گوش و بینی و لبها و اجفان و جلد قرار گیرد جفت هشتم واگو پیدا شده شاخها
بعنق و سینه و حنجره و ریه و معده و قصبهٔ ریه وغیره رسد جفت نهم متحرکه زبانست جفت دهم مقرر در گوش درونیست و شاخها در قاعده زبان رسد
و از میان عظم قمحدوه برآمده از اولین فقار عنق گذشته در عضلهای راس رسد **اما** نخاعی سی جفت و یک فرد است سی بهر پهلو و یک عصب
در وسط همه فقار اعصاب عنق هفت جفت اند جفت اول از قمحدوه و فقرهٔ اول برآمده دو شاخ شود یکی در عضلات قمحدوه و یکی در عنق
آخر شود جفت دوم از اولین و دومی فقره برآمده دو شاخ شده پیشین بجلد چهره و پسین بعضلات راس آخر شود و این هر دو جفت از پس و پیش

تجاوز هر دو فقره اولین برآمده اند جفت سوم از درون دومی و سومی فقار برآمده دو شاخ شود شاخ پیشین منقبضه و شاخ پسین منبسطه عنق آمده
جفت چهارم دو شاخ شده دقیق تر بعنق و مجسم تر بکتف و عضد در دیا فراکما رسد جفت پنجم مثل چهارم جفت ششم دو شاخ شده دقیق او بهیچ
جا گستره نشود و غلیظ بکتف و عضد و دیافراکما رسد جفت هفتم مثل ششم **اما** اعصاب صدر دوازده جفت اند خرد تر از همه برای آنکه
از محتوی سینه برنیامده اند و هر یک در دو شاخ تقسیم شود یکی کلان که بیش است در اضلاع و عضلات اضلاعی و صدری و عضله منتکسه
ابدومی رسد دوم خرد که پس است در عضلات فقار صدر رود **اما** اعصاب قطن پنج جفت بسیم اند که شاخهای آنها در عضلات قطن
و هیوکاستریکیوم و فخذ رسند جفت اولین شاخی بدیافراکما دهد و باقی بعضلات قطن و ابدومی رسد جفت دوم شاخی باوعیه منی دهد و باقی بعضلات
فخذ و رجل رسد جفت سوم بعضی شاخ بقطن رساند و اکثر بصافن در زانو و جلد رسند جفت چهارم مجسم تر که در عضلات پیشین فخذ و رجل تا
زانو رسد جفت پنجم در ثقب کلان ایلیون داخل شده بعضی شاخ در قضیب و عنق رحم و مثانه رساند ما بقی در عضلات فخذ تمام شود **اما** اعصاب
عجز شش جفت اند پنج از هر پنج ثقب عظم عجز و یکی از فقار قطن برآمده جفت اولین از پهلوهای عظم عجز و ما بقی از پس و پیش برآمده اند تا تجاوز اینها
با ایلیون شود و اینهمه جفت شاخهای پسین و پیشین برآورده در عضو یکه نزدیک فخذ و رحل است و در عضلات مقعد و مثانه و فرج گستره شوند
و عصب که فرد است از ثقب عظم عجز برآمده در جلد که پوشد مقعد وغیره را آخر شود و این عصب بشاخها در همه فخذ گستره شود **نوع هشتم**
در غشا جسمیست پهن رقیق عصبانی از لیفات عصب و رباط متشنج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
آن بدیگر اعضا و افاضه حس در اعضای عدیم الحس مثل کبد و طحال و سطوح اجسام ملفوفه را می پوشانند اما غشا که در سر است پنج اند یکی خارج قحف
دوم باطن قحف و این غشا نسبت بغشای سومی که ما تحت اینست و حاوی و مماس جوهر دماغ سخت است و غشای سومی مانند تار زید و غضون
برهم افتاده است و از آن صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرائین آنهم متحرک شود و دو غشای دیگر سخت دماغ
مفروش اند **اما** پرده لحمی حجابیست که اندرون سائر جثه تنست و حفاظت او میکند و نه خواص جلد و نه خواص لحم دارد **اما** حجاب عضویست
مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک و ممد ریه است در انقباض و انبساط و حاجزیست میان آلات غذا و آلات تنفس **اما** ثرب یعنی جالی
عضوی مولف از دو طبقه که هر دو غشای اند و بر بالای یکدیگر واقع شده و در میان این دو طبقه شحم و سمین بسیار است و ابتدای ثرب از فم
معده و انتهایا قولون باشد پیه حجابیست از شعب عصب و اورده و شرائین متشنج گشته و رطوبتی دسم بر آن مترشح گشته و بسبب برودت محل منجمد گشته
و از جمیع جوانب مثل پرده حاصل شود و گرد معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم و این پرده ایست مانند رکابی که در معده میماند
قول دون انتونیو حجاب مذکور زیر هر دو جلد گرد همه بدنست مثل غشای نرم و رقیق و صاف و خریطهای باریک پر از شحم بشود تمام
مثل خانه زنبور عسل بهم پیوسته و برای مدد اعضای اندرونی بکار آید و جسامت این متفاوتست چنانچه بر عضلات مجسم است و در عضد و
رجل و رکبه و مرفق وغیره دقیق و در ابرو و لب و قضیب و صفن رقیق تر جا که اگر در جا مجسم بودی فعل اینها تباه کردی و منفعت او آنست که قیت
ضرورت تحیل بخون شده غذای اندام میشود **قول دون انتونیو** غشا جسمیست نرم مفروش در عرض و طول مسطح مرکب از لیفات طویل

و عروق با هم بافته مثل پارچه و نسج عنکبوت و مختلف الجسم که لیاقت پیچیدگی دارند بعضی مجسم بعضی رقیق بعضی سخت بعضی صاف بعضی ذو حس
بعضی قلیل الحس رنگش سفید مائل بلحمیت برای آنکه اوعیه موی باریکتر در وهستند که خون آنها بسرخی کمتر ظاهر میشود و از اینها بعضی مرکب اند یعنی
بغشای رقیق آمیخته و بعضی مفرد که بچیزی نیامیخته و منفعت بعض این پوشش و حفظ عضو از جزو دیگر و نفع بعضی اتصال عضو بعضو دیگر و نفع
بعضی حس است اما دورا ماتیر غشائیست مجسم صلب زیر قحف محتوی بر همه دماغ و مرکب از دو غشا غشای بیرونی که بقحف آمیخته مجسم و خشن
است غشای اندرونی دقیق و صاف و حس اینها بسیار است و صداع در اینها محسوس میشود و بقحف و بپیا ماتیر پیوستگی تمام دارد و دو زوائد
دارد یکی سوی تحت جهت ارسال ماده بطبقات دوم بطون و این فی الحقیقت از دورا ماتیر است که دوتا گشته از طرف فوق در درون دماغ
با جسم صلب درآمده تقسیم دماغ در دو نصفی نموده و ثقبهای کثیر جهت گذر شرائین و عروق دارد دوم زوائد دومی که بقفه قست چهار قعر اند
برای انداشتن خون جهت غذای دماغ و این قعرها زوائد عروق هاست و سوای این چهار قعر قعرهای دیگر کلان پوشیده هستند برای رسانیدن غذا
و نفع این غشا حفظ دماغست از صلابت قحف لهذا میان قحف و دماغ پیدا شد و حرکت که در یافوخ اطفال مرئی میشود بسبب حرکت شرایینست
که در دورا ماتیر است اما پیا ماتیر غشائیست باریکتر محتوی بر همه دماغ متوصل از رباطها و اوعیه موی شرائین و ذی حس است لهذا این غشا
محل صداعست نفع او پوشیدن دماغ و راه دادن اوعیه موی را برای غذای دماغ اما پلیورا غشائیست صلب مرکب از دو غشای
باریک و محتوی بر همه قعر سینه است و پیوستگی تمام بغشا استخوان قصی و غشای اضلاع و غیره دارد و سطح درونی صاف بسبب تری دائمی
که از ریه میرسد و سطح بیرونی او خشن است برای آنکه بمضبوطی چسپیده است باجزای متصله خود و حس زیاده دارد و ذات الجنب درین غشا میشود و دو
ثقب سمت فوق جهت گذر هر دو جزو ششش دارد و درین عصب و شرائین و اورده آمده اند نفع او ساختن قعر سینه و درست داشتن اضلاع
و عضلاتست در جای خود اما میدیا ستینم غشائیست دوتا که تقسیم میکند قعر سینه را در دو نصفی و همون پلیورا است که محتویست از ابتدای
فقره عظم الورک و از وسط سینه منعکس شده با قص آمیزد و از میان کشاده است بجائیکه پیری کاردیو و قلب و حنجره و تنه عروق کلان و اعصاب است
بطوریکه هر دو قعر سینه بطور دو مثانه گشته یکی بدیگری آمیزد و پیری کاردیو و قلب و حنجره و غیره بیرون او واقع اند نفع او تقسیم قعر سینه است در دو
قعر تا خون یا ماده که در یک قعر ریزد بقعر دیگر نرود اما پیریتونیو غشائیست مرکب از دو غشای رقیق و سخت و مضبوط که قعر شکم میسازد و بهمه اعضا
را که در و نهاده اند پوشد درازی او از ابتدای دیافراغما تا آخر محل اپی گاستریکا و از ابتدای فقار تا عضلات بطنی اجزای او مضبوط اند
بسبب خشونت سطح او اما سطح درونی او صافست بسبب اعضاها که در و نهاده اند چون معده و امعاء و غیره از حرکت قوی بدنی و بطرف
بالا ثقبها دارد جهت گذر مری و عروق و عصب و بزیر نیز ثقبها دارد جهت مقعد و عنق رحم و دیگر اوعیه که از رجل می آیند و از پیش برای
اوعیه باقی غشای بیرونی او دو زوائد دارد از اینها بطور یک خریطه اوعیه منی تا انثیین رسند و در انجا بهم شده غشای دیگر میسازد مگر در
زنان زوائد مذکور رباطها پیچیده گرد رحم دارند و این زوائد موضع فتق معائی اند و درین غشا شرائین و اورده و اعصاب از کلیه و ثدی
و فقار قطنی و عظم عجز و غیره آیند و شکلش مثل سبوچه است برای نگاه داشتن اعضای زیرین شکم خود و این غشا را بعربی باریتون گویند اما

باریطون غشائیست که واقعست بالای ثرب و این غشا حاوی تمام غشاست و بر تمام امعا گرد بر آمده از دو جانب صلب و از جانب بالا متصل میباشد بحجاب و از اسفل بمثانه و هر دو خاصره **اما اومینتو** غشائیست دو تا که بر امعا نهاده شده از ابتدای قعر معده شکلش مثل سبوچه خالی و کشاده غشای پیشین از سمت بالا عمق معده و اثنا عشر و سمت خالی سپرز را صاف کند و غشای پسین از قولون و بانکریاس متعلقست مگر از سمت زیرین اجزای غشای مذکور با هم آمیخته اند محفوظ غیر از بستگی و رسند تا عظم عانه و در غشای مذکور اعصاب و شرائین و عروق آمده اند و نیز اوعیه بلغمی پر هستند و این غشا پوشیده است از شحم که در و نهاده است تا وقت ضرورت بکار آید نفع او نگاه داشتن شحم است چرا که اگر شحم در بجا نبودی حیوان مجسم نبودی از نثری **اما مراق** غشائیست دو تا مدور مائل بدرازی موضع او در وسط شکم ذا امعا در تنید و بر آن واقع اند لهذا مراق نامیده شد انجا که بر دقاق واقعست میزنتیریو و انجا که بر غلاظ واقعست میزو قولون گفته شود نفع او نگاه داشتن قولون و مستقیمه است و متعلق است مراق بسه فقار قطن و تعلق آن مضبوطست از بسیار لیفات پتر یتونیو تا قائم دارد وزن امعا را و در و عروق شعریه و اورده و شرائین و اعصاب و اوعیه بلغمی آیند **نوع نهم در شحم و سمین** شحم دهنیتی است که از وی تری در همه حجاب تن و اعصاب میرسد مانند روغن که در فتیله چراغ برای روشنی میرسد و حرارت غریزی را بسبب تری و غلظ خود میدارد و تولد او برین وجه است که خون غلیظ از عروق مانند عرق بر آمده بر حجاب و اندام عصبانی جمع میگردد و بسبب برد مزاج این اعضا مثل یخ منجمد میشود و لهذا از حرارت گداخته میگردد و خصوص در سر و دین بهمین محرورین فربه نمیباشند و این در اعضای عصبانی چون ثرب و امعا متولد میگردد **اما مغز استخوان** دهنیست منجمد که بحفاظت دران نهاده شده نفع او مثل شحم و فرق در مغز و شحم آنست که شحم سخت تر و آگنده است در خریطها تنگ که بسته شده اند بالیفات یا سوای از برین مستور است از غشا که بافته شده از اوعیه دموی برای غذای او **اما سمین** مشابه جسمست از دم و بلغم متولد شود و او هم مرکبست از شحم **نوع دهم در ظفر** جسمیست غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انمله نفع او از حکّ لقط و مانند آن مخفی نیست و بمنزله ستو نهاست باطراف اصابع و افزودن او ضرور نیست مگر افزودن تنها در طولست **قول دون انتونیو** جسمیست صلب شفاف بجنس که هیچ هم میتواند شد شکلش مدور مائل بطولانی و از هر طرف بجلد پیوسته و تحت او شحم اسفنجیست بوسیله نفع او بر گردن جانب حشی انامل است و جوهرش بسه جزو منقسم است جزو اول بیخ او که ابتدای اوست شکلش هلالی و سفید قریب بربع جزو دوم که در میانست لونش لحمی جزو سوم که در آخر اصبع بر آمده از جسمست که او دائمی تراشند و اگر تراشند دراز شده خمدار گردد و غذای او خونست مثل غذای عظام و عضلات و قبول غذا صرف از جانب بیخ مینماید مانند دندانها و افزودگی این مثل دندانهاست تا آخر عمر **نوع یازدهم در شعر** جسمیست که از بخار دخانی متولد شود و منبع بحسب فضلات آن را بطریق مسام دفع کند و بعضی زینت را بود چون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایع را باشد چون موی سر و غیره اسفر شعر آثار مزاج بنفشه چون یا سوداوی سیاهی آثار مزاج سوداوی یا اخلاط محترقه زردی آثار صفرا سفیدی شعر و غیره وقت دلیل مزاج بلغمی یا سوداوی یست سبب بیاض او در کهول قلت حرارت غریزیست اگر خواهند که موی سفید سیاه شوند اول تدبیر از دیاد حرارت غریزی کنند انذیه مولد حرارت غریزی خورند پس موی سفید را کنده ادویه نافعه طلا نمایند **قول دون انتونیو** جسمیست صلب دقیق مدور در طول انی مجعد و مختلف در روئیدگی بعضی خلقی یعنی از وقت ولادت باشند جهت

ضرورت چنانچه در راس و ابرو و مژه و بعضی غیر خلقی یعنی بعد ولادت در وقت خویش پیدا شوند چنانچه در ریش و بغل و عانه بعضی طویل چنانچه در راس
و ریش و عانه و بغل که درازی اینها ضرور است و بعضی قصیر چنانچه در ابرو و مژه و همه اندام ظاهر بدن که خرد شدن اینها لابد است و لون او در
بعضے سرخ و در بعضی سیاه و در بعضی بلوطی و در بعضی سفید و غیره میباشد و در کهولت رنگ طبعی خود همه دور کرده سفید میگردند و هرگاه که هیئت
طبعی مو که بد درست برگردد و مثلث یا مربع شود آثار مرگست و غذای اینها مثل غذای عظام و عضله است و نفع اینها زینت بدن و حفظ اعضا است
از صدمات بیرونی بدانکه لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا اند چرا که هیچ عضوی از اینها خالی نیست و بطور رشته دراز در همه اعضای بدن
داخل اند و چهار قسم اند چرا که از عضله و غشا و رباط و عظم رسته اند و مختلف الاشکال هستند بعضی راست بعضی خمدار بعضی نگون بعضی منحنی بعضی کروی بعضی
قوسی بعضی زاویه دار بعضی پاپیچ و بالکل مسمط اند و مسامدار و مجوف مانند شرایین و عروق نیستند **فصل دوم در تشریح دیگر اعضای مرکبه** و غیره **نوع اول در جلد** عضویست تشنج از لیفات و شظایای عصب و غلل و از لحم محشوست و همچون غشا او جمیع بدن نفع او حفظ
شکل و افاده حس و ادراک ملموسات بود **قول دوم** انتونیو جلد بر دو قسمست یکی ساتر همه بدن آنرا مشترک نامند دوم ساتر عضو مخصوص
چون جلد بالای کبد و ریه و غیره و این را خاص نامند ذکر این و جایش کرده شود اما مشترک یکی کوتیکولا که اپی دیرمی نیز گویند و آن جلدیست رقیق
که بر ظاهر بدنست سخت شفاف غیر حساس و با جلد دومی پیوسته و آنقدر رقیقست که بمجرد وصول آتش یا ادویه اکاله یا ترشی یا صدمه بیرونی دور
میگردد و شکلش مثل کوتیس است چرا که محتوی اوست و مسامها و ثقبها مقابل ثقب جلد دومی دارد و نفع این سه اند اول آنکه تر دارد سطح جسم را از خلا
و صفای خود دوم آنکه حفاظت جلد دومی از حس خود نماید تا از اشیای گرم و سرد و سخت و صدمه ضربه و غیره محفوظ ماند و کمتر دریابد و درین اعصاب
نیستند سوم آنکه پوشد جلد دومی را و نگاه دارد غذای باقی جلد را در خود و بند سازد دهن عروق را برای فراغت گردش خون و جسامت این یکسان
نیست چرا که در کف پا بسبب کثرت ریاضت ثخین مخالفست بنسبت کف دست دوم کوتیس اکثر آن از لیفات بافته شده است مثل پارچه وانه
جانب بالا بجلد اول و از تحت بجلد ثالث که ذکرش در مرتب کرده شد آمیخته است و ثقبها دو گونه است یکی کلان چنانچه چشم و گوش و بینی و دهن
و مقعد و فرج و احلیل و در اصابع که جای ناخنهاست دوم خرد بیشمار مسمی بمسام و این هم بر دو گونه است یکی جهت برآمدن مو دوم برای خروج عرق
نوع دوم در دماغ عضو رئیس نرم متخلخل سفید و مبدای اعصاب و روح نفسانیست و مرکبست از مخ و اوردہ و شرائین و غشای رقیق که
ملاقی نفس است و غشای صلب که همچون لطافه این غشاست و مماس قحف شکل دماغ مثلث مخروطی است و قاعده او مقدم راس است الیه از مؤخر زیرا که
منبت اعصاب حس است از پیش و مؤخر دماغست و او صلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکتست و دماغ از جهت عرض که از طرف جبهه است تا پس
سر به سه قسم منقسم میشود و آن را بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و زیر بطن اوسط تجویفیست که آنرا معصر نامند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بعنک قسم میگرداید دماغ در طول او ل البطن الاول تا آخر بطن آخر و بخشست او غشیه و تجاویف هر بخش جداست و مراد از بطون شریفه همین سه بطنست **قول ابوعلی** دماغ
جسمیست نرم سفید متخلخل مخی مراد از تخلخل آنست که جسم او خرد میشود بی آنکه از اجزای جسم او چیزی کم گردد دوم مراد از مخی آنست که جای مخی از وی خالی
میگردد و دماغ تمام از اینجا بیرون می آید و حس و حرکت اعضا از وست و در تجاویف یعنی بطون غصون بسیار اند که آنها را رید نامند و زین سه

بطون آنکه در مقدم دماغ واقعست بعد جبهه آنرا البطن مقدم گویند و این البطن اعظم از البطن اوسط است و ازین قوت حس باعضا فائض میشود و فضلات
دماغیه دفع میگردد و نیز منبت حلمتین است و آنکه در آخر سر واقعست آنرا البطن مؤخر و بطن سوم گویند و این اعظم از البطن اوسط است و ازین قوت محرکه
بجمیع اعضا فائض میشود و ذکر و حفظ باین بطن میباشد و آنکه ما بین این هردو است آنرا البطن اوسط و بطن دوم نامند و این از هردو خردتر است
و موضع فکر و عقل و این البطن مثال دهلیز است و سقف او کروی است مثال ازج و آن مقداری از دماغ که مشتمل است برین بطن اوسط نزد است و غضون
دارد مانند دوده و مثال کرم تقلص میکند و گرد می آید و استرخا و تمدد مینماید لهذا آنرا دوده میگویند و از تقلص این بطن اوسط بطن مقدم و بطن
مؤخر با هم نزدیک میگردند و از تمدد دور میشوند و دماغ را دو غشاست یکی رقیق که محیط بظاهر جرم دماغست آنرا ام رقیقه خوانند و دوم سخت که
مماس عظمست و آنرا ام جافیه و غلیظه نامند و از دماغ دور است **بدانکه** اثبات قوت نفسانی در دماغ بسه دلیل است یکی آنکه چون بعض
اعصاب را محکم ببندند یا قطع نمایند از ماورای آن حس و حرکت باطل میگردد دوم آنکه وقتیکه اصل نخاع منسد یا منقطع شود حس و حرکت مادون
آن باطل شود سوم وقتی آفتی که موجب انسداد باشد بدماغ رسد حس و حرکت جمله تن باطل گردد و پس منبت اعصاب دماغ یا نخاعست و وصول
قوت نفسانی در اعضا بواسطه اعصاب بود **قول هندیان** مغز سر در آدم بیسته قد بسیار بود و مغز دو گونه بود خرد و بزرگ موضع بزرگ
در یافوخ و جای خرد در عقب سر است و در مغز دو عمق اند پر از آب و اشک از آن می آید و وقتیکه قعر مذکور از آب خالی شوند آن شخص دیوانه گردد
و در مغز چهار نل اند دو از آن بو رساننده بدماغ و دو دیگر روح رساننده بچشم و موضع خیال جبهه و جای عقل در یافوخ زیر مغز بزرگ و موضع حافظه
عقب سر زیر مغز خرد است مزاج دماغ بارد رطبست **قول دون انتونیو** دماغ عضو نفیست جرمش نرم و میان دیوارهای قحف و در تقر
نهاده و در انسان بنسبت بهائم کلانست شکلش مثل جبهه که در انجا نهاده است یعنی بیضی از پیش و طویل از پس و مسطح از پهلوهاست و درین دو
بطن اند یکی کلان که طرف بالاست دوم خرد که بسمت زیر است بطن کلان از زیر دایره عمیق تر منقسم بدو جزو مذکوره یافته شود یکی راست و یکی چپ
که جای آن میان و درا مایه دو تا نیست و همگی دماغ در دو جسم تقسیم باید یکی کلان که بطور گنبد محتوی بهمه مغز است و رنگش رمادیست امدادی گویند
دوم سپید ولار و این همون مغزیاست کز دماغست و بسبب صلابت صلبی نامند و لین در سطح بالائی مثل معای قاق پیچ پاکثیر دارد و درین اوعیه
دموی از پیانا تیر شود جسمش جماعت غدد هاست که روح حیوانی را می بیزد و می پوشیده از اولین است و جسم این جماعت علما بسیار اند که پیچ آنها
از همون غدد ها آیند و با هم آمیخته جسم سپید ولا رساند و نفع بطن کلان دو اند یکی نیستی که روح و منبع و قوتهاست و دوم ساختن روح حیوانی **بدانکه**
دماغ چهار بطن یا قعر دارد سه در بطن کلان و یک در بطن خورد و دو قعر اولین بسبب مقدم بالای کلان و نیز بسبب وقوع به پیش پیشین گفته شوند و هر دو
در مقدار و شکل و محل مساوی اند شکل اینها قوسی و سر این قعر که بطرف انفست تنگست و اندک اندک بپس مائل شود تا که قعر کلان سازد در وسط دماغ
و از غشای باریک که از پیا یا تیر است پوشیده سیفو توسید و جسمی است دقیق مثل غشا که تقسیم میان هر دو قعر کند و مرکبست از جزو دقیق تر و دو جزو
پسین این انسیست بطور غشا که میرسد تا بزوائد حلمة الثدی برای برکردن بلغم پلیشو گویند و پس جسمیست مدور خرد که از اوعیه دموی پیدا شده
بطرف زیر و عقب قعرهای پیشین پیناگشته تا قعر سوم رسد و درین شرائین و عروق و اوعیه بلغمی بسیار اند تا پر کنند بلغم را در همون قعر—

استری آنوتس دو زوائد یا دو حصه دماغ اند رنگ آنها کدر و منقش بچند خط موضع آنها بالای قعرهای مذکوره هر یک بهر یک قعر کوا کامیه الوکیت حصه
سیدولاریست محلش پس هر دو قعر مذکوره بطور گنبد قائم از سه ستون جسم سیدولاری و هر سه یک مثلث سازند و نظر آیند مثل قوس یا گنبد و قاعده
دماغ تا از وزن خود نیفتد و حاشیه این جسم اکلیلی است قعر سوم کشاده شود و پس ستونهای پسین این بطن یعنی قعر چیزی دیگر نیست مگر آنکه آمیزش
هر دو قعر بالائیست که اینجا آخر شوند و بعرض و نیز قعر وسطی گفته شود چراکه در وسط قعر اولین و قعر چهارمی واقعست و پریکند مرکز دماغ را و این قعر
دو راه دارد یک پیش از جائیکه آمیزد بقعر چهارمی قمد دیپتال در شروع راهیست که از اینجا آمیزد قعر سومی با قعر چهارمی جسم دسلب مکدر پوشیده
از یک غشای باریک و طول او کمتر است و از هر دو جانب بلیشوکوروئید پس آمیخته او ریکولاریس چهار زوائد در قعر سومی واقع اند دو پیشین
عریض و کلان و دو پسین خرد اند انیفوندی بولو مجری مدور که در قعر سومی شروع شده کشاده گردد و آخر شود در یک نقطه در قاعده دماغ و پر از
بلغم در موتی یافته شود قمد پیتوتیاریا جسمیست کم صلب زیر انیفوندی بولو بالای قعر عظم محدب از زیر مقعر از بالا و پوشیده بغشای پیا یا تیر از اوعیه
دموی و درا ما تیر منضبولی یافته و این غدد بطور اوعیه است که ماده دماغ از این بیخته شود و قعر چهارم راهی عریضست میان هر چهار زوائد نذکوره
و پهنا شود تا زیر بطن خرد و آخر شود تا اسپینال سیدولا بطور قلم جدا شده و درین قعر دو زوائد اندکی به پیش در ابتدای او دو می به پس نوتیتی و زوائد
چند تر زوائد بطرف بالای این قعر اند و بطن خرد این نیز دو تنه دارد که ابتداء هر از سیدولا ادبلونکاتا آید شکلش عریض و مسطح و مدور مقدارش بمقدار شش
حصه بطن کلانست مگر سلب تر و سفید و منقسم است در علقه بچند زوائد سیدولا را ادبلونکاتا تنه کلانست مرکب از چهار تنه دو کلان که به پیش اند که
رسند از بطن کلان و دو خرد اند به پس که رسند از بطن خرد و محل او بالای قاعده قحف و آخر شود در ثقب کلان عظم قمحدوه و از اینجا گمنام گردد و از
ثقب که داخل فقارات گذشته مسمی به اسپینال سیدولا شود **نوع سوم در نخاع** مشابه جوهر دماغ و خلیفه اوست منبت او مؤخر دماغ و بهیچان
دنباله دماغست در فقرات منحدر شده و اینهم مثال دماغ دو بخش است ابتدائی بخشها محسوس نیست و نخاع با سه غشا محیط است یکی رقیق که محیط
جرم اوست و منشای این غشا دماغست دوم غلیظ که بالای غشای اولست و منشای و حجاب غلیظ دماغست سوم غشائیست اغلظ از هر دو
که محیط هر دو است و آنرا غشای باطنی گویند و منشای او دو زوائد قحف است **نوع چهارم در چشم** از اعضای شریفه است و اعصاب
شرائین آورده در و متفرق شده و در چشم پنج عضله اند برای حرکت و هفت پرده و سه رطوبت پرده اول که مماس هواست ملتحمه است دوم قرنیه
که بعد ملتحمه است سوم عنبیه و این بعد قرنیه است و لونش مختلف میباشد در بعضی سیاه در بعضی اشهل در بعضی ازرق بعد این هر سه رطوبت بیضیه
است چهارم عنکبوتیه و این بعد رطوبت بیضیه است پس ازین رطوبت جلیدیه و بعد این رطوبت رطوبت زجاجیه پنجم شبکیه و این بعد رطوبت زجاجیه
است ششم مشیمیه و این بر همه محتوی است هفتم صلبیه و این ملاقی عظم عین باشد و بحقیقت ابصار به جلیدیه حاصل شود و باقی آلات و معدات و اند
قول بوعلی رطوبت اول جلیدیه است که بردیه نیز گویند رطوبتیست مستدیر مصقول مانند تگرگ و میان طبقات واقع و لفطح از پیش
و باریکی از قفا دارد دوم زجاجیه رطوبتیست صاف مائل بسرخی چراکه جوهر او از خونست و عقب جلیدیه واقع شده و محیط و مؤخر جلیدیه است سوم بیضیه
رطوبتیست غلیظ شبیه به بیاض بیض و پیش جلیدیه موضوع **اما** از طبقات سبعه سه طبقه عقب زجاجیه واقع اند اول از آن شبکیه است و از عصب

مجوف پیدا شد و برین وجه که چون عصب مذکور از دماغ از ثقبها که در درون عظام چشم میباشند بیرون می آید نیز از دو غشا که با و مصاحب اند جدا میشود
و منبسط میگردد و این شبکیه محیط بنصف جلیدیه میباشد و با و شعب وریدیه و عروق و شرائین پیوسته اند و از شبکیه روح بصر بوسیله اجزای عصبی بجلیدیه میرسد
و نیز بوسیله ورید خون بزجاجیه میرسد دوم مشیمیه و این اجزای غشای رقیق است که متسع شده و محیط جلیدیه گشته و ازین حرارت غریزی بشبکیه میرسد و این
طبقه حاوی شبکیه است سوم صلبیه و این اجزای غشای غلیظ است که مصاحب عصب مذکور است و متسع شده محیط جلیدیه گشته و صلبیه حاوی مشیمیه است
و سه طبقه پیش رطوبت بیضیه اند از آن اول عنبیه است جسمیست مانند عنب در استدارت و در میان او ثقب است مثل دانه انگور و حدقه و موضع
روشنی آن بود و رنگش اسمانگونیست و از اطراف مشیمیه پیدا شود و محیط بیضیه میگردد و بر وجهی که در میانه فرجه میماند مانند موضع تفرق عنب و دنباله دانه
انگور تا روح مذکور درین ثقبه و طبقه نفوذ کند دوم قرنیه جسمیست شفاف صلب شبیه بجوهر شاخ سفید و از اطراف صلبیه ناشی میگردد و محیط عنبیه
میشود سوم ملتحمه جسمیست سفید غضروفی و پیدا میشود از غشائیکه بر قحف دماغ است و ملتحم است بقرنیه نه بر وجه احاطه تمام و یک طبقه ازین سبعه که حاجز
است میان رطوبت جلیدیه و بیضیه آنرا عنکبوتیه گویند جهت آنکه مصقول و در غایت قلت است مانند نسج عنکبوت و از اطراف شبکیه پیدا شود و محیط
جلیدیه میگردد و مائل جانب پیش و این طبقه همچون دائره است که خارج طبقات است و محیط جلیدیه نیست و مقله عبارت از نیست و دائره صغیر
که میان مقله بنماید آنرا حدقه گویند و این مثال روزنست مقابل جلیدیه بدانکه دو عصب مجوف از دماغ از پیش سر بهر دو چشم می آیند و حس
بصر از دماغ بدین دو عصب بچشم میرسد **قول دون انتونیو** چشم محل بصر است و مائل است در قعر عظم از همه بدن بلند تر برای محافظت و شکلش
مدور بسبب ترکب از عضلات مخروطیست قاعده او بطرف بیرون و سرش بطرف اندرون مقدارش در همه انسان برابر نیست چراکه در
مردم طویل القامت خرد و در قصیر القامت بزرگ میباشد رنگش مختلف است و همه او برای حفاظت او سه جزو لازم یعنی ابرو و جفن و مژه
ابرو جماعت موها بطور قوس منتکس نهاده شده سرش بطرف بینی که مبدای اوست و مش سوی صدغ که انتهای اوست نفع ابرو دو اند
یکی اعتدال روشنی یعنی وقت کثرت روشنی فرود آیند برای سایه دوم مانع آیند از دخول عرق و غیره در چشم که از سر آید جفن و زوائد غشائی
اند که می پوشند چشم را در وقت خواب و غیره و در هر چشم دو اند یکی بالا و یکی پائین و هر دو آمیخته در زاویه یا گوشه سازد آنکه متصل بینی است
کلان یا اندرونی یا ماق اکبر گفته شود و آنکه بطرف صدغ است بیرونی یا خرد یا ماق اصغر نامیده گردد و ترکیب جفن از بیرون بیک غشای رقیق
منبسط است تا آسانی منبسط و جمع دار شود و از درون بیک غشای رقیق و نرم تا بچشم ضرر نرسد و هر دو غشا از سیری که انتهای آیند و نفع دو بودن اینها
آنست که بوجه احسن پوشند و کشایند چشم را و جفن بالا ذی حرکتست و زیرین بی حرکت یا کم حرکت بنسبت بالائی و در طیور عکس این مژه غضروفی قوسی شکل
در حاشیه هر جفن بمقدار چشم است تا بوجه متوصل شوند و نیز بهمین نام شعرها نامیده شوند و این موها تمام یکسان مانند و فعل اینها آنست که باسانی حرکت
کرده منافذ دارند چشم را از گرد و غیره متداخله و نفع موها آنست که حفظ چشم از گرد و غیره نمایند و در قعر عظم که در چشم نهاده اند شحم کثیر محتوی چشم از
حقب شده و در چشم اعصاب شرائین و عروق کثیر اند و در چشم شش طبقه اند چهار مشترک که پوشند بسیار جزو را و دو خاص که پوشند هر واحد رطوبتی را
اول طبقه ملتحمه که صاف و منبسط و سفید است و از سیری کرانیو پیدا شود و از زاویه تا بچشم آمیزد و همه چشم را پوشد مگر تا حلقه لیریس رسد و درین شاخها

شریان و عروق کثیر اند که در مرض سبل عیان میگردند دوم طبقه قرنیه از پیش شفاف و صلب مثل ریجکره سوهان کرده و از پس صلب غیر شفاف و از
دور اتا تیر و عصب او بتکو که زیر ملتحمه است پیدا شود و بعنبیه آمیزد و بعضی اوعیه دموی سوم طبقه عنبیه و این همه چشم را پوشد و از غشای دموی او بتکو
پیدا شود و در وسطش ثقبیست مسمی بعصبه مجوفه که میان حلقه ملتحمه شود و باختلاف رنگش آنرا ایرس گویند و آن شی دیگر نیست مگر حصه عنبیه است
که از قرنیه آید و درین وجه خیال کرده شود نزدیکی بوسط سطح اندرونی قرنیه غیر شفاف او بوسیله اوعیه ها آمیزد و دوم از پس آید و در اینجا با قرنیه
شفاف آمیزد و لیفات رباطی کثیر در وی پیدا شوند و دیواری مثل حلقه سازند چرا که ترکیب او از رباط باریک و سیاه مثل قزح است و نیز مثل لیفات
عضلات محیط ایرس شده آخر بعصبه مجوفه شوند چنانکه آمیزد عضلات کروی دیگر منبسط گردند در حاشیه عصبه مجوفه و همون لیفات تنگ گردند
بحلقه بموجب کشیدگی روشنی مثلا اگر موضوع ملک روح خرد و دور است یا بغور نظر کند عصبه مجوفه فراخ و ایرس تنگ گردد و عکس این عصبه مجوفه تنگ
و ایرس فراخ شود و عصبه مجوفه در انسان مدور و در گربه تنگ طویل است چهارم طبقه شبکیه و این پهنا و باهم یافته از اعصاب بصری او بتکو است
تا قبول نقش موضوعه کند چرا که سخت و غیر شفاف مانع دخول شعاع بچشم است و در مرکز صلب بسبب عصب او بتکو از اینجا کمتر و باریکتر گردد تا بحلقه [illegible]
طبقه زجاجیه که اول از خاص است و نگاه میدارد رطوبت زجاجیه را و میان این رطوبت لیفات کثیر اند براهی دخول غذا و این طبقه رقیقیست
اگر تنگا قدر رطوبت که در وست سائل گردد ششم طبقه جلیدیه که او هم از خاص است و عنکبوتیه نیز گویند و این رطوبت جلیدیه را نگاه میدارد و
شفافست برای نگاه داشتن شعاع روشنی که در وی گذرد و رطوبات سه اند اول بیضیه رطوبتیست شفاف لزج مثل بیاض بیض محلش در سطح اندرون
قرنیه شفافست و پیش روی رطوبت جلیدیه و زجاجیه نهاده و وقتیکه این رطوبت بسبب زخم یا بثور زائل شود باز بعلاج پیدا میگردد و چشم بحال
اصلی ماند دوم زجاجیه رطوبتیست مثل زجاج گداخته و از پیش تقعری دارد جهت رطوبت جلیدیه و از پس کروی یا محدب و متعلق است از غشا
و کلانست بنسبت دیگر سوم جلیدیه رطوبتیست [illegible] صلب شفاف محلش میان بیضیه و زجاجیه مقابل عصبه مجوفه و در مرکز چشم نیست بلکه مائل
بیرون قریب تر قرنیه است بشکلیه شکلش عدسی پوشیده از طبقه عنکبوتیه محلش در مقعر قریب زجاجیه و اینهمه شی دیگر نیستند مگر یک جماعت لیفات
باریک سوهان شده که یکی بر دیگری نهاده است و فعل چشم قبول عکس مرئیات است تا که گذشته بحس مشترک دماغی رسد و روح موضوع این باشد

نوع پنجم در بینی و آن مرکبست از غضروف هر یک از غضروفین [illegible] وسط میگذرند منقسم بدو تجویف میگردند یکی از آن تجویف کج شده بفضای دهن می آید جهت
تنفس و استنشاق هوا و دوم بالا می آید تا بعظامی که شبیه بمصفاست وارد و طرف ظلمتین منتهی شده فرو می آید جهت دفع فضلات دماغی و خون
غلیظ و [illegible] دو عصبه که شبیه بدو سر ثدی اند حاصل میشود و در بینی یک غضروف و یک عرق است که فصل او [illegible]
صد است که [illegible] **قول** دوان استوتیوبینی محل شامه است و منقسمست به بیرونی و درونی بیرونی متعلق است بغشای [illegible] آنست که
بیرون تجفست و بالکل الف گفته شود طرف بالای آن راسخ الف و پهلوهای استخوانی را اسیا و بلندتر را سپینا و همه نرم جای غضروفی را [illegible]
بود و هر دو پهلو را پره بینی و مجاری استخره و میان تجمی استون بینی گویند محل او جای بلندیست برای جذب هوا و ابخره متصاعده پس اگر آن بو
خوش باشد جذب کند و در بینی رساند و اگر منتن باشد برگرداند شکل و مقدارش مختلف است و وی مرکبست از جلد و عضله و غضروف و اوعیه

وقعر و اغشیه غشای او نرم و بی شحمست و برد هوای شتا درین غشا محسوس میشود و در سر ستون او اسفنجیست و پنج غضروف اند زیر عضلها که جز زیرین آنها لف
را سازند و دو از آن بلندتر اند و بوساطت رباط با عظام که بسمت بالا از قسم درز اند آمیزند و دو از آن مربع اند و دو پره سازند و بوساطت رباط
باخر سطح آمیزند غضروف پنجمی کلان تر که در وسط است و ستون بینی است و اعصاب شامه از جفت اولین و جفت پنجمی دماغی آیند و شرائین و عروق
رسیده در غشا گسترده شوند و اوعیه بروی منقسم شوند در غشائیکه هر دو عظم بینی را پوشد و درین غشا غدد یست کلان که جدا کند رطوبت را که
از بینی برآید منخره بینی دو قعر اند جهت دخول هوای نفس و هر قعر دو قعر دارد یکی از آن بالای عظم اسفنجی رسد و دومی بالاتر تا عمق دهن و مری از بینی
قعر دومی آب نوشیدنی از بینی و آب سعوط از دهن برآید و دیگر دو مجری کشاده اند که از بینی بدهن رسند که از زیر قعر مذکوره و بالای فک پیدا شده
در دهن زیر رباعیتان بالائی آخر شوند **نوع ششم در گوش** عضویست غضروفی و هوای متموج در وی جمع میشود و در ثقبه عظم حجری نفوذ
میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل میگردد و فعل گوش شنوائیست **قول**
علمی عضویست غضروفی دو شکلها دارد جهت در آمدن هوا و سکون هوا در نقره گوش و در گوش ثقبیست که آنرا صماخ گویند و بر روی ثقبه
از لیف عصب غشائی کشیده مثل پوستی که بر روی طبل کنند پس وقتیکه هوا از خارج در منفذ گوش می آید بدین مقعر صماخ میرسد و هوائی را که در
قعر گوش ایستاده است حرکت میدهد و غشای گوش منفعل میگردد و آواز بروی می افتد و سمع حاصل میشود و چنانچه چیزی بر طبل کوبند آواز از وی بر می آید
و آواز از تموج هوا حاصل میگردد و تموج هوا مشابه بتموج آبست که ایستاده باشد و در وی سنگی اندازند و سبب تموج هوا قرع یا قلع است مراد بقرع
مساس عنیف است یعنی چیزی که بچیزی رسد بر وجه شدت و مراد بقلع تفریق عنیفست یعنی جدا شدن اجزای چیزی بر وجه شدت **قول دون**
استونیو گوش منقسم میشود در درونی و بیرونی انکه بنظر می آید و مسمی است به اوریلا و مرکبست از غشا و غضروف و رباطها و اوعیه و عضلات
بشکل نصف دائره محدب بیرون مقعر از درون و پیچیده اند تا آواز را گرفته و شکسته صاف کرده در گوش رسانند از نیست هر کسی که اوریلا
ندارد سامعه او کمتر میشود و به دو جز منقسم است جز بالائی عریضتر مسمی به آرا جز پائین ملائم و تنگ تر مسمی به نرمه گوش و حاشیه بیرونی را هلیش
و حاشیه درونی را پیسی انتی هلیش گویند و قعر زیرین را که وسیع از آن می برآید الوی آرلو و قعر کلان را که میان هلیس و انتی هلیس است کونجا گویند
و دندانه ای را که بالای نرمه گوش است سر کونا مند اما درونی را اوید و گویند و آن مرتبست در زوائد حجریتین عظام صدغ و ترکیب این از مجاری
و غشا و ثقبها و اعظام خرد و عضلات و اعصابست مجرای اولین که بیرونیست ابتدای او و آلوی آرلو است ساره غضروفی باقی همه عظمیست
مجلد بپوست شید و غدد و ها هستند که بیرون ماده زرد تلخ را که مراد از وسخست تا از بیرون کسی جانور در گوش نرود و اذیت بغشای تمپانوم نرسد
و نیز درین مجری موی می آید برای همین عا کش طویل و تنگ و منکسر چیزی خمیده از یا الحیل و تنگ برای صحت صفائی آواز سخت تا بغشای تمپانوم اذیت نرسد و مجرا
مذکور میان و غشای تمپانوم که غشای یک حشک شفاف مضبوط و محتوی بر حاشیه کروی استخوانیست مثل چیم ... آخر شود و مرکب است
از سه غشای سطحی منشعب از اوعیه و موی باقی هر دو دو از می اپیدیرمی هستند و اینها مسطح نیستند مگر محدب اند بطرف قعر تمپانوم و مقعر
بطرف بیرون و ... این غشا الیاف عصبی گذرد و ما بغشای مذکور ملتصق نیست مگر ... قریب ... حصه قطرا و کذا و مشروع قعر تمپانوم

که مسمی باکید و کتو است از ین غشا است و این قعر قعر اولین از قعرهای اندرونیست که از هوا پر است و در ابتدای این تلبیست عظمی که بهر تن عصر فی
و غشائیست و از اندرون بیک غشا که درازی تمپانو است پوشیده شده و در عمق دهن قعر تمپانو قدری زیر بهر مجری که از بینی تا اینجا
رود تا زیر لهات به حبینها نهاده شده تا فراحم رسیدن باد ه گوش شود چرا که اگر باد ه گوش گذر د از دهن تمپانو تباه کند آن را مگر فقط حبشم ها
موجی چون هوا و دخان گذر کنند از بینت اگر کسی تما کوکشد دود از گوش برآید و در قعر تمپانوسه ثقب و چهار عظم خرد و چهار عضله برای حرکت
اند و از ین سه ثقب یکی اکید و کتو است که ذکر شده و دیگر از ان آنکه مدور و خرد و زیر ترست از غشای باریک و شفاف بسته شده و آنکه بلند تر
و بیضی است از قاعده استیر تیو پوشیده است و سه نل و ثقب دیگر اند که از یک غشا پوشیده اند بدانکه در قعر تمپانو سه عظم اکثر ظاهر شده اما
چهار اند یکی از ان ما تیلو سرطرفی که مدورست بوسیله رباط بقعر پکوینا آمیخته و سر دیگر که دقیق و کجست بغشای تمپانو آمیخته و در وسط این سر دو
زوائد خرد باریک یک بهر پهلوست دوم پکوینا و این زیر ما تیلو است و از دو قعر خرد خود به ما تیلو و استیر تیو آمیخته سوم استیر تیو این زیر
پکوینا است و بدو آمیخته و از قاعده خود پوشد ثقب بیضی را و این همه عظام خرد در همه عمر بیک حال هستند خلاف دیگر عظام **بدانکه**
حصول سمع بدین وجه است وقتیکه آواز هوا به ما تیلو رسد آن جنبش نموده به پکوینا رسد پس پکوینا حرکت کرده به استیر تیو رسد و از ینهم متحرک شده
ابطو ططیل بعقل و خیال میرسد و سخن بروی دریافت میگردد و در گوش بچپا کثیر اند **نوع هفتم در لب و دهن و زبان** وغیره **اما لب**
مخلوقست از عصب و عضل و لحم و ورید و شریان نفع او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است **قول دون انتونیو**
لب دو کناره اند برای بستن و گشادن دهن یکی بالائی و یکی زیری مرکبست از لیفات اسفنجی و عضلات غشائی رقیق **اما دهن** بنیاد آواز
است جنک در خود حجابی دارد که تا معده میرسد **قول بوعلی** دهن ظرف کلام و آواز است نفع او ابتدال غذا بدرون و اخراج
فضول از معده و شرایک شدن با عضای تنفس است **قول دون انتونیو** دهن قعریست از لبها تا مری و آنجا مرکبست بچند جز چون
عضلات و اسنان و لثه و فک و لهات و لوزتین و غدد ها و زبان **اما لثه** مرکب اند از لحم صلب بیحرکت و کم حس تا محفوظ مانند از مس غذای
صلب و در اغل گیرند اسنان را تا مستقیم داشوند در میان خانه **اما فک** جزویست محدب مرکب از عظم و پوشیده است از یک غشای
صلب و چین دار **اما زبان** مؤلفست از لحم ابیض و آورده و شرائین و اعصاب و در اصل و قطعه لحم غددیست جهت انسکاب لعاب تا مطعوم
مختلط گردد و زبان در ساعت و از درا و و تقلب ممضوغ ممد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و در حجاب دارد و چون شعبها مین
دار و رده بدو آمیخته توش بیهنا یده و زبان را رباطیست قوی که آن را به بحا و الاشه اسفل محکم گردانیده و در اسفل زبان قطعه لحم غددیست
که آنرا مولده لعاب گویند و در سطح زیرین زبان دو عرق سبز اند که اجزایش زیر زبان منتشر میگردند **قول دون انتونیو** محل زبان در
قعر دهن زیر دائره فک اعلی شکلش مخروطی عریض از قاعده و حاده از پیش که آنرا سر زبان گویند و مقدار او مناسب قعر دهن و رزق دندانها
و مرکبست از غشا و لحم و اوعیه و رباط و عضلات و اغشیه که زبان را پوشند سه اند اول بیرونی که از اپیدیرمیس است دوم رطوبی مجسم و صاف
که سطح بیرونی او سفید و درونی سیاه است سوم اندرونی باریکتر و از ریشهای عصبیت و درک ذائقه درین است بسبب آنکه ریشه عصب

بکثرت در سر یان هستند و عصب و شریان و ورید نیز در زبان آیند و نفع او فقط درک ذائقه است و نیز دیگر افعال متعلق بحرکت او هستند
اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته موضع او بالای بیخ زبان نفع او تصفیه هوا از دخان و غبار و ممد صوتست و وقتیکه
تنفس انتهی باین میرسد آن وقت صوت می بر آید و وقتیکه استرخا درین می افتد یا عفن شود مردم تکلم کردن نتوانند و در فضای دهن نهایت کام
پیش مری قصبه ریه اتصالست و تحرک کرد آواز واقع میشود از لهاتست و وقت اکل شرب این پاره لحم بر حلقوم نشیند تا آب طعام بمعده
رود و وقت سخن آن پاره لحمی یعنی لهات بر سر مری نشیند تا آواز ظاهر گردد **قول دون انتوتیوز** وائدیست خرد اسفنجی مخروطی که زیر فلک
اعلی بالای زبان آویخته است مرکبست … دو عضله در بهر دو پهلوی خود قوس دارد که از ثقبهای انفی هستند و بوسیله آنها بینی از دهن آمیزد و … شده
انداز یک غشای باریک که پر از غدد های خرد است فعل او کسر حمله هوا که از ریه بسد برای خوبی آواز و تجربه آمده که اگر لهات بیفتد یا قطع شود
تنحنح یعنی حروف باطل میگردد **اما لوزتین** دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغدد و از اصل زبان بجانب بالا رسته و شبیه اند بدو گوش
خر نفع آن منع نفوذ هواست جز نفث **قول دون انتوتیو** دو غدد اند بشکل بادام در گلو یک بهر دو طرف لهات و در بین او عیبه موی آیند
… این باده … کال … جهت تصفیه آواز و ترد … اگر رطوبت مذکور نرسد … هوا … خشک
گردیده سوای این یک غدد ها نیز برای همین مدعا هستند **نوع هشتم در حلق و مری و قصبه ریه و حنجره و تجویف صدر**
حلق عبارتست از جمیع مجرا این که آن مری و قصبه ریه است **اما مری** نلی است از موضع حلق تا معده و غذا و آب از ین در معده میرسد و مرکبست
از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم خنجری رسد فراخته شود و آن را فم معده گویند و حس اکثر بود
قول بوعلی میست مجوف و مستطیل مستدیر الشکل ابتدای او از نهایت دهن است و از پس قصبه ریه می آید باستقامت مهرهای عنق
و فرو می آید بسینه و چون به مهره پنجم سینه میرسد میل بجانب راست مینماید تا زمانیکه منتهی میگردد به مهره اخیر و چون از عضو حجاب میگذرد و آغاز
گشاده شدن مینماید مثل اتساع بطن قرع … میگردد بطرف یسار و درین وقت که بجانب یسار میگردد آنجا را فم معده گویند و مری مؤلفست
از دو طبقه که غشای آنها از معده است طبقه بیرونی لحمیست و با این طبقه لیفی همین است که بعض آن لیف فضلات دفع میگردد و طبقه درونی
عصبیست و با این لیف دراز است که بسبب تقلص این لیف جذب غذا مینماید و مری در حقیقت جزو معده دانسته اند **قول دون انتیو**
عضویست غشائی مزماری شکل متعلق از ابتدای لوزتین تا فم بالای معده که از وی غذا در معده رسد شکلش پس قصبه ریه است که از تحت او آید
انقباضی … سیده است و از انجا مائل شود … است جهت توصل بمعده و ترکیب او از سه غشاست غشای اول اغشای صرف
دومی … عضلی سومی اعصبی گویند و مری قبول حرکت موجی مثل شکم و امعا میکند از فعل غشای عضلی تا گند غذا از دهن بمعده شود و سوا
ازین غدد نیز … اختلاط و همه … **اما قصبه ریه** نلیست باریکتر از مری مجری تنفس و آواز است وقتیکه قدری از غذا یا آب
درین رسد سرفه پیدا آید تا که بر آید ساکن نگردد شکلش مثل مزمار مؤلف از غضاریف و غشای بران کشیده و از قدام مری نهاده است
نفع او تنفس است **قول بوعلی** عضویست که اکثر او واقع است در مرتبه در پیش مری و مرکبست از غضروفها و هر یک ازین غضروفست

از جانب بالا که مماس قصبهٔ مریست مثل نصف دائره میباشد و از آنجا که مماس مری نیست هر یک مثل تمام دائره می‌بود و قصبهٔ ریه چون از حنجره
میگذرد منقسم باقسام کثیر میگردد که هر یک بحقیقت قصبه خرد اند که مؤلف از حلق و حلقهای غضروفی و نفع این اقسام آنست که ریه را منافذ
کثیر بود تا هوا در آید و موجب ترویح قلب گردد و قصبهٔ ریه بمری مربوطست تا وقتیکه قصد ازدراد لقمه یا آب کند منطبق و مرتفع گردد بمرتبه
که چیزی از طعام و شراب بحنجره و قصبهٔ ریه در نتواند آمد **قول دون انتو تیو** مرکبست بغضروف و غشا و غضروفها بشکل حلقه بود و اند
اما حلقه چنید نیست بدین شکل ᑕ چه اگر حلقه چنید بودی مری که زیر اینست در عرض خود پهنا شدن نتوانستی وقت گذر غذا و حلقهٔ اولین کلان نسبت
و مابقی از هر یک صغیر تر و با هم برباطی پیوسته و دو غشا از دیگر بیرونی دقیق و مضبوط تا حلقها را از پهنائی خود نگاه دارد و دوم درونی
که سطح درونی آن را پوشد و این همه نیز از آن جهت است که اگر ریزهٔ طعام یا آب در وی افتد سرفه پیدا آید و تا که بر آید ساکن نگردد و مبدای خود حنجره دارد
و تا نشش رسد فعل او گذر و دخل هواست در ریه برای تنفس **اما حنجره** عضویست غضروفی که آلت تمام صوت و حصر نفس بود و محل او بالای قصبه
و مرکبست از سه غضروف یکی از قدام که آنرا ترسی و درقی گویند غضروفی است کلان که زیر ذقن میباشد دومی سوی خلف که مائل مری باشد
و این کوچکتر است و نام ندارد و سومی بر هر دو افگنده و این را کبی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح
و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمیست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود **قول**
دون انتو تیو کارخانه صوتست بسبب دخل هوا از تنفس و مرکبست به پنج غضروف اولین کلان مسمی به ترسی محدب از بیرون مقعر از درون شکلش
مربع و چهار زاویه دارد و بالای طویل تر و با آخر عظم گوش بوسیلهٔ رباط پیوسته و دو زیرین خرد تر و بغضروف کریکوئیدیس آمیخته و در وسط خود
خطی دارد که مشکوک میشود بدو غضروف و میان خود بطرف بالا قعری مثلث دارد دومی مسمی بکریکوئیدیس بسبب مشابهت بحلقه و از پیش
تنگ و از پس عریض است محل او بالای غضروفهای آینده و باینها آمیخته سومی اریتی نوئیدیس چهارمی کونائیس گفته شوند برای آنکه اینها
بر یک قسمت و بهم آمیخته گلوتیس سازند که موافق پهنائی یا تنگی خود آواز گران یا سبک سازند و هر دو خرد اند و از ترسی پسپیده و بر کناره کریکوئیدیس
پس حنجره مضبوط شده پنجمی ایپی گلوتیس بلند تر از همه موضع او در بیخ زبان و بکار بند کردن آید شکلش مثل برگ بید اما چندان بلند نیست و بالای ترسی
آمیخته و ثقب گلوتیس را هم مفتوح میماند برای تنفس مگر وقت مرور غذا بسبب وزن خود بند میکند ایپی گلوتیس را تا در قصبهٔ ریه دخل نیابد اگر احیاناً قدری
از غذا یا آب در قصبهٔ ریه فرو رود سرفه پیدا آید و تا که بر آید نایستد و بعد گذر غذا ایپی گلوتیس بند میگردد بسبب حرکت متخلخله خود و زیر ایپی گلوتیس
غضروفی دیگر بود در خرد مثل نود آمده است و به ترسی آمیخته و بیک رباط غشائی بطرف محدب گلوتیس و از طرف دیگر بغشای زبان بسته است از نسبت
وقتیکه زبان از دهن برآید ایپی گلوتیس تیز بیرون می کشد و چهار رباط دیگر قوی تر در حنجره پیش ترسی اند و بهر پهلو گرد حنجره غدد کثیر اند که می بیزند رطوبت
برای تر کردن سطح درونی غضروفها تا از هوای تنفس خشک نگردد و آواز بهیئت طبعی بر آید و نفع او آنست که بریهٔ قصبهٔ ریه آمیخته تنفس پیدا
کند و تقر تنفس برای تکلم است **اما تجویف صدر** فضائیست که محدود میگردد از جانب بالا بترقوه و عنق و از جانب زیر بحجاب حاجز و از
پیش به قص و اضلاع خلف و از پس بظهر اعلی و تجویف صدر در طول بدو تجویف منقسم میگردد و میان این دو تجویف غشائیست که متصل است

از قدام بجمیع اجزای وسط که آن عظام قص بود و از خلف بفقار صدر و از فوق بر ملتقای هر دو ترقوه و از اسفل بحجاب **نوع نهم در ریه** حقیقت ریه مخلوق از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشای قوی الحس بر مجموع کشیده و او باز بدو شق شده شقی بطرف ایمن بسه شعبه منقسم گشته و شقی بطرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده نفع او ترویح قلبست بواسطه جذب نسیم و احاله آن بواسطه کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدای صوتست موضع او در سینه و جنس است چراکه عصب ندارد مگر در حجاب او عصبیست که دران اندامی رسد و چنانچه اسفنج جذب آب در خود میکند ریه هم جذب اخلاط مینماید و ریه بادکش قلبست چه اگر ازین هوا بقلب نرسیدی بسبب حرارت سوخته شدی **قول بوعلی** ریه مؤلف از چهار جزو است اول قصبات خرد یعنی شعبه قصبه ریه دوم شریان وریدی سوم ورید شریانی چهارم لحم سخیف و هر یک از قصبات شعبه آورده و شرائین اند و بشعب آورده غذا و بشعب شرائین حرارت غریزی به ریه میرسد و ریه مجلل است بغشای عصبی و ریه را سه نفع است اول تنفس و آن عبارتست از انبساط و انقباض ریه پس از انبساط جذب نسیم و از انقباض خروج بخار محترقه میگردد دوم آنکه ریه محیط دل بود و آن را بمنزله فراش نرم باشد سوم ماده آواز را بحنجره رساند و ماده صوت هوای مندفعه است **قول دون انتونیو** ریا وعیه تنفس است محاش در قعر سینه شکلش مثل کوهان گاو محدب بطرف اضلاع و قص مقعر بطرف قلب تا او جهه احسن دربغل گیرد وحفاظت آن کند جسمش دو عائی و جماعت اوعیه ها و خریطها در انتهایش نهاده اند و اوعیه مویی برونخیو نام دارند و ریشهای کثیر از قصبه ریه رسیده مثل خریطهای باطی در و آخر شوند بطوریکه ریه مثل خوشه انگور متمثل شود در یک غشا پیچیده و وقتیکه از هوا پرست مثل کوه اسفنجی است و ریه دو جزو است و چپ منقسم شده بوسیله میدی استینو جزو راست او کلانست و در سه چهار حصه منقسم شود و جزو چپ خرد است و در دو حصه منقسم گشته و قعر راست نسبت بچپ کلانست و بقص و فقار بوسیله میدی استینو بعنق و قصبه ریه بوسیله پلیورا و بقلب بوسیله شریان پیوسته رنگش در مشائخ سرخ و بسبب کثرت مرض و کشیدن تماکو خاکستری یا داغدار یا سیاه یا بادنجانی میگردد و گاهی نصفی برنگی و نصفی برنگ دیگر یافته شود و بعد تولد طفل اگر اندکی تنفس هم راه یافته باشد شش او کمی سخت تر میباشد و رنگ ریه طفل که در رحم مرده باشد بسیار سرخ بود طفل را در آب اندازند اگر راسب شود بدانند که در رحم مرده و اگر طافی ماند بدانند که زنده پیدا شده و تنفس گرفت پس مردو شش مثل خوشه عنب معلق بیک تنه است و قصبه ریه تنه او ست و شرائین و عروق و اعصاب نیز در ریه روند **نوع دهم در قلب** اشرف اعضا و رئیس مطلق است و محل روح حیوانیست و مؤلف است از لحم صلب و انواع لیفات و غشای غلیظ بر و محتوی گشته که آنرا غلاف قلب پیریکاردیو گویند و درین غشا رطوبت پر است تا قلب بسبب حرکت دائمی خود خشک نگردد و شکلش صنوبری مخروطی و قاعده او از بالاست و آن عضو قلیست و زیر رباط وثیقه مربوط محل او میان سینه مائل بچپ و او را دو بطنست بطن ایمن محاذی کبد است و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی بدو متصل است بجهت رسانیدن خون لطیف ببطن ایسر و بطن ایسر بزرگتر است و در و روح کثیر از خون بود و آنرا تجویف قلب گویند و از وی دو شریان طالع شده یکی از شریان وریدی که بریه میرود بجهت جذب نسیم از وی و رسانیدن دم لطیف بدو و یکی شریان بزرگست که اصل جمیع شرائین باشد و او را ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذیست بجهت دمی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آن را دهلیز قلب

گویند و از طرفین قلب قرب قاعده آواز موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زوائد اند که آن را اذن القلب نامند و دلیل بودن روح
حیوانی بدو وجه ثابت میگردد یکی آنکه قلب اول عضویست که مسکون و متحرک میگردد و آخر عضویست که ساکن میشود عند الموت دوم آنکه اگر
شریانی را محکم بندند از ماورای ربط اثر قوت حیوانی منقطع شود و عضو فاسد گردد و همچون عضو موتی و بعضی گویند که در قلب چهار دهن اند
از یکی خون از کبد بقلب می آید و از دوم عرقی بر آمده که از آن خون رقیق لطیف الی الریه رود و از سوم و چهارم عروق بر آمده اند که آن را شرائین گویند
و از این روح یعنی دم رقیق بهمه تن میرسد و مقام اصلی آن دل است **قول بوعلی** قاعده و کشادگی او سوی بالاست چرا که آن را
مهمات کثیر متعلق اند چون جذب هوا و دم کبدی و دفع دخان و ایصال دم شریانی و سر باریکی او جانب زیر است و دل در غلاف نهاده است
و میل سرش بجانب چپ است تا از کبد دور باشد و در قلب سه تجویف است که آن را بطون قلب گویند اول بطن ایسر که موضع روح حیوانیست و اعظم است
از دو بطن دیگر تا روح را بیشتر احاطه نماید جهت کثرت حاجت بدن بروح حیوانی دوم بطن ایمن و این از ایسر اندکی خرد است و این از خون لطیف
پر می باشد سوم منفذیست که منفتح شده است میان این دو بطن دیگر و این را دهلیز قلب گویند و این دهلیز از جانب ایمن آغاز مینماید و کشاده
میباشد بعده اندک اندک متضائق میگردد تا زمانیکه منتهی میشود بطرف ایسر و شکل این بطن مانند قمع دقیقست تا خونیکه از جانب راست بجانب چپ
آید لطیف باشد و نزدیک دو فوهه که از اینجا نسیم و خون بدل میرسد دو زوائد عصبی شبیه بدو گوش اند و آنها را اذنین قلب گویند جرم تنگ تر
از لحم قلب میباشد و در ایشان صلابت میبود و نزد اصل قلب عظمی غضروفیست بمنزله قاعده و اساس وثیق دل است و از دل مهرهای پشت عرق
آید و ازین ماده منی به پشت و از پشت بکلیتین آید و از جگر دو رگ دیگر بکلیتین آید و خون خالص آورند از جگر جهت غذای نطفه اگر این خون
صاف و لطیف بود فرزند لطیف خوب باشد و اگر مختلط بصفرا بود فرزند شجاع باشد و اگر ببلغم مختلط بود فرزند صبور و زیرک باشد و اگر بسودا غالب
بود فرزند بدخو باشد **قول دون انتونیو** قلب عضله ایست قوی مرکب بدو عضله شکلش مخروطی قاعده او بطرف بالا سرش بطرف زیر مائل
بجیب جهت گذر عرق کاوا لهذا حرکت او در سینه جانب چپ محسوس میشود محلش در قعر سینه میان هر دو حصه شش و فقار قطنی در وسط تنه و در انسان
نسبت به بهائم کلان میباشد طولش در اکثر شش اصبع و عرضش چهار اصبع از قاعده خود و مضبوطی پیوسته و بچهار اوعیه کلان که قاعده خود
معلقست و برباط کثیر بمیدی استینو بسته برای آسانیت حرکت و از یک غشای رقیق و مضبوط پوشیده است و سطح درونی از غشای رقیق پوشیده
و بطرف قاعده قدری شحم است و باقی معرا از شحم برای تعریق و آب و جسمش لحمیست چرا که مرکبست فقط از لیفات که باهم بافته اند و بعضی لیفات
دقیق و راست اند که از ابتدای قاعده تا بسرش آخر شوند و زیر این لیفات اولین و جسم دیگر لیفات اند صلب تر کج بروش که از ابتدای قاعده
منحرف گشته بالای شکم عضله راست از جانب راست شروع کرده بجیب رسند دوم اندرونی سر شکم هر دو عضله رسیده از چپ براست و از اولین یافته
شوند و بر ظاهر عضله چپ لیفات رباطی بجیب از قاعده قلب پیدا شده اند راست بجیب از چپ براست روند و نیز لیفات دیگر اند که تا سر قلب
رسند و از اینجا بقاعده قلب آیند بطوریکه مرکز در وسطش باشد و سر باریک بود و بعضی لیفات قدری از عقب قاعده قلب جدا شده باز
بقاعده رسند لهذا قلب بسبب کثرت لیفات از بالا قویست و نیز در سطح درونی شکم عضلات جا بجا یکه ستون بجمیست لیفات کثیر مضبوط شده بطور

رباط آخر شوند ستون که در میان آنهاست برای نگاه داشتن خون بکار آید و درون هر دو عضله غشائی هم هست مثل دیوار که تقسیم آنها کند و سطح درونی شکم عضلات صاف نیست بلکه خشن است همه لیفات هم محتوی شکم عضله چپ اند لهذا شکم عضله چپ مجسم تر و قوی و صلب و تنگ است تا بوجه احسن حرکت کند و خون حسب مدعا فشرده و ریخته گردد و شکم عضله راست نرم تر و رقیق و عریض است و فعل این مثل فعل معده و فعل آن مثل فعل امعاست و قلب برای غذای خود اوعیه ها خاص چون شرائین و عروق و عصب و اوعیه بلغمی در خود دارد و غدد ها در قاعده قلب هستند که آب پیرکارده را بیز ند و دو زوائد خرد در قاعده قلب هستند و آنها را اذن القلب گویند جسم اینها غشائی و عضلی است جهت انبساط و انقباض قلب و گوش است نسبت بگوش چپ کلانست و سطح بیرونی شکم عضله ها چین دار است و سطح درونی ناهموار و رنگ اینها در اطفال هم و در مشائخ کدر از رنگ قلب میباشد و فعل اینها رساندن خون بقلب است و در وسط قلب دو فقره اند که آنرا شکم قلب گویند شکل شکم راست هلالیست و عریض تر نسبت بچپ و دیوار های رقیق تر دارد و شکل شکم چپ قصیر و طویل و دیوار های او سخت و قویست چرا که محنت و قوت بسیار میکند برای فشردن خون و نیز غشای مرکب از لیفات هم در هر دو فقره مانند دیوار حائل است تا بدو حصه تقسیم شوند و مثل حرکت انبساطی و انقباضی کنند و در قلب چهار ثقب اند بواسطه چهار اوعیه کلان و وارد و وارد و از شرائین که از اینها دخول و گذر خون میشود و فعل قلب نبضه است و عمل نبضه جدید کردن خون و حرکت طبعی نبضه از روح حیوانیست که براه عصب از دماغ میرسد مثل حرکت باقی عضلات مگر فرق اینست که نبضه دائم و بی اراده متصل روح حیوانی میرسد تا دائم نبضه بی وقفه شود خلاف دیگر عضلات و تبدیلی که در هر نبضه قلب میشود اینست که در انقباض همه احاطه قلب منقبض میگردد و هر سه قطر یعنی طول و عرض و عمق چرا که بطنها خورد تر شوند و غشا و دیوار ها نزد و سر قاعده قلب را فشرند و در انبساط ضد اینست که تمام احاطه و بطنها عریض و کشاده میگردند **نوع یازدهم در معده** در معده دو طبقه است اول آن عصبانی جهت حس و خارج او لحمانی برای مدد هضم و از فم معده بتدریج فراخته میشود تا بنهایت آن که نزدیک ناف است و بر شکل کدو میباشد و غذا در آن تحصیل کیلوس شود موضع این در میان ثنست و دو دهن دارد یکی جانب دست چپ که ازین غذا و آب در معده رسد و این را فم معده گویند دوم جانب است که ازین فضله غذا در امعا میرود —

قول بوعلی شکلش کرد و مسطح و مؤلف است بدو طبقه طبقه داخلی مشتملست بر دو لیف یکی مستطیل که بآن جذب کند دوم مورب که بآن نگاه دارد و طبقه خارجی لحمیست تا آخر باشد برای تجویف هضم و این طبقه مشتمل است بلیف بهن و بااین لیف فضله بعد هضم دفع میگردد و از عصب دماغی شعبه بفم معده می آید و منتشر میگردد در فم و سائر اجزای معده و سبب این عصبست که بوقت شرب آب خنکی آب بیان هر دو ابر و یافته میشود و معده واقعست زیر اجزای صدر که ریه و کبد و قلب و مراره است و مربوطست بمهره های پشت و از جانب راست بکبد و از چپ بسپرز پیوسته و پیوستگی با کبد و طحال بسبب اجزای غشائی معده بود و زیر معده ثقبی تنگ تر از مری که از آن فضول معده با معا رود و این ثقب را باب المعده گویند ثقب مذکور تا زمانیکه غذا هضم تمام نگردد منغلق باشد بعده منفتح گردد تا دفع شدن برون آید و بر روی معده حلمات تا غذا در روی آنها بماند تا وقتیکه کیلوس گردد و هرگاه این حمل زائل شوند طعام نا هضم بماند **بدانکه** غذا چهار جا هضم می یابد اول در معده و آنرا کیلوس گویند دوم در ماساریقا و این را کیموس نامند سوم در کبد و قتیکه کیموس در کبد رسد خون میگردد چهارم در عروق

یعنی خون در عروق رود و لحم تولد کند **بدانکه** تا طفل در شکم بود آنرا غذا از ناف میرسد و بعد تولید ناف ازین کار باز میماند و هر دو مجری
خشک میگردند و از دهن غذا میاید اما طبع از خود آنرا مجری نمیکند چه میداند که در شکم ازین مجری غذا یافته **قول دون انتونیو** معده
عضویست غشائی مرکب از چهار طبقه طبقه اول که بطرف بیرونست غشائیست که از پیریتونیو برآمده و لیفات او راست آید طبقه دوم عضلی
مرکب از دو سلسله لیفات لحمی که حرکت موجی بدینها میشود طبقه سوم عصبی که مربوط برباط کثیرست لهذا ذی حس است طبقه چهارم اندرونی و بافته
غددیست که سطح مقعر او ریشه دارست بطور مخمل و سطح محدب او کثیر الغدد است که ماده ترشی یا خمیر معدی امی بیزند و این محلله غذا و کیلوس اند
و اشتها از غدد طبقه یعنی غشای عصبی معده پیدا میگردد شکلش مدور و دراز تا محلش متصل فقار زیر دیافراگما میان جگر و سپرز مائل بجانب
چپ سطح بیرونی او صاف و سفید است بسبب ضرب اوعیه های متصله سطح درونی او چین دار کثیر اللحم و مقعر است و از سمت بالا بدیافراغما پیوسته
و از زیر به او منتیو و از جانب راست محدب است و با ثناعشر آمیخته و از جانب چپ بسپرز و معده دو ثقب دارد یکی طرف بالا مائل بچپ که فم معده
گویند و ذیحس و عریضتر بنسبت ثقب دوم است و مربوط از لیفات لحمی دائری تا بندوری بند شود بعد مرور غذا دوم طرف زیر مائل بجانب
راست که پیلوروس نامند و این تنگتر است و متصل ثقب اول اما وقت امتلای معده بسبب پر تن غذا پائین تر میگردد و درین لیفات عضلی کثیر اند
که بند میکنند و میکشایند بطور اسفین ترست ضرور برای اخراج فضله و عمق معده که در وسط است عریض و لحمی است تا بوجه احسن غذا را نگاه دارد
و در معده اعصاب و اوعیه ها چون شریان و ورید کثیر اند نفع او نگاه داشتن غذا و استحاله و کیلوس و اخراج او بامعاست **نوع دوازدهم**
در کبد عضو رئیس و مبدای روح طبعیست یعنی قوت تغذیه و تنمیه از نیجا باعضا میرسد چون همراه لحمانی نیز ذی حس و غشا ذی الحس محلل گشته محل او
طرف ایمن زیر اضلاع است قدری مائل بچپ فصل انفصیح ... است تا لائق غذا همه تن گردد محدب او برباط قویه و با اضلاع مربوط است مقعر او
طرف ایمن است از مقعر معده و آنرا پنج زوائد است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته که آنرا باب گویند بعضی از دو نفس کبد
منشعب شده و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آن را ماساریقا گویند و بعضی از امعا غذای لطیف جذب کنند و در شعب اصل جمع
گردانند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب این در نفس کبد متفرق گشته جهت جذب
دم و آنچه ازو خارج شده اصل ورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود باعلی بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد باسفل بدن متفرق شود —
قول بوعلی شکلش هلالی و از طرف راست معده زیر شراسیف بالائی و جهت و لیندی کبد حجاب ماس است و مؤلفست از لحم سرخ
و از محدب و مقعر او دو عروق ثابت شده و جگر ذیحس است لهذا غشای عصبی برای او مخلوق شده تا بواسطه آن غشا آفتی که بکبد رسد آن را دریابد
و عصبی باریک میان جگر و معده پیوسته و عروقها میان او کبد پیوسته و در کبد زوائد اند که محتوی معده میباشند بطوریکه چیزی را بکف بگیرند
و این زوائد گاهی چهار گاهی پنج بوند و کبد بتوسط شعبهای باب الکبد کیلوس را از معده و امعا جذب میکند و در تجویف عروق خورد که درون کبد اند
متفرق میگردد و ماسکه آن را نگاه میدارد و لحم کبد آن کیلوس متفرق شده را فرا میگیرد و حرارت در آن کیلوس بسیار پدید می آید و خون میگردد
قول دون انتونیو جگر اوعیه بزرگنده صفرا است محل او طرف ایمن زیر اضلاع و دیافراگما است شکلش مدور مائل بدرازی و مقعر مانند سم گا

وسطح بالائی او که طرف دیافراغما است صاف و محدب سطح زیرین او که سمت معا است مقعر و بیش قعری دارد جهت دخل اوعیه و بایستی و قعر
دارد یکی کلان که بر پهلوی است معده و اثنا عشر است و دوم خرد که مراره در وست و کبد منقسم است به سه حصه یکی کلان بطرف راست و دوم خرد سوی
سپرز سوم خرد بجانبیکه دخل عروق باب است و پوشیده بدو غشای باریکست که یکی ازان از پیریتونیو است و دومی خاص رنگش سرخ مائل بکبودیست
بسبب کثرت اوعیه های موی و اگر آنرا در آب گرم شویند که همه خون زائل شود سفید مثل غشا بنظر آید و در وی عروق شعری و اعصاب و شرائین
و عروق از معده و شکم و یا دیافراغما و مراق و غیره آیند برای آوردن خون و نیز مجری دارد که ازان صفرا با وعیه خود رود و این دوگونه است از یکی صفرا
بمثانه رود و از دوم با اثنا عشر و اوعیه لمفی نیز دارد و نیز غدد کثیر برای بیختن صفرا دارد و فعل او بیختن صفراست **بدانکه** از کبد دو عرق بزرگ برآمده اند
که ازان خون را بهمه تن تقسیم نماید یکی را کاوا و دومی را پورتا گویند و ازین هر دو عرق ها منشعب شده در همه تن منتشر گشته اند **نوع**

سیزدهم در مراره عضویست عصبانی همچون کیسه محل او جانب راست نزد کبد قرار او بقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از وی و از زهره
عرقی برآمده … برای ایصال صفرا بدو و دیگری بقعر معده متصل گردد جهت انصباب صفرا بدو و اگر مجری مدخل و مخرج صفرا
سده افتد یا تنگ پیدا شود یرقان پدید آید و اگر مراره از صفرا خالی گردد دق پیدا شود و از شکم خون روان گردد و این خطرناک است اگر مراره از
صفرا ممتلی گردد … و حرقت جانب کبد پدید آید اخراجش کند **قول بوعلی** مراره یک طبقه است منسوج از اصناف لیفات
و آنرا دو مجری … و ثقب اند یکی ازان متصل بقعر کبد است … مراره گشاده است … که زهره آمده و مراره را بین مجری
صفرا از خون جگر جذب مینماید مجری و ثقب دوم مراره یک بخش کلانتر آن با اثنا عشر متصل میگردد تا جزوی از صفرا در وی ریزد و لیف او
فشرده شود و جهت … یک جزو … بقعر معده متصل میگردد و جزوی صفرا بقعر معده میریزد برای نفع … که در معده باقی ماند و بعضی
گویند که از مراره بمعده مسلکی نیست چه اگر صفرا بمعده بسیار ریزد فساد هضم … سقوط شهوت پدید آید **قول دون انتونیو** مراره عضو
… است که وقت حاجت قدری ازین در اثنا عشر ریزد … غشائیست … شکلش مثل ناشپاتی مقدارش مختلف و دهنش تنگ
عمق و … آویزان است بطرف زیر … مراره که از غشای مشترک خود آمیخته و سه غشای خاص دارد یکی بیرونی غشای دوم عضلی سوم غددی
… مراره حلقه لیفائیست که … انبساط و انقباض دارد نفع او نگاه داشتن صفراست برای فعل … **نوع چهاردهم**

در طحال عضویست … بشکل زبان محل او زیر اضلاع خلف جانب ایسر محدب و مماس اضلاع مقعر او مماس قعر معده و منغشاست بغشای
عصبی … و شرائین … منتشر شده تا حرارت در وی پیدا شود و مقاومت نماید سبزی سودا که در وی جمع میشود و دو مجری دارد که آن را
… طحال نامند یکی متصل بکبد زیر جای که عنق مراره است جهت جذب سودا ازو دوم متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب
اشتها … طحال … موضع قیام سوداست و چون سودا کثیف و بالطبع مائل بزیر است جسم سپرز متخلخل واقع شده **قول دون انتونیو**
محل او در مراق … مقابل جگر زیر دیافراغما و اضلاع شکلش مطول مجسم تر بسمت بالا و از جانب تحت دقیق تر و جانب محدب او بطرف اضلاع
و طرف مقعر او سوی معده و مقدارش اکثر در طول پنج یا شش و در عرض سه یا چهار و در حجم است یک اصبع میباشد و لونش در سن نمو سرخ و در

کهولت سیاه و در شیخوخت تبنی است و جانب محدب او به پیتونیو و دیافراغما و طرف مقعر او به اومنتو و معده و سمت پائین او بغشای کلیه چسپ پیوسته
و پوشیده است از یک غشای صفاق تا سطح بیرونی و سطح اندرونی او خشن است و او مرکب است از اغشیه مشبکه و در شبکه او غدد ها مثل بقیه نهاده اند
و اعصاب و شرائین و اورده در سپرز می آیند نفع او تصفیه خون غلیظ که درینجا آید و رسانیدنش بجگر اگر این را در آب گرم مکرر شویند تا که همه خون او شود و رگ
همه اجزائیش معلوم میگردند **نوع پانزدهم در امعا** مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و آن شش اند اول اثنا عشر که
بواب نیز گویند و این متصل بقعر معده باشد و وقت هضم بند و بعد هضم منفتح گردد دوم صائم و این بعد بواب است و ماساریقا ازین نیز جذب لطیف
کنند و صفرا از مراره بدین منصب شود سوم دقاق ایلیون نیز نامند و این بعد صائم است و لیفات کثیر دارد و این هر سه را دقاق نامند چهارم
اعور و این مانند کیسه است که مدخل و مخرج واحد دارد پنجم قولون ششم مستقیم و این آخر همه و متصل بمقعد است بعضی برانند که امعا یکیست و در خود
پنج شش پیچ دارد و از کار گوناگون خود شش نام یافته **قول بوعلی** اکثر او معوج و هم پیچیده واقع شده تا غذا زود از درون بیرون
نیاید و مؤلفست از دو طبقه غشائی که بالای یکدیگر واقع باشند و موضوع اند بر مهرهای پشت و شش اند سه را دقاق گویند و بر سطح درونی اینها
رطوبت لزجه میباشد که آنرا اغراس نامند و سه دیگر را غلاظ گویند و درون اینها پیه دارمی بود تا بصلابت اثفال مقاومت نماید اول از دقاق
اثنا عشر است که متصل است بقعر معده و بنده از پی بدن میرود و بوجه راستی تا دفع فضلات بآسانی بود و درازی او دوازده اصبع با صبع صاحبش
باشد دوم صائم و این متصل و نیز با اثنا عشر است و پیچیدگی دارد و محاذی کبد واقعست و اکثر وقت خالی میباشد جهت آنکه کیلوسی که در وی ریزد
زود از وی بکبد رود و بسبب ماساریقا که با این امعا متصل میباشد سوم دقاق و آن دراز است و تلافیف و استدارت کثیر دارد اول از غلاظ اعور است
معائیست کشاده و متصل بدقاق و بهیچ چیز پیوسته نیست و یک ثقب دارد لهذا اعور گویند نفع او آنست که ثفل را جائی باشد که در وی جمع شود
و هر دفع برای دفع فضله نیامده است دوم قولون و این زیر اعور است و از اعور در رشد به جانب راست میل نماید بعده سوی چپ فرود می آید
و چون محاذی جالب میرسد باز بجانب راست و پشت میل میکند و چون محاذی فقره زیرین متصل میشود بمستقیم سوم مستقیم معائیست کوتاه کشاده که
راست فرود آمده تکیه کرده بر مهرها تا دفع فضله بروی آسان باشد و چون این معا واقع شده که گاهی ثقب او بسته و گاهی کشاده باشد لهذا بر طرف او
عضله واقع گشته که این دو امر را کفایت مینماید **قول دون انتونیو** اوعیه ایست مثل نی طویل و مدحرج ابتدائیش از پیلوره و انتهاء مقعد
طوالی اینها هفت چند از قد هر شخص است لهذا راست نیستند مگر پیچیده دارند و دائره تا مراق و مقیم زیر اومنتو و نفع طولانی اینها تجویف هضمست و عروق
شعری کثیر دارند جهت طیار کیلوس و پوشیده اند از شحم کثیر و سطح درونی آنها قریب از ماده لزج است برای حفظ او از غذای شوره حاد و لذاع
وغیره و جسم اینها غشائیست برای حرکت و غشای اینها چهار اند اول بیرونی که مشترک زیر تونیو است دوم عضلی که حرکت موجی کند سوم عصبی چنانکه در وی اعصاب
و اوعیه و غدد ها اند چهارم اندرونی مخاطی است که بدان پوشیدگی دارد و در وی غدد ها و شعرینج عروق و اعصاب و اوعیه شعری هستند و امعا شش اند سه دقاق
که قعر و غشای آنها تنگست و ازین هر سه بالا اند و سه غلاظ و قعر اینها وسیع عریض و غشا صلبست و دقاق صرف برای وصل غذا و غلاظ برای نگاهداشتن
فضله هستند اول از دقاق اثنا عشر است طولش دوازده اصبع ابتدای او از فم زیرین معده و فرود آمده به تنگی طرف فقار جائیکه شروع صائم

است آخر شود و جسمش سخت تر و تنگتر از هر دو معای فاقت و بپایین نزد سر دو ثقب دارد و از ثقب اولین صفرا از جگر در آن ثقب و می ماده پانکریاتیکا
از پانکریاس رسد دوم صائم و او همیشه از غذا خالی میماند زیرا که بسبب سرعت حرکت غذا از و منتقل میگردد و محل او زیر ناف است ابتدایش از آخر اثنا عشر
انتهایش تا دقاق طولش دوازده یا سیزده وجب است و مائل بسرخی بسبب کثرت اوعیه و موی سوم دقاق محلش در قعر عظم الیمون ابتدایش از آخر
صائم انتهایش تا اعور و دراز تر است از همه معا طولش قریب بیست یک یا بیست دو وجب است و لیکن از غلاظ اعور است که مثل خریطه دهن
واحد دارد و مدخل و مخرج همو است موضع او جانب راست زیر کلیه و منضبط تمام بپریتونیوم پیوسته و بپایین بیرون خود زوائدی مجوف بشکل
خراطین دارد بطول چهار یا پنج اصبع و قعر این در اطفال عریضتر و در کهولان تنگتر میباشد و فضله درین امعا مائل بسیاهی میگردد و فعل او گرفتن غذا
غیر منهضم است تا درینجا تبدیل بکیلوس یابد و خلط البیا کو پیدا شود دوم قولون این از همه عریضتر است ابتدای او از زیر اعور و بطرف کلیه راست
متعلق است و از اینجا بالا شده از طرف قعر جگر قریب مراره گذرد و اینجا بسبب صفرا رنگش زرد گردد و پس از اینجا تنگ گشته زیر معده گذرد و اینجا
به اومنتو آمیزد و از طرف چپ گذشته بسپرز آمیزد پس فرود آمده بر کلیه چپ بطور دائره گردد و از آنجا تا عظم الیمون سدپس طرف بالا تا بلندی
عظم عجز بشکل همزه رود و در شروع معای مستقیمه آخر شود و درین امعا چین کثیر اند برای نگاه داشتن فضله و جذب باقی از کیلوس و این معا مجموع
امعاست بطور دیوار دمد برای حفظ از خلع و در شروع این یک والو و لا غشائیست طویل تا مزاحم دخول فضله و ریح و ادویه حقنه در معای
دقاق گردد و این معا اوعیه های شعری دارد جهت جذب کیلوس سوم مستقیمه و وی است فرود آمده از ابتدای بلندی عجز و آخر شود تا بمقعد
طولش یکبند وجب عرضش سه اصبع غشای این سخت تر جهت تا از فضله باسانی گذرد و غشائی از برون بر و مجلل برای حفظ وی از خروج
و کثیر الشحم است و متوصل از عظم عجز و عصعص او سیله پریتونیوم و در مردان بگلوی مثانه و در زنان برحم آمیخته لهذا در حوامل رحم منضغط میشود
و مزاحم خروج فضله میگردد و ثقب پائین این مقعد است و بسه عضله بسته که حرکت میکند و مضبوط میدارد در جای خود و نفع همه امعا اشتمال نفع معده
است بلکه زیاده از آن چرا که در معده هضم اول یافته هضم جدید درینجا میگردد **نوع شانزدهم در کلیه** و آن دو اند مؤلف از لحم غلیظ و عروق و
شرایین و غشای غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیمه دائره است و برباط قویه بطرفین صلب مربوط ایمن او بلندتر از ایسر باشد نفع او آنست
که فضله گیند نبی بر ایشان ریزد و سومتی که در آن باشد جهت غذای خود جذب نماید و باقی را بمثانه ریزد **قول بوعلی** آنانکه بول
را از خون نضج یافته تمیز میدهد موضع ایشان از دو طرف صلب نزدیک کبد بر وجهیکه هر دو حدبه ایشان نزدیک است بصلب و دو غشا که
منتسج اند از صفاق و از قدری عصب بر هر دو محیط اند و بر تقعیر هر گرده شحمیست و درون هر گرده کاوکیست که در اینجا از طالعین آلی که بول
نشیو منجذب میگردد و بهر کلیه وریدی از کبد و شعبه از شرائین که نبت است در جگر متصل میباشد و در موضع اتصال این اوعیه که طالعین و
شریان دو زند تا شد ازین دو گرده گردی دراز و کشاده پیدا شده میرود و بمثانه منتهی میگردد و تا از آنجا بول بمثانه آید و این دو منفذ کلیتین
را حالبان گویند و علمای تشریح گویند که کلیه است آله جذب بار است از کبد و گرده چپ معین اوست و چون آب که در کلیتین منصب میشود حاد
و شور میباشد لهذا کلیه اگنده مخلوق شده تا از آن زود منفعل نگردد و ضرر نیابد و چون آدمی بکثرت انحنا مبتلاست حدبه هر دو سوی پشت واقع گشته

تا آنجا آسان بود **قول دون انتونیو** کلیه دو اند یک بهر طرف محل آن در ضلع قطن کلیه است زیر جگر و کلیه چپ زیر سپرز است و کلیه راست
نسبت چپ پائین تر است دیده و غشاء پیریتونیو پوشیده اند شکلش مدور مستطیل و مقعر و محدب طول آنها در اکثر چهار یا پنج اصبع عرض و نیم
اصبع و جسامت دو اصبع بوده سطح اینها صاف و لون لحمی کدر باشد و متصل اند بقطن بغشاهای بیرونی و از عروق و شرایین و با مثانه از اوریتیرا
و کلیه راست با عور و قولون و کلیه چپ بقولون و سپرز توصل دارد و اعصاب و عروق و شرایین و اوعیه بلغمی در اینها واقع اند جسم اینها اوعیه عدد
و غدد های مختلف الاشکال بطرف محدب و مخروطیت و بطرف مقعر او جماعت تلهاست که در شمار ده دوازده اند در هر کلیه و هر یک ازین بول را
گرفته تر کنند در جائیکه آخر شوند و آن یک غشای عریض مسمی به پیلویس است و همین جا شروع اوریترا است که بگیرد بول را و غشاهای کلیه دو اند
یکی بیرونی متصله پیریتونیو دوم درونی خاص رقیق تر که پوشد کلیه او نفع او بیختن بول است اوریترا دو اوعیه اند مرکب از سه غشا که بول مصفی
از کلیه گرفته بمثانه آرند و بجسامت یک قلم هستند و از کاوا فرود آیند و پیلویس آمیخته قریب دهن مثانه از جانبین رسند **نوع هفتدهم در مثانه**
کیسه ایست مخروطی شکل و از کلیه بول از رین می آید و با علیل و فرج میرسد برای خروج و مؤلفست از لیفات و دو طبقه طبقه خارجی او رقیق و تنگ و طبقه
داخلی او صفیق و برگردانیده می باشد و بول در و مجتمع میگردد و آنرا عنقست که بول بدان طریق دفع شود و عنق مثانه مردان را سه تعریج و سه التیان
میباشد بسبب بعد مثانه فرو از موقع برآمدن بول و در زنان یک تعریج بود بسبب قرب موضع او در مردان زیر عانه بالای مستقیمه و در زنان زیر
رحم باشد اگر ورم در مستقیمه شود بول قطره قطره آید **بدانکه** چون حالبان بمثانه میرسند طبقه ظاهر مثانه را ثقب کرده درون رسند و طبقه داخلی را نیز
ثقب نموده در و طبقه می آیند و بول را در تجویف مثانه میریزند **قول دون انتونیو** اوعاء ایست غشائی شکلش مثل ناشپاتی محلش زیر موضع
هیپوگاستریکیو در تقعر بقعی که از عظم عجز و ایلیون و نوبیس است و در پیریتونیو مخفی و مثانه دو جز دارد یکی عنق که عریض مدور سوی بالا و از ناف معلقست
و از عظم پوبیس بوساطت پیریتونیو آمیخته دوم دهن که تنگ و مجسم و لحمیست و بعضله اسفلین تر بسته و بطرف زیرست در ذکوران از معای مستقیم در
نسا از رحم پیوستگی دارد و مرکب بچهار غشاست اول بیرونی که از پیریتونیو آید دوم مستور سوم عضلی که از لیفات لحمی بافته شده و ازین غشاست
احساس حاجت بول چهارم عصبی و این چین کثیر دارد و سه ثقب اند دو درونی یکی بهر طرف نزد گلو جهت گذر اوریترس و بول ثقب سوم بیرونی که
دهن او ست برای خروج بول نفع او نگاه داشتن بول است تا انسان همه وقت از خروجش تصدیع نیابد و بر وقت خود برآید و خروج بول بسبب فشردن
غشای عضلی است **نوع هیژدهم در پانکریا** اوعیه ایست مجسم از غدد های خرد باهم آمیخته و از غشای رقیق پوشیده شکلش مسطح مستدیر
مثل شهپر مرغ طولش ده اصبع عرضش دو و نیم اصبع ثخانتش یک اصبع و بوزن چهار یا پنج اونس باشد محلش بالای فقره اولین قطنی و از جانب پیش
و عقب بمعده و اثنا عشر قریبست و بمراق و اثنا عشر متوصل و اوعیه همه قسم چون اعصاب عروق و شرایین و اوعیه بلغمی دارد نفع او بیختن باده
پانکریاتیکا است که برای تحلیل غذا بکار آید **نوع نوزدهم در پیسر ئیکاردیو** اوعیه غذائیست مجسم صلب مقدارش بقدر قلب مثل
ظرف مملو از آب و از طرف زیر مسطح و مدبب است بدو غشا غشای بیرونی از سیدی استینواست غشای درونی از چهار اوعیه کلان که در قلب اند آید
سطح درونی او صاف است بسبب عصره قلب و بطرف بالا از تنه کلان قلب آمیخته و در پیچا چنار ثقب اند جهت گذر همین اوعیه و از زیر به گزر با

دیافراگما به تنگی پیوسته که غیر از شگافتن جدا نشود و از پهلوها به سیدی آستینو و از سطح برونی بدو قعر شش که بائل اند آمیزد و اعصاب و عروق و شرائین
و اوعیه بلغمی در و آیند فعل او نگاه داشتن رطوبت که در و قلب آویزان ماند برای آسانی حرکت خود **نوع بیستم در اوعیه بلغمی** بسبب نگاهداشتن
بلغم و اوعیه بلوری بسبب نگاهداشتن رطوبت بلوری نیز گویند و آن نلهای دقیق تر مرکب از غشای رقیق و شفاف اند و آنقدر باریک و خرد اند
که در مرده یافته نشوند و اینها نیز مثل عروق در اعضا عام پیدا شده بهم اکرده اند و یا فراغما بر آمده زیر اوعیه کیلوسی آخر شوند و از سینه و راس و عضد
و غیره گذشته آمیخته غدد های کلان بشکل نصف قمر سازند و چند در چند نهاده اند تا گذر دهند بلغم را بمرکز او و مانع بازگشتن شوند و وضع اینها قریب
عروق است و وقت سخت بستن موضع عضد اینها ممتلی میشوند از بلغم و گرهها میگردند و از همین علامت شناخته میشوند نفع اینها رسانیدن بلغم است از
اجزای قلب برای ترقیق خون غلیظ **نوع بیست یکم در ذکر حس لمس** در میان جلد کوتیس غدد ها کثیر کوچک عصبی مخروطی مثال ریشها هستند
و این ریشها فی الحقیقت آلات لمس اند و در جائیکه ریشهای مذکور بیشتر و باریکتر اند در انجا حس لمس بیشتر است چنانچه در رخساره و لب و سر
و انامل **نوع بیست دوم در غدد** جسمیست مدحرج اسفنجی و مفرد و مرکب میباشد مفرد آنست که متصل بدیگری نبود و سطح او صاف
و هموار بعضی مدور بعضی بیضوی عدسی و غیره میباشد چون غدد جلد و جگر و امعا و غیره مرکب آنست که چند غدد مفرد زیر غشا مجتمع گردند سطح
او ناهموار و مختلف الشکل بود چنانچه غدد پاروتیداو پانکریاو غیره **بدانکه** غدد های بیزنده در خود دو قسم اوعیه دارند یعنی شریان که از و خون
گذرد و اوعیه که گیرد ماده بیخته شده را و عرق که باز گیرد باقی مانده را و پیوستگی عصب با غدد هست ما بین غشا گذرنمی یابد و اوعیه بلغمی بیجها
در غدد ندارند مگر زیرا آنها هستند و نفع غدد بیختن ماده خاص است **غدد پاروتیدا** دو غدد مرکب اند هر دو گوش سمت برون اینها پیش
صلب و از پائین عریض و از بالا دقیق و تنگ و به پیش رفته مجری گرده بند دهان کج شده رسند و آخر شوند نزد لب زیرین عریض و
درین غدد شرائین و عروق و اعصاب رسند **غدد ماشیلاریس** غدد مرکب اند محل اینها زیر فک اسفل میان حنجره و عظم گوش و آخر شوند
در درون دهن نزدیک دندان پیشین فعل اینها بیختن لعاب است تا غذای ممضوغ را قابل بلع گرداند **غدد سوبلینگوالیس** دو غدد مجسم
زیر زبان بفاصله یک اصبع در پس با عیبات در غشای فک پوشیده اند اینهم بیزنده لعاب اند و در جسم زبان و لب و دهن نیز غدد های کثیر
برای همین فعل هستند و در عنق نیز **غدد پینیال** موضع او در قعر سومی دماغ است در صلابت کمتر و اوعیه دموی دارد و ماده لزج را که از
هر دو قعر پیشین دماغ می افتد می بیزد تا باعتدال دارد نرمی جسم را برای حصول قوت مدرکه **غدد پیتوئیتاریا** اینهم جزو دماغ است
و این غدد بیزنده نیست مگر بطور اوعیه است که از مسام او ماده که از پینیال ریزد گذر یابد و زیر این غدد اوعیه ایست که از تحت گذشته دو حصه
شود یکی بعرق جوگولار دوم در غشای دراز انف رسد تا در انجا ماده پیتوئیتاریا داخل شود و در جوگولار ریخته مانند بلغم برای سیال کردن
خون بکار آید و وقت افراط برون افتد **غدد پینی** غدد نیست کلان مرکب از غدد های مفرد در پهنائی غشای انف برای بیختن رطوبت
تا سیال تا تر و نرم دارد غشا را تا محل شامه از وصول هوا خشک نگردد و بهار مجری دیگر برای همین مدعا مخلوق اند **غدد لاکریمالیس**
و اینهم مرکب اند محل آنها نزد گوشه خارج چشمست و از ان یک اوعیه داخل غشای اندرونی جفن زیر مو باشود و درین شریان و ورید آیند

و ماده که ازین بیخته شود آن را لاکریمال گویند نفع او تر داشتن سطح چشم است تا از هوا خشک نگردد و حرکت با آسانی کند **غدد مری**
غدد ویست که دو سه غدد مفرد آمیخته یک گردد محلش در مری پشت این طرف پیش یعنی فقره صدر است فعل او بیختن ماده لزج رطب است
برای نرم کردن سطح اندرونی مری تا غذا با آسانی دخل یابد و اگر این ماده نبودی بلع غذا متعذر شدی **غدد برونچیاس** چند غدد مفرد
در برونچیو پیوستش هستند فعل اینها بیختن ماده لزج غلیظ مسمی به برونچیال است که بدیوارهای برونچیو چسپیده برای نرمی و تری و حفظ خشکی
از دخل هوا **غدد تهیمو** غدد ویست مرکب محلش بالای سینه زیر ترقوه و زیر قص شکلش مختلف ناهموار مسطح عریض و در رضاعت سفید و در
کهولت کدر باشد و در جنین کلانتر و در طفل کلان و در کهول خرد و در شیخ خردتر بود و درین شرایین و عروق آیند نفع او بیختن بلغم خاص است
برای سیالی خون لزج **غدد کوردیائیس** چند غدد مفرد در قاعدهٔ قلب بالای سطح او با شحم آلوده اند فعل آنها بیختن رطوبتست که در
پیریکاردیو میماند برای تعریق قلب تا با آسانی حرکت کند **غدد ایلیاکاس** سه غدد اند مدحرج عریض مسطح در سطح درونی معای قاق و بدت
تمام ملبس ظاهر شوند و بقعر معای مذکور جهت برآوردن ماده ایلیاکو که ترش و برای تحلیل غذا بکار آید مقیم اند **غدد عدسی** در سطح درونی معا
غددهای مفرد کثیر بشکل عدس اندو می بیزند ماده لزج سفید را که آنرا عدسی گویند و در سطح امعا برای حفظ او از جذب طعام و غیره ملتصق میماند
غدد ثدی دو زوج اند غددی بشکل نصف حبه بالای سینه هستند یک بهر جانب و دو برای آن هستند تا اگر در یکی مرض لاحق شود دیگری
در کار غذای طفل باند و در ثدی و دو چیز اند یکی حلمة الثدی نوع ایست خرد و در وسط ثدی که طفل برای شرب شیر آنرا میمکد و بسبب کثرت اعصاب
فحیس اند و وقت مص طفل نرم شده شیر دهند و در وقت غیر مص سخت باشند و زنان بالغ تمام شیر نوشانند چرا که جسم اینها اسفنجی مانند حشفه است و رنگ اینها در
دوشیزه سرخ و در حامله کدر بعد ازان مثل سنگ و در شیخوخت قریب بسیاهی میباشد و در وسط اینها ثقبها اند که وقت مکیدن طفل ازان شیر می برآید
دوم مامیلا و آن غدد ویست کلان تر ناهموار اسفنجی تا شیر جدا شده را از غددها در قعر خود تا وقت نوشانیدن نگاه دارد و درین نلها بطور خریطه
هستند تا شیر برون نیفتد و نه سوراخ طفل بغیر مکیدن و در عمل این غدد بیختن شیر است از خون **غدد کاپسولاس و غدد آتری بیلی اریس**
دو غدد مفرد اند قدر بلوط محل آنها بهر پهلو بالا تر از کلیه و هر غده در مرکز خود قعری دارد که مدام از ماده سیاه مسمی به آترا بیلی ریس پر میماند
واز شحم کثیر پوشیده اند و درین شرایین و عروق و اعصاب آیند و اوعیه لمفی نیز هستند فعل اینها بیختن ماده سیاه است که در قعر او از عرق کاوا و غیره
آید برای رقیق و تنک کردن خون غلیظ **غدد کوتانیا و غدد میلی اریس** که در تمام جلد پیوسته اند غددهای کثیر مفرد باریک اند مرکب
از اقسام اوعیه دموی و در وسط هر یک او عیه است و تقسیم بدو شاخ شده یکی ازان باهم بافته در همون جلد آخر شود و دیگری در سطح بیرونی که تنگ والا
آخر گردد که ثقب آنها را مسام معرق گویند و فعل این غدد ها بیختن عرق و تر داشتن جلد است و حفظ او از خشکی هوا و اگر زیاده بیخته شود بیرون جلد برآید **غدد رحمی**
چند غدد مفرد میان هر دو غشای رحم اند و فعل آنها بیختن خون رحمیست بدور بدور هر ماه یک دفعه و عمل این گرم کردن خونست در غشائی رحم و چون
جوش خورد و زیاده شود غشای درونی رحم را شگافته برآید و آنرا طمث گویند **غدد نوتری سیاس** غددهای مفرد باریکتر در بین غشای
اندرونی رحم اند و فعل اینها بیختن ماده خاص نوتریسیه است و عمل اینهم بدور است و فقط بعد حمل فعل خود میکند سوای زین دیگر غددها در سطح درونی

توباس فالوپایو هستند که همین قسم ماده را می بیزند علاوه این دیگر غدد در پلاسنیتا هستند برای بیزش ماده مذکور که جنین آن را غذا میکند مثلا ماده
که از غدد توباس بخته شود غذا رسانند و نمو دهد بیضه را در وقت گذشتن از توبا و ماده که از غدد رحم بیزد غذای بیضه بود بعد دخول در رحم تا وقتیکه
سازد پلاسنیتا غشا را که جنین در و پوشیده است و ماده که غدد پلاسنیتا بیزند تا وقتیکه جنین در رحم قرار دارد و بدین خود غذا کند غذای او میگردد
و ذکر غدد های دماغی و معدی و لوزتینی و جگری و پانکریاس و انثیینی و کلیی و پروستاتاس در جای آنها کرده شد **نوع بیست سوم در رحم**
عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوبست چه عنق رحم همچون جفن و عنق رحم مثال قضیبست اما قضیب ظاهر است رحم پنهان بدرون
موضع او ورای مثانه و قدام مستقیمه بود و فوهات عروق بدو متصل گشته جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آنرا مجریست محاذی فم فرج برای خروج
طمث و جنین و وصول منی بدو و در فم او غشائیست تنگ که متشنج است از عروق صغار که ثابت اند از غصون رحم و اینها را غدره گویند و بوقت ازاله
بکارت این پرده هتک میشود و رحم در حالت علوق منضم و تنگ میشود و در وقت آبستن مزاج میگردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین
میشود و در وقت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوق کثیر بجذب منیست لهذا در وقت جماع بطرف فرج مائل میگردد ازین باعث آنرا حیوان
مشتاق المنی نامند نفع او آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود **قول بوعلی** عضویست که ماده زرعیه را قبول مینماید و
محافظت او میکند تا بکمال انچه در وی ممکنست رسد و نزدیک انتهای رحم از دو طرف او زوائدی میباشند شبیه بدو شاخ لهذا آنرا قرنی الرحم گویند
موضع رحم میان مثانه و مستقیمه است برین وجه که اندکی از طرف بالا بر مثانه زائد است و اندکی از مثانه از جانب زیر از رحم گذشته است
تا این موضع بسبب ترخم همچون عماد الین باشد و چون جسم رحم بسیار قابل انحراف بود از وضع و موضع خود لهذا طبع آنرا محکم گردانیده بتقعار
صلب و رحم از جسم هستی یافته که تمدد را قبول مینماید تا نزد حمل متسع شود و بعد از وضع فراهم آید و رحم را دو طبقه است طبقه درونی درشت باشد
جهت آنکه با مسام کیفها که در وی میباشد و بیشتر آن موزب می بوند حاجت کثیر دارد و درین طبقه دهنهاست که دم طمث بر رحم ریخته میشود
و چون فوهات این طبقه شبیه به نقر است آنها را نقر رحم گویند و این طبقه را یک عنقست طبقه خارجی بعصب ماند و مانند غشائیست که محیط رحم
باشد و رحم در وقت حیض غلیظ و پر میباشد و در وقت طهر تنگ میگردد و مجری بول نسا موضع دیگر است نزدیک بفم فرج **قول زاکوت** در رحم
چهار موضع اند دو طیار کننده و دو کشنده و از عرق کار پیدا شده و عروق که از ان طمث در هر ماه خارج میشود مسمی به پیتا تلو اند و وقت حمل
خون مذکور بند میگردد و اگر برآید آثار مرض باشد و هر قدر که عمق در رحم بوند هانقدر طفل پیدا میگردند **قول دون انتونیو** رحم اوعیه است
مخصوصه بزنان مدور غشا محل او زیر سینو کا ستر بود در قعر هیلوپش میان مثانه و مستقیمه مقدارش مختلف مثلا در دوشیزه قدر جوز و در کلان
مثل ... و در حامله کلان حسب افزایش جنین بکلش مثل ناشپاتی عرض او مسمی بعمق و سوی بالاست و گلوی و بپائین و هر جانب عمق خود دو
زوائد دارد و غسامت رحم مختلف است چرا که اندرون ثقب سخت تر است و در دوشیزه همه دقیق تر و در حامل همه ضخیم و در وقت طمث منتفخ بسبب
کثرت دم و بعد خروجش سبک میباشد بدانکه اغشیه رحم از اوعیه های دیگر فرق دارند در انبساط و انقباض و وقت حمل جسامت و اصبع دارند
تا بسبب قوت رحم تنگ و برای حفظ جنین و جسم رحم غشائیست چرا که وقت حمل متمدد و بعد ولادت منقبض میگردد و ترکیب آن نسیه غشاست

یکی برونی مجسم که از پیریتونیو آید دوم خاص مجسم‌تر که مرکب از همه قسم لیفهاست و کج و منعکس است تا حرکت تخلخل او مدد بر اخراج جنین کند سوم اندرونی خاص که دقیق و صاف و دو تحبس است و گلوی او چنین دارد و بسته شده از غددهای خرد که بیزند خلط غذائی را برای غذای جنین و تر داشتن ثقب و حیل رحم در گلو از پیش بمثانه و عظم عانه پیوسته بوسیله پیریتونیو و از پس بمعای مستقیم و عظم عجز است و چهار رباط جهت ربط دارد دو از آن بالائی که عریض گویند و آن دو زوائد پیریتونیو اند که از قطن فرود آمده در پهلوی عمق مضبوط شوند برای مزاحمت از افتادن و مثال شهپر اند و اوعیه‌ها را در رحم میرسانند دو از آن زیرین اند که مدور گویند و از پهلوی عمق قریب هر دو زوائد آمده کج شده نفوذ کنند و با بدومی وغیره رسند مثل اوعیه منی ذکوران و منقسم گردند بشاخهای کثیره و اعصاب و شرائین و عروق و اوعیه لمفی نیز در رحم رسند نفع رحم فقط جای یافتن غذا و جید شدن و بالیدن جنین است

ذکر اعضای تولید برونی زنان

اجای ولادت برونی که بنظر آید ثقبیست مسمی بوولوا جزو بالائی او مسمی بپوبیس و زوائد بالائی ریما مسمی بمونتا و ینوس و جزو پهلوی آن مسمی به لابیوس و بسیار کشادگی وسطش ریما کلان و موثوق از جبر لائیوس نیمفاس و کلیتوریس و مجری بول و کارنکولاس و میرتیفورمیس نامند **پوبیس** یعنی جزو بالائی وولوا مرکبست از غشای نرم و شحم و تار از عظام تصدیع نیابند **لابیوس** از عمر چهارده سالگی بموها پوشیده گردد دو از مونتا دی وینوس رسیده به پیریتونیو آمیز و مرکب اند از غشای دوتا از لحم اسفنجی و شحم و بیرون پوشیده مجری و تیق که در دوشیزه مضبوط او بعد زائیدن نرم است و جلد باطنی که از آن بریدا آمیز و مستر خیست **ریما مائیور** ثقب این کلان تر از ثقب گلوی حمست که آنرا ریما مائیور گویند **نیمفاس** دو زوائد اسفنجی نرم محتوی مجری بول اند و جدا از لائیوس شکلش مثلث جسمش لحمی غشا و مقدار اینها مختلف می باشد موافق عمر و حال و گاهی چنان افزایند که بالای لابیوس شوند از برون و تولد اینها در لابیوس است و پهنا شوند تا بلندی ریما مائیور و اینجا وصل شوند و یک غشا گردند و در دوشیزه چندان صاف و نیک اند که وقت گذشتن بول از و آواز بر آید مگر بعد زائیدن نرم میگردند و فعل اینها گذرانیدن بول است بوجهیکه وقت خروج بموضع حوالی منتشر نگردد و وقت ولادت پهنا میگردند **ریما کلیتوریس** جسمیست غددی مدور عریض مثل قضیب محل او بسمت بلند لائیوس بالای نیمفاس و تلذذ جماع بسیار از این محسوس میگردد و مثل قضیب و چندان خرد است که در زنان مرده و نابالغه باشکال اینها و بعد بلوغ ظاهر میگردد و می افزاید قدر عمر و منتفخ گردد مثل قضیب و صلب و دراز و در بعضی چندان گردد که بزن دیگر جماع نماید همچنان بعضی ذکوران شود که منتقل به نسوان گردند همه قضیب خفا کرده و اجزای ترکیب این مثل اجزای قضیب اند همین فرقست که در وسط ثقب ندارد مگر نشان ثقب دارد و غشای او متصل پهلوها ریما کلان شود و درین چهار عضله اند عریضه و مسطح و متعلق از حاشیه سفلین تر مقعد بکلیتوریس از جانبین تا زیر مجری بول آمیزند و اوعیه کلان همه قسم دارد نفع او نرم شدن وقت زادن و سخت شدن بعد آنست **مجری بول** ثقبیست زیر کلیتوریس مدور عریضتر و قصیر عکس ذکوران که دراز است و از عریض شدن این مجری در نسا بول بسرعت نازل میشود و درین مجری عضله اسفلین نیز هستند که کشاده شوند و افشرند بول را **بروستاتاس** دو غدد اند سفید قدر یک اصبع در مجری بول و پهنا شوند از ابتدای مثانه تا دو لوا و آخر شوند با بسیار نلها و احساس حرقت البول در اینها میشود **کارانکولا و میرتیفورمیس** چهار اند که از کشادگی تمام لائیوس میان تمام بنظر آیند و بچهار سمت اند کلان زیر مجری بول و خرد در زاویه عقب و دو میانه پهلوها واقع اند و در دوشیزه بغشاها پیوسته اند که بعد شگافتن

باز پیوسته نگردند و غشای اینها زوائد چین دار که ممد ازدیاد است و نفع این فشردن قضیب است برای لذت و در وقت ولادت پوشیده شوند
برای گذر جنین بفعل خود نمایند تا که وازینا است بحالت اصلی نرسد و همین غشائیست منتکس پهن شده و در وسطش ثقبیست برای خروج طمث
زائده و ازاله بکارت شگافتن این غشاست **وازینا** نلیست غشائی مدور مطول میان ثقب پیشین رحم و دبر بطور غلاف قضیب و بمعای مستقیم
آن قدر توصل دارد که گویا یک غشاست و اگر احیانا بسبب آبستن و غیره بشگافد فضله از امعا درین گذر می آید جسمش غشائیست که منقبض شود
و در کوتیود منبسط گردد و در آبستن طولش اکثر شش اصبع و عرضش یک اصبع و مرکبست بدو غشا یکی لحمی بیرونی که از ان حرکت کند و بمستقیم و مثانه
آمیزد دوم اندرونی چین دار و دمیس که پهن شود در وقت آبستن و از کثرت جماع و زائیدن چین این غشا کمتر میگردد و ثقب بیرونی وازینا قبل از
جماع تنگ تر و چین دار است و همین علامت دوشیزگیست و ثقب درونی رحم تا انتهای درونی وازینا مثل ثقب حشفه است تنگ و سخت است
و بعد تقرر حمل آن قدر آمیزد که هیچ چیز درو دخل کردن نتواند و تا آخر حمل همین طور ماند و وقتیکه ماده رطب آن را برای آسانی خروج جنین نرم و سست
گرداند پهن شود **سیرویس** موضعیست در وسط ثقب اندرونی و قعر رحم طولش قدر ابهام عرضش قدر قلم و در حوامل بند میباشد و قضیب
درو کمتر دخل می یابد مگر گاهی از کثرت طول خود رسد و در اوقات طمث میکشاید آن وقت اگر قضیب دراز باشد تواند رسید و مردینه گردد
مثل سنگ و تدبیرش ریختن آب سرد است بر هردو **بدانکه** در جدار اصلی رحم شرائین و عروق آیند و شاخها شده با نثیین و وازینا و غیره رسند
و اوعیه منی زنان نسبت بمردان خرد است **اواریوس** که آنها را انثیین زنان گویند موضع آنها در قعر ابدومن و هیپوگاستر و بالای عظم العانه
و از جانبین بعمق رحم بتفاوت دو سه اصبع یک بهر و بیار نهاده اند و مقدار اینها در اکثر از انثیین مردان نصفیست شکلش بدور مسطح از پیش
و پس سطح اینها در شباب صاف و هموار و در شیخوخت خشن و ناهموار و برحم بوساطت رباط قوی و رباط عریض آمیزند و پوشیده اند بدو غشا یکی خاص
دوم از پریتونیو که یافته است از لیفات لحمی جسم اینها اگر از جلد جدا کنند سفید معلوم شود و درین شرائین و عروق و اعصاب و اوعیه لمفی رسند
و درین غشا خریطهای خرد پر از ماده شفاف مثل بیاض بیض نهاده شده اند که از پختن منجمد گردند مثل بیضه طیور بدین سبب ثابت شد که اینها
بیضه اند و پیدایش انسان از اینهاست و در یک قعر جدا جدا مثل حشفه بجلد پوشیده اند و در ان قعر شرائین و وریدها هستند تا غذا رسانند و افزایند
و عدد بیضه مقرر نیست اکثر دوازده تا بیست بوند **لوباس فالوپیا** شکلش مثل قرنائیست و مجری اند که از انثیین تا رحم رسند
یک بهر پهلو و بعمق رحم بیک مجری باریک دخل گردند و پهنا و نرم شده بازگشته بالای بیضها رسند و به نصفی آن محتوی شده بیک غشای
دقیق که یافته است از لیفات لحمی آمیزند و قعر توبا هموار نیست از سمت بالا عریض تر بمقدار اصبع خرد و طولش اکثر چهار یا پنج اصبع باشد و جسمش لحمی است
تا بحرکت خود اندک اندک دخل دهد بیضه را برحم و مرکبست بدو غشا غشای درونی چین دار است و متصلست بغشای درونی رحم و غشای بیرونی
بغشای بیرونی رحم و چین غشای درونی بعضی عدد بار یکتر اند که در وقت مقاربت ماده لحمی را بیزند برای آسانی سختی بیضه گذرانده از توبا و دادن مبدا
غذا با نقطع توبا و اندا اول قضیب را تا اواریو بیرون برای مضبوطی بیضه و هم گرفتن بیضه مضبوط شده و رساندن آن برحم **بدانکه** غشا
پوشنده جنین در انسان دو اند و در بهایم سه اول کوریون که بر دو هست صلب اسفنجی و تربیت یافته با وعیه های دموی کثیر دوم امینوس که

که دقیق و شفاف است و اوعیه و موی اندک دارد و با آب پر است تا جنین در وی غرق ماند سوم الانتوئیدی که فقط در بهائم باشد و با وراچی
آمیزد و برای خروج بول بکار آید و درمیان کوریون و امنیوس است **پلاسنیتا** غشائیست اسفنجی بر رحم آمیخته و از وی رسن نافی می آید و جنین از آنها
بسته است و عدد این بموجب عدد جنین میباشد شکلش مدور سطح خشن و قطر او هشت اصبع و جسامت یک اصبع و از طرف محدب بوسیله غشا
که درازی کوریون است بر رحم آمیزد و از طرف مقعر بوسیله رسن نافی بجنین آمیزد و بغشای صاف که از کوریون و امنیوس است پوشیده و جای آمیختگی
او بر رحم مقرر نیست گاهی جانب است گاهی جیب و از سرهای شرائین و اورده های نافی مجسم است نفع این رسانیدن خون جانبین است یعنی خون
مادر بجنین و خون جنین بمادر **کورد اامبلیکال** رسنیست سه تو و جسامت یک اصبع و از اوعیه نافی بافته شده و از غشای مضبوط پوشیده
با امنیوس پیوسته و از بیخهای خرد اوعیه در پلاسنیتا پیدا شود و در تنه ناف آمیزد و انتهایش در ناف جنین آخر شود و طولش یکدرع تا جنین حرکت باسانی
کند و از قوت خود پلاسنیتا را از جائیکه چسپیده است نکند و وقت زائیدن جنین خروج خون نشود و بعد ولادت مشیمه بوجه احسن برآید **واسوا د**
میلیکائیس دو شریان و یک عرق است که از ایلیاکا جنین برآمده از پهلوی مثانه بناف روند و از آنجا فرود آمده آمیزند از رسن تا پلاسنیتا و آنجا
شاخهای باریک گردند برای ارسال خون بجنین و بمادر **عرق نافی** در جسامت از شریان دوچند است و در بعض و پیدا شود از بیخهای
پلاسنیتا که آمیخته یک تنه گردند و بحلقه تارپیچی همراه شرائین بناف روند و از آنجا بجگر جنین آخر شده در عمق عرق پورتا رود تا خون جنین بمادر
و خون مادر بجنین رساند **اوراچی** در بهائم یک مجریست که از عمق مثانه تا ناف آمده و در غشا جائیکه بول بمثانه آید آخر شده و این مجری
در جنین انسان ظاهر نیست اگرچه مجری کشاده است و بهمین کار آید و در شیخان فقط رباط میباشند و راه نمیشود **نوع بیست چهارم**
در انثیین مرکب اند از لحم سفید غددی و درو منافذ کثیر اند و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل و گرد او برآمده اند و لیفات کثیر درو
پیدا گشته و غشای بدو کشیده و منی درو جمع میگردد و نضج می یابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد و منی از فضله هضم رابع پیدا شود
و با انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بوند و انثیین انثی صغیر و پهن و در طرفین
فرج پنهان باشند و ایشهم از اعضای رئیسه است جهت بقای نوع **قول بوعلی** آله تولید منیست و آن دو پاره لحم غددی سفید اند و در
هر یک ثقبتی مانند لحم ثدی شکل آنها مستدیر و محلل از غشائی که از صفاق ناشی شده و ایشان را دو طبقه اند طبقه درونی که در کیس انثیین است از آن
غشاست که بر ایشان محلل شده و طبقه بیرونی که فرو هشته شده است از آن پوستی است که عظم عانه و عجان و اصل قضیب را پوشیده و بهر ثقب
که در بیضها اند شرائین و اورده نفوذ میکنند و گرد بیضها می پیچند بعده فوهات آن عروق در جوهر بیضه منفتح میگردند و از فوهات این عروق ماده
در اوعیه لحم انثیین میریزد و در ثقب آنها می آید و نضج یافته سفید و قابل تولید میگردد چنانکه کیلوس در کبد خون و خون در ثدی شیر میشود اما اوعیه
منی و وعا از آنجا که نزدیک بیضه است کشاده میباشند بعده تنگ میشوند و بالا می آیند و در نقره که علاقه بیضه از وی فرود آمده پنهان میگردند و باز
عود مینمایند به بیضه و میروند به مجری که در قضیب میباشد **قول دون انتونیو** جسم انثیین از اوعیه و غدد نیست **واسکولو را** اوعیه است
با چندین پیچ و بمضبوطی پیوسته و اگر کشایند درازی اینها تا سی ذرعه میرسد و در اندک جا نهاده اند و غددهای باریک در حلقه آنها متعلق اند

برای تصفیهٔ منی و دو انثیین پنج غشا اند دو مشترک و سه خاص اول از مشترک برونی مسمی به اسکروتوم بطور خریطه است دوم مشترک از کوتیکولا و کوتیس
و شحمی و درینجا نسبت بدیگر مواضع دقیق تر است سفید چین دار باندکی شحم که در شباب از موها پوشیده گردد و هر دو انثیین در یک قعر بغیر جدائی نهاده اند
مگر برون خطیست مسمی بدر و ز که شروع او از مقعد است و انتها وی تا قضیب گذشته آخر شود دوم از مشترک مسمی بدارتوس و این عضلی و دقیق تر است
و ازین حرکت انبساطی و انقباضی بی ارادهٔ غشای ولین حاصل میشود و اینهم بطور غشای ولکین بیچاپیچ بسیار بر زوائدی که از زیر و زیر می آیند
محتوی است تا بمضبوطی بند داننثیین را بوسیلهٔ غشای از نیال و درازی عضله آویزنده و نفع او جدا داشتن انثیین است از یکدیگر تا یکی بر دیگری افتاده
فشرده نگردد و نیز حفاظت از صدمهٔ برونی نماید و درین شرایین و عروق و اوعیهٔ بلغمی و اعصاب می آیند اول از غشای خاص مسمی با یریتروئیدیس
که می پوشند علیحده انثیین را رنگش سرخ بسبب آمیزش لیفات لحمی دوم از خاص مسمی به وازینال که بطور غلاف خصیه است این از ازدی غشای برونی
پیریتونیو است که پوشیده میرسد سطح درونی او صاف و سطح برونی ناهموار است و بمضبوطی پیوسته سوم از خاص مسمی بالبوجینا رنگش سفید سخت
مضبوط و جرم انثیین را پیچید سطح برونی او صاف و سطح درونی خشن است جهت مضبوط داشتن جسم انثیین و آنها در بیخ قضیب معلق اند و اکثر
دو میباشند و در بعضی سه و در بعضی یک و در اینها شرایین و عروق و اعصاب آیند و نفع آنها تولید قسم انسانست چرا که اوعیهٔ بزرنده منی دکوی

اند **اپیدیدیمیس و پاراستاتاس** بر سر انثیین طرف برون بچندپیچ پیچیده یک جسم دور کلان سازد بعده دیگری خرد جسم آنها
مرکب بدو غشای نخست و قعر او در ابتدا تنگ بعده پهنا تر محل او در غشای ولین مشترک نفع او جذب منی مصفی از انثیین و رسانیدن با وعیهٔ منی

نوع بیست پنجم در وزیکیولاس سمینائیس در انتهای اوعیهٔ مذکوره تفاوتیکه میان مثانه و مستقیم است پهنا شوند و بکیسه طول در
سه اصبع و دو عرض باستثنای ابهام سازند و اینها اوعیهٔ منی اند که بهر پهلو متوصل در گلوی مثانه و معای مستقیم از یک غشا که یافته شده از لیفات
لحمی تا بوسیله حرکت آن اوعیهٔ مذکور فشرده شود و بسبب فشردگی آن منی که دران نهاده است فشرده و قعر اینها از یک طرف پهنا و از طرف
دیگر تنگ است و دران خریطها اند با هم پیوسته و آخر اینها یک مجری خرد فرود آید بطول اصبع که شروع عریض است پس تنگ شده رود و موافق
نزدیکی اوریترا الیس یک اصبع زیر گلوی مثانه شوند هر دو و در وسط این شکل هرمیست که بند دارد و گذر بول را در اینها و ثقب این مجری آخر شود بکنار
اسفنجی که بند دارد منی را تا وقت انزال **نوع بیست ششم در پروستاتاس** دو غدد اند با هم آمیخته بشکل بیضیه و صلب بقدر ثمر
زیتون و در جوانان کلان و در شیخان خرد میباشد محل آنها زیر گلوی مثانه و از لیفات عضلی پوشیده اند مثل اوعیهٔ منی و بهمون کار نمایند
و در هر غدد ده یا دوازده اوعیه نازل شوند که به اوریترا آخر گردند و هر یک ثقب این اوعیه یک چین در آخر خود دارد برای فعل خود و درین اوعیه دمو
و اعصاب آیند نفع او ریختن خلط پروستاتیکو رطوبیست برای پری اوریترا تا از جذب بول و گذر منی در حفظ باشد و در حرقت البول و نت
در اینها یافته میشود **نوع بیست هفتم در قضیب** جسمیست مجوف که جوهر او رباطیست و عدیم الحس و از دو عظم عانه رسته مرکبست از
اعصاب و شرایین و اورده و خلل آن محشو بلحم شده و در و مجری بول و منی دو دوی است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ او آنست که
تجاویف و بیخ و شرایین او بروح و اورده او بدم ممتلی گردند و حس حشفه بغایت بود تا انسان از جماع متلذذ شود و موجب بقای نوع

گردد و نفع او ایصال مادهٔ زرع بود بمستقر خویش **قول بوعلی** چون نعوظ او موقوف بر کثرت حرارت و حس گشت لهذا عروق
و اعصاب و عضلات کثیر بدین عضو متوجه شدند تا باعث حرارت کثیر و حس حرکت گردند و بیشتر اعصاب این عضو نفوذ کرده در حشفه و ختنه‌گاه
آمده تا در وی حس لذت احتکاکی پدید آید و چون لائق است که این عضو گاهی محکم و گاهی سست باشد لهذا لحم او غددی و سست و رباط او
مجوف واقع شده تا هرگاه که موضع خالی او از باد پر شود محکم گردد و چون از باد خالی شود سست گردد **قول دون انتونیو** عضویست طویل
که از آن بول بر آید و در ذکوران برای جماع در کار است و پوشیده است بغشای مشترک باندکی شحم پائین بسمت زیر او و قضیب مرکبست
از هفت جزء خاص یعنی کوریوکاویریوسو + سپنجیوسیمیرانوسو + اوریترا + بالانو فریو + رباط + عضلات **کوریوکاویریوسو** دو اند یکی بهر جانب
و جزء کلان قضیب اند و از زیر عظم پوبیس بر آیند و بمضبوطی متوصل اند بیک رباط قوی و در حاشیهٔ خود جدا اند مگر نزد وی اندک اندک آمیخته یکی
گردند و در آخر نزدیک حشفه آنقدر آمیخته اند که یک جسم معلوم میشوند جسمش سخت است مانند رباط مگر در اندرون ثقب و مسامها دارند
و این هر دو متوصل اند باهم چنانچه سپنجیوسیمیرانا ابلهٔ نزد حشفه آنقدر رقیق شود که نامحسوس گردند و این غشا ثقب کثیر دارد و از جائیکه آید آن
هر دو جسم بدین طور که از نفخ یکی انتفاخ در هر دو بعده در همه قضیب برسد **اوریترا** انلیست ممدود پهنا از گلوی مثانه تا احلیل عبارتست علم محلش
در میان کوریوکاویرنوسو جسمش مرکب بدو غشای باریکتر و میان آنها جسم اسفنجیست قدری در آن قعر او در حلقه و درازی هموار است سطح درونی او
از مادهٔ لزج که از پروستاتاس و غیره میرسد تر است شکلش منعکس مثل سی چراکه میرسد از ابتدای گلوی مثانه تا پوبیس و بزودی بهمه درازی قضیب
رسیده در آخرش آخر شود و چهار ثقب دارد یکی در گلوی مثانه که از آن بر کند بول و دو از زاکولاتوریس که از آنها بر کند منی و یک در حشفه که از آن
بول و منی بر آید **حشفه** و آن سر قضیب است بلوطی شکل لحمی سرخ صاف ذو حس بسبب باریکی غشای مجلله و از مضبوطی او لذت حاصل میشود
و شروع او از یک حاشیه اوست که کرویست و سمی میشود باکلیس و اندک اندک تنگ میشود تا آخر شود بدان ثقب که مشترکست جهت خروج
بول و منی و این شی دیگر نیست مگر درازی جسم اسفنجی کوریوکاویرنوسو و اوریتر است لهذا وقتیکه قضیب منتفخ میشود اینهم نفخ می پذیرد در بعضی
این ثقب بند میباشد در وقت تولد **پری پوسیو و کاپیلو** درازی غشای مشترکست که می پوشد حشفه را وقت کشادن حشفه چین دار میشود
و از حشفه بیک رباط که مسمی به فرنوست آمیخته اگر رباط مذکور خرد تر بود پری پوسیو را پوشیدن نتواند آنوقت آن را می برند چنانچه اطفال را
در فرنو زبان که خرد باشد و بدان سبب شرب شیر نتوانند می برند و اگر سر پری پوسیو تنگ تر بود که نتواند حشفه را کشادن آن را مرض فیموسیس نامند
و اگر تنگی زیر احلیل چندان باشد که بالا شدن جهت پوشش حشفه نتواند آن را مرض فیموسیس گویند آن وقت آن را می برند چنانچه رسم جهودست
و در قضیب اعصاب و شرائین و اوردهٔ و دیگر اوعیه‌های کلان بسیار اند تا مرور کند خون مصفی از خلط حیوانی در کاویرناس از کوریوکاویرنوسو در
قضیب شش عضله اند و قضیب توصل دارد بعظم پوبیس بیک رباط قوی **نوع بیست هشتم در ذکر ضلعهای جسم** بالای اس
جائیکه موها هستند و یرتیسی گویند و سوی زیر او کسی پوسیو تر از زیر و پیش سین سی پوسیو سجانبین قریب جبهه صدغین نام دارد و همه آنرا
که از موها پوشیده است کالواریا گویند و باقی و پیش خساره است که اجزائش بیان میشوند جبهه که ببالا است و زیر او عینین اند و عقب

آنها از تین و دو ونه واند زیرین ماسا مانش چهره و در وسط آن الف و در هر پهلو رخساره ها و شنگا نی که زیر الف است دهان و آنکه گشاده و بند
میشوند شفت و هر دو طرف آخرین او زاویه دهن و آنکه بسیار بالای لبها ست و سوبری لاتبوس و جز و بالائی موضع سبلت و جزو زیرین اینها
ریش و جزو کمی زیرین این لوک کولا یا ما یا و انام دارد و تفاو تیکه میان اس و نهو راس ست مسمی است بعنق که اجزای پیشین او جو کولو و پسین او
قفا و بالای او کا جا سو و در وسطش کو دا وی لادرا نو است و زیر عنق شروع نهو راس است تا شکم نصف که اجزای پسین او صدر و پیشین او
سینه است در صدر ضلع اسپا دوا و در سینه ضلع ثدیست و اجزای جانبین نهو راس پهلوها نامیده شود و در جزو آخرین سینه قعریست که
دهن قلب گفته شود و در سنجاست اسپیلاست بدانکه ابدو می در دو ضلع تقسیم باید به پیشین و پسین در پیشین چهار ضلع اند اول اریکا ستر نو
که از دهن قلب تا قریب نافست دوم نابی و آن تفاوتیست دو اصبع گرد ناف و ناف در وست سوم هیپوکاستر یو که از ابتدای ناف تا
پوبئیس ست چهارم ضلع پوبئیس همه آنست که در شباب از موها پوشیده میشود اما ضلع جانبین شش اند سه بهر پهلو اول مراقی که هم بر است و
هم بچپ است و ضلع اینها از زیر اضلاع میبند و زست دوم ایلیا واس که هر یک زیر مراق و نافست سوم ایلیا رکاس یا اینکلیس که بهلوی پوبئیس
هستند بالای فلیشو را و فخذ و بهمین قیاس پهلوی دیگر اما ضلع پسین شش اند دو اولین تو موس هستند یکی بهر طرف طرف پسین تنور البدن
برآیند سوم ضلع عظم عجز است که در وسط زیر قطنست چهارم و پنجم نا ولکاس که زیر عظم عجز هستند یک بهر پهلو ششم ضلع عظم عصعص است مسمی
برا ما دیلا اما ضلع شاخهای هر یک دست مرکبست در پنج ضلع ضلع اول عضد که جزو اعلی دستست از ابتدای ترقوه تا فلیشو را دوم ساعد
که از ابتدای فلیشو را تا رسغست سوم رسغ همه آنست با نگه دست حرکت کند باطراف چهارم مشط و آن جزویست که ابکار قاعده اصابع آید و طرف
پسین او پشت دست و طرف درونی او کف دست گفته شود و ضلع پنجم اصابع از ان اول ابهام نام دارد چراکه در جای قریب که از انجا نبض
دیده شود و اقعست دوم سبابه بسبب نشان دادن اشیا باین سوم وسطی برای وقوع او در وسط و کلان نیز گویند بسبب کلانی از همه چهارم بنصر
که درین انگشتری پوشیده شود پنجم خنصر که ازین دستور داریم صاف کردن گوش را اما ضلع شاخهای زیرین هفت اند اول فخذ که از ابتدای
تنور البدن تا زانوست دوم زانو که در تجاوز فخذ و قصبة الکبری متوصلست و قعریکه در زیر تجاوز اینهاست کورو انام دارد سوم قصبه که بطرف
پسین او کثیر اللحم است بار یکا جل و طرف پیشین او که قلیل اللحم است کانیلا نام دارد چهارم کعب که دو زوائد اند قریب رسغ پای یکی طرف برون و یکی
سوی درون پنجم رسغ پای که برای ضبط پای بکار اید و درین ضلع هرچه طرف پسین است آنرا کالکانا ر گویند ششم مشط پای که آن محل قیام اصابع پاست
و طرف بالای او پشت پا و طرف زیرین او کف پا گفته شود و ضلع هفتم اصابع اصبع اول را ابهام گویند و باقی اصابع پا نام خاص ندارند —

خاتمه

خاتمه در تدبیر ترکیب ادویه واخذ ادهان وطریق قرع انبیق وگلحکمت ودریافت مزاج وقدر شربت مرکبات وبعضی اوزان ولغات وغیره

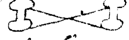
فائده در ترکیب ادویه باید که ادویه تازه واگر دوغیره پاک بوند وجدا جدا سایند تا قوت آنها ضعیف نگردد پس وزن کرده در هاون سحق کنند تا بهم آمیزند واگر بعسل معجون کنند باید که عسل خوش طعم خوشبو آب ندیده راکف دور کرده ادویه آمیزند ودر ظرفیکه قدری خالی ماند بکنند وتاکه خوب سر دلنشود سر ظرف نپوشند وتا یک هفته هر روز سر ظرف زمانی کشاده دارند تا بخار بیرون رود واز فساد وغلیان ایمن گردد وعسل که سبک لون ودروی دانها منجمد بود خوبست واگر قرص سازند بقدری آب که ملحق شوند سرشته قرص سازند اگر در قرص صمغ باشد آنرا در آب ترکرده ادویه مسحوقه آمیخته قرص سازند ودر سایه خشک نمایند وتا تجفیف هر روز آن را گردانیده باشند تا عفونت نگیرد واگر مطبوخ سازند مانند آلو وعناب را بشویند وگیاها وتخمها را پاک کنند پس اول حبوب واصول نیکوفته در دیگ ریزند بعده بزور پس فواکه وعقب آن گیاهها وبنفشه وپرسیاوشان ونیلوفر وشگوفه ها در آخر همه ها باید ریخت واگر افتیمون باشد آنرا در خرقه کتان بسته در وقت فرود گرفتن بزنند پس افشارند واگر ترنجبین وشیرخشت وخیار شنبر بود تر کنند وبآب گرم حل نمایند وبعد از انکه طبیخ فرو گرفته صاف کنند بر سر آن ریزند واگر با طبیخ سرداروبود چون ایارج صبر سقمونیا سورنجان ترید آنرا سائیده حبوب بسته فرو برند وعقب آن طبیخ نوشند یا بقدری طبیخ آمیخته تشرب کنند

فائده در ادویه که بنفشه یا بنفشه مربی باشد هلیله نینداز ند که هردو از کار باز میمانند بلکه ضرر میدهند همچنین صبر افیون در ادویه تا کوله جمع نباید کرد **بدانکه** حبوب ومعاجین وجوارشات مسهل فی الحال که ترکیب کنند استعمال نمایند وقوت آنها تا دو ماه نیکو میماند وسفوف هم تا دو ماه بر قوت خود میبود واقراص نیز تا دو ماه بر قوت میباشند واشربه بهمان وزرکه طلیا کنند بکار برند وقوتش تا یک سال میماند وطبیخ فی الحال که جوشانیده نوشند وچون ده ساعت بر وگذرد ضعیف میگردد وادهان تا که متغیر نشده استعمال کنند وبعد آن هیچ کار نیاید مگر دهن بلسان وموميائی هر چند که کهنه بود بهتر **فائده** در دریافت مزاج مرکبات باید که اجزای حاره وبارده ویابسه ورطبه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار عدد شربت آن حساب نمایند واقل از اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یکیست قسمت کنند وخارج قسمت را مزاج مرکب دانند **اما** دریافت قدر شربت باید که بعد تحقق وزن شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نمایند که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع ادو

سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمایند که سه درست و اگر فرضاً عدد شربات سی باشد و وزن مرکبات صد شربت آن مرکب ثلث درم بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد بعدد شربات که سی باشد **بدانکه** کیمیا صنعتیست که اگر بدان طور ادویه معدنی و حیوانی و نباتی را طیار کنند قوی العمل گردند مثلاً حب فولاد که شربتی او تا هشتاد دانه هست اگر بطور کیمیا صاف نمایند زیاده از ده دانه شربتی او نخواهد بود و عمل خوب خواهد کرد همچنین ریوند یا سنا یا جلاپا که یکدرم میدهند اگر صاف کرده دهند دو دانه بود و همچنین سوداوین را اگر ورق طلا یا ورق مرغ یا کلور دیا ئیس دهند یا آب مطبوخه طلا نوشانند انفس است چرا که از کوفته شدن بدیگر فلزات اثرش زائل میگردد و اگر بطور کیمیا طیار کرده دهند فائده عجیب بخشد و تا که بطور کیمیا طیار نشود خواص اوظاهر میگردد و نیز گلقند که چهار اونس کار کند اگر طیار کرده دهند دو درم کافیست پس و اگر بطور کیمیا طیار شود لطیف خوش طعم قوی الاثر باشد و در مقدار اندک عمل و در امراض صعب و اعضای بعیده انفع باشد و اثرش زودی باعضای ماوف رسد و در راه گم نگردد و کیمیا برای دو مقصد عالم گشته یکی ... بعنی کشاید و تحلیل نماید اشیای طبعی را از انجماد و چسپیدن دوم بر رونی یعنی عبیدن و علقت نماید فلزات ناقصه را و تبدیل به اشیای غیر خالص را بخالص و صلاح و ... اید انکه همه اجسام از سه چیز خالی نیستند نمک کبریت سیماب این از چوب معلوم میگردد اول چیز رطوبتیست مثال سیماب که حفظ چوب از سوختن میکند دوم چیز دهنیت مثال کبریت که با آسانی و ... میدهد آتش را و این هر دو در آتش سوخته میگردند سوم چیز نمک است که این بعد سوختن در خاکستر باقی میماند **انتباه** متقدمین فولاد را برای گداختن فقط در آتش می نهادند اما نمیگداخت حالا برای گداختن او کبریت می آمیزند چرا که بغیر ترشی فولاد نمیگداز و عوان ... آتش و کبریت ترشی کثیر است هرگاه که هر دو بهم آمیزند قوی شوند فولاد را خواهند گداخت **بدانکه** مردم پشمین خرقه کتان و غیره غیر می پوشند چنانچه سبب آنها نمله پیدا میگردید حالا شسته می پوشند و از نمله ایمن میمانند و نیز در جائیکه چوب شعیر داشته باشند خواب کنند شعری پیدا آید اگر چه شعیر در کسی جا بند بود همچنین اگر شکر را قوام کنند و وقت جوش شدید یکدو غلوله موم اندازند از جوش بازمانند و اگر از قاشقی که شربت خورده باشد همچنان ناشسته در ظرف شربتی اندازند جوش خورد در عرصه هشت روز **قول بعضی** طلا نقره و غیره تا که شگفته نشوند یا در الکحل یا الکالیس طیار نگردند خواص خود در تن نتوانند رسانید لیکن غلط است چرا که اگر فولاد را بغیر تدبیر مذکوره خورند رفع او پیلا سوتیس و غیره میکنند و نیز چهار اونس خمر که در وجه طبیع بود و اگر بر نهار نوشند رفع یرقان مینماید و نیز اگر قدری سرمه خام سحوق در آب یا در خمر خیسانند خواص مسهله و منقیه و در وی آمیزند و گفته تا که فلزات گداخته نشوند عمل بدی خود در جسم و غیره مشترک کردن نمیتوانند اینهم غلط است چرا که اطبا منع کرده اند که در ظرف فلزی عرق تقطیر نکنند ... تا که شگفته نشوند یا در الکحل و الکالیس طیار نگردند خواص خود در جسم سرایت نمیکنند اینهم غلط است چرا که جست و غیره مع سحوق الکحل در سرکه یا در آب لیمو اندازند جذب همه نشت او میکنند مگر فلزات و احجار تا که بر صورت اصلی خود هستند خواص مشترکی نتوانند نمود و قتیکه شگفته شوند بطور یکه کیمیا طیار گردند عمل کثیر خواهند کرد مثلاً اورد دیا و ... برای استسقا و قلعی برای ضعف کلیه و اعضای منی و مس برای سوزاک و اکسیر بود و اتیل برای جذام و نقره برای صرع و دوا ربکار می آید **بدانکه** اکثر قهار نگ و طعم و بو را حد میدارند اگر چه نباتات در طعم و غیره مختلف بوند پس ظاهر شد که عرق ... کدنگ خواص نباتات که عرق او یکسان میدارد و ضعیف الاثر است خلاف طبیخ که طعم و بو

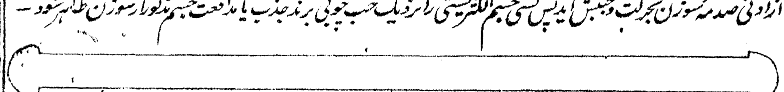
ولون آن نبات میگیرد و نیز قوی الاثر است و نیز عرق کار مسهل نمیکند خلاف طبیخ **بدانکه** اطبا برای تقطیر عرق چند ضوابط مقرر کرده یکی آنکه آنرا تبرا شسته
و قدری ترکرده کوبند که بدین وجه اثر او خوب می برآید اما اگر گل باشد نکوبند که خواص او میرود و با آتش نرم چکانند دوم آنکه در انبیق زجاجی
یا سفالی تقطیر کنند چه اگر در فلزی چکانند اثر فلز میگیرد و باعث اسهال الدم و نزله و غیره میگردد و اگر چه صحیح الجسم نوشد و طبیخ ادویه و سحق جواهر
و غیره در ظرف فلزی نیز ممنوع است سوم آنکه بسد مروارید طلا صندلین بجوهر نباتات یکجا کرده عرق بچکانند چرا که اثر بسد و غیره که صلب اند نخواهد آمد
مگر بطور کیمیاگری مثلاً اگر مصطکی و کتیرا در ظرفی کرده آب انداخته جوشانند کتیرا با آب خواهد آمیخت و مصطکی همچنان خواهد ماند و اگر در روغن انداخته
جوشانند مصطکی به روغن آمیزد و کتیرا همچنان ماند اگرچه دوازده ساعت آتش دهند پس در یک انبیق در یک درجه آتش عرق ادویه معدنی و نباتی
و حیوانی چگونه چکانیده شود چرا که برای تقطیر موم و روغن آتش نرم تر و جهت تقطیر آهن و طلا آتش سخت تر باید همچنین آب و موم نخواهد آمیخت مگر کتیرا
و روغن در آهن نخواهد آمیخت مگر با موم و مقناطیس کاه را جذب نخواهد کرد مگر آهن را و طلا کهربا نخواهد پیوست مگر زیبق چهارم آنکه انبیق زجاجی
یا سفالی یا برنج را بر آتش ننهند مگر در حمام آب گرم یا در ریگ که بظرفی پر باشد نهاده چکانند تا از قرب آتش محفوظ ماند و عرق خوش طعم قوی الاثر
برآید **بدانکه** خواص نباتات یا در جزو قلیل است یا در جزو لطیف پس اگر در قلیل است خواص او در عرق نخواهد برآمد باید که آنرا سوخته نمک طیار سازند
و اگر در لطیف است با آتش نرم عرق چکانند و عرقیکه برای بثور و جراحت و غیره امراض بیرونی چکانند و برای شرب نباشد باید که در انبیق فلزی
چکانند تا خواص فلز هم گیرد و نافع تر باشد **بدانکه** اگر در ریگ کاتا و آب که در ظرف سربی تقطیر کنند یا در رود و ارند سرکه تند خمیر طلی اندازند در عرصه کم ساعت
اسفیداج راست خواهد شد لهذا شرب آبی که در ظرف فلزی نهند یا چکانند منع است **طریق قرع انبیق** باید که اجزای مسحوقه را در قرع طین
کرده انبیق برو محکم وصل نموده بر کوزه نصب کنند و آن کوزه را بگلحکمت اندوده شده منافذ شعله نمایند تا بر اطراف قرع که خارج کوزه باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مائل و غیر مستقیم نصب کنند و زیر قرع آتش کنند یا آنکه قرع را در دیگ که در و خاکستر یا ریگ باشد نصب کنند و تحت دیگ آتش
افروزند و درین صورت اگرچه قرع مطین نباشد مضائقه ندارد چه ریگ یا با دمانند گل مانع کسر قرع اند و این را حمام یابس گویند و شرط تقطیر آنست
که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند دیگر آنکه تا وقتیکه رطوبت گلی که قرع را با کوزه اندوده باشند
رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با انبوبه انبیق محکم نموده در ظرفی پر آب گذارند تا از تندی بخار منکسر گردد و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است
و در تقطیر مائعات حاره باید که مائع مذکور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی
قرع در دست کسی باشد تا هرگاه که میل بجوش کند از سر آن گرم توان برداشت و بعد رفع جوش باز باید گذاشت **طریق حمام مائی** دیگی زبر
برآورده و سه پایه آهنی بلند در وسط دیگ گذارند و شیشه را بر سه پایه نصب کنند و آنقدر آب که شیشه چهار اصبع از و بلند تر باشد بریزند و سرپوش
بر دهن دیگ نصب سازند و در وسط سرپوش ثقب نمایند تا عنق شیشه چهار اصبع از وسط سرپوش بیرون آمده باشد پس منافذ را به خمیر
و پارچه محکم کرده انبیق بر سر قرع نصب کنند و آتش نهجی دهند که آب بتدریج جوش خورد و در پهلوی سرپوش ثقبی خرد نموده انبوبه ای بند دارند تا
وقتیکه آب در دیگ کم گردد آب گرم دیگر از این ثقب در دیگ توان ریخت تا بحد اول رسد **طریق گلحکمت** برای استحکام ظروف که تا

آتش ندارند گل کوزه گر یک درآب حل کنند پس آجر مسحوق زبل اسپ خبث الحدید مسحوق موی سر مقرض گل خطمی هر یک نیم آمیخته سه چهار روز
دیگر بر هم زنند پس باب نمک سرشته بکار برند دیگر که بهتر از دست موی مقرض ملح عجین زگال خطمی قشر بیض مکلس خبث الحدید هر یک یک گل
پاکیزه دو دیگر قوی تر خاک کوزه گر را بقدری کاه کوفته نمک مسحوق خاکستر بخته آمیخته بآب خمیر نموده بکار برند صاروج الحکمت که برای
سد وصل مستحکم است خبث الحدید گچ برابر بخون گوسفند سرشته بکار برند اگر بجای خون بیاض بیض یا آب سریش یا شیر نمایند شاید و در شد وصل
... انبیق نمک مسحوق به بیاض بیض و گچ بخته بآب سریش یا به بیاض بیض انفع و آهک مدقوق بقدری پنبه کهنه بصفرت بیض سرشته محکم است
... صفرت و بیاض بیض اگر شیر کنند بهتر طریق تحیت گوی در طول و عرض و عمق یکدرعه کنند و سه حصه آنرا با چلد شتی پر سازند و چیز
ت خواهند داد بر و نهند و با چکد شتی دیگر پر دگذارند که از زمین یک درعه بلند باشد پس آتش دهند ذکر اسم بعض ترکیبات
وبی الکولیزار آنکه بتکرار چکانند تا که روح لطیف ماند اسپرتو الکولیزار آنکه روح خمر را بتکرار چکانند و چنان لطیف شود که اگر از غرفه زیر
... رانند شعله گیرد و همه بپرد و بر زمین نرسد و جائیکه مروارید وغیره را الکولیزا نوشته مراد آنست که چنان سحق بوند که بحس لمس نمایند آمالکاما
آنست که طلا یا نقره یا رصاص یا سرب در زیبق آمیزند و سفوف گردد و چون در بوته کرده بر آتش نهند زیبق بپرد و آنها سوخته خاکستر شوند
... آهن و فولاد و مس نمیشود ابدولکورار آنست که کسی شی که از ابقر یا تیزاب طیار شده باشد آنرا با آب ساده مکرر شویند تا طعم او در آب
نیاید اشتراهیر آنکه جسم لطیف وحید کسی شی بوسیله لیکور وغیره مناسب آن بر آید و مناسب برای آن گفته شد که همه لیکور برای بر آوردن
جسم لطیف همه اشیا لایق نیستند مثلا عصاره جلاپا بغیر روح خمر نمی بر آید و عصاره سنا با آب می بر آید و بخمر نمی بر آید نمک تا رتر و اگر در آب آمیزند
تین تو را سنا و کین کین بر آرد و اگر بخمر آمیزند نخواهد بر آورد الودیر ظرفیست که در وصاف مینمایند و کشته میکنند ادویه را افلاطونی قرع انبیق است
پریسی پیتار آنست که شی بشی دیگر چنان مخلوط شود که اخذ آن نگردد بودقات و بوطق بوته بطن الفرس زبل تازه اسپ حمام ماریا
حمام بالیس و یکاستار آنکه عرق وغیره را در ظرفیکه مائل بیک پهلو نهاده باشد نهند تا بطرف پهلوی دیگر رود دی لوتار احراق شی است
که در و شوره وغیره آمیخته در ریتورت یا در بوته کرده چکانند دیزبیر آنست که کسی شی بر آتش معتدل نهند تا صاف شود دیلیکار یا ریسولو
آنست که کسی نمک را در جای نم یا شی رطب گداخته نمایند ربکیتی فیکادو آنست که شی را چون چکانند غلیظ بر آید و چون بتکرار تقطیر کنند رقیق
و صاف گردد سرکولار آنست که شی مقطر را در ظرف سیرکالتوریو پر کرده تقطیر کنند تا که روح لطیف ماند شکل ظرف سیرکالتوریو

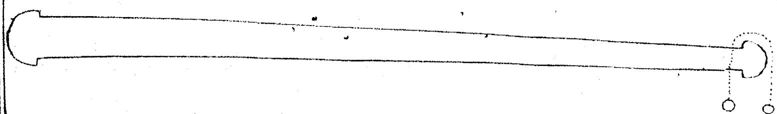


زیر هردو آتش میدهند تا انکی صعود کرده بدیگری رود و از آنجا بازگشته درهمون آید تا وقتیکه آب سوخته شود و روح بماند
سیمنتیتار آنکه ته بته براده مس و گوگرد مسحوق نهاده سوزانند فیشار کثیف کردن شی لطیف است فیلتر آنکه در کاغذ سطبر یا غربال یا
ظرف آنرا کجکفه یا ئیت را برشته وغیره تقطیر کنند تا آب صاف بر آید و رسوب بماند کالسینا آنکه شی را بر آتش بزانند یا در آتش سوزانند
آتش خواه قوی بود چون انکشت و هیزم یا آتش بوتین سیال باشد چون روح تراشنده که تیزاب شوره یا کبریت است پس اگر در آتش گداخته
سوزند آنرا کالسینا گویند و اگر به بخار آب مغلی دارند تا که ابخره او نفوذ کرده قابل سحق گرداند آنرا کالسینا سالوفیلوزوفیا نامند مثلا اگر عظم

دیا وغیره را در آتش سوزند و عظم سوخته که بند و اگر به بخارات مغلی دارند تا که چنان نرم شود که باصابع سحق گردد کالسینا سا لوفیلوسوفیا گویند **کوهوبار** آنکه عرق مقطر را باز در شیشه که دردش باشد انداخته تقطیر کنند بتکرار چهار پنج مرتبه **کریستالیزار** آنکه نمک را در آب گداخته بر آتش نهند تا که قشر بر و ظاهر شود پس از آتش فرود گرفته در مواضع نمناک دارند تا منجمد گردد **کادینو** ظرف مثلثه مضبوط تر از ظرف گلی است که در آن نقره وغیره گداخته میشود و صاحب کیمیاک در و چند ادویه طیار مینمایند **کرانولار** آنکه شی گداخته را در آب سرد اندازند تا منجمد شود **لیویزار** آنکه چیزی را سحق کنند که ملمس محسوس نگردد **لامبیق سکوس** ظرف شیشه یا سفالیست که یکی بر دیگری نشیند و همه یک ثقب بزیر داشته باشند تا بخار یا دود شی که در آن طیار سازند در انها صعود کرده بر پهلوی ظروف چسپد **بدانکه** اجسامی که بسبب اصطکاک او زمانی هر چیزی قوت جذب و کشش آرند آنها را الکتریسیتی خوانند چون کهربا لک ال کبریت زجاج طلق ابریشم جواهرات پوست سنور پوست ثعلب وغیره مثلاً اگر یک قطعه کهربا یا لک یا قطعه زجاج که سطح او صاف باشد بپارچه خشن پشمی و درو اصطکاک کنند و نزدش فوراً پرچه کاغذ یا رشته یا برگ کاه یا ورق طلا برند سوی جسم مذکور منجذب شوند وقتیکه بسبب قوت جسم الکتریسیتی جسمی دیگر حرکت کرده بدان ملتصق شد بعد زمانی قوت جذب از جسم الکتریسیتی رفع میگردد در همین وقت اگر باز جسمی که از و جدا شده نزدش برند بجای جذب دفع آن خواهد کرد و بعضی اشیا اند همین که بجسم الکتریسیتی منجذب شده ملتصق گشتند همان وقت از وی فرار میکنند و این حرکت جذب تحریک و مدافعت از جسم الکتریسیتی که کلان باشد بوجه احسن ظاهر میگردد پس برای دریافت خواص مذکوره از جسم الکتریسیتی بشکل استوانه سازند از لک یا کبریت و اگر از زجاج سازند باید که آنرا خالی دارند و ثقب قطر او کلان بود پس اول از تجربه آن از مانی پیش آتش نهند تا نمی از سطح او زائل گردد و عوض اشیای اصطکاکی رومال پشمی یا ادنی یا جلد بهائم بهتر چیزی که اصطکاک او بر زجاج اثر کثیر میکند مرکب از زیبق و رصاص یا زیبق و جست است غرض هر شی که باشد خشک بود و اول آن شی را پیش آتش نهند پس بکار برند **بدانکه** وقتیکه استوانه را بسبب اصطکاک تحریک کثیر میشود سوای جذب مدافعت دیگر عجائب هم ظاهر میشوند چنانچه اگر در مواضع مظلم تجربه کنند از هر موضع سطح شراره آتش ظهور مینماید و بر هر سمت سطح ریزهای آتش بقدری صدای حرکت کنان مرئی میگردند پس اگر درین وقت از یک سر استوانه تا سر دوم حبوب فلز برابر برند ریزه آتش از استوانه برآمده همراه حبوب خواهند رفت و اگر بجای حب فلز اصبع برند ریزهای آتش خواهند برآمد و قدری رنج باصبع احساس خواهد شد و اگر بشره نزدش برند چنان احساس شود که کسی شی مثال نسج عنکبوت مس بشره مینماید **شکل** سوزنی تهیه از فلز سازند و در هر دو سرش دو حب از چوبی خشک طیار کرده بورق طلا غلاف نموده نصب نمایند پس وسط سوزن را بر سیخی نوکدار چنانکه از ادنی صدمه سوزن بحرکت و جنبش آید پس کسی جسم الکتریسیتی را نزدیک حب چوبی برند جذب یا مدافعت جسم مذکور از سوزن ظاهر شود —



شکل دیگر در یک سر دسته زجاجی از برنج ساخته نصب کنند پس دو حب دیگر از چوبی خشک ساخته در دو تار فضی یا در دو رشته ابریشم که آنرا بآب نمک آلوده خشک کرده باشند بسته از حب برنجی معلق سازند وقتیکه نزدیک حب برنجی کسی جسم الکتریسیتی را برند پس دو حب در آن وقت از یکدیگر دفع خواهند



طریق اخذ عصر نباتات که بعصر برآید اول آن را باریک کوفته قدری توتیای سبز آمیخته ساعتی بگذارند آب بیرون آید **اخذ
آب زقوم** در ساقش نزد بیخ شگافی کرده قدری انگزد نهند و شب بگذارند و صباح زیر شگاف ظرفی گذارند و انگزد برآرند رطوبت
برآید و در ظرف جمع گردد اگر دران رطوبت قدری نمک آمیزند منجمد نشود و الا زود غلیظ گردد و همچنین در هر عصر **اخذ روغن** اگر بزور باشند کوفته
قدری آب گرم پاشند و بآتش گرم نموده فشرده برآرند و اگر اوراق و اغصان و ازهار بوند پس اگر یابس باشند شش چند آب ریزند چهار مانده
صاف کرده همچند آب باقی مانده روغن آمیخته جوشانند که روغن ماند و اگر تازه بوند کوفته آبش گرفته همچند آب روغن آمیخته پزند که روغن ماند و اگر تازه بوند کوفته آبش گرفت
هموزن آب روغن آمیخته پزند که روغن ماند آنچه متعارفست این است که گلها را در روغن کرده در آفتاب نهند بعد هر هفته صاف کنند و گل تازه اندازند سه بار و اگر زیاده تکرار کنند
قوی تر شود لیکن این از اول اضعف است **اخذ ادهان مطیبه** چون بنفشه و بهار نارنج و دیگر گلها باید که لب لوز مقشر همراه بنفشه وغیره در کیسه
کرباس نموده بدست مالند چون رطوبت جذب شود لوز را خشک کنند و باز همراه تازه آن چیز بدستور کنند تا که چون ریزه کنند لون و بوی
آن چیز درجوف او ظاهر گردد پس خشک کرده سائیده روغن فشرند اگر لوز معطر کنند روغن بغایت معطر گردد همچنین همراه صندل وغیره
نیز ترتیب توان نمود اگر خواهند جای لوز سمسم مقشر یا فستق سازند **اخذ عرق گلاب** بر دهن پایه مسی خرقه باریک بسته بر خرقه ورق
گل گسترند و بالایش طبق مسی نهند و بر طبق قدری ماء گذارند و بر ماء انگشت نهند و پایه مذکور در ظرف پر آب دارند عرق در پایه خواهد آمد
گلاب قسم اول در دو من ورد صندل سفید سه درم مشک بعد درم عنبر نیم اسکر ولوا فرووده کشند و چهل روز در آفتاب دارند
اخذ جسد خراطین خراطین تازه یک من پیه گوسفند سائیده شیر گوسفند تکا هر یکی دو سیر عروق الصفر زهره گاو هر یک یک سیر عسل شش
سیر انداخته ازان نان چند پزند و در کوزه با انگشت بسیار آتش کنند چهارده پاس بدهند و انبهای نحاس ازان جدا شده و مادر وند بعد سرد
شدن برآورده شسته باز گداخته نگین سازند لابد اگر بار بدست گیر و ضربه نرساند **ذکر بعض ادویه** وغیره **بزور اربعه بارد**
کلان تخم خربزه تخم کدو تخم بادرنگ تخم خیار **بزور اربعه بارد خرد** تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه اسبغول **بزور ثلثه** تخم بادرنگ تخم خیار
تخم خربزه **بزور اربعه حار کلان** انیسون کرویا بادیان کمون **بزور اربعه حار خرد** تخم کرفس دوقو نانخواه سالسا یا کاردو
بزور اربعه قابض خرد تخم ریحان بارتنگ کنوچه اسبغول **اصول اربعه** بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر **اصول خمسه مفتحه**
بیخ کرفس بیخ بلیون بیخ بادیان بیخ دوقو بیخ سالسا **عرق اربعه** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق گلاب **عرق
مصرع** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق ستاور عرق ایسکابیوزا عرق بو ادیس **عرق صرعی** عرق اشترغار عرق گل لاله عرق
ایسکابیوزا **ادهان مقوی** معده روغن افسنتین روغن مصطکی روغن سنبل روغن به **صموغ اربعه** اشق سکبینج مقل جاوشیر

لبوب اربعه مغز چلغوزه مغز بادام مغز جوز مغز فستق **البان خمسه** شیر زن شیر خر شیر گاو شیر گوسفند **شربت اربعه** شربت بنفشه
شربت نیلوفر شربت گاوزبان شربت ورد **گلهای اربعه** گل گاوزبان گل سرخ گل نیلوفر گل بنفشه **گلهای ثلثه مفرح قلب** گل
بنفشه گل گاوزبان گل بوکلونه **گلهای مفرح** گل گاوزبان گل بنفشه گل سرخ گل بوراینس گل گاولیلیاس **گلهای کارمیناتیوا**
گل بابونه گل بوبادران گل شبث گل اکلیل الملک **احجار الثمینه** لعل مروارید فیروزه کهربا **نباتات اربعه ملینه** شانه سلق خطمی بنفشه
ادویه دیوریتیکا کرفس بادیان هلیون سالسا هوبینس زیلیار بیرا **ادویه ایمولی اینتی** خطمی خبازی ایرسا اذان الفار جیکا تاسینی
سیوسلیکا مرکوریالیس قطلف **ادویه کاپیلاریس** اونیکا سفید پرسیاوشان لنیکو یاسیر دینا ابروالویره کیترایخ قسب اسارون
ادویه دولیپ ترار یا غافث سانیکولی دبی لیبانوس بیاسفن **ادویه کارمیناتیوا** بوبادران شبت سداب اکلیل **ادویه کالیتیبالیس**
اسطوخودوس اغودیج سالوا اشکطرامشیع **ادویه همیاتیکا** الوتا توریلوکا سنه آبی تیکا بوبادوس **ادویه سیلینی تیکا** کبرخوده اسقولوقندریون
توردن ماذریوس **ادویه مختصه خون** قرنفل بسبائی گل سرخ بنفشه عرق السوس اتاغانس مصطفی مولد خون اند گاوزبان شاهتره مصفی خون اند فوه
مدر لغول زائد و معین بر و منع حل است صندل سرخ گل ارمنی دم الاخوین حابسه خون اند **ادویه مختصه صفرا** ریوند هلیله زرد گل خیری زعفران
کمافیطوس حماض اترج مرابح حب حلکه توایرقان اند **ادویه مختصه سودا** اخریق اسود سنا بسفایج اسارون سرخس فاشرا کبیرا **ادویه مختصه بلغم**
شحم حنظل غاریقون قطلف قثاء الحمار **ادویه مختصه دماغ** کهربا عنبر مروارید مرجان زمرد نیلم نقره عود صلیب خشخاش نیلوفر **ادویه مختصه مو**
پرسیاوشان اشنه قیصوم **ادویه مختصه چشم** وسر هوفاریقون آذریون بابونه زعفران یاقوت طلا **ادویه مختصه گوش** آذان الفار
بخور مریم **ادویه مختصه دندان** اصل الترمس نمک حب الصنوبر **ادویه مختصه ریه** حشیشة الریه خشخاش بری خطمی فراسیون **ادویه مختصه قلب**
جوزبویه اترج بلادر زعفران جدوار هوفاریقون راسن غار رمان سفرجل نارنج بسباسه بادرنجبویه ذهب **ادویه مختصه کبد** قرنفل لسان الثور
صبر اقاقیا عرق السوس هلیون فوفل زبیب **ادویه مختصه مراره** غافث کمافیطوس زراوند قنطوریون **ادویه مختصه طحال** خربق بسفایج سنا
طرفا اسارون اسقولوقندریون طرطیر پرسیاوشان لاجورد حجر ارمنی **ادویه مختصه معده** زنجبیل کرویا جوزبویه کمون سیسالیوس جنجل
اسقیل لوف الحیه **ادویه مختصه کلیه** ساطریون ثعلب مشک بهمنین بادلو بیا جوزبویه **ادویه مختصه انثیین** نرگس هلیون ثعلب زنبق
نیلوفر مشک **ادویه مختصه مثانه** کاکنج سنا مرمکی لحیة التیس حب القلت حجر الیهود حجر الاسفنج **ادویه مختصه رحم** زراوند مر انگر مسوس فید
اسارون حجر الاسفنج الکتمکت فاشرا بادرنجبویه **ادویه مختصه امعا** لباب فاشرا جدوار کشوث علیق **ادویه مختصه زبان** لسان الثور
لسان الکلب لسان العصافیر **ادویه مختصه مفاصل نقرس** رعشه سورنجان خروع بوزیدان عرطنیثا **ادویه مختصه ناخس و**
ذات الجنب بادآورد سکاعی قرصعنه **ادویه مختصه اورام و بثور** سلعه بخور مریم لوف الحیه اشراش سکبینج غاریقون بصل توم
ادویه مختصه جراحت هوفاریقون عی الحمام غافث **ادویه مختصه قروح و جروح** خطمی اکلیل زبق صبر مر کندر دم الاخوین صمغ البطم انزروت
مصطکی **ادویه مختصه جرب و حکه و قوبا** حماض بسفایج اسقولوقندریون ابهل **ادویه مختصه نهش هوام** لوف الحیه برای نهش افعی

شوک الجمال برای لسع حیه حشیشة العقرب لون لسعیه درونج گبر زراوند طویل برای لسع عقرب نافع ذکر اسم بعض ادویه مرکبه استی بیود
السین تیاوری کین تلیو اکوابید یکیا نفوع کین تلیو اشمد مدبر کروک کین تلیو آرنا پراکنا مرکوریو شیرین اکواسیکا البقر
استرون دوبلیکا دوتین توراسرمه و سیده و عنبر الیسکوما دوس دراکوئیس لیکوریا روغن که از سرمه و سکیبوری چکانند اسید و
الیسوریبو روغن سرخ که از توتیای سبز و فولاد طیار شود آلیمنیتی دوکودی وینوس روغن که از کبریت و مس طیار شود آجیبو
اسیریبو دیتال اسیریتوا و نیوپرسیال نمک ترش و الکائی خمیر کننده همه اشیا انتیمونیو مکتو ریزادوگل الیستی بیو اونکوری
سیمیزال ... دیا فرنتکیه اور ونیو تاویل تین توراوری و نزد بعضی دهنیت که از معدن برآید و تریق و غیره آغشته بودکوا بینا
اعنی اونکنا ایپی تیمابار دنتنا دمبر یا پاسیا سیمای مرکوریو شیرین که ده دوازده بار کشته باشند پراتا یوتاویل تین تور ابا
نزد بعضی فضه است که از معدن برآید سبز و ارتیکو حیوانی لحم افعی ماتیادی فلور او کو انتیو بانیادی فلوره تریاق ماکنا تاقی کبیر
تبرماسا انتادتبر ابید یکیا کروک کین تلیو توربیت میتیرال مرکوریو که در روغن گوگرد طیار کنند و اکانو آماسادو مرکوریو
شیرین دیاسیلیتی تاسون مرکوریو دیا فرنتکو فیش زعفران معدنی انتیمونیو کلس زیلاتهیو فر استوسال و تیزیولو
ستات قیلو وقال ادویه که از طلا و فولاد و سیماب مدبر سازند سال دو بیو بوس دکانو دوبلیکا دو شیر کبریت یا تیسنر تیکو بریت
شنگرف سرمی سینابری انتیمونیو کودریس ماء الزرین کالومیل مرکوریو سولیمیادو کولکوتار توتیای سبز که بعد چکیدن عرق
در خود هیچ اثر ندارد کابوث مورتون همه اشیا که بعد تقطیر عرق یا طبخ یا نقوع یا احراق مانند و در خود هیچ اثر ندارند و تیزیولو برانکو
نمک و تیزیولو و تیزیولو فولادی نمک و تیزیولو ماتیس وارونج انتیس کاتتارا ادویه که از سرمه و نمک شاره دوده یا کرده طیار شوند
دولیج سنگ اسفنجی که در کلیه یا مثانه آدم پیدا شود همیار انتیمونیو کرو ک کین تلیو ذکر بعضی اسم امراض اعضا و غیره الوپتا دوخس
الکالیکو مجوف جاذب اوری نول ظرف لول دار البکار یفیکا سوئیس شرط زدن آنتراس آبله بهری ایمبری پوتا تصدیع نیمه
ایمبی ایماسل ایند و ماوس صلب آگور دو بیدار شدن ابتر کاذیتی سنفاوت استا ماصرع تیبی آنه ماربو اسکور بوتیو لثه دامیه
انسا وجع الفواد البور کینتوس ورم صفراوی گلو باوجع یابی وجع اوبتالمیا رمد و غیره استرانکوریا تقطیر البول امپیر میتا ناقص
روح اتیکمیو خناق انیتر لیاد و سرعت نبض اوبتیکو عصبیت که از چشم بچشم دیگر آمده بطور تقاطع و باز تقسیم شده بهر یک چشم متعلقه خود
رود ایسپی نیلا غضروف حنجری آاورتا شریان ماکنا اسفین تیر عضله مقعد که انبساط و انقباض او نماید و در مثانه نیز می باشد ایکرو
بیتی یا منکروس یافته شده ایپی کالوز و غضروف پنجی حنجره موضع او در بیخ زبان انیکیس قص انیر کوستائیس اضلاعی امبولنیتی عرق
که از آئورتا و کلیه اتصل شده شاخها گشته در غدد دارو ندو باز یک عرق گردد آید و می شکم و مراق البطن او سیتر انلیست انگلوی مثانه
ماتحلیل اسید پرمی جلد بالای انتر فیمی نیوگرد آن یو تین سیال توت بیدولیتا شدید یوحوس رحیر باریتا دانقل اوپستیوس
ورم مدور کلان تیپریش بلسان طبعی رفع یا نکریا او عیه ایست غددی و در تشریح گفته شد یا تحزیا تیکو ماده که از یا نگریا بیخته شود

بروتخیوا اوعیہ دموی کہ در ریہ اند پیری کرانیو جلد بالائی قحف پیریکاردیو اوعیہ ایست غشائی مجوف کہ در و قلب میماند پیریتینیو بعربی
باریطون گویند و در تشریح گذشت پلیورا غشا است در تشریح گذشت پیا ماتر غشا است باریک محتوی بر ہمہ دماغ پار اسنا تا غدد و اند در تشریح گذشت پوبیس منبع
عانہ کہ از موی پوشیدہ شود پورتا رگیست کہ از جگر برآید پومونیکا اوعیہ ششی پور اختناج میوموز دو می نو رسیند و
منعص باخمار پولیمنتو تا بار ویلو کہ از مار تاریا ارضی تیمپوراتیس عضلہ اولین فک سفلست و تا زیر جلد قحف نیز رسیدہ صدغین
رانیز گویند نہوراس از ابتدای زیر عنق تا زیر اضلاع است و ہرچہ در وی از ورید و غیرہ گستردہ آنرا نہوراسیکو گویند ترانسو سپال نتکسہ
جوکولار ورید دومی عنق جوکولو اجزای پیشین عنق و ہرچہ در و آید آنرا جوکولار گویند دلفین سیو محافظ دیا فراغما عضلہ اند کہ از وقبا
ظہر آمدہ در کمر و ناف منتشر گردند دورا ماتیر غشائیست صلب تحت قحف دی انیتیریا اندرونی دیا فرنتیکو معرق مفتح مسام
رافیہ یدہ وس سردی بخشندہ را باد بلا ضلع عظم عصعص ریدیو زند اسفل و غشائی شحمی انیز گویند سیفو تیس غضروف خنجری
سنر پر پیس غب سین سیر ابنو بت سولو سالو حرکت سیبتو ترانسو سیو پرہ نتکسہ سین تورا در سیفالیکا نیفال سولیکا دماغ
ترتوی فشار انشاندہ بزیر فونت داغ فبینیا منسہ قوی فورتو قوی عادی فیدو ربدبو فاسیتو نفرت فوکو سالواری لسم
فلیشو راریج کبریت تیو ادی کبرتیت حیاتی روح کوتنا نارلیس عادی کوبند با ما حی لثقہ کانالیب تیکو قسمی سناستے
کاکو حیبا قسمی استسقا کانیاد اقصبۃ الکبری کا سکو کاسہ کاوا ورید کہ از بطن ایمن قلب برآید کوادریل ورک کوتیکولا جلد بالائے
من کادیرا اعظم عانہ لیو کولنج لیسا مرض الاکار تو عریض لومبا لیس قطنی لو موشانہ الگویند و ہرچہ از عصب و غیرہ دروی آید آنرا
عصب و غیرہ لومبا لیس خوانند لبکا دو رباطی مومیائی حیوانی روح مور دی سیم خدمو لور انسان ما کنا رگیست بزرگ کہ از
عضلہ جیب قلب برآمدہ میلنی نیس غشائیست کہ در دماغ میماند مینکنی سبانی ماشیلا ریس غدد اندیہ فک اسفل میان حنجرہ
و عظم گوش منیر ایرکا و ریدہ مراقی مسیدی استیلو غشائیست کہ تقسیم سینہ کند نارکوتیکو منوم نوکا گدی ناء فار یو عشی یانفرت غذا
نو تا غیر خالص دو لاتیل لطیف و نفیتو ریڈادی کثرت ریح دبر بلاس اربیہ واکار و رونس قوی ہیمیانیکا طبے ہیمیوسیا
ہمیوب نرلیس ربو کہ بسبب خون غلیظ شود ہیلیو کاستریکو از ابتدای ضلع ناف تا پوبیس ذکر بعضی اوزان فارسی و عربی
و ترکیبی و غیرہ اوقیہ دہ درم استار شش و نیم درم نزد بعضے چہار مثقال ابریق دو من نزد بعضی پنج رطل الیوانوس یک نیم اوقیہ
انتولوس یکدانگ نزد بعضے سہ قیراط اکسوبافن ہشت قیراط و در روغن شانزدہ درم و در خمر سیزدہ و نیم مثقال و در عسل بیست چہار مثقال
اولیقون دو اوقیہ انطالیق ہفت ہزار و دویست مثقال اناب در عسل دو نیم رطل و در روغن یک نیم من اسکرو پلو دو سرخ و نزد بعضے
پانزدہ سرخ اونس دو نیم تولہ نزد بعضی سہ تولہ و نہ ماشہ و اگر دواسیال باشد چون اسیر تیہ و غیرہ چہار صد و ہشتاد قطرہ آثومی تا و آ
اسکرو پلو برنج دو خردل بندقہ درم نزد بعضی مثقال باقلا یونانیہ نیم درم باقلا اسکندریہ نہ قیراط باقلا مصریہ درم بہلولی
چہار درم پل شانزدہ درم حجان ثمن یک من بروار در ادویہ یک و در عسل چہار مثقال پروار صغیر درم بوریتو یک کف

تعداد او از دو تا سه درم پوند دوازده اونس اگر سیال مانند سیرپ و غیره باشد [illegible] ت صد شصت قطره ترمسه دو قیراط توله دوازده
ماشه ٹانک سه و نیم یا چهار ماشه تام هشت دانگ نزد بعضی شش دانگ جو چهار ارزه جوزه نه درم نزد بعضی چهار مثقال جوزه طبیه
یک مثقال جوزه ملکیه شش درم جیر سه ماشه جوبین نه صد مثقال جیره بیست چهار قسط نزد بعضی چهل هشت قسط جیره صغیر
چهار قسط جیره انطالیقی چهل و هشت قسط جوزق جو سقاسه رطل حبه چهار ارزه که سه حبه را دو گهونگچی معتدل المقدار میشوند حمصه
دو درم حاما صغیر دو مثقال حاما کبیر سه مثقال خرما یک درم خرم شش مثقال نزد بعضی قدری که کف دست را پر سازد خرنوب
تا خرنوب [illegible] حبه دانق چهار حبه و دینار شش ماشه دانه سه دانه را یک سرخ میشود و بعضی قدر فلفل یا حنطه نوشته دام خام
چهار درم دام پخته شش درم درم سه و نیم ماشه درهمی یک مثقال درهم سنگ چهل ارزه درهم سیم پنجاه و چهار ارزه درهم طلا صد
ارزه دوزق سه رطل نزد بعضی چهار و نیم رطل نزد بعضی دو قسط درام سه ماشه و شش سرخ نزد بعضی پنج ماشه و پنج سرخ اگر سیال باشد مانند
سیرپ و غیره شصت قطره دانگ هشت حبه رطل بیست دام پخته نزد بعضی یکصد و بیست هشت درم نوشته رطل بغدادی نود
مثقال ساموناسه دانگ سیر پانزده مثقال نزد بعضی یک من سیر طبی چهار و نیم مثقال سیر شاهی بیست یک ماشه سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام پخته سیر اصفهانی پنجاه و دو دام پخته سکرجه شش استار و چهار دانگ سکرجه کبیره
نه اوقیه سکرجه صغیره سه اوقیه سکرجه سبوجه است شعیره دو ارزه صدرفه نه اوقیه طسوج دو حبه طالیقون یکصد و بیست و پنج رطل عرد هفت
اوقیه عرایا یک نیم تا دو دانگ فلجیارین یک نیم درم فیاسارون هفت مثقال فوطوبی هفت یا نه اوقیه و در خمر دو اوقیه و در عسل
سیزده اوقیه قیراط سه یا چهار حبه قبضه شش مثقال قسوارطل قسط سوسی صد و پنجاه مثقال قسط انطالیقی صد و سی و پنج مثقال
قفیزه بیست و پنج من نزد بعضی چهار کیلیجه قسیفون دو نیم مثقال قوالوس سه اوقیه یا در روغن دوازده و در خمر پانزده درم قنطار
یک هزار و دویست اوقیه نزد بعضی آن قدر طلا که پوست گاو از آن پر شود کرسنه سه قیراط کف شش مثقال کرمه شش قیراط نزد بعضی
ربع درم نزد بعضی ربع مثقال کرمه شامیه سه دانگ نزد بعضی سه قیراط کیلیجه یک من هفت ثمن یکمن کیله سه صد درم کیل سی شش درم
کاناو چهار رطل کوارتیل یک رطل کاراقو آن قدر که در کانته برداشته شود کرانوتیک و ثلث حبه لیبر یک رطل ماشه هشت سرخ ملعقه در ادویه
یک و در عسل چهار مثقال مثقال چهار و نیم ماشه مثقال صیرفی سه مثقال آنرا چهار مثقال طبی میشود مکوک سه کیلیجه من طبی چهل دام پخته
من شاهجهانی شش من شاهی نزد بعضی دوازده من تبریزی من شاهی بیست سیر اصفهانی نزد بعضی یکهزار و دویست مثقال من
تبریزی چهار سیر اصفهانی نزد بعضی ششصد مثقال من خانی چهل سیر اصفهانی من مکی یک و نیم سیر اصفهانی نزد بعضی یکصد و شصت مثقال
من رومی هشتاد وقیه من مصری من انطالیقی شانزده اوقیه من سکندرانی سی اوقیه من فطری بیست دو اوقیه نزد بعضی صد
هشتاد مثقال مشر بهشت و ربع استار مشت تا یک اونس ماون یک اونس نوات دو دانق ناطل نیم رطل دو استار نزد بعضی
دو اوقیه نزد بعضی هفت مثقال نسطوون کبیر سه اوقیه نسطون صغیر شش درم یک چهار یک آثار یا و بالا نزد بعضی چهارده سیر که

یک سیر را پانزده مثقال میشود **ذکر بعضی لغات وغیره** **اکال** خورنده و قرحه کننده **اصل** بیخ **اصول** جمع اصل **اغصان** شاخها
اکلیلی اسم درز سر **اکلیل** مراد از و در ادویه شگوفه و بار نباتات **اکله** و **اکالیل** جمع اکلیل **آجام** نیزار **ادق** باریک تر **اتخن** غلیظ تر
ام رقیقه و **ام جافیه** اسم اغشیه دماغ **استقامت** راستی **اغراس** رطوبت لزجه که بر سطح درونی امعا باشد **الآت** آلته **فک**
انیاطهیه آب نیزار **انکباب** داشتن عضو بر بخار طبیخ ادویه **آبزن** نشاندن بیمار در طبیخ ادویه یا در آب **اکتحال** کشیدن چیزی در چشم
استنشاق کشیدن چیزی رقیق در بینی **اجوف** عرقیست که از محدب کبد رسته **ابهر** و **ادر لیطی** شریان کلان که اصل جمیع شرائین است
احشا اعضای درونی شکم چون معده کبد ماساریقا سپرز امعا **اواری** جمع آریه آری نفقیه که دندان در وی محکم رست **ابازیر** ادویه حاره
و اشیائیکه در وحدت طعوم غالب باشد و اطلاق این بر اشیای طب آمده چون پودینه و تره و کشنیز تر و حلبه و شبت و غلاف **توابل** **آلوبیت**
بهتری **ابهت** بیاری **احمر قانی** شدید الحمرت **احمر اقتم** سرخ مائل بکدورت **احمر ناصع** زعفرانی **اشقر** زرد مائل بحمرت **اشهب**
شبیه پوست ترنج **اشهل** سرمئی **اصابت** وصول **اخدعین** دو عرق که بر عنق موضوع اند **اقرع** گنجه **اعتناء** شمار داشتن **انسکاب**
ریختن **ابناعت** فرو بردن **انمله** پوره انگشت **اقطار** اطراف **اشعه** شعاع **امارات** نشان **افاویه** ادویه خوشبو چون قرنفل وغیره
انخلاع بر آمدن **استلقا** بر پشت خفتن **اظافیر** جمع ظفر **ابط** بغل **اربیه** بن ران **اسره** ناف شکنج و چین تن **ایسر** چپ **ایمن** راست
اردهالیه مرکب جد لفظ است آرد یعنی دقیق با یعنی و عنق تازه **الآن** الحال **انطلاق** نرمی **اعتقال** قبض **التقاط** چیدن **انصاف**
وصف **احتما** پرهیز **الوقر** غبی **ابتلاع** بلع **اقتصاص** تنگافتن **استمرار** هضم **استیحاش** طلب وحشت **ازدراد** فرو بردن **اصطام**
بالکلیه **انتفاخ** جمع **اطلاس** هر دو یعنی بری **استکتاب** طلب کتابت **استطلاق** روانگی **اوده** فتق **اسفیداج** مرکب
که از لحم و نخود و آب و روغن و پیاز و تلیه پزند بعضی اسفیداج ابازیر توابل **اهال** عرق سرکه داراست که با لحم پزند و ادویه گرم ناکوفته اندازند **اعاده** غلبه
اشباع سیر کردن **اقسام** اشیا **انتفاح** نابودن **انحنا** خم کردن پشت **انتصاب** ایستادن **الحیا** مستعد **استخصاف** بند شدن
مسامات **اعلم** آگاهی **اوریب** کجی **ارتخاست** **اکالت** **استفاع** نشستن بالیدین **انطباق** پیوستن **اعور** یک چشم **انصداع**
کوفتگی **الصیحاج** کجی **القاع** جمع بقع **اصهب** سفید مائل بسبزی **استوا** برابری **الوف** الف کرده شده **ارتفاع** بلندی **انخفاض** پستی
انتعاش بر انگیختن **اشراق** روشنی **التفات** حکم **اسنا** روشن **استخاره** حکم **اساس** بنیاد **ایجاد** موجود **استمساک** بستگی **اسهال**
استقلال انتقال **انصلاع** **انطباع** عکس پذیرفتن **اقرانات** نزدیکی **اودیه** جمع وادی بمعنی کنار رودخانها
بیت خانه بیوت جمع بیت **بعد** دوری **بکالگیه** **بشاعت** **بط** تنگافتن **بلیله** حالتیست میان تب و اعتدال مزاج **برود** و ادویه مبرد
ترتیب داده در چشم کشند یا شوربای بیمار تا الغور آب گرم یا در طبیخ ادویه بنشینند یا زهر هر چه رفع زهر کند و ممنوع نباشد **تبرید** **بلغور**
باقور جمع بقر **بتر** در لغت قطع عرق است و در اصطلاح آنست که پوست بالای شریان بشگافند شریان را بصنار از آن مکان جدا کرده
از دو جانب او بریشم ببندند و فصل مابین ربطین سه اصبع مضموم باشد پس از ربط قطع کنند و ادویه قاطع الدم بریزند و بعضی جانوشته

کہ تیز کنند پس کی نمایند مقصود ازین نیز قطع بلا شد ہست بر اشخ موری برنج جالبین انیز گویند باب رگیست کہ از مقعر کبد رستہ ماریطون صفاق
باب المعدہ در معدہ باب الکبد یا ساریقا بطون شریفیہ مراد از فضائیست کہ داخل محہ است بشع ولبشاعت کریہ الطعم و ہر چہ مزہ او مرکب از
مرارت و قبض باشد بصبیص نورانی و درخشندہ بطلیح زمین پاک آب در و جمع شدہ باشد و ناگندہ بخور ہر چہ دود کنند بتک گریباک و
شاخ اشجار شکون شود بزر تخم بزور جمع بزر بضاق و بذاق آب دہن بعر سرگین بکر شتر جوان و بکسر دوشیزہ بلوطی گرد طولانی و ہر دو سر او
مائل بباریکی بواب دربان بقای نوع رجولیت بحیثیتی بان صورت بطن خانہ بقع و بقاع جای بساطت حال بطی و رنگ بری
جای نباتات براقت روشنی بلادت کندی ذہن بالفعل ظاہر بالقوہ پوشیدہ تمریخ چیزی بر تن مالیدن تدہین روغن مالیدن
تفہ بیمزہ طعمیست کہ لذیذ باشد نہ کریہ تصفیق آمیختن شراب باب تعلیق آویختن تکرج متغیر شدن طعم و بو تصعید آنچہ با آتش اجزای آن را
صعود کنند والطف او را اخذ نمایند تریاق ہر چہ حفظ قوت و صحت مزاج و روح بجدی کند کہ رفع ضرر سم نماید و صناعی باشد و اینکہ افیون را تریاک
گویند جہت حفظ قوت کہ درین امر بتریاک اشتراک دارد تعدیہ شمار کردن تالیف جمع نمودن لتسافد مجامعت حیوانات تفقیح ساختن توزع شکستگی
یا ... کوتاہی تنبیہ خبردار کردن تنمیہ نمو تشدید استواری ترویح راحت دادن تقلیب گرداندن تسییل سائل کردن تکاثف کثیف شدن
... تبلید کندی تکلیس مراد از مہیا ساختن بعضی از ادویہ است جہت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع ثقل و کثافت آن خواہ باحراق باشد یا بعمل دیگر
بعضی جا نوشتہ کہ چیزی را در آتش بحدی گذارند کہ ہمچون آہک شود تقلیہ چیزی را در خمیر یا در گل یا در جوف چیزی گرفتہ در آتش دفن کنند تقلیہ بریان
و امثال آن یا تنہا بستہ نمایند تحمیص اندک آتش دہند یا در ظرف گرم کردہ آنرا بوہ دہند لوسہ کمیست نرم کہ در اجزای عالیہ سینہ منفرش است
تکمش ہر چہ از نباتات مابین شجر و گیاہ باشد تشرب جذب شدن تفکہ فواکہ خوردن توی خالی تبسیط راست داشتن تبنی سفید مائل بزردی
تصویل غسل تکمہ اقماع تقلص برگشتن یا کشیدہ شدن ترقوہ چنبر گردن تلقین آموختن تغمیض پوشیدن تمرغ غلطیدن بر خاک و اندا ختن
لعاب دہن تجاریر فرجہا تنفس صعد انفس ممدود و یعنی بعد کشش نفس گیرد تنخع حرکتیست بر اخراج ما فی الحنک و نازل من الراس و از مخرج خای
معجمہ می بر آید تنحنح حرکتیست بہر اخراج ما فی الحلق و از مخرج حای مہملہ بر می آید تباریق خیالات برق مانند توابل ادویہ گرم کہ در طعام اندازند
تگ بن و پایین چیزی را گویند چون تگ حوض و نیز بمعنی دویدن و پارچہ زمین و فریاد بلند کردن جرباندہ تفتیہ بر آوردن توقان آرزومند
تقصیص دلیل تملیس نرم کنندہ تزکیہ تیزی طبع تہلہل سستی تنقیص کمی توقی منع تخضیب تازہ تنفیش پراگندہ کنندہ تغثیث برہم آمیختن
تباجیل دہنات تشمیر بریدن تقمع گوشہ تکرد ... تبریز حرکت تمایز شدید کی ترسی سیری آسم غضروف حنجرہ تادیہ ادای تجاویف سوراخہا
تعادل برابری کردن تحقن بند کردن تباعد دوری ترامید تشاو ورم حوشن یا مشابہ پوست رقیق کہ از میان نعل بر آید و نیز یادلی
تربت خاک تہی جای نمدار کہ آب از و زاید تحریم حرام تہمت سستی ثنیہ انشتین ثنایا دندان پیشین ثمر بار نباتات ثقیل گران ثمامہ
بہشت ثوران غلبہ ثاقب سوراخ کنندہ جرش نیکو کوفتہ جانہ تک جرک زمین سنگلاخ جبر بستن عضو مکسور جالی پاک کنندہ
جالب کشندہ جامد بستہ کنندہ سائل جفاف خشکی جلاب ماء السکر جمہ جمہ آب گرداننده جمر آتش جرب خلیت آتشک جساوت سختی

جافیه خشک جوشش سر نار فارسی جاربند بمقعد عانه ظهر قطن جوزانیه غذائیست که از لحم و نان و شیر و شکر و مانند آن پزند بغیر توابل و ابازیر و گویند
که گندم با نخود پخته است که در زیر بریان کنند بغیر ابازیر جیف مردار جدران دیوار جید الوزن هموار جوف خالی اندرون جبن بزدلی نامردی
حاجب ابرو حاجز سد راه حصر قید حاق درمیان حداثت نوپیدا حدس دانائی حدیث تازه حصیر بوریا حوائج ادویه جمع حج
حلب روئیه حامض ترش حلو شیرین حمه و حمات گل ولای جالبین کشتی ان برنج نیز گویند حریف گزنده حلاق سترنده حکاک
آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حاد تند آن مرکبست از تلخی و حرافت حمول اعم از فرزجه و فتیله حلیب شیر تازه دوشیده و شیره نباتات حقنه
چیزی سائل در محقنه کرده بامعا یا مثانه یا رحم رسانند حب آنکه در ثمر بار باشد و بی غلاف مانند گندم و جو حبوب جمع حب حمل بار نباتات
حشیش گیاه خشک یا شبیه بخشک شده و گویند مخصوص به نباتیست که بروی زمین پهن شود و با ساق باشد چغو قطن حرقفه خاصره حلقوم قصبه
شش حلمتین دو زوائد اند مانند سر پستان نزد کام حالبان دو منفذ کلیه که از آن بول بمثانه آید خصب فربهی خبطه حالتیست مانند حیرت
و خشمناک خشب چوب خفیف سبک خاصره تهیگاه زیر کمر خاثر بهم آرنده اجزای خلط خاتم تمام کننده عبارت از چیزیست که بسبب
تجفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشته پوست برویاند خرزه فقره خلع بیرون رفتن سر عظم از جای خلیع سست خره زبل طیور
خمل بمعنی پرزه و دوا دویه هر چه پرز بر سطح ظاهر او باشد چنانچه بر روی سفرجل می بود خدس خروج ریح از مقعد خمول نقصان خبرت
دانائی خلفت پس خلل خالی خرق دریدگی خنادیق جمع خندق خشن درشت خدش درشتی خراطه برادهٔ چوب خلوط آمیزنده
خیارک اورام مغابن داعی داعیه دبور باد مغرب دشیشی پست جو دعت آرام دسم چرب دالق از لزوجت کثیفه بدست چسپیده
دلوک مالیدن مراد از و آنچه از مدهونات باصبع بر دندان مالند دهن آنچه در جوهر او چربی باشد چون مغز و شحم دوای مطلق آنکه تاثیر بکیفیت
کند و جزو بدن نشود دوای غذائی آنکه تاثیر بکیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دوای سمی آنکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده با بخاصیت
کشنده باشد دلوع برآمدن دشبذ جسمیست سفید صلب که بغضروف در عظم شکسته هنگام جبر او روید یا چیزی که بالای جراحت منعقد گردد
دثار جامه پوشیدن ذهاب رفتن ذقن زنخ ذراع دست ذفر بدبو ذرور آنچه سائیده خشک باشد ذو الخاصیت آنچه بصورت
نوعیه اثر کند اعم از آنکه زهر باشد تا دفع زهر کند رکوی بنجوره رافت مهربانی راعی نگهبان و صحرائی ربا عی کچلی رسغ بهنچا رجیع قهقری
بازپس گردیدن رباطات شاخچه پی رهاق بلاغت روائح خوشبو راکد غیر جاری رکبه زانو رضاع شیر نوشاندن دایه رشد بالیدگی
رقبه گردن رکوب سواری رض کوفتن رخو نرم سست رخص بفتح اول و ثانی بناز پرورده و دوا دویه هرچه نرم و بی شکن باشد و نازک
رادع خلاف جاذب رزین ثقیل رمص رطوبت غلیظ که در ماق جمع شود رسوب درد آب ته نشین روث زبل حیوانات رقی الکیموس
آنکه از و اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان زابرکم بوز زغومه بضمتین عبارت از طعم کریهیه که بسبب از رطوبت و
مرارت زهر شگوفه زغب اول مو که در حیوانات بر آید و در ادویه آنچه بر سطح او شبیه بموی تازه باشد زمهریر سرما زانت چیزی که تشبث دارد
زهار عانه زنخیم الرائحه چکیلی بو زیرباج مرقیست که از سرکه و زرک و فواکه یابسه سازند و در وی زیره و شیرینی اندازند و اصل آن از مرغ فربه و نخود

و زعفران و بصل و سرکه و قند قدری چاشنی است **زرشکیه** نوعی از دیگ سنگی جوشانند و هفت بار سفال داغ کنند پس قدری چاشنی قند داده بکار

برند **سعت** کشادگی **سعمی** نام درز **ساعد** قلم زیرین دست **ساقین** دو شتر زین اند بدو جانب **داجین** **سقوف** جمع سقف **سقف جنگ**

کام **سکران** مست **سخین** ستور یا غلیظ **سقامت** سیراب کردن **سلاسیات** **انمله** پوره انگشت **سخیف** سست **سورت** تیزی و حدت

هر چیز **اسمرت** گندم گون **سفید** با مطلق مرق **سیال** و **سائل** رقیق القوام نهر **ساحل** کنار دریا **سنون** آنچه بدو دندان مالند

طبیعی ارکان، امزجه، اخلاط، ارواح، اعضاء، قوی، افعال **سحیق** نرم سائیده **سمک** بدبو شدن گوشت بوی عرق که از بدن آید

سهل قطع کردن شریان **سل** نزال **سهل** زمین نرم **سبط** بی گره **سقوط** و بینی حیکانیدن **سکوب** چیزی **سائل** انفصاله بی توقف بر بدن ریزد

سلق بالکسر چغندر که ترکاریست معروف **سکین** کارد **ساعی** با عضای مجاوره متعدی گردد **سبب تغیر بدنی** یعنی مادی چون حرارت

آفتاب و برودت هوا و امور نفسیه **سبب بدنی** چون اخلاط که موجب حالتی شود اما اگر بواسطه دیگر موجب حالتی گردد همچون امتلا که او را حاصل شود

و **سبب** سخونت گردد آنرا سابقه گویند اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا واصله نامند همچون عفونت که موجب حمی گردد پس اگر آنچه در حقیقت شی اصل

مادی مضمون گویند و اگر خارج بود فاعلی و غائی نامند **شراسیف** سرهای استخوانهای پهلو که سوی شکم باشد **شقرت** اشقر **شظایا** پشتانچه

شعب شانه **شملا** [illegible] **شباب** جوانی میانه **شخونت** پری **شاهق** بلند **شهوق** بلندی **شره** حرص **شافه** فتیله **شجر** درخت **شافع** کوه بلند

شوربا اسفیدباج **شم** **شموم** بوئیدن **شرح** عصبیت که این اعضا [illegible] **شیلرفان** خوشیست که از شیر سازند

شطب بضم اول و ثانی چوبهای شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و دادو دید آنچه با این صفات باشد

نامند **شعر** بفتح اول و کسر ثانی دریدن جفت زیرین چشم **شرق** بضم اول و فتح ثانی لنگ هابی کوشک و دراوو بیاش دراطراف اوفرزنده و برآمد گیها داشته

باشد **شرق** نامند **شاق** بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهن **شاقین** هر دو طرف دهن **شدخ** **شگر** ساقن فراخی سفیدی بروی اسپ

شدخ **عصعص** بیخ انجم پیدا شدن **صفیق** پوست درشت **صخر** زمین سنگستان **صفق** بفتح اول و سکون ثانی کر **ایا** سنگ نو زیر بیند

بعضی علامت کند و ... آنچه ... بازدی و میل ... و اشته باشد **صفعق** گویند **صالح الکیموس** آنچه از خوردن پیدا شود

که به ... اعتدال داشته اخلاط را اقدر طبیعی مخلوط باشد و خلط پیدا شود ... **جلا** **شین** ... **صبیان** لیکن

... **صباح** ... **صفائح** ... **صوت** سرخ مائل بسفیدی

... **ضعف** ... **ضماد** ... غلیظ القوام ... باشد ... بسایند

... **طبیخ** ... رقیق القوام

... **طیب** ... **طحن** ... **طبائع** ... **طلا**

... بیان کنند **عروق** جدا اول با ساریقا **عرق** نزدی رسانی **عروق ضوارب** شرائین

عروق سواکن اوردہ **عروق** ابهر اور بطی **عظلم** **عجب** **عصعص** **عنق** **الغثال** گردن **عضد** تم بالای دست یعنی بازو **عفسال** لیح شاخ

عسره قرحه قدیم عفص طعام سخت که زبان او درشت سازد و اجزای او را بسبب عفوصت بهم آرد عاصر فشارنده عصیر و عصیرین آب فشرده
نباتات که منجمد نشده باشد عصاره عصیر که بآفتاب یا بآتش خشک کنند عنقود خوشه نباتات عناقید جمع عنقود عطر خوشبو عضیت بفتح اول
و سکون ثانی گیاه عطاس عطسه آرنده عطاش عطش آرنده عرج لنگ عمود رحم یا بین السن عقب پاشنه عضلات فی عظیم العضله عسل بکار
عجان میان انثیین و ذکر عیافه و عاف و عائف تنگ داشتن و کراهیت داشتن طعام را عفونت سخت شدید عنطیط خرخره عبوس تنکرا جی
عجز عقد عمی کوری عاصی قبض عجلت شتابی غزل تغیر عرق مشهور عامت استقامت عجز ذہمی … عظم نشستگاه عصب
پی علوق بستگی عدل برابر علامت ملاعت عرض واسطه عجاج کجی عجائز عجوزه پیرزن عذره ابکارت غلاصمه … صنفاقی
که اندر زیر ثبات بر حنک پیوسته و بر سه عضله حلقوم نهاده تا دو و غبار هوای بار ده فته … غبغبه تحت ریش غضون چین و شکنج غائله ضرر غرض
عارضی غامض فرو رونده غمر فشردن غص نارس از نباتات غسال شوینده غلیظ کثیف غرغره آواز مختلف که از حلق آید مراد از حرکت
دادن مائعاست در حلق فرک مالیدن فلک خربست مدوره که در مغزل می اندازند فتیله شافه فرزجه شافه قبل و رحم فرفیر رنگ بنفش فاتن
دفائه تیهم فحم زکال فخذ ران فاقد گم فسخ از هم جدا شدن یا شق گشتن فطام باز داشتن از شیر فطنت دانائی فقرات مهره فتی نوجوانی
فجاجت خامی فقاعی برنگ دوغ فساد عبارت از زوال شی است دفعة قسطلی قدری قابل قبول کننده قدام پیش قص کوشه
قاعده نشستگاه قمع بی قنی قتل کرده شده قشف درشتی قحول لاغری قصارت گازری قرع جستن قیرغه انسلاع قیام اسهال
قیام خانی اسهال شبیه بدردی قمحدوه بلندی پس سر که بالای نقره است قطن میان سرین یا بین پشت قضبان شاخهای گیاه … ساق
قرن تا به قیسحه ادویه کوفته دا آب غیر حل کرده بنوشند قاطیة بیشک قنیه دیک قرحت جهر آواز بلند قیق داده … قطعه آنچه … گوش
یا اعضای دیگر به چکانند قشری در زیر سر قوسی کج قابض آنکه جمع کند اجزای عضو را و در غیر طعم مراد از حابس است قنعه خوشگشت قاتل کشنده
قاشر هر چه پیدا خالی باشد که چیزی از سطح عظم تواند دو دو از سطح جلد تقشیر نمود قضب شاخ قضبان جمع قضب کون عبارت از خروج شی
است از قوه بفعل دفعه کتف شانه کلال رنج کهولت تو پیری کمیت چندی کیفیت چگونگی کشط بریدن کماد سر دن گما دانچه گرم
کرده بر عضو بندند کثیف ضد لطیف کاوی داغ کننده کیلوس کشکابیست که از هضم معدی بهم رسد شبیه به کشک محلول کیموس اخلاط
متولده از هضم کبدی کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق ساخته دفع نماید کحل آنچه باریک
ساخته در چشم کشند کعب شتالنگ … کاهل یا بین کتفین کاف تفل کرد تاج … در زیر سر لیست … موضع حسیت … تر قوه
لقط چیدن دبرید لور عبارتست از جسمی مرکب از اجزای سمه و اجزای لطیفه جبنیه که عند الفصال مار الجبن یافته پیشود لوزتین دو پاره گوشت
که در اصل زبان اند لالا تو بر تو و نیز اسم نوعی از حلواست لا یصح چسپنده لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق باشد …
… ریش لحا ریشهای باریک نباتات لیف شاخچه و آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریکتر از لحا باشد لطوخ اندودن چیزی بر عضو
که از ضماد رقیق و از طلا غلیظ باشد لزاق و لصوق آنچه بر عضو چسپانند لعابی آنکه قوام آب را لگرداند لطیف آنکه از وی فعل حرارت

غرزیی هضم پذیرد **لزج** آنکه چون بردارند شکسته نشود **لذاع** و **لاذع** آنکه بقوت نافذه خود تفریق دهد اجزای صغیره عضو را **لخلخه** آنچه با مائعات دیگر ظرفی
کرده بر هم زده ببویند **لبانات** حبی باشد که وقت کار در دهن دارند و آنچه از وی آب شود بلع نمایند یا چشنده **مانند** **لفالف** از دنبه که در میان او
لحم پر کرده در روغن بریان نمایند **مزوره** مرق بغیر لحم که برای بیماران پزند **مصیره** غذائیست که از دوغ و برنج سازند بهندی مهیری گویند **مطنجنه** لحم را
شرحه کرده در آب جوشانند پس در روغن بریان نمایند و اندکی بصل و کمون و دارچینی داخل سازند **مالح** شور **ملطف** قوام ماده از غلظ برقت آرد
غلیظ ضد ملطف **محلل** ماده را تحلیل کند **مجمد** ضد محلل **مخشن** هرچه سطح عضو را درشت سازد و اجزای آن را در بلندی و پستی مختلف کند **مملس** ضد مخشن
مفتح فوهات مجاری سده را گشاده نماید **مرخی** بحرارت و رطوبت مزاجی اعضا را نرم و سست گرداند چون آب گرم **مصلب** ضد مرخی **منضج** ماده را
برای دفع مهیا سازد **مقطع** بسبب حرارت لطیف نفوذ کند مابین غلظ لزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع نماید بدون تصرف در قوام غلظ **مفشی** ریاح مجتمعه را
متفرق ساخته قابل دفع کند **مقرح** بقوت حرارت نافذه حاره تفریق اجزای عضو نموده اخلاط را واجب الدفع ساخته قرحه آرد **محکک** بسبب قوت
نافذه حاره جذب کند غلظ لذاع را بجلد و برساند بقرح **محمر** خون را بقوت بظاهر جلد جذب کند **محرق** بحرارت خود اخلاط لطیف را فنا کند و احداث
رمادیت نماید **مفتت** اجزای غلظ متحجر را بشکند **معفن** باطل گرداند افعال مزاج و ارواح و رطوبات اصلیه را **مقوی** باعتدال آرد قوام مزاج عضو را
تا مانع قبول آفات و تعدیل روح کند **مرقق** رقیق کننده خلاف منضج **مفجج** خلاف هاضم **منفخ** **مفرح** انبساط بخشد دل را **مشهی** اشتهای طعام آرد
منبهی انتفاخ اعصاب و اکثار جوهر منی کند **مدر** ماده را بگدازد و براه بول و عرق و شیر و حیض اخراج نماید **مسهل** اخراج ماده از راه امعا کند
معرق بتحریک رطوبات رقیقه از عروق و اعضا سوی جلد نماید تا عرق شود **منقی** اخراج فضول از راه مری کند **متطرقات** جسمی که بضرب چکش
و مطرقه پهن شود و شکسته نگردد و با آتش افروخته نباشد چون نقره وغیره **مرتکز** جا گرفته **موثق** محکم **ملاصق** و **ملاثق** چسپنده **مستقیم** راست **مشط**
کف **مشتت** پراگنده **منفتل** تافته **مسل** بردارنده **مره سودا** سودای ناطبیعی **متخلل** الخ پخته باشند **مغسول** آنچه در شستن او مبالغه
کرده باشند **مرور** هرچه بسوهان خرد کرده باشند **مربخ** **مسلوق** در آب جوشیده **مسیج** بمعنی **مفرق** بفتح اول و کسر ثالث باریک
و دراز شدن و کلها هرچه هموار نبوده زر و اندوداشته باشد **مفرق** تا منبع **ملین** تلیین ماده کند و اخراج نماید از امعا و حوالی آن خلاف **مسهل** **مسکن** اخلاط
و ارواح از حرکت غیرطبیعی باز دارد **مطفی** کسر حدت اخلاط حاده نماید **مخدر** روح حساسه را بی حس گرداند **مزلق** تر کند سطح جسم را و بلغزاند ماده را از جا
مجفف دور کند رطوبات **ملطف** تحلیل **مسدد** بند کند ماده را بلزوجت و کثافت **مغری** چیزی لزج است که منبسط شود بر فوهات پس بند
کند آنها را **مشهی** **معطش** طبع را اشتیاق ترویح سازد و اعم از آنکه ترویح او بآب شود مثل معده و جگر یا بهوا مانند دل و ریه **مغزل** تکلئه
منسف محسوس دریافت نماید **منصوب** ... **منشعب** شاخدار **مقعر** ... **محدب** بلندی **مماس** نزدیک **مقلوب** گردنده
ملوسه ... **متوفر** ... موازی مقابل **منبعث** برانگیزنده **مطاوع** تابع **منتسب** ... **مباشر** نزدیکی **منافی** ضد **ماخوذ** گرفته **مرفوع** بلند
مرجحات ... **مرفات** کلان **هزال** لغزش **مجهر** ... **موجه** سازنده **مماثلات** مثل خود **معمول** قبول کننده **مجاور** نزدیک **مستحیل** آینده
محتوی شامل **معطی** عطا کننده **مروس** قبول کننده **مهیی** مهیا سازنده **مودی** رساننده **محشو** پر **ملموسات** لمس

مربوط بسته پیوسته **مزمار** شهنائی یکبنی پوشنده اسنخ غضروف حنجره **مخروطی** گاودم نوکدار **مرئیات** دیده شده **مجوف** خالی **معلات**
مددگار **متموج** موجدار **مصادم** صدمه دهنده **مطعوم** اطعمه **مکون** پیدا کننده **مغلق** بند **منفتح** کشاده **مجلل** پوشنده **متداول** دست بدست
آینده **مقابر** قبرها **مباقل** بقولات **متمادی** دراز **مبارق** بیدرقه **مطابق** شکل آینده **منسد** بند **مطرقه** هتوڑه **مرتعد** رعد **مکث** درنگ
منحدر فرود آینده **مهر** اگداخته **محلبه** نرم کننده **منفذ** راه **مباعدت** دوری **مصمت** پایر **مضعف** دوچند **متقادم** قدیم **متخفض** فرود آمده
مباین الوزن تفاوت **مرتعش** لرزنده **متخلخل** جدا **منذر** ترساننده **معطس** بقوت نافذه تحریک ماده دماغی جانب خیشوم کند و سبب
دفع آن عطسه شود **مصلح** دافع ضرر **موسخ** ملین قرحه مخرج چرک مانع اندمال **مزلق** رطوبت **مدمل** بسبب تجفیف رطوبات ما بین جانبین را ملتحم گرداند تا یکدیگر
التیام پذیرد و سطح جراحت را خشک گرداند و سخت کند تا خشکریشه آرد **ملحم** و **منبت** رویاننده لحم **مانع** ضد جاذب **مقعف** خمیده و کج شده **مضغ** خائیده
ممضوغ خائیده **مسبت** و **منوم** صعود بخار بدماغ کرده خواب آرد **مسکر** بخار غلیظ را بدماغ رساننده بیهوش سازد **مضمضه** هر مایع که در دهن حرکت
دهند **مروخ** مالیدن چیزی را عضا **ممسوح** انچه در مالیدن بر بدن مبالغه بسیار در دلک عضو نماید **منتن** بدبو **منشف** چون رطوبت آن بعضله
رسند نفوذ کنند در مسامات عضو وازان ظاهر شود در جلد **مصبغ** بگرداند رنگ بدن را **موترب** کج **متعلق** بسته **میاد** دبانی **ملتقا** جای بهم رسیدن
مکرب امراض مکروه آورد و مضطرب سازد روح را **مغشی** کرب را بحدی رساند که روح غافل شود از اصلاح بدن پس بیهوشی پدید آید **معتنی**
درچند **مغلوب** عاجز **مرضعه** شیرده **مشاکل** شبیه باو **مغرفه** کفگیر نسب دار **مقلمه** قلع کرده **مستدیر** گرد **ملاست** نرمی صافی **محاذی**
مقابل روبرو **مراق** نرمه شکم غشائیست که از خارج بر احشا کشیده شده و گاهی مراق را بر پوست شکم اطلاق کنند **منکب** دوش **مرفق** آرنج
مغابن پس گوش زیر بغل کش ران **متبری** جدا **محدد** تیز کننده **مذهب** برنده **مارستان** بیمارستان از شفا **مبطون** صاحب اسهال
مرعج پیچ دهنده در شکم **مسلر** و شکسته **میر** و سوبان مصه و رسانیده **محتاط** احتیاط **مشنیث** چسپنده **متتابع** پی در پی **مغموس** تر
شمول گان **ملعمه** بسته **منفرطح** پهن و گرد **منفش** پراگنده کننده **محکوک** خراشیده **ممسوح** چرب **متمدح** فنا **مرجو** امید **مرلیف** نادر **منصب**
ریخته **مهراس** هاون **مطحون** سائیده مهیا مثل غبار **ممسوح** گردانیده **مذکی** تیز کننده **منجلبه** کشیده شده **منامات مرعجه** خواب پیچ دهنده
مغلی جوشیده **منخول** بیخته **مدرک** پخته **مجیب** نرم **منضطح** بپهلو خفتن **ماوف** آفت رسیده **مشوی** لحم در تنور آویزند تا پخته شود **نضب** بحال
ناب که اعوجی نظر بحث لعنوظا ستادگی **نقی** پاک **ناشیه** بالیدن **نخدبند** **ناخس** **تجس** خلنده **ناقه** ضعیف **نعاس** پینکی **نفسا** صاحب
نفاس **نداوت** تری بدن **ناصع** سرخ مائل بزردی **نکس** بازآمدن **نارهی** زرد فقط **نقره** مغاک پس سر **نهوض** راست ایستادن طفل تا
آنکه جذب رطوبات سائله کند **نی** ناره **نرع** تلع حلقوم **ناشیره** یعنی گلوگاه و لوله هر چیزی خالی را نیز گویند **ناعم** سائیده **نکایت** **نج**
نفاخ چیزی که غالب نباید بحرارت هضم **تقویج** ادویه سائیده بی مایع در بینی دمند **نقوع** و **نقیع** خیسانده بغیر جوش صاف کرده استعمال کنند
نجم نبات بی شاخ **نشاره** انچه بسوهن و غیره ریزه شده باشد **نطول** هر چه را جوشانده آبش بر اعضا ریزند و با توقیعی ازو دست **نشوق** انچه
در بینی کشند و **تدمیغ** **وثیق** استوار **وداجین** دو ورید اند در عنق از شعبه اجوف و عاطف **وخز** احساس مثل خلیدن سوزن **وجور**

بتیزی سائل در حلق چکانیدن **وغر** زمین سخت **وهن** سستی **وثب** جستن ازجا **وقود** برافروختن آتش **وعر** گزنده و رگ سرین **وجوب**
واجب **وهق** کمند **وصله** خرقه **واغل** اثر کننده **وصمره** ریگدار **وحل** فساد عقل و جسم **والا** پوزیدن **وجر** ترسیدن **وحشی** برون
وقایه **ووقایت** نگهبان **وثیقه** استوار **ورقی** سپری **ورای** سوای **واقی** نگهدارنده **وضع** بنیاد **واقفت** قرارگیرنده **ها** **لیطا** فرود
آینده **هبوب** وزیدن **هتک** شکستن یا پاره شدن **هاضم** بسرعت تمام غذا در نضج بهضم آرد **هشش** آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک
افسردن ریزه شود وپسیر اندک **یعافه** عیافه بلا حاء زمین هموار و سنگی که در خانه فرش سازند

ذکر بعض مقدمه بقول هندیان

حکما شصت گرت دم زدن را ثالثه و شصت ثالثه را یک ثامنه و شصت ثامنه را یک دقیقه و دو و نیم دقیقه را یک ساعت و سه ساعت را یک پاس و چهار
پاس یک روز گویند و ابتدای روز از طلوع آفتاب تا دمیدن شفق باشد و چهار پاس شب نامند و ابتدای او از غروب آفتاب تا دمیدن صبح صادق
است بدانکه پس از طلوع آفتاب چهار ساعت هوای بهارست و درین وقت اثر بلغم غالب بود بعده چهار ساعت هوای تابستانست و درین وقت
اثر صفرا غالب باشد بعد ازین چهار ساعت هوای برشکالست و درین وقت اثر سودا غالب بود و بعد غروب آفتاب چهار ساعت هوای اعتدالست
درین وقت اثر صفرا غالب باشد بعده چهار ساعت هوای سرماست درین وقت اثر بلغم غالب بود و بعد این چهار ساعت هوای خزانست درین وقت
اثر سودا غالب باشد این هرشش هوا در شبانروزی عمل خود آرند و فعل خود ظاهر گردانند و هر خلطی که در تن آدم از مرض غالب بود همان مرض هنگام خویش
عمل خود بظهور آرد بدانکه حکما تمام روز و شب را یک درجه و سی درجه را یک ماه و دو ماه را یک هنگام یا موسم خوانند و ابتدای سال از چیت میگیرند
چنانچه از اول درجه حوت تا آخر درجه حمل موسم بهارست پس درین وقت سودا ضعیف بلغم جوان و صفرا تولد آرد و بعده از اول درجه ثور تا آخر درجه جوزا موسم
تابستانست و درین هنگام بلغم ضعیف و صفرا جوان و سودا تولد آرد بعده از اول درجه سرطان تا آخر درجه اسد موسم بارانست درین وقت صفرا تولد آرد و سودا
جوان بلغم ضعیف باشد بعده از اول درجه سنبله تا آخر درجه میزان موسم اعتدالست درین وقت باد ضعیف و صفرا جوان و بلغم تولد آرد و بعده از اول درجه عقرب
تا آخر درجه قوس موسم زمستانست درین وقت صفرا ضعیف بلغم جوان و باد تولد آرد و بعده از اول درجه جدی تا آخر درجه دلو موسم خزانست درین وقت
بلغم ضعیف باد جوان و صفرا تولد آرد بدانکه قوت صفرا در تابستان و قوت بلغم در زمستان و قوت سودا در باران تمام باشد بدانکه حکما سه ماه را یک
فصل و چهار فصل را یک سال و دوازده سال را یک دور و دو و نیم دور را یک قرن و چهار قرن را یک دائره گویند بدانکه حمل ثور جوزا هر سه برج را فصل
صیف میزان عقرب قوس را فصل شتا سرطان اسد سنبله را فصل خریف جدی دلو حوت هر سه برج را فصل ربیع خوانند بدانکه درین زمان عمر انسان
از یک دائره زیاده نیست پس در قرن اول از عمر انسان بلغم تولد آرد و صفرا جوان شود و سودا ضعیف گردد و در قرن ثانی بلغم جوان و صفرا ضعیف و باد
تولد آرد و در قرن ثالث بلغم جوان شود و تلخه و باد کم گردند و مو سفید شوند و منی قلت پذیرد و مزاج مختلف گردد و قریب مرگ رسد چنانچه عروج کرده بود همچنان
نزول کند بدانکه تمامی دور سر بیست هشت اصبع است عرض جبین از ابرو تا موی سر چهار و طولش از گوش تا گوش دیگر چهارده و طول ابرو چهار و عرض
گوش سه و طول بینی سه و عرض او دو و طول شکم از گلو تا قضیب بیست چهار طول پشت از قطب قفا تا قطب بر بیست چهار اصبع و دل هفت و ریشش

مراره سه گرده چهار ذکر بیست بیرون دوازده رحم بیست اصبع باشد و امعا بیست دست بوند و در بدن آدم هفت پوست تو بتو مانند توهای بصل میباشند
و پری هر پوست یکسانست بر یک یا چسپیده چنانچه فرجه ندارند بدانکه ترکیب جسم آدم از چهار عنصر و پنجم نور است و از هر یکی پنج پنج افعال صادر
میگردند مثلا از عنصر خاک خاموشی سکوت خواب فراموشی ترسیدن از غذا و از عنصر باد گفتن شنیدن رفتن پوشیدن خندیدن و از عنصر آب
بول کردن غائط نمودن عرق کردن گریه نمودن لعاب انداختن و از عنصر آتش خوردن آب نوشیدن دیدن مجامعت نمودن غصه کردن و از عنصر نور
فهم کردن در معرفت حق فکر نمودن و رحم از صدمت کسی مهربانی نمودن حفظ کردن از خطرات شیطانی حیا نمودن بدانکه عقول جمع عقلست و مراد
روح باشد و روح سه گونه است اول نفسانی مسکن او ام الدماغ دوم حیوانی مسکن او دل سوم نباتی مسکن او کبد است بدانکه نفوس جمع نفس است
و نفس سه وجه است اول طبعی قوتیست که اجزای جسم را نگاه دارد تا بیکدیگر متلاشی نشوند و این را خدمتگار اندکی را جفت دوم ثقل گویند دوم نفس
نباتی عبارت از قوتیست که جسم را در طول و عرض و عمق کشد و این را از یوم علوق تا بیست و پنج سال قوت در تزاید است و هر چه اجزای در بدن آدم
از مرکبات عقل و فهم و درک و حفظ و شهوت و غفلت و بغض و حسد و مهر و قوتست زیاده گرداند انگاه پانزده سال بر حسب حال قرار خود وجود را
دارد تا چهل سال پس بعد از چهل سال رو بنقص نهد و این عهد را متوسط العمر گویند و نفس نباتی را هشت خادم اند اول جاذبه قوتیست که طعام
و آب و هوا و روغن از غذا شیره و دیره مسام در باطن کشد دوم ماسکه قوتیست که هر چه در جسم رود آنرا نگاه دارد و آن مراد از طعام و آب و بول و براز و منی است
که بغیر اراده بیرون آمدن ندهد سوم هاضمه قوتیست که هر چه از کیلوس و خون و پیه و منی در بدنست آنرا پخته گرداند چهارم ممیزه قوتیست که چون غذا در بدن
آدم پخته شود لطیف را از کثیف جدا سازد و این غذا را سه قسم کند اول قسم کیلوس آن را در تمام بدن رساند دوم قسم بول آن را در مثانه رساند سوم قسم براز
آن را در محل غائط اندازد پنجم مصوره قوتیست که شیره غذا را هفت قسم گرداند اول کیلوس سازد دوم آنرا پخته خون گرداند سوم خون را پخته لحم گرداند چهارم
لحم را پخته پیه سازد پنجم پیه را پخته عظم گرداند ششم عظم را پخته مغز سازد هفتم مغز را پخته منی گرداند و منی را بالای مثانه جمع سازد ششم دافعه قوتیست
که چون … غذا پخته شد لطیف را در بدن نگاه دارد و کثیف را از بدن جدا سازد و از آن عادت بول و براز و عرق و لعاب و ناخن و موی واقع شود
هفتم مولده قوتیست که آنچه در جسم که جمع گرداند و آن مراد از منیست تخمی گرداند پس از آن تخم جنسی حاصل آرد و آن در نباتات تخم و در حیوانات نطفه است
هشتم تنمیه قوتیست که جسم را … بزرگ شدن … کند و حیات بدن بدان منوط باشد چنانچه روغن در چراغ که تا روغن در چراغ است با حرفش حیاتست
و آن مراد از دم است لهذا سالکان دم را نگاه دارند از کم خوردن کم گفتن کم خفتن کم جماع کردن کم راه رفتن کم زور کردن با این هر دو نفس طبعی و نباتی
خادم و متعلق بنفس حیوانی اند سوم نفس حیوانی قوتیست که جسم باختیار وی در حرکت آید و اختیار بحس در آید و این را ده خادم اند پنج حواس خمسه ظاهر
که در بیان سلوک معانی اند چون باصره سامعه شامه ذائقه لامسه و پنج حواس باطنه اند که بآن مبتدی به منتهی رساند چون حس مشترک خیال و وهم
و متصرفه و حافظه اما حس مشترک در بطن اول دماغ است که مد چشم یکی را دو نظر آرد اما خیال در ام الدماغست بر عکس که او را صحنه چون حس مشترک نقش
آنرا مصور میگرداند چنانچه در نفس و صورت مره اما وهم در متوسط دماغست که اشیای دیده نادیده از ممکن الوجود در نظر آرد چنانچه هزار آفتاب بر آسمان
توهم کند و هزار دریا شیر توهم نماید و از آن هیچ نیست و وهم گرفتن از مرده در خانه تاریک هر چند عقل گوید که این مرده جماد است از آن نباید ترسید

اما وهم وسوسه میدهد در دل وترس پیدا آرد اما متصرفه در یمین ویسار دماغ است این قوت اگر متابعت عقل کند آن را متفکره خوانند و اگر متابعت وهم
کند آنرا ماخولیه گویند کار متصرفه آنست که در کنه معانی چیزی که در خیال و حافظه در آید تصرف مینماید و دخل میکند اما حافظه پس دماغ هرچه حواس ظاهری
و باطنی بدو رسد نقش این چیزها منقش میسازد حافظه چون لوح است و ذاکره چون خواننده و خیال چون نویسنده و وهم چون سلطان است که تواند پندارد
و حس مشترک چون دریا است که جویهای کثیر دران شوند اما غضب در دل است هر حرکت که از برای مضرت در بدن حاصل آید آنرا غضب نامند اما شهوت
از دماغ است هر حرکتی که از برای جذب لذت در بدن حیوان پدید آید آن را قوت شهوانی گویند باید دانست که هر غذا که خورده شود و هضم شده از ان خون تولد
میگیرد و پس اگر آن خون صاف باشد از وی لحم پدید آید و از لحم پیه و از پیه عظم و از عظم مغز و از مغز منی و در زنان از مغز خون حیض پدید آید زنان را حمل ماند
پس اگر منی مرد غالب باشد پسر و در عکس دختر و در تساوی مخنث یا بینه پیدا شود اول ماه نطفه مرطوب باشد بحرارت اصلی پخته شوند دوم ماه علوق
یعنی مضغه گردد سوم ماه خون بسته آفرینش اعضا آرد چهارم ماه صورت تمام حاصل گردد پنجم ماه پوست موی آید ششم ماه اندام درست شود ناخن پدید گردد هفتم ماه جان در تن آید
و آنچه مادرش خورد شیره آن براه ناف در شکم بچه رود هشتم ماه هوشیار گردد نهم ماه قوت گیرد دهم ماه پیدا گردد باید دانست که مردانگی مرد از قوت دل و دماغ و گرده
و ذکر است و ریش و سبلت مردان از خواص انثیین است اگر انثیین نباشد موی در ریش و سبلت نبرآید و مجری منی غیر مجری بول است اما هر دو متصل اند مجری
بول زیر و مجری منی بالا است باید دانست که اگر فساد یبوست پدید آید همه اعضا صفت خاک گیرد و گران نماید و وهم پریشان شود و اصابع اطراف آماسد
و غفلت پیدا گردد و اگر فساد رطوبت شود سرفه و بلغم و خواب و وجع مفاصل و زکام و نزله و کسل پیدا گردد و اگر فساد برودت باشد الفاظ تبحر و وقوت سخن و
بر دو چشم و تمام اعضا بسته باشد و خشکی گلو و اگر فساد حرارت باشد صداع و کرب [illegible] شود و تشنگی آرد و اگر نار و ماء اختلاط گیرد تب پیدا شود و اگر باد
و نار آمیزد تب لرزه آرد و اگر نار و طین آمیزد تب صعب استخوانی آرد و لا دوا است و اگر ماء و ریاح موانست گیرد برص و باد فرنگ و دیگر آبله ها آرد و اگر ماء
و طین آمیزد گاه حضوری گاه بیشعوری پیدا آرد و هر حس معلوم نگردد و عجز و درماندگی روی نماید و در مرضهای مذکور سلامت دانند اگرچه تشویش واقع
میگردد و بخیر هم مبدل میشود و اگر باد و طین متفق شوند تیزی و تازگی از هم بگیرند و امعا و عروق خشک شوند و رطوبت و حرارت اصل کم گردد و قریب موت
باشد و اگر فساد سودا باشد تیرگی و یبوست و درشتی جلد و حمرت بول مائل بسیاهی و گاهی سبز فکر اندیشه بیفائده و در خواب اشیای ترسناک بیند و
امراض سوداوی چون سل و تاریکی چشم سرفه یابس یبوست اندام و خون دمنی سهر نقرس و سواس صداع خاصه جانب چپ حمی ربع پدید آید و اگر فساد صفرا
باشد تلخی دهن و خشکی دهن شدت عطش تب سخت [illegible] بول زرد و زعفرانی استراحت بهوای بارد سرعت و عظم نبض و در خواب چیزهای زرد بیند و یبوست
[illegible] امراض صفراوی چون جنون [illegible] چشم تنگی انثیین شقاق یا قولنج سرفه یابس و وجع تهیگاه جانب راست و آثار سیاه در تن
[illegible] پدید آید و اگر فساد بلغم باشد بیاض لون و [illegible] کسل غلظت و بیاض بول [illegible] بدن عدم عطش غلبه خواب و دیدن اشیای سفید برف و باران [illegible]
و [illegible] باشد و امراض بلغمی چون [illegible] کلیه و مثانه و [illegible] فالج لقوه سکته صداع ثقل [illegible] سرفه بلغمی تب لرزه وجع الفؤاد
[illegible] پدید آید و اگر فساد خون باشد حمرت چهره و یبوست [illegible] کثرت خواب [illegible] صداع طاعون جدری آبله [illegible]
[illegible] سرفه یابس [illegible] پدید آید فقط الحمد لله والمنه که کتاب منفعت نساب در ماه ذیحجه سنه ۱۳۱۳ مطابق ۱۸۹۶ ع حلیه اختتام پوشید

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فهرست نسخه‌های مرکبهٔ هذا الکتاب

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

فہرست نسخہائے مرکبۂ ہذا الکتاب

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب